منتخب التواریخ

تألیف

حاج محمد هاشم خراسانی

ناشر: کتابفروشی اسلامیه

منتخب التواریخ

در وقایع مهمه متعلقه بحضرت خاتم النبیین و سیدة نساء العالمین
و الائمة الاثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین

متضمن فوائد کثیره و مواعظ بلیغه و حکایات لطیفه که مأخوذ است
از اصول معتمده و تواریخ معتبره

من تالیفات العالم العامل و الثقة الجلیل الکامل
رکن الاسلام و المسلمین مرحوم

حاج محمّد هاشم بن محمّد علی خراسانی

با اضافات و حواشی بقلم جناب آقای مروج الاسلام از افاضل تلامذه مؤلف
و ترجمه حال او و تصحیح کامل و مقدمه بقلم حضرت دانشمند معظم
آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی
که از هر حیث بر چاپهای سابق ترجیح دارد

بسرمایه آقای حاج سید اسمعیل کتابچی و اخوان فرزندان مرحوم
حاج سید احمد کتابچی مؤسس :

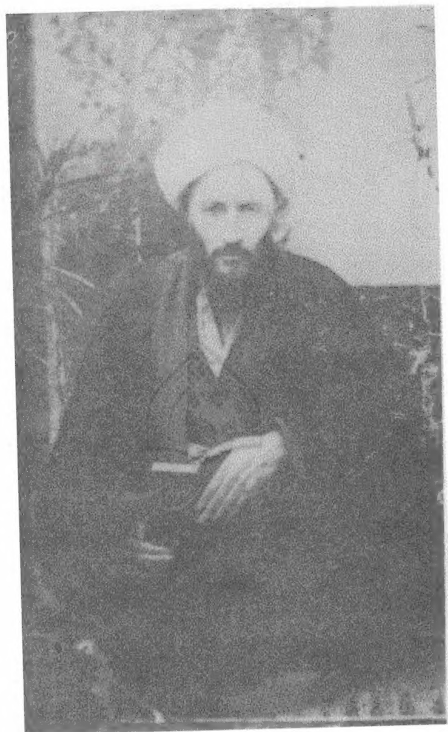
کتابفروشی اسلامیّه

تهران - خیابان ۱۵ خرداد شرقی تلفن: ۵۶۲۱۹۶۶

(چاپ اسلامیه)

سرشناسه : خراسانی، محمد هاشم، ۱۲۴۲-۱۳۱۲-۰۱
عنوان و نام پدیدآور : منتخب التواریخ : در وقایع مهمه متعلقه بحضرت خاتم النبیین و سیده نساء العالمین و الائمه الاثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین من تألیفات ... محمد هاشم بن محمد علی خراسانی : با اضافات و حواشی به قلم مروج الاسلام ... و ترجمه حال او ... میرزا ابوالحسن شعرانی
مشخصات ناشر : تهران : اسلامیه، ۱۳۴۷ .
مشخصات ظاهری : ۹۳۶ ص .
شابک : ISBN: 978 - 964 - 481- 007 - 7
یادداشت : چاپ هفتم : ۱۳۸۸ (فیپا)
موضوع : چهارده معصوم - سرگذشتنامه
موضوع : چهارده معصوم - احادیث
رده بندی کنگره : BP ۳۶/ ۸ م ۴ خ ۱۳۴۱
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵
شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۴۳ - ۵۱ م

نام اثر منتخب التواریخ
مؤلف محمد هاشم خراسانی
ناشر اسلامیه
شمارگان : ۱۰۰۰ جلد
نوبت و تاریخ چاپ : هفتم - ۱۳۸۸ هجری شمسی
چاپ اسلامیّه
شابک ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۴۸۱ - ۰۰۷ - ۷
ISBN: 978 - 964 - 481- 007 - 7



تمثال مؤلف جناب خلد آشیان فردوس وساده حجة الاسلام

آقای حاج محمد هاشم خراسانی

طاب ثراه

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بقلم دانشمند معظم حضرت آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد و آله اجمعين

اما بعد مورخين و داستانسرايان‌را در نقل وقائع اغراض مختلف است و هريك اسلوبی‌خاص بخود دارند مخالف اساليب ديگران ، وروشی بر گزيده‌اند كه در انجام مقصد خويش موثرتر بوده است ، آنكه مقصودش تنها نقل وقائع باشد وهيچ غرض ديگر بكار برده بسيار نادرافتد وبرای عامه مردم‌هم فائده اين‌گونه تواريخ اندك‌است چه دانستن قضايا اگرمتضمن عبرت يا فائده ديگری نباشد كمال مطلوب نيست و رنج خواندن وصرف وقت عزيز در حفظ آن برای غير اهل تحقيق كار عبث و بيفائده است . طريقه كه قرآن كريم درحكايت گذشتگان وانبيا و امم سلف بكار برده بهترين سرمشقی است‌كه بايد ديگران تقليد كنند يعنی موضع عبرت هرواقعه بيان نمايند چنانكه خداوند در باره عده اصحاب كهف برای تعليم مسلمانان فرمود: فلاتمارفيهم الامراء ظاهراً ، چون مردم درعده آنها خلاف كردندكه سه تن بودند يا پنج تن يا هفت تن ، خدا فرمود دراين باب مجادله مكن كه دانستن شماره آنان مفيد نيست يا در مدت خواب آنان‌كه اختلاف كردند فرمود قل‌الله اعلم بمالبثوا خدا داند كه چه مدت درنك كردند و علی الاصح معين نفرمود چند سال ، كه فائده در آن نبود با آنكه درخرق عادت متفق بودند ودر قصه حضرت يونس علی‌نبينا وآله وعليه‌السلام فرمود **وارسلناه الی مائة الف اويزيدون** چه مردم نينوا از صدهزار افزون بودند ومعين نفرمود چه اندازه كه اگر ميفرمود عده‌آنان مثلا دوهزار هشتصد وهفتاد وشش تن‌بيش ازصدهزار بود موجب طول كلام ميشد بی‌فائده و مخل بفصاحت‌بود.

اما مورخين عرب و نبی اسرائيل طبعاً بضبط وقايع و حفظ تواريخ و نظم انساب و ترتيب حوادث علاقه بسيار دارند‌و اجتهادات عجيب ميكنند و ساير امم اندك و بسيار مقلد ايشانند ۰ هر چند ذاتا اين طريقه برای عوام مفيد نيست اما نقل ايشان مدرك معتبری‌است برای اهل تحقيق كه هر كس خواهد نتيجه اجتماعی و اخلاقی وامثال آن در مطالعه اين قضايا بگيرد بتواريخ آنان رجوع كند

اغراضی که مورخین در نقل وقایع دارند چنانکه گفتیم بعضی ممدوح است و بعضی مذموم، گروهی تنها قصدشان اظهار مکارم و فضائل قومی است و از ذکر مثالب آنان زبان فرو میبندند و گروهی بالعکس، با آنکه خردمندان دانند هیچکس جز معصومین جامع همهٔ محاسن و منزه از همه عیوب نیست، و راه برای مورخ باز است اگر خواهد سلسله یا قومی را رسوا کند آن قدر قضایا تواند یافت که برای فضیحت آنان کافی باشد و اگر خواهد همان طائفه را مدح کند باز آنقدر از محاسن آنان تواند ذکر کرد

مورخ هرگاه متعصب بود هرچه مقتضای طبع او باشد انجام میدهد اما خداوند نهی فرموده است قوله تعالی **ولا یجرمنکم شنان قوم علی ان لا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی** • دشمنی شما با قومی شما را بر آن ندارد که ازعدل منحرف شوید، عدل ورزید که به پرهیزکاری نزدیکتر است

یکی از علمای معروف عجم درباره مسعودی صاحب مروج الذهب گوید او شیعی نبود بعلت آنکه در اخبار خلفای بنی‌عباس وغیرهم اقتصار بر مثالب وعیوب و طعن و لعن نکرده است و از محاسن اعمال آنان لختی برشمرده باآنکه مسعودی مردی شیعی و امامی بود و در نقل تاریخ وظیفه مورخ‌را انجام داده‌است نه ابراز تعصب‌مذهبی کرده، وهر کس داند که شقی‌ترین‌مردم روزگار نیز بعض صفات نیك داشتند

بعض مورخین مقصودشان فصاحت و ادب است و تاریخ نوشتند تادرضمن حکایت امثال وحکم واشعار وعبارات شیرین والفاظ مسجع و مقفی ایراد کنند گوئی داستان را آلتی برای تعلیم ادب گرفته‌اند و گروهی قصدشان معاشره است و از حکایات آنرا اختیار میکنند که نشاط انگیز و شیرین و دلاویز باشد وملال از خاطر بزداید، گروهی نیز قصدشان ترویج مکارم اخلاق و موعظه و پند و عبرت و تهذیب اخلاق و ترغیب بدین و خدا پرستی است و بعضی برعکس ترویج بدعتها و دعوت مردم بفساد و زندقه و ایجاد شك و نفاق است و چون طباع مردم بدانستن وقائع و شنیدن حکایات راغب است ملاحده فرصت را غنیمت شمرده درضمن نقل اخبار مطالبی مؤید الحاد و زندقه میآورند ومردم را گمراه میکنند و از این‌قبیل تواریخ بعهدما بسیاراست ودر دست جوانان منتشر و اگر گوئیم‌علت‌ضعف‌عقاید مردم‌امروزهمین‌تواریخ‌است گزافه نگفته‌ایم‌چون‌مضمون‌این‌تواریخ است‌تعظیم عهد جاهلیت وافتخار بدولت فرعون و نمرود و کینه باقوم عرب‌است‌دشمنی‌مؤلفین‌این کتب باپیغمبر بزرك اسلام (ص) ازخلال سطور کتب آنان هویدا است

یکی از تواریخ نیکو وشیرین که برای غرض ممدوح یعنی ترویج دین وپند و موعظه وعبرت وحکایات صالحین تالیف شده است کتاب منتخب التواریخ است ترجمه مؤلف آنرا یکی از فضلای دوستان آنمرحوم نوشته است ودرآخر این مقدمه نقل‌خواهد شده

مؤلف کتاب در اختیار مطالب و تنسیق وقایع وحوادث ذوق و سلیقه بکار برده است وتالیفی کرده که هیچکس از خواندن آن ملول‌نمیگردد ودر تقویت ایمان و تأیید اعتقاد و عظمت مقام ائمه دین علیهم‌السلام وبزرگان صالحین وعبرت از حال گذشتگان و ترویج مکارم اخلاق اثری بس‌نیکو دارد شکرالله سعیه ووفقنا وجمیع المسلمین بالاستفاده منه ومن امثاله واگر در سرد قصص و تواریخ حدیثی ضعیف یا حکایتی مرسل یا روایتی بی‌اسناد قوی ذکر کرده باشد نباید توحش نمود یامؤلف را ملامت کرد و اورا مقصر شمرد چون نقل بسیاری از قضایای مجهول برای عبرت و تایید مطلبی معلوم ضرور است

چنانکه عدالت انوشیروان و کرم حاتم طی بتواتر معلوم است اگر در نقل اخبار آنها قضیه نامعلوم حکایت کنند در تایید عدالت انوشیروان و کرم حاتم نباید گفت ناقل مقصر یا حکایت او دروغ است چون غرض اثبات آن واقعه جزئی نیست بلکه تایید عدالت انوشیروان است که خود امری ثابت و واضح است و بسیاری از مردم جاهل که از این نکته غافلند بر رواة و مورخین ایراد بیهوده میگیرند و ندانسته طعن میزنند . اگر باید بر خبری که حتما حجت است اقتصار کنیم و نقل غیر آن حرام باشد لازم آید که نه عشر اخبار یا بیشتررا ترک کنیم

دربین مردم کتب دینی بسیار متداول است که مؤلف آن غرض تاریخی نداشته است نظیر طرائف سید بن طاوس که احتجاجاتی است درامامت بزبان مردی نصرانی که اسلام اختیار کرده بود و متحیر بود در اختیار یکی از مذاهب اربعه ونام اورا عبدالمحمود گذاشته، نه این مرد وجود خارجی داشت ونه کسانیکه با او مباحثه کردند ودر زمان ما کتاب رحلة المدرسیه از شیخ جواد بلاغی وکتاب گفتارخوش یارقلی ومانندآنها اززبان اشخاصیکه وجود خارجی نداشتند ساخته شده ونظیر این است کتاب حسنیه جاریه حضرت امام جعفرصادق علیه السلام که در مجلس هارون الرشید با علما بحث کرد و برآنان غالب شد و کتاب سلیم بن قیس هلالی که یکنفراز شیعیان قدیم احتجاجات بسیار از زبان مردی بنام سلیم بن قیس از صحابه امیرالمومنین علیه السلام ترتیب داده است وهم کتبی درمحاضرات ونصایح وحکم ومواعظ وغیر آن تالیف شده حاوی قضایای بسیار از حدیث و تاریخ و آثار و اشعار و حتی حکایات موضوعه اززبان حیوانات ، وهریك از مؤلفین غرضی داشتند و اینگونه مطالب برای غرض آنها مفید بوده است اما این کتب برای تحقیق وقایع تاریخی نیست تا کسی بر نقل آنها از این جهت اعتماد کند ومولفین نیز آنرا نمیخواستند مانندحکایات گلستان و مثنوی وتذکرة الاولیاء عطار ومحاضرات راغب وکلیله ودمنه بلکه از این بالاتر بر کتب مناقب نیز اعتماد تاریخی نباید کرد چون غرض مؤلفین آن استکه هرچه دوست و دشمن شعر یا نثر ضعیف یا قوی در بارهٔ بزرگان دین گفته‌اند جمع آوری کند حتی اگر خبر صحیح نباشد باز معتقد بودن جماعتی بدان منقبت است چنانکه گروهی امیرالمؤمنین (ع) را خدا دانستند هرچند خطا کرده‌اند اما همین دلیل فضل او است

در اینگونه کتب قضایا ووقائع بسیار مندرج است که وقوع آنها مشکوك است یا یقینا واقع نشده و بر مؤلف نیز ملامت نیست چون برای غرض وی مفید بوده است وآنرا تدلیس نباید شمرد چون همه خوانندگان آن کتب غرض مؤلف رامیدانستند آنرا ملامت باید کرد که از غرض مؤلف آگاه نیست ومطالب کتاب اورا درغیر غرض او بکار میبرد و آنرا حقائق تاریخی می‌پندارد

خلاصه درعلم درایة

این بنده چندی پیش رسالهٔ در درایة الحدیث نوشتم چند تن از دوستان ازآن نسخهٔ گرفته‌اند مناسب آمد فوائدی از آن رساله ایراد کرده آید که هم خواننده از پاره اصطلاحات حدیث آگاه گردد وهم میزان دقت لازم را در هرفن ازفنون شرعی که حدیث درآن وارد شده است بطریق صحیح بکار برد

حدیث در اصطلاح اهل سنت نقل قول رسول صلی‌الله علیه وآله یا فعل وتقریر او است ودر اصطلاح شیعه نقل از معصوم است مطلقا خواه امام و خواه پیغمبر (ص)

سنت باصطلاح همه عبارت است ازقول وفعل و تقریر رسول صلی‌الله علیه و آله وفرق آن با حدیث آن استکه حدیث حکایت است وسنت محکی

اثر ــ منقول از صحابه و تابعین وزهـاد و صلحای مسلمین است

خبر ـ هر قضیه منقول است از امام یا پیغمبر یا زهاد و غیر آنها

روایت ـ خبر است باعتبار انتساب بناقل چنانکه اگر یك خبررا چند ناقل نقل کنند گویند یك خبر است بچند روایت مثلا خبر یا حدیث **البیعان بالخیار** در روایت ابن عباس بضمیمه مالم یفترقا است ودر روایت فلان با زیادت قال احدهما للاخر اختر •

متواتر و آحاد ـ

خبر متواتر آن استکه عده روات آن در کثرت باندازهٔ باشند که احتمال توطئه و تعاهد و اتفاق آنها بر نشر دروغ عمداً یا سهواً ممکن نباشد مانند خبر از وجود مکه و سلطنت انوشیروان وجنك جمل و فتح مکه و آحاد آن است که رواة آن در کثرت باین حد نباشند و احتمال توافق و تعاهدآنها برنشردروغ ممکن باشد• البته مقصود دراینجا تواتر معنوی واجمالی است نه تواتر لفظی زیراکه هیچ حدیثی بیك لفظاً بتواتر نقل نشده‌است وگروهی گویند حدیث **من کذب علی متعمداً فلیتبوء مقعده من النار** لفظا متواتر است

قرائن صدق احادیث غیر تواتر وقرائن کذب نیز بسیار است که محدث محقق و متفطن بدانها متوجه میشود وضبط آنها درعلم درایه ممکن نیست الا آنکه علما برای تنبیه وتوجه اذهان مثالهائی میآورند مثلا ازجملهٔ قرائن صدق است آنکه خبری ازغیب باشد وواقع شود وازجمله قرائن کذب اینکه دواعی بر نقل خبر شدید باشد ومتواتر نشود مثل آنکه کسی خبر دهد میان بغداد و کربلا شهری است عظیمتر از هردو که اگر چنین بود اوهم مانند بغداد مشهور بود•

خبری که احتمال صدق و کذب هردو درآن روا باشد چهار قسم است صحیح ، موثق ، حسن ، ضعیف صحیح آن استکه رواة آن همه عادل وامامی باشند• موثق آن استکه روات معروف بصدق گفتار باشند وازدروغ تحرز جویند اما امامی نباشند• حسن آنستکه راویان آن از صلحا و نیکمردان امامی باشند اما وثوق واطمینان بصحت روایت آنان معلوم نباشد واگر کسی گوید چگونه کسی ممدوح وصالح باشد وامامی واز خبر او اطمینان حاصل نکنیم گوئیم بسیاری از نیکمردان ساده لوح و زود باور و مبتلا بنسیان و مساهلت وعدم ضبطند و زوایات این گونه مردم را حسن گویند• ضعیف آنست که هیچیك از این مزایا درآن نبود•

اقسام حدیث ضعیف .

۱ـ معلق وتعلیق در اسناد آن استکه از اول سند نام بعض راویان سقط شده باشد•

۲ـ مرسل آنکه نام بعض رواة ازآخر اسناد ذکر نشده باشد•

۳ـ منقطع الاسناد آن استکه از وسط آن چیزی افتاده•

٤ـ مضمر آنکه حدیث بضمیر منتهی‌شود که معلوم نباشد از صحابی است یا معصوم یادیگری•

۵ـ شاذ آنکه مشهور با آن مخالفند•

٦ ـ مجهول آنکه بعض روات آنرا نشناسیم•

۷ ـ مقطوع در مقابل مرفوع وگاه موقوف نیزگویند حدیثی استکه به پیغمبر «ص» منتهی نشود و بر صحابی قطع گردد ومرفوع آنکه بحضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله منتهی شود وگاه بین مقطوع وموقوف فرق گذارند•

۸ ـ مضطرب آنستکه درمتن حدیث یا اسناد آن اختلاف موجود باشد•

۹ ـ مقلوب آنستکه حدیثی را ازکسی شنیده وبدیگری که عادلتر ومشهورتر است نسبت‌دهند•

۱۰ـ مدلس آنستکه راوی حدیثی را طوری نقل کندکه مستمع ازآن خلاف واقع بفهمد•

۱۱- مدرج آنستکه راوی چیزی برعبارت منقول بیفزاید چنانکه مستمع گمان کند آن زیادت هم از حدیث است.

۱۲- مصحف آنستکه لفظی در حدیث بلفظ مشابه آن درکتابت تبدیل گردد

درالفاظ جرح وتعدیل وغیرآن

۱- عدل وثقة وحجة هرگاه راوی را باین الفاظ وصف کنند و امامی بودن او معلوم باشد دلیل صحت روایت او است واگر مذهب او معلوم نباشد روایتش موثق است ومانند آن است صحیح الحدیث و یحتج بحدیثه و مسکون الی روایته وصدوق.

۲- چون درباره راوی گویند بصیر بالحدیث فاضل بکتب حدیثه فقیه حافظ عالم جلیل من رؤساء هذه الطائفه دین ورع صالح مرضی خیر وامثال آن روایت او حسن است و از این قبیل است وجه و عین یعنی مشهور است ومتقی و ضابط ثبت و هیچیك دلیل صحیح یا موثق بودن راوی نیست چون شاید ضبط ودقت را درحدیث ضعیف نیز بکار برند.

۳ - الفاظ ذم بسیار است مانند لین الحدیث واهی الحدیث منکرالحدیث مختلط غال مضطرب و امثال آن.

٤ - الفاظی که دلالت برمدح وذم نمیکند برای تشخیص وتمیز روات ازیکدیگر ورفع اشتباه یا فوائد دیگرذکرمیشود مانند اباء و انساب وقبایل ووطن ومنشاء واینکه ازاصحاب کدام امام است و مشایخ او کیست وچه کتبی تألیف کرده است و مولی بود یا اصیل از قبائل عرب وامثال آن.

در طرق تحمل حدیث - ناقل حدیث که بگوید رویت واروی یعنی روایت میکنم یا حدیث میگویم و امثال آن از الفاظ متداوله محدثین را بکار برد بی آنکه تحمل حدیث کرده باشد جائز نیست وطرق تحمل هفت است.

۱- که اعلی ازهمه طرق است آنکه شاگرد کتاب حدیث را دردست بگیرد.و یکی یکی بر استاد قرائت کند واستاد بصحت آنچه او خوانده است اعتراف نماید.

۲- آنکه استاد حدیث را قرائت کند وشاگرد بشنود و طریق اول بهتر است چون اطمینان بصحت کتاب بطریق اول بیشتر حاصل میشود وآنکه استادتراست بشنود وآنکه مبتدی است بخواند واغلاط اورا استاد یادآوری کند به ازآن است که مبتدی بشنود واستاد بخواند.

۳ - آنکه استاد کتاب حدیث را بدست خود بشاگرد دهد وگوید آنچه در این کتاب باشد روایت من است وآنرا مناوله گویند.

٤ - آنکه استاد بکتابی که دردست دیگری است اشاره کند و مخاطب را حضوراً بصحت آن خبر دهد وآنرا اعلام گویند.

٥ - آنکه استاد شاگرد را حضوراً ملاقات نکند و اجازه روایت کتابهای معین را که خود فرستاده است برای او بنویسد.

٦ - آنکه استاد اجازه دهد از کتب معروف ومتداول روایت کند.

۷ - آنکه راوی کتاب مصحح را بخط مصنف بیابد یا بخطی که بر او قرائت شده وبی اجازه نقل کند بلفظ وجدت فی کتاب فلان وآنرا وجاده گویند وشرط جواز این قسم آن است که کتاب از مؤلف آن متواتر باشد یا بواسطه راویان موثق عین نسخه بر او قرائت شده باشد اماآنچه از کتب غیرمتواتر نقل میشود از نسخ نادره قدما مثل کتاب زید زراد و زید نرسی و کتاب عاصم بن حمید

ونوادر احمد بن محمد بن عیسی وغیر آن حجت نیست وآنرا ازاقسام روایت نمیتوان شمرد .

اگر کسی بیکی از طرق هفتگانه تحمل حدیث نکرده باشد هرچند میتواند شنیده و خواندهٔ خود را حکایت کند اما نقل او روایت حدیث محسوب نمیشود ومنقولات او از احادیث نیست و نباید بالفاظ متداوله بین رواه تعبیر کند مانند حدثنی واخبرنی و رویت واروی وامثال آن بلکه بعض علما مانند سید مرتضی روایت بطریق ششم راکه اجازه است نیز جائز نشمرده و به وجاده بلفظ روایت یقیناً جائز نیست .

هرگاه کتابی متواتر باشد ازمؤلفش مانند کافی وتهذیب اجازه گرفتن در تقویت احادیث آن مؤثر نیست چنانکه اگریکی ازرواة ازمؤلف ضعیف باشد موجب ضعف آن کتاب نمیشود وازاین جهت اگر یکی از مشایخ اجازه ضعیف باشد آنرا سبب ضعف حدیث نمیشمرند مانند کتاب مشیخه ابن محبوب که درعصر نجاشی متواتر بود وآنرا احمد بن هلال روایت کرده است گویند هر چند احمد ضعیف است اما ازمشایخ اجازه است وضعفش نسبت بکتاب مشیخه مؤثر نیست .

ابن شهرآشوب در معالم العلماء گفته است که رواة شیعه درزمان ائمه علیهم السلام چهار صد کتاب تألیف کردند که اصول اربعمائه گویند آنها مرجع علمای شیعه است ، این سخن در السنه مشهور است اما مقصود وی برای ما مجهول ، چون کتب اصحاب ائمه علیهم السلام که درفهرست ها ذکرشده بسیار است اگر همه آنها اصول باشند از چهارصد گذشته بلکه از چهارهزار متجاوز است و اگر اصول کتب معین وخاص باشدکه نسبت بسایر کتب معتبرتراست ومدرك واساس آنها بوده است گوئیم شیخ طوسی رحمه‌الله در فهرست کتب شیعه همهٔ آن کتب را نام برده اصل را از غیر اصل تمیز داده ست نزدیك هشتاد کتاب را اصل نامیده و ما نمیدانیم آن چهارصد اصل کدام است که شیخ نام نبرده است .

در رجال کشی هیجده نفر از رواة اصحاب ائمه را شمرده وگوید روایت آنها را علما باجماع تصحیح کرده اند باین معنی که چون اسناد حدیث باین جماعت منتهی شود آنرا میپذیرند واز مابعد آنها تحقیق نمیکنند . اما باید این کلام را نوعی مبالغه در اعتماد شمرد واجماع را حمل برغیر معنی اصطلاحی کرد و الا لازم آید مراسیل این جماعت حجت باشد بالاجماع چون مابعد آنها اگرصحیحند فبها واگر ضعیفند ضعف ایشان قادح نیست پس مراسیل آنان باتفاق حجت شود با آنکه بالاتفاق مراسیل هیچ کس حجت نیست جز بقول برقی وجماعتی که ابن ابی عمیر را استثناء کرده‌اند و نیز این بنده در فقه و احادیث بسیار بتتبع یافته‌ام که بحدیث این هیجده تن عمل نکرده بلکه متفقاً آنرا رد کردند وتحقیق این مطلبرا درمحل دیگر باید نمود وبچند مورد درحاشیهٔ وافی اشارت کرده‌ام.

در بعضی اصطلاحات محدثین

مسند ومتصل ومرفوع ـ این سه اصطلاح بیکدیگر نزدیکند . متصل آن است که رواة اول حدیث ذکر شده باشند ولو بمعصوم نرسد ، مرفوع آن استکه بمعصوم منتهی شود اگرچه بعض رواة مذکور نباشند . مسند آن استکه هم متصل باشد وهم مرفوع .

معنعن ـ حدیثی استکه در اسناد آن فلان عن فلان عن فلان ذکر شده باشد .

مفرد ـ دوقسم است مطلق ونسبی مطلق آن استکه فقط یك نفر آنرا روایت کرده ونسبی آنکه مردم یك شهر یا یك قبیله بدان منفرد باشند .

مشهور ـ آن استکه در افواه و السنه معروف باشد هرچند در اصل مفرد بوده یااصل نداشته

باشد و شهید در درایه از بعض علما نقل کرده‌است که چهار حدیث در السنه مشهور است واصل ندارد.

من بشرني بخروج آذار بشرته بالجنة. من آذى ذمياً فانا خصمه يوم القيمة. يوم نحركم يوم صومكم. للسائل حق و ان جاء على فرس.

عالي الاسناد ـ حدیثی استکه وسائط آن نسبت باحادیث مشابه آن کمتر باشد.

مسلسل ـ حدیثی استکه یك عبارت نسبت بهر یك از رجال اسناد تکرار شود مانند حدثني فلان في داره عن فلان في داره وکلمهٔ في داره در همه تکرار شود.

منکر ـ حدیث شاذ ومخالف مشهور است که راوی آن ثقه نباشد.

مقبول ـ حدیثی استکه بمضمون آن عمل کرده اند با قطع نظر از اسنادش.

مستفیض ـ حدیثی استکه بیش از دو نفر آنرا روایت کرده باشد.

در اعتماد وعمل باحادیث ـ

علما در اعتماد بر احادیث مختلفند. گروهی از حشویه و اخباریین هر حدیثی را راست و صادر از معصوم میدانند و رد آنها را منکر و ضلال میشمارند و میگویند همه رواة صادق بودند و گروهی گویند هر چند علم بصدور و صدق همهٔ احادیث نداریم ولیکن ظن قوی بصدق همهٔ داریم چنانکه احتمال کذب و دروغ بسیار نادر است و گروهی چیزهای دیگر گفته‌اندو ما آنچه مقتضای قواعد مذهب شیعه و معتمد علماء اصول‌است باختصار بیان میکنیم وقبلا گوئیم همه اخبار واحادیثرا میتوان بشش قسم تقسیم کرد.

۱ـ احادیث راجعه باصول دین
۲ـ احادیث راجعه باخلاق ورقائق وعرفان
۳ـ تواریخ انبیا و ائمه علیهم السلام
۴ـ احادیث فقه
۵ ـ ادعیه و اذکار
۶ـ تکوینیات

اصول دین باتفاق علمای ما اصول‌دین رابابد ازادله یقینیه فرا گرفت رمظنه در آن کافی نیست واخبار آحاد چون مفید ظن‌است دراصول حجت نباشد وچون‌اصول‌مذهب‌شیعه مبرهن‌ودر کتب کلام مانند تجرید خواجه نصیرالدین طوسی وغیر آن مندرج است هرحدیثی که موافق با این اصول باشدصحیح است هرچند اسنادش ضعیف باشد وهرچه مخالف‌باشد غیرصحیح است اگرچه رواة عادل روایتکرده باشند چون انسان قابل سهو و نسیان است، وازاین جهت نمیتوان بر کلینی وامثال او خرده گرفت که چرا غالباً احادیث ضعیف الاسناد دراصول کافی وغیر آن ایراد کرده‌اند، چون آن احادیثموافق اصول معلومه مذهب شیعه است

قرآن و قراآت آن هم مانند اصول دین است و بخبر واحد ثابت نمیشود

در اخلاق

هیچ حدیثی که در ابواب اخلاق وارد شده ترغیب بمساوی و قبائح نیست پس مضمون همه‌آنها صحیح است اگرچه ضعیف السند باشند اما رقائق و عرفان برای جماعتی خاص است که تشخیص‌صحیح و سقیم آنرا میدهند و وظیفه آنها را دیگران نباید تعیین کنند مانند **لايزال يتقرب الي عبدي بالنوافل الخ**

در تاریخ انبیای سلف -

اگر غرض ازذکر وقایع و قضایای پیغمبران گذشته فقط تصدیق بوقوع آن قضایا وعلم بتحقق آن باشد البته بغیر متواتر اعتماد نمیتوان کرد و راه تحقیق اکثر آنها در زمان ما بسته است چون تواتر میان ما و آنها قطع شده است و کتب یهود و نصاری نیز متواتر نیست و جز بآنچه در قرآن کریم مذکور است غالباً یقین حاصل نمیشود اما اگر مقصود عبرت و تعلیم محاسن اخلاق و تادیب وتهذیب باشد باخبار احاد حتی ضعیف‌الاسناد میتوان متوسل گشت چنانکه وارد است چون قارون بزمین فرومیرفت ازحال موسی وهرون علیهما السلام پرسید خداوند فرمود زمین اورا بیش از آنچه فروبرده است فرو نبرد برای صله رحم و احوال پرسی او ازموسی ع و ذکر این قصه برای ترغیب بصله رحم خوب و جائز است و از این جهت علمای ما بسیاری از این قضایا را با اسناد ضعیف بلکه از کتب اهل کتاب وعلمای آنان نیز نقل کرده‌اند مانند احادیث کعب الاحبار و وهب بن منبه و از بسیاری اخبار ضعیفه در این باب وحشت نباید داشت اما اخباری که بر خلاف اصول مذهب نسبت معصیت و قبائح بانبیا داده است یا مخالف ادله قطعیه است نقل آن جائز نیست مگر برای رد و تنبیه و در اموری که فائده معقولی درآن نمیتوان یافت مثل آنکه طول وعرض کشتی نوح چند ذراع بود وسك اصحاب کهف چه نام داشت توقف و سکوت اولی است

تاریخ پیغمبر اکرم والمه علیهم‌السلام -

اخبار در این باب متنوع است ، وبر حسب اغراض مختلف و فوائد گونا گون حکم آن نیز مختلف است: اگر مقصود اثبات اصلی از اصول دین باشد چون نبوت و امامت جز به اخبار متواتر که مفید یقین باشد اعتماد نمیتوان کرد مانند اثبات امامت بمعجزه یا بنص و صفات امام وپیغمبر(ص) مانند نفی سهو و اگر مقصود بیان حکم فقهی باشد مانند سایر اخبار فقهیه ذکر آن خواهدآمد و از برای تاریخ ولادت و وفات و مناقب و فضائل و مواعظ هر خبری که مخالف اصلی از اصول معلومه مذهب نباشد کافی است

اخباری که در تاریخ صحابه و تابعین و خلفای بنی‌امیه و بنی العباس و شرح فتوح و خراج و تقسیم اراضی و مواضع بلدان وجهات آنها و ضرب مسکوکات از دراهم و دنانیر و اوزان و مقادیر و اینکه هریك در چه زمان و بدست کدام یك از عمال رائج گشت و امثال این امور و نیز اقوال فقهای عامه و رسوم خلفای جور که دانستن آنها برای فقیه و محدث بسیار لازم است آنچه راجع بفقه باشد در محل خود خواهد آمد و آنچه راجع بقرائن صدق و کذب احادیث باشد یا تفسیر معانی آن باخبار ظنی از مدارك معتبر اکتفا میتوان کرد.

مثلا بخاری درصحیح خود روایت کرده است درحدیث افك عائشه که حضرت رسول(ص) بریرة کنیز عایشه را خواند و او را از حال عایشه پرسید با اینکه موافق اخبار اهل‌سیر وتاریخ ، عایشه بریرة را پس از فتح مکه خریده بود و قضیه افك قبل از فتح مکه است پس حدیث بخاری صحیح نیست یقینا بلکه حدیث ظنی‌را بظن مخالف ردمیتوان کرد وترمذی روایت کرده است در صحیح خود که سعد بن معاذ و سعد بن عباده در باره افك عایشه با یکدیگر مکالمه میکردند با آنکه هنگام افك ، سعدبن معاذ درگذشته بود ونیز بسیاری ازاحادیث ما ناظر باقوال فقهای عامه و رد یا تقیید یا تخصیص آنها است که بی‌اطلاع برآن اقوال تفسیر حدیث برای ما غیرممکن است ودراین اموربظن حاصل ازروی مدارك معتبر اکتفا میتوان کرد

اخبار ادعیه و اوراد -

باحادیث ضعیفه در این باب اکتفا میتوان کرد چون اصل ذکر و دعا بهر عبارت جائز است و

در قرآن و اخبار متواتره ترغیب بمطلق ذکر و دعا وارد شده است بلکه ادعیه و زیاراتی که ساخته خود مردم است نیز ممنوع نیست مانند دوازده امام خواجه نصیرالدین طوسی و زیارت حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها که شیخ صدوق ره خود ساخته و در فقیه آورده است اما بعض مردم جاهل در اسناد ادعیه مناقشه میکنند و در امثال دعای صباح و خواندن آن تردید مینمایند با آنکه اگر از حضرت امیرالمؤمنین (ع) نباشد وساخته دیگری باشد باز قرائت آن جائز است

اخبار تکوینیات -

در این باب اخبار ضعیفه و اسرائیلیات بسیار است و راه تحقیق در آنهم مانند اخبار انبیای سلف مسدود است مگر آنچه موافق عقل یا حس باشد صحیح دانیم و آنچه مخالف عقل یا حس باشد باطل شماریم و آنچه مشکوک باشد در آن توقف کنیم چون احتیاج بدانستن آنها نداریم مانند فاصله آسمان اززمین و مقدار عظمت عرش ومحل بیت المعمور وهرچه بما رسیده و یقین بصدور آن نداریم توقف باید کرد

اخبار فقه -

نزدیك چهارهزارمسئله منصوص‌است یعنی‌اخباری درآن وارد شده واینها تقریباًهمان‌مسائل‌است که شیخ طوسی درکتاب نهایه ایراد کرده‌است واکثر آنها اجماعی است، هرمسئله که اجماع باشد حدیث موافق آن را باید پذیرفت و مخالف آنرا باطل دانست چون اجماع از قرائن قطعیه صحت مضمون حدیث است، وآنچه مختلف فیه است و دلیل قرآن وعقل برهیچیك از اقوال منقوله قائم نباشد علمای ما خلاف کردند سید مرتضی و ابن ادریس و جماعتی از قدما گویند مسائل عموماً باجماع و تواتر و قرآن و عقل معلوم میگردد و محتاج بظن نیستیم گروه دیگر گویند باب علم در اکثر مسائل مسدود است و چاره غیر از تمسك بادله ظنیه نداریم و شاید هر دو رای مبالغه باشد وطریقهٔ که علامه و شهید و سایر متأخرین برگزیده اند آن است که بهر خبرصحیح الاسناد عمل میکنیم، ولکن احتیاج بآن بسیار نیست چون غالباً در مسائلی که محتاج بآن هستیم یا خبر صحیح یافت نمیشود یا معارض بصحیح دیگر است یا اخبار متواتره وسنت قطعیه و قرآن وعقل درآن وارد است یااجماعی است واگرهیچیك نباشد یا خبردرآن‌مسئله موافق اصل‌است چون برائت واشتغال که‌احتیاج بخبر درمورد‌آن نداریم ویااگرمخالف‌اصل‌باشد درمورد‌آن حدیثی‌خالی‌ازطعن‌موجودنیست وآنچه ازاین اقسام خارج باشد البته اندك است،

جماعت اخباریین نه اجماع و نه عقل را حجت میدانند و نه بقرائن صدق و کذب حدیث توجه دارند و بر فرض توجه بدان متفطن نمیشوند و متواتر وغیر متواتر را تشخیص نمیدهند ودلیل آنها منحصر است در خبر چنانکه اگر اخبار حجت نباشد راه چاره بر آنها مسدود است بلکه اگر حجیت مخصوص باخبارصحیح‌الاسناد باشد باز دست آنها بسته است چون اینگونه خبر بسیار اندك است‌باین جهت همه اخبار مضبوط درکتب را معلوم‌الصدق میدانند

مقصود از تطویل کلام آن استکه تصور نشود امثال‌کتاب منتخب اگر مشتمل بر اخباری‌باشد که برحسب اسناد ضعیف است موجب عدم اعتماد و ترك قرائت آن است وجماعتی که با مذاق فقها آشنا هستند تصورنکنند درهمهٔ ابواب‌علوم شرعی‌مانند فقه فقط خبرصحیح حجت است وضعیف مردود با اینکه بیش از نصف اخبار کافی ضعیف است تا بسایر کتب چه رسد و معلوم‌شد که در همه کتب احادیث ما حدیثی که نقل‌آن بیفائده‌باشد برای غرض ومقصود ازآن حدیث بکار نیاید بسیارنادر است

ترجمهٔ مؤلف وذکر آثار علمیه

این شرح حال را یکی از افاضل علمای مشهد حضرت مستطاب ثقةالاسلام آقای آقا شیخ علی اکبر مروج الاسلام از شاگردان مرحوم مولف فرموده و فرستاده‌اند

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم جناب مروج الاحکام ملاذ الانام ثقةالاسلام مرجع الخواص والعوام آقای حاج ملا محمد هاشم بن محمد خراسانی‌مشهدی رحمه‌الله ولادتش در ارض اقدس در ماه صفرسنه۱۲۸۰ یا ۱۲۸۴ است در موطن شود ودر نجف اشرف علوم دینیه را فرا گرفت وپس از مراجعت ازعتبات ببیان احکام وتعلیم فتاوی علمای اعلام و اقامه جماعت و وعظ اشتغال داشت و اهالی شهر مشهد و سایر بلاد خراسان بدو اعتقاد تام داشتند و مراجع تقلید اورا ثقه میشمردند این بنده مروج نیز در اوائل زمان تحصیل در خدمت او استفاده مینمودم آن مرحوم روز یکشنبه ۳ ذی الحجة ۱۳۵۲ داعی حق را اجابت نمود و مردم درتشییع او ازدحام کرده بودند وبین درب دارالسیاده و دارالحفاظ در معبر زوار دفن گردید و از او هفت فرزند چهار پسر وسه دختر ماند پسر ارشد ایشان شریعت مآب مروج الاحکام آقا شیخ محمد هرصبح در مسجد گوهر شاد پس از نماز جماعت مردم را مستفیض میفرماید ٭ از مؤلفات اواست٭ کتاب وسیلةالامان من‌تسویلات‌الشیطان درمشهد مقدس بسال۱۳۴۰ چاپ شده است و در آخر آن اجازه است ازمرحوم سیدحسن صدر بمرحوم مؤلف رساله. در رباء رساله در رضاع ٭ رساله درمعاملات٭ رساله در ارث و نفقات وقبله ٭ این رسالات نیز بچاپ رسیده است و از رسالات وکتبی که بچاپ نرسیده کتاب غایةالامال است فی‌حسن خواتیم الاعمال که درزمان حیات آن مرحوم بیرکب چاپ نوشته شد و موفق بطبع آن نگردید٭ اما این کتاب منتخب التواریخ بسیار مطبوع واقع شده وچند بار بطبع رسید و چون طبع اول‌آن منتشرشد مرحوم مؤلف یك جلد آنرا باحقر دادند تا مطالعه کنم وداعی حین‌مطالعه حواشی چند برآن نوشتم و بآنجناب برگردانیدم و همان نسخه با حواشی درکتابخانه ایشان‌بود وپس‌ازفوت مؤلف طبع ثانی کتاب بابعض‌آن حواشی چاپ شد و ازجهت بی‌اطلاعی درمحل امضاء حاشیه بجای لفظ مروج ولد مؤلف ثبت‌کرده پس معلوم باشد حواشی از احقر است٭ خداوند بخلد آشیان مؤلف و بازماندگان و این بنده وهرکس درطبع کتاب رنج برده ومؤمنین‌که از این کتاب بهره برده ومیبرند اجر جزیل مرحمت فرماید

وانا الاحقر علی‌اکبر مدعو بمروج الاسلام عفی‌عنه

فهرست مطالب کتاب

باب اول

صفحه	عنوان
۳۱	در حالات شریفه جناب سلمان و جناب حذیفة بن یمان رضی‌الله عنهما
۳۳	در علو همت ومواسات و ایثار بعضی از اصحاب حضرت رسول ص
۳٤	درحکایت ابوقدامه شامی وآنزن مؤمنه وجوان او که شهید شد
۳۵	در ذکری از حسان بن ثابت مادح حضرت رسول ص
۳٦	در وقایع مهمه از زمان ولادت حضرت رسول ص تا زمان بعثت آنحضرت
۳۷	در شواهد بر عدالت انوشیروان و اخلاق حسنهٔ او
٤۰	در آنکه ظلم بعباد مجازات دنیویه دارد و درسخاوت حاتم طائی
»	در وقایع مهمه از زمان بعثت تا زمان هجرت ومراتب بعثت‌وکیفیت نزول وحی
٤۱	» آنکه حضرت امیرالمؤمنین اول من آمن بود وهجرت جمعی از مؤمنین بحبشه
٤۳	در ولادت صدیقهٔ طاهره ورحلت خدیجه و ابوطالب وکیفیت معراج پیغمبرص
٤۵	» وقایع مهمه از زمان هجرت تا زمان رحلت‌حضرت رسول‌ص وبیتوته امیرالمؤمنین‌ع بجای پیغمبرورفتن‌آنحضرت بغار ثور با ابابکر
٤٦	در وقایع سال اول هجرت منجمله وقوع عقد اخوة بین اصحاب
٤۷	» » دوم هجرت و وقوع غزوهٔ بدر کبری
٤۸	در شهادت جناب عبیدة بن حارث بن عبدالمطلب وصدمات پیغمبر وحضرت‌امیر
٤۹	در وقایع سال سوم از هجرت و تزویج فاطمهٔ زهراء ع و وقوع غزوه احد
۵۱	در شهادت حمزة بن عبدالمطلب و بعضی دیگر از صحابه آنحضرت
۵۲	در وقایع سال چهارم وپنجم ازهجرت و وقوع غزوهٔ خندق وشهادت سعد
۵۳	در قتل عمروبن عبدود و آمدن خواهر عمروبیالین برادرش و مراثی‌او
۵٤	در وقایع سنهٔ ششم وسنهٔ هفتم ازهجرت و وقوع غزوهٔ خیبر
۵٦	در قتل حارث ومرحب خیبری و ولادت ابراهیم‌بن رسول‌الله ص
۵۷	در وقایع سنهٔ هشتم ازهجرت و وقوع غزوه موته وشهادت جناب‌جعفر
۵۹	در واقع شدن فتح مکه ورفتن علی‌ع روی دوش پیغمبروشکستن بتها
٦۰	» » » غزوهٔ حنین وغزوهٔ تبوك وقصد منافقین قتل علی ع را
٦۱	در مأمورشدن حضرت امیر خواندن سوره برائت وقصهٔ مباهله و رحلت جناب ابراهیم پسر پیغمبر ص و قصه غدیرخم ونصب حضرت امیر را
٦۳	در عزم نمودن چهارده نفرازمنافقین بقتل‌حضرت رسول
٦٤	در تاریخ ولادت پیغمبر ص نسبت بتواریخ بعضی‌از انبیاء و بزرگان
٦۸	از سعادات عظیم است موت بین‌الحرمین واجمالی‌ازقصه شیخ مهدی
٦۹	درذکری ازقبوربزرگانی که‌درمکه‌معظمه مدفون‌هستند
۷۳	» » » » در اطراف مکه مدفون‌هستند
۷٤	خاتمه در ذکرمجددین دین اسلام در رأس هرمأه ازعلماء اعلام (ره)
۷۹	» » » » » از سلاطین اسلام (ره)

صفحه	عنوان

باب دوم

باب سوم

صفحه	عنوان
۱۲۹	در ذکر حوارین حضرت امیر وحالات عمرو بن حمق الخزاعی
۱۳۰	درحالات میثم تمار و گفتگوی با جناب حبیب بن مظاهر الاسدی
۱۳۱	« جناب محمد بن ابی بکر و کیفیت شهادت او
۱۳۳	« « اویس بن انس قرنی و کیفیت شهادت او
۱۳۴	« زهاد ثمانیه وحالات ربیع بن خثیم
۱۳۶	درمختصری از حالات بعضی از خواص اصحاب حضرت امیر ع
۱۳۶	در حالات جناب عمار یاسر و جناب مالك اشتر وشهادتشان
۳۸	« « حجر بن عدی وجناب رشید هجری و کیفیت شهادتشان
۱۴۰	« « کمیل بن زیاد و جناب قنبر و کیفیت شهادتشان
۱۴۱	درحالات جناب عدی بن حاتم و جناب قیس بن سعد بن عباده
۲۴۲	درذکر پنج نفر از قریش که همراه حضرت امیر ع بودند
۱۴۳	درذکری ازخالد بن ولید وعمروعاص وزیاد بن ابیه ومغیرة بن ولید
۱۴۴	« از اشعث بن قیس و ولید بن عقبه ومروان بن حکم
۱۴۵	« ازعبدالله بن زبیر وابوهریره وشریح قاضی ومعاویة بن ابی سفیان
۱۴۷	« از وقایع مهمه زمان خلافت واقعی حضرت امیر ع
۱۴۷	در واقعه سقیفه بنی ساعده ومخالفت دوازده نفر ازمهاجرو انصار
۱۴۹	در کیفیت رحلت ابابکر و کیفیت رحلت سعد بن عباده
۱۵۰	در کیفیت فتح بعضی از بلاد و بناء شهر کوفه وفوت ابوعبیده جراح
۱۵۲	در کیفیت قتل عمروقرار دادن خلافت را بین شش نفر بشوری
۱۵۵	در انعقاد مجلس شوری بجهت تعیین خلیفه بعد از عمر
۱۵۶	در بعضی ازتصرفات عثمان درزمان خلافت خودوحکایت ولید بن عقبه
۱۵۷	درمطالبه نمودن عایشه حق خود را ازعثمان وجواب او
۱۵۸	درمقتول شدن عثمان بن عفان بدست جمعی ازمسلمین
۱۵۹	دربعضی ازوقایع مهمة زمان خلافت واقعیه وظاهریه حضرت امیر ع وقتال آنحضرت باناکثین که غزوه جمل باشد باعایشه وطلحه وزبیر
۱۶۰	درقتل طلحه وزبیر وجمع دیگر ازاصحاب عایشه
۱۶۲	درقتال آنحضرت با قاسطین که مسمی است بجنك صفین
۱۶۳	در ذکر جمعی از شهداء صفین وجمعی از لشکر معاویه
۱۶۴	در وقایع لیله الهریر وجعل حکم باغواء اشعث بن قیس
۱۶۷	درقتال آنحضرت با مارقین که خوارج نهروان باشند
۱۶۸	در ریختن لشکر معاویه بشهر انبار ودرفضیلت نجف و کوفه
۱۶۸	درآنکه ازسعادات بزرك است دفن در نجف اشرف
۱۶۹	در قبور شریفه معصومین ومعصوم زادگان که در نجف اشرف است
۱۷۲	درقبور بعضی از صحابه وتابعین که درکوفه ونجف اشرف است ودرقبور شریفه بعضی از علماء امامیه که درنجف اشرف است ودراین مختصرذکرمی شود قبور بیست نفر ازعلماء امامیه

صفحه | عنوان

باب چهارم

باب پنجم

صفحه | عنوان

صفحه	عنوان
۲۸۹	در ذکری ازجناب مسلم بن‌عقیل ع ودرآن شش امر است
۲۹۲	« « هانی بن عروه
۲۹۲	« « قیس وعبدالله یقطر وعبدالله عفیف
۲۹۷	در ذکر اسامی مردانیکه درکربلا اسیرشدند بدست اشرار کوفه
۲۹۸	« « مخدراتی که ازکربلا اسیرشدند بدست اشقیاء
۳۰۲	در بعضی از تواریخ متعلق بزمان امامت سیدالشهداء ع
۳۰۲	در مقتول نمودن معاویه عایشه وخروج حضرت ازمدینه
۳۰۸	در بعضی ازفضایل زمین کربلا و افضل بودن او ازمکه معظمه
۳۰۸	درذکرده‌فضیلت ازفضایل‌زمین کربلای‌معلی
۳۱۰	درآنکه ازسعادات عظیم است دفن‌در کربلای معلی
۳۰۸	در مقابر شهدای روزعاشورا
۳۲۲	درسایرمقابرشریفه واقعه درکربلا وذکر بیست وسه نفرازبزرگان
۳۲۲	در مقابر شریفهٔ امامزادگان وعلمائی که واقع است در حله وذکر دوازده نفر از آنها
۳۳۱	خاتمه ـ درذکربزرگان ازعلماکه بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسیدند
۳۳۷	اشعار درمراثی‌حضرت‌سیدالشهداء ع‌وبعضی‌ازشهداء بنی‌هاشم‌وغیرهم

باب ششم

صفحه	عنوان
۳۴۷	در اسم ولقب وکنیه و نسب حضرت امام زین‌العابدین ع
۳۴۸	در تاریخ ولادت و رحلت حضرت سید الساجدین
۳۵۰	در زوجات و اولادهای آنحضرت
۳۵۲	در حالات جناب زید بن‌علی‌بن‌الحسین
۳۵۲	در پنج حدیث منقول ازجناب زید
۳۵۲	درحالات یحیی‌بن زید وکیفیت شهادت و محل دفنش
۳۵۲	درحکایت جناب محمد بن زیدومحمد بن‌هشام بن عبدالملک
۳۵۳	در حالات عمرالاشرف وحسین‌الاصغر واعقاب‌آنها
۳۵۹	در ذکری از حوارین واصحاب‌حضرت‌امام‌زین‌العابدین‌ع
۳۶۳	در واقعه اسیری آنحضرت با اهلبیت اطهار درکوفه وشام
۳۶۶	درکیفیت ورود جناب جابر واهل‌البیت در روز اربعین‌بکربلا
۳۶۷	درخروج سلیمان‌بن‌صرد با جمع توابین بجهت مطالبه خون‌آن مظلوم
۳۶۹	در خروج جناب مختار وقتل‌او قتلهٔ حضرت‌سیدالشهداء ع را
۳۷۳	در بعضی از وقایع زمان امامت‌حضرت‌سیدالساجدین ع
۳۷۴	در وقعه حره ومقاتله مسلم‌بن‌عقبه با اهل‌مدینه وشهیدنمودن بعضی از اشراف مدینه را مثل جناب عبدالله‌بن حنظله وفضل‌بن‌عباس را

باب هفتم

باب هشتم

باب نهم

صفحه	عنوان
٥٤١	در حکایت شیخ مفید و ابن قولویه و کیفیت نصب حجر الاسود
٥٤٣	درذکر حکایات غریبه ازخواجه نصیر طوسی (ره)
٥٤٥	درحالات سیدعبدالکریم بن طاوس وعلمائیکه درطفولیت باجتهادرسیدند
٥٤٩	نقل قصهٔ غریبه ازابا یوسف قاضی القضاة
٥٥١	درمقابر نواب خاصه حضرت حجة دربغداد وحالات آنها
٥٥٤	دردعای توسل بحضرت حجة ومقبره ثقة الاسلام کلینی
٥٥٦	در مقبره ابن جوزی وحکایات ظریفه او
٥٥٧	« شیخ عبدالقادرجیلانی و بشرحافی وجهت تسمیه اش بحافی
٥٥٩	در حکایات راغب اصفهانی و ابن ابی الحدید و خواب دیدن او
٥٦٠	در آنکه محمدبن جریرالطبری دونفربودندیکی شیعه ودیگری سنی
٥٦٠	« اگر کسی بخواهد یکنفر ازانبیاء یاائمه رادر خواب بیند
٥٦١	خاتمه ـ درحالات بعضی ازوزراء مثل ابوسلمه همدانی وعلی بن یقطین
٥٦٣	در حالات وکلمات اسمعیل بن عباد الملقب بکافی الکفات
٥٦٤	« ابوطاهر قمی ومحمد علقمی ووزیرمغربی ومحمد جوینی
٥٦٥	در حالات خواجه نظام الملك و حالات وزرای آل برمك
٥٦٦	در سخاوت وجود یحیی برمکی وسایر برامکه
٥٦٩	درمولود فضل بن یحیی بن خالد البرمکی و نقل رفتن بحمام
٥٧١	درعلت قتل هرون جعفر برمکی را وغضب او بر آل برامکه
٥٧٢	در ذکر پیرمردی که همه شب مدح وثنای آل برمك رامینمود

باب دهم

صفحه	عنوان
٥٧٥	در اسم ولقب و کنیه و نسب وتاریخ ولادت حضرت رضا ع
٥٧٧	در تاریخ رحلت حضرت رضا و تعیین قاتلشان وسبب خروج مأمون بآنحضرت از مرو
٥٧٩	درسبب شهیدنمودن مأمون آنبزرگوار را
٥٨٠	درصدمات روحانی که از ورودحضرت بمروتاخروجش براووارد شد
٥٨٢	درذکری از زوجات واولاد واصحاب حضرت رضا ع
٥٨٦	درحالات معروف کرخی وساکت شدن دریا بدعای او
٥٨٧	« ابی نواس شاعر وبعضی ازاشعار او
٥٧٩	« دعبل شاعر وعلی خافی وبعض از اشعار آنها
٥٩٠	درتواریخ متعلق بطوس ومشهدودر آن مقدمه وچهارده امراست
٥٩٢	امراول ودوم در قضایای طوس درماه اول ودوم هجری
٥٩٣	درحکایت فضیل بن عیاض وپسرش وشنیدن آیهٔ قرآن.
٥٩٥	در قصه عبیدبن ابرص ودیدن جزای احسانش را

صفحه عنوان

صفحه	عنوان

باب یازدهم

باب دوازدهم

باب سیزدهم

خاتمة الخاتمه

والحمدلله اولا وآخرا و ظاهرا و باطنا وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

فایـل تصویر این صفحه وجود ندارد

مقدمه

کتاب منتخب التواریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله سادات الخلائق اجمعین ولعنة الله علی اعدائهم الی یوم الدین

و بعد این مختصریست در تاریخ ولادت و وفات و بعضی از تواریخ متعلقهٔ بچهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین که احقر عباد الله **محمد هاشم** بن محمد علی الخراسانی الشهدی عفی الله تعالی عنهما از کتاب اخبار و تواریخ معتبره جمع نموده‌ام و در آنچه موضوع حکمی از احکام شرعیه باشد اشاره بمدرك هم میشود وچون غالباً در تاریخ ولادت و وفات اختلاف است لذا حقیر اختصار نمودم بذکر اشهر واصح اقوال وبالله التوفیق و علیه التکلان و نامیدم او را به **منتخب التواریخ** ودراین مختصر یك مقدمه و چهارده باب‌است (۱)

اما مقدمه ـ در اسماء شریفه آباء و اجداد حضرت خاتم النبیین است تا بجناب عدنان که جد بیستم حضرت پیغمبر(ص) است چون‌تا بجناب‌عدنان دراسماء شریفه‌شان اختلافی نیست

واما ازعدنان تابحضرت آدم اختلاف بسیار است

و در **بحار** ازحضرت پیغمبر (ص) روایت شده که‌فرمودند : اذابلغ‌نسبی الی‌عدنان فامسکوا

و **ایضاً** روایت شده‌که فرمودند :کذب النسابون و در حاشیه باب حادیعشر از فخر الدین طریحی نقل شده:

فائده گفته شده پدرهای پیغمبر (ص) از آدم (ع) تا بجناب عبدالله بن عبدالمطلب پنجاه ویك پدرند بعددرکعات نماز یومیه از فرائض ونوافل که هفده‌نفر ازاینها انبیاء بودند بعددفرائض یومیه وهفده نفر ازاوصیاء انبیاء بودند وهفده نفر ازملوك وسلاطین بودند وهمهٔ اینها بمذهب حق و موحد وساجد لله بودند بدلیل قوله تعالی «الذی یراك حین تقوم و تقلبك فی الساجدین» انتهی

و **علامه مجلسی** در مرآة العقول‌میفرماید حضرات امامیه اتفاق‌کرده‌اند براسلام‌و ایمان جناب ابوطالب وجناب آمنهٔ بنت‌وهب وجناب عبدالله بن عبدالمطلب و سایر اجداد پیغمبر (ص) تا بحضرت آدم(ع)

۱ــ معلوم بادکه رمز (ج) که‌در حواشی این‌کتاب‌نوشته میشود اشاره است باحقر علی اکبر مروج الاسلام عفی‌عنه‌ـ حسب‌الامر خود حضرت مستطاب مؤلف‌آنچه‌بنظر رسیددرحاشیه ثبت گردید.
العذر عندکرام الناس مقبول (ج)

ومرحوم امین‌الاسلام ابوعلی فضل بن‌الحسن بن‌فضل‌الطبرسی در ذیل آیهٔ شریفهٔ «واذقال ابراهیم لابیه آزر» میفرماید آزر جد امی حضرت ابراهیم یاعموی حضرت ابراهیم بودهو نام پدر آن بزرگوار تارخ است چون اجماع طایفهٔ امامیه است که آباء پیغمبر تـا بحضرت آدم کلشان موحد بوده‌اند

و شیخ صدوق محمدبن علی بن بابویه القمی رحمه‌الله در رسالهٔ اعتقادات میفرماید اعتقاد ما طایفهٔ‌شیعه آنست‌که‌پدران حضرت پیغمبر (ص)تاحضرت آدم تماما مسلم بوده‌اند

و روایت شده که جناب عبدالمطلب حجة الهی بوده و جناب ابوطالب وصی او بوده انتهی

و اسماء مقدسه آباء‌کرام حضرت پیغمبر خاتم (ص) تـا بجناب عدنان از اینقـرار است : (محمد بن عبدالله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف‌بن قصی‌بن‌کلاب بن مرة بن‌کعب‌بن لوی بن غالب‌بن فهر‌بن مالك بن نضر‌بن‌کنانة بن خزیمة بن مدرکة‌بن الیاس بن مضر‌بن نزار‌بن معد‌بن عدنان سلام‌الله علیهم اجمعین) وبقیه اسماء شریفه آباء کرام حضرت پیغمبر (ص) چنانچه علامه مجلسی (ره) در جلاء فرموده از اینقرار است : (عدنان بن ادد بن یسع بن سلامان بن نبت بن حمل‌بن قیداد‌بن اسمعیل بن ابراهیم الخلیل‌بن تارخ‌بن ناحور‌بن شروع بن ارغو وهو هود النبی بن فالغ‌بن عابر‌بن شالح بن ارفخشد‌بن سام‌بن نوح‌بن مالك‌بن متوشلح‌بن اخنوخ و هو ادریس النبی‌بن بارخ‌بن مهلائیل‌بن قینان‌بن انوش‌بن شیث وهو هبةالله بن‌آدم (ع)

بنا بر این نقل تمام آباء‌کرام حضرت پیغمبر (ص) از جناب عبدالله تـا حضرت آدم چهل و نه نفر میشوند و از هر یك از آباء کرام حضرت خاتم النبیین (ص) رشته‌هائی از اشراف و بزرگـان منفصل میشوند بغیر جناب عبدالله‌بن عبدالمطلب والدماجد حضرت پیغمبر (ص)وآن‌بزرگوار استمراد باحد الذبیحین که‌حضرت پیغمبر (ص)فرمودند«انا‌ابن‌الذبیحین»

در عیون الاخبار از حسن‌بن فضال روایت کرده که از حضرت رضا (ع) سؤال کـرد از معنای قول پیغمبر (ص) که فرمود انـا ابن الذبیحین حضرت رضـا فرمود یعنی اسمعیل بـن ابراهیم الخلیل علیهما السلام و عبدالله بن عبد المطلب و اسمعیل بن ابراهیم وقتیکه بحد رشد رسید حضرت ابراهیم فرمود «یابنی انی اری فی‌المنام انی اذبحك»

حضرت اسمعیل عرضکرد « یـاابت افعل ما تؤمر » و نگفت یـاابت افعل ما رأیت « ستجدنی انشاءالله من‌الصابرین »

پس چون حضـرت ابراهیم عـازم شد بذبح حضرت اسمعیل خداوند قوچی از آسمان فـرستاد که املح بود میخورد در سیاهی و میآشامید در سیاهی و بول و پشکل میانداخت در سیاهی و چهـل سال در باغهای بهشتی چرا میکرد و از رحم انثی خارج نشده بود بلکه بامر کن موجود شده بـود واو فدا شد از برای حضرت اسمعیل پس هرچه در منی قربانی میشود فـدای حضرت اسمعیل است تاروز قیامت.

ذبیح دیگرجناب عبدالله بن عبدالمطلب است چون حضرت عبدالمطلب خود را بحلقهٔ در کعبه آویخت و نذرکرد که اگر خداوند ده پسر باو مرحمت کرد یك پسرش را در راه خدا ذبح کند پس چون پسرهای او بده رسیدند گفت خداوند وفـا کرد مقصودمرا، منهم وفا میکنم از بـرای خداوند عزوجل، پس پسرهایش را داخل کعبه کرد و بین آنها قرعه زد قرعه باسم جناب عبدالله پدر حضرت پیغمبر (ص) در آمد و او محبوب‌ترین اولادش بود بسوی او و دومرتبه و سه مرتبه قرعه زد بازهم باسم عبدالله بیرون شد

پس جناب عبدالمطلب جناب عبدالله را خوابانید بروی زمین که ذبح کند قریش جمع شدند ومانع‌شدنداو را زنهای جناب عبدالمطلب همه‌صیحه‌زنان و گریه‌کنان آمدند‌خدمت جناب‌عبدالمطلب عاتکه دختر حضرت عبدالمطلب عرض‌کرد یاابتا عذر بیاور نزد خداوند ازقتل پسرت‌فرمود چگونه عذر آورم عرض‌کردبین شترهائی‌که درحرم داری وبین جناب عبدالله قرعه بزن

پس شترهارا حاضرکرد و بین ده شتر وجناب عبدالله قرعه زد قرعه باسم جناب عبدالله آمد ده ده زیادکرد تاقرعه بین صدشتر وبین عبدالله زد قرعه باسم صد شتر درآمد

پس قریش از شعف چنان تکبیری گفتند که‌کوه‌های مکه بلرزه در آمد عبدالمطلب فرمود سه مرتبه قرعه میزنم اگر هرسه مرتبه قرعه باسم صد شتر درآمد آنهارا ذبح میکنم عوض‌عبدالله پس هرسه مرتبه قرعه باسم صدشتر درآمد

پس جناب زبیر و ابوطالب برادر های ابوینی جناب عبدالله آن بزرگوار را از زیر پاهای پدر کشیدند بقسمی که‌پوست صورت جناب عبدالله‌که روی زمین بود خراشیده شد پس برادرها آن بزرگوار را بلند کردند وبوسیدند وخاك از صورت وبدن ولباسهای او پاك نمودند

الحاصل اولاد امجاد عبدالله و جناب آمنه بنت وهب منحصر بود بحضرت خاتم‌النبیین(ص) و والدهٔ جناب عبدالله بن عبدالمطلب فاطمه بنت عمروبن عائذ المخزومی بود وحضرت پیغمبر (ص) برادر و خواهر نسبی نداشتند و اما برادر و خواهر رضاعی داشتند چون آن بزرگوار دو مرضعه داشتند علی المشهور اول **ثوبیه** کنیز **ابولهب** بود و او یك پسر نسبی داشت مسمی به **مسروح** و چند روزی جناب پیغمبر را شیر داد وقبل از آن بزرگوار جناب **حمزه** عموی پیغمبر (ص) را شیر داده بود چنانچه درتاریخ‌گزیده است پس‌جناب حمزه برادر رضاعی حضرت‌پیغمبر(ص) است

وثقة الاسلام قمی در منتهی الامال روایت فرموده‌که حضرت امیرالمؤمنین (ع) بحضرت پیغمبر (ص) عرضکرد که‌آنحضرت دختر **حمزه** را تزویج نماید پیغمبر (ص) فرمود مگر نمیدانی که او دختر رضاعی من‌است وجناب حمزه چهار سال قبل‌از حضرت پیغمبر (ص) متولدشده بود

و در اصابه است که **ثوبیه** بعد از حضرت رسول (ص) جناب ابی سلمة بن عبدالاسد را شیر داد و او شوهر جناب ام‌السلمه بود، در خیرات حسان محمد حسن‌خان اعتماد السلطنه فرمود که جناب ثوبیه ابی‌سلمه وعبدالله ابن‌جحش‌را شیرداد

دوم از دو مرضعه حضرت رسول (ص) **حلیمه سعدیه** بنت **ابی ذؤیب** و زوجه **حارث ابن عبدالعزی** بود .

و در درالمسلوك است که آن مخدره سه اولاد نسبی داشت یك پسر و دو دختر **عبدالله وانیسه وجذامه**

ودراصابه است که این مخدره جناب ابوسفیان بن‌حارث‌بن عبدالمطلب را هم شیر داده بود

و در ناسخ التواریخ است که جناب عثمان بن مظعون هم‌برادر رضاعی حضرت پیغمبر(ص) بود وظاهراً حضرت **آمنه** اورا شیر نداده وحضرت‌هم ازمادر او شیر نخورده و مادر رضاعی دیگری هم حضرت پیغمبر (ص) نداشته پس جناب **عثمان بن مظعون** یا از **ثوبیه** شیر خورده یا از **حلیمه** پس معلوم شد که **مسروح** و **عبدالله** و **انیسه** و **جذامه** اولاد نسبی این دو مرضعه حضرت پیغمبر (ص) بودند و جناب حمزه و ابوسفیان بن حارث‌بن عبدالمطلب و ابوسلمه و عبدالله بن جحش و عثمان‌بن مظعون اولاد رضاعی دو مرضعه حضرت پیغمبر (ص) بودند وجد اول حضرت رسول (ص) جناب عبدالمطلب بن هاشم بود الملقب بشیبة الحمد و سید البطحاء المکنی بابوحارث و مادر جناب

عبدالمطلب سلمی بنت عمرو الخزرجیه است وچاه زمزم را آن بزرگوار حفر فرمود
ودر **مصباح المتهجدین** است که جناب عبدالمطلب در مکه معظمه از دنیا رحلت فرمود در دهم ربیع المولود سال هشتم ولادت حضرت رسول (ص) و قبر شریف ایشان وجناب عبدمناف جدشان و جناب ابوطالب وجناب خدیجهٔ کبری درحجون است که معروفست بقبرستان ابوطالب و از جناب عبدالمطلب منفصل میشود حضرت ابیطالب واولاد امجادش

و **ایضاً** از جناب عبد المطلب منفصل میشود جناب عباس و اولادش و از اولاد جناب عباس است ابراهیم امام وعبدالله سفاح ومنصور دوانیقی ابناء محمدبن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب عبدالله سفاح اول از خلفاء بنی العباس است که در دوازدهم ربیع الاول سنهٔ صد و سی و دو با او بخلافت بیعت نمودند و دولت بنی امیه منقرض شد و خلفاء بنی العباس سی و هفت نفر بودند و مدت خلافت آنها تقریباً پانصد و بیست وچهارسال بود چنانچه **در درالسلوك** فرموده و آخر آنها المستعصم بالله عباسی بود که او را هلاکوخان بن تولی خان بن چنگیزخان بقتل رسانید بهمراهی جناب خواجه نصیر طوسی در سنهٔ ششصد و پنجاه و شش و دولت بنی العباس را منقرض نمود و مادهٔ تاریخش کلمه خونست **وسعدی** میگوید :

در آن وقتیکه مارا عمر خوش بود ز هجرت ششصد وپنجاه و شش بود •

و اسماء خلفاء بنی العباس وحالات هریك درخاتمهٔ باب هفتم اجمالا ذکر خواهد شد
ودر **اسدالغابه** است که جناب عباس دوسال از حضرت پیغمبر (ص) بزرگتر بود ودر جنگ بدر با مشرکین مکه همراه بود مسلمین او را اسیر کردند بعد که خدمت حضرت رسول (ص) رسید اظهار اسلام نمود و گفت کرهاً با مشرکین آمده‌ام و جناب عباس در شب جمعه دوازدهم ماه رجب سی و دودر مدینه طیبه از دنیا رحلت فرموددر سال هشتاد و هفت و در بقیع شریف دفن شد انتهی

و جناب عبدالله بن عباس سه سال قبل از هجرت متولد شد در مکه معظمه و در اواخر عمرش اورا عبدالله بن زبیر از مکه اخراج نمود بطائف و در طائف از دنیا رفت و آنجا دفن شد در سن هفتاد و یك یادر سن هشتاد سالگی وجناب محمد حنفیه برجنازهٔ او نماز خواند وجناب علی بن عبدالله بن عباس در هفدهم رمضان سنهٔ اربعین هجری متولد شد که حضرت امیرالمؤمنین (ع) در نوزدهم همان ماه و همان سال ضربت بفرق نازنینشان وارد شد لذا اسمش را علی گذاردند وکنیه‌اش را ابوالحسن

و در **حبیب السیر** است که علی کوچکترین اولادهای عبدالله بن عباس بود و اجمل آنها بود و جسدی جسیم ولحیهٔ طویل و پاهای بزرك داشت و طول قامتش بمرتبهٔ بود که هرگاه طواف میکرد گمان میرفت که او سواره است و مردم پیاده و علی با طول قامتش تا منکب و شانه پدرش عبدالله بود و عبدالله تا منکب پدرش عباس بود و عباس تامنکب پدرش جناب عبد المطلب بود انتهی

و جناب محمدبن علی بن عبدالله بن عباس پدر ابراهیم امام و عبدالله سفاح و منصور دوانیقی در سنهٔ صدو بیست وچهار ازدنیا رفت

و **جد دوم** حضرت پیغمبر (ص) جناب هاشم بن عبد مناف است والده ماجده جناب هاشم عاتکه بنت مرهٔ سلیمیه است و او با برادرش عبدالشمس جد بنی امیه توأمین متولد شدند و انگشت احدهما چسبیده بود به پیشانی دیگری در وقت جدا کردن خون جاری شد وگفته شد بین اولاد این دو برادر همیشه خونریزی خواهد بود

و در **عمدة الطالب** است که جناب **هاشم** در **غزه** از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش هم درآنجا است

و غزه بالغين والزاء معجمتين از اراضی شام است و از آنجا تا عسقلان دو فرسخ است
و از جناب هاشم منفصل میشود مخدره مکرمه فاطمه بنت اسد والده حضرت علی (ع) پس جناب ابوطالب و فاطمه بنت اسد پسر عمو و دختر عموی بلافاصله یکدیگر بودند
جد سوم حضرت پیغمبر (ص) جناب عبد مناف بن قصی بن کلاب است و اسم او مغیره بود ولقبش قمر بود بجهت حسن و جمالش و والده ماجده‌اش حبی بنت حلیل بود بالمهملة المضمومه و فتح اللام
و از جناب عبد مناف منفصل میشود عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیة بن عبد الشمس بن عبد مناف خلیفه ثالث واهل تسنن او را از عشره مبشره میدانند و مادر عثمان اروی بنت کریز بن ربیعة بن حبیب بن عبدالشمس بن عبد مناف است
و مادروی بیضاء است المکناة بام الحکیم بنت جناب عبدالمطلب
پس مادر عثمان عمه‌زاده حضرت رسول است و ولید بن عقبة بن ابی معیط بن ابان بن ابی عمرو بن امیة بن عبدالشمس بن عبدمناف برادر مادری عثمان بن عفانست و اوست مراد از فاسق در آیه شریفه یاایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا و عثمان درسنهٔ ششم از عام الفیل متولد شد ودر روز هجدهم ذیحجة الحرام سنهٔ سی و پنج هجری از دنیا رحلت نمود وعموی عثمان حکم بن ابی العاص پدر مروان را پیغمبر (ص) سب فرمود و او را از مدینه طیبه اخراج فرمود حکم رفت بطائف همین قسم رانده شدهٔ پیغمبر (ص) بود تا خلافت عثمان آنوقت عثمان او را بمدینه آورد ودرسنهٔ سی و یك هجری حکم بن ابی العاص بجهنم واصل شد
و همچنین عموی دیگر عثمان بن عفان بن ابی العاص که مغیرة بن ابی العاص باشد پیغمبر (ص) خونش را مباح فرمود وتفصیلش درفصل پنجم از باب اول ذکرخواهدشد انشاءالله
وایضاً از جناب عبد مناف منفصل میشوند خلفاء بنی‌امیه و آنها بغیر عثمان بن عفان چهارده نفر بودند اول آنها معاویة بن ابی سفیان بن حرب بن امیة بن عبدالشمس بن عبد مناف و معاویه در دهم ربیع المولود سنهٔ چهل ویك بخلافت نشست
و در مصباح است که دردوازدهم ربیع الاول سنهٔ صد و سی ودو مردم باابوالعباس سفاح ابن محمد بن عبدالله بن عباس بخلافت بیعت نمودند و دولت بنی‌امیه و بنی مروان منقرض شد بدست ابو مسلم خراسانی جمعاً مدت دولت بنی‌امیه میشود نود ویکسال و دوروز که مطابق میشود با هزار و نود و دو ماه و دو روز و بعد از بدرك رفتن یزید بن معاویه که چهاردهم ربیع الاول سنه شصت وشش هجری باشد عبدالله بن زبیر مدعی خلافت شد و در سوم ماه رجب همان سال بخلافت مستقرشد واهل مکه معظمه و مدینه طیبه و یمن و عراق باوی بیعت نمودند تا نیمه جمادی الثانیه هفتاد و سه هجری که اورا درمکه معظمه حجاج بن یوسف الثقفی بقتل رسانید
پس مدت خلافت ابن زبیر شش سال و یازده ماه و دوازده روز بود الباقی از ایام خلافت بنی‌امیه و بنی‌مروان هشتاد و چهار سال و بیست روز که مطابق باهزار و هشت ماه و بیست روزمیشود
در شرح صحیفه از تفسیر کبیر فخر رازی از قاسم بن فضل ازعیسی بن بارزه روایت کرده که بعد ازصلح حضرت مجتبی (ع) بامعاویه عرض کرد « یا مسود وجوه المؤمنین » آخر با معاویه صلح فرمودی؟
حضرت فرمود جدم پیغمبر (ص) در خواب دید که بنی‌امیه مثل بوزینه یك یك بمنبر او بالا

میروند ، این مطلب خیلی بر آنحضرت ناگوار آمد جبرئیل نازل شد و سوره مبارکهٔ قدر را آورد « انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادریك ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر » یعنی شب قدر بهتر است از سلطنت هزار ماه بنی‌امیه که بدون شب‌قدر باشد

پس **قاسم** گفت حساب کردیم ملك بنی‌امیه را دیدیم هزار ماه است بدون زیاده و نقیصه و اسماء خلفاء بنی‌امیه و احوالات هریك اجمالا در خاتمه باب هفتم ذکر میشود انشاءالله ولابد است درمقام از تنبیه بردوامر :

امر اول

بدانکه در بعضی از زیارات ماثوره مثل زیارت عاشوراء معروف لعن‌فرموده‌اند بر بنی‌امیه قاطبة لکن درباره بعضی از بنی‌امیه دراخبارشریف مدح‌وارد شده .

منجمله جناب **سعد الخیر** بن عبد الملك بن‌عبدالعزیز بن عبد الملك بن مروان بن حکم‌بن ابی‌العاص بن امیة بن عبدالشمس بن عبدمناف

در یازدهم بحار از اختصاص شیخ مفید روایت کرده که وارد شد **سعدالخیر** برادر زادهٔ **عمربن عبدالعزیز** برحضرت باقر(ع) وآن بزرگوار او را **سعدالخیر** نامیده بود در حالتیکه گریه میکرد

حضرت فرمود یا**سعد** چرا گریه میکنی ؟

عرضکرد چگونه گریه نکنم وحال آنکه از شجره ملعونه هستم که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده است

حضرت‌فرمود تو از آنها نیستی «اموی مناهل البیت »آیا نشنیدی قول خداوند تعالی را که میفرماید **ومن تبعنی‌فانه منی**

و منجمله محمد بن ابی حذیفة بن عتبة بن ربیعة بن عبد الشمس بن عبد مناف که عتبه جدش بآن شقاوت بود که در جنك بدر کبری علمدار مشرکین بود و بشمشیر امیر المؤمنین (ع) خودش و برادرش **شیبه** و پسرش **ولید** بدرك واصل شدند و عمه‌اش **هند جگرخوار** بنت **عتبة** و زوجهٔ **ابوسفیان** و مادر **معاویه** بآن شقاوت معذالك جناب محمد بن ابی حذیفة بن عتبه از جمله شیعیان حضرت امیرالمؤمنین (ع) بود و عامل آنحضرت بود در مصر ومعاویه پسرعمه‌اش خیلی تکلیف نمود اورابسب حضرت امیرالمؤمنین (ع) و برائت ازآنحضرت **محمدبن‌ابی‌حذیفه** حاضر نشد

و در اصابه است که او **کاغذها** مینوشت از زبان زوجات حضرت پیغمبر (ص) در طعن بر **عثمان** اهل مصر بیعت نمودند با **محمدبن‌ابی‌حذیفه** بامارت مصر بغیر جماعتی که از آنها بود **معاویةبن‌خدیج** ملعون قاتل جناب **محمدبن‌ابی‌بکر** ووقتیکه معاویه رفت بغزوهٔ صفین اول آمد بمصر و بغدعه **جناب محمدبن ابی‌حذیفه** را با جمعی گرفت و محبوس نمودند وبعد او را بقتل رسانید .

و منجمله ابن‌ابی‌الحدید درشرح نهج‌البلاغه میفرماید که جماعتی از بنی‌امیه قائلند بر فضیلت امیر المؤمنین (ع) برخلفاء ماضین و ازایشان‌است **خالدبن‌سعد بن‌ابی العاص** بن امیة بن عبدالشمس بن عبدمناف‌و**عمر بن** عبدالعزیز بن‌عبدالملك بن مروان بن‌حکم

امر دوم

در نهج‌البلاغه است که حضرت امیر المؤمنین (ع) مکتوبی نوشت در جواب کاغذ معاویه « ومن فقراته:واما قولك انتم‌بنوعبدمناف فکذلك نحن ولکن‌لیس امیة کهاشم ولاحرب کعبدالمطلب

ولا ابوسفیان کابیطالب ولا المهاجر کالطلیق ولاالصریح کاللصیق ولا المحق کالمبطل ولا المؤمن کالمدغل الی آخره»

از این فرمایش معلوم میشود که نسب بنی‌امیه بعبد مناف نسب صحیحی نیست بلکه خود را بعبدمناف چسبانیده‌اند

وایضاً درکتاب دیگری که حضرت امیر المؤمنین (ع) بمعاویه نوشت «من‌فقراته: انا صنائع ربنا والناس بعدصنائع لنا»

تا آنکه میفرماید « ومنا النبی و منکم المکذب و منا اسدالله و منکم اسد الاحلاف و منا سیدا شباب اهل الجنة و منکم صبیة النار و منا خیرة نساء العالمین و منکم حمالة الحطب الی آخره . . » .

بیان : درشرح‌ابن‌ابی‌الحدیدمیفرماید ما حاصله «قوله‌ع انا صنائع ربنا والناس بعد صنائع لنا هذاکلام عظیم عال علی‌الکلام و معناه عال علی المعانی یقول لیس لاحد من‌البشر علینا نعمة بل‌الله تعالی هو الذی انعم علینا فلیس بیننا و بین‌الله واسطة و الناس باسرهم صنائعنا فنحن الواسطه بینهم و بین‌اللهوهذا مقام‌جلیل ظاهره ماسمعتو باطنه‌انهم عبیدالله وان‌الناس عبیدهم»

و مراد از مکذب ابوسفیان‌بن حرب‌ست که مکذب پیغمبر (ص) بود و مراد از اسد الاحلاف عتبة بن ربیعه است پدر هند جگر خوار اصل حلف بمعنای معاقده و معاهده است بر تعاضد و تساعد قوله‌ع‌ومنکم صبیة‌النار:

این کلمه ایست که پیغمبر (ص) بعقبة بن ابی‌معیط‌بن ابان‌بن ابی عمروبن امیة‌بن عبد الشمس بن عبد مناف پدر ولید فاسق فرموده هنگامیکه او را بقتل رسانیدند گفت من للصبیة یا رسول الله یعنی‌بچه‌های مرا که‌کفالت کندحضرت فرمود کفیل آنها آتش‌جهنم است قوله ع و منکم‌حمالة الحطب مراد ام جمیل دخترحرب خواهر ابوسفیان و زوجه ابولهب‌است

ودر کامل بهائی است که **امیه** نه از قریش بود و نه از عرب بلکه غلام رومی بود که عبدالشمس او را تبنی نمود پس‌بنی‌امیه رومی‌هستند

و در بحار از الزام النواصب نقل‌میکند که امیه از صلب عبد الشمس نبود بلکه از رومیان بود وعبدالشمس اورا استلحاق کرد

و در شرح ابن ابی الحدید است مناکحاتی که بین **بنی هاشم** و بین **عبدالشمس** واقع شد درچند مورد بود:

منها تزویج حضرت خاتم النبیین (ص) بود صبیهٔ مکرمهٔ محترمهٔ خود زینب را به **ابی العاص** بن ربیع‌بن‌عبدالعزی بن عبدالشمس بن عبد مناف سلام‌الله علیه قبل از بعثت و قبل از حرام شدن تزویج مسلمین دختران خودرا بکفار

و منها تزویج حضرت خاتم النبیین (ص) بود دو دختر مکرمتین محترمتین خود **رقیه و ام‌کلثوم** را سلام‌الله علیهما به **عثمان** بن عفان‌بن ابی‌العاص‌بن امیة‌بن عبد الشمس بن عبد مناف

ومنها تزویج **ابی‌لهب** بودام**جمیل** دختر **حرب‌بن‌امیه** را درجاهلیت

ومنها تزویج پیغمبر (ص) بود **ام‌حبیبه**دختر**ابوسفیان**را

و منها تزویج **عبدالله** بن عمروبن عثمان بن عفان بود **فاطمه** دختر **حسین‌بن علی‌بن ابیطالب** را انتهی ماحاصل کلامه

و در **تهذیب** از حضرت باقر (ع) روایت کرده که به **جابر جعفی** فرمود « اذا انحرفت عن صلوة مکتوبة فلا تنحرف الا بانصراف لعن بنی امیه »

مخفی نماند بعضی از بنی‌امیه ثابت قدم بودند با حضرت امیر المؤمنین (ع) و از مؤمنین و نیکان بودند مثل **جناب خالدبن** سعدبن عاص‌بن امیة بن عبدالشمس بن عبد مناف و دو برادرش **ابان وعمرو** که‌از بیعت با **ابی بکر** امتناع نمودند

و در **مجالس المؤمنین** است که **خالد** گفت یاامیرالمؤمنین انکم لطوال الشجر و طیبة الثمر و نحن متبع لکم، و بعد از مدتی که بنی‌هاشم کرهاً با ابابکر بیعت کردند این سه برادر هم کرهاً بیعت کردند انتهی

وجناب خالد از اجلاء و کملین اصحاب حضرت امیر بود و یکی از آن دوازده نفریست که رفتند بمسجد برای انکار کردن بابی بکر و باوی محاجه نمودند چنانچه در **بحار** است و مثل **جناب محمدبن ابی حذیفه** بن عتبة بن ربیعة بن عبدالشمس بن عبدمناف که مادر او دختر **ابی سفیان** بودواو خود ازخواص دوستان امیرالمؤمنین(ع) بود

و در **شفاء الصدور** است که سالها در زندان **معویه** که خالش بود بماند و با او مخالفت نمود

و **ایضاً از جناب عبدمناف** منفصل میشود **جناب عبیدةبن الحارث** بن مطلب بن عبد مناف که ده سال ازحضرت‌رسول(ص) بزرگتر بود ودرغزوه بدرکبری شهید شد

و **ایضاً از جناب عبد مناف** منفصل میشود **محمد** بن ادریس بن شافع بن سائب بن عبیدبن یزیدبن هاشم‌بن مطلب بن عبد مناف الشهیر بالامام الشافعی فوت او روز جمعهٔ آخر ماه رجب سنهٔ دویست وچهار هجری بود درمصر وقبرش هم در مصر معروف است و قبر جناب عبد مناف در مکهٔ معظمه است درقبرستان معلی

و **جد چهارم** حضرت پیغمبر (ص)**جناب قصی** بن کلاب است و قصی مصغراً اسم اوزید بود و والده‌اش **فاطمه بنت سعد** بود و **جناب قصی** ملقب است بمجمع چون قوم و قبیلهٔ خود را از شعب وجبال واودیه جمع کرد بمکه معظمه و قبر او در مکه نزدیك قبر عبد مناف و عبد المطلب وابوطالب است

و **از جناب قصی** قبیلهٔ بنی شیبه جدا میشود چون بنی‌الشیبه از اولاد عبد الدار بن قصی میباشند وکلید کعبه معظمه‌دردست آنها بوده

و **ایضاً از جناب قصی** منفصل میشود مخدرهٔ مکرمهٔ **خدیجهٔ کبری بنت خویلدبن اسدبن عبدالعزی بن قصی** وقبر جناب خدیجه نیزدرقبرستان ابوطالب معروفست

و **ایضاً از جناب قصی** منفصل میشود برادر زادهٔ حضرت خدیجهٔ کبری زبیربن عوام بن خویلد واهل تسنن اوراازعشرهٔ مبشره میدانند

وزبیر خالوزادهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا و عمه‌زادهٔ حضرت پیغمبر (ص) و حضرت امیرالمؤمنین ع است چون والدهٔ زبیر **صفیه** بنت جناب عبد المطلب است و زبیر داماد ابی‌بکر است **چون اسماء ذوالنطاقین** دختر **ابی بکر** زوجهٔ **زبیر** بود و **عبدالله بن زبیر** از **اسماء** بنت **ابوبکر** است و اسماء به **عبدالله** حامله بود که از مکه بمدینه هجرت نمود و او در سنهٔ هفتاد و سه هجری چند روز بعدازفوت پسرش **عبدالله** ازدنیارفت درسن صدسالگی

و زبیر در جنك جمل سنهٔ سی وشش هجری در بصره کشته شد وعموزاده‌های خدیجه ورقة بن

نوفل بن اسدبن عبد العزی بن قصی وعدی بن نوفل وصفوان بن نوفل همه ازجناب قصی منفصل شده اند

وجدپنجم حضرت خاتم النبیین (ص) جناب کلاب بن مره است و مادر او هند بنت سریر است و از جناب کلاب جمعی ازاشراف جدامیشوند.

منها مخدره مکرمه آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب والدهٔ ماجدهٔ حضرت رسول (ص) و برادر زادهٔ حضرت آمنه سعدبن ابی وقاص بن وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب که اهل تسنن اورا ازعشرهٔ مبشره میدانند

وسعد وقاص سنهٔ پنجاه وپنج هجری در سن هفتاد وچهار یا درسن هشتاد سالگی ازدنیا رفت.

واو آخر کسی بود که از عشرهٔ مبشره ازدنیا رفت واو بنای شهر کوفه را گذاشت و عمر بن سعد وقاص قاتل حضرت سیدالشهداء (ع) است

و برادر زادهٔ سعد وقاص جناب هاشم بن عتبة بن ابی وقاص است الملقب به مرقال که درجنگ صفین دررکاب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه شهید شد

ومنها عبدالرحمن بن عوف بن عبد الحارث بن زهرة بن کلاب است که اهل تسنن او را از عشرهٔ مبشره میدانند و او شوهر ام کلثوم بنت عقبة بن ابی معیط وخواهر امی عثمان بن عفان و خواهر ابوینی ولیدبن عقبه بود وعبدالرحمن به قارون الامة ملقب بود وحضرت رسول (ص) بین او وبین عثمان عقد اخوت بست وده سال ازحضرت پیغمبر (ص) کوچکتر بود

و در کلمهٔ طیبه مرحوم ثقة الاسلام نوری از کتاب اسد الغابه نقل کرده که از عبدالرحمن عوف هزار شتر وصد اسب وسه هزار گوسفند متخلف شد وآنقدر طلا از او باقی ماند که آنرا باتبر قطع کردند بنحویکه دستهای جماعتی آبله کرد وچهار زن داشت حق یکی از آنها را مصالحه کردند بهشتاد هزار وهشیره عبدالرحمن بن عوف که هاله نام بود زوجه جناب عبدالمطلب بود وازآنمخدره متولدشدجناب حمزة بن عبدالمطلب

و جماعتی از اصحاب پیغمبر (ص) گفتند ما برعبدالرحمن میترسیم بجهت آن مالها که گذاشته پس کعب الاحبار گفت چرا میترسید کسب کرده بپاکیزگی وخرج کرده بپاکیزگی

پس ایـن کلام به ابوذر رحمةالله علیه رسید خشمناك بطلب کعب بیرون شد و.استخوان چانهٔ شتری بدست گرفت ودرجستجوی کعب برآمد

پس بکعب گفتند کهابوذر ترا میطلبد

کعب فرارکرد وبعثمان پناه برد وقصهرا بجهت او نقل کرد

پس ابـوذر بسراغ او رفت تـا بخانهٔ عثمان رسید چون داخل شد کعب برخاست و پشت سر عثمان نشـست ازترس ابوذر

پس ابوذر گفت دور شو ای‌پسر زن یهودیه گمان میکنی که باکی نیست بـآنچه عبدالرحمن گذارده دروغ گفتی ودروغ گفت آنکه گفت پس کسی سخن اورا رد نکرد تاآنکه بیرون شد

و جد ششم حضرت رسول (ص) جنـاب مرة بن کعب است و مادر او مخشیة بنت شیبان است و برادر اوعدی جدعمر بن الخطابست

و از جناب مرة دو قبیلهٔ بزرك منفصل میشود یکی قبیلهٔ بنی مخزوم و دیگر قبیلهٔ تیم و از قبیلهٔ بنی مخزوم است جناب ام السلمه بنت امیة بن مغیرة بن عبدالله بن عمر بن مخزوم بن یقظة بن مرة زوجهٔ محترمه حضرت رسول (ص) و دو پسر عم این مخدره یکـی ابوجهل بن هشام بن

مغیره ودیگری خالدبن ولید بن مغیره بودند

و از قبیلهٔ بنی تیم است ابوبکر بن عبدالله بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعدبن تیم بن مرة

وایضاً از این قبیله است مادر ابا بکر سلمی المکناة بام الخیر بنت صخر بن عمرو بن کعب بن سعدبن تیم که نسب ابابکر اباً واماً در جناب مرة با نسب جناب پیغمبر خاتم (ص) متحد میشود و اهل تسنن او را ازعشرهٔ مبشره میدانند

و در مصباح المجتهدین است که ابابکر روز بیست و هفتم جمادی الاخرة سنهٔ سیزده هجری ازدنیا رفت انتهی

و نیز از این قبیله است طلحة بن عبدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة که اهل تسنن او را ازعشرهٔ مبشره میدانند

پس طلحه پسر عم بواسطه ابابکر میشود و پیغمبر (ص) بین او و بین کعب بن مالك عقد اخوت بست وزوجهٔ طلحه حبیبه بنت جحش دختر امیمه عمه پیغمبر (ص) و خواهر حبیبه زینب بنت جحش زوجهٔ حضرت پیغمبر (ص) بود کذا فی تاریخ گزیده

ودرجامع اللطیف فی فضل مکة والبیت الشریف است که طلحه و زبیر روز پنجشنبه دهم جمادی الاخر سنهٔ سی وشش هجری در بصره درجنك جمل هردو ازاصحاب عایشه بوده اند وکشته شدند .

و جد هفتم پیغمبر (ص) جناب کعب بن لوی هست و مادر او ماریه بنت کعب قضاعیه است و سال فوت او ماده تاریخ بود تا عام الفیل که پانصد و بیست سال گذشته بود و از جناب کعب جمعی از اشراف منفصل میشوند :

منهم جناب عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافة بن جمح بن عمرو بن مصیص بن کعب واو برادر رضاعی حضرت پیغمبر (ص) بود چنانچه در ناسخ است لکن ذکر نکرده که از کدام یك ازدو مادر رضاعی پیغمبر (ص) شیرخورده ازثوبیه یاازحلیمه سعدیه چون ولد نسبی این دو مخدره نبوده و والده ماجده اش سخیله نام بوده و عثمان بن مظعون اول کسی هست از مهاجرین که بامر آنجناب در بقیع دفن شد درسال اول هجرت وایشان از بزرگان صحابه بود

ودراصابه است وقتیکه لبیدبن ربیعه این مصرع شعر راانشادکرد :

«الا کل شیئی ماخلاالله باطل»

عثمان بن مظعون گفت صدقت پس لبید گفت : و کل نعیم لامحالة زائل. فرمود کذبت چون نعمت بهشت زوال ندارد

منهم عمر بن خطاب بن نفیل بن عدی بن عبد العزی بن ریاح بن عبدالله بن قرط بن زراح بن عدی بن کعب که اهل تسنن اورا ازعشرهٔ مبشره میدانند

و علامه مجلسی (ره) میفرماید علی المشهور در یوم بیست و ششم ذی الحجة الحرام سنهٔ بیست و سه هجری خنجر بشکم عمر زدند در روز بیست و نهم بعد از سه روز از دنیا رفت و مادر عمر حنتمه بنت هاشم بن مغیرة بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم بن یقظة بن مره است که نسب عمر از جانب پدر بانسب پیغمبر (ص) درجناب کعب متحد میشود و از جانب مادر با نسب آنجناب (ص) درجناب مره متحد میشود

و قتل عمر بن الخطاب بدست ابولؤلؤ السمی به فیروز غلام مغیرة بن شعبه واقع

شد چنانچه ذکر خواهد شد انشاءالله

و منهم سعيدبن زيدبن عمروبن نفيل بن عدى بن عبد العزى بن رياح بن عبدالله بن قرط رزاح بن عدى بن كعب كه اهل تسنن اورا از عشرهٔ مبشره میدانند

پس **سعيدبن زيد** نوهٔ عموى عمر بن خطاب بن نفيل ميشود چنانچه طلحه نوهٔ عموى ابابكر ميشود و فوت اودر سنهٔ پنجاهم از هجرت بود در وادى عقيق و جنازه‌اش را حمل نمودند بمدينهٔ طيبه واوشوهرخواهر عمر بن خطاب بود واسم زوجه‌اش فاطمه بود

و منهم عمرو بن عاص بن وائل بن هاشم بن سعيد بن سهم بن عمرو بن مصيص بن كعب و فوت عمرو عاص در سنهٔ چهل و سه هجرى در مصر بود و مادر عمروعاص نابغه بود معروفه بزنا پس عجبى نيست كه اينقدر دشمن خانواده نبوت باشد

وجد هشتم پيغمبر (ص) جناب لوى بن غالب بود و لوى تصغير الاى وهو النور ومادر لوى عاتكه بنت نجدل بن نضر بوده واز اوجمعى ازاشراف منفصل ميشود :

منهم مكرمه سوده بنت زمعه زوجه حضرت رسول (ص)

و منهم عمروبن عبدود كه او را **فارس يليل** ميگفتند و در غزوهٔ احزاب بدست حضرت اميرالمؤمنين (ع) كشته شد

وجدنهم پيغمبر(ص) غالب بن فهراست و مادر اوليلى بنت الحرث بودو از او قبيلهٔ بنى الادرم منفصل ميشوند

و جددهم پيغمبر (ص) جناب فهر بن مالك است بكسر الفاء و مادر او جندلة بنت عامر الجرهميه بوده و از او منفصل ميشود ابى عبيدة بن عبدالله بن جراح بن هلال بن اهب بن ضبة بن حارث بن فهر بن مالك

و اسم ابوعبيده عامر است و اهل تسنن او را امين هذه الامة و بعضى از عشره مبشره ميدانند و بعضى بعوض او عبدالله بن مسعودرا از عشرهٔ مبشره ميدانند

و ابى عبيده در سنهٔ هجدهم هجرى در بلده حمص بمرض وبا از دنيا رحلت كرد و معاذبن جبل پسرش عبدالرحمن بن معاذ نيز در همان سنه دربلده مزبوره بمرض وباازدنيا رفت

و جد يازدهم پيغمبر (ص) جناب مالك بن نضر است والده او عاتكه بنت عدوان است و از مالك اولادى غير جناب فهر مشهور نيست چنانچه از براى نضربن كنانه كه **جد دوازدهم** آن جناب است وملقب است بقريش اولادى غير جناب مالك مشهور نيست

و لنعم ماقيل قريش خيار بنى‌آدم ✿ و خير قريش بنى‌هاشم ✿ وخير بنى‌هاشم كلهم ✿ سراج الوجود ابوالقاسم✿ نبى‌الاله رسول‌الهدى✿ و واسطة‌الخلق للعالم

و گفته شده كه اسم نضر قريش است و بجهة نضارة وجهش او را نضر ناميدند والدهٔ او برة بنت مر بن ادبن طابخه است

و جد سيزدهم آنحضرت جناب كنانة بن خزيمه است و مادر او عوانه بنت سعد است و از جناب كنانه قبيلهٔ بنى الليث وقبيلهٔ بنى‌عامر منفصل ميشود

وايضا ازجناب كنانه رهط‌جناب ابى‌ذرغفارى‌جندب بن‌جناده‌منفصل ميشود

ودر اسدالغابة نسب جندبن جناده‌را منتهى كرده بجناب كنانة بن خزيمة بن مدركة بن الياس

وايضاً ازكنانه منفصل ميشود **ابوفراس** شاعر

و جد چهاردهم آن بزرگوار جناب خزيمة بن مدركه است تصغير خزمه و مادر او سلمى

بنت اسلم است وازخزیمه قبیلهٔ بنی‌اسد منفصل میشوند

و **ایضاً** مکرمه زینب بنت جحش زوجهٔ آنحضرت و برادرش عبدالله بن جحش منفصل میشوند و والدهٔ مکرمه زینب و جناب عبدالله امیه بنت جناب عبدالمطلب است که این دو اولاد عمه حضرت رسول (ص) میشوند

و **جد پانزدهم** حضرت رسول (ص) جناب مدرکة‌بن الیاس است و مادر او خندف است و بنوخندف‌منسوبست‌بآن واینست‌مرادیزیدبن معاویه دراین‌شعر که میگوید:

لست من‌خندف ان لم انتقم　　　من بنی هاشم ماکان فعل

و از جناب مدرکة جناب عبدالله بن مسعود منفصل میشود که بعضی از اهل تسنن ایشان را بعوض ابی عبیده جراح از عشره مبشره میدانند و حضرت رسول (ص) بین او و بین زبیر بن عوام عقد برادری بست

و جناب عبدالله در قرائت قرآن کم‌نظیر بوده و از شمشیر او در غزوهٔ بدر کبری ابوجهل بدرک واصل شد

و **اخبار** وارده در مدح **عبدالله بن مسعود** زیاد است واصرح تمام روایات وارده در حق او روایتی است که در خصال از امیر المؤمنین (ع) نقل کرده که فرمود « خلقت الارض لسبعة بهم یرزقون و بهم یمطرون و بهم ینصرون ا **بوذر و سلمان و مقداد وعمار وحذیفه و عبدالله بن‌مسعود** قال علی (ع) « و انا امامهم وهم الذین شهدوا الصلوة علی فاطمة (ع) »

لکن بعضی ازاخبار درقدح او نقل‌شده

درتفسیرصافی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که از آن بزرگوار سؤال نمودند که آیا معوذتین از قرآنست ؟

فرمود بلی .

آنشخص عرض کرد در قرائت **ابن مسعود** این دو سوره از قرآن نیست و در مصحف **ابن مسعود** هم نیست

حضرت فرمود **ابن‌مسعود** خطا کرده یافرمود دروغ گفته این دو سوره در قرآن است

و **درکتاب حق‌الیقین** است که دومرتبه **عثمان** اورا آزرده کرد یکی آنکه چون بجنازه **جناب اباذر** نماز کرد چهل تازیانه براو زد و مرتبه دیگر چون‌مصحف‌را ازاو طلبید که بامصحف خود موافق‌کند واو نداد آنقدر او را زد که استخوان پهلوی او را شکست و سه روز بعد رحلت فرمود در سنهٔ سی‌ودو هجری

وجد شانزدهم آن‌بزرگوارجناب الیاس‌بن‌مضراست ومادرالیاس‌ربابست وزوجه جناب الیاس مخدره خندف است که یزیدبن معاویه دراشعارش میگوید: (لست‌من‌خندف‌ان لم نتقم ـ من‌بنی‌هاشم ماکان فعل) الی‌آخر ودرحیوة الحیوان است وقتیکه جناب‌الیاس‌ازدنیا رفت‌زوجه‌او خندف خیلی‌مهموم ومتأسف شد و برخود حرام کرد رجال و بوی‌خوش را و نذرکرد درآن بلدی که جناب الیاس ازدنیارفته نماند ومیان‌خانه سکنی‌نکند وچون جناب الیاس روز پنجشنبه ازدنیارفته بود جناب‌خندف نذرکرد که هرپنجشنبه از صبح تاشام بشوهر گریه‌کند ـ انتهی

ودر درالمسلوك است‌که قبیلهٔ **بنی‌تمیم** وقبیلهٔ **بنی‌ضبه** ازاومنفصل میشوندواز بنی‌الضبه است **شمربن‌ذی‌الجوشن الضبابی**

و در تاریخ ابن‌خلکان است که‌از جناب الیاس منفصل میشود لعبان بن سعیدبن مسروق النوری‌واین‌الیاس غیرازالیاس پیغمبراست که خداوند در قرآن فرموده وان الیاس لمن‌المرسلین چون‌الیـاس‌پیغمبر پسر الیعاذار بن‌هرون‌است‌که نوادهٔ برادرحضرت‌موسی کلیم‌الله بوده باشد

و جد هفدهم‌جناب رسول خدا (ص) جناب مضربن نزار است بضم المیم و فتح الضاد و مادر مضر سوده بنت عك است واز او قبیلهٔ‌بنوذبیان وبنی هلال وقبیلهٔ‌بنی‌ثقیف منفصل میشوند و از قبیلهٔ بنوذبیان است نابغه ذبیانی شاعر و از قبیلهٔ بنی‌هلال است سلیم بن قیس الهلالی وازقبیلهٔ‌بنی‌ثقیف‌است‌مختاربن ابی‌عبیده ثقفی‌وحجاج‌بن یوسف‌ثقفی

و جد هیجدهم آن بزرگوار جنـاب نزار بن معد است بکسر النون من النزرای القلیل وامه معانة بنت جوشم .

و دو قبیلهٔ بزرك عرب از ایشان منفصل میشوند یکی قبیلهٔ ربیعه دیگری قبیلهٔ مضر که ربیعه ومضر پسران جناب نزار بودند

و ایضاً قبیله بجیله از جنـاب نزار منفصل میشود و از آن قبیله است‌جریربن‌عبدالله البجلی که‌او از صحابه بود

و ایضاً از جناب نزار منفصل میشود قبیلهٔ بکربن وائل و از این قبیله است قبیلهٔ قس‌بن ساعده که در جود و سخاوت ضرب المثل است واو اول کسی است که در مکهٔ معظمه اظهار توحید نمود با ورقةبن‌نوفل وزیدبن‌عمروبن نفیل چنانچه از جوهری نقل‌شده

ایضاً واز این‌قبیله است مسیلمة الکذاب

و جد نوزدهم خاتم النبیین (ص) جناب معدبن عدنان است معد بتشدید الـدال علی وزن مرد والده او مهده بود و از او نعمان‌بن منذر که‌آخر ملوك حیره است و بجود و سخاوت مشهور است منفصل میشود

و جد بیستم حضرت خـاتم النبیین (ص) جناب عدنان است و بنو العدنان قبیلهٔ هستند از ولد اسمعیل‌بن ابراهیم(ع) وعرب عدنانیه منسوب بایشان هستند

خاتمه

بدانکه حضرات‌اهل تسنن میگویند ده نفر از صحابه را پیغمبر خـاتم (ص) بشارت بهشت داده و اسم آنهارا‌عشرهٔ مبشره گفتندو‌بترتیبی‌که‌آنها شماره میکنند

اول ابابکربن ابی‌قحافه است دوم عمربن خطاب سوم عثمان بن عفان چهارم علی‌بن ابیطالب(ع) پنجم طلحةبن عبدالله ششم زبیربن‌عوام هفتم سعد بن وقاص هشتم سعیدبن زید نهم عبدالرحمن بن عوف دهم ابوعبیدةبن‌جراح

و بعضی بعوض ابوعبیده جناب عبدالله بن مسعود را میشمارند ونسب هر یك‌سابقاً معلوم شد و دانستی که همه از قریش منفصل میشوند مگر جناب‌عبدالله مسعود که از فوق قریش منفصل میشود و سعد و قاص آخر کسی بود از عشره مبشره که از دنیـا رفت و نزد طائفه شیعه این حدیث مقبول نیست .بلی حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب(ع) خود قسیم‌الجنة والناراست

و در بحار از احتجاج از سلیم‌بن قیس‌هلالی روایت کرده که چـون در جنك جمل

امیرالمؤمنین (ع) مقابل اهل بصره شد زبیر را فریاد نمود زبیر باطلحه آمدند حضرت فرمود والله شما میدانید که‌اصحاب جمل ملعونند بلسان پیغمبر(ص)

زبیر عرضکرد چگونه ما ملعونیم وحال آنکه ماازاهل بهشتیم

حضرت فرمود اگر من‌شمارا اهل‌بهشت‌میدانستم مقاتله باشماراَ حلال نمیدانستم

زبیر عرض کرد آیا نشنیده اید حدیث سعیدبن عمرو بن نفیل را که از پیغمبر شنید که ده نفر ازقریش ازاهل بهشتند ؟

حضرت فرمود بلی شنیدم که سعید این حدیثرا درخلافت عثمان بجهت او نقل کرده .

زبیر گفت‌آیا دروغ گفته ؟

حضرت فرمود من چیزی‌نخواهم‌گفت تااسم آنهارا‌نبری

پس‌زبیر اسم نه نفررابرد

حضرت‌فرمود دهم آنها کیست؟

زبیر عرضکرد شما هستید

حضرت فرمود پس تو اقرار کردی که من از اهل بهشتم و اما آنچه تو ادعا کردی از برای خودو برای اصحابت من‌منکرم

زبیر گفت آیا گمان کردی که‌سعد دروغ گفته به پیغمبر(ص)

حضرت فرمود از من‌گمان نیست بلکه قسم بخدا یقین است که دروغ است والله که بعضی از اینها درتابوتی هستند در چاهی که‌در اسفل درکات جهنم است و بر سر آنچاه سنگی‌هست که‌وقتیکه خداوند بخواهد اهل جهنم را عذاب فرماید آن سنك را ازروی جهنم بردارد این مطلب را از پیغمبر (ص) شنیدم

پس زبیر برگشت درحالتیکه گریه میکرد

باب اول

دراسم ولقب و کنیه ونسب و تاریخ ولادت و وفات

حضرت خاتم النبیین (ص)

ودر تعیین زوجات واولاد واقارب و حوارین آنحضرت ودر بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار ودر ذکر قبورمتبرکهٔ واقعه درمکه معظمه واطراف آن

و در این باب دوازده فصل ویک خاتمه است

فصل اول

در اسم و لقب و کنیه ونسب آن بزرگوار

بدانکه اشهر اسماء مقدسه آن بزرگوار **محمد** (ص) است و اشهر القاب شریفه‌اش (مصطفی و خاتم النبیین) است و اشهر کنای آنحضرت **ابوالقاسم** است و والد ماجدش **جناب عبدالله بن عبدالمطلب** است و این بزرگوار قبل از ولادت حضرت پیغمبر (ص) در مدینهٔ طیبه از دنیا رحلت فرمود در سن بیست و پنجسالگی یا بیست و هشت سالگی و در مدینهٔ طیبه در دار النابغه جعدی دفن شد و والدهٔ جناب عبدالله و جناب ابیطالب و جناب زبیربن عبد المطلب فاطمه بنت عمروبن عائذبن عبدبن عمران بن مخزوم بن یقظة بن مرة بن کعب است

و والدهٔ حضرت پیغمبر (ص) آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة است که جدششم آنجناب است

و والدهٔ جناب آمنه مرة بنت عبدالعزی بن عثمان بن عبدالدار بن قصی بن کلاب است

ودر مقدمه کتاب گفته شد که حضرت رسول (ص) برادر وخواهر نسبی نداشتند چنانچه خال وخاله نسبی هم نداشتند و اما برادر و خواهر رضاعی داشتند چنانچه سابقاً گفته شد و کسیکه حضانت نمود وجود مقدس پیغمبر (ص) را جناب ام ایمن برکة بن ثعلبه بود . **و در اصابه** ازحضرت پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمودام ایمن امی بعدامی وجناب ام ایمن کنیز عبدالله پدر آنحضرت با آمنه بنت وهب والدهٔ آنحضرت بودو بوراثت بپیغمبر(ص)رسیدو بعداز تزویج خدیجه اورا آزاد فرمود و تزویج فرمود اورا بعبیدبن زیدالحبشیه پس متولد شد از او ایمن و در غزوهٔ خیبر ایمن شهید شد و بعدازعبید حبشیه و بعد از بعثت تزویج شد به زیدبن حارثه که غلام خدیجهٔ کبری بود و اورا بخشیده بودبجناب پیغمبر (ص) آنحضرت او را آزاد کرد بعد ام ایمن را باو تزویج فرمود پس متولد شد از او **اسامة بن زید**

ودر اسدالغابه است که بعد از حضرت پیغمبر (ص) بفاصله پنج ماه **ام ایمن** از دنیا رحلت فرمود .

فصل دوم

در تعیین ساعت ولادت آن بزرگوار و یوم آن ازایام هفته
و در تعیین ماه ولادت و یوم آن از ایام ماه
ودر تعیین سال ولادت ودرآن سه‌امر است

امر اول

در ساعت ولادت و یوم ولادت آنحضرت ازایام هفته

علامه مجلسی (ره) میفرماید مشهور بین علمای امامیه و مداول اخبار آنستکه که آنجناب بعداز طلوع فجر روز جمعه متولد شد و مشهور بین مخالفین آنستکه بعدازطلوع فجر روز دوشنبه متولد شد .

وکلینی فرموده وقت زوال روزجمعه درشعب ابیطالب (ع) درخانه **محمدبن یوسف ثقفی** متولد شد .

امر دوم

در تعیین‌ماه ولادت باسعادت وروز آن ازایام ماه

دربحارالانوار فرموده اتفاق نموده‌اند امامیه الاثناى از آنها که ولادت با سعادت خاتم انبیاء (ص) در هفدهم‌ربیع‌الاول بوده واکثر مخالفین دردوازدهم‌آن ماه گفته‌اند

و در **اصول‌کافی** این قول‌را اختیار فرموده و محتمل است تقیه باشد نه اختیاراً و حامله شد والدهٔ ماجده‌اش بآن‌بزرگوار درایام تشریق درنزد جمره وسطی انتهی

و بعضی اشکال فرموده اند که اگر حمل در ایام تشریق باشد و ولادت در هفدهم ربیع‌الاول باید مدت حمل سه ماه وچندروز باشد یایکسال و سه‌ماه وچندروز باآنکه اتفاق‌نموده‌اندکه‌مدت‌حمل از شش‌ماه کمترو از یکسال زیادتر نمیشود و جواب از این اشکال چنانستکه **مرحوم امین‌الاسلام طبرسی در مجمع البیان** در ذیل آیهٔ شریفه « انما النسیء زیادة فی‌الکفر » از **مجاهد** نقل فرموده که مشرکین در هر دو سالی در یکماه حج میکردند تا آنکه اتفاق شد سال حجة الوداع درماه ذیحجة‌الحرام انتهی

پس ممکن‌است حج‌درسنهٔ ولادت درماه جمادی‌الاخره واقع‌شده باشد

و شاهد بر این فرمایش **مرحوم مجلسی** (ره) **در تحفة الزائرین** استکه جناب **آمنه** در ۱۹ جمادی الاخره بحضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله علیه وآله حامله شد بنابر این مدت حمل نه ماه الا دوروز میشود .

ومخفی نماناد که خانه محمدبن یوسف مال حضرت رسول (ص) بود آن بزرگوار مرحمت فرمود به عقیل‌بن ابیطالب بعد اولاد جناب عقیل او را فروختند بمحمدبن یوسف ثقفی برادر حجاج و مشهور شد بخانه محمدبن یوسف و در زمان هرون‌الرشید مادرش خیزران او را گرفت و مسجد کرد والان معروف‌وزیارتگاه است .

امر سوم

در سال ولادت آن بزرگوار

در کافی و بعضی کتب معتبرهٔ دیگر میفرمایند ولادت آن بزرگوار در عام الفیل چهل سال

قبل ازمبعث شریف بوده

ودر بحار استکه باتفاق امامیه مبعث شریف در بیست و هفتم ماه‌رجب بوده انتهی

و ظاهراً مبعث شریف در بین سال چهل و یکم از ولادت بوده پس بنا بر این اگر مراد سال قمری باشد نه سال شمسی از روز ولادت تا یوم مبعث چهل سال و چهار ماه و ده روز می‌شود و این تفاوتش از چهل سال تقریباً چهار ماه و قدری میشود و اگر گفته شود در بین سال چهل بوده از روز ولادت تا روز مبعث سی و نه سال و چهار ماه و ده روز میشود و تفاوتش تقریباً هشتماه میشود پس احتمال اول اقرب‌مجازاً هست ازاحتمال دوم

و **در بحار** استکه ولادت آنحضرت در عهد سلطنت کسری انوشیروان عادل بوده بعد از گذشتن چهل و پنجسال از سلطنت او و بعد از گذشتن پنجاه و پنج روز یا چهل روز از **قصه‌اصحاب الفیل**انتهی

مخفی نماناد که **عام الفیل** سالی بود که **نجاشی** سلطان حبشه وزیر خود **ابرهة بن صباح** را بالشگر زیادی و چهارصد فیل روانه نمود بجانب مکه معظمه که آنجا را خراب کنند و احجار آنجارا بدریای مکه اندازند پس خداوند منان قهار بحجارهٔ از سجیل آنها را معذب فرمود و در سورهٔ مبارکهٔ فیل اشاره باین قصه فرموده و در این قضیه بود که **جناب عبد المطلب** فرمود « انا رب‌الابل وان‌للبیت ربأ ».

فصل سوم

در تعیین ساعت رحلت حضرت خاتم انبیاء (ص) ویوم‌آن ازایام هفته ودرتعیین ماه رحلت ویوم آن‌ازایام ماه ودرتعیین سال‌رحلت‌آن‌بزرگوار ودرعلت‌رحلت آنحضرت ودر این چهار امراست

امر اول

درتعیین ساعت رحلت ویوم‌آن ازایام هفته

اما ساعت رحلت **در بحار از مناقب** نقل فرموده وقبض قبل ان تغیب الشمس و اما یوم رحلت: **مرحوم مجلسی** میفرماید اشهر بین‌علمای‌خاصه‌وعامه آنستکه‌روز دوشنبه بوده

أمر دوم

درتعیین‌ماه رحلت پیغمبر(ص) وروزآن‌ارایام

علامه مجلسی در جلاء العیون میفرماید اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنستکه رحلت آن بزرگوار روز بیست‌وهشتم ماه صفر بوده واکثر علمای عامه دوازدهم ربیع‌الاول گفته‌اند

وکلینی ازخاصه باین قول قائل است وقول‌اول اصح‌واشهراست انتهی

و دربحار از امالی شیخ طوسی (ره) نقل کرده و توفی رسول‌الله (ص) فی اثنی عشر مضت من‌ربیع‌الاول یوم‌الاثنین ودفن لیلة‌الاربعاء انتهی

و محتمل است فرمایش **کلینی وشیخ طوسی** علیهما‌الرحمه تقیة باشد نه اخباراً

امر سوم

در تعیین سال رحلت آنحضرت

علامهٔ مجلسی (ره) **درجلاء العیون** میفرماید خلافی نیست که وقت رحلت از سن شریفش شصت و سه سال گذشته بود.

ودراصول کافی و بعضی از کتب معتبره رحلترا درسال دهم از هجرت فرموده‌اند

ودرتهذیب وبعضی کتب معتبره دیگر سال یازدهم ازهجرت فرموده‌اند

و ممکن استکه گفته شود اختلاف بین سنهٔ ده و یازده لفظی و صوری باشد نه واقعی چون اگر سنهٔ هجرت از زمان هجرت که غرهٔ ربیع المولود است اعتبار شود رحلت در سنهٔ دهم میشود و اگر ازاول محرم سال هجرت اعتبارشود رحلتدرسنهٔ یازدهم میشود

و در **اصول کافی** استکه ولادت شریف چهل سال قبل البعثة بوده و بعد از بعثت سیزده سال درمکه معظمه اقامت فرموده ودهسال درمدینه طیبه انتهی

و در **بحار** نقل فرموده اتفاق امامیه را بر آنکه مبعث شریف در بیست و هفتم ماه مبارك رجب بود و سابقاً گفته شد که ظاهراً مبعث شریف درماه رجب بین سال چهل ویك بوده پس از روز ولادت تا روز بعثت چهل سال وچهار ماه وده روز میشود و ظاهراً هجرت درغره ربیع المولود بین سال سیزدهم از بعثت واقع شده بهمان علتی که در امر سوم از فصل دوم گفته شد که اقرب مجازاً باشد پس‌ازروز بعثت تاروز هجرت دوازده سال و هفت ماه وسه‌روز میشود تقریباً که از سیزده سال چهارماه وبیست وهفتروز کمتر میشود واگر گفته شود بین سال چهارده بوده از زمان بعثت تا هجرت سیزده‌سال وهفتماه و سه روز میشود پس احتمال اول اقربست بسیزده تمام از دوم و ظاهراً رحلت نیز در بین سال دهم از هجرت واقع شده بهمان علت که گفته شد که از روز هجرت تا روز رحلت بنا بر مختار دهسال الاسه‌روز میشود تقریبا پس از روز ولادت تا روز رحلت بنا بر مختار شصت‌ودوسال ویازده ماه وده روز میشود تقریبا

امر چهارم

درعلت رحلت حضرت خاتم‌انبیاء(ع)

شیخ الطایفه درتهذیب میفرماید «قبض مسموما»

ودر بحار از بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار از حضرت صادق (ع) روایت می‌کند فرمود زن یهودیه آنحضرترا مسموم نمود در ذراع ذبیحه و آن جناب ذراع وشانه ذبیحه‌را دوست میداشت وکراهت میداشت گوشت سرین ذبیحه‌را چون نزدیك است بمحل بول حیوان و چون حاضر نمودآن‌زن یهودیه ذراع مسموم‌را پیغمبر (ص) قدری میل فرمود

پس آن ذراع بسخن آمدعرضکرد یارسول‌الله‌من مسموم میباشم

آنحضرتوا گذارد آنراو آن‌زهردروجودمقدس آن‌بزرگوار اثر کرد آنحضرت ازدنیا رحلتفرمود

و در **ناسخ التواریخ** است که آنزن یهودیه دختر **حارث یهودی خیبری** و برادر زادهٔ **مرحب‌خیبری** بود که‌هردورا امیرالمؤمنین(ع) کشت حضرترابگوشت وشه برغاله‌مسموم‌نمود.

فصل چهارم

در ذکر زوجات محترمات آن بزرگوار
ودر این دو امر است

امر اول
در ذکر اسماء زوجاتیکه قبل‌از حضرت پیغمبر (ص) ازدنیا رفتند وآنها دونفر بودند

الاولی مخدره مکرمه جناب خدیجه کبری بنت خویلدبن اسدبن عبد العزی بن قصی بود که نسبش باپیغمبر (ص) در قصی متحد میشود واول زوجهٔ که پیغمبر (ص) تزویج‌فرمودآن محترمه بود و تاآن مخدره در دنیا بود آنحضرت زوجهٔ دیگری اختیار نفرمود چنانکه تا **صدیقه کبری** سلام‌الله علیها دردنیا بودحضرت‌امیرالمؤمنین(ع) زوجهٔ‌دیگری اختیار نفرمود

و جناب **خدیجه** افضل زوجات آنحضرت بود و تمام اولادهای حضرت رسول (ص) از آن مخدره بود غیرجناب‌**ابراهیم‌که** ازکنیزی‌بود مسماة به **ماریه قبطیه**

ودر مصباح المتهجدی است که تزویج آن مخدره در دهم ربیع‌الاول بود و در آنحال ازسن شریف‌حضرت‌پیغمبر(ص) بیست‌وپنج‌سال گذشته بود

و احمد(محمدظ)بن الحسن‌الحرالعاملی(ره) **در درالمسلوك** فرموده که درآنحال‌از سن‌شریف‌جناب‌خدیجه چهل‌سال گذشته بودانتهی

ودرکافی است که آن مخدره یکسال‌قبل الهجرة ازدنیارحلت فرمود

و مجلسی (ره) **درمرآةالعقول** فرموده که اشهر آنستکه رحلت آن مخدره سه سال قبل‌الهجرة بوده که‌سال دهم از بعثت‌باشد

چنانچه **سید مؤمن شبلنجی در نور الابصار و جزری در اسدالغابه** فرموده اند که وفات‌حضرت‌ابیطالب دراول‌ذیقعده درسال‌دهم‌از بعثت‌بوده

و در اخبار خاصه استکه وفات‌خدیجهٔ کبری سه روز بعد از وفات‌حضرت ابیطالب بوده پس بنابراین روز رحلت‌آن مخدره در چهارم ذیقعدةالحرام خواهد بود در سن شصت و پنجسالگی

و در مصباح شیخ استکه وفات‌جناب ابیطالب در بیست و ششم ماه رجب بود پس رحلت آن مخدره در بیست‌و نهم ماه رجب خواهد بود و از زوجات حضرت پیغمبر (ص)همین‌مکرمه در مکهٔ معظمه رحلت فرمودند و در قبرستان معلی دفن شدند وقبل از حضرت رسول این‌مخدره دو شوهراختیارکرده بودچنانچه **در اصابه** است: شوهراولش **ابی‌هالة بن زرارة** بود و شوهر دومش **عتیق بن‌عائذ** بودبعدازایندو پیغمبر این‌مخدره‌را تزویج‌فرمود

الثانیه زینب بنت خزیمة المکناة بام‌المساکین بود که حضرت پیغمبر (ص) او را در سال سوم از هجرت در مدینه طیبه تزویج فرمود و اول زوجهٔ **عبدالله جحش** بود بعد که عبدالله در غزوه احد شهید شد حضرت پیغمبر (ص) اورا تزویج فرمود وآن‌مخدره بعد ازچندماه‌ازدنیا رحلت کرد ودربقیع دفن‌شد .

امر دوم

در ذکر زوجاتی که بعدازپیغمبر (ص) ازدنیا رفتند معروف ومشهور آنستکه آنها نه‌نفر بودند

الاولی سوده دختر **زمعه** بود و این مخدره را حضرت رسول (ص) یکسال بعد از رحلت خدیجهٔ کبری وقبل‌ازهجرت‌تزویج فرمود و سابقاً گفتیم‌نسبجناب سوده منتهی‌میشود بجناب‌لوی‌بن‌غالب جد هشتم حضرت خاتم انبیاء و این مخدره در مدینه طیبه در اواخر حکومت وخلافت عمر بن‌الخطاب از دنیا رحلت فرمود و قبل از حضرت رسول این مخدره زوجهٔ سکران بن عمرو بود و سکران در حبشه ازدنیا رفت

الثانیه عایشه دختر ابابکر بود و مادر عایشه و عبد الرحمن بن ابی‌بکر ام رومان بنت عامر بن عمیر بود و پیغمبر (ص) در مکه معظمه بعد از رحلت خدیجه‌کبری و قبل از تزویج سوده درماه شوال او را تزویج فرمود و زفافش بعد از تزویج سوده در ماه شوال سال اول هجرت درمدینه‌طیبه واقع شد در حالتیکه عایشه ده ساله بود پیغمبر(ص) پنجاه و سه ساله بودند و در میان زوجات آن بزرگوار همین یکزن باکره‌بود وباقی ثیبه بودند که زوجهٔ آنحضرت شدند و عایشه درسنه پنجاه وهفت‌هجری درمدینه ازدنیارفت ودربقیع‌دفن‌شد

الثالثه حفصه دختر عمر بن الخطاب بوده مادر حفصه و عبدالله‌بن عمر و عبدالرحمن بن عمر زینب بنت مظعون خواهر جناب عثمان‌بن مظعون بود پیغمبر(ص) اورا درسال سوم ازهجرت درمدینه تزویج فرمود و قبل‌ازحضرت رسول (ص) حفصه زوجهٔ خنیس بن عبدالله‌بن السهمی بود و حفصه در سنهٔ چهل‌وپنج هجری‌درمدینهٔ طیبه ازدنیارفت

الرابعه مخدره محترمه ام‌السلمه دختر ابی‌امیه حذیفة‌بن مغیرة بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم بن یقظة‌بن مرة جد ششم حضرت رسول (ص) بودوالدهٔ ماجدهٔ‌آن محترمه عاتکه‌است
و در اعلام‌الوری است که مخدره عاتکه بنت عبدالمطلب‌بوده

و بعضی گفتند بنت عامر بن ربیعة‌بن مالك بوده و این مخدره بعد از خدیجه‌کبری افضل سائر زوجات آن بزرگوار بود و اول آن مخدره زوجهٔ پسر عمش ابوسلمة بن عبد الاسد بن مغیرة بن عبدالله‌بود . پس جناب ابوسلمه وام‌سلمه پسرعموودخترعموی یکدیگر بودند

واز اعلام الوری معلوم میشود که پسر خاله و دختر خالهٔ یکدیگر هم نیز میباشند چون میفرماید مادر ابوسلمه بره بنت جناب عبدالمطلب بوده و آنحضرت او را بسال چهارم ازهجرت در مدینهٔ طیبه تزویج فرمود ودرسنه شصت ویك هجری درمدینهٔ طیبه از دنیا رفته و در بقیع دفن شد وگفته‌شد که این‌مخدره آخر‌بن‌زوجات‌آنحضرت‌بود که‌ازدنیارحلت‌فرمود

الخامسه زینب دختر جحش بن رباب المکناة بام الحکم بود و والدهٔ ماجدهٔ آن مخدره امیه بنت‌جناب عبدالمطلب است و این مکرمه خواهر ابوبنی عبدالله‌بن جحش است پیغمبر(ص)آن محترمه‌را درسال‌پنجم‌ازهجرت‌تزویج‌فرمودوقبل‌ازحضرت پیغمبر(ص)جناب‌زینب‌زوجه‌**زیدبن‌حارثه**بود

ودربحاراستکه پیغمبر(ص) اوراخطبه نمودازبرای‌غلامش **زیدبن‌حارثه** آنمخدره حاضرنشد وگفت‌من‌دختر عمه توباشم‌وزوجهٔ غلام‌شما‌بشوم

برادرش جناب عبدالله هم راضی نشد آیهٔ شریفه نازل شد « وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی‌الله و رسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم الی ان قال تعالی فلما قضی زید منها وطراً زوجناکها لکیلایکون علی‌المؤمنین حرج‌فی‌ازواج ادعیائهم »

چون زید را مردم پسر پیغمبر میخواندند وجناب زینب بنت جحش درسال بیستم هجرت از دنیا رحلت فرمود ودربقیع‌دفن‌شد

السادسه جویریه دختر حارث‌بن ابی‌ضرار است که در سنهٔ پنجم از هجرت نیز اورا تزویج فرمود ودرسنهٔ پنجاه وشش هجری درمدینه ازدنیا رحلت فرمود وقبل ازآنحضرت زوجهٔ **مالك بن صفوان** بود .

السابعه رملة المکناة بام حبیبه بنت ابی‌سفیان و خواهر معاویه است و بعضی اسم او را **هند** گفته‌اند واو اول زوجهٔ **عبدالله‌بن جحش‌بن رباب** بود و درسال هفتم از هجرت آن جناب اوراتزویج‌فرمود ودرسال‌چهل‌وچهارم هجری‌درمدینه ازدنیارحلت‌فرمود

الثامنة صفیه دختر **حی‌بن اخطب** که از سبایای خیبر و از اسباط لاوی‌بن یعقوب و از ذراری جناب هارون برادر حضرت موسی است و در سال هفتم هجری نیز حضرت رسول (ص) اورا تزویج فرمود و قبل از آنحضرت زوجهٔ سلام‌بن مسلم بود و بعد زوجهٔ کنانة‌بن ربیع شد بعد زوجهٔ حضرت پیغمبر (ص) و در سال پنجاهم هجری ازدنیا رحلت فرمود ودربقیع دفن شد

التاسعه مکرمه میمونه بنت حارث‌بن جون بود و قبل از حضرت رسول زوجهٔ **عمیربن عمرو الثقفی** بود بعدزوجهٔ **ابی‌زیدبن‌عبدالعامری**شدوبعد زوجهٔ حضرت رسول (ص) شد و این‌مخدره دو خواهر ابوینی داشت یکی لبابة الکبری زوجهٔ عباس بن عبد المطلب و مادر فضل و عبدالله و عبیدالله وقثم ومعبد وعبدالرحمن است که تمام اینها اولادهای عباس ولبابةالکبری میباشند وکنیه لبابه ام‌الفضل است و دیگر لبابة الصغری است که زوجهٔ **ولیدبن مغیرة بن عبدالله بن مخزوم** ووالدهٔ **خالدبن ولید** است

وایضاً این‌مکرمه سه‌خواهر امی‌داشتندیکی‌جناب‌اسماءوجناب‌سلمی‌وجناب‌سلامه که بنات‌عمیس‌بودند

و اسماء اول زوجه جناب جعفر بن ابیطالب(ع) وعبدالله‌بن جعفر ازاومتولدشد بعدزوجهٔابابکر ومحمدبن ابابکر ازاومتولدشد. وبعدزوجهٔحضرت امیرالمؤمنین(ع) شدویحیی‌بن‌علی‌ازاومتولدشد

وسلمی بنت‌عمیس زوجهٔجناب حمزة‌بن عبدالمطلب‌است

وسلامه زوجه جناب عبدالله‌بن کعب است ووالدهٔ این شش مخدره هند بنت عوف‌بن زهربن حرب‌بود که دربارهٔاوپیغمبر (ص)فرمود «انها اکرم‌الناس اصهاراً»

الحاصل جناب میمونه بعد ازخدیجهٔ‌کبری وجناب ام‌السلمه افضل‌زوجات پیغمبر (ص)بود و در سنه هفتم‌هجری تزویج شد به پیغمبر (ص) و در سنه پنجاه ویك هجری از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش درارض سرف‌است که‌ازنواحی مکه‌است

وزوجات دیگرهم‌ازبرای حضرت پیغمبر گفته‌اند

پس معلوم شدکه‌این زوجات حضرت در مدینه طیبه تزویج شدند بغیر خدیجه و عایشه و سوده که‌این‌هرسه درمکه معظمه تزویج شدند

و ایضاً معلوم شدکه زوجات آنبزرگوار بعد از رحلت آنحضرت از دنیا رفتند غیرازجناب خدیجه وجناب زینب بنتخزیمه

و ایضاً معلوم شدکه زوجات آنحضرت درمدینه از دنیا رفتند غیر از جناب خدیجه و جناب میمونه که جناب خدیجه درمکه وجناب میمونه درسرف از دنیا رحلت فرمودند وهمانجا دفن شدند

ودر اصول کافی از حضرت صادق(ع) روایت میکندکه صداق پیغمبر (ص) زوجاتش را دوازده اوقیه‌ونیم بوده و اوقیه چهل درهم است‌که مجموع پانصد درهم میشود و اما ماریه قبطیه بنت شمعون کنیز آن حضرت بودکه صاحب اسکندریه مقوقس آن مخدره را با بغله شهباواشیاءدیگر برسم هدیه خدمت آن بزرگوار فرستاد وجناب ابراهیم ازآن مکرمه متولد شد وآن محترمه در سال هجدهم هجری از دنیا رحلت فرمود وقبرش دربقیع است

فصل پنجم

در ذکر اولاد امجاد آنحضرت

از اصول کافی مستفاد میشودکه آن بزرگوار از خدیجهٔ کبری سه‌پسر داشت و چهار دختر جناب قاسم و زینب ورقیه و ام‌کلثوم‌که قبل از بعثت متولد شدند وجناب‌الطیب والطاهر و فاطمهٔ زهرا (س)که بعداز بعثت متولد شدند

و از مناقب ابن شهرآشوب مستفاد میشودکه حضرت پیغمبر (ص) از خدیجهٔ کبری‌دوپسر داشت و چهار دختر قاسم وعبدالله وهماالطاهر والطیب و از این عبارت معلوم میشودکه الطاهر لقب جناب قاسم است والطیب لقب جناب عبدالله

ودر بحار از منتقی کازرانی نقل فرموده‌که الطاهر والطیب هردو لقب جناب عبدالله است واز سایر زوجات آنحضرت ابداً اولادی نداشت وجناب ابراهیم از ماریه قبطیه بود پس آن حضرت چهار دختر داشتند واما سه یا چهار پسر داشتند

و بدانکه تمام اولاد های پیغمبر(ص) درمکه متولد شدند مگر جناب ابراهیم‌که در مدینه منوره متولد شد

و ایضاً تمام اولاد های آنحضرت قبل از آنجناب از دنیا رفتند غیر ازفاطمه زهراء (س)که چندی بعداز آن بزرگوار از دنیا رحلت فرمود

اما جناب قاسم قبل‌از بعثت درمکه متولد شد و قبل‌از بعثت هم از دنیا رحلت فرمود یا بعداز هفت شب یا بعداز دوسال از ولادتش

و در اصابه است‌که قاسم اول مولودی‌بودکه ازآن مخدره متولد شد و بواسطه او مکنی شد آن بزرگوار به‌ابوالقاسم

واما جناب عبدالله در مکه متولد شد ودرکودکی از دنیا رفت

واما جناب ابراهیم درسال هشتم هجری متولد شد

ودر مصباح‌المتهجدین است‌که جناب ابراهیم درهیجدهم ماه رجب از دنیا رحلت فرمود

ودر اسدالغابه از واقدی نقل‌کرده‌که جناب ابراهیم هیجده ماهه بود که از دنیا رحلت فرمود وقبر شریف آنجناب دربقیع معروفست

و اما مکرمه زینب در سال پنجم از تزویج جناب خدیجهٔ کبری به‌پیغمبر (ص) متولد شد و

در سال هشتم هجری در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود در سن سی و یکساله و این مکرمه زوجهٔ ابوالعاص بن ربیع بن عبدالعزی بن عبدالشمس بن عبدمناف بود که از **جناب عبد مناف** رشته او با پیغمبر خاتم منفصل میشود و تزویج آن مخدره با بی‌العاص قبل‌از بعثت و قبل از حرام شدن دختران بکفار بود .

و نقل شده که **ابوالعاص** درجنك بدر اسیر شد و **زینب** قلادهٔ که **حضرت خدیجه کبری** باو داده بود نزد پدر بزرگوارش فرستاد بجهت فدای شوهر خود

چون حضرت نظرش بقلاده افتاد یادکرد **خدیجه کبری** را و رقت فرمود و از صحابه طلب فرمودکه فدای او را ببخشند و اورا بدون فدا آزادکنند اصحاب چنین‌کردند حضرت بابی‌العاص شرط‌کرد چون بمکه برود زینب را خدمت پدر بزرگوارش فرستد وبشرط خود وفا نمود وزینب را فرستاد و بعد خود بمدینه‌آمد واسلام اختیار نمود وچندی‌بعداز رحلت‌جناب‌زینب‌شوهرش **ابوالعاص** از دنیا رفت

و مادر **ابوالعاص هاله بنت خویلد** است‌که ابوالعاص وجناب زینب دختر خاله و پسر خاله بودند و از آنها دختری مخلف شد مسماة بامامه‌که حضرت فاطمه زهراء (س) بحضرت امیرالمؤمنین (ع) وصیت فرمودکه بعداز وفات من امامه دختر خواهرم را تزویج فرما وجناب امامه درسنه پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود

و اما رقیه (س) بعداز ولادت حضرت زینب متولد شد ودر سال سوم هجری در مدینه شهید شد درسن بیستوسه سالگی

و علت شهادتش این بودکه این مخدره زوجهٔ **عثمان‌بن عفان‌بن ابی‌العاص** بود وپیغمبرص خون مغیرة بن ابی‌العاص عموی عثمان را مباح فرمود

عثمان مغیره را درخانه خود پنهان نمود وحی نازل شد که مغیره در خانهٔ عثمان است حضرت پیغمبر (ص) بحضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمودند شمشیر بردار برو بخانه عثمان و مغیره را بقتل برسان‌عثمان دانست و اورا بخدمت‌حضرت‌پیغمبر(ص)آورد و سه‌روزمهلت‌گرفت‌که ازمدینه‌خارج‌شود.

بعدکه عثمان از خدمت حضرت بیرون شد حضرت رسول (ص) فرمود « اللهم العن‌مغیرة بن ابی‌العاص والعن من یؤویه والعن من یحمله والعن من یطعمه والعن من یسقیه والعن من یجهزه والعن من یعطیه سقاء اوحذاء اورشاء او رعاء » و یکنفر از منافقین مرتکب تمام آن اموری‌که مورد لعن آن بزرگوار شده بودگردید ومغیره را برد در منزل خود جای داد وغذا و آب داد و اسباب‌سفر برای مغیره فراهم‌کرد وروز چهارم اورا ازشهر مدینه خارج‌کرد

پس وحی نازل شد حضرت رسول (ص) حضرت امیرالمؤمنین (ع) و عمار یا سر را فرستادند و مغیره را بقتل رسانیدند

عثمان بتهمت اینکه جناب رقیه پیدر بزرگوارش خبر داده بمکان مغیره آن مخدره را بسیار زد وآن مخدره بپدر بزرگوارش خبرداد

پیغمبر (ص) فرمود« ماا‌قبح‌بالمرئة ذات حسب و دین فی کل یوم تشکو زوجها»

الحاصل چهار مرتبه عثمان‌آن مخدره را صدمه زد درمرتبهٔ چهارم‌پیغمبر(ص)حضرت‌امیر(ع) را فرستادند وفرمودند شمشیر بردار و برو بخانهٔ عثمان و دخترعم خودرا گرفته بیاور و اگر عثمان مانع شود اورا بقتل برسان

حضرت امیرالمؤمنین (ع) بخانهٔ عثمان تشریف آورده و جناب رقیه را آورد خدمت پیغمبر آن مخدره مظلومه پشت خود را برهنه کرد چشم پیغمبر (ص) بجراحتهای پشت آن مخدره افتاد فرمود: « قتلك قتله‌الله » و روز چهارم جناب رقیه از دار دنیا رحلت فرمود

ودر روایت است که حضرت پیغمبر (ص) برسر قبر رقیه ایستاد و دعا کرد و فرمود:«الحقی بسلفنا عثمان‌بن مظعون» پس فرمود من دانستم ضعف و ناتوانی اورا واز خدا خواستم که او را از فشار قبر ایمن نماید

و در اعلام الوری است که این‌مخدره اول زوجهٔ **عتبة‌بن ابی‌لهب** بود و او خیلی این مخدره را ظلم کرد و مطلقه نمود پیغمبر (ص) فرمود: « اللهم سلط علی عتبه کلبا من کلابك‌فتناوله الاسد» وبعد عثمان آن مخدره را تزویج کرد واز او **عبدالله‌بن عثمان** متولد شد ودرصغیری ازدنیا رفت چون خروسی بچشم آن طفل منقار زد پس مریض شد واز دنیا رفت

و رحلت این مخدره در سال دوم هجرت بود **چون در اصابه** است وقتیکه **زیدبن حارثه** آمد و بشارت داد بفتح بدر عثمان سر قبر رقیه بود و معلوم است که **جنگ بدر** درسال دوم هجرت بود

واما مخدره مکرمه **ام‌کلثوم** اسم شریفش **آمنه** بود و بعداز جناب رقیه بعثمان تزویج‌شد لذا عثمان را **ذوالنورین** میگویند

و جناب ام‌کلثوم درشعبان سال هفتم یا سال نهم از هجرت از دنیا رحلت فرمود

ودر اصابه است که ام‌کلثوم با همشیرهٔ مکرمه‌اش **فاطمه زهراء** (ع) و غیر او ازعیالات پیغمبر (ص) وارد مدینه شدند و بعداز شهادت همشیرهٔ مکرمه‌اش رقیه عثمان او را تزویج نمود در سال سوم از هجرت ودر شعبان سنهٔ نهم از هجرت درمدینه از دنیا رحلت‌فرمود واولادی نیاورد در خانهٔ عثمان

فصل ششم

در ذکر بعضی از حالات شریفه اعمام و عمات حضرت خاتم‌النبیین(ص) و بعضی از حالات اولاد آنها مجملا

بدانکه آن بزرگوار برادر وخواهر نسبی نداشتند نه ابوینی نه ابی و نه امی واما برادر وخواهر رضاعی داشتند یعنی برادر وخواهری‌که اولاد نسبی مرضعهٔ آنحضرت بوده مثل**مسروح** که از **ثویبه** بود ومثل **عبدالله و انیسه وجذامه** که از **حلیمه سعدیه** بودند واین چهارنفر اولاد های نسبی ثویبه وحلیمهٔ سعدیه مرضعه آن جناب بودند و برادر وخواهری‌که اولاد رضاعی مرضعهٔ آن بزرگوار بودند مثل جناب اباسلمه زوج اول ام‌السلمه که اورا بعدازحضرت رسول شیر داده ومثل حضرت حمزه عموی آنجناب ومثل عبدالله‌بن جحش‌که این سه‌اولاد رضاعی‌ثویبه بودند که‌کنیز ابی‌لهب ومرضعه حضرت پیغمبر(ص) بود ومثل ابوسفیان‌بن حارث‌بن عبدالمطلب‌که اولاد رضاعی **حلیمه سعدیه** بود ومثل **جناب عثمان‌بن مظعون** چنانچه سابقاً درمقدمه‌گفته شد

وایضاً آنحضرت خال وخاله نداشتند نه نسبی ونه رضاعی واما اعمام وعمات متعدد داشتند چون حضرت عبدالمطلب ده پسر داشت وشش‌دختر اما پسران عبدالمطلب :

اول حارث یاحرث است **دوم** زبیر **سوم** حجل **چهارم** ضرار **پنجم** مقوم **ششم** ابولهب

هفتم جناب عبدالله **هشتم** جناب ابوطالب **نهم** جناب حمزه **دهم** جناب عباس و بعضی دوازده پسر گفتند و بعضی سیزده

واما دختران عبدالمطلب شش نفر بودند وزیادتر گفته نشده

الاولی امیه **الثانیه** بره **الثالثه** عاتکه **الرابعه** صفیه **الخامسه** اروی **السادسه** ام الحکم الملقبة به بیضاء

و از پسرهای عبدالمطلب ازشش نفرشان اولاد عقب افتاد

اول ازحارث یاحرث که بزرگترین فرزندان جناب عبدالمطلب بودو بآن سبب آنحضرت را **ابوالحارث** میگفتند واو پنج پسر داشت

منجمله ابوسفیان بن حرث بود که برادر رضاعی حضرت پیغمبر (ص) و از شعراء معروف بود و درسنهٔ بیستم ازهجرت درمدینهٔ طیبه ازدنیا رحلت فرمود

ومنجمله جناب عبیدة بن حارث که درغزوه بدر کبری شهید شد

دوم از زبیر درکتاب **اسعاف الراغبین که درحاشیهٔ نورالابصار شبلنجی** طبع شده نوشته «واماالزبیر فولدله عبدالله وضباعه وام الحکم»

ودرمجالس المؤمنین است که عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب در غزاء روم شربت شهادت چشید دخترش ضباعه زوجهٔ جناب مقدادبن اسود الکندی بود

ودرکافی است که پیغمبر (ص) تزویج فرمود ضباعه بنت زبیر بن عبدالمطلب را بجناب مقداد تا مردم تأسی بنمایند و بدانند که اکرم خلق درنزد خداوند متقین میباشند

ودرعمدة الطالب است که اولاد زبیر بن عبدالمطلب منقرض شدند

سوم ازجناب عبدالله که حضرت خاتم الانبیاء (ص) از آن بزرگوار متولد شد

چهارم ازجناب ابوطالب که چهار پسر داشت طالب و عقیل و جعفر و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و مابین هریك ازاین چهار پسر ده سال فاصله بود و دو دختر داشت یکی امهانی که اسم شریفش فاخته بود که زوجهٔ ابی‌وهب هبیرة بن عمرو بن عائذبن عمران بن مخزوم القریشی بود ودیگر جمانه که زوجهٔ ابی‌سفیان بن حارث بن عبدالمطلب ووالده عبدالله بن ابی‌سفیان حرث بن بودو تمام اینهاازجناب فاطمه بنت اسدبودند

پنجم از ابولهب و او سه پسر داشت **عتبه و عتیبه و معتب** و مادر اینها امجمیل بنت حرب خواهر ابوسفیان است که خداوند در سورهٔ مبارکهٔ تبت اورا توصیف بحمالة الحطب فرمود

ودر مجالس المؤمنین استکه فضل بن عباس بن عتبة بن ابی‌لهب شاعر معروفی بود واو است صاحب قصیده معروفه درحق امیرالمؤمنین (ع) که مطلع آن اینست: «ماکنت احسب هذاالامر منصرفا☆ عن هاشم ثم منها عن ابی‌الحسن☆ الیس اول من صلی بقبلتهم☆ واعلم الناس بالایات والسنن☆ و آخر الناس عهداً بالنبی‌ومن☆ جبریل عون له فی‌الغسل والکفن» و بعضی گفتند که‌این اشعار از **حسان بن ثابت** است بعدمیفرماید واضح آنستکه‌این اشعار از **ربیعة بن حرث بن عبدالمطلب است** انتهی

ششم ازجناب عباس که‌مکنی بود به‌ابی‌الفضل واو نه پسرداشت‌وسه‌دختر:

واول ازپسرهای جناب عباس **فضل بن عباس** بود وبواسطهٔ اوعباس مکنی‌شد به اباالفضل ودر حجةالوداع باپیغمبر(ص) بودوهنگام غسل آنحضرت امیرالمؤمنین (ع) را امداد نمود ودر غزوهٔ فتح مکه ودرغزوهٔ حنین باپیغمبر(ص) بودودرسن بیست‌ودوسالگی ازدنیارحلت کرد به مرض طاعون

دوم از پسرهای جناب عباس عبدالله بود که افضل اولادهای او بود(۱) وروز فوتش محمد بن الحنفیه فرمود :«الیوم مات ربانی هذه الامة»

و تاریخ رحلت ومدفن ایشان درمقدمه گذشت که در طائف رحلت فرمود و در آنجا دفن شد وقبرش درطائف معلوم است

ودرمدح عباس وعبدالله بن عباس روایات زیادی وارد شده و بعضی ازروایات هم درقدح ایشان وارد شده

منجمله درششم بحار از تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت باقر (ع) روایت کرده که شخصی خدمت حضرت زین العابدین (ع) رسید عرضکرد ابن عباس گمان می کند که هر آیهٔ که در قرآن مجید نازل شده میداند که درچه روز نازل شده ودر بارهٔ که نازل شده

پس پدر بزرگوارم باو فرمود که بابن عباس بگو که آیهٔ « ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا » در بارهٔ که نازل شده و همچنین آیهٔ « ولا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یریدان یغویکم» وهمچنین آیهٔ « یاایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا».

پس آن شخص آمد نزد ابن عباس وسؤال کرد ازاو این آیات را

ابن عباس گفت آنکسی که بتو امر کرده میخواهم مراباو مقابل نمائی تاازاو سؤال نمایم که عرش را خداوند ازچه خلق فرموده وطول وعرض او چقدر است واو چگونه است؟

پس آنمرد خدمت پدر بزرگوارم رسید فرمود آیا جواب داد؟

عرضکرد نه

فرمود لکن من جواب میدهم بعلم وبنور اما قوله تعالی « ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا» در بارهٔ ابن عباس وپدرش نازل شده واما قوله تعالی «ولا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم»در باره پدرش نازل شده الی آخر الروایه

و منجمله احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسی در جلد سوم **عقد الفرید** نوشته وقتیکه **ابن عباس** والی بصره بود امیرالمؤمنین (ع) کاغذ عتاب آمیزی نوشت باو و او در جواب کاغذ جسورانهٔ نوشت بحضرت امیرالمؤمنین (ع) و از فقراتش اینست « وایم الله لئن القی الله بما فی بطن هذه الارض من عقیانها ومخبئها و بما علی ظهرها من طلاعها ذهباً احب الی من القی الله وقد سفکت دماء هذه الامة لانال بذلك الملك والامرة وابعث الی عملك من احببت فانی ظاعن والسلام» فی منتهی الارب عقیان بالکسر زرخالص که در زمین پیدا گردد وخباء پنهان کرده

ومنجمله درکامل بهائی ازحضرت امام محمد باقر(ع) روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین(ع) در زمانی که خلافت در دست دیگران بود دائماً میفرمود « والله لوکان حمزة وجعفر حیین ماطمع فینا ابوبکر ولکن ابتلیت بجلفین جافین عقیل وعباس

ودر منتهی الامال ازشیخ صدوق روایت کرده که روزی جبرئیل بر پیغمبر (ص) نازل شدوقبای سیاهی پوشیده بودو کمربندی بروی آن بسته بود وخنجری بر آن زده بود

حضرت فرمود جبرئیل این چه زی است

عرضکرد این زی فرزندان عم تو عباس است یامحمد وای بر فرزندان تو از فرزندان عم تو **عباس**

۱ـ وکان یسمی البحر لسعة علمه ویسمی حبر الامة ، ودراستیعاب استکه حضرت پیغمبر (ص) درحق او فرمود اللهم علمه الحکمة وتأویل القرآن. ودراسد الغابه است ازابن عباس روایتکرده انه رای جبرئیل مرتین

پس حضرت پیغمبر (ص) ازخانه بیرون آمد و بعباس فرمود ای عم وای بر فرزندان من از فرزندان تو

عباس عرضکرد یارسول‌الله اگر رخصت میدهی آلت مردی خود را قطع میکنم

حضرت فرمود قلم جاری شده درآنچه واقع خواهد شد

سوم از اولاد جناب عباس بن عبدالمطلب عبیدالله بن عباس است و او یکسال از عبدالله بن عباس کوچکتر بود

و در بحار از ابن ابی الحدید نقل کرده و حاصلش آنستکه بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین (ع) معویه متوجه تسخیر عراق گردید بحضرت امام حسن مجتبی (ع) خبر رسید در کوفه تشریف برد بمنبر وخطبهٔ خواند ومردم را ترغیب فرمود که خارج شوند به نخیله تا تکلیف معین شود احدی جواب بآنحضرت نداد جناب **عدی بن حاتم** ایستاد وگفت من پسر **حاتم طائی** هستم سبحان‌الله چقدر قبیح است که امام شما شما را بخواند وشما جواب ندهید وکلماتی گفت در تهییج مردم

حضرت متوجه او شد ودرباره او دعا فرمود

بعد **قیس بن سعد بن عباده** با بعضی دیگر حرکت نمودند ومثل کلمات **عدی بن حاتم** عرضکردند حضرت ددبارهٔ آنها هم دعا فرمود

پس آن بزرگوار از کوفه بیرون شد وبجانب نخیله روانه شد **مغیرة بن نوفل بن حرث** را بجای خود در کوفه نشانید ودر نخیله سه روز اقامت نمود تا آنکه جمعیت زیادی از مسلمین در نخیله جمع شدند بعد حضرت امام حسن مجتبی (ع) عبیدالله بن عباس را امیر بر لشکر قرار داد واورا بادوازده هزار نفر روانه فرمود بجهت جلوگیری از لشکر معویه وفرمود اگر اورا حادثهٔ روی دهد امیر بر لشکر جناب **قیس بن سعد بن عباده** باشد

پس عبیدالله بن عباس رسید بلشکر معویه و چون فردای آنروز شد معویه کسی را فرستاد نزد عبیدالله بن عباس وگفت حضرت امام حسن (ع) فرستاده نزد من وحاضر شده بجهة صلح و تسلیم امر را بمن پس اگر توهم اطاعت نمائی ازمن تومتبوع خواهی بود والا داخل خواهی شد در حالتی که تابع باشی واگر داخل شوی هزار هزار درهم بتو خواهم داد نصف آنرا نقداً میدهم ونصف دیگر را وقتیکه داخل کوفه شدم

عبیدالله بن عباس بآن فریفته شد وشبانه ملحق شد بعسکر معویه

پس چون صبح شد ومسلمین منتظر بودند که عبیدالله بن عباس حاضر شود وبا او نماز گذارند خبر شدند که او ملحق شده بلشکر معویه

پس **قیس بن سعد بن عباده** بامسلمین نماز خواند وبعد از نماز خطبهٔ خواند ومسلمین را امر بصبر وتثبیت نمود مسلمین اطاعت نمودند وجمعاً حرکت نمودند بجانب لشکر معویه

پس **بسر بن ارطاة** ملعون از لشکر معاویه خارج شد وصیحه زد وای بر شما ای اهل عراق چرا مقاتله می کنید وحال آنکه امیر شما بامعاویه بیعت نموده وامام شما صلح نموده ومعویه کاغذی نوشت بجناب قیس واورا بجانب خود دعوت کرد درجواب نوشت لا والله مرا ملاقات نخواهی کرد مگر با نیزه

چون معویه مأیوس‌شد ازمتابعت قیس‌نوشت:

اما بعد «فانك‌یهودی‌بن یهودی‌تشقی نفسك‌وتقتلها الی‌آخره»

جناب‌قیس درجوابش‌نوشت:

اما بعد «فانك‌وثن‌بن وثن‌دخلت فی‌الاسلام کرهاً واقمت فیه فرقاً وخرجت منه‌طوعاًالی‌آخره.»

چهارم ازاولادهای‌عباس جناب‌قثم‌بن عباس‌بود

در اصابه است که لبابة الکبری الملقبة بام‌الفضل زوجه عباس‌بن عبدالمطلب به‌پیمبر (ص) عرضکرد من‌درخواب‌دیدم گویاعضوی‌ازاعضاءشمادرخانه من‌است

حضرت رسول (ص) فرمود متولد میشود از دخترم فاطمه پسری که تو او را شیر میدهی به فرزندت قثم‌پس متولد شد حضرت مجتبی (ع)وعبدالله بن عباس گفت که اوآخرالعهد بحضرت پیغمبر(ص) بود چون‌اوآخرکسی‌بودکه ازقبر پیغمبر بیرون‌آمد

ودر زمان معویه **جناب قثم‌بن عباس باسعدبن عثمان‌بن عفان** بجانب **سمرقند** رفت ودر آنجا شهید شد

وقبر جناب**قثم** درسمرقند معروف‌است

واما بقیه اولادهای عباس که معبدوعبدالرحمن وکثیر وصبیح وسیر وتمام باشند حالاتشان را حقیر درجائی ندیدم

ودراصابه است که تمام‌بن عباس خوردترین اولاد عباس واشد قریش بود دربطش وشجاعت وجناب‌عباس میفرمود تموابتمام فصاروا‌عشرة ومادرتمام امولد بودانتهی

و از پنج‌نفر عمات پیغمبر (ص) که دخترهای حضرت عبدالمطلب باشند اولاد متخلف شد

اول امیمه که‌زوجهٔ‌جحش بن‌رباب‌بود وازآن‌مخدره‌متولدشدجناب عبدالله که دربدرواحدحاضربود

وایضاً ازامیمه متولدشد زینب‌بنت‌جحش زوجهٔ‌حضرت‌رسول(ص)

دوم بره که‌زوجه عبدالاسدبن‌هلال‌المخزومی‌بودوازآن مخدره‌متولدشد **ابوسلمة‌بن‌عبدالاسد** که قبل‌از جناب پیغمبر(ص) زوج‌جناب‌ام‌السلمه بود

سوم عاتکه زوجهٔ ابی‌امیة بن مغیرة المخزومی بود واز او متولد شد ام‌السلمه علی نقل

ودراسدالغابه است که‌از آنمخدره متولد شدزهیر وعبدالله ابنی‌ابی‌امیه که‌این دو برادران‌ابی ام‌السلمه زوجهٔ پیغمبر(ص) بودند

مخفی نماناد که از **اسدالغابه وکتاب‌الاصابه** چنین معلوم میشود که والده جناب‌ام‌السلمه عاتکه زوجهٔ ابی‌امیة‌بن مغیره‌بود ونوشته‌اند که والده عاتکه عامربن‌ربیعه بوده

وایضاً نوشته‌اند که‌عاتکه‌بنت عبدالمطلب عمه پیغمبر (ص)زوجهٔ **ابی‌امیة‌بن مغیره** والدجناب ام‌السلمه زوجهٔ پیغمبر(ص) بوده

پس بنابرنقل ایندومورخ بصیر ابی‌امیة‌بن مغیره دوزوجه‌اش مسماة‌بعاتکه بوده ویکی ازاین دو عاتکه دختر **عامربن ربیعة** بوده وازاو متولد شده ام‌السلمه ودیگری دخترعبدالمطلب بود و از او متولدشد عبدالله وزهیر

چهارم صفیه زوجهٔ عوام‌بن‌خویلد وازآن مخدره متولدشد زبیربن‌عوام

پنجم ام‌حکیم که زوجهٔ کریزبن ربیعة‌بن حبیب‌بن عبد شمس‌بن عبد مناف است وام حکیم

مادر اروی بنت کریز مذکوراست واروی مادرعثمان بن‌عفان وولیدبن عقبه‌است

واما از اروی بنت عبدالمطلب اولادی نشد که مانده باشد

ومخفی نماناد که از اعمام پیغمبر (ص) کسانیکه مشرف بایمان شدند جناب ابوطالب (ع) وحمزه وعباس بود وازعمات آن جناب‌هم صفیه‌واروی وعاتکه بود چنانچه از**مناقب ابن‌شهرآشوب** مستفاد میشود.

وایضاً استفاده میشود که‌اصغراعمام آنحضرت‌سناً جناب‌عباس بودهوآخر کسیکه‌ازاعمام‌پیغمبر(ص) ازدنیارفت‌جناب‌عباس بودوآخر کسیکه ازعمات‌آن‌بزرگوارازدنیارفت‌مخدره‌صفیه‌والده‌زبیربن‌عوام‌بوده

وایضاً استفاده میشود که جناب عبدالله وجناب ابوطالب وجناب زبیر والده این سه بزرگوار فاطمه بنت عمروبن عائذ بوده

ودرکافی ازحضرت صادق (ع) روایت‌فرموده «وکان‌زبیر بن عبدالمطلب‌اخاعبدالله‌وابی‌طالب(ع) لابیهماوامهما»

ودرمناقب استکه حضرت‌رسول (ص)سه‌ربیبه داشتند **هندبن ابی‌هالة الاسدی** که‌والده‌اش جناب **خدیجه** بود و **عمروبن ابوسلمه وزینب** که ایندو ازجناب ام‌السلمه بودند

فصل هفتم

درذکر حوارین وحالات‌بعضی ازاصحاب وشعراء ومادحین آنحضرت ودراین سه‌امراست

امراول‌درذکرحوارین حضرت‌رسول(ص) وآنهاسلمان‌وابی‌ذروه‌تدادند

ودر ثامن بحار الانوار از اختصاص شیخ مفید (ره) از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایتکرده که فرمودند: اذا کان یوم القیمة نادی مناد این حواری محمد بن عبدالله رسول‌الله (ص) الذین لم ینقضوا العهد ومضوا علیه فیقوم سلمان والمقدادبن اسود و ابوذر قال ثم ینادی این حواری علی‌بن ابی‌طالب وصی رسول‌الله (ص) فیقوم عمروبن الحمق الخزاعی و محمدبن ابی‌بکر و میثم بن یحیی التمار مولا بنی‌اسد و اویس القرنی قال ثم ینادی المنادی این حواری حسن‌بن علی وابن‌فاطمه بنت محمد رسول‌الله (ص) فیقوم سفیان بن ابی‌لیلی الهمدانی و حذیفة‌بن اسید الغفاری قال ثم ینادی این حواری الحسین‌بن علی (ع) فیقوم کل من استشهد معه ولم یتخلف عنه ثم ینادی این حواری علی بن الحسین (ع) فیقوم جبیربن مطعم و یحیی‌بن ام الطویل و ابوخالد الکابلی و سعیدبن المسیب ثم ینادی این حواری محمدبن علی (ع) و حواری جعفر بن محمد (ع) فیقوم عبدالله بن شریك العامری و زرارة‌بن اعین و بریدبن معویة العجلی و محمدبن مسلم الثقفی ولیث‌بن‌البختری المرادی و عبدالله بن ابی یعقوب و عامربن عبدالله‌بن خزاعه و حجربن زائد و حمران‌بن اعین ثم ینادی سائر الشیعه مع سائر الائمة یوم‌القیمة فهؤلاء اول‌الشیعة الذین یدخلون الفردوس وهؤلاءاول‌السابقین‌واول‌المقربین‌واول المحبورین التابعین

و در عیون الاخبار الرضا (ع) ازحضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده فرمودند: خلقت الارض لسبعة بهم یرزقون وبهم یمطرون و بهم ینصرون ابوذر وسلمان و مقداد وعمار و حذیفه و عبدالله‌بن مسعود قال علی (ع) و انا امامهم وهم الذین شهدوا الصلوة علی فاطمه علیها السلام

بدانکه **جناب سلمان** افضل همهٔ صحابه وحواریون آن بزرگوار میباشد

ودر بحار از مجالس مفید از حضرت صادق (ع) روایت کرده للایمان عشر درجات فالمقداد فی الثامنه وابوذر فی التاسعه والسلمان فی العاشرة

و از رجال کشی روایت کرده که خدمت حضرت باقر (ع) ذکر **جناب سلمان** شد فرمودند ذاك سلمان المحمدی ان سلمان منا اهل البیت

و از شیخ صدوق روایت کرده که اسم جناب سلمان **روزبه بن جیشوزان** بود و او وصی وصی حضرت عیسی (ع) بود

و از اختصاص از حضرت رسول (ص) روایت کرده که فرمود سلمان بحر لاینزف و کنز لاینفد سلمان منا اهل البیت سلسل یمنح الحکمة ویؤتی البرهان

یعنی سلمان دریائیست تمام شدن ندارد وگنجی است که قطع شدن وفنا ندارد سلمان از ما اهلبیت است وآب شیرینی است که عطا میکند حکمت را ومیآورد حجت را

و شاید از این عبارت استفاده شود که جناب سلمان مشمول آیهٔ تطهیر است و شاید نظیر این عبارت باشد آنچه **در بحار** در زیارت حضرت سلمان نقل فرموده که یکی ازفقراتش اینست:

« السلام علیك یا من خلط ایمانه باهل البیت الطاهرین»

ودر زیارت دیگر میفرماید «السلام علیك یامن تمیز من اهل الایمان»

بعد **مجلسی** میفرماید دربعضی از نسخ مصححه است « یا من لم یتمیز من اهل الایمان»

پس مراد از اهل ایمان اهل البیت علیهم السلام اند

ولنعم ماقیل لعمرك ماالانسان الا بدینه ٭ فلاتترك التقوی اتکالا علی النسب٭ لقد رفع الاسلام سلمان فارس ٭ وقد وضع الشرك القریب ابالهب٭ اذا الغصن لم ینموا وان کان شعبة ٭ من الثمرات اعتده الناس فی الحطب

وبفارسی گفته :

قطع نظر کنید ز فرزند ناخلف — عضوی که فاسد است علاجش بریدنست

ودر اسدالغابة است که وفات سلمان درآخر خلافت عثمان سنه سی وپنج هجری بوده

و مجلسی در بحار میفرماید در بعضی از تواریخ است که اقل آنچه از سن جناب سلمان گفته شده است دویست و پنجاه سال است واکثر سیصد و پنجاه سالست و قبر شریف آن جناب در مدائن است که از آنجا تا بغداد تقریبا هشت فرسخ است

ودر نزدیکی قبر آنجناب قبر **حذیفة بن یمان** است اول که از بغداد میروند بزیارت حضرت سلمان مشرف میشوند بعد بفاصله ربع فرسخ تقریباً بطاق کسری میرسد بعد بفاصلهٔ ربع فرسخ تقریباً قبر جناب حذیفة بن الیمانست

ودر بحار از مجالس مفید از حضرت صادق (ع) روایت کرده « مامن اهل بیت الاوفیهم نجیب وانجب النجباء من اهل بیت السوء محمد بن ابی بکر» قال رسول الله (ص) حذیفة بن الیمان من اصفیاء الرحمن وابصرکم بالحلال والحرام و عمار بن یاسر من السابقین والمقداد بن الاسود من المجتهدین ولکل شیئی فارس وفارس القرآن عبدالله بن عباس (ره)

و مخفی نماناد که اسم جناب یمان حسل یا حسیل است که درغزوهٔ احد شهید شد و دو پسرش **جناب صفوان بن حسل وجناب سعید بن حسل** که دو برادر حذیفة بودند ودرغزوهٔ صفین دررکاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) شهید شدند

و جناب حذیفه از بزرگان اصحاب خاتم‌الانبیاء (ص) وساکن کوفه بودند
و در **بحار** است که جناب حذیفه چهل روز بعداز بیعت مردم بحضرت امیرالمؤمنین (ع) در مدائن از دنیا رفت
و در **اسدالغابه** است که رحلتشان بعداز شهادت‌عثمان بود بچهل‌شب درسنهٔ سی‌وشش‌هجری
وظاهراً بعداز جناب سلمان افضل صحابه وحواریین حضرت رسول (ص) **جناب ابی ذر غفاری** باشد .
ودر **بحار از مجالس مفید** (ره) از حضرت پیغمبر (ص) روایت میکندکه فرمودند :
« ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی‌لهجة اصدق من ابی‌ذر یعیش وحده ویموت‌وحده ویبعث وحده ویدخل‌الجنة وحده»
یعنی سایه نینداخت آسمان سبز و برنداشت زمین غبار آلود سخنگوئی را که راستگوتر باشد از ابی‌ذر غفاری (ره)
وقال رسول‌الله (ص) « من‌اراد ان‌ینظر الی زهد عیسی‌بن‌مریم فلینظر الی ابی‌ذر»
وازکشف‌الیقین سیدبن طاوس (ره) **از معویةبن ثعلبة** روایت شده گفت رفتیم بعیادت **ابی‌ذر** درمرض فوتش گفتیم وصیت بنما
فرمود وصیت کرده‌ام باامیرالمؤمنین(ع)
گفتیم به **عثمان**
گفت نه بلکه باامیرالمؤمنین (ع) بحق « والله انه لربی‌الارض وانه لربانی هذه الامة ولوفقدتموه لانکرتم‌الارض ومن علیها »
یعنی امیرالمؤمنین (ع) بهار زمین است و زمین باو آباد است واو عالم ربانی است در این امت واگر او از میان شما برود کارهای قبیح ومنکر درزمین بسیار خواهید دید
ودر بحار میفرماید دراکثر روایات است « انه لزرالارض بالزاءالمکسورهالمعجمه ثم‌الراء المشددةالمهملة وفی‌النهایه وررهاالذی تسکن الیه ای‌قوامها »
ودر تفسیر علی‌بن ابراهیم از دختر اباذر نقل‌کرده‌که من شبی درنزد قبر پدرم اباذر خوابیده بودم درخواب شنیدم که پدرم تهجد میکند بقرآن چنانچه درحیوتش تهجد میکرد
عرضکردم پدرجان خداوند با شما چه معامله کرد ؟
فرمود دخترك من وارد شدم بپروردگار کریم رضی غنی و رضیت‌عنه و اکرمنی و حبانی فاعلی ولاتختری
و در **اسدالغابة** است‌که جناب ابی‌ذر درسنهٔ سی‌ودو در ربذه‌از دنیا رحلت فرمود وجناب عبدالله‌بن‌مسعود بجنازه‌اش نماز کرد ودرهمان‌موضع دفن‌شد در ربذه وربذه بین ینبوع ومدینهٔ‌طیبه‌است
و معلوم است‌که بعداز جناب سلمان و ابی‌ذر در میان صحابه احدی بجلالت قدر **مقداد بن اسودالکندی** نمیرسد
چنانچه مرحوم مجلسی (ره) **در بحار ازاختصاص مفید** از حضرت صادق(ع)روایت کرده‌که فرمود « انما منزلة المقدادبن اسود فی‌هذه‌الامة کمنزلة الالف فی‌القرآن‌لایلزق بها شیئی»
یعنی منزلت مقداد دراین امت مانند منزلت الف است در قرآن‌که حرف دیگر باو نمیچسبد

ودیگران درکمال بلو نیرسند وهیچ آلایشی ندارد

و از رجال کشی روایت کرده «ما بقی احد الا وقد جال جولة الا المقداد بن الاسود فان قلبه کان مثل زبر الحدید»

یعنی هیچیك از صحابه نماند مگر آنکه بعد از پیغمبر (ص) قلبش حرکتی کرد مگر مقداد بن الاسود که او در تصلب در حق مثل پاره آهن بود

و از حضرت باقر (ع) روایت شده که فرمودند « ارتد الناس الا ثلاثة سلمان و ابوذر و مقداد قال قلت فعمار قال قد کان حاص حیصة ثم رجع والذی لم یشك ولم یدخله شیئی فالمقداد. قوله (ع) حاص حیصة:

یعنی میل کرد یکنوع میل کردنی و بعد برگشت و پیغمبر (ص) تزویج فرمود ضباعه بنت زبیر بن عبدالمطلب را بمقداد برای آنکه مردم در کفویت رعایت حسب او نسب را نکنند و بهر که مؤمن است دختر بدهند

ودر اسدالغابه استکه جناب مقداد پسر عمرو بن ثعلبة بن مالك البهرانی است و اینکه معروف شده است بمقداد بن اسود این اسود ابن عبد یغوث زهری است که اسود بن عبد یغوث او را تبنی نمود پس نسبت داده شد باو

ودر اصابه ابن حجر عسقلانی است « اتفقوا علی انه مات سنة ثلاث و ثلثین فی خلافة عثمان وهو ابن سبعین سنة »

ودر بحار ازجامع الاصول ابن اثیر نقل کرده جناب مقداد در سنهٔ سی و سه هجری در جرف که یك فرسخی مدینه طیبه است از دنیا رحلت فرمود در سن هفتاد سالگی و مردم جنازهٔ آنجناب را برروی دوشها آوردند بمدینه طیبه ودر بقیع دفن کردند

امر دوم

درعلو همت ومواسات بعضی از اصحاب کبار حضرت رسول (ص)

منجمله در بحار از تفسیر علی بن ابراهیم روایتکرده وحدیث مفصل است ومحل شاهد آنست که عمرو بن جموح رضی الله عنه باابی جهل در غزوهٔ بدر کبری مقاتله نمودند پس عمرو بن جموح ضربتی بران ابوجهل زد وابوجهل هم ضربتی بدست عمرو بن جموح زد که دست او از بازو قطع شد و بپوست آویخته شد . پس عمرو دست بریده اش را بزیر پای خود گذارد و قوت نمود و دسترا جدا کرد باز مشغول جنك شد

ومنجمله ایضاً در بحار از تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق (ع) روایتکرده که حنظلة بن ابی عامر دختر عبدالله بن ابی سلول را تزویج نمود در لیلهٔ که صبحش غزوهٔ احد بود و از حضرت پیغمبر ص اجازت خواست که شب را نزد عیالش بسر برد این آیه نازل شد «انا المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله فاذا استأذنوك لبعض شأنهم فاذن لمن شئت منهم»

پس پیغمبر (ص) اذن داد اورا ورفت نزد زوجه اش و با او مواقعه نمود صبح درحال جنابت بیرون شد وحاضر معرکه قتال گردید و شهید شد وقبل از خروجش بمعرکه قتال زوجه اش فرستاد نزد چهار نفر از انصار وشهادت گرفت آنهارا بمواقعه نمودن شوهرش

باو گفتند چرا چنین کردی؟

گفت دیشب در خواب دیدم که گویا آسمان شکافته شد وحنظله‌رفت بآسمان دومرتبه آسمان بهم آمد دانستم که حنظله شهید خواهد شد و ترسیدم که مبادا حامله شده باشم و شاهدی نداشته باشم و اورا ملائکه غسل دادند لذا ملقب شد بغسیل‌الملائکه و پدرش ابی‌عامر فاسق بود و به اتفاق قریش دراحد بجنگ پیغمبر(ص) آمده بود

ومنجمله درمجمع‌البیان درذیل آیهٔ شریفه « ویؤثرون علی انفسهم ولوکان بهم خصاصة » فرموده وگفته شده این آیهٔشریفه نازلشده درباره هفت‌نفر که‌درغزوه‌احد تشنه‌بودند پس آبی‌آوردند که‌کفایت یکنفر ازآنهارا میکرد

پس نزدیکی ازآنها بردند گفت بده بفلان نزد او بردند گفت بده بدیگری تا آنکه آب بتمام هفت نفر دور زد وهمه از تشنگی‌مردند چون‌آب را ایثار کردند وهیچیك نیاشامیدند .

وگفته‌شده فقیری‌آمد خدمت‌پیغمبر(ص) عرضکرد یارسول‌الله «اطعمنی‌فانی جائع »

پیغمبر (ص) فرستادنزد زوجاتش بخانه هیچیك‌غذائی یافت‌نشد فرمودآیاکسی هست‌که‌این مرد را امشب مهمان کند

پس مردی ازانصار او را مهمان نمود و برد بمنزل خود و حال آنکه در منزلش بغیر قوت اطفالش چیزی یافت نمیشد همان غذا را حاضر کرد بجهت آن مهمان و چراغ خانهٔ خود را خاموش کرد و زوجه‌اش اطفالرا مشغول نمود تاآنهارا خواب‌رربود ومرد وزن‌دهان خودرا طعم میکردند که مهمان‌گمان‌کند که‌اینها غذا میخورند تاوقتیکه میهمان سیر شد ومرد وزن‌گرسنه خوابیدند پس چون صبح شد هردوآمدند خدمت‌حضرت پیغمبر(ص) آن‌بزرگوار نظرفرمود بآنها وتبسم‌فرمود واین آیه را تلاوت کرد :

« ویؤثرون علی‌انفسهم ولوکان‌بهم خصاصة» انتهی

ودرکلمه طیبه ازمشکوةالانوار سبط شیخ طبرسی روایتکرده‌که نزدکسی‌کله گوسفند بریان کرده بود آوردنزدیکی ازصحابه‌آن صحابی‌گفت برادرمن باعیالش‌احوج ازمن‌هستندپس هدیه رابرد نزد آن دیگری وهکذا برد نزد هفت نفر یانه نفر از صحابه پس آیه نازلشد

مخفی نماناد که ظاهراً این تفاسیر ازاهل سنت باشد چون‌مسلم است نزدشیعه‌که آیهٔشریفه درشأن‌حضرت امیرالمؤمنین (ع) نازلشده

ومنجمله‌درانوار نعمانی ازابی‌قدامه‌شامی روایتکرده که‌گفت‌من‌امیرجیش بودم‌در بعضی‌ازغزوات پس رفتم بشهری و مردم را ترغیب نمودم بجهاد و ذکر نمودم فضیلت جهاد و شهادت در راه خدارا و اسب خودرا سوارشدم وآمدم بمنزل خود ناگاه دیدم زنی‌آمد وفریاد زد یااباقدامه پس‌من اعتنائی بنداء آن‌زن نکردم‌گفت « ماهکذا افعال الصالحین»

پس من‌توقف‌کردم آن‌زن آمد نزدمن ورقهٔ بابستهٔ داد بمن وباچشم‌گریان برگشت من‌آنکاغذ را بازکردم دیدم نوشته : ای ابی‌قدامه تودعوت نمودی مردم‌را بجهادوثواب آنرا بجهة مردم بیان نمودی ومن‌قدرت برجهادندارم لکن‌دوگیسوی‌خودرا قطع نمودم وفرستادم که‌آنهارا قیداسب خود قرار دهی شاید خداوند بابنجهت که‌من گیسوانم رابند اسب‌مجاهد فی‌سبیل‌الله قراردادم مرا بیامرزد

پس چون صبیحهٔ روز قتال شد دیدم جوان خردسالی بدون زره وخود وسپر پیاده مبارزت میندک من نزد او رفته و گفتم ای جوان خوف آنستکه اسبها تاخت و تاز نمایند و ترا پایمال کنند بر گرد بمحل خود پس آن جوان گفت آیا بمن میگوئی بر گردم و حال آنکه خداوند در قرآن مجید فرموده «یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفاً فلا تولوهم الادبار»

پس گفت ای ابی قدامه سه تیر بقرض من بده گفتم ای جوان حال وقت قرض دادن نیست ؟

پس التماس زیادی کرد گفتم من بقرض تو میدهم بشرط آنکه اگر خداوند منت گذارد بتو شهادت را مرا روز قیامت شفاعت نمائی قبول کرد من سه تیر باو دادم رها کرد کافری کشت تیر دیگری رها کرد کافر دیگری کشت بعد رو کرد بمن گفت السلام علیك سلام مودع ناگاه ظالمی تیری به پیشانی آن جوان زد جوان سرش را بقربوس زین گذارد من رفتم نزد او گفتم ای جوان وعدهٔ که بمن کردی فراموش نکنی

گفت بلی و من بتو حاجتی دارم وقتیکه بشهر وارد شوی خورجین مرا بمادرم بده و مادر من همان زنی هست که گیسویش را بتو داد که قید اسب خود بنمائی اینرا گفت و از دنیا رفت

پس من قبری حفر نمودم و او را دفن کردم ناگاه زمین اورا بیرون انداخت اصحاب گفتند شاید این بی اذن مادر آمده بجهاد

پس من دو رکعت نماز خواندم و دعا کردم ناگاه صدائی شنیدم که گفت «یا اباقدامه اترك ولی الله» الی آخر الروایه

ومنجمله در مجمع البیان در ذیل آیهٔ شریفه «لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار الذین اتبعوه فی ساعة العسرة من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم الخ»

فرموده که این آیه شریفه نازل شد در غزوه تبوك و در آن غزوه ده نفر از مسلمین بودند که یك شتر داشتند و هر ساعتی یکنفر سوار میشد و نه نفر دیگر پیاده بودند و غذای آنها جو سبوس نگرفته بود و خرمای کرم خورده بود و هر گاه گرسنگی بر یکی از آنها شدت میکرد یك خرما بدهان میگذارد و میمکید باندازهٔ که طعم خرما را میچشید و برفیقش میداد و هکذا او هم میچشید و برفیقش میداد تا آخرشان در آخر هسته اش باقی میماند

ومنجمله در روضة الانوار محقق سبزواری از حذیفة بن یمان روایت کرده که در غزوه تبوك بسیار کس از تشنگی شهید شدند من آبی بدست آوردم و پسر عم خود را طلبیدم که آب بیاشامد و نفس آخرین او بود از تشنگی گفت آبرا بده بهشام نزدیك هشام رفتم او نیز حواله بدیگری کرد نزدیك سومی رفتم دیدم او از تشنگی هلاك شده بود نزدیك هشام رفتم دیدم او نیز از تشنگی هلاك شده بود نزدیك پسر عم رفتم دیدم او هم هلاك شده بود و هر سه از تشنگی مردند و آبرا ایثار کردند

امر سوم

در ذکری از شعراء و مادحین حضرت رسول (ص)

بدانکه اشهر آنها **حسان بن ثابت بن منذر بن حزام الانصاری** بود و حضرت پیغمبر (ص) در باره اش فرمود «لازلت مؤیداً بروح القدس ما کان ذمرك فنا اهل البیت»

و گفته شده اصدق بیت قالته العرب قول حسان بن ثابت فی حق رسول الله (ص)

وما حملت من ناقة فوق کورها ابر واوفی ذمة من محمد (ص)

ونظیر این بیت است شعردیگر حسان که درمدح آن بزرگوار گفته :

وما فقد الماضون مثل محمد(ص) وما مثله حتی القیمة یفقد

چنانچه گفته شد اصدق کلمة قالها لبید : الاکل شیئی ما خلاالله باطل¤ وکل نعیم لامحالة زائل

ودر روضات ازشیخ مفید نقل کرده که حسان بعداز حضرت رسول (ص) انحراف زیادی نمود از حضرت امیرالمؤمنین(ع) ومردم را دعوت میکرد بیاری نمودن ازمعاویه

و از بعض تألیفات اصحاب نقل کرده «ان حسان من الهمج الرعاع الذین کانوا یمیلون مع کل ریح وان عناده لعلی (ع) ظاهر »

واز تقریب ابن حجر نقل کرده که وفات حسان بن ثابت سنهٔ پنجاه وچهار بود واومعاصر بود با نابغه واعشی

فصل هشتم

دربعضی ازتواریخ مهمه متعلقهٔ بحضرت خاتم الانبیاء(ص) اززمان ولادت تازمان بعثت

اما وقایع مهمه سال اول ولادتشان

درکافی است که آنحضرت دوماهه بود که والد ماجدشان حضرت عبدالله بن عبدالمطلب ازدنیا رحلت فرمود درمدینه طیبه

وقطب راوندی و بعضی دیگر از بزرگان فرمودند که آنبزرگواردرحمل بود که جناب عبدالله رحلت فرمود

ودر **بحار ازمنتقی کازرانی** نقل کرده که جناب عبدالله در سن هفده سالگی تزویج فرمود جناب آمنه را ودرسن بیست و پنج سالگی آن بزرگوار ازدنیارحلت فرمود درحالتیکه حضرت پیغمبر(ص) در حمل بود

و قبر شریف **جناب عبدالله** درمیان شهرمدینه طیبه در **دارالنابغه** است

واما وقایع مهمه سال چهارم ازسن شریف آن بزرگوار

درکافی است والده ماجده آن بزرگوار **آمنه بنت وهب** ازدنیا رحلت فرمود در حالتی که حضرت پیغمبر (ص) چهارساله بود

و قبر شریفش در **ابواء** است وآن موضعی است بین مکه ومدینه وبعضی گفته اند جنازه شریفش را حمل کردند بمکه معظمه

ودر بحار میفرماید صواب قول اول است

ودرسال هشتم ازسن شریفش بود چنانچه در **اصول کافی** استکه جناب عبدالمطلب ازدنیا رحلت فرموده

ودر **مرآت العقول ازمحمدبن اسحق** روایت کرده که هشت سال ودوماه وده روز ازسن شریف پیغمبر (ص) گذشته بود که جناب عبدالمطلب جدبزرگوارش ازدنیارحلت فرمود

ومخفی نماناد که اگر مراد سال قمری باشد روز رحلت حضرت عبدالمطلب روز بیست وهفتم جمادی الاول میشود

و اگر مراد سال‌شمسی باشد نه قمری تقریباً بیست‌وهفتم‌ماه شعبان‌میشود
و در **مصباح المتهجدین** است که حضرت عبدالمطلب دردهم ربیع‌المولود از دنیا رحلت فرمودواین‌منافی‌است باروایت**محمدبن‌اسحق** بنابرهردواحتمال
ودر ناسخ استکه در سنهٔ وفات جناب عبدالمطلب بود ظهور حاتم طائی ابن عبدالله که درجودوسخا ضرب‌المثل بود
ودرجلاءالعیوناستکه‌نه‌سال‌ازسن‌شریف پیغمبر (ص) گذشته‌بود که‌انوشیروان‌عادل‌ازدنیارفت
ودرروایت استکه پیغمبر(ص) فرمود ولدت فی‌زمن الملك‌العادل انوشیروان انتهی
و بیست و پنج سال از سن شریف پیغمبر (ص) گذشت‌علی‌مافی‌المصباح که جناب خدیجهٔ کبری را تزویج فرمود دردهم ربیع‌المولود
و دربحار ازمنتقی گازرانی نقل فرموده که در آنحال **جناب خدیجه‌کبری** چهل ساله بودند وقبل از حضرت رسول (ص) این مخدره دوشوهر کرده بود **اول ابوهاله یمنی** بود **دوم عتیق‌بن عائذ مخزومی** یابالعکس
و بیست و هشتسال یاسی‌سال ازسن شریفش‌گذشته بود که حضرت امیرالمؤمنین(ع) متولدشد
تنبیه ـ در بعضی از قصص و شواهد برعدالت **انوشیروان** وسخاوت **حاتم‌طائی** چون آنفاً ذکری از آنها شد وذکر میشود درضمن‌دوامر :

امر اول
در شواهد برعدالت انوشیروان

منجمله در کتاب خریدة العجائب استکه سلطان روم رسولی فرستاد بجانب سلطان عجم **انوشیروان** چون‌چشمش‌برعظمت سلطان عجم و بزرگی **طاق‌کسری** افتاد دید سلطان به سریر سلطنت‌نشسته وملوك درخدمتش‌حاضرند ودید دریکی ازاطراف‌ایوان‌اعوجاجی‌است سبب‌پرسید؟
گفتنداین اعوجاج خانه عجوزی بودکه‌راضی‌نشد بفروشش انوشیروان‌هم راضی نشد باجبار او وخانهٔ‌آن‌عجوز باعث‌اعوجاج این‌ایوان شد.
پس آن‌سفیر قسم‌یادکردکه «هذاالاعوجاج احسن من‌الاستقامة» واینعمل سلطان‌را نه‌درگذشته کسی دیده و نه‌درآینده کسی خواهددید

جزای حسن عمل بین که‌روزگار هنوز   خراب می نکند بارگاه کسری را

ومنجمله محقق سبزواری در روضةالانوار روایتکرده که **مأمون** در زمان خلافت خود روزی به **مدائن** رفت و در اطراف ایوان کسری گردش‌میکرد و بنظراعتبار بآن‌عمارتهای‌عالی نظر میکردیکی‌ازعلماءدرمجلس‌اوروایتی‌ازحضرت‌پیغمبر(ص) نقل کرد که‌فرموده بدن‌سلطان‌عادل‌درقبر نمیپوسد مامون گفت اگرچه درصدق این‌روایت‌نبوی‌شبهه وشکی‌نیست‌لکن میخواهم‌حال‌انوشیروان رابدانم پس تفحص نمودند تاقبر اورا بافتند و سر قبر را شکافتند دیدند آن سلطان عادل‌تر و تازه درمیان قبرمثل‌کسی‌استکه میان‌قبر خوابیده باشد

مأمون تعجب کرد روی اورا بوسید ودرا نگشتان او چند انگشتر دید و بر نگین هر یك از آنها پندی نوشته بود:

بریك نگین نوشته بود بادوست ودشمن مدارا کنید

و بر نگین دیگری نوشته بود درکارها مشورت کنید تامقصود حاصل شود

و بر نگین دیگری نوشته بود قناعت کنید تاعیش خرم بیابید

پس مأمون امر کرد که آن خاك را باعطر بیالودند و سر قبر را پوشانیدند

ومنجمله در درالسلوك نوشته است که روزی کسری انوشیروان رفت بمکان مرتفعی چشمش بزن خوش صورتی افتاد پرسید شوهر این زن کیست ؟

گفتند زن بعضی ازخدمه خودتان هست کاغذی بآن خادم داد واو را روانه یکی از قراه اطراف نمود

کسری رفت بمنزل آن زن چشم آن زن بسلطان افتاد ازجای خودحرکت نمود وزمین را بوسید پس کسری آنزن را بسوی خود دعوت نمود

زن امتناع نموده گفت ای سلطان اگر من اینعمل را بجهت خود بپسندم بجهت شما نخواهم پسندید چون شما سلطان السلاطین هستید وفعل قبیح لائق بمقام سلطنت نیست آیا نشنیده اید قول شاعر را

ساترك مائكم من غير ورد	و اذكر كثرة الوراد فيه
اذا وقع الذباب على طعام	رفعت يدى و نفسى تشتهيه
وتجتنب الاسود ورود ماء	اذا كان الكلاب ولغن فيه
ويرتجع الكريم خميص بطن	ولا يرضى مواكلة السفيه

بازهم کسری اصرار کرد زن اینشعر را خواند

تالله ما قال قائل ابداً	قد يأكل الليث فضلة الذئب

پس کسری از منزل آنزن خارج شد بعد شوهر آنزن آمد و وارد منزل شد آثار ورود کسری را درمنزل دید زن را بمنزل پدرش فرستاد

پدر زن داماد خود را برد نزد کسری و گفت ایسلطان اینمرد از من بوستانی خریده و آن را تصرف نموده وازمیوهٔ آن خورده اورا بوئیده حال بدون علت وسببی بمن بر گردانیده

داماد عرض کرد سلطان من دراین بوستان اثر پای شیر را دیدم لذا باو بر گردانیدم که مبادا مرا هلاك کند

کسری مطلب را فهمید فرمود بلی شیر داخل بستان تو شد لکن استفاده نکرده مأیوسانه بر گشت پس آنمرد آنزن را بمنزل خود برد ومحبتش بآن زن زیاد شد

ومنجمله درمجموعه ورام است که روزی کسری انوشیروان بقصد شکار اسب دوانید پس از غلامان خود دورافتاد بکوخی رسید دید زنی دم آن کوخ نشسته زن کسری را تکلیف کرد کسری پیاده شد وداخل کوخ شد بعدازلمحهٔ دختر آنزن از بیابان آمد و بااو گاوی بود

آنزن برخاست و گاو را دوشید شیر بسیاری از پستان او آمد و کسری نظر میکرد درقلبش خیال کرد که از برای هر گاوی خراجی بسته شود چون شیر زیادی از آنها دوشیده میشود

چون قدری ازشب گذشت آنزن بدختر خود گفت گاو را بدوش

دختر مشغول دوشیدن شد دید پستان گاو شیر ندارد فریاد زد مادر والله سلطان نیت ظلم

کرده چون پستان گاو شیر ندارد

کسری نزد خود تعجب نمود که این دختر نمیداند من کسری هستم و نیت ظلم کرده‌ام و الله چنین ظلمی نخواهم کرد

پس قدری گذشت مادر فریاد زد دختر خود را که برخیز گاو را بدوش دختر مشغول دوشیدن پستان گاو شد شیر فراوانی داد دختر فریاد زد مادر را گفت والله نیت سلطان بر گشت

چون صبح شد غلامان آمدند بسراغ کسری و او را بردند بقصر خود کسری امر کرد آن زن را با دخترش حاضر کردند و با آنها احسان زیادی نمود بعد بدختر فرمود از کجا دانستی که سلطان نیت ظلم کرده بود؟

آن زن گفت من مدتی است در اینمکان هستم هر وقت سلطان قصد عدالت می کند بیابانها سبز و تعیش ما زیاد میشود و هر وقت نیت ظلم می کند بیابانهای ما خشك و معیشت بما ضیق میشود و مواد نفع ازما قطع میشود

و نظیر این در حیوة الحیوان از ابن خلکان در ترجمه جلاء الدوله ملکشاه سلجوقی حکایت کرده که واعظی داخل شد براو و ازجمله مواعظش گفت یکنفر از اکاسره درمقام تفرج از عساکرش جدا شد رسید بدر باغی داخل شد دید دختر کی آنجا هست از او آب طلبید که بیاشامد دختر آب شکری با یخ جهة سلطان حاضر نمود سلطان آشامید خوشش آمد گفت این شکر را از کجا آوردی دختر گفت در این باغ نی بعمل میآید آن نی ها را افشار میدهیم و از آنها این آب شکر فشرده میشود سلطان گفت برو بفشار به بینم دختر سلطان را نمیشناخت رفت آن نی ها را فشار داد از او آب شکر جاری شد سلطان گفت خوب است ما عوض این باغ ملك دیگری باینها بدهیم و این باغ را برای خود نگهداریم بعد از ساعتی دید دختر گریه کنان برمیگردد گفت نیت سلطان تغییر کرده سلطان گفت از کجا دانستی دختر گفت ما از این نیها آنچه میخواستیم آب شکر میفشاردیم بدون زحمت و الان هرچه کردیم آب شکر نیامد سلطان نیتش را برگردانید گفت حالا برو نظر کن چون رفت فشرد آنچه خواست از آنها آب شکر فشرد خوشحال برگشت نزد سلطان

و منجمله در زینة المجالس است که پادشاهی از عالمی سؤال کرد که سبب عدالت انوشیروان چه بود؟ آن عالم فرمود که انوشیروان گفت مرا یکنظر اعتبار متنبه کرد:

روزی در عنفوان جوانی بشکار رفته بودم و سواران بهر طرف می تاختند ناگاه پیادهٔ سنگی بپای سگی زد پای آن سك بشکست چند قدم آن پیاده رفت اسبی لگد بوی زد پای آن پیاده بشکست چند قدم آن اسب رفت پایش بسوراخی فرو رفت پای آن اسب بشکست من بخود آمدم و گفتم دیدی که چه کردند و چه دیدند

مخفی نماناد که از بعضی آیات و اخبار استفاده میشود که ظلم بعباد از معاصی است که مجازاتش دردار دنیا بشخص میرسد و روایات و حکایات در این باب زیاد است و **حقیر** بعضی از آنها را در **کتاب غایة الامال** فی موجبات حسن خواتیم الاعمال ذکر کرده‌ام و در اینجا قناعت میکنم بذکر یك حکایت

در کلمهٔ طیبه از کتاب عشریه نقل کرده که مردی با عیالش مشغول غذاخوردن بود و غذایشان مرغ بریانی بود و از آن میخوردند پس سائلی درخانه اظهار جوع و گرسنگی کرد پس آنمرد بآن سائل صیحه زد و او را از در خانه‌اش دور کرد زمانی نگذشت که آنمرد فقیر شد و نعمت از او سلب شد و از پریشانی زوجهٔ خود را طلاق داد

پس آنزن زوجهٔ دیگری شد روزی باشوهر دومی مشغول غذاخوردن بود و اتفاقاً غذای ایشان مرغ بریانی بود ناگاه سائلی درخانه اظهار جوع و گرسنگی نمود مرد بزوجه‌اش گفت قدری نان با قدری از

آن مرغ بریان‌شده بدست آنسائل بدهد

چون زن درب منزل بآنسائل نظر کرد دید سائل شوهر اولی اواست گریه کنان آمد نزد شوهر دومی ازسبب گریه سؤال نمود

زن گفت این سائل شوهر اول من بود وقصهٔ خودرا که باشوهر اول غذامیخورده وسائل را رد کرده از برای شوهر دومش نقل کرد

پس شوهرش گفت والله من بودم آنسائل اولی که آمدم درمنزل و سؤالی نمودم و شوهرت صیحهٔ بروی من زد

امر دوم

در شواهد بر سخاوت حاتم بن عبدالله بن سعد طائی

منجمله درمواعظ المتقین است که روایت شده است جماعتی حمله آوردند بطائفه طی پس **حاتم** سوار براسب شد و نیزه دردست گرفت باقبیلهٔ طی رفت بجانب آنها ودشمن را منهزم نمود پس بزرك آنها گفت ای حاتم نیزه ات را بده بمن نیزه اش را داد بوی

طائفه طی گفتند چرا خودرا بمعرض هلاکت درآوردی و هرگاه دشمن روی آورد نیزه دردست نداری ترا بقتل میرساند

گفت میدانم ولکن چه بگویم درجوابش وقتی که گفت بمن ببخش بغیر آنکه باو بدهم

ومنجمله روایتشده وقتیکه حاتم ازدنیا رفت برادرش خواست جانشین او بشود مادرش گفت هیهات که تو جانشین او بشوی والله چقدر فرق است بین خلقت شما دو نفر وقتیکه حاتم بدنیا آمد هفت روز شیر نخورد تا وقتیکه طفل دیگری که درهمسایگی ما بود یك پستان مرا بدهان گرفت آنوقت حاتم دهان بپستان دیگر من گذارد اما تو وقتیکه بدنیا آمدی یك پستان مرا بدهان گرفتی و پستان دیگر مرا بدست چگونه می توانی تو بجای او بنشینی

ومنجمله درمواعظ المتقین استکه درحدیث است یحصن فی النار من النار انوشیروان بعدالته وحاتم بسخائه

ودر کلمهٔ طیبه ازحضرت رضا(ع) روایت کرده که حضرت رسول(ص) به عدی بن حاتم فرمود که خداوند برداشت ازپدر تو عذاب سخترا بسخاوت نفس او

و چون دختر حاتم را اسیر کردند و نزد پیغمبر (ص) آوردند حال پدر خود را عرضکرد پس حضرت رسول (ص) بوی احسان واکرام نمود وخلعت وراحله بخشید واو نزد برادرش عدی که بشام فرار نموده بود رفت واورا ترغیب نمود که خدمت پیغمبر(ص) مشرف شود

چون عدی خدمت آنحضرت رسید حضرت ردای مبارکرا ازدوش نازنین برداشت و برای عدی پهن کرد و خود بروی زمین نشست و جناب عدی بن حاتم در رکاب حضرت امیرالمؤمنین(ع) خدمتها کرد و اینهمه از نتایج جود پدر بود ــ انتهی

فصل نهم

دربعضی ازتواریخ مهمه متعلقه بحضرت پیغمبر(ص) اززمان بعثتشان تازمان هجرتشان از مکه معظمه بمدینهٔ منوره

بدانکه دراصول کافی ومصباح شیخ است که آنبزرگوار روز بیست و هفتم ماه رجب مبعوث به نبوت شد

ودربحار ازمناقب ابن شهرآشوب نقل میکند که خداوند مبعوث فرمود پیغمبر(ص) را بعد از چهل سال ازعمر شریفش و نازلشد «یا ایها المدثر قم فانذر»

وازابن عباس روایتشده که خداوند بعالم وحی فرستاد باو روز دوشنبهٔ بیست و هفتم رجب درحالیکه ازسن شریفش چهل سال گذشته بود

و فرموده که اتفاق امامیه است که آنحضرت دربیست و هفتم رجب مبعوث به نبوت و رسالت

گردید و سابقا گفتیم که ظاهراً مبعث شریف دربین سال چهل و چهل و یك واقع شده پس از روز ولادت تا روز مبعث اگر مرادسال قمری باشد کما هوالظاهر چهل سال و چهار ماه وده روز میشود بهمان بیانی که مکرراً گفته شده ولابداست در اینمقام ازذکر دوامر

امر اول

دربحارازمناقب نقل میکندوحاصلش آنستکه‌ازبرای بعث پیغمبر(ص)درجات‌ومراتبی‌است.

منها منامات‌صادقه که آنبزرگوار میدید

و شاهد براین **دراصول کافی** است که‌چون آنحضرت سی و هفت سال از عمرشریفش گذشت درخواب میدید که گویا کسی‌نزد اومیآید ومیگفت یارسول‌الله درحالتی که درآنحال شبانی میکرد پس آنبزرگوار نظرمیفرمود بسوی‌آنکس‌میفرمودتو کیستی؟ عرض‌میکرد من‌جبرئیلم که‌خداوند عالم مرا فرستاده بسوی‌تو که‌ترا پیغمبرخود گرداند

ومنها جبرئیل تا سه‌سال خدمت آنحضرت میرسید وصدای‌جبرئیل‌را میشنید وتعلیم میکرد باو يك‌يك ازاحكام خداوندعالم‌را ولكن‌خودجبرئیل‌را نمیدیدوقرآن‌هم نازل‌نشده بود **ودر** اینمدت پیغمبر مبشر بود لکن‌مبعوث نشده‌بود

ودر روایت است که‌پیغمبر(ص) خلوت‌درغاری کرده بودپس‌شنید که منادی‌فریادمی کند یامحمد یامحمدپیغمبر(ص) غش کردوروزدوم هم‌همین نداراشنیدتشریف‌آوردبمنزل‌خدیجه کبری فرمود«زملونی زملونی فوالله لقدخشیت علی‌عقلی» پس‌خدیجهٔ کبری آنحضرت‌را دلداری داد.

ومنها درحین نزول قرآن باوامر ونواهی آنبزرگوار مبعوث گردید به پیغمبری ونازل شد یاایهاالمدثر ولکن مأمور نشد باجهار واعلان بنبوت خود **ودر** آنوقت اسلام آوردند حضرت علی‌بن ابی‌طالب (ع) وخدیجهٔ کبری وزیدبن حارثه وجعفربن ابی‌طالب

ومنها بعداز سه‌سال ازبعث مأمورشد بعموم‌انداز واجهار بنبوت ونازلشد «فاصدع بماتؤمر و اعرض عن‌المشرکین» ونزل‌قوله تعالی «وانذر عشیرتك الاقربین»

ومنها عبادات مشروع‌نشد درمدت اقامت آنحضرت درمکه معظمه بغیر طهارت ونماز که‌برخود پیغمبر(ص) فرض‌وبرامت سنت‌شد

ودر سنهٔ نهم از بعث بعد از معراج نماز برامت‌واجب شد و بعد از تشریف آوردن بمدینه طیبه يك‌يك ازاحكام الهی فرض شد برایشان

و مراد ازبعثت در سن چهل سالگی همان مرتبه ازبعث است که‌قرآن و اوامر ونواهی نازل شد وخطاب‌شد یاایهاالمدثر قم‌فانذر

امر دوم

باتفاق فریقین اول کسی که ازمردان ایمان بآنحضرت آورد حضرت امیرالمؤمنین(ع)بود واول کسی که اززنان ایمان بآنبزرگوار آورد **خدیجه کبری** بود

واز سن شریف حضرت امیرالمؤمنین (ع)درآنوقت دوازده سال یاده سال گذشته‌بود

واز سن شریف خدیجهٔ کبری پنجاه وپنجسال گذشته‌بود

و در **مرآت العقول** در باب مولد امیرالمؤمنین (ع) **از فصول شیخ مفید** نقل فرموده

که اجماع نموده‌اند امت بر آنکه امیرالمؤمنین (ع) اول مردی بود که تصدیق واجابت کرد پیغمبر (ص) را واختلاف نکرده دراین احدی ازاهل علم حتی عثمانیه که طعن زدند درایمان آن حضرت و گفتند بواسطه صغرسن وعدم بلوغ بحد تکلیف ایمان او ازروی معرفت نبوده بلکه ازروی تلقین وتقلید بوده

و اما ایمان ابابکر وعمردرحال کمال عقل وازروی یقین ومعرفت بوده وایمان عن‌تقلید مساوی نیست باایمان عن‌معرفة بجهت آنکه امیرالمؤمنین در روز بعثت پیغمبر(ص) هفتساله بود و کسیکه باین سن باشد کامل‌العقل نخواهدبود

وبعد شیخ مفید (ره) جوابداده اولا بمقتضای اخبار کثیره سن‌شریف حضرت امیرالمؤمنین ع دروقت بعثت یازده سال بوده یادوازده ساله چون‌در بعضی ازاخبار است که حضرت پیغمبر (ص) بیست و هشت‌ساله بود که علی‌بن ابیطالب (ع) متولدشد

و در بعضی ازاخبار استکه سی و سه سال ازعمر شریفشان گذشته بود و لذا اختلاف استکه امیرالمؤمنین در وقت شهادت شصت وپنجساله بودیاشصت وسه ساله چون مسلم استکه درسنهٔ چهلم‌از هجرت رحلت فرموده واین‌اختلاف بجهت اختلاف دروقت ولادتشان هست

وثانیاً بلوغ بحدتکلیف معتبر است دراحکام شرعیه نه‌دراحکام عقلیه ومنافاتی ندارد صغر سن باکمال‌چنانچه درقصهٔ یحیی فرموده «وآتیناه‌الحکم صبیا»

ودر قصه‌عیسی (ع) فرموده «فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من‌کان فی‌المهدصبیا قال انی‌عبدالله آتانی‌الکتاب و جعلنی نبیاً»

و مفسرین فرموده‌اند فی‌قوله تعالی « وشهد شاهد من‌اهلها» که‌آن شاهد طفلی بود در مهد که شهادت داد بر برائت یوسف وتهمت‌راازاو زائل‌نمود وگفته نشود که معلوم نیست ایمان‌علی(ع) ازروی معرفت باشدبلکه محتمل‌است که‌ازروی تلقین و تقلید باشد چون درجواب میگوئیم که ایمان تلقینی وتقلیدی قابل نیست که مورد فخریه ومدح باشد نزددوست ودشمن واحتجاج بشودباو نزددشمن و از مناقب‌جلیله و فضایل عظیمه شمرده شودچنانچه پیغمبر(ص) بفاطمه زهراء سلام‌الله علیها فرمود «اماترضین انی زوجتك اقدمهم اسلاماً»

وایضاً پیغمبر(ص) فرمود «لقدصلت الملائکة علی وعلی علی(ع) سبع سنین وذلك‌انه‌لم‌یکن احد یصلی من‌الرجال‌غیری‌وغیر علی»

و حضرت امیرالمؤمنین(ع) درمواقع‌عدیده بسبقت درایمان فخریه کرد

منجمله قوله(ع) «اللهم انی‌لااعرف من‌هذه‌الامة عبداً عبدك‌قبلی»

ومنجمله قوله(ع) «اناالصدیق الاکبر آمنت‌قبل‌ان یؤمن ابوبکرواسلمت قبل‌ان یسلم»

ومنجمله قوله (ع) «لعثمان‌انا خیرمنك ومنهما عبدت‌الله قبلهما وعبدت‌الله بعدهما»

ومنجمله قوله(ع) «سبقتکم‌الی‌الاسلام طراً علی من‌کان‌من فهمی وعلمی»

الحاصل اگر ایمان تقلیدی باشدصدق دین‌وایمان واسلام نخواهدکرد وصدق عبدت نمیکند ودرمقام محاجه ومخاصمه گفته نخواهد شد انتهی حاصل‌ما نقل‌عن‌المفید رفع‌الله مقامه

و چهل و پنج‌سال‌ازسن‌شریف‌پیغمبر (ص) گذشته بود که‌اشاره فرمود بجمعی ازمؤمنین که هجرت بنمایند بجانب حبشه

جمعی از مؤمنین مثل **بلال بن رباح** وجناب **عمار بن یاسر** وارد ساختند و جناب یاسر پدر عمار را اینقدر زدند که از دنیا رحلت کرد

و والدهٔ جناب عمار **جناب سمیه** ازطعن حربه **ابوجهل بن هشام** شهید شد و آنمکرمه و شوهرش جناب یاسر اول شهیدو شهیده در اسلام بودند بعد بامر پیغمبر (ص) جمعی از مؤمنین رفتند بحبشه، **نجاشی** سلطان حبشه آنهارا خیلی اکرام کرد و این هجرت در ماه رجب سنهٔ پنجم بعثت واقع شد واین هجرت اولی است

و هجرت ثانیه هجرت بزرگی بود که جناب رسولخدا (ص) با اصحاب بسوی مدینهٔ طیبه کوچ فرمودند ومهاجرین حبشه را هشتادوسه مرد شمردند علاوه برزنان واطفال وازمهاجرین حبشه بودعثمان بن عفان بازوجه اش جناب رقیه بنت خاتم النبیین (ص) وجناب جعفر بن ابیطالب بازوجه اش اسماء بنت عمیس ودر ارض حبشه ازاو پسری آورد مسمی بعبدالله وجناب عبدالله جحش بازوجه اش ام حبیبه دختر ابی سفیان، وازآنجمله بود ابوسلمه بازوجه اش ام سلمه وجناب عبدالله بن مظعون وجمعی دیگر ازمسلمین

ودر کافی استکه پنج سال بعدالبعثة صدیقهٔ طاهره (ع) متولدشد انتهی

و ولادت آنمخدره دربیستم جمادی الثانیه بوده چنانچه درباب سوم ذکرخواهدشد انشاءالله و ظاهراً ازروز بعثت تاروز ولادت مخدره چهارسال وده ماه وبیست وسه روز بوده بهمان جهت که مکرر گفته شد

و پنجاه سال ازسن شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله گذشته بود که جناب خدیجه کبری ازدنیا رحلت فرمود چنانچه **درمرآت العقول** استکه اشهر آنستکه خدیجه کبری سه سال قبل ازهجرت ازدنیا رحلت فرمود انتهی

بنابراین سن جناب خدیجهٔ کبری در وقت رحلت شصت وپنجسال بود چون سابقاً گفتیم که وقت تزویج پیغمبر (ص) این مخدره را آن بزرگوار بیست وپنجساله بود وجناب **خدیجهٔ کبری** چهل ساله بود

وایضاً پنجاه سال ازسن شریف پیغمبر (ص) گذشته بود که جناب ابوطالب ازدنیا رحلت فرمود

ودر بحار ازمنتقی کازرانی نقل فرموده که سه سال قبل ازهجرت جناب ابوطالب ازدنیا رحلت فرمود وسن شریفش زیاده برهشتاد سال بود ودرهمان سال هم جناب خدیجهٔ کبری ازدنیا رحلت فرموددرسن شصت وپنج سالگی

وازکتاب المعرفة نقل فرموده که وفات خدیجهٔ کبری سه روز بعدازرحلت حضرت ابوطالب (ع) بودواغلب فاصلهٔ رحلت این دوبزرگوار راسی وپنج روز نوشته اند انتهی

ودر اصول کافی است که یکسال قبل ازهجرت **جناب خدیجهٔ کبری** ازدنیا رحلت فرمود انتهی

وفرمایش **مرحوم کلینی** مخالف است با آنچه ازکتب تواریخ نقل شده

ودر مصباح المتهجدین است که روز بیست وششم ماه رجب **جناب ابوطالب** ازدنیا رحلت فرمود

و در اسدالغابه است که در اول ذیقعدهٔ سال دهم از بعثت جناب ابوطالب ازدنیا رحلت کرد و گفته شده در نیمهٔ شوال از آن سال بود و سه روز بعد جناب خدیجهٔ کبری از دنیا رحلت فرمود

الحاصل پیغمبر(ص) ازفوت ایندو بزرگوار خیلی محزون شد لذا آن‌سال‌را **عام الحزن** نامیدند وقبر شریف‌جناب ابوطالب وجناب خدیجهٔ کبری در مکهٔ معظمه در قبرستان معلی معروفست

وپنجاه‌ودوسال ازسن‌شریف حضرت‌پیغمبر (ص) گذشته بود که بمعراج‌تشریف‌بردندقبل‌الهجرة

ودربحار ازتفسیرواقدی نقل‌کرده‌که درشب شنبه هفدهم ماه‌رمضان ششماه قبل‌از هجرت آن حضرت بمعراج تشریف بردند

ودر تفسیر مجمع‌البیان درذیل‌آیهٔ شریفهٔ «سبحان‌الذی اسری‌بعبده لیلامن‌المسجدالحرام» فرموده «قالواکان ذلك اللیل قبل‌الهجرة بسنة»

ونعم ماقیل

سبحان من‌خص بالاسرآء رتبته	بقربه حیث لا کیف و تمثیل
بالجسم اسری‌وان‌الروح خادمه	له من الله تعظیم و تبجیل

ودرمدح براقش بفارسی گفته‌شده

براقی شتابنده مانند برق	سنانش چوخورشید در نور غرق

ودیگری بفارسی گفته

برق رفتار بر براق نشست	تازیش زیرو تازیانه بدست
هرچه‌را دید زیر گام کشید	شب‌لگدخوردومه‌لگام‌کشید

وجامی میگوید

کلی بردند زآن دهلیزهٔ پست	بآن‌درگاه بالادست بردست
قدم‌زنك‌حدوث ازجان اوشست	وجوب آلایش‌امکان اوشست

و دراصول کافی است‌که راوی از حضرت صادق(ع) سؤال کرد که‌چند مرتبه‌پیغمبر (ص) بمعراج تشریف‌بردند؟

فرمودند دو مرتبه

و صدوق در خصال ازحضرت صادق (ع) روایت کرده‌که فرمود «عرج‌بالنبی الی السماء مائة و عشرین مرة وما من مرةالاوقد اوحی‌الله عز وجل فیهاالنبی بالولایة لعلی (ع) والائمة (ع) اکثر مما اوصاه بالفرائض» انتهی

وممکن است‌گفته شود منافاتی بین‌ایندوروایت نیست بآنکه معراج پیغمبر(ص) دومرتبه باجسد شریف بود وبقیه باروح شریف‌بودیاگفته شود دومرتبه درمکه معظمه بمعراج‌تشریف‌بردند وبقیه‌را درمدینهٔ طیبه یاگفته‌شوددومرتبه تاعرش‌عروج فرمودند وبقیه‌را تاآسمان

ومرحوم مجلسی میفرماید توجیه اول اظهر است وازاین بیان ظاهر میشود مراد ازعبارت دعاء ندبه بنابربعضی ازنسخ دعاکه‌میفرماید وعرجت بروحه الی‌سمائك

فصل دهم

دربعضی ازتواریخ مهمه متعلقه بحضرت پیغمبر (ص) اززمان هجرت از مکهٔ معظمه بمدینهٔ طیبه تازمان رحلتشان

درفصول‌المهمه ابن‌صباغ مالکی نوشته بعدازآنکه درمکهٔ معظمه جمعی به پیغمبر(ص) ایمان آوردند مشرکین‌مکه بآنها اظهار عداوت میکردند مسلمین طاقت نیاوردند از پیغمبر (ص) اسیذان نمودند درهجرت نمودن بمدینه

حضرت اذن داد ومسلمین خفاء تك تك هجرت نمودند بمدینه طیبه واولشان علی ماقیل ابوسلمة بن عبدالاسد المخزومی بوده شوهر جناب ام السلمه وقیل مصعب بن عمیر بوده وبعداز ورود مسلمین بمدینهٔ طیبه انصار آنها را بمنزل خود میبردند یاری میکردند و با آنها مواساة مینمودند پس مشرکین خبردار شدند که جمعی از مسلمین هجرت نموده‌اند بمدینهٔ طیبه رؤساء قریش جمع شدند به **دارالندوه** که محل مشورتشان بود که باپیغمبر چه باید کرد و آنها ده نفر بودند که‌از آنها بودشیبه وعتبه ابنی ربیعه وابی وامیة ابنی خلف وابوجهل بن هشام وعقبة بن ابی معط و هر یك رایی دادند مقبول نیفتاد مگر رأی **ابوجهل** که گفت ازهریك ازقبایل قریش یکنفر انتخاب شود و باشمشیر بدست یکمرتبه هجوم آورند به پیغمبر (ص) وهر کدام شمشیری بآنحضرت بزنند که خونش در میان قبائل عرب متفرق شود و بنی‌هاشم نیتوانند با همهٔ قریش طرفیت کنند و راضی میشوند بدیه گرفتن این رأی را سائرین پسندیدند

پس جبرئیل آمد خدمت پیغمبر (ص) وآنحضرت را خبردار نمود ازعزم قریش وعرض کرد امشب بمکان خود نخوابید وعلی(ع) را بجای خود بخوابانید

پس پیغمبر(ص) علی را خبردار کرد ومشتی خاك برداشت ودعائی خواند و آن خاك را پاشید بجانب مشرکین گویا چشم مشرکین از دیدن پیغمبر (ص) کورشد وپیغمبر(ص) ازمکهٔ معظمه خارج شد ورفت بغار **ثور** وابوبکرهم ملحق شد بآنحضرت و هردو داخل غار شدند عنکبوتها آمدند دم غار را تارزدند ودو کبوترهم آمدند دم غاروآنجا تخم گذاردند وروی تخم نشستند

چون شب شد علی (ع) بجای پیغمبر (ص) خوابید مشرکین باشمشیرهای برهنه بقصد کشتن پیغمبر آمدند دیدند علی(ع) بجای پیغمبر(ص) خوابیده

پس بیرون شدند بطلب پیغمبر(ص) ودرشعب وجبال مکه هرقدر تفحص کردند پیغمبر (ص) را ندیدند حتی آنکه دم غار هم آمدند دیدند عنکبوتها تار زده‌اند و کبوترها تخم گذارده‌اند **عقبة بن ربیعة گفت** اگر پیغمبر (ص) اینجا میرفت تار عنکبوت سالم نیماندو کبوترهای وحشی میپریدند درآنحین ابابکر ترسید ومضطرب شد پیغمبر(ص) فرمود «لاتحزن ان الله معنا»

ودرروایت است که‌درشبی که‌امیرالمؤمنین (ع) بجای پیغمبر (ص) خوابید خطاب رسید بجبرئیل ومیکائیل که‌من بین شما دونفر اخوت قراردادم وعمر یك کدام ازشمارا بیشتر قراردادم ازعمر دیگری آیا کدام یك ایثار میکنید عمرطولانی را به برادرتان

پس هریك اختیار نمودند عمرطولانی را

خطاب رسید نظر نمائید بسوی زمین و ببینید چگونه علی (ع) حیوة خودرا ایثار نموده ببرادرش پیغمبر(ص) وبجای اوخوابیده وجان خودرا فدای جان پیغمبر(ص) نموده بروید بسوی زمین وحفظ کنید اورا ازدشمنان

پس آمدند بسوی زمین و جبرئیل بالای سر امیرالمؤمنین (ع) نشست و میکائیل سمت پاهای آنحضرت وندا میکرد بخ بخ من مثلك یابن ابی طالب خداوند مباهات فرمود بتو در مجمع ملائکه پس نازل فرمود این آیهٔ شریفه را « ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد »

الحاصل پیغمبر(ص) سه شبانه‌روز میان غار بود تامشرکین مأیوس شدند از آن حضرت و در این سه شبه **اسماء ذوالنطاقین** دختر **ابی بکر** وزوجهٔ **زبیر بن عوام** از برای آن حضرت آب ونان درغار حاضر میکرد بعد از سه شبانه‌روز پیغمبر (ص) بتوسط اسماء پیغام داد بامیرالمؤمنین (ع)

که‌امشب سه‌شتر درفلان‌موضع حاضر باشد

پس امیرالمؤمنین (ع) سه‌شتر بااریقط‌بن **عبدالله اللیثی** بآنموضع فرستاد نیم‌شب چهارم حضرت پیغمبر (ص) وابابکر سوارشده آمدند بجانب مدینهٔ‌طیبه

درمصباح‌المتهجدین وبعضی از کتب معتبره فرموده‌اند که آن‌بزرگوار درشب پنجشنبهٔ غرهٔ ماه ربیع‌الاولی سنهٔ سیزدهم از بعثت ازمکه معظمه تشریف برد بغار ثور و امیرالمؤمنین (ع) بفراش پیغمبر (ص) خوابید وجانش رافدای‌جان آن‌حضرت فرمود ودر شب چهارم همان ماه از غار ثور حرکت فرمود بجانب مدینه طیبه وروز دوشنبه دوازدهم همان ماه هنگام‌زوال وارد شد بمحله قبا ودرآنجا پنج‌شبانه‌روز توقف‌نمود وفرمودکه تابرادرم‌علی(ع) بمن‌ملحق‌نشود واردمدینه نشوم

و سابقاً گفته شد ظاهراً هجرت آن‌حضرت درربیع‌الاول سال‌سیزدهم از بعثت بودکه‌از مبعث مقدس تاهجرت‌ازسن‌شریف حضرت‌پیغمبر(ص) دوازده‌سال وهفت ماه وسه‌روزبوده تقریباً بنابر این دروقت هجرت ازسن‌شریف حضرت پیغمبر پنجاه ودوسال و یازده ماه وسیزده روزگذشته‌بود

ودر ناسخ‌التواریخ است‌که در سنهٔ هجرت از هبوط حضرت آدم (ع) ششهزار و دویست و شانزده سال شمسی گذشته بود و هرسی ودو سال شمسی سی و سه سال قمری‌میشود چون سال شمسی سیصد وشصت وپنج روز و ربعی میشود تقریباً و سال قمری سیصد و پنجاه وچهارروزمیشود تقریباًپس سال‌قمری ازهبوط تاهجرت مقدس‌ششهزار وچهارصد وده سال قمری وسه ماه میشودتقریباً

الحاصل چند روز بعد از ورود حضرت رسول (ص) بمحلهٔ قبا حضرت امیرالمؤمنین (ع) و حضرت فاطمه زهراء (ع) و جناب ام‌کلثوم بنت‌رسول‌الله (ص) وجناب فاطمهٔ بنت اسدو جناب سوده بنت‌زمعه زوجهٔ‌آن‌حضرت وام‌ایمن مادراسامةبن زیدبن‌حارثه ازمکهٔ معظمه وارد شدندبرپیغمبر(ص) آن‌وقت همه باهم وارد مدینهٔ طیبه شدند ومسلم است که حضرت رسول (ص) بعدالهجرة تقریباً ده سال درمدینهٔ طیبه تشریف‌داشتند

واما وقایع مهمه که‌دراین دهسال واقع‌شده

درسال اول تشریع شد جمعه وزیاد شد عدد رکعات نمازوروزدوازدهم (۱)ماه ربیع‌الاول سال‌اول ازهجرت مستقرشد فرض نماز حضری وسفری ومسجد قبادراین‌سال بنانهاده‌شد

وایضاً دراین‌سال عقد مواخات بین‌مهاجر وانصار بسته شد

وایضاً دراین‌سال جناب عثمان‌بن مظعون وجناب اسعدبن زراره از دنیا رحلت فرمودند و در بقیع دفن شدند

وگفته شده اول کسی که‌از مهاجرین دربقیع دفن شد عثمان‌بن مظعون بودواول‌کسی که از انصار دربقیع دفن‌شد اسعدبن زراره بود رحمةالله علیهما

ودر حیوةالقلوبست که در ذیحجه سال دوم عثمان‌بن مظعون که از زهاد و ربیب حضرت رسول (ص)بود ازدنیارحلت فرمود

و مخفی نماناد که معنی ربیب درست معلوم نیست شاید که مراد تربیت شده باشد چون دیده نشده درنقلی که‌مادر جناب‌عثمان‌بن مظعون‌زوجهٔ حضرت‌پیغمبر(ص) باشد

وکلینی ازحضرت صادق (ع) روایتکرده که زوجهٔ عثمان‌بن مظعون خدمت حضرت رسول (ص) آمدگفت یارسول‌الله عثمان‌روزها روزه میدارد و شبها مشغول عبادت میشود و بنزدیك من نمی‌آید

---

(۱) درانوار نعمانیه وتقویم‌المحسنین و اختیارات دهم ع۲ وکفعمی وشیخ‌مفید وصاحب جنات در ۱۲۰ع۲ و درعجائب المخلوقات در۱٤ع۲ ذکر نموده‌اند ودراینجاشایدکاتب اشتباه کرده باشد(ج)

حضرت رسول(ص) غضبناك ازخانه بیرون آمد و نعلین خودرا بدست گرفته بودتا بخانهٔ عثمان آمد واورادر نمازدید عثمان چون از نماز فارغ شد بخدمت حضرت آمد حضرت باو فرمود که ای عثمان حقتعالی مرا برهبانیت نفرستاده است بلکه مرا بشریعت سهل و آسانی فرستاده و روزه میدارم و نماز میکنم و باز نان خود نزدیکی میکنم پس هر که فطرت ودین مرا خواهد باید بسنت و طریقت من باشد و از سنت منست نکاح

وایضاً درسال اول واقع شد زفاف عایشه به پیغمبر(ص)

وایضاً در این سال عبدالله بن زبیر بن عوام از مادر خود اسماء ذوالنطاقین بنت ابابکر متولد شد.

ودر مصباح المتهجدین استکه **عبدالله بن زبیر** در نیمهٔ جمادی الاخر سنهٔ هفتادوسه هجری در مکه معظمه مقتول شد

وایضاً در این سال زیاد بن ابیه ازمادرش متولد شد ومادرش سمیه است که معروف بود بزنا و پدر زیاد مجهول بود لذا اورا نسبت بمادر میداد نمو زیاد بن سمیه مینامیدند

وایضاً در این سال ولید بن مغیرة بن مخزوم بن یقظة بن مرة بن کعب بجهنم واصل شد واین ولید پدر خالد بن ولید است که از شجعان قریش بودو ولید بن مغیره عموی ابوجهل بن هشام بن مغیره است

وایضاً عموی جناب ام السلمه بنت امیة بن مغیره است وزوجهٔ او که مادر خالد بن ولید باشد لبابة الصغری دختر حارث بن جونست ولبابه خواهر ابوبنی میمونه بنت حارث زوجهٔ حضرت رسول (ص) است

در این سال اخوت قرارداد بین مهاجرین وانصار

و اما وقایع سال دوم ازهجرت مقدسه

ودر این سال فرض شد روزه وجهاد با کفار

ودر اصابهٔ ابن حجر وخلاصة الوفا استکه **دراینسال** رقیه دختر پیغمبر(ص) ازدنیا رحلت فرمود ووقتیکه زید بن حارثه آمد خدمت حضرت رسول(ص) وبشارت داد بوقعه بدر عثمان بسر قبر رقیه بود که اورا دفن میکردند

وایضاً در این سال جناب زینب(ع) دختر پیغمبر(ص) ازمکه بمدینهٔ طیبه وارد شد

ودر این سال درماه شعبان روزه واجب شد وپیغمبر(ص) امر فرمود بزکوة فطره

ودر این سال غزوه بدر کبری واقع شد باکفار قریش

بدانکه درروایتی وارد شده که هرگاه کسی نذر کند که دراهم کثیره تصدق کند باید هشتاد درهم تصدق کند زیرا که حقتعالی فرمود «ولقد نصرکم فی مواطن کثیرة» ومواطن کثیره که پیغمبر(ص) جهاد کرد وخدا اورا یاری نمود هشتاد موطن بود

ودرمجمع البیان فرموده غزواتیکه خود پیغمبر(ص) بنفس نفیس تشریف بردند سی وشش غزوه بود ودر نه غزوه ازاین سی وشش غزوه آن بزرگوار خود جهاد فرمود

اول غزوهٔ بدر کبری **دوم** غزوهٔ احد **سوم** غزوهٔ خندق **چهارم** غزوهٔ بنی قریظه **پنجم** غزوهٔ بنی المصطلق **ششم** غزوهٔ خیبر **هفتم** غزوهٔ فتح مکه **هشتم** غزوهٔ حنین **نهم** غزوهٔ طائف، وغزوهٔ بدر کبری، اعظم فتوحات اسلام بود واین جنگ باکفار قریش بود

و در تفسیر فخر رازی استکه در این غزوه عدهٔ مسلمین ثلث عدهٔ کفار بودند چون عدهٔ

مسلمین سیصد وسیزده نفر بودند موافق عدد اصحاب طالوت که برجالوت غالب شدند وعلم اسلام بدست امیرالمؤمنین(ع) بود وعده کفار قریب هزار نفر بودند

پس خداوند یاری کرد مسلمین را بملائکه ودر آن غزوه نه نفر از مسلمین شهید شدند

منهم جناب عبیدة بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم وآن بزرگوار ده سال از حضرت پیغمبر (ص) سناً بزرگتر بود و ازکفار قریش جمعی بدرك واصل شدند ازآنها بود عتبة بن ربیعة بن عبدالشمس بن عبدمناف، وعتبه پدرهند مادرمعاویه است وولید بن عتبه وبرادرش شیبة بن ربیعه که هرسه بشمشیر حضرت امیرالمؤمنین بدرك واصل شدند

چنانچه درروایت علی بن ابراهیم استکه وقتیکه عتبه وبرادرش شیبه وپسرش ولید بمیدان آمدند ازاینطرف هم علی بن ابیطالب وحمزة بن عبدالمطلب وعبیدة بن حارث بن عبدالمطلب هم بمیدان رفتند

پس عبیده برعتبه حمله کرد و ضربتی برسر عتبه زد که سرش بدونیم شد وعتبه ضربتی بپاهای عبیده زد که هردو پایش قطع شد وهردو بزمین افتادند وحمزه وشیبه چندان حمله بیکدیگر کردند که شمشیرهایشان کندشد وامیرالمؤمنین ضربتی بدوش راست ولیدزد که اززیر بغلش بیرون آمد

حضرت فرمود که ولید بدست چپ دست بریده را چنان برسرمن زد که گمان کردم آسمان برسرمن وارد آمدو گریخت بجانب پدرش عتبه

پس حضرت ازعقب اورفت وضربت دیگر بران اوزد واورا انداخت برزمین مسلمانان فریادزدند یاعلی ببین چگونه شیبه بحمزه چسبیده امیرالمؤمنین(ع) متوجه اوشد وچون حمزه بلندتر بود از شیبه فرمود یاعم طأطأ رأسك حمزه سرخودرا میان سینه شیبه برد امیرالمؤمنین(ع) ضربتی برسر شیبه زد که نصف سرش را پراند

پس آمد نزد عتبه وهنوز رمقی ازاو باقی بودواورا بقتل رسانید

پس حمزه وامیرالمؤمنین(ع) عبیده را برداشتند بردند نزد حضرت پیغمبر(ص) و بهمان ضربت عتبه جناب عبیده بدرجه شهادت رسید

وعتبة بن ربیعه ملعون سبطی داشت مسمی بمحمد بن ابی حذیفة بن ربیعه وازموالیان وشیعیان حضرت امیرالمؤمنین(ع) بودوعامل آن بزرگوار بود درمصر ومعویه پسرعمه محمد بود اورا تکلیف نمود که حضرت امیررادشنام دهدواز او بیزاری جوید محمد امتناع نمودآخر معویه اورا ایذاء بسیار نمود محبوس ساخت تاشاید بدشنام امام اقدام نماید مؤثر نیفتاد

ومنهم حنظلة بن ابوسفیان بن حرب بود برادرمعویه

ومنهم ابوجهل بن هشام بن مغیره بود **ودرسادس بحار** استکه جناب عمرو بن جموح ضربتی بر رانش زد واوضربتی بدست عمروزد که دستش ازبازوجدا شد وبپوست آویخته شد

پس عمرودست بریده را بزیرپا گذاشت وقوت کرد ودست را جدا کرد بازمشغول جنگ شد آخرالامر ابوجهل ملعون بشمشیر جناب عبدالله بن مسعود کشته شد وجناب عمرو بن جموح درغزوة احد شهید شد

ومنهم نوفل بن خویلد بود که بشمشیر حضرت امیرالمؤمنین(ع) بدرك واصل شد

و منهم عاص بن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف بود که **ایضاً** بشمشیر امیرالمؤمنین (ع) کشته شد

ودر انوار العلویه ازواقدی نقل کرده که شیطان بشکل سراقة بن جشعم مدلجی بر آمد و تحریص میکرد کفاررا برقتال وخبرداد غلبه آنهارا بسلمین

پس بشارت داد پیغمبر(ص) مؤمنین‌را بجنودی از ملائکه که جبرئیل در یمین آن جند بود و میکائیل دریسار و اسرافیل درقلب آنها پس ابلیس ندا داد «انی بریء منکم انی اری مالا ترون»

الحاصل مجلسی (ره) در حیوة القلوب میفرماید مقتولین از کفار در جنك بدر هفتاد نفر بودند که نصف از آنها بشمشیر امیرالمؤمنین (ع) کشته شدند و نصف دیگر بتیغ ملائکه و بشمشیر سایر صحابه هلاك‌شدند وهفتادنفر ازکفاررا هلاك کردند

ومنهم نضر بن حارث بن عبدالمطلب

و منهم عقبة بن ابی‌معط

و منهم ولیدبن مغیره که‌عبدالله بن جحش او را اسیر کرد و آن ملعون استکه در مکه جسارت نمود و آب‌دهن بصورت نازنین پیغمبر انداخت و بعد از غزوهٔ بدر بامر پیغمبر (ص) این‌دو نفررا بدرك واصل نمودند و بعداز مراجعت کفار از غزوهٔ بدر بمکهٔ معظمه جناب ام‌الفضل زوجه جناب عباس بن عبدالمطلب ضربتی به‌ابولهب زدکه مبتلی بمرض عدسه شدو بآن مرض‌ازدنیارفت

و بدر اسم موضعی‌است دربین مکه ومدینهٔ طیبه

ودرمصباح‌المتهجدین است که‌روز هفدهم ماه‌رمضان روز فتح بدراست

و در انوار العلویه است که غزوهٔ بدر کبری هیجده ماه بعداز ورود حضرت رسول(ص) بمدینه طیبه بود

ودر بحارازمنتقی کازرانی نقل کرده که در سال دوم از هجرت تحویل شد قبلهٔ مسلمین از بیت‌المقدس بکعبهٔ معظمه و در روز سه شنبهٔ نیمهٔ‌شعبان(۱) پیغمبر(ص) درمسجد قبلتین که‌مسجدقبا میگویند نماز ظهر بجای می‌آوردند در رکوع رکعت دوم بودند که مأمور شد استقبال نماید بکعبه پس منحرف شد بجانب کعبهٔ معظمه لذا آنرا مسجد القبلتین نامیدند بعد مؤمنین بپیغمبر(ص) عرض کردند یارسول‌الله آیانمازهای ما تابحال ضایع بوده آیه نازل شد وما کان‌الله لیضیع ایمانکم **و در** سال‌سوم ازهجرت جناب فاطمهٔ زهراء (ع) تزویج شد بامیرالمؤمنین (ع) واصح اینستکه این مطلب درشب‌پنجشنبه بیست‌ویکم‌محرم‌الحرام واقع‌شده چنانچه**درجلاءالعیون علامهٔ‌مجلسی (ره)ازشیخ مفید (ره)وابن طاوس** واکثر اعاظم علماء نقل‌فرموده‌اند پس‌سن‌آن‌مخدره در وقت زفاف نه سال وهفت‌ماه ویك‌روز بوده تقریباً

و مرحوم شیخ در مصباح و ابن شهرآشوب در مناقب فرموده‌اند که روز اول ذیحجة الحرام‌پیغمبر(ص) تزویج نمود فاطمه زهراء(ع) رابامیرالمؤمنین (ع)

واز کافی ودروس و تهذیب استفاده میشود که زفاف حضرت زهراء (ع) قبل از سال سوم از هجرت بود چون ولادت حضرت امام حسن مجتبی (ع) را در نیمهٔ رمضان سال دوم از هجرت‌نوشته‌اند

و مخفی نماناد استبعاد این قول چون در**کافی ودروس ولادت** مخدره را در سال پنجم از بعثت فرموده‌اند بنابراین باید دربین هشت‌سال یانه‌سال مخدره تزویج‌شده باشد

وایضاً دراین‌سال‌تزویج‌شد حفصه دختر عمر بن‌الخطاب بحضرت‌رسول(ص)

۱ـ هرچنددرمنتظم‌ناصری‌نیمهٔ شعبان‌ذکر کرده‌واحتمال‌میرود که‌اشتباه شده باشد چه آنکه کفعمی و ناسخ وغیرهما درنیمهٔ رجب نقل‌کرده‌اند ودرعجائب‌المخلوقات ۱۶شعبان‌گفته (ح)

وایضاً تزویج شد زینب بنت خزیمه بخاتم انبیاء(ص)
وایضاً دراین سال نازل شد آیه تیمم
و ایضاً در این سال واقع شد غزوه احد باکفار قریش و ظاهراً غزوه احد اصعب از تمام غزوات بود بر آن بزرگوار: درتفسیر فخررازی است که عدهٔ مسلمین حاضرغزوه احد هزارنفر بودند و عده کفارسه هزارنفر بودند ورئیس مشرکین درغزوه احد ابوسفیان بن حرب بود

ودربحار ازاعلام الوری شیخ طبرسی نقل فرموده که عده مسلمین در این غزوه هفتصد نفر بودند و عده کفار دوهزار نفر بودند علی ای حال در غزوهٔ احد مثل غزوهٔ بدر عده مسلمین ثلث عدهٔ کفار بودند تقریباً

ودر ارشاد مفید است که لواء مسلمین درآن غزوه بدست **مصعب بن عمیر** بود که شهید شد ولواء کفار بدست طلحة بن ابی طلحة بن عبدالعزی بن عبدالدار بن قصی بن کلاب بود که او را **کبش الکتیبة** مینامیدند آن ملعون آمد میان میدان، امیر المؤمنین (ع) مقابلش آمد فرمود تو کیستی گفت من طلحة بن ابی طلحه هستم شما کیستید فرمودمن علی بن ابیطالب هستم پس آن حضرت یک ضربت آن ملعون را بجهنم فرستاد

پس علم را برادرش **مصعب** برداشت آمد میان میدان **جناب عاصم بن ثابت** تیری بجانب او روانه کرد و او را بجهنم فرستاد بعد علم را غلامش صواب که خیلی شجاع و دلاور بود برداشت و آمد بمیدان هر دو دستش از شمشیر امیر المؤمنین (ع) قطع شد و علم را بدو بازوی خود چسبانید امیرالمؤمنین(ع) ضربتی بفرق آن ملعون زدواورا بجهنم فرستاد

پس لشکر کفار منهزم شدند و مسلمین مشغول جمع نمودن غنیمت شدند و امیرالمؤمنین (ع) و بعضی ازخواص صحابه در اطراف پیغمبر(ص) بودند و اصحاب شعب که رئیسشان **جناب عبدالله بن عمرو بن حزام پدر جناب جابر** بود گفتند ماهم میخواهیم غنیمت جمع کنیم چنانکه باقی جمع میکنند جناب عبدالله فرمود که پیغمبر (ص) بمن امر کرده که از مکان خود حرکت نکنم سخن او را گوش نکردند ومشغول شدند بجمع غنیمت وجناب عبدالله را تنها گذاردند

پس **خالد بن ولید** بآن جناب حمله کرد و اورا شهید نمود بعد خالدبن ولید روی کرد بکفار و اشاره نمود به پیغمبر (ص) وگفت اینست آنکسی که شما میخواهید یک مرتبه کفار حمله آوردند بپیغمبر (ص) با شمشیر وتیر ونیزه و سنگ اصحاب هم دست ازغنیمت جمع نمودن کشیدند و مشغول جنگ شدند تاهفتادنفر ازاصحاب کشته شدند واصحاب روی بفرار گذاردند بغیراز امیرالمؤمنین (ع) که متصل شمشیر میزد و کفار را از پیغمبر دور میکرد و جناب ابودجانه انصاری و جناب سهل بن حنیف نیز که این دو نفر هم شمشیر بدست گرفته بالای سر پیغمبر (ص) ایستاده بودند بغیر مخدره نسیبه جراحة المکناة بابی عماره بنت کعب مازنیه، و امیرالمؤمنین (ع) اینقدر جنگ کرد که شمشیرش شکست ، آمد خدمت پیغمبر (ص) آن حضرت ذوالفقار را باو دادند باز مشغول محاربه و مدافعه از پیغمبر(ص) شدند، ندائی ازآسمان رسید «لاسیف الاذوالفقارولافتی الاعلی(ع)» ودر آن غزوه نودجراحت ببدن امیرالمؤمنین(ع) وارد شد

و ابن شهر آشوب از کتب معتبره عامه روایت کرده که در غزوه احد شانزده ضربت عظیم ببدن مبارک حضرت امیر واردشد ودر هرضربتی بزمین می‌افتاد و جبرئیل آن حضرت را بلند میکرد ودر این غزوه مغیرة بن عاص کافر سنگی به پیشانی و سنگی بدست نازنین پیغمبر (ص) زد و عتبة بن ابی‌وقاص کافر برادرسعد بن ابی‌وقاص سنگی برلب ودندان نازنین حضرت پیغمبر (ص) زد و

گفته شد که دندان رباعی آنحضرت ازطرف زیرین شکست
و خطاب رسید یا رسول‌الله یاد کن علی را باین کلمات « ناد علیاً مظهر العجائب تجده عوناً لك فی‌النوائب کل‌هم وغم سینجلی بولایتك یاعلی یاعلی یاعلی »وشیطان ملعون در مدینه صیحه زد قتل محمد (ص)و جناب ابودجانه انصاری اینقدر جنك کرد وجراحت بر بدن او وارد شد که جراحتها بدن اورا ضعیف نمود وشجاعت‌وجلادت قدراو معروف‌ومعلوم‌است ودرجنك یمامه شهیدشد
وبروایتی زنده بود و در صفین دررکاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) حاضر شد واسم ابودجانه سماك بن خرشه‌است وازقبیلهٔ‌خزرج بوده ودر آن‌غزوه جمعی‌ازمسلمین شهیدشدند
منجمله جناب‌حمزة بن عبدالمطلب و او برادر رضاعی حضرت پیغمبر (ص) بود که از ثویبة الاسلمیه که مرضعه پیغمبر (ص) بود شیرخورده بود وسناً چهارسال ازحضرت پیغمبر(ص) بزرگتر بود بنا بر این جناب حمزه در غزوهٔ احد تقریباً شصت ساله بوده والده ماجده‌اش **هاله بنت اهیب‌بن‌عبدمناف‌بن زهرة‌بن کلاب‌بن مره** بودکه دختر عم جناب آمنه بنت وهب‌بن عبدمناف بن‌زهرة بن کلاب بود
و قاتل جناب حمزه وحشی غلام جبیر‌بن مطعم بود به تطمیع هند جگرخوار بنت عتبة‌بن ربیعه مادر معویة‌بن ابی‌سفیان چون عتبه پدر هند و ولید برادرش و شیبه عمش در غزوه بدر کبری بدرك واصل شدند از شمشیر حضرت امیر و جناب حمزة بن عبدالمطلب و بعد از شهادت جناب حمزه وحشی شکم آن‌بزرگوارورا بشکافت‌وجگرش‌را بیرون‌آورد وبرد نزدیك‌هند
آن ملعونه او راگرفت و بمکید وبینداخت وگوشواره وگردن‌بند و دست‌بند خود را بوحشی داد وحشی هند را برسر نعش جناب حمزه آورد هندکارد کشیدگوش وبینی وبعضی از اعضاء دیگر جناب حمزه‌را برید وآن بزرگوار را مثله نموده وآن اعضاء را باخود برد و وقتی که پیغمبر (ص) آمد ببالین حمزه وچشمش بجسد عمش افتاد ودید اورا مثله کرده‌اند فرمود « والله ما وقفت موقفاً اغیظ علی من‌هذا المکان لان‌مکننی‌الله من‌قریش لامثلن سبعین‌رجلا‌منهم»
پس جبرئیل نازل شدواین‌آیه‌را آورد «فان عاقبتم فعاقبوا بمثل ماعوقبتم‌به و لئن‌صبرتم فهوخیر للصابرین» پس پیغمبر(ص)فرمود من‌صبر میکنم
وچه خوب گفته دراین‌مقام **حکیم سنائی غزنینی**

داستان پسر هند مگر نشنیدی	که‌ازاوو‌سه‌کس او بپیمبر چه‌رسید
پدر اولب‌ودندان پیمبر بشکست	پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
او بناحق حق داماد پیمبر بستاد	مادر او جگر عم پیمبر بمکید
برچنین‌قوم‌تو لعنت‌نکنی‌شرمت‌باد	لعن‌الله یزیداً و علی آل یزید

ودراصابه است وقتیکه وحشی قاتل حضرت حمزه ایمان آورد و توبه‌کرد حضرت‌پیغمبر(ص) فرمود «غیب وجهك‌عنی یاوحشی لااراك»
ودر روایت استکه وحشی غلام جبیر گفت من در جاهلیت بهترین مردم را کشتم که جناب حمزه باشد و درحال مسلمانی بدترین خلق خدارا کشتم که مسیلمه کذاب باشد که مدعی‌نبوت‌شد
وازجمله شهداء احدبود جناب‌عبدالله بن جحش‌بن‌رباب پسر امیه بنت‌عبدالمطلب و برادرابوبنی

ومنهم مصعب بن عمير بن هاشم بن عبدمناف بن عبدالدار بن قصی بن کلاب
ومنهم عمرو بن الجموح که دستش درغزوهٔ بدرقطع شد
و منهم یمان پدر حذیفه که یکی از مسلمین بگمان آنکه ازمشرکین است در اثنای گرمی جنك اوراشهید کرد
ومنهم عبدالله بن عمرو بن حزام انصاری پدرجناب جابر
و منهم عمرو بن ثابت که در همان اوقات مسلمان شد و شهید شد که فرمودند او یك رکعت نماز نکرده است و داخل بهشت میشود
ومنهم خارجهٔ بن زید
ومنهم حنظلة بن ابی عامر که ملائکه اورا غسل دادند و غسیل الملائکه او را لقب نهادند
ومنهم سعدبن ربیع که پیغمبر (ص) فرمودند از سعدبن ربیع که خبر دارد ؟ چون من دیدم درفلان موضع دوازده نفر نیزه دار اطرافش راگرفته اند
یکی ازاصحاب رفت ودیددرمیان قتلی افتاده ندا کرد او را جواب نداد گفت پیغمبر (ص)ازتو سؤال کرده پس مثل جوجه ازجای جستن کرد گفت آیا پیغمبر(ص)هست؟
آن صحابی گفت بلی پیغمبر درحیوة است
گفت الحمدلله بعدگفت سلام مرا بقومم از انصار برسان وبگوبآنها والله شما نزد خداوند عذری ندارید اگر به بینید یك خاری ببدن پیغمبرص بخلد وحال آنکه شمازنده باشید بعد نفس کشید وازدنیارفت
پس آن صحابی آمدخدمت پیغمبر آنچه دیده بود عرضکرد پیغمبر(ص) فرمود « رحم الله سعداً نصرنا حیاً واوصی بنامیتاً»
و در حیوة القلوب مجلسی میفرماید که حضرت پیغمبر(ص) درروز جمعهٔ چهاردهم شوال در احد نزول اجلال فرمود ودر شنبهٔ پانزدهم قتال واقع شد و شهادت جناب حمزه را بعضی از معتمدین درهفدهم شوال نوشته اند وقبر جناب حمزه و سایر شهداء دراحد است که یك فرسخی مدینهٔ طیبه باشد .
و در سال چهارم ازهجرت خمرحرام شد بحکم آیهٔ شریفه « یسئلونك عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس واثمهمااکبر من نفعهما» بعد از نزول آیهٔ «ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکراً ورزقا حسناً»
و ایضاً دراین سال فاطمه بنت اسد والدهٔ ماجده جناب امیرالمؤمنین (ع) و جناب زینب بنت خزیمه زوجهٔ حضرت رسول ص ازدنیارحلت فرمودندوقبرشریف هردودربقیع است
وایضاً دراین سال حضرت پیغمبرص جناب ام السلمه را تزویج فرمودند
ودر بحار از منتقی کازرانی نقل کرده که درسوم شعبان سال چهارم متولد شد حضرت سیدالشهداء ودراول ذیقعدة الحرام همین سال واقع شدغزوه بدرصغری
ودرسال پنجم از هجرت مقدسهٔ آن بزرگوار زینب بنت جحش بن رباب عمه زادهٔ خود را تزویج نمودند که همشیره جناب عبدالله بن جحش باشد
ودرآن سال آیهٔ شریفهٔ حجاب نازل شد

ودر آن سال غزوهٔ خندق واقع شد که او را غزوهٔ احزاب هم میگفتند و این جنك با کفار قریش و جهودان بنونضیر و بنوقریظه وقبیلهٔ بنی‌غطفان بود وعدهٔ مسلمین سه هزار نفر بودند وعده کفار ده هزار وتقریباً عدهٔ مسلمین ثلث عده کفار بود مثل جنك بدر واحد ازمسلمین در آن غزوه شش نفر شهید شدند

منهم جناب سعدبن معاذبن نعمان که کافری در غزوهٔ خندق تیری برك اکحل او زد و در غزوهٔ بنی‌قریظه زخم او منفجر شد اینقدر خون آمد که بدحال شد و بعد بهمان صدمه از دنیارحلت فرمود وپیغمبر(ص) بجنازهٔ او نماز خواند واورا بخاك‌سپرد و بواسطه سوء خلقش بااهلش پیغمبرص فرمودند قبر بدن‌سعدرا فشاری‌داد

وازمشرکین هم‌جمعی کشته شدند

منهم عمروبن عبدود که او را فارس یلیل میگفتند و باهزارسوار مقابلی میکرد و اسب خودرا بجولان آورد وآمدمیان میدان واین اشعاررا انشاء کرد:

ولقد بححت من‌النداء بجمعکم هل من مبارز و وقفت اذ جبن الشجاع‌موقف البطل المناجز

انی کذلك لم ازل متسرعاً نحو الهــزاهز ان الشجاعة والسماحة فی‌الفتی خیر الغرائز

امیرالمؤمنین‌ع بعداز استیذان ازخاتم‌النبیین‌ص آمدمیان‌میدان ودرجواب عمروفرمود

لاتعجلن فقد اتاك مجیب صوتك غیرعاجز ذونیة و بصیرة والصدق منجی‌کل فائز

انی لارجو ان اقیم علیك نائحة الجنائز من ضربة نجلاء‌یبقی‌ذکرها عندالهزاهز

ولقددعوت‌الی البرازفتی یجیب‌الی‌المبارز یعلوك بیضاً صارماً کالملح حتفاً للمناجز

ودر این‌وقت پیغمبر (ص)فرمودبرزالایمان‌کله الی‌الشرك‌کله

ودرارشاد وغیراوست که‌در هرمرتبه که عمرومبارز میطلبید امیرالمؤمنین علیه‌السلام ازجای خودحرکت میکرد بجهت مبارزت‌پیغمبر(ص) میفرمود بنشین بانتظار آنکه دیگری حرکت‌کند باقی مسلمین همه ساکت کان‌علی رؤسهم الطیر ازخوف عمروبن عبدود

پس چون عمرو مکرر طلب مبارز نمود وآن اشعار خواند پیغمبر (ص) علی را طلبید و عمامه ازسرخود برداشت و بسرعلی‌پیچید وشمشیرخود بکمر علی‌بست ودربارهٔ اودعا فرمود

امیرالمؤمنین (ع) آمد مقابل عمرو آن اشعار را انشاد کرد وفرمود ای‌عمرو تو در جاهلیت میگفتی هرکه ازمن سه‌حاجت بخواهد من‌یك‌حاجت‌اورا برآورده میکنم

حاجت اول‌من آنست که‌شهادت دهی بوحدانیت خدا و برسالت حضرت خاتم‌النبیین(ص)

عمروگفت ازاین‌حاجت بگذر

حضرت فرمود حاجت‌دوم من‌آنست که برگردی بجای‌خود و بامسلمین جنك‌نکنی

عمروگفت نخواهدشد که‌زنهای قریش‌بنشینند و بایکدیگرحدیث بنمایند

حضرت فرمود حاجت سوم من‌آنستکه توهم مثل‌من‌پیاده شوی و بامن مقاتله نمائی

عمرو خنده کرد و گفت من‌گمان نمیکردم که احدی از عرب این تکلیف را بمن بنماید ومن میل ندارم که باشخص کریمی‌مثل‌تومقاتله کنم وحال‌آنکه‌پدرتو بامن رفیق‌بوده

حضرت امیر(ع) فرمود من‌میل‌دارم باتو مقاتله نمایم

پس عمرواز‌اسب‌پیاده شدوشمشیرش‌را مثل‌شعله آتشی کشیدوغضبناك‌رو کرد بامیرالمؤمنین (ع) آن حضرت‌سپرحایل‌کرد آن‌ملعون شمشیر وارد نمودکه سپررا دونیم کرد وسر نازنین آن حضرت

راهم مجروح نمود

و در انوار العلویه استکه حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود ای عمرو تو فارس عرب هستی خودت کافی نیستی بجهت مقابلی بامن که استعانت جستهٔ واز برای خود کمک خواستهٔ

پس عمرو نظر بپشت سر خود نمود امیر المؤمنین (ع) در کمال سرعت باشمشیر آبدار هردو پای اورا قطع نمود عمرو افتاد برروی زمین امیر المؤمنین (ع) نشست بالای سینه‌اش بیکدست محاسنش را گرفت و بدست دیگر سرش را جدا کرد و سرش را آورد خدمت پیغمبر (ص) فرمود یاعلی مکرته قال نعم یارسول الله (ص) الحرب خدیعه

و پیغمبر (ص) فرمود « ضربة علي يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين يا افضل من اعمال امتي الى يوم القيمة »

ودرارشاد مفید وغیر اوست که چون عمرو کشته شد وخبر قتلش را بخواهرش دادند آمد سر نعش عمرو دید زره وخودش را از بدنش بیرون نیاورده‌اند گفت « كانت منيته على يد كفو كريم » بعد انشاء کرد:

لوكان قاتل عمرو غير قاتله	لكنت ابكى عليه آخر الابد
لكن قاتل عمرو لا يعاب به	من كان يدعى قديماً بيضة البلد

و غزوه احزاب در هفدهم شوال واقع شد ومدت محصور بودن مسلمین را بعضی بیست روز وبعضی زیاده نوشته‌اند

و این غزوه درنزدیکی مدینهٔ طیبه درطرف مسجد فتح واقع شد

وایضاً دراین سال وبعداز غزوهٔ خندق غزوهٔ بنی‌قریظه واقع شد که در آن غزوه مسلمین بایهودان بنی‌قریظه مقاتله نمودند

و این قتال وجنك نیز درماه شوال سنهٔ پنجم هجرت واقع شد

ودر این غزوه ابی‌لبابة بن عبدالمنذر الانصاری بواسطهٔ خیانت به پیغمبر (ص) پانزده شبانه‌روز خود را بستون مسجد پیغمبر (ص) بست تا آنکه آنحضرت او را بشارت بقبول توبه داد و اورا ازستون مسجد باز نمود

ودر این غزوه بنی‌قریظه، مسلمین مردان بنی‌قریظه را اسیر نمودند و بحکم پیغمبر (ص) با دست بسته وارد مدینه کردند آنگاه خندق حفر نمودند و ایشان را که نهصد نفر بودند حضرت امیر المؤمنین (ع) وزبیر بن عوام برلب خندق سر بریدند

واز جملهٔ آنها بود کعب بن اسد که رئیس قبیله بود وحی بن اخطب پدر صفیه زوجهٔ حضرت رسول (ص) که امیر المؤمنین (ع) هردو را باشمشیر گردن زدند

ودر سال ششم ازهجرت مقدسه فرض شد حج بیت الله الحرام و آیهٔ کریمهٔ « و اتموا الحج والعمرة لله » نازل شد

وایضاً دراین سال حضرت رسول (ص) باجمع کثیری تشریف بردند بجانب مکهٔ معظمه کفار قریش جداً مانع شدند آنحضرت را ازورود بمکه

پس آن‌جناب چند نفر رسول فرستاد بسوی کفار که مقصود نه جنك است بلکه مقصود ورود بجهت طواف و تشرف بخانهٔ کعبه است

رسولان آمدند نزد کفار آنچه نصیحت کردند اثری نکرد

پیغمبر(ص) عثمان بن عفان راباده نفر دیگرروانه فرمودند بعدازمدتی خبرآوردند که کفارعثمان وآن‌ده‌نفررا بقتل‌رسانیدند

آن‌بزرگوار فرمودازاینجانروم تاسزای‌قریش‌را ندهم

ودرآنجا درختی بوده اصحاب حضرت در پای آندرخت با آنحضرت بیعت نمودند وآن‌بیعت رابیعة الرضوان‌نامیدند

و اشاره بهمین بیعت فرموده در قرآن مجید « لقد رضی‌الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة الخ »

و در این مبایعه هزار و پانصد نفراز مسلمین حاضر بودند آخر الامر قضیه با اهل‌مکه بمصالحه انجامید

وایضاً دراین‌سال پیغمبر(ص) نامهٔ نوشت بخسرو پرویز کسری پادشاه عجم که او بدین مجوس‌بود واورا دعوت بدین اسلام‌فرمودند

این نامه مبارکه بکسری رسید درخشم‌شدوازغرور سلطنت نامهٔ مبارکهٔ آنحضرت راپاره کرد واین‌خبر به‌پیغمبر(ص) رسیدفرمودند مزق‌کتابی مزق‌الله ملکه

وایضاً آنحضرت نامهٔ نوشتند بنجاشی پادشاه حبشه واورا بدین اسلام دعوت فرمودند وآن شاه باسعادت نامهٔ آنجناب‌را برسر وچشم نهاد ومشرف‌بدین اسلام‌شد

وایضاً نامهٔ‌بقیصر روم که هرقل‌نام‌بود نوشتندواورا بدین‌اسلام دعوت‌فرمودند قیصردرآنوقت به بیت‌المقدس بودچون نامه رابرای او خواندند بعداز تحقیق حقانیت پیغمبر (ص) معلومش گردید لکن جرئت‌نکرد اسلامش را ظاهر کند

وایضاً نامهٔ نوشتند به مقوقس والی اسکندریه که سلطان قبطیان بود و اورا بدین اسلام دعوت فرمودند

اوهم نامهٔ شریفه را تلاوت نمود و عریضهٔ بآن‌بزرگوار عرضکرد و دوکنیز که یکی ماریه نام داشت ودیگری شیرین وهردو خواهر بودند با یك استر سفید که **دلدل** نام داشت بعنوان تحفه خدمت پیغمبر(ص) روانه نمود

آنحضرت هم ماریه را بعداز تشرف بدین اسلام تصرف‌فرمود و از او پسری عطا شد مسمی بابراهیم وشیرین را عطافرمود بحسان‌بن ثابت

و بدانکه در حیوة‌القلوب استکه تمام سلاطین روم لقبشان **قیصر** است و تمام سلاطین فارس لقبشان **کسری** است و تمام سلاطین ترك لقبشان **خاقان** است و تمام سلاطین قبطیان‌لقبشان **فرعون** است وتمام سلاطین یمن لقبشان **تبع** است‌وتمام سلاطین حبشه لقبشان **نجاشی** است

ودر سال هفتم از هجرت مقدسه تزویج فرمود آنحضرت ام‌حبیبه دختر ابوسفیان راکه اول زوجهٔ عبدالله‌بن جحش‌بود

وایضاً دراین‌سال جناب‌میمونه بنت‌حارث‌را تزویج فرمود

و ایضاً در این سال غزوهٔ خیبر واقع شد بعدازغزوه بنی‌المصطلق وغزوه حدیبیه و علم پیغمبر(ص) دردست امیرالمؤمنین(ع) بودوآن‌بزرگوار رادرد چشمی عارض‌شد و مسلمانان از بیرون قلعه با یهودان محاربه میکردند ویهودان خندقی بردور قلعهٔ خودکندند که مشکل بودگرفتن قلعه

یکروز مرحب یهودی که بشجاعت مشهور بود با لشگر زیادی از قلعه بیرون آمدند و متعرض‌جنك‌شد

پس حضرت رسول (ص) علمرا بدست ابابکر دادند و باگروه مهاجر و انصار او را بجنك فرستادند اورفت وشکست خورد و برگشت روز دیگر علم را بدست عمر بن الخطاب دادند اوهم قدری راه رفت گریخت و برگشتحضرت فرمودند اینها صاحبعلم نیستند

فرمود لاعطین الرایةغداً رجلا کراراً غیر فرار یحبالله و رسوله و یحبهالله و رسوله و علم را بامیرالمؤمنین (ع) سپردند و اول کسی که از یهودان خیبر بمیدان جنك امیرالمؤمنین (ع) آمد حارث جهودبرادر مرحب بودحضرت امیرالمؤمنین(ع) اورا بیکضربت بدرك فرستاد

چونمرحب برادر خودرا کشته دید مانندبوی بمیدان آمده در حالتی که دو زره پوشیده بود ودوعمامه بسر گذارده وسنگیمانندسنك آسیاسوراخ کرده واوراسپرخود قرارداده بودمانند اژدهائی آمدواینرجزرا میخواند

اناالذی سمتنیامی مرحب   شاکی السلاح بطلمجرب ـ الخ

پسحضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود:

انا الذی سمتنی امی حیدرة   ضرغام آجام ولیث قسورة ـ الخ

پس آن بزرگوار باذوالفقار چنان ضربتی بفرق او زدندکه خود آهنین وسنك آسیا که سپر خود قرارداده بودوبدن نحسشرا دوپاره کردند وملائکه درصوامع ملکوتفریادزدند:

لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار الخ

پس مسلمین حمله آوردند و از جهودان بسیار کشتند بعد عنتر خیبری و یاسر بمیدان آمدند حضرت امیرالمؤمنین مثلشیر برآنها حملهفرمود آنهاراازدمشمشیر آبدار بدركروانه فرمود

پس آنحضرت خودرا بکنار خندق رسانید و بآنطرف خندق جستنفرمود و درب قلعهٔ خیبر را که از آهن بود بدست مبارك گرفت وبقوت یداللهی حرکتی داد که تمام آن قلعه بلرزه در آمد و از آن لرزه صفیه دختر حیبن اخطب از روی تخت خود بزیر افتاد و در صورتش جراحتی واقع شد

پس امیرالمؤمنین (ع) آندرب آهنرا کند و برروی خندق پلقرار داد وچون قدآن از پهنای خندقکوتاهتر بود آنحضرت آندررا روی دست نازنین گرفت وبطرف خندق میآوردجمعیت که گنجایش داشت برروی آن در قرار میگرفتند امیرالمؤمنین آنها را بآنطرف خندق میرساند و خود آنحضرت دریوم شوری فرمودند

قد انشدکم بالله هل فیکم احد احتمل باب خیبر حین فتحها فمشی به مائةذراع ثم عالجه بعده اربعون رجلافلم یطیقوه غیری قالوالا» .ابنابیالحدید در یکیازقصائدشچه خوب گفته

(یاقالعالباب التی عنهزها   عجزت اکف اربعون واربع)

ودر **ارشاد مفید** استکه اصحاب واهلتواریخ نوشتندکهچونمسلمین از خیبر مراجعتنمودند هفتادنفر جمعشدند تاتوانستنددرخیبر راحمل نمایند

و در **مصباح المتهجدین** استکه فتح خیبر و قتل مرحب در یوم بیست و چهارم ماه رجب بود و در روز فتح خیبر جناب جعفربن ابیطالب با زوجهاش اسماء بنت عمیس از حبشه مراجعت فرمود بجانب مدینهٔ منورهوپیغمبر (ص) فرمودما ادری بایهماانااشد فرحابفتح خیبر امبقدومجعفر

و در غزوهٔ خیبر بوده که زینب بنت حارث خیبری برادر زادهٔ مرحب که پدر و عمویش بشمشیر امیرالمؤمنین (ع) کشته شدند حضرت پیغمبررا مسموم نمود وگفتند که از اثر زهر بوده که آنحضرت شهیدشد

و از جمله اسراء خیبر بود صفیه دختر حی بن اخطب و اورا پیغمبر (ص) از برای خود اختیار فرمود و او سیده قوم بنی نضیر و قبیلهٔ بنی قریظه بود

و از ذراری لاوی بن یعقوب و از اسباط هرون برادر حضرت موسی بن عمران بود

و در سنه هشتم هجری بود که پیغمبر (ص) تزویج فرمود میمونه بنت حرث را درسرف و او آخر زوجهٔ بود که تزویج فرمود کمافی البحار

و در سال هشتم از هجرت مقدسه جناب ابراهیم بن رسول خدا (ص) از مادر خود ماریه قبطیه متولد شد

ودر این سال منبر جهة حضرت رسول (ص) ساختندو ستون حنانه که سابقا تکیه گاه پیغمبر بود از مفارقت آنحضرت نالهٔ کرد که همهٔ اصحاب نالهٔ اورا شنیدند

ودر سادس بحار از جابر روایت کرده که پیغمبر (ص) وقت خطبه خواندن بدرخت خرمائی تکیه میکرد پس زنی از انصار عرضکرد یا رسول‌الله غلامی دارم که نجار است اذن میدهی بگویم منبری بسازد که بر روی آن خطبه بخوانی پیغمبر (ص) اذن داد

پس منبر سه پایهٔ ساختند وآن بزرگوار روز جمعه خطبه را بالای منبر خواند

ودر این سال زینب بنت رسول‌الله (ص) از دنیا رحلت فرمود

ودر این سال عمرو بن عاص و خالد بن ولید بمدینهٔ طیبه وارد شدند واظهار ایمان نمودند

و ایضاً در این سال غزوهٔ موته واقع شد و موته از اراضی شام است و از آنجا تا بیت‌المقدس دومنزل مسافت است ودر این غزوه جنگ مسلمین با هرقل سلطان روم و شرحبیل بن عمرو غسانی بود

وعلتش این بود که حضرت پیغمبر (ص) درسنهٔ هشت هجری کاغذی فرستاد نزد ملک روم قیصر بدست حارث بن امیرالازدی چون حارث بارض موته رسید شرحبیل بن عمرو غسانی اورا ملاقات نموده سئوال نمود کجا میروی گفت میروم بشام گفت تو قاصد محمدی گفت بلی امر کرد که دستهای اورا بستندو گردنش را زدند خبر بحضرت پیغمبر (ص) رسید خیلی بر آن بزرگوار ناگوار آمد و بمسلمین خبر قتل حارث را دادند پس مسلمین بهیجان آمدند و رفتند بجانب شام درماه جمادی‌الثانیه

ودر این غزوه حضرت رسول (ص) خودشان تشریف نبردند بلکه تا ثنیة‌الوداع که نزدیك مدینه است لشکر مسلمین‌را مشایعت فرمودند وبعد برگشتند بمدینه وحضرت امیرالمومنین (ع) هم درآن غزوه تشریف نداشت وظاهراً بعداز غزوه احد اشد تمام غزوات بر وجود نازنین پیغمبر (ص) وسایر مسلمین این غزوه موته بود وآن بزرگوار در ارض جرف که لشگر اسلام را تعداد فرمود سه‌هزار نفر بودند و عدهٔ لشگر کفار که سردارشان شرحبیل بود واز بزرگان رجال قیصرروم بود علاوه بر صدهزارنفر بودند ودرآن غزوه امیرلشکر جناب جعفر را قرارداد و فرمود که اگر او کشته شود امیر زید بن حارثه باشد واگر اوهم کشته شود امیر عبدالله بن رواحه باشد ودر آن غزوه هرسه بزرگوار شهید شدند

اما جناب جعفر پس‌از قطع نمودن دو دست نازنینش او را شهید کردند درحالی که ده سال از حضرت امیر (ع) اسن بودند وجناب جعفر پنجاه یا نود جراحت بر بدن نازنینش وارد شده بود

ودر مجالس المؤمنین است همینکه جعفر در معرکهٔ قتال بیفتاد هیچیك از کفار بواسطه هیبت و سطوتیکه ازاو درمیدان مشاهده کرده بودند گرد او نتوانستند گشت تا سرمبارك اورا بریدند همه لشکر دشمن حمله کردند و اورا بنیزه اززمین دور بودند و درآن هنگام پیغمبر (ص) درمدینه بر منبر بود و رفع حجاب شد آن معرکه را مشاهده کرد همینکه جعفررا اززمین ربودند پیغمبر(ص) روی مبارك بآسمان کرد عرضکرد الهی پسرعمم را رسوا مساز درآن ساعت حقتعالی اورادو بال بخشید تا از سرنیزه ها پرواز نمود و بروضهٔ فردوس پرید و از اینجهة اورا ذوالجناحین و طیار گفتند که امیرالمؤمنین (ع) درمقام فخریه میفرماید ؛

محمد النبی اخی و صهری	و حمزة سیدالشهدآء عمی
و جعفرالذی یصبح ویمسی	یطیر مع الملائکة ابن امی
وبنت محمد سکنی وعرسی	مشوب لحمها بدمی ولحمی الخ

و در روایتی است که خداوند دوبال از زمرد بوی کرامت فرمود که با ملائکه در بهشت طیران میکند

و در وقت شهادت جعفر سن مبارکش چهل و یکسال بود تقریبا و ایشان شوهر اسماء بنت عمیس بودند و جناب عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب بنت امیرالمؤمنین (ع) از اومتولدشد

واما زیدبن حارثه غلام خدیجه کبری بوده و اورا به پیغمبر (ص) بخشید و حضرت او را آزاد فرمود وجناب ام ایمن را باو تزویج فرمود واسم آن مخدره برکه استواول آن مخدره زوجهٔ عبیدحبشی بود و ازاو ایمن متولدشد وایمن در غزوهٔ حنین شهید شد و بعداز عبیدحبشی ام ایمن زوجهٔ زیدبن حارثه شد و ازاو اسامه متولد شد ودر روایت است وقتیکه خبرقتل جناب جعفربن ابیطالب و جناب زیدبن حارثهٔ بن شراحیل بپیغمبر ص) رسید آن بزرگوارگریه کرد فرمود اخوای و مونسای ومحدثای و خداوند درقرآن مجید اسم هیچیك از اصحاب حضرت خاتم النبیین و سایر انبیارا نبرده بغیر اسم جناب زید راکه فرموده (فلاقضی زید منها و طراً الخ)

ودر حبیب السیر استکه جناب زید در وقت شهادت پنجاه و پنجساله بود

واما عبدالله بن رواحه وقتیکه روانه شد بجانب موته زیدبن ارقم راکه طفل یتیمی بود و عبدالله بن رواحه او را در حجر خود ترتیب داده بود روی شتر ردیف خود سوار کرده بود در ضمن چند شعری خبر مرك خودرا بزیدبن ارقم گفت زیدگریه کرد و قبر جناب جعفر طیار و زیدبن حارثه و عبدالله بن رواحه در موته است

ودر عمدة الطالب استکه هرسه بزرگوار در یك قبر دفن شدند وقتیکه خبر شهادت جعفر و زیدبن حارثه را به پیغمبر (ص) دادند آن بزرگوارگریه کرد و فرمود اخوای ومونسای ومحدثای

و در بحار از شعبی روایت کرده که جناب عبدالله بن جعفر فرمود که هرگاه از عم امیرالمؤمنین (ع) چیزی میخواستم و از من منع میکرد اورا بحق پدرم جعفر قسم میدادم بمن مرحمت میفرمود وقتی که پیغمبر (ص) خبر قتل جعفر را شنید وآمد بمنزل جعفر بزوجهٔ آن اسماء فرمود کجا هستند اولاد های جعفر آنهارا حاضر کرد پس پیغمبر (ص) آنهارا بوئید واز چشمهای ناز نینشان اشك جاری شد اسماء عرضکرد یارسول الله (ص) مگر خبری از جعفر (ع) بشما رسیده فرمود بلی

پس اسماء مشغول صیحه و ناله شد بعد پیغمبر (ص) آمد بمنزل فاطمه زهراء علیها السلام آن مخدره هم خبرمرك جعفر را شنید فریاد زد واعماه پیغمبر(ص) فرمود علی مثل جعفر(ع)فلتبك الباکیة و امرکرد که از برای اولاد جعفر طعامی مهیا نمائید چون آنها مشغول عزاداری هستند و فکر

غذائی برای خودنیستند

و ایضاً در بیستم رمضان سال هشتم فتح مکهٔ معظمه واقع شد که خداوند در قرآن مجید فرموده :

لتدخلن المسجدالحرام انشاءالله آمنین محلقین رؤسکم ومقصرین لاتخافون

پس پیغمبر خاتم(ص) وامیرالمؤمنین(ع) بادوازده هزارنفر ازمسلمین روانه شدند بجانب مکه و ابوسفیان‌بن حرب آمد بجانب مدینه‌طیبه بتوسط عباس‌بن عبدالمطلب خودراخدمت‌پیغمبر(ص)رسانید واظهار ایمان‌نمود پس‌مراجعت‌نمود بمکه معظمه وقریش‌راتهدیدبکثرت‌لشکر اسلام‌نمود

پس جناب رسولخدا (ص) با مسلمین آمدند تا بذی طوی رسیدند آنگاه خالدبن ولید با جمعی از ابطال را مامور فرمود که برود بجانب مکه و لواها و علمهای اسلام‌را بمنتهای عمارات مکه نصب نماید عکرمة‌بن ابی جهل باجمعی ازقریش آمدند وسر راه برخالد ومسلمین گرفتند خالد هفتادنفر ازکفار رابقتل‌رسانید

پس ابوسفیان و حکیم بن حزام فریاد زدند که‌ای معشرقریش بیهوده خویشتن را عرضه‌شمشیر نکنید پس‌بعضی گریختند وبعضی بخانه خود پنهان‌شدند پیغمبر(ص) بامسلمین وارد مکهٔ معظمه شدند وبخانهٔ ام‌هانی همشیرهٔ امیرالمؤمنین(ع)نزول‌اجلال فرمودند

بعداز صرف طعام تشریف برد بجانب مسجد الحرام درحالتیکه سوره مبارکهٔ « انافتحنا » را تلاوت میفرمود ازناقه بزیرآمد وقصد تخریب اصنام واوثان را فرموده در آن هنگام سیصد و شصت بت در اطراف خانهٔ کعبه معظمه نصب نموده بودند در موضعیکه دسترس نبود و آنها را فرود آوردند و بزرك تمام بتان‌هبل نام داشت آن بزرگوار بهر یك از بتان که میرسید باچوبی که در دست داشت اشاره میفرمود ومیخواندند «قل‌جاءالحق وزهق‌الباطل ان‌الباطل‌کان زهوقاً » و آن بتان بیك‌اشاره برو میافتادند وچند بت بزرك‌رادر دیوارخانهٔ کعبه نصب‌نموده بودند

امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه عرضکرد یارسول‌الله (ص) پای مبارك بردوش من بگذارید و بتان‌را بزیر افکنید پیغمبر فرمودند توپای برکتف من بگذار پس علی(ع) پای برکتف آن جناب گذارد وبتان‌را بزیرانداخت.

ولنعم ماقیل:

قیل لی قل‌لعلی (ع) مدحاً — مدحه یخمد ناراً موقده
قلت‌لااقدم فی مدح امرء — ضل ذو اللب الی ان عبده
والنبی المصطفی قال لنا — لیلة المعراج لما صعده
وضع الله بظهری یده — فاحس القلب ان قد برده
و علی واضع اقدامه — فی محل وضع الله یده

بعدپیغمبر(ص) ببلال‌بن‌رباح‌فرمود برود ببام‌خانهٔ کعبهٔ معظمه واذان‌بگوید

ودرمزار بحار درمقام‌ذکر ایام‌زیارت‌حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرموده

ویوم صعوده‌علی کتف‌النبی لحطه‌الاصنام وهوالعشرون‌من‌شهر رمضان

و ایضاً در این سال‌بعداز فتح مکهٔ معظمه غزوهٔ حنین واقع‌شد ودر این غزوه مسلمین با قبیلهٔ کفار هوازن‌جنك‌کردند وخداوندیاری‌فرمود مسلمین‌رابه‌قبیلهٔ ازملائکه

مسلمین ابابکر عجب نمود و لذا مسلمین شکست خوردند و گریختند و باقی نماند باپیغمبر(ص) مگر ده نفر که نه نفر از بنی‌هاشم بودند عباس‌بن عبدالمطلب وفضل‌بن عباس‌بن عبدالمطلب و ابوسفیان و نوفل و ربیعه بنوحرث‌بن عبدالمطلب و عبدالله‌بن زبیربن عبدالمطلب و عتبه ومعتب ابنی ابی‌لهب‌بن عبدالمطلب وامیرالمؤمنین (ع) هم در مقابل پیغمبر (ص) شمشیر میزد ویکنفرهم ازغیر بنی‌هاشم باقی ماند که ایمن پسر ام‌ایمن باشد واو درآن غزوه شهید شد بشمشیر مالك‌بن عوف رئیس قبیلهٔ‌هوازن واین‌آیهٔ شریفه نازلشد

«لقد نصرکم‌الله‌فی‌مواطن کثیرة ویوم‌حنین اذاعجبتکم کثرتکم الی آخرالایه»

پس حضرت رسول(ص) شمشیر کشید وبکفارحمله کرد ومیفرمود:

انا النبی لاکذب انا‌ابن‌عبدالمطلب

و بجناب عباس‌بن عبدالمطلب فرمود نداکند یا معشرالانصار یااصحاب بیعة الشجرة یااصحاب سورةالبقرة پس اصحاب از دور ونزدیك‌عرضکردند لبیك‌لبیك یارسول‌الله(ص) ودراطراف آنحضرت جمع شدند حضرت امیرالمؤمنین(ع) جمعی‌ازکفار طایفهٔ‌هوازن وثقیف‌رابقتل رسانیدند

منجمله چهار نفر از شجاعان را بقتل رسانید که هریك را بدونیم فرمود حتی ذکر و یغتین شان‌را بدونیم فرمود وچهار هزارنفرازکفار ودوازده هزار شتر وغنیمت زیادی ازکفاربدست‌مسلمین آمد و بقیه کفار فرار نمودند و غزوهٔ حنین درآخر ماه رمضان یا اول شوال سنهٔ هشتم هجری بوده وحنین‌اسم‌وادی میباشد بین‌مکه وطائف

و در سال نهم از هجرت غزوهٔ تبوك واقع شد و در این غزوه مسلمین رفتند بجنك لشگر روم وعدهٔ مسلمین بیست وپنج‌هزارنفر بودندوپیغمبر(ص)درماه رجب متوجه جنك‌تبوك‌شدودرماه‌شعبان به تبوك رسید وبقیهٔ از شعبان را با چند روز از ماه رمضان در تبوك توقف فرمود و در آن غزوه امیر المؤمنین (ع) را در مدینه گذاردند و دشمنان گفتند علی‌را نبردچون بردن اوراشوم دانست

امیرالمؤمنین (ع) شمشیرو سلاح خود را برداشت وروانه شد درجرف خدمت پیغمبر(ص)رسید فرمودند یاعلی چراآمدی‌حضرت(ع) سخن‌منافقین‌را عرضکردفرمودند

« یاعلی‌الاترضی ان‌تکون‌منی بمنزلة هرون من‌موسی الا انه لانبی بعدی وانت خلیفتی فی‌امتی واخی فی‌الدنیا والاخرة »ومنافقین‌که درمدینه مانده بودند قصدکردندکه‌علی‌را بقتل‌رسانند **لذاحفرهٔ** کنند طولانی دربین راه مدینه و روی اورا بحصیری پوشانیدند که‌وقتیکه علی سلام‌الله علیه‌ازخدمت حضرت رسول (ص) مراجعت فرماید میان‌آن حفره بیفتد وبرسرش بریزندواو را هلاك نمایند

پس در مراجعت اسب آنحضرت و اصحاب گرامش از روی حصیر عبور ننمودند کید منافقین فاسد وضایع‌گردید پیغمبر(ص) باعسکر اسلام تشریف بردند به‌تبوك وفوائدی در آن سفر از برای مسلمین حاصل‌شد

اولا نخبةبن رویه که پادشاه ایله بود قبول جزیه نمود وحضرت رسول (ص) نامه ورقم امان برای‌او نوشت

ثانیاً خالدبن ولید با جمعی‌از مسلمین مأمور شدند بگرفتن دومة الجندل واکیدرپادشاه آنجا را گرفتند و داخل در دومة الجندل شدند اکیدرالتماس نمود اورا رهاکردند وغنیمت زیادی خدمت

پیغمبر(ص) فرستاد وخواهش صلح نمود

ثالثاً چون خبر ورود آن حضرت به تبوك بهرقل سلطان روم رسید و معلومش گردید که صفاتیکه باید در پیغمبر خاتم موجود باشد در آن بزرگوار موجود است بقومخود ایمان و اسلام را عرضه نمود ابا و امتناع نمودند و خود او در باطن ایمان و اسلام آورد و چون از سلطنت خود میترسید اظهار ایمان و اسلام خود را نکرد و پیغمبر « ص » مأمور جنك آنهـا نشد و معاودت بمدینه فرمود

رابعاً چهل نفر از منافقین که همراه پیغمبر (ص) بودند عزم نمودند وقتیکه شتر آنبزرگوار بالای عقبه برسد کدوها پراز ریك نمایند وبزیر دست وپای شتر آنجناب بریزند تارم کند و پیغمبر(ص) بزیر افتد وصدمه بروجود مبارکش وارد آید چون چنین کردند ناقه آنحضرت قدم از قدم برنداشت و مکر منافقین فاسد گردید و خداوند حافظ آن وجود مبارك بود و تبوك موضعی استدر بین شام ومدینه واز آنجا تامدینه چهارده منزل است وتاشام پانزده منزل

ودر این سال حضرت پیغمبر(ص) عمالی معین فرمود برای اخذ زکوة

و ایضاً در این سال مأمور شد ابابکر با چهل نفر که برود بمکه وآیات سورهٔ برائة وا بمردم بخواند جبرئیل نازل شد بر پیغمبر (ص) وسلام خداوند رحمن را بر آنحضرت عرضکرد وعرض کرد یارسول‌الله لایؤدیها عنك الاانت اورجل منك

پس آن بزرگوار امیرالمؤمنین (ع) را روانه فرمود که آیات برائة را از ابابکر بگیرد و بر اهل مکه بخواند

و در مزار بحار از ایام زیارتی حضرت امیر «ع» فرموده ویوم نصبه لتبلیغ آیات برائة وعزل ابی‌بکر عنه وهو اول ذیحجةالحرام، وگویا درآخر همین سال قصه مباهله حضرت پیغمبر (ص) بانصارای نجران واقع شد

چون وارد شد که این امر در ماه ذیحجه بعد از فتح مکه معظمه واقعشد لابد در ذیحجه حجة الوداع که سال دهم است نبوده که حکایت غدیر خم واقع شده

پس در ذیحجة سال قبلش بوده که سید وعاقب و حارثه و جمعی از نصاری نجران حـاضر شدند که باپیغمبر(ص) مباهله نمایند وپیغمبر(ص) هم باامیرالمؤمنین «ع» وفاطمه زهراء و حسنین علیهم السلام بعداز چهار مجلس که مباحثه نمودند بااهل نجران وفرمایشات پیغمبر«ص» راقبول نکردند حاضر شدند بجهة مباهله نمودن و ایشان یکدیگر را منع نمودند ازمباهله نمودن با پیغمبر (ص) وآیهٔ شریفهٔ دراین باب نازل شد

« قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم الی آخره» واز این آیه استفاده میشود که علی نفس پیغمبر است وحسنین فرزندان حضرت رسولند

و ایضاً در این سال ام کلثوم بنت رسول‌الله « ص » زوجـهٔ عثمان بن عفان از دنیـا رحلت فرمود

و در سال دهم از هجرت مقدسه نبوی (ص) در هیجدهم ماه رجب جناب ابراهیم پسر پیغمبر (ص) از دنیا رحلت فرمود و سن شریفش هیجده ماه بود وقبر شریفش در بقیع معلوم است و آن سنه را حجة الوداع نامیدند که پیغمبر (ص) بحجة الوداع تشریف فرما شدند و در مراجعت از مکه آن حضرت باجمعیت زیادی بغدیر خم رسیدند درهیجدهم شهر ذیحجةالحرام و آن موضعی است در نزدیکی جحفه

پس در آن‌منزل جبرئیل نازل‌شد بر پیغمبر (ص) واین‌آیهٔ مبارکه راآورد
یاایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس

پس آنحضرت امر فرمود منبری ترتیب دادند از سنگ و ازجهاز شتر و تشریف بردند بـالای آن وخطبهٔ طولانی انشاء فرمودند در حضور هفتاد هزار نفر یا صد و بیست هزار نفر از مسلمین و امیر المؤمنین سلام‌الله علیه را روی منبر بـالای دست بلند فرمودند و او را منصوب فرمود از جانب حـــالی بـ... وصی وجانشین خود قرارداد

دوباره جبرئیل ... شد بر آن بزرگوار و از جانب خداوند این آیه شریفه را آورد
« الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم واتممت ... نعمتی ورضیت لکم‌الاسلام دیناً»

پیغمبر (ص) فرمود الحمدلله علی کمال الدین و تمام النعمة و رضی الرب برسالتی و الولایة لعلی من بعدی، وجبرئیل‌فرمود
« والله ما رأیت کالیوم قط ما اشد وما اکدلابن عمه انه یعقدله عقداً لایحله الا کافـر بـالله العظیم ورسوله الکریم ویل طویل لمن‌حل‌عقده- عمر بن‌الخطاب گفت بخ‌بخ‌لك یابن‌ابیطالب‌اصبحت مولای ومولاکل مؤمن ومؤمنه

و در کنزالفوائد از هنادبن سری نقل کرده گفت امیرالمؤمنین را در خواب دیدم فرمود بخوان اشعارکمیت‌را این اشعار خواندم:
و یوم‌الدوح یوم‌غدیرخم ـالی‌آخره
حضرت فرمودند

ولم ارمثل ذاك‌الیوم یوماً	ولم ارمثله حقاً اضیعا

و عمرو عاص بفرمـان پیغمبر (ص) بیعت کرد با امیر المؤمنین (ع) و این اشعار را انشاءکرد

بآل محمد عرف الصواب	و فی ابیاتهم نزل الکتاب
وهم‌حجج‌الاله علی‌البرایا	بهم‌و بجدهم لا یستراب
ولا سیما ابو حسن علـی	له فی الحرب مرتبة تهاب
طعام سیوفه مهج الاعادی	وفیض دم‌الرقاب له شراب
علی الدروالذهب المصفی	وباقی‌الناس کلهم تراب
هوالبکاء فی‌المحراب لیلا	هوالضحاك‌اذااشتدالضراب
هوالنباءالعظیم وفلك نوح	وباب‌الله وانقطع الخطاب

وحسان‌بن ثابت این‌اشعاروراانشاءکرد:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم	بخم و اسمع بالرسول منادیا
وقال‌فمن مولاکم‌وولیکم	فقالوا ولم یبدواهناك التعادیا

بعد که حسان اشعارش را تمام کرد پیغمبر (ص) فرمود لاتزال یاحسان مؤیداً بروح القدس مانصرتنا بلسانك، حارث بن‌نعمان فهری ملعون سینه‌اش تنك شد وتعرضاتی بپیغمبر (ص) کرد آن‌گاه سر بسوی آسمان نمود و گفت:
« اللهم ان‌کان ماقال محمد حقاً فامطر علیناحجارة من‌السماء یکون نقمه فی‌اولناوآیة فی‌آخرنا وان‌کان ماقال محمد کذبا فانزل به نقمتك

پس سنگی برسرش آمد وازدبرش خارج شد و بدرك‌واصل‌شد جبرئیل نازل‌شد و این آیات راآورد «سأل سائل‌بعذاب‌واقع» الی آخرها

بعد که از غدیر خم پیغمبر (ص) حرکت فرمود بجانب مدینهٔ طیبه در بین راه منافقین اتفاق نمودند که‌پیغمبر (ص) را بقتل برسانند و آنها بروایت حذیفة بن یمان چهارده نفر بودند طلحة بن عبدالله وعبدالرحمن بن‌عوف و سعدبن ابی وقاص پدر عمر بن سعد وابی عبیدة بن جراح که اینهـا باعتقاد اهل تسنن ازعشرهٔ مبشره هستند ومعویة‌بن ابی‌سفیان وعمروبن عاص که اینها ازقریش‌بودند و ابوموسی اشعری ومغیرة‌بن شعبه و اوس‌بن حدثان و ابوهریره و ابوطلحه انصاری واین پنج نفر از غیر قریش بودندوبعضی‌دیگر ازمنافقین دربین راه بمقصود خود نرسیدند

پس وارد مدینهٔ طیبه شدند و در منزل یکی از اینها چهارده نفر جمع شدند و صحیفهٔ میشومه نوشتند که خلافت امیرالمؤمنین (ع) را برهم زنند و باطل نمایند و این صحیفهٔ میشومه بخط سعدبن عاص‌بود وجمعی‌هم‌که آنجا حاضر بودند شاهدبرصحیفه شدند

منجمله ابوسفیان‌بن حرب بود و عکرمة بن ابی‌جهل و صفوان‌بن امیه وخالدبن ولید و جمعی دیگر ازمنافقین واین صحیفه درمحرم سنهٔ یازدهم ازهجرت مقدسه نوشته شدواورا بدست ابوعبیدة‌بن جراح که ملقب‌بامین قریش بود سپردند واثر و نتیجهٔ این صحیفهٔ میشومه همان‌ظلمها و بدعتهائی بود که‌دردین پیغمبر (ص) گذاردند

وایضاً در این سال ذوالکلاع که ازاسباط حسان‌بن تبع بود و ادعای خدائی داشت بتوسط جریربن عبدالله البجلی اسلام آورد

و ایضاً در این سال مسیلمه کذاب ابن‌کثیربن حبیب‌بن حارث‌بن عبد الحارث مدعی نبوت شد وقریب صدهزار نفر در اطراف اوجمع‌شدند ودرزمان مسیلمه دونفر دیگر هم مدعی نبوت‌شدند یکی سجاح دختر حارث‌بن سویدبود که درکذب بوی‌مثل‌زنند فیقال اکذب من‌سجاح و شیث‌بن ربعی ملعون موذن او بود ومسیلمه کذاب سجاح‌را بزوجیت اختیارنمود ودیگراسودبن کعب عنسی که‌ملقب بذی‌الحمار بود، اما مسیلمه‌درزمان خلافت ابی‌بکر خالدبن ولید بابیست هزار نفر از مسلمین مأمور شد بدفع او مسلمین ثبات قدم نمودند ومسیلمه بااصحابش روبفرارگذاردند وحشی که قاتل حضرت حمزه بود حربهٔ بمسیلمه زد واورا بدرك فرستاد لذا از وحشی نقل‌شده که‌گفت قتلت فی الکفر خیر الناس وفی‌الاسلام شرالناس

و اماسجاح گفته شده‌که در زمان معویه اسلام اختیارکرد واما اسودبن کعب در آخر امر با ابوموسی اشعری بحضرموت گریختند و فیروز دیلمی که خواهرزادهٔ نجاشی بود باجمعی از اهل صنعاء اورا بقتل‌رسانیدند

و در سال یازدهم از هجرت مقدسه چون حضرت پیغمبر (ص) نزدیك رحلتش بود اراده فرمود که منافقین را از مدینه بیرون فرستد چون خلافت امیر المؤمنین (ع) بر آنهـا خیلی ناگوار بود

پس درماه صفر که ماه‌آخر عمرشریف آن بزرگوار بود امر فرمود که مسلمین آماده جنك بالشکرروم شوند و باسامة‌بن زیدبن‌حارثه امارت لشکر دادوفرمودجهزواجیش‌اسامة لعن‌الله من‌تخلف عن جیش اسامه

پس آن بزرگوار بشدت مریض‌شد و اسامه هم باجمعی از لشکر از مدینه بیرون شدند بعضی

ازمنافقین باسامه گفتند کجامیرویم اینك پیغمبر(ص) ازدنیا میرود واگرمدینه‌را خالی بگذاریم‌خلافت امیرالمؤمنین(ع) مستقرخواهدشد

پس کسی نزد عایشه فرستادند وازحال پیغمبر(ص) استبصار نمودند عایشه پیغام فرستاد که‌پیغمبر را از این مرض بهبودی نخواهد بود منافقین که این پیغام را شنیدند بمدینه مراجعت نمودند خبر بآن بزرگوار دادند فرمود آگاه باشید که من از این مردم واز اینقوم برائت میجویم ودر بیست و هشتم صفر همان سال یازدهم هجری حضرت پیغمبر(ص)ازدنیا رحلت فرمودچنانچه درفصل‌سوم‌ذکرشد

فصل یازدهم

در تاریخ ولادت باسعادت خاتم‌الانبیاء (ص)نسبت بتواریخ ولادت بعضی‌ازانبیاء عظام وبعضی ازبزرگان اهل‌عالم چنانچه ازبعضی‌کتب تواریخ معتبره مستفاد میشود

بدانکه ولادت باسعادت آن بزرگوار ششهزار وصد و شصت و سه سال بعد از هبوط‌حضرت آدم(ع) بوده بسنهٔ شمسی

واما بسنهٔ قمری تقریباً ششهزار وسیصد وپنجاه‌وپنج‌سال‌قمری وهفت ماه میشود چون هر سی و دوسال شمسی تقریباً سی و سه سال قمری می‌شود و حضرت آدم (ع) نهصد و سی سال در دنیا زندگانی کرد

و در **درالمسلوك** استکه مدفن آن بزرگوار در مسجد خیف است وگفته می‌شود در جبل ابوقبیس است

واز اخبار معتبره استفاده می‌شودکه‌در نجف اشرف است وحضرت حواء بعد از فوت حضرت آدم(ع) فوت‌شد وقبرش ایضا درجبل ابوقبیس است

و **ولادت** حضرت پیغمبر(ص) پنجهزار وهشتصد و هشتاد وسه سال بعداز ولادت شیث هبةالله بن آدم بود و حضرت شیث نهصد و دوازده سال دردنیا زندگانی کرد وقبر جناب شیث درخارج شهر موصل است چنانچه قبرجرجیس پیغمبر(ص) در خود شهر مزبور است و قبر جناب دانیال پیغمبر(ص) در **شوش** است و شوش از توابع شوشتر است و پنجهزار و سیصد و سی وسه سال بعد از ولادت حضرت ادریس (ع) بود

و اسم شریف ادریس اخنوخ بن یاردبن مهلائیل بن قینان بن انوش‌بن شیث بن آدم صفی‌الله بود که بین حضرت ادریس و حضرت آدم (ع) شش‌پدر فاصله بود و جناب ادریس (ع) مسمی بود بمثلث چون هم پیغمبر بود وهم سلطان وهم حکیم و او اول‌کسی بودکه استخراج کرد علم‌حکمت وعلم نجوم وعلم ریاضیات وحکمت طبیعی والهی را واو اول‌کسی بودکه بقلم خط نوشت و معروف است که‌اول‌کسی بودکه خیاطی‌کرد

و جناب ادریس در سن سیصد وشصت وپنج‌سالگی بآسمان عروج فرمود و چهار هزار و پانصد و یك سال بعد از ولادت حضرت نوح نجی‌الله بن ملك‌بن ادریس بود که بین حضرت نوح (ع) هشت‌پدر بود کذافی‌الناسخ

و در **کتاب سبائك الذهب** است که اجماع علماء هست که خداوند قرار داد بعد طو[illegible]

جمیع خلقتش‌را ازصلب‌حضرت نوح وعمر آن‌جناب‌را مختلف‌فرموده‌اند

و در **درالمسلوك ازابن عباس** (ره) روایتکرده که عمر آنجناب هزار و چهارصد سال بوده و دویست و پنجاه سال قبل‌از بعثت و نهصد و پنجاه سال بعد البعثة و قبل الطوفان و دویست سال بعد ازطوفان وقبر جناب نوح درنجف اشرف است ودوهزار وهشتصد وچهل سال بعد از ولادت حضرت ابراهیم خلیل‌الله(ع) بود

و عمر شریف حضرت ابراهیم صد و هشتاد سال بود و قبر شریف آن بزرگوار وقبرحضرت اسحق‌بن ابراهیم و جناب ساره خاتون زوجهٔ ابراهیم در شهر الخلیل استکه نزدیکی بیت المقدس معروف‌است وازشهر مزبور تاکنعان قریب‌نیم‌فرسخ‌است

و حضرت ابراهیم پسر تارح بود بالحاء المهمله و قیل بالمعجمه و تارح‌بن شاروح بن ارغو بن فالغ‌بن عامر بن شانح بن ارفخشد بن سام‌بن نوح بود که بین حضرت ابراهیم و حضرت نوح نه پدر فاصله بود کذافی‌الناسخ

پس بین حضرت ابراهیم وحضرت آدم ابوالبشر هیجده پدر فاصله بود

و در فقیه و غیر اوست که قبر حضرت اسمعیل‌بن ابراهیم ووالده‌اش حضرت هاجر وجمعی از انبیاء درمیان حجر اسمعیل است در مکهٔ معظمه و در نزدیکی زنجانست قبریکه منسوبست بابوالعرب قیداربن اسمعیل‌بن ابراهیم و دوهزار وششصد سال بعد از ولادت حضرت یعقوب‌بن اسحق‌بن ابراهیم بود وعمر حضرت یعقوب صدوچهل وهفت‌سال بود وقبر حضرت یعقوب و حضرت یوسف‌بن یعقوب نیز درشهرالخلیل معلوم است

و دو هزار وپانصد و چهل و هفت سال بعد از ولادت حضرت شعیب پیغمبر ابوالزوجه حضرت موسی بوده وعمر شعیب پیغمبر دویست و بیست سال وقبر شریف آن بزرگوار دربیت المقدس است وبلعم باعور برادرزادهٔ شعیب بود

و دوهزار وچهار صد وپانزده سال بعد از ولادت موسی کلیم‌الله (ع) بود و حضرت موسی و برادرش هرون پسران عمران‌بن مصهر بن ناهث‌بن لاوی‌بن یعقوب‌بن اسحق‌بن ابراهیم خلیل‌الله بودند

و در **مجمع البیان** استکه حضرت موسی (ع) شش‌ماه ازهرون کوچکتر بود وعمر شریف حضرت موسی صدوبیست سال‌بود وقبرشریفش در شش‌فرسخی بیت‌المقدس است وعوج‌بن عنق بدست موسی بدرك رسید

و دو هزار وسیصد ونود سال بعداز ولادت حضرت یوشع‌بن نون وصی حضرت موسی (ع) و خواهرزادهٔ حضرت موسی بود وعمر شریف یوشع صد وبیست سال بود وقبر شریف آن‌جناب‌درکفر حارس‌است که دهی‌است ازشام ودرخارج کاظمین قبلهٔ مسجد براثا نیز قبریست منسوب به یوشع

و هزار و هشتصد وسی سال بعداز ولادت حضرت داود پیغمبر (ع) بود و عمر شریف حضرت داود هفتاد سال بود

و هزار وهفتصد وهفتاد ودوسال بعد از ولادت حضرت سلیمان پیغمبر (ع) بود و عمر شریف آنبزرگوار پنجاه و یکسال بودوقبرشریف حضرت‌داود وسلیمان(ع) دربیت‌المقدس‌است

و هزاروهفتصد ونودسال بعدازظهور حضرت لقمان بود ومدت عمرشریفش دویست سال بود و قبر شریفش در ایله‌است که‌شهری‌است درکنار دریای قلزم وگفته‌شده‌که اواخر حجاز واول‌شاماتست واوشهر یهودیانست وازعمال فلسطین است

و در روضاتست که قبر حضرت لقمان درطبریه است که‌سه‌منزلی شام‌باشد

و ایضاً در روضاتست که از تلامذهٔ لقمانست جاماسب برادر گشتاسب و جاماسب در علم نجوم ماهر بود ودرفارس مدفونست

و ایضاً از تلامذه لقمانست فیثاغورث و در علم موسیقی او بسیار ماهر بود و بقراط حکیم شاگرد جاماسب است و سقراط حکیم تلمیذ بقراطست وافلاطون حکیم تلمیذ سقراطست و ارسطو تلمیذ افلاطونست و بلیناس حکیم تلمیذ ارسطو است و جالینوس حکیم تلمیذ بلیناس و بطلیوس حکیم تلمیذ جالینوس‌است انتهی

وهزار و چهار صد وسی وپنج سال بعداز ظهور یونس‌بن متی بوده ومتی اسم مادر حضرت یونس (ع) بود و احدی از انبیاء مشهور باسم مادرشان نبود مگر جناب یونس و حضرت عیسی بن مریم کذافی درالسلوك وتاریخ گزیده لکن درناسخ نوشته که متی اسم‌پدر یونس است

و شیخ صدوق (ره) از حضرت صادق (ع) روایتکرده که‌داود عرضکرد پروردگاراخبر بده مراازقرین و رفیقم دربهشت وحی رسید که‌قرین تو دربهشت متی پدریونس‌است داود (ع) اذن گرفت که دیدن کنداورا پس داود (ع) با سلیمان‌فرزندش رفتند بسراغ متی‌دیدندمنزلش‌از سعفخرماست سؤال کردند از وی گفتندبازارهیزم فروشان‌است آمدند دیدند جمعی‌حاضر ومنتظرند سؤال کردند از متی‌آن جماعت‌گفتند ماهم منتظر ایشان میباشیم‌نشستند تا وقتیکه جناب متی آمد و بالای سرش پشتهٔ هیزمی بودفریاد زدکه‌کیست بخرد ازمن جنس طیبم‌را به پول طیب بعضی از آن جماعت او را خریداری‌نمودند.

بعد حضرت داود وحضرت سلیمان بوی سلام‌کردند جناب متی این دو بزرگوار را برد بمنزل خود ودر بین‌راه قدری طعام خرید وبرد بمنزل وآردکرد ونان پخت وبجهت این دوبزرگوار حاضر نمود باقدری نمك وبك مطهره آبی وخود هم نشست و باایشان مشغول غذا خوردن شد در هر لقمهٔ وقت بر داشتن بسم‌الله می‌گفت و بعد از فرو بردن الحمد لله می‌گفت بعد عرضکرد پروردگارا بکه نعمت دادهٔ بمثلی‌که بمن نعمت کرامت فرمودی چشم وگوش وقوت دادی تا آنکه رفتم بسوی گیاهی که من نکاشته بودم و محافظت نکرده بودم اورا آوردم فروختم و از ثمن او نانیکه من نه زراعت اورا کرده بودم ونه زحمت اورا کشیده بودم اوراغذای من فرمودی وبمیل و شهوت آن‌غذارا خوردم این راگفت وگریه‌کرد حضرت داود بسلیمان گفت ای‌پسر برخیز برویم که من بندهٔ شاکرتراز این ندیده‌ام سزاوار استکه منزلت بلندی در بهشت داشته باشد، وقبر جناب یونس معلوم نیست‌چون در شریعهٔ‌کوفه قبه‌ایست منسوب باشان، و ابن طاوس درضمن آداب کوفه زیارتی برای ایشان ذکر کرده و در شرقی دجله کنار شهر موصل در بالای تپهٔ صحن و مسجد و قبه وقبر و ضریحی‌است منسوب بایشان **ودرتحیة‌الزائر** حاجی نوری نورالله مضجعه میفرماید مظنون‌همین‌است ودربیت‌المقدس نیزقبه وقبری است منسوب بایشان :

وهزار وسیصد وچهل ودوسال بعد ازظهورعدنان بن‌ادد بن‌ازدر بن همیسع بن نبت‌بن‌حمل بن‌قیدار بن اسمعیل‌بن ابراهیم‌خلیل بود که بین جناب‌عدنان وحضرت‌ابراهیم هفت‌پدر واسطه بود کذافی‌الناسخ وعدنان جدبیستم‌حضرت پیغمبر است‌و بین‌عدنان‌وحضرت آدم بیست‌وشش پدرفاصله بود**وهزار** وصد و چهل سال بعدازظهور زردشت‌حکیم بود که مجوسیان اورا پیغمبر میدانند وبعضی گفتند که اصل زردشت‌از

آذربایجان بوده ودر علم نجوم مهارت تامی داشت و مدتی از آنجا مسافرت اختیار نمود باحکماء هند و روم و مصر صحبت نمود و ازایشان نیرنجات و طلسمات آموخت و در زمان گشتاسب ادعای پیغمبری کرد کتاب نوشت دبستان نام نهاد که هیچکس آنرا نیفهمد و مدعی آن بود که سخن خدا را کسی نیفهمد بغیر رسول خدا و بعد اورا تفسیر نمود مسمی بزند دومرتبه اورا تفسیری نمود مسمی به پازند ودر سال سوم ازسلطنت گشتاسب ظاهر شد

و نهصد وهشتاد و چهارسال بعد از ظهور افلاطون حکیم بود و عمر افلاطون هشتاد و یك سال بود ودر ماکادونیه که از بلدان یونانست مدفونست واو استاد ارسطو است که ارسطوطالیس نامند و او را معلم اول گویند و عمر ارسطو شصت و هشت سال بود قبرش در اصطاغیر است که از اراضی یونانست

و هشتصدوهشتاد ویکسال بعدازظهور نضر بن کنانه جددوازدهم پیغمبر(ص) الملقب بالقریش بود و پانصدوهشتاد وشش سال بعدازظهورحضرت زکریای پیغمبر «ع» بودوقبر زکریادرشهرحلب معروف استچنانچه قبر پسرش یحیی بن زکریا در بیروت است.

و **پانصد** و هفتاد و هشت سال بعداز ولادت حضرت عیسی بن مریم روح‌الله (ع) بود و مریم دختر عمران بن ماتان بود و ماتان به بیست و هفت پدر میرسد به یهودبن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل الرحمن و بین عمران پدر مریم و عمران پدر موسی کلیم‌الله هزار و هشت سال فاصله بود کذافی تفسیر الصافی

و **پانصد** و چهل و هفت سال بعداز عروج حضرت عیسی بن مریم بودبآسمان وقبر حضرت مریم در بیت‌المقدس معروف است چنانچه محراب مریم و محراب حضرت زکریا و کرسی حضرت سلیمان که درآنجا خدارا یاد میکردند در بیت‌المقدس است و در دوفرسخی بیت‌المقدس دهی است که اورا ناصرةالجلیل مینامند ولادت حضرت عیسی(ع) آنجابود و ترسایان‌را ازاینجهت نصرانی گویند،

و **پانصد** و نوزده سال بعد از وفات حضرت کعب بن اوی جدحضرت پیغمبر(ص) بود.

و **سیصد** و بیست ودوسال بعداز ظهور اصحاب کهف بود.

و **سیصد** وشانزده سال بعد از جلوس شاپور ذوالاکتاف بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن هرمز بن شاپور بن اردشیر بود که اردشیر اول سلطان از طبقه چهارم از سلاطین عجم است که آنها را ساسانیان گویند

و **چهل ویك** سال بعد از ظهور مزدك بود و او در زمان سلطنت قباد دعوی پیغمبری نمود ومال و زن همه را مشترك گردانید. کذافی تاریخ گزیده وانوشیروان بن قباد اورا بقتل رسانید **وچهل** و پنج سال بعداز جلوس انوشیروان عادل بن قباد بود و بلاش وجاماسب هرسه پسران فیروزند فیروزو هرمز پسران یزدجردبن بهرام گور ابن یزدجردبن بهرام بن شاپور ذوالاکتاف میباشند

ومخفی نماناد که جمیع این سنوات سنه شمسی است نه سنهٔ قمری و سنهٔ شمسی عبارت است ازسیصد وشصت وپنج‌روز و پنجساعت وچهل‌وهشت دقیقه‌وپنجاه ویك ثانیه که ازشش‌ساعت، یازده‌دقیقه ونه ثانیه کمتر است **وسنهٔ** قمری غالباً سیصد وپنجاه وچهار روز است چون غالباً سنهٔ قمری شش ماه سلخ دارد وشش‌ماه سلخ ندارد و ممکن است چهارماه متوالی سلخ داشته باشدوزیاده براین دیده نشده ونیز ممکن‌است سه ماه متوالی سلخ نداشته باشد وزیاده براین دیده نشده

پس هرسی وسه‌سال قمری سی‌ودوسال شمسی میشود تقریباً

فصل دوازدهم

درذکر قبور شریفه معصومین و بزرگان ازعلماء که درمکه وطائف موجود است

بدانکه ازسعادات عظیمه است دفن درحرم‌الله و مکهٔ‌معظمه، شرافت مکهٔ معظمه برهمه مسلمین معلوم‌است چون‌مکه منسوب‌است‌بذات مقدس احدیت و حرم‌الله‌استو از اول‌مرکزشیعه بوده .ابن‌حجر مکی‌دراوایل کتاب‌صواعق‌می گویددرماه‌رمضان‌سنهٔ نهصدو پنجاه‌درمکه‌معظمه‌شیعیان‌ورافضه‌زیاد بودند .

ودر بعضی ازمجامع است ان‌الشرفاء کانوا من‌قدیم الایام فی‌الحرمین الشریفین‌وما بینهما من الشیعة الامامیة ولم یوجد من‌غیرهم الاالشاذالنادر

در مزار بحار از محاسن برقی روایت کرده از عبدالله‌بن هرون‌بن خارجه گفت شنیدم از حضرت صادق(ع) که میفرمود من دفن فی‌الحرم امن من‌الفزع الاکبر یوم‌القیمة قلت من برالناس وفاجرهم قال(ع) من برالناس وفاجرهم

وایضاً ازمحاسن ازحضرت صادق (ع) روایتکرده قال (ع) من‌مات بین الحرمین بعثه‌الله فی الامنین یوم‌القیمة اما ان عبدالرحمن بن حجاج وابا‌عبیده‌منهم (اقول) عبدالرحمن بن حجاج ظاهراً عبدالله الرحمن‌بن حجاج‌البجلی الکوفی‌است

ودر رجال کبیر استوکان ثقة‌ثبتاً وجیها وکان وکیلا لابی عبدالله الصادق (ع) وکان‌ابوعبدالله (ع) یقول یاعبدالرحمن‌کلم اهل‌المدینة فانی‌احب ان‌یری فی‌رجال‌الشیعه مثلک

ودر دارالسلام نقل کرده‌که **جناب علام فهام شیخ مهدی ملاکتاب** که از معاریف و بزرگان علماء نجف اشرف و صاحب‌کرامات و خوارق عادات بودعزم زیارت بیت‌الله الحرام نمود شخصی از بزرگان علماء بایشان عرض کرد اگر روز عرفه بزیارت حضرت سیدالشهداء (ع) مشرف شوید ثواب حج وزیارت رادرك خواهید فرمود

جناب شیخ‌مهدی درجواب‌فرمود مرا وادارنکرد براین‌عزم مگردوامر

اول اشتیاق بباغ بهشتی که در اخبار وارد است که آن بـاغ بهشتی مختص است بکسی که در راه مکه از دنیا برود و شاید من در ذهاب یا ایاب از دنیا بروم و بآن‌قصر بهشتی‌فائزشوم، دوم اشتیاق فائزشدن بملاقات حضرت بقیة‌الله فی‌الارضین‌حضرت‌حجة بن‌الحسن(ع) ومجتمع شدن باآنحضرت درمکان واحد درعرفات چون دراخبار وارداست که‌آن بزرگوار همه‌ساله حاضر می‌شود درعرفات الی آخر وانصافاً بزرگتراز همه فیضهای حج‌درك در عرفات است هم مجلس شدن باحضرت‌حجة‌الله(ع)را

وبدانکه روایت‌بسیار غریبی‌در باب وقوف‌درعرفات وارد‌شده

و در فروع کافی از حضرت صادق (ع) روایتکرده که شخصی از پدر بزرگوارم سؤال کرد در حالتیکه از عرفـات مراجعت میکرد عرضکرد یابن رسول‌الله (ص) آیا خداوند دعای تمام این خلق را اجابت میفرماید پدر بزرگوارم فرمود احدی باین موقف توقف نمی‌کند مگر آنکه خداوند او را بیامرزد اعم از آنکه مؤمن باشد یاکافر و آنها سه‌درجه هستند مومنی هست‌که خداوند گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و او را از آتش جهنم آزاد فرماید و این است قوله تعالی ربنا آتنافی‌الدنیا حسنه وفی‌الاخرة حسنة وقناعذاب‌النار اولئك لهم‌نصیب مما کسبوا والله‌سریع‌الحساب

ومؤمنی هست‌که خداوند گناهان‌گذشته او را بیامرزد و گفته شود باو‌که در مابقی از عمرت عمل نیکوی بجای آور و اینست قوله‌تعالی «فمن تعجل فی‌یومین فلا اثم علیه و من تأخر فلا اثم علیه لمن‌اتقی- الی ان‌قال (ع)»وکافری‌هست‌که باین‌موقف توقف بنماید بجهت طلب زینت دنیا اگر توبه

کنداز شرك خداوند گناهان اورا بیامرزد واگر توبه نکند از شرك خداوند اجر او را خواهد داد در دنیا و اورا محروم از اجر وقوف دراین موقف نخواهد فرمود واین است قوله تعالی من كان يريد الحيوةالدنيا و زينتها نوف اليهم وهم فيها لايبخسون اولئك ليس لهم في الاخرة الاالنار وحبط ماصنعوا فيها و باطل ماكانوا يعملون

اما قبور بزرگانی که درمکهٔ معظمه وحوالی واطراف آنست

منها قبر جناب اسمعیل بن ابراهیم خلیل است وقبر والدهٔ ماجده‌اش جناب هاجر که قبر هردو درمسجدالحرام میان حجر اسمعیل است واولا هاجر درمیان حجر اسمعیل دفن شد بعد جناب اسماعیل نزد مادرش مدفون شد

و منها قبور شریفهٔ هفتادنفر از انبیاء بین رکن‌یمانی ورکن عراقی است که رکن‌حجرالاسود باشد چنانچه در هدیةالزائرین است « وفی لئالی الاخبار عن ابی‌عبدالله (ع) قال دفن مابین‌الرکن الیمانی والحجرالاسود سبعون نبیاً اماتهم‌الله جوعا»

ودر ناسخ است که قبر جناب صالح پیغمبر (ع) درمکهٔ معظمه بین رکن ومقام است

ومنها قبور شریفهٔ جناب عبدمناف وجناب عبدالمطلب وجناب ابوطالب و جناب خدیجهٔ کبری و قبور مقدسهٔ این چهار بزرگوار درمکهٔ معظمه در قبرستان معلی است که معروف است به قبرستان ابوطالب ومعلوم ومعین است

ودر مصباح‌المتهجدین است که حضرت‌عبدالمطلب در روز دهم ربیع‌المولود ازدنیارحلت فرمود وجناب ابوطالب درروز بیست‌وششم رجب‌المرجب ازدنیا رحلت فرموده انتهی

ودر اخبار خاصه است که وفات جناب خدیجهٔ کبری سه‌روز بعد از وفات جناب ابوطالب است پس وفات مخدره درروز بیست‌ونهم رجب‌المرجب بوده سه‌سال یا یکسال قبل‌از هجرت

وبدانکه فرقه حقهٔ شیعه اتفاق فرموده‌اند برطهارت این بزرگواران از نجاست شرك‌و كفر وخدمات جناب ابوطالب وجناب عبدالمطلب وجناب خدیجهٔ کبری بوجود مقدس پیغمبر (ص) معلوم و کوششهای ایشان درترویج دین اسلام برهمه‌کس واضح است

و بدانکه درنزدیك مقبره جناب خدیجه کبری بنای عالی و مقبره و ضریحی است که اهل مکه اورا نسبت میدهند بقبر جناب آمنه بنت وهب والدهٔ ماجدهٔ حضرت پیغمبر (ص) ولیکن‌معلوم‌نیست که قبر آن مخدره درآن موضع‌باشد بلکه ظاهراً در ابواء است که‌بین مکه ومدینه است

و علامهٔ مجلسی (ره) **در بحارالانوار** میفرماید مدفن جناب عبدالله وآمنه ابوین حضرت پیغمبر (ص) معلوم نیست دراین ازمنه وما مطلع نشدیم بر مدفن ایندو بزرگوار

و منها قبرالشیخ‌المعظم الشیخ محمد مصنف شرح استبصار ابن المحقق الشیخ حسن صاحب المعالم ابن شیخ زین‌الدین الشهید الثانی ولادتشان در سنه نهصد وهشتاد بود و رحلتشان شب دو شنبه دهم ذیقعدةالحرام سنهٔ هزاروسی بوده ودر قبرستان معلی دفن شد نزدیك قبر خدیجهٔ کبری(ع)

و در مستدرك است که از زوجه‌اش نقل شده که در لیلهٔ رحلت از جنازه شان صوت قرآن تا صبح میشنیدند و فرمود سلطان عراق مکرر کاغذ نوشت و ایشان را از مکه طلب کرد که برود بعراق در کمال لطف و نواضع مخارج بجهت راه معین‌کرد که بایشان بدهند و ایشان اباء فرمودند بعضی از اصحابشان عرضکردند اگر نمیروید اقلا جواب کاغذشان را بنویسید فرمود اگر کاغذبدون دعا بنویسم لایق بشأن او نیست واگر دعا بنویسم نهی داریم از دعاکردن‌بامثال او بعدکه‌خیلی‌الحاح و التماس کردند جوابی بنویسند بعدالتأمل فرمود حدیثی وارد شده که جائز است دعا نمودن از برای‌این‌اشخاص‌بطلب‌هدایت کردن‌و کاغذی‌در جواب سلطان‌نوشت و از برای‌او طلب هدایت‌فرمود

ومنها قبر جناب شیخ زین‌الدین بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن الشهید الثانی
ودر مستدرك است که ایشان سنهٔ هزار و نه متولد شد ودر سنهٔ هزار وهفتاد و سه در مکهٔ معظمه از دنیا رحلت فرمود ودر نزدیکی قبر والد ماجدش در قبرستان معلی دفن شد

و ایشان برادر شیخ علی بن شیخ محمد است صاحب حاشیه برشرح لمعه که از تلامذه مرحوم شیخ بهائی است

و در روضات در ضمن ترجمهٔ **شیخ زین‌الدین** فرموده « کان عالماً فاضلا متبحراً ثقة صالحاً عابداً ورعاً شاعراً »

و تلمذ اوخدمت پدرش محمد وخدمت مولی محمدامین استرابادی بودمو تصنیفی ابداً ننوشت ازشدت احتیاط واز خوف شهرت

و مخفی نماناد که جناب شیخ حسن صاحب معالم که پدر شیخ محمد و پسر شیخ زین‌الدین شهید ثانی است عم وخال گرام جناب آقا سیدمحمد صاحب مدارك ست چون پدر صاحب مدارك السید الزاهد العابدعلی الحسینی الموسوی دختر شهید ثانی را تزویج کرد وازآن مخدره متولدشد سیدمحمد صاحب مدارك وشهید ثانی والدهٔ آقاسیدعلی را مرحوم شهیدثانی تزویج فرمود و از او متولد شد جناب شیخ حسن و این دو بزرگوار خدمت مقدس اردبیلی و ملاعبدالله یزدی تلمذ نمودند

و جناب شیخ حسن در قریه جبع که محل تولدش بود در اول محرم سنه هزار و یازده هجری از دنیا رفت درسن پنجاهودوسالگی وهمانجا دفن شد

و جبع از قراء جبل عامل است واینحو بزرگوار بزیارت مشهد مقدس مشرف نشدند که مبادا مکلف شوند بدیدن شاه عباس اول وحال آنکه اعدل سلاطین شیعه بود

واما شیخ زین‌الدین شهید ثانی را درمملکت قسطنطنیه یا درطریق قسطنطنیه بجهت عناد مذهبی شهید نمودند درسنهٔ نهصدوشصت‌وشش درسن پنجاه‌وچهارسالگی

و بعضی از معتمدین نوشتند که شهید ثانی را در مکه معظمه بامر سلطان سلیم گرفتند در پنجم ربیع‌الاول سنهٔ خمس وستین وتسع مأة وچهل روز اورا درمکه‌معظمه حبس نمودند بعد از راه دریا بردند بقسطنطنیه و درمیان دریا اورا کشتند وسه‌روز بدنش افتاده بود بعدبدن شریفش را میان دریا انداختند

و بدانکه در بیت شهید ثانی سه نفر مسمی به **شیخ زین‌الدین** بودند و سه نفر مسمی به **شیخ علی** الکبیر والاوسط والصغیر وتمامشان از مبرزین علماء وفضلا بودند

اما شیخ زین‌الدین الکبیر اسم خود مرحوم شهید ثانیست وشیخ زین‌الدین اوسط شیخ زین الدین محمدبن الحسن بن الشیخ زین‌الدین الشهید بود المدفون مع ابیه فی المکة المعظمة وشیخ زین‌الدین الصغیرشیخ زین‌الدین بن شیخ علی بن محمدبن حسن بن زین‌الدین الشهید بود

واما شیخ علی کبیر الشیخ علی بن شیخ حسن بن زین‌الدین الشهید برادر شیخ محمد بن شیخ حسن بود و شیخ علی اوسط الشیخ علی بن محمد بن الشیخ حسن بن الشیخ زین‌الدین الشهید بود صاحب مصنفات کثیره مثل کتاب درالمنظوم و درالمنثور وحاشیه برشرح لمعه وایشان دراصفهان از دنیا رفته در سن نودسالگی درسنه هزاروصدوسه

و شیخ علی صغیر شیخ علی بن زین‌الدین بن محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین‌الدین الشهید

الثانی رحمة‌الله علیهم

ومنها قبر العالم‌المتبحر **آقامیرزا محمدبن علی‌بن ابراهیم الاسترابادی** صاحب رجال کبیرالمسمی بمنهج‌المقال ورجال متوسط ورجال صغیر وصاحب آیات الاحکام

و مرحوم **استاداکبر آقای بهبهانی** تعلیقهٔ بر رجال کبیرشان نوشته رحلتش در سیزدهم ذیقعده سنهٔ‌هزار و بیست وهشت بود ودرقبرستان معلی دفن شد

ودر مستدرك از مرحوم مجلسی در اول بحار واز مرحوم آقای بهبهانی در تعلیقه‌شان بکتاب منهج‌المقال وجمعی دیگر نقل‌میکندکه ازایشان تعبیر بسیدکرده‌اند

وازشیخ سلیمان‌بحرانی نقل‌کرده قال‌هو مولاناخاتم المحدثین‌میرزا محمدبن علی‌استرابادی الحسینی قدس سره

ومجلسی درسیزدهم بحار نقل می‌کند که جماعتی از سید سند آقا میرزا محمد استرابادی نقل کرده‌اند که گفت شبی من مشغول طواف بیت‌الله بودم ناگاه جوان خوش سیما و صبیح المنظری آمد ومشغول طواف شد پس چون نزدیك شد بمن دستهٔ‌گل قرمزی درغیر اوانش بمن لطف‌کرد من گرفتم و بوئیدم عرضکردم ایندستهٔ‌گل‌از کجاست ای‌سید ومولای من؟ فرموداز خرابات است بعدغایب شد آقا ازمن واورا من ندیدم

و **بعضی** اسناد اینواقعه را بشیخ محمد سبط شهید ثانی میدهند که سابقاً ذکر شد و شاید از برای هردو اینواقعه واقع شده باشد

ومنهم محمد امین‌بن محمدشریف‌الاخباری الاسترابادی صاحب‌کتاب فوائد المدنیه‌شاگرد جناب آقامیرزامحمد استرابادی سابق‌الذکر وصاحب مدارك وصاحب معالم بود ودرسنهٔ هزار وسی و شش درمکهٔ معظمه ازدنیا رحلت فرمود ودرقبرستان معلی دفن‌شد

وصاحب روضات از ایشان تعبیر خوبی نمی‌کند لکن **علامه نوری** بر تعبیر سید صاحب‌روضات ایرادمیکند

ومنهم السیدالجلیل النبیل‌المحدث‌الامین **محمدمؤمن‌بن دوست‌محمدالحسینی** الاسترابادی الشهید المجاور بمکةالمعظمه صاحب‌کتاب الرجعة

و **در امل‌الامل** است که ایشان عالم و فاضل ومحقق وفقیه ومحدث بودند وشهید شدند و ساکن‌مکه بودند

و **در فیض‌القدسی** استکه ایشان داماد محدث خبیر محمد امین استرابادی بودند و از سادات عقیلیه هستند و شهادتشان درسنهٔ هزار وهشتاد وهشت بود درمکهٔ معظمه بدست اعداء دین و ایشان استاد **علامه مجلسی** (ره) بودند و علت شهادتشان این بود که در آن سالی که شیخ حر **عاملی** هم مشرف بود بمکهٔ معظمه جماعتی از اتراك خیلی از اعاجم شیعه را کشتند بجهة اتهامشان العیاذ بالله بتلویث بیت‌الله‌الحرام

و اجمالش آنستکه بعضی‌ازخدمه بیت‌الله‌الحرام ملتفت‌شد بتلویث بیت‌الله‌الحرام پس اطلاع داد باهل‌مکه،خواص اهل‌مکه وسرفایشان جمع‌شدند وگفتند این‌جسارت ازاحدی صادر نشده مگر ازرفضه و بایکدیگر عهدکردند که هرکه معروف است به‌تشیع اورا بکشند پس اتراك و بعضی از اهل مکه

جمع شدند در مسجد الحرام و در مسجد آنوقت پنج نفر ازمعارف شیعه بودند که از آنها بودسید محمد مؤمن استرابادی تمام آن پنج نفر را بقتل رسانیدند وشیخ حر عاملی بتوسل بعضی ازشرفاء مکه نجات یافت

ودرمستدرك استکه سیدمؤمن شخص‌مسن متعبد متزهد بود

و منهم السیدالشهید بایدی اهل السنة آقامیرزا زین العابدین بن نورالدین الحسینی الکاشانی

واین سید فقیه ومحدث وازجملهٔ تلامذهٔ ملامحمد امین استرابادی بود ودرمکه معظمه بعلت تشیع اورا شهید کردند

و او را در قبری که درحال حیوة خود مهیاکرده بود در قبرستان معلی درنزد قبر آقامیرزا محمد الاسترابادی و مولا محمد الاسترابادی دفن کردند و ایشان مؤسس بیت‌الله الحرام بودند بعداز انهدام

و خلاصهٔ اینواقعه چنانچه در مستدرك است آنست که روز چهار شنبه نهم شعبان سنهٔ هزار وسی و نه سیل عظیمی درمکهٔ معظمه داخل شد وآن سیل داخل جوف کعبه معظمه شد و بقدر یکقامت ویکوجب ودوانگشت معصومه آب درخانه کعبه ایستاد وبواسطهٔ آن‌سیل درمکهٔ معظمه‌چهار هزار ودونفر مردند

از آنجمله بود معلمی وسی‌طفل که در میان مسجد بودند وهمه هلاك شدند ودرفردای آن که روز پنجشنبه بود اطراف‌خانه کعبه منهدم‌شد

ومرحوم آمیرزازین‌العابدین گفت من متفکر بودم؛ که‌هرگاه مخالفون اساس بیت‌الله‌را بنهند هرآینه افتخار شیعه از بین میرود چون اساسش‌اولا ازحضرت‌خلیل‌الله بود بعدازخاتم‌النبیین(ص) بعداز حضرت زین‌العابدین(ع) درزمان حجاج چنانچه درجح‌کافی است پس من تضرع نمودم بدرگاه الهی که محروم نفرماید اهل ایمان‌را از این‌سعادت پس درآن‌ایام‌شخصی‌درخواب‌دید که‌جنازهٔ‌حضرت سیدالشهداء (ع)را درمقابل کعبه گذارده‌اند وحضرت پیغمبر(ص) بجنازهٔ آن بزرگوار نماز میخواند باجمیع‌انبیاء ومن‌هم خدمت حضرت پیغمبر(ص) حاضر بودم پیغمبر(ص) روکرد بمن وفرمود جنازه‌را بردار ودرجوف کعبهٔ معظمه دفن‌کن اینخواب راکه برای‌من نقل‌کرد فهمیدم امام‌را دفن نمیکنندمگر امام ومنصب دفن امام‌حسین(ع) حق امام‌زین‌العابدین‌است

و این اشاره استکه وضع اساس بیت‌الله که‌از مناصب آن بزرگوارانست تفویض بمن شده وقلبم مطمئن شد و در روز سه‌شنبهٔ سوم جمادی‌الثانیه هزار وچهل شروع‌کردند بخراب‌کردن تتمهٔ بناء واز عجائب الطاف الهی بمن این شد که‌وکیل و مباشرینی که سلطان روم فرستاده بود مرید من شدندکه هرچه من‌می‌گفتم ازاطاعت من خارج نبودند وتمام‌اطراف خانه کعبه‌را خراب‌نمودندمگر رکنی‌که درا‌وحجرالاسوداست ودرشب یکشنبه بیست‌ودوم جمادی‌الثانیه سنهٔ‌هزاروچهل رأیشان قرار گرفت که‌اساس بیت‌را درصبیحه‌آن بنیادنمایند

پس تضرع نمودم‌واز پروردگار سوال نمودم که مراموفق نمایدبموسس خانهٔ خود بنماید ومن متفکر بودم که‌باحضور شریف‌مکه وشیخ حرم وقاضی و وکیل‌وعلماء مکه وخدام بیت‌چگونه من‌موفق خواهم‌شد وقت‌سحر غسل‌نمودم وداخل مسجدالحرام شدم وچون وقت نمازصبح شدیکنفرازآنها بامر الهی حاضر نشدند مگرمباشر بعضی از عملجات

پس چون مباشر مرا دیدگفت یاسید زین‌العابدین « اقرءالفاتحه فقرأتها و دعوت بدعها بدعاء الموسوم بدعاء سریع‌الاجابة المروی فی الکافی اوله اللهم انی اسئلك باسمك العظیم‌الاعظم الاجل الاکرم المخزون المکنون الخ و دعوت السلطان ظاهراً و نوبت به‌الحجة عجل‌الله فرجه واخذت الحجر المبارك للرکن الغربی و ناولنی محمدحسین الابرقوئی وهو من‌الملحاء اول طاس فیه‌الساروج فطرحته فی‌زاویة‌الرکن‌الغربی وانتشرته وقلت بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ووضعت‌الحجر علیه فی موضع اساس ابراهیم (ع) وقد باشرت بنفسی مقدار ثلثة اذرع من جهة‌الارتفاع من تمام الاوض‌التی فیه‌المیزاب والحمدلله الی آخر ماذکره من کیفیة‌البناء»

و از مدفونین در قبرستان معلی است **عبدالله‌بن عمربن الخطاب** « وهو من‌العبادله الغمسة‌المطلحة‌عند اهل‌التسنن» وهم **عبدالله‌بن عمر و عبدالله‌بن زبیر و عبدالله‌بن عباس‌و عبدالله‌بن مسعود وعبدالله‌بن جعفر**

واما مدفونین درحوالی مکهٔ معظمه

منهم جناب میمونه بنت حارث‌بن جون زوجهٔ حضرت پیغمبر (ص) که درقبرستان**سرف** است وآن در دوفرسخی مکهٔ معظمه است

و منهم جناب آمنه بنت وهب والدهٔ ماجدهٔ حضرت پیغمبر (ص) و قبر ایشان در **ابواء** است وآن موضعی است بین مکه ومدینه

و حضرت پیغمبر (ص) چهارساله بودکه اینمخدره از دنیا رفت

و منهم جناب عبدالله‌بن عباس‌بن عبدالمطلب قبر ایشان در **طائف** است و **عبدالله بن زبیر** اورا از مکه اخراج‌کرد رفت بطائف ودر سنهٔ هفتاد و هفت هجری از دنیا رحلت فرمود درسن هشتاد سالگی

و منهم جناب عبدالله‌بن اسمعیل‌بن بزیع کـه از اصحاب حضرت باقر (ع) وحضرت صادق (ع) و موسی‌بن جعفر (ع) وحضرت امام‌رضا (ع) بود و قبر ایشان در **فیل** است وفیل قریهٔ است در نزدیکی مکه

و درجامع‌**اللطیف** فی‌فضل‌مکة والبیت‌الشریف‌**از زهیر** نقل‌کرده‌که قبر جناب حواء و شیث‌بن آدم درکوه ابوقبیس‌استو نقل‌شده‌که‌اینکوه افضل جبال مکه است و اقرب جبال‌است بمکه

ودرکتاب **عجائب‌المخلوقات** است‌که از خواص‌کوه ابوقبیس آنست‌که کسیکه درآن سر بریان شدهٔ ذبیحه بخورد از دردسر ایمن‌گردد

وبعد از جبل ابوقبیس افضل جبل حراء است‌که‌کوه ثور بوده باشد ودرآن جبل‌و پیغمبر(ص) مبعوث شد بنبوت ورسالت

و بعداز آن افضل غار ثور است‌که پیغمبر (ص) با ابابکر درآن پنهان شدند سه شبانه روز ازکیدکفار قریش و از غار ثور تا مکهٔ معظمه دو میل راه است

و در ارض فخ‌که اسم چاهی است دریك فرسخی مکهٔ معظمه تقریباً کشته شد **جناب حسین بن‌علی‌بن حسن بن حسن‌بن حسن بن‌علی‌بن ابیطالب (ع)**

واین بزرگوار بعداز موت **مهدی‌بن‌منصور دوانیقی** خروج فرمود درمدینهٔ طیبه‌درذیقعدهٔ سنهٔ صدوشصت هجری

ودر **مقاتل‌الطالبین**است‌که سبب خروج **حسین‌بن‌علی** صاحب فخ این بودکه خلیفه **هادی**

بن مهدی شخصی را والی مدینه کرد و او جانشینی داشت از اولاد عمر بن الخطاب و آن ملعون بسیار با اولاد علی بن ابیطالب (ع) اسائه و بدی کرد و حکم کرد که همه روزه حاضر شوند درمسجد جامع و با خلیفه نماز بخوانند

پس شیعیان اجتماع نمودند خدمت حسین بن علی صاحب فخ و آن بزرگوار خروج فرمود و مدینه راتصرف نمود باجمعی از سادات علوی و جمعی ازاهل بیت خود بقصد مکهٔ معظمه خارج شد .

ودر این سال بعضی از عباسیین با لشکر و جیش زیادی بقصد حج کردن خارج شده بودند پس چون بارض فخ رسیدند جیش عباسیین با آنها تلاقی نمودند ووقت نماز صبح روز ترویه سال صدوشصت و نه هجری مشغول محاربه شدند

پس لشکر عباسین حمله نمودند بلشگر حسین بن علی صاحب الفخ ودرآن حمله اکثر اصحاب آن بزرگواررا بقتل رسانیدند وبعد بخود آن بزرگوار حمله کردند تا آن بزرگوار را نیز شهید نمودند با جمعی و سرهای نازنینشان را از بدن جدا کردند و سرها را آوردند نزد موسی بن عیسی و عباس بن محمد العباسیین در حالتی که جمعی از اولادهای امام حسن (ع) وامام حسین (ع) حاضر بودند و حضرت موسی بن جعفر (ع) درآن مجلس تشریف داشتند

پس موسی بن عیسی از آنحضرت سؤال نمود که این سر حسین بن علی است ؟

فرمود بلی « اناالله و انا الیه راجعون مضی والله مسلما صالحاً صواماً آمراً بالمعروف ناهیاً عن المنکر ماکان فی اهل بیته مثله »

ودر عمدة الطالب از حضرت جواد (ع) روایت کرده که فرمود « لم یکن لنا بعد الطف مصرع اعظم من فخ »

و از تاریخ بیهقی نقل شده که در وقعهٔ فخ جناب حسین بن علی صاحب فخ با صدنفر از اصحابش کشته شد

و دعبل خزاعی در قصیدهٔ طولانی خود اشاره بهمین قضیه میکند

قبور بکوفان و اخری بطیبة واخری بفخ نالهاصلواتی

ودر بحار از حضرت باقر (ع) روایت میکند که پیغمبر (ص) در زمین فخ نازل شدند ونماز خواندند ودر رکعت دوم گریان شدند اصحاب هم گریان شدند

چون پیغمبر (ص) ازنماز فارغ شد فرمود بعداز رکعت اول جبرئیل نازل شد عرض کرد یامحمد ان رجلا من ولدك یقتل فی هذاالمکان و اجرالشهید معه اجر شهیدین

ایضاً در روایت است که حضرت پیغمبر (ص) باین مقام که رسید نماز خواند وفرمود « یقتل هیهنا رجل من اهل بیتی فی عصابة تسبق ارواحهم اجسادهم الی الجنة »

الحاصل ظاهراً قبر شریف تمام مقتولین در فخ درهمان زمین فخ باشد

خاتمه

در مستدرك از جامع الاصول ابن اثیر نقل میکند از حضرت پیغمبر (ص) که فرمودند « ان الله یبعث لهذه الامة فی رأس کل مأة سنة من یجدد لها دینها »

شاید مراد آنست که درسر هر صدسالی از برای تجدید و ترویج دین محمدی یکنفر از علماء و از سلاطین برانگیخته می‌شود و لابد است در مقام از ذکر دو امر

امر اول
در مجدد دین در رأس هر مائه ازعلماء اعلام

اما مجدد مأة اولی حضرت امام محمد باقر (ع) بودند و رحلت ایشان علی‌الاصح روز دوشنبه هفتم ماه ذیحجه سنه صد وچهارده هجری بود

و مجدد مائه ثانیه حضرت امام‌رضا (ع) بودند و رحلت ایشان سلخ ماه صفر سنه دویست وسه ویادویست ودو بود واحوالات ایندو بزرگوار درابواب آتیه‌ذکر خواهدشد انشاءالله

و مجدد مائه ثانیه جناب **ثقةالاسلام محمدبن یعقوب الکلینی** بود و آن جناب اخبار و احادیث **اصول اربع** مائه وغیره‌را مرتب نمود و از اول **کتاب طهارت** تاآخردیات هر حدیثی را در جای خود ذکر فرمود و احادیث **اصول** را نیز در ابوابی جدا ذکر فرمود و درمدت بیست سال **کتاب کافی** را جمع‌آوری فرمود وآن کتاب اضبط واتقن کتب شیعه شد

و ایشان درزمان سلاطین آل بویه بوده‌اند که سلطنت **عمادالدوله** باشد و او اول سلاطین آل بویه بود

ودر مستدرك ازنجاشی نقل‌فرموده که‌رحلت **جناب کلینی** دربغداد سنهٔ سیصد و بیست و نه بود سنهٔ تناثر نجوم ومقبره شریفه‌شان دربغداد ودر نزدیك جسرمعروفست

و درروضات استکه رحلت ایشان درماه شعبان‌سنهٔ مذکور بود

ودراین‌سال جناب علی‌بن محمد السمری که‌آخر نواب خاصهٔ‌حضرت **صاحب‌الامر** عجل‌الله فرجه بود از دنیا رحلت فرمود

وایضاً دراین‌سال علی‌بن‌بابویه القمی پدر شیخ صدوق ازدنیا رحلت فرمود

و مجدد مائة رابعة جناب‌علم الهدی **السیدالمرتضی** المسمی به **علی‌بن حسین‌بن موسی‌بن محمدبن ابراهیم بن موسی‌بن جعفر** (ع) بوده ولادت ایشان در سنهٔ سیصد وپنجاه و پنج بود و رحلتشان دربیست‌وپنجم ربیع‌المولودسنهٔ‌چهارصد وسی‌وشش بودومحل دفنشان گفته‌خواهدشد

و درشرح ابن‌ابی‌الحدید استکه شیخ مفید در خواب دیدکه صدیقه طاهره وارد شده براو وبا آن مخدره بود دونور دیده‌اش حسنین (ع) و تسلیم‌کرد ایندو فرزندش را بشیخ مفید وفرمود علمهما الفقه

از خواب متعجباً بیدار شد چون صبیحهٔ روز بعد شد داخل شد براو در مسجد فاطمه‌بنت‌الناصر وکنیزان دراطرافش جمع‌بودند بادوپسرش محمد رضی وعلی مرتضی

پس شیخ مفید ازجای خود حرکت‌کرد وبمخدره سلام‌کرد

مخدره فرمود یاشیخ « هذان ولدان قداحضرتهما الیك لتعلمهما الفقه»

پس شیخ‌گریه کرد و خواب حود را بجهت مخدره نقل کرد و تعلیم داد این دو آقازاده را و مفتوح شد برایشان ازانواع علوم و فضایل‌آنچه مشهوراست درآفاق دنیا.

مرحوم‌ثقةالاسلام نوری میفرماید والدهٔ ماجدهٔ این‌دوآقا **فاطمه بنت‌الحسین‌بن‌احمدبن حسن الناصر الاصم صاحب دیلم ابن‌علی‌بن حسن‌بن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن ابیطالب (ع)** بوده واین سه بیترا درروح‌وریحان **ازسیدمرتضی** نقل‌کرده :

عتبت علی الدنیا فقلت الی متی | اکابد هماً بؤسه لیس ینجلی
اکل شریف قد علی بجدوده | حرام علیه العیش غیر معلل
فقالت نعم یابن الحسین رمیتکم | بسهم عنادی حین طلقنی علی (ع)

و **بعضی** از علماء نوشته اند که مجدداً رأس مائة رابعه **شیخ مفید** المکنی به **ابی عبدالله** والمسمی **بمحمد بن محمد بن نعمان** استکه حضرت امام زمان (ع) دو یا سه توقیع شریف از برای او ارسال فرمودند

و در عنوان یك توقیع نوشته بود « للاخ السدید والولی الرشید الشیخ المفید ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان ادام الله اعزازه »

و کتبیکه این بزرگوار تألیف فرمودند و مناظراتشان باعلماء اهل خلاف **در کتب رجال** مسطور است

ودر روضات استکه تولدشان در یازدهم ذیقعدة الحرام سنهٔ سیصد وسی و شش یا سی وهشت بوده ورحلتشان درشب جمعهٔ سوم ماه رمضان سنهٔ چهارصد و سیزده بوده و **سید مرتضی** بجنازه شان نماز خواند ودررواق مطهر کاظمین دفن شد

وجناب سیدمرتضی وشیخ‌مفید نیز درزمان سلطنت **عضدالدوله دیلمی ابن رکن الدوله ابن عمادالدوله** بود که از سلاطین آل بویه بوده‌اند

و مجدد مائه خامسه **امین الاسلام ابی علی فضل بن الحسن الطبرسی** بود صاحب کتاب مستطاب **مجمع البیان** فی تفسیر القرآن المجید

و ایشان در عصر سلاطین **سلجوقیه** بودند مثل **الب ارسلان وطغرل بیك** و نحو آنها رحلتشان درشب عید قربان سنهٔ پانصد وچهل وهشت بوده در سن نودسالگی و مدفنشان درمیان قتلگاه مشهد مقدس معلوم است

وفی الروضات نقل انه دفن فی مغتسل الرضا وجهت تسمیه آن محل بقتلگاه آنستکه دراواخر دولت صفویه باشارهٔ **عبدالله خان افغان** آنجا قتل عام واقع شد لذا آن محل را قتلگاه نامیدند و پسر ایشان رضی الدین ابونصر حسن بن **فضل** صاحب **مکارم الاخلاق** است سبط ایشان **ابوالفضل علی بن حسن بن فضل** صاحب **کتاب مشکوة الانوار** است

و مجدد مائه سادسه سلطان المحققین **محمد بن محمد بن الحسن الطوسی** المعروف به **خواجه نصیر الطوسی** بود که وزیر **هلاکوخان بن تولی خان بن چنگیزخان** بود و چنگیزخان اول سلاطین **مغولیان** بود که اینها بعداز سلاطین **خوارزمشاه** در ایران سلطنت کردند وترویج نکرده احدی از علماء اعلام مذهب حقهٔ امامیه را بمثل **مرحوم خواجه نصیر** تولدشان در شنبهٔ یازدهم جمادی الاولی سنهٔ پانصد و نود و هفت بود و رحلتشان در آخر روز دوشنبهٔ یوم الغدیر سنهٔ ششصد و هفتاد و دو بود وقبرشان دررواق بالاسرحرم کاظمین معلومست

و مجدد مائه سابعه العلامة علی الاطلاق **حسن بن یوسف بن مطهر الحلی** بود الملقب به **آیة الله العلامة**

وازمستدرك استفاده میشود که **علامه** همشیره‌زادهٔ **مرحوم محقق** اول بوده

و **ایضاً** در علم اصول و فقه تلمیذ محقق بوده و در علم حکمت و کلام تلمذ نزد **مرحوم خواجه** نمود

و **مرحوم علامه** سبب شد از برای تشیع **سلطان محمد** الملقب به **شاه خدا بنده** ابن

غازان خان ابن اباقاخان ابن هلاکوخان ابن تولی خان ابن چنگیزخان واز ریاض العلماء نقل شده که جناب آیة‌الله ازتمام مردم ازهد و اتقی بود

وبدانکه ولادت علامه حلی درشهر حله بیست و دومماه رمضان سنهٔ ششصد وچهل وهشت بود ورحلتشان درشنبه یازدهم محرم‌الحرام سنهٔ هفتصد وشش بود وقبرشان در نجف اشرف معلومست

و مجدد مائه ثامنه الشیخ الشهید السعید محمدبن جمال‌الدین المعروف به الشهیدالاول بوده که تلمیذ فخرالمحققین پسر علامه حلی بوده دراوایل امرش وشهادتشان در نهم جمادی‌الاولی سنهٔ هفتصدو هشتاد و شش بود او درعصرسلطنت امیرتیمور خان بودکه اول سلاطین تیموریان است

و مجددمائه تاسعه الشیخ علی بن عبدالعال الکرکی العاملی بودشارح قواعدالاحکام المدعو بمروج المذهب الامامیه

وبعضی ازاهل تسنن اورامخترع مذهب‌شیعه میدانند

ودر حقش گفته شده که بعداز مرحوم خواجه نصیرطوسی(ره) احدی مثل محقق ثانی اعلاء اعلام مذهب جعفری‌را نکرد

و حکایت شده که درعهد شاه طهماسب بن شاه‌اسمعیل یکروز مرحوم محقق باسفیر روم که سنی بسیار متعصبی بود درمجلس سلطان حاضر بودند

سفیر بمحقق عرضکرد تاریخ اختراعی مذهب‌شیعه مذهب ناحق است که سنهٔ نهصدو شش‌میشود که در آن سنه شاه اسمعیل صفوی که اول سلاطین صفویه بود بسلطنت نشست که نسبش بحضرت امام موسی کاظم(ع) میرسد

و مقصود سفیرروم این بود که اختراع‌مذهب شیعه‌اززمان‌سلاطین صفویه بود

مرحوم محقق بداهتاً در جواب فرمود ما عرب هستیم و لسان ما برلغت عرب جاریست نه بر لغت عجم و درلغت عرب باید مذهب را اضافه‌کرد بضمیر متکلم وباید گفت مذهبنا حق نه مذهب ناحق که عجمی بشود

ودر روضات الجنات‌از تاریخ‌جهان آرا نقل‌کرده که جناب محقق ثانی در نجف اشرف در روز غدیر سنهٔ نهصد وچهل‌ازدنیا رفته در زمان شاه طهماسب و تاریخ رحلتشان مقتدای شیعه‌است وظاهراً قبرشان درنجف اشرف‌است ومحلش معلوم نیست

و پسرشان شیخ‌عبدالله کرکی تاریخ رحلتشان سنهٔ نهصد و نود وسه بوده و تاریخ آن ابن مقتدای شیعه‌است

ودر روضات استکه محل دفنشان درمشهد مقدس درمیان دارالسیاده مبارکه‌است

و مجدد مائه عاشره شیخ الاسلام و المسلمین بهاء الملة والدین محمد بن الحسین العاملی الشهیر بالشیخ البهائی بود ولادتش در بعلبك روز پنجشنبهٔ هفدهم محرم سنهٔ نهصد و پنجاه وسه بود و رحلتشان دوازدهم شوال سنهٔ هزار و سی ویك بوده وقبر شریفش در مشهد مقدس معروف‌است

و ایشان وزیر مرحوم شاه عباس اول ابن سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بود

و مجدد مائه حادی عشر البحرالمواج مولانا محمدبن باقربن محمدتقی بن مقصود علی الاصفهانی الشهیر بالمجلسی بود

و این بزرگوار خیلی ترویج فرمود مذهب شیعه را بلکه شاید ترویج ایشان کمتر از ترویج

خواجه نصیرالدین طوسی ومحقق ثانی نبوده

ودر مستدرك از تحفهٔ عبدالحق ناصبی نقل کرده که گفته « لوسمی دین الشیعه بدین المجلسی لکان فی محله»

و در دار السلام از مرحوم صاحب جواهر نقل کرده که فرمود مجلس بسیار بزرگی را درخواب دیدم که درآن جماعتی از علماء حاضر بودند و بردرب او جمعی از اصحاب ایستادهٔ بودند من اذن گرفتم و داخل شدم ناگاه دیدم جمعی از علماء متقدمین و متأخرین در آنمجلس حاضرند و در صدر مجلس علامهٔ مجلسی است تعجب کردم سؤال نمودم از بواب چرا علامهٔ مجلسی از همه مقدم تر نشسته ؟

جواب دادند چوندرنزد ائمه معروف است به باب الائمه

و جهت آنکه باین منزلت رسیده آنستکه در میان شیعه سنت نمود چاوش را از برای زوار

وازآقا احمدبن آقامحمد علی بن آقا باقرالبهبهانی درکتاب مرآت الاحوال نقل کرده که نیست بلدی از بلاد کفر که خالی باشد ازتصانیف مرحوم مجلسی

ونقل کرده یکوقتی جمعی میان کشتی نشسته بودندکه کشتی شان طوفانی شدپس اهل کشتی خود را بتعب زیادی بجزیرهٔ از جزایر کفار رسانیدند که در آن جزیره ابدا اثری از آثار اسلام نبود

پس شخصی آنهارا مهمان کرد ومعلوم شد که اینمرد مسلمانست

گفتند جمیع اهل بلد کفارند چه شدشما مسلمان شدید ؟

آنمرد رفت میان خانه اش و کتاب حق الیقین را آورد و گفت من و اهل بیتم ببرکت این کتاب مسلمان شدیم

ولادتشان سنهٔ هزار وسی وهفت موافق جامع کتاب بحارالانوار ورحلتشان روز بیست وهفتم ماه رمضان سنهٔ هزاروصد ویازده بودموافق بااین مصراع:

ماه رمضان که بیست وهفتش کم شد	تاریخ وفات باقر اعلم شد

وقبر شریفش دراصفهان معروف است

و ایشان درعهد شاه سلطانحسین بود که آخر سلاطین صفویه است

و مجدد مائه ثانی عشر معلم الفقهاء والمجتهدین مولانا آقامحمد باقربن محمد اکمل البهبهانی بودتولدش دراصفهان در سنهٔ هزار و صد وهفده یاهیجده بود ورحلت ... کربلاء معلی سنهٔ هزار ودویست وهشت بود ومرقد شریفش دررواق مطهر حضرت سیدالشهداء(ع) سمت پائین پای مقدس شهداء معلوم است

وایشان در عصر سلطان محمدخان قاجار ملقب به اخته ابن محمد حسنخان بن فتحعلی خان قاجار بود

و مجدد مائه ثالث عشر آیة الله الحاج میرزا محمد حسن الشیرازی ابن میرزا محمودالحسینی بود رحلتشان درسامراء در شب چهار شنبهٔ بیست وچهارم ماه شعبان سنهٔ هزار و سیصد ودوازده بود

وقبرشریفشان درنجف اشرف جنب باب طوسی معروفست

وایشان درعصر مرحوم ناصرالدین شاه قاجار ابن محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی ابن حسینقلی خان ابن محمدحسنخان ابن فتحعلی خان قاجار بود

امر دوم

در مجدد ومروج دین اسلام دررأس‌هرمائه ازسلاطین

بدانکه درکتاب تیمورنامه ازمیرسید شریف‌ که در عصر **امیرتیمور** بود مکتوبی نقل نموده که اتفاق علماء خلف براینست که‌در هرصدسالی بعداز حضرت‌ختمی مرتبت (ص)از برای‌رواج دین محمدی(ص) مجددی میانگیزد

در سرمائهٔ اولی مجدد دین محمدی (ص) **عمربن عبدالعزیز** بودکه‌چون دین اسلام‌بواسطهٔ لعن وطعن خوارج باميرالمؤمنین(ع) ضعیف شده بود او برطرف کرد وتجدید دین‌نمود

ودر سرمائه ثانیه مجدد دین محمدی (ص) **مأمون‌الرشید** بودکه‌هفتاد ودومذهب باطل‌رابر طرف ومنسوخ نمود وحضرت علی‌ابن موسی‌الرضا(ع) را بخراسان طلبید و ویرا ولیعهد خود قرار داد وباذن او درمملکت تصرف‌نمود

و در سرمائه ثالثه مجدد دین محمدی (ص) **مقتدر بالله عباسی** بود چون **قوم قرامطه** که رئیس ایشان **ابوطاهر** بود بمکه معظمه مستولی شدند و سی‌هزار محرم را در روز عرفه بقتل رسانیدند و حجر الاسود را از رکن خانه کعبه بر کندند و بلاد اسلام‌را خراب نموده قتل و غارت نمودند بابنجهة دین اسلام ضعیف شد **مقتدر بالله عباسی** شمشیر کشید وایشان را برانداخت ودین اسلام‌را رواج داد

و در سرمائه رابعه مجدد دین محمدی (ص) **عضد الدوله دیلمی ابن رکن الدوله ابن عمادالدوله** بود که بواسطه فسق و فجور مطیع لامرالله عباسی وظلمهای وی واتباعش‌دین اسلام ضعیف شده بود و در بلاد اسلام انواع فسق و منهیات شیوع یافته بود **عضدالدوله** او را معزول نمود وبسر وی **الطایع بالله** را ولیعهد خود گردانید **عضدوالدوله** خود مرج دین شد و رفع بدع را نمود .

ودر سرمائه خامسه مجدددین محمدی(ص)**سلطان سنجربن ملکشاه** بودکه**شیخ‌احمدجامی وحکیم سنائی** معاصر وی‌بودند وسلطان مریدآنها بود

ودر آن ایام ملاحده‌دین اسلام‌را ضعیف نموده بودند سلطان بقلع و قتل آنها مبادرت نمود ودراطاعت ومتابعت دین‌اسلام مبالغه نمود

ودر سرمائه سادسه مجدد دین محمدی (ص) **هلاکوخان‌بن تولی‌خان‌بن چنگیزخان** بود و او درسنهٔ ششصد وپنجاهٔ وسه‌دولت **اسمعیلیه** را منقرض‌نمود بعدعازم تسخیر بغداد شد وبهمراهی **مرحوم خواجه نصیر طوسی** بواسطه عداوتی‌که با **خلفای عباسی** داشت بدستیاری**محمدبن علقمی** که‌وزیر **مستعصم عباسی** بودبا **هلاکوخان** همدست‌شدند **وهلاکوخان** بغداد را تصرف نمود **ومستعصم‌بالله** خلیفه‌را ششم ماه صفر سنهٔ ششصد وپنجاه وشش که مطابق است باهندسه لفظ خون بقتل رسانید وسلطنت بنی العباس رامنقرض نمود و دین محمدی (ص) را ترویج کردوبدعت را ازبین‌زایل نمود

ودر سرمائه سابعه مجدد دین محمدی (ص) **سلطان‌محمدبن ارغون‌خان‌ابن ابغاخان‌ابن هلاکوخان ابن‌تولی‌خان ابن‌چنگیزخان** الملقب به **خدابنده** بودکه در اول شوال سنهٔهفتصد ونوزده ازدنیارفت(۱)

و چون بگوشش رسید که دین محمدی (ص) بمرتبهٔ ضعیف شده که در نماز بعد از شهادتین صلوات برمحمد وآل محمد نمیفرستند بمسجد جامع سلطانیه رفت وحکم‌کرد باحضار علماء اسلام

---

(۱) در ۷۱٦ بوده چنانکه در منتظم ناصری وغیره‌است وشاعرگفته: (از هفتصد و شانزده چونه‌ماه‌گذشت   ازتاج وکلاه وسروری‌شاه گذشت)(ج)

وازفضایل صلوات برمحمد وآل‌محمد سؤال کرد

علماء باتفاق گفتند بحکم خدای‌تعالی صلوات برمحمد وآل‌محمد باید فرستاد

وجمعی ازعلماء گفتند که امام‌شافعی نمازرا بدون‌صلوات برمحمد وآل‌محمد فاسد میداند

و جمعی گفتند که امام‌اعظم بدون صلوات مکروه میداند آنوقت از علماء سوال کرد که چرا بر آل سائرانبیاء صلوات نمیفرستند و بر آل خاتم‌النبیین باید صلوات‌فرستاد علماء ازجواب عاجزشدند سلطان گفت مرا دوجواب بنظرمیرسد

اولا چون دشمنان گفتند که پیغمبر (ص) ابترآست خداوند خود آنهاراابتر فرمود که نسل‌ایشان منقطع شد واگرهم باشدکسی ایشانرا نمیشناسد ونام ایشان‌را نبرد

واما ذریه پیغمبر(ص) اینقدر شدندکه تعداد ایشان‌را جز خداوندکسی نداند ودر صلوات بر ایشان بمتابعت‌پیغمبر(ص) اثبات‌وجودذریه ایشان‌است

ثانیاً چون ادیان همه انبیاء درمعرض نسخ وتبدیل بود بخلاف دین محمدی (ص) که تا قیامت تغییرو تبدیل درآن‌نیست پس برمتابعان آن‌حضرت لازم است که‌در صلوات برآن‌حضرت اولاد اورا نیزذکر کنند تابرامت معلوم شود که حامیان دین‌محمد وحافظان شریعتش ووارثان علوم انبیاء ایشانند که متابعت وحرمت ایشانرالازم دانند

چون سلطان این‌کلمات فرمود همه زبان بصلوات برپیغمبر(ص) وآل‌اوگشودند

آنگاه سلطان فرمود چون اول آل محمد علي است و آخر ایشان محمد مهدی موعود است پس مارا استکه در ملك محمد (ص) بدون اذن اولادش تصرف نکنیم واگرکنیم غاصبیم پس علماء اذعان نمودند

پس **سلطان‌محمد** امرکرد که‌باید خطبه بنام اهل‌بیت بخوانند وسکه بنام ایشان بزنند

ودر سرمائه ثامنه‌مجدد دین محمدی (ص) **امیرتیمور صاحبقران** است که‌در امصار واقطار عالم شریعت‌را رواج داد و سادات و علماء را اعزاز واحترام نمود وباذن‌اوذریه آل رسول درمملکت تصرف‌کردند انتهی **اقول**

و در مائه تاسعه مجدد دین محمدی (ص) **شاه‌اسمعیل الصفوی الموسوی** است که اول سلاطین **صفویه** باشد ودرسنهٔ نهصد وشش که مطابق باهندسه مذهبناحق خروج‌بسیف‌فرمود

و مرحوم محقق ثانی شیخ علی کرکی بعد این سلطان دین محمدی را ترویج نمود

و در مائه عاشره مجدد دین محمدی (ص) **شاه عباس الصفوی الموسوی ابن سلطان محمدبن شاه طهماسب‌بن شاه‌اسمعیل** بود که شر **ازبکیة** راکه **عبدالله‌خان ازبك** وپسرش **عبدالمؤمن‌خان ازبك** واتباعشان باشد دفع‌نمود.

و بعد دووزیر عالم زاهد متقی **مرحوم‌میرداماد ومرحوم شیخ بهائی** دین‌محمدی(ص) را ترویج نمودند

و این سلطان درسنهٔ نهصد وهشتاد ونه بسلطنت نشست

وبعض گفتند تاریخ جلوسش ظل‌الله است که نهصد ونود وهفت باشد ودرسنهٔ هزاروسی‌وهشت درمازندران ازدنیارحلت‌فرمود

و در مائه حادی عشر مجدد دین محمدی (ص) **نادر شاه افشار** بودکه درسنهٔ هزار و صد

وچهل و سه نادرشاه **کلات را** فتح نمود ودر یازدهم جمادی‌الاخر سنهٔ هزار وصدوشصت ویك(۱) در **فتح آباد قوچان** مقتول‌شدوجنازه‌اش رادرمشهدمقدس دفن کردند

و او بسیار دین‌را ترویج‌نمودواسباب روسفیدی مسلمین وایرانیان‌شد حتی‌هندوستان وترکستان رافتح نمود وبسیاری از تشریفات بقاع مطهره‌را نادرشاه نمود

و در مائه ثانی عشر مجدد دین محمدی (ص) **فتحعلی شاه قاجار ابن‌حسینقلی‌خان ابن محمدحسنخان ابن‌فتحعلی‌خان قاجار** بود که‌بعد ازعمش **محمدشاه اخته** بتخت سلطنت‌نشست وگفتند تصرفاتش درامور سلطنتی باجازهٔ **مرحوم میرزای قمی** بود

ودرسنهٔ هزار ودویست ویازده بسلطنت‌نشست **ودر** سنهٔ هزار ودویست وپنجاه درسفراصفهان ازدنیا رحلت نمود **و**مدفنش درقم معلوم‌است ویادگاریهای زیادی در مشاهد مشرفه دارد خصوص در مشهد مقدس



(۱) سال کشته شدن نادر مسلم است که‌شصت بوده چنانکه درکتب تواریخ مضبوط است و در نیمهٔ شهر ج ۲ بوده ودرروضة‌الصفا که۱۱ ذکرشده ظاهراً اشتباه ازکاتب‌است(ج)

باب دوم

دراسم ولقب و کنیه ونسب وتاریخ ولادت

حضرت فاطمهٔ زهراء (ع)

ودر علت وفات ومحل دفن مخدره ودر تعیین اولاد واقارب ودر بعضی ازتواریخ متعلقهٔ بآن مخدره ودر بعضی ازقبورمتبرکهٔ واقع درمدینهٔ طیبه وحوالی آن

ودراین باب نه فصل ویکخاتمه است

فصل اول

دراسم ولقب و کنیه ونسب آن مخدره

بدانکه اسم شریفشان **فاطمه** است و اشهر القابشان **زهراء** است و اشهر کناى آن مخدره ام‌الائمة النجباء النقباء وام‌ابیها میباشد والد ماجدشان حضرت خاتم‌النبیین(ص) بود والدهٔ ماجده‌شان جناب خدیجه کبری ام المؤمنین بنت خویلد بن اسدبن عبد العزی بن قصی و جناب قصی جد حضرت پیغمبر(ص) است

ووالدهٔ خدیجهٔ کبری فاطمه بنت زائدة بن اصم بن رواحة بن حجر بن عبدبن معیص بن عامر بن لوی‌بن غالب‌بن فهر است وجناب خدیجهٔ کبری خواهر ابوینی عوام پدر زبیراست که اهل تسنن زبیر را ازعشرهٔ مبشره میدانند

وجناب صفیه بنت عبدالمطلب زوجهٔ عوام ومادر زبیر بود که زبیر عمه‌زادهٔ جناب پیغمبر (ص) وحضرت امیرالمؤمنین (ع) وخالوزادهٔ حضرت فاطمه‌زهراء (ع)است

وجناب خدیجهٔ کبری اول‌زوجهٔ عتیق‌بن عائذ مخزومی بود ودختری آورد جاریه نام‌داشت‌وبعد ازآن تزویج شد به ابوهالة‌بن منذر الاسدی و از اوهم پسری آورد هند نام وبعد از این دو شوهر زوجهٔ حضرت پیغمبر(ص) شد ومسلماً ازپیغمبر(ص) چهاردختر آورد

واما پسرهای آن مخدره از بعضی‌ازاخبار مستفاد میشود که سه‌پسر آورده

واز بعضی ازروایات دوپسر وشرح حالات آن بزرگواران درباب اول مذکور شد فراجع

وجناب ورقة‌بن نوفل‌بن اسد ى‌بن نوفل‌بن اسد بنی‌عم جناب‌خدیجهٔ کبری بودند ومادرورقه وعدی‌بن نوفل آمنه دختر جابربن سفیان و خواهر تابط شراً میباشد و عدی‌بن نوفل از جانب عمر وعثمان حاکم حضر موت بود

ودر کتاب **اصابه** ازعایشه روایتکرده که گفت حضرت پیغمبر(ص) ازخانه بیرون نیشد مگر آنکه توصیف‌میکرد خدیجهٔ کبری‌را،

یکروز غیرت مرا وادار کرد عرضکردم یارسول‌الله (ص) خدیجه زن پیری بود خداوند او را ازتو گرفت وتبدیل فرمود بزن‌جوان بهترازاو

. پیغمبر(ص) غضبناك شد فرمود « لاوالله ماابدلنی‌الله خیراً منها آمنت ازکفر الناس و صدقتنی اذکذبنی الناس وواستنی بما لها اذحرمنی الناس ورزقنی منها الولد دون‌غیرها من‌النسآء»

عایشه گفت نزدخود عهدکردم ابداً یادازآن مخدره نزد پیغمبر (ص) نکنم

فصل دوم

درتعیین یوم‌ولادت باسعادت آن‌مخدره ازایام هفته

ودرتعیین ماه ولادت‌ویوم آن‌ازایام ماه
و درتعیین سال‌ولادت ودر این‌دو امر است
امر اول

دریوم ولادت از ایام هفته وماه ولادت‌آن ازایام ماه

ظاهراً خلاف معتدبه نباشد که‌آن مخدره درمکهٔ معظمه روز جمعه بیستم ماه جمادی‌الثانیه‌متولد شده بلی در **مزار بحار** فرموده « ویستحب زیارتها فی‌الاوقات الشریفة مثل یوم ولادتها و هو یوم العشرین من‌جمادی‌الاخرة اوالعاشر منه علی‌قول

امر دوم

درسال ولادت باسعادت این‌مخدره

مرحوم کلینی (ره)درکافی وعلی‌بن شهرآشوب درمناقب‌و شهیددر دروس وطبرسی در دلائل الامامة و بعضی دیگر از علماء فرموده‌اند آن مخدره پنجسال بعد البعثة متولد شدکه چهل وپنجسال ازسن‌شریف حضرت پیغمبر(ص)گذشته بود

و در بحار ازشیخ مفید در **حدائق الریاض** واز **شیخ طوسی وکفعمی** در **مصباحین** نقل فرموده که‌دوسال بعدالبعثة آن مخدره متولد شد که از سن شریف حضرت پیغمبر (ص)چهل‌و دوسال گذشته بود

و ازعامه روایت‌شده‌که ولادت‌آن‌مخدره پنجسال قبل‌البعثة بوده که در آنوقت حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله سی وپنجساله بوده

وعلامه مجلسی درجلاء العیون میفرماید اصح واشهر قول اول‌است

وسابقاًگفتیم که بعثت شریف روز بیست و هفتم ماه‌رجب بوده و ظاهر آنستکه ولادت‌مخدره در جمادی الثانیه اواخر سال‌چهارم از بعثت بوده نه جمادی اواخر سال پنجم چون اول اقرب است به پنجسال تمام ازیوم‌بعثت ازدوم

بنابر این روز ولادت مخدره چهار سال و دو ماه و بیست و سه روز بعد از یوم بعثت بوده تقریباً و سابقاً گفته شد از بعثت شریف تا روز هجرت مقدس که غره ربیع المولود باشد دوازده سال وهفت ماه وسه روز . تقریباً پس سن مخدره درروز هجرت هفت سال و هشت ماه و ده روز میشود تقریباً

فصل سوم

در تاریخ رحلت مخدره مکرمه ظاهراً مسلم است نزد علماء ومورخین

وایضاً مسلم ازاخبار است که رحلت مخدره درسال رحلت حضرت پیغمبر (ص) بود و سابقاً گفتیم که اصح آنست که رحلت حضرت پیغمبر (ص) درسنهٔ یازدهم از هجرت مقدسه بود پس رحلت مخدره هم یازدهم ازهجرت بوده

وایضاً ظاهراً خلاف معتدبه نباشد که رحلت مخدره روزسه شنبه بوده چنانچه درروایت **طبرسی** ذکر خواهد شد

و اما ماه وفات ویوم آن از ایام ماه بین خاصه وعامه اختلاف بسیار است

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین فرموده ازهشت ماه زیادگفته نشده واز چهل روز کمتر گفته نشده واقتصارمیکنیم بذکر چهارقول که اصح ازباقی اقوال است

اول - شیخ طوسی وکفعمی در مصباحین وسیدبن طاوس در اقبال وحاجی نوری در **تحیة الزائرین** و جمع کثیری از متأخرین علماء میفرمایند که وفات آن مخدره در سوم جمادی الثانیه بوده وبعضی از روایات هم باین مضمون وارد شده

منجمله دربحار از کتاب دلائل الامامة لمحمدبن جریر الطبری الامامی از ابوبصیر ازحضرت صادق (ع) روایت فرموده « قال (ع) قبضت فاطمة فی جمادی الاخرة یوم الثلثاء لثلث خلون منه سنة احدی عشر من الهجرة»

دوم - مرحوم کلینی (ره) **درکافی** میفرماید آنمخدره بعدازپدر بزرگوارش هفتاد و پنج روز زندگانی کرد

و باین مضمون روایتهم واردشده وبنابرمختار **کلینی** که رحلت حضرت پیغمبر (ص) رادوازدهم ربیع الاول میداند ورحلت حضرت زهراء(ع) راهفتاد وپنج روز بعدازرحلت حضرت پیغمبر(ص) میداند باید رحلت مخدره را دراواخرماه جمادی الاولی بدانند نه دراواسط آن

و همین هم استفاده میشود از روایتی که از **اختصاص** نقل شده که حضرت صادق (ع) میفرماید بعداز ذکرقضیه گرفتن نامهٔ **فدك** رااز صدیقهٔ طاهره(ص) دربین راه و پاره کردن نامه را میفرماید «فمرضت ومکثت خمسة وسبعین یوماً مریضة لماضربها فلان ثم قبضت »

سوم - شهید در دروس میفرماید « وقبضت (ع) بعد ابیها (ص) بنحومائة یوم»

چهارم - ابوالفرج اصفهانی درمقاتل الطالبین میفرماید « الا ان الثبت فی ذلك ماروی عن ابی جعفر محمدبن علی(ع) انها توفیت بعده بثلاثة اشهر » و اقوال نادره دیگر هم هست که داعی بتعرض آنها نیست و ظاهراً اصح اقوال قول اول باشد و ممکن است تطبیق آن سه قول دیگر را هم بر این قول

اما قول دوم که قول **کلینی** باشد ازبعضی از بزرگان نقل شده که درزمان سابق رسم الکتابة سبعین و تسعین بر نهج واحده نوشته میشد پس محتمل است که اصلا نسخه خمس و تسعین بوده که تقریباً مطابق میشود باسوم جمادی الاخره

اما قول سوم وچهارم هم تقریباً مطابق باهمین قول باینکه گفته شود بنا برقول سوم متعرض نقص چند روز نشده‌اند و بنا برقول چهارم متعرض چندروز زیاده نشده‌اند

پس اقوی این شدکه آن مخدره روز سه‌شنبه سوم جمادی‌الاخره سنهٔ یازدهم هجری ازدنیا رحلت فرموده ودر وقت رحلت از سن شریف مخدره بنا بر مختار هفده سال ویازده ماه و سیزده روزگذشته بود تقریباً

و اما ساعت رحلت مخدره

در کشف‌الغمه روایتی نقل میفرماید و در آخر آن روایت است « و ماتت علیها‌السلام بعدالعصر »

و در بحار از حضرت صادق (ع) روایت میکند « قال (ع) ماتت فاطمة (ع) مابین المغرب والعشاء » پس بنا بر مختار در بـاب ولادت و رحلت مخدره سن شریفشان دروقت رحلت هفده سال ویازده ماه وسیزده روز بوده

فصل چهارم

در علت وفات ووصیتهای مخدره ومحل دفنشان

اما علت وفات مخدره را علمای اعـلام مفصلا ومشروحاً نوشته‌اند و حقیر علىر میخواهم از ذکر آنها

واماوصیتهای آن مخدره

دربحار از روضة‌الواعظین روایت کرده که باامیرالمؤمنین (ع) وصیت کردکـه بعد از او امامه دختر خواهرش زینب را تزویج کند و از برای او نعشی ترتیب دهد وآنکه حاضرنشوند بجنازه‌اش کسانیکه باو ظلم کرده‌اند و حقش را غصب کرده‌اند و نماز نخوانند برجنازهٔ او احدی‌از آنها واز اتباعشان و اورا درشب دفن کند وقتیکه همه چشمها بخواب برود

ودر انوار البهیة ثقة‌الاسلام محدث قمی از مصباح‌الانوار از حضرت صادق (ع) روایت کرده که صدیقهٔ‌طاهره (س) باامیرالمؤمنین (ع) وصیت کردکه وقتیکه من از دنیا بروم خزدت مرا غسل بده وکفن کن ونماز بخوان ووارد میان قبر بنما وخاك بروی من بریز ونزد سر من بنشین مقابل صورت من و زیاد قرآن تلاوت بنما و دعا کن بجهت‌آنکه آنساعت ساعتی‌است که میت محتاج‌است بانس‌گرفتن با زنده ها ووصیت میکنم در بارهٔ اولادم‌خیر را، بعد مخدره ام‌کلثوم را بخود چسبانید فرمود وقتیکه بالغ بشود اثاثیه منزل را امیرالمؤمنین (ع) باو بدهد بعد خداوند کفیل او خواهد بود

ودر روایت است‌که در وقت ارتحال صدیقهٔ طاهره (س) امیرالمؤمنین (ع) و حسنین درمنزل نبودند حسنین‌که وارد شدند دیدند مادرشان رو بقبله خوابیده حضرت سیدالشهداء (ع) مـادر را حرکت داد دید از دنیا رفته روکرد ببرادرش حضرت امام‌حسن (ع) فرمود « یـا اخا آجرك الله فی‌الوالده » بعد از منزل بیرون شدند پدر بزرگوارشان را خبردار نمودند

حضرت امیر (ع) بمحض شنیدن غش‌کرد آب بصورت نازنینش پاشیدند تا بهوش آمد رفت بمنزل دیدکاغذی بالای سر مبارك صدیقهٔ طاهره است نوشته بود

« بسم‌الله‌الرحمن الرحیم هـذا ما اوصت به فاطمة بنت رسول‌الله (ص) اوصت وهی تشهد

ان لااله‌الاالله وان‌محمداً عبده ورسوله و ان‌الجنة حق والنار حق وان‌الساعة آتية لاریب فیها و ان‌الله یبعث من فی‌القبور یاعلی انا فاطمة بنت محمد (ص) زوجنی‌الله منك لاكون لك فی‌الدنیا والاخرة انت اولی بی‌من‌غیری حنطنی وغسلنی وكفنی باللیل وصل علی و ادفنی باللیل ولا تعلم احداً واستودعك الله واقره علی ولدی‌السلام الی یوم‌القیمة »

ودر فتن ومحن بحار از اختصاص از عبدالله‌بن سنان روایتکرده « لماحضرتها الوفاة دعت علیاً (ع) اما ان تضمن والا اوصیت الی ابن‌الزبیر فقال علی (ع) انـا اضمن وصیتك یا بنت محمد (ص) قال سئلتك بحق رسول‌الله (ص) اذا انامت ان لایشهدانی ولا یصلیا علی الی آخره »

اقول محتمل است‌که مراد پسر زبیربن عوام باشد و محتمل است‌که مراد پسر زبیربن عبدالمطلب عموی حضرت پیغمبر (ص) باشد و هوالاقرب.

و اما محل دفن آن مخدره

مرحوم علامه مجلسی در مزار بحار میفرماید اصح آنستکه آن مخدره در خانهٔ خود مدفونست

ودر اصول‌کافی از محمدبن محمدبن ابی‌نصر روایت میکند «قال‌سئلت‌اباالحسن(ع) عن قبر فاطمه (ع) فقال دفنت فی‌بیتها فلما زادت بنی‌امیه فی‌المسجد صارت فی‌المسجد »

مخفی‌نماناد که بیت مخدره‌که موضع قبر اوست همان موضعی‌که فعلا پشت سر قبرحضرت رسول (ص) است و ضریحی داردکه منسوبست بقبر شریف‌آن مخدره »

ودر عاشر بحار ازکشف‌الغمه نقل میکندکه فرمود الظاهر والمشهور مانقله الناس و ارباب‌التواریخ والسیر انها دفنت فی‌البقیع

وشاهدبراین روایتی است‌که‌در بحاردرباب دفن حضرت مجتبی(ع)روایتفرموده که‌حضرت سیدالشهداء (ع) ببنی‌هاشم فرمود « الله الله لاتضیعوا وصیة اخی واعدلوا به الی‌البقیع فانه اقسم علی ان انا منعت من دفنه مع جده ان لا اخاصم‌فیه احداً وان ادفنه بالبقیع مع امه »

و بعضی‌گفتندکه مدفن آن مخدره در روضهٔ مقدسه میان قبر ومنبر است

الحاصل چون آن مخدره را بنا بوصیت خودشان شب غسل داد کسانیکه باو ظلم‌کردندد پای جنازه‌اش حاضر نشوند و جنازه‌اش را تشییع نکنند

و بعضی از موثقین روایتی نقل‌کرده‌اندکه از جملهٔ وصایای این مخدره بود که قبر شریفش را مساوی با زمین قرار دهد

و در بعضی از روایات است که حضرت امیرالمؤمنین (ع) چهل صورت قبر ترتیبداد باین جهت‌کسی مطلع برمحل دفن آن مخدره نشد

مفاد اکثر اخبار ومذهب اکثر علماء شیعه آنستکه مدفن شریفشان درخانه‌شان میباشدکه واقع است میان روضهٔ مطهره

و بعید نیست که این قبری‌که در حرم مطهر ائمه بقیع است منسوب به فاطمهٔ‌زهراء (ع) قبر فاطمه بنت اسد (ع) باشد وآن بقعهٔ‌که درآخر بقیع است منسوب به فاطمه بنت اسداست قبر سعدبن معاذ بـاشد چنانچه درکتاب خلاصة‌الوفا فی اخبار دارالمصطفی همین را اختیار نموده ،

فصل پنجم

در کیفیت تزویج فاطمه زهراء (س) بامیرالمؤمنین (ع)
وذکر میشود اجمالا درضمن هفت امر :
امر اول

بدانکه زوج حضرت فاطمه (ع) در دنیا و آخرت منحصر است بامیرالمؤمنین (ع) چنانکه آنفاً نقل شد که فرمود « یاعلی انا فاطمة بنت محمد (ص) زوجنی الله منك لاکون لك فی الدنیا والاخرة الی آخره »

و خداوند در قرآن مجید فرموده « هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صهراً و کان ربك قدیراً »

ودربحار از کنز کراچکی از ابن عباس روایتکرده «قال ص نزلت الایة فی النبی (ص) حیث زوج علیاً ابنته وهو ابن عمه فکان له نسباوصهراً »

و در عیون اخبار باسناد خود از پیغمبر (ص) روایتکرده که فرمود جبرئیل برمن نازل شد وگفت یامحمد (ص) خداوند میفرماید «لولم اخلق علیاً (ع) لماکان لفاطمة ابنتك کفو علی وجه الارض آدم فمن دونه »

ودربحار باین مضمون وقریب باین مضمون روایات زیادی نقل فرموده وازاین روایات استفاده میشود افضلیت این مخدره برتمام انبیاء ومرسلین واولوالعزم از آنها

وایضاً دربحار ازامالی شیخ صدوق ازموسی بن جعفر (ع) روایتکرده که یکروز پیغمبر نشسته بود که ملکی داخل شد که بیست وچهار سرداشت پیغمبر (ص) فرمود یاجبرئیل من هرگز ترا باینصورت ندیده ام

عرضکرد من جبرئیل نیستم من محمود ملك هستم خداوند مرا فرستاد سوی شما که تزویج کنی نوررا بنور فرمود کهرا بهکه ؟

عرضکرد **فاطمه** را به **علی** ع

ملك که مراجعت کرد پیغمبر (ص) دید بین کتفین او نوشته محمد رسول الله علی وصیه

فرمود ازچه وقت بین کفین تواین نوشته شده ؟

عرضکرد قبل ازخلقت آدم به بیست وچهار هزارسال

امر دوم
درخطبیکه در تزویج اینمخدره خوانده شده

منها خطبة حضرت احدیت الحمد ردائی والعظمة کبریائی والخلق کلهم عبیدی وامائی زوجت فاطمة امتی من علی صفوتی اشهدوا ملائکتی

ومنها خطبه راحیل درآسمان

در بحار از مناقب از ام سلمه از حضرت پیغمبر (ص) روایتکرده اند که خداوند امر فرمود بهشت و حوریان را زینت کنند و بدرخت طوبی امر فرمود که حلی و حلل بخود بردارد و

بملائکه امر فرمود که در آسمان چهارم در بیت‌المعمور جمع شوند و برضوان خازن بهشت امر فرمود که منبر کرامت را در بیت المعمور نصب کند و براحیل که احسن منطقاً و احلی لغة از تمام ملائکه‌ها بود امر فرمود که بالای منبر برود و خطبه بخواند پس رفت بالای منبر و در مجمع ملائکه هفت آسمان این خطبه‌را خواند :

الحمدلله الاول قبل اولیةالاولین الباقی بعدفناءالعالمین الی آخره

ومنها خطبهٔ حضرت خاتم‌النبیین(ص) در حضور جمعی از اصحاب : « الحمد لله المحمودلنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانه المرهوب من عذابه المرغوب الیه فیما عنده النافذ امره فی ارضه و سمائه الی آخره»

بعد فرمود من شاهد میگیرم شما را که تزویج کردم فاطمه را بعلی بچهار صد مثقال نقره اگر علی(ع) راضی بشود

و در آنوقت علی (ع) حاضر نبود در مجلس بعد که تشریف آورد پیغمبر (ص) فرمود من مأمور شده‌ام که دخترم فاطمه را تزویج نمایم بتو و تزویج کردم بچهار صد مثقال نقره آیا تو هم راضی‌شدی؟ عرضکرد راضی شدم یارسول‌الله(ص) پس پیغمبر(ص) بسجده افتاد فرمود «جعل‌الله فیکم الخیر الکثیر الطیب وبارك فیکما

ومنها خطبهٔ خودحضرت امیرالمؤمنین (ع)

ایضاً درمناقب استکه پیغمبر (ص) بامیرالمؤمنین (ع) فرمود یاعلی خطبهٔ بخوان ؟ پس این خطبه را خواند :

« الحمد لله‌الذی قرب من‌حامدیه ودنی من سائلیه و وعد بالجنة من‌یتقیه و انذر بالنار من‌یعصیه الی ان قال‌والنکاح ممّاامرالله به و یرضیه‌واجتماعنا مما قدره‌الله واذن فیه وهذا رسول‌الله (ص)زوجنی ابنته فاطمه علی خمس مائة درهم وقدرضیت فاسئلوه واشهدوا

امر سوم
درصداق زهراء (ع)

از خطبهٔ حضرت رسو ل(ص) استفاده شد که صداق فاطمه زهراءع چهارصد مثقال نقره بوده است وچهارصد مثقال شرعی هیجده نخودی سیصد مثقال صیرفی بیست‌وچهار نخودی میشود و بقران بیست‌وچهار نخودی سی‌تومان میشود

وازخطبهٔ حضرت امیرالمؤمنان (ع)وبعضی روایات دیگر استفاده میشود که صداق آن‌مخدره پانصد درهم بوده ودرهم شرعی دوازده نخود و سه خمس نخود است پس هر چهل درهمی بیست و یك‌مثقال صیرفی میشود که پانصددرهم شرعی‌دویست وشصت و دو مثقال و نیم مثقال صیرفی میشود و بقران بیست وچهار نخودی بیست‌وشش‌تومان ودوقران ونیم میشود

و از بعضی روایات استفاده میشود که صداق مخدره خمس دنیا و ثلث بهشت و چهار نهر از نهرهای دنیااست.

دربحار ازمناقب ازحضرت باقر (ع) روایتکرده که جبرئیل به‌پیغمبر(ص) عرضکرد وجعلت نحلتها من‌علی(ع) خمس‌الدنیا وثلث الجنة وجعلت‌لها فی‌الارض اربعة انهارالفرات ونیل مصرونهروان ونهربلغ وزوجها انت یامحمد(ص) بخمس‌مائة درهم تکون‌سنة لامتك

ودر بحاراز مصباح الانوار از حضرت پیغمبر (ص) روایتکرده که فرمود یاعلی خداوند

تزویج فرمود فاطمه‌را بتو و قرارداد صداقش را تمام زمین پس‌هر کس راه برود بروی زمین ودشمن تو باشد راه رفتنش حرام‌است

و در بحار از امالی طوسی از حضرت صادق (ع) روایتکرده که فرمود خداوند مهر قرار داد از برای فاطمه ربع دنیا را و مهر قرارداد بهشت و جهنم را که دشمنانش را داخل جهنم کند و دوستانش را داخل بهشت کند بعد فرمود « و هی الصدیقة الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولی »

ومخفی نماناد که از آخر این روایت بعضی از شئونات این‌مخدره فی‌الجمله معلوم میشود وممکنست گفته شود تمام اینها مهریهٔ آنمخدره بوده و در هرروایتی یك‌جزء از آن گفته شده

واز مناقب نقل‌فرموده که‌اصح آنستکه مهریه مخدره علی‌الظاهر پانصددرهم بوده

امر چهارم

در بعضی از کیفیات لیلهٔ زفاف مخدره

دربحار ازامالی شیخ طوسی ازجابربن عبدالله روایتکرده که‌گفت چون شب زفاف صدیقه طاهره (س) شد پیغمبر (ص) ناقه شهبا را آورد و بر روی آن قطیفه کشید بفاطمه زهراء (ع) فرمود سوار شو وبسلمان فرمود مهار ناقه‌را بگیرد و پیغمبر (ص) هم درپای ناقه راه میرفت در بین راه دید جبرئیل باهفتاد هزار ملك و میکائیل با هفتاد هزار ملك آمدند بسوی زمین پیغمبر ص فرمودبجهت چه‌آمده‌اید؟

عرضکردند بجهت زفاف فاطمه زهراء پس جبرائیل و میکائیل وسائر ملائکه تکبیر گفتند واز آنشب تکبیر درعروسیها سنت‌شده

و در روایت **کشف‌الغمه** استکه جبرئیل مهارناقه را گرفت و اسرافیل رکاب گرفت‌ومیکائیل ناقه را میراند

ودر مناقب استکه پیغمبر (ص) فرمود دختران عبدالمطلب و زنهای‌مهاجر وانصار با فاطمه (ع) همراهی کنند در رفتن بخانهٔ امیرالمؤمنین (ع) و اظهار مسرت نمایند و رجز بخوانند و تکبیر بگویند و آنمخدره را بناقه یا بغله شهبا سوار کرد و خود حضرت پیغمبر (ص) و حمزه و عقیل و جعفر و اهلبیت با شمشیر های برهنه از پشت سر میرفتند و زوجات پیغمبر (ص) از پیش روی ناقه رجز میخواندند

جناب ام‌سلمه میگفت :

سرن بعون الله یا جارات	و اشکر نه فی کل حالات
واذکرن ماانعم رب‌العلی	من کشف مکروه و آفات
فقد هدانا بعد کفر وقد	انعشنا رب السموات
وسرن مع‌خیر نساء‌الوری	تفدی بعمات و خالات
یابنت من فضله ذوالعلی	بالوحی منه و الرسالات

بعد عایشه گفت :

یانسوة استرن بالمعاجر	واذکرن‌مایحسن‌فی‌المحاضر
واذکرن‌رب‌الناس‌اذقدخصنا	بدینه مع کل عبد شاکر
والحمد لله علی افضاله	و الشکرلله العزیز القادر
سرن‌بها فالله‌اعلی‌ذکرها	و خصها منه بطهر طاهر

بعد حفصه گفت:

فاطمة خير نساء البشر	ومن لهاوجه كوجه القمر
فضلك الله على كل الورى	بفضل من خص باى الزبر
زوجك الله فتى فاضلا	اعنى عليا خيرمن فى الحضر

ودر كشف الغمه ازاسماءروايتكرده كه گفت وقت‌رحلت خديجهٔ كبرى من حاضر بودم ديدم آن مخدره گريه ميكند عرضكردم چراگريه ميكنى وحال آنكه مثل پيغمبر خاتم(ص)شوهرى‌دارى كه‌ترا بشارت بهشت‌داده ؟

فرمودگريهٔ من بجهت آنستكه در شب زفاف دختر بايد يك زنى همراهش باشد كه اسرار و دردهاى دل خودرا باو بگويد و حوائجش را بر آورد ودختر من‌تازه سن است و ميترسم‌كسى نباشد درشب‌زفاف بااو همراهى‌كند

عرضكردم ياسيدتى اگر من تا آنوقت زنده بودم عهد ميكنم كه در عوض شما اين كار را تحمل نمايم

چون شب زفاف مخدره شد پيغمبر(ص) امر فرمودكه زنها بيرون شوند همه بيرون شدندبغير ازمن،پيغمبر(ص) مراديدفرمود توكيستى؟

عرضكردم اسماء

فرمود نشنيدى كه‌گفتم زنهابيرون روند

عرضكردم چرا لكن‌من‌خواستم بعهدى‌كه باجناب خديجهٔ‌كبرى كرده‌ام وفاكنم پس قصه‌راتقل كردم پيغمبر(ص)گريستند

و مجلسى ميفرمايد **اسماء بنت عميس** در وقت زفاف صديقهٔ طاهره در **حبشه** بوده و در روز فتح خيبر وارد مدينه‌شده واين اسماء كه‌حاضر بوده وقت زفاف صديقه طاهره **اسماء بنت‌يزيد انصارى**بوده انتهى

مخفى نمانادكه **اسمآء بنت عميس** دروقت رحلت خديجهٔ كبرى هم در مدينه نبوده وممكن است‌گفته شودكه جناب اسماء بنت عميس در وقت رحلت خديجهٔ كبرى و اوقات زفاف صديقه طاهره مشرف‌شده بمدينه ازحبشه وبعددومرتبه مراجعت‌كرده بحبشه‌و باشوهرش درروز فتح خيبرآمده‌باشد بمدينه طيبه چون دربعضى از اخبار تصريح‌شده باسمآء بنت‌عميس

واما اسماء بنت‌يزيد الانصاريه درخيرات حسان استكه دختر **يزيد الاشهلى** است و پدرش ازصحابه وخود نيز صحابيه بوده وبفصاحت بيان‌موصوف‌است

روزى ازطرف سائر زنان صحابيه خدمت حضرت رسالت پناهى(ص) مشرف شد عرضكرد« بابى انت وامى يارسول‌الله (ص) انا وافدة النساء اليك ان‌الله عز وجل بعثك الى الرجال والنساء كافةفآمنا بك وبالهك وانا معاشر النساء محصورات قواعد بيوتكم‌و مقضى شهواتكم وحاملات اولادكم وانكم معشر الرجال فضلتم علينا بالجمع والجمعات و عيادة المرضى و شهود الجنائز و الحج بعد الحج و افضل من ذلك الجهاد فى سبيل‌الله عز و جل و ان الرجل منكم اذا خرج حاجاً و معتمراً او مجاهداً حفظنا لكم اموالكم و عزلنا اثوابكم و ربينا لكم اولادكم افلانشاركمكم فى‌هذاالاجر و الخير »

پس حضرت رسول (ص) روى باصحاب كرد فرمود مقالهٔ در اين خصوص بهتر از آنكه اين زن بيان نموده شنيده‌ايد؟

عرضكردند گمان‌نميكنيم‌هيچ‌زنى باين‌حسن محاضره رسيده باشد

بعد پیغمبر (ص) فرمود ای خاتون بدان و بزنهای دیگر برسان که اگر نسوان با ازواج خود خوشرفتاری کنند وآنهارا از خود خوشنود دارند همین عمل آنها باتمام اعمال خیریه که گفتی معادل میباشد

امر پنجم
درجهازیهٔ فاطمهٔ زهراء (ع)

در بحار ازامالی طوسی از حضرت صادق (ع) روایتکرده از جدش امیرالمؤمنین (ع) که فرمود حضرت رسول (ص) بمن فرمود یاعلی برخیز و زره خود را بفروش وقیمت آنرا بیاور پس برخاستم وزره خودرا فروختم وقیمت آنرا آوردم خدمت حضرت رسول (ص)

پس یك کف از آن دراهم را به بلال داد وگفت از برای فاطمه بوی خوش خریداری کن ودو کف از آن دراهم را داد به ابوبکر که برو بیازار واز برای فاطمه بگیر آنچه را باو محتاج است ازجامه واثاث البیت وعماربن یاسر وبعضی ازصحابه را ازپی اوفرستاد

پس همگی رفتند بیازار و هریك ازایشان آنچه را اختیار میکردند بهابی بکر نشان میدادند وبمصلحت او میخریدند

پس پیراهنی خریدند بهفتدرهم ومقنعهٔ خریدند بچهار درهم و قطیفه خیبریهٔ و سریری گرفتند که میانش از لیف خرما بود و دو فراش از جامه‌های مصری گرفتند که یکی را از لیف خرما پر کرده بودند و دیگری را از پشم و چهار متکی گرفتند از پوست طائف که میانش را از علف‌اذخر پر کرده بودند و پردهٔ ازپشم و حصیر هجری ودست آسیائی وبادیه مسی وظرفی برای آب خوردن از پوست وکاسهٔ چوبی از برای شیر ومشك آبی و مطهرهٔ بقیراندوده وسبوی سبزی وکوزه‌هائی از سفال پس آوردند خدمت حضرت رسول (ص) حضرت اینها را بدست میگرفت و ملاحظه مینمود و میفرمود خداوندا مبارك‌گردان اینرا براهلبیت من

و بروایتی آب ازدیدگان شریفش ریخت وسربجانب آسمان بلندکرد و فرمود خداوندابرکت ده بگروهی که‌بیشتر ظرفهای ایشان سفالست

ودر روایت استکه ام‌ایمن عرضکرد یارسول‌الله (ص) اگر خدیجه میبود هرآینه دیدهٔ او روشن میشد بزفاف فاطمهٔ زهراء (ع)

امر ششم
درنثارلیله زفات فاطمه زهراء (ع)

در بحار از امالی روایتکرده که ام‌ایمن به پیغمبر عرضکرد یا رسول‌الله (ص) فاطمه را تزویج کردی وچیزی بسراو نثار نکردی

فرمود ای ام‌ایمن وقتیکه فاطمه تزویج شد بامیرالمؤمنین (ع) خداوند امر فرمود باشجار بهشتی که نثار نمایند ازحلی وحلل ویاقوت‌وزمرد واستبرق بهشتی

وسیدحمیری فرمود:

نصب‌الجلیل لجبرئیل منبرا — فی‌ظل‌طوبی من‌متون زبرجد
شهدالملائکة‌الکرام‌وربهم — وکفی بهم وبربهم من شهد
وتناثرت‌طوبی‌علیهم لؤلؤاً — و زمرداً متتابعاً لم یعقد

وشیخ بهائی درکشکول ازوالدش شیخ حسین عاملی نقل کرده که در مسجد کوفه‌در

قرمزی دیدم که بر او نوشته بود

انا در من السماء نثرونی　　　　یوم تزویج والد السبطین
کنت اصفی من اللجین بیاضاً　　　　صبغتنی دماء نحر الحسین

و در **بحار** از **مناقب** روایتکرده که خداوند وحی فرمود بدرخت طوبی که نثار نماید در ویاقوترا پس حورالعین مبادرت مینمودند بجمع کردن آنها وفخریه میکردند که هذا تحفة خیرالنساء

امر هفتم

در تاریخ تزویج وزفاف فاطمهٔ زهراء (ع)

بدانکه اول واشرف تمام زوجات حضرت امیرالمؤمنین (ع) صدیقهٔ طاهره (س) بود

ودر بحار ازخزازقی روایتکرده که پیغمبر (ص) در حیوة خدیجهٔ کبری زوجهٔ دیگر اختیار نکرد نه حره ونه کنیز وهمین قسم بود امیرالمؤمنین (ع) درحیوة فاطمه زهرا (س)

ودر تهذیب از ابی بصیر از حضرت صادق (ع) روایتکرده که خداوند حرام فرمود زنهارا بامیرالمؤمنین (ع) مادامی که فاطمه زهراء درحیوة بود

ابوبصیر عرضکرد چگونه ؟ فرمود چون فاطمه زهراء (ع) طاهره بود وحیض نمیدیدانتهی

چون فاطمه زهراء عذری نداشتکه علی زوجهٔ دیگر اختیارکند یا مراد این باشد که فاطمهٔ زهراء (ع) ممتاز بود در جلالت قدر و عظمت شأن از تمام زنها برتر بود ولذا سزاوار نبودکه زنی همسری باأو بنماید

ودر مصباح المتهجدین استکه روز اول ذیحجة الحرام پیغمبر (ص) تزویج فرمود فاطمه رابحضرت امیرالمؤمنین (ع)

و علامهٔ مجلسی در جلاء العیون میفرماید **شیخ مفید و ابن طاوس** و اکثر اعاظم علماء ذکر کرده‌اند که این مزاوجت با سعادت درشب پنجشنبهٔ بیست و یکم ماه محرم از سال سوم ازهجرت واقع شد ومنافات ندارد که تزویج مخدره در اول ذی‌الحجه باشد و زفاف در بیست ویکم محرم باشد

وگفته شد ولادت مخدره در جمادی‌الاخرهٔ پنج سال بعد البعثة و ظاهراً در آخر سال چهارم بعثت بوده که از روز بعثت تا روز ولادت مخدره چهار سال وده ماه و بیست و سه روز گذشته پس سن مخدره در وقت هجرت هفتسال وهشتماه و ده روز بوده چون گفته شد که از روز بعثت تا روز هجرت بنابرمختار دوازده‌سال و هشتماه و ده روز بوده پس در حین زفاف مخدره بنابرمختار نه‌سال وهفتماه ویك‌روزمیشود

و از سن شریف حضرت امیرالمؤمنین (ع) چنانچه گفته خواهد شد بیست وپنجسال و ششماه وهشتروز گذشته بودتقریباً

و در اصول کافی و تهذیب و دروس ولادت مخدره را در سال پنجم از بعثت نوشته و ولادت حضرت مجتبی (ع) را درنیمه ماه رمضان سال دوم ازبعثت نوشته‌اند براین غایة مایمکن باید وقت زفاف مخدره هشت سال وهفت ماه داشته باشد واین بعید است

فصل ششم

درذکر مجملی ازحالات اولادامجاداین مخدره

بدانکه اولاد این مخدره منحصر است بحضرت امام حسن مجتبی و حضرت امام حسین

علیهما السلام و بجناب محسن سقط شده و بحضرت زینب کبری و بحضرت ام‌کلثوم کبری سلام الله علیهم اجمعین

اما احوالات حضرت امام حسن و حضرت سید الشهداء سلام‌الله علیهما در باب چهارم و پنجم ذکر خواهد شد انشاءالله تعالی

و اما جناب محسن شهید شد وقاتل آن مظلوم را در اخبار مفصلا نوشته‌اند که‌از ذکر آنها عذر میخواهم .

و در کتاب احتجاج روایت مفصلی نقل فرموده و از فقرات آن روایت است که حضرت مجتبی (ع) به **مغیرةبن شعبه** فرمود « واما انت یامغیره فانك لله عدو ولكتابه نابذ و لنبیه مكذب و انت الزانی وقد وجب‌علیك الرجم الی ان‌قال‌ع وانت ضربت فاطمة بنت رسول‌الله ص حتی ادمیتها والقت مافی بطنهاالخ»

ودرسیزدهم بحـار از مفضل‌بن عمر ازحضرت صادق ع روایت مفصلی نقل کرده و در آن روایت استکه روز قیامت خدیجهٔ کبری وفاطمه بنت اسد جناب محسن سقط شده را روی دست گرفته صیحه زنان وارد محشر میشوند و فـاطمه زهراء میگوید « هذا یومکم الذی کنتم توعدون الیوم تجد کل نفس ماعملت من خیر محضراً وما عملت من‌سوء تودلو ان بینها و بینه امداًبعیداً»

بعدحضرت صادق‌ع اینقدر گریه‌کرد که محاسن شریفش ترشد و فرمود روشن مباد چشمی که این‌مصیبت رابشنود وگریان نشود

مفضل عرضکرد چه میفرمائی در قوله تعالی « واذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت » فرمود یامفضل موؤده والله محسن است وکسیکه غیراین بگوید اورا تکذیب کنید

واما جناب زینب الکبری بسیار مجلله و مکرمه بود و اینمخدره ملقبه بود بعقیله بنی هاشم چنانچه **ابوالفرج در مقاتل الطالبین** درباره **عون‌بن عبدالله‌بن جعفر‌بن ابیطالب** میفرماید « و امه زینب العقیله بنت علی‌بن ابیطالب و امها فاطمة بنت رسول الله ص الی ان قال والعقیلة هی التی روی ابن‌عباس عنها فقال حدثتنی‌عقیلتنا زینب بنت‌علی‌ع»

بعد نقل میکند از آن مخدره خطبهٔ حضرت فاطمهٔ زهراء ع را در امر فدك و عجب است که آن مخدره در آن زمانیکه صدیقهٔ کبری خطبهٔ فدك را خواند با صغر سن شریفش چگونه آن خطبه را ضبط فرموده

و در احتجاج طبرسی از حزام اسدی روایتکرده که وقتیکه اهلبیت را وارد کوفه نمودند اومأت زینب بنت علی بن ابیطالب (ع) الناس بالسکوت قال حزام الاسدی لم اروالله خفرة قط انطق منهاكانها تنطق و تفرغ علی لسان امیرالمؤمنین (ع) وقد اشارت الی الناس بان انصتوا فارتدت الانفاس وسكنت‌الاجراس

پس خطبهٔ غرائی خواند تاآنکه بعداز فراغ از خطبه حضرت امام زین العابدین ع دربارهٔاش فرمود «انت‌بحمدالله عالمة‌غیر معلمة وفهمة غیرمفهمة»

از این خطبهٔ شریفه و فرمایش حضرت زین‌العابدین ع جنبهٔ ولایت و علمیت و جلالت قدر و رفعت شأن وکمال عقل و دانش و علو منزلت و طلاقت لسان و فصاحت بیان حضرت زینب ع معلوم میشود وهمچنین‌ازخطبهٔ که‌درمجلس‌یزید اینمخدره انشاء فرمود

ودراثبات‌الوصیة مسعودی نقل میکند از خدیجهٔ بنت محمدبن علی‌الرضا ع ان الحسین ع اوصی الی اخته زینب بنت علی ع فی‌الظاهر فکان ماخرج من علی‌بن الحسین فی زمانه من علم ینسب

الی زینب بنت علی ع ستراً علی علی بن الحسین ع وتقیه و اتقاء علیه انتهی و هذا فضیلة عظیمة للمخدرة سلام‌الله علیها

واز مناقب عظیمه این مخدره آنستکه علی‌الظاهر چهار مرتبه حفظ وجود مبارك امام را نمود چنانکه ذکر خواهد شد انشاء‌الله تعالی و اینمخدره تزویج شد به پسر عمش **جناب عبدالله بن جعفر الطیار**

و در بحار از خزازقی نقل فرموده که از پیغمبر ص روایتکرده که نظر فرمود باولاد علی وجعفر طیار وفرمود «بناتنا لبنینا وبنونا لبناتنا»

وجناب زینب از**جناب عبدالله** چهار پسر داشت و یك دختر **علی و عون و عباس و محمد وام کلثوم**

و در مقاتل ابوالفرج استکه **عون‌بن عبدالله‌بن جعفر الطیار** که والدهٔ ماجدهٔ او **زینب‌الکبری عقیله بنی‌هاشم** بود درکربلا شهید شد در رکاب خال گرامش حضرت سیدالشهداء ع

و در کامل بهائی استکه در کربلا دو پسر از **حضرت زینب** شهید شد **جناب عون و جناب محمد ابنی‌عبدالله‌بن جعفرالطیار** و مسلما حضرت زینب (ع) در **وقعهٔ طف** تشریف داشتند وباسیری بشام تشریف بردند

ودر کتب معتبره تاریخ ولادت ورحلت ومحل دفن اینمخدره دیده نشده بجز اینکه معلوم‌است درحیوة حضرت رسول ص متولد شد

واز اخبار مستفاد میشود که حضرت زینب بعداز حضرت سیدالشهداء (ع) متولد شده **وجناب ام‌کلثوم** بعد از حضرت زینب و ظاهراً قبر **حضرت زینب** در شام است و معروفست به **زینبیه** و زیارتگاه عامه مسلمین است

و در هدیةالزائرین از علامه نوری ره نقل فرموده‌که درمدینهٔ طیبه قحطی وغلا شد **جناب عبدالله‌بن‌جعفر** بامخدره **جناب زینب خاتون** تشریف بردند بشام بجهت فرار از قحطی ودرهمان موضعی که فعلا مزار ومرقدشان هستومعروفست بزینبیه توقف فرمودند پس مخدره مریضه شد وازدنیا رحلت فرمود ودرهمان موضعی که منزلشان بود دفن‌شد

واما آنکه دومرتبهٔ اسیرشده باشد چنانچه بعضی گفته‌اند معلوم نیست

و در قناطرالسباع مصر مزاری است معروف بمزار حضرت زینب خاتون و ممکنست که مزار مصر محل دفن یکی از بنات اینمخدره یا محل دفن یکی از اسباط ائمه اطهار ع بوده باشدکه مسمی بوده باین اسم وقریب‌بهمین‌مضامین **درخیرات حسان** است

واز ابن بطوطه نقل فرموده که‌در یك فرسخی **دمشق** مشهدام‌کلثوم بنت امیرالمؤمنین (ع) است واسم‌اینمخدره **زینب** بود و پیغمبرص او را مکنی فرمود به**ام‌کلثوم** بجهت شباهتش بخاله‌اش **ام‌کلثوم** دخترحضرت پیغمبرص‌انتهی

و معلوم استکه در حیوة حضرت پیغمبر (ص) دختری زینب نام از حضرت امیر (ع) بغیر عقیله بنی هاشم نبوده

و درکامل بهائی استکه مخدره **ام کلثوم** خواهر حضرت سید الشهداء علیه‌السلام وفـات نمود دردمشق

واما جناب ام‌کلثوم بنت فاطمه (ع) اینمخدره اسم شریفش **رقیةالکبری** بود چنانچه در **عمدةالطالب** است **واو** نیزخیلی‌جلالت‌قدرداشت‌وزوجهٔ**عمر بن الخطاب**بود

و در **بحار** از **سید بن طاوس** در **طرائف** روایتکرده از حضرت صادق ع چون خواستگاری نمود عمر از ام کلثوم حضرت امیر ع عذر آورد که او بچه است عمر آمد نزد **عباس بن عبدالمطلب** گفت آیا درمن عیبی هست ؟

عباس گفت مگر چه شده گفت خواستگاری نموده‌ام نزد پسر برادرت و او مرا رد کرده قسم بخدا از برای شما کرامتی نخواهم گذارد و دو شاهد اقامه میکنم انه سرق ولا قطعن یمینه پس عباس آمد خدمت حضرت امیر ع واو را خبر داد بگفتهٔ عمر و استدعا کرد که امر را واگذار باو نماید امیرالمؤمنین ع امر مخدره را واگذار بعباس فرمود **ومرحوم اعتمادالسلطنه** در **کتاب حجة السعادة** مینویسد زمانی که اسراء را وارد مجلس یزید کردند سفیر ملك روم حاضر بود گفت یزید اینها از چه طایفه و از چه قبیله‌اند؟

یزید گفت از قبیلهٔ **بنی هاشم** و نام صاحب این سر **حسین بن علی** است

گفت کدام علی ؟

یزید گفت داماد پیغمبر ص

سفیر گفت یکی از دختران علی زوجهٔ **عمر بن الخطاب** بود ؟

یزید گفت مگر تو زوجهٔ عمر دختر علی بن ابیطالب را میشناسی ؟

سفیر گفت آری آنوقت این مخدره را من دیدم از زوجه امپراطور با شأن‌تر بود الخ

و این مخدره در **وقعهٔ طف** حاضر نبود چنانچه درهمین **کتاب حجة السعادة** میفرماید نقله حدیث از طرق معتبره نقل نموده‌اند که **جناب ام کلثوم** دختر امیرالمؤمنین ع و فاطمه زهراء ع والدهٔ **زید بن عمر و رقیه بنت عمر** درحیوة حضرت مجتبی ع در مدینهٔ طیبه از دنیا رحلت فرمود و رحلت او و فرزندش **زید** در یکروز اتفاق افتاد و تقدم و تأخر موت احدهما معلوم نشد الی ان قال و ام کلثوم بنت علی که نام شریفش در **وقعه طف** در همه‌جا مذکور میشود و خطب و اشعار باو منسوب میگردد ام کلثوم دیگریست ازسایر زوجات امیرالمؤمنین علیه السلام چون علی القول الصحیح امیرالمؤمنین ع را از بنات دو زینب بود و دو ام کلثوم زینب کبری زوجهٔ عبدالله بن جعفر بود و ام کلثوم کبری زوجهٔ عمر بن الخطاب بود و هردو از صدیقهٔ طاهره بودند و زینب الصغری و ام کلثوم الصغری از سایر امهات بوجود آمدند

وشیخ حر در **وسائل الشیعه** از **عمار یاسر** روایتکرده اخرجت جنازة ام کلثوم بنت علی وابنها زید بن عمر و فی الجنازة الحسن والحسین وعبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابوهریره فوضعوا جنازة الغلام مما یلی الامام والمرئة ورائه وقالوا هذا هوالسنة

پس معلوم شد که **جناب ام کلثوم** بنت فاطمه در **وقعهٔ طف** اصلا در دنیا نبوده و مستفاد از روایت مذکوره آنکه جناب ام کلثوم کبری در مدینه طیبه از دنیا رفت وظاهراً قبر شریفشان هم درمدینهٔ طیبه باشد

واما تاریخ ولادت و رحلتشان معلوم نیست همینقدر معلوم شد که این مخدره در حیوة حضرت رسول ص بدنیا آمد ودر حیوة حضرت مجتبی ع از دنیا رفت

فصل هفتم

در ذکر خدمتگذاران صدیقهٔ طاهره (س)

منجمله جناب ام ایمن بود و اسم او **برکة ثعلبیه** است و اینمخدره حبشیه بود و حاضنه حضرت رسول (ص) بود

ودر اصابه است که پیغمبر (ص) فرمود ام ایمن امی بعد امی ویقول (ص) لام ایمن یا امه و هروقت باو نظر میکرد میفرمود او بقیه اهل بیت من است

و روایت کرده که در یکی از اسفارش **ام ایمن** تشنه شد درحالتیکه صائمه بود و آب هم نداشت و عطش او شدت کرد

پس ناگاه از آسمان دلو سفیدی نازلشد ام ایمن اورا گرفت و آشامید و میفرمود بعداز آن هرگز من تشنگی ندیدم حتی روز های بلند روزه میگرفتم و ابداً تشنه نمیشدم

وگفته: ام‌ایمن درخلافت **عثمان** از دنیا رفت و بعضی گفتند پنجماه بعداز پیغمبر (ص) از دنیا رفت بعد در مقام جمع بین دو قول میفرماید بدانکه آنکه پنجماه بعداز پیغمبر (ص) از دنیا رفت ام ایمن حاضنه پیغمبر صلی‌الله علیه وآله بود و آنکه در خلافت عثمان از دنیا رفت او کنیز ام حبیبه بود چون اسم هردو برکه وکنیهٔ هردو ام ایمن بود و هردو حبشیه بودند انتهی

آنمخدره اول زوجهٔ **عبید حبشی** بود و **ایمن** از او متولد شد بعد از او زوجهٔ **زیدبن‌حارثه** شد و از او **اسامةبن زیدبن حارثه** متولد شد و ام ایمن کنیز **حضرت عبدالله** پدر حضرت رسول (ص) بود یا کنیز **آمنه** والدهٔ حضرت پیغمبر (ص) و علی ای‌حال ام ایمن به پیغمبر منتقل‌شد و زوج او **زیدبن حارثه** در جاهلیت اسیر شد و **حکیم‌بن حزام** اورا در بازار **عکاظان** خرید و برای **جناب خدیجه** آورد و خدیجه اورا به رسول خدا (ص) بخشید و مردم اورا **زیدبن‌محمد** میخواندندو آیهٔ شریفهٔوما جعل‌ادعیآئکم ابنائکم‌ذلکم‌قولکم بافواهکم الخ در بارهٔ او نازل شد

و جناب زید در جنك **موته** شهید شد و **اسامةبن زید** ازکسانی بودکه‌ازامیرالمؤمنین (ع) عزلت جست و از جهاد با آنحضرت تغافل ورزید ودر روز رحلت حضرت پیغمبر (ص) ام‌ایمن خیلی گریه میکرد از سبب گریه‌اش‌سؤال کردندگفت پیغمبر (ص) که از دنیا رفت من میدانستم ارتحال پیغمبر را وگریهٔ من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه بخانه ما نازل میشدکذافی کتاب الاصابة وکتاب خیرات حسان

وبدانکه در روز وفات حضرت پیغمبر(ص) اسامه بیست ساله بود

ودر مجالس‌المؤمنین از علامهٔ حلی روایت نموده از حضرت باقر (ع) که آن حضرت فرمود اسامه آخر امر رجوع بحق نمودپس نگوئید دربارهٔ او مگر خیرانتهی

بعد میفرماید و روایت نموده‌اندکه **عمربن خطاب** بجهة **اسامةبن زید** پنجهزار دینار از بیت‌المال مقرر کرده‌و از برای پسر خود **عبدالله** دوهزار دینار

عبدالله گفت **اسامه** را برمن ترجیح دادی و حال آنکه من از غزوات حضرت پیغمبر (ص) دیده‌ام آنچه را که او ندیده

عمرگفت بجهت آنکه پیغمبر (ص) اورا از پدر تو بیشتر دوست میداشت

مؤلف گوید که خلیفه جهت تفضیل دادن او را نفرموده جهتش این بود که اسامه را بسیم وزرو وعده امارت منصرف نماید ازمتابعت بنی هاشم

و بعد از وفات رسولخدا (ص) اسامه در **دار القری** سکونت اختیار کرد و در آخر خلافت معویه درارض **جرف** ازدنیا رفت .

ومنجمله جناب فضه نوبیه کنیز آنمخدره بود

درمصباح کفعمی استکه **فضه** باب فاطمه (س) بود

و ازاصول کافی استفاده میشود **فضه** روز عاشورا در کربلا بود وقتیکه لشکر کفر اراده کردند اسب بر جسد طاهره بتازند **فضه خاتون** از حضرت **زینب** استیذان نمود که شیری را که در آن سرزمین بود بمددکاری بخواهد رفت وفضه بآن شیر گفت وآنشیر آمد بقتلگاه **ابن سعد** گفت فتنة لاتثیروها انصرفوا

وجناب فضه بیست سال ابداً تکلمی نکرد مگر بآیات کریمه قرآنیه

درعاشر بحار ازمناقب روایتکرده از **ابوالقاسم قسری** گفت در بیابان ازقافله دورافتادم چشمم بزنی افتاد گفتم توکیستی این آیه را تلاوت کرد و قل سلام فسوف یعلمون پس سلام کردم گفتم چه میکنید در این بیابان این آیه را تلاوت کرد من یهدی الله فلا مضل له گفتم ازجنی یاازانس این آیه را تلاوت کرد :

یابنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد . گفتم ازکجا میآئی این آیه را تلاوت کرد ینادون من مکان بعید گفتم قصد کجا داری این آیه را تلاوت کرد ولله علی الناس حج البیت گفتم چندوقت است ازقافله دور افتادهٔ گفت ولقد خلقنا السموات والارض فی ستة ایام گفتم آیا طعامی میل داری گفت وماجعلناهم جسداً لا یأکلون الطعام

پس باو طعام خورانیدم گفتم تعجیل کن در رفتن گفت لا یکلف الله نفساً الا وسعها گفتم ترا بردیف خودسوار کنم گفت لوکان فیهما الهة الاالله لفسدتا

پس من پیاده شدم وآنزن را سوار کردم گفت الحمدلله الذی سخرلنا هذا

پس چون بقافله رسیدیم گفتم شما در قافله کسی را دارید گفت یا داود انا جعلناك خلیفة فی الارض وما محمد الارسول یایحیی خذ الکتاب بقوة یاموسی انی اناالله پس من آن چهار اسم را ندا کردم دیدم چهار جوان آمدند بطرف آنزن گفتم ای زن اینها کیانند گفت المال والبنون زینة الحیوة الدنیا

پس چون رسیدند بآن زن گفت یاابت استأجره ان خیر من استأجرت القوی الامین پس آن جوانها بمن احسان نمودند گفت والله یضاعف لمن یشاء

پس زیاده احسان کردند پس از آنها سؤال کردم این زن کیست گفتند این زن مادر ما فضه کنیز حضرت زهراء (ع) است و مدت بیست سالست که تکلمی نمی کند مگر بآیات قرآنیه

و اعجب از این آنستکه سبط آن مخدره مستجاب الدعوة بوده

در مناقب از مالك دینار روایتکرده گفت در بیابان مکه زن ضعیفهٔ دیدم که بر دابهٔ لاغری سواراست

پس چون بوسط راه رسیدیم دابهٔ آن زن از راه رفتن بازماند دیدم آن زن سر به آسمان بلند کرد و عرضکرد الهی لافی بیتی ترکتنی ولا الی بیتك حملتنی فوعزتك وجلالك لوفعل بی هذا

غیرك لما شكوته الا الیك

پس ناگاه دیدم شخصی‌را که از بیابان‌آمد ناقهٔ دردست‌گرفته گفت‌سوار شو

پس آنزن سوار شد وآن ناقه مثل برق حرکت‌کرد پس چون بطوافگاه رسید دیدم آن زن طواف میکند

پس قسم دادم او را که توکیستی گفت اناشهره بنت مسکه بنت فضه خادمةالزهراء

و در روایت استکه ام ایمن و فضه بعد ازصدیقه طاهره نتوانستند درمدینهٔ طیبه توقف‌نمایند ورفتند بمکهٔ معظمه

وجناب اسماء بنت‌عمیس هم خدمت زیادی‌کرد بآنمخدره مکرمه مخصوصاً در حال زفاف مخدره ودرسر جنازهٔ آنمخدره شق جیب‌کرد وگریه‌کرد وبعضی از خصوصیات جناب اسماء در ضمن حالات میمونه زوجهٔ حضرت پیغمبر(ص)گفته شد

و در مناقب استکه در هنگام وصیت صدیقهٔ طاهره اسماء و ام ایمن حاضر بودند و حضرت صدیقه فاطمه زهراء باسماء وصیت‌فرمودکه اگر ازدنیا برود غسل ندهد او را مگراسماءوامیرالمؤمنین علیه‌السلام وحضرت صدیقه باسماء فرمودند که من قبیح میدانم بدن‌زنرا بنوعی حمل‌کنند که مردم‌او را برروی سریر ببینند اسماء عرضکرد من در ارض حبشه دیده‌ام کیفیت سریر وتابوت را از برای مخدره تابوتی بهمان نحو ساختند :

فصل هشتم

دربعضی ازتواریخ ووقایع متعلقه بصدیقه طاهره(س)

واقعهٔ اولی در سال اول هجرت چون پیغمبر (ص) وارد مدینهٔ طیبه شدند نامهٔ نوشتند بامیرالمؤمنین(ع) درمکهٔ معظمه که‌حرکت بفرماید بجانب‌مدینه ونامه‌را دادند به اباواقداللیثی چون نامه بآن بزرگوار رسید امیر المؤمنین (ع) باجمعی مخفیانه از مکه بیرون شدند و فاطمه زهراء و فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبیر بن عبد المطلب را با خود از مکه حرکت دادند و از برای این فواطم هودجی ترتیب داد وابوواقد وایمن پسر ام ایمن را برشتر فواطم‌گماشت وفواطم را بسرعت سوق مینمودند بجانب مدینهٔ طیبه امیر المؤمنین (ع) فرمود ارفق بالنسوة اباواقد انهن من‌الضعائف واینمخدرات اول المهاجرات بودند ازمکهٔ معظمه بمدینهٔ طیبه .

و در ناسخ‌التواریخ استکه چون رسول خدا (ص) بمدینهٔ طیبه‌اقامت فرمود پانصد درهم و دو شتر دادند بابورافع و زیدبن حارثه‌که بروند بمکهٔ معظمه و حضرت فاطمه زهراء (ع) و جناب ام‌کلثوم بنتی رسول‌الله (ص) و جناب سوده بنت زمعه زوجهٔ رسول‌الله ص و جناب ام ایمن و اسامة بن زیدبن حارثه‌را حرکت دهند و بیاورند بمدینهٔ طیبه چون وارد مکهٔ معظمه شدند عبدالله بن ابی‌بکر هم مادر خود امرومان و دو خواهر خود عایشه واسماء ذوالنطاقین زوجهٔ زبیر را در حالتیکه حامله بود بعبد الله بن زبیر کوچ داد و باتفاق طلحة بن عبدالله و جمعی دیگر وارد مدینهٔ طیبه شدند و بعد از ورود بقبا اسماء ابوبکر عبدالله زبیر را وضع حمل نمود :

واقعهٔ ثانیه در شب پنجشنبه بیست و یکم ماه محرم از سال سوم هجرت واقع شد تزویج

امیرالمؤمنین وفاطمهٔزهراء علیهماالسلام چنانچه سابقاً گفته شد.

واقعهٔ ثالثه در عقدالفرید استکه بعد از آنکه باابابکر بیعت کردند امیرالمؤمنین «ع» وعباس وزبیر در خانهٔ فاطمه نشستند ابابکر عمررا فرستاد که اینها را از خانه بیرون آورد که باابابکر بیعت کنند وگفت اگرحاضر نشدندآنهارا بقتل برسان عمرآتش حاضر کرد که خانهرا بر سر آنها بسوزاندپس صدیقهٔ طاهره فرمود یابن خطاب اجئت لتحرق دارنا عمرگفت بلی یاداخل شوید در بیعتابابکرالی آخر الروایة

و تفصیلشراعلماء شیعهوسنی درکتبخود نوشتهاند

و در بعضی از اخبار استکه **خالدبن ولید** ملعون شمشیر کشید که گردن آن بزرگواررا بزند آن بزرگوار حمله کردبآنملعون آنملعون آقارا قسم داد و دست از او برداشت **جنابمقدادو وسلمان و ابوذر وعمار یاسروبریدةبن حبیب اسلمی** داخل خانه شدند که یاری کنند امیرالمؤمنین «ع» را نزدیك بود فتنهٔ بزرك شود فرمودند دعوهم و ایای فاناللہ امرنی الااجاهدهم فیهذا الوقت

پس ریسمانی بگردن آن بزرگوار انداختند تا بمسجد ببرند حضرت فاطمه زهراء (س)حائل شدبین علیع وآنجماعت کهبعضی ازمصائب وآلام برآنمخدره واردشد وحضرت صادق ع فرمودند وماتت حینماتت وانفیعضدها مثلالدملج الخ.

واقعهٔ رابعه چندروز بعد از واقعهٔسابقهآدمفرستادندبسوی **فدك** که وکیل مخدره را بیرون کنند وفدكرا تصرف کنند

پس مخدره آمد نزد آنها و فرمود چرا میراث مرا از پدرم منع کردید ووکیل مرا از فدك خارج نمودیدگفتند شهود خودرا کهشهادت بدهند که فدكمالتوهست حاضر کن

مخدره گفت شهود منشوهر من امیرالمؤمنین «ع» است و دو فرزندم حسنینع وام ایمن و اسماء بنتعمیس کهدرآنوقت زوجهٔ ابابکر بود

پس آنبزرگواران شهادتدادند بفرمودهٔ مخدره

گفتنداماعلیع فزوجها وفی روایة قالاماعلیعفیجرالنارالیقرصه واماالحسن والحسین ابناها وفیروایة قالانهماصغیران

واما امایمن فمولاتها وفی روایة قال انت امرأة ولانجیزشهادة مرأة وحدها و فی روایةقال لاتقبل شهادة عجمیة لاتفصح

واما اسماء بنتعمیس کانتتحت جعفربن ابیطالب فهی تشهد لبنیهاشم وقد کانت تخدمفاطمة وکل هؤلاء یجرون الیانفسهم. صدیقهٔ طاهره مهموماً مراجعت نمود و بعد مکرر مخدره رفت نزدآنها آخرالامرروایت است که کاغذی نوشته دادند بمخدره که فدكرابویردنمایندالخ.

مخفی نماناد فدك موضعی است بخیبر بین او ومدینه دو منزل است وتاخیبر کمتر از یك منزلست وفدك را که غصب کردند در دست غاصبین بود ودر زمان خلافت **عثمانبن عفان** عثمان او را طیول داد بپسر عمش **مروانبن حکم** ودر دست **آل مروان** بودتازمان خلافت **عمربن عبدالعزیزبن مروانبن حکم** پس **عمربن عبدالعزیز** اقرار نمود بحقانیت مخدره و فدك را ردکرد بحضرت اماممحمد باقر (ع) تاوقتیکهعمربن عبدالعزیز از دنیا رفت بازفدكرا

یزیدبن عبدالملك غصب نمودتازمان **سفاح**سفاح‌فدك‌رارد کرد **بحسن بن‌حسن بن‌علی بن‌ابیطالب** (ع) باز **منصور** فدك‌را غصب کرد **مهدی‌عباسی** اورا ردکرد به بنی‌فاطمه بازهادی‌بن **مهدی** اورا غصب کرد بعد **مأمون** اورا رد کرد باولادهای فاطمهٔ زهراء ع وتازمان **متوکل** دست اولاد های آن‌مخدره بود وآنها درآن‌زمان مستغنی بودند زمان **متوکل** که‌شدباز اوغصب نمود

ودرمناقب ابن‌شهرآشوب استکه **هرون** بحضرت موسی بن جعفر ع گفت حدود فدك را بفرما تامن ردکنم بسوی شما فرمودند يك حداوعدنست حد دوم **سمرقند** است حد سوم **افریقیه** است حد چهارم **سیف‌البحر** است

هرون گفت پس‌ازبرای‌ماچیزی باقی نمی‌ماند یعنی ای‌هرون‌تمام مملکتی‌که در دست‌تومیباشد درحکم فدك‌است وغصب‌است وحق‌ماخانداناست.

الحاصل بعد امیرالمؤمنین ع در حضور اصحاب اتمام حجت فرمود و حقانیت خود و مخدره مکرمه فاطمهٔ زهرا را بر ابابکر و عمر و سایرین از صحابه ثابت‌فرمود بعضی گفتند دیدی علی باما چه کرداگر یکمرتبهٔ دیگر چنین احتجاج‌بفرماید امرما فاسدخواهدشد تکلیف‌چیست؟

گفتند تکلیف آنستکه‌واداریم‌بقتل امیرالمؤمنین گفتند بکه‌این‌تکلیف‌را بنمائیم؟

گفتند **بخالدبن‌ولید**

پس فرستادند **خالدبن‌ولید** راحاضرنمودند گفتندماتکلیف‌بزرگی بتوداریم

خالد گفت‌آنچه‌امرکنید اطاعت‌میکنم ولوبقتل علی‌بن ابیطالب‌ع

گفتند مطلب همین است برو بمسجدوقت نماز صبح پهلوی اوبایست چون سلام نماز داده شد گردن امیرالمؤمنین‌را بزن

در احتجاج طبرسی استکه جناب اسماء بنت عمیس که زوجهٔ ابابکر بود این سخن‌را شنید وخادمه‌اش رافرستاد بخانه امیرالمؤمنین‌ع وگفت‌ان‌الملاء یأتمرون بك‌لیقتلوك

پس جاریه آمد واین‌آیه‌راخواند امیرالمؤمنین‌ع‌فرمود

رحمهاالله قولی لمولاتك فمن يقتل الناكثين و القاسطين‌و المارقين آمدند مسجد بجهت اداء نمودن‌نماز صبح در حال تشهد پشیمان شد وقبل از سلام دادن سه مرتبه‌گفت‌یا خالد لا تفعل ماامرتك السلام‌علیکم ورحمةالله وبرکاته

امیرالمؤمنین(ع) ملتفت شد بخالدبن ولید فرمود اگر نهیت نکرده بود تو مرا می‌کشتی گفت ای والله‌لوضعته فـی اکثرك شعراً حضرت فرمودند كذبت لاام لك من يفعله اضيق حلقة است منك .

و در روایت **ابی‌ذر غفاری** است‌که امیرالمؤمنین ع بانگشت سبابه و وسطی خالد را چنان فشارداد‌که خالدجامه‌اش‌را نجس کرد وصیحه کشید وپابزمین‌میزد

پس ابوبکر عمر را فرستاد نزد عباس بن عبد المطلب که شفاعت بنماید و خـالد را از ید امیرالمؤمنین‌ع نجات‌دهد

عباس آمد خدمت امیرالمؤمنین ع و قسم داد بحق القبر و من فيه وبحق دونور دیده‌اش و فاطمه زهراء «ع» که دست از خالد بر دارد و بیشانی آن بزرگوار را بوسید امیرالمؤمنین دست از خالد بر داشت

بیان لوضعته‌فی اکثرك شعراً یعنی شمشیر رابرسر تومینهادم چون سراز همه اعضای‌بدن‌مویش بیشتراست‌واست‌بکسر همزه‌بمعنای دبراست یعنی کسیکه شمشیر برسرمن بزندحلقهٔ دبرش‌ازدبرتوتنگتر است‌وکفی بهذاذلاوإذماً

فصل نهم

در ذکر بعضی از قبورمتبرکه و بقاع شریفهٔ واقعهٔ در مدینهٔطیبه واطراف آنست

بدانکه میتوان گفت در مدینهٔ طیبه واطراف آن زمینی نیست مگر آنکه معصومی قدم بر آن زمین گذارده و هوائی نیست مگر آنکه معصومی درآن هوا تنفس فرموده و این ادعا را در بارهٔ غیر این زمین مقدس نمیتوان نمود و اغلب معصوم زادگان و اصحاب کرام درآن زمین مقدس مدفونند

ودر مزار بحار از کامل الزیارة روایت کرده که پیغمبر ص فرمود من مات فی احدالحرمین مکة والمدینة لم یعرض الی الحساب ومات مهاجراً الی الله وحشر یوم القیمة مع اصحاب بدر

و در خلاصة الوفاء فی اخبار دارالمصطفی از پیغمبر ص روایت کرده که فرمود المدینة مهاجری فیها مضجعی ومنها مبعثی حقیق علی امتی حفظ جیرانی ماااجتنبوا الکبائر و من حفظهم کنت له شفیعاً او شهیداً یوم القیمة و من لم یحفظهم سقی من طینة الخبال قیل للمزنی وماطینة الخبال قال عصارة اهل النار

ودر آن کتاب اخبار زیادی نقل کرده درفضیلت دفن در مدینهٔ طیبه و بقیع

و از مالك روایت نموده که در مدینهٔ طیبه ده هزار نفر از صحابه کرام مدفونند لکن قبور شریفهٔ اغلب معلوم و معین نیست چون درسابق رسم نبوده بناء ساختن وقبه قرار دادن برقبور ولوح برروی قبر گذاشتن لذا بااین طول زمان فعلا قبر اغلب مخفی مانده وبعضی از قبور شریفه فعلامعلوم است و از برای آنها قبه وبنائی ساخته شده و لابد است درمقام از ذکر دو امر :

امر اول

در قبور شریفهٔ که در مدینه و در بقیع است

منها قبور شریفه شش نفر معصومی که درمدینهٔ طیبه مدفونند ؛

قبر مقدس حضرت رسول ص وقبر مقدس صدیقهٔ طاهره و قبر مقدس حضرت امام حسن مجتبی و قبر مقدس حضرت امام زین العابدین وقبر مقدس حضرت امام محمدباقر وقبر مقدس حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهم اجمعین و موضع قبر مقدسشان معلوم و معین است مگر موضع قبر حضرت صدیقهٔ طاهره س که در چند جا محتمل است و ظاهر واصح آنست که قبر مقدس ایشان درمیان حرم مقدس حضرت پیغمبر است که ضریح مطهرشان خلف ضریح حضرت پیغمبر ص واقع میشود

در روح و ریحان است که قبهٔ مطهره ائمهٔ بقیع را **جناب مجدالملك ابوالفضل اسعدبن محمدبن موسی اردستانی** بنا نمود و ایشان **مستوفی** مملکت **سلطان برکیارق بن ملکشاه بن الب ارسلان بن طغرل بیك بن میکائیل سلجوقی** بود و **مجدالملك** در چهارصدو نود و دو بدست لشکر **برکیارق** مقتول شد که لشکریان بدنش را پاره پاره کردند چنانچه **در مجالس المؤمنین است** فرموده واو شیعهٔ خالص بود وآثار خیریهٔ او زیاد است

منجمله بقعهٔ مبارکه ائمه بقیع صلوات الله علیهم اجمعین

و دربعضی از تواریخ است که اصل آن بقعه را **الناصرلدین الله عباسی** بسر **المستضیء بالله** بنا نمود در حدود سنه پانصدوشصت ومتحمل است که بناء الناصر بالله بعد از تخریب بناء مجدالملك بوده باشد

و منجمله بنای چهار طاق **جناب عثمان بن مظعون** در بقیع و اهل تسنن گمان میکنند

که آن مقام **عثمان بن عفان است**

ومنجمله بناء حرم و رواق مطهر **کاظمین** (ع) وگویا آن آثار تا زمان سلاطین صفویه بوده بعد بفرمان **شاه عباس صفوی** دوگنبد مطهر را بنا نمودند و طلای دورگنبد شریف را **مرحوم آقا محمدشاه** شهید نمود و بعضی از تعمیرات آن بقعهٔ مبارکه را **مرحوم شیخ عبدالحسین شیخ العراقین** بامر مرحوم **ناصرالدینشاه** نمود

ومنجمله بناء قبه **حضرت عبدالعظیم** چنانچه در **مجالس المؤمنین است** که ازآثار **مجدالملك** مشهد سید عبدالعظیم است در ری

ومنها قبر شریف **عبدالله بن عبدالمطلب** که در میان شهر **مدینه** معروف است وحضرت رسول ص دوماهه بودکه والدشان از دنیا رحلت فرمو،

ودر بحار میفرماید مدفن **جناب عبدالله وجناب آمنه** معلوم نیست در این ازمنه و ما مطلع نشدیم بر مدفن این دو بزرگوار انتهی

و منها قبر جناب ابراهیم بن رسول الله ص که در بقیع معلوم است و یوم وفاتشان هیجدهم ماه رجب سنه دهم از هجرت بوده

ومنها قبور شریفهٔ بنات رسول‌الله (ص) که **جناب زینب وجناب ام‌کلثوم و جناب رقیه** باشد وقبر شریفشان در بقیع معلوم است

ودرکتاب خلاصة الوفاء سیدعلی سمهودی نقل کرده که اینمخدرات دربقعهٔ **عثمان بن مظعون** مدفونند •

ومنها قبور شریفهٔ زوجات پیغمبر (ص) در بقیع معروف است ودر آن قبه است قبر **مالك بن انس بن مالك** که از ائمهٔ اربعه اهل‌تسنن است

ومنها قبر فاطمه بنت‌اسد والدهٔ ماجدهٔ حضرت امیر (ع) و اقرب آنستکه قبرشریف‌ایشان در حرم ائمه بقیع وصل بدیوار حرم مطهر باشد و رحلتشان سال‌چهارم هجرت بوده وسن شریفشان درحدود هفتاد بوده

و منها قبرجناب عباس بن عبدالمطلب که روز جمعهٔ دوازدهم ماه رجب سنهٔ سی و دو هجری از دنیا رحلت فرمود و قبر **جناب عباس** متصل است بقبور ائمهٔ بقیع و یك ضریح‌محیط‌بهمه است وقبر ایشان در یمین‌کسی است‌که میان حرم مطهر روی بقبله بایستد وقبور مطهرهٔ ائمهٔ‌اطهار در یسار است

و منها قبر جناب صفیه بنت **جناب‌عبدالمطلب** والدهٔ **زبیربن‌عوام** که دربقیع نزدیك بباب بقیع معروف است

ومنها قبرجناب‌**حلیمهٔ‌سعدیه** مرضعهٔ حضرت رسول ص که دربقیع معروف است

ومنها قبر جناب عقیل بن ابیطالب در بقیع معروف است و در سنهٔ پنجاه هجری در سن نودوشش سالگی از دنیا رحات فرمود وبعضی گفتند قبر جناب عقیل درشام استو درآنجا وفات‌یافته

ومنها در بقعهٔ منسوب بجناب عقیل است قبر **جناب عبدالله بن جعفر** شوهر **جناب زینب** خاتون بنت امیرالمؤمنین ع که در جود مشهور آفاق بوده و در سال هشتاد هجری وفات یافت در سن نود سالگی

و در عمدة الطالب است که **عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب را**

ابومسلم مروزی درهرات محبوس کرد تاازدنیارفت وقبرایشان**درهرات** معروف است
ومنها قبرمحمدبن الحنفیه که دربقیع نوشته‌اندودرسنهٔ هشتاد وسه هجری ازدنیارحلت فرمود ودربقیع دفن شد کمافی مجالس المؤمنین
ودر وفیات الاعیان است که گفته شده که آن بزرگوار ازترس **عبدالله بن زبیر** گریخت به **طائف** وآنجا ازدنیا رحلت فرمود وگفته شده در**ایله** از دنیا رفته وایله آخر خاك **حجاز** و اول خاك **شام** است

ومنها قبر مخدره **جناب زینب بنت علی ع زوجهٔ جناب عبدالله بن جعفر** وبعضی قبرایشان را در **زینبیه** شام نوشته‌اند **ومرحوم حاجی نوری** ره همین‌را ترجیح داده
ومنها قبر **جناب حسن بن حسن المجتبی (ع)** شوهر **جناب فاطمه بنت الحسین (ع)** که در مدینه طیبه‌ازدنیارفت درسن سی وپنجسالگی وقبرش دربقیع است
ومنها قبر **جناب اسمعیل بن جعفر الصادق (ع)** که مرقد شریفشان در **سور بلد** مقابل قبور ائمه بقیع است و طریقش از میان مدینهٔ طیبه است وجماعت **اسمعیلیه** قائلند بامامت این بزرگواردر حیوة پدر بزرگوارشان ازدنیا رحلت فرمود
ومنها قبر **جناب عبدالله بن محمد بن یوسف بن موسی بن عبدالله المحض بن الحسن بن الحسن بن المجتبی (ع)** که‌در بقیع است
ومنها قبر **جناب مقداد بن اسود** وسابقاً گفتم که این بزرگوار درسنهٔ سی و سه هجری در سن هفتاد سالگی در جرف که یکفرسخی مدینه است ازدنیا رحلت فرمود وجنازه‌اش‌را برروی‌دستها بمدینهٔ طیبه آوردند ودر بقیع دفن نمودند
ودر شهروان قبری استکه معروف است بقبر **مقداد** وشاید او قبر بعضی از مشایخ عرب باشد واحتمال میرود که قبرشیخ جلیل فاضل **مقداد بن عبدالله الحلی** صاحب شرح باب حادی عشر باشد چون‌در روضات وفات‌ایشان رادرشهروان احتمال داده
ومنها قبر **جناب جابر بن عبدالله الانصاری** که‌در سنهٔ هفتاد وچهار یاهفتاد وهفت هجری درمدینه ازدنیا رحلت فرمودو بعضی گفته اند جناب‌جابر آخرصحابه است‌که ازدنیا رحلت فرمود واین سخن صواب نیست‌چون **عمرو بن حریث قرشی** که در کوفه‌ساکن‌بود درسال هشتادوپنج هجری از دنیارحلت‌نمود درسن‌ود وهفتسالگی وهمچنین **سهل بن سعد ساعدی انصاری** درسنهٔ هشتاد وهشت هجری وفات‌نمود درسن نود وشش سالگی
ودراسدالغابه استکه او آخرکسی بودکه ازاصحاب حضرت رسول درمدینه باقی مانده بودوخودش گفت لومت لم‌تسمعوا من‌احد یقول قال رسول‌الله (ص) **وانس بن مالك** خادم حضرت رسول (ص) در سنهٔ هجرت ده ساله بود و در سنهٔ نود و یك هجری در دوفرسخی **بصره** از دنیا رفت و همان‌جا دفن شد واو آخرکسی بود ازصحابه‌که دربصره ازدنیا رفت کذافی اسد الغابة همچنین **ابوطفیل عامر بن واثله درعام احد** متولد شد ودر سنهٔ صد هجری در مکهٔ معظمه از دنیا رفت **ودراسدالغابه** است که او آخر کسی بود ازصحابه که پیغمبر(ص) رادیده‌بود واز دنیا رفت چنانچه خودگفت ما علی وجه الارض الیوم رجل رأی النبی غیری.
و در عاشر بحار است که روز عاشوراء حضرت سید الشهداء (ع) بلشگر مخالف‌خودرا معرفی میفرمود
فرمود و ان کذبتمونی فان منکم‌من‌ان سئلتموه عن ذلك‌اخبر کم اسئلوا جابر بن عبدالله

الانصاری وابوسعیدالخدری وسهل بن سعدالساعدی وزیدبن ارقم وانس بن مالك یخبروکم انهم سمعوا من رسول الله(ص) هذه المقالة لی ولاخی

ومخفی نماناد که زیدبن ارقم در کوفه سنهٔ شصت وهشت وفات نمود ویتیمی بود درحجرعبدالله بن رواحه وباا و بود درغزوهٔ موته کذافی اسدالغابه .

ومنها قبر جنـ ب مالك اشتر در مجالس المؤمنین است که آن بزرگوار در حوالی قلزم بعسل مسموم شهید شد وجنازه شان راحمل نمودند ودرمدینهٔ طیبه دفن نمودند

و منها قبر جناب **عثمان بن مظعون** و او اول کسی است از مهاجرین که در بقیع دفن شد

ومنها قبر جناب **اسعدبن زراره** که درشوال سال اول هجرت از دنیا رحلت فرمود و او اول کسی است ازانصار که دربقیع دفن شده وقبر شریف این دوبزرگوار در **روحاء** است واومقبره ایست دروسط بقیع

و منها قبر جناب **سعد بن معاذ** که در اقصاء بقیع است وگفتند قبر شریف سعد در همان قبه ایست که منسوب بجناب فاطمه بنت اسد است

ومنها قبر جناب **عبدالله بن مسعود** که درسنهٔ سی ودو هجری درمدینهٔ طیبه از دنیا رحلت فرمود ودربقیع دفن شد.

ومنها قبر جناب **شیخ احمدبن زین الدین الاحسائی البحرانی** است که در سنهٔ هزار و دویست وچهل وسه هجری از دنیا رفت در منزل **حدیه** که سه منزلی مدینه است و سنش قریب به نود سال بود

و منها قبر **ابابکر و عمربن الخطاب** در مدینهٔ طیبه معلوم است و قبر **عثمان بن عفان** در بقیع است

وقبر سعدبن وقاص که او بنیاد کوفه را نمودودرسنهٔ پنجاه وپنج هجری درسن هفتاد و چهار سالگی از دنیا رفتدربقیع است **وقبر سعدبن زید** که پسرعم **عمر** بن خطاب بود و خواهرش **عاتکه** که زوجهٔ **عمر** بود وخواهر عمرفاطمه زوجهٔ **سعید** بود ودر سال پنجاه ویك هجری در سن هفتاد و چهارسالگی ازدنیارفت دربقیع است وقبر**عبدالرحمن بن عوف** هم دربقیع است

واین شش نفررا اهل تسنن ازعشره مبشره میدانند ونسبت اینها در مقدمه گفته شد و تاریخ فوت آنها هم فی الجمله در مقدمه گفته شدکه این روایت را شیعه قبول ندارند و در باب سوم هم انشاءالله تعالی تاریخ فوت بعضی را مفصلا ذکر خواهیم نمود و در مدینهٔ طیبه قبر بسیاری از امام‌زادگان عظام است

امر دوم

درقبور شریفهٔ که درحوالی واطراف مدینهٔ طیبه است

منها قبور شریفهٔ که در **احد** یکفرسخی مدینهٔ طیبه است مثل قبر جناب **حمزة بن عبدالمطلب** وجناب **عبدالله بن جحش** خواهرزادهٔ جناب **حمزه** واین دو دریك قبر ویك بقعه هستند که اورا والده **ناصر الدین الله العباسی** بناء نموده درسنهٔ پانصد وهشتاد واین **عبدالله جحش** برادر **زینب بنت جحش** زوجهٔ حضرت پیغمبرص بود

و ایضاً در احد است مدفن جمعی از شهداء احد که سابقاً در وقایع سنهٔ سوم از هجرت گفته شد .

وایضاً گفته شد که جناب حمزه روز هفدهم شوال سنهٔ سوم هجری شهیدشد

ومنها قبر جناب حسن امیر بن زید بن الحسن المجتبی (ع) جدحضرت عبدالعظیم بن عبدالله بن علی الشدید ابن حسن امیر و قبر حسن امیر درجاخر است و آن موضعی است بین مکه ومدینه و محتمل است قبر جناب زید پدر حسن امیر درجاخر باشد ومحتمل است که در بقیع باشد وسن جناب حسن امیر هشتادوپنجسال بود وسن جناب زید بن الحسن المجتبی زیاده بر نود سال بود

ومنها قبرجناب محمد بن ابراهیم بن حسن بن امیر بن زید بن الحسن المجتبی و قبر شریف ایشان درصفراء استکه ازمحال مدینه است

ومنها قبرجناب شریف محمد ذی النفس الزکیة بن عبدالله المحض بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب (ع) که بامر منصور دوانقی آن بزرگوار را درنیمهٔ رمضان سنه صد و چهل و پنج هجری شهید نمودند ومرقد شریفش در مسجد کبیر است در طرف شرقی جبل سلع و آن جبل معروفی استدرمدینهٔ طیبه

و در عمدة الطالب است که پسر جناب محمد جناب عبدالله بن محمد در کابل شهید شد .

ومنها قبر جناب علی اصغر بن علی بن الحسین الشهید بن علی بن ابیطالب (ع) وقبرجناب احمد بن عون بن محمد الحنفیة بن علی بن ابیطالب که قبر شریف این دو بزرگوار در ینبوع شش منزلی مدینه کنار دریاست

ومنها قبرشریف جناب علی بن جعفر الصادق (ع) الملقب به عریضی که درعریض یکفرسخی مدینه طیبه معروف است ودر خارج شهرقم مقبره ایست منسوب بایشان وهمچنین در خارج شهرسمنان لکن اصح واشهر اولست چنانچه مختار علامه نوری است درخاتمه مستدرك وآن بزرگوار رابرادرشان موسی بن جعفر (ع) تربیت کرد و از برای ایشان تصانیف کثیره است و ادراك خدمت چهار امام یاپنج امام را فرمود

و منهـا قبر جناب ابوذر غفاری که در ربذه است و آن موضعیست بین ینبوع و مدینه طیبه

ومنها قبر جناب عبیدة بن حارث بن عبدالمطلب که در ربذهٔ نزدیك قبر جناب ابوذر است وآن بزرگوار بود کهدر غزوهٔ بدر کبری عتبة بن ربیعة بن عبدالشمس بن عبدمناف را بجهنم داخل نمود که درسابق گفته شد

ودر حیوة الحیوان استکه در ربذه قبر یحیی بن اکثم قاضی القضاة وفیه ایضا و روی ان رجلا قال لیحیی ایها القاضی کم اکل فقال فوق الجوع و دون الشبع قال فکم اضحك قال حتی یسفر وجهك ولا یعلو صوتك قال فکم ابکی قال لاتمل من البکاء من خشیة الله قال فکم اخفی عملی قال مااستطعت قال فکم اظهر منه قال مایقتدی بك البر ویؤمن عنك قول الناس

ومنها قبرجناب محمد بن اسمعیل بن بزیع که در فید است بالدال المهمله و او منزلی است بین مکه ومدینه

و در رجال کبیر است که او و احمد بن حمزه در عداد وزراء بودند و از اصحاب حضرت موسی بن جعفر (ع) بود وگویازمان حضرت صادق و حضرت رضا و حضرت جوادراهم درك کرده است

خاتمه

بدانکه زنهائی راکه خداوند درقرآن مجید صراحتا یاکنایتاً مدح فرموده یازده زن است،

الاولي-جناب‌حوامادر آدمیان است قال تعالی « فی سورة البقرة خطاباً لادم یاآدم‌اسکن انت وزوجك‌الجنة»

الثانیه- جناب‌ساره‌زوجهٔ **حضرت‌ابراهیم** قال‌الله تعالی « فی سورة الذاریات قالوالاتخف انا رسل ربك و بشروه بغلام علیم فاقبلت امرأته فی‌صرة فصکت وجهها و قالت عجوز عقیم »

یعنی وقتیکه ابراهیم را بشارت دادند باسحق ساره زوجهٔ ابراهیم روی آورد بجماعت پس لطمه زد صورتش را از روی تعجب و گفت من پیری هستم که اولاد نمیزایم و این مخدره سیی‌ء الخلق بود .

چنانچه در **جواهر السنیه** از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایتکرده که حضرت ابراهیم شکایت نمود بسوی پروردگار خوداز سوء خلق‌زوجه‌اش جناب‌ساره

پس وحی رسید بابراهیم که مثل زن مثل ضلع و استخوان پهلو که کج است اگر بخواهی اوراراست نمائی میکشنی‌واگر بحال خود بگذاری بهره مند میشوی‌صبر کن بسوءخلق‌ساره

الثالثه جناب‌ام‌کلثوم زوجهٔ **حضرت‌زکریا** قال تعالی « کهیعص‌ذکررحمة ربك عبده‌زکریا اذ نادی ربه نداء خفیاً قال رب انی وهن‌العظم منی واشتعل الرأس شیباً ولم اکن بدعائك رب شقیاً وانی خفت الموالی من ورائی و کانت امرأتی عاقراً فهب‌لی‌من‌لدنك ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب‌واجعله‌رب رضیاً»

الرابعه- جناب بلقیس زوجهٔ**حضرت‌سلیمان** قال‌الله‌تعالی فی‌سورة «النمل انی‌وجدت‌امرأة تملکهم واوتیت من‌کل شییء ولها عرش‌عظیم»

الخامسه- رحمة‌بنت‌مزاحم‌بن یوسف‌بن‌یعقوب‌زوجهٔ **حضرت‌ایوب** قال‌الله‌تعالی فی سورة ص: «وهبناله اهله ومثلهم معهم رحمة مناوذکری‌لاولی‌الالباب»

السادسه- صفوراء زوجهٔ **حضرت موسی‌بن‌عمران** قال‌الله تعالی« فی‌سورة القصص‌قال‌انی اریدان انکحك احدی ابنتی‌هاتین علی‌ان‌تأجرنی ثمانی‌حجج فان‌اتممت عشراً فمن‌عندك»

السابعه-زلیخازوجهٔ **حضرت یوسف** قال‌الله تعالی « فی‌سورة یوسف وقال الذی اشتراه‌من مصر لامرأته اکرمی مثواه‌عسی ان‌ینفعنا او نتخذه ولداً و قال‌الله تعالی حکایة عن لسانها الان‌حصحص الحق‌انا راودته‌عن نفسه»

درجلدپنجم‌بحاراز**علل الشرایع**از حضرت صادق (ع) روایتکرده‌که فرمود زلیخااستیذان نمود که داخل بشود بحضرت یوسف غلامان گفتند بزلیخا که ما میترسیم ترا بیریم نزد یوسف‌گفت من نمیترسم از کسی که ازخدامیترسد

پس چون داخل شد یوسف فرمود میبینم‌تراکه رنگت‌تغییر کرده ؟

زلیخا گفت « الحمدلله الذی جعل الملوك بمعصیتهم عبیداً وجعل العبید بطاعتهم ملوکا»

یوسف فرمود تراچه‌وادار نمود که بامن‌چنین کردی؟

عرضکرد«حسن‌وجهك»

فرمود چه خواهی کرد اگر ببینی پیغمبر آخرالزمان راکه‌اسمش محمد(ص) است و جمالش از من بهتراست واخلاقش ازمن نیکوتر وسخاوت وجودش ازمن زیادتر؟

زلیخا گفت راستمیگوئی

فرمود ازکجادانستی که‌من‌راستمیگویم؟

گفت همچنانکه اسم شریفش را بردی محبتش‌درقلبم‌جای گرفت

وحی الهی رسید ای یوسف زلیخا راست میگوید و من زلیخا را دوست میدارم چون او محمد (ص) را دوست میدارد پس خدا امر فرمود بیوسف که زلیخا را تزویج کن

الثامنه-جناب آسیه بنت مزاحم زوجهٔ **فرعون** قال الله تعالی « فی سورة القصص و قالت امرأت فرعون قرة عین لی ولك لا تقتلوه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولداً وهم لا یشعرون وقال تعالی فی سورة التحریم ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأت فرعون اذ قالت رب ابن لی عندك بیتاً فی الجنة ونجنی من فرعون وعمله ونجنی من القوم الظالمین »

ودرخصال از پیغمبر (ص) روایتکرده که فرمود سه نفر کافر نشدند بخداوند بقدرطرفةالعینی مؤمن آل یسن وعلی بن ابیطالب (ع) وآسیه زوجهٔ فرعون

و در عاشر بحار از ابن بابویه از پیغمبر (ص) روایت کرده فرمود بهشت مشتاق است چهار زن مریم بنت عمران آسیه زوجهٔ فرعون وهی زوجة النبی (ص) فی الجنة وخدیجه بنت خویلد زوجهٔ پیغمبر (ص) دردنیا وآخرت و فاطمه بنت محمد (ص)

التاسعة مریم بنت عمران والدهٔ **حضرت عیسی** (ع) و خداوند در چند موضع از قرآن مجید از این مخدره یاد فرموده و اصرح آیات شریفه در مدح اینمخدره قوله تعالی « فی سورة آل عمران واذ قالت الملائکة یا مریم ان الله اصطفاك و طهرك و اصطفاك علی نسآء العالمین یا مریم اقنتی لربك واسجدی و ارکعی مع الراکعین » وبالصراحه درقرآن مجید اسم زنی برده نشده بغیر حضرت مریم

وفی البحار عن الطبرسی قال ابوجعفر (ع) معنی الایة اصطفاك من ذریة الانبیآء و طهرك من السفاح واصطفاك لولادة عیسی من غیر فحل وخرج بهذا من ان تکون تکراراً

العاشره- خدیجهٔ بنت خویلد زوجهٔ **خاتم النبیین** (ص) قال تعالی « فی سورة اضحی و وجدك عائلا فاغنی فی معانی الاخبار عن ابن عباس وجدك عائلا یعنی فقیراً عند قومك یقولون لا مال لك فاغناك الله بمال خدیجه » و اینمخدره اول کسی هست از زنان که ایمان آورد به پیغمبر (ص)

درامالی طوسی از پیغمبر (ص) روایتکرده که فرمود اول کسیکه ایمان آورد بپیغمبری من ازمردان **علی بن ابیطالب** (ع) بود واز زنان **خدیجهٔ کبری** بوده

ودر بحار از تفسیرعیاشی از حضرت باقر (ع) از پیغمبر (ص) روایتکره که فرمود در شب معراج وقتیکه خواستم از آسمانها بسوی زمین مراجعت نمایم گفتم جبرئیل آیا تو بزمین حاجتی داری گفت حاجت من آنستکه سلام خداوند وسلام مرا بخدیجه برسان

الحادی عشر- فاطمهٔ بنت رسول (ص) وخداوند درچند موضع از قرآن مجید مدح فرموده این مخدره مکرمه را

منها سورهٔ مبارکهٔ هل اتی

درعاشر بحار ازمناقب نقل کرده که ازحضرت موسی بن جعفر(ع) سئوال کردند که خداوند سورهٔ مبارکهٔ هل اتی را نازل فرمود درشأن اهلبیت و تمام نعمتهای بهشتی را در او یاد کرده بغیر حورالعین فرمود این بجهت اجلال فاطمهٔ زهرا (ع) است

ومنها تأویل لیلة القدر باین مخدره شده

چنانچه درعاشر بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق (ع) روایتکرده که فرمود « انا انزلناه فی لیلة القدر اللیلة فاطمه والقدر الله فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك لیلة القدر » وشاید استفاده شود از این روایت شریفه که مثل فاطمهٔ زهراء مثل لیلة القدر است

وچنانچه کسی لیلة القدر را نمیداند چه شب است همچنین کسی فاطمه زهراء (ع) را نمیداند چه مخدرهٔ مکرمه ایست.

ومنها تأویل شده لیلهٔ مبارکه باین مخدره

دریازدهم بحار استکه یهودی سئوال کرد از حضرت موسی بن جعفر (ع) چه چیز است تفسیر باطنی حم والکتاب المبین انا انزلنا فی لیلة مبارکه الخ؟

فرمود اما حم محمد استکه حروفش ناقص شده واما کتاب مبین امیرالمؤمنین است و اما لیلهٔ مبارکه فاطمهٔ زهراء است واما قوله تعالی « وفیها یفرق کل امر حکیم ای یخرج منها خیر کثیر فرجل حکیم رجل حکیم ورجل حکیم »

ومنها تعبیر فرموده از این مخدره بمشکوة و بزجاجة

در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق (ع) روایتکرده فرمود « الله نورالسموات والارض مثل نوره کمشکوة فاطمة فیها مصباح الحسن (ع) المصباح الحسین (ع) فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری فاطمة کانها کوکب دری بین نساء اهل الدنیا یوقد من شجرة مبارکة توقد من ابراهیم (ع) لاشرقیة ولا غربیة ولا یهودیة ولانصرانیة یکاد زیتها یضیء یکاد العلم ینفجرمنها ولولم تمسسه نار نور علی نور امام بعد امام یهدی الله لنوره من یشآء یهدی الله بالائمة من یشآء »

ومنها تعبیر فرموده ازمخدره باحدی الکبر

درعاشر بحار ازتفسیر فرات بن ابراهیم ازحضرت باقر (ع) روایتکرده فی قوله تعالی انها لاحدی الکبر نذیراً للبشر قال ع یعنی فاطمه

ومنها تعبیر فرموده از مخدره به بحر

در یازدهم بحار از مناقب از ابن عباس روایتکرده که فاطمه از گرسنگی و برهنگی گریه میکرد پیغمبر فرمودند فاطمه قناعتکن بشوهرت بخدا قسم که علی سید است دردنیا وآخرت پس پیغمبراصلاح فرمود بین علی وفاطمه خداوند اینآیه را نازل فرمود «مرج البحرین یلتقیان یقول اناالله ارسلت البحرین علی بن ابیطالب ع بحرالعلم وفاطمة بحرالنبوة یلتقیان یتصلان انا الله اوقعت الوصلة بینهما ثم قال بینهما برزخ مانع یمنع علی بن ابیطالب ان یحزن لاجل الدنیا و یمنع فاطمة ان تخاصم بعلها لاجل الدنیا فبای آلاء ربکما یا معشرالجن والانس تکذبان بولایة امیرالمؤمنین ع اوحب فاطمة الزهراء واللؤلؤالحسن والمرجان الحسین لان اللؤلؤ الکبار والمرجان الصغار

ومنها تعبیر فرموده ازآن مخدره به نسائنا درآیهٔ مباهله

در بحار ازطبرسی نقلکرده در قوله تعالی و نسائنا فرموده اتفاق کردندکه مراد بنسائنا فاطمهٔ زهراء است بجهتآنکه حاضر نبود درقضیه مباهله از زنها بغیر آنمخدره و فرموده در ضمن قوله‌تعالی وانفسنا که احدی ادعاء نکرده که درمباهله بغیر علی و فاطمه و دو پسرش (ص) حاضر بوده‌اند ولابد داعی غیرمدعو است

پس مراد بانفسنا امیرالمؤمنین استکه نفس پیغمبر است

و سه زن را هم خداوند در قرآن مجید مذمت فرموده **یکی** زوجهٔ نوح پیغمبر **دوم** زوجهٔ لوط پیغمبر قال‌الله تعالی فی سورة التحریم ضرب‌الله مثلا للذین کفروا امرئة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما

در تفسیر مجمع است که زوجهٔ نوح کافره بود بمردم میگفت که نوح مجنون است و اگر کسی بنوح ایمان میآورد خبر میداد بجبابرهٔ ازقوم نوح وزوجهٔ لوط خبر میداد قوم لوط را

های او این بود خیانت این دو والا زوجهٔ هیچ پیغمبری هرگز بغیه نیشود گفته شده که اسم زوجهٔ نوح **واغله** واسم زوجهٔ لوط و **اهله** بود

سوم زوجهٔ **ابولهب** قال تعالی تبت یدا ابی‌لهب وتب‌ماأغنی عنه ماله وماکسب سیصلی ناراً ذات لهب و امرأته حمالة الحطب فی‌جیدها حبل من‌مسد واسم او **امجمیل** بودخواهر **ابوسفیان بن** حرب ومادر **عتبه ومعتب** ولابد است در مقام ازذکر مطلب مهمی و آنستکه ازسعادت عظیمه است زوجهٔ عفیفه صالحه

چنانچه در **فروع کافی** از حضرت پیغمبر (ص) روایتکرده که خداوند در **حدیث قدسی** فرموده که اگر بخواهم از برای بنده مسلم خیر دنیا وآخرت‌راجمع کنم قرارمیدهم از برای او قلبی خاشع ولسانی ذاکر وبدنی دربلاصابر وزوجهٔ صالحه که مسرور نماید اورا وقتیکه نظر نماید باوو حفظ نمایدجان ومال اورا وقتیکه غائب شود ازاو

وبدانکه عفاف وصلاحیت زوجه درجات ومراتبی دارد واعلا درجات آن آنستکه زوجه عالمه‌و عارفه وعفیفه‌باشد واین‌نعمت‌عظمی‌از برای بعضی بزرگان موجودشده درحالتیکه آن‌زوجه ازغیراهلبیت عصمت وطهارت بوده چون‌آنها عفاف‌وصلاحیتشان معلوم است

منجمله زوجهٔ مولی العالم الفاضل **ملامقصود علی المتخلص بالمجلسی** والدة مولی **محمد تقی‌المجلسی** وجدة مولی **محمدباقر المجلسی** و دختر مولی **کمال‌الدین درویش محمدبن الشیخ‌حسن‌العاملی**

در کتاب **فیض قدسی** استکه آن‌مخدره عارفه و مقدسه وصالحه بود وقتی ازبرای شوهرش جناب المولی مقصود علی مسافرتی اتفاق افتاد دوفرزندش **جناب‌ملامحمد تقی وملامحمدصادق** را برد نزد جناب العالم العابدالزاهد المولی **عبدالله الشوشتری** بجهت تحصیل علم‌و خواهش‌نمود که مواظبت بفرماید در تعلیم این‌دو فرزندش ورفت بسفر نزدیك عیدی شد **جناب المولی عبدالله** سه‌تومان داد **بمولی محمدتقی المجلسی** که‌در ضروریاتشان صرف کنند .

ملامحمد تقی عرضکرد من نمیتوانم این وجه‌را بدون‌اذن والده‌صرف کنم‌بعد که‌از والده اجازه خواست مخدره گفت پدرشما ازبرای مخارجتان معین فرموده روزی چهارده غاز بیکی و مدتی است بهمین‌اندازه مخارج کرده‌اید واگر این مبلغ‌را اضافه صرف کنید وحال شما بوسعت بگذرد این مبلغ تمام میشود وشماهم عادت‌اولیه‌تان‌را فراموش خواهیدکرد

پس لابدمیشویم‌برویم‌نزد **مولانا‌ملاعبدالله** وغیر او‌واظهار فقروپریشانی نمائیم واین‌سزاوار نیست بعدکه **جناب ملاعبدالله** شنید درحقشان دعافرمود .

منجمله المخدرة المکرمة **آمنه بیگم** زوجهٔ مولانا **محمدصالح** مازندرانی شارح کافی بنت مولی محمدتقی المجلسی و همشیره مولانا العلامة المجلسی ووالدهٔ **آقای محمد هادی** مترجم‌قرآن مجیدوصاحب‌تصنیفات کثیره

در **فیض قدسی** از ریاض‌العلمآء نقل‌کرده که‌آن مخدره فاضله وعالمه ومتقیه بود و شوهرش ملامحمد صالح باغایت‌فضلیکه داشت‌گاهی حل بعضی از عبارات قواعد را از او سؤال میکرد و فرمود یکروز **جناب‌ملامحمدتقی** رفت‌بمنزل ودخترش الفاضلة‌المقدسة المجتهدة‌البالغة فی‌العلوم‌حدالکمال **آمنه بیگم** را طلبید فرمود من‌اراده‌کرده‌ام تراتزویج‌نمایم بمردیکه درغایت فقرومنتهای فضل‌وصلاح است واین‌موقوف‌است باذن‌شما

مخدره عرضکرد فقر عیب مرد نیست جناب **ملامحمد تقی** مجلس عالی ترتیب داد و مخدره

را تزویج فرمود **بمولا محمد صالح**

چون شب زفاف شد جناب **مولا محمد صالح** داخل شد برمخدره و برقع از صورت مخدره برداشت و جمال مخدره را دید رفت بگوشه حجره و حمد و شکر الهی را بجـای آورد و مشغول مطالعه شد

اتفاقاً مسئلهٔ حلش بر اومشکل شد هر قدر فکر کرد نتوانست آن مسئله را حل نماید مخدره آمنه بیگم بحسن فراستی که داشت ملتفت شد وقتی که مولی محمد صالح رفت بجهة تدریس مخدره مسئله را درکمال خوبی حل نمود و نوشت و گذارد درمحل مطالعهٔ زوجش

چون شب شد ملا محمد صالح نشست بجهة مطالعه دیدکاغذی آنجا افتاده برداشت دید مخدره مسئله را درکمال خوبی حل فرموده سجدهٔ شکر بجاآورد وتا صبح مشغول عبادت شد بشکرانهٔ این موهبت کبری جناب المولی محمد تقی بدامادش گفت اگر این زن پسند شما نیست غیر او را بشما تزویج کنم

عرض کرد مطلب این نیست که شما گمـان کرده اید بلکه من درمقام شکر الهی باین موهبت عظمی وچنین زوجهٔ عالمه صالحه هرقدر خودرا بتعب اندازم درعبادت نمیتوانم یك ذره از این عنایت الهی را شکرگذاری نمایم

مخفی نماناد که دراین حکایت ازاینمخدره بمجتهده تعبیر شده

ومنجمله زینت اهل الفضل والاخلاص وشیخة الشیعة فاطمة المدعوة بست المشایخ چنانچه در **روضات الجنان** تعبیر فرموده معنی ست المشایخ یعنی سیده رواة اخبار ورئیسه نقلة الاثار وکنیهٔ اینمخدره **ام الحسن** بود بنت الشیخ الشهید السعید **ابوعبدالله محمدبن شیخ جمال الدین المکی** المدعو بالشهید الاول

ودر روضاتست که این مخدره عالمه وفاضله وفقیهه وعابده بود وخدمت والد ماجدش جناب شهید اول تلمذ نموده بود ووالدش ازاو مدح میکرد وامر میفرمود مردم را رجوع نمودن بآنمخدره درمسائل حیض واحکام نماز

و در مستدرکست که سید تاج الدین بن معیه استاد شهید اول اجازه داد باینمخدره و بوالد ماجد و به برادرش محمد وعلی

وهکذا فاسد بودن زوجه نیز درجات ومراتبی دارد واعلی درجات ومراتب فساد زوجه آنست که جاهله و بد اخلاق وغیر عفیفه باشد

چنانچه درکتاب من لا یحضره الفقیه ازحضرت صادق (ع) روایتکرده که فرمود اغلب اعداء المؤمن زوجة السوء

در تفسیر علی بن ابراهیم استکه **هود** پیغمبر زارع بود و زراعتش را آبیاری میکرد قومش آمدند درخانه ... ق الباب کردند عیالش آمد پشت در گفت شما کیستید ؟

گفتند ما اهل فلان بلد هستیم که زراعت های ما خشك شده آمده ایم که حضرت هود دعا کند وخداوند باران رحمت برما نازل فرماید

زن هود گفت اگر او مستجاب الدعوه میبود دربارهٔ خود دعا میکرد که زراعتش از خشکی نسوزد گفتند هود کجا است ؟

گفت در فلان موضع آن جماعت آمدند خدمت حضرت هود عرضکردند یا نبی الله زراعتهای ما از بی آبی خشك شده ازخدا بخواه که باران رحمت برما نازل فرماید

حضرت هود دو رکعت نماز کرد و دعا کرد و فرمود بروید بمنزلتان که باران برشما نازل شود عرضکردند یا نبی‌الله درب منزل شما رفتیم زنی آمد و بما چنین وچنان گفت

فرمود او عیال منست ومن از خدا خواسته‌ام که خداوند اورا باقی بدارد عرضکردند چراچنین دعا میفرمائی فرمود بجهت آنکه خداوند مؤمنی را خلق نکرده مگر آنکه از برای او عدوی‌است که اورا اذیت میکند و اگر دشمن من کسی باشد که من مالك او باشم بهتر است که دشمنی باشد که او مالك من باشد .

ودرلئالی‌الاخبار است که جمعی رفتند درب منزل **شیخ‌ابوالحسن‌خرقانی** که او را دیدن نمایند چون دق‌الباب کردند عیالش آمد پشت درب گفت که را میخواهید ؟

گفتند شیخ را میخواهیم که از او دیدن کنیم عیالش آنچه نسبت بد بود بشیخ داد آنجماعت تعجب کردند گفتند خود شیخ کجا هست ؟ گفت رفته بیابان هیزم جمع کند آنجماعت آمدند به بیابان دیدند شیخ هیزم ها را بار بریك شیری کرده و خودش هم بالای آن هیزم ها نشسته و یك ماری‌هم در دست گرفته عوض تازیانه .

آنجماعت تعجب نمودند ازآنچه دیدند و از آنچه زنش در باره‌اش گفته بود مطلب را بشیخ عرضکردند که زنت دربارهٔ تو چنین و چنان گفت

شیخ فرمود من باین مقام نرسیدم مگر بصبر کردن و تحمل نمودن اذیتهای این عیال .

ودر جلد پنجم بحار ازکتاب قصص‌الانبیاء روایتکرده باسانید خود از حضرت باقر (ع) که فرمود در بنی‌اسرائیل مرد عاقل متمولی بود ویك زن عفیفه داشت و از او پسری خداوند مرحمت فرمود که شبیه بود باو درشکل و شمایل و یك زن غیر عفیفه داشت از اوهم دو پسر داشت چون وقت احتضارش رسید گفت اموال من مال یکی از شماها باشد چون از دنیا رفت هریك ازآن سه پسر مدعی شدند که من آن پسری هستم که پدر مالش را برای من داده با یکدیگر مخاصمه کردند پس ترافع نمودند خدمت قاضی اوگفت بروید نزد سه برادری که از **آل بنی‌غانم** هستنداز آنهاسؤال کنید .

رفتند نزد یکی ازآنها دیدند پیرمرد افتاده‌ایست ازاو سئوال کردند اوگفت برویدنزدبرادرم که اسن و اکبر از من است از او سؤال کنید آمدند نزد برادر وسطی دیدند مرد میانه سالی است گفت بروید نزد برادرم که اسن و اکبر از من است و ازاو سئوال کنید رفتند نزد او دیدنداو بنظر کوچکتر از هردو اینها هست تعجب کردند گفتند اولا از حال خود اینها سؤال کنیم سئوال کردند که شمارا بزرگتر ازآن دو برادر دیگر معرفی نمودندو حال آنکه از هردوی‌آنها کوچکتر بنظر ما هستید

گفت بلی اما برادر اولی که نزدش رفتید از هردوی ما سنش کمتر است لکن زوجه بداخلاقی دارد وصبر میکند باخلاق بد او و از ترس آنکه مبادا مبتلا ببلای اعظمی بشودکه نتواند صبر برآن بکند و سوء اخلاق زوجه‌اش اورا این قسم پیر کرده واما برادر وسطی زوجه‌ای داردکه گاهی او را اذیت میکند وگاهی اورا مسرور میکند و اما من زوجهٔ دارم که همه اوقات مرا مسرور میکند وابداً مکروهی ازاو بمن نرسیده لذا شباب و جوانی من محفوظ مانده الخ

والحمدلله اولا وآخراً و ظاهراً و باطناً و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین

باب سوم

در اسم ولقب وكنيه و نسب وتاريخ ولادت

با سعادت و رحلت حضرت امير المؤمنين (ع)

ودر تعيين زوجات و اولاد و اقارب و حواريين و بعضى از تواريخ متعلقهٔ بآن بزرگوا ودر ذكر قبور متبركهٔ واقعه دركوفه ونجف اشرف وحوالي واطراف آن ودر اين باب مقدمه و دوازده فصل و يكخاتمه است

اما مقدمه

بدانكه اوصياء حضرت پيغمبر (ص) دوازده نفر بودندكه اول آنها حضرت اميرالمؤمنين على بن ابيطالب (ع) است وآخر آنها حضرت حجة بن الحسن (ع) است و علماء از براى انحصارعدد ائمه بدوازده مناسباتى بيان كرده‌اند .

منجمله آنكه اين عدد مطابق است با حروف لااله الاالله و با عدد حروف محمدرسول‌الله‌ص و باعدد حروف اميرالمؤمنين (ع) و با عدد حروف على بن ابيطالب (ع) و با عدد حروف بعضى از اسماءالحسنى و با عدد حروف محبهم فى‌الجنه و با عدد حروف عدوهم فى‌النار

ومنجمله آنكه اين عدد مطابقست با عدد نقباء بنى‌اسرائيل‌كه در سورهٔ مائده ميفرمايد « ولقد اخذالله ميثاق بنى‌اسرائيل و بعثنا منهم اثنى‌عشر نقيباً »

ودرمجمع‌البيان فرموده نقيب قوم مثل‌كفيل وضمين است‌كه ميشكافد اسرار را و از اين قبيل است نقاب‌المرئة ومناقب‌كه بمعنى فضائل است

ومنجمله آنكه اين عدد مطابق است با عدد اسباط بنى‌اسرائيل‌كه درسوره اعراف‌ميفرمايد « وقطعناهم اثنتى عشرة اسباطاً امما و اوحينا الى موسى اذ استسقاه قومه ان اضرب بعصاك‌الحجر فانبجست منه اثنتاعشرة عيناً قدعلم كل اناس مشربهم »

در مجمع البيان فرموده و صحيح آنستكه اسباط در اولاد اسحق بمنزله قبائل است در اولاد اسماعيل يعنى متفرق‌گردانيديم اولاد يعقوب را بدوازده فرقه چون اولاد يعقوب دوازده نفر بودند و از براى هريك از آنها اولاد و نسلى بود پس هرفرقهٔ از آنها سبط وامتى شدند

ومنجمله اينكه اين‌عدد مطابق است بابرجهاى‌آسمان وماههاى سال‌و باعدد ساعات‌شبو روز

ومنجمله آنكه پيغمبر (ص) فرمود الائمة من‌قريش‌و قريش لقب نضربن‌كنانه است وهركس از اولاد نضربن‌كنانه باشد او قرشى است

پس اول كسيكه متصف شد بصفت قرشى بودن جناب مالك بن نضر بن‌كنانه است‌كه‌جددوازدهم پيغمبر ص است چنانچه در مقدمهٔ‌كتاب‌گفته شد و مركز دائرهٔ شرافت‌وجود نازنين پيغمبر ص است كه ازاو سلسله قرشيه و سلسله امامت‌منفصل مشود و هريك مانند دو خطندكه از مركز محمدى ص

منفصل میشوندوهر گاه آخرخط خارج ازمرکز بطرف قرشی دوازده باشد لابدازطرف خط امامت هم دوازده خواهدبود چون محال استدو خط خارج از مرکز دائره بطرف محیط متفاوت باشد

فصل اول

دراسم ولقب کنیه و نسب آن بزرگوار

بدانکه اسم شریف آنجناب **علی** است و اشهر القاب شریفه **امیرالمؤمنین** (ع) است و اشهر کنیه‌های آنحضرت **ابوالحسن** است

و در بعضی از روایاتست که چون حضرت امیرالمؤمنین ع متولد شد ابوطالب او را بسینه چسبانید ودست فاطمه بنت‌اسد را گرفت وبسوی ابطح آمدو ندا کرد :

یارب یاذا الغسق الدجی و القمر المبتلج المضیء

بین لنامن حکمك المقضی ماذا تری فی‌اسم ذاالصبی

ناگاه مثل ابر چیزی از روی زمین پیدا شد نزدیك ابوطالب آمد ابوطالب او را هم نیز بسینهٔ خودچسبانید وبخانه برگشت چون صبح‌شد دید که لوح سبزیست ودرآن نوشته شده :

خصصتما بالولد الزکی والطاهر المنتجب المرضی

فاسمه من شامخ علی علی اشتق من العلی

پس ابوطالب اسم نور دیده‌اش را علی نامید و آن لوح را در زاویهٔ راست کعبه آویخت و چنان آویخته بود تا زمان هشام بن‌عبدالملك که‌اورا فرود آورد و بعداز آن‌ناپیدا شد

و والد ماجد آن بزرگوار ابوطالب بن عبدالمطلب است و والدهٔ ماجدهٔ جناب ابو طالب و جناب عبدالله پدر پیغمبر (ص) و جناب زبیربن عبدالمطلب فاطمهٔ بنت عمروبن عائذبن عمران بن مخزوم بن‌یقظة بن مرة‌بن‌کعب است واسم جناب ابوطالب عمرانست و سایر اولادهای‌عبدالمطلب با این‌سه بزرگوار برادر وخواهر ابی‌بودند نه‌ابوینی

و والدهٔ ماجدهٔ حضرت امیر (ع) جناب فاطمهٔ بنت‌اسد بن‌هاشم بن عبد مناف است

و والدهٔ ما جدهٔ فاطمه بنت اسد فاطمه بنت رواحة بن‌حجر بن‌عبدالله بن معیص بن وهب بن ثعلبة بن وائلة بن عمروبن شهاب بن‌مهارب بن‌فهر است

وفاطمه بنت‌اسد باجناب ابوطالب دختر عم وپسرعم اصلی بودند واول هاشمیه ایست که در خانهٔ هاشمی‌اولاد آورد وپیغمبر (ص) اورا مادرخطاب میکرد

در امالی صدوق است وقتیکه امیرالمؤمنین (ع) خبر فوت والده‌اش را به پیغمبر (ص) عرضکرد پیغمبر (ص) فرمود اووالدهٔ من‌بود بعد عمامه و جامه‌اش راداد که‌فاطمه را بآنها کفن کنند وخود پیغمبر (ص) بجنازه‌اش نماز خواند وچهل تکبیر بجنازه‌اش گفت فرمود چون‌چهل صف ازملك بجنازه‌اش نماز خواندند و پیغمبر (ص) درقبر فاطمه بنت اسد خوابید واورا تلقین فرمود و دربارهٔ اودعا کرد

ودرمرآت العقول استکه جمیع امامیه اتفاق نموده‌اندبراسلام جنابابوطالب

وشیخ صدوق در رسالهٔ اعتقادیه میفرماید وروایت شده که جناب عبدالمطلب حجة الهی بود وجناب ابوطالب وصی‌ایشان بوده

ودر تاسع بحار درحق جناب ابوطالب فرموده « وقداجمعت الشیعة علی‌اسلامه وانه قدآمن

بالنبي في اول الامر ولم يعبد صنما قط بل كان من اوصياء ابراهيم واشتهر اسلامه من مذهب الشيعة حتى ان المخالفين كلهم نسبوا ذلك اليهم وتواترت الاخبار من طرق الخاصة والعامة في ذلك وصنف كثير من علمائنا ومحدثينا كتاباً مفرداً في ذلك كما لايخفى على من تتبع كتب الرجال»

و ابن ابي جمهور احسائي در کتاب مجلي در بارهٔ حضرت ابیطالب فرموده : والذی ثبت عن ائمة الهدى وعن جميع علماء اهل البيت انه كان مسلماً موحداً مصدقاً بوحدانية الله و رسالة نبيه چنانچه ازاشعار جناب ابیطالب هم معلوم میشود که فرمود :

ولقد علمت بان دين محمد   من خير اديان البرية ديناً

ودر مجالس المؤمنين ازجامع الاصول ابن اثير جزری شافعی نقل کرده که گفت اجمع اهل البيت على ايمانه واجماع اهل البيت حجة

ودر فصل نهم از باب اول گفته شد که جناب ابوطالب سه سال قبل از هجرت از دنیا رحلت فرمود درمکهٔ معظمه در حالتیکه سن شریفش زیاده بر هشتاد سال بود وقبر شریفش در مکهٔ معظمه دوقبرستان معلی معروفست

وایضاً گفته شد که فاطمه بنت اسد درسال چهارم از هجرت در مدینهٔ طیبه از دنیا رحلت فرمود لکن سن شریفشان راضبط نکرده‌اند وقبر شریفش علی‌الاصح در میان حرم ائمه بقیع است و معروف است

فصل دوم

درتاریخ ولادت باسعادت حضرت امیرالمؤمنین (ع)

مرحوم مجلسی میفرماید مشهور بین محدثین ومورخین خاصه و عامه آنست که آنحضرت درروز جمعهٔ سیزدهم ماه رجب بعدازسی سال ازعام الفیل درجوف خانهٔ کعبه متولد شد

و شیخ طوسی در مصباح بسند صحیح از حضرت صادق (ع) روایتکرده که ولادت با سعادت آن بزرگوار روز یکشنبهٔ هفتم ماه شعبان واقع‌شد وقول اول اشهراست انتهی

ودر باب اول گفته‌شد که‌مختار درتاریخ ولادت حضرت پیغمبر (ص) آنست که حضرت در عام‌الفیل متولد شد

پس بنابر این هنگام تولد حضرت امیر (ع) ازسن شریف حضرت پیغمبر (ص) سی سال وسه ماهو بیست و شش روز گذشته بوده تقریبا چون ظاهر آنست که ولادت حضرت امیرالمؤمنین (ع) دررجب بعداز سنهٔ سی ازولادت حضرت رسول (ص) بوده

ودر مصباح المتهجدین از ابن عیاش نقل فرموده که در آنحال حضرت رسول (ص) بیست وهشت ساله بود

ودر بحار ازمناقب موفق خوارزمی نقل میکند که‌متولد نشد درجوف خانهٔ کعبه قبل ازحضرت امیر (ع) احدی ودرآنوقت ازسن‌شریف پیغمبر بیستو هشت سال گذشته بود لکن نزد مشهور اصح همان قول اولست

و این فضیلت ولادت در جوف کعبه ازخصائص حضرت امیر (ع) است چون اشرف اماکن حرم‌الله است واشرف‌بقاع حرم مکه معظمه است و اشرف مواضع مکهٔ معظمه مسجد الحرام است واشرف مواضع مسجد کعبه است

پس امیرالمؤمنین (ع) در سید ایام‌که روز جمعه باشد در شهر حرام‌که ماه رجب باشد در

جوف بیت‌الله الحرام متولدشدوسوای امیرالمؤمنین(ع)در آن‌مکان‌شریف کسی‌متولدنشده
و نعم ماقال حجةالاسلام الحاج سیداسمعیل الشیرازی(ره) :

ان یکن یجعل‌لله البنون وتعالی الله عما یصفون
لاعزیر ولالاابن مریم فولیدالبیت‌احری‌ان‌یکون(۱)

وقال السیدالداماد قدس‌سره :

در کعبه قل تعالوا ازمام‌که زاد از بازوی باب حطه خیبر که‌گشاد
بر ناقهٔ لایؤدی الا که نشست بردوش شرف پای‌گرامی که نهاد

وله :

در مرحلهٔ علی نه چونست ونه‌چند در خانهٔ حق‌زاده بجانش سوگند
بی فرزندی که خانه زادی دارد شك‌نیست‌که باشدش بجای فرزند

وله:

گویند که‌نیست قادر ازعین کمال بر خلقت شبه خویش حق متعال
نزدیك شدآنکه رنك امکان‌گیرد درذات علی صورت این امر محال

وحکیم سنائی گفته:

اسدالله در وجود آمد در پس پرده آنچه بود آمد

وسیدحمیری فرموده :

ولدته فی حرم الاله وامنه والبیت حیث فناءه والمسجد
بیضاء طاهرة الثیاب تقیة طابت وطاب ولیدها والمولد
فی لیلة‌غابت‌نحوس‌نجومها وبدت مع‌القمر المنیر الاسعد
مالف‌فی‌خرق‌القوابل‌مثله الاابن آمنة النبی محمد (ص)

فصل سوم

در تاریخ رحلت حضرت امیرالمؤمنین (ع) و اشاره اجمالیه بذکر قاتل آن بزرگوارومدفن‌شریفشان:ولابداست‌دراین‌مقام‌ازذکرسه‌امر

امر اول‌در‌تاریخ رحلت آن‌بزرگوار

علامهٔ مجلسی میفرماید مشهور میان علماء شیعه آنستکه آن‌حضرت در شب جمعهٔ نوزدهم‌ماه مبارك رمضان دروقت طلوع‌فجر صادق ضربت بفرق نازنینش خورد از دست **عبدالرحمن‌بن ملجم مرادی** بمعاونت **وردان‌بن خالد** و **شبیب‌بن بجره** **واشعث‌بن قیس** و **قطامهٔ بنت اخضر** علیهم لعنة الله و چون ثلثی از شب بیست و یکم ماه رمضان درگذشت روح مقدسش برباض قدس پرواز نمود

واقوال نادره دیگر هم هست و مشهور آنستکه عمر شریف آن‌حضرت در وقت‌رحلت شصت و سه سال بوده

وازحضرت امام محمد باقر و امام محمد تقی (ع) روایتکرده اند که عمر شریفشان شصت و پنجسال‌بود انتهی

مخفی نماناد که مشهور بلکه شاید متفق علیه باشد که رحلت حضرت امیرالمؤمنین (ع)

(۱)لولی‌البیت حقاً ولداً (ج)

در ماه مبارك رمضان سنهٔ چهلم ازهجرت بود

پس این اختلاف در سن مبارك آن حضرت منشأش همان اختلاف در تاریخ ولادتست که درفصل دوم گفته شدنه آنکه درسنهٔ رحلت اختلافی باشد

پس حاصل آنچه مشهور است در باب ولادت و رحلت حضرت پیغمبر (ص) ودر باب ولادت و رحلت حضرت امیر (ع) آنستکه علی‌المشهور درحین ولادت حضرت امیر (ع) از سن شریف حضرت پیغمبر (ص) سی‌سال وسه ماه و بیست وشش‌روز گذشته بود تقریباً و درحین بعثت حضرت رسول(ص) از سن شریف آن حضرت ده سال و چهارده روز گذشته بود و در حین هجرت حضرت پیغمبر (ص) از سن شریف حضرت امیر (ع) بیست و دوسال و هفت ماه و هفده روز گذشته بود تقریباً و گفته‌شد که از بعثت شریف تا هجرت مقدس دوازده سال وهفت ماه و سهٔ روز بوده و در روز رحلت حضرت پیغمبر (ص) از سن شریف حضرت امیر (ع) سی و دو سال و هفت ماه و چهارده روز گذشته بود تقریباً چون گفته شد که‌از هجرت مقدسه تاروز رحلت حضرت پیغمبر ده سال الا سه روز بودتقریباً و از روز رحلت پیغمبر تاروزرحلت‌حضرت امیر (ع) بیست و نه سال و شش ماه و بیست و سه روز بوده‌تقریباً چون گفته شد که‌ظاهراً رحلت حضرت رسول (ص) در بیست و هشتم ماه صفر سنهٔ یازده هجری بوده ورحلت‌حضرت امیر(ع) دربیست ویکم رمضان‌سنهٔ چهل هجری بوده

پس از سن شریف حضرت امیر(ع)در حین رحلت شصت و دوسال و دوماه و هفت روزمیگذرد تقریباً و در این مدت که حضرت امیر (ع) بعد از پیغمبر (ص) در دنیا بود بیست و چهار سال و نه ماه و بیست روز خلفاء ثلاثه خلافت نمودند باین کیفیت که دو سال و چهارماه **ابابکر** خلافت نمود باآن سه‌روزیکه ازرحلت پیغمبر (ص) گذشته بود که خلیفه شد چون **درمصباح المتهجدین** است که‌روز بیست و هفتم جمادی‌الاخر سنهٔ سیزده ابابکر از دنیا رحلت‌کرد وده سال وشش ماه ودوروز عمر بن‌الخطاب خلافت‌نمود.

ودرزادالمعاد است که روز بیست و نهم ذیحجة الحرام سنهٔ بیست وسوم هجری **عمر** ازدنیا رفتوبعداز عمر یازده سال و یازده ماه و هیجده روز **عثمان** خلافت نمود با آن‌سه روزیکه بعد از عمر **عثمان‌بن‌عفان** خلیفه شد

ومرحوم مجلسی ازکتاب عددالقویه علی بن یوسف‌بن مطهر الحلی نقل فرموده که در هیجدهم ذی‌الحجة الحرام سنهٔ سی و پنج هجری عثمان کشته شد درسن هشتاد و دوسالگی و او را در بقیع دفن‌کردند الباقی از مدت زندگانی حضرت امیر (ع) بعد از پیغمبر (ص) چهارسال و نه ماه و سه روز بود تقریباً که حق بمرکز قرار گرفت و خلافت ظـاهربه منتقل شد بحضرت علی‌بن ابیطالب «ع»

امردوم دراشاره اجمالیه بذکر قاتل آن‌بزرگوار

بدانکه حاصل آنچه معتمدین از مورخین نوشته اند آنستکه **عبد الرحمن‌بن ملجم مرادی وبرکةبن عبدالله** و دادویه این‌سه تن از خوارج بودندو بجنك نهروان نرفته‌بودند و هریك‌بعهده گرفتند که یکنفر را بقتل برسانند عبدالرحمن‌بن ملجم مرادی بعهده گرفت قتل امیرالمؤمنین (ع) را وبرکةبن عبدالله بعهده‌گرفت کشتن معویةبن ابی‌سفیان‌را و دادویه غلام عمروبن‌بکر تمیمی بعهده گرفت قتل عمروبن العاص را وقرارگذاردند وقت نماز صبح نوزدهم ماه مبارك رمضان هرسه اقدام نمایند برآنچه عهده گرفته‌اند.

پس برکة بن عبدالله در لیلهٔ موعود رفت بمسجد شام وشمشیری بمعاویة بن ابی سفیان زد و قدری ازگوشت پای معویه ازاستخوان جداشد بعداورا گرفتندو بشکرانهٔ مژده‌دادن بقتل امیرالمؤمنین (ع) معویه اورارها نمود

و دادویه در لیلهٔ موعود رفت بمسجد مصر و در آنشب بعلت مرضی که عارض عمر وعاص شده بود خود بمسجد نیامد و خارجة بن ابی حنیفه را که قاضی بلد بود بجای خود بنماز فرستاد و دادویه اشتباهاً اورا بقتل رسانید اهل مصر اوراگرفتند ودرعوض قاضی کشتند

و اما عبدالرحمن بن ملجم مرادی لعنة‌الله علیه در کوفه بمنزل قطامهٔ ملعونهٔ بنت اخضر بود واوزنی بود بسیار صبیح المنظر وپدر وبرادرش از خوارج بودند و در جنگ نهروان بدست مسلمین کشته شده بودند قطامهٔ ملعونه مزاوجت خود را بابن ملجم مرادی وعده نمود بکابین قتل امیرالمؤمنین (ع)

و ابن ملجم بامجاشع بن وردان وشبیب بن بجره واشعث بن قیس که هرچهار نفر ازخوارج بودند ودرکشتن حضرت امیر (ع) بایکدیگر مواضعه نموده بودند درشب نوزدهم ماه مبارک رمضان سنهٔ چهلم ازهجرت بمسجد کوفه حاضرشدند امیرالمؤمنین (ع) آمد میان‌مسجد ومشغول‌نماز شد چون سراز سجدهٔ رکعت اول برداشت شبیب بن‌بجره فریاد زد یاعلی لله‌الحکم لالك‌ولالاصحابك پس شمشیرش رافرود آورد بطاق مسجد فرود آمد ناگاه عبدالرحمن ملجم فریاد زدیاعلی‌لله الحکم لالك ولالاصحابك شمشیرش‌رافرود آورد بفرق نازنین حضرت امیر (ع) وارد شدبهمان موضعی‌که شمشیر عمروبن عبدود وارد شده‌بود

پس آن زرگوار فرمود فزت‌برب‌الکعبة .

بدانکه از اخبار معتبره استفاده میشود که‌ابن ملجم ملعون را صبح روز بیست ویکم بامر حضرت امام حسن ع بجهنم فرستادند بهمان قسم که حضرت امیرالمؤمنین ع وصیت فرمود و اینکه نزد عوام معروفست که‌روز بیستو هفتم کشته شداصلی‌ندارد

واشعث بن قیس همان ملعونیست که مخالفت نمود امیرالمؤمنین ع را ونصب کرد **ابوموسی اشعری** را برای حکمیت بین لشکر حضرت امیر ع ولشکر معویه وباین سبب فتنهٔ خوارج بر پا شد

ودر اصول کافی از حضرت صادق ع روایت میکندکه اشعث بن قیس شریك شد درقتل حضرت امیر ع و دخترش جعده مسموم نمود حضرت مجتبی (ع) راو پسرش محمد شریك شد درقتل حضرت سیدالشهداء (ع) وزوجهٔ اشعث ام‌فروه خواهر ابی بکر بن‌ابی قحافه بود و اشعث چهل‌روز بعداز شهادت حضرت امیر (ع) بدرك واصل شد

امرسوم دراشاره اجمالیه بمدفن شریف آنحضرت

علامه مجلسی ره در بحار الانوار میفرماید اجماع شیعه و متواتر نزد ایشانست خلفا عن سلف‌تا میرسد بائمهٔ اطهار (ع) که امیرالمؤمنین ع مدفونست درغری در همین موضعیکه‌فعلا معروفست نزد خواص‌و عوام لیکن دربعضی از ازمنه بین‌مخالفین فی‌الجمله اختلافی بوده وسبب‌این اختلاف مخفی بودن قبر شریف بوده ومعروف نبود مگر نزد خاص الخاص از شیعه تازمان سفاح که حضرت صادق ع وارد شد بحیره پس‌ظاهر نمود قبر مقدس را برای شیعیان و از آنروز تااین زمان مزار کافه شیعه است

و مرحوم سید اجل عبدالکریم بن احمد بن طاوس کتابی نوشته در تعیین قبر شریف حضرت

امیرالمؤمنین ع مسمی بفرحة الغری ودرآن کتاب اخبار متواتره در اینخصوص جمع فرموده انتهی حاصل ما فی البحار

ودر کلمهٔ طیبه از ارشاد القلوب دیلمی از عبدالله بن حازم روایتکرده گفت روزی باهرون از کوفه بیرون شدیم بجانب غریین پس آهوانی را دیدیم بازها وسگان شکاری را بجانب آنها روانه کردیم ساعتی آهوان را دوانیدیم آهوان پناه بردند به پشتهٔ بازها وسگان معلم برگشتند رشید متعجب شد

پس آهوان از پشته بیرون آمدند دو دفعه بازها وسگان را بسوی آنها مراجعت دادند دفعهٔ دیگر نیز آهوان پناه بردند رشید خیلی تعجب کرد گفت بروید بجانب کسیکه عمرش ازهمه بیشتر است او راحاضر کنید

پس پیرمردی را ازبنی اسد آوردند رشید گفت خبربده مرا که این پشته چیست پیرمرد گفت خبرداد بمن پدرم ازپدرانش که در این پشته قبر حضرت علی بن ابیطالب ع است وخداوند اوراحرم قرار داده هیچ چیز باو پناه نمیبرد مگراینکه در امانست .

و بروایت ابن خلکان پیرمرد گفت پدرم مرا باین موضع میآورد و زیارت میکرد و میگفت من باحضرت صادق ع بزیارت این مکان آمدیم و آنجناب میفرمود من با پدرم حضرت باقر (ع) بزیارت اینمکان آمدیم وپدرم حضرت باقر میفرمود من با پدرم حضرت علی بن الحسین ع بزیارت اینمکان آمدیم وعلی بن الحسین میفرمود من باپدرم حسین بن علی (ع) بزیارت اینمکان آمدیم و حسین بن علی میفرمود در اینمکان موضع قبرامیرالمؤمنین ع است

پس هرون فرود آمد از اسب خود وآب طلبید و وضو گرفت ودر آن پشته نماز کرد و دعا کرد و گریست و خود را به خاك مالید و امر کرد قبهٔ درآنجا بنا کنند که چهار در داشته باشد

ومحدث قمی نقل کرده که بعضی گفته‌اند که رشید امر کرد از خشت پخته بنائی برقبر آنحضرت نهادند وازطین احمر قبهٔ براو زدند واز پس او الناصر لدین الله کرة بعد کرة بزیارت قبر مطهر آنحضرت رفت ومستنصر عباسی ضریحی ساخت

واز ابن خلکان نقلکرده که اول اساسی که بر قبر مقدس حضرت امیر (ع) واقع شد بنای رشید بودو امر کرد آنموضع را تحجیر کنند ودرایام دولت سامانیه وبنی حمدان دربنای آن ازدیادی شد ودر ایام دیالمه وبنی بویه امرآن بالاگرفت وعضدالدوله دیلمی (ره) تعمیر مشهد شریف نمود وخدمت نیکوئی بعمل آورد انتهی

و در تاریخ گزیده است که مشهد امیرالمؤمنین ع وحسین ع و باروی مدینه را عضدالدوله دیلمی ساخت وعاقبت بمرض صرع در گذشت وبمشهد امیرالمؤمنین علی دفن شد

ومخفی نماناد که جهت اختفاء قبر مقدس آنحضرت خوف از خوارج و دشمنان بود که مبادا نبش قبر کنند واهانتی بجسد مطهر بنمایند لکن خوارج تلافی از جسد مطهر فرزندش حضرت سید الشهداء ع نمودند

ودر دارالسلام است که چون سلطان مراد که ازسلاطین آل عثمانست مشرف شد بزیارت نجف اشرف درسرچهارفرسخی که چشمش بقبهٔ شریفه افتادازاسب پیاده شدامراء دولت ازسبب پیاده شدنش سئوال کردند گفت چون چشمم بقبهٔ شریفه افتاداعضایم بلرزه آمد بحیثی که قدرت سواری نداشتم لذا پیاده شدم گفتند راه دوراست خوبست تفأل نمائید بقرآن مجید تفأل نمود وقرآن مجیدرا باز کرد اول

صفحه آمد «فاخلع نعليك انك بالواد المقدس طوى»

پس پیاده باپای برهنه رفت تامشرف شد بحرم مطهر حضرت امیر ع چون چشمش بموضع دوانگشت مبارك افتاد سؤال کرد از حکایت او بجهتش نقل کردند قصهٔ مرة بن قیس را پس یکی از دشمنان گفت این از جعلیات روافض است و اصلی ندارد.

پس **سلطان مراد** گفت از خود حضرت میخواهم ظهور کذب وصدق اورا چون روز دیگر شد مطلب گویا باو منکشف شد و امر کرد زبان آن مردرا قطع کردند.

قصهٔ مرة بن قیس چنانچه در **دار السلام** از عالم جلیل **سید نصر الله حائری** نقل کرده آنستکه مرة بن قیس مردکافری بود مال وخدم وحشم زیادی داشت یکروز صحبت آباء اجداد طایفه اش شد گفتند تمام آنها را علی بن ابیطالب «ع» بقتل رسانیده سؤال کرد که قبر علی بن ابیطالب ع کجاست گفتند بنجف اشرف آنملعون با دو هزار سوار و چند هزار پیاده آمد. بسمت نجف اشرف بعد از شش روز که با اهل نجف محاربه نمود داخل بلد شد و آن خبیث رفت میان روضهٔ مقدسه گفت یاعلی تو پدران و اجداد مرا کشتی و قصد کرد که قبر مطهر را نبش کند پس دوانگشت مثل ذوالفقار از میان ضریح مطهر بیرون شد و بکمر آن ملعون زد و او را دو نیم کرد و آن دو نیم همان ساعت سنگ سیاه شد اهل نجف آنهارا بردند و پشت شهر انداختند که هر کس بزیارت نجف میرفت آنهارا لگد میکرد و از خواصش این بود که هیچ حیوان براو نمیگذشت مگر آنکه براو بول میکرد بعد بعضی ازجهال اورا بردند بمسجد کوفه و بمرور ایام از بین رفت یکی از علماء فرمود خذل الله من اخرج هذا الملعون من تلك القبة المقدسة و ابطل هذه المعجزة الباهرة

وگنبد مطهر نجف اشرف را نادرشاه طلا نمود وزنجیر طلارا ازسقف ایوان آویزان کرد درحدود سنهٔ هزار وصدو پنجاه و نه .

و در **انوار العلويه** است وقتیکه نادرشاه خواست داخل صحن مقدس حضرت امیر (ع) بشود جرئت نکرد امر کرد زنجیر طلائی بگردنش بیندازند و اورا مثل سك بکشند وببرند بدرب صحن مقدس احدی جرئت نکرد که اقدام باین عمل بنماید ناگاه دیدند شخصی از بیابان آمد وزنجیر طلا رابگردن نادر انداخت واو راکشید بدرب صحن مقدس نادرشاه مشرف شد وزیارت کرد وبرگشت بعد هرقدر تجسس کردند که آنشخص را بیابند یافت نشد ووقتیکه گنبد مقدس را تذهیب نمودند سؤال کردند از نادر که فوق قبهٔ مقدس چه نقش کنند

گفت نقش کنید **يد الله فوق ايديهم**

فردای آن روز وزیر نادرشاه گفت سلطان سواد نداشته واین کلام بزبانش الهام شده واگر قبول ندارید ازاو سؤال کنید سؤال کردند که چه فرمودید نقش کنیم درفوق قبهٔ مقدسه ؟

گفت همان چیزی که دیروز گفتم

بعد گفتند بمنارهٔ شریفه چه نقش کنیم ؟ چهارمرتبه گفت **الله اکبر** وقتیکه میرزا مهدیخان نظر کرد باعداد این حروف دید مطابقست باتاریخ مناره

ودر سنهٔ هزار ودویست وچهار بامر **محمدشاه اخته** درطهران ضریح نقرهٔ ساختند وتقدیم آستان مقدس حضرت امیر(ع) نمود

ودر سنهٔ هزار ودویست وشش **ایضاً محمدشاه** امر کرد که گنبد مطهر حضرت سیدالشهداء ع راطلا کردند

درغایة‌الامال(۱) محدث قمی از کتاب فلك‌النجاة عالم‌جلیل آقا سید مهدی‌قزوینی نقل فرموده که گفت شنیدم ازمشایخ خود که ثقه بودند یك نفس کشیدن نزد امیرالمؤمنین(ع)معادلست باعبادت‌چهارصدسال

و نیز ازمزار علام‌فهام شیخ خضر نقل فرموده که ازحضرت رضا(ع)روایت‌شده که‌یك‌روز درجوار امیرالمؤمنین (ع) بودن بهترازعبادت هفتصدسال تمام‌و بیتوته نزد قبرحضرت امام حسین ع مقابل عبادت هفتادسالست انتهی،

فصل چهارم

درذکرزوجات محترمات حضرت‌امیر(ع)

بدانکه مسلم و معلومست که مقدم از همهٔ زوجات آنحضرت و افضل و اشرف آنها صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء(ع) میباشد وحالات این‌مخدره اجمالا درباب دوم گفته شد

و در بحار ازخزازقمی روایتکرده که پیغمبر(ص) درحیوة خدیجهٔ‌کبری زوجهٔ دیگر اختیار نفرموده نه‌حره و نه امه وهمین‌قسم بود امیرالمؤمنین (ع) درحیوة فاطمهٔ زهراء (ع)

و در تهذیب ازابی‌بصیر از حضرت صادق (ع) روایتکرده که خداوند حرام فرمود زنهارا بامیر(ع) مادامی که فاطمه‌زهراء درحیوة بود

ابوبصیر عرضکرد چگونه ؟ فرمود چون فاطمهٔ زهراء طاهره بود و حیض نمیدید انتهی

الثانیه جناب امامه بنت ابی العاص والدهٔ مکرمه‌اش زینب دختر حضرت رسول(ص) بود و جناب زینب خواهر ابوینی حضرت زهراء بود چنانچه جناب خدیجهٔ کبری خواهر ابوینی هاله مـادر ابی‌العاص بود

پس جناب زینبوابی‌العاص دخترخاله و پسر خالهٔ یکدیگر بودندوامیرالمؤمنین(ع)این‌مخدره‌را حسب‌الوصیت فاطمهٔ زهراء تزویج نمود

ودر بحار ازکتاب قوت‌القلوب روایت کرده که حضرت امیر (ع) نه شب بعد از وفـات صدیقهٔ طاهره امامه‌را تزویج نمود

و در اصابه ابن‌حجر عسقلانی است که تزویج امامه سه شب بعداز رحلت حضرت صدیقهٔ طاهره علیها السلام بود

وفی الصحیحین‌ان النبی کان یصلی وهو حامل امامة بنت زینب و ابی‌العاص‌بن ربیع انتهی

الثالثه خوله بنت جعفربن قیس المشهورة بالحنفیة واو از اولاد بکربن‌وائل است ودرخلافت ابی‌بکر این‌مخدره اسیرشد

ودرتاسع بحار از خرائج روایتکرده که حاصل بعضی از فقراتش اینست که جابربن یزید جعفی ازجابربن عبدالله انصاری روایتکرده که گفتوقتیکه اسراء **یمامه** را واردنمودندبه **ابی‌بکر** درآنها بود **خوله حنفیه** چون چشم خوله بجمعیت افتاد روکرد بقبر مقدس پیغمبر (ص) و ناله‌کرد وصدارا بگریه بلند کرد عرضکرد السلام‌علیك یارسول‌الله‌وعلی اهلبیتك‌من بعدك هؤلاءامتك‌سبونا سبی النوب والدیلم والله ماکان‌لنا من‌ذنب الاالمیل باهل بیتك

آنوقت روکرد بجمعیت فرمود شماچرا مارا اسیر کردید و حال‌آنکه ما اقرار داریم بشهادت لااله‌الاالله‌محمد رسول‌الله (ص)

گفتند چون شمازکوة نمیدهید فرمود بر فرضی‌که مردها زکوة نمیدهند ما زنهـا چه تقصیر

۱ منتهی الامال است (۱)

داریم ازجوابش عاجز شدند

پس **طلحه وخالد** هریك جامهٔ انداختند بجانب او

فرمود من برهنه نیستم که‌جامه بجانب من انداختید گفتند مقصود آنست که هرکدام زیادتر بدهد ترا باو بدهند

فرمود والله کسی مالك من‌نمیشود وکسی مرا بزوجیت اختیار نخواهد کرد مگر کسیکه خبر بدهد که‌من دراول ولادتم‌چه سخن گفتم

مردم متحیر شدند و زبانهایشان لال شد **ابوبکر** گفت چه شد شما را گفتند بجهت مطلبی که ازاین زن شنیدیم

ابوبکر گفت چون این زن سیدهٔ قوم خود هست و چنین روزی را ندیده لذا مبهوتست و نفهمیده سخن میگوید

جناب حنفیه گفت والله ماقلت‌الاحقاً وقسم بحق صاحب این‌قبر که دروغ نگفتم و سکوت‌کرد پس طلحه وخالد جامه‌های خودرا برداشتند وجناب حنفیه درگوشه مجلس نشست

پس امیر المؤمنین (ع) وارد شد و قصه را بجهت آن بزرگوار نقل کردند فرمود حنفیه صادقه است و سخن حنفیه را در وقت ولادتش نقل فرمود وگفت این نوشته است در لوحی که با خود حنفیه است

پس جناب حنفیه لوح رابیرون آورد دیدند مطلب همانست که امیرالمؤمنین (ع) فرموده بدون کم وزیاد

ابابکر گفت خذها یااباالحسن بارك‌الله لك فیها الی‌آخر الروایة

و در **مقاصد العلویه** است که امیرالمؤمنین (ع) فرمودند وقتیکه از مادر زائیده شدی ندا کردی لااله‌الاالله محمد رسول‌الله عما قلیل سیملکنی سید سیکون له‌ولد منی

پس مادرت همین سخن‌را در لوحی از رصاص نوشت واورا دفن کرد در همان موضعی که از مادر زائیده شدی ودرآن شبیکه مادرت خواست ازدنیا برود وصیت کرد بتوباین امر و چون وقت اسیری توشد همی نداشتی مگر آنکه همان لوح رادست آوری پس توآن لوح راگرفتی وبیازوی راست خود بستی آن لوح رابده که من‌صاحب‌آن لوح هستم و من پدر آن پسر هستم که اسمش محمد است الخ .

الرابعه جناب ام البنین بنت حزام بن خالد بن ربیعه که از قبیلهٔ بنی الکلاب بود واز این جهة بود که‌در کربلا وقتیکه شمر ملعون که از قبیلهٔ بنی الکلاب بودامان خط از ابن زیاد برای حضرت اباالفضل العباس وبرادرانش‌آوردفریاد زد «این‌بنواختی» ومقصودش اولاد ام‌البنین بودکه اطلاق بنو اختی کرد

در عمدة الطالب است که امیرالمؤمنین ع ببرادرش عقیل فرمود برای من زنی خطبه کن که برادرانش از شجعان عرب باشند که‌من اورا تزویج نمایم وبرای من یك‌پسر شجاعی بزاید چون جناب عقیل عالم باحساب وانساب عرب بود عرضکرد **ام‌البنین کلابیه** را تزویج فرمائید که در میان قبایل عرب کسی‌شجاع‌تر از پدران او نیست حضرت امیر (ع) هم آن مخدره را تزویج فرمود

الخامسة اسماء بنت عمیس که اول زوجهٔ جناب جعفر بن ابیطالب بود و از او سه پسر آورد **اول** جناب عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب بنت‌علی (ع) **دوم** عون **سوم** محمد

و این‌سه پسر درحبشه متولد شدند وبعد که جناب جعفر در موته شهید گردید ابی‌بکر بن

ابی قحافه اسماءرا تزویج نمود وجناب محمدبن ابی بکر ازاومتولدشد و بعدازرحلت‌ابوبکر حضرت‌امیرع اورا تزویج‌نمود وجناب یحیی‌متولد شد و نسب‌جناب اسماء درباب‌اول درمقام‌ذکر جناب میمونه زوجهٔ حضرت پیغمبر(ص) گفته شد

السادسه لیلی بنت‌مسعودبن خالدالدارمیة التمیمیه .

السابعه ام‌السعیدبنت‌عروة بن مسعود الثقفی عمه‌جناب‌لیلی بنت‌ابی‌مرة بن عروة بن مسعودالثقفی زوجه حضرت سیدالشهداء(ع)

الثامنه محیاة بنت امرء القیس بن عدی الکلبیة و این غیر امرء القیس بن عابس است که از شعراء معروف بود

در **اصابه** استکه امیرالمؤمنین «ع» ملاقات فرمودند **امرء القیس‌بن عدی** را و فرمود من علی‌بن ابیطالب پسرعم پیغمبر هستم و اینها پسران من هستند ازدختر پیغمبر(ص) وما میل کردیم در مزاوجت باتو

پس امرءالقیس دخترش محیاة را تزویج نمود بامیرالمؤمنین «ع» و ازاو دختری آورد که درصغیری ازدنیا رفت ودخترش **سلمی** راتزویج نمودبحضرت امام‌حسن «ع» ودخترش رباب راتزویج نمود بحضرت سیدالشهداء«ع»

التاسعه صهباء بنت عبادبن ربیعه

العاشره ام‌حبیبه بنت ربیعه .

ودر **منتهی‌الامال** استکه از این زوجات مکرمات حضرت امیر «ع» چهارزن بعداز رحلت حضرت امیر «ع» حیوة داشتند جناب امامه وجناب ام‌البنین و جناب لیلی‌التمیمیه و جناب اسماء وبقیهٔ زوجات‌درحیات حضرت امیرالمؤمنین«ع» ازدنیارحلت نمودند و بعدازحضرت امیر«ع» این مخدرات شوهری اختیار نکردند

حتی نقل شده که مغیرة‌بن نوفل وابوالهیجاء بن ابی‌سفیان‌بن حارث خواستار تزویج امامه شدند آن‌مخدره ازحضرت امیرالمؤمنین «ع»حدیث‌کرد که فرموده جایز نیست زنان‌انبیاء واوصیاء را بعدازایشان کسی‌تزویج نماید

فصل پنجم

درذکر اولاد امجاد حضرت امیرالمؤمنین (ع)

بدانکه در عدداولاد آن بزرگوار اختلافست واصح چنانچه درارشاد **شیخ مفید** استآنستکه آن بزرگوار بیست وهشت اولاد داشتند دوازده پسر وشانزده دختر :

اول ازآنهاکه اکبر اولادهای آنحضرت بود حضرت‌امام‌حسن مجتبی«ع» بود

دوم حضرت‌امام‌حسین«ع»

سوم حضرت محسن

چهارم حضرت زینب الکبری

پنجم حضرت ام‌کلثوم الکبری واین پنج بزرگوار از حضرت صدیقهٔ‌کبری فاطمه زهراء «ع» متولدشدند واحوالات حضرت امام‌حسن«ع» درباب چهارم واحوالات حضرت سید الشهداء در باب پنجم ذکر خواهد شد انشاءالله واحوالات جناب محسن وحضرت زینب و حضرت ام‌کلثوم در باب دوم گفته شد .

ششم جناب محمد بن الحنفیه والدهٔ ماجده شان خوله بنت جعفر بن قیس الحنفیه است المکنی بابوالقاسم و این بزرگوار بعداز حضرت امام حسن ع وامام حسین ع اکبر ذکور از اولاد حضرت امیرالمؤمنین ع بودند

و در عمدة الطالب است که ایشان درماه ربیع الاول سنهٔ هشتاد ویك از دنیا رحلت فرمود درسن شصتو پنجسالگی انتهی

بنابراین ولادتشان درسنهٔ شانزده هجری بوده و فرموده لم یجتمع اسم رسول‌الله و کنیته لاحدغیره والدهٔ ماجده‌اش خوله است المعروفة بالحنفیه وجماعت کیسانیه او را مهدی آخرالزمان میدانند ومیگویند آن بزرگوار در کوه رضوی غایب شده وبعضی از کیسانیه اعتقادشان این بود که بعد ازامام حسن وامام حسین ع اوخلیفه بود

و ابن ابی الحدید از جاحظ نقل میکند قال و اما محمد الحنفیه فقداقر الصادر والوارد والحاضر والبادی انه کان واحد دهره ورجل عصره وکان اتم الناس تماماً وکمالا انتهی

و از آن بزرگواردرغزوه صفین شجاعتهای نمایانی بروز کرد

و در کشف الغمه است که بجناب محمد گفتند که پدر بزرگوارت ترا بمیدان روانه میکند وبخل میکند در فرستادن حسن وحسین را بمیدان جنگ ، فرمود « هما عیناه وانا یده والانسان یقی عینیه بیده »

و مرتبهٔ دیگر این سخن رابوی گفتند فرمود اناولده وهما ولدا رسول‌الله (ص) و سابقاً گفته شد که قبر ایشاندر بقیع یادر طائف است

هفتم و هشتم و نهم و دهم جناب عباس و جعفر وعثمان و عبدالله این چهار بزرگوار از جناب ام البنین بنت حزام بن خالد متولد شدند وهر چهار نفردر کربلا بیاری حضرت سیدالشهداء ع شهید شدند واحوالات والدهٔ ماجده‌شان وکیفیت شهادتشان وبعضی از فضائلشان در باب پنجم ذکر خواهد شد انشاء الله

یازدهم جناب یحیی بن علی ع والدهٔ ماجده‌اش اسماء بنت عمیس بود

و در مناقب است که این بزرگوار درحیات حضرت امیر ع ازدنیا رفت

دوازدهم وسیزدهم جناب محمد الاصغر المکنی بابی‌بکر و جناب عبیدالله والدهٔ ماجدهٔ این دو بزرگوار لیلی بنت مسعود الدارمیة التیمیه است

ودر ارشاد است که‌این دو بزرگوار همدر کربلا بیاری حضرت سیدالشهداء ع شهید شدند وکیفیت شهادتشان درباب پنجم ذکر خواهد شد انشاءالله تعالی

ودر زیارت ناحیهٔ مقدسه از اولادهای حضرت امیرالمؤمنین ع که در کربلا شهید شدند اسم پنج نفررا ذکر میکند جناب عباس وجعفر وعثمان و عبدالله ومحمد را واسم عبیدالله برده نشده

چهاردهم وپانزدهم جناب عمرالاطرف وجناب رقیه و این دو توأمین متولد شدندوالدهٔ ماجده‌شان ام حبیبه بنت ربیعه است

اما جناب عمر الاطرف در تذکرهٔ سبط بن جوزی است که آنجناب هشتاد و پنجسال زندگانی کرد ونصف میراث امیر المؤمنین (ع) را حیازت نمود شخص فاضلی بود و تزویج کرد اسماء بنت عقیل بن ابیطالب را پس متولد شد ازاو محمد و موسی وام حبیب وجناب عمر الاطرف ازتمام پسرهای امیرالمؤمنین ع کوچکتر بودو بعداز تمام اولادهای آنحضرت ازدنیا رفت

ونسل حضرت امیرالمؤمنین (ع) در اولاد ذکور از پنج نفرباقی ماند از حضرت مجتبی

وحضرت سیدالشهداء وجناب محمد حنفیهوحضرت عباس وجناب عمرالاطرف
واز سایر اولاد ذکور آنحضرت نسلی‌باقی نماند وجهة آنکه آن بزرگواررا عمر الاطرف گفتند در مقابل عمرالاشرف ابن‌علی بن‌الحسین است چون فضیلت جناب عمرالاطرف ازطرف پدر بزرگوارش بود چون‌ازحضرت صدیقهٔ طاهره نبود
واما عمربن علی‌بن الحسین هم‌ازنسل امیرالمؤمنین ع بودوهم ازفاطمه زهرا ع
و عمربن علی‌بن ابیطالب در ینبوع ازدنیا رفت و جناب محمد بن عمرالاطرف آمد خدمت علی‌بن الحسین ع وبزمین افتاد ودست آنحضرت را بوسیدحضرت زین‌العابدین ع دخترخود خدیجه راتزویج باوفرمود
ودر عمدة الطالب است که فرزند اوجناب عبیدالله‌بن محمدبن عمر الاطرف قبرش در بغداد معروفست وصاحب نذوراتست
واما رقیه بنت امیرالمؤمنین ع که خواهر ابوینی عمرالاطرف بود
در مناقب است‌که اوزوجهٔ جناب مسلم بن‌عقیل بود واز اومتولد شد جناب عبدالله بن مسلم
واز زیارت ناحیهٔ مقدسه استفاده میشود که جناب عبدالله بن مسلم وابی عبدالله بن مسلم هردو در کربلا شهید شدند.
شانزدهم و هفدهم ام الحسن و رمله والدهٔ ماجدهٔ این دو مخدره ام سعید بنت عروة بن مسعود الثقفیه بود
و در منتهی الامال است که‌ام‌الحسن زوجهٔ جعدة بن هبیره پسر عمه‌اش امهانی بودو بعد ازاو جعفربن عقیل اورا نکاح کرد
و از زیارت ناحیهٔ مقدسه معلوم میشود که‌جعفر بن عقیل درکربلا شهید شد
ودر عمدة الطالب است که‌رمله زوجهٔ هیاج عبیدالله‌بن‌ابی‌سفیان‌بن‌حارث بن عبدالمطلب بود
هیجدهم نفیسه در عمدة الطالب است که کنیهٔ این مخدره ام کلثوم الصغری بود و این مخدره زوجهٔ کثیر بن‌عباس‌بن عبدالمطلب بود
نوزدهم زینب‌الصغری در عمدةالطالب است که‌این‌مخدره زوجهٔ جناب محمدبن عقیل بود
بیستم رقیة‌الصغری دراعلام الوری است که این مخدره زوجهٔ عبدالرحمن بن عقیل است.
واز زیارت ناحیهٔ‌مقدسه‌استفاده میشود که جناب‌عبدالرحمن بن‌عقیل‌در کربلا شهید شد
بیست ویکم امهانی در عمدة الطالب است که اوزوجهٔ عبدالله‌بن عقیل بود
بیست ودوم امامه که‌زوجهٔ صلت بن‌عبدالله بن نوفل بن حرث بن‌عبد المطلب بود
بیست و سوم فاطمه در عمدة الطالبست که‌او زوجهٔ محمد بن ابی‌سعید بن عقیل بود
واز زیارت ناحیه استفاده میشود که‌اودر کربلا شهیدشد
و در بحار از قرب الاسناد از عنبسة العابد روایتکرده که فاطمه دختر امیرالمؤمنین ع اینقدر عمرش طولانی شد که حضرت صادق ع اورادید
واز امالی شیخ صدوق استفاده میشود که فاطمه بنت امیر المؤمنین ع در کربلا بوده و باسیری بشام رفته روایتش درباب‌پنجم ذکر میشود
بیست وچهارم خدیجه ودر عمدةالطالبست که اوزوجهٔ عبدالرحمن بن عقیل بود
و در ذخیرة الدارین سید عبد المجید حایری ذکر نموده که فاطمه و خدیجه بنتی

امیرالمؤمنین ع هردو درکربلابودند وازشدت عطش ودهشت روزعاشورا شهید شدند

بیست وپنجم میمونه در عمدة الطالبست که آن مخدره زوجهٔ عبدالله الاکبر بن عقیل بود

بیست وششم ام الکرامة

بیست وهفتم جمانه

بیست وهشتم ام سلمه

واین یازده مخدره از مادرهای متفرقه بودند پس معلوم شد که صبایای حضرت امیرالمؤمنین ع زوجهٔ بنی اعمامشان بوده‌اند

چنانچه در بحار الانوار ازخزازقمی روایتکرده که پیغمبر(ص) نظر فرمود باولاد علی وجعفر پس فرمود بناتنالبنینا وبنونا لبناتنا

ودر خرائج راوندی است که امیرالمؤمنین ع پسرهای خودراجمع کرد و آنها دوازده پسر بودند فرمودخداوند دوستداشته که قرار بگذارد درمن سنتی را ازیعقوب پیغمبر ع زیراکه اوهم پسرانش را جمع کرد وآنهاهم دوازده نفربودند وفرمود من شمارا وصیت میکنم بحضرت یوسف پس بشنوید واز او اطاعت کنید ومن هم وصیت میکنم شما را بحسن وحسین پس بشنوید از این دو و اطاعت کنید این دو را

فصل ششم

درذکراجمالی ازاحوالات اقارب وخویشان حضرت امیرالمؤمنین(ع)

درباب اول اشاره اجمالیه بذکراعمام وعمات آن بزرگوارشد

بدانکه آن حضرت سه برادر داشت و دو خواهر طالب و عقیل وجعفر وام هانی که اسمش فاخته بود و جمانه

اماطالب اسن ازهمه وازاواولادی نماندوسه سال قبل الهجرة ازدنیارحلت فرمود درسن پنجاه سالگی وده سال ازعقیل بزرگتر بود

ودر عمدة الطالبست که کفار قریش مجبور نمودند طالب را برفتن بجنگ بدر پس آن بزرگوار مفقود شد و خبری از او ظاهر نشد و گفته شده که اسب خود را تاخت میان دریا و در دریا غرق شد

واما عقیل ده سال اسن بود ازجعفر و از همهٔ مردم اعلم بود بانساب عرب و از مدینه رفت بمکه و ازمکه رفت بشام ودرشام حکایات زیادی دارد بامعویه .

منجمله معویه امرکرد که برود بالای منبر و برادرش امیرالمؤمنین (ع) راسب کند پس عقیل رفت بالای منبر فرمود ایها الناس ان معویة امرنی ان العن علیاً الا فالعنوه

ومنجمله درتاریخ ابن خلکانست که روزی معویه بجلساء مجلس خود که عقیل هم تشریف داشت گفت آیا میشناسید ابی لهب را که خداوند در قرآن مجید فرموده تبت یدا ابی لهب اهل شام گفتندنه. معویه گفت او عم این مرد است واشاره کرد بعقیل فوراً عقیل فرمود ای مردم آیا میشناسید زن ابولهب را که خداوند درقرآن مجید فرمود وامرأته حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد گفتند نه. گفت اوعمهٔ این مرد است و اشاره کرد بمعویه چون ام جمیله که زوجهٔ ابی لهب بوددخترحرب بن امیه و خواهر ابوسفیان بود بعد گفت ای معویه وقتیکه بآتش جهنم درآیی خواهی دید که عم من

ابولهب عمه تزا درزیر انداخته پس انصاف خواهی داد که کدامیك بهترند

ودرعقدالفرید استکه روزی معویه گفت دلیل برحقانیت من آنکه عقیل باماهست عقیل گفت بلی درغزوهٔ بدرهم من باشما بودم

واما جهة آنکه عقیل ازمدینه بشام رفت

در عمدة الطالبت که امیرالمؤمنین(ع) هرروز بعقیل بقدر قوت خود و عیالش جو مرحمت میکرد جناب عقیل هم چندروز از جوها قدری ذخیره کرد تا اندازه‌ای که بشود قدری خرما وقدری روغن وقدری نان مهیاکند برای عیالاتش بعد که آن طعام را ترتیب داد گواراشان نبود آن طعام تاامیرالمؤمنین ع از اومیل بفرماید

پس حضرت را دعوت نمود آنحضرت تشریف برد

پس طعام را حاضر کرد فرمود این طعام را از کجا مهیا کردی عرضکرد تفصیلش را. فرمود آیا بعد از عزل آنچه عزل کردی بقیه شماراکافی بود عرضکرد بلی فرداکه مستمری هرروزه‌اش را از جو داد همان مقدار که چندروز کم کرده بود تاتهیه این طعام رادیده بودکم کرده و فرمود اگر این مقدار تراکافیست حلال نیست که من زیادتر بدهم

جناب عقیل غضبناك شد پس آنحضرت آهنی را بآتش قرمز کرد ودر حالتیکه عقیل غافل بود برد نزد صورت عقیل چون ملتفت شد بفزع درآمد وآهی کشید فرمودچه شد که تو از این حدیده محماة جزع میکنی و مرا درمعرض آتش جهنم میداری عقیل گفت والله میروم نزدکسیکه بمن طلاو خرما بدهد این بود که آمدبشام نزدمعاویه .

و در شرح ابن ابی الحدید استکه اولیکه وارد شد بمعویه معویه امر کرد از برای او کرسی نصب کردند برروی آن کرسی نشست وجلسائش اطرافش نشستند وامر کرد صد هزار درهم بوی دادند یك روز معویه بعقیل عرضکرد خبر بده بمن از لشگر من ولشگر برادرت امیرالمؤمنین ع فرمود گذشتم بعسکر برادرم امیرالمؤمنین شبشان مثل شب پیغمبر(ص) بودوروزشان مثل روز پیغمبر ص بود ومن درمیان آنها ندیدم مگر نمازگذار ونشنیدم مگر قرائت قرآن وبعسکرتو گذشتم جمعی از منافقین دیدم بعد فرمود ای معویه این کیست که بسمت راست تو نشسته معویه گفت این عمرو عاص است فرمود اینست آنکسیکه درباره‌اوشش نفر مخاصمه کردند

پس غالب شد بر آنها جزار قریش گفت این دیگری کیست معویه گفت این ضحاك بن قیس فهری است عقیل گفت والله پدرش ازبرای جهانیدن حیوان نر برماده خیلی مسلط بود بعد فرمود این دیگر کیست معویه گفت ابوموسی اشعریست عقیل گفت این پسر زن دزد است که مادرش خیلی دزدی میکرد معویه گفت دربارهٔ من چه میگوئی خواست در بارهٔ او آنچه میداند از بدی بگوید که غضب جلساء اوفرو بنشیند.

جناب عقیل فرمود مرا معذور بدار معویه گفت باید بگوئی عقیل گفت حمامه را میشناسی معویه گفت حمامه کیست چیزی نگفت برخاست وروانه‌شد معویه فرستادنزدزن نسابه و او را حاضر کرد گفت حمامه کیست زن نسابه گفت درامان هستم گفت در امانی گفت حمامه جدهٔ تو مادر ابوسفیانست که در جاهلیت زانیه و صاحب رایت و علم بود معویه گفت من از شما زیاد شدم غیظ نکنیدو غضبناك نباشید.

و بس است در سعادت و فضیلت جناب عقیل آنکه شش نفر از اولاد او در نصرت حضرت سید الشهداء شهید شدند جناب مسلم بن عقیل وجعفر بن عقیل و عبدالرحمن بن عقیل که این سه داماد

حضرت امیرالمؤمنین (ع) بودند و جناب عبداللّه بن مسلم بن‌عقیل و ابی عبداللّه بن مسلم بن عقیل و محمد بن ابی سعید بن‌عقیل چنانچه در فصل سابق گفته شد و حضرت ابیطالب خیلی عقیل را دوست میداشت

ایضاً درشرح ابن ابی الحدید است که‌یکسالی درمدینه قحط‌وغلا شد حضرت‌پیغمبر(ص) بعمش جناب حمزه و جناب عباس فرمود خوبست ما زحمت جناب ابوطالب را کم کنیم در اینزمان قحطی وبعضی ازعیالات اورا کفالت کنیم آمدند نزد جناب ابوطالب (ع) و گفتند خوبست از این اطفال بعضی را بمابدهید که ماکفالت بکنیم

جناب ابیطالب فرمود عقیل را بجهت من بگذارید و آن سه نفر را شما کفالت نمائید چون آن بزرگوار خیلی محبت داشت بعقیل پس‌عباس طالب راکفالت نمود وحمزه جعفررا وحضرت پیغمبر (ص)حضرت امیرالمؤمنین (ع)ارا

پس پیغمبر ص امیر المؤمنین را مربی و کفیل بود بسن شش سالگی و جناب عقیل در سنهٔ پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود در سن نود و سهٔ سالگی و بعضی فوت ومدفن اینبزرگوار را در مدینه میدانند وبعضی درشام،

ودر کامل‌بهائی از حضرت باقر (ع) روایتکرده که حضرت امیر در ایامیکه خلافت بدست دیگران بود میفرمود واللّه لو کان حمزة و جعفر حیین ما طمع فینا ابوبکر ولکن ابتلیت بجلفین جافین‌عقیل وعباس.

واما جعفر الطیار ده سال اسن بود از حضرت امیر و در سنهٔ هشتم از هجرت در غزوهٔ موته شهید شد بعد از آنکه هردو دستش درراه خدا قطع شد و در عوض خداوند دو بال باو مرحمت وکرامت فرمود که در بهشت با ملائکه پرواز میکند و در وقت شهادت تقریباً سن شریفش‌چهل و یك سال بود .

و در عمدة الطالبست که جناب جعفر هشت پسر داشت و مادر همه اسماء بنت عمیس بود لکن عقب جناب جعفر منحصر شد از جناب عبداللّه بن جعفر زوج حضرت زینب وجناب عبداللّه در سنهٔ هشتاد یادر سنهٔ نوددرمدینه یادرابوا ازدنیا رفت ودربقیع دفن‌شد .

و در انوار العلویه است وقتیکه سید الشهداء خواست برود جانب عراق عبداللّه‌بن جعفر عازم شد با آن بزرگوار بیرون شود سیدالشهداء(ع) راضی نشد چون عبداللّه مکفوف البصر بود و چشمهایش نابینا بود عرض‌کرد یاسیدی حال‌که راضی نیشوی من‌درخدمتت باشم اذن بده دو پسر من‌دررکابت حاضرشوند

حضرت قبول‌فرمودند وچون خبر شهادت حضرت سیدالشهداء بمدینه رسید جناب عبداللّه‌بن‌جعفر وغلامش ازوقعهٔ کربلاسؤال‌کردند خبر شهادت دوفرزندش راشنید غلامش که‌مربی این دوطفل بود گفت اینست آنچه ازسیدالشهداء بما رسید.

عبداللّه‌گفت اینسخن را بسیدالشهداء جسارت‌کردی خواست عصابسر آن‌غلام‌بزند فرارکردبعد ابداً اورا درمنزل‌خود راه نداد .

واز زیارت ناحیه مقدسه استفاده میشود که دوپسر جناب عبداللّه‌بن جعفر درکربلا شهید شدند یکی جناب‌عون بن‌عبداللّه‌بن جعفر ودیگری محمدبن‌عبداللّه‌بن جعفرومحتمل استکهٔ هردوازحضرت‌زینب سلام‌اللّه علیها بودند.

و روایت شده‌که پیغمبر(ص) بعبداللّه‌بن جعفرگذشت و او بعادت اطفال چیزی ازگل ساخته

بود فرمودند چه میکنی باین عرضکرد میخواهم بفروشم فرمودند پولش را چه میکنی عرض کرد خرما بخرم و بخورم پیغمبر (ص) فرمود اللهم بارك فی صفقة یمینه بعد از این چیزی نخرید مگر اینکه فائده مینمود .

ودر عقدالفرید استکه جناب عبدالله بزن فقیرهٔ مال زیادی داد عرض کردند این زن ترا نمیشناخت و بعطاء قلیل راضی بود فرمود اگر او مرا نمیشناخت من خودم را میشناسم و اگر او بعطاء کم راضی بود من راضی نبودم مگر بعطاء زیاد.

و از بعضی از تواریخ نقل شده که فرزدق شاعر آمد نزد مروان بن حکم و از او عطیهٔ طلبید پس او اباء کرد از اعطاء جناب عبدالله بن جعفر فرمود چه مقدار متوقع بودی که مروان بتو بدهد گفت سالی هزار اشرفی؟

فرمود چند سال امید داری که زندگی بنمائی گفت چهل سال عبدالله بغلامش فرمود وکیل مرا حاضر کن او را حاضر کرد فرمود چهل هزار اشرفی بفرزدق بده گرفت و خوشنود مراجعت کرد .

و گفته شده که مردی قدری شکر آورد بمدینهٔ طیبه که اورا بفروشد کسادشد و کسی شکر از او نخرید گفتند اگر بروی نزد عبدالله بن جعفر او خواهد خرید و پول شکرت را خواهد داد آمد خدمت آن بزرگوار عرض کرد جناب عبدالله شکرها را از او گرفت و نثار کرد بفقراء چون آن مرد دید که فقراء آن شکرها را میبرند عرض کرد فدایت شوم خود منهم بردارم فرمود بردار فرمود پول شکرت چه میشود عرض کرد چهار هزار فرمود باو دادند و دومرتبه آمد مطالبه پول شکرش را کرد باز امر کرد چهار هزار بوی دادند سه مرتبه مطالبه کرد باز امر کرد چهار هزار بوی دادند بعد فرمود این دوازده هزار:

پس آنمرد متعجبا برگشت و انشاد کرد،

لا خیر فی المجتدی فی الخیر تسئله	فاستمطروا من قریش خیر مختدع
تخال فیه اذا حاورته بلهاً	من جوده وهو وافی العقل والورع

و از اولاد جناب عبدالله بن جعفر طیار است جناب عبدالله بن معویة بن عبدالله بن جعفر که او را بامر ابومسلم مروزی در هرات حبس نمودند تادرسنهٔ صد و هشتاد و سه از دنیا رفت وقبرش در هرات مزار معروفیست .

ودرمجالس المؤمنین است از استیعاب نقل فرموده که جناب محمدبن جعفر بن ابیطالب و جناب عون بن جعفر هردو در شوشتر شهید شدند وقبر جناب محمد دریکفرسخی دزفول است که از توابع شوشتر است و بنای عالی دارد انتهی.

و در بین ری و قزوین جناب محمدبن عبدالله بن اسمعیل بن ابراهیم بن محمدبن عبدالله بن ابی الکرام ابن محمدبن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ع کشته شده ودر بالنجهٔ حبشه است قبر قاسم بن احمدبن عبدالله بن قاسم بن اسحق بن عبدالله بن جعفر الطیار.

واما امهانی بنت ابوطالب زوجهٔ هبیرة بن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم القرشی بود واسم آنمخدره فاخته بود واز هبیره چهار پسر آورد جعده و هانی وعمرو یوسف ودرفصل پنجم ذکر شد که جناب جعدة بن هبیره زوج ام الحسن بنت امیرالمؤمنین بودودرفصل نهم ذکرخواهدشد که جناب جعدة بن هبیره یکی از آن پنج نفر ازقریش است که باحضرت امیر(ع) بود.

و در رجال کبیر است که‌عتبة بن‌ابی‌سفیان بجناب جعدة بن هبیره گفت که این‌اظهار شجاعتی که درجنگها میکنی ازقبل خالویت امیرالمؤمنین است جناب‌جعده فرمود اگر خالوی تومثل خالوی من میبود ازپدرت فراموش‌میکردی ، وحضرت‌امیرالمؤمنین جعده‌را امارت خراسان داد

و اما جمانه بنت ابوطالب زوجهٔ جناب ابی سفیان بن حارث بن عبد المطلب بـرادر رضاعی حضرت پیغمبر (ص) بود ووالده جناب عبدالله بن ابی سفیان بود وتمام این‌چهار پسر ودو دختر که خداوند بجناب ابوطالب دادهمه ازجناب فاطمه بنت اسد بودند و امیرالمؤمنین (ع) برادر یا خواهر ابی تنها یاامی تنهانداشتند وهمچنین اخوه رضاعی هم‌نداشتند .

و در مناقب است که خال‌آن بزرگوار حنین بن اسد بن هاشم بود وخالهٔ آنحضرت خالده بنت اسد بود وربیب آن بزرگوار محمدبن ابی‌بکربود .

فصل هفتم

در ذکر حواریین حضرت امیر (ع)

بمقتضای بعضی ازاخبار معتبره که سابقاً ذکر شد آنهاچهار نفر بودند .

اول جناب عمروبن حمق‌الخزاعی

فی‌البحار ان عمروبن الحمق کان صاحب رسول‌الله ص ثم صاحب امیرالمؤمنین (ع)

وفی الانوار العلویه و لما قتل امیرالمؤمنین (ع) طلبه معویه لیقتله فکـان لا یأوی الکوفة فبعث لـه معـویة الامان و المواثیق و العهود ان‌لایتعرض له بسوء فدخـله فقبض علیه وقتله

ودر روایت است انه کان من امیرالمؤمنین (ع) بمنزلة سلمان من‌رسول‌الله(ص) . و زیادبن ابیه‌آن بزرگوار را ازکوفه خارج کرد تشریف برد بموصل ودر خارج موصل ازترس دشمن میان غاری پنهان‌شد وماری‌اورا گزیده وازدنیارحلت فرمود لشگرازشهر موصل خارج شدندبطلب‌اوو بعد ازتفحص میت اورا میان غار دیدند سر نازنین اورا ازبدن جداکردند وبرنیزه نصب نمودند وبشام برای معویه هدیه بردند واین‌اول‌سری بود که‌در اسلام بنیزه نصب شد وبدن نازنین اوراغلامش که زاهر نام‌داشت درظهر شهر موصل دفن نمود وقبرشان نزد شیعه‌مزار معروفیست وزاهر غلام‌آنجناب همانست که‌در کربلا دررکاب حضرت امام حسین شهید شد

و در زیارت ناحیهٔ مقدسه است‌السلام علی زاهر مولی عمروبن الحمق الخزاعی

در مجـالس المؤمنین است که جناب عمروبن الحمق در سنهٔ پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود .

دوم از حواریین آن‌بزرگوار جناب‌میثم بن یحیی التمار است که‌از بزرگان تابعین‌وخواص اصحاب حضرت امیر ع است وصحبت پیغمبر ص رادرك نكرد .

و در منهج المقال از رجال کشی روایت میکند که جناب میثم ملاقات نمود حبیب بن مظاهر اسدی راکه هردو سواراسب بودند جناب حبیب‌به‌میثم فرمود گویا می‌بینم مردی راکه‌موی پیش سرندارد وشکمش بر گوشت است ودر بازار ازکوفه بطیخ میفروشد واورا بدوستی اهل‌بیت پیغمبر ص‌بدار زده‌اند وشکمش بر روی دار شکافته میشود .

پس میثم فرمود منهم میشنا سم‌مردی‌را که رنگش‌مایل بحمرة است واز برای او دو گیسوی بافته شده‌است وبیرون میشود بیاری پسر دختر پیغمبر ص و کشته میشود وسرش رادربازازهای کوفه

میگردانند اینرا بیکدیگر خبر دادند وازهم جداشدند .
پس کسانیکه‌حاضر بودند گفتند مادروغگوتر ازاین دونفر ندیدیم هنوزآنجماعت‌متفرق‌نشده بودند که جناب رشید هجری از راه عبور فرمود واز آن جماعت‌ازحبیب و میثم سؤال فرمود آن جماعت گفتند مااحدی‌را اکذب ازاین دونفر ندیدیم واینها بیکدیگر چنین و چنان گفتند و رشید گفت خدا رحمت کند میثم‌را فراموش کرد بگوید‌صد درهم زیادتر جایزه میدهند بحامل سرحبیب‌بن مظاهر این سخن‌رافرمود وتشریف برد
آنجماعت گفتند والله اینشخص ازهردوی آنها کاذبتر بود .
پس نگذشت زمانیکه دیدند جناب میثم بدرب خانهٔ عمروبن حریث بدار کشیده‌شد ونگذشت زمانیکه دیدند سرجناب حبیب بن‌مظاهر رابنیزه نصب کردند واورا دررکاب حضرت سیدالشهداء‌ع شهید کردند وآنچه‌را که‌خبر داده بودند بچشم خود دیدند .
ودر اصابه ابن حجر است که‌حضرت امیرالمؤمنین (ع) روزی بمیثم تمار فرمود که‌تورا بعدازمن بگیرند وحربهٔ بتو بزنندچون روز سوم‌بشود ازدماغ ودهان تو خون جاری‌شود ومحاسن تو خون آلود شود وتورا بدرب منزل عمروبن حریث بدار آویزندوبتو نشان دهم آن‌نخلهٔ راکه‌تو بشاخهٔ آن بدار آویزان شوی .
پس حضرت امیر (ع) نشان‌داد باو نخله‌را ومیثم میرفت پای آن نخله وآنجا نماز میخواند ومیگفت مبارك باد تورا و ملاقات کرد عمروبن حریث را و فرمود من مجاور تو هستم پس نیکو مجاورت کن مرا
عمروبن حریث گفت اراده داری خریداری کنی خانهٔ ابن مسعودرا یاخانهٔ ابن حکیم را واو نفهمید مقصود میثم را
و جناب میثم در سال اخیر بحج مشرف شد و داخل شد بام سلمهٔ ام المؤمنین فرمود تو کیستی ؟
گفت من میثم تمارم فرمود پیغمبر (ص) خیلی‌وصیت تورا بامیرالمؤمنین (ع) میکردپس عرض کردحضرت سیدالشهداء (ع) کجا هست فرمود درحائط خودهست عرضکرد من میل داشتم‌سلام‌باو برسانم لکن ملاقات من بااو نزد پروردگار عرش است انشاءالله
بعد ام سلمه عطر طلبید جناب میثم محاسن خود را معطر نمود ام السلمه فرمود عنقریب این محاسن بخون خضاب میشود بعدآمد بکوفه ابن زیاد اورا طلبید گفت امیرالمؤمنین بتو چه‌خبرداده که من باتو معامله میکنم .
جناب میثم گفت بمن فرموده که‌ابن زیاد تورا بدار آویزان میکند وفرمود تواول کسی هستی که تورا لجام میکنند .
ابن‌زیاد گفت من‌مخالفت میکنم اورا وجناب میثم رابا مختار محبوس نمود پس میثم بمختار گفت تو ازحبس بیرون میشوی و طلب خون سید الشهداء (ع) مینمائی و میکشی این کسی‌را که میخواهد ترا بقتل برساند الخ انتهی‌ماعن اصابه
ودر انوارا العلویه ازخالد تمار روایتکرده گفت من‌با میثم تمار در فرات بکشتی‌نشسته بودم پس بادی وزیدن کرد جناب میثم نظر بباد نمود فرمود سرکشتی رامحکم ببندید این باد عاصف است والساعة معویه درشام ازدنیا رفت هفتهٔ بعد قاصدازشام آمد وخبر مرك معویه رادر شام درهمان ساعت آورد .
ودر ارشاد مفید است که جناب‌میثم را بامر عبید زیادبدار زدندوبالای‌دار مناقبهو فضائل حضرت امیرالمؤمنین (ع) را بیان میفرمود بابن‌زیاد خبر دادند که میثم تورا رسواکرد پس‌امرکرد جناب میثم رالجام نمودند واول کسی راکه‌دراسلام لجام نمودند این مظلوم بود .
و ایضاً درارشاد فرمود که جناب میثم ده‌روز قبل‌از ورود حضرت‌سیدالشهداء (ع) بکربلا

شهید شد بامر عبیدالله بن زیاد بنابر این قتل جناب میثم در عشرهٔ آخر ذی‌الحجة الحرام سنهٔ شصت هجری بوده

سوم از حواریین حضرت امیرع جناب محمدبن ابی‌بکربن ابی‌قحافه بوده ومادرجناب‌محمداسماء بنت عمیس بود ومادر عایشه وعبدالرحمن و اسماء ذوالنطاقین ام رومان بنت عامر بن عمیر بن عبد شمس بود وجناب محمد در سنهٔ حجةالوداع متولد شد واز شیعیان خاص امیرالمؤمنین (ع) بود با مادرش اسماء بنت عمیس‌در خانهٔ آنحضرت بود و مربی بتربیت آنبزرگوار بود و ازپستان‌تشیع‌شیر خورده بود ودرمروج‌الذهب است که‌اورا عابدقریش‌می گفتند.

ودررجال کبیر از امیرالمؤمنین (ع) روایتکرده ان المحامدة تأبی ان یعصی‌الله قلت من المحامدة قال محمدبن جعفر و محمدبن ابی‌بکر ومحمدبن ابی‌حذیفه ومحمدبن‌امیرالمؤمنین(ع)

وبدانکه در زمانیکه امیرالمؤمنین بغزوهٔ صفین تشریف داشت جناب محمدبن ابی‌بکر درمصر والی بود و جناب مالك اشتر در رکاب حضرت امیر بصفین بود و بعد از اختتام غزوهٔ صفین حضرت امیر (ع) حکومت مصر را بمالك تفویض فرمود و بعد از آنکه جناب مالك اشتر در حوالی قلزم شهید شد امیرالمؤمنین (ع) حکومت مصر را ثانیاً بجناب محمدبن ابی‌بکر تفویض فرمود و معویه هم بعد از فوت مالك تصمیم نمود بجهت فتح مصر و عمروعاص را با ششهزار نفر از ابطال روانه نمود بجانب مصر چون نزدیك مصر رسیدند معویةبن خدیج با جمعی از عثمانیه که در مصر و حوالی آن بودندملحق شدند بعمروعاص وطلب‌خون عثمان‌بن عفان را ازجناب محمدنمودند و جناب محمد بن ابی‌بکر نامهٔ نوشت بکوفه واز حضرت‌امیرالمؤمنین (ع) استمداد نمود کاغذ محمدبن ابی‌بکر که بحضرت امیر رسید حضرت خطبهٔ خواندند ومردمرا ترغیب فرمودند بجهاد ومالك‌بن کعب‌را بادو هزار نفر مأمور فرمود بروند بیاری جناب محمدبن ابی‌بکر و عدد اصحاب جناب محمدبن ابی‌بکر دوهزار نفربود و جناب کنانةبن بشرهم بادوهزار نفر از مصر بیرون شدند بیاری جناب محمد وآنها مشغول محاربه بودند بالشگر عمروعاص وجناب محمدبن ابی‌بکر بادو هزار نفر دیگر بجای ماندند ولشگر عمروعاص واصحاب‌معویةبن خدیج بر کنانةبن بشرحمله آوردند واورا بدرجهٔ‌شهادت‌رسانیدندو جمعیت زیادی‌ازاصحاب‌اوراهم‌بقتل‌رسانیدند.

چون خبر شهادت جناب کنانه واصحاب او بجناب محمد رسید اصحاب جناب محمد از اطراف او متفرق شدند وجناب‌محمد ماند باجمعیت قلیلی

پس عمروعاص ومعویةبن خدیج قصد اورا نمودند جناب‌محمد باهمان عدهٔ قلیلی که‌باقی مانده بودبیرون‌شدوقتال‌شدید نمود.

پس اصحاب محمد کشته شدند وآنبزرگوار تنها ماند خودرا در میان خرابهٔ انداخت معویةبن خدیج دانست داخل خرابه شد و جناب محمد را با دست بسته جلب نمود و عبدالرحمن‌بن ابی‌بکر که در میان لشگر عمروعاص بود فریاد زد لاوالله هرگز نمیگذارم برادرم را باینقسم بقتل آورند عمروعاص بمعویةبن خدیج پیغام دادکه محمد را بقتل‌برسان معویةبن خدیج اطاعت نکرد و گفت شما پسر عمم کنانةبن بشررا بقتل برسانید ومن‌دست ازمحمد بردارم هیهات اکفارکم خیر من‌اولئکم ام‌لکم برائة فی‌الزبر وجناب محمد اظهار عطش فرمود آن ملعون گفت خدامرا سیراب نکند اگر بتو یك قطره آبی بدهم شما عثمان‌را از آب منع کردید والله من ترا بقتل میرسانم تااز حمیم جهنم بیاشامی آن بزرگوار فرمود یابن الیهودیة النساجة لیس ذلك الیك اما والله لوکان سیفی بیدی ما بلغتم منی هذا.

پس آن ظالم نزدیك رفت و سر نازنین محمد را از بدن جدا نمود وجسد نازنین اورا در شکم

حمارمرده کرد وبآتش سوزانید.

و **در انوار العلویه** است که گفته شده آنبزرگوار را سوزانیدند در حالتی که در او رمقی بود چون خبر شهادت محمد بخواهرش عایشه رسید جزع شدیدی کرد و کفت هذا جزاء من عقه اهله

و **در شرح ابن ابی‌الحدید** است وقتیکه عایشه خبر فوت برادرش محمد را شنید خیلی جزع و اضطراب کرد و در قنوت و تعقیب هر نمازی لعن میکرد معویة بن ابی‌سفیان وعمرو عاص و معوية بن خدیج راو عیال محمد و اولادش‌را برد نزد خود و قسم خورد که تازنده است گوشت بریان شده نخورد و وقتی که حجاج بن عزیة الانصاری از شام آمد خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) گفت من هیچوقت اهل شام‌را مسرور ندیدم بمثل آن روزی که خبر قتل محمد بن ابی بکر بشام‌رسید حضرت فرمود آگاه باش که حزن ما بقتل محمد باندازهٔ سرور اهل شام بلکه چندین مقابل زیادتر بود و بامیرالمؤمنین عرضکردند که شما خیلی جزع میفرمائید بقتل محمد فرمود چگونه جزع نکنم و حال آنکه او ربیبه‌من بود و برادر اولاد من بود و منهم پدر او بودم و او را اولاد خود محسوب مینمودم انتهی.

و **اما** مالك بن کعب را که امیرالمؤمنین با دوهزار نفر از کوفه بیاری محمد روانه فرمود چون پنج منزل ازکوفه بیرون شدند خبر قتل وحرق محمد را شنیدند بکوفه مراجعت کردند و چون خبر قتل محمد را بامیرالمؤمنین‌ع دادند خطبهٔ خواند و از فقرات آن خطبه است الاوان محمد بن ابی بکر قداستشهد و قتل فعندالله نحتسبه ثم استعبر باکیاً و قال (ع) رحم‌الله محمداً لقد کان لی باراً فعلی مثل محمد نحزن الی آخر

ودر روایتی فرمودکان‌لله عبداًصالحاً ولناولداً صالحا

و **از تاریخ طبری** استفاده میشود که قتل محمدبن ابی‌بکر رضی‌الله عنه در ماه صفر سنهٔ سی وهشت هجری درسن بیست وهشت‌سالگی بود ودر مصر قبریست منسوب بجناب محمدبن ابی‌بکر و شاید مدفن بعضی از اعضاء او یامحل قتل او باشد و عادت سنیان اینست که چون بقبر جناب‌محمد میرسند پشت بقبر آنجناب می کنند و فاتحه بجهت پدراو میخوانند و حضرت امیرالمؤمنین (ع)دربارهٔ او فرمود محمد ابنی‌من‌صلب ابی بکر

و در روایتاستکه انجب‌النجباء من‌اهلبیت السوء محمدبن ابی‌بکر

و **در مجالس‌المؤمنین** استکه حضرت باقر (ع) فرمودند محمدبن ابی‌بکر با حضرت امیر بیعت نمود به‌برائت ازشیخیں‌ومؤید اینست اشعاراو

یا ابانا قد وجدنا ماصلح	خاب من انت ابوه وافتضح
انما اخرجنی منك الذی	اخرج الدر من الماء الملح
انسیت العهد فی خم وما	قاله المبعوث فیه و شرح

تا آنکه میگوید

یا بنی الزهراء انتم عدتی	وبکم فی‌الحشرمیزانی رجح
و اذا صح ولائی لکم	لا ابالی ای کلب قد نبح

عجب است که‌اهل تسنن معاویه را چون برادر ام‌الحبیب زوجهٔ پیغمبر و دختر ابو سفیان و خواهر معاویه بود خال المؤمنین گفتند ومحمدبن ابی بکر را که برادر عایشه است خال المؤمنین نگفتند.

و ایضاً شیعه را چون منکر خلافت شیخین میباشند کافر ورافضی خوانند
اما معاویه راکه منکر خلافت حضرت امیر ودشمن او هست مسلمان دانند باآنکه شمشیر بر روی خلیفه پیغمبر کشید و جناب محمد فرزندی داشت مسمی بقاسم و ام فروه والدهٔ حضرت صادق دختر قاسم‌بن‌محمد بن‌ابی‌بکر است وجناب قاسم‌بن محمد بن‌ابی‌بکر ازفقهاء سبعه‌مدینهٔ طیبه بودومادر جناب قاسم دختر یزدجرد وهمشیره شهربانو بود که‌جناب قاسم باحضرت امام زین‌العابدین پسر خاله یکدیگر بودند چنانچه **دربحار ازهشام کلبی** روایتکرده
ودر اصول کافی از حضرت صادق ع روایتکرده که فرمود کان سعیدبن مسیب وقاسم بن محمدبن ابی بکر وابوخالد الکابلی من‌ثقات علی بن الحسین (ع)
چهارم از حواریین حضرت‌امیرالمؤمنین(ع) **جناب‌اویس بن‌انیس القرنی‌الیمنی**بود.
و در مجالس المؤمنین فرموده که حضرت پیغمبر (ص) در شأن او نفس الرحمن و خیرالتابعین فرمود وفرمود انی لانشق روح الرحمن من‌طرف الیمن
ومنقولست که سلمان ازحضرت پیغمبر سئوال نمود که آن شخص کیست حضرت فرمود ان بالیمن شخصاًیقال له‌اویس القرنی یحشریوم‌القیمة امة واحدة یدخل فی‌شفاعته‌مثل ربیعة ومضرالامن رآه منکم‌یقرأه منی‌السلام
و منقولست که اویس دربعضی ازشبها میگفت هذا لیلة الرکوع و در بعضی ازشبها میگفت لیلة‌السجود وتا صبح مشغول رکوع یا سجود بود یکی گفت‌ای اویس چون طاقت داری که شبهای باین درازی برکوع یا سجود بپردازی گفت کجاست شب دراز کاشکی از ازل تا ابد یکشب بودی وبه رکوع یا بسجود آخر بردمی ودرآن ناله‌های زار زار کردمی

به نیمه‌شب که‌همه‌مست‌خواب خوش‌باشند   من و خیال تو و گریه های درد آلود

واویس دریمن شتربانی کردی و از اجرت شتربانی مادر صالحه صادقه خود را نفقه دادی روزی ازمادر اجازت خواست تابه‌مدینه بزیارت حضرت رسول (ص) رود
مادرش گفت بروولکن اگرپیغمبرصلی‌الله علیه وآله درخانه نباشد توقف نکنی چون بزیارت‌رفت حضرت پیغمبر بخانه نبودند بجانب یمن برگشت چون پیغمبر (ص) بخانه آمد نوری‌در خانه دیدکه هرگز ندیده بود فرمود بدر خانه کسی آمده عرض کردندبلی از یمن شتربانی آمده اسم او اویس بودتحیتی‌فرستاد و برگشت حضرت فرمود آری این‌نور اویس‌است که‌درخانهٔ ماهدیه‌گذاشته ورفته
ودر ارشاد است که‌امیرالمؤمنین (ع) وقتیکه میخواستند بغزوه صفین وارد شوند بمحلی که **ذی قار** مینامیدند نشست بجهت اخذ بیعت از لشگر خود فرمود ازجانب کوفه هزار نفر نه کم‌ونه زیاد بیایند که بامن‌بیعت کنندبرمردن‌ابن عباس مضطرب شد که مبادا کم‌وزیاد شود پس عده کسانیکه ازکوفه آمدند برای بیعت شمردند نهصد ونودو نه نفر بودند
ابن عباس گفت اناالله وانا الیه راجعون چه باعث شدکه امیرالمؤمنین چنین فرمایشی فرمود دراین بینها شخصی آمد که‌قبای صوف دربر داشت باشمشیر وسپر نزدیك شد عرض کرد یا علی دستت را بده بیعت کنم فرمود بچه قسم بیعت میکنی؛
عرضکرد بسمع‌وطاعت وقتال درمقابل‌شماتاشهیدشوم‌یاآنکه‌خداوندفتح بدهدفرموداسم‌توچیست؛
عرض کرد اویس است فرمود **تو اویس قرنی** هستی
عرض کردبلی فرمود الله اکبر شنیدم‌ازپسرعمم پیغمبر خاتم (ص) فرمود یاعلی تودرك میکنی مردی را ازامت من که اسم اواویس قرنی است که بشهادت ازدنیا میرود و داخل میشود در شفاعت اومثل قبیلهٔ ربیعه ومضر
پس ابن عباس گفت چشم‌من روشن شد و مسرور شدم و جناب اویس در غزوه صفین در رکاب امیرالمؤمنین شهید شد ودر شماره زهاد ثمانیه است و جناب ثقة الاسلام نهاوندی در کتاب

بنیان رفیع حالات ایشان را مفصلا مرقوم فرموده‌اند واین احقر هم اجمالا ذکر میکنم
بدانکه چهار نفر آنها صاحب زهدو ورع و پرهیزکاری واز اصحاب امیرالمؤمنین (ع) بودند وچهار نفر دیگر از اصحاب معاویه بودند
اما چهار نفراز اصحاب امیرالمؤمنین بودند
اول اویس قرنی بود که فی‌الجمله ذکر احوالشان شد
دوم جناب ربیع بن خثیم الاسدی الکوفی بود
ودر روضات الجنات نقل فرموده که جناب ربیع بن خثیم بیست سال در امور دنیوی تکلم نفرمود مگر آنکه یکی از تلامذه‌اش گفت درقریه شما مسجدی هست عرض کرد بلی فرمود آیا پدرت زنده است عرض کرد نه فوراً پشیمان شد وبخود گفت ای ربیع صحیفه عملت را سیاه کردی ودیگر ابداً در امور دنیوی تکلم نکرد تاخبر قتل حضرت سیدالشهداء راشنید

پس یکی از لشگریان که درواقعهٔ کربلا حاضر فرمود « جئتم بها ای‌برؤس شهداء معلقات علی اسنة الرماح فوالله لقد قتلتم صفوة لوادرکهم رسول‌الله (ص) لقبل افواههم واجلسهم فی حجره ثم‌قرء اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین‌عبادك فیما کانوا فیه‌یختلفون وبعد ازآن ابداً تکلم نکرد تااز دنیا رفت

واز مرحوم شیخ بهائی (ره) در جواب سئوال **شاه عباس** نقل شده که نوشت بسلطان عصر بعرض میرساند که **خواجه ربیع** علیه‌الرحمه ازاصحاب امیرالمؤمنین (ع) بود ودر نزد آن حضرت بسیار مقرب بود ودر کشتن **عثمان بن عفان** هم نیز دخلی داشت ودر وقتیکه لشکر اسلام بخراسان بجهاد کفار میرفتند جناب خواجه همراه بود ودرآنجا فوت شد

واز حضرت رضا (ع) منقولست که فرمود مارا از آمدن بخراسان فائدهٔ نرسید بغیر زیارت خواجه ربیع

و جناب خواجه ربیع ابن خثیم درحدود سنهٔ شصت و سه هجری از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در یك فرسخی مشهد مقدس معروف است بمزار خواجه ربیع انتهی مافی الروضات

ودر کتیبهٔ بقعه خواجه بخط علی رضای عباسی نوشته شده قال الرضا (ع) ما حصل لی من القدوم بخراسان الازیارة ربیع‌بن خثیم

ودر مجمع‌البحرین از ابن ابی‌الحدید نقل می کند « فی شرح خطبته (ع) عند توجههم الی صفین قال نصرفاجاب علیا جل من الناس الاان اصحاب عبدالله‌بن مسعود اتوه و فیهم الربیع بن خثیم وهم یومئذ اربعمأة رجل فقالوا یاامیرالمؤمنین (ع) انا قد شککنا فی هذا القتال علی معرفتنا بفضلك ولا غنابنا ولابك وبالمسلمین عمن یقاتلوا العدو فولنا بعض هذه‌الثغور نکن ثم تقاتل عن‌اهله فوجه علی (ع) بالربیع‌بن خثیم علی ثغرالری فکان اول لواء عقده علی(ع) بالکوفة لواء ربیع بن خثیم‌انتهی»**روایتی** که‌در قدح ایشان هست‌همین روایت است استفاده‌میشود که‌ایشان‌هم‌العیاذ بالله از مشککین بوده‌اند **وجواب** ممکنست گفته شود اولا از این‌روایت معلوم نمیشود که‌جناب ربیع قائل باین کلام باراضی بگفتن اینکلام بود

وثانیاً از اصحاب خاصه ائمه اطهار که مسلم‌است مراتب تقوی و دیانتشان از این قبیل کلمات زیاد دیده‌شده که درمقام‌صلاح گفته‌اندنه از دوی تعرض وایراد وانکار بآن حضرت بوده‌مثل کلمات **سفیان‌بن ابی‌لیلی** که از حوارین حضرت مجتبی (ع) بود و کلماتی که بنظر خیلی از ایشان غیر مناسب بود بحضرت مجتبی(ع) عرض کرد مثل قوله‌یا مذل‌المؤمنین وقوله یا مسود الوجوه ونحواینها و مثل کلمات **حجربن عدی** که‌از خواص اصحاب حضرت امیر(ع) بودوعرضکرد اماوالله‌لوددت انك

مت ومتنامك ولم نرهذااليوم
چون ممکنست که این کلمات را بلحاظ دشمنان گفته باشد یا بفهم خود بعضی محذورات را در صلح ومقاتله دیده باشند لهذا ائمه اظهار ترتیب آثار کفر وفسق باین کلمات نمیدادند .

در تاریخ گزیده است که ربیع بن خثیم الکوفی والی قزوین بود از قبل مرتضی علی (ع) و اینبزرگوار عموی همام بن عبادة بن خثیم بود که وقتی که ازامیرالمؤمنین صفات شیعه را شنید صیحه کشید ومغشیا علیه افتاد برروی زمین اوراحرکتدادند دیدند ازدنیا رفته

سوم از زهاد ثمانیه که از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) بود هرم بن حیان بن قیس است و در رجال استوكان زاهداً تقيامع علی علیه السلام

چهارم جناب عامر بن عبدقیس است ودر رجال است عامر بن عبدالقيس من الزهاد الثمانيه كان مع علی (ع) وعن الكشی عن علی بن محمد بن قتيبه قال سئل ابومحمد من الزهاد الثمانيه فقال ربيع بن خثيم وهرم بن حيان واويس القرنی وعامر بن عبدقيس كانوا مع علی(ع) ومن اصحابه وكانوا زهادا اتقياء الخ انتهى مافی الرجال

اما آنچهار نفر که ازاصحاب ویاران علی (ع) نبودند:

اول حسن بن ابی الحسن البصری بود که رئیس قدریه است که باهر طایفه بمقتضای میل او رفتارمی کرد واورا وسیله کسب وریاست خودقرار داده بود واو روزاول ماه رجب سنه صد وده ازدنیا رفت درسن هشتاد وهشت سالگی وگویندمادرش خیره کنیز امسلمه بودموگاهی حسن شیراز پستان ام سلمه آشامیده واز برکت پستان اوحکمت وفصاحت لسان نصیب اوشده وابن سیرین بصری هم که علم تعبیرداشت بعدازاو بفاصله صدروزازدنیا رفت وقبرهردودربصره است مقابل یکدیگر وبس است درمذمت او که در وقعهٔ جنگ جمل وجنگ صفین وجنگ نهروان یاری نکرد حضرت امیرالمؤمنین را و در وقعهٔ طف یاری نکرد حضرت سیدالشهداء علیه السلام را بلکه دارد که در وقعهٔ طف باقتیبهٔ بن مسلم فراراً رفت بطرف خراسان بجهة فرار از این بلیهٔ کبری وفتنهٔ عظمی.

در روضات میفرماید که حضرت امیر (ع) حسن بصری رادیدکه وضو میسازد و اسراف میکند درآب وضوحضرت فرمود(لاتسرف فی وضوئك) حسن بصری جسارت نمود عرض کردشما اسراف نکردید که اینقدرخون مسلمین را دروقعه جمل وصفین و نهروان ریختید؟

حضرت فرمود گویا تومحزونی بریختن خون آنها ای شیطان عرض کرد بلی! حضرت نفرینش کرد که همیشه اوقات محزون باشد، این بود که بعداز نفرین حضرت همه وقت محزون بود مثل کسیکه ازدفن یکنفر ازاقاربش برگشته باشد یامثل کسیکه مرکبش راگم کرده باشد.

واز امیر سید حسین سبط محقق کرکی ازحال حسن بصری سؤال کردند فرمود«لاشك فی ان هذا السن ليس بحسن ويجب لعنه وهو اعدا عدولامير المؤمنين(ع) المسمى على لسانه بسامری هذه الامة»

وحضرات اهل تسنن وقتیکه اسم اورا میبرند بالام تعظیم اسم میبرندووقتیکه اسم مقدس حسنین علیهما السلام رامیبرند بدون لام تعظیم یادمیکنند

دوم ابامسلم خولانی بود که از اصحاب معویه است ومردم را تحریص مینمود بقتال امیرالمؤمنین ع

سوم مسروق بن الاجدع بود که عشار بوداز جانب معویه وبعمل عشاری مرد در رصافه که موضعی است بابین واسط وقبرش هم در رصافه است

چهارم اسود بن یزید النخعی بود

فصل هشتم

درمختصری ازحالات بعضی دیگر ازخواص اصحاب امیرالمؤمنین(ع)

منجمله جناب **عماربن یاسر** بود که‌از بزرگان صحابه حضرت پیغمبر (ص) و بعدملازم خدمت حضرت امیر(ع) شد

و در انوار العلویه است در ایام عمر والی کوفه شد و درکوفه فضایل امیر (ع) را نشر میداد خبر بعمربن الخطاب رسید او را عزل نمود چون بمدینه آمد عمر گفت آیا محزون شدی از عزل‌شدن‌از کوفه؟

فرمود مسرور نبودم بمنصوب بودن ازجانب توچگونه محزون‌میشوم بعزل‌نمودن

وجناب عمار درخلافت‌عثمان درمیان بازار بآواز بلند فضایل حضرت امیر (ع) رانقل‌میکرد پس عثمان او را طلبید وامر کرد اورا اینقدر زدند که استخوان پهلوی او شکست ومراعات‌نکرد مصاحبت اورا باپیغمبر(ص) انتهی

ودررجال کبیر است که در غزوه بدر و سایر غزوات خدمت حضرت پیغمبر (ص) حاضر بود ودوهجرت‌کرد یکی بحبشه ودیگری بمدینهٔ طیبه و در صفین در رکاب حضرت امیرالمؤمنین (ع)شهید شد درسن نودوسه یانودوچهار

و ازحمران‌بن اعین روایتکرده که از حضرت باقر (ع) سؤال کرد چه میفرمائید در باره عمار سه مرتبه فرمرد رحم‌الله عماراً قاتل مع امیرالمؤمنین (ع) و قتل شهیداً بعد گفت من‌نزد خودم گفتم منزلتی اعظم ازاین نمیشود

پس حضرت متوجه بمن شد فرمود شاید تو می‌گوئی که عمار مثل سلمان و ابی‌ذر و مقداد است هیهات‌عرضکردم از کجا دانست که‌آن روز شهید میشود فرمود چون جنگ صفین‌شدت کردآمد خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) عرض‌کرد یاعلی هوهو یعنی امروز همان روز موعود است حضرت فرمود برگرد بصف‌قتال دومرتبه عرض‌کرد همان‌جواب‌را شنید مرتبه سوم عرض‌کرد حضرت‌فرمود بلی‌امروزاست روزموعود

عمار برگشت بصف‌قتال‌ومی‌گفت «الیوم‌القی الاحبة محمداً وحزبه»

وکنیه عمار **ابوالیقظان** بود و درغزوه صفین **ابوالعادیه فزاری** بانیزه خود زخمی بجناب عمارزد واورا ازاسب انداخت وسر نازنین اورا ازبدن جداکرد خبرباامیرالمؤمنین (ع) دادند بسیار محزون شد وآمد ببالین عمار نشست‌مهموماً ومغموماً این‌اشعاررافرمود :

الاایهاالموت الذی‌هوقاصدی	ارحنی فقد افنیت کل خلیل
اراك بصیراً بالذین احبهم	کانك تنحو نحوهم بدلیل

بعد فرمود اناللهوانا الیه راجعون وفرمود هرکه برقتل عمار غمگین نباشد او را از مسلمانی بهرهٔ نیست

وپدر جناب‌عمار یاسربن عامررا درمکهٔ معظمه بقتل‌رسانیدند واو اول مردی است که‌دراسلام درراه دین‌شهیدشد

و مادر عمار مخدره **سمیه**است که‌درمکهٔ معظمه کفار اورا اذیت بسیار نمودند واو صبر کرد آخرالامر **ابوجهل** ملعون‌نیزه برآن مخدره‌زد واورا شهید نمود واو اول زنی است که در

اسلام در راه دین شهید شد

و در وقت شهادت شیر بجهت عمار آوردند پس تبسم کرد و گفت پیغمبر (ص) فرموده آخر شرابی که دردنیا میاشامی شیر است

حنظلة بن خویلد گفت من نزد معاویه نشسته بودم دو نفر آمدند و هریك مدعی بودند که من قاتل عمارم عبدالله بن عمر گفت من شنیدم از پیغمبر(ص) که فرمود تقتله الفئة الباغیه

ومنجمله جناب مالك بن حرث الاشتر النخعی بود واختصاص او بامیرالمؤمنین (ع) اظهر من الشمس است

ودر رجال است که امیرالمؤمنین (ع) وقتی که مالك شهید شد فرمود « لقد کان لی کما کنت لرسول الله» و کلماتی فرمود:

منجمله فرمود ولله در مالك وما مالك لوکان من جبل لکان فنداً ولوکان من حجر لکان صلداً اما والله لیهدن موتك عالما و لیفرحن عالما علی مثل مالك فلتبك البواکی وهل مرجو کمالك و هل موجود کمالك وهل قامت النساء علی مثل مالك یعنی اجر مالك باخدا باد اگر مالك کوهی بود کوه عظیمی بود واگر سنگی بود سنك صلب سخت بزرگی بودتا آنکه فرمود اما والله هلاکه قد اعز اهل المغرب واذل اهل المشرق وقال علیه السلام لااری مثله بعده ابداً

و این بزرگوار درمقام حلم احلم ناس بود

چنانچه در روایتست که روزی جناب مالك از میان بازار میگذشت در حالتیکه لباسهای فاخر پوشیده بود یکنفر از اهل بازار که جناب مالك را نمیشناخت جسارتی بوی کرد جناب مالك ابداً متعرض نشد وتشریف برد آن مرد شناخت که مالك اشتر است بسیار واهمه کرد وگفت مادر من بعزای من بنشیند که او را نشناختم رفت بطلب جناب مالك که ازاو عذر خواهی نماید دید که در میان مسجد نماز میخواند بعداز فراغ از نماز رفت که عذر خواهی نماید جناب مالك فرمود والله داخل مسجد نشدم مگر بجهة آنکه ازبرای تو طلب مغفرت نمایم .

و کیفیت شهادت جناب مالك چنانچه در اخبار معتبره است آنستکه بعدازفراغ حضرت امیر ع ازغزوهٔ صفین درسنهٔ سی وهشت هجری حکومت مصررا تفویض فرمود بجناب مالك اشتر ومحمد بن ابی بکر را ازحکومت عزل فرمود وجناب مالك تشریف برد بجانب مصر بشهر قلزم که سه منزلی مصر است رسید نافع غلام عثمان ابن عفان سمی درمیان عسل نمود وبآن بزرگوارخورانید وبآن سبب شهید شد

مسعود بن دحرجه این خبر را بمعویه فرستاد او از شنیدن این خبر خیلی شادو خرم گردید پس میان جماعت آمد وفریاد کرد اما بعد فانه کان لعلی بن ابیطالب (ع) یدان یمینان قطعت احدهما یوم صفین وهو عمار بن یاسر وقد قطعت الاخری الیوم وهو مالك .

و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه فرمود اگر کسی سوگند یاد کند که خداوند تعالی درعرب وعجم خلق نکرد مانند مالك اشتر مگر استاداو علی بن ابیطالب را گمان ندارم درسوگند خود گناهی کرده باشد وحضرت امیر (ع) دربارهٔ او فرمود که اشتر برای من چنان بود که من برای حضرت پیغمبر(ص) بودم بعد گفته وکان فارساً شجاعاً رئیساً من اکابر الشیعة وعظمائها شدیدالتحقق بولاء امیر المؤمنین (ع)

وگفته شده که حضرت امیر پنج نفررا لعن میکرد معویه و عمروعاص و ابواعور سلمی و حبیب بن مسلمه و برس بن بسر بن ارطات را

ومعویه هم پنج نفررا لعن میکرد آنحضرت و دو نور دیده‌اش و عبدالله بن عباس و مالك اشتر را

و در **مجالس المؤمنین** است که جناب مالك اشتر در حوالی قلزم بعسل مسموم شهید شد وجنازه شریفش راحمل نمود ند بمدینهٔ طیبه ودرآنجا دفن کردند وبعد ازشهادت مالك بازدومرتبه حکومت مصر را بمحمدبن ابی بکر تفویض فرمود

منجمله بود جناب حجربن عدی

کان من ابرار اصحاب امیرالمؤمنین و کان ذا علم و حلم وشجاعة و کرم وفصاحة وکان من الزهاد والعباد وزهد وعبادتش معروف بود ودرهر شب و روزی هزار رکعت نماز بجای میآورد و حضرت امیر (ع) ازکیفیت قتلش باو خبر داده

مسعودی درمروج الذهب فرموده که درسنهٔ پنجاهوسه هجری معویه حجربن عدی کندی را بقتل رسانیدواو اول کسی است که بقتل صبردر اسلام کشته شد ودر هنگام گرفتاری جناب عمرو بن حمق حجر بن عدی در کوفه محبوس بود بامر زیادبن ابیه وبعد از فوت عمرو بن حمق زیادبن ابیه ایشان را بانه نفر ازاصحابش ازاهل کوفه و چهار نفر از غیر اهل کوفه مغلولا روانه کرد بشام نزد معویه .

پس چون چند میل‌از کوفه دور شد دختر حجر این اشعار را انشاد کرد :

ترفع ایها القمر المنیر — لعلك ان‌تری حجراً یسیر
یسیرالی معویة بن حرب — لیقتله کذا زعم الامیر
ویصلبه الی‌بابی دمشق — وتأکل من محاسنه‌النسور
الا یاحجرحجربنی عدی — تلقتك السلامة و السرور
الا یالیت‌حجراً ماتموتاً — ولم ینحر کما نحرالبعیر
فان‌تهلك فکل عمید قوم — الی هلك من‌الدنیایسیر

و چون نزدیك‌دمشق رسیدند خبر بمعویه دادند واو مرد اعور یك چشمی را باستقبالشان فرستاد چون نزدیك حجر آمدیکنفر از اصحاب حجر گفت‌نصف ازما کشته خواهند شدو نصف‌دیگر نجات خواهند یافت بقیه اصحاب گفتند ازکجا میگوئی ؟

گفت نمی‌بینید که این مرد یك چشم دارد .

پس چون آنمرد رسید به حجر و اصحابش گفت معویه‌مرا امر کرده تو را با اصحاب بقتل برسانم یا رأس الضلال ومعدن الکفر والطغیان مگر اینکه‌ازکفر خود برگردید وعلی‌را لعن‌کنید واز او برائت بجوئید جناب حجر و نصف اصحابش فرمودند الصبر علی حدالسیف لایسر علینا مما تدعونا الیه ثم‌القدوم علی‌الله علی نبیه ووصیه احب الینا من دخول النار

و نصف دیگر برائت جستند از امیرالمؤمنین (ع) بعد آن ملعون آمد که‌جناب حجر رابقتل برساند فرمود بگذار تا دورکعت نماز بخوانم بعد ازفراغ نماز آن ملعون گفت آیا ازکشته شدن میترسی فرمود چگونه میترسم و حال آنکه من قبر محفوری و سیف مشهوری و کفن منشوری ندیده‌ام

پس آن ملعون نزدیك آمد وآن بزرگوار رابا کسانیکه باو موافقت کرده بودند از اصحابش بقتل رسانید وبعضی قتل‌جناب **حجربن عدی** رادرسنهٔ پنجاه ویك‌نوشته‌اند و قبرجناب‌حجر در شام معروفست .

و در **اصابه** است وقتیکه معویه امر کرد بقتل جناب حجر آن بزرگوار وصیت کرد که قید وآهن را ازمن بر ندارید و خون بدن مرا نشوئید که روز قیامت همین قسم با معاویه

مخاصمه بنمایم

و در بعضی از کتب است حجر بن عدی برادر **طرمـاح بن عـدی** است صاحب این اشعار .

یا ناقتی‌لاتزعری من زجری وشمری قبل طلوع الفجر بخیر رکبان وخیر سفر الغ

و این اشتباه است چون حجربن عدی کندی **کوفی** بود و **طرماح بن عدی طائی** بود .

و منجملهبودر**شیدهجری** بضم‌الراء در **رجال کبیر** است که‌امیر المؤمنین (ع)فرمود ای رشید چگونه است صبر تو اگر دعی بنی امیه ترا بخواهد وهردو دست وهر دو پا وزبان ترا قطع کند عرضکرد یا امیر المؤمنین عاقبت آمرزش و بهشت‌است ؟ فرمود ای رشیدتودر دنیا وآخرت‌با من خواهی بود .

راوی گفت‌والله چندی‌نگذشت که عبیدالله‌زیاد فرستاد و او را دعوت کرد بسوی خود و تکلیف نمود باو برائت جستن ازامیرالمؤمنین را جناب رشید امتناع نمود از برائت جستن ابن زیاد گفت مولای توبتو خبر داده که‌بچه قسم کشته خواهی‌شد ؟ فرمود خلیل من بمن‌خبر داد که‌تومرا میطلبی وتکلیف میکنی به برائت از مولایم و من اباء میکنم پس تو دستها و پاها و زبان مرا قطع میکنی

عبید زیاد گفت والله من تکذیب میکنم اورا

پس امر کرد که دستها وپاهای اورا قطع کردند وزبانش را باقی گذاورد

پس مردم اطراف او جمع شدند فرمود بیاورید کاغذ و دوات تا بگویم برای شما اخبار آتیه را تا روز قیامت

پس ابن زیاد حجام فرستاد و زبان اورا قطع نمودند و از دنیا رفت و حضرت امیر المؤمنین اورا رشید البلایا نامیده بود وباو علم بلایا و منایا تعلیم کرده بود و بکسی که میرسید میگفت تو بمردن کذا میمیری و بدیگری میگفت تو بقتل کذائی کشته میشوی و بهمان قسم که میفرمود همان قسم میشد .

ودر روایتست که یکروز امیرالمؤمنین (ع) با اصحابش تشریف برد بنخلستانی و در زیر نخلهٔ نشستند وقدری رطب از آن چیدند وخدمت حضرت گذاردند که میل فرماید رشید هجری‌عرض کرد یا امیرالمؤمنین چقدر رطب خوبی است فرمودند رشید آگاه باش که ترا بهمین درخت آویزان میکنند .

پس رشید روزها میرفت نزد آن درخت واورا آب‌میداد تا امیرالمؤمنین از دنیا رفت یك روزی رشید رفت در نزد آن درخت دید شاخهٔ آن درخت را بریده‌اند گفت اجل من نزدیك شده تا اینکه غلام ابن زیاد آمد گفت اجابت کن امیر رارشید تشریف برد نزد ابن زیاد گفت‌از دروغهای مولایت امیرالمؤمنین (ع) بجهت من نقل کن رشید گفت والله من دروغ نمیگویم و مولایم دروغ نفرموده وبمن خبر داده که دستها و پاها و زبان مرا قطع خواهی کرد ابن زیاد گفت والله الآن مااورا تکذیب میکنیم

پس امر کرد دستها و پاهای‌او را قطع نمایند و اما زبان او را قطع نکنند پس او را با دست وپای قطع شده آوردند میان بازار و از امور عظیمه بمردم خبر میداد خبر بابن زیاد دادند امر کرد زبان اورا قطع کردند واورا بهمان شاخهٔ نخله بدار آویختند وسابقاً قصه‌او با میثم تمار وحبیب بن مظاهر گذشت .

و منجمله کمیل بن زیاد النخعی که از کبار تابعین بود ودر سنهٔ هشتاد وسه هجری این بزرگوار رابامر **حجاج** بقتل رسانیدند در سن نودسالگی

ودر ارشاد مفید است وقتیکه حجاج والی کوفه‌شد کمیل بن زیاد را طلبید جناب کمیل

گریخت حجاج عطایای طایفه وقوم کمیل را منع نمود چون کمیل چنین دید گفت من‌مرد پیری‌هستم وعمر من گذشته‌وسزاوار نیست که‌قوم من از عطایاشان ممنوع شوند بواسطه من

پس کمیل خود رابدست خود تسلیم حجاج نمود آنملعون کمیل راکه دید گفت من خیلی میل داشتم که راهی بتو بیابم

کمیل گفت ازعمر من چیزی باقی نمانده لکن موعد خداوند است و بعد از قتل حسابست و امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه بمن خبر داده که‌تو قاتل‌من خواهی بود .

حجاج گفت بلی توشریك بوده‌ای درقتل عثمان بن عفان وامر کرد سرآنمظلوم را با شمشیر ازبدن جدا نمودند و دعای کمیل که در شبهای‌جمعه و شب نیمه شعبان خوانده میشود منسوب بایشانست

وایضاً در امالی صدوق است که امیرالمؤمنین دست کمیل را گرفت و برد بصحرا و آهی کشید و فرمود الناس ثلاثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل النجاة وهمج رعاع اتباع کل‌ناعق یمیلون‌مع کل ریح لم یستضیؤا بنورالعلم ولم یلجاؤاالی‌رکن وثیق یا کمیل العلم خیر من‌المال‌العلم یحرسك وانت تحرس المال والمال تنقصها النفقةوالعلم یزکوا بالانفاق یاکمیل العلم‌دین یدان‌الله به یکسب الانسان‌الطاعة فی‌حیاته وجمیل الاحدوثة بعد وفاته یا کمیل مات خزان الاموال والعلماء باقون مابقی الدهر اعیانهم مفقودة وامثالهم فی‌القلوب موجودة آه آه ان‌هیهنا واشار بیده‌الی صدره لعلما جماً لواصبت له حملة بل اصیب له‌لقناً غیر مامون‌یستمل آلة الدین فی‌الدنیا الی آخره

ومنجمله بود جناب **قنبر** مولی امیرالمؤمنین **در ارشاد مفید** است که روزی **حجاج بن یوسف ثقفی** گفت من میل دارم که یکنفر از محبین ابو تراب را بیابم و تقرباً الی الله خون او را بریزم

اصحابش گفتند ما کسی‌را که‌قدیمی ترباشد از **قنبر** غلامش سراغ نداریم

پس فرستاد عقب قنبر واوراآوردند حجاج گفت تو قنبری فرمود بلی گفت کنیه‌ات‌ابوهمدان است فرمود بلی گفت تو بنده علی بن ابیطالب هستی فرمودبنده خدا هستم وعلی ولــی نعم‌من است گفت از دین علی تبری و بیزاری بجوی فرمود تو مرا راهنمائی کن بدینی که افضل از دین علی باشد .

گفت حال که تبری از دین او نمیجوئی پس هر قسم کشتن را اختیار میکنی بگو تاترا بآن قسم بقتل برسانم فرمود اختیار باخود تو بهرقسم که‌تو مرا بقتل برسانی من هم‌ترا بهمان قسم بقتل میرسانم وبتحقیق که خبر داده بمن امیرالمؤمنین (ع) که موت من بذبح است ظلماً

پس حجاج امر کرد بذبح او

واز حضرت صادق ع روایت شده که‌از برای امیرالمؤمنین ع غلامی بود مسمی بقنبر و خیلی آن حضرت را دوست میداشت ووقتی که‌آقا ازمنزل بیرون می‌شد قنبر هم‌باشمشیر پشت سرآنحضرت بیرون می‌شد یکشب حضرت فرمود قنبر چراپشت سر من‌میآ‌ئی ؟

عرضکرد بجهة آنکه مبادا صدمهٔ بوجود مبارکت وارد شود فرمود تو از اهل آسمان مرا محار ست میکنی یااز اهل زمین عرضکرد از اهل زمین‌فرمود اهل زمین نمیتوانند بمن‌صدمه‌برسانند مگر باذن خداوند عزوجل برگرد پس قنبر بر گشت .

ودر انوار العلویه از بعضی کتب نقل کرده که قنبر از اولاد پادشاهان بود وچون حضرت امیر (ع) شهید گردید قنبر می‌رفت و هیزم جمع می‌کرد و می‌فروخت و از وجه او تحصیل قوتی می کرد .

ودر رجال کبیر روایت شده که‌ازاو سئوال کردند تو غلام کیستی گفت مولای من کسی

است که ضرب بسیفین وطعن بر محین وصلی القبلتین و بایع البیعتین وهاجر الهجرتین ولم یکفر بالله طرفةعین انا مولی صالح المؤمنین ووارث النبیین و خیرالوصیین واکبر المسلمین ویعسوب المؤمنین و نورالمجاهدین ورئیس البکائین وزین العابدین الخ

ومرحوم ثقةالاسلام نوری میفرماید که **ثویه** تل کوچکی است بین نجف اشرف و کوفه وجمعی از بزرگان اصحاب حضرت امیر(ع) دراو مدفونند مثل جناب کمیل که‌قبرایشان معلوم است وازما بقی اثری‌نیست وفرموده گمانم **رشید هجری** که جلالت قدرش خیلی از کمیل بیشتر است قبرش درثویه باشد و همچنین محتمل است که‌قبرجناب قنبر غلام حضرت امیر (ع) که‌اورا بامر حجاج که حاکم کوفه بود گردن زدند درثویه باشد .

ودر مجالس المؤمنین است که قبر قنبر غلام حضرت امیر (ع) در **حمص** است که‌بین شام وحلب است .

ومنجمله بود **جناب‌عدی‌بن‌حاتم طائی** وجهة اسلام عدی‌بن حاتم‌این‌بود که چون لشگر اسلام زنان قبیلهٔ طی‌را اسیرنمودند وبمدینه آوردند ازجمله اسراء‌بود دختر حاتم طائی چون‌اورا نزد پیغمبر (ص) آوردند آنزن عرضکرد من‌دختر حاتم طائی‌هستم برادر من عدی‌بن حاتم فرار کرد برمن‌منت‌گذار ومرا آزاد کن روزاول پیغمبر باوجوابی نفرمود . روز دوم باشارهٔ امیرالمؤمنین (ع) بار این عرض‌را کرد حضرت‌اورا بخشید واورا بمحل خودبرگردانید باین سبب عدی‌بن حاتم رغبت باسلام نمود و مشرف شد خدمت رسول (ص) حضرت و سادهٔ خود را برای وی گسترد ودر روایتی رداء مبارك را برای او پهن کرد وفرمود :

« اذا اتاکم کریم فاکرموه » ودرحرب جمل وصفین ونهروان ملازم رکاب حضرت امیر (ع) بود و در حرب جمل یك چشم او ضایع شد . **در مروج الذهب مسعودی** فرموده که عدی‌بن حاتم داخل شد بمعویه گفت اولادت راچه کردی گفت آنها دررکاب امیر المؤمنین شهیدشدند معویه گفت آیا ازانصاف است که اولاد خودش زنده بمانند واولاد توکشته شوند

عدی بن حاتم فرمود آیا ازانصاف است که علی کشته شود وتو زنده بمانی معویه گفت هنوز ازقصاص خون عثمان باقی‌مانده‌واورا بر طرف نمیکند مگر خون‌شریفی ازاشراف یمن‌غرضش خون‌عدی بود

عدی‌بن حاتم فرمود والله قلبهای ما که مبغوض دارد ترا در سینه‌های ما هست و شمشیرهای ماکه باتو مقاتله کردیم بشانه‌های ما هست وبدرستیکه قطع حلقوم ورسیدن جان بسینه آسانتر است برما از شنیدن سخن سوئی دربارهٔ مولامان امیرالمؤمنین (ع) الخ

ودر اصابه است که عدی بن حاتم در سنهٔ نهم هجری اسلام اختیار کرد و حاضر شد جنك جمل و جنك صفین را با امیر المؤمنین (ع) بعد ساکن کوفه شد وعمرش بصدو بیست رسید وبعد از سنهٔ‌شصت‌هجری‌از دنیا رحلت فرمود بسیار جوادبود وشخصی آمد نزد او و از او صد درهم طلب کرد عدی گفت من پسر حاتم طائی هستم ازمن صددرهم تمنی میکنی والله بتو نخواهم داد .

ومنجمله بود **قیس بن سعدبن عباده** واودر جنك جمل و صفین از امیرالمؤمنین (ع) مفارقت نکرده ودرجنك صفین کوششها نمود وبعد از حضرت امیر باامام‌حسن مجتبی (ع) بود و چون معویه **عبید الله بن عباس** را بفریفت واورفت نزد معویه جناب **قیس بن سعد** برخاسته خطبه خواند وکوشش زیادی کرد دریاری حضرت مجتبی ع بعد که حضرت مجتبی صلح فرمود با معویه جناب قیس رفت بمدینهٔ طیبه وانزواء اختیار نمود تادر سنهٔ شصت ازدنیا رحلت فرمود

واز رجال کشی نقل شده که سعدبن عباده ده‌پسر داشت وهر یك درنصرت پیغمبر (ص)

کوشیدند و طول قامت سعد و هریك از پسرانش ده شبر بود باشبار خودشان و سعداباً و جداً در جاهلیت ودراسلام بزرك قوم خودبود.

ودر اسدالغابه است که‌سعدبن عباده با ابابکر و عمر بیعت نکرد وچون خلافت به‌عمر رسید بسعدبن عباده گفت یابیعت‌کن یا ازمدینه بیرون شو سعدگفت درشهری که تو امیر باشی بودن من در آن شهر حرامست لذا از مدینه رفت بشام و او را قبیلهٔ بسیار در اطراف دمشق بود هرهفته درقریهٔ میرفت نزدقبیله وخویشان خودروزی دربین‌راه تیری‌بوی‌زدند واوراشهید نمودند.

ودرمجالس‌المؤمنین است که‌خالدبن‌ولید تیری بوی زد و او راشهیدکرد وازخوف‌مردم گفتنداجنه اوراکشتند واینشعررا اززبان اجنه‌ساختند

قدقتلنا سیدالخزرج‌سعدبن عباده　　فر میناه بسهمین فلم نخطِ فؤاده

و قبر سعدبن عباده درغوطهٔ دمشق مشهور ومعروف است.

فصل نهم

درذکر بعضی ازمنافقین که‌خیلی عداوت ودشمنی داشتند باحضرت امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه

در رجال کبیر از حضرت صادق (ع) روایت‌کرده که در زمان حضرت امیر (ع) پنج نفر از قریش همراه حضرت امیر(ع) بودند وسیزده قبیله همراه معویه بودندوآن‌پنج‌نفر جناب محمدبن ابی‌بکر وجناب‌هاشم ابن‌عتبة‌بن ابی‌وقاص المرقال وجناب‌جعدة‌بن‌ابی‌هبیرة المخزومی همشیره زاده حضرت‌امیر (ع) ومحمدبن ابی‌حذیفة‌بن عتبة‌بن ربیعه‌وابن ابی‌العاص‌بن‌ربیعه داماد حضرت‌پیغمبر(ص) انتهی

اقول جناب هاشم ابن‌عتبة ابن‌ابی‌وقاص پسرعموی عمرسعد ملعون‌بود ببین سعادت و شقاوت چه می‌کند که هردو از اصل واحد بودند و جناب هاشم‌بآن حد از سعادت بود و عمر سعدبآن حد ازشقاوت

ودرمجمع‌البحرین است که درغزوهٔ صفین که‌حضرت امیر (ع)علم‌را بوی داد سرعت‌کرددر محاربه باکفار وارقلت فی‌سیرها ای‌اسرعت لذااورا مرقال گفتند

ودراصابه است‌که درجنك صفین علم امیرالمؤمنین (ع) بدست هاشم مرقال بود وگفته چون خبر قتل عثمان بکوفه رسید جناب هاشم به ابو موسی گفت بیا بیعت کن با بهترین این امت علی‌بن ابی‌طالب(ع)

ابوموسی گفت تعجیل مکن جناب‌هاشم دست‌خودرا بدست دیگر گذارد گفت ایندست‌مال من وایندست مال‌علی(ع) واین‌اشعاررا انشادکرد:

اُبایع غیر مکترث علیاً　　ولااخشی امیراً اشعریا

ابایعه‌واعلم ان‌سارضی　　بذاك الله حقا والنبیا

واین‌بزرگوار وجناب عمارباسر دروادی‌ازاودیه های صفین شهید شدند

واما جناب محمدبن ابی‌حذیفة‌بن عتبة‌بن ربیعه برادرزاده هندزوجهٔ ابی‌سفیان ومادر معویه بود

و این بزرگوار مردم‌را تحریص می‌کرد بخلع عثمان

و در اصابه است که او کاغذها مینوشت از زبان زوجات حضرت پیغمبر (ص) در طعن بر عثمان و اهل مصر بیعت نمودند باجناب محمد بامارت مصر بغیر جماعتی که از آنها بود **معویة بن خدیج** ملعون قاتل **جناب محمد بن ابی بکر** و وقتی که معویه میرفت بغزوه صفین اول آمد بمصر و بخدعه جناب محمد بن ابی حذیفه‌را باجمعی گرفت واورا محبوس نمود و بعد آنبزرگواررا بقتل رسانید

و اما جعدة ابن ابی هبیرة المخزومی والدهٔ ماجده‌اش **امهانی** بنت حضرت ابی‌طالب بودو اسم امهانی **فاخته** بود کذافی الاصابه

و اما ابن ابی العاص در سابق گفته شد که **ابو العاص** مادرش **هاله** بنت **خویلد** بود خواهر جناب **خدیجهٔ کبری** و پیغمبر (ص) تزویج فرمود دختر بزرك خود راکه زینب باشد بابی‌العاص و از مغیره دختری آورد **امامه** که زوجهٔ حضرت امیر (ع) بود و پسر ابی‌العاص همراه حضرت امیر ع بود

و بدانکه چند نفر از قریش و غیر قریش از منافقین باحضرت امیر (ع) عداوت زیادی داشتند

اول از آنها **خالد بن ولید بن مغیرة بن عبدالله** بود که پسر عم جناب **ام السلمه بنت امیة بن مغیره** زوجهٔ حضرت پیغمبر (ع) بود ومادر خالد **لبابة الصغری** دختر **حارث** بود و خالد ملعون بسیار دشمن حضرت امیر (ع) بود و بفاطمهٔ زهراء (ع) هم خیلی دشمنی کرد و بسیار مرد شجاعی بود ودرسنهٔ بیست ویکم هجری بجهنم واصل شد درشهر **حمص** ونسب او در مقدمه کتاب گفته شد

دوم از آنها عمرو بن عاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن عمر بن هصص بن کعب بن لوی بن غالب بود که مرد بسیار محیلی بود وعمده جنك جمل وجنك نهروان وجنك صفین از حیل او بود ومادر او **نابغه بنت حرمله** بود و بسیار زناکار بود **ولید بن مغیره وعثمان بن حارث ونصر بن حارث بن کلده و ابوسفیان بن حرب و عاص بن وائل** در **طهر واحد** بااو زنا کردند و بعمرو آبستن شد بعدکه وضع حمل نمود تمام اینجماعت مدعی شدند که فرزند ما میباشد بعدخود نابغه عاص بن وائل رااختیار کرد

و حضرت مجتبی ع درمجلس معویه بعداز کفریات وجساراتی‌راکه شنید درجواب عمروعاص فرمود « اما انت یا عمرو عاص الشانی اللعین الابتر فانما انت کلب اول امرك امك البغیة وانك ولدت علی فراش مشترك فتحاکمت فیك رجال قریش منهم ابوسفیان بن حرب و ولید بن مغیره وعثمان بن الحارث والنصر بن الحارث بن کلدة والعاص بن وائل کلهم یزعم انك ابنه فغلبهم علیك من قریش الامهم حسبا و اخبثهم نسبا وقال العاص بن وائل ان محمداً رجل ابتر لاولد له فلوقدمات انقطع ذکره فانزل‌الله تعالی ان شانئك هوالابتر الخ»

وعاص پدر **عمرو** از جملهٔ مستهزئین به پیغمبر ص بود وآیهٔ شریفهٔ اناکفیناك المستهزئین در بارهٔ این ملعون نازل‌شد وعمروعاص‌درسنهٔ چهل وسوم هجری‌در مصر بجهنم واصل شددرسن نودسالگی

سوم از آنها **زیاد بن ابی‌سفیان** بود که‌او را **زیاد بن ابیه وزیاد بن سمیه وزیاد بن عبید الثقفی** هم میگفتند ومادراو **سمیه** بودواورا بز نازائید

ولهذا پدرش معلوم نبود آخرالامر ازجانب معویه حاکم کوفه بود و حکم کرد که تمام مردم از حضرت امیر «ع» برائت جویند و آنبزرگوار را العیاذ بالله لعن و سب کنند و هرکس امتناع

می‌کرد اورا بقتل میرسانید وخانه‌اش‌را خراب می‌کرد همان‌وقت آنملعون بمرض طاعون گرفتار شد و روز سه شنبه چهارم ماه مبارك رمضان سنهٔ پنجاه وسه هجری‌در کوفه بدرك واصل شدوعداوتهائی که در ضمیر خودداشت‌و میخواست بحضرت‌امیر ع اظهار کند پسر ملعونش عبید زیاد بنوردیده‌اش سیدالشهداء اظهار نمود

چهارم مغیرة‌بن شعبة‌بن ابی‌عامر بن مسعودبن معتب الثقفی بود که خیلی مکار بـود و در اصابه ازقبیصه روایت‌کرده که‌گفت اگر مدینه هشت در داشته باشد و ممکن نباشد بیرون شدن از دری از آن درها مگر بمکر و خدعه هرآینه مغیره از تمام آن درها بمکر و خدعه بیرون میشود انتها

واو یکی ازچهار نفری است که ازمکارین شمرده شده‌اند معویة‌بن ابی‌سفیان و عمروعاص و مغیرة‌بن شعبه وزیادبن ابیه (لع)

و حاضر شدن ابابکر و عمر درسقیفهٔ بنی‌ساعده واخذ بیعت ازمردم‌بمکراو بود

ودر زمان عمر بن الخطاب درکوفه بمنبر رفت و حضرت امیر ع را لعن‌کرد و مغیره حاکم بصره بود وبا ام‌جمیل در سنهٔ هجدهم هجری زناکرد وبعد باجنابت رفت میان مسجد و مقدم ایستاد که‌نماز بگذاردابوبکره غلام حضرت پیغمبر ص دست بر سینه اوزد واوراعقب‌کشانیدخبر بعمر بن‌خطاب دادند اورا عزل‌کرد وابوموسی‌را بحکومت بصره نصب‌کرد

و حضرت مجتبی ع در مجلس میشوم معویه بمغیره فرمودند « واما انت یا مغیرة‌بن شعبة فانك لله عدو ولکتابه نابذ ولنبیه مکذب وانت الزانی وقد وجب علیك الرجم و شهد علیك العدول البررة الانبیاء الی ان‌قال‌ع وانت ضربت فاطمة بنت رسول ص حتی ادمیتها والقت مافی بطنها استذلالا منك لرسول‌الله‌ص ومخالفة منك لامره وانتها کالحرمته»

و در سال پنجاهم هجری از جانب معویه دو مرتبه حاکم کوفه شد و در آن سال در کوفه بدرك‌واصل‌شد

پنجم اشعث‌بن قیس الکندی بود که سبب فتنهٔ حکمین در صفین و خروج خوارج در جنك نهروان آن ملعون شد زوجهٔ آن ملعون ام‌فروة خواهر ابی‌بکر بود و دخترش جعدة بنت اشعث قاتل حضرت مجتبی ع و پسر او محمدبن اشعث بجنك حضرت سید الشهداء ع حاضرشد وخود آن ملعون‌شریك ابن‌ملجم بود در قتل امیرالمؤمنین ع‌وچهل‌روز بعدازشهادت‌حضرت امیرع درکوفه بجهنم واصل‌شددرسن شصت وسه‌سالگی

ودرفتن بحار ازابن‌ابی‌الحدید نقل‌کرده کل فسادکان فی‌خلافة امیرالمؤمنین‌ع وکل اضطراب حدث فاصله الاشعث‌بن قیس

ششم ولیدبن عقبة‌بن ابی‌معط‌بن ابان‌بن ابی عمروبن‌امیة‌بن عبدالشمس‌بن عبدمناف

بود و در حال مرضش‌حضرت امام‌حسن مجتبی (ع) باجمعی بعیادتش آمدند بحضرت مجتبی عرض‌کرد اتوب الی‌الله تعالی مماکان‌بینی و بین جمیع الناس الا ماکان بینی وبین ابیك انی‌لااتوب منه

ومادرولید اروی‌بنت‌کریزبن ربیعه است

پس ولید باعثمان‌بن عفان برادر مادری هستند وولید برادرش خالدبن عقبه در یوم فتح مکه اظهار اسلام نمودندپیغمبر(ص) ولیدرابقبیلهٔ بنی‌المصطلق فرستاد و بدروغ خبرآورد که‌ایشان مرتد شده‌اند ابن‌آیه نازلشد: ان‌جائکم فاسق بنبأ فتبینوا

وقصهٔ امارت او در کوفه وشرب خمر او ونماز صبح بجماعت چهار رکعت گذاردن در مسجد کوفه درقضایای سال سی‌ام هجری گفته میشود انشاءالله

ولذا او بولید فاسق معروف بود و بعد از قتل عثمان بیصره رفت واز آنجا برقه رفت و در رقه بدرك واصل شد ·

و حضرت مجتبی درمجلس میشوم معویه بولید فرمودند :

واماانت یاولید بن عقبه فوالله ماألومك ان تبغض علیا وقد جلدك فی‌الخمر ثمانین جلدة وقتل اباك صبراً بیده یوم بدر ام کیف تسبه وقدسماه الله مؤمناً فی عشر آیات من‌القرآن و سماك فاسقاً وهو قول‌الله افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لایستون و قوله تعالی ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا الخ ·

و عقبه پدر **ولید بن عقبة بن معط** در مکه جسارت کرد و آب دهان نجسش را بصورت نازنین پیغمبر انداخت وبعداز غزوهٔ بدر بامر پیغمبر (ص) اورا بدرك واصل نمودند ·

هفتم مروان‌بن حکم بن‌ابی العاص بودواین‌ملعون‌پسر عم **عثمان‌بن عفان‌ابن‌ابی‌العاص** بود ووزیرودبیر وکاتب **عثمان** بود

و مادر مروان **امیة بنت علقمة بن‌صفوان بن‌امیه** است ·

و **مروان** در سال دوم هجری متولد شد ودر ماه رمضان در سنهٔ شصت و پنج هجری بدرك واصل شدو پیغمبر (ص) پدر او **حکم‌بن ابی‌العاص** رااز مدینهٔ طیبه اخراج نمود واز آنجا رفت بطائف ودر آنجا بود تازمان خلافت عثمان اورا طلب نمود بمدینه ومروان راخیط باطل مینامیدند چون بلند قامتولاغر اندام بودوعداوتهای او واولادش مثل **عبدالملك بن مروان وابراهیم بن ولید بن عبدالملك بن‌مروان** باحضرت امیر (ع) وبااولاد طاهر ینش معلومست وحضرت مجتبی ع درآن مجلس میشوم معویه فرمودند :

واما انت‌یامروان‌فلست انا سببتك‌ولاسببت‌اباك ولکن‌الله‌لعنك‌ولعن اباك و اهل بیتك و ذریتك وماخرج من‌صلب ابیك الی یوم‌القیمة علی لسان نبیه محمد (ص) الی ان قال ع و صدق‌الله و صدق رسوله یقول‌الله تبارك وتعالی والشجرة الملعونة فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الاطغیاناً کبیراً وانت یامروان وذریتك‌الشجرة الملعونة فی‌القرآن الخ ·

هشتم عبدالله بن‌زبیر بن عوام بود که ببالای منبر درحق حضرت امیر ع سخن ناشایسته گفت و چهل جمعه صلوات نفرستاد بعذر آنکه اولاد آنحضرت هنگام ذکر او بعجب میافتند و تکبر مینمایند

واین عبدالله پسر **اسماء ذوالنطاقین بنت ابی بکر** است ومادر اسماء **ام رومان** بودکه زوجهٔ **ابابکر** ومادر **اسماء ذوالنطاقین‌وعایشه‌وعبدالرحمن‌بن‌ابی بکر** بود

و **از** امیرالمؤمنین ع روایت شده که فرمود ما زال الزبیر منا اهل البیت حتی نشاء ابنه عبدالله فافسده ·

ودر جنك جمل باخالهٔ خودعایشه وپدر خود زبیرباحضرت امیر مقاتله نمود واو مرد شجاعی وفصیحی بود لکن بخیل وبد خو بود ودر سال شصت وپنج هجری بعد از بدرك رفتن یزید مردم با اوبخلافت بیعت کردند وبر حجاز و یمن وعراق و خراسان دست یافت وروز شنبهٔ هفدهم جمادی الاولی یاجمادی الاخرة در مکهٔ معظمه کشته‌شد در سنهٔ هفتاد وسه هجری درسن هفتاد وسه سالگی چون تولدش سنهٔ اول هجرت بود

نهم ابو هريرة الدوسي بود و معويه جماعتی از صحابه وتابعین را تکلیف نمود که در توهین امیرالمؤمنین جعل حدیث بنمایند واصحاب ابوهریره ومغیرةبن شعبه و عمرو عاص قبول این ملعنت را نمودند و از تابعین عروة بن زبیر قبول نمود و ابو هر یره معروفست بدروغ بستن بر پیغمبر ص

واز امیرالمؤمنین ع روایت شده که فرمود الاان اکذب الناس علی رسول‌الله ابو هريرة الدوسی وبسیار مرد احمقی بوددر زمانیکه حاکم مدینه بود میان کوچه راه میرفت خودش میگفت الطریق الطریق قدجاء الامیر ودرسال پنجاه و هشت هجری بجهنم واصل شد در سن هفتاد و هشت سالگی ودوس قبیله‌ایست در یمن .

دهم شریح بن حارث الکندی بود و **عمر بن الخطاب** اورا بقضاوت کوفه فرستاد ومنصوب نمود وشصت سال در کوفه قضاوت کرد مگر سه سال از زمان خلافت **عبدالله بن زبیر** که اورا از قضاوت عزل نمودو بعد از فوت **عبدالله بن زبیر** تازمان **حجاج بن یوسف الثقفی** باز قضاوت کوفه را داشت وحجاج اورا ازقضاوت عزل نمود و عمر او را بعضی صد سال نوشتند وبعضی زیاده برصد سال وفوت اورا دربین سنهٔ هفتاد وهشتاد ازهجرت مختلف نوشته‌اند .

و مخفی نماناد که اعدا عدو آن بزرگوار **معوية بن ابو سفیان** بودو قصه‌های عداوت اورا علمآء درکتبخود مبسوطاً ومشروحاً مرقوم فرموده‌اند که محتاج بذکرآنها نیست خصوصاً اهل مملکت خودرا فرمان داد که امیرالمؤمنین (ع) راسب کنند وازاو برائت جویند .

ودر شرح ابن ابی الحدید است که جمعی از بنی امیه بمعوية گفتند یا امیرالمؤمنین تو بمقصود خود رسیدی دیگر خوبست که ترك کنی لعنو سب آنبزرگوررا

معویه گفت نعوالله مااترك حتی یربوعلیها الصغیر و یهرم علیها الکبیر و لا یذکر له ذاکر فضلا یعنی قسم بخدا ترك نمیکنم سبآنبزرگواررا تا آنکه اطفال صغیر بعداوت آنحضرت بزرك بشوند وبهمین قسم تربیت بیابند وبزرگان بعداوت آنحضرت پیر شوند واحدی فضلی از برای آن بزرگوار ذکر نکند .

ودر روضات است که معویه در قنوتات نمازش سب میکرد امیر المؤمنین (ع) را و در خطبش اظهار میکرد برائت از آنحضرت را .

واز ابن ابی الحدید نقل کرده که معویه به **سمرة بن جندب** صد هزار درهم وعده کرد که روایت کند که آیةومن الناس من یعجبك قوله فی الحیوة الدنیا ویشهدالله علی مافی قلبه وهوالدالخصام واذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلك الحرث والنسل والله لایحب الفساد در بارهٔ امیرالمؤمنین نازل شده و آیهٔ و من الناس من یشری نفسه ابتغآء مرضات‌الله والله رؤف بالعباد در بارهٔ معویهٔ

سمره قبول نکرد تاآنکه چهارصد هزار درهم دادوآن ملعون قبول کرد .

واز ابن اثیر نقل کرده که **حریز بن عثمان رحبی** ملعون ناصبی از دشمنان امیرالمؤمنین بود واینملعون همه روز وشب هفتاد مرتبه سب میکردحضرت امیررا وفرموده است وکانت بنوامیه اذاسمعوا بمولود اسمه علی قتلوه انتهی .

وبرادر ملعون معویه **عتبةبن ابی سفیان** دربنی امیه احدی افصح از او نبود و در مجلس معویه بحضرت مجتبی (ع) گفت وان اباك‌شر قریش وسخنهای زشت دیگر هم گفت وحضرت‌مجتبی ع ازاو جوابها دادند :

منجمله فرمود انك عندی لست بکفو عبدعبدعلی فاردعلیك واعاتبك ولکن الله عزوجل لك ولابیك وامك واخیك لبالمرصاد.

و انصافا هیچ فضیلتی از این بزرگتر و بالاتر نمی‌شود که بنی‌امیه باآن‌قدرت و سلطنتی که داشتند هشتاد سال از امیرالمؤمنین تبری‌می‌جستند ومردم راامربسب آنبزرگوار مینمودند وامربجعل احادیث در ذم آن حضرت مینمودند وهر کس‌ازمحبین‌امیرالمؤمنین و شیعیان آنبزرگواررا که‌میدیدند یاکسی‌راکه بمحبت علی متهم مینمودند گردن میزدند معذلك اینقدر فضایل حضرت امیر ع آفاق را پرکرده ورذالت طبع و خباثت نفس‌وکفر سریره جماعت بنی‌امیه‌را برهمه‌مردم واضح وآشکارا کرده است اینست‌که شاعر می گوید:

لقدکتموا آثار آل محمد (ص) محبیهم خوفا و اعدآئهم بغضا

فابرز من بین الفریقین نبذة بها ملا الله‌السموات والارضا

و این مضمون کلام واقدیست که گفت: ما بین‌الکتمانین قدملاء‌الخافقین

و بعضی دیگر از مبغضین حضرت امیر (ع)بودند‌که اعتنائی بذکر آنهانیست

منهم سمرة‌بن‌جندب ملعون **ومنهم انس‌بن مالك ومنهم زیدبن ارقم ومنهم جریربن عبدالله‌البجلی ومنهم کعب‌الاحبار** که عالم جهودان و حبر ایشان بود و در یمن بدست حضرت امیر اسلام اختیارکرد ظاهراً درزمان خلافت عمربن خطاب بمدینه آمد ودرزمان خلافت امیرالمؤمنین (ع) درحمص بودآمد نزد معویه واورا تحریص نمود بجنك امیرالمؤمنین (ع)

ومنهم حسن‌بن ابی‌الحسن‌البصری بود که‌در سنهٔ صدوده هجری درسن‌هشتادوهشت‌سالگی ازدنیا رفت وباپنج‌نفر ازائمه معصومین(ع) هم عصر بود ودرجنك جمل حاضر نشد بیاری حضرت‌امیر (ع) وهمچنین درکربلاهم حاضرنشد دریاری حضرت سیدالشهداء ع) واین **حسن بصری از زهاد ثمانیه** است وازآن‌چهارنفریست که‌دشمن امیرالمؤمنین(ع) بودند

فصل دهم

دربعضی ازوقایع مهمه وتواریخ متعلقه بزمان خلافت واقعی حضرت‌امیر(ع) ازسنه یازده هجری که سنه‌رحلت حضرت‌پیغمبر(ص) بود وتاآخر سنهٔ سی‌وپنج‌هجری که عثمان‌بن‌عفان‌ازدنیارفت

بدانکه در اوایل سنهٔ یازدهم هجری پیغمبر (ص) مسلمین را بسرداری **اسامة بن زید** متوجه فرمود بجانب روم و فرمود خدا لعنت‌کند هرکه‌تخلف کند **ازجیش‌اسامه** و شاید مقصود آنبزرگوار این بود که‌چون میدانست رحلتش نزدیك شده خواست منافقین در مدینهٔ طیبه نباشندکه مبادا اخلال درخلافت امیرالمؤمنین(ع) بنمایند

پس‌بعضی ازمنافقین ملتفت شدند بشدت مرض پیغمبر ص وآن‌که اگر آن بزرگوار ازدنیابرود و اینها در مدینه نباشند امر خلافت حضرت امیر مستقر وثابت خواهد شد لذا از جیش اسامه تخلف ورزیدند وهمان اوقات پیغمبر ازدنیا رحلت فرمود بعداز سه‌روز ازرحلت آن‌حضرت انصار جمع شدند در **سقیفه بنی‌ساعده** که خلیفه برای پیغمبر (ص) تعیین نمایند و انصار دو قبیله بودند یکی **قبیلهٔ خزرج** ودیگری**قبیله‌اوس‌حباب بن منذربن‌جموح** که‌از قبیلهٔ خزرج و از انصار بود بمهاجرین گفت مناامیر ومنکم‌امیر بعضی ازمهاجرین گفتند نحن‌المهاجرون اول الناس اسلاماو اکرمهم احسابا و اوسطهم داراً و احسنهم‌وجوها و امسهم برسول الله ص رحما و انتم اخواننا فی‌الاسلام

وشرکائنا فی‌الدین نصرتم وواسیتم فجزاکم‌الله خیراً فنحن‌الامراء وانتم الوزرآء

بعضی از انصار **سعد بن عباده‌را** که رئیس قبیله خزرج بود تعین کردند **وابوالنعمان** که رئیس قبیله اوس بود راضی بخلافت **سعد** نشد **مغیرة بن شعبه** در آن مجلس حاضر بود فوراً این خبر را بابی‌بکر وعمر رسانید پس این دونفر **باعبیدة بن جراح** وارد شدند بسقیفه بنی‌ساعده و در همان روز و همان مجلس بعد از مذاکرات زیادی اول عمر بابی‌بکر بیعت نمود بعد ابی‌عبیده جراح وبعد قبیله اوس وبعد مشهور نمودند که اجماع امت شد برخلافت ابی‌بکر وپیغمبر فرموده لا تجتمع امتی علی خطاء و حال آنکه اجماع امت نبود**چنانچه در بحار از ابان بن تغلب** از حضرت صادق ع روایت کرده که بعد ازتقریر امر خلافت برابابکر دوازده نفر ازصحابه علانیه انکارخلافت ابی‌بکررا نمودند شش‌نفر ازدوازده‌نفر از مهاجرین بودند وشش‌نفر از انصار خالدبن سعدبن‌العاص و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقدادبن اسودو عماربن یاسر و بریدة‌بن الخصیب‌الاسلمی و ابو الهیثم‌بن تیهان وخزیمة‌بن ثابت الملقب بذی‌الشهادتین وسهل‌بن حنیف وعثمان‌بن حنیف وابی‌بن کعب وابوایوب انصاری

و این دوازده نفر از مهاجر و انصار علانیه انکار نمودند خلافت ابی‌بکر را و بنی‌هاشم و زبیربن عوام و عتبة‌بن ابی‌لهب وبراءبن عازب‌هم باابی‌بکر بیعت نکردند تمام اینها مایل بحضرت امیر ع بودند وهمچنین سعدبن عباده که رئیس قبیله خزرج بود باجمعی ازقبیله خزرج نیز با ابی‌بکر بیعت نکردند وقیس پسر سعدبن عباده گفت اگر خلافت حق ابابکر بودچرا باید پیغمبر اسامة ابن‌زید رابراو وعمربن خطاب امیر نماید

الحاصل آن‌دوازده نفر از مهاجر و انصار اراده نمودند بروند مسجدواباابکررا از منبر فرودآورند با او مقاتله نمایند حضرت امیر مانع شد و فرمود بروید میان مسجد و آنچه از پیغمبر شنیده‌اید بابی‌بکر بگوئید تاتأکید حجتی بشود باو

پس آن دوازده نفر روز جمعه پنجم رحلت حضرت پیغمبر ص‌آمدند میان مسجد و سخنانی که از پیغمبر دربارهٔ حضرت امیر ع شنیده بودند بابی‌بکر گفتند واورا موعظه‌زیادی نمودند ابابکر گفت ولیتکم ولست‌بخیرکم‌اقیلونی اقیلونی

وحضرت امیرع درخطبه شقشقیه اشاره بهمین میفرماید :

فیا عجباً بیناهو یستقیلها فی‌حیاته اذعقدها لاخر بعدوفاته

پس عمربن خطاب اقاله ابابکر را ازخلافت شنید غضبناك از جای خود برخاست و فریاد زد : انزل‌عنا یالکع (لکع یعنی ناکس و احمق)اذاکنت لاتقوم بحجج القریش لم‌اقمت نفسك‌هذاالمقام‌والله لقدهممت ان‌اخلعك واجعلها فی‌سالم مولا ابی‌حذیفه

پس ابابکر از منبر فرود آمد ورفت بمنزل خود و سه روز بمسجد نیامد روز چهارم **عمر بن خطاب و خالدبن ولید و معاذ بن جبل و سالم مولا ابی‌حذیفه** با سه هزار نفر دیگر شمشیرهای خودرا برهنه کردندآمدند درب‌خانه **ابی‌بکر** واورا بمسجدبردند وباین‌اسباب خلافت رااز امیرالمؤمنین گرفتند

ودر سنه دوازدهم هجری ابابکر **ابوعبیدة بن جراح** را بر تمام لشگر سپهسالار نمود و عمروعاص‌را سردار لشگر نمود **وهرقل** سلطان روم لشگر زیادی فرستاد جهت دفع عرب پس بین مسلمین وسپاه روم قتال واقع شد وجمعی از مسلمین کشته شدند.

وایضاً در اینسال ابابکر لشگر زیادی سرداری **خالدبن ولید** روانه نمود**به یمامه** جهت

قتال با **مسیلمه کذاب** که مدعی نبوت شده بود وجمع کثیری دوراوجمع شده بودند وجنك شدیدی واقع شد وصد وپنجاه نفراز اصحاب پیغمبر ص درآن جنك شهید شدند و**مسیلمه کذاب** بدست **وحشی** قاتل جناب حمزهٔ سیدالشهداء بدرك واصل شدكه خودوحشی گفت قتلت خیر الناس فی الجاهلیة وشرهم فی الاسلام مرادش ازخیرالناس جناب حمزة بن عبدالمطلب است وازشرالناس مسیلمه کذاب است

وایضاً دراینسال ابوالعاص بن ربیع شوهر جناب **زینب بنت رسول الله ص** که خواهرزاده جناب خدیجهٔ کبری بوداز دنیارحلت فرمود ومادرابوالعاص **هاله بنت خویلد** بود

ودرسنه سیزدهم هجری ابوبکر تجهیز لشگری نمود بجانب شام بسپهسالاری **ابوعبیدة بن جراح** ودر هفتم جمادی الاخر سنهٔ سیزده هجری **ابوبکر** مریض شد ودرآن حال **عمر بن الخطاب** را جانشین و خلیفه خود نمود وازدنیا رفت واغلب اهل تسنن وفات ابابکر را درشب چهارشنبهٔ بیست و دوم جمادی الاخر سنهٔ سیزدهم نوشته اندکه مدت مرضش پانزده روز طول کشید و در سن شصت وسه سالگی ازدنیارفت.

ودرمصباح شیخ طوسی میفرماید روز بیست و هفتم جمادی الاخر از دنیارفت درسنهٔ سیزدهم هجری وبنابرقول شیخ مدت خلافت ابابکر دو سال وسه ماه و بیست و هفت روز بوده چون سه روز بعداز رحلت حضرت پیغمبر ص بخلافت نشست وپدر ابابکر ابی قحافة بن عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب است و در مقدمه بعضی از خصوصیات نسبیه ابابکر ذکرشد ودرجناب مرة بن کعب نسب ابابکر بانسب خاتم انبیاء ص متحد میشود اباً واماً

وبعد ازفوت ابابکر بلافاصله عمر بمسند خلافت نشست بنص ابابکر ودر ابتداء خلافت عمرجنك مسلمین باعجم واقع شد وسردار لشگر اسلام **ابوعبیده ثقفی** پدر **جناب مختار** بود كه ازبزرگان اصحاب حضرت پیغمبر بود و درآن جنك ابوعبیده ثقفی وجمعی ازمسلمین وصد هزار نفر ازاعاجم کشته شدند وآخرالامر فتح بامسلمین شد

ودرسنه چهاردهم هجری **عتبة بن عروة المازنی** بامر عمر ازمدینه آمد بعراق وشهر بصره را بنا نمود **ودراینسال ابوعبیدة بن جراح** فتوحاتی دربلاد روم نمود وشهر **شام وحمص** را فتح نمود و **خالد بن ولید** رابر حصار **حمص** بگذارد وخود بجانب **بعلبك** روانه شد و آنجا را هم فتح نمود

وایضاً دراینسال عمر بن الخطاب پسرخودرا كه شراب خورده بود درحضور اصحاب بقانون شرع حد زد

وایضاً درماه رمضان همین سال عمر نماز تراویح را بدعت نمود وآن چنانست که نمازهای نافله که در لیالی ماه رمضان وارد است واز عهد پیغمبر ص مردم آنهارا فرادی بجامی آوردند عمرگفت خوبست مردم این نمازرا بجماعت بخوانند مقرر نمود که هرچهار رکعت رامردم بایك پیش نمازی بعمل آورند از برای راحت آن پیشنماز ازاینجهت نماز تراویح نامیدند

ودرسنه پانزدهم هجری **هرقل** سلطان روم لشگر خودرا طلب نمود برای جنك مسلمین وعمرهم لشگر زیادی بسرداری **ابوعبیدة بن جراح** فرستاد ودرآن جنك **ماهان** کافر عمودی **بفرق جناب مالك اشتر** زدوقدری ازچشم مالك چاك نمود وازآن روز مالك ملقب به **اشتر** شد

ودر اینسال وقعه قادسیه درعراق واقع شد که مسلمین بایزدجرد مجوس سلطان ایران

جنك كردند عدهٔ مسلمین كه حاضر بجنك شدند هفت هزار نفر بودند و سردارشان سعدبن ابی‌وقاص بود و عدهٔ مجوسیان هفتاد هزار نفر بودندورئیس ایشان‌رستم مجوسی بود معذلك لشكر اسلام‌غلبه نمودند ورستم‌را بقتل رسانیدند باسی‌هزار ازمجوسیان و درآن جنك جناب **عمروبن ام‌مكتوم**مؤذن حضرت رسول ص شهید شد و بعد از فتح نمایان مسلمین و سعدوقاص رفتند بسمت مدائن و داخل ایوان كسری شدندوآنچه زینت درآنجابود بغنیمت بردند ویزدجرد پادشاه عجم ازآنجافرارنمود

ودرآنسال ابوقحافه پدر ابابكر و سعدبن عباده رئیس قبیله‌خزرج‌ازدنیارفتند

و در عقدالفرید است كه عمر شخصی‌را فرستاد بشام كه دعوت نماید سعدبن عباده را به بیعت نمودن باوی پس آن شخص وارد شد دعوت نمود او را به بیعت باوی سعدامتناع نمودپس او تیری بجانب سعدبن عباده رهاكرد واورا بقتل رسانید و بعضی گفتند كه میان حمام تیری باو زدند و اورا بقتل رسانیدند پس‌اجنه براوگریه كردند وگفتند:

نحن قتلنا سیدالخزرج سعدبن عباده ورمیناه بسهمین فلم تخط فؤاده

ودرسنه شانزدهم هجری عمر بن‌الخطاب حكومت مدائن‌را بجناب **سلمان** واگذار نمود

و ایضاً در اینسال مسلمین شهر **حلوان** را فتح نمودند وآن شهر آبادی بودكه در عراق بعد ازكوفه وبصره وبغداد شهری بآبادی اونبود و خلاحلوان مخروبه است در نزدیك **قصر شیرین** واقع است ومعروفست به**پل‌ذهاب** وگفته‌شد كه‌دراوست قبرجناب **احمدبن‌اشعری** كه‌از اكابراصحاب ائمه اطهار وازوكلای امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی فرجه بود

ودرسنه هفدهم‌هجری سعدوقاص پدرعمر سعدبامرعمر بن‌الخطاب‌بناء شهر كوفه ومسجدآنرا نهاد

ودراینسال بیت‌المقدس بدست لشكراسلام فتح‌شد وكعب‌الاحبار كه‌دربیت‌المقدس میان علماء یهود بسیار حبر نامداری بودبدست‌عمر بن‌الخطاب‌اسلام اختیار نمود

وایضاً دراینسال مسلمین بسركردگی **ابوعبیدة‌بن‌جراح** شهر حلب‌را فتح نمودند و هرقل ازانطاكیه فرارنمود بجانب‌قسطنطنیه

ودرسنه هجده هجری ابوعبیدة بن جراح درشهر**حمص** بمرض‌وباء ازدنیارفت وازاونسلی‌نماند و سنش پنجاه وهشت سال بود **ومعاذبن‌جبل** را نایب‌خود نمود وامارت لشكر را باو واگذارنمود و جسد ابوعبیده‌را درشهر **اردن** بخاك سپردند واردن ناحیه‌ایست ودر اواست **طبریه وصور وعكا** وبعداز چندروز **عبدالرحمن بن‌معاذبن جبل** نیز بمرض وباء ازدنیا رفت وبعدخود**معاذ** نیز بمرض وباءازادنیا رفت

ودراصابه است كه‌در تمام غزوات معاذ خدمت‌حضرت پیغمبر (ص) بود ودرغزوهٔ بدركبری در سن‌بیست‌ویكساله‌بود ووقتی كه **معاذ** خواست‌ازدنیابرود **عمر وعاص** رانایب‌خود نمودوعمروعاص بر جنازهٔ معاذنماز خواند

وایضا دراینسال بلاد جزیره ازقبیل **رقه وعین‌الورد وحران وخابور وقرقیساء ورأس العین ونصیبین‌وسنجار ومیافارقین‌وآمد وعسقلان** بدست‌لشكر اسلام بسركردگی **عیاض‌بن غنم فتح‌شد**

وایضاً دراینسالعمر بن‌الخطاب حكومت شام‌را **بمعویة‌بن ابوسفیان** داد وحكومت بصره‌را **بابوموسی‌اشعری** وقضاوت كوفه‌را **بشریح قاضی**.

و ایضاً عمر الخطاب در اینسال مسجد الحرام را وسیع نمود و در مدینهٔ طیبه خانه عباس

ابن‌عبدالمطلب وخانه مروان بن‌حکم را خرید وجزء فضاء مسجد پیغمبر (ص) نمود
وایضاً در اینسال عمربن الخطاب تاریخ هجری‌را وضع نمود
ودر سنهٔ نوزدهٔ هجری **اهواز** بشمشیر **ابو موسی اشعری** فتح شد و اهواز از بلاد **خوزستان است** که مشهور است‌بعربستان وآن‌ناحیهٔ بزرگیست بین **واسط‌بصره وشیرازو**پایتخت اهواز بلدهٔ **شوشتر** است
وایضاًدر اینسال شهر **تکریت و موصل** بشمشیر **عبدالله بن منعم** فتح شد
وایضاً در اینسال یزید بن ابی سفیان برادر **معویه** ازدنیا رفت
ودر سنهٔبیستم هجری شهرشوشتر بدست ابوموسی اشعری فتح‌شد وشهر **مصرواسکندریه** بشمشیر عمروعاص فتح شدومدتی عمروعاص در مصر حکومت نمود **و فسطاط** مصر را عمرو عاص بنا نمود
وایضاً دراینسال عمربن الخطاب **سعدبن ابی وقاص** را از حکومت کوفه عزل نمود و جناب **عمار یاسررا** حاکم کوفه نمودوسعد وقاص‌را سپهسالار کل لشگر اسلام نمود
و ایضاً دراینسال زینب بنت جحش بن ربابزوجهٔ حضرت رسول‌ص ازدنیا رحلت نمود درمدینهٔ طیبه وقبر او دربقیع است
ودر سنهٔ بیست ویکم هجری عمربن الخطاب سعدبن ابی وقاص را از سپهسالاری لشگر اسلام عزل نموداین‌خبر به **یزدجرد بن شهریار** سلطان عجم رسید وصد و پنجاه هزار مرد دلاور در شهر **نهاوند** به‌سپهسالاری **فیروزان** حاضر نمودو جناب عمار یاسر که حاکم کوفه بود چون این مطلب‌راشنید بعمربن الخطاب خبررسانیدعمر خواست لشگر اسلام را ازشام‌ومصر وسایرشهرها جمع آوری نماید و بجنك یزد جرد روانه نماید و خودش هم‌همراه لشگر برود امیر المؤمنین (ع) صلاح‌ندانست عمراز مدینه حرکت نماید فرمود چون مدینه مرکز مملکت و پایتخت اسلام است و حراست او واجب است
وایضا صلاح ندانست که لشگر ازشام بطلبد وفرمود مملکتی را که بزحمت زیادی گرفته شده سزاوار نیست که‌از لشگر خالی بماند مبادا **هرقل** سلطان روم بفهمد و از **کمین** بیرون شود و مسلمانان را بقتل برساند ودو مرتبه شام را تصرف نماید عمر عرضکرد یا علی پس رأی چه چیز است ؟
فرمود رأی اینست که تو در مدینه بمانی ومرد شجاعی ودلیری را امیر لشگر اسلام کنی وبجنك اعاجم روانه نمائی که اگر مغلوب‌شوند تو درجای خودبمانی که دوباره تجهیزلشگر نمائی وفرمودند از مسلمانان کسیکه‌لایق امارت لشگر اسلام را دارد **نعمان‌بن مقرن مزنی** است
پس عمربن الخطاب این رأی را پسندید ونامهٔ بنعمان‌نوشت واورا مأمورنمود که بسپهسالاری لشگر اسلام برود بجنك اعاجم
و اوکه‌نامه را خواند بازیاده از سی هزار مرد جنگی روانه شد بجانب نهاوند و پس از مقاتلهٔ‌زیادی آخرالامر فتح بالشگر اسلام شد
و این جنك را مسلمین فتح الفتوح نامیدند و یزدجرد فرار کرد و سلطنت عجم منقرض شد
وایضا در اینسال شهر اصفهان بشمشیر مسلمین وسرداری **ابوموسی اشعری** فتح‌شد
وایضا دراینسال جناب بلال‌بن ریاح الحبشی مؤذن حضرت رسول (ص) در شهر شام بمرض طاعون درسن هفتاد سالگی ازدنیا رحلت فرمود وقبر شریفش درباب الصغیر دمشق معروفست

وجناب بلال درغزوهٔ بدر واحد وسایر غزوات حاضر بود دررکاب حضرت پیغمبر (ص)

ودر اصابه است که‌اسم مادربلال **حمامه** بود وحضرت پیغمبر (ص) بین‌او وبین **ابوعبیدة بن جراح** اخوت قرار داد و اول غلام **امیة بن خلف** بود واو خیلی ظلم میکرد باین بزرگوار ودر روزهای بسیار گرم او را دربطحاء مکه به پشت میخوابانید و سنگ بزرگی روی سینه‌اش میگذاشت ومیگفت یاباید باینحال بمیری یاکافر شوی بمحمد (ص) واو در اینحال میگفت احد احد پس **ابوبکر** باو گذشت واورا خرید وآزاد کرد پس ملازم شد حضرت رسول (ص) را و در جمیع غزوات دررکاب حضرت رسول (ص) مشرف بود

وایضا در اینسال حسن بصری متولد شد و **خالد بن ولید بن مغیرة بن عبدالله مخزومی** وفات یافت وقبر اودر حمص است

و این خالدبن ولید مادرش **لبابة الصغری** بنت **حارث** همشیره ابو ینی جناب **میمونه** زوجهٔ پیغمبر (ص) بود وهمشیره امی جناب **اسماء** بنت **عمیس** بود

و خالد از شجعان‌قریش بود وخیلی از بلـدان مسلمین بشمشیر او فتح شد و خالد پسر عم **ابوجهل** وجناب **ام‌سلمه** زوجهٔ پیغمبر است وجـد خالد **مغیرة بن عبدالله** است واو غیر **مغیرة بن شعبه** ملعون است که بسیار محیل ومکار بود وفتنهٔ **سقیفه** **بنی ساعده** رااو برپا نمود

ودرسنهٔ بیستو دوم هجری شهر همدان و دماوند و گرگان و طبرستان و قومس و دامغان وبسطام‌را مسلمین فتح نمودند بسرداری **نعیم بن‌مقرن** برادر **نعمان**

وایضاً دراینسال مسلمین شهر آذربایجان و باب‌الابواب و بلنجر و خزر را فتح نمودند بسر داری **بکر بن عبدالله**

و ایضا در اینسال ابی بن‌کعب که کاتب وحی و استاد **عبدالله بن عباس** بود از دنیا رحلت نمود ۰

وایضا دراینسال فارس راکه شیراز باشد با توابع آن بسرداری **ابو موسی اشعری و حکم‌بن ابی‌العاص** برادر **عثمان بن ابی العاص الثقفی و مجاشع** عـموی **مختار ثقفی** مسلمین فتح نمودند ۰

و ایضا دراینسالمسلمین خراسان را بسرداری **احنف‌بن قیس** فتح نمودند ۰

ودر سنهٔ بیست و سوم هجری مسلمین کرمان را بسرداری **عبدالله بن ابی و سهیل بن عدی**فتح نمودند

وایضا دراینسال مسلمین‌سجستان راکه سیستان باشد تاسرحد قندهار بسرداری **عمروعاص وعبدالله بن عمر بن‌الخطاب** فتح نمودند .

وایضا در اینسال عمربن الخطاب عزم سفر بیت‌الله نمود و زوجـات مطهرات پیغمبر ص را نیز باخود برد **وعبدالرحمن بن عوف** همه‌جا پیش روی هودج ایشان بود **وعثمان بن‌عفان** پشت‌سر هودج ایشان

و چون عمر بمدینهٔ طیبه مراجعت نمود **مغیرة بن‌شعبه** که‌حاکم کوفه بود با غلامش **ابولؤلؤ** المسمی به **فیروز** آمدند بمدینه

یکروز **ابو لؤلؤ** ازدست **مغیره** آمد بشکایت نزد عمربن الخطاب که مولای من مغیره از من ماهی صددرهم میخواهد وتحصیل این‌وجه بر من گران است فرمان بده تامغیره برمن تخفیف دهد. عمر گفت صنعت‌تو چیست ؟

ابولؤلؤ صنایع خودرا اظهار کرد و گفت من از همهٔ این صنایع آسیای بادی را نیکوتر میسازم عمر گفت با این صنایع که داری ماهی صددرهم بر تو گران نیست خواست از نزد او بیرون شود عمر گفت میتوانی آسیای بادی برای من بسازی ؟

گفت آسیائی بسازم که آوازهٔ آن بتمام دنیا برسد و از نزد عمر بیرون شد عمر گفت اینغلام مراتهدید بقتل نمود

روز بعد ازمسجد خارج شد ودست جناب **عبدالله بن عباس** را گرفت وگفت اجل من گویا نزدیك شده نمیدانم این امر خلافت را بکه تفویض نمایم ؟

گفت چه میگوئی در حق **علی** (ع) وحال آنکه قرابت وشجاعت و فضیلت وسبقت در اسلامش معلوم است ؟

عمر گفت راست میگوئی لکن در طبع اومزاحی است وخیلی مایل است بخلافت

ابن عباس گفت چه میگوئی دربارهٔ **عثمان بن عفان** ؟

عمر بن الخطاب درجواب ابن عباس گفت اگر او والی امر بشود بنی امیه را بر رقاب مردم مسلط مینماید و بروایتی گفت واما تو ای عثمان والله سرگین بهتر است ازتو

گفت چه میگوئی دربارهٔ **طلحه** گفت او مردیست متکبر و بروایتی گفت تو رسول الله (ص) را آزرده کردی بسبب کلمهٔ که روز نزول آیهٔ حجاب گفتی

ابن ابی الحدید میگوید که چون آیهٔ حجاب نازل شد طلحه گفت چه فایده دارد که امروز زنان پیغمبر (ص) حجاب کنند چون ازدنیا برود مازنانش را نکاح میکنیم آیهٔ شریفه نازل شد وماکان لکم ان تؤذوا رسول‌الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابداً

گفت چه میگوئی دربارهٔ زبیر بن عوام گفت اومرد شجاعی است لکن او بسیار بخیل است از صبح تاشام در بقیع بجهت یکصاع جو سخن میگوید و بروایتی گفت تو بد خو و مفسدی گاهی انسانی گاهی شیطانی

گفت چه میگوئی در بارهٔ **سعد وقاص** ؟

عمر گفت اومرد لشکر کشی است لکن قابل خلافت نیست و بروایتی گفت تو مرد متکبر ومتعصبی وبکار خلافت نیائی واگر ریاست دهی باتو باشد ازعهدهٔ آن برنیائی

گفت چه میگوئی دربارهٔ **عبدالرحمن بن عوف** گفت اومرد ضعیف القلبی است

بعد گفت ای ابن عباس اگر **معاذ بن جبل** یا **سالم مولی حذیفه** یا **ابوعبیدة بن جراح** زنده میبودند لایق وشایستهٔ خلافت بودند

اقول ایها المسلمین ببینید که بیوفائی دنیا وبی اعتباری آن چه میکند که امیرالمؤمنین (ع) بااین فضایل ازمعاذبن جبل وسالم وابو عبیده پست‌تر شد نزد ایشان

الحاصل بعداز چند روز عمر درمسجد مشغول نماز بود که **ابولؤلؤ** با کارد دو سره شش زخم خنجر براوزد ویکی ازآن زخمها بزیر ناف عمر واقع شد عمر بر زمین افتاد واین قضیه دربیست وششم ذی‌الحجة الحرام سنهٔ بیستوسه هجری بود

پس عمر **ابو طلحهٔ انصاری** را نزد خود طلبید و گفت بعد از فوت من باید تو باپنجاه نفر ازانصار باشمشیرهای کشیده شش نفر رادر خانهٔ **عایشه** حاضر کنید **علی** و **عثمان** و **طلحه** و **زبیر** و **سعد وقاص** و **عبدالرحمن بن عوف** واو سه روز آنهارا مهلت دهید بعد اگرچهار نفر

یا پنج نفر بطرفی رفتند ودو نفر یا یکنفر بطرفی آن دو نفر یایکنفر مخالف را بقتل رسانید و اگرسه نفر بطرفی رفتند وسه نفر بطرفی دیگر صواب باآن طرفیست که **عبدالرحمن بن عوف** دراوست وآن سه نفر دیگر را گردن بزنید واگر بعد ازسه روز بر امری اتفاق نکردند هر شش نفررا گردن بزنید وبقتل برسانید

ودر روز آخر ذی الحجة الحرام بیست و سه هجری عمر از دنیا رفت در سن شصت و سه سالگسی وروز اول محرم اورا دفن کردند پس مدت خلافت عمر ده سال وشش ماه و سه روز بوده تقریباً

مخفی نماناد که ابولؤلؤ نامش فیروز بود و بعضی از بزرگان گفتند که ابو لؤلؤ از اسراء نهاوند بود

ودر روضات است که عبدالرحمن المکنی بابن جوزی گفته زنهای عجم وقتیکه میخواهند اولادشان را بترسانند میگویند لولو آمد اصل کلمه ابولؤلؤ بوده چون وقتیکه خلیفه را کشت رعبی ازاو درقلوب مردم افتاد بعد ازکثرت استماع لولوشد

ونسب عمر اباً واماً درمقدمهٔ کتاب گفته شد

عجب است که چرا سلمان واباذر و مقداد وعمار را که از بزرگان صحابه و مسلم بین الفریقین بودند داخل مشورت نکرد اگر درجواب گفته شود که چون اینها از قریش نبودند جزء نکرد در مشورت چون روایت شده که پیغمبر (ص) فرمود الناس تبع لقریش فی الخیر والشر

وایضا اتفاق کردند عامه وخاصه علی ان الامامة لاتکون الا فی قریش

گفته خواهد شد **اولا** معاذبن جبل وسالم مولا حذیفه هم ازقریش نبودند چرا گفت اگرآنها زنده میبودند لایق خلافت بودند

وثانیا چرا عباس که عم پیغمبر (ص) بود واز قریش هم بود جزء مشورت نکرد اگر گفته شود که این شش نفر که جزء کرد همه از عشره مبشره بودند گفته خواهد شد که سعدبن زید هم از عشره مبشره بود چرااورا جزء ودخیل در مشورت نکرد وحال آنکه درآنوقت حیات داشت

و در ارشاد مفید استوقتیکه عمر خلافت را شوری قرار داد میان شش نفر بکیفیتی که آنفاً ذکر شد

امیرالمؤمنین (ع) دست عبدالله بن عباس راگرفت فرمود پسر عباس قوم دشمنی نمودند باما وباشما چنانچه باخود پیغمبر(ص) در حیاتش دشمنی کردند قسم بخدا اینهارا بسوی حق برنمیگرداند مگرشمشیر. ابن عباس عرضکرد چه شده فرمود مگر نشنیدی که عمر گفته اگر دونفر از این شش نفر بیعت کردند بایکنفر ودو نفر دیگر بیعت کردند بایکدیگر پس بوده باشید باآن سه نفریکه عبدالرحمن میان آنها هست وبکشید آن سه نفری راکه عبدالرحمن میان آنها نیست

ابن عباس عرضکرد بلی شنیده ام فرمود آیا نمیدانی که عبدالرحمن پسر عم سعد وقاص است و عثمان صهر عبد الرحمن است گفت بلی عمر میدانست که سعد وقاص و عبدالرحمن و عثمان مختلف نمیشوندر در رأی واگر هرکدام ازاینها باکسی بیعت کردند آن دو نفر دیگرهم بااو هستند و مخالفشان را بقتل میرسانند وباکی ندارند که طلحه وزبیر کشته شوند وقتیکه منهم کشته شوم بخدا که اگرعمر زنده بماند باو میفهمانم سوء رأیش را قدیماً وحدیثاً واگر بمیرد روز قیامت با او مخاصمه خواهم کرد

اقول اینکه فرمود عثمان صهر عبدالرحمن است چون عبدالرحمن شوهر ام کلثوم خواهر

امی عثمان وخواهر ا بوینی ولید فاسق بن عقبة بن ابی معط بود

و بعضی گفتند که خواهر عبدالرحمن هم زوجهٔ عثمان بود

و بعد از فوت عمر مجلس شورائی ترتیب دادند و اینشش نفر حاضر مجلس شدند عبدالرحمن بن عوف گفت کیست از شما که حق خودرا بدیگری بذل کند طلحة بن عبدالله حق خودرا بعثمان بخشید وزبیر بن عوام حق خودرا بامیرالمؤمنین (ع) پسر خال خود بخشید

چون زبیر پسر صفیهٔ بنت عبدالمطلب بود و سعد وقاص حق خود را بعبدالرحمن بن عوف بخشید

چون هردو اولاد زهرة بن کلاب بن مره بودند.

پس حق منحصر باین سه نفر شد

و عبدالرحمن آمد بمسجد و در مجمع اصحاب بامیرالمؤمنین (ع) عرض کرد انا ابایعك لتعمل بکتاب الله و سنة رسوله و سیرة ابی بکر وعمر حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود بل علی کتاب الله وسنة رسوله (ص) و اجتهاد رأیی بعد عبدالرحمن اینکلمات را بعثمان گفت و او قبول کرد تا سه مرتبه عبدالرحمن گفت وعثمان قبول کرد مرتبهٔ سوم عبدالرحمن باعثمان بیعت کرد و دیگران هم بیعت کردند بغیر بنی هاشم و جمعی از کبار صحابه مثل عمار بن یاسر ومقداد بن اسود و جمعی دیگر از بزرگان وهریك درحضور مردم سخنها گفتند بعثمان و اینقضیه سه روز بعد از قتل عمر بن خطاب بود.

ودرسنهٔ بیست وچهارم هجری عثمان عمال خودرا مأمور بشهرها نمود

و در اینسال مرض رعاف در مدینهٔ طیبه شایع شد و سراقة بن مالك بهمین مرض از دنیا رفت ولذا آن سال را سنة الرعاف نامیدند

ودر اینسال عثمان بمروان بن حکم پسر عمش منصب وزارت داد وفدك را که ملك طلق فاطمهٔ زهراء ع بود به مروان واگذار نمود ودردست آل مروان بود تازمان عمر بن عبدالعزیز

ودرسنهٔ بیست و پنجم هجری عثمان سعد وقاص را ازحکومت کوفه عزل نمود و برادر مادریش ولید بن عقبة بن ابی معط را بحکومت کوفه نصب نمود وآیهٔ شریفه یاایهاالذین آمنوا ان جائکم فاسق بنباء در بارهٔ اینملعون نازل شد وبعد از فوت عثمان معویه‌را تحریص بقتل حضرت امیر (ع) مینمود آخر الامر در شهر رقه که از بلاد بین‌النهرین است بجهنم واصل شد وعقبه پدر ولید آن ملعونست که در مکهٔ معظمه آب دهن بصورت نازنین پیغمبر ص انداخت ودرجنك بدر با مشرکین بود و بدرك واصل شد

وایضاً در اینسال عثمان بمکهٔ معظمه مشرف شد و اراضی که عمر بن خطاب در اطراف مسجد الحرام خریده بود که مسجد را وسیع کند و اجل او را مهلت نداد عثمان آن اراضی را جزء مسجد الحرام نمود.

ودرسنهٔ بیست وششم هجری عثمان بن عفان عثمان بن ابی العاص بن بشیر ثقفی را مأمور بحکومت فارس نمود واین عثمان بن ابی العاص را پیغمبر ص بحکومت طائف فرستاد وعمر بن الخطاب اورا ازحکومت طائف معزول کرد وحکومت عمان و بحرین را بوی داد

ودرسنهٔ بیست وهفتم هجری مسلمین افریقیه را فتح نمودند بسرداری عبدالله بن سعد بن ابی سرح که حاکم مصر بود ومملکت اندلس را فتح نمودند بسرداری عثمان بن عبدالله بن نافع وعبدالله بن حصین

و در سنهٔ بیست و هشتم هجری عثمان ابوموسی اشعری را از حکومت بصره معزول نمود

وعبداللّه بن عامر را حاکم بصره نمود و عبداللّه بن عمر بن الخطاب را ازحکومت سجستان عزل نمودو برادرش عاصم بن عمر را بجای او نصب نمود

وایضا دراینسال عثمان بن احنف بن قیس را حاکم مملکت خراسان نمود

وایضا دراینسال یزیدبن معویه لع متولدشد

چون درمصباح المتهجدینست که روز چهاردهم ربیع الاول سنهٔ شصت وشش هجری یزیدبن معویه بدرکئواصل شددرسن سی وهشت سالگی

درسنهٔ بیست ونهم هجری عثمان مشرف به بیت اللّه شد وسراپردهٔ سلطنتی درمنی نصب کردواین از آداب جاهلیت بود و نماز عصررا درمنی وعرفات چهار رکعت بجای آورد و این برمسلمین خیلی ناگوار آمد

و در سنهٔ سی ام هجری عثمان بن عفان برادر مادریش ولیدبن عقبة بن ابی معط را از حکومت کوفه عزل نمود و سعدبن عاص را بحکومت کوفه نصب کرد وجهت عزل ولید این شد که یکروز ولید مست بمسجد آمد و نماز صبح را چهار رکعت بجای آورد اهل کوفه شکایت اورا بعثمان نمودندعثمان ولید را بادونفر که شاهد برفسقش بودند بمدینه طلبید پس عثمان بآن دو نفر شاهد گفت شما دیدید که ولید شرب خمر کند گفتند ما ندیدیم لکن دیدیم که خمرقی کرد وریشش آلوده بخمر بود؟

پس آندو شاهد راحدزد ومتعرض ولید نشد خبر بامیرالمؤمنین ع دادند فرمودند توای عثمان حدود الهی را معطل نمودی و شاهد را بجای فاسق حد زدی پس عثمان حد شرب بولید زد و او را ازحکومت کوفه عزل نمود.

و در مواعظ المتقین از انسان العیون حلبی شافعی نقل کرده که ولیدبن عقبه هرشب تابصبح شرب خمر می کرد دریکشب چون مؤذن اذان صبح راگفت آمد بمسجد کوفه و نماز صبح را بجماعت چهار رکعت بجای آورد و در رکوع و سجودش می گفت اشرب واسقنی بعد درنماز قبل از سلام شراب راقی کرد و سلام داد و گفت زیادتر بخوانم ابن مسعود گفت لازادك اللّه خیراً ولا من بعثك الینا

وایضا در اینسال عثمان تمام مصاحف را ازامصار و بلدان طلبید ومصحفی راکه ابوبکر بجهت خود نوشته بود وبعدآن مصحف بدست عمربن خطاب رسید وبعد آن مصحف بدست حفصه دخترعمر بود آن مصحف راگرفت و به زیدبن ثابت گفت ازروی این مصحف مصحفی بنویسند وباقی مصاحف راامر کرد بآتش سوختند

ودرسنه سی ویکم هجری ابوطلحهٔ انصاری درسفر دریاوفات نمود

وایضا دراینسال ابوسفیان بن حرب پدر معاویه که اسمش صخر بود در مدینهٔ طیبه از دنیا رفت ودر بقیع دفن شد در سن نود وچهار سالگی چون تولدش ده سال قبل ازعام الفیل بوده

وایضا دراینسال حکم بن ابی العاص که پدر مروان وعموی عثمان بن عفان و پسرعم ابوسفیان بود درمدینهٔ طیبه بدرکئواصل شد وپیغمبر(ص) اورا سب نمود وازمدینه اخراج کرد ورفت بطائف وهمین قسم درآنجابود تازمان خلافت عثمان که اورا بمدینه آورد

ودر اینسال یزدجرد که آخر سلاطین فرس و عجم بود هلاك شد و مملکت فرس از اکبر ممالك اسلام شد

ودر سنه سی ودوم هجری جناب عباس بن عبدالمطلب عموی حضرت پیغمبر « ص » از دنیا

رحلت فرمود در روز جمعهٔ دوازدهم ماه رجب درسن هشتاد وهفت سالگی
ودر مجالس المؤمنین فرموده درماه رمضان سنهٔ سی ودو ازدنیا رحلت فرموده و ولادتش دو سال قبل ازولادت پیغمبر (ص) بوده ودر بقیع دفن شد
وایضاً در اینسال جناب عبدالله بن مسعود ازدنیا رحلت فرمود درسن شصت سالگی
وایضا دراینسال عبدالرحمن بن عوف ازدنیا رحلت کرد درسن هفتاد وپنج سالگی
وایضا دراینسال ابوالدردا که قاضی شهر شام بوددر شام وفات نمود
وایضاً در اینسال مسلمین نیشابوررا فتح کردند
ودر سنهٔ سی وسوم هجری زبانهای مردم بلعن وطعن وذکر قبایح اعمال عثمان گشوده شد ومشغول ببد گوئی او شدند
وایضا دراینسال جناب مقداد بن اسود الکندی در جرف که یکفرسخی مدینهٔ طیبه است ازدنیا رحلت فرمود درسن هفتاد سالگی ومردم جنازهٔ اورا بروی دستها بمدینهٔ طیبه آوردند ودر بقیع دفن کردند کذا نقل عن جامع ابن اثیر
ودر دارالسلام فرموده است که در اینسال عایشه مطالبه نمود از عثمان میراثش را از پیغمبر (ص) عثمان گفت آیا تووحفصه ومالك بن اوس شهادت ندادهاید که پیغمبر (ص) فرمود نحن معاشر الانبیاء لانورث و بهمین روایت حق فاطمهٔ زهراء دختر پیغمبر راباطل نمودید وحال آمدهٔ مطالبهٔ ارث مینمائی عایشه سخنهای زشت زیادی گفت بعثمان عثمان رفت بالای منبر گفت ان هذه الزعراء عدوةالله ضرب الله مثلها ومثل صاحبتها حفصه في الکتاب فقال امرأة نوح وامرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما الی قوله وقیل ادخلا النار الداخلین فقالت له یاعدوالله انما سماك رسول الله نعثل الیهود الذی بالیمن و لاعنته ولاعنها وحلفت ان لا تسکنه بمصر ابداً و خرجت الی مکة وقالت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا الی آخره
اقول قوله زعراء بروزن حمراء زن کم موو تنك موی نعثل بالثاء المثلثه مردیکه بسیار موی ریش وبدنش باشد ـ منتهی الارب
ودر سنهٔ سی وچهارم هجری اصحاب پیغمبر ص قبایح اعمال عثمان را بر ورقهٔ نوشتند و آن ورقه را بعمار یاسر دادند که ببرد نزد عثمان عمار آوردوعثمان چند سطر آنراخواند وبغضب درآمد وبغلامان خود امر کرد اینقدر جناب عماررا زدند که افتاد پس خود پیش آمد اینقدر لگد و کفش برشکم واسافل اعضای اوزد که علت فتق بهمرسانید وبیهوش شد وتانصف شب بیهوش بود و نماز ظهر وعصر ومغرب وعشاء ازجناب عمار فوت شد
وایضاً در اینسال عثمان مال زیادی به بنی امیه بذل نمود وبمروان بن حکم و زید بن ثابت زیاده برصد هزار دینار از بیت المال مسلمین داد جناب اباذر که شنید بآواز بلند قرائت میکرد والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها في سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم خبر بعثمان دادند بسیار خشمناك شد یکروز عثمان در مجلسی که جمعی حاضر بودند رو کرد بمردم گفت آیا جائزاست که والی ازبیت المال مسلمین چیزی بقرضیه بردارد؟ کعب الاحبار گفت لابأس بذلك جناب ابوذر فرمود یابن الیهودیتین اتعلمنا دیننا وجناب ابوذر غفاری عصائیکه دردست داشت چنان برسر کعب الاحبار زد که سرش شکست عثمان بغضب شدواباذر رااخراج نمود بشام و در شام بسیار طعن میزد بمعویه تااینکه کار بجائی رسید که معویه اورا درزندانی حبس کرد ونامهٔ بعثمان نوشت وازاوتکلیف پرسید عثمان بمعویه نوشت که اباذررا روانهٔ نماید بمدینه بایك قائددرشتی که شب وروز اورا امان ندهد

پس جناب ابوذر را بابنقسم بمدینه آوردند ابوذر که چشمش بعثمان افتاد بین‌ایشان مذاکرات‌زیادی شد عثمان متغیر شد گفت ای اباذر کدام‌موضع را ازهمه جا دشمن ترداری گفت ربذه‌را عثمان حکم کردبه مروان که ابوذر رابا زوجه‌اش امذر بربذه روانه کند وبعد ازچند روز جناب ابوذردرربذه مریض شد واز دنیا رحلت فرمود

و درسنهٔ سی و پنج هجری قریب بهزار نفر ازمصر آمـدند بمدینه وهمچنین از بصره و کوفه وجمعی ازمهاجر وانصار جمع شدند وتعرض‌نمودند بعثمان که چرا عم خودحکم‌بن ابی‌عاص‌را که پیغمبر (ص) ازمدینه طرد فرمود وخارج نمود بمدینه پس آوردی وچرا عبدالله بن‌ابی سرح را که پیغمبر خونش راهدر کرده‌بود والی مصر نمودی ودختر خود را بمروان بن‌حکم تزویج کردی وعبدالله بن‌عامر را والی بصره نمودی وولید بن‌عقبه را والی کوفه نمودی و حال اینکه اینها معلن بفسق وفجور بودند وچرا کتاب خداراپاره نمودی واورا سوختی وچرا دوستان خداوپیغمبررابنقدر زجر واذیت نمودی وازمدینه اخراج نمودی ودرجنك احد چراپیغمبر (ص) راتنها گذاردی وگریختی وچرا درجنك بدر حاضر نشدی وامثال این تعرضات رابسیار نمودند

پس روز جمعه عثمان رفت بمنبر مردم شورش کردند و بسـر او ریختند پس عثمان مغشیاً علیه افتاد برزمین وحضرت مجتبی وسعد بن ابی‌وقاص وزیدبن ثابت مـردم را از عثمان دفع نمودند وعثمان‌را بمنزلش رسانیدند عثمان درمنزل خود محصور شد

بعداز آن رأی مسلمین برآن قرار گرفت که‌عبدالله‌بن ابی سرح‌را از مصـر عزل نماید و جناب محمد ابن ابی بکررا والی مصر بگرداند عثمان قبول نمود وچنین کرد جنـاب محمد بن‌ابی بکر روانه شد باجمعی از مهاجر وانصار بجانب مصر دربین راه دیدند قاصدی ازمدینه بتعجیل میرود بطرف مـصر او را تفتیش نمودند دیدند با او کاغـذی است بمهر عثمان و در او نوشته بـود بعبدالله بن‌ابی‌سرح که درحکومت خود ثابت هستی سخن محمدبن ابی بکر راقبول منما او را غفلتاً بقتل برسان

پس‌محمدبن ابی‌بکر بامهاجر وانصاری که‌همراهش بودند بمدینه مراجعت فرمود و صحابه را جمع نمود وکاغذ عثمان‌را بآنها نشان داد عثمان مغیرة‌بن‌شعبه وعمر وعاص را نزدآن‌جماعت فرستاد که‌ترضیهٔ خاطر آنهارا بدست آورد

پس مردم دشنام زیادی به‌آن‌دو نفروبعثمان دادند واهل مصر ومهاجر وانصار جمعیت‌نمودند ودرخانهٔ عثمان‌راسوختندو آنوقت مروان‌بن‌حکم وسعد بن‌عاص ومغیرة بن حارث وعبدالله‌بن‌عبدالرحمن وسایر خویشان واقارب عثمان باپانصد مرد مشغول قتال باآن جماعت شدند وجمعی کشته شدند و آن‌یوم‌را یوم‌الدار گفتند

پس جناب محمد بن‌ابی بکر داخل شد وریش عثمان راگرفت وکنانهٔ بن بشر عمودی بفرق عثمان زد وسودان بن‌عمران تیغی بوی‌زد و جناب عمروبن حمق بروی سینهٔ عثمـان نشست و اورا نه‌طعن زدتا ازدنیارفت درسن هشتاد ودوسالگی

پس یکنفر اززنهای او که نائله نام‌داشت فریاد کشید و لطمه بصورت میزد و مردم ریختند میان منزل عثمان وخانهٔ اورا غارت نمودند

و روزقتل‌عثمان‌صبیحهٔ عیداضحی(۱)یاعید غدیربود سنهٔ سی‌وپنج هجری

---

۱) عید اضحی مأخذش را هنوز حقیر نیافته ام و اگر ذکر شود بجا است

و تا سه روز نعشش بروی زمین ماند آخر الامر اورا در مقبره جهودان دفن کردند
و مدت خلافت عثمان یازده‌سال و یازده ماه و نه روز یا هفده‌روز بود غیر آن سه‌روزی که بین قتل عمر و نصب عثمان فاصله بود
و نسب عثمان اباً و اماً درمقدمهٔ کتاب گفته‌شد

فصل یازدهم

در بعضی وقایع مهمهٔ که درخلافت ظاهریه حضرت امیر (ع) خلیفه بلافصل حضرت پیغمبر (ص) واقع شدازسنهٔ سی‌وشش هجری تا سنهٔ چهل هجری که حضرت امیر المؤمنین (ع) از دنیا رحلت فرمود

بدانکه در روز جمعهٔ بیست و پنجم ذی‌الحجة الحرام همان‌سال مردم میان مسجد پیغمبر ص باحضرت امیر المؤمنین ع بیعت نمودند

ودر ارشاد مفید است که بعد از قتل عثمان کسانی که در ظاهر از بیعت بامیر المؤمنین « ع » تخلف نمودند عبدالله بن عمر بن الخطاب بود و سعد بن ابی وقاص و حسان بن ثابت و اسامة بن زید بن حارثه

ودرسنهٔ سی و شش هجری مسلمین باناکثین قتال نمودند و مسمی شد بجنگ جمل

و در ارشاد مفید است که امیر المؤمنین (ع) بعداز بیعت مردم فرمودند امرت بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین ومراد از قتال ناکثین همان جنگ جمل است و مراد از قتال قاسطین جنگ صفین است ومراد ازقتال مارقین جنگ نهروان‌است .

وابتداء قتال ناکثین در سنهٔ سی وشش هجری بود و تفصیلش چنانست که‌چون‌امیرالمؤمنین ع بیت‌المال‌را بین مسلمین بالسویه قسمت فرمودند **لذا طلحه** و زبیر و سعد بن عاص و مروان بن حکم و جمعی از قریش کینهٔ قلبی خود را ظاهر کرده و آغاز مخالفت نمودند **عایشه** بنت‌ابوبکرروانه شد بجانب مکهٔ معظمه که مردم‌را بشوراند بر امیر المؤمنین (ع) بسبب قتل عثمان واین‌مطلب نه‌از جهة محبتی بود که بعثمان داشت چنانچه در وقایع سنهٔ سی و سوم معلوم شد بلکه از جهت عداوتی بود که‌با امیر المؤمنین(ع) داشت

معویه ازشام‌کاغذی نوشت به زبیر بن عوام در مدینهٔ طیبه که من‌از اهل‌شام بیعت گرفتم که من خلیفه باشم و بعد از من تو خلیفه باشی و بعد از تو طلحة بن عبدالله و چون بصره و کوفه بشما نزدیکست ایندوشهررا بفرمان خود درآورید وسوق عسکر نمائید و بخونخواهی عثمان مردم‌را بسوی خود دعوت کنید که‌علی برشما سبقت نگیرد

پس زبیر کاغذ معویه را خواندو مضمونش را بطلحه گفت وبعنوان بهانه جوئی ازامیر المؤمنین (ع) خواهش نمود امارت کوفه‌را برای خود و امارت بصره را برای طلحه آن بزرگوار بمشورت ابن‌عباس اباء فرمود درحالتی که اهل بصره وکوفه خبر قتل عثمان را شنیده بودند وباامیرالمؤمنین ع بیعت‌کرده بودند

پس‌طلحه وزبیر وجمعی‌دیگرازمنافقین ازمدینه حرکت‌کردند بجانب مکهٔ معظمه و بهمراهی عایشه ازمکه عازم‌بصره شدند بجهة فتنه‌انگیزی ومقاتله باامیرالمؤمنین (ع)

و چون آنحضرت آگاه شد از حرکت عایشه و طلحه و زبیر بجانب بصره آنبزرگوار هم باجمعی ازمدینه‌حرکت فرمود و تشریف‌برد بجانب بصره و سهل‌بن حنیف برادر جناب عثمان‌بن‌حنیف را در مدینه خلیفهٔ خودگردانید

چون طلحه وزبیر خبردار شدند از حرکت آن بزرگوار بجانب بصره آنهاهم تعجیل نمودند در سیر نمودن چون نزدیك بصره رسیدند جناب عثمان‌بن حنیف که از جانب امیرالمؤمنین ع حاکم بصره بود مردم بصره‌را حاضر نمود بجهت‌مقاتله باطلحه و زبیر آنها هم شبیخون زده وارددارالاماره بصره شدند و جمعی از مستحفظین را مقتول نمودند وجناب‌عثمان‌بن حنیف‌را هم‌گرفتند و محاسن و شارب و ابروهای اورا تراشیدند وخوداورا رهانمودند

امیرالمؤمنین ع وارد شد بکوفه‌و از آنجا باجمعی ازمسلمین تشریف بردند ببصره وهرقدر نصیحت فرمود طلحه و زبیر و همراهان آنها را ابداً اثر نکرد آخر الامر روز پنجشنبهٔ نوزده جمادی‌الاولی سنهٔ سی‌وشش هجری لشکر امیرالمؤمنین (ع) باناکثین که لشکر طلحه وزبیر و عایشه باشند مشغول مقاتله شدند

ودر مناقب است که برمیمنهٔ لشکر امیرالمؤمنین ع مالك اشتر نخعی و سعدبن قیس بود و بر میسره عمار یاسر و شریح‌بن هانی بود و برقلب لشکر محمدبن ابی‌بکر وعدی‌بن حاتم بودو برجناح زیادبن‌کعب و حجربن عدی‌بود وبر کمین عمروبن حمق وجندب‌بن زهیر بود و بررجاله‌ابوقتاده‌انصاری بود وعلم دردست محمد حنفیه بود

ودر مجالس است که‌در جنك جمل یك‌چشم جناب عدی‌بن‌حاتم ضایع شد

وزمخشری درربیع‌الابرار نوشته‌که معویه کاغذی نوشت بعدی‌بن حاتم و او را بمتابعت خود دعوت نمود پس‌عدی درجواب اینبویت را نوشت:

تجادلنی معوبة بن صخر ... ولیس الی الذی یبغی سبیل
یذکرنی اباحسن علیاً ... وحظی فی‌ابی‌الحسن جلیل

وجناب عدی‌درجنك‌صفین ونهروان هم دررکاب‌حضرت امیرع بود

ودر روایت است وقتی‌که عدی خدمت پیغمبرص آمد و اسلام آورد آن‌بزرگوار خوشحالی تمامی فرمود وردای مبارك خودرا جهت او بگسترانید وفرمود اذااتاکم کریم فاکرموه

واز مروج‌الذهب مسعودی نقل شده‌که در غزوهٔ جمل علمدار لشکر امیرالمؤمنین« ع » جناب محمدبن‌الحنفیه بود امیرالمؤمنین ع فرمود احمل علی‌القوم پس محمد حمله کرد درحالتی‌که از لشکر مخالف تیر و نیزه می‌بارید

پس قدری محمد تأمل فرمود امیرالمؤمنین ع باقائمه شمشیر بربدن‌محمدزدوفرمود درکك‌عرق من امك وعلم‌را ازدست‌محمد گرفت وحمله فرمود بلشکر جمل و اصحاب آنبزرگوار هم حمله آوردند بآنها فماکان القوم الاکرماداشتدت به‌الریح فی‌یوم‌عاصف

الحاصل درهمان‌روز اول جنك‌مروان‌بن‌حکم تیری بجانب لشکر امیرالمؤمنین ع رها نمود و خطاء برك اکحل‌طلحة‌بن عبدالله‌واردشد وطلحه بآن سبب‌ازدنیارفت درسن‌شصت وچهارسالگی وزبیر هم آنروز ازجنك بجانب وادی السباع گریخت ودرآنجا عمرو بن جرموزدر حالتی‌که زبیر درخواب بود چند زخم‌بوی‌زد وسراورا جدانمود وبدن اورا درواوی‌السباع بزیرخاك نمود وسراورا آورد در بصره نزد امیرالمؤمنین ع برزمین‌گذارد حضرت امیرالمؤمنین ع غمگین‌شد وفرمودچرا زبیررا کشتی علی‌شمشیر زبیررا گرفت وجنبش‌داد وفرمود :

سیف طال ماجلی به‌الکرب عن وجه رسول‌الله ص

عمرو بن جرموز عرضکرد یا علی جایزه مرا عطا کن فرمود انی سمعت رسول‌الله ص یقول بشر قاتل ابن‌صفیه بالنار

عمرو بن جرموز از نزد امیر المؤمنین (ع) بیرون شد گفت نمیدانم باشما بنی هاشم چگونه توان معاشرت نمود اگر کسی در راه شما تیغ بکشد و کسی رابکشد بشارت بدوزخ دارد و اگر بروی شما تیغ بکشد کافر گردد

الحاصل سن **زبیر** درآنوقت شصت وهفت سال یاهفتاد و پنجسال بود و زبیر پسر **صفیه** عمهٔ پیغمبر (ص) بود و برادر زادهٔ **خدیجهٔ کبری** وداماد **ابابکر** بود **عبدالله** و **مصعب** و **عاصم** و**عروه** و **منذر** اولاد زبیر بودند از **اسماء** دختراباکر وکانت ملقبة بذی‌النطاقین

ودر جامع اللطیف است که‌طلحه وزبیر هردوروز پنجشنبهٔ دهم جمادی الاخر سنهٔ سی و شش هجری کشته شدند وقبر طلحه وزبیر دربصره است

ودرمصباح شیخ طوسیاست که‌درنیمهٔ جمادی‌الاولی فتح شد بصره‌بدست امیرالمؤمنین ع

وبنابر نقلی **عمرو بن جرموز** قاتل زبیر باجماعتی‌از خوارج در نهروان بشمشیر اصحاب امیرالمؤمنین (ع) کشته شدند

الحاصل درجنك جمل سرداران لشگر امیر المؤمنین (ع) مثل **محمد بن الحنفیه** و **محمد بن ابی بکر** و **مالك اشتر نخعی** و **خزیمه بن ثابت** الملقب به **ذی‌الشهادتین** و **جناب عمار یاسر** و **جناب عمرو بن حمق‌خزاعی** و **هانی بن عروه کوفی**و **عدی بن حاتم طائی** اسبهارا جولان آورده وهمت نمودند که‌علم بصریان را که‌شتر عایشه باشد دستگیر نمایند

ودر آن غزوه از انصار عایشه تقریباً دست نود و هشت نفر که مهار ناقهٔ عایشه را گرفته بودند قطع شد

آخر الامر لشگر امیرالمؤمنین (ع) شتر عایشه را عقرنمودند وآن شتر سینه بر زمین نهاد وعایشه امان آورد

پس امیر المؤمنین (ع) نزدیك هودج عایشه آمد و فرمود : « یا عایشه اهکذا امرك رسول‌الله (ص) ان‌تفعلی »

عایشه عرضکرد یا اباالحسن ظفرت فاحسن و ملکت فاسجح یعنی یاعلی حالا که ظفر یافتی احسان بفرما وحال که مالك شدی جودبفرما

ودر روضة‌الصفا است که در حرب جمل مالك سه مرتبه بر جماعتی‌که در اطراف شتر عایشه بودند حمله آورده ودرهرمرتبه یکپای شتر عایشه راقطع نمود

ودر آن‌غزوه لشگر امیرالمؤمنین (ع) بیستهزار نفر بودند و هزار و هفتصد نفر از پیاده وسواره شهید شدند

منجمله جناب زیدبن صوحان عبدی و سیحان بن صوحان که هر دو برادر های صعصعة بن صوحان واز بزرگان لشگر امیرالمؤمنین (ع) بودند شهید شدند

و منجمله بود مسلم مجاشعی

ودر مجالس المؤمنین است که درروز حرب جمل چون شاه ولایت تصمیم وعزم بر قتال نمود مصحف مجیدرا طلبیدو بدست مبارك‌خویش گرفت وفرمود کیست که‌این‌مصحف را ازمن‌بگیردو مردمرا بمضمون آن دعوت کند ؛

مسلم مجاشعی دست برد که مصحف رابگیرد حضرت فرمود بر من معلوم است که هرکس اورا بگیرد دستش راقطع میکنند وبعد باید مصحف رابدست چپ بگیرد اورا نیزقطع کنند وبعدباید بسینه چسباند آخرالامر سرش راجدا کنند

مسلم بعداز دومرتبه که حضرت امیر (ع) فرمود عرضکرد « لا علیك یا امیر المؤمنین فهذا قلیل فی ذات الله » ومصحف راگرفت همان که حضرت امیر (ع) فرموده بود چنان شد و آخرالامر بدرجهٔ شهادت فائز گردید

واصحاب جمل که لشگر عایشه باشند سی هزار نفر بودند واز آنها سیزده هزار نفر کشته شدند که منجمله بود طلحه وزبیر

بعد عایشه مراجعت نمود بسمت مدینهٔ طیبه و امیر المؤمنین (ع) عبدالله بن عباس را والی بصره فرمود وخود مراجعت فرمود بجانب کوفه

وایضا در اینسال جناب سلمان فارسی وجناب حذیفة بن الیمان بقول بعضی در مدائن ازدنیا رحلت فرمودند وقبر شریف هردو بزرگوار درنزدیکی طاق کسری معروف است واسم یمان حسیل بن جابراست حسیل بالحاء والسین المهملتین ویاء بعده لام کذا فی الاصابه

وایضاً از اواخر ماه ذی القعده الحرام سنهٔ سی و شش هجری تاماه صفر سنهٔ سی وهشت هجری حضرت امیر (ع) باجمع کثیری از مسلمین حاضر بودند درصفین بجهت قتال با قاسطین که لشگر معویه باشند

چون مدت چهارده ماه غزوهٔ صفین طول کشید و عدد لشگر امیرالمؤمنین (ع) صدو بیست هزار نفربودند وعدد لشگر معویه ازسیصدهزار نفر زیادتر بودند

ودر اینمدت چهارده ماه بین لشگر امیر المؤمنین (ع) ولشگر معویه صد و ده رزم واقع شد

ودر سنهٔ سی وهفتم هجری ماه محرم عسکرین در صفین بودند لکن ترك جنك کرده بودند و چون روز چهار شنبه غرهٔ شهر صفر سنهٔ سی وهشت شد عسکرین مشغول مقاتله شدند و درهر روز ازایام عشر اول این ماه جنك نمایانی بین عسکرین واقع شد تا روز پنجشنبهٔ نهم صفر قتال شدیدی بین العسکرین واقع شد وجمع کثیری از جانبین کشته شدند واورا جنك یوم الخمیس نامیدند

الحاصل جنك صفین بطول انجامید

و گاهی خود امیر المؤمنین (ع) میان میدان حمله میکرد و لشگر معویه از دم شمشیرش مثل تگرك بخاك میریختند ومثل مور وملخ فرار میکردند تاکار از شدت مقاتله و محاربه بجائی رسید که معویه عزم فرار نمود

و در یکی از حملات امیر المؤمنین (ع) چشم عمروعاص بعلی (ع) افتاد اندامش مرتعش شد امیرالمؤمنین ع نیزهٔ باو حواله نمود بدامن زره او آمد ازپشت اسب بروی زمین افتاد امیرالمؤمنین چون شیر خشمناك بسر او آمد او را بجهنم واصل کند عمروعاص مکار بود هر دو پای خود را باز نمود وعورت نجس خودرا منکشف کرد

حضرت صورت مبارك خودرا بر گردانید آن ملعون برخاست فرار نمود آمد نزد معاویه وقصه رانقل نمود ومعویه گفت عورت خودرا تشکرنما که توآزادشدمو بندهٔ عورت خود هستی

ایضاً دریکی از حملات امیرالمؤمنین (ع) نیزهٔ حواله کرد به بسربن ارطاة که از شجعان لشگر معویه بود اونیز اقتداء بعمروعاص نمود وهمین حیله را بکار برد امیر المؤمنین (ع) صورت

نازنین برگردانید اوهم برخاست وفرار نمود

الحاصل عسکرین همین قسم در صفین بودندگاهی جنك می کردند وگاهی مکاتیب بیکدیگر می نوشتند وگاهی وسائطی بجهت اصلاح بین العسکرین سعی می نمودند تاسنه سی و هشت هجری شد ماه محرم عسکرین ترك مقاتله نمودند چون ازاشهر حرام بود

و چون ماه صفر سی وهشت هجری شد باز عسکرین صف آرائی کردند بجهت محاربه و مقاتله نمودن

و خاتمه جنك صفین جنك **ليلة الهرير** بود که شب جمعهٔ یازدهم ماه صفر سنهٔ سی و هشت باشد که در آنشب سپاه شام از شدت سرما مانند کلب صدا می کردند (چون هریر صدای کلب را می گویند)

و از صبح پنجشنبه عسکرین مشغول جنك و محاربه شدند و در شب جمعه محاربه شدت کرد و ساعت بساعت شدت جنك زیادتر میشد امیرالمؤمنین (ع) ذوالفقار در دست گرفت وبر اسب رسول خدا(ص) سوارشد وشمشیر میزد وبهرشمشیری که میزد تکبیر می گفت وشجاعی رابخاك می افکند

و **علامه مجلسی** می فرماید که مقتولین بدست امیرالمؤمنین (ع) در آن شب از پانصد نفر علاوه بودند و تاصبح مشغول جنك بودند وچند مرتبه ذوالفقار خمیده شد وآن بزرگوار بازانوی مبارك راست می کرد

ودر مجالس المؤمنین است که حضرت امیر(ع) درجنك صفین این اشعاررا می خواند :

انا علی صاحب الصمصامة و صاحب الحوض لدی القيمة
اخونبی الله ذو العلامة قد قال اذ عممنی العمامة
انت اخی ومعدن الكرامة ومن له من بعدی الامامة

الحاصل درغزوهٔ صفین ازلشکر امیرالمؤمنین(ع) جمعی شهیدشدند

منجمله جناب عماربن یاسر بوده که ابوالعادیهٔ فزاری بانیزه خود زخمی بآن بزرگوار زد و او را ازاسب انداخت وآن ملعون سرمبارکش راازتن جدانمود خبر بامیرالمؤمنین(ع) دادند بسیارمحزون شد حضرت آمد ببالین عمار و سر او را بزانو نهاد و بر فوت او بسیار افسرده شد و این اشعاررا ببالین عمار انشاء کرد :

الاايهاالموت الذى هوقاصدى ارحنى فقد افنيت كل خليل
اراك بصيراً بالذين احبهم كانك تنحو نحوهم بدليل

بعد فرمود: انا لله و انا اليه راجعون وفرمودهرکه برقتل عمار غمگین نباشد او را ازمسلمانی بهره نیست

ودروقت شهادت عمار سن اورا ازنود و یکسال کمتر ضبط نکرده اند وپدر جناب عمار جناب یاسربن عامراستکه درمکهٔ معظمه اورا مشرکین بقتل رسانیدند واو اول مردی است دراسلام که در راه دین شهیدشد

و مادر عمار جناب سمیه است که کفار اورا در مکه معظمه اذیت بسیار نمودند و او صبر کرد آخرالامر ابوجهل ملعون نیزهٔ بران او زد و او را شهید نمود و او اول زنی است که دراسلام در راه دین شهید شد

ومنجمله ازشهدای صفین بودجناب اویس بن انیس القرنی که سابقاً درضمن حوارین امیرالمؤمنین (ع) اجمالا از احوالاتشان ذکرشد

و منجمله جناب هاشم بن عتبة بن ابی وقاص بود برادر زادهٔ سعدبن ابی‌وقاص که ملقب بود بمرقال وازشجاعان معروف بود واین بزرگوار درصفین مجاهدهٔ زیادی کرد حرث بن منذر ملعون بر آن‌جناب حمله کرد نیزهٔ بآن بزرگوار زد و او را ازاسب انداخت درحالتی که شکمش شق شده بود در آن حال دید عبیدالله بن عمر خطاب که از لشگر معاویه بود کشته شده و افتاد به پهلویش جناب هاشم خودرا بروی او انداخت وچنان پستانهای اورا بدندان گرفت که اثردندانهایش دربستان اوظاهر شد بعد هاشم بروی سینه عبیدالله ازدنیا رحلت‌فرمود اصحاب‌حضرت‌امیرجزع‌زیادی نمودند وجمعی از اصحاب‌قراء دراطراف بدن کشته‌شده برویزمین افتادندپس امیرالمؤمنین(ع) بآنها عبور کرد چشمش باین شهداء افتاد فرمود (جزی‌الله خیراً عصبة اسلمیة صباح‌الوجوه صرعواحول هاشم)

ومنجمله پسرش عتبة بن هاشم مرقال بودکه بعدازپدرش علم‌را برگرفت وحملهٔ کرد به اهل شام عاقبت شهید شد

ومنجمله بود محمدبن جعفر بن ابی‌طالب و درهدایت‌الانام محدث‌قمی فرموده ازحضرت‌رضا(ع) منقول‌استکه‌محامده ابادارند ازمعصیت خداوند عزوجل وارادہ فرمود محمدبن جعفر بن ابی‌طالب‌مقتول درصفین‌را ومحمدبن ابی‌بکر ومحمدبن ابی‌حذیفه پسردائی معاویه ومقتول بامر اورا ومحمدبن امیر-المؤمنین (ع) را

ومنجمله خزیمة بن ثابت‌بن فاکهة بن ثعلبة‌الانصاری‌بود کنیهٔ اوابوعماره‌است ولقبش‌ذوالشهادتین است چون پیغمبر (ص) گواهی‌اورا بمنزلهٔ دوگواه اعتبارفرمود

ومنجمله عبدالله بن بدیل‌بن ورقاء بود با برادرش عبدالرحمن‌بن‌بدیل واینددو برادر ازبزرگان اصحاب امیرالمؤمنین علی (ع) بودند و قصهٔ شجاعت عبدالله و حمله نمودن او تا خیمهٔ معویه در صفین معروفست

ومنجمله مالك‌بن‌التیهان الانصاری‌بود المکنی باابوالهیثم

ومنجمله صفوان بن‌حذیفة بن یمان‌وسعید بن‌حذیفة بن یمان‌بودکه بوصیت‌پدربزرگوارشان‌باحضرت امیر(ع) بیعت‌نمودند ودرجنگ‌صفین شهید شدند

وازلشگر معویه هم‌خیلی بدرك‌واصل‌شد

منجله عبیدالله بن عمر بن‌الخطاب بودو مادر او ملیکه‌بنت جرول بود واین غیر عبدالله بن عمر استچون‌مادر عبدالله زینب‌بنت مظعون خواهرعثمان‌بن مظعون بود

ومنجمله ذوالکلاع بود که‌ازاکابر یمن‌بود وپسرعم کعب‌الاحباراست

ومنجمله حریث غلام معویه بود که بشمشیر امیرالمؤمنین(ع) بدرك‌واصل‌شد

و منجمله حرب غلام دیگر معویه بودکه بنیزهٔ قنبر غلام امیرالمؤمنین (ع) بدرك واصل شد

ومنجمله همام‌بن قبیصه بودکه‌بدست عدی‌بن‌حاتم‌طائی بدرك واصل‌شد

و منجمله مرقع‌بن منصوربود ودرآن غزوه جناب ابوایوب انصاری شمشیر کشید و خود را بصفوف لشگر زد وجمعی را بدرك فرستاد و خود را بخیمهٔ معاویه زد معویه ملعون از طرف دیگر بگریخت ابو ایوب مراجعت نمود اصحاب خود را سرزنش زیادی نمود آنوقت مرقع‌بن منصور آمد بمیدان وجناب ابوایوب را بمبارزت طلبید ابو ایوب مثل شیر دلاور بمیدان تاخت بینشان چند ضربت شمشیر ونیزهٔ ردو بدل شد از یکدیگر جدا شدند لشگریان گمان‌کردند که‌ایندو سوار از یکدیگر بسلامت جدا شدند و مرقع‌بن منصور سواره از میدان مراجعت نمود چون نزدیك لشگر معویه رسید

سر یکطرف بخاك افتاده و بدن بطرف دیگر امیرالمؤمنین(ع) فرمود والله لانا من ثبات رأس الرجل اشد تعجبا منی لضربته وان کان الیها ینتهی وصف الضارب یعنی قسم بخدا هر آینه من از سر بریدهٔ این مرد بر بدنش تعجبم بیشتر است از ضربدست ابو ایوب اگرچه اینهم ازقوت بازوی زننده‌است .
و ابوایوب انصاری درزمان معویه بجنك روم رفت ودر اثناء وصول بآن دیار مریض شد و از دنیا رحلت فرمود و نزدیك سور شهر استنبول اورادفن نمود ند مرقد اومحل استسقاء مسلمین و نصاری میباشد کذا فی مجالس المؤمنین

الحاصل در آن غزوه مخصوصاً در لیلة الهریر خود وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین ع واصحابشان مخصوصاً مالك اشتر ومحمدحنفیه خیلی از اصحاب معویه را کشتند

وفردای لیلة الهریر که جمعهٔ یازدهم ماه صفر سنهٔ سی وهشت باشد معاویه عمروعاص را طلبید و علاج فرونشستن آتش حرب را از او سؤال نمود عمرو عاص گفت علاج پیشرفت در اینکار آنستکه امر کنی بهریك از لشکر شام که قرآنی همراه دارند بر سر نیزه‌ها نصب کنند و بلشکر عراق بگوئیم که باما بکتاب خدا رفتار کنند که باینوسیله بین لشگر اسلام مخالفت افتد

معویه این رأی را پسندید وامر کرد لشگر قرآن هارا برسر نیزه‌ها نصب کردند و آنچه ازمصاحف حاضر بود پانصد قرآن بود وقرآن خط عثمان را برسر چهار نیزه نصب کردند وقرآنها را مقدم صفوف نگاه داشتند

چون صبح دوازدهم ماه صفر شد لشگر عراق مهیای جنك شدند دیدند لشگر شام چنان تمهیدی کرده‌اند وفریاد میزدند یا معشرالعرب الله‌الله فی دینکم هذا کتاب‌الله بیننا و بینکم

امیر المؤمنین (ع) فرمودند اللهم انك تعلم انهم ماالکتاب یریدون فاحکم بیننا و بینهم

پس فرمود ای‌لشگر مسلمین بدانید که اهل شام خود را مغلوب شما دیدند و بر جان خود ترسیدند وتوسلشان بقرآن از مکر وحیله و خدعه است و من همه روزه آنها را بکتاب خدا دعوت میکردم واجابت نمیکردند ومن اولی هستم باجرای احکام قرآن و متابعت آن ومعویه وعمرو عاص مطیع وتابع قرآن نیستند

ناگاه **اشعث بن قیس کندی** با بیست هزار نفر از میان لشگر امیر المؤمنین (ع) حرکت کردند در حالتیکه پیشانیهای ایشان‌ازکثرت سجود پینه بسته‌بود وبعضی از آنها حافظ قرآن مجید بودند فریاد زدند یاعلی اجابت کن اهل‌شام را بحکمیت خدا والاما تورا بقتل میرسانیم همان قسم که **عثمان بن عفان** راکشتیم یادست بسته‌تورا تسلیم اهل شام خواهیم نمود

امیرالمؤمنین (ع) فرمود وای برتو ای اشعث اینگونه سخنان مگو واختلاف کلمه میان مسلمین میفکن سزاوار نیست کسی مرا بکتاب خدا بخواند ومن اجابت نکنم معویه و اصحابش قصدشان کتاب خدا نیست بلکه مقصودشان فرار ازدست مسلمین است وکتاب خودرا بهانه‌نموده‌اند و **بدانید** که‌هرکه اطاعت ومتابعت من‌بنماید اهل بهشت خواهد بود وهر که مخالفت نماید مرا مستحق نیران خواهد بود

الحاصل آنچه نصیحت فرمود بآن‌قلوب قاسیه اثری نکرد

ومقالات ومکاتیب بین‌لشگر عراق و شام زیاد واقع شد **تا آخرالامر** قرار براین شد که هریك ازعسکرین حکمی ازجانب خود منصوب و معین نماید وآنچه آندو نفر صلاح میدانند وحکم کنند طرفین بآن راضی باشند

معویه ولشگرشام **عمروعاص** را بجهت حکمیت معین کردند

امیرالمؤمنین (ع) فرمود ان‌کان ولابد اولا حکم عبدالله بن‌عباس باشد و اگر راضی باو نمیشوید مالك اشتر نخعی باشد

اشعث بن‌قیس کندی وجماعت قراء لشکر امیرالمؤمنین ع که بعد از این از جملهٔ خوارج شدند گفتند ماراضی بحکمیت ایندو نفر نیستیم بلکه‌ماراضی هستیم بحکمیت عبدالله بن قیس‌الکنی به **ابوموسی اشعری** حضرت امیرالمؤمنین ع غضبناك شد و فرمود لا رأی لمن لا یطاع پس اطاعت فرمایش حضرت امیرالمؤمنین ع رانکردند

وابو موسی اشعری با **عمروعاص** دردومة‌الجندل که قلعه ایست بین مدینه‌وشام جمع‌شدند که‌حکم بنمایند بین‌العسکرین

عمرو عاص گفت معلوم است که‌معویه طلیق‌بن طلیق است وحضرت امیر المؤمنین‌ع‌هم قاتل عثمان‌را درجوار خود پناه داده من‌معویه‌را از امارت خلع میکنم وتو هم علی را خلع کن و بعد از خلع ایندو اگر صلاح بود عبدالله بن عمر را نصب بخلافت بنمائیم و اگر صلاح بود امر را بشوری گذرانیم

ابوموسی این رأی را پسندید وگفت فردا حاضر شویم واینسخن را بگوئیم

پس عمرو عاص دوستان خود را خبر داد که فردا حاضر شوند و بگفتهٔ ابو موسی شاهد باشند

چون فردا جمعیت زیادی در مجلس حاضر شدند ابو موسی بعمر وعاص گفت تو برپا بایست ومعویه‌را ازامارت خلع کن تامنهم علی را خلع کنم

عمروعاص مکار گفت من هرگز برتوسبقت نجویم وحال‌آن‌که تو مقاسم ابوبکر و عامل عمربن الخطاب هستی ودر ایمان وهجرت ازمن اسبق هستی

عبدالله بن عباس گفت ای‌ابو موسی ابن‌نابغه تورا فریب میدهد

ابو موسی بسخن ابن عباس گوش نکرد وگفت ایها الناس انی قد خلعت علیا و معویة فاستقبلوا امرکم وولوا من‌رأیتم لها اهلا وانگشتر خودرا ازدست بیرون کرد وگفت من علی‌رااز خلافت خارج کردم وساکت شد .

بعد عمروعاص مکار ملعون گفت ایهاالناس شنیدید که ابوموسی چه گفت منهم علی را از خلافت خلع نمودم وثابت نمودم خلافت را برای معویة بن ابی سفیان که او احق است بخلافت از علی وچنانچه ابو موسی انگشتر خودرا از دست‌بیرون کرد در خلع علی (ع)من انگشتر خودرادر انگشت میکنم درنصب معویه

پس ابوموسی و عمرو عاص فحش و دشنام بسیاری بیکدیگر گفتند و دست بگریبان یکدیگرشدند واصحاب امیرالمؤمنین(ع) مضطرب‌شدند وشریح قاضی تازیانه‌برسر عمروعاص کشید

ابو موسی ازترس اصحاب امیرالمؤمنین ع وشماتت مردم بیرون شدوبر ناقهٔ خود سوار شد ورفت بمکه معظمه و مجاور بیت‌الله الحرام شد

و مخفی نماناد که صفین موضعیست کنار شط فرات واقعست بین موصل و حلب و نزدیکست به رقه

وبدانکه معویه دوسال قبل البعث متولد شد ودر سنهٔ شصت هجری نیمهٔ ماه رجب‌از دنیا رفت در سن هفتاد و پنج در شهر شام

و عمرو عاص اول مکار دردنیا بود ونسبش‌در فصل سابق گفته شد و خطابی هم که حضرت

امام حسن ع در مجلس معویه بعمروعاص فرمود ذکر شد و در سنهٔ چهل و سه هجری در سن نود بجهنم واصل شد و ابوموسی اشعری اسمش عبدالله بن قیس بن سلیم بود و او در سنهٔ چهل و سه هجری یا پنجاه و سه ازدنیا رفت در سن شصت و سه یا هفتاد و سه و اختلاف نموده‌اند که در مکه از دنیا رفته یا در کوفه

واشعث بن قیس ملعون در فصل سابق گفته شد که خودش تصمیم قتل امیر المؤمنین ع را نمود و پسرش محمد بن اشعث تصمیم قتل سید الشهداء ع را نمود و دخترش جعده تصمیم قتل حضرت مجتبی ع را نمود واشعث بن قیس شوهر فروه خواهر ابا بکر بود و این ملعون چهل روز بعد از شهادت امیر المؤمنین ع در کوفه بدرك واصل شد

الحاصل در وقتیکه امیر المؤمنین علیه السلام مشغول جنك صفین بود جناب محمد بن ابی بکر در مصر حکومت داشت

ودر سنهٔ سی و هشت جناب مالك اشتر و محمد بن ابی بکر شهید شدند چنانچه در فصل هفتم وهشتم ذکر شد

و همچنین جناب محمد بن ابن حذیفة بن ربیعة بن عبد شمس از دنیا رحلت فرمود چنانچه در تاریخ طبری است وجناب محمد بن ابی بکر ومحمد بن ابی حذیفة از آن پنج نفر قریشی هستند که ازاول امر باحضرت امیر ع بودند چنانچه دراول فصل نهم همین باب ذکر شد

و درسنهٔ سی و نهم هجری امیر المؤمنین بامارقین که خوارج باشند مقاتله فرمودند

بدانکه بعد از فراغ حضرت امیرالمؤمنین ع ازغزوهٔ صفین **حرقوص بن زهیر** که او را **ذو الثدیه** میگفتند و رئیس خوارج بود با زرعة بن مالك و اشعث بن قیس کندی مواضعه نمودند که اگر فرصت پیدا کنند با امیرالمؤمنین (ع) مقاتله نمایند ودر آنحال امیرالمؤمنین (ع) عزم جیش وتجهیز لشگر فرموده که برود بشام و بامعویه مقاتله نماید

پس آن بزرگوار وحسنین و سایر فرزندان آن بزرگوار و بزرگان بنی هاشم وجمعی از مسلمین از کوفه بجانب نخیله (۱) روانه شدند وجمعیت لشگر امیرالمؤمنین(ع) بیست هزار نفر بودند **وعبدالله بن عباس** که والی بصره بود با **احنف بن قیس** وهزارو پانصد نفر ازاهل بصره ملحق شدند بامیرالمؤمنین (ع)

چون جماعت خوارج شنیدند که علی (ع) با لشگر خود روانه نخیله شدند خوارج هم در **حروراء** جمع شدند ورأی دادند بامارت و ریاست **عبدالله بن وهب** که در خوارج بکثرت عبادت وزهد معروف بوده وحرقوص بن زهیر البجلی المعروف بذی الثدیه جد احمد حنبل و حرکت نمودند بجانب نهروان که ازآنجا بروند بمدائن. امیرالمؤمنین(ع) مکتوبی نوشت به **عبدالله بن وهب** امیر خوارج ، به **یزید بن حصین** و پیروان ایشان و آنها را دعوت فرمود بجنك با معویه

عبدالله بن وهب مکتوب امیرالمؤمنین (ع) راخواند و بقاصد امیر المؤمنین (ع) گفت بعلی بگو تو برای خداوند غضب نکردی آنوقت که بر حکمین راضی شدند حال توبه کن تادعوت تورا اجابت نمائیم

وخوارج روانه شدند بجانب نهروان دربین راه مسلمین را خیلی اذیت و آزار نمودند **منجمله عبدالله بن حباب** راکه عامل امیرالمؤمنین (ع) بودد ر نهروان اورا کشتند خبر بامیرالمؤمنین (ع) رسید دانست که خیال خوارج آنستکه چون مسلمین کوفه را خالی

(۱) نخیله تصغیر نخله موضع قرب الکوفه علی سمت الشام وحروراء بفتحتین و سکون الواو و راء اخری والف ممدودة قریة بظاهر الکوفه وقیل موضع علی میلین منها. مراصد

گذارند و بجانب شام میروند آنهاهم بروند و کوفه راتصرف نمایند
لذا امیرالمؤمنین (ع) ازرفتن بشام منصرف شدند وروانه شدند بجانب نهروان
دربین راه **اشعث بن قیس وعمرو بن حریث وشبث بن ربعی وجریر بن عبدالله البجلی** و بعضی دیگر از منافقین از عسکر امیر المؤمنین (ع) تخلف ورزیدند وبا سوسماری بیعت کردند
و قبلا امیر المؤمنین (ع) بآنها فرموده بود که شما چنین خواهید کرد و بشبث بن ربعی و بعمرو بن حریث فرموده بود که شما با فرزند من حسین (ع) قتال خواهید کرد
ودر بحار ازتفسیر نجاشی ازمردی از انصار روایتکرده گفت من واشعث بن قیس کندی وجریر بن عبدالله البجلی در پشت شهر کوفه بودیم سوسماری برما گذشت اشعث وجریر باو گفتند السلام علیك یا امیرالمؤمنین بجهت اظهار نفاق وعداوت باحضرت امیرالمؤمنین (ع)
الحاصل چون امیر المؤمنین (ع) نزدیك نهروان رسید دو فرسخ از خوارج دور تر فرود آمدند وآن بزرگوار **جناب عبدالله بن عباس و جناب صعصعة بن صوحان و جناب قنبر** رافرستاد نزد خوارج آنچه نصیحت کردند اثری نکرد خود امیر المؤمنین (ع) تشریف بردند و احتجاجاتی فرموداثر نکرد
آخرالامر تصمیم فرمود بر مقاتله و عده خوارجی که حاضر نهروان بودند دوازده هزار نفر بودند که اینها ازکثرت سجود و عبادت پیشانی هایشان پینه بسته بود و شبها تا بسحر عبادت میکردند وروزها روزه میگرفتند وتلاوت قرآن مینمودند لکن چون بجهالت عبادت میکردندکافر شدند وبر امام زمان خود خروج کردند
ودر هنگام جنك امیرالمؤمنین (ع) رایت امان را داد بدست **جناب ابو ایوب انصاری** وآن رایت را بگوشهٔ رزمگاه نگاه داشت کههرکه بخواهد ازخوارج امان آورد
و هشت هزار نفر ازخوارج ملحق شدند بلشگر امیرالمؤمنین (ع) وچهار هزار دیگربشمشیر امیرالمؤمنین(ع) و اصحابش کشته شدند مگر نه نفر که سالم ماندند واز لشگر امیرالمؤمنین(ع) همه سالم ماندند مگر نهنفر که شهید شدند و امیر المؤمنین (ع) قبلا باصحاب خود فرموده بودند نقاتلهم ولا یقتل منا عشرة ولایسلم منهم عشرة
ومخفی نماناد که **نهروان** ناحیهٔ وسیعه ایست بین **واسط** و **بغداد** ودر آن چند بلداست **منها اسکاف** کهموطن **جناب محمد بن احمد اسکافی** است
ودر سنهٔ چهلم هجری کهسال آخر عمر حضرت امیر (ع) بود **سفیان بن عوف** باجمعیاز اهل شام بحکم معویه شهر **انبار** را غارت نمودند
وجناب حسان بن حسان را کهاز قبل امیرالمؤمنین حاکم انبار بود با جمعی دیگر از محبین امیرالمؤمنین (ع) بقتل رسانیدند وگوشواره ودست برنجن وخلخال از گوش و دستوپای زنان کشیدند
اینخبر بامیر المؤمنین (ع) رسید مغموم شد **و جناب سعید بن قیس همدانی** را با هشت هزار نفر عقب سفیان بن عوف روانه فرمودبسرعت تاقنسرین وارض صفین رفتند او را نیافتندمراجعت نمودند بکوفه وبه امیرالمؤمنین (ع) خبر دادند درآنوقت آن بزرگوار بسیار محزون بود چنانچه قدرت بر قیام نداشت
یکروز درمیان مسجد نشست و **سعید بن قیس** را طلب فرمود وامر کرد این خطبه رابر مردم بخوان خطبهٔ جهادبهراخواند واز فقرات آن خطب است :

« قوله ع هذا اخو غامد قد وردت خیله الانبار وقدقتل حسان بن حسان البکری و ازال خیلکم عن مسالحها وقد بلغنی ان الرجل منهم کان یدخل علی المراة المسلمة و الاخری المعاهدة فینتزع حجلها وقلبها وقلائدها ورعاتها ماتمتنع منه الا بالاسترجاع و الاسترحام ثم انصرفوا وافرین مانال رجلا منهم کلم ولا اریق له دم فلو ان امرء مسلماً مات من بعد هذا اسفاً ماکان به ملوما الخ »

بیان ـ انبار شهری بود درکنار شریعهٔ فرات در غربی بغداد که او را **شاپور ذوالاکتاف** بنانمود و **ابوالعباس سفاح** در آنجا اقامت نمود تا ازدنیا رفت و دراو قصور وابنیهٔ ساخت کذا فی مراصد الاطلاع

قوله ع **اخوغامد** یعنی معویه برادر **سفیان بن عوف غامدی**

قوله ع **وازال خیلکم عن مسالحها** یعنی زایل گردانید سواران شمارا ازحدیکه سلاحداران نگه میدارند آنرا ازتاختدشمن

قوله ع **حجلها وقلبها** ، **حجل** خلخال است و**قلب** دست برنجن است و**قلائد** گردن بنداست و**رعاث** گوشواره

قوله ع **مانال رجلامنهم کلم** ، کلم یعنی جراحت

ومخفی نماناد که در ماه مبارك رمضان همان سال چهلم هجری ودرصبح نوزدهم بودکه ضربت بفرق نازنین حضرت امیرالمؤمنین(ع) زدند ودر شب بیست ویکم ماه بود که آن بزرگوار ازدنیا رحلت فرمود چنانچه سابقاً گفته شد

فصل دوازدهم

درذکر قبور متبرکهٔ معصومین ومعصوم زادگان وصحابه وتابعین وبزرگان ازعلماء وسلاطین که درنجف اشرف وکوفه وحوالی این دوبلد شریف موجوداست

ودراین فصل شش امراست : امر اول درفضیلت کوفه ونجف اشرف

در **مجالس المؤمنین** است که چون سلطنت از **بنی امیه** به **بنی العباس** انتقال یافت همهٔ اهل کوفه بواسطهٔ تشیع ومحبتشان بخاندان امیرالمؤمنین ع راضی بخلافت اولادعباس نبودند ودرایامی که **منصور دوانیقی** کوفه را مقر سلطنت خود قرار داده بود نزدیك شدكه کوفیان لشکر او را براو عاصی نمایند ناچار منصور ازآنجا بیرون آمد وطرح بنای **بغداد** را نمود و آنجارادارالخلافه خود نمود .

واز احتجاج طبرسی نقل کرده که چون معویه از وفات حضرت امام حسن مجتبی (ع) مطلع شددرمقام انتقام ازشیعیان برآمد بهیچکس ازاو آنقدر بلیه نرسید که باهل کوفه رسید زیراکه اکثر اهل کوفه شیعه بودند **وزیاد بن ابیه** ملعون اهل کوفه را میشناخت

لذا معویه حکومت عراقین کوفه وبصره را باو داد وآن ملعون شیعیان را بدست آورد درزیر هرسنك وکلوخی بقتل میرسانید **بعضی** را گردن میزد و**بعضی** را دست و پا می برید و **بعضی** را بدار می کشید و**بعضی** را چشم می کند و**بعضی** را ازخانمان آواره میساخت و چنان کرد که در آنجا کسی ازشیعیان ظاهر نماند

وازشیخ طوسی درکتاب امالی ازعبدالله بن ولید روایتکرده که گفتدر زمان **بنی مروان** خدمت حضرت صادق « ع » رفتم آنحضرت ازمن و رفیقانم برسید که شما چه کسانید ؟ گفتند از اهل کوفه ایم

حضرت فرمود درهیچ بلدی اینقدر دوست نداریم که‌در کوفه داریم بعد فرمود ایتها العصابة ان‌الله هدیکم بامرجهله‌الناس‌فاحببتمونا وابغضنا الناس وبایعتمونا وخالفنا الناس و واقتمونا و کذبنا الناس فاحیاکم‌الله محیانا واماتکم مماتنا الخ- انتهی مافی‌المجالس

ودرناسخ‌التواریخ ازکتاب فرحة‌الغزی‌سیدعبدالکریم‌بن‌طاوس روایتکرده که‌حضرت امیرالمؤمنین (ع) اراضی بین کوفه ونجف را تا بحیره خرید از دهقانان آن‌حدود بچهل هزار درهم وجماعتی‌را برآن معامله شاهدگرفت

بعضی از اصحاب عرضکردند چنین زمینی که نه‌آب دارد ونه گیاه‌گران ابتیاع‌فرمودید

فرمود شنیدم ازرسول خدا (ص) که‌فرمود «کوفان یحشر من‌ظهرها سبعون الفاً یدخلون‌الجنة بغیرحساب فاشتهیت ان‌یحشروا فی‌ملکی»

بدانکه ازسعادات عظیمه‌است دفن‌در نجف اشرف

ثقةالاسلام نوری‌درکلمهٔ‌طیبه ازکتاب حبل‌المتین سیدشمس‌الدین رضوی سرکشیك روضهٔ‌مقدسه‌رضویه(ع) نقل‌کرده **ازجناب‌مولی‌محمدتقی** خادم روضهٔ علویه که شبی کلیددارحضرت امیر(ع) آن حضرت‌را درخواب دید فرمودند جنازهٔ می‌آورند براستری‌که یك‌چشم‌آن استر وصاحب جنازه کور است مگذار اورا در حریم من دفن‌کنند صبح که شد کلید دار خواب خود را برای خدام نقل‌کرد همه‌بیرون رفتند ومنتظر جنازه شدند ناگاه جنازهٔ بهمان علامت دیدند او را مانع شدند از دخول درنجف‌اشرف

کلیددار دفعهٔ دیگر حضرت امیر (ع) رادر خواب دید فرمودند آیا منع نکردم تورا عرضکرد مولای‌من‌منهم منع کردم فرمودند فلانشخص چندرهم رشوه‌گرفت واورا دفن‌کرد

بروایتی چون صبح‌شد قبراورا شکافتند دیدنددرگردنش زنجیر محکمی استکه طرف‌دیگراو وصل‌است بزیرصندوق مرقدشریف حضرت‌امیرالمؤمنین ع

ودردارالسلام ازارشاد دیلمی از جماعتی ازصلحاء نجف اشرف نقل‌کرده که‌شخص‌صالحی در خواب دید ازهرقبریکه در نجف‌اشرف استچه در شهر نجف وچه دراطراف و خارج آن‌ریسمانی کشیده شده بقبه مطهره حضرت‌حبل‌المتین امیرالمؤمنین‌ع پس‌این‌اشعاررا انشادکرد:

اذامت فادفنی الی جنب حیدر ... ابی شبر اکرم به و شبیر
فلیس اخاف النار عند جواره ... ولا اتقی من منکر و نکیر
فعار علی‌حام‌الحمی‌وهوفی‌الحمی ... اذا ضل فی‌البیداء عقال بعیر

و مخفی نماناد لطف این شعر اخیر یعنی عار وننك است بر نگهبان و بزرك يك حوزهٔ وحال آنکه خود او در میان آن حوزه وآن جمیت باشد پس‌گم بشود در بیابان زانوبند شتری و این اشعاررا در روضات نسبت به **شیخ‌ابراهیم کفعمی** داده وحال‌آنکه عصر او خیلی متأخر بوده ازعصر **دیلمی**

وایضاً دردارالسلام‌ازقاضی همدانی نقل کرده که شخص صالحی گفت شب باران‌باری من در مسجد کوفه بودم دیدم جمعی دربحرم جناب مسلم را میکوبند و باآنها جنازهٔ بوداورا بردند ودرصفهٔ‌مقابل قبر جناب مسلم گذاردند بعد یکنفر ازآن جماعت درخواب دید که‌گویا شخصی‌بدیگری می‌گوید ماصورت این‌میت را ببینیم که بدانیم حساب او را باید بخواهیم یانه چون صورتش را باز کردندگفتند بلی قبل ازگذشتن از رصافه بجانب نجف اشرف باید حساب او را میخواستیم لکن‌حال باقی نماند از برای ما حق پرسشی ، از خواب بیدارشد و خوابش را نقل کرد وجنازه‌را زودحمل نمودند بجانب نجف‌اشرف

امر دوم در قبور معصومين كه درنجف اشرف وكوفه موجود است

الاول قبر مقدس حضرت اميرالمؤمنين (ع) كه‌معلوم است رزقناالله تعالى زيارته

الثاني و الثالث قبرين شريفين حضرت **آدم** صفى الله وحضرت **نوح** نجى الله كه هر دو ضجيعين حضرت اميرالمؤمنين ع اند چنانچه درزيارت شريفه است **السلام عليك وعلى ضجيعيك آدم و نوح**

درناسخ التواريخ است كه حضرت آدم روز هشتم نيسان مطابق يازدهم محرم در مكه معظمه وفات نمود و حضرت **حواء** بعداز يكسال در مكهٔ معظمه وفات نمود وقبر هر دو در **غار ابوقبيس** است

ودر هنگام طوفان نوح جسد مبارك حضرت آدم را درسفينهٔ سوار كرد وبعد از فرود آمدن ازكشتى درنجف اشرف مدفون ساخت

و مدفن حضرت **نوح** را هم درنجف اشرف نوشته اند مطابق اخبار وارده وزيارات مأثوره

الرابع و الخامس جناب **هود و صالح** كه‌در زيارت است : **وعلى جاريك هود و صالح** وقبر شريف ايندو بزرگواردر وادى‌السلام است

ولكن درناسخ التواريخ است‌كه جناب هود چهار صد وشصت وچهار سال در دنيا زندگانى كرد و در **غارى** از جبل **حضرموت** تختى از سنك مرمر است و جسد مبارك حضرت هود را بر روى او نهادند

و حضرت **صالح** (ع) بعداز دويست و هشتاد سال زندگانى در مكهٔ معظمه از دنيا رحلت فرمود ومدفن شريفش ميان ركن‌ومقام است انتهى

و مرحوم ثقةالاسلام نورى در تحية الزائرين ميفرمايد و آنچه در وادى السلام‌نسبت ميدهند بايشان سند درستى ندارد

السادس در شريعهٔ كوفه بقعه ايست منسوب بحضرت **يونس** پيغمبر ع ودر شرقى **دجله** در مقابل شهر **موصل** صحن وقبه وضريح وقبرى است منسوب بآنجناب و در بيت‌المقدس نيز قبه‌وقبرى است منسوب بايشان

السابع در كنار شط فرات چند فرسخى‌كوفه مرقدى است كه معروف است. به قبر حضرت **ذى الكفل**

امر سوم ـ درقبور شريفهٔ معصوم زادگانى كه‌در نجف اشرف وكوفه و حوالى ايندو بلد موجود است

منهم جناب زيدبن **على بن الحسين (ع)** كه آنبزرگوار را در روز دو شنبه دوم ماه صفر سنهٔصد وبيست هجرى دركوفه بقتل رسانيدند و در كناسهٔ كوفه چهار سال بالاى دار بود و در روز هفتم از قتل آن بزرگوار اذن‌الله تعالى فى هلاكت بنى اميه و طايفه زيد يه منسوب بآن بزرگوارند .

ودر بعضى از اخبار است كه‌آن بدن نازنين را بعد كه از دار فرود آوردند سوزانيدند و خاكسترش را برباد دادند بنأبر اين ازبراى آنبزرگوار قبرى نخواهد بود

ومنهم جناب **مسلم‌بن عقيل بن ابيطالب** كه نائب خاص حضرت **سيد الشهداء (ع)** بود

واز شهداء درراه آن‌بزرگوار بود وقبر شریفش درجنب مسجد کوفه معروفست

و منهم جناب **آقا سید ابراهیم** که قبرشان مقابل قبر **میثم تمار** است در سمت راست کسیکه ازکوفه بنجف اشرف مشرف میشود

و در هدیة الزائرین است که بعضی احتمال داده اند که این قبر جناب ابراهیم بن عبدالله المحض بن حسن بن حسن‌المجتبی (ع) باشد که‌اورا قتیل باخمری مینامند

واز شعر دعبل خزاعی معلوم میشود که قبر جناب ابراهیم مرقوم در خود باخمری میباشد و اشاره بهمین است‌که دعبل‌در قصیدهٔ طویله‌اش میگوید :

واخری بارض الجوز جان محلها   و قبر بباخمری لدی القربات

وباخمراء قریه‌ایست نزدیك کوفه واز آنجا تا کوفه شانزده فرسخ است و محتمل است‌که قبر جناب ابراهیم الغمر (۱) بن‌حسن بن الحسن‌المجتبی (ع) باشد برادر جناب عبدالله المحض

ودر عمدةالطالب در ترجمهٔ ابراهیم الغمر میفرماید : و هو صاحب الصندوق بالکوفة یزار قبره و محتمل است که این قبر جناب ابراهیم الطباطبا ابن اسمعیل الدیباج ابن ابراهیم الغمربن حسن بن حسن‌المجتبی(ع) باشد .

ومنهم جناب حسن مثلث ابن حسن‌بن حسن المجتبی (ع)

ومنهم جناب ابراهیم‌بن حسن بن حسن‌المجتبی (ع)

و منهم جناب عبدالله محض ابن حسن بن حسن المجتبی (ع) که والد ماجد این هر سه حسن مثنی بوده ووالده‌شان فاطمه دختر حضرت سیدالشهداء بود

و منهم جناب علی الزاهد ابن حسن بن حسن المجتبی (ع) که پدر جناب حسین صاحب فخ باشد وجناب حسین‌در فخ‌که دو فرسخی‌مکهٔ معظمه‌است‌با جمعی‌ازسادات شهیدشدندبامر موسی‌الهادی بن محمد مهدی بن‌ابی جعفر المنصور الدوانیقی

ومنهم عیسی‌بن اسمعیل بن جعفر بن‌ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر الطیار که این پنج نفر باجمعی دیگر از سادات در زندان هاشمیه بظلم منصور دوانقی از دنیا رحلت نمودند و قبرشان هم درهمان میان زندان هاشمیه است وهاشمیه شهری بود در حوالی کوفه‌که منصور دوانیقی اورا بنا نموده وبعضی احتمال داده‌اندکه زندان هاشمیه همان مقبره سیدابراهیم باشدکه‌مقابل‌مقبرهٔ جناب میثم تمار است

امر چهارم در مقابر صحابه و تابعین که‌در نجف اشرف وکوفه و حوالی آنها معلوم میباشد

بدانکه کوفه‌ازاول مقر شیعیان بوده ودرسماء والعالم از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده فرموده مدینتناومحلنا ومقر شیعتنا . واز حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود قریة تحبنا ونحبها ودرخطبه نهج‌البلاغه است میفرماید وانی لاعلم انه‌ماارادِ بك‌جبار سوء الاابتلاه‌الله بشاغل و رماه بقاتل

واز شرح نهج‌البلاغه کیدری نقلشده که‌فرمود ازجمله جبابره که‌خداوند آنهارا مبتلی‌کرد زیادبن ابیه بود که‌مبتلا شد بفلج و بسرش عبید زیاد بود که مبتلاشد بجذام وحجاج بن یوسف بود که‌درشکمش تولید مار شد تاهلاك‌گردید وپسرش یوسف بودکه مبتلا شد به‌برص وپیسی . واز

---

(۱) ـ غمر بفتح الغین المعجمه آب بسیار و جوانمرد بسیار احسان سخی ـ منتهی الارب

رواة احادیث واخبار اهل البیت زیاد مدفونند وموضع قبر اغلب آنها معلوم نیست

و در هدیة الزائرین از کتاب صراط المستقیم از تاریخ ابن جوزی نقل کرده که ابوالغنائم که از عباد ومحدثین اهل سنت است گفت که در کوفه سیصد نفر از صحابهٔ پیغمبر(ص) از دنیا رفتند و مدفون در کوفه گشتند وقبر هیچیك از ایشان معلوم نیست انتهی

در روضات است که اول کسیکه از اصحاب حضرت پیغمبر دفن شد در نجف اشرف خباب بن ارت بود که در غزوهٔ بدر هم حاضر بود و در جنك صفین و نهروان هم با حضرت امیر ع حاضر بود ودر کوفه از دنیا رفت و امیرالمؤمنین علیه السلام بجنازه اش نماز خواند وفرمود رحم الله خبابا اسلم راغباً وهاجر طائعاً وعاش مجاهداً و ابتلی فی جسمه احوالا ولن یضیع الله اجر من احسن عملا

و قبر جناب کمیل بن زیاد النخعی الیمانی که از کبار تابعین واز اصحاب سر امیرالمؤمنین (ع) بود در ثویه است وان تل کوچکی است نزدیك مسجد حنانه واقع در بین کوفه و نجف اشرف

و در تحیة الزائرین علامه نوری فرموده گمانم آنستکه قبر جناب رشید هجری که قدر جلالت قدرش خیلی از کمیل بالاتر است در ثویه باشد

وقبر احنف بن قیس که درحلم باو مثل میزنند نیز درثویه است بلکه قبر جبار عنید زیاد بن ابیه پدر عبید زیاد وقبر مغیرة بن شعبه ونیز قبر ابوموسی اشعری لعنة الله علیهم درثویه باشد انتهی

ودر سابق اجمالی ازحالات جناب کمیل وجناب رشید وجناب قنبر گفته شد

امر پنجم در مقابر بزرکان از علماء اعلام که در نجف اشرف مدفونند

الاول رئیس الاعاجم وشیخ الطائفة الحقة علی الاطلاق ابوجعفر الثالث محمد بن الحسن الطوسی تولدش در طوس ماه رمضان سنهٔ سیصد وهشتاد وپنج بود ورحلتش شب بیست ودوم محرم الحرام سنه چهارصد وشصت بوده مطابق با کلمه شفیع

وقبر شریفش در نجف اشرف میان مسجد طوسی فعلا واقع شده وجهة آنکه ایشان را ابوجعفر ثالث گفتند چون شیخ کلینی ثقة الاسلام وشیخ صدوق رئیس المحدثین وشیخ طوسی شیخ الطائفه اسم هرسه محمد بوده وکنیه هرسه ابوجعفر وشیخ طوسی درسن بیست وسه سالگی ازطوس ببغداد رفت ومدتی خدمت شیخ مفید وسید مرتضی مشغول تلمذ بودو بعد ازرحلت سید مرتضی در سنه چهارصد وسی وشش مدتی در بغداد زندگانی کرد ومدتی در نجف اشرف تا از دنیا رحلت فرمود

الثانی مجدد مذهب الامامیه علی رأس المائة السابعة آیة الله العلامة علی الاطلاق حسن بن یوسف بن مطهر الحلی تولدش در حله نوزدهم ماه رمضان سنه شش صد وچهل و هشت بود و رحلتش ایضاً در حله شب شنبه یازدهم محرم الحرام سنهٔ هفتصد و بیست وشش بود و مدفنشان درحجره ایست میان ایوان طلای صحن نجف اشرف در سمت راست کسیکه داخل رواق مقدس مطهر میشود

و در کتاب هدایة الائمه درلفظ علم از بعضی از افاضل نقلکرده که یافت پنج صد جلد ازمؤلفات علامه بخط خود علامه غیر آنچه بخط خودشان نیست از تصنیفاتشان

الثالث المقدس علی الاطلاق احمد بن محمد الاردبیلی رحلتش در نجف اشرف سنهٔ نهصد و نود و سه بود و مدفنش در حجرهٔ میان ایوان طلای صحن مطهر در سمت چپ کسیکه داخل رواق مطهر میشود

الرابع بحر العلوم علی الاطلاق السید مهدی بن سید مرتضی الطباطبائی البروجردی تولدش درکربلای معلی شب جمعهٔ از ماه شوال سنهٔ هزار وصد و پنجاه وپنج بود و رحلتش در نجف اشرف

سنهٔ هزار و دویست و دوازده بود مطابق بالمرب‌بهومدفنش در نجف‌اشرف نزدیك‌مسجدطوسی‌است

الخامس فخر الدین الطریحی صاحب مجمع البحرین رحلتش در نجف اشرف سنهٔ هزارو هفتاد (۱) وپنج بود وقبرش در نجف اشرف محله براق معروف است

السادس فقیه اهل البیت الشیخ جعفربن شیخ خضر النجفی رحلتش درنجف اشرف اواخر ماه رجب سنهٔ هزار و دویست ویست وهفت‌بود ومدفنشان درنجف اشرف معروفست و قبه عالیهٔ دارد ودر مقبره آن‌مرحوم است قبر اولادهای ایشان جناب شیخ‌موسی وشیخ علی وشیخ حسن

السابع فحل‌الفحول الحاج ملااحمدبن مهدی‌النراقی استاد الشیخ الاجل خاتم المجتهدین‌الشیخ مرتضی الانصاری رضوان‌الله علیهما رحلتش در قصبه نراق بود که‌ده فرسخی‌کاشان است در ماه ربیع الاول سنهٔ هزار و دویست و چهل و چهار بمرض وبا مرحوم شد و جنازه شریفش را نقل نمودند بنجف اشرف

ودر روضات ازیکی از فضلاء تلامده‌اش نقل میکند که‌گفت دریکی ازمنازل جنازه‌اش رادر مکان نزیهی گذارده بودند و در اطرافش قراء مشغول تلاوت بودند و چون هواگرم بود وایشانهم جسیم بودند من خائف بودم که‌مبادا جنازه شریف متعفن شده باشد چون نزدیك رفتم واستشمام‌کردم دیدم ازجنازه بوی‌خوشی ساطع‌است نظیر بوی مشك ازفرو تاجنازه‌اش‌را وارد نجف اشرف نمودند اصلا بدن‌شریف تغییر نکرده بود ودر میان صحن‌مطهر پشت سر مبارك دفن شد وسنك ممتازی‌هم در بالای قبرشان مفروش است

الثامن السید الاجل صاحب المقامات و الکرامات السید محمد باقر القزوینی خواهرزاده سید بحرالعلوم رحلتش در لیلهٔ عرفه‌سنهٔ هزارودویست وچهل وشش‌است ومزارش درنجف اشرف‌معروف است وگنبدعالی‌دارد

التاسع السیدالزاهدالعابدالتقی‌السیدمحمدمهدی‌القزوینی ابن‌سیدحسین‌بن‌احمدبرادرزادهٔ مرحوم سیدمحمدباقرسابق‌الذکروایشان‌چون‌مهاجرت‌نمودندبحله‌ومشغول هدایة مردم‌شدنداز برکت‌انفاس‌ایشان قریب بصد هزار نفر شیعه‌امامی مخلص شدندرحلتش‌دوازدهم ربیع المولود سنهٔ‌هزاروسیصد ومدفنش درنجف اشرف مقابل مقبره شیخ محمد حسن صاحب جواهر وگنبدعالی‌دارد

العاشر الشیخ الامام والعلامة الفهام فخر المجتهدین مولانا الشیخ محمد حسن بن شیخ باقر صاحب جواهرالکلام رحلتش غره شعبان المعظم سنهٔ هزار و دویست و شصت و شش بوده دو سال‌بعد از سنه جلوس مرحوم ناصر الدینشاه بتخت سلطنت و مقبرهٔ مرحوم شیخ در نجف اشرف محله عماره معروفست وگنبدعالی دارد(۱)

الحادی عشر خاتم‌الفقهاءوالمجتهدین المنتهی الیه‌ریاسهٔ‌الامامیه الحاج‌شیخ مرتضی‌بن‌المرحوم السعید المولی محمد امین‌الانصاری المنتهی نسبه‌الشریف الی جابربن عبدالله الانصاری ولادتش سنهٔ هزار ودویست وچهارده هجری بود مطابق باغدیر و رحلتش شب شنبه هیجدهم ماه جمادی الاخرة سنه‌هزارو دویست هشتاد ویك بود مطابق بافراغ و برادرشان شیخ‌منصور در تاریخ شیخ انصاری‌گفته غدیر سال ولادت فراغ سال وفات و ایضاً مطابق است با ظهر الفساد وبغار سی سال عمر شیخ

---

(۱)هشتادوپنج بوده چنانکه درفوائد الرضویه وهدیةا حباب(ج)

(۱) مخفی نماند که‌وفات آنبزرگوار درغره شعبان (۱۲۶۶) بوده‌است چنانکه در نخبة‌المقال و فوائد الرضویه وغیرهماست ودراینجا دوسال‌کمتر ذکرشده‌ودرمآثر دوسال زیادترذکرشده و(۱۲۶۸) نوشته وهردو اشتباه است (ج)

وتاریخ وفاتش شصت وهفت ورحلتش شب شنبهٔ هیجدهم ماه جمادی‌الاخرة سنهٔ هزار و دویست وهشتاد و یك بود و قبرشان در باب القبله صحن حضرت امیرالمؤمنین (ع) است طرف چپ کسیکه از بازار داخل صحن‌مطهر میشود و در جوار عالم زاهدشیخ حسین نجف‌طاب ثراه دفن شد ودرمستدرك است که شیخ حسین درزهد وکثرت عبادت ضرب‌المثل وهم عصر باسید بحرالعلوم بوده

الثانی عشر مجدد مذهب الامامیه علی رأس‌المائة الرابعةعشر الحاج میرزا محمدحسن‌الشیرازی ابن میرزامحمود الحسینی رحلتش در شب بیست وچهارم شعبان سنهٔ هزار و سیصد و دوازده یکسال قبل از رحلت ناصرالدینشاه قاجار ومدفن شریفش در نجف اشرف معلوم‌است

الثالث عشر السید المحقق النحریر السید صدرالدین محمد بن سید صالح الموسوی العاملی والده‌شان دختر شیخ علی بن محی‌الدین‌ابن شیخ علی‌ابن شیخ محمدبن شیخ‌حسن بن الشهید الثانی بوده و زوجه‌شان دختر شیخ جعفرکبیر بوده و تصنیفات زیادی دارد توطنشان در اصفهان بود آخر الامر مشرف شد بنجف اشرف و در شب جمعهٔ چهاردهم محرم‌الحرام سنهٔ هزار و دویست وشصت و دو از دنیا رحلت فرمود و در یکی از حجرات صحن مقدس نجف اشرف طرف بالا سر مبارك دفن شد و ایشان والدماجد حجةالاسلام آقاسید اسماعیل صدرند و در آن مقبره دفن است مرحوم میرزا مسیح مجتهد طهرانی که چندروز بعداز وفات سید مرحوم از دنیا رفت

ومخفی نماناد که آقا سیدصدر الدین الموسوی‌صاحب عنوان‌غیر سیدصدر الدین رضوی‌صاحب شرح‌وافیه‌است ومقابل‌مقبره مرحوم‌شیخ‌انصاری حجره‌ایست که‌مقبره مرحوم‌حاج سیداسدالله ولدمرحوم آقاسید محمد باقرحجةالاسلام که‌در سنه هزار ودویست و نوداز دنیارحلت‌فرمودواوازاجله‌تلامذه‌صاحب جواهر بود

الرابع عشر ابن بقیه محمدبن ابی‌جعفر قاسم بن حسین‌بن‌بقیةالحسینی‌الحلی صاحب کتاب‌معرفة الرجال ونهایة الطالب فی‌نسب آل ابیطالب وسید احمد نسابه کتاب عمدة الطالب را از ایشان اخذ کرده وایشان درهشتم ربیع‌الثانی سنه هفتصد وهفتاد وشش ازدنیارحلت فرمود در حله‌و جنازه‌شان را آوردند بنجف اشرف دفن کردند

الخامس‌عشر السیدالجلیل‌النبیل‌عمیدالدین‌عبدالمطلب‌بن‌سیدمجدالدین‌ابی‌الفراس‌محمدبن‌علی‌بن‌الاعرج الحسینی‌الحلی المشتهر بعمیدی واثنی علیه الشهیدالاول کثیرا، شارح تهذیب وهمشیره‌زاده علامه حلی وازاحفاد جناب حسین‌الاصغر بن علی‌بن‌الحسین‌ع بودند تولدشان شب نیمهٔ شعبان سنهٔ ششصد وهشتاد ویك بود ورحلتش در بغداد سنهٔ هفتصدو پنجاه و چهار بوده و نعش اورا از بغداد حمل نمودند ودر نجف اشرف دفن کردند

السادس عشر العالم الجلیل مقداد بن عبدالله الحلی الاسدی صاحب کنز العرفان فی فقه القرآن و التنقیح و شرح باب حادی عشر و شرح نهج المسترشدین و کان فراغه منه سنهٔ هفت صدو نودو یك

ودر روضاتست که ایشان‌مجاور نجف اشرف بودند حیاً و میتاً ودرامر حالات ایشان میفرماید واحتمال قوی‌میرود که بقعهٔ واقعه در نزدیك نهروان وبغداد مدفن این مرد جلیل باشد که وصیت فرموده باشد اورا درکنارراه زوار دفن نمایند

السابع عشر مجدد مذهب الامامیة فی رأس مائة التاسعة المحقق الثانی و الشهید الثالث علی‌بن‌عبدالعال الکرکی‌که در عهد سلطان طهماسب اول مسموماًشهید شد درنجف‌اشرف یوم‌الغدیر سنهٔ نهصدو چهل تاریخ فوته مقتدای شیعه

الثامن عشر السید محمد باقر الداماد ابن سید شمس الدین الاستر ابادی رحلتشان سنۀ هزار و چهل و یك بود و بعضی از اجله گفته‌اند قبرشان در زیر عتبۀ درب رواق مطهر حضرت امیر المؤمنین (ع) است وقتی که ازایوان داخل رواق میشوند

التاسع عشر الشیخ الفاضل الجلیل مولانا الشیخ ابراهیم‌بن‌سلیمان القطیفی وایشان ازعلمای مائۀتاسعه واز تلامذه مرحوم محقق کرکی بودند

درروضات است المجاور حیاً ومیتاً بالغری

ودر لؤلؤ است که حضرت امام زمان سلام‌الله علیه واردشد براو بصورت مردی که میشناخت اورا آقا فرمودند چه آیه است درقرآن که ابلغ واعظم است در موعظه شیخ عرض کرد ان‌الذین یلحدون فی آیاتنا یخفون علینا افمن یلقی‌فی‌النار خیر ام من یاتی اینا یوم القیامة اعلموا ماشئتم انه بما یعملون بصیر آنجناب فرمود راست گفتی ای‌شیخ وبیرون تشریف برد شیخ ازاهلبیت خودپرسید که‌آیا این شخص بیرون رفت گفتند ماکسی راندیدیم که‌واردشود یاخارج شود

العشرون حسین بن میرزا رفیعا الملقب بسلطان العلماء مات فی‌حدود سنۀ اربع وستین بعد الالف فی بلدة الاشرف ونقل جنازته الی النجف الاشرف

الحادی والعشرون مفخرالشیعه‌و نجم‌الائمةرضی‌الدین‌محمدبن‌حسن‌الاسترابادی وهو من‌اعاجیب الزمان الذی به افتخار العجم علی العرب ومباهات الشیعة علی سائر فرق الاسلام مات سنۀ ست وثمانین وست مائه

الثانی والعشرون رضی‌الدین ابوالحسن علی بن‌جمال‌الدین احمدبن‌یحیی الحلی که ازآیةالله علامه روایت میکند وشهید اول ازاو روایت میکند وفاتش غروب روز عرفه سنۀ هفتصد و پنجاه و هفت وقبرش درنجف اشرف است ومزیدی بطنی است ازبنی اسدمعروفنواز قدیم شیعه بوده‌اند

الثالث والعشرون نجیب الدین محمدبن جعفر بن محمدبن‌نماالحلی استاذ محقق الاول والشیخ یوسف والدالعلامه وایشان صاحب کتاب مثیرالاحزانند رحلتش در نجف اشرف بود سنۀ شش صد وچهل وپنج

الرابع والعشرون درروز بیست و هفتم ماه صفر سنۀ هزار و سیصد وسه مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری در کرند از دنیا رحلت فرمود ودراوائل همان شب تناثر نجوم شد که خودم بچشم خود دیدم وقبرش دریکی ازحجرات صحن حضرت امیر طرف بالای سر واقع شده ودرهمان حجره است قبر مرحوم حاجی میرزا حسن آشتیانی

الخامس والعشرون السید اسمعیل البهبهانی الطهرانی پدر مرحوم آقا سید عبدالله شهید وجد جناب آقاسید محمد بن عبدالله وفات آقاسیداسمعیل‌درشب ششم ماه صفر سنۀ هزار و دویست و نودو پنج بود درطهران وجنازه‌شان‌راحمل نمودند بنجف اشرف وآنجا دفن نمودند وپسرشان جناب آقاسید عبدالله در طهران مقتول شدسنۀ هزاروسیصدو بیست ونه

السادس والعشرون مخفی نماناد این چندنفر از اعلام‌را که محل دفنشان معلوم نبودمتاخر ذکر نمودیم

وبدانکه قبور شریفه بسیاری از اعلام وعلماء عصردر نجف اشرف موجود است و چون بنای این‌کتاب بر اختصار بود لذا ذکر نکردیم مثل‌آیةالله الخراسانی محمدکاظم بن شیخ حسین الهروی رحلتشان بیستم ذیحجة الحرام هزار و سیصد و بیست ونه بود ومثل آیةالله سید محمد کاظم یزدی رحلتشان بیست و هشتم ماه رجب هزار وسیصد وسی‌و هفت بود ومثل حجةالاسلام حاجی میرزا حسین

ابن میرزا محمدتقی نوری‌ولادتشان‌در هیجدهم ماه شوال سنهٔ‌هزار و دویست و پنجاه و چهار بود ورحلتشان‌هزار وسیصد وبیست ومحل دفنشان معلوم است ·

ومثل حاجی شیخ محمد علی نجف صاحب کتاب اتقان المقال فی احوال الرجال که روز جمعه ۱۷ رمضان در سنهٔ هزار وسیصدو بیست ودودرنجف‌اشرف برحمت الهی پیوست

ومثل آقا شیخ حسن‌مقانی وفاتش روز بیستم‌ماه‌محرم سنهٔ‌هزار وسیصد وبیست و سه وقبرش درنجف معروف است

ومثل مرحوم حاجی سید اسدالله اصفهانی پسر مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام سنهٔ هزارو دویست ونود وقبرش در نجف معروف است

و مثل مرحوم حاجی میرزا فتح‌الله‌مشهور باقای شریعت اصفهانی وفاتش روز نهم ربیع‌الاول سنهٔ هزار وسیصدوسی‌ونه وقبرش در نجف معروف است ·

ومثل مرحوم حاجی سید حسین کوهکمری‌وفاتش بیست وچهارم ماه رجب سنهٔ هزارودویست نودو سه‌قبرشان درنجف مشهور است ·

ومثل‌مرحوم آخوند ملاعلی نهاوندی صاحب تشریح الاصول‌وفاتش سوم ربیع‌الثانی سنهٔ‌هزار وسیصد و بیست‌ودووقبرشان درنجف معروف است ·

و مثل مرحوم آخوند ملا محمد فاضل الیزدانی وفاتش‌روز ششم ربیع الثانی سنهٔ‌هزار وسیصد وشش‌قبرش در نجف اشرف ·

ومثل مرحوم آقاشیخ‌موسی ولد مرحوم آقا شیخ جعفرصاحب کشف الغطاء و پدرشان مرحوم شیخ جعفر فرمود لم یزل الفقه علی بکارته لم یمسه احد الا الشهیدالاول وانا وولدی موسی‌وفاتش درروز یازدهم ماه شعبان سنهٔ هزار ودویست وچهل ویك وقبرشان درنجف معروف است ·

و مثل‌مرحوم حاجی میرزا حبیب‌الله رشتی رحلتش‌درنجف اشرف درسنهٔ هزار وسیصدو دوازده ومقبره اش مقابل مقبره مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی است ·

ومثل‌حاجی‌میرزاحسین حاجی میرزا خلیل المتوفی سنهٔ هزارو سیصدوبیست وشش

امر ششم در سلاطین مدفونین در نجف اشرف

منهم عضد الدوله ابن رکن‌الدوله دیلمی واو ازسلاطین دیالمه است و او اول کسی استکه ملقب شد بشاهنشاه چنانکه در تاریخ گزیده است وسلاطین دیالمه شیعه مذهب بودند و عضدالدوله معاصر بود باشیخ مفید وخیلی از مرحوم شیخ تجلیل میکرد واز آثار خیریه او است تجدیدعمارت حرم حضرت امیر (ع) ودر بغداد هشتم‌شوال سنهٔ سیصدو هفتاد دو ویاسه‌از دنیا رحلت فرمودووصیت کرد که‌اورا درنجف‌اشرف‌در روضه مبارکه دفن نمایند

ومنهم مرحوم شاه عباس الاول الصفوی الموسوی ابن سلطان محمد بن شاه طهماسب الاول ابن‌شاه اسماعیل سرسلسله سلاطین صفویه وجمعی از بزرگان گفتند که جنازه ایشان را از فرح‌آباد مازندران که‌درآنجا از دنیا رحلت فرموده در سنهٔ ۱۰۳۸ حمل نمودندبنجف اشرف ودررواق‌مطهر حضرت امیر ع تحت عتبهٔ مقدسه درب حرم مطهر سمت پائین پای مبارك دفن کردند

ومنهم محمد شاه قاجار الملقب باخته ابن محمدحسن خان ابن فتحعلی خان قاجار ومحمد شاه اخته اول سلسلهٔ سلاطین قاجاریه است ·

ودر سنهٔ ۱۳۰ از دنیا رفت وجنازه اشرا حمل نمودند بنجف اشرف و در حجره میان روان بالاسر مطهردفن کردند ·

(خاتمه) بدانکه بعضی از مشاهیر علماء اعلام بدرجهٔ تقوای از سعادت فائض گردیدند ۰ بطوریکه ممکن است که گفته شود در حقشان که ایشان مرتکب فعل مکروه بلکه مرتکب فعل مباح نشدند فضلا از ارتکاب حرام وآنها چند نفر بودند ۰

الاول السید الاجل علی بن موسی بن طاوس ، مرحوم ثقة الاسلام نوری در مستدرک فرموده ما اتفقت کلمة الاصحاب علی اختلاف مشاربهم و طریقتهم علی صدور الکرامات عن احد ممن تقدمه او تأخر عنه غیره و در موضع دیگر میفرماید یظهر من مواضع من کتبه خصوصاً کتاب کشف المحجة ان باب لقائه ایاه ای الحجة صلوات الله علیه کان له مفتوحاً قد ذکرنا بعض کلماته فیها فی رسالتنا جنة المأوی انتهی

ودر دارالسلام فرموده قال السید الاجل رضی الدین علی بن طاوس فی کتاب فتح الابواب اعلم اننی اعتبرت الذی ربما ذکروا بانه مباحات کالاکل و الشرب ولبس الشباب والنوم و عد اشیاء من المباحات الی ان قال فما وجدت شیئا من هذه التی یسمونها مباحاة الا وعلیه ادب من الاداب الی ان قال وانما وجدت المباحاة الخالیة من الادب مختصة بغیر المکلفین من العباد والدواب والحیوانات انتهی

و معلوم است کسیکه این مقاله را بگوید لابد تارک مباحاتست ۰

ودر عمدة الطالب وقتیکه هلاکوخان وارد بغداد شد ومعتصم عباسی را بقتل رسانید منصب نقابت النقبائی را داد بجناب سید رضی ایشان خواستند استعفاء نمایند مرحوم خواجه نصیر طوسی منع فرمود این بود که کرهاً این منصب را قبولکرد تاآنکه فرموده ویقال انه کان یعرف اسم الله الاعظم و بد و پسرش میفرمود که من مکرر استخاره کرد ه ام که بشما تعلیم بدهم اسم اعظم را پس نهی کرده شده ام و اسم اعظم در کتب من نوشته شده برشما باد بمطالعه آنکتب انتهی

ودر مستدرک ازمجموعه شهید نقل کرده که وفات اوصبح دوشنبه پنجم ذیقعدة الحرام سنهٔ ششصدو شصت وچهار بوده ومولد او روز پنجشنبه نیمهٔ محرم سنهٔ پنجصد وهشتاد و نه بوده وقبرشان محتمل است درنجف اشرف باشدولکن در خارج حله قبهٔ عالیهٔ است منسوب باو وجناب سید علی بن موسی بن طاوس برادرسید احمد بن موسی بن طاوس است و سید احمدپدر سید عبد الکریم و مادر موسی والد سیدین دختر شیخ الطائفه است ووالده سید علی وسید احمد بنت شیخ سعید ورام بن ابی فراس است پس سیدین سبط این دو بزرگوارند و ابناء طاوس از احفاد داود بن حسن بن حسن المجتبی (ع) هستند که داود رضیع حضرت صادق (ع) بود وعمل ام داودمنسوبست باو ۰

الثانی العالم الجلیل المولی عبدالله التستری الزاهد .

در دارالسلام است که پسرش المولی حسنعلی در مقام موعظه فرمود یا بنی انی بعدما امرنی مشائخی رضوان الله علیهم بالعمل برائی ما ارتکبت مباحاً ولا مندوباً الی الان حتی الاکل و الشرب والنوم والنکاح اوقال الجماع وکان یعد ذلك باصابعه وکان لفظ النکاح او لفظ الجماع دابع ما عده باصبعه انتهی ۰

و هو اصدق من ان یتقوه فی مقاله غیر مخ الحقیقة

ودر روضات بعداز نقل این قضیه از خط جدش فرموده آنچه دربعض ازمواضع دیده میشود که بعضی از علماء فرموده اند مدت سی سال است که ازمن صادر نشده از احکام خمسه بغیر واجب ومندوب اشاره باین جناب است

و درتاریخ عالم امر است که وفات ایشاندر اصفهان شب یکشنبه بیست و ششم محرم الحرام

سنهٔ هزار و بیست و یك بوده وایشان از تلامذه مولانا احمد الاردبیلی بودند و جنازه‌شان را اولا دفن نمودند در مقبره جناب اسماعیل بن زیدبن الحسن بعد ازاصفهان بردند بکربلای معلا و در آن بقعهٔ شریفه‌دفن کردند

ودر دارالسلام از شرح‌صحیفه‌سید نعمت‌الله نقل کرده که‌بعد از فوت مرحوم آخوند ملاعبدالله بعضی از مجتهدین ایشان رادر خواب دیدند بهیئت نیکی ومکان‌بلندی پس سئوال کرد ازسبب آن فرمود سبب آن آنستکه دردست من یك سیبی بود واز مسجد جامع اصفهان بیرون شدم دربین‌راه بطفلی رسیدم آن سیبرا بآن طفل‌دادم آنطفل‌خوشحال شد باین واسطه من باین درجه ومقام رسیدم بعد میفرماید بگمانم که فرمود آنطفل یتیم بود

ونظیر این‌حکایت در دارالسلام از خزائن نراقی از مرحوم مجلسی نقلکرده که‌یکی از علماء که‌شاید امیر محمد صالح خاتون آبادی داماد مرحوم مجلسی بوده نقل میکند که یکسال بعد ازفوت مجلسی اورا در خواب دیدم وگله کردم که باآنکه تعاهدکرده بودی که بخواب من درائی چرا بعد یکسال بخواب من درآمدی گفت ابتلا آتی داشتم والان فی الجمله از آنها فارغ شدم گفتم بشما چه گذشت گفت مرا در موقف خطاب الهی واداشتندندارسید چه آوردهٔ عرضکردم‌عمرم را صرف نمودم در تصنیف وتألیف‌احادیث واخبار وتفسیر‌خطاب رسید بلی مصدر کردی کتبترا باسم سلاطین وخوشنود بودی که‌مردم‌آنها رامدح میکنند مدح‌مردم ورضاء سلاطین اجر تو خواهد بود ازآنها عرضکردم عمرم‌را صرف نمودم‌درامامت جماعت خطاب رسید بلی لکن خوشحال میشدی وقتیکه جماعت زیاد بودند وبد حال میشدی‌اگر جماعة کم بودند این عمل هم لایق ما نیست حاصل هرچه عرضکردم ردکردند تا آنکه تمام حسناتم ردشد پس خطاب رسید که تودر نزد ما یك عمل مقبول داری وآن آنستکه یك‌روز گلابی دردستت بود زنی برتو گذشت وطفل صغیری پشت سرش چشم آنطفل بان‌گلابی افتاد بمادرش گفت من گلابی میخواهم پس آن‌گلابی رابدست آنطفل دادی طلباً لمرضات‌الله آنطفل خوشحال شد بهمین یکعمل خدا ازمن درگذشتوتجاوزکرد

الثالث الشیخ الشهید السعید محمدبن جمال‌الدین المکی العاملی المعروف بالشهید الاول

ودر روضات الجنانست وکان بعد مولانا المحقق علی‌الاطلاق افقه جمیع‌فقهاء الافاق‌وتوحد ایشان در حدودفقه وقواعد احکام مسلم است مثل تفرد شیخنا الصدوق در نقل احادیث اهل بیت کرام و مثل تسلم شیخ مفید و سید مرتضی در اصول و کلام وشیخ طوسی در سعهٔ دائره و کثرت اساتید وتلامذه .

ومرحوم ثقة الاسلام نوری در دارالسلام فرموده قال‌الشهید رحمة‌الله علیه فی قواعده و من الخسران صرف‌الزمان فی‌المباح وان قل لانه ینقص من‌الثواب ویخفض‌من الدرجات وناهیك خسراناً بان تتعجل مایفنی وتخسرزیادة نعیم یبقی انتهی

و معلوم است صدور این‌کلام ازچنین عالم جلیل کاشف است ازعلو مراتب کمالش وآنکه او عمل میکرده بآنچه فرموده

ودر روضات است که شهادت ایشان در نهم جمادی الاولی سنهٔ هفصدو هشتاد و شش بود و آن بزرگوار را حضرات اهل تسنن در دمشق اولا بشمشیر کشتند بعد بدنش را بدار زدند بعد سنك بارانش کردند .

ودر مستدرکست بعد بدنش را سوختند

وعدل او بود درجهات فضل وورع وتقوی و وصول بدرجه شهادت الشیخ زین الدین الملقب

بالشهید الثانی

درمستدرك ازشیخ علی بن محمدبن شیخ حسن بن‌شیخ زین‌الدین الشهید نقل کرده که جدش شیخ شهید در خواب دید یکجائی را که گویا بهشت است ودر آنمکان کرسیها گذارده اند بالای هرکرسی یکی از مشاهیر علماء نشسته‌اند و پهلوی کرسی شهید کرسی خالی است که بر او کسی ننشسته پس سئوال کرد که این کرسی از آن کیست گفتند مهیا شده بجهة شما از آنوقت دانستکه شهید خواهد شد

ودر مقام شرح بر کتب شهید برآمد مثل لمعه والفیه ونفلیة

ودر روضات‌ازتلمیذ ایشان‌شیخ محمد عودی نقل‌کرده که‌بعد از ذکر جمله‌از مدائح اوفرموده لم‌یصرف لحظة من عمره الافی اکتساب فضیلة ووزع اوقاته فی‌ما یعودنفعه فی الیوم واللیلةالیه، بعد صاحب روضات میفرماید ولم اجد الی‌هذاالزمان الذی هو من حدود ثلث وستین وماتین بعدالالف احدا من‌العلماء الاجله یکون بجلالة قدره وسعة صدره و عظم شانه وارتفاع مکانه و شهادت شهید ثانی در شهر اسلامبول بود بجهة تشیع شان در سنهٔ نهصد و شصت و شش در سن پنجاه و چهار وسه روز بدن نازنین او افتاده بود روی زمین بعد از سه روز بدن نازنین او را انداختند میان دریا

ودر روضات از کتاب مقامات سید نعمةالله جزائری نقل کرده که برخطهای خون نازنین او دیدند رسم شده الله‌الله **پس** در خارج شهر بنائی نهادند ونامیدند بمقبره میرزا زین الدین

واز بعضی ازمؤلفات شیخ بهائی نقل‌کرده که یکروز مرحوم شهید ثانی از مصرع خود با والد شیخ گذشت همینکه چشمش بآنمکان افتاد رنگش‌پرید فرمود دراین مکان خون شخص‌بزرگی ریخته میشود بعد معلوم شد که مراد خودشان هست ودر بعضی ازمواضع است که دیده شد که در آنشبیکه اورا بقتل رسانیدند ازبدنش نوری ساطع است بسمت آسمان ودر آن نور رقعهٔ دیدید‌که در یکطرف آن نوشته است رب انــی مغلوب فانتصر و بر طرف دیگر آن رقعه نوشته است انکنت عبدی فاصطبر

الرابع العالم الربانی المولی احمدبن محمد الاردبیلی

در جلد اول بحار میفرماید والمحقق الاردبیلی فی‌الورع والتقوی والزهد والفضل بلغ‌الغایة القصوی ولم اسمع بمثله فی المتقدمین والمتاخرین

ودر لؤلؤة البحرین است انه لم یسمع بمثله فی‌الزهد و الورع له مقامات و کرامات ذکره الشیخ المجلسی ره فی‌البحار فی‌جملة من رأی القائم صلوات‌الله علیه

ودر روضات میفرماید امره فی‌الثقة والجلالة و الفضل و النبالة والزهد و الدیانة و الورعو الامانة اشهر من ان نؤدی مکانه اونتصدی بیانه وکیف وقدسیة ذاته و ملکوتیة صفاته مما یضرب به‌الامثال فی‌العالم کالخلق الجمیل من‌النبی والشجاعة من‌الوصی والسماحة من‌الحاتم‌انتهی

ودر کلمهٔ طیبه ازسید جزائری نقل کرده که مرحوم مقدس اردبیلی در سال گرانی تقسیم میکرد با فقراء آنچه داشت ازاطعمه ومیگذارد بجهة خود باندازه یکی از ایشان در یکی‌از سالهای گرانی چنین کرد عیالش‌درخشم شدو گفتمرا وفرزندان‌مرا درچنین سالی‌واگذاشتی که‌ازمردم‌سئوال کنیم پس رفت بمسجد کوفه برای اعتکاف چون روز دوم شد مردی در خانه آمد و با او بود

چندبار گندم پاك وآرد نرم نیکو وبسیار خوبی
پس گفت این راصاحب منزل فرستاده برای شما واو معتکف است درمسجد کوفه چون مقدس از اعتکاف برگشت زنش گفت طعامیکه فرستادی بااعرابی طعام نیکوئی بود
پس حمد الهی را بجای آورد واورا از آنطعام خبری نبود
ودر مستدرك ازسید جزائری نقل کرده ان المولی احمد الاردبیلی کان لهمن العلم رقبة قاصیة ومن الزهد والتقوی والورع درجة اقصی الی ان قال:
که بعضی ازمجتهدین مرحوم مقدس اردبیلی رابعد ازفوتشان در خواب دیدند بزی حسنی و لباس زیبائی که ازحرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) خارج شد
پس سئوال کردند چه عمل شما را باین مرتبه ودرجه رسانید تا ما هم مرتکب شویم در جواب گفت بازار اعمال کساد استو نفع نبخشید ما را بغیر ولایت ومحبت صاحب این قبر
و معلوم است کسیکه بشهادت این بزرگان دارای ایندرجه ازمقامات باشد مرتکبمکروه بلکه مباح نمیشود فضلا ازارتکاب حرام
ودر لئالی الاخباراست انه لم یمد برجله للنوم فی اربعین سنة ولم یصدر عنه فیها فعل مباح فضلا عن الحرام والمکروه .
ودر انوار نعمانیه است که از ورعش این بود که حیوانی اجاره میکرد که از نجف برود بزیارت کاظمین وقت مراجعت بعضی از شیعیان کاغذمیدادند که ببرد بنجف اشرف کاغذ ها رابجیب خود میگذارد و پیاده میرفت بنجف اشرف میفرمود از صاحب حیوان اجازه حمل این کاغذ را ندارم
و دمیری درحیوة الحیوان نقل کرده که عبدالله بن مبارك درشام قلمی عاریه کرد پس سفری برای او اتفاق افتاد چون بانطاکیه رسید یادش آمد که قلم عاریه نزداومانده پس پیاده مراجعت کرد بشام وقلم را ردکرد وبرگشت
و شیخ بهائی در کشکول نقل کرده که مخلوط شدگوسفندحرامی میان گوسفندان کوفه
پس یکنفر ازاهل ورع که از عباد کوفه بودتاهفت سال اجتناب کرد از خوردن گوشت گوسفند چون پرسید که گوسفندچند مدت دردنیا میماند گفتندهفت سال
و در کلمهٔ طیبه نقل کرده از سید بن طاوس که احتیاط فرموده ازخوردن طعامیکه برای غیر خدا ترتیب داده شد بجهة نهی از خوردن حیوانیکه بغیر نام خدا یتعالی کشته شده باشد و نقل شده که جناب مقدس اردبیلی در سفر زیارت مخصوص حضرت سیدالشهداء که از نجف اشرف مشرف میشد بکربلای معلی نماز خودرا جمع مینمود و میفرمود میترسم سفرم سفر معصیت باشد چون طلب علم واجب است و زیارت امام حسین ع مستحب
واز مکارم اخلاق آن جناب نقل شده که در یکی از اسفاراو یکنفراز زوارها که آنجناب را نمیشناخت گفت جامه‌های مرا ببر لب آب آنهارا بشور چرکشان را بگیر آن بزرگوار قبول کرد و جامهای اوراشست وشو داد آورد که تسلیم وی کند آنمرد آنجناب را شناخت و خجالت کشید ومردم او را توبیخ نمودند آن بزرگوارفرمود چرا او را ملامت میکنید مطلبی نشده حقوق برادران مؤمن زیاده از این است
و رحلتشان در نجف اشرف بوده سنهٔ ثلثوتسعین وتسعماة و ایشان معاصر بودندبامیر داماد وبا شیخ بهائی وقبر شریفشان در حجره ایوان نجف اشرف است بسمت دست چپ کسیکه ازایوان

برواق مطهر مشرف میشود ودرآن حجره است خزانه حضرت امیر (ع) واتفاقاً این گوهر گران بها مضبوط شد در خزانه حضرت امیر ع

الخامس بحرالعلوم والعلامة السید محمد مهدی بن سید مرتضی الطباطبائی وآن بزرگوار کسی استکه کرامات وملاقاتش حضرت حجة ع را بتواتر ثابت شدهوبعد از مرحوم سید علی بن طاوس احدی در این فضیلت سبقت نگرفته است ایشان راو کافی استدرمراتبومقامات ایشان کهشیخ فقیه اکبر الشیخ جعفرالنجفی صاحب کاشف الغطاء با آن رابت فقاهت وزهد و ریاست کهداشت خاك کفش سید بحرالعلوم را بحنك عمامه اش میمالید ومعلوم است کسیکه باین درجه و مرتبه باشد لابد مجتنب از مکروهات خواهد بود

در دارالسلام است که والد ماجد سید درشب ولادت سید درخوابدید که حضرت رضا (ع) شمعی بامحمد بن اسمعیل بن بزیع فرستاد درپشت بسام خانهٔ سیدروشن گردند

ودرکلمه طیبه از مرحوم **حاجی شیخ جعفر شوشتری ره** نقل کرده که حاکم بروجرد روزی بدیدن عالم جلیل سید مرتضی پدر بحرالعلومرفت بعد از مراجعت چون بصحن خانه رسید بحرالعلوم را که در آنوقت بحسب سن درشمار اطفال محسوب میشد ملاقات کرد ایشان را بحاکم شناسانیدند حاکم ایستاد واظهار مهربانی زیادی کرد و رفت

پس سید بوالدش عرضکرد باید مرا از اینشهر بیرون فرستی که میترسم هلاك شوم فرمود چرا گفت بجهت آنکه قلبم رااز آن ساعتیکه حاکم اظهار مهربانی کرد مائل باومی بینم وآن بغضیکه باید بحاکم ظالم داشته باشم ندارم دیگر دراینجا نباید ماند

پس این شد سبب هجرت ایشان از آن بلد انتهی

وایضاً درآن کتاب از آخوند **ملازین العابدین سلماسی** تلمیذ بحرالعلوم نقل میکند که: شبی فقیه اجل **سید جواد عاملی** صاحب **مفتاح الکرامة** فرمود که کسی در خانه راکوبید دانستم که خادم بحر العلوماست خود شتابان رفتم در خانه خادم گفت شام سید را پیش روی او گذارده اند و منتظر شما هستند بتعجیل روانه شدم چون چشم سید بمن افتاد فرمود آیا از خداوند نیترسی وحیا نمیکنی عرضکردم کهچه روی داده

فرمود مردی از برادران و همسایگان تو از بقال همه روزه برای خود و عیال خود خرمای زاهدی قرض میگرفته وبغیر او متمکن نبود وهفت روز برایشان گذشته که گندم وبرنج نچشیده اند و بغیر خرمای زاهدی نخورده اند و امروز رفت که از آن بقال خرما بگیرد بجهت شامشان بقال گفت قرض تو بفلان مبلغ رسیده پس حیا کرد واز اوچیز نگرفت وخود و عیالش امشبه گرسنه هستند و بیشام بسر میبرند و توخوش میگذرانی ومیخوری وخانهٔاو بخانهٔ تومتصلست ومیشناسی اورا

پس مرحوم سیدجواد گفت والله مطلع نبودم باحوال اوسید فرمود اگر مطلع بودی بحال اووشام میخوردی والتفات باو نمیکردی هرآینه یهودی بودی و غضب من بتو بجهت تجسس نکردن تست از حال برادران و همسایگانت بگیر این مجموعه را وخادم من برمیدارد اورا و در خانه بدست میسپارد باو بگو خوش داشتم باتو شام بخورم و این کیسه پول را درزیر فرش او بگذار ومجموعه را برای اوبگذار و برنگردان و سید فرمود من شام نمیخورم تا تو برگردی و خبر دهی که او شام خورده وسیر شده

پس جناب سید جواد باآن خادم رفتند بخانهٔ آن مؤمن ومجموعه ازدست آن خادم گرفت و در را کوبید ووارد شد برآنشخص و گفت خوش داشتم امشب باتو غذا بخورم مؤمن فقیر گفت این‌غذا طبخ نفیسی استکه عرب نمی‌تواند این قسم طبخ کند ومن نمی‌خورم تاخبر ندهی مرا بامر او واصرار کرد ازکیست سید قضیه را نقل کرد مؤمن گفت والله مطلع نشد برقصهٔ من‌احدی از همسایگان من چه رسد بدورها

معلوم شد که سید بکرامت مطلع شده واسم آن مؤمن شیخ محمد عاملی بود و آنچه‌درکیسه بود شصت عدد شوس بود که‌اسم پولهای‌آن‌زمان بود انتهی

ودر مستدرك ازشیخ ورع شیخ‌محمد تقی تلمیذ سید نقل کرده که سید بحرالعلوم از نجف اشرف روانه شد بکربلای معلی و باآو بود جماعتی و یك مردی بود که تنها میرفت و هرجا سید فرود می‌آمد اوهم نازل میشد و همینکه سید حرکت میکرداوهم حرکت میکرد در بین راه‌سید اشاره‌کرد باو نزدیك آمد ودست سید را بوسید بعد سید احوال چند نفر مردوچندبچه وچند زن را باسمهم ازاهل‌بیت و ازهمسایه‌های اوقریب بچهل نفر سؤالکرد آن مردهم یك‌یك جواب می‌داد وآن مردازاهل‌عراق نبودولهجهٔ‌اوهم‌لهجه‌اهل‌عراق نبود

پس ما ازسید سؤالکردیم که‌اینمرد کیست؟

فرمود از اهل یمنست عرضکردیم شما چه‌وقت به یمن تشریف برده‌اید که ایشان را میشناسید

سید فرمود : سبحان‌الله لوسألتنی من‌الارض‌شبراً شبراً لاخبرتك بها

تولد سید بحرالعلوم درکربلا در ماه شوال شب جمعه سنهٔ هزار وصد و پنجاه و پنج بوده و رحلتشان در سنهٔ هزار و دویست و دوازده بود تاریخش هریك از چهار فقره استکه در این مصراع ازشعرا واقعست **یغرب غربی غریب‌بغری**

و جناب سید بحرالعلوم علاوه بر فضائلیکه داشت‌اشعار بسیار ملیحی درمراثی ودرفقه‌فرموده ودره سید معروفست خیلی میل‌کردم بعضی ازاشعار ملیح دره را نقل‌کنم

منجمله درباب‌غسل جمعه بعدازذکر جوازتقدیمش درروز پنجشنبه میفرماید:

وان تمکنت ادآء فاعد ولو قضآء و قضاء لاتعد

منجمله دراحکام جنائز میفرماید :

لاتنس ذکر هادم‌اللذات ان لم تجئه فهو جاءات

منجمله در نماز صبح که یکرکعتش دروقت واقع شود میفرماید :

وهی اداء لاادآء و قضآء ولا قضی کما ارتضاه‌المرتضی

منجمله درذکر سجده میفرماید :

والذکر فیه کالرکوع الا ان العظیم مبدل بالاعلی

وبدانکه بسیاری از علماء دارای‌کرامات باهره بودند ومابعضی ازآنها راکه‌قریب بعصر ما بودند ذکر میکنیم تیمناً

منجمله السید الجلیل صاحب المقامات والکرامات السید محمد باقر القزوینی که سابقاً در مدفونین‌نجف اشرف تاریخ فوت ومحل دفنشان گفته شد

در مستدرك از سیدمهدی قزوینی برادرزاده‌شان نقل‌کرده که من با عم‌گرامی و جمعی در کشتی نشسته بودیم ناگاه باد شدیدی وزیدن‌گرفت که‌کشتی‌مان خیلی متلاطم شد و در میان جماعت مردی بود که‌خیلی ترسان وهراسان‌شدوحالش منقلب شد وگریه میکرد و متوسل بابی الائمه امیر–

المؤمنین (ع) بود وسیدمحمد باقرمثل کوهی نشسته‌ابداً اضطرابی نداشت
پس چون سید ملتفت باضطراب وجزع اوشد فرمود یافلان چرامضطرب شدی مگر نمیدانی باد و رعدوبرق همه منقاد ومطیع امرالهی هستند بعدطرف‌عبایش‌را جمع کرد واشاره کرد بیادگویامگسی بودکه‌برید و بعد فرمود قری هان آن کشتی آرام‌شد
وگفته شده ایشان در سنهٔ هزار و دویست و چهل وشش از دنیا رفتند و این سید جلیل و برادرزاده‌اش سید مهدی قزوینی وخال‌گرامش سید بحرالعلوم هرسه‌ازکسانی بودند که مکرر فائز شدند بملاقات حضرت‌حجةالله ارواحنا فداه وعجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف
ومنجمله العالم‌المؤیدالسید الشریف‌المجد میرشجاعت علی‌الموسوی الرضوی النجفی‌المعروف بالهندی که‌درعصر سید بحرالعلوم وشیخ‌جعفر کبیر بوده
غلامش‌گفت من خدمت سید بودم که از هند می‌آمد بنجف اشرف بعضی از اوقات میان‌کشتی عقدی از جیبش بیرون میاورد که در او بود انواع جواهرات ساعتی بآنها نظر میکرد دومرتبه‌میان جیبش می‌گذاشت ومسافرهاملتفت نمیشدند لکن ناخدا از بالای‌کشتی ملتفت شد و آن جواهرات را نشان‌کرد وسید ملتفت نبودکه اوملتفت شده
پس ناخدا خواست حیلهٔ بنماید و آن عقدرا از سید بگیرد فریاد زد میان‌کشتی‌که بامن عقدی بوده ازجواهر علامت ونشانیش این واین ودیشب ازمن سرقت شده بایدمن لباسهاو اسبابهای شمارا تفتیش نمایم‌ومشغول تفتیش شد
جناب سید دانستکه اگر این عقد از جیب او بیرون شود اهل کشتی تصدیق ناخدا را خواهند نمود و خواهند گفت سید دزدی کرده این عقد را پس سید آن عقد را انداختبان درباو عرض‌کرد :
یاامیرالمؤمنین این امانت من است‌نزد شما واحدی مطلع نشد باین عمل سید پس چون ناخدا دیگران را تفتیش نمود مشغول تفتیش سید شد چیزی نیافت پس مأیوسانه مراجعت کرد و چون‌کشتی بجزیرهٔ از جزائر رسید اهل‌کشتی فرود آمدند سید فرمود بمن خیلی من میل بماهی‌دارم رفتم یکماهی بزرك متعفنی در دست کسی دیدم بسید عرضکردم چنین ماهی متعفنی من در بازار دیدم فرمود همانرا بخر
پس اورا خریدم چون شکمش راچاك دادم دیدم آن‌عقد بهمان علامتها از شکم ماهی بیرون‌شد آوردم نزد سید وسید شکرالهی رابعمل‌آورد
وفرزندارجمندش میرهاشم‌النجفی هم‌دارای‌کرامات‌زیادی بود که‌علام‌فهام شیخ محمودعراقی دردارالسلام‌نوشته
و منجمله العالم الجلیل والمحقق النبیل جناب آقا میرزا ابوالقاسم الجیلانی القمی صاحب قوانین
در دار السلام عراقی از آقاحسین کرازی نقلکرده که بعد از وفات میرزای قمی شخصی از اهل شیروان قفقازیه همیشه ملازم و خدمتگذار مقبره مرحوم میرزا بود بدون توقع اجر و عوضی‌یکروز از او سؤال‌کردند که چه چیز وادارکرده ترابراین خدمت مجانی؟
گفت من از اعزه اهل شیروان بودم و ثروت زیادی داشتم پس بقصد زیارت بیت‌الله الحرام

وزیارت قبور ائمه انام از بلد خود حرکت نمودم وبعد از فراغ از حج واز زیارت قبور مدینهٔ منوره بقصد زیارت ائمه عراق بکشتی نشستم در حین سوار شدن کشتی همیان من افتاد میان دریا امیدمن قطع شد وحیران ماندم که چه کنم بعضی ازاثاثیه خودرا فروختم وگذران کردم تا خودم را بنجف اشرف رسانیدم رفتم میان حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) ومتوسل بآن بزرگوار شدم

درخواب دیدم آن بزرگوار بمن فرمود غصه مخور برو بقم وهمیانت را ازعالم جلیل **میرزا ابوالقاسم قمی** مطالبه کن .

بیدار شدم وتعجب نمودم که همیان من بدریای عمان افتاده چگونه بمن میرسد

رفتم بقم درب منزل **میرزای قمی** خادمش گفت آقا در خواب است صبر کن تا از خواب بیدار شود گفتم من مرد غریبی هستم واراده حرکت دارم خادم بطریق تعرض گفت خودت درب خانه رابزن چون درب را کوبیدم صدای میرزا بلندشد یافلان صبر کن الساعه آمدم ومرا باسم من خواند تعجب من زیاد شد ناگاه جنابش دررا باز کرد وعین همیان سربسته مرا از زیر عبا بیرون کردو بمن داد وفرمود برو بولایت خود وتازنده هستم باحدی خبر ندهی پس همیان را گرفتم ودستش را بوسیدم ورفتم بشیروان

یکروز قصهٔ خود را بجهت عیالم نقل کردم تعجب زیادی کرد گفت اگر چنین شخص جلیلی را دیدی باید مادام الحیوة ملازم خدمتش میشدی بر گشتم بقم شنیدم که از دنیا رحلت فرموده پس قصد کردم همیشه ملازم وخادم قبر شریفش باشم

ومنجمله رئیس الشیعه و شیخ الطائفة الحقه **الشیخ مرتضی انصاری** ابن محمد امین الدزفولی الشوشتری

وایضاً دردار السلام ازشیخ محمد طه نجفی از شیخ جواد المعروف بابن النجف نقل کرده که گفت شنیدم از بعضی از همسایگان که در محله خویش بودند گفت

مردی از رفقاء من یکروز آمد نزد من گفت من خیلی مبتلا بضیق معیشت هستم واز برای **شیخ مرتضی انصاری** وجوهات زیادی آوردند بامن همراهی کن برویم وحظ وافری از آن مال سرقت نمائیم ؟

من حاضر نشدم التماس زیادی کرد گفتم من میآیم لکن داخل خانه نمیشوم ومباشر سرقت خودرا نمی‌کنم آنچه تو برداشتی قسمت می‌کنیم راضی شد چون نیمهٔ شب رفتیم بدرب منزل شیخ من آنجا توقف کردم و رفیقم بحیله وارد منزل شد بعد از هنیئهٔ بر گشت مضطرباً و انگشتانش را بدندانش میگزید گفت امر عجیبی دیدم که تا نبینی تصدیق نخواهی کرد

گفتم چه دیدی گفت رفتم ببام بیرونی که از آنجا بروم ببام اندرونی و داخل اندرونی شوم دیدم یك شیر بسیار مهیبی بالای بام اندرونی ایستاده وسرش را بزیر انداخته ترسیدم و مراجعت کردم

رفیقش گفت قوهٔ واهمه بر تو غالب شده و من تصدیق نمیکنم تورا مگر آنکه مشاهده کنم بایکدیگر رفتیم به پشت بام خارج وآن جا خواستیم برویم به پشت بام داخل دیدیم شیرمهیبی لب بام داخل ایستاده هردو ترسان ولرزان مراجعت نمودیم

ومنجمله العالم الجلیل **الشیخ مهدی** المعروف به **ملا کتاب النجفی**

مرحوم ثقةالاسلام نوری فرموده نماند عبادتی از واجبات و مستحبات مگر آنکه بجای آورد آنرا حتی آنکه یکروز ملتفت شد بروزهٔ سه‌روزی که‌حضرت امیر (ع) وفاطمهٔ زهرا وحسنین

بجای آوردند ونانشان‌را به یتیم ومسکین واسیردادند و سورهٔ هل‌اتی در مدحشان نازل شد پس‌عزم کرد که چنین روزهٔ بگیرد مخفیاً از اهل و عیالش چون بعد اززوال روز سوم شد حالت غشوه بر ایشان عارض شد واهل و عیالش گمان کردند که شیخ از دنیارفته مردم خبر دار شدندو آمدندبجهة تشییع جنازه

پس طبیبی آمد ونبض آنمرحوم را گرفت گفت شیخ زنده است ومرضی ندارد بغیر ضعف گرسنگی تا وقتیکه غذا مهیا کردند وبدهان شیخ ریختند اول مغرب شد بحال آمد

یکوقتی **شیخ جواد عاملی** که از تلامذهٔ شیخ بود آمد بمجلس درس شیخ در وجناتش آثار حزن‌و اندوه مشاهده کرد فرمودچرااینقسم‌محزونی

عرض کرد مردی که از من سی شاهی طلبکار بود مرا میان بازار دید واز من مطالبه کردو بعضی از سخنهای نالایق بمن گفت

شیخ فرمود علی دینك غصه مخور ترا حواله میکنم‌بصراف‌حقیقی بعد فرمود یا شیخ جواد برخیز ترا حواله کردم بحضرت امیر (ع) واز آنحضرت مطالبه کن

شیخ جواد برخاست ومشرف شد میان حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) و حواله شیخ را عرضکرد هنوز سخنش تمام نشده بود که کیسهٔ سی‌شاهی داشت میان مشتش گذارده شد بر گشت و مجلس درس متفرق نشده بود که شیخ جواد کیسه را بشیخ نشان داد ذلك فضل‌الله یؤتیه‌من‌یشاء

ومنجمله درقصص العلماء است **جناب آخوند ملاحسن یزدی** که از معاریف و مشاهیر عباد ومتقین بود وایشان در بدو امر ساکن یزد بود و حاکمی از جانب **فتحعلی شاه** آمد یزدو بسیار متعدی وظالم بود وجناب‌آخوند بعدازیأس دادرسی سلطان‌برعیت امر فرمود که‌او را بافتضاح از یزد اخراج نمودند

خبر بفتحعلی شاه رسید آن مرحوم آخوند را از یزد طلبید لدی الورود آخوند سلطان از واقعهٔ یزد سؤال کرد ومیل داشت که آخوند این‌انتساب رااز خود سلب کند

آخوند فرمود که حاکم ظالم بود ومن خواستم شر اورا رفع کنم لذا امر کردم باخراجش سلطان متغیر شد وامر کرد بآوردن چوب وفلك که آخوند را سیاست کرده باشد

پس درحضور سلطان پاهای آخوند را بفلك کردند سلطان بامین الدوله گفت آخوند یقیناً تقصیر ندارد واین کاررا رعایا بدون اجازهٔ آخوند کرده‌اند

مقصود سلطان تلقین جواب بودبآخوند ، ایشان باآنکه پاهاشان بفلك بود متغیرانه فرمود چرا دروغ بگویم من حاکم‌را بیرون کردم بسبب‌ظلم‌بمردم ورعایا تقصیری ندارند

سلطان اشاره کرد بامین الدوله که توسط کند امین الدوله توسط کرد پای آخوند را از فلکه‌باز کردند آخوند رفت‌بمنزل خود شب شد مرحوم سلطان درعالم رؤیا رسول خدا (ص) را دید دو انگشت پای مبارکش رابسته‌اند

عرض کرد پاهای مبارك شما را که‌بسته ؟ فرمود توبستی

سلطان عرضکرد من چنین‌بی ادبی نکرده‌ام

فرمود حکم نکردی که‌پاهای آخوند ملاحسن را بستند

پس‌بادشاه با خوف از خواب بیدار شد خدمت آخوند خلعت‌فاخری فرستاد واذن داد برجوع ایشان بوطن آخوند بر نگشت رفت‌بکربلای معلی و آنجا بود تا از دنیا رحلت فرمود و فرموده

مرحوم فتحعلی شاه خواست که دختر خود ضیاءالسلطنه را تزویج پسر آخوند ملا حسن بکند مرحوم آخوند راضی نشد

و منجمله مرحوم حاجی محمد ابراهیم کلباسی همسایهٔ داشت مشغول لهو و لعب بود حاجی کسی را فرستاد که موعظه‌اش کند این قبایح را ترک کند

آن‌شقی درجواب گفت بحاجی بگو غل بخابهٔ من بگذارد

آن شخص همین مضمون را بحاجی عرضکرد حاجی عرضکرد خداوندا منکه نمیتوانم غل بخابهٔ‌او بگذارم فوراً بیضهٔ آنمرد فاسق ورم کرد وهمانشب ازدنیا رفت

و منجمله جناب مستطاب آقا سید عبدالله توسلی نقل کرد قریب باین مضمون که زواری از اهل خراسان دوالاغ خرید وبا عیال واطفالش پیاده و سواره مشرف شد بکربلای معلی بیعقوبیه که‌رسید یك الاغ باخورجینش‌را دزدبرد ومؤنهٔ سفرش هم میان خورجین بود این بیچاره اطفال را بیك‌الاغ‌سوار کرد وخودش و عیالش پیاده مشرف شدند بسامری بعد اززیارت حضرت‌عسکریین علیهماالسلام مشرف شدخدمت مرحوم آیةالله حاجی میرزا حسن شیرازی (ره) دربِ منزل‌آخوند ملا عبدالکریم ملازم مرحوم میرزا فرمود تو فلانکس خراسانی هستی که الاغت رادزد برده

گفت بلی ورفت‌خدمت مرحوم میرزا در حالتیکه جمعیت زیادی خدمت‌آن‌مرحوم بودند میرزا نگاه تندی باو کرده واو را نزدیك طلبید وبیست وپنج قران باو داد و فرمود پسرت بمکه مشرف شده و شنیده که تو با عیال و اطفال مشرف شدهٔ بکربلای معلی جهت مخارج تو صد تومان بدست حاجی خراسانی داده مشرف میشوی بکربلای معلی و میان ایوان حضرت سیدالشهداء (ع) آنشخص خراسانی را ملاقات‌خواهی کرد و صد تومان را بتو خواهدداد واین بیست و پنج‌قران‌بجهت مخارجت از اینجا تا کربلا

آنشخص خراسانی متعجبانه از خدمت مرحوم میرزا بیرون شد ورفت بکربلای معلی میان ایوان شخصی‌را از اهل خراسان دید بعد از مصافحه باو گفت الان میان حرم مطهر یکی‌ازحاجیهای خراسانی که ازمکه مراجعت نموده سراغ ترا میگیرد حرف اوتمام نشده بود که آن حاجی ازحرم مطهر بیرون شد ومیان ایوان اینشخص را ملاقات کرد وصد تومان را که پسرش فرستاده بودباو داد آنمرد خراسانی نزدیك شد که از کثرت تحیر دیوانه بشود

منجمله‌حکایت‌شیخ محمد حسین اصفهانی که‌حالاتش‌در آخر تفسیر سورهٔ بقره نوشته شده و ایشان این شعررادروقت فوتشان مکررمیکرد :

آنکه‌دایم هوس سوختن ما میکرد　　　کاش میبود دم مرگ‌و تماشا میکرد

مخفی نماناد که غالب از علماء اعلام (رض) صاحب کرامات و مکاشفات بودند لکن حقیر در این مختصر کرامات بعضی از متأخرین از علمای اعلام راتیمناً ذکر نمودم

والحمدلله اولا وآخراً وظاهراً وباطناً

باب چهارم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت

و وفات حضرت مجتبی (ع)

ودر تعیین اولاد و اقارب ودر بعضی از تواریخ مهمه متعلقهٔ بزمان امامت آن بزرگوار

ودر بعضی از قبور متبرکهٔ سادات حسنی (ع)

و در این باب هشت فصل ویك خاتمه است

فصل اول

در اسم ولقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

بدانکه اسم شریفش حسن است واشهر القاب شریفه **زکی و مجتبی** است و کنیه شریفش **ابومحمد** است پدر بزرگوارشان **علی بن ابیطالب** (ع) است والدهٔ ماجده‌شان **فاطمهٔ زهراء** سلام‌الله علیها میباشد

فصل دوم

در تعیین یوم ولادت آن بزرگوار از أیام هفته و در تعیین ماه ولادت ویوم آن ازایام ماه ودر تعیین سال ولادت

علامهٔ مجلسی (ره) در **جلاء العیون** میفرماید **شیخ مفید** و **شیخ طوسی** (ره) واکثر اعاظم علماء ذکر کرده‌اند که ولادت شریف امام حسن (ع) در شب سه‌شنبهٔ نیمهٔ ماه مبارك رمضان سال سوم هجرت بود انتهی

و **مرحوم کفعمی** (ره) در **مصباح** و **کمال الدین بن طلحه** در **مطالب السئول** و **سبط‌ابن‌جوزی** در **تذکره** و **ابو الفرج اصفهانی** در **مقاتل الطالبین** تصریح فرموده‌اند که ولادت با سعادت آنحضرت در سال سوم هجرت نبوی (ص) بوده

اقول ظاهراً اختلافی نباشد که ولادت حضرت مجتبی (ع) درمدینهٔ طیبه سه شنبه‌نیمهٔ ماه رمضان‌المبارك بوده اماآنکه درشب سه شنبه بوده یا روز سه شنبه محل اختلافست

درارشاد و **مناقب** فرموده اند درشب سه‌شنبه بوده

ودر دروس فرموده که روزسه شنبه بوده

و همچنین محل اختلاف است که در چه سال بوده ؟ اکثر فرموده اند که در سال سوم

ودر کافی وتهذیب و دروس است که سال دوم هجری بوده
وبملاحظهٔ آنچه گفته شد درتاریخ ولادت و زفاف صدیقه طاهره (ع) معلوم میشود که اصح قول اولست
و اقوال نادره دیگر هم هست که داعی برذکر آنها نیست

فصل سوم

در تعیین یوم رحلت حضرت مجتبی (ع) از ایام هفته و در تعیین ماه رحلت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال رحلت و سبب آن

علامهٔ مجلسی (ره) در جلاء العیون فرموده اشهر میان علمای امامیه آنستکه شهادت آنحضرت در آخر ماه صفرواقع شد وعمر شریف آنحضرت درآنوقت بچهل وهفت سال رسیده‌انتهی
وبدانکه خلافی نیست که وفات آنحضرت روز پنجشنبه بوده
و ایضاً خلاف معتدبه نیست که وفات آن بزرگوار درماه صفر بوده ولکن اختلاف دردوامر است:
امر اول - آنکه آیا درکدام روز از ایام صفر بوده ودراین سه قول است:
اول آنکه درآخر ماه صفر بوده
ومجلسی (ره) فرموده است که این قول اشهر است
ودر اصول کافی است ومضی فی شهر صفر فی آخره .
دوم آنکه در هفتم صفر بوده چنانچه در دروس و مصباح کفعمی است وقبض مسموماً یوم الخمیس سابع صفر
سوم آنکه دوشب بآخر ماه صفر باقی بوده چنانچه در مناقب ابن شهر آشوب است و اصح قول اولست
امر دوم - درسنهٔ رحلت حضرت مجتبی (ع) ودر آن نیز اقوالی است :
منها آنکه در سال پنجاه رحلت فرمود چنانچه از مجلسی معلوم شد که فرمود عمر شریف آنحضرت در وقت رحلت بچهل و هفت رسیده بود و اشهر درباب ولادت هم که‌فرمودند سنهٔ سوم هجرت بوده پس رحلت سنهٔ پنجاه میشود
ودر ارشاد مفید است و مضی لسبیله فی‌شهر صفر سنة خمسین من الهجرة
ودر کافی از ابی بصیر ازحضرت صادق (ع) روایت میکند قبض الحسن بن علی و هو ابن سبع واربعین سنة فی‌عام خمسین
ومنها آنکه در سال چهل ونهم هجری بوده چنانچه در اصول کافی است ومضی فی‌شهر صفر فی‌آخره من سنة تسع واربعین ومضی وهو ابن سبع واربعین سنة واشهر
ودر دروس فرموده وقبض بها مسموماً یوم الخمیس سابع صفر سنة تسع و اربعین
واقوال نادرهٔ دیگر هم هست واصح قول اولست

پس مختار این شد که ولادت آنحضرت روز سه شنبهٔ نیمهٔ ماه رمضان سال سوم از هجرت بوده و رحلت آنحضرت روز پنجشنبهٔ آخر ماه صفر سال پنجاهم از هجرت بوده پس بنابر این سن شریف آنحضرت در وقت رحلت چهل وشش سال و پنجماه و نیم بوده

و از سن شریف حضرت صدیقهٔ طاهره (ع) در وقت ولادت حضرت مجتبی (ع) ده سال و دو ماه و بیست و پنج روز گذشته بود تقریباً

و ازسن شریف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیست و پنجسال و دو ماه و دو روز گذشته بود تقریباً

ودر حین رحلت حضرت پیغمبر (ص) سن حضرت مجتبی (ع) هفت سال و پنج ماه و سیزده روز بود .

ودر حین رحلت پدر بزرگوارش سن شریفش سی و هفت سال و شش روز بوده پس مدت امامت آنحضرت بنابر مختار نه سال و پنج ماه و نه روز بوده تقریباً

واما قاتل آن بزرگوار و سبب رحلتش

چنانچه در **ارشاد مفید است** این بود که چون معویه عزم نمود که از برای پسرش یزید اخذ بیعت نماید سمی روانه نمود نزد **جعده بنت اشعث بن قیس** زوجهٔ حضرت مجتبی (ع) با صد هزار درهم ووعده کرد که اگر آن بزرگوار را بقتل برساند اورا تزویج نماید بفرزندش **یزید پلید** پس آن **ملعونه** آن سم را بحضرت مجتبی (ع) خورانید حضرت چهل روز مریض بود و بعد از دنیا رحلت فرمود

مخفی نماناد که **جعده** پدرش **اشعث بن قیس** بود و مادرش **ام فروه** خواهر **ابوبکر بن ابی قحافه** بود .

فصل چهارم

در عدد زوجات حضرت مجتبی (ع) و سبب کثرت تزویج آن بزرگوار

از ابن شهر آشوب وبعضی دیگر از محدثین نقل شده که حضرت امام حسن (ع) دویست و پنجاه زن تزویج فرموده و گفته شد سیصد زن تزوج فرموده

ودر بحار ازکتاب عدد نقل کرده :تزوج سبعین حرة وملك مأة وستین امة فی سایر عمره

ودر محاسن برقی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که مردی آمد خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) عرضکرد یا امیرالمؤمنین (ع) آمده‌ام بشورت کردن چون امام حسن (ع) وامام حسین (ع) وعبدالله بن جعفر خطبه نمودند دختر مرا حضرت فرمود : « المستشار مؤتمن امالحسن فانه مطلاق النساء ولکن زوجها للحسین (ع) فانه لابنتك خیر »

و در بحار از مناقب روایتکرده که حضرت امام حسن (ع) خواستگاری فرمود دختر **عبدالرحمن بن حارث** را

عبدالرحمن سرش را بزیر انداخت گفت والله کسی روی زمین عزیز تر نیست نزد من از شما وشما خیلی زن طلاق میدهید ومیترسم که دختر مرا طلاق بدهید قلبم از شما بر گردد و حال آنکه

شما پاره تن پیغمبر (ص)هستید پس اگر شرط فرمائی که دختر مرا طلاق ندهی بشما تزویج می کم حضرت سکوت فرمود و برخاست و بیرون شد وفرمود عبدالرحمن خیال دارد دخترش را طوقی کند و بگردن من اندازد

و اماسبب کثرت تزویج آن بزرگوار

در کامل بهائی استکه مخدره **شهربانو** هرشبه بکر بودی چون حوران بهشت و پیغمبر خبر داده بودکه در میان حسن وحسین هرکرا زنی افتد کههرشبه بکر بود ائمه از صلب و ذریه او باشند امامحسن ع از این سبب زن بسیار کردی وچون سبب نیافتی طلاق دادی

حسین ع روزی به حسنع گفت ای برادر خاطر مرنجان وآنچه کهطلب داری از تو درگذشت ومن یافتم حسن ع دانستکه ائمه ازصلب او نیستند انتهی

و ممکن است سببش این باشد که مردم افتخار میکردند که یکشب دخترشان ضجیع آن بزرگوار بشود

چنانجه در **اصول کافی** از حضرت صادق ع روایتکرده که حسن بن علی پنجاه زن طلاق داد پس امیرالمؤمنین ع درکوفه بپا ایستاد و فرمود « یا معشر اهل‌الکوفه لاتنکحوا الحسن فانه‌رجل مطلاق » پس شخصی ازجای خود برخاست وگفت بلی «والله لننکحنه انه ابن رسول‌الله (ص) وابن فاطمة فان اعجبه امسك وان کره طلق

و **مؤید** اینست آنچه در **مناقب ابن‌شهرآشوب** روایتکرده که تمام این زنها پشت سر جنازه حضرت مجتبی (ع) با پای برهنه حاضر شدند و اگر مکرهه میبودند در طلاق خود این قسم تشییع نمیکردند

ودر روایتستکه آن بزرگوار دختر مردی را خطبه نمود « قال له انی مزوجك و اعلم انك ملق طلق فلق ولکنك خیرالناس نسباً وارفعهم جداً واباً»

و ممکنست علت کثرت طلاق آن بزرگوار بیان‌جواز این امر باشد چون نفوس ابیه عالیه در اوائل اسلام اباء داشتند ازطلاق زوجات خود بلکه اعتقاد حرمت این امررا داشتند

و ممکنست سبب کثرت تزویج آن حضرت این باشد که مأمور بود من‌الله بکثرت تزویج و این اکبر و اعظم امتحانات آن بزرگوار بود چون عمدهٔ لطاعت و انقیاد بنده آنستکه اطاعت‌بنماید در آنچه مخالف بامیل و طبع بنده است و میل اولیهٔ نفوس مقدسهٔ معصومین (ص) مخالفت باهوای نفس است و معاشرت بانسوان وکثرتٔ مزاوجت در آنها مخالف با هوای نفس است مثلا باطاعت نمودن بخوردن وآشامیدن شکر وشربت انقیاد بنده معلوم نمیشود واما باطاعت نمودن دراکل حنظل کمال امتحان حاصل میشود و از اینستکه عقل کل خاتم النبیین (ص) نه زن اختیار فرمود و همچنین بزرك امتحان عقل امتثال قوله تعالی بود که فرمود : **ادبر فادبر** آنوقت خطاب رسید : «ماخلقت خلقاً هو احب الی منك بك اثیب وبك اعاقب وایاك‌آمر وایاك انهی »

فصل پنجم

درذکر اولادهای حضرت مجتبی (ع) واسماء شریفهٔ آنها

بدانکه درارشاد مفید استکه آن‌حضرت هشت پسر داشت وهفت دختر

اما پسرهای آن‌حضرت

الاول ـ زیدبن الحسن که اکبر اولادهای آن بزرگوار بود و شریف بنی‌هاشم بود و صدقات حضرت رسول(ص) در دست این بزرگوار بود تا حیوة داشت و در سن صد سالگی از دنیا رحلت فرمود

ودرعمدة‌الطالب است عاش مأة سنة ومات بین مکه ومدینه بموضع یقال له جامز و مادر ایشان و مادر ام‌الحسن وام‌الحسین ام‌بشر بنت ابی‌مسعود انصاری بود و نام ابی‌مسعود عقبة‌بن عمرو یا عقبة بن ثعلبه خزرجیه است و ایشان مدعی امامت نشدند و هیچیك از شیعیان هم مدعی امامت ایشان نشد

الثانی ـ حسن‌بن‌الحسن والدهٔ ماجده‌شان خوله بنت منصور الفزاریه است و این بزرگوار بسیار جلیل وفاضل وصاحب ورع بودوگویا حضرت مجتبی ع خیلی علاقهٔ خاطر داشت باین‌بزرگوار و لذا اسم شریف خودرا در حیوتش بوی مرحمت فرمود وصدقات حضرت امیرالمؤمنین ع در دست این بزرگوار بود و در وقعهٔ کربلا حاضر بود و جراحات هم درآن وقعه بیدنشان رسید و از کثرت جراحت میان میدان افتاده وبعد که سرهای شهداء را خواستند از بدن جداکنند سر آن بزرگواررا خواستند جداکنند اسماءبن خارجه ملعون وساطت نمود که‌سر آن بزرگوار را از بدن جدا نکنند چون اسماءبن خارجه نسبتی داشت با والدهٔ حسن مثنی بعدهم با اهل‌البیت ایشان را اسیر کردند و اسماء بن خارجه درکوفه اورا ازلشکر ابن‌سعدگرفت وزخمهای بدن اورا مداوا نمود تا روی بالتیام نهاد و آن بزرگوار را روانهٔ مدینهٔ طیبه نمود

آخرالامر بعداز چندسال ولیدبن عبدالملك‌بن مروان شخصی ازمنافقین را نزد آن‌بزرگوار روانه کرد وآنحضرترا مسموم نمود و در مدینهٔ‌طیبه درسن‌سی وپنجسالگی از دنیا رحلت فرمودقبل از برادرش جناب زید ودربقیع‌دفن شد

ودراعلام الوری روایت شده‌که آن بزرگوار ازعمش سیدالشهداء (ع)یکی از دخترانشان را خطبه نمود

سیدالشهداء (ع) فرمودمن‌اختیار می‌نمایم دخترم‌فاطمه‌را چون شبیه است‌بمادرم فاطمه‌زهراء (ع) وآنمخدره درمنزل جناب حسن مثنی سه‌پسر آورد:

اول ـ جناب عبدالله محض دوم ـ جناب ابراهیم الغمر سوم ـ حسن مثلث

ودرعمدة‌الطالب استکه حسن‌بن‌الحسن خواستگاری‌کرد دختر مسوره‌بن محزمه را در حالتیکه فاطمهٔ بنت‌الحسین (ع) زوجه‌اش بود عرضکرد هرگاه تو تزویج کنی دختر مرا ببندنعلینت هرآینه‌من‌قبول‌تزویج میکنم ولکن پیغمبر(ص) فرمود:انمافاطمة بضعة منی‌یرضینی ماارضاهاویسخطنی مااسخطها ومن میدانم‌که اگر فاطمهٔ زهراء حیوة میداشت وتوبسردختراو زوجهٔ‌دیگر میگرفتی‌موجب سخط‌آن مخدره میشد

حاصل آنستکه مسوره گفت من میترسم که اگر دخترم رابشما تزویج کنم وحال آنکه فاطمهٔ بنت‌الحسین زوجهٔ شما هست موجب سخط وغضب فاطمهٔ زهراء (س) بشود

و جناب فاطمه شوهرش جناب حسن مثنی را بسیار دوست میداشت

و وقتیکه جناب حسن مثنی ازدنیا رفت جناب فاطمه برسر قبر او خیمه زد ویکسال بر سرقبر شوهرش مشغول گریه وناله بود و بعد ازیکسال مراجعت نمود بمنزل خود ناگاه ندائی شنید که گویندهٔ میگوید هل وجدوا مافقدوا و دیگری در عقب سر او گفت بل یئسوا فانقلبوا

ودرتذکرهٔ سبط است که بعداز رحلت جناب حسن مثنی جناب عبدالله بن‌حسن والدهٔ ما جده‌اش فاطمه را بزوجیت داد به عبدالله بن عمروبن عثمان بن عفان بفرمان والدهٔ آن مخدره پس ازاو متولد شد جناب محمد دیباج

الثالث - از اولادهای حضرت مجتبی (ع) عمربن الحسن المجتبی ع

الرابع - قاسم بن الحسن المجتبی ع

الخامس عبدالله بن‌الحسن المجتبی ع

ودر اعلام الوری مرحوم طبرسی فرموده کان عبدالله بن الحسن قد زوجه الحسین ابنته سکینة فقتل قبل ان یبنی بها - و والدهٔ ماجدهٔ‌ابن‌سه کنیزی بود ام ولد وهر سه در کربلاشهیدشدند چنانکه در ارشاد است

و درلهوف فرموده که زیدبن حسن و عمربن حسن و حسن بن حسن ع ازجمله‌سبایائی بودند که با اهل‌البیت اسیراً وارد کوفه شدند

و در زیارت ناحیهٔ مقدسه بجـای عمربن الحسن ابو بکربن حسن الزکی را جـزء شهداء فرموده .

السادس - عبد الرحمن بن حسن

فی الارشاد خرج مع عمه الحسین ع الی الحج فتوفی بالابواء و هومحرم - وابواء منزلی است بین مکه ومدینه ومادر ایشان هم کنیزی بوده امولد

السابع - حسین‌بن الحسن الملقب بالاثرم وجهت آنکه آن بزرگوارا اثرم نامیدند چون دندان جلو دهان مبارکش شکسته بود

الثامن - طلحة‌بن الحسن که‌اورا طلحة‌الجواد مینامیدند ومادر جناب حسین بن الحسن وطلحة‌بن الحسن وفاطمه بنت الحسن ام اسحق بنت طلحة‌بن عبدالله التیمی‌بود کذا فی عمدة الطالب و تتة الاسلام قمی

درمنتهی الامال فرموده طلحاتیکه معروف بجود بودند شش تن‌بودند .

اول - طلحة‌بن عبدالله التیمی واورا طلحة الفیاض مینامیدند که باعتقاد اهل تسنن ازعشره مبشره است

دوم - طلحة‌بن عمربن عبدالله بن‌معمر التیمی واورا طلحة الجود میگفتند

سوم - طلحة‌بن عبدالله‌بن خلف واوراطلحة الطلحات میگفتند یعنی‌اجود ازتمام جوادهاچون اسم طلحه بواسطهٔ‌شهرت داشتن مسمی بآن بجود مثل اسم حاتم است واین‌طلحة الطلحات قبرش‌در سیستان است که‌شاعر میگوید

رحم الله اعظما دفنوها بسجستان طلحة الطلحات

چهارم طلحة‌بن عبدالله بن‌عوف واورا طلحة‌الخیر مینامیدند

پنجم طلحة بن عبدالرحمن بن‌ابی بکر واومعروف بود بطلحة الدراهم

ششم طلحة‌بن الحسن المجتبی ع واو ملقب بود بطلحة الجواد انتهی

واما بنات‌آن بزرگوار

ام‌الحسن و **ام الحسین** که ایندو مخدره خواهر ابوینی جناب زید بن الحسن بودند
وفاطمه که اینمخدره خواهر ابوینی جناب حسین اثرم وطلحة بن الحسن بود
وام عبدالله وفاطمه وام‌سلمه ورقیه هریك از مادرهای متعدد بودند
و ام‌الحسن زوجهٔ عبدالله بن زبیربن عوام بود کذافی‌عمدة الطالب
وام عبدالله بنت الحسن زوجهٔ حضرت **زین العابدین** ع والدهٔ ماجدهٔ **امام محمد باقر** ع وحسن‌وحسین وعبدالله‌الباهر بود واین مخدره در صبایای حضرت مجتبی ع بجلالت قدرو بزرگواری ممتاز بود
و بعضی گفتند که‌والدهٔ امام محمد باقر ام‌الحسن بنت الحسن المجتبی‌بوده
واما ام سلمه زوجهٔ جناب عمر الاشرف ابن‌زین العابدین بود
واما رقیه بنت‌الحسن زوجهٔ عمروبن منذربن زبیر بن عوام بود چنانچه در عمدة الطالبست
ودر ذخیرة الدارین سید عبدالمجید حائری نوشته ام‌الحسن و ام الحسین دختران امام حسن مجتبی والده‌شان ام‌بشر بنت مسعود الانصاری بود و ایندو مخدره با عاتکه بنت **مسلم بن عقیل** که هفت ساله بود در کربلا بودند وقتیکه لشگریان **بخیام طاهرات** ریختند هر سه در زیر سم **ستوران** هلاك شدند
و در عمدة الطالب است که از اولادهای حضرت مجتبی ع از هیچیك عقبی باقی نماند مگر ازدو پسر ویکدختر که جناب زید وجناب **حسن‌مثنی** وجناب **ام‌عبدالله** که والدهٔ مکرمهٔ حضرت باقر ع باشد چنانچه از اولاد های حضرت سید الشهداء ازهیچیك عقبی باقی نماند مگر از یك پسر ویکدختر که حضرت امام زین العابدین ع وفاطمهٔ بنت الحسین باشد که زوجهٔ حسن مثنی و والدهٔ جناب **عبدالله محض** و **ابراهیم** و **حسن مثلث** بود

فصل ششم

در ذکر بعضی از حالات شریفهٔ نبیره‌های حضرت امام حسن مجتبی (ع)

و گفته شد که‌ازپسرهای بلاواسطهٔ آن بزرگوار دونفر عقب داشتند یکی جناب **زید** ویکی جناب **حسن‌بن حسن‌المثنی‌و** بقیه پسرهای آنحضرت بلاعقب بودند و لابد است در این مقام از ذکر **دومقصد** :

مقصد اول

در حالات شریفه بعضی از اولادهای جناب زیدبن حسن بن علی بن‌ابیطالب(ع)

و در عمدة الطالب است که آن بزرگوار یك پسر داشت مسمی به **حسن امیر** و یکدختر داشت مسماة به **نفیسه** ومادر حسن‌امیر و نفیسه **لبابه** بنت عبدالله بن عباس بن عبد المطلب بود و اول لبابه زوجهٔ جناب‌عباس بن‌علی بن‌ابیطالب‌ع بود و چون‌حضرت عباس در کربلاشهید شدجناب‌زیدبن حسن اورا تزویج فرمود وازاو جناب حسن امیر ومخدره نفیسه متولد شد

وحسن بن زید بن حسن المجتبی (ع) ازقبل منصور امیر وحاکم مدینه بود و عقب جناب زید منحصر بود ازاو

و او بسیار عاقل و بزرگوار بود و بابنی العباس کمال خلطه و آمیزش را داشت و بلباس ایشان که جامهٔ سیاه بود ملبس میشد

چون شعار بنی‌العباس **لباس سیاه** بود و شعار بنی هاشم **لباس سبز** و جناب حسن امیر در سنهٔ صدو شصت در سن هفتاد وپنج سالگی در **حاجز** که نزدیك مدینهٔ طیبه است از دنیا رفت ودر همان حاجز دفن شد و زمان منصور و مهدی و هادی ورشید را دریافت و ایشان با بنی عم خود **عبدالله‌محض** و پسرانش محمدوابراهیم بینونتی داشت

وقتیکه ابراهیم قتیل باخمری را شهید کردند و سرش را میان طشتی گذارده برابر منصور گذاردندحسن امیر حاضر بودمنصور گفت صاحب این سررا میشناسی ؟

گفت بلی میشناسم وگریه کرد

واما مخدره **نفیسه** او را **ست نفیسه** نامند و **ست** بمعنی خانم است و آن مخدره بسیارزاهد و متقیه بود .

و قبر شریف ست نفیسه درقاهره مصر مزار معروفیست و مردم مصر بسیار از آن مخدره تعظیم میکنند وباو سوگند یاد میکنند وبسیاری از علماء نسابه گفتند : نفیسه دختر **جناب حسن امیر ابن‌زید بن‌الحسن المجتبی** (ع) است

ودر خیرات حسان است : ست‌نفیسه دختر **حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب ع** که در خاك مصر مدفونست و مزارش زیارتگاه خاص و عامست و به **طاهره و کریمة الدارین** ملقبه میباشد در سال صدو چهل و پنج هجری در مکهٔ معظمه متولد شده و در مدینهٔ منوره بازهدو عبادت بسر برده با **جناب اسحق المؤتمن** پسر حضرت امام جعفر صادق (ع) هم بالین بودوازآن صلب پاك یك پسر ویکدختر آورد **قاسم و ام‌کلثوم**

پس ازآن باشوهر و فرزندان خود بمصر رفته وبعد از هفت سال که آنجا بودند ماه رمضان سنهٔ دویست وهشت از دنیا رحلت فرمود پس از ارتحال شوهرش میخواست اورا بمدینهٔ منوره حمل کند اهل مصر استدعا نمودند که آن نعش پاك را بمصر سپارد قبول فرمود بعد **جناب اسحق** با دوفرزندش بمدینهٔ طیبه مراجعت فرمودند

و آن مخدره قائم‌اللیل وصائم النهار بود

ومیگویند درظرف سه‌شبانه روز یکمرتبه غذا میخوردند

و در حال احتضار روزه دار بود وجمعی مسئلت نمودند که روزه را افطار کند گفت‌سبحان‌الله سی‌سال است که‌مسئلت کرده‌ام که‌صائم ازدنیا بروم چگونه از آرزوی سی‌ساله دست‌بکشم

ودر وقت احتضار این بیت را میخواند :

اصرفوا عنی طبیبی ودعونی وحبیبی زادنی شوقی الیه وغرامی ونحیبی

ودر آنوقت که ست نفیسه در مصر بود امام شافعی ساکن مصر بود وبزیارت ست نفیسه‌میرفت واز پس پرده طلب ادعیه خیریه مینمود

و درآنزمان **احمدبن طولون** درمصر حکومت داشت وظلم و تعدی زیادی مینمود اهالی

مصر بحضرت ست نفیسه شاکی شدند
فرمود چه‌روز احمد سوار میشود ؟
عرضکردند فلان روز مخدره در آنروز سر راه‌احمد آمد چون موکب او رسید او را صدا کرد احمد پیاده شد و بخدمتش شتافت مخدره صفحهٔ بدست وی داد که درآن نوشته بود :
« ملکتم فاسرفتم وقدرتم فقهرتم فقد علمتم ان اسهام الاسحار نافذة غیر مخطئة لا سیما فی قلوب او جعتموها واجساد أعریتموها اعملوا ماشئتم فانا صابرون و جوروا فانا مستجیرون واظلموا فانا الی‌الله مستظلمون فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون »
احمدبن طولون که این کاغذ راخواند استغفار کرد ودست از تعدی وظلم خود کشید
ودر دارالسلام ازاسعاف الراغبین روایتکرده وقتیکه اهل مصر استدعا نمودند که مخدره را در مصر دفن کنند جناب **اسحق مؤتمن** راضی نشد پس **پیغمبر** (ص) را درخواب دید فرمودند :
« **یااسحق** لاتعارض اهل مصر فی‌نفیسة فان الرحمة تنزل علیهم ببرکتها »
واز عبدالوهاب شعرانی ازشاذلیروایت کرده که **پیغمبر** (ص) در عالم رؤیافرمودند
« اگرترا حاجتی باشد بسوی خداوند پس نذر کن از برای نفیسه طاهره ولو یکدرهم تا خداوند حاجتترا برآورد »
و **مخدره** بدست خود قبرش را حفر کرد وهمه روزه میرفت میان قبرش و نماز میخواند و میان قبرش ششهزار مرتبه ختم قرآن فرمود
و دروقت احتضار روزه دار بود و قرائت فرمود سورهٔ مبارکه انعام را چون باین آیهٔ شریفه رسید **لهم دار السلام عند ربهم** از دنیا رحلت فرمود
و جناب‌حسن امیر هفت پسر داشت
اول ـ جناب قاسم بن الحسن الامیر بن زیدبن الحسن المجتبی (ع) ومادرش ام‌السلمه‌دختر جناب حسین اثرم بن الحسن المجتبی بود .
دوم ـ جناب علی‌الشدید بن‌الحسن الامیر **سوم** ـ جناب زیدبن الحسن الامیر
چهارم ـ جناب ابراهیم بن حسن الامیر **پنجم** ـ جناب عبدالله بن حسن الامیر
ششم ـ جناب اسحق بن حسن الامیر **هفتم** ـ جناب اسماعیل بن حسن‌الامیر
واحوالات این هفت نفر از احفاد حضرت مجتبی (ع) در ضمن **هفت مطلب** ذکر میشود
مطلب اول ـ درذکر اولادهای جناب **قاسم‌بن حسن امیر** و او **چهار پسر** داشتو دو **دختر** .

اما پسرهای او :

اول ـ جناب **عبدالرحمن الشجری**ابن قاسم بن الحسن الامیرومنسوبست به **شجر** واو قریهٔ است ازقراء مدینهٔ طیبه واز اولادهای او است جناب **علی بن عبد الرحمن** بن‌قاسم بن‌الحسن‌الامیر که‌در قریه از قراء ری کشته شد .
وایضاً از اولادهای اواست جناب **محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن شجری** که درکجور طبرستان ساکن‌بود وبوفور زهد و عبادت از سایر سادات ممتاز بود .
وایضاً از اولادهای اوست جناب **حسن بن‌قاسم بن‌حسن‌بن علی‌بن عبدالرحمن شجری**

الملقب به **داعی صغیر** واو درشهر **آمل** شهیدشد

وایضاً ازاولادهای اوست جناب **محمدبن حسن بن عبدالرحمن الشجری** که در **سامری** مدفون است.

وحسن بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن الشجری که در **نیشابور** درحبس **ابن طاهر** درسال دویست وشصت هجری ازدنیا رحلت فرمود:

واولاد و احفاد جناب عبدالرحمن الشجری زیادند

دوم ــ جناب **محمد البطحانی** ابن قاسم بن الحسن الامیر و بطحا نام وادئیست در مدینهٔ طینه وازاولادهای اوست **حسن بن شرفشاه ابن عباد بن محمد بن حسین** الاطروش ابن علی بن محمد البطحانی که جناب **حسن بن شرفشاه** جدسادات **گلستانه** استکه ساکنند **دراصفهان**

وایضا ازاولادهای محمد البطحانیست جناب **حمزة بن عیسی بن محمدالبطحانی** که **درطبرستان** شهیدش نمودند

سوم ــ جناب **حمزة بن قاسم بن الحسن الامیر ابن زیدبن الحسن المجتبی(ع)**

چهارم ــ جناب **حسن بن قاسم بن الحسن الامیر ابن زیدبن الحسن المجتبی (ع)**
وامادودختراو :

یکی **خدیجه** بود که زوجهٔ پسر عمش جناب **عبدالعظیم** مدفون **دری** استودیگری **عبیده** زوجهٔ پسرعم خود **طاهر** بن زیدبن حسن بن الحسن المجتبی است

مطلب دوم ــ در ذکر حالات اولادهای جناب **علی الشدید** ابن حسن الامیر که در حبس **منصور** از دنیا رفت واز احفاد این بزرگوار است جناب **عبد العظیم** بن عبدالله بن علی الشدیدابن الحسن **الامیر** بن زیدبن الحسن المجتبی المکنی به **ابوالقاسم** المدفون **فی الری** و احوالاتشان در خاتمه ذکر میشود (انشا)

مطلب سوم ــ در ذکری ازاولادهای جناب **ابوطاهر زیدبن حسن الامیر** و اولادهای او ساکن **درصنعاء** یمن هستند چون مادرشان ازاهل صنعاء بوده

مطلب چهارم ــ در ذکری ازاولادهای جناب **ابراهیم بن حسن امیر** واز اولادهای اوست جناب **محمدبن حسن بن محمدبن زیدبن ابراهیم بن حسن الامیر** و این بزرگوار **درصفراء** که‌از محال مدینه است ازدنیارحلت فرمود.

مطلب پنجم ــ در ذکری از اولادهای جناب **عبدالله بن حسن الامیر** وازاولادهای اوست جناب **زیدبن عبدالله بن حسن الامیر** واین امامزاده گریخت **باهواز** ودرآنجا مأخوذ شد وکشته شد به قتل صبر

وایضاً از احفاد اوست جناب **محمد** بن عبدالله بن زیدبن عبدالله بن حسن الامیر که‌در **نیشابور** میان محبس ازدنیارفت

مطلب ششم درذکری از اولادهای جناب اسحق بن حسن الامیر ابن زیدبن حسن المجتبی ع و او را پسری بود هرون نام معروف بکوکبی واز احفاد اوست جناب محمدبن جعفر بن هرون بن اسحق بن حسن الامیر که در شهر آمل مازندران رافع بن اللیث او را شهیدکرد وقبر او در آمل مازندران زیارتگاه معروفست

مطلب هفتم در ذکری از اولادهای اسمعیل بن حسن الامیر که‌او را اسمعیل جالب الحجاره میگفتند واز احفاد اواست جناب احمدبن اسمعیل جالب الحجارة واحمد به بخارا سفر کرد و در آنجا

فرزندان آورد ودر بخارا کشته شد

و ایضاً از احفاد اوست جناب امیر حسن الملقب بالداعی الکبیر بن زیدبن محمدبن اسمعیل جالب الحجارة ابن حسن الامیر و مادر مکرمهٔ ایشان بنت عبدالله الاعرج بن حسین الاصغر ابن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب بود و در سنهٔ دویست و پنجاه هجری در طبرستان خروج کرد ودر سنهٔ دویست وهفتاد وفات نمود ودر ایام سلطنتش چندنفر ازسادات حسینی را بقتل رسانید یکی حسین بن احمدبن محمدبن اسمعیل بن محمدبن عبدالله الباهر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ع بود **دوم** عبیدالله بن علی بن حسین بن حسین بن جعفر بن عبیدالله بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع و ایشان از جانب داعی حکومت قزوین و زنجان را داشتند و بواسطهٔ تهاجم موسی بن بغا باین دوبلد ایشان بطبرستان گریختند و داعی کبیر هردو تن را حاضر ساخت و دربرکه آب غرق نمود تاهردو جان بدادند آنگاه جسد ایشان را در سردابی انداخت وقتیکه یعقوب لیث بطبرستان وداعی در دیلم بود جسد ایشان را از سرداب بیرون آورد وبخاك سپرد و قتل ایندوسید جلیل درسنهٔ دویست وپنجاه وهشت هجری بود **سوم** ازمقتولین داعی کبیر جناب حسن بن محمدبن جعفر بن عبیدالله بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین بود المعروف بسید عقیقی که او را داعی کبیر دست بگردن بسته حاضر نمود وگردن نازنینش را با شمشیر بزد و دیگر جمعی از اهل طبرستان را باخود دشمن دانست قصد کرد که آنهارا بقتل برساند پس چندی تمارض نمود وبعد آوازهٔ مرك خود را منتشر نمود پس اورا در جنازهٔ گذاردند وبمسجد آوردند تابوی نماز کنند چون مردم در مسجد جمع شدند آنگاه جمعیکه باآنها مواضعه نموده بود از جای جستند ودرهای مسجد رابستند وداعی نیز شاکی السلاح از تابوت بیرون جست وشمشیر کشید و جمعی را بقتل رسانیدند واین داعی کبیر اولادی نداشت نه ذکور ونه اناث وبرادری داشت محمدبن زیدالحسنی و اوبعدازبرادرش ملقب شد بداعی ومدتی برملك طبرستان سلطنت نمود آخرالامر محمدبن هرون سرخسی صاحب اسمعیل بن احمد سامانی بااو مبارزت نمود باغوای معتضد خلیفهٔ عباسی وجمعی ازلشکر بخارا دربرابر او آمدند وآنجناب را از پشت زین بزمین انداختند واین قضیه درسنه دویست وهشتاد وهفت درنیم فرسخی استراباد واقع شد کذا فی حبیب السیر

ودر روح وریحان ازمجالس نقل میکند که در شرح احوالات سادات گیلان میفرماید که محمدبن زید پس از برادر بحکومت نشست واوست اول کسیکه قبه برسرمرقد امیرالمؤمنین (ع) ساخت ومحمدبن زیدبرادر حسن بن زیدبن محمدبن اسمعیل جالب الحجارة ابن حسن امیراست که او در سال دویست وپنجاه هجری در طبرستان خروج کرد وبرآن ممالك استیلایافت و در روز دوشنبه بیست وسوم ماه رجب سنهٔ دویست وهفتاد بجوار مغفرت الهی پیوست ومدت سلطنتش قریب به بیست سال بود

وابومقاتل ازشعراء زمان او بود که قصیدهٔ درمدح او گفته که مطلعش اینست

(الله فرد وابن زید فرد)

چون داعی اینرا شنید بخاك تضرع افتاد گفت بگو:

(الله فرد وابن زید عبد)

مقصد دوم

در حالات شریفه بعضی از اولادهای جناب حسن بن الحسن المجتبی (ع)

و جناب حسن مثنی بسیار جلیل وفاضل بود و گویا حضرت مجتبی بسیار علاقهٔ خاطر بوی داشت و لذا اسم شریفش را در حیوة خود بآن بزرگوار داد و آن بزرگوار در وقعهٔ طف حاضر بود و جراحاتی هم بربدنش رسید واز کثرت جراحت میان میدان افتاد بعد اسماء بن خارجه توسط نمود اورا نکشتند ودر کوفه زخم های بدن اورا مداوا نمودند تا ملتئم شد آن بزرگوار رفت بمدینهٔ طیبه

آخر الامر ولید بن عبدالملك بن مروان اورا مسموماً شهید نمود در مدینه درسن سی و پنج سالگی ودر بقیع دفن شد و آنجناب **سه پسر** داشت ازفاطمه بنت الحسن و **دودختر**

اول ـ جناب **عبدالله المحض** **دوم** ـ جناب **ابراهیم الغمر** **سوم** ـ جناب **حسن مثلث** .

و دو دختر ؛ یکی زینب بود و دیگری **ام کلثوم**

وسه پسر ودودختر همداشتند ازغیر فاطمهٔ بنت الحسین

اول ـ **داود دوم** ـ **جعفر** که مادر این دو امولد بود

سوم محمد و مادر او رمله بنت سعد بن زید بن عمرو بن نوفل عدویست و **رقیه وفاطمه** .

اما دختر انشان شرح حالشان معلوم نیست بغیر آنکه **زینب** عیال عبدالملك بن مروان بود **وفاطمه** زوجهٔ معویة بن عبدالله بن **جعفر طیار** بود

اما پسرهای **حسن مثنی**

اول جناب **عبدالله المحض** پسر بزرك جناب حسن بن حسن المثنی بود .

و ازاولادهای حسن مجتبی او اول کسیست که از حسنین متولد شد که ازجانب پدر منتهی میشود بحضرت مجتبی وازجانب مادر منتهی میشود بحضرت سیدالشهداء(ع) لذا ملقب بمحض شده یعنی درعلوی بودن وفاطمی بودن خالص است

چنانچه حضرت امام محمد باقر(ع) از اولاد حضرت سیدالشهداء اول کسیست که از حسنین متولد شد که ازجانب پدر بحضرت سیدالشهداء منتهی میشود و ازجانب مادر بحضرت مجتبی (ع) چون والده‌اش ام عبدالله بنت حضرت مجتبی (ع) بود

وجناب عبدالله المحض شیخ بنی هاشم بود واجمل واکرم واجود وافضل مردم بود .

وقتی بآن بزرگوار گفتند شماچگونه افضل مردم شدید فرمودلان الناس کلهم تمنوا ان یکونوا منا ولاتمنی ان نکون من احد

واجمال حالات جناب عبدالله محض آنستکه بعد از ضعف دولت بنی امیه و بنی مروان بعضی ازبنی هاشم متفق شدند که باجناب محمدصاحب نفس الزکیه وجناب ابراهیم قتیل باخمری پسرهای عبدالله محض بیعت بنمایند حضرت صادق باین امر مصلحت ندید

بعداز چندی سفاح بن عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب که اول خلفاء بنی العباس بود بخلافت قرار گرفت

آنوقت جناب عبدالله محض وهردو پسرشان درکوفه تشریف داشتند و سفاح هم در کوفه بود جناب محمد وجناب ابراهیم از ترس سفاح مخفی شدند وسفاح خیلی جناب عبدالله محض را احترام

میکرد گاهی سؤال میکرد که پسران تو محمد و ابراهیم کجا هستند وجناب عبدالله هم درجواب طفره میزد تااینکه سفاح ازدنیا رفت وخلافت بمنصور قرار گرفت

عازم شد برقتل محمد و ابراهیم وجواسیسی معین نمود تاایشان را پیدا کنند

وقتی منصور عازم بیت‌الله شد در بین راه مشرف شد بمدینهٔ طیبه روزی جمعی از بزرگان و بنی‌هاشم و جناب عبدالله را بنام دعوت کرد و گفت پسرهای تو کجا هستند ؟ قسم بخدا من ترا رها نکنم تا ایشانرا نزد من حاضر نکنی وحکم کرد که عبدالله وجناب ابراهیم غمروشش نفر ازفرزندان و برادران آنهارا درغل وزنجیر کشیدند و برشتران نشانیدند که آنهارا ببرند بکوفه.

جناب عبدالله بمنصور گفت ماهکذا فعلنا باسیرکم یوم بدر یعنی در آنروز که جدشما عباس اسیر شد پیغمبر(ص) باومهربانی کرد وفرمود اورا مقیدنکنید وتوامروز مارامقید میکنی

منصور ملعون جسارت کرد گفت اخسأ یابن‌اللخناء

جناب عبدالله فرمود ای امهاتی تلغن افاطمة بنت الحسین (ع) ام فاطمة بنت رسول‌الله (ص) امخدیجة بنت خویلد منصور درجواب چیزی نگفت وامر کرد ایشانرا بجانب کوفه کوچ دهند و کسی‌را گماشت که جناب عبدالله‌را مغلول نموده وپسرهای اورا دستگیر نمایند

جناب عبدالله فرمود قسم بخدا محنت من از محنت یعقوب زیادتر است چون او را از دوازده پسر یك پسر مفقود شد وازمن خواهش میکنند دو پسر خودرا تسلیم قاتل نمایم والله اگر آنهادرزیر قدمهای من باشند قدم خویش‌را برندارم

ودرروایتست وقتیکه عبدالله و برادرانش را ازمدینه مغلولا می‌بردند از درب منزل حضرت صادق عبوردادند حضرت ازشکاف دربایشان نگریست وگریهٔ زیادی کرد وفرمود والله ماوفت‌الانصار لرسول‌الله (ص) بیعتهم لقد بایعوه علی ان یقوا نفسه وولده ممایقون منه نفوسهم‌واولادهم والله‌لایفلح قوم تخرج بهؤلاء علی هذه الصورة

و ایشانرا همین قسم مغلولا بردند به ربذه‌در آنجا سلاسل واغلالشان را زیادوصعب‌تر کردند.

منصور بجهت آزردن قلب جناب عبدالله برادرمادری اورا که‌محمدبن عبدالله‌بن‌عمرو‌بن‌عثمان‌بن عفان‌باشد امر کردازمیان محبس بیرون آوردند اینقدر تازیانه‌باو زدند که بدنش کبود وچشمش معیوب شدودومرتبه آوردند پهلوی عبدالله محض حبس کردند

چون جناب فاطمهٔ بنت الحسین بعد از رحلت حسن مثنی تزویج شد بعبدالله‌بن عمرو بن عثمان‌بن عفان واز او پسری آورد محمد نام.

الحاصل آن بزرگوار را بهمین قسم آوردند تاواردکوفه نمودند و آنهارا درزندان هاشمیه حبس کردند

درخبراست وقتیکه جناب‌عبدالله محبوس بود جناب محمد و ابراهیم بلباس عربهای‌بادیه‌نشین نزد پدرآمدند عرضکردند : اگر بفرمائی آشکار شویم

فرمود : «ان‌منعکما ابوجعفران تعیشا کریمین فلایمنعکما ان‌تموتا کریمین»

یعنی اگر مانع‌است منصور که‌شما بعزت‌زندگانی کنید مانع نیست که شما بعزت بمیرید

واین بزرگوار سه سال یاپنج سال در زندان هاشمیه محبوس بودند تاوقتیکه‌محمد و ابراهیم خروج کردند وسر آنهارا برای منصور آوردند آن‌گاه منصور امر کرد که جناب عبدالله رادر میان زندان بقتل رسانیدند

ودرروایت است که جناب عبدالله در عید اضحی سنهٔ صد وچهل وپنج درسن هفتاد وپنجسالگی ازدنیارفت وقبرشریفش درزندان هاشمیه یادرکوفه است

دوم از اولادهای حسن مثنی جناب ابراهیم الغمر ابن الحسن بن الحسن المجتبی ع که برادر اعیانی جناب عبدالله محض بود و آن بزرگوار هم مدت سه سال یا پنج سال در زندان هاشمیه با برادرانش محبوس بود ودر سال صد و چهل وپنج در سن شصت و نه سالگی میان محبس ازدنیا رفت

در عمدة الطالب استکه قبرش درکوفه مزار شیعیان است وصندوقی دارد وشاید قبرشان بقعه‌ایست که‌در طرف راست کسی‌استکه ازکوفه بنجف اشرف مشرف میشود مقابل قبرمیثم‌تمار و معروف است‌بمزار ومرقد سیدابراهیم

وجهت‌ملقب شدنشان بغمردرفصل‌دوازدهم ازباب سوم‌ذکرشد

سوم جناب حسن‌بن الحسن‌بن الحسن المجتبی (ع) او نیز برادر اعیانی جناب عبدالله محض و ابراهیم‌الغمر است ودرشهر ذیقعدةالحرام سنهٔ صد وچهل وپنج در سن شصت و هشت سالگی‌درمیان زندان هاشمیه از دنیا رحلت فرمود

و محتمل استکه قبر تمام اینسادات که در زندان هاشمیه از دنیا رفته اند در همان میان زندان هاشمیه باشد

و هاشمیه شهری‌استکه منصور دوانیقی (لع) بنا نمود در نزدیکی شهرانبار

و بعضی احتمال داده اند که **زندان هاشمیه** مقبره **سید ابراهیم** استکه محاذی مقبرهٔ **جناب میثم تمار** است

چهارم جناب جعفر بن‌حسن‌بن حسن المجتبی(ع) اونیزدرحبس منصور بود لکن‌اورا رهاکردند مراجعت بمدینهٔ طیبه فرمود و در سن‌هفتادسالگی ازدنیا رحلت فرمود

پنجم جناب داودبن‌حسن‌بن حسن‌المجتبی ع المکنی بابی‌سلیمان اونیز درحبس‌منصور بودمادرش مشرف شد خدمت حضرت امام‌جعفر صادق (ع) والتماس کرد

حضرت دعای استفتاح را باو تعلیم فرمود که‌عمل امداود باشد

و مادرش آن عمل را در نیمهٔ رجب بجای آورد جناب داود از حبس خلاص شد و در مدینهٔ طیبه درسن شصت‌سالگی ازدنیا رحلت فرمود

ششم جناب محمدبن حسن‌بن حسن‌المجتبی (ع)از او عقبی نقل نشده و عقب از آن پنج‌نفردیگر ازاولادهای جناب حسن‌بن حسن‌المجتبی میباشد

ولابد استدرمقام ازذکر **پنج مطلب ؛**

المطلب الاول

در ذکری ازحالات ومقابر بعضی ازاولادهای جناب عبدالله المحض

بدانکه جناب عبدالله‌المحض شش‌پسر داشت :

اول جناب محمد صاحب النفس الزکیه وقتیل احجار الزیت و جناب محمد در سنهٔ مائه متولد شد بلاخلاف کما فی‌عمدة‌الطالب ودرنیمهٔ رمضان یابیست وپنجم رجب سنهٔ صد و چهل وپنج‌هجری(۱)

(۱) خوبست که‌مأخذ این هردوقول ذکرشود چه‌آنکه در یازدهم بحار وهم شرح شافیه ۱٤ شهر صیام ذکرشده ازسال مذکور (ج)

در مدینه طیبه در سن چهل و پنجسالگی مقتول شد و قبر شریفش در نزدیك حصار مدینه طیبه است ومعروف‌است

و جهت آنکه او را صاحب نفس زکیه گفتند آنستکه وقتیکه پسرعم منصور عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بالشکر زیادی دربشت مدینهٔ طیبه بااصحاب ولشکر محمد صاحب نفس زکیه رزم وقتال نمودند ولشکر محمد شکست خوردآن بزرگوار دانستکه دیگر ظفر نمی یابد وظفر بااو نیست داخل خانه‌شد ودفتر اسامی کسانی راکه‌با او بیعت‌کرده بودند بآتش‌سوزانیدتاکسی ایشانرا نشناسد ازاینجهت ملقب‌شد بنفس‌زکیه

و ازحضرت پیغمبر (ص) روایت شده که فرمودندیقتل باحجار الزیت من ولدی نفس زکیه

(و احجار الزیت موضعی است درمدینه که مردم بنماز استسقا در آنجا حاضر میشوند و جناب محمدرا درآنجا بقتل رسانیدند)

وجناب **محمد** شش پسر داشت:

اول - عبدالله ملقب به **اشتر** که‌بعد ازقتل پدرش جناب محمد باراضی**کابل** تشریف بردودر شعبه‌کوهی‌که مسمی بودبه **علج** مقتول شد وسراورا نزد**منصور** ملعون آوردند

دوم - علی بن محمد که‌درزندان هاشمیه ازدنیارحلت فرمود

سوم - طاهر بن محمد بن عبدالله‌محض

چهارم - ابراهیم بن محمد

پنجم - حسن بن محمد المکنی به **ابی‌الزفت** که در یاری حسین‌بن علی صاحب الفخ او را دست بگردن‌بسته سراز بدنش جدا نمودند

ششم - یحیی بن محمد بن عبدالله المحض

و ازهیچیك ازاولادهای محمد صاحب‌نفس‌الزکیه عقب ونسلی نماند بغیراز**عبدالله اشتر**

و از احفاد اوست ابوالعلی واسطی نقیب الکوفه ابن محمدبن حسن الاعور بن محمد الکابلی ابن عبدالله الاشتر ابن محمد صاحب نفس زکیه ابن عبدالله المحض ابن حسن بن حسن المجتبی (ع)

دوم - ازپسرهای عبدالله المحض ، **ابراهیم قتیل باخمری ابن عبدالله المحض** بود

ودر**کتاب وافی** است: باخمری بالموحده والخاء المعجمه والراء قریة بقرب الکوفه بها قبر ابراهیم‌بن عبدالله‌بن الحسن بن علی(ع)

ودر آن موضع جناب ابراهیم بالشگر منصور رزم نمایانی نمود و جمع کثیری بـا او بیعت کرده بودند

منجمله ابوحنیفه امام الحنفیون .

آخرالامر جناب ابراهیم بدست لشکر منصور دوانیقی شهید شد و درهمان موضع دفن‌شد

و اشاره بقبر همین ابراهیم نموده **دعبل‌خزاعی** درحضور حضرت رضا (ع) که‌عرض‌میکند:

واخری بارض الجوزجان محلها   و قبر بباخمری لدی الغربات

وسر نازنین‌ابراهیم رادرطشت‌نهاده درکوفه نزدمنصور ملعون‌حاضر نمودند شهادتش دربیست و پنجم ذیقعده سنهٔ صدوچهل‌وپنج بود درسن چهل‌وهشت سالگی

و محتمل‌است قبریکه محاذی قبر میثم تمار ومعروفست‌بقبر سیدابراهیم قتیل‌باخمری‌باشد نه‌قبر **ابراهیم غمرابن‌الحسن المثنی**

واز اولادهای جناب ابراهیم قتیل باخمری است **عبدالله بن ابراهیم قتیل باخمری ابن عبدالله المحض** که‌در مصروفات‌نمود

وایضاً سادات **بنی‌الازرق** که‌در **ینبوع** هستند از احفاد **ابراهیم الازرق بن عبدالله بن الحسن بن ابراهیم قتیل باخمری** هستند

سوم ازپسرهای عبدالله المحض **موسی‌الجون‌بن عبدالله المحض** بود

ازابوالحسن عمری نقل شده که‌وقتی منصور دوانیقی **جناب‌عبدالله المحض** را در زندان حبس‌کرده بود گاهی جناب موسی الجون‌را میطلبید وباو هزار تازیانه میزدوآن‌بزرگواررا بمدینه فرستاد که ازبرادرانش خبرآورد که‌کجا هستند

پس موسی ازمدینه‌گریخت بجانب مکه و در آنجا بود تابرادرانش محمدوابراهیم‌کشته شدند ومنصور هم بدرك‌واصل‌شد و نوبت خلافت بپسرش **مهدی‌بن منصور** رسید

در آن سال مهدی بزیارت بیت‌الله مشرف شد در هنگامیکه مشغول طواف بود موسی الجون نزدیك رفت‌فرمود : ایهاالخلیفه مراامان‌ده تاترا بموسی‌الجون‌بن عبدالله المحض‌دلالت‌کنم

مهدی‌گفت: لك‌الامان‌ان‌دللتنی علیه

پس موسی‌الجون فرمودمنم موسی‌الجون‌بن عبدالله

مهدی‌گفت تراکه می‌شناسد و شهادت میدهدبصدق تو :

فرمود حسن بن زید وموسی‌بن‌جعفر (ع)وحسن‌بن‌عبیدالله‌بن عباس‌بن‌علی‌بن ابی‌طالب(ع)پس‌آنها گواهی دادندومهدی‌خط‌امان بوی‌داد وبودتازمان هرون‌الرشید

یکروز برهرون واردشد ودربساط رشید پای شریفش لغزید وافتادروی‌زمین هرون خنده‌کرد موسی فرمود این سستی ازضعف روزه‌است نه‌ازضعف‌پیری

و آن‌جناب درسویقه مدینه طیبه وفات نمود

ومسعودی در **مروج‌الذهب** از **مفضل‌بن عمر** روایت میکندکه عبدالله‌بن مصعب‌بن ثابت‌بن عبدالله‌بن زبیربن عوام‌نزد **هرون‌الرشید** سعایت نمود از جناب‌موسی‌الجون هرون جناب موسی‌الجون را طلبید سخن زبیر را باوگفت فرمود من اورا باین سخنش قسم میدهم عبدالله گفت قسم یاد میکنم فرمود بگو : تقلدت الحول والقوة دون حول‌الله و قوته الی حولی وقوتی ان‌لم یکن ماحکیته‌عنك‌حقا

زبیر همین قسم‌را یاد نمود

موسی الجون فرمود: الله‌اکبر فانی سمعت ابی عن‌جدی امیرالمؤمنین (ع) عن‌رسول‌الله(ص)قال ماحلف احد هذالیمین‌کاذباً الاعجل‌الله تعالی له العقوبة قبل ثلث

و درهمانروز عبدالله‌بن مصعب بمرض جذام ازدنیا رفت

و ازجناب‌موسی‌الجون اولاد واحفاد زیادی متخلف شد :

منجمله عبدالله‌بن محمد امین‌بن یوسف الاخضربن ابراهیم‌بن موسی الجون

و **منجمله** داودبن شیخ صالح بن عبدالله‌بن موسی‌الجون که این دو در محبس وفات نمودند و در بقیع دفن شدند ومنجمله محمدبن صالح‌بن عبدالله‌بن موسی‌الجون‌که معروف به‌شهیداست‌وقبرش دربغداد زیارتگاه است و اینکه بعضی این مقبره را قبر محمدبن اسمعیل‌بن جعفرالصادق (ع) میدانند درست نیست

جناب محمدبن صالح مناقب زیادی دارد و شعر بسیار نیکو می‌گفت ودر بغداد از دنیا رحلت

فرمود و از اعقاب او در حجاز زیادند و ایشانرا صالحیون میگویند و از این سلسله است آل **ابی الضحاك**

و منجمله سیدعلی مهنا که سؤالاتی ازمرحوم علامهٔ حلی فرموده از احفاد موسی الجونست و صاحب کتاب **عمدة الطالب** فی‌انساب **آل ابیطالب** از احفاد **سید مهنا** میباشد و در هفدهم ماه صفر سنهٔ هفتصد وبیست و هشت در شهر کرمان از دنیـا رفت **وهو احمدبن علی‌بن حسین‌بن علی مهنا**

ومنجمله ابوالبرکات حسن‌بن جعفر که‌از احفاد موسی الجونست وبسیار شجاع‌بود

در عمدة‌الطالب است که خواهرش چند درهم فرستاد نزد او که گندم در عوض باو بدهد پس دراهم راگرفت آنها را باانگشت خود مالید از قوتی‌که داشت سکه‌اش محو شد پس گندم باو داد و دراهم را ردکرد که اینها معیوب است همشیره‌اش یکمشت ازگندمهارامیان دستش مالید از قوت دستش آرد شدگندمها را ردکرد که معیوبست

ودر بقیع است مزار ابراهیم بن موسی‌بن عبدالله‌بن موسی الجون و مزار جناب عبدالله‌بن محمدبن‌یوسف‌بن موسی‌الجون

و منجمله غالب شرفاء مکه معظمه ومدینهٔ طیبه ازاحفاد موسی الجون‌میباشند

چهارم از اولادهای عبدالله المحض یحیی صاحب دیلم ابن عبدالله المحض بود

و جهت آنکـه ملقب شـد بصاحب دیلم آنستکه آن امامزادهٔ معظم از خوف هرون الرشید فراری شد بدیار دیلم و اهل آن حدود با وی بیعت کردند و باوگرویدند از اینجهت معروف‌شد بصاحب دیلم

پس هرون‌الرشید فضل‌بن یحیی‌بن خالدالبرمکی را با جمعیت بسیاری فرستاد برای گرفتن جناب یحیی چون لشکر بطالقان رسیدند فضل مکاتبی بوالی طبرستان و سایر اعیان بعنوانی محبت آمیز نوشت ومکتوبی نیزباوعدهٔ امان برای یحیی فرستاد باتحف‌کثیره و قضاة ورؤساء آن‌بلد صحفهٔ نوشتند واورا مهر کردند که‌هرون صدمهٔ به یحیی نخواهدرسانید

آخر الامر فضل‌بن یحیی بجناب یحیی‌بن عبدالله المحض امان خط داد و جناب یحیی بهمراهی فضل نزد رشید آمد و رشید بعد از ورود یحیی او را بسیار تجلیل کرد و خلعتی باو داد بادویست هزار دینار ویحیی بآن‌اموال قروض جناب حسین‌بن علی صاحب فخ‌را ادا نمود چون او دویست‌هزار دینار مقروض‌بود

الحاصل رشید مدتی ساکت بود لکن‌کینهٔ یحیی‌در قلبش بود لذاگاهی یحیی را حاضرمیکرد وباو عتاباتی میکرد یحیی خط امان را بیرون کرد **وهب‌بن‌وهب ابوالبختری**خط امان‌را ازجناب یحیی گرفت واورااز‌جهاتی باطل کرد وامر کردبریختن خون آنمظلوم

هرون ازاین‌امرخیلی خوشنود شدوامر کرد هزارهزار وششصدهزار درهم بابوالبختری دادند واورا منصب قضاوت دادوامر کرد یحیی‌را بزندان‌بردند

وبعدازچندی جناب‌یحیی‌را حاضر نمود وقضاة وشهودی طلبید که‌ببینند باوآسیبی‌نرسیده **یحیی** که‌حاضرشد هریك‌بااو سخنی‌گفتند وآنجناب ساکت‌بود

گفتند توچرا سخنی نمیگوئی اشاره بدهان خودکرد زبان خودرا بیرون آورد دیدند از شدت زهر مثل‌زغال سیاه شده

پس آن جماعت برخاستند بروند هنوز بوسط خانه نرسیده که آن بزرگوار از شدت زهر بروی درافتاد کذافی مقاتل الطالبین

و بعضی قضیه موسی الجون را با عبدالله بن مصعب که در سابق گفته شد دربارهٔ یحیی صاحب دیلم نوشته اند که جناب یحیی عبدالله را باینقسم سوگند داد فرمود بگو برئت من حول الله وقوته الی حولی و قوتی انکنت کاذباً

و در روایتست که هنوز کلام زبیری تمام نشده بود که هلاک شد

و در مجالس المؤمنین است که رشید امر کرد جناب یحیی را محبوس نمایند و در ایام حبس آن بزرگوار را مسموم نمودند و در آن حال از دنیا رفت

و از تاریخ طبری معلوم میشود که شهادت ایشان در سنهٔ صد و هفتاد و شش بوده

و بعضی گفتند که جناب یحیی در میان محبس بجوع وعطش از دنیا رفت

و بعضی گفتند رشید امر کرد اورا زنده خوابانیدند وستونی از سنك و ساروج برروی او بنا کردند تا جان داد و اولادهای آن جناب زیاد بودند

منجمله ابراهیم ومحمد وصالح وسلیمان ابناء یحیی بن احمد بن محمد بن یحیی صاحب دیلم واین چهار امامزاده را بدخان ودود مقتول نمودند وجسد اشانرا دربقیع دفن کردند

و این جناب یحیی صاحب دیلم غیر جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین است که در جوز جان که جرجان باشد شهید شد ومقصود از شعر دعبل هم که میگوید واخری بارض الجوزجان محلها همان یحیی بن زید است که صحیفهٔ سجادیه را روایت فرموده

پنجم از پسرهای جناب عبدالله المحض **جناب سلیمان بن عبدالله المحض** بود وآن بزرگوار هم از کسانی بود که باحسین بن علی صاحب فخ درسن پنجاه وسه سالگی شهید شد

و از اولادهای اوست جناب محمد بن سلیمان بن عبدالله المحض که آن بزرگوار را با پدرش در جنك فخ شهید نمودند

ششم از پسرهای جناب عبدالله المحض **جناب ادریس بن عبدالله المحض** بوده ایشان در غزوهٔ فخ با لشگر عباسی قتال نمودند و بعد از قتل حسین بن علی صاحب الفخ و جناب سلیمان بن عبدالله بن المحض جناب ادریس فرار نمود واز حربگاه باتفاق راشد غلام خود بشهر فاس و طنجه و مصر گریخت واز آنجا باراضی مغرب سفر کرد وآخر درآنجا بتخت سلطنت نشست

آخرالامر هرون الرشید سلیمان بن جریر را روانه کرد نزد جناب ادریس و آن بزرگوار را مسموماً شهید نمود و خود گریخت راشد خبردار شد واز قفای او بتعجیل روانه شد و او را بدرك واصل کرد

و **بعد** که ادریس از دنیا رحلت فرمود زنی داشت از بربریه که حامله بود راشد غلام ادریس تاج سلطنت برشکم او نهاد وبعداز چهارماه ازفوت پدرش آن طفل متولد شد پسر اورا مسمی نمودند باسم پدرش ادریس

و از حضرت امام رضا (ع) روایت شده که فرمودند رحم الله ادریس بن ادریس فانه کان نجیب اهل البیت وشجاعهم والله ماترك فینا مثله

و جناب ادریس بن ادریس درافریقیه بربروالی بود ومسموما شهید شد

و اولاد جناب ادریس بن ادریس در بلاد مغرب زیاد شدند مثل جزیرهٔ **حضراء** و شهر **سوس**

اقصی وشهر فاس وشهرقرطبه وشهر اندلس وشهر تاهرت وشهر زیتون

واز جملهٔ احفاد جناب‌ادریس بن ادریس‌است جناب **علی بن عبدالله التاهرتی ابن‌المهلب بن محمدبن یحیی‌بن ادریس‌بن ادریس**

و او ازجانب مصر برسالت رفت بغزنین نزد سلطان محمود غزنوی به نیشابور که رسیدمردم اورا بعداوت مذهب گرفتند و بحضور سلطانمحمود بردند بغزنین علماء و فقهاء در مجلس‌حاضر شدند ودرمجلس سلطان قتل‌جناب علی‌بن عبدالله راواجب دانستند واورا بقتل رسانیدند والقادر بالله‌خلیفهٔ عباسی شنید بسیار شاد شد

المطلب الثانی

در ذکری ازحالات ومقابر بعضی ازاولادهای جناب‌ابراهیم‌الغمر ابن‌حسن‌بن حسن‌بن علی‌بن ابیطالب

و او برادر اعیانی جناب عبدالله محض است اباً واماً

ودر عمدة الطالب‌است: ولقب بالغمر لجوده ویکنی بابی اسمعیل‌وکان‌سیداًشریفاً روی‌الحدیث وهو صاحب الصندوق فی‌الکوفه و یزار قبره وقبض علیه ابوجعفر المنصور مع اخیه عبدالله المحض‌و توفی فی‌حبسه سنة خمس و اربعین ومأة وله تسع وستون سنة

و عقب او منحصر است از جناب اسمعیل الدیباج ابن‌ابراهیم الغمر ابن‌الحسن‌المثنی

و عقب اسمعیل ازدیباج ازدوپسر بود :

اول – حسن‌بن‌اسمعیل‌الدیباج‌واورا هرون‌الرشیدبیست ودوسال درزندان محبوس‌نمود وبعدکه نوبت خلافت بمأمون رسید او را رها نمود و در سن شصت و سه سالگی ازدنیا رحلت فرمود و احفاد اوزیاد هستند

منجمله محمد المصری ابن حسن‌بن اسمعیل الدیباج وقبر او درمصر مزارمعروفیست

ومنجمله علی‌بن‌محمدالمصری

و مادر جناب‌علی‌بن محمد **معیه** انصاریه بود واز اسباط زیدبن حارثه‌بود و اولادهای‌اومنسوبند به معیه مثل عبدالله‌بن محمدبن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن معیه‌الملقب بالشعرانی

و مثل تاج‌الدین محمدبن قاسم‌بن حسین‌بن علی‌بن معیه‌الملقب بشعرانی

و جناب محمدبن قاسم صاحب تصانیف وتألیفات زیادی بود مثل‌کتاب هدایةالطالب فی‌نسب‌آل ابی‌طالب و کتاب اخبار الامم وکتاب سبائك الذهب و غیر اینها و آل معیه اعرف است نسبشان از غیرشان

دوم – ابراهیم‌بن اسمعیل‌الدیباج بودو جناب ابراهیم ملقب‌بود بطباطبا

و جهت اینکه ملقب شد باین لقب آنست‌که پدرش جناب اسمعیل وقتیکه جناب ابراهیم‌کودك بود خواست برای اوجامه بدوزد فرمودپیراهن میخواهی یاقبا؟

و بواسطه آنکه زبانش دارای حروف نارسا بودگفت طباطبا

وبعضی‌گفته‌اند طباطبا بزبان نبطیه‌است یعنی سیدالسادات

و جناب ابراهیم طباطبا بسیار جلیل القدر و عظیم الشأن بود و عقاید خود را بعرض حضرت

امام رضا(ع) رسانید

و سادات طباطبا منسوب باین بزرگوارند و اغلب آنها از اولاد و احفاد جناب قاسم بن ابراهیم طباطبائی میباشند ولقب جناب قاسم بن ابراهیم رسی بود و سادات بنی‌الرسی درمصر وشام و بغداد زیادند

و بعضی ازسلسله سادات طباطبائی‌ها ازاولادمحمدبن ابراهیم طباطبا میباشندمثل سید جلیل نبیل بحرالعلوم علامه طباطبائی السیدمهدی بن سیدمرتضی بن سیدمحمد البروجردی

و بعضی ازسلسلهٔ طباطبا ازاولاد حسن بن ابراهیم طباطبا است مثل جناب ابومحمد عبدالله بن احمدبن علی بن حسن بن ابراهیم‌طباطبا الحجازی الاصل المصری الدار والوفات کان‌طاهراً کریماًفاضلا کانت ولادته سنة ست وثمانین ومائتین وتوفی فی‌الرابع من رجب سنة ثمان واربعین وثلث مأئة ودفن بقرافة مصرالصغری وقبره معروف ومشهور باجابة الدعا کذافی‌تاریخ ابن‌خلکان

المطلب الثالث

در ذکری‌ازحالات ومقابر بعضی‌از اولادهای جناب حسن‌بن حسن بن الحسن‌المجتبی‌علیه السلام

منهم علی الزاهد ابن‌الحسن‌المثلث بود الملقب بذی‌الثفنات در محبس منصور دوانیقی‌درسجده رفت چون اورا حرکتدادند دیدند ازدنیارفته ووفات او در بیست و ششم محرم سنهٔ صد و چهل‌و شش واقع‌شد درسن چهل وپنج

واو بمرتبهٔ در عبادت حضور قلب داشت که‌در بین راه مکه مشغول نماز بود افعی‌داخل جامهٔ‌او شدمردم فریادزدندکه افعی‌داخل جامه‌ات شده آنجناب ابداً اعتنائی‌نکردهمچنان مشغول‌بنماز خودبود تاافعی‌ازجامهٔ او بیرون شد

روایت شده‌که منصورملعون بنی‌الحسن را درزندانی حبس نمود که ازتاریکی شب وروزرا تمیز نمیدادند ووقت نمازرانمیدانستند مگربتسبیح واورادعلی بن‌الحسن‌المثلث

و ازاولادهای‌علی الزاهداست جناب‌حسین بن علی‌الزاهدواینبزرگوار باجمعی ازسادات علوی‌و حسنی در زمین فخ شهید شددر حالتیکه بلا عقب بود و کیفیت شهادتشان مجملا در باب نهم ذکر خواهد شد

و جناب حسین‌بن علی الزاهد صاحب فخ برادری داشت مسمی بحسن‌بن علی الملقب‌بمکفوف‌و عقب جناب حسن مثلث ازاو باقی است

المطلب الرابع

در ذکری ازاحوالات بعضی‌ازاولادهای‌جناب جعفر بن حسن بن حسن‌بن علی‌بن ابی‌طالب(ع)

و ازاولادهای ایشان در راوندکاشان و همدان وقزوین ومراغه زیادند و از اولادهای اوست جناب فضل‌الله بن‌علی بن‌عبیدالله بن محمدبن عبیدالله بن محمد بن عبدالله‌بن حسن‌بن علی‌بن محمد السلیق

بن حسن بن جعفر بن الحسن المثنی صاحب کتاب الدعوات

المطلب الخامس

در ذکری ازحالات بعضی ازاولادهای جناب داود بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع)

و آن بزرگوار رضیع حضرت صادق وداماد حضرت امام زین العابدین(ع) بود که جناب ام کلثوم دختر حضرت سجاد (ع) زوجهٔ جناب داود بود

ومراد ازرضیع یعنی حضرت صادق(ع) ازمادر اوشیرخورده دون عکس

چنانچه **دربحاراز اقبال سید** نقل فرموده ان المنصورلما حبس عبدالله بن حسن وجماعة من آل ابیطالب وقتل لدیه محمدوابراهیم اخذ داودبن الحسن بن الحسن وهوابن دایة ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق(ع) لان ام داود ارضعت الصادق بلبن ولدها داود وحمله مکبلا بالحدید الخ

و **در عمدة الطالب** است که منصور دوانیقی جناب داود بن حسن را در زندان محبوس نمود حضرت صادق(ع) بمادرش دعاء ام داود را که استفتاح باشد تعلیم فرمود و در نیمه رجب بجای آورد و از برکت آن دعا جناب داود ازحبس خلاص شد ودرمدینه طیبه درسن شصت سالگی ازدنیا رحلت فرمود

و از احفاد جناب داود است جناب ابو الفضایل احمد و برادرش جناب رضی الدین ابنی موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد الطاوس بن اسحق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن المجتبی (ع)

فصل هفتم

درذکر حوارین وبعضی ازاصحاب حضرت مجتبی (ع)

اما حوارین این بزرگوار دونفر بودند

چنانچه در **بحار از اختصاص شیخ مفید** (ره) از حضرت موسی بن جعفر(ع) روایت شده قال اذاکان یوم القیمة نادی مناد این حواری الحسن بن علی (ع) ابن فاطمة بنت رسول الله(ص) فیقوم سفیان بن ابی لیلا الهمدانی وحذیفة بن اسید الغفاری

وجناب سفیان بودکه بحضرت مجتبی عرضکرد السلام علیك یامذل المؤمنین

و بعضی عذرآوردند ازاین سخن وگفته‌اند که اینسخن را ازروی محبت عرضکرده نه ازروی جسارت و عناد :

واما **حذیفة بن اسید** ازجملهٔ صحابهٔ حضرت پیغمبرص بودواز کسانی بودکه تحت شجره باپیغمبر بیعت کرد ودرکوفه ازدنیا رحلت فرمود .

واما بواب حضرت مجتبی(ع)

درعاشر بحار ازمناقب نقل میکند : وبوابه قیس بن ورقاء المعروف بسفینه و رشید الهجری ویقال میثم التمار **وقیس بن ورقاه** اول غلام جناب ام سلمه بود واورا آزاد کرده بود و بعد خادم

حضرت پیغمبر شد و روایت شده که یکروز رسول خدا ص با اصحاب طی مسافرت فرمود متاعیکه با خود حمل داشتند سنگینی کرد پیغمبر ص باو فرمود : احمل فانما انت‌سفینة ـ از آن روز سفینه نام یافت واحوالات رشید هجری ومیثم تمار درباب دوم ذکرشد فراجع

و در عاشر بحار از مناقب نقلکرده که‌از جملهٔ اصحاب حضرت مجتبی ع بود : عبدالله‌بن جعفر الطیار و مسلم‌بن عقیل و عبدالله‌بن عباس و حبابة‌بن جعفر الوالبیه و حذیفة‌بن اسید والجارود بن المنذروسفیان‌بن ابی‌لیلا الهمدانی وعمرو بن‌قیس المشرقی و ابوصالح کیسان بن کلیب وابومخنف لوط‌بن یحیی الازدی

الی ان قال و اصحابه من خواص ابیه حجر بن عدی ورشید الهجری و رفاعة وکمیل و مسیب وقیس و عمروبن والله و عمروبن حمق وزیدبن ارقم و سلیمان‌بن صرد الخزاعی و جابر بن عبدالله الانصاری وسلیم‌بن قیس و حبیب‌بن مظاهر و اصبغ‌بن نباته والاعور وغیرهم ممن‌لاتحصی کثرة

اقول جناب **عبدالله‌بن‌جعفر الطیار** سابقاً گفته شد که والده‌اش اسماء بنت‌عمیس بود و زوجهٔ مکرمه‌اش زینب‌خاتون بنت امیرالمؤمنین (ع) بود و او اول مولودی بود از مسلمین که در ارض حبشه متولد شد ودرمنتهای کرم وجودبود واورا بحرالجود میگفتند

واما جناب **مسلم‌بن‌عقیل** درکوفه بیاری حضرت سیدالشهداءع شهید شد

و جناب **عبدالله‌بن‌عباس** از بزرگان اصحاب حضرت‌پیغمبر ص‌وتلمیذ جناب‌امیرالمؤمنین ع‌بود وافضل‌اولادجناب‌عباس بودتولدش سال‌قبل‌الهجرة بودودرسنهٔشصت وهفت‌درطائف ازدنیارحلت فرمود.

و **حبابة بن جعفر الوالبیه** در شرطة الخمیس خدمت امیرالمؤمنین (ع) رسید گفت چه چیز است‌علامت امامت؛ پس آن‌بزرگوار اشاره فرمود بسنگی و بخاتم شریف باو نقش‌کرد وفرمود اگرکسی مدعی امامت باشد و چنین علامت از او ببینی بدانکه او امامست وبعد از امیرالمؤمنین(ع) آمد خدمت حضرت مجتبی (ع) و همین علامت را از آن بزرگوار دید ایمان آورد و همچنین خدمت حضرت سیدالشهداء (ع) آمد و همین علامت را دید ایمان آورد و خدمت حضرت امام زین‌العابدین و حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) و حضرت موسی‌بن جعفر ع و حضرت رضا ع مشرف شد همین معجزه و علامت را از آنها مشاهده نمود و ایمان آورد و بعداز نقش حضرت امام رضاع‌نه‌ماه که‌گذشت حبابه ازدنیا رحلت نمود وتمام روایتش در مدینة المعاجزاست

و **جارودبن المنذر الکندی، النحاس** از اهل کوفه بود و در **رجال** از حضرت‌صادق (ع) روایت‌کرده : انه ثقة ثقة

وعمروبن‌قیس المشرقی **دررجال است** :گفت من و پسر عم در قصر بنی مقاتل خدمت سیدالشهداء (ع) رسیدیم در وقتیکه تشریف میبرد بکوفه سلام‌کردیم بآنحضرت . پسر عمم عرض‌کرد یااباعبدالله این رنگ موی محاسنتان خضابست یارنگ موی شریفتان هست ؟ فرمودند خضابست وما بنی‌هاشم زود محاسنمان سفید میشود بعد حضرت رو نمود بما فرمود شما آمده‌اید بجهت نصرت و یاری من ؟ گفتم من مردی هستم کبیرالسن وکثیر العیال و دردستمن‌اماناتیست از مردم و میترسم امانات مردم ضایع شود پسر عمم نیز همین قسم گفت ، فرمود پس شما بروید از این سرزمین که صدای غربت مرا نشنوید چون هرکس صدای غربت مرا بشنود ومرا یاری نکند بر خدا حقست که‌او را برو بجهنم اندازد

ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی در مجالس المؤمنین از شیخ طوسی نقلکرده که پدرش یحیی از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) بود و او مؤلفات زیادی دارد منجمله مقتل سید الشهداء (ع) و این مقتل که منسوب است بابی مخنف و فعلا بطبع رسیده مقتل ابی مخنف لوط بن یحیی نیست

ورفاعة بن شداد ومسیب بن نجبه از اصحاب حضرت امیر (ع) وحضرت مجتبی(ع) بودندو مسیب از بزرگان تابعین وعظماء زهاد بود

ودر مناقب نجبه‌را بفتح نون وفتح باء موحده ضبط نموده

وقیس ظاهراً قیس بن سعد بن عباده است که از اصحاب حضرت رسول(ص) بودوخودش وپدرش باابوبکر بیعت نکردند

ودروجالست که‌او درسنهٔ شصت هجری از دنیا رفت واو موی محاسن نداشت انصار میگفتند ما دوست داریم که‌از برای قیس لحیهٔ ابتیاع کنیم از اموال خودمان و معذلك بسیار جمیل بودوانس بن مالك گفت که‌قیس بن سعد ازپیغمبر(ص) بمنزلهٔ صاحب شرطه‌بود ازوالی وازیونس بن عبدالرحمن روایت کرده که سعدبن عباده شش اولاد داشت وهمهٔ آنها پیغمبر (ص) را یاری کردند و جناب قیس وسعد قدهریك ده وجب بود بوجبهای خودشان ووجب هریك ازآنها مثل ذراع‌یکی ازمابود

وسعد همیشه اوقات سید وآقا بود هم درزمان جاهلیت وهم در اسلام وپدرش و جدش و جد جدش همه‌اوقات صاحب‌شرف وسیادت بودند

عمروبن‌واثله المکنی به ابوالطفیل بعضی اورا ازکیسانیه دانسته‌اند که‌قائلند بامامت‌جناب محمدبن الحنفیه ودرذیل لوای‌مختار درآمدند

و زیدبن ارقم مدنی خزرجی در حق حضرت امیر (ع) کتمان شهادت نمود وازاینجهت کور شد **وسلیمان بن صردخزاعی** ازبزرگان اصحاب وتابعین بود و او درروز جنك جمل ازجیش امیرالمؤمنین (ع) تخلف نمود و لکن در طلب خونخواهی حضرت سیدالشهداء (ع) خروج نمود

وسلیم بن قیس الهلالی العامری الکوفی مرد بسیار بزرگی بودوکتاب سلیم بن قیس که‌به‌ابان بن ابی‌عیاش سپرد معروفست

واصبغ بن نباته‌مجاشعی الکوفی ازاصحاب شرطة‌الخمیس استوآنها ششهزار نفریاده‌هزار نفر بودند که‌باحضرت‌امیر (ع) بیعت کردند که‌درراه اویاکشته شوند یاظفریابند

و جهت اینکه آنها را شرطة الخمس گفتند احتمال دارد که از شرط بمعنی علامت باشد چون آنها علامت مخصوصی داشتند که باو شناخته میشدند و احتمال دارد که این شرط بمعنی تهیؤ باشد چون آنها مهیا بودند بجهت دفع خصم وخمیس بمعنی جیش‌است وجهت آنکه آنها را خمیس نامیدند آنستکه آنها پنج گروه بودند میمنه ومیسره ومقدم وساق وقلب

واعور نام‌او حارث همدانیست که‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع فرمود

یاحار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا الخ

فصل هشتم

دربعضی ازتواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت مجتبی ع

اما وقایع سال چهلم هجری بعداز فوت وشهادت پدر بزرگوارش

بدانکه روز جمعهٔ بیست ویکم ماه رمضان سال چهل هجری پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین(ع)از دنیارحلت فرمود ودرهمانروز مردم باحضرت مجتبی ع بیعت کردند

جناب **عبدالله بن عباس** فریادزدمعاشرالناس هذا ابن نبیکم و وصی امامکم فبایعوه

و **محمدبن جریر طبری** نقلکرده که اول کسیکه با حضرت مجتبی بیعت کرد جناب **قیس بن** سعدبن عباده بود پس آن حضرت عمال یمن وحجاز و عراق را برسر عمل خود باقی داشت و همچنین حکام آذربایجان وخراسان و کرمانرا و جناب عبدالله بن عباس را بایالت بصره فرستاد و زیادبن ابیه که بفرمان امیرالمؤمنین ع دربعضی ازمحال شیرازحکومت داشت همچنانش منصوب داشت ودوماه تمام بعدازشهادت حضرت امیر ع حضرت مجتبی ع درکوفه اقامت فرمود

معویه کافرکاغذی به زیادبن ابیه نوشت چون از او بیم مخالفت داشت واورا تهدید بقتل نمود و جاسوسی ببصره فرستاد و جاسوسی بکوفه پس عبدالله بن عباس والی بصره جاسوس بصره رابقتل رسانید و نامه به حضرت مجتبی ع عرضکرد که با معاویه درمقام مقاتله برآید و مکاتیبی بین معاویه و حضرت مجتبی (ع) رد وبدل شد. آخرالامر معاویه آغاز جنك نمود وشصت هزار نفرلشکردرخارج شهرشام مهیانمود **وضحاك بن قیس فهری** رادرشام بنیابت خود بازداشت

خبر به حضرت مجتبی ع رسید درمسجدجامع کوفه بمنبر تشریف برد وخطبهٔ خواند و مردم را بجهاد دعوت فرمود مردم سکوت نمودند جناب **عدی بن حاتم** کلماتی گفت و بر اسب خود نشست و به نخیله که لشکر گاه حضرت مجتبی ع بود باجمعی روانه شدند واو اول کسی بودکه حاضر لشکر گاه شد و حضرت مجتبی هم باجمعی روانه نخیله شدند و مغیرة بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب را درکوفه جانشین خود فرمود وعده لشکریکه بعنوان نصرت آن حضرت در نخیله جمع شدند ازسواره و پیاده چهل هزار نفر بودند و عبیدالله بن عباس راکه برادرکوچك عبدالله بن عباس بود با دوازده هزارنفر از ابطال مقدمه فرستاد رفتند تاازفرات گذشتند ودر اراضی مسکن نزول نمودند

معویه هم با لشکرش طی مسافت کرد و در اراضی **مسکن** فرود آمد پس عبیدالله بن عباس لشکر خودرا تحریص فرمود **روزدیگر** از دوجانب **آغازجنك** نمودند جمعی از فئتین مقتول ومجروح شدند چون **شب شد** معویهٔ ملعون نامهٔ به عبیدالله بن عباس نوشت بدینمضمون : ان الحسن قدرا سلنی فی الصلح وهو مسلم الامرالی فان دخلت الان فی طاعتی کنت مطبوعاً والادخلت وانت تابع ولك ان اجبتنی الان ان اعطیك الف الف درهم اعجل لك فی هذا الوقت بنصفها واذادخلت الکوفة النصف الاخر

پس عبیدالله بن عباس همانشب بجانب معویه رفت آن دراهم را گرفت

چون **صبح شد** مردم برآن انتظار داشتند که ابن عباس بیرون شودو نماز بگذارداورا نیافتند ناچار جناب **قیس بن سعد بن عباده** بالشکریان نماز گذاردوخطبهٔ خواند ولشکررا امر بصبر درجهاد فرمود **معویه** آنچه کاغذ نوشت بجناب قیس و وعده داد اثر نکرد و درجواب نامهٔ آن ملعون نوشت **لاوالله** **لا**تلقانی ابداً الا بینی وبینك الرمح

بعد مجدداً معویه بجناب قیس نامه نوشت ومطلبش این بود **اما بعد** فانك یهودی ابن یهودی جناب قیس هم در جواب نوشت بدین مضمون **اما بعد** فانك وثن بن وثن دخلت فی الاسلام کرهاً واقمت فیه فزعاً وخرجت منه طوعاً الخ و بزرگان کوفه که از اصحاب حضرت مجتبی بودند در پنهانی با معویه مراسلاتی داشتند

حضرت مجتبی ع بر آنها مطلع شد پس آن بزرگوار از دیر عبدالرحمن کوچ فرمود بجانب مدائن ودر صبحگاهی درقریهٔ ساباط مدائن فرود آمد واز خاطر شریفش گذشت که در این منزل لشکر را امتحان فرماید چون بآن حضرت عرضکرده بودند که معویه به عمرو بن حریث وشبث بن ربعی وگروهی از معاریف لشکریان امام حسن ع نوشته بود که هر کس حضرت امام حسن مجتبی را شهید بنماید او را دویست هزار درهم بدهد ورئیس لشکر شامش بنماید ودختر خودرا بنکاح اودر آورد ازاینجهت حضرت مجتبی همیشه بادرع وزره راه میرفت و خواست لشکر خود را امتحان بفرماید پس مردم را ندا دادند که **الصلوة جامعة** مردم جمع شدند وآن حضرت برمنبر تشریف بردند وخطبه خواندند چون ازمنبر فرودآمدند مردم روی بیکدیگر کردند وگفتند ازاینسخنان چه فهمیدید وارادهٔ آن حضرت را چگونه یافتید؛ جماعتی گفتند که اراده دارد خلافترا بمعویه سپارد وباا و صلح کند گروهی که در باطن منهب خوارج داشتند گفتند کفروالله الرجل

وبروایتی در اینوقت مردی بدروغ فریاد کرد ای مردم بدانید که لشکر عراق شکست خوردند وقیس بن سعد بن عباده بدست سپاه شام کشته شده پس مردم از غلبهٔ حضرت مجتبی (ع) یك باره مأیوس شدند و بر آن حضرت شوریدند و بسرا پردهٔ آن حضرت ریختند وهرچه یافتند بتاراج بردند ومصلی از زیر پای حضرت کشیدند وظالمی ردا از دوش نازنین آن حضرت کشید و برد پس جمعی از خواص آن حضرت لشکریان را دور نمودند وبفرمودهٔ آن حضرت اسب حاضر نمودند آن حضرت سوار شد وطریق مدائن را پیش گرفت چون خواست از تاریکی ساباط مدائن بگذرد **جراح بن سنان** که از قبیلهٔ **بنی اسد** بود از کمین در آمد و لجام اسب آن حضرت راگرفت و گفت الله اکبر یاحسن اشرك ابوك ثم اشرکت انت و در دست او معولی بود چنان بر ران آن حضرت زد که گوشت را چاك زد و استخوانرا آزرده نمود پس آن حضرت شمشیری حوالهٔ آن ملعون کرد و عبدالله بن حنظله و جمعی از اصحاب آن حضرت جمع شدند و آن ملعون راگرفتند و اینقدر بر سرش کوفتند که بدرك واصل شد پس آن بزرگوار را بر سریری نهادند و بمدائن بردند و مشغول مداوا و معالجه گردیدند در آن حال **زید بن وهب جهنی** وارد شد بر آن حضرت و آن بزرگوار دردمند یافت عرضکرد یابن رسول الله مردم متحیرند چه صلاح میبینی

فرمود اری والله معویة خیرلی من هؤلاء یزعمون انهم لی شیعة ابتغوا قتلی وانتهبوا ثقلی و اخذوا مالی الخ

و از آن طرف چون معاویه شوریدن لشکر را برامام حسن دانست کاغذی برآن حضرت نوشت یابن عم لاتقطع الرحم الذی بینك و بینی فان الناس قد غدروابك وبابیك من قبلك. و مکاتیب منافقین لشکر عراق را خدمت آن حضرت فرستاد که نوشته بودند بمعویه بجانب ما کوچ نما چون راه بما نزدیك کنی حسن را دست بگردن بسته نزد تو بفرستیم واگر بخواهی او را بشمشیر بقتل برسانیم- واز آن بزرگوار خواهش صلح نمود و بر عهده گرفت که آنچه حضرت مجتبی فرمان دهد اجابت نماید پس ناچار و ناگزیر آن حضرت قبول صلح با معویه نمود بشرائط معلوم وکتاب صلحنامهٔ آن

حضرت نوشت و بعبدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب که مادرش هند دختر ابو سفیان بود سپرد

وازجمله شروط مصالحه خط این بود که مردم در قنوت سب علی (ع) را ترك کنند و بجای آن سلام وتحیت بر آنحضرت بفرستند ،

بالجمله در روز بیست وپنجم ربیع الاول سال چهل ویکم هجری امر مصالحه استوار شد

بعداز وقوع صلح حضرت مجتبی (ع) ازمدائن بجانب کوفه طی طریق فرمود و وارد نخیله شد و معویه هم از طرف مسکن کوچ نمود با لشگر خود وارد نخیله شد و امر کرد که مردم حاضر شوند

و معویه بر منبر بالا رفت وخطبهٔ خواند منجمله ازفقراتش این بود والله انی ما قاتلتکم لتصلوا ولا لتصوموا ولا لتحجوا ولا لتزکوا انکم لتفعلون ذلك و انما قاتلتکم لاتأمر علیکم وقد اعطانی الله ذلك وانتم کارهون الا وان کل شیء اعطیت الحسن بن علی تحت قدمی هاتین لاافی به

الحاصل در غرهٔ ربیع الثانی سال چهل ویکم هجری معویه براریکهٔ سلطنت مستقر گردید وابتداء خلافت بنی امیه ازاینوقت بود

و در تاریخ الخلفاء سیوطی است که ابتداء بتخت خلافت نشستن معویه در ربیع الاخر یا جمادی الاول سنهٔ چهل ویك بود وانقضاء دولت بنی امیه بدست ابی مسلم خراسانی در ذیحجه سنهٔ صدو سی ودو بوده که مروان حماربن محمد بن مروان بن الحکم که آخرخلفاء بنی امیه و بنی مروان بود بدرك واصل شد

وگفته شده که تمام خلافت بنی امیه و بنی مروان نودو یکسال وهشت ماه بود تقریباً و از این مدت هشت سال وچهار ماه مدت خلافت عبدالله بن زبیر بود الباقی از برای خلافت بنی امیه هشتاد وسه سال وچهار ماه که تحقیقاً مطابق میشود باهزار ماهی که در قرآن مجید فرموده لیلة القدر خیر من الف شهر

وابتداء خلافت بنی العباس از سنهٔ صدو سی ودو بود که با ابوالعباس سفاح عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب مردم بیعت کردند کما فی کامل ابن اثیر

و آخر خلفاء بنی العباس المستعصم بالله عباسی بود ودر سنهٔ ششصد و پنجاه وشش که تاریخ خون باشد هلاکوخان قصد کرد بغداد را ومستعصم عباسی را بقتل رسانید خود مالك بغداد و عراقین شد

ومدت خلافت بنی العباس تقریباً پانصد و بیست وچهار سال بود کذا فی تاریخ در السلوك

بنابراین مدت خلافت ظاهریه حضرت مجتبی (ع) ششماه و چند یوم بود

ومعویه مدتی درکوفه برمسند حکومت قرار گرفت ومردم کوفه بااو بیعت کردندوایشسال را عام الجماعت گفتند لاجماع الامة فیه علی خلیفة واحد ـ لکن **قیس بن سعد بن عباده** با معویه بیعت نکرد آنچه معویه عطایا ونوید بوی داد برای بیعت حاضر نشد گفت انی حلفت ان لا القاه الا بینی وبینه الرمح والسیف

بعدمعویه ازحضرت مجتبی (ع) خواهش نمود که حضرت سید الشهداء (ع) با او بیعت کند حضرت مجتبی (ع) فرمود با معویة لاتکرهه فانه لا یبایع ابداً اویقتل ولن یقتل حتی یقتل اهل بیته وان یقتل اهل بیته حتی یقتل اهل الشام

مخفی نماناد که ضرب معول بران شریف آن بزرگوار در ربیع الاول سنهٔ چهل و یك هجری بوده چنانچه درعاشر **بحار از کشی** روایت میکند وثب اهل عسکر الحسن ع بالحسن

فی‌شهر ربیع‌الاول فانتهبوا فسطاطه واخذوا متاعه وطعنه ابن البشر الاسدی فی خاصرته

ودر مصباح المتهجدین است وفی‌الیوم الثالث والعشرین من رجب طعن الحسن بن علی علیهما السلام

وایضاً در سنهٔ چهل ویك هجری بود که در کوفه معویه صنادید قریش را جمع کرد منهم عمرو بن عثمان و عمرو بن ابی‌العاص و عتبة بن ابی سفیان وولیدبن عقبة بن ابی معط و مغیرة بن شعبه لعنةالله علیهم‌اجمعین و حضرت مجتبی ع را هم در آن مجلس حاضر کرده بود

وهر یك از آن اشقیا سخنانی گفتند که مسلمانی سزاوار نیست بسلمانی چنین سخنها بگوید وآن بزرگوار بهریك جوابهای شایسته فرمودند

بعد که مروان بن‌حکم ملعون هم بآن حضرت جسارتی کرد آن حضرت جواب او را فرمود در آخر معویه لعنةالله علیه بجسارت بزرگی بآن بزرگوار کرد فوثب معویه فوضع یده علی فم الحسن ع وتمام روایت در احتجاج طبرسی است

وایضاً درسنهٔ چهل و یك هجری حضرت مجتبی ع از کوفه عزم مسافرت مدینهٔ طیبه را فرمود با اهل وعشیرهٔ خود وبعد ازخروج آن بزرگوار از کوفه معویه ملعون به ولیدبن عقبة بن‌ابی معط برادر مادری عثمان گفت یااباوهب هل رمت قال نعم وسوت کنایه از آنکه در طلب خون عثمان خوب تلافی نمودم وکاررا بانتها رسانیدم ؛ ولید گفت زیاده ازآنچه میخواستیم بجای آوردی

و چون معویه براراضی عراق استیلا یافت واز بزرگان قبائل بیعت گرفت و حضرت مجتبی بمدینه تشریف برد آن ملعون با اطمینان خاطر روانه بجانب شام شد

وشاید دراواخر سنهٔ چهل ویك بوده قضیهٔ عصای زهر آلود چنانچه در کامل بهائی است وحاصل آنستکه حضرت امام حسن ع از مدینهٔ طیبه عزم موصل فرموده که هوای آنجا سرداست مروان بن حکم که حاکم مدینه بود کاغذی بمعویه نوشت که حضرت مجتبی ع چند مرتبه زهر خورده ودر او اثری نکرده ازکار اوغافل مباش

معویه صوفی کوری را طلبید وچند دینار درهم بوی داد وآن مرد کور موصلی باعصائی که‌سنانش زهرآلودبود نزد آنحضرت آمد ودعوی محبت کرد ودر خدمت آن‌بزرگوار ترددمینمود پس روزی بعزم‌زیارت آنحضرت آمد ودست‌نازنین آنحضرت را بوسید و سنان‌عصارا به‌پشت‌پای حضرت گذارد بقوت تمام فشار داد مردم جمع شدند خواستند اورا بکشند حضرت مانع شدند و ازآنجا حضرت تشریف برد بجانب شام

ودر سنهٔ چهل ودوم‌هجری عمروعاص ملعون که والی مصر بود در مصر بدرك‌واصل شد ودر درالمسلوك است کەدر سنهٔ چهل وسوم هجری بدرك واصل شد

وایضاً دراینسال حجاج بن یوسف الثقفی ملعون ازمادرش متولد شد

ودرسنه چهل وسوم هجری مستورد بن‌علقمه خارجی خروج کرد باجمعی از خوارج در نزدیکی مدائن مغیرة‌بن شعبه که حاکم کوفه بود معقل بن قیس را باسه هزار نفرمردمان شجاع بجهة دفاع آنها روانه نمود واز آن جنك هیچیك از خوارج جان بسلامت نبردند الا عبدالله‌بن عقبه که شتابانه‌بجانب کوفه شتافت

و در سنهٔ چهل وچهارم هجری عبدالله بن قیس المکنی بـه ابو موسی اشعری بدرك واصل شد واو مردی بود خفیف اللحیه ؛ قصیرالقامة ، قلیل الخدعة لذا عمرو عاص ملعون اورافریب داددر خلع امیرالمؤمنین (ع)

وایضاً دراین‌سال ام حبیبه بنت ابی سفیان که خواهر معویه و زوجهٔ پیغمبر (ص) بود از دنیا رفت در مدینه طیبه ومروان بن‌حکم که حاکم مدینه بود بر اونماز خواند

وایضاً در سنه چهل وچهارم هجری کابل فتح‌شد

وایضاً دراین سال معویه زیادبن ابیه‌را ملحق بپدرش ابوسفیان نمود

و درسنهٔ چهل و پنجم هجری حفصه دختر عمر بن الخطاب زوجهٔ پیغمبر (ص) از دنیا رفت ومادر اوو عبدالله‌بن عمرزینب بنت مظعون نست

ونیز دراینسال زیدبن ثابت انصاری درمدینهٔ طیبه در سن پنجاه و شش سالگی از دنیا رفت

وهمچنین در اینسال عبدالرحمن بن خالدبن ولید در حمص ازدنیا رفت

وایضاً جناب عثمان بن حنیف برادر سعد دراینسال ازدنیا رحلت فرمود

ودر سنهٔ چهل و شش هجری هرم بن حیان ازدی وفات نمود که یکی از عمال عمر بن خطاب وازجملهٔ فقهاء بصره ودر شماره زهاد ثمانیه است

ونیز دراینسال عبدالله بن ابی‌اوفی برادر زیدبن ابی‌اوفی درکوفه وفات نمود

ودر اینسال قثم بن عباس بن‌عبدالمطلب درسمرقند شهید شد

ودر سنهٔ چهل و هفت هجری معویة بن ابی‌سفیان عبدالله پسر عمرو عاص را ازحکومت مصر معزول کرد وحکومت آنجا رابمعویة بن‌خدیج ملعون قاتل جناب محمدبن ابی‌بکر سپرد

یکوقتی معویة بن خدیج برخورد به‌عبدالرحمن بن ابی‌بکر که‌از اسکندریه مراجعت میکرد عبدالرحمن بوی گفت معویه حق ترا مراعات نمود در کشتن برادرم محمد وایـالت مصر را بتو واگذار نمود معویة بن خدیج گفت من بطمع ایالت مصر برادرت را نکشتم بلکه اورا بخون عثمان کشتم

و در سنهٔ چهل و هشت هجری مالك بن هبیره بالشکر قابلی از جانب معویه مأمور شد بجنك‌کردن باسپاه روم وجنك صعبی نمود وعقبة‌بن‌عامر الجهنی بالشکر زیادی بفتح جزائر مأمور شد وغنائم فراوانی بدست آورد

ودرسنهٔ چهل وهشت هجری مغیرة بن شعبه ملعون که حاکم کوفه بود بدرك واصل گردید درسن هفتاد سالگی بعد از وفات مغیره معویه‌حکومت‌کوفه راباانضمام حکومت بصره بزیاد بن ابیه واگذار نمود پس زیادبن ابیه سمرة بن جندب را که از دشمنان حضرت امیر المؤمنین (ع) بود در بصره بنیابت گذارد وخودش بکوفه آمد

وایضاً در اینسال حضرت مجتبی (ع) هندختر سهیل بن عمرو را تزویج فرمود چون‌معویه به ابوهریره نوشت که‌هند را از برای یزید نکاح کند ابو هریره رفت بطرف منزل هند دربین‌راه بحضرت مجتبی ع رسید فرمودند کجا میروی عرضکرد بخانهٔ هند دختر سهیل که اورا برای یزید تزویج کنم آن بزرگوار فرمودند مرا هم نزد او تذکار نماکه هر که‌را خواهد زوجهٔ اوشود ابو هریره نزد هند آمد ازجانب یزید بن معویه خواستگاری نمود او را و فرمایش حضرت مجتبی (ع) را گفت هند گفت ابوهریره چه‌صلاح میدانی برای من ؟ ابو هریره گفت من حضرت مجتبی (ع) رااختیار میکنم ، پس هند خودرا بحضرت مجتبی تزویج نمود

ودر ایضا دراینسالمعویه‌مروان بن حکم را از حکمرانی مدینهٔ طیبه معزول نمود بعد از

ودرسنهٔ پنجاهم هجری علی المختار حضرت مجتبی (ع) از دنیا رحلت فرمود در آخر ماه صفر در سن چهل وهفت سالگی

خاتمه

در قبور متبرکهٔ بعضی از انبیاء عظام و امام زادگان ذوی العز و الاحترام

بدانکه احترام وتکریم وتعظیم قبور متبرکهٔ ایشان عقلا و شرعاً لازمست
و علماء تصریح فرموده‌اند باستحباب زیارت قبور شریفه و لابد است در مقام ازذکر دو امر

امر اول ـ درقبور متبرکهٔ بعضی ازانبیاء عظام

بدانکه ازسابق معلوم شد که‌قبر مقدس حضرت آدم وحضرت نوح درنجف اشرفست
و در وادی السلام قبه بقعه‌ایست منسوب بجناب هود و صالح و ثقة الاسلام نوری فرمود ه سند درستی ندارد
ودر شریعهٔ کوفه بقعه وقبه‌ایست منسوب بحضرت یونس (ع)
ودر کنار شط فرات چند فرسخی کوفه مرقد حضرت ذوالکفل است
ودر بیت المقدس‌است‌قبر شریف حضرت داود وحضرت سلیمان
وایضاً در بیت المقدس است قبرحضرت مریم مادر عیسی وقبر جناب آسیه زوجهٔ فرعون
ودر نزدیك بیت المقدس است قبر حضرت عزیر وجناب راحیل مادر حضرت‌یوسف
ودر دو فرسخی بیت المقدس دهیست‌که اورا ناصرةالخلیل نامند ودر او بود ولادت حضرت عیسی (ع) وترسایان را ازاینجهت نصرانی نامند
در یك منزلی بیت‌المقدس است شهر قدس الجلیل‌ودر اوست قبر حضرت ابراهیم خلیل‌وقبر حضرت اسحق بن ابراهیم وقبرحضرت‌یعقوب‌بن اسحق و قبر حضرت یوسف بن‌یعقوب وقبرجناب‌ساره زوجهٔ حضرت ابراهیم که‌این قبور متبرکه در قدس‌الخلیل در مغاره ایست زیرزمین واز قدس‌الخلیل تاکنعان نیم فرسخ است
ودر شش فرسخی بیت‌المقدس است قبر حضرت موسی کلیم‌الله
ودر مجمع البیان است از سعید بن جبیر روایت کرده که جنازه حضـرت یعقوب راازمصر حمل نمودند به‌بیت المقدس در میان تابوتی ازچوب ساج و از اینجهت یهودیان امواتشان را نقـل میدهند به‌بیت‌المقدس وبعد ازفراغ از دفن حضرت یعقوب حضرت یوسف بر گشت بمصر وبعد ازپدر بزرگوارش بیست وسه سال زندگانی کرد ، وقتیکه از دنیا رفت وصیت کرد که او را نزد قبور پدرانش‌دفن کنند
و بعضی گفته‌اند که آنحضرت دفن شد در مصر بعد حضرت موسی (ع) استخوانهای او را بیرون‌کرد و برد دربیت المقدس نزد پدرش دفن کرد
وبدانکه اکثرانبیاء بنی اسرائیل از بیت المقدس و شام مبعوث شدند که شریعتشان در عالم منتشر گردید •
ودر شهر حلب است قبرحضرت زکریا
ودر دومنزلی بیت‌المقدس استموته ودر اوست قبر جناب جعفر بن ابی‌طالب وجناب زیدبن

حارثه وقبر جناب عبدالله بن رواحه

ودر سه‌منزلی بیت المقدس استقبر حضرت یوشع‌وصی حضرت موسی

ودر قبلی مسجد براثا است قبر جناب یوشع ع

ودر بیروت است قبر حضرت یحیی

ودر شام مسجدی است معروف بمسجد یحیی و در آن مسجد قبری است با ضریح معتبری منسوب بآن حضرت

ودر شهر موصل‌است قبر حضرت جرجیس پیغمبر

ودر بیرون شهر موصل است قبر شیث هبةالله

ودر شوش که شش فرسخی شهر شوشتر است قبر دانیال‌پیغمبر است و بارگاه عظیمی دارد

ودر دوفرسخی شوشتر مزاریست منسوب بحضرت شعیب (ع)

ودر خارج حله قبریست منسوب بایوب نبی

ودر مسجدالحرام میان‌حجر است قبر حضرت اسمعیل بن ابراهیم و والدهٔ ماجده اش هاجر باجمعی از پیغمبران دیگر

واز حضرت باقر ع منقولست که مابین رکن ومقام مملو است ازقبور پیغمبران

واز حضرت صادق (ع) مرویست که ما بین رکن یمانی و حجرالاسود هفتاد پیغمبر مدفونند

ودر اخبار زیارت مخصوصی برای انبیاء بنظرنرسیده مگر بجهت حضرت آدم و نوح که درباب زیارت حضرت امیر (ع) زیارت اینمو بزرگوار هم ذکر شده

امر دوم ـ درقبور متبرکهٔ بعضی از امامزادگان محترم

بدانکه تمام امامزادگان محترم لازم‌التعظیم اند وتعظیم آنها تعظیم آباء کرام و اجداد عظامشان هست و رعیت حق ندارند سخن ناروائی در بارهٔ آنها بگویند بایداز تمام آنها تجلیل و احترام نمود

و در تاسع بحار است که سید مهنا از علامهٔ حلی سئوال نمود که چگونه جناب محمد حنفیه و جناب عبدالله بن جعفر وامثال ایشان از نصرت‌حضرت‌سیدالشهداء (ع) تخلف‌ورزیدند

علامه درجواب فرمود که ارکان ایمان توحید و عدالت و نبوت و امامت ومعاد است و این بزرگواران‌اجل قدراً واعظم شأناً هستند که معتقد برخلاف‌حق باشند

وممکنست علت تخلف ایشان این بوده که علم به بلیات واردهٔ بر آن بزرگوار نداشتند و باکاغذها ونوشتجات اهل کوفه احتمال غدر ومکر در بارهٔ آنها ندادند

و شاید بعضی از آنها علت تخلفشان این بود که در حال حرکت حضرت سید الشهداء (ع) مریض بودند چنانچه در بارهٔ جناب محمد حنفیه نقل شده

ودر بحار ازتفسیر عیاشی از مفضل بن عمر روایت کرده که سئوال کردند از حضرت صادق (ع) از قوله تعالی وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به‌قبل موته

حضرت صادق (ع) فرمود هذه نزلت فینا خاصة ان‌لیس رجل من ولد فاطمه (ع) یموت ولا یخرج عن‌الدنیا حتی یقر لامامه بامامته کما اقرولد یعقوب لیوسف حین قالوا تالله لقد آثرک اللهعلینا

وممکنست که از این‌روایت استفاده شود که‌جمیع سادات باایمان و عقاید حقه از دنیا میروند

و فی العیون عن الرضا (ع) قال النظر الی ذریتنا عبادة فقیل له یابن رسول الله (ص) النظر الی الائمة منکم عبادة ام النظر الی جمیع ذریة النبی (ص) فقال بل النظر الی جمیع ذریة النبی عبادة مالم یفارقوا منهاجه و لم یتلوثوا بالمعاصی و تلا ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعدلهم عذاباً الیماً

وممکنست گفته شود معاصی صادره از سادات اقبح واشد تأثیراً هست از معاصی صادره از غیر ایشان چون روحشان الطف است و نفوسشان اشرفست و بدنشان اطیب است و لذا در قرآن مجید میفرماید یا نساء النبی لستن کاحد من النساء و قال تعالی و من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین ودرمعانی الاخبار از حضرت زین العابدین ع روایت کرده که فرمود لمحسننا کفلان من الاجر و لمسیئنا ضعفان من العذاب چون هر چیزی که خیلی لطیفست زود متأثر میشود چنانچه رنك سفید از تمام الوان زودتر متأثر میشود چون الطف الوان است و همچنین آب چون لطیف است زود کدر میشود و بتجربه معلومست که عداوت نمودن بسادات هم زود اثر میکند

در اوائل شرح صحیفه از زیدبن علی بن الحسین ع از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده فرمود شنیدم از پیغمبر ص فرمود : نحن بنوا عبدالمطلب ماعادانا بیت الاوقد خرب ولاعادانا کلب الاوقد جرب ومن لم یصدق فلیجرب

بدانکه در غالب بلاد مسلمین قبر امامزادگان محترم موجود است که بلا واسطه یا بیك واسطه بمعصوم میرسند وقبورشان محل نزول رحمت و برکات و ملاذ درماندگانست و مکرر از بسیاری از آنها کرامات و خوارق عادات مشاهده میشود چون در زمان خلفاء بنی امیة مخصوصاً زمان معاویه و زیاد بن ابیه وحجاج بن یوسف ثقفی و همچنین زمان خلفای بنی العباس مخصوصاً زمان منصور وهرون الرشید بسیاری از امامزاده‌ها راشهید کردند

چنانچه در روایت شیخ صدوقست ازحمید بن قحطبه دوسی که گفت او قاتیکه هرون الرشید درطوس بود نصف شبی عقب من فرستاد و من حاضر شدم گفت کیف طاعتك لامیر المؤمنین تا آنکه درمرتبه سوم گفتم بالنفس والمال والاهل والولد والدین آنملعون خنده کرد و درهمان نصف شب امر کرد که‌شصت نفر از ذریهٔ فاطمه و علی را بقتل رسانیدم و بسیاری از امامزادگان محترم‌را میان دیوار بگچ وآجر گرفتند

چنانچه در عیون روایت کرده که چون منصور دوانقی بنداد را بنا نمود سادات را طلب میکرد وبهر یك که میرسید اورا در جوف دیوار میگذارد یکروز سیدحسن الوجهی ازاولاد امام حسن مجتبی‌ع‌راآوردند و به‌بناء امر کرد که اورا جوف دیوار بگذارد بناء دلش بحال آن جوان سوخت ودر دیوار فرجهٔ گذارد وعرضکرد غصه مخور نصف شب خودم می‌آیم وتو را از جوف دیوار خارج میکنم چون نصف شب شد بناء رفت وآن سید جلیل را از جوف دیوار خارج کرد و گفت من ترسیدم که‌روز قیامت جد تو پیغمبر (ص) خصم من‌باشد موهای سر او را باآلت گچکاری قطع نمود وگفت خون من را حفظ کن ودر این شهر نمان آقا زاده فرمود پس خبر مرا بمادرم بده وموهای مرا نشانه ببر که‌مادرم بداند من نجات‌یافته‌ام و خیلی جزع و اضطراب نکندومنزل‌مادرش رانشان داد وآن جوان رفت معلوم نشد کجا رفت بعد بناء گفت من رفتم بمنزل مادرش بهمان نشانه که داده بود دیدم صدای ضجه‌و گریه مثل زنبور عسل بگوشم خورد دانستم که این صدای گریه مادر این جوان است خبرسلامتی جوانش را باودادم و موهای اوراهم دادم وبر گشتم‌وبسیاری ازامام زاده‌های محترم جلاء وطن نمودند ومختفی بودند تااز دنیا رفتند

چنانچه از کتاب مقاتل الطالبین نقل شده که محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین ع بپدرش گفت من دوست دارم که عمویم جناب عیسی بن زید را ببینم فرمود میروی بکوفه و بفلان محل مینشینی شخصی گندم گون از آنجا میگذرد که پیشانیش آثار سجود است و شتری دارد که دومشك آب بر او حمل کرده وقدمی بر نمیدارد مگر تکبیر و تسبیح و تهلیل و تقدیس میکند همان شخص عموی تو عیسی هست

جناب محمد بن محمد بن زید گفت من رفتم بکوفه و در همان موضع نشستم دیدم شخصی متصف بهمان اوصاف از راه عبور کرد پس بر خاستم دست و پای اورا بوسیدم عمویم عیسی فرمود تو کیستی گفتم برادر زاده تو محمد بن محمد هستم پس شترش را خوابانید ودر سایه دیواری نشست واز احوال واقارب ودوستانش که در مدینه بودند سئوال نمود بعد از من وداع کرد وفرمود دومرتبه نیائی نزد من که میترسم مشهور بشوم ومردم عارف به نسب من بشوند

واز شیخ تاج الدین نقل کرده که عیسی بن زید دراوقاتیکه متستر بود در کوفه عیالی گرفت وخداوند دختری باو مرحمت فرمود دختر کبیره شد جناب عیسی از برای بعضی سقاها آب کشی میکرد وآن سقا پسر جوانی داشت خیال کرد که دختر عیسی بن زید را از برای جوان خود خطبه نماید در حالتیکه نمیدانست جناب عیسی را از چه قبیله است ونسبش بکه منتهی میشود مادر آن جوان رفت بخواستگاری منزل جناب عیسی زوجۀ جناب عیسی که فهمید بسیار خشنود شد که نزدیك بود عقلش از شوق وشعف پرواز کند پس بشوهرش جناب عیسی اظهار کرد آن جناب متحیر شد که چه جواب بگوید

چون آن زن نسب شوهرش را نمیدانست پس جناب عیسی دعا کرد که آن دختر بمیرد و دعایش مستجاب شدو آن دختر از دنیا رفت گریۀ جناب عیسی شدت کرد وخیلی جزع میکرد ازموت دختر خود بعد یکی از اصحاب و اصدقاء جناب عیسی گفت اگر از من سئوال میکردند که اشجع اهل زمین کیست من از تو تجاوز نمیکرم وتو از فوت دخترت چنین جزع و اضطراب میکنی عیسی فرمود والله جزع واضطراب من نه از فوت دختر است بلکه بجهت آنست که ایندختر مرد و ندانست که بضعه و پاره تن پیغمبر (ص) است

ودر شرح صحیفه سید جلیل سید علی خان است که جناب عیسی در کوفه ازدنیا رفت در سن شصت سالگی ونصف عمرش را از خوف بنی العباس مستور و پنهان بود

الحاصل وقتیکه سادات ذوی العز والاحترام شنیدند که حضرت رضا ع تشریف برد بخراسان ومأمون آنحضرت را ولیعهد خود نمود سادات روی آوردند بجانب عجم بقصد تشرف خدمت حضرت رضا (ع) که شاید امنیت ورفاهیتی بر ایشان حاصل شود بعد که شنیدند حضرت را در خراسان شهید کردند آقا زاده‌ها هر کدام بهر کجا که بودند واقف شدند تا ازدنیا رحلت فرمودند

بنابر این محتمل است که غالب این بقاع و قبور شریفه منتسبه بآن بزرگان صحیح باشد لکن چون مردم در مقام ضبط اسامی آن بزرگواران و ضبط نسبشان نبودند ورسم هم نبوده در سابق که سنك لوحی روی قبر بگذارند لذا غالب آن بزرگواران اسم شریفشان و موضع دفنشان برما مخفی مانده

وبدانکه امامزادگان عظام طبقات و **اصنافی** هستند

صنف اول

امامزادههائیکه علاوه بر شرافت نسبیه شأن وجلالت قدرشان معلومست و محل دفنشان هم معلومست واستحباب زیارتشان هم بالخصوص از ائمه اطهار مأثور است و زیارت مخصوص هم‌جهت ایشان وارد شده‌مثل حضرت **اباالفضل العباس** بن امیرالمؤمنین ومثل : حضرت علی اکبر بن الحسین و مثل : سیدهٔ جلیله‌حضرت **فاطمه** بنت موسی بن جعفر (ع) که‌درقم مدفونست ومشهور است بحضرت **معصومه** زیارت مخصوصی هم برای ایشان ازائمه معصومین رسیده

ومرحوم مجلسی ره درمزار بحار میفرمایدمطلع نشدم بروایتی که در زیارت امامزاده گان عظام نماز زیارت وارد شده باشد وعلماء در زیارت حضرت عباس بن علی (ع) نماز زیارت نوشته‌اند لکن بروایتی دیده نشده وبعضی از علماء منع فرموده‌اند از نماز در زیارت غیرمعصوم‌مگر بقصد اهداء ثواب انتهی

و نیز در تحفة الزائرین فرموده که محتمل است زیارت حضرت معصومه جزء روایت نباشد واز تألیف علماء بوده باشد بلی یکنفر از غیر معصومین هم جلالت قدرش معلومست هم محل دفنش وهم زیارت مأثوری دارد علاوه امتیاز مخصوصی هم دارد و آنجناب **حمزة بن عبدالمطلب**است که دراحد یك فرسخی مدینهٔ طیبه مدفونست وامتیاز مخصوص ایشان آنستکه در زیارت ایشان نماز زیارت هم وارد است

ودر تحفة الزائرین از آداب زیارت معصومین فرموده که‌در وقت زیارت پشت بقبله وروی به معصوم بایستد

واما درزیارت غیر معصوم جمعی گفته‌اند که‌روی‌بقبلهٔ درعقب‌ضریح‌بایستدانتهی

ودر بحار است که حضرت معصومه درسال دویست ویك هجری بجهت شوق ملاقات برادر بزرگوارش از مدینه بجانب خراسان آمد چون آن مخدره بساوه رسید مریضه شد سؤال فرمود که تاقم چه مقدار مسافتست عرض کردند ده فرسخ فرمود مرا بقم ببرید چون بسمت قم آمد طایفهٔ اشعریین باستقبال‌آنحضرت آمدند وموسی بن خزرج بن سعد که‌بزرك آنها بود از همه سبقت‌گرفت ومهار ناقهٔ آنمخدره را بدوش خود کشید ووارد‌ساخت بمنزل خود درقم و بعد از هفده‌روز ازورودش بقم مخدره ازدنیا رحلت فرمود واورا دربابلان دفن کردند

ودر هدیةالزائرین ازتاریخ قم ازحضرت صادق ع روایت کرده که‌فرمود از برای حقتعالی حرمیست که‌مکه باشد و برای حضرت پیغمبر (ص) حرمیست که مدینه باشد و برای حضرت امیر(ع) حرمیست که کوفه باشد واز برای مااهل‌البیت حرمیست که‌بلد قم باشد وبعد از این دفن میشود در آنجا زنی از اولاد من که نامیده میشود بفاطمه هر که او را زیارت کند بهشت از برای او واجب است

وبدانکه درقبهٔ حضرت فاطمه جماعت بسیاری از بنات فاطمیه و سادات علویه مدفونند مثل جملهٔ ازدختران حضرت جواد (ع) واز دختران موسی مبرقع مثل ام‌محمد وخواهرش میمونه دختران حضرت جواد(ع) وبریهیه دختر موسی مبرقع .

صنف دوم

امامزادههائیکه جلالت قدر ومحل دفنشان معلومست و استحباب زیار تشان هم بالخصوص مأثور است لکن زیارت مخصوصی از ائمهٔ اطهار بجهت ایشان وارد نشده مثل جناب **عبدالعظیم**

ابن عبدالله بن علی الشدید بن حسن بن زیدبن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) که در ری مدفونست واز اکابر محدثین وعلماء و زهادو عباد وازاصحاب حضرت جواد الائمه وحضرت هادی بوده

ودر تحفةالزائرین از ابن بابویه بسند معتبرروایت کرده که مردی از اهل ری خدمت حضرت امام علی النقی (ع) مشرف شد حضرت ازاو پرسید کجا بودی ؟ عرضکرد بزیارت حضرت امام حسین (ع) فرمود . اگرزیارت میکردی حضرت عبدالعظیم را هرآینه مثل کسی بودی که زیارت حضرت امام حسین (ع) را کرده باشد

ودر مزار بحار از نجاشی ازاحمدبن محمدبن خالد برقی روایتکرده که حضرت عبد العظیم وارد ری شد درحالتیکه گریخته بود از سلطان ودر خانهٔ یکی از شیعیان در سردابی منزل فرمود ودر آنجا عبادت خدا را میکرد روزها روزه میگرفت و شبها مشغول عبادت بود و گاهی مستتراً میرفت بزیارت قبریکه مقابل قبر شریف خودش هست ومیفرمود این قبر یکی از اولادهای موسی بن جعفر است ظاهراً مراد قبر حضرت حمزة بن موسی بن جعفر باشد و بمرور ایام خبر بشیعیان ری رسید تا آنکه اکثر آن بزرگوار را شناختند

پس یکی از شیعیان پیغمبر رادر خواب دید وفرمود مردی از اولاد من جنازه اش از سکة الموالی حمل میشود ودفن میشوددر نزدیکی درخت سیب درباغ عبدالجبار بن عبد الوهاب پس از خواب بیدار شدرفت نزد عبدالجبار که آندرخت و آنمکان را بخرد عبدالجبار گفت بجهت چه میخواهی؟خوابش راتقل کرد عبدالجبار گفت منهم آنخواب رادیده ام ومن آندرخت و آن باغ را وقف کرده ام بر حضرت عبدالعظیم و بر شیعیان که اینجا دفن بشوند پس حضرت عبدالعظیم مریض شد و از دنیا رفت وقتیکه برهنه شان کردند که غسل بدهند در جیبش کاغذی دیدند ودر آن نسب خودرانوشته بود «انا ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن الامیر بن زیدبن الحسن المجتبی ع ابن علی بن ابیطالب ع»

و از منتخب طریحی نقل شده که گفته شده از کسانیکه از طالبیین زنده دفن شده جناب عبدالعظیم حسنی است درری « ظاهراً مراداینست که یعنی باجل خودش مرد اورا نکشته اند نه اینست که واقعاً زنده دفن کرده باشند والله اعلم»

و مرحوم ثقةالاسلام نوری در خاتمه مستدرك رساله صاحب عبادرا که در احوالات حضرت عبدالعظیم نوشته نقل فرموده و در اوست که ایشان پسری داشتند مسمی بمحمد که بزهادت وکثرت عبادت معروف بود

و از کتاب منتقله نقل شده کـه ایشان منتقل شدنـد بسامری و در اراضی بلـد و دجیل وفات نمود

و مرحوم علام آقا میرزا فتح الله شریعت اصفهانی از نقل اینقضیه از منتقله احتمال میدادند که قبر منسوب بامامزاده سید محمد در نزدیك بلد منسوب باشد بجناب محمد بن عبد العظیم لکن مشهور آنستکه اوقبرسید محمد بن علی الهادیست

چنانچه حموی در معجم البلدان فرموده که جناب سید عبد الکریم بن احمدبن طاوس میفرماید دربلد است قبر جناب محمدبن علی الهادی واوست که بجهت فوتش حضرت گریبان چاك زد

ودر روح وریحانست که باید رحلت حضرت عبدالعظیم در اوائل سنهٔ دویست و پنجاه باشد چهار سال قبل از رحلت حضرت هادی و مثل جناب قاسم بن موسی الکاظم که در هشت فرسخی حله مدفونست

مرحوم ثقة الاسلام نوری در تحیة الزائرین فرموده حدیثی در السنه معروفست قریب باین مضمون که حضرت رضا ع فرمود هر کس قادر بزیارت‌من نیست زیارت کندقاسم برادر مرا بعد فرموده این روایت جائی‌دیده نشده وتاکنون کسی ازاصل آن‌نشان نداده ولکن‌جلالت‌قدر وعلو مرتبه جناب قاسم معلومست چنانچه محل دفنشان در هشت فرسخی حله معلومست

ثقةالاسلام کلینی دراصول کافی از یزید بن سلیط از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت کرده که‌آنحضرت در راه‌مکه بودفرمود خبردهم ترا ای اباعماره بیرون‌آمدم ازمنزلم‌پس‌وصی‌قرار دادم پسرم حضرت رضا(ع)را وشریك گردانیدم با اوپسران خودرا درظاهر و وصیت کردم باو در باطن واگرامرراجع بمن بود هرآینه قرارمیدادم امامت را درپسرم قاسم بجهة محبت من‌اوراولکن این‌امر راجع بخداوندات قرارمیدهد اورا هرکجا که‌میخواهدالخ

صنف سوم

امامزادههائیکه جلالت قدر ومحل دفنشان معلوم است لکن استحباب زیارتشان بالخصوص وارد نشده

منهم جناب اسمعیل بن جعفرالصادق ع‌که جلالت قدرو محل د فنشان در مدینه طیبه معلومست در اکمال الدین است که چون جناب اسمعیل خواست از دنیا برود حضرت صادق ع جزع زیادی کرد بعد که‌چشمهای پسر رابست ازمنزل بیرون رفت در حالیکه قبای تازه پوشیده وامر و نهی میکرد اصحاب عرضکردند یابن رسول‌الله فدایت شویم از شدت جزعیکه در شما دیدیم‌گمان نداشتیم تا مدتی از شما منتفع شویم حضرت صا د ق فرمود انا اهل‌البیت نجزع مالم تنزل‌المصیبة فاذا نزل صبرنا

ودر شرح صحیفه است که‌رحلت ایشان سنهٔصدو سی وسه بوده

ومنهم جناب احمدبن موسی‌الکاظم المعروف بشاه چراغ

ودر ارشاد است : وکان احمد بن موسی رجلا کریما جلیلا ورعاً وکان ابوالحسن موسی ع یحبه ویقدمه ووهب له ضیعةالمعروفة بالیسیرة ویقال ان‌احمدبن موسی اعتق الف مملوك

ومنهم جناب محمدبن موسی‌الکاظم

درارشاد است و کان محمد بن موسی من‌اهل‌الفضل والصلاح وکان لیلته کلهامتوضئاً و یصلی واین دو بزرگوار برادرابوینی بودند وجلالتقدر ومحل دفنشان در شیراز معلومست وازبرای هریك قبهٔ رفیعه عالیه است

ومنهم جناب سید محمدبن علی‌الهادی (ع) وقبر شریف ایشان درنزدیکی بلداست یك منزلی سامری وایشان بجلالت وقدر بروز کرامات معروفند و صورت کتیبهٔ ضریح شریفش اینست

هذا مرقد السید الجلیل ابی جعفر محمدبن الامام ابی الحسن علی الهادی ع عظیم الشأن جلیل‌القدر وکانت الشیعة تزعم انه‌الامام‌بعدابیه ع فلما توفی نص ابوه علی اخیه ابی محمدالزکی وقال‌له احدث لله شکراً فقد احدث فیك امراً خلفه ابوه فی‌المدینة طفلاوقدم علیه فی‌سامری مشتداً ونهض الرجوع الی‌الحجاز لما بلغ‌بلد علی تسعة فراسخ مرض وتوفی ومشهده هنالکولما توفی‌شق ابومحمد ع‌ثوبه‌و قال فی‌جوابهمن عابه‌علیه‌قدشق موسی علی‌اخیه هرون

ورحلت آن‌امامزادهٔ معظم درحدود سنهٔ دویستو پنجاه ودو بود

ومنهم مخدره مکرمه حکیمه خاتون بنت الامام محمدبن علی الجواد ع و همشیره حضرت

هادی و عمهٔ حضرت عسکری ع و این مخدره درك خدمت چهار امام را نموده و حضرت هادی مکرمه محترمه نرجس خاتون والدهٔ ما جده امام زمان را بوی سپرد که احکام دینش را باو بیاموزد و بعداز وفات حضرت عسکری منصب سفارت داشت از جانب حضرت حجة و آن مخدره اول کسی است که چشمش بجمال حضرت حجة روشن شد و آن بزرگوار را بوسید و بآغوش گرفت

و قبرشریفش در پائین پای قبر حضرت عسکریین معلومست وضریح مخصوصی دارد و بعضی از عوام که حلیمه خاتون مینامند اشتباه و غلط است

و قبرملیکه آفاق مخدره نرجس خاتون والدهٔ ماجدهٔ حضرت حجت درمیان ضریح مطهرحضرت عسکریین پشت سرقبر مقدس امامین همامین است

و ثقةالاسلام قمی در اواخر مفاتیح الجنان فرموده که معروفست در نزد قبر عسکریین قبور جملهٔ از سادات عظام که ازجملهٔ آنهاست جناب حسین پسر امام علی نقی(ع) و فرمود من برحال او مطلع نشدم لکن آنچه بنظرم میرسد آنستکه سیدی جلیل‌القدر وعظیم‌الشأن بوده زیرا که از بعضی روایات استفاده کردم که از حضرت امام حسن عسکری (ع) و برادرش جناب حسین‌بن علی تعبیر بسبطین میکردند و تشبیه میکردند ایندو برادر را بدوسبط پیغمبرامام حسن‌وامام‌حسین(ع)

ودرروایت **ابوالطیب** است که صدای حضرت‌حجت(ع) شبیه بود بصدای حسین (ع)

ودرشجرةالاولیاء تألیف سید فقیه محدث **سید احمد اردکانی** در ذکر اولاد حضرت امام علی نقی است که حسین فرزند آن حضرت از زهادوعباد بودو بامامت برادرخود اعتراف‌داشت انتهی

ومنجمله جناب‌محسن‌بن ابی‌عبدالله الحسین(ع)

درمعجم‌البلدان حموی است که جوشن کوهیست درغربی حلب که معدن مس بوده و لیکن حال باطل شده از زمانیکه عبور دادند اسراء اهل البیت حضرت سید الشهداء (ع) را و یکنفر از زوجات آنحضرت حامله بود و در آنجا طفلش را سقط نمود وهرقدر مخدره طلب آب ونان فرمود جوابی ندادند وعلاوه دشنام دادند پس آنمخدره نفرین فرموداز آن وقت هرکه درآن کوه کارکرد ربح ومنفعتی نبرد

و در قبلهٔ آن کوه مقبره ایست معروف بمشهد السقط و سقط نام **محسن بن حسین (ع)** است انتهی .

ودر آن کوهست‌مقبرهٔ ابن‌شهرآشوب صاحب‌مناقب

ومنجمله جناب‌محمدبن جعفرالطیار

در کتاب تحفةالعالم سیدجلیل و عالم نبیل سید عبداللطیف‌بن ابوطالب الموسوی‌الشوشتری که‌او ازدودمان جلیل سیدنعمت‌الله جزائری است فرموده:

در محاربه شوشتر که‌خلیفه ثانی‌لشکر فرستاد بجهت تسخیر ملك عجم و تسلط ایشان برشوشتر ومحاربه ایشان باهرمزان محمدبن جعفر طیار زخمهای منکر برداشت درمراجعت بدزفول داعی‌حق‌را لبیك گفت ودر خارج شهر دزفول دفن‌شد

ومنجمله عبدالله‌بن‌الحسن الدکة ابن‌الحسین الاصغرابن‌زین‌العابدین (ع)

ایضاً در کتاب تحفة العالم استکه قبر ایشان در قبلهٔ شهر شوشتر واقع است و عمارت عالی دارد که‌اورا مستنصر عباسی بنانموده **وقاضی نورالله درمجالس‌المؤمنین** احوالات این بزرگوار را اجمالا ذکر فرموده

ومنهم جناب ابی‌حمزه امیرعلی بن حمزة بن موسی‌الکاظم(ع)

درعمدةالطالب استکه قبر ایشان درشیراز خارج باب استخر است

ومنهم جناب سیدعلی بن الامام محمدالباقر(ع) که قبرشان در خارج شهرکاشانست و معروف است بامامزاده مشهد

ودر روضات اورا ازقبور معلوم‌الانتساب فرموده

ومنهم جناب احمدبن علی الامام محمدالباقر (ع) و قبرشریف ایشان در باغات اصفهان دچاردهٔ محلهٔ خواجو است

ومنهم جناب ابوعبدالله الحسین‌بن علی بن داودبن عبداللهبن محمد الرئیس بن علی‌الزیبی‌ابن عبدالله الجوادبن جعفرالطیار

در عمدةالطالب استکه قبرایشان درقزوین‌است

و منجمله جناب عبداللهبن معویة بن عبداللهبن جعفرالطیار

در عمدة الطالب استکه ایشان سنه صدو بیست وپنج درزمان خلافت مروان حمار که آخر خلفاء بنی‌امیه بود ظهور فرموده وامرش بالاگرفت وجمعیت اوزیاد شد تا در سنهٔ صد و بیست و نه ابومسلم مروزی ایشانراگرفت و برد بهرات و در آنجا محبوس بود و همان قسم محبوس در زندان بود تادر سنهٔ صد وهشتاد وسه درمیان محبس ازدنیا رفت وقبر شریفش در هرات مزار معروفیست

ودرحبیب‌السیر استکه مالك بن هشیم خزاعی که‌والی هرات بود بامر ابومسلم امرکردفرشی بدهان اونهادند تانفسش قطع‌شد

ومنجمله جناب یحیی بن‌زیدبن علی‌بن الحسین (ع) والده ماجده‌اش ریطه بنت ابی‌هاشم‌عبدالله بن محمد الحنفیه (ع) بود

در شرح صحیفه استکه چون جناب زید را شید کردند جناب یحیی رفت بسوی نیشابور اهل نیشابور استدعا نمودند که آنجا بماند فرمود « بلدة لم ترفع فیها لعلی (ع) رایة لاحاجة لی فی‌المقام بها »

و از آنجا تشریف برد بسرخس و ششماه در سرخس ماند تا هشام‌بن عبدالملك از دنیا رفت وولیدبن عبدالملك بخلافت نشست نوشت بنصربن سیار والی خراسان که‌در طلب او برآید نصربن سیار اورا دربلخ گرفت ومقیدومحبوس نمودولید نوشت بنصربن سیارکه‌اورا رهانماید

پس جناب یحیی آمدبجوزجان وجمعی‌ازاهل جوزجان واهل طالقان‌باو ملحق شدند نصربن‌سیار سالم‌بن احور را فرستاد و سه‌روز باآن بزرگوار مشغول مقاتله بود تا آنکه عصر روز جمعه سنهٔ صد و بیست و پنج آن مظلوم را شهیدکردند درسن هیجده سالکی وسر نازنین اورافرستادند نزد ولیدبن‌یزیدآن ملعون هم سر نازنین را فرستادنزد مادریحیی ریطه بمدینهٔطیبه‌آن سر را در آغوش

مادرش گذاردند مادرش بآن سر نظر کرد گفت شردتموه عنی طویلا و اهدیتموه الی قتیلا صلوات‌الله علیه بکرة واصیلا انتهی

و در بعضی از کتب تواریخ استکه بدن نازنین یحیی را بدار آویختند و همین قسم روی‌دار بود تا ابومسلم مروزی بخراسان استیلا یافت آن بدن نازنین را فرود آورد و بر آن بدن شریف نمازخواند ودفن کرد

و اشاره بقبر شریف یحیی است شعردعبل خزاعی

و اخری بارض الجوزجان محلها و قبر بیاخمری لدی القربات

و صحیفهٔ سجادیه‌که زبور آل محمد(ص) وانجیل اهلبیت است ازایشان نقل‌شده

و جوزجان‌که مدفن جناب یحیی‌بن زید است درنزدیکی گنبد قابوس بین‌استراباد و بجنورد واقع است .

ومنجمله جناب‌حسین‌بن زیدبن‌علی‌بن‌الحسین(ع) الملقب بذی‌الدمعه

در شرح صحیفه استکه در صغر سن‌پدر بزرگوارش جناب زیدرا شهیدنمودند وحضرت‌صادق (ع) اورا تربیت‌کرد وتعلیم‌نمود ودرسنهٔ صدوسی وپنج یاسنه صدوچهل‌ازدنیا رحلت فرمودوقبر شریفش درحله سیفیه مزارمشهوریست

ومنجمله صاحب‌روضات‌میفرمایدازجمله‌قبورمعلومه‌استقبر جناب‌**ابوالحسن**الملقب‌بزین‌العابدین علی‌بن احمدبن عیسی‌الملقب بالرومی ابن‌محمدبن علی العریضی ابن‌جعفر الصادق‌ع ومرقد شریفشان دراصفهان قبه عالیه‌وصحن وسیعی‌دارد

و منجمله حسین‌بن علی‌بن حسن‌بن حسن‌بن علی‌بن ابیطالب صاحب فخ‌که ایشان با جمعی از سادات درفخ‌که‌یکفرسخی مکهٔ معظمه است شهیدشدند ودرهمان‌زمین فخ هم دفن شدند ودر باب نهم تفصیلش ذکر خواهد شد انشاءالله وجناب‌علی پدرحسین ملقب‌بودبعلی عابد

ودرمنتهی‌الامال روایتکرده که منصور بنی‌الحسن‌را درزندانی حبس کرد که‌از تاریکی‌شب و روز را تمیز نمیدادند

و گاهی جناب‌عبدالله‌المحض به برادرزاده‌اش **جناب‌علی‌عابد**میفرمود میبینی ابتلاو گرفتاری ماراآیا ازخدا نمیخواهی که‌مارا ازاین‌زندان نجات‌دهد ؟

علی گفت ای‌عم همانا برای مادر بهشت درجهٔ استکه نمیرسیم بآن درجه مگر باین بلیه یابچیزی که‌اعظم ازاین بلیه‌باشد ونیز ازبرای‌منصور درجهنم مرتبه‌ایست که نمیرسدبآن مگر آنکه‌بجای آورد آنچه‌بامیبینی ازبلیه پس صبرمیکنیم براین شدائد وباین‌زودی راحت‌میشویم چه مرگ‌مانزدیک شده پس سه‌روز بیش نگذشت که‌در میان زندان از دنیا رفتند **وعلی‌بن الحسن‌العابد** در سجده ازدنیا رحلت فرمود

عبدالله عمویش‌بگمان آنکه درخواب است‌گفت فرزند برادر مرابیدارکنید چون‌اوراحرکت دادند دیدندازدنیا رفته

و وفات اودر بیست وششم محرم سال‌صد وچهل وشش واقع‌شد وعمر شریفش چهل و پنج سال بود

صنف چهارم

امامزادههائیکه جلالت قدرشان معلومست واما محل دفنشان معلوم نیست

مثل جناب علی بن الامام جعفر بن محمد الصادق(ع)

دراصول کافی از محمد بن حسن بن عمار روایت شده که گفت من درخدمت جناب علی بن جعفر نشسته بودم درمسجد مدینه ناگاه جناب محمد بن علی الجواد ع داخل مسجد شد پس علی بن جعفر بدون ردا ازجا جستن کرد ودست حضرت جواد رابوسید واوراتعظیم کرد

حضرت جواد فرمود اجلس یاعم رحمك الله فقال یاسیدی کیف اجلس وانت قائم

پس چون علی بن جعفر برگشت بمحل خود اصحابش اورا سرزنش میکردند وگفتند تو عموی پدرآنحضرت هستی معذلك اینقسم اظهار کوچکی میکنی

گفت سکوت کنید ودست بمحاسن خود گرفت وفرمود وقتیکه خداوند قابل ندانست این پیرمرد را و این جوانرا اهل دانسته وامامت را دراو قرار داده پس من منکر شوم فضل او را نعوذ بالله مما تقولون بل اناله عبد

و در **رجال کبیر** است وکان علی بن جعفر راویة للحدیث سدید الطریق شدید الورع کثیر الفضل ولزم اخاه موسی(ع)

واما محل دفنشان درسه موضع قبهوبقعهایست منسوب بایشان

اول ـ درعریض که یکفرسخی مدینهطیبهاست وقبهوبارگاهی دارد

دوم ـ درخارج بلدهٔ قم کهایضاً قبهوصحن وسیعوبارگاه مرتفعی دارد

سوم ـ درخارج شهرسنان کهایضاًقبهوصحنوبارگاهی دارد

و مرحوم **ثقةالاسلام نوری** درخاتمه **مستدرك** تصریح فرموده که قبر ایشان در عریض است و ایشان اصلا بعجم نرفتهاند ومحتمل است کهقبری کهدر قم ودر سنان استقبر بعضی از احفاد ایشان باشد

ومثل جناب حمزة بن الامام موسی بن جعفر الکاظم ع و ایشان برادر ابوینی جناب احمد بن الامام موسی الکاظم ع وجناب محمداست المدفونین فیالشیراز وجلالت قدرایشان معلومست

واما محلدفنشان درچهارموضع محتملاست

اول ـ درنزدیك قبر حضرت عبدالعظیم قبهوصحن وبارگاه وضریح نقره دارد

ودر روایتستکه مادامی که حضرت عبدالعظیم در ری بود پیوسته زیارت میکرد قبری راکه در مقابل قبراوست وظاهراً همین قبرجناب حمزه باشد

دوم ـ در وسط شهر قم قبهوبقعهایست معروف بقبرجناب حمزة بن موسی الکاظم ع

سوم ـ درتاریخ عالم آراست کهامامزاده حمزه بقول اصح در سوسفید ترشیز مدفونست و قبه و صحن ومرقد شریفی دارد (وسوسفید درخارج دروازهٔ ترشیز است و ترشیز ازجملهٔ ولایات خراسان است)

چهارم ـ درجزیرهٔ کهدر جنوب حلهاست بیندجله وفرات قبریاست مشهور بقبر حمزة بن موسی الکاظم ع

و **ثقةالاسلام نوری درتحیة الزائرین** فرموده این شهرت بیاصلست و قبر جناب حمزة

بن موسی الکاظم همانست که‌در ری هست نزدیك قبر حضرت عبدالعظیم واینکه در خارج حله‌است قبر جناب حمزة بن قاسم بن علی بن حمزة بن حسن‌بن‌عبیدالله بن‌عباس‌بن‌علی‌بن ابیطالب‌ع‌است

ومثل جناب محمد بن الامام جعفر الصادق الملقب بدیباج که جلالت قدرش معلومست

واما محل دفنش در چهار موضع محتملست :

اول ـ درچهارده بین چشمه‌علی دامغان و هزار جریب مازندران و در آنجا قبه و بارگاه بسیار مرتفعی دارد که بامر شاهرخ ساخته شده

دوم ـ در بسطام در قبله بقعهٔ بایزید بقعه ایست منسوب بایشان

سوم ـ در جرجانست چنانچه در کامل ابن اثیر است

چهارم ـ در سرخس است چنانچه در مطلع الشمس از کتاب تجارب السلف نقل فرموده

ودر ارشاد است که ایشان در خراسان ازدنیا رفتند

ودر مطلع‌الشمس میفرماید مدفن محمد بن‌جعفر ازروی یقین درچهارده است

ومخفی نماناد که‌از جملهٔ قبورمعلومه است قبرجناب موسی مبرقع‌ابن‌محمدبن علی‌الرضا(ع) وجناب احمدبن محمد بن موسی المبرقع که قبر شریفشان درقم است وبقعه وصحن عالی دارند



باب پنجم

دراسم ولقب وکنیه ونسب و ولادت وشهادت

حضرت خامس آل‌عبا ارواحنا فداه

ودر تعیین زوجات واولاد واقارب وحوارین وبعضی از تواریخ متعلقهٔ بآن بزرگوار

ودر قبور متبرکهٔ بعضی ازبزرگان که‌در کربلای‌معلی وحوالی آن واقعست

و در این باب دوازده فصل و یکخاتمه است.

فصل اول

دراسم ولقب وکنیه و نسب آن بزرگوار

اسم شریف آنحضرت حسین است ، اشهر القابشان سید الشهداء علیه السلام است و اشهر کنای آن بزرگوار **ابی‌عبدالله** است والد ماجدشان **امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب ع** والدهٔ ما جده‌شان **صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهراء است** سلام‌الله علیهم اجمعین.

بدانکه احدی ازانبیاء ومرسلین واوصیاء مقربین شرافت وفخر نسبی‌شان بحضرت **سیدالشهداء** نمیرسد. چون شرافت در نسب یا بشرافت‌جد و جده‌است یا بشرافت پدر ومادر یا بشرافت اولادیا بشرافت برادر وخواهر یا بشرافت عمومه وخئوله وجمیع این اسباب شرافت در حضرت‌سیدالشهداءع جمع بود دون سائرین . جد ابی‌شان حضرت ابیطالب است که شیخ صدوق در رساله اعتقاداتشان روایت میفرماید که جناب عبدالمطلب حجت الهی‌بود وجناب ابیطالب وصی پدر بزرگوار خودبود وجده‌ابی‌شان فاطمه‌بنت اسد بود که مجلسی درمرآت العقول‌میفرماید‌بجمیع‌امت اتفاق نمودندبراسلام اینمخدره و حضرت پیغمبر ص فرمود او مادر من است .

وجد امی‌شان حضرت سیدالانبیاء والمرسلین و خاتم النبیین ص اشرف کل مخلوقات بود و جده‌امی‌شان جناب خدیجهٔ کبری ام‌المؤمنین بود ووالد ما جده‌شان سیدالاوصیاءالمقربین بود ووالده ماجده‌شان‌سیدهٔ نساء العالمین بود برادر بزرگوارش حضرت امام حسن سبد اسباط الانبیاء بود و خواهر مکرمه‌اش زینب کبری بود که حضرت زین العابدین ع در باره‌اش فرمودند انت‌بحمدالله عالمة غیر معلمة وفهمة غیر مفهمة . عم گرامش حضرت جعفربن ابیطالب‌وحضرت حمزهٔ سید الشهداء بود خال مکرمش جناب ابراهیم بن رسول‌الله (ص) بودتا باینجا از شرافت نسبیه باحضرت مجتبی شریك بودند لکن مزیت حضرت سید الشهداء (ع) آنستکه والائمة من ذریته و حضرت مجتبی (ع) اولادش با ینشرافت نبودند

و چه‌بسیار خوب فرموده **سید بحرالعلوم**

سبط‌النبی‌ابوالاطهار والده الـــــــــکرار مولا اقام الدین صارمه

صنوا الزکی جی قلب البتول له | اقسومة لیس فیهـا من یقاسمه

و دیگری گفته :

الام فاطمـة و الاب الکرار | لا اب فی الانام کذا و لا ام کنی

وقال آخر: نسب کان علیه من شمس الضحی | نـوراً و من فلق الصباح عموداً

و باین تقریب که گفته شد میتوان گفت که اشرف جمیع نساء عالمیان حسباً و نسباً حضرت زینب سلام‌الله علیها میباشد ودر عدة الطالب است وارضعته ام‌الفضل زوجة عباس بن عبد المطلب بلبن قثم بن عباس

و در بعضی از اخبار است که آن بزرگوار از پستان هیچ زنی شیر نخورد گاهی از زبان جدش پیغمبر میمکید گاهی از ابهامش چنانچه در **کافی** از حضرت رضا ع روایتکرده قال ان النبی ص کان یؤتی به الحسین (ع) فیلقمه لسانه فیمصه فتجری ولم یرضع من انثی

ونیز ازحضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود قال (ع) لم یرضع الحسین (ع) من فاطمة ولا من انثی یؤتی به النبی (ص) فیضع ابهامه فی فمه فیمص منها ما یکفیه الیومین و الثلث فنبت لحم الحسین (ع) من لحم رسول‌الله ودمه من دمه ولم یولد لستة اشهر الا عیسی بن مریم (ع) والحسین بن علی (ع) و **سید بحرالعلوم** میفرماید .

لله مرتضع لم یرتضع ابداً | من ثدی انثی و من طه مراضعه

فصل دوم

درتاریخ ولادت باسعادت حضرت سید الشهداء (ع)

علامهٔ مجلسی در جلاء العیون میفرماید اشهرمیان علماء امامیه آنستکه و لادت آنحضرت در مدینهٔ مشرفه در سوم‌ماه شعبان سال چهارم از هجرت واقع شده و بعضی پنجم ماه مذکور گفته‌اند وشیخ طوسی درتهذیب فرموده که ولادت آنحضرت درآخر ماه ربیع‌الاول بوده ودر سال‌سوم‌هجرت واین خلاف‌مشهور است انتهی و**شیخ شهید** دردروس‌فرموده:ولد ع بالمدینة آخر ربیع‌الاول سنة ثلاث من‌الهجرة انتهی

و جهت اختیار مرحوم شیخ‌الطایفه ومرحوم شهید آخرربیع‌الاول سنهٔ سوم هجری راآنستکه مختار نزد ایشان وجمعی دیگر از بزرگان اینست که ولادت حضرت مجتبی در نیمه رمضان سال دوم هجری بوده

ودر روایت معتبر هم وارد شده که بین ولادت حضرت مجتبی (ع) و حامله شدن بحضرت حسین (ع) یك طهر که ده‌روز باشد فاصله بوده و مدت حمل سید الشهداء (ع) بمقتضی روایت معتبره شش‌ماه بوده پس موافق میشود بااواخر ربیع الاول سنهٔ سوم هجری

پس معلوم‌شد که مختار مرحوم مجلسی آنست ولادت باسعادت آن بزرگوار روز پنجشنبهٔ سوم ماه شعبان سنهٔ چهارم هجری بوده وهمین هم اصحست و بنا برآنچه اختیار شده آنحضرت در وقت رحلت حضرت پیغمبر (ص) شش سال وششماه وبیست وپنج روزه بوده ودر وقت رحلت حضرت صدیقهٔ طاهره (س) شش‌سال ودوماهه بوده ودر وقت رحلت حضرت امیر المؤمنین (ع) سی و شش‌سال وچهل وهشت روزه بوده ودررحلت حضرت مجتبی ع چهلو پنجسال‌وششماه بیست و هفت روزه بوده

فصل سوم

در تعیین ساعت رحلت حضرت سید الشهداء (ع) و یوم آن از ایام هفته ودر تعیین ماه رحلت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال رحلت و درتعیین قاتل آن بزرگواروددعدهٔ لشکر ابن‌سعدومدفن شریف حضرت سید الشهداء (ع)

ودر این چهار مطلب است :

مطلب اول

بدانکه خلاف معتنی بهدیده نشده که شهادت آن بزرگوار در عاشر محرم الحرام سنهٔ شصت ویك هجری بوده چنانچه در **کافی وارشاد وتهذیب ولهوف** و سایر کتب معتبره تصریح فرموده اند

بنابر این سن حضرت سیدالشهداء در وقت شهادت پنجـاه و شش سال و پنجاه و هفت روز بوده ومدت امامت آن بزرگوار بنا برمختار ده‌سال و ده‌ماه وده روز بوده

ومرحوم فرهاد میرزا درقمقام فرموده ، خلافی نیست که روز عاشورا شمس در بیست ویکم برج میزان بود **واز** منجمین عهد مرحوم فتحعلی شاه نقل کرده که استخراج این‌مطلب را اززیج محمد شاه هندی نموده‌اند

وایضاً میفرماید ابتدای جنك ازدوساعت از روز گذشته بود وانتهای قتـال هشت ساعت‌ونیم ازروز رفته بوده بنابر این‌دوساعت وچهل و هشت دقیقه بغروب مانده **خاك مصیبت برسراهل عالم ریخته شد** و این موافق است باروایتی که‌در مصباح المتهجدین از عبدالله بن‌سنان نقل‌میکند که گفت : داخل شدم برحضرت صادق ع درروز عاشوراء الی ان قال و قلت یا سیدی فما قولك فی صومه فقال صمه من‌غیر تبییت و افطـره من غیر تشمیت ولا تجعله یوم صوم کملا و لیکن افطارك بعد صلوة العصر بساعة علی شربة من ماء فانه فی مثل ذلك الوقت من‌ذلك الیوم تجلت الهیجاء من آل‌الرسول و انکشفت الملحمة‌عنهم و فی‌الارض منهم ثلثون صریعاً من موالیهم و لوکان رسول‌الله فی‌الدنیا حیا لکان صلوات‌الله علیه هوالمعزی بهم قال‌وبکی ابو عبدالله حتی اخضلت لحیته بد موعه

یعنی راوی عرضکرد یا سیدی چه میفرماید در روزه روز عاشورا ؟ حضرت فرمود روزه بگیر بدون آنکه شب نیت روزه بکنی و افطار بنما روزه‌ات را بدون آنکه شاد باشی از افطار نمودن وتمام روزرا روزه مگیر وبوده باشد افطارت یکساعت بعد از نماز عصر بشربت آبی که در مثل اینوقت ازروز عاشورابرداشته‌شد قتال از آل پیغمبر ص و بر طرف شدوقعهٔ عظیمه ازایشان الخ

درتذکره سبط ابن جوزی است : و کان مقتله یوم الجمعة مابین الظهر و العصر لانه صلی صلوة الخوف باصحابه

واما روز شهادت آن بزرگوار از ایام هفته دراین چهار قول است

قول اول آنکه روزعاشورا روزجمعه بود

چنانچه درارشاد است ثم‌نزل ع یوم‌الثانی من‌محرم الحرام سنة احدی وستین

ودر جای دیگرمیفرماید : نهض‌عمر بن‌سعدالی‌الحسین عشیة یوم الخمیس‌لتسع مضین من‌المحرم

ودر مقتل ابوالفرج مینویسد: تولد آن بزرگوار پنجم شعبان سنهٔ چهارم ازهجرت بود وشهادتشان روز جمعهٔ دهم ماه محرم سنهٔ شصت ویك هجری بود

و مرحوم اعتضادالسلطنه درحاشیه مقتل ابوالفرج ازمقتل عوالم نقل میکند. وکان اول محرم الذی قتل فیه یوم الاربعاء اخرجنا ذلك بالحساب الهندی من سائر الزیجات

ودرمقام ازاستیعاب ابن عبدالبر واز تاریخ یافعی نقل میکند که آنبزرگوار را روزجمعه شهید کردند

وسیدمؤمن شبلنجی در نورالابصار گفته وکان یوم الذی قتل فیه الحسین رضی الله عنه یوم الجمعه عاشرمحرم سنة احدی وستین واصح همهمین قول است

قول دوم ـ آنکه روزعاشورا چهارشنبه بوده

چنانچه در مصباح المتهجدین از عبدالله بن سنان از حضرت صادق ع روایت نموده در ضمن حدیثی که بعضی از آن دراوایل همین مطلب ذکرشد بعد قوله بدموعه ثم قال ان الله جل ذکره لما خلق النور خلقه یوم الجمعه فی تقدیره فی اول یوم من شهر رمضان وخلق الظلمة فی یوم الاربعاء یوم عاشوراء

ومؤید اینست آنچه مرحوم اعتضادالسلطنه در حاشیهٔ مقاتل فرموده که اگر قائل شدیم که شهادت حضرت ابی عبدالله در سنهٔ شصت ویك هجری بوده محل شبهه نخواهدبوداز هرزیجی که استخراج نمائیم روزعاشوراء چهار شنبه بوده

قول سوم آنکه روز عاشوراء شنبه بوده

چنانچه در بحار از مناقب نقلکرده : و مضی قتیلا یوم عاشوراء وهو یوم السبت العاشر من المحرم قبل الزوال ودر لهوف ازکتاب مولد النبی ص و مولدالاوصیاء شیخ مفید از حضرت صادق ع روایت مفصلی نقل میفرماید ودرآن روایت است وقتیکه حضرت سیدالشهداء ع از مکه حرکت فرمود افواجی از مؤمنین جن آمدند خدمت آنحضرت عرضکردند یامولانا ماأز شیعیان و انصار شما هستیم اگر امر بفرمائید بقتل دشمنانت ماهمهٔ آنها را بقتل میرسانیم ـ حضرت فرمود نخواندهٔ این آیهٔ شریفه را قل لوکنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم فاذا اقمت فی مکانی فبما یمتحن هذا الخلق المتعوس وبماذا یختبرون و من ذایکون ساکن حفرتی وقد اختاره الله لی یوم دحی الارض الی ان قال (ع) ولکن تحضرون یوم السبت و هویوم العاشوراء الخ ـ قوله المتعوس التعس بالتاءوالعین والسین المهملتین الهلاك

قول چهارم ـ آنکه عاشوراء روز دوشنبه بوده

چنانچه دراصول کافی است : وقبض ع فی شهر محرم من سنة احدی و ستین من الهجرة وله سبع وخمسین سنة واشهر. قتله عبیدالله بن زیاد لعنه الله بکربلا فی یوم اثنین لعشر خلون من المحرم

ومحتمل است که این قول تقیة باشدنه مختاراً چون حضرات عامه شهادت حضرت سیدالشهداء را روزدوشنبه میدانند

ودرمقاتل ابوالفرج است : واما ماتقوله العامة انه قتل یوم الاثنین فباطل قالوا بلاروایة

مخفی نماناد که آنچه از اصول کافی نقل شده که سن شریف آن حضرت دروقت شهادت پنجاه و هفتسال و چند ماه بوده منافی نیست باآنچه سابقاً اختیار شد در سن شریف آنحضرت چون مختار ثقة الاسلام کلینی ولادت آن حضرت درسال سوم هجری بوده و مختار علامه مجلسی و جمعی در سال چهارم هجری بوده وگفته شد که اصح همین است پس سن شریف دروقت شهادت پنجاه و شش سال وقدری میشود

وبدانکه در شب وروز عاشورا از سنه شهادت تابابن تاریخ عجایب ومعجزات زیادی واقع شده‌لکن بعضی‌ازآنها همه‌ساله دیده میشود :

منجمله محدث خبیر وفاضل کم‌نظیر آقای نهاوندی درکتاب‌راحة الروح ازریاض الشهادة نقل فرموده که در یکی ازبلاد روم از سنك‌صورت شیری‌ساخته شده چزن روز عاشورا میشود ازچشم‌های آنشیر تابشام خون جاری میشود و اهل آن بلد چندان گریه و ناله میکنندکه نزدیك باشد خود را هلاك کنند .

منجمله بتواترشنیده شده که‌در زراباد قزوین درختی‌است کهن سال وهمه‌ساله ظهرروزعاشورا ناله ازآن درخت شنیده میشود واز یکشاخه ازشاخه‌های آن‌درخت خون‌می‌جوشد ومردم دراطراف آن درخت مشغول‌عزاداری وگریه‌وزاری هستند.

منجمله در بندی دراسرار الشهادة میفرماید که‌اکثر اهل‌چین بت‌پرستند وقریب بچهارصدخانه سنی هستند وقریب بسی یاچهل‌خانه شیعه امامی هستند واین جمعیت شیعه ازاول‌محرم تاروز هفتم در میدان وسیعی هیزم جمع‌میکنند وروز هفتم آنها را آتش میزنند و تاروز دهم آن هیزم‌ها مانندکورهٔ آهنگری میسوزد وروز عاشورا ماننددریا آتش موج میزند ومؤمنین جمع میشوند درمسجدیکه قریب بآن میدان واقع‌است بابدن وپای برهنه که‌بغیرساتری‌ندارند پس‌حلقه‌حلقه میزنند ونوحه میکنند وبسر وسینه میزنند تاآنکه برای ایشان حالت عجیبی روی میدهد وبآن حال‌میروند میان آتش بعضی‌تاکمر میان‌آتش‌فرو میروندوبعضی‌تازانو ومیان‌آتش‌راه میروند.

وایضاً نقل فرموده که در دکن که‌ازتوابع حیدرآباد هند است‌گودال مدور بزرگی حفرمیکنند که عمق آن تقریباً صد ذرع است . پس درختهای بسیار بزرك تمرهندی که‌آتش آن بغایت سوزنده است ازریشه قطع میکنند ومیان‌آن‌گودال میاندازند و آنهارا ازشب هفتم تاشب عاشورا میسوزانند تاآنکه آن‌گودال مانند دریای آتش شعله‌وموج میزند چون نیمه شب عاشورا بشود اهل آنشهر از پیر وجوان وطفل ممیز از منزلهای خود بیرون میشوند واز آب چاهیکه نزدیك آن مکان است غسل میکنند وبرهنه میشوند ولنگی بجهت سترعورت بکمر میبندندپس عریان وپابرهنه وصیحه‌زنان‌و نوحه خوان وشاه حسین‌گویان وعلمهارا جلو آنها میکشند وبجانب میدان آتش روانه میشوند درحالتیکه دراطراف چاه جمعی‌ایستاده‌اند وآتشرا بادمیزنند که‌خاکستر آن‌برود پس اول بزرك‌ایشان‌بانیزهٔ‌بلندی که‌دردست دارد داخل‌آتش میشود ودیگران شاه حسین‌گویان وسینه‌زنان متابعت اورا میکنند وهمه‌در میان‌آتش مانندروی‌زمین‌راه میروند. وگویادر بمبئی‌هم این‌دأب مرسوم‌باشد.

ومنجملهدرکتاب ریاض‌الشهادة‌است که‌در بلاد هندوستان تمامی‌هنود وبت‌پرستان دردهه‌عاشورا بوضعی تعزیه‌داری وماتم‌سرائی میکنند که اگرمسلمانان به بینند از عزاداری خودشرمنده میشوند دردهه عاشورا نه‌آب میخورند ونه‌نان‌ونه‌بازنان‌خود معاشرت‌میکنند ومیان خاکستر می‌نشینند وغالب آنها بدن‌خودرا باتیغ‌وغیرآن پاره میکنند.

ودرنواحی‌شاه جهان‌آباد ملکی‌هست که‌طایفهٔ ازهنود آنجاتوقف دارند وایشان‌اطفال‌خودرا بسر کوهی میبرندو نام‌حسین رابرزبان جاری‌نموده ازسرکوه پرتاب‌میکنندوچون‌ازکوه پائین میآینداطفال خودرا سالم‌میبابند ونواحی‌چنددرآنسرزمین‌میباشد که کرورهاولك‌ها ازمال‌خودصرف‌تعزیه‌داری‌میکنند

ومنجمله حکایت عابد وکوه الوند که‌در امرسوم ازفصل‌هشتم ازباب دوازدهم ذکرخواهد شد انشاءالله .

مطلب دوم در تعیین قاتل آنحضرت

معلومستکه **یزید بن معویة بن ابی سفیان** که مدعی خلافت بودامر نمود بوالی کوفه **عبیدالله بن زیاد بن ابیه** که اعدادلشکر نموده روانه نماید بجنك **حسین بن علی** ع آنملعون هم لشکری فراهم نمود و بسر کردگی **عمر سعد** روانه نمود به **کربلا** بجنك آن بزرگوار

واما مباشر قتل آنمظلوم اصح واشهر آنستکه شمر بن ذی الجوشن الضبابی الکلابی بوده چنانچه در زیارت ناحیه مقدسه است و شیخ مفیددرارشاد وشیخ طبرسی دراعلام الوری وابن شهر آشوب درمناقب وبعضی دیگر از بزرگان همینرا اختیار فرموده‌اند

و ازشیخ صدوق درامالی وسید بن طاوس درلهوف وابوالفرج درمقاتل وابن حجر درصواعق استفاده میشود که مباشر قتل سنان بن انس نخعی بوده ودر تاریخ طبری از هشام کلبی واو از ابومخنف نقل کرده : قتله سنان بن انس النخعی لعنه الله ودرعمدة الطالب والصحیح انه سنان بن انس

و از محمد بن طلحة شافعی در مطالب السئول و علی بن عیسی الاربلی در کشف الغمه استفاده میشود که خولی بن یزید اصبحی بوده واز تذکرة سبط ابن جوزی نقلشده : ان حصین بن نمیر رماه بسهم ثم نزل فذبحه وعلق رأسه فی عنق فرسه ویتقرب به الی ابن زیاد لعنة الله علیهم اجمعین

فذلکه در حالات بعضی از قاتلین حضرت سیدالشهدآء :

یزید بن معویه وعبیدالله بن زیاد وعمر بن سعد وشمر بن ذی الجوشن لعنة الله علیهم

اما یزید بن معویه

در مصباح المتهجدین استکه روز چهاردهم ربیع الاول سنة شصت وشش هجری **یزید بن معویه بدرك واصل شد** درسن سی وهشت سالگی ودر شفاء الصدور فرموده . در تاریخ انتقال یزید خلافی نیست بلکه بالاتفاق در سال شصت وچهارم بوده ودر مقام نقلکرده که‌از ابوالفرج از حال یزید سؤال کردند گفت سه سال خلافت کرد . سال اول سیدالشهدآء را بقتل رسانید سال دوم اهل مدینه را قتل عام نمود وسال سوم مکه‌را محاصره نمود و خانهٔ کعبه را بصدمه منجنیق خراب کرد. ومادریزید **میسون** نام بود و بسیارفصیح وبلیغ بود واشعاری منسوب باوست که مطلعش اینست .

للبس عبائة و تقر عینی   احب الی من لبس الشفوف

واما عبیدالله بن زیاد

در شفاء الصدور استکه **عبیدالله بن زیاد** در سنهٔ بیست وهشت یا بیست ونه هجری متولد شد و در سنهٔ شصت وهفت هجری بدست جناب ابراهیم بن مالك اشتر **بدرك واصل شد** پس سن نحس آنملعون ازل وابدروقعهٔ طف سی ونه‌سال یاسی وهشت سال بوده تقریباً وپدر ملعونش زیاد بن ابیه وزیاد بن سمیه درسنهٔ پنجاه وسه از هجرت بدرك واصل شد کما فی حبة السعادة وسابقاً گفته شدکه‌در سال اول هجرت بدنیا آمد پس سن نحس زیاد بن ابیه ملعون پنجاه وسه‌سال بوده

ومادر زیاد بن ابیه **سمیة** نام‌استکه معروف‌بود بزناوازذوات الاعلام بود چنانچه مادر عبیدالله زیادهم که مرجانه باشد ازذوات الاعلام و مشهوره بزنابود

ومخفی نماناد که ظاهراً ابن زیاد ازیزید و از ابن سعد وشمراخبث وارذل بوده و شاهد بر این ز ماداست:

منجمله درتاریخ طبری است که‌ابن زیاد نوشت بابن سعد که بعد ازآنکه حسین واصحابش راشهید کردی تمثل بهم فانهم لذلك مستحقون وان قتلت حسینا فاوطئ الخیل صدره و ظهره فانه عاق قاطع ظلوم

و منجمله آنکه آن ملعون راضی شد که اهل البیت بآن حالت وارد مجلس بشوند در حالتیکه اذن عام داده بود بمردم چنانچه درتاریخ طبری وتاریخ ابن‌اثیر است لبست زینب ع ابنة فاطمة (ع) ارذل ثیابها وتنکرت‌وحفت بها امآئها وقریب باین شیخ مفید فرموده در ارشاد

ومنجمله شیخ صدوق در امالی فرمود- لما جیء براس الحسین (ع) امر فوضع بین یدیه فی‌طشت من‌ذهب و جعل یضرب بقضیب فی‌یده علی ثنایاه ویقول لقد اسرع الشیب الیك یا اباعبدالله

ومنجمله قصد نمود که‌در مجلس عام بزینب سلام‌الله‌علیها اهانت و جسارت بنماید ومخدره‌را بقتل برساند

ومنجمله امر نمودن بقتل حضرت زین‌العابدین (ع)

ومنجمله آنجسارتهائیکه آنملعون در حضور اهل بیت اظهار نمود

در تذکره سبط ابن جوزی از هشام کلبی نقل میکند که ابن زیاد در مجلس بحضرت زینب گفت : الحمدلله الذی فضحکم وقتلکم واکذب احدوثتکم الخ

واز ابن ابی الدنیاء نقل کرده که ابن زیاد جمع کردمردم رادر مسجد وخطبه خواندوگفت الحمدلله الذیّ قتل‌الکذاب بن‌الکذاب‌الحسین‌وشیعته‌فقام‌الیه عبدالله بن‌عفیف الازدی الخ

ومنجمله در کامل‌بهائی است" آن لعین چون چشم بسر حسین انداخت ازخرمی بخندید قضیبی دردست داشت برثنایای امام میزد زیدبن ارقم‌حاضر بودواوازمشایخ کبارواصحاب‌حضرت رسول (ص) بودگفت ارفع قضیبك من هاتین الشفتین فوالله الذی لااله الاهو لقد رایت شفتی رسول‌الله (ص) مالااحصیه یرشفهماالخ- ولکن‌یزید ملعون باین اندازه ازقساوت قلب نبود

ابن‌اثیر جوزی در کامل نوشته : وقتیکه ابن‌زیاد زجربن قیس و جماعتی را باروس مقدسه روانه کردبنزد یزید وزجربن قیس بشارت داد او را بقتل حضرت سید الشهداء (ع) قال فدمعت عینا یزید وقال کنت‌ارضی من‌طاعتکم بدون قتل الحسین (ع) لعن‌الله ابن سمیه اما والله لوانی صاحبه‌لعفوت عنه فرحم‌الله الحسین (ع) ولم‌یصله‌بشئی- وقریب منه فی‌حیوة الحیوان‌للدمیری الا آنکه‌دمیری درعوض زجربن قیس شمربن ذی‌الجوشن رانوشته

ودر ارشاد شیخ مفید است که‌یزید ملعون زنان و اطفال را درمجلس خود طلبید فرأی هیئة قبیحة فقال قبح‌الله ابن مرجانه لوکانت بینکم وبینه قرابة ورحم مافعل هذابکم ولا بعث بکم علی هذه‌الحالة .

ودرمجلس ابن زیاد ابدآرقت وانقلابی از آنملعون دراخبار و تواریخ دیده نشده و همچنین قساوت قلب ابن‌زیاد از عمر سعد هم‌بیشتر بود

درتاریخ طبری است که وقتیکه حضرت سیدالشهداء (ع) روی زمین افتاده بود خواهر مکرمه‌اش حضرت زینب از خیمه‌ها بیرون شد در حالتیکه گوشواره درگوش نازنینش حرکت میکرد فرمود : یاعمربن سعد ایقتل ابوعبدالله وانت تنظر الیه ؟! راوی گفت دیدم‌اشك چشم عمربن سعد بصورت ومحاسن نحسش جاریست وآنملعون صورت ازآن مخدره برگردانید

واما عمر بن سعد

در اربعین مرحوم حاجی میرزا محمد قمی است که روز قتل عثمان بن عفان متولد شد .

ومؤید اینست روایتی که از **امالی شیخ صدوق** از **اصبغ بن نباته** نقل شده‌در زمانیکه امیرالمؤمنین (ع) در کوفه تشریف داشتند یکرور خطبه خواند و فرمود سلونی قبل ان تفقدونی ، سعد و قاص سؤال کرد آن بزرگوار جوابی‌فرمود وفرمودو ان فی‌بیتك لسخلا یقتل الحسین ابنی وعمر بن سعدیومئذ یدرج بین‌یدیه

یعنی عمرسعد درآنروز افتاده حرکت میکرد جلوی روی پدرش

ودر شفاء الصدور از **تقریب ابن حجر** نقل شده‌که بعضی گمان‌کرده‌اند که‌اواز صحابه است واین غلط است

ویحیی بن معین جزماً اخبار کرده که ولادت عمر سعد روز موت عمر بن خطاب بوده و شاید فی‌الجمله مؤید این بوده‌باشد تسمیه اوبعمر انتهی

و اصح این قولست چون روایتی که از **اصبغ بن نباته** نقل شده بغایة ضعیف است جهت قدح در سندش وقرائن برخلافش چون سعد از قدماء ومهاجرین وطرف تردید خلافت بود وبسیار محترم بود ومقتضی این نوع تشدد درجواب آن نبود

پس بنابر مختار عمرسعد دروقعهٔ طف سی‌و شش ساله‌بوده و بنا برمختار صاحب اربعین بیست وپنجساله بوده تقریباً

ودر ارشاد شیخ مفید است‌که عمرسعد بسیدالشهداء ع‌گفت جماعتی از سفهاء گمان‌میکنند که‌من قاتل شما هستم حضرت فرمود آنها سفها نیستند بلکه علماء هستند آگاه باش از گندم ری نخواهی خورد مگر قلیلی

درتاریخ طبری است که **ابن‌زیاد** کاغذی نوشت و ایالت ری را به **ابن سعد** واگذارنمود وتکلیف نمود اورا که برود بجنك حضرت سیدالشهداء ع‌ابن سعد تمنای عفونمود ابن‌زیاد گفت‌پس کاغذ امارت ری را ردکن ابن سعدگفت بمن مهلت‌بده تافکر کنم

عمر سعد با هریك‌ازناصحین خودکه مشورت کرد اورا‌نهی‌کردند از رفتن بکربلا‌همشیره زاده‌اش **حمزه‌بن مغیرة بن شعبه** گفت ای خال‌مبادا بجنك حسین ع بروی و رحمت را قطع کنی واگر سلطنت زمین ازتو باشد ودست ازاو برداری بهتراست ازآنکه خدارا‌ملاقات کنی‌بخون‌ابی - عبدالله ع **آخرالامر ملعون اولین وآخرین** واقع شدودر کتاب هدایة الانام محدث قمی‌فرموده که‌در روز سوم‌محرم الحرام عمرسعد وارد کربلاشد

مخفی نماناد که‌سعد پدر عمر فی‌الجمله اذعان داشت بفضایل امیرالمؤمنین ع

چنانچه در **مروج‌الذهب** از **محمد بن جریر الطبری** نقل کرده که سعد در نزد معوبه قسم یادکرد که‌اگر برای من یك خصلت از خصال علی بود دوست تر بود نزدمن از هرچه آفتاب بر او تابیده .

اول او داماد پیغمبر ص است **دوم** فرزندانی که‌خدا بوی کرامت فرموده

سوم پیغمبر (ص) در روز فتح‌خیبر در حقش فرمود لاعطین الرایة رجلا یحب الله و رسوله ویحبه‌الله و رسوله کرار غیر فرار یفتح‌الله علی یدیه **چهارم** آنکه در غزوهٔ تبوك بعلی فرمود الا ترضی ان‌تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانبی بعدی

ومحدث قمی دام ظله در نفس المهموم فرموده که عمر سعد را بامر جناب مختار بن ابی-عبیده ثقفی بدرك واصل نمودند درسنهٔ شصت و شش هجری و قاتل او ابو عمره کیسان التمار بود و بعد که آنملعونرا بقتل رسانیدند پسرش حفص بن عمر را نیز بـامر جناب مختار بجهنم واصل نمودند انتهی

وگویا ابن‌سعد بعد نادم‌شد ازقبح عمل‌خود

در تذکرهٔ سبط استکه بعد از آنکه ابن‌زیاد امر کرد بقتل عبدالله‌بن عفیف قـام عمر بن سعد من عند ابن زیاد یرید منزله الی اهله وهو یقول فی‌طریقه مارجع احد مثل ما رجعت اطعت الفاسق ابن‌زیاد الظالم الفاجر وعصیت الحاکم العدل وقطعت القرابة الشریفة وهجرت الناس وکان کلما مرعلی ملاء من الناس اعرضوا عنه وکلما دخل المسجد خرج‌الناس منه وکل من راه قدسبه فلزم بیته الی ان‌قتل

واما شمر بن ذی‌الجوشن

اسم ذی‌الجوشن شرحبیل‌بن قرط الضبابی الصحابی بود

ودرشرح قاموس استکه ذی‌الجوشن گفتند اورا بجهت‌آنکه اول عربی‌استکه پوشیده‌است زره را یاآنکه پادشاه کسری اوراجوشن داده بود

ومادر شمرمعروفه بودبزنا وبدنائت فطرت‌وخبث ذات

در ذخیرة الدارین ازهشام کلبی‌روایتکرده که زن ذی الجوشن خارج شد که برود از مکان خود بمکان دیگر در بین راه تشنه شد از شبانی آب طلب‌کردگفت آبت نمیدهم تامقصودمرا حاصل کنی

پس آنزن تمکین نمود آن شبان با او مواقعه نمود زن ذی‌الجوشن حامله شد بشمرانتهی

از اینجهت است که وقتیکه این ملعون روز عاشوراء نداءکرد بآواز بلند: یاحسین اتعجلت بالنار قبل یوم القیمة

حضرت فرمودکیست این نداکننده گویا شمربن ذی‌الجوشن است؟ گفت بلی ، فرمودند: یابن راعی المعزی‌انت اولی‌بها صلیا، کذافی تاریخ الطبری

وایضاً درموضع دیگر مینویسد که بعد از آنکه جناب زهیربن القین لشکریانرا موعظهٔ کامل فرمود شمربن ذی‌الجوشن تیری بجانب او رها کرد وگفت: اسکت اسکت الله فامتك ابرمتنا بکثرت‌کلامك فقال له زهیر یابن البوال علی عقبیه ما ایاك اخاطب انماانت بهیمة والله‌ماا‌ظنك‌تحکم من‌کتاب‌الله آیتین فابشر بالخزی‌یوم‌القیمة والعذاب الالیم‌الخ

واین ملعون‌شمر پیس بوده

چنانچه دمیری درحیوة‌الحیوان ازابن‌عبدالبر روایتکرده‌که بحضرت‌صادق(ع)عرضکردند که‌آیا تعبیر خواب تأخیر میافتد؟

فرمود بلی بنجاه سال. چون پیغمبر(ص) درخواب دید سك پیسی میخورد خون‌آنبزرگواروا پس تعبیر فرمود که‌مرد پیسی‌حسین‌بن‌علی پسردخترمرا بقتل میرساند

پس‌شمر بن‌ذی‌الجوشن قاتل‌حضرت سیدالشهداء (ع) شد و او پیس بود ، پس تأخیرافتادتعبیرش بعدازپنجاه سال

ودر مناقب ابن شهرآشوب است‌کەدر وقت سحرشب عاشوراء حضرت سیدالشهداء (ع)

خوابش دبود بعد بیدار شد فرمود الساعه درخواب دیدم گویا چند سك بر من حمله کردند که بدندان بگزند مرا و در میان آنها سك پیسی بود که‌او از همه بمن بیشتر حمله میکرد و گمان میکنم قاتل من مرد پیسی است ازمیان اینقوم

و ظاهراً شمر ازیزید و ابن‌زیاد و از عمربن سعد سن نحسش زیادتر بوده چون شمر درغزوهٔ صفین جزو عسکر امیرالمؤمنین بود ودر میان جنك مبارزطلب‌میکرد

چنانچه **ابن‌ابی‌الحدید** درشرح نهج‌البلاغه فرموده

ودر **شفاء الصدور** از**کامل بهائی** نقل میفرماید در سنهٔ شصت و شش شمر ملعونرا بامر جناب مختار بقتل رسانیدند

وابن‌حجرمکی درصواعق نوشته وخص شمر قاتل الحسین بمزید تنکال واوطئوا الخیل صدره وظهره لانه فعل ذلك بالحسین ع

مطلب سوم درعدهٔ لشکر ابن‌سعد که‌درکربلاحاضر بودند

و عدهٔ آنها را در روایات مختلف نقلکرده‌اند **ولکن** اصح ومستفاد ازاخبار معتبره آنست که **سی‌هزار** نفر بودند

چنانچه‌در **امالی شیخ صدوق** از حضرت صادق (ع) روایتکرده که سیدالشهداء (ع) روزی داخل شد برحضرت مجتبی (ع) چون نظر فرمود ببرادرش گریه کرد.

حضرت مجتبی (ع) فرمودچه‌چیز ترا بگریه در آورد عرضکرد از آن ظلمها و ستمهائیکه نسبت بشما نموده اند

حضرت مجتبی (ع) فرمود زهر خورانیدند و مرا بقتل رسانیدند **لکن** روزی مثل‌روز تونخواهد بود **یااباعبدالله‌الحسین** (ع) که‌سیهزار نفر اطراف‌تو جمع میشوند وهمه‌ادعامیکنند که‌از امت‌جدمان پیغمبر (ص) میباشندو **تورا واولاد و برادرانت** رابقتل میرسانند

وایضاً در امالی از ابوحمزهٔ ثمالی روایتکرده که‌زین‌العابدین (ع) نظرفرمود بجناب عبدالله بن‌عباس بن علی‌بن ابیطالب و گریه‌کرد وفرمود روزی برپیغمبر (ص) سخت‌تر نگذشته از روز احد که‌حمزة بن عبدالمطلب شهید شد وبعد یوم موته که جناب جعفربن ابیطالب (ع) شهید شد بعد فرمود ولا یوم کیوم الحسین که جمع‌شدند **سی‌هزار** نفروگمان میکردند که از این امت هستند وهمه تقرب‌میجستند بسوی خدا بریختن خون شریفش و آن بزرگوار آنها را بخدا متذکر میکرد وآنها متعظ نمیشدند تاآنکه آن‌مظلوم راشهید کردند بظلم و عدوان

وسیدبن طاوس درلهوف میفرماید ولقدکان‌ع یحمل فیهم وقد تکملوا ثلاثین الفاً

و بعضی عدهٔ لشکر ابن‌سعد لعین راکمتر گفته‌اند حتی **سبط‌ابن‌جوزی** درتذکره مینویسدچهار هزار و پانصد سواره و پیاده بودند و شاید عذر مقللین رعایت خوف از بنی‌امیه باشد یاطمع ایشان یا نخواستند در تواریخ نوشته شود که سی‌هزار نفر ازامت جمع شدند واقدام نمودند برریختن خون ذریهٔ پیغمبر خود

وازبعضی خیلی‌زیاده ازسیهزار استفاده میشود

و در **بحار** از **محمدبن ابیطالب** روایت میکند و تقدم الحسین ع حتی وقف بازاء القوم فجعل ینظر الی صفوفهم کانهم السیل و نظر الی ابن‌سعد واقفاً فی‌صنادید الکوفه فقال (ع) الحمدلله

الذی خلق الدنیا فجعلها دار فنآء وزوال الخ

واز اشعاررجزیه آنحضرت است که‌میفرماید :

و ابن سعد قد رمانی عنوة　　　بجنود کوکوف الهاطلین

فی‌مجمع البحرین : العنوة القهر والغلبه و وکف البیت بالمطر و العین بالدمع سال قلیلا وهاطل باران پیوسته وپیاپی بارنده

واز کامل بهائی منقولست : وجعل عمربن سعد علی میمنة عمروبن الحجاج الزبیدی و علی میسرته شمر بن ذی‌الجوشن وعلی الخیل‌عروة‌بن قیس الاخمسی وعلی‌الرجال‌شبث بن ربعی الیربوعی التمیمی واعطی الرایة دریداً مولاه

مطلب چهارم در مدفن آن بزرگوار

اما جسد مطهر بالضروره در **کربلای معلی** درتحت قبهٔمنوره مدفونست .

ودر کشکول شیخ بهائی است‌که روایت شده **حضرت سید الشهداء** ع اطراف قبر مقدس خودرا چهار میل در چهار میل ازاهل **نینوا** و **غاضریه** خریدند بشصت هزار درهم‌وبعداین زمین را تصدق فرموده بر اهل نینواو غاضریه وشرط فرمود بر آنهاکه زوار قبرش را راهنمائی نمایند برسر قبرش وزوارش را سه شب‌میهمان بنمایند

پس این زمین بر اولاد و دوستان حضرت سیدالشهداء ع حلالست وبرد شمنان آنها حرام است وبر این زمین است برکت

وسید جلیل رضی‌الدین بن طاوس فرموده جهت آنکه بعداز صدقه دادن آن زمین را براهل نینوا وغاضریه حلال شده براولاد ودوستان آن‌بزرگوار آنستکه آنها وفاء بشرط ننمودند وعدم وفاء بشرط راروایت نموده **محمد بن داود** در باب نوادر زیارات انتهی مافی الکشکول

ودر کامل بهائی است که‌امام حسین ع راتنها دفن کردند و علی‌بن الحسین را درپائین پای آن بزرگوار وعباس‌بن علی ع رابر کنارهٔ فرات آنجاکه شهید شده بود دفن کردند وباقی راقبری کندند وجملهٔ شهداء را درآن‌قبر نهادند

و حربن یزید رااقربای او درجائیکه شهید شده بود دفن‌کردند

ودر نفس المهموم است « ویظهر من روایة الشیخ الطوسی (ره) : ان بنی اسد جاؤا ببارية جدیدة وفرشوا بها تحت الحسین ع فانه قدروی عن‌الدیزج قال‌اتیت‌فی‌خاصة غلمانی‌فقط فانی نبشت فوجدت باریة جدیدة وعلیها بدن‌الحسین بن‌علی ع ووجدت‌منه رائحة المسك فترکت‌الباریة علی حالها وبدن‌الحسین ع علی‌البادیة وامرت بطرح‌التراب علیه واطلقت علیهاالمآء »

واما مدفن سرآن‌بزرگوار ، درآن احتمالاتی است

احتمال اول :

اصح واشهر آنستکه **حضرت سید سجاد** ع آن سر مقدس را ازشام بکربلا آوردند وبا بدن‌مطهر دفن نمودند

چنانچه مجلسی (ره) درعاشر بحار میفرماید : والمشهور بین علمائنا الامامیه انه دفن‌راسه مع جسده ولده علی‌بن‌الحسین ع

احتمال دوم :

در **بحار** میفرماید اخبار زیادی دلالت دارد که‌در نجف مدفونست

ودر **کامل الزیارة** از حضرت صادق ع روایتکـرده « قال ع انك اذا اتیت الغری رایت قبرین قبراً کبیراً وقبراً صغیراً فاما الکبیر فقبر امیرالمؤمنین ع واما الصغیرفراس الحسین بن علی ع»

احتمال سوم :

در حج جواهر الکلام از مفضل بن عمرروایتکرده که حضرت صادق(ع) گذشتند برقائم مائل درطریق نجف اشرف پس دورکعت نماز خواندند عرضکردند این‌چه نماز بود که بجای آوردید؟ فرمود هذاموضع رأس جدی الحسین (ع) وضعوه‌هنا، بعدمرحوم شیخ میفرمایه ، وممکن است که‌این مکان موضع دفن سرمقدس بوده باشد واشاره فرمود بمصیبت عظیمهٔ که ممکن نیست تفوه بآن

مخفی نماناد جهت نامیدن آن بنارا بقائم معلوم‌نشد واما جهت آنکه مائل گفتند :

در تحیة الزائرین علامهٔ نوری فرموده : در شبی که‌جنازه حضرت امیر را حرکت دادند و بردند که‌در نجف اشرف دفن کنند عبورجنازهٔ مقدسه بآن بنا افتاد بجهت احترام وتعظیم آنحضرت چون رکوع کننده خم‌شد پس آنرا مائل‌وحنانه نامیدند

احتمال چهارم :

در بعضی از اخبار است کـه : یزید ملعون سر نازنین را فرستاد بمدینهٔ طیبه نـزد عمروبن سعید بن عاص والی‌مدینه وعمرو امر کرد سرنازنین را دربقیع نزد مادرش فاطمهٔ زهراء دفن نمودند

احتمال پنجم :

دربعضی ازکتب نقل‌شده که : آنسر مقدس مطهر را سه‌روز دردمشق‌مصلوب نمودند بعددر خزینهٔ بنی‌امیه گذاردند تازمان خلافت سلیمان بن عبدالملك بن‌مروان‌پس‌به پنج دیباج پوشانید و با جمعی ازاصحاب خود بآن سر نازنین نماز خواند وآن سر مقدس رادر مقابر مسلمین دفن نمودند

ودر زمان خلافت عمر بن‌عبدالعزیز امر کرد آن موضع را نبش نمودند و سر مقدس را ازآنجا برداشتند بعدندارد که‌چه کرد لکن ظاهر ازطریقهٔ اوآنستکه فرستاده باشد وبا جسد مطهر دفن نموده باشد

احتمال ششم :

از جماعتی از اهل مصرنقل شده که مدفن سرنازنین در مصر است و آن موضع را مشهد ـ الکریم مینامند

واز معجزه و ازکرامت آنسر مقدس آنکه بااینهمه صدمات بهیچوجه کهنه ومندرس نشد و تروتازه بود وکیفیت دیر **راهب** ومعجزهٔ معرفی نمودن خود رابکلمهٔ‌چندی که فرمود : **اناالغریب اناالمظلوم انا الشهید** و **قرائت قرآن** نمودن آنسر مقدس که در روایات معتبره وارد شده شاهد براین مطلب است

فصل چهارم

در ذکر زوجات محترمات حضرت سیدالشهداء (ع)

بدانکه عده زوجات آنحضرترا حقیر بتفصیل درجائی ندیده‌ام بلی مسلم ومستفاد ازاخبار
از برای آنحضرت چندنفر اززوجاتست

منها مخدره مکرمه **شهربانویه** بنت **یزدجرد** آخر سلاطین فرس و اینمخدره والدهٔ ما
حضرت **زین‌العابدین** ع استکه و در فصل چهارم از باب‌چهارم‌ذکری‌ازاین‌مخدره شد

واز کامل بهائی نقل شده‌که اینمخدره **هرشبه بکربود** مثل‌حوریان بهشتی **ودرباب‌ششم‌هم**
احوالاتشان اجمالا ذکر خواهدشد انشاءالله

و منها مخدره مکرمه **لیلابنت ابی‌مرةبن** عروةبن مسعود بن معتب الثقفی بود والدهٔ ماجد
حضرت **علی‌اکبرالمقتول فی‌یوم‌الطف** و عروةبن مسعود عموی شعبةبن ابی‌عامربن مسعه
الثقفی بود پدر مغیرةبن شعبه واویکی ازدو مرد بزرگی استکه خداوند در قرآن مجیدیاد فرموده
از لسان‌کفار قریش چنانچه **ابن‌اثیر** دراسدالغابه از قتاده نقلکرده فی‌قوله تعالی : **لولا انزل
هذاالقرآن علی‌رجل‌من‌القریتین عظیم:** اینکلام‌اولیدبن مغیرةالمخزومی گفت ، لوکان‌مایقول
محمدحقاً انزل‌القرآن علی‌اوعلی عروةبن مسعودالثقفی قال والقریتان مکةوالطائف وکان عروةیشبه
بالمسیح فی‌صورته انتهی

وایضاً درترجمه بشربن‌هلال گفته سادات‌دراسلام‌چهار نفرند: بشربن‌الهلال‌العبدی‌وعدی‌بن‌الحاتم
الطائی وسراقةبن‌مالك‌المدلجی‌وعروةبن مسعودالثقفی

ودر اصابه ابن‌حجر ازحضرت‌پیغمبر(ص) نقلکرده: قال مثل عروة مثل‌صاحب یسین دعی
قومه الی‌الله فقتلوه

واز جابرازحضرت‌پیغمبرص روایتکرده که‌فرمود: عرض‌علی‌الانبیاء قال‌ورایت عیسی‌فاذااقرب
من‌رأیت‌به‌شبیهاًعروةبن‌مسعود

و منها مخدره مکرمه **رباب** بنت **امرء القیس‌**بن عدی‌الکلبیه و اینمخدره والدهٔ ماجدهٔ
جناب **عبدالله‌بن الحسین** و مخدره **سکینه خاتون** بوده واین امرء القیس غیر امرء القیس بن
عابس الکندیست که از شعراء معروف و صاحب قصیدهٔ معروفه «قفانبك» است که از سبعهٔ
معلقه است

ودر قمقام‌ازهشام کلبی نقلکرده : قال‌وکانت‌الرباب‌من‌خیارالنساءوافضلهن

و جناب امرءالقیس پدررباب از اشراف‌وازخاندان بزرك‌عرب بودومخدره رباب خیلی‌مورد
توجه حضرت سیدالشهداء ع‌بود

و در اغانی استکه چون‌مخدره رباب بدیدن ارحام خود میرفتدخترش جناب سکینه را
همراه خود میبرد ومفارقت این‌دومخدره باعث‌کسر خاطرشریف حضرت سیدالشهداء میشد و این
شعر را میفرمود :

کان‌اللیل موصول بایل اذا زارت‌سکینة والرباب

ودر تذکرهٔ **سبط ابن‌جوزی** این‌سه‌شعررانسبت‌بحضرت‌سیدالشهداء داده

لعمرك انني لاحب داراً تکون بها سکینة والرباب

ولست لهم وان عابوا مطیعاً　　　حیوتی او یغیبنی التراب

ودر اصابه همان شعر اول را نسبت بآن حضرت داده

ودر کامل ابن اثیر نقل میکند که جناب رباب در کربلا بود و با اهل البیت **به اسیری بشام رفت** وبعداز مراجعت بمدینهٔ طیبه اشراف قریش او را خواستگاری نمودند و قبول نکرد گفت: ماکنت لاتخذ بعد رسول الله حمواً یعنی بعداز پیغمبر(ص) پدرشوهری اختیار نمیکنم ویکسال بعدزنده بود وابداً ازمیان آفتاب بسایه وزیرسقف نرفت تابغصه وغم ازدنیارحلت فرمود:

و گفته شده آن مخدره یکسال سرقبرحضرت سیدالشهداء (ع) اقامت فرمود بعدرفت بمدینه و بغم واندوه ازدنیا رحلت فرمود

واز ابوالفرج نقل شده که این ابیات را رباب درمرثیهٔ حضرت سیدالشهداء(ع) گفته:

ان الذی کان نوراً یستضاء به　　　بکربلاء قتیل غیر مدفون

سبط النبی جزاک الله صالحة　　　عنا وجنبت خسران الموازین

قدکنت لی جبلا صعباً الوذبه　　　قدکنت تصحبنا بالرحم والدین

من للیتامی ومن للسائلین ومن　　　یغنی ویأوی الیه کل مسکین

والله لاابتغی صهراً بصهرکم　　　حتی اغیب بین الرمل والطین

ودر کافی ازحضرت صادق (ع) روایتکرده : چون حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شد زوجهٔ کلبیهٔ آن حضرت ماتم آنحضرترا بر پا نمود وآن قدر آن مخدره و کنیزانش گریه کردند که اشك چشمشان خشك شد بغیراز یکنفر از کنیزان که اشك چشمش خشك نشد وجاری بود اورا طلبید فرمود چه کردی که اشك خشك نشده ؟ عرضکردمن سویق میآشامم : پس مخدره امر کرد که سویق طبخ کنند تاقوت بیابد بگریه کردن واهدی الی الکلبیة جونا لتستعین بها علی ماتم الحسین فلما رات الجون قالت ماهذه قالوا هدیة اهدیها فلان لتستعین بها علی ماتم الحسین فقالت لسنا فی عرس فما نصنع بها ثم امرت بهن فاخرجن من الدار فلما اخرجن من الدار لم یحس بها حس کانما طرن بین السماء والارض ولم یرلهن بعد خروجهن من الدار اثر

در منتهی الارب استکه سویق آرد گندم و جو استکه بریان شده و تف داده شده بـاشدباعث تقویت مزاج میشود

ومنها مخدره **ام اسحق** بنت **طلحة بن عبدالله** التیمیه است والدهٔ مکرمه **فاطمه** بنت الحسن وطلحه باعتقاد اهل تسنن از عشرهٔ مبشره است وام اسحق اول زوجهٔ حضرت مجتبی (ع) بودو جناب حسین بن حسن وطلحة بن الحسن المجتبی از اینمخدره متولدشدند

ودر مقام از ابوالفرج اصفهانی نقلکرده که وقتیکه حضرت مجتبی خواست از دنیـا رحلت بفرماید برادرش حضرت سیدالشهداء (ع) را طلبید فرمود: برادر من از این زن راضی هستم نگذارید که او ازخانه های شماخارج شود

ومنها مخدره **قضاعیه** والدهٔ ماجدهٔ جناب جعفر بن الحسین

ودر ارشاد است که جناب جعفر در حیات پدر بزرگوارش از دنیا رحلت فرمود و اولادی از او باقی نماند

فصل پنجم

در اولادامجاد حضرت سیدالشهداء ع و اسماء شریفهٔ آنها

شیخ مفید ره در ارشاد و امین الا سلام طبرسی در اعلام الوری و احمد بن مهنی در عمدة الطالب و بعضی دیگر از علماء اعلام فرموده‌اند که آنحضرت شش اولاد داشته چهار پسر و دو دختر جناب علی بن الحسین الاکبر که کنیه‌اش ابو محمدبوده ـ علی بن الحسین الاصغر که کنیه‌اش ابوالحسن بوده ودر کربلا شهیدشده ـ وجعفر بن الحسین ـ وعبدالله بن الحسین ومخدره فاطمه خاتون ومکرمه سکینه خاتون بنتی الحسین ۰

لکن پسری که ازآن بزرگوار بعد از خودشان باقی ماند وصاحب نسل و اولاد شد منحصر است بجناب علی بن الحسین زین العابدین ع چنانچه درعمدةالطالبست اینست که شاعر میگوید:

و علی السجاد محـراب الدعاء آد م ا لآ ل علـی بن الحسین

و حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده میفرماید . یزیدبن معاویه‌چهارده پسر داشت و جناب امام حسین ع دروقت شهادت خود یك پسر بیش‌نداشت معذالك در تمام اقطار عالم عددایشان از ستاره‌ها بیشتر است واز فرزندان یزید باقی نیست

و اما جناب علی بن‌الحسین زین العابدین ع تفصیل حالاتشان در باب ششم ذکر خواهد شد انشاءالله

و اما جناب ابوالحسن علی‌بن الحسین علی الاکبر وجناب عبدالله بن‌الحسین احوالاتشان در فصول بعد نیز ذکر خواهد شد انشاءالله

واما جعفر بن الحسین والدهٔ ماجده‌اش ازقبیلهٔ قضاعیه بود

ودر ارشاد است که جناب جعفر در حیات حضرت سید الشهداء ع از دنیا رحلت فرمـود و اولادی ازاو باقی نماند

و اما جناب فاطمه بنت الحسین والدهٔ ماجده این مخدره ام اسحق بنت طلحة بن عبدالله التیمیه است و جناب فاطمه را حضرت سیدالشهداء (ع) به برادر زاده‌اش جناب حسن بن الحسن تزویج فرمود وآن مخدره ازجناب حسن مثنی سه‌پسر آورد ؛

اول عبدالله المحض بن حسن بن حسن المجتبی ع دوم ابراهیم الغمر سوم حسن المثلث وحسن مثنی درسن سی‌و پنج سالگی درمدینهٔ طیبه ازدنیا رحلت فرمود

در ارشاد است که جناب فاطمه یکسال تمام روی مرقد وی خیمه زد وبر سر قبر وی نشست روزها روزه میگرفت وشبها را بعبادت بسر میبرد وبعد امر فرمود کهخیمه را برچیدند ودرآن‌حین شنید هاتفی میگفت ؛ هل‌وجدواماافقدوا ودیگری میگفت : بل یئسوا فانقلبوا ، انتهی

بعد بفرمان والده‌اش تزویج شدبه عبدالله بن عمروبن عثمان بن عفان چنانچه سابقاً از تذکرهٔ سبط ابن جوزی نقل شد

ودر ناسخ است که فاطمه رااز کمال وجمال بحورالعین تشبیه میکردند

ودر خبر است کهدر ایامیکه فاطمه زوجهٔ حسن مثنی بود جناب حسن خواست تادختر مسور بن‌مخرمه راتزویج کند

فقال له المسور والله یابن رسول الله لو خطبت ابنتی بشسع نعلك لزوجتك ولکن رسول‌الله

قال انما فاطمة بضعة منی یرضینی ماارضاها و یسخطنی ما اسخطها وانا اعلم انها لوکانت حیةفتزوجت علی ابنتها اسخطها ذلك

یعنی اگر خطبه نمائی دختر مرا به بند کفشت من تزویج میکنم اورا بتو لکن پیغمبر فرموده فاطمه پارهٔ تن منست مرا خوشنود میکند آنچه که فاطمه را خوشنود کند ومرا بغضب بیاورد آنچه که فاطمه را بغضب آورد ـ ومن میدانم اگرفاطمه حیوة میداشت ومن دخترم رابسر دختر اوتزویج میکردم موجب سخط وغضب آن مخدره میگردید

ودر وسائل از شیخ صدوق ازحضرت صادق (ع) روایتکرده که فرمود لاتحل لاحدان یجمع بین ثنتین من ولد فاطمه انذلك یبلغها فیشق علیها قلت یبلغها فیشق علیها قال ای والله

واز جهت این روایت بعضی حکم کرده‌اند بکراهت جمع بین دو فاطمیه و بعضی بحرمت آن و کافی است در فضیلت این مخدره که حضرت سید الشهداء (ع) وصیت خطش را بـاین مخدره سپرد .

چنانچه در اصول کافی از حضرت محمد باقر (ع) روایت کرده که چون هنگام شهادت حضرت سید الشهداء (ع) رسید دختر بزرك خود جناب فاطمه را طلبید نامهٔ پیچید و وصیت خط ظاهره خود راباو داد چون حضرت زین العابدین (ع) مرض اسهال داشت و مردم گمان نمیبردند که از آن مرض صحتی یابد وبعد از صحت جناب فاطمه وصیت نامه‌را بوی تسلیم کرد و اکنون آن وصیت خط نزد ماموجود است

راوی عرضکرد فدایت شوم درآن وصیت نامه‌چه نوشته بود ؟

فرمود دراو میباشد والله آنچه محتاجست اولاد آدم باو از زمان خلقت آدم تا زمانی کـه دنیا فانی شود والله درآن هست حدود حتی ارش خدش

و سبط ابن جوزی در تذکره میگوید جناب فاطمه درسال صدو هفده که جناب سکینه‌از دنیا رحلت فرمود این مخدره نیز در مدینهٔ طیبه از دنیا رحلت فرمود

ودر کتاب حبیب‌السیر است که مخدره فاطمه بنت الحسین در سنهٔ صدو ده از دنیا رحلت فرمود در خلافت هشام بن یزیدبن عبدالملك بن مروان

ومخدره جناب فاطمه از حضرت سکینه اکبر است چنانچه جزری در کامل میگوید ؛ فقالت فاطمة بنت الحسین وکانت اکبر من سکینه‌ابنات رسول‌الله سبایا یزید

و اما جناب سکینه خاتون بنت الحسین مشهور بین العوام بفتح سین وکسر کافست

ودر قاموس بضم سین و فتح کاف ضبط کرده و میگوید : سکینه بروزن جهینه دختر حسین بن‌علی است واسم این مخدره آمنه یاامینه بوده ووالدهٔ ماجدهٔ اینمخدره و جناب عبدالله بن الحسین رباب بنت امرء القیس بود و علاقهٔ حضرت سید الشهداء (ع) باینمخدره و والده‌اش از اشعاری که سابقاً گفته شدمعلوم میشود

واز ابن قتیبه در بارهٔ جناب سکینه نقل شده که فرمود ؛ و لها السیرة الجمیلة و الکـرم الوافر والعقل التام

و در حبیب السیر است که‌او را عقیلهٔ قریش میگفتند و آن مخدره از ملکه فصاحت وبلاغت حظ عظیمی داشت

ودمیری درحیوة الحیوان ازفائق نقل کرده که . سکینهٔ بنت الحسین (ع) آمد نزد

مادرش رباب درحالتصغر واو گریه میکرد رباب گفت چرا گریه میکنی؟
سکینه گفت : «مرت بی دیبرة فلسعتنی بابیرة ارادت تصغیر دبرة وهی النحلة سمیت بذلك لتدبیرها فی عمل العسل » انتهی
وابوالفرج دراغانی نقلکرده که مخدره سکینه **مزاحه** بود پس او را زنبوری گزید مادرش جناب رباب بمخدره گفت یاسیدتی چه شده ترا ؛ خنده کرد و فرمود « لسعتنی دبیرة مثل الابیره اوجعتنی قطیره»
یعنی مرا گزید زنبور کوچکی مثل سرسوزن و کمی مرا بوجع درآورد
وکافی است در فضائل اینمخدره که سیدالشهداء (ع) بآن مخدره **یاخیرةالنسوان** خطاب فرمود چنانچه در **منتخب** نقلکرده « فاقبلت سکینة وهی صارخة وکان یحبها حباً شدیداً فضمها الی صدره ومسح دموعها بکمه «قال ع» :

سیطول بعدی یاسکینة فاعلمی	منك البكاء اذالحمام دهانی
لاتحرقی قلبی بدمعك حسرة	مادام منی الروح فی جثمانی
واذا قتلت فانت اولی بالذی	تأتینه یا خیرة النسوان

ومرحوم طبرسی دراعلام الوری میفرماید و کان عبدالله بن الحسن(ع) قد زوجه الحسین ابنته سکینة فقتل قبل ان یبنی بها
و ازاغانی ابوالفرج نقلشد که شوهر اول سکینه **جناب عبدالله بن الحسن المجتبی(ع)** بود قال فقتل عنها ولم یلدله وبعداز آنکه آن بزرگوار روز عاشوراء شهید شد **مصعب بن زبیر بن عوام** آن مخدره را تزویج نمود
ودرحبیب السیر است که بعداز مصعب زوجه **عبدالله بن عثمان بن عفان** شد
واز تاریخ ابن خلکان نقلشده که وفات **جناب سکینه** در مدینه طیبه روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع-المولود سنه صدوهفده هجری واقع شد
واما سن آنمخدره معلوم نیست و گویا دروقعهٔ طف در سن نسوان بود چنانچه درشعر منسوب بحضرت سیدالشهداء (ع) تعبیر بخیرةالنسوان فرموده
و شاهد براین آنستکه آن مخدره در وقعهٔ طف مزوجه بوده بپسرعمش **عبدالله بن حسن ع** که درکربلا شهید شد چنانچه **ازاعلام الوری و اغانی** نقلشد آنفاً و محتملست که در صغر سن ولایة عقد شده باشد
وبدانكه از اخبار معتبره و از فرمایشات بعضی از علماء از برای حضرت سیدالشهداء (ع) دوپسر دیگر نیز بوده
اول - جناب محمد بن الحسین (ع) که بنقل **محمد بن طلحة وابن الخشاب وعبدالله بن مسلم بن قتیبه** درکتاب الامامة والسیاسة ایشان جزء شهداء یوم الطف بوده‌اند
ودرکتاب عقدالفرید نقلکرده واسرائنی عشرغلاماً من بنی هاشم وفیهم محمد بن الحسین (ع) وعلی بن الحسین ع
و در موضع دیگر نقل میکند از محمد بن الحسین ع بن علی بن ابیطالب ع قال اتی بنا یزید بن معویه بعد ماقتل الحسین ونحن اثنی عشر غلاماً وکان اکبرنا یومئذ علی بن الحسین ع فادخلنا علیه و کان کل واحد منا مغلولة یده الی عنقه الخ

دوم - جناب محسن بن حسین (ع)

در نفس المهموم از معجم البلدان حموی نقل میکند که جوشن کوهی است در غربی حلب که او معدن مس قرمز است و او باطل شد زمانیکه عبور دادند باو اسراء اهلبیت را و یکی از زوجات حضرت سیدالشهداء (ع) حامله بود و طفلشرا سقط نمود و هر قدر آن مخدره طلب آب و نان کرد در عوض دشنام بمخدره دادند آن مخدره نفرین کرد از آنوقت هر که در آن کوه کار بکند ربحی نمیبیند ودر قبله آن کوه مزاری است که معروف است به **مشهد السقط** واسم سقط **محسن بن الحسین** است انتهی

در نفثة المصدور میفرماید واهل حلب تعبیر میکنند بمزار **شیخ محسن** بفتح حاء وتشدید سین مهمله ودر آن کوه قبر جمعی از بزرگان شیعه است

منها مقبرة قطب المحدثین **ابن شهر آشوب** صاحب **مناقب**

ومنها مقبرة سید اجل **ابی المکارم بن زهرة الحسینی الحلبی**

ومنها قبر **احمد بن منیر العاملی انتهی**

ودر قمقام فرموده که محدثین و مورخین پسرهای حضرت سیدالشهداء (ع) را از شش تن علاوه ننوشته‌اند

وابن اثیر در کامل از برای آن حضرت هفت پسر نوشته ودر سابق گفته شد که نسل باقیمانده از حضرت سیدالشهداء (ع) منحصر است بحضرت امام زین العابدین (ع) و از یك دختر که جناب فاطمه بنت الحسین زوجهٔ جناب حسن مثنی بوده باشد و عبدالله محض ابن الحسن المثنی ابن الحسن المجتبی (ع) وابراهیم وحسن مثلث از این مخدره متولد شدند چنانچه اولاد باقی مانده از حضرت امام حسن مجتبی ع از دو پسر است که زید بن الحسن وحسن بن الحسن باشند واز یك دختر است که ام عبدالله زوجهٔ حضرت علی بن الحسین ومادر امام محمد باقر (ع) است

فصل ششم

در عدهٔ حوارین حضرت سیدالشهداء (ع) وذکر بعضی از فضایل آنها عموماً

در باب اول در ضمن حوارین حضرت پیغمبر (ص) گفته شد که روز قیامت منادی ندا میکند این حواری الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) فیقوم کل من استشهد معه

اما در عدد حوارین واصحاب حضرت سیدالشهداء (ع) که روز عاشوراء در رکاب مقدس آقا بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسیدند بین علماء ومورخین اختلاف است اصح واشهر آنستکه شهداء یوم الطف بغیر حضرت سیدالشهداء **هفتاد ودو نفر** بودند

چنانچه **شیخ مفید در ارشاد وشیخ طبرسی** در **اعلام الوری وابن اثیر در کامل** واغلب مورخین فرموده‌اند که سی ودو نفر آنها درشب عاشوراء از عسکر ابن سعد ملعون بآنحضرت ملحق شدند وهفده نفر از بنی هاشم بودند الباقی بیست وسه نفر بقیه اصحاب بودند

ودر تاریخ طبری از ابی مخنف نقلکرده قال وعبأ الحسین (ع) اصحابه وصلی بهم صلوة الغداة وکان معه اثنان وثلثون فارساً واربعون راجلا

وبعضی از اخبار دلالتدارد بر آنکه آنها هفتاد وهشت نفر بودند

چنانچه **دمیری درحیوة الحیوان** نقلکرده که ابن زیاد ملعون حضرت امام زین العابدین (ع)

ومخدرات را با شمر بن ذی الجوشن وجماعتی روانه کرد نزد یزید بن معویه بعد از ورودشان بشام دخلوا علی یزید بن معویه و معهم رأس الحسین فرمی به بین یدی یزید ثم تکلم شمر بن ذی‌الجوشن‌لع یا امیرالمؤمنین وردعلینا هذا فی‌ثمانیة عشر رجلا من اهل بیته وستین‌رجلا من شیعته‌الخ

ودر زیارت ناحیهٔ مقدسه هشتاد ودونفر اسم برفرموده هفده نفر از بنی هاشم و شصت و پنج نفر ازغیر بنی‌هاشم

و مورخ ثقهٔ معتمد علی بن الحسین‌بن‌علی الهذلی الامالی المعروف بالمسعودی در **مروج الذهب** فرموده فعدل الی کربلا وهو فی مقدار خمسمأة فارس من‌اهل بیته واصحابه و نحومأة راجل الی ان‌قال وکسانی که در رکاب حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شدند هشتاد و یکتن بودند تا آنکه میفرماید وکشته شد باآن بزرگوار از انصار چهار نفر وباقی مقتولین وشهداء از سائر عرب بودند

وسید بن طاوس در **لهوف** میفرماید روی عن‌الباقر (ع) انهم کانوا خمسة و اربعین فارساً ومأة راجل وممکن است وقت ورودشان بزمین کربلا همراهان حضرت سیدالشهداء (ع) علاوه بر هزار بوده باشند لکن کسانیکه دررکاب مقدس شهید شده‌اند همان هفتاد و دونفر بوده‌اند

و شاهد براین روایتی است که‌در دمعة الساکبه از نورالعین از حضرت سکینه نقل میکند بعداز آنکه حضرت سیدالشهداء (ع) در شب عاشوراء خطبهٔ خواند فرمود هرکه کراهت داردیاری مارا دراین شب برود

سکینه خاتون فرمود والله ماتم کلامه الاوتفرق القوم من نحو عشرة وعشرین فلم یبق معه الاما ینقص من‌ثمانین ویزید من‌سبعین

ومخفی نماناد که‌این‌عده ازحوارین حضرت سیدالشهداء (ع) غیر آن جماعتی بودند که قبل از روز عاشوراء درراه حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شدند مثل جناب **مسلم بن عقیل** و **هانی بن‌عروه** و **قیس بن مصهر الصیداوی** با **عبدالله بن یقطر** که برادر رضاعی حضرت سیدالشهداء (ع) بود واوغیر **عبدالله‌بن عفیف** است که بعد ازیوم الطف‌شهید شد وغیر مجروحینی هستند که شهیدنشدند مثل **حسن‌بن حسن‌المثنی**

واما بعضی ازفضائل حوارین حضرت سیدالشهداء (ع) عموماً

الاولی - آنکه حوارین حضرت سید الشهداء (ع) ازخداوند خوشنود بودند وخداوند هم از آنها خوشنود بود

چنانچه در **عاشر بحار** از **کنز کراجکی** از حضرت صادق (ع) روایتکرده فرمود قرائت کنید سورهٔ والفجر رادر نمازهای فریضه ونافله تان که‌او سورهٔ حسین‌بن علی است

ابواسامه عرضکرد چگونه سورهٔ آن بزرگوار است

فرمود آیا نشنیده‌ای که‌در آخر سوره میفرماید : **یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة**

مقصود ازنفس مطمئنه حسین بن علی (ع) است واو صاحب نفس مطمئنه راضیه مرضیه است واصحاب اوازآل‌محمد راضون هستند از خداوند روز قیامت وخداهم ازآنها راضی است‌الخ

الثانیه - حوارین حضرت سید الشهداء (ع) با وفاترین و بهترین اصحاب انبیاء و ائمه اطهار (ع) بودند

چنانچه در **ارشاد مفید** از حضرت امام زین العابدین (ع) روایت کرده که نزدیك مغرب

روز تاسوعا حضرت سیدالشهداء (ع) اصحاب خودرا جمع آوری نمود وبعد از حمد و ثنای الـهی فرمود امابعد فانی لااعلم اصحاباً اوفی ولاخیراً من اصحابی و لا اهل بیت ابرولا اوصل من اهـل بیتی فجزا کم‌الله خیراً

و در زیارت ناحیهٔ مقدسه است « السلام علیکم یا خیر انصار السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار »

مخفی نماناد که از این روایت شریفه استفاده میشود افضلیت اصحاب آن بزرگوار بر اصحاب همه انبیاء واوصیاء حتی براصحاب خاتم النبیین (ص) و اصحاب امیرالمؤمنین (ع) و جهت افضلیت ایشان برهمهٔ اصحاب انبیاء وائمهٔ اطهار اینست که نوعاً هر وقت اصحاب انبیاء وبعضی از ائمهٔ اطهار بغزوهٔ میرفتند عده‌شان باندازه عده دشمن بوده یانصف یا ثلث آنها بودند و احتمال خلاصی خود و مولایشان‌را میدادندبلکه احتمال ظفر ونصرت وبدست آوردن اموال و غنیمت‌میدادند وبر فرض علمشان بشهادت خود احتمال خلاصی ونجات بنیه‌شریفه مولایشان را میدادند

و اما اصحاب و حوارین حضرت سید الشهداء (ع) عددشان اولا هزار یك عدهٔ دشمن بود **وثانیا** علم داشتند که‌ظفر ونصرت نخواهند داشت

ثانیا علم داشتند که اگر یاری سید الشهداء را بنمایند خودشان و مولایشان شهید خواهند واگر یاری نکنندمولایشان‌شهیدخواهدشد بمقتضای فرمایشاتی که مکرراز‌خود حضرت سیدالشهداء(ع) شنیده‌بودند ولکن خودشان نجات مییابند معذلك اقدام نمودند به‌نصرت ویاری‌آن بزرگوار وبا این فرض‌فائده‌وثمرشهادتشان‌و برداشتن دست ازجان ومال وحیثیاتشان این‌بود که‌بسبب یاری نمودن آنها چند ساعتی بنیه مقدس‌امام زمان وحجت عصر نگهداری شد وشهادت آقا قدری بتأخیر افتاد

ولنعم ماقیل فی حقهم :

و ذی المروة والوفاء انصاره	لهم علی الجیش اللهام زفیر
طهرت نفوسهم لطیب اصولها	فعناصر طابت لهم و حجور
فتمثلت لهم القصور وما بهم	لو لا تمثلت القصور قصور
ما اشتاقهم للموت الا دعوة	الرحمن لا ولدانها والحور

الثالثه ـ اسماء شریفه حوارین حضرت سید الشهداء در لوح محفوظ ثبت بود نه یکنفر کم میشد ونه یکنفر زیاد میشد **ودر** بحار ازمناقب ابن‌شهر آشوب نقل کرده‌قال‌عنف‌ابن‌عباس‌علی ترکه الحسین فقال ان اصحاب الحسین ع لم‌ینقصوا رجلا ولم یزیدوا رجلا نعرفهم باسمائهم من قبل‌شهودهم. ومحدث قمی دام ظله درنفس‌المهموم فرموده: و قال محمد بن الحنفیه و ان اصحابه عندنا لمکتوبون باسمائهم واسماء آبائهم

الرابعه ـ حوارین حضرت سید الشهداء کسانی هستند که احدی بر آنها سبقت نگرفته و احدی از متأخرین هم‌بمقامات شامخه آنها نمیرسند چنانچه در تهذیب از حضرت صادق ع روایت فرموده که حضرت امیرالمؤمنین ع گذارش بکربلا افتاد فرمود مناخ رکاب ومصارع شهداء لایسبقهم من قبلهم ولایلحقهم من کان بعدهم

ودر تاسع بحار ازخرائج راوندی ازحضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که فرمود مناخ رکاب ومصارع عشاق شهداء لایسبقهم من‌کان قبلهم ولایلحقهم من‌بعدهم

ومخفی نماناد که در اخبار معتبره تعبیر بعشق خیلی کم دیده شده و در کافی شریف ازحضرت‌صادق(ع) روایت‌کرده انه‌قال‌قال رسول الله(ص)افضل الناس من عشق العبادة‌فعانقها‌واحبها بقلبه وباشرها بجیده‌وتفرغ‌لهافهولایبالی علی ما اصبح من الدنیا علی عسراً و یسر

ولنعم ماقيل :

السابقون الى المكارم والعلى	والحائزون غداً حياض الكوثر
لولا صوارمهم ووقع نبالهم	لم يسمع الاذان صوت مكبر

الخامسه ـ حوارين حضرت سيدالشهداء درجه‌شان از تمام شهداء بلندتراست چنانچه درعاشر از امالى ازجبله‌مكيه روايت كرده كه‌ميثم‌تمارفرمودياجبله اعلى‌ان‌الحسين‌بن‌على سيدالشهداء يوم القيمة ولاصحابه على سائرالشهداء درجة

السادسه ـ حوارين حضرت سيدالشهداء از زهاد وعباد بودند چنانچه سيد در لهوف فرموده وبات الحسين (ع) و اصحابه تلك الليلة و لهم دوى كدوى النحل ما بين راكع و قائم وقاعد فعبر عليهم فى تلك الليلة من عسكر عمربن سعد اثنان و ثلثون رجلا و كذا كانت سجية الحسين فى كثرة صلوته و كمال صفاته . و ذكر ابن عبدربه فى الجزء الرابع من كتاب العقد قال‌قيل لعلى بن الحسين (ع) مااقل ولدابيك قال ع العجب كيف ولدت له‌كان يصلى فى اليوم‌والليلة الف ركعة فمتى كان يفرغ للنساء انتهى

وفى الارشاد فقام ع الليل كله يصلى ويستغفرو يدعوا ويتضرع وقام اصحابه كذلك يصلون ويدعون ويستغفرون انتهى **ولنعم ماقيل :**

لله قوم اذا ما الليل جنهم	قاموا من الفرش للرحمن عبادا
و يركبون مطايا لا تملهم	اذاهم بمناد الصبح قد نادى
هم اذا ما بياض الصبح لاح لهم	قالوا من الشوق‌ليت الليل قدعادا
هم المطيعون فى الدنيا لسيدهم	و فى القيمة سادوا كل من سادا
الارض تبكى عليهم حين تفقدهم	لانهم جعلوا للارض او تادا

واقوى شاهد برمراتب تقوى وزهد حوارين آن بزرگوار آنستكه آنها با مراتب مودت ومحبتيكه بآن‌حضرت داشتند وبچشم خود ديدند وحدت و غربت و مظلوميت سيد و مولايشان را و با مراتب اشتياقى كه بشهادت داشتند معذلك بميدان نميرفتند تا ازسيد و مولايشان اذن ميگرفتند با حكم عقل بحسن بلكه بوجوب جهاد درركاب مقدس امام زمان‌چون‌حجة بالغه الهيه حاضر بودبدون اذن بميدان نرفتند و اين از مناقب ساميه ايشان بود چنانچه وقتيكه منافقين آمدند در خانهٔ امير المؤمنين ع بعضى از بنى هاشم وخواص از اصحاب حاضر بودند وبه چشم خود ديدند ظلمهاى نگفتنى كه بآن بزرگوار وبزوجهٔ محترمه‌اش فاطمهٔ زهراء ع وارد كردند وخون در بدنهايشان ميجوشيد واگر دست بقائمهٔ شمشير ميزدند تمام منافقين را بجهنم واصل ميكردند معذلك چشمشان بود بلبهاى نازنين امير المؤمنين ع كه بيك اشاره آنها را تباه كنند لكن‌چون مأذون نشدند تمام اين ظلمهارا ديدند و خون دل خوردند و بدون اجاره امامشان دست بشمشير نكردند واين اعلى فضيلتى بود از براى اصحاب اميرالمؤمنين ع

السابعه ـ حوارين حضرت سيدالشهداء (ع) علو همتشان باندازهٔ بود كه باقلت عددشان و اشتغالشان بعبات معذلك در شب عاشوراء خندقى دراطراف خيمهٔ طاهرات حفر كردند و چون آب نداشتند چوب ونى در اوريختند كه فردا آنها راآتش بدهند ازخوف آنكه مبادا فردا وقتيكه با دشمن مشغول محاربه باشند دشمن خودرا بخيم‌طاهرات برساند

در امالى شيخ صدوق از حضرت زين‌العابدين ع روايت كرده فرمود ثم ان‌الحسين امر بحفيرة فحفرت حول عسكره شبه الخندق و امر فحشيت حطبا و صبح عاشوراء كه حضرت مهياى

جنك شدامر فرمود که آن هیزمها ونی‌هارا آتش بزنند که‌مبادا لشکر خودرا بغیبه‌ها برساند

الثامنه - حوارین حضرت سیدالشهداء ع جماعتی بودند که نصرت دین خدا بعلو همت آنها واقع‌شد

مسعودی در مروج‌الذهب فرموده که‌خداوند دین خود رانصرت فرمود بهزار مرد سیصدو سیزده نفر ازاصحاب طالوت پیغمبر بودند وسیصد وسیزده نفر از اصحاب حضرت رسول خاتم بود درغزوهٔ بدر کبری وسیصد وسیزده نفر اصحاب قائم ع اندالباقی شصت ویکنفر که روزعاشوراء دررکاب حضرت سیدالشهداء ع‌شهید شدند

ثقة الاسلام نوری ره فرموده که‌آنچه مسعودی فرموده در عدهٔ اصحاب حضرت سید الشهدا ع خلاف مشهور بین‌اصحاب سیروتواریخ است بجهت آنکه اصحاب آنحضرت راکه در کربلا شهید شدند ازهفتاد ودوتن کمتر ندیده‌ام واحتمال دارد که مراد مسعودی اصحاب ازغیربنی هاشم باشد وگفته شد که بنی هاشم را بجهة غلبه شرافتشان و اتحادشان با وجود مقدس حضرت سیدالشهداء ع درعداد اصحاب ذکری‌ازآنهانفرموده انتهی

پس عدهٔ ازاصحاب غیربنی هاشم تقریباً مطابق میشود باآنچه سابقاً از حیوة الحیوان‌دمیری نقل شده **ولنعم ماقیل فی‌حقهم**

لهفی لر کب صرعوا فی کربلا	کانت بها آجا لهم متدانیة
نصروا ابن‌بنت نبیهم طوبی لهم	نالوا بنصرتهم مراتب سامیه

التاسعه حوارین حضرت سیدالشهداء دوستان واقعی‌هستند

درتهذیب ازحضرت باقر ع روایت کرده قال مرعلی ع بکربلا فی اثنین من اصحابه فلما مر بها ترقرقت عیناه للبکاء ثم قال ع هذا مناخ رکابهم و هذا ملقی رحالهم و هیهنا مهراق دمائهم طوبی لك من تربة علیك تراق دماء الاحبة

العاشرة - حوارین حضرت سید الشهداء ع کسانی هستند که بجهت تواضع زمین کربلا خداوند باو اکرام نمود و او را مضجع منور حضرت سیدالشهداء (ع) و حواریین آن بزرگوار قرار داد

چنانچه **در بحار** ازکامل الزیاره ازحضرت صادق (ع) روایت کرده فرمودوقتیکه قطعه‌های زمین‌بعضی‌ببعضی تفاخر نمودند زمین کربلاگفت انا‌ارض‌الله المقدسة المبارکة الشفاء فی‌تربتی‌ومائی ولا فخر بل خاضعة ذلیلة لمن فعل بی‌ذلك ولافخر علی من دونی بل شکرالله فاکرمهاالله و زادها بتواضعها شکرالله بالحسین ع واصحابه **ولنعم ماقیل فی‌حقها**

هی الطفوف‌فطف سبعاً بمغناها	فما لمکة معنی مثل معناها
ارض ولکنما السبع الشدادلها	دانت و طأطا اعلاها لادناها
وکیف لاوهی‌ارض ضمنت جثثاً	ما کان ذلك لا والله لولاها
فیها الحسین و فتیان له‌بذلوا	فی‌الله ای نفوس کان زکاها

الحادی عشر - حوارین حضرت سید الشهداء (ع) کسانی هستند که سلمان بانها اطلاق اخوانی فرمود

چنانچه **در** نفس الرحمن ازرجال کشی ازمسیب بن نجبة الفزاری روایت کرده : قال لما اتانا سلمان الفارسی قادما تلقیناه فیمن تلقاه فسار الی کربلاء فقال هذه مصارع اخوانی هذا موضع رحالهم و هذا مناخ رکابهم و هذا مهراق دمائهم یقتل بها ابن خیرالنبیین و یقتل بها خیر الاخرین

الثانی عشر- حوارین‌حضرت سیدالشهداء(ع) سادات‌شهداء هستندروز قیامت

در نفس المهموم از شیخ بن نمااز‌حضرت پیغمبر‌ص‌روایت کرده‌قال(ص)وذکرت‌مایصنع بهذا ولدی الحسین ع کانی به وقد استجار بحرمی وقبری فلا یجار فیرتحل الی ارض مقتله ومصرعه ارض کربو بلاء فتنصره عصابة من المسلمین اولئك سادات شهداء امتی یوم القیمة در تحفة الزائرین از فقرات زیارت شهداء است انتم سادات الشهداء فی الدنیا والاخرة و انتم السابقون والمهاجرون والانصار ولنعم ماقیل

فلم ترعین‌مثلهم فی‌زمانهم	ولا قبلهم‌فی‌الناس اذاانایافهم
اشدقراعاً بالسیوف‌لدی‌الوغی	الاکل من‌یحمی الذمار مقارع

فی‌مجمع‌البحرین ایفع‌الغلام اذاشارف الاحتلام ولم‌یحتلم

الثالث عشر- حوارین حضرت‌سیدالشهداء قتلاء نبیین‌وآل نبیین هستند

در عاشر بحار از معانی الاخبارازحضرت امام‌زین‌العابدین‌ع روایت‌کرده قال‌کان‌الحسین‌بن‌علی ع یضع قتلاه بعضهم‌علی‌بعض ثم‌یقول قتلاناقتلاء النبیین‌وآل النبیین

ودر بحار ازکامل الزیاره ازکعب‌الاحبار روایتکرده . یقول اول من لعن قاتل الحسین‌بن علی (ع) ابراهیم الخلیل وامر ولده بذلك واخذ علیهم العهد والمیثاق ثم لعنه موسی‌بن عمران وامر امته بذلك ثم لعنه داود وامر بنی‌اسرائیل بذلك ثم لعنه عیسی واکثر فقال ع یابنی‌اسرائیل‌العنواقاتله وان ادرکتم ایامه‌فلا تجلسواعنه فان‌الشهید معه‌کالشهید مع‌الانبیاء مقبل غیرمدبر

الرابع عشر - حوارین حضرت سیدالشهداء باموالیشان درزمان رجعت رجوع میکنندودرحالتی که‌برسرآنها خودمنصب باشد

فی‌نفثة المصدور وروی فی قوله تعالی : ثم رددنا لکم الکرة علیهم خروج‌الحسین (ع) فی سبعین من اصحابه علیهم البیض المذهبة لکل بیضة و جهان المؤدون الی الناس ان هذا الحسین (ع) قد خرج لایشك المؤمنون‌فیه ولنعم ماقیل

بیض الوجوه کریمة احسابهم	شم‌الانوف من‌الطراز الاول
یغشون حتی ماتهر کلابهم	لا یسئلون عن السواد المقبل

الخامس عشر - حوارین حضرت سیدالشهداء(ع) اولیاءالله واوصیاءالله واوداءالله وطاهرون ومهدیون وابرار هستند

در تحفةالزائر ازحضرت‌صادق ع روایتکرده که‌بصفوان جمال فرمود ثم توجه الی الشهداءوقل السلام علیکم یااولیاءالله واحبائه السلام علیکم یااصفیاءالله و اودآئه الی قوله ع طبتم وطابت الارض التی فیها دفنتم‌وفزتم والله‌فوزا عظیماً

وایضاً درزیارت روزاربعین ازجابر بن عبدالله‌الانصاری حکایتشده ثم توجه الی زیارة‌الشهداء و قال السلام علی الارواح المنیخة بقبر ابیعبدالله (ع) السلام علیکم یاشیعةالله و شیعة رسوله و شیعة امیر المؤمنین (ع) و الحسن و الحسین السلام علیکم یا طاهرون السلام علیکم یا مهدیون السلام علیکم یاابرار

السادس‌عشر - حوارین حضرت‌سیدالشهداء نزد اهل‌آسمان معروفند چنانچه‌ستاره‌های‌آسمانی نزد اهل زمین معروفند

در عاشر بحار از تفسیر فرات‌بن ابراهیم ازحضرت صادق‌ع روایت کرده قال کان الحسین مع امه تحمله فاخذه النبی ص وقال لعن‌الله قاتلك و لعن‌الله سالبك و لعن‌الله المتوازرین علیك و حکم

الله بینی و بین من اعان علیك قالت فاطمة الزهراء ع یا اب ای شیء تقول قال یابنتاه ذکرت مایصیبه بعدی و بعدك من الاذی والظلم والغدر والبغی وهو یومئذ فی عصبة کانهم نجوم السماء یتهادون الی القتل وکانی انظر الی معسکرهم والی موضع رحالهم وتربتهم

فی منتهی الارب (تهادی یکدیگررا هدیه دادن و پیشروشدن وسبقت گرفتن) و نعم ماقیل

قوم اذا اقتحم العجاج رایتهم	شمساً وخلت وجوههم اقماراً
واذا الصریخ دعاهم لملمة	بذلوا النفوس وفارقوا الاعمارا

السابع عشر ـ حوارین حضرت سیدالشهداء (ع) جماعتی بودند که اگرحضرت پیغمبر آنها را میدید دهانشان را میبوسید وآنهارادرکنارخود مینشانید

در عاشر بحار ازتفسیر ثعلبی روایت کرده قال ربیع بن خثیم لبعض من شهد قتل الحسین ع جئتم بها ای برؤس الشهداء ع معلقات علی اسنة الرماح فوالله لقد قتلتم صفوة لو ادرکهم رسول‌الله (ص) لقبل افواههم واجلسهم فی حجره ثم قرء اللهم فاطرالسموات والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادك فیما کانوا فیه یختلفون

الثامن عشر ـ حوارین حضرت سیدالشهداء ع از کثرت اشتیاقیکه بشهادت در رکاب مقدس سیدومولایشان داشتندالم نیزه وتیروشمشیررا احساس نمیکردند

چنانچه درعاشر بحار ازخرایج راوندی ازحضرت باقر ع روایت کرده که حضرت‌سیدالشهداء (ع) باصحاب خود فرمود ان رسول‌الله ص قال یا بنی انك ستساق الی العراق وهی ارض قدالتقی بها النبیون ع و اوصیاء النبیین وهی ارض‌تدعی عمورا وانك‌تستشهد بها ویستشهد معك جماعة من‌اصحابك لایجدون الم مس الحدید وتلی قلنا یانار کونی برداً وسلاماً علی ابراهیم یکون الحرب برداً وسلاماً علیك و علیهم

ودررجال کبیر از کشی روایت کرده وکان حبیب من السبعین الرجال الذین‌نصروا الحسین ولقوا جبال الحدید و استقبلوا الرماح بصدورهم والسیوف بوجوههم و هم یعرض علیهم الامان و الاموال فیأبون ویقولون لاعذر لنا عند رسول‌الله (ص) ان قتل الحسین (ع) ومناعین نظرت‌حتی‌قتلوا حوله انتهی

یعنی : حبیب ازآن هفتاد نفر مردانی بود که یاری کردند سیدالشهداء (ع) را و ملاقات کردند کوهای آهن را و استقبال نمودند تیر هارا. بسینه‌هایشان و شمشیرهارا بصورتهایشان و عرضه داده میشد بآنها امان واموال پس اباء مینمودند از قبول آن میگفتند ماعذری نداریم فردای قیامت در حضور پیغمبر ص هرگاه سیدالشهداء ع شهید بشود و چشمهای ما باز باشد وببینیم تا آنکه همه در اطراف آقا شهید شدند

و ابن ابی‌الحدید در **شرح نهج‌البلاغه** میفرماید « ان سید اهل الاباء الذی علم الناس الحمیة والموت تحت ظلال السیوف اختیاراً علی الدنیة ابوعبدالله الحسین عرض علیه الامان اوبستسلم فانف من الذل»

چنانچه دراشعار رجزیه‌اش میفرماید :

الموت خیر من‌رکوب العار	والعار اولی من دخول النار

وحوارین این‌سید اهل الاباء هم مربی‌بتربیت آنبزرگوار ودارای نفوس ابیه بودند وراضی بدنائت نمیشدند **ونعم ماقیل**

بنفسی و آبائی نفوس ابية | يجرعها كأس المنية مترف
وهم‌خیرمن‌تحت‌السماء‌باسرهم | واكرم‌من‌فوق‌السماءواشرف

التاسع عشر ـ حوارين حضرت سيدالشهداء ع كسانی بودند که حضرت احديت جلت آلائه خود متولی قبض ارواح مقدسه آنها گرديد و ملائكه از آسمان نازل شدند و اجساد مقدسه آنها را بماء الحيوان بهشتی غسل‌دادند و بطيب بهشتی حنوط نمودند و بحلل بهشتی كفن كردند وچند صف از ملائكه بر آنها نمازخواندند

چنانچه **درعاشر بحار** از **كامل‌الزياره** ازحضرت‌زين‌العابدين (ع) اززينب‌كبری(س) ازام‌ايمن از پيغمبر (ص)از جبرئيل روايت كرده «وفيه فاذا برزت تلك العصابة الی مضاجعها تولی‌الله‌عزوجل قبض ارواحها بيده وهبط الی‌الارض ملائكة من السماء . السابعة معهم آنية من‌الياقوت‌والزمردمملوة من ماءالحيوة وحلل‌من‌حلل الجنة وطيب من طيب الجنة فغسلوا جثثهم بذلك الماء والبسوها الحلل و حنطوها بذلك‌الطيب وصلی‌الملائكة صفاصفا عليهم

العشرون ـ حوارين حضرت سيدالشهداء (ع) در دنيا منازل بهشتی خودرا باعجازحسينی‌ديدند

درعلل الشرايع از**عماره** ازحضرت‌صادق‌ع روايت كرده گفت عرضكردم خبرده بمن‌ازاصحاب حضرت سيدالشهداء ع وازاقدامشان بمردن

حضرت‌فرمود «انهم كشف‌لهم‌الغطاء حتی رأوا منازلهم من‌الجنة فكان‌الرجل منهم يقدم‌علی‌القتل ليبادر الی‌الحوراء ليعانقها والی‌مكانه من‌الجنة »

ودرنفس‌المهموم از**قطب‌راوندی** از **ابوحمزهٔ ثمالی** از حضرت امام زين‌العابدين (ع) روايت كرده فرمود من در شب عاشوراء با پدر بزرگوارم بودم پدرم باصحابشان فرمودند « هذا الليل فاتخذوه جنة فان القوم انما يريدوننی ولو قتلونی لم يلتفتوا اليكم و انتم فی حل و سعة فقالوا لاوالله‌لايكون هذا ابداً فقال انكم تقتلون غدا كلكم ولا يفلت منكم رجل قالوا الحمد لله الذی‌شرفنا بالقتل معك ثم دعا فقال لهم ارفعوا رؤسكم و انظروا فجعلوا ينظرون‌الی مواضعهم ومنازلهم من الجنة و هو يقول لهم هذا منزلك يافلان فكان الرجل يستقبل‌الرماح والسيوف بيده ووجهه‌ليصل الی منزله من الجنة»

ودر زيارت ناحيه مقدسه است‌لقدكشف‌الله لهم‌الغطاء **ونعم ماقيل:**

قوم اذا نودوا لدفع ملمة | والخيل بين مدعس ومكردس
لبسواالقلوب‌علی‌الدروع‌واقبلوا | يتهافتون الی ذهاب الانفس

الحادی والعشرون ـ حوارين‌حضرت سيدالشهداء (ع) بمحض شهادت داخل دربهشتميشوند ومعانقهٔ با حورالعين ميكنند

دراماليی از **سالم** روايت‌كرده «قال‌سمعت‌كعب‌الاحبار يقول ان فی‌كتابنا ان‌رجلا من‌ولدمحمد رسول‌الله (ص) يقتل ولا يجف عرق دواب اصحابه حتی يدخلون الجنة فيعانقون الحور العين فمربنا الحسين فقلنا هوهذا قال‌نعم»

وايضاً درامالی از **هرثمة‌بن مسلم** روايت كرده قال غزونامع علی‌بن ابيطالب صفين فلما انصرفنا نزل بكربلا و صلی بها الغداة ثم رفع اليه من تربتها فشمها ثم قال(ع) واهالك ايتها التربة ليحشرن منك‌اقوام يدخلون الجنة بغيرحساب

و مصداق متیقن از آن طائفه حوارین حضرت سیدالشهداء ع هستند

الثاني والعشرون ـ حوارین حضرت سیدالشهداء (ع) روز عاشوراء از دست پیغمبر (ص) وعلی ع آب آشامیدند

در دار السلام از امالی شیخ طوسی **از سدی** روایت کرده که او بمردی گفت تو قطران میفروشی گفت نه والله من قطرانرا ندیده‌ام الا آنکه من روغن فروش بودم در لشکر ابن سعد در کربلا پس در خواب دیدم که پیغمبر ص وامیرالمؤمنین ع آب می‌دهند بشهد

من از حضرت امیر طلب آب کردم آب بمن نداد از پیغمبر طلب آب کردم نظر فرمود بمن گفت تو نبودی که در کربلا اعانت کردی دشمنان مارا پس فرمود اورا از قطران بنوشانید پس یکشربت از قطران بمن آشامانیدند از خواب بیدار شدم و تا سه روز قطران بول میکردم وهنوز عفونت قطران بـا من باقیست

در مجمع البحرین است که قطران چیزیست که میمالند ببدن شتر کرك پس از تندی وحرارتش کرکی او میسوزد **و نعم ماقیل** :

ولله اقوام فدته نفوسهم	فکان لهم عز علی الدهر خالد
توفوا عطاشاً بالعراء کانما	لهم بالمنایا فی الطفوف مواعد

الثالث والعشرون ـ حوارین حضرت سیدالشهداء (ع) در روز عاشورا پیغمبر (ص) خـون شریفشانرا ضبط فرمود درمیان شیشه

در کامل ابن اثیر ودر تذکرة سبط ابن جوزی است **از ابن عباس** روایت کرده گفت دیدم پیغمبر (ص) را در شبی که حسین را در روز آن شهید کردند و بدست پیغمبر شیشه بود که میان آن خون جمع فرموده بود عرضکردم یارسول‌الله این چه خونست؟ فرمودخون نازنین حسین واصحاب اوست اورا میبرم نزد خداوند تعالی جلت عظمته

پس **ابن عباس** صبح مردم را خبردار کرد از قتل حضرت سیدالشهداء ع وخوابش را نقل کرد بعد معلوم شد که درهمانروز سیدالشهداء ع در کربلا شهید شده

الرابع والعشرون ـ حوارین حضرت سیدالشهداء (ع) حضرت پیغمبر (ص) خود مباشر حفر قبر و دفن آنها گردید

درعاشر بحار از امالی طوسی از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود یکروز **ام سلمه** صبح کرد درحالتیکه گریان بود گفتند چرا گریه میکنی؟

ام‌سلمه فرمود فرزندم **حسین** را بقتل رسانیدند فرمود از وقتیکه پیغمبر(ص) از دنیا رحلت فرموده بود اورا در خواب ندیده بودم وشب گذشته دیدم پیغمبر(ص) را که محزون ومتغیر الحال است عرضکردم جهت حزن وتغیر حال شما چه چیز است؟ فرمود دیشب **از برای حسین واصحابش قبر حفر مینمودم**

وایضاً از مناقب ابن شهرآشوب از ابن عباس روایت کرده گفت من درمنزلم خوابیده بودم ناگاه ازخانهٔ ام‌سلمه صدای عظیمی بلند شد وشنیدم که میگفت ای دختران **عبدالمطلب** مرا یاری کنید و بامن گریه کنید که سید ومولای شما حسین را شهید کردند گفتند از کجا دانستی ؟

فرمود پیغمبر ص را الساعة درخواب دیدم غبار آلوده و پریشان پس علتش را سؤال کردم فرمود فرزندم حسین واهل بیت واصحابش را کشتند ومن آنهارا دفن کردم

فرمود پس من نظر کردم بآن خاکی که ازجبرئیل ازکربلاآورده‌بود بجهت پیغمبر ص و گفته بود هرزمانی که اینخاك مبدل بخون شد حسین راشهید کنند پس پیغمبر (ص) آن خاك را بمن‌داد وفرمود اورا در شیشه بگذار وقتیکه نظر کردم بآن قاروره و آن خاك دیدم خون ازشیشه جوشش‌میزند

خیلی مناسب است که به پیغمبر ص این اشعار عرض شود شاعر عرب به بنی‌نزار که جد اعلای حضرت پیغمبر ص است خطاب میکند :

انزار نضوا برود التهان	فحسین علی البسیطة عار
طأطؤاالرؤس ان‌رأس‌حسین	رضوه فوق القنا الخطار
لاتمدوالکم عن‌الشمس ظلا	ان فی‌الشمس مهجة المختار
حق الا تکفنوا علویا	بعد ما کفن الحسین بوار
لاتشقوا لآل فهر قبوراً	و ابن طه ملقی بلا اقبار
هتکوا من نسائکم کل خدر	هذه زینب علی الا کوار

و نظیر این مرثیه است مرثیهٔ شیخ علی‌بن شیخ‌جعفر :

الا من مبلغ عنی قریشا	ببطحاء المشاعر والحرام
فلا حملت عواتقکم سیوفا	ورأس‌السبط‌فوق‌الرمح‌سامی
ولا رکبت فوارسکم‌خیولا	وصدرالسبط مرضوض‌العظام
ولا حجبت کرائمکم خیاما	ورحل السبط منهوب الخیام
ولا نقع الغلیل لکم روآء	و نجل‌محمد فی‌الطف ظامی
ولا بلغ العظام لکم صبی	و یذبح طفله قبل الفطام

الخامس والعشرون ـ حوارین حضرت سید الشهداء ع کسانی بودند که مولایشان آنهارا بشارت داد بجنان واسعه ونعیم دائمه

دربحار از معانی الاخبار از حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده « لما اشتد الامر بالحسین بن‌علی بن ابیطالب (ع) نظر الیه من‌کان معه فاذاهوبخلافهم لانهم کلما اشتدالامر تغیرت الوانهم وارتعدت فرائصهم و وجلت قلوبهم و کان الحسین (ع) وبعض من معه من خصائصه تشرق الوانهم و تهدی‌جوارحهم وتسکن نفوسهم فقال‌بعضهم لبعض‌انظروا لا یبالی بالموت فقال‌لهم‌الحسین‌ع صبراً بنی‌الکرام فماالموت الا قنطرة یعبر بکم عن‌البؤس والضراءالی‌الجنان الواسعه والنعیم الدائمه فایکم یکره ان‌ینتقل من سجن الی قصروما هولا عدائکم الا کمن ینتقله من قصر الی سجن‌وعذاب ان ابی‌حدثنی عن‌رسول‌الله (ص) ان‌الدنیاسجن المؤمن وجنة الکافر والموت جسر هؤلاء الی‌جنانهم وجسر هؤلاء الی جحیمهم ماکذبت‌ولاکذبت »

السادس والعشرون حوارین حضرت سیدالشهداء (ع) کسانی بودند که دشمن آنها را مدح وستایش نمود

در شرح شافیه ابی فراس روایتکرده « قیل لرجل شهد یوم‌الطف مع‌عمربن سعد ویحك اقتلت ذریة رسول‌الله (ص) قال‌عضضت بالجندل انك لوشهدت ماشهد نا لفعلت مافعلنا ثارت علینا عصابة ایدیها فی مقابض‌سیوفها کالاسود الضاریه تحطم‌الفرسان یمیناًوشمالا وتلقی انفسها علی‌الموت لاتقبل الامان ولاترغب فی‌المال ولایحول حائل بینها وبین الورود علی حیاض المنیه والاستیلاء

علی الملك فلو کففنا عنهم رویدا لاتت علی نفوس العسکر بحذأ فیره فماذا کنا فاعلین لاام لك»
یعنی یکی از کسانیکه در کربلا با لشکر پسر سعد بود گفتند وای بر تو آیا تو ذریهٔ پیغمبر را بقتل رسانیدی
آنشخص گفت سنك بر دهان تو اگر میدیدی آنچه مادیدیم توهم همین کار مارا میکردی برانگیخته شدند بسوی ماجماعتی که دستهای آنها بقبضه‌های شمشیرشان بود مانند شیران درهم شکننده ازیمین وشمال خودرا بدهان مرك میزدند و امان قبول نمیکردند ورغبتی هم در مال دنیا دردل نداشتند وهیچ چیز بین ایشان و مرك حائل نبود که‌یا باید استیلای بر ملك بیابند یا وارد برحیاض مرك بشوند اگر باآنها رزم وقتال نمیکردیم تمام مارا از دم شمشیرشان هلاك میکردند مادر نباشد تراچگونه ماازقتال خود داری میکردیم **ولنعم ما قیل:**

جادوا بانفسهم فی حب سیدهم — والجود بالنفس اقصی غایة الجود

وقال آخر:

این الحماة حماة آل محمد — بالطف ایـن شبابهم و کهول
صرعی بلا غسل علی وجه الثری — رضتهم بالعافـرات خیول

الحاصل حوارین حضرت سیدالشهداء(ع) ازکثرت علاقه ومحبتی که بمولایشان داشتند البته راضی بودند تیر بچشم آنها بخورد و خاری بپای سید و مولایشان نخلد وچقدر خوب گفته شاعر زبانحال آنهارا

جان بزیر قدمت خاك توان دید ولی — گرد بر گوشهٔ نعلین تو نتوان دیدن
گر باین چاه زنخدان توره‌بردی خضر — بی‌نیاز آمدی‌از چشمهٔ حیوان دیدن
باوجودقدو بالای تو کوته نظریست — در گلستان شدن وسرو خرامان دیدن

فصل هفتم

درذکر بعضی ازفضایل شهداء از بنی‌هاشم که‌دریوم الطف درركاب حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شدند

بدانکه در عدد شهداء از بنی هاشم در یوم الطف بغیر وجود مقدس حضرت سیدالشهداء (ع) اقوالی است

منها آنکه آنها هفده‌نفر بودند

درامالی از ابن‌عباس روایتکرده که امیرالمؤمنین (ع) هنگامی که‌بصفین تشریف میبرد وارد زمین کربلا شدفرمود « هذه‌ارض کربو بلاء یدفن‌فیهاالحسین (ع) وسبعة عشر رجلامن‌ولدی و ولد فاطمة »

اقول ـ مسلماً همه‌آنها ازاولاد علی‌وفاطمهٔ زهراء نبودند
پس محتملست من باب تغلیب باشد و محتملست که‌مراد این باشد که بعضی از اولاد من هستند وبعضی ازاولاد فاطمه بنت‌اسد

چنانچه در قمقام از ابن نما نقل‌کرده قال‌الروات کنا اذا ذکرنا عند محمدبن علی‌الباقر ع قتل‌الحسین قال ع قتلوا سبعة عشر انسانا کلهم ارتکضوا فی‌بطن فاطمة بنت‌اسد ام‌علی ع

و در زیارت ناحیه مقدسه هم اسم شریف هفده نفر از بنی‌هاشم بغیر وجود مقدس حضرت سیدالشهداء برده شده پنج نفر از اولاد حضرت امیرالمؤمنین ع جناب عباس ع و عبدالله و جعفر و عثمان و محمد و سه نفر از اولاد حضرت امام حسن مجتبی (ع) جناب قاسم و عبدالله و ابو بکر

و دو نفر از اولاد حضرت سیدالشهداء ع حضرت علی اکبر و عبدالله رضیع المسمی بعلی اصغر و دو نفر از اولاد جناب عبدالله بن جعفر بن ابیطالب جناب عون و محمد

و دو نفر از اولاد جناب عقیل بن ابیطالب جناب جعفر و عبدالرحمن

و دو نفر از اولاد جناب مسلم بن عقیل عبدالله و ابی عبدالله

و یکنفر از اولاد ابی سعید بن عقیل محمد

ومنها ـ آنکه شهداء از بنی‌هاشم بغیر وجود حضرت سیدالشهداء هیجده نفر بودند

در امالی شیخ صدوق از ریان بن شبیب از حضرت رضا (ع) روایت کرده فرمود یابن شبیب ان کنت باکیاً لشیئی فابك الحسین بن علی بن ابی‌طالب ع وانه ذبح کما یذبح الکبش وقتل معه من اهل بیته ثمانیة عشر رجلا مالهم فی الارض شبیهون

ودر ارشاد مفید است که عبدالله بن ربیعه حمیری گفت من در دمشق نزد یزید بن معویه بودم که زجر بن قیس داخل شد یزید گفت: وای بر تو چه خبرداری!

گفت بشارت باد ترا ای امیر بفتح و نصرت بر ما وارد شد حسین باهیجده نفر از اهل بیتشان و شصت نفر از شیعیانشان وما عرضه داشتیم بر آنها تسلیم شدن و داخل در حکم عبیدالله بن زیاد شدن یا قتال نمودن را پس اختیار نمودند قتال را پس ما بر آنها از تمام جوانب احاطه کردیم تا آنها را بقتل رسانیدیم

ودر حیوة الحیوان دمیریست قال و دخلوا علی یزید بن معویه و معهم رأس الحسین فرمی به بین یدی یزید ثم تکلم شمر بن ذی‌الجوشن فقال یاامیرالمؤمنین وردعلینا هذا یعنی الحسین فی ثمانیة عشر رجلامن اهل بیته وستین رجلا من شیعته فسرنا الیهم الخ.

ومنها ـ آنکه شهداء بنی‌هاشم بغیر وجود مقدس سیدالشهداء بیست نفر بودند چنانچه ابوالفرج در مقاتل گفته **واقوال** نادره دیگرهم هست **وما** دراین مختصر ذکر می‌کنیم اسماء مقدسه شهداء از بنی‌هاشم واسماء قاتلین آنهارادرضمن پنج مقصد

مقصد اول
درذکری‌ازاولادهای امیرالمؤمنین(ع) که‌دررکاب حضرت سیدالشهداء(ع)شهید شدند
منهم حضرت اباالفضل العباس بن امیرالمؤمنین (ع)ولابداست درمقام ازذکر هفت‌امر

امراول ـ دررفعت‌شأن وعلو مرتبه ومقامات حضرت ابی‌الفضل

درامالی شیخ صدوق ازابوحمزه ثمالی ازحضرت امام زین‌العابدین روایت کرده که آن بزرگوار نظر فرمود بجناب عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی‌طالب و گریان شد و فرمود روزی شدیدتر نگذشت بر پیغمبر ص ازروز احد که کشته شد در او جناب حمزه اسدالله و اسد الرسول و بعد از آنروز روز موته که کشته شد در او جناب جعفر بن ابیطالب ع بعد فرمود نیست‌روزی مثل‌روزی

حسین(ع) که جمع شدند سی هزار نفر وگمان می کردند که از امت پیغمبرند وهمه تقرب میجستند بسوی خدا بریختن خون آن مظلوم وآن بزرگوار خدارا بیاد آنها می آورد وآنها متعظ نشدند تا آنکه او را بظلم وعدوان بقتل رسانیدند بعد فرمود خداوند رحمت کند عمویم عباس‌را پس بتحقیق جان خود را ایثار نمود و امتحان کرده شد و جانش‌را بقربان برادر خود نمود تا آنکه دو دست او را قطع نمودند

پس خداوند در عوض دو بال بوی مرحمت فرمود که با ملائکه در بهشت طیران می کند چنانچه بجعفر بن ابیطالب دو بال عطا فرمود وان للعباس عندالله تبارك وتعالی منزلة یغبطه بها جمیع‌الشهداء یوم القیمة انتهی

مخفی نماناد که از این کلام اخیری مقاماتی از برای حضرت ابی‌الفضل استفاده میشود وممکنست گفته شود مقام او شامخ تر و رفیع‌تر است از مقام ودرجات تمام شهداء دررکاب حضرت خاتم‌النبیین (ص) و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت امام حسن علیهما السلام و بقیهٔ شهدائی که در یاری حضرت سیدالشهداء (ع) بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسیدند . واینکه فرمود رحم‌الله عمی (۱) العباس شاید از غیر امام شایسته نباشد که‌در بارهٔ مثل‌حضرت ابی‌الفضل رحمه‌الله بگوید چنانچه محدث قمی ازسید مرتضی علم الهدی در بارهٔ‌حضرت‌علی اکبر‌ع زیارتی نقل‌می کندواز فقرات آن‌زیارتست یاکریم‌الاب یاکریم‌النفس یاکریم الجد الی ان ینتهی لقد رفعکم‌الله من ان یقال رحمکم الله و افتقر الی ذلك غیرکم من کل من خلق‌الله

ودر عمدة‌الطالب از مفضل بن عمر از حضرت صادق ع روایت‌کرده قال‌کان عمنا‌العباس بن‌علی ناقد البصیرة صلیب‌الایمان جاهداً مع‌ابی‌عبدالله ع وابلی بلاء حسناً و مضی شهیداً ودم العباس فی‌بنی حنیفه وقتل وله‌اربع‌وثلثون‌سنة

ودر مقاتل‌الطالبین ازحری‌بن ابی‌العلی روایت‌کرده ان ولدالعباس‌بن علی یسمونه السقاء و یکنونه اباقربة وفی‌العباس‌بن علی‌یقول الشاعر

احق الناس ان یبکی علیه	فتی‌ابکی الحسین بکربلاء
اخوه وابن والده علی(ع)	ابوالفضل‌المضرج بالدماء
و من واساه لایثنیه شیئی	وجادله علی عطش بماء

الی ان قال وکان‌العباس رجلا وسیما جمیلا یرکبُ الفرس المطهم ورجلاه تخطان فی الارض‌و کان یقال له‌قمر بنی‌هاشم وکان لواءالحسین‌بن علی‌ع معه یوم‌قتل‌ع

امر دوم ـ در وفاء وفتوت ومواسات حضرت ابی‌الفضل ع

واقوی شاهد براین آنستکه دومرتبه عرض‌امان برآنحضرت‌ع و برادرانش‌نمودند معذلك دست از نصرت‌و یاری حضرت‌سیدالشهداء علیه‌السلام برنداشتند

در تاریخ طبری ازابی‌مخنف روایت کرده که عبدالله‌بن ابی‌المحل بن حزام برادرزاده جناب ام‌البنین بنت‌حزام باین‌زیاد گفت . اصلح‌الله الامیران بنی اختنامع الحسین‌ع‌فان رأیت ان‌تکتب لهم‌اماناً فعلت ونعمت عین فامر کاتبه فکتب لهم اماناً فبعث به عبدالله‌بن ابی‌محل مع‌مولی‌له یقال‌له کرمان‌فلما قدم علیهم دعاهم فقال‌هذاامان بعث‌به خالکم‌فقال‌له الفتة اقرء خالنا‌السلام وقل‌له‌ان‌لاحاجة لنافی‌امانکم امان‌الله خیر من‌امان ابن‌سمیه

و ایضا نقل‌فرموده وجاء شمر حتی وقف علی‌اصحاب الحسین علیه السلام فقال این بنواختنا فخرج الیه العباس و جعفر وعبدالله‌وعثمان بنو علی‌بن ابیطالب علیه السلام فقالوا ما ترید فقال انتم

(۱) لفظ عمی‌العالی است‌چه‌آنکه درروایت که درامالی‌وخصال شیخ صدوق‌است لفظ‌عمی‌ندارد(ج)

یابنی اختی آمنون فقالت له الفتة لعنك الله ولعن امانك اتؤمننا وابن رسول الله ص لا امان له

وفی روایة فنادته العباس بن علی علیه السلام تبت یداك وبئس ماجئتنا به من امانك یا عدو الله تأمر ان نترك اخانا وسیدنا الحسین علیه السلام وندخل فی طاعة اللعناء واولاد اللعناء

بدانکه رسم عربست که دختران قبیلهٔ خود را خواهر میگویند و جناب ام البنین چون از قبیلهٔ بنی الکلاب بود وشمر ملعون هم ازهمان قبیله بود لذا تعبیر به بنواختی کرد

ودر ارشاد مفید است که عصر تاسوعا کهحضرت سید الشهداء خطبه خواند بعد فرمود هذا اللیل قدغشیکم فاتخذوه جملا ثم لیأخذ کل رجل منکم ید رجل من اهل بیتی ثم تفرقوا فی سواد کم وملائتکم فان القوم انما یطلبوننی فقال له اخوته وابناه وبنواخیه وابنا جعفر لم نفعل ذلك لنبقی بعدك لااراناالله ذلك ابداً بدأهم بهذا القول العباس بن علی علیه السلام واتبعه الجماعة علیه فتکلموا بمثله ونحوه ـ قوله فاتخذوه جملا یعنی تمام شب راسیر کنید ـ و کافیست در وفاء ومواسات حضرت ابی الفضل همین مطلب که دربحار از تألیفات بعضی ازاصحاب نقل فرموده حتی دخل العباس الماء فلما اراد ان یشرب غرفة من الماء ذکر عطش الحسین علیه السلام واهل بیته فرمی الماء وملاءالقربة الخ و نعم ما قیل

بذلت ایا عباس نفساً نفیسه لنصر حسین عز بالجد عن مثل
ابیت التذاذ الماء قبل التذاذه فحسن فعال المرء فرع علی الاصل
فانت اخوالسبطین فی یوم مفخر وفی یوم بذل الماء انت ابوالفضل

امر سوم دربیان شجاعت حضرت ابوالفضل

عبدالله بن مسلم بن قتیبه در کتاب الامامة والسیاسة و ابراهیم بن محمد بیهقی در کتاب محاسن ومساوی روایت کرده‌اند کهحضرت سید الشهداء و اصحابش خواستند آب بیاورند لشکر ابن سعد حائل شدند بین اصحاب آنحضرت و بین آب فرات ـ شمر ملعون فریاد زد لا تشربون ابداً حتی تشربون من الحمیم پس جناب اباالفضل ببرادرش عرض کرد آیاما برحق نیستیم فرمود چرا مابرحقیم • پس ابوالفضل حمله نمود برآنجماعت وآنهارا از کنار آب فرات دور کرد اصحاب وارد شریعه شدند وآب آشامیدند وبجهت اطفال ومخدرات هم آب آوردند وکافیست در شجاعت حضرت ابوالفضل روز عاشوراء کههیچکس از شهداء خودرا بشریعهٔ فرات نرسانیدند بغیر حضرت ابوالفضل وبرادر بزرگوارش حضرت سیدالشهداء ع

در بحار استچون روزعاشوراء حضرت ابی الفضل فریاد العطش اطفال را شنید سوار شد ونیزه بدست ومشك بشانه انداخت وروانه شد بجانب فرات چهار هزار نفر که موکل آب فرات بودند اطرافش را گرفتند وآن مظلوم را تیرباران کردند حضرت هم ابداً اعتناء نکرد هشتاد نفر ازآنها را بجهنم فرستاد وخودرا بشریعهٔ فرات رسانید

وچه خوب میفرماید شیخ علی بن شیخ جعفر رحمهماالله

اذا رکع الهندی یوماً بکفه لدی الحرب فالها مات منه سواجد

وچیزی کهمانع شد آن بزرگواررا کهشجاعت خودرا ظاهر نماید این بود که آنحضرت عمدهٔ هم ومقصدش این بود کهمشك آبی بخیمه‌ها باطفال اهل حرم برساند این بود که سعیش رسیدن بخیمها بود گویا آقامور باازمیان نخلستان خواستخودرا بخیمه‌گاه برساندازطریق متعارف لشکریان هم بجنبش آمدند ناگاه نوفل بن ازرق وبروایتی زیدبن ورقاء ازپشت نخله بیرون آمد ودسترااست

آن حضرت راقطع نمود جناب ابوالفضل بجلدی وچابکی مشك بدوش چپ انداخت و شمشیر بدست چپ گرفت می گفت

و الله ان قطعتموا یمینی انی احامی ابداً عن دینی
و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین

و با دست چپ جنك میکرد ناگاه حکیم بن طفیل شمشیری بدست چپ نازنینش زد و دست چپش راقطع نمود ابوالفضل ع مشك بدندان گرفت ومیگفت

یانفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمة الجبار
مع النبی السید المختار
قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار

چون هردودست نازنینش را از بدن جدانمودند فرصت نیافت که اظهار شجاعت بنماید والا عباس بن‌علی ذخیرهٔ پدرش امیرالمؤمنین (ع) بود بجهت روز عاشوراء که حسینش را یاری بنماید . چنانچه در عمدةالطالبست که امیرالمؤمنین ع به‌برادرش عقیل که عالم بود به انساب عرب فرمود که‌یك زنی‌از برای من اختیار کن که‌از اولاد شجعان باشد من‌اورا تزویج نمایم و یك پسر شجاعی بزاید عقیل عرض کرد ام‌البنین کلابیه را تزویج بفرما که درمیان عرب کسی اشجع‌از پدران‌او نیست

امر چهارم ـ در کثرت علاقه ومحبت‌حضرت سیدالشهداءبحضرت ابی‌الفضل

در تاریخ طبری است که روزتاسوعا شمر کاغذی آورد از عبید زیاد بجهت پسرسعد ودرآن کاغذ نوشته بود :

« اگر حسین و اصحابش داخل در حکم من شدند آنها را سالماً نزد من روانه کن والا با آنها مقاتله کن تاهمه‌را بقتل برسانی و بعد از شهادت آنها را مثله کن که مستحق همین عقوبت هستند فاذا قتلت حسینا فاوطئی الخیل صدره و ظهره فانه عاق قاطع ظلوم ، پس‌اگر اطاعت بنمائی‌ماجزای‌مطیعین بتو میدهیم و اگر اطاعت نمیکنی سرکردگی لشگر را واگذار بنما بشمر »

وقتیکه ابن‌سعد کاغذ را خواند فریاد زد : یاخیل‌الله ارکبی وبالجنة ابشری

پس لشگر ابن سعد روی آوردند بخیام طاهرات ابوالفضل خدمت برادر مشرف شد عرضکرد یااخی اتاك القوم

حضرت فرمود یا عباس ارکب بنفسی انت یااخی وازلشگریان یك امشبی را مهلت بگیر پس مهلت گرفت بعد ازآنکه لشگر یکدیگر راملامت نمودند درمهلت ندادن انتهی

مخفی‌نماناد بزرگی قوله (ع) بنفسی انت یااخی

ودر بحار میفرماید ارباب مقاتل گفتند که‌چون ابی‌الفضل شهید شد حضرت فرمود

«الآن انکسر ظهری وقلت حیلتی » .

گویا ازآثار مرگ برادر آنست که پشت شخص میشکند

درخامس بحار ازطبرسی ازعبدالله بن دینار روایت‌کرده که حضرت لقمان بسفری رفته بود چون از سفر مراجعت کرد غلامش رادرین راه ملاقات کرد فرمود پدرم چه‌شد ؟

غلام گفت از دنیا رفت لقمان گفت « من مالك امر خود شدم » فرمود عیالم چه شد ؟

گفت از دنیا رفت ـ فرمود «فراشم تجدیدشد» پرسید خواهرم چه شد ؟ گفت از دنیا رفتـ لقمان فرمود « عورت من مستور شد » فرمود برادر من چه شد ؟ عرضکرد از دنیا رفت ـ فرمود پشت من شکست »

حاجی محمدرضای ازری خوب نوحه سرائی کرده ازلسان حضرت سیدالشهداء ع ببالین حضرت ابی‌الفضل ومابعضی ازاشعارش‌راذکرمیکنیم

یوم ابوالفضل استجار به الهدی	والشمس من کدر العجاج لثامها
فمن المعزی السبط سبط محمد	بفتی له الاشراف طأطأ هامها
واخ کریم لم یخنه بمشهد	حیث السراة کبا بها اقدامها
وهوی علیه ماهنالك قائلا	الیوم بان عن الیمین حسامها
الیوم سارعن الکتائب کبشها	الیوم غاب عن الهداة امامها
الیوم آل الی التفرق جمعنا	الیوم حل عن البنود نظامها
الیوم خر عن الهدایة بدرها	الیوم غب عن البلاد غمامها
الیوم نامت اعین بك لم تنم	و تسهرت اخری فعز منامها

محدث جلیل حاجی‌ملاعلی تبریزی ازسیدفاضلی ازعلماء عرب نقل میکندکه ازری این مصراع راگفت «یوم ابوالفضل استجار به‌الهدی»

یعنی « روز عاشوراء روزی بود که سیدالشهداء(ع) پناه برد ببرادرش حضرت ابوالفضل » خیال کرد شاید این‌مصراع مقبول حضرت‌سیدالشهداء ع نباشد لذامصراع دیگررانگفت ـ پس‌حضرت سیدالشهداء ع‌را درخواب دیدفرمود

«صحیح است آنچه گفته روز عاشوراء من پناه بردم به برادرم ابوالفضل» و مصراع دوم را حضرت فرمود «والشمس من کدر العجاج لثامها »

یعنی آنوقت که من پناه بعباس بردم آفتاب از تیرگی غبار معرکه کربلا نقابی پیدا کرده بود (۱)

امر پنجم

بدانکه اعظم مصائب روح مقدس حضرت ابی‌الفضل وقتی بود که تیر به مشک آب ابوالفضل رسید وامید آنمظلوم ناامید شد ، و شاید بواسطهٔ همین ناامیدی ودلشکستگی بمنصب باب‌الحوائجی فائز گردید .

و اعظم مصائب بدن مقدس حضرت اباالفضل وقتی بود که آن بدن نازنین که از کثرت تیر مثل‌مرغ پر برآورده بود بافرق شکافته و دو دست قطع شده از بالای اسب به زمین‌واقع شددستی هم که نداشته تیرهارا از بدن بکشد آیا سرتیرها بااعضای باطنیهٔ آنمظلوم چه کرد ؟

مسلماً ظاهر بدن واعضای باطنیه از شمشیر ونیزه ونوك تیرها ریزه ریزه شد

بدن نازنین علی‌اکبر قطعه‌قطعه شد واما این بدن نازنین هم قطعاتی شدکه دست های نازنین را جداکردند وهم ریزه ریزه شد چون دست نداشته که فی‌الجمله جلوگیری کند ووقتی که‌از اسب بیفتد ستون بدن قرار دهد

و اعظم مصائب سر نازنین حضرت ابوالفضل علاوه برعمودی که بفرق‌شریفش‌واردشد

---

(۱) شبهه نیست که‌آنبزرگوار باب‌الحوائج و قاضی‌الحاجات است و هم شبهه نیست که‌در السنه وافواه دوستان‌خودآنحضرت مشهوراست وملقب‌است‌بباب الحوائج ولکن ازالقاب آن سروربشمار نیامده(ج)

همان است که در تذکرهٔ سبط ابن‌جوزی از هشام کلبی از قاسم بن اصبغ مجاشعی روایت کرده گفت وقتیکه سرهای شهداء را وارد کوفه می کردند سواری را دیدم که سر جوان امرد و بی‌محاسنی را بگردن اسبش آویخته وصورت آن جوان مثل ماه شب چهارده بود وقتیکه اسب سرش را بزیر میبرد آن سر نازنین بزمین میرسید

از آن سوار سؤال نمودم این سر کدام مظلوم است بگردن اسب آویخته‌ای؟ گفت سر عباس بن علی، گفتم تو سواره کیستی؟ گفت حرملة بن کاهل الاسدی

قاسم گفت چندروزی نگذشت که دیدم صورت حرمله سیاه شده

تنبیه ـ در ناسخ التواریخ است که بعضی از علماء نوشته‌اند که عباس بن علی ع در شب عاشوراء شهید شد و بیشتر از اهل سیر خبر شهادت آنحضرت رادر روز عاشوراء نگاشته‌اند چون از پسرهای امیرالمؤمنین ع دو تن عباس نام بود یکی را عباس الاکبر و آن دیگری را عباس الاصغر مینامیدند تواند شد که عباس الاصغر در شب عاشوراء شهید شده باشد و عباس الاکبر در روز عاشوراء وعباس الاصغر درشب عاشوراء بطلب آب شتافت وسعادت شهادت یافت انتهی

ودر عمدة الطالب است که جناب عباس الاصغر ابن امیرالمؤمنین ع وعمر بن علی ع ورقیه بنت امیرالمؤمنین ع مادرشان صهباء الثعلبیه بوده وعباس الاکبر ابن امیرالمؤمنین و عثمان وجعفر وعبدالله مادرشان ام‌البنین بود

ومحدث جلیل **جناب ملا علی در وقایع الایام** گویاتقویت میفرماید همین احتمال ناسخ التواریخ را ومیفرماید ما حاصله که حضرت ابی‌الفضل از برادرش بزرگتر بوده وگفته شده که در قضیهٔ طف سی وچهار ساله بوده وبعید است شخص باین سن امرد باشد علاوه آنکه صاحب تذکره تعبیر بغلام کرده وغلام جوان نورس‌را می گویند

پس محتمل است که دو نفر عباس نام ازاولاد امیرالمؤمنین ع در کربلا شهید شده باشد جناب عباس الاصغر روز تاسوعا شهید شده باشد وآن بزرگوار باشد که در دروازهٔ کوفه سر نازنینشان بگردن اسب آویخته بوده و غلام امرد بوده ـ و جناب عباس الاکبر که ابوالفضل و باب الحوائج است روز عاشوراء شهید شده باشد

امر ششم

بدانکه اسم شریف حضرت ابوالفضل **عباس** استوعدد او بحساب هندسه صد و سی وسه‌است ومطابق است با **باب‌حسین**

واز ختوم مجربه است که اگر کسی درمجلس واحدصدوسی وسه مرتبه بگوید **یاکاشف‌الکرب عن‌وجه‌الحسین (ع) اکشف کربی بحق اخیک‌الحسین** بعدد هندسه لفظ عباس خداوند حاجتش را بر آورده خواهد فرمود

واما لقب شریف آقا **قمر بنی‌هاشم وباب‌الحوائج وسقا** است

گویا هرکس که تشنه هرچه باشد متوسل به ابی‌الفضل بشود سیراب خواهد شد اعم ازآنکه تشنهٔ آب باشد یاتشنه علم‌باشد یا تشنهٔ اولاد باشد یا تشنهٔ حج و زیارت باشد ، و بنابراین دو لقب متحد المضمون می باشد

واما کنیه شریفش **ابوالفضل وابوالقربه** است

واما سن شریف در وقت شهادت **سی و چهار** سال بود چنانچه سابقاً از **عمدة الطالب** نقل شده

واما قاتل آن‌بزرگوار چنانچه در زیارت ناحیهٔ مقدسه است **زید بن ورقاء و حکیم بن الطفیل الطائی** بود

امر هفتم درذکری ازاولاد واحفاد حضرت ابی‌الفضل العباس بن امیرالمؤمنین (ع)

در **عمدة الطالب** است که آن بزرگوار دو پسر داشت: **عبیدالله و فضل**

و مادر اینـدو لبابه بنت عبدالله بن‌عباس بن عبدالمطلب بود

وجناب عبیدالله بن عباس بن امیر المؤمنین (ع) از علمآء و دانشمندان بود وعقب حضرت ابی‌الفضل از عبیدالله است چون فضل بلاعقب بود

وجناب عبیدالله دوپسر داشت: یکی **عبدالله** ودیگری حسن

و عقب جناب عبیدالله بن عباس از حسن بن عبیدالله است چون عبدالله بن عبیدالله بلاعقب بود ومادر حسن بن عبیدالله‌بن‌عباس بن امیر المؤمنین ع‌دختر عبدالله بن‌معبد بن عباس بن عبدالمطلب‌بود

و بسیاری از اولاد واحفاد جناب حسن بن عبیدالله بن عباس از اهل علم و ادب و حدیث و اخبار بودند:

منهم جناب عباس بن حسن بن‌عبیدالله بن عباس بن امیرالمؤمنین (ع)

در **عمدة الطالب** است « وهوا کبر ولد ابیه وکان سیداً جلیلا قال‌البخاری ما رأی هاشمی اضب لسانا منه

ودر **بحار** از **تاریخ بغداد** نقل کرده که ایشان آمدند ببغداد در ایام هرون الرشید واو خیلی ازایشان اکرام واحترام میکرد وبعداز هرون مأمون هم‌خیلی بایشان اکرام‌میکرد

وجناب عباس بن‌حسن فاضل وشاعر وفصیح اللسان بود

و بعضی گمان کرده‌اند که‌از اشعر اولاد ابیطالب است

و منهم جناب جعفر بن فضل‌بن حسن بن‌عبیدالله بن عباس بن امیر المؤمنین (ع) وملقب است بغریب وقبرش درشیراز است ومشهور است بسید حاجی غریب

ومنهم عبیدالله بن علی‌بن ابراهیم بن حسن بن‌عبیدالله بن عباس بن امیر المؤمنین ع که از علماء ودانشمندان عصرخود بود وتمام شهرها وبلدها را گردش‌کرد وکتابی جمع کرده‌بوددرفقه اهل‌البیت مسمی بجعفریه ودر سنهٔ سیصدو دوازده درمصر وفات فرمود

ومنهم جناب ابراهیم بن‌محمد بن عبدالله بن‌حسن بن‌عبیدالله بن عباس بن امیر المؤمنین(ع) که درقزوین کشته شد وظاهراً قبرش هم درقزوین است

ومنهم حمزة‌بن قاسم بن علی بن‌حمزة‌بن حسن بن عبیدالله بن‌عباس بن امیرالمؤمنین ع که قبرشان نزدیك حله سیفیه است

چنانچه **ثقة الاسلام نوری درتحیة الزائرین** فرموده وبعضی اشتباها میگویند که او قبر حمزة بن موسی الکاظم است وحال آنکه قبر ایشان ظاهراً در حضرت عبدالعظیم باشد

الثانی - از شهداء از اولاد امیر المؤمنین (ع) جناب **عبدالله بن امیر المؤمنین** ع بود

ودر **مقاتل الطالبین** است که سن‌شریف آنحضرت دروقت شهادت بیست و پنجسال بود وقاتل او **هانی بن ثبیت الحضرمی (لع)** بود

الثالث جناب **جعفربن امیرالمؤمنین** ع

درمقاتل است که سن شریفش نوزده سال بود و قاتل او **خولی بن یزید الاصبحی** لعنةالله علیه بود

الرابع - جناب **عثمان بن امیرالمؤمنین (ع)**

در مقاتل است که سن شریف آن بزرگوار بیست و یکسال بود وقاتل اومردی بود از بنی دارم (لع)

و والدهٔ ماجده این چهارنفر امالبنین بنت حزام بن ربیعه بود و حزام پدر ابی المحل بود که پسرش عبدالله بن ابی المحل امان خط ازابن زیاد بجهت این چهار پسر عمه خود گرفته بود و روایتش سابقا گفته شد

وایضاً حزام برادر لبید شاعر ابن ربیعه بود

درمقاتل الطالبین است که امالبنین خارج میشد بقبرستان بقیع و بر پسرانش ندبه‌میکرد باسوز وحرقهٔ شدیدی و اهل مدینه جمع میشدند ومیشنیدند گریه آن مخدره را و مروان بن حکم حاکم مدینه هم میآمد وگریهٔ آن مخدره را میشنید وگریه میکرد

وثقة الاسلام قمی درنفثة المصدور چند شعری از مراثی آنمخدره را نقل فرموده

لا تدعونی ویك ام البنین ... تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادعی بهم ... والیوم اصبحت ولا من‌بنین

اربعة مثل نسور الربی ... قدواصلواالموت‌بقطع‌الوتین

یالیت شعری اکما اخرجوا ... بان عباسا قطیع الیمین

وایضاً از مراثی آن مخدره است

یامن رای‌العباس کرعلی جماهیر النقد ... و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد

انبئت ان ابنی اصیب براسه مقطوع ید ... ویلی علی‌شبلی امال‌براسه ضرب العمد

لوکان سیفك فی یدیك لما دنی منك احد

الخامس - ازاولاد های امیر المؤمنین (ع) که در کربلا شهید شدند جناب محمد بن امیرالمؤمنین (ع) بود

ودر مقاتل است که والدهٔ ماجده او امولد بود وقاتل اومردی بود ازقبیلهٔ ابان بن‌دارم(لع)

این پنج نفرشهداء ازاولاد امیرالمؤمنین ع را در زیارت ناحیه مقدسه اسم برده‌اند

و در مقاتل الطالبین فرموده روز عاشورا شش‌نفر از اولاد امیر المؤمنین (ع) در رکاب حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شدند وششمی میفرماید ابی بکر بن علی بن‌ابیطالب است ومادر او لیلی بنت مسعود بودو قاتل اومردی بود ازقبیلهٔ همدان

واز مداینی نقل کرده انه وجد فی ساقیة مقتولا لایدری من‌قتله

ودر ارشاد میفرماید ششمی جناب عبیدالله بن امیر المؤمنین ع بود که باجناب محمد الاصغر ازیك مادر بودند ووالدهٔ هردو لیلی بنت مسعود الدارمیه بودوفرموده ابوبکر کنیه جناب‌محمد الاصغر بوده که‌در کربلا شهید شده

و در عقدالفرید ایندو شعر رانسبت به دختر عقیل بن ابیطالب داده که در مرثیهٔ حضرت سید الشهداء ع گفته

ستة كلهم لصلب على (ع) قد اصيبوا و خمسة لعقيل

مقصد دوم

در ذکر سه‌نفر ازاولادحضرت‌امام حسن مجتبی(ع)که‌روز عاشوراء شهیدشدند

اول ـ دربعضی ازفضایل‌ومناقب حضرت قاسم‌بن‌الحسن ع

ولابداست درمقام ازذکرچهار امر

امر اول ـ دررفعت‌شأن وعلومرتبه ومقامات حضرت قاسم

در مدینة المعاجز ازابی‌حمزه ثمالی ازحضرت‌علی‌بن‌الحسین ع روایت کرده که‌درشب عاشورا حضرت سیدالشهداء ع اقارب واصحابش‌را جمع‌آوری کرد فرمودای قوم من فردا کشته میشوم‌وهریك ازشما که بامن باشید کشته خواهید شد واحدی ازشماباقی نخواهدماند

اصحاب عرضکردند الحمدلله الذی اکرمنا بنصرك و شرفنا بالقتل معك‌اولا ترضى ان نكون معك فی‌درجتك یابن‌رسول‌الله(ص)

حضرت فرمود جزاکم‌الله خیراً وازبرای آنها دعای‌خیر فرمود

جناب قاسم عرضکرد منهم کشته میشوم ؟

حضرت فرمود یابنی مرك‌نزد توچگونه است ؟

عرضکرد عمو مرك‌درکام‌من ازعسل‌شیرین‌تر است

فرمود بلی والله عمویت قربانت بشود توهم‌کشته میشوی بعد از آنکه ببلاء عظیمی مبتلا شوی وپسرم عبدالله رضیع‌هم‌کشته میشودوتمام روایت درمقصد ثالث ذکرخواهد شد

بیان قوله یاعم الموت عندی احلی من العسل ، این سخن حضرت قاسم نظیر سخن علی اکبر است در منزل ثعلبیه که بپدر بزرگوارش عرضکرد اذاً لانبالی بالموت وکاشف است ازکمال‌معرفت وقوت ایمان این‌دوآقازاده

قوله بعدان تبلوا ببلاء عظیم ـ محتمل است که بلاء عظیم حضرت قاسم همان نیزهٔ باشد که بپشت نازنین حضرت‌قاسم زدند

در منتخب طریحی است که‌**شیبةبن سعد شامی** نیزهٔ بپشت نازنین حضرت قاسم زدکه‌سر نیزه ازسینه‌اش‌بیرون‌شد پس‌قاسم ازروی‌اسب‌افتاد برروی‌زمین ومیان‌خونش دستوپامیزد درآنحالت فریاد زد یاعماه ادرکنی

و این‌حالت ومصیبتش‌نظیر حالت و مصیبت پسر عمش حضرت علی اکبر است که در روایت «کان یتقلب فی‌دمه ونادی یاابتاه علیك منی‌السلام» چنانچه در مقصد ثالث ذکر خواهد شد (انتهى)

ومحتمل است که‌بلاء عظیم حضرت قاسم‌بن‌حسن‌این‌باشد که‌هنوز روح‌در‌بدن‌نازنینش بود که‌بدن مقدسش پایمال سم‌ستوران شد

چنانچه در ارشاد است وقتی‌که حضرت سیدالشهداء آمد ببالین حضرت قاسم دید **عمر بن سعید ازدی** میخواهد سر نازنین حضرت قاسم را از بدن جدا نماید حضرت شمشیری حواله آن ملعون کرد دستش‌را سپر نمود دست نحسش ازمرفق جداشد صیحهٔزد لشکر ابن‌سعد حمله نمودند که‌آنملعون رااز دست حضرت نجات دهند پس‌آنملعون پایمال‌سم ستوران شد تابجهنم واصل شد

بعد که غبار برطرف شد دیدند سیدالشهداء ع ببالین قاسم ایستاده و قاسم مشغول جان دادن است و پاهارا بزمین میساید الخ

و معلوم است لشکری که بجهت انفاذ بدن عمربن سعید آمده بودند معذلك بدنش پایمال شد تا بجهنم واصل شد ، لابد بدن نازنین حضرت قاسم هم روی زمین افتاده بوده بدن آنمظلوم هم در حال حیوة پایمال سم ستوران شد

امردوم ـ درصباحت‌وجه وشجاعت حضرت قاسم

درلهوف میفرماید «وخرج‌غلام‌کان وجهه شقةالقمر»

وشاید بهمین‌جهت بودکه حضرت سیدالشهداء ع عمامهٔ نازنین آقازاده را دونیم‌کردو بصورت نازنینش انداخت که‌این طلعت نورانی ازانظار دشمنان‌پوشیده باشد

ودرمنتخب است که حضرت قاسم شجاعی راکه مقابل با هزار سوار بود بجهنم واصل نمود

ودر ارشاد فرموده اذخرج علینا غلام کان وجهه شقة القمر فی‌یده سیف و علیه قمیص وازار ونعلان قدانقطع شسع احدهما الخ

ممکنست استفاده نمود که حضرت قاسم اعتنائی بجمعیت دشمن نداشت که زره نپوشیده و بند نعلین قطع شده روی بصف قتال‌نمود

امر سوم ـ درکثرت علاقه ومحبت حضرت‌سیدالشهداء (ع) بحضرت‌قاسم

وشواهد براین‌زیاداست

منجمله حضرت سیدالشهداء (ع) در وداع هیچ یك از شهداء غش نکـرد مگر در وداع حضرت قاسم

در عاشر بحار از محمدبن ابیطالب وغیر او روایت فرموده ثم خرج عبدالله‌بن الحسن بن علی و فی‌اکثر الروایات انه القاسم‌بن الحسن ع وهو غلام صغیر لم‌یبلغ الحلم فلما نظر الحسین الیه اعتنقه وجعلا یبکیان‌حتی غشی علیهما

ومنجمله حضرت سیدالشهداء ع دراول‌امر اذن‌نداد که‌آقازاده بمیدان‌برود مگر بعداز الحاح والتماس‌وبوسیدن‌دست‌وپای عم بزرگوارش

دربحار ازمحمدبن ابیطالب روایت‌کرده ثم استأذن الحسین ع فی‌المبارزة فابی ان یأذن له فلم‌یزل الغلام‌یقبل یدیه‌ورجلیه حتی اذن‌له

ومنجمله وقتیکه حضرت‌سیدالشهداء ع نالهٔ حضرت قاسم را شنید بتعجیل آمد ببالین حضرت قاسم وببالین سائرشهداء ندارد که باین‌عجله‌آمده باشد

درارشاد است فقال یاعماه فجلی‌الحسین‌ع کمایجلی الصقر

ومنجمله آنکه حضرت سیدالشهداء ع بااین آقازاده معاملاتی فرمودکه باجوان هیجده ساله علی‌اکبر فرموده بود:

اولا ـ آنکه‌بحضرت‌قاسم خطاب‌یابنی فرمودچنانچه درامراول‌گفته‌شد

وثانیاً ـ وقتی‌که ببالین قاسم‌آمد لشکررا نفرین‌کرد

و در ارشاد است والحسین ع یقول بعدا لقوم قتلوك ومن خصمهم یوم القیمة فیك جدك

چنانچه در بالین حضرت علی اکبر لشگر راعموماً نفرین کرد وابن‌سعدرا خصوصا

وثالثا چنانچه صورت بصورت علی اکبر گذارد بیالین حضرت قاسم که آمد سینه‌اش را بسینهٔ قاسم چسبانید

درتاریخ طبری است وقد وضع الحسین ع صدره علی صدره قال الراوی فقلت فی نفسی مایصنع به فجآء به حتی‌القاه مع ابنه علی‌بن الحسین ع

الحاصل ازآنچه گفته شد معلوم میشود که‌حضرت سیدالشهداء بحضرت علی اکبر و بحضرت قاسم بیك نحومحبت داشت وبیك چشم نظرمیفرمود وهردو رامثل هم تربیت فرمود چنانچه حضرت پیغمبر ص‌حسنین را بیك‌چشم‌نظرمیفرمود وبیك‌نحو تربیت فرمود

و حضرت قاسم هم‌علاقه ومحبتش بعم گرامش زیاد بود

در عاشر بحار است وقتیکه جناب‌قاسم آمد بمیدان گریه میکرد ورجز میخواند

ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفی المؤتمن

هذا حسین کالا سیر المرتهن بین اناس لاسقوا صوب المزن

گویا در اول امر لشگر نفهمیدند سر گریه قاسم راکه بجهت یتیمیش گریه‌میکندیا بجهت عطشش وقتی که گفت؛ « هذاحسین کالا سیر المرتهن » جهت گریه‌اش معلوم شد که غربت عم بزرگوارش هست

امر چهارم در سن شریف این آقازاده محترم و قاتل او

در کتب معتمده سن شریف آقا زاده را معین نفرموده غیر آنکه در **تاریخ طبری** تعبیر بغلام کرده وغلام کودك را میگویند وبعضی گفتند وهو غلام صغیر لم یبلغ الحلم

ودر زیارت ناحیه مقدسه است السلام علیك من‌حبیب لم یقض من الدنیا وطراً ولم یشف من اعدآءالله صدراً حتی عاجله الاجل

ودرمقتل منسوب بابی مخنف است که‌جناب قاسم چهارده ساله بوده

اما قاتل آن بزرگوار :

درزیارت ناحیهٔ مقدسه است لعن‌الله قاتلك عمربن سعیدبن نفیل الازدی

الثانی ازسه نفر آقا زاده حضرت مجتبی که درکربلا شهید شدند **جناب عبدالله بن الحسن المجتبی** بود

ودر ارشاد شیخ مفید است فرموده فخرج عبدالله بن الحسن بن علی و هوغلام لم یراهق من‌عند النساء فشد حتی وقف الی جنب عمه الحسین فلحقته‌زینب بنت علی لتحبسه فقال لها الحسین ع احبسیه یا اختی وامتنع علیها امتناعا شدیدا و قال والله لا افارق عمی واهوی‌ابحربن کعب‌الی‌الحسین بالسیف فقال له‌الغلام ویلك یابن‌الخبیثة‌اتقتل‌عمی فضربه ابحر بالسیف فاتقاها الغلام بیده و اطنها الی الجلدفاذا یده معلقة ونادی یاعماه‌فاخذه الحسین فضمه الیه و قال یابن اخی اصبر علی مانزل بك واحتسب فی‌ذلك الخیر فان‌الله یلحقك بآبآئك الصالحین

وقال السید فرماه حرملة‌بن کاهل بسهم فذبحه وهوفی‌حجر عمه‌الحسین‌ع

الثالث ازسه نفر آقازاده های حضرت مجتبی که در کربلا شهیدشدند**جناب ابوبکر بن الحسن المجتبی** بود

وقاتل او عبدالله بن عقبة الغنوی بود (لم)
و والدهٔ هرسه آقازاده کنیز ام ولد بوده
ودر **کامل بهائی** است که جناب قاسم و جناب عبدالله بحد بلوغ نرسیده بودند

مقصد سوم

در ذکر دو نفر از اولادهای حضرت سید الشهداء (ع) که در کربلا شهید شدند

الاول - در بعضی از فضایل ومناقب حضرت ابوالحسن علی اکبر (س)

ولابد است درمقام ازذکر هفت امر

امر اول در رفعت شأن وعلو مرتبه ومقامات حضرت علی اکبر

بدانکه این آقازاده درحجر عمش حضرت مجتبی ع و پدرش حضرت سیدالشهداء ع تربیت یافته البته درحد قصوی از معرفت و کمال خواهد بود

درکافی و فقیه وتهذیب ازحضرت صادق ع روایت کرده قال ثم تقوم فتأتی ابنه علیاً ع و هو عند رجلیه فتقول السلام علیك یابن رسول‌الله السلام علیك یابن امیر المؤمنین السلام علیك یابن الحسن والحسین

وگفته شود که حضرت مجتبی ع مربی و معلم حضرت علی اکبر بوده که فرمودند انما الاباء ثلثة من ولدك ومن علمك ومن زوجك

وسید درلهوف فرموده که حضرت سید الشهداء (ع) وقت ظهر وارد شد بمنزل ثعلبیه و آنجا بخواب رفت چون بیدار شد فرمود شنیدم که هاتفی میگوید انتم تسرعون والمنایا تسرع بکم الی الجنة

پس نور دیده‌اش علی ع عرضکرد یاابتاه افلسنا علی الحق

حضرت فرمود بلی یا بنی والله الذی الیه مرجع العباد فقال یا ابه اذا لا نبالی بالموت فقال الحسین ع جزاك الله یابنی خیر ماجزی ولداً عن والده

ودر جلاء العیون روایت را از حضرت زین العابدین ع نقل کرده و تصریح فرموده که این سخن را حضرت علی اکبر بپدرش عرضکرد

وایضاً در لهوف فرمود و خرج علی بن الحسین وکان من اصبح الناس وجهاً واحسنهم خلقا فاستأذن اباه فی القتال فاذن له ثم نظر الیه نظر آیس منه وارخی ع عینه وبکی ثم قال اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقاً و منطقا برسولك و کنا اذا اشتقنا الی نبیك نظرنا الیه فصاح ع وقال یابن سعد قطع الله رحمك کما قطعت رحمی

ودر بحار از ارباب مقاتل روایت کرده قالوا ورفع الحسین ع شیبته نحو السماء و قال اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا وخلقا ومنطقا برسولك وکنا اذا اشتقنا الی رسولك نظرنا الی وجهه اللهم امنعهم برکات الارض وفرقهم تفریقاً ومزقهم تمزیقا واجعلهم طرائق قدداً ولاترض الولاة عنهم ابداً فانهم دعونا لینصرونا ثم عدوا علینا یقاتلوننا صاح الحسین بعمر بن سعد مالك قطع الله رحمك ولا بارك الله لك فی امرك وسلط الله علیك من یذبحك بعدی علی فراشك کما قطعت رحمی ولم تحفظ قرابتی من رسول الله ص ثم الحسین رفع صوته وتلا ان الله اصطفی

آدم ونوحاً وآل‌ابراهیم وآل‌عمران علی‌العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم

بیانات ـ قوله ثم نظر نظر آیس ـ معلومست که نظر نمودن پدر باولاد انحائی دارد گاهی ازروی محبت وسرور است وگاهی ازروی حسرت واندوه است وگاهی ازروی یأس وناامیدی‌است واز این قبیل بود نظر نمودن حضرت سیدالشهداء بفرزندش علی‌اکبر وقتی که‌روانه‌میدان‌شد

قوله : و رفع شیبته نحو السماء ـ کانه این‌یك نحو استغاثه بود از حضرت سیدالشهداء (ع) بدرگاه الهی

قوله اللهم اشهد علی هؤلاء القوم الخ ـ گویا حضرت سیدالشهداء باین فقره ثابت نمود از برای جوانش جمیع صفات حمیده وکمالات صوریه و معنویه را بلکه ازاین‌فقره استفاده میشود که‌در آنروز علی‌اکبر در اخلاق حمیده ودر حسن وجمال و در فصاحت و بلاغت نظیر نداشته **بلکه** استفاده میشود افضلیت حضرت علی‌اکبر از جمیع حواریین حضرت پیغمبر ص و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت مجتبی ع و حضرت سیدالشهداء ع علاوه آنکه تأکیدفرمود این تشبیه را بقوله . وکنااذا اشتقنا الی نبیك نظرنا الی وجهه چون روز عاشوراء چهار نفر از خمسه طاهره حاضر نبودند که آنمظلومرا یاری نمایند لکن اشبه مخلوقات بپیغمبر ص حاضر بود که علی‌اکبر باشد چنانچه معلوم شد و همچنین امیرالمؤمنین حاضر نبود لکن اشبه مخلوقات به امیرالمؤمنین حاضر بودکه ابی‌الفضل العباس باشد مثل آنکه امیرالمؤمنین با پیغمبر (ص) مواسات نمود و جانش را در مقام مواسات در معرض فدای جان پیغمبر در آورد عباس هم‌روز عاشورا ء جانش رافدای برادر کرد و چنانچه امیر المؤمنین ع‌سقا وعلمدار لشکر پیغمبر بود عباس‌هم روز عاشورا سقا وعلمدار لشکر برادربود وچنانچه امیرالمؤمنین بافرق‌شکافته ازدنیارفت عباس‌هم بافرق شکافته ازدنیارفت

وهکذا فاطمهٔ زهراحاضر نبود لکن اشبه‌زنان بآن مخدره حاضر بود که صدیقهٔ صغری‌وزینب کبری باشد **وهمچنین** حضرت مجتبی‌ع‌حاضر نبودکه برادرش را نصرت‌کند لکن اشبه خلق‌بحضرت مجتبی حاضر بودکه حضرت‌قاسم باشد

قوله ـ وتلی ان‌الله اصطفی آدم و نوحاً الخ ـ ومناسبت خواندن حضرت سیدالشهداء ع این آیهٔ شریفه را عقب جوانش آنستکه چون این آیهٔ شریفه ازادله عصمت انبیاء وائمهٔ اطهار است گویا آقا اشعار فرمود از تلاوت این آیه براینکه این آقازاده هم درجه وهم شأن باانبیاء واوصیاء میباشد

قوله ـ اللهم امنعهم برکات الارض الخ ـ از این نفرین حضرت ابیعبدالله لشکررا عموماً و ابن سعد را خصوصاً اندازه حرقت قلب نازنین حضرت سیدالشهداء در مفارقت جوانش فی‌الجمله معلوم میشود که‌بآن حد از صبریکه در وجود مقدس حضرت سیدالشهداء بودکه‌امام زمان عرض‌میکند **ولقد عجبت من صبرك ملائکة السموات مع ذلك گویا صبرش بآخر رسید که‌لشکرراعموما وابن‌سعدرا خصوصانفرین‌فرمود**

قوله یابن‌سعد قطع‌الله رحمك الخ ـ چون سعد **وقاص** برادرزادهٔ **جناب آمنه** والده‌ماجده حضرت **پیغمبر** ص بودونسب‌حضرت‌**سیدالشهداء وعمرسعد** درجناب **کلاب‌بن مرة متحدمیشود** چنانچه در مقدمه کتاب گفته شد

امر دوم در شجاعت‌این‌آقازادهٔ‌محترم

در بحار میفرمایدثم حمل علی بن الحسین علی‌القوم **وهو یقول**

انا علی بن الحسین بن علی‌ع — نحن و بیت‌الله اولی بالنبی‌ص

اضربکم بالسیف حتی ینثنی — ضرب غلام هاشمی علوی

ولا ازال الیوم احمی عن ابی　　تالله لایحکم فینا ابن الدعی

وشد علی الناس مراراً حتی زج الناس من کثرة من قتل منهم وروی انه قتل علی عطشه مائة و عشرین رجلا ثم رجع الی ابیه وقد اصابته جراحات کثیره فقال یا ابه العطش قد قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربة من ماء سبیل اتقوی بها علی الاعداء

فبکی الحسین ع وقال یابنی یعز علی محمد و علی علی بن ابیطالب ع و علی ان تدعوهم فلا یجیبوك و تستغیث بهم فلا یغیثوك یابنی هات لسانك فاخذ بلسانه فمصه ودفع الیه خاتمه و قال امسکه فی فیك وارجع الی قتال عدوك فانی ارجوانك لاتمسی حتی یسقیك جدك بکاسه الاوفی شربة لاتظماء بعدها ابداً فرجع الی القتال وهو یقول

الحرب قد بانت لها الحقائق　　و ظهرت من بعدها مصادق

والله رب العرش لانفارق　　جموعکم او تغمد البوارق

فلم یزل یقاتل حتی قتل تمام المأتین ثم ضربه منقذ بن مرة العبدی لع علی مفرق رأسه ضربة صرعته و ضربه الناس باسیافهم ثم اعتنق فرسه فاحتمله الفرس الی عسکر الاعداء فقطعوه بسیوفهم ارباً اربا

بیانات ـ قوله ثم رجع الی ابیه وقد اصابته جراحات کثیره ـ آیا پدر مظلومش چه گذشت که میوه دلش را باینحالت دید؟

قوله یا ابه العطش قد قتلنی الخ . سراینکه از پدر آب طلبید با آنکه میدانست پدر آب ندارد شاید خواست باین بهانه بشود که از دهان پدر چشمه‌های علم ومعرفت بچشد یا آنکه از پدر آب طلبید بطریق اعجاز چون نظیرش را دیده بود

در مدینة المعاجز ازعبدالله بن محمد روایت کرده قال شهدت الحسین بن علی وقد اشتهی علیه ابنه علی الاکبر عنبا فی غیر اوانه وضرب ع بیده الی سارية المسجد فاخرج له عنبا و موزاً فقال علیه السلام ما عندالله لاولیائه اکثر

قوله یابنی هات لسانك ـ شاید غرض آقا این بود که باین بهانه لبهای جوانش را ببوسد

قوله: ودفع الیه خاتمه ـ محتملست که نگین انگشتر ازجواهراتی بوده که خاصیتش اطفاء نائرهٔ عطش باشد چنانچه بعضی همین خاصیترا درلعل بدخشان فرموده‌اند

قوله : فانی ارجوانك لا تمسی الخ ـ معلومست تا شخص عزیزش را مشرف بهلاکت نبیند و مأیوس از زندگانی او نباشد هرگز چنین تمنائی نمیکند که تا شام نکشد مگر از دست جدش سیراب شود

قوله ـ فلم یزل یقاتل حتی قتل تمام المأتین ـ گویا بعداز حضرت ابیعبدالله ع وجناب ابی الفضل شجاعتیکه ازاین آقازاده بروز کرد ازاحدی بروز نکرد روزعاشوراء باآن حد ازعطش که فرمود العطش قد قتلنی دویست نفررا بقتل رسانید

قوله ـ ثم ضربه منقذ بن مرة العبدی علی مفرق رأسه و ضربه الناس ثم اعتنق فرسه فاحتمله فرمود دون حمله شاید نکته‌اش این باشد که چون مرکب آقازاده ازاسب های خاصه حضرت پیغمبر بوده وگویا از آن شمشیری که بفرق نازنین آقا زاده وارد شده بود طاقت سواری نداشت و اسب هم میخواست بدن مجروح بزمین نیفتد لذا بهر طرفیکه بدن نازنین میل میکرد اسب هم به همان طرف میل می کرد که نگهداشتن اسب بدن نازنین را بر پشت خود بمشقت بود لذا تعبیر به احتمل فرمود

امر سوم ـ درمحبت این آقازاده پدر بزرگوارش و محبت حضرت ابی‌عبدالله الحسین بحضرت علی‌اکبر

در بحار از بعضی از کتب مقاتل نقلکرده : فلما بلغت الروح التراقی قال رافعاً صوته یاابتاه هذا جدی رسول‌الله ص قدسقانی بکاسه الاوفی شربة لااظماء بعدها ابداًوهویقول العجل‌العجل‌فان‌لك کاسا ملذخورة حتی تشربها الساعة فصاح‌الحسین‌ع وقال‌قتل‌الله قوما قتلوك یابنی مااجرئهم علی‌الرحمن وعلی انتهاك حرمةالرسول علی‌الدنیا بعدك‌العفی

وابوالفرج درمقاتل الطالبین گفته : و جعل یکر کرة بعد کرة حتی‌رمی بسهم فوقع فی‌حلقه‌فخرقه و اقبل یقلب فی‌دمه ثم نادی یاابتاه ع هذا جدی رسول‌الله ص یقرئك السلام‌ویقول عجل القدوم الینا و شهق شهقه وفارق الدنیا

وفی‌اللهوف فجاء الحسین حتی‌وقف‌علیه ووضع خده علی‌خده

وفی‌الارشاد و انهملت عیناه بالدموع ثم قال ع علی الدنیا بعدك العفی و خرجت زینب ع اخت الحسین ع مسرعة تنادی یااخیاه‌وابن اخیاه و جائت حتی اکبت علیه فأخذ الحسین ع رأسها فردها الی الفسطاط وامر فتیانه فقال احملوااخاکم فحملوه حتی وضعوه بین یدی الفسطاط الذی‌کانوا یقاتلون امامه

بیاناتـ کثرت محبت‌حضرت علی‌اکبر پدربزرگوارش ازاینجامعلوم میشود چون وقتیکه‌سواره بود ولشکر بدن‌شریفش‌را قطعه قطعه‌کردندپدر بزرگوار را یاری خود نطلبید که مبادا حرقت قلب نازنینش زیاد شود

وهمچنین وقت افتادن از اسبهم نطلبید و حال آنکه سائر شهداء آقا را در اینحال ببالین خود تمناکردند بلکه وقتیکه روی زمین میان خون خود دست وپامیزد آنوقت باپدر خداحافظی‌کرد وپدررا بشارت دادکه غم تشنگی مرا مخور که جدم مرا سیراب‌کرد بلکه در نفس آخرین که روح نازنینش بترقوه رسید و از سائر بدن روح خارج شد آنوقت پدربزرگوارش را خبردار نمود اشکال در اینست که این‌صدا چگونه بگوش پدر بزرگوارش رسید خصوصاباآن تیری که بگلوی نازنینش واردشده بود

ودر روضةالصفا است که‌حضرت ببالین علی‌اکبر صدارا بگریه بلندکرد وتاآن زمان صدای گریه حضرت‌سیدالشهداءرا نشنیده بودند انتهی

معلومست که نفوس‌کریمه ایه‌هرگز در مقابل بی‌هزار لشکر دشمن گریه بلندنمی‌کنندمگر آنکه جانش بلب‌برسد بلکه آقا بگریه بلند اکتفاء نکرد و علاوه صورت بصورت جوانش گذارد و انصافا هیچکس بغیر ذات الهی‌ازغمهای‌دل ابی‌عبدالله درسرنعش جوانش خبردارنیست

درکتاب من‌لایحضره الفقیه ازابن ابی‌لیلا روایتکرده که بحضرت صادق عرضکردند ای شیئی احلی مما خلق‌الله عز وجل فقال ع الولد الشاب فقال فای‌شیء امر مما خلق‌الله فقال فقده فقال اشهد انکم حجج‌الله علی خلقه. و در کتاب اثنی عشریه است که حضرت پیغمبر ص از جبرئیل سؤال کرد که آیا ملائکه میخندند ومی‌گریند؟ عرضکرد بلی ، **در سه وقت میخندند و در سه وقت میگریند**

اماسه‌وقتیکه ازروی‌تعجب میخندند؟

اول ـ مردیکه روزها بکار لغو مشغولست و شب که نماز عشاء میکند باز مشغول لغو میشود ملائکه میخندند و می‌گویند : « سیر نشدی در این درازی روز ای غافل آیا در این یك

ساعت سیری میشوی ؟!»

دوم ـ دهقان که حد مشترك میان زمین خود و دیگری را میزند و چنین وا نمود میکند که سهم خود را تعمیر میکنم و غرضش آنست که از زمین پهلوی زمین خود قدری بگیرد **ملائکه میخندند ومیگویند** سیر نشدی بجریب زمین خود آیا باینقدار سیر میشوی ؟!

سوم ـ زن بی‌حجابی که بمیرد و قبر او را بپوشانند برای آنکه کسی مطلع بر حجم بدن او نشود پس ملائکه میخندند ومیگویند : وقتیکه مرغوب بود بدن اورا نپوشانیدید حال که متنفر شده اورا میپوشانید ؟! اما سه وقتیکه ملائکه میگریند

اول ـ غریبی که ازخانه خود بیرون میشود بطلب علم پس مرك اورا برسد

دوم ـ مرد پیر وزن پیر که آرزوی فرزند بکنند خداوند بایشان فرزند روزی فرماید پس آنها خوشنود شوند و گویند که اوخادم ماهست در آخر عمرما ومشایعت کننده جنازه ماست، پس مرك او برسد درحیوة پدرومادر ـ ملائکه میگریند بعداز گریهٔ پدرومادر براولادشان

سوم ـ یتیم که از خواب بیدار شود و گریه کند که مادرش بشتابد بسوی او و از خواطرش برود مردن مادر چون دایه بشنود فریاد بزند بصدای مهیبی که چرا گریه میکنی ؟ چون یتیم صدای اورا بشنود متذکر مرك والده‌اش میشود پس به ناامیدی ساکت میشود در آنوقت ملائکه بحال آن طفل گریان میشوند ومرحوم حاجی شیخ جعفر شوشتری میفرماید روز عاشوراء ابیعبدالله ع موتی داشت وقتلی موتش وقتی بود که ببالین علی اکبر آمدوچشمش بقدرعنای جوانش افتاد

قوله (ع) علی الدنیا بعدك العفی غالب کدورات و تغییرات واقعه در دنیا شاید از اثر همین نفرین سیدالشهداء باشد

قوله و خرجت زینب الخ ـ شاید جهت آمدن مخدره ببالین علی اکبر اینبود که کثرت علاقه ومحبت حضرت سیدالشهداء را بجوانش میدانست آمد که برادرش را ازسر نعش علی حرکت بدهد ازخوف آنکه مبادا سر نعش علی اکبر روح شریفش از بدن مفارقت کند.

امر چهارم

بدانکه معلوم نیست والدهٔ مکرمهٔ حضرت علی اکبر لیلی در کربلا حاضر بوده بلکه معلوم نیست در وقعهٔ طف مخدره حیوة داشته

و از عبارت زیارت ناحیهٔ مقدسه که دارد : و جعلنا الله من ملاقیك ومرافقیك و مرافقی جدك و ابیك وعمك واخیك و امك المظلومة ـ معلوم نمیشود که مخدره حیات داشته یادر کربلا حاضر بوده و بعضی از بزرگان فرموده‌اند که اگر مکرمه لیلی در کربلا حاضر میبود جرئت نمیکردند باینقسم اهل بیت را اسیر ودستگیر نمایند ازترس مؤاخذه یزیدچون والدهٔ مخدره لیلی میمونهٔ بنت ابی سفیان بن حرب است که خواهر معویه باشد پس مخدره لیلی از پدر منسوب بود به بنی ثقیف و از مادر به بنی امیه و لذا ابوالفرج اصفهانی در مقاتل نوشته قال معویة من احق الناس بهذا الامر یعنی بالخلافة قالوا انت قال لااولی الناس بهذا الامر علی بن الحسین بن علی جده رسول‌الله و فیه شجاعة بنی‌هاشم وسخاء بنی‌امیه وزهو بنی ثقیف

پس مخدره لیلی عمه زاده یزید بود و اگر در کربلا میبود هرگز جرئت نمیکردند که این قسم ظلم بکنند

امر پنجم

از زیارت ناحیه مقدسه معلوم میشود که حضرت علی اکبر اول شهید از اهل بیت اطهار بود

که‌میفرماید السلام علی اول قتیل من‌نسل خیر سلیل من‌سلالة ابراهیم الخلیل
وهمین مختار طبری وابن اثیر وشیخ مفید وسیدبن طاوس است
ومحتمل است که‌مراد اولیت در شأن ومرتبه باشد
چنانچه میگویند فلان اول عالم یا اول تاجر بلد است و بعضی گفتند که اول‌شهید ازاهل‌البیت جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل‌بوده

امر ششم- در سن شریف حضرت علی‌اکبر

علامه مجلسی در جلاء ازمحمد بن ابیطالب‌نقل فرموده که آنبزرگوار در وقعهٔ طف هیجده ساله بود که‌پنجسال ازحضرت زین‌العابدین کوچکتر بود ومیفرماید اصح همین است
ودر ارشاد است میفرماید نوزده ساله بوده
وشهید در دردروس وکفعمی فرمودند که بیست‌وپنجساله بوده که‌دوسال‌ازحضرت‌زین العابدین بزرگتر بوده
و محتمل است که‌این قول اقوی باشد
اولا - بجهت آنکه جمهور محدثین و مورخین علی شهید را علی اکبر نوشته و حضرت زین‌العابدین ع را علی‌اصغر
وثانیاً - در مقاتل فرموده که حضرت زین‌العابدین در مجلس یزید فرموده : وکان لی اخ اکبر منی سمی علیاً فقتلوه
وثالثاً - ایضا در سرائر ودرمقاتل‌در احوالات حضرت علی اکبر فرموده‌اند ولد علی بن - الحسین ع‌فی خلافة عثمان وقدروی عن جده‌علی بن ابیطالب ع وکفعمی وشهید اول در دروس‌اختیار همین رافرموده‌اند

امرهفتم

بدانکه از بعضی از اخبار استفاده میشود که حضرت علی اکبر دریوم الطف مـزوجه و صاحب اولاد بوده
چنانچه درکافی است که‌راوی ازحضرت رضا (ع) سئوال کرد که‌آیا میشود مردی تزویج نماید زنی را وام ولد پدر آن زن‌را ؟
فرمود بلی پس عرضکرد بما خبر رسیده که حضرت زین العابدین ع تزویج فرمود دختر حضرت امام حسن مجتبی ع وکنیز ام ولد حضرت مجتبی را حضرت فرمود چنین نیست بلکه‌حضرت زین‌العابدین تزویج فرمود دختر امام حسن ع وکنیز امولد علی اکبر راکه‌در کربلا شهیدشدانتهی
ودر زیارت مأثوره از ثمالی از حضرت صادق ع روایتکرده که درزیارت علی بن الحسین‌ع المقتول بالطف بگوئید
صلی‌الله علیك وعلی عترتك واهل‌بیتك وآبائك و ابنائك
الثانی ازدونفر ازاولادهای حضرت سیدالشهداء ع که در کربلا شهید شدند **جناب عبدالله بن‌الحسین** ع بود
ولابد است درمقام ازذکر **پنج‌امر**

امر سوم ـ در رفعت شأن وعلو مرتبه و مقامات حضرت عبدالله بن الحسین (ع)

سید درلهوف میفرماید : ولما رای الحسین ع مصارع فتیانه و احبته عزم علی القوم بمهجته و نادی هل من ذات یذب عن حرم رسول‌الله ص هل من موحد یخاف الله فیناهل من مغیث یرجوالله باغاثتنا هل من معین یرجو ما عندالله فی اعانتنا فارتفعت اصوات النسآء بالعویل فتقدم الی باب الخیمه وقال لزینب ع ناولینی ولدی الصغیر حتی اودعه فاخذه واومی الیه لیقبله فرماه حرملة بن کاهل الاسدی لع بسهم فوقع فی نحره فذبحه فقال لزینب خذیه ثم تلقی الدم بکفیه فلما امتلاءتا رمی بالدم نحوالسماء ثم قال علیه‌السلام هون علی ما نزل بی انه بعین الله

و سبط ابن جوزی نقل فرموده : فنودی عن الهوی دعه یاحسین ع فان له مرضعا فی الجنة

ومحمدبن طلحه در مطالب السؤل فرموده : انه کان له ولد صغیر فجائه سهم فقتله فرمله وحفرله بسیفه وصلی علیه ودفنه

بیانات ـ قوله ؛ فذبحه ـ معلومست که شأن تیر سوراخ کردنست و شأن شمشیر و کارد ذبح کردن گویا سرتیر مثل شمشیر وکاردپهن بوده و رگهای گردن آن طفل را قطع نموده که اطلاق ذبح فرمودند

قوله ـ فقال لزینب خذیه ـ معلوم میشود که این طفل درب خیمه ها شهید شده مقابل چشم مادر وعمه‌ها وخواهرها بخلاف سایر شهداء که بمیدان رفتند وشهید شدند

پس خدا میداند که‌در وقت شهادت این طفل بچه‌اندازه بود حرقت‌قلب نازنین حضرت سیدالشهداء ع ومخدره رباب والدهٔ ماجدهٔ این‌طفل وخواهرها وعمه‌های این طفل و معلوم نیست که‌این‌تیر بگلوی نازنین این طفل باین کیفیت وارد شد تیر خودش افتاد بزمین یا سید الشهداء ع آن تیر را ازگلوی آن طفل بیرون کشید ؛

دراین فرض خدا میداند وقت بیرون کشیدن تیر برآن طفل چه گذشته اگرحیوة داشته وبر پدر بزرگوارش چه گذشته باشد

قوله ـ رمی بالدم نحوالسماء : درزیارت ناحیه مقدسه است السلام علی عبدالله الرضیع المرمی الصریع المتشحط دما المصعد دمه نحوالسماء

شاید سر انداختن خون آن مظلوم را بآسمان این باشد که مراتب عبودیت و فناء حسینی را اهل آسمان ببینند وهمت عالیه اومعلوم شود که‌در راه حق‌طفل رضیع خودرا سپر دین‌جدش قرار داد

یاسرش اینست که خواست قطرهٔ از خون گلوی این طفل رضیع بزمین نرسد که مبادا زمین منخسف شود یاحبهٔ از زمین نروید

یااینست که آسمان را مشرف نمود واورا گنجینهٔ خون اینطفل رضیع قرار داد

ودرلهوف‌از حضرت باقر روایتکرده‌که فرمود از آن‌خون قطرهٔ برنگشت بسوی‌زمین

قوله فرمله وحفرله بسیفه وصلی علیه ودفنه

وشاید سرمالیدن خون آقازاده ببدنش این باشد که خواست روز قیامت این بدن بخون آلوده را شفیع‌امتان جدش قراردهد

و شاید سرنماز خواندن بر این آقا زاده این باشد که شهادت این طفل رضیع بزرگ

امتحان حسینی بود که باعث تعجب انبیاء و اولیاء و ملائکه ملاء اعلاء ومقربین و کروبین بود که تمام از اوتعجب نمودند گویا بنماز اداء شکر الهی را بر توفیق یافتن باین مثوبت و مصیبت عظمی نمود چون اعلا ارمغان حسینی است

وبعضی ازبزرگان تعبیر کردند ازاین طفل بقرآن بغلی حضرت ابی عبدالله ع

و شاید سر دفن نمودن اینطفل رضیع این بود که حفظ دین جدش را فرمود **که مبادا لشگریان سر نازنین این طفل راجدا نمایند وبسر نیزه نصب کنند و بشهرها و بیابانها بگردانند** و باعث اعراض مردم بشود ازدین اسلام چون درتمام ملل و نحل طفل رضیع مورد ترحم ورقت است

ومحتملست سردفن بدن شریف این طفل این بود که مبادا چشم زنان و اطفال وقت ورود بقتلگاه ببدن اینطفلمظلوم افتد و رقت و حرقت قلبشریفشان زیاد شود یامبادا لشگریان بدن‌نازنین این طفل را **پایمال سم ستوران بنمایند** ـ یا مبادا این بدن نازنین **سه روز میان آفتاب گرم بماند**

قوله ع هون علی مانزل بی انه بعین‌الله : از این عبارت استفاده میشود شدت حرقت و سوزش‌قلب شریف حضرت سیدالشهداء ع چون در وقت شهادت این طفل کسی زنده نبود از اقارب واصحابش که حضرت را تسلیت بدهدلذا خودش رابااین کلمه تسلیه داد

قوله فنودی عن الهوی دعه یا حسین ع فان‌له مرضعا فی‌الجنة گویا باین کلمه خداوند متعال قلب شریف آنحضرت را تسلیه فرمود .

امر دوم

بدانکه مصداق محقق‌ازمظلوم‌نزدجمیع مذاهب وملل وعالم طفل رضیعست بلکه شاید مظلوم بقول‌مطلق منصرف باین‌آقازاده باشد

امر سوم

بدانکه در قضیهٔ طف سرهای همهٔ شهداء را ازبدن جدانمودند بغیر سر دو نفر یکی همین طفل رضیع را ودیگر سر جناب حربن یزید الریاحی راکه‌قبیله‌اش جسد او را از میان شهداء بیرون بردند که مبادا سر نازنین اورا از بدن جدا نمایند یابدن نازنین اورا پایمال سم ستوران بنمایند

ایکاش قبیلهٔ بنی هاشم هم بودند و چنین میکردند که بدن نازنین حضرت سید الشهداء ع **و جوانانش پایمال سم‌ستوران نمیشد**

ودرانوار نعمانیست که‌چون شاه‌اسمیل صفوی مالک‌شد بغداد را مشرف شد بکربلاوامرفرمود که قبر جناب حررا شکافتند دیدند عصابهٔ که حضرت سیدالشهداء (ع) برسر حر بسته هنوز باقیست

امرچهارم

از زیارت ناحیهٔ مقدسه و از روایت مدینة المعاجز که سابقا نقل شد که‌فرمود حتی یقتل عبدالله وهو رضیع وازخطاب آسمانی که فرمود : دعه فان له مرضعة فی‌الجنة استفاده میشودکه‌این آقازاده رضیع وشیر خوار بوده . وظاهراً درشهداء طف‌طفل رضیعی سوای جناب‌عبدالله‌الرضیع‌نبوده واز بعضی ازاخبار استفاده میشود که‌اسم شریفش علی اصغر بوده چنانچه در یکی‌از زیارات

روز عاشوراست وعلی ولدك علی الاصغر الذی فجعت به ـ و در جلاء العیون است که بعضی اورا علی اصغر مینامند

امر پنجم در تعیین سن شریف این آقازاده

در کتب متعدده ومعتبره سن شریف آقازاده معین نشده و در مقتل منسوب بابی مخنف است که وله من العمر ستة اشهر ودر ذخیرة الدارین از حدائق الوردیه روایت کرده : قال ولد للحسین (ع) فی الحرب وامه ام اسحق بنت طلحة بن عبدالله التیمیة زوجة الحسین (ع) فاتی به و هو قاعد فاخذه فی حجره ولباه بریقه و سماه عبدالله فبینما هو کذلك اذرماه عبدالله بن عقبة الغنوی وقیل هانی بن ثبیت الحضرمی بسهم فنحره الخ

مقصد چهارم

در ذکری از دو نفر شهداء از اولاد جناب عبدالله بن جعفر بن ابیطالب

الاول جناب عون بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب

ودر مقتل ابوالفرج است که والدهٔ ماجدهٔ او حضرت زینب الکبری عقیلهٔ بنی هاشم بنت امیر المؤمنین وفاطمهٔ زهراء بود وقاتل آن بزرگوار عبدالله بن قطبیة التیهانی بود

ودر بحار از مناقب نقل کرده : انه برز قائلا (ان تنکرونی فانا بن جعفر) (شهید صدق فی الجنان ازهر) (یطیر فیها بجناح اخضر) (کفی بهذا شرفاً فی المحشر)

الثانی جناب محمد بن عبدالله بن جعفر الطیار بود والدهٔ او خوصاء بنت حفصة بن ثقیف بود وآن مخدره از طایفهٔ بکر بن وائل است وقاتل آن بزرگوار عامر بن نهشل التیمی بود

ودر کامل بهائی است که **محمد و عون** هردو از بطن مخدره زینب خواتون دختر حضرت امیر ع وفاطمهٔ زهراء هستند

وجزری درکامل نوشته وقتی که خبر دادند بجناب عبدالله شهادت دو پسرش را غلام جناب عبدالله گفت هذا مالقینا من الحسین ع فحذفه ابن جعفر بنعله وقال یابن اللخناء اللحسین تقول هذا والله لوشهدته لا حببت ان لا افارقه حتی اقتل معه

و در مقاتل ابوالفرج است که سه نفر از اولاد **عبدالله بن جعفر** در کربلا شهید شدند سومی عبدالله بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بود ووالده ایشان خوصاء بود

و ابن شهر آشوب در مناقب میفرماید که معویه نوشت بمروان بن حکم که عامل او بود در مدینه که خطبه نماید ام کلثوم الصغری دختر عبدالله بن جعفر را از برای یزید

مروان بجناب عبدالله خبر داد عبدالله گفت امر او بدست خالش سید الشهداء ع هست چون ام کلثوم الصغری دختر حضرت زینب بود

پس عبدالله خبر داد بحضرت سید الشهداء ع حضرت فرمودند از خداوند طلب خیر میکنم اللهم وفق لهذه الجاریة رضاك من آل محمد ص تا آنکه فرمود انی قد زوجت ام کلثوم بنت عبدالله بن جعفر بنت زینب الکبری بنت فاطمة بنت رسول الله ص من ابن عمها القاسم بن محمد بن جعفر الطیار علی اربع مائة وثمانین درهماً وقد نحلتها ضیعتنا بالمدینة الخ

ودر کتاب ذخیرة الدارین از ارباب مقاتل نقل میکند که روز عاشوراء جناب قاسم بن محمد بن جعفر بن ابیطالب هم دررکاب حضرت سیدالشهداء ع شهید شد

مقصد پنجم

درذکری ازپنج نفر شهداء یوم‌الطف که‌ازاولادجناب عقیل‌بن‌ابیطالب بودند

الاول جناب جعفر بن عقیل است و والده ایشان خوصاء بنت عمر است که معروف بود بثغر بن عامر وقاتل او بشر بن سوط الهمدانی لعنة‌الله علیه بود

الثانی جناب عبد الرحمن‌بن عقیل‌بن ابیطالب است و والده اوام ولد است و قاتل او عمر بن خالدبن اسد الجهنی بود لعنة‌الله‌علیه

ودر مقاتل است که سه نفر از اولاد بلا واسطه عقیل درکربلا شهید شدند

عبدالله الاکبر بن عقیل و عبدالله الاصغر بن عقیل و مادر این دوام ولد بوده و جعفر بن عقیل و از سابق معلوم شد که هرسه اینها داماد حضرت امیرالمؤمنین ع بودند

الثالث جناب عبدالله بن مسلم‌بن عقیل است

در تاریخ طبری و مقاتل ابوالفرج است‌که والده ماجده او جناب رقیه بنت امیرالمؤمنین (ع) است و ظاهراً کنیه جناب رقیه ام‌کلثوم الصغری بوده چون در عمدة الطالب است که زینب الصغری زوجهٔ جناب محمدبن عقیل بود و ام‌کلثوم الصغری زوجهٔ جناب مسلم‌بن عقیل بود

وقاتل جناب عبدالله‌بن مسلم‌بن عقیل عامر بن صعصعه بود

و در بحار از محمدبن ابیطالب نقلکرده قال اول من برز من اهل بیت‌الحسین ع عبدالله بن مسلم‌بن عقیل وهو یرتجزو یقول الیوم القی مسلما وهو ابی وفتیة بادواعلی دین النبی ص الخ

وفی‌الارشاد ثم رمی رجل من اصحاب عمربن سعد یقال له عمروبن صبیح عبدالله بن مسلم بن عقیل بسهم فوضع یده علی‌جبهتة یتقیه فاصاب السهم‌کفه ونفذ الی جبهته‌فسمرهابه فلم یستطع‌تحریکها ثم انتحی علیه اخر برمحه فطعنه فی‌قلبه فقتله

ودرکامل ابن اثیراست که جناب مختار فرستاد عقب زیدبن رقاد و آن ملعون حاضرشد گفت من تیری رها کردم بجانب عبدالله بن مسلم بن عقیل آن مظلوم دست خود را به پیشانی گذارد که‌خود را از الم آن حفظ‌کند وقتیکه آن تیر به پیشانی آنجوان نشست‌گفت اللهم انهم استقلونا واستذلونا پس اینها را بقتل برسان چنانچه ما را بقتل رسانیدند بعد تیر دیگری بجانب او رها کردم بسینه نازنینش آمد خود را بآن جوان رسانیدم‌که از دنیا رفته بود پس من آن تیررا که بسینه‌اش نشسته بود کشیدم خواستم تیر پیشانیش را بکشم حرکت دادم چوب تیر بیرون شد و پیکان به پیشانیش‌ماند الی آخره

الرابع جناب ابوعبدالله بن مسلم بن عقیل است و مادرشان کنیزی بوده ام ولدو قاتل او نیز عمروبن صبیح‌الصیداوی لعنة‌الله‌علیه بود

الخامس جناب محمدبن ابی‌سعیدبن عقیل است و والده او نیز ام‌ولد بوده و قاتل اولقیط‌بن یاسر الجهنی بود لعنة‌الله علیه

در ابصار العین است قال اهل السیر نقلا من حمیدبن مسلم الازدی انه قال لما صرع الحسین خرج غلام مذعور یلتفت یمینا و شمالا فشد علیه فارس فضربه فسألت عن الغلام فقیل محمد بن ابی‌سعید و عن الفارس فقبل لقیط بن ایاس الجهنی

وفرموده استکه روز عاشوراء پنج طفل صغیر در رکاب حضرت سیدالشهداء شهید شدندجناب محمدبن ابی‌سعیدبن عقیل وجناب قاسم بن حسن وجناب عبدالله بن حسن وحضرت علی اصغربن‌الحسین وشاب قتل ابوه فی‌المعرکة

و در بحار از مقتل خوارزمی نقلکرده و خرج غلام من تلك الابنية وفي اذنيه درتان و هو مذعور فجعل يلتفت يمينا و شمالا و قرطاه يذبذبان فحمل عليه هانی بن ثبیت لعنه‌الله فقتله و صارت شهربانویه تنظر اليه ولا تتكلم كالمدهوشة

ودر تاریخ طبری از هشام کلبی روایت کرده اذخرج غلام من آل حسین ع وهو ممسك بعود من تلك الابنية عليه ازار و قمیص وهو مذعور يلتفت يمينا و شمالا فكانی انظر الی درتين في اذنيه تذبذبان كلما التفت اذ اقبل رجل يركض حتى اذادنی منه‌مال عن فرسه ثم اقتصد الغلام فقطعه بالسيف

پس معلوم شد که از ابناء عقیل در کربلا پنج تن شهید شدند بغیر جناب مسلم بن عقیل که در کوفه شهیدشد این بود که وقتی که خبر قتل حضرت سیدالشهداء بمدینه رسید

چنانچه درکامل بهائی‌است و خرجت ابنة عقیل بن ابی‌طالب و معهانسائها حاسرة تلوی‌ثوبها وهی تقول

ماذا تقولون‌اذقال النبی لکم ماذا فعلتم وانتم‌آخر الامم

بعترتی وباهلی عند مفتقدی منهم‌اساری‌وقتلی‌ضرجوا بدم

ماکان‌هذاجزائی‌اذنصحت‌لکم ان‌تخلفونی بسوء‌فی‌ذوی‌رحمی

فصل هشتم

در ذکری از فضائل بعضی از شهداء از غیر بنی‌هاشم که در یوم الطف شهید شدند وماذکر میکنیم در این مختصر اسم بیست و سه نفر از آنها را که حقیر از برای آنها علاوه بر شهادتشان فضائل خاصهٔ درکتب معتبره دیده‌ام در ضمن بیست و سه امر که جمعاً از بنی‌هاشم وغیر بنی‌هاشم اسم چهل‌نفر از شهداء بتفصیل برده شده باشد

امر اول درذکری‌ازجناب ابوالقاسم حبیب‌بن مظاهرالاسدی الصحابی

در مجالس المؤمنین قاضی نورالله فرموده است که حبیب‌بن مظاهر مرد باکمال و جمال بوده و در واقعهٔ کربلا کهن سال بوده است قرآن مجید را من اوله‌الی آخره‌حفظ داشته در هر شبی یك ختم قرآن مجید تلاوت میکرده و بخدمت حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه‌وآله مشرف گشته و از ایشان احادیث شنیده و بملازمت حضرت مرتضی علی‌ع مدتهامعزز ومحترم بوده

و در ابصار العین میفرماید کان صحابیاً رأی النبی ص ذکره ابن الکلبی و قال اهل السیران حبیباً نزل الکوفه وصحب علیا ع فی حروبه کلها وکان من خاصته وحملة علومه قالوا و لما وردمسلم بن عقیل الی الکوفه و نزل‌دار المختار و اخذت الشیعة تختلف الیه قام‌منهم جماعة من الخطباء تقدمهم عابس الشاکری وثناه حبیب الخ

وملاحسن یزدی (۱)در روضة الشهداء میفرماید که حبیب‌بن مظاهر کهن سال بود و بخدمت پیغمبر (ص)رسید واز ایشان احادیث شنید

ودر نفس الرحمن از محمدبن قیس روایت کرده‌قال لماقتل‌حبیب بن‌مظاهر هدذلك‌حسینا(ع)وقال عندذلك احتسب‌نفسی وحماة اصحابی

بیان در منتهی‌الارب هد سختوبران کردنست

ودر فصل ششم از باب سوم‌گذشت که جناب حبیب بامیثم‌تمار ملاقات نمودند و بیکدیگراخبار از مغیبات دادند

---

(۱)مخفی نماند که‌مرحوم‌آخوند ملا حسن‌صاحب‌مهیج ومؤلف‌روضة‌الشهداء ملاحسین‌کاشفی‌است(ح)

ودر رجال میرزا محمد ازرجال کشی روایت کرده حکایت مزاح جناب حبیب را در روزعاشورا قال ولقد مزح حبیب‌بن مظاهر الاسدی فقال له بریربن خضیر الهمدانی وکان یقال انه سید القراء یا اخی لیس هذه بساعة ضحك قال فای موضع احق من هذا بالسرور والله ما هذا الاان‌تمیل علینا هذه الطغاة بسیوفهم‌فنعانق الحورالعین

ودر عاشر بحار الانوار روایت شده که پیغمبر خاتم‌ص روزی باجماعتی‌ازاصحابش‌مرور کرد در طریقی دیدند چند نفر بچه با یکدیگر بازی می‌کنند پس پیغمبر ص نزدیك یکی از آن اطفال نشست و پیشانی اورا بوسید و بااو ملاطفت‌کرد و او را پهلوی خود نشانید و بسیار میبوسید او را پس سؤال‌کردند از علتش فرمود روزی دیدم این طفل‌راکه باحسینم بازی میکند و دیدم که‌این‌طفل خاك زیر قدم حسین را برداشته بصورت و چشمهایش میکشد پس منهم او را دوست میدارم چون او فرزند مرا دوست میدارد و خبرداد جبرئیل که‌این طفل از انصار حسینم خواهد بود در واقعهٔ کربلا

و در تقریرات مرحوم حاج شیخ جعفرتستری احتمال داده که آن‌طفل حبیب‌بن مظاهر بوده و جناب حبیب صاحب میسرهٔ اصحاب حضرت سیدالشهداء ع بوده روز عاشوراء واواز کسانی بودکه‌کاغذ بحضرت سیدالشهداء ع نوشت واورا دعوت‌نمود بآمدن بکوفه

ودر ابصار العین است که اهل تاریخ گفتند که حبیب و مسلم درکوفه از برای حضرت‌سید الشهداء اخذ بیعت میکردند و وقتیکه حضرت سید الشهداء ع وارد کربلا شدند حبیب و مسلم مخفیا آمدند بکربلا شبها راه میرفتند و روزها پنهان میشدند و در وقتیکه حضرت سیدالشهداء استیذان فرمود بجهة نماز ظهر حصین‌بن تمیم‌گفت انها لاتقبل منك جناب‌حبیب فرمود گمان‌کردی که نماز پسر پیغمبر ص قبول نیست ونمازتو قبول‌است ای‌حمار پس حصین‌بن نمیر حمله‌کرد بحبیب جناب حبیب شمشیر بصورت اسب آن ملعون زد از اسب بزمین افتاد اصحاب حصین حمله آوردند بحبیب آنجناب هم شمشیر میزد و رجزمیخواند(انا حبیبوابی‌مظهر فارس‌هیجاء وحرب‌تسعر) الی‌آخره‌تاآنکه جمع کثیری از آنجماعت را بقتل رسانید پس بدیل بن صریم حمله کرد بحبیب و شمشیر بآنمظلوم زد و ظالمی نیزهٔ زد پس جناب حبیب افتاد بروی زمین حصین بن تمیم ملعون شمشیری بسر نازنین او زد و ملعونی سرش‌را از بدن جدا نمود پس حصین ملعون سر او را بگردن اسبش آویخت و میان لشکر جلوهٔ داد الی آخره

امر دوم در ذکری از جناب جابربن عروة الغفاری‌الصحابی ـدرشرح قصیده ابی‌فراس نقل میفرماید ثم برز جابربن عروة الغفاری وکان شیخاً کبیراً و قد شهد مع رسول‌الله بدراً وحنینا فجعل یشد وسطه بعمامة‌ثم شد حاجبه بعصابة حتی رفعها عن عینیه والحسین ع‌ینظر الیه وهو یقول شکرالله سعیك یا شیخ فحمل ولم یزل یقاتل حتی قتل ستین رجلا واستشهد رضی‌الله عنه

امرسوم در ذکری از جناب عبد الرحمن بن عبدالرب الانصاری‌الصحابی– در اصابه ازابن عقده درکتاب‌موالات نقل کردکه‌ایشان ازکسانی هستند که روایتکرده حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه را از حضرت پیغمبر ص

ودرابصار العین از حدائق الوردیة نقل کرده که‌امیر المؤمنین (ع) تعلیم فرمود باو قرآن را وتربیت کرد اورا

وعبدالرحمن باحضرت سیدالشهداء (ع) بود ازمکه تا کربلا ومقابل آنحضرت شهید شد در حملهٔ اولی وقال السروی انه قاتل و قتل رضی‌الله عنه انتهی

امر چهارم در ذکری ازجناب مالك بن انس الکاهلی الصحابی ـ در نفس المهموم احتمال قوی داده است که مالك بن انس الکاهلی انس بن حارث الکاهلی الصحابی باشد

ودر اسدالغابه ازانس بن حارث نقل کرده که از پیغمبر ص شنیدم که میفرمود ان ابنی هذا یقتل بارض من ارض العراق فمن ادرکه فلینصره فقتل مع الحسین رضی الله عنه وقریب منه ما قاله العسقلانی فی الاصابه

وفی اسد الغابة وجاء الی الحسین (ع) عند نزوله کربلا والتقی معه لیلا فیمن ادرکته السعادة وفی ابصار العین و روی اهل السیر انه لماجائت نوبته استأذن الحسین(ع) فی القتال فاذن له وکان شیخاً کبیراً فبرز الخ

امر پنجم در ذکری ازجناب مسلم بن عوسجة الاسدی الصحابی المکنی بابی حجل ـ دراسدالغابة ازعوسجة بن مسلم از پدرش مسلم روایتکرده قال رأیت رسول الله بال ثم توضاء ومسح علی خفیه ـ وابن حجر عسقلانی دراصابه گفته مسلم والد عوسجه قال ابن حیان له صحبة

ومعلوم شد که جناب مسلم بن عوسجة هم اسم پدرش عوسجة بوده و هم اسم پسرش

ودر ابصار العین میفرماید قال ابن سعد فی طبقاته وکان صحابیاً ممن رای رسول الله (ص) وروی عنه الشعبی وکان فارسا شجاعا له ذکر فی المغازی والفتوح الاسلامیه

اقول مراد با بن سعد صاحب کتاب طبقات محمد بن سعد البصری است که کاتب واقدی بودمودر سنة دویستو سی ازدنیا رفته

درزیارت ناحیه مقدسه است السلام علی مسلم بن عوسجة الاسدی القائل للحسین و قد اذن له فی الانصراف نحن نخلی عنك وبم نعتذر الی الله من اداء حقك ولا والله حتی اکسر فی صدورهم رمحی واضربهم بسیفی ماثبت قائمه فی یدی ولا افارقك ولو لم یکن معی سلاح اقاتلهم به لقذفتهم بالحجارة ثم لا افارقك حتی اموت معك وکنت اول من شری نفسه واول شهید من شهداء الله قضی نحبه ففزت ورب الکعبة وشکر الله لك استقدامك ومواساتك امامك اذمشی الیك وانت صریع فقال یرحمك الله یا مسلم بن عوسجة وقرء فنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر ومابدلوا تبدیلا الخ

ودر **ارشاد** است بعد قوله لقذفتهم بالحجارة قال والله لانخلیك حتی یعلم الله اناقدحفظنا غیبة رسوله فیك اما والله لو علمت انی اقتل ثم احیی ثم احرق ثم احیی ثم ازری یفعل ذلك بی سبعین مرة مافارقتك حتی القی حمامی دونك وکیف لاافعل ذلك وانما هی قتلة واحدة ثم هی الکرامة التی لاانقضاء لها ابداً انتهی

ودر نفس المهموم است که مسلم بن عوسجه رحمه الله وکیل جناب مسلم بن عقیل بوددر قبض اموال وبیع اسلحه واخذنمودن بیعت انتهی

ودر ارشاد مفید است که وقتیکه حضرت سیدالشهداء ع امرفرمود آتش بخندق دور خیمگاه بیندازند شمر بن ذی الجوشن ملعون فریاد زد یاحسین تعجلت بالنار قبل یوم القیمة حضرت فرمودیابن راعیة المعزی انت اولی بها صلیاً

پس مسلم بن عوسجة قصد کرد تیری بجانب او رهاکند حضرت اورا منع کرد مسلم عرض کرد این فاسق از دشمنان خدا و از بزرگان جبارین است حضرت فرمود من دوست ندارم که ابتداء نمایم بقتال

ودر تاریخ طبری است که بعد حضرت مرکبخودرا سوار شد وبآواز بلند فریاد زدایها الناس

بشنوید قول مراتعجیل نکنید تا موعظه نمایم بآنچه سزاوارستکه بشمابگویم پس اگر قبول کردید وقول مراتصدیق کردید وانصاف دادیدکه باعث سعادت شما خواهد بود واگر قبول نکردیدوانصاف ندادید فاجمعوا امرکم وشرکائکم ثم لایکن امرکم علیکم غمة الی آخرالایة همینکه مخدرات حرم صدای حضرت را شنیدند همه صیحه زدند وصدا رابگریه بلندکردند حضرت برادرش ابوالفضل ونور دیده‌اش علی را روانه فرمود که مخدرات را ساکت کنند و فرمود گریه زیاد خواهید کرد چون رفتند که مخدرات را ساکت کنند حضرت فرمود لایبعد ابن عباس راوی میگوید ما چنین گمان کردیم وقتیکه آقا گریه زنها را شنید یادکرد ازعبدالله بن عباس چون اوحضرت رامنع کرد که زن در این سفر همراه ببرد بعدکه زنها ساکت شدند حضرت شروع فرمود بموعظه کردن الی آخر

الحاصل در ارشاد فرموده وقتیکه مسلم بروی زمین افتاد حضرت سیدالشهداء (ع) با جناب حبیب بن مظاهر ببالین اوآمدند جناب حبیب گفت عزعلی مصرعك یامسلم ابشر بالجنة فقال له مسلم قولا ضعیفا بشرك الله بخیر فقال له حبیب لولا انی اعلم انی فی اثرك من ساعتی هذه لاحببت ان توصینی بکل ماأهمك قال بل اوصیك بهذا رحمك الله و اهوی بیده الی الحسین (ع) ان تموت دونه قال افعل ورب الکعبة

ودر تاریخ طبری است فنادی اصحاب عمروبن الحجاج قتلنا مسلم بن عوسجة الاسدی فقال شبث بن ربعی لبعض من حوله من اصحابه ثکلتکم امهاتکم انما تقتلون انفسکم بایدیکم وتذللون انفسکم لغیرکم تفرحون ان یقتل مسلم بن عوسجة اما والذی اسلمت له لرب موقف له قدرایته فی المسلمین کریم لقدرایته یوم سلق اذربیجان قتل ستة من المشرکین قبل تتام خیول المسلمین افیقتل منکم مثله و تفرحون

ودر ابصارالعین است وقتیکه مسلم بن عوسجة شهید شدجاریةٌ داشت صیحه میزد ومیگفت واسیداه یا بن عوسجتاه

ومخفی نماناد بعضی گفتند جناب مسلم درجنك مغلوبه صبح عاشورا شهید شدوبعضی گفتند بمیدان آمدو مبارز هم طلبید وشهید شد

امر ششم

در بعضی از فضایل جناب بریربن حضیر الهمدانی التابعی

در ابصار العین است کان بریر شیخا تابعیاً ناسکا قارياً للقرآن من شیوخ القراء

وفی العاشر ثم برز بریر بن خضیر الهمدانی بعد الحروکان من عبادالله الصالحین الی ان قال و کان بریر اقرء اهل زمانه وجناب حاجی میرزا محمد قمی در اربعین میفرماید قبل ازشروع بقتال سید الشهداء بریر بن خضیر را امر فرمود که نزد آن قوم برود وایشان را موعظه کند و بریر را اهل کوفه سیدالقراء مینامیدند و حافظ قرآن بود چون شروع بموعظه نمود لشکر مشغول خنده کردن شدند واو را تیرباران نمودند حضرك سید الشهداء چون چنین دید نزدیك آنجماعت آمد و خواست تکلم فرماید لشکرمخالفین شروع نمودند بهلهله واصوات منکره

ودر لهوف است بعداز آنکه حضرت سید الشهداء ع در عذیب الهجانات خطبه خواند قـام

بریربن خضیر فقال والله یابن رسول‌الله (ص) لقد من الله بك علینا ان نقاتل بین یدیك و تقطع فیك اعضائنا ثم یکون جدك شفیعنا یوم‌القیمة

ودر موضع دیگر میفرماید که‌چون صبح عاشوراء شد سیدالشهداء (ع) امر فرمود خیمهٔ زدند فامر بجفنة فیهامسك کثیر وجعل عندهانورة ثم‌دخل لیطلی فرومی‌ان بریربن خضیر یضاحك‌عبدالرحمن فقال له عبد الرحمن یا بریر اتضحك ماهذه ساعة ضحك و لا باطل فقال بریر لقد علم قومی انتی ما احببت الباطل کهلاولاشاباً وانما افعل ذلك استبشارا بما نصیرالیه‌فوالله ما هوالا ان‌تلقی هؤلاء‌القوم باسیافنا فعالجهم بهاساعة ثم فعانق الحور العین

وایضاً میفرماید وخرج بریربن خضیرالهمدانی وکان زاهدا عابدا

ودر مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی است که‌در کربلا بریر برعمر سعدداخل شد وباو سلام‌نکرد عمر سعد گفت سلام شعار اسلام است بریر گفت اگر شمامسلمان بودید اقدام بریختن‌خون پسر پیغمبر ص نمیکردید فهذا مآء الفرات یشرب منه کلاب السواد وخنازیرها وهذاالحسین بن علی واخوته ونسائه و اهل بیته یموتون عطشا قد حلت بینهم و بین مآء الفرات و عترت‌پیغمبر ص در این بیابان نزدیك شده‌ازتشنگی هلاك شوند وهمه حیوانات سیرابند

پس عمر سعد سر بزیر انداخت و اشعاری انشاء کردو ازآن اشعار است

فوالله ما ادری و انی لواقف ... علی خطر لا ارتضیه و مینی
ءاترك ملك الری والری منیتی ... ام ارجع مطلوبا بقتل حسین
و فی قتله النار التی لیس دونها ... حجاب و ملك الری قرة عین

ودر ابصار العین است که‌چون جناب حرکار رابر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام تنك گرفت آقااصحاب را جمع فرمودوخطبهٔ خواند که‌اولش اینست

اما بعد فان‌الدنیا قد تغیرت الی‌آخره‌جناب بریر ازجای خود حرکت نمود وبر خواستوگفت والله یابن رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله لقد من‌الله بك‌علینا ان‌نقاتل بین‌یدیك تقطع فیك اعضائنا حتی یکون جدك یوم‌القیمة بین ایدینا شفیعاً لنا فلا افلح قوم ضیعوا ابن‌بنت نبیهم وویل لهم ماذایلقون به‌الله واف لهم یوم ینادون بالویل والثبور فی نار جهنم

ودر زیارت ناحیهٔ مقدسه اسم‌بریر را ندارد وشاید مراد از یزید بن حصین الهمدانی المشرقی القاری جناب بریر باشد

ودر ابصار العین فرموده فی‌ضبط‌هذا الاسم وفی‌ضبط اسم ابیه خلاف فقدکتب فی کتب‌الرجال یزیدبن حصین انتهی

امرهفتم درذکری از جناب نافع‌بن هلال الجملی التابعی ره

درلهوف است که وقتیکه درعذیب الهجانات حضرت سیدالشهداء ع خطبهٔ خواند قام نافع‌بن هلال الجملی فقال والله ما کرهنا لقاء ربنا فانا علی نیاتنا و بصائرنا نوالی من والاك و نعادی من عاداك

در دمعة الساکبه‌از مؤلفات بعضی‌ازمعاصرین خودازشیخ مفید روایت‌کرده قال لما نزل‌الحسین (ع) فی کربلا کان اخص اصحابه به و اکثرهم ملازمة له نافع‌بن هلال سیمافی مظان الانقیاد لانه کان حازماً بصیراً بالسیاسة

در نفس المهموم از طبری نقلکرده قال وکان نافع‌بن هلال البجلی قدکتب اسمه علی افواق

نبله فجعل یرمی بهامسومة
ودر ناسخ ازصاحب روضة الاحباب نقلکرده نافع بن هلال الجملی جوانی بود بدیع جمال و نیکو اندام تاآنکه میگوید هفتاد تیر در خدنك داشت باهر تیری فارسی را بخاك هلاك انداخت
ودر تاریخ طبری است که چون حضرت سیدالشهداء بعذیب الهجانات رسید چهار نفر از کوفه سواره آمدند بیاری آنحضرت جناب نافع بن هلال الجملی بود و مجمع بن عبدالله العائذی بودباپسرش و جنادة بن حرث السلمانی بود و دلیلشان طرماح بن عدی بود که بر اسب خود سوار بود و این اشعار را میخواندند

یاناقتی لاتزعری من زجری	و شمری قبل طلوع الفجر
بخیر رکبان و خیر سفر	حتی تعلی بکریم الفخر
الماجد الحر رحیب الصدر	انی به الله لخیر امر

ثمت ابقاه بقاء الدهر

وایضاً در تاریخ طبریست که چون جناب عمرو بن قرظة الانصاری شهید شد برادرش علی در لشکر ابن سعد بود از میان جمعیت لشکر ابن سعد بیرون شد و فریاد زد یاحسین یاکذاب اغررت اخی وقتلته حضرت فرمود انی لم اغر اخاك ولکن هداه الله و اضلك علی گفت قتلنی الله ان لم اقتلك اواموت دونك بعد ملعون حمله کرد بر حضرت سیدالشهداء ع جناب نافع بن هلال بر آن ملعون حمله کرد چنان شمشیری بر او زد که از اسب بزمین افتاد لشکر ابن سعد بجولان آمدند جناب نافع شمشیر میزد و رجز میخواند

ان تنکرونی فانا ابن الجملی	دینی علی دین حسین بن علی ع

ودر بحار است فقتل ثلثة عشر رجلا فکسروا عضدیه واخذ اسیراً فقام الیه شمر فضرب عنقه
ودر ابصار العین است که بضبط قدما هلال بن نافع غلط است و صحیح نافع بن هلال است و جملی منسوبست بجمل که بطنی است از قبیله مذحج و در کتب بجلی ضبط کرده اند و او غلط واضح است

امر هشتم در ذکری از جناب ابی ثمامه عمرو بن عبدالله الصائدی اوالصیداوی التابعی
در ابصار العین است کان ابوثمامه تابعیا وکان من فرسان العرب و وجوه الشیعة ومن اصحاب امیرالمؤمنین ع الذین شهدوا معه مشاهده ثم صحب الحسن ع بعده وبقی فی الکوفة فلما توفی معویة کاتب الحسین ع و لما جاء مسلم بن عقیل الی الکوفة قام معه و صار یقبض الاموال عن الشیعة بامر مسلم فیشتری بها السلاح وکان بصیراً بذلك الی آخره
و در تاریخ طبری است که چون عمر سعد وارد کربلا شد کثیر بن عبدالله الشعبی را فرستاد خدمت حضرت که سؤال کند آقا چرا باین زمین آمده کثیر آمد بجانب حضرت ابوثمامه چون آن ملعون را دید گفت اصلحك الله یا اباعبدالله قد جائك شر اهل الارض و اجراه علی دم وافتکه یعنی آمد بسوی تو شریرترین اهل زمین و جری ترین آنها بریختن خون ودلیرترین آنها ورفت ابوثمامه جلوان ملعون گفت شمشیرت را بگذار خدمت حضرت مشرف بشو کثیر گفت لاوالله من پیغامی دارم بشنوید میگویم و الا بر میگردم ابوثمامه فرمود پس من قبضهٔ شمشیرت را میگیرم آنوقت خدمت حضرت برو پیغامت را بگو راضی نشد ابوثمامه گفت پس پیغامت را بمن بگو تا بحضرت عرض کنم چون تو مرد فاجری هستی نمیگذارم باین حال بر حضرت وارد شوی کثیرابا کرد و برگشت نزد عمر سعد آنوقت عمر سعد قرة بن قیس تمیمی را خدمت حضرت روانه کرد که پیغام بدهد

در بحار است که ابوثمامه بسیدالشهداء عرضکرد یا اباعبدالله بنفسی لك الفداء انی اری هؤلاء قداقتربوا منك ولا والله لاتقتل حتی اقتل دونك انشاءالله و احب ان القی ربی وقد صلیت هذه الصلوة التی قددنی وقتها قال فرفع الحسین ع رأسه ثم قال ذکرت الصلوة جعلك الله من المصلین الذاکرین نعم هذا اول وقتها قال سلوهم ان یکفوا عنا حتی نصلی فقال لهم الحصین بن تمیم انها لا تقبل فقال له حبیب بن مظاهر لاتقبل زعمت الصلوة من آل رسول الله ویقتل منك یاحمار الخ

مخفی نماناد که حوارین اباعبدالله الحسین در تمام افعال واعمال و کردارشان مقتدی بودند بسید و مولای خود ابیعبدالله الحسین (ع) نه آنکه اختصاص بنمازشان داشته باشد

امر نهم در ذکری از جناب عابس بن شبیب الشاکری در ناسخ او را از تابعین و اصحاب امیرالمؤمنین (ع) نوشته

ودر نفس المهموم از تاریخ طبری نقلکرده وقتیکه جناب مسلم بن عقیل وارد کوفه شد در خانه مختار بن ابیعبیده ثقفی نازلشدو جمعی از شیعیان و محبین حضرت سیدالشهداء ع خدمتش شرفیاب شدند جناب مسلم کاغذ حضرت سید الشهداء ع را برای شیعیان قرائت نمود شیعیان شروع بگریه نمودند فقام عابس بن شبیب الشاکری فحمدالله واثنی علیه فقال اما بعد فانی لااخبرك عن الناس ولا اعلم مافی انفسهم وما اغرك منهم ولکن والله اخبرك بما انا موطن نفسی علیه والله لاجیبنکم اذا دعوتم ولا قاتلن معکم عدوکم ولاضربن بسیفی دونکم حتی القی الله لاارید بذلك الاماعندالله

ودر نفثة المصدور است انه کان من رجال الشیعة رئیساً شجاعا خطیباً ناسکا متهجدا و کانت بنوشاکروهم بطن من همدان من المخلصین بولاء امیرالمؤمنین ع وکانوا من شجعان العرب وحماتهم وکانوا یلقبون فتیان الصباح وفی زیارت الناحیة المقدسة السلام علیك یا عابس بن ابی شبیب الشاکری اشهد انك مضیت علی مامضی علیه البدریون والمجاهدون فی سبیل الله

ودر بحار از محمد بن ابیطالب نقلکرده قال فتقدم عابس فسلم علی الحسین و قال یااباعبدالله اما والله مامسی علی وجه الارض قریب ولا بعید اعز علی ولااحب الی منك ولو قدرت علی ان ارفع عنك الضیم او القتل بشیئی اعز علی من نفسی و دمی لفعلت السلام علیك یا اباعبدالله اشهد انی علی هداك وهدی ابیك ثم مضی بالسیف نحوهم قال ربیع بن تیم فلما رایته عرفته و قدکنت شاهدته فی المغاذی وکان اشجع الناس فقلت ایهاالناس هذا اسد الاسود هذا ابن شبیب لایخرجن الیه احدمنکم فاخذ عابس ینادی الا رجل فلم یتقدم الیه احد فنادی عمر بن سعد ویلکم ارضخوه بالحجارة فرموا بالحجارة من کل جانب فلما رأی ذلك القی درعه و مغفره ثم شد علی الناس قال فوالله لقد رایتا یطرد اکثر من مائتین من الناس ثم انهم تعطفوا علیه من کل جانب فقتلوه واحتزوا رأسه فرایت رأسه فی ایدی رجال ذوی عدة هذا یقول انا قتلته والاخر یقول انا قتلته فاتوا عمر بن سعد فقال لاتختصموا هذا لم یقتله انسان واحد

وفی الابصار العین ثم رمی به لنحو الحسین ع

امر دهم درذکری ازجناب شوذب بن عبدالله الهمدانی التابعی مولی شاکر ـ ثقة الاسلام حاجی نوری نورالله مرقده میفرماید وشاید مقام شوذب اعلا از مقام عابس باشد چون در حق شوذب گفتند وکان ابی شوذب متقدما فی الشیعة انتهی

ودر ابصار العین است وکان شوذب من رجال الشیعة و وجوهها ومن الفرسان المعدودین وکان حافظا للحدیث حاملا له عن امیرالمؤمنین (ع) و قال صاحب الحدائق الوردیه وکان شوذب یجلس للشیعة

فیاتونه للحدیث و کان وجها فیهم

و ایضا در نفس المهموم است که جناب عابس بجناب شوذب گفت امروز چه اراده داری شوذب گفت خیال من آنستکه بهمراهی تو مقابل پسر پیغمبر ص جنك کنم تاکشته شوم عابس گفت گمان منهم در باره تو همین بود فتقدم بین یدی ابیعبدالله ع حتی یحتسبك کما احتسب غیرك من اصحابه و حتی احتسبك انا فانه لوکان معی الساعة احدانا اولی به منی بك لسرنی ان یتقدم بین یدی حتی احتسبه فان هذا یوم ینبغی لنا ان نطلب الاجر فیه بکل ماتقدر علیه فانه لاعمل بعد الیوم وانما هو الحساب فتقدم فسلم علی الحسین علیه السلام ثم مضت فقاتل حتی قتل رحمة الله علیه

ودر لؤلؤ ومرجان ثقة الاسلام حاجی نوری میفرماید که شاکر قبیله ایست دریمن ازطائفه همدان وعابس از آن قبیله بوده است ومولی را که اضافه بقبیله مینمایند مراد حلیف است یعنی هم قسم که شخصی ازقبیله بجهت تقویت خود نزدقبیلهٔ میرود با آنها هم‌قسم میشود

پس آن‌قبیله درشدت وسختی‌اورا یاری‌میکنند بنحویکه در قبائل عرب مرسوم است یا مولی بمعنی نزیل است‌یعنی ازقبیلهٔ خود بجهة بعضی از اغراض مثل وسعت معاش یا فرار از اعداء هجرت میکنند ودر قبیله دیگر نازل میشود وبقواعد آنها رفتارمیکنند وشوذب حلیف قبیله شاکر یا نزیل آنها بود نه‌آنکه غلام وتابع آنهابوده‌چنانچه در اذهان رسوخ دارد چون غلام‌را نسبت بطائفه وقبیله نمیدهند

پس معلوم شد که چهارنفر اول از این‌ده نفر از شهداء از صحابه حضرت پیغمبر (ص) بودند وشش نفر دیگر ازتابعین‌بودند مدرك صحبت‌حضرت امیرالمؤمنین را کرده‌بودند

امر یازدهم

در ذکری از جناب زهیر بن قین البجلی القائل للحسین ع کمافی‌زیارت الناحیة المقدسه وقد اذن له فی‌الانصراف لاوالله لایکون ذلك ابداً اترك ابن‌رسول‌الله (ص) اسیرا فی‌یدالاعدآء وانجوا انالاارانی‌الله ذلك الیوم

و در ارشاد مفید استکه بعد ازآنکه‌آقا خطبهٔ عصر روز عاشورا را خوانده که از فقرآت او است

اما بعد فانی‌ل اعلم اصحابا اوفی ولا خیرا من اصحابی ولااهل بیت ابرولا اوصل من‌اهل‌بیتی فجزاکم‌الله عنی خیرا الا وانی لااظن یوما لنا من‌هؤلاء الاوانی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیکم حرج منی و لاذمام هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا ـ پس جمعی اظهار جان فشانی نمودند

منجمله جناب‌زهیربن قین عرضکرد والله‌لو ددت‌انی‌قتلت ثم نشرت ثم قتلت حتی‌اقتل هکذاالف مرة وان‌الله یدفع بذلك القتل عن نفسك وعن انفس هؤلاءالفتیان من‌اهل بیتك. وسید بن طاوس در لهوف فرموده در عذیب الهجانات که‌در نزدیکی کوفه است بعد از آنکه حر ملاقات نمود حضرت سیدالشهداء ع را وآقا خطبهٔ خواند فقام زهیر بن القین فقال قدسمعنا هداك الله یابن رسول‌الله ص مقالتك ولوکانت الدنیا لنا باقیة وکنا فیها مخلدین لاثر ناالنهوض معك علی الاقامه فیها

ودرتاریخ طبریست که‌روز عاشوراء وقتیکه جناب زهیربن قین لشکر ابن‌سعد راموعظه کرد شمر ملعون گفت اسکت اسکت‌الله فامتك ابرمتنا بکثرة کلامك

پس زهیر درجواب فرمود یابن‌البوال علی عقبیه مااياك اخاطب انماانت بهيمه والله ما اظنك تحکم‌من کتاب الله آیتین‌وابشر بالخزی یوم‌القیمة والعذاب‌الالیم فقال له شمر ان‌الله قاتلك‌و صاحبك عن ساعة قال افبالموت تخوفنی فوالله للموت معه‌احب الی من‌الخلد معکم الخ

ومخفی نماناد که‌از این عبارت که جناب زهیر بشمر فرمودیابن البوال علی عقبیه و روایت ارشاد .که حضرت سید الشهداء ع باو فرمود یابن راعیة المعزی استفاده میشود دنائت و خبائث نسب شمراباً واما که پدرش مثل شتر بعقب بول میکرد و مادرش هم گو سفند چران بوده

ودر تذکره سبط ابن جوزی است وکان زهیر بن القین قدقتل‌مع‌الحسین (ع) و قالت امرائه لغلام له واذهب فکفن مولاك فذهب فرای الحسین (ع) مجرداً قال اکفن مولای وادع الحسین‌ع لاوالله فکفنه ثم کفن‌مولاه فی کفن آخر

ودر ارشاد مفید است فجعل زهیر بن القین فی میمنة اصحابه و حبیب بن مظاهر فی میسرة اصحابه و اعطی رایته العباس اخاه

ودر ابصارالعین فرموده کان‌زهیر رجلا شریفاً فی‌قومه نازلافیهم بالکوفه شجاعاً له‌فی‌المغازی مواقف مشهورة و مواطن مشهودة‌وکان اولا عثمانیا فحج سنة ستین فی اهله‌ثم عاد فوافق الحسین‌ع فی‌الطریق فهداه الله وانتقل علویا و فرموده چون حضرت نماز خوف را خواند زهیر مشغول مقاتله شد قتالیکه مثلش دیده نشده وشبیهش شنیده نشده ورجز میخواند

انا زهیر و انا بن القین	اذودکم بالسیف عن حسین
ان حسینا احد السبطین	من عترة البر التقی الزین
ذاك رسول الله غیر مین	اضربکم ولا اری من شین

یا لیت نفسی قسمت قسمین

بعد برگشت آمد مقابل حضرت سیدالشهداء (ع) ایستاد گفت

فدتك نفسی هادیا مهدیا	الیوم القی جدك النبیا
وحسنا و المرتضی علیا	و ذو الجناحین ا لفتی الکمیا

و اسد الله الشهید الحیا

و با حضرت‌وداع کرد رفت بمیدان مشغول قتال شد کثیر بن عبدالله شعبی و مها جرین اوس تیمی‌اورا شهید کردند

امر دوازدهم

درذکری ازجناب سعدبن عبدالله الحنفی در زیارت ناحیهٔ مقدسه است السلام علی سعدبن عبدالله الحنفی القائل للحسین وقد اذن له‌فی الا نصراف لا والله لا نخلیك حتی یعلم‌الله انا قد حفظنا غیبة رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله فیك‌والله لو اعلم انی اقتل ثم‌احی ثم احرق ثم ازری و یفعل ذلك بی‌سبعین مرة مافارقتك حتی القی حمامی دونك و کیف لا افعل ذلك وانما هی موتة اوقتلة واحدة‌ثم هی‌الکرامة التی لا انقضاء لهاابدا الخ

ودر کتاب‌لهوف‌است وحضرت صلوةالظهر فامر الحسین(ع) زهیر بن القین و سعید بن عبدالله الحنفی ان یتقدما امامه بنصف من تخلف معه‌ثم‌صلی بهم صلوة الخوف‌فوصل الی الحسین سهم فتقدم سعیدبن عبدالله الحنفی و وقف یقیه بنفسه مازال و لا تخطی حتی سقط‌الی الارض وهو یقول اللهم العنهم لعن عاد وثمود اللهم ابلغ نبیك عنی السلام وابلغه مالقیت من الم الجراح فانی اردت ثوابك

فی نصرة ذریة نبیك ثم قضی نحبه رضوان‌الله علیه

قوله ولا تخطی یعنی گام بر نداشت تاوقتیکه افتاد برزمین

ودر ابصارالعین ازابی مخنف روایتکرده که‌چون سید الشهداء (ع) نماز ظهر رابجای‌آورد بطریق خوف لشگر نزدیك شدند وآقا راتیر باران کردند جناب سعید پیش روی آقا بدن خود را هدف تیرها گردانید گاهی صورتش را جلوی تیر میداد گاهی سینه‌اش را گاهی دستش را گاهی پهلویش را ونمیگذاشت تیرها بربدن سیدالشهداء (ع) وارد شود تاوقتیکه افتاد بر روی زمین عرض کرد اللهم العنهم لعن عاد وثمود تاآنکه نگاه کرد بجانب آقا عرضکرد اوفیت یابن رسول‌الله (ص) قال نعم انت امامی فی‌الجنه ثم فاضت نفسه النفیسة

امرسیزدهم

درذکری ازجناب محمد بن بشرالحضرمی

فی‌اللهوف وقیل‌لمحمدبن بشرالحضرمی فی‌تلك الحال قد اسر ابنك بثغر الری فقال عندالله احتسبه ونفسی ماکنت احب ان‌یؤسروانا ابقی بعده فسمع الحسین ع قوله‌فقال رحمك الله انت فی‌حل من بیعتی فاعمل فی‌فکاك ابنك‌فقال اکلتنی السباع حیا ان فارقتك قال فاعط ابنك هذه الاثواب البرود یستعین بها فی‌فداء اخیه فاعطاه خمسة اثواب قیمتها الف دینار

قوله بثغر الری یعنی سرحد برودجمع برد

وجناب شیخ‌محمد سماوی درابصار العین میفرماید کان‌بشر من حضرموت وکان تابعیا الی‌ان‌قال انه‌قتل فی‌الحملة الاولی

ودر زیارت ناحیهٔ مقدسه میفرماید السلام علی بشربن عمرالحضرمی شکرالله‌لك قولك‌للحسین علیه‌السلام وقد اذن لك فی‌الانصراف اکلتنی اذالسباع حیااذافارقتك واسئل منك الرکبان واخذلك مع قلة الاعوان لایکون هذاابدا

ومخفی نماناد که‌ظاهراً یك شخصی است که‌در اسم شریفش اختلاف واقع شده درلهوف محمد بن‌بشرالحضرمی فرموده ودر زیارت‌ناحیهٔ‌مقدسه بشربن‌عمرالحضرمی فرموده

امرچهاردهم

در ذکری از جناب حربن یزید الریاحی

در تاریخ‌طبربست ما حاصله وقتیکه حضرت سیدالشهداء ع از منزل اشراف حرکت فرمودند بجانب کوفه در بین راه حربن یزید الریاحی بامقدار هزارنفر سواره آمدند سر راه حضرت سید الشهداء (ع) حضرت آثار تشنگی درلشکر حر مشاهده فرمود بجوانان فرمودند که‌آنهاراآب دادند علی‌بن طعان محاربی درآخر لشگر حربود آقا دانستند که‌خودش و اسبش تشنه است او را واسبش رابدست مبارك‌نازنین خود آب‌داد وقت نمازشد بحجاج‌بن مسروق فرمود اذان بگوید بعدآقا خطبه خواند وبمؤذن فرمود اقامه بگوید

پس بحرفرمود میخواهی توبااصحاب خود نماز بخوان‌جناب حرعرضکرد شمانماز بخوانید تاما همبا نمازشمانماز بخوانیم‌نماز ظهر را بجای آوردند وقت عصرنمازعصرراهم خواندند بعد حضرت سیدالشهداء (ع) خطبهٔ خواند ودر آخر خطبه فرمود اگرشماکراهت دارید ازورود ما بکوفه ورای شمااز آنچه بمانوشته‌اید وپیغام داده‌اید برگشته

پس من بر میگردم حر عرضکرد ماأز این کاغذها و پیغامها اطلاعی نداریم سید الشهداء (ع) بعقبة بن سمعان فرمود اخرج الخرجین الذین فیها کتبهم الی

پس دوخرجینیکه مملواز کاغذ بود ریخت پیش‌روی حضرت سیدالشهداء (ع) حر عرضکرد ما نیستیم از کسانیکه بشما کاغذ نوشته‌اند وما مأمور هستیم تاشمارا واردبرعبیدالله زیاد در کوفه‌نکنیم ازشما جدا نشویم سیدالشهداء (ع) فرمود الموت ادنی الیك منذلك یعنی مرك بتونزدیکتر است از آنکه بتوانی مرا وارد کوفه بنمائی سیدالشهداء (ع) باصحاب فرمود بر خیزید وسوارشوید اصحاب سوار شدند ومخدرات راهم سوار کردند درمحمل ها خواستند برگردند حرمانع شد آقا فرمودند ثکلتك امك چه‌اراده داری حر عرضکرد اگر غیر تواز عرب کسی اسم مادر مرامیبرد من جواب‌او رامیدادم لکن والله من‌نمیتوانم اسم‌مادر شمارا ببرم مگربوجه‌احسن

ودر تذکره سبط ابن جوزی است بعد از آنکه روز عاشوراء سیدالشهداء (ع) ندا فرمود شبث بن ربعی و قیس بن اشعث و زیدبن حرث را و فرمود شماها بمن‌کاغذ ننوشتید گفتند ما خبر از آن‌کاغذها نداریم آنوقت حربن یزید که از بزرگان اهل‌کوفه بود گفت بلی والله قدکاتبناك‌و نحن الذین اقدمناك فابعدالله الباطل و اهله والله لااختار الدنيا على الاخرة ثم ضرب راس فرسه‌و دخل فی‌عسکر الحسین ع فقال له الحسین ع سهلا واهلا انت والله الحرفی‌الدنیا والاخرة

و در بحار از ابن‌نما نقلکرده که حر بسیدالشهداء ع عرضکرد وقتیکه ابن‌زیاد مرا فرستاد بجنك شما از عقب سر آوازی شنیدم ابشر یاحر بخیر پس من ملتفت شدم کسی را ندیدم گفتم والله نیست این بشارت وحال آنکه من بجنك. سیدالشهداء میروم و در نفس خود خیال نمیکردم که‌یاری شمارا خواهم‌کرد حضرت‌فرمودلقداصبت‌اجراً وخیراً

ودر لهوف است قال فمضی الحرووقف موقفامن اصحابه واخذه مثل الا فكل فقال‌له‌المهاجر بن اوس والله ان امرك لمريب ولو قيل لي من اشجع اهل الكوفه لما عدوتك فما هذا الذی اری منك فقال والله انی اخیر نفسی بین الجنة والنار فوالله لااختار على الجنة‌شيئاً ولو قطعت و احرقت ثم ضرب فرسه قاصداً الى الحسین ع و يده على رأسه وهو يقول اللهم اليك انبت فتب على فقد ارعبت قلوب اوليائك واولاد بنت نبيك و قال للحسين ع جعلت فداك انا صاحبك الذی حبسك عن الرجوع و جعجع بك وما ظننت ان القوم يبلغون منك ماادری وانا تائب الى‌الله تعالى فهل ترى لی من توبة فقال الحسين ع نعم يتوب‌الله عليك الى ان‌قال ثم استشهد فحمل الى الحسين ع فجعل يمسح التراب عن وجهه و يقول انت الحر كما سمتك امك حر فی‌الدنيا والاخرة —وحر که‌آمدبمیدان این رجزرا انشاد کرد

انی اناالحر ومأوی الضیف	اضرب فی‌اعناقکم بالسیف
عن‌خیر من‌حل بارض الخیف	اضربکم ولا اری من‌حیف

ودر درالسلوکست که منتهی میشود نسب شیخ محمدبن الحسن الحر العاملی صاحب وسائل و برادرشان شیخ احمدبن حسن صاحب درالسلوك بجناب حربن یزید الریاحی وفی‌کامل البهائی و دفن الحر بن‌یزید فی‌موضعه الذی قتل فیه دفنه‌اقاربه

واما مدفن جناب حر درهمین موضعیکه فعلا بقعه وقبرشان موجود است مدرکش‌واضحی غیرسیره مستمره ندارد وشیخ شهید هم در دروس فرموده و هرگاه زیارت‌کرد حضرت سیدالشهداء ع را پس زیارت کند فرزندش علی‌بن الحسین را وزیارت کند شهدارا و برادرش عباس را و حربن یزید را الخ واین صریح است که قبر جناب حر درآن زمان در همین موضع معروف بوده لکن درارشاد فرموده فاما اصحاب الحسین ع رحمة‌الله علیهم‌الذین قتلوامعه فانهم دفنوا حوله ولسنانحصل لهم‌اجداثا على التحقیق الاانالانشك ان‌الحائر محیط‌بهم رضی‌الله عنهم

و در کامل بهائی استکه دفن شد حر بن‌یزید در موضعیکه کشته شد در آنموضع دفن کردند

او را اقارب او

از لهوف نقلشده که سیدالشهداء (ع) در بالین او خاکها را از صورت حر پاك میکرد و میفرمود انت الحر کما سمتك امك حر فی الدنیا والاخرة از این روایت مستبعد میشود که مدفن جناب حر اینموضع واین قدر دور باشد والله العالم

امر پانزدهم در ذکری از جناب وهب بن عبدالله الکلبی ـ قال السید فی اللهوف و خرج وهب بن جناح الکلبی فاحسن فی الجدال و بالغ فی الجهاد وکان معه امراته و والدته فرجع الیهما و قال یاامة ارضیت ام لافقالت الام ما رضیت حتی تقتل بین یدی الحسین (ع) و قالت امراته بالله علیك لاتفجعنی بنفسك فقالت له امه یابنی اعزب عن قولها و ارجع فقاتل بین یدی ابن بنت نبیك تنل شفاعة جده یوم القیمة فرجع فلم یزل یقاتل حتی قطعت یداه فاخذت امه عمودا فاقبلت نحوه و هی تقول فداك ابی و امی قاتل دون الطیبین حرم رسول‌الله‌ص فاقبل کی یردها الی النساء فاخذت بجانب ثوبه و قالت لن اعود دون ان اموت معك فقال الحسین (ع) جزیتم من اهل بیتی خیراً ارجعی الی النساء رحمك‌الله فانصرفت الیهن ولم یزل الکلبی یقاتل‌حتی قتل رضوان‌الله علیه

وفی نفس المهموم فذهب امراته تمسح الدم عن وجهه فبصر بها شمر فامر غلاماً له فضربها بعمود کان معه فشدخها و قتلها و هی اول امراة قتلت فی عسکرالحسین ع

وفی البحار و رمی برأسه الی عسکر الحسین فاخذت امه الرأس فقبلته ثم رمت بالرأس الی عسکر ابن‌سعد فاصابت به رجلا فقتلته‌ثم شدت بعمود الفسطاط فقتلت رجلین فقال‌لها الحسین ارجعی یاام‌وهب انت وابنك مع رسول‌الله ص‌فان‌الجهادمرفوع عن‌النساء

ودر امالی شیخ صدوق است که وهب‌بن عبدالله نصرانی بود خودش ومادرش بدست‌حضرت سیدالشهداء ع اسلام آوردند

وبدانکه روز عاشوراء یکزن در رکاب حضرت سیدالشهداء (ع)شهید شد که زوجه جناب‌وهب بود وغلام‌شمراورابقتل رسانید

و در ابصار العین است که اسم آن ملعون رستم بوده و دو زن مقاتله کردند لکن شهید نشدند یکی مادر جناب وهب بود و دیگری مادر جناب عمروبن جناده که بعد ذکر خواهد شد ورجز خوانده: اناعجوزفی‌النساء ضعیفة

ودر زیارت ناحیه مقدسه جناب وهب را اسم نبرده بلکه اسم عبدالله‌بن عمیر کلبی را برده و ظاهراً هردویکموضوع باشد

ودر ابصار العین هم عبدالله‌بن عمیر فرموده که مادرش و زوجه‌اش درکربلا بودند وزوجه‌اش ام‌وهب شهیده‌شد

الحاصل معلوم نیست که مقتول فی یوم الطف پدر بوده یاپسر واسم جد اعلاشانهم معلوم نیست که جنابست

چنانچه درابصارالعین فرموده یاجناح استچنانچه درلهوف فرموده

امر شانزدهم در ذکری از فضائل جناب حنظلة بن اسعد الشبامی

در نفس المهموم است که حنظله در مقابل حضرت سیدالشهداء ع ایستاد و هرچه تیر ونیزه و شمشیر میآمد صورت و گلوی و سینهٔ خود را سپر میکرد و فریاد میزد یاقوم انی اخاف علیکم یوم التناد یوم تولون مدبرین مالکم من‌الله من عاصم ومن یضلل‌الله فما له من هاد یا قوم لاتقتلوا

الحسين فيحتكم بعذاب وقد خاب من افترى الى ان قال فاستقدم وقاتل قتال الابطال و صبر على احتمال الاهوال حتى قتل رحمة الله عليه

بيان في ابصار العين الشبامي بالشين المعجمة والباء المفردة والالف والميم والياء منسوب الى شبام واو موضعی است بشام

امر هفدهم

در ذکری از فضائل جناب سوید بن عمرو بن ابی المطاع الخثعمی

در لهوف است وكان شريفاً كثير الصلوة فقاتل قتال الاسد الباسل وبالغ في الصبر على الخطب النازل حتى سقط بين القتلى

ودر کامل ابن اثیر نقلکرده که آخرکسیکه از اصحاب حضرت سیدالشهداء ع باقی ماندجناب سوید بن عمرو بود که با بدن مجروح میان کشته‌های شهداء ع افتاد پس شنید که لشکریان میگویند کشته شد حسین ع ودر خود افاقهٔ دید وکاردی باو بود با آن کارد ساعتی مقاتله کرد تا شهید شد رحمة الله علیه

امر هیجدهم

در ذکری ازجناب عمرو بن قرظة الانصاری

در لهوف است که بعد از شهادت جناب مسلم بن عوسجه جناب عمرو بن قرظة الانصاری بیرون شد از حضرت سید الشهداء ع اذن گرفت حضرت اذن داد و او در پیش روی حضرت مثل مشتاقین بشهادت مقاتله کرد وکوشش نمود در خدمت بسلطان السموات پس جمع کثیری از لشکر ابن زیاد را بجهنم فرستاد و جمع کرد بین درستی و جهاد و هر تیر و شمشیریکه بطرف حضرت میامد دستو بدنش را سپرمیکرد وراضی نمیشد که آسیبی ببدن مقدس حضرت وارد شود تا وقتیکه بدن نازنینش پراز جراحت شد پس توجه نمود بجانب حضرت سیدالشهداء (ع) عرضکرد یابن رسول الله (ص) هل رضیت فرمود بلی تو در بهشت جلو روی من خواهی بود پس بجدم پیغمبر (ص) سلام مرا برسان وبگوحسین هم ازعقب میاید

امر نوزدهم

در ذکری از دو جوان جابریان سیف بن حارث بن سریع و مالك بن عبد بن سریع

در تاریخ طبری استکه این دو پسر عم یکدیگر و برادر امی یکدیگر بودند روز عاشوراء آمدند خدمت حضرت ابی عبدالله (ع) وگریه میکردند حضرت فرمود ای دو برادرزاده من چرا گریه میکنید والله من گمان میکنم که شما همین ساعت چشمهایتان روشن شود عرضکردند فدایت شویم والله ما بجهت خودمان گریه نمی‌کنیم بلکه گریهٔ ما بجهت غربت شما است که دورشما را احاطه کرده اند وما قدرت نداریم دفع دشمن از شما بکنیم حضرت فرمود خداوند بشما بهترین جزای متقین را بدهد که شما بامن بجانتان مواسات می کنید پس با حضرت وداع کردند و رفتند ومقاتله نمودند تاکشته شدند رحمة الله علیهما

امر بیستم

در ذکری از جناب زاهر بن عمر الکندی که صاحب جناب عمرو بن الحمق است که‌از حواریین حضرت امیرالمؤمنین(ع) بود

ودر ابصار العین از شیخ طوسی و غیر او نقلکرده که از احفاد جناب زاهر است محمد بن سنان زاهری که‌ازرواة حضرت رضا وحضرت جواد سلام‌الله علیهما است

امر بیست‌ویکم

در ذکری از فضائل آن جوانیکه پدرش درمعرکه شهید شده بود رحمة‌الله علیه

در بحار از محمدبن ابیطالب روایت کرده که مادر اینجوان همراهش بود در زمین کربلا مادرش گفت اخرج یابنی وقاتل بین یدی ابن رسول‌الله فخرج فقال الحسین (ع) هذا شاب قتل‌ابوه ولعل امه تکره خروجه فقال الشاب امی امرتنی بذلك فبرزو هو یقول

امیری حسین ونعم‌الامیر　　سرور فؤاد البشیر النذیر

علی و فاطمة والداه　　فهل تعلمون له من نظیر

له طلعة‌مثل‌شمس‌الضحی　　لـه غرة مثل بدر منیر

و قاتل حتی قتل رضوان‌الله علیه وحز رأسه ورمی به الی عسکر الحسین (ع) فحملت امه راسه وقال احسنت یابنی یاسرور قلبی و یاقرة عینی ثم رمت برأس ابنها رجلا فقتلته و اخذت عمود خیمة‌و حملت علیهم وهی‌تقول: انا عجوز فی‌النساء　ضعیفة خاویة بالیة نحیفة

اضربکم بضربة عنیفه　　دون بنی فاطمة الشریفة

وضربت‌رجلین‌فقتلتهمافامرالحسین‌بصرفهاودعالها

ودر نفس المهموم است انی‌احتمل ان‌یکون هذا الفتی ابن مسلم‌بن عوسجة الاسدی لماتحکی عن روضة الاحباب قریباً من ذلك لابن مسلم‌بن عوسجه بعد ان ذکر قتل والده رضوان‌الله علیهما و مثله فی‌روضة الشهداء و یحتمل ان یکون هو ابن مسعودبن حجاج التیمی فی‌الزیارة الناحیة المقدسه السلام علی مسعود بن حجاج و ابنه و در ذخیرة الدارین در شرح این فقره از زیارت ناحیه مقدسه السلام علی جنادة بن الکعب بن حرث الانصاری الخزرجی وابنه عمرو بن جناده از حدائق الوردیه‌نقل میکند که پسر جناده عمرو غلام صغیری بود غیر مراهق نه‌سال ازسن‌شریفش گذشته بود ودرروایتی یازده سال پس بعد از شهادت جناده در معرکه مادرش گفت نور دیده بیرون‌شوویاری کن‌حسین‌راالی آخر مانقلنا عن‌البحار تقریباً

وبدانکه اطفال غیر بالغیکه روزعاشوراء شهید شدند پنجنفر بودند

اول جناب‌قاسم‌بن حسن(ع)

دوم جناب عبدالله‌بن‌حسن(ع)

سوم جناب عبدالله‌الرضیع ابن‌الحسین (ع)

چهارم جناب محمدبن ابی سعیدبن عقیل

پنجم ازغیر بنی‌هاشم بود جناب‌عمروبن جنادة الانصاری

وایضا بدانکه روز عاشوراء سه‌سر ازسرهای شهداءرا بجانب حضرت‌سیدالشهداء (ع)انداختند یکی سر همین جوان را ودیگر سر وهب‌بن عبدالله‌را ودیگری سرجناب عابس‌بن شبیب‌شاکری‌را

امر بیست ودوم

در ذکری ازجناب جون‌بن ابی‌مالك مولی ابی‌ذر الغفاری یعنی آزاد شده ابی‌ذرغفاری‌بوده

در لهوف است وکان عبداً اسودا فقال له الحسین انت فی‌اذن منی فانما تبعتنا طلباً للعافیة فلا تبتل بطریقنا فقال یابن رسول‌الله انا فی‌الرخا الحس قصاعکم و فی الشدة اخذ لکم والله ان ریحی

لمنتن وان حسبی للئیم ولونی لاسود فتنفس علی بالجنة فتطیب ریحی و یشرف حسبی و یبیض وجهی لاواﷲ لاافارقکم حتی یختلط هذا الدم الاسود مع دمائکم آمد بمیدان و رجز خواند

کیف تری الفجار ضرب الاسود　　بالمشرفی و القنا المسدد
یلب عن آل النبی احمد

ثم قاتل حتی قتل رضوان اﷲ علیه
وفی العاشر عن محمد بن ابیطالب فوقف علیه الحسین (ع) و قال اللهم بیض وجهه و طیب ریحه واحشره مع الابرار وعرف بینه و بین محمد و آل محمد علیهم السلام
وروی عن الباقر (ع) عن علی بن الحسین (ع) ان الناس کانوا یحضرون المعرکة و یدفنون القتلی فوجدوا جونا بعد عشرة ایام یفوح منه رائحة المسك رضوان اﷲ علیه
ودر حاشیهٔ نفس المهموم محدث جلیل حاج شیخ عباس قمی میفرماید و گفته اندکان ای جون بصیراً بمعالجة آلات الحرب واصلاح السلاح

امر بیست وسوم

در ذکری از غلام ترکی که در رکاب حضرت شهید شد
در عاشر از محمد بن ابیطالب روایت کرده ثم خرج غلام ترکی کان للحسین (ع) وکان قاریا للقرآن فجعل یقاتل ویرتجز فقتل جماعة ثم سقط صریعا فجاء الحسین فبکی و وضع خده علی خده ففتح عینیه فرأی الحسین (ع) فتبسم ثم صار الی ربه
وفی ابصار العین للمحدث الثقة الشیخ محمد السماوی قال کان واضح غلاما ترکیا شجاعا قاریا وکان للحرث السلمانی فجاء مع جنادة بن حرث للحسین (ع) کما ذکره صاحب الحدائق الوردیه
و محتملست که این غلام ترکی اسلم بن عمرو باشد
در ابصار العین است کان اسلم من موالی الحسین (ع) وکان ابوه ترکیا واز بعضی از اهل سیر و مقاتل نقلکرده که رفت بمیدان و مقاتله کرد تاکشته شد وقتیکه افتاد بزمین سیدالشهداء ع رفت ببالینش در حالتیکه در او رمقی بود پس آن بزرگوار اورا در آغوش گرفت وصورت بصورت او گذارد پس او تبسمی کرد و گفت کیست مثل من وحال آنکه پسر پیغمبر ص صورت بصورت من نهاد بعد روح از بدنش مفارقت نمود
تنبیه بدانکه کسانیکه مبارزت نمودند از اصحاب حضرت سیدالشهداء (ع) زیاده براینها بودند وما قناعت واقتصار نمودیم بذکری ازهمین بزرگواران ازشهداء
و از مناقب ابن شهرآشوب استفاده میشود که تقریبا چهل نفر از اصحاب سیدالشهداء (ع) در حملهٔ اولی که جنك مغلوبه واقعشدوتمام لشکر ابن سعد برلشکر سیدالشهداء (ع) حمله آوردند شهید شدند و اسم شریف آنها مضبوطست
ودر آن حملهٔ اول از لشکر ابن سعد خیلی بجهنم واصلشدند لکن چون عدد آنها زیادبودند مقتولین آنها بنظر نمی آمد
و اما لشکر سیدالشهداء (ع) چون عددشان کم بودیکنفر ازآنها کهشهید میشد بنظر میامد وبعضی نوشتند که جنك مغلوبه بین عسکر ایمان وکفر در روز عاشوراء سه مرتبه واقعشد و در هرمرتبهٔ جمعی ازلشکرحضرت سیدالشهداء ع شهید شدند

فصل نهم

در ذکری ازشهدائی که قبل‌ازعاشوراء یابعدآن بیاری حضرت ابی‌عبدالله ع درکوفه شهید شدند بامر عبیدالله بن زیاد

الاول جناب مسلم‌بن‌عقیل‌بن ابی‌طالب ع بودولابداست درمقام‌ازذکرشش‌امر

امر اول

دررفعت‌شان وعلومرتبه ۰ مقامات جناب مسلم

من‌جمله درامالی شیخ صدوق ره‌از ابن‌عباس روایت‌کرده قال علی لرسول‌الله ص انك لتحب عقیلا قال ای‌والله انی‌لاحبه حبین حباله وحبالحب ابیطالب لهوانولده لمقتول فی‌محبة ولدك فتدمع‌علیه عیون‌المؤمنین وتصلی علیه الملائکة المقربون ثم بکی‌رسول‌الله(ص) حتی‌جرت دموعه علی‌صدره ثم‌قال الی‌الله اشکوا ما تلقی عترتی من‌بعدی

ومنجمله درارشاد است‌که حضرت سیدالشهداء (ع) کاغذی نوشتند باهل‌کوفه و از فقراتش آنست‌که نوشت وانا باعث الیکم اخی وابن عمی وثقتی من اهلبیتی مسلم‌بن‌عقیل‌ع

امر دوم

در ذکری از شجاعت حضرت مسلم دربحار از محمدبن ابیطالب روایت کرده بعد از آنکه جناب مسلم جمعی از لشکریان را بقتل‌رسانید محمدبن‌اشعث‌ازابن‌زیادمددطلبیدابن‌زیادگفت‌ترابقتال‌بجنك یکنفر فرستادیم و اینقدر ازلشکرترا بقتل رسانید پس چه خواهی‌کرد اگر ترا روانه کنیم باحسین‌بن علی(ع) محمد بن‌اشعث گفت ایهاالامیر اتظن انك بعثتنی الی بقال‌من‌بقالی‌الکوفه اوالی‌جرمقانی من جرامقة الحیرة اولم تعلم ایهاالامیر انك بعثتنی الی اسد ضرغام و سیف حسام فی‌کف بطل همام من‌آل خیر الانام

و در بحار ازکتب مناقب نقلکرده ان مسلم‌بن عقیل کان مثل الاسد وکان من قوته انه یاخذ الرجل بیده فیرمی به فوق‌البیت

ودر ناسخ التواریخ است که آن بزرگوار باآنکه غریب ویکتنه بود و میان‌کوچه پیاده جنك میکرد مع ذلك‌یکصدوهشتادنفر ازآنجماعةرا بجهنم روانه فرمود

امرسوم

در محبت حضرت سیدالشهداء (ع) بحضرت مسلم در ارشاد است که در بین راه کوفه جناب عبدالله‌بن سلیمان‌ومنذربن‌مشمعل از بکربن شعبة الاسدی شنیدند که گفت لم اخرج من الکوفة حتی قتل مسلم‌بن عقیل‌وهانی‌بن عروة ورایتهمایجران بارجلهما فی‌السوق این دونفر این خبر را بحضرت سیدالشهداء (ع) عرضکردند آقا مکرر فرمود انا لله و انا الیه راجعون رحمةالله علیهما یردد ذلك مراراً الی‌ان قال لاخیر فی‌العیش بعد هؤلاء الفتیة الخ

و این فقره اخیره فی‌الجمله شبیه است بفرمایش آن بزرگوار ببالین حضرت علی‌اکبر (ع)که فرمود علی‌الدنیا بعدك‌العفی

وهمچنین حضرت مسلم هم خیلی محبت داشت بحضرت‌سیدالشهداء ع

در ارشاد میفرماید بعدازآنکه حضرت مسلم را درکوفه دستگیر نمودندگریه میکردشخصی عرضکرد ان من یطلبمثل الذی تطلب اذا نزل به مثل الذی نزل بك‌لم یبك فرمود والله من‌بجهة

خودم گریه نمیکنم ولکن گریه من بجهة کسانی است که روی میاورند بجهة پسر عمم حسین واولاد او است بعد بمحمد بن اشعث فرمود یا عبدالله من میدانم که تو نمیتوانی مرا امان بدهی اما میتوانی کسی را روانه کنی از زبان من نزد پسر عمم ابیعبدالله (ع) که بااهلبیتش از مکه معظمة بجانب کوفه خارج شده یاخارج میشود و باو عرض کند که مسلم مرا فرستاده نزد شما وخود او بدست دشمن اسیر است و گمان ندارد تاشام زنده بماند وعرض میکند پدر ومادرم بقربان تو باد برگرد و مغرور نگرداند تورا وعدهای اهل کوفه

و ایضاً در ارشاد است که از جمله وصایائی که جناب مسلم به پسر سعد فرمود این بود و ابعث الی الحسین من یرده

امر چهارم

در مصائب خاصه جناب مسلم بن عقیل

اولا غربت این مظلوم بود بلکه میتوان گفت جناب مسلم از خود حضرت سیدالشهداء (ع) هم غریب تر بود

ثانیاً در ارشاد است که از پشت بام دستهای نی رااهل کوفه آتش میزدند و بر سر این مظلوم میریختند و حضرت سیدالشهداء (ع) همه قسم مصیبت داشت لکن مصیبت آتش رانداشت

ثالثاً درارشاد مفیداست وقتیکه مسلم وارد شد بابن زیاد بینشان مکالماتی شد فاقبل ابن زیاد یشتمه ویشتم الحسین (ع) وعلیا وعقیلا و اخذ مسلم لایکلمه واین نحو مصیبت راسائر شهداء نداشتند

رابعا در ارشاد است که ابن زیاد امر کرد آن مظلوم را بالای قصر دارالاماره به برند وسر نازنینش را ازبدن جدا کنند وبدنش را از بالای قصر بپائین قصر اندازند جناب مسلم فرمود لوکان بینی و بینك قرابة ماقتلتنی کنایه از آنکه تواز قریش نیستی

خامسا این مظلوم را باریسمان بپای مبارك میان بلزار کوفه میکشیدند چنانچه درارشاداست

وسادسا بدن نازنین این مظلوم را بعداز شهادت بدار زدند چنانچه مسعودی درمروج الذهب میفرماید ثم امر ابن زیاد بجثة مسلم فصلبت وحمل راسه الی دمشق

امر پنجم

در اسم شریف والده جناب مسلم وزوجهٔ آن مظلوم ـ ابن قتیبه درکتاب الامامةوالسیاسة میگوید که والده جناب مسلم کنیزی بود امالولد واسم شریفش علیه بود و زوجه آن بزرگوار رقیه بنت امیرالمؤمنین (ع) بود

ودرانوار العلویه از کتابیکه غزالی از برای خوارزمشاه تألیف کرده نقل میکند که جناب عقیل وارد شد بمعویه معویه صد هزار درهم باو داد از منزل معویه که برمیگشت در بین راه چشمش بکنیزی افتاد که قیمتش چهل هزار درهم بود برگشت نزد معویه واظهار نمود که آن کنیز رامعویه برای او ابتیاع نماید معویه گفت این کنیز را چه میکنی عقیل گفت پسری بیاورد که اگر بتوغضبناك شود گردن ترا بشمشیر بزند معویه امر کرد آن کنیز را بجهة او خریدند پس متولد شد از آن کنیز عبد صالح مسلم بن عقیل وجناب مسلم رفت بشام وضیعهٔ فروخت بمعویه خبر بحضرت سیدالشهداء (ص) رسید بمعویه نوشتند که من اجازه نمیکنم معامله جناب مسلم را معویه فرستادنزد مسلم کاغذ حضرت سیدالشهدا را (ع) وگفت وجهیکه گرفتی ردکن جناب مسلم در جواب فرمود نیست از تو نزدمن بغیرآنکه گردنتوا بشمشیر بزنم پس معویه خندید گفتوالله پدرت همین تهدید رابمن کرد

قبل از آنکه مادرت را بعرد ووجه را بجناب مسلم واگذار نمود

امر ششم

در بعض ازتواریخ متعلقه بجناب مسلم بن عقیل

بدانکه در مقام از ابن ابی‌الحدید نقلکرده که چون عقیل از دنیا رحلت فرمود مسلم هیجده ساله بود وگفتیم سابقاً که جناب عقیل در سنهٔ پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود پس حضرت مسلمدر وقت شهادت که‌سنهٔشصت‌بود بیست‌وهشتساله بوده

ودر مروج‌الذهب مسعودی میفرماید فخرج مسلم من مکة فی‌النصف من شهر رمضان حتی قدم الکوفه لخمس خلون من شوال والامیر علیها نعمان بن بشیر الانصاری وقاتل‌جناب مسلم بکربن حمران احمری بود

و در ارشاد است و کان خروج مسلم‌بن عقیل بالکوفه یوم الثلثاء‌لثمان‌مضین من ذی‌الحجة سنة ستین وقتل رحمة‌الله علیه یوم الاربعاء لتسع خلون منه یوم عرفه وکان خروج الحسین (ع)من مکة‌الی العراق فی‌یوم خروج‌مسلم بالکوفه وهو یوم الترویة

ودر تذکره سبط از هشام‌کلبی نقل میکند که خروج حضرت سیدالشهداء (ع) ازمدینه طیبه بمکه معظمه دوشب مانده بآخر ماه رجب سنهٔ شصت هجری بوده وداخل مکه شد روز جمعهٔ سوم ماه شعبان و بیرون شد ازمکه روز سه شنبه هشتم ماه ذی‌حجة سنه مزبوره روز خروج مسلم بن عقیل بکوفه انتهی

الثانی جناب هانی بن عروة المرادی بود که با جناب مسلم در کوفه شهید شد و فضائل ایشان زیاد است

و در حبیب السیر نقل‌کرده بروایتی که آن پیر عزیز هشتاد و نه سال از عمرش گذشته بود و بشرف صحبت‌حضرت رسالت (ص) مشرف‌گشته بودانتهی

و مسعودی در مروج الذهب نقل فرموده که جناب هانی بعبید‌بن‌زیاد فرمود ان لزیاد اینك عندی بلاء حسناً و انا احب مکافاته به فهل لك فی خیر قال ابن‌زیاد وما هو قال تشخص الی‌اهل الشام انت و اهل بیتك سالمین باموالکم فانه قد جاء حق من هو احق من حقك و حق صاحبك فقال ابن زیاد ادنوه منی فادنوه منه فضرب وجهه بقضیب کان فی‌یده حتی‌کسر انفه و شق حاجبه ونثر لحم وجنته وکسرالقضیب‌علی‌وجهه وراسه الی آخر

وایضا مسعودی نقل کرده که جناب هانی شیخ قبیله مراد و زعیم آنهابودوقتیکه سوارمیشد چهار هزار زره پوشیده وهشتهزار پیاده دررکابش حاضر بودند

و عسقلانی درا‌صابه گفته وکان‌یعنی‌هانی من‌خواص‌علی

و ازطبقات‌ابن‌سعد‌نقل‌کرده که‌جناب هانی‌علاوه‌بر نودسال سن‌شریفش بوده‌بعد میگوید بنابراین جناب‌هانی زیاده برچهل‌سال درك نموده حیوة پیغمبر ص را

ودر ارشاد است بعد که‌جناب مسلم را بقتل رسانیدند جناب هانی رااز میان مجلس بادست بسته آوردند میان بازار گوسفند فروشان که اوراهم بقتل آورند فریاد زد وامذحجاه ولامذحج لی‌الیوم وامذحجاه واین مذحج پس چوندید کسی یاری اورا نمیکند فریاد زدآیا عصائی یا کاردی یاسنگی یااستخوانی نیست که‌باواز خود محافظت نمایم پس غلامان ابن زیاد اورا محکم گرفتند

گفتند گردن خود را بلند کن فرمود من بجان خود سخی نیستم و اعانت نیکنم شمارادر قتل خود پس رشید غلام ترکی ابن زیاد آنمظلوم رابقتل رسانید

و در منتخب است وقتیکه مسلم وهانی را بقتل رسانیدند قبیلهٔ ملحج سوار بر اسبها شدند مسلم وهانی را ازدست کسان ابن زیاد گرفتند وآنها راغسل دادند ودفن کردند

و در نفس المهموم است وورد انه قد ادرك النبی ص وتشرف بصحبته وکان یوم قتل ابن تسع و تسعین سنة

ودر ابصار العین است کان هانی صحابیا کابیه عروة وکان معمراً وکان هو وابو من وجوه الشیعه وحضرامع امیرالمؤمنین علیه السلام حروبه الثلثه

و لکن ثقة الاسلام نوری در کتاب لؤلؤ و مرجان فرموده حال هانی تا کنون درست مکشوف نشده و نزد علماء هنوز بحدوثاقت نرسیده سید اجل بحرالعلوم در رجال خود زحماتی کشیده تامدحی برای اوپیدا کرده اما نه بانجا که در قطارشهداء کربلا آیدا انتهی

الثالث جناب قیس بن مصهر الصیداوی در ارشاد است ما حاصله که چون حضرت سیدالشهداء (ع) بمنزل حاجز ازبطن الرمه رسید کاغذی بتوسط قیس بن مصهر الصیداوی فرستاد بسوی کوفه و گفته شده بتوسط عبدالله بن یقطر برادر رضاعی آن بزرگوار و علی الظاهر خبری از شهادت جناب مسلم بن عقیل نداشت ودر آن کاغذ بود کهمن روز سهشنبه هشتم ذیحجه روز ترویه از مکه معظمه حرکت کردم وهمین روزها وارد میشوم برشما والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته جناب قیس بن مصهر کاغذ حضرت سیدالشهداء (ع) رابر داشته روانه شد بجانب کوفه بقادسیه که رسید حصین بن نمیر اوراگرفته برد نزد عبیدزیاد

ودر روایت است کهچون بنزدیك کوفه رسید حصین بن نمیر ملعون اورا خواست تفتیش کند جناب قیس کاغذ حضرت سیدالشهداءرا بیرون کردوجوید حصین بن نمیر اورا بردنزد عبید زیاد چون مقابل عبید زیادآمد پرسید توکیستی فرمود من مردی هستم ازشیعیان امیرالمؤمنین (ع) و پسرش حسین بن علی ابن زیاد گفت چراکاغذ راجویدی فرمود بجهة آنکه تونفهمی چهنوشته شده ابن زیاد گفت ازکه بود بسوی که فرموداز حسین بن علی (ع) بود بسوی اهل کوفه کهاسم آنها را نمیدانم ابن زیاد لعین بغضب شد گفتوالله دست ازتو برندارم تامرا خبر دهی باسماء آن جماعت ویا بروی بمنبر ولعن کنی حسین بن علی ع وپدر وبرادرش را والا ترا پاره پاره میکنم پس قیس رفت بمنبر وبعداز حمدو ثنای الهی وصلوة برپیغمبر ص خیلی ترحم فرمود برعلی وحسن وحسین صلوات الله علیهم اجمعین ولعن فرمود عبید زیاد وپدرش ومادرش وطغاة بنی امیه را بعدفرمود ایها الناس من رسول حسین بن علی هستم بسوی شماواورادرفلان موضع گذاردم اجابت کنید اورا پس ابن زیادامر کرداورا از منبر بزیر آوردند وازبالای قصربا دست بسته بزیر انداختند استخوانهای بدنش درهم شکست لکن رمقی داشت ظالمی آمد وسرش رااز بدن جدا نمود

بیان بطن الرمه سر دوراهی است ازبرای کسانیکه ازمدینه میایند یکراه بکوفه میرود و یکراه ببصرمیرود

ودر ابصارالعین است کهعبدالله بن یقطر الحمیری مادرش حضانت حضرت سیدالشهداء ع را مینمود نهآنکه مرضعهٔاو بود چنانچه قیس بن ذریح حضانتحضرت مجتبی را نمود چون در خبر صحیح وارد شده کهسیدالشهداء ع شیر نخورد از غیر پستان فاطمهٔ زهراء انتهی

بلکه از بعضی از اخبار استفاده میشود که‌ازپستان هیچ زنی شیر نخورد نه از بستان مادرش ونه از زن‌دیگر بلکه ازابهام وزبان‌جد بزرگوارش شیر میمکید کما قال‌السید بحرالعلوم (ره)

لله مرتضع لم یرتضع ابداً   من ثدی‌انثی‌ومن‌طه مراضعه

ودر ابصار العین ازاصابه‌عسقلانی نقل‌کرده که‌عبدالله‌بن‌یقطر صحابی بوده لانه‌لدة‌الحسین ع یعنی اوهم‌سن بوده باحضرت سیدالشهداء (ع)

واز **کتاب لؤلؤ و مرجان ثقة الاسلام نوری** استفاده میشود که جناب قیس بن مصهر الصیداوی وجناب عبدالله بن یقطر هر دورسول حضرت سید الشهداء ع بودند بجهت اهل کوفه و هردو را ابن زیاد بقتل‌رسانید چنانچه ابوذر بن سلیمان غلام یا آزاد کرده ورسول آنجناب‌بودبسوی اهل بصره وشهادت اوهم بدست رجس غدار ابن‌زیاد بود

الخامس ـ جناب عبدالله بن عفیف ازدی بود

درلهوف است که بعد ازقتل حضرت سیدالشهداء ع ابن زیاد ملعون رفت بمنبر گفت

« الحمدلله اللذی اظهرالحق واهله ونصر امیرالمؤمنین و اتباعه وقتل الکذاب بن‌کذاب »

ناگاه جناب عبدالله بن عفیف از جای خود حرکت کرد و او از خیار شیعه واززهاد بود و چشم چپش درجنك جمل کورشده بود وچشم راستش درجنك صفین وهمیشه ملازم مسجد اعظم بود وروز تاشام نماز میخواند فرمود یابن مرجانه ان الکذاب ابن‌کذاب انت و ابوك و من استعملك و ابوه یاعدوالله اتقتلون ابناء النبیین وتتکلمون بهذا الکلام علی‌منابرالمؤمنین

راوی گفت ابن زیاد متغیرشد گفت **کیست این‌متکلم ؟**

عبدالله گفت انا المتکلم یاعدوالله اتقتل الذریة الطاهرة التی قد اذهب الله عنها الرجس و تزعم انك علی دین الاسلام و اغوثاه این اولاد المهاجرین والانصار لا ینتقمون من طاغیتك اللعین بن اللعین علی لسان محمد رسول رب‌العالمین

راوی گفت غضب ابن‌زیاد ملعون شدت کرد گفت عبدالله عفیف‌را نزدیك بیاورید

پس آدمهای ابن‌زیاد اورا گرفتند که‌ببرند اشراف از قبیلهٔ ازد اتفاق نمودند او را از دست آدمهای ابن‌زیاد گرفتند واز مسجدخارج کردند

ابن زیادگفت بروید وابنکوررا بیاورید نزد من

پس خبر بقبیلهٔ ازد رسید جمع شدند و مقاتلهٔ شدیدی واقع شدو جمعی کشته شدند تا وارد شدند اصحاب ابن‌زیاد بمنزل عبدالله عفیف اورا گرفتند آوردند نزدابن زیاد مکالمات زیادی بینشان واقع شدتا اینکه ابن‌زیاد امرکرد گردن اورا زدند وبدن اورا بدار کشیدند

السادس و السابع طفلان صغیر جناب مسلم بن عقیل

شیخ صدوق در امالی روایت میکند که‌بعداز قتل حضرت سید الشهدآء (ع) ایندو طفل را اسیر نموده بردند بکوفه نزد ابن زیاد آن ملعون زندانبان راطلبیدایندو طفل یکسال‌میان‌زندان محبوس بودند بعد بامر آنظالم شهید شدند

فصل دهم

در ذکر اسامی اسرائیکه از اهل البیت یوم الطف در کربلا حاضر بودند واسیر شدند

وما ذکر میکنیم اسامی مقدسه آنچه راکه مطلع شده‌ایم از ایشان درضمن دو امر :

امر اول درذکر مردان اسیر شده

اول ـ حضرت امام‌زین العابدین (ع) بود

درنفس المهموم از ابن نما نقل کرده قال علی بن الحسین (ع) ادخلنا علی یزید و نحن اثنی عشر رجلا مغللون

ودر عقدالفرید است که بین حضرت علی‌بن الحسین ویزید مکالماتی شد بعد یزیدگفت ماترون یااهل الشام فی هؤلاء فقال له‌رجل منهم لاتتخذ من کلب سوء جروا لعنةالله علیه وعلی کلامه

دوم ـ حضرت امام‌محمد باقر (ع) بود

چنانچه جناب حسن بن علی بن‌المحمد الطبری که‌معاصر محقق وعلامه بوده در کتاب کامل بهائی که‌تألیف کرد اورا از برای بهاءالدین جوینی‌وبسیار کتاب معتبریست فرموده ؛

عمر سعد ملعون روز عاشوراء و روز یازدهم تابوقت زوال کربلا بود ویران و معتمدان راموکل برامام زین العابدین (ع)ودختران امیرالمؤمنین (ع) و دیگر زنان اهلبیت گردانید و جمله بیست زن بودند وامام زین العابدین (ع)آنروز بیستو دوساله بوده و امام محمد باقر ع چهارساله بوده و هردو درکربلا بودند حقتعالی ایشان رامحفوظ داشت

ودر کتاب اثبات الوصیة است وقتیکه واردشدند اهل بیت به یزید بن معویه حضرت باقر ع دوسال وچند ماه ازسن شریفش گذشته بود

یزید با اهل مجلس خود مشورت کرد در امر حضرت زین العابدین ع پس اشاره کردند بقتل آنبزرگوار وسخن بسیار زشتی گفتند که‌سزاوار نیست تکرار شود

پس حضرت باقر حمدو ثنای الهی رابجای آوردند وبیزید لعنةالله فرمودند : جلساء توچنین اشاره نمودند بتو بخلاف آنچه جلساء فرعون بلو اشاره کردند گفتند : « ارجه و اخاه » یعنی تأخیر بینداز ازاو و برادرش واینها اشاره نمودند بکشتن ما این سببی داشت یزید گفت : سببش‌چه بود ؟

فرمودند : جالسین فرعون حلال زاده بودند جالسین تو ولد الزنا هستند چون انبیاء و اولاد انبیاء را نمیکشد مگر حرامزاده

پس یزید سر بزیر انداخت وامرکرد که‌اهل بیت رااز مجلس بیرون بردند

سوم جناب محمد بن الحسین (ع)

در عقدالفرید ابن عبد ربه‌اندلسی‌از جناب محمدبن الحسین روایت کرده قال‌اتی بنایزیدبن معویه بعد ماقتل الحسین(ع) ونحن‌اثنی عشر غلاما وکان اکبرنا یومئذ علی‌بن الحسین (ع) فادخلنا علیه وکان کل‌واحد منا مغلولة یده‌الی‌عنقه ـ وعبدالله بن مسلم بن قتیبه درکتاب الامامة والسیاسه مینویسد و ذکروا ان ابا معشر قال حدثنی محمد بن الحسین بن علی ع قال دخلنا علی یزید

اثنی عشر غلاماً مغللین فی الحدید وعلینا قمیص

تا آنکه میگوید یزید با اهل شام مشورت کرد گفت یا اهل الشام ماترون فی هؤلاء فقال النعمان بن بشیر یاامیر المؤمنین اصنع بهم ماکان یصنع بهم رسول‌الله ص لورایهم بهذه الحال فقالت فاطمة بنت‌الحسین یایزید بنات رسول‌الله سبایا قال فبکی یزید حتی کادت نفسه تفیض و بکی اهل الشام حتی علت اصواتهم الخ

چهارم جناب عمر بن الحسین

درلهوف است ودعایزیدعلیه لعائن الله بعلی بن الحسین ع و عمر بن الحسین وکان عمر صغیرا یقال ان‌عمره احدی عشر سنة فقال‌له اتصارع‌هذا یعنی‌ابنه خالدا فقال عمر لاولکن‌اعطنی‌سکینا ثم‌اقاتله فقال یزید شنشنة اعرفها من‌اخزم هل تلدالحیة الاالحیه

ودر تاریخ طبری این حکایت را درباره‌عمر بن الحسن‌بن‌علی(ع)نقل کرده

پنجم ـ جناب‌حسن‌بن الحسین

در کامل ابن‌اثیر است واستصغر الحسن بن‌حسن بن‌علی‌وامه خوله بنت منصور بن ریان الفزاری

ششم جناب زیدبن الحسن المجتبی (ع)

هفتم جناب عمربن الحسن المجتبی(ع)

درلهوف است وروی مصنف کتاب المصابیح ان‌الحسن بن الحسن المثنی قتل بین یدی عمه ـ الحسین فی ذلك الیوم سبعة عشر نفساً واصابه ثمانیه عشر جراحة فوقع فاخذه خاله اسماء بن خارجه فحمله الی الکوفه و داواه حتی بره و حمل المدینة و کان معهم ایضاً زیدو عمر ولدالحسن‌السبط علیهم‌السلام انتهی

هشتم جناب محمد بن عمربن الحسن المجتبی

درهشتم‌بحار ازتقریب المعارف‌ابوالصلاح نقل کرده فرمود روایتکرده‌اند ازعبدالله‌بن‌محمدبن عمر بن علی بن ابیطالب ع که گفت دیدم محمد بن عمر بن الحسن راوهوالذی کان‌مع‌الحسین‌ع بکربلاو کانت الشیعة تنزله بمنزلة ابی جعفر یعرفون حقه و فضله الخ

واین نهایت تمجید است که شیعه اورا نازل منزله حضرت باقر (ع) میدانستند و همان قسم حقش وفضلش رامیشناختند باحضور پدر بزرگوارش جناب عمر

الحاصل اسماء شریفه بقیه از مردان اسیر شده را حقیر بدست نیاوردم چون مقتضای آنچه نقل شده از ابن نما واز عقد الفرید آنستکه مردان دوازده نفر بودند که وارد شدند بریزید بن معویه

امردوم دراسامی مقدسه مخدرات اسیر شده

الاولی ـ حضرت زینب کبری **الثانیه** ـ جناب ام کلثوم **الثالثه** ـ جناب فاطمه **الرابعه** جناب صفیه **الخامسه** ـ جناب رقیه **السادسه** ـ جناب امهانی

که‌این‌شش نفر مخدرات دختران حضرت‌امیر المؤمنین ع بودند حضرت‌زینب‌ازفاطمهٔ‌زهرا ء(س) بود وپنج دختر دیگر ازسایر زوجات حضرت امیر بودند

ودر منتخب طریحی است وقتیکه عیال‌الله راداخل نمودند بریزید بن معویه آن لعین نظر

کرد بر آنها وازیکیك سؤال نمود در حالتیکه آنها بسته شده بودند بریسمان بلندی پس گفته شد این ام کلثوم کبری است و این ام کلثوم صغری است و این صفیه است و این امهانی است و این رقیه دختران امیرالمؤمنین (ع) هستند

ودر امالی شیخ صدوق از فاطمهٔ دختر امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده ثم ان یزید علیه لعائن الله امر بنساء الحسین (ع) فجلس مع علی بن الحسین (ع) فی مجلس لایکنهم من حر ولا برد حتی تقشرت وجوههم

السابعه جناب فاطمه بنت الحسین(ع) وبایشان مصائب زیادی وارد شد

منجمله ـ در ارشاد است قالت فاطمة بنت الحسین ولما جلسنا بین یدی یزید رق لنا فقام الیه رجل من اهل الشام احمر فقال یا امیرالمؤمنین هب لی هذه الجاریة یعیننی و کنت جاریة وضیئة فارعدت وظننت انذلك جائز لهم فاخذت بثیاب عمتی الخ

و شیخ صدوق درامالی و طبری در تاریخ خود این قضیه را روایت کرده الا اینکه بجای فاطمه بنت الحسین (ع) فاطمه بنت امیرالمؤمنین(ع) فرموده

الثامنه ـ جناب سکینه بنت الحسین(ع) ومصائب اینمخدره زیاداست

در فصول المهمه است لما ادخل نساء الحسین والرأس بین یدی یزید لعنة الله علیه فجعلت فاطمه و سکینه تتطاولان لتنظرا الی الرأس وجعل یزید یستره عنهما فلما رأینه صحن واعلن بالبکاء فبکت لبکائهن نساء یزید وبنات معاویه فولولن واعلن اصواتهن الی آخره

التاسعه ـ آن دختری که در خرابهٔ شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیه بوده و از صبایای خود حضرت سیدالشهداء (ع) بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب باینمخدره ومعروف است بمزار ستّ رقیه

ودر کامل بهائی روایت کرده که زنان اهلبیت درحال اسیری مخفی میداشتند براطفال شهادت پدرشان راومیگفتند پدران شما بفلان سفر رفته وبازمیآیند

وقتیکه ایشانرا داخل خانه یزید نمودند یکدختر چهار ساله از سیدالشهداء(ع) شبی ازخواب برخاست وگفت پدرم حسین(ع) چه شد؟ وبکجا رفت؟ الساعه اورا درخواب دیدم

جمله زنان و کودکان سخت بگریه درآمدند وفغان وشورشی از ایشان برخاست یزید کافر خوابیده بود ازخواب بیدار شد گفت چه خبراست؟ پس واقعه را تحقیق نمودند وقضیه را بیزید گفتند آن ملعون امر کرد سر نازنین پدر او سیدالشهداء را ببرند جهت آن طفل پس سر نازنین را در میان طبقی نزد آن طفل گذاردند

پرسید این چه چیزاست؟ باو گفتند سر پدر بزرگوارت میباشد آن طفل بترسید و صیحهٔ بلندی زد ورنجور شد و در آنروز جان بجان آفرین تسلیم نمود. و در بعضی از تألیفات اصحاب روایت شده بطریق مبسوطی و در آخر آن روایت مینویسد که: آن مظلومه سر نازنین پدر راشناخت لبها را برلب مبارك پدرگذاشت وگریهٔ زیادی کرد تا غش نمود چون حرکتش دادند دیدند آن طفل از دنیارفته

العاشره ـ جناب رباب بنت امرءالقیس زوجهٔ مکرمه حضرت سیدالشهداء(ع) والدهٔ مکرمهٔ حضرت سکینه خاتون وحضرت عبدالله رضیع

در نفس المهموم ازاخبار الدول محمد بن جریر الطبری الامامی نقل کرده که جناب رباب با حضرت سیدالشهداء بود در سفر کربلا وجزو اسراء اهلبیت بود در سفر شام بعد که مراجعت کردند

بمدینه اشراف و بزرگان قریش اورا خواستگاری کردند گفت ماکنت لاتخذ حموا بعد رسول الله ص یعنی بعداز پیغمبر ص پدر شوهری اختیار نخواهم کرد و یکسال بمدزنده بود وابداً درزیر سقف نرفت تاازغصه وغم ازدنیا رفت.

الحادی عشر ـ جناب شاه زنان بنت کسری که ایضا زوجهٔ مکرمه حضرت سیدالشهداء ع بود ودر منتخب طریحی از شعبی روایت کرده که درشام خواهر یزید گفت ایتکن سکینة بنت الحسین(ع) وبین این دو مذاکراتی شد بعدعاتکه دختر یزید گفت اینکس شاه زنان ابنة کسری انوشیروان پس فرمود هاانا بنت الملك وانازوجة ابن رسول الله المقتول ظلما ـ الخبر.

الثانی عشر ـ والدهٔ ماجدهٔ جناب محسن بن الحسین ع درنفس المهموم ازمعجم البلدان حموی نقل کرده که جوشن کوهی است درغربی حلب که معدن مس بود ولکن حال باطل شده از زمانیکه عبور کردند براو اسراء اهل بیت حضرت سیدالشهداء (ع) ویکنفر اززوجات آنحضرت حامله بود ودرآنجا طفلش راسقط نمود وهرقدر آنمخدره طلب نان وآب نمود جوابی ندادند وعلاوه دشنام دادند پس آن مخدره نفرین نمود از آن وقت هر که درآن کوه کارکرد ربح ومنفعتی نبرد ودر قبلهٔ آن کوه مقبره ایست معروف بمشهد السقط وسقط نام محسن بن الحسین است انتهی:

و درآن کوه است مقبرهٔ ابن شهرآشوب صاحب کتاب مناقب ومحتمل است که والدهٔ جناب محسن جناب رباب یاجناب شاه زنان بوده باشد

الثالث عشر ـ دختر جناب مسلم بن عقیل ، در منتخب طریحی است بعد ازآنکه حضرت دربین راه خبر مسلم بن عقیل و هانی را شنیدند وقیل وکان لمسلم بنت عمرها احدی عشر سنة مع عیال الحسین فلما قام من مجلسه جاء الی البنت وقربها من منزلة فحست البنت بالشر وکان الحسین مسح علی رأسها وناصیتها کما یفعل بالایتام فقال البنت یاعم ما رأیتك قبل هذا الیوم تفعل بی مثل ذلك اظن انه قد استشهد والدی فلم یتمالك الحسین من البکاء وقال لها یابنیة انا ابوك وبناتی اخواتك فصاحت و نادت بالویل والثبور انتهی

و ظاهراً این مخدره خواهرزادهٔ حضرت سیدالشهداء بوده که دراین سن حضرت اورا روی زانو نشانیده واظهار ملاطفت فرموده چون سابقاً گفته شد که جناب رقیه المکنی بام کلثوم الصغری بنت حضرت امیرالمؤمنین زوجهٔ جناب مسلم بن عقیل بوده

الرابع عشر ـ جناب فضه در اصول کافیست لما قتل الحسین (ع) اراد القوم ان یوطئوا الخیل فقالت فضة لزینب یاسیدتی ان سفینة کسر به فی البحر فخرج الی جزیرة فاذاهو باسد، الی ان قالت والاسد رابض فی ناحیة فدعینی امضی الیه فاعلمه ماهم صانعون غدا الخ :

بیان ـ فضه همان جاریه حضرت فاطمهٔ زهراء هست که فضه نوبیه باشد وسفینه لقب غلام حضرت پیغمبر است که اسمش قیس یانجران یادرمان یامهران بوده:

الخامس عشر ـ آنجاریهٔ که درکربلا حاضر بود.

درلهوف است لما قتل الحسین ع جائت جاریة من ناحیة خیم الحسین ع فقال لها رجل یاامة الله ان سیدك قتل قالت الجاریة فاسرعت الی سیداتی وانا اصیح فقمن النساء فی وجهی وصحن

السادس عشر ـ مادر جناب وهب بن عبدالله الکلبی

السابع عشر ـ مادر آنجوانیکه پدرش درمعرکه شهیدشده بود

مخفی نماناد که‌این پنج مخدره اخیرهٔ اگرچه تصریحی ندارد که بشام رفته باشند لکن ظاهراً بامخدرات بوده‌اندواسیر شده اند وحقیر اسامی شریفه باقی مخدراتیرا که در کربلابوده‌اند واسیر شده‌اند ازکتب معتبره معتمده بدست نیاورده‌ام لکن معلوم است که از کنیزان جمعی خدمت مخدرات بوده‌اند

چنانچه در **کامل ابن اثیر** ودر **تاریخ طبری** است فلما ادخلوهم علی ابن زیاد لبست زینب ارذل ثیابها وتنکرت وحفت بها امائها

ودر بعضی ازکتب معتبره دیگر هم وارد است این مضمون پس‌استفاده شد که حضرت‌زینب کنیزهای متعدده داشته‌اند ولابد باقی مخدرات هم کنیز داشتند

وبدانکه در بعضی اززیارات‌مؤلفه است السلام علی عاتکة و صفیه درسابق معلوم شد که جناب صفیه اسم دختر امیرالمؤمنین ع استودر کربلا هم‌حاضر بوده

و در معجم البلدان از **یاقوت حموی** نقلکرده که عاتکه بنت زیدبن‌عمر وبن نفیل بود واز جملهٔ زوجات حضرت سیدالشهداء (ع) بود ونداردکه در کربلا هم‌بوده یانه و اینمخدره مرثیه کرد زوج مکرم‌خودرا

واحسیناه فلانسیت حسیناً اقصدته اسنة الاعداء
غادروه بکربلاء صریعاً لا سقی الغیث بعده کربلاء

و در ناسخ است که **عاتکه** دختر **زیدبن عمروبن نفیل** وخواهر **سعیدبن زید** بود که باعتقاد اهل تسنن ازعشره مبشره بوده

و بدانکه افضل تمام اینمخدرات حضرت‌زینب خاتون (س) بود که‌در باب دوم بعضی‌ازفضائل اینمخدره مکرمه ذکر شد لکن‌بزرگتر فضائل اینمخدره **دوفضیلت** است

اول آنکه‌اینمخدره علی الظاهروصی حضرت سیدالشهداء (ع) بود چنانچه در**نفس‌المهموم** از اثبات الوصیة مسعودی ره ازمخدره مکرمه خدیجهٔ بنت محمد بن علی الرضا (ع) نقل‌میکند

انه‌ای‌الحسین (ع) اوصی‌الی‌اخته‌زینب‌بنت‌علی(ع)ستراً علی علی‌بن الحسین ع‌وتقیة و اتقاء علیه

و این منافاتی ندارد با آنچه سابقاً گفته‌شد که حضرت وصیت خطش‌رابدخترش فاطمه سپرده باشد کمالا یخفی

فضیلت دوم اینست که اینمخدره چند مرتبه حفظ بنیه مقدسه **حضرت زین العابدین ع** را فرمود

اول ــ در روز عاشوراء وقتیکه لشگر ابن سعد ریختند بخیمه‌ها برای نهب و غارت نمودن

در**نفس المهموم** از **اخبار الدول** نقلکرده وهم شمر علیه‌مایستحقه بقتل علی‌الاصغروهو مریض فخرجت زینب بنت علی بن ابیطالب ع وقالت لاوالله لایقتل‌حتی اقتل فکف عنه

دوم ــ درروز یازدهم عاشوراء وقتیکه اهل بیت وارد قتلگاه شدند

در کامل الزیاره ابن قولویه از **قدامةبن زائدة** ازپدرش روایت کرده ازحضرت‌علی بن‌الحسین ع ودر آن روایت است که فرمود لمااصابنا بالطف ما اصابنا وقتل ابی ع وقتل من کان معه من‌ولده و اخوته وسائر اهله وحملت حرمه ونسائه علی الاقتاب یراد بنا الکوفه وجعلت انظر الیهم صرعی ولم یواروا فعظم ذلك فی صدری ویشتد لماأری منهم قلقی فکادت نفسی تخرج وتبینت ذلك منی عمتی زینب بنت علی‌الکبری فقالت مالی اراك تجود بنفسك یا بقیة جدی و ابی و اخوتی

فقلت و کیف لاأجزع واهلع وقداری سیدی واخوتی وعمومتی وولدی‌واهلی مصرعین‌بدمائهم‌مرملین بالعراء مسلبین لایکفنون ولایوارون ولا یعرج علیهم احدولا یقربهم کانهم اهلبیت من‌الدیلم

بعد صدیقهٔ صغراء امام را تسلیه میدهد وحدیث ام‌ایمن رامیخواند

سوم در مجلس ابن زیاد ملعون وقتیکه بین حضرت علی بن الحسین ع و ابن زیاد ملعون مکالماتی رد و بدل شد

درارشاد است فغضب ابن زیاد وقال و بك جرأة لجوابی وفیك بقیة للرد علی اذهبوا به فاضربوا عنقه فتعلقت به زینب عمته وقالت یابن زیاد حسبك من‌دمائنا واعتنقة وقالت والله لا افارقه فان قتلته فاقتلنی معه فنظر ابن زیاد الیها و الیه ساعة ثم قال عجباً للرحم والله انی لاظنهاودت انی قتلتها معه دعوه فانی اراه لمابه

و در لهوف است فسمعت بهعمته زینب (ع) فقالت یابن زیاد انك لم تبق لنا احداً غیر هذا الصبی فان کنت عزمت علی قتله فاقتلنی معه فقال علی (ع) لعمته اسکتی یاعمة حتی اکلمه‌الخ

چهارم ـ درمجلس یزید ملعون

چنانچه در **دمعة الساکبه** ازبعضی از نسخ **ابی‌مخنف** نقل میکند وقتیکه درمجلس یزیدبن معویه زین العابدین (ع) آیهٔ شریفه راتلاوت فرمود « مااصاب من‌مصیبة فی الارض الی قوله والله لایحب کل مختال فخور » فغضب یزید وقال خذوه و اضربوا عنقه فقالت ام‌کلثوم ویلك یا یزید ما کفاك ما فعلت بنا وقد ارویت الارض من‌دم اهل‌البیت ع وقد بقی هذا الطفل اتریدان تقطع نسل رسول الله ـ قال الراوی فابکت کل من کان حاضراً فقال له‌له‌اعداالله بعض جلسائه سئلتك بالله‌یا یزید الاما عفوت عنه فانه صغیر السن ولایجب علیه‌القتل فامراللعین بتخلیته

فصل یازدهم

دربعضی ازتواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت سیدالشهدآء ع

اما وقایع سال پنجاهم هجری بعدازشهارت حضرت مجتبی (ع)

بدانکه در ماه شعبان سال‌پنجاه هجری مغیرة بن شعبه که حاکم کوفه بود در کوفه بدرك واصل‌شد در سن هفتاد سالگی و بعدار موت مغیره معویه زیاد بن‌ابیه راکه حاکم بصره بود حاکم کوفه هم‌نیز نمود خود زیادآمد بکوفه وسمرة بن جندب ملعون رادر بصره بجای خود گذارد

ودر این سال معویه معویة بن خدیج را از حکومت مصر عزل نمود و سلمة‌بن مخلد را والی مصر نمود

ودراینسال جناب عقیل بن ابیطالب ع ازدنیا رحلت فرمود

واماوقایع سال‌پنجاهویك:

منجمله آنکه معویه بتمام حکام بلدان نوشت انظروا من اقامت علیه البینة انه یحب علیاً واهل بیته فامحوه من‌الدیوان واسقطوا عطائه ورزقه

چون اینحکم بعمال رسید دست بقتل‌وغارت شیعیان گشودند و بسیاری از مردم را به تهمت تشیع بقتل آوردند

ومنجمله در این سال جناب عمرو بن حمق وجناب حجر بن عدی که هردو ازخواص شیعیان امیر-المؤمنین ع بودند ازدنیا رحلت فرمودند وتفصیلش درباب سوم ذکرشد

و منجمله در این سال معویه ابن ابی‌سفیان فرزند خود یزید را بالشکر زیادی مأمور نمود بفتح قسطنطنیه ودر آنجنك جناب ابوایوب انصاری که‌اسمش خالدبن زید بود از دنیا در گذشت و جسد اورا درکنار سور قسطنطنیه بخاك‌سپردند ومردم روم برای قبر او بنای عالی ساختند وقنادیلی آوبختند ودرآنجا استشفا میجستند

واما وقایع سال پنجاه ودو:

منجمله دراین سال جناب میمونه بنت حارثه زوجهٔ پیغمبر(ص) ازدنیارحلت‌فرمود

ومنجمله در این سال ابوموسی اشعری که نامش عبدالله بن قیس بودازدنیا رفت

ومنجمله در این سال جریر بن عبدالله‌البجلی ازدنیا رحلت نمود

ومنجمله در این سال حسان‌بن ثابت انصاری که شاعر بی‌بدلی بود در سن صد و بیست‌سالگی ازدنیا رحلت نمود

ومنجمله بعضی نوشتند که در این سال بود شهادت جناب حجر بن عدی که‌درجنك صفین امیر میمنه لشکر علی‌بن ابیطالب ع بود ودر جنك نهروان امیر میسره وزیادبن ابیه که‌امیر عراق بود در باره او سعایت‌کرد نزد معویه ومعویه‌اورا طلبید بشام ودر نزدیکی شام سراو وسی‌وپنج تن‌ازاصحاب اورا بریدند وبنزدمعویه بردند

اماوقایع سال پنجاه وسه :

منجمله در این سال در چهارم ماه رمضان زیادبن ابیه بدرك واصل شد بمرض طاعون و در تاریخ ابن‌اثیر است که‌زیاد بمعویه نوشت که من امور عراق را بدست چپ اداره نمودم و دست‌راستم فارغ است‌امور حجازرا باوواگذار کن معویه‌عهدحجازرا باونوشت اهل‌حجاز چون‌شنیدند جمع‌شدند وباو نفرین‌کردند طاعون بانگشت راستش زدوهلاك‌شد وقبرش درثویه است نزدیك قبر جناب کمیل ومغیرةبن شعبه وابوموسی اشعری واحنف‌بن قیس کذافی کامل ابن‌اثیر

ومنجمله ربیع‌بن زیادالحارثی که حاکم خراسان‌بود دراین سال‌ازدنیا رفت

ومنجمله وردان غلام عمروعاص ملعون‌دراین‌سال‌ازدنیا رفت

اما وقایع سال پنجاه وچهار :

ومنجمله دراین سال اسامةبن زیدوحکیم‌بن‌حزام وابوقتاده ازدنیارفتند

ومنجمله در این‌سال سوده بنت‌زمعة بن قیس زوجهٔ پیغمبرص‌ازدنیارحلت‌فرمود

ومنجمله دراین‌سال ثوبان‌غلام‌حضرت رسول‌درحمص‌ازدنیا رحلت‌کرد

ومنجمله دراین‌سال معویه سعدبن‌عاص‌را ازحکومت‌مدینه عزل‌کرد ومروان‌بن حکم را حاکم مدینه گردانید

ومنجمله دراین‌سال‌معویه عبیدزیادرا حاکم‌خراسان‌نمود

واماوقایع سال‌پنجاه‌وپنج :

منجمله سعدبن‌ابی‌وقاص که‌بقول‌اهل‌تسنن ازعشره مبشره بودازدنیارفت درسن‌هشتاد ودوسالگی واوآخر کسی بود ازعشره مبشره که‌ازدنیارفت ودربقیع‌دفن‌شد

ومنجمله در این سال سحبان وائل وفات کرد واودر بلاغت وفصاحت نظیر نداشته و ضرب ـ المثل است

ومنجمله دراین سال کعب بن عمروالانصاری وارقم بن ارقم ازدنیا رفتند

واما وقایع سال پنجاه وشش:

منجمله معویه ملعون پسرش یزید ملعون را بولایت عهدخود منسوب نمود وازمردم بیعت گرفت و حضرت سیدالشهداء (ع) و جناب عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر بن عوام انکار نمودند فرمان معاویه را

وایضاً در این سال معویه عبدالله بن زیاد ملعون را ازحکومت خراسان عزل نمود وسعید بن عثمان بن عفان را بحکومت خراسان نصب نمود

ودرحبیب السیر است که سعید بعدازضبط حدود خراسان لشکر بماوراءالنهر بقصد تسخیر بخارا کشید و بعداز فیصل دادن و گرفتن بخارا لشکر بقصد تسخیر سمرقند کشید ودر آنجا محاربات سخت اتفاق افتاد وجناب قثم بن عباس بن عبدالمطلب در بعضی از آن جنگها شهید شد

ومنجمله در این سال جویریه بنت حارث زوجهٔ حضرت پیغمبر ص ازدنیا رحلت فرمود واور در مدینه بخاک سپردند

اماوقایع سال پنجاه وهفت:

منجمله دراین سال معویه مروان بن حکم راازحکومت مدینه عزل نمود وولید بن عقبة بن ابی سفیان را بحکومت نصب نمود

وایضاً در این سال معویه حکومت کوفه را بضحاك بن قیس دادوحکومت بصره وایران وخراسان را بعبدالله بن زیاد بن ابیه داد

و ایضا در این سال شداد بن اوس که ازعباد و زهاد بود در بیت المقدس از دنیا رفت و در آنجا دفن شد

وایضا دراین سال بقول بعضی عبدالرحمن بن ابیبکر که برادر ابی وامی عایشه بوددر نزدیکی مکهٔ معظمه ازدنیا رفت ومادرش ام رومان بود

وایضا در این سال عایشه زوجهٔ پیغمبر ص ازدنیا رحلت کرد درشب سه شنبه هفدهم ماه رمضان در سن شصت وهفت سالگی وابوهریره بروی نمازخواندواورادر بقیع دفن کردند

ودر کامل بهائی است که معویه بمکه رفت که از برای یزید بیعت بگیرد عایشه تهدید فرستاد برای وی که برادرم محمدرا کشتی و برای یزید بیعت میگیری عمروعاص بمعویه گفت اگر عایشه بتوتشنیع زند خلق برتوخروج کنند معویه ابوهریرهٔ وشرحبیل را باهدایای بسیار نزدوی فرستاد که باوی صلح کند و برادراو عبدالرحمن را ولایت دهد وامثال اینها ٭ روزی پیغام فرستاد که توقع است ام المؤمنین مارا بتشرف خودمشرف سازد وچاهی کند و بآهك پر کردوفرش گرانمایهٔ آنجا پهن کردو کرسی برسراو نهاد وقت نماز خفتن اورا خواندو گفت چندین هزاردرهم نثار خواهم کرد

عایشه باغلام هندی بیرون آمد و برخرمصری سوارشد ومعویه اورا اعزاز کرد و بدان کرسی اشاره کرد که بنشیند چون نشست فرو شد بآن چاه در حال معویه گفت غلام وخررا بکشتند ودرمیان آن چاه انداختند وخاك ریختند مردم دراختلاف افتادند برخی گفتند عایشه بمدینه رفت بعضی گفتند به یمن رفت، و حضرت سیدالشهداء (ع) و جماعت خاصان معویه حال را میدانستند لذا حضرت سیدالشهداء ع ترکه اورا بوارثان اوداد

و ایضا در اینسال بروایت بعضی ابوهریره عبدالرحمن الدوسی وفات نمود چنانچه در حبیب السیر است

واما وقایع سال پنجاه وهشت

دراینسال عقبة بن عامر جهنی در مصروفات نمود ودر فسطاط مصر مدفون گشت

وایضا دراینسال جبیر بن مطعم بن نوفل ازدنیا رحلت کرد

وایضا دراینسال سمرة بن جندب ملعون ازدنیا رفت

واما وقایع سال پنجاه ونه

دراینسال معویه خواهر زادهٔ خود عبد الرحمن بن ام الحکم را از کوفه عزل نمود و نعمان بن بشیررا بحکومت کوفه نصب کرد

وایضا در اینسال عبدالرحمن بن زیاد بن ابیه از معویه رقم حکومت خراسان را گرفت و در خراسان بود تا حضرت سیدالشهداء (ع) ارواحنا له الفداء در کربلا شهید گردید

وایضاً دراینسال اسامة بن زید بن حارثه ازدنیا رحلت کرد علی نقل

وایضاً دراینسال قیس بن سعد بن عباده در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود وبعضی از مراتب شجاعت وفضایل او در سابق گفته شد

وایضا دراینسال سعید بن عاص که مدتی حاکم مدینه بود از دنیا رحلت کرد

وایضاً دراینسال عبدالرحمن بن خالد بن ولید ازدنیا رفت

وایضا در اینسال عبدالله بن عامر بن کریز درمکه از دنیارفت ودر عرفات دفن شد

واما وقایع سنهٔ شصت هجری

در اینسال معویة بن ابی سفیان ملعون در شام از دنیا رفت در غره ماه رجب یا نیمهٔ آن یا بیست ودوم آن درسن هفتاد وپنجسالگی و بعداز فوت معویه یزید کاغذی نوشت به پسر عمش ولید بن عتبة بن ابی سفیان که حاکم مدینه بود که بیعت بگیرد از حسین بن علی (ع) واز عبدالله بن زبیر واز عبدالله بن عمر، هردو عبدالله که شنیدند از مدینه فرار نمودند بمکهٔ معظمه حضرت سیدالشهداء هم امتناع فرمود از بیعت نمودن تا آنکه حضرت در شب یکشنبهٔ دوشب مانده از ماه رجب از مدینه طیبه بیرون شد بقصد مکهٔ معظمه با اهل بیت وجمع کثیری از بنی هاشم وآن بزرگوار تلاوت میفرمود این آیهٔ شریفه را « فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین » و روز سوم شعبان وارد مکهٔ معظمه شدو تلاوت میفرمود : ولما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سوآء السبیل۔ وچون اهل کوفه شنیدند هلاکت معویه را وخروج حضرت سیدالشهداء (ع) رابجانب مکهٔ معظمه شیعیان جمع شدند بخانهٔ سلیمان بن صرد الخزاعی و کاغذی نوشتند بحضرت سید الشهداء که تشریف بیاورید بجانب کوفه وآن کاغذها را بتوسط عبدالله بن مسمع وعبدالله بن وال فرستادند خدمت حضرت بعد بفاصلهٔ دوروز باز کاغذهائی نوشتند بتوسط قیس بن مصهر الصیداوی وعبدالرحمن بن عبدالله الارحبی خدمت حضرت فرستادند بعد بفاصلهٔ چندروز کاغذها نوشتند وبتوسط هانی بن هانی السبعی وسعید بن عبدالله الحنفی روانه کردند

الحاصل تاآنکه عده کل کاغذها بدوازده هزاررسیده بود در تمام آنها بشارت بودبهلاکت معویه وتوهین بیزید واستدعاء تشریف آوردنشان رابکوفه وتمام آن کاغذها از معاریف اهل کوفه

بود نظیر جناب حبیب بن مظاهر ومسلم بن عوسجه وسلیمان بن‌صرد وشبث بن ربعی ورفاعة بن‌شداد ومسیب بن نجبه وحجار بن ابحر وعروة بن قیس وعمرو بن حجاج و امثال اینها

وشیعیان بصره هم جمع شدند بخانهٔ ماریه بنت منقذ العبدی که‌از شیعیان بود و آنها هم کاغذها نوشتند وطلب کردند قدوم شریف حضرت را بیصره این‌بود که حضرت پسرعمش جناب مسلم را بجانب کوفه فرستاد چنانچه سابقاً گفته‌شد و خود آن بزرگوار هم در هشتم ماه ذی الحجة الحرام که یوم الترویة بود از مکهٔ معظمه خارج شد و روز دوم محرم سنهٔ شصت ویك هجری بکربلای معلی رسید

فصل دوازدهم

دربعضی ازفضایل زمین کربلا و بعضی ازمقابر شریفه بزرگانی که درکربلای معلی مدفونند

ولابد است درمقام ازذکر دوامر :

امر اول دربعضی ازفضائل زمین کربلا

مخفی نماناد که فضائل آنزمین مقدس زیاد است و ما ذکر میکنیم بعضی از آنها را تیمناً

الاول ــ آنکه زمین کربلا افضل واشرف است اززمین مکه

اولا : بجهت آنکه زمین کربلا علت خلقت زمین مکهٔ معظمه است

در بحار از کامل الزیاره از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود زمین کعبه فخریه کرد و گفت « کدام زمینست مثل من وحال آنکه خانهٔ خدا به‌پشت من واقع شده ومردم میایند بجانب من ازهرشقه و راه دور و من قرار داده شده‌ام حرم ومحل امن الهی » پس خداوند وحی فرمود بسوی اوکه بس کن وآرام بگیر نیست فضیلتی که بتو داده شده در مقابل آن فضیلتی که بزمین کربلاداده‌ام مگر بمنزله سوزنی که فروبرود در آبدریاپس‌ازآب دریابردارد واگر نباشدزمین کربلا من‌بتو فضیلت نمیدادم واگر نمیبود آن‌وجود شریفی که زمین‌کربلا دربر دارد من ترا خلق نمیکردم وخلق نمیکردیم آن خانهٔ را که باوفخریه میکنی پس‌آرام بگیر ومستقرباش و بوده باش‌عقب‌ومتواضع وذلیل وخوار و الا غضب میکنم بتوو‌ترا میبرم‌بآتش جهنم

وثانیا ؛ بجهت آنکه زمین کربلا بیست وچهار هزار سال قبل از زمین مکه حرم امن الهی واقع شد

در بحار از کامل الزیارة از حضرت علی بن الحسین (ع) روایت کرده فرمود خداوند اخذ کرد زمین کربلا را حرم امن‌و مبارك خود قبل‌ازآنکه زمین کعبه‌را خلق کند واورا حرم‌خود قرار دهد به بیست وچهار هزار سال و چون روز قیامت میشود این زمین کماهی با تربت نورانیه‌اش‌بلند میشود ونهاده میشود در افضل‌باغی از باغهای بهشتی‌که ساکن نمیشود اورا مگر پیغمبران ومرسلین یافرمود اولوالعزم از رسل و آن زمین مقدس روشنائی میدهد بین باغهای بهشتی چنانچه روشنائی میدهد ستارهٔ دری در بین ستاره‌ها از برای اهل زمین که نورش خیره میکند چشمهای‌اهل بهشت‌را

و فریاد میزنند انا ارض الله المقدسة الطیبة المبارکة التی تضمنت سیدالشهداء (ع) و سید شباب اهل الجنة

الثانیه ـ این زمین کربلا بقعه مبارکه ایست که خداوند درقرآن مجید یاد فرموده

درتهذیب ازحضرت صادق(ع) روایتکرده فرمودشاطیء الواد الایمن الذی ذکرهالله فی القرآن هوالفرات والبقعة المبارکة هی کربلاء بلدة طیبة

الثالثه ـ این زمین مقدس اطهر بقاع روی زمین واعظمها حرمة هست

در بحار ازکامل الزیاره از امایمن ازحضرت پیغمبر(ص) روایت کرده که فرمود جبرئیل آمد نزد من واشاره نمود بسیدالشهداء (ع) و گفت «سبطك هذا مقتول فی عصابة من ذریتك و اهل بیتك و اخیار من امتك بضفة الفرات بارض تدعی کربلاء من اجلها یکثر الکرب و البلاء علی اعدائك و اعدآء ذریتك فی الیوم الذی لاینقضی کربه ولا تفنی حسرته و هی اطهر بقاع واعظمها حرمة و انها لمن بطحاء الجنة

الرابعه ـ این زمین مقدس یك باغیست ازباغهای بهشتی

دربحار ازکامل الزیاره ازحضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود قبر حضرت سیدالشهداء (ع) بیست ذراع در بیست ذراع باغیست ازباغهای بهشت واز این زمین است معراج بآسمان و نیست ملك مقرب و پیغمبرمرسلی مگر آنکه از خداوند سؤال میکنند که زیارت نمایند این زمین رافوجی هبوط مینمایند وفوجی صعود میکنند

الخامسه ـ حورالعین از ملائکه نازله ازآسمان تمنی میکنندهدیه آوردن این تربت مقدس را

در بحار از مزارکبیر روایت میکند که حورالعین وقتیکه بیند یکنفر از ملائکه راکه هبوط میکنند بسوی زمین طلب هدیه میکنند از اوتسبیح وتربت را ازخاك قبرحضرت سیدالشهداء ع

السادسه ـ مستحب است نهادن تربت با میت میان قبر و مخلوط نمودن حنوط میت را بتربت مقدس

درغیبت شیخ طوسی است که نوشت عبدالله بن جعفر حمیری بحضرت حجت (ع) و سؤال کرد آیا جایز است در قبر میت ازخاك تربت بگذارند یانه؟ فرمود بلی میگذارند ومخلوط میکنندبحنوط میت انشاءالله

ودر خصائص است که روایت شده زن زانیهٔ اولادش را بدست خود میسوزانید چون ازدنیارفت واورادفن کردند زمین اورا دورانداخت مکرر پس بتعلیم یکنفر از ائمه (ع) قدری ازتربت حضرت سیدالشهدا بااو دفن کردند بعدزمین اورا دور نینداخت

السابعه ـ مستحب است سجده نمودن باین تربت مقدس

در مصباح المتهجدین ازمعویة بن عمار روایت کرده که فرمود حضرت صادق (ع) خریطهٔ زردی داشت که در او تربت حضرت سیدالشهداء (ع) بود وقت نماز که میشد همان تربت را در موضع سجودش میریخت وسجده براو میکرد ومیفرمود سجده بر تربت حضرت سیدالشهداء (ع) پاره میکند حجب سبع را

الثامنه ـ آنکه خداوند شفارادراین تربت مبارکه قرارداد.

در امالی شیخ طوسی از محمدبن مسلم روایت کرده گفت شنیدم از حضرت باقر و از حضرت

صادق (ع) که فرمودند ان‌الله عوض‌الحسین (ع) من قتله ان‌جعل الامامة من‌ذریته والشفاء فی‌تربته و اجابة الدعاء عندقبره ولا تعدایام زائره جائیا وراجعاً من‌عمره

در مزار بحار ازکامل الزیاره ازابیهاشم جعفری روایت کرده گفت داخل شدم بحضرت هادی (ع) در حالتیکه آن بزرگوار تبدار و علیل بود فرمود یا اباهاشم بفرست مردی را از دوستان ما که برود بحائر و دعا کند بجهت شفاء من گفت من بیرون شدم از خدمت آنحضرت و مقابل شدم باعلی بن بلال باو گفتم آنچه مولایم بمن فرموده بود وازاو خواهش کردم برود بحائر بجهت دعاء نمودن برای آن حضرت گفت سمعاً و طاعة ولکن من میگویم که حضرت هادی افضل است ازحائر و دعای خودشان ازبرای خود افضل است از دعای من برای ایشان در حائر ابیهاشم گفت من بحضرت عرض کردم آنچه علی بن بلال گفت فرمود بعلی‌بن بلال بگو که پیغمبر (ص) افضل بود از خانهٔ کعبه و از حجر الاسود معذلك دور خانه طواف میکرد و استلام حجر مینمود واز برای خداوند بقعه‌هائیست که دوست میدارد درآن بقعه‌ها دعا شود واجابت بفرماید وحائر ازآن بقعه‌هااست

التاسعه ـ مباهات نمودن‌این‌زمین مقدس برسایر زمینها

در بحارازکامل‌الزیاره ازصفوان جمال از حضرت صادق (ص) روایت کرده فرمود وان کربلاء و ماء الفرات اول ارض و اول ماء قدس الله تبارك و تعالی و بارك علیها فقال لها تکلمی بما فضلك الله قالت انا ارض الله المقدسة المبارکة الشفاء فی تربتی و مائی ولا فخر بل خاضعة ذلیلة لمن فعل بی ذلك ولا فخر علی من دونی بل شکرالله فاکرمها و زادها بتواضعها و شکرالله بالحسین (ع) و اصحابه

العاشره ـ جمیع ملائکه این‌خاك مقدس‌را استشمام نمودند

دربحار ازکامل الزیاره روایت کرده که ملکی که‌آمد خدمت پیغمبر (ص) وخبر قتل حضرت سیدالشهداء‌را داد ملکی بود که‌نازل‌شدبدریا وبالش را پهن کرد بدریا و صیحهٔ زد وگفت یا اهل البحار البسوا اثواب الحزن فان فرخ الرسول مذبوح بعد تربت مقدس‌را ببالش بر داشت و عروج کرد بآسمان وباقی نماند ملکی در آسمان مگر آنکه‌آن تربت مقدس‌رابوئیدواثری‌ازآن‌تربت‌دراو ماندوبرقاتلین آن‌بزرگوارلعن‌کرد ودر روایتدیگرفرمود وهویفوح کالمسك

ودر روایتی از حضرت زین‌العابدین ع‌نقل‌کرده که‌فرمود من زیارت کردم قبر پدر بزرگوارم را پس بوی‌سیب از قبر شریفش استشمام نمودم پس اگر ازشیعیان وزائرین قبرمقدس بخواهدبفهمددر وقت سحرمشرف‌بشودتابیایدبوی سیب‌را اگرازروی اخلاص‌باشد

و بدانکه از اعظم سعادات است دفن در کربلاء معلی وما ذکر میکنیم در این مقام سه

حکایت مختصر

الاول ـ در کلمهٔ طیبه ثقة الاسلام نوری از جناب ملا کاظم هزار جریبی تلمیذ علامهٔ بهبهانی درکتاب تحفة المجاور نقل کرده از سید جلیل جناب آقا میرسیدعلی صاحب ریاض فرمود در عصرپنجشنبه عادت داشتم برفتن بزیارت قبوری که در نزدیکی خیمگاه است پس شبی در خواب دیدم که رفتم بآن مقابر پس دیدم بلدرا که‌خالی از عمارتست وبجای همه عمارات قبر است پس‌متفکر ومتوحش شدم و شنیدم که هاتفی میگوید خوشا حال‌کسیکه در این ارض مقدس مدفون شود اگر چه باهزاران‌گناه باشد از هول قیامت بسلامت در رود وهیهات که‌کسی در اینجا مدفون نشود از هول قیامت بسلامت دررود

الثانی ـ نیز در کلمه طیبه از علامهٔ بهبهانی نقل فرموده گفت در خواب دیدم حضرت سید الشهداء (ع) را عرض کردم سیدومولای من آیا سئوال میکنند از کسیکه دفن شده باشددر جوارشما فرمود کدام ملك است که اورا این جرئت باشد که‌ازاو سؤال کند

الثالث ـ دردارالسلام از مرحوم میرزا محمد شهرستانی که‌از اجلهٔ علماء بوده نقلکرده که من‌مجاور بودم در کربلاء معلی و حاجی حسینعلی نام خواتون آبادی که‌از اهل صلاح بود مجاور نجف اشرف بود واومرا ترغیب میکند بمجاورت نجف اشرف و میگفت مجـاورت کربلای معلی موجب قساوت قلب میشود پس شبی در خواب دیدم که در رواق بالای سر مطهر حضرت امیرمقابل شباك هستم وحاجی حسینعلی هم آنجا هست و بر عادت خود باز منکر مجاورت درکربلا گردیدپس دیدم که‌مولایم حضرت صاحب الزمان هم آنجا تشریف دارند حاجی بحضرت عرض کرد شما اینجا تشریف دارید و مردم میروند بسامره بزیارت شما فرمودند من در آنجا هم نیز هستم بعد فرمود احدی را از کربلا بسوی جهنم نمیبرند دو مرتبه اشاره فرمود بقبر مقدس حضرت امیر (ع) فرمود بحق امیرالمؤمنین (ع) احدی را از کربلا بسوی جهنم نمیبرند پس بخاطرم گذشت که قسم معصوم بجهت انکار حاجی حسینعلی هست مجاورت کربلارا بعد فرمود بشرط آنکه یکشب در آنجا بیتوته کند من‌چنین فهمیدم که مقصود حضرت از بیتوته قیام بعبادت است عرض کردم مامیخوابیم‌درشبهاتا طلوع شمس ـ حضرت فرمود اگر چه بخوابید تا طلوع شمس وهمین خواب سبب شدکه‌من اختیار نمودم‌مجاورت کربلای معلی راتا زنده باشم

امردوم در بعضی‌از مقابر شریفه امامزادگان و علمائیکه در کربلای معلی وحله وحوالی این دوبلد مدفونند

امامقابر بعضی‌از بزرگان که‌در کربلای معلی مدفونند

عمده قبور شریفهٔ شهدائیست که‌در رکاب ظفر انتساب حضرت سید الشهداء علیه السلام شهید شدند چنانچه در هدیة الزائرین از مزار مرحوم سیدمهدی قزوینی نقل فرموده که مستحب است زیارت کسانی که‌در راه حضرت امام حسین (ع) شهید شده‌اند چه‌آنها که در حائر نزد آنحضرت مدفونند وچه آنان که بیرون از حائرند مثل : حضرت عباس و جناب حبیب بن‌مظاهر و جناب‌حربن یزید الریاحی و جناب مسلم بن عقیل وجناب هانی بن عروه وجناب عون بن عبدالله بن جعفر الطیار انتهی .

و شهید در دروس فرموده و هر گاه کسی زیارت کرد حضرت سیدالشهداء را زیارت کند فرزندش علی بن الحسین را و زیارت کند شهدآء را و برادرش حضرت عباس وحر بن یزید را انتهی .

وبدانکه اشخاصی که درراه حضرت سیدالشهداء (ع) روز عاشورا شهید شدند غالباً قبر مقدسشان در پای قبر مقدس حضرت علی اکبر است مگر قبر مقدس حضرت ابی الفضل العباس که مسلما درهمین موضعی است که‌مزار مؤمنین است وقبر جناب حبیب بن‌مظاهر که‌در میان رواق‌مطهر است وقبر شریف جناب حربن یزید الریاحی که‌در یکفرسخی کربلاء معلی استو قبرجناب عون بن عبدالله بن‌جعفر الطیار که‌در دوفرسخی کربلاء معلی است وبعضی از معتمدین گفتند که‌جناب‌حردر میدان جنك کشته شد و حضرت سید الشهداء (ع) ببالینش آمد لکن وقتی که طایفهٔ بنی الریاح شنیدند که‌لشگریان اراده دارند اجساد مقدسه را پایمال سم ستوران نمایند این بدن مقدس را

بردند در یکفرسخی دفن کردند که پایمال سم ستوران نشود لکن ثقة الاسلام نوری این نقل را تکذیب مینماید

و جناب عون هم تعاقب از لشکریان فرمود تا اینموضع ودر آنجا لشکریان هجوم آوردند و اورا شهید نمودند و همان موضع همدفن کردند و صحت اینهم معلوم نیست اگرچه در این موارد سیره کافیست ومسلما سیره قطعیه است کهدر این اماکن شریفه مؤمنین از سابق بعناوین مذکوره زیارت میکردند و شاید قبر جناب جون مولی ابی ذرهم در حفیره نباشد که سایر شهداء را دفن کردنده

چون دربحار از حضرت زین‌العابدین روایت کرده جماعتی که حاضر شدند بجهت دفن شهداء جون رابعد ازده روز دیدند که بوی مشك ازاوساطع است وسزاوار است که مؤمنین زیارت کنند قبر شریف‌طفلان‌مسلم راکه‌در نزدیك مسیب معروفست‌وبقعه وبارگاهی‌دارند وبعضی استبعادنموده‌اند بودن قبرطفلان‌مسلمرا دراین‌موضع‌چون‌بمقتضای‌خبر امالی‌شیخ صدوق آنهارادرکوفه‌درکنارشطفرات شهید کردند وسرشان را بردند نزد ابن زیاد وجسدشان را در آب انداختند ونهر فرات از مسیب میآید بکوفه واز مسیب تا کوفه شاید زیاده بر پانزده فرسخ باشد و معقول نیست که آب آنها را سربالا باینموضع آورده باشد و بعید است که جنازه آنهارا از آب گرفته باشند و باین محل بعید دفن کرده باشند

وبعضی ازبزرگان از علماء گفته‌اند کهدر سابق نهری ازکوفه جاری بوده باراضی زیرشط تابمسیب چون آن‌اراضی از شط گودتر است و آن اراضی را زراعت میکردند و از آن نهر آب میدادند و گفتند فعلا هم علامتی ازآن نهر موجود است و جسد طفلان را میان آن نهر انداخته بودند نهمیان شط بزرك وآب که جسدشان را باینموضع رسانید از آب گرفتند دفن کردندوسیره مستمرهم هست کهمؤمنین متوجه باینمکان بودند بعنوان زیارت ایندوطفل

واما سایر قبور متبرکهٔ کهدرآن زمین مقدس است ازمشاهیر امامزادگان عظام وعلمای‌ذوی‌العز والاحترام

الاول حضرت سید ابراهیم المجاب ابن محمد العابدبن الامام موسی بن جعفر الکاظم (ع) وقبر شریفش درآخر رواق بالای سر مبارك است وضریح برنجی هم دارد

الثانی ـ سیدالمفخم ابواحمد حسین بن محمد الاعرج بن موسی ابی السبحة بن ابراهیم المرتضی بن موسی الکاظم (ع) والد سیدین السندین السیدالمرتضی والسیدالرضی

در عمدة الطالب است اودر سنهٔ چهارصد در بغداد رحلت فرموده و در خانه خود دفن شد بعد اورا نقل کردند بکربلای معلی

ودر تاریخ ابن اثیر است کهولادت والد ماجد سیدین در سنهٔ سیصدوچهار بوده

الثالث السید المعظم علم الهدی ذوالثمانین مجدد المذهب الامامیة فی رأس المائة الرابعة ابوالقاسم‌علی‌بن الحسین السابق ذکره‌الملقب بالسید المرتضی

ولادت آن بزرگوار درسنهٔ سیصدو پنجاه وپنج بود ورحلتشاندر بیست وپنجم ربیع‌المولود سنهٔ چهار صدوسی وشش بود

الرابع ـ السید الزاهد العابد محمدبن الحسین الملقب بالسید الرضی برادر ابوینی سیدمرتضی تولدش سنه سیصد و پنجاه و نه بود ورحلتشان روز یکشنبه ششم محرم سنهٔ چهارصد و شش بود.
واین دوسید جلیل‌را درکاظمین دفن نمودند هریك‌را درخانه خودشان درموضعیکه الحال صورت قبرشان موجوداست و بعدمثل والدماجدشان جسدشان‌را حمل نمودند به کربلای معلی ودرجوارجدشان دفن شدند
و حجةالاسلام آقا سید حسن صدرکاظمینی دامت برکاته شفاهاً فرمودند که قبر شریف این دو امامزاده وقبر والد ماجدشان پشت سر واقع است که‌از قبر مقدس تا قبر این سه بزرگوار تقریباً پنج ذراع فاصله است و فرمودند بعضی از ثقات که میان سرداب مقدس مشرف‌شده‌اند صورت قبر این‌سه آقازاده رامیان سرداب‌دیده‌اند
ودر حاشیه عمدةالطالب خوش‌خط قدیمی بخط ملاحسین کتابدار نجفی نوشته بود که‌قبرشریف ابواحمد الحسین وقبر الرضی والمرتضی پشت سر قبر مطهر است بفاصلهٔ دوذراع وشبری وازبرای هریك ازقبور ایشان سکوی بلند ازسنك مرمراست ودر هرسکوئی هم بابیست که‌بمسجد جامع پشت سر مطهر بازمیشود بعدمیگویند وهی معروفة مشهورة یعرفها کل‌احد قدس‌الله ارواحهم .

الخامس ـ السید الجلیل النبیل السید علی‌بن محمد علی الطباطبائی صاحب الریاض خواهر۔ زادهٔ علامه بهبهانی وزوج ابنته‌تولدشان در ربیع المولود سنهٔ هزار وصد وشصت ویك بود ورحلتشان در سنهٔ هزار و دویست و پانزده بود (۱) وقبر شریفش در رواق مطهر قریب بمقبره علامهٔ بهبهانی است پائین پای قبور مقدسهٔ شهداء

السادس ـ قبر السید المفخم آقا سید محمد ابن سید علی صاحب الریاض الملقب بالمجاهد صاحب‌کتاب مفاتیح و مناهل که نوادهٔ دختری مرحوم علامهٔ بهبهانی و داماد مرحوم آقا سید مهدی بحرالعلوم بود
تولدشان در سنهٔ هزار و صد و هشتاد بود و رحلتشان در کربلای معلی سنهٔ هزار و دویست و چهل و دو بود و قبر شریفش در اواسط بازار بین‌الحرمین است و جهت آنکه ایشانرا سید مجاهد میگویند آنستکه مرحوم فتحعلی شاه قاجار شنید که حضرات روسیه خیلی تعدی میکنند ببلاد اسلامیه عازم شدکه باآنها دفاع‌کند واستدعا نمود از مرحوم سید که باموکب سلطنت تیمناً حاضر شود که باشعهٔ انوارش مستنیر شوند سلطان هم با سایر ملازمین در نهایت احترام تجلیل و اکرام زیادی از ایشان کرد .

بعد بواسطهٔ رشوه گرفتن بعضی از رؤسای عسکر منهزم شدند و بمرحوم سید در مراجعت عساکر خیلی اذیت و آزار میکردند بعضی سخریه میکردند وبعضی سب میکردند مقابل رویش بجهت آنکه نفهمیدند علت منهزم‌شدنشان چه بود و می‌گفتند علت عدم اهلیت سیدبود از برای‌مطاعیت عسکر اسلامی
تا آنکه در مراجعت رسیدند بقزوین و مرحوم سید در قزوین اقامت فرمودند تا از شر

---

(۱) بلکه‌وفات‌آن‌بزرگوار در۳۱ ۱ـ بوده‌است‌چنانکه درترجمهٔ‌او در محلش ذکرشده وصاحب‌ه نخبة المقال‌درتاریخ فوتش‌فرموده (صاحب‌الریاض قدحل‌ـ۱۲۳۱)(ج)

عسکریان آسوده شد لکن بهمین غم بود تا نگذشت زمانیکه سید بیستر مرض افتاد و بهمین غصه از دنیا رفت و بعد از فراغ از تجهیز جنازهٔ ایشانرا باسرع وقت حمل نمودند بکربلاء معلی ودرمحل مزبور دفن کردند رحمة الله علیه کذافی الروضات

السابع ـ السید الاجل آقا سید ابراهیم ابن سید محمد باقر القزوینی صاحب ضوابط الاصول رحلتشان در حدود سنهٔ هزار ودویست وچهل وشش بوده وقبر شریفشان در حجره درب صحن کوچك حضرت سیدالشهداء (ع) است درسمت راست کسیکه میرود بیازار حضرت اباالفضل ودر همان مقبره دفن است جناب فاضل نحریر ملا محمد حسین الاردکانی الیزدی و رحلت ایشان در حدود سنهٔ هزار و سیصد بوده .

الثامن ـ صاحب المقامات العالیة فی العلم والعمل جمال الدین احمد بن محمد بن فهد الحلی صاحب عدة الداعی وغیر آن

رحلتشان در سنهٔ هشتصد وچهل ویك بوده وقبرشریفشان درکربلای معلی جنب خیمه گاه معروفست وگنبدعالی دارد وسیدصاحب ریاض تبرك میجست بمزارشریف ایشان

التاسع ـ العالم المؤید المسدد الشیخ ابراهیم ابن علی بن الحسن العاملی الکفعمی صاحب کتاب بلدالامین والمصباح و غیرهما و تاریخ ولادت ، رحلتشان معلوم نیست الا آنکه تاریخ تصنیف کتاب مصباح درسنهٔ هشتصد و نود و پنج بوده و محتمل است قبر شریفشان درکربلای معلی باشد و اشعاری درمقام وصیتش فرموده

وازآن اشعاراست :

فانی رأیت العرب یحمی نزیلها ‌‌‌‌ و یمنعه من ان ینال بضیر
فکیف بسبط المصطفی ان یزودمن ‌‌‌‌ یجاوره ثاو بغیر نصیر
و عارعلی حام الحمی وهوفی الحمی ‌‌‌‌ اذا ضل فی البیداء عقال بعیر

و مخفی نماند که این شعر اخیر خیلی مناسب است که در میان بقاع مطهره معصومین (ع) خوانده شود

ودر روضات الجنات در ذیل ترجمه کفعمی دارد که یکی از ثقات اهل علم جبل عامل نقل کرده که فرموده در این نزدیکیها زارعین زمینی را درديارجبل عامل شیار میکرد سرجوق بند شد بسنگی آنسنگرا از جای خود حرکت داد پس تابوتی از سنك نمایان شد وشخصی میان آن تابوت بودفورا از میان حرکت کرد و گفت هل قامت القیامه دوباره در میان تابوت خوابید آنمرد زارع ازدیدن این قضیه هراسان شده مراجعت بقلعه نمود و واقعه را نقل کرد مردم قلعه رفتند بآنمکان و آن تابوت را ملاحظه نمودند دیدند بر سنك تابوت کنده شده هذا قبر ابراهیم بن علی الکفعمی معلوم شد که آنقبرشیخ ابراهیم کفعمی صاحب مصباح است

العاشر ـ العالم الزاهدالورع التقی المولی عبدالله التستری تلمیذ مولانا الاردبیلی وایشان روزبیست وشم محرم الحرام سنهٔ هزار و بیست و یك در اصفهان از دنیا رحلت فرمود وایشان را در مقبره امامزاده سید اسمعیل بامانت سپردند بعد نقل کردند بمشهدشریف سیدالشهداء (ع) ودرتحت قبه آن بزرگوار دفن کردند وموضع قبرشان غیر معلومست وایشان غیر مولانا عبدالله التستری الشهید فی البخارا هستندوظاهراً هردو دریك عصر بودند

الحادی عشر ـ الشیخ الجلیل یوسف بن احمد البحرانی صاحب کتاب الحدائق

تولدشان سنهٔ هزار وصد وهفت بوده ورحلتشان ماه ربیع‌المولود سنهٔ‌هزار وصدوهشتاد وشش بوده ومدفنشان در نزدیك شباکی‌هست که مقابل قبورشهداء مفتوح‌است

الثانی عشر ـ المولی‌العلامة المحقق‌محمدباقر بن محمداکمل البهبهانی
تولدشان درکربلای معلی سنهٔ هزاروصد و هیجده بوده ورحلتشان ایضاً درکربلای معلی‌در سنهٔ هزار و دویست‌وهشت بوده ووالدهٔ آقای بهبهانی‌دختر آقانورالدین‌بن محمدصالح مازندرانی‌شارح اصول‌کافی بوده و والدهٔ شیخ نورالدین آمنه‌خاتون دختر مرحوم ملا محمد تقی مجلسی بوده چون آخوند ملامحمد صالح داماد مجلسی‌اول بود

لذا ایشان از مجلسی اول بجد واز مجلسی دوم بخال تعبیر میفرماید

الثالث عشر ـ العالم الفقیه جناب آخوند ملا حسن یزدی مؤلف کتاب مهیج الاحزان و این مرحوم ازعلماء عصر مرحوم‌فتحعلیشاه بود و آخرالامرمجاور کربلای معلا شدو آنجادفن‌شدومحل‌دفنشان راحقر معلوم نیست

الرابع عشر ـ استاد الفقهاء فی‌عصره محمدشریف‌بن ملاحسن علی‌مازندرانی الملقب بشریف العلماء که مرحوم شیخ مرتضی الانصاری نزد آن مرحوم تلمذ نمودند و در کربلای معلی سنهٔ هزار و دویست و چهل و پنج از دنیا رحلت فرمود و سنش بین سی و چهل بود و در سرداب میان منزل خود دفن شد و منزل و مقبره شان در نزدیك در قبلهٔ صحن مطهر حضرت سیدالشهداء‌ع معروف‌است

الخامس عشر ـ العالم الکامل العامل ابن حمزه صاحب کتاب وسیله و قبر ایشان در نزدیك قبرستان‌وادی‌است‌دردروازه تویریج

السادس عشر ـ المحقق النحریر الشیخ محمد حسین بن شیخ‌عبدالرحیم‌الطهرانی ازقریه‌ایوان کیف بوده و صاحب فصول و برادر شیخ محمد تقی صاحب حاشیه بر معالم بود وفاتش در حدود سنهٔ هزار و دویست و شصت و یك بوده و مقبره‌شان مقبره صاحب ضوابط است و بقبر صاحب فصول در درب صحن کوچك طرف راست کسیکه‌از بازار بین الحرمین‌داخل‌صحن‌حضرت سیدالشهداء(ع) میشود و در مقبره شیخ محمدحسین‌صاحب فصول‌است قبر جناب آخوند ملا آقای دربندی صاحب کتاب‌اسرار الشهاده رحلتشان درسنهٔ هزار و دویست‌وهشتادوشش‌بود(۱)

السابع عشر العالم الجلیل مرحوم شیخ عبد الحسین بن‌شیخ علی الطهرانی شیخ العراقین رحلتشان دربیست ودوم رمضان سنهٔ هزار و دویست هشتاد وشش بوده و قبرشان در مقبره جنب باغ سلطانی معروف است

الثامن عشر الفقیه النبیه حاج شیخ زین‌العابدین بن کربلائی مسلم المازندرانی الحائری‌که در پانزدهم ذیقعدة الحرام سنهٔ هزار وسیصد ونه از دنیا رحلت فرمود وقبرشان در جنب باب قاضی الحاجات معروف است و ولد ایشان جناب آقاشیخ حسین که از اجلهٔ علماء بود درروزصبح‌چهارشنبه دوازدهم ماه شوال المکرم سنهٔ‌سیصدو سی ونه بود ودر مقبره والدشان دفن‌شد

---

(۱) وفات آنبزرگوار درسنهٔ هزار ودویست و هشتادوشش بوده‌است چنانکه درمآثر و هدیه‌الاحباب و فوائدالرضویه‌است ونظر بمادهٔ تاریخی که‌صاحب فصوص الیواقیت فرموده ۱۲۸۵ بوده وآن تاریخ این است

و مذا تانا نعیه ارخته   تدطارروحه‌الی عرش‌العلی(ج)

التاسع عشر آیةالله آقا میرزا محمد تقی‌الشیرازی که درسوم ذی‌الحجة الحرام سنه هزارو سیصدو سی وهشت مرحوم شده و قبر شریفشان درصحن مقدس حضرت سیدالشهداء (ع) درزاویهٔ جنوبی نزدیك تکیهٔ بکتاشیها معروف است

العشرون الزاهد الورع التقی مرحوم آقاسید مرتضی الکشمیری که‌در حدود سنهٔ هزار و سیصدو بیست ازدنیا رحلت فرمود وقبرشریفش در حجره هندیها نزدیك درب زینبیه معروف است ودر آن‌مقبره است قبر صاحب الاخلاق الحمیده آخوند ملا حسین قلی همدانی که‌در حدود سنهٔ هزارو سیصد وده بوده

الحادی والعشرون المولی عبدالصمد الهمدانی المتوطن بالحائر المقدس‌حیا ومیتا وایشان ازتلامذه آقای بهبهانی بودند وروز عید غدیر هزار ودویست وشانزده بدست حضرات وهابیه‌شهید شد ورئیس طائفهٔوهابیه سعود بود که‌مالك حرمین شریفین شد و مقابر شریفهٔ ائمه بقیع را خراب نمود وتصرفاتی دردین‌خدانمود وجمع کثیری از ساکنین کربلای معلی را بقتل رسانید ودرکربلای معلی‌هتاکی زیاد نمودند واسبهایشان‌رادرمیان‌صحن مطهر بستندوآنچه نفایس در میان حرم مطهر بود همه رابردندوضریح‌مقدس‌را کندندوصندوق‌مقدس‌راشکستندوهاون‌قهوه شان‌را بالای‌سر مطهرمیان‌حرم گذاردند وکوبیدند وزهر دل‌خود کردند وباشقیا وفجار خورانیدند ودر اواخر سنهٔهزار ودویست وپنجاه وهشت نیز بحکم مجید پاشا والی بغداد در کربلای معلی قتل‌عام واقع شدودر این قضیه هم جمع کثیری ادعلماء وسادات وزوار ومجاورین کشته شدند و در روضات است که قریب بده هزار نفر ازرجال واطفال کشته شدند واموال زیادی هم بغارت بردند

ودر ماه صفر سنهٔ هشتصد و شصت طائفهٔ از مشعشه غالین که‌رئیسشان علی بن محمد فلاح حاکم جزائر و بصره بود جمعی از کربلا و نجف اشرف را بقتل رسانیده و بقیه را هم اسیر کرده

الثانی والعشرون محمد بن اسماعیل المکنی بابو علی الرجالی صاحب کتاب منتهی المقال فی‌علم الرجال که از تلامذه صاحب ریاض بود و در سنهٔ هزار و دویست و پانزده در کربلاء معلی ازدنیا رحلت فرمود وموضع قبرش برحقیر معلوم‌نیست

الثالث والعشرون جناب محمد علی ابن محمدالبلاغی النجفی شارح اصول کافی سبطایشان جناب حسن‌بن عباس بن‌محمد علی

در کتاب تنقیح المقال فرموده کان جدی محمد علی‌البلاغی وجه من وجوه علمائنا المجتهد ین المتأخرین ثقه‌عین صحیح الحدیث واضح‌الطریقه جید التصانیف منها شرح‌اصول الکافی

ومنها شرح الارشاد للعلامة رحلتش در کربلاء معلی بود و درحرم مطهر حضرت سیدالشهداء (ع) دفن شد درماه شوال سنهٔ هزار هجری

الرابع والعشرون جناب حاجی میرزا علی النقی ابن سید حسن ابن العلامه السید المجاهد السید محمد ابن العلامه السید علی الطباطبائی الحائری صاحب ریاض وفاتشان ششم ماه صفر سنهٔ هزار و دویست وهشتاد ونه بود ومر قدش در بین‌الحرمین معروف است

الخامس والعشرون جناب علام فهام ملامحمد صالح بن ملا محمد البرغانی برادرملا محمد

تقی شهید ثالث واین دو برادر ازتلامذه سید مجاهد ووالدشان صاحب ریاض بودند وایشان تصنیفات زیادی دارند درفقه واحادیث صاحب معدن‌البکاء ومخزن البکاء و غیرها و او در آخر عمرش ساکن کربلای معلی شدو همانجا از دنیار حلت فرمود وقرةالعین فرزندایشان بودمصداق یخرج‌المیت من‌الحی

السادس و العشرون جناب العلام آخوند ملا حسین الاردکانی که بحرزاخری بود استاد حاجی میرزا محمد حسین شهرستانی دامادمیر سید علی حائری یزدی رحلتش سنة هزار و سیصد و پنج بود درکربلاء معلی وقبرشان در آنجا معلوم است

ودر کربلاء معلی‌است قبور بعضی از سلاطین‌شیعه امامیه مثل‌مظفر الدینشاه ابن‌ناصر الدینشاه ابن‌محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه قاجار ومثل محمد علی شاه ابن مظفر الدینشاه و قبر این دوسلطان در کربلای معلی در حجره بین مسجد پشت‌سر مطهر و رواق شریفه است و معروف است وانصافاً مدفن ایندو سلطان مغبوط همه مسلمین واقع شده

واما قبور متبر که امامزادگان عظام و بزرگان ازعلمائیکه درحله سیفیه که‌اسم غیرمعروفش بابل است مدفونند

الاول حضرت قاسم بن‌موسی الکاظم سلام‌الله علیه که‌ایشان ازجملهٔ امامزادگانی هستندکه‌هم جلالة قدرشان معلوم است وهم‌محل دفنشان

الثانی حضرت حسین‌بن زید بن علی‌بن الحسین بن علی بن ابیطالب الملقب بذی الدمعة و ذی العبرة وجهة ملقب شدن ایشان باین لقب آنستکه ایشان درنماز شب بسیار گریه میکردند و اورا حضرت‌صادق (ع) تربیت فرموده و علم و افری باو عنایت فرموده و بسیارعابد وزاهدبودند

ودر عمدة الطالب است که‌در سنهٔ صد وسی وپنج از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در حله‌معروف است

الثالث حضرت‌حمزة بن قاسم‌بن‌علی بن حمزة بن‌حسن بن عبیدالله بن‌عباس بن‌علی بن ابیطالب (ع) المکنی بابویعلی وقبر شریفش درجنوب حله درجزیره بین دجله وفرات واقع است

واز نجاشی در باره ایشان نقل‌شده که‌فرمود ثقة جلیل القدر و مشهور آنستکه این قبر حمزة بن‌موسی‌الکاظم‌است

ومرحوم ثقة الاسلام نوری در تحیة الزائرین فرموده که این شهرت بی اصل است چون قبر حمزة بن موسی الکاظم همانست که درری جنب قبر شریف حضرت عبد العظیم است واین قبریکه در حله است قبر جناب حمزة بن قاسم است که‌گفته شد از احفاد حضرت ابالفضل العباس است ومیفرماید تصریح باین‌فرمود حضرت‌حجة عصر صلوات‌الله وسلامه علیه در حکایت‌تشرف سید العلماء جناب آقای سید مهدی قزوینی خدمت آنحضرت و حکایتش را در تحیة و دارالسلام نقل فرموده

الرابع السید الاجل الاورع الازهد الاتقی صاحب الکرامات الباهرة رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن‌احمد بن محمدبن محمد الملقب بالطاوس لحسن جماله ووجهه و ملقب شدنشان باین لقب جهت‌این بود که جمالشان بسیار نیکوبود ودو قدمش مناسب حسن وجمالش نبودو محمدطاوس ابن اسحق بود وجناب اسحق شبهو روزی هزار رکعت نماز میخواند بانصد رکعت‌برای خودش وبانصد رکعت برای والد ماجدش چنانچه از مجموعه شیخ شهید نقل‌شده ووالد اسحق‌حسن

بن محمد بن سليمان بن داود بود وجناب داود رضيع حضرت صادق ع بود وعمل امداود منسوب بايشان است ابن حسن بن حسن بن على بن ابيطالب عليه السلام ووالده ماجده سيد رضى بنت شيخ زاهد ورام بن ابى فراس صاحب مجموعة ورام بوده و والده والد شان جناب موسى (كذا) بنت شيخ الطائفه الشيخ ابو جعفر الطوسى بوده ودر نامه دانش ورانست كه شيخ طوسى بهر دو دخترش جده ابن طاوس ومادر ابن ادريس اجازه داد تااز مؤلفات وى واز كتب اصحاب روايت كنند واين معنى كاشف از جلالت اين دو خواهر است پس معلوم ميشود كه مادر ابن ادريس هم دختر شيخ الطائفه بوده وهر گاه در كتب ادعيه وزيارات وذكرزاهدين ومن تشرف بلقاء الحجة اطلاق ابن طاوس بنمايند مراد جناب على بن طاوس است باعدم قرينه برخلاف

ودر مستدرك از مجموعة شهيد اول نقل فرموده كه تولد جناب على بن طاوس روز پنج شنبة نيمه محرم سنه پانصد وهشتاد ونه بوده ورحلتشان صبح دوشنبه پنجم ذى‌قعده سنة ششصد وشصت وچهار بوده پس عمر شريفشان هفتاد وپنجسال بوده ودر بستان خارج شهر حله قبرو بقعة عالى است منسوب باين بزرگوار كه مردم زيارت ميكنند وتبرك ميجويند باو و بعضى نقل كردند كه فوت مرحوم سيد دربغداد بوده بنابر اين بعيداست كه فوت دربغداد باشد ومدفن در حله بلكه مدفن دربغداديا كاظمين خواهد بود ومحتمل است قبرايشان در نجف اشرف باشد بر حسب وصيتى كه فرموده چنانچه درمستدرك صورت وصيت راذكرفرموده

الخامس السيد الامجد جمال الدين احمد بن موسى بن جعفر اخ السيد على بن طاوس رحمه الله اباً واماً وصاحب كتاب بشرى فى الفقه وغيراو از كتب معتبره وهر گاه در كتب فقهيه ورجال اطلاق ابن طاوس بنمايند مراد ايشانند باعدم قرينه برخلاف

ودر روضاتستكه رحلتشان در حدود سنة ششصد وهفتاد وسه بوده و قبرشان درحله سيفية مزارى است كه مردم تبرك ميجويند باو

السادس المفخم المكرم غياث الدين عبدالكريم بن احمد بن طاوس صاحب كتاب فرحة الغرى و غيراو وذكر والد ماجد وعم گرامشان آنفاً گرديد وقوة حافظه وذكاوت اين سيد جليل ضرب المثل است بين العلماء ودر روضات ازرجال حسن بن داود نقل فرموده كه جناب سيد عبدالكريم در چهار سالگى مستغنى شد ازمعلم واستبعادى ندارد چنانچه نقل شده كه فاضل هندى صاحب كاشف اللثام فرمود فرغت من المعقول والمنقول ولن اكمل ثلاث عشر سنة وشرعت فى التصنيف ولن اكمل اثنى عشر سنة ونسبت به علامه حلى نقل شده كه در صغر سن بدرجة رفيعه اجتهاد رسيد ومردم جهت تقليد شان انتظار بلوغشان را داشتندوهر گاه در كتب احاديث واخبار اطلاق سيد بن طاوس بشودمراد جناب عبد الكريم بن احمد بن طاوس است ومرحوم سيد عبدالكريم درماه شعبان سنة ششصد وچهل و هشت متولد شدو درشوال سنة ششصد ونود وسه ازدنيا رحلت فرمود ودرحله مزار معروفى است منسوب بايشان

و از رجال حسن بن داود نقل شد كه در ترجمة سيد عبدالكريم ميفرمايد حائرى المولد حلى المنشأ الكاظمى الخاتمة و بعيد است كه فوت سيددر بلده طيبة كاظمين باشد و قبرشريفشان در حله

السابع نجم الدين ابوالقاسم جعفر بن حسن بن ابى زكريا الحلى الملقب بالمحقق على الاطلاق

صاحب الشرایع گفته‌شده ولادتشان در کوفه سنهٔ ششصد و یك بوده
و در مستدرکست که رحلتش در ربیع الاخر سنهٔ ششصد و هفتاد و شش بوده و قبر شریفش در حله مزار معروفی است وقبه‌عالیه وخدامی دارد که اباً عن‌جد وراثة خدمت میکنند
الثامن ــ جناب ابوعبدالله محمد بن‌احمدبن ادریس الحلی صاحب کتاب‌سرائر و تاریخ‌ولادتشان را بعضی گفته‌اند که در سنهٔ پنجصد و پنجاه و هشت بحدبلوغ رسید
و در مستدرك است که وفاتشان در سنهٔ پنجصد و نود و هشت بوده بنابراین سن شریفشان پنجاه و پنجسال بوده
ودر هدایة الانام‌است که رحلت ایشان درهیجدهم‌شوال بوده
ودر روضات مدفنشان را معین نکرده وظاهراً مدفنشان درحله بوده
بدانکه مرحوم ابن‌ادریس قائل‌است بعدم‌حجیت‌اخبار آحاد
وایضا قائل است بنجاست کسی که متدین بمذهب‌شیعه نباشد
وایضا در وضوء قائل است بجواز غسل از اسفل باعلی و دراین سه فتوی موافق‌است با مرحوم سیدمرتضی علم الهدی وایضاً قائل است بنجاست ولدالزنا ولوظاهراً اثنی‌عشری باشد
التاسع جناب ورام‌بن ابی‌فراس بن ادریس که‌از احفاد ابراهیم‌بن مالك الاشتر النخعی‌بوده صاحب کتاب مجموعه ورام وسابقاً گفته شد که ایشان جد امی والده والد جناب علی‌بن‌طاوس و احمدبن طاوس الحلی‌بوده
ودر روضات تاریخ ولادت و رحلت ومدفنشان رامعین‌نفرموده و محتمل است که‌مدفن‌شریفشان در حله باشد
ودر هدایة الانام است که رحلت ایشان روز دوم ماه شوال سنه شش‌صد و پنج‌بوده
العاشر جناب‌یوسف بن علی‌بن مطهر الحلی والدماجد مرحوم علامه‌حلی
و در روضات ایضاً تاریخ ولادت و رحلت و مدفنشان را معین نفرموده و ظاهراً در حله مدفون باشند
الحادی عشر جناب ابوطالب محمدبن العلامة الحلی الملقب بفخر المحققین که‌گفته‌شده در ده سالگی بمرتبهٔ‌اجتهاد رسیده تولدشان در شب دوشنبه‌بیستم جمادی الاولی سنهٔ ششصد وهشتاد و دو بوده و رحلتشان شب جمعهٔ (۱) پانزدهم جمادی‌الاخر سنهٔ هفتصد وهفتاد ویك‌بوده
ودر روضات ایضا مدفنشان را ذکر نکرده وظاهراً آنستکه درحله باشد
الثانی عشر جناب یحیی‌بن حسن‌بن حسین بن علی بن محمدبن بطریق الحلی صاحب کتاب‌عمده وغیرآن ایضا
ودر روضات تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان را معین نفرموده غیر آنکه فرموده که او روایت میکند از عماد الدین طبری و او روایت میکند از شیخ ابوعلی ولد جناب شیخ الطایفه الشیخ الطوسی رحمةالله علیه و محتمل است که مدفن ایشان هم‌درحله باشد

الثالث عشر ابن‌سعید الحلی‌ابوزکریا یحیی بن‌احمدبن یحیی‌بن‌الحسن‌بن سعیدالهذلی‌المعروف بالشیخ نجیب‌الدین‌الهذلی پسر عم‌محقق حلی وسبط صاحب سرائر واز مصنفات اواست جامع الشرائع

---

(۱) بلکه ۲۵ صحیح است چنانکه دربسیاری ازکتب‌است (ج)

ونزهةولادتش سنه شش صد وشصت و یك بود و رحلتش شب عرفه سنه ششصد و هشتاد نهو بود و قبر شریفش در حله است

الرابع عشر سید حیدر حلی شاعر معروف وگفتند یکوقتی وباء شدید در عراق پدیدار شد مرحوم سید خطاب کرد بحضرتحجة(ع) عرضکرد (یابن الامام العسکریومن شرفةالله و بنوره انتجبه) (غضب الاله وانت رحمته یا رحمةالله اطفئی غضبه) رحلت ایشان در سال هزار و سیصد و چهار بوده درحله و ظاهراً قبر شانهم در حله است

خاتمة بدانکه جمعی از علماءشیعه رضوانالله تعالی علیهم اجمعین بدرجهٔ شهادت فائزگردیدند واز این جهت اقتداء نمودند بسیدالشهداء سلامالله‌علیه

الاول افقه الفقهاء الملقب بالشهید الاول الشیخ محمدبن الشیخ جمالالدین المکی ابن الشیخ شمسالدین محمد السبطی العاملی الجزینی تولد ایشاندرسنهٔ هفتصد وسی وچهار بوده

و در مستدرك الوسائل است که آن بزرگوار یکسال در دمشق محبوس بود و بعد بفتوای قاضی عبادبن جماعة ملعونو امام مالکی بتعصب مذهبی آنبزرگوارا در روزپنجشنبه نهمجمادیالاولی سنهٔ هفتصد و هشتاد وشش دردمشق بقتل رسانیدند و بدن نازنینشرا بدار زدند بعدسنك باران کردند و بعداورا سوختند لعنةالله علیهم اجمعین

الثانی افضل المتاخرین الملقب بالشهید الثانی الشیخ زینالدینبن شیخ علی الجبعی العاملی ولادتشان در سیزدهم ماه شوال سنهٔ نهصد ویازده بود

در مستدرکست که قاضی صیداء نوشتبسلطانسلیمان رستم پاشا که‌شخصی‌دراین‌بلادپیداشده‌است مبدع و خارجاز مذاهب اربعه سلطان امر کرد باحضارایشاندرحالتیکه ایشانمشرف شده‌بودند بحج بیتالله الحرام پس آن بزرگوار را گرفتند وبردند ببلاد روم و او را درکنار دریا بقتل رسانیدند و در آنجا جماعتی از ترکمانیه بردند و دیدند که در آنشب نور از آسمان هبوط میکند و صعود مینماید پس او را در آنجا دفن کردند و قبه برقبر او بنا نمودند و سر نازنین او را بردند نزد سلطان روم در سنهٔ نهصد و شصت و پنج

ودر روایتی استکه آن بزرگوار را در مسجد الحرام گرفتند و در یکی از خانهای مکه‌چهل روز حبس کردند بعد ایشانرا بردند بقسطنطنیه و در آنجا بقتل رسانیدند و بعد از سه روزکه‌بدن روی زمین افتاده بود بدن نازنینش را بدریا انداختند و بدانکه این لقب شریف شهید منحصر است در نزد جمیع علماء باین دو وگویا اینلقب از برای این دولقب سماوی وتشریف الهیاست

الثالث الشیخالامام مروج الاحکام الشیخعلیابن حسین بن عبدالعال الکرکی المشهوربالمحقق الثانی و ایشان در نجف اشرف در یوم غدیر سنهٔ نهصد و چهل که مطابق است با مقتدای شیعه شهید شدند

و در مستدرك از شیخ حسین بن عبدالصمد الحارثی والد شیخ بهائی نقل فرموده که ایشان تصریح فرموده که مرحوم شیخ محقق قدقتل شهیدا والظاهر انه قتل بالسمانتهی

و اذفقیه عصر خود صاحب جواهر نقل‌کرده که فرمود کسیکه جامع المقاصد ووسائل وجواهر داشته باشد بی‌نیاز است در مقام استنباط احکام شرعیه ازکتاب دیگر وفرموده ایشان مدتی درشام تحصیل فرمودند و مدتی در مصر بعد مسافرت فرمود بعراق عرب و مدتی آنجا مشغول تحصیل بود بعد مسافرت فرمود ببلاد عجم در زمان سلطنت شاه اسمعیل الصفوی متصل مشغول ترویج و اعلاء اعلام مذهب جعفریه را مینمود و بعضی از اهل تسنن اوراملقب کرده بودند بمخترعمذهبالشیعه

و در روضات است که در عصر ایشان سفیری از جانب سلطان روم آمد خدمت شاه اسماعیل وقتیکه مرحوم محقق در مجلس سلطان تشریف داشت چون سفیر جناب محقق را شناخت باب مباحثه و گفتگو را باز نمود و گفت یاشیخ تاریخ اختراع مذهب شیعهٔ امامیه مذهب ناحق است که نهصد و شش باشد که ابتداء سلطنت صفویه باشد فورا محقق ملهم شد و در جوابش فرمود ما عربیم و زبان ما بلغت عرب جاریست و باید اضافه کرد مذهب را بضمیر متکلم و گفت مذهبنا حق نه مذهب ناحق که عجمی بشود فبهت الذی کفر

الرابع المولی الجلیل شهاب الدین عبدالله بن محمود بن سعید الشوشتری ثم المشهدی الخراسانی المعروف بالعقاب

در مستدرکست که ایشان مدتی در مشهد مشغول تدریس و هدایت و ارشاد بودند و اوقاتیکه شاه عباس ماضی صفوی در مشهد بود متصل اورا نصیحت وموعظه میفرمود تاآنکه در سنهٔ نهصد و نود و هفت که طائفهٔ ازبکیه غالب شدند و مشهد را تصرف نمودند ایشانرا گرفتند و بردند نزد رئیسشان عبدالمؤمن‌خان ملعون و گفتند این شخص رئیس رافضه است عبدالمؤمن‌خان ایشانرا فرستاد ببخاری نزد پدر ملعونش عبدالله‌خان ازبك

و در بخاری با علماء اهل سنت مباحثه کرد و بر تمام آنها غالب شد بعد علماء بخاری بعبدالله‌خان گفتند که توشکی درحقیقت مذهب خود نداری چرا راضی میشوی بمباحثه بااین رافضی را که باعث اختلال اذهان عوام میشود ولابداست کسیکه مبتدع ومخالف بامذهب ما هست کشته شود پس عبدالله خان امر کرد اورا باخنجر الماس شهید نمودند وبعد جسد شریفش را در میدان بخاری بآتش سوختند انتهی

الخامس ـ السید المؤید والعالم المسدد السید قاضی نورالله ابن شریف الدین الحسینی الشوشتری مصنف مجالس المؤمنین و احقاق الحق در مقام نقض بر ابطال الباطل فضل بن روزبهان اصفهانی که در رد براحقاق الحق علامه حلی نوشته ومصنف کتاب صوارم المهرقه که دررد صواعق ابن‌حجر مکی نوشته

در مستدرکست که ایشان رفتند باکبرآباد هند ومذهب خودرا مخفی میداشت وازمخالفین تقیه میکرد و مسائل فقهیه را بمذاهب اربعه میدانستند وسلطان اکبرشاه واکثر مردم اعتقادشان این بود که ایشان سنی هستند و چون سلطان مطلع برعلم وفضل اوشد ایشان را قاضی القضاة نمود و سید هم قبولکرد بشرط آنکه در هر موردی حکم کند بر طبق یکی از مذاهب اربعه بهرقسمیکه اجتهادش اقتضاء کند پس سلطان شرطش را قبول کرد و در هر مسئله فتوای میداد بر وفق مذهب کسیکه فتوای او مطابق باشد با مذهب امامیه و درخفاء مشغول تصنیف و تألیف بود تا اینکه سلطان اکبر شاه از دنیا رفت و پسرش جهانگیر شاه بجای او نشست و بعض از علماء مخالفین مطلع شدند که سید شیعه است پس سعایت کردند نزد سلطان وادله اقامه نمودند برتشیع او سلطان گفت باین ادله که شما گفتید تشیع ایشان ثابت نمیشود تا آنکه یك نفر از مخالفین اظهار تشیع کرد و مدتی ملازم ایشان شد ومطلع شد بکتاب مجالس المؤمنین و بعد از الحاح زیادی این کتاب را گرفت و استنساخ کرد وبآن وسیله تشیع سید ثابت شد و بسلطان گفتند در کتابش چنین‌وچنان نوشته وباید براوحد جاری شود وفلان عدد دره باو زده شود پس چنین کردند

تااینکه شهید شد

وبعضی گفتند نواصب اورا دربین راه گرفتند وبرهنه‌اش کردندوباچوبهای خاردار اینقدر زدند که اعضایش قطعه‌قطعه شد وقبر شریفش در اکبرآباد هند معروف است‌مردم زیارت میکنند و تبرك میجویند وسنش قریب بهفتاد سال بود و تاریخ وفاتش درسنهٔ تسع عشر بعدالالف‌بود

این شعر ازآثار فکراوست(ره)

وه‌کاین‌شب هجران‌توبرماچه درازاست گوئی‌که مگر صبح قیامت سحراواست

السادس السید تاج‌الدین محمدبن مجدالدین جد سید رضی آوی صدیق‌علی‌بن‌طاوس

در مستدرکست که سید تاج‌الدین واعظ بود و سلطانمحمد شاه خدابنده خیلی اعتقاد داشت بایشان و ایشانرا نقیب النقباء تمام ممالك فرمود وزیر سلطان باجمعی از امراء دولت سلطان‌باوی عداوت ورزیدند چون مذهب آنها را ابطال فرموده بود پس چون سلطانمحمد از دنیا رفت جناب سید تاج الدین را با دو پسرش شمس الدین حسین و شرف‌الدین علی را تسلیم نمودند بقاتل پس قاتل آنهارا بردکنار شرط بغداد

واول دو پسر سید را بقتل رسانیدند بعد عوام بغداد وحنابله ریختند بسر جناب تاج الدین واورا قطعه قطعه نمودند وگوشتش را ازعداوت خوردندو محاسنش راکندندوهرطاقه‌موی‌محاسنش را یك اشرفی میفروختند و قتل ایشان درذیقعده سنهٔ هفتصد ویازده بود در بغداد

السابع المحدث العلامه السید محمد مؤمن بن دوست محمد الحسینی الاسترابادی صاحب کتاب الرجعه و داماد محدث خبیر محمد امین استرابادی و کیفیت شهادتشان چنانچه در مستدرك‌از شیخ حر عاملی نقل میکند اینستکه فرمود من در سنهٔ هزاروهشتاد و هشت مشرف شدم بمکه معظمه‌و در آنسال اتراك اهل تسنن در مکه معظمه جمعی از اعاجم را کشتند باتهام آنهـا را العیاذ بـالله بتلویث بیت شریف وقتیکه بعضی از خدمهٔ بیت‌الله مطلع شدند بتلویث بیت شریف خبرمنتشرشد خواص اهل مکه وشریف برکات و قاضی جزم نمودند که این تجری از رفضه است‌پس عازم شدند که هریك از رفضه را که مشهور است برفض اورا بقتل برسانند و حال آنکه احدی که شمه از عقل و اسلام داشته باشد چنین جرئتی نمیکنند پس اتراك و بعضی از اهل مکه داخل مسجد الحرام شدند و پنج نفر از شیعیان را در آنجا دیدند و بقتل رسانیدند که از جملهٔ آن پنج نفر بود جناب آقا سید محمد مؤمن و ایشان مرد متعبد مسنی‌بودند و معروف بودند بتشیع پس شیعیان مختفی‌شدند وازآنها بودجناب‌شیخ حرعاملی‌رحمة‌الله‌علیهم

الثامن العالم‌الفاضل الشهید بایدی اهل السنة امیر زین العابدین ابن نور الدین مرادالحسینی الکاشی نزیل‌مکة المعظمة وایشان ازاجله تلامیذ ملامحمدامین الاسترابادی بودند و بجهت‌تشیعشان در مکه معظمه شهید شدند و در قبریکه خودشان در حال حیوة در قبرستان ابوطالب مهیاکرده بود دفن شد نزدیك قبر میرزامحمد الاسترابادی صاحب رجال ومولا محمد امین استرابادی صاحب فوائد المدینه وشیخ محمد سبط شهید ثانی و ابن سید جلیل مؤسس بیت‌الله الحرام بود که در نهم ماه شعبان سنهٔ هزار و سی و نه سیل عظیمی داخل مسجد الحرام شد و داخل جوف خانه کعبه شد و بقدر یك قامت شبری آب بالا آمد و چهار هزار وده نفر بسبب این‌سیل تلف شدند

منجمله معلمی بود با سی طفل که همه هلاك شدند و طفلی از خانه کعبه‌معظمه عم‌رسول‌الله

و بقیه خانه را هم خراب کردند و در وقت تعمیر اتفاق چنین افتاد که حجرالاسود بدست این سید جلیل نصب شد کذافی المستدرك

التاسع العالم المؤید الشیخ الشهید حسن‌بن محمدبن ابی‌بکر الهمدانی الدمشقی که‌ایشان وپدرشان ازاکابرعلماء شیعه بودند

در مستدرکست که پدرشان آقا شیخ محمد رفض نمیکرد و آقا شیخ حسن پسرشان غلوداشت در رفض و نزد قاضی شرف الدین مالکی در دمشق ثابت نمودند رفض اورا و آنکه او تکفیرکرده شیخین را پس قاضی حکم کرد که گردن او را بزنند پس ایشانرا بردند بسوق الخیل در یازدهم جمادی‌الاولی سنهٔ هفتصد و چهل و چهار و گردن زدند

العاشر الشیخ الثقة المفضال ابوعلی محمدبن‌احمدبن علی الحافظ الواعظ الفارسی النیسابوری الملقب بفتال مصنف کتاب روضة الواعظین

و در روضات از رجال ابن داود نقل میکنند که ایشانرا عبدالرزاق الملقب بشهاب الاسلام رئیس نیشابور شهیدنمود وگویا ایشان ازتلامذه شیخ طوسی بودند

الحادی عشر السید العلامهٔ آقا میرزا محمد مهدی‌بن میرزا هدایت الله الموسوی الاصبهانی المجاور فی المشهد الرضوی و ایشان را نادر میرزا سبط نادرشاه‌بقتل رسانید در سنهٔ هزار ودویست و هفده و در میان حرم مطهر حضرت رضا (ع) در میان صفهٔ شاه طهماسب مدفونست و ایشان از تلامذه مرحوم آقا باقر بهبهانی هستند مثل مرحوم سید مهدی بحر العلوم ومرحوم میرزا محمد مهدی شهرستانی ومرحوم ملامهدی نراقی

الثانی عشر العالم الفقیه الحاج ملا محمد تقی ابن محمد البرغانی القزوینی برادر مرحوم حاجی ملا صالح برغانی و ایشان در سنه هزار و دویست و شصت و چهار که سنهٔ رحلة مرحوم شیخ محمدحسن صاحب جواهر بود(۱)

و ایضاً سنهٔ جلوس مرحوم ناصر الدین شاه بود در میان محراب بظلم حضرات بابیه خذلهم‌الله شهید شدند در قزوین وقبرشان‌مزارمعروفی‌است

الثالث عشر مولانا الشیخ فضل‌الله نوری که ایشان را در اوائل مشروطیت دولت ایران در سیزدهم ماه رجب سنهٔ هزار و سیصد و بیست و هفت در دار الخلافه طهران بدار کشیدند و ایشان‌از اجله تلامذه مرحوم آیة‌الله حاج میرزا حسن الشیرازی بودند و داماد مرحوم حجة‌الاسلام حاجی میرزا حسین نوری رحمة‌الله علیه بودند

و جهة صلب ایشان این شدکه ایشان اصرار داشتند که‌باید مقید باشد مشروطه ایران‌بمشروطه مشروعه بـاین‌جهة خیلی از بزرگان علماء کشته شد مثل جناب آقاسید عبدالله ابن‌سید اسمعیل‌البهبهانی قتل فی‌الطهران‌سنه هزاروسیصد وبیست ونه ومثل‌مرحوم ملاقربانعلی زنجانی که ایشانهم درکاظمین مسموما شهید شدند بجهة فتنه مشروطه ایران ومثل مرحوم حاجی میرزاخوئی صاحب شرح‌نهج‌البلاغه

---

(۱) در سابق گذشت درحاشیه که‌وفات‌آنجناب هزار ودویست وشصت وشش‌بوده (ج)

وغیرها ومثل مرحوم حاجی شیخ محمدباقر اصطهباناتی که اینها از اجله علماءبودند در فتنه مشروطه ایران شهید شدند که در صحف ومجلات نوشته‌شده

الرابع عشر مولانا الشیخ عبدالصمد الهمدانی صاحب‌تصانیف عدیده وایشان از تلامذه آقـای بهبهانی بودند وایشان بدست حضرات وهابیه شهید شدند درکربلاء معلی در چهارشنبه هیجدهم‌ذیحجة الحرام سنه هزار ودویست وشانزده ورئیس این‌طائفه سعود ملعون بودکه حرمین‌شریفین‌رامالك شد ومقابر شریفه ائمه بقیع‌را خراب‌کرد وملهبش مذهب‌حنبلی‌بودوقضیه‌اش مفصلا در امر سیزدهم از فصل ششم از باب‌دهم ذکرخواهد شد انشاءالله

ومخفی نماناد که بعضی دیگر از کبار علماء اعلام هستند که‌بسعادت شهادت نائل‌شدندلکن حقیر مطلع بکیفیت شهادت آنهانشدم وبعضی‌ازعلماء بمرحوم‌محقق‌کرکی اطلاق‌شهید ثالث میکنند و بعضی بمرحوم‌المولی عبدالله‌التستری وبعضی بمرحوم قاضی نورالله التستری وبعضی بمرحوم حاجی‌ملا محمد تقی برغانی ولامشاحة فی‌الاصطلاح الحمد لله اولا وآخرا و ظاهراً وباطناً وصلی‌الله علی محمد وآله‌الطاهرین المعصومین ولعنة‌الله‌علی اعدائهم اجمعین

تتمیم

مناسب دیدم که در خاتمه این باب بعضی از مراثی را ذکر کنم

در ضمن اموری :

امر اول در مراثی حضرت سید الشهداء (ع)

دوازده بند محتشم کاشی رحمة الله علیه

باز این چه شورش است که در خلق عالم است — باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین — بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
این صبح تیره باز دمید از کجا کز او — کار جهان و خلق جهان جمله در هم است
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب — کاشوب در تمامی ذرات عالم است
گر خوانمش قیامت کبری، بعید نیست — این رستخیز عام که نامش محرم است
در بارگاه قدس که جای ملال نیست — سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند — گویا عزای اشرف اولاد آدم است
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین — پرروردهٔ کنار رسول خدا حسین (ع)

بند ۲

بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند — اول صلا بسلسلهٔ انبیاء زدند
نوبت بر اولیا چو رسید آسمان طپید — زان ضربتی که برسر شیرخدا زدند
آندم که جبرئیل امین بود خادمش — اهل ستم بپهلوی خیر النساء زدند
پس اخگری ز آتش الماس ریزها — افروختند و بر حسن مجتبی زدند
وزتیشه ستیزه در آندشت کوفیان — بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند
پس ضربتی کز آن جگر مصطفی درید — بر حلق تشنهٔ خلف مرتضی زدند
اهل حرم دریده گریبان گشاده مو — فریاد بردر حرم کبریاء زدند

بند ۳

کاش آنزمان سرادق گردون نگون شدی — و ین خرگه بلند ستون بی ستون شدی
کاش آنزمان بر آمدی از کوه تا بکوه — سیل سیه که روی زمین قیر گون شدی
کاش آنزمان ز آه جگر سوز اهل بیت — یك شعله برق خرمن گردون دون شدی
کاش آنزمان که این حرکت کرد آسمان — سیماب وار روی زمین بی سکون شدی
کاش آنزمان که پیکر او شد درون خاك — جان جهانیان همه از تن برون شدی
کاش آنزمان که کشتی آل نبی. شکست — عالم تمام غرقهٔ دریای خون شدی

این انتقام گر نه فتادی بروز حشر — با این عمل معاملهٔ دهر چون شدی
آل نبی چه دست تظلم در آورند — ارکان عرش را بتزلزل در آورند

بند ۴

کشتی شکست خورده طوفان کربلا — در خاك و خون طپیده بمیدان کربلا
گر چشم روزگار بر اوفاش میگریست — خون میچکید از سر ایوان کربلا
نگرفته دست دهر کلابی بغیر اشك — ز آنگل که شد شکفته ببستان کربلا
از آب هم مضایقه کردند کوفیان — خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
بودند دیو ودد همه سیراب و میمکید — خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
ز آن تشنگان هنوز بعیوق میرسد — فریاد العطش ز بیابان کربلا
آه از دمی که لشکر اعداء نکرده شرم — کردند رو بخیمهٔ سلطان کربلا

بند ۵

چون خون حلق تشنهٔ او برزمین رسید — جوش از زمین بذروهٔ عرش برین رسید
نزدیك شد که خانهٔ ایمان شود خراب — از بس شکستها که بارکان دین رسید
نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند — طوفان بر آسمان زغبار زمین رسید
باد آن غبار چون بمزار نبی رساند — گرد از مدینه بر فلك هفتمین رسید
یکباره جامه در خم گردون بنیل زد — چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید
پرشد زمین ز غلغله چون نوبت خروش — از انبیاء بحضرت روح الامین رسید
کرد این خیال وهم غلط کارکان غبار — تا دامن جلال جهان آفرین رسید

بند ۶

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند — یکباره بر جریدهٔ رحمت قلم زنند
دست عتاب حق بدر آید ز آستین — چون اهلبیت دست بر اهل ستم زنند
آه ازدمی که با کفن خونچکان بخاك — آل نبی چه شعلهٔ آتش علم زنند
فریاد از آنزمان که جوانان اهلبیت — گلگون کفن بعرصهٔ محشر قدم زنند
جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا — در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند
از صاحب حرم چه توقع کنند باز — آن ناکسان که تیر بصید حرم زنند
ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر — دارند شرم کز گنه خلق دم زنند
پس برسنان کنند سری را که جبرئیل — شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

بند ۷

روزی که شد بنیزه سر آن بزرگوار — خورشید سر برهنه بر آمد ز کوهسار
موجی بجنبش آمد و برخاست کوه کوه — ابری ببارش آمد و بگریست زار زار
گفتی تمام زلزله شد خاك مطمئن — گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار
عرش آنچنان بلرزه در آمد که چرخ پیر — افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
آن خیمهٔ که گیسوی حورش طناب بود — شد سر نگون ز باد مخالف حباب وار
جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل — گشتند بی عماری و محمل شتر سوار
تا آنکه سر زد این عمل از امت نبی — روح الامین ز روی نبی گشت شرمسار
وانگه زکوفه خیل حرم‌رو بشام کرد — نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

بند ۸

در حربگاه چون ره آن کاروان فتاد — شور و نشور و واهمه را درگمان فتاد
هم بانك نوحه غلغله درشش جهت فکند — هم گریه بر ملایك هفت آسمان فتاد
هرجا که‌بود آهوئی از دشت پاکشید — هر جا که بود طایری از آشیان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت بیاد رفت — چون چشم اهلبیت بر آن کشتگان فتاد
هر چندبرتن شهداء چشم کار کرد — بر زخمهای کاری تیر و سنان فتاد
ناگاه چشم دختر زهراء در آن میان — بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعرهٔ هذا حسین از او — سر زد چنانکه آتش ازاو درجهان فتاد
پس با زبان پر گله آن بضعهٔ بتول — رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

بند ۹

این کشتهٔ فتاده بهامون حسین تست — وین صید دست وپازده در خون‌حسین‌تست
وین نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی — دود ازز‌مین رسانده بگردون حسین‌تست
این ماهی فتاده بدریای خون که هست — زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
این خشك لب فتادهٔ ممنوع از فرات — کز خون اوزمین شدهجیحون حسین تست
این غرقهٔ محیط شهادت که روی دشت — از موج خون او شده گلگون‌حسین تست
این شاه کم سپاه که باخیل اشك وآه — خرگاه از اینجهان زده بیرون حسین‌تست
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین — شاه شهید نا شده مدفون حسین تست
پس روی در بقیع بزهراء خطاب کرد — مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد

بند ۱۰

کای مونس شکسته دلان حال ما ببین — ما را غریب و بی کس و بی اقربا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند — در ورطه عقوبت اهل دغا ببین
در خلد بر حجاب دوکون آستین فشان — واندر جهان مصائب ما بر ملا ببین
نی‌نی درا چو ابر خروشان بکربلا — طوفان سیل فتنه و موج بلا ببین
تنهای کشتگان همه‌در خاك وخون‌نگر — سرهای سروران همه بر نیزها ببین
آن تن‌که بود پرورشش در کنار تو — غلطان بخاك معرکهٔ کربلا ببین
یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد — کو خاك اهلبیت رسالت بباد داد

بند ۱۱

ای چرخ غافلی که چه بیداد کردهٔ — و ز کین چها باین ستم آباد کردهٔ
کام یزید دادهٔ از کشتن حسین(ع) — بنگر کرا بقتل که دلشاد کردهٔ
در ظلمت این‌بس است که‌باعترت رسول — بیداد کرد خصم و تو امداد کردهٔ
ای زادهٔ زیاد نکرده است هیچگه — نمرود این عمل که تو شداد کردهٔ
بهر خسی که بار درخت شقاوت است — در باغ دین چه با گل و شمشاد کردهٔ
با دشمنان دین‌نتوان کرد آنچه تو — با مصطفی و حیدر و اولاد کردهٔ
حلقی که بود بوسه که مصطفی مدام — آزرده‌اش ز خنجر فولاد کردهٔ
ترسم تو رادمی که بمحشر درآورند — از آتش تو دود بمحشر درآورند

بند ۱۲

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد
خاموش محتشم که‌از این شعرجانگداز مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
تاچرخ‌سفله‌بود خطائی چنین نکرد
باهیچ آفریده جفائی چنین نکرد

وصال شیرازی (ره) فرموده

زینب چهدید پیکری اندر میان خون چون آسمان زخم تن از انجمش فزون
بیحد جراحتی نتوان گفتنش که چند پامال پیکری نتوان دیدنش که‌چون
خنجر درآن نشسته چه شهپر که‌در هما پیکان از او دمیده چه‌مژگان ازجفون
گفت این بخون طپیده نباشد حسین‌من این نیست آنکه در بر من‌بودتا کنون
یکدم فزون نرفت که‌رفت از کنارمن اینزخمها به پیکر او چون رسید؟چون؟
گر این حسین قامت‌او از چه برزمین وراین حسین رایت‌اواز چه سر نگون؟
گر این‌حسین من سراو ازچه برسنان ور این حسین‌من تن‌او ازچه‌غرقه خون؟
یاخواب بوده‌ام من‌وگم گشته اسعراه یاخواب بوده آنکه مرا گشته رهنمون
میگفت ومیگریست که جانسوز نالهٔ آمد ز حنجر شد لب تشنگان برون :
کای‌عندلیب گلشن‌جان آمدی؟ بیا !
ره گم‌نگشته‌خوش بنشان آمدی بیا

و له

آمد بگوش دختر زهراء چه اینخطاب از ناقه خویش رابزمین زد باضطراب
چون خاك جسم پاك‌برادر ببر گرفت بر سینه‌اش نهاد رخ خود چو آفتاب
گفت ای گلو بریده سر انورت کجاست وز چیست گشته‌پیکر پاکت‌بخون‌خضاب
ای میر کاروان که آرام نیست خیز مارا ببر بمنزل مقصود و خوش بخواب
من یکتن ضعیفم ویك کاروان اسیر وین خلق بی حمیت و دهری پرانقلاب
از آفتاب پوششان باز چشم خلق؟ اندوه دل نشانشان باکه التهاب
زین العباد را زد و آتش کباب بین سوز تب از درون و برون سوز آفتاب
گر دل بفرقت‌تونهم کوشکیب وصبر ور بی‌تو روبشام کنم کو توان وتاب
دستم زچاره کوته و راه دراز پیش نه عمر من‌تمام شود نه جهان خراب
لختی چوبابرادر خود شرح راز کرد رو در نجف نمود ودر شکوه‌باز کرد
کای گوهر یکه‌چون‌تو نپرورده نه‌صدف پروردگانت زار و توآسوده در نجف
داری خبر که‌نور دوچشم توشدشهید؟ افتاد شاهباز تو از شرفه شرف ؟
توساقی بهشتی و کوثر بدست تست وین کودکان زارتو از تشنگی تلف
این اهلبیت تست بدینگونه دستگیر ای دستگیر خلق نگاهی باینطرف

و له

لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش مگر که برنکشد خصم بد منش زتنش
لباس کهنه چه‌حاجت که زیر سم ستور تنی‌نبود که بپوشند جامه یا کفنش

که گفت از تن او خصم بر کشید لباس · لباس کی بود او را که پاره شد بدنش
نه جسم قامت زهراء چنان لگد کوبست · کز آن توان پیمبر برد بوی پیرهنش
زمانه خاك چمن را بباد عدوان داد · تو در فغان که چه شد ارغوان و یاسمنش
عیالش ارنه بهمره در این سفر بودی · از او خبر نرسیدی بمردم وطنش
دهان کجا که نماید تلاوت قرآن · مگر که روح قدس ساخت حرفی از دهنش
ز دستگاه سلیمان فلك نشان نگذاشت · بغیر خاتمی آنهم بدست اهرمنش

جودی خراسانی (ره) فرموده

در شب قتل چه بیتابی طفلان را دید · زینب غمزده را شاه شهیدان طلبید
گفت ای خواهر غمدیدهٔ بی یاور من · یك زمانی بنشین در برم ای خواهر من
خالی از اشك کن این دیدهٔ چون دریا را · تا بگویم بتو من واقعهٔ فردا را
مگرت نیست بخاطر که چه گفتی من · زد ندا گفت زنان را که فدا گفتی من
عهد با حق چو ببستیم تو با ما بودی · خود ز روز ازل اندر سر سودا بودی
تو مهین دختر زهرائی و ناموس رسول · پرورش یافته جسم تو در آغوش بتول
باغ جنت گلی از گلشن روی تو بود · پرتو مهر فلك برقع روی تو بود
اندرین دشت چه از کینهٔ این قوم شریر · من شوم کشته و گردی تو بصد ظلم اسیر
این مپندار سویت کس بشقاوت نگرد · که تواند بتو با چشم حقارت نگرد
سوی خورشید اگر دیدهٔ صد مسکینست · او بلند از نظر مردم کوته بین است
حال باید که تو اندر سر پیمان باشی · با همه درد رضا از دل وازجان باشی
باش آگه که اجل دست گریبان منست · این شب آخر عمر من و یاران منست
آخر عمر من و اول بی یاری تست · شب قتل من و ایام گرفتاری تست
این مبادا که تو فردا ز هیاهوی خسان · دست بر سینه زنی برکشی از قلب فغان
غرق خون گر نگری اکبر مه سیما را · باید از گریه تو خاموش کنی لیلا را
حلق اصغر شود از تیر جفا چون سیراب · نگذاری که برآرد زجگر بانك رباب
جسم داماد چه فردا شود آغشته بخون · نگذاری که عروسش شود از خیمه برون
دست عباس جوانم چو بیفتد از تن · خواهرش را نگذاری که نماید شیون
سر اطفال تو از تن چو نمایند جدا · در اشك تو مبادا شود از دیده رها
اندر آندم که مرا بنگری آغشته بخون · نخراشی رخ و از خیمه نیائی بیرون
سینهٔ من شکند چون زجفا شمر لعین · نکنی ناله و افغان ز دل زار و حزین
غرض ای غمزده فردا که در این دشت بلا · بسنان شد سر هفتاد و دو خورشید لقا
جمع در دور خود اطفال پریشانم کن · گریه برحال خود ای خواهر نالانم کن

که پس از من به بسی درد گرفتار شوی
سر برهنه بسر کوچه و بازار شوی

و له

خواهر برو بخیمه که جانم برآمده · عمرم تمام گشته اجل بر سر آمده
خواهر برو بخیمه که از بهر کشتنم · شمر لعین گرفته بکف خنجر آمده
خواهر برو که نوك سنان ساخت کار من · کامم دگر ز فیض شهادت بر آمده

خواهر برو که حالت جاندادنم رسید / زین تیر و نیزهٔ که بر این پیکر آمده
خواهر برو بخیمه که بهر عیادتم / قد خمیده حضرت پیغمبر آمده
خواهر برو بخیمه که با خیل اولیاء / بابم علی به تعزیت اکبر آمده
خواهر بخیمه رو که بی چشم بستنم / زهرا گشوده موی و بچشم تر آمده
خواهر برو که ناله‌ام اززخم تیر نیست / یادم ز تیر حلق علی اصغر آمده
این غیرتم کشد که بگویند کوفیان / زینب بقتلگه سر بی معجر آمده
کردند منشیان بسی این شرح را رقم / جودی چه شد که نام توسردفتر آمده

وله

خواهر برو که کار حسینت تمام شد / خواهر برو که صبح امید تو شام شد
خواهر برو که طایر روحم ز سرشده / بس نوك نیزه بر جگرم کارگر شده
خواهر برو مدار دگر انتظار من / خواهر برو که نوك سنان ساخت کار من
خواهر برو که دیده‌ام ازخون دل تراست / چشمم بزیر تیغ سوی نعش اکبر است
خواهر برو که زندگی من حرام شد / دیگر بخیمه آمدن من تمام شد
خواهر برو مپاش نمك بر جراحتم / خواهر برو نماید دشمن شماتتم
رو در حرم که ننگری ای بیقرینه‌ام / کزضرب چکمهٔ شمرشکسته است سینه‌ام
بر گرد تا نظر نکنی زیر دشنه‌ام / برگرد تا که ننگری اینگونه تشنه‌ام

وله

مهلتی تا بسوی قبله کشم پایش را / سایه از معجر نیلی کنم اعضایش را
ترکنم ز اشك روان لعل گهر سایش را / سیر بینم دم مردن رخ زیبایش را
که دگر وعدهٔ دیدار قیامت باشد / برود سوی سفر خیر و سلامت باشد
زیر خنجر چو حسین نالهٔ زینب بشنید / چشم بگشود زهم خواهر خود را طلبید
گفت با او که مرا عمر بآخر برسید / دگر از زندگی من بنما قطع امید
رو سوی خیمه که هنگام گرفتاری تست / آخر عمر من و اول بی یاری تست
رو سوی خیمه پرستاری اطفالم کن / گریه بر حال خود ایخواهر نالانم کن
ناله بر درد دل عابد بیمارم کن / جمع در دور خود اطفال پریشانم کن
که پس از من بیسی درد گرفتارشوی / سر برهنه بسر کوچه و بازار شوی
پس بناچار سوی خیمه روان شد زینب / بفغان آمد و نومید ز جان شد زینب
دید چون شام سیه روز جهان شدزینب / بار دیگر سوی میدان نگران شد زینب
دید جن و ملك وارض و سما میگرید
بسر نی سر شاه شهداء میگرید

وله

بابا بنگر سوز دل و چشم پر آبم / از سوی تو عازم بسوی شام خرابم
نگذشته ز قتل تو زمانی که ببستند / این قوم جفا پیشه بزنجیر و طنابم
این یك زندم کعب نی آن سیلی بیداد / فریاد که هر لحظه ز قومی بعذابم
بابا ز تو هر لحظه مرا بود سئوالی / از چیست که اکنون ندهی هیچ جوابم
بردار سر از خاك که این قوم جفاجو / بردند ز سر معجر و از چهره نقابم
اینزخم که برجسم تو بیرون زحسابست / در سوز من دلشده تا روز حسابم

وله

ایرفته سرت برنی وی مانده تنت تنها ماندی تووبنهادیم ماسربه بیابانها
ایکرده بکوی‌دوست هفتاد ودوقربانی قربانشومت اینرسم‌مانداز تو بدورانها
قربانی هر کس شدباحرمت ونشنیدیم دست و تن قربانی افتد به بیابانها
اینگونه تنت از تیغ کردندوصدپاره قصاب نزد ساطور بر پیکر قربانها
ازخون گلوی توایندشت گلستان شد این‌سیر گلستان کرد سیرم زگلستانها
ریحان خط اکبر بر گرد رخ انور برد از دل مایکسر یادگل وریحانها
ما جمع پریشانیم هم‌بی سر و سامانیم بردار سرو بنگر این بیسرو سامانها
اطفال حزین یکسر بی‌چادر و بی‌معجر پاها همه در زنجیر سرها بگریبانها

وله

آخر ازکوی تو بادیدهٔ گریان رفتم آمدم با تو و بالشکر عدوان رفتم
گر تو با جمله شهیدان سوی‌جنت رفتی من سوی شام بهمراه اسیران رفتم
خاطر جمع‌ودل‌آسوده تومیباش که‌من فرق بی معجرو گیسوی پریشان رفتم
ایشه تشنه جگر این تووایننشط فرات آب نوش‌آب که‌من بالب عطشان رفتم
بعداز این بانك‌عطش نشنوی‌ایشاه که‌من با یتیمان بسوی کوفهٔ ویران رفتم
عهد ما بود که‌تو کشته شوی برلب‌آب تو وفا کردی ومن برسر پیمان رفتم
چاك پهلوی تو دیدم‌من و از پنجهٔ غم سینه را چاك زدم همچو گریبان‌رفتم
خاك بر فرق من وخواهری من که‌ترا جسم صد چاك فکندم به بیابان رفتم
بسر نعش تو نگذاشت‌بمانم‌چون شمر با سر پاك تو ای مهر درخشان رفتم
جودیا شرح غم غمزدگان کن کوتاه که زهوش از اثر ناله و افغان رفتم

وله

مگر بکربیلا آب قیمت جان بود. که ازعطش بفلك نالهٔ یتیمان بود
کفن دریغ مگر بود بهر شاه شهید که تاسه روز تنش رویخاك‌عریان‌بود
بزیر سایه چتر زر ابن سعد لعین عزیز فاطمه در آفتاب سوزان بود
ز کینه فرقهٔ بی آبرو زدند آتش سرادقی که دراو جبرئیل دربان‌بود
بروی نعش علی اکبر جوان لیلا چه موی خویشتن آشفته وپریشان‌بود
گلوی جمله تراز آب‌خوشگوارفرات بحلق خشك علی اصغر آب‌پیکان‌بود
زآب ونان همه سیرو ز کربلا تاشام سکینه تشنهٔ آب و گرسنه نان بود
سوار شام سراسر سوار بر مرکب پیاده عابد بیمار زار و نالان بود
بشام جمله‌خلایق بخواب‌خوش‌همه‌شب زشام تا بسحر زینب اندر افغان بود
نهاد خولی بی دین بروی خاکستر سریکه‌مهر رخش‌رشك باغ‌رضوان‌بود
فغان که‌ریخت یزیدشرابخوارشراب بر آنرخی که‌لبش به زآب‌حیوان‌بود
نه‌آب بودونه‌نانی نه‌شمعی‌ونه‌چراغی چه‌گشت کنج‌خرابه مقام و منزل ما

وله

امشب شب غریبی اولاد مصطفی است
زینب اسیر شمر و حسین سر ز تن جداست

از خیمه های سوخته بس دود بر فلك
رخسار ماه و چهرهٔ خورشید بیضیاست

اطفال بی پدر و به بیابان در آفتاب
آن یك سر برهنه و آن یك برهنه پاست

شصت وچهار زن همه بسته بریسمان
یکرا چورعد ناله ویکرا چه نی نواست

لیلا بآه و ناله چومجنون بکوه ودشت
اکبر هزار پاره ز شمشیر اشقیا است

بیرق نکون و مشك تهی سینه پرزخم
عباس را جدا ز بدن دست از جفاست

گوش عروس زار پرازخون زگوشوار
داماد را زخون گلو دست و پا حناست

گهواره مانده خالی واصغر بمهد خاك
از سینهٔ رباب ز غم ناله بر سما است

مهر رخ سکینه ز سیلی و تشنگی
نیمی چه ماه نیلی و نیمی چه کهرباست

بر روی تخت زر پسر سعد سنگدل
عریان بروی خاك تن سبط مصطفی است

در دست ساربان ستمگر شکسته تیغ
از بند بهر بند دودست حسین جداست

اینظلم جودیا بکه گویم که بعد قتل
جسم حسین بربر سم اسب توتیا است

وله

این بانك درای کاروانست
یا زینب زار در فغان است

در شب شده آفتاب طالع
یا رأس حسین برسنان است

بر نیزه سر چو ماه عباس
یا چارده ماه آسمان است

رعد است بناله یا که لیلا
در ماتم اکبر جوان است

گیسوی عروس وخون داماد
یا سنبل تر بگلستان است

از ابر بهار ژاله ریزد
یا چشم سکینه خونچکانست

وله

چرا ازهمرهان دوش ای سرخونین جدا بودی ؟
چرا پرخاك و پر خاکستری دیشب کجا بودی ؟

که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر ؟
مگر درد ترا اینگونه داروئی دوا بودی ؟

به مهمانی چرا در خانهٔ بیگانگان رفتی ؟
بریدی از چه با ما روزی آخر آشنا بودی ؟

گرفتار جفای شمر ما بودیم دیشب را
تودر دست که ای سر تاسحر که مبتلا بودی

ترا چون بودسر در کوفه تن در کربلا جانا
دل ما سوی کوفه چشم ما در کربلا بودی

یکی گوید ترا جا بود در کنج تنور ای سر
یکی گوید بزیر طشت پنهان از جفا بودی

نه در خورد تو بود ای گنج شایان کنج مطبخها
تو آخر روزی ای سر زینت عرش خدا بودی

پس از کشتن سری درماسوی کی شد بدینخواری
همانا از ازل ایسر سوا [illegible] ماسوی بودی

همانم دست جودی کاین مصیبت را رقم کردی
خدایا کاش تن از جان و جان از تن جدا بودی

وله

ز دوری رخت ایسر دلم بجان آمد
عجب عجب که ترا یاد بی کسان آمد

کدام جلوه زسر برده طایر هوشت
چه شد که ازهمه یکباره شد فراموشت

گهی ز مهر نگاهی بما اسیران کن گهی تسلی احوال غم نصیبان کن
نمك بس استهمین بر جراحت دل من که قاتل تو بود روز و شب مقابل من
مر تو گر بسنان پیشرو بقافله شد پیاده از عقبت پای من پر آبله شد
در این سفر شدی آزرده گر ز محنت راه زیاده تر تو ندیدی ز من مشقت راه
ز ره رسیدی و بهرچه دلشکسته شدی پیاده آمده ام من چرا تو خسته شدی
شکسته فرق من از چه رخ تو خون آلود نخورده آب لب من لب تو از چه کبود
کبودی لبت ای گوشوار عرش مجید اگر غلط نکنم هست جای چوب یزید

وله

بس از تو جان برادر چه رنجها که کشیدم چه شهرها که نگشتم چه کوچه‌ها که ندیدم
بسخت جانی خود اینقدر نبود گمانم که بی تو زنده ز دشت بلا بشام رسیدم
برون نمود در آندم چو شمر پیرهنت را بتن ز پنجهٔ غم جامه هر زمان بدریدم
چه ماه چهارده دیدم سر ترا بسر نی هلال وار ز بار مصیبت تو خمیدم
زدم بچوبهٔ محمل سر آن زمان که سر نی بنوك نیزهٔ خولی سر چو ماه تو دیدم
ز تازیانه و طعن سنان و طعنهٔ دشمن دگر ز زندگی خویش گشت قطع امیدم
میان کوچه و بازار شام پای برهنه سر از خجالت نامحرمان بجیب کشیدم
شدم چو وارد بزم یزید بیازوی بسته هزار مرتبه مرك خ.دا زخدا طلبیدم
هنوز بر کف پایم نشان آبله پیدا است براه شام ز بس از جفا پیاده دویدم
ولی باین همه غم شاد از آنم ایشه خوبان که نقد جان بجهان دادم و غم تو خریدم

وله

شمیم جانفزای کوی بابم مرا اندر مشام جان در آید
گمانم کربلا شد عمه نزدیك که بوی مشك ناب و عنبر آید
بگوشم عمه از گهوارهٔ گور در این صحرا صدای اصغر آید
مهار ناقه را یك دم نگهدار که استقبال لیلا اکبر آید
مران ای ساربان یکدم که داماد دم راه عروس مضطر آید
ولی ای عمه دارم التماسی قبول خاطر زارت گر آید
که چون اندر سر قبر شهیدان ترا از گریه کام دل بر آید
در این صحرا مکن منزل که ترسم دوباره شمر دون با خنجر آید

همای شیرازی (ره) فرموده

ای فلك تا کی باآل مصطفی ناسازگاری در جهان تا کی عزیزان خدا را خوار داری
چون اسیران فرنك و روم اندر شام و کوفه اهل بیت احمد مختار را بردی بخواری
چار مین شمع هدایت را ولایت در ولایت در غل و زنجیر بردی چون غلامان تتاری
از ستم بی پرده کردی بانوئی کاندر حریمش فخرها میکرد جبریل امین در پرده داری
گفت زینب با سر سلطان دین کای جان خواهر سوختم از دوریت تا چندم از خود دور داری
کی گمانم بود بی روی تو یکدم زنده باشم ای عجب تو کشته و من زنده باصد گونه خواری

ای برادر چون بسندی درکف نامحرمانم
همتت‌چون شد؟ حمیت کو؟ کجاآن بردباری
سر برهنه، پا برهنه، دیده گریان‌مو پریشان
با چنین حالت بدست ناکسانم چون سپاری
نالهٔ بیمار هر دم میزند آتش بجانم
یك نفس دیگر ندارم طاقت بیمار داری
ای شهنشاه دو عالم از هما یادآور آندم
کز پی امر شفاعت تاج بر سر میگذاری

و له

ای شهیدی که‌لب تشنه بریدند سرت
لاله سان سوختـ‌زداغ علی‌اکبر جگرت
تشنه لب هیچ مسلمان نکشد کافر را
توچه کردی که لب تشنه بریدند سرت
تشنه و بیکس‌ودلخسته‌وبی‌یارو‌غریب
نه طبیبی بکنار و نه انیسی ببرت
کس بپهلوی‌تو ننشست‌بجزخنجر و تیر
کس نیامد بجز از ناوك پیکان ببرت
برلب خشك توآبی‌پسرسعد نریخت
با وجودی که بدی ساقی کوثر پدرت
نالهٔ فاطمه خشك و تر عالم سوزد
گر لب خشك ترا بنگرد و چشم ترت
واژگون‌چون‌نشدا‌ینطشت‌که‌دربزم‌یزید
دید سر زینب دلسوخته در طشت زرت
گاه درشام‌بطشت زروگاهی‌در دیر
که بخاکستر و گاهی بسنانست سرت
نامهٔ تشنه لبان را ببرای باد صبا
بسر تربت زهراء اگر افتد گـذرت
بگوای‌بانوی‌جنت‌سری‌ازغرفه برآر
غرقه درلجهٔ خون بین تن شمس وقمرت
تودل‌آسودهٔ از چشمهٔ‌کوثر سیراب
دخترانت همه لب تشنه و بی سر پسرت
روزی آخرخبری ازدل بیمار‌بپرس
مگر از حالت بیمار نباشد خبرت

حجةالاسلام تبریزی میفرمایند

زینب چودید پیکر آنشه بروی خاك
ازدل کشید ناله بصد درد سوزناك
کای‌خفته‌خوش بسترخون دیده‌باز کن
احوال ما ببین وسپس خواب‌ناز کن
ای وارث سریر امامت بپای خیز
بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
طفلان خود بورطهٔ بحر بلا نگر
دستی بدستگیری ایشان دراز کن
برخیزصبح شام شد ای میر کاروان
ما را سوار بر شتر بی جهاز کن
یا دستمابگیر و از ایندشت‌پرهراس
بار دگر روانه بسوی حجاز کن

و له

ای زداغ تو روان خون دل از دیدهٔ حور
بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخهٔ صور
ز تماشای تجلای تو مدهوش کلیم
ای سرت سر اناالله و سنان نخلهٔ طور
دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی
آه اگر طعنه بقرآن زند انجیل و زبور
تا جهان باشد و بوده‌است که دادست نشان
میزبان خفته بکاخ اندر و مهمان بتنور
سر ببتن که شنیدست بلب سورهٔ کهف
یاکه دیده است بمشکاة تنور آیهٔ نور
جان فدای تو که از حالت جانبازی تو
در تف ماریه از یاد بشد شور نشور
قدسیان سر بگریبان بحجاب ملکوت
حوربان‌دست‌بگیسوی و پریشان ز قصور
غرق دریای تحیر ز لب خشك تو نوح
دست حسرت بدل ازصبر تو ایوب صبور
کوفیان دست بتاراج حرم کرده دراز
آهوان حرم از واهمه در شیون و شور
انبیاء محو تماشا و ملایك مبهوت
شمر سرشار تمنا و توسرگرم حضور

میرزا عمان سامانی اصفهانی میفرماید

خواهرش بر سینه و بر سر زنان رفت تا گیرد برادر را عنان
سیل اشکش بست بر شه راه را دود آهش کرد حیران شاه را
در قفای شاه رفتی هر زمان بانك مهلا مهلا اش بر آسمان
کایسوار سر گران کم کن شتاب جان من لختی سبکتر زن رکاب
تا ببوسم آن رخ دلجوی تو تا ببویم آن شکنج موی تو
شه سرا پا گرم شوق و مست ناز گوشه چشمی با نسو کرد باز
دید مشکین موئی از جنس زنان بر فلك دستی و دستی بر عنان
زن مگو مرد آفرین روزگار زن مگو بنت الجلال اخت الوقار
زن مگو خاك درش نقش جبین زن مگو دست خدا در آستین
پس ز جان برخواهر استقبال کرد تا رخش بوسد الف را دال کرد
همچوجان خود درآغوشش کشید این سخن آهسته در گوشش کشید
کای عنان گیر من آیا زینبی؟ یا که آه درد مندان در شبی
جان خواهر در غم زاری مکن با صدا بهـرم عزا داری مکن
پیش پای شوق زنجیری مکن راه عشق است این عنانگیری مکن
با توهستم جان خواهر همسفر تو بیا این راه کوبی من بسر
خانه سوزان راتو صاحبخانه باش با زنان در همرهی مردانه باش
معجر از سر پرده ازرخ وا مکن آفتاب و ماه را رسوا مکن

حجة‌الاسلام نهاوندی فرموده

سوی سپاه کفر شه بی سپاه رفت دین بی‌پناه‌ماند چو آن دین پناه‌رفت
ز افلاکیان شرارفغان تازمین رسید وز خاکیان بچرخ برین دود آه رفت
آه از دمیکه عصمت کبری بقتلگاه با خیل اشك وآه بسروقت‌شاه رفت
افتاده دید جسم برادر بخون و خاك زد شعلهٔ زناله که تا مهرو ماه رفت
بر سر نهاد دست وبدامان فشاند اشك ناچار پیش دشمن خود داد خواه رفت
کای سنگدل ترحمی آخر ببین‌ز جور لب تشنه زیر تیغ حسین بیگناه رفت

مقبل (ره) فرموده

در یگانه دریای مجمع البحرین بخون طپیدهٔ کرب و بلا امام حسین
نه ذوالجناح‌دگر تاب‌استقامت‌داشت نه‌شاه تشنه لبان‌برجدال طاقت‌داشت
هوازجورمخالف‌چو قیرگون گردید عزیز فاطمه ازاسب‌سر نگون گردید
بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

لاخر

ای اشك ماتمت برخ ملت آبرو وی از طفیل خون تو اسلام سرخ رو
اسلام زنده کردی وخود کشته گشتهٔ وی یافته ز فیض تو دین نبی علو

گر آبرا بروی تو بستند کوفیان آوردی آب رفته اسلام را بجو
بی پرده اهل بیت توگشته‌شتر سوار لیکن نمودی پردهٔ اسلام را رفو
شد گردن تمام جهان بسته پیش تو آندم که گشت عابدین توزنجیردرگلو
در رتبهٔ امامت تو گفتگو نماند زینب چوبا یزید لعین کرد گفتگو
جانم همیشه جانب‌صحرای کربلاست یارب بر آر آنچه بدل دارم آرزو

لاخر

ایدل بیا و ساز کن اسباب ناله را بنیاد کن حدیث غم این رساله را
خون عزیز ساقی کوثر بخاك ریخت ساقی بیا لبا لب خون کن پیاله را
کشتند آهوان حرم را یزیدیان خون در دلست دایم ازاینغم غزاله را
چون دودمان ختم رسالت بباد رفت کوفی بخط جور نوشت این رساله را
بر والی دمشق که . یاایهاالامیر لبریز کن ز بادهٔ عشرت پیاله را
کز دودمان‌فاطمه کشتیم هر که بود کردیم بر سنان سر چندین سلاله را
بردیم اهل بیت نبی را بقتلگاه گفتیم کز جگر نکشند آه وناله را
لیلا بروی نعش علی اکبر جوان خوش میسرود ناله کنان این‌مقاله‌را
کای نوردیده ازغم خال تو سوختم ای داغ بر دل از غم خا ل تولاله‌را
حیفست‌این کلاله مشکین بخاك‌وخون بنشین دمی که شانه زنم اینکلاله را
دادیم از طپانچه سزای سکینه را خوش میفشاند عارض گلبرك هاله را
میاوریم نزد تو اینك دوان دوان پای پیاده دخترکان سه ساله را
واصل خوشست صاحب ماشایداز کرم زینت دهد بمهر قبول این مقا له را

ناصرالدین شاه‌قاجار فرموده

یکتا گهری زصدر زین افتاده آویزهٔ عرش بر زمین افتاده
افسوس که در واقعهٔ کرب‌بلا از خاتم انبیاء نگین افتاده

میرزای صبوری‌ملك الشعراء خراسانی فرموده

فلك با عترت خیر البشر لختی مدارا کن مدارا کن بآل‌الله وشرم از روی زهراء کن
فلك آن‌شب که خرگاه‌ولایت را زدی‌آتش دو کودك‌از میانگمشد‌بگردایچرخ‌و پیدا کن
بصحراام‌کلثوم استوزینب هردو در گردش توهم‌بااین‌دوخاتون‌جستجودر کوه‌وصحرا کن
اگر پیدا نگشتند این دو طفل بی‌پدر امشب مهیای عقوبت خویش را ازبهر فردا کن

وله

فلك در کربلا آل علی را میهمان کردی مهیا آب ونان بایست شمشیر وسنان کردی
حریم مصطفی را از حرم تا کربلا خواندی هلاك ازتشنه کامی برلب آب روان‌کردی
غزالان حرم را تاختی از یثرب و بطحا گرفتار درنده گرگهای کوفیان کردن
فلك بی‌خانمان کردی تو اولاد پیمبر را نمودی از وطن آواره و بی خانمان‌کردی

امر دوم مراثی حضرت ابی الفضل العباس ع

سید جعفرحلی فرموده

عبست وجوه القوم خوف الموت — والعباس فیهم ضاحك متبسم
قلب الیمین علی الشمال وغاص — فی الاوساط یحصد للرؤس و یحطم
وثنی ابوالفضل الفوارس نکصا — فراوا شد ثبا تهم ان یهز موا
بطل تورث من ابیه شجاعة — فیها انوف بنی الضلالة ترغم
ما کرذو بأس له متقدما — الا و فر و رأسه المتقدم
قسماً بصارمه الصقیل و اننی — فی غیر صاعقة السماء لااقسم
لولا القضاء لمحی الوجود بسیفه — والله یقضی مایشاء و یحکم
فند ایهم بان یصول فلم یطق — کاللیث اذا اظفارة تتقلم
فمشی لمصرعه الحسین وطرفه — بین الخیام و بینه متقسم
فاکب منحنیا علیه و دمعه — صبغ البسیط کانما هو عندم
قد رام یلثمه فلم یرموضعا — لم یدمه عض السلاح فیلثم
نادی وقدملاء البوادی صیحة — صم الصخور لهولها تتالم
ءاخی من یحمی بنات محمد — ان صرن یسترحمن من لا یرحم
هذا حسامك من یذل به العدی — و لواك هذا من به یتقدم

لاخر

فلما رآه السبط ملقی علی الثری — یعالج کرب الموت والدمع اهملا
فجاء الیه و الفؤاد مقرح — و نادی بقلب بالهموم قد ابتلا
اخی کنت عونی فی الامور جمیعها — اباالفضل یا من کان للنفس با ذلا
یعز علینا ان نراك علی الثری — طریحا ومنك الوجه اضحی مرملا

شیخ کاظم ازری فرموده

فمن المعزی السبط سبط محمد — بفتی له الاشراف طأطأ هامها
و هوی علیه ماهنالك قائلا — الیوم بان عن الیمین حسامها
الیوم سار عن الکتائب کبشها — الیوم غاب عن الهداه امامها
الیوم آل الی التفرق جمعنا — الیوم حل عن البنود نظامها
الیوم خر عن الهدایة بدرها — الیوم غب عن البلاد غمامها
الیوم نامت اعین بك لم تنم — و تسهدت اخری فعز منامها

حجة‌الاسلام تبریزی در شهادت حضرت ابوالفضل (ع) فرموده

حیدرانه آن سلیل ذوالفقار — خویش را زد یکتنه بر صد هزار
تیغ آتشبار زاد بو تراب — کرددر صحرا روان‌خون‌جای آب
نا گهان کافر نهادی از کمین — کرد باتیغش جدا دست از یمین

از کمین ناگه سیه دستی به تیغ — برفکندش دست دیگر بی دریغ
هردو دست او چو گشت از تن جدا — مشك با دندان گرفت آن با وفا
ناگهان تیری فرود آمد بمشك — علویان از دیده باریدند اشك
وه چه گویم من چه آمد برسرش — کز فراز زین نگونشد پیکرش
من نیارم شرح آن را باز گفت — از عمود آهنین باید شنفت
چون نگون از مرکب آمد برزمین — زد بسر در آسمان روح الامین
زاد حیدر با هزاران عجز و ذل — رو بخیمه کرد کای سلطان کل
دست من کرد از تو خصم دون جدا — هین تو دستم گیر ای دست خدا
شاه دین از خیمه آمد بر سرش — دید در خون گشته غلطان پیکرش

میرزا عمان سامانی فرموده

روز عاشورا بچشم پر ز خون — مشك بردوش آمد از شط چون برون
شد بسوی تشنه کامان ره سپر — تیر باران بلا را شد سپر
پس فرو بارید بر وی تیر تیز — مشك شد بر حالت او اشك ریز
اشك چندان ریخت بروی چشم مشك — تا که چشم مشك خالی شد ز اشك
تا قیامت تشنه کامان ثواب — میخورند از رشحه آنمشك آب
بر زمین آب تعلق پاك ریخت — وز تعین بر سر او خاك ریخت

محزون رشتی فرموده

رسانید خود راچو شهباز حق — ببالین وی دید نیمی رمق
تنی دید مانند جان در برش — مسبك پریشان چو مغز سرش
برادر چه کردی لوای مرا — بده گوش جانا نوای مرا
توسقا ولب تشنه گشتی شهید — امیدم بدی گشته ام نا امید
مرا بی جمال تو عالم سیاه — شده منخسف ای مرا مهرو ماه
که بنموده دست تو از تن جدا — نبودش مگر خوف روز جزا

جودی خراسانی علیه الرحمة فرموده

بخون غلطان چرائی ای علمدار سپاه من — نظر بگشا و بنگر یکزمان برسوز آه من
زپشت زین چه افتادی شکست از بارغم پشتم — ز جا خیز ای که در هر غم بدی پشتو پناه من
ببالین تو گر دیر آمدم اینك مرنج از من — که دورت کوفیان از چهارسو بستند راه من
بچشم روز روشن تیره شد چونشهز داغ تو — گشا ای نور چشمان دیده بین روز سیاه من
بهر عضوت که آرم دست ز آن عضوت جدا باشد — کدامین سنگدل کشتت چنین ای بی پناه من
ز بهر جرعهٔ آبی سکینه بر در خیمه — ستاده منتظر آن طفل زار بی گناه من
خوشم از آنکه یکشب زندگی بعد از تو ام نبود — اگر نه روز شب میشد ز آه صبحگاه من
من آن طاقت ندارم کز جمالت دیده بردارم — بزیر تیغ خواهد بود بر رویت نگاه من

امر سوم در مراثی حضرت علی‌اکبر(ع)
ابوالحسن تهامی فرموده

حکم المنیة فی البریة جاری ... ماهذه الدنیا بدار قرار
فالعیش نوم و المنیة یقظة ... و المرء بینهما خیال سار
یا کوکباً ماکان اقصر عمره ... وکذاتکون کواکب الاسحار
عجل الخسوف الیه قبل اوانه ... فمحاه قبل مظنة الابدار
ان تحتقر صغرا فرب مفخم ... یبدوا ضئیل الشخص للنظار
ان الکواکب فی محل علوها ... لتری صغاراً وهی غیر صغار
ابکیه ثم اقول معتذراً له ... وفقت حین ترکت ألام دار
فاذا نطقت فانت اول منطقی ... و اذا سکتت فانت فی‌مضماری

وبعضی مضمون این اشعار را بفارسی گفته‌اند

چه زود بود ایپسر! که همچه کوکب سحر ... غروب کردی از نظر، اجل بشد دچار تو
اگر کنم تکلمی ، کلام اولم توئی ... سکوت اگر کنم دمی، دلست داغدار تو
چسان بخیمه رو کنم ، چه ناله وفغان کنم ... چه چشم خونفشان کنم، زروی گلعذار تو
سکینهٔ من از عطش، فتاده و نموده غش ... چسان باو بگویمش ، که شد خزان بهارتو

شیخ علی پسر شیخ‌العراقین فرموده

شه عشاق خلاق محاسن ... بکف بگرفت آن نیکو محاسن
بآه و ناله گفت ای داور من ... سوی میدان کین شد اکبر من
بخلق وخلق و از رفتار وگفتار ... بداین نو رسته همچون‌شاه مختار
بنا گه منقذ آن غدار خونخوار ... سمند افکند سوی شاه بی یار
شد از شمشیر آن مردود گمراه ... عیان شق القمر از فرق آنشاه
سوی لشگرگه دشمن شدی تفت ... ندانستم کرا برد وکجا رفت
همیدانم که جسم وجان جانان ... مقطع گشت چون آیات قرآن
چه رفت از دست شاه‌عشق دلبند ... روان شد ازپی گم گشته فرزند
عقابی دید ناگه پر شکسته ... علی افتاده زین از هم گسسته
سری بی افسر و فرقی دریده ... بجانان بسته جان و زخود بریده
توانائی شدش از تن زسرهوش ... گرفت‌آن پیکرخونین در آغوش
چو آوردند تمثال پیمبر (ص) ... برون از خیمه آمد دخت حیدر
دوان شد سوی نعش برگزیده ... بدنبالش زنان داغ دیده
چنان زد صیحه لیلای جگرخون ... که عقل ماسوی‌گردید مجنون

حجة‌الاسلام تبریزی فرموده

سر نهادش بر سر زانوی ناز ... گفت کای بالیده سرو سرفراز

ایدرخشان اختر برج شرف — چون شدی سهم حوادث را هدف
ای بطرف دیده خالی جای تو — خیز تا بینم قد و بالای تو
بیش ازاین بابا دلمراخون مکن — زادهٔ لیلی مرا مجنون مکن
ای نگارین آهوی مشکین من — با تو روشن چشم عالم بین من
خیزتابیرون ازاین صحرارویم — نك بسوی خیمهٔ لیلا رویم
رفتی و بردی زچشم باب خواب — اکبرا بی تو جهان بادا خراب
تو سفر کردی و آسودی زغم — من در این وادی گرفتار الم

محزون رشتی فرموده

گل ارغوانیش پژمرده دید — قد سرو او را چه افسرده دید
چنان گشت از خویش بی‌اختیار — که رفت از کفش صبر و تاب و قرار
جوانا تو بودی هلال پدر — بهر ورطه بودی جلال پدر
که زد تیغ برفرق زیبای تو ؟ — که افکند این قد رعنای تو ؟
تو صد پاره و من زغمها هلاك — من از عمر سیرو توئی چاك‌چاك
درآغوش بگرفت آن پاره تن — که گویا دو روحند دریکبدن

وله

گلزار نبی گشته تهی از همه گلها — افغان ز دل زینب خونین جگر آمد
لیلی شده در دشت بلا یکسره مجنون — وقتیکه باو مردن اکبر خبر آمد
یعقوب فراموش نمود از غم یوسف — آندم که حسین بر سر نعش پسر آمد
تاریك شد اندر نظرش عالم فانی — بی تاب چه پهلوی ضیاء بصر آمد
بگرفت تن یوسف خودتنك در آغوش — یعقوب صفت ناله‌اش از سینه بر آمد
کای تازه‌جوان منکه ندیدم زتوکامی — عمر پدر از بعد تو دیگر بسر آمد

میرزا حسین کرمانی متخلص بخاکی فرموده

چو لیلی مانده زآب‌دیده مجنون وارپا در گل — عنان توسن اکبر گرفت و گفت راز دل
الا ای نوجوان رحمی بمن در حالت پیری — ز دنبال تو می‌آیم من ایفرزند تأخیری
من آن لیلای صحرای الستم کز ازل بستم — بگردن همچو مجنون ازخم زلف توزنجیری
ترا ای نو جوان شبها بمهد ناز پروردم — بامیدی که امروزم بگیری دست در پیری

وله

چو اندر بحر خون افکند لنگر شبه پیغمبر — بصحرای بلا شد آشکارا شورش محشر
بجولانگاه آمد شهسواری ماه رخساری — سوار مرکب دلدل وقاری رفرف آثاری
خدیوی کز وجودش آسمان سائر زمین ثابت — شه گلگون سواری حیدر کرار کرداری
خدیو خافقین یعنی حسین آن شاه کونینی — که ازخون شهیدان ریخت عشقش طرح گلزاری
نظر میکرد در مقتل بنعش شبه پیغمبر — بگردون میکشید از بی کسی آه شرر باری

جودی خراسانی علیه‌الرحمه فرموده

نونهال من بیا تا همچو گل بویت کنم
این دم آخر نظر بر روی نیکویت کنم
همچو نوراز دیده‌ام ای نورچشمانم مرو
تا ز مژگان شانهٔ بر سنبل مویت کنم
سوی قربانگه روانی ای ذبیح من بیا
سرمهٔ از دود دل بر چشم جادویت کنم
پیش رویم یکزمان بخرام ایسرو روان
تا تسلی دل از آن قد دلجویت کنم
کعبه‌ام روی تو بود وقبله‌ام ابروی تو
باش یکدم سجده بر محراب ابرویت کنم
وای برمن کز جفاباید ز کوفه تا بشام
همرهی با قاتل بیرحم بد خویت کنم
ای دریغا شمر نگذارد دمی درقتلگه
از دل خونین فغان اندر سر کویت کنم
رأس تو در روبرویم تاچهل منزل دریغ
خصم نگذارد دمی تا یکنظر سویت کنم

وله

بابا بیا که تیغ جفا ساخت کار من
برگی نچیده گشت خزان نوبهار من
بابا ز پا فتادم و جانم بلب رسید
دست اجل گرفت ز کف اختیار من
قاتل مرا ز خنجر کین پاره‌پاره کرد
رحمی نکرد بر مژهٔ اشکبار من
تا بر تنم بود رمقی بر سرم بیا
بنگر بوقت مرك بر احوال زار من
از تیغ ظلم رشته عمرم زهم گسیخت
لیلا بگو دگر نکشد انتظار من

وله ایضاً

وه چو اکبرقدش افکنده زپاطوبی را
نور بخشیده رخش مهرجهان آرا را
گیسویش کرده سیه پوش شب یلدا را
کرده مجنون ز غم فرقت خود لیلا را

هر که یاد از مه رخسار پیمبر میکرد
از فروغ رخ او دیده منور میکرد
زلف بر عارض او عود به مجمر میکرد
لب لعلش بسخن قصهٔ کوثر میکرد

وه چه اکبر که برخ شبه پیمبر باشد
وه چه اکبر که ببازوی چه حیدر باشد
تشنگان را چه غم او ساقی کوثر باشد
شافع امت جدش صف محشر باشد

دید شهزاده چو بی یاری شاهنشه دین
پی تعظیم پدر خم شد و بوسید زمین
گفت ایداده شرف فرش تو برعرش برین
خادم بارگه خاص تو جبریل امین
نالهٔ اصغر بی شیر ز جان سیرم کرد
العطش زاری اطفال زمین گیرم کرد
غم بی یاری تو حالت تصویرم کرد
حکم تقدیر عجب بردم شمشیرم کرد

شاه گفتا بدلم خوش که خیالی دارم
در گلستان جهان تازه نهالی دارم
روز را همچو تو خورشید مثالی دارم
شب ز ابرو و رخت بدر و هلالی دارم

دل لیلا ز غم مرك تو گردید خراب
خانهٔ صبرمن ازداغ توگشته است خراب
ازچه برگشته شدن میکنی اینقدرشتاب
نوجوان اکبر من هست ترا وقت شباب

بود امیدم که ترا جان پدر شاد کنم / حجلهٔ عیش ترا بندم و داماد کنم
خاطر زار خود از قید غم آزاد کنم / دل خود شاد از آن قد چو شمشاد کنم
ایدریغا ز غمت زهر الم نوشیدم / عوض خلعت شادی کفنت پوشیدم

ای قدت سرو خرامان ورخت ماه تمام / مهر بنموده فروغ از مه رخسار تو وام
پیش رویم دمی ایسرو خرامان بخرام / او بره میشد ومیگفت حسین در هر گام
حیف‌از این سروخرامان‌که ز پا می‌افتد / آه کاین مرغ خوش‌الحان ز نوا می‌افتد

عندلیب کاشانی در مصیبت علی اکبر فرموده

علی‌اکبر، الا ای طره‌ات هر تار زنجیری / باین مجنون سر گشته از آن‌زنجیر تدبیری
تمنای منای کربلا داری بقربانی / نمی‌آید ندا ، مادر مکن تعجیل ، تأخیری
زبس هوشت زسر برده تمنای‌بهشت وحور / نمیگوئی که خود دارم بعالم مادر پیری
ببالینت نخوابیدم چه شبها بادو صد زحمت / بامیدی که در پیری بعالم دست من گیری
زدستم میروی اکنون نماند بر من دلخون / بجز یك جان پرحسرت بغیر آه شبگیری

امر چهارم - در مراثی حضرت علی‌اصغر

سیدبحرالعلوم‌فرموده

هل من مغیث یغیث الآل من‌ظماء / بشربة من نمیر مالها خطر
هل‌راحم یرحم‌الطفل الرضیع فقد / جف الرضاع ومالطفل مصطبر
هل من نصیر محام او اخی حسب / یرعی فما حاموا ولا نصروا
تلك الرزایا لوان القلب من حجر / اصم کان لادنا هن ینفطر

حجةالاسلام تبریزی میفرماید

شه گرفت آن‌طفل مهد اندر کنار / یافت دری در دل دریا قرار
آری آری مه که شد دورش تمام / در کنار خور بود او را مقام
برد آن مه را بسوی رزمگاه / کرد رو با شامیان رو سیاه
گفت کای کافر دلان بد سگال / که بروبم بسته‌اید آب زلال
شاه در گفتارو کودك گرم خواب / که ز نوك ناوکش دادند آب
در کمان بنهاد تیری حرمله / اوفتاد اندر ملایك غلغله
رست چون تیر از کمان‌شوم‌او / بر زنان بنشست برحلقوم او
چون دریده آن حلق تیر جانگداز / سر ز بازوی یدالله کرد باز
تا کمان زه خورده چرخ پیر را / کس ندیده دو نشان یك تیر را
شه کشید آن تیرو گفت ای داورم / داوری خواه از گروه کافرم
نیست این نو باوهٔ پیغمبرت / از فصیل ناقه کمتر در برت

میرزا عمان سامانی اصفهانی فرموده

وه چه طفلی ممکنات اورا طفیل دست یکسر کاینات او را بذیل
شمهٔ خلد از رخ زیبنده اش آیتی کوثر ز شکر خنده اش
اشرف اولاد آدم را پسر لیکن اندر رتبه آدم را پدر
از علی اکبر بصورت اصغر است لیك در معنی علی اکبر است
ظاهراً از تشنگی بی تاب بود باطناً سر چشمهٔ هر آب بود
یافت کاندر بزم آنسلطان ناز نیست لایقتر از اینگوهر نیاز

محزون رشتی فرموده

رباب پریشان ز داغ پسر روان کرد سیلاب اشك از بصر
که ایطفل معصوم مظلوم من ز پیکان تیرت که داده لبن
چرا زرد شد روی گلنار تو چسان بنگرم حلق خونبار تو
چرا لب فرو بستهٔ از نوا ! ز یاقوت لبها نما نغمه ها
بنه رو بپستان من راز کن گشا لب دمی دیده را باز کن
که دارد نشان صید اندر قماط شود ذبح صیاد اندر نشاط
فدای تو ای اصغر مهوشم ز مژگان بزن آب بر آتشم
شدی فارغ ای اصغر شیرخوار من و رنج و غمهای اینروزگار
در آغوش روح القدس راحتی نداری بمادر دگر حاجتی

جودی خراسانی علیه الرحمه فرموده

اصغرا گر ز عطش تشنه و بیتاب شدی بروی دست پدر خوب تو سیراب شدی
شمر رحمی نه اگر بر دل بیتابت کرد نوك تیر ستم حرمله سیرابت کرد
گفت پیکان چه بگوش تو که مدهوش شدی چه شنیدی که بیکمرتبه خاموش شدی
طایر هوش ز سر رفت ز مد هوشی تو نالهٔ من بفلك رفت ز خاموشی تو
نور چشما بگشا دیده زهم خواب بست بردیم طاقت از ایندل بیتاب بس است
بود امیدم که توام یار بهر حال شوی بزبان آئی و همصحبت اطفال شوی
هوسم بود هم آواز بمادر باشی نقل مجلس شب دامادی اکبر باشی
گر دلم سوخت پس ازمرك عزیزان دگر سوخت داغ غم تو جان من ای جان پسر
زانکه اندر دم جان دادنت ایدل خسته دستهای تو بدی خسته و پایت بسته
سینه بگداخت از اینغم که توباایندل ریش دست و پائی نزدی دردم جان دادن خویش

وله

جان مادر ز برم از چه جدا گشتی تو همره باب گرامی بکجا رفتی تو ؟
دل مجروح من از هجر چرا خستی تو از چه ای بلبل من لب زنوا بستی تو
بکجا رفتی و اینك ز کجا آمدهٔ
با فغان رفتی وخاموش چرا آمدهٔ ؟

چشم بگشا و ببین دیدهٔ گریان مرا — بر ز افلاك نگر ناله و افغان مرا
آتش از نو مزن این سینهٔ سوزان مرا — پنجهٔ آور و بخراش تو پستان مرا

شیر اگر نیست مرا شیرهٔ جان میدهمت
ز سرشك مژگان آب روان میدهمت

هوسم بود که تو لب بسخن بگشائی — هر زمان عقده غم از دل من بگشائی
غنچهٔ لب به تکلم بچمن بگشائی — نیست را هست نمائی و دهن بگشائی

تو گشائی لب و من سیر مکم غبغب تو
تو سخن گوئی و من بوسه زنم بر لب تو

اندر اندیشت که لرزان جگر شیر شود — قالب شیر دلان صورت تصویر شود
نام آب آنکه برد طعمهٔ شمشیر شود — تو چه گفتی که گلویت هدف تیر شود

وای بر جان من و آه ز مظلومی تو
حیف ای نور دل و دیده ز محرومی تو

طفل را جای اگر بر لب کوثر باشد — عوض شیر بکامش همه شکر باشد
چشم او باز همی جانب مادر باشد — دل زار تو ز من از چه مکدر باشد

امر پنجم در مراثی حضرت قاسم ع
حجة الاسلام نهاوندی فرموده

شد چو بی یار و معین سبط رسول مدنی — عازم معرکه شد سرو ریاض حسنی
تیغ بگرفت ز ماه نوو آراست بخویش — سرو سان گلبن حسرت کفن یاسمنی
با دوصد ناله ز پور شه اورنك دنا — اذن بگرفت و بر آمد بیر قوم دنی
شیر سان عزم خنا کرده و آنقوم شدند — روبه آسای گریزان ز غزال ختنی
مادرش گرم فغان کردنو او گرم جدال — لشکر اندر پی او او پی لشکر شکنی
تا که بارید بر او سنك قضا امر قدر — بازویش ماند ز رزم آری ورایتفکنی
گشت شق القمر آندم که شد آن دریتیم — رخش از خون جبین رنك عقیق یمنی
تیشهٔ ظلم عدو کرد ز بیداد سپهر — اندر آنعرصهٔ از آنشاخهٔ گل ریشه کنی
شد نگونسار چو از باد سیه لالهٔ سرخ — خفت بر خاك چو از داس نهال چمنی
خواندعم خود وشه آمدو دیداز ره کین — طوطی خوش سخنش ماند ز شیرین سخنی
بر کشید ازدل پردردچنین ناله که کرد — سوزش اندردل نه چرخ برین شعله زنی
صلهٔ شعر تو آنست تجلی که بحشر — دستگیر تو شود رحمت دادار غنی

مرحوم ناصرالدین شاه درمصیبت حضرت قاسم فرموده

چو اعدا دید قاسم را که در گردن کفن دارد — همه گفت از ره تحسین عجب وجه حسن دارد
رخش چون پرتو افکن شد در آنوادی فلك گفتا — خوشا حال زمین را کو مهی در پیرهن دارد
لبش پژمرده همچون گل ز سوز تشنگی اما — تو گوئی چشمهٔ کوثر در اینشیرین دهن دارد

چو بلبل شور انگیزد درآواز رجز خوانی — بشوق نوگلی کو در میان آن چمن دارد
کشیده تیغ خون‌افشان ز ابرو درصف هیجا — توگوئی‌ذوالفقار اندرکف خودبوالحسن‌دارد
چنان‌آشوب‌افکند اندرآن‌صحرا زخونریزی — پس از حیدر نه در خاطر دگرچرخ کهن‌دارد
چه‌بی‌انصاف بودی آن جفاجویان سنگین‌دل — چه جای نیزه و خنجر درآن سیمین بدن‌دارد
زهرسولشکرعدوان هجوم آوردچون ظلمت — بصید شاهبازی جمله کو زاغ و زغن دارد
فکندند از سریر زین سلیمان وار آنشه را — بلی اندر کمین دایم سلیمان اهرمن دارد
چه سرو قد او زینت گلستان بلا را شد — بگفتا تاب سم اسب کی همچون بدن دارد
مرا دریاب یا عما ز روی مرحمت اکنون — که مرغ روح شوق دیدن بابم حسن دارد

حجةالاسلام تبریزی فرموده

قاسم آن نوباوهٔ باغ حسن — گوهر شاداب دریای سخن
چهارده ساله جوان نونهال — برده ماه چهارده شب را بسال
در حیا فرزانه فرزند حسن — در شجاعت حیدر لشگر شکن
با زبان لابه نزد شاه شد — خواستار عزم قربانگاه شد
گفت شه کای رشك بستان ارم — رو تو درباغ جوانی خوش بچم
بوی‌خون میآید از دامان دشت — نیست‌کس راز آن امیدبازگشت
کی‌روا باشدکه‌این رعنا نهال — گردد از سم ستوران پایمال
کی‌رواباشد که اینروی‌چوورد — غلطد اندر خون بمیدان نبرد
گفت قاسم کای خدیومستطاب — ای تو‌ملك عشق را مالك رقاب
گرچه‌خود من کودك‌نورسته‌ام — لیك دست از کامرانی شسته‌ام
من بمهد عاشقی پرورده‌ام — خون بجای شیر مادر خورده‌ام
کرده در روز ولادت کام من — باز با شهد شهادت مام من
ننك باشد در طریق بندگی — بر غلامان بی شهنشه زندگی
زندگی رابی توبرسرخاك باد — کامرانی را جگر صد چاك باد

میرزا عمان سامانی اصفهانی میفرماید

یکی در یتیم از رشتهٔ عشق — بر آمد تاکه‌گرددکشتهٔ عشق
بچرخ دلبری بد اولین ماه — بکلك عشق بابش دومین شاه
بعجز و لابه و نیکو بیانی — یتیم آسا بصد شیرین زبانی
بخاك پای آنشه سود رخسار — بگفت ای از تو‌پیدا عرش‌دادار
غم بی یاریت ای داور داد — مرا درد یتیمی برده از یاد
چوشد آنشه‌باذن جنك‌خوشنود — همه اهل حرم را کرد بدرود

جودی علیه‌الرحمه فرموده

عمو فدای توگردم بدار دست ازجنك — مکن مقاتله شاها دمی نمای درنك

تو جنك میکنی وجان برفتد زاعضایم — شکست زیر سم اسب استخوانهایم

بیا بیا که رسیده است وقت مردن من — بیا بیا که بود وقت جان سپردن من

عمو بچشم یتیمی بمن نگاه مکن — بساتم بحرم منع اشك و آه مکن

بگو که حجلهٔ گورم سیاه پوش کنند — ز ناله تازه عروس مرا خموش کنند

ز جور قوم جفا پیشه دل دو نیم منم — برس بداد من بینوا یتیم منم

میان اهل حرم مادرم غریب بود — ستم کشیده و افکار و بی نصیب بود

کند چو از غم من آه و ناله وزاری — بگوی تا بهمندش ز مهر دلداری

از این بلیه رها چون شوی بخاطرشاد — در آن شبی که علی اکبرت شود داماد

سر مزار مرا هم دمی چراغان کن — ز روی لاله رخان تربتم گلستان کن

امر ششم ـ درمراثی جناب عبدالله بن حسن

بود طفلی ز حسن در حرم آل عبا — یوسف یثرب و بطحا و عزیز زهرا

حسنی وجه و حسین خلق و پیمبر سیما — بسته از شادی قاسم بسر پنجه حنا

رخ او مصحف و گیسوی سیه بسم الله

عمر کوتاه ولی نام نکو عبدالله

مایل دیدن سلطان شهیدان گردید — ازسراپرده روان جانب میدان گردید

چرخ از کجروی خویش پشیمان گردید

شور محشر بصف ماریه گردید پدید

مادر و عمه و عم زاده بشور افتادند — همه در واهمه و شور و نشور افتادند

حوریان هم بتأسف ز قصور افتادند

همه بر سایهٔ آن لمعهٔ نور افتادند

مادرش غنچهٔ پستان بسر دست نهاد — گفت‌این شیرکه خوردی توگوارایت باد

یك پسر را بحضور تو نمودم داماد — رفت و تا صبح قیامت بدلم داغ نهاد

مرو از دیده و بر هم مشکن اعضایم

ورنه من از عقبت سینه زنان می‌آیم

زینبش گفت که ای شمع سراپردهٔ ناز — میکشم من قدم ناز تو بر چشم نیاز

بود امیدم که تو ما را برسانی بحجاز

رشتهٔ عمر توکوته شد و امید دراز

گفت شهزاده حسین عم غریبم تنهاست — گل گلزار نبی خار بچشم اعداست

او بخون من بسراپرده نشینم نه رواست

خاك عالم بسرم اینچه حیا و چه وفاست

الغرض اهل‌حرم را بحرم بر گرداند — خویشتن را بحضور شه لب تشنه رساند

شه دین دربرش آورد و در اشك فشاند

سینه بر سینه نهاد و بکنارش بنشاند

گفت ای جان گرامی بکجا آمدهٔ ؟ تیر میبارد از این قوم چرا آمدهٔ ؟

گفت شهزاده که از راه وفا آمده‌ام

جان عمو بسلام شهداء آمده‌ام

میرزا عمان سامانی اصفهانی فرموده

یکی طفلی برون آمد ز خرگاه سوی‌شه‌شد روان چون‌قطعهٔ ماه

هوای دیدن شه داشت بر سر بدی شهزاده قاسم را برادر

در آن‌دم خواهر انرا گفت آنشاه که‌اینکودك برون نایدزخرگاه

ندارند اینجماعت رحم بر ما نه‌بر کودك نه‌بر پیر ونه برنا

گریزان از حرم گردید آنماه دوان تا رفت در آغوش آنشاه

شهش بگرفت‌همچون‌جان‌شیرین بگفت ای یادگار یار دیرین

چرا بیرون‌شدی ازخرگه‌ایجان نمی بینی مگر پیکان پران

بناگه کافری ز آن‌قوم گمراه حوالت کرد تیغی بر سر شاه

ز بهر حفظ شه کودك حذر کرد بر آن تیغ‌دست خودسپر کرد

جدا گردید دست کودك از تن بشه گفتا ببین چون کرد بامن

چودیدش‌حرمله آن کفر بدبخت بزد بر سینه‌اش‌تیری چنان‌سخت

که کودك‌جان بداد و بیمحابا پرید ازدست شه تا نزد بابا

امر هفتم درمدح جون‌مولی ابی‌ذر

شیخ علی‌پسر شیخ العراقین فرموده

شهش فرمود کای عبد وفا دار تو آزادی ازاین میدان پیکار

تو تابع آمدی مارا براحت میفکن خویش رادررنج‌وزحمت

غمین شد جان جون‌سخت‌پیمان بشه گفت اینسخن باچشم‌گریان

پروردم تنی پیرنج و زحمت ز باقی ماندهٔ از خوان نعمت

نمك نشناسی‌ایشه از بلیسی‌است فدا گشتن‌جزای کاسه‌لیسی‌است

نسب باشد لئیم و چهره‌ام تار تنم بی‌قدر وخونم همچو مردار

بمن منت نه ای دادار گردون که‌گرددرشك‌مشك نافه امخون

اجازت یافت چون آن باسعادت روان شد سوی میدان شهادت

بگفت ایقوم‌بد کیش سیه روز غلامی هستم از این شاه فیروز

سیه رنگی نباشد از قصورم چو خالی بر رخ زیبای حورم

درشهادت جون مولی‌ابی‌ذر علیه‌الرحمه

یکی ماه رخسار با فرو جاه تنفر نمود از غلام سیاه

غلام سیه چهره شد تنگدل بگفتا بدو کای بت سنگدل

که ماجمله تاریك وگرروشنیم همه عندلیبان یك گلشنیم

ترا آنکه رخسار چون‌بدرداد مرا صورت لیلة القدر داد

اگر قطرهٔ از سیاهی من بروی تو افتد بوجه حسن

از آن‌خال‌حسنت یکی صدشود گرفتار حسن تو بیحد شود
وگر از بیاض تو برعکس کار برویم شود نقطهٔ آشکار
مرا خلق مبروص خوانند وشوم گریزند از من بهر مرزوبوم
مرا می‌سزد کز تو گیرم کنار ترا می نمی زیبد ازمن فرار

در شهادت حر بن یزید
پسر شیخ العراقین فرموده

روانشد سوی جیش رحمت حق بحق پیوست و با حق گشت ملحق
بگفت ایشه منم آن عبد گمراه که بگرفتم سر راهت به اکراه
دل آزادگان عشق یزدان شکستم من بنادانی وطغیان
خطایم بخش ای شاه عدو بند گنه از بنده و عفو از خداوند
یم عفو ازل شد در تلاطم گنه گردیده از آن نامور گم
ز خوشنودی نبیگنجید درپوست که گشتم قابل قربانی دوست
چو بخشیدش‌خطا شاه خطابخش روانشد سوی میدان‌فارس رخش
بگفت ای قوم بد کیش زنا زاد همان حرم و لکن گشتم آزاد
امیری بر گزیدم در دو عالم که باشد بهترین فرزند آدم
بود حق آشکارا از ضمیرش نبی پیدا ز سیمای منیرش



باب ششم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و شهادت

حضرت علی بن الحسین زین العابدین ع

ودر تعیین زوجات واولاد واقارب وحوارین و بعضی از تواریخ متعلقهٔ بآن بزرگوار

ودرتعیین بعضی ازقبور متبرکهٔ بعضی‌از بزرگان و امامزادگان عظام که‌در مصر

وشام و حلب وبعضی از بلاددیگر عثمانیه است

ودراین باب‌هفت‌فصل‌است‌ویکخاتمه

فصل اول

دراسم ولقب وکنیه ونسب آن بزرگوار

اسم شریف آنحضرت **علی** است و اشهر القاب آن بزرگوار **زین العابدین** (ع) و اشهر کنایشان **ابوالحسن**

والد ماجدشان **حضرت سید الشهداء** (ع)

والدهٔ ماجده‌شان جناب **شهربانو** بنت یزدجرد سلطان الاعاجم و آخر ملوك الفرس ابن شهریار بن‌برویزبن هرمز بن کسری انوشیروان العادل بن‌قباد بن فیروز بن یزدجرد بن‌بهرام‌گوربن یزدجردبن بهرام بن شابور ذوالاکتاف بوده

و مشهور آنستکه اسم آنمخدره شهربانویه بوده و خلاف است که آن مخدره در زمان خلافت عمر اسیر شده‌یادر زمان خلافت عثمان یادرزمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین (ع)

دراصول کافی ازحضرت باقر (ع) روایتکرده چون وارد شددختریزدجردبر عمر بن‌الخطاب مشرف و مطلع شدند براو دخترهای مدینه چون داخل مسجد شد از نور صورت آن مخدره مسجد روشن شد ، عمر بآن مخدره نظر کردآنمکرمه صورتش را گرفت و فرمود « **اف بیروج بادا هرمز** » یعنی روزهرمز سیاه بادکه اولادش این قسم اسیرودستگیر شده‌اند

عمر گفت مرا دشنام میدهی قصد کرد آن مخدره را زجر کندو اذیت برساند پس حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمودند توحق ندادی که باو الم وآزاری برسانی خود مخدره برخیزدویکنفر از مسلمین را بشوهری خود اختیار کند

پس آنمخدره بر خاست ودست بر سرنازنین سیدالشهداء ع گذارد ــ بعد امیر المؤمنین (ع) بسید الشهداء ع فرمود هر آینه زائیده میشود از برای تو ازاین زن بهترین اهل زمین پس متولد

شد علی بن الحسین (ع)
و گفته میشد بعلی بن الحسین ابن الخیرتین فخیرة الله من العرب هاشم و من العجم فارس
روی ان ابا الاسود الدئلی قال فیه شعراً :

و ان غلاماً بین کسری وهاشم لاکرم من نیطت علیه التمائم

ودرمناقب است که امیرالمؤمنین ع بعمر فرمودند : ان النبی ع قال اکرموا کریم کل قوم وان خالفو کم وهؤلاء الفرس کرماء فقد القوا الینا السلام

ومخفی نماناد که مسلم است این بزرگوار در خلافت حضرت امیرالمؤمنین (ع) متولد شد واز اینخدره متولد نشد مگر علی بن الحسین ع

ودر بحار ازعیون اخبارالرضا ازحضرت رضا (ع) روایت کرده که عبدالله بن عامر بن کریز چون خراسان را فتح نمود دودختر یزدجرد بن شهریاررا فرستاد نزد عثمان بن عفان واو یکی را بخشید بامام حسن و دیگری را بامام حسین وهردو درحال نفاس ازدنیا رحلت کردند

ودربحار میفرماید این قول اقرب است بصواب و بعید نیست که عمردر روایت اول تصحیف عثمان باشد

ودرارشاد مفید است که حضرت امیر المؤمنین ع حریث بن جابر الجعفی را مباشرایالت بعضی از بلاد مشرق نمود پس دودختر یزدجرد بن شهریار را خدمت امیر المؤمنین ع فرستاد بمدینهٔ طیبه پس آنحضرت هم یکدختر رابحضرت سید الشهداء ع عطا فرمود که از او متولد شد حضرت علی بن الحسین ع ویکدختر را تزویج نمود بجناب محمدبن ابی بکر که از او متولد شدجناب قاسم بن محمد بن ابی بکر پس قاسم وحضرت علی بن الحسین ع دوپسر خاله یکدیگر میشوند

مخفی نماناد که از روایات معتبره استفاده میشود که جناب شهربانویه والده ماجده حضرت زین العابدین در مرض نفاس از ولادت آن بزرگوار از دنیا رحلت فرمود لکن از بعضی ازروایات استفاده میشود که شهربانویه دریوم الطف بوده

چنانچه درروایت ابن شهر آشوب است و جاؤا بالحرم اساری الا شهربانویه فانها القت نفسها فی الفرات

ومحتمل است که شهربانویه نامی که در سرادقات عصمت وخیم طاهره بوده غیر والدهٔ ماجدهٔ حضرت زین العابدین ع بوده باشد والله العالم

فصل دوم

درتاریخ ولادت با سعادت حضرت امام زین العابدین ع

بدانکه اختلاف کردند درروز وماهو سال ولادت آن بزرگوار

امایوم ولادت با سعادت

پس دردروس ومصباح کفعمی است که روز یکشنبه بوده

ودرمناقب و فصول المهمه است که روز پنجشنبه بوده و در اعلام الوری طبرسی است که روز جمعه بوده واصح اولست

واما ماه ولادت

شیخ مفید و شیخ طوسی و سیدبن طاوس میفرمایند ولادت با سعادت حضرت علی بن

الحسین ع در نیمهٔ جمادی الاولی بوده، و در دروس و فصول المهمه است که پنجم ماه شعبان بوده در مناقب واعلام‌الوری است که نیمهٔ جمادی‌الاخره بود واصح قول اول است

واما سال ولادت

پس درکافی و ارشاد و دروس ومناقب و اعلام‌الوری ومصباح کفعمی و فصول‌المهمه است که در سنهٔ سی‌وهشت هجری بوده

ودرمصباح **شیخ طوسی** است که درسنهٔ سی‌وشش‌هجری بوده واصح قول اولست پس معلوم شد که اصح در ولادت این بزرگوار آنستکه روز یکشنبهٔ پانزدهم ماه جمادی الاولی سنهٔ سی و هشت هجری بوده

فصل سوم

در تاریخ رحلت وتعیین قاتل آن بزرگوار

و ظاهراً خلافی نیست که آن بزرگوار در روز شنبه از دنیا رحلت فرمود وایضاً خلافی معتدبه نیست که رحلتشان درماه محرم بوده

و اما یوم آن از ماه :

پس‌در مصباح شیخ ومصباح کفعمی و کتاب تاریخ شیخ مفید است که دربیست و پنجم ماه محرم بوده ، و در اعلام‌الوری و روضةالواعظین و کشف‌الغمه است که در هیجدهم ماه محرم بوده و در دروس است که در دوازدهم محرم بوده واصح قول اولست

و اما سال رحلت

پس در اصول کافی و ارشاد مفید ودروس است که در سنهٔ نود وپنج هجری بوده

ودر مصباح شیخ وکامل ابن‌اثیر است که در سنهٔ نود و چهار بوده ، وصاحب تذکرة الخواص سبط ابن‌جوزی این قول‌را اختیار کرده وگفته است لانها تسمی سنة الفقهاء لکثرة من مات فیها من العلماء وکان علی بن الحسین سید الفقهاء مات فی‌اولها ثم مات فی‌هذه السنة سعید بن المسیب وسعید بن جبیر وعروة بن زبیر وعامة فقهاء المدینه

لکن اصح قول اولست

پس معلوم شد که مختار در رحلت آن بزرگوار روز شنبهٔ بیست و پنجم ماه محرم سنه نود و پنج بوده پس عمر شریفشان بنا بر مختار پنجاه وشش سال و هشت ماه و ده روز بوده که در وقت رحلت حضرت امیرالمؤمنین دوسال وچهارماه وشش روز ازسن شریفشان گذشته بود ودرحین رحلت حضرت امام حسن مجتبی ع ازسن شریف حضرت زین‌العابدین (ع) یازده سال و نه ماه وپانزده روز گذشته بود ودرحین رحلت حضرت سیدالشهداء ع ازسن شریف آنحضرت بیست ودوسال وهفتماه و بیست وپنج روزگذشته بود

پس مدت امامت آن بزرگوار سی‌وچهار سال وپانزده روز بوده

و اما قاتل آن بزرگوار

در مناقب **ابن شهرآشوب است** توفی فی‌ملك ولید بن عبدالملك بن مروان بن حکم

ودر انبالست وضاعف العذاب علی من قتله وهو الولید ، و از ابن‌طلحه نقل شده سمه‌الولید بن عبدالملك و در مصباح کفعمی است سمه هشام بن عبدالملك وکان فی‌ملك ولید بن عبدالملك بن‌مروان بن حکم ، و این بزرگوار در مدینه از دنیا رحلت فرمود و در قبهٔ جناب عباس بن عبدالمطلب در بقیع دفن شد

و سید مؤمن شبلنجی در نور الابصار می‌نویسد و دفن فی‌القبر الذی دفن فیه عمه الحسن بن علی بن ابیطالب (ع)

فصل چهارم

در اسمآء شریفهٔ زوجات و اولادهای حضرت امام زین‌العابدین (ع)

اما زوجات آنحضرت

بمقتضای بعضی از اخبار آن بزرگوار یك زوجهٔ نکاحی بیش نداشت که فاطمه بنت حضرت امام حسن بود المکنی به ام‌عبدالله و این مخدره والدهٔ ماجدهٔ حضرت امام محمد باقر (ع) بود بقیهٔ زوجات محترمات آن بزرگوار کنیز و ام الولد بودند

اما اولادهای حضرت امام زین‌العابدین (ع)

از ارشاد شیخ مفید استفاده میشود که حضرت زین‌العابدین(ع) یازده پسر داشته و چهار دختر

اما پسرهای آن بزرگوار

اول محمد الباقر (ع) که والدهٔ ماجده‌شان ذکر شد دوم عبدالله الباهر سوم الحسن چهارم ـ الحسین‌الاکبر و این سه ازیك مادرند ومادرشان ام‌ولد بود پنجم زید الشهید ششم عمر اشرف مادر این دو هم ام ولد بوده هفتم ـ الحسین الاصغر هشتم ـ عبدالرحمن نهم سلیمان و مادر این سه هم ام‌ولد بوده دهم ـ محمد الاصغر یازدهم ـ علی که اصغر اولادهای آن حضرت بوده و مادرشان ام ولد بوده

واما دخترها

اول خدیجه که مادر این مخدره هم ام ولدبوده **دوم** ـ فاطمه **سوم** علیه ـ **چهارم** ام‌کلثوم و مادر این سه دختر هم ام ولد بوده

ودرکتاب عمدة الطالب است که نسل‌حضرت زین‌العابدین (ع) ازهفت نفر از پسرانشان باقی‌است

اول امام محمد باقر (ع) و نسل شریف آن بزرگوار را در باب هفتم ذکر خواهیم کرد انشاء الله

دوم ـ جناب عبدالله باهر بن زین‌العابدین(ع) وجهت ملقب شدنشان بباهر حسن‌جمالش بود

و در عمدة الطالب است که والدهٔ ایشان و حضرت امام محمد باقر (ع) ام عبدالله بنت الحسن المجتبی(ع) است ونسل او منحصر است از جناب محمدالارقط ابن عبدالله الباهر بن زین العابدین و

جهت ملقب شدنش بارقط این بود که مجدود بود ودر بحار ازقرب الاسناد ازمفضل بن‌قیس روایت کرده قال ابوالحسن الاول (ع) و هویحلف‌ان لایکلم‌محمد بن عبدالله الارقط ابداً فقلت فی نفسی هذا یأمر بالبر والصله ویحلف ان لایکلم ابن عمه ابدا قال فقال (ع) هذا من بری به‌هو لا یصبر ان‌ینکرنی ویعیبنی فاذا علم الناس‌انی‌لا اکلمه لم یقبلوا منه وامسك عن ذکری‌فکان خیراً‌له. ونسل محمد ارقط منحصر است از جناب اسماعیل بن محمد الارقط ودر بحار است که مادر اسمعیل بن الارقط ام‌سلمه خواهر حضرت امام جعفر صادق (ع) بود ودر اصول کافی از جناب اسمعیل‌بن‌محمد الارقط روایت کرده که‌گفت من درماه رمضان مریض شدم مرض‌شدیدی بنی هاشم حاضرشدند بجهت حمل جنازهٔ من‌پس مادرم مضطرب شد

حضرت صادق (ع) خالوی من‌فرمود بمادر من که خواهرش باشد برود پشت بام خانه در زیر آسمان دورکعت نمازبخواند بعداز سلام بگوید اللهم انك وهبته لی ولم‌یك شیئا اللهم و انی استوهبکه مبتداً فاعرنیه‌پس مادر اسماعیل چنین‌کرد فوراً اسماعیل شفا یافت ونشست ونسل اسماعیل بن محمدالارقط منحصر است از دو پسریکی حسین الملقب بالبنفسج ودیگری محمد واولادواحفاد ایشان زیاد بودند درمصر وشیراز وقم وطهران وسایر بلدان وپسر دیگری داشت محمد ارقط که اسمش قاسم بود

درکتاب زینت المجالس از اصمعی روایتکرده که هادی عباسی برادر هرون الرشید که ظالم بی‌باك سفاکی بود درایام خلافت خود قاسم بن‌محمدبن عبدالله بن زین‌العابدین بن حسین‌بن علی‌بن ابیطالب (ع) که‌از کبار سادات بودوبزیور علم وعمل وحلیه ورع و تقوی آراسته بود نزد خود طلبید گفت تو کیستی گفت من قاسم بن محمدم ازاولاد رسول الله ص‌هادی‌مادراورا دشنام‌داد وگفت ترا چنان بکشم که هیچکس را چنان‌نکشته باشند قاسم فرمود آنچه‌نسبت بمادر من گفتی‌بمادرتو انسب است چون او دف‌زن ورقاص بود وپدرت اورا از بیت‌المال مسلمانان و حقوق مؤمنان خریده واما آنکه گفتی «ترابکشم» مرا ازکشتن مترسان که‌من از اهلبیتی هستم که قتل عادت ایشان است وشهادت راشرف خود میدانند پس آن ظالم فرمان داد که تمام اعضاء او را بمقراض قطع کردند واو بخود نپیچید وآهی نکشید وبعد از مدت قلیلی هادی عباسی بجهنم واصل شد

وایضادر زینة المجالس است که قاسم بن محمد ارقط پسری داشت محمد بن قاسم که‌در جوز جان خروج کرد و آن مملکت را تصرف نمود معتصم بن هرون عباسی عبدالله بن طاهر ذوالیمینین را بمحاربهٔ او فرستاد ـ عبدالله بعد از محاربهٔ زیادی او را اسیر کرد ودرزندان حبس نمود واز سرما بیم آن‌بود که هلاك شودعبدالله طاهر فرمود تا اورا از زندان بیرون‌آورند الی آخر قضیه

سوم ـ جناب حسن بن‌علی بن‌الحسین بن زین العابدین

واز اولادهای اوست‌مخدره مکرمه والدهٔ سیدین سندین السید المرتضی والسیدالرضی

فی‌دارالسلام ان امهما فاطمة بنت الحسین بن احمد بن الحسن الناصر الاصم صاحب الدیلم ابن علی بن الحسن بن علی بن‌الحسین زین العابدین (ع) التی تشکل فی رؤیا شیخناالمفید بشکل طمةالزهراء (ع)

چهارم ـ جناب زیدالشهید ابن زین‌العابدین المکنی بابی الحسین و در عمدة الطالب است وگفته می‌شود باو حلیف‌القرآن

ودر ارشاد است وکان زید بن علی‌بن‌الحسین (ع) عین اخوته بعد ابی‌جعفر(ع) و افضلهم و کان عابداً و رعاً فقیهاً سخیاً شجاعاً و ظهر بالسیف یأمر بالمعروف وینهی عن المنکر و یطلب بثارات الحسین

و روایت شده که جناب زید از شرارت و جلادت خالد بن عبدالملك بشام آمد و داخل شد به هشام بن عبدالملك بن مروان بن حکم ، هشام گفت تو امید خلافت داری و ترا چه با خلافت و حال آنکه مادر تو کنیزی بوده

جناب زید فرمود احدی اعظم منزلة عندالله از پیغمبر مبعوث‌شده نیست و او پسر کنیزی‌بوده که مادر اسمعیل بن ابراهیم باشد واز توکمتر نیست مردی‌که پدرش رسول‌الله (ص) و امیرالمؤمنین است پس هشام از جای خودجستن نمودو میرغضبش راطلبیدو گفت امشب زیدباید درمیان‌عسکرمن‌نماند زید خارج شد و فرمود : « لم یکره قوم قط حر السیوف الاذلوا » و این کلمه را بهشام رساندند دانستکه جناب زید خروج میکند هشام گفت گمان میکنید که این خاندان برچیده شده‌اند بجان خودم قسم است برچیده نمی‌شود خاندانی که مثل زید خلف آنها باشد و جناب زید روانه شد بجانب مکهٔ‌معظمه

هشام بن عبدالملك فرستاد او را از مکه گرفتند با جناب داود بن علی بن عبدالله بن عباس بن امیرالمؤمنین (ع) و محمد بن عمر بن امیرالمؤمنین (ع) و روانه کرد بکوفه نزدیوسف بن عمروالثقفی جهت‌طی شدن دعوائی‌که خالد قسری‌باآنها داشت بعد از طی‌آن‌دعوی یوسف بن عمرو آنها را رها کرد پس شیعیان کوفه با جناب زید بیعت نمودند هرکه ثابت ماند او را زیدیه نامیدندو هرکه تخلف نموداو را رفضه

وآن بزرگوار درسنهٔ صد وبیست ویك خروج‌کرد ویوسف بن عمروالثقفی و جماعت کثیری‌با وی مقاتله نمودند پس راشد غلام یوسف بن عمروالثقفی تیری بپیشانی اوزد تیر را که بیرون‌آوردند جان بجان آفرین تسلیم‌کرد و او را در ساقیه آبی دفن کردند خبر بیوسف بن عمرو الثقفی رسید آن ملعون امر کرد جسد نازنین او را بیرون آوردند و سر نازنین او را فرستادند بشام نزد هشام بن عبدالملك و بدن نازنین او را درکناسه کوفه بدار زدند چهار سال آن بدن نازنین بروی دار بود و در درالمسلوك از ابن‌عیاش نقل کرده که جناب زید پنجسال در کوفه بالای دار بود عریاناً و احدی عورت او را ندید ودر شرح صحیفه است‌که عنکبوت بعورت او تار تنیده بود و عورتش را سترکرده بود وهمین قسم‌آن بدن نازنین بالای دار بودتا سنهٔ صدوبیست و پنج‌که هشام بن‌عبدالملك بدرك واصل شد و ولید بن‌یزید بن عبدالملك الملقب بجبار عنید بجای او بخلافت نشست وحکم‌کرد جناب یحیی بن زید را در جوزجان‌شهید کردند و سرنازنین او را بجهت ولید بشام هدیه فرستادند ولید نوشت‌بیوسف بن عمرو الثقفی‌خذعجیل اهل‌العراق فانزله من‌جذعه واحرقه بالنار ثم انسفه بالیم نسفا پس یوسف بن‌عمرو امرکردآن‌بدن نازنین را از دار فرودآوردند وبآتش سوختند وخاکسترش را درمیان‌کشتی نمودند و بآب فرات ریختند انتهی

ودر ارشاد مفید است که شهادت آن بزرگوار روز دو شنبهٔ دوم ماه صفر سنهٔ صدو بیست بودوسن نازنینش دروقت شهادت چهل و دو سال بود

ودر بحار ازعیون الاخبار روایت کرده که جناب زید در چهارشنبهٔ غرهٔ صفر در کوفه خروج کرد و روز جمعهٔ سوم صفر شهیدشد و در تاریخ طبری از واقدی نقل کرده که شهادت ایشان سنهٔ صدو بیست و یك بوده

واز هشام کلبی از ابی مخنف روایت کرده که در سنهٔ صدو بیست ودو بوده انتهی

ودر شرح صحیفه از جناب یحیی روایت مفصلی نقل میفرماید و در آن روایت است ، ان ابی کان اعقل من ان یدعی ما لیس له بحق انما قال ادعوکم الی الرضا من آل محمد (ص) عنی بذلك ابن عمی جعفر الخ

وایضاً درشرح صحیفه است و قتیکه خبر قتل جناب زید را بحضرت صادق (ع) دادند فرمود « انالله وانا الیه راجعون انه کان نعم العبد ان عمی کان رجلا لدنیانا وآخرتنا مضی والله عمی شهیداً کشهداء استشهدوا مع رسول الله (ص) وعلی والحسن والحسین (ع)

واز جریر بن ابی حازم روایت کرده قال رأیت النبی (ص) فی المنام مسنداً الی خشبة زید بن علی (ع) وهو یقول هکذا یفعلون بولدی. واز حضرت صادق (ع) روایت کرده فرموده مضی والله عمی زید شهیداً مثل مامضی علیه علی بن ابیطالب واصحابه انتهی

ودر ارشاد شیخ مفید است که خیلی از شیعه اعتقاد نمودند در او امامت را

و جهت اعتقادشان این بود که آن بزرگوار خروج فرمود ومیخواند مردم را بسوی پسندیده شده از آل محمد ومردم گمان میکردند که مرادش خودش باشد و حال آنکه مراد خودش نبود چون میدانست که مستحق امامت برادرش حضرت باقر بود و آن بزرگوار هم در وقت رحلت وصیت فرمود بفرزندش حضرت صادق (ع)

ومرحوم سید علیخان در شرح صحیفه فرموده که خداوند اذن داد در هلاکت بنی امیه بعداز قتل زید بن علی بن الحسین (ع) بهفت روز

الحاصل کسانیکه قائلند بامامت جناب زید بعد از حضرت باقر (ع) آنها را زیدیه میگویند ودر مروج الذهب است که آنها هشت فرقه بودند و اکثر آنها فرقهٔ جارودیه هستند که ازاصحاب ابن جارود وزیاد بن منذر میباشند واین چند شعر از جناب زید بن علی بن الحسین (ع) نقل شده

نحن سادات قریش و قوام الحق فینا	نحن الانوار التی من قبل کون الخلق کنا
نحن منا المصطفی المختار والمهدی منا	فبنا قد عرف الحق وبالحق اقمنا

سوف یصلاه سعیر من تولی الیوم عنا

ودر اول شرح صحیفهٔ مرحوم سید علیخان پنج حدیث مسلسل از جناب محمد بن زید الشهید روایت فرموده از پدرش از برادرش حضرت باقر ع از پدرش حضرت زین العابدین ع از پدرش حضرت سیدالشهداء (ع) از پدرش حضرت امیرالمؤمنین ع از حضرت پیغمبر ص وما تیمناً آن پنج حدیث شریف راذکر میکنیم

حدیث اول

بالسند المسلسل قال علی سمعت رسول‌الله(ص) یقول وقد سئل بای لغة خاطبك ربك لیلة المعراج قال خاطبنی بلسان علی فالهمنی ان قلت یارب خاطبتنی ام علی (ع) فقال یا احمد انا شیئی لیس کالاشیاء لا اقاس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتك من نوری وخلقت علیاً من نورك اطلعت علی سرائر قلبك فلم اجد فی قلبك احب من علی بن ابیطالب فخاطبتك بلسانه کیما یطمئن قلبك

بیان ـ بلسان علی (ع) ای بلهجته والشبهات الامثال

حدیث دوم

بالاسناد المتقدم قال علی قال رسول‌الله (ص) ان علیا لاخیشن فی ذات‌الله

بیان اخیشن علی وزن أفیضل وتصغیرش بجهت دلالت بر تعظیم است مثل قوله دو یهیة تصفر فیها الانامل واخیشن مصغر افعل التفضیل است یعنی علی (ع) کثیر الخشونة است فی ذات‌الله وشدید التصلب والتشدد است فی الامر الالهیه وذات‌الله عبارتست عما یضاف الیه من الاحکام والحدود و الا وامر

حدیث سوم

بالاسناد المتقدم قال رسول‌الله (ص) ان علیاً ممسوس فی ذات‌الله

بیان ـ وکان شبه تشدده وتصلبه فی الامور الالهیة وعدم ملاحظة لومة لائم بالمجنون الذی لا یبالی بما یقال فیه من لوم اومنمة

حدیث چهارم

بالاسناد المتقدم قال ان علیاً قال کان لرسول‌الله (ص) سر قلما عثر علیه

بیان ـ هذا دلیل علی اطلاع علی (ع) علیه دون غیره و الا فلکل احد سر قلما عثر علیه ولو لا اطلاعه علیه لما علم ولا اخبر بان له سراً .

حدیث پنجم

بالا سناد المتقدم عن علی بن ابیطالب (ع) یقول سمعت رسول‌الله یقول نحن بنو عبدالمطلب ماعادانا بیت الاوقد خرب ولاعا وانا کلب الاوقد جرب ومن لم یصدق فلیجرب

بیان بیت ای اهلبیت مثل قوله تعالی واسئل القریة ای اهل القریة

ودر عمدة‌الطالب است که اولاد جناب زید منحصر بود بچهار پسر

اول ـ جناب یحیی بن زید بود والده ماجده‌اش ربطه بنت ابی هاشم عبدالله بن محمد الحنفیه رضی الله عنه بوده

ودرشرح **صحیفه** است که چون جناب زید را شهید کردند جناب یحیی رفت بمدائن یوسف بن عمروالثقفی فرستاد در طلب او از آنجارفت بری و از ری رفت بنیشابور استدعا نمودند که آنجا بماند فرمود بلدة لم ترفع فیها لعلی(ع) وآله رایة لاحاجة لی فی المقام بها و از آنجا تشریف برد بسرخس وششماه در سرخس نزد یزید بن عمروتیمی ماند تا آنکه هشام بن عبدالملك بدرك واصل شد وولید بن یزید بن عبدالملك بخلافت نشست نوشت بنصر بن سیار والی خراسان که در

طلب او بر آید نصر بن سیار اورا در بلخ گرفت ومقید ومحبوسش نمود و نوشت بیوسف بن عمرو الثقفی والی کوفه و او هم نوشت بولید بن یزید ولید هم نوشت بنصر بن سیار که او را رها نماید پس جناب یحیی آمد بجوزجان ودر آنجا جمعی از اهل جوزجان واهل طالقان باو ملحق شدند نصر بن سیار سالم بن احوز را فرستاد و سه روز با جناب یحیی مشغول مقاتله شد تا آن‌که عصر روز جمعهٔ سنهٔ صد و بیست و پنج آن مظلوم را شهید کردند در سن هیجده سالگی و سرنازنین او را فرستادند بشام نزد ولید بن یزید و آن ملعون هم سر نازنین را فرستاد نزد جناب مادر یحیی ریطه ودرآغوش مادر گذاردند مادرش نظر کرد گفت: شرد تموه عنی طویلا واهدیتموه الی‌قتیلاصلواةالله علیه بکرة و اصیلا و آنکسی که سرنازنین یحیی را از بدن جداکرد سورة بن‌الحر بود وکسی‌که بدنش را برهنه‌کرد عبری بود وهردو را ابومسلم مروزی گرفت ودست وپایشان را قطع‌کرده بدار آویخت و از برای یحیی بن زید عقبی نبود (ره) انتهی درکتب تواریخ است‌که بدن نازنین یحیی را بدار آویختند وهمین قسم روی دار بودتا ابومسلم مروزی بخراسان استیلا یافت آن‌بدن را فرود آورد و برآن بدن شریف نماز خواند و دفن کرد واشاره بقبر یحیی است شعر دعبل خزاعی

و اخری بارض الجوزجان محلها و قبر بباخمری لدی القربات

و صحیفهٔ سجادیه که‌زبور آل‌محمد(ص) وانجیل‌اهل‌البیت باشدازایشان نقل شده و جوزجان که مدفن جناب یحیی بن زید است در نزدیکی گنبد قابوس می‌باشد و گنبد قابوس بین استرآباد و بجنورد است

و بقعه جناب یحیی را علاءالدوله در زمان مرحوم ناصرالدین شاه بنا نمود چون سابقاً معروف بود که درآن قبه‌زیارت‌گاهی است ایسان‌که آنجا رفتند امرفرمودندبحفر قبر آن‌بزرگوارسه ذرع تقریباً که حفر نمودند رسیدند بجسد آن بزرگوار دیدندبالای‌سنگ لحد خشت کاشی است نیم ذرع در نیم ذرع که بیك طرف بخط‌کوفی سورهٔ یس نوشته بطرف‌دیگر نوشته بود بخط کوفی‌جلی «هذا قبر جناب یحیی بن‌زیدبن‌علی‌بن الحسین (ع)» بعد مرحوم علاءالدوله امر کرد بتعمیر آن قبر مطهر و آن خشت را بالای قبر گذارد

همین قسم بود تا زمان ورود روسها بگبدقابوس آن خشت را از بالای سر قبرمقدس‌دزدیدند وبردند ودر مقدمهٔ کتاب قابوسنامه مجملی‌از نسب قابوس بن اسکندر بن قابوس ملقب بعنصر المعالی بدینگونه نوشته قابوس معرب کاوس است و نام جد اوکاوس بن وشمگیر بن مرداویج بن‌زیاد دیلمی است و این طبقه را دبالمه آل زیار خوانند و آل قابوس در گرگان وگیلان و دارالمرز در مدت یکصد وشصت سال حکمرانی داشته‌اند و از نژاد سلاطین سامانیان بوده‌اند و قابوس از جانب خلیفهٔ عباسی‌عنصرالمعالی لقب داشته و جدش شمس‌المعالی و امیر منوچهر پسرش فلك المعالی و نوشیروان بن منوچهر شرف المعالی لقب داشتند و عنصر المعالی کتاب قابوسنامه را در نصیحت پسرش گیلان شاه نوشته و خود در چهارصد وشصت ودو درگذشته وبیست و یك سال حکمرانی کرده

الحاصل گنبدقابوس‌منسوب‌بایشانست‌واز کتاب‌قابوسنامه معلوم‌می‌شود که مرد حکیم‌عالمی‌بودهٔ

دوم از اولادهای جناب زید **جناب‌حسین‌بن زید بود** الملقب بذی الدمعة و ذی العبرة بجهت کثرت بکائشان

درشرح صحیفه است که در صغر سن بود که پدرش جناب زید را شهیدکردند و حضرت صادق (ع) تربیت‌کرد او را و تعلیم نمود

ودر سنهٔ صدو سی وپنج یا صدوچهل از دنیا رحلت فرمود و سابقاً گفته شدکه قبرشریف‌ایشان در حله سیفیه مزار مشهوریست و از احفاد او است سید محمد گیسو دراز ابن یوسف بن علی بن محمد بن یوسف بن حسین بن محمد بن علی بن حمزة بن داود بن زید بن جندی بن حسین بن فدان بن محمد الاکبر بن عمر بن یحیی بن حسین ذی الدمعة و جناب سید محمد گیسو دراز در کلبه که موضعیست از نواحی عمان مدفونست

و ایضا از احفاد اوست جناب طاهر بن محمد بن‌حسن بن‌حسین بن عیسی بن‌یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین (ع) که قبرشان در صحن مطهر حضرت عبدالعظیم است و بقعه و گنبد عالی دارند

سوم‌ازاولادهای جناب‌زیدعیسی بن زیداست

ودر شرح صحیفه است‌که تولدش در محرم سنهٔ صدو نه بوده و رحلتشان در کوفه سنهٔ صدو شصت و نه بوده ونصف‌عمرش را از خوف بنی‌العباس مخفی‌بود چون با جناب ابراهیم بن عبدالله المحض قتیل باخمری خروج‌کرد و او علمدار جناب ابراهیم بود و ابراهیم امررا بعد از خود با او قرار داده‌بود بعدکه ابراهیم را شهیدکردندآن‌بزرگوارپنهان شد تا ازدنیا رفت و اورامؤتم‌الاشبال مینامیدند چون وقتی‌شیری‌را که‌صاحب چند اولادبود بقتل‌رسانید

ودر خاتمه باب‌چهارم از عمدة الطالب نقل شده‌کیفیت ملاقات نمودن محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین(ع) عمش عیسی بن‌زید را در بصره

چهارم از اولادهای جناب زید جناب محمد بود و او اصغر اولادهای جناب زید بود ودر نهایت‌فضل و صلاح بود

و در شرح صحیفه حکایت فرموده‌که روزی درمکهٔ معظمه منصور دوانقی دانهٔ جواهر فاخری نشان داد بجناب محمد بن زید وآن جناب فرمود که این جواهر مال هشام بن عبدالملك است وبمن خبر داده‌اندکه این جواهر نزد پسر هشام محمد بود واز اولاد هشام غیر اوکسی باقی نمانده و فعلا محمد بن‌هشام در مکهٔ معظمه است منصور از آن عداوتی که با هشام داشت به ربیع حاجب گفت فردا که مردم نماز صبح را در مسجدالحرام بجای آورند تمام درهای مسجد را ببند غیر یك در وهر که میخواهد ازمسجد خارج شود او را بشناس و ازآن‌یکدر خارج شود پس ربیع چنین‌کرد محمد بن هشام فهمید مطلوب جلب واخذ او میباشد پس متحیر شدکه چه بکند؟ محمد بن زید او را دید متحیر است و اورا نمیشناخت فرمود توکیستی وچرا متحیری؟ محمد بن هشام گفت‌اگر بگویم کیستم درامان هستم؟ فرمود در امانی وخلاصی تو برذمهٔ منست‌گفت: من محمد بن هشام بن عبدالملك هستم شما کیستید؟ فرمود من محمد بن زید هستم محمد بن هشام که شناخت و فهمید که پدرش قاتل پدر او بوده تسلیم مرگ شد

جناب محمد بن زید فرمود: بتو بأسی نیست توکه قاتل پدر من نبودهٔ آسوده باش ولکن مرا معذور بدار اگر برای خلاصی تو سخن زشتی بگویم یا مکروهی از من بتو رسد محمد بن هشام

گفت مختارید پس جناب محمد بن زید رداء پسر هشام را بسرو روی او انداختواورا کشید آورد نزد ربیع حاجب وچند سیلی بصورت پسر هشام زد وفرمود بربیع که این خبیث از کوفه بمن شتر کرایه داده ذهابا و ایاباً وحال شترهارا بکرایه داده بجمعی از اهل خراسان دو نفر حارس بامن همراه کن که این جمال از دست من نگریزد پس دو نفر حارس بامحمد بن هشام ومحمد بن‌زیدرفتند چون از مسجد دور رفتند فرمود یا خبیث آیا شتری را که بمن کرایه‌دادی بمن خواهی داد عرض کرد بلی ـ جناب محمد بن زید بان دو حارس فرمود مراجعت کنید بعد که آن دوحارس‌مراجعت کردند محمدبن هشام گفت بابی انت وامی الله اعلم حیث یجعل رسالته‌ویکدانه جواهر نفیسی تقدیم جناب محمد نمود عرضکرد تشرفنی بقبول هذا

فرمود انا اهل بیت لاتقبل علی‌المعروف ثمناً ومن اعظم این را بتو واگذار نمودم که خون پدرم زید باشد لکن پنهان باش تا منصور از مکه خارج شود چون خیلی اصرار دارد در گرفتن تو انتهی

وجناب سید علیخان شارح صحیفهٔ کامله از اعقاب جناب محمد بن‌زیدالشهید است

ودر عمدةالطالب است جناب محمد بن محمدبن زیدالشهید را در سنهٔ دویست ودومأمون ملعون در مرو مسموم نمود بظلم

وبدانکه در نیم فرسخی نیشابور بقعه ایست معروف بامامزاده محروق ودر دور صندوق قبر شریفش نوشته وهو محمد بن محمد بن زید بن سجاد و هو علی بن‌الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) و بارگاه وحرم وکاشیهای معرق وصحن بسیار عالی دارد

و در مطلع الشمس است که او را بفرمان یزید بن مهلب حاکم خراسان مقتول ومحروق نمودند

پنجم ـ از اولادهای حضرت امام زین‌العابدین که صاحب‌اعقاب بودند جناب عمرالاشرف بن زین العابدین (ع) بود

ودر عمدةالطالب است که ایشان برادر ابوینی زید شهید بودند و جهت اینکه ایشان را عمرالاشرف نامیدند بالنسبة بجناب عمر الاطرف بن علی بن ابیطالب (ع) است چون عمر الاشرف نائل بود بفضیلت ولادت‌ازامیرالمؤمنین(ع) وفاسمه زهراء لهذا اشرف بود ازعم پدرش که‌فضیلت‌او از یکطرف‌بود که امیرالمؤمنین (ع) باشدلذا این بزرگوار را اشرف گفتند و او را اطرف نامیدند ونسل جناب عمر الاشرف منحصر بود ازجناب علی اصغر المحدث واز ایشان اولاد و احفاد زیادی باقی ماند وازاولاد های اوست جناب ناصر الحق و ناصر کبیر ابو محمد حسن بن علی بن حسن بن علی اصغر بن عمرالاشرف بن زین العابدین (ع) واودر سلك اتباع محمد بن‌زیدبن اسمیل جالب الحجاره‌ابن حسن الامیر ابن‌زید بن حسن المجتبی (ع) بود که‌در نیم فرسخی‌استراباد لشکر اسمیل سامانی جناب محمد بن زید را شهید کردند جناب حسن بن علی مردم را بطلب خون آنجناب دعوت کرد و جمع کثیری با آنجناب بیعت کردند وناصر الحق درآمل مازندران سنهٔ سیصد وچهار ازدنیا رحلت فرمود

ودر حبیب السیر است که‌ناصر کبیر دو پسر داشت یکی ابوالحسن احمد که‌در آمل ازدنیا رفت دراواخر ماه رجب سنهٔ‌سیصدو یازده

ودیگر ابوالقاسم جعفر که در گیلان از دنیا رفت سنهٔ سیصد ودوازده

ششم ـ از اولادهای حضرت زین‌العابدین (ع) که صاحب اعقاب بودند جناب حسین الاصغر بن زین‌العابدین (ع) بود

واز مستدرك استفاده میشود که این بزرگوار برادر ابوینی حضرت امام محمد باقر (ع) بود چون فرموده الراوی عن ابیه السجاد (ع) و عن اخیه لابیه و امه ابی جعفر الباقر و عن عمته فاطمه وکان الصادق (ع) یقول عمی الحسین من الذین یمشون علی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً

ودر ارشاد است وکان حسین بن علی بن الحسین فاضلا ورعاً و روی حدیثا کثیراً عن ابیه علی بن الحسین (ع) وعمته فاطمه بنت الحسین (ع) واخیه ابی جعفر

وروی احمد بن عیسی قال حدثنا ابی قال کنت اری الحسن بن علی بن الحسین (ع) یدعوا فکنت اقول لایضع یده حتی یستجاب له فی الخلق جمیعا

وروی حرب الطحان قال حدثنی سعید صاحب الحسن بن صالح قال لم اراحداً اخوف من الحسن بن صالح حتی قدمت المدینة فرایت الحسین بن علی بن الحسین فلم اراشد خوفا منه کانما ادخل النار ثم اخرج منها لشدة خوفه انتهی ما عن الارشاد و معلوم نیست که مراد حسین بن علی بن الحسین الاکبراست یا حسین بن علی بن الحسین الاصغر است

و در مناقب است که والدهٔ جناب اسمعیل بن جعفر الصادق و عبدالله الافطح فاطمه بنت الحسین الاصغر بن زین‌العابدین است و جناب حسین الاصغر بن علی بن الحسین در سنهٔ صدو پنجاه وهفت از دنیا رفت ودر بقیع دفن شد

واولاد جناب حسین الاصغر سه نفر ازآنها راحقیر صاحب اعقاب دیدم

اول عبدالله الاعرج بن حسین الاصغر که ابو العباس سفاح بوی ضیعهٔ داد کهٔ هر سالی هشتادهزار دینار حاصل اوبود و اورا صرف محتاجین از سادات و علویات مینمود بخراسان تشریف برد ابو مسلم مروزی بغایت ازاوتعظیم واحترام نمود وسادات کوفه که در نجف اشرفند از احفاد عبدالله الاعرج بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین (ع) اند

و ایضا از احفاد عبدالله اعرج است جناب ابی الحسن علی بن محمد الجوانی ابن عبدالله الاعرج

در دارالسلام است وکان سیداً جلیل القدر عظیم الشأن رفیع المنزلة حسن الشمایل جم الفضایل عالما عاملا فاضلا تقیاً نقیا صحب الحسن الرضا (ع) الی طریق خراسان وروی عنه الحدیث وله مصنفات عدیدة جلیلة فی کثیر من العلوم انتهی

دوم ـ حسن بن حسین الاصغر بن زین‌العابدین (ع) واز احفاد اوست علی مرعشی بن عبدالله بن محمد السلیق ابن حسن بن حسین الاصغر وسادات مرعشی منسوبند باو. اولا آنها آمدند بمازندران وازآنجا بعضی رفتند بشوشترو از آن اولاد است جناب قاضی نورالله الشوشتری صاحب کتاب مجالس المؤمنین وکتاب احقاق الحق وغیر این دو و بعضی از سادات مرعشی رفتند باصفهان و بعضی ازآنها رفتند بقزوین

سوم ـ علی بن حسین الاصغر بن زین‌العابدین (ع) واز احفاد اوست جناب ابوالقاسم علی بن

محمد بن نصر بن مهدی بن محمدبن‌علی بن‌عبدالله بن عیسی بن علی‌بن حسین الاصغر ابن‌زین‌العابدین‌ع و این بزرگواردر ونک که از قرای شمیرانات طهران است مدفون است و معروف است به امامزاده قاضی صابر

هفتم ـ از اولادهای جناب زین‌العابدین (ع) که صاحب اعقاب بودند جناب علی اصغر بن زین‌العابدین(ع) بود آن بزرگوار کوچکترین اولادهای حضرت زین‌العابدین (ع) بود و نسل‌جناب علی‌اصغر از فرزندش جناب حسن افطس است واز ایشان اولاد و احفاد زیادی بجای ماند و از احفاد اوست جناب عبدالله الابیض ابن عباس بن‌محمد بن عبدالله الشهید ابن حسن الافطس ابن علی‌الاصغر ابن زین‌العابدین (ع) وقبرشان دریکطرف صحن مقدس حضرت عبدالعظیم است

وجناب عبدالله الشهید ابن حسن الافطس را هرون طلبید ودر میان زندان حبس نمودآخرالامر روز نوروزی **جعفر برمکی** گردن او را زد وسر نازنینش را شست‌و شو داد و هدیه فرستاد بجهت هرون الرشید و پسر جناب عبدالله الشهید محمد مادرش زینب دختر موسی بن عمر بن علی بن الحسین (ع) بود

و جناب محمد را **متعصم عباسی** مسموم نمود وهمانساعت از دنیا رفت

وایضاً از احفاد اوست جناب احمدبن قاسم بن محمد بن‌جعفر بن‌محمد بن‌علی بن‌زین‌العابدین درمقاتل‌است که او را در سه منزلی ری صعالیك ودزدها بقتل رسانیدند وآن بزرگوارمتوجه نساء و ابی ورد بود

فصل پنجم

در ذکری از حوارین واصحاب حضرت امام زین‌العابدین (ع)

و در فصل ششم از باب اول از بحار از اختصاص شیخ مفید از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایتی ذکرشدکه روز قیامت منادی‌ندا‌کند : «این حواری علی‌بن الحسین «ع» بایستند جبیر بن‌مطعم ویحیی بن ام‌الطویل وابوخالد الکابلی وسعید بن مسیب

و ایضاً در بحار ازاختصاص شیخ مفید ازحضرت صادق(ع) روایتکرده فرمود ارتدالناس بعد الحسین(ع) الاثلثة ابوخالد الکابلی ویحیی بن‌ام الطویل وجبیربن‌مطعم ثم ان الناس لحقوا و کثروا ودربحار ازمناقب روایت کرده ومن رجاله من‌الصحابه جابر بن عبدالله الانصاری وسعیدبن مسیب بن حزن وچند نفر از تابعین‌را از اصحاب آن‌حضرت میشمارد منجمله ابوحمزهٔ ثمالی و ابان بن تغلب و فرزدق شاعر را میفرماید وکان بابه یحیی بن‌ام‌الطویل

اقول اما یحیی بن ام‌الطویل

در رجال است‌کان یحیی بن ام‌الطویل یدخل مسجد رسول‌الله (ص) و یقول کفرنابکم وبدا بیننا و بینکم العداوة والبغضاء وعن ابی جعفر قال اما یحیی بن ام الطویل فکان یظهر الفتوة و کان اذا مشی‌فی‌الطریق وضع‌الخلوق علی رأسه ویمضغ اللبان و یطول‌ذیله فطلبه الحجاج و قال‌تلعن ابا تراب و امربقطع یدیه و رجلیه وقتله

واما ابوخالدالکابلی اسمش وردان ولقبش کنکربود

ودر رجال کبیر استکه ابوخالد خدمت میکرد جناب محمد حنفیه را مدتی وشك نداشت که او امامست تا آنکه یکروز آمد خدمت محمد حنفیه عرضکرد ترا قسم میدهم بحرمت پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین(ع) وبحرمت نمازکه بمن خبرده که تو امام مفترض الطاعة هستی فرمودیا ابا خالد تو مرا قسم دادی امام برمن وجمیع مسلمین علی بن الحسین(ع) است

پس آمد خدمت امام زین العابدین (ع) و اذن دخول خواست حضرت فرمود : مرحباً بـك یا کنکر ما کنت لنا بزائر ما بدالك فینا پس ابا خالد بسجده شکر افتاد و گفت الحمدلله الذی لم یمتنی حتی عرفت امامی

حضرت فرمودچگونه امام خود را شناختی؟ عرضکرد تو مرا باسمی خواندی که مادرم درحین ولادت مرابآن اسم خوانده وبآن اسم مسمی نموده بود محمد حنیفه مرا دلالت کرده بود وحال فهمیدم که تو امام مفترض الطاعه هستی

و اما سعید بن مسیب :

در بحار از مناقب روایت کرده ومن رجاله من الصحابه جابر بن عبدالله الانصاری وعامر بن واثلة الکنانی و سعید بن مسیب بن حزن کان رباه امیرالمومنین وقال زین العابدین (ع) سعید بن مسیب اعلم الناس بما تقدم من الاثار. و سعید بن مسیب از جملهٔ فقهاء سبعه است که بعد از صحابه بودند وفقه عامه منتهی بآنها میشود وتمامشان در مدینه در یك عصر بودند و افضل فقهاء سبعه سعید بن مسیب بود و تولدش سال دوم خلافت عمر بود ورحلتش سنهٔ نود وچهار بود

دوم از آنها جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر بود الملقب بدیباج جدامی حضرت صادق (ع)

ودر روضات از قرب الاسناد روایتکرده انه ذکرعندالرضا (ع) القاسم بن محمد وسعید بن مسیب وقال کاناعلی هذا الامر ودرکافی ازحضرت صادق روایت کرده کان سعیدبن المسیب و القاسم بن محمد بن ابی بکر وابوخالد الکابلی من ثقات علی بن الحسین (ع)

سوم ابو ایوب سلیمان بن یسار برادر عطا غلام میمونه زوجه حضرت پیغمبر «ص» رحلتش سنهٔ صدو هفت بوده .

چهارم عبیدالله بن عبدالله عقبه که از سادات تابعین بوده و یکسال قبل از حضرت زین العابدین از دنیا رفت

پنجم عروة بن زبیر بن عوام که در سنهٔ نود وچهار ازدنیا رفت

ششم ابوبکر عبدالرحمن بن حارث القرشی برادر زادهٔ ابی جهل بن هشام بود رحلتش سنهٔ نود وچهار بوده و آن سال را سنة الفقهاء نامیدند

هفتم ـ خارجة بن زید بن ثابت الانصاری مات سنة تسع و تسعین وقد جمعهم بعض العلماء فی بیتین:

الا ان من لا یقتدی بائمة ‌ ‌ ‌ فقسمته ضیزی عن الحق خارجة

فخذهم عبیدالله عروة قاسم ‌ ‌ ‌ سعید سلیمان ابوبکر خارجة

و یقال ان من خواصها انها تزیل الصداع من الرأس اذا اعلقت علیه کما ذکر فی بعض التواریخ المعتبرة من الجمهور کذا فی الروضات

واما سعید بن جبیر :

مولا بنی اسد نزیل مکه وکان یسمی جهبذالعلماء و یقرء القرآن فی رکعتین قیل و ما علی وجه الارض احدالا وهو محتاج الی علمه و در بحار ازروضة الواعظین از حضرت صادق(ع)روایت کرده که سعیدبن جبیر اقتداء میکرد بعلی بن‌الحسین (ع) و آنبزرگوار هم مدح و ثنا میکرد اورا ونبود سبب قتل حجاج جناب سعید بن جبیر مگر بجهت همین امر و ذکر شده که چون داخل شد سعید بن جبیر بر حجاج بن یوسف الثقفی حجاج گفت : انت شقی بن کسیر؟ جناب سعید فرمود مادرم بهتر میدانسته که اسم مراسعید بن جبیر گذارده حجاج گفت : چه میگوئی‌در بارهٔ ابا بکر و عمر در بهشتند یاجهنم ؟

سعید فرمود : اگر من‌داخل بهشت یا جهنم رفتم و اهل آنهارا دیدم میدانم اینهو در بهشتند یادر جهنم گفت : چه میگوئی در باره خلفاء گفت من وکیل آنها نیستم حجاج گفت کدام یك از خلفاء را بیشتر دوست میداری ؟ فرمودهر کس خالق من از او خوشنود تر باشد حجاج گفت :خالق‌تو از کدام خوشنود تراست؟ فرمود علم ذلك عند الذی یعلم سرهم و نجویهم حجاج گفت اباء کردی که مراتصدیق نمائی : فرمود من دوست نداشتم که تراتکذیب بنمایم

واما ابو حمزهٔ ثمالی : اسش ثابت بن دینار بود

و در رجال کبیر کشی از فضل بن شاذان روایتکرده که حضرت رضا ع فرمودند ابوحمزهٔ ثمالی درزمان خود مثل سلمان فارسی بود درزمان خود بجهت آنکه‌او خدمت کرد چهار نفر ازمارا حضرت علی‌بن الحسین ومحمد بن علی‌الباقر و جعفر الصادق (ع) و هم مقداری از زمان موسی بن جعفر (ع) را

وفی‌روایة ابو حمزة فی زمانه کسلمان فی زمانه و ذلك انه خدم اربعة منا و یونس فی‌زمانه کسلمان الفارسی فی‌زمانه انتهی

و رحلتش سنهٔ صدو پنجاه بود و در منهج الدعوات از ابو حمزهٔ ثمالی روایت کرده که گفت روزی مشرف شدم خدمت حضرت باقر (ع) دیدم لبهای مبارك حضرت حرکت میکند چون نظرش بمن افتاد فرمود از دیدن این حال در فکر افتاده ای که من چه کلمات بر زبانم جاری است ؟ عرضکردم بلی فدایت گردم ! فرمود قسم بخدا من تکلم نمودم بکلماتی که احدی بآن کلمات‌تکلم نمیکندمگر آنکه‌خداوندمهمات دنیاو آخرت او راکفایت میکند

ابو حمزه گفت عرضکردم چه شود که آن کلمات را بمن تعلیم نمائی فرمود ای ابو حمزه هر کس از پی مهمی از خانه بیرون شود و این کلمات را بر زبان آورد البته مهمش بر آورده شود وآن کلمات این است

بسم‌الله الرحمن الرحیم حسبی الله توکلت علی الله اللهم انی اسئلك خیر اموری کلها واعوذ بك من خزی‌الدنیا وعذاب الاخرة

اماابان بن تغلب بن ریاح

فی کتاب الرجال انه ثقة جلیل القدر عظیم المنزلة فی اصحابنا لقی ابا محمد علی بن

الحسین (ع) وابا جعفر و اباعبدالله (ع) و قال ابو جعفر الباقر اجلس فی مسجد النبی(ص)وافت الناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلك وقال ابوعبدالله (ع) لماانا نعیه اما والله لقد اوجع قلبی موت ابان مات سنة احدی واربعین ومائة فی حیوة ابی عبدالله (ع)

واما فرزدق الشاعر المکنی بابی فراس : اسم شریفش همام بود

ودر مروج الذهب است که کمیت شاعر برادر زاده فرزدق بود و در تشیع و محبت آل رسول از اقران خود ممتاز بودو در کتاب رجال کبیر است که هشام بن عبد الملك مروان مشرف شد بزیارت بیت‌الله مشغول طواف بود خواست استلام حجر نماید از کثرت جمعیت ممکن نشده ناگاه حضرت علی‌بن الحسین (ع) تشریف آورد مشغول طواف شد چون بحجرالاسود میرسید مردم کوچه میدادند که استلام بفرماید

پس هشام در غضب شد مرد شامی بهشام گفت : یا امیر المؤمنین کیست این جوان ؟ گفت نمیشناسم (که‌مردم رغبت نکنند بآن بزرگوار) آنگاه فرزدق شاعر حاضر بود گفت من میشناسم شامی گفت کیست او یا ابا فراس ؟ پس بالبدیهه قصیدهٔ انشاد کرد که بعضی‌ازاشعاراواینست

هذالذی تعرف البطحاء وطأته	والبیت یعرفه و الحل والحرم
ما قال لاقط الا فی تشهده	لولا التشهد کانت لائه نعم
یغضی حیآء ویغضی من مهابته	فما یکلم الا حین یتبسم
من معشرحبهم دین‌وبغضهم	کفرو قربهم منجا و معتصم
مقدم بعد ذکرالله ذکر هم	فی کل فرض ومختوم به الکلم

محدث قمی از محقق‌بهبهانی از جد خود تقی مجلسی نقل کرده که عبدالرحمن جامی در سلسلة الذهب این قصیده را بفارسی نظم کرده و گفته زنی از اهل کوفه فرزدق را بعد از مرك در خواب دید پرسید که خداوند با تو چه کرد فرزدق گفت خداوند تعالی مرا آمرزید بسبب این قصیده که در مدح حضرت علی‌بن‌الحسین (ع) گفتم .

جامی گفته سزاوار است خداوند تمام اهل عالم را بیامرزد ببرکت این قصیده

مخفی نماناد که ابن ابی فراس فرزدق غیرابی فراس حمدانی صاحب قصیده شافیه است که درظلم بنی عباس ومظلومیت اهل‌بیت طاهره گفته

نقل است که چون ابی فراس در پی قصیده شافیه را در زمان تسلط بنی العباس و خلافت آنها گفت امر کرد لشکر را که شمشیرها را از غلاف بکشند پانصد شمشیر از غلاف درباری او کشیده شد آن وقت در میان لشکر ایستاد شروع کرد بخواندن قصیده که مطلعش این است :

الحق مهتضم والدین مخترم و فیء آل‌رسول‌الله‌مقتسم ـ الخ

واین قصیده را جناب آقا سید محمد الملقب بامیر الحاج شرح کرده و بطبع رسیده و این ابی‌الفراس پسر عم سیف الدوله حمدان ملك حلب است و رحلت این ابی فراس هشتم ربیع الثانی سنهٔ سیصدو پنجاه و هفت بوده .

ودر روضات از تاریخ ابن عساکر نقل کرده وقتی که فرزدق از دنیا رفت جریر شاعر گریه کرد گفتند چرا گریه میکنی وحال آنکه فرزدق چهل سالست که ترا هجو میکند گفت ازمن دور شوید فوالله ما تساب رجلان ولا تناطح کبشان فمات احدهما الاتبعه الاخر عن قریب فمات جریر بعده باربعین یوماً

فصل ششم

در بعضی از وقایع متعلقه بشهادت حضرت سید الشهداء ع که در زمان امامت حضرت علی بن الحسین زین العابدین ع واقع شد

واقعهٔ اول

که‌در سال‌شصت‌و یکم واقع شد واقعهٔ اسیری اهلبیت عصمت وطهارت بود

درارشاد است که عمر سعد سر نازنین حضرت سید الشهداء (ع) را همانروز عاشوراء با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی روانه کرد نزد عبیدالله بن‌زیاد و امر کرد که باقی رؤس شهداء را هم قطع کردند باشمر و قیس بن‌اشعث و عمرو بن حجاج روانه کوفه نمود و خود ابن سعد بقیهٔ روز عاشوراء و روز یازدهم را تازوال ماند بعد با اهل بیت وحضرت زین‌العابدین ع روانه شد بکوفه

از این روایت استفاده میشود که‌تمام رؤس مقدسه را روز عاشوراء از بدن جدا نمودند و روانه کوفه نمودند وبعد از رفتن ابن سعد جمعی ازبنی اسد آمدند وبر اجساد مقدسهٔ شهداء نماز خواندند و آنها را دفن کردند و او برای سایرشهداء از اهل‌البیت و اصحاب حفرهٔ در پائین‌پای‌قبر مقدس حضرت علی اکبر حفر نمودند وهمه اجساد مقدسهٔ‌شهداء را در آن حفیره دفن کردندوحضرت عباس (س) رادر موضعیکه الان قبر مقدسش هست دفن نمودند

ودر رجال کشی از حضرت صادق (ع) روایت شده که از آنبزرگوار سؤال کردندکه‌آیا که متولی تجهیز حضرت سیدالشهداء ع گردید

فرمود جد بزرگوارم حضرت زین العابدین (ع) عرضکردند کجا بود آنبزرگوار ؟ فرمود درکوفه بدست عبیدالله زیاد محبوس بود

و در امالی شیخ صدوق است بعد از بیرون شدن اهلبیت از مجلس ابن زیاد ملعون . ثم امر بعلی بن الحسین ع فغل وحمل مع‌النسوة والسبایا الی السجن فحبسوا فی‌السجن‌وضیق باب السجن علیهم .

ودر لهوف است ثم امر ابن زیاد لعنه‌الله بعلی بن الحسین ع واهله وحملوا الی دارالی‌جنب المسجد الاعظم فقالت‌زینب‌بنت علی‌ع لاتدخلن علینا عربیة الا ام ولد اومملوکة فهن سبین کماسبینا

و در ارشاد شیخ مفید است ولما اصبح ابن زیاد بعث برأس الحسین ع فدیر به فی سکك

الکوفه کلها وقبائلها

وایضاً از ارشاد شیخ مفید استفاده میشود که اهلبیت روز دوازدهم محرم وارد کوفه شدند، میفرماید: ولماوصل رأس الحسین (ع) و وصل ابن سعد من غدیوم وصوله و معه بنات‌الحسین‌ع و اهله الخ

و مستفاد از روایات و تواریخ معتبره آنستکه خولی ملعون حامل رأس شریف شد از حرصی که به جایزهٔ ابن‌زیاد داشت عصر عاشوراء که ازکربلا سرنازنین را حمل‌نمود نیمهٔ شب یازدهم سر مقدس را بکوفه رسانید چون در تاریخ طبری گفته: «اقبل خولی بن‌یزید برأس الحسین (ع) واراد القصر فوجد باب‌القصر مغلقا فاتی منزله فوضعه تحت اجانة فی‌منزله الخ »

و از لهوف استفاده میشود که اهلبیت اطهار درکوفه ماندند تا وقتیکه ابن‌زیاد کاغذ نوشت بیزید و خبرداد او را بقتل حسین (ع) وخبر اهلبیت اورا بیزید داد

یزید جواب نوشت و امرکرد عبیدزیاد راکه سرنازنین سیدالشهدا‌ء را با سرهای مبارك‌اصحاب آن بزرگوار با عیال الله روانهٔ شام نماید ، ولابد فرستادن نامهٔ ابن‌زیاد بشام و برگشتن جواب از یزید ملعون یکماه طول میکشد ودر ابنمدت اهلبیت ظاهراً میان زندان محبوس‌بودند

چنانچه از **روایت طبری** استفاده میشود : « فیه عن هشام عن عوانة بن حکم الکلبی قال لماقتل الحسین‌ع وجییء بالاثقال والاساری حتی وردوابهم الکوفه الی عبیدالله بن زیاد فبینما القوم مجتمعون اذوقع حجر فی‌السجن معه کتاب مربوط وفی‌الکتاب خرج‌البرید بامرکم فی‌یوم کذا و کذا الی یزید بن معویه وهو سائرفی کذا کذبوماًوراجع‌فی کذاوکذا فان سمعتم‌التکبیرفایقنوا بالقتل وان لم تسمعوا تکبیراً فهو الامن انشاء الله قال فلما کان قبل قدوم البرید بیومین اوثلاثة اذا حجر قد القی فی السجن معه کتاب مربوط فی الکتاب اوصوا و اعهدوا فانما ینتظر البرید یوم کذا و کذا فجاء البرید ولم یسمع التکبیر وجاء کتاب بان سرح‌الاساری قال فدعی عبیدالله بن زیاد محضر بن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن لعنهم الله فقال انطلقوا بالثقل والرأس الی‌امیرالمؤمنین یزید بن معویه لعنه الله قال فخرجوا حتی قدموا علی یزید و لما و صلوا الی دمشق نادی محضر بن ثعلبه علی باب یزید جئنا برأس احمق الناس و الامهم فقال یزید ما ولدت ام محضر الام و احمق منه ولکنه قاطع ظالم الخ »

و از این روایت استفاده شد که **سرهای نازنین را با اسراء اهل‌البیت** یك مرتبه از کوفه حرکت دادند

ودر کامل بهائی است که سر نازنین را روز اول ماه صفر داخل شهر دمشق‌نمودند

و در **نفس‌المهموم ازکفعمی** و از **شیخ بهائی** واز **محدث کاشانی** همین قسم نقل فرموده ومسلماً درهمان سنهٔ شهادت بوده

و اما **تاریخ‌ورود اهل البیت به شام** در جائی دیده نشده مگر در **کامل بهائی** که میفرماید روزچهارشنبهٔ شانزدهم ربیع‌الاول‌اهلبیت بشام وارد شدند

اما توقفشان درشام معلوم نیست چند مدت بوده

و در **امالی شیخ صدوق** است ثم یزید لعنه‌الله امر بنساء الحسین (ع) فحبس مع علی بن

الحسین فی محبس لایکنهم من حر ولا برد حتی تقشرت وجوههم

ودر لهوف است ثم امر بهم الی منزل لایکنهم من حر ولا برد فاقاموا به حتی تقشرت وجوههم

و در کامل بهائی است ثم ان یزید امر برأس الحسین وسائرالرؤس من اهل بیته واصحابه ان یصلب علی ابواب البلد: وفیه ایضاً رأسه صلب علی منارة جامع دمشق اربعین یوماً وسائرالرؤس علی ابواب المساجد وابواب البلد و یوماً علی باب دار یزید

و از این روایت ممکنست استفاده شود که وقوف اهلبیت در محبس شام زیاده بر چهل روز بوده .

و در نفس المهموم از بصائرالدرجات ازحضرت صادق (ع) روایتکرده وقتیکه حضرت زین ـ العابدین با اهلبیت وارد شدند بریزید آن ظالم آنها را در منزل مخروبهٔ جای داد که بعضی گفتند یزید ما را باینخرابه منزل داده جهت اینکه اینمنزل برسر ما خراب شود وماهلاك شویم پس زندانبانها بزبان رومی گفتند این جماعت اسراء میترسند که منزل بسرشان خراب شود وفردا همه را از این خرابه بیرون بیاورند و بقتل برسانند .

واز این اخباراستفاده میشود که مخدرات اهلبیت را درمدتیکه میان محبس کوفه یاشام بودند تهدید بقتل مینمودند ودرنفس المهموم ازعلامهٔ مجلسی وازمحدث نوری قدس سرهما ازدعوات راوندی روایت کرده که چون حمل نمودند زین العابدین(ع)را بسوی یزیدآن ملعون قصد کردآن مظلوم راگردن بزند پس آن بزرگوار را درمقابل خود نگه داشت وتکلم میکرد که شاید آن مظلوم سخنی بفرماید که موجب قتلش بشودآن بزرگوارجواب اورا میداد ودر دست مبارکش تسبیحی بود واورامیگردانید وبا یزید هم سخنی میفرمود یزید گفت من باشما سخن میگویم و شما جواب مرا میدهید و تسبیح میگردانید؛ حضرت فرمود خبرداد مرا پدرم که چون نماز صبح را بخوانند و فارغ شوند با احدی تکلم نکنند تا تسبیح بدست بگیرند و بگویند

اللهم انی اصبحت اسبحک واحمدك و اهللك واکبرك وامجدك بعدد ما ادیر به سبحتی

وتسبیح را دور بدهد و آنچه بخواهد تکلم بکند بدون آنکه تسبیحی بگوید ثواب تسبیح برای او نوشته میشود واین حرز است از برای اوتا شب که برود میان فراش خوابش و چون شب میان فراش خود رفت باز همین ذکر را بگوید وتسبیح را زیرسر بگذارد از برای او ثواب نوشته میشودتاصبح

یزید گفت من با احدی ازشما خانواده صحبتی نمیکنم مگرآنکه مرا جواب میدهید به آنچه خیر وصلاح من میباشد وازآن حضرت عفو نمود وامر نمود به رها نمودن آن بزرگوار

ودر نفس المهموم است بعدکه یزید اظهارندامت ومعذرت نمود و اذن داد که اهلبیت اظهار از برای شهدآء عزاداری نمایند تمام هاشمیات وقرشیات که در شام بودند لباسهای سیاه پوشیدند و سه روز یا هفت روز بر شهدآء کربلاگریه میکردند وعزاداری مینمودند

الحاصل از مجموع این احادیث وتواریخ معلوم میشودکه اهلبیت اطهار مسلماً دو ماه درشام توقفشان طول کشید بعد روانهٔ مدینه طیبه شدند

ودرلهوف است و لما رجع نساء الحسین (ع) و عیاله من الشام وبلغوا العراق قالوا للدلیل مر بنا علی طریق کربلا فوصلوا الی موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبدالله الانصاری رحمه‌الله و

جماعة من بنی هاشم و رجالا من آل رسول‌الله ص قد وردوا لزیارة قبـر الحسین فوافوا فی وقت واحد الخ

و ثقةالاسلام نوری در لؤلؤ و مرجان از جعفر بن نما نقل کرده در کتاب مثیر الاحزان واینکتاب بیست و چهار سال بعد از وفات سید بن طاوس تألیف شده و حاصل ترجمه آنکه آل‌الله چون‌درمراجعت ازشام بعراق رسیدند بدلیل راه فرمودند مارا ازراه کربلا ببر

چون بسر قبرمطهر رسیدند جابر بن عبدالله راباجماعتی از مردان بنی‌هاشم که‌بزیارت آنحضرت آمده بودند ملاقات کردند ودر یکوقت بانجا رسیدند مشغول نوحه و زاری شدند وبنای‌تعزیه‌داری را گذاشتند و زنان قبایل عرب که‌در آنطرف بودند جمع شدند و چند روز در آنجا باین شغل مشغول بودند

ومخفی نماناد که اینقول مستبعد است چنانچه مرحوم حاجی نوری استبعاد فرموده

اولا ــ بجهت آنکه خود سید در کتاب اقبال دراعمال روز بیستم صفر میفرماید ورود اهل بیت در کربلا در اربعین بعیداست زیرا که عبید زیاد نوشت بیزید واقعه راو اذن خواست در حمل اهلبیت بشام و بعد که جواب رسید ایشان‌را حمل کرد بشام و اینرفتن قاصد بشام و برگشتن از شام اقلا بیست روزطول میکشد

ودر روایت است که‌در شام یکماه ایشان را در جائی منزل‌دادند که‌ایشانراازسرماوگرما نگاه نمیداشت

وثانیا ــ آنکه احدی از اجلاء فن اشاره باین قضیه نکرده اند مثل ارشاد وتاریخ طبـری و تاریخ کامل درهیچیك ذکری ازسفرعراق نشده

ودرمصباح شیخ طوسی (ره) است وفی یوم العشرین من‌صفر کان رجوع حرم سیدنا ابی عبدالله (ع) من الشام الی مدینة الرسول ص‌وهواليوم الذی ورد فیه جابر بن‌عبدالله بن حزام‌الانصاری صاحب رسول‌الله ص من المدینة الی کربلاء لزیارة قبر ابی عبدالله ع و ظاهر عبارت آنستکه روز اربعین از شام حرکت کردند نه آنکه وارد مدینه شدند چه‌ازدمشق تا مدینه کمتر ازیکماه‌سیرقافله متعارف نشود

وثالثا ــ تفصیل ورود جابر بکربلاء درکتب‌معتبره موجود است وابداً ذکری از ورود اهل بیت وملاقات ایشان جابر را ندارد چنانچه عماد الدین طبری شیخ ابوالقاسم که از تلامذه ابو علی پسر شیخ طوسی است در کتاب بشارت‌المصطفی روایتکرده از اعمش که از بزرگان محدثینست و او از عطیة‌بن سعد بن جناده عوفی و کوفی که اونیز از روات امامیه استروایت کرده که‌گفت باجابر بیرون رفتیم‌بجهت‌زیارت‌حضرت سیدالشهداء ع‌آنگاه شرح داد کیفیت‌ورود خود وجابررا بکربلا واجمالش آنستکه جابر غسل کرد و خودرا شبیه بمحرمان نمود وبعد خوشبو کرد وچون‌نابینابود عطیه دست اورا بقبر مطهر رسانید پس بیهوش شدآب بر او پاشید بحال آمد پس بسوز دل‌سخنان جگر سوز بحضرت عرضکرد آنگاه برشهداء سلام کرد ودر آخر کلامش گفت ما نیز شریك‌بودیم درآن امری که داخل شدید یعنی مقاتله و نصرت حضرت سید الشهداء علیه السلام وشهادت ۰عطیه گفت : مارنجی نکشیدیم و شمشیری نزدیم و سرهای این جماعت از بدن جدا و زنانشان بیوه و

فرزندانشان یتیم شدند چگونه دراجر باایشان شریکیم ؟

در جواب حدیث نبوی راکه خود شنیده بود ذکر کرد که هرکس دوست داردعمل‌قومی‌را باایشان در ثواب آنعمل شریك باشد الخ

ازاین روایت معلوم میشود که اهلبیت را ملاقات نکردند و الا چگونه میشود عطیه ذکری نکرده باشد انتهی حاصل مافی‌اللؤلؤ والمرجان

ودرحبیب السیر است که یزید مامون سرهای شهداء راتسلیم نمود بحضرت زین العابدین وآن بزرگوار هم سرهارا ملحق بابدان طیبه نمود در روز بیستم از صفر بعد توجه فرمود بجانب مدینهٔ طیبه واین اصح اقوالست انتهی

ومخفی نماناد که بمقتضای آنچه درسابق ذکرشد بعید است که اهلبیت‌تااربعین سال‌بعددر شام توقف‌فرموده باشند وابعدازاین آنستکه بعضی گفته‌اند که‌اهلبیت اربعین سال اول وارد کربلا شدند ودیدند جناب جابربن عبدالله را بابعضی از بنی هاشم بجهت زیارت حضرت سید الشهداء (ع) مشرف شده‌اند

الحاصل جمع بین اخبار معتبره و فرمایشات علماء ومورخین ممکن نمیشود مگر آنکه گفته شود آن مخدرات وقتیکه از کوفه بشام میرفتند روزاربعین وارد کربلاء شدند و دیدند جناب جابر برای زیارت مشرف است و روز اربعین سال بعد جابر نیز بزیارت مشرف شده بود و حضرت زین العابدین با اهل بیت هم مشرف شده باشند بکربلاء وسر نازنین را ملحق نموده باشند ببدن مقدس

واقعهٔ دوم

خروج جناب سلیمان بن صرد شیخ الشیعه با جماعت توابین بجهت مطالبهٔ خون سید الشهداء (ع)

و حاصل آن‌چنانچه از تاریخ طبری و کامل استفاده میشود آنستکه بعداز شهادت حضرت سید الشهداء شیعیان‌کوفه جمع شدند بخانهٔ جناب سلیمان بن صرد خزاعی که شیخ و رئیس شیعیان کوفه بودودرك‌نموده بودصحبت حضرت خاتم الانبیا (ص) را

وایشان با چند نفر رؤسای شیعه مثل مسیب بن نجبة الفزاری که از اصحاب امیر المؤمنین بود و مثل رفاعة بن شداد البجلی و عبدالله بن سعد بن نفیل الازدی و عبدالله بن وال‌التیمی‌و شیعیان را تحریص نمودند بقتل قتله حضرت سیدالشهداء (ع) و مسیب بن نجبه ورفاعة‌بن شدادخطبهٔ خواندند وریاست شیعه راواگذار نمودند بسلیمان بن صرد خزاعی و سلیمان کاغذی نوشت بمدائن به سعد بن حذیفهٔ یمانی و دعوت نمودند او را و سایر شیعیان مدائنرا بمساعدت خود پس سعد خواند بجهت شیعیان مدائن و اجابت نمودند ایشانرا

ویك کاغذی هم سلیمان به مثنی بن مخربة العبدی نوشت ببصره واو و شیعیان بصره را نیز بمساعدت خویش خواند آنها هم اجابت نمودند و مشغول شدند شیعیان کوفه بجمع نمودن آلات حرب ومردم را دعوت نمودند بطلب خون سیدالشهداء و شیعیان دسته دسته باایشان‌بیعت میکردند تا درچهارم ربیع‌الاول سنهٔ شصت وچهار یزید ملعون بدرك واصل شد ودر آن هنگام امارت

عراق ازجانب یزید باعبیدالله بن زیاد بود وآن‌ملعون‌عمرو بن حریث مخزومی‌را ازجانب خودبحکومت واداشته بود و بعد از هلاکت یزید اصحاب سلیمان خدمتش جمع شدند و گفتند اگر فرمانده‌ی بعمرو بن حریث بتازیم و مردم را بیاری اهلبیت أطهار دعوت نمائیم و از قتله حضرت سیدالشهداء انتقام بکشیم

پس سلیمان گفت تعجیل در این امر نشاید چون قتلهٔ آن بزرگوار از اشراف کوفه وفرسان عرب هستند و این عدهٔ شما کافی آنها نیستند بهتر آنستکه شما داعیان خود را بفرستید و مردم را بیاری و نصرت خود بخواهید پس جماعت توابین بفرمان سلیمان قیام نمودند و گروهی ایشان را اجابت نمودند.

و مختار بن ابوعبیده هم بعد از ششماه که از قتل یزید گذشت در روز جمعهٔ نیمهٔ ماه رمضان سنهٔ شصت وچهارم هجری بکوفه وارد شد

وهشت روز بآخرماه رمضان همان سال روزجمعه عبدالله بن یزید انصاری از جانب عبدالله بن زبیر بامارت کوفه مأمور شد با ابراهیم بن محمد بن طلحه‌که او امیر بود بخراج کوفه

و ظاهراً از زمان و رود مسلم بن عقیل بکوفه تا شهادت حضرت سید الشهداء ابن زیاد ملعون جماعتی از شیعیان را حبس نموده بود وبعداز قتل حضرت سیدالشهداء ابن زیاد ایشان را رها کرد و شیعیان که بیکدیگر میرسیدند بیکدیگر را ملامت میکردند و اظهار ندامت و خطا میکردندکه آن مظلوم را خود خواندند و او را یاری نکردند پس مختار سلیمان را ترغیب بخروج مینمود سلیمان متعذر بود بقلت عددشان

مختار مأیوس شد و بخانهٔ خویش شیعیان را طلبید وگفت : سلیمان مردیست پیر و خرفت شده و او را در محاربه بصیرتی نیست من از جانب محمد حنفیه که مهدی این امتست آمده‌ام کاغذی هم ازمحمد حنفیه اظهار نمودکه نوشته بود « ای مختار تو از مکه بکوفه برو و شیعیان را ترغیب بر خروج بنما در طلب خون سیدالشهداء (ع) مختار مردم را از اطراف سلیمان پراکنده نمود وبسوی خوودعوت مینمود

در این‌وقت عمربن سعد وشبث بن ربعی لع بمردم کوفه گفتند سلیمان برای شما بهتراست از مختار وبمختار بتازید و او را مغلول نموده بزندانش افکنید پس مردم اطراف خانه مختار راگرفتند وقاطر او را حاضر نمودند و اورا سوار کرده بزندانش‌بردند

القصه بعد که مختار را حبس نمودند سلیمان با چهار هزار از اهل کوفه از جماعت توابین روانه شدند بجانب نخیله و از آنجا دو نفر را جناب سلیمان فرستاد که بروند بمسجد جامع کوفه و فریادبزنند یالثارات الحسین(ع) وجناب سلیمان رأیش این‌بود که بروند بشام وعبیدالله بن‌زیاد را که رفته بود بشام بقتل برسانند

وبعضی رأیشان این‌بودکه برگردند بکوفه چون عمدهٔ قتلهٔ حضرت سیدالشهداء درکوفه بودند مثل عمرسعد وشمرذی ‌بن‌الجوشن وغیراین دو **آخرالامر** روانه‌شدند بجانب شام واز شام هم عبیدالله زیاد با سی هزار نفر از سپاه شامیان روانه شدند و در عین الورد عسکرین بیکدیگر تلاقی

نمودند و مشغول مقاتله شدند

چون روز هشتم از قتالشان شد که بیست و دوم جمادی‌الاولی سنهٔ شصت و پنجم بود جناب سلیمان گفت اگرمن کشته شدم امیرشما مسیب بن نجبه است و اگر اوکشته شود امارت با عبدالله‌بن سعدبن نفیل است واگر اوهم کشته شود امارت با عبدالله بن وال است واگر اوهم کشته شودامارت با رفاعة بن شداد است و در آن روز از دو طرف صف‌آرائی کردند وحصین بن نمیر در قلب لشکر شام بود وجناب سلیمان درقلب لشکرکوفه بود پس حصین بن نمیر سلیمان را بگوشهٔ برد و باوگفت مروان بن حکم از دنیا رفت ومردم با پسرش عبدالملك بیعت‌کردند و امرسلطنت‌اودر شام‌مستقرشد و شما خودرا بیهوده بکشتن ندهید و بر گردید بجانب کوفه سلیمان فرمود: ابن‌زیاد را تسلیم ما کنید و اطاعت‌عبدالملك را هم ازگردن ما بردارید و با ما اتفاق کنیدکه این‌امر را بیکی ازاهلبیت پیغمبر واگذارکنیم‌پس دو طرف سخن‌یکدیگر را قبول‌نکردند و مشغول محاربه شدند وجمع کثیری‌ازسپاه شام مقتول ومجروح گردیدند **حصین‌بن نمیرملعون** امرکردکه اطراف شیعیان وتوابین راگرفته تیرباران نمایند ناگاه تیری بر حنك جناب سلیمان وارد شد وافتاد بروی زمین وازدنیا رحلت نمود پس لشکر تن بمرك دادند و **مسیب بن نجبه**قدم پیش نهادواوراهم شهیدکردند بعد **عبدالله بن سعد نوفلی** شهید شد بعد **عبدالله بن وال** شهید شد چون آن روز شام شد **رفاعة بن شداد** نظر باصحاب خود نمود و امرکرد مجروحین را سوار نمودند درهمان دل‌شب رفاعة بن شداد بکوفه‌رسید **مختاربن ابی‌عبیده** درکوفه میان زندان محبوس بود خبر باو دادند تسلیه نامهٔ از میان زندان به **رفاعة بن شداد** و سایر شیعیان نوشت بجهت شهادت **جناب سلیمان و شیعیانی که در عین الورد شهید شدند**

ودر استیعاب است که سر جناب سلیمان بن صرد وجناب مسیب بن نجبه را حمل نمودند بشام نزد عبدالملك بن مروان بن حکم

ودر قمقام است که عمر سلیمان بن صرد درحین شهادت نود و سه سال بود

واقعهٔ سوم

خروج مختارابن‌ابوعبیده ثقفی‌برای خونخواهی ازقتلهٔ حضرت سیدالشهداء ع

واین درسنهٔ **شصت وشش هجری بود** و لقب جناب مختار **کیسان** بود و تولد او در عام الهجرة بود پدرش **ابوعبیده ثقفی** ازنیکان‌بود ودر زمان خلافت عمربن‌الخطاب ابوعبیده سپهسالار لشکر اسلام بود وخواهرمختار **صفیه** زوجهٔ عبدالله بن عمر بن الخطاب بود

ودرتاریخ طبری است که بعد از قتل حضرت سیدالشهداء (ع) **عبیدالله بن زیاد جناب مختار** را طلبید وگفت: توبودی‌که در مقام نصرت مسلم بن عقیل بر آمدی ؟ و چوب خود را چنان بصورت مختارزدکه چشمش معیوب شد بعد امر کرد آن جناب را میان زندان حبس کردند و بعد از مدتی ازمیان زندان نامهٔ به **عبدالله بن عمر بن‌الخطاب** شوهر خواهر خود نوشت **که مرا بستم و ظلم حبس نمودند سفارشی بنما در بارهٔ من بعبیدالله بن زیاد که مرا رها کند و السلام »**

چون نامه بعبدالله بن عمر رسید خواهر مختار صفیه خبر شد گریه و جزع نمود شوهرش عبدالله عمر کاغذی نوشت بابن‌زیادوی‌رارهانمایدلذا او را رهانمود لکن سه روز مهلت داد که از کوفه خارج شود

جناب مختار رفت‌بمکهٔ معظمه ومدتی در مکه‌بود وبعدمراجعت نمود بجانب‌کوفه ثانیاًعبدالله بن یزید انصاری والی کوفه جناب مختار را حبس کرد تا وقتیکه عبدالله بن زبیر عبدالله بن‌یزید انصاری را از کوفه عزل نمود وعبدالله بن‌مطیع راحاکم کوفه گردانید

جناب مختار ایضاً نامهٔ نوشت بعبدالله بن عمر شوهر خواهرش از میان زندان وبتوسط او از زندان خارج شد وبمنزل خودرفت متدرجا شیعیان دوراو جمع شدند

منافقین بعبدالله مطیع گفتند اگر میخواهی امارت تو استقامت پیدا کند باید مختار را حاضر کنی واو را بزندان بیفکنی عبدالله‌بن مطیع زائدة بن قدامه را عقب مختار روانه نمود که او را نزد خود احضار نماید

جناب مختار مطلب را دانست خودش را بناخوشی زد و تمارض نمود خبر بعبدالله مطیع دادند که مریض است و ازآمدن معذور است

جناب مختار یاوران خود را طلبید گفت وقت آن رسیده که خروج نمائیم و خون پسر پیغمبر را طلب کنیم در این حال عبدالرحمن بن شریح وارد کوفه شدو بزرگان اهل کوفه‌رادید وگفت میخواهد مختار خروج نماید و خون پسر پیغمبر را طلب کند و میگوید جناب محمدحنفیه مرا مأمور نموده باین امر نمیدانم در دعوی خود صادق وراستگوست یا خیر ؟ برویم بمدینه و ازجناب محمد حنفیه سؤال کنیم اگر اجازت فرمود در متابعت وی اطاعت کنیم و اگر نهی فرمود دوری کنیم .

این رأی را پسندیدند وبمختار گفتند چند روز مارا مهلت بده تا ماهم اسلحهٔ خود را فراهم وبمتابعت تو خروج نمائیم پس جمعی از بزرگان‌شیعیان رفتند بمدینه خدمت جناب محمد ومطلب را بآنجناب عرضکردند

فرمود میرویم خدمت حضرت علی بن الحسین (ع) که امام من و شما هست و آنچه فرمود اطاعت کنید آمدند خدمت حضرت امام زین‌العابدین (ع) وبعرض آنحضرت رسانیدند

فرمود یاعم لوان عبدا زنجیاً تعصب لنا اهل‌البیت لوجب علی الناس موازرته وقد ولیتك یاعم هذا الامرفاصنع ما شئت پس جناب محمد فرمود بخدا قسم من دوست میدارم که خداوند داد مارا از دشمنان ما بگیرد

چون این چند نفر اینسخنان‌را از حضرت امام زین‌العابدین (ع) ومحمد حنفیه شنیدندمعاودت بکوفه نمودند وبمردم خبر دادند امر خروج مختار قوت گرفت وجمعیت زیادی دور او جمع شدند وبعضی گفتند جناب ابراهیم بن مالك اشتر چون پدر بزرگوارش در شجاعت و جلادت مشهور است وصاحب قوم وعشیره است اگراو با ماموافقت نماید امید است بر دشمنان ظفریابیم و غلبه جوئیم وفتح ونصرت باما باشد

[illegible] ید واورا دعوت نمائید اگر اجابت نمود فبها والاخود

بمنزل او میروم وا زاو استدعا مینمایم پس جمعی از بزرگان بمنزل وی رفتند واز او همراهی و مساعدت خواهش نمودند

فرمود قبول میکنم بشرط آنکه زمام امر و نهی وامارت با من باشد آنجماعت سکوت نمودند ومراجعت نمودند خدمت جناب مختار وباو گفتند فرمایش جناب ابراهیم را دراین اثنا کاغذی آمد از جناب محمد حنفیه ودر آن کاغذ تحریص فرموده بود بقتال با قتلهٔ حضرت سیدالشهداء (ع) و مخصوصا ابراهیم بن مالك را امر فرموده بود که مساعدت‌وهمراهی بنماید با شیعیان‌وباجناب‌مختار • جناب مختار باجمعی از وجوه اصحابش رفتند بمنزل ابراهیم وکاغذ جناب محمد حنفیه را باونشان دادند ـ خواند کاغذرا و در همان مجلس جناب ابراهیم بیعت نمود با جناب مختار و بعشیرهٔ خود خبر داد که بیایند و با مختار بیعت کنند و رأی ایشان بر این تعلق گرفت که‌شب پنجشنبهٔ پانزدهم ربیع الاول سنهٔ شصت‌و شش‌خروج نمایند

و از آنطرف عبدالله مطیع که والی‌کوفه بود شبث بن ربعی ملعون را با سه هزار کس وراشد بن ایاس را با چهارهزار کس مأمور نمود که‌از دو جانب روی‌بمختار نهند

جناب مختار هم جناب ابراهیم را با هفتصد نفر بمقاتله راشد روانه کرد و نعیم بن هبیره را با سیصد وشصت نفر بقتال شبث بن ربعی روانه‌کرد لشکری‌که با جناب ابراهیم بودند بالشکر راشد مشغول مقاتله شدند وجمع کثیری را ازلشکرراشد بقتل‌رسانیدند وخودراشد رئیسشان بشمشیر خزیمة‌بن‌نصر مقتول شد

لکن اصحاب نعیم بن هبیره بعداز غالبیت مغلوب شدند و نعیم هم مقتول شد ـ جناب ابراهیم حمله فرمود باصحاب شبث بن‌ربعی آنها فرار نمودند ودر خانه‌های کوفه مخفی‌شدند

عبدالله بن مطیع عمروبن حجاج را با دوهزار نفر و شمربن ذی‌الجوشن را با دو هزارنفر روانه کرد بدفع جناب ابراهیم و خود ابن مطیع هم‌با جمع کثیری بیرون شد در کناسهٔ کوفه‌جناب ابراهیم حمله فرمود بابن مطیع و جماعتی که در اطراف او بودند پراکنده شدند وابن‌مطیع و اشراف غیر از عمروبن حریث ملعون در قصر متحصن شدند ابراهیم قصر را سه روز محاصره نمود آخرالامر کار بر آنها سخت شدو بصلاح دید شبث بن‌ربعی عبدالله مطیع‌امان خواست‌ابراهیم آنها را امان داداز قصر بیرون شدند

مختار بقصر دارالاماره رفت و نشست و بزرگان قبایل در خدمتش حاضر شدند وهمه با او بیعت نمودند ـ ابن مطیع باجمعی شبانه بجانب بصره رفتند پس مختار شروع بتعیین حکام و امرآء بجهت ولایات نمود

منجمله عبدالرحمن بن سعید را بدیار موصل امر کرد و قبلا از جانب ابن زبیر محمد بن اشعث امیربوددر موصل وبعد از انعزال آمد بکوفه با مختاربیعت نمودودر اثناجناب‌مختار خبردار شدکه عبیدالله بن‌زیادملعون بموصل وارد شده

پس مختار بزیدبن انس اسدی را باسه هزار نفر بجنك او فرستاد

ابن زیاد هم ربیعة بن مخارق الغنوی‌را باسه هزار کس وعبدالله بن جملة‌الخثعمی را باسه‌هزار کس بجنك یزید بن انس روانه‌کرد

در روز عرفهٔ شصت و ششم هجری مقاتله عظیمی واقع شد تا آنکه سپاه ابن زیاد منهزم

شدند **وربیعة بن مخارق** کشته شد بس لشکر ابن زیاد با خود آن ملعون روی بشام نهاده وفرار کردند ولشکر مختار روی بکوفه نمودند در اینحال تابعین عبدالله بن مطیع بمنزل **شبث بن ربعی** جمع شدند شکایتهای زیاد ازمختار نمودند و رأیشان برقتال با مختار شد چون مختار قصد ایشانرا دانست از دارالاماره بیرون شدوجناب ابراهیم اشتر و تابعینشان أطراف مختار جمعشدند أزآنطرف **شمربن ذی‌الجوشن ومحمدبن اشعث وعمربن سعد بن ابی‌وقاص** وسائر منافقین و **شبث بن ربعی** اجتماع نموده و مشغول قتال و جنك شدند آخرالامر تابعین جناب مختار مخصوصاً جناب ابراهیم بن اشتر قتلهٔ حضرت سیدالشهدآء (ع) را تماماً بقتل رسانیدند وتفصیل وکیفیت قتل آنها در کتب مبسوطه مسطور است

و قتل عمر بن‌سعد وبسرش‌حفص‌وشمروخولی بن‌یزیدوعمروبن‌حجاج وحکیم‌بن‌طفیل ومرة بن‌منقذ و سنان ابن انس و حرملة بن‌کاهل وبجدل بن سلیم وسایر ملاعینان گویا در اواخر سنهٔ شصت وشش هجری واقع شد درکوفه

و ثانیاً مختار ابراهیم بن مالك را بجنك **عبیدالله بن زیاد** فرستاد در بیست و دوم ذیحجه سنهٔ شصت وشش با هفت هزارنفر چنانچه در **صواعق**است یا هشت هزار نفر چنانچه از **یافعی** نقل شده روانه شدند بجانب موصل و از شام هم ابن‌زیاد با هشتاد هزار نفر حرکت کرد بجانب موصل جناب ابراهیم در پنج فرسخی موصل جنك نمایانی نمود با لشکر ابن زیاد و جمع کثیری از لشکر ابن زیاد بجهنم واصل شدند منجمله **حصین بن نمیر** ملعون که بشمشیر **شریك بن حزیم** بجهنم واصل شد

جناب ابراهیم فریاد زد **الایا شیعة الحق الا یا انصارالدین، اینك‌مطلوب شماعبیدالله زیاد قاتل حسین بن علی‌است** مبادا ازمعرکه جان بسلامت بیرون‌برد

حاصل جنك طول کشید تا آنکه در روز عاشوراء سنهٔ شصت و هفت **ابن زیاد ملعون بشمشیر جناب ابراهیم بجهنم واصل شد و جثهٔ پلیدش را سوختند و سر نحسش را با سر حصین بن‌نمیر و شرحبیل بن ذی‌الکلاع وجمعی از رؤسای شامیان بردند بکوفه نزد مختار و عددکشتگان از شامیان** بقول ابن نما **هفتادهزار نفر بودند** بعد مختارسرهای ملعونه را فرستادبمکه نزد **محمد حنفیه** و اوهم فرستاد نزد حضرت **سیدالساجدین** آن بزرگوار بسجده افتاد و **فرمود:**

« الحمدالله الذی ادرك لی ثاری من عدوی و جزی الله المختار خیرا »

و در روایت امالی شیخ طوسی است که سر ابن‌زیاد را بر نی زدند و فرستادند نزد عبدالله بن زبیر بادی وزیدن‌گرفت و آن سر نحس از فراز نی افتاد و ماری بدبد آمد رفت میان‌بینی آن ملعون

الحاصل این وقعه مشهور است به **وقعة الخازر** چون جنك کنار نهر **خازر** واقع شد

فصل هفتم

در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت علی بن الحسین ع بغیر آنچه در فصل سابق ذکر شد

اما وقایع سنهٔ شصت ویك هجری :

منجمله در این‌سال یزید بن معاویه سلم بن زیاد را والی خراسان و سجستان نمود وسلم بن زیادبرادر خود یزید بن زیاد را عامل‌سجستان نمود وطلحة بن‌عبدالله الخزاعی را که طلحة الطلحات باشد عامل‌کابل نمود بعد اهل کابل نقض عهد وی نمودند آنوقت سلم بن زیاد طلحة بن عبدالله الخزاعی را طلبید و او را والی سجستان نمود و او در سجستان از دنیا رفت

و منجمله در این سال یزید بن معویه عمرو بن سعید را از امارت مدینه عزل نمود و ولید بن عتبة بن ابی‌سفیان را والی مدینه نمود

و منجمله در اینسال بروایت یافعی جناب ام‌السلمه زوجه حضرت رسول (ص) و جناب میمونه زوجهٔ دیگر آن‌حضرت از دنیا رحلت فرمودند

اما وقایع سنه شصت و دوهجری:

منجمله در اینسال محمد بن علی بن عبدالله بن عباس که پدر سفاح و منصور دوانقی است بروایت ابن اثیر متولدگردید

و منجمله در اینسال بریدة بن خضیب اسلمی در بلده مرو وفات نمود چنانچه در کتاب حبیب السیر است و مینویسد مرقدش در مرو زیارتگاه معروفی است و بریدهٔ اسلمی از بزرگان اصحاب حضرت‌رسول(ص) بود

ومنجمله در اینسال مسروق بن اجدع درمصر وفات نمود و نیز ابومسلم عبدالله الخولانی که از اجلهٔ تابعین و اصحاب حضرت‌امیرالمؤمنین(ع) بود از دنیا رحلت‌کرد

ومنجمله در اینسال عبدالله بن زبیر کاغذی نوشت بیزید وشکایت نمود از والی مدینه ولید بن عتبة بن ابی‌سفیان پس یزید پسر عم خود ولید بن عتبه را عزل‌نمود و پسر عم دیگر خود عثمان بن محمد بن ابی‌سفیان را والی مدینه‌گردانید و او جوانی بود مغرور و تجربه نکرده پس جماعتی از اشراف اهل مدینه روانه شدند بشام که همراه آنها بود عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه‌وعبدالله بن ابی عمرو بن حفص بن مغیرة المخزومی و منذربن زبیر پس وارد شدند بر یزید آنها را اکرام نمود و جایزه زیادی بآنها داد چون مراجعت کردند بمدینه مشغول شدند بدشنام دادن بیزید وگفتند ما از نزدکسی آمده‌ایم‌که دین ندارد وشراب میخورد وسك بازی میکند وشاهد باشید که ما یزید را از خلافت خلع نمودیم وبیعت نمودند با عبدالله بن حنظلة بن ابی عامر بر خلع یزید بن معاویه و عامل یزید عثمان بن محمد بن ابی‌سفیان را با بنی‌امیه و دوستانشان که نزدیك هزار مرد میشدند محاصره نمودند در خانه مروان بن حکم و آن محصورین کاغذ نوشتند بیزید « که ما درخانه مروان محصور شده‌ایم فیاغوثاه یا غوثاه »

و کاغذرا دادند بعبدالملك بن مروان رفت در ثنیة الوداع کاغذ را داد به حبیب بن کوا و

گفت دوازده‌شبه میروی بشام و دوازده شبه بر میگردی شب بیست و چهارم درهمین مکان خودم منتظر جواب هستم

کاغذ را برد بشام در حالیکه یزید بواسطهٔ مرض نقرسی که در پایش بود پاهایش را در میان طشت آب گذارده بود کاغذ را گرفت خواند فرستاد نزد مسلم بن‌عقبةالمری و اورا با دوازده هزار نفر روانه کرد بجانب مدینه وگفت حصین بن نمیر سکونی را خلیفه خود قرار داده سه روز آنهارا مهلت‌بده اگر اجابت کردند ترا فیها و الا با آنها مقاتله نما پس اگر بآنها ظفر یافتی سه روز مباح‌گردان ازبرای لشکر اموال ودواب اهل مدینه را وازراه حره‌داخل مدینه‌شوودست از حضرت علی بن‌الحسین باز دار و با او نیکی نما و تجلیل و تکریم زیادی از وی‌بنما چون‌او بامردم مدینه موافقت نکرد و اورا بخلافت دعوت کردند قبول نفرمود و چون اصرار مردم‌زیادشد از مدینه خارج شد بیکی از ضیاع خود رفته ودرآنجامشغول عبادت میباشد

الحاصل خبر مسلم ولشکر شام که باهل مدینه رسید غوغای عظیمی بلند شد و بمحاصره بنی امیه کوشیدند وگفتند قسم بخدا که‌ما دست از شما بر نداریم تا شما را بکشیم‌یاعهدنمائید وقسم یاد نمائید که با مردم شام همراهی نکنید پس‌بنی امیه چنین‌عهد و قسم یاد نمودند و آنهارااز‌مدینه خارج نمودند تا در وادی القری مسلم ولشکر شام را ملاقات نمودند مسلم بن‌عقبه اول عمر و بن عثمان بن عفان را طلبید وازحالات مدینه سؤال نمود گفت با اهل مدینه‌عهد نموده‌اموقسم‌یادکرده‌ام که باشما معین وهمراه نباشم

مسلم بن عقبه‌اورا از نزد خود راند و گفت‌قسم‌بخدا اگرنه‌پسرعثمان بودی‌ترا بقتل میآوردم وسایر بنی امیه هم گفتند از ماعهد گرفته اند که باشما همراهی نکنیم وما نقض‌عهدخود نکنیم‌لکن عبدالملك بن مروان داخل‌معاهدین نبوده‌از او سؤال‌کن مسلم اوراطلبیده از او سؤال‌نموده‌ودستور العمل خواست عبدالملك گفت چون‌نزدیك مدینه وسیدی لشکر خود را در نخیله فرود آورکه‌آنها ازتعب راحت شوند واز طرف حره (که‌نام موضعیست در شرقی مدینه) روی‌بقتال گذار وچنین باشد که از صبح تابظهر مقاتله طول نکشد که آفتاب از پشت لشکر تو باشدو روبروی‌اهل‌مدینه‌و برق شمشیر و نیزه‌های‌شما چشم آنهاراخیره کند وازآنهاچشم‌لشکرشمارا‌خیره‌نکند

بالجمله مسلم بدستور عبدالملك بن‌مروان رفتار نمود وبعبدالله بن مطیع عدوی و بعبدالله بن حنظله غسیل الملائکه که اینندو رئیس و سردار مردم مدینه بودند پیغام‌فرستاد که شما طریق‌مسالمت را پیشه دارید تا باشما یکی بشویم وروی بمکهٔ معظمه نهیم ودر قلع وقمع ابن‌زبیر بپردازیم اهل مدینه قبول نکردند ازمسلم تا آنکه مشغول محاربه شدند جناب عبدالله بن حنظله با شجعان اهل مدینه اول مرتبه روی‌نهاد بسپاه شام و آنهارا فراری نمودند لکن بعد مسلم‌رایت خود را بحرکت درآورد ومردم شام را ترغیب بقتال نمود لشکر شام بجنبش در آمدند تاآنکه جمعی‌از بزرگان مدینه رابقتل رسانیدند

منجمله جناب عبدالله بن‌حنظلة را باسه‌تن ازپسرانش

ومنجملة زبیر بن عبدالرحمن بن‌عوف و فضل بن عباس بن ربیعة بن حارث بن

عبدالمطلب و حمزة بن عبدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب و عباس بن عتبة بن ابی لهب بن عبد المطلب و محمد بن ثابت بن قیس برادر مادری عبدالله بن حنظله و عبدالله بن زید بن عاصم و محمد بن عمرو بن حزم الانصاری و جمع کثیری از سایر قریش و از انصار و چهار هزار تن از سایرین مقتول شدند

الحاصل اینقدر مسلم و لشکر شام از اهل مدینه بقتل رسانیدند که خون مثل جوی میان کوچه‌های مدینه جاری شد آنوقت بلشکر اذن داد که مدینه را نهب و غارت نمایند و گفت امیر شما بحکم امیر المؤمنین یزید خون و مال مردم مدینه را برشما مباح گردانید

ودر تاریخ الخلفاء سیوطی است که عده مقتولین در وقعهٔ حره از قریش و انصار سیصد و شصت نفر بودند انتهی و عده مقتولین از غیر قریش و انصار از زنها و اطفال را ننوشته است

وایضا در تاریخ الخلفا نوشته قتل فیها خلق من الصحابة ومن غیرهم و نهبت المدینة و افتض فیها الف عذراء فانا لله و انا الیه راجعون وتا سه روز مردم شام مشغول نهب و غارت و خون ریختن از ضعفاء و بیچارگان بودند و هر کس از اهل مدینه توانست بجانبی گریخت منجمله ابو سعید خدری درغار کوهی پنهان شد

الحاصل بعداز سه روز منادی از جانب مسلم ندا داد و لشکریان را از غارت و نهب باز خواند و گفت هر کس سر بیعت با یزید دارد در امانست پس هر کس با او بیعت نکرد او را بقتل رسانید مثل عبدالله بن ربیعه سبط ام السلمه زوجهٔ پیغمبر (ص) و مثل ابوالجهم بن حذیفة العدوی و مثل معقل بن سنان الاشجعی و جمع دیگر و عمرو بن عثمان بن عفان را طلبید و موی سر وریش او را یک یک کند و بشفاعت عبدالملک مروان از ریختن خون او درگذشت لکن بحضرت علی بن الحسین (ع) صدمهٔ نرساند بواسطهٔ سفارشی که یزید کرده بود و الاشقاوت و قساوت مسلم بن عقبه از شمر و امثال او کمتر نبود لذا بعداز وقعهٔ حره مسلم را مسرف مینامیدند از کثرت ریختن خون مسلمین

ودر کامل ابن اثیر است که وقعهٔ حره که وقعهٔ کشتن مسلم اهل مدینه را باشد دوشب مانده باخر ماه ذی حجه سنهٔ شصت و سه هجری بوده

ودر منتهی الارب است که حره موضعی است بظاهر مدینه زیر راقم و بها کانت وقعة الحرة ایام یزید (لم) وایضا درسال **شصت و سه** جناب ربیع بن خثیم الکوفی که از جمله زهاد ثمانیه بود درخراسان از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش دریک فرسخی مشهد مقدس معروفست

واما وقایع سنهٔ شصت و چهار از هجرت

دراینسال مسلم بن عقبه معاصره نمود عبدالله بن زبیر را چون یزید بمسلم بن عقبه (لم) نوشته بود که هر وقت از مدینه فارغ شدی بجانب مکهٔ معظمه برو و بقلع و قمع ابن زبیر بپرداز **لهذا** مسلم که از قتل و نهب اهل مدینه فارغ شد شرح واقعه را بیزید نوشت و خود خیمه بیرون زد بعزم مکهٔ معظمه و قتل عبدالله بن زبیر و خراب نمودن خانه خدا را در بین راه آثار مرگ و هلاکت در خود مشاهده نمود حصین بن نمیر ملعون را بسوی خود خواند و سرداری لشکر را بوصیت یزید باو واگذار نمود و گفت ملاحظه نکنی که اینخانه خانهٔ خداست و احترامش لازمست چون حرمت اطاعت امیر المؤمنین یزید از او بالاتر است و گفت منجنیق هارا نصب کن و از خرابی خانه خدا و قتل اقارب

و خویشان پیغمبر (ص) پرهیز مکن این کلمات را گفت و بدرك واصل شد در بیست وسوم محرم سنهٔ شصت وچهارم

بعد از وفات مسلم حصین بن نمیر با لشگر شام وارد مکه شدند در بیستو ششم ماه محرم سنهٔ شصتو چهار آن ملعون حکم کرد بکوه ابوقبیس و اطراف مکه منجنیقها را نصب نمودند که خانهٔ خدا را خراب کنند

دراینوقت عبدالله بن زبیر با اهل مکه وجماعتی که‌ازاهل مدینه دروقعهٔ حره فرار کرده‌بودند وسایر کسانیکه باعبدالله زبیر بیعت کرده بودند واطراف او جمع شده بودند از مکه بیرون‌شدند ومشغول مقاتله شدند و بقیهٔ ماه محرم و تمام صفر تاسوم ماه ربیع الاول اصحاب حصین بن نمیر با اصحاب عبدالله بن زبیر مقاتله نمودند تا آنکه اصحاب عبدالله بن زبیر مغلوب شدند و جمعی ازآنها کشته شدند منجمله مصعب بن عبدالرحمن بن عوف ومسور بن مخرمة بن نوفل صحابی وغیر ایشان‌و اصحاب حصین بن نمیر آتش‌وسنك از منجنیقها میانداختند وخانه‌خداوا ویران کردند

ودر تاریخ‌الخلفاء سیوطی است که آن‌آتش بپرده خانه‌خدا رسیده پرده و سقف خانه و در خانه وآن دوشاخ کبشیکه‌در فدیه حضرت اسمعیل(ع) جبرئیل آورده بود ودر سقف خانه کعبه جای داده بودند بسوخت و در آن حال ابن‌زبیر ومختار بن ابو عبیده وجمعی دیگر پناهنده بخانهٔ خدا بودند لذا خود را ابن زبیر العائذ بالبیت نامید ودر آن سنك بارانی اغلب خانه‌های مکه خراب‌شد وخیلی ازمردم مکه‌هلاك شدند

ودر تاریخ طبری است که ابن‌قضیه خرابی خانهٔ کعبه در سوم ماه ربیع الاول سنهٔ شصت و چهار بود همین قسم عبدالله بن زبیررا در محاصره داشتند تاغرهٔ ربیع‌الاخر سنهٔ شصت و چهارخبر مرك یزید ملعون بآنها رسید که‌در چهاردهم ماه ربیع‌الاول سنه شصت و چهار بدرك واصل شددر قریه‌حوارین که‌از قرای حمص وازاراضی شامست

ودر عقدالفرید است که عبدالله بن زبیر با اهل مکه در یکطرف حجر نشسته بود واهل‌شام هم تیروسنك بانها میزدند پس تیری مقابل ابن‌زبیر بزمین افتاد ابن زبیر گفت در این یك خبری هست پس اورا برداشت دید نوشته است « یزید بن معاویه روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول از دنیا رفت

پس ابن زبیر فریاد زد یااهل الشام یا اعداءالله و محرقی بیت الله علام تقا تلون وقد مات طاغیتکم الی‌آخره، اهل شام تصدیق نکردند تا آنکه خبر بحصین بن نمیر رسید بعبدالله بن زبیر پیغام داد که‌درابطح یکدیگررا ملاقات کنیم ودر ابطح یکدیگر را ملاقات کردنددربین‌مذاکره‌اسب حصین نمیرروث انداخت کبوتر های حرم آن روث هارا می بالیدند و حصین بن‌نمیر اسب خود را ازیکطرف کشید که مبادا اسب کبوتر حرم را لگد کند ابن‌زبیر گفت‌تتحرزون من هذاوانتم‌تقتلون المسلمین فی‌الحرم بعد ابن‌نمیر به‌ابن زبیر تکلیف خلافت را کرد وگفت با تو بیعت میکنم بشرط آنکه‌با ما بیائی بشام

ابن زبیر امتناع کرد ابن‌نمیر با اصحابش از طریق مدینه روانه شام شدند باجمعی از بنی‌امیه که‌درمدینه بودند

واز وقایع سنهٔ مزبور این بود که بعداز فوت یزید در اینسال‌پسر او معویة بن یزید بجای پدر برتخت خلافت نشست وچهل روزیاسه ماه خلافت نمود بعداز دنیارفت

وبعد از فوت معویة بن یزید اهل شام بامروان بن حکم بیعت کردندواو راخلیفه شناختندحصین بن نمیر وارد شام شد وخبر عبدالله بن زبیر را باو رسانیدمروان رأیش این بود که برودباابن زبیربیعت کندبخلافت، ابن زیاد ملعون از عراق وارد شد واز ارادهٔ مروان مطلع شد وبمروان گفت توکبیر قریش و سید آنها هستی ومن حیا میکنم تو با ابن‌زبیر بیعت نمائی پس‌مروان رااز بیعت‌باابن زبیر منصرف گردانید

وایضا دراینسال ضحاك بن قیس ونعمان بن‌بشیر وجمعی دیگر بدست لشگر مروان کشته شدند که‌رئیس آنها عبیدالله بن زیاد بودو جهت مقاتله مروان باآنهااین بود که‌آنهاتمایل داشتند ببیعت باابن زبیر

وایضا دراینسال شداد بن‌اوس بن‌ثابت برادر زادهٔ حسان بن ثابت ومسور بن مخزمه و ابوبرزه اشهلی وولید بن‌عتبة بن ابی‌سفیان‌وبعضی‌دیگر از دنیارفتند

واما وقایع سنهٔ شصت‌و پنج هجری

علاوه برواقعات سابقه از شهادت جناب سلیمان بن‌صرد واصحابش درروز بیست و چهارم ماه رمضان همین‌خیط باطل وزغ بن‌وزغ وملعون‌بن‌ملعون موت مروان بن‌حکم‌در اینسال بدرك‌واصل‌شد درسن شصت‌و سه سالگی‌در شهردمشق چون‌تولدمروان درسال دوم ازهجرت‌بود

ودر درالمسلوك است زوجه مروان مادر **خالد بن یزیدبن معویه** بود که اول زوجهٔ یزید بوده ٠

واما وقایع سنهٔ شصت وشش هجری

علاوه بر قتل **جناب مختار وجناب ابراهیم بن مالك اشتر** قتلهٔ حضرت سیدالشهداء ع‌را در اینسال این‌بودکه عبد الملك بن مروان بجای پدر بخلافت نشست در سوم رمضان سنهٔ شصت و شش هجری

وایضا دراینسال عبدالله بن زبیر محمد بن الحنفیه را باکسانیکه با اوبودندوهفده نفر ازبزرگان کوفه در مکهٔ معظمه حبس نمود درزمزم جهت انکار نمودن اینها بیعت ابن زبیر راو آنها را تهدید بقتل وسوختن نمود دروقت معلومی‌اگر نصرت وبیعت نکنند باوی وجناب محمد حنفیه کاغذی بمختار نوشت وازاو استنصار ویاری جست

وجناب مختار جیش زیادی‌از کوفه روانه‌کرد بسر داری **عبدالله الجدلی** و بعضی دیگر پس اینها داخل درمسجدالحرام شدند وفریاد میزدند « یالثارات الحسین » تا رفتند در زمزم را شکستند وداخل شدندبمحمد حنفیه واز او استیذان حاصل نمودند که‌با ابن زبیر نزاع‌وقتال نمایند اذن نداد و فرمود من حیا میکنم وقتال در حرم را حلال نمیدانم جناب محمد و همراهانش را رها نمودند وبا جندی که مختار روانه کرده بودآمدند بمدینه طیبه

ودر مصباح شیخ است که در چهاردهم ربیع‌الاول سنهٔ شصت و شش هجری یزید بدرك واصل شد ونیز دراینسال **زیدبن ارقم انصاری** ازدنیا رحلت فرمود

و اما وقایع سنه شصت وهفت :

علاوه بر بدرك رفتن **ابن‌زیاد و حصین بن‌نمیر** وجمعی از اهل‌شام بهمت والای جناب‌ابراهیم ابن‌مالك در اینسال **عبدالله بن زبیر حارث بن ابی ربیعه را** از امارت بصره عزل نمود و برادرش مصعب را بحکومت بصره نصب نمود وجماعتی از اهل‌کوفه مثل **شبث بن ربعی ملعون و محمد بن اشعث کندی ملعون** ازکوفه آمدند ببصره نزد **مصعب بن‌زبیر** و فریاد **واغوثاه** کشیدند وشکایت نمودندکه مختار عبید وغلامان مارا برما مسلط گردانیده وازاو خواهش نمودندکه برود بقتال با مختار پس **مصعب بن زبیر** با جمع کثیری آمدند بجانب کوفه

جناب مختار دانست محمد بن اشعث رفته بجانب مصعب امرنمود خانه او را خراب کردند و همچنین خانه بعضی دیگر از کسانیکه با محمد بن اشعث رفته بودند ببصره بشکایت نمودن نزد مصعب بن زبیر و اموال آنها را هم غارت نمودند و اصحاب مختار که دانستند مصعب با جمع کثیری از جانب بصره می‌آید از اطراف مختار متفرق شدند جناب مختار خطبهٔ خواند و مردم را ترغیب نمود بمقاتله با مصعب پس مختار با همراهان خود از کوفه خارج شدند و فئتین صف آرائی نمودند درآن معرکه از همراهان مصعب جمعی کشته شدند منجمله محمد بن‌اشعث کندی ملعون بود آخرالامر اصحاب مصعب جناب مختار را بقتل رسانیدند وسرش را در دارالاماره کوفه نزد مصعب حاضرنمودند وقبر جناب مختار در زاویهٔ مسجد جامع کوفه معروفست و در این جنك جناب ابراهیم درکوفه حاضر نبود چون بعد از قتل ابن‌زیاد **جناب ابراهیم** در موصل توقف فرمود وقتل جناب مختار درچهاردهم رمضان سنهٔ شصت و هفت هجری بود و سن جناب مختار در وقت شهادت شصت و هفت سال بود

و ایضاً در این سال بعد از قتل مختار و اصحابش **مصعب بن زبیر** جناب **عبدالرحمن و عبدالرب** پسران جناب حجر بن عدی را بقتل رسانید

وایضاً عمران بن حذیفه بن‌الیمان را بقتل رسانید

وایضاً در این سال جناب جنادة بن امیه که از اصحاب حضرت پیغمبر(ص) بود درك نموده بود زمان جاهلیت را از دنیا رحلت فرمود

واما وقایع سنه شصت وهشت هجری:

در این‌سال عبیدالله بن الحر الجعفی کشته شد و او از بزرگان وفضلاء وخیار قوم خود بود و در هنگام شهادت حضرت سیدالشهداء (ع) عبیدالله بن الحر الجعفی مخفی بود وبعد از قتل آن جناب ابن زیاد او را طلبیدگفت کجا بودی ؟ گفت مریض بودم و بعد از مذاکراتی از نزد ابن‌زیاد خارج شد وسوار بر اسب خودشد ورفت بمنزل‌خود درشاطی‌الفرات تاآنکه یزید بجهنم واصل‌شد بعدعبیدالله الحر رفت بمدائن وآنچه اموال وخراج جهت سلطان میبردند قسمتی برای خود و اصحابش‌میگرفت لکن متعرض اموال مردم نمیشد تاآنکه مختار ظاهرشد وشنید طغیان اورا پس زوجهٔ عبیدالله حر را گرفت و حبس نمود

عبیداللهٔحر شنید خود واصحابش واردکوفه شدند درب زندان را شکستند زوجه‌اش را با سایر زنهائی‌که درمحبس بودند بیرون آوردند وبا مختار درستیزه بود تا آنکه مختار کشته شد

و بعضی گفتند با مختار بیعت کرد و با جناب ابراهیم رفت بموصل لکن حاضر نشد باو بقتال ابن‌زیاد (لع) وتمارض نمود بعد با سیصدنفر وارد انبار شد وآنچه از بیت‌المال که در انبار بود همه را غارت نمود و مختار امر کرد خانه‌اش را خراب کردند و زوجه‌اش را حبس نمودند و عبیدالله بن حرآمد بکوفه وکرد آنچه که گفته شد تا آنکه مختار کشته شد آن وقت نزد مصعب سعایت نمودند وبین مصعب و عبیدالله بن حر عداوت واقع شد عبیدالله حر با عساکر مصعب جنگها و رزمها نمود و آخرالامر خودرا در آب فرات انداخت وهلاك شد

وایضا در این‌سال جناب عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب در طائف از دنیا رحلت فرمود و قبرش در طائف مشهوراست درسن هفتاد و یك‌سالگی **وایضا** در اینسال عدی بن حاتم طائی از دنیا رحلت نمود در سن صدو بیست سالگی **وایضا** در اینسال ابوواقد لیثی از دنیا رفت

وایضا در شب هفدهم ماه رمضان همین سال عایشه از دنیا رفت.

ودر کامل بهائی است که اورا بتدبیر معاویه میان چاه آهکی انداختند چون او منکربود اخذ بیعت معویه را برای یزید ملعون

اما وقایع سنه شصت و نه :

در این‌سال ابوالاسود دئلی در بصره از دنیا رفت درسن هشتاد وپنجسالگی **وایضا** دراینسال بامر عبدالملك بن مروان عمرو بن‌سعد بن‌عاص را که مدتها حاکم مدینه بود بقتل رسانیدند

وایضا در اینسال بفرمان عبدالملك بن مروان صخرهٔ قدس را بنیان کردند

واما وقایع سنه هفتاد:

در اینسال عاصم بن‌عمر بن‌خطاب جد امی عمربن عبدالعزیز بن‌مروان از دنیا رفت

وایضا در اینسال عمرو بن حباب بن جعدة السلمی مقتول‌شد

اما وقایع سنه هفتادویك هجری :

در اینسال عبدالملك‌بن‌مروان‌ازشام قصد عراق‌کرد‌که مصعب بن زبیر را بقتل برساند و آن بلاد را تصرف کند ومصعب در این‌وقت در بصره بود و از آنجا آمد بکوفه و جناب ابراهیم اشتر را که والی موصل ونصیبین‌بود طلبید و او را مقدمة الجیش روانه نمود آمدند تا رسیدند باراضی مسکن‌وآنجا را لشگرگاه خود نمودند وخود مصعب هم روانه شد از آن‌طرف عبدالملك با برادرش محمد روانه شدند تا بسه فرسنگی لشگرگاه مصعب فرود آمدند عبدالملك نامه‌ها نوشت برؤسای عراق و آنها را بسوی خود خواند تمام نفاق نمودند و بعبدالملك ملحق شدند بغیر جناب ابراهیم اشترکه از آن فتوت وغیرتی‌که داشت اعتنائی بنامهٔ اونکرد تاآن‌که آغاز مقاتله نمودند عبدالملك برادرش محمد بن مروان را بمیدان فرستاد تنور قتال گرم شد و محمد بن مروان بشمشیر جناب ابراهیم بخاك هلاك افتاد جنك شدت نمود آخرالامر اصحاب ابراهیم از دور او پاشیدند او یك تنه حمله کرد لشگر شام ازهرجانب بسوی‌او تاختند و او را بقتل رسانیدند و سر او را از بدن جدا نمودندبردند نزدعبدالملك وجسد او را سوختند،بعد لشگرشام جرئت‌یافته حمله نمودندباصحاب مصعب

مصعب خود یکه وتنها حمله‌آورد هرچند اورا امان دادند قبول‌نکرد تا آن‌که بشمشیر زائدة بن‌قدامه بسرعم مختار کشته شد و سر او را نزد عبدالملك حاضر نمودند عبدالملك بشکرانهٔ این‌امر بسجده درآمد آن‌گاه روی‌بکوفه نمود وانتظام امورکوفه وتعیین حکام وعمال خود نمود وقتل‌مصعب بن زبیر واشتر در سیزدهم جمادی‌الاولی سنه هفتاد و دو بود

و ایضا در این‌سال براء بن عازب انصاری مکنی بابی‌عماره که از مشاهیر صحابه بود وفات نمود وصاحب استیعاب گوید که او درحرب جمل وصفین و نهروان در رکاب امیرالمؤمنین (ع) حاضر بود و بعد از آن در کوفه سکونت داشت تا از دنیا رفت در اینسال عبدالله بن حازم حاکم خراسان در نیشابور مقتول شد

وایضا دراینسال عبیده سلمانی که از جملهٔ تلامذهٔ واصحاب امیر المؤمنین ع بود و ازفقهاء وتابعین بود ازدنیا رفت و چون با جناب سلمان بسیار مصاحبت داشت‌او را سلمانی گفتند و نسبت دادند بسلمان

وایضا دراینسال عبدالملك بن مروان مأمور کرد حجاج بن‌یوسف الثقفی را که‌برودبمکه بمحاربهٔ عبدالله بن زبیر با دویا سه هزار سوار حجاج با لشکر آمدند بطائف لشکر حجاج بجانب عرفات رفتند و ابن زبیر جماعتی را بعرفات فرستاد که با لشکر حجاج مقاتله نمایند و همه روزه لشکر حجاج غالب‌ولشکرابن‌زبیرمغلوب‌میشدندتا آنکه ضعف ابن زبیر بر حجاج معلوم شد حجاج نامهٔ بعبدالملك نوشت اگر عده از لشکر بمن برسانی بزودی مکهٔ معظمه را فتح نمایم عبدالملك طارق را با پنجهزار نفر روانه کرد ودر اواخر ذی الحجه سنهٔ هفتاد وسه در مکه بحجاج پیوست

واماحجاج در ماه ذیقعده احرام حج بسته بمکه وارد شد لکن طواف خانه و سعی و صفا و مروه نکرده چون ابن زبیر او را مانع بود و ابن زبیر هم در اینسال بمنی‌و عرفات ازترس لشکر حجاج نرفت و قربانی خود را در مکه معظمه نمودو حجاج بکوه ابو قبیس و جبل قیقعان که هردو مشرف بمکه بودند استیلایافت ودر آن دو کوه مناجیق نصب‌کرد وسنك‌و آتش بمکهٔ معظمه افکند و ازآن‌آتش پرده کعبه بسوخت‌ودر خانه را نیز آسیب رسانید عبدالله بن عمر باو پیغام داد‌که از خدابترس چه تو درماه حرام ودر بلد حرامی وازتمام نقاط‌مردم بحج مشرفند احجار وآتش‌انداختن را موقوف کن تامردم باطمینان حج‌خود را بعمل آورند حجاج دست بر داشت تا مردم از اعمال خود فارغ شدند پس حجاج امر کرد که هر کس از هرکجا آمده است بمکان خود بر گردد و چنان سنك با منجنیق‌هاانداختند‌که سنك بمصلای ابن‌زبیر رسید مردم‌از اطراف ابن زبیر پراکنده‌شدند و غالب آنها به‌لشگر حجاج ملحق شدند ،ابن زبیرچون اینحال را دید نزد مادرش اسماء ذوالنطاقین دختر ابابکر آمد درد دل بمادر خود کرد مادرش درجواب گفت اگرمیدانی بر حقی ودعوی بر حق‌میکنی از بی حق برو وباك از شهادت نداشته باش‌واگر برحق نیستی چرا خود ومردم رابکشتن میدهی گفت مادر ازآن‌ترسم که‌مرا مثله کنندو بدار آویزند

قالت یابنی ان‌الشاة لاتتألم بالسلخ

الحاصل آن شبرا ابن زبیر بعبادت بسر برد صبح خود را مکمل و مسلح نمود با لشگر شام مشغول معاربه گردید چند نفراز لشکر شامیان بشمشیر ابن زبیر کشته شدند چون‌لشگر شام‌این شجاعت‌رااز او مشاهده کردند یکمرتبه بر وی حمله ورشدند ابن‌زبیرصفوف رادرهم شکست‌چندان که آن‌جماعت رابحجون رسانید چون حجاج نگران گردید که آنجماعت با آن کثرت تاب مقاومت ابن زبیر راندازند سخت آشفته‌خاطر و غمگین گردید و از مرکب پیاده شد ومردم را بحرب او برانگیخت پس مردم شام یکمرتبه حمله آوردند علمدار ابن زبیر را بقتل رسانیدند وعلم رااصحاب حجاج دردست گرفتند وابن زبیر با دوغلامش حمله کردند بر آنها ناگاه سنگی برروی‌اوافکندند که پیشانیش شکست و خون بصورتش جاری‌شد چون اهل شام چهرهٔ خونین او را دیدند براوحمله

کردند وخود و دوغلامش را بقتل رسانیدند در روز سه شنبهٔ دهم ماه جمادی الاخر سنه‌هفتاد و سه چنانچه مسعودی نوشته یا در نیمه جمادی الثانیه سنه هفتاد وسه چنانچه در مصباح شیخ فرموده بعد حجاج امر کرد سرش را جدا کردند وآن سر وسر عبدالله بن صفوان وسر عمارة بن‌عمرو بن حزام‌را فرستاد نزد عبدالملك بن مروان وجسد اوراحکم کرد منکوساً بدار آویخته و بعداز چندی واگذار بمادرش اسماء نمودندواوهم تغسیل و تکفین نمود ودر حجون که قبرستان مکهٔ معظمه است دفن کرد وبعد از هفت روز ازدفن عبدالله مادرش نیز از دنیا رحلت کرد

ودر درالمسلوك است از هشام بن عروة بن زبیر روایت میکند کـه عثمان بن عفان در یوم‌الدار عبدالله بن زبیر راخلیفه نمود وبداینجهت ادعای خلافت کرد

وقتیکه او را بدار آویخته بودند عبدالله بن عمر شبی میخواست برود بمسجد الحرام ناگاه چشمش بجثه ابن زبیر افتاد که او را منکوساً بدار زده‌اند گفت لان‌علاك رجلاك لطال‌ما وقفت علیهما فی مصلاك

وبعد از سه ماه‌از قتل عبدالله زبیر عبدالله عمر از دنیا رفت‌انتهی وعبدالله زبیر در حین‌شهادت هفتادو دوساله بود چون درسال اول هجرت اول مولودی که از مهاجرین بدنیا آمد در مدینهٔ طیبه او‌بود و در وقت قتل‌عبدالله بن‌زبیر حجاج ملعون بیست و سه ساله بوده چون تولدش در سنه چهل ویك بوده وایضاً دراینسال بعداز کشتن حجاج عبدالله بن زبیر را عبدالملك بن مروان امارت‌مدینه طیبه را بوی تفویض کرد وایضا در اینسال ابو سعید خدری ازدنیا رفت و اسم او سعد بن مالك الخزرجی است

و ایضا در مرآت العقول از شهید ثانی‌نقل فرموده که جابر بن عبدالله انصاری درمدینه سنه هفتاد وسه ازدنیا رحلت فرمود درسن نودو چهار سالگی

ودر کتاب اصابه است که جابر بن‌عبدالله بن‌عمرو بن حزم بن ثعلبة الانصاری پدرش یکی از نقبای دوازده گانه بود انتهی وجابر در آخر عمر چشمش نابینا شدواو مفتخر شداز‌جانب‌رسول خدا‌ص بتبلیغ سلام بحضرت‌باقر ودرروایت است که‌حضرت باقر (ع) تشریف برد بعیادت‌اوواحوال‌او رابرسید عرض کرد حالی‌دارم که موت‌رااز حیات‌و فقررا ازغنی ومرض را از صحت بهتر میخواهم حضرت فرمودند : ما چنین نیستیم آنچه خدابخواهد ماو را دوست میداریم اعم از موت و حیات و فقروغنی ومرض وصحت

واز مناقب اوست که‌در غزوهٔ بدر وسایر غزوات خدمت حضرت رسول مشرف بود واو آخر کسی است ازاصحاب که‌در مدینه از دنیا رفته و ایضاً دراینسال عوف بن مالك اشجعی و رافع بن خدیج انصاری و مالك بن مسمع ابو غسان بکری و معویة بن خدیج قاتل محمد بن ابی بکر از دنیا رفتند

وایضا در اینسال معبد بن خالد الجهنی در سن هشتادسالگی ازدنیا رفت

وایضا عبدالرحمن بن‌عثمان بن عبدالله از دنیا رفت واو برادر زاده طلحه بن عبدالله است

وایضا محمد بن خاطب در اینسال ازدنیا رفت و او اول کسی است بعد از پیغمبر مسمی شد به‌محمد

و ایضا در اینسال‌عاصم‌بن حمزهٔ سلوکی و مالك بن ابی عامر اصبحی جد امام مالك از دنیا رفت

اما وقایع سنه‌هفتادوچهار

در اینسال حجاج بناء کعبه راکه عبدالله زبیر بنا نموده بود خراب کرد و به بناء اول بنانمود وایضاً در اینسال عبدالملك بن مروان بکربن وشاح را از امارت خراسان عزل نمود وامارت آن صوب را به امیة بن‌عبدالله بن خالد بن اسیل واگذار نمود :

اما وقایع سنه هفتاد وپنج هجری:

در اینسال عبدالملك حجاج را از مدینهٔ طیبه عزل نمود و او را والی عراق گردانید ویحیی بن حکم بن ابی‌العاص را والی مدینه قرار داد

و ایضاً دراینسال حجاج از کوفه رفت ببصره وعروة بن مغیرة بن شعبه را خلیفهٔ خود درکوفه قرار داد چون حجاج وارد بصره شد عبدالله بن‌جارود وهذیل بن عمران وعبدالله بن‌حکیم‌وزیادالمجاشعی با جمعی‌ازاهل بصره آغاز مخالفت نمودند و با یکدیگر عهد نمودندکه حجاج را ازعراق بیرون کنند پس ریختند بخیمهٔ حجاج و آنچه دستشان رسید از اموال او بغارت بردند پس بین فئتین جنك و قتال شدیدی واقع شد وعلی‌الظاهر ظفر با عبدالله بن‌جارود بود ناگاه تیری ازعسکر حجاج بعبدالله‌رسید واز دنیا رفت و درآن جنك عبدالله بن انس بن مالك الانصاری‌که از اصحاب ابن‌جارود بود باجمعی دیگر کشته شدند و درآن‌وقت پدرش انس زنده بود و وارد شد بر حجاج وگفت : « لامرحبا لك و لا اهلا بك یابن الخبیثة شیخ ضلالة جوال فی الفتن مرة مع ابی تراب و مرة مع ابن الزبیر ومرة مع ابن‌جارود »

وچند سخن زشت بوی گفت و از مجلس خارج شد و شکایتی نوشت بعبدالملك بن مروان‌واو کاغذی بحجاج نوشت ودرآن کاغذ خیلی عتاب بوی‌کرد نوشت : اما تذکر حال آبائك فی الطائف حیث‌کانوا ینقلون الحجارة علی‌ظهورهم ویحتفرون الابار بایدیهم الی آخره پس حجاج رفت نزد انس و از او خیلی عذرخواهی کرد

اما وقایع سنه هفتاد وهفت :

در اینسال شبیب بن‌عتاب بن ورقاء وزهرة بن حوبه با حجاج مقاتله نمودند لشگری بسرداری عبدالرحمن روانه کردوهردورابقتل رسانیدند

اما وقایع سنه هفتادوهشت:

در اینسال شریح بن‌حارث قاضی درکوفه وفات نمود درسن‌صدو بیست سالگی

ودر اینسال‌شریح بن هانی مذحجی‌که در خدمت امیرالمؤمنین (ع) مصاحبت داشت از دنیا رحلت فرمود درغزوه سجستان وایضاً در اینسال عبدالملك بن مروان امیة بن عبدالله بن خالد را از حکومت خراسان و سیستان معزول نمود و این دو شهررا جزو ایالت عراق ودرتحت تصرف حجاج قرار داد وحجاج ملعون مهلب بن ابی‌صفره را بامارت خراسان منصوب نمود

اما وقایع سنه هفتاد ونه هجری

در اینسال عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود هذلی از دنیا رحلت فرمود

واما وقایع سنه هشتاد هجری

در اینسال مهلب بن ابی صفره حاکم خراسان از رود بلخ عبور نمود وبا مردم ماوراء النهر

محاربه نمود
و ایضاً در اینسال ابوحنیفه متولد شد
و ایضاً در اینسال عبدالله بن ابی اوفی از دنیا رفت و او آخر کسی است از اصحاب که در کوفه از دنیا رفت و ایضاً در اینسال سوید بن غفله از دنیا رفت
و ایضاً در اینسال جناب عبدالله بن جعفر بن ابیطالب از دنیا رحلت فرمود در سن هفتاد و دو سالگی و بعضی زیاده گفته‌اند تا سنه نود و او آخر کسی است از بنی‌هاشم که پیغمبر (ص) رادیده باشد وجود و سماحت و جلالت قدرش مشهور آفاقست و این بزرگوار شوهر حضرت زینب دختر حضرت زهرا (س) است
و ایضاً در اینسال به نقل جزری در کامل جناب محمد بن امیرالمؤمنین (ع) سیدالتابعین از دنیا رحلت فرمود در مدینهٔ طیبه در اول محرم و بقولی در ماه ربیع‌الاول و والده‌اش خوله بنت‌جعفر بن‌قیس بود وجماعت کیسانیه بعد امام حسن(ع) وامام حسین (ع) اورا امام ومهدی آخرالزمان میدانند ومیگویند در جبال رضوی که کوهستان یمن است وبکوهستان عمان وطبل میشود منزل فرموده وزنده است تا آنکه خروج کند و بعضی مختار بن ابی‌عبیده ثقفی را از اینجماعت می‌شمارند و جناب سید اسمعیل‌حمیری را نیز ازاینجماعت میشمارند ومیگویند در بدایت امر کیسانی بوده وبمذهب جعفری از دنیا رفت واین شعررا گفت

تجعفرت باسم‌الله و الله‌اکبر وایقنت ان الله یعفو و یغفر

اما وقایع سال هشتاد و یك

در اینسال عبدالرحمن بن‌محمدبن اشعث با حجاج بن یوسف الثقفی آغازمخالفت ورزید و جنك خیلی شدیدی کرد

اما وقایع سال هشتادو دو:

در اینسال مهلب بن‌ابی‌صفره والی‌خراسان در قریهٔ زاغول که از قراء مرو بود از دنیا رفت و پسرش مغیرة بن‌مهلب نایب‌الایالت‌خراسان در خراسان وفات نمود و پسردیگرش یزید بن‌مهلب والی خراسان شد
وایضا در اینسال ابوامامة باهلی که صیدبن عجلان نام داشت درمکهٔ معظمه از دنیا رفت
در حبیب‌السیر است که او در جنك صفین در رکاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) بود و اوآخر کسیست‌ازصحابهٔ حضرت رسول(ص) که درمکه وفات‌نمود وعمر اورا صدو شصت وشش سال نوشته‌اند و بعضی وفات او را سنهٔ نود و یك نوشته‌اند و ایضاً در اینسال خالد بن یزید بن معویه از دنیا رفت

اما وقایع سال هشتاد وسه

در اینسال جناب کمیل بن زیاد النخعی بظلم حجاج شهید شد وعمرشریفش نود سال بود وایشان از اصحاب سر حضرت امیرالمؤمنین (ع) بودند
ودر اینسال حجاج شهر واسط را بنیاد کرد
و ایضا در اینسال واثلة بن الاسقع که از اصحاب صفه بود و متصف بفضل وشجاعت بود در شام از دنیا رفت درسن صد وپنجاه سالگی و اوآخر کسیست ازصحابه که در دمشق از دنیا رفت

واما وقایع سنهٔ هشتاد وچهار

در اینسال محمد بن مروان در ارمنیه جنك نمود وبسیاری از کنیسها را بسوخت از اینجهت اینسال را سنة الحریق نامیدند

واما وقایع سنه هشتاد وپنج

در اینسال عبدالرحمن بن محمداشعث که جنگهای نمایان با حجاج کرد آخر الامر دراراضی کابل مقتول شد سرش راجدا نمودندو نزدحجاج فرستادند

وایضا دراینسال حجاج یزید بن مهلب را از حکومت خراسان معزول نمود و مفضل بن مهلب را بامارت منصوب نمود

وایضا دراینسال موسی بن عبدالله بن حازم در ترمد مقتول شد وایضا عبد العزیز بن مروان بن حکم ازدنیا رفت وایضا در اینسال مردم با ولید بن عبدالملك بیعت نمودند بولایت عهد و ایضا در اینسال عمرو بن حریث مخزومی که در ایام هجرت متولد شده بود از دنیارحلت کرد وایضادراینسال بامر محمد بن مروان شهر اردبیل را بنیاد نمودند

واما وقایع سنهٔ هشتاد وشش

دراینسال خلیفه عبدالملك بن مروان در شام از دنیارفت روز چهار شنبه چهاردهم شوال

در تاریخ الخلفاء سیوطی است که ولادتش درسال بیست و ششم هجری بوده بنا بر این عمرش شصت سال بوده و بعداز دفن عبدالملك پسرش ولید بن عبدالملك بجای پدر بخلافت نشست

وایضا دراینسال قتیبة بن مسلم از جانب حجاج بحکومت خراسان منصوب شد

وایضا دراینسال سلمة بن ام السلمه که ربیب حضرت رسول (ع) بوداز دنیا رحلت نمود

وایضاً دراینسال عبدالله بن حارث زبیدی در مصر ازدنیارفت و او آخر کسی است ازصحابه که در مصر وفات نمود و ایضا بقول یافعی در اینسال صید بن عجلان باهلی مکنی بابی امامه در مکه معظمه از دنیا رفت واو آخر کسیست از صحابه که در سن صدو شصت وشش سالگی درمکه از دنیا رفت

و ایضا دراینسال عبدالله بن ابی اوفی اسلمی از دنیارفت وبقول بعضی اوآخر کسیست ازصحابه پیغمبر (ص) که در کوفه وفات کرد

وایضا اوآخر کسیست که در بیعة الرضوان حاضر گشت

و اماوقایع سال هشتادو هفت

دراینسال ولیدبن عبدالملك بن مروان هشام بن اسمعیل را از حکومت مدینه طیبه عزل نمود و پسر عمش عمر بن عبدالعزیز بن مروان راحاکم مدینه نمود

وایضا دراینسال عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب درمدینه و بقولی دریمن از دنیارحلت نمود

وایضا دراینسال بسر بن ابی ارطاة بدرلکو اصل شد و او قاتل عبدالرحمن و قثم پسران عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب است

وایضا دراینسال ولید بن عبدالملك در ماه ربیع الاول بعمر بن عبدالعزیز نوشت که حجرات زوجات حضرت رسول ص را جزو مسجدنماید واز نواحی واطراف آن بقدری ابتیاع کند که مسجد

دویست ذراع در دویست ذراع بشود عمر بن عبدالعزیز چنین کرد

واما وقایع سنه هشتاد وهشت

دراینسال سهل بن‌سعد بن ساعدی در سن صد سالگی از دنیا رفت و بعضی گفتند که‌او آخر کسی است از صحابه که‌از دنیا رفت

واما وقایع سال هشتاد و نه

در اینسال ولید بن عبدالملك خالد بن عبدالله القسری‌راوالی مکهٔ معظمه گردانید

واما وقایع سنهٔ نود

دراینسال بخارا و طالقان بدست مسلم بن قتیبه والی خراسان فتح شد

وایضا در اینسال انس بن مالك انصاری خادم‌حضرت پیغمبر ص وفات کرد ودر سنهٔ وفات‌ودر تاریخ عمر اواختلاف‌زیادی کرده‌اند

واماوقایع سال نود ویك

دراینسال ولید بن عبدالملك خالدبن عبدالله را امارت مکه‌داد

واما و قایع سال نود ودو

دراینسال سلمة بن عبدالملك دراراضی روم جنك کرد وشهر اندلس را فتح نمود

واما وقایع سال نودو سه

در اینسال قتیبة بن مسلم والی خراسان شهر سمرقند را فتح کرد

ودر اینسال ولید بن عبدالملك عمربن عبدالعزیز را از امارت‌حجاز عزل نمود

واما وقایع سال نودو چهار

در اینسال حجاج بن یوسف سعید بن جبیر را شهید نمود برای خروج او با عبدالرحمن بن محمد بن اشعث ، ومرحوم مجلسی (ره) در جلاء مینویسد یافعی که ازعلماء سنت است میگوید حجاج بعد ازشهادت سعید بیست روززنده بود وحجاج‌ملعون جمعی از موالیان و شیعیان علی‌ع‌را بقتل‌رسانید

منجمله کمیل بن زیاد وسعید بن جبیر وجناب قنبر غلام‌حضرت امیر المؤمنین ع را که حکم کرد سرنازنین اورا مثل گوسفند از بدنش جداکردند ونیز دراینسال عروة بن زبیر از دنیارفت‌و سابقاً گفته شد که‌حضرت زین‌العابدین ع را در بیست وپنجم ماه محرم سنه نودو پنج شهید کردند درمدینهٔ طیبه وتاریخ قتل وتعیین‌قاتل آن‌بزرگوار سابقاً گفته شد فراجع

مخفی نماناد درکامل ابن جوزی است که حجاج بن یوسف در شوال سنهٔ نود و پنج‌بدرك واصل شد در سن پنجاه وچهار سالگی ومدت بیست سال آن ملعون والی عراق بود و در اینمدت این ملعون خیلی ظلم کردو خیلی از بزرگان رابقتل رسانیدند و گویا اخبث وارذل و اشقی‌ازاودر عالم کم دیده شده‌باشد

ودر معجم البلدان است که کوثر قریهٔ است درطائف‌و حجاج در آن قریه معلمی اطفال‌را میکرد و درکتاب وفیات الاعیان است که حجاج و پدرش در طائف معلم اطفال بودند بعد‌حجاج خادم روح بن زنباع وزیر عبدالملك شد

ودر زینةالمجالس است که روزی شعبی حجاج را از ظلم و تعدی منع مینمود حجاج دیناری طلبید و وزن و عیار او را ملاحظه کرد وگفت این را ببر ببازار و از جمع صرافان استفسار بنما؛

شعبی رفت ببازار نزد صرافان ـ آنها باحتمال آن‌که دینار را بآنها بدهد بعضی گفتند دینار سبك است

و بعضی گفتند کم عیار است سخن هریك برخلاف دیگر بود

شعبی دینار را برگردانید وسخنهای صرافان را گفت حجاج گفت ببر نزد فلان صراف باو نشان ده شعبی رفت نزد او و دینار را نشان داد آن مرد گفت این دینار در وزن وعیار تمام است اگر خواهی در عوض درهم نقره بدهم؟ شعبی گفت از حجاج ظلمی بتو رسیده؟ جوابداد که من ازدولت او آسوده‌ام و او ظلم دیگران را از من باز دارد، شعبی تعجب‌کردآمد نزد حجاج وقصه‌رانقل‌کرد حجاج گفت چون اهل زمانه در حق یکدیگر ظلم کنند خداوند کسی را بگمارد که بایشان ظلم‌کند وهرکس‌که بدیگری ستم نکند کسی هم باو ستم نکند

فصل هشتم

در ذکر بعضی از قبور متبرکه واقعه درمعظم بلاد عربستان

و ذکر میشود آنها در ضمن اموری

و بدانکه ذکر این فصل‌دراین‌باب‌مناسبتی ندارد ولکن حقیرمقید هستم که در ضمن هر بابی قبور بعضی از بزرگان را ذکرکنم که یاد و تذکر خیری از آنها شده باشد

امر اول ـ در قبور شریفهٔ واقعه در بیت‌المقدس

در خصال از حضرت پیغمبر(ص) روایت‌کرده‌اند که خداوند اختیار فرمود از بلدان**چهار بلد** را وفرمود « **والتین والزیتون وطور سینین وهذا البلد الامین** » ·

التین **المدینه** و الزیتون بیت **المقدس** و طور سینین **الکوفه** و هذا البلد الامین **مکة المعظمه**

و در **عقد الفرید** است‌که **بیت‌المقدس** محل بستن براق است که‌در شب معراج پیغمبر(ص) سوار بر‌آن شد، ودر مسجد بیت‌المقدس است باب داود پیغمبر وباب سلیمان وباب حطه که خداوند در قرآن مجید فرموده « وقولوا حطة » وباب محمد و باب التوبه و باب الرحمه و ابواب الاسباط و باب الخضر و باب السکینه، و در اوسط‌محراب مریم بنت عمران و محراب زکریا الذی بشرته فیه الملائکه بیحیی و هو قائم یصلی فی‌المحراب ومحراب یعقوب وکرسی سلیمان، و در مسجداقصی است محراب حضرت عیسی(ع) و موضع قدم شریفشان

ودر وسط صحن مسجد اقصی است قبةالصخرة که یك پارچه سنك سرخ مسطح بزرگی در فضاء قبه معلق ایستاده بود

ودر بستان السیاحه است شب معراج که پیغمبرص از مسجد اقصی عروج فرمود این صخره هم

عقب سر آنحضرت بلند شد حضرت منعش فرمود لذا همین قسم معلق در وسط هوا بود تا حدودسنهٔ پانصد هجری که زن حاملهٔ زیر صخره رفت یکمرتبه ملتفت شد که صخره در هوا معلق است از ترس وضع حمل نمود پس بامر **محی‌الدین اعرابی** دوستون وپایهٔ از سنك در زیر صخره زدندکه زنان و اطفال نترسند از رفتن بزیر صخره ! و سابقاً گفته شدکه دربیت‌المقدس است قبر حضرت داود(ع) وحضرت سلیمان ع وقبر حضرت مریم ع مادر عیسی ع و قبر جناب آسیه زوجهٔ فرعون

ودر نزدیکی بیت‌المقدس است قبر جناب عزیر وقبر راحیل مادر حضرت یوسف

و در دو فرسخی بیت‌المقدس است ناصرة الخلیل و در او بود ولادت حضرت عیسی وترسایان را از اینجهت نصرانی گویند ، ودر شش فرسخی بیت‌المقدس است قبر حضرت‌موسی ع ودر یك‌منزلی بیت‌المقدس است شهر قدس‌الخلیل و در اوست قبرحضرت ابراهیم وقبرحضرت اسحق بن ابراهیم و یعقوب بن اسحق ویوسف بن یعقوب و سارهٔ زوجهٔ حضرت ابراهیم و تمام این قبور شریفه در مغارهٔ است زیرزمین وازشهر قدس‌الخلیل تا کنعان نیم فرسخ است

وقبر شریف جناب جعفر بن ابیطالب و جناب زید بن حارثه وجناب عبدالله بن رواحه در موته است که دو منزلی بیت المقدس است ، و در سه منزلی بیت المقدس است قبر حضرت یوشع وصی حضرت موسی (ع)

امر دوم - در قبورشریفهٔ واقعه در شام

در بحار از قصص الانبیاء از حضرت باقر (ع) روایتکرده که فرمود خوب زمینی است زمین شام و بدطایفهٔ هستند اهل‌شام قال‌الله تعالی‌ادخلواالارض المقدسة التی کتب‌الله لکم- یعنی‌الشام **ودر روضات از ابوبکر خوارزمی** نقل کرده که گفت جنات الدنیـا اربع غوطة دمشق و صغد سمرقند وشعب بوان و ابلة البصرة و افضلها غوطة دمشق ، و ازعجائب دمشق است مسجد جامع که او را ولید بن عبدالملك بنا نمود وخراج هفت سال مملکت را خرج کرد در آن مسجد و بسیارمسجد عالی هست ، و جبل ربوه دریك فرسخی دمشق است که خداوند در قرآن مجید فرموده « وآویناهما الی ربوة ذات قرار و معین »

واکثر انبیاء از بیت‌المقدس وشام مبعوث شدندکه شریعتشان در عالم منتشرشد

واما قبورمتبرکه واقعه در شام و حوالی آن

منها قبر حضرت **زینب** بنت‌حضرت امیرالمؤمنین ع (۱) وفاطمه زهراء ع که در یك فرسخی شهر شام معروفست

ومنها قبرحضرت سکینه بنت الحسین(ع) (۲) وحضرت ام‌کلثوم بنت‌امیرالمؤمنین (ع) از غیر صدیقه طاهره

۱- مسلم نیست که قبرآن مخدره درآنجا باشد هرچند محتمل مشهور است‌وبعضی تصریح نموده که مدفن آن مکرمه در مدینه میباشد بالجمله در این مقام گفتگو بسیار است که سزاوارنیست بطور قطع نوشت که قبر بی‌بی در آنجا است (ج)

۲- بودن این دوقبر از این دو مکرمه غیر معلومست ومیبایست ماخذ این دونسبت ذکرشود و فقط بر شهرت اکتفا نشود چه‌آنکه (رب مشهورلا اصل‌له) بلکه بعض مورخین بزرك ذکر نموده که وفات جناب سکینه در مدینه بوده (ج)

ومنها مرقد مطهر رأس الحسين (ع) (۱)

ومنها قبر جناب رقیه بنت الحسین ع که درخرابهٔ شام مدفونست

و عالم جلیل **شیخ محمدعلی شامی** که ازجملهٔ علماء ومحصلین نجف اشرفست بحقیر فرمود که جد امی بلاواسطه من جناب **آقا سیدابراهیم دمشقی** که نسبش منتهی میشود به **سیدمرتضی علم‌الهدی** و سن شریفش علاوه بر نود بودو بسیار شریف و محترم بود سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند شبی دختر بزرگشان در خواب دید جناب رقیه بنت‌الحسین ع راکه فرمود

« پدرت بگو بوالی بگوید آب افتاده میان قبر ولحدمن‌وبدن‌من در اذیت است بگو بیاید وقبر ولحد مرا تعمیر کند »

دخترش بسید عرضکرد سید از ترس حضرات اهل‌تسنن بخواب اثری مترتب ننمود

شب دوم دختر وسطی سید همین خواب رادید باز پدر گفت ترتیب اثری نداد

شب سوم دخترصغری‌سید همین‌خواب رادید وپدرگفت ایضاًترتیب اثری‌نداد

شب چهارم خود سید مخدره رقیه را در خواب دید که بطریق عتاب فرمودند که « چرا والی را خبردار نکردی ؟ »

سید بیدار شد صبح را رفت نزد والی شام وخوابش را بوالی شام نقل‌کرد

والی امر کرد علماء و صلحاء شام ازسنی وشیعه بروند و غسل کنند و لباسهای نظیف در بر کنند بدست هر کس قفل درب حرم مقدسه باز شد همان‌کس برود و قبر مقدسه او را نبش کند وجسد مطهره را بیرون بیاورد تا قبر مطهر را تعمیر کند بزرگان وصلحاء از شیعه‌و سنی در کمال آداب غسل کردند و لباس نظیف در بر کردند قفل بدست هیچیك باز نشد مگر بدست**مرحوم سید** بعد که مشرف میان حرم شدند معول هیچیك بزمین اثر نکرد مگر معول **سید ابراهیم** ـ بعد حرم راخلوت کردند و لحدرا شکافتند دیدندبدن نازنین مخدره میان لحد و کفن آن مخدره مکرمه صحیح وسالم است لکن آب زیادی میان لحد جمع شده پس سید بدن شریف مخدره را ازمیان لحد بیرون آورد و روی زانوی خود نهاد و سه‌روز همین قسم بالای زانوی خود نگه‌داشت ومتصل گریه میکرد تا آنکه لحد مخدره را از بنیاد تعمیر کردند اوقات نماز که میشد سید بدن مخدره را بربالای شیئی نظیفی میگذاشت بعد از فراغ باز برمیداشت وبر زانو مینهاد تا آنکه از تعمیر قبرولحد فارغ شدند سید بدن مخدره را دفن کرد واز معجزهٔ این مخدره دراین سه روز سیدنه‌محتاج بغذاشد ونه محتاج بآب و نه‌محتاج‌بتجدید وضوء بعد کهخواست مخدره را دفن‌کندسید دعاکرد خداوند پسری باو مرحمت نماید ـ دعای سید مستجاب شد ودر این سن پیری خداوند باو پسری مرحمت فرمود مسمی به‌سید مصطفی

بعد والی تفصیل را بسلطان عبدالحمید نوشت او هم تولیت زینبیه ومرقد شریف رقیه ومرقد شریف ام کلثوم وسکینه را باو واگذار نمود و فعلا هم آقای حاجی سید عباس پسر آقا سید مصطفی پسر آقا سید ابراهیم سابق‌الذکر متصدی تولیت این اماکن شریفه استانتهی

وگویا این قضیه در حدود سنهٔ هزار ودویست وهشتاد بوده

---

(۱) ـ در اینجا بیانی لازم است وشاید محل سر شریف باشدنه مرقد (ح)

ومنها قبر جناب عقیل بن ابیطالب که بعضی مورخین درشام نوشته‌اند وبعضی درمدینه طیبه

ومنها قبر شریف جناب هاشم بن عبد مناف جدامجد حضرت پیغمبر ص که درغزه است که ازمحال شام در دوفرسخی عسقلان است

ومنها قبر جناب حجر بن عدی و اصحابش که بامر معویه او واصحابش‌رآبقتل‌رسانیدند و در شام قبرشریفشان معلوم است

ودر اصابه است وقتیکه معویه امر کرد بقتل جناب حجر ـ آن بزرگوار وصیت کرد که قید وآهن را ازمن بر ندارید وخون بدن مرا نشوئید که‌در قیامت بامعویه همین‌قسم‌مخاصمه‌مینمایم وقتل او در سنه پنجاه وسه هجری بود ومدفن‌او درجنب‌مسجدالاقصی است

ومنها قبر جناب بلال بن رباح‌حبشی مؤذن حضرت پیغمبر ص رحلتشان در دمشق بود بمرض طاعون سنهٔ هیجده هجری و مدفنش درباب الصغیر شامستودر حاشیه رجال کبیر ازبعضی کتب‌اصحاب از عبدالله الصحن روایت کرده که بلال‌بیعت نکرد باابا بکر عمربن خطاب گریبانش‌را گرفت‌گفت جزای ابا بکر که‌ترا آزاد کرداین‌بود که با او بیعت نکردی بلال گفت‌اگر مرادر راه‌خدا آزاد کرده جزای اوبا خدا خواهد بود ومن بیعت میکنم با کسی که پیغمبر اورا خلیفه قرار نداده و آن کسی که خلیفه پیغمبر هست بیعت اودر گردن ما هست تا روزقیامت عمر گفت بلال امان‌برای‌تونیست ودرمدینه نمان بروبشام

ودر روایت است وقتیکه بلال از بلاد حبشه مشرف شد خدمت حضرت پیغمبر (ص) این شعررا بلسان حبشه انشاد کرد

اره بره کنکره کری کری مندره

حضرت پیغمبر (ص) بحسان بن ثابت فرمود مضمون این شعر را بعربی نظم کن گفت :

اذاالمکارم فی اناتنا ذکرت فانمابك‌فینا یضرب المثل

ودر حیوة القلوب است درفتح مکه که چون وقت‌نماز ظهر شد پیغمبر (ص) بلال را امر کرد برود ببام کعبه واذان بگوید همینکه صدای بلال باذان بلند شد عکرمه پسر ابو جهل گفت مرا بد میآید که این مرد مانند خری بربام کعبه فریاد میکند ! و خالدبن اسید گفت الحمد لله که پدر من زنده نیست که‌این صدا رابشنود !

ومنها قبر ابوالدردا و ام‌الدردا و اسم ابوالدردا عویمر بن عامر بود

ودر اصابه است که معاویه قضاوت دمشق را درزمان خلافت عمر باوداد و دوسال ازخلافت عثمان مانده بود که ابوالدردا ازدنیا رفت

ومنها قبر سعدبن عباده انصاری سید قبیله خزرج در قریه حوران از غوطه‌دمشقست

ودر کتاب اسد الغابه است که سعد بن عباده باابابکر وعمربیعت نکردچون خلافت بعمر رسید روزی میان بازار بسعد بن عباده رسید گفت ای سعد یابیعت کن‌یاازاین شهر بیرون شوسعدفرموددر شهری که‌تو امیر باشی ماندن من‌در آن‌شهر حرامست لهذا از مدینه رفت بشام‌واورا قبیله‌بسیاری در اطراف دمشق بود هرهفته در قریه میرفت نزد خویشانش ، روزی از قریهٔ بقریهٔ دیگر میرفت از باغی که دررهگذار بود تیری بوی زدند واو را شهید کردند

ودر مجالس‌المومنین است که خالد بن‌ولید تیری بوی‌زد واورا شهید نمودو از خوف عامه گفتند که‌اجنه اورا کشته اند واین شعررا بزبان اجنه گفتند

قد قتلنا سیدالخزرج سعدبن عباده ٭ فرمیناه بسهمین فلم نخط فؤاده

ودر اصابه است که رحلت جناب سعد درسنهٔ پانزده هجری بود

و از رجال کشی نقل شده که‌سعدبن عباده ده پسر داشت و هریك در نصرت حضرت رسول کوشیدند وطول قامت سعد و پسرانش هریك ده‌شبر بود باشبار خودشان وشبر ایشان باندازه‌ذراع دست مابوده وجناب سعد ابا وجداً درجاهلیت واسلام بزرك قوم بود وجناب قیس بن سعد دو جنك جمل وصفین از حضرت امیر (ع)مفارقت نکرد و درجنك صفین کوششهانمود وبعد از حضرت امیر ع باحضرت مجتبی (ع) بود وچون معویه عبیدالله بن عباس را بفریفت واو ملحق شدبمعویه جناب قیس خطبه خواند و کوشش میکرد در یاری حضرت مجتبی (ع) بعدکه حضرت با معویه صلح فرمودجناب قیس رفت بمدینه وانزوارا اختیارفرمود ومشغول عبادت بود تاازدنیا رحلت‌نموددرسنهٔ‌شصت‌هجری

ومنها در معرة نعمان‌است که‌از بلاد شام‌است قبر ادیب کامل ابوالعلاء احمدبن عبدالله‌المعروف بابی العلا المعری و ایشان‌از سه سالگی بمرض‌آبله هر دو چشمشان‌کورشدو اشعار ایشان بسیار ممتاز است

واز اشعار ایشان است :

مسح الرسول جبینه فله‌بریق فی‌الخدود ٭ ابواه من علیا قریش جده خیر الجدود

در بحار است که عبدالسلام قزوینی ثم‌البغدادی‌بابی‌العلاء گفت آیا تودر مصیبت اهل البیت شعری گفته‌ای مثل بعضی ازشعراء قزوینی ؟

معری گفت شعراء قزوینی چه‌شعر گفته‌اند عبدالسلام گفت میگویند:

رأس ابن‌بنت محمد ووصیه ٭ للمسلمین علی قناة یرفع

والمسلمون بمنظر وبمسمع ٭ لاجازع منهم ولا متوجع

بعد معری آن شعر سابق راگفت :

ومعروف است‌که یکروزمعری ایراد گرفت بسیدعلم الهدی‌گفت :

ید بخمس مأین عسجداً ودیت ٭ ما بالها قطعت فی ربع دینار

سید مرتضی درجواب فرمود :

عز الامانة اغلاها وارخصها ٭ ذل الخیانة فافهم حکمة‌الباری

دیگری از اهل مجلس در جواب معری گفت :

هناك مظلومة غالتِ بقیمتها ٭ وهمنا ظلمت هانت علی الباری

ودیگری گفت :

فلماکانت امینة کانت ثمینة فلما خانت هانت

ولادت ابوالعلا در معره بود روز بیست وهفتم ربیع الاول سنهٔ سیصدو شصت وسه ورحلتش ایضا درمعره بود سنهٔ چهارصدونه

وبداتکه درمدینه طیبه دو قبیله بود از انصار حضرت رسول ص یکی قبیله اوس بودکه رئیس آن قبیله چندنفر بودند

منهم جناب خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین بود که در صفین شهید شد در رکاب حضرت امیر ع
ومنهم جناب حنظلة بن ابی عامر بود المعروف بغسیل الملائکه که در غزوه احد شهید شد
ومنهم جناب سعد بن معاذ بود که در غزوهٔ کفار تیری بوی زدند و بعد از یکماه از دنیا رفت درسنهٔ پنجم هجری ودراصابه است که او سید الاوس بود
قبیله دوم قبیله خزرج بود و رئیس آن قبیله نیز چند نفر بودند منهم جناب سعد بن عباده بود
و منهم جناب معاذ بن جبل بود که در سنه هفده هجری در شام بمرض طاعون از دنیا رفت در سن سی وچهار سالگی ومنهم جناب ابی بن کعب بود که درسنهٔ سی از هجرت درخلافت عثمان از دنیا رحلت فرمود. ومنها قبر جناب محمد بن ابراهیم النعمانی که از تلامذهٔ کلینی بود مصنف کتاب غیبت وکتاب نثر اللئالی وتفسیر نعمانی وغیر اینها
و منها قبر جناب قطب الدین محمد بن محمد الرازی الورامینی البویهی که منسوب بود بآل بویه و بسلاطین دیالمه صاحب شرح شمسیه و شرح مطالع
وگفته شده که شهید اول ومحقق ثانی شهادت دادند بسعادت ایشان
وثقه الاسلام نوری در مستدرك میفرماید اقوی آنستکه ایشان شیعه بودند و از تلامذه علامه حلی بودند و در ذیقعده سنهٔ هفتصد وشصت و شش در دمشق از دنیا رفت و در صالحیه دمشق دفن شد
و منها قبر محمد بن علی بن محمد المغربی الاندلسی المکی الشامی الملقب بمحیی الدین اعرابی مصنف کتاب فتوحات مکی و بعضی از او تعبیر میکنند بماحی الدین واو معاصر و معاصر بود با شیخ عبدالقادر جیلانی رحلتش در ربیع الاول سنه ششصد و سی وهشت بود و قبرش در صالحیهٔ دمشق معروفست

ومنها المعلم الثانی محمد بن طرخان المکنی بابی نصر الفارابی الترکی
ابن خلکان مینویسد که او بزرگترین فلاسفه مسلمین بود و شیخ ابوعلی سینا از تصنیفات او منتفع میشد وایشان ازفاراب رفتند ببغداد و ازآنجا بمصر و ازآنجا بدمشق و وارد شد بسیف الدوله والی دمشق بری اتراك و در مجلس جمعی از فضلاء نشسته بودند سیف الدوله گفت بنشین فارابی رفت تا مسند سیف الدوله و او را عقب نموده برمسند وی نشست سیف الدوله با بعضی از وزراء بزبان مخصوصی که کسی آن لسان را نمیدانست گفت این شیخ چقدر بی ادب است من از او مسائلی سؤال میکنم اگرجواب نداد امر میکنم اورا از مجلس بیرون برند فارابی بهمان زبان گفت امیر صبر کن و عواقب امر را ملاحظه کن

سیف الدوله تعجب کرد گفت: آیا تو این زبانرا میدانی؟ فرمود من زیاده از هفتاد زبان را میدانم، و با علماء درهرفنی صحبت کرد که بر همه آنها فایق شد بعد از میان خریطه اش چیزی بیرون آورد و او را کوك نمود بقسمی نواخت که تمام اهل مجلس بخنده افتادند و دو مرتبه قسم دیگر کوك کرد و نواخت که تمام اهل مجلس بگریه افتادند مرتبهٔ سوم بقسمی کوك کرد و نواخت که تمام اهل مجلس بخواب رفتند حتی بواب هم خوابیدند فارابی هم از مجلس بیرون شد کذافی روضات الجنات

و او در سنه سیصدو نه در دمشق از دنیا رفت و درظاهر دمشق دفن شد و در روضة‌الصفاست که او را شهید نمودند

ومنها قبر ابراهیم بن ادهم بلخی که در سنه صدو شصت و یك در شام از دنیا رفت ودرخارج بیت‌المقدس هم قبریست منسوب باو و در مجالس‌المؤمنین فرموده که ابراهیم ادهم سلطان زاده بود دست کشید وجلای وطن نمود وآمد بشام وسببش این شد که روزی سر از دریچهٔ قصرخود بیرون کرد دید مرد فقیری در سایه قصر او نشسته نان میخورد بعد که غذایش تمام شد آبی آشامید و درکمال راحت و آسودگی خوابید ابراهیم باخودگفت دنیا و سلطنت را چه میکنم و حال آنکه نفس بدین مقدار قانعست آنگاه از قصر خود فرود آمد وپشت پا بسلطنت وریاست دنیا زد و از بلخ کوچ نمود و طریق سیاحت را پیش گرفت

ودر روضات از رجال محدث نیشابوری نقل فرموده که ابراهیم ادهم در اول امر از ملوك بلخ بود وبعضی سبب توبه‌اش را این گفتند که: یکروز با لشگرش رفت بشکار چون وقت غذا خوردن شد بره بریانی در سفره حاضر کردند ناگاه طایری آمد و همان بریان شده را با منقارش برداشت و پرواز کرد ابراهیم گفت باید در این حکمت و سری باشد. امر کرد بغلامانش که بروند و منزل این طایر را بشناسندوحقیقت حال را بدست آورند پس جماعتی ازلشگریان بر اسبها سوار شدند عقب‌آن طایر رفتند دیدند داخل مغارهٔ کوهی شد لشگریان هم رفتندمیان آن‌غار دیدندشخصی با دست‌وپای‌بسته برو افتاده وآن طایر آن گوشت را با منقارش ریزمیکند و بدهان‌آن‌شخص میگذارد پس لشکریان دست وپای آن شخص را باز نمودند و او را آوردند نزد ابراهیم ادهم

عرض کرد من تاجری بودم از این وادی با مال التجاره‌ام میگذشتم جماعتی از دزدها‌بسرمن ریختند و مال التجاره مرا گرفتند و دست و پای مرا بستند و در میان این مغاره انداختند و الان هفت روز میشود که من اینجا افتاده‌ام و همین طایر از برای من طعام می‌آورد و وقتی که تشنه میشوم به منقارش برای من آب می‌آورد و مرا سیراب میکند ابراهیم یکمرتبه متنبه شد وگریه کرد وگفت وقتیکه خداوند کریم ضامن روزی بندگانش هست و آنها را بهر قسمیکه هست روزی میدهد پس چرا شخص خود را بتعب بجهت روزی خود بیندازد و اینقدر وزر و وبال خلایق را تحمل نماید پس خود را از سلطنت خلع نمود و هرچه داشت از حطام دنیا همه را واگذار نمود و زهد را پیشه خود قرار داد

و نقل کرده که ابراهیم ادهم بعد ازآنکه توبه کرد و جلاء وطن نمود دریکی از شهرها باغبانی میکرد یکروز شخصی آمد دم باغ و از او میوه خواست ـ ابراهیم اباء کرد آن ظالم تازیانه برسر او زد ابراهیم سرش را بزیر انداخت و گفت : اضرب رأسا طال ما عصی الله آن مرد ابراهیم را شناخت ومشغول عذر خواهی شد ابراهیم گفت الرأس الذی یلیق بالاعتذار ترکته ببلخ

ومنها قبر ابوالحسن التهامی الشامی علی‌بن محمد بن الحسن صاحب قصیده معروفه :

حکم المنیة فی البریة جار   ما هذه الدنیا بدار قرار

و از این قصیده است این شعر : (یاکوکبا ماکان اقصر عمره الخ) و او درنهم جمادی‌الاولی سنه چهار صد وشانزده از دنیا رحلت کرد و ظاهراً او را بقتل رسانیدند .

گویند بعد از فوتش کسی او را در خواب دید از او پرسید که خدا با توچه کرد؟ گفت حقتعالی مرا آمرزید بسبب شعری که در مرثیه فرزند صغیرم گفتم:

جاورت اعدائی و جاور ربه   شتان بین جواره و جواری

ومنها قبر ابی‌العلاء المعری احمد بن عبدالله التنوخی که از تلامذه زمخشری بوده و ازاعاجیب دنیا بود در سنه سیصد و شصت و سه متولد شد ودر سال سوم ولادت یا چهارم از مرض آبله کور شد و نزد پدرش تحصیل میکرد درمعره‌وچون صیت فضائل و کمالات سید علم الهدی راشنیدمشرف‌شد بمجلس‌سید مرتضی و چون کور بود مردم را لگد کوب کـرد و رفت خدمت سید یکنفر گفت من هذا الکلب ؟

معری گفت سگ کسی است که هفتاد اسم برای سگ نداند؛ سید چون شنیددانستکه‌اوابوالعلاء معری است و او را احترام‌کرد، بعد ازمدتی برگشت بمعره و عزلت اختیار کرد.

چه خوب گفته ضیاءالدین کاشی:

از اهل زمانه پا کشیدن خوش تر در گوشهٔ عزلت آرمیدن خوشتر
زنهار ضیاء علاج چشمت نکنند اوضاع زمانه را ندیدن خوشتر

امر سوم درقبور شریفه واقعه در جبل عامل

بدانکه اهل شام و جبل عامل اقدمند در تشیع از سائرین در **امل الامل** شیخ حر آملی ره فرموده هنگامی که پیغمبر (ص) از دنیا رفت شیعه خالص نبود مگر **چهارنفر: سلمان و ابی‌ذر و مقداد و عمار** بعد چند نفری متابعت نمودند آنها را و آنها دوازده نفر بودند بعد بتدریج زیاد شدند تا بهزار وزیاده رسیدند تا در زمان عثمان که جناب اباذر را فرستاد بشام وجمع کثیری را در شام شیعه کرد بعد معویه از آن عداوتی که داشت آن بزرگوار را از شام‌بیرون کرد بقرای‌جبل‌عامل واز برکت ایشان اهل جبل‌عامل تشیع را اختیار نمودند بعد که عثمان از دنیا رفت حضرت‌امیرالمؤمنین ازمدینه تشریف آورد بکوفه اکثر اهالی‌کوفه واطرافش از برکت حضرت امیرع شیعه شدند وچون عمال حضرت امیر (ع) باطراف منتشرشدند هریك‌که داخل هر بلدی میشدند اکثر اهالی آن‌بلد شیعه میشدند ببرکت اوتاآنکه حضرت رضا (ع) ازمدینه تشریف آورد بخراسان ببرکت حضرت رضا(ع) قراء و بلدان بین راه و اهل‌خراسان شیعه شدند پس معلوم شدکه سبقت نگرفته اهل شام وجبل‌عامل را در تشیع مگر جمع قلیل محصوری انتهی

ودر مجالس‌المؤمنین استکه قریهٔ از قریه‌های جبل‌عامل نیست مگر آنکه از او جمعی از علماء امامیه بیرون شدند

ونقل شده که در عصر **شهید ثانی** در تشییع جنازه‌ای در قریهٔ از قراء جبل عامل **هفتاد مجتهد** حاضر بودند

و در لؤلؤ البحرین فرموده که عدد علمآء جبل عامل قریب بخمس عده علمآء هستند و هم مؤلفاتشان خمس مؤلفات سایر علمآء هست تقریباً و حال آنکه قرای جبل عامل کمتر از صد یك سایر بلدان شیعه است

ومعاریفاز علمآء جبل عامل شهید اول و شهید ثانی و شیخ علی کرکی وشیخ بهائی وشیخ حسن صاحب معالم وسید محمد صاحب مدارك وشیخ حرعاملی رحمة‌الله هستند

واما قبورشریفه واقعه در جبل عامل

منها قبر شریف جناب سید محمد بن علی الموسوی الجبعی صاحب کتاب مدارك که در سنهٔ نهصد وچهل وشش متولد شد ودرشب هیجدهم ربیع‌الاول سنهٔ هزارونه از دنیا رحلت فرمود درقریه جبع و در آنجا هم دفن شد **ومنها** قبرالشیخ الجلیل الشیخ حسن بن شیخ زین الدین الشهید الثانی

صاحبمعالم تولدشان در قریه جبع بود سنهٔ نهصد پنجاه و نه ودرهمان قریه جبع از دنیا رحلت فرمود در اول محرم سنهٔ هزار و یازده وهمانجا دفن شد و از آثار طبع شریف اوست این اشعار:

البلة الحشر لابل لیل عاشور — انفخة الصور لابل نفث مصدور

لیل به خسفت بدر الهدی اسفا — واصبح الدین فیه کاسف النور الغ

وبدانکه جناب شهید ثانی مادرجناب آقا سید علی پدر جناب آقاسید محمد صاحب مدارك را تزویج فرمود و از آن مخدره جناب آقاشیخ حسن صاحبمعالم متولد شد و دختر خود را شهید ثانی تزویج فرمود بر بیب خود جناب آقا سیدعلی و از آن مخدره صاحب مدارك متولد شد پس جناب آقا شیخ حسن صاحب معالم هم عموی مادری صاحب مدارکست وهم خالوی پدری او

ومحتملست قبر جناب ابراهیم بن علی بن حسن العاملی الکفعمی نیز در جبل عامل باشد

و در روضات ازبعضی از ثقات نواحی جبل عامل نقل میکند قریب باین مضمون که: وقتی در جبل عامل زارعی زمین را باگاو شخم میکرد برای زراعت کردن ناگاه سرجوق بسنك بزرگی برخورد و آنرا از زمین کند مردهٔ را باکفن دید در زیر آن سنك که مثل شخص متحیر متوحشی سر ازخاك برداشته و بطرف راست وچپ نظر میکرد آنگاه گفت «**آیا قیامت برپاشده ؟**» اینرا گفت وبیفتاد آن شخص زارع نیز افتاد روی زمین وغش کرد چون بهوش آمد و تفتیش از حقیقت امر کردند دیدند روی سنك قبر نوشته : **هذا قبر ابراهیم بن علی الکفعمی** انتهی

امر چهارم در قبورشریفهٔ واقعه درمصر

بدانکه در مصر از **امامزادگان** جمع کثیری مدفونند

منجمله جناب عبیدالله بن علی بن ابراهیم بن حسن بن عبدالله بن امیرالمؤمنین ع

و منجمله در قاهره مصر مدفونست نفیسه بنت حسن بن زید بن الحسن المجتبی (ع) که در باب چهارم گفته شد

ومنجمله ابو محمد عبدالله بن احمد بن علی بن حسن بن ابراهیم طبا طبا ابن اسمعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) الحجازی الاصل المصری الدار والوفات کانت ولادته سنة ست وثمانین ومأتین ورحلته سنة ثمان و اربعین وثلاث مأة ودفن بقرافة مصر وقبره معروف ومشهور باجابة الدعاء کذا فی تاریخ ابن خلکان

واما ازعلماء شیعه: جناب ابوحنیفه شیعهٔ، نعمان بن ابی عبدالله محمد بن منصور مصنف جوامع الکلم و دعائم الاسلام و غیر اینهو و او اول مالکی مذهب بود وبعد شیعه شد ودرمصر درسنهٔ سیصد و شصت و سه از دنیا رحلت فرمود

ودر مصر است قبر ثوبان بن ابراهیم المعروف بذی النون مصری که در ذیقعدهٔ سنهٔ دویست وچهل وپنج از دنیا رفت ودر قرافه صغری دفن شد وبقعه ومشهد عظیمی دارد **ومحمدبن ادریس** امام شافعیه هم درمصر مدفونست که ازائمه اربعه اهل تسنن است میگویند نسبش منتهی میشود بحضرت عبدمناف جد اعلای حضرت پیغمبر (ص) و بعضی از تواریخ متعلقه بابن ادریس در باب هشتم ذکر خواهد شد انشاءالله

و ایضاً در مصر است قبردمیری محمد بن موسی المصری الشافعی صاحب حیوة الحیوان وفاتش در قاهره مصر بود سنه هشتصدوهشت و دمیره قریه بزرگی است بمصر و در مصر است قبر عمرو بن عاص بن وائل بن هشام بن سعید بن سهم بن عمرو بن مصیص بن کعب بن لوی که در عید فطرسنهٔ پنجاه و یك در سن نود و سه سالگی در مصر بدرك واصل شد

این اشعار منسوب است باو :

بآل احمد عرف الصواب	و فی ابیاتهم نزل الکتاب
و هم حجج الاله علی البرایا	بهم و بجدهم لا یستراب
و لا سیما ابو حسن علی (ع)	له فی الحرب مرتبة تهاب
طعام سیوفه نهج الاعادی	و فیض دم الرقاب لها شراب
و ضربته کبیعته بخم	معاقدها من القوم الرقاب
علی الدر و الذهب المصفی	و باقی الناس کلهم تراب
هو البکاء و فی المحراب لیلا	هو الضحاك اذا اشتد الضراب
هو النبا العظیم و فلك نوح	و باب الله و انقطع الخطاب

وسید مؤمن شبلنجی در نور الابصار از شعرانی نقل کرده که مخدره سکینه و فاطمه دختران حضرت سید الشهداء (ع) در قاهره مصر مدفونند و مخدره محترمه زینب بنت امیرالمؤمنین (ع) و فاطمه زهراء (ع) نیز درمصر مدفونست درقناطرالسباع انتهی

وبعضی این ابیات را نسبت داده‌اند بابن‌الفارض شاعرمشهور وجمعی تصریح بتشیع او نموده‌اند و ابن فارض هم در قاهره مصر وفات نمود سنه ششصدو سی ودو کذا فی‌هدیة الاحباب‌للمحدث‌قمی

و در ذیل‌حالات حضرت زینب‌ع مطالبی ذکرمیکندکه منجمله از آنها آنستکه آیاجایز است کسانیکه‌ازمادرمنتسب‌اندبپیغمبر (ص) لباس سبزکه علامت‌سیادت هست بپوشند یانه؟ در جواب‌فرموده که بودن این لباس علامت از برای سیادت مدرکی در کتاب و سنت ندارد و در زمان قدیم هم این لباس علامت سیادت نبوده بلکه دوسنهٔ هفتصد و هفتاد و سه سلطان مصر ملك اشرف این را علامت از برای سیادت قرار داده

ودر سنهٔ هزار وچهار سید محمد شریف متولی باشی مصر امرکرد اشراف را که جلواوراه روند و برسرشان عمامهٔ سبز بگذارند و جهت آنکه اختیار شد لباس سبز از برای اشراف این‌بود لباس سیاه شعار بنی‌العباس بود و لباس زرد شعار یهود بود ولباس‌کبود شعار نصاری بود، لذالباس سبز را شعاراشراف وسادات قراردادند ودر این مقام جابر بن عبدالله اندلسی‌اعمی گفته :

جعلوا لابناء الرسول علامة	ان العلامة شأن من لم یشهر
نور النبوة فی وسیم وجوههم	یغنی‌الشریف‌عن‌الطراز الاخضر

و ظاهراً مدفن شریف مخدرتان حضرت فاطمه و سکینه در مدینه طیبه باشد و مدفن شریف حضرت زینب (ع) درشام باشد

بدانکه در سابق مملکتی اعظم از مملکت مصر نبوده و خداوند درسی موضع از قرآن مجید صراحة وکنایة یاد ازاوکرده وفرعون که‌ادعای الوهیت‌کردگفت «الیس لی‌ملك مصر وهذه‌الانهار تجری من تحتی‌افلا تبصرون» و بسیاری از حکماء در مصر اقامت داشتند مثل : افلاطون و بطلیوس وسقراط و ارسطاطالیس وجالینوس ــ و درازمنهٔ سابقه ارباب علوم و حکما بمصر میرفتندبرای تحصیل علوم وحکم‍ وبسیاری از انبیاء درمصر متولد شدندمثل: حضرت‌موسی(ع) و برادرش‌حضرت هرون و یوشع بن نون ــ وبسیاری از انبیاء داخل مصر شدند مثل : حضرت ابراهیم خلیل (ع) و یعقوب(ع) و یوسف (ع) و اسباط و ارمیا و دانیال ولقمان‌حکیم و از اهل مصربود مؤمن آل‌فرعون که‌خداوند درقرآن مجید یاد فرموده وهمچنین‌آسیه بنت مزاحم زوجهٔ فرعون و سحره فرعون و اول

کسی که ساکن مصر شد شیث بن آدم (ع) بود ـ وقاهره مصر را که مصر جدید باشد جوهر غلام معزالدین علوی احداث نمود

وازابنیهٔ عجیبه او اهرام مصر است و آن عبارت است ازگنبدهای بزرك که حکماء سلف ساخته‌اند وبعضی گفتند بانی آن عمارات حضرت ادریس پیغمبر است و آن گنبدها در دوفرسخ مسافت تعمیر یافته وکوچکترین آن گنبدها از بزرگترین عمارات اهل عالم بزرگتر است ـ از آن جمله سه گنبد بزرگست باز از آن سه گنبد دو گنبد بزرگتر است وآنها را هرمان گویند وهر یك از آن دو گنبد چهار صد در چهار صد گز است و ارتفاعش نیز چهار صد گز است ـ و گنبد هائیکه از آنها کوچکتر است سیصد در سیصد گز است وصعید مصر ناحیه ایست بمصر در جنوب فسطاط ودرصحرای صعید مصر مغارهائیست که مردگان در آن افتاده اند و ادویه بان مردهها زده‌اند که بدنشان تغییر نکند و بعضی گفتند که مومیائی مصری از مردگان حاصل شود و آن بهترین مومیائی هاست و عین الشمس ازحدود مصر استو بقولی تختگاه فرعون بوده ودرختی که روغن بلسان ازاو حاصل شود درعین الشمس است

امر پنجم درقبور شریفه واقعه درحلبو طرابلس وحمص

اما بزرگانی که‌در حلب مدفونند

منهم الشیخ الفقیه ابو الصلاح تقی‌الدین عبدالله‌الحلبی‌مصنف کتاب کافی در فقه که از قبل استادش سید مرتضی علم الهدی در بلاد حلب‌منصوب شده بود برای‌امور دینیه اهل‌حلب

ودرروضات الجنات تاریخ ولادت و رحلت‌مدفنشان را ذکر نکرده‌وظاهراً‌در حلب‌باشد

ومنهم السیدالجلیل الفقیه ابوالمکارم حمزة بن علی بن زهرة بن حسن بن زهرة بن علی بن محمد بن‌محمد بن‌احمدبن محمد بن حسین بن اسحق بن‌جعفر الصادق(ع) المعروف بالسید بن زهرة الحلبی صاحب کتاب غنیه در فقه و نسب شریفش بدوازده واسطه بحضرت‌صادق ع منتهی میشود خودشان و پدرشان و جدشان وبرادر وبرادر زاده‌شان‌از اکابر علماء بودند وبنوزهره خاندان معروفی هستند در حلب ـ ولادتشان در ماه رمضان سنهٔ پانصد و یازده بوده و رحلتشان پانصدو هشتاد وپنج بود ودر روضات مدفنش را معین نفرموده‌و محدث قمی فرموده که قبر ایشان در حلب است در صفحه جبل جوشن در نزد مقبره‌جناب محسن بن حسین بن علی بن ابیطالب (ع)

ومنهم محمد بن علی بن شهرآشوب السروی الما زندرانی که از تلامذهٔ احمد بن علی الطبرسی صاحب کتاب احتجاج بوده وفاتش‌شب جمعه بیست ودوم ماه شعبان سنهٔ پانصدو هشتاد و هشت بوده ودر سن نود ونه‌سال و مدفنش در صفحه کوهیست در ظاهر حلب در نزدیکی قبر جناب محسن‌بن سیدالشهداء (ع) و اسم‌آن کوه کوه جوشن‌است ودرآنجا قبرجمعی ازعلماء و بزرگان‌شیعه است مثل جناب‌احمدبن منیر

ودر تاریخ ابن خلکان است که تولد احمد بن منیر سنهٔ چهار صد وهفتادو سه بسود در

طرابلس و رحلتش در جمادی‌الاخرهٔ سنهٔ پانصدوچهل وهشت بود بحلب و دفن شدبجبل‌جوشن‌نزدیك مزاری که آنجا هستو بلوح‌قبرش نوشته است •

من زار قبری فلیکن موقنا ان الـذی القـاه یلقاه

فیرحم الله امرء زارنی وقال لی یرحمك‌الله انتهی

ودر بین موصل وحلبست ارض صفین ودر اوست قبر شهداء صفین مثل جناب‌عمار و مثل‌جناب اویس وخزیمة بن ثابت ذوالشهادتین وغیراینهاو صفین در نزدیکی رقه واقعست

ومنهم ابوالعلاء احمد بن عبدالتنوخی المعری الادیب‌الشاعر المعروف بفساد العقیده تولدش درمعره بود واو قصبه ایست درنواحی حلب در بیست و هفتم ربیع الاول سنهٔ سیصد و شصت وسه هجری وهردو چشمش در کوچکی نابیناشده ودر دوازده سالگی شاعر ماهری شد ومدتی در حلب تحصیل کرد بعدآمد ببغداد ودر محضرشریف سیدمرتضی حاضر میشد

ودر نامهٔ دانشورانست که روزی باشریف سید مرتضی در حد شرعی سارق معارضه کرد و این شعر را انشاد کرد •

ید بخمس مأبن عسجداً ودیت ما بالهـا قطعت فی ربع دینار

تناقض مـالنا الا السکـوت له و ان نلوذ بمولانا مـن النـار

سید فوراً فرمود :

عزالامانة اغلاهـا و ارخصها ذل الخیانة فافهم حکمة الباری

و ابوالعلاء در مرثیه حضرت خامس آل عبا (ع) این‌شعررا گفته

مسح الرسول‌جبینه‌فله‌بریق فی‌الخدود ابواه من علیا قریش جده خیرالجدود

الحاصل ایشان در سال‌چهارصدو چهل و نه هجری در معری وفات نمود و آنجا دفن شد و حسب الوصیت این شعررا بر قبرش نوشتند

هذا جنات ابی علی وما جنیت علی احد

و این‌شعر دلالت دارد بر آنکه این مرد بلا عقب بوده و اولادی نداشته و بدانکه حلب شهر بزرگیست بارض شام وحضرت خلیل‌الرحمن ع گوسفندانش را میدوشید و شیرش را روزهای جمعه تصدق میداد لذا او راحلب نامیدند ودر حمص که‌در میان حلب و دمشق واقعست قبری ازمشاهیرعلماء بنظرم نیـامده بغیر آنکه در مجالس‌المؤمنین است‌که قبر جناب قنبر غلام حضرت امیرع وقبوراولاد جعفر بن ابیطالب رضی‌الله عنهم در آنجاست ، ودر طرابلس قبر جناب عبدالعزیز بن براج صاحب کتاب کامل وموجز است در فقه و ایشان قـاضی بودند در طرابلس و از تلامذهٔ سیدمرتضی‌وشیخ طوسی است ولادتش در مصر بود ودر آنجانشوو نما کرد وایشان خلیفه شیخ طوسی بودند در بلاد شام و در طرابلس شب جمعه نهم شعبان‌سنهٔ چهار صدوهشتاد ویك از دنیا رفت وسن شریفش زیاده بر هشتاد بود

امرششم‌در ذکر بزرگانیکه دربحرین مدفونند

منهم‌الشیخ میثم بن علی بن میثم‌البحرانی شارح نهج البلاغه که‌سه‌شرح دارد کبیرومتوسط

وصفیر وفاتش در سنهٔ ششصد وهفتاد و نه بود وقبر شریفش در بلاد بحرین در قریهٔ هلتاست که از قراه ثلاثه ماحوز است وقبرش مزار مؤمنین میباشد

و ایشان شرح نهج‌البلاغه‌را باسم‌خواجه‌عطا ملك جوینی حاکم خطهٔ بغدادنوشت وفوت‌مرحوم خواجه جوینی شبی‌روزچهارم ذیقعدةالحرام سنه ششصدو هشتاد ویك بود

ومنهم الشیخ حسین بن عبدالصمد بن شمس الدین الجبعی العاملی الحارثیست والد شیخ بهائی و نسبش منتهی میشود بحارث همدانی که از خواص حضرت امیر (ع) بود و حضرت امیر باو فرمودند (یاحار همدان من یمت‌یرنی من‌مؤمن اومنافق قبلا) الخ تولد مرحوم شیخ حسین‌در اول محرم سنهٔ نهصدو هیجده بود ورحلتش در هشتم ربیع الاول سنه نهصدو هشتاد و چهاربود دربحرین در بلد حجر دفن شد و ایشان شیخ‌الاسلام قزوین بودند ومدت هفت سال در آنجا ترویج میکردند بعد بامر شاه طهماسب رفتند بهرات وهشت سال در آنجا ترویج کردند بعدرفتند ببلادبحرین ودر آنجاازدنیا رفتند

و مرحوم شیخ بهائی در مرثیه والدش این‌دوشعر رافرموده :

اقمت یا بحر بالبحرین فاجتمعت ثلاثة کن امثالا و اشباها

حویت من دررالعلیا ما حوبا لکن درك اعلاها و اغلاها

ومنهم السید هاشم بن سلیمان بن اسمیل الحسینی البحرانی التوبلی صاحب تفسیر برهان ومعالم الزلفی ومدینه المعاجز وغیر اینها

و در جواهر در مبحث عدالت میفرماید عدالت حسن ظاهر است نه ملکه و الافلایمکن الحکم بعدالة شخص ابداً الا فی مثل‌المقدس الاردبیلی والسید هاشم علی ما ینقل من احوالهما رحلتشان سنهٔ هزار وهفت بوددر قریه توبل که ازقرای بحرینست و آنجا هم دفن شدو قبرش مزار معروفیست و بعضی فرموده‌اند که مراد صاحب جواهر سید هاشم نجفیست که از جمله زهاد و عباد بوده

و در **روضاتست** که مرحوم شیخ جعفر کبیر در مقام تمجید والد ماجدش شیخ خضر میفرماید :

«وکان الفضلاء و الصلحاء یتزاحمون علی الصلوة خلفه‌ای خلف الشیخ خضر والسید السند الواحد الاوحد واحد عصره و فرید دهره العابد الزاهد والراکع الساجد العالم العامل والفاضل الکامل المرحوم المبرور مولانا السیدهاشم النجفی رحمه‌الله تعالی قال فی حقه من‌ارادان ینظرالی وجه من وجوه اهل‌الجنة فلینظرالی وجه الشیخ خضر ثم لما حضرت السید الوفات اوصی ان‌یقف الشیخ خضر علی غسله الی آخره »

ومنهم الشیخ میثم بن معلی جد شیخ میثم صاحب شرح نهج البلاغه که از اجله علماء عصر خود بوده‌وقبر شریفش در قریهٔ از قراه ماحوز است وماحوز از اعمال بحرینست ومنهم علامةالزمان ابوالحسن سلیمان بن عبدالله بن علی البحرانی‌صاحب مصنفات کثیره کان عالماً فی‌جمیع العلوم‌علامه فی جمیع الفنون و ایشان از تلامذهٔ مرحوم مجلسی و سید هاشم بحرینی صاحب تفسیر برهان بوده ولادتش در نیمه ماه رمضان سنه هزار وهفتاد وپنج بود و رحلتش هفدهم ماه رجب سنه‌هزار وصد

و بیست وچهار بوده وقبرش در مقبره شیخ میثم جدابن میثم شارح نهج‌البلاغه استومنهم‌الحبرالنبیل ملا عبدالله بن نورالله البحرانی‌صاحب کتاب عوالم کبیر که در او جمع کرده اخباراهلبیت رادرچند مجلد وایشان ازتلامذهٔ مجلسی مرحوم است محدث ومتتبع وماهر در اخبار بوده و ازکسانیست که اعانت کرد مجلسی را در تألیف بحارمثل محدث جلیل سید نعمت‌الله جزائری و در روضات مدفنش را معلوم نکرده‌شاید مدفنش‌دربحرین بوده باشد

ومنهم احمد بن عبدالله بن‌سعید البحرانی المعروف بابن المتوج صاحب تصانیف عدیده واو ازمشایخ احمد بن فهد حلی است ودر بارهٔ حافظه‌شان گفته‌اند انه مافطن شیئاً فنسیه وقیل فی‌حقه فی بعض الاجازات خاتم المجتهدین المنتشر فتواه فی جمیع العاملین شیخ مشایخ الاسلام و قدوة اهل النقض والابرام

ودر فوائد الرضویه از بعضی مجامع نقل کرده که قبر شریفش معروفست در جزیرهٔ اکل وآن جزیرهٔ صالح پیغمبر است ومیگویند از جمله بلادبحرین است

و بدانکه بحرین از بلاد قدیم است که شیعه نشین بوده و اهلش متصلب در دین بوده اند و از امثال مشهور است خرب الله بلاد بحرین یعنی بحرین خراب شود که اهاش بروند بسایر بلاد و آنها را تربیت کنند ، و بحرین ناحیه ایست بین بصره و عمان و در کنار دریا واقع است و حاکم نشین آن دیار هجر است بضم هاء و از او ست رشید هجری که هم شأن با میثم تمار بود .

امر هفتم

درذکر بزرگانیکه‌در بصره مدفونند اعم از آنکه سعید باشند یاشقی شیعه باشند یاسنی

منهم الشیخ الورع خلیل بن احمد البصری اللغوی النحوی العروضی و ایشان علم عروض را استنباط نمودند و پانزده بحر درآوردند ودر روضاتست و کان فاضلا صالحاً عالماً عابداً زاهداً عاملا حکیماً و کان افضل الناس فی‌الادب و قوله حجة فیه و اخترع علم العروض و فضله اشهرمن‌ان یذکر و کان امامی المذهب کما ذکره العلامة فی‌القسم الاول من الخلاصة و هو استاد سیبویه و در مجالس المؤمنین است که سلیمان والی اهواز کاغذی بخلیل نوشتو التماس نمود که برود باهواز بجهت تأدیب و تعلیم اولادش خلیل چون کاغذرا خواند نان خشکی را بیرون آورد گفت نزد من غیر این نان‌نیست و مادامی که آن هست احتیاج بسلیمان ندارم قاصد گفت چه‌در جواب والی بگویم خلیل ابیاتی در جواب گفت که‌مطلعش اینست

ابلغ سلیمان انی منك فی سعة　　　وفی‌غنی غیر انی‌لست ذامال‌الخ

در تاریخ ابن خلکا نست که چون آن قطعه بسلیمان رسید راتبهٔ که سابقاً بخلیل میداد قطع نمود خلیل اینشعررا بجهت اونوشت .

ان الذی شق فمی ضامن　　　لی الرزق حتی‌یتوفانی الخ

ازنضربن شمیل منقول است که خلیل قدرت بر دوفلس نداشت و تلامذهٔ او بعلم او کسب اموال مینمودند و ازذکاوت او آنستکه نزد کسی دوائی بود ازبرای رفع تاریکی چشم که مردم‌بسیار منتفع میشدند وچون آنمرد فوت نمود شخصی نزد خلیل آمد و اظهار تأسف نمود بفوت آن طبیب

واحتیاج خودرا اظهار نمود خلیل گفت آیا نسخه آن دواهست ؟ آن شخص گفت نه خلیل گفت ظرفیرا که آندارورا در آن میساختند موجودلست گفت بلی آنظرف را نزداوآوردندواستشمام نمود و بقوهٔ شامه هریك از اجزاء آندارو را دانست و آندارو را ساخته بمردم داد واز او منتفع شدند بعد نسخه آن دارورا درکتب آن طبیب دیدند که اجزاء آن شانزده بوذ پانزده آن‌همان اجزائی بود که خلیل فرموده بود و در روضاتست که خلیل موعظه میکرد مردم را جاهلی از راه گذشت این شعررا انشاد کرد

و غیر تقی یأمر الناس بالتقی طبیب یداوی‌الناوی و هو علیل

پس خلیل درجواب اوگفت :

اعمل بعلمی ولا تنظر الی عملی ینفعك علمی ولا یضرر كتقصیری

ودر رجالست که خلیل بن احمد اول کسیست که حروف‌معجم را در این یك بیت جمع کرد

صف‌خلق‌خود کمثل الشمس اذبزغت یحظی الضجیع بها نخلا بقنطار

یعنی وصف کن‌خلق جودی را که‌مثل خورشید است زمانیکه تابان شود که رها نیده میشود همخوابه بسبب آن‌خلق و یك درخت‌خرما را چهل اوقیه ازطلا میکندوخلیل در سنهٔ صد متولدشدودر سنهٔ صد وهفتاد وپنج در بصره ازدنیا رفت

ومنهم صدرالدین محمدبن ابراهیم المشهور بملا صدری صاحب کتاب تفسیر و شرح اصول وکتاب اسفار وغیر اینها واو از تلامذه میر داماد و شیخ بهائی بود وپدرزن مرحوم ملاحسن‌فیض و ملا عبد الرزاق لاهیجی الملقب بفیاض بزد ودر سنهٔ هزار و پنجاه در طریق حج در بصره‌از دنیا رحلت فرمود

وگفتند دروقت رحلتش‌این شعررا میخواند :

آنکه دایم هوس سوختن‌ما میکرد کاش میآمد و از دور تماشا میکرد

ومنهم سفیان بن سعد بن مسروق الصوفی الکوفی المعروف بسفیان الثوری ولادتش‌سنهٔ نودو پنج بود ورحلتش در بصره سنهٔ صدوشصت ویك بود

ودر روضات است که سفیان اخبار زیادی از حضرت صادق (ع) نقل کرده

ومنجمله فرمود یا سفیان دو خصلت است که هر که ملازم آنها بشود داخل بهشت میشود عرضکرد آن دو خصلت چه‌چیز است ؟ فرمود احتمال ماتکره‌اذا احبه‌الله وترك ما تحب‌اذا ابغضهٔ‌الله

ومنجمله فرمود ؛ یا سفیان ، ثق بالله ان کنت مؤمنا وارض بما قسم الله لك تکن غنیاً و احسن مجاورة من جاورك تکن مسلماً و لاتصحب الفاجر فیعلمك من فجوره و شاورفی امرك‌الذین یخشون‌الله عزوجل فقلت یابن رسول‌الله زدنی فقال یا سفیان من ارادعزا بلاعشرة وغنی بلا مال و هیبة بلاسلطان فلینتقل من‌ذل‌معصیة‌الله الی عز طاعته‌فقلت یابن رسول‌الله‌زدنی‌فقال‌یاسفیان امرنی‌والدی بثلث ونهانی عن ثلث وکان فیما قال یا بنی من یصحب صاحب السوء لایسلم ومن یدخل مداخل‌السوء یتهم ومن لایملك لسانه یندم‌ثم‌انشدنی(عود لسانك قول‌الحق تحظ‌به ان‌اللسان لما عودت تعتاد)

و نیز روایت شده که سفیان ثوری گفت در بعضی‌از سنین بحج مشرف شدم در بین راه رفتم بمدینهٔ طیبه‌واز حضرت‌صادق ع‌سؤال کردم مرا راهنمائی نمودند رفتم‌خدمتش‌دربخانهٔ آنحضرت را کوبیدم فرمود کیست ؟ گفتم سفیان ثوری در را باز کرد فرمود مرحبا یا سفیان ــ عرضکرد یابن رسول‌الله چرا از مردم عزلت ودوری فرمودهٔ فرمودند: یاسفیان ، فسدالزمان و تغیر الاخوان

وتقلبت الاعیان‌فرأیت الانفراد اسکن للفؤاد دامك هیئی تکتب فیه قلت نعم فقال اکتب

لا تجزعن لوحدة و تفرد و من التفرد فی زمانك فازود
ذهب الاخاء فلیس ثم اخوة الا التملق باللسان و بالید
فاذا نظرت جمیع مابقلوبهم ابصرت‌سم‌نقیع‌ثم الاسود ـ الخ

ودر حیوةالحیوانست که از سفیان ثوری سؤال کردند ازعثمان و علی(ع) گفت‌اهل‌بصره قائلند بتفضیل عثمان و اهل کوفه قائلند بتفضیل علی (ع) گفتند تو چه میگوئی ؟ گفت من کوفی هستم یعنی من قائلم بتفضیل علی (ع) رحلت سفیان در سنهٔ صد و شصت و یك بود در سن شصت و چهار سالگی

و منهم حسن بن ابی الحسن البصری که از زهاد ثمانیه بود و از آن چهار نفری بود که نه‌بامعاویه بودند نه‌باامیرالمؤمنین(ع) ودرفصل‌هفتم از باب سوم تفصیل حالش ذکرشد و او غره رجب سنه صد وده در سن هشتاد وهشت دربصره ازدنیا رفت وقبرش دربصره معروفست

ودر روضات الجنات است که حسن بصری گفت امورات دنیا بر **پانزده** وجه است، **پنج امر** ازعادیاتست ، **اکل وشرب ومشی ونوم ونکاح** ـ **وپنج امر** بتعلیم است : **ادب وکتابت و تیراندازی و فصاحت و صناعت**ـ **و پنج امر** بتقدیر الهی است **حسن و قبح و فقر و غنی و عمر**

و ایضا از کلمات اوست . یا من یطلب من الدنیا مالا یلحقه اترجو ان تلحق من الاخرة مالا تطلبه یعنی ای کسی که طلب میکنی دنیا را و نمیرسی بآن‌آیا آرزوداری که برسی‌به‌آخرتی که طلب نمیکنی

و از کتاب منتظم ابی الفرج ابن الجوزی البغدادی از حسن بصری نقل کرده گفت روزی من درکعبهٔ معظمه بودم دیدم جوانی را که صورتش مثل ماه شب چهارده بود گریه و تضرع میکند و این اشعار رامیخواند

الا ایها المأمول‌فی کل حاجة شکوت الیك الضر فارحم شکایتی
الایارجائی‌انت‌کاشف کربتی فهب لی ذنوبی کلها واقض‌حاجتی
اتیت بافعـال قبـاح ردیة فما فی الوری خلق جنی کجنایتی
فزادی قلیل لا اراه مبلغی اللزاد ابکی ام لبـعد مسافتی
اتحرقنی بالنار یا غایةالمنی فاین رجـائی ثم این مخافتی

حسن گفت نزدیك رفتم دیدم حضرت زین‌العابدین است عرضکردم یاسلالة النبوة ماهذه‌المناجات و البکاء وانك من‌اهل‌بیت قال عزوجل فی‌حقهم. **انما یریدالله لیذهب‌عنکم الرجس‌اهل‌البیت و یطهرکم‌تطهیراً** ـ حضرت فرمود بگذار این سخنها را « خلقت الجنة لمن اطاعة و لوکان عبداً حبشیاً وخلقت‌النار لمن‌عصاه ولوکان حراً قرشیاً (در اکثر نسخه‌ها بجای حراً سیداً است) وقال (ص) ایتونی باعمالکم لا بانسابکم

ومنهم مالك بن دینار البصری ـ در روضات است‌که او با ابراهیم ادهم از غلامان حضرت صادق (ع) بود رحلتش دربصره سنه صدو بیست ویك بود وقبرش بازاء قبر حسن بصری معلوم است وسبب توبه مالك دینار را مختلف گفته‌اند

در روضات است که مالك بن دینار گفت من در اول امر منهمك در معصیت و درشرب خمر

بودم کنیزی خریدم وخداوند از او بمن دختری مرحمت فرمود ومن مشعوف بودم بهآن دختر پس چون براه رفتن اوفتاد محبتش درقلب من زیاد شد و با او انس گرفتم و او هم با من انس گرفت و وقتی شراب حاضر میکردم که بیاشامم دامن مرا میگرفت و میکشید که شرابها بالای جامهٔ من میریخت چون آن دختر دوساله شد ازدنیا رفت پس من خیلی غمگین شدم از فوت آندختر چون شب نیمهٔ شعبان شد و آنشب شب جمعهٔ بود شراب زیادی آشامیدم و آن شب نماز عشاء را خوانده بخواب رفتم درعالم خواب دیدم قیامت برپا شده وخلایق محشور شدهاند

من هم میان آنها بودم ناگاه صدائی شنیدم چون نظر کردم پشت سرخود دیدم اژدهای بسیار بزرگی درپشت سرمنست و دهان باز کرده بجهت من پس گریختم وپیرمرد نیکولباسی را دیدم گفتم مرا پناه بده گفت من عاجزم که بتوانم برو بالای این کوه که در اوست ودائع مسلمین اگر ودیعهٔ در آنجا داشته باشی ترا یاری میکند پس رفتم بالای آن کوه و آن اژدها هم پشت سرمن آمد پس ملکی فریاد زد پرده از پیش چشم اینشخص بردارید چون پرده برداشته شد دیدم اطفال زیادی که صورتشان مثل ماه شب چهارده بود آنجا حاضرند اژدها آمد نزدیك من که مرا هلاك نماید ناگاه یکی از اطفال فریاد زد باطفال دیگر، وای برشما بروید و او را از دست دشمن نجات دهید، دیدم اطفال فوج فوج آمدند بجانب من ناگاه دیدم دختر صغیرهٔ منهم آمد با اطفال چون مرا دید گریه کرد وگفت والله این پدر منست پس دستش را بجانب آن اژدها حرکتی داد وگریخت بعد آمد وبالای زانوی من نشست وگفت : یا ابه، الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله پس من گریه کردم وگفتم ای دخترك من آیا شما قرآن را میخوانید؟ گفت ما از شما بهتر میدانیم قرآنرا ومعانی خفیه ونکات دقیقه اورا بهتر میفهمیم ازشما گفتم ایدختر خبربده بمن که این اژدها چه بود ؟ گفت اعمال سیئه تو بود ـ گفتم شماها در اینکوه چه میکنید؟ گفت ما اطفال مسلمین در اینجا منتظرشماها هستیم تا روز قیامت که شما را شفاعت کنیم ـ مالك گفت من از خواب بیدار شدم وشرابها را ریختم بزمین و از معاصی خود توبه کردم

و روایت شده که مالك بن دینار گفت من عابدی راکه زاهد دردنیا بود ملاقات کردم گفتم مرا وصیتی بنما ـ گفت ان استطعت ان یکون بینك و بین اهل الدنیا حائط من حدیدة فافعل قال زدنی قال اقلل من معرفة الناس قال زدنی و یحك قال اقطع طمعك من المخلوقین تسکن ملکوت السماء

یعنی اگر بتوانی بین خود وبین اهل دنیا دیواری از آهن قرار بدهی چنین کن ـ گفتم زیادتر وصیت کن گفت آشنایان خود راکم کن ـ گفتم زیادتر وصیت کن گفت طمعت را از مخلوقین قطع کن تا ساکن شوی ملکوت سموات را

ومنهم محمدبن سیرین البصری واوصد روز بعدازحسن بصری ازدنیا رفت درروز نهم شوال سنه صدو دههجری وسی نفراولاد آورد ازیك زن نوزده پسر ویازده دختر واین ازعجایب است که از یکزن اینقدر متولد شود و ضدیت او با حسن بصری زیاد بود بحیثیتی که در امثال گفته شده جالس اما الحسن و اما ابن سیرین علی سبیل منع الجمع لاعلی منع الخلو ـ و شاید همین باعث تقارب اجلشان شد چنانچه در حکایت جریرو فرزدق آنفاً ذکرخواهد شد ـ ودر تعبیر رؤیا بسیار نظر صائبی داشت شخصی از اوسؤال کرد که در خواب دیدم اذان میگویم تعبیرش چیست؟ گفت بمکه میروی ، دیگری ازاو همین خواب راسؤال کرد که در خواب دیدم اذان میگویم تعبیرش چیست؛ باین شخص بر خلاف

اولی جوابداد باین معنی که گفت دستت بسرقت قطع میشود

سؤال کردند جهت اختلاف در تعبیر را گفت در اول سیمای حسن دیدم تعبیر کردم به آیهٔ شریفهٔ « **فاذن فی الناس بالحج** » و در دومی هیئت بد دیدم تعبیر کردم به آیهٔ شریفهٔ « **فاذن مؤذن ایتها العیر انکم لسارقون** » وکسی دیگر در خواب دید بمنبر خطبه میخواند ، ابن‌سیرین تعبیر کرد بخلافت و سلطنت . و دیگری همین خواب را سؤال کرد تعبیر نمود ببالای دار رفتن یا بیرون ومیان تابوت خوابیدن و زنی در خواب دید که ماری را میدوشد از ابن‌سیرین تعبیرش را پرسید گفت مرد فاسق هوا پرستی با تو مقاربت میکند و دیگری در خواب دید چشم راستش از پشت بیرون‌شده و داخل شده در چشم چپ تعبیر از **ابن‌سیرین** پرسید فرمود تو دو پسر داری؟ گفت بلی، فرمود پسر بزرگت با پسر کوچك فجور میکند

و در چهاردهم بحار الانوار است که تعبیر رؤیا گاهی بمناسبت آیات شریفه و اخبار معصومین‌میشود وگاهی بمناسبت اسماء تعبیر میکنند وگاهی بضدآنچه درخواب دیده شده تعبیر میشود و از قبیل تعبیر از آیاتست آنکه «کشتی» را به «نجات از مهلکه» تعبیر میکنند لقوله تعالی: « **فانجیناه واصحاب السفینة** » و «مرض» را به «نفاق» لقوله تعالی: « **فی قلوبهم مرض** » و «لباس» را به « زن وشوهر » لقوله تعالی: « **هن لباس لکم وانتم لباس لهن** »

و از قبیل تعبیر از احادیث است آنکه «غراب» راتعبیر به «رجل فاسق»میکنندلان‌النبی(ص) « **سماه فاسقا** » و« فاره» را به « مرأه‌فاسقه » لانه. « **سماه فویسقه** » و«ضلع» را به «مراة» لقوله (ص) . « **انها خلقت من ضلع اعوج** » و « کندن حفیره » را به « مکروخدعه» لقولهم . «**من حفره حفیرة لاخیه وقع فیها**»

واز قبیل تعبیر به اسماء است آنکه. از « راشد» تعبیر به « رشد» میکنند و از «سالم» به «سلامت» و از «سفرجل» به « سفر» و از « سوسن» به «سوء»

و از قبیل تعبیر به ضد است آنکه. از «خوف» تعبیر به «امن» میکنند لقوله تعالی . « **ولنبدلنهم من بعد خوفهم امناً** » واز «امن به «خوف» و از « بکاء » به « فرح » اگر گریه بدون صیحه باشد و الا تعبیر بمصیبت میشود و از « ضحك » به « حزن » «اگر تبسم نباشد» والا تعبیر بسرور می‌شود انتهی

محدث قمی نقل فرموده که مهدی عباسی در خواب دید که صورتش سیاه شده از معبرین تعبیر خوابش را سؤال کرد عاجز ماندند مگر ابراهیم کرمانی گفت ازتو دختری بدنیا می‌آید ؛ گفت از کجا دانستی ؟

گفت لقوله تعالی: « و اذا بشراحدهم بالانثی ظل‌وجهه مسوداً وهو کظیم»

و فرموده ابن‌سیرین مؤدب اولاد حجاج بود و حکایات تعبیرات او معروف است و این علم تعبیر که روزی او شد برای‌آن بود که تشبیه پیداکردبحضرت یوسف (ع) چون علم تعبیر در حضرت یوسف بروز و ظهور داشت لذا نسبی هم باابن‌سیرین و زید و جهة تشبیهش بحضرت یوسف این بود که چنانچه آنحضرت مبتلا شد بکید زوجهٔ عزیز مصر و خود را پاکیزه نگهداشت ابن‌سیرین نیز مبتلا شد بکید زنی وخود را مبتلا نکرد از آنجهة بعضی گفتند در تعبیر باین مرتبه رسید وحکایتش چنین است که ابن سیرین کسب بزازی داشت واورا جمال زیبائی‌بود زنی عاشق او شدگفت اجناس بزازی بمنزل او ببرد که او بقیمت خوب بخرد چون ابن‌سیرین وارد خانه او شد آن زن‌کام خودرا

از ابن سیرین خواست ! وهرقدر او مذمت از زناکرد فایده نبخشید بلکه آتش او تیزتر گردید !
لاجرم ابن‌سیرین ببهانهٔ ازنزد او بیرون شد و بدن خودرا بنجاست‌آلوده نمود و بزن واردشد!
چون نظر زن بوی افتاد و آن هیئت قبیح را دید از او تنفر جست و او را از نزد خود بیرون
کرد ، ابن سیرین این را غنیمت دانسته و از اجناس خود چشم پوشید و از خانه بیرون شد . انتهی
ومنهم الحریری ابومحمد قاسم بن علی بصری صاحب مقامات حریری وفاتش در بصره بود
سنه پانصد و شانزده

و منهم فرزدق الشاعر همام‌بن غالب‌المجاشعی المکنی به **ابی‌فراس** که اشعار زیادی
در مدح حضرت **علی‌بن الحسین (ع)** گفته است ودر سابق گفته شدکه این ابی‌فراس غیر ابی‌فراس
حارث بن سعید حمدانیست‌صاحب قصیده میمیه که‌مطلعش‌اینست .

الحق مهتضم والدین مخترم وفیء‌آل رسول الله (ص) مقتسم

که این قصیده‌اش در مظلومیت اهل‌بیت اطهار وظلم بنی العباس بود نقل‌کردند وقتیکه ابی
فراس این‌قصیده راگفت زمان استیلاء خلفاء بنی‌العباس بود امرکرد که لشکرش شمشیرها را ازغلاف
کشیدند پانصد شمشیر کشیده شد آنوقت میان لشکرشروع نمود بخواندن این‌قصیدهٔ میمیه ــ و ابن
ابی‌فراس در سنهٔ سیصدو پنجاه وهفت کشته شد ووقتی‌که خبر قتلش را بمادرش دادند از شدت جزع
چشمهای خود راکند

ومنهم جریربن عطیه شاعر و او با فرزدق بسیارضدیت و معاندت داشت وقتیکه خبر فوت
فرزدق را بجریردادندگریه کرد گفتندآیاگریه میکنی‌ازفوت کسیکه چهل سالنت او تراهجو میکند
و تو او را هجو میکنی؟ گفت دورشوید فوالله ما تساب رجلان ولاتناطح کبشان فمات احدهما الاتبعه
الاخر عنقریب وموت این‌دوشاعر در سنهٔ صدو ده بوده و قبر هر دو در قبرستان بصره است

ومنهم عبدالملك بن قریب اللغوی البصری الملقب **بالاصمعی**صاحب خبرهای مضحکه و
قصه‌های غریبه ، منجمله اصمعی گفت پولی نزد زنی امانت‌گذاردم وقتی که مطالبه کردم آن زن
منکرشد زنرا بردم نزدپیکی از مشایخ او را قسم دادم وقسم خورد شیخ گفت من یقین‌کردم که این
صادقه است‌اصمعی گفت گویاشنیدهٔاین‌آیه را

« ولا تقبل لسارقة یمیناً ولو حلفت برب العالمینا »

شیخ‌گفت راست گفتی و آنزن را تهدید نمود زن اقرار کرد و امانت مرا داد ــ شیخ گفت :
در چه سوره است این‌آیه
اصمعی گفت درسوره :

« الاهبی بصحنك‌فاصبحینا و لا تبقی خمور الاندرینا »

شیخ گفت سبحان‌الله من بگمانم درسورهٔ « انافتحنالك فتحاً مبیناً » است و نظیر اینست‌آنچه
در روضات از سیوطی نقل‌کرده که در ذیل ترجمه **عبدالله بن رواحه انصاری** فرموده که
او کنیزی داشت پنهان از عیالش ــ یکروز زوجه‌اش دید عبدالله بن رواحه بالای سینه آن کنیز
خوابیده و مشغول‌است پس‌آن زن کارد بزرگی‌برداشت آمد بجانب شوهرش ، گفت ای زن چه شده
تراگفت اگر آن مکانی که ترا دیدم همان مکان‌میبودی این کارد را بتو فرود می‌آوردم ـ گفت مگر
مرا کجا دیدی‌گفت بالای سینه‌جاریه ــ گفت من‌نبودم ، گفت توبودی و اگر راستمیگوئی‌چندآیه

ازقرآن بخوان چون پیغمبر (ص) نهی فرموده که جنب قرآن بخواند ، پس عبدالله خواند این اشعار را

شهدت بان وعدالله حق وان النارمثوی الکافرینا

گفت زیادتر بخوان - گفت:

وان العرش فوق المآء طاف و فوق العرش رب العالمینا

و تحمله ملائکة کرام ملائکة الاله مقربینا

پس آنزن گفت آمنت بالله وچشمم را تکذیب میکنم. پس ابن رواحه بجهت پیغمبر(ص) نقل کرد پیغمبر (ص) خنده کردند بقسمی که نواجد شریفش نمودارشد

ودر بعضی از کتب معتبره است که اصمعی کنیزخوش‌صورتی را دیدکه درصورتش خالی بود و در پاهایش خلخال پس اصمعی گفت اسم تو چیست گفت کعبه گفت این خال بر صورتت چیست: گفت حجرالاسود اصمعی گفت اذن بده که حجر الاسود را ببوسم - گفت لاتنالها الا بشق الانفس پس گفت من یك کیسه از درهم بوی دادم گفت الان میل‌داری طواف کن میل داری تقبیل حجرالاسود کن و میل داری که داخل حرم شو و منجمله اصمعی گفت در سنهٔ مجاعهٔ دیدم اعرابی با عیالش در میان کوچه نشسته ومیگوید

یا رب انی جالس کماتری و زوجتی قاعدة کماتری

و البطن منا جائع کماتری فما تری فیمن تری فیما تری

اصمعی گفت‌داخل‌شدم برآن اعرابی و او نشسته بود روی حصیر صغیری بمن اشاره کرد بنشین گفتم جای برشما تنك میشود گفت

الدنیا باسرها لاتسع متباغضین و شبرا فی شبر یسع متحابین

و منجمله اصمعی گفت من از جامع بصره خارج شدم شخص عربی آمد بجانب من گفت از کجا میآئی گفتم از موضعیکه تلاوت قرآن میکنند - گفت بخوان از برای من بعضی از آیات‌قرآنی را من شروع نمودم بخواندن سوره و الذاریات تا رسیدم بقوله تعالی **و فی السماء رزقکم و ما توعدون** گفت بس است پس ناقه‌اش را نحر کرد و گوشتش را ببردم قسمت کرد و شمشیر و تیرو کمانش را شکست ورفت پی کارش ؛ بعد اصمعی گفت من با هرون مشرف شدم بمکهٔ معظمه در حین طواف دیدم کسی بصدای ضعیف مرا میخواند نظر کردم دیدم همان مرد اعرابیست که لاغر شده و رنگش زردشده بود- گفت بخوان همان سورهٔ مبارکه را ؛ خواندم تا رسیدم به آیهٔ **وفی السماء رزقکم وما توعدون** صیحه کشید وگفت **قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا** بعد خواندم **فورب السماء و الارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون** عرب صیحهٔ کشید و گفت **یا سبحان‌الله من الذی اغضب الجلیل حتی حلف لم یصدقوه بقوله حتی الجأه الی الیمین** این را سه مرتبه گفت و روح از بدنش مفارقت کرد

و در خزائن نراقی از اصمعی روایت‌کرده که مردی آمد نزد جاریه امرءالقیس و سؤال کرد صاحب تو چه شده جاریه گفت:

ذهب الی الفیفاء لیفتی الفتی فاذا فاء الفتی یفتی

یعنی: صاحب من رفته است‌بصحرا بجهت آنکه برگردد قافله پس‌هرگاه برگردد سایهٔ‌خورشید صاحب منهم برمیگردد.

ومنجمله اصمعی گفت من در بصره مرد خوش صورت وخوش‌لباسی را دیدم که مشغول دخل و خرج خود است خواستم عقلش را اختبار کنم گفتم سیدنا کنیهٔ شما چه چیزاست گفت :

عبدالرحمن الرحیم مالك یوم‌الدین ! اصمعی گفت من خنده کردم دانستم عقلش کم است

مخفی نماناد که دانستن کمی عقل این مرد ازحدیث حضرت صادق(ع) معلوم میشود که فرمود تبیر عقل الرجل فی ثلاث: فی‌طول لحیته وفی‌نقش خاتمه وفی کنیته

ومنهم شیخ عبدالسلام بصری در انوار نعمالی‌است که سلاطین بیرقهای خودمینوشتند « **لااله الاالله محمدرسول‌الله الشیخ عبدالسلام ولی‌الله** » یکروز شیخ در مسجد بصره میان نماز گفت «**کخ کخ**»چون از نماز فارغ شد مریدان گفتند چرا در نماز چنین گفتی گفت دیدم سگی داخل‌مسجدالحرام شد رفت تا نزدیك باب کعبه من اورا دور کردم مریدها ازاین مکاشفه تعجب کردند یکی از مریدها آمد نزدعیالش که شیعه بود کرامت شیخ را نقل کرد ضعیفه گفت شیخ را بمنزلت دعوت کن‌پس آن‌مرد شیخ را دعوت کرد و به‌آن زن‌گفت از برای شیخ و اصحابش طعامی‌ترتیب بده چون شیخ واصحابش واردشدند وسفره طعام وسینی‌ها را گذاردند بالای هرسینی یك مرغ بریانی‌بود و مرغ سینی شیخ را در زیر طعام گذارده بود شیخ که بسینی خود نگاه‌کرد متغیر وغضبناك شد و دست بطعام بلند نکرد که چرا در سینی من مرغ نگذاردید ؟ یکمرتبه آن زن شیعه داخل‌شد ومرغ را از زیرطعام بیرون کشید وفرمود : یاشیخ تواز بصره سك را میان مسجدالحرام دیدی ونمازت را قطع‌کردی چگونه مرغ بریان را زیر لقمهٔ طعام ندیدی - پس شیخ گفت **هذه رافضیة خبیثه** و بیرون شد و شوهر آن زن شیعه شد

و بدانکه ازجمله مدفونین دربصره است طلحة بن عبدالله که قبرش میان بصره است و زبیربن عوام که قبرش خارج بصره است و این دو باعتقاد اهل تسنن ازعشره مبشره هستند

و ایضاً انس‌بن مالك که خادم حضرت پیغمبر(ص) بود قبرش‌در وادی السباعست که شش فرسخی بصره و ایضاً حلیمهٔ سعدیه مادر رضاعی حضرت رسول (ص) در بصره از دنیا رفت

خاتمه

چون والده ماجده امام زین‌العابدین (ع) مخدره شهربانویه بود بنت یزدجرد بن شهریار بن پرویز بن هرمز بن کسری انوشیروان العادل بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام بن شاپور ذوالاکتاف و در فصل هشتم ازباب اول ببعضی از شواهد برعدالت انوشیروان‌اشاره شد مناسب دیدم بعدالت و اخلاق حمیده بعضی از سلاطین عجم اشاره کنم

منجمله جناب عبدالله بن طاهر ذوالیمینین ابن‌الحسن که اعدل سلاطین طاهریه بود

علامهٔ سبزواری **ملامحمد باقر درروضة الانوار** مینویسد که روزی زنی آمد درخراسان نزد عبدالله بن طاهر وتظلم وشکایت نمود از برادر زادهٔ عبدالله که والی هرات بود وگفت من‌منزلی داشتم که ازپدرانم بمن ارث رسیده و برادر زاده تو مقابل‌خانهٔ من میدانی ساخته ومنزل‌را ازمن‌به‌بها خواست ندادم و بدون رضایت واجازهٔ من منزل مرا ویران‌کرد وداخل میدان نمودحال‌آمده‌ام‌که داد مرا بگیری عبدالله بن طاهر فوراً سوار شد ورفت بهرات ویکی از خواص خود حکم‌کرد عورت را براحت وآسایش ببردبهرات امیرعبدالله وارد شد و برادرزاده‌اش راطلبید وگفت من ترابرسرخلایق

از بهر آن واداشتم که ظلم نکنی وخانهٔ مردم را خراب نکنی، چرا باین زن ظلم کردی؟ عرض کرد من ظلم نکرده‌ام و بهاء آن را نزد امینی سپرده‌ام . سلطان عادل گفت عذر تو از ظلم تو بیشتر است نشنیدهٔ که فرمود **لایحل مال امرء علی امرء الا بطیب نفسه** پس امر کرد که خانهٔ اورا بسازند و همه روزه خود و برادر زاده‌اش را امر کرد برود وعملگی بنماید واوهم چنین کرد

ومنجمله لیث صفار پدر یعقوب بن لیث که سرسلسلهٔ سلاطین **صفاریه** و اعدل آنها بود

در حبیب‌السیر است که لیث صفار پدر یعقوب در سیستان شبی نقب زد بخزانه والی حاکم سیستان زر وجواهر واقمشه و امتعهٔ بسیار سرقت کرد وقتی که خواست از خزانه بیرون شود پایش بچیز شفاف صلبی خورد، او را جواهر پنداشت بجهت امتحان بزبان زد دید نمکست اموالی راکه جمعکرده بود بجهت رعایت حق نمك بخزانه گذارد و بیرون‌شد رفت بمنزل خود صبح خزانه‌دار دید درب خزانه باز است داخل‌شد چشمش باموال جمشده افتاد متحیرشد ـ رفت نزدحاکم سیستان صاحب خزانه کیفیت را عرضکرد حاکم تعجب کرد وامر کردمنادی فریادکند که هرکس این‌حرکت راکرده در امانست بشتابد نزد حاکم لیث صفار رفت نزد حاکم ـ سؤال کرد : بچه سبب صَرفنظر کردی از این اموال و جواهرات عرضکرد بجهت‌آنکه رعایت حق نمك را نمودم وقضیه‌را نقل‌کرد از آنروز لیث صفار ترقی‌کرد تا آنکه خود او و اولاد واحفادش بدرجهٔ سلطنت رسیدند

ومنجمله اسمعیل سامانی که سر سلسلهٔ سلاطین سامانیه و اعدل‌آنها بود

در زینة‌المجالس است که امیراسمعیل‌سامانی در روزهای برف و سرما سوار میشد و گردش میکرد که اگر کسی حاجتی داشته باشد باو عرض کند و در محلات میرفت و مردم را صدقه میداد ـ باو گفتند سلاطین در این روزها ازخانه بیرون نمیشوند، فرمود در این روزها غریبان و ستم رسیدگان پریشانتر میباشند وچون مهم ایشان ساخته شود دعای با اثری میکنند

و در تاریخ‌کامل ابن‌اثیراست که محمدبن عبدالله بلعمی گفت از امیر اسماعیل شنیدم‌که فرمود درسمرقند روزی‌با برادرم اسحق نشسته بودیم محمد بن‌نصر فقیه وارد شد جهت اجلال علم اوبرخاستم چون آن فقیه رفت برادرم اسحق بمن‌گفت تو امیری هرگاه بجهت زعیتی بر خیزی مهابت‌تو میرود وگفت در همان شب پیغمبر(ص) را درخواب دیدم بازوی مرا گرفت وفرمود یا اسماعیل ثابت میماند ملك تو و ملك فرزندان تو بسبب اجلالیکه به آن عالم‌کردی ، پس حضرت خطاب فرمود ببرادرم اسحق وفرمود رفت ملك تو و فرزندان تو بسبب استخفافی که به آن‌عالم کردی

ودر روضة الانوار است که اسمعیل سامانی پادشاه خراسان‌روزی عالمی آمد نزد وی ، او را تعظیم بسیار نمود چون رفت‌او را هفت قدم مشایعت‌کرد ـ شب حضرت رسول (ص) را در خواب دید فرمود ای اسماعیل یکی ازعلماء امت مرا عزیز داشتی من از حضرت حق خواستم‌که ترا دردنیا عزیز دارد وهفت قدم او را مشایعت‌کردی دعاکردم که هفت تن از نسل توپادشاهی کنند،

ومنجمله احمد معزالدوله دیلمی برادر حسن رکن‌الدوله و علی عمادالدوله دیلمی

بدانکه سلاطین آل‌بویه که سلاطین دیالمه باشند تماماً شیعهٔ خالص ومحب ائمه اطهار بودند مخصوصاً احمد معزالدوله که میتوان‌گفت اعدل سلاطین دیالمه بود وقتیکه بسلطنت نشست حکم‌کرد در بغداد بدربهای مسجد کندند: لعن‌الله معوية بن ابی‌سفیان و لعن‌الله من غصب فاطمة فدکا و لعن‌الله من منع ان یدفن الحسن (ع) عند قبر جده و من نفی اباذر الغفاری و من اخرج العباس عن‌الشوری

و بشیعیان بغداد اذن‌داد که بجهت حضرت‌سیدالشهداء (ع) عزاداری بنمایند ودرآن سال روزعاشوراء شیعیان عزاداری کاملی نمودند و دکاکین خود را بستند و گل بصورت مالیدند و جامه‌های خود را دریدند و مو کنان ومویه‌کنان در میان بازارها نوحه میکردند و عید غدیر آن سال را عید مفصل بسیار با شکوهی گرفتند

ووفات معزالدوله در هفدهم ربیع‌الثانی‌سنه سیصدو پنجاه وشش بود وسرسلسله سلاطین‌آل‌بویه عمادالدوله بود وعده آنها پانزده نفر بود ومدت سلطنتشان صدو بیست وشش سال بود وبویه‌که پدر عمادالدوله باشد از اهل دیلم بود و مردی فقیر وصیاد ماهی بود و امیرالمؤمنین (ع) از ایشان خبر داده بقوله: ویخرج من دیلمان بنوالصیاد الی‌ان‌قال‌ثم یستقوی امرهم حتی یملکوا الزوراء و یخلعوا الخلفاء قال قائل یا امیرالمؤمنین فکم مدتهم فقال (ع) ماة او تزید قلیلا کذا فی هدایة الانام للمحدث القمی

ومنجمله سبکتکین پدر سلطان‌محمود که سرسلسلهٔ سلاطین غزنویه است

در روضة الانوار است وقتی امیر عادل سبکتکین در نیشابور از عالمی شنید که حضرت رسول (ص) فرمود از جانب حق بمن فرمان رسید که بدنیا اطمینان مکن که ترا برای او نیافریدم وبنماز مواظبت کن که نصرت مؤمنان در آنست و ازمخلوقات هیچ طمع مدار که بدست ایشان‌چیزی نیست و بمن توکل کن‌که بازگشت بمنست. سبکتکین بگوش گرفت و بناگذارد که نماز شب بخواند فرزندش سلطان محمود که بزرك شد اورا هم بنماز وادارکرد . تا روزیکه سلطان محمود اراده کردکه با خاقان ترکستان در بلخ مصاف نماید نیم شب برخاست وبه آب غسل‌کرد ومشغول نمازشب شد وآنشب‌برف می‌بارید، گفتند : امیر امشب‌کار با من است وفردا کار با خداست: وبعداز صبح روی به‌آسمان نمودعرضکرد : خداوندا ازما دونفر هرکدام برای بندگی اصلحیم او را نصرت ده چون از دعا فارغ شد بمرکب اقبال سوارشد وفتح عظیمی نمود.

و در زینةالمجالس ازطبقات ناصری نقل‌کرده که در اوائل سبکتکین غلام البتکین امیرالامراء خراسان بود و زیاده بریك‌اسب در طویله نداشت وقتی از نیشابور بعزم شکار بیرون‌شد ماده‌آهوئی دید با بره خود چرا میکند سبکتکین اسپراند وآن بره‌آهو را شکارکرد چون‌چند قدم رفت بعقب سرش نظرکرد دید ماده‌آهو می‌آید و اضطراب میکند سبکتکین را بر او رحم آمد و بره‌آهورا رهاکرد دیدماده‌آهوبره را جلوانداخت وبشعف تمام روانه شد و هرلحظه روی به‌آسمان میکرد و بسبکتکین مینگریست آنشب را سبکتکین گرسنه خوابید حضرت پیغمبر (ص) را درخواب دید فرمود ای سبکتکین بجهت شفقت و مهربانی که بماده آهوکردی تو پادشاه بزرگی خواهی‌شد با بندگان خدا بشفقت ومهربانی رفتار کن

ومنجمله سلطان‌محمود سبکتکین که اعدل سلاطین غزنویه بود

ودر هدایةالانام محدث قمی فرموده‌که ایشان در اول حنفی مذهب بودند و چون عبدالله بن احمد الملقب بقفال المروزی الشافعی نماز خواند با پوست سك دباغی‌شده که ربع‌آن بنجاست‌آلوده بود و وضو با آب نبیدگرفت وبفارسی تکبیرگفت و عوض سوره دوبرك سبز گفت وبدون رکوع دو دفعه سربزمین زدبدون فصلی وتشهدخواند و درآخر ضرطه داد سلطان دانستکه این مذهب ابوحنیفه

صحیح نیست لذا ازمذهب ابوحنیفه اعراض کرد وبمذهب شافعی داخل شد ودر ماه صفرسنه چهارصد و بیست ویك در غزنین ازدنیا رحلت کرد.

در زینة المجالس است که شبی **سلطان محمود** در مهد ناز راحت نموده بود دیدخوابش نمیبرد فهمید آه مظلومی پشت سر دارد شمشیربکمر بسته از قصر بیرون شد بمسجدی رسید آواز نالهٔ بگوشش رسید وارد مسجد شد دید مظلومی سر بسجده گذارده و میگوید : « یا من لا تأخذه سنة ولا نوم » محمود در بروی مظلومان بسته سلطان گفت چه غم داری ؟ گفت : یکی از خواص سلطان در بدنامی حرم من میکوشد سلطان گفت منم محمود هروقت آمد مرا خبرده وبغلامان دربار هم سپرد که هروقت این شخص بدربار آید سلطان را خبر دارکنند شب بعد آن مرد رفت بدربار سلطان محمود را خبر دادند سلطان شمشیر بکمر بست وبا آن مرد روانه شد چون وارد خانه شد دید حرف آنمرد صدقست فوراً چراغ را خاموش کرد وسر آن مرد خائن را ازتن جدا کرد وبعد چراغرا روشن کرد و سلطان بسجده افتاد وغذا طلبید صاحبخانه قدری نان خشك آورد سلطان میل فرمود بعد سؤال نمود که چرا چراغ را خاموش کردید؟ سلطان فرمود گمان نمیکردم غیراولاد من کسی جرئت این عمل شنیع را بنماید چراغرا خاموش کردم که روی او را نبینم مبادا محبت پدری مرا ازقتل او مانع شود بعدفهمیدم که او نبوده سجده شکر گذاردم

و **در تاریخ گزیده است** که همیشه سلطان محمود مردد بود درحدیث العلماء ورثة الانبیاء و در حتمیت قیامت و در صحت نسب او که آیا از سبکتکین است یا نه : شبی از میان بازار میگذشت و غلامش شمعدان طلائی در دست داشت جلو سلطان محمود میبرد سلطان دید طلبهٔ درب مدرسه کتاب در دست دارد در وقت اشکال عبارتی میرفت در دکان بقالی و کتاب را باز میکرد و اشکالش را حل میکرد و بر میگشت بدرب مدرسه همچنین مکرر دید سلطان دلش بحال وی بسوخت شمع و شمعدان طلا بوی بخشید همان شب جمال مبارك حضرت پیغمبر (ص) را در خواب دید فرمود : یابن سبکتکین اعزك الله فی‌الدارین کما اعززت وارثی ـ هرسه مشگل سلطان باین فرمایش حضرت پیغمبر(ص) حل شد

ودر روضة الانوار است که‌در ایام بیماری سلطان محمود اسباب نفایسیکه در دنیاتحصیل کرده‌بود ازنظر اومیگذرانیدندو بآنها نظر حسرت میکرد وپارچهٔ دردست گرفته وزار زارمیگریست

و **منجمله** سلطان ملکشاه ابن الب ارسلان بن طغرل بیك بن میکائیل بن سلجوق که از جمله سلاطین سلجوقیه بود

در زینة المجالس است که‌سلطان ملکشاه در اصفهان بشکار رفت در قریهٔ نزول اجلال فرمود جمعی از خواص وغلامان او دیدند گاو ماده بیصاحبی میان بیابان است او را گرفته کشتند و کباب نمودند وخوردند اتفاقاً آن‌ ماده گاو مال زن بیوهٔ بودکه سه‌طفل یتیم داشت که بشیراو تعیش میکردند چون پیرزن خبر شد آمد بسر پل زاینده‌رود ودر وقتیکه سلطان میخواست ازآنجا عبور کند پیرزن گفت ای پسر الب ارسلان اگر سر پل زاینده رود داد خواهی مرا نکنی بجلال ذوالجلال که ترا سر پل صراطنگه میدارم سلطان پیاده شد گفت این سر پل را اختیار میکنم بیر

زن تفصيل گاو و غـلامان را بعرض سلطان رسانيد سلطان امر كرد هفتاد گاو بآن زن دادند و غلامان را هم ادب كرد بعد از وفات ملكشاه پيرزن خود را بخاك ميماليد و ميگفت خداوندا پسر الب ارسلان باليمى خود بمن چنين احسان كرد و تو اكرم الاكرمينى اگرباو تفضل كنى‌چه‌ميشود ودر آن ايام يكى اززهاد سلطان رادر خواب ديد از حالش پرسيد جواب داد كه اگر شفاعت آن پير زن نبودى كه‌سر پل زاينده رود بدادش رسيدم واى برمن بودى

وسلطان ملكشاه‌روز دهم سنه‌چهار صدوشصت وپنج كشته شددر اصفهان ودرآنجا دفن شد

ومنجمله سلطان سنجربن ملكشاه بن الب ارسلان بن طغرل بيك ابن ميكائيل بن سلجوق وممكنست گفته شودكه او اعدل سلاطين سلجوقيه بود

و علامه سبزوارى در روضة الانوار فرموده كه سلطان سنجر يكوقتـى ميرفت به طالقان كودكى ازاهل طالقان بسر ديوار منزلشان نشسته بودو نظاره ميكرد سلطان‌ازدور نظر كرد بگمانش مرغيست آنجانشسته كمان كشيد و تيرى انداخت بسينه كودك خورد واز بام افتاد وهلاك شد سلطان فرمود بروند وآن صيدرا حاضر كنند ببينند چه مرغيست غلامان بتاخت رفتند وآنكودك را بسريرى نهاده خدمت سلطان آوردندچون سلطان كودك را بآنحال ديد گريه زيادى كردوامر كرد كه آنجاخيمه بزنند و اولياى آنطفل را حاضر كنند پدر آنطفل فقير پير مردى‌بود چون‌اورا حاضر كردند امر كرد طشتى را پراز طلا نمودند و شمشيرى برروى او نهادند ونزد پدر آن طفل گذاردند سلطان فرمود اينست تيغ وسر و اينست طشت وزر هر يك را كه‌ميخواهى‌اختيار كن‌كه مرا طاقت‌عقاب‌در قيامت نيست آن‌مرد زمين را بوسيدو سلطان راعفوكرد سلطان آن‌طشت‌زررا بوى داد بارقم حكومت طالقان وآن‌مرد از ارباب ثروت گرديد وصاحب مكنت شد

ودر حبيب السير است كه‌در سنهٔ پانصد وپانزده والده سلطان سنجر فوت شد اعاظم علماء واكابر فضلاءبجهت اداء نماز بجنازهٔ مهد عليا حاضرشدند سلطان بآنجماعت فرمود كه‌بايدازشما كسى پيش نمازى كند كه مدت العمر عمداً فريضهٔ قضا نكرده باشد تمام آن جماعت توقف نمودند سلطان سنجر بنفس نفيس خود پيش ايستاد وسايرين بآن سعادتمند اقتدا كردند ونماز گذاردند

وسلطان سنجر در ماه صفر سنه پانصد وپنجاه ودو از دنيا رحلت كرد

ومنجمله سلطان الجايتو محمدبن ارغونخان بن ابقا خان ابن هلاكوخان المغولى الملقب بشاه خدا بنده كه افضل‌واعدل سلاطين مغول بودو شيعهٔ كامل‌شد ببركت علامه حلى

ودر مجالس المومنين از تاريخ حافظ ابروى متعصب نقل كرده كه سلطان شاه‌خدابنده در خاطرش‌گذشت حقيت مذهب‌شيعه اماميه ولذا امر كردكه علماءفريقين را در مجلس‌حاضركردند ودر ميان آنها بودٌ ازعلماء اماميه علامه حلى (ره) پس سلطان امركرد كه‌شيخ نظام‌الدين‌عبدالملك مراغى كه افضل علماء شافعيه بود با علامه درمسئله امامت بحث كند پس علامه براهين قاطعه بر او غالب شد **وخلافت حضرت امير المؤمنين وفساد ادعاءخلفاء ثلاثه را ثابت نمود بحيثيكه** از براى احدى شبهه‌نماند چون‌نظام الدين اين اندازه علم‌راديد مبهوت شدوشروع‌نمود بتحسين‌وذكر محامد علامه وگفت قوت ادله علامه در غايت ظهوراست الا آنكه سلف طريقى راا‌خذ كردندوخلف هم‌بجهت آنكه شق عصاى مسلمين نشود بهمانطريق مشى نمودند

ومجلسی اول در شرح فقیه از جماعتی از اصحاب نقل فرموده که سلطان شاه خدابنده بکوفتی بزوجه‌اش غضبناك شد پس گفت انت طالق ثلاثا بعد پشیمان شدعلماء اهل‌سنترا جمع کرد وسئوال نمود همه گفتند این زن سه‌طلاقه شده‌محتاج‌بمحلل است سلطان گفت آیادر این مسئله خلا نیست ؟ گفتند نه ـ پس یکنفر از وزراء سلطان گفت عالمیست در حله واو قائل‌است بیطلان‌این‌طلاق سلطان کاغذی نوشت بعلامه‌واو راحاضر نمود علماء اهل تسنن بسلطان گفتند که‌این مرد مذهب‌باطلی دارد ورافضی‌است وضعیف العقل است سلطان فرمود بیاید تا دیده شود که چه‌میگوید‌بوفرستاد عقب علماء مذاهب اربعه و چون علامه داخلشد کفشهای خودرا بدست گرفت‌وداخل مجلس‌شد وگفت السلام علیکم و پهلوی سلطان نشست‌علماءمذاهب بسلطان گفتند ما نگفتیم این شخص ضعیف العقل است سلطان فرمود سرش را از خوداو سؤال کنید مخالفین بعلامه گفتند چرا بجهت‌سلطان بخاك نیفتادی وسجده نکردی و ترك آداب نمودی فرمود پیغمبر (ص) سلطان حقیقی بود و تحیت‌ودرود باو سلام بود وخداوند هم در قرآن فرموده (فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عندالله مبارکة طیبة) وخلافی نیست بین شیعه و سنی که سجده از برای غیرخداجایز نیست بعد گفتندچرا پهلوی سلطان نشستی فرمودمکانی غیر اینجانبود (و آنچه علامه میفرمودبعربی‌مترجم بجهت سلطان فارسی میکرد) گفتند چرا کفشت را بدست گرفتی‌و این سزاوار مجلس‌سلطان نبود فرمود ترسیدم که‌حنفیه اورا بدزدند چنانچه‌ابو حنیفه کفش پیغمبر ص را دزدید علماء حنفی‌فریاد زدند حاشا و کلا کی ابو حنیفه زمان پیغمبر بود وحال آنکه نشو ونمای اودویست سال‌بعد پیغمبر بودفرمودفراموش کردم شایدابن ادریس شافعی کفش‌پیغمبر را دزدیده علمای‌شافعی گفتند تولدشافعی هم درروز وفات ابو حنیفه بوده فرمود شاید مالك بن‌انس دزدیده علماء مالکیه‌دادشان بلند شدکه کی مالك زمان پیغمبر بود

فرمود شاید احمدحنبل دزدیده داد علماء حنبلی بلند شدکه کی احمد زمان پیغمبر بوده پس علامه روکرد بسلطان فرمود اینها رؤسای مذاهب اربعه بوده‌اند که هیچیك در زمان پیغمبر (ص) وصحابه نبوده‌اند واگر در میان اینها افضل تری یافت شود که بر خلاف فتوا ی این چهار نفر فتوی بدهد جایز نمیدانندعمل‌بقول آنکس راکه‌افضل استوما طایفه شیعه متابعت میکنیم علی‌بن ابیطالب ع راکه نفس پیغمبر ص وبرادر اوو پسر عم او ووصی اوست

بعد فرمود علی‌ای حال طلاقی که سلطان زوجه‌اش را داده باطل‌است چون شرط طلاق‌حضور عدلین است ودر حالتیکه‌سلطان طلاق گفته عدلین‌حاضر نبودند بعدشروع نمود دربحث باعلماءمذاهب وهمه را ملزم‌فرمود پس‌سلطان محمد در همان مجلس شیعه شدوفرستادبتمام بلدان‌واقالیم که‌خطبه باسم دوازده امام بخوانند و سکه باسم آن بزرگواران بزنند و فرمود در اطراف مساجد و مشاهد اسماء مقدسه‌آنهارا نقش کنندوچقدر ترویج فرمود مذهب شیعه راواین‌سلطان عادل درشب عیدفطر سنهٔ هفتصدوشانزده هجری درشهرسلطانیه که در نزدیك‌قزوینستو بنای خود اواوست ازدنیارحلت فرمود و همانجا هم‌دفن شد (ره)

ومناسب دیدم که در مقام کرامتی ازمرحوم علامه نقل کنم

درمجالس المؤمنین است و در بعضی از کتاب معتبره دیگر که یکی از علماء اهل سنت کتابی دررد ملهم شیعهٔ امامیه نوشته بودومردم را باو گمراه میکرد واز ترس آنکه مبادا بدست

یکی از علمای شیعه برسد و او را رد بنویسند بکسی عاریه نمیداد جناب علامه حلی بتدابیری آن کتاب را یکشبه عاریه گرفت که‌هر قدر بتوندازاو بنویسد تا نصف شب قدری‌از کتاب رانوشت که خواب براو غالب شد حضرت حجة ارواحناله الفداء ظاهر شده فرمود یاشیخ کتاب را بمن واگذار کن و خود بخواب چون مرحوم علامه آخر شب که‌ازخواب بیدار شد دید تمام آن‌کتاب‌از کرامت حضرت حجة (ع) نوشته شده

وعلامه نوری اینحکایت را نقل کرده با تفاوتی فرمود چون قدری از آن کتاب را نوشت اورا کسالت عارض‌شد پس دیدمردی بصفت اهل حجاز از درداخل شد و سلام کرد ونشست آنگاه فرمود یاشیخ تومسطر بکش ازبرای من ومن مینویسم پس شیخ مسطر میکشید وآن شخص مینوشت وازسرعت‌کتابت‌مسطر باونمیرسید، چون‌صبح شدکتاب هم تمام‌شد و فرموده : استنساخ آن کتاب نمیشد مگردر یکسال یا زیاده

ومنجمله امیر تیمور گورگان ابن امیر توغان که سر سلسلهٔ سلاطین تیموریه است ونسب امیر تیمور بانسب چنگیز خان‌در قومنه خان که پدر چهارم چنگیز وپدر نهم امیر تیموراست متحد میشود در کلمه‌طیبه است که محمدبن الحسن بن خالد المکی از بعضی‌ازقرآء که بسر قبرتیمور لنك قرائت میکرد نقل کرده گفت من‌هر وقت‌بر سرقبر امیر تیمور قرائت میکردم چون‌خلوت میشد میخواندم« خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه » و بسیار تلاوت میکردم این آیات را تا آنکه‌شبی در خواب دیدم که‌پیغمبر (ص) نشسته و تیمور لنك‌درپهلوی آنحضرت نشسته ـ گفتم ای دشمن خدا تو باین مقام رسیدهٔ که‌پهلوی پیغمبر (ص) بنشینی خواستم دستش را بگیرم بر خیزانم از پهلوی پیغمبر (ص) حضرت فرمود بگذار اورا چون ذریه مرادوست میداشت پس ترسان بر خاستم و ترك کردم آنچه را که درخلوت‌میخواندم

ومنجمله شاه اسماعیل صفوی که جداعلای آنها شیخ صفی بود و شیخ صفی روز دوازدهم محرم‌الحرام سنهٔ هفتصدوسی پنج از دنیا رحلت فرمود وقبرش در اردبیل است که سر سلسلهٔ سلاطین صفویه است و ابتدآء سلطنت مبارکه او نهصد و شش بوده که مطابقست بامذهبنا حق و بفارسی باشمشیر ائمة

ودر روضات است که یکی از دشمنان دین بشیخ اجل مروج مذهب حقه محقق کرکی گفت دلیل بربطلان مذهبشما آنستکه ترویج آن از ابتداءسلطنت صفویه شده که سنهٔ نهصدوشش باشد و آن مطابق میشود با عدد مذهب ناحق شیخ در جواب فرمود که زبان ماعربی است بعربی بگو تا مطابق با مذهبنا حق بشود

ودر فوائد الرضویه از صاحب ریاض العلماء نقل میکند که فرموده جد اعلای سید علی خان حویزاوی سید محمد بن فلاح ازشاگردان ابن فهدبوده و ابن‌فهد برای او رسالهٔ تألیف کرده وذکر فرموده در او وصیتهای چندی منجمله دره آن رساله خبرداده از ظهور شاه اسماعیل ماضی وگفته که حضرت امیرالمؤمنین (ع) در جنك صفین بعد از شهادت عمار یاسر خبر داده بپاره از ملاحم و اخبار غیبیه از طلوع چنگیز و ظهور شاه اسمعیل ماضی و در آن رساله وصیت فرموده کسانی را که والی‌شوند در حویزه ودرك کنند زمان شاه اسماعیل ماضی را که اطاعت کنند اورا بجهت ظهور حقیقت او وبروز غلبه او و ماذکر کردیم بشرح این روایت واین وصیت را در کتاب ترجمه جاماسب‌نامه طالبان تفصیل بآنجا مراجعه نمایند بعد صاحب فوائد الرضویه میفرماید وقتیکه

شیخ ابن فهد این خبررا ذکر کرده هنوز دولت صفویه طلوع نکرده بود بلکه شاه اسمعیل ماضی اول در آن‌وقت متولد نشده بود چون وفات ابن فهد در سنهٔ هشتصدو چهل ویك بوده و ولادت شاه اسمعیل ماضی در سنهٔ هشتصدو نود و دو بود و رحلتش در نوزدهم رجب سنه نهصدوسی بود

ودر کتاب محافل المؤمنین که از مؤلفات محمد شفیع حسینی است از کتاب غیبت شیخ طوسی از حضرت پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود یخرج رجل من الدیلم یملا الجبال والسهل والوعور خوفاً و مهابةویسرع الناس الی طاعةالبروالفاجرویؤیدهذاالدین وایضا از حضرت‌پیغمبرص روایت کرده انه قال ص یخرج بقزوین ورجله اسمه اسم‌النبی یسرع الناس الی طاعةالمشرك‌والکافر یملا الجبال خوفاً انتهی

و دیلم محله ایست ازمحلات قزوین ووعور کوهیست واسم شاه اسمعیل اسم حضرت اسمعیل پیغمبر ابن ابراهیم است

ومنجمله شاه طهماسب بن شاه اسماعیل جد شاه عباس الصفوی

در انوار نعمانی است مقدس اردبیلی کاغذی نوشت بجهت اعانت سیدی بشاه طهماسب چون کاغذ بشاه رسید برای تعظیم کاغذ مرحوم مقدس از جای خود حرکت کرد وچون خواند دید جناب مقدس فرموده باو برادر فرمود کفنش را حاضر کردند و آن رقیمه شریفه را میان کفن خود گذارد ووصیت فرمود که چون مرا دفن‌کردند کاغذرا زیر سر من‌گذارید که‌بانکیرین احتجاج کنم که‌من کسی هستم که‌ملا احمد اردبیلی مرا برادر خطاب کرده

ومنجمله‌شاه عباس الصفوی الموسوی‌ابن سلطان محمد مکفوف ابن شاه‌طهماسب ابن شاه اسماعیل

درانوار نعمانی است که شخصی تقصیر بزرگی کرده بود در سلطنت شاه عباس از ترس سلطان رفت بنجف اشرف پناهنده‌شد بحضرت امیرالمؤمنین (ع)و ازمرحوم ملا احمد اردبیلی‌استدعا نمودکه کاغذی برای شاه عباس بنویسدکه ازتقصیراو بگذردومرحوم مقدس‌کاغذی نوشت باین‌عبارت « بانی ملك عاریت عباس بداند اگر چه این مرد اول ظالم بوده اکنون مظلوم مینماید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه و تعالی پارهٔ از تقصیرات ترا بگذرد کتبه بنده شاه ولایت احمد الاردبیلی » سلطان جواب نوشت « بعرض میرساند عباس که خدماتیکه فرموده بودی بجان منت داشته بتقدیم رسانید امید که این محب را از دعـای خیر فـراموش نکنید ـ کتبه کلب آستان علی، عباس »وفات شاه عباس کبیر جمعه آخر ماه جمادی الاولی سنهٔ هزار و چهل و هشت بود

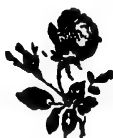
مخفی نماناد که در میان سلاطین نادرشاه افشار معروف بود بظلم وسفك دماء معذ لك دارد وقتی که‌خواست مشرف شود بنجف اشرف امرکرد زنجیر طلائی بگردن‌او بستند وگفت همین قسم سرزنجیر را گرفته ببرید بصحن مقدس حضرت امیر (ع) هیچیك ازاتباع او جرئت نکردندکه چنین اهانت نسبت بوی بنمایندناگاه شخصی که‌کسی او را نمیشناخت ظاهر شد وسر زنجیر راگرفته او را داخل صحن مطهر نمود بعدهرقدر گردش‌کردند اورا نیافتند

و در دار السلام محدث نوری از حاجی ملا ابو الحسن مازندرانی نقل فرموده کـه هر وقت اسم**سلطان محمدخان قاجار**الملقب باخته نزد اوذکرمیشد او راسب و لعن‌میکرد بجهت اعمال شنیعهٔ که از اوصادر شده بود ازقتل مسلمین و اسیری زنان و غارت امـوالشان پس شبی در

خواب دید که از درب طوسی داخل صحن مقدس حضرت امیرالمومنین (ع) شد خواست از کفش داری داخل ایوان طلا بشود دید مرد بی‌مویی که دندانهای بلندی داشت او را مانع شد از دخول و دست او را گرفته برد مقابل بعضی از حجراتیکه نزدیك بود بباب مسجد خضرا گفت دیدم میان حجره جمعی هستند بزی سلاطین ودر آخر مجلس مرد کوتاه قامتی بود که محاسن مدوری داشت بعد آنمرد بی‌موی بمن گفت ای فلانی خداوند کسی‌را که از من بد تر بود اورا آمرزیده که نادرشاه باشدواشاره کرد بهمان مرد کوتاه قامت آخر مجلس و گفت چرامرا سب ولعن میکنی پس نادر شاه سرش‌رااز حجره بیرون کرده گفت آقامحمد خان تاکی دست از مزاح خود بر نمیداری بگذار آخوند برود بی‌کارش اوشقاوت و اعمال شنیعه مارادیده اماسعه رحمت ووسعت عطوفت ومهربانی حضرت امیرالمؤمنین ع را ندیده آخوند ملا ابوالحسن گفت من بعدهروقت در نجف اشرف از نزدقبر محمدخان میگذشتم بجهت اوطلب مغفرت میکردم

وحالات بعضی از سلاطین سابقاً ذکرشد وبعضی‌هم بعدازاین ذکر خواهد شد انشاءالله

الحمدلله اولا وآخراً و ظاهراً و باطناً وصلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین



باب هفتم

در اسم ولقب و کنیه ونسب وتاریخ ولادت وشهادت
حضرت امام محمد باقر (ع)

ودر تعیین زوجات و اولاد واقارب وحوارین و بعضی از تواریخ متعلقهٔ بآن بزرگوار
ودر تعیین بعضی ازقبور متبرکهٔ امامزادگان وعلماء اعلام که در ممالک هندوستان و افغانستان وترکستان واقعست
ودراین هفت فصل است و یکخاتمه

فصل اول

دراسم ولقب وکنیه و نسب آن بزرگوار

بدانکه اسم شریف آنحضرت محمد است و اشهر القابشان باقر است که حضرت پیغمبر ص آن بزرگوار را باین لقب ملقب فرمود در ارشاد شیخ مفید از جابر بن عبدالله الانصاری روایت فرموده که پیغمبر (ص) بوی فرمودند یوشك ان تبقی حتی تلقی ولداً لی من الحسین (ع) یقال له محمد یبقر علم الدین بقرا فاذا لقیته فاقرأه منی السلام ـ وکنیت آن بزرگوار ابو جعفر است والد ماجدشان حضرت امام زین العابدین(ع) و والدهٔ ماجدهٔشان فاطمه بنت الحسن بن علی بن ابیطالب(ع) بود المکناة به ام الحسن و قیل ام عبدالله پس حضرت باقر (ع) علویست از علویین و فاطمی است از فاطمیین ومن ولد الحسنین است

ودر اصول کافی از حضرت باقر(ع) روایتکرده فرموده مادر من پای دیواری نشسته بود پس دیوار مشرف شد بخراب شدن و صدائی بگوش مادرم رسید مادرم بدست خود اشاره کرد فرمود لاوحق المصطفی ماذن الله لك فی السقوط یعنی ساقط مشو بحق حضرت مصطفی(ص) که خداوند اذن نداده ترا در ساقط شدن پس دیوار همین قسم معلق ماندتا مادرم از پای دیوار گذشت آنوقت دیوار فرود آمد و پدرم صد اشرفی تصدق داد و حضرت صادق درباره اینمخدره فرمود کانت صدیقة ولم تدرك فی آل الحسن امرأة مثلها و مخدره ام الحسن یا ام عبدالله والده ماجده حضرت امام محمد باقر(ع) وجناب عبدالله الباهر است

فصل دوم

در تاریخ ولادت باسعادت حضرت امام محمد باقر ع

بدانکه شیخ الطایفه در مصباح و امین الاسلام طبری در اعلام الوری و ابن شهر آشوب در

مناقبوعلامهٔ مجلسی در جلامیفرماید ولادت آن بزرگوار روزجمعهٔ غرهٔ ماه رجب سنهٔ پنجاه وهفت هجری بوده و شهید اول در دروس فرموده روز دو شنبهٔ سوم شهر صفر سنهٔ پنجاهو هفت‌بوده‌ودر اصول کافی و ارشاد مفید و بعضی از کتبمعتبره دیگر تصریح فرموده‌اندکه ولادت آن‌بزرگواردر سنهٔ پنجاه وهفت بود اما تعیین روز وماه آن را نکرده‌اند پس معلوم شد که در سنه ولادت اختلافی نیست و اگر هم باشد معتنی به نیست واما در ماه ولادت و روز آن اختلاف است واصح قول‌اول‌است که‌روزجمعهٔ غرهٔماه‌رجب‌بوده

فصل سوم

در تاریخ رحلت آن‌بزرگوار

اما سال رحلت‌راکلینی در کافی وشیخ مفیددرارشاد و ابن شهر آشوبدرمناقب وطبرسی‌در اعلام‌الوری‌وجزری در کاملفرموده‌اند که در سنهٔ صدو چهارده‌بوده (۱)وبعضی سنهٔ صدو پانزده گفته‌اندواشهر قول‌اولست

واما ماه رحلت ویوم آن شهید در دروس و کفعمی در مصباح فرموده اند روز دوشنبه‌هفتم ذیحجهٔ الحرام بوده **ودر اعلام الوری وروضة الواعظین است** که درذیحجه‌بوده بدون تعیین یوم آن‌پس معلوم شد که‌سن شریف آن بزرگوار در وقت رحلت پنجاه وهفت سال‌وپنج ماهوهفت روز بوده که سه سال وشش ماه وده روز با جدش حضرت سید الشهداء (ع) بوده‌وبعد ازرحلتجد بزرگوارش سی‌و چهار سال وپانزده روزباپدر بزرگوارش حضرت‌زین‌العابدین ع بوده ونوزده سال‌و دو ماه ودوازده روز بعد ازپدر بزرگوارش مدت امامتش‌بوده وقاتل آن بزرگوار **ابراهیم بن ولیدبن یزیدبن عبدالملك است چنانچه در اقبال سیدبن طاوس** در زیارت آنحضرت میفرماید وضاعف العذاب علی من شرك‌فی دمه و هو ابراهیم‌بن‌ولید.وابن بابویه‌میفرماید قتل مسموماً بامر ابراهیم بن ولید بن یزیدبن عبدالملك لع**ودر مصباح کفعمی است** سمه هشام‌بن عبدالملك و مجلسی از قطب راوندی از حضرت صادق (ق) روایت میکند که عبدالملك بن مروان زین مسمومی فرستاد بمدینه طیبه **که حضرت باقر ع بروی آن سوار شودپس آن** زین رابر اسب زدند حضرت برروی آن سوار شد **وبدن‌نازنین آن‌بزرگوار ازشدت‌زهرورم کرد** و آثار موت در خود مشاهده فرمود پس وصیتهای خودرا بفرزندش‌فرمود واز دنیا رحلت‌کرد

ومخفی نماناد که این روایت شریفه منقوله از راوندی ظاهراً ناقص است چون خواهد آمد انشاءالله که عبدالملك بن مروان بن‌حکم‌در سنهٔ‌هشتادو شش از دنیارفت وحضرت‌باقر ع‌درسنهٔ صدوچهارده‌بیست وهشت سال بعد پس باید هشام‌بن علدالملك بن مروان باشد که در خلافت‌هشام بن عبدالملك وبامر او ابراهیم بن‌ولید بن یزیدبن عبدالملك‌آن بزرگوار را مسموم نموده قبرشریفش دربقیع است درقبه جناب عباس بن‌عبدالملك در جنب قبر پدر بزرگوار و هم بزرگوارش امام‌حسن مجتبی (ع)

---

(۱) حقیر در تاریخ وفات آنحضرت عرض نموده‌ام (سال‌فوت محمدبن علی یك‌محمد ویددوعشرعلی)
(ج۲٦)

فصل چهارم

در تعیین زوجات واولادهای حضرت امام محمد باقر (ع)

اما زوجه آنحضرت آنچه در کتب معتبره دیدم آنستکه آن بزرگوار دو زوجهٔ دائمه داشته : **اول ام‌فروه** بنت جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر بود که والدهٔ ماجدهٔ حضرت‌امام جعفر صادق (ع) و جناب عبدالله بود پس در حضرت صادق (ع) جمع شد قبیلهٔ بنی هاشم و قبیلهٔ بنی تیم که قبیله ابی بکر باشد زوجهٔ دوم آنحضرت ام حکیم بنت اسد بن مغیرة الثقفیه بود که والدهٔ ماجده جناب ابراهیم و جناب‌عبیدالله بود و مادر بقیه اولادهای حضرت باقر کنیز ام‌الولد بودند

واما اولادهای حضرت باقر- در اعلام الوری و ارشاد مفید است که آن بزرگوار پنج پسر داشت ودودختر

اول - حضرت امام جعفر صادق ع دوم جناب عبد الله سوم جناب ابراهیم چهارم جناب عبیدالله پنجم جناب علی ششم زینب و مادر این دو کنیزی بوده‌ام‌ولد هفتم ام سلمه و مادرایشان هم ام ولد بوده ، و در مناقب ، ابن شهر آشوب میفرماید آنحضرت هفت اولاد داشته پنج پسر و دو دختر و همه قبل از حضرت باقر(ع)ازدنیارفتند بغیرحضرت‌امام‌جعفر صادق ع

ودر ارشاد مفید است که جناب عبدالله برادر ابو یتی حضرت صادق ع بود و مشارالیه بود بفضل و صلاح و روایتشده که عبدالله‌بن محمد داخل‌شد بر شخصی از بنی امیه‌آن ملعون اراده کرد که آن‌جناب رابقتل برساند فرمود لا تقتلنی اکن لله علیك عونا و اترکنی اکن لك علی الله عونا یعنی من شفاعت میکنم از تو نزد خداوند و شفاعت من قبول میشود ، پس آن ملعون قبول نکرد و آن بزرگواو را بسم مقتول نمود

ودر روضات از جمله قبور معلومه اولاد ائمه قبر سید علی بن محمد الباقر ع را شمرده‌که واقع است در خارج بلده کاشان و مشهور است بامامزاده مشهد و قبر پسرش را جناب احمدبن علی الباقر که در بلدهٔ اصفهان واقع است درمحلهٔ که‌جاده خواجواست و احوالات بقیه اولاد های حضرت باقر ع را در جائی ندیدم

ودر عمدة الطالب است که عقبی از حضرت باقر ع باقی نماند جز از حضرت صادق (ع) باجماع علماء نسب وکسیکه خود را نسب دهد بحضرت باقر ع ازغیرفرزندش حضرت صادق ع‌نیست خلافی‌در کذبش چنانچه از پسرهای حضرت سیدالشهداء ع عقبی نماند جز از فرزندش حضرت علی بن‌الحسین ع وهم از حضرت رضا ع عقبی نماند جز از فرزندش حضرت جوادالائمه ع و از حضرت امام حسن عسکری ع عقبی نماند جزاز حضرت حجة بن‌الحسن ع

فصل پنجم

درذکر حالات بعضی ازاصحاب وحوارین حضرت امام محمدباقر ع

درباب اول از اختصاص نقل شده که ازحضرت موسی‌بن جعفر ع‌روایتکرده که روز قیامت

منادی ندا کند (این حواری محمد بن علی وحواری جعفر بن‌محمد (ع) ؟) پس‌بایستند عبدالله بن‌شریك العامری و زرارةبن اعین‌و بریدبن معویة العجلی ومحمد بن مسلم الثقفی الطائفی‌و لیث بن البختری المرادی المکنی به ابو بصیر وعبدالله بن‌ابی‌یعفور وعامر بن عبدالله بن‌خداعه وحجربن زائده وحمران بن اعین

وفی‌البحار عن‌المناقب بابه جابربن یزید الجعفی واجتمعت العصابة علی ان افقه الاولین‌ستة وهم اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله ع زرارة بن‌اعین ومعروف بن خربوذالمکی و ابوبصیرالاسدی وفضیل بن‌یسار ومحمد بن مسلم الطائفی و برید بن معویةالعجلی

اماعبدالله بن شریك : مکنی بود به ابی المحجل و در کتاب منهج المقال از حضرت باقر ع روایتکرده فرمود کانی بعبدالله بن شریك العامری علیه عمامة سوداء و ذوابتها بین کتفیه مصعدا فی کهف الجبل بین یدی قائمنا اهل البیت فی اربعة الف مکبرون و یکررون و در این کلام اشاره برجعت است که ازاصول عقاید ائمه دین است

واما زرارة بن اعین الشیبانی الکوفی : در رجال‌ابن ابی داود است که اواز روات حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم بود و اصدق اهل زمان خود و افضل ایشان بود وحضرت امام صادق (ع) در بارهٔ اوفرمود لولا زرارة لظننت ان احادیث ابی (ع) لتذهب

وایضا از حضرت صادق روایت شده که‌فرمود ما احد احیا ذکرناواحادیث ابی الا زرارةو ابوبصیر لیث‌المرادی‌و محمد بن مسلم و بریدبن معویة العجلی و لولا هؤلاء ماکان احد استنبطهؤلاء حفاظ الدین و امناء ابی علی حلال‌الله و حرامه و هم السابقون الینا فی الد نیا و السابقون الینا فی الاخرة ۰

وایضا از حضرت صادق روایت شده که فرمود احب الناس الی احیاء واموانا اربعة برید بن معویة العجلی وزرارة و محمد بن مسلم و الاحول و هم احب الناس الی‌احیاء واموانا

ودر رجال از جمیل بن دراج روایت کرده که‌گفت شنیدم از حضرت صادق ع که فرمود اوتاد الارض و اعلام الدین اربعة محمد بن مسلم و بریدبن معاویة العجلی و ابوبصیرلیث‌بن‌البختری المرادی وزرارة بن اعین

ودر فوائدالرضویه است که زراره مردی وسیم و جسم و ابیض اللون بود و در جدل و مخاصمه در کلام امتیازی تمام داشت و هیچکس را قدرت آن نبود که در مناظره او را مغلوب‌سازد الا آنکه کثرت عبادت اورا از کلام واداشته بود متکلمین شیعه در سلك تلامیذ اوبودند وهفتادسال عمر کرد وزرارهدر سنهٔ صدوپنجاه ازدنیا رحلت فرمود

واما بریدبن معویة العجلی ، **در مجالس المؤمنین از کتاب خلاصه** نقل کرده که او وجهی است از وجوه و از بزرگان اصحاب و ثقه‌وفقیه بود وصاحب محل و منزلت بود نزدائمه‌ع وابو عمرو کشی فرموده هومن اتفقت‌العصابة علی تصدیقه وممن انقادوا له بالفقه

واما محمد بن مسلم بن رباح الثقفی الکوفی و اومردی صاحب مال وبسیار عالیمقدار بود و کشی از عبدالله بن‌ابی یعفور روایت کرده که گفت خدمت حضرت صادق ع عرضکردم کههمه

وقت خدمت شما نمیتوانم رسید وگاهی میشود مسئلهٔ از من سؤال میکنند واز جواب اوعاجزم حضرت فرمود چرا از محمدبن مسلم سؤال نمیکنی که او مسائل دین را از پدرم شنیده ونزد او وجیه و صاحب قدر بود

ودرمجالس المؤمنین ازکشی روایت کرده که اجماع طائفهٔ امامیه است برتصدیق محمدبن مسلم و انقیاداز برای اودر فقه

واز زراره نقلشده که محمد بن مسلم و ابوکریبه رفتند نزد شریك قاضی و شهادت دادند درامری پس شریك گفت : فاطمیان جعفریان ـ چون محمد بن مسلم وابوکریبه شنیدند بگریه افتادند شریك گفت چرا گریه میکنید گفتند چون تو مارا نسبت بگروهی دادی که راضی نیستند که ما از شیعیان ایشان باشیم بجهت نقصانی که درماهست واگر تفضل کنند ومارا بیندگی قبول کنند منت بر مانهاده‌اند ، پس شریك تبسم نمود وگواهی ایشان را قبول کرد

ودر بحار از اختصاص از ابن ابی عمیر روایتکرده گفت شنیدم از عبدالرحمن بن حجاج و حماد بن عثمان که میگفتند ماکان احد من الشیعة افقه من محمدبن مسلم

واز جناب محمد بن مسلم منقولست که گفت سی هزار حدیث از حضرت باقر (ع) اخذ نمودم وشانزده هزار حدیث از حضرت صادق اخذ نمودم ، در رجال کشی نقلکرده انه ممن اجتمعت العصابة علی تصدیقه من اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله و الانقیاد له بالفقه ، و او را کتا بی است در ابواب حلال و حرام وایشان در سنهٔ یکصدو پنجاه ازدنیا رحلت فرمودند

و اما لیث بن بختری المکنی به ابی بصیر و به ابی محمد و او از هر دو چشم نابینا بود

در منهج المقال از جمیل بن دراج روایت کرده قال سمعت ابا عبدالله یقول بشر المخبتین بالجنة برید بن معاویة العجلی و ابا بصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم وزرارة اربعة نجباء امناء الله علی حلاله و حرامه لولا هؤلاء انقطعت آثار النبوة واندرست

وایضا در منهج المقال در ضمن حالات ابوبصیر لیث بن البختری روایتکرده گفت داخل شدم برحضرت باقر ع عرضکردم آیا شما قادر هستید بر آنکه مرده زنده کنید واکمه و ابرص شفا بدهید فرمود باذن الله ـ بعد فرمود نزدیك بیا ، نزدیك رفتم ؛ دست مبارك رابصورت و چشمهای من کشید پس چشم بینا شد و آسمان و زمین و خانه را دیدم فرمودند آیا دوست داری که چشمت بینا باشد واز برای‌تو باشد آنچه برسایر مردم است روز قیامت از حساب و ثواب و عقاب یا عود نمائی بحال اول و از برای تو باشد بهشت خالص ؟ عرضکردم میل دارم مثل حال اول عاجز باشم پس دستی بصورت من کشید وچشمم مثل‌اول نابینا شد

وبدانکه در اصحاب باقر ع دونفر مکفوف و نا بینا بودند و هر دو مکنی بودند بابی بصیر یکی لیث بن‌البختری المرادی و دیگر عبدالله بن محمد الاسدی

ودر منهج المقال از کشی روایتکرده ان ابا بصیر الاسدی احد ممن اجتمعت العصابة علی تصدیقه والاقرار له‌بالفقه، و ابو بصیر یحیی بن القسم الحذاء المکفوف از اصحاب حضرت‌موسی‌بن جعفر ع وحضرت امام رضا (ع) بوده پس سه نفر از روات ظاهراً مکنی بودند بابی بصیر ومعروف ازاین سه‌ابو بصیر وافضل آنها لیث بن‌البختری المرادیست

واما عبدالله بن ابی یعفور مکنی بوده به ابو محمد

ودر رجال از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود ما وجدت احداً یقبل وصیتی ویطیع امری الا عبدالله بن ابی یعفور

وایضا از زیدبن ابی اسامه روایت کرده فرمود داخل شدم بر حضرت صادق(ع) بجهت تودیع با آنحضرت فرمود یا زید مالکم و الناس قد حملتم الناس علی ابی والله ما وجدت احداً یطیعنی ویأخذ بقولی الارجلا و احداًرحمة الله علیه عبدالله بن ابی یعفور فانی امرته و اوصیته فاتبع امری و اخذ بقولی انتهی

و اما عامربن عبدالله بن خداعه: در باره ایشان اخبار مدح و اخبار ذم هردو وارد شده لذا حال ایشان مجهولست

واما حجربن زائده: فی الرجال عن النجاشی حجربن زائدة الحضرمی روی عن ابی جعفر و ابی عبدالله ثقة صحیح المذهب صالح من هذه الطائفه انتهی

واما حمران بن اعین الشیبانی برادر جناب زرارة بن اعین بود ، **و در رجال کبیر از رجال کشی از حمران بن اعین** روایتکرده که بحضرت صادق ع عرضکرد ما اقلنا لو اجتمعنا علی شاة ما افنیناها قال فقال (ع) الا اخبرکم باعجب من ذلك قال قلت بلی قال المهاجرون و الانصار ذهبوا و اشار بیده الا ثلثة و در این فرمایش اشاره است بآن که حمران از خواص شیعه بوده مثل سلمان و ابی‌ذر غفاری و مقداد بن اسود ، **و علی بن یقطین** از مشایخ نقلکرده که حمران و زرارة و عبدالملك و بکر و عبدالرحمن این پنج نفر اولاد اعین بودند و همه در دینشان مستقیم بودند و چهار نفر از اینها در زمان حضرت صادق (ع) از دنیا رفتند و باقی ماند زرارة بن اعین تا عهد حضرت امام رضا (ع)

وایضاً حمران بن اعین روایتکرده که بحضرت صادق ع عرض‌کردم من با خدا عهد کرده‌ام که از مدینه خارج نشوم تا مرا خبر بدهی از آنچه از شما سؤال‌کنم ـ فرمود سؤال‌کن عرضکردم آیا من از شیعیان شما هستم ؟ فرمود بلی ، در دنیا و آخرت

واز حضرت صادق (ع) روایت‌کرده فرمود حمران بن اعین مؤمن لایرتد والله ابداً

وایضاً ازحضرت صادق (ع) روایتکرده فرمود ماوجدت احداً اخذ بقولی و اطاع امری و حذا حذو اصحابی غیر رجلین رحمهماالله تعالی عبدالله بن ابی یعفور وحمران بن اعین اما انهما مؤمنان خالصان من شیعتنا اسمائهما عندنا فی کتاب اصحاب الیمین الذی اعطی الله محمداً (ص)

واما جابر بن یزید الجعفی، فی منهج المقال عن عبدالحمید بن ابی العلاء قال دخلت المسجد حین قتل الولید فاذ الناس مجتمعون فاتیتهم فاذا جابرالجعفی علیه عمامة خزحمراء واذا هو یقول حدثنی وصی الاوصیاء و وارث علم الانبیاء محمد بن علی (ع) قال فقال الناس جن جابر جن جابر

و فیه ایضاً عن جابر بن یزید الجعفی قال حدثنی ابو جعفر سبعین الف حدیث لم احدث بها احداً قط ولااحدث بها احداً ابدا قال جابر قلت لابی جعفر (ع) جعلت فداك انك قد حملتنی وقراً عظیما بماحدثتنی به من ذکرکم اللذی لا احدث به احدا فربما جاش فی صدری حتی یأخذنی منه شبه الجنون قال یا جابر فاذا کان کذلك فاخرج الی الجبانة واحفر حفیرة و دل رأسك فیها ثم قل حدثنی محمد بن علی بکذا و کذا

و فیه عن النجاشی ان جابر بن یزید الجعفی لقی ابا جعفر و ابا عبدالله (ع) و مات فی ایامه سنة ثمانی وعشرین و مائه

و اما معروف بن خربوذ بالخاء المعجمة المفتوحة و الراء المشددة و الذال المعجمة بعد الواو و باء الموحدة فی الرجال عن فضل بن شاذان قال دخلت علی محمد بن ابی عمیر و هو ساجد فاطال السجود فلما رفع رأسه ذکرت له طول سجوده فقال کیف ولو رأیت جمیل بن دراج ثم حدثنا انه دخل علی جمیل بن دراج فوجده ساجداً فاطال السجود فلما رفع رأسه قال له محمد بن ابی عمیر اطلت السجود فقال له کیف لورأیت معروف بن خربوذ

واما فضیل بن یسار، در رجال است کان ابوعبدالله اذانظر الی الفضیل بن یسار مقبلا قال بشرالمخبتین وکان یقول ان فضیلا من اصحاب ابی و انی لاحب الرجل ان یحب اصحاب ابیه

وقال الکشی انه ممن اجتمعت العصابة علی تصدیقه و الاقرار له بالفقه وعن ابراهیم بن عبدالله قال کان ابوعبدالله اذا رأی الفضیل بن یسار مقبلا قال بشر المخبتین من اراد ان ینظر الی رجل من اهل الجنة فلینظر الی هذا وقال غاسل فضیل بن یسار انی لاغسل ابن یسار وان یده لتسبقنی الی عورته فخبرت بذلك ابا عبدالله (ع) فقال رحم الله الفضیل بن یسار وهومنا اهل البیت

فصل ششم

در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت باقر(ع)

اما وقایع بقیهٔ سنهٔ نود وپنج هجری در اینسال سعید بن جبیر بن هشام الاسدی الکوفی که از بزرگان تابعین بود نامر حجاج بن یوسف الثقفی ملعون او را شهید نمودند وگفته شد که او در شعبان سنه نود وپنج شهید شد و او در علم تفسیر شاگرد عبدالله بن عباس بود.

در حبیب السیر است که ایشان در یکرکعت نماز در مسجدالحرام یك ختم قرآن مینمودند و از احمد بن حنبل نقل کرده که حجاج سعید بن جبیر را کشت در زمانی که تمام روی زمین محتاج بعلم او بودند

در مجالس المومنین است که حجاج ملعون بعد از شهادت سعید بن جبیر چهل روز زیادتر زنده نبود و در شب سیزدهم ماه رمضان همان سنه نود و پنج بجهنم واصل شد و گفته شد که اگر هر امتی خبیث خود را بیرون آورد و در مقابل آنها حجاج را بیرون آوریم خبث او بر همه غلبه کند و او خیلی از شیعیان را بقتل رسانید

منجمله جناب کمیل و قنبر و عبدالرحمن بن ابی لیلی و یحیی بن ام الطویل وآخر کسی را که کشت سعید بن جبیر بود وعدد مقتولین او صد و بیست هزار بودند .

ودر مرض مرگش بارها بیهوش میشد و باز بهوش می‌آمدومیگفت «چه میخواهد ازمن سعید بن جبیر؟ » وسن سعید چهل و نه سال بود و قبر او در واسط است

ودر رجال ابی علی است که سبب عداوت و کینه حجاج با وی و قتل او شدت اتصالش بود بحضرت زین العابدین (ع) وفرموده‌وقتی که وارد کردند سعید بن جبیر را بحجاج گفت انت شقی بن کسیر

فرمود مادر من بهتر میشناخته مرا که اسم مرا سعید بن جبیر گذارده حجاج گفت ابابکر و عمر در بهشتند یا جهنم فرمود اگر داخل جهنم یا در بهشت بشوم میدانم که در بهشتند یا در جهنم حجاج گفت چه اعتقاد داری در باره این دو فرمود من وکیل آنها نیستم ـ گفت کدام یك محبوب‌ترند نزد تو فرمود هر کدام خداوند از او راضی‌تر است گفت خداوند از که راضی‌تر است فرمود علمش نزد خداوند است الذی یعلم سرهم ونجویهم ـ گفت میل نداری مرا تصدیق بنمائی فرمود میل ندارم ترا تکذیب کنم و نیز دراینسال سعیدبن مسیب که از فقهای سبعهٔ مدینه بود بعد از شهادت حضرت زین‌العابدین (ع) از دنیا رحلت کرد.

ودر کتاب رجال از حضرت باقر(ع) روایت کرده قال ان سعید بن مسیب رضی‌الله عنه اعلم الناس بما تقدمه من الاثار و افهمهم فی زمانه و فیه انه عاش تسع ـ وسبعین‌و فی‌حاشیة الرجال عن اسحق بن جریر قال قال ابوعبدالله (ع) کان سعید بن المسیب وقاسم بن محمدبن‌ابی‌بکروابوخالد الکابلی‌من‌ثقات علی‌بن الحسین (ع)

و نیز در اینسال ابوبکربن حارث بن‌هشام بن‌مغیره که ازفقهاء سبعه مدینه وازسادات مدینه و برادرزادهٔ ابی‌جهل بود ازدنیا رحلت‌کرد و نیز در اینسال عروة بن زبیر بن‌عوام از دنیا رفت وایشان هم از فقهای سبعهٔ مدینهٔ طیبه است .

و بدانکه فقهاء سبعه کسانی‌هستند که بعد از صحابه بودند وعلم را از صحابه اخذ نمودند و فقه عامه منتهی بآنها شد وبعداز صحابه فتوی از آنها اخذ میکردند، اول خارجة بن زیدبن‌ثابت الانصاری بود، دوم ابوایوب سلیمان بن یسار بود که مملوك میمونه زوجهٔ پیغمبر بود، سوم قاسم‌بن محمد بن ابی‌بکر الصدیق بود جد امی حضرت صادق (ع)، چهارم عبیدالله بن عتبه ، پنجم سعید بن مسیب واوافضل فقهاء سبعه بود، ششم ابوبکربن عبدالرحمن بن حارث ، هفتم عروة بن‌زبیربن عوام.

و نیز در اینسال عبدالله بن محمد بن‌علی بن‌عبدالله بن عباس الملقب به منصور دوانقی از مادر متولد شد و نیز در اینسال حجاج بن یوسف الثقفی علیه اللعنه بدرك واصل شد واوبسیارخبیث‌النفس وسیئی الفطرة وقسی‌القلب بود مسعودی در مروج‌الذهب میفرماید پنجاه هزار مرد وسی‌هزارزن در زندان‌حجاج محبوس بودند وازآن‌جمله شانزده هزارتن برهنه وعریان بودند ازیکی از زندانیان پرسیدند که چند سالست محبوسی گفت دوازده سال

و در تفسیر نیشابوری‌است درذیل‌قوله تعالی«ولاتلمزوا انفسکم‌بالالقاب» که حجاج ملعون صد وبیست هزار مردرابقتل‌صبرمقتول‌نمود ووقتیکه بجهنم‌واصل شد میان‌زندانش سی‌وسه‌هزارمحبوس بودندکه آنها بی تقصیر بودند وازمحاضرات راغب نقلشده‌که روزی‌حجاج رفت بمسجد جامع صدای ضجهٔ شدیدی شنید پرسید چه صدا هست گفتند اهل زندان از شدت‌گرما ضجه میکنند گفت بگوئید بآنها«اخسئوا فیها ولاتکلمون» و درمحبسش صدو چهار هزار مرد وبیست هزار زن محبوس‌بودندکه بعضی‌ازآنها برهنه ازلباس بودند و این ملعون خیلی حریص بود بقتل اخیار خصوص سادات وتأسف میخوردکه چرا حاضرنبوده در وقعهٔ طف‌که معین برقتل حضرت سیدالشهداء (ع) بشود

ودر روضات است که این ملعون سه هزار از قبور نجف اشرف را نبش‌کرد درطلب جثه امیرالمؤمنین (ع) پس‌ظفرنیافت برآن

ودر تاریخ کامل است‌که پنج روز بآخرماه مبارك رمضان سال نود و پنج حجاج ملعون در

شهرواسط بدرك واصل شد درسن پنجاه سالگی وگورش مستور است و این ملعون بیست ودوسال در عراقین حکومت نمود، ودر درالمسلوك است که حجاج درسنهٔ هفتاد وچهارخانه کعبه را خراب کرد وحجرالاسود را ازخانه خارج نمود بعدحضرت علی بن الحسین (ع) اورا درمحل خودش نصبفرمود وفرموده که حجاج درزمان خلافتش یکروز رفت بالای منبر گفت خداوند مرا مسلط کرد برشما باعمال سیئهٔ که مرتکب هستید واگرمن بمیرم شما از ظلم خلاصی نخواهید داشت با این اعمال سیئهٔ که دارید واگرمن نباشم به بدتر ازمن مبتلا خواهید شد بعداین شعررا خواند:

وما من یدالا یدالله فوقها	ولا ظالم الا سیبلی بظالم

یعنی دستی نیست مگرآنکه دست خداوند فوق آن دست است کماقال تعالی یدالله فوق ایدیهم و ظالمی ظلم نمیکند مگرآنکه مبتلا میشود بظالم دیگری وامر کرد حجاج که هرکس را حراس ببینند که درشب بعد ازنمازعشاء میان بازارها راه میرودگردنش را بزنندیکشب دیدندکه چهار نفر مست شراب میان بازار راه میروند حراس اطراف آنها را گرفتند گفتند شما کیستید که مخالفت کرده‌اید حکم امیررا وشب راه میروید یکی ازآن چهارنفر این رباعی را خواند

انا ابن من دانت الرقاب له	ما بین مخزومها و هاشمها
تاتیه بالرغم وهی صاغرة	یأخذ من مالها و من دمها

یعنی من پسرکسی هستم که تمام مردم ذلیل و پستند از برای اواز بنی مخزوم و بنی هاشم وهمه می‌آیند نزد او برغم انف وحال آن که آنها خوار و پستند و میگیرد آن کس مال آنها را ومیبرد خون آنها را

جراس خیال کردند که این شخص از اقارب خلیفه است دست ازقتل او برداشتند

بعد از دومی سؤال کردند توکیستی این رباعی را خواند

انا ابن الذی لاینزل الدهرقدره	وان نزلت یوماً فسوف تعود
تری الناس افواجا الی ضوء ناره	قیام له من حوله و قعود

یعنی من پسرکسی هستم که روزگارقدروجاه اورا پست نمیکند واگروقتی پست کند باز بلند میکند ومی بینی مردم راکه بروشنائی اوفوج فوج میروند بعضی در اطراف ایستاده بعضی نشسته باشند حراس گمان کردندکه اینشخص پسراشرف قبیله عرب است دست ازقتل او برداشتند

بعد ازسومی سؤال کردند این رباعی راخواند.

انا ابن الذی یعلوا الرقاب بسیفه	و یضرب اعناق الرجال القشاعم
و ما ذاك من دخل ولاهو ثایر	و لکنه حاوی الغنا و المکارم

یعنی من پسرکسی هستم که گردن دوستانش بلندمیباشد بواسطه شمشیر او میزندگردن کسانی را که با اوگردن فرازی وگردن بلندی میکنند ونیست این ازعلت وعیب ونه ازقبیل مداومت کنندگان بر کاری بعدازفتور وسستی درآن ولکن اوحاوی وجامع است غنا ومکارم اخلاق را حراس گمان کردند که او پسرحاکم عرب استدست ازقتل او برداشتند

بعد ازچهارمی سؤال کردند این رباعی را خواند .

انا ابن الذی خاض الصفوف بعزمه	و قومها بالسیف حتی استقامت
رکاباه لا تنفك رجلاه منهما	اذ الخیل فی یوم الکریهة ملت

یعنی من پسر کسی‌هستم که میجنباند صفوف لشگررا بعزم و بقصد خود و نگهداری میکندصفوف لشگررا بشمشیرخودتاآنکه مستقیم بشوند ودوپای او از رکاب منفك نمیشود زمانیکه اسبها در روز جنك سخت بشدت حرکت داده شوند

حراس گمان کردندکه اوپسر اشجع عربست ودست ازقتل او برداشتند

چون صبح شد حراس این چهار نفر را بردند نزد حجاج وتفصیل را نقل‌کردند معلوم شد که اولی پسرحجام است و دومی‌پسر فال‌بین است وسومی‌پسرمیرغضب است وچهارمی پسرحائك وبافنده است‌پس حجاج ازفصاحت وبلاغت اینها تعجب‌کرد با این‌پستی‌نسبشان و آنها را رد کرد پس بجالسین گفت:« باولادتان ادب تعلیم‌کنید والله اگرادب اینها نبودالان‌حکم میکردم‌که گردن اینها رامیزدند» بعداین رباعی را خواند

کن ابن من شئت واکتسب ادبا	یکفیك مضمونه عن النسب
ان الفتی من یقول ها انا ذا	لیس الفتی من یقول کان ابی

یعنی پسرهر کس‌که میخواهی باش وکسب ادب بنماکفایت میکند ترا ادب داشتن از نسب بلند داشتن و جوانمرد کسی است‌که بگوید من دارای این صفت محموده هستم نه کسی‌که بگوید پدرم دارای این صفت بوده

و نقل‌شده‌که یکروزحجاج داخل‌شد بزوجه‌اش هند دختر نعمان بن‌بشیر انصاری دید زوجه‌اش به آینه نظرمیکند ومیخواند

و ما هند الا مهرة عربیة	سلیلة افراس تحللها بغل
فان ولدت‌فحلا فلله درها	وان ولدت بغلا فجاء به‌البغل

یعنی نیست هند مگر زن روشن روی عربیه از نسل مردمان شجاع دلاورکه او را قاطری‌بخود حلال کرده بود پس اگر اولاد فحل نری بزاید جزای او باخدا خواهد بود و اگر اولاد جاهل نا قابلی بزاید از آنستکه پدرش قاطر بوده پس حجاج از شنیدن این اشعار در غضب شد و او را طلاق داد و چند هزار درهم بدست یکی‌از اصحابش بجهت او فرستاد از بابت صداقیه‌اش پس آن شخص آمد نزد هندو خبر داد او را که‌حجاج او را طلاق داده ودراهم رابجهت صداقیه‌اش‌داده هند گفت این دراهم از آن توبمژده‌بشارتی که بمن‌دادی که من‌از دست‌این سك بنی ثقیف خلاص شدم پس خبر بعبدالملك بن مروان رسید ازهند خواستگاری کرد هند در جواب گفت من یکظرفی‌هستم که سك دراو ولوغ کرده باشد عبدالملك نوشت تطهیر ظرفی که سك دراو ولوغ کرده سهل‌است و جدیت کرد در طلب او ، هند شرط کرد که من‌زوجهٔ تو میشوم بشرط آنکه حجاج زمام ناقه مرا بدست گرفته پیاده و باپای برهنه ازمعره‌که مرکز هند بود بشام بکشاند پس عبدالملك فرستادنزد حجاج و او را امر کردکه باید پیاده‌باپای برهنه زمام ناقه‌هند را گرفته از معره‌بیاورد بشام‌حجاج حاضرشد و چنین کرد

اماوقایع سنهٔ نودو شش هجری :

دراینسال جبار عنید ولید بن عبدالملك بن مروان قاتل حضرت امام زین العابدین (ع)بجهنم واصل شد در نیمه جمادی الاخره و جسد نحسش را در باب الصغیر دمشق دفن نمودند و نیز

در اینسال قتیبة بن مسلم باهلی که امیر خراسان بود مقتول شد و در تاریخ وفیات الاعیان است که قتل قتیبة در ماه ذیحجه سال نود و شش در فرغانه واقع شد (و فرغانه مدینه واسعه ایست در ماوراء النهر بین او و سمرقند پنجاه فرسخ است) و بعد او یزید بن مهلب بن ابـی صفره قریب ده سال در خراسان حکومت نمود و کاشغر و سمرقند و بخارا و خوارزم را یزید بن مهلب فتح نمود و از خاقان چین باج و هدیه گرفت

ونیز در اینسال محمد بن اسامة بن زید بن حارثه از دنیا رفت

واما وقایع سنه نود و هشت هجری در اینسال موسی بن نصیر کـه از جملهٔ تـابعین بود وموصوف بود بکمال عقل وفضل وتقوی و ظهور شجاعت و دیانت در راه مکه معظمه ازدنیا رحلت فرمود

و اما وقایع سنه نود و هفت هجری در اینسال یزید بن مهلب مملکت جرجـان و طبرستان را فتح نمود

ونیز در اینسال ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیة بن علی بن ابیطالب (ع) را سلیمان بن عبدالملك بن مروان بزهر جفا شهید نمود والدهٔ ابوهاشم نافله بود و ابوهاشم وصی پدرش محمد بن الحنفیه بودو در حمیمه ازدنیا رفت و همانجا هم مدفون گردید (و حمیمه از اعمال عمان استودر طریق شام واقع است)

واما وقایع سنه نودو نه هجری :

در **روضة الانوار** نقل کرده که جعفر بر مکی پدر خالد بر مکی در اینسال آمد بدمشق و او اول بدین مجوس بود و در نوبهار بلخ که آتشکدهٔ بود بعباد ت اصنـام و پرستش آتش میگذرانید تا آنکه نور اسلام در دلش تابید و مسلمان شد یکروزی سلیمان بن عبدالملك درانجمن وزراء و امرآء گفت اگر مملکت و پادشا هی من از سلیمان بن داود زیاد تر نباشد کمتر نیست الا آنکه باد ودیووحوش و طیور در فرمان سلیمان بن داود بودند و مرا نیست ـ یکتن ازدانایان گفت بهتر چیزی که مملکت را آباد میکند وزیری است که دانا و عاقل باشد و آن جعفر برمکی است و در بلخ است و پدرانش همی بوزارت موسوم بودند اکنون از همه جهت هیچکس در خور وزارت تو نیست بجز جعفر برمکی ـ سلیمان امر کرد بوالی بلخ نوشتند که جعفر را بدمشق فرستند وآنچه بخواهد از اومضایقه نکنند پس جعفر در کمال عظمت آمد بدمشق

وایضا در اینسال عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیة بن عبد الشمس بن عبد مناف از جانب سلیمان بن عبدالملك ولیعهد گردید وکنیت عمر بن عبدالعزیز ابوحفص استو مادرش ام عاصم دختر عاصم بن عمر بن خطاب است تولدش در سال شصت ویك هجری در قریهٔ از قرای مصر بود ودر آنوقت پدرش والی مصر بود

وایضا در اینسال سلیمان بن عبد الملك بن مروان در قریه رابق از دنیا رفت و در همان قریه دفن شد و از رابق تا حلب چهار فرسخ است و بعد که سلیمان بن عبدالملك از دنیا ر فت عمر بن عبدالعزیز بجای او بخلافت نشست

واما وقایع سنه صد هجری :

در اینسال محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبد المطلب داعیان خود را باطراف روانه کرد و مردم را بسوی خود دعوت نمود و محمد بن علی از جملهٔ عباد و زهاد بود و دو پسرداشت یکی عبدالله سفاح و دیگر عبدالله منصور دوانقی و سبب انتقال خلافت بنی العباس این بود که چون بعضی از مردم شیعه را اعتقاد این بود که بعد از حضرت سید الشهداء (ع) امامت منتقل شد بمحمد حنفیه و اینجماعت راکیسانیه مینامند و بعد از محمد حنفیه میگویند امامت منتقل شد بپسرش عبدالله بن محمد بن حنفیه المکنی بابوهاشم و چون ابوهاشم رفت بدربار سلیمان بن عبدالملك بن مروان در بین راه رسید بارض حمیمه که از اعمال شام است و در آنجا ملاقات نمود محمدبن علی بن عبدالله بن عباس را و بین ایندو مصاحبت و مراقبت کاملی حاصل شد بعد ابو هاشم نزد سلیمان بن عبدالملك رفتو او علم وفصاحت وفضایل اورا دید از وی خوفناك شد وقتیکه ابوهاشم ازنزد خلیفه بیرون شد خلیفه کسی را گماشت که در بینراه شیرمسموم بوی بخوراند وابوهاشم احساس سم در خود نمود آهنك حمیمه نمود کهمحمدبن علی درآنجا جای‌داشت وچون ابو هاشم دافرزندی‌نبود خلافت را بمحمد بن‌علی بن عبدالله بن عباس‌واگذار کردوابوهاشم وفات نمود وشیعیان اوجمع شدند وبامحمدبن علی بیعت نمودندو حمیمه قریه‌ایست که‌از علی بن‌عبدالله بن عباس‌و بعد از او بفرزندان وی رسید و سفاح و منصور هر دو در آن قریه متولد شدند و در آن قریه نشو ونما یافتند و از آنجا منتقل شدند بکوفه

و نیز در اینسال ابوالطفیل عامر بن واثله در مکه معظمه وفات نمود واو آخر کسیست آن ازصحابه وفات یافته

ونیز در اینسال مسلم بن یسار فقیه از دنیا رفت واو در شمار عباد بصره و فقهای که سامان بود

و نیز در اینسال ابو امامه اسعد بن سهل بن حنیف از دنیا رحلت کرد و او در عهد رسول خدا (ص) متولد شده بود و پیغمبر او رابنام و کنیه جد مادریش ابو امامه اسعد بن زراره نامو کنیه نهاد و ابو امامه جد مادریش قبل از وقعه بدر وفات نمود و او اول کسی بود از انصار که در بقیع دفن شد

ونیز در اینسال محمد بن‌جبیر بن مطعم وفات نمود

واما وقایع سال صدویکم هجری :

در بیست وپنجم ماه رجب اینسال عمر بن عبد العزیز بن مروان بن حکم از دنیا رفت و نیز در اینسال محمد بن مروان بن حکم بجهنم واصل شد

ونیز در اینسال یزید بن‌مهلب ببصره آمدویزید بن عبدالملك‌بن مروان‌را ازخلافت خلع نمود واهل بصره بااو بخلافت‌بیعت نمودند

واما وقایع سال‌یکصدو دو هجری :

در اینسال یزید بن عبدالملك بن مروان برادرش مسلمة بن عبد الملك راباجمع کثیری از سپاه شام بجنك یزیدبن مهلب روانه کرد و یزید بن مهلب هم با یکصد و بیست هزار جمعیت حاضر شد در حدود انبار بجهت مقاتله با لشگر شام جنك مغلوبه شد و مدتی بطول انجامید مروان بن مهلب که در بصره بود و مردم را باعانت برادرش یزید بن مهلب تحریص

میکرد و حسن بصری مردم را باز میداشت از محاربه با لشکر شام بالجمله در روز چهاردهم ماه صفر سنهٔ صدو دو لشکریان از طرفین عازم قتال گردیدند بعضی از برادران یزید بن مهلب مقتول شدند ناگاه خود یزید بن مهلب با جمعی از سپاه بصره دست بشمشیر نموده حمله بر شامیان نمودند گرد و غبار بسیار حرکت کرد چون گرد و غبار فرو نشست و از جنگ باز ایستادند یزید بن مهلب را دیدند مقتول گردیده

مخفی نماناد یزید پسر مهلب بن ابی صفره بودو کنیه مهلب ابو سعید بود و در سال هشتاد هجری در قریهٔ زاغول من قری مروالرود از دنیا رفت واینوقت والی خراسان بود پس یزید پسرش در سن سی سالگی بجای پدر نشست بعد بسعایت حجاج بن یوسف الثقفی عبدالملك بن مروان او را معزول ساخت

ودر ناسخ التواریخ است که علماء تاریخ اتفاق کرده‌اند که در دولت بنی امیه از آل مهلب کریم تری نبوده چنانچه در دولت بنی عباس هیچ طائفهٔ بجود و کرم آل برمك نبود

واما وقایع سنه صدو سه هجری :

در اینسال ابی عمر و عامر بن شراحیل شعبی کوفی تابعی از دنیا رفت ، **زهری گوید** علماء چهار تن باشند **ابن مسیب است** در مدینه **شعبی** است در کوفه **حسن** است در بصره **مکحول** است در شام

واما وقایع سنه صدو چهار هجری :

در اینسال ابی العباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس متولد شد درماه ربیع الاخره ولقب ابی العباس سفاح است

ونیز در اینسال عبدالرحمن بن حسان بن ثابت انصاری از دنیا رفت ، ونیز موسی بن طلحة بن عبدالله از دنیا رفت

اما وقایع سنه صدو پنج هجری :

در اینسال در بیست و پنجم ماه شعبان یزید بن عبد الملك بن مروان بجهنم واصل شد

ونیز دراینسال بعد ازموت یزید بن عبدالملك بن مروان برادرش هشام بن عبدالملك بخلافت و سلطنت نشست

ونیز دراینسال عکرمه بن عبدالله غلام عبدالله بن عباس از دنیا رحلت نمود واو اصلش از بربر مغرب زمین بود وعکرمه در شمار علماء بزرك روزگار بود **ونیز** در اینسال ضحاك بن مزاحم از دنیا رفت

و نیز در اینسال دو پسر عبدالله بن عمر بن الخطاب از دنیا رفتند که یکی عبیدالله بن عبدالله بن عمر بود و مادرش صفیه دختر عبیده ثقفی خواهر مختار بن ابو عبیده بود و دیگر عبدالله بن عبدالله بن عمر بود و مادرش ام ولد بود ، **و نیز در اینسال** ابان بن عثمان بن عفان از دنیا رفت

ونیز در اینسال عمارة بن خزیمة بن ثابت انصاری ازدنیا رفت

ونیز دراینسال کثیر بن عبدالرحمن خزاعی شاعر عاشق عزه از دنیا رفت

واما وقایع سنه صدو شش هجری : در اینسال حضرت امام محمد باقر (ع) وحضرت امام

جعفر صادق (ع) بامر هشام بن عبدالملك تشريف بردند بشام و كيفيتش چنانچه سيد بن طاوس در كتاب امان الاخطار از حضرت امام جعفر صادق ع روايت كرده آنستكه هشام بحج مشرف شد فرمود من هم با پدرم حضرت باقر (ع) بحج رفته بوديم پس روزى حضرت صادق ع در مجمع مردم فرمود الحمدلله الذى بعث محمداً بالحق نبياً واكرمنا به فنحن صفوة الله على خلقه وخيرته من عباده وخلفائه فالسعيد من اتبعنا والشقى من عادانا وخالفنا

پس سلمة بن عبدالملك اين خبر را ببرادرش هشام داد فرمود در مكهٔ معظمه هشام متعرض ما نشد چون بدمشق رسيد و ما بمدينه برگشتيم هشام قاصدى فرستاد نزد حاكم مدينه كه پدر بزرگوارم و مرا بدمشق روانه كند ما حركت كرديم چون وارد دمشق شديم سه روز ما را اذن ندادند كه بر او وارد شويم روز چهارم شما را بمجلس خود طلبيد ـ چون وارد شديم آن ملعون بالاى تخت سلطنت نشسته بود و لشكر خود را مكمل و مسلح دو صف مقابل خود بازداشته بود و بزرگان قومش درحضور او مشغول تير اندازى بودند

چون چشم هشام بپدر بزرگوارم افتاد گفت با بزرگان قوم تيراندازى بنما ـ پدرم فرمود اكنون من پير شده‌ام و از من تيراندازى بر نمى‌آيد ـ آن ملعون قسم ياد كرد كه ترا معاف نميدارم و بيكى ازمشايخ بنى اميه اشاره كرد كه كمان و تير خود را بپدرم بدهد پدرم كمان را از آن مرد گرفت تيرى بچله كمان گذارد و بميان نشانه زد تير دوم بالاى تير اول آمد و او را بدونيم كرد و ميان نشانه محكم نشست چند تير همين قسم انداخت رنك نحس هشام متغير شد و در تير نهم بيتاب شد گفت **نيك انداختى اى ابوجعفر و تو ماهر ترين عرب و عجم هستى در تير اندازى** و عازم قتل پدرم شد و سر بزير انداخت و تفكر ميكرد و من و پدرم در مقابل او ايستاده بوديم و ايستادن ما بطول انجاميد پدرم درخشم شد و نظر بآسمان ميكرد و آثار غضب ازجبين نازنينش ظاهر گرديد

چون هشام اين حالت را در پدرم مشاهده نمود از غضب آن حضرت ترسيد و او را بالاى تخت خود طلبيد و بالاى دست خود نشانيد گفت آيا نسبت ما و شما كه همه از فرزندان عبدمنافيم يكى نيست پدرم فرمودند چنين است وليكن خداوند ما را مخصوص گردانيد بمكنون سر خود و بآنچه ديگران را بآن مخصوص نگردانيده و در آنمجلس هشام سؤالات زيادى نمود آن حضرت جواب دادند پس ساعتى هشام سر بزير انداخت بعد سر بلند كرد و گفت هرحاجت كه دارى از من بخواه پدرم فرمود اهل و عيال من از بيرون آمدن من در وحشت و خوفند مرا رخصت ده كه مراجعت نمايم هشام گفت رخصت دادم كه همين روز مراجعت نمائيد پس پدرم با او وداع نمود و منهم وداع كردم و چون از منزل هشام بيرون شديم ديديم بمنتهاى ميدان جماعت زيادى نشسته اند پدرم پرسيد اينها كيستند ؟ گفتند قسيسان و رهبانان نصارى هستند و در اينكوه عالمى دارند كه اعلم علماء ايشانست و هرسالى يكمرتبه نزد او ميآيند و مسائل خود را سؤال ميكنند و امروز براى آنجمع شده‌اند

پس پدرم نزد ايشان رفت و منهم رفتم پدرم سر خود را بجامه خود پوشيد كه او را نشناسند و با آن گروه نصارى بآن كوه بالا رفت و چون نصارى نشستند پدرم نيز نشست و ترسايان مسندها براى عالم خود انداخته بودند عالم را از عبادت خانه بيرون آوردند و برروى آن مسندها نشانيدند و آن عالم بسيار معمر بود و بعضى از حواريين حضرت عيسى را دريافته بود و ازپيرى ابروهاى او بروى چشمش افتاده بود پس ابروهاى خود را بحرير زردى برسر بست و چشمهاى خود را آن عالم نصرانى مثل چشمهاى افعى بحركت در آورد و بحاضران نظر كرد چون خبر بهشام رسيد از محارم خود كسى

را فرستاد که ببینند بین پدرم و آن عالم چه گفتگو میشود چون نظر آن عالم بپدرم افتاد، عرضکرد تو از مائی یا از امت مرحومه ؟

پدرم فرمود از امت مرحومه پرسید از علماء ایشان هستی یا ازجهالشان؟ فرمود از جهال‌ایشان نیستم عرض کرد آیا من سؤال کنم یا شما سؤال‌میکنید؟ فرمود توسؤال کن ـ عالم گفت ای جماعت نصاری غریب است که مردی از امت محمد بمن میگوید تو ازمن سؤال کن که سزاوار است مسائل چندی از اوسؤال کنم ؟

عرض کرد خبرده مرا ازساعتی که نه ازشب است و نه از روز؟پدرم فرمود ساعت مابین‌الطلوعین است گفت پس‌او چه ساعت است فرمود او از ساعات بهشت است و در این ساعت بیماران بهوش می‌آیند و دردها ساکن میشود وکسیکه شب بخواب نرفته در این ساعت بخواب میرود نصرانی گفت راست فرمودی مرا خبرده از آنکه شما ادعا میکنید که اهل بهشت میخورند و می‌آشامند واز آنها بول وغایطی‌جدا نمیشود نظیرآن در دنیا چیست ؟

فرمود طفل درشکم مادر میخورد ازآنچه مادر میخورد وچیزی هم از او جدا نمیشود نصرانی گفت تونگفتی که من ازعلمای‌ایشان نیستم ؟ حضرت فرمود من‌گفتم ازجهال آنها نیستم نصرانی گفت مرا خبر ده از آنچه دعوی میکنند که میوه‌های بهشتی هرچه تناول کنند چیزی از آنها کم نمیشود باز بحال خود باقیست آیا نظیری در دنیا دارد؟ فرمود نظیر آن در دنیا چراغست که اگر صد هزار چراغ از او بیفروزند نور او کم نمیشود نصرانی‌گفت مسئلهٔ از توسؤال‌کنم ازجواب او عاجز شوی حضرت فرمود سؤال کن

گفت خبرده مرا ازمردی که با زن خود نزدیکی کرد و آن زن بدوپسرحامله شد ودریکساعت متولد شدند و دریکساعت مردند ودر وقت مردن یکی پنجاه سال‌ازعمرش گذشته بود ودیگری صدو پنجاه سال

حضرت فرمودآندو عزیز وعزیر بودند که مادرشان دریکساعت به‌آنها حامله شد ودریکساعت آنها را متولد نمود و سی‌سال با یکدیگر بودند وحقتعالی عزیر را میراند و بعد ازصدسال اورا زنده کرد و بیست سال دیگر با برادر خود زندگانی کرد و هردو در یکساعت فوت شدند پس نصرانی از جای خودحرکت نمود وگفت ازمن‌داناتری را آورده‌اید که مرا رسوا کنید بخدا قسم تا اینمرد درشام است من با شما سخن‌نخواهم‌گفت هرچه میخواهید از او سؤال کنید

بروایتی چون‌شب شدآن‌عالم بنزد آنحضرت‌آمد و معجزاتی مشاهده‌کرد و مسلمان شد چون این‌خبر بهشام رسید وخبر مباحثه حضرت باقر (ع) با نصرانی درشام منتشرشد وباهل شام علم وکمال او ظاهرشدآن‌ملعون جایزهٔ برای پدرم فرستاد و ما را بزودی روانه مدینه کرد و قبل از ما قاصدی بسرعت فرستاد که درشهرهای بین راه ندا کنند که دوپسر جادوگر ابوتراب محمد بن علی وجعفر بن بن محمد که من ایشانرا بشام طلبیده بودم میل بترسایان نموده و دین ایشان را اختیار کردندپس‌هر که بایشان چیزی بفروشد یا بایشان سلام کند یامصافحه کند خونش هدر است

چون‌قاصد بشهرمدین رسید بعدازآن ما وارد شدیم به‌آن‌شهر، اهل‌مدین درها را بروی‌مابستند و ما را دشنام دادند وناسزا بعلی‌بن ابیطالب (ع) گفتند: هرقدر همراهان ما مبالغه کردند درب را نمیگشودند وآذوقه بما نمیدادند چون ما نزدیك دروازه رسیدیم پدرم با ایشان بمدارا سخن گفت

فرمود ازخدا بترسید ماچنان نیستیم که بشما گفته‌اند واگرچنان باشیم شما با یهود و نصاری معامله میکنید چرا از معامله با ما امتناع دارید گفتند شما از یهود و نصاری بدترید زیرا که ایشان جزیه میدهند وشما جزیه نمیدهید هرقدر پدرم نصیحت کرد سودی نبخشید وگفتند در را نمیگشائیم تا شما وچهارپایان شما هلاك شوید چون حضرت اصرار آن اشرار را دید فرمود ای جعفر تو از جای خود حرکت مکن و کوهی درآن نزدیکی بود که مشرف بشهر بود آنحضرت بکوه برآمد و رو بجانب شهر کرد و آیاتی راکه خداوند در قصه شعیب نازل فرموده بود خواند تا آنجا که میفرماید **بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین** ، پس فرمود مائیم بخدا بقیة الله در زمین ، پس باد سیاه تیرهٔ برانگیخته شد وصدای آنحضرت را بگوش اهل‌مدین رسانید وایشان را دهشت عظیمی عارض شد وبربامها بر آمدند وبجانب حضرت نظر کردند پس مرد پیری که پدرم را به‌آنحالت مشاهده کرد بصدای بلند ندا کرد ازخدا بترسید ای اهل مدین که اینمرد در موضعی ایستاده که وقتیکه شعیب قوم خود را نفرین کرد باین موضع ایستاده بود بخدا قسم که اگردر را نگشائید مثل‌آن عذاب برشما نازل‌میشود، پس در راگشودند وما را میان شهرراه دادند وبما طعام دادند وما روزدیگر ازآنجا بیرون‌شدیم

پس والی‌مدینه‌آن قضیه را بهشام نوشت‌آن‌ملعون‌نوشت که آن‌مردپیررا بقتل برسانند وبروایت دیگرآنمرد پیررا طلبید وپیش‌از رفتن نزد هشام برحمت الهی واصل‌شد

وایضاً در این‌سال طاوس بن‌کیسان الخولانی‌الهمدانی که از بزرگان تابعین بودازدنیا رفت ودر **درالسلوك** است که منصور از عبدالله پسرطاوس استدعا کرد که از پدرت برای ما حدیثی نقل کن گفت پدرم روایت کرده اناشد الناس عذاباً یوم‌القیمة رجلا شرکه الله فی‌سلطانه فادخل‌علیه‌الجور فی حکمه ، منصور ساعتی سکوت نمود بقسمیکه خوف این شد که عبدالله را بقتل برساندبعد سربلند کردبعبدالله گفت قلم ودوات مرا بده، عبدالله نداد منصورگفت چرا اطاعت‌نکردی گفت ترسیدم‌معصیتی بنویسی ومن شریك بشوم ترا درمعصیت الخ

واما وقایع سال یکصدو هفت هجری **دراینسال خالد برمکی** مأمورشد ازجانب هشام بتعمیر مدینه بلخ

واما وقایع سنه یکصدو هشت هجری دراینسال قاسم بن محمدبن ابی‌بکرالصدیق که از فقهاء سبعهٔ مدینهٔ طیبه بود ازدنیا رحلت کرد ومادر قاسم بن محمد دختر یزدجرد است و با حضرت امام زین‌العابدین (ع) پسرخاله بودند وقاسم بن محمد بن ابی‌بکر پدر ام فروه والده ماجده حضرت امام جعفرصادق (ع) است

واما وقایع سنه صد و نه هجری در اینسال ابوالحارث بن اسود الدئلی البصری از دنیا رفت

واما وقایع سنه صدو ده هجری در اینسال حسن بن ابی‌الحسن البصری ازدنیا رفت و او از زهاد ثمانیه و از بزرگان تابعین بود ومادرش خیرة کنیز ام‌سلمه زوجهٔ حضرت رسول(ص)بود وگاهی که مادر حسن از وی‌دور میشد جناب ام‌السلمه پستان‌خشك‌خودرا بدهان اومینهاد وبکرامت‌آن مخدره شیر بحلق‌حسن‌جاری‌میشدو گویند این‌حکمت‌وفصاحت‌از برکت آنست؛ **وابوعمرو بن العلی** میگفت ازحسن بصری وحجاج بن یوسف الثقفی فصیح‌تر نیافتم گفتند از این دوتن کدام‌یك گفت‌حسن‌بصری

ابن خلکان میگوید وفات حسن بصری در نیمه ماه رجب سنه صدوده هجری بوده
ومسعودی در مروج الذهب میفرماید ابو سعید حسن بصری وقت فوتش هشتاد و نه سال داشت

ونیز دراینسال ابن‌سیرین ابوبکر محمد از دنیارفت درسن هشتاد سالگی
ونیز دراینسال ابی‌فراس همام بن غالب معروف به فرزدق ازدنیا رفت
ونیز دراینسال جریر بن عطیه شاعر ازدنیا رفت بعد از فوت فرزدق بچهل روز یا ششماه وچون جریر فوت فرزدق راشنید گریه کرد وگفت زندگی منهم بآخر رسید چون کم‌اتفاق افتدکه ضدی یا صدیقی بمیرد و صاحبش از عقبش نرود ودر سابق گفته شد که‌اسم فرزدق همام‌بن غالبست وکنیه اش ابوفراس صاحب قصیدهٔ «هذالذی تعرف البطحاء وطأته‌الخ» در مدح حضرت علی بن الحسین ع واین غیر ابی فراس حارث بن سعید بن حمدان است صاحب قصیدة میمیه « الحق مهتضم والدین مخترم » که در مدح آل رسول (ص) وذم بنی‌العباس‌است وسید محمد امیر حاج او را شرح فرموده وکتاب شرح قصیده ابوفراس طبع شده واین ابی‌فراس در سنه سیصدو پنجاه وهفت‌از دنیا رحلت فرمود

واما وقایع سنه صد و یازده : در اینسال عتبة بن سعد کوفی از دنیا رفت واز تاریخ یافعی نقل شده که حجاج عتبه را چهارصد تازیانه زدکه سب حضرت امیر ع بنماید عتبه تحمل کرد وناسزا نگفت

و اما وقایع سنه صد و دوازده در اینسال مفتی شام ابو عبدالله مکحول وفات نمود واز تاریخ یافعی نقلشده که‌مکحول فتوی نمیداد مگر اینکه میگفت **لا حول ولاقوة الا بالله هذا رائی ورائی یخطی و یصیب**

واما وقایع سنه صدو سیزده دراینسال‌فقیه حجاز **عطاء ابن ابی ریاح** ازدنیا رحلت‌کرد درسن هشتاد و هشت و در حبیب السیر است که در اینسال بروایتی علی بن عبدالله بن عباس وفات یافت واو در هفدهم ماه رمضان سنه اربعین متولد شد که حضرت امیر ع‌در نوزدهم همان ماه وهمان سال ازشمشیر ابن ملجم (لع) ضربت بفرق نازنینش وارد شد ـ و کنیه علی بن عبدالله ابو الحسن بود و عبد الملك بن مروان بسبب عداوتی که باامیرالمؤمنین ع داشت روزی‌بوی گفت نامو کنیه خود را تغییرده که‌من نمیخواهم کسی باین اسم و باین کنیه باشد لذا علی کنیه‌اش راباابی محمد تغییر داد ازخوف‌او وگفته است که علی کوچکترین اولادهای عبدالله بن عباس بود واجمل ترین آنها بود وجعدی جسیم ولحیهٔ طویل و پاهای بزرك داشت وطول قامتش بمرتبهٔ بود که هرگاه طواف‌میکرد چنین گمان‌میرفت که او سواره است ومردم پیاده وکفشی که گنجایش‌پای اورا داشته باشد یافت نمیشدو علی باطول قامتش تامنکب وشانه پدرش عبدالله بود وعبدالله تامنکب پدرش عباس بود و عباس تامنکب پدرش جناب عبدالمطلب بود

و جناب علی بن عبدالله بن عباس نزد اهالی حرم معزز و محترم بود اما ولید بن عبدالملك بن مروان دومرتبه آنجناب را تازیانه زد اول بجهت آنکه **لبابه بنت عبدالله بن جعفر بن ابیطالب** را بحبالهٔ خویش درآورد ولبابه قبل از آن زوجهٔ **عبدالملك بن‌مروان‌بود** روزی عبدالملك سیبی دندان‌زدنزدلبابه انداخت‌لبابه با کارد موضع دندان او را قطع کرد و بقیه

راخورد عبدالملك سبب پرسید ؟
گفت بجهت آنکه از گند دهان تو اذیت نیابم ، عبدالملك در غضب شد و او را طلاق داد ، بعد علی بن عبدالله او را تزویج نمود
مرتبه دوم ولید امر کرداورا تازیانهٔ زوند و بر شتری واژگون نشانیدند و گرد بازارها گردانیدند وندا کردند که علی بن عبدالله بن عباس کذابست چون بولید رسانیده بودند که علی بن عبدالله گفته امر خلافت باولاد من انتقال خواهد یافت انتهی‌مافی حبیب‌السیر
ودر سابق گفتهٔ شد که حضرت امام‌محمد باقر ع در هفتم ذیحجه‌سنه صدوچهارده بزهر جفا شهید شد.

فصل هفتم

در مقابر شریفه بعضی ازامامزادگان‌واز علماء اعلام‌که درهندوستان و افغانستان و ترکستان واقع است

ولابد است در مقام ازذکر سه امر :

امر اول در قبور شریفه واقعه در هندوستان

منجمله‌دراکبرآباد هنداست قبر سید جلیل‌نبیل‌القاضی‌نورالله‌بن سیدشریف‌الدین المرعشی الشوشتری صاحب کتاب مجالس المؤمنین و کتاب احقاق الحق که‌دررد‌کتاب ابطال الباطل‌فضل بن‌روز بهان نوشته‌شده وکتاب ابطال الباطل دررد‌کتاب نهج الحق علامهٔ حلی نوشته شده
وایضا این سید جلیل مصنف کتاب صوارم المحرقه فی رد کتاب صواعق المحرقه ابن حجر مکی‌است واین غیر ابن حجر عسقلانی مصنف کتاب اصابه فی احوال الصحابه است چون ابن حجر عسقلانی‌از علماء مائه ثامنه‌بوده وخیلی متعصب و عنود نبوده واماابن حجر مکی ازعلماء مائه عاشره بوده وبسیار متعصب وعنود بوده ومعاصر بوده بامرحوم شیخ بهائی ره
الحاصل ایشانرا در هندوستان بسبب تألیف کتاب احقاق الحق شهید نمودند و گفتند که نواصب اورا در بین‌راه گرفتند وبرهنه کردند وبدنش راباچوب خار دار اینقدر زدند که اعضایش از یکدیگر منفصل شد
ودر فوائد الرضویه از تذکره مولی الفاضل الکامل شیخ علی ملقب بحزین‌که از علماء هند است ومعاصر بوده بامرحوم مجلسی نقل میفرماید که سید قاضی نورالله شوشتری ره ازمخالفین تقیه میکرد و مذهبش را ازسنیان مخفی میداشت ودرمسائل فقهیه مذاهب ائمه اربعه اهل تسنن‌بسیار ماهر بود ولذا سلطان اکبر شاه‌واکثر مردم‌اعتقادشان این بود که ایشان سنی‌هستند وچون سلطان مراتب علم وفضل اورا فهمید او رامنصب قاضی‌القضاة داد و سید هم قبول کرد بشرط‌آنکه‌درموارد حکم کند بروفق یکی ازمذاهب اربعه بهر قسم که اجتهاد خودش مقتضی بشود و فرمود چون خودم مجتهدم مقید نمیشوم بمذهب یکی معین ازمذاهب اربعه ازهر چهار مذهب حکم خارج نخواهد بود سلطان شرطش راقبول کردو در موارد حکم میکرد بروفق مذهب‌امامیه واگر درموردی اعتراض

بایشان میکردند الزام میفرمود آنها راکه بروفق یکی از مذاهب اربعه است ودر خفا مشغول بود بتصنیفات و تألیفات خود تا آنکه سلطان اکبرشاه فوت کرد وپسرش سلطان جهانگیر شاه بجای او بسلطنت نشست و بعضی ازعلماء مخالفین فهمیدند که ایشان بمذهب شیعه امامیه هستند پس شهادت دادند نزد سلطان بتشیع او وآنکه ایشان ملتزمندکه در احکام بروفق مذهب امامیه فتوی بدهند نه بروفق مذهب ائمه اربعه سلطان گفت در اول که قبول قضاوت را نمود این شرط راکرده وباین ثابت نمیشود شیعه بودن او

پس علماء اهل تسنن حیله‌ها کردندکه تشیع او را بر سلطان معلوم کنند و حکم قتل او را از سلطان بگیرند پس یکنفر را وعدهٔ زیادی دادندکه برود نزدایشان تلمذکند و اظهار تشیع بنماید و یکی از تصانیف ایشان راکه دلالت برتشیع‌شان بکند بدست آورد، پس آن خبیث مدتی ملازم ایشان شد ومدتی اظهار تشیع نمود تا آنکه ایشان مطمئن شدند وکتاب مجالس‌المؤمنین بنظر آن خبیث رسید العاج زیادی نموده اوراگرفت واستنساخ نمود وبنظرسلطان وعلماء عامه رسانید و شیعه بودن ایشان ثابت شد و بسلطان گفتند که قاضی در کتابش چنین و چنان نوشته است و باید بر او حد جاری شود .

سلطان گفت حدش چه چیز است گفتند حدش آنست که فلانه عدد تازیانه بر او بزنند ، سلطان گفت امر با شماست پس آن منافقین اینقدر تازیانه بوی زدندکه شهید شد وقبر شریفش در اکبرآباد هند زیارتگاه‌است وفعلا مشهوراست باکره وعمرشریفش دروقت‌شهادت‌هفتاد سال‌بود و والدبزرگوارش نیز از اهل علم وحدیث بوده انتهی

ورحلتش‌درسنهٔ نهصدونودبود(۱)وتاریخ‌رحلتشان بفارسی گفته‌شده : «**سید نورالله‌شهیدشد**»

ومنجمله در **بنارس هند** است **قبر محمد بن ابیطالب** المشتهر به **علی بن‌ابیطالب بن عبدالله الجیلانی** صاحب **دیوان کبیرورسائل کثیره** تولدش در **اصفهان** بودسنهٔ‌هزاروصد و سه و رحلتش در **بنارس هند** بودسنه‌هزاروصدوهشتادویك و مرقدش مزار معروفیست و او **محمد بن ابیطالب** شارح جعفریه‌است وغیرمحمدبن **ابیطالب الحائری** است صاحب مقتل معروف

ومنجمله در **حیدر آباد هند** است قبر **جناب‌الشیخ حسین بن شهاب‌الدین بن حسین الکرکی** مصنف شرح **نهج‌البلاغه وکتاب هدایة الابرار** و او اشعار بسیار نیکی‌دارد خصوصاً درمدح اهل‌البیت ودر مواعظ ونصایح و از اشعار اوست که در قصیده‌اش میگوید :

فخاض امیرالمؤمنین بسیفه	لظاها و املاك السماء له جند
وصاح علیهم صیحة هاشمیة	تكادلها شم‌الشوامخ تنهد ـ الخ

وایضاً از اشعار اوست

ولقد تاملت الزمان و اهله	فرایت نار الفضل فیهم خامده
فتن‌تجوش و دولة قد حازها	اهل الرذالة والعقول الفاسده
فقلوبهم مثل الحدید صلابة	واكفهم مثل الصخور الجامده

---

۱ ـ اشتباه شده است بلکه هزار و پانزده بوده چنانکه در نجوم السماء است و شاهد دیگر تاریخ مذکور در متن (ج)

فرایت ان الاعتزال سلامة وجعلت نفسی واوعمروالزائده

رحلتشان در حیدرآباد بود سنهٔ هزار وهفتاد وشش درسن شصت وهفت سالگی

وایضاً درحیدرآباد هند وفات نمود فاضل کامل **جعفر بن کمال‌الدین البحرانی** که ایشان مدتی درشیراز بودند بعد مسافرت فرمود ببلاد هند وخدمت **سلطان عبدالله قطب شاه** رسید و در حیدرآباد متوطن شد ومرجع ملت ودولت گردید ـ **ولنعم ماقیل:**

ما احسن‌الدین و الدنیا اذا اجتمعا واقبح الکفر و الافلاس بالرجل

ودر سنهٔ هزاروهشتاد و هشت درحیدرآباد وفات فرمود

و منجمله در لکناهور است قبر محمد قلی بن محمد حسین بن حامد حسین بن زین‌العابدین الموسوی النیشابوری‌الهندی والد جناب اجل **میرحامد حسین هندی و** نسب شریفش منتهی‌میشود به **میرسید شریف‌الدین** که درحادثهٔ **هلاکوخان‌از نیشابور** بجانب**هندوستان** هجرت فرمود ولادتش روز دوشنبه پنجم ذیقعده الحرام سنه هزار و صد و هشتاد وهشت بود و در خدمت سید دلدار علی تحصیل‌علم فرمود واستادسید محمد بن دلدار علی بود ودر اکثرعلوم مشهور آفاق شد و جناب میرمحمد قلی تصنیفات زیادی دارد و بررد هریك از ابواب تحفه اثنی عشریه شاه عبدالعزیز دهلی سنی کتابی نوشته

ومنها کتاب تشید المطاعن وکشف الضغائن **ومنها** کتاب سیف ناصری **ومنها** کتاب‌تقلیب المکائد **ومنها** کتاب برهان السعادات **ومنها** کتاب مصارع الافهام **ومنها** کتاب تقریب الافهام و کتاب دیگر که درفوائد الرضویه ذکرفرموده

رحلت آن‌بزرگوار درنهم محرم‌الحرام سنهٔ هزار ودویست وشصت و هشت بوددر بلده‌لکنهور ودر حسینیه خود دفن‌شد وایشان سه‌پسرداشتند یکی‌جناب‌سیداعجازحسین بودصاحب‌تصنیفات کثیره رحلت ایشان در هفدهم شوال سنه هزارو دویست وهشتاد وشش بود و دیگری سید سراج‌الحسین بود برادر صاحب عبقات الانوار صاحب تصنیفات عدیده رحلت ایشان بیست و هفتم ربیع الاول سنه هزار و دویست وهفتاد و دو بود

فرزند سومی ایشان حضرت حجة الاسلام والمسلمین سید میر حامد حسین صاحب عبقات الانوار است وگویا از صدراسلام تاکنون کسی بدین‌منوال تصنیفی نکرده در اثبات امامت وگفته شدکه در کتابخانه ایشان قریب سی‌هزار مجلد کتاب بود ازکوچك و بزرك ودر هیجدهم ماه صفر سنهٔ هزار وسیصدوشش ازدنیا رحلت فرمود و در بلدهٔ لکنهور نزدیك قبر پدرشان دفن شدند وقبرشریف ایشان وپدر بزرگوارشان زیارتگاه مسلمین است

وبدانکه عبقات کتب متعدده است در تحقیق و بیان سند وشرح بعضی ازاحادیث مسلمه بین شیعه وسنی، منجمله دوکتاب آن در بیان سند و شرح حدیث غدیر خم است، منجمله در سند و شرح حدیث طیر مشوی، ومنجمله درسندوشرح‌حدیث منزلت ، ومنجمله درسند وشرح حدیث **انا مدینةالعلم و علی بابها** وایشان معاصر ثقةالاسلام حاجی نوری بودند ، و ولد ارجمند ایشان جناب سید ناصر حسین ادام الله تعالی برکات وجوده در جمیع علوم وکمالات وارث پدر و جد خود میباشد و چه خوب گفته شاعر:

زنده است کسیکه در دیارش باشد خلفی بیادگارش

ومنجمله در لکنهور است قبر جناب عالم نحریر سید دلدار علی بن السید محمد معین النقوی الهندی صاحب تصانیف عدیده استاد جناب سیدمحمدقلی پدر میرحامد حسین وفاتشان در نوزدهم رجب سنه هزار و دویست وسی وپنج بود ودفن شد درلکنهور در حسینیهٔ که خود بنا نموده بود

ومنجمله سیدالعلماء السید حسین بن سید دلدار علی که از افاضل عصر خود و صاحب تصنیفات کثیره است تولدش سنه هزار و دویست و یازده بود و رحلتش سنه هزار و دویستوهفتادوسه بودو درلکنهور در حسینیه نزد مقبرهٔ پدرش دفن شد

ومنجمله السید الجلیل سید محمد تقی ابن سیدالعلماء السید حسین بن سید دلدارعلی که ازاجله علماء وصاحب تصنیفات کثیره است رحلتش درلکنهور بود درچهاردهم ماه رمضان سنه هزار ودویست وهشتادونه ودر لکنهور در حسینیه خودش دفن شد

ومنجمله العالم النبیل الحاج سیدمحمد ابراهیم بن سیدمحمد تقی بن سیدالعلماء السیدحسین بن سید دلدار علی الهندی صاحب تصانیف کثیره رحلتش در بیستم جمادی الاولی سنه هزارو سیصد و هفت بود

ومنجمله العالم الجلیل السیدعلی محمد بن سیدمحمد سلطان العلماء ابن سید دلدارعلی صاحب تصانیف کثیره ولادتش چهارم شوال سنه هزار و دویست وشصت بود ورحلتش در چهارم ربیع الثانی سنه هزار و سیصدو دوازده بود ودرلکنهور میان حسینیه دفن شد

وایضاً درلکنهور استقبرجناب علام فهام **احمدبن نصرالله الدیلی التستوی السندی(ره)** **در مجالس المؤمنین** استکه پدر ایشان قاضی تته و رئیس سند بود واز تابعان ابوحنیفه و هواخواهان او بود لکن پسرش جناب احمد در عنفوان جوانی توفیق رفیق او شده از ظلمات منصب خود هدایت بنور تشیع جست وببرکت حضرت امیر(ع) شیعه شد و تفصیلش را درکتاب مجالس نقل فرموده و ازجمله لطائف تعریضات او آنکه درپشت بعضی ازکتب خود نوشته بود قال ابوحنیفه یجوز النکاح بغیرولی خلافاً للنبی حیث قال لانکاح بغیر ولی وقال الشافعی یجوزالاکل لکل متروک التسمیه عامداً خلافاًلله تعالی حیث قال ولاتاکلوامالم یذکر اسم‌الله علیه وانه لفسق

و مؤید اینست آنکه **زمخشری** در ربیع الابرار از **یوسف بن اسباط** که او نیز از رجال مخالفان است نقل نموده که میگفت: رد ابوحنیفه علی رسول‌الله (ص) اربع مائة حدیث او اکثرقیل له ما ذاقال قال رسول‌الله (ص) للفرس سهمان وللرجل سهم واحد و قال ابوحنیفه لااجعل سهم بهیمة اکثر من سهم المؤمن و اشعررسول‌الله (ص) البدن وقال ابوحنیفه الاشعارمثلة وقال (ص) البیعان بالخیارمالم یفترقا وقال ابوحنیفه اذا وجب البیع فلاخیار وکان (ص) یقرع بین نسائه اذا اراد سفراً و اقرع اصحابه وقال ابوحنیفه القرعة قمار

وجناب **احمد بن نصرالله** تألیفاتی دارند : منجمله رساله تریاق فاروق و از دلائل حسن عقیده او آنکه آخر بحسن خاتمه نیز فائز گردید و در دارالخلافه لاهور بدرجهٔ شهادت رسید و در حظیره میر حبیب‌الله مدفون شد رحمة‌الله علیه

و منجمله در کشمیر است **قبر جناب بوزاسف حکیم** درآخر قصهٔ بوزاسف و **بلوهر** در **عين الحيوة** ميفرمايد: بوزاسف از شهر **سولابطه** که مملکت پدرش بود حرکت کرد وبشهرهای بسیار رفت و مردم را هدایت نمود تاآنکه آخرالامر بشهر کشمیر آمد پس زمین کشمیر را آبادان کرد وتمامت آن ولایت را هدایت وارشاد نمود و درآنجا ماند تا اجلش رسید بیکی از شاگردانش فرمودکه برای مدفن اوعمارتی بسازد وسر خودرا بمغرب گذارد وپای خود را بمشرق وازدنیا رحلت فرمود وفعلا قبرش در**کشمیر** مزار معروفی‌است

امر دوم ـ در قبورشریفه واقعه در افغانستان

اما درکابل و قندهار وغزنین حقیر قبری سراغ ندارم بلی در **غزنین** قبر**سلطان‌محمود غزنینی ابن سبکتکین** است که در سنهٔ چهار صد و بیست و یك در غزنین از دنیا رفت و آنجا دفن شد .

و محتملست‌که قبر **حکیم سنائی** غزنینی در آنجا باشد، ودر **مجالس‌المؤمنین** حکیم‌سنائی را درعداد حکماء شیعهٔ امامیه‌میشمارد واین رباعی ازایشان است:

ای سنائی بقوت ایمان   مدح حیدر بگوبس از عثمان
با مدیحش مدائح مطلق   زهق الباطل است و جآء الحق

رحلتش سنه پانصد و بیست وپنج بود وگویا قبرش در دیار غزنین است

واما قبور شریفه واقعه درهرات ـ منجمله قبرشریف جناب عبدالله بن معوية بن عبدالله بن جعفر الطيار، درعمدةالطالب است‌که ایشان درسنهٔ صد وبیست و پنج درآخرخلفاء بنی‌مروان خروج فرمود بخلیفه عباسی و امرش بزرك شد و جمعیت او زیاد شد و در سنه صد وبیست و نه **ابومسلم مروزی** ایشان را گرفت وبرد بهرات و آنجا محبوس نمود همین قسم درحبس بود تا سنه صدو هشتاد و سه که در زندان از دنیا رفت و قبرشان در هرات مزار معروفی است و قبرش معروف است بمزار سادات ، و در **حبیب السیر است که مالك بن هیثم خزاعی** که والی هرات بود بامر ابومسلم او را بقتل رسانید باین قسم که امر کرد فرش در دهانش‌کردند تا نفسش قطع شد

ومنجمله امیرحسینی مصنف زادالمسافرین ونزهة الارواح و غیر اینها در شانزدهم شوال سنهٔ هفتصد و هیجده در هرات رحلت فرمود و در بیرون گنبد مقبره **جناب عبدالله بن معوية بن عبدالله بن‌جعفر الطيار** دفن شد

ومنجمله قبرجناب خواجه عبدالله الانصاری ابن الشیخ ابی منصور محمد الانصاری در **حبیب السیر** است که ایشان از احفاد **ابوایوب انصاری** هستند و ابوایوب از صحابه کبار است و قبرش در قسطنطنیه است ـ ولادت جناب خواجه عبدالله در سنهٔ سیصد و نود و شش بود و رحلتش درحدود سنهٔ چهار صد و هشتاد و یك بود و قبر شریفش در بقعهٔ کازران هرات‌است

و در فوائد الرضويه از ایشان نقل کرده‌که گفت سیصد هزار حدیث بهزار هزار سند حفظ کردم ، **و مناجات** خواجه عبدالله انصاری معروف است و ما بعضی از فقراتش را تیمناً ذکرمیکنیم :

عرض میکند : الهی بکتائی و بیهمتائی وقیوم وتوانائی وبرهمه چیز دانائی و در همه حال بینائی و از عیب مصفائی و ازشریك مبرائی اصل هر دوائی شاهنشاه وفرمانروائی‌معزز بتاج کبریائی مسند نشین استغنائی ـ الهی چون توانستم ندانستم وچون دانستم نتوانستم ـ الهی اگر چه بسی طاعت ندارم اما جزتو کسی را ندارم ای دیر خشم زود آشتی ـ الهی من غلام آن معصیتم‌که مرا بعذر آورد و از آن طاعت بیزارم‌که مرا بعجب آورد ـ الهی اگر تو مرا بجرم من بگیری من ترا بکرم تو بگیرم کرم تو از جرم من بیش است ـ الهی همچنان بید بخود میلرزم که مباد آخر بجوی نیرزم ـ الهی عاجز وسر گردانم ودرمانده و حیرانم ـ الهی اگر دوستی نکردم دشنی‌هم نکردم اگرچه. بر گناه مصرم اما بر یگانگی تو مقرم ـ الهی‌دست گیر که دست آویز نداریم‌بپذیر که پای‌گریز نداریم

بگشای دری‌که درگشاینده توئی ... بنمای رهی که ره نماینده توئی
من دست بهیچ دستگیری ندهم ... کایشان همه فانی‌اند و پاینده توئی

الهی از معصیت ما، دوست تومحمد مصطفی(ص) اندوهگین میشود ودشمن تو ابلیس شاداگر عقوبت کنی باز دوست تو اندوهگین شود ودشمن تو شاد ـ الهی دو شادی بدشمن روا مدار و دو اندوه بردوست مگذار

ای لطف عمیم تو خطا پوش همه ... وی حلقهٔ بندگیت برگوش همه
بردار خدا یا ز کرم بارگناه ... در روز فروماندگی از دوش‌همه

الهی هر که را عقل دادی‌چه ندادی وهر که را عقل ندادی چه دادی ـ الهی اگرکاسنی‌تلخ است از بوستان است واگر عبدالله مجرم است از دوستان است

من بندهٔ عاصیم رضای تو کجاست؟ ... تاریك دلم نوروضیای‌تو کجاست
ما را تو بهشت اگر بطاعت‌بخشی ... آنمزدبود لطف‌وعطای‌تو کجاست

الهی هر که ترا شناخت هرچه غیر تو بود بینداخت

آنکس که‌ترا شناخت جانراچه کند ... فرزند وعیال وخانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی ... دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

الهی چون در تونگرم ازجملهٔ‌تاجدارانم و تاج برسر وچون برخود نگرم از جملهٔ خاکسارانم وخاك برسر ـ الهی عمرخود بر باد کردم‌و برتن خود بیداد کردم ـ الهی مگوچه آوردهٔ که رسوا شوم و مپرس چه کردهٔ که روسیاه شوم ـ الهی ظاهرمان بس شوریده و باطنمان خراب وسینه‌مان‌پرآتش وچشمان پرآب گاهی در آتش بینه میسوزیم و گاهی درآب چشم‌غرقاب

پیوسته دلم دم از هوای تو زند ... جان در تن من نفس برای تو زند
گر بر سر خاك من گیاهی روید ... از هر برگی بوی وفای تو زند

الهی کاشکی عبدالله خاك. بودی تا نامش ازدفتر وجودپاك بودی

دی آمدم و ز من نیامد کاری ... امروز ز من گرم نشد بازاری
فردا بروم بیخبر از اسراری ... نا آمده‌به بدی ازاین بسیاری

الهی توانگران بزر وسیم نازند ودرویشان با « نحن قسمنا » سازند ـ الهی دیگران مست شراب ومن مست ساقی مستیٔ‌ایشان فانی‌و مستی من‌باقی

مست توام از باده و جام آزادم — صید توام از دانه و دام آزادم

مقصود من از خانه و بتخانه توئی — ورنه من‌ازاین هر دو مقام‌آزادم

الهی اگرمجرمم مسلمانم واگر گناهکارم پشیمانم ـ **الهی** چون حاضری ترا چه جویم وچون ناظری ترا چه گویم ودر **تاریخ گزیده است** ازسخنان خواجه عبدالله انصاری

اگر بهوا روی مگس باش و **اگر** بآب روی خس باش و **اگر** درآیی درباز است و **اگر** نیائی حق بی نیاز است. **هرکه را این ده خصلت نیست مرگش بهتر است از زندگانی** **با حق** بصدق **با خلق** بانصاف **با نفس** بقهر **با بزرگان** بحرمت **با کودکان** بشفقت **با دوستان** بنصیحت **با دشمنان** بحلم **با دوستان** ببذل **با جاهلان** بصمت **با عالمان** بتواضع؛ سرمایهٔ همهٔ گناهان **جهل** است امید رحمتها صبر است دلیل همهٔ نیکی‌ها **عمل** است داروی همهٔ گناهان **توبه** است زوال همهٔ نعمتها **ناشکری** است

و منجمله قبر **مولانا حسین بن علی** الواعظ الکاشفی البیهقی السبزواری و ایشان تصنیفات زیادی دارند: تفسیر کبیرجواهر التفسیر وتاجزو پنجم‌زیادتر نوشته نشده

و منجمله تفسیر دیگری مسمی بمختصر الجواهر و او تا آخر قرآن است **و منجمله** کتاب روضة الشهداء وگویا او اول کتابی بودکه درمراثی بفارسی نظماً ونثراً نوشته شده وآقایان مرثیه خوانها ایدهم الله تعالی اورا تلقی‌بقبول نموده‌اند لذا این سلسلهٔ جلیله را **روضه خوان** نامیدند

و او درمبادی امر بهرات رفت وملازم امیر علی‌شیر سلطان هرات شد وتزویج کرد خواهر ملاعبدالرحمن جامی صوفی سنی را وباینجهت نزد اهل سبزوار متهم شد چون‌آنها خیلی متعصب در تشیع‌اند وشاهد براین شعر **ملای رومی** است‌که میگوید:

سبزوار است این جهان کجمدار — ما چه بوبکریم در وی خوار و زار

گفتند که‌مولانا حسین کاشفی‌سبزواری‌بجهت‌بعضی‌ازمصالح‌بهرات‌رفت ومدتی‌بصحبت‌امیرعلی‌شیر گرفتار شدوبدام‌هم دامادی ملای جامی پای‌بند شد مردم سبزوار باو بدگمان شدند و چون‌بعداز مدتی بسبزوارمراجعت‌کرد مردم خواستند او را امتحان نمانند تا آنکه روزی جناب مولانا مشغول‌موعظه بود درطی موعظه‌گفت دوازده هزارمرتبه جبرئیل بر پیغمبر (ص)نازل شد، پیرمردی عصا در دست داشت پای منبر ایستاد گفت جبرئیل چند مرتبه بر امیرالمؤمنین (ع) نازل شد مولانا متحیرماندکه اگر گوید نازل شد دروغ است و اگر بگوید نازل نشد مردم سبزوار باو بدگمان می‌شوند، تا آخرالامر گفت بیست وچهارهزار مرتبه

پیرمرد گفت بچه دلیل فرمود بدلیل‌آن‌که پیغمبر(ص) فرمود « انامدینة العلم و علی بابها» پس هرگاه جبرئیل دوازده هزارمرتبه برپیغمبر (ص) نازل‌شده باشدکه مدینهٔ علم است باید بیست و چهار هزار در رفتن و آمدن بامیرالمؤمنین (ع) نازل شده باشد، **وازجملهٔ** شواهد شیعه بودن این ایشان ایندو بیت است :

ذریتی سؤال خلیل خدا بخوان — وز لاینال عهد جوابش بکن ادا

گرددترا عیان‌که امامت نه‌لایقست — آنرا که بوده بیشتر عمر درخطا

و ایشان درهرات فوت‌کرد درحدود سنهٔ نهصد و ده وهمانجا هم دفن‌شد

ومنجمله **قبرجناب احمد بن حسین المدائنی** المعروف به **بدیع الزمان** صاحب مقامات و مبدع آن ، در **فوائدالرضویه** است که او از اعاجیب زمان بود و درسنهٔ سیصدو نود وهفت مسموماً درهرات فوت کرد، و حکایت شده که اوسکته کرد گمان کردند مرده است تعجیل کردند در دفن او. چون قبرش را پوشانیدند درمیان قبر بهوش آمد در وقت شب صدای اورا شنیدند قبرش را شکافتند یافتند اورا که دست خود را بریشش گرفته واز هول قبر وفات کرده **ومن اشعاره :**

همدان لی بلد اقول بفضله لکنه من اقبح البلدان

صبیانه فی القبح مثل شیوخه وشیوخه فی العقل کالصبیان

ودر مدح شخصی بداهتاً گفت

حضرته الـذی هی کعبة المحتاج لا کعبة الحاج و مشعر الکرم لامشعر الحرم ومنی الضیف لامنی الحیف وقبلة الصلات لا قبلة الصلوة ومن مقالاته الرائقه بنقل صاحب الوفیات قوله

الماء اذا طال مکثه ظهر خبثه وکذا الضیف یسمج لقائه اذا طال بقائه

یعنی میهمان زشت میشود ملاقات کردن او هر گاه طول بکشد اقامت او و قریب باینست قول شاعر :

میهمان گرچه عزیز است ولی همچو نفس تنك میگردد اگر آید و بیرون نشود

وقبرش هم درهرات است

ومنجمله قبر عبدالرحمن بن نظام الدین احمدبن محمد الدشتی الفارسی الحنفی الاشعری الملقب به **المولی الجامی** واز قصاید مشهوره اوست قصیدهٔ که مطلعش اینست

اصبحت زائراً لك یا شحنة النجف بهر نثار مرقد تو نقد جان بکف

ودر روضات از سید امیرمحمد حسین خواتون آبادی سبط **مرحوم مجلسی** ادلهٔ بر تشیع ایشان نقل فرمودهٔ **منجمله** این شعرش که در **کتاب سبحة الانوار** است

بنجه ورکن اسداللهی را بیخ برکن دو سه روباهی را

بعد فرموده بمن خبرداد جدم علامه مجلسی ازجدش مولی درویش محمدبن الحسن النطنزی از شیخ علی بن عبدالعالی الکرکی که فرمود من همسفر بودم با فاضل جامی در سفر زیارت نجف اشرف و من از او تقیه میکردم و اظهار تشیع نمیکردم تا رسیدیم ببغداد یکروز رفتم بکنـار دجله بجهت تنزه پس درویشی آمد و قصیدهٔ غرائی در مدح حضرت امیر(ع) خواند چون فاضل جامی شنید گریه کرد و بسجده افتاد ودر سجده گریه کرد بعدسر از سجده بر داشت ومداح را طلبید وجایزه قابلی بوی داد بعد رو کرد بمن گفت چرا از سبب گریه وسجود من سؤال نکردی گفتم جهتش معلوم است چون خلیفه چهارم را مدح کرد لذاشما شکراً وتعظیماً بسجده افتادید وگریه کردید

ملای جامی گفت حضرت امیر ع خلیفه اول بودند نه خلیفه چهارم ومن الان تقیه را برداشتم بجهت خلوص مودتی که بین من وشما هست و بدانکه من شیعهٔ امامی هستم لکن چون تقیه واجبست لذا من منهبم را پنهان میدارم واین قصیده راکه درویش خواند من گفته‌ام ولکن تخلص خودرا در آخرش ذکر نکرده‌ام تقیتاً ومن مسرور شدم که قصیده من منتشر شده ومرضی طبایع گردیده بحیثی

که اورا مداحان میخوانند ومن ازشوق گریه کردم و سجدهٔ شکر بجای آوردم

ونقل فرموده ازبعضی از اصحاب و خدمه فاضل جامی که تمام کسانیکه در منزل او بودند ازخدام وعیالات وعشیرهٔ او همه شیعهٔ امامی بودند ونقلکردند که او خیلی اصرار داشت در وصیت باعمال تقیه بالخصوص درسفر پس شکی نیماند در شیعه بودن ایشان ـ بعد میفرماید ایشان خیلی ظریف وخوش محضر بودند یکروز در حضور اصحابش خواند

بسکه در جان فکار و چشم بیدارم توئی ‌ ‌ ‌ هر که پیدا میشود از دور پندارم توئی

یکی از اصحابش گفت بلکه خری ازدورپیدا شود ؛ ملا گفت « باز پندارم توئی » ولایخفی مافیه من اللطف ـ واین رباعی از ایشان است :

فارقت ولا حبیب لی الا انت	احباب چنین کنند احسنت احسنت
ظن میبردم که‌در فراقم بکشی	والله لقد فعلت ما کنت ظننت

انتهی ما فی الروضات ٠

واین عبدالرحمن جامی است شارح کافیه واین رباعی هم نیزاز اوست :

ای مغبچه دهر بده جام میم	کامدز نزاع سنی وشیعه قیم
گویند که‌جامیا چه‌منصب‌داری	صدشکر که‌سك‌سنی‌وخرشیعه‌نیم

ودر مرآة البلدان این‌اشعار رانیز نسبت باوداده

سلام علی آل طه و یس	سلام علی آل خیر النبیین
سلام علی روضة حل فیها	امام‌یباهی به‌الملك‌والدین ـ الخ

وایضا این رباعی را نسبت بوی میدهند :

نفحات وصلك‌اوقدت‌جمرات شوقك فی‌الحشاء	ز غمت بسینه‌ام آتشی که بزد زبانه کماتشاء
همه اهل مسجد وصومعه پی‌وردصبح ودعای شب	من وذکر طرهٔ طلعت تو من الغداة الی العشاء

وفرموده‌رحلتش سنهٔ هشتصد و نود وسه هجری بوده در سن هشتاد ویك سالگی

و منجمله محمد بن عمر بن حسین بن علی الطبری الرازی المشهور به **امام فخر الرازی** الاشعری الشافعی ، و اهل تسنن ایشانرا رئیس رأس مائه سادسه میانمند چنانچه **عمر بن عبدالعزیز** را رئیس رأس مائه اولـی و **محمد بن ادریس شافعی** را رئیس رأس مائه ثانیه و احمد بن شریح را رئیس رأس مائه ثالثه و **ابو بکر باقلانی** را رئیس رأس مائه رابعـه میدانند **وابوحامد غزالی** رارئیس رأس مائه خامسه میدانند

ولادت امام فخر رازی در نیمه رمضان سنهٔ پانصد و چهل و چهار بوده در ارض ری و رحلت ایشان در عید فطر سنهٔ ششصد وشش بوده بهرات وقبرش درهرات معروفست

و این رباعی منسوب است باو :

درویشی جو و روی در شاه مکن	وز دامن فقر دست کوتاه مکن
اندر دهن مار شو و مال مجو	در چاه بزی وطلب جاه مکـن

ومنجمله در قصبه تایباد که ازدهات بوشنج است در ده‌فرسخی هرات قبر شیخ رکن الدین ابوبکر تایبادی که در سنهٔ هفتصد ونود ویك بوده

و این اشعار از اوست :

گر منزل افلاك شود منزل تو | وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو
چون مهر علی نباشد اندر دل تو | مسکین تو و سعیهای بیحاصل تو

ودر هرات است قبر **شاهرخ میرزا** پسر **امیر تیمور گورگانی** که در بیست و پنجم ذیحجة الحرام سنهٔ هشتصد و پنجاه در طبرك که نزدیك طهران است از دنیا رحلت نمود و جسدش راحمل نمودند بهرات ودر مدرسهٔ زوجه مکرمه‌اش مهدعلیا گوهر شاد آغا دفن شد

وایضا در همین موضعست قبر مخدره گوهر شاد آغا زوجهٔ شاهرخ میرزا و بانی مسجد جامع مشهد مقدس چنانچه در کتاب حبیب السیر است .

وایضا درهمین موضعست قبر جناب بایسنقر بن شاهرخ پسر گوهر شاد آغا که در هرات صبح شنبهٔ هفتم جمادی الاولی سنهٔ هشتصد وسی و هفت ازدنیا رحلت نمود و خطش در کتیبهٔ ایوان مقصوره مسجد گوهرشاد از نفایس دنیا محسوبست

وایضا در هرات است قبر **سلطان حسین بایقرا** که در شب یازدهم ذیحجة الحرام سنهٔ نهصد و یازده درهرات از دنیا رفت ودر گنبد مدرسهٔ که برای همین مصلحت بنانموده دفن شد

وایضا در هرات است قبر وزیر او **امیر علی شیر** بانی ایوان قبلی صحن عتیق مشهد مقدس ودر سنهٔ نهصدو پنج در هرات از دنیا رفت ودر گنبد مسجد جامع هرات که خود بنا نموده بود دفن شد

امر سوم درقبور شریفه واقعه در بلاد ترکستان که بلاد معظم او بخارا وسمرقند و بلخ است

واما در بخارا قبر جناب شیخ ابوالمعالی باخرزی است الملقب **بسیف الدین** که در سنهٔ ششصد و پنجاه و هشت از دنیا رفت ومرقدش در بخارا است ـ روزی بسر جنازهٔ حاضر شد گفتند شیخنا این میت راتلقین فرما پیش روی آن میت ایستاد واین رباعی را خواند

گر من گنه جمله جهان کردستم | لطف تو امید است که گیرد دستم
گفتی که بوقت عجز دستم گیری | عاجزتر ازاین مخواه کاکنون هستم

وایضا در بخارا جناب خاتم المجتهدین مولانا آخوند ملا عبدالله بن محمود التستری ثم المشهدی الخراسانی را بقتل رسانیدند و بدنش را درمیدان بخارا سوختند وقتلش در حدود سنهٔ هزار بود و کیفیت شهادتش اجمالا در خاتمه باب پنجم درمقام ذکرشهداء ازعلماء گفته شد

واما در سمرقند است قبر شریف جناب **قثم بن عباس بن عبد المطلب**

ودر **ناسخ التواریخ است** که او آخر کسی بود که بعد از دفن حضرت پیغمبر (ص) ازمیان قبرشریف مقدس آن بزرگوار بیرون شد وحضرت امیر (ع) در زمان خلافت ظاهر به خود حکومت مکه معظمه را باوواگذار فرمود واو بالشکر اسلام بسمرقند آمد ودر آنجا شهید شد وقبرشریفش در سمرقند است

ودر بین جیحون وسمرقند است قبرابوالعباس جعفر بن محمد بن ابی بکر السمرقندی المستغفری صاحب کتاب طب النبی ودلائل النبوة وغیر هما

و خواجه نصیر الدین در آداب المتعلمین امر فرموده رجوع بآن را و فرموده ولابد ان یتعلم

شیئاً من الطب ویتبرك بالاثار الواردة فی الطب النبی جمعه الشیخ الامام ابو العباس المستغفری فی کتاب طب‌النبی–این عبارت فی‌الجمله شهادت میدهد بشیعه بودن او وفاتش در سنه چهار صد و سی‌و دو بود وقبرش بنسف است واوشهری است بین جیحون وسمرقند

ودر سمرقند است قبر امیر تیمور گورگانی که اول پادشاه سلاطین گور کانیه است ودر شب هفدهم ماه شعبان سنهٔ‌هشتصد وهفت در سمرقندازدنیا رفت ودر مقبره که‌در حیات خودساخته بود دفن شدواز علماء اهل‌تسنن **قبر محمدبن اسماعیل** المعروف بالبخاری در سمرقنداست‌مصنف صحیح بخاری که اصح کتب است نزد اهل‌سنت‌و باعتقاد علماء جمهور اوثق و اقدم محدثین استخضلا وعلما ورتبتا وجهت اشتهار صحیح بخاری، چنانچه بعضی از علماء فرموده‌اند اینست که او تظاهر نمود بعداوت اهل البیت و لذا خبرغدیر خم وحدیث سد ابواب وحدیث‌طائر مشوی را درکتاب‌خود نقل نکرده و ورود آیهٔ تطهیر رادرشأن اهل بیت انکار نموده با اجماع‌مفسرین که در شان اهل‌بیت نازل شده‌وهمچنین حدیث برائت را هم‌نقل‌نکرده‌بلکه گفته از برای خواندن‌سورهٔ برائت رابراهل مکه پیغمبر (ص) کسی رامعین نکرده ولادت بخاری سنهٔ صد و نود وچهار بوده و رحلتش شب عید فطر سنه دویست وپنجاه وشش بود در قریه خرتنك که ازقرای سمرقند است واز آن قریه تاسمرقند سه فرسخ است

ومخفی‌نماناد که شیخ اجل‌ابو محمد بن‌مسعود بن محمدبن عیاش‌العراقی الکوفی السمرقندی صاحب تفسیر عیاشی ظاهراً اصلا ازاهل‌سمرقند بوده واو ازعلماء شیعه بوده وعصرش در حدودعصر کلینی بوده وشیخ کشی صاحب رجال معروف از تلامذهٔ‌او بوده لکن تاریخ رحلت و محل دفنشان معلوم نیست .

و هم چنین نجاشی ابوالعباس احمدبن العباس صاحب کتاب رجال معروف هم که جمیع علماء مااعتماد باو دارند درهمین عصر بوده تقریباً ولادتش سنه‌سیصدو هفتاد ودو بود ورحلتش درقریه مطر آباد که‌دهی است در نواحی ساوه واقع شد سنه چهارصد و پنجاه وایشان‌هم شیعه امامی‌بودند

واما در بلخ حقیر قبر کسی را از بزرگان سراغ ندارم مگر اوحد الدین انوری واشعاری نسبت باومیدهند که دلالت بر تشیع اومیکند وفاتش در بلخ بود سنه پانصدو چهل وهفت

وبدانکه در بلخ مقبره‌ای است که مشهور است بمزارشریف وبعضی ازاهالی بلخ اعتقادشان آنستکه آن قبرمقدس حضرت امیرالمؤمنین است واین اشتباه بسیار است ومدرك اشتباه چنانچه‌جناب آقاسید محمدنائب کلیددار نجف‌اشرف پسر مرحوم‌آقاسید حیدرفیعی از برای حقیر نقل کردآنستکه فرمود درنجف اشرف کتابی دیدم دردست یکنفرازعلماء ودر آن نوشته بودکه یکنفر ازامرای بلخ مبتلاشد بمرض وجع المفاصل وهر قدرنزد اطباء معالجه نمود علاج نشد تا آنکه بالاخره متوسل شد بحضرت رسول (ص) شب آنحضرت را در عالم رؤیا دید فرمود دوای مرض تو مالیدن روغن لاولا است .

از خواب بیدار شد اطباء راطلبید وگفت روغن لاولا چه روغن است ؟ همه‌گفتند نمیدانیم‌بعد علماء اهل تسنن را طلبید و ازآنها سؤال نمود آنها هم گفتند مانمیدانیم بعد بوزیرش گفت آیادر اطراف مملکت عالمی هست که‌ما ازاوسؤال نکرده باشیم ! وزیر تفحص کرد عرض کرد بلی دربلخ عالمی هست رافضی امیر حکم کرد که‌او راحاضرکنید چون‌حاضرشد ازاو سؤال کردند ؟

آن عالم رافضی گفت روغن لاولاروغن زیتون‌است . گفت بچه‌دلیل ؟ گفت‌بدلیل آنکه‌خداوند درقرآن مجید فرموده :

« الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح کانها کوکب دری یوقد من‌شجرة مبارکة زیتونة لاشرقیة ولاغربیة»

امیر روغن زیت رامالید وجع مفاصلش خوب شداین بود که‌امیر بآن‌عالم رافضی خیلی محبت والطاف نمود علماء اهل‌تسنن خیلی از این مطلب دلگیر شدند یکروز بامیر گفتند این‌عالم رافضی سبو لعن میکند معویه را

امیر بآن‌عالم شیعه اعتراض نمود گفت آیا این حرف راست است ؟

گفت بلی ! امیر گفت چرا ؟ عالم گفت او سهل است بلکه من‌بان کسیکه او را والی دمشق نمود سب ولعن میکنم !

علماء اهل تسنن و امیر خلقشان بدتر تنك شد !

عالم شیعه گفت بلکه عثمان هم سهل است من‌سب میکنم عمر را چون عثمان سیئه ای است از سیئات عمر !

امیر وعلماء اهل تسنن‌رگهای بدنشان‌حرکت کرد !

عالم شیعه گفت لعن عمر هم سهل است من‌سب میکنم ابابکر را چون عمر سیئه ای است از سیئات ابابکر !

علماء اهل تسنن خواستند درمجلس او را بقتل برسانندامیر جلوگیری کرداز آنها و گفتجواز سب ابابکر چه چیز است ؟

عالم شیعه بامیر گفت از خود انصاف میخواهم وقتیکه دختر عدی بن حاتم را اسیر کردند حضرت رسول بوی احسان و اکرام نمود و خلعت وراحله بخشید ، و وقتیکه برادرش عدی بن حاتم خدمت حضرت پیغمبر (ص) آمد حضرت رداء مبارك را از دوش نازنین بسر داشت و روی زمین بجهة عدی بن حاتم فرش کرد و خود روی زمین نشستند و حال آنکه در آنوقت هنوز آنها ایمان نیاورده بودند ، عمل پیغمبر با پسر ودختر حاتم کجا و معامله ابابکر و عمر با دختر پیغمبر (ص) در مسئله فدك کجا ؟ !

الحاصل اینرا که گفت امیر بلخ تصدیق کرد اورا وشیعه‌شد و آن‌عالم اسمش علی بودواسم پدرش ابوطالب چون از دنیا رفت او را در همین موضع دفن کردند امیر بلخ بجهة قبر او بقعه و بارگاه ساخت و موقوفاتی قرار داد و معروف شد بقبر علی بن ابیطالب لکن در حبیب‌السیر کیفیت این مزار بلخ را بقسم دیگر نوشته(فراجع)لیکن خیلی از عرفاء و بعضی از علماء نجوم از بلخ بوده اند .

منهم ابراهیم بن ادهم البلخی ودر خاتمه باب ششم گفته شد کـه قبر او در شام است وبعضی گفتند قبر اودر حضر موتست که‌از بلاد یمن باشد

ومنهم‌محمد المشهور **بالمولوی‌المعنوی**صاحب کتاب مثنوی که از بزرگان‌علماء دیاربلخ بود ودر زمان سلطنت سلطان خوارزم‌شاه از بلخ بیرون شد بعزم حج بیت الله الحرام و بعد از

مرورش ببلاد روم افتاد رفت بقصبه قونیه و بقیه عمرش را در آنجا ساکن شد تا از دنیا رفت از اینجهت مشهور شد به **ملای رومی**

و در روضات الجنات است که وفاتش درخامس جمادی الاخره سنه ششصد و هفتاد و دو بوده وایشان از تلامذه شیخ عطار بودند و مدتی هم خدمت حکیم سنائی بوده و مدتی شمس الدین تبریزی را درك نموده ودر مجالس المؤمنین میفرماید او از شیعیان خلص بوده و شاهد بر تشیع او این اشعار است

تو بتاریکی علی را دیدهٔ	لاجرم غیری بر او بگزیدهٔ

ودر جای دیگر میگوید :

رومی نشداز سرعلی کس آگاه	زیرا که نشد کس آگه ازسراله
یك ممکن و اینهمه صفات واجب	لا حول ولا قوة الا بالله

واز کتاب عجائب البلدان نقل کرده که ملای رومی عالم مجذوبی بوده ودر سلك عرفاء بوده ووقتیکه شعرمیگفت چهار نفر نویسنده حاضر بودند و اشعارش را در دفاترشان مینوشتندو گفته شده که سعدی شیرازی در زمان سیاحتش رسید ببلد ملای رومی و در محلی منزل کرد که آنجاتا محل ملای رومی مسافتی بود یکروز قصد کرد که مثل ملای رومی غزلی بگوید پس این مصراع را گفت (سرمست اگر درآئی عالم بهم برآید) مصراع دومش را نتوانست بگوید پس رفت خدمت ملای رومی اول سخنی که ملاباو گفت این بود :

سرمست اگر درآئی عالم بهم بر آید	خاك وجود مارا گرد از عدم بر آید

الی تمام الغزل المعروف ــ پس شیخ سعدی دانست صفای باطن ملای رومی را

ودر روضات از علاء الدین سمنانی نقلکرده که آنچه مرا بعجب آورده از حال ایشان آن است که گاهی از خادمشان سؤال میکردند آیا در خانه چیزی یافت میشود که غذا بخوریم ؟ اگر خادم میگفت نه ، بسیار فرحناك و خوشنود میشد و میگفت الحمدلله الذی جعل فی منزلنا شبهاً من منازل اهل البیت ــ و اگرخادم میگفت نعم در خانه از طعام مطبوخ و غیر مطبوخ یافت میشود میگفت امروز از منزلمارائحهٔ منزل فرعون استشمام میشود

و منهم شقیق بن ابراهیم البلخی المعروف **در روضات** از صاحب جامع الانوار نقل کرده که شقیق از تلامذهٔ حضرت موسی بن جعفر (ع) بود و از آن بزرگوار هم روایت کرده و او جامع بود علوم رسمیه شرعیه را و معارف کشفیه ذوقیه را وَ او استاد حاتم اصم بود و رفیق ابراهیم ادهم و او را در بلاد ماوراء النهر شهید کردند سنهٔ هشتاد و چهار باتهام رفض وقبرش در ناحیه ختلان است کذا فی مجالس المؤمنین (و در مراصد است که ختلان قریب بسمرقند است)

و در روضات است که اوبعیدنیست که شیعه بوده نظر بغایت معرفتش و عدم ظهور چیزی که منافی با تشیعش باشد بوجهی از وجوه علاوه آنکه ابن خلکان متعصب ناصبی که بنایش برذکر وفیات اعیان است ذکری از شقیق نکرده و این نیست مگر بجهت آنکه ایشان شیعهٔ خالص بودند و تعصب او مانع از ذکر ایشان شده ــ و سبب تو به شقیق این شد که او از ابناء تجار و متمولین بود رفت بتجارت ببعضی از بلاد ترکیه در حداثت سن و داخل شد به بتخانهٔ دید خادم آنجا محاسنش را تراشیده ، شقیق به آن خادم گفت : بدانکه تو صا نعی داری حی و عالم او را عبادت کن نه

این بتهائی را که نفع و ضرر ندارند ـ خادم گفت اگر اعتقاد تو اینست پس خداوند قادر بود که رزق ترا در شهر خودت بدهد چرا زحمت بخود قرار دادهٔ و باینجا آمده بجهت تجارت ؟ شقیق متنبه شد وطریق زهد را پیشه گرفت

ودر روضات است که حضرت صادق (ع) از شقیق سؤال فرمودکه حال فتوت وجوانمردی وصبر شما بچه اندازه است عرضکرد حال ما اینست که اگر خداوند بما چیزی بدهدشکر میکنیمو اگر ندهد صبرمیکنیم ـ حضرت فرمود سگهای مدینه همهمینحال را دارند ـ شقیق عرض کردیابن رسول الله فتوت شما بچه اندازه است فرمود اگر خداوند بما چیزی عطا فرماید ایثار میکنیمواگر چیزی بماندهد شکر میکنیم

ودر زینة المجالس است که روزی شقیق رفت نزد هرون الرشید ، گفت توئی شقیق زاهد جواب داد منم شقیق بن ابراهیم اما زاهد توئی چون من ترکدنیا کردهام و نعیم آخرت رااختیار کردهام وهنوز داد « هل من مزید» میزنم چگونه زاهد هستم زاهد توئی که بدنیای بیمقدار قناعت کردهٔ و بهشت مخلد را ترك کردهٔ ـ هرون گفت‌بمن نصیحت کن ـ شقیق گفت خداوند خانهٔ دارد که جهنم باشد وترا دربان آن سرا کرده و بیت‌المال‌و شمشیر و تازیانه بتو کرامت فرموده‌که‌باین سه چیز مردم را از جهنم باز داری هرکه خلاف فرمان حق کند بتازیانه تأدیب کنی و هر که کسی را جراحتی بزند یابکشد بشمشیر قصاص کنی و هرکه محتاج‌شود او را از بیت المال کفایت بنمائی واگر خلاف فرمان الهی بنمائی پیشرو جهنمیان باشی

ومنهم حاتم بن عنوان البلخی الملقب بالاصم

ودر روضات از امیر علی دقاق‌نقل‌کرده که زنی ازاو مسئله سؤال کردهٔ در بین ازآن زن بادی کنده شد خجالت کشید ، حاتم‌گفت ضعیفه بلند تر بگو که‌گوشم نمیشنود ـ ضعیفه خوشنودشد که‌حاتم کر است ـ ازآن وقت ملقب شدبه‌اصم

وایضا نقل کرده که ازمواعظ حاتم است که‌گفت مغرور نباید شد باماکن صالحه چون هیچ مکانی اصلح از بهشت نیست معذلك حضرت آدم (ع) در بهشت دید آنچه دید مغرور نباید شد بحسن وجمال چون حضرت یوسف (ع) بحسن وجمالش دید آنچه دید و مغرور نباید شد بکثرت عبادت چون شیطان بعد از طول عبادت دید آنچه دید و مغرور نباید شد بکثرت علم چون بلعم باعور باکثرت علم و دارا بودن اسم اعظم دید آنچه دید و مغرور نباید شد بمصاحبت نیکان چون بعضی از صحابه وقریش با مصاحبتشان اشرف مخلوقات را منتفع نشدند از مصاحبت آن بزرگوار

و از کلمات حاتم اصم است ، العجلة من الشیطان الا فی‌خمس: اطعام الطعام اذا حضر ضیفه ـ و تجهیز المیت ـ و تزویج البکر اذا ادرکت ـ و قضاء الدین ـ و التوبة‌من الذنب . و تمام اینها مأخوذ است از شرع مقدس و رحلت حاتم در خراسان بود در حدود سنهٔ دویست و سی و هفت .

ومنهم جعفربن محمد بن عمر البلخی المنجم‌المشهور **از بعضی از کتب نقل شده که** یکی از بزرگان دولت سلطان مقصر شد سلطان‌خواست او را عتاب و عقاب بنماید پس‌او پنهان شد وفهمید که‌اگر سلطان ازجعفربن محمد بخواهد که مکان او را معین‌کندبعضی از طرقی که‌خفیات را معین میکند میتواند معین‌کندفکری‌کرد که‌از حدس جعفر بن‌محمدخارج باشد و نتواند معلشرا

تعیین کند پس طشتی را پر خون کرد ودر میان آن طشت خون هاون‌طلائی گذارد و بالای آن‌هاون چند روزی نشست بعد که سلطان مأیوس شد از بدست آوردن آن مقصر جعفر بن محمد را طلبید گفت باید موضع این‌شخص رابجهت من معین کنی پس جعفر مشغول عمل استخراج شد بعد متحیرانه زمانی سکوت نمود سلطان‌گفت چرا متحیر هستی ؟ گفت چیز عجیبی من دیدم و آن آنستکه میبینم این شخص بالای کوه طلائی نشسته ودریائی از خون محیط است بان کوه‌طلا واطراف آن دریای خون حصاریست ازمس وچنین قضیهٔ در عالم وجود ندارد سلطان گفت دومرتبه استخراج بنما دو مرتبه هم گفت مطلب همین‌است که‌گفتم بعدکه سلطان ازاو مأیوس شد امر کرد منادی میان شهر نداکند که شخص مقصر در امان است هرجاکه هست ظاهر شود بعد که مقصر مطمئن شدآمدنزد سلطان و از او سؤال کرد کجا بودی مکانش را گفت ـ سلطان تعجب کرد از حسن حیله واز کیفیت استخراج جعفر بن محمد و رحلت جعفر بن محمد سنهٔ دویست و هفتاد و دو و شایدمدفنش در بلخ باشد

واما در فاراب حقیر قبر احدی ازبزرگان را نمیدانم که‌در آنجاباشدلکن از فاراب است ابونصر اسماعیل بن حماد الجوهری الفارابی‌صاحب کتاب صحاح اللغة واو از اذکیاء عالم واعجوبه های دهر بود وبسیار خط خوبی‌داشت بلکه بعضی گفته‌اند که‌خط اوبا خط ابن‌مقله امتیازی نداشت آخرالامر عقلش مختل شد و دوبال بخود بست که میخواهم پرواز کنم وازپشت‌بام منزلش افتاد و هلاك شد در نیشابور در حدود سنهٔ سیصد (وفاراب ازبلاد ترکیه‌استو نزدیك تاجکن است)

وایضا از فاراب است معلم ثانی محمد بن احمد بن طرخان الفارابی‌الملقب بالمعلم الثانی که در باب‌ششم اشاره اجمالی‌بحالات ایشان شد

تتمیم چون گفته شد که اول کسیکه ازعلماءفلاسفه اسلام اختیار کرد. فارابی بودمناسب‌است که‌بعضی ازاولیات راذکر کنیم چنانچه از روضات الجنات ازسیوطی وغیر او نقل‌کرده

اول ما خلق الله‌القلم فقال له اکتب فکانه قال ما اکتب قال اکتب ماهو کائن الی یوم‌القیمة اول ما کتب القلم انا التواب اتوب علی من‌تاب وفی روایة اول ماکتب علی اللوح انالله لااله الا انا من رضی عنه والداه‌فانا عنه راض ومن سخط علیه والده فانا علیه ساخط اول آیة نزلت بسم الله الرحمن الرحیم اول نصیحتی که پیغمبر (ص) بامتانش فرمود این بود که علامت اعراض خداوند از بنده‌اش آنستکه بنده مشغول بشود باموراتِ بی فایده و مردی که یکساعت از عمرش درغیر عبادت الهی فوت شود سزاوار است که حسرتش زیادشود. اول ذنب عصی‌الله به‌الحسد.اول من‌قاس امرالدین برایه‌ابلیس. اول من تکلم با لعربیة هود (ع) وقیل‌یعرب‌بن قحطان اول من وضع النحو علی بن ابیطالب (ع) اول من وضع الصرف معاذالهراء. اول من وضع اللغة علی الحروف خلیل بن احمد ، و هو اول من‌وضع علم‌العروض. اول من‌صنف فی البدیع عبدالله بن المعتز اول من‌صنف فی المعانی والبیان عبد القاهرالجرجانی. اول من اخرج علم المنطق ارسطاطالیس من اهل‌استخر فی عهد اردشیر بن‌دارا. اول من وضع الطب‌بقراط. اول من تکلم فی الریاضیات اقلیدس اول من تکلم فی هیئات الفلك واخرج علم الهندسه بطلیموس الحکیم

اول کسیکه‌خط نوشت وخیاطی کرد حضرت ادریس بود واواول کسی بود که تأثیر کواکب را کشف نمود ونظر فرمود درعلم حساب و نجوم اول کسیکه علم کیمیارا اخذ کرد قارون بوداول

کسی که شعر فارسی گفت **بهرام گور** بود که گفت

منم آن پیل دمان و منم آن شیر بله   نام من بهرام گور و کنیتم بوجبله

اول کسی که شعر عربی گفت حضرت آدم (ع) بود که‌در مرثیه‌پسرش هابیل گفت :

تغیرت البلاد و من علیها   فکل الارض مغبر قبیح

اول **ذلتی که** بر اعراب‌وارد شد از قتل **حضرت سید الشهداء (ع)** بود اول سری که در اسلام ازشهری بشهری بردند سرمحمد بن ابی بکر بود

ودر احادیث شیعه است که سر **عمر وبن حمق** بود اول کسیکه قبا پوشید سلیمان بن داود (ع) بود اول کسیکه عمامه بر سر نهاد اسکندر ذوالقرنین بود اول کسیکهٔ عمامه‌سبز راعلامت سیادت قرار داد ملك اشرف سلطان مصر بود در سنهٔ‌هفتصد وهفتاد وسه‌و چقدر خوب گفته جابر بن عبداللّه الاندلسی الاعمی ،

جعلوا لابناء الرسول علامة   ان العلامة شأن من لم یشهر

نورالنبوة فی و سیم وجوههم   یغنی‌الشریف‌عن‌الطراز الاخضر

اول قریهٔ که بعد طوفان بناشد قریهٔ ثمانین بود که او را حضرت نوح بنا نمود باسم‌هشتاد نفری که میان کشتی بودند و از غرق شدن نجات یافتند مسمی نمود (و ثمانین بالای شهر موصل است)

اول شهری که بنا نمود حضرت نوح بعد از هبوط از کشتی**شهر حران بودبعدشهرشام**

اول کسیکه خط نسخ را اختراع نمود بعد از آنکه مدار بخط کوفی بود محمد بن علی بن مقلة الوزیر بود در زمان متوکل عباسی بعد یاقوت مستعصمی او را تکمیل نمود

اول کسیکه خط نسخ تعلیقی را اختراع نمود میر علی استاد میر عماد بود در عصرشاه عباس ثانی .

اول کسیکهٔ خط شکسته را اختراع نمود شفیعاء عجمی بود بعد درویش که از متأخرین‌بود اورا تکمیل نمود **اول کسی** که اختراع کرد نوروزراجمشید جم بود و او هم اختراع کرد حمام را

اول کسیکه‌نوره رااحداث نمود **سلیمان پیغمبر** (ع) بود اول‌زمینی که‌خداو ندندر آن‌عبادت کرده شد نجف اشرف بود اول کسیکه دفن شد در نجف‌اشرف خباب بن الارب بود که از اصحاب حضرت پیغمبر (ص) بود ودر جنك بدر وسایر غزوات حاضر بود ودر جنك صفین‌و نهروان هم در خدمت حضرت امیر (ع) حاضر بود آخرالامر آمدبکوفه ودر کوفه از دنیا رفت

اول کسیکه مدرسه بنانمود نظام الملك طوسی بود اول مدرسه که‌بنا نمود در بخارا بود اول کسیکه تاریخ عربی را وضع نمود عمربن خطاب بود چنانچه ابتداء وضع تاریخ فرس قدیم‌در سنه سی ودو بود وابتداء وضع تاریخ جلالی‌درسنهٔ چهارصد وشصت‌و هفت بوده وابتداء شرب توتون وتنباکو سنهٔ هزار و دوازده بوده

اول چیزیکه ازاین امت برداشته میشود **حیا وامانت است**

اول کسیکه در سایه عرش مجید الهی ساکن میشود کسی است که‌قرض داری‌را مهلت‌بدهد اول چیزی که درنامه عمل گذارده میشود خلق‌حسن است اول چیزی که ازز نها سؤال‌میشود روز قیامت از نمازشان هست واز شوهر داری‌شان

اول جزئی از اجزاء انسان که در رحم مادر خلق میشود فرج اوست بعد خطاب میفرماید هذا امانتی عندك فلا تضعها الافی حقها ـ انتهی

مخفی نماناد اول کسیکه امر کرد مردم در نماز تکفیرنمایند یعنی دست روی دست بگذارند عمربن خطاب بود چنانچه علامه در تذکره میفرماید وقتی که اسراء عجم راکه مجوس و گبر بودند آوردند نزد عمر مقابل اودست روی دست گذارده بودند عمر گفت چرا چنین کرده‌اید ؟ گفتند مادر مقام خضوع وتواضع از برای سلاطین خود چنین میکنیم ـ عمر گفت خوبست مردم در مقابل خداوند هم درحال نماز چنین بایستند وغافل‌شدکه تشبیه بمجوس در احکام شرعیه قبیح است ـ وآداب تشرف خدمت‌ملوك را نمیداندمگر امناء و وزوای اوو‌ملاحسن بن ملاعبدالرزاق‌لاهیجی‌درشمع‌الیقین میفرماید از بدع عمر بن‌خطاب است دست بستن درحال‌نماز که از افعال یهود ونصاری است

خاتمه

در بعضی از حالات و تواریخ متعلقه بخلفآء بنی‌امیه

که ازتاریخ‌الخلفآء عبدالرحمن سیوطی و حیوة الحیوان محمد بن موسی الدمیری و مروج الذهب علی بن الحسین المسعودی ودر السلوك محمد بن‌الحسن الحرالعاملی وبعضی از کتب معتبره دیگر اخذ شده ودر مقدمه کتاب گفته شدکه خلفاء بنی‌امیه چهارده نفربودندکه بعد ازخلافت‌حضرت امیر(ع) غصب خلافت نمودند

در تاریخ الخلفآء از یوسف بن سعد روایت کرده که بعد از صلح حضرت مجتبی (ع) بامعویه شخصی بآن بزرگوارعرض‌کرد سودت وجوه المؤمنین‌ـ حضرت‌فرمود مرا ملامت مکن جدم پیغمبر ص درخواب دیدکه بنی‌امیه بمنبر او جستن میکنند مثل جستن قرده و میمون پس پیغمبر غضبناك‌شد این آیه نازل شد:

« انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادریك مالیلةالقدر لیلة القدر خیرمن الف شهر یملکها بعدك بنوامیه یا محمد ص »

ودر روایتی بعد ازاین خواب پیغمبر تا زنده بود خندان نشد آیهٔ شریفه نازل‌شد «وما جعلنا الرؤیا التی اریناك الا فتنة للناس » وترتیب خلفاء بنی‌امیه اینست:

اول ـ معویة بن‌ابی سفیان بن حرب بن امیة بن عبدالشمس‌بن‌عبدمناف بود

و مادر معویه هند جگرخوار بنت عتبة بن ربیعة بن عبدالشمس بن عبدمناف بود وقتیکه ابابکرسوق عسکر نمود بجانب شام معویه با لشگرمسلمین‌که رئیسشان یزید بن ابی‌سفیان بودروانه شدبشام یزید بن‌ابی‌سفیان درشام از دنیا رفت‌ابابکرایالت‌شامات را بمعویه واگذار نمود همین‌قسم بایالت شامات مستقر بود تا دهم ربیع الاول سنهٔ چهل ویك که حضرت مجتبی (ع) با اوصلح نمود و معویه غصباً دارای منصب خلافت شد تا نیمهٔ ماه رجب سنهٔ شصت هجری‌که معویه ازدنیا رفت ـ اینبود که گفته شد اقام معویة امیراً عشرین سنة و خلیفة عشرین سنة وغالب اهل شام‌درروز تحکیم با معویه بیعت‌کردند و معویه بسیار اکول بود

و در شرح ابن‌ابی‌الحدید است که پیغمبر (ص) معویه را خواند دید غذا میخورد دو مرتبه خواند،بازدیدغذامیخوردفرمود: «اللهم‌لاتشبع بطنه»

شاعر عرب میگوید:

وصاحب لی بطنه کالهاویه	کأن فی امعائه معویه

ایضاً فرمود که معویه جمعی از صحابه و تابعین را وادار نمود بوضع احادیث در مذمت حضرت امیر(ع)

ودر سنهٔ چهل وپنج معویه اخذ بیعت نمود از برای پسرش یزید بخلافت ـ واو اول کسی بود که از برای پسرش اخذ بیعت نمود وکاغذی نوشت بحاکم مدینه مروان بن الحکم بن ابی‌العاص بن امیه که ازاهل مدینه بیعت بگیرد از برای یزید بسنت ابابکر وعمر. پس‌عبدالرحمن بن ابی‌بکر گفت بلکه بسنت کسری وقیصر.

ودر روایتی مروان خطبه خواند وتبلیغ نمود ولایت‌عهد یزید را ، عبدالرحمن بن ابی‌بکر سخنانی بوی‌گفت ـ مروان‌گفت آیا تو نیستی‌که خداوند در بارهٔ تو فرموده : و الذی‌قال لوالدیه اف لکما ؛ عبدالرحمن گفت آیا تو نیستی آن لعینی‌که پیغمبر (ص) پدرت را لعن کرده ؛ وعایشه گفت دروغ‌گفت مروان این‌آیه دربارهٔ برادر من نازل نشده لکن‌پیغمبر (ص) لعن فرمود حکم پدر مروان‌را در حالتی‌که مروان درصلب او بود ومروان‌بعضی‌بود از آن کسی‌که پیغمبر(ص)لعن‌فرموده

و در تاریخ گزیده است که معویه در هنگام فوتش بیکی از خواص خود گفت سه‌گناه بزرك برخود میدانم: اول آنکه در امرخلافت‌که حق حضرت امیر(ع) بودطمع کردم وبتغلب‌مملکت را ازاوگرفتم: دوم آنکه زوجهٔ حضرت‌امام حسن (ع) را بفریفتم تا اورا بزهرجفا شهیدکردم سوم آنکه یزید را ولیعهد خودگردانیدم **و در حبیب‌السیر** ازتاریخ حافظ ابرو نقل‌کرده‌که میگوید عجب است‌که بعضی ازمسلمین میگویند مقاتله ومخالفت معویه با حضرت امیرالمؤمنین (ع) موجب‌لعن وطعن‌معویه نیست چون او مجتهد بود وبر مجتهد بحثی نیست واین معنی ازغایت تغافل ونهایت‌تجاهل است ـ وچه خوب میگوید سنائی شاعر،

داستان پسر هند مگر نشنیدی	که ازاو وسه‌کس اوبپیمبر چه رسید
پدراولب ودندان پیمبر بشکست	مادر او جگر عم پیمبر بمکید
اوبناحق‌حق داماد پیمبر بگرفت	پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
برچنین‌شخص کسی‌لعنت‌ونفرین‌نکند؟	لعن الله یزیداً و علی آل یزید

ودر تاریخ‌الخلفاء از شعبی روایت‌کرده‌که گفت قضاة چهارنفر بودند عمر وعلی‌و ابن‌مسعود وزیدبن ثابت ـ وفطنها وزیرکها نیز چهارنفر بودند، معاویه وعمروعاص ومغیره و زیاد بن‌ابیه

وسن معویه درحال فوت هشتادسال بود تقریباً ومدت خلافتش نوزده سال وچهارماه وپنج روز بوده و قبرش در باب‌الصغیرشام است و در حیات الحیوان است چون معویه آثار مرك در خود دید چشمش را سرمه کشید و سرش را روغن مالید و بمسند خود تکیه نمود وبمردم اذن دخول داد واین شعر را انشا کرد

و تجلدی للشامتین اراهم	انی لریب الدهر لا اتضعضع

مردی ازعلویین حاضر بود فرمود

واذا المنیة انشبت اظفارهـا	الفیت کل تمیمة لا تنفـع

وکسانیکه ازاعلام درخلافت‌معویه ازدنیا رفتندحفصه وام‌حبیبه وصفیه ومیمونه وسوده وجویریه و عایشه زوجات حضرت پیغمبر (ص) وقثم بن عباس و عبیدالله بن عباس و صفوان بن امیه و زید بن ثابت وکعب بن مالك و جریر بن عبدالله البجلی و ابوایوب الانصاری و سعد بن ابی وقاص و

سعید بن زید و عبدالرحمن بن ابی بکر واسامة بن زید و ابو هریره و ابوموسی الاشعری وحسان بن ثابت ولبید شاعر وبعضی دیگر ازاعلام بودند،

دوم - یزید بن معویه بود و مادریزید، میسون بنت مجدل الکلبیه است

ولادتش ازمصباح استفاده میشود که سنهٔ بیست وهشت هجری بود و بعد ازپدرش معویه بخلافت نشست ودرچهاردهم ربیع الاول سنهٔ شصت وشش هجری چنانچه درمصباح شیخ است یزید بدرك واصل شد درسن سی وهشت سالگی ودر حوارین شام دفن شد پس مدت خلافتش پنج سال وهشت ماه الا یکروز بود ودرغالب کتب تواریخ است که بدرك رفتن یزید در چهاردهم ربیع الاول سنهٔ شصت و چهارهجری بوده و در این مدت قلیله سه فتنه بسیار بزرك از او درعالم صادرشد:

فتنه اول که اعظم مصائب و بلیات واقعه درعالم بود قتل حضرت سیدالشهداء (ع) واهلبیت و اصحابش بود و کیفیت اسیری مخدرات عصمت و طهارت بود که مثلش در عالم دیده نشده و نخواهد شد.

فتنه دوم - وقعهٔ حره وقتل اهل مدینه بود وجهتش این شد که چون یزید متهتك در معصیت بود حتی آنکه در تاریخ الخلفاء از واقدی نقل کرده که عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه گفت والله ماخرجنا علی یزید حتی خفنا ان نرمی بالحجارة من السماء لانه رجل ینکح امهات الاولاد و البنات و الاخوات ویشرب الخمر و یدع الصلوة، لذا اهل مدینة او را از خلافت خلع نمودند خبر بیزید رسید آن ملعون جیش زیادی بسرداری مسلم بن عقبه روانه نمود بمقاتله با اهل مدینه وفرموده در آن قضیه از قریش وانصار سیصدو شش نفر مقتول شدند و شهر مدینه را غارت کردند ورفع بکارت هزار دختر بکر را نمودند

فتنه سوم بعد که جیش یزید ازقتل ونهب مدینه فارغ شدند رفتند بمکه معظمه بجهت قتال با عبدالله بن زبیر ومسلم بن عقبة المری امیرلشکر شام نرسیده بمکه معظمه بجهنم واصل شد در بیست و سوم محرم الحرام سنه شصت وچهار وحصین بن نمیر سکونی را خلیفهٔ خود نمود و بهرسه قضیه درباب پنجم وششم اجمالا اشارهٔ شد

وایضاً در تاریخ الخلفاء است که شخصی نزدعمر بن عبدالعزیز نام یزیدرا برد گفت قال امیرالمؤمنین یزید بن معویه - عمر بن عبدالعزیز گفت چرا بیزید امیرالمؤمنین گفتی وامر کرد او را بیست و پنج تازیانه زدند وازحسن بصری نقل کرده که گفت امر این مردم را دونفر فاسد کردند:

اول عمروعاص که درغزوه صفین گفت لشگرمعاویه قرآنهارا سرنیزه بکنند چنین کردند و خوارج راضی بتحکیم شدند و مفسده این تحکیم تا روز قیامت باقیست

دوم مغیرة بن شعبه که عامل معویه بود درکوفه معویه او را معزول نمود وطلبید بشام مغیرة تأخیر انداخت حرکت خود را - معویه گفت چرا دیرآمدی گفت من از برای بسرت یزید از مردم اخذ بیعت نمودم که بعد ازتو خلیفه باشد - معویه گفت مردم کوفه بیعت کردند برخلافت یزید گفت بلی معویه بشکرانه این مطلب دومرتبه اورا بحکومت کوفه منصوب نمود واین باعث شد که اینملعون با دعوی خلافت این نحو از اعمال سنیه ازاو صادرشد که موجب تعییر وننك مسلمین شد و درخلافت یزید جناب ام السلمه ام المؤمنین ازدنیا رحلت فرمود

سوم از خلفآء بنی‌امیه معویة بن یزید بن معویه بود

ودر حیات یزید مردم با او بیعت کردند و بعد از بمرك رفتن یزید دو مرتبه مردم با او بیعت کردند چندروزی که گذشت مردم را جمع نمود ورفت بالای منبر و گفت ایهاالناس مرا صلاحیت‌منصب خلافت نیست و ازعهده این امر برنمی‌آیم اکنون بتکلیف خود داناترید هرکه‌راخواهید بجهت خلافت معین کنید. اکابر واعیان شام گفتند هرکه را تو خلیفه بنمائی ما متابعت او را خواهیم‌نمود.

گفت من لذتی از خلافت نچشیدم تا تبعات تعیین خلیفهٔ بعد را بنمایم

ودر **هدایة الانام** ازشیخ بهائی نقل کرده که بجهة خوف ازخدا ودانستن‌آنکه‌اوشایسته‌خلافت نیست‌خودرا‌خلع کرد وفرموده که روایت‌است که‌چون خودراخلع نمودمادرش بوی گفت کاش خون حیض می‌شدی وبوجودنمی‌آمدی؛ گفت‌کاش چنین بودم و نمیدانستم‌که خدا را بهشت وجهنمی هست وبعضی ازمورخین گفتند که قوله تعالی« یخرج الحی من‌المیت» شامل‌این جوان است و اوچهل روز خلافت نمود در سن بیست ویکسالگی‌ازدنیا رفت وقبر معویة بن یزیدهم در شامست

چهارم از خلفآء بنی‌امیه بقول‌غالب اهل‌تواریخ کـه بمرك رفتن یزید را درسنهٔ شصت و چهار گفته‌اند مروان‌بن‌حکم بن‌ابی‌العاص بن‌امیة بن عبدالشمس بن عبدمناف بود و او پسر عم عثمان بن عفان بن ابی‌العاص بن امیه است و او درسال دوم هجرت متولدشد و در جنك جمل‌مروان خطاء تیری بطلحة بن عبدالله زد و او را بقتل رسانید وبعد ازمعویة بن یزید بعضی از اهل‌شام با وی بیعت نمودند وغالب اهل‌مکه و مدینه وبعضی از اهل‌عراق با عبدالله بن زبیر بیعت‌کردند وپدرمروان حکم بن‌ابی‌العاص را پیغمبرص لعن‌کردند

در اصابه است که اصحاب داخل شدند برحضرت رسول (ص) وآن‌حضرت حکم بن‌ابی‌العاص را لعن‌میکردندجبیر بن مطعم ازپدرش‌نقل‌کرده گفت‌من با پیغمبر (ص) بودم که حکم بن ابی العاص گذشت پیغمبرفرمود ویل‌لامتی‌مافی‌صلب‌هذا ـ وپیغمبراو را از مدینه اخراج نمود بطائف وبا پسرش مروان رفت بطائف و درآنجا رانده شده بود تا وقتی‌که برادرزاده‌اش عثمان بن عفان‌بخلافت‌نشست و اذن داد اوراکه برگردد بمدینه

و در مجلس میشوم معویه که صنادید بنی‌امیه حاضر بودند و هر یك از آنهـا بحضرت مجتبی(ع) توهینی‌کردندوحضرت جواب هریك را داد منجمله بمروان فرمود : « واما انت یا مروان فلست انا سببتك ولاسببت اباك ولکن‌الله عزوجل لعنك ولعن اباك واهل بیتك وذریتك و ماخرج من صلب ابیك الی‌یوم القیمة علی‌لسان نبیه محمدصلی‌الله‌علیه آله صدق الله وصدق رسوله یقول الله تبارك و تعالی‌والشجرة الملعونة فی‌القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیاناً‌کبیراً» انت یا مروان و ذریتك الشجرة الملعونة فی‌القرآن

ودر یازدهم بحار از اختصاص شیخ مفید روایتکرده‌که وارد شد سعد الخیر ابن عبدالملك بن عبدالعزیز بن عبدالملك بن مروان برادرزادهٔ عمر بن عبدالعزیز بحضرت باقر(ع) وآن‌بزرگوار او را سعدالخیرنامیده بودند درحالتیکه‌گریه میکرد

حضرت فرمود یا سعد چراگریه میکنی ؟ گفت چگونه‌گریه‌نکنم وحال آنکه ازشجرهٔ ملعونه هستم‌که درقرآن مجید یاد فرموده ـ حضرت فرمود تو ازآنها نیستی، اموی منا اهل‌البیت‌آیانشنیدی قول خدایتعالی را که حکایت ابراهیم را میفرماید ومن تبعنی فانه منی

ودر حیوة الحیوان است وقتیکه مروان متولد شد اورا بردند خدمت حضرت پیغمبر (ص) آن حضرت فرمود ائذنواله علیه وعلی من یخرج من صلبه لعنة الله الا المؤمن منهم وقلیل ماهم ـ این قول اخیری باید اشاره باشد بحکایت سعد الخیر ابن‌مروان بن حکم ـ وحکم بن‌ابی‌العاص درسنهٔ سی‌ودو هجری بجهنم واصل شد وعموی مروان مغیرة بن‌ابی‌العاص، پیغمبر (ص) خون اورا مباح فرمود، عثمان اورا در خانهٔ خود پنهان کرد وحی رسیدکه مغیره در خانه برادرزاده‌اش عثمان است پیغمبر(ص) بامیرالمؤمنین (ع) فرمود شمشیر بردار و برو بخانهٔ عثمان و مغیره را بقتل برسان عثمان دانست و مغیره را آورد بخدمت حضرت پیغمبر(ص) وسه روز مهلت گرفت که او را از مدینه خارج نمایدبعدا که عثمان ازخدمت پیغمبر(ص) خارج شد پیغمبر فرمود اللهم العن من یؤویه والعن من یحمله والعن من یطعمه و العن من یسقیه والعن من یجهزه و العن من یعطیه سقاء اوحذاء اورشاء اورعاء و یکنفر مرتکب تمام‌آن امورشدپس وحی نازل‌شد، پیغمبر(ص) امیرالمؤمنین (ع) وعماریاسر را فرستادمغیره را بقتل رسانیدند

ودر عقد الفرید است که تولد مروان بن حکم در مکه معظمه دوسال بعد از هجرت بود و بدرك رفتنش درشام سوم ماه رمضان‌سنه شصت‌وپنج هجری بود وسبب بدرك رفتنش این‌شدکه‌مروان عاتکه بنت هاشم بن عتبة بن ربیعه راکه زوجهٔ یزیدبن معویه ومادر خالد بن یزید بود تزویج نمود یکوقتی مروان خواست برود بمصر اسلحه خالد را عاریه گرفت بعد از مراجعت خالد اسلحه خود راکه بمروان عاریه داده بود مطالبه کرد مروان نداد خالد اصرارکرد مروان متغیرشد بخالدگفت یابن رطبةالاست کنایه ازآنکه پدرت مفعول بوده

خالد گریه‌کنان رفت نزد مادرش عاتکه مادرش گفت غصه مخور دو مرتبه مروان چنین سخنی بتو نخواهدگفت، مروان داخل منزل شد وقتیکه خوابید عاتکه امرکرد کنیزان فرشی‌بالای‌صورت‌او انداختند واو را خفه‌کردند بعداز خانه بیرون‌شدند فریاد زدند : یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین پسر مروان عبدالملك خبرشد آمد به عاتکه‌گفت اگرنبودکه مردم میگفتند یك زنی پدرترا بقتل رسانیده هرآینه من ترا قصاصاً بقتل میرسانیدم؛ اما چکنم ازحرف مردم میترسم .

پنجم از خلفاء بنی‌امیه عبدالملك بن مروان بود

ولادت عبدالملك سنهٔ بیست وشش هجری بود وفوتش درشوال سنهٔ هشتاد وشش بود

در درالسلوك است که درمرض موت عبدالملك بن‌مروان باو گفتندچگونه می‌بینی‌حال‌خودرا یا امیرالمؤمنین؛ گفت قال الله مالی ولقد جئتمونافرادی کما خلقناکم اول مرة و ترکتم ماخولناکم وراء ظهورکم ثم قال تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لایریدون علواً فی‌الارض و لافساداً و العاقبة للمتقین ـ وقال عند موته لیتنی کنت غسالا آکل بکسب یدی یوماً فیوماً و لم آل من امر الناس شیئاً

یعنی: ای‌کاش من لباس‌شوئی‌میبودم وازلباس‌شوئی‌امرم‌میگذشت و والی مردم‌نمیشدم

فبلغ ذلك اباحازم المدنی فقال‌الحمدلله‌الذی جعلهم اذا حضرهم‌الموت یتمنون ما نحن فیه ولا نتمنی عندالموت ماهم فیه

و در تاریخ خلفاء سیوطی است اگر نبود عیبی در عبدالملك مگر آنکه حجاج بن یوسف را والی برمسلمین نمود درشقاوت و ملعنت او همین کافی بود چون حجاج بیست و دوسال در عراقین حکومت نمود وجمعی ازصحابه وتابعین را بقتل رسانید وچقدر ازمسلمین رامحبوس نمود و بعضی از

مساوی حالات او درفصل ششم از باب سابق ذکرشد فراجع

وبدانکه از زمان بدرك رفتن یزید بن معویه که چهاردهم ربیع‌الاول سنهٔ شصت وشش باشد کمافی‌المصباح تا نیمهٔ جمادی‌الثانیه هفتاد و سه که عبدالله بن‌زبیر درمکه کشته شدکه شش سال و یازده ماه و دوازده روز باشد خلافت بنی‌امیه غیرمستقر ومتزلزل بود

درایام خلافت عبدالله بن زبیر بعضی از اعلام از دنیا رفتند مثل عبدالله بن‌عباس وجابر بن‌عبدالله انصاری وعدی بن حاتم‌الطائی وسلیمان بن صرد الخزاعی ونعمان بن بشیر وزید بن ارقم و در جبه ایام‌خلافت عبدالملك بن مروان هم جمعی‌ازاعلام از دنیا رفتند مثل جناب محمد بن الحنفیه که درسنهٔ هشتادو یك از دنیا رحلت فرمود

وجناب عبدالله بن‌جعفر الطیار که درسنه هشتاد از دنیا رحلت فرمود واسماء بنت ابابکر مادر عبدالله بن زبیر وسوید بن‌غفلة وشریح قاضی وعمروبن حریث

ششم ازخلفاء بنی‌امیه ولیدبن عبدالملك بن مروان بود

والده او عاتکه دختر یزید بن‌معویه بود واین ملعون شقاوت را از دوطرف‌ارث برد ولادتش سنهٔ چهل‌و پنج هجری بود ودر نیمهٔ جمادی‌الاخره سنهٔ نود وشش درشام بجنهم واصل‌شد

ودرتاریخ‌الخلفاء است کان‌الولید جباراً ظالماً . **واز عمر بن‌العزیز** روایت‌کرده وکان‌الولید بالشام و الحجاج بالعراق وعثمان بن جناده بالحجاز وقرة بن شریك بمصرامتلئت الارض والله‌جورا ـ واین ملعون قاتل **حضرت زین‌العابدین (ع)** بود وولید مملکت هند و اندلس و خوارزم وسمرقند وکابل وفرغانه را فتح نمود ومسجد حضرت رسول(ص) را وسعت داد وقبهٔ صخرهٔ بیت‌المقدس را او بنا نمود و مسجد جامع دمشق را که جامع بنی‌امیه گویند او بنا نمود وگفتند خراج هفت ساله شام در او خرج شد

ودرحیوة‌الحیوان‌ است‌که چهارصد صندوق که در هر صندوقی بیست وهشت هزاراشرفی‌بود مصارف او شدو گویا اینشعر دربارهٔ اوگفته شده:

سمعتك تبنی‌مسجداً من خیانة وانت بحمدالله غیر موفق

کمنفقة الایتام‌من کسبفرجها لك‌الویل‌لاتزنی ولاتصدق

و ولید مسجد حضرت رسول ص را وسعت داد در مدینه و مسجد اقصی را عمارت نمودووضع منارات از مخترعات **ولید بن‌عبدالملك** است و **ولید** بجهت هرشخص زمین‌گیری خادمی معین‌کرد وبجهت هر کوری عصاکشی معین کرد ، **و** در ایام خلافت ولید جمعی از اعلام از دنیا رفتند مثل **انس بن مالك و سهل بن سعد ساعدی و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر که حجاج او** را بقتل رسانید

هفتم از خلفاء بنی‌امیه سلیمان بن عبدالملك بن مروان بود

و درتاریخ‌الخلفاء است که او **عمر بن‌عبدالعزیز** را مثل‌وزیر خود قرارداد واوامر او را امتثال میکرد وعمال حجاج ملعون‌را عزل‌نمود وکسانی‌راکه درزندان حجاج محبوس بودند رها کرد ونماز در اول وقت را احیا نمود بعدازآنکه بنی‌امیه نماز را از اول‌وقت بتأخیر انداخته بودند

واز ابن‌سیرین نقلکرده‌گفت رحمه‌الله سلیمان افتتح خلافته باحیائه الصلوة لمواقیتها و اختتمها

باستخلاف عمر بن عبدالعزیز ولادت سلیمان سنهٔ شصت هجری بود ورحلتش روز جمعه دهم ماه صفر سنهٔ نودو هشت یانودونه هجری بودو قبرش درآبق است که از اعمال جبل قنسرینست واوشهری بوده در دومنزلی حلب

ودر در المسلوك است که بعد از اینکه **سلیمان بن عبد الملك جعفر برمکی** را از بلخ بجهت وزارت خود بشام طلبید که درفصل ششم از باب سابق گفته شد وقتیکه جعفر برمکی‌وارد شد سلیمان خوشنود شد واز جای خود حرکت کرد واورا اذن جلوس داد قدری نگذشت که‌صورت سلیمان درهم کشیده شد وگفت لاحول ولا قوة الابالله و بجعفر برمکی گفت‌بر خیز از نزدمن‌حاجب آمد وجعفررا از جای خود حرکت داده خارج نمود وهیچکس جهتش را نفهمید

چون مجلس خلوت شد یکی از ندماء خلیفه عرضکرد شما جعفر را از بلخ طلبیدید بعد که حاضرشد اورااز‌خود دور کردی‌سلیمان گفت اگرازراه دور نیامده بودامر میکردم‌گردنش را بزنند چون با اوسم قاتل بود

آن مرد رفت نزد جعفر وتفصیل را باو گفت وسؤال نمودکه باتو سم قاتل بود ؟ گفت بلی والان هم آن‌سم بامن‌هست در زیر نگین انگشتر من چون سلاطین از پدرانم طلب اموال میکردند وآنها راعذاب میکردند ومن ترسیدم که‌خلیفه بمن چنین تکلیفی بکند لهذا سمی باخود بر داشتم که‌خود را باین‌سم‌هلاك بنمایم ومبتلا بذلت و اهانت نشوم

پس آن مردآمد نزد سلیمان واورا خبردار نمود از قصدجعفر ـ سلیمان تعجب کرد وجعفررا مخلع نمود وبپهلوی خود نشانید بعد جعفراز سلیمان سؤال کرد که ازکجا دانستیدکه با من‌سم قاتل است سلیمان گفت با من دو خرزه و دومهره است که ازخواص آنها اینست که‌اگردر مکانی حاضر باشند وسمی هم حاضربشود این دومهره حرکت میکنند ووقتیکه تو وارد شدی این‌دو مهره حرکت نمودند ووقتیکه خارج شدی این دومهره ساکن شدند فهمیدم که‌باتو سم است بعداز آن‌دو مهره‌را بازکرد ونشانش داد مثل دو جزع یمانی بود

ودر حیات الحیوان است که روز جمعهٔ سلیمان بن عبد الملك از حمام بیرون شد حلهٔ سبزی پوشید وعمامهٔ سبزی گذاشت و برفراش سبزی نشست و اطرافش سبزه چید و بآئینهٔ نظر کردو گفت پیغمبر ما رسول‌بود و ابابکر صدیق وعمر فاروق وعثمان صاحب حیا بود وعلی‌شجاع بود ومعویه حلیم‌بود ویزید صبور بود وعبدالملك‌سائس بودو ولید جبار بودومن پادشاه جوان هستم بعد بیرون شدکه برود بنماز جمعه زنی‌میان صحن منزل این رباعی‌را خواند

انت نعم المتاع لو کنت حیا   غیر ان لا بقآء للانسان

لیس فیما بدالنا منك عیب   عابه الناس غیر انك فان

بعد ازفراغ‌از نماز مراجعت نمود بمنزل‌سؤال نمود از آن که‌چه‌گفتی وقتیکه من‌از منزل خارج شدم‌گفت من بشما چیزی نگفتم وشمارا‌ندیدم ـ سلیمان گفت انا لله و انا الیه راجعون خبر مرك‌بمن رسید و جمعهٔ دیگر ازدنیارفت

و در کتاب هدایة الانام محدث قمی فرموده که سلیمان بن عبد الملك معروف بود بکثرت اکل گویند هرروزی صدرطل عراقی طعام میخورد که زیاده ازیازده من ونیم تبریز باشد انتهی

هشتم ازخلفای بنی امیه عمر بن عبد العزیز بن مروان بن حکم بود که بعد از پسر

عش سلیمان بخلافت نشست والده او **ام عاصم** بنت **عاصم بن عمر بن خطاب** است و زوجه‌اش فاطمه بنت عبدالملك بن مروان بود وشاعر درحق او گفت

بنت الخلیفة والخلیفة جد ها اخت الخلیفة و الخلیفة بعلها

ولادتش در حلوان بود که قریه‌ایست از قراء مصر شب عاشوراء سنهٔ شصت و یك هجری ودر دهم ماه رجب سنهٔ صدوده دردیر سمان که‌ازاعمال حمص است مسموماً ازدنیا رحلت نمود

ودر حیات الحیوان است اولی که عمر بن عبدالعزیز بخلافت نشست داخل مسجد شد و رفت بالای منبر گفت : « ایها الناس ، مبتلا شدم باین امر بدون آنکه خودم طالب باشم وبدون آنکه مسلمین صلاح بدانند ومن خودرا از خلافت خلع نمودم و بیعتم را ازگردن شما بر داشتم پس شما اختیار کنید از برای خلافت غیر مرا » ـ یکمرتبه‌مسلمین صیحه کشیدند انا قداخترناك ورضیناك امیرنا بالیمن والبرکة

و چون ساکت‌شدند عمر خطبهٔ خواند و در آخر خطبه گفت « ایهاالناس من اطاع الله وجبت طاعته ومن عصی‌الله فلا طاعة له اطیعونی ما اطعت الله فان‌عصیته فلا طاعة لی علیکم» بعد از منبر فرود آمد وداخل دارالخلافه شد و امرکرد پرده‌ها راکندند وفرشها را جمع نمودند و امرکردهٔ آنهارا فروختند و ثمن آنهارا داخل دربیت المال مسلمین نمودند

ودر زمان خلافت‌عمربن عبدالعزیز جامه‌ها و عمامه‌ها و پیراهن وقبا و ردا و کفش‌اورا قیمت نمودند وقیمت تمام آنهامساوی با دوازده درهم شد

ودر مروج الذهب است که عمربن عبدالعزیز در جوانیش از غلامش خیانتی دید خواست او را انتقام نمایدغلام گفت آیا توخیانت بمولای خود نکردهٔ گفت چرا گفت‌آیا مولای تودرمجازات توشتاب کرد عمرفوراً متنبه شدواورا آزاد کرد واینموجب توبهٔ اوشد

و بروایتی غلام بعمرگفت بیاد آور شبی‌را که صبحش روز قیامت است ـو دروقت مناجات بسیار میگفت یا حلیماً لایعجل علی من‌عصاه

ودر مجموعهٔ ورام است که از کلمات عمربن عبدالعزیز است و ان امرء لیس بینه‌وبین آدم اب حی‌لغریق فی الموتی

ودر تاریخ الخلفاء از حضرت باقر روایتکرده قال (ع) عمربن عبد العزیز نجیب بنی امیه وانه یبعث‌یوم القیمة امة وحده

واز قیس روایتکرده قال مثل عمرفی بنی امیه مثل‌مؤمن آل‌فرعون. وموسی بن اعین گفت در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز گوسفند و گرگ در یك مکان میچریدند وگرگها ابداً متعرض گوسفندها نمیشدندیکشب دیدم گرگها متعرض‌گوسفندهاشدند گفتم لابد مرد صالح‌عمر بن عبد العزیز هلاکشده بعد که خبررسیدمعلوم شدعمر همان شب‌هلاك شده

ومسلمة بن عبدالملك گفت رفتم بعیادت عمر بن عبدالعزیز دیدم در برش پیراهن چرکینی است بزوجه‌اش‌فاطمه دختر عبدالملك بن مروان گفتم چراجامه‌اش را تنظیف نمیکنی‌گفت والله‌جامه دیگر ندارد که‌عوض کند

و در روایت است که عمر بن عبدالعزیز فهمید که زوجه‌اش فاطمه یك جواهر قیمتی دارد که‌پدرش عبدالملك باو داده بود که مثل و مانند نداشت شوهرش گفت یا راضی شو که داخل در

بیت‌المال مسلمین بشود یاراضی شو که ترا طلاق بدهم من راضی نیشوم باتو و ایندانه جواهر در یك خانه باشم فاطمه عرضکرد من‌ترا اختیار میکنم و آن دانهٔ جواهر را داخل بیت‌المال مسلمین نمود بعد که عمر ازدنیا رفت برادر فاطمه یزیدبن عبدالملك بمسند خلافت نشست گفت اگر بخواهی آندانهٔ جواهر رابتو برگردانم فاطمه گفت نه والله من‌زنی نیستم که در حیات‌شوهرم اطاعت وی‌کنم وبعداز فوتش‌عصیان وی نمایم وفاطمه گفت ازوقتیکه عمربن عبدالعزیز بخلافت نشست ابداً غسل نکرد نه ازجنابت و نه ازاحتلام چون روزها مشغول قضای حوائج مسلمین ورد مظالم عباد بودو شبها مشغول عبادت بود

ودر خیرات‌حسان است که مادر فاطمه‌زوجه عمربن عبدالعزیز عاتکه بنت یزیدبن معویه‌بود

ودر روضة الانوار محقق سبزواری فرموده بعد ازفوت عمربن عبدالعزیز او را در خواب دیدند واز حال او سؤال‌کردند گفت یکسال مرا درپردهٔ حجاب نگهداشتند بجهت آنکه سوراخی درپلی بود وپای گوسفندی در آن فرورفت ومجروح شد بمن‌عتاب کردند که چون مصالح عبادبا تو بودچرا در امور تهاون کردی که اینحیوان صدمه بخورد

و در در السلوك است که طاوس کیسان خولانی نوشت‌بعمربن عبد العزیز : ان اردت ان‌یکون عملك خیراً فاستعمل اهل الجنة ـ فقال عمر کفی بها موعظة یعنی نوشت که اگر بخواهی تمامی کارهای توخوب باشد کارهایت را بمؤمنین که اهل‌بهشتند واگذار کن عمر گفت همین‌موعظه مرا کافیست

وحکایت شده که عمربن عبدالعزیز غلامی داشت که او را خازن بیت المال مسلمین نموده وعمر سه دختر داشت روز عرفه دخترها آمدند نزد پدرشان وگفتندزنها ودخترهای رعیت مارا ملامت میکنند که شما دخترهای خلیفه هستید وشما یك پیراهن نوندارید که امروز در بر کنید عمربن عبدالعزیز از گفته دخترها خیلی محزون‌شد خازن را طلبید گفت مبلغی از خزانه بجهت من بقرض بردار سرماه که‌شد از مشاهره خود قرض را اداء میکنم که بجهت این دخترها پیراهن نوی بگیرم خازن گفت یا امیر المؤمنین شما اطمینان دارید که سر ماه زنده خواهید بود که دینتان رااداکنید عمر فرمود نه والله یکنفس بخود امید زندگی ندارم بعد بدخترانش فرمود شما شهوتتان را فرو نشانید چون داخل‌بهشت نمیشود مگرکسیکه شهوتش رافرونشاند

ودر تاریخ الخلفاء از عمروبن مهاجر نقل کرده که نفقه عمر بن عبدالعزیز هر روزی دو درهم بود

ودر جنة العالیه از بعضی از تفاسیر نقل‌فرموده که روز عیدی عمربن عبدالعزیز از برای نمازعید بمصلی رفت بعداز فراغ از نماز عرضکرد خداوندا مرا مشمول رحمت‌خودگردان چون‌خودت فرموده‌ای (**ان رحمة الله قریب من المحسنین**) و اگر من از محسنین نیستم از صائمین هستم که فرموده‌ای :

(والصائمین والصائمات اعدالله لهم مغفرة و اجراً عظیما)

واگرازصائمین بشمار نیایم امید که از مؤمنین محسوب گردم که‌فرموده‌ای (وکان بالمؤمنین رحیماً » واگر از مؤمنین نباشیم داخل در اشیاء هستم که « **رحمتی وسعت کل شیء** »و اگر

چنین هم نباشم پس‌من‌از مصیبت زدگان باشم زیرا که مصیبتی بالاتر از محرومی ازرحمت تو نیست ودرباره مصیبت زدگان فرموده‌ای ،

«والذین اذااصابتهم مصیبة قالوا اناالله و انا الیه راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك‌هم المهتدون» پس بواسطه‌مصیبت زدگی من‌برمن رحم بفرما

ودر **روضة الصفاء است** که یکنفر از اطباءاهل کتاب‌درمحفلی که اعیان واشراف بنی‌امیه حاضر بودند بتعلیم عمربن عبدالعزیز دختر او را خواستگاری نمود عمر گفت این وصلت نمیشود چون ماءمسلمانیم و شما کافرید‌طبیب گفت پس چگونه پیغمبر (ص)دختر بعلی‌بن ابیطالب‌ع داد

عمر گفت او یکنفر از بزرگان مؤمنین بود طبیب گفت پس چرا لعن او را جایز میدانید عمربحاضرین گفت چراجواب اورا نمیدهید

همه ساکت نشستند وسربزیر انداختند آنوقت عمر قدغن کردکه کسی آنحضرت را سب‌نکند ودر خطبه بعوض سب این آیه را تلاوت نمود :

« ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی‌القربی و ینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعضکم‌لعلکم یذکرون »

و از آنستکه سیدجلیل رضی طاب‌ثراه میفرماید

یـابن عبد العزیز لو بکت العین فتی من امیة لبکیتك

انت‌نزهتنامن‌السب‌والقذف فلوامکن الجزاء لجزیتك

وبدانکه در میان‌خلفاء بنی امیه‌عمر بن عبدالعزیز امتیازات حسنهٔ زیادی دارد

منجمله آنکه‌نهی کرد مردم را ازسب حضرت امیر (ع) وحال آنکه اتباع معویه و بنی‌امیه ازسنهٔ چهل و یك که‌ابتداء خلافت معویه بودتاسنه نودو نه که ابتدای خلافت عمر بن عبدالعزیزبود آن بزرگوار‌را در خطب‌و منابرسب میکردندکه‌شاعر میگوید

و علی‌المنابر تعلنون بسبه و بسیفه نصبت لکم اعوادها

ومنجمله عمربن عبد العزیز فدك و منافع او را ردکرد بحضرت امام محمد باقر (ع) و منسوبین بحضرت امیر ع را محبت واحسان مینمود بخلاف اقرباءخویشراء ودر روضة الصفا از حضرت باقر روایتکرده که فرمود درمیان هر قومی مرد صالح ونیکوکاری میباشد واز بنی‌امیه عمربن عبدالعزیز است

واز فاطمه بنت الحسین سیدالشهداء ع روایت شده که همیشه عمربن‌عبدالعزیز را مدح وثنا میکرد ومیفرمود که‌اگراو زنده بودی مارا بهیچکس حاجت نبودی‌انتهی

ومنجمله عمر بن عبدالعزیز تفضیل داد بنی‌فاطمه را بربنی‌امیه- درمناقب از حضرت باقر ع روایتکرده فرمود لماولی عمر بن‌عبدالعزیز اعطانا عطایا عظیمة ودخل علیه اخوته فقالوا ان‌بنی امیة لایرضون منك بان تتفضل بنی فاطمه فقال افضلهم لانی سمعت حتی لاابالی الا اسمع‌رسول‌الله کان یقول ان فاطمة‌شجنة‌منی(کذا) یسرنی ما اسرهاویسوئنی‌ما اسآئها فانا اتبع سرور رسول الله واتقی مسائته

ومنجمله عمر بن عبد العزیز قائل بود بفضیلت حضرت امیر(ع) بر سایر خلفاء چنانچه ابن ابی الحدید در نهج البلاغه میفرماید که جماعتی از بنی امیه قائلند بر فضیلت حضرت امیر (ع) برخلفاء ماضین واز ایشان استخالد بن ابی العاص وعمر بن عبدالعزیز وحکایاتی همدر این خصوص نقل میکند وقصه سعدالخیر ابن عبدالملک بن مروان گذ شت

نهم ازخلفاء بنی امیه یزید بن عبدالملک بن مروان بود

و او بعداز پسر عمش عمر بن عبدالعزیز بخلافت نشست و در بیستو پنجم ماه شعبان سنهٔ صدو پنج ازدنیا رفت در سن سی وهفت سالگی

در حیات الحیوان است که وفاتش در اربل بود و او را بروی دوشها آوردند بدمشق و بین باب حبابیه و باب الصغیر دفن کردند

ودر حبیب السیر است که یزید بن عبدالملک بن مروان در آخر عمرش بولایت اردن با کنیزی که محبوبهٔ او بود در بوستانی صحبت میداشت و یزید دانه‌های انگور را بجانب او میافکند واو بدندان میگرفت ناگاه دانه انگوری بحلق جاریه جسته بسیار بسلفید تاآز دنیا رفت یزید پلید یکهفته آن میت را نگهداشت و چند مرتبه باوی مباشرت کرد آخرالامر بنابر ملامت یکی ازمقربان آن جاریه را دفن کرد و اندوهناك از سرمقبره او بازگشت و مدت هفت روز با کسی صحبت نکرد ودر همان ایام بجهنم واصل شد انشدکم بالله ببینید چه اشخاص دنیاپرست و نفس پرستی مدعی خلافت حضرت خاتم النبیین (ص) شدند

دهم ازخلفای بنی امیه هشام بن عبدالملک بن مروان بود

واو در ششم ربیع الاخر سنهٔ صدو بیست وپنج از دنیا رفت در سن پنجاه و سه ومدت خلافتش نوزده سالو هفت ماه ویازده روز بود وقبرش دررصافهٔ شامست (ورصافه موضعیست در نزدیکی شام درقرب رقه که خود هشام اورا بنا نموده بود) **درحیات الحیوان است** که عبدالملک بن مروان در خواب دید که درمحراب چهارمرتبه بول کرد سعید بن مسیب تعبیر کرد که چهار نفر از اولاد او بخلافت مینشینند وهمچنین هم شد اول ولید بن عبدالملک بود دوم سلیمان بن عبدالملک سوم یزید بن عبدالملک **چهارم هشام** بن عبد الملك

واو بسیار صاحب سیاست بود و اموال زیادی جمع کرده بود و موصوف بود ببخل وحرص و گفته شده بقدریکه اومال جمع کرد هیچیك از خلفاء اینقدر مال جمع نکردند

ودر مروج الذهب است ان السواس من بنی امیه ثلاثة معویه وعبدالملک وهشام

و در در المنلوك نقل کرده وقتیکه هشام بحج مشرف شد لباسهای او را بششصد شتر حمل نمودند ووقتیکه از دنیا رفت کفن نداشت واینقدر بدنش روی زمین باقی ماند تا متعفن شدچون برادر زاده‌ش ولید بن یزید بن عبدالملک دشمن هشام بود و بعداز فوتش جمیع اموالش راضبط کرد حتی کفنی از برای او نگذاشت **و در ناسخ التواریخ است** وقتیکه هشام از دنیارفت یازده پسر داشت و بهر پسری دو کرور دینار ارث رسید وعمر بن عبدالعزیز هم که از دنیارفت یازده پسرداشت وبهر پسری یکدینار و نیم ارث رسید اولاد عمر بن عبدالعزیز بقدری صاحب ثروت شدند که یك تن ازایشان صدهزار سوار را برصد هزار اسب درجهاد فی سبیل الله تجهیز مینمود و اما اولاد هشام بن عبدالملک چنان فقیر شدند که بعضی از ایشان بتافتن تون حمام رزق خودرا تحصیل مینمودند

وحکایت محمد بن هشام بن عبدالملك ومحمد بن زید بن علی بن الحسین درفصل چهارم از باب ششم گفته شد **ودر حبیب‌السیر** از شیخ احمد بن اعثم نقل کرده که روزی هشام بن عبدالملك بن‌مروان با جمعی ازملازمان خود رفت در ناحیهٔ ازنواحی شام بشکار ناگاه گرد و غبار بسیاری از دور مشاهده کرد با غلامش رفیع نام رفت بطرف آن غبار دید کاروانی بارتجارت‌بسته از شام میرود بکوفه وبزرك آن کاروان پیرمردی بود که آثار صفا وانوار معرفت از بشرهٔ او لامع بود ـ هشام بآن پیر سلام کرد گفت ای پیرمرد تو از چه قبیله هستی وحسب ونسب تو چیست؟ پیرمرد گفت تو حسب ونسب مرا چه میخواهی والله اگر من عزیزترین قبایل عرب باشم بتو سودی ندارد و اگر ذلیل‌ترین قبایل باشم بتو زیانی ندارد هشام خنده کرد گفت ظاهراً شرم میکنی که حسب و نسب خود را بیان کنی ؟

پیرمرد گفت این‌تصور بر خلاف‌واقع است بلکه چون کراهت چهره وقباحت هیئت ترا دیدم دانستم دنائت حسب ونسب ترا شکرالهی را بجا آوردم ازعلو خاندان و سمو دودمان‌خود هشام گفت مگرتو ازچه قبیلهٔ هستی؟ پیرمرد گفت ازقبیلهٔ بنی‌الحکم

هشام گفت عجب قبیلهٔ ننك‌آور ناپسندی داری، خوب میکنی که از مردم پنهان داری پیرمرد گفت چرا بی‌سبب از اکابر و اشراف عرب عیبجوئی میکنی مگر حسب و نسب تو چیست؟ هشام گفت من از قریشم پیرمرد گفت در میان قبیلهٔ قریش اشراف عالی مرتبه و اراذل بی معرفت هر دو یافت می‌شود،تو از کدام طایفه هستی؟

هشام گفت من ازبنی‌امیه هستم پیرمرد خندید گفت الحق عزیز قوم وشریف قبیلهٔ : شرمت‌یابد از این‌نسب ، عارت بیاید از این‌حسب! مگر نمیدانی که بنی‌امیه درجاهلیت‌سود پول میخورده‌اند ودر اسلام با عترت طاهره حضرت خیرالانام چه عداوتها ورزیدند، رئیس شما خمار بود درغزواتی که بجهت مسلمین اتفاق افتاد وشما حاضر بودید روی بهزیمت وفرار گذاردید و بمقتضای اخبار صحیحه شما از اهل جهنمید وعجب است که از قبایح اعمال خود شرم ندارید **یکی از بزرگان قبیله شماعفان پدر عثمان است** واو بمرض ابنه مبتلا بود و این اشعاری را که عفان در مفارقت معشوق خودگفته دلیل واضح وشاهدصدقی است برای این‌مطلب، میگوید:

یا جوارالحی عذبیه	یا جواری لابلینه
کیف لاانقل النقار	قد حجبواعنی‌مولاینه
کم تلومونی‌علی‌رجل	یوسقانی ثم ساعة (کذا)

ودیگر ازبزرگان قبیلهٔ شما عتبة بن ربیعة بن عبدالشمس بن عبدمناف بود پدر هندجگرخوار که درغزوهٔ بدر کبری علم مشرکین بدست او بود

ودیگر از بزرگان‌شماابوسفیان‌صخربن‌حرب بودکه هم خمار بود و هم بیطار و او درجاهلیت کفاررا بجنك با سید ابرار ترغیب وتحریص میکرد وبعدهم که بحسب ضرورت اظهاراسلام کرد همه اوقات بطریق‌غدر ونفاق سلوك‌مینمودودیگرمعویة بن ابی‌سفیان است‌که خبث و سوء عقیده‌بشابهٔ بود که با ولی‌خدا و وصی‌حضرت خاتم‌النبیین مقاتله نمود وزیاد بن ابیه پلید را بپدرخود ابوسفیان‌ملحق نمود ـ وحدیث صحیح الولد للفراش و للعاهر الحجررا عمل‌نکرد بلکه بعکس نمودالولد للعاهر و للفراش الحجر- وپسر بداخترخود را ولیعهد خودنمود و براهلبیت پیغمبر(ص) مسلط‌کرد

و دیگراز بزرگان‌شما عقبة بن ابی‌معیط بن ابان بن‌ابی‌عمرو بن‌امیة بن‌عبد شمس بن‌عبدمناف است که از جهودان صفوریه بود وحضرت پیغمبر (ص) او را از قریش نفی کرد شما نسب او را

بخود ملحق گردید آخرالامر حضرت امیرالمؤمنین (ع) بامر پیغمبر (ص) بیك ضربت سراو را از بدن جدا کرد

ودیگر از بزرگان شما پسرملعون عقبه است که **ولید فاسق باشد** برادر مادری عثمان بن عفان که دائم‌الخمر بود و وقتی که امارت کوفه را داشت صبحی مست‌میان‌محراب‌ایستادو نمازصبح‌را چهار رکعت بجا آورد وگفت عجب نشاطی دارم میخواهید چند رکعت دیگر بگذارم و این قضیه بر عثمان ثابت شد او را حد زد ـ و خداوند آیـهٔ شریفهٔ «ان جائکم فاسق بنبأ» را در بارهٔ او نازل فرمود

ودیگر ازبزرگان شما حکم بن ابی العاص و برادرش مغیرة بن ابی‌العاص و پسرش مروان است‌که رسول‌خدا (ص) برهرسه لعنت فرموده **ودیگر** ازبزرگان شما عبدالملك بن مروان است‌که اشراف وصالحین را خوارنموده واشرار وفجار را بنصرت برگزیده ومقرب‌ترین مردم نزداوحجاج بودکه فسق وضلالت او برجمیع مسلمین واضح ومعلوم است وقضیه منجنیق نهادن بخانه‌کعبه معلوم و مشهور است وظلمهائیکه‌آن ملعون براهل بیت پیغمبر (ص) وبراولیاء و صحابه و تابعین نمودبتواتر ثابت ومحقق است **ویکی** از نسوان شما هند ملعونه است دختر عتبة بن عبدشمس بن عبدمناف که‌حلی و زیورخویش‌را بجهت وحشی فرستادکه جناب حمزه را شهید نمودبعد جگرآن بزرگوار را بیرون کشیده‌بودبردنزدهند آن ملعونه او را مکید ازعداوتیکه با آن‌حضرت داشت

ودیگر ازنسوان شما ام‌جمیله خواهر ابوسفیان زوجهٔ ابی‌لهب است‌که آیهٔ حمالة‌الحطب در شأن او نازل‌شده **وایضاً شجرهٔ ملعونه** درقرآن مجید بالاتفاق **کنایه از بنی‌امیه است**

الحاصلازبیانات فصیحهٔ بلیغهٔ این پیرمرد هشام وغلامش رفیم مبهوت ومدهوش شدند بعدکه بخود آمدند فرستاد عقب آن مردکه اورا بقتل رساند؛ پیر از غایت فراست هشام را شناخته بود و بلباس مبدل‌که کسی او را نبیند ونشناسد ملبس شده و بی راهه رفت تا رسید بکوفه‌ودرایام خلافت هشام جمعی از اعلام از دنیا رفتند

مثل‌قاسم بن محمد بن ابی‌بکرجد امی حضرت صادق (ع) وابوطفیل‌عامر بن واثلة‌الصحابی ومخدره فاطمه و سکینه بنتی الحسین و گویا بامرهشام بن عبدالملك بن مروان ابراهیم بن ذلید بن عبدالملك بن مروان‌که خلیفهٔ سیزدهم از خلفاء بنی‌امیه است حضرت‌امام‌محمد باقر(ع) رامسموم نمود

یازدهم ازخلفاء بنی‌امیه ولیدبن یزید بن عبدالملك بن مروان بود و اومشهور بود بولید فاسق‌که قرآن را پاره‌کرد و با منکوحه‌های پدرش وطی کرد و برکهٔ از شراب درست‌کرده بود وخود را درآن می‌افکند وچندان می‌آشامید‌که اثر نقص دربرکه ظاهرمی‌شد

وبجهت استظهارش بمنکرات وتظاهرش بکفر وبه زندقه اهل‌شام اجماع نمودند بخلع او و او رابقتل رسانیدند

درحیوة‌الحیوان است لم‌یکن فی بنی امیة أکثر ادمانا للشرب واشد تهتکاً واستخفافاً بامر الامة من ولید بن یزید

یکروز تفأل‌نمودبقرآن مجید آیه شریفه آمد «فاستفتحوا وخاب کل جبار عنید» پس‌مصحف رادرهم‌جوید و انشادکرد

اتوعدنی بجبار عنید	فها انا ذاك جبار عنید
اذاماجئتربك يوم حشر	فقل یارب مزقنی الولید

چند روزی نگذشت که بیدترین اقسام قتل کشته شد و سرش را درشهر گردش دادند و بعد بباب قصر آویختند پس بیلندتر موضعی از سور بلد آویختند و بعضی گفتند که آن پلید نسبت بحضرت ختمی مرتبت این شعررا گفت

ایلعب بالخلافة هاشمی   بلا حق اتاه ولا کتاب
فقل لله یمنعنی طعامی   و قل لله یمنعنی شرابی

ودر حدیث وارد شده که فرمودند لیکونن فی هذه الامة رجل یقال له الولید و هو شرمن فرعون پس علماء تأویل کرده‌اند بولید بن یزید **و در تاریخ الخلفاء است که تولد ولید** در سنه نود بود **وقتلش** درجمادی سنهٔ صدوبیست وشش بود

دوازدهم ازخلفای بنی امیه یزید بن ولید بن عبدالملک بود واو اول خلیفهٔ بود که مادرش کنیز بود وملقب بود بیزیدناقص چون عطیات مردم را ناقص وکم کرد واو بسیره عمربن عبدالعزیز مشی میکرد و اهل عبادت و صاحب ورع بود وپسرعمش ولید بن یزید را او بقتل رسانید و خود او فجاتاً فوت نمود درجمادی الاخره یاهفدهم ذیحجة سنه صدو بیست وشش درصحرا که قریه‌ایست از قراء دمشق ودر همانجا دفن شد ودر وقت فوت سنش چهل سال بود

سیزدهم ازخلفای بنی امیه ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان بود که بعد از برادرش یزید بن ولید بخلافت نشست ودر چهارده صفر سنهٔ صدوبیست وهفت مروان الحمارخروج نمود و ابراهیم را ازخلافت خلع نمود وابراهیم با مروان الحمار ابن محمد بن مروان بن حکم که **چهاردهم از خلفای بنی امیه بود بیعت کرد ومروان الحمار بخلافت نشست** تا دوازدهم ربیع الاول سنهٔ صدو سی و دو چنانچه درمصباح شیخ است که دولت بنی المروان منقرض شد ودر ذیحجة الحرام همان سنه صالح بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب عموی سفاح مروان الحمار را درقریهٔ از قرای مصر بقتل رسانید بهمت والای ابومسلم مروزی

ودرحبیب السیر ازحمزهٔ اصفهانی نقل کرده که ابومسلم درسنهٔ مأة هجری دراصفهان متولد شد ودرکوفه نشو ونما کرد ودر نوزده سالگی خدمت ابراهیم امام پسر عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و برادر سفاح و منصور رسید و اوچون درناصیهٔ ابومسلم آثار اقبال مشاهده کرد در سنه صدو بیست وهشت او را بامارت خراسان فرستاد و او درخراسان مردم را بخلافت عباسیان دعوت می نمودجمع کثیری دست بیعت بوی دادند و ابراهیم امام مکتوبی بابومسلم نوشت که درآخرماه رمضان سنه صدوبیست ونه خروج نماید بر مروانیان ـ این بود که عیدرمضان همان سال ابومسلم امر کرد سلیمان کثیر را که خطبه عید را بنام عباسیان بخواند ـ بعد ابومسلم کاغذی نوشت بنصرسیار که قبل ازابومسلم ازجانب بنی امیه والی خراسان بودو اورا دعوت نمود به بیعت نمودن با عباسیان نصر متحیر ماندکه چه کند ـ بعد ازهشت ماه غلام خود یزید را با چند هزار سوار بمحاربه ابومسلم روانه کرد بعد از محارباتی یزید و اصحاب نصر سیار شکست خورده مراجعت نمودند نصر سیار بسیار پریشان خاطرشد وبیعت کنندگان با عباسیین از اطراف خراسان بابومسلم ملحق شدند

ابومسلم عزم نمود مبارزت با نصر سیار را ، نصر دانست که تاب مقاومت با ابومسلم راندارد لهـذا بجانب ری فرار نمود و در ری مریض شد او را بمحفه نشانیده بردند بساوه و در ساوه از دنیا رفت

و ابومسلم بعد از فرار نصرسیار تمام ممالك خراسان را متصرف شد ودر مرو رایت اقتدار بر افراشت وهریك ازاصحاب نصرسیار و مروانیه راکه میدید بقتل میرسانید و بقیه‌تفاصلیش درخاتمهٔ باب هشتم ذکر خواهدشد انشاءالله

وخروج جناب‌عبدالله بن‌معویة بن عبدالله بن‌جعفرطیار وشهادت آن‌جناب و خروج ضحاك بن قیس و انتقال دولت بنی‌امیه به بنی‌العباس در ایام خلافت مروان الحمار واقع گردید پس‌معلوم شد که از ابتداء خلافت معویة بن‌ابی‌سفیان که دهم ربیع‌الاول سنهٔ چهل‌ویك باشدتاانتهای خلافت‌بنی‌المروان که دوازدهم ربیع‌الاول سنهٔ صد و سی ودوباشد نود و یکسال و دو روز که مطابق می‌شودباهزار و نود و دو ماه و دو روزتقریباً ـ ودرسوم ماه رجب سنهٔ شصت وشش هجری عبدالله بن زبیردرمکه معظمه بخلافت نشست واهل‌مکه با وی بخلافت بیعت کردند تا نیمهٔ ماه جمادی‌الاخره سنهٔ هفتاد وسه که عبدالله بن زبیر در مکه معظمه کشته شد بجندی که عبدالملك بن مروان بسرداری حجاج بن یوسف الثقفی فرستاده بود پس مدت خلافت عبدالله بن زبیر شش‌سال و یازده ماه و دوازده روز بود الباقی از خلافت بنی‌امیه هشتاد وچهار سال‌وبیست روز می‌شود که‌مطابق با هزار وهشت ماه وبیست روز بوده باشد

و در تفسیر آیهٔ شریفهٔ «لیلةالقدر خیرمن الف شهر» تفسیر بهزار ماهی‌شده که مدت‌سلطنت بنی‌امیه بوده تقریباً

والحمدلله اولا وآخراً وظاهراً وباطناً



باب هشتم

در اسم ولقب و کنیه ونسب وتاریخ ولادت وشهادت

حضرت مبین الحقایق والدقایق امام
جعفر صادق علیه‌السلام

ودر تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین و بعضی از تواریخ متعلقهٔ بزمان امامت
آن بزرگوار ودرقبور متبرکه واقع در بلده طیبه قم
ودر آن هشت فصل است و یکخاتمه

فصل اول

دراسم ولقب وکنیه و نسب آن بزرگوار

اما اسم شریف آن حضرت **جعفر** است واشهر القاب آن بزرگوار **صادق** است و اشهر کنای آن بزرگوار **ابوعبدالله** است **ودر بحار** ازمناقب ازمحاسن برقی روایت کرده که حضرت صادق(ع) بضریس کنانی فرمودند چرا پدرت ترا ضریس نامید عرض کرد پدر شما چرا شما را جعفر نامید؟ حضرت فرمود پدر تو از جهالت اسم ترا ضریس نامیده چون ضریس اسم یکی از اولادهای شیطان است، و اما پدر بزرگوارمن بعلم ومعرفت اسم مرا جعفر نامیده؛ چون جعفر اسم نهریست دربهشت **وشیخ صدوق** (ره) درکتاب علل‌الشرایع از پیغمبر (ص) روایتکرده که فرمود هرگاه متولد شود پسر من **جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب** (ع) پس نام بگذارید او را صادق چون از اولاد او شخصی ظاهرشود اسم او جعفر است که مدعی امامت بشود بدون حقی و او را کذاب میگویند انتهی (مراد جعفر بن علی الهادیست)

و اما نسب شریف آن بزرگوار : والد ماجدشان **حضرت امام محمد باقر** (ع) والده ماجده‌شان در اصول کافی وغیرآن از کتب معتبره است که **ام‌فروه** بنت **قاسم بن محمدبن ابی‌بکر الصدیق** بود و والده ام فروه **اسماء** بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر بود و در عمدة الطالب است که **حضرت صادق (ع)** فرمودند ولدنی ابوبکر مرتین ویقال‌له عمودالشرف

وایضا در اصول کافی ازحضرت صادق روایتکرده که **سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی‌بکر و ابوخالدکابلی** از ثقات حضرت علی بن الحسین (ع) بودند بعد فرمود: وکانت‌امی ممن آمنت واتقت واحسنت والله یحب المحسنین قال وقال ابی (ع) یا ام فروه انی لا دعوالله لمذنبی شیعتنا فی‌الیوم و اللیلة الف مرة لانانحن فیماینوبنا من‌الرزایا نصبر علی ما نعلم من الثواب وهم یصبرون علی ما لا یعلمون ـ بیان النوب نزول‌الامر و **مسعودی** در اثبات الوصیة فرموده و کان

ابوها القاسم من ثقات اصحاب علی بن الحسین (ع) و کانت من اتقی نسآء زمانها وروت عن علی بن الحسین (ع) احادیث منها قوله (ع) لها یا ام فروه انی لادعو لمذنبی شیعتنا فی الیوم واللیل الف مرة لانا نصبر علی مانعلم وهم یصبرون علی مالا یعلمون وهذه الروایة نظیر مافی الکافی باسناده عن ابی عبدالله (ع) قال (ع) انا صبرو شیعتنا اصبر منا قلت جعلت فداك کیف صاروا شیعتکم اصبر منکم قال لانا نصبر علی مانعلم وشیعتنا یصبرون علی مالا یعلمون

و محدث قمی در انوار البهیه میفرماید مخدره ام فروه والده حضرت صادق «ع» خواهری داشت ام حکیم که عیال اسحق بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بود و آن مخدره از اسحق پسری آورد مسمی بقاسم و او بسیار جلیل القدر بود و امیر یمن بود وقاسم پسری آورد مسمی بداود المکنی بابی هاشم الجعفری البغدادی العالم الورع الثقة الجلیل و جناب ابی هاشم درك کرد حضرت رضا و بقیهٔ ائمه اطهار را و از وکلای ناحیهٔ مقدسه بود و در آل ابی طالب کسی مثل او نبود در علو نسب در زمانش چون به پدر منتهی میشود بجناب جعفر بن ابی طالب قاسم واسحق وعبدالله ودر جمادی الاول سنهٔ دویست و شصت یك در بغداد از دنیا رفت و قبرش مزار مشهوری است چنانچه مسعودی تصریح فرموده انتهی

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

در اصول کافی وارشاد مفید است ولد ابوعبدالله سنة ثلث وثمانین وقال ابن شهر آشوب ولد ع بالمدینة یوم الجمعة عند طلوع الفجر ویقال یوم الاثنین لثلث عشر لیلة بقیت من شهر ربیع الاول سنة ثلث وثمانین من الهجرة وکذا فی روضة الواعظین و اعلام الوری وقال الشهید فی الدروس ولد بالمدینة فی یوم الاثنین سابع عشر شهر ربیع الاول سنة ثلاث و ثمانین پس معلوم شد که ولادت آن حضرت طلوع فجر روز هفدهم ربیع الاول سال هشتادوسه بوده ولی در روز آن از آن هفته خلاف است که آیا روز جمعه بوده یا روز دوشنبه ؟

فصل سوم

در تاریخ رحلت وشهادت آن بزرگوار

در اصول کافی وارشاد مفید وروضة الواعظین است ومضی فی شوال سنة ثمان واربعین ومأة وله خمس وستون سنة وفی الدروس وقبض ع فی شوال وقیل فی منتصف رجب یوم الاثنین سنة ثمان و اربعین ومأة وفی اعلام الوری ومضی ع فی النصف من رجب و یقال فی شوال سنة ثمان و اربعین و مأة پس معلوم شد که اصح درباب شهادت آن بزرگوار آنستکه در ماه شوال سنه صد و چهل وهشت بوده چنانچه مجلسی درجلاء العیون فرموده خلافی نیست که رحلت آن بزرگوار در سال صد و چهل وهشت واقع شد واشهر آنستکه در ماه شوال بوده و بعضی دو شنبه پانزدهم ماه رجب سنهٔ مذکور گفته اند انتهی لکن کسانیکه ماه شوال گفته اند تعیین روز را نکرده اند مگر در جنات الخلود گفته بیست وپنجم ماه شوال سنهٔ صدو چهل وهشت بوده است پس بنا بر مختار مدت زندگانی

این بزرگوار شصت وپنجسال و هفت ماه وهشت روز بوده

و بنا بر مختار در تاریخ رحلت امام زین‌العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق سلام‌الله علیهم اجمعین آن بزرگوار یازده سال وده ماه و هشت روز با جدش حضرت امام زین‌العابدین بوده و بعد از جد بزرگوارش نوزده سال وده ماه و دوازده روز با پدر بزرگوارش حضرت باقر ع بوده و بعداز پدر بزرگوارش سی‌وسه سال وده ماه وهیجده روز مدت امامتش بوده و ده‌سال که اززمان سلطنت منصور دوانقی گذشت بامر آن ملعون آن حضرت را مسموم نمودند وگفتند که انگور مسموم بآنحضرت خورانیدند و آنحضرت به‌آباء گرامش ملحق شد و بالاتفاق آن حضرت در بقیع درپهلوی پدر بزرگوارش وجد تاجدارش و عم گرامش حضرت مجتبی (ع) مدفون شد

ودر دمعة الساکبه از مسعودی نقل کرده که بر روی قبر آن بزرگوار در بقیع سنگی است که بر او نوشته است بسم‌الله الرحمن الرحیم الحمدلله مبید الامم ومحیی الرمم هذا قبر فاطمة بنت رسول‌الله سیدة نساء العالمین وقبر الحسن بن علی بن ابیطالب ع **وعلی بن الحسین بن‌علی بن ابیطالب ومحمدبن علی‌و جعفربن محمد** صلوات‌الله علیهم اجمعین

وبدانکه منصور دوانقی خیلی ظلم‌و اذیت بحضرت امام جعفر صادق ع کرد و همیشه اوقات در مقام‌خاموش نمودن آن‌نور الهی بود **ودر درالمسلوك** از کافی‌روایت کرده که‌منصوردوانقی بمحمد بن اشعث گفت از برای من شخص صاحب عقلی‌طلب کن که‌آنچه من باو سفارش نمایم چنان کند محمدبن اشعث خالوی خود فلان بن مهاجر را معین نمود منصور او را طلبید فرمود یاابن‌مهاجر این اموال را بگیر وبروبمدینهٔ طیبه خدمت حضرت صادق و **عبدالله المحض بن‌الحسن‌بن‌حسن المجتبی** ع و جمعی دیگر از سادات اهل‌مدینه وبگو من‌مرد غریبی هستم ازاهل خراسان‌وشیعیان شماکه درخراسانند این اموال رابجهت شمافرستادند بعد که مالهارا گرفتند بگومن واسطه هستم قبض رسیدی بمن بدهید که‌من بصاحبانش نشان بدهم مقصودش این بود که بهانه بدست آورد و صدمهٔ بوجودنازنین حضرت صادق‌ع برساند

پس ابن‌مهاجر آن اموال‌را گرفته آمد بمدینه بعد برگشت منصور گفت چه‌شد عرض کرد اموال را گرفتند وقبض رسید دادند بغیر حضرت صادق ع که در میان مسجد خدمتش رسیدم و آن حضرت نماز میخواند صبر کردم تااز نماز فارغ شد و برخاست تشریف برد من‌ازعقبش روانه شدم توجهی بمن‌کرد فرمود ای‌مرد ازخدا بترس و مغرور نکن اهلبیت پیغمبر ص را چون اینها قریب العهدند بدولت بنی المروان (کنایه ازاینکه دردولت بنی المروان باینها ظلم و تعدی زیادی‌شده واموالشان بغارت‌رفته) عرضکردم مگرچه شده‌ای پسر پیغمبر ص

حضرت سرش رانزدیك من آورد وتمام وقایع بین من وترا خبر داد گویا آن حضرت میانهٔ ما بوده‌امنصور گفت یاابن مهاجر هیچوقت نیست که اهلبیت پیغمبر ص در میان آنها محدثی نباشد وامروز محدث میان اهلبیت پیغمبر ص حضرت‌جعفر بن محمدع است

ودر کشف الغمه است که حضرت صادق ع فرمود علمنا غابر و مزبور ونکت فی القلوب و نقر فی الاسماع وان عندنا الجفر الابیض و مصحف فاطمه و ان عندنا الجامعه فیها ما یحتاج الناس الیه

پس راوی سؤال کرد ازتفسیر اینکلمات فرمود اما غابر علم است برآنچه بعد حادث‌میشود

واما مزبور علم است بانچه قبل بوده واما نکت در قلوب الهام استواما نقر در اسماع حدیث ملائکه است که ما کلام آنهارا میشنویم وشخص آنها را نمی بینیم

واما جفر احمر وعائی است که در اوست سلاح پیغمبر (ص) و بیرون نمیشود تا وقتیکه قائم بااهلبیت قیام فرماید

واما جفر ابیض وعائی است که دراوست تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود وسایر کتبی که ازجانب حضرت احدیت نازل شده

واما مصحف فاطمه ع در اوست حوادثی که واقع میشود در اسماء ملوك زمین تاروزقیامت

واما جامعه کتابی است که طول او هفتاد ذراع است که حضرت پیغمبر ص املاء فرموده و حضرت امیر ع اورا بدست خود نوشته ودر اوست والله جمیع آنچه مردم محتاجند تا روز قیامت حتی دراوست ارش خدشه و جلده و نصف جلده **ودر ارشاد مفید است** که منصور دوانقی امر کرد به ربیع حاجب که حضرت صادق ع را احضار نماید چون حاضر شد چشم منصور بآنحضرت افتاد گفت خداوند مرا بکشد اگرترا بقتل نرسانم آیا با سلطنت من معارضه میکنی و عقب فتنه میگردی حضرت فرمود من چنین نکرده‌ام و طالب فتنه هم نیستم واگر بتو چیزی گفته‌اند دروغ گفته‌اند وبر فرضی که راست گفته باشند بحضرت یوسف ظلم کرده‌اند و عفو کرد و حضرت ایوب مبتلا ببلیات شد و صبر کرد و بسلیمان عطا شد وشکر کرد و اینها پیغمبران بودند وتوهم نسبت باینها میرسد منصور گفت فلان بن فلان بمن خبر داده که توچنین و چنان کرده حضرت فرمود اورا حاضر کن منصور اورا حاضر کرد وروکرد باو گفت آیا تو نشنیده‌ای از جعفر بن محمد که چنین وچنان فرموده گفت چرا حضرت فرمود من اورا قسم میدهم آن مرد گفت قسم میخورم حضرت فرمود بگو« برئت من حول الله وقوته والتجأت الی حولی وقوتی لقد فعل جعفر بن محمد کذا و کذا» پس آن مرد امتناع کرد بعد از هنیئه قسم یاد نمود ساعتی نگذشت که بجهنم واصل شد حضرت فرمود پاهای اورا گرفته بکشیدو از مجلس بیرون برید (لع)

ربیع گفت وقتیکه حضرت داخل بمنصور شد دیدم لبهای نازنین حضرت حرکت میکندو هرقدر حرکت میکرد غضب منصور فرو مینشست تاوقتیکه منصور از غضب خودفرو نشست وازآن بزرگوار راضی شد چون حضرت خارج شد از نزد منصور عرضکردم یابن رسول الله ص چه دعا خواندید که غضب منصور فرونشست

فرمود دعا کردم بدعاء جدم حضرت سیدالشهدا ع (ع) عرضکردم اوچه دعاهست

فرمود اینست یا عدتی عند شدتی ویا غوثی عند کربتی احرسنی بعینك التی لاتنام و اکنفنی برکنك الذی لایرام ربیع گفت من ایندعا راحفظ کردم وهروقت بشدت گرفتار میشدم همین دعا را میخواندم خداوند فرج میفرمود

فصل چهارم

در احوالات اولادهای حضرت امام جعفر صادق ع و زوجات آن بزرگوار

اما زوجه آن بزرگوارظاهراً منحصر بود بمخدره فاطمه بنت الحسین الاصغر عم بزرگوارش چنانچه در ارشاد است

ودر عمدة الطالب است که مخدره فاطمه زوجهٔ حضرت صادق ع بنت الحسین الاثرم

ابن‌حسن المجتبی ابن علی بن ابیطالب (ع) است

واما اولاد حضرت صادق (ع) از ارشاد شیخ مفید و ازمناقب استفاده میشود که آن بزرگوار ده اولاد داشتند هفت پسر وسه‌دختر: اسمعیل که اکبر اولاد آن بزرگوار بودوعبدالله افطح که اکبر بعد از اسمعیل‌بود ـ وام‌فروه و والده ماجده این سه فاطمه بنت الحسین الاصغر بن زین‌العابدین (ع) بود ودر عمدة‌الطالب است که والده این سه فاطمه بنت الحسین الاثرم بن الحسن المجتبی (ع)بود وحضرت‌موسی بن‌جعفر(ع)واسحق و محمد ووالده ماجده این سه بزرگوار حمیده‌ام ولد بود

وعباس و علی واسماء وفاطمه که والده هریك ام ولد بودند

اما اسماعیل بن جعفر الصادق ع در عمدة الطالب است که معروف بود به اسماعیل الاعرج واکبر اولادهای آنحضرت بود و آن بزرگوار خیلی اورا دوست میداشت ودرحیات حضرت صادق ع ازدنیا رفت در عریض و بر بالای دوشها اورا حمل نمودند و ببقیع دفن نمودند در سنهٔ صدوسی وشش ودر شرح صحیفه است که‌رحلت جناب اسماعیل صدوسی‌وسه بود

ودر اکمال الدین است که چون جناب اسماعیل خواست ازدنیا برود حضرت صادق‌ع‌جزع زیادی کرد بعدکه چشمهای پسر را بست از منزل بیرون رفت درحالتیکه قبای تازه‌پوشیده بودوامر ونهی میکرد اصحاب عرضکردند یابن رسول‌الله فدایت شویم از شدت جزعیکه در شما دیدیم گمان نداشتیم تا مدتی از شما منتفع بشویم حضرت فرمود انا اهل البیت نجزع مالم تنزل المصیبة فاذا نزل صبرنا

ودر ارشاد مفید است که‌بعدازحضرت‌صادق‌ع مردم‌سه فرقه‌شدند فرقهٔ ناجیه حقه قائل شدند بامامت موسی بن جعفر (ع) وفرقه قائل شدندبامامت‌محمد بن‌اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) وآنها قائلند بآنکه امامت حق اولاد او و اولاد اولاداواست‌تا آخر الزمان **و فرقه** که شاذند قائل شدند بحیوة جناب اسماعیل واز این فرقهٔ اخیرة فعلاکسی معروف نیست و این دو فرقه را اسماعیلیه مینامند انتهی‌ما حاصله

ودر عمدة الطالب است وقتیکه رشید رفت بحجاز محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق ع رفت نزد هرون گفت آیا خبر داری که در روی زمین دو خلیفه است که اموال و خراج نزد آنها جمع میشود

هرون گفت من‌وکه؟ محمد گفت تو و موسی بن جعفر (ع) و بعضی از اسرار را بهرون گفت پس هرون امر کرد که‌حضرت موسی بن‌جعفر را بگیرند و حبس کنند وهمین سعایت‌سبب‌شد از برای شهادت‌آن بزرگوار ومحمد بن اسماعیل‌پسری داشت مسمی بجعفر واو پسری داشت مسمی‌به محمد الملقب‌بحبیب‌چون همه مردم‌اورادوست میداشتند وفرزندآنجناب حبیب بن‌جعفر بن‌محمد بن‌اسماعیل بن جعفر الصادق ع دربلاد مغرب‌سکنی‌داشتند واز اولاد او چهارده نفر در دیار مغرب و مصرخلیفه شدند ودر آخر دولت بنی‌العباس وابتداء خلافت آنها از سنهٔ پانصدو شش بود ودویست و هفتاد و چهار سال سلطنت کردند و ایشان را **سلاطین اسماعیلیه** نامند ، **ودر مقاتل الطالبین** است که **جناب حسین بن علی بن محمد بن علی بن اسماعیل بن جعفرالصادق** (ع) در تفلیس که از بلاد ارمنیه است کشته شدوظاهراً قبرشان هم درتفلیس است

واما عبدالله افطح بن جعفر الصادق در رجال است که او اکبر برادرانش بود بعد از

جناب اسماعیل ومنزلت ومقامش نزد حضرت صادق ع از سایر اخوانش کمتر بود و او متهم بود بمخالفت با پدرش حضرت صادق ع در ارشاد است که بعد از پدر بزرگوارش مدعی امامت شد بدلیل اکبریت و جماعتی هم بامامت او معتقد شدند و آنها را فطحیه نامیدند و چون دانستند ضعف دعوی او را قائل شدند بامامت حضرت موسی بن جعفر ع و جهت ملقب شدن با فطح چنانچه از رجال کشی نقل شده آنستکه او افطح الرأس یا افطح الرجلین بود یعنی سرش یا پاهایش پهن بود وایشان نود روز بعد از حضرت صادق ع از دنیا رفتند ودررجال کبیر است که بعد از هفتاد روز ازدنیا رحلت کرد

وروایت شده که حضرت صادق ع بحضرت موسی بن جعفرفرمودند یا بنی ان اخاك سیجلس مجلسی ویدعی الامامة بعدی فلاتنا زعه بکلمة فانه اول اهلی لحوقاً بی

واما اسحق بن جعفر الصادق (ع) در ارشاد است وکان اسحق بن جعفر من اهل الفضل والصلاح والاجتهاد وروی عنه الناس الحدیث والاثاروکان اسحق یقول بامامة اخیه موسی بن جعفر وروی عن ابیه انه نص بالامامة علی اخیه موسی انتهی

وفی عمدة الطالب فاما اسحق بن جعفر الصادق یکنی ابامحمد ویلقب بالمؤتمن ولد بالعریض وکان من اشبه الناس برسول الله ص امه وام اخیه موسی الکاظم وکان محدثاً جلیلا و کان سفیان بن عتیبه اذا روی عنه یقول حدثنی الثقة الرضی اسحق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ع

و این بزرگوار شوهر سیده نفیسه بنت حسن الامیر بود المدفونة فی مصر که در باب چهارم گفته شد و آن بزرگوار جد سادات بنی الزهره است مثل علی بن ابراهیم ابن محمد بن ابی الحسن ابن زهره ابن علی بن محمد بن محمد بن احمد بن محمد بن الحسین بن اسحق بن جعفر الصادق (ع)

و اما محمد الملقب بالدیباج ابن جعفر الصادق فی الارشاد وکان محمد بن جعفر سخیا شجاعاً و کان یصوم یوماً ویفطر یوماً و زوجه مکرمه‌اش خدیجة بنت عبدالله بن حسن بن حسن المجتبی بود ـ و آن مخدره فرمود روزی جناب محمد بن جعفر الصادق از منزل با لباسی خارج نیشد که بر گردد وآن لباس را در برداشته باشد بلکه آن لباس را بمردم میپوشانید و در هر روز یك گوسفند ذبح میکرد بجهت میهمانهایش و جناب محمد در سنهٔ صدونودو نه بمکه خروج کرد بمأمون وجمعی هم او را متابعت و همراهی نمودند مامون عیسی جلودی را فرستاد بجهت قتال باوی بس جمعیت اورا متفرق نمودند و آنحضرت را گرفته فرستاد بخراسان نزد مأمون ـ چون رسید نزد مأمون او را اکرام نمود و جایزه قابلی باو داد و در خراسان در نزد مامون توقف نمود الی ان قال وتوفی محمد بن جعفر بخراسان

ودر عیون اخبار الرضا از بیهقی نقلکرده که در سنهٔ دویست هجری مأمون رجاء ابن ابی الضحاك رابایاسر خادم ازخراسان روانه کرد بجهت اشخاص و حاضر نمودن حضرت علی بن موسی الرضا وجناب محمد بن جعفر الصادق ودرعمدة الطالب است واما محمد الدیباج ابن جعفر الصادق لقب بذلك لحسن وجهه ویلقب ایضا بالمامون و مات بجرجان وقبره بهاوله تسع وخمسون سنة وولد محمد الدیباج اربع عشر بنتاً و ثلاثة عشر ذکراً

وبدانکه درمدفن آن بزرگوار چهار قولست چنانچه سابقاً درخاتمه باب چهارم گفته شد

واما عباس بن جعفر الصادق ع درارشاد است و کان العباس بن جعفر فاضلانبیلا

واما علی بن جعفر الصادق فی الارشاد وکان علی بن جعفر راویة للحدیث سدیدالطریق شدیدالورع والتقوی کثیر الفضل ولزم اخاه موسی و روی عنه شیئاً کثیراً من‌الاخبار

ودر اصول کافی از محمدبن الحسن العمار نقل میکند گفت خدمت جناب علی بن جعفر نشسته بودم ناگاه داخل شد حضرت محمد بن علی الجواد پس علی‌بن جعفر از جای‌خودجستن کرد بدون حذائی و ردائی پس دست حضرت جواد را بوسید و او را تعظیم کرد حضرت فرمودند عمو بنشین خداوند ترا رحمت‌کند عرضکردم چگونه من‌بنشینم و حال آنکه شما ایستاده باشید پس چون علی بن جعفر برگشت بمکان اولش اصحاب اوراسرزنش کردند وگفتند تو عموی‌پدراوهستی معذلك این قسم‌احترام میکنی فرمود ساکت شوید و دست بمحاسن گرفت فرمود « اذا کان الله لم یؤهل هذا الشیبه و اهل هذا الفتی ووضعه حیث وضعه، انکرفضله نعوذ بالله‌مما تقولون بل‌اناله عبد » **یعنی** زمانیکه خداوند این پیر مرد را قابل امامت ندید واین جوانرا قابل دید آیامن‌منکر بشوم فضل اورا پناه‌میبرم بخداوند ازآنچه شمامیگوئید بلکه من‌بنده اوهستم

ودر عمدة الطالب است که کنیه جناب علی عریضی **ابوالحسن** است و او اصغر اولاد حضرت صادق ع بودو در هنگام رحلت حضرت صادق ع این آقازاده طفل بود وکان عالماً کبیراً و روایتکرده از برادرش حضرت موسی بن جعفر ع و از عموی پدرش جناب حسین ذی الدمعة ابن زید الشهید ابن علی بن‌الحسین زین العابدین ع وآن بزرگوار زنده بود تا زمان حضرت امام‌علی الهادی (ع) را درك فرمود ودرزمان امام دهم (ع) ازدنیا رحلت فرمود و محل دفن علی‌بن جعفر درسه جا محتمل است‌چنانچه سابقاً درخاتمه باب چهارم گفته شد

ودر روضات است که قبر سید **ابوالحسن** الملقب به **زین العابدین بن علی بن احمد بن عیسی بن محمد بن‌علی العریضی بن‌جعفر الصادق**ع در اصفهان است و مرقدش‌قبهٔ‌عالیهٔ‌دارد

واما ام فروه معلوم میشود که حضرت صادق‌ع بااین مخدره خیلی علاقه داشته که‌اسم‌مقدس والده ماجده‌اش رابااین مکرمه داده **ودرمناقب است** که‌ام فروه را حضرت صادق ع تزویج فرمود بعمو زاده‌اش پسر **جناب زید بن علی‌بن‌الحسین** ع

واما اسماء وفاطمه حالات ایندو مخدره راحقیر درجائی ندیده‌ام

فصل پنجم

در ذکر حواریین حضرت صادق و بعضی از حالات اصحاب و مادحین آن بزرگوار

اما حواریین آنحضرت درباب هفتم درضمن حواریین حضرت باقرع معلوم‌شد

اما باب آن حضرت در مناقب است بابه محمد بن سنان که از ولد زاهر مولای جناب عمرو بن حمق بوده ودر باب‌پنجم گفته شد که زاهراز شهداء در رکاب حضرت سیدالشهداء ع‌بود

و امااصحابه سلام‌الله علیه فان اصحاب الحدیث قد جمعوا اصحاب الرواة منه من الثقاة علی اختلافهم فی‌الارآء والمقالات فکانوا اربعة آلاف رجل

ودر درالمسلوك از شیخ مفید نقل کرده قال کان الصادق ع من بین اخوته خلیفة ابیه و

وصيه والقائم بالامامة من بعده وبرزعن جماعتهم بالفضل وكان اينهم ذكراً و اعظمهم قدراً واجلهم فى العامة والخاصة و نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الركبان وانتشر ذكره فى البلدان ولم ينقل العلماء عن احد من اهل بيته مثل ما نقل عنه

وفى المناقب و اجمعت العصابة على تصديق ستة من فقهائه وهم جميل بن دراج و عبدالله بن مسكان وعبدالله بن بكير وحماد بن عيسى وحماد بن عثمان وابان بن عثمان انتهى

واما جميل بن دراج برادر نوح بن دراج بوده

واز كشى نقل شده انه ممن اجمعت العصابة على تصحيح مايصح عنه فيما يقول والاقرار له بالفقه ، و ايشان اكبر سناً بودند از برادر شان نوح بن دراج و در آخر عمر كور شدند و در ايام حضرت رضا (ع) ازدنيارفتند **واز فضل بن شاذان** روايت شده گفت داخل شدم برمحمد بن ابى عمير درحاليكه او ساجدبود وسجده را طول داد چون سر ازسجده بر داشت من طول سجدة اورا بوى گفتم گفت چگونه است اگر بيبنى **جميل بن دراج** را

ابن ابى عمير گفت داخل شدم بر**جميل بن دراج** و حال اينكه او ساجد بود و سجده را طول ميداد بعد كه سربر داشت ابن ابى عمير گفت سجده را طول دادى گفت چگونه است اگر ميديدى **معروف بن خربوذ** را

واما عبدالله بن مسكان از **رجال كشى** روايت شده انه ممن اجمعت العصابة على تصحيح مايصح عنه و تصديقهم لما يقول واقروا له بالفقه ، **ودر رجال** از **محمد بن مسعود** روايتكرده كه **ابن مسكان** داخل نميشد بر حضرت صادق ع ازترس آنكه مبادا حق اجلال و احترام آنحضرت را ادا نكند

واما عبدالله بن بكير بن اعين برادر زادهٔ زرارة بن اعين بود و او فطحى مذهب بوده

واز رجال كشى نقل شده است ان عبدالله بن بكير ممن اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه واقروا له بالفقه

واما حماد بن عيسى در سنهٔ دويست ونه ازدنيا رفت **و از كشى** نقل شده اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه واقروا له بالفقه **وفى** رجال الكبير انه كان ثقة فى حديثه صدوقاً

و ايضا در رجال از **حماد بن عيسى** نقل كرده گفت داخل شدم بر حضرت **ابو الحسن** الاول (ع) كه حضرت موسى بن جعفر ع باشد عرضكردم فدايت شوم از خدا بخواه كه بمن روزى بفرمايد خانهٔ وزوجهٔ و اولادى و خادمى و حج در هر سالى پس حضرت فرمود اللهم صل على محمد وآل محمد و ارزقه داراً وزوجة و ولداً وخادما والحج خمسين سنة چون فرمود خمسين دانستم كه زياده بر پنجاه سال زندگى نخواهم كرد وگفت من چهل وهشت حجه بجا آوردم و اينست خانه من كه خداوند بمن روزى فرمود واينست زوجهٔ من كه در پشت پرده است و صداى مرا ميشنود واينست پسر من واينست خادم من كه خداوند تمام اينها رابمن مرحمت فرموده بعد ازاين سخن دو حج ديگر بجا آورد چون سال سوم شد خواست مشرف شود بحج چون بموضع احرام رسيد رفت كه غسل احرام بنمايد سيلى آمد واورا غرق نمود ووفات اوسنهٔ دويست و نه بود و زياده بر نود سال عمر كرد و اصلش از كوفه بود ومسكنش دربصره بود

واما حمادبن عثمان در رجال است ثقة جلیل القدر ، **و از کشی** روایت شده و حماد من اجمعت العصابة علی تصحیح مایصح عنه والاقرار له بالفقه

واما ابان بن عثمان دررجال است اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح من هؤلاء وتصدیقهم لما یقولون و اقروا لهم بالفقه

مراد این شش نفرپر ازفقهاهستند که ذکر شد

و در رواشح سمویه از کشی روایت کرده کهجماعتی از رواة هستند که اجماع نمودند اصحاب بر تصحیح مایصح عنهم و اقرار نمودند از برای آنها بفقه وفضل وضبط وثقه بودنهرچند روایاتشان مرسل یا مرفوع باشد وبعضی از آنها فاسد العقیده هستند لکن وثاقتشان بدرجهٔ قصوی میباشد و آنها سهطبقه هستند

طبقه اول شش نفر ازاصحاب حضرت باقرع هستندوگفتند افقهاولین آن شش نفر هستند : زراره و معروف بن خربوذ و برید بن معویة العجلی و ابوبصیر الاسدی و فضیل بن یسار ومحمد بن مسلم الطائفی ـ وگفتند افقه این شش نفر زراره بوده و بعضی درعوض ابو بصیر اسدی ابو بصیر مرادی را گفتند که لیث بن بختری باشد

طبقه دوم ازاصحاب امام جعفرصادق ع هستند که اجمعت العصابة علی تصحیح مایصح عنهم و آنها هم شش نفرند جمیل بن دراج و عبدالله بن مسکان و عبدالله بن بکیر وحمادبن عیسی و ابان بن عثمان وحماد بن عثمان

واز علامه نقل فرموده که عبدالله بکیر و ابان بن عثمان فطحی بودند معذلك اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنهما

طبقه سوم از اصحاب حضرت کاظم و حضرت رضا (ع) بودند که اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم و آنهاهم شش نفرند یونس بن عبدالرحمن وصفوان بن یحیی و محمدبن ابی عمیر وعبدالله بن مغیره و حسن بن محبوب واحمدبن محمدبن ابی نصر

وبعضی عوض حسن بن محبوب حسن بن علی بن فضال را گفتند و بعضی فضالة بن ایوب را گفتند وبعضی عثمان بن عیسی راگفتند

و فرموده افقه تمام مذکورین در این طبقه یونس بن عبدالرحمن و صفوان بن یحیی است

و نقل میفرماید که مراسیل تمام این هیجده نفر بلکه بیست ودو نفر و مرافیعشان ومقاطیعشان در نزد اصحاب بمنزلهٔ صحاح است انتهی

و از خواص حضرت امام جعفر صادق ع بود جناب هشام بن حکم وهشام بن سالم و محمدبن علی بن نعمان الاحول الملقب بمؤمن الطاق ومعلی بن خنیس و اسحق بن عمار و معویة بن عمار و یونس بن یعقوب.

اما هشام بن حکم الکندی الشیبانی الکوفی از اعاظم ائمه کلام و از **کبار اعلام است** ومهذب مطالب کلامیه و مروج مذهب امامیه بوده وشیر بیشهٔ تلامذه حضرت صادق ع بودودر سال صدو هفتاد ونه در کوفه وفات نمود وچون خبر فوت او بحضرت رضا(ع)رسید آن بزرگوار برهشام رحمت فرستاد ومباحثه او در بصره با عمروبن عبیده رئیس معتزله در بحار و غیر آن نوشتهشدمو

معروف است

ودر بحار یك باب ذکر فرموده در احتجاجات لهشام بن حکم فی الامامة و بدوامره وما آل الیه امره الی وفاته .

واما هشام بن سالم الجوالقی الجوزجانی الکوفی فی رجال الکبیر انه ثقة

واما محمد بن علی بن نعمان الاحول الملقب به **مؤمن الطاق البجلی الکوفی الصیرفی** و مخالفان از عداوت اورا شیطان الطاق میگفتند و ایشان با ابو حنیفه مذاکراتی داشتند

ودر روایت است که ابو حنیفه روزی به **مؤمن الطاق** گفت شما قائل هستید برجعت پس هزار درهم بمن بدهید تامن در رجعت بشما هزار اشرفی بدهم جناب مؤمن طاق فرمود تو بمن یك کفیلی بده که در رجعت بصورت انسان باشی نه بصورت خنزیر تا من بتو این مبلغ را بدهم

ودرروایت است که روزی مؤمن طاق با ابو حنیفه در کوچه‌های کوفه میگذشت شخصی فریاد میزد من یدلنی علی صبی ضال مؤمن طاق گفت صبی ضال رامن ندیده‌ام واما شیخ ضال را اگر بخواهی اینست (واشاره کرد به ابو حنیفه)

و وقتیکه حضرت صادق ع از دنیا رفت ابو حنیفه بمؤمن طاق گفت مات امامك مؤمن طاق فرمود اما امامك فمن المنظرین الی یوم الوقت المعلوم (که مراد شیطان است)

واما معلی بن خنیس از غیبت شیخ طوسی نقل شده انه کان من قوام ابی عبدالله ع و کان محموداً عنده ومضی علی منهاجه ، وآخر الامر اورا درمدینه شهید نمودند

واما اسحق بن عمار الصیرفی ازشیخ طوسی نقل شده انه ثقه و اصله معتمد علیه

واما معویة بن عمار در کتاب رجال است کان وجهاً من اصحابنا متقدماً کبیرالشأن عظیم المحل ثقه و درسنهٔ صدو هفتادو پنج ازدنیا رفت

واما یونس بن یعقوب در زمان حضرت امام رضا (ع) از دنیا رفت وحضرت امام رضا(ع) او را کفن کردند ودربقیع دفن کردند

واما مادحین حضرت صادق (ع) یکی **اشجع السلمی** بود

ودر **امالی شیخ طوسی** است ازحضرت موسی بن جعفر ع روایتکرده که فرمودمن خدمت پدر بزرگوارم حضرت صادق ع بودم که اشجع سلمی وارد شد که آن بزرگوار را مدح کند دید حضرت علیل ومریض است اشجع سکوت نمود حضرت فرمود بگو آنچه گفتهٔ عرضکرد

البسك الله منه عافیة	فی نومك المعتری وفی ارقك
یخرج من جسمك السقام کما	اخرج ذل السؤال من عنقك

حضرت بغلامش فرمود چه‌مقدار باتو هست عرضکرد چهارصد درهم فرمود بده‌اورا به اشجع اشجع گرفت وتشکر نمود و مراجعت کرد حضرت فرمود اورا برگردانید ، چون برگشت عرضکرد یاسیدی بمن عطا فرمودی و مرا مستغنی نمودی دیگر چرا مرا برگردانیدی حضرت فرمود پدر بزرگوارم از پدرانم ازجدم حضرت پیغمبر ص روایتکرده که فرمود « خیر العطاء ما ابقی وان مااعطیتك لایبقی » پس این انگشتر را بگیر من ده‌هزار درهم بثمن وبهاء او داده‌ام هر وقت محتاج شدی اورا بهمین قیمت بفروش

عرضکرد یا سیدی من خیلی بسفر میروم ودر مواضع مخوفه واقع می‌شوم چیزی بمن تعلیم فرما که موجب طمأنینهٔ قلب من باشد؟ فرمود اگر یکوقتی برامری خائف و ترسان شدی دست راست خودرا بالای سر بگذار و بآواز بلند بخوان «افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها و الیه ترجعون» اشجع گفت در وادی مبتلاشدم باجنه قائلی گفت بگیرید اورا، پس من این آیهٔ شریفه را تلاوت نمودم ناگاه قائلی گفت چگونه بگیریم اورا وحال آنکه متوسل شده بآیهٔ شریفه

و دیگر از مادحین آنحضرت سید اسمعیل بن محمد الحمیری بود صاحب قصیده «لام عمرو باللوی مربع» **در امالی شیخ طوسی** ازعلی بن حسین بن ابی العرب ازپدرش روایت کرده گفت رفتم بعیادت **سید اسمعیل بن محمد حمیری** در مرض موتش در حالتی که او مشغول جان دادن بود، دیدم در نزد او جمعی ازهمسایگانش که عثمانیه بودند نشسته‌اند وسید بسیارخوش صورت بود ناگاه در صورتش نقطهٔ سیاهی ظاهر شد مثل مرکب کم کم زیاد شد تا آنکه تمام صورتش راگرفت، پس شیعیانی که حاضر بودندبسیار مغموم شدند و نواصبی که حاضربودند اظهار سرور وشماتت نمودند پس قدری نگذشت که در صورتش لمعهٔ سفیدی ظاهر شد کم کم زیاد شد تاآنکه تمام صورتش نورانی شد وانشادکرد

كذب الزاعمون ان عليا ... لن ينجي محبه من هنات

قد وربي دخلت جنة عدن ... و عفا لي الاله عن سيئات

فابشروا اليوم اولياء علي ... و تولوا عليا حتى الممات

ثم من بعده تولوا بنيه ... و احداً بعد واحد بالصفات

بعد گفت اشهد ان لااله الاالله حقاحقا واشهد ان محمداً رسول‌الله (ص) حقا حقا واشهدان علیا امیرالمؤمنین (ع) حقاحقا اشهدان لااله الاالله ـ بعد چشمهابش‌را برهم‌گذارد وروح از بدنش مفارقت نمود واین خبر منتشر شد وموافق ومخالف بجنازه‌اش حاضرشدند

ودر روایت کشی است وقتی که سید صورتش سیاه شد گفت هکذا یفعل باولیائکم یاامیر-المؤمنین پس صورتش مثل ماه شب چهارده روشن ونورانی شد وانشاد کرد

احب الذی من مات من اهل و ده ... تلقاه بالبشری لدی الموت یضحك

و من مات یهوی غیره من عدوه ... فلیس له الا الی النار مسلك

ابا حسن تفدیك نفسی و اسرتی ... ومالی وماامبحت فی الارض املك

ابا حسن انی بفضلك عارف ... و انی بحبل من هواك لممسك

وانت وصی المصطفی و ابن عمه ... وانا نعادی مبغضیك ونترك ـ الخ

ودربحار ازمؤلفات بعضی ازاصحاب روایتکرده از سهل بن‌ذبیان گفت داخل شدم بر علی بن موسی حضرت فرمود مرحبا بك یابن ذبیان الساعه می‌خواستم عقب تو روانه کنم بجهت خوابی که دیشب دیده‌ام عرضکردم انشاءالله خیر است فرمود درخواب دیدم نردبانی که صد پایه دارد نصب‌شده برای من من رفتم بالای آن نردبان پس داخل شدم بقبهٔ سبزی که ظاهرش از باطنش دیده میشد و دیدم جدم پیغمبر(ص) را که نشسته و در مقابلش شخص بزرگواری نشسته بود و دو طرفش دو جوان نشسته بودند که نور از صورتشان ساطع بود و یك مخدرهٔ هم نشسته بود وشخصی مقابل‌پیغمبر ایستاده بود پس پیغمبر ص مرا دید فرمود مرحبا بك یا ولدی‌با علی بن‌موسی الرضا سلام کن برپدرت

امیرالمؤمنین (ع) من سلام کردم بعد فرمود سلام کن برمادرت فاطمهٔ زهراء ، من سلام کردم بعدفرمود سلام کن بر دو پدرت حسن وحسین من سلام کردم بعدفرمود: سلام کن بشاعر و مادح ما در دار دنیا **سید اسمعیل حمیری** پس سلام کردم و نشستم حضرت پیغمبر (ص) رو فرمود بسید و گفت بخوان قصیده‌ات را ، پس خواند:

لام عمرو باللوی مربع　　　طامسة اعلامها بلقع

پس پیغمبر(ص) گریه کرد تا رسید باین شعر

وراية يقدمها حيدر　　　ووجهه كالشمس اذ تطلع

پیغمبر(ص) وفاطمهٔ زهراء وتمام کسانیکه حاضر بودند بگریه افتادند وچون این شعر را گفت

قالوا له لوشئت اعلمتنا　　　الى من الغاية والمفزع

پیغمبر(ص) دستهایش را بآسمان بلند کرد وعرض کرد خداوندا توشاهدی برمن و براین امت که من بآنها گفتم غاية ومفزع علی بن ابیطالب ع است (واشاره فرمود بامیرالمؤمنین (ع) که مقابلش نشسته بود) بعد سید که قصیده‌اش را تمام کرد پیغمبر(ص) نظر فرمود بمن فرمود ای علی بن موسی حفظ کن این قصیده را وامر کن شیعیان ما را بحفظ او و بآنها بگو که هر کس مداومت بنماید بخواندن این قصیده من ضامن میشوم برای او بهشت را انتهی **ومخفی نماناد** که این قصیدهٔ شریفهٔ سیدحمیری پنجاه و چهار بیت است وچقدر مضامین عالیه دارد

فصل ششم

در ذکری از وقایع مهمهٔ که در زمان امامت حضرت صادق ع واقع شد

گفتیم که ابتداء امامت اینبزرگوار از ارتحال پدر بزرگوارش حضرت امام محمدباقر(ع) بود که علی الاصح هفتم ماه ذیحجه سنهٔ صدوچهارده هجری بوده

ودر سنهٔ صدو پانزده هجری درشام وباء شدیدی پیدا شد **ودرخراسان** بلای قحط وغلا شیوع یافت **وایضا دراینسال** قاضی ابوسهل بن‌عبدالله بن بریدة الاسلمی ازدنیا رفت **وهم دراین اینسال ضحاك بن فیروز دیلمی** از دنیا رفت

ودر سنهٔ صدو شانزده هجری قاضی کوفه حجار بن وثار از دنیا رفت

ودر سنه صدو هفده هجری در سابق باب پنجم **از تاریخ ابن خلکان** نقل شد که مخدره سکینه بنت‌الحسین ع روز پنجشنبهٔ پنجم ماه ربیع‌المولود سنهٔ صد و هفده در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود **و در تاریخ** ابن اثیر است که در سنهٔ صد و هفده توفیت فاطمة بنت **الحسین بن علی و** سبکنة ابنة **الحسين بن علی (ع)**

ودر سنهٔ صد وهجده هجری علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب جدعبدالله سفاح ومنصور دوانقی ابنی **محمد بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب** درحمیه که ازاعمال شامست در سن هفتادو هفت سالگی ازدنیا رفت وگفته شده که ولادتش درلیله شهادت حضرت امیرع بوده و لذا پدرش اسمش را علی گذار و قال سمیته باسم احب الناس الی

ودرسنه صدو بیست در ارشاد شیخ مفید است که شهادت جناب **زیدبن علی بن الحسین**

روز دوشنبهٔ دوم ماه صفرسنه صد وبیست بود وسن شریفش چهل و دوسال بود ومیفرماید وکان زید عین اخوته بعد ابی جعفر ع و افضلهم وکان عابداً ورعاً فقیهاسخیا شجاعا وظهر بالسیف یأمر بالمعروف وینهی عن المنکر ویطلب بثارات الحسین **ودرتاریخ طبری** ازواقدی نقل میکند که شهادت آن بزرگوار درسنه صدوبیست ویك بوده، وازهشام کلبی نقل میکند که ازابی مخنف روایت کرده که شهادت آن بزرگوار درسنهٔ صدو بیست و دو بوده وعلت شهادت جناب زید وکیفیت آن درباب ششم درضمن احوالات اولادهای حضرت **علی بن الحسین (ع)** ذکرشد فراجع **و درکامل ابن اثیر** است که ظهورجناب زید درسنهٔ صد وبیست ویك بود وشهادتش سنه صد و بیست و دو بود

ودرسنه صدوبیست وچهار محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب پدر سفاح ومنصور دوانقی وابراهیم الامام از دنیا رفت

ودرسنه صدوبیست وپنج هشام بن عبدالملك بن مروان بجهنم واصل شد

وایضاً درسنه صدوبیست وپنج ولیدبن یزید بن عبدالملك امر کرد **یحیی بن زید بن علی بن الحسین** را در جوزجان شهید نمودند و اجمال قصه شهادت ایشان درباب ششم درذیل احوالات جناب زید گفته شد **و در** چهاردهم ماه صفر سنه بیست و هفت مردم با مروان الحمار بن محمد بن مروان بن الحکم در دمشق بیعت کردند و ابراهیم را از خلافت خلع نمودند و ابراهیم بن ولید هم با مروان بیعت کرد

و ایضا دراینسال عبدالله بن معویة بن عبدالله بن جعفرالطیار درکوفه ظهور نمود و مردم را بسوی خود دعوت نمود **وایضا دراینسال سوید بن غفلة الجعفی** درسن صدوبیست سالگی از دنیا رفت **وازبرقی** نقل شده انه من اولیاء امیرالمؤمنین (ع) **وایضادراینسال ابومسلم مروزی** خروج کرد ودر شرح شافیه است که اسم ابی مسلم ابراهیم بن عثمان بن بشار است که درسنهٔ صد در اصفهان متولد شد و در کوفه نشو و نما کرد چون پانزده ساله شد ملحق شد بابراهیم امام برادر سفاح بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب و اوامر کرد که اسمش را عبدالرحمن گذارد وکنیه اش را ابومسلم و در سنه صد وبیست وچهار ابراهیم امام اورا خفاء فرستاد بخراسان که مردم را دعوت کند بخلافت بنی العباس

و در سنه صد و بیست و هفت ابومسلم خروج کرد و دولت بنی المروان را درهم شکست

و در سنه صد و بیست هشت ضحاك بن قیس خارجی و عسکر او بدست مروان الحمار دریکی از اعمال ماردین کشته شد. و دراینسال عاصم که از قرآء سبعه است و جابر بن یزیدالجعفی ومحمد بن مسلم از دنیا رفتند وایضا دراینسال ابراهیم امام نوشت باصحابش در خراسان که من تسلط نمودم امارت آن بلاد را بابی مسلم، حکم او حکم منست وامراو امرمن

ودر سنهٔ صدوبیست ونه درکامل ابن اثیر است که جناب عبدالله بن معویة بن عبدالله بن ... الطیار را با دوبرادرش حسن ویزید ابنی معویة بن جعفرالطیار را درشهر هرات محبوس نمودند با... ابومسلم مروزی بعد ابومسلم نوشت بمالك بن هیثم الخزاعی که والی هرات بود که جناب عبدالله را بقتل برساند ودوبرادرش را رها کند **وایضادراینسال** ابومسلم مستولی شد باقلیم خراسان وخودابراهیم امام آمد بجانب عراق با هفتاد هزار سواره واقبال نمود دنیا بر بنی العباس وادبار نموداز بنی امیه

و در سنهٔ صد و سی نصربن سیار که والی خراسان بود مردم را دعوت میکرد بمروان الحمار و ابومسلم‌خراسانی وجمعی که با او بودند دعوت میکردند مردم را ببیعت کردن ابراهیم‌الامام ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس‌برادر سفاح و منصور دوانقی ـ جمعی از خوارج یمن داخل‌مکه ومدینه شدند و مردم را دعوت میکردند ببیعت عبدالله بن یحیی‌الکندی و او اسم خود را طالب‌الحق گذارده بود مروان الحمار لشگر زیادی فرستاد بجانب طائف و با خوارج مقاتله نمودند وعبدالله‌بن الکندی الملقب بطالب الحق از صنعاء یمن آمد بطائف و بین عبدالله و اتباعش از خوارج و بین جیش مروان مقاتله عظیمی واقع شد و در آن مقاتله عبدالله بن یحیی کشته شد وبقیه خوارج‌ملحق شدند ببلاد حضر موت ودر حینی که لشگر مروان بن‌حمار مشغول مقاتله با خوارج بودند امرابومسلم که داعی‌عباسیین بود در خراسان غلبه یافت ونصربن سیار که داعی بنی امیه بود درضعف ومغلوبیت بود تاآنکه نصر بن سیار از خراسان خارج شد وآمد بساوه و در آنجا اقامت نمود تا سنهٔ صد وسی‌ویك از دنیا رفت وقبل از فوتش ازساوه‌کاغذی‌نوشت بمروان بن حمار که درحران بود و تفصیل ضعف‌حال خود وخروج خود را از خراسان و قوهٔ ابومسلم مروزی را نوشت در بین آنکه مروان بن حمار کاغذ نصربن سیار را قرائت میکرد جاسوسهای مروان کاغذی را که ابومسلم نوشته بود بابراهیم الامام که در یکی از قراء شام بود ازدست قاصد گرفتند آوردند نزد مروان الحمار و درآن کاغذنوشته بود تقویت‌کار خود و بیعت مردم خراسان را بابراهیم الامام پس‌مروان الحمار کاغذابومسلم را خواند و جایزهٔ زیادی بقاصد داد ، گفت کاغذ را ببرد نزد ابراهیم و باو گفت جوابش را گرفته بیاور نزدمن

قاصد رفت نزد ابراهیم امام و کاغذ ابومسلم را خواند و بخط خود جواب بابومسلم نوشت و اورا ترغیب نمود بجد و جهد نمودن در اخذ بیعت از مردم برای او. این کاغذ را قاصد آوردنزد مروان حمار کاغذ را ضبط نمود وقاصد را هم حبس کرد و نوشت بحاکم قریهٔ ازقرای‌شام که ابراهیم الامام درآن قریه بود اورا دست‌بسته بفرستد در حران نزد مروان الحمار چون وارد شد ابراهیم بمروان الحمار بین مروان وابراهیم مذاکراتی شد وابراهیم منکرشد از آنچه نوشته بود بابومسلم، بعد مروان کاغذ ابراهیم را نشان داد وقاصد را حاضر کرد وگفت آیا میشناسی این شخص را واین خط را ابراهیم مطلب را دانست

بعد مروان حمارحکم کرد که ابراهیم امام وجمعی‌از بنی‌عباس را حبس‌نمودند درحران که‌نزدیك رقه است و آنجا دو ماه درمحبس بودند ـ جمعی ازموالیان مروان داخل محبس شدند و ابراهیم را درآنجا بقتل‌رسانیدند خبرقتل‌ابراهیم‌ببنی‌العباس رسیدمختفیا وارد کوفه شدند وجمع کثیری باابوالعباس سفاح‌برادر ابراهیم‌الامام بخلافت بیعت نمودند درسیزدهم ربیع الثانی سنهٔ صد وسی‌ودو

ودر حبیب‌السیر است که روز جمعهٔ از جمعات ربیع‌الاول یا جمادی الاولی سنهٔ صد وسی‌و دوسفاح بحشمت‌هرچه تمامتر بمسجد جامع رفت وبرمنبر برآمد وبرخلاف بنی‌امیه ایستاد وخطبهٔ‌خواند وبجماعت نماز خواند.

مرتبهٔ دیگر بمنبرصعود نمود وخطبهٔ فصیح وبلیغ آغاز کرد وچون در آنروز ضعفی تمام داشت بربالای منبرنشست وعمش داودبن علی بیك درجهٔ پائین‌تر ایستاده وخطبه را تمام کرد وگفت‌ای‌مردم

بدانیماکه بعد ازفوت حضرت رسول ص خلیفهٔ پای باین منبر ننهاده مگر حضرت امیر (ع) و این که بر منبر نشسته برشما پوشیده نماناد که‌این‌امر بما متعلق‌شد واز میان مابیرون نرود تا وقتیکه‌عیسی‌ع از آسمان فرود آید وبعد ابوالعباس سفاح لشگر زیادی فرستاد بسر داری عمش عبیدالله بن‌علی بن عبدالله بن عباس بطلب مروان الحمار عبیدالله بن علی با لشگریان بجانب حران آمدندمروان‌الحمار با اهلش و سایربنی امیه ازحران خارج شدند وازفرات عبورنمودند پس عبیدالله بن‌علی‌حکم کرد که قصراورا در حران خراب کردند وبر خزائن‌واموال اواستیلا یافتند ومروان با همراهانش رفتند تا رسیدند بمصر عبیدالله بن علی‌هم‌بالشگر خود وارد شام شدند و جمع کثیری ازبنی امیه واتباع‌آنها را بقتل رسانیدند وبعضی از بنی‌امیه‌را فرستادبکوفه نزد سفاح وسفاح آنهارا بقتل رسانیدبعدازآنجا عبیدالله بن‌علی روانه شدبجانب مصر ودربوصیر که ازقرای‌مصراست بین‌لشگر مروان الحمار و لشگر عبیدالله بن‌علی مقاتلهٔ عظیمی واقع شد

ودر بیستو پنجم ذیحجه سنهٔ صدوسی ودو مروان حمار را باجمع کثیری از بنی امیه بقتل رسانید و جهت آنکه ابومسلم که اصلا اصفهانی بوداورا مروزی مینامندآنستکه ابو مسلم از ناحیهٔ مرو خروج نموده ومنسوب باو را مروزی مینامیدند بغیر قیاس و جهت آنکه مروان ملقب شد بمروان الحمار آنستکه اهل جاهلیت کسیرا که در قرن صد واقع شود حمار مینامیدند واززمان‌صلح حضرت مجتبی (ع) بامعویه که اول ملوك بنی امیه بود تا آخر ملوك بنی امیه که مروان حمار بود تقریباً صدسال گذشته بود

ومخفی نماناد که از مروج‌الذهب مستفاد میشود کسانیکه قائل بودند بخلافت‌بنی‌العباس دوطایفه بودند

اول ــ جماعت راوندیه بودند که میگویند احق مردم بخلافت بعد از پیغمبر (ص) جناب عباس بود چون بدلیل آیهٔ اولوالارحام عباس مقدم بر سایرین بود واین طایفه تبری میجویند از ابابکر وعمر و عثمان ولکن قائل بخلافت علی هستند باجازهٔ خود عباس بن عبدالمطلب چنانچه‌آنها نقل شد از داود بن‌علی عموی سفاح که روی منبر درکوفه گفت ایها الناس ، لم‌یقم فیکم امام‌بعد رسول‌الله ص الاعلی‌بن ابیطالب ع وهذاالقائم فیکم یعنی ابوالعباس السفاح

دوم جماعت کیسانیه بودند که میگویند امام بعد ازحضرت سید الشهداء (ع) محمد حنفیه بوده واو وصیت کردبپسرش ابوهاشم واو وقتیکه خواست در شام ازدنیا رحلت بفرماید وصیت کرد بمحمد بن علی بن‌عبدالله بن عباس واو وصیت کرد بپسرش ابراهیم الامام ابن محمد بن‌علی‌بن‌عبدالله بن‌عباس المقتول بحران واووصیت کرد ببرادرش ابوالعباس سفاح

ودرسنه صدو سی وسه داود بن علی عموی سفاح و منصور هر که را در مکه و مدینه از بنی امیه دید بقتل آورد و خود او هم در دهم ماه ربیع الاول همان سال از دنیارفت در مدینهٔ طیبه

ودر ذی حجهٔ سنهٔ صدوسی و چهار سفاح از حیره منتقل شد به انبار ودر آنجا منزل نمود

ودر سیزدهم ذیحجه سنهٔ صد و سی وشش سفاح در انبار از دنیا رفت در سن‌سی و سه سالگی

و وزیر ابوالعباس ابو سلمه حفص بن سلیمان همدانی بود و قبلا کسی معروف باین لقب نبود وبعد از فوت سفاح برادرش منصور دوانقی بخلافت نشست

ودر شعبان سنه صدو سی وهفت منصور دوانقی ابو مسلم مروزی را در مداین بقتل رسانید وابو داود خالد بن ابراهیم الذهلی عامل خراسان شد چون ابومسلم عزم نمود خلع منصور را ازخلافت منصور ملتفت شد و عذر خواهی واستماله زیادی از او کرد و حیلهٔ زیادی نمود که اورا بچنك خود در آورد ، ابومسلم آمد نزد منصور. منصور از او تعظیم نمود یکروز منصور بیست نفر مسلح پشت پرده مهیا کرد و گفت هروقت دست بدست زدم وارد شوید و گردن ابو مسلم را بزنید ابومسلم وارد شد بمنصور منصور بحیله شمشیر او را گرفت ودر زیر فراش خود گذارد بعد یك یك ازتقصیرات او راشمرد ویکمرتبه دست بدست زد آن بیست نفر با اسلحه بو مسلم راقطعه قطعه نمودند دربیست وپنجم ماه شعبان سنهٔ صدوسی وهفت و در دارالملوکست که ابو مسلم در جنگها از بنی امیه واتباعشان هزارهزار نفر بجهنم فرستاد

ودر سنه صدو چهل (۱) منصور شروع نمود ببنای شهر بغداد

ودر سنهٔ صد وچهل وسه علمآء اسلام شروع نمودند بتدوین حدیث و فقه و تفسیر پس ابن جریح در مکه ومالك الموطاء در مدینه واوزاعی در شام وحماد بن سلمه در مصر و معمر در یمن و سفیان ثوری در بصره

ودر سنهٔ صدو چهل وچهار منصور تشدید نمود در محبس بر اولادهای حضرت مجتبی ع

ودر کامل ابن اثیر است که محبوسین منصور از اولادهای حضرت مجتبی (ع) پنج نفر از اولادهای حسن مثنی ابن الحسن المجتبی ع بودند عبدالله المحض والحسن المثلث و ابراهیم الغمر که این سه ازفاطمه بنت الحسین سیدالشهداء ع بودند وجعفر بن الحسن المثنی وعباس بن الحسن المثنی وشش نفراز نبیره های جناب حسن مثنی بودند ـ اول سلیمان دوم ـ عبدالله که هردو پسران داود بن الحسن المثنی بودند سوم ـ محمد چهارم ـ اسماعیل پنجم ـ اسحق که این سه اولاد ابراهیم بن الحسن المثنی بودند ششم موسی بن عبدالله بن الحسن المثنی

واین بزرگواران درکوفه در محبس هاشمیه ماندند تا در محبس از دنیا رفتند وکسی نجات نیافت مگر چهار نفر سلیمان وعبدالله دو پسر جناب داود بن الحسن المثنی و اسحق و اسماعیل دو پسر جناب ابراهیم بن الحسن المثنی

و در سنه صد و چهل و پنج در ماه جمادی الاخره جناب محمد بن عبدالله المحض ابن الحسن بن الحسن المجتبی که از بزرگان اهل البیت بود در مدینه طیبه خروج نمود و عامل منصوررا بقتل رسانید وحجاز را متصرف شد وجملهٔ اهل مکهٔ ومدینه تابع وی شدند و مالك بن انس که فقیه مدینه بود فتوی میداد که مردم یاری او را بنمایند چون این خبر بسمع منصور دوانقی رسید برادر زاده و ولیعهد خود عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را روانه نمود بمدینه بجهت قتال نمودن بامحمد صاحب نفس الزکیة تا آنکه جمعی از اصحاب محمد گریختند و جمعی کشته شدند

---

(۱) سزاوار بود که مأخذ این قول ذکرمیشد چه آنکه درتاریخ نگارستان گوید درسنهٔ خمس و اربعین و مأة بود که ابوجعفر شروع دربنای بغداد نمود (ج)

آخرالامرمحمد بن قحطبهٔ ملعون شمشیری بسینهٔ جناب محمد زد واورا بخاك‌انداخت وسر نازنین او را از بدن جدا کرد وفرستاد نزد منصور وعیسی بن موسی روانه شد بزیارت بیت‌الله الحرام و منصور آن سر نازنین را فرستاد در زندان نزد پدرش جناب‌عبدالله محض ، چون نظر پدر بپسرش افتاد گفت یرحمك‌الله لقد قتلوك‌قواماصواما، وبآن شخص که سرمحمد را آورده بود فرمودقل‌لصاحبك قدمضی شطرمن عمرك فی‌النعیم وبقی‌شطرالبؤس

و درکامل است که در عصر روز دوشنبه چهاردهم ماه رمضان سنه صد و چهل و پنج جناب محمد را در مدینه شهید کردند وسر نازنین اورا روانه نمودند بجهت منصور و جهت نامیده شدن او بصاحب نفس الزکیه این بودکه چون یقین بقتل و شهادت خود نمود آن دیوانی که در او اسماء کسانی بودکه با او بیعت کرده بودند سوزانید که مبادا آن دیوان بعد از خودش منتشر شود وباعث گرفتاری آنها شود

و در وقت شهادت جناب محمد برادرش جناب ابراهیم در بصره بود و سه روز بآخر رمضان همان سال باقیمانده بود که خبر قتل جناب محمد بابراهیم رسید در بصره ابراهیم با جمعی روانه شد بکوفه

منصورهم نوشت بیرادرزاده‌اش‌عیسی بن موسی وحمید بن‌قحطبه درمکه که حاضرشوند بجهت مقاتله با جناب‌ابراهیم ودر دیوان جناب‌ابراهیم اسم صد هزار نفر بودکه با او بیعت کرده بودندودر بین اینکه‌ابراهیم از بصره بکوفه می‌آمد یکشب درمیان عسکرخود خفائاً گردش میکرد صدای‌طنبور ازلشگریان بگوشش رسید فرمود ما اطمع فی نصرعسکرفیه مثل‌هذا

الحاصلجناب ابراهیم باجمعی از اصحاب خود درمقابل جند عیسی بن موسی وحمید بن‌قحطبه که آنها هیجده هزار نفر بودندصف آرائی‌کردند در باخمری که بین کوفه و واسط است و بکوفه نزدیکتر است و نائرهٔ جنك مشتعل شد در بین تیری بحنك جناب ابراهیم وارد شد، از اسب فرودآمد اصحاب دورش جمع شدند حمید بن قحطبه بلشگر خودگفت حمله کنید باین جماعت و آنها را منهزم نمائید ـ اصحاب جناب ابراهیم بعضی مقتول و بعضی منهزم گردیدند ـ پس سرنازنین او را از بدن جدا نمودند وفرستادند نزد منصوردوانقی ملعون **ودر کامل‌ابن‌اثیر** است‌که شهادت جناب ابراهیم روز دوشنبهٔ بیست وپنجم ماه ذیقعدةالحرام سنهٔ صد و چهل‌وپنج بود و سنش در حین شهادتش چهل و هشت سال بود وقبرشریفش هم در باخمریست‌که دعبل‌خزاعی میگوید

واخری‌بارض‌الجوزجان محلها　　　وقبر بباخمری لدی القربات

وحضرات زیدیه زید بن‌علی بن الحسین را امام پنجم میدانند و محمد صاحب نفس الزکیه ابن عبدالله المحض ابن‌حسن بن حسن المجتبی (ع) را امام ششم میدانند وبرادرش ابراهیم قتیل باخمری‌را امام هفتم میدانند **ومسعودی** میفرماید باخمری شانزده فرسخی کوفه است ودر روایت است‌که وقتی که سرجناب ابراهیم را بجهت منصور حاضر کردند امرکرد پدرشان جناب عبدالله المحض را درمیان زندان بقتل رسانیدند در عیداضحی سنهٔ چهل و پنج درسن هفتاد وپنج سالگی وبعضی‌ازمطالب دیگر هم درباب چهارم ذکرشد فراجع ودر این‌سنه صد وچهل پنج منصور از بنای بغداد فارغ شد

ودرکامل ابن‌اثیر است‌که منصور مبلغ‌چهارهزارهزاروهشتصدوسی‌وسه درهم در بنای بغداد خرج کرد

مخفی نماناد که عیسی بن‌موسی بن‌محمد بن علی بن‌عبدالله بن‌عباس ولیعهد بود بنص عمش سفاح چون سفاح ولایت‌عهدمسلمین را بعد ازخود با منصوردوانقی برادرش قرارداد و بعداز منصورولایت‌عهد مسلمین را با برادرزاده‌اش عیسی بن موسی قرار داد و در روز بیست و ششم محرم‌الحرام سنه صد و چهل وشش جناب علی بن حسن مثلث در زندان منصور رحلت فرمود

ودر سنهٔ صدو چهل وهفت عیسی بن موسی خود را از ولایت‌عهد مسلمین خلع نمود ومردم با مهدی محمد بن منصور دوانقی بیعت کردند بولایت عهد مسلمین

ودر سنهٔ صدوچهل وهشت درتاریخ کامل است که فضل بن یحیی بن خالد بن جعفر برمك متولد شد هفت روز قبل از تولد رشید هرون بن مهدی بن منصور دوانقی و مادر هرون که خیزران باشد اورا ازشیر هرون شیر داد پس فضل بن یحیی برمکی برادر رضاعی هرون بود ودر شوال همین سال صدو چهل وهشت حضرت صادق ع را مسموم نمودند

فصل هفتم

بدانکه بعد ازصحابه در مدینه طیبه درعصر واحد هفت نفر ازفقهاء بودند که عامه اخذ فقه از آنها مینمودند **اول** جناب سعید بن مسیب بن حزن بود که او را سید التابعین میگفتند

در اصول کافی ازحضرت صادق (ع) روایت کرده قال (ع) کان سعید بن‌مسیب وقاسم بن‌محمد بن ابی‌بکر و ابوخالد الکابلی من ثقات علی بن‌الحسین وسابقا گفته شد که سعید بن مسیب از حواریین حضرت علی بن الحسین (ع) بود و بعضی گفتند که او افضل تابعین است نزد اهل‌مدینه و اویس افضل تابعین است نزد اهل کوفه وحسن بصری افضل تابعین است نزد اهل بصره و رحلت سعید بن مسیب در سنهٔ نود و چهار هجری بود درمدینهٔ طیبه

دوم ـ جناب قاسم بن محمد بن‌ابی‌بکر بود الملقب بالدیباج جد امی حضرت صادق ع

و در بعضی از اخبار است که جناب قاسم داماد حضرت امام زین العابدین ع و پسر خالوی آن حضرت بود

سومـ عروة بن زبیربن عوام برادر عبدالله بن زبیربود و اوهم درمدینهٔ طیبه سنهٔ نود وچهار از دنیا رفت **چهارم** ـ خارجة بن زید بن ثابت بود وزید بن ثابت از بزرگان صحابه بود و خارجة بن زید در سنهٔ نود ونه در مدینه از دنیا رفت **پنجم** ـ ابوایوب سلیمان بن یسار بود برادر عطا غلام میمونه زوجهٔ حضرت پیغمبر ص

در رجال است وقتیکه از سعید بن مسیب مسئله سؤال میکردند ومیگفت بروید نزد سلیمان بن یسار که او الیوم اعلم من بقی هست **ششم** ابوبکر بن‌عبدالرحمن بن حارث بن‌هشام القرشی بود و اورا زاهد قریشش میگفتند وابوجهل بن هشام عموی پدرش بود و او در سنهٔ نود وچهار در مدینهٔ طیبه از دنیا رحلت نمود **هفتم** عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بود که ازسادات تابعین شمرده میشد ویکسال قبل از حضرت زین‌العابدین ع‌از دنیارفت

الحاصل بعد که این هفت نفرازدنیا رفتند مذاهب عامه در فروع منشت شد وآراءشان مختلف شد بحیثی که ضبطش ممکن نبود از اینجهت ملجأ شدند عامه در انحصار نمودن مذهب را

درفروع بچهار مذهب و این در سنهٔ سیصد وشصت وپنج بود و در روضات از حدائق المقربین نقل فرموده که سید علم الهدی با خلیفهٔ عباسی که القادر بالله باشد قرار گذارد که شیعیان صدهزاراشرفی باو بدهند که مذهب شیعه مثل مذاهب اربعه اهل تسنن علنی و بدون تقیه بشود سید حاضرشد وازعین المال خودهشتاد هزار اشرفی‌مهیا فرمود که بقیه را سایرشیعیان‌مهیا کنند لکن هزارافسوس که شیعیان بجهت قلت عدد وضیق معیشت قادر نشدند بدادن‌آن

در روضات الجنات از کتاب الزام‌النواصب نقلکرده که چون چهار نفر ازحضرت صادق اخذ روایت وعلم می‌نمودند که ازآنها بود: **ابوحنیفه ومالك بن انس،** منصورملعون ترسید که خلافت وملکت از وی خارج شود ومردم میل‌بآن‌بزرگوار بنمایند، امر کرد بابی‌حنیفه نعمان بن‌ثابت‌کوفی وبمالك بن انس که از حضرت صادق (ع) عزلت نمایند و احداث مذهبی بنمایند غیر مذهب حضرت صادق(ع) که عمل بنمایند بقیاس و رأی و استحسان‌واجتهاد بعد متابعت نمود ایندو نفر را محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل و مستقر شد مذهب اهل سنت در فروع باین **چهار مذهب** وشیعه امامیه رضوان الله تعالی علیهم باقی ماندند بمذهب حضرت صادق (ع) **و لابد است در مقام از ذکر اموری :**

امراول درذکری از ابی حنیفه که‌یکی از ائمه اربعه اهل‌تسنن است واول و اقدم آنهاست

بدانکه اسم اونعمان بن ثابت بن فردوس است وجدش از اهل‌کابل طخارستان بود و ولادتش در سنه هشتاد بود ودر روایتی منصور امر کردابوحنیفه‌راده‌روزروزی‌ده‌تازیانه‌زدندوبعد حبس‌نمودند وبعد از چند روز از دنیا رفت درماه رجب سنهٔ صد وپنجاه ویك و در مقبرهٔ خیزرانیه‌بغداد دفن‌شد

ودر روضات از تاریخ بغداد نقل‌کرده که شافعی گفت نظر کردم درکتب ابی‌حنیفه دیدم در او صد وسی ورق برخلاف کتاب وسنت فتوی داده و ازسفیان ومالك و اوزاعی وشافعی نقل‌شده‌که گفتند متولد نشد دراسلام احدی‌که اشأم باشد از ابی‌حنیفه ، وازمالك نقل‌شده که‌گفت فتنه ابی‌حنیفه ضررش بر امت بیشتر است از فتنه ابلیس انتهی

و درحیات الحیوان دمیری درلغت قمری از ابن خلکان نقل‌کرده که یکی از سلاطین هند هدایائی فرستاد برای سلطان محمود بن سبکتکین و ازجملهٔ آنها طائری بود بهیئت قمری‌وازخواص او این بود که هر وقت غذای مسمومی حاضر می‌شد از چشمهای آن طایر اشك میریخت و اشکش مثل سنك منجمد میشد و هر گاه او را میسائیدند و روی جراحت وسیع میگذاردند جراحت بهم می‌آمد بعد باین مناسبت گفته که عبدالملك جوینی امام الحرمین نقل‌کرده که سلطان محمود بن سبکتکین حنفی مذهب بود و بسیار حریص بود بعلم حدیث واکثر احادیث را موافق میدید بامذهب شافعی یکروز فقهاء مذهب حنفی و شافعی را حاضر کرد بترجیح یکی از ایندو مذهب و بناشد دو رکعت نماز خوانده شود بمذهب حنفی و دو رکعت نماز خوانده شود بمذهب شافعی تا خود سلطان ترجیح بدهد **قفال مروزی** که از بزرگان علماء بود حاضر بود بر خاست و وضو ساخت و دو رکعت نماز با اجزاء و شرایط و ارکان و طمأنینه بعمل آورد و گفت این است نمازی که شافعی غیر این را جایز نمیداند

بعد دو رکعت نماز خواند بمذهب ابوحنیفه اولا وضوساخت‌باآب‌خرما وبعد پوست سك‌دباغی شدهٔ را نجاست باو مالیده در بر کرده مگسها و پشه‌ها باو جمع شدند ، روی بقبله ایستاده و بفارسی‌تکبیر گفت بعد بفارسی گفت دو برك سبز که ترجمه مدهامتان است ، بعد مثل مرغ سر بزمین

زد بدون طمأنینه وتشهد خواند و بعوض سلام‌ضرطهٔ زد بدون آنکه سلام بدهد وگفت اینست‌نمازیکه بمذهب ابوحنیفه جائز است

پس سلطان متغیر شد و گفت اگر دروغ بگوئی ترا بقتل میرسانم، قفال کتب ابی حنیفه را حاضر نمود سلطان بمرد نصرانی امر کردکه آنها را بخواند، خواند معلوم شد همین نماز موافق است با مذهب ابوحنیفه سلطان از مذهب حنفی اعراض نمود و در **کتاب** مواعظ المتقین است که یك روز ابوحنیفه در محضر اصحابش گفت که حضرت جعفر بن محمد کلماتی فرمودکه مرا بتعجب آورده **اولا** ـ فرموده **خداوند در دنیا و آخرت دیده نمیشود** چگونه میشود چیزی موجود باشد و دیده نشود ؟

ثانیاً ـ فرموده شیطان روز قیامت بآتش‌معذب میشود و حال آنکه شیطان از آتش خلق شده چگونه شیئی معذب میشود بچیزی‌که از او خلق شده ؟ **ثالثا** ـ فرموده افعال عباد مستند بخود آنها میباشد وحال‌آنکه درآیات شریفه وارد است‌که تمام افعال‌مستند بخداوند است

جناب بهلول در مجلس حاضر بود کلوخی برداشته زد بسر ابوحنیفه که سرش شکست و خون بصورت ومحاسن ابوحنیفه جاری شد رفت بشکایت نزد خلیفه خلیفه بهلول را طلبید ؛ از سبب جنایت او سؤال کرد؛

بهلول فرمود ابوحنیفه در سه مسئله بحضرت صادق ایرادکرد و من باین کلوخ‌که بسراوزدم جواب هرسه ایرادش را دادم، اولا ـ گفت هرچه موجود است دیده میشود، درد در سرش موجود است و دیده نمیشود

ثانیاً ـ گفت شیطان چون از آتش خلق شده بآتش عذاب نمیشود و خود او از خاك است و بخاك متألم شد

ثالثا ـ گفت اعمال عباد مستند است بخدا پس این شکستن سرش مستند بخدا است‌ازمن‌چرا شکایت دارد؟ خلیفه متعجب شد وبهلول ازشکایت ابو حنیفه آسوده شد

و **در روضاتست** که ابوحنیفه مشرف شد خدمت حضرت صادق (ع) بجهت استفادهٔ علم و شنیدن حدیث حضرت بیرون شد در حالتی‌که بعصاتکیه فرموده بود ابوحنیفه عرضکرد یابن‌رسول‌الله سن شمابانداز‌ه‌نرسیده‌که محتاج بعصا باشید فرمود چنین‌است‌که میگوئی لکن چون این‌عصای‌حضرت پیغمبر(ص) است خواستم باو تبرك بجویم ابوحنیفه جستن کردکه اورا ببوسد حضرت دست نازنین خودرا گشود و فرمود والله تو میدانی‌که این بشره بشرهٔ حضرت پیغمبر(ص) است او را نمیبوسی و عصای حضرت پیغمبر(ص) را میبوسی

وایضاً در روضات از ربیع‌الابرار زمخشری از یوسف بن اسباط نقل‌کرده که ابوحنیفه‌چهار صد حدیث یا زیادتر احادیث‌نبوی را ردکرد

و از عیون و محاسن شیخ مفید نقل کرده که فتوای ابوحنیفه است اگر مردی عقدکند زنی را و بداند که آن زن مادر یا دختر یا خواهرش هست حد از او ساقط میشود و ولدهم باو ملحق میشود

ایضا فتوی داده که اگر مردی پارچه حریری به احلیلش بپیچد و داخل کند درقبل زنی زنا نیست وحدی هم براو وارد نمیشود ولکن سخنهای غلیظ او را ردع میکنند و همچنین اگر مردی

لواط کند با غلامی حد بر او واجب نمیشود ولکن باید ردعش نمود

و کراماتی که از برای ایشان نقلکرده‌اند زیاد است و ما اکتفا میکنیم بذکر یك کرامت مختصری: **در روضات** ازسید جزایری نقل کرده که حاکم بغداد طلب کرد علماء اهل‌سنت را گفت شنیده‌ام که اگر کوری‌را ببرند تحت قبه حضرت موسی بن جعفرع متوسل نمایندچشمش شفا مییابد و ابوحنیفه با آنکه امام اعظم است ازاو چنین کرامتی شنیده نشده

علمآء اهل‌سنت جواب دادند که از ابوحنیفه هم چنین کرامات دیده میشود ـ حاکم گفت میل‌دارم که مثل این کرامت ببینم که با بصیرت بشوم در دینم

علمآء مرد غریب فقیری را بطمع انداختند که بگوید من کورهستم و چند روز با عصا میان‌شهر بغداد راه برود وبعد شب جمعه برود سر قبر ابوحنیفه بیتوته کند وصبح بیرون شود وبگوید الحمدلله ببرکات صاحب این‌قبر چشمم بیناگردید آن مرد چنین کرد وشب جمعه را سر قبر ابوحنیفه بیتوته کرد صبح که شد هردو چشمش کور شده بودکه ابدا جائی را نمیدید ؛ فریادزد ایهاالناس حکایت من کذا وکذاست ومن مرد عیال‌مندی هستم حال با چشم کورچکنم؟ خبربحاکم بغداد رسید ؛ حاکم اوراطلبید قصهٔ خود را بجهت حاکم نقل کرد ـ حاکم آن‌حضرات را ملتزم کرد که تا این شخص زنده است‌باید معاش او را بدهندانتهی ـ وچقدرخوب‌تخلص‌جست یکنفراز مؤمنین از شر یکنفرحنفی‌مذهب آن‌مؤمن وضوساخت و پاهای خودرا مسح کشید دید بالای سرش‌شخص حنفی ایستاده فوراً پاهایش را شست آن مرد گفت چرااول پاهایت را مسح کشیدی‌وبعد شستی گفت‌بلی این مسائل‌ازخلافیه بین خدا وبین‌ابی‌حنیفه است چون‌خدا فرموده و امسحوا بروٌسکم وارجلکم‌الی‌الکعبین ـ و ابوحنیفه گفته واجبست غسل‌رجلین پس من مسح کردم ازخوف خدا وغسل کردم از خوف سلطان پس آنمرد حنفی خنده کرد ورفت

امر دوم در ذکری از مالك بن انس که از ائمه اربعه اهل تسنن است

پدرش انس‌بن ابی‌عامر است نه انس بن‌مالك که صحابی بود و ازآن ده نفری است که‌ازخدمهٔ حضرت پیغمبر(ص) بودند چنانچه بعضی گمان کرده‌اند و نسبت داده شد بصاحب تاریخ گزیده

ودر روضات است‌که ولادت مالك در سنه نودوپنج هجری بوده وفوتش در ربیع‌الاول سنهٔ صدو هفتـاد و نه بوده و در بقیع دفن شده ومشهور نزد عامه آنست که مدت حمل مالك بن انس سه سال بود و مدت حمل امام شافعی چهارسال لکن در امام شافعی میگویند جهت طول کشیدن‌حملش‌این بودکه انتظار میکشید موت ابی‌حنیفه را چون در روزفوت ابی‌حنیفه شافعی‌بدنیا آمدلکن جهت طول کشیدن حمل‌مالك معلوم نیست چه بوده وآیااو انتظارچه را داشته؟ ودر روضات‌است که مالك‌بن‌انس با کبرسنی که داشت هرگزدرمدینه طیبة سوارنمیشدومیگفت هرگز سوارنمیشوم دربلدی که دراوجثهٔ رسول‌الله ص مدفونست

وایضا نقلکرده که شخصی گفت رفتم بعیادت‌مالك درمرض موتش سلام کردم ونشستم دیدم‌مالك گریه میکند ؛ گفتم چرا گریه میکنی ؟ گفت هیچکس سزاوارتر ازمن نیست بگریه کردن والله من راضی هستم که عوض هرمسئله که برای خودم‌گفته‌ام وبرای خود فتوی داده‌ام صدهزار تازیانه بخورم واو ازجملهٔ تلامذهٔ حضرت صادق علیه‌السلام بود

واز مالك نقل شده که گفت مارات عین ولاسمعت اذن ولاخطرعلی قلب بشرافضل من جعفربن

محمدالصادق (ع) فضلا وعلما وعبادتاً و ورعا وکان ع لایخلوا من احدی ثلث اما صائم اوقائم اوذاکر وکان من‌عظماء العباد واکابر الزهاد الذین یخشون‌الله عزوجل

ووقتی که حضرت میفرمود قال رسول‌الله (ص) گاهی رنك نازنین حضرت زردمیشد و گاهی‌سبز میشد بقسمی که کسی‌آن‌حضرت را نمیشناخت و مالك گفت: من خدمت حضرت صادق ع بمکه مشرف شدم وقت احرام هرقدر میخواست تلبیه بگوید صدای نازنینش درگلویش بند میشد بقسمی که نزدیك بود از راحله‌اش بزمین افتد من‌عرضکردم یابن رسول‌الله لابد باید لبیك را بفرمائی‌چرا حالتت‌چنین منقلب میشود؟ فرمود یابن ابی‌عامر چگونه جرئت‌کنم بگویم لبیك اللهم لبیك و میترسم پروردگارم درجواب بفرماید لالبیك ولاسعدیك

ودر جلد اول بحار ازشیخ بهائی از شهید اول باسانید خود از عنوان بصری روایت کرده‌گفت من مرد پیری‌بودم‌که نود وچهارسال ازسنم‌گذشته بود وسالها بود که من میرفتم نزدمالك بن انس و از او کسب علم میکردم بعد رفتم خدمت حضرت صادق ع که از آن بزرگوار کسب علم بنمایم حضرت بمن فرمود من محل حاجت مردم هستم ومعذلك در هر ساعتی از ساعات شب و روز اذکار و اورادی دارم مرا ازعبادت و اذکارم باز مدار چنانچه تا بحال میرفتی نزد مالك بن‌انس واز اوکسب علم میکردی حال‌هم برو نزد او

گفت من بسیارمهموم ومغموم شدم وازخدمتش رفتم ؛ فردای‌آنروز رفتم بحرم حضرت رسول‌ص و دو رکعت نماز خواندم و دعا کردم که خداوند قلب نازنین حضرت صادق ع را با من مهربان‌کند وروزی بفرماید بمن ازعلم آن بزرگوار بقدری‌که هدایت بیابم براه راست و مغموماً برگشتم‌بمنزلم ونرفتم نزد مالك بجهت آن محبتی‌که از حضرت صادق ع در قلبم جای گرفته بود واز خانه بیرون نمیشدم مگر بجهت ادآء فرایض پس چون صبرمن بآخر رسید و سینهٔ من تنك شد بعد از نماز عصر رفتم درب منزل حضرت امام جعفرصادق ع و اذن دخول خواستم ؛ خادم حضرت بیرون شد گفت چه حاجت داری؟ گفتم غرضم سلام‌کردن بشریف است ـ گفت آقا در مصلی مشغول عبادت است پس من قدری نشستم تا بیرون شد خادم حضرت‌گفت ادخل علی برکةالله ـ پس داخل شدم وسلام‌کردم ومشرف بجواب شدم ؛ فرمود بنشین غفرالله لك نشستم

حضرت سربزیرانداخت بعدسر بلندکرد ودربارهٔ من طلب توفیق فرمود از خدا وفرمودچه‌مسئله داری عرضکردم ازخداوند سؤال کرده‌ام‌که قلب شما را بمن مهربان فرماید وروزی فرماید بمن‌ازعلم شما امیدوارم‌که خداوند حاجت مرا برآورده باشد فرمود علم بتعلیم نیست بلکه او نوری است‌که واقع میشود در قلب هرکس که خداوند او را هدایت بفرماید تا آنکه عرضکردم حقیقت بندگی چه چیز است فرمود سه چیز است

اول ـ آنکه بنده در آنچه در دست دارد خود را مالك نداند چون عبید مالك مالی نیستند تاآنکه مالشان را صرف‌کنند در مصرفی‌که خدا فرموده وآسان شود برآنها انفاق نمودن

دوم ـ آنکه بنده خود را مدبر در امری نداند تا آنکه مصائب دنیا براوآسان شود

سوم ـ آنکه تمامی اشتغالش در اطاعت اوامر الهی وترك نواهی او باشد تا آنکه مشغول مراء و مباهات با مردم نباشد پس‌هرگاه گرامی بفرماید بنده‌اش را باین سه خصلت خوار میشود در

نزد او دنیا وشیاطین وخلق طلب نخواهد کرد دنیا را بجهت تفاخر و تکاثر وطلب نمیکند آنچه را که در نزد مردم است بجهة عزت وبلندی و اوقاتش را باطل نخواهد کرد و این اول درجه تقوی است قال الله تبارك و تعالی تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لایریدون علواً فی الارض و لافساداً و العاقبة للمتقین. عرض کردم یابن رسول الله بمن وصیت بفرما فرمودترا وصیت میکنم به نه امر که سه چیز آن در ریاضت نفس است و سه چیز در حلم است و سه چیز در علم است پس حفظ کن آنها را وتهاون ننما بآنها عنوان بصری گفت من قلبم را فارغ نمودم بجهت حفظ آنها ـ حضرت فرمود **اماآن سه چیزی که در ریاضت است :**

اول ـ آنکه حذر کن از آنکه بخوری چیزی راکه میل نداری که این باعث حماقت و بلاهت میشود **دوم** ـ آنکه نخوری مگردر وقت گرسنگی **سوم** ـ آنکه غذای حلال بخوری و وقت خوردن اسم خدارا یادکنی ومتذکر شوی حدیث حضرت رسول(ص)راکه فرمود پر نمیکند آدمی ظرفی را که بدتر باشد ازشکمش ووقتیکه لابد شدی از برای غذا خوردن ثلث شکمت را از برای طعام قرار بده وثلثش را از برای آب وثلثش را ازبرای نفس کشیدن

و اما آن سه چیزی که درحلم است

اول ـ آنکه اگر کسی بتوبگوید «اگریك کلمه بدبگوئی ده کلمه بدمیگویم ؟ » «بگواگر ده کلمه بدبگوئی یك کلمه بد نمیگویم » **دوم** ـ آنکه اگر کسی ترا دشنام دهد بگو اگر راست میگوئی ازخداوندسؤال میکنم که مرا بیامرزد واگر دروغ میگوئی از خدا سؤال میکنم ترابیامرزد **سوم** آنکه اگر کسی بتووعده دشنام بدهد تو وعده بده اورا بنصیحت و دعا

واما آن سه چیزی که در علم است :

اول ـ آنکه از علماء سؤال کن آنچه را که نمیدانی ومبادا درسؤالت آنها را برنجانی **دوم** آنکه مبادا عمل کنی برأیت درامری و در جمیع امور عمل کن باحتیاط وبگریز از فتوی دادن چنانچه از شیر میگریزی **سوم** ـ ولا تجعل رقبتك للناس جسراً ـ یعنی رقبهٔ خود را جسر و پل قرار مده که مردم بر او سوار شوند (کنایه از آن که خود را مطیع مردم مکن که هر چه بگویند اطاعت کنی)

بعد فرمود برخیز و فاسد منما بر من اذکارم را ـ من مردی هستم که ضنین و بخیلم باوقات خود والسلام علی من اتبع الهدی

امر سوم در ذکری از محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن ثابت بن عبید بن یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف القرشی المشتهر بالامام الشافعی که از ائمه اربعه اهل تسنن است

درمقامع آقا محمد علی بن آقا باقر البهبهانی فرموده در جواب کسیکه سؤال کرد از توجیه روایتی که وارد شده که جناب آمنه حامله شد بحضرت پیغمبر (ص) درلیالی تشریق بمنی باآنکه تولد آن بزرگوار در ماه ربیع الاول بود ولازمه این آنکه مدت حمل یاکمتر ازشش ماه باشد یا اکثرازیك سال؟ در جواب آن شخص فرمود اقل مدت حمل انسان شش ماه است بالنص والاجماع و درطیورمدت

خوابیدنشان روی تخم بیست و یکروز است ودرسك چهل روز ودرگربه دوماه است ودرگوسفندپنج ماه است و در شتر واسب والاغ وامثال اینها یکسال کامل است ودرفیل دو سالست وبعضی گفته‌اند هفت سال‌وبعضی گفته‌اند یازده‌سال واکثرحمل‌انسان نزد اکثر امامیه نه ماهست ونزدبعضی‌یکسال‌است و نزد شافعی و اتباعش چهار سالست

و طایفه عامه اجماع نموده‌اندکه امام شافعی چهارسال درشکم مادر باقی ماند بانتظار موت امام اعظم ابی‌حنیفه وتولد شافعی در روزفوت ابوحنیفه بود ـ و این را حضرات عامه از کرامت این دو نفر شمرده‌اند الی‌آخره پس‌معلوم شد که ولادت شافعی در سنهٔ صدو پنجاه ویك وفوت اوهم در یوم جمعهٔ آخرماه رجب سنه دویست وچهارده بوده و قبرش درقرافه مصرمعروفست واملم شافعی تلمذ نمود نزد محمدبن‌الحسن الشیبانی واو ازتلامذهٔ ابوحنیفه ومالك بن انس بود و درسابق‌گفته شد که اینهو از تلامذهٔ حضرت امام جعفرصادق (ع) بودند وشافعی اشعارفاخرهٔ داردکه بعضی‌از آنها را در این مختصرذکر میکنم

منجمله در مقام مناجات این رباعی را میگوید :

یارب اعضاء الوضوء عتقتها — من فضلك الوافی و انت الواقی

والعتق یسری فی‌الغنی یاذالغنی — فامنن علی الفانی بعتق الباقی

ومنجمله در مقام موعظه میگوید :

یقولون اسباب الفراغ ثلثة — و رابعها خلوه و هو خیارها

وقد ذکروا مالا وامنا و صحتاً — ولم یعلموا ان الشباب مدارها

ونیز این رباعی راگفته :

محن الزمان کثیرة لاتنقضی — و سروره یأتیك کالاعیاد

تأتی المکاره حین تأتی جملة — و تری السرور یأتیك کالفلتات

ومنجمله درمدح حضرت امیر(ع)گفته :

لو ان المرتضی ابدی محله — لخر الناس طراً سجداً له

و مات الشافعی و لیس یدری — علی ربه ام ربه الله

وصاحب حدیقة الشیعه میفرماید: بعضی از شافعی سؤال کردند از اوصاف حضرت امیر ع گفت چه بگویم درحق کسیکه دوستانش مدائحش را کتمان کردند تقیتاً و دشمنانش مناقبش را پنهان نمودند عداوتاً معذلك شایع شد ازمناقب او آنقدرکه مشرق ومغرب را پر کرد وسیدتاج‌الدین عاملی همین معنی را بشعر درآورده :

لقد کتموا آثار آل محمد ص — محبیهم خوفاً و اعدائهم بغضاً

فابرز من بین الفریقین نبذة — بها ملاء الله السموات و الارضا

ومنجمله در مدح اهل‌البیت گفته:

اذافی مجلس ذکروا علیاً — و شبلیه و فاطمة الزکیة

یقال تجاوزوا یا قوم هذا — فهذا من حدیث الرافضیة

هربت‌الی‌المهیمن من‌اناس — یرون الرفض حب‌الفاطمیة

على آل الرسول صلوة ربى ‌ ‌ ‌ و لعنته لتلك الجاهليه

وابن حجر در صواعق این اشعار را نسبت بشافعی داده:

یا اهل بیت رسول‌الله حبکم ‌ ‌ ‌ فرض من الله فی القرآن انزله
کفاکم من عظیم الفخر انکم ‌ ‌ ‌ من لم یصل علیکم لا صلوة له

ودر فصول این اشعار را نسبت بشافعی داده :

یا راکباقف بالمحصب من منی ‌ ‌ ‌ واهتف بساکن خیفها و الناهض
سحرا اذا فاض الحجیج الی منی ‌ ‌ ‌ فیضاً کملتطم الفرات الفائض
ان کان رفضاً حب آل محمد (ص) ‌ ‌ ‌ فلیشهد الثقلان انی رافضی

ومنجمله در بحار است که شافعی درمرثیه حضرت‌سیدالشهدآء (ع) گفته:

تاوب غمی و الفؤاد کئیب ‌ ‌ ‌ و ارق نومی فالرقاد غریب
ومما نفی جسمی و شیب لمتی ‌ ‌ ‌ تصاریف ایام لهن خطوب
فمن مبلغ عنی الحسین رسالة ‌ ‌ ‌ وان کرهتها انفس و قلوب
قتیل بلا جرم کان قمیصه ‌ ‌ ‌ صبیغ بمآء الارجوان خضیب
تزلزلت الدنیا لال محمد ‌ ‌ ‌ فذلك ذنب لست منه اتوب

الحاصل این اشعار شهادت میدهد بمحبت و دوست داشتن امام شافعی حضرت‌امیرالمؤمنین(ع) و اهل بیت اطهار را

امرچهارم درذکری از احمدبن‌حنبل بن‌هلال‌الشیبانی‌المروزی

و منتهی میشود نسبش به ذی‌الثدیه ملعون رئیس خوارج و او از ائمهٔ اربعه اهل تسنن است تولدش در ماه ربیع‌الاول سنهٔ صدو شصت و چهار بود وفوتش دربازدهم ربیع‌الاول سنهٔ دویست و چهل ویك بود ودر مقبرهٔ دارالحرب بغداد دفن شد و در مقامع میفرماید قبرش در این زمان بی‌اثر است چون در دجلهٔ بغداد منخسف شده و احمد از اصحاب امام شافعی وخواص او بود ودر مناقب ابن شهرآشوب از صاحب کتاب معرفةالرجال نقل کرده که گفت: عداوت احمد حنبل امیرالمؤمنین (ع) را بجهت آنستکه جدش ذوالثدیه راحضرت امیرالمؤمنین (ع) در نهروان بقتل رسانید واحمد درك کرد چهار نفر از ائمهٔ معصومین را ودر زمان حضرت هادی (ع) از دنیا رفت پس معلوم شد که از این چهار نفرائمه اهل تسنن دونفر ازعرب بودند ودو نفر ازعجم

امر پنجم

بدانکه محدثین اهل‌سنت که صاحبان صحاح سته هستند غالب آنها از اصحاب و ازتلامذهٔ‌احمد بن حنبل‌اند وتمام آنها از عجمند ،

اول از آنها محمد بن اسمیل المعروف بالبخاری صاحب کتاب صحیح بخاری است و او باعتقاد علمآء جمهور اوثق محدثین و اقدم آنها بود رتبتا و فضلا ولادتش روز سیزدهم شوال سنهٔ صدو نود وچهار بود وفوتش شب عید فطر سنهٔ دویست وپنجاه وشش بود به خرتنك سمرقند وبخارا

حاکم‌نشین بلاد ماوراءالنهر است و بین او و سمرقند هشت روز مسافت است
و او اخذ حدیث از جماعتی کرده بود که منجمله احمد حنبل است ودر سابق گفته شد که جهت اشهریت صحیح بخاری ازسایر صحاح آنستکه ایشان درکتابشان تظاهر نمود بعداوت با امیرالمؤمنین چون روایت غدیرخم را نقل نکردوهمچنین حدیث طایرمشوی را وهمچنین حدیث سد ابواب را ومنکر شده ورود آیهٔ تطهیر را درشأن اهلبیت با اجماع مفسرین در نزولش دراهلبیت وهکذا

دوم از آنها **ابی‌داود سلیمان بن اشعث الازدی السجستانی البصری بود** که صاحب کتاب سنن است وازاصحاب احمدبن حنبل است وفاتش دربصره بوده روزجمعه نیمه شوال‌سنه دویست وهفتاد وپنج و سجستان معرب سیستان است یا منسوب است بسجستان که قریه‌ایست از بصره

سوم از آنها **مسلم‌بن حجاج نیشابوری بود** وصحیح مسلم ازصحاح معتبره حضرات‌است و اوهم از اصحاب احمد بن حنبل است وفاتش درسنهٔ دویست وشصت و یك بوده

چهارم از آنها **ابن ماجه محمد بن محمد القزوینی بود** و او سوای کتاب صحیح کتابی دارد در تفسیرو کتابی دارد درتواریخ وفاتش در قزوین سنه دویست وهفتاد و سه اوهم درك صحبت احمدبن حنبل را نموده

پنجم ازآنها محمد بن‌عیسی السلمی الترمذی بود واو ضریر ومکفوف البصر بود و از تلامذه محمد بن اسمعیل بخاری بود و ازاهل ترمذ بود ودر ترمذ وفات نمود سنه دویست وهفتاد ونه(وترمذ بروزن فلفل از شهرهای ماورآء النهر است)

ششم از آنها احمد بن شعیب المعروف بالنسائی بود ونسآء از شهرهای خراسان است بین او وبین سرخس دومنزل‌است واوصاحب کتاب‌سنن‌است که ازجمله صحاح سته است درنزد جمهور

ودر روضات است که او بسیارمایل بود به تشیع و کتاب خصائص را تصنیف کرد در فضیلت اهلبیت و اکثر روایاتش از احمد حنبل است گفتند چرا کتابی در فضیلت صحابه ننوشتی ؟ جوابداد چون وارد دمشق شدم دیدم اهل اینجا خیلی از حضرت امیر(ع) منحرفند خواستم آنها هدایت‌یابند از خواندن اینکتاب یکروز از او سؤال‌کردند از معویه گفت من‌فضلی از برای او نمیدانم مگرآن که پیغمبر (ص) فرمودند لااشبع‌الله بطنك

واهل دمشق‌نسائی را خارج نمودند رفت برمله که از ارض فلسطین است همانجامشغول عبادت بود تا از دنیا رفت در سنه سیصد و سه چنانچه ابن‌خلکان نوشته

ودر مستدرك از کشف الظنون نقل‌کرده که مجموع احادیث صحیح بخاری بغیر مکرراتش دو هزار وشصت و یك‌حدیث است ومجموع احادیث صحیح ابی‌داود بغیر مکرراتش چهارهزار وهشت‌حدیث است ومجموع احادیث مسلم بغیر مکرراتش چهار هزار حدیث‌است و فرموده عدد اخبار باقی صحاح سته معلوم نیست وتمام این‌شش نفر صاحبان صحاح سته ازعجم‌بودند

امر ششم

غالب از محدثین امامیه رضوان الله علیهم از عجم بودند منجمله صاحبان کتب اربعه محمد بن ثلثه

اول جناب ثقة الاسلام ابوجعفر الاول محمد بن یعقوب الکلینی الرازی صاحب کتاب شریف کافی

دوم جناب رئیس المحدثین ابو جعفر الثانی محمد بن علی بن بابویه القمی صاحب کتاب شریف من لا یحضره الفقیه

سوم جناب شیخ الطائفة الحقه ابو جعفر الثالث محمد بن الحسن الطوسی صاحب تهذیب واستبصار واین محمد ین ثلاثه صاحب کتب اربعه اوثق محدثین شیعه هستند چنانچه این کتب اربعه مدار احکام الهیه هستند از اصول وفروع واوثق این سه جناب محمد بن یعقوب الکلینی است چنانچه اصح واضبط کتب اربعه کتاب شریف کافی است

ودر مستدرك از شهید در ذکری نقل فرموده که احادیث کافی زیاد تراست ازمجموع احادیث صحاح سته علماء جمهور وعده کتب کافی سی ودو کتاب است انتهی وازخط علامه نقل فرموده که اخبار کافی راضبط کرده‌اند شانزده هزار وصدونودو نه حدیث است واین کتاب شریف را در مدت بیست سال جمع فرموده وجمیع احادیث مسنده کتاب فقیه سه هزار ونهصد وسیزده حدیث است و مراسیلش دوهزار وپنجاه حدیث است و جمیع احادیث استبصار پنجهزار و پانصد و یازده حدیث است واحادیث تهذیب عددش معلوم نیست

ورحلت ثقة الاسلام کلینی در ماه شعبان سنه سیصد و بیست و نه بود(سنه تناثر نجوم) وقبر شریفش دربغداد معروفست و در همان سال علی بن محمد سمری که از سفرای اربعه بوداز دنیا رحلت فرمود و همچنین جناب علی بن حسین بن بابویه قمی پدر مرحوم شیخ صدوق نیز در همانسال رحلت فرمود و رحلت رئیس المحدثین شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه درسنه سیصدو هشتادو یك بود و قبر شریفش در نزدیك تهران مشهور است وایشان تقریباً سیصد کتاب تصنیف فرمودند ورحلت شیخ الطائفه محمدبن الحسن الطوسی در آخر محرم سنهٔ چهارصد وپنجاه وهشت بود و قبر شریفش در نجف اشرف معروفست

ومنجمله از عجم بودند صاحبان کتب اربعه محمد ین اربعه از متأخرین

مثل جناب **علامة المجلسی** محمد باقربن محمد تقی المجلسی صاحب کتاب بحارالانوار

ومثل جناب محمد محسن ابن شاه مرتضی المشتهر بالفیض الکاشی صاحب کتاب وافی

ومثل جناب محمد بن الحسن **الحرالعاملی** صاحب کتاب **وسائل الشیعه**

ومثل جناب الحاج میرزا محمد حسین **النوری صاحب کتاب مستدرك الوسائل**

الحاصل تمام اینها از عجم بودند واینها تماما دلیلند برفضل عجم .

فصل هشتم

در قبور متبرکهٔ شریفه امامزادگان عظام وبزرگان از رواة و از علماء اعلام که در شهرقم مدفونند

(وعذر عدم مناسبت تامه این فصل با اصل باب چنانست که در باب ششم و هفتم ذکر شد) و لابد است در مقام از ذکر سه امر

امر اول درقبور شریف امامزادگانی که در آن محل شریف مدفونند

و بعضی از آن قبور متبرکهٔ منوره صحت انتسابشان بآن بزرگواران معلومست و بعضی از آن قبور را نسبت داده‌اند لکن صحت انتسابش معلوم نیست

منها قبر مقدس فاطمة الملقبة به معصومه بنت الامام موسی بن جعفر الکاظم ع وقبر مقدس ایشان در قبرستان بابلان مزار معلومی است باقبه وبارگاه وضریح نقره وحرم با شکوه و رواقهای متعدده ودوصحن مقدس باشکوه و گنبد طلائی دارد **ودر بحار** ازتاریخ قم نقل کرده که جامع آن تاریخ **جناب حسن بن محمد حسن الشیبانی** بوده و آن کتاب را بجهت صاحب بن عباد نوشته وگویا در حدود سنه سیصد نوشته شده وفعلاگویا نسخهٔ آن وجودندارد ودرسنهٔ هشتصد وپنج حسن بن علی بن حسن بن عبدالملك القمی این کتاب را ترجمه کرده

الحاصل از آن کتاب نقل فرموده که‌این‌مخدره مکرمه در سنهٔ دویست ویك بعد از یکسال ازخروج حضرت امام رضا (ع) ازمدینه بجانب‌خراسان مخدره هم از مدینهٔ طیبه بطلب برادر خارج شدوقتی که بساوه رسید مریضه‌شد فرمود که‌از اینجا تابقم چه مقدار مسافت‌است ؟ عرض کردند ده‌فرسخ است بخادمشان فرمود مرابیر بقم مردم‌قم که‌شنیدند باستقبال مخدره آمدند

موسی بن خزرج بن سعدالاشعری رسید بمخدره مهارناقه او را گرفت وارد کرد در قم بمنزل خود هفده‌روز بعد از ورودش بقم از دنیا رحلت فرمود ، پس موسی بن خزرج امر کرد که بدن نازنین اورا غسل‌دادند وکفن کردند و برجنازهٔ مخدره نماز خواند و در زمینی که ملك خودش بود مخدره را دفن نمود وروی قبر مقدسش سقفی از بوریا زد تا آنکه مخدره زینب بنت **محمدبن علی‌الجواد** قبه بالای‌قبر مقدسش ساخت

وازابن بابویه روایت کرده که‌چون **حضرت‌معصومه** (س) از دنیا رحلت فرموداوراغسل دادند وکفن کردند وبردند بقبرستان بابلان و قبرش‌راحفر کردند بعد قبیله سعد اشعری اختلاف نمودند که‌آیا مخدره را که داخل میان‌قبر بکند تاآنکه مردصالح پیرمردی را اختیار نمودند

ناگاه دیدند دوسوار لثام بسته ازطرف بیابان آمدندچون نزدیك جنازه رسیدند پیاده‌شدند و برآن جنازه مقدسه نماز خواندند و جنازه را نازل میان سرداب نموده دفن کردند بعد از میان سرداب بیرون شدند ورفتند وشناخته نشدند وروز وماه وسال رحلت مخدره معلوم نیست

ودر مزاربحار است که‌حضرت رضا (ع) بسعد اشعری فرمودند هرکس آن مخدره رازیارت کند و حق اورابشناسد بهشت ازآن اوست

ازاین روایت استفاده میشود که رحلت اینمخدره قبل از رحلت حضرت رضا (ع) بوده یکسال یا دو سال

ودر روح وریحان است بنیادگنبد مطهر حضرت معصومه درسنه پانصد و بیست و نه‌بامر **شادبیگم** دختر **عماد بیك** انجام یافت وطلای گنبدمطهر حضرت معصومه و بنای مدرسه فیضیه با سنگهای مرمر دور ضریح بادرب طلای حرم مطهر از مرحوم فتحعلی شاه است که در سنهٔ هزار ودویست وسیزده تعمیر کرده و گوی کوچکی که مکلل بجواهرات‌است در بالای سر آویخته‌ومیان آن شده‌های مروارید قیمتی است بازنجیر طلا وحقه‌جواهر وقنادیل طلا و نقره نیز از آن‌مرحوم است

و این دو رباعی از آن مرحوم نقل شده :

خاقانم و یکجهان گناه آوردم | در حضرت معصومه پناه آوردم
مهر نبی و حب علی را یا رب | بر درگه کبریا گواه آوردم

رباعی دیگر :

خاقانم و امانده ز دیهیم و کلاه | ز اورنك خلافت شده دستم کوتاه
اندر حرمت بمسکنت جسته پناه | یا فاطمه اشفعی لنا عندالله

ودر سماء والعالم است **که سه مخدره از بنات حضرت جوادالائمه** ع در جنب مدفن وقبر مخدره معصومه مسمی بفاطمه دفن شدند مخدره زینب و مخدره ام‌محمد ومخدره میمونه

ودو مخدره دیگر از بنات موسی‌المبرقع ابن محمد الجواد ع در جنب مدفن مخدره فاطمه دفن شدند مخدره بریهیه و مکرمه میمونه بنتی موسی المبرقع ، ودو مخدره از کنیزان اینخانواده درجنب قبر مخدره فاطمه بنت‌موسی‌بن جعفر ع دفن شدند **ام‌اسحق** جاریه**محمدبن موسی‌المبرقع وام حبیب** جاریه **ابی علی‌محمد بن احمدبن موسی‌المبرقع**

ومنها قبر شریف موسی المبرقع ابن محمد الجواد ع است

ودر روایت است اول کسیکه از سادات رضوی ازکوفه بقم آمدند این بزرگوار بودکه درسنهٔ دویست وپنجاه و شش بقم آمد و همیشه برقع بصورت وی بود که‌در شب چهار شنبهٔ‌هشتم‌ربیع الاخر سنهٔ دویست و نودوشش از دنیا رحلت‌فرمود واورا در خانهٔ که معروف بود بسرای محمدبن حسن بن‌ابی خالدالاشعری دفن کردند

ومنها قبر شریف **محمد بن‌موسی المبرقع** است وفاصله بین قبر شریف ایشان وقبر پدر بزرگوارشان موسی المبرقع‌تقریبا هشت‌ذراع است و بقعهٔ ایشان‌بزرگتر است‌ازبقعهٔ پدربزرگوارشان

ومنها قبر شریف **ابو علی محمد الاعرج بن احمد** بن موسی المبرقع است که در یکشنبهٔ سوم ربیع المولود سنهٔ سیصدو پانزده درقم رحلت فرمود ودر مقبرهٔ عم بزرگوارش محمد بن‌موسی المبرقع‌دفن‌شد

ومنها قبر جناب احمد بن محمد بن الاعرج ابن‌احمد بن موسی المبرقع است‌که نقیب قم بود وروز پنجشنبهٔ نیمهٔ ماه‌صفر المظفر سنهٔ‌سیصدو پنجاه‌و هشت در سن چهل وشش سالگی ازدنیارحلت فرمود ودر مقبره محمدبن موسی المبرقع دفن‌شد

ومخفی نماناد که اما مزادگان درنزدیکی قبر موسی‌المبرقع زیاد مدفونند

منها در خارج شهر قم دردروازهٔ شهر کاشان قبه و بقعهٔ بسیار عالی است وگویااز آثارقدیمه باشد منصوب بجناب **علی‌بن‌جعفر ع**

ودر بحار است که‌ظاهراً ایشان درعریض که یك فرسخی مدینه است مدفونست انتهی و در مقبرهٔ‌قم که منسوب بجناب علی بن‌جعفر (ع) است قبریست منسوب بجناب محمد بن موسی بن اسحق ابن‌ابراهیم العسکری ابن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر ع ودر کنار قبرستان علی بن جعفر قبریست‌منسوب بابوالعباس احمدبن محمدبن‌حسین بن حسن بن حسین‌بن‌حسین الافطس ابن زین‌العابدین

ومنهم درداخل شهر قم قبریست منسوب بجناب حمزة بن موسی الکاظم ع وقبه و بقعه عالی دارد دراستخر شیراز هم‌بقعه ای است منسوب بایشان و سلاطین صفویه که از نسل ایشانند در آنجا

قبه وبنای عالی بنام شریف ایشان بنا نمودند و همچنین در ترشیز که از اعمال **مشهد مقدس** است ایضاً بقعه ایست منسوب بایشان لکن مختار مرحوم مجلسی و مرحوم حاجی نوری آنستکه قبر ایشان در ری جنب‌قبر **حضرت عبدالعظیم** است چنانچه در باب نهم ذکر خواهد شد انشاءالله

و منها ایضاً در داخل شهر قم قبریست منسوب بجناب **سلطان محمد شریف** ابن علی بن حمزة القمی ابن احمد بن محمدبن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر ابن الامام زین‌العابدین(ع)و این‌قبر شریف واقع استدر محلهٔ که‌آن محله را باسم‌او میخوانند و ازبرای او اعقابی است که بعضی‌از آنها نقباء و ملوك ری میباشند و درانوار المشعشعین‌ازتاریخ‌قم نقل میکند که **چهار قبر** ازاولادهای جناب عبدالله الباهر پسر حضرت زین العابدین ع در قبرستان قم هستند

اول ازآنها قبر **حمزة بن‌احمد بن‌محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر ابنا لامام زین العابدین** علیه‌السلام المعروف بحمزة‌القمی

دوم ولد ارجمندشان‌ابو جعفر محمد بن‌الحمزة‌القمی **سوم ولد** دیگرشان علی بن حمزة‌القمی **چهارم** نواده ایشان علی بن‌محمد بن حمزة‌القمی ـ وگویا قبر این‌بزرگواران درمقبره‌ایست که منسوب است بنواده محترمشان جناب سلطان محمد شریف ابن علی بن‌محمد بن حمزة القمی و میفرماید سه قبر ازاولادهای جناب عمرالاشرف‌بن زین العابدین ع در قبرستان بابلان است که‌موضع قبرشان معلوم نیست

اول احمد بن علی بن محمد بن علی بن‌عمر بن زین العابدین ع **دوم** پسر ایشان حسن بن احمد **سوم** نواده ایشان احمدبن حسن‌بن احمدانتهی

ومنها درداخل شهرقم مقبره‌ایست‌منسوب بجناب ابراهیم بن احمد بن‌موسی‌الکاظم ع

ومنها در داخل شهر قم مقبره‌ایست منسوب بمحمد بن موسی بن‌جعفر ع

الحاصل ظاهراً امامزادگان محترم بقدری که در قم‌و اطراف آن مدفونند در هیچیك از بلاد عجم اینقدر مدفون نیستند ودر مستدرك‌از ترجمهٔ تاریخ قم نقل فرموده‌که اول کسیکه‌ازسادات حسینی‌وارد شد بقم ابوالحسن حسین بن‌جعفر بن محمدبن اسماعیل بن جعفرالصادق علیه‌السلام‌بود بعد فاطمه بنت موسی بن‌جعفر ع بعد موسی‌المبرقع بعد حسن بن علی بن‌محمد الملقب بدیباج ابن‌الصادق وشرح حال هریك راهم بیان فرموده بعد فرموده اول کسیکه ازاولاد علی بن جعفر وارد قم شده حسن بن‌عیسی بن‌محمد بن‌علی بن جعفرالصادق بوده با پسرشان بعدشرح حال‌ایشان را در آن‌کتاب ذکر کرده

امر دوم در قبور شریفه بزرگان از رواتیکه درقم مدفونند :

اول جناب زکریا بن‌آدم ابن‌عبدالله بن سعد الاشعری القمی

درکتاب رجال از زکریابن آدم روایتکرده‌که بحضرت رضا (ع) عرضکردانی‌اریدالخروج عن‌اهل بیتی وقدکثر السفهاء فیهم‌فقال لاتفعل فان اهل بیتك یدفع عنهم بك کما یدفع عن اهل بغداد بابی‌الحسن الکاظم ع وقال الرضا (ع) انه المأمون علی الدین‌والدنیا. و عن محمد بن قولویه عن علی بن‌مسیب الهمدانی قال قلت للرضا (ع) شقتی بعیدة ولست اصل الیك فی کل وقت فممن‌آخذ معالم دینی قال ع من زکریا بن‌آدم القمی المأمون علی الدین والدنیا

الحاصل مدائح ایشان زیاداست وقبرشان در شیخان کبیر است و بقعه و گنبد کاشی دارند

دوم ابو جریر زکریا بن ادریس عبدالله بن سعدبن عبدالله الاشعری پسر عم جناب زکریابن آدم‌الاشعری واو از رواة حضرت صادق ع وحضرت موسی بن جعفر الکاظم ع و حضرت رضا(ع)

میباشد وجناب سعدبن عبدالله الاشعری صاحب **بصائر الدرجات** است فوت ایشان دربیست وهفتم شوال بود وموضع دفنشان معلوم نیست

ودر رجال از زکریا بن آدم روایتکرده قال دخلت علی الرضا من اول اللیل فی حدثـان موت ابی‌جریر فسئلنی عنه وترحم ولم یزل یحدثنی و احدثه حتی طلع الفجر فقام فصلی الفجر وقبر ایشان هم درشیخان کبیراست و معروفست

سوم قبر جناب‌آدم بن اسحق بن آدم‌بن عبدالله بن سعد بن عبدالله الاشعری القمی که برادر زادهٔ جناب زکریا بن‌آدم باشد وقبر ایشان‌هم در شیخان‌بزرك قم معروفست

چهارم جناب علی بن‌ابراهیم بن هاشم القمی صاحب کتاب تفسیر و غیر او ــ وبسیار شخص جلیل‌صحیح‌المذهبی بوده‌وازمشایخ مرحوم کلینی‌است‌وقبرشان در شیخان صغیر استدربشت سرقبرمحمد بن قولویه بفاصله شصت قدم که کنار قبرستان بابلان واقع‌میشود مقابل درب غسالخانه وچهاردیوار هم اطراف قبرشان هست ووالد ما جدشان جناب ابراهیم بن هاشم از بزرگان رواة بوده واواول کسی بود که‌در قم نشر فرموده احادیث‌ائمه اطهاررا وشاید قبرایشان هم درشیخان صغیرباشد

پنجم جناب ابو الحسن علی بن‌حسین بن موسی بن بابویه‌القمی شیخ القمیین وفقیههم وثقتهم زوجهٔ داشتندبنت محمد بن‌موسی بن بابویه که دختر عمشان باشد و از آن مخدره اولادی نشد پس نوشت بجناب‌حسین بن روح که ازحضرت حجة‌سلام‌الله‌علیه بخواهد که خداوند باو اولاد فقیهی‌مرحمت فرماید جواب آمد که از برای‌شما ازاین عیال اولادی نمیشود لکن مالك جاریهٔ دیلمیهٔ میشوی که خداوند از آن جاریه بتودو پسرفقیه مرحمت میکند که‌یکی جناب‌حسین بن علی بن بابویه باشدویکی جناب محمدبن‌علی بن بابویه الصدوق‌باشد وحضرت عسکری‌ع توقیع شریف‌بایشان مرقوم فرمودند ودر آن مواعظ ونصایحی فرمودند و مرحوم شهید در ذکری فرموده اصحاب اخذ فتاوی از رسالهٔ علی بن بابویه مینمودند ازکثرت اعتمادی که‌بایشان داشتند

ودر مستدرکست که ایشان سنهٔ سیصد وبیست ونه‌که سنهٔ تناثر نجوم باشد از دنیا رحلت فرمود ودر آنوقت جماعتی در بغداد نزد علی بن‌محمد السیمری بودند فرمود رحم‌الله علی بن‌الحسین ابن‌بابویه عرضکردند او زنده استفرمود امروزازدنیارفته‌پس خبر رسیدکه همان روز ازدنیا رحلت فرموده ودر همین سال جناب علی‌بن محمد السیمری و جناب محمدبن یعقوب الکلینی از دنیا رحلت فرمودند وقبر علی بن بابویه در کنار قبرستان بابلان است که قبرستان‌بزرك قم‌باشدو گنبدو بارگاه وبقعهٔ عالی دارد

ششم جناب محمد بن قولویه والد ماجد مرحوم شیخ ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه صاحب کامل الزیاره وایشان معاصر بامرحوم کلینی بودند و قبرشان هم در قبرستان قم نزدیك بقعهٔ جناب علی بن‌بابویه است واطراف قبرشان هم‌چهار دیوار دارد

هفتم احمد بن‌اسحق بن‌عبدالله بن سعد‌بن مالك الاحوص الاشعری القمی و ایشان شیخ قمیین بودند واحادیث از حضرت جواد وحضرت هادی و حضرت عسکری سلام‌الله علیهـم روایت میکنند و وکیل حضرت عسکری بوده و خدمت حضرت حجة ع مشرف شده و درقم مقابل مسجد امام درمیان بازار قبریست منسوب بایشان **ودر رجالست** که احمدبن اسحق نوشت بجناب حسین بن روح واستیذان نمود دررفتن‌بحج پس اذن داد و جامهٔ‌فرستاد نزد او احمد بن اسحق گفت‌حسین‌بن روح خبرمرك مرا داده پس‌از حج مراجعت نمودودر حلوان که‌پل ذهاب باشد از دنیا رحلت نمودو درهمانجا مدفون‌شد و بقعهٔ‌مختصری هم‌دارد وحلوان فعلا معروفست بپل ذهاب **و در بدر المشعشعین**

است ظاهراً دراین بقعه که در قم است یکی از احفاد حضرت امام حسن مجتبی ع مدفونست

هشتم ریان بن شبیب در مجالس المؤمنین است که او خال معتصم خلیفه عباسی است و ثقه است وروایت از حضرت رضا (ع) کرده واو ساکن قم بود ومظنون آنستکه قبرش درقم است

نهم الصفارمحمد بن الحسن القمی وفاتش در قم بود سنهٔ دویست و نود

ومخفی نماناد که بسیاری از روات اخبار از اهل قم بوده‌اند ودر مستدرکست که اینها ازقم رحال میکردند ببلاد بعیده بجهت اخذ حدیث از جملهٔ آن مثل احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمدالبرقی و احمد بن محمد بن عبدالله الاشعری و حسین بن سعد القمی و محمد بن اسحق القمی وشاید غالب اینها درقم مدفونند و ازمرحوم حاجی کلباسی رحمة‌الله علیه نقل شده که وقتی که میآمد بقم در مزار قم پای برهنه الله‌را میرفت ومیفرمود مملواست این مزار شریف ازعلماء واز رواة

ومحدث قمی در فوائد الرضویه فرموده که در کتابی دیدم که در زمان علی بن بابویه القمی در قم دویست هزار محدث بوده وظاهراً وجهش این بود که در آن زمان عوام وخواص همه عمل بحدیث میکردند واحادیث را حفظ مینمودند

امرسوم درقبور شریفه بزرگان ازعلماء که در این بلده شریفه مدفونند

اول ابوالحسین سعید بن هبة بن الحسن الراوندی المعروف بالقطب الراوندی صاحب کتاب خرایج وجرایح وقصص الانبیاء ولب اللباب ودعوات و غیراینها و بعضی دعوات را نسبت بسید ابوالرضا فضل‌الله الراوندی داده‌اند مثل مرحوم مجلسی ره لکن محدث نوری در خاتمه مستدرك درمقام شرح حال کتب تصریح فرموده که این اشتباه است بلکه کتاب دعوات تصنیف **قطب** راوندی استواز برای قطب راوندی شرحی است بر **نهج البلاغه** المسمی **بمنهاج البراعه** و او ازشروح معروفه است وبعضی میگویند اول من شرحه ایشانند ولکن در **مستدرك** است اول کسیکه شرح کرده نهج البلاغه را ابی الحسن محمد بن حسین بن حسن بیهقی است الملقب بقطب الدین الکیدری و کیدر قصبه ایست از بیهق وبیهق ناحیه ایست از خراسان وحاکم نشین او سبزوار است واین مرحوم قطب راوندی ازمشایخ ابن شهر آشوب است **ومحدث قمی** در حاشیه نفثة المصدور نوشته توفی القطب الراوندی فی ضحی الاربعا یوم الرابع عشر من شوال سنة ثلاث و سبعین وخمس مأة وقبر شریفشان در صحن جدیدقم معلوم است وراوند قریه ایست ازقراء کاشان واقع است بین کاشان و اصفهان

ومخفی نماناد چند نفر از علمای اعلام ملقب اند بقطب الدین

منهم قطب‌الدین راوندی جناب سعید بن هبة‌الله الراوندی که بعضی از حالاتشان اجمالا ذکر شد

ومنهم قطب الدین الکیدری جناب محمد بن الحسین بن الحسن الکیدری السبزواری شارح نهج البلاغه وتاریخ فراغش اواخر شعبان سنه پانصد وهفتاد وشش بوده وایشان شیعه مذهب بودند واسم شرح نهج البلاغه شان «حدائق الحقایق» است

ومنهم قطب‌الدین الرازی جناب محمد بن محمد الرازی الورامینی البویهی شارح مطالع و شمسیه وصاحب کتاب المحاکمات ودر روضات ازشهید اول و محقق ثانی نقل کرده که ایشان شهادت دادند بسعادت وی ودر امل الامل است که ایشان از تلامذه علامه حلی بودند ودر دوازدهم ذیقعده سنهٔ هفتصدو هفتاد وشش ازدنیا رحلت فرمودودر صالحیه دمشق دفن شد

ومنهم قطب‌الدین الاشکوری جناب محمد بن شیخ علی اللاهیجی الاشکوری مصنف کتاب

محبوب القلوب وایشان همشیره بودند و از تلامذة میر داماد بودند

ودر امل الامل است انه فاضل عالم جلیل القدر له مصنفات منهارسالة فی العالم المثالی وهو من المعاصر ین انتهی. پس معلوم شد که ایشان معاصر باشیخ حر عاملی بودند

ومنهم قطب الدین جناب السید حیدر الموسوی التونی در مجالس المؤمنین است که نسب شریفش چنانچه خود در اشعاد خود فرموده منتهی میشود بامامزاده عبدالله بن امام موسی الکاظم وبسیار از خوارق عادات از وی بظهور رسیده از آنجمله آهن بدست مرتضوی نشان ایشان موم گردید چنانچه سید المتالهین میر حیدر آملی درقصص داودی ازکتاب نصوص بآن تصریح فرموده

ودر مجالس المؤمنین است که مشهور است وقتیکه بزیارت آستانهٔ مقدسهٔ حضرت امیر مشرف شد چون بان آستان ملایك پاسبان رسید برسنگی که در برابر روضهٔ متبرکه بر دیوارمنصوب بود تکیه داده بیکپای ایستاده تامدت هفت روز اصلا حرکت نکرد وچیزی نخورد و نیاشامید و منتظر رخصت بود تا آنکه نیمهٔ شب هشتم ازروضهٔ متبرکه آواز هولناکی بیرون آمد که ساکنان نجف از خواب رمیدند ودر اثناء آن آوازچنین بگوششان رسید که فرزند من حیدر را دریابید چون اطراف روضه تفحص نمودند واز نام ونسب اوپرسیدند دانستند که مراد حضرت امیر (ع) او بوده لذا همگی بپای بوس اومشرف شدند و ایشان سر سلسلهٔ جماعت صوفیه حیدریه بوده رحلتش سنهٔ ششصدوهیجده بوده وقبرش درتبریز معروفست ودر آثارالعجم است که درتشیع اومجال سخن نیست

ومنهم قطب الدین العبادی الواعظ المروزی **درتاریخ ابن خلکانست** که تولدش در مرو بود سنهٔ چهارصد و نود ویك وفوتش دربغداد بود روز پنجشنبهٔ سلخ ربیع الاخر سنهٔ پانصد وچهل و هفت ومدفنش درمقابر قریش در حظیره شیخ جنید است

ومنهم قطب الدین النیشابوری الترشیزی الشافعی ابوالمعالی مسعودبن محمد بن مسعود مولدش درترشیز سیزدهم ماه رجب سنهٔ پانصدوپنج بود و رحلتش در سلخ رمضان سنهٔ پانصدو هفتادوهشت در شهردمشق ومقبره اش درشام نزدیك مقبره صوفیه معروفست

ومنهم قطب الدین الکازرونی محمود بن مسعود الکازرونی المعروف بعلامهٔ شیرازی

ودر روضات است که او خالوی شیخ سعدی بود وشاگرد خواجه نصیر طوسی

گویند در مجمعی از شیعه و سنی از او سؤال کردند از افضلیت حضرت امیر ع و ابو بکر درجواب فرمود :

خیرالوری بعد النبی من بنته فی بیته   من فی دجی لیل العمی ضوءالهدی فی زیته

و مولد ایشان در شیراز بودسنهٔ ششصد و چهل وچهار و بعد ساکن تبریز شد ودر بیست و چهارم ماه رمضان سنهٔ هفتصد و ده در تبریز از دنیا رفت و قبرش در چرنداب تبریز است نزدیك قبر بیضاوی

ومنهم قطب الدین المحیی استاد ملاجلال ومکاتبات معروف بمکاتبات قطب محیی که بفارسی نوشته شده از منشئات ایشان است و ایشان استاد ملا جلال دوانی است و **در مستدرك فرموده** این قطب که اخیراً ذکرشد ازعلماء عامه است

دوم از علماء مدفونین درقم **جناب المولی عبد الرزاق بن علی اللاهیجی الجیلانی** صاحب **شوارق ومشارق وگوهر مراد** وغیر اینها که ملقبند به **فیاض** ودامادمرحوم ملا صدری وهم جناق بامرحوم فیض اند و درسنهٔ هزار وپنجاه ویك در قم رحلت فرمود وقبر شریفش در شرقی قبرستان بزرك قم نزدیك شیخان است **ودر روضات است** که دختر ملا صدری که بخانهٔ فیض بود

پدر شکایت کرد که خواهر من عیال فیاض است که صیغهٔ مبالغه استو من عیال فیض هستم پدرش گفت لقب شوهر تو بهتر است چون‌اوعین فیض است

سوم ـ جناب⁹المولی **محمد المدعو بقاضي سعید القمي** شارح توحید صدوق در چهار مجلد و بسیار با تحقیق ودقت‌نوشته شده و ایشان فقیه‌وقاضی قم و از تلامذه مرحوم فیض‌بوده و با مرحوم فیاض کفرسی رهان بودند

و در روضات از ریاض العلماء نقل کرده المولی محمد سعید الملقب بحکیم کوچك كان معظماً عندالشاه عباس الثاني وقد قرأ الحکمیات علی المولی عبدالرزاق‌اللاهیجی بقم و اقام‌بهاحتی مات الخ وتاریخ رحلت وموضع قبر ایشان هم معلوم نیست

ودر روضات فرموده که رحلت ایشان در حدود سنهٔ هزار و صد بوده و از ایشان تصنیفات زیادی نقل فرموده

چهارم ـ المولی **میرزا حسن بن مولی عبدالرزاق لاهیجي** صاحب کتاب شمع الیقین

ودر روضات در ضمن حالات راوندی فرموده درمقبرهٔ شیوخ واقعه در وسط مزار کبیر قم جمعی از علماء هستند **منهم** الاقا میرزا حسن المزبور لکن تاریخ ولادت و رحلتشان‌معلوم‌نیست

پنجم المولی **میرزا ابو القاسم بن مولی محمد حسن الجیلاني** الملقب بفاضل القمی صاحب کتاب **قوانین وغنائم و جامع الشتات** ولادتشان سنهٔ هزار و صد وپنجاه و دو بوده و رحلتشان سنهٔ هزارو دویست و سی ویك‌بوده **ودر** تاریخ فوتشان گفته شد (از اینجهان بجنان‌صاحب قوانین رفت) هزارو دویست و سی‌وسه ، (واین مصرع تاریخ هم صحیح است ولکن باید از این بیك الف حساب شود چنانچه بی‌الف خوانده میشود از ولدمؤلف)

ونقل شده که قبل‌از فوتشان سیدمحمد باقر حجةالاسلام در خواب دید که‌عصا ازدستش‌افتاد پس ازاین خواب خبرفوت‌میرزا بسید رسید وکرامات میقوله از ایشان زیاد است و قبرشان در وسط شیخون کبیراست و بقعهٔ‌مختصری هم دارند **و در روضات است** که ایشان قتیل الحافظه بودند لماورد في‌النبوی المشهور اناقل ماأوتیت هذه‌الامة قوةالحافظة وصباحة المنظر

ودر قصص العلماء فرموده که میرزای قمی بعد از فراغ از تحصیل تشریف برد بیکی از قرای جابلاق توطن فرمود اهل‌آن قریه قدر ایشان راندانستند و ملای آن قریه در مقام استخفاف میرزا برآمد روزی اهل آن‌قریه مجمعی داشتند و مرحوم میرزا را هم در مجلس دعوت نمودند ملا باهل قریه گفت بمیرزا بگوئید ماری بنویسد و ایشان بمرحوم میرزا همین تکلیف را نمودند میرزا لفظ ماررا نوشت (میم والف ورآء) پس ملا شکل مار وصورت او را کشید (سرگنده و دنباله باریك و کشیده) و باهل قریه نشان داد که‌شما ملاحظه کنید که مار اینست یا آنچه میرزا نوشته چون اهل قریه سواد نداشتند نوشتهٔ ملارا گفتند مار اینست نه نوشتهٔ میرزا آن مرحوم زیاد متأثر شد تاآنکه کار توهینشان بجائی رسید که دونفر آمدند خدمت میرزا بقصد توهین ایشان ، گفتند ما بایکدیگر مرافعه داریم من میگویم از او حدث صادر شده و او میگوید حدثی صادر نشده ، میرزا چون این‌توهین را دید گریه کرد و دستهارا بدعا بلند کرد و عرضکرد خداوندا بیش ازاین ذلت مرامخواه که طاقت ندارم ، این‌بود که‌از آن قریه بیرون شد وآمد بقم ورسید بمقامات عالیهٔ که باید برسد ببرکت حضرت معصومه (س)

بلی توقف در دهات این‌محذوراداراد و ملای رومی خوب گفته :

ده مرو ، ده مرد را احمق کند　　　مرد حق را کافر مطلق کند

ششم الشیخ الافقه محمدبن الحسن الصفار صاحب کتاب **بصائرالدرجات**

واز روضات استفاده میشود که‌ایشان معاصر با **مرحوم کلینی** بوده‌اند وفرموده در قم‌دفن شدند لکن‌تاریخ‌ولادت ورحلت ومحل‌دفنشان رابالخصوص معین نکرده

هفتم - ابو جعفرمحمد بن علی النیشابوری صاحب کتاب **لغةالقرآن** و فراغ از تألیف آن سنهٔ پانصد وشصت ودو بوده

ودر روضات است که‌قبرشان قریب بمقبره ستی فاطمه است المعروفة بمعصومه (س)مردم اورا زیارت میکنند وتبرك میجویند باو

هشتم محمد طاهر بن محمد حسین القمی صاحب شرح **تهذیب الاصول** و غیر آن رحلتشان درسنهٔ هزارونودوهشت‌ومعاصر بوده بامرحوم‌ملا محمدتقی‌مجلسی‌وقبرشان در شیخون‌کبیر است خلف‌مرقد زکریا بن آدم‌القمی المأمون علی‌الدین والدنیا و ما بین قبر این دو بزرگوار قبر حجةالاسلام‌آقای حاجی‌سید جوادقمی‌است که‌در ماه صفر سنهٔ‌سیصد وسه هجری‌از دنیارحلت فرمود

نهم مرحوم‌آقا شیخ فضل‌الله النوری صهر مرحوم حاجی میرزا حسین النوری‌الشهید والمصلوب‌فی طهران‌فی‌اوائل مشروطیة الایران رحلتشان در سنهٔ هزار وسیصدو بیست وهفت‌بوده وقبرشان دریکی ازحجرات صحن جدیدقم موجود است و در آخر باب پنجم‌درذکر شهداء از علماء یادی ازآنمرحوم شده

دهم ابو عبدالله محمد بن‌خالد القمی‌و فرزند او شیخ اجل اقدم احمد بن محمد بن خالد البرقی صاحب کتاب محاسن وبرقی منسوبست ببرقهٔ درقم و احمد برقی در سنهٔ دویست وهفتادوچهار وفات کرد درقم وقبرشریفش دراینزمان معلوم نیست

یازدهم - جناب آقاسید ریحان الله که‌از اجلهٔ علماء طهران بود فرزند مرحوم آقا سید جعفر کشفی فوت ایشان در طهران بیست‌و نهم رجب سنهٔ هزار وسیصد وبیست‌وهفت‌وجنازه شان‌حمل‌شدبقم

دوازدهم حاجی سید جواد قمی وایشان درماه صفر سنه هزارو سیصدوسه در قم وفات کرد وقبرشان درجوار قبر زکریا بن آدمست

ومخفی نماناد که‌در قم بسیاری ازروات ومحدثین وامامزادگان لازم التعظیم و از علمای اعلام مدفونند رحمةالله علیهم بلکه بسیاری از سلاطین شیعه قبرشان درقم موجود است مثل مرحوم شاه عباس الثانی الصفوی الموسوی وایشان‌روز دامغان فوت نمودند و جسدش را حمل نمودند بقم ودر میان رواق حضرت معصومه (س)دفن کردند ومرحوم شاه‌صفی اول پسر شاه صفی‌میرزا ابن شاه عباس اول وفوت شاه صفی‌در کاشان بود وجسدش حمل شد بقم ودررواق مطهر دفن‌شد ومرحوم شاه سلیمان وسلطان حسین موضع دفنشان هم درمیان حرم ورواق معلومست

ومثل مرحوم فتحعلی شاه قاجار که‌روز پنجشنبهٔ نوزدهم جمادی الاخره سنهٔ هزار ودویست وپنجاه دراصفهان از دنیا رحلت فرمود چنانچه در ناسخ است وقبرشان در یکی از حجرات صحن مقدس عتیق حضرت معصومه در قم‌موجود است

ومثل مرحوم محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه وقبر ایشان در حجرهٔ در صحن عتیق موجوداست وتاریخ فوت مرحوم محمدشاه نوادهٔ فتحعلی شاه چنانچه‌در ناسخ‌التواریخ‌است شب‌دوشنبهٔ پنجم ماه شوال سنه هزار ودویست وشصت وچهار در طهران بود

ومثل مرحوم میرزا علی اصغر خان اتابك اعظم که در اوائل مشروطیت ایران او رابقتل رسانیدند وقبرش دریکی ازحجرات صحن جدید است که خود آن مرحوم بانی آن صحن بوده و تاریخ بنای او این آیهٔ شریفه است «نصرمن الله وفتح قریب» (هزارو سیصدو سه) باشد

خاتمه

درعدد خلفاء بنی العباس ومختصری ازحالات آنها

درمجالس المؤمنین است که خلفاء بنی العباس سی و هفت نفر بودند و مدت سلطنتشان از جمعهٔ چهاردهم ربیع الاول سنهٔ صدوسی ودو بود تا شب چهار شنبه چهاردهم ماه صفر سنهٔ ششصد وپنجاه وشش که مطابقست باعدد (خون) که پانصدو بیست وشش سال تقریباً مدت خلافتشان طول کشید وقدماء و فضلاء ایشان شیعه بودند که حضرت امیر ع را بعد از پیغمبر (ص) خلیفه بلا فصل میدانستند ولکن چون در زمان هر یك ازایشان یکی ازائمه اطهار بودند که حقیقةً خلافت حق آنها بود وملك هم عقیم بود لهذا در مقام حبس واذیت و مدافعه و مقاتله با حضرات معصومین (ص) بودند ودر غالب اوقات اظهار عقیده اهل سنت را مینمودند تا از هجوم شیعه وطرفیت ائمه معصومین (ع) در امان باشند

واز تاریخ یافعی نقل کرده که سبب انتقال خلافت بینی العباس این بود که اعتقاد حضرات کیسانیه است که خلافت بعد از حضرت سید الشهداء (ع) منتقل شد بجناب محمد حنفیه و چون جناب محمد حنفیه از دنیا رحلت فرمود شیعیان او اعتقاد نمودند بخلافت هاشم پسر محمد حنفیه چون اورا بامر عبدالملك بن مروان درشام مسموم نمودند وخواست ازدنیا برود وعقبی نداشت خلافت راوصیت نمود بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب و کتب خود را باو سپرد و شیعه را بمتابعت او امر فرمود

وچون محمد بن علی بن عبدالله خواست از دنیا برود خلافت را وصیت نمود بپسر خود ابراهیم امام ومروان حمار که آخر خلفای بنی امیه بود ابراهیم امام راحبس نمود ابراهیم دانست که مروان حماراورا بقتل میرساندخلافت راوصیت نمود ببرادرخودعبدالله سفاح وعبدالله سفاح اول کسی هست ازاولاد عباس بن عبدالمطلب که متولی خلافت شد انتهی کلام یافعی و مضمون آن علی رغم انف ملاسعدتفتازانی صریح است دراینکه شیعه در زمان ملوك بنی امیه شیوع و کثرت تمامی داشته ودر میان ایشان کتب شرعیه بوده انتهی مافی مجالس المؤمنین

ودر درالسلوك است ان رسول الله (ص) اعلم عمه العباس بن عبد المطلب ان الخلافة تؤل الی ولده فلم یزل ولده یتوقعون ذلك ویتحدثون به فیما بینهم وعن علی بن عبدالله بن عباس انه قال والله لتکونن الخلافة فی ولدی حتی یاتیهم العلج من خراسان

اول ازخلفاء بنی العباس ابوالعباس عبدالله بن سفاح ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود ودر حیات الحیوان است که روزجمعه سیزدهم ربیع الاول سنه صدوسی ودو با او بخلافت بیعت نمودند ووزیر او اباسلمه بود واواول کسی هست که ملقب شد بوزیر

ودر روضة الصفا است که صبح جمعه ابو العباس در کوفه ع با اتباع خود سوار شد آمد

بدار الاماره مروان حمار و از آنجا بمسجد جامع رفت بالای منبر ایستاد و خطبهٔ خواند بخلاف بنی امیه که ایشان نشسته خطبه میخواندند وچون در آنروز ضعفی داشت بالای منبر نشست و عمش داود بن علی بیك درجهٔ پائین تر ایستاده خطبه را تمام کردوآخرین کلام داود با اهل کوفه‌این‌بود کمیان شما و پیغمبر شما هیچ خلیفه بحقی پای بمنبر ننهاده مگر علی بن ابیطالب ع و این امام که بر منبراست

ودر مجالس المؤمنین است چون خلافت بسفاح رسید اولادهای خلفای بنی امیه بمحضر او حاضر میشدند آنهارا گرامی میداشت وبکرسیهای زرمینشانید یکروز حاجب را گفت‌فردادیوان‌عطا بگشا وچون این قوم حاضر شدند بگو امیر المؤمنین‌امروز عطاخواهد داد ویك‌یك‌ازاهلبیت‌رابشمار وقاتلان ایشان را ذکرکن حاجبروز دیگر کهشد بنی‌هاشم و بنی‌امیه را جمع کردوگفت کجاست حسن بن‌علی‌بن ابیطالب وحسین بن‌علی بن ابیطالب (ع) گفتند بنی‌امیه‌ایشان را شهید کردند

گفت کجاست زیدبن علی‌بن الحسین(ع) گفتندبنی‌امیه‌اوراشهیدکردند وبدنش را سوزانیدند وخاکسترش رابچاه ریختند

وهمچنین یك‌یك از بنی هاشم راکه بنی امیه کشته بودند یاد میکرد میگفتند بنی‌امیه او او راشهید کرد

بعد سفاح گفت بنی امیه چه‌کسان بودند ؟

گفتند پدران‌همین کسانیکه در حضور توبکرسی‌های زر نشسته‌اندسفاح فرمود شمشیرهاکشیدند وتمام آنها را بجهنم واصل نمودند

ودر حیات الحیوان ازابوالفرج بن جوزی نقل‌کرده که سفاح یکروز خطبه میخواندکه عصا از دستش افتاد سفاح فال بدزد پس یکنفر از اصحابش بر خاست و عصا را بر داشت داد بدست سفاح واین‌شعر راانشاد کرد

فالقت عصاها و استقربها النوی کماقر عینا بالایاب المسافر

و از ابن خلکان نقل کرده که یکروز سفاح نظر کرد بآینه گفت اللهم عمرنی طویلافی طاعتك متمتعا بالعافیة

پس سخنش تمام‌نشده بود شنید طفلی بطفل دیگر میگوید الاجل بینی وبینك شهران وخمسة ایام پس تطیر نمود از کلام اووبعداز دوماه وپنجروز سفاح از دنیا رفت وازسنش سی‌ودوسال‌وشش ماه گذشته بود ومدت خلافتش چهارسال و نه ماه‌بود انتهی

وموت سفاح‌در ذیحجه سنهٔ صدوسی‌وشش بودودر شهر انبار اورادفن کردند

دوم از خلفای بنی‌العباس ابو جعفر عبدالله‌منصور لع ابن محمد بن علی‌بن عبدالله بن عباس بود

درمجالس المؤمنین است که خست‌او باندازه بود که از دانق مضایقه میکرد لذا مشهور شدبه دوانقی وچون دراوایل خلافت منصور علویین بااو در مقام مخالفت بودندو شیعه‌را از متابعت‌اومنع مینمودند که خلافت حق اولاد علی است

منصور با اهل‌سنت اظهار مواقفت نمود که‌بامداد آنهاهجوم علویین رااز خود دفع کند لاجرم منصور قسم خورد گفت

والله لارغمن انفی و انوفهم وارفع علیهم بنی تیمو بنی عدی قسم بخدا که بینی خود و بینی

علویین را برخاك خواهم مالید وعلی‌رغم ایشان بنی‌تیم و بنی‌عدی را که ابابکروعمرباشد برحضرت امیر المؤمنین ع تقدیم خواهم نمود

پس بمقتضای قسم خودعمل نمود ودر خطبهٔ ذکر خلفای ثلاث را بر ذکر حضرت امیر ع مقدم نمود ودشمنی آل علی‌را آشکار نمود وخیلی از سادات وعلویین را مقتول نمود وخیلی از بنی‌فاطمه‌را درزیر دیوار جامع منصور دفن‌کرد ومحمد و ابراهیم پسران جناب عبدالله المحض‌را بامرمنصوربقتل رسانیدند وچند مرتبه عزم‌نمود که حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع) را بقتل رساند گاهی اژدهائی بنظرش میآمد که‌میخواست تختش رابلعد

گاهی جدش حضرت پیغمبر (ص) بنظرش میرسید آخرالامر آن ملعون حضرت صادق (ع)را بقتل رسانید

الحاصل ظلمهای آن ملعون بر ذراری واولاد پیغمبر زیاد بود

ودردرالسلوك است که منصور در مکه معظمه شبها طواف میکـرد و بعداز نماز صبح میرفت بمنزل خود

یکشب مشغول طواف بود شنید گوینده میگوید اللهم انی اشکو الیك ظهور البغی و الفساد فی‌الارض ، منصور آن‌گوینده را طلبید گفت چه بود که ازتو شنیدم

گفت اگر درامانم بتو بگویم گفت بلی‌در امانی

آنمرد گفت آنکسی که طمع بر اوغلبه کرده وبین‌او وحق حائل شده وباعث ظهور ظلم وفساد درروی زمین شده توهستی چون خداوند امور بندگانش را بتو واگذار فرموده و تو بغفلت گذرانیدی و بین خودو مسلمین دیواری حائل نمودی ازگچ وآجر و درهائی‌قرار دادی از آهن و حاجبهائی قرار دادی که با آنهاست اسلحه ووزیرهای ظالم و اعوانی فاجر اتخاذ کردی که اگر اراده احسان بکسی بنمائی ترا یاری‌نمیکنند واگر ارادهٔ سوئی بنمائی ترا باز نمیدارند وآنها را اقوی نمودی بظلم بمردم ووادار نکردی آنهارا بفریادرسی مظلومی و سیر کردن گرسنه‌ای و پوشیدن برهنه‌ای پر شدبلاد ازفسادو ظلم

بعد فرمود یا امیر المؤمنین من سفر کردم ببلاد چینو پادشاه آنجا گوشش کر بود و او گریه میکرد وزراء باو گفتند چرا گریه میکنی

گفت گریه من نه‌بجهت آنستکه گوشم کرشده بلکه بجهت آنستکه مظلومین درب خانه من دادمیزنند ومن صدای آنهارا نمیشنوم لکن حال که گوش ندارم چشم‌دارم امر کرد منادی فریادکند میان‌مردم که احدی جامه قرمز نپوشد مگرکسیکه بر او ظلم شده باشد و خود سلطان سوار فیل میشدکه‌مظلومین رابیابد و آنهارا یاری‌کند

بعدگفت یا امیر المؤمنین او باآنکه مشرك بالله بود اینقسم بدن خود را بتعب میانداخت وتو که‌میگوئی من مؤمن بالله وپسرعم پیغمبر (ص) هستم خودرا بجهت مسلمین تعب نمیاندازی وحریص بجمع اموال هستی وحال آنکه جمع اموال بجهت یکی ازسه‌امراست

یابجهت اولاد است وتو میدانی‌بچه که ازمادر متولد میشود مالی‌ندارد و خداوند باوروزی میدهد وتوروزی او را نمیدهی

یابجهت استحکام سلطنت است وتو دیدی‌پیشینیان خود راکه اموال جمع کرده و اسلحه

حاضر نمودهشان فایده بحالشان نداشت

یا بجهت تحصیل مقام است و حال آنکه مرتبهٔ فوق این مقام ومرتبهٔ که داری نیست مگر آنکه عمل صالح بنمائی

پس منصور گریه زیادی کرد وگفت یا لیتنی اماخلق ونم اك شیئا بعد مؤذن اذان گفت و منصور مشغول نمازشد چون از نماز فارغ شد آنمرد را طلبید اورا نیافتند گفته شد که او حضرت خضر (ع) بوده

ودر حیوة الحیوان است که ابو جعفر منصور در نزدیك مکه معظمهدید بدیواری اینمو بیت نوشته شده است

اباجعفر حانت وفاتك و انقضت	سنوك و امرالله لابد واقع
ابـا جعفرهـل کاهن او منجم	لك الیوم من ریب المنیةدافع

بعدکه خواند یقین کرد اجلش رسیدهو بعد ازسه روز از دنیا رفت و فوت منصور در روز ششم ذیحجه سنه صدوپنجاه و هشت بود در بئر میمون که نزدیك مکه معظمه است واز سنش شصت وسهسال گذشته بود ومدت خلافتش بیست ویکسال ویازده ماه وچهارده روز بود انتهی و از آثار منصوراست بناء شهر بغداد

سوم ازخلفای بنی العباس ابوعبدالله محمد بن ابی جعفر المنصور است الملقب بالمهدی

ودر در السلوك است که در سنهٔ صدو شصت مهدی بن منصور مسجد حضرت رسول (ص) را وسعت داد ودر این سنه نسب زیاد بن ابیه را ردکرد ازابی سفیان و اورا ملحق کردبعبیدرومی بعد ازآنکه معویه اورا ملحق کرده بود بابی سفیان و در سنهٔ صد وشصت و هفت مهدی عباسی مسجدالحرام را وسعت داد

و روایت شده کهداخل شدشبیببن شیبه بر مهدی عباسی گفت یاامیرالمؤمنین خداوند بتو دنیا داد توهم قدری از عیش خود را برعیت بده ، مهدی گفت چه بدهم برعیت گفت عدالت خود را بذل کن میانرعیت که اگر رعیت، از عدالت تو آسوده بخواب روند توهم در میان قبر آسوده خواهی بود بعد فرمود حذرکن یاامیرالمؤمنین از شبیکه روز ندارد واز روزیکه شبندارد الخ

ومهدی عباسی اول پسر خودموسی الهادی راولیعهد خود کرده بود و او رابحکومتجرجان فرستاده بعد او راخلع نمود وولایت عهد خودرا پسر دیگرخود هرون الرشید داد و موسی را از جرجان طلبید اطاعت نکرد واز جرجان حرکت ننمود

بعدخود مهدی عباسی روانه شدبجانب جرجان چون رسید به ماسبذان طعام خورد و گفت من داخل خانه میشوم ومیخوابم مرا بیدار نکنید تا خودمبیدار شوم پس رفت خوابید اصحاب همخوابیدند یکوقت بیدارشدند دیدند مهدی گریهمیکند بسرعت آمدند و از سبب گریه اش سؤال کردند گفت مردی آمد درب خانه ایستاد واین اشعار را خواند

کانی بهذا القصر قد باد اهله	و اوحش منه ربعه و منازله
و صار عمید القوم من بعدبهجة	و ملك الی قبر علیه جنادله
فلـم یبق الا ذکـره و حدیثه	تنادی علیه معولات حـلایله

بعداز ده روز زنده بود واز دنیارفت در بیستو دوم محرم سنهٔ صدو شصت و نه و قبر مهدی در ماسبذان است (وما سبذان نزدیك نهاوند است) وسنش چهلو سه سال بود و مدت خلافتش ده

سال و یك ماه بود و مهدی عباسی در سنه صدو شصت لشکری فرستاد بجهت دفع حکیم بن عطاء مقنع ساحر ملعون بخراسان واو مردی کلاج کوتاه قدی بود ازاهل مرو وچون خیلی بد شکل بود برای خود صورتی درست کرد ازطلاو بالای صورت میگذارد لذا مقنع میگفتند

و آن ملعون مدعی نبوت شد وبعد مدعی ربوبیت شد ومیگفت خداوند حلول کرده بصورت آدم وبعد بصورت نوح و هکذا تازمان ابومسلم مروزی که بصورت او حلول نمود و میگفت ابو مسلم افضل است ازپیغمبر وقلعهٔ بنانمود اسم آن قلعه سنام بود در ماوراء النهر - وجمعی از گمراهان مردم اورا متابعت کرده بودندواورا سجده میکردند

بعد که جیش مهدی عباسی وارد شدند چهارده ماه با اومقاتله کردند وهفتصد نفر ازآنها را بقتل رسانیدند وخود مقنع را درمیان قلعه سنام محصورنمودند در سنهٔ صدوشصت وسه تا آنکه بالاخره اصحابش را خود بقتل رسانید وخودرا هم هلاك نمود که در باب نهم در وقایع سنهٔ صد و شصت وسه ذکر خواهدشد انشاءالله

چهارم از خلفای بنی العباس ابو محمد موسی الهادی ابن مهدی بن منصور بود والده او وهرون الرشید کنیزی بود ام‌الولد اسمش خیزران‌بود و تولد هادی درری بود

ودر تاریخ الخلفاء است که مروان بن ابی حفصه قصیده در مدح موسی الهادی گفت موسی گفت صد هزار درهم نقدا بهتر میخواهی یاسی‌هزار درهم که در دیوان برای تو نوشته‌شود که‌همه ساله بدهند بتومروان گفت هم‌صد هزار نقد راوهم سی‌هزار همه ساله را موسی گفت هردو را نقداً باو بدهید

و در خلافت هادی بود که‌جناب حسین‌بن‌علی بن‌حسن بن‌حسن بن‌حسن‌المجتبی (ع) در مدینهٔ‌طیبه‌خروج نمودومدینه را تصرف کرد باجمعی از سادات‌علوی واهل بیت‌خود بعزم مکه‌معظمه حرکت فرمود آخر الامر عباسین آن بزرگوار را باجمعی از همراهانش بقتل رسانیدند در فخ که ازاودیه مکهٔ معظمه است درروز ترویه سنهٔ صدو شصت و نه و قبرمقتولین فخ در خودفخ است و در آنجاست قبر عبدالله بن عمربن خطاب

و رحلت هادی درشبشنبه شانزدهم ربیع الاول سنه‌صدوهفتاد بود در سن بیست وچهارسالگی ومدت خلافتش یکسال ویکماه ونیم‌بود ودر همین شبهم مأمون بن هارون متولد شد

پنجم از خلفای بنی العباس ابوجعفر هارون الرشید بن مهدی بن منصور بود

تولد هارون هم مثل برادرش هادی درری بوددرذیحجه سنه صدو چهل‌وهشت ومادر اوخیزران بود که‌در سنه صدو هفتاد وسه ازدنیا رفت وهارون باهادی عباسی ازیك پدر وازیك مادر بودند وفضل بن‌یحیی بر مکی هفت روز قبل از هارون متولد شد ومادر فضل بن یحیی رشید را شیر داد وخیزران مادررشید فضل‌بن یحیی‌را شیرداد

ورشید دختر عموی خود زبیده بنت جعفربن منصور دوانقی را تزویج نمود در سنه صد و هفتاد و سه هارون پسر خود محمد امین‌را که‌اززبیده بود ولیعهد خود نمود در سن پنجسالگی

ودر سنه صد و هفتاد و شش **یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن المجتبی (ع)** در دیار دیالمه خروج کرد وجمع کثیری در تحت علم اومجتمع شدند وچون خبر برشید رسید فضل بن یحیی برمکی رابدفع آنجناب مأمور نمود واو با پنجاه هزار نفر متوجه بجانب یحیی شدونوشته جاتیکه دال برتحذیر وی از مخالفت و مبنی بر ترغیب بر موافقت بود نزد جناب یحیی‌فرستادوآن

جناب فرمود که اگر بخط هارون امان نامهٔ محتوی بر شرائط کذا و کذا جهت من بیاوری همراه تو ببغداد میروم فضل همین مطلب را بهارون نوشت هارون مسرور شد فوراً کاغذی برطبق میل یحیی نوشت وارسال داشت چون آن کاغذ بنظر شریف یحیی رسید همراه فضل برمکی ببغداد نزد هارون رفت دراول هارون اورا اکرام کرد وبعد نقض عهد نموده آن بزرگوار را مقتول نمود که در فصل ششم از باب چهارم ذکر شد

ودر شرح شافیه از **کتاب تسلیة المجالس** از **یحیی بن مغیره رازی** نقل کرده گفت من نزد جریر بن عبدالحمید بودم که شخصی از اهل عراق وارد شد جریر سؤال نمود از احوال اهل عراق گفت **هرون الرشید** امر کرد بقطع درخت سدره که در زمین کربلا بود جریر گفت الله اکبر حدیثی رسیده بود از حضرت پیغمبر (ص) که فرمود لعن الله قاطع السدره سه مرتبه و ما نفهمیدیم معنی این حدیث را تا این زمان

مخفی نماناد که درخت سدره علامت قبر مقدس حضرت سید الشهداء ع بود که درباب السدر صحن مقدس حضرت سیدالشهداء (ع) بوده مقصود هارون این بود که کسی قبر آن بزرگوار را نیابد وبزیارت آنحضرت نرود

ودر تاریخ الخلفاء از جاحظ نقلکرده که از برای رشید اسباب ریاست بقدری جمع شد که از برای احدی این اسباب جمع نشد

منها وزیر او **آل برمك** بودند و قاضی او **ابو یوسف** بود وشاعر او **مروان بن ابی حفصة** بود وحاجب او **فضل بن ربیع** بود و مغنی او **ابراهیم موصلی** بود و زوجهٔ او **زبیده**

وهرون کنیزی داشت حبشی باجمال وزیرك وقاری قرآن شبی باو گفت پشت از من کن کنیزك گفت قال الله تعالی واتوهن من حیث امر کم الله ، هارون گفت نسائکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم کنیزك گفت آن آیه منسوخ است بآیهٔ مبارکهٔ واتوا البیوت من ابوابها

و نظیر این حکایت است که شبی **مهلب بن ابی صفره** بدیعه مطربه را طلبید چون خواست باو مقاربت کند بدیعه مطربه گفت وفار التنور مهلب فوراً گفت ساوی الی جبل یعصمنی من الماء

وهرون شاعری داشت **ابوالعتاهیه اسمعیل بن قاسم بن یزید** که در حضر وسفر از او مفارقت نمیکرد نقل کرده که یکروز هارون مجلس خودرا بیاراست وغذاهای مختلف رنگین مهیا نمود وبابو العتاهیه روی کرد وگفت نعم دنیوی را که خداوند بمن داده وصف کن بداهة گفت

عش ما بدالك سالما فی ظل شاهقة القصور تسعی الیك بما اشتهیت لدی الرواح وفی البکور
فاذا النفوس تقعقعت فی ضیق حشرجة الصدور فهناك تعلم موقنا ما کنت الا فی غرور

همینکه هارون شنید اینقدر گریه کرد که محاسنش ترشد

ودر حیات الحیوان است که وفات هارون الرشید در شب شنبه سوم جمادی الاخره درسنهٔ صدونود وسه بود درسن چهل و هفت سالگی و مدت خلافت رشید بیست و سه سال و یکماه بود بعضی زیاد ترهم گفته اند ودر مرثیه او شاعر گفت

غربت فی الشرق شمس فلها عینی تدمع ما را ینا قط شمساً غربت من حیث تطلع

ودر تاریخ گزیده است که بهلول عم زاده هرون بود روزی نزد خلیفه رفت دید خلیفه عمارت عالی ساخته ببهلول گفت خطی باین عمارت بنویس بهلول باذغالی نوشت

رفعت الطين و وضعت الـذين رفعت الجص و وضعت النص
ان كان من مالك فقد اسرفت و ان الله لا يحب المسرفـين
وان كان من مال غيرك فقد ظلمت و ان الله لا يحب الظالمـين

وظلمهائيكه هرون الرشيد بحضرت موسى بن جعفر ع كرد زياد است از حبس در محبسهاى تاريك و مقيد نمودن آنحضرت را تا آنكه آخرالامر آنبزرگوار را مسموم نمود

ششم ازخلفاء بني العباس محمد امين بن هرون الرشيد بود ، و او اول كسى هست ازبني العباس كه هم پدرش هاشمى بوده و هم مادرش هاشميه چون مادرش زبيده بنت جعفر بن منصور بوده ولادت محمد امين سنه صدوهفتاد بود وبعد پدرش بخلافت نشست در سنه صدو نود و سه درسن بيست وسه سالگى

ودر سنهٔ صدو نود وچهار محمد امين برادرش قاسم مؤتمن را عزل نمود واين مايه وحشت **عبدالله مأمون شد**

وبعضى گفتند كه فضل بن ربيع وزير محمد امين دانست كه اگر خلافت بعبدالله مأمون برسد اورا زنده نخواهد گذارد لهذا فضل بن ربيع سعايت كرد كه محمد امين برادرش عبدالله مأمون راكه وليعهد او بود عزل كرد

وبعضى علت عداوت بين محمد امين وعبدالله مأمونرا اين گفتند كه محمد امين فرستاد نزد مأمون كه موسى پسر اورا مقدم بدارد برخود وملقب نمود پسرش موسى را به الناطق بالحق مأمون راضى نشد باين امر لهذا محمد امين عبدالله مأمون را ازولايت عهد خلع نمود ومردم را وادار نمود كه باپسرش موسى الناطق بالحق بيعت نمايند بولايت

ودر سنه صدو نودو پنج بلادهمدان ونهاوند و قم و اصفهان را واگذار نمود بعلى بن عيسى بن ماهان واورا باچهل هزار جمعيت روانه نمود بجانب خراسان با قيدى از نقره كه لشكر مأمون را متفرق نمايد و مأمون را با اين قيد مقيد نموده بياورد ببغداد عبدالله مأمون كه شنيد طاهر بن الحسين ذى اليمينين را باچهارهزار نفرفرستاد جلولشكرعلى بن عيسى وبينشان محارباتى واقع شد

آخرالامر فتح باطاهر ذواليمينين شدوعلى بن عيسى بن ماهان را بقتل رسانيد و لشكرش را متفرق نمودوسرش راجدانمود بردنزد مأمون واورا دربلدان گردش دادند

چون خبر بامين رسيد پشيمان شد ازخلع مأمون وامر محمد امين همه روزه در ادبار بود و امر مامون دراقبال وغالب عباسيين واركان دولت ملحق شدند بجند مأمون

ودر اوائل سنه صدونود وهشت **طاهر بن حسين ذى اليمينين** باشمشير برهنه داخل بغداد شد و بعداز چند شب امر كرد كه جمعى ازاعاجم وارد شدند بمنزل **محمد امين** و اورا با شمشيراز قفا ذبح نمودند وسرش رابردند نزد طاهر بن حسين ، اورا فرستاد نزد مأمون وقتيكه چشم مأمون بسر **محمد امين** افتاد خيلى براو دشوار آمد وبه طاهر بن حسين كينه‌ور شد وهمين قسم عداوت باوى داشت تاازدنيا رفت

ودر حيات الحيوان است كه يكروز مأمون وارد شد بزبيده مادر محمد امين ديد زبيده تكلم ميكند بكلامى كه نميفهميد ـ گفت يا اماه آيا مرا نفرين ميكنيد چون **محمد امين** پسرت را كشته‌ام ؟

گفت نه والله یا امیرالمؤمنین ـ گفت پس چه میگفتی ؛ گفت عفو کن ومرا معذور بدار گفت لابدی که بگوئی، گفت با خود متذکر این مطلب بودم که یکروز من با پدرت رشید شطرنج بازی کردیم بشرط هر که ببرد آنچه از طرف مقابل بخواهد چنین کند ، پس رشید غالب شد گفت باید برهنه دور قصرراه روی ، هر چه من عذر خواستم ثمر نکرد پس برهنه شدم و اطراف قصر گردش کردم

دو مرتبه بهمین شرط بازی کردیم این مرتبه من غالب شدم؛ گفتم باید بروی میان مطبخ و با قبیح ترین کنیز وبد شکل ترین آنها وطی کنی؛ هرون الحاح کرد که خراج یکسال مصر را بالتمام بدهد که او را معذور بدارم راضی نشدم ودست هرون را گرفته بردم میان مطبخ پس جاریهٔ قبیح تر وبدصورت تر ازمادر تومراجل نام ندیدم ؛ گفتم باید با همین کنیز وطی کنی، پس وطی کرد ونطفهٔ تو منعقد شد، پس در واقع خودم سبب شدم از برای قتل پسرم

بعد مأمون گفت خداوند لعنت کند اصرار نمودن را چون من اصرار کردم چنین خبری بمن داد وقتل محمد امین در بیست وپنجم ماه محرم سنه صدونود وهشت بود درسن بیست وهشت سالگی

هفتم از خلفای بنی العباس، عبدالله مأمون ابن هرون الرشید بود تولدش شب جمعهٔ ربیع الاول سنه صد وهفتاد بود درهمان شب هادی بن مهدی برادرابوبنی هرون از دنیا رفتمادرش کنیزی بود مراجل نام که در مرض نفاس ولادت عبدالله مأمون از دنیا رفت ـ و او اعلم و افضل تمام خلفاء بنی العباس بود

ودر تاریخ الخلفاء است که مأمون معروف بود به تشیع و سنش از برادرش محمد امین یك سال بزرگتر بود و جهت اینکه هرون اولا محمد امین را ولیعهدخود گردانید با آنکه مأمون از او بزرگتر بود اصرار مادرش زبیده بود ومیل طایفه بنی هاشم و وزیر مأمون فضل بن ربیع ذوالریاستین بود وولیعهدش حضرت علی بن موسی الرضا ع بود

درسنهٔ دویست ویك برادر خود قاسم مؤتمن را از ولایت عهد عزل نمود وحضرت رضا ع را ولیعهد خود نمود و دراهم و دینار راباسم آنحضرت سکه زد.

و دختر خود را بآن بزرگوار تزویج نمود و امر کرد لباس سیاهی که شعار عباسیین بود ترك کردند ولباس سبز پوشیدند

و این امور بسیار بر بنی عباس گران آمد و بمأمون خروج کردند ومردم با عمش ابراهیم بن مهدی بیعت نمودند پس مأمون بیرون شد بجانب عراق که با ابراهیم بن مهدی مقاتله کند تا آنکه حضرت رضا ع در خراسان از دنیا رحلت فرمود درماه صفر دویست و سه

پس نوشت ببغداد که شما نقض بیعت مرا نمودید بواسطه ولیعهد نمودن من حضرت رضا(ع) راو آن حضرت ازدنیا رفت ـ عباسیین از بغداد جواب زشتی بوی نوشتند

پس خود مأمون روانه بغداد شد ودرماه صفر سنه دویست و چهار وارد بغداد شد ابراهیم بن مهدی ازترس مأمون پنهان شد

عباسیین بمأمون گفتند لباس سبز را تغییر بدهد بلباس سیاه مثل سابق، مأمون اجابت کرد بعد گفتند که باولاد علی بن ابیطالب مهربان تر هستی تا اولاد عباس و ولایت عهد را بحضرت رضادادی وبه بنی العباس ندادی؟

مأمون گفت خواستم تلافی کنم از امیرالمؤمنین(ع) چون ابابکر ابداً بینی‌هاشم امارت نداد و همچنین عمر وعثمان واما امیرالمؤمنین عبدالله بن عباس را والی بصره کرد و عبیدالله بن عباس را والی یمن کرد ومعبد بن عباس را والی مکه نمود و قثم بن عباس را والی بحرین ، وهریك ازاولاد عباس را والی یکصقعی کرد ومن مجازات نمودم که حضرت رضا ع را ولیعهد خود نمودم، و در سنه دویست وده مأمون بوران بنت حسن بن سهل را تزویج نمود و حسن بن سهل بسر عروس‌وداماد رقعه‌ها وقبالجات املاك نثارکرد و یك سینی پر از جواهر بر سر آنها نثارکرد و درسنهٔ دویست و یازده مأمون امرکرد که منادی ندا کندکه من بیزارم ازکسیکه از معویه بخوبی یادکند وایضاً ندا کندکه افضل خلق بعد از پیغمبر(ص) علی‌بن ابیطالب است

و مأمون روز پنجشنبه هیجدهم ماه رجب سنه دویست و هیجده در بذندون که از شهرهای روم است از دنیا رفت ونعشش را بردند بطرسوس دفن کردند وقبر هیچ پدر و پسری ازخلفاء بدوری قبر هارون و مأمون ازیکدیگر نیست چنانچه قبور اولادهای عباس هم ازیکدیگر دور است قبرعبدالله درطائف است وقبر عبیدالله بن‌عباس درمدینه است وقبر فضل بن عباس در شام است وقبر قثم بن عباس درسمرقند است وقبرمعبد بن عباس در افریقیه است

ودر روضة الانوار است که شبی مأمون را خواب نمیبرد ندیمش را طلبید که جهت او قصهٔ بگوید ندیم گفت یا امیرالمؤمنین در موصل بومهٔ یعنی جغدی بود ودر بصره بومهٔ ، بومه موصل دختر بومه بصره را خواستگاری کرد جهت پسرش گفت اجابت نمیکنم مگر آنکه صد مزرعهٔ خراب صداق دختر من قرار دهی، بومه موصل گفت مرا قدرت برآن نیست ولکن اگر والی ولایت تا یك سال دیگر حکومت داشته باشد می‌توانم این صداق را بعهده بگیرم مأمون از این سخن متنبه شد

هشتم از خلفاء بنی العباس ، المعتصم بالله محمد بن هرون‌الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن‌عباس بود ، تولدش در ماه رمضان سنهٔ صد وهشتاد وهشت بود و بعد از عبدالله مأمون مردم با او بیعت کردند ودر نوزدهم ربیع الاول سنهٔ دویست و بیست وهفت در سامری که بناء خود او بود از دنیا رفت و همانجا هم دفن شد ومعتصم اول کسی‌هست ازخلفاء عباسیین که خود را مضاف بپروردگار نمود وگفته شد معتصم‌بالله و اورا خلیفه مثمن‌میگویند چون‌هشتم ازخلفاء عباسیین و هشتم ازاولاد حضرت عبدالمطلب وهشتم از اولاد هرون‌الرشید بودهشت سال وهشتماه وهشت روز سلطنت کرد وهشت اولاد ذکور و هشت اولاد اناث از اومتخلف شد

ودر نفحة الیمن نقلکرده که مردعربی داخل شد برمعتصم اورا مقرب وندیم خودگردانید و محرم بحرم معتصم شد که بی اذن وی داخل بحرمش میشد وزیر معتصم حسد ورزید خواست حیله بنماید که اورا ازنظر معتصم بیندازد

یکروز وزیر آن عرب را بمنزل خود دعوت نمود و غذائیکه سیروپیاز داشت بوی خورانید و گفت مبادا با این گند دهان نزد خلیفه بروی که او ازگند وبوی پیاز وسیر خیلی بدش میآید وزیر رفت نزدمعتصم گفت این‌عرب میگوید دهان خلیفه متعفن است ومن ازگند دهان او متأذی هستم

خلیفه متغیرشد آن‌عرب را طلبید وارد شد در حالتیکه آستین بدهان خود گرفته ازترس آنکه مبادا خلیفه از بوی سیر وپیاز اذیت بشود

خلیفه گمان کرد که حرف وزیر صحیح است و این عرب شامه‌اش را گرفته که گند دهان خلیفه را نشنود پس کاغذی نوشت خلیفه ببعض از عمالش که بمحض رسیدن کاغذ بتو گردن حامل کاغذ را بزن کاغذ را داد بآن عرب و گفت ببر نزد فلانی و زود جوابش را بیاور، عرب کاغذ را گرفته آورد درب قصر خلیفه وزیر او را ملاقات کرد گفت کجا میروی عرب گفت خلیفه این کاغذ را بجهت فلانی نوشته میبرم باو برسانم

وزیر گمان کرد که خلیفه پولی بجهت عرب حواله کرده بعرب گفت من دو هزار اشرفی بتو میدهم که کاغذ را بمن بدهی برسانم و هر چه در آن نوشته از آن من باشد و ترا اززحمت رسانیدن کاغذ راحت کنم

عرب گفت آنچه بفرمائی اطاعت میکنم کاغذ را بوزیر داد و دو هزار اشرفی گرفت ، و وزیر کاغذ را برد نزد عامل خلیفه بمحض آنکه کاغذ را خواند امر کردن گردن وزیر را زدند

بعد از چند روز خلیفه از حال وزیر سؤال کرد گفتند دیده نمی‌شود عرب را طلبید قصه را نقل کرد

خلیفه گفت خداوند بکشد حسد را که باعث قتل وزیرشد بعد منصب وزارت را داد بآن عرب اینستکه در اخبار معتبره وارد شده من حفر بئراً لاخیه یوشك ان یوقع فیه

سید جزائری در **زهر الربیع** فرموده که در **اصفهان** مردی عصائی بزوجه‌اش زد اتفاقاً زوجه‌اش بآن عصا از دنیا رفت بدون آنکه قصد قتل او را داشته باشد زوج از اقارب زن ترسید آمد نزد مردی مشورت کرد در امر او آنمرد مستشیر گفت جوان صبیح منظری را ببر میان خانه واو را پهلوی ضعیفه بقتل برسان و وقتیکه اقارب آن جوان مؤاخذه کردند بگو این جوان با زوجهٔ من مواقعه میکرد ومن هردو را کشتم، مرد ساده قبول کرد رفت درب منزلش ایستاد جوان صبیح منظری ازراه گذشت او را ببهانه برد میان خانه و بقتل رسانید و بپهلوی عیالش خوابانید بعد از ساعتی اقارب زن مطلع شدند شوهر همان قسم که آنمرد تعلیمش داده بود بآنها گفت گفتند خوب کردی آنمرد محیل مستشیر جوان صبیح منظری داشت شب دید جوانش نیامد رفت نزد آن مرد ساده گفت آنچه گفتم اطاعت کردی گفت آری گفت ببینم آن جوانرا همینکه نظر کرد دید مقتول پسرش بوده پس خاك برسر ریخت ومعلوم شد من حفر بئراً لاخیه یوشك ان یوقع فیه صحیح است

ودر کتاب اثنی عشریه است که مردی روزی با عیالش مشغول غذا خوردن بود ودرمیان سینی شان مرغ بریان شدهٔ بود پس سائلی آمد در خانه اورا مأیوس نمودند اتفاق افتاد که آن مرد فقیر شد وزنش را طلاق داد وآن زن شوهر دیگر اختیار نمود روزی شوهر با او غذا میخورد و مرغ بریانی نزد ایشان بود ناگاه سائلی درب خانه سؤال کرد آنمرد بعیالش گفت این مرغ را بده باین سائل آن زن مرغرا برد نزد سائل چون نظر کرد دید شوهر اولش هست مرغرا باو داد و گریان برگشت شوهر از سبب گریه‌اش سؤال کرد گفت سائل شوهر اول من بود ونقل کرد قصه محروم نمودنشان آن سائلرا شوهرش گفت والله من بودم آن سائل اولی که از درخانه ردم کردید

الحاصل معتصم بالله ظلم بسیار بزرگش این بود که قاتل حضرت جواد الائمه ع بود

نهم از خلفای بنی‌العباس ، ابوجعفر الواثق بالله هرون بن معتصم بود ولادتش بیست ویکم ماه شعبان سنه صد ونود وشش بود ودربیست وچهارم ذی‌الحجة الحجة‌الحرام سنهٔ دویست وسی

و دو در سامری از دنیا رفت آنجا هم دفن شد و **در معراج السعادة** است که او با آل علی نیکوئیهای بسیار کرد **ابن کثیر شامی** در تاریخ خود گفته که واثق‌بالله آنقدر احسان بآل‌ابیطالب کرد که در وقت مردن او هیچیك از ایشان‌نمانده بود که فقیر باشد وچون موت او نزدیك شدفرمود تا فراش را از زیرپای او برداشتند آنگاه روی خود را برزمین نهاد و گفت‌یا من لایزول‌ملکه ارحم من یزول‌ملکه

دهم از خلفای بنی‌العباس، جعفر متوکل بن معتصم بن هرون الرشید بود برادر الواثق بالله و او موصوف باساءه خلق و شرارت نفس بود وپیوسته مرتکب‌اعمال شنیعه بود و همیشه‌اوقات‌زوارمشاهدمشرفه را اذیت‌وآزار میکرد ووزیرش‌فتح بن‌خاقان بودآخرالامرباشاره‌پسرش منتصر بن متوکل عباسی او را بجهنم واصل کردند در چهارم شوال سنه دویست وچهل وهفت ومدت سلطنتش بقول‌مسعودی چهارده سال ونه ماه ونه روزبود، **ودر هدایة الانام از امیرالمؤمنین‌ع** روایت‌کرده فرموده وعاشرهم اکفرهم یقتله اخص الخلق به ، **ودر حبیب السیر** است که ازغایت شقاوت متوکل سنه دویست وسی وشش امر کرد که روضهٔ مقدسهٔ حضرت سیدالشهداء (ع) را هموار زمین ساخته جهت زراعت آب بآن‌ببندند هر چند سعی کردند آب بقبرمقدس جاری نشد وآبهاروی یکدیگر سوارشدند و امرکرد گاو ببندند گاوها نیز قدم از قدم برنداشتند واین سبب حیرت خلایق شد لذا آن زمین را حائر نامیدند ومتوکل درمجلس بزم خود با ندیمانش ظرافتهای ناخوش میکرد گاهی امرمیکرد که شیری را در میان مجلس‌بزم خود یله میکردند وگاهی امر میکرد ماری‌در آستین بیچاره‌ئی سرمیدادند چون اورا زخم زدی بتریاق مداوا نمودی

گاهی امر میکرد سبوئی پر از عقرب را بمجلس آورده میشکستند آن جانورها در مجلس پراکنده میشدند وهیچکس را قدرت حرکت نبود لهذا جمعی از اتراك حاضر شدند و ریختند بقصر متوکل‌فتح بن‌خاقان‌خود رابروی متوکل انداخت اتراك‌شمشیرها راکشیده هردو رابجهنم واصل‌نمودند

ودر روضات است‌که در عصر متوکل بود که خط نسخ را محمد بن علی بن مقله وزیر متوکل‌اختراع نمود و قبل ازآن خط کوفی دائر بود خط‌نسخ‌راياقوت مستعصمی که‌ازاقران‌ابن‌علقمی وزیر بود تکمیل نمود بعد در عصر میرعلی استاد میرعماد که در عصر شاه عباس ثانی بود خط نسخ تعلیقی اختراع شد و خط شکسته را میرزا شفیعاء عجمی اختراع نمود بعد درویش که ازمتاخرین بود اورا تکمیل نمود

و بدانکه مادر متوکل‌کنیزی بود ام ولد واز سادات و نجباء عصرخود بود

در تذکره سبط ابن جوزی روایت کرده از احمدبن خصیب گفت من منشی سیده مادر متوکل بودم پس روزی خادمی نزد من آمد ازجانب سیده و با او بود کیسهٔ که در او هزاراشرفی بود گفت سیده میگوید این وجه را تقسیم کن میان مستحقین که ازپاکیزه‌ترین مالهای منست وبنویس برای من‌نام اشخاصی راکه بآنها میدهی تا آنکه منبعد هم آنچه از این اموال بدست من‌آیدتقسیم بآنها بنمایم

ابن‌خصیب گفت آمدم و از رفقاء خود مستحقین را پرسیدم ونام آنها را نوشتم وسیصداشرفی بین آنها تقسیم نمودم و بقیه هزار اشرفی نزد من باقی ماند نصف شب صدای درب خانه بلند شد پرسیدم کیست گفت فلان مرد علوی هستم واو در همسایگی من بود رخصت دادم داخل شد پرسیدم

چه کارداری گفت گرسنه‌ام یك اشرفی بوی دادم شکر کرد مرا ورفت زوجه ماگفت که بوداین مرد که
این‌وقت ازشب آمد گفتم فلان مرد علوی که همسایه ما بود واظهار گرسنگی کرد باو یك اشرفی دادم
زوجه‌ام گریه کرد وگفت آیا حیا نکردی که مثل چنین مردی روی بتو آورد وتو باو یك اشرفی دادی
وحال آنکه میدانی استحقاق او را برخیر آنچه نزدتو از آن اشرفیها باقی مانده بده بآن مردعلوی
سخن آن زن بقلب من اثر کرد برخاستم وعقبش رفتم وکیسهٔ اشرفی‌را بالتمام باو دادم چون بخانه بر
گشتم پشیمان شدم که اگر این خبر بمتوکل برسد ازعداوتی که او بعلویین داردمرا بقتل‌میرساند
زوجه‌ام بمن گفت مترس و توکل کن بخدا وپناه ببر بجد علویین در این سخن بودیم که درخانه را
زدند ومشعلها وچراغها بدست غلامها ظاهرشد وگفتند سیده ترا میطلبد

پس ترسان برخاستم وروانه شدم چون اندکی راه رفتم رسولان در پی یکدیگر میرسیدند
تا مرا واداشتند پشت پرده سیده خادم بمن گفت سیده پشت پرده است پس شنیدم که صدای گریه سیده
بلند است گفت ای احمد خدا بتو وزوجه‌ات جزای خیر بدهد در این ساعت خوابیده بودم پیغمبر(ص)
نزدمن آمد وفرمود خداوند ترا جزای خیر بدهد و بزوجه احمد بن خصیب معنی این کلام چه‌چیزاست
قضیه را برای اونقل کردم و اوگریه میکرد پس فرستاد غلامانش را اشرفیها وجامهائی آوردند و
گفت این برای آن مردعلوی و این برای زوجه‌ات وآنچه آوردند معادل صد هزار درهم بود آنها
راگرفتم وآمدم درب خانه علوی راکوبیدم از اندرون خانه صدایش‌بلند شدکه بده آنچه با توهست
ای‌احمد و بیرون آمد وگریه میکرد از سبب گریه‌اش پرسیدم گفت چون بمنزل خود آمدم زوجه‌ام
پرسیدکه آیا چه‌کردی آگاهش کردم گفت برخیز دو رکعت نماز بخوانیم و درحق سیده و احمد
بن‌خصیب وزوجه‌اش دعاکنیم پس نماز خواندیم ودعاکرده خوابیدیم پس رسولخدا را در خواب‌دیدم
که فرمود شکر ایشان بجا آوردم درباب احسانی که بتو کردند در این‌ساعت برای تو چیزی‌میآورند
قبول‌کن او را انتهی و بزرگترین شقاوتهای متوکل این بود که آن ملعون قاتل حضرت امام
علی الهادی ع بود

یازدهم از خلفآء بنی العباس، ابوجعفر محمد المنتصر بالله ابن المتوکل بن المعتصم بن‌هرون بود.

ولادتش نهم ربیع‌الثانی سنه دویست وبیست ودو بود ودر ششم ربیع‌الثانی سنهٔ دویست و
چهل‌وهشت درسامرا ازدنیا رفت در سن بیست و شش‌شش سالگی وچون او قاتل پدرش متوکل بود
عمرش خیلی کوتاه شد ومدت سلطنتش ششماه و یکروز بود **ودر تاریخ الخلفاء است** که یکروز
منتصرامر کرد فرشی از خزانه متوکل بیرون آوردند ومجلس را باو مفروش نمودند و در وسط آن
فرش دائرهٔ بود ودرمیان دائره صورت سوارهٔ بودکه تاجی بر سر او نقش کرده بودند ودراطراف
آن دائره خطوطی بفارسی نوشته بودند معتصم کسی را طلبیدکه آن خطوط را بخواند آنکس
گفت نوشته است من شیرویه بن کسری بن هرمزهستم پدرم را بقتل رسانیدم لذا زیاده بر شش ماه
زندگانی نکردم وچون منتصر قاتل پدرش‌متوکل بود صورت نحسش تغییر کرد و امر کردآن‌فرش‌را
سوختند واو بافته شده بودبطلا

دوازدهم از خلفآء بنی العباس، المستعین بالله احمد بن المعتصم بود، برادرش

متوکل وصوی منتصرخلیفه سابق ولادتش چهارم رجب سنه دویست و بیست و یك بود وروزسوم شوال سنه دویست وپنجاه و دوسعید حاجب او را بقتل رسانید

سیزدهم از خلفاء بنی العباس ، ابوعبدالله المعتز بالله محمد بن متوکل بود ، ولادتش یازدهم ربیع الاخر سنه دویست ودو بود ودر اول ماه شعبان سنه دویست وپنجاه و پنج صالح وصیف او را بقتل رسانید

چهاردهم از خلفای بنی العباس ، المهتدی بالله محمدبن الواثق بالله ابن المعتصم بالله ابن هرون الرشید بود ،

ولادتش پنجم ربیع المولود سنه دویست و نوزده بودودوشانزدهم ماه رجب سنه دویست وپنجاه و شش بدست موسی بن بغا ترکی مقتول شد و علتش این بود که المهتدی بالله بابك ترکی را که معروف بود بظلم بقتل رسانید بعد اتراك هجوم آوردند و خلیفه را بقتل رسانیدند و او موصوف بود بزهد و ورع ومثلش در خلفآء بنی العباس مثل عمر بن عبدالعزیز بود در خلفآء بنی امیه و در حبیب السیر است که تقلید عمربن عبدالعزیز را فرمود در امر بمعروف ونهی ازمنکر وظرفهای طلا ونقره که در خزانه بود درهم شکست ومردم را ازغنا وشراب منع نمود

پانزدهم از خلفآء بنی العباس ، المعتمد بالله احمد بن المتوکل بود ، ولادتش در بیست ودوم محرم سنه دویست وبیست ونه بودودر نوزدهم رجب سنه دویست وهفتاد ونه دربغدادازدنیارفت و او بسیار قسی القلب وخبیث النفس بود ودر تاریخ الخلفاء نقلکرده که در یکروز احمد معتمد در بصره سیصد هزار نفر را بقتل رسانید وآن ملعون قاتل حضرت امام حسن عسکری (ع) بود

شانزدهم از خلفای بنی العباس ، ابوالعباس المعتضد بالله احمد بن طلحة بن المتوکل بود ، ولادتش در ذیقعده دویست و چهل ودو بودوبعد از عمش المعتمدبالله بخلافت نشست ودر بیست ودوم ربیع الاخر دویست و هشتاد ونه از دنیا رفت وپدرش یکسال قبل ازاوازدنیارفته بود ودر بحار ازمناقب ابن شهرآشوب از حضرت امیرع نقل میفرماید درآن خطبهٔ که احوالات خلفاء بنی عباس را نقل میفرماید: سادس عشرهم اقضاهم للنعم .

بعدفرموده المعتضدبالله درخواب دید که حضرت امیر بوی فرمودند اذا جلست علی سریر الخلافة فاحسن الی اولادی پس چون بخلافت نشست دوست میداشت علویین را و بآنها احسان میکرد لذا موصوف شد بقضاء النعم وصلة الرحم

هفدهم ازخلفآء بنی العباس ابومحمد المکتفی بالله علی بن معتضد بود تولدش در غره ربیع الاول سنه دویست وشصت و چهار بود ودر شب یکشنبه دوازدهم ذیقعده الحرام سنه دویست ونود وپنج از دنیا رفت و در خلفاء بنی العباس هیچیك اسمش علی نبود مگر او دوست داشت امیرالمؤمنین(ع) و اولاد آن حضرت را یکروز یحیی شاعر در مجلس او قصیدهٔ خواند که در آن قصیده فضیلتداده بود اولاد عباس را بر اولاد علی المکتفی گوش نداد قصیده را واجازه نداد که آن قصیده را بخواند کذا فی حیاة الحیوان

هیجدهم از خلفاء بنی العباس ابوالفضل المقتدر بالله جعفر بن المعتضد بود تولدش در رمضان سنهٔ دویست و هشتاد و دو بود و در بیست هفتم شوال سنه سیصد و بیست شخصی از اهل بربر او را با شمشیر ذبح نمود و سرش را بنیزه نصب کردند و بدنش را بدار آویختند و در روز

چهاردهم ذیحجةالحرام سنه سیصدو هیجده عبدالله ابوطاهر قرمطی با جمعی ازقرامطه در روز ترویه در میان مسجدالحرام جمعی ازحجاج را بقتل رسانیدند و جسدآنها را میان چـاه زمزم انداختند و حجرالاسود را از محلش کندند و او را با گرز آهنی شکستند وبردند بجانب بحرین، **ودرتاریخ الخلفاست** که دربین راه چهل شتر در زیر او هلاك شدند و زیاده بر بیست سال نزد آنها بود بعد درسنه سیصد و سی و نه درخلافت المطیع‌لله ابن المقتدربالله حجرالاسود را بر شتر لاغری بار کردند بر گردانیدند بمسجدالحرام و کیفیت وضع حجرالاسوددرهشتم فصل از باب نهم دراحوالات جناب ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه ذکرخواهد شد

نوزدهم از خلفآء بنی‌العباس ، ابوالمنصور القاهر بالله محمد بن المعتضدبالله بود، برادرش المقتدربالله ولادتش سنهٔ دویست و هشتاد وشش بود و درجمادی‌الاولی سنهٔ سیصد و سی ونه از دنیا رفت والقاهربالله در سنهٔ سیصد و بیست و دو ازخلافت خلع شد و اتراك اوراگرفته بچشمش میل کشیدند وقاهربالله تا زمان خلافت المطیع‌لله زنده ماند، **ودر حیوةالحیوان** است که در ایام جمعه مثل سایر گدایان درجامع منصور بغداد گدائی میکرد ومیگفت ایهاالناس تصدقوا علی بالامس کنت امیرالمؤمنین وانا الیوم من فقراء المسلمین فسئلت عنه فقیل لی انه القاهربالله

بیستم از خلفآء بنی‌العباس ، ابوالعباس الراضی بالله محمد بن المقتدر بالله ، بود تولدش سنه دویست و نود و هفت بود و در نیمه ربیع الاول سنه سیصد و بیست و نه از دنیا رفت و از محاسن کارهای او رد فدك است بورثه حضرت فاطمه زهراء (س) وتا زمان او نه دفعه بلکه ده دفعه فدك غصب شده ورد شده

بیست ویکم از خلفاء بنی العباس ، ابواسحق المتقی بالله ابراهیم بن المقتدر بالله بود ، ولادتش در حدود سنه دویست و نود ونه بود ودر شعبان سنه سیصد و پنجاه وهفت از دنیا رفت‌لکن در سنه سیصد و سی وسه او را پسر عمش ابوالقاسم المستکفی‌بالله عبدالله بن المکتفی بالله مکحول نموده و از خلافت خلع نمود و خود او بمسند خلافت نشست

بیست ودوم ازخلفای بنی‌العباس ، المستکفی بالله عبدالله بن المکتفی بالله بود و در زمان خلافت المستکفی بالله احمد بن بویه داخل بغداد شد المستکفی بالله باو خلعتی داد و او را ملقب نمود بلقب معزالدوله و برادرش علی بن بویه را ملقب نمود بلقب عمادالدوله و برادرشان حسن بویه را ملقب نمود بلقب رکن‌الدوله و المستکفی خود را ملقب نمود بامام الحق و باین القاب سکه زد ، **ودر حیوة الحیوان** از وفیات‌الاعیان ابن‌خلکان نقل‌کرده که بویه پدر علی عمادالدوله و حسن رکن‌الدوله و احمد معزالدوله مرد صیادی بودکه معیشت او منحصر بود بصید ماهی‌ودرتاریخ الخلفاء استکه بویه درخواب دیدکه از احلیلش عمود آتشین بیرون شدکه تمام دنیا را فروگرفت خوابش را نقل‌کرد تعبیرکردند که اولاد تو در دنیا سلطنت خواهندکرد و باندازهٔ‌که آتش‌احلیلت دنیـا راگرفته سلطنت آنها هم دنیا را فرا خواهدگرفت

و **بویه** سه اولاد داشت بترتیبی‌که ذکرشد و چون عمادالدوله مالك شیراز شد اصحاب وجند اوطلب تنخواه ورسوم نمودند و چیزی نداشت که بآنها بدهد ونزدیك بودکه سلطنتش منحل شود یکروز پشت خوابیده بود متفکر ومغموم بود ناگاه دید ماری درسقف خانه ازسوراخی بیرون شد و بسوراخ دیگررفت خائف شد وغلامانش‌راطلبید وفرمود نردبانی حاضر کنند و آن مار را بقتل‌رسانند چون غلامان رفتند بالای سقف دیـدند غرفه‌ایست بین دو سقف چون غرفه را شکافتند دیدند

در آن صندوقهائی است ومیان آنها پانصد هزار اشرفیست او را آوردند نزد عمادالدوله اوهم قسمت نمود بین جند ولشگر خود

ودر تاریخ الخلفاء است که یکروز عمادالدوله سوار اسبی بود ودست و پای اسبش فرو رفت بزمین پس امر کرد زمین راکندند یك گنجینهٔ بیرون شد و فرموده که بویه جدسلاطین بویه مرد فقیر و درویشی بود و معزالدوله سنه سیصد و سی و چهار المستکفی بالله را ازخلافت خلع نمود ودیالمه ریختند میان قصر خلیفه و آنچه بود همه را بغارت بردند وپسرعمش المطیع‌لله ابوالقاسم‌فضل بن مقتدر را بجای او بخلافت نصب‌کردند

بیست و سوم از خلفاء بنی‌العباس ، المطیع لله ابوالقاسم فضل بن مقتدر بود ، ولادتش درسنه سیصد و پنجاه و یك ودر محرم سنه سیصدوشصت وچهار از دنیا رفت ودرتاریخ‌الخلفا است که درسنه سیصدوپنجاه ویك زمان خلافت المطیع‌لله شیعیان بغداد به درهای مساجد نوشتندلعنت معاویه را ولعنت کسیرا که فدك را از فاطمه زهراء غصب کرد ولعنت‌کسی را که منع کرد حضرت امام حسن را که در حرم جدش پیغمبر دفن کنند ولعنت کسی را که اباذر را از مدینه اخراج کرد

وایضاً نوشته که در خلافت المطیع لله بودکه احمد بن بویه معزالدوله امر کرد در مصر در اذان حی علی خیرالعمل بگویند

ودر سیصدو پنجاه و دو روز عاشوراء احمد بن بویه معزالدوله حکم کرد در بغداد دکاکین را ببندندوطباخین طبخ‌نکنند وعلمهانصب‌کنند وزنهامویهاپریشان‌کنند ولطمه بصورتها بزنند و اقامه ماتم برحضرت سیدالشهداء ع بنمایند و این اول روزی بودکه در بغداد نوحه‌گری برحضرت سیدـ الشهداء (ع) نمودند و در عید غدیر آن سال جشن زیادی گرفتند و در آن سال نزد ناصرالدوله دیلمی دو مرد آوردندکه پهلوهاشان بیکدیگرچسبیده بود و عمرشان بیست و پنجساله بود و اینها دوشکم و دوناف و دو معده وهریك دو کف و دو ذراع و دو ران و دو احلیل داشتند و اوقات جوع وعطش و بولشان مختلف می‌شد ویکی از این دو مرد دیگری زنده بود پس ناصرالدوله اطباء را جمع‌کردکه بلکه بشود ایندو را ازهم جدا کنند اظهار عجز نمودند بعد از چندی آنمرد زنده از تعفن آن مرده مریض شد و از دنیا رفت **و** درسنهٔ‌سیصدونه اذن دادند درمصر بگفتن حی علی خیرالعمل و شروع نمودند به بنا نمودن جامع ازهر ودر سنه سیصد و شصت مؤذن در شام علناگفت حی‌علی خیرالعمل

و در سنه سیصد و شصت وسه المطیع‌لله شل شد و در زبانش ثقلی پیدا شد وپسرش الطائع لله را بخلافت نصب‌کرد

بیست وچهارم از خلفاء بنی‌العباس ، ابوبکرالطائع لله عبدالکریم بن المطیع‌لله بود ، ودر سنه سیصد وپنج حسن بن بویه الملقب برکن‌الدوله ممالکی که در دستش بود بین اولادش قسمت کرد فارس و کرمان را بپسرش عضدالدوله داد و ری و اصفهان را بپسر دیگرش مؤید الدوله داد و همدان‌ودینور رابپسر دیگرش فخرالدوله داد **و در سنه** سیصد وهفتاد و دوعضدالدوله پسر رکن‌الدوله ازدنیا رفت وگویا او اعدل سلاطین دیالمه بود وگفته شد درباب سوم‌که قبر او در نجف‌اشرف و عضدالدوله سه پسر داشت صمصام الدوله و شرف الدوله و بهاءالدوله و فخرالدوله پسری داشت که ملقب‌بود بمجدالدوله

الحاصل بعد ازفوت عضدالدوله‌خلیفه الطائع لله بجای او پسرش صمصام الدوله را بسلطنت شاید **ودر سنه** سیصد و هفتادوسه مؤیدالدوله پسر رکن‌الدوله دیلمی از دنیا رفت **و در** شب عید فطر سنه سیصد و نود و سه الطائع لله ازدنیا رفت

بیست و پنجم از خلفای عباسیین ، ابو العباس القادر بالله احمد بن اسحق بن المقتدر بالله بود ودر سنه سیصد وهشتاد وهفت فخرالدوله پسر رکن الدوله از دنیا رفت والقادر بالله سلطنتوری و اطرافش را به پسر فخرالدوله رستم الملقب بمجدالدوله داد

ودر سنه چهارصد و بیست ودو القادر بالله ازدنیا رفت و چهل و یکسال خلافت نمود و در ایام خلافت او صاحب بن عباد وزیر مؤید الدوله ازدنیارفت

بیست وششم ازخلفای عباسیین ابو جعفر القائم بامرالله عبد الله بن القادر بالله بود ، ودر زمان خلافت او سنهٔ چهارصد وپنجاه ویك عقد صلح واقع شد بین سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود بن سبکتکین سلطان غزنینو بین جغرل بیك ابن سلجوقا پسر الب ارسلانو برادر طغرل بیك سلطان خراسان ، ودر سنه چهارصد وشصت وهفت القائم بامرالله ازدنیا رفت

بیست و هفتم از خلفای عباسیین ابوالقاسم المقتدی بامرالله عبدالله بن محمد بن القائم بامر الله بود ودر حمل بود که پدرش ازدنیارفت

ودر زمان خلافت او بود که نظام الملك منجمین راجمع کرد ونوروز را در اول نقطه حمل قرار دادند وقبل از این در نیمهٔ حوت نمود و در سنهٔ چهار صد و هشتاد و هفت المقتدی بامرالله ازدنیا رفت

بیست و هشتم از خلفای عباسیین ابو العباس المستظهر بالله احمد بن المقتدر بالله بود ودر زمان خلافت او سنهٔ چهار صد وهشتاد ونه کواکب سبعه بغیر زحل جمع شدند در برج حوت پس منجمان حکم کردند که امسال طوفان نوح واقع خواهد شد و مستظهر بالله این معنی را ازابن عیسی منجم تفتیش نمود ابن عیسی گفت در زمان نوح سبعهٔ سیاره بالتمام در سرطان جمع گشته بودند وحال شش کوکب از کواکب سبعه در حوت جمع شده اندبغیر زحل بنابر آن طوفان بآن درجه نخواهدبود بلکه قریب بطوفان نوح واقع خواهدشد و در همان سال حجاج واردشدند بدارالمناقبوسیل عظیمی آمد که اکثرحاج غرق شدند ودرسنه پانصدودوازده المستظهر بالله ازدنیارفت

بیست و نهم ازخلفای عباسیین ابومنصور المسترشد بالله ابن فضل بن المستظهر بالله بود واو درمراغه شهید شد درشانزدهم ذیقعده سنه پانصد ونه

سی ام از خلفای عباسیین ابو جعفر الراشد بالله منصور بن المسترشد بالله بود بعداز پدرش بخلافت نشست ودر سنه پانصدوسی ودو درخارج اصفهان اوراجماعتی ازاعاجم بقتل آوردند

سی و یکم از خلفای عباسیین ابو عبدالله المقتفی لامر الله محمد بن المستظهر بالله بود ودر سنهٔ پانصد وپنجاه از دنیارفت

سی و دوم از خلفای عباسیین ابوالمظفر المستنجد بالله یوسف بن المقتفی لامرالله بود ودر سنه پانصدو شصتو شش ازدنیا رفت واو همانست که قبل از خلافت در خواب دید که ملکی فرودآمد وبدست او چهارخ نوشت معبر گفت خلافت تودر سنهٔ خمس و خمسین و خمس مأه خواهد بودوچنین همشد

سی و سوم ازخلفای عباسیین ابو محمد المستضیئی بنورالله الحسن ابن المستنجد بالله بود ودر سنه پانصدو هفتاد وپنج ازدنیا رفت

سی وچهارم از خلفای عباسیین ابوالعباس الناصر الدین الله احمد بن المستضیئی بنورالله بود ودر سنهٔ ششصد و بیست و دو از دنیا رفت و کان له خادم اسمه یمن کاغذی بخلیفه

نوشت ودراو عتاباتی کرده بود خلیفه درجواب نوشت بمن بمن یمن ثمن ثمن

سی و پنجم ازخلفای عباسیین ابو نصرالظاهر بامرالله محمد بن الناصرلدین الله بود وفاتش درسنهٔ ششصدو بیست وسه بود

سی و ششم از خلفای عباسیین ابو جعفر المستنصر بالله منصور بن الظاهر بامرالله بود ودر روز دهم جمادی الثانیه سنه ششصد وچهل ازدنیا رفت

سی و هفتم از خلفای عباسیین ابو احمد المستعصم بالله عبدالله بن المستنصر بالله واو آخر خلفای عباسیین بود وفرزند بیست وسوم ازاولاد های عباس بن عبدالمطلب بود

ودر **حبیب السیر** است که چون **منکوقا آن بن تولیخان بن چنگیز خان** تاج سلطنت برسر نهاد ولشکر تتار اطراف وبرا گرفتند وعزم تسخیر ممالک را نمود **هلاکوخان** برادر خود را بصوابدید محقق **خواجه نصیر طوسی** روانه فرمود بجهت تسخیر بغداد

وچون این خبر ببغداد رسید **ابن علقمی** وزیر مستعصم خلیفه چون شیعه بود بتعصب مذهبی در صدد استیصال خلیفه عباسی بر آمده در خلوت بمستعصم گفت ملا تمام سلاطین حلقهٔ اطاعت و بندگی خلیفه رابگوش نموده معذلك مصلحت نیست سالی اینقدر از اموال مصروف لشکریان گردد خوب است خلیفه رخصت دهد که غالب لشکریان بشغل و صنعتی مشغول شوند که مرسوم آنها جزء خزانهٔ سلطنتی شود

خلیفه ازغایت محبتی که بمال دنیا داشت این رأی راپسندیدولشکریان را عذر خواسته وخودش درمنتهای غفلت مشغول عیش وطرب گردید

ابن علقمی قاصدی نزد هلاکوخان فرستاد واورا از کیفیت دولت خواهی خویش مسبوق نمود هلاکوخان درماه رمضان سنهٔ ششصدو پنجاه وپنج از الكاء همدان رفت بجانب بغداد چون خبر ببغداد رسید خلیفه باابن علقمی مشورت کرد

عرضکرد لشکر مغول چه عرضه دارند که سپاه بغداد را شکست دهند اگر زنهای بغداد از پشت بامها لشکر مغول راسنگباران کنند همه را هلاك خواهند کرد ابن علقمی از ذکر این سخنان واهی خلیفه را غافل میساخت

ناگاه خبر بخلیفه دادند که هلاکو خان با لشکریان فراوانی نزدیك بغداد رسیده

خلیفه دونفر ازسرکرده‌های بزرك را باده‌هزار نفرازلشکر فرستاد مقابل هلاکوخان ولشکریان تتار وچون سپاه بغدادمقابل لشکرمغول وتتاررسیدند جنك مغلوبه‌شدولشکریان خلیفه مغلوب گردیدند

خلیفه ازابن علقمی که‌دشمن باطنی ودوست ظاهری اوبود مصلحت پرسید

ابن‌علقمی فرمود که‌لشکر مغول وتتار رابآسانی نتوان علاج نمود مصلحت چنانست که خلیفه خودبرود نزدهلاکوخان با اجناس نفیسه‌وتقودیعه وباواو بمسالمت امررا خاتمه دهد

مستعصم این‌رأی را پسندید روز یکشنبه چهارم ماه صفر سنهٔ ششصد و پنجاه و شش با دو پسرش و بسیاری ازعلماء وسادات در بین‌خوف ورجاء رفت نزد هلاکوخان

چون وارد شد هلاکوخان خلیفه ودو پسرش را توقیف نموده و با ملازمان خود درباب خلیفه مشورت نمود همه باتفاق صلاح را درقتل خلیفه دانستند لذا امر بقتل خلیفه با جمعی از عباسیین نمود

و بعداز او احدی از عباسین لوای خلافت بر پا ننمود

پس معلوم شد که مدت سلطنت عباسین پانصد و بیست و چهار سال بوده

و معلوم شد که پنج نفر از خلفای بنی‌العباس بودند که سه نفر اولاد بلا واسطه شان بخلافت نشستند :

اول ـ خلیفه پنجم **هرون الرشید**

دوم ـ خلیفه هشتم **المتعصم بالله**

سوم ـ خلیفه دهم **المتوکل علی‌الله**

چهارم ـ خلیفه شانزدهم **المعتضد با لله**

پنجم ـ خلیفه هیجدهم **المقتدر بالله**

الحمد لله اولا و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی‌الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین واهل بیته الطاهرین المعصومین



باب نهم

در اسم ولقب و کنیه ونسب وتاریخ ولادت وشهادت

امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع)

ودر تعیین زوجات و اولاد واقارب وبعضی از تواریخ مهمهٔ متعلقهٔ بزمان امامت آن بزرگوار ودر ذکر قبور متبرکه واقعه در کاظمین و بغداد ودر آن هشت فصل است و یکخاتمه

فصل اول

دراسم ولقب وکنیه و نسب آن بزرگوار

اما اسم شریف آن‌حضرت **موسی است** واشهر القاب آن‌بزرگوار کاظم در **درالمسلوك** است لقب بالکاظم لانه کان یحسن الی من یسئی الیه

و اشهر کنای آن‌حضرت **ابوالحسن** است واین بزرگوار را ابوالحسن الاول میگویند اگر چه کنیه حضرت امیر ع هم ابو الحسن بود و همچنین کنیه حضرت زین العابدین ع معذلك از این بزرگوار درکتب اخبار تعبیر به ابوالحسن الاول میکنند واز حضرت رضا (ع) به‌ابی‌الحسن الثانی وازحضرت هادی (ع) بابی الحسن الثالث

و در عمدة الطالب است که مردم میگویند موسی بن جعفر ع **باب الحوائج الی الله** است ومن نفهمیدم معنی آنرا تاآنکه دیدم درکتاب منتظم که‌از تصنیفات ابوالفرج بن جوزی است که احدی طلب نمیکند ازخداوندحاجتی راپس‌قصد کندقبرحضرت موسی بن جعفر ع‌را مگر آنکه خداوند حاجت اورا برمیآورد ومن‌و غیرمن چندمرتبه اینراتجربه کرده‌ایم انتهی

و اما نسب شریفشان والد ماجدشان حضرت امام جعفر صادق (ع) والده ماجده‌شان کنیزی بود امولد مسماة به حمیده بربریه وبعضی اندلسیه گفته‌اند

ودراصول کافی است عن‌معلی بن‌خنیس ان ابا عبدالله ع قال حمیدة مصفاة من الاد ناس کسبیکة الذهب مازالت الاملاك تحرسها حتی ادیت الی کرامة من‌الله لی والحجة من بعدی

یعنی حضرت صادق ع فرمود حمیده صافست ازخباثت و چرکینی هامانند شمشهٔ طلا ملائکه محافظت میکردند اورا تارسانید بمن‌گرامی‌کردن از جانب خدایتعالی مراو حجت‌بعد مرا

وایضا در اصول کافی است که‌حضرت باقر ع باین مخدره فرمود اسم‌تو چه چیز است عرضکردحمیده فرمودند حمیدة فی‌الدنیا محمودة فی‌الاخرة اخبرنی‌عنك ابکرانت ام ثیبهقالت بکر

فرمود چگونه وحال آنکه دردست کنیز فروشها چیزی نیماند مگر آنکه او را فاسد میکنند عرضکرد بلی مولای من میشست درموضعی که مردان نسبت بزنان مینشینند پس مرد سر سفید محاسن سفیدی میآمد وباو سیلی میزد تا ازجای خود حرکت میکرد وهمین قسم شد مراراً پس حضرت باقر ع بنوردیده اش حضرت صادق ع فرمودند خذها الیك فولدت خیر اهل الارض موسی بن جعفر ع

ودر **عیون** بسند معتبر ازعلی بن میثم روایتکرده که حمیده مادر امام موسی (ع) از جملهٔ اشراف وبزرگان عجم بود

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

دراصول **کافی** و **ارشاد مفید** است ولد ابوالحسن موسی بالابواء سنة ثمان و عشرین و مأة (وابواء منزلی است بین مکه ومدینه)

ودر **دروس** است که تولدآن بزرگوار در ابواء روزیکشنبه هفتم ماه صفر سنهٔ صدو بیست وهشت بوده وگفته شده سنهٔ صدو بیست و نه

ومجلسی در **جلاء العیون** فرموده که اشهر آنستکه ولادت آنبزرگوار درابواء روزیکشنبهٔ هفتم ماه صفر سنهٔ صدو بیست و هشت بوده

فصل سوم

در تاریخ رحلت وشهادت حضرت موسی بن جعفر ع

در **مصباح المتهجدین** واعلام الوری وروضه ومناقب ودروس وکشف الغمه است که رحلت آنحضرت بیست و پنجم رجب بوده سنهٔ صدوهشتاد وسه

در **روضه ومناقب** روزش راهم تعیین کرده که روز جمعه بوده

ودر **اصول کافی وارشاد مفید** است که رحلت آن بزرگوار ششم رجب سنه هشتاد و سه بوده در بغداد درحبس سندی بن شاهك و در **عیون** است که پنجم ماه رجب سنهٔ مزبور آن حضرت شهید شد

وفی المجلد الاول من المستدرك فی باب نوادر مایتعلق بابواب الدفن نقل عن الشیخ ابی محمد الحسن بن موسی النوبختی فی تاریخ وفات الامام موسی بن جعفر قال و فی روایة اخری انه ع دفن بقیوده وانه ع اوصی بذلك وذلك نظیر ماقاله السید علیخان فی الدرجات الرفیعة فی ترجمة حجر بن العدی الکندی من خاصة اصحاب امیرالمؤمنین ع وکیفیة شهادته قال ثم قال یعنی حجر لمن حضره من اهله لاتطلقوا منی حدیداً ولا تغسلوا عنی دماً فانی لاق معویة غداً علی الجادة انتهی

ومرحوم مجلسی درجلاء العیون فرموده اشهر در شهادت آنحضرت آنست که روز جمعه بیست وپنجم ماه رجب سال صدو هشتادوسه هجری بوده

پس بنا برمختار در تاریخ ولادت باسعادت ورحلت آن‌بزرگوار سن شریفشان در زمان رحلت پنجاه وپنجسال و وپنجماه و هیجده‌روز بوده وبنابر مختار درتاریخ رحلت حضرت صادق (ع) این بزرگوار بیست سالو هشت ماه وهیجده روز باپدر بزرگوارش حضرت صادق ع بوده و سی‌و چهار سال ونه ماه بعداز پدر بزرگوارش امامت فرموده

و در **وقایع الایام** مرحوم آخوند **ملاعلی سیستانی** از **مناقب** نقل فرموده قال وفی سنة ثلث وثمانین ومأة قبض موسی بن جعفر ع فی الحبس ببغداد فداء للشیعة لانه روی ان الله غضب علی الشیعه بافشآئهم اسرار الائمة اراد ان یستأصلهم بالعذاب فاخبر موسی بن جعفر ع بانی مستأصل شیعتك هذه السنة فقال ع یارب احب ان افدی شیعتی بنفسی و تبقونهم علی الارض فاماته الله شهیداً تلك السنة فداء للشیعة ولابد است در مقام ازذکر دوامر

امر اول درذکر قاتل آن‌بزرگوار

در **اصول کافی** است که حضرت موسی بن جعفر ع دربغداد در حبس **سندی بن شاهك** از دنیارفت وهرون در ماه رمضان سنهٔ صد و هفتاد ونه بعمره مفرده مشرف شد و بعد از فراغ مشرف شدبمدینهٔ طیبه و در بیستم ماه شوال همانسال حضرت‌را بهمراه خود بحج برد بعد از راه‌بصرمراجعت نمود وآنحضرت رادر نزد عیسی بن جعفر ابن ابی جعفر المنصور در بصره محبوس نمود

در کتاب **هدایة الانام** محدث قمی فرموده که روز هفتم ذیحجه حضرت موسی بن جعفر ع راوارد بصره نمودند ومدت یکسال در بصره محبوس بود انتهی

و بعداز آن حضرت را طلبید دربغداد ودر نزد سندی بن‌شاهك محبوس نمود ودرزندان‌سندی بن‌شاهك ازدنیا رفت انتهی

وفی عمدة‌الطالب ولما ولی هرون‌الرشید الخلافة قبض علیه وحبسه عندالفضل بن یحیی بن خالدالبرمکی‌ثم‌اخرجه من‌عنده فسلمه الی السندی بن‌شاهك ومضی الرشید الی الشام و امریحیی‌بن خالدالسندی بقتله وقیل‌انه سمه وقیل بل‌لف‌فی بساط وغمزحتی‌مات الخ

و در عیون اخبار الرضا روایت میکند که در سال پانزدهم از سلطنت هرون الرشید حضرت موسی بن جعفر ع مسموماً شهیدشدوسندی‌بن‌شاهك بامر رشید آنحضرت را در محبس معروف بخانه مسیب مسموم‌نمود

ودر **اصول کافی** است که‌علی بن‌اسمعیل بن جعفر الصادق ع رفت نزد هرون الرشیدو گفت ماظننت ان فی‌الارض خلیفتین حتی رایتك ورأیت عمی موسی بن‌جعفر یسلم‌علیه بالخلافة

ودر **مقاتل الطالبین** است که‌علی بن اسماعیل بن جعفرالصادق داخل شد بهرون گفت : اموال ازمشرق ومغرب حمل‌میشود خدمت حضرت موسی بن جعفر وقریهٔ خریده بسی‌هزار دینارواسم اویسریه است آن‌دینارها را حاضر کرد فروشنده گفت من دینار کذائی میخواهم آن دنانیر را گرفت ودنانیری که میخواست باوداد پس رشید دویستهزار درهم بعلی بن اسماعیل داد و همانسال هرون بمکه رفت و اول رفت بمدینه طیبه مقابل قبر پیغمبر ص عرضکرد یا رسول‌الله من معذرت میخواهم از ارادهٔ که در باره موسی بن جعفر دارم میخواهم اورا حبس کنم چون اراده دارد که‌بین امت تفرقه اندازد پس امر کردآن بزرگوار را درمیان مسجد پیغمبر ص گرفتند بردند نزد هرون

هرون ملعون دو محمل برروی دو بغله گذارده با جمعی از غلامانش روانه کرد یکی را بجانب بصره فرستاد وحضرت موسی بن جعفر ع را میان محمل نهاد و دیگری را فرستاد بجانب کوفه محض آنکه بمردم تعمیه کند و سفارش کرد که حضرترا دربصره تسلیم کنند بعیسی بن جعفر بن منصور دوانیقی برادر زبیده خواتون زوجهٔ هرون که اوحضرت را محبوس نماید پس او یك سال حضرت را محبوس نمود بعد نوشت بهرون که حضرت را بدیگری بسپاردوالا او را رها خواهم نمود نوشت هرقدرخواستم باو ایرادی بگیرم نتوانستم .

پس هرون کسیرا فرستاد که حضرت رااز بصره برند ببغداد وتسلیم نمودند بفضل بن ربیع ومدتی هم حضرت در نزد او محبوس بود بعد خبر دادند بهرون که حضرت موسی بن جعفر نزد فضل بن ربیع در رفاهیت وسعه است پس حضرت را از فضل بن ربیع گرفتند و تسلیم نمودند بسندی بن شاهك

ثم دعی بالسندی و امره فلفه علی بساط وقعد الفراشون النصاری علی وجهه فلمامات ع ادخل فی علیه الفقهآ ووجوه اهل بغداد فنودی هذاموسی بن جعفرع قدمات فانظروا الیه فجعل الناس ینظرون وجهه وهومیت

وظاهراً مقبره شریفهٔ حضرت موسی بن جعفر ع را شاه اسمعیل که اول سلاطین صفویه است تعمیر کردچنانچه دریکی ازغرفه‌های ایوان شرقی بکاشی معرق نوشته شده

امر دوم درمدت حبس حضرت موسی بن جعفر(ع)

در رجال کبیر درضمن حالات جناب علی بن یقطین وزیر هرون چند روایت نقل میکند که آنها صریح است در آنکه آقا چهار سال درزندان محبوس بود.

و در اصول کافی است که مسافر گفت: من هرشب رختخواب حضرت رضاع را در دهلیزخانه فرش میکردم حضرت همه شب بعد از عشاء تشریف می‌آورد و بخواب میرفت تا مدت چهارسال بعد یك شبی حضرت رضا نیامد بمنزل عیالاتش مضطرب شدندروز که شد سؤال کردند معلوم شد که دیشب حضرت موسی بن جعفر(ع) از دنیا رفته وحضرت ببالین پدر بزرگوارش تشریف برده ، ودر دمعة الساکبه از بعضی ازاخبار نقل کرده که حضرت موسی بن جعفر(ع) یکسال در بصره نزد عیسی بن جعفر بن ابی جعفر منصور دوانقی محبوس بود و رشید ملعون امر کرد آنحضرت را بقتل برساند و او امتناع کرد بعد آنحضرت را بردند در بغداد نزدفضل بن ربیع حبس نمودند وباو امر کرد که آن بزرگوار رابقتل آورد اوهم اباکرد بعد آنحضرت رانزد فضل بن یحیی بن خالد البرمکی حبس نمودند وازاوهم خواهش نمودند که حضرترا بقتل برساند اوهم ابا وامتناع نمود بعد خودیحیی بن خالد البرمکی مباشر قتل آنحضرت گردید و بعضی گفتند سندی بن شاهك ملعون آن حضرت را در طعام مسموم یا در رطب مسموم بقتل رسانید انتهی

ودرعیون ازعلی بن ابراهیم از پدرش روایت کرده که گفت شنیدم از یکنفرازاصحابمان که میگفت: هرون الرشید حضرت موسی بن جعفر را محبوس نمود چون شب شد حضرت ترسید که هرون او را بقتل برساند پس آن بزرگوار تجدید وضو فرمود وچهار رکعت نماز کرد بعد باین دعوات دعا کرد :

« یا سیدی نجنی من هرون وخلصنی من یده یامخلص الشجر من بین رمل وطین ویامخلص اللبن

من بين فرث و دم ويا مخلص الولد من بين‌مشيمة و رحم ويا مخلص النار من بين‌الحديد والحجرو يا مخلص‌الروح من بين الاحشاء والامعاء خلصني من يد هرون»

پس هرون درخواب دید که مرد سیاه صورتی شمشیر بالای سرش نگاهداشته ومیگوید موسی بن‌جعفررا رهاکن والا با شمشیرگردنت را میزنم پس هرون از هیبت آن‌شخص ازخواب بیدار شد و بحاجب گفت بروميان زندان و موسی‌بن‌جعفررا رهاکن‌حاجب‌آمد میان زندان‌وحضرت رارهاکردو گفت اجابت‌کن خلیفه را پس‌گریان ومهموم ومحزون آیساً من حیوته آمدنزد هرون درحالتی‌که اندامش میلرزید فرمود سلام علی‌هرون آن‌ملعون جواب سلام داد و سه خلعت برآنبزرگوار پوشانید و سوار بر اسب خودنمود واکرامش نمود وآن بزرگوار درهرپنجشنبه میرفت نزدهرون تا آنکه دو مرتبه آن حضرت را محبوس نمود و تسلیم کرد بدست **سندی‌بن شاهک** لع و آن ملعون آن حضرت را بزهر شهید نمود

ودر کتاب ابن‌عساکر است‌که ربیع بن یونس بن محمد بن کیسان حاجب منصور دوانقی بود و بعد وزیر او شد وپسرش فضل بن ربیع حاجب هرون‌الرشید شد وپسر فضل عباس بن فضل‌بن ربیع‌حاجب محمد امین بود و فوت ربیع درسنهٔ صد و شصت و نه بود انتهی

ودر خامس بحار روایت‌کرده وقتی‌که حضرت یوسف از زندان بیرون شد بدرب زندان نوشت «هذا قبور الاحیاء و بیت‌الاحزان وشماتة الاعداء» الخ

فصل چهارم

درذکر اولادهای حضرت موسی بن جعفر(ع)

در **ارشاد مفید** است‌که آن‌حضرت‌سی‌وهفت اولاد داشت‌**هیجده پسر** داشته **ونوزده‌دختر**:

واما پسرهای آن بزرگوار علی‌بن موسی‌الرضا الامام (ع) و ابراهیم و عباس و قاسم و اسمعیل‌وجعفر وهرون وحسن واحمد و محمد وحمزه و عبدالله واسحق وعبدالله وزید والحسن و الفضل و سلیمان

و اما دخترهای آنحضرت فاطمة‌الکبری و فاطمة‌الصغری و رقیه و حکیمه و ام ابیها ورقیة‌الصغری و کلثوم و ام‌جعفر ولبابه و زینب و خدیجه و علیه وآمنه وحسنیه و بریهه و عایشه و ام سلمه و میمونه و ام کلثوم

و مادرهای تمام‌اولادهای‌موسی بن جعفر(ع) **ام ولد وکنیز** بودند . معلومست که افضل تمام‌اولادهای‌حضرت موسی بن جعفر حضرت علی بن موسی‌الرضا (ع) بوده که در باب بعد فی‌الجمله از حالات شریفهٔ ایشان ذکر خواهد شد انشاءالله

اما ابراهیم ملقب است بابراهیم‌المرتضی ـ واین غیر ابراهیم مجابی است‌که درکربلا میان رواق مدفونست چون او پسر محمد العابدابن‌موسی‌الکاظم است چنانچه در باب پنجم گفته شد و این جناب ابراهیم المرتضی پدرچهارم جناب سیدمرتضی وسید رضی است چون ایندو آقا پسران ابواحمد حسین بن موسی الابرش ابن محمد الاعرج ابن موسی ابی السبحة بن ابراهیم المرتضی‌ابن موسی الکاظم (ع) بودند

و در عمدة الطالب است که ابراهیم المجاب بن محمد العابد ابن موسی الکاظم است و

قبر ایشان در رواق مطهر حضرت سید الشهداء (ع) است و اما قبر ابراهیم المرتضی را معین نفرموده اند

در ارشاد است وکان ابراهیم بن‌موسی شجاعاً سخیا کریماً و در زمان مأمون امیریمن بود ازقبل محمدبن محمد بن زیدبن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) وخروج نمود درمکه بمأمون درسنهٔ دویست وتشریف برد بجانب یمن واینقدر ازاهل یمن رابقتل رسانید که او را ابراهیم جزار گفتند ومستولی شدبیمن

واما عباس بن موسی الکاظم در بحار از اختصاص روایت فرموده و حاصل بعض ازفقراتش آنستکه بعد از رحلت حضرت موسی‌بن جعفر جناب عباس رفت نزد ابوعمران طلحی قاضی مدینه‌و شکایت نمود از حضرت رضا (ع) جناب اسحق بن جعفرالصادق ع حاضر بود گریبان‌جناب‌عباس برادر زاده‌اش راگرفت فرمود انك لسفیه ضعیف احمق وقاضی مدینه هم اعتنائی بگفته جناب عباس نکرد خبر بحضرت رضا (ع)رسیدحضرت ببرادرش عباس‌فرمود «اناا علم انه انماحملکم علی هذاالغرائم والدیون » یعنی برادر من‌میدانم شمارا قرضداری و پریشانی وادار نمود بر این شکایت کردن بعد فرمود یاسعید بروقرضهایش را معین کن و آنچه قرض دارد اداکن بعد فرمود والله دست‌ازمواسات و احسان‌شما بر نمیدارم تاوقتیکه روی زمین رامیروم و شما آنچه میخواهید بگوئید

ودر عمدة الطالب است که‌جناب عباس بن‌موسی الکاظم ع چندپسر داشت

منجمله قاسم بن عباس بن موسی الکاظم ع بود خودش و نسبش را مخفی میکرد از ترس بنی‌العباس ورفت بسور مدینه وسبزه‌کاری میکرد واز ثمن او قوتش را تحصیل میکرد واحدی او را نمیشناخت ونسبش را نمیدانست واهالی آن‌محل اعتقاد داشتند بزهدو عبادت آن بزرگوار با آنکه اورا نمیشناختند درآنجا خداوند باو دختری کرامت فرمود

و سید تاج الدین محمدبن معیه حسینی (ره) فرموده که جناب قاسم دوستی داشت اراده کرد برود بمکه معظمه پس‌آمد که با جناب قاسم وداع کند فرمود من‌بتوحاجتی دارم که‌همین‌دخترم را ببری بمدینهٔ طیبه وقتیکه آنجا رسیدی سؤال کن از خانه فلانی وابن صبیه را آنجا بسپار و مراجعت کن

آنمرد اطاعت کردو آن دخترا برد وبآن خانه سپرد قدری نگذشت که‌صدای گریه از آن خانه بلند شد ودر تمام‌مدینه منتشر شد از بعضی سؤال کردم گفت الان خبر رسید که‌جناب قاسم‌بن عباس از دنیا رحلت فرموده و مردی از اهل عراق دخترش را آورده پس من تعجب کردم چون برگشتم بخارج مدینه خبردادند بوفات آنمرد پس من‌خبر دار کردم مرد مرا که آنمرد قاسم بن عباس بن موسی الکاظم استواو را در همان موضع دفن کردند وبجهت او حرمی ساختند و قبر شریفش زیارتگاه است انتهی و نظیر این قصه است قصه عیسی بن زید که در فصل چهارم از باب ششم گفته شد

واما جناب قاسم بن موسی الکاظم بسیار جلالت قدر داشت

در اصول کافی از حضرت موسی بن جعفر روایتکرده که آنحضرت در بین راه مکه‌بابی عماره فرمود اگر امر راجع بمن‌میبود قرار میدادم امامت را درپسرم قاسم بجهت محبت و مهربانی من باو ولکن امر راجع بخداوند عزوجل‌است قرار میدهد هر جا که بخواهد الخ **وعلامه مجلسی**

فرموده ازجمله امامزاده‌هائیکه هم جلالت قدرش معلوم است وهم موضع قبرش امامزاده قاسم فرزند موسی بن جعفر استوقبر شریفش درهشت‌فرسخی حله‌زیارتگاه عامه‌خلق است

واما اسمعیل بن موسی بن جعفر صاحب کتاب جعفریات

در منهج المقال است که ایشان ساکن مصر بودند و تولدشان هم‌در مصر بود کتب مبوبهٔ دارند که‌ازپدر بزرگوارش واز پدرانش نقل فرموده و ازعلامه بهبهانی نقل شده که‌فرمود کثرت تصانیف اسمعیل بن موسی‌دلیل است‌برمدح‌او انتهی وایشان‌صاحب اعقاب بودند که بعضی درمصر وبعضی درشام وبعضی در آذر بایجان وبعضی درطبرستان ساکن‌بودند

واما احمدبن موسی الکاظم المشهور به شاه چراغ

درارشاد است وکان احمد بن‌موسی کریماً جلیلا ورعاً و کان ابوالحسن موسی یحبه و یقدمه ووهب له ضیعته المعروفة بالیسریة ویقال ان احمد بن موسی اعتق الف مملوك و ازجناب اسمعیل بن موسی روایتکرده فرمود پدر بزرگوارم اولادش را برد بقریهٔ از قرای مدینه و با جناب احمد بن موسی ع بیست نفر ازخدم وحشم بودند که اگر احمد میایستاد آنها هم‌میایستادند واگراحمدمینشست آنها هم مینشستند

ودر بدیع الانوار ازلب الانساب نقل‌کرده که‌جناب احمدبن موسی الکاظم هزار قرآن بخط خود تحریر نموده‌ودر بغداد سکنی داشت‌چون‌خبر شهادت حضرت رضا ع را شنید بسیارمحزون شدواز بغداد خروج نمود بجهت طلب خون برادرش وبا او سه هزار نفر غلامان بودند و سه هزار نفرهم ازاقوام وعشایر آن‌بزرگوار باو ملحق شدند آمدبجانب خراسان چون بقم رسید حاکم قم بالشکر زیادی برای محاربه از شهر قم‌خارج شد و با آنجناب مصاف نمود و جمع کثیری از سادات هاشمی‌وفاطمی‌شهیدشدند که مزارآنها درقم مشهور است وآنجناب‌از قم‌حرکت کرده آمد به‌اسفرائن که‌در ناحیه خراسانست ودرمیان‌دو کوه فرود آمد وقبرش درآنجاهست انتهی

بعد صاحب بدایع الا نوار میفرماید حق آنست که آنجناب از خراسان مراجعت کرد و در شیراز وفات کرد

صاحب مجدی گوید که قبر احمد بقعه‌و گنبد طلا و صحن و خدمهٔ بسیاری دارد و مرقد شریفش مطاف ومزار عامه مسلمین است و ایشان از امامزادهائیست که هم جلالت قدرشان معلومست وهم موضع قبرشان

واما محمد بن موسی الکاظم برادر ابوینی جناب احمد بودند

در ارشاد است و کان من‌اهل‌الفضل والصلاح و از کنیز رقیه بنت موسی بن جعفر روایتکرده که‌محمد بن موسی تمام شب را وضو میساخت ونماز میخواند بعد ساعتی میخوابید باز بر میخاست و صدای ریختن آب وضویش‌را میشنیدم بازوضو میگرفت ونماز میخواندتاصبح ونشد که‌من او راببینمو ومتذکر نشوم قول‌الله تعالی را که‌میفرمایدکانوا قلیلا من‌اللیل ما یهجعون انتهی

ودر عمدة الطالب است که ابراهیم الضریر ابن محمدبن موسی الکاظم ع فهو المعروف بالمجاب وقبره بمشهد الحسین ع معروف انتهی و گویا قبرشان در زاویه شمالی رواق مطهر حضرت سیدالشهداء (ع) باشد وعلی بن‌ابراهیم المجاب قبرش درسیرجان کرمانست کذا فی بدایع الانوار و جناب احمد المشهور بشاه چراغ و جناب محمد در شیراز مدفونند و از برای هر یك‌بقعه

گنبدی طلا وضریح وحرم بسیار عالی میباشد که شیعیان بمرقد ایشان تبرك میجویند

ودر کاخك گناباد مقبره ایست منسوب بجناب محمد بن موسی الکاظم ع و بقعه و بارگاه و موقوفات مفصلی دارد

و اما جناب حمزة بن موسی الکاظم برادر ابوینی جناب احمد و محمد است و بسیار جلیل بود قبر ایشان در نزدیك قبر حضرت عبد العظیم است بقعه و ضریح نقره و صحن و بارگاه مفصلی دارد

ودر تاریخ عالم آرای عباسی است که امامزاده حمزه بقول اصح در سو سفید ترشیز مدفونست و مرقد شریفشان مطاف مردم آنولایت است انتهی و احتمال میرود که این قبری که در سوسفید ترشیز است قبر حمزة بن حمزة بن موسی بن جعفر (ع) باشد چون در عمدة الطالب فرموده که حمزة بن حمزة رفت بخراسان ودر بدایع الانوار است از کتاب لب الانساب نقل کرده که حمزة بن موسی بن جعفر مدفون در سیرجان کرمان است و جناب علی بن حمزة بن موسی در خارج باب اسطخر شیراز مدفونند ومرقد شریفشان مزارمعروفی است چنانچه در عمدة الطالب است وسلسلهٔ سادات سلاطین صفویه منتهی میشود بجناب حمزة بن موسی الکاظم (ع)

باین تفصیل که شاه سلطان حسین آخر سلاطین صفویه بود ومنصل شد سلطنتش بفتنه افاغنه در اصفهان واوپسرشاه سلیمان بود واو پسرشاه صفی ثانی بودواوپسر شاه عباس ثانی بود و اوپسرشاه صفی اول بودو او پسر صفی میرزا بود که او راشهید کردند وبسلطنت نرسید و او پسر شاه عباس اول بود و او پسر سلطان محمد مکفوف بود که معروف بود بخدابنده و او برادر شاه اسمعیل ثانی بود و این دو پسران شاه طهماسب بودند واو پسر شاه اسماعیل اول است و او سر سلسلهٔ سلاطین صفویه است

وابتداء از گیلان خروج نمود بابعضی از مریدهای صوفیهٔ خود در سنهٔ نهصد وشش در سن چهارده سالگی ودرسن سی‌ونه سالگی از دنیا رحلت فرمود واو مروج مذهب تشیع شد پس ایشان تقریباً بیستو پنجسال سلطنت کردند و پسرش شاه طهماسب تقریباً پنجاه و چهار سال سلطنت کرد وپسراو شاه اسماعیل ثانی زیاده بریکسال ظاهراً سلطنت نکرد و بنفرین سید المحققین السید حسین بن سید ضیاءالدین سبط محقق ثانی شیخ علی کرکی دربدو سلطنت از دنیا رفت وجهت نفرین سیداین شدکه شاه اسماعیل ثانی بامر پدرش شاه طهماسب مدتی درقلعهٔ از قلعه‌های قره داغ محبوس بود وچون شاه اسماعیل اول وشاه طهماسب خیلی مذهب حقه شیعه را ترویج کردند علماء اهل سنت قلبشان مملواز حقدو کینه بود مثل میرزا مخدوم ملعون صاحب نواقض الروافض و جمعی از قلندر های خبیث درزمان حبس شاه اسماعیل ثانی مشغول اغواء واضلال اوشدند واو را ازرویه پدر و جدش منصرف نمود ند وقلب اورا ازعلماء شیعه منقلب نمودند و وقتیکه پدرش شاه طهماسب از دنیا رحلت فرمود و شاه اسماعیل ثانی بتخت سلطنت نشست با اهل ایمان اظهار معاندت نمود خصوصاً با علمائشان و خصوصاً بااین سید جلیل سبط محقق کرکی حتی آنکه خواست سکه‌هائیرا که پدر و جدش و نقش کرده بودند ائمه اطهار را خواست آن اسماء مقدسه را حك نماید ببهانهٔ آنکه آنها بدست کفارمیافتد وآنهارا مس میکنند جناب سید فهمید فرمود میخواهی آنها راحك کنی بکن و لکن این شعرحیرتی شاعر رانقش کن

هر کجا نقشی است بردیوار و در ‌ ‌ ‌ ‌ لعن بوبکر است و عثمان و عمر

سلطان که شنید کینه‌اش ازسیدزیاد شد یکشب شاه اسماعیل ثانی با معشوقش مست از خانه

بیرون شد و در آن حالت سید حسین سبط را تهدید میکرد بقتل سید شنید همانشب دعای علوی مصری را خواندو از خداوند خواهش نمود که اورا باشد نکال‌اخذ نماید سلطان از نفرین سید هلاك شد فجاة یا مسموماً

بعداز او برادرش سلطان محمد خدابنده ده سال سلطنت کرد بعد که پسرش شاه عباس اول بحد رشد رسید اورا بسلطنت نشانید واوچهل و چهارسال‌سلطنت کرد بعد از او نواده‌اش شاه صفی اول‌چهارده سال سلطنت کرد ودر قم از دنیا رفت بعدازاوپسرش‌شاه‌عباس‌ثانی بیست وشش یا زیاده سلطنت کرد بعداز اوپسرش شاه صفی ثانی تقریباً دو سال سلطنت کرد بعد از او پسرش شاه سلیمان سلطنت کرد وبعد ازاو پسرش شاه سلطان حسین که‌آخر سلاطین صفویه بودسلطنت کرد

و اما جناب عبدالله بن موسی الکاظم در اثبات الوصیة است که بعد از شهادت حضرت رضا (ع) هشتاد نفر ازعلماء وفقهاء واز شیعیان امصار مشرف شدند بمکه معظمه وبعدرفتند بمدینهٔ طیبه که‌خدمت حضرت جوادالائمه ع شرفیاب شوند وارد شدند بخانه حضرت جعفر بن محمد الصادق وبر روی فرش نشستند ناگاه عبدالله بن موسی بیرون شد و درصدر مجلس نشست و شخصی برخاست وندا کرد هذا ابن رسول‌الله هرکس میخواهد سؤالی بنماید سؤال کند پس یکنفر گفت چه‌میفرمائی در باره مردی که بزوجه‌اش بگوید انت‌طالق عدد نجوم السماء عبدالله گفت‌سه طلاقه میشود آن جماعت شیعه متحیر ومغموم شدند شخص دیگری گفت چه میفرمائی در باره مردی‌که با حیوانی جمع‌شود گفت‌دستش‌را قطع میکنندوصدتازیانه باومیزنند و او رانفی بلند میکنند پس مردم ضجه‌و گریه کردند ومتحیر بودند که‌چگونه بر خیزند وبروند واینها از فقهاء مشرق‌و مغرب‌حجاز ومکه وعراقین بودند

ناگاه دری از صدر مجلس باز شد وموفق خادم بیرون شد و عقب سر او حضرت جواد الائمه بوددر حالتی که‌دو پیراهن در برداشت ویك لنك عدنی واز برای عمامه‌اش دوگوشه بود که یکی‌را ازجلو انداخته ودیگری از عقب سر پس‌آقا سلام‌کرد ونشست ومردم همه ساکت در مقابلش نشستند

سائل اول عرضکرد یابن رسول‌الله چه میفرمائید در بارهٔ مردیکه بزوجه‌اش بگوید « انت طالق عدد نجوم السماء » حضرت جواد ع فرمودند اقرء کتاب‌الله عزوجل «الطلاق مرتان‌فامساك بمعروف او تسریح باحسان » سائل عرضکردعم‌تان فتوی‌داد که آن‌زن سه‌طلاقه است حضرت‌فرموده‌ای عم‌ازخدا بترس وفتوی مده‌باآنکه اعلم ازتوهست سائل دومی عرضکرد یابن‌رسول الله چه میفرمائی دربارهٔ مردیکه باحیوانی جمع شده باشد حضرت فرمود آن مرد تعزیر میشود وپشت آن‌حیوان را داغ میکنند وازشهر او راخارج میکنند عرضکردعموتان چنین فتوی داده حضرت فرمود لااله الاالله یاعم انه لعظیم عندالله ان‌تقف غداً بین‌یدیه فیقول لك لم افتیت عبادی بمالم تعلم و فی الامة من هو اعلم منك

عبدالله بن‌موسی عرضکرد دیدم برادرم حضرت رضا را که در این مسئله دومی چنین جواب داد حضرت جواد ع فرمود پدرم حضرت رضا (ع) این جواب را داد بسائلی که سؤال کرداز نباشی که‌قبر زنی‌را نبش کرده باشد وبا اوفجور کرده باشد و کفنش را‌د زدیده باشدپس‌فرمود باید دستش را قطع کنندچون سرقت کرده وباید اورا نفی‌بلند کنند چون‌باميت فجورنموده انتهی

ودراسترآباداست قبریکه منسوبست بجناب عبدالله بن‌موسی‌الکاظم (ع)

ودر مجالس المؤمنین است که مشهد امامزاده عبدالله و فضل وسلیمان اولاد امام موسی الکاظم در آبه است که دوفرسخی ساوه باشد که از محال قم است و آبه همیشه شیعه نشین بوده بخلاف ساوه که ساکنان او سنی بوده‌اند وهمیشه بین ساکنین این دو نزاع ملهبی بوده

و اما جناب اسحق بن الامام موسی الکاظم ، دررجال کبیر است که ایشان از اصحاب حضرت رضا ع بودند

و در عمدة الطالب است که ایشان اولاد زیادی داشتند و ازاولادهای اوست ابوجعفرمحمد الصورانی ابن الحسن بن الحسین بن اسحق بن موسی الکاظم ع قتل بشیراز و قبره بها ـ وظاهراً قبر شریفش در نزدیك باب اسطخر باشد

واما عبدالله بن موسی الکاظم المکنی بابی الدنیا ابوالقاسم اولادش معروفند ببنی ابی الدنیا کذا فی عمدة الطالب

واما مظهر قهر الجبار زید النار ابن موسی الکاظم، در مجالس المؤمنین استچون جناب ابراهیم بن موسی الکاظم ع المعروف به ابوالسرایا در کوفه خروج نمود و محمد مشهور به ابن طباطبا را ازقبل خود نایب حضرت رضا(ع) نموده واورا برخود و سایر تابعان امیر نموده بود زید النار را بتسخیر بصره فرستاد و زیدمثل شعلهٔ نار ببصره مستولی شد، خانه‌های بنی العباس را سوخت و نخلستانهای ایشانرا آتش زد باین سبب اورا زیدالنار گفتند و آخر او راگرفته نزد مأمون بمرو بردند ودر آنجا وفات یافت انتهی۔ واین قضیه درسنه صد و نود ونه بود **ودربحار** از عیون اخبار الرضا روایت‌کرده که حضرت رضا ع به زیدالنار فرمودند : یا زید اغترك قول سفلة اهل الکوفة ان فاطمة احصنت فرجها فحرم‌الله ذریتها علی النار و ذلك للحسن و الحسین خاصة ان کنت تری انك تعصی‌الله و تدخل الجنة و موسی بن جعفر اطاع‌الله و دخل الجنة فانت اذاً اکرم علی‌الله من موسی بن جعفر(ع) والله ماینال احد ما عندالله عزوجل الا بطاعته و زعمت انك تناله بمعصیته فقال له زید:
انا اخوك و ابن ابیك فقال له ابوالحسن (ع): انت اخی ما اطعت‌الله عزوجل ان نوح ع قال رب ان ابنی من اهلی الخ ـ فقال الله عزوجل : یا نوح انه لیس من اهلك فاخرجه الله من ان یکون من اهله بمعصیته

ودر بحار است که جناب زیدبن موسی‌الکاظم در سامراء از دنیا رحلت فرمود

و در عمدةالطالب است چون زید النار خانه‌های اهل بصره را سوزانید و نخلستانشان را آتش زد حسن بن سهل با اومحاربه‌کرد و براو غلبه یافت و اورا روانه‌کرد مقیداً بمرو نزد مأمون او هم زید را فرستاد خدمت برادرش حضرت رضاع و ازجرائم او درگذشت‌حضرت‌رضا (ع) قسم یاد فرمود که ابداً با او تکلم نکند ـ بعد مأمون جناب زید را زهر خورانید و از دنیا رحلت فرمود و قبرش در مرو است انتهی

واما حالات شریفه بقیه پسرهای حضرت موسی‌بن جعفر (ع) وحالات شریفهٔ بنات آن‌بزرگوار را احقر درجائی ندیده‌ام بغیر جناب فاطمه ملقبه بمعصومه (س) که درقم مدفونست وجناب آمنه که در مصرمدفونست کمافی‌عمدة الطالب وظاهراً تمام اولادهای حضرت موسی بن‌جعفرع مادرهاشان ام ولد بودند نه حره ونه معقوده بلکه شاید آن بزرگوار ابداً زوجهٔ معقوده نداشته‌اند

وبدانکه درصحن کاظمین دو قبر است با بقعه وقبهٔ عالیه و آنها را نسبت میدهند که دوفرزند حضرت امام موسی کاظم(ع) اند **وجناب سید العلماء آقا سید مهدی قزوینی در کتاب مزار**

فلك‌النجاة فرموده که از اولاد ائمه دو قبریست مشهور درمشهد امام موسی کاظم (ع) لکن‌معروف نیستند و بعضی گفته‌اند که یکی ازآن دوقبر مسمی است بعباس بن موسی که درحق‌او قدح‌شده انتهی ودر هدیة‌الزائرین فرموده که در لوح زیارتشان نوشته یکی ابراهیم و یکی اسمعیل وشاید قبری که معروف باسمعیل است همان عباس بن موسی باشد چه آنکه اسمعیل که کتاب جعفریات از او نقل شد ظاهراً آنستکه در مصر باشد واما ابراهیم بس حضرت امام موسی را دو ابراهیم بوده و ظاهر آنستکه این همان ابراهیم اکبر است که مکنی است بابی‌السرایا انتهی

ودر کتاب عمدة‌الطالب است که حضرت موسی بن جعفر (ع) شصت اولاد داشت: بیست و هفت پسر وسی وسه دختر انتهی

و از پسرهای موسی بن جعفر است جناب محسن‌بن‌موسی‌بن‌جعفرع که قبرش در فراهان‌نزدیك قم است و معروفست بزاهد محسن

فصل پنجم

در ذکر حالات بعضی ازاصحاب حضرت موسی کاظم (ع)

در بحار از فصول‌المهمه روایتکرده که شاعره‌السیدالحمیری و بابه محمد بن‌المفضل و ایضا در بحار از اختصاص روایتکرده من اصحابه علی بن یقطین وعلی بن سویدالسائی ومحمد بن سنان ومحمدبن ابی‌عمیر الازدی واجمال حالات هریك اینست :

اما محمد بن‌المفضل ظاهراً مراد محمدبن المفضل‌بن عمرالجعفی باشد که در کتاب رجال ایشان را از اصحاب موسی‌الکاظم (ع) شمرده

واما علی بن یقطین ابن موسی البغدادی ، در رجال‌کبیر است وکان ثقة جلیل‌القدر له منزلة عظیمة عند ابی‌الحسن موسی عظیم المکان فی‌الطائفه ـ وایشان وزیرهرون‌الرشیدبودند

وایضا در رجال‌کبیر روایتکرده وقتیکه حضرت موسی بن جعفر تشریف آوردبعراق‌علی بن یقطین بحضرت عرضکرد: اماتری حالی و ما انا فیه فقال له یا علی ان الله تعالی اولیاء مع اولیاء الظلمه لیدفع بهم عن اولیائه وانت منهم یاعلی

ودر روایت دیگر فرمودند وقال ابوالحسن ان الله مع کل طاغیة وزیراً من اولیآئه یدفع به عنهم . واز سلیمان بن‌حسن کاتب علی بن یقطین نقل‌شده گفت من‌یکسال عطیات علی‌بن یقطین را ضبط نمودم بصد و پنجاه هزارنفر احسان‌کرده بود اقل‌عطایش‌بهریك هفتصد درهم بودواکثرش ده هزار درهم

و ازعبدالله بن یحیی الکاهلی روایتکرده گفت من درخدمت حضرت موسی بن جعفر(ع) بودم دیدم علی بن یقطین روی بحضرت می‌آورد پس‌حضرت ملتفت وی‌شدند فرمودند من سره‌ان یری رجلا من اصحاب رسول‌الله ص فلینظر الی هذا المقبل، پس مردی از اصحاب عرضکرد اوازاهل‌بهشت است؟ فرمودند من شهادت میدهم که او ازاهل بهشت است

و ولادت علی بن یقطین در کوفه سنة صد و بیست و چهار و رحلتش سنه صد و هشتاد و

سه یا دو یا هشتاد بود

و پدرش یقطین در سنه صد وهشتادو پنج ازدنیا رحلت فرمود انتهی ما عن الرجال

ودر کلمه طیبه ازمجموع الرائق نقلکرده از **یقطین** والد علی که گفت مردی والی اهواز بود از منشیان **یحیی بن خالد** و باقی مانده بود برذمه من مالیات دیوانی آنقدرکه باید تمام مالم را میدادم که آسوده بشوم و شنیدم که او از شیعیان است پس ترسیدم واز اهواز فرار نمودم بسمت مکه معظمه ؛ بعد از فراغ از اعمال حج رفتم بمدینه خدمت حضرت صادق ع ومطلب را بحضرت عرضکردم؛ فرمود باکی نیست برتو؛ و در رقعه کوچکی نوشت؛

«**بسم الله الرحمن الرحیم** – ان لله فی ظل العرش ظلا لا یملکها الا من نفس عن مؤمن کربة واعانه بنفسه اوصنع الیه معروفاً ولوبشق تمروهذا اخوك والسلام»

پس مهر کرد آن رقعه را و بمن داد و فرمود بوالی اهواز برسانم

پس چون برگشتم باهواز شب بمنزل والی رفتم و گفتم من رسول حضرت صادقم (ع) ناگاه والی با پای برهنه بیرون آمد چون چشمش بمن افتاد سلام کرد ومیان دو چشم را بوسید و گفت ای سید من تو رسول مولای منی ؟ گفتم آری – گفت فدای تو دوچشمانم پس گرفت دست مرا و گفت ای سید من بچه حال گذاردی آقای مرا؟ گفتم بخوبی پس سه مرتبه مرا قسم داد و دادم باو رقعه آن حضرت را – آن را گرفت وبوسید وبچشمانش گذارد گفت ای برادر بفرما امرخود را گفتم در دفتر برذمهٔ من چند هزار درهم است و دراو تمام‌شدن وهلاك شدن منست

پس دفتر را طلبید ومحوکرد آنچه برذمه من بود و بمن خطی‌داد ببرائت ذمه من ازآنهاپس طلبید صندوقهای اموال خود را وبالمناصفه تقسیم کرد و همچنین اسبهاوجامه‌ها و سایر مایملکش را بامن تنصیف کرد و پیوسته میگفت ای برادر آیا خوشنود شدی ؟ گفتم آری والله و افزوده شد بر سرورم پس‌چون موسم حج شد گفتم تلافی نمیکنم این برادرم را بچیزی که بهتر باشد از رفتن بحج و دعای برای او ورفتن خدمت مولایم حضرت صادق (ع) وشکر گذاری ازاو پس رفتم بجانب مکه و راهم را قرار دادم ازمدینه رفتم خدمت حضرت صادق ع چون داخل‌شدم برحضرتش آن‌بزرگوار را مسرور دیدم فرمود ای فلان چه شد کار تو بافلان

پس خبرخودرا عرضکردم رخسارهٔ آن‌جناب میدرخشید از سرور عرضکردم ای مولای من آیا شما خوشنود شدیدفرمود قسم بخدا که مسرور کرد پدرهای مراومسرور کرد خداوند را انتهی

ودر دمعة الساکبه ازعیون المعجزات **سید علم‌الهدی** روایت فرموده از **محمد بن علی الصیرفی** گفت اذن‌گرفت ابراهیم جمال که وارد شود بر **علی بن یقطین وزیر** – پس اذن نداد و اورا مانع شدند ودر همان‌سال علی بن یقطین بحج مشرف شد ووارد شد بمدینه طیبه و استیذان نمود که وارد شود به **حضرت موسی بن جعفر ع** حضرت اورا مانع شد. فردای آن روز علی بن یقطین حضرت را ملاقات کرد عرضکرد ای سید من گناه من چه بود که شما مرا مانع شدید؟

حضرت فرمود من ترا مانع شدم چون‌تو برادرت را مانع شدی و خداوندسعی ترا قبول‌نمیکند تا وقتیکه ابراهیم از تو بگذرد؛ عرضکرد ای سید من در اینوقت ابراهیم جمال کجاست که‌او را از خود راضی وخشنود کنم و من‌مدینه وابراهیم درکوفه است حضرت فرمود چون شب شود برو ببقیع بتنهائی بدون‌آنکه کسی بفهمد از اصحابتوآنجا مرکب نجیبی‌است براوسوارشو

پس **علی بن یقطین** رفت ببقیع وسوار شد قدری بگذشت که خود را دردرب خانه ابراهیم دید در را کوبید وگفت منم علی‌بن یقطین

ابراهیم از میان خانه گفت علی‌بن یقطین چه میکند بدرب خانهٔ من ؟

علی فریاد زد که امرمن بزرگست وقسم داد که اذن دخولش بدهد چون داخل شد گفت ای ابراهیم مولای من مرا قبول نکرد تا ازمن بگذری ابراهیم گفت خدا ترا بیامرزد علی بن یقطین قسم داد ابراهیم راکه پایش را بصورت او بگذارد ابراهیم اباکرد دومرتبه اورا قسم داد ابراهیم چنین کرد و علی بن یقطین میگفت اللهم اشهد بعدسوارمرکب شد وخود را درب خانه موسی بن جعفرع دید دق الباب کرد پس حضرت اورا اذن دخول داد

واما علی بن السوید السالی منسوب الی السائة قریة بالمدینة

ودر رجال است انه ثقة من اصحاب الرضا ع

وامامحمدبن السنان الزاهری ازآل زاهر مولی عمرو بن حمق خزاعی است وجناب زاهر ازجمله شهداء دررکاب سیدالشهدآء ع است وعلماء درباره او مختلف گفته اند از **شیخ مفید** نقل شده که فرمود انه ثقة و از شیخ طوسی نقل شده انه ضعفه

اما محمد بن ابی عمیر و اسم ابی عمیر زیاد بن عیسی است بغدادی الاصل والمقام کان جلیل القدر عظیم الشان والمنزلة عندنا وعندالمخالفین

و در رجال از کشی نقل کرده اند ممن اجمع اصحابنا علی تصحیح مایصح عنه و اقرواله بالفقه والعلم

و قال الشیخ الطوسی ره انه اوثق الناس عندالخاصة والعامة وانسکهم واورعهم واعبدهم ادرك من الائمه ثلثة موسی بن جعفرع ولم یروعنه وروی عن ابی الحسن الرضا والجواد ع **ودر** اوائل ذکری شیخ شهید فرموده ان الاصحاب اجمعوا علی قبول مراسیله

ودر تهذیب در باب دین روایت کرده ازابراهیم بن هاشم که محمد بن ابی عمیر رضی الله عنه تمام اموالش از دستش رفت و فقیرشد وازمردی ده هزار درهم طلبکار بود و آنشخص قرض دارخانه محل سکنای خود را فروخت وپولش را آورد نزد محمد بن ابی عمیرفرمود این چه چیز است عرضکرد طلبی است که ازمن داری فرمودارث بتو رسیده گفت نه فرمود ضیعه و ملکی فروخته ای گفت نه فرمود پس این وجه ازکجا بدست تو آمده گفت خانه محل سکنای خودرا فروختم که دینم را اداکنم جناب ابی عمیر فرمود حدثنی ذریح المحاربی عن الصادق ع انه قال لایخرج الرجل عن مسقط رأسه بالدین فرمود بردار این پول را والله من فعلا محتاج بیکدرهم هستم اما اینوجه درملك من داخل نمیشود

ودر رجال است که اورا مأمون چهار سال حبس نمود واو نود وچهار کتاب تصنیف کرده بودخواهرش وقتی که اودر حبس بود کتب او را از ترس زیر زمین دفن کرد وهمه کتب ضایع شدبعد ازمحفوظات خود وازآن احادیثی که قبلا از او بدست مردم بود حدیث میکرد

وایضاً دررجال کبیر است که بعد ازشهادت حضرت رضا ع ابن ابی عمیر را بامرمأمون الرشید جلب نمودند و اورا محبوس نمودند باشدت وضیق و آنچه داشت ازاو گرفتند

واز فضل بن شاذان نقلکرده که سعایت نمودند از ابن ابی عمیر نزد سلطان که او اسماء شیعیان اهل عراق را میداند پس سلطان امرکرد اسامی شیعیان عراق را بگو ابن ابی عمیرامتناع کرد سلطان حکم کردکه اورا برهنه کردند وصد تازیانه ببدن شریفش زدند وبسیار متألم شد نزدیك بود که اسماء شیعیان رابگوید

ناگاه شنیدصدای محمد بن یونس بن عبدالرحمن را که گفت یا محمد بن ابی عمیر، اذکرموقفك بین یدی الله عزوجل پس این ندا موجب قوت وصبرش شد

وایضاً از فضل بن شاذان نقلکرده که گفت رفتم بعراق دیدم کسی را که عتاب میکند برفیقش ومیگوید تو مردی هستی عیالمند ومحتاجی بجهت معاشت به کتابت ومن ایمن نیستم که چشمت ازطول سجود کور شود او در جواب گفت وای برتو ، اگرچشم کسی ازطول سجود کورشود باید چشمهای ابن‌ابی‌عمیر کور میشد چون او بعد از نماز صبح که سر بسجده شکرمیگذاشت سر بلند نمیکردمگر وقت زوال شمس

وفرمود که سندی بن شاهك ملعون ابن ابی‌عمیر را بامر هرون صدو بیست چوب زد بجهت تشیعش و اورا حبس نمود تا آنکه او صد و بیست ویکهزار درهم داد که از حبس هرون نجات یافت گفت من گفتم ابن‌ابی‌عمیر متمول بود؟ گفت بلی مالك پانصد هزار درهم بود و کنیه ابن ابی‌عمیر ابا احمد بود وکان من اوثق‌الناس عندالخاصة والعامه

و رحلتشان درسنه دویست وهفده ازهجرت مقدسه بود وفرموده محمدبن ابی‌عمیر افقه وافضل واصلح بود ازیونس بن عبدالرحمن انتهی مانقلنا عن‌الرجال

و از اصحاب آن بزرگوار است **صفوان بن مهران جمال اسدی** که حضرت موسی بن جعفر(ع) باو فرمود، یا صفوان، کل‌شیء منك حسن جمیل ماخلا شیئا واحدا و ذکر ع اکرائه جماله من آخرها، و او جد محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاعة بن صفوان الجمال بود

ومحمد بن احمد همان‌کس است که درمحضر سلطان با قاضی موصل درامامت مباهله کرد چون **قاضی** از مجلس برخاست تب کرد وهمان دستش که در مباهله کشیده بود **سیاه شد** و ورم کرد وروزدیگر هلاك شد

ومجلسی اول‌درشرح فقیه چون این قضیه را نقل‌میکند میفرماید وحکایت **میرزا مخدوم شریفی در مجلس شاه اسمعیل ثانی** ومباهله نمودن **میرمرتضی** با او واخراج او در روز سوم مباهله از مملکت ایران مشهور است

فصل ششم

در ذکر بعضی از ظلمهای عظیمی که براقارب وعشیره این بزرگوار درزمان امامت آنحضرت وارد شد

وآنها چند قضیه بود :

قضیه اول که خیلی عمده بود قتل جناب حسین بن علی عابدبن حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) است که معروفست **بصاحب الفخ**

درمقامع است که این آقازاده با جمعی ازعلویین درمدینه طیبه خروج فرمود درشهرذیقعده الحرام سنه صد و شصت و نه در زمان خلافت **هادی بن مهدی بن منصور دوانقی**

و جهت خروج ایشان چنانچه **ابوالفرج** اصفهانی نقل فرموده این بود که هادی‌عباسی‌اسحق بن عیسی بن علی را والی مدینه نمود او عبدالعزیز بن عبدالله را که از اولاد بلاواسطه عمر بن خطاب بود از جانب خود در مدینه جانشین نمود و او بسیار ظالم و فاسق و متهتك بود در معاصی واو با طالبیین بسیار بدرفتاری کرد و ملجأ نمود آنها را بخروج نمودن پس جناب حسین صاحب فخ باجمعی از علویین خروج نمودند

منهم یحیی و سلیمان و ادریس اولادهای جناب عبدالله بن‌الحسن المثنی و **منهم** جناب‌عبدالله

افطس بسرحسن مثلث ومنهم جناب ابراهیم بن اسمعیل الطباطبا ومنهم عمربن الحسن بن علی بن حسن مثلث ومنهم عبدالله بن اسحق بن ابراهیم بن حسن مثنی ومنهم عیسی بن‌زید بن‌علی بن‌الحسین بن علی بن‌ابیطالب ع که جمعاً بیست و شش نفر از اولاد حضرت امیر ع بودند با ده نفراز حاجیان و جمعی ازموالیان جمع شدند و سایر مردم نیز با ایشان اتفاق نمودند و خروج کردند و چون مؤذن اذان صبح را گفت داخل مسجد شدند و افطس بر مناره بالا رفت و مؤذن را مجبور نمود بگفتن «حی علی خیرالعمل»

عمری خلیفه مدینه چون این صدا شنید گریخت واز مدینه خارج شد

جناب حسین نماز صبح را در مسجد کرد وبرمنبر برآمد وبعد از حمد وثنای الهی فرمود منم فرزند رسول خدا و برآمده‌ام بر منبر رسول خدا ص وشما را دعوت میکنم بسنت رسولخدا (ص) مردم بعضی با او بیعت کردند

حماد بربری که داروغهٔ مدینه بود با جمعی بر درمسجد آمد چون خواست از مرکب پیاده شود جناب‌یحیی بن عبدالله المحض چنان شمشیری بلو زدکه سپروخودو کلاهش‌رادو نیم کرد آنملعون ازاسب پرید ویحیی حمله کردبلشکراوهمه گریختند

ودر آنحال مبرك ترك که از امرآء خلیفه عباسی بود بقصد حج بمدینه داخل‌شد چون‌خبر خروج حسین را شنید بوی پیغام داد که نمیخواهم مبتلا بجنك توشوم جمعی را برلشکرمن‌بفرست اگرچه ده نفرباشدکه بهانه باشد برای‌گریختن من جناب حسین چنین‌کرد ؛ مبرك گریخت بجانبمکه بعد جناب حسین و اصحابش رفتند بجانب مکه معظمه چون بفخ که یکفرسخی مکه معظمه هست رسیدند با سیصد نفر از سادات و موالی لشگرهای هادی خلیفه عباسی برادر هرون باستقبال ایشان آمدند

ودر آنسال از بنی‌العباس عباس بن ابی‌محمد و سلیمان بن‌جعفرو موسی بن‌عیسی بحج آمده بودند و مبرك ترك وحسن حاجب وحسین بن یقطین نیز بایشان ملحق شدند و این جمعیت زیاد در برابر جمعیت جناب حسین ایستادند در روز هشتم ذیحجهٔ سنه صد وشصت ونه اول عرض امان‌کردند وگفتند ما ضامن شما می‌شویم که خلیفه بشما اذیت و ضرری نرساند جناب حسین قبول نفرموده وقتال عظیمی در بینشان واقع شد وپیوسته لشگر مخالف فریاد امانشان بلند بود وبا عدد قلیل جمع کثیری ازمخالفین را بقتل رسانیدند

تا آنکه محمد بن سلیمان از عقب ایشان برآمد واکثرلشگر حسین را با جمعی ازسادات و موالیان و خودجناب حسین را بقتل‌رسانیدند وجمعی‌ازسادات را اسیر کردند

و در مروج الذهب است که بعد القتل اقاموا ثلاثة ایام لم یواروا حتی اکلتهم السباع و الطیر الی‌آخره و ازحضرت امام محمد تقی(ع) مرویستکه بعد ازواقعهٔ کربلا واقعهٔ برسادات‌عظیمتر از «جنك فخ» واقع نشد

چون‌آن‌لشگرسرهای شهدآء رانزد موسی بن عیسی وعباس‌بن ابی‌محمد آوردند حضرت‌موسی بن جعفر(ع) هم با جمع کثیری از سادات حسنی درآن‌مجلس حاضر بودند. موسی و عباس از حضرت امام موسی پرسیدند این سر حسین است فرمود بلی اناالله و انا الیه راجعون بخدا قسم که از دنیا رفت مسلمان و صالح و بسیار روزه‌گیرنده وامر کننده بود به نیکی‌ها و نهی کننده بود ازبدیها و و درمیان سادات حسنی مثل‌خود نداشت

وچون اسیران از سادات را نزد هادی خلیفه بردند امر کرد همه را بقتل رسانیدند و درهمان

روز هادی خلیفه از دنیا رفت

ودعبل خزاعی در قصیدة تائیه مشهوره اشاره کرده

افاطم قومی یا ابنة الغیرفاندبی نجوم سموات بارض فلات
قبور بکوفان و اخری بطیبة و اخری بفخ نالها صلواتی

و فخ (بفتح فا و تشدید خاء) موضعیست در یکفرسخی مکه معظمه از راه مدینه و قبور شهداء فخ درآنجاست درمیان حصاری

ودر مروج‌الذهب این اشعار را در مرثیه جناب حسین نقل کرده

فلابکین علی الحسین بعولةوعلی الحسن وعلی ابن عاتکة الذی ابقوه لیس له کفن
ترکوا بفخ غدوة فی‌غیر منزله الوطن کانوا کراما قتلوا لاطائشین ولا جبن
غسلوا الذلة عنهم غسل‌الثیاب‌من‌الدرن هدی العباد بجدهم فلهم علی‌الناس المنن

از این اشعار استفاده میشود که والده جناب حسین صاحب فخ عاتکه نام بوده

و در **در المسلوك** است که‌عمر جناب حسین وقتی که در فخ شهید شدبیست وشش‌سال‌بوده

قضیه دوم‌ازقضایای عمدةکه در زمان امامت حضرت موسی‌بن‌جعفر(ع) واقع‌شد قتل جناب‌یحیی صاحب الدیلم ابن‌عبدالله المحض ابن حسن بن حسن بن‌علی بن ابیطالب (ع) بود

و در **عمدة الطالب** است‌که بعد از شهادت جناب حسین‌صاحب فخ **یحیی صاحب دیلم** گریخت ورفت بدربار دیلم ومردم در اطراف اوجمع شدند و اهل‌آن بلاد با او بیعت‌کردند وامرش بزرك شد.

هرون‌الرشید شنید وترسید از زوال سلطنتش پس نوشت به فضل‌بن یحیی برمکی‌که یحیی بن عبدالله المحض ترس او در دل وچشم من هست آنچه میخواهد باو بده وشر اورا ازمن دفع‌کن‌فضل بن‌یحیی برمکی با جند خود بجانب یحیی بن عبدالله المحض رفت بدیلم و او را تحذیر وترغیب نمود وامان خط مؤکدی بجناب یحیی بن عبدالله داد ویحیی بن‌عبدالله آمد بمدینه طیبه

ودر مقاتل الطالبیین روایتکرده که جناب یحیی بن عبدالله المحض جزء اصحاب‌حسین صاحب فخ بود بعد ازآنکه اصحاب فخ شهید شدند جناب یحیی مدتی در شهرها مستوراگردش میکردفضل بن یحیی بن‌خالد برمکی ازمکان او مطلع شد گفت ازآنجاکوچ کند وبرود بدیلم وکاغذی هم‌نوشت که احدی متعرض اونشود پس آن‌بزرگوار وارد شدند بدیلم، هرون خبردار شد از مکان یحیی پس فضل بن یحیی را والی نواحی مشرق خراسان نمود و امر نمود او را که بذل امان نماید از برای یحیی اگراو قبول‌کند

فضل آمد ببلاد دیلم نزد جناب یحیی و امان داد اورا بامضاء هرون ، جناب یحیی هم قبول کرد بعدهرون فضل‌بن یحیی را با جناب یحیی طلبید ببغداد چون جناب یحیی ببغداد واردبرشید شد رشید خلعت وجایزهٔ زیادی بجناب یحیی داد و مدتی جناب یحیی‌ببغداد ماند و رشید بهانه‌جوئی‌میکرد که جناب یحیی‌را بگیرد وحبس نماید

تاآنکه جمعی از حجاز وارد شدند به رشید منجمله عبدالله بن مصعب بن عبدالله بن زبیر و

وهب بن وهب ابوالبختری بود و بایکدیگر قسم یادکردندکه در باره یحیی سعایت نمایند نزد رشید وچنین کردند رشید یحیی را طلبید و اورا نزد مسرور محبوس نمود و در حبس بود مدتی تاآنکه در محبس از دنیا رفت در سنه صد و هفتاد و شش و او را درمقابر قریش دفن کردند

وایضاً در مقاتل است که یکروز رشیدجناب یحیی را در مجلس حاضر نمود و عبدالله بن مصعب را هم طلبید ابن‌مصعب در حضور هرون گفت یحیی مرا دعوت نموده ببیعت باخود جناب یحیی فرمود یا امیرالمؤمنین آیا شما تصدیق میکنید ابن مصعب را و حال‌آنکه او پسر عبدالله زبیر است که چهل‌جمعه درخطبه‌اش صلوات بر پیغمبرص وآل او نفرستاد مردم ایرادگرفتند گفت چون پیغمبرص اهل بیت سوئی دارد دوست نمیدارم که آنها خوشنود شوند باین مطلب عبدالله بن زبیربودکه‌ظلم زیادی‌کرد بجد شما عبدالله بن عباس حتی آنکه روزی گاوی نزد عبدالله بن عباس ذبح‌کردند دیدند جگرش قطعه قطعه است علی بن عبدالله بن عباس بپدرش‌گفت نمی‌بینی‌جگر این گاو چگونه قطعه قطعه است‌گفت ابن زبیر جگر پدرت را هم این قسم قطعه‌قطعه‌کرده بعد ابن زبیر جناب‌ابن‌عباس را نفی‌کرد بطائف چون خواست از دنیا برود پسرش جناب علی بن عبدالله بن عباس راطلبید گفت وقتی‌که من‌از دنیا رفتم برو در شام نزد اقارب از بنی‌عبدمناف پس جناب عبدالله مصاحبت یزید بن معاویه را برمصاحبت عبدالله بن زبیر مقدم داشت الی ان قال و مع ذلك این ابن مصعب بود که با برادرمن ابراهیم قتیل باخمری بپدرت مهدی‌عباسی‌خروج‌کردند وعلاوه‌اشعاری ابن‌مصعب گفته‌منجمله این شعر است

قوموا ببيعتكم تنهض بطاعتنا ان الخلافة فيكم يا بنی حسن

صورت رشید متغیر شد ابن مصعب گفت بالله الذی لا اله الا هو و بایمان البیعة ان هذا الشعر لیس له

پس یحیی فرمود والله یا امیرالمؤمنین این‌شعررانگفته بغیرخود او ومن هرگزقسم نخورده‌ام قبل از امروز نه براست ونه بدروغ ووقتیکه بنده خداوند را درقسمش تمجید نماید حیامیفرمایدکه بنده را معاقب سازد بگذارکه من اورا قسم بدهم بقسمی که احدی کذباً باین نحو قسم نمی‌خورد مگر آنکه معجلا هلاك می‌شود ، رشید گفت قسم بده بآن نحو فرمود بگو برئت من حول‌الله وقوته واعتصمت بحولی وقوتی وتقلدت الحول والقوة من دون‌الله استکبارا علی‌الله و استغناء عنه واستعلاء علیه ان‌کنت قلت هذا الشعر پس ابن مصعب امتناع نمود هرون بغضب شد فضل‌بن ربیع به ابن‌مصعب گفت قسم یادکن ابن‌مصعب‌بهمین نحوقسم یاد نمود جناب یحیی دست بشانه‌اش زد وفرمود .قطعت‌والله عمرك والله لاتفلح بعدها پس ابن‌مصعب از موضع خود حرکت نکرد که مبتلای بجذام شد وبعد از سه روز بجهنم واصل‌شد

چون او را بقبرستان‌سپردند قبر منخسف شد و او را بخودفرو برد وغبارعظیمی‌از قبربیرون شد وبعد ذلك هرون یحیی را در منزل تنك وتاریکی حبس نمود شبی آمد وآن‌مظلوم را طلبید وصد عصا ببدن نازنین اوزد باز امرکرد اوراحبس نمودند دو مرتبه شب دیگرآمد اورا طلبید ثانیاً عصا ببدن آن‌مظلوم زد ثالثاً باز شبی آمد و او را طلبید گفتند مریض‌است بعد ازچندی جناب یحیی‌از دنیا رفت بعضی‌گفتند حیوانات درنده را مدتی‌گرسنه داشتند بعدآن بزرگوار را در میان دارالسباع انداختند واورا خوردند، واز ادریس بن محمد بن یحیی بن عبدالله المحض روایتکرده که میفرمودقتل جدی بالجوع والعطش فی‌الحبس انتهی ماهو المقصود من مقاتل الطالبین

ودر تاریخ طبری قضیه قتل یحیی را ازوقایع سنه صد و هشتاد وشش نوشته‌وازآنچه گفتیم

معلوم شد كه‌ايشان دربغداد شهيد شدند

قضيه سيم از قضاياى عمده كه در زمان امامت موسى بن جعفر ع واقع شد شهادت جمعي از سادات است بدست حميدبن قحطبه طالى لعنة‌الله عليه

در عيون اخبار الرضا ازعبيدالله بزاز نيشابورى روايتكرده گفت بين من و **حميد ابن‌قحطبه طالى‌طوسى** معامله بود يكوقتى از نيشابور رفتم بطوس خبر ورود من بحميد بن قحطبه رسيد مرا احضار نمود دروقت زوال ماه رمضان واردشدم سلام‌كردم و نشستم طشت و ابريقى آوردند حميدبن قحطبه دست خودرا شست بمن هم‌گفت دست خودرا شستم مائدمو طعام حاضر كردند متذكر شدم كه ماه‌رمضان است مائدموطعام نخوردم

حميدبن قحطبه گفت‌چرا نميخورى گفتم نه مريضم‌ونه مسافر ونه علتى دارم كه‌موجب افطار بشود وشايد درامير علتى باشد كه‌روزه خودرا افطار ميكند

گفت علتى ندارم و گريه كرد بعد از آنكه ازطعام خوردن فارغ شد سؤال كردم كه‌علت گريه شما چه بود ؛

گفت وقتيكه هرون‌الرشيددر طوس بود شبى مراطلبيد وارد شدم ديدم شمشير كشيده و خادمى هم‌مقابلش ايستاده هرون گفت چگونه است اطاعت تو امير المؤمنين را گفتم بالنفس والمال سر خودرا بزير انداخت وبمن‌اذن مراجعت داد

هنوز بمنزل خود درنك‌نكرده بودم غلامش آمد گفت اجب امير المؤمنين گفتم انا لله و انا اليه راجعون وترسيدم كه قصدقتل مرا كرده باشد رفتم نزد رشيد سرش را بلند كردو گفت كيف طاعتك لامير المؤمنين گفتم بالنفس والمال والاهل والولد تبسمى كردومرا اذن‌مراجعت داد

باز بمنزل خود درنك نكرده‌بودم غلامش آمد گفت اجب اميرالمؤمنين‌حاضر شدم رشيدسرش رابلند كرد گفت كيف‌طاعتك لامير المؤمنين گفتم بالنفس والمال و الاهل والولد والدين

پس رشيد خنده كرد و گفت اين‌شمشيررا بگير با اين غلام برو وآنچه ميگويد اطاعت كن

گفت شمشير را گرفتم و با غلام آمديم تا رسيديم بمنزليكه درش بسته بود غلام در را باز كرد ديدم‌در وسط آن منزل‌يك چاهى است ودر اطراف آن منزل اطاق‌استدرب يك حجره راباز كرد ديدم بيست‌نفر ازسادات از اولاد على وفاطمه با گيسوها افتاده ودر آن حجره هستند بعضى جوان بودند وبعضى پيرمرد غلام گفت امرامير المؤمنين است كه اين بيست نفر رابقتل برسانى‌پس غلام يك يك را آورد من‌گردن ميزدم وجثه‌شان را غلام ميان آنچاه مياناخت بعد درب حجره ديگر راباز كرد درآنجا هم بيست‌نفر از سادات علوى و فاطمى بودند غلام اينها را هم يك يك حاضر كرد وگفت خليفه امر كرده كه‌اينهارا هم گردن بزنى وبقتل برسانى

من‌هم يك‌يك راگردن‌زدم وغلام‌هم جثه‌شان راميان چاه مياناخت

بعد كه‌حجره ثالث راباز كرد ديدم آنجا هم بيست نفر از اولاد على و فاطمه مقيدند غلام يك‌يك راميآورد من‌هم گردن ميزدم آخرى پيرمردى بود موهايش ريخته بود گفت

«تبالك ياميشوم اى عذرلك يوم القيمة اذا قدمت على‌جدنا رسول‌الله (ص) و قد قتلت‌من‌اولاده ستين نفساً قتولدتهم على وفاطمه»

پس‌بدن من لرزيد اين‌پير مردرا هم كشتم جسدش را غلام‌ميان چاه انداخت

حمید گفت وقتیکه من شصت نفر از اولاد پیغمبر و علی و فاطمه را در یکشب بقتل رسانیده‌ام نماز و روزه چه‌فایده دارد بحال من وشك ندارم که‌مخلد درآتش جهنم خواهم‌بود انتهی

مخفی نماناد که از **تاریخ طبری** استفاده میشود که هرون درسنهٔ صدو نود و سه‌مریضاً بخراسان وارد شدودر نیمهٔ شب شنبهٔ سوم‌جمادی الاخره همین سال از دنیا رفت در مشهد مقدس درخانهٔ حمید بن ابی‌غانم در چهاردهم ربیع الاول سنهٔ صدوهفتاد بمسند خلافت نشست و در بیست و هفتم ذیحجة الحرام سنهٔ صدوچهل و هشت هرون بدنیا آمده که مجموع عمرش چهل‌و پنجسال بوده ومدت خلافتش بیستو سه سال بوده

فصل هفتم

درذکر وقایع مهمه که درزمان امامت حضرت موسی بن جعفر ع واقع شد

وگفتیم که ابتداء امامت این بزرگوار از حین ارتحال پدر بزرگوارش حضرت صادق (ع) بود وگفتیم اصح درباب شهادت حضرت صادق آنستکه در ماه‌شوال سنهٔ صدوچهل وهشت بوده

واشهر درباب شهادت حضرت موسی بن‌جعفر ع آنستکه روز جمعهٔ بیست و پنجم ماه رجب‌سنهٔ صدوهشتاد وسه بوده پس مدت **امامتشان سی‌و چهار سال و نه ماه‌میشود**

ودر **بقیه آن سال سلیمان بن مهران الکابلی** که مشهور بود به **اعمش** از دنیا رفت

ودر **تاریخ یافعی** است که‌هشام بن عبدالملك بجهت اعمش نوشت که مدائح عثمان بن عفان و مثالب علی بن‌ابیطالب ع را بجهت من بنویس

اعمش کاغذ را که‌خواند میان دهان گوسفندی کرد که‌بجاید قاصد گفت چه‌جواب بهشام‌بدهم اعمش گفت جواب‌اوهمین‌است‌قاصداصرارکرد اعمش درجواب نوشت

بسم‌الله الرحمن الرحیم اما بعد فلوکان لعثمان مناقب اهل الارض ما نفعتك و لوکان لعلی ع مساوی اهل‌الارض ما اضرتك

ودر سنه صدوچهل ونه منصور از بنا وتعمیر شهر بغداد فارغ شد

ودر **سنه صدو پنجاه** منصور جعفربن سلیمان راازایالت مدینه عزل نمود وجناب حسن‌امیر ابن زیدبن حسن المجتبی ع‌راوالی مدینه طیبه‌نمود

وایضا در اینسال جعفربن ابی‌جعفر المنصور پدر زبیده در بغداد ازدنیا رفت

ودر اینسال ابو حنیفه دربغداد از دنیا رفت و در در السلوك است که او از اهل بابل یاکابل بوده

ودر سنهٔ صدو پنجاه و یك منصور پسرش مهدی را از خراسان طلبید که‌او را ملاقات نماید و در اینسال منصور شروع نمود بساختن رصافه را در جانب شرقی بغداد بجهت پسرش مهدی و از برای اوسور وخندق ومیدان و بستانی‌قرارداد (ورصافه محله‌ایست ببغداد)

ودر سنهٔ صدو پنجاهو دو خوارج‌معن بن زائده شیبانی را که حاکم سجستان‌بودبقتل‌رسانیدند دربست (که‌شهریست در بین سیستان وغزنین‌وهرات)

واو معروف بودبعدالت وشجاعت وجود ، شاعر میگوید :

ایا جود معن ناج معنا بحاجتی ‌‌ فلیس الی معن سواك شفیع

و در **زینة المجالس** است نوبتی سیصد نفراسیر آوردند نزد معن بن زائده معن فرمان داد بقتل ایشان جوانی بین آنهابود گفت ای امیر ترا بخدا سوگند مارا نکشی تا بما آبی بیاشامانی معن فرمان‌دادتاهمه راآب دادند

همان پسر بر خاست گفت یاایهاالامیرما میهمان تو شدیم و اکرام ضیف بر همه کس لازمست پس معن همه‌راآزاد کرد

و در **حبیب السیر** از **تاریخ یافعی** روایتکرده که روزی پیادهٔ به معن بن زائده رسید گفت : ای امیر مرا سوار کن

معن شترو اسب و استر والاغو کنیزی بوی‌داد و گفت اگر میدانستم که خداوند مرکوبی غیراز اینها خلق کرده ترا نیز برآن سوار میکردم ویکدست لباس هم از حریر بوی انعام نمود و فرمود اگرلباسی غیراینها ازحریر میسربودی آنرا نیز بتومیدادم

ودر ایامی که‌معن والی یمن بود حکایت نمود که وقتی منصور در طلب من جدیت نمود و من در بغداد مختفی بودم ومیترسیدم که مبادا کسی پی مرا بازیابد از اینجهت هیئت خود راتغییر داده برشتری نشستم‌وعبائی پوشیده‌بجانب بادیه رفتم چون از دروازهٔ بغداد خارج شدم شخص سیاه چردهٔ که شمشیری حمایل داشت دست زد و زمام شترم را گرفت وشتر را خوابانید و دستهای مرا گرفت ومن متوهم شدم گفتم چیست ترا ؟

گفت توئی آنکس که امیر المؤمنین ترا میطلبد، گفتم من کیستم ؟ گفت‌معن بن‌زائده

گفتم بترس‌از خدا ، من معن نیستم

گفت دست از اینسخن بردار من ترا خوب میشناسم

پس من عقدی ازجواهر که‌همراه داشتم بیرون آوردم و بوی دادم گفتم این جواهر باضعاف مضاعف وجهیست که منصور بتو بدهد اینرا بگیرو چنان پندار که مراندیدی که‌خون من‌ریخته‌نشود

آن سیاه بآن عقد جواهر نگاه کرد پس از آنکه غایت قیمت آن بر او منکشف شد گفت از توچیزی سؤال میکنم اگر موافق واقع جواب گفتی‌دست ازتو برمیدارم ؟ گفتم بپرس گفت‌امروز توبصفت جودو سخاوت موصوفی خبر ده مرا که هرگز تمامی مال خود را بکسی بخشیدهٔ گفتم نه گفت نصف مال خود را بخشیده گفتم‌نه همچنین سؤال کرد تا بعشررسید ، من شرم داشتم بگویم نه گفتم‌بگمانم بخشش من باین درجه‌رسیده

گفت این‌سهلست ومن سیاه پیاده هستم وماهی بیست درهم از منصور بمن میرسد وقیمت این جواهر چندین هزار دینار است اکنون‌اینرا من بتو بخشیدم تا بدانی که در عالم کسی هست که سخاوتش ازتو بیشتراست و بجود خود متعجب نباشی ، آنگاه عقد را بکنار من انداخت ورفت‌هر چه نداکردم‌جوابی نداد

ودر اینسال حمیدبن قحطبه والی خراسان ،درکابل جنك کرد

ودر سنه صد و پنجاه وسه عبید پسر دختر ابی لیلاقاضی کوفه‌از دنیا رفت و بجای او

شریك بن عبدالله النخعی قاضی کوفه شد

وایضا در اینسال امر کرد منصور بپوشیدن کلاه بلند که ابودلامهٔ شاعر گفت

و کنا نرجی من امام زیادة　　فزاد الامام المصطفی فی القلانس

ترا ها علی هام الرجال کانها　　دنان یهود جللت بالبرانس

ودر سنه صدو پنجاه وچهار منصور رفت بجانب شام و بیت المقدس

ودر سنه صدو پنجاه و پنج منصور پسرش مهدی را روانه کرد بجهت ساختن شهر رافقه (بالراءوالفاء بلدمتصل البناء بالوند)

ودر سنه صدو پنجاه وهشت در ششم ذیحجة الحرام **منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس** در **بئر میمون** که در نزدیکی مکه معظمه است از دنیا رحلت کرد درسن شصت وچهار سالگی

واز هشام کلبی نقل شده که هلاکت منصور در سن شصت وهشت بوده ودر بئر میمون یا درحجون که قبرستان مکهٔ معظمه است دفن شد ودر پنجشنبه نوزدهم ذیحجه همانسال مردم در بغداد باپسر بزرك منصور **که مهدی عباسی** باشد بیعت نمودند

ودر سنه صد و پنجاه ونه حمید بن قحطبه والی خراسان در خراسان از دنیا رفت

ودر سنه صدو شصت جناب خلیل بن احمد بصری در بصره از دنیا رفت و بعضی از وقایع وحالات ایشان در فصل هشتم ازباب ششم در ضمن مدفونین در بصره ذکر شد و گفتیم که علم عروض رااو استخراج نمود **ودر درالسلوك** است وقتیکه او مشغول علم عروض بود پسرش بر او وارد شد واورا بآن حال دید بیرون شدو بمردم گفت پدرم دیوانه شده

مردم براو وارد شدند واورا در آنحال دیدند گفتند پسرت چنین میگوید ؟ پسرش گفت

لو کنت تعلم ما اقول عذرتنی　　او کنت اعلم ما تقول عذلتكا

لکن جهلت مقالتی فعذلتنی　　و علمت انك جاهل فعذرتكا

واز کلمات خلیل بن احمد بصری است « ان لم تکن فی هذه الطائفة یعنی اهل العلم اولیاءالله فلیس لله ولی غیرهم واولیاءالله الذین یتولونه بالطاعة ویتولاهم بالکرامة و هم الذین ادوا فرائض الله واخذوا بسنن رسول الله ص وتورعوا عن محارم الله وزهدوا فی عاجل الدنیا ورغبوا فیما عندالله لاخوف علیهم من لحوق مکروه ولاهم یحزنون بفوات مأمول

وایضا درسنه صدوشصت مردم باموسی الهادی ابن مهدی الخلیفه بولایت عهد بیعت کردند

ودر اینسال مهدی خلیفه مسجد پیغمبر ص راوسعت داد

ودر سنه صدو شصت و یك سفیان ثوری و ابراهیم بن منصور زاهد از دنیا رفتند در **مجمع البیان** است که به ابراهیم گفتند چه شده است مارا که دعا میکنیم وباجابت نمیرسد گفت چون شما خدا را شناختید و اطاعت اورا نکردید وپیغمبر ص را شناختید وسنتش را متابعت نکردید و قرآن راشناختید وباوعمل نکردید و نعمت الهی راصرف کردید و شکر اورا بجای نیاوردید و بهشت را دانستید و او را طلب نکردید وجهنم را فهمیدید و از او نگریختید و شیطان را شناختید واورا اطاعت میکنید ومرك را دانستید وخود را مهیا بجهت مردن نکردید ومردههایتان را دفن کردید وازآنها عبرت نگرفتید وازعیوبخود فراموش نکرده مشغول عیب جوئی مردم شدید الخ

ودر سنهٔ صدو شصت ودو عبدالرحمن بن زیاد قاضی افریقیه‌از دنیا رفت و سنش زیاده بر نود بود وسبب موتش آن‌بود یکروز ماهی خورد باشیر یحیی‌بن ماسویه طبیب حاضر بود گفت اگرطب صحیح است باید این‌مرد امشب بمیرد وهمانشب هم مرد

وایضا جناب ابراهیم بن ادهم‌بلخی که از ابناء ملوك بود ودر زهد و عبادت مشهور بود ازدنیا رحلت فرمود وهمچنین سیبویه استادنحویین درابنسال ازدنیا رحلت کرد

وسفیان ثوری هم‌بقولی دراینسال از دنیا رفت

ودر سنهٔ صدو شصت وسه ، ابوالاشهب جعفربن حیان در بصره و بکار بن شریح‌قاضی موصل از دنیا رفتند

وایضا حکیم بن عطاء الملقب به المقنع بجهنم واصل شد واو مرد ساحر و شعبده بازی بود وقصیر القامة و کریه المنظر بود وبجهت آنکه صورت قبیحش را مردم‌نبینند چهرهٔ از طلای احمر ترتیب داده بود که برروی خود میکشید و باین سبب مقنع میگفتند و منزل او در مرو بود آخرالامر به ماوراء النهر رفت ودعوی الو هیت نمود

و آن‌ملعون در سحر وشعبده بسیار مهارت داشت ومدت دوماه هرشب از چاهماننده ماصورتی مدور ومنور بیرون میآورد که‌دو فرسخ دردو فرسخ روشنائی میداد

ومهدی عباسی که‌خروج او را شنید ابو سعید جرشی را بالشگر ظفر اثر بماوراء النهر فرستاد وابو سعید مدتی اورا محاصره نمود بعدکه مقنع فهمید ظفر بالشگر اسلام است تمام لشکر خود حتی نسوان وصبیان را مسموم نمود آنگاه اجساد آنهارا سوزانید وخود را در خم‌تیزاب‌انداخت تاجمیع اجزایش درمیان تیزاب بگداخت

بعداز این جاریهٔ که‌از مقنع گریخته بود ومخفی شده بود بیرون آمد وببام قلعه رفت فریاد زدای لشگر اسلام اگرمرا امان دهید درقلعه را بگشایم ابو سعید او راامان داد وکیفیت واقعه را از کنیزك معلوم کردمواز جهالت‌مقنع متعجب‌شدند

وخروج مقنع درسنهٔ صدو پنجاه ونه‌بود وبدرك واصل شدنش در سنهٔ صدو شصت و سه بود کذافی‌تاریخ‌حبیب السیر

ودر سنه صدو شصت وشش ، مهدی بن منصور اخذ بیعت کرد ازبرای پسرش‌هرون الرشید بولایت عهد بعد از برادرش موسی الهادی بن مهدی بن منصور و ملقب شد هرون دراینسال به رشید

ودر سنه صدو شصت وهفت امر کرد مهدی بن منصور بتوسعهٔ مسجدالنبی ص

ودر سنه صدو شصت وهشت حسن الامیر ابن زیدبن حسن بن علی‌بن ابی طالب‌ع از دنیا رحلت فرمود

ودر سنهٔ صدو شصت ونه مهدی خلیفه ابن منصور الدوانقی ازدنیا رحلت نمود دو بیست ودوم محرم‌الحرام در قریهٔ ماسیذان وقبرش هم درهمانجا میباشد (وماسبذان درطرف نهروان استدربین حلوان از برای کسیکه قاصدهمدانست ودراو قبر مهدی‌عباسی است وفعلا اثری ازاو نیست) ومدت خلافتش ده سال‌ویکماه بود وعمرش چهل‌و سه‌سال بود و در همان روز فوت مهدی خلیفه مردم با پسرش موسی‌الهادی بیعت کردند بخلافت

وایضا در اینسال حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن المجتبی ع قتیل فخ ظهور فرمود ودر هشتم ذیحجة الحرام همین سال آن بزرگوار باجمعی از سادات حسنی در فخ شهید شدند ودر فصل سابق فی الجمله از کیفیت شهادتشان و قتلشان ذکری شد

و در سنهٔ صد و هفتاد موسی الهادی خلیفه ابن مهدی بن منصور از دنیا رفت شب جمعهٔ نیمهٔ ماه ربیع الاول در عیسی آباد (واومحله ایست در شرقی بغداد)

وایضا در اینسال نافع که یکی از قراء سبعه است ازدنیارفت

وایضا درهمان شب فوت هادی مردم با برادرش هرون الرشید بیعت کردند ومادر موسی ورشید خیزران یمانیه بود وتولد رشید درری آخرذیحجه سنهٔ صدوچهل وهشت بود

وایضا در همان شب نیمه ربیع الاول سنهٔ صدوهفتاد عبدالله مأمون متولد شد لذا آنشب بهلیلهٔ هاشمیه اشتهار یافت زیرا که خلیفهٔ مرد وخلیفه بتخت سلطنت نشست وخلیفهٔ متولد شد

ودر شوال همین سال محمد امین بن هرون الرشید از زبیده بنت جعفر بن منصور متولد شد پس مأمون شش ماه ازامین بزرگتر بود

ودر سنه صد و هفتاد و سه خیزران مادر رشید در بغداد از دنیا رفت و او را در مقابر قریش دفن کردند

و در سنه صد و هفتاد و پنج جناب یحیی صاحب دیلم ابن عبدالله المحض ابن حسن بن حسن المجتبی ع دردیلم خروج فرمود

وایضا دراینسال رشید از برای پسرش محمد امین عقد ولایت عهد بست و او را ملقب نمود بامین ازحرصی که مادرش زبیده داشت باین امر

ودر سنه صدو هفتاد وشش جناب یحیی صاحب دیلم دربغداد در حبس هرون ازدنیا رفتدر سن هشتاد وچهار ودر مدینه طیبه اورا دفن کردند

ودر سنه صدو هشتاد : سیبویه استاد نحوبین در قریهٔ بیضاء که از قرای شیراز است از دنیا رفت ودر درالمسلوك است دروقت مردن که سرش بزانوی برادرش بود برادرش گریه میکرد سیبویه چشم باز کرد واین شعررا انشاد کرد

اخیین کنا فرق الدهر بیننا الی الغایة القصوی ومن یامن الدهرا

وجهت آنکه اورا سیبویه گفتند چنانچه خطیب بغدادی گفته آنستکه سیبویه خوش صورت بودودوطرف صورتش مثل دوسیب سرخ باطراوت بود

وایضا دراین سنه علی بن حمزة المعروف بالکسائی النحوی که یکی از قراء سبعه است درری ازدنیا رفت

وایضا ابو یوسف قاضی که اکبر اصحاب ابوحنیفه بود از دنیا رفت وقبرش در صحن کاظمین معروف است

ودر سنه صدو هشتاد ودو رشید بیعت گرفت از برای عبدالله مأمون بولایت عهد بعد از امین و او را والی خراسان تاهمدان نمود وملقب نمود اورا بمأمون

ودر سنه صدو هشتاد وسه در بیست وپنجم ماه رجب حضرت موسی بن جعفر الکاظم ع بهرطب مسموم شهید شد

فصل هشتم

در مقابر شریفه واقعه در کاظمین ع و بغداد و اطراف این دو بلد از امامزادگان عظام وعلماء اعلام

بدانکه ازسعادت عظیمه است ورود جنازه بحرم مطهر کاظمین (ع) ثقة الاسلام نوری در دارالسلام از عالم جلیل ملا اسمعیل سلماسی از والد ماجدش العالم العامل الکامل المولی زین العابدین سلماسی نقلکرده وحکایتش مفصل استوحاصلش آنستکه درسنهٔ هزار ودویستوچهل وشش که سنهٔ طاعون عام درتمام دیار بود آب دجله زیاد شدکه بلد مقدس کاظمین را آب گرفتوآب افتاد میان صحن مقدس پس جمعی ازکاظمین بکشتی نشسته رفتندبسامراء و کاظمین خلوت شد و چهل روز درب صحن مقدس بسته بود بعد متولی آستانه مقدسه بجهة خاطر من امرکرد که درب صحن مقدس راباز کردند من داخل صحن مقدس شدم دیدم ملاعلی نامی که از اهل علم وفضل بود میان صحن است ومعلوم شد که در تمام این چهل روزمیان صحن بوده گفتم دراین مدت از کجا تعیش میکردی گفت عجب اعتقاد ضعیفی داری این آیهٔ شریفه راتلاوت کرد «وفی السماء رزقکم وماتوعدون»

پس فهمیدم دراین مدت روز یش ازغیب میرسیده پس در حرم مطهر را باز کردم ومشرف شدم میان حرم مطهرو بعد همهروزه وقت ظهر یکمرتبه درب حرم را بازمیکردند ومن مشرف میشدم وزیارت میکردم ونماز میخواندم وبیرون میشدم ودررا می بستند یکروز در خواب دیدم که میان حرم مطهر مشغول زیارت هستم وکسی غیر من میان حرم نیست بعد در عالم رؤیا دیدم جنازه را داخل صحن مقدس نمودند ازدرب پائین پای مبارك که باا و نه نفر یا زیاده تادوازدهٔ نفر بودندوباجنازه دو نفر سفیدپوش بودند بهیئتی که درخواب فهمیدم اینها ملکند که موکلند بجنازه پس آمدندتارسیدند بنزدیك ایوان شریف دیدم مولایم موسی بن جعفر ع را که در میان حرم مقدس است و خطاب فرمود بآندونفر و بزبان فارسی فرمود (جرأت تااینجا ؟) پس آندو خجالت کشیده بگوشهٔ رفتند جنازه راآوردند میان حرم مطهر وزیارت مختصری دادند سؤال کردم که این جنازه کیست ؟ اسم کسی رابردند که من اورا میشناختم که آدم بدعملی ومتهتك ومتجری در معاصی است پس من تعجب کردم که این آدم مجرم ومعصیت کار چه شد که امرش باین درجه ازرأفتواشفاق آقارسید

پس ازشدت شعف و امیدواری بشفاعت ائمهٔ اطهار مرا رقت و گریه دست داد و از خواب بیدارشدم پس وضو ساختم وداخل حرم مطهر شدم چون ایستادم میان حرم در همان موضعیکه درخواب ایستاده بودم دیدم جنازه همان شخصی راکه درخواب دیده بودم آوردند واورازیارت مختصری دادندو بالجمله ابداً اختلافی باآنچه در خواب دیده بودم نداشت الا در ظاهر بودن حضرت موسی بن جعفر (ع) وحضور ملکین

پس من مبهوت شدم و سؤال کردم ازآن میت دیدم همان کسی هست که در خواب از برای من اسم برده‌اند بعینه انتهی

لکن آخوند ملا زین العابدین اسم آن شخص رانبرد که مبادا مفتضح و رسوا شود ودر این فصل سه امر است

امر اول در مقابر شریفه واقعه در کاظمین

اما از امامزادگان عظام در صحن مطهر کاظمین دوقبر است بابقعه و گنبد وکاشی منسوب بدو فرزندان حضرت موسی بن جعفر ع کەدرفصل پنجم فی الجمله اشاره شد

وایضا در بلده طیبه‌دو بقعه شریفه‌است منسوب بسید مرتضی علم الهدی وبیرادر بزرگوارش سید رضی وبقعه جناب سید مرتضی در بازاریست که منتهی میشود بباب قبله صحن مقدس و از او شبکهٔ مفتوح است ببازار وصحن مختصری هم دارد و بقعه جناب سید رضی جامع نهج البلاغه در کوچه‌ایست قریب ببازاریکه مقبره برادرش سید مرتضی علم الهدی هست لکن در باب پنجم گفته شد که‌قبر شریف ایندوامامزاده محترم در کربلای‌معلی استومحل دفنشان و تاریخ ولادت‌ورحلتشان نیز بیان شد

وشاید این دو موضعیکه در کاظمین است موضعیست که اول آنجا دفن شده اندبعدجسدشان‌را حمل نموده‌اند بکربلای معلی وآنجادفن کرده‌اند

وظاهراً در کاظمین از مقابر شریفه امامزادگان عظام‌زیاد باشد چون معروفست بمقابر قریش لکن‌اسماء شریفه ومقابر متبرکه‌شان برای احقرمعلوم نیست

واما بزرگان ازعلمای اعلام که‌در کاظمین مدفونند

اول الشیخ الاجل السعید **محمد بن محمد بن نعمان المفید** که عامه و خاصه بکثرت فضائل آن جناب معترفند واز ابن حجر عسقلانی نقل‌کرده که‌گفت شیخ مفید را منتی است بگردن هریك ازامامیه واز خطیب وغیر او نقل‌شده که‌گفت‌خداوند بموت او أهل سنت راراحت داد وگفته شددر تشییع جنازه او هشتاد هزار شیعه حاضر بودند وکافی است در فضل او توقیعاتی که حضرت صاحب‌الزمان ع باو نوشته‌اند **ودر روضاتست** که تولد ایشان در روز یازدهم ذیقعدة الحرام سنهٔ سیصد وسی وشش یاهشت بوده ورحلتشان در شب‌جمعه سوم ماه رمضان سنه چهارصد و سیزده‌بوده ومرحوم سیدمرتضی بجنازه‌شان نماز خواند ودر رواق پائین پای امامین دفن شدند و در روضاتست انه من‌اجل مشایخ الشیعة ورئیسهم واستادهم وكل من‌تأخر عنه استفاد منه وفضله اشهر من ان‌یوصف فی‌الفقه والكلام والروایة اوثق اهل زمانه و اعلمهم انتهت ریاست الامامیة الیه فی وقته تا آنکه میفرماید قریب بدویست کتاب تصنیف کرده واز آنجمله است کتاب مقنعه و کتاب ارشاد و کتاب العیون والمحاسن وروایتشان غالباً ازشیخ جلیل ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه است از شیخ صدوق هم روایت فرموده وجمع کثیری هم از بزرگان علماء از ایشان روایتکرده‌اند مثل‌شیخ‌طوسی ونجاشی و سالاربن عبد العزیز دیلمی و سید مرتضی و سید رضی و شیخ ابوالفتح کراجکی. وحضرت حجة‌الله مولانا صاحب الزمان صلوات الله علیه سه‌توقیع بایشان مرقوم فرمودند در سه سال هر سالی یك توقیع وعنوان هرسه توقیعشان اینست للاخ السدید والولی الرشید الشیخ المفید ابی‌عبدالله محمد بن‌محمدبن نعمان‌ادام‌الله اعزازه

بعداز این عنوان درهر توقیع کتابتی و مطالبی ذکر فرموده‌اند و مسلم است که در غیبت کبری ازحضرت حجة‌الله‌توقیع‌از برای احدی صادر نشد مگر از برای شیخ مفید ونقل‌شده که‌وقتیکه او را دفن کردند دیدند روی‌قبر مقدسش بخط حضرت حجة‌الله نوشته شد

لاصوت الناعی بفقدك انه   یوم‌علی آل الرسول عظیم

ان کان قد غیبت فی جدث الثری | فالعدل و التوحید فیك مقیم
و القائم المهدی یفرح کلما | تلیت علیك من الدروس علوم

و ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه فرموده که شیخ مفیددرعالم رؤیا دید صدیقه‌طاهره(س) راکه حسن وحسین(ع) باآن مخدره بود فرمود یا شیخ علم ولدی هذین الفقه **وشیخ مفید** با سید مرتضی‌علم‌الهدی‌درمسئلهٔ مباحثه ومجادله کردند قرار دادند که مطلب را نوشته ازحضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام سؤال کنند مسئله را نوشته گذاردند بالای مرقد آنحضرت صباح آنروز دیدند در جواب نوشته‌شده الحق مع ولدی و الشیخ معتمدی **ودر روضات** ازفهرست شیخ طوسی نقلکرده که روزی دیده نشده مثل روز وفات شیخ مفید ازکثرت ازدحام وکثرت گریه براو

ومناظرات وحکایاتش با مخالفین زیاد است

منجمله ابن‌ادریس درآخر سرائر فرموده که یکروز شیخ مفید درمجلس علی بن عیسی رمانی بود مرد بصری از علی بن عیسی سؤال کرد از صحت حدیث غدیر و حدیث بودن ابابکر با پیغمبر (ص) درغار ؟

علی بن عیسی گفت: خبر غار درایتست وخبر غدیر روایت است و درایة مقدم است برروایت‌بعد که آنمرد بصری رفت جناب شیخ مفید فرمود: چه میگوئی‌درباره کسی که مقاتله با امام عادل‌بنماید، گفت او کافر است ، بعدگفت فاسق است ، فرمود چه میگوئی در باب امیرالمؤمنین (ع) امام عادل بود؟ گفت بلی فرمود **طلحه و زبیر** درجنك جمل با اومقاتله کردند؟ گفت بلی لکن بعدتوبه‌کردند فرمودجنگشان با امیرالمؤمنین (ع) درایتست وتوبه‌شان روایت ودرایت مقدمست برروایت

علی بن عیسی رمانی نوشت **انت المفید حقاً** ـ بعد خبر مناظرمشان بعضدالدوله دیلمی‌رسید خیلی‌مفید را اکرام نمود وجوائززیادی باو داد

مؤلف گوید شاید غرض شیخ مفید نیز عایشه ومعاویه هم بوده که عایشه درجمل‌باحضرت‌امیرع مقاتله‌کرد ومعاویه در جنك صفین وتقیة اسم آندو را نبرده است

دوم الشیخ الاقدم الاعظم ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه‌القمی استادشیخ **مفید** و صاحب کتاب **کامل الزیاره** و او از **کلینی** روایت میکند ـ و از بزرگان اصحاب **سعد بن عبدالله** القمی بوده

وایشان سی سال قبل از رحلتشان که سنه سیصد ونه باشد مشرف شد بزیارت بیت‌الله الحرام چوندرآنسال قرامطه حجرالاسود را میبردند بمکه معظمه که بجای خود نصب‌کنند، شیخ جعفر بن قولویه بآرزوی تشرف بلقاء حضرت حجة ع قصد حج کرد که وقت نصب حجرالاسود خدمت‌آنحضرت مشرف شود چون ببغداد رسید مریض شد لذا نایبی گرفت وبمکه فرستاد و رقعهٔ نوشت و باو گفت این رقعه را میدهی بآنکس که حجرالاسود را نصب کند « ودر آن رقعه سؤال کرده بود از مدت عمرخود و ازآنکه از این مرض خوب میشود یا نه » آنشخص مشرف شد بمکهٔ معظمه روزی که میخواستند حجرالاسود را نصب کنند مردم جمع شده بودند قدری پول بخادم کعبه داد که او را نزدیك رکن جای دهند که ببیند چه‌کس حجر را نصب میکند هرکس که حجر را گذارد اضطراب کرد و افتاد تا آنکه شخصی گندم‌گون نیکو روئی آمد و حجر را برداشت و بجای خود گذارد ، حجر بجای خود مستقر شد صدای مردم بلند شد و آن شخص از همان راهی که آمده بود برگردید من عقب آن آقا رفتم ومردم را از خود بزحمت دور میکردم و دنبال او میرفتم و مردم خیال کردند

که من دیوانه شدم لذا راه برای من بازمیکردند و من بتعجیل و آن آقا آهسته و با وقارمیرفتمعذلك باو نمیرسیدم ـ تا رسیدم بجائی که کسی نبود، آقا روی بمن کرد وفرمود بیاور آنچه باتوهست رقعه‌را بدستش دادم بدون آنکه آنرا ملاحظه کند، فرمود باو بگوکه از این علت خوفی بر تو نیست و سی سال دیگر خواهی مرد، پس مراگریه روی داد و دیگر نتوانستم حرکت کنم، این را فرمود و رفت پس نایب جناب شیخ از مکه مراجعت کرد و این خبر را بشیخ داد، چنان شد که آن حضرت خبر داده بود

ودر روضاتست که در سنهٔ سیصد وده قرامطه که جمعی از خوارج بودند و رئیس ایشان ابوطاهر سلیمان قرمطی‌حاکم بحرین‌بود در روز ترویه داخل‌مکه شدند واموال‌حاج را غارت‌کردند وقتل عظیمی درمکه وشعبات و نواحی‌آن نمودند حتی در مسجد الحرام بلکه در جوف کعبه معظمه ومقتولین را در مسجد ودر چاه زمزم دفن کردند و امر کرد در خانه را کندند وپرده خانه را قطعه قطعه‌کردند و بین اصحاب خود قسمت نمودند و حجرالاسود را بردند بهجر که از بلاد بحرین‌است و در هجر بود که در سنهٔ سیصد و سی ونه‌که قرامطه حجرالاسود را برگردانیدند بمکه که درجای خود نصب کنند

الحاصل این یك خرابی‌بودکه در خانه‌کعبه واقع شد و بمقتضای بعضی ازاخبار وتواریخ این بیت‌شریف مکرر‌خراب‌شد:

منجمله در ایام یزید بن معویه بدست حصین بن نمیر کافرواقع شدوقتیکه خواست عبدالله بن زبیر را بگیرد وبعد از این بفاصله یازده روزآنملعون بجهنم واصل شد

ومنجمله در سنه هزار وسی ونه مسجد وخانه کعبه از صدمه سیل‌خراب شد وآب در جوف کعبه‌بقدر دوقامت بالا آمد و بسبب آن سیل وخرابی چهارهزار وچهل و دو نفر هلاك شدندمنجمله شخصی‌که معلم اطفال بود و منزلش در مسجد الحرام بود با سی‌نفر اطفال کوچك همه درمیان مسجد الحرام هلاك شدند و قریب به ثلث‌کعبه از طرف میزاب خراب شد وسید اجل‌الامیر **زین‌العابدین الکاشانی** که از تلامذه مولانا محمد امین استرابادی و از مجاورین مکه معظمه بود سعادت یافت بتأسیس آن

الحاصل رحلت جناب شیخ‌ابوالقاسم جعفر بن‌محمد بن قولویه درسنه سیصد وشصت ونه بوده و قبرشان در رواق مطهر کاظمین پائین پای مبارك نزدیك قبرمرحوم شیخ‌مفید است وایشان‌خالوی‌محمد بن احمد بن علی بن حسن بن شاذان القمی است استاد شیخ کراچکی

سوم ـ علامة البشر سلطان الحکمآء و المتکلمین محمد بن محمد بن الحسن المشهور به **خواجه نصیرالدین**

ودر مستدرکست که ولادتشان در شنبهٔ یازدهم جمادی الاولی سنهٔ پانصد ونود و هفت بوده در **طوس** و اصلا از اهل جهرودقم بوده‌اند ورحلتشان در بغداد روز شریف غدیر سنه ششصد و هفتاد و دو بوده و قبرشریفش در رواق بالای سرقبر مطهر کاظمین ع معلومست

ودر فوالد الرضویه از ابن‌داود نقل‌کرده که فرمود **خواجه نصیرالدین** در درس محقق اول حاضرشد

محقق خواست بجهت احترام خواجه درس را ترك کند ، خواجه نگذاشت لذا درس را باتمام

رسانید، در بین درس گفتن رشتهٔ کلام باینجا منتهی شد که محقق فرمود مستحب است تیاسر در قبله خواجه گفت وجهی از برای استحباب تیاسر بنظر نمی‌آید بجهت آنکه تیاسر اگر از قبله است بغیر قبله حرامست واگراز غیر قبله است بقبله واجبست پس راهی از برای استحباب تیاسر نیست محقق فرمود تیاسر-از قبله است بقبله خواجه ساکت‌شد و رسالهٔ در این‌باب نوشت وبجهت خواجه فرستاد و خواجه پسندید اورا

و آن رساله را ابن‌فهد در مهذب نقل فرموده بعد میفرماید که استحباب تیاسر برای اهل عراق ومن والاهم است واین بنابرآنستکه قبله بعید حرم باشد وجهات حرم مختلف است وسمت‌یسار کعبه بیشتر است ازیمین آن پس تیاسر انحرافست ازقبلة بقبله لامنها الی غیرها ولامن غیرها الیها انتهی وازتحقیقات مرحوم‌خواجه نصیرالدین طوسی است چنانچه درشرح دیباچه قواعد علامه فخر المحققین نقل‌فرموده درشرح حدیث شریف که حضرت پیغمبر(ص) بامیرالمؤمنین ع فرمود

«یا اباالحسن ، ان امةموسی‌افترقت علی‌احدی‌وسبعین فرقةفرقة ناجیة والباقیة فی‌النار وان امة عیسی افترقت علی اثنین و سبعین فرقة فرقة ناجیة والباقون فی‌النار وان امتی ستفترق علی‌ثلث و سبعین فرقة فرقة ناجیة والباقون فی‌النار فقلت یا رسول‌الله ص فمن الفرقة الناجیة فقال ص المتمسك بما انت و اصحابك علیه

مرحوم خواجه فرموده سایرفرق مسلمین مشترکند در اصول معتبره درایمان

واما فرقه امامیه با تمام فرق مسلمین مختلفند در اصول معتبره در ایمان پس‌اگریکی‌ازآن فرق هفتادو دوناجی باشند باید همهٔ هفتاد و دو فرقه ناجی باشند نه فرقه واحده وفرقهٔ‌که مخالفند با سایرفرق در اصول‌ایمانی همان فرقهٔ امامیه‌است نه غیرآنها وسید جزائری بعداز نقل این عبارت میفرماید که جمیع فرق غیر امامیه اجماع کرده‌اند که شهادتین مناط نجات‌اند لقوله ص « من قال لااله الا الله دخل الجنة»

اما فرقهٔ امامیه اجماع دارند که نجاتی نیست مگر بدوستی‌اهل‌البیت تاحضرت حجةالله فی‌الارضین و به برائت از دشمنان ایشان علاوه بر شهادتین پس این فرقه مباینند با جمیع فرق در آنچه موجب نجات از مهالك میشود. ومؤید اینست فرمایش حضرت رضا ع که در ورود به‌نشابور فرمود «بشروطها وانا من شروطها»

ودر مقامع حکایت لطیفی ازجناب خواجه نقل‌فرموده که: درسفری مرحوم خواجه سوار کشتی شد ودر آن کشتی سی نفر مسلمان بودند وسی‌نفر یهودی ناگاه دریا بموج آمد وکشتی متلاطم شد بحیثی‌که مشرف شد بغرق شدن ، رأی تمام اهل کشتی باین قرار گرفت که قرعه بزنند قرعه باسم هرکه آمد او را میان دریابیندازند ، همین قسم بکنند تا کشتی سبك بشود پس مولانا خواجه حیلهٔ کرد وساکنین کشتی را در حوضهٔ مدوری نشانید باین‌قسم‌که بعد از هر چهار نفرمسلمان پنج نفر یهودی نشانید و بعد از هردو نفر یهودی یکنفر مسلمان نشانید ، پس شروع نمودند بقرعه (نه نه میشمردند ونهمی را میان دریا میانداختند)

باین حیله تمام یهودی‌ها را میان دریا انداختند ومسلمانها سالم ماندند ـ واین مطلب ازجمله کرامات خواجه شمرده شده انتهی واستاد این حقیر علام فهام آقا سید حسن‌کاشی نقل کرده : وقتی‌که خواجه رفت بغداد ابن حاجب سنی متعصب صیت علم و فضل او را شنید خواجه خواست

ازشط عبور کند ابن حاجب گفت اورا میان شط انداختند ابن‌حاجب گفت استهزاء : اعجبنی تلبه قلب نازنین خواجه سوخت «خصوصا از این کلمه ابن‌حاجب»

بعداز اینکه هلاکوخان مسلط شد ببغداد بسعی خواجه و مستعصم عباسی را بقتل رسانید ابن‌حاجب ازترس پنهان شد هرچه کردند او را نیافتند خواجه حکم کرد بهرمنزلی ازمنازل بغداد گوسفندی بوزن معینی بدهند وبعد از چند روز اورا بگیرند نه وزنش کم شده باشد نه زیادصاحب منزل ابن‌حاجب نزد وی آمده وچاره پرسید

ابن‌حاجب گفت روزی بوزن معین باو علوفه بدهند وهمه روزه هم یك بچهٔ گرگی باو نشان دهند صاحب خانه ابن‌حاجب چنین کرد بعد از چند روزکه گوسفندان راپس گرفتند همه گوسفندان یا چاق شده بودند یا لاغر بغیر گوسفندی که بمنزل ابن حاجب داده بودند که بوزن روز اول باقی‌مانده بود

خواجه فرمود ابن حاجب در همین منزل است اوراگرفته بیاورید رفتند و ابن‌حاجب را گرفته بردند نزد خواجه امرکرد ابن‌حاجب را ببرند میان زندان حبس نمایند چنین‌کردند بعد از چندروز ابن‌حاجب‌زندانبان را تهدید نموده از ترس اورا رهاکرد خبربخواجه‌دادندخواجه خیلی خلقش تنك شد هرقدر تفحص نمودند ابن حاجب را نیافتند خواجه دروازه بانها را طلبید و فرمود از حال‌تا چند روز دیگر هرکه بخواهد از دروازه عبور کند انگشت سبابه و وسطی را مقابل او نگه بدارند بگویند « این چند است » اگر جواب متعارف داد او را رها کنند واگر جواب غیر متعارف داد او را گرفته نزد خواجه حاضر نمایند پس چند روزهرکه از دروازه عبور میکرد چنین‌میکردند و جواب میداد که « دو تا است » تا یکروز صبحی دیدند مرد ژولیدهٔ فقیری میخواهد از دروازه عبورکند انگشت سبابه و وسطی را مقابل‌او نگهداشتند گفتند « این چند است »

گفت « این هفت هندسه است و اگرمعکوس نگهداشته شود هشت هندسه میشود! »

اورا گرفته آوردند نزد خواجه خواجه فرمود این مرتبه از برای تو نجاتی‌نیست امرکرد او را درجوف نمد پیچیده اینقدر با پا روی‌زمین بمالندکه امعائش از دبرش خارج شود

چون خواستند چنین کنند سنی‌ها فریاد زدند اگرچنین کنید آسمانها خراب‌میشود

خواجه فرمود چنین‌کنند اگر آسمان ترق پورقی‌کرد او را رهاکنند والا بمالند تا هلاك‌شود! چنین‌کردند تا ابن‌حاجب هلاك شد لخ

و قریب باین مضامین درکتاب قصص‌العلماء نقل فرموده لکن از جهاتی این قصه راتکذیب میکنند والله العالم

(چون وجه کذب این‌حکایت واضح است لذا بهتر بودکه اصلا این حکایت موضوعه دراین‌کتاب ذکرنمیشد جهت کذبش آنست‌که فوت ابن‌حاجب چنانکه در وفیات‌الاعیان وکتب دیگر است و احقر نیز در سوانح الایام‌خود ذکر کرده در ۲٦ شوال ٦٤٦ بوده و استیلای هلاکوخان دربغداد وانقراض دولت بنی‌العباس درسنهٔ «خون» بوده‌که سنه ششصد وپنجاه وشش میشود پس دوازده سال پس ازفوت ابن‌حاجب میشود ازولد مؤلف)

ودر قصص العلماء نقل فرموده وقتیکه مادرهلاکوخان از دنیارفت بعضی از اعاظم علماء عامه به هلاکوخان عرض‌کردند در قبر نکیر ومنکر از اعتقادات و از اعمال اموات سؤال میکنندو

والده شما عوام است وسر رشتهٔ جواب راندارد خوبست **که خواجه نصیرالدین** رادرقبر اوهمراه کنی که **جواب نکیرومنکر را بگوید**:

خواجه ملتفت شد که علماء عامه چنین گفته‌اند بهلاکوخان فرمود سؤال نکیر و منکر در قبر برای همه کس ثابت است و برای شما سلاطین نیز هست پس مرا برای خود داشته باشید وفلان عالم که ازاعاظم علماء عامه است برای مادرت بفرست که جواب نکیرو ومنکر رابدهد

پس **هلاکوخان** حکم کرد آن عالم سنی رازنده در قبر مادرش گذاردند و خاك مذلت بر سراوریختند لع ؛

در روضات نقل فرموده بمرحوم خواجه در مرض موتش گفتند آیا وصیت نمیکنی که جسدت راحمل نمایند بنجف اشرف ؟ فرمود نه چون حیامیکنم از سید ومولایم موسی بن جعفر ع که بگویم نقل کنند جسدم را ازارض مقدس کاظمین بجای دیگر

ومرحوم خواجه بمنزلهٔ وزیر **هلاکوخان** بود که از اعاظم سلاطین تاتاریه و مغول بود وباموکب سلطان تشریف برد ببغداد بجهت ارشاد و هدایت خلق و قطع دایره خلافت و سلطنت بنی‌العباس وایشان استاد **علامه حلی و سید عبدالکریم ابن طاوس** وجمعی دیگر بودندوتصنیفات ایشان زیاد است

چهارم غیاث الدین عبد الکریم ابن احمد بن محمد الطاوس بن اسحق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب ع

وداود پسر رضیع حضرت جعفرالصادق بود وعمل **ام‌داود** منسوبست باو وجناب سیدعبدالکریم صاحب تصنیفات عدیده است واین بزرگوار اوحد عصر خود بود ولادتشان در شعبان سنهٔ ششصدوچهل وهشت بود ورحلتشان در شوال سنهٔ ششصدو نود وسه بود ومحل ولادت و مدفنش معلوم نیست غیر آنکه درکتاب امل‌الامل است وکان اوحد زمانه حائری المولدحلی المنشاء بغدادی التحصیل الکاظمی الخاتمه پس ظاهر آنستکه مدفنش هم‌درکاظمین بوده (۱)

ودر هدیة الاحباب فرموده درحله‌مزار شریفی است منتسب باوانتهی

وایشان ازتلامذه پدرش وعمویش وعلامه‌حلی ومحقق طوسی بود

وازابن داود نقل شده که جناب سید عبد الکریم در چهار سالگی مستغنی از معلم شد و استبعادی ندارد چون بعضی از علماء درصباوت بدرجه اجتهادورسیدند

منجمله علامه حلی که درصباوت بدرجهٔ اجتهاد رسید ومردم انتظار میکشیدند بلوغشان را که‌تقلیدشان بکنند

ومنجمله پسرشان **فخرالمحققین** که درده‌سالگی بدرجه اجتهاد رسید **چنانچه در فوائد الرضویه** است

ومنجمله فاضل هندی که‌شروع نمود بتصنیف و حال آنکه دوازده سالش کامل نشده‌بود وفارغ شداز تحصیل معقول ومنقول وحال‌آنکه سیزده سالش کامل نشده بود

۱ـ پس‌احقر گوید چون‌مسلم نیست نزدمؤلف بودن‌قبر آن مرحوم در کاظمیه اولی بودکه در قبور مسلمه درآنجا شمرده نشود ـ از ولد مؤلف)

و ایضا در فوائد الرضویه است که ازشیخ الرئیس ابو علی سینا نقل شده که گفت چون بده‌سالگی رسیدم در بخارا تعجب میکردند از من‌پس شروع کردم بفقه وچون بدوازده سالگی رسیدم فتوی میدادم در بخاری بمذهب ابو حنیفه پس شروع کردم بعلم طب و تصنیف کردم‌کتاب قانون راومن بسن شانزده سالگی بودم

واز ابراهیم بن سعید جوهری روایت شده که گفت دیدم یك بچه چهار ساله را آوردند نزد مأمون عباسی واین طفل قاری قرآن بود وناظردر رأی‌واجتهادو هروقت گرسنه میشد گریه میکرد از جوع

وبدانکه والد جناب سید عبد الکریم جناب احمد بن موسی صاحب کتاب بشری بود ووالدهٔ جناب سید احمد و برادرش جناب سید علی بن طاوس دختر جناب شیخ ورام بن ابی فراس صاحب کتاب مجموعه ورام بوده ووالده ما جده جناب سید موسی پدر جناب سید احمد و سید علی‌بن‌طاوس دختر جناب‌شیخ طوسی بوده که مرحوم‌شیخ طوسی‌باین دخترش وبدختر دیگرش که بعضی میگویند والده شیخ محمدبن ادریس حلی است اجازه‌داد که جمیع مصنفات خودش و مصنفات اصحاب را نقل کنندو عموی جناب سید عبدالکریم جناب سید علی بن‌موسی است‌صاحب کتاب اقبال ولهوف وجمال الاسبوع وغیراینها الملقب بسید رضی‌الدین

واز علامهٔ حلی نقل شده‌که سیدرضی الدین ازهد و اعبد اهل زمان خود بود و ایشانرا در مقامات معرفت وزهد اول میشمارند ومراد ازسیدبن طاوس که درکتب ادعیه و زیارات و در السنه وافواه شیعه است ایشان هستند چنانچه مراد ازسید بن طاوس که‌در کتب فقهیه است برادرش جناب احمد بن‌طاوس است ومراداز سیدبن طاوس که در کتب اخبار است جناب سید عبدالکریم بن احمد بن‌طاوس است

و سیدعبدالکریم بن احمد بن طاوس دوپسر داشت یکی‌محمد دیگری علی‌الملقب برضی‌الدین چنانچه‌عموی‌بزرگوارش علی بن‌موسی‌بن طاوس نیز دوپسرداشت‌یکی‌محمد و دیگری‌علی‌الملقب‌برضی الدین صاحب کتاب زوائد الفوائد که‌دراسم‌ولقب با پدرش شریك بود

پنجم الشیخ احمد بن محمد بن یوسف البحرانی صاحب کتاب ریاض المسائل و کتاب بلغة الرجال ودر روضات میفرماید نزد من‌ایشان اعلم علمای بحرین‌بوده‌اند رحلتشان در سنه هزار و صدو دو بوده بطاعون عراق ومدفنش در جوار کاظمین ع است لکن محل دفنش را معین نفرموده واین غیرشیخ احمد احسائی رئیس‌طائفه شیخیه است

ششم ابوعبدالله حسین بن احمد بن حجاج الملقب بابن الحجاج کان فاضلا شاعراً ادیباً امامیاً صاحب قصیده معروفه

یاصاحب القبة البیضاء علی النجف من‌زار قبرك و استشفی لدیك شفی

و گفته شده‌که اودرشعر بمرتبهٔ امرء القیس بوده

ودر روضات ازکتاب انوار المضیئه نقل فرموده که شخصی خواب دید‌که مشرف شده بحرم حضرت سیدالشهداء (ع) در حالتیکه حضرت صدیقه طاهره وسایر ائمهٔ اطهار هم تا حضرت

صادق ع آنجا تشریف داشتند ومحمد بن‌قارون که ایراد میگرفت باشعار ابن حجاج در خدمت‌ایشان ایستاده بود ناگاه ابن حجاج مشرف شد گفت من بمحمدبن‌قارون گفتم نظر کن‌به ابن **حجاج** گفت من‌او را دوست نمیدارم که باونظر کنم ناگاه حضرت صدیقهٔ طاهره (س) نظر منضبانه به **محمد بن‌قارون** کرد فرمود عبدالله بن‌حجاج را دوست بدار بدرستی که‌هر که‌او را دوست‌نداردازشیمیان مانیست بعداز بین ائمه سخن بلند شد که فرمودند هر کس ابو عبدالله بن حجاج را دوست ندارد مؤمن نیست

ورحلت ابن حجاج روز سه‌شنبهٔ بیست وهفتم جمادی الاخره سنه سیصد ونود ویك بود و در جوار کاظمین ع‌دفن شد

ودر هدیة الزائرین از ابن خلکان نقل فرموده که قبر ابن حجاج در پائین پای حضرت موسی بن‌جعفر(ع)است برحسب‌وصیت خودش و وصیت کرد که بلوح‌قبرش نقش کنند **(وکلبهم‌باسط ذراعیه بالوصید)**

هفتمـ السید السند المؤید **عبدالله بن محمد رضا الحسینی** الکاظمینی الشهیر به‌شبر صاحب کتاب **مثیرالاحزان** وکتابی درفقه

وایشان در حدود سنهٔ هزار و دویست و چهل بودند لکن تاریخ ولادت ورحلتش در دست نیست (بلکه رحلتش معلومست و آن درماه رجب سنهٔ هزارو دویست وچهل‌و دو بوده چنانکه در فوائد الرضویه است درسن ۵۴ سالگی

و [دیگر آنکه‌تألیفات آن بزرگوار بسیار بوده و از پنجاه جلد متجاوز و هر چند یکی از آنها کتاب مثیر الاحزان است لکن تعبیراز ایشان بصاحب مثیر الاحزان نیکو نباشد زیراکه صاحب مثیرالاحزان معروف که‌دردست است وطبع‌شده‌ابن نما است ، پس ازابن نما تعبیر بصاحب‌مثیرالاحزان بجا است نه‌ازمرحوم‌شبر

و مخفی نماناد که مثیر الاحزان دیگری نیز بعربی طبع‌شده و در دست میباشد در دو جلد جلدی نثر وجلدی اشعار وآن‌از **شریف بن عبدالحسین‌بن صاحب جواهر** است ـ از ولدمؤلف)

و قبرش در حجره ایست میان‌رواق مطهر کاظمین وقتیکه از باب القبله وارد میشوند بدست راست کسیکه داخل رواق مطهر میشود

هشتم ـ السید الجلیل الاوحد **السید محسن الکاظمینی**

رحلتش در حدودسنهٔ هزارو دویست وچهل بوده و قبرش در کاظمین در کوچهٔ قریب بصحن مطهر است درطرف شمالی آن ومعروفست

واز زهد آن بزرگوار نقل‌شده چیزی نداشت که چراغش را برروی او بگذارد لذاآجر یاکلوخی نزد خود میگذاشت و چراغش‌را برروی اومینهاد

ودرمستدرك از عالم عامل **ملازین العابدین** سلماسی نقلکرده گفت در خواب دیدم قصر عالی رفیعی که‌درب وسیعی داشت ودیدم بدرو دیوارهای اومیخهائی زده بودند ازطلا گفتم صاحب این‌قصر کیست ؟ گفتند سید محسن کاظمینی

پس‌من تعجب کردم گفتم منزلش در کاظمین صغیر بودوباب صغیری داشت از کجا این منزل مال او شده ؟ گفتند چون داخل‌شد از این باب صغیر خداوند باو ... فرمود این منزل عالی کبیر را

نهم ـ الشیخ اسداللہ بن حاجی اسمیل الکاظمینی

صاحب کتاب «**مقابیس الانوار**» ورحلتش‌در سنهٔ هزار و دویست وبیست بوده و ظاهر از روضات‌آنستکه مدفنش در کاظمین بوده لکن‌محلش‌معلوم نیست

دهم محمد بن عبدالنبی بن‌عبدالصانع المحدث الاسترابادی جداً والنیشابوری اباً و الهندی مولداً المعروف به **میرزامحمد الاخباری**

شبههٔ نیست در غایت فضل‌و وفور علم و جامعیت او فنون معقول و منقول را و کتب زیادی تصنیف کرده ، در روضات است که هشتاد جلد کتاب تصنیف کرد ، لکن مرحوم شیخ جعفر صاحب کاشف الغطاء تعبیر میکند از او به **عدوالعلماء** و کاغذی نوشت بمرحوم فتحعلی شاه و در اوقبایح افعال و مفاسد اعتقادات این مرد را نوشت ؛ ونوشت « **میرزا محمد کم لا مذهب له** » تولدش روز دوشنبه بیست ویکم ذیقعدة الحرام سنهٔ هزار و صد وهفتاد و هشت بودو در حدود سنهٔ هزار ودویست و سی و سه از جانب **جناب آقا سید محمد مجاهد طباطبائی** امر بقتلش صادر شد واودر بلده کاظمین بود پس‌عامه مردم هجوم آوردند واورا بقتل رسانیدند

یازدهم ـ محمد بن احمد بن داود بن‌علی القمی البغدادی شیخ قمیین وقت خود بود صاحب کتاب **مزار کبیر وشیخ نجاشی وعلامه** اورا مدح وثنا گفته‌اند واو در سنهٔ سیصدوشصت وهشت وفات نمود ودرمقابر قریش دفن شد

دوازدهم ـ الشیخ الفاضل جوادبن سعدالله بن جوادالبغدادی الکاظمینی

و ایشان اصلاازاهل‌کاظمین بودند واز آنجا رحلت فرمود باصفهان وغالباًخدمت‌شیخ بهائی(ره) تلمذ میفرمود تا آنکه از خصیصین شیخ بهائی شد و بامر شیخ بهائی شرحی بر کتاب «زبده» و شرحی بر «خلاصة الحساب» نوشت و رسائل دیگری دارد که‌همه معروفند

سیزدهم السید اسمیل الصدر ابن صدر الدین الموسوی العاملی

و سید صدرالدین پدر مرحوم آقاسید اسمیل داماد مرحوم آقا سید جعفر صاحب کشف‌الغطاء بوده رحلتش در روز سه‌شنبهٔ دوازدهم جمادی الاول سنهٔ هزار وسیصد وسی و هشت بوده و قبر شریفشان در رواق مطهر کاظمین ع سمت پائین پای مبارك محاذی قبرمرحوم شیخ مفید است تقریباً

و مرحوم عالم کامل آقا شیخ اسماعیل قاینی (ره) نقل کردند که یکی از مخدرات هند واز زوجات نوابهای آندیار که خیلی معروف بود بتشخص وبتمول واز ارادت کیشان مرحوم‌صدر بود ، یکوقتی مشرف شد بسامره مبارکه و بعد از زیارت حضرت عسکریین ع با یك دلیلی رفت بمنزل مرحوم صدر بجهت تشرف خدمت بانوی محترمه ایشان صبیه جناب علام فهام آقا سید محمد هادی کاظمینی (ره) و وارد منزل شد کسی راندید سرمیان حجرات کرد کسیرا ندید ؛ سر میان مطبخ کرد دید مخدره‌پای‌دیگ‌نشسته آتش روشن میکند عرضکرد بی‌بی بمنزل تشریف ندارند (خود آن‌مخدره بی‌بی عیال آقا بود خجالت کشید بگوید من‌هستم) فرمود مشرف شده‌بحرم مطهر آن زن بر گشت

بعد که‌آقای‌صدر تشریف آورد بمنزل مخدره عرضکرد امروز نواب هندی آمد بمنزل سراغ کرد که‌بی‌بی تشریف ندارد درحالتیکه من مشغول طبخ بودم خجالت کشیدم که‌باین حال مرا بی‌بی خطاب کرد عذر آوردم خوبست خادمهٔ بجهت من‌معین فرمائید

آقا فرمود البته سزاوار بود خجالت بکشی که شما رابی‌بی‌گفته **چون بی‌بی کسی بود که** دوازده موضع چادرش‌ازلیف خرما وصله داربود

بی‌بی کسی بود که اینقدر دستاس کشیده بود که‌ازدستش خون جاری شده بود **«شماکجا بی‌بی کجا ؟**

چهاردهم - صفوة‌الفقهاء سید حیدر بن سید ابراهیم الحسینی البغدادی الکاظمینی جد سادات متوطنین در کاظمین معروف بآل سید حیدر وفاتشان سنه هزارو دویست و شصت و پنج بود و مدفنشان در رواق مطهر کاظمین است درقرب قبر شیخ مفید (ره)

پانزدهم - ابو علی حسن بن هانی المعروف به **ابی نواس** الشاعر المشهور صاحب **القصاید المعروفة** ولادتش سنهٔ صدو چهل‌و پنج بود و رحلتش‌در بغداد سنهٔ صدو نود و پنج بود ودفن شد در مقبرهٔ شونیزیه کذا فی‌تاریخ ابن خلکان **ودر مراصد** است شونیزیه مقبره ایست به بغداد ودراو مدفونست جنید وسری‌سقطی.

وابو نواس در زمان حضرت رضا (ع) بود چنانچه‌ابوفراس در زمان حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام‌بود

وبدانکه در زاویهٔ صحن مطهر کاظمین است قبر ابا یوسف یعقوب بن‌ابراهیم قاضی القضاه بغداد ، در **نامه دانشوران** است که‌ابویوسف گفت درزمانیکه مشغول تحصیل بودم راه معیشت بر من‌چنان تنك بود که‌مخاوج جزئیه‌فراهم نمیشد ازفرط فقر بهای کاغذ را نداشتم ، بزحمت زیادکتف گوسفند رابدست آورده افادات استادم‌را ثبت میکردم

روزی ازمحضر استادم رفتم بمنزل از درد مجاعه بعیالم شکایت کردم و غذا خواستم آن زن استخوانهای کتف راکه در مدت استفاده اندوخته بودم در سفرهٔ نزد من ریخت و گفت آنچه بخانه آوردهٔ اینست آن کردار برمن خیلی گران آمد تا آنکه مینویسد : جهت خلطهٔ او باهرون الرشید این بود که مردیهودی در همسایگی‌قاضی بود وبر در خانهٔ خود ساباطی بنا کرد که بهمسایگان ضرر داشت قاضی‌آن‌یهودی را ممانعت کرد

یهودی (ازروی‌طعن) گفت‌هروقت محفه (هودج) توباین مقام‌رسید من اورا خراب میکنم‌روزی هرون فریفتهٔ کنیزکی شدخواست با او مضاجعت کند ، خواطرش آمد که این کنیزك مال زبیده عیالش‌هست ازاو کناره گرفت

زبیده (که‌عیال هرون بود) مطلع شد وزیاد رنجش حاصل نمود و با هرون زیاد درشتی کرد وگفت ای جهنمی ازمن دور شو !

هرون گفت اگر من‌دوزخی هستم تو ازقید زوجیت من مطلقه هستی در حال هر دو از گفته خود نادم شدند زبیده گریان وخلیفه مضطرب شد امر نمود خلیفه تا علماء بغداد را حاضر نمودندودر این‌مسئله استفتاء‌نمود هیچیك جوابی که تسلی خاطرشان بشود ندادند خلیفه بسیار متحیر شد برسید ازعلماء کسی باقی مانده ؟

گفتند مردی بسیار فقیر ازتلامذه ابو حنیفه اسمش ابا یوسف است هرون امر کردفی‌الحال‌ابا یوسف را حاضر نمودند علمائیکه در صدرمجلس بودند ابداً بوی‌اعتنا نکردند وقاضی ابو یوسف‌در صف‌النعال نشست هرون مسئله راسؤال نمود

ابویوسف گفت خلیفه هرگز خیال گناهی‌را کرده که‌خوف از خدا ترامانع‌شود

هرون حکایت کنیز را به ابی یوسف گفت
قاضی گفت بیقین بدان که تو ازاهل بهشتی
خلیفه و علماء که حاضر بودند گفتند بچه دلیل میگوئی ؟
گفت بنص قرآن مجید که میفرماید (**واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی**)

هرون بسیار مسرور شد گفت خلعتی بوی پوشانیدند واورا بمحفهٔ سوار کردند بجانب خانه‌اش آوردند ابویوسف چون بساباط خانهٔ یهودی رسید گفت او را خراب کنند

ودر کتاب زهرالربیع است که در عهد شاه سلیمان صفوی سنهٔ هزارو هفتاد و دو قرب روضهٔ مبارکهٔ کاظمین ع زمین را بجهت مهمی حفر نمودند ناگاه قبری ظاهرشد که بر لوح او نام و نشان ابویوسف نوشته بود پس‌از آن براو بنیادی بنا نمودند

ودر تاریخ گزیده است که‌ازدولت‌هرون دریکشب پنجاه هزار دینار بقاضی ابو یوسف که شاگرد ابوحنیفه بود رسید چون برادر هرون ابراهیم کنیزی داشت که بسیار جمیله بود و قسم خورده بودکه نه اورا بفروشد و نه اورابکسی ببخشد

هرون عاشق وی‌شد و او را از برادرش طلب نمود ابراهیم از قسم خوردنش پشیمان شد که مبادا خلیفه غضب نماید و او را اذیت کند ، چارهٔ از ابو یوسف طلب کرد

گفت نصفش را بفروش بهرون و نصفش را ببخش ـ ابراهیم چنین کرد و نصفش را فروخت بهرون به‌پانزده‌هزار اشرفی و نصف دیگرش رابخشید بهرون ـ و هرون هم در عوض پانزده هزار اشرفی دیگر بخشید به‌ابراهیم، ابراهیم بشکرانهٔ آنکه قاضی ابو یوسف باو چنین حیلهٔ تعلیم کرده بود تمام سی‌هزار اشرفی را بقاضی بخشید

هرون خواست همانشب باوی مقاربت کند و بدون‌استبراء جایز نبود از قاضی چاره پرسید
قاضی گفت کنیز رابغلام خود عقد کن واو قبل از دخول طلاق دهد تا آن عقد و طلاق قبل ازدخول مانع ازاستبراء گردد

هرون چنین کرد بعد غلام راضی نشد هرون ده‌هزار اشرفی بغلام داد که‌راضی شود و راضی نشد هرون ازقاضی حیلهٔ سؤال کرد
قاضی گفت کنیز را بغلام‌ببخش تاعقد قهراً منفسخ شود هرون بسیار خوشوقت شدو ده هزار دینار که‌میخواست بغلام دهد بقاضی داد

هرون در شب اول صد هزار دینار بکنیزك داد کنیزهم ده‌هزاردینارآنرابقاضی داد بشکرانهٔ آنکه اورا بخلیفه رسانیده بود جمعاً پنجاه‌هزار اشرفی یکشب بقاضی‌رسید انتهی

ودر درالسلوك است که ابو یوسف گفت پدرم در حال صغیری من از دنیارفت مادرم مرا گذارد نزد قصاری من همه‌روزه بدون اجازه استادم میرفتم‌بمجلس درس مادرم‌میآمد دست‌مرامیگرفت میبرد نزد استادم چون‌معلم‌دیدمن خیلی حریصم بتحصیل علم وهمه‌روزه میگریزم وبمجلس درس‌حاضر میشوم ومادرم مرا زجرمیکند و از مجلس درس حرکت میدهد بمادرم‌عتاب کرد

مادرم گفت چرا طفل‌مرا فاسدمیکنی آخر این طفل یتیم است من چرخ ریسی میکنم و بجهت این‌طفل معیشتی فراهم میکنم

معلم بمادرم گفت بگذار تحصیل علم بکند که فالوده با روغن پسته که بسیار غذای لذیذی است بخورد مادرم گفت تو پیر مرد خرف شدهٔ وعقلت زایل شده واز نزد او بیرون شد

من‌هم مشغول تحصیل علم‌شدم تا بدرجهٔ رسیدم که قاضی بغداد شدم ودرسفره هرون بااو هم غذا میشدم یکروز در سر سفره فالوده باروغن پسته حاضر بود بمن تکلیف خوردن نمودمن‌خواطرم آمد ازحرف معلم خود الخ

وایضا در کاظمین قبر نصرالله بن اثیر الدین محمد جزری برادر مبارك بن اثیر صاحب نهایه ابن اثیر وجامع الاصول و برادرعلی بن‌اثیر صاحب‌کامل التواریخ و اسد الغابة فی‌معرفة‌الصحابة وخود نصرالله صاحب کتاب مثل‌السائر است وفاتش سنهٔ ششصدو سی وهفت بوده‌در بغداد وبخاك رفت درجوار امامین‌همامین علیهما السلام‌وآن دوبرادر دیگر در موصل وفات کردندوقبرشان‌در موصلست کذانقل المحدث القمی (ره)

وایضا درکاظمین است قبر جناب فرهادمیرزا معتمدالدوله ابن عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه صاحب کتاب قمقام زخار و جام جم و غیرهما وبانی صحن مقدس کاظمین (ع)

و ایشان درسنهٔ هزاروسیصدو پنج در طهران از دنیا رفت وجنازه‌شان را حمل نمودندبکاظمین ودر حجره درب صحن مقدس دفن کردند

امر دوم درمقابر شریفه بزرگانیکه در بغداد مدفونند

بدانکه از امامزادگان محترم وازرواة و اصحاب ائمه ع دربغداد زیاد است

منجمله چهارنفر نائب خاص حضرت ولی‌الله الاعظم (ع)

در هدیة الزائرین محدث قمی فرموده ازجمله تکالیف زوار در ایام توقف دربلدهٔطیبه کاظمین رفتن ببغداداست بجهت زیارت چهار نائب خاص امام عصر صلوات الله علیه که اگرهر یك‌از آنها دربلاد بعیده بودند سزاوار بود که انسان منازل بعیده طی کند ورنج وتعب بکشد و بفیض زیارت آنها نائل گردد زیرا که‌در میان‌تمام اصحاب خاص ائمه بزرگی و جلالت قدر ایشان کسی نمیرسد قریب بهفتاد سال بمنصب سفارت ووساطت میان امام‌عصر (عجله) ورعیت فائزشدند وبر دست ایشان کرامات‌بسیار جاری‌گردید وگفته شده که‌بعضی‌از علماء قائل بعصمت ایشان‌شده‌اند انتهی

اول ایشان جناب ابوعمر عثمان بن سعیدالاسدی است که‌حضرت هادی ع نص‌برعدالت وامانت اوفرمود ووکالت و نیابت ازحضرت امام علی نقی الهادی و امام حسن عسکری علیهما السلام نیز داشته قبر شریفش درکوچه‌ایست نزدیك سرایعو دارالحکومه که در آن حیات مختصری‌بودرخت سدری است وقبه مختصر وصندوق کوچکی هم دارد

ودر بحار از غیبت شیخ طوسی نقل‌فرموده است قال فاما السفراءالممدوحون فی زمان الغیبة فاولهم من‌نصبه ابو الحسن علی‌بن محمدالعسکری و ابو محمد الحسن بن علی‌بن‌محمد ابنه وهوالشیخ الموثوق به‌ابوعمر عثمان بن سعید العمری وکان‌اسدیاً ویقال له‌السمان

واز حضرت هادی ع روایتکرده که فرمود هذا ابو عمر والثقة الامین ما قاله لکم فعنی یقوله وما اداه الیکم فعنی یؤدیه وقال ابنه‌الحسن العسکری هذاابوعمروالثقة الامین‌ثقةالماضی وثقتی فی‌المحیی والممات فماقاله لکم فعنی یقوله وما ادی الیکم فعنی یؤدیه الی ان قال‌و لمامات‌حسن‌بن

على ع حضر غسله عثمان بن سعيد رضى‌الله عنه وارضاه وتولى جميع امره من تكفينه وتحنيطه وتقبيره فى‌ظواهرها و كانت توقيعات صاحب الامر عجل‌الله فرجه تخرج على‌يدى عثمان بن‌سعيد وابنه ابى‌جعفر محمدبن عثمان الى‌شيعته وخواص ابيه ابى‌محمد بالامروالنهى والاجوبة عما تسئل‌الشيعة‌عنه اذااحتاجت الى‌السؤال فيه بالخط الذى كان‌يخرج فى حيوة الحسن ع فلم‌تزل الشيعة مقيمة على عدالتهما الى ان توفى عثمان بن سعيد رحمه‌الله ورضى عنه وغسله ابنه ابو جعفرو تولى‌القيام بهو حصل الامر كله‌مردوداً اليه والشيعة‌مجتمعة على‌عدالته وثقته و امانته

وكرامات وخوارق عادات بدست او جارى‌شده و كتابها در فقه تصنيف فرموده مشتمل بر آنچه ازحضرت عسكرى ع وازحضرت حجة‌الله ع وازوالدش شنيده

وقال الكلينى خرج التوقيع الى‌الشيخ ابى جعفر محمدبن عثمان بن سعيد العمرى قدس الله روحه‌فى التعزية بابيه رضى‌الله عنه انالله و انا اليه‌راجعون تسليماًلامره ورضاً بقضائه عاش ابوك‌سعيداً ومات حميدا فرحمه‌الله والحقه باوليائه ومواليه فلم يزل مجتهداً فى امرهم ساعياً فيما يقربه الى‌الله عزوجل واليهم نضرالله واقاله عثرته وفى فصل آخر اجزل‌الله لك‌الثواب و احسن لك العزاء رزيت و رزينا و اوحشك فراقهو اوحشنا فسره‌الله فى منقلبه وكان‌من كمال سعادته ان رزقه‌الله ولداً مثلك يخلفه من بعده ويقوم مقامه‌بامره و يترحم عليه و اقول الحمدلله فان‌الانفس طيبة بمكانك وماجعله‌الله عزوجل فيك وعندك اعانك الله وقواك وعضدك ووفقك وكان لك وليا وحافظاً وراعياً انتهى حاصل ما اردنا نقله عن‌البحار

دوم از نواب اربعه حضرت حجة‌الله ع جناب **ابو جعفر محمد بن عثمان بن‌سعيد الاسدى** بود كه‌بعد ازپدر بزرگوارش قائم مقام اوشد بنص حضرت حجة عصر عجل‌الله فرجه وقريب پنجاه‌سال بمنصب جليل نيابت خاصه مفتخر بود **ودر غيبت شيخ طوسى** است كه‌در آخر جمادى الاول سنه سيصدو پنج رحلت فرمودودر بغدادنزديك قبر والده‌اش دفن‌شد وقبرشريفش نزديك‌قبرشيخ‌عبدالقادر استو بقعه وصحنى دارد ودر آنجا معروفست بشيخ خلانى

ودربحار از شيخ صدوق ازمحمد بن عثمان روايت كرده كه‌فرمود والله ان صاحب‌هذا الامر ليحضرالموسم كل‌سنة يرى الناس‌ويعرفهم ويرونه ولايعرفونه

قال‌محمد بن عثمان رضى‌الله عنهو رأيته صلوات الله عليه متعلقاً باستار الكعبة فى‌المستجاروهو يقول اللهم انتقم‌بى من‌اعدائك

وعلى‌بن احمد دلال‌قمى گفت داخل شدم‌بابى‌جعفر محمد بن‌عثمان ديدم جلوصورتش‌تختهٔ گذارده ونقاشى آيات قرآنيه براو نقش ميكند ودر اطراف او اسماء ائمه اطهاررا نقش ميكند گفتم ياسيدى اين‌تخته چه‌چيز است گفت اين‌مال قبر من است كه براوتكيه نمايم ومن‌همه روزه داخل‌قبرميشوم‌ويك جزو ازقرآن تلاوت ميكنم پس‌دست مراگرفته وقبرش رابمن‌نشان داد وگفت چون روز فلان از ماه فلان ازسال فلان بشود من‌ازدنيا ميروم ودر اين‌قبر دفن ميشوم واين ساجهو تخته هم با من خواهدبود پس‌من تاريخش را نوشتم منتظربودم ببينم دد آنروز اين‌امر واقع خواهد شد يانه پس در همان‌روز ابوجعفر محمد بن عثمان از دنيارحلت فرمود

سوم از نواب خاصه حضرت حجة‌الله ع جناب **ابوالقاسم حسين بن‌روح نوبختى بود**

ودر بحار از غيبت شيخ طوسى نقل‌كرده كه مشايخ و بزرگان شيعه شك نداشتند كه اگر حادثهٔ از براى جناب‌محمد بن عثمان عارض شود واز دنيا رحلت فرمايد قائم مقام اوجعفر بن‌احمدبن متيل خواهد بود يابپدرش‌از كثرت خصوصيتش باجناب محمدبن عثمان حتى آنكه در آخرعمرش‌طعامى

نمیخورد مگر آنچه در منزل جعفر بن احمد یا پدرش بسازند وجناب جعفر بن احمدفرمود دروقت رحلت محمد بن عثمان حاضر بودم ونزد سرش نشسته بودم وبا او صحبت میکردم وابوالقاسم حسین بن روح در نزد پاهای او نشسته بود جناب محمد بن عثمان درآنحالت بمن توجه کرد و فرمودکه من مأمور شده‌ام که وصیت کنم بابی‌القاسم حسین بن روح و اورا خلیفه خود بنمایم پس من از نزد سر محمد بن عثمان برخاستم ودست جناب حسین بن روح را گرفتم و اورا دربالای سر جناب محمد نشانیدم وخود سمت پاهایش نشستم

ودرروایتست که جناب ابوالقاسم اعقل مردم بود نزدمخالف وموافق وعامه نیزتعظیم میکردند او را بسیار تقیه میفرمود حتی آنکه بایشان گفتند که غلام دربان تو معاویه را سب نموده او را از خدمت خود عزل نمود و بیرون کرد و در ماه شعبان درسنهٔ سیصد و بیست وشش جناب حسین بن روح ازدنیا رحلت فرمود وقبرشریفش در بغداد آخر کوچه استدر وسط بازار عطاران است و آنجابقعه وصحن مختصری دارد

چهارم از نواب خاصه حضرت حجةالله جناب ابوالحسن علی بن محمد سمری بودکه آخر نواب خاصه حضرت حجةالله ع بود وبعد از**جناب حسین بن روح** بمنصب نیابت فائز گردید ودرنیمهٔ شعبان سنه سیصد وبیست ونه که سنه تناثر نجوم بود برحمت الهی واصل گردید وخیلی ازعلماء ومحدثین شیعه در آنسال از دنیا رحلت فرمودند

منجمله ثقةالاسلام کلینی ومنجمله علی بن بابویه القمی والد شیخ صدوق و بعد از فوت ایشان ابتداء غیبت کبری شد وقبر شریف جناب علی بن محمددرمیان بازارحراجانست نزدیك محراب مسجد بزرگی که آنجا هست و در روضات از تاریخ اخبار البشر نقل کرده که از وقایع سنه سیصد و بیست وهشت است موت ابی‌عمیر احمد بن عبد ربه و ابوسعید استخری شیخ شافعیه و ابن‌مقله‌خطاط و ابن‌سنور قاری و ابی‌بکر انباری و ابی الحسن المزنی و محمد بن یعقوب الکلینی **ودر غیبت شیخ طوسی از حسن بن احمد** نقل کرده گفت من در بغداد بودم در سنهٔ که در آن سنه **ابوالحسن علی بن محمد السمری** رحلت فرمود پس چندی مانده بفوتش توقیعی صادر شد از حجة عصرعجل‌الله فرجه که نوشته بود:

بسم‌الله الرحمن الرحیم یاعلی بن محمد السمری اعظم‌الله اجر اخوانك فیك فانك میت ما بینك و بین ستة ایام فاجمع امرك ولاتوص الی احد فیقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغیبة التامه فلا ظهورالا بعد اذن‌الله تعالی ذکره و ذلك بعد طول الامد وقسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً و سیأتی من یدع المشاهدة الافمن‌ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر و لاحول و لاقوة الا بالله العلی‌العظیم

و بعد ازشش روز رفتیم بعیادتش دیدیم مشغول جان دادنست گفتیم وصی بعد از شما کیست فرمود لله امرهو بالغه و از دنیا رحلت فرمود

و بدانکه از زمان ولادت حضرت حجةالله الاعظم امام عصر ارواحنا له الفداء تا ابتداء غیبت کبری هفتاد وچهارسال میشود علی‌الاصح بدون کم وزیاد چون ولادت حضرت حجة علی الاصح نیمه ماه شعبان سنه دویست وپنجاه وپنج بوده وبعضی دویست وپنجاه و شش گفته‌اند بعدد هندسه نورو رحلت جناب علی بن محمد السیمری هم در نیمه شعبان سنه سیصد وبیست و نه بوده چنانچه گفته شد و از ابتداء زمان امامت حضرت حجةالله ع تا ابتداء غیبت کبری شصت و نه سال و شش ماه وهفت روز میشود چون رحلت حضرت عسکری (ع) علی‌الاصح درهشتم ربیع المولود دویست و شصت بوده و

غیبت کبری هم گفتیم در نیمهٔ شعبان سیصد و بیست و نه بوده ودراین مدت این چهار بزرگوار از نواب معروف ومشهور بودند وسفراء دیگر هم بودند لکن غالباً این چهار نفر واسطه بودند میان ولی‌عصر و شیعیان و از مناصب ایشان رسانیدن رقعه‌های حوائج خلق است بآنحضرت و حال هم نیز باین منصب شریف مفتخرند و باید عرایض شیعه و رقاع حاجتشان بتوسط این بزرگواران بآن حضرت برسد

منجمله مرحوم ثقةالاسلام نوری در نجم‌الثاقب از انیس‌العابدین نقل‌میکنداز کتاب سعادات مالفظه دعاءالتوسل از برای هرمهمی و حاجتی

بسم‌الله الرحمن الرحیم توسلت الیك یا اباالقاسم محمد بن‌الحسن بن علی بن‌محمد بن علی بن موسی بن‌جعفر بن‌محمد بن علی بن‌الحسین بن علی بن ابیطالب النبأ العظیم والصراط‌المستقیم و عصمة اللاجین بامك سیدة نساء العالمین و بآبائك الطاهرین و بامهاتك الطاهرات یس و القرآن الحکیم و الجبروت العظیم وحقیقةالایمان و نور النورو کتاب مسطوران تکون سفیری‌الی‌الله تعالی فی‌الحاجة لفلان بن فلان

و اسم خودآن صاحب حاجت وپدرش را بنویسند و این رقعه را درگل پاکی بگذارند ودرآب چاه یا آبجاری بیندازند ودر آنحال بگویند یا سعید بن عثمان ویا عثمان بن‌سعید اوصلا قصتی الی صاحب‌الزمان (ع) بعد میفرماید نسخه چنین‌بود لکن‌بملاحظه روایات وطریقهٔ بعضی ازعلماء باید چنین باشد یاعثمان بن سعید ویا محمد بن عثمان الخ والله العالم انتهی

و اما ازعلماء امامیه که مدفونند در بغداد

اول- الشیخ الاجل ثقة الاسلام محمد بن‌یعقوب بن اسحق الکلینی الرازی صاحب کتاب کافی اصول‌و فروع وروضه‌اش‌که جمعا هشتاد هزار بیت‌است ودرمدت بیست سال‌تألیف نمود ومنتوحق‌بزرگی برشیعیان دارد ودرسابق اشاره ببعضی ازمقامات وتواریخ متعلقه بایشان شد **ودر روضات** از علامه طباطبائی ازکتاب ذکری شهید نقل فرموده‌که احادیث‌کافی زیادتر است از مجموع احادیث صحاح سته اهل‌تسنن ورحلتشان درماه شعبان سنه تناثرنجوم بود که سنه سیصدوبیست و نه باشد وقبر شریفش در بغداد معروفست‌همینکه شخص از جسر عبور کند وداخل بازارشود بفاصله چندقدم شباکی بطرف چپ معلوم میشود **وسیدهاشم بحرانی** فرموده‌که بعضی‌ازحکام بغدادبناء قبر مرحوم‌کلینی را دید سؤال‌کردکه این‌قبر کیست گفتند قبریکی ازعلماء شیعه است امر کردکه قبررا خراب‌کردند دیدند بدنی صحیح وسالم با کفن سالم میان قبرخوابیده نه بدن تغییر‌کرده وله‌کفن و یك طفل‌صغیری هم با اومدفونست‌که‌گویا پسرشان باشد باکفن سالم پس‌امر کردکه خاك برروی‌بدن ریختند وبقعهٔ هم روی قبرش بنا نمودند انتهی

و او اول‌کسی است‌که اخبار را مبوب‌کرده وکتاب شریف‌کافی اوثق واضبط کتب شیعه‌است وقبرپدرش جناب یعقوب بن اسحق درکلین مزارمعروفی است

دوم درهدیةالزائرین ازمزار فلك النجاة مرحوم **سید محمد باقر قزوینی** نقل‌کرده‌اند که باشیخ‌کلینی قبر دیگر هست که گفته شده است‌که قبر کراجکی یا قبر کیدری شارح نهج‌البلاغه است انتهی

و مراد ازشیخ‌کراجکی محمد بن علی‌الکراجکی است صاحب‌کتاب کنزالفوائدکه شاگردسید مرتضی وشیخ‌طوسی است **ودر روضات** ازیافعی نقل فرموده‌که در سنه چهارصد وچهل و نه رحلت فرمود رأس‌الشیعة ابوالفتح کراجکی ومدفنش را ذکرنفرموده و سابقاً در باب ششم احتمال‌دادیم که

مدفن ایشان درطرابلس شام باشد وبعضی ازمقامات ومراتب ایشان سابقاً اشاره شدومراد ازکیدری جناب محمدبن‌حسین بن حسن البیهقی‌النیشابوری است المشتهر بقطب‌الدین‌الکیدری‌شارح نهج‌البلاغه الموسوم بحدائق الحدائق و اواول‌شرحیست که بر نهج‌البلاغه نوشته‌شده

و در **روضات** میفرماید درنسخه عتیقه ازشرح نهج البلاغه دیده شده که نوشته شده بود وقع الفراغ من تصنیفه فی‌آخرشعبان المعظم سنة ست وسبعین وخمس مأه

وبدانکه بیهق ناحیه‌ایست وسیعه بین نیشابور و بلاد قومس‌و حاکم‌نشین او سبزوار است و او از بلاد شیعه استقدیماً وحدیثاً و اهلش درتشیع مشهورترنداز اهل خاف و باخرس در تشیع و(کیدر) ازقرای بیهق است ومدفنشان را در **روضات** ذکر نفرموده‌اند والله‌العالم

سوم از علماء امامیه که در بغداد مدفون است، جناب ابوالفتح علی بن عیسی الاربلی صاحب کتاب **کشف‌الغمه**، وفراغش ازتألیف این کتاب درشب بیست و یکم ماه رمضان سنهٔ ششصد و هشتاد و هفت بوده و ایشان دیوان شعری دارند در مدائح ائمه اطهـــار ص و از اشعار ایشان است:

عرج علی ارض الغری وقف به	والثم ثراه وزره خیر مزار
و قل السلام علیك یا خیرالوری	و اباالهداة السادة الابرار

و در **روضات** اورابانیقسم توصیف کرده الوزیر الکبیر والعالم‌النحریر بهاءالدین‌ابوالحسن علی بن‌عیسی الاربلی. بعد از چند سطر میفرماید ثم ان هــذا الرجل قد یوصف فی بعض الکلمات المتأخرین بالوزیر وهو غلط و اشتباه الخ

وقبرشریفش در بغداد است درنزدیك جسر وفعلا واقعست درمیان منزل کارگذاری ایرانوتاریخ ولادت و وفاتش صحیحاً دردست نیست، (اربل بروزن دعبل در دومنزلی موصل است)

امر سوم ـ درقبور بزرگان از خلفای بنی‌العباس و از علماء اهل تسنن که در بغداد و اطراف آن مدفونند و در قبور بزرگان از عرفاء و صوفیه که در آن زمین مدفونند

ودر روح و ریحان است که در رصافه بغداد قبر بیست و وچهارنفر ازخلفای بنی‌العباس است اول آنها مهدی‌عباسی است و آخرآنها معتصم است و عجب است که قبور تمام اینهـا محو و نابود شده و قبورمتبرکهٔ معصومین همه بحمدالله مزین ومحترم میباشند

واما مدفونین ازعلمای اهل سنت:

اول ـ ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن فردوس اول ائمه اربعه اهل تسنن وفاتش در سنه صد وپنجاه و یك بود وقبرش در نزدیك جسر بین کاظمین وبغداد است و معروفست به **امام اعظم**

دوم ـ احمد بن حنبل بن هلال‌الشیبانی و او امام چهارم از ائمهٔ اربعه اهل تسنن است ولادتش دربغداد سنه صد و شصت وچهار بوده ورحلتش دربغداد روزجمعه دوازدهم ماه ربیع الاول دویست و چهل ویك بوده و قبرش در این زمان غیرمعلومست وگویا فعلا قبرش منخسف شده میان دجله بغداد

در **تاریخ گزیده** است که یاقوت مستعصمی خطـاط درسنه دویست و نود و هفت بعهد مقتدر

خلیفه از دنیا رفت و بنزدیك قبر احمد بن حنبل مدفونست

سوم ـ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی الحنبلی البغدادی الواعظ الملقب به **ابن جوزی** صاحب کتاب الازکیاء وغیرها ونسب او چنانچه ابن خلکان گفته منتهی میشود بشانزده واسطه به **قاسم بن محمد بن ابی بکر** ولادتش سنة پانصد و ده بود ورحلتش در روز دوازدهم ماه رمضان سنه پانصد و نود وهفت بود ومدفنش در بغداد معلومست کذا فی الروضات

و میفرماید بعید نیست که عبدالرحمن بن‌جوزی شیعه بوده وتقیة اظهار تسنن میکرده وایشان اجوبهٔ لطیفه حاضره داشتند که بعضی از آنها مشعر است بر تشیعش :

منها مارواه الجمهور که از ابن جوزی در حضور فئتین سؤال کردند ابابکر افضل است یا علی فوراً گفت من کان بنته فی بیته ـ صراحتا نگفت که افضل امیرالمؤمنین‌است بلکه بعبارتی گفت که محتمل باشد مراد ابابکر باشد

ومنها سؤال کردند از ابن‌جوزی ازعدد ائمه گفت الی کم اقول اربعة اربعة اربعة صراحتاً نگفت دوازده است بلکه سه مرتبه گفت: چهار ، چهار چهار که دوازده میشود

و نظیر اینست دوفقرهٔ ازجواب که مردی سنی بشیعهٔ گفت آیا تو عایشه را دوست میداری مرد شیعه بناصبی گفت آیا تو دوست میداری که کسی عیال ترا دوست بدارد مرد ناصبی گفت نه شیعه گفت پس توچگونه راضی میشوی که کسی بگوید من حرم پیغمبر ص را دوست‌میدارم

ودرمحاضرات راغب است که مرد خارجی ملاقات کرد مؤمن طاق را پس شمشیرش را کشید بروی مؤمن‌طاق گفت چه میگوئی‌در بارهٔ علی‌و عثمان

مؤمن طاق فرمود «انا من علی ومن عثمان بریئی» یعنی من از علی هستم واز عثمان بیزارم بهمین ازچنك خارجی‌راحت شد

ومنها یکوقتی ابن‌جوزی بالای منبر بود گفت سلونی قبل ان تفقدونی پس زنی‌ازجای خود برخاست گفت شبی علی رفت بمدائن نزد سلمان ومراجعت‌کرد صحیح است ابن‌جوزی‌گفت آری‌آن زن‌گفت عثمان سه روز بدنش درمزابل افتاده بود وعلی‌هم حاضربود صدقست گفت بلی‌ـ گفت‌پس‌باید علی برحق باشد وعثمان برباطل یا بعکس!

ابن‌جوزی گفت اگر تو بدون اذن شوهرت از خانه بیرون شدهٔ لعنت خدا برتو و اگر باذن شوهرت بیرون‌شدهٔ لعنت خدا باو

آن زن گفت عایشه که بجنك علی رفت‌بدون اذن پیغمبر بود یا باذن پیغمبر ص پس‌ابن جوزی سکوت کرد واز منبر فرودآمد

ومنها از بعضی ازعلماء بحرین نقل شده که از ابن جوزی سؤال کردند که فاطمه افضل است یا عایشه گفت عایشه لقوله تعالی فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة، فاطمه فدکش را گرفتند سکوت کرد و عایشه تجهیز لشکر کرده و محاربه با علی کرد که از عسکرین هیجده هزار نفر کشته شدند

وایضاً ابن جوزی گفت زنهای عجم وقتی که میخواهند اولادشان را بترسانند میگویندلولو آمد اصل این کلمه لؤلؤ بوده چون وقتی که خلیفه را ابولؤلؤ کشت رعبی از او در قلوب مردم افتاد

بعد از کثرت استعمال لولو شد وحسب الوصیة این اشعار را برقبرش نوشتند :

یا کثیر الصفح‌ممن کثر الذنب لدیه جائك المذنب یرجو العفو عن جرم یدیه

انا ضیف وجزاء الضیف احسان الیه

و ابن‌جوزی سبطی‌دارد مسمی بیوسف بن قز اغلی صاحب کتاب تذکره خواص‌الامةفی‌ذکر خصایص‌الائمة تاریخ وفاتش‌سنه ششصدوپنجاه وچهار بوده وقزاغلی ترکی است(دخترزاده)

(و این ابوالفرج بن جوزی غیرابوالفرج اصفهانی است علی بن الحسین صاحب کتاب اغانی و مقاتل‌الطالبین و این ابوالفرج هم درسنه سیصد وپنجاه‌وشش دربغداد از دنیا رفت‌وقبرش‌دربغداد است و این زیدی بوده وبعضی گفتند که از اولاد هشام بن عبدالملك بوده وجناب صاحب عباد خیلی‌اهتمام داشت بکتاب اغانی لکن بتجربه معلوم شده شئامت او

چهارم ـ الشیخ عبدالقادر الجیلانیامام فرقه قادریه ازفرق صوفیه الملقب بالقدس‌الاعظم وبازی‌الله الاشهب ولادتش در سنه چهار صد و هفتاد بوده و رحلتش در سنه پانصد و شصت و قبرش در بغداد معلومست

پنجم ـ معروف الکرخی البغدادی، رحلت معروف در سنه دویست بوده وقبرش دربغداد است ودر نزد اهل بغداد معروف است بتریاق مجرب

ششم ـ حسین بن منصور الحلاج البیضاوی الشیرازی البغدادی الملعون

و اورا در سنه سیصد و نه بامر المقتدر بالله‌العباسی کشتندو بدنش را سوختند و خاکسترش را بدجلهٔ بغداد ریختند وجدش مجوسی بود وبعضی ازعلماء گفتند یا لیته‌کان علی‌دین جده ومصاحبت‌نمود با ابوالقاسم الجنید و اکثر علمای عصرش فتوی دادند باباحهٔ دم او

هفتم ـ ابونصر بشربن عبدالرحمن المعروف بالحافی

ودر روضات است که اصلش مروزی بوده بعد ساکن بغداد شد

درمجالس المؤمنین از منهاج الکرامه نقل‌کرده که حضرت موسی بن جعفر ع از نزد خانه بشرمیگذشت آواز غنا وساز شنید وکنیزی درخانه ایستاده دید سؤال‌فرمود ای‌کنیزك صاحب‌تو آزاد است یا بنده کنیز گفت آزاد است حضرت فرمود راست‌گفتی‌اگر او بنده میبود ازخدا اندیشه مینمود پس آن کنیز باندرون رفت وماجرا را ببشر نقل‌کرد بشر متنبه شد و با پای برهنه بیرون‌شد تا ملاقات‌کرد حضرت موسی‌بن جعفر(ع) را وعذرخواهی‌کرد وگریه نمود وبدست‌آن بزرگوار توبه کرد وخجالت کشید ازعمل زشتش وپشیمان شد

و منقولست که در مرض موت بشر بعضی از دوستان ببالینش حاضر بودند گفتند میخواهیم قدری قاروره ترا نزد طبیب ببریم‌گفت واگذارید مرا الطبیب امرضنی مبالغه کردند تا قاروره اورا نزد طبیب نصرانی بردند

طبیب نگاه‌کرد متحیرشد گفت اگراین قاروره ازنصرانی است از راهبی‌خواهد بود که خوف الهی جگرش را پاره‌کرده واگر ازمسلمانست از بشرحافی خواهد بود واورانزدمن‌دوائی نیست زود خود را باو برسانید که خواهد مرد

گفتند از بشر حافی است فوراً طبیب زنار را کند و گفت اشهد ان لااله الا الله وان محمداً رسول‌الله ص بعد رفتند نزد بشر که بشارت بدهند اورا باسلام نصرانی چون چشم بشر به آن

جماعت افتاد گفت آیا نصرانی مسلمان‌شد؟ گفتند بلی که خبرداد بشما؟

فرمود چون‌شما از نزد من خارج شدید مرا خواب ربود دیدم گوینده‌ٔ گفت یا بشر ببرکت مالك اسلم الطبیب النصرانی

بعد ازیکساعت ازدنیا رفت و در عاشوراء سنه دویست وبیست وشش درسن هفتاد وشش‌سالگی ازدنیا رفت وقبرش در بغداد مشهور است

ودر تاریخ گزیده است که سبب سعادت او آن‌بود که در راه کاغذ پاره‌ٔیافت برآن نوشته‌بود بسم‌الله الرحمن الرحیم اورا خوشبو نمود وجای نیکونهاد هاتفی ندا داد ابونصر نام ما را مطیب گردانیدی درمکافات آن نام ترا دردنیا وعقبی مطیب‌گردانیدیم

و نظیر این‌وارد شده که منصور بن عمار در اول حال بین راه کاغذ پاره‌ٔ یافت باو نوشته بود بسم‌الله‌الرحمن الرحیم جائی نیافت بنهد بخورد ببرکت او درعلم بر وی‌گشوده شد، ودرجنب قبربشر حافی است قبرخطیب بغدادی

هشتم - ابوالقاسم حسین بن محمد بن‌مفضل بن‌محمد المعروف بالراغب‌الاصفهانی

صاحب مفردات راغب‌ومحاضرات راغب‌و بعضی‌احتمال‌دادندتشیع‌اورا و این‌اشعارازاوست:

زصد هزار محمد که در جهان آید	یکی بمنزلت‌وجاه‌مصطفی(ص) نشود
و گرچه عرصه عالم پر از علی گردد	یکی بعلم وسخاوت چرمرتضی نشود
جهان‌اگرچه زموسی وچوب‌خالی‌نیست	یکی کلیم نگردد یکی عصا نشود

وعلاوه از اهل‌بیت معصومین خیلی روایت میکند و ازامیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب ع تعبیر به امیرالمؤمنین مطلق میکند

ودرکتاب محاضرات حکایات ظریفهٔ نوشته:

منجمله نوشته: چهار نفر اقتدا نمودند به یحیی نامی واو «قل‌هوالله» را غلط خواند ، بعد ازنماز یکی ازآن چهارنفرمأمومین‌گفت: (اکثریحیی غلطا فی‌قل‌هوالله احد)

دیگری‌گفت (قام یصلی دائماً حتی اذا اعیاقعد)، سومی گفت (کانما لسانه سد بحبل‌من‌مسد) ، چهارمی‌گفت (یزحرفی محرابه زحیر حبلی للولد)

ومنجمله درکتاب محاضرات است که صبیی بمعلمش گفت درخواب‌که بدن من‌آلودهٔ به‌عذره است وبدن شما آلوده بعسل است؟

گفت این کاشف ازاعمال‌سوء تو واز اعمال‌صالحه من‌است

گفت هنوز من خوابم را نگفتم‌که دیدم‌که توبدن مرا میلیسی ومن بدن‌ترا !!

گفت دور شوای ملعون

ومنجمله نقل‌شده که مردی دربصره چشمش بزنی افتاد ، گفت من‌باین‌خوبی وباین تازه‌روئی زنی ندیدم واین‌نیست مگر بجهت‌آنکه غم وغصه نداشته ؟ زن‌گفت غمی که من داشته ودیده‌ام احدی نداشته وندیده شوهرمن روز عیداضحی گوسفندی ذبح کرد ومن دوپسرداشتم مثل دودانهٔ در وجواهر پسربزرك ببرادرکوچکش گفت بیا بتو نشان بدهم‌که پدرم بچه کیفیت‌گوسفند را ذبح کرد اورا گرفت وسرش را جداکرد وقتی که من رسیدم دیدم خون از رگهای‌گردن بچه جاری است! پسربزرك‌خائف وترسان رفت بطرف بیابان‌گرك اورا پاره پاره‌کرد

پدرشان که فهمید رفت عقب پسر بزرگ درمیان بیابان ازشدت حرارت هلاك شد ومن در دنیا باقی مانده‌ام غریب وتنها!!

آن‌مرد گفت ای زن توچگونه صبر کردی باین اندازهٔ ازهم وغم

گفت چه کنم اگر برای هم وغم علاجی میدیدم غم نیخوردم لکن چه کنم که علاج نمی‌بینم

فی الروضات وکانت وفاته سنة خمس وستین و خمس مأة والظاهرانها اتفقت فی بغداد لانه کان ساکنا فیه

نهم ـ ابن‌درید محمد بن حسن بن‌درید بصری صاحب کتاب جمهره ومقصوره

محدث‌قمی فرموده که ابن‌شهرآشوب اورا ازشعراء اهلبیت ع شمرده وازشعر اوست:

اهوی النبی محمداً و وصیه — و ابنیه وابنته البتول الطاهره

اهل العباء فاننی بولائهم — ارجو السلامة و النجا فی‌الاخره

واری محبة من یقول بفضلهم — سببا یجیر من السبیل الجائره

ارجو بذاك رضی‌المهیمن وحده — یوم الوقوف‌علی ظهورالساهره

وفاتش دربغداد بود درماه شعبان سنه سیصدو بیست ویك

دهم ـ دربغداد است قبر **ابومحفوظ** معروف به **کرخی** عرفاء وصوفیه را درحق وی عقیده فراوانی است واورا مستجاب الدعوه و ازموالیان حضرت رضـا(ع) دانند واو درسنه دویست دربغداد از دنیا رفت ودرآنجا دفن‌شد

یازدهم ـ الشیخ عبدالحمید بن محمدبن محمد بن‌حسین بن ابی‌الحدید المدائنی المعروف به ابن ابی‌الحدید، شارح نهج البلاغه

موالیا لاهل بیت‌العصمة والطهارة وان کان فی زی اهل‌السنة و الجماعة منصفا غایة الانصاف و معترف بود به «ان‌الحق یدور مع والد الحسنین»

ودر روضات میفرماید ابن ابی‌الحدید درمیان علمآء عامه بمنزلهٔ عمربن عبدالعزیزاست درمیان خلفاء بنی‌امیه پس‌چنانچه دربارهٔ عمربن عبدالعزیز است «یحشریوم القیمة امة واحدة» همچنین ابن ابی‌الحدید هم محشورمیشود بهیئت علیحدهٔ وبسیاری ازعلماء عامه قائلند بتشیع اوتولدش روز دوشنبه غرهٔ ذیحجة‌الحرام سنهٔ پانصد ونـ‌ـنادوشش بود ورحلتش دربغداد سنه ششصد و پنجاه و پنج بوده ـ وشواهد برتشیع او زیاد است

منجمله آنکه درکتابش خطبهٔ شقشقیه را نقل میکند وحال آنکه خطبهٔ شریفه صریح است در شکایت حضرت امیرع از بعضی ازغاصبین

و منجمله آنکه در اول شرح نهج‌البلاغه میگوید «الحمدلله الذی قدم المفضول‌علی‌الافضل لمصلحة اقتضاها التکلیف»

ودرفوائد الرضویه‌ازسیدمحمد حسن زنوزی صاحب‌کتاب ریاض‌الجنة نقل میکند که گفت من ازاستاد خود مرحوم میرزا محمد مهدی شهید مشهدی شنیدم کـه فرمود وقـتی من شرح ابن ابی الحدید را مطالعه میکردم ظن متاخم بعلم حاصل کردم بتشیع او شبی در فکر بودم که در کتب و تصانیف خود شهادت بدهم بتشیع او وچون صبح شد ضعیفهٔ مؤمنهٔ که ابداً سواد نداشت و عـوام صرف بود و من او را می‌شناختم نزد من آمد در کمال اضطراب و تشویش گفت

فلان ، آیا ابن ابی‌الحدید نامی درمیان مسلمین میباشد ؟ گفتم بلی، گفت دیشب در عالم رؤیا دیدم تابوتی از آتش درجائی گذارده‌اند ومردی رامیان آن تابوت آتشین میسوزانند و شعله آتش از آن بلند شده و بوی تعفن از آن می‌آید بحدی که مردم از آن تعفن مشرف بهلاکتند و آن‌مرد درمیان تابوت باینطرف وآنطرف میگرددوتضرع والحاح میکند،من‌راازمشاهدهٔ آن‌حال‌خوف‌وهراسی‌روی‌داد پرسیدم اینمرد کیست ؟

گفتند ابن‌ابی‌الحدید است که اورا بسبب تسنن عذاب میکنند ؛ از دهشت واقعه ازخواب بیدار شدم وهنوز اثرآن خوف در دل‌من باقیست

فرمودند : من یقین‌کردم که خداوند خواسته که مرا از اعتقاد به تشیع او برگرداند، پس ازآن اعتقاد نادم شدم

دوازدهم ـ المورخ الخبیر **محمد بن جریر بن غالب الطبری** صاحب التفسیر الکبیر و التاریخ ولادتش سنه دویست و بیست وچهار بود در آمل مازندان ورحلتش در سوم شوال سنه‌سیصدو ده بود در بغداد

درمقامع میفرماید محمد بن جریر دو نفرند یکی**محمد بن جریر بن‌غالب الطبری** است که صاحب تاریخ و تفسیر مشهور است و او شافعی‌المذهب بود و دیگری **محمد بن‌جریر‌بن‌رستم الطبری** است صاحب‌کتاب **مسترشد** و **ایضاح** وغیر ایندو وشبههٔ نیست‌که او شیعه بوده و بعضی از کتب منسوبست بطبری ومعلوم نیست‌که مراد کدام یك از این دو طبری‌هست

ودر روضات است‌که **کتاب آداب‌الحمیده** ازمحمد بن جریرالطبری است ومعلوم نیست که ازکدامیك‌ازآنهاست ودراوست که‌حرث بن‌روح ازپدرش‌ازجدش روایت‌کرده که‌باولادش‌گفت‌ای اولادهای من هرگاه امر بزرگی بشما روی آورد یا هم وغمی برشما عارض شد پس شب با طهارت در فراش و لحاف طاهری تنها بخوابید وهفت مرتبه سورهٔ والشمس و هفت‌مرتبه سورهٔ واللیل را بخوانید بعد بگوئید: «اللهم اجعل لی من امری هذا فرجا و مخرجا »

و بخوابید، پس درشب اول یا شب سوم یاشب پنجم وگمان میکنم گفت یادرشب هفتم شخصی درخواب تو بیاید وبگوید خلاصی تو دراین امرعظیم‌در اینست

راوی‌گفت: دردسری برمن عارض شد که نمیدانستم علاج آنرا، پس‌من همین عمل را بجای آوردم، درشب اول درحالهٔ رؤیا دونفر آمدند نزد من ، یکی نزد سرمن نشست ودیگری نزد پاهایم بعد یکی‌از این دو بدیگری‌گفت بدنش را مس کن!

پس تمام بدن مرا مسح کرد، بیك موضعی از سرم که دستش رسید‌گفت: « این موضع ازسرت را حجامت‌کن! » چنین‌کردم، دردسرم خوب شدومن‌این امر را بکسی‌نگفته‌ام مگرآنکه بمحض عمل کردن علاج شده است

ودر روضات ازبعضی اعاظم روایت میکند هرگاه کسی بخواهد یکی از انبیآء یا ازائمه یا یکی از والدین یا یکی ازمؤمنین را درخواب ببیند پس بخواند سورهٔ و الشمس و اللیل و قدر و جحد و اخلاص ومعوذتین را بعد بخواند سورهٔ اخلاص را صد مرتبه و صدمرتبه صلوات برمحمد و آل محمد بفرستد وبخوابد بطرف راست با طهارت وبا لباس طاهر ودرفراش طاهر وغذای طیب و قلب صاف و صفای خاطر وعزم جازم و یقین صادق پس او می بیند هر که را بخواهد انشاءالله و

هرچه بخواهد با او سخن میگوید

ودر دارالسلام محدث نوری از عبد الحق دهلوی در کتاب تاریخ مدینه نقل کرده کسیکه بخواهد پیغمبر ص را درخواب ببیند مداومت نماید بصلوات فرستادن بر پیغمبر ص با طهارت باین صیغه : «اللهم صل علی محمد و آله وسلم کما تحب»

و ایضا نقل فرموده مداومت نمودن بصلوات بر پیغمبر ص باین صیغه همین سعادت را بیابد (اللهم صل علی روح محمد فی الارواح اللهم صل علی جسده فی الاجساد اللهم صل علی قبره فی القبور)

خاتمه

چون درخاتمه باب ششم و هفتم وهشتم احوالات بعضی از سلاطین و خلفاء ذکر شده مناسب دیدم که در خاتمه این باب احوالات بعضی از وزرآء شیعه امامیه را که دارای علم و فضل وکمال وجود بودند ذکر کنم که در تذکر حالات آنها مواعظ و نصایح بلیغه است :

منهم ابوسلمة بن سلیمان همدانی بود واو بسیار علاقه و محبت داشت بآل محمد ص

ودر زمانیکه ابومسلم مروزی خروج بمروانیان نمود بعضی از امرآء خراسان را بتسخیر ممالك عراق نامزد کرد و مکتوبی بابوسلمه نوشت و در آن نوشته از اوبوزیر آل محمد ص تعبیر نمود وچون امرآء ابو مسلم ولایت عراقین را تصرف نمودند وبکوفه رسیدند حسن بن قحطبه که امارت لشگر ابومسلم باو بود ابوسلمه راملاقات نموده مکتوب ابومسلم رابوی داد ابو سلمه اکابر و اشراف اهل کوفه را در مسجد جمع نموده نوشته ابو مسلم را خواند و خود مشغول امور وزارتی گردید

دراین اثناء ابوالعباس سفاح وبرادرش منصور که تا آنزمان از ترس مروانیان پوشیده بودند بکوفه رسیدند ابوسلمه داعیه داشت که یکی از اولادعلی بن ابیطالب را بخلافت نصب کندلذا سه کاغذ بسه نفر از اولاد علی بن ابیطالب نوشت والتماس کرد که خلافت را قبول کنند

اول بحضرت صادق ع دوم بعبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) سوم بعمر بن زین العابدین (ع) اما هیچیك قبول نفرمودند مسئول ابو سلمه را بلکه حضرت صادق (ع) کاغذ را نا خوانده سوزانید در آنوقت امرآء خراسان منزل عباسیان را دانسته آنها را از کنج اختفاء بیرون آورده و سفاح رابرسریر خلافت نشانیدند

وچون عباسیان دانستند میل ابو سلمه راکه میخواهد خلافت با اولاد علی بن ابیطالب (ع) باشد درصدد قتل او بر آمدند لکن بدون مشورت ابو مسلم جرئت نکردند باین امر اقدام کنند ازاین جهت سفاح برادر خود منصور راروانه کرد بخراسان نزد ابومسلم چون منصور وارد شد بابو مسلم لوازم خدمتگذاری رابعمل آورد منصور کیفیت حال را بابومسلم گفت ابومسلم گفت من وابو سلمه ازجمله غلامان امیرالمؤمنین هستیم اگر پای ازحدخود بیرون کنیم البته قتلما واجب است

منصور مقتضی المرام از خراسان مراجعت کرد بکوفه رسید شنید که ابو سلمه ازدنیارفته

ومنهم جناب علی بن یقطین وزیر هرون الرشید

دررجال کبیر است که حضرت موسی بن جعفر ع بعلی بن یقطین فرمودند تو ضامن بشو یك

خصلت را تامن ضامن بشوم برای توسه خصلت را عرضکرد یابن رسول‌الله سه خصلتیکه شما ضامن میشوید چه چیز است ؟

فرمود اما سه‌خصلتی که از برای تو ضامن میشوم آنستکه ابداً بتوالم آهن نرسدوبفقروفاقه گرفتار نشوی و محبس وزندان راهم نبینی عرضکرد یك‌خصلتی که من ضامن بشوم چیست ؟ فرمود ضامن بشو برای من که هروقت دوست ما بیایدنزدتو او رااکرام نمائی علی‌بن یقطین‌ضامن اینمطلب شد حضرت هم‌برای اوضامن آن‌سه مطلب شدند

وایضا روایت کرده وقتیکه حضرت موسی‌بن جعفر ع تشریف آوردند بعراق علی بن یقطین خدمت حضرت عرضکرد آیا نمی بینید حال‌من و کثرت گرفتاری وابتلائات‌مرا

حضرت فرمودند یاعلی ان الله تعالی اولیاء مع اولیاء الظلمة لیدفع بهم عن اولیائه وانت منهم یاعلی یعنی از برای خداوند دوستانی‌هست در در خانه ظالمین که‌دفع میکند ظلم و شدائد رابواسطه آنها ازموالیان خود وتوازآنها هستی یاعلی

در مجالس المؤمنین روایتکرده که یکی‌از شیعیان خدمت حضرت صادق (ع) رسید عرض کرد یابن رسول‌الله مرا مهمی است نزد سلطان و وسیله در آن در گاه ندارم خدمت شما آمدم که تدبیری در آن باب بفرمائید حضرت فرمود بروبدرگاه سلطان ومنتظر بشو تا مردی‌بااین صفت واین صفت به‌بینی وسعی کن‌که در خلوت خودرا باو برسانی آنگاه باوبگو که حضرت صادق ع مرانزد توفرستاد تاکار مرا در درگاه سلطنت انجام‌دهی آنشخص شیعه رفت بدرگاه سلطان ومنتظر شد تا آنمردآمد درخلوت اورا دید وپیغام حضرترا رسانید آنشخص‌اهتمام زیادی نمود نزد سلطان‌وحاجت او رابر آورده کردو آنشخص مقضی المرام‌مشرف شدخدمت حضرت صادق ع‌عرضکردیابن‌رسول‌الله آن حاجبی که‌مرانزد او فرستادی چون نام‌تراشنید از فرح ونشاط نزدیك بود بیهوش شود در آن حال رفت نزد سلطان وکار مرا انجام داد و دوستی چنان بدرگاه دشمنان چه‌کار دارد حضرت فرمود که هیچ حاکم وسلطانی‌نباشد الاآنکه بعض ازموالیان ما بدرگاه اوملازم‌باشند چون‌بعضی‌ازموالیان مارا آنجا حاجت ومصلحتی باشد به‌تمشیت آن قیام نماید

ودر رجالست که‌محمد بن اسماعیل بن بزیع وزیربود واو از حضرت رضا ع‌روایتکرده:

قال‌ان‌الله تبارك وتعالی باابواب الظالمین من‌نورالله به البرهان ومکن‌له‌فی‌البلاد لیدفع بهم‌عن اولیائه ویصلح الله بهم امورالمسلمین لانهم ملجأ المؤمنین من الضرر والیهم یفزع ذوالحاجة من شیعتنا بهم یومن‌الله روعة المؤمن فی دارالظلم اولئك هم المؤمنون حقاً اولئك‌نورهم تضیء منه‌القیمة خلقوا والله للجنة و خلقت الجنة لهم فهنیئاً لهم‌ما علی‌احدکم ان لوشاء لنال هذا کله قال قلت بماذا جعلنی‌الله فداك قال یکون معهم فیسرنا بادخال السرور علی‌المؤمنین من شیعتنافکن منهم یامحمد

ومنجمله محمد بن الحسین المعروف باستاد ابن عمیدالقمیوزیربی نظیرو صاحب‌بن عباد اززمره اصحاب اوبود و بواسطه صحبت او معروف شد بصاحب‌واو وزیر رکن‌الدوله دیلمی‌بود ودرعلوم فلسفه ونجوم مهارت تامی داشت

و ازتاریخ مصرنقل‌شده که چون صاحب بن عباد ببغداد رفت ومراجعت کرداستاد ابن عمید سؤال نمود که بغداد را چون‌یدی صاحب بن‌عباد گفت‌بغداد فی‌البلاد کالاستاد فی‌العباد

وایضا روایت نموده که‌روزی صاحب‌بن عباد بعداز وفات ابن‌عمید ازدر سرای او میگذشت و بیرون آن سراهیچکس را ندید پس این ابیات را انشاد کرد

ایها الدا لم علاك اکتیاب	این ذاك الحجاب و الحجاب
این ما کان الدهر یفزع منه	فهو الیوم فی التراب تراب

وفات وزیرا بن عمید در سنهٔ سیصدو پنجاه و نه بود

ومنجمله اسمعیل بن عباد طالقانی الملقب بکافی الکفاة المعروف به صاحب بن عباد

واو اعجوبه دهر و نادره دوران و بسیار فاضل و ادیب بود و علماء و فضلاء نزد او محل منیعی داشتند و دردرس او شش نفر بودند که کلمات او را بتلامذه میرسانیدند و ابن خلکان گفته : نقل کتبش محتاج بود بچهار صدشتر واو وزیر وکافی مهمات مملکت سلطان فخرالدوله دیلمی بود لذا ملقب شد بکافی الکفاة

ودر هر شب ازشبهای ماه رمضان هزار نفر را افطار میداد وفخرالدوله امرنمود بحفر بئری وصاحب بن عباد بیکی ازمنشیها فرمود یك کاغذی در این خصوص بنویسد چون این منشی باصاحب بن عباد بدبود صاحب هممخرج (ر آء) نداشت لذا منشی تعهد کرد وکاغذی نوشت که کلمه از کلمات او بدون (ر آء) نباشد که صاحب در خواندن اوخجالت بکشد پس نوشت «امر امیرالامرآء عمره الله ان یحفر بئرفی طریق المارة لیشرب منه الصادر والوارد حرر ذلك فی رابع شهر رمضان المبارك بورك فیه الی یوم المحشر »

پس صاحب کهدید او را عیناً قرائت نمود بعباراتیکه ابدا (ر آء) ندارد ، خواند « حکم اعدل الحکام طول الله مده حیوته ان یعمل قلیب فی سبیل المسلمین لینتفع منه العادی والزائع وکتب فی اوائل ایام الصیام المیمون لازال میمونا الی یوم القیمة »

وحکی انه قیل له قل ارم رمحك وارکب فرسك فقال الق قناتك واعل جوادك

مولدش سنهٔ سیصد و بیست وشش واقع شد در طالقان بین قزوین و ابهر و رحلتش در شب جمعهٔ بیستو چهارم صفر سیصدو هشتادو پنج واقع شد در ری و جنازه اش را حمل نمودندباصفهان و درخانه خود اودفن نمودند و بعضی در پای جنازهٔ او زمین را سجده میکردند از بزرگان دیالمه و غیر هم

قبرش درمحله باب طوقچی در میدان کهنه اصفهانست وقبهٔ دارد و مرحوم حاج محمد ابراهیم کرباسی امر بتجدید عمارت او فرمود ومداومت بزیارت او داشت معروفست هرکس بزیارت او برود یکهفته نمیگذرد که چیزی باو میرسد وایشان اشعار بسیار خوبی گفته اند منجمله قوله

ابا حسن لو کان حبك مدخلی	جهنم کان الفوز عندی جحیمها
فکیف یخاف النار من هو مؤمن	بان امیر المؤمنین (ع) قسیمها

وایضا فرموده :

لعمرك ما الانسان الا بدینه	فلا تترك التقوی اتکالا علی النسب
فقد رفع الاسلام سلمان فارس	وقد وضع الشرك الشریف اباالهب

وایضا فرموده

لوشق عن قلبی یری وسطه	سطران قدخطا بلا کاتب
العدل و التوحید فی جانب	وحب اهل البیت فی جانب

واز جمله اشعار صاحب بن عباد است کهدر باب شوق خود بزیارت حضرت رضا ع گفته وشیخ اجل ابن بابویه در صدر کتاب عیون الاخبار که تألیف آن بعنوان تحفهٔ صاحب بوده این اشعار را نوشته

یاسائراً زائراً الی طوس	مشهد طهر و ارض تقدیس

ابلغ سلامی الرضا و حط علی — اکرم رمس لغیر مرموس

وله ایضا :

قالت تحب معاویه — قلت اسکتی یا زانیه
قالت اسأت جوابیه — فاعدت قولی ثانیه
یا زانیة یا زانیه — یا بنت الفی زانیه
احب من شتم الوصی علانیه — فعلی یزید لعنةوعلی ابیه ثمانیه

وعلویین وسادات وعلمآء نزد اومکانت وشأنی داشتند و علماء را بتصنیف و تألیف تشویق میفرمود وبجهت خاطر او شیخ فاضل حسن بن محمد قمی تاریخ قم را تألیف کرد

وایضا شیخ صدوق بجهت او عیون اخبارالرضا را تصنیف کرد و مصدر کرد کتابش را بدو قصیده از او وثعالبی بجهت او تصنیف کرد یتیمةالدهر راوسالی پنج هزار اشرفی میفرستاد بیغداد بجهت فقهاء آنها

وصاحب بن عباد اعجوبهٔ دهرو نادرهٔ دوران بودو درتشیع وحب اهل‌البیت اوحد زمان خود بود حتی آنکه اهل‌اصفهان مذهب تشیع را نسبت بوی‌میدادند ومیگفتند (فلانی بدین ابن‌عباد است)

ومنجمله شرف الدین ابوطاهر بن سعدالقمیو اووزیر ملکشاه سلجوقی بود و بغایت متدین ومتشرع بودوقبل از رسیدن بمنصب وزارت مدت چهل سال عامل مرو بود و مدت وزارتش سه‌ماه بودکه بریاض رضوان شتافت

ودر مجالس المؤمنین از صاحب جامع التواریخ نقل میفرماید مرقد شرف الدین در جوار روضهٔ طیبه امام هشتم علی بن موسی الرضا ع واقع است حقیر ازبعضی از اشراف مشهد مقدس شنیدم‌که قبر ابوطاهر قمی وقبر سلطان سنجردر نزد قبرستان قتلگاه دم زنجیر استوبقعهٔ مختصری هم دارند

و منجمله مؤید الدین ابو طالب محمد بن‌علی‌العلقمی بود که از اکابر وزراء بوده وشعراء درمدح اوقصاید لطیفهٔ نظم کردند

☆ (شعر) ☆

ان الوزارة لم یکن کفو لها — الا الوزیر محمد بن علقمی

وابن‌ابی الحدید معتزلی شرح نهج البلاغه را باسم اونوشته‌وهزار دینار زر سرخ‌باخلعت لایق باو داد تادر سنه ششصد وپنجاه و چهار که هلاکوخان از ممالك شرقی بقصد تسخیر ولایت غربی نهضت نمودورایت عزیمت بجانب دارالسلام‌بغداد بر افراخت و خواجه نصیر الدین‌محمدالطوسی درآن حین از حبس‌ملاحده نجات یافت واز هلاکوخان انواع محبت دیدو همراه اوروانه شد بجانب بغداد ، ابن علقمی هم فرصت دید وقاصد پی‌در پی فرستاد وایشان را بتوجه نمودن بیغدادترغیب‌نمود هلاکوخان بالشکر فراوان روی بسوی دار السلام بغداد نمود

روز یکشنبهٔ چهارم صفر سنهٔ ششصدو پنجاه و پنج مستعصم خلیفه باهردو پسرش ابو بکر و عبدالرحمن وبسیاری از دانشمندان عازم ملاقات هلاکوخان گردید چون وارد شد هلاکوخان خلیفه ودو پسر با دو سه‌نفر از خدام اورا دراردو متوقف‌گردانید ودر باب ابقاء و افناء او با خواجه‌نصیر الدین ودیگران مشورت نمود همه برقتل خلیفه متفق شدند امر فرمود تا مستعصم رابنمد بپیچیدند و بزمین مالیدند تابندهای اعضای اوازیکدیگرجداشد کذا فی‌مجالس المؤمنین

ومنجمله حسین بن علی المعروف بوزیر المغربی

وایشان دختر زادهٔ محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی است صاحب کتاب غیبت وزیر سلطان احمدبن یزدان الکردی سلطان‌دیار بکر واطراف وحوالی آن‌بود

وایشان تصنیفات زیادی دارند واشعاربسیار ملیح گفته‌اند منجمله در باره جوان حسن الوجه که موی سرش را تراشیده بود گفته

حلقوا شعره لیکسوه قبحاً غیرة منهم علیه و شحا

کان قبل‌الحلاق لیلاوصبحاً فمحوا لیله و ابقوه صبحا

وایشان در سیزدهم ماه رمضان سنهٔ چهار صدو هیجده در میا فارقین وفات کرد و بر حسب وصیت خود اوجنازه اش را حمل‌نمودند بنجف اشرف ودرخارج نجف اشرف دفن‌کردند

ومنجمله حسن بن‌محمد المهلبی که‌وزیر معزالدوله احمد بن بویه الدیلمی بود

وارتفاع قدرو اتساع صدر وعلو همت وجود کف او معروف و مشهور بود ، قبل از آنکه بمنصب وزارت‌برسدبسیار فقیر وپریشان بود

یکوقتی سفری نمود در بین راه میل بخوردن گوشت نمود قدرت نداشت بجهت‌فقروپریشانی پس این اشعاررا انشادکرد

الاموت یباع فاشتر یه فهذا العیش مالا خیر فیه

الاموت لذیذ الطعم یأتی یخلصنی من الموت الکریه

اذا ابصرت قبراً من بعید و ددت لوا ننی مما یلیه

ورحلت او در بیست وهفتم ماه شعبان سنهٔ سیصدو پنجاه ودو بود در راه واسط و او را در مقابر قریش دفن کردند کذافی تاریخ ابن‌خلکان وفیه‌اشاره الی تشیعه

ومنجمله خواجه شمس الدین محمد جوینی وزیر **هلاکوخان** بود و او را شهید نمودند درروز چهارم ماه‌شعبان سنهٔ‌ششصدو هشتاد و نه

واین رباعی درشهادت او گفته شده

ازرفتن شمس از افق خون بچکید مه‌روی بکند و زهره گیسو ببرید

شبجامه سیه کرد درآن‌ماتم‌وصبح برزد نفس سرد و گریبان بدرید

ومنجمله خواجه نظام الملک حسن بن اسحق الطوسی که وزیر جلال الدوله سلطان ملکشاه ابن الب ارسلان بود وتاریخ جلالی که در تقاویم نوشته منسوب است باو خواجه در یازده سالگی ازحفظ قرآن‌مجید فارغ‌شد

ودر **حبیب السیر** است یکوقتی خواجه از البارسلان اجازه گرفت که مشرف شود بمکه معظمه اسبابش رافراهم نمود وخیمه بجهت حرکت بخارج شهرزد ناگاه شخص مریضی کاغذی داد یکی از ملازمان خواجه که‌بدهد بخواجه چون خواجه خواند گریه زیادی کرد بقسمیکه آن شخص ازدادن کاغذ پشیمان شد چون از گریه ساکت شد فرمود آنشخص که این رقعه راداده حاضرکنید آنچه گردش کردند اورا ندیدند

بعدخواجه رقعه را داد بملازمان خواندند دیدند نوشته « من دیشب پیغمبر (ص) را درخواب دیدم فرمود بحسن بگــو حج تو همینجا هست بمکه چــرا میروی من بتو گفتم ملازم این ترک

باش ووظایف ارباب حاجت رابر آور وبفریاد در ماندگان برس

ازاینجهت خواجه فسخ عزیمت نمود و گفت هر وقت صاحب این خواب را ببینید بمن برسانید بعد ازمدتی اورا دیدند گفتند وزیر ترا طلبیده جواب داد وزیر نزد من امانتی داشت باو رسانیدم نه اورا بمن کاریست ونه مرا باو

وخواجه در هرات و بغداد و بصره و اصفهان و بلدان دیگر بقاع خیریه زیاد بنا نموده منجمله دربغداد مدرسه نظامیه از ابنیه‌خیریه اوست و بسیاری از علماء مثل غزالی وابو اسحق شیرازی درمدرسهٔ نظامیه بغداد تحصیل کرده‌اند

وایضا در حبیب السیر است خواجه مجلهٔ نوشت وشهادت بزرگان را در آن درج نمود و وصیت نمود که‌درجوف کفنش بااو دفن کنند

شیخ ابو اسحق نوشت « خیرالظلمة حسن کتبه ابو اسحق » خواجه توقیع او را که دید گریه کرد وگفت سخن راست‌اینست وبعد از شهادتش بزرگی او را درخواب دید از حالش پرسید گفت بواسطه سخن وکلمه راستی که شیخ ابواسحق نوشت خداوند مراآمرزید

ودر زینة المجالس از کتب تواریخ نقل کرده هرگاه تحفه بمجلس خواجه نظام الملك میآوردند خواجه اورا بحضارقسمت مینمود

روزی باغبانی سه‌دانه خیار نورس نزدوی آورد خواجه هر سه دانه را خورد و فرمود هزار درهم باو بدهند سؤال نمودند گفت آن خیارها تلخ بود ترسیدم اگر بدیگری بدهم طاقت نیاورد واظهار کند واین بیچاره خجالت بکشد

ودر روضة الانوار است بسلطان ملکشاه گفتند نظام‌الملك در هر سال از خزانه نهصد هزار خلعت بعلماء وصلحاء وزاهدان و عابدان میدهد وشما را از آن‌نفعی نیست وبآن مبلغ لشکر جراری میتوان فراهم نمود سلطان ملکشاه اینسخن رابخواجه گفت

خواجه فرمود باین‌زر میتوان لشگری ترتیب داده که‌ایشان دشمنان را بشمشیر یك ذرعی و به‌تیری که رفتنش سیصد ذرع باشد دفع کنند ومن باین زر برای تو لشگری ترتیب دهم که ازاول شب‌تاصبح دستها رابدعا بلند کنند بدرگاه الهی شمشیر همت بابر برسانند وتیر دعا از هفت آسمان گذرانند ولشگر ومن وتو درپناه‌ایشانیم‌سلطان گریه کرد واورا تحسین نمود

ومنجمله ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی مجدالملك شیعی‌وزیر برکیاروق واز برای اواست آثار حسنهٔ مانند قبهٔ ائمهٔ بقیع (ع) ومشهد امام موسی وامام محمدتقی ع ومشهد حضرت عبدالعظیم وغیرذلك

واو رادرسنهٔ چهارصد و نود ودوبقتل رسانیدند واو از اهل براوستان بود « براوستان قریه ایست ازقرای‌قم »

تتمیم مخفی نماناد باندازهٔ که از وزراء آل برمك سخاوت وجود بروز نمود از احدی ازوزراء واز سلاطین آن اندازه از جود وکرم بروز نکرده و نخواهد کردو بعضی که دنیا با آنها کجروی نمود وادبار کرد باحدی بآن قسم ادبارنکرد

بدانکه برمك که جدبرامکه بود از مجوسهای بلخ وخادم بیت النار بود واسمش جعفر بود ملقب به (برمك) وزیر سلیمان بن عبد الملك بن مروان بود که از بلخ او را طلبید بجهت

وزارت خود (تفصیلش در باب هفتم گفته شد)

پسر او خالد وزیر ابو العباس سفاح بود که اول خلفای بنی العباس است و **خالد** در سنه صدو شصت وپنج از دنیا رفتدر سن‌هفتاد وپنجسالگی و **پسر او یحیی بن خالد وزیرهرون** الرشید بود وبعدناظر بر حرمو بر اموال اوشد یحیی بسیار مرد جوادی بود شاعر میگوید

سئلت الندی هل انت حرفقال لا ولکنني رق لیحیی بن خـالد

فقلت اشتراء قال لابل وراثة تـوارثني عن واحد بعد واحـد

ودر روضة الانوار علامه سبزواری نقل میکند شخصی گفت از پدرم شنیدم که در همه عالم کسی در هوا هزارهزار درهم نبخشید بغیر یحیی بن‌خالد

سؤال کردم بخشش در هوا چگونه میشود گفت وقتی بجهت یحیی بن‌خالد از ضیعه‌اش هزار هزار درهم آوردند او در خانه‌نهاد و ازحرم بیرون شد خواست سوار شودجمعی ازمستحقین وارباب حوائج بدرخانه ایستاده بودند یحیی بن‌خالد یکپایش را در رکاب کرده بودو یکپایش در هوابود گفت «اینهزار هزاردرهم رابااین‌فقراء بدهید»

وهیچکس بعد ازوی سخاوت اورا نکرد

ودر درالسلوك گفت در اوقاتیکه هرون غضبناك بوده‌به‌برامکه بغلامش صالح گفت برونزد منصور بن زیاد وبگوده هزار هزار درهم برذمه تو هست بایدتا مغرب اینوجه را بدهی ، اگر نداد سرش را ازبدن جدا کن بیاورنزد من مبادا دست خالی برگردی صالح رفت نزد منصور بن زیاد و فرمودهٔهرون را بوی گفت منصور گفت هلاك شدم‌والله ، قسم‌خورد که جمیع اسباب ومایملکش باندازهٔ صدهزار درهم نمیشود

من گفتم چاره درکار خود بکن که من نمیتوانم مخالفت کنم‌فرمایش امیرالمؤمنین را گفت ای صالح اجازه بده که من اهل و اولادم را وداع کنم ووصیت کنم صالح گفت من با منصور رفتیم بخانه‌اش بعد ازآنکه مطلب راباآنها گفت صدای گریه وفریاد از خانه او بلند شد من بمنصورگفتم شاید خداوند فرج ترا دربد برامکه قرار داده باشد بیا برویم نزد آل برامکه پس منصور گریه کنان وصیحه زنان رفت نزد یحیی بن خالد برمکی‌و قصه خود را نقل کرد یحیی بسیار مغموم شد ویکساعت سرش‌رابزیر انداخت گریه کرد بعد سربلند کرد کنیزش را طلبید گفت درخزانه‌چه مقدار ازدرهم موجود است گفت پنجهزار هزار درهم گفت همه آن دراهم را حاضر کردند بعد پیغام داد بپسرش فضل ، گفت من‌خیال دارم که ضیعه بخرم آنچه از دراهم موجود داری بفرست پس‌فضل دو هزارهزار درهم فرستاد

بعد پیغام داد بپسرش جعفر او هم دو هزار هزار درهم فرستاد جمعاً شد نه هزار هزار درهم منصور گفت ای‌مولای من من دست بدامن شما انداخته‌ام و خلاصی و نجات خود را از تو میخواهم

یحیی سر بزیر انداخت وگریه کرد بغلامش گفت امیر المؤمنین بیکی از کنیزان من‌جواهر برقیمتی داده بورنزد اوو آن جوهره را ازاو گرفته بیاور ــ آورد ــ یحیی بصالح گفت اینجواهر را من‌از تجار بدوبیست‌هزار درهم خریده‌ام واو را هرون داد بکنیز من ایندراهم را واین جوهره رابیر نزد هرون وبگو منصور بن‌زیاد را بمن ببخشد صالح اینها را بامنصور بردنزدهرون

دربین راه منصور تمثل جست‌بشعری درذم یحیی برمکی ، خواند

و ما ثقة هلی ترکتمانی ولکن خفتما ضرب النبال

صالح گفت والله کسی درروی زمین ازتو بدتر نیستو ازآل برامکه بهتر نیست که تراازکشتن

نجات دادند وعوض تشکر اینقسم مذمت از آنها مینمائی بعد رفتیم نزد هرون وقصه را بالتمام بجهت هرون نقل کردیم غیر قضیه حق نشناسی منصور بن زیاد را که مبادا هرون بغضب افتد، او را بقتل برساند

پس رشیدآن‌جواهر را رد کرد بان کنیزو گفت ما اهل بیتی هستیم که‌پس نگیریم آنچه‌بدیگری احسان کرده باشیم و از منصور ابن‌زیاد بانداهم درگذشتم صالح با منصور آمد نزدیحیی‌وقصه‌را بجهت اونقل کرد و گفت منصوربن زیاد تمثل بچنین‌شعری درمذمت شما نمود

یحیی گفت وقتی که‌انسان در نکبت عظیم باشد سینه‌اش تنك میشود وسخنی که میگوید از قلبش نمیگوید و از منصورعذر خواهی کرد صالح تعجب نمود گفت لا یعودالفلك الدواران یخرج مثلك الی الوجود فوا اسفاه کیف یموت ویتواری فی‌التراب رجل‌مثلك

وایضا نقل کرده‌بین یحیی بن خالد برمکی وعبدالله بن مالك خزاعی در باطن عداوت بود لکن از برای احدی اظهار نمیکردند وسبب عداوت بین دواینبود که هرون بسیاردوست میداشت عبدالله بن مالك را باندازهٔ که یحیی بن خالد و اولادش میگفتند «عبدالله سحر کرده هرون را» مدت بیست سال این‌عداوت در قلبشان بود که‌باحدی اظهار نمیکردند پس رشید عبدالله‌بن‌مالك راوالی ارمنیه نمود

بعد شخصی ازاهل‌عراق که سرمایه‌اش تمام شده بودوبسیار فقیروپریشان شده بودتوصیه خطی نوشت اززبان یحیی بن‌خالد بعبدالله بن‌مالك وخود آنمرد کاغذرا برد بارمنیه نزد عبدالله

چون عبدالله کاغذ راباز کرد وخواند خیال کرد که‌این کاغذ از یحیی نیست و این مرد تقلب کرده پس بآنمرد گفت من‌مینویسم بیغداد اگر این‌نوشته از یحیی‌بن خالد بود اگر بخواهی من‌بتو اماره بعضی‌از بلاد رامیدهم واگر بخواهی دوبست هزاردرهم پول میدهم و اگر حیله کرده و دروغ گفتهٔ امرمیکنم دو هزارچوب بتو بزنند پس‌امر کرد آنمردرا در حجرهٔ حبس نمودند ونوشت‌بوکیلش دربغداد که‌کاغذی بمن رسید توصیة بجهت شخصی ازیحیی بن خالد ومن گمان‌میکنم که‌دروغ است تو تحقیق کن ومطلب رابنویس پس‌وکیل عبدالله کاغذراخواند برد نزد یحیی وباوداد یحیی کاغذ راخواند وتأمل کرد وگفت فرداخبر میدهم که‌جواب بنویسی

بعد یحیی بندماء واصحابش گفت اگرکسی اززبان من بدروغ کاغذی بدشمن من نوشته باشد بااو چه‌باید کرد هریك از اصحابش یکنوعی ازسیاستو عذاب نسبت باو گفتند یحیی گفت تمام‌شما خطاکردید واز خست نفس تان چنین گفتید وهمه‌شما میدانید چقدر عداوت ودشمنی است‌بین من‌واو والان خداوند این مرد راواسطه قرار داده بجهت اصلاح بین من واووالهام نموده اوراکه کینه‌بیست ساله بین‌من‌واو برداشته شود پس سزاوار است که‌من‌اورا تصدیق نمایم وبنویسم بعبدالله که کرامت واحسانش رابااین‌مرد زیادکند اصحابش اورا تصدیق نمودند ودرباره‌او دعاکردند

پس یحیی کاغذی نوشت بعبدالله بن‌مالك بخط خود ونوشت که‌آن کاغذ رامن بخطخودنوشته‌ام وفرستاده‌ام‌مرجواز کرم وعلو همت شما آنستکه باو اندازه شؤن خود احسان کنید و حرفت او را مراعات کنید وکاغذرا مهر کرد وبوکیل عبدالله داد وکاغذ را روانه کرد نزدعبدالله بن‌مالك‌چون کاغذ بعبدالله رسید اورا باز نمود وخواند بسیارمسرور شد وآن‌مرد راطلبید گفت‌امارت رامیخواهی یاعطای دویست هزار درهم‌را آنمرد گفت عطارا عبدالله امر کرد دویست هزار درهم دادندباده‌اسب عربی وبیست ناقه نجیبه‌و ده غلام‌وکنیز با اسبهائی که‌برآنها سوار بودند با بعضی‌از جواهرات‌نفیسه ثمینه وآنمرد راباخدم وحشم خود روانه کرد بیغداد وآنمرد دراول ورودش رفت بمنزل‌یحیی‌بن‌خالد

زمین را بوسید .

یحیی گفت تو کیستی؟ گفت من از جور زمانه مرده بودم تومرا زنده کردی، من از لسان شما کاغذ دروغی بردم نزد عبدالله بن مالك وبمن چنین و چنان احسان کرد و تمام اینها را من ازفضل و احسان شما میدانم.

یحیی گفت تو احسان کردی بمن که باعث شدی عداوت دیرینه ما مبدل شد بمحبت و صداقت تو منت بر ما داری نه ما بتومنهم بتو می‌بخشم آنچه عبدالله بتو بخشیده پس امر کرد مثل‌آن‌عطیات را باو دادند

ودر درالسلوك گفت که یقطین بن موسی بهرون‌گفت یا امیرالمؤمنین مولای من ابراهیم امام بمن خبرداد که پنجم ازخلفاء بنی‌العباس وزراء وكتابش باو غدر ومكر میکنند واگر آنها را نکشد آنها او را بقتل میرسانند هرون‌گفت ترا بخدا قسم ابراهیم امام چنین گفت؟ گفت بلی واین سبب شد که‌هرون ازآل برامکه برگشت وتصمیم بقتل آنها نمود

واز ابن اثیر نقل کرده که اقوی الاسباب از برای زوال دولت برامکه این‌بود که یحیی بن خالد برمکی خودرا باستارکعبه آویخته بود درآخرحجی که مشرف شده بود ومیگفت اللهم ان‌كان رضاك ان تسلبنی نعمك عندی فاسلبنی اللهم ان كان رضاك ان تسلبنی اهلی و ولدی فاسلبنی الا الفضل

و شنیده شد که میگفت اللهم ان ذنوبی‌جمة عظیمة لا یحصیها غیرك اللهم انكنت تعاقبنی‌فاجعل عقوبتی بذلك فی الدنیا وان احاط ذاك بسمعی و بصری و مالی و ولدی حتی تبلغ رضاك و لاتجعل عقوبتی فی‌الاخرة فاستجیب‌له

و یحیی برمکی‌درمیان زندان رشید در رقه از دنیا رفت درسنه صدو نود درسن هفتاد سالگی وقتیکه خبر موتش برشید رسیدگفت الیوم مات اعقل‌الناس

و یحیی بن خالد چهار پسر داشت :

اول فضل‌بن یحیی و او مدتی وزیر هرون شد و در سخاوت مشهور آفاق بود و محاسن اخلاق او ضرب‌المثل بود

و از سلطان عمادالدین نقل شده که گفته كان‌فضل‌بن‌یحیی من‌محاسن‌الدنیا لم یرفی العالم مثله

ودرحبیب‌السیر است که مولودی خداوند بفضل بن یحیی مرحمت فرموده بود و شعراء در تهنیت آن‌مولود شعرگفته بودند فضل بن یحیی بمحمد بن زید دمشقی گفت میخواهم ازتودراین باب نظمی بشنوم ولویك شعرباشد محمدگفت من تأمل‌نمودم واین دوبیت راگفتم

و یفرح بالمولود من آل برمك	ولا سیما ان كان من ولد الفضل
و یعرف فیه الخیر عند ولادة	ببذل الندی‌والمجدوالجودوالفضل

چون فضل شنید مسرور گشت ده هزار هزار بوی صله کرد محمد بن زید دمشقی گفت‌من‌از آن اموال ملك وعقارخریدم ومكنت زیادی تحصیل‌نمودم و بعداز ابتلاء آل برمك چندی که گذشت من‌بحمام رفتم بحمامی گفتم دلاکی نزدمن بفرست حمامی پسرصبیح منظری فرستاد و دراثنائی که‌آن پسرخدمت مرا میکرد محبتهای آل برمك بذهن من‌گذشت وآن رباعی را خواندم آن پسر ازشنیدن آن رباعی غش کرده وافتاد بروی زمین چنانچه من‌گمان کردم که دیوانه شده ازحمام بیرون‌شدم بحمامی گفتم‌روا باشد مصروعی‌بفرستی که خدمت من نماید حمامی گفت والله مدتی این جوان ردمن در این حمام‌خدمت میکند ابداً اثرصرع وجنون در او دیده نشده

چون آن جوان افاقه یافت ازسبب عروض اینحال پرسیدم گفت گوینده این دو بیت کیست گفت من گفت دربارهٔ که گفتهٔ گفتم دربارهٔ پسرفضل بن یحیی برمکی گفت آن پسر کجاست؟ گفتم نمیدانم، گفت آن من هستم

محمد بن زید گفت ازشنیدن احوالات آن جوان مدهوش شدم گفتم ای جوان من پیرشده‌ام و اولادی ندارم وآنچه که دارم از انعام پدر تو هست اکنون من اعتراف دارم که آنچه که دارم از آن تو باشد پس آب از دیده‌های آنجوان جاری شد گفت والله آنچه پدرم بتو بخشیده هرگز بازنستانم هرچند محتاج باشم هرقدر من مبالغه کردم اثری نبخشید.

ودر درالصلوك حکایت کرده که یکروز حاجب فضل بن یحیی عرضکرد شخصی در خانه گمان کرده که نسبت دارد بشما فضل بن یحیی گفت داخل شود ناگاه دید شخص نورانی و نیکوهیئتی وارد شد و سلام کرد به فضل ، فضل باو اذن نشستن داد و بعد از ساعتی گفت چه حاجت داری عرضکرد کهنگی لباسم میرساند حاجتم را

فضل فرمود ترا چه نسبت است بمن عرضکرد من سه نسبت دارم با شما

اولا ولادت من درشب ولادت شما بود وثانیا اسم من مشتق از اسم شما هست و ثالثا من در همسایگی شماهستم. فضل بن یحیی فرمود اما همسایگی ممکن است واسم هم گاهی موافق اسم دیگری میشود واما ولادت ازکجا دانستی که ولادت من و تو دریکشب بوده عرضکرد مادرم میگفت شبیکه من ترا زائیده‌ام بمن گفتند امشب خداوند بیحیی بن خالد پسری داده واسمش را فضل گذاشته ازاینجهت مادر من اسم مرا فضیل نام گذاشت که مصغر اسم شماهست بجهت حقیری قدرمن ، فضل خنده کرد گفت سن تو چقدر است؟ عرضکرد سی و پنجسال

فرمود راست گفتی سن منهم همین است، بعد بغلامش امر کرد که آنچه ازعمرش گذشته بجهت هرسالی هزاردرهم باو بدهند وعلاوه امر کرد ده هزار اشرفی باو دادند وخلعت فاخری هم باو پوشانیدند وبرمرکبی او را سوار نموده ازنزد فضل بیرون شد

و فضل بن یحیی برادر رضاعی هرون بود و ازخیزران مادر هرون شیرخورده بود و تولدش هفت روز قبل از ولادت هرون بود

ودر سنه صد و نود وسه میان محبس هرون ازدنیا رفت درسن چهل وپنجسالگی وچون خبرفوتش برشید رسید گفت مرك منهم نزدیك شد و رشید هم درهمانسال از دنیا رفت

دوم ـ از اولادهای یحیی بن خالد جعفر بن خالد بود و مرتبه‌اش نزدهرون خیلی بلند شد حتی آنکه حکومت میکرد در اموال و اولاد هرون الرشید و جعفر هم مثل فضل برادرش سخی بود.

ودر زینت المجالس است که درعهد مأمون جوانی ازمعاریف آنچه داشت فروخت و خرج کرد آخرالامر فقیر شد هرقدر فکر کرد کسی را نیافت که اظهار حاجت کند رفت سرقبرجعفر برمکی شب را تا بصبح گریه کرد نزدیك صبح خوابش برد در واقعه دید جعفر را باو گفت ای عزیز اینجا که افتاده‌ایم دستمان بجائی نمیرسد بجز از کفن درفلانه ویرانه که منزل ما بودآفتابهٔ پراز زر مدفونست بیرون آور وصرف وخرج کن بیدارشد رفت بآن محل زر را بدست آورد نزد صرافان رفت که خرج کند صرافان گمان کردند که گنجینهٔ یافته خبر بمأمون دادند اورا طلبید سؤال کرد این زررا ازکجا آوردهٔ تفصیل را نقل کرد، مأمون گفت بگذارید برود زشت باشد که جعفر مرده بخششی نماید و مأمون زنده بستاند

ودر درالسلوکست که جعفربن یحیی بسیار فصیح و با فطانت بود، یکوقتی شخص یهودی ازعلم نجوم استخراج نمود سنه فوت هرون را چون برشید گفت بسیارمهموم شد جعفر برمکی آن یهودی را طلبید فرمود تو گفتهٔ که رشید فلانه وقت از دنیا میرود یهودی گفت آری من گفته‌ام جعفر فرمود عمر خودت بچه قدر میرسد یهودی عمر طویلی از برای خود گفت : جعفر گفت او را بقتل برسان تا بفهمی کذب او را در عمر تو چنانچه دروغ گفته در عمر خود پس رشید او را کشت وبدار آویخت وغمش برطرف شد

وفطانت جعفربن یحیی باندازهٔ بود که از دور نظر میکرد بدست کاتب که کاغذ مینوشت وبحرکت قلم کاغذ را میخواند و در سنه صدو هشتادوهفت هرون جعفر بن یحیی‌را بقتل رسانید در روزاول ماه صفر درسن سی‌وهفت سالگی چون خبر بپدرش دادند که هارون جعفر را بقتل رسانید گفت همین قسم پسرش کشته خواهد شد

گفتند هرون امر کرد که منازل شما را خراب کنند گفت همین قسم منازلشان خراب خواهدشد

در حیوةالحیوان است که هرون امر کرد که سرش را کنار جسر بغداد بدار آویختند وبدن اورا قطعه قطعه کردند وهرقطعه را بدروازهٔ آویزان کنند بعدامر کرد اعضاء بدن اورا سوختند

وایضا فرموده که حکایت شده که علیا بنت مهدی عباسی ببرادرش هرون بعد ازقتل جعفر برمکی گفت یاسیدی ازقتل جعفر برمکی تا بحال من از برای تو روزسروری ندیدم چرا جعفر رابقتل رسانیدی هرون گفت یا حیاتی والله لوعلمت ان قمیصی هذا یعلم السبب لحرقته

ودر حبیب‌السیر است که علت قتل جعفر برمکی این شد که هرون خواهرش عباسه را بعقد جعفر درآورد مشروط بآنکه در غیر حضور او باهم ننشینند بعد از اصرارهرون جعفر راضی شد وعباسه را تزویج نمود ومدتی باین حال ماندند بعد عباسه عاشق شد جعفررا ومراوده کرد جعفر ابا نمودازخوف برجانش پس عباسه خودرا بیچاره دید متوسل شد بعتابه مادر جعفر و التماس زیادی کرد که مراعوض جاریه بفرست نزد پسرت جعفر چون عتابه درهرروز جمعه جاریهٔ بکری جهت جعفر روانه میکرد اوهم با او وطی نمیکرد تا شرب نبیذ نکند

الحاصل این دو در اینحالت با یکدیگرخلوت نمودند عباسه حامله شد بمولودی وبدون اطلاع هرون آن مولود متولد شد عباسه از ترس برادرش هرون آن طفل را بقابله داد و اورا بمکهٔ معظمه روانه کرد، زبیده خاتون بجعفر بی‌محبت شد تفصیل را بهرون رسانید رشید خیلی متغیر شد وغضبناك شد و عازم مکه معظمه شد و جعفر را امر کردبا او بیایدوقتی که جعفرخواست سوار شود اسطرلاب طلبید که ساعت خوبی بجهت حرکتش معین کند ومنزلش کنار دجله بود دیدشخص ملاحی میان کشتی سوار است وبا خود میخواند (تدبر بالنجوم ولست تدری ✿ ورب البیت یفعل ما یرید) پس اسطراب را بزمین زدوباهرون سوارشد وعباسه قاصدی بمکه فرستاد که آن طفل‌را ازمکه معظمه ببرندبیمن

چون رشید بمکه رسید و تحقیق نمود دانست صدق قول زبیده خواتون را این بود که عازم شد بقتل جعفر وقطع وقلع آل برامکه وبعد از مراجعت ازمکه بیاسر غلامش امر کرد بقتل جعفر پس یاسر شبانه وارد شد بجعفر بدون اذن و اجازه ـ جعفر گفت ای یاسر من مسرورشدم از آمدن تو و محزون شدم از ورودت بدون اذن

گفت ای جعفر امر بزرگتراست ازاین بدرستی که امیرالمؤمنین هرون بمن امر کرده سر ترا ببرم نزد او الساعة جعفرافتاد بقدمهای یاسر التماس کرد مهلت بده وصیتی بکنم یاسر اذن داد وصیتهای خودرا کرد جعفر فرمود ای یاسر من برتوخیلی حق دارم میشود مجازات بنمائی گفت بگوچکنم، گفت

میروی نزد هرون وبگو من جعفر را بقتل رسانیده‌ام اگردیدی پشیمان شد من احیا شده‌ام ازدست تونعمت زیادی هم بتو خواهم داد و اگر او را پشیمان ندیدی بیا و مرا بقتل برسان

یاسر گفت‌این امر نمیشود جعفر گفت پس من باتو بیایم تا نزدیك قصررشید اگرباز امر بکشتن من کرد من حاضرم مرا بقتل برسان. یاسر گفت این‌کار را میکنم

پس‌جعفر را همراه خود برد تا نزدیك قصر هرون‌،هرون فریاد زدکیستی گفت منم یاسر گفت کیست با توگفت جعفر

هرون گفت سر اورا بیاور نزد من پس یاسر سر او را جدا کرد وبرد نزد هرون گذارد: پس هرون نگاه طولانی بوی‌کرد، بعد دونفر ازغلامانش را طلبید و امرکرد سریاسرراازبدن‌جدا کنند، گفت چون من نمیتوانم قاتل جعفررا زنده به بینم - پس آن‌دونفر حاضر شدند، سر یاسررا از بدن جدا کردند !

از این حکایت معلوم میشودکه علت غضب رشید بآل برامکه همین حرکت جعفر بود ومعلوم شدکه جعفر بن یحیی اصغرسناً بوده از برادرش فضل بن یحیی ومعلوم‌شدکه‌اول‌جعفر کشته شده بعدپدرش یحیی درمیان زندان از دنیا رفته بعد برادرش فضل بن یحیی

الحاصل بعدازشهادت جعفر بن یحیی، هرون‌الرشید امرکرد یحیی بن‌خالد را با برادرش‌محمد بن خالد وپسر دیگرش فضل بن یحیی حبس نموده و مسرور خادم وهرثمة بن اعین را حافظ برآنها نمود ومیان زندان برآنها بشدت گذشت!

وجعفر هفت سال وزارت هرون راکردوهرون پسرش مأمون را باو تسلیم‌کردکه‌تربیت‌نماید:

و در نقلی هرون در حدود سنه صد وهشتاد وهشت کاغذی نوشت بسندی بن شاهك بگرفتن یحیی بن خالد وفضل بن یحیی واولاد و اخوان وقراباتشان را وامرنمود بقید وحبس آنها ویحیی‌بعد ازچهارسال وفضل بن یحیی بعدازپنج سال در میان زندان ازدنیا رفتند:

سوم از اولادهای یحیی بن خالد **محمد بن یحیی** بود **و او** بصفت علو همت موصوف بود

چهارم موسی بن یحیی بود **و** اودرشجاعت وجلادت بی‌نظیربود

بدانکه آل برمك مدتی وزارت نمودند و بحشمت وبمکنت وسخاوت آل برمك احدی‌برابری نمیتوانست بنماید و احسانی‌که از اولادبرمك بعامهٔ مردم رسید ازهیچ وزیری اینقدر احسان نرسید، معذلك تمامشان منقرض شدند بواسطهٔ ظلمهائی که باولاد پیغمبر (ص) خصوصاً بحضرت موسی بن جعفر ع نمودند

ودر زینة‌المجالس است از زمان ادم ع الی‌یومنا هذا هیچ وزیری بحشمت و سخاوت آل برمك برابری نمیتواندبنماید چون از اول‌خلافت رشیدتا زمانی‌که رشید بر برامکه غضبناك شد تمام فتق ورتق وحل‌وعقد وقبض وبسط امور ممالك عالم درقبضه اختیاریحیی و اولاد نامدارش بودلیکن وقتی‌هم اقبالشان برگشت وادبارشان گرفت آل‌برمك اسوء حالا ازتمام مردم شدند! حتی‌آنکه‌هرون حکم‌کرد که هیچکس ازطوائف مدح وثنای برمکیان را برزبان‌نیاورد

در حبیب السیر است، شخصی بهرون عرض کردپیرمردی همه شبه درمنازل آل‌برمك بالای کرسی برآمده ثنای‌آل برمك را مینماید وفضایل وکمالات ایشان را بمردم میگوید هرون‌دوغضب شد، امرکرد باحضارآن پیرمرد، اورا حاضر نمودند

هرون حکم‌نمود بقتل او! پیرمرد استدعا نمودکه قدری او را مهلت دهند تا شمهٔ ازحال‌خود معروض‌بدارد، رشید گفت: بگو

پیرمرد گفت من : **منذر بن مغیره شعبی** هستم وپدران من از اکابر شام بوده‌اند وازحوادث روزگار فقیرشدم و ازکمال اضطرار با عیال واطفال جلاء وطن‌اختیار نمودم ، خودرا بیغدادرسانیدم عیال و اطفالم را میان مسجدی نشانیدم‌خود بامید اینکه کسی مرا پناه دهد بیرون شهرآمدم میان بازار دیدم جمعی ازمعاریف با یکدیگرمیروند با خودگفتم لابد اینها بدعوتی میروند و از گرسنگی مجال صبر نداشتم از عقب آن جمع روانه شدم ناگاه بدرب سرای عالی رسیدم و بطفیل آنجماعت وارد آن مجلس شدم ؛ درگوشهٔ نشستم واز کسیکه پهلوی من بود پرسیدم این‌منزل کیست؟

جواب داد منزل **فضل بن یحیی** است و مجلس انعقادش بجهت اجرای عقد نکاح است

بعد از فراغ ازعقد طبقهای زر را آوردند ، نزد هرکس طبقی نهادند و طبقی نیزبمن دادند بعد از آن تمسکات ضیاع وعقار نثارکردند که هرکس قبالهٔ بگیرد آن مزرعه ازآن وی باشد؛ سه تمسك بدست من‌افتاد

آنگاه‌مجلس برهم‌خورد چون‌قصد‌نمودم‌که ازمنزل خارج‌شوم غلامی دست مرا گرفت‌برگردانید (یقین‌کردم‌که زرها وتمسکات را میخواهند ازمن پس بگیرند) مرا بردند نزدفضل، فضل گفت‌من‌ترا میان مردم غریب دیدم خواستم حالت ترا بدانم ؛

من قصه خودرا بجهت او نقلکردم فضل گفت حالا متعلقان توکجا هستند ؛ گفتم درفلان مسجد فرمود خاطر جمعدار که ما اسباب فراغ قلب ترا مهیاگردانیم غلامش را طلبید وبگوش‌اوسخنی گفت وخلعت فاخری بمن بوشانید

آنروز مرا نگهداشت، چون شب شد غلامی مرا بسرای دلگشائی برد. من متعلقات خود راآنجا دیدم بعد از این‌قضیه ملازمت برمکیان را اختیار نمودم اکنون اگر من مدح ایشان نکنم کفران نعمت ایشان را کرده‌ام رشید چون این حکایت را شنید اشك بر صورتش جاری شد و هزار اشرفی در حق وی انعام نمود

وثمر درالسلوك : **محمد بن غسان** گفت داخل شدم برمادرم در روز عید قربان. دیدم عجوزهٔ نزد مادرم نشسته با لباسهای مندرس . بمادرم گفتم این زن کیست گفت **عتابه** مادر جعفر بن یحیی برمکی‌است!

سلام کردم ، باوگفتم روزگارباشما چه کرد؟ گفت لابد در ما عیبی بوده که خداوند نعمتش را ازما سلب فرمود

گفتم‌فی‌الجمله ازحالات خود بمن خبرده، گفت چندین‌سال بود که من‌دارای چهارصد غلام و کنیز بودم ، معذلك گمان میکردم که پسرم بمن ظلم میکند وفعلاحال‌من این‌شده که امروز آمده‌ام بطلب‌دو پوست‌گوسفند قربانی‌که یکی را زیرانداز ویکی‌را روی‌انداز خود بنمایم !

محمد بن غسان گفت من‌گریه کردم ودلم خیلی سوخت چند دینار داشتم بآن زن دادم‌نزدیك شد که ازسرور وفرح بمیرد

و **درخیرات حسان** است محمدبن غسان ازعتابه سؤال کرد ازآنچه دیدی‌کدام مشکلتراست این دوبیت را خواند:

کل‌المصائب قد تمر علی‌الفتی فتهون غیر شماتة الحساد
ان المصائب تنقضی ایامها و شماتة الاعداء بالمرصاد

بعد ازآن گفت **مشکلترین چیزها مرك است !**

گفتم مگرمرك را دیدهٔ این دوبیت را خواند :

لاتحسبن الموت موت البلا — لکنما الموت سؤال الرجال
کلاهما موت ولکن ذا — اشد من ذاك لذل السؤال

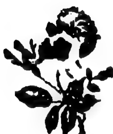
ودر **روضات** نقل میکند احمد بن محمد بن خلکان المعروف به **ابن خلکان** بشش واسطه نسبش منتهی‌میشود به **یحیی بن خالد برمکی**

مخفی نماناد که غالب از وزراء که حالاتشان دیده شده دارای دیانت ، فضل ، معرفت ، جود، کرم وسخاوت بودند ، باید همچنین باشند والا قابلیت این منصب جلیل را نخواهند داشت

درعصر ما وزیر مرحوم ناصرالدین‌شاه **میرزا علی‌اصغر خان اتابك** در دیانت وجود و کرم یگانه عصرخود بود

وهمچنین مرحوم ملاجهان میرزا قوش‌بیگی وصدراعظم سلطان بخاری در اخلاق و جود وکرم بی‌نظیر بودند وهر دو اینها در حدود سنهٔ هزار وسیصد و بیست از دنیا رحلت فرمودند

الحمد لله اولا و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی‌الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین واهل بیته الطاهرین المعصومین



باب دهم

در اسم ولقب و کنیه ونسب وتاریخ ولادت وشهادت

امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا (ع)

ودر تعیین زوجات و اولاد و اقارب وبعضی از تواریخ مهمهٔ متعلقهٔ بزمان امامت آن بزرگوار ودر ذکر قبور متبرکه واقعه درمشهد مقدس ودر بلد اطراف آن و در وقایع تاریخی مشهد مقدس بعد از شهادت آن حضرت تا باین زمان

ودر آن هشت فصل و یکخاتمه است

فصل اول

دراسم ولقب وکنیه و نسب آن بزرگوار

اما اسم شریفشان علی است واشهر القاب آنحضرت رضا است

وجهت ملقب شدن آن بزرگوار به رضا، **صدوق درعیون از احمد بن ابی نصر بزنطی** روایتکرده گفت خدمت حضرت جوادع عرضکردم جمعی ازمخالفین را اعتقاد آنستکه پدر بزرگوارت را مأمون به رضا ملقب گردانید چون راضی بولایتعهد شد

فرمود دروغ گفتند، بلکه ملقب به رضا شدچون خداوند وپیغمبر وائمه از او راضی بودند گفتم هریك از پدرانت چنین بودند واین اختصاص بحضرت رضا ندارد

فرمود بلی . سایر پدرانم را موافقان راضی بودند بامامت آنها و دشمنان راضی نبودند و اما بامامت پدرم همه کس راضی شد واقرار بجلالت وبزرگی اونمود ازدوست ودشمن انتهی

وبدانکه رضا بحساب جمل (هزارویك) است، شاید اشاره بآن باشد که این بزرگوار مظهر هزار ویك اسم الهیست وآئینهٔ تمام نمای اسماء الهیست، چه خوش گفته شاعر:

ایدل شه طوس در جهان بابحدی است — خاك در اوملاذ هر شاه و گداست
تـعداد رضا هزار ویك باشد و او — مجلای اتم جمله اسماء خداست

و اشهر کنای آن بزرگوار ابوالحسن الثانی است

واما نسب شریفشان ، والد ماجدشان حضرت موسی بن جعفر الکاظم (ع) والده ماجدهشان نجمه یا تکتم و اسماء دیگرهم از برای آن مخدره گفته اند

و در عیون اخبار الرضا روایتکرده چون حمیدة المصفاة والدهٔ حضرت موسی بن جعفر ع **نجمه** والدهٔ مکرمه حضرت رضا ع را خرید ، درخواب دید حضرت پیغمبر ص را ، فرمود یا حمیده

هبی نجمة لابنك موسی فانه سیلدلك‌منها خیرالارض فوهبتهاله فلما ولدت لهاالرضا(ع)سماها الطاهرة وکانت لها اسماء منها نجمه واروی وسکن وسمان وتکتم وهوآخر اسامیها

وایضاً درعیون الاخبار در وصف ابن‌مغدره روایت میکند وکانت من‌افضل النسآء فی‌عقلها ودینها و اعظامها لمولاتها حمیدة المصفاة حتی انهاماجلست بین‌یدیها منذملکتهااجلالالها فقالت‌لابنها موسی(ع) یا بنی‌ان‌تکتم جاریة مارایت قط افضل منها ولست اشك ان الله تعالی سیطهر نسلها ان کان لها نسل وقد وهبتها لك فاستوص خیراً بها فلما ولدت لها الرضا ع سماها الطاهرة فکان الرضا (ع) یرتضع کثیراً فقالت اعینونی بمرضعة فقیل لها انقص الدرفقالت لااکذب والله مانقص ولکن علی ورد من صلوتی وتسبیحی وقد نقص منذ ولدت انتهی

وشاعردر شرافت نسب این بزرگوار میگوید:

الا ان خیر اناس اماً ووالدا ورهطا و اجداداً علی المعظم

اتتنا به للعلم و العلم ثامناً اماماً یؤدی حجةالله تکتم

ودر عیون میفرماید وامه ام ولد تسمی تکتم علیه استقراسمها حین ملکها ابوالحسن موسی‌ع

وبعضی اسم ابن‌مغدره راخیز**ران المرسیه** گفتند: **وبعضی شقراء النوبیه** گفتند

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

بدانکه دریوم ولادت وماه وسال ولادت آن بزرگوار علماء اختلاف فرموده‌اند

اما یوم ولادت: اصح آنستکه‌یوم پنجشنبه بوده چنانچه **شیخ صدوق درعیون وشیخ‌شهید در دروس وکفعمی درمصباح فرموده‌اند**

وشیخ طبرسی در اعلام‌الوری وابن‌شهرآشوب درمناقب روزجمعه فرموده‌اند

اما ماه ولادتشان: اصح آنستکه یازدهم ذی‌القعدة الحرام بوده چنانچه در**اعلام‌الوری ودروس ومصباح کفعمی** اختیار فرموده‌اند

ودر عیون ومناقب است‌که یازدهم ربیع‌المولود بوده

وابن طلحه درمطالب السؤل میفرماید یازدهم ذیحجةالحرام بوده

اما سال‌ولادت : اصح آنستکه درسنهٔ صد وچهل وهشت هجری بوده سال رحلت حضرت امام جعفر صادق (ع) ، همین مختار **کافی و ارشاد مفید و اعلام الوری و دروس و مصباح کفعمی وکامل ابن‌اثیر** است

ودر عیون و مطالب السؤل است که سنهٔ صد و پنجاه و سه بوده پنجسال بعد از رحلت حضرت صادق ع

پس معلوم شد علی‌الاصح که ولادت آن‌بزرگوار روز پنجشنبه یازدهم ذیقعدة سنه صد وچهل وهشت بود ومکان ولادت با سعادت هم مسلماً **مدینهٔ طیبه** بوده

حقیر در تاریخ ولادت عرض کرده‌ام:

چون بود امام هشتمین وجه الحق (۵۳) تاریخ ولادتش بود وجه الحق
قول دیگر بمولد آن شاه (۱۴۷) لله الحمد گشته شو آگاه
(از والدالمؤلف)

و در عیون اخبار الرضا ع از نجمه خاتون والده آنبزرگوار روایتکرده فرمود وقتیکه‌من حامله شدم‌بفرزندم حضرت رضا (ع) ملتفت بثقل حمل خود نمیشدم ودر خواب صدای‌تسبیح تهلیل وتمجید از میان‌رحم خود میشنیدم پس میترسیدم در عالم خواب وچون بیدار میشدم چیزی نمیشنیدم چون وضع حمل خود نمودم آقازاده دستهای خودرا بزمین نهاد و سر خود را بآسمان‌بلند کردو لبهای‌خودرا حرکت میداد گویا تکلم‌میکرد

پس حضرت موسی بن جعفر (ع) داخل شد فرمود هنیئاً لك یانجمه کرامة ربك ، پس آن بزرگوار را درخرقهٔ سفیدی پیچیدم و بدست پدر بزرگوارش دادم ، اذان بگوش راستش و اقامه بگوش چپش فرمود وآب فرات طلبید وحنك شریفش را بآب‌فرات بر داشت ، بعد فرمود خذیه‌فانه بقیة‌الله فی ارضه

فصل سوم

درتاریخ رحلت آن بزرگوار وقاتل آنحضرت و سبب قتلشان و خلفاء جور زمان امامتشان

ودر این چهار امر است

امر اول در تاریخ رحلت آنحضرت

بدانکه دریوم وماه وسال رحلت آن بزرگوار نیز علماء اختلاف فرموده‌اند

اما یوم رحلت علی الاصح یوم جمعه بوده چنانچه در عیون و مناقب و روضة الواعظین اختیار فرموده‌اند

ودر مصباح کفعمی روز پنجشنبه فرموده

امارحلت اصح آنستکه ماه‌صفر بوده چنانچه در کافی و ارشاد مفید و دروس ومصباح کفعمی و تاریخ طبری و تاریخ کامل فرموده لکن در کافی و ارشاد و دروس تعیین روز نفرموده‌اما در تاریخ‌طبری وتاریخ کامل روزآخر ماه‌صفرفرموده

ودر مصباح کفعمی روز هفدهم ماه صفر فرموده و در عیون الاخبار رحلت‌آن بزرگوار را در بیست ویکم رمضان المبارك فرموده

ودر مناقب و اعلام الوری بیست‌و سوم ماه رمضان فرموده اند

ودر عدد القویه تألیف شیخ فقیه علی بن یوسف بن مطهر الحلی (ره) بیست‌وسوم ماه ذی‌القعدة الحرام فرموده

اما سال رحلت اصح آنستکه سنه دویست وسه از هجرت مقدسه بوده چنانچه در کافی‌وعیون الاخبار وارشاد مفید و اعلام الوری وروضة الواعظین ومصباح کفعمی‌و مطالب السؤل وتاریخ طبری وتاریخ کامل فرموده اند

ودر مناقب سنه دویست ودو از هجرت فرموده
پس معلوم شد علی الاصح رحلت آن بزرگوار روز جمعه آخر ماه صفر سنهٔ دویست وسه ازهجرت بوده

بنابر مختار در تاریخ ولادت ورحلت آن بزرگوار سن شریفشان دروقت رحلت پنجاموچهار سالو سهماه و نوزده روز بوده تقریباًوبنا بر مختار در باب‌رحلت حضرت موسی بن‌جعفر ع آنحضرت سیو چهار سالوهشت ماه و چهارده روز باپدر بزرگوارش بودمو نوزده سال وهفت ماهو پنج‌روز بعدازپدر بزرگوارش برمسند خلافت وامامت مستقر وقائز بوده

امردوم درتعیین قاتل آن بزرگوار

و او مأمون بن هرون الرشید ملعون بود

ودر بحار است چنانچه مختار شیخ صدوق و شیخ مفید وغیر ایندو از جمله علماء شیعه استآنستکه آن بزرگوار شهیدشد بهسمی کهمأمون‌بان بزرگوار خورانید

واز اخبار کثیره معتبرههم استفادهمیشود که آنحضرت رابسم شهید نمودند

واز علی‌بن عیسی‌الاربلی و از سیدعلی بن طاوس‌الحلی‌نقل‌فرموده که انکار فرمودندکه آنحضرت مسموما شهید شده باشند

ودر تاریخ طبری و تاریخ کامل است ثم ان‌علی بن‌موسی ع اکل عنباً و اکثر منه ومات فجأةوذلك فی آخر صفر

ودر ارشاد مفید است وقتیکه حضرت رضا (ع) را به انار مسموم نمود و آنحضرت از دنیارفت مأمون یکشبانه روز موت آنحضرت رامخفی داشت بعد فرستاد بسوی محمد بن جعفرالصادق وجماعتی از آل ابیطالب کهآنوقت حاضربودند وخبر فوت حضرت را بآنها داد و اظهار حزن‌نمود وبآنها جسد نازنین حضرت رانشان‌داد کهببینید حضرت صحیح البدن از دنیا رفته

ودر تاریخ الخلفاء است مأمون معروف بودبه‌تشیع ولذا میل‌داشت که مردم آن بزرگواررا مدح کنند انتهی ودر روح وریحان است عبدالله مطرف در محضر مأمون در مدح حضرت‌رضا ع گفت ماأقول فی‌طینة عجنت بطین الرسالة وغرست بمآء الوحی هل‌ینفع منهاالامسك الهدیوعنبرالتقی ونعم ماقیل

بیض الوجوه کریمة احسابهم   شم الانوف‌من الطرازالاول انتهی

ودر سابق گفته‌شد کهمأمون در نیمهٔ ربیع المولود سنهٔ صد و هفتاد متولد شد در شبی که عمویش هادی بن‌مهدی بن منصور ازدنیا رفت وروز پنجشنبهٔ هیجدهم ماه رجب سنهٔ دویست و هیجده مأمون ازدنیا رفت دربین بذندون از ارض روم ونعشش را بردند بطرسوس که شهریست بین حلب و انطاکیه‌دفن کردند ومادر مأمون کنیزی بود اهولد واسمش مراجل‌بود

امر سوم در سبب خروج مأمون باحضرت رضا ع و فضل بن سهل ذو الریاستین ازمرو بقصد بغداد و سبب قتل مأمون حضرت رضا ع را

در عیون اخبار الرضا ازیاسر خادم‌روایتکرده یکروز مأمون آمدخدمت حضرت رضا ع بایك کاغذ طولانی حضرت خواستند پیش پای مأمون‌حرکت کنند قسم داد که حرکت‌نفرماید بعد صورت حضرت رابوسید ومقابل روی حضرت‌نشست و شروع نمود بخواندن کاغذ که بحضر از عمالش نوشته بود (لشکر اسلام فلانه قریه ازقرای کابل را فتح کرده‌اند)

لذا مأمون اظهار مسرت کرد

حضرت فرمود آیا مسرور شدی از فتح قریهٔ ازقرای مشرکین
مأمون عرضکرد آیا این‌موجب سرور نخواهد بود
حضرت فرمود ازخدا بترس در باره امت محمد ص اینك ضایع کردهٔ امور مسلمین را واگذار کردهٔ آنهارا بکسی که حکم میکند در میان آنها بغیر حکم الله وتو در این بلاد نشستهٔ و اعراض کردهٔ از بیت هجرت ومهبط وحی‌الهی و بمهاجرین و انصار ظلم میکنند و دهری بر آنها میگذرد ونمی یابند کسیرا که‌شکایت باو بنمایند و دستشان هم بتو نمیرسد پس از خدا بترس و برو بجانب بیت النبوه و معدن مهاجرین و انصار آیا نمیدانی که والی مسلمین مثل عمود است در وسط خیمه هرکه بخواهد باید دستش باو برسد
مأمون عرضکرد یا سیدی ، شما چه رأی میدهید ؟
فرمود رأی من آنستکه دارالخلافه‌ات را محل‌پدران و اجدادت قرارندهی‌و نظر کنی در امور مسلمین‌و آنهاراواگذاربغیرنکنی؛ عرضکرد رأی همانست که شما فرمودید ، عازم بر حرکت شد بجانب بغداد

اما سبب قتل آنبزرگوار ازبعض اخبار چنین مستفاد میشود چون بنی العباس دیدند که مامون برادرش محمد امین را بقتل رسانید و **بوران** دختر حسن بن سهل را بجهت خود تزویج نمودولباس سیاهی که زی بنی‌العباس بود تغییردادو خودرااملبس بلباس سبز نمود وشنیدند که دخترش ام حبیب را تزویج بحضرت رضا ع نمود ودختر دیگر خود ام الفضل را تزویج بحضرت جوادع‌نمود وحضرت رضا (ع) راولیعهد خود گردانید ، دانستند که عنقریب خلافت از خاندان بنی العباس خارج خواهدشد و بخاندان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع استقرار خواهد یافت لذا مأمون را از خلافت خلع نمودند وبا عمش ابراهیم بن مهدی بن منصور بیعت کردند
چون این خبر بمامون رسیددانست که فضل بن سهل بغیر صواب رأی‌داده بولایت‌عهد حضرت رضا (ع) ازاینجهت درمقام قتل حضرت‌رضا وفضل بن‌سهل برآمد

ودرجلاء العیون از اباصلت روایتکرده که مأمون ولایتعهد خود را بحضرت رضا (ع) تفویض کرد برای آنکه مردم بفهمند که آقا مایلست بدنیا ومحبت آقا از دلهای مردم کم شودبعد این‌موجب زیادتی اخلاص و محبت شد بعد علماء جمیع فرق را جمع نمود که با حضرت مباحثهٔ کنند شاید برآنحضرت غالب شوند ، آنهم بعکس نتیجه داد وروز بروز آثار علم وکمال و رفعت و جلال آن بزرگوار زیاد تر جلوه‌گر میشد
پس نائره حسد در کانون سینه‌اش مشتعل‌شد و بقتل آنحضرت اقدام نمود

ودر کتاب هدایة الانام محدث قمی فرموده دوششم ماه رمضان سنهٔ دویست ویك مردم‌باحضرت رضا ع بیعت نمودند بولایتعهد

ودرارشاد مفید است مامون با فضل بن سهل ذو الریاستین و حضرت رضا ع از مرو بیرون شدند بقصد رفتن ببغداد
دریکی از منازل کاغذی از حسن بن‌سهل کهوالی عراق بود ببرادرش فضل‌بن سهل رسیدکه بمن از حساب نجوم چنین معلوم شده که‌روز چهار شنبهٔ فلان ماه بتو از گرمی آهن و گرمی‌آتش ضرری خواهد رسید

من علاج اورا چنین میدانم که تو ومأمون وحضرت رضا ع در آنروز بحمام بروید و حجامت بنمائید تا این نحوست ازشما دفع شود مامون بحضرت رضا ع عرضکرد

حضرت فرمود من نمیروم بحمام وصلاح هم‌نمیدانم که‌تو وفضل هم بحمام بروید

مأمون اطاعت‌کرد ، لکن فضل بن سهل همان‌روز بحمام رفت در سرخس و جماعتی با شمشیر های برهنه ریختند بحمام وفضل بن‌سهل را بقتل‌رسانیدند کسان فضل این را ازمکر مامون دانستند جمع شدند که‌اورا بقتل برسانند مامون متوسل شد بحضرت‌رضا ع ، آنحضرت‌مردم را متفرق‌فرمود

ودر تاریخ طبری است که‌قتل فضل بن سهل در روز جمعه سوم شعبان سنهٔ دویست و دو بوده درسن شصت‌سالگی ، بعد از سرخس مامون باحضرت رضا (ع) حرکت نموده وآمدندتارسیدند به‌سناباد نوقان وحضرت رضا (ع) رادر آنجا **به‌سم جفا شهید نمودند**

مخفی نماناد بنابر نقل طبری که‌قتل‌فضل بن‌سهل رادر سوم شعبان دویست ودو نوشته‌منافاتی ندارد که‌قتل حضرت رضا ع درآخر ماه صفر سنهٔ دویست وسه باشد چون بمقتضای بعضی از اخبار معتبره مامون ملعون مدتی آن بزرگوار را در سرخس مقیداً محبوس نمود

ودر عیون اخبار الرضا از **عبدالله بن صالح الهروی** روایتکرده گفت رفتم درمنزلی که حضرت رضا ع را در آن منزل حبس کرده بودند در سرخس در حالتیکه آن حضرت را مقید نموده بودند ، پس من از زندان‌بان حضرت اذن دخول خواستم ؟ گفت ممکن نمیشود بر آنحضرت وارد شوی ، چون آن‌بزرگوار روز وشبی هزار رکعت نماز میخواند و حال در مصلای خودمشغول مناجات است الخ

بنابر این مامون اقلا حضرت رضا ع رامدت هفت ماه در سرخس مشهد و بین راه متوقف نمودند ، **ودر روضات الانوار** است که **مأمون** بعد از قتل فضل نزد ما درش فرستاد که اگر چیزی از مایملك فضل هست قابلست نزد مابفرست ، مادر فضل صندوقچهٔ نزد مامون فرستاد که مهورومقفل بود

چون سراورا گشودند حریر پارهٔ بیرون آمد که‌فضل بخط خود نوشته بود ومدت‌حیات ووقت رحلت خودرا معین کرده بود که‌در فلان‌روز میان‌آب وآتش کشته گردد

امر چهارم‌در صدمات‌روحانی که‌اززمان‌ورودحضرت‌رضاع به‌مرو تازمان شهادتشان بر آن بزرگوار وارد شد که هریك‌از آنهااز هزار تیر سه شعبه زهر آلود بقلب مبارك حضرت اثرش بیشتر بود

واما اشاره میکنیم ببعضی از آنها

منجمله در عیون اخبارالرضا روایتکرده ومختصر آن روایت اینست

بعداز آنکه مأمون ازمردم بیعت گرفت بولایتعهد حضرت رضا ع وبیلدان نوشت ودرهم‌ودینار را باسم‌مبارك آنحضرت سکه زد و امر کرد خطبا‌ء باسم مبارك آنحضرت خطبه بخوانند

ایام عیدی شد مأمون استدعا کرد که حضرت بنماز عید تشریف ببرد ؟ حضرت ابا فرمود ، مأمون اصرار کرد

حضرت فرمود اگرمرا معذور نداری من‌میروم بنماز عید همان قسمی که جدم پیغمبر (ص) و

امیرالمؤمنین (ع) بنماز عید تشریف میبردند ،عرضکرد هر قسم که میخواهیدتشریف ببرید ، بمردم امر کرد که مرد وزن صغیر وکبیر تکبیر گویان بروند در خانه حضرت رضا ع و منتظر باشند تا حضرت بیرون تشریف بیاورد

چون خورشید طالع شد ، حضرت غسل فرمود ، عمامهٔ سفیدی بر سر نازنین پیچید یکطرف عمامه را بسینهٔ نازنین وطرف دیگر را مابین کتفین انداخت ، دامنها را بکمرزد ، عصائی در دست گرفت برهنه بیرون‌شد ونظر بجانب آسمان فرمود و چهار مرتبه تکبیر گفت که گویا همه جمادات آنحضرت را جواب میدادند باین‌قسم روانه شد بمصلی و مردم صداها را بگریه بلند کردند بقسمی که‌همهٔ مرو یکپارچه ضجه‌و گریه شد :

فضل بن‌سهل خود را بمامون رسانید گفت اگر حضرت رضا (ع) باینقسم بمصلی برود همهٔ مردم‌شیفته او خواهندشد صلاح اینست که اورا .برگردانی !

پس‌مأمون فرستادکه حضرت مراجعت‌فرماید ،آن بزرگوار کفشهای خود را پوشیده مراجعت فرمود ! انتهی

انشدکم بالله ببینید این چه اندازه از توهین بود که بحضرت وارد نمود ؛ ؟

ومنجملهٔ ایضا درعیون روایت کرده :

روز جمعه که حضرت از مسجد جامع حرکت میکرد دستهارا بدعابلند میفرمود عرض میکرد اللهم ان‌کان فرجی مما انافیه بالموت فعجل لی الساعه انتهی

معلوم است که‌تا دست شخصی از چاره منقطع نشود و کارد به استخوان نرسد تمنای مرك خود را نمیکند ؛

ومنجمله ایضا در عیون اخبارالرضا روایت کرده ومختصرش اینست

وقتیکه مأمون حضرت رضا ع را ولیعهد خودنمود مدتی‌باران حبس شد دشمنان حضرت گفتند «ازوقتیکه مأمون حضرت را ولیعهدخود نمود باران قطع شد !»

این‌خبر بمأمون رسید از حضرت استدعا نمود که تشریف ببرد بدعاء باران ، حضرت وعده فرمود بروز دوشنبه چون روزموعود شد تشریف برد بصحرا وجمعیت زیادی هم حاضر شدندحضرت دعا فرمود ـ پس قطعهٔ ابری ظاهرشد حضرت فرمود این ابر ازشما نیست بلکه مال فلان بلد است همچنین تاده ابر ودرهر ابری میفرمود مال شما نیست در ابریازدهمی فرمود این‌ابر مال شما هست بروید بمنزلتان تارحمت الهی برشما نازل شود

چون داخل منازلشان‌شدند اینقدر باران نازل شد که‌اودیه و حیاض وزمینهای پست پر آب‌شد حساد ومنافقین بمأمون گفتند « راضی مشو این شرف که خلافت باشد از آل عباس خارج شود و منتقل باولاد علی‌بن ابیطالب بشود »

مأمون اظهار ندامت کرد که‌حضرت راولیعهد خود نمود

حمیدبن سهران (لع) حاضر بود گفت امر مغاصمه حضرت رضا ع را بمن‌واگذار کن تامن برسانم قصور آنحضرت را بجهت ولایت عهد

مأمون گفت (ماشیئی‌احب الی‌من هذا) یعنی چیزی‌نزدمن محبوب‌تر نیست‌از ابن‌مطلب، حمید بن‌مهران (لع) گفت وجوه اهل مملکت وقضاةو فقها را درمجلس حاضر کن

پس مأمون مجلس وسیعی ترتیب داد وحضرات را حاضر کرد و هر یك در محل خود نشستند : حضرت هم درمسند خود نشست

حمیدبن مهران بحضرت عرضکرد مردم در وصف شما اسراف میکنند و اگرمطلع شوید تبری خواهید نمود منجمله شما باجمعی ازمسلمین دعا فرمودید در آمدن بارانی که معتاد بود آمدنش و باران نازل شد این را معجزه ازبرای شما میدانند و این امیر المؤمنین (مأمون) از همه مردم افضل است واو شمارا باین مقام و مرتبه رسانیده ودر باره اومردم این مدایح و اوصاف را نمیگویند

حضرت فرمود یادنمودن تو صاحب خود را که بمن چنین محل و منزلتی داده او بمن منزلتی نداده مگر بمثل منزلت دادن عزیزمصر بیوسف (یعنی مأمون محل ومنزلت خود را بمن داده و او غاصب حق من بوده)

حمید بن مهران جسورانه عرضکرد یابن موسی تواز حد خود تجاوز کردی بارانی که درفصل نازل شده ازکجا بدعای شما بوده نه بدعای دیگران اینرا از معجزه خود قرار دادید : گویا معجزهٔ ابراهیم خلیل راآوردهٔ (که سر جداشده طیور را بدست گرفت وآنهارا خواند اعضای متفرق شده بسر کوهها بسرها ملحق شدند وپرواز کردند باذن الهی) واگرشما هم راست میگوئید باین دوصورت شیری که بسند مأمون نقش شده اشاره کنید مجسم وذی روح بشوند و بجان من بیفتند

پس حضرت غضبناك شد بآن دوصورت شیر صیحه زد وفرمود « دونکما الفاجر» یعنی بگیرید این فاجر را ؟

یکمرتبه آن دو صورت شیر مجسم و ذی روح شدند پریدند بجان آن فاجر تمام اعضای اورا خوردند و خونش را لیسیدند بعد بلسان فصیح عرضکردند یاولی‌الله ماذا تأمرنا ان نفعل بهذا (اشاره کردند بمأمون) مأمون غش کرد اورا بهوش آوردند دومرتبه همین عرض را کردند حضرت فرمود امری در باره من هست باید او این امر را اجرا بنماید ، بر گردید بصورت اولی خود الخ

حقیر میگویم گویا این ملعون قبلا فکر کرده بود چون از آنحضرت معجزه خواست فوق معجزات انبیاء واوصیاء چون شاید این دو شیر در وساده صورت بوده اند وباعجاز حضرت مجسم و ذی روح شده‌اند

فصل چهارم

در ذکری اززوجات واولاد آن بزرگوار

ظاهراً زوجهٔ آن بزرگوار منحصر است بام حبیب دختر مأمون وهمچنین اولاد حضرت هم که جداز خودشان باقی ماند منحصر بود بحضرت جواد الائمه سلام‌الله علیه

چنانچه درارشاد مفید است ومضی الرضا علی‌بن موسی ولم یترك ولداً نعلمه الاابنه‌الامام بعده اباجعفر محمد بن‌علی ع وکان سنه یوم وفات ابیه سبع سنین واشهراً

ودربحار از اعلام الوری ومناقب نقلکرده که کان للرضا ع من‌الولدابنه‌ابو جعفر محمد بن‌علی‌الجواد ع لاغیر

واز دلائل حمیری از حنان بن سدیر روایتکرده قال قلت لابی الحسن الرضا ایکون امام لیس له عقب فقال ابوالحسن ع اما انه لایولد لی الا واحد ولکن الله ینشیء ذریته کثیرة

واز تاریخ گزیده حمدالله مستوفی نقلشده که شاهزاده حسین مدفون در قزوین ازفرزندان آن بزرگوار است

ومحدث قمی در فوائد الرضویه از بحار مسنداً از بکربن احنف روایت کرده حدثتنا فاطمة بنت علی بن موسی الرضا قالت حدثتنی فاطمة وزینب و ام کلثوم بنات موسی بن جعفر ع قلن حدثتنا فاطمة بنت جعفر بن محمد ع قالت حدثتنی فاطمة بنت محمد بن علی ع قالت حدثتنی فاطمة بنت علی بن الحسین ع قالت حدثتنی فاطمة و سکینة ابنتی الحسین بن علی ع عن ام کلثوم بنت علی عن فاطمة بنت رسول الله ص قالت سمعت رسول الله ص یقول لما اسری بی الی السماء دخلت الجنة فاذاً انا بقصر من درة بیضاء مجوفةوعلیها باب مکلل بالدر والیاقوت و علی الباب ستر ورفعت رأسی فاذاً مکتوب علی الباب لااله الا الله محمد رسول الله علی ولی القوم و اذاً مکتوب علی الستر بخ بخ من مثل شیعة علی فدخلته فاذاً انا بقصر من عقیق احمر مجوف وعلیه باب من فضة مکلل بالزبرجد الاخضر واذاعلی الباب ستر فرفعت رأسی فاذاً مکتوب علی الباب محمد رسول الله ص علی وصی المصطفی واذاً علی الستر مکتوب بشرشیعة علی بطیب المولد فدخلته فاذاً انا بقصر من زمرد اخضر مجوف لم اراحسن منه و علیه باب من یاقوت حمرآء مکللة باللؤلؤ و علی الباب ستر فرفعت رأسی فاذاًمکتوب علی الستر شیعة علی هم الفائزون فقلت حبیبی جبرئیل لمن هذا فقال یا محمد ص لابن عمك و وصیك علی بن ابیطالب ع یحشر الناس کلهم یوم القیمة حفاة عراة الا شیعة علی ویدعو الناس باسماء امهاتهم ماخلا شیعة علی فانهم یدعون باسماء آبائهم فقلت حبیبی جبرئیل و کیف ذاك قال لانهم احبوا علیاً فطاب مولدهم

الحاصل از تاریخ گزیده واز این روایت شریفه استفاده میشود که حضرت رضا ع پسری بغیر حضرت جواد ع ودختری داشته اند وممکن است گفته شود که حضرت رضا ع درحیوة اولاد متعدد داشته اند لکن بعد ازرحلت منحصر بود اولادشان بحضرت جواد الائمه ع وعلی ای حال اولاد آن حضرت چه یکنفر باشد یازیاده تماماً از کنیز بوده اند

فصل پنجم

در ذکری از اصحاب و مادحین آنحضرت

ودر این دوامر است

امر اول درذکر اصحاب آنبزرگوار

دربحار از مناقب روایت کرده کان بابه محمد بن راشد ومن ثقاته احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی ومحمد بن فضل الکوفی الازدی وعبدالله بن جندب البجلی و اسمعیل بن سعد الاشعری واحمد بن محمد الاشعری ومن اصحابه الحسن بن علی الخزاز ویعرف بالوشاء و محمد بن سلیمان الدیلمی وعلی بن الحکم الانباری وحماد بن عثمان وسعد بن سعد وحسن بن سعید الاهوازی ومحمد بن

سنان و بکربن محمد الازدی و ابراهیم بن محمد الهمدانی و محمد بن احمد بن غیلان و اسحق بن معویة الخضیبی

ودر ارشاد مفید استخمن روی النص علی الرضا علی بن موسی ع بالامامة من ابیه واشارة الیه منه بذلك من خاصته وثقاته و اهل الورع والعلم و الفقه من شیعته داود الرقی و محمد بن اسحق بن عمار وعلی بن یقطین ونعیم القابوسی و الحسین بن المختار وزیاد بن مروان المخزومی و داود بن سلیمان ونصر بن قابوس وداود بن زربی و یزید بن سلیط ومحمد بن سنان انتهی

اجمالی از احوالات بعضی ازاین بزرگان

اما محمد بن راشد در رجال است انه ثقة

اما احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی در رجال است ایشان ازاهل کوفه بودند ومنزلت زیادی نزد حضرت رضا ع وحضرت جوادالائمه ع داشته ثقة جلیل القدر اجمع اصحابنا علی تصحیح ما یصح عنه واقروا له بالفقه مات سنة احدی و عشرین و مأتین

واما محمد بن الفضل الکوفی الازدی دررجال است انه ثقة من اصحاب ابی الحسن الرضا ع

واما عبدالله بن جندب البجلی الکوفی در رجال فرموده کان من اصحاب الکاظم والرضا (ع) وقال ابوالحسن ع ان عبدالله بن جندب لمن المخبتین

وقال الشیخ الطوسی رحمه‌الله انه کان وکیلا لابی ابراهیم و ابی الحسن الرضا ع وکان عابداً رفیع المنزلة لدیهما ولمامات عبدالله بن جندب قام علی بن مهزیار مقامه

واما اسمعیل بن سعدالاشعری القمی در رجال است انه ثقة من اصحاب الرضا ع

واما احمد بن محمد الاشعری هواحمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعدالاشعری القمی **دررجال** است هوشیخ القمیین و وجههاونقیبها لقی ابا الحسن الرضا و اباجعفر الثانی وابامحمد الحسن العسکری ع وکان ثقة وله کتب

د رحاشیه کتاب رجال است که عم پدرش جناب ادریس بن عبدالله بن سعد الاشعری و پسرش جناب زکریا بن ادریس واولاد عم پدرش زکریا بن آدم ابن عبدالله ابن سعدالاشعری وبرادرش اسحق بن آدم بن عبدالله بن سعد وپسرش آدم بن اسحق بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری و غیرهم وجوه اجلة رواة الحدیث مذکور فی الرجال

واما حسن بن علی بن زیاد الوشاء البجلی الکوفی در رجالست که اوسبط الیاس صیرفی است وروایتکرده از جدش الیاس که دروقت احتضار گفت شاهد باشید و این ساعت ساعت دروغ نیست شنیدم از حضرت صادق ع که فرمود والله لایموت عبد یحب الله و رسوله و یتولی الائمة فتمسه النار ثم اعاده الثانیة والثالثة من غیران اسئله

واز احمد بن محمد بن عیسی الاشعری که سابقاً ذکرشد روایتکرده گفت خارج شدم بکوفه درطلب حدیث پس ملاقات کردم حسن بن علی وشارا وتمنا کردم که بیرون آورد کتاب علاء بن رزین و کتاب ابان بن عثمان احمررا پس بیرون آورد

احمد بن محمد بن عیسی گفت دوست میدارم که اجازه بدهی که این دوکتاب را من نقل کنم ، فرمود چرا عجله داری حال برو وبنویس بعد اجازه میدهم ، گفت من ایمن نیستم از تغییرات حدثان که شبهو روز باشد

حسن بن علی الوشا گفت اگر میدانستم علم حدیث چنین طالبی دارد زیاد تحصیل میکردم بجهت آنکه من درک کردم در این مسجد نهصد نفررا که همه میگفتند حدثنی جعفر بن محمد الصادق ع

واما محمد بن سلیمان الدیلمی البصری له کتاب یرمی بالغلو

واما علی بن الحسن الانباری او تلمیذ ابن ابی عمیر بوده نظیر ابن فضال و ابن بکیر ودر رجال فرموده انه ثقة جلیل القدر

و اما حماد بن عثمان الملقب به **ذوالناب** ثقة جلیل القدر من اصحاب الرضا(ع) و من اصحاب الکاظم (ع)

وقال الکشی وحماد بن عثمان ممن اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه والاقرار له بالفقه مات سنة تسعین ومأة بالکوفه

واما سعد بن مالک الاشعر القمی فی الرجال انه ثقة روی عن الرضا وابی جعفر(ع)

واما حسن بن سعید بن حماد بن مهران مولی علی بن الحسین کوفی اهوازی یکنی ابا محمد وهو اخو حسین بن سعید صاحب تصانیف کثیره

واما محمد بن سنان پس در بارهٔ او اختلاف کرده‌اند شیخ مفید او را توثیق فرموده و شیخ طوسی اورا تضعیف فرموده

واما بکر بن محمد الازدی در رجال است ایشان برادرزادهٔ سدیر صیرفی بوده و کان ثقة و عمر عمراً طویلا

واما ابراهیم بن محمد الاشعری القمی و او برادر فضل بن محمد بود

حسن بن علی بن فضال از ایندو برادر روایت میکند

واما محمد بن احمد بن غیلان او از اهل کوفه بوده وموثق است

واما داود بن کثیر الرقی در رجال از شیخ طوسی نقل کرده انه ثقة

و ازحضرت صادق ع روایتکرده انه امر اصحابه ان ینزلوه منزلة المقداد من رسول الله ص

و ازابی عبدالله البرقی روایتکرده که حضرت صادق ع نظرفرمود بداود وحال آنکه او پشت کرده بود فرمود من سره ان ینظر الی اصحاب القائم فلینظر الی هذا

واز احمد بن الیاس روایتکرده که به ابی عبدالله عاصمی گفت داود بن کثیر بن ابی خالد چه وقت از دنیا رحلت کرد گفت بعد از سنهٔ دویست!

گفت چقدر بعد گفت بعد از رحلت حضرت رضا ع بقلیلی

وایشان غیر داود بن قثم بن اسحق بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب است المکنی به ابی هاشم الجعفری که از اهل بغداد است

و ثقة جلیل القدر عظیم المنزلة عند الائمة الاطهار ع و ازروات حضرت رضا ع وحضرت جواد و حضرت هادی وحضرت عسکری سلام الله علیهم بوده

ودر رجال است که خدمت پنج نفر ازائمه اطهار رسیده حضرت رضا ع وحضرت جواد وحضرت هادی وحضرت عسکری وحضرت حجة سلام الله علیهم اجمعین

واما محمد بن اسحق بن عمار بن حیان التغلبی الصیرفی ثقة وفی الارشاد انه من ثقاته و خاصته واهل الورع والعلم والفقه من شیعته

واما علی بن یقطین درباب نهم اجمال حالاتشان ذکر شد

و اما نعیم القابوسی قال المفید انه من خاصة ابی الحسن موسی و ثقاته ومن اهل العلم و الورع والفقه من شیعته

واما حسین بن مختار او واقفی بود

و در رجال از ابن عقده روایت کرده قال انه کوفی ثقة ، و منافاتی نیست که واقفی باشد و ثقه باشد

واما نصر بن قابوس و او بیست سال وکیل حضرت صادق ع بود ، ودر ارشادمفید است که او ازخواص حضرت صادق ع و از ثقات او بوده وازاهل علم و ورع و ثقه بوده

واما داود بن زربی فی ارشاد المفیدانه من خاصة ابی الحسن موسی ع و ثقاته ومن اهل الورع والعلم والفقه من شیعته

واما یزید بن سلیط فهوزیدی من اصحاب الکاظم ع

وثقة الاسلام نوری ازرجال کشی روایت کرده که یونس بن یعقوب ازخاصان حضرت رضاع بود ودر مدینه فوت شد وحضرت رضا کفن وحنوط برای او فرستاد وامرفرمود جمیع غلامهای خود را وغلامهای پدر وجدش راکه درجنازه اوحاضرشوند

و درآنجا مسطور است که موکل بقیع گفت سریر پیغمبرص نزد منست پس هر گاه مردی از بنی‌هاشم بمیرد سریر صدائی میکند ودرشبی که یونس مرد سریر صدائی کرد چون روز شد آمدند و سریررا ازمن گرفتند و گفتند اوآزادکردهٔ حضرت صادق بود که درعراق منزل داشت

ودر رجال کبیر است که حسن بن علی بن فضال ازمخصوصین حضرت رضاع بودو بسیارجلیل القدر وعظیم المنزلة وزاهد و ورع وثقه بود

ودر روایات وارد شده که او بیرون میشد بسوی صحرا پس سجده میکرد وطیورمی‌آمدند و برروی بدن او می‌نشستند مثل آنکه برروی‌جامهٔ بنشینند و وحوش می‌آمدند وبردوراو چرا میکردند و از او تنفر ودوری نمیکردند چون انس باوگرفته بودند

ودرکتاب **فوائد الرضویه محدث قمی ازکتاب کمال‌الدین** نقل‌کرده از **حسن بن علی بن فضال** که‌گفت شنیدم ازحضرت رضا ع که میفرمود بدرستیکه خضر آشامیده ازآب حیات پس‌او زنده است‌و نمیرد تا وقتیکه دمیده شود در صور و او می‌آید نزد ماپس سلام میکند برما پس ما می‌شنویم صوت او را ونمی‌بینیم شخص اورا وبدرستیکه او حاضر میشود هرجاکه ذکرشود وکسیکه ذکرکرد او را ازشما پس سلام کند براوالخ

از این روایت استفاده میشود استحباب سلام نمودن بحضرت خضرع

امر دوم ـ درذکری ازحجاب و بعض‌از شعراء ومادحین آن‌بزرگوار که درعصر خود آنحضرت بودند

اماحاجب‌آن‌بزرگوار معروف کرخی بوده مجلسی دربحار از مناقب‌الابرار نقل‌میفرماید که والدین معروف کرخی نصرانی بودند، معروف را بمعلم گذاردندد صباوت، پس معلم‌گفت بگو «خداوند ثالث ثلاثه است!»

معروف میگفت « بل‌هو الواحد » ، معلم معروف را زد، معروف گریخت وخدمت حضرت

رضا(ع)مشرف‌شد واسلام‌آورد، بعدآمدبمنزلشان‌ودر را کوبید! .
پدرش گفت کیست کوبندهٔ در گفت منم معروف! گفت بچه دین‌هستی! گفت بدین‌اسلام !
پس پدرش مسلمان شد ببرکت حضرت رضاع ، بعدمعروف گفت تمام خدماتم را موقوف‌کردم مگرخدمت مولایم علی‌بن موسی ع را

در مجالس المؤمنین از مکاتیب مولانا قطب شیرازی نقلکرده که شخصی بوداع معروف کرخی آمد و اراده سفر داشت، معروف گفت هرحاجتی‌که داشته باشی بحرمت سر معروف کرخی از خداوند بخواه‌که حاجتت برآورده بشود، آن شخص تعجب‌کرد که معروف چقدر تزکیهٔ نفس خود میکند

معروف گفت این برای آن میگویم‌که سالها سرم را بآستان حضرت رضاع نهاده‌ام

و ایضاً درمجالس است‌که تاجری خواست خدمت حضرت رضا ع مشرف شودکه آنحضرت درباره‌اش دعائی بفرمایداتفاقاً درآنحال‌حضرت مشغول عبادتی بودند، معروف قلم وکاغذ بدست‌گرفت وچندکلمه نوشت و بآن‌شخص داد وفرمود اگرموج دریا حرکت‌کند آنچه در این رقعه نوشته‌ام بدریا بخوان که موج دریا ساکن شود

رقعه راگرفت روانه سفرشد در اثناء راه بدریا نشست، یکمرتبه دریا متلاطم شد، آن رقعه را بیرون‌آورد بخیال‌آنکه دعائی ازحضرت رضاع نوشته است چون رقعه را بازکرد دید نوشته «ایدریا بحق معروف کرخی‌که دربان حضرت علی بن‌موسی‌الرضا ع است از جوش وخروش بایست! »

آنشخص از غایت اعراض رقعه را بدریا انداخته بمجرد رسیدن رقعه بدریا از جوش و خروش ساکن شد آنشخص و رفقایش دانستند که این حرمت معروف بیمن تشرف بدربانی حضرت رضا ع میباشدکه ببرکت او دریا از اضطراب ساکن شد

از آن‌زمان تا بحال معمولست نزد تجارکه بمحض آنکه در دریا آثارموج وطوفان ظاهرشود اورا بحق معروف‌کرخی مقید بوصف دربانی حضرت امام رضا ع قسم میدهند وتجربه کرده‌اندکه از اضطراب و موج میافتد

و در اربعین بهائی است که معروف کرخی بحضرت صادق ع عرضکرد اوصنی یابن رسول الله ص فقال ع اقلل معارفك قال زدني قال ع انکر من عرفت منهم، ورحلت معروف در سنه دویست و نود ویك بوده وقبرش در بغداد معروفست وطایفهٔ صوفیه اورا از مشایخ خود میدانند و میگویند سلسلهٔ مامنتهی‌میشودباو

درتذکره شیخ عطار است‌که شیعه بدرب خانهٔ حضرت رضا ع غلوکردند ، پهلوی معروف شکست وبیمارشد، سری سقطی حاضر بودگفت مرا وصیتی‌کن، گفت قبل از آنکه من بمیرم پیراهن مرا صدقه بده میخواهم از دنیا برهنه بیرون شوم چنانچه بدنیا آمده‌ام!

واما شعراء و مادحین حضرت رضاع

منهم ابونواس شاعر درعیون اخبار الرضا روایت‌کرده چون مأمون حضرت رضا ع را ولیعهد خود قرار دادمأمون به‌ابی‌نواس گفت‌تومیدانی منزلت حضرت‌رضاع‌را نزد من‌چرا مدح نکردی آن بزرگوار را ؟ ابونواس گفت :

قیل لی‌انت اوحد الناس طرا	فی فنون من الکلام النبیه
لك من جوهر الکلام بدیع	یثمرالدر فی یدی مجتنیه

فلی ماترکت مدح ابن موسی و الخصال التی تجمعن فیه
قلت لا اهتدی لمدح امام کان جبرئیل خادماً لابیه

پس مأمون عطاکرد باو آنچه بتمام شعراء عطاکرده بود

وایضا روایت کرده که روزی حضرت رضا ع ازمنزل مأمون بیرون شد و بر استری سوار بود ابونواس خدمتشان رسید عرضکرد یابن رسول‌الله ص ابیاتی درمدح شما عرض کرده‌ام میل‌دارم شما بشنوید ابیات مرا، فرمود بخوان گفت

مطهرون نقیات ثیابهم تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا
من لم یکن علویاً حین تنسبه فماله فی قدیم الدهر مفتخر
فالله لما غدا خلقاً فاتقنهم صفاکم و اصطفاکم ایهاالبشر
وانتم الملاء الاعلی وعندکم علم الکتاب و ما جائت به السور

پس حضرت فرمود اشعاری در مدح ماگفتهٔ که احدی قبل از تو اینقسم ما را مدح نکرده بغلام خودفرمودسیصد اشرفی باو داد وقاطری‌هم‌که براو سواربود بابی‌نواس عطافرمود

ودر بحار از امالی‌طوسی روایتکرده ازمحمدبن **ابراهیم بن کثیر** گفت داخل‌شدیم بر ابی‌نواس حسن بن‌هانی‌وعیادت کردیم اورا درمرض موتش، پس‌عیسی بن موسی الهاشمی به‌ابی‌نواس گفت تودر آخرروز از ایام دنیا و اول روز از ایام آخرت هستی وبین‌تو و پروردگارت تبعاتی‌هست پس توبه کن بسوی خداوند عزوجل

ابونواس گفت مرا تکیه بدهید ، چون نشست گفت مرا میترسانید بمعصیت خداوند وحال آنکه حدیث کرد مرا حماد بن سلمه از انس بن‌مالك که پیغمبرص فرمودلکل نبی شفاعة‌وانا خبأت‌شفاعتی لاهل الکبائر من‌امتی یوم القیمة افتری الااکون منهم

در درالسلوك حکایت کرده که مأمون با رشید گفت هرگاه دنیا خود را وصف کندزیاده‌از آنچه ابی‌نواس‌وصف کرده‌نمیتواندوصف کندقال:

اذا امتحن الدنیا لبیب‌تکشفت له عن عدو فی ثیاب صدیق

وایضاً در درالسلوك ازشافعی نقل‌کرده گفت داخل شدیم بر ابی‌نواس درحالت نزعش گفتیم چه‌مهیا کردهٔ بجهت امروز گفت:

ولما انقضی عمری وضاقت مذاهبی جعلت الرجا منی لعفوك اسلما
تعاظمنی ذنبی فلما قرنته بعفوك ربی کان عفوك اعظما
ان کان لایرجوك الا محسن فمن الذی یدعو ویرجوالمجرم
ادعوك رب کما امرت تضرعاً فاذا رددت یدی فمن ذا یرحم
مالی الیك وسیلة الا الرجا و جمیل عفوك ثم انی مسلم

وایضا این رباعی‌راابونواس‌گفته درحق معصومین ع

انا مولی لامام حبه فرض علینا و اوالی ولده حسنا ثم حسینا
فهم عترة شخص جاء مبعوثاً الینا جبل فجرت منه اثنتی‌عشرة عیناً

ودیگری در این مقام میگوید:

شفیعی نبی و البتول و حیدر وسبطاه والسجاد والباقر المجدی
و جعفر و الثاوی ببغداد والرضا ونجل‌الرضا والعسکریان والمهدی

ومنهم دعبل بن علی الخزاعی بود واو قصیده تائیه را در حضور آنبزرگوار انشاد کرد که تقریبا صد و بیست بیت است و از آن اشعار است قوله .

افاطم لوخلت الحسین مجدلا	و قدمات عطشانا بشط فرات
اذاً للطمت الخد فاطم عنده	واجریت دمع العین فی الوجنات
افاطم قومی یا ابنة الخیر واندبی	نجوم سماوات بارض فلات
قبور بکوفان و اخری بطیبة	و اخری بفخ نالها صلواتی
واخری بارض الجوزجان محلها	و قبر بباخمری لدی القربات
و قبر ببغداد لنفس زکیة	تضمنها الرحمن فی الغرفات

و چون باین شعر رسید حضرت فرمود آیا ملحق نکنم باشعار تو دو بیت که قصیده‌ات تمام شود ؟ عرضکرد چرا یابن رسول‌الله ص، حضرت فرمود :

و قبر بطوس یالها من مصیبة	الحت علی الاحشاء بالزفرات
الی الحشر حتی یبعث‌الله قائما	یفرج عنا الغم و الکربات

دعبل عرضکرد قبر کیست آن‌قبری که درطوس‌است؟ حضرت فرمود قبرمن است ، و اینکه‌حضرت فرمود (وقبربطوس یالها من‌مصیبة)

(ظاهراً مصیبت قبرشریف همین‌بودکه در عصر دهم ربیع‌الثانی‌هزار وسیصد و سی حضرات روسها آن قبرمقدس را تیرباران کردندوتفصیلش (انشا) ذکرخواهد شد)

بعد دعبل گفت :

علی بن موسی ارشد الله امره	و صلی علیه افضل الصلوات
قبور ببطن النهر من جنب کربلا	معرسهم منها بشط فرات
توفوا عطاشا بالعرآء فلیتنی	توفیت فیهم قبل حین وفاتی

تا آنکه گفت :

اری فیئهم فی غیرهم متقسما	و ایدیهم من فیئهم صفرات

ودر کشف‌الغمه است وقتیکه دعبل این شعررا گفت حضرت رضا (ع) گریه کرد . فرمودصدقت یا خزاعی ـ تا اینکه دعبل رسید باین شعر

اذا و تروا مدوا الی واتریهم	اکفا عن الاوتار منقبضات

حضرت دستهای نازنین خود را بیکدیگر مالید و فرمود اجل والله منقبضات

ودرعیون از دعبل نقل کرده که گفت:

اری امیة معذورین ان قتلوا	ولا اری لبنی العباس من عذر
اربع بطوس علی قبرالزکی به	انکنت تربع من دین علی فطر
قبران فی طوس خیرالناس کلهم	و قبر شرهم هذا من العبر
ماینفع الرجس من قرب الزکی وما	علی الزکی بقرب الرجس من ضرر
هیهات کل امرء رهن بما کسبت	له یداه فخذ ماشئت اوفذر

وایضا در عیون ازپسر دعبل روایتکرده که گفت وقت احتضار ، پدرم رنگش تغییر کرد و زبانش گرفت وصورتش سیاه شد، پس خیال کردم که ازمذهب حق رجوع کرده، بعد از سه روزدرخواب دیدم که جامه‌های سفید دربردارد گفتم پدرجان خداوند باتوچه کرد؟

گفت آنچه تو دیدی دروقت احتضار بجهت آن بود که من در دنیا شارب‌الخمر بودم و بعد از موت، پیغمبرص را دیدم، فرمود دعبل‌توهستی؟ عرضکردم بلی! فرمود بخوان آنچه در مصیبت اولادم گفتهٔ عرض کردم :

لا اضحك الله سن‌الدهران‌ضحکت	وآل احمد مظلومون قد قهروا
مشردون نفوا عن عقر دارهم	کانهم قد جنوا ماليس يغتفر

حضرت فرمود احسنت وشفاعت نمود دربارهٔ من و جامه‌های بدن مبارکش را بمن عطا فرمود

منهم علي بن عبدالله الخافي است در عیون‌الاخبار است که او این اشعار را درمرثیهٔ حضرت رضا ع گفته :

یا ارض طوس سقاك الله رحمته	ماذا ضمنت من الخيرات يا طوس
طابت بقاعك في الدنيا وطاب‌بها	شخص ثوى بسنا اباد مرموس
شخص عزيز على الاسلام مصرعه	في رحمة الله مغمور و مغموس
يا قبره انت قبر قد تضمنه	حلم و علم و تطهير و تقديس
فخراً بانك مغبوط بجثته	و بالملائكة الاطهار محروس
في كل عصر لنا منكم امام هدى	فربعه آهل منكم و مأنوس
امست نجوم سماء الدين آفلة	وظل اسد الثرى قد ضمها الغيس
غابت ثمانية منكم و اربعة	ترجى مطالعها ماحنت العيس
حتى متى يظهر الحق المنيربكم	فالحق في غيركم داج و مطموس

ودرعیون است که بعضی ازجاریه‌های مأمون ایندو شعرراگفتند در مرثیهٔ حضرت رضا ع

سقياً لطوس و من اضحى بهاقطنا	من عترة المصطفى‌ابقى لناحزنا
اعنى ابا الحسن المأمول ان له	حقاً على كل من‌اضحى‌بها شجنا

فصل ششم

در بعض از تواریخ متعلق بطوس و بمشهد مقدس و در ضمن بعض از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت علی بن موسی‌الرضا ع هم ذکرخواهد شد ودر این فصل مقدمهٔ وچهارده امر است

اما مقدمه در تواریخ متعلقه بطوس

در مطلع الشمس از نزهة القلوب حمدالله مستوفی نقل کرده طوس را جمشید پیشدادی ساخته بعد خراب‌شد، بعد از آن طوس بن نوذرعمارت کرد اوراو بنام خود اورا مشهور کرد ونوقان یکی‌ازشهرهای طوس است و در اوست قبر مطهر حضرت رضا ع

ودر کوهستان نوقان معدن سنگی است که ازآن دیگ میسازند

و نوقان در زمان طاهریه پایتخت خراسان بود وبعدآن طایفه، نیشابور پایتخت خراسان‌گردید وعظمت نوقان ازمیان رفت

ودر **معجم‌البلدان** است که طوس شهریست ازخراسان وازاقلیم چهارم است وطول‌آن هشتاد ویکدرجه است وعرض آن سی‌وهفت درجه است ودر ده فرسخی نیشابور است ومشتمل است‌بردوشهر یکی طابران ودیگری نوقان وزیاده ازهزار قریه وآبادی درشهر طوس است انتهی

واز **کالپ چلبی** نقل‌شده‌که طوس در زمان عثمان بن عفان سنه بیست ونه هجری فتح شد و قصبهٔ که دارالملك‌طوس است طابران مینامند وقصبه دیگرآن‌نوقان‌اسعوبین‌آندوقصبه شش‌فرسخ‌است ودرجانب‌قبلهٔ طوس‌دروازه‌ایست که‌در آن‌قبر سه‌هزارولی‌هست‌ودرجانب‌شرقی‌آن قبرمحمد غزالی‌است

ودر **گنج دانش** است که درخلافت عثمان مردم خراسان شوریدند عثمان سعیدبن عاص را بامارت خراسان فرستادوعبدالله عامررا معاون اوقرار داد چون‌سعید بن عاص بخراسان رسید و وارد نیشابور شد لشگری بطوس فرستاد و آن نواحی را تا ابیورد و نساء گرفت بعضی را بصلح و بعضی را بجنگ

ودر **بستان السیاحه** است که ولایت خراسان محتویست بر چهار بلوك:

اول ـ طخارستان که مملکت بلخ باشد دوم ـ مرو شاه جهان ـ سوم ـ نیشابور چهارم ـ هرات .

واما نوقان باین اختصار فعلیه‌که یکی ازمحلات مشهدمقدس است‌نبوده محتمل است که‌درآن زمان تا خواجه ربیع جزو نوقان بوده و خواجه درهمین مدفن خود در حال حیاتش ساکن بوده و آباد بوده نه درمحلی‌که خالی ازسکونت بوده

واما سناباد محتملست‌که اسکندر ذوالقرنین او را بنانموده باشد و آب سناباد راهم اوجاری کرده باشد

ودر **اثبات‌الوصیة مسعودی** ازجابربن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت دیدم در دست فاطمهٔ زهرا. (س) لوح سبزی راکه دراوکتاب‌سفیدی بودکه شباهت داشت نورش‌بنورخورشید عرضکردم پدر ومادرم بقربانت این‌لوح چه چیزاست؟ آن مخدره فرمود: لوحی استکه خداوند هدیه فرموده به پیغمبرص و در اوست اسم پیغمبرص و اسماء ائمه اطهار(ع) که یك بیك اسم میبردتا میرسد باسم مقدس‌حضرت رضا (ع) میفرماید ان المکذب‌بعلی ولیی وناصری مکذب بکل اولیائی‌یقتله عفریت متکبریدفن بالمدینة التی بناها العبدالصالح الی جنب شر خلقی حق‌القول منی لاقرن عینیه بمحمدابنه وخلیفته من بعده و وارث علمه الخ

از این روایت ممکن است استفاده شود که اسکندر ذوالقرنین بلده سناباد را بنا نموده نه بقعهٔ مبارکه را چنانچه بعضی اشتباه نموده وبقعه را بقعهٔ اسکندریه نامیده‌اند و در بعضی ازتواریخ است که در سناباد باغستانی بوده متعلق بحمید بن قحطبه طائی والی خراسان ودرآن باغ عمارتی بود مقام ایالتی‌خودوچون هرون درخراسان از دنیا رفت اورا درباغ حمید بن قحطبه دفن‌کردند ومأمون برای قبرپدرش بقعهٔ بنا نمود

و در **روضة الصفا** مرحوم رضاقلیخان امیرالشعراء می‌نویسد مشهد مقدس شهریست دلگشا و مدینه‌ایست روح‌افزا وسناباد سابقا قریهٔ بوده ازتوابع شهرطوس و او درنزهت بدان مثابه بوده است که درشأنش‌فرمودند « والله روضة من ریاض الجنة » وچون آن قریه مدفن امام ثامن شد بتدریج آبادی یافت و شهرطوس ویران‌گردید تا بجائی رسیدکه گرداگرد بارویش دوفرسنك شد ودویست قلعه وقریه آبادبلکه زیادتر دراطراف‌آن واقعست وفعلا شهر طوس یکی‌ازقرای مشهدمقدس استچه

خوب گفته خیام نیشابوری :

مرغی دیدم نشسته بر بارهٔ طوس　　در پیش نهاده کله کیکاوس
با کله همی گفت که افسوس افسوس　　کو بانگ جرسها و چه شد ناله کوس

امر اول در تاریخ متعلقه بطوس و بمشهد مقدس درماه اول هجرت

در سنه بیست و نه هجری عبدالله بن عامر خراسان و جرجان و طالقان و فاراب و بلخ را فتح نمود، در خلافت عثمان بن عفان

در سنه **سی و هفت هجری** حضرت امیر(ع) خواهرزاده خود **جعدة بن هبیره** را مأمور بخراسان فرمود و تا نیشابور آمد اهالی نیشابور از او اطاعت نکردند ، برگشت بمدینهٔ طیبه

در سنه **چهل و پنج** خراسان و سیستان و هند و بحرین جزء جمع زیاد بن سمیه شد و سلطنت معویه بواسطهٔ **زیاد** قوت گرفت

در سنه **پنجاه و یك** ربیع بن زیاد الحارثی از طرف زیاد بن سمیه حکمران **خراسان** گردید و پنجاه هزار نفر از اهالی بصره و کوفه را با اهل و عیال بخراسان آورد و طغیان اهالی فارس و قهستان را آرام نمود (قهستان معرب کوهستانست و شهر معروفش قاین است)

در سنه **پنجاه و چهار عبیدالله زیاد** ازجانب معویه مأمور خراسان شد و از جیحون عبور نمود و تا جبال بخارا اردو کشی کرد و غنیمت بیشماری بدست آورد

درسنه پنجاه و شش سعید بن عثمان بن عفان والی خراسان شد و از جیحون عبور نمود و سمرقند و ترمد را فتح نمود و در این جنك **جناب قثم بن عباس بن عبدالمطلب** کشته شد و در سمرقند دفن شد

درحدود سنه شصت وسه جناب ربیع بن خیثم که از زهاد ثمانیه است درمشهد مقدس از دنیا رحلت فرمود و مرقدش دریکفرسخی مشهد مقدس معلومست

در سنه **هفتاد و هشت عبدالملك بن مروان** خراسان و سیستان را جزء ابواب جمعی حجاج بن یوسف ثقفی قرار داد و **مهلب بن ابی صفره** از قبل حجاج حاکم خراسان شد و عبدالله بن ابی بکره حاکم سیستان شد

در **سنه هشتاد و دو مهلب بن ابی صفره** که حاکم خراسان بود با اهل کش که درسه فرسخی جرجان است صلح نمود و بعد از چند روز از دنیا رفت و پسرش **یزید بن مهلب** حاکم خراسان شد

در سنه **هشتاد و شش قتیبه بن مسلم** والی خراسان شد ودر ماوراءالنهر فتوحاتی کرد

در سنه **نود و شش قتیبه** کاشغر را فتح نمود و تا اطراف چین تاخت و تاز نمود و ازخاقان چین جزیه گرفت و در نتیجهٔ فتوحات نمایان قتیبه را درخراسان کشتند

درسنه **نود و هفت** یزید بن مهلب ازجانب سلیمان بن عبدالملك حاکم خراسان شد

درسنه **نود و هشت اهالی جرجان** یاغی شدند **و یزید بن مهلب** چهل هزار نفر از اهالی جرجان را بقتل رسانید تاآن انقلاب ساکت شد

درسنه **صد عمر بن عبدالعزیز یزید بن مهلب** را از حکومت خراسان عزل نمود

امر دوم در تواریخ مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدسه درماه ثانیه از هجرت

در دوازدهم صفر سنه **صد و دو یزید بن مهلب** بانی شهر استراباد مقتول شد

درسنه صدو بیست نصر بن سیار کنانی والی خراسان شد

در سنه صد و بیست وچهار ابتدای ظهور **ابو مسلم مروزی** بود که کاغذ ها نوشت به نصر بن سیار که اورا ازخلافت بنی امیه‌وبنی مروان منزجر کند ودعوت کند مردم را بخلافت‌بنی‌العباس نصر همراهی نکرد آخرالامر بینشان منجر بقتال شد

درسنه صدو سی نصر بن سیار از ابومسلم خائفشد ، فراراً از مرو آمد بسرخس ورفت بطوس وابومسلم**قحطبه** را مأمور نمودکه بضرب شمشیر ولایت طوس رااز اتباع نصر سیار گرفت پس ازآن نصرسیار بطرف جرجان حرکت کرد

در سنه صد و سی و پنج ابو مسلم در خراسان استیلا یافت و داخل مرو شد و در دارالاماره مرو نشست

درسنه صد و سی و هفت ابو مسلم رفت بجانب بغداد ، **منصور دوانقی** در شهر انبار بودبواسطه سوء ظنی که بابومسلم داشت غفلتاً اورا دستگیر نمود وحضوراً امرنمود بقتل او

در سنه صدو چهل و هشت حضرت رضا ع متولد شد ودر این سنه نیز حضرت امام جعفر صادق (ع) ازدنیا رحلت فرمود

در سنه صدو پنجاه‌و نه مقنع مروی در خراسان مدعی الوهیت شد

ودر اینسال حمید بن قحطبه درخراسان از دنیا رفت

درسنه صدو هفتاد و سه هرون از برای پسرش **محمد امین** اخذ بیعت نمود

درسنه صد وهفتاد وپنج هرون ممالك متصرفی خود را بین‌سه پسرش قسمت نمود محمد امین را والی شام‌و عراق نمود و عبدالله مامون را والی از همدان تا آخر خاك مشرق زمین نمود و قاسم مؤتمن راوالی حویزه وثغور نمود

درسنه صد و هشتاد هرون علی بن عیسی‌بن ماهان راوالی خراسان نمود

درسنه صدو هشتادوسه هرون‌الرشید ازبرای عبدالله مأمون بیعت گرفت که بعد ازمحمد امین خلیفه باشد و بعداز مأمون پسر دیگرش قاسم مؤتمن خلیفه باشد

ودر ماه‌رجب همین سنه حضرت موسی بن‌جعفر (ع) در زندان بغداد بزهر جفا شهید شد از ظلم‌هرون الرشید وامامت منتقل شد بحضرت علی بن موسی الرضا (ع) واز این‌تاریخ تا سنه‌دویست وسه که سنه شهادت حضرت علی بن‌موسی الرضا (ع) میباشد مطلق تواریخ زمان امامت آنحضرت مفصلا ذکر میشود انشاءالله

درسنه صدوهشتاد وهفت هرون جمعی را فرستاد بمنزل جعفربن یحیی بن خالد البرمکی‌واورا حاضر نمودند وهرون غلامش را امر کرد گردن او را با شمشیر زد در روز اول ماه صفر و اجمالا حالاتش درخاتمه باب سابق گفته شد

وایضا در این‌سنه فضیل‌بن عیاض کوفی سمرقندی در مکه‌معظمه وفات کرد واو زاهد مرتاض بود ودر اول امر ازقطاع الطریق بود در بین ابیورد وسرخس بکوقتی عاشق دختری شد شب از دیوار خانه آندختر بالا میرفت که‌خودرا بمعشوقه خود برساند شنید کسی میخواند این آیهٔ شریفه را « الم یأن للذین آمنوا ان‌تخشع قلوبهم لذکرالله»

فضیل گفت « بلی‌والله قدآن وقته» پس ازدیوار خانه‌فرود آمد ورفت بخرابهٔ دید در آنجا جماعتی ازمسافرین هستند بعضی میگویند مهیا شوید بجهت بارکردن و بعضی دیگر میگویند صبر کنید تاصبح‌شود چون فضیل بن عیاض درراهست وراهزنی میکند میترسیم‌مارا غارت کندفضیل‌مطلع

بقبایح عمل خود شدو توبه کردو مجاور بیت‌الله شد

ودر حبیب السیر است که فضیل بن عیاض پسری داشت علی نام که در زهد و عبادت افضل از پدرش بودودراول جوانی وفات نمود

سببش آن شد وقتی در مسجدالحرام پهلوی چاه‌زمزم ایستاده بود شنید کسی این آیه شریفه را تلاوت کرد « وتری المجرمین یومئذ مقرنین فی‌الاصفاد »

پس ازشنیدن این‌آیه علی بن‌فضیل صیحهٔ زد وازدنیارفت

درسنه صدو هشتاد ونه هرون الرشید آمد بجانب ری با عبدالله مأمون و قاسم مؤتمن وعلی بن‌عیسی بن ماهانرا که والی خراسان بود طلبید و او هدایا و جوایز زیادی بجهت هرون آورد و بعد ازچهارماه هرون او را بجانب خراسان روانه کردو خود هرون هم بجانب بغداد روانه شد

ودر اینسال فضل‌بن سهل ذو الریاستین و برادرش حسن بن سهل بدست یحیی برمکی اسلام آوردند ویحیی فضل بن سهل راخادم خاص‌مأمون قرارداداز اینجهت بود وقتیکه فضل‌بن سهل بمنصب وزارت رسید حقوق آل‌برامکه را مراعات میکرد

ودر این سنه علی بن حمزة الاسدی الکوفی المعروف بالکسائی در شهر ری ازدنیا رفت واو از قراء سبعه استودرعلم‌نحو سرآمدعلماء بود

درسنه صدو نود در ماه محرم یحیی بن خالد البرمکی در میان زندان هرون از دنیا رفت درسن هفتاد سالگی و ایضا دراین سنه یحیی بن‌اشعث که از اعیان‌ماوراء النهر بود دخترعم خود را که‌بسیار جمیله‌و متموله بودبجهت خود عقد نمود وبجهت ضرورتی عیالش را درسمرقند گذاردوخود رفت ببغداد نزد هرون الرشید، سفرش طول کشید عیالش خواست‌از حبالهٔ‌او بیرون شودوشوهردیگر اختیار کند چارهٔ نیافت رافع بن‌لیث بن‌نصر بن سیار از این معنی واقف شد طمعش بحرکت آمد ، بآنزن پیغام داد که اگر خواسته باشی از قید زوجیت یحیی بن اشعث خارج شوی مشرك شوتاعقدتو منفسخ‌شودآنگاه‌ایمان‌بیاور وشوهردیگراختیارکن

آنزن چنین کرد بعداز انقضاء عده‌اش ایمان آورد ورافع بن لیث او را بزوجیت اختیار نمود چون این‌خبر بسمع یحیی بن اشعث رسید رفت نزد رشید وشکایت بوی نمود هرون متغیر شد کاغذی به‌علی بن ماهان که‌حاکم خراسان بود نوشت که‌زوجهٔ یحیی را ازرافع بستاند ورافع را حد بزنند و اطراف بازارها بگردانند

علی بن ماهان این مهم را به سلیمان بن حمید عامل سمرقند رجوع نمود حسب الحکم بتقدیم رسانید این‌مطلب باعث آن‌شد که‌رافع جمعی راباخود متفق نمود وعلم مخالفت باخلیفه را بر افراخت وسلیمان بن‌حمید رابقتل رسانید

درسنه صدو نودویك هرون علی‌بن عیسی بن‌ماهان را از خراسان عزل نمود وهرثمة‌بن اعین را والی خراسان نمود

درسنه صدو نودو دو هرون از رقه آمد ببغداد بقصد رفتن بخراسان بجهت محاربه با رافع بن‌لیث‌بن‌نصر بن سیار در حالتیکه مریض بود پس فضل بن سهل ذو الریاستین خادم مامون بمأمون گفت خراسان جزء ابوابجمعی‌توهست ومعلوم نیست که هرون ازاین مرض خوب شود ومحمد امین برادرت مقدم است ازتو اگر پدرت دراین سفربمیرد شاید برادرت ترا ازولایتعهد خود عزل کند خوبست که‌از پدرت بخواهی‌در این سفر همراه پدرت بروی پس مأمون ازپدرش خواهش کرد

هرون اجابت نمود ومأمون را همراه خود آورد بخراسان

ودر این سنه فضل بن یحیی البرمکی برادر رضاعی هرون در میان محبس هرون از دنیا رفت درسن چهل وپنجسالگی

ودر سنه صدو نودو سه مقاتله بین هرثمة بن اعین که والی خراسان بود ازجانب هرون و اصحاب رافع بن لیث بن نصر بن سیار والی سابق خراسان واقع شد وهرثمة ظفر یافت وبخارا رافتح نمود وبشیر برادر رافع را اسیر کردفرستاد بخراسان نزد هرون وهرون در شدت مرض بود بشیر گفت یا امیرالمؤمنین من باتو محارب بودم خداوند ترابرمن ظفرداد حال آنچه رضای خداوند هست بامن رفتار کن هرون گفت والله لولم یبق من اجلی الاان احرك شفتی بکلمة لقلت اقتلوه

یعنی اگراز عمر من باقی نمانده باشد مگر همینقدر که لبم راحرکت بدهم بکلمهٔ میگویم بشیر رابکشید بعدجلاد را طلبید وامر کرد بشیر را بقتل رسانیدند وبدنش را چهارده قطعه کردند وهرون مغمی علیه شد وکسانیکه حاضر بودند متفرق شدند وهرون از دنیارفت

ودرتاریخ طبریست که چون هرون بخراسان میآمد در جرجان مرضش شدت کردو مأمون رابیست وسه روز قبل از فوتش روانه مرو کرد و خودش آمد بخراسان و در نیمهٔ شب شنبه سوم جمادی الاخره سنه صدونود وسه ازدنیا رفت در سن چهل وپنجسالگی و پسرش صالح بجنازه‌اش نماز خواند و فضل بن ربیع واسمعیل بن صبیح و مسرور خادم در آنوقت بیالینش حاضر بودند وجسد او را درخانه حمیدبن قحطبه که قبلا والی خراسان بود ودر قریهٔ سناباد عمارتی و باغ و خانه ساخته بود دفن نمودند

ودر درالمسلوکست که یحیی بن اکثم گفت وارد شدم برشید گفت آیا میدانی ابن شعر را که گفته :

الخیر ابقی و ان طال الزمان به و الشر اخبث ما اوعیت من زاد

یعنی خوبی باقی میماند و اگرچه زمان طول بکشد وبدی خبیث ترین توشه ایست که انسان اورا ذخیره کرده باشد یحیی گفت این شعر مال عبید بن ابرص است و اوقصهٔ دارد هرون گفت بروید عبیدرا حاضر کنید چون عبید حاضرشد رشید گفت قصه تو چه چیز است که اینشعررا گفتهٔ عبید گفت من یکسالی بحج مشرف شدم یکروز بسیار گرمی در وسط بیابان شنیدم صدای ضجه وصیحهٔ قافله را سؤال کردم چه شده گفتند خود برو خبر بگیر چون رفتم جلو قافله دیدم افعی سیاهی مثل تنه درختی سرراه قافله را گرفته ومثل گاو وشتر نعره میزند پس خائف گشته از راه منحرف شدم آن افعی هم آمدو جلو قافله را گرفت احدی از اهل قافله جرئت نکرد نزدیك برود من گفتم خودم را فداء قافله میکنم

پس مشك آب بدوش انداختم وشمشیر کشیده دردست گرفته آمدم مقابل آن افعی وبخود دیدم که افعی جستن کندومرا ببلعد چون چشم افعی بمشك آب افتاد بجای خود ایستاد ودهانش راباز کرد دانستم که آن افعی تشنه است من سرمشك را میان دهان افعی باز کردم چون افعی سیر آب شدراه خود را گرفته ورفت همه اهل قافله تعجب کردند

رفتیم بمکهٔ معظمه در مراجعت مکه معظمه نیمه‌شبی بهمان منزل رسیدیم قافله منزل نمودند من رفتم کنار قافله قضاء حاجت نمودم ووضو ساختمو چند رکعت نماز خواندم و خوابیدم چون بیدار شدم دیدم ازقافله هیچ خبرو اثری نیست من متحیر ومتفکر شدم که در این نیمه شب میان بیابان خلوت چکنم ناگاه صدای هاتفی را شنیدم وشخصی رانمیدیدم میگفت

یاایها الشخص المضل مرکبه — ولیس معه من انیس یرکبه
دونك هذا البکر خذه فارکبه — و بکرك الیمون هذا فاجنبه
حتی اذا ما اللیل زال غیهبه — و مال عن افق السماء کوکبه

فحط عنه رحله و سیبه

پس دیدم ناقهٔ نزد من ایستاده وناقهٔ خودم هم پهلوی او ایستاده بود پس من سوار آن ناقه شدم وناقه خودمن هم همراه بود بقدر ده میل ازراه راکه طی کردم صبح طالع شد ورسیدم بقافله من از آن مرکب پیاده شدم بمرکب خودم سوار شدم گفتم ای ناقهٔ که مرا ازهم وغم نجات دادی تراقسم میدهم به آنخداوندی که من وترا خلق کرده توکه هستی که دد این بیابان بمن احسان کردی و از مهالك مرا نجات دادی ناگاه آن ناقه بسخن درآمد گفت

انا الشجاع اللذی الفیتنی رمضا — والله یکشف ضر الحائر الصادی
فجدت بالماء لما ضن حامله — تکرما منك لم تمنن بانکادی
فالخیر ابقی و ان طال الزمان به — والشر اخبث ما اوعیت من زاد
هذا جزآئك منی لا امن به — فاذهب حمیدارعاك الخالق الهادی

پس معلوم شد که این ناقه همان افعی سیاهست که سرراه ورا گرفته بود چون عبیدبن ابرص باو احسان کرده واورا سیراب کرده بود آن افعی هم باو احسان کرد ودر بیابان او رااز مهالك نجات دادپس هرون گفت لایضیع المعروف این وضع

درسنه صدو نود و چهار محمد امین بصلاح دید وزیرش **فضل بن ربیع** امر کرد که درمنابر فرزندش موسی بن محمد را دعا بنمایند و از این جهت بین محمد امین و عبدالله مأمون مخاصمه واقع شد

وجهت دیگر که موجب کدورت بین محمد امین و عبدالله مأمون شد این بود که بعد ازهرون وزیرش فضل بن ربیع نقض بیعت نمود با عبدالله مأمون و آمد بعراق نزد محمد امین ودانسته که اگر خلافت بعبدالله مأمون برسد او را زنده نخواهد گذارد لذا سعی نمود نزد محمد امین که عبدالله رااز ولایت عهد خلع نماید

ودر کامل بهائی ره استکه در این سنه شقیق بلخی زاهددر غزوهٔ کولان از دنیا رفت کولان از بلادماوراء النهر است

وایضا در این سنه حفص بن غیاث النخعی قاضی کوفه از دنیارفت و اوصاحب قرائتمعروف است **و ایضا در این سنه** عمروبن عثمان قنبر المشهور به سیبویه از دنیا رفت وسنش زیاده بر چهل سال بود

در سنه صدو نود و پنج محمد امین اسم عبدالله مأمون را ازخطبه انداخت ودرعوض اسم پسرش موسی راگذارد وباشاره وزیرش فضل بن ربیع امر کرد بعلی بن عیسی بن ماهان که برود بخراسان بمحاربهٔ عبدالله مأمون و حکومت همدان واصفهان و قم را همداد به علی بن عیسی عبدالله مأمون باشاره وزیرش فضل بن سهل امر کرد طاهر بن حسین بن مصعب الخزاعی ملقب بذی الیمینین راکه برود ببغداد بمحاربهٔ محمد امین این دو عسکر در ری بیکدیگر رسیدند و ملاقات نمودند و بینشان جنك مغلوبه شد طاهر حمله کرد وسرعلی بن عیسی را از بدن جدا کرد همین باعث غلبه طاهر شد ودر آنروز طاهر ملقب شد بذی الیمینین چون بهردودست شمشیر گرفته جنك میکرد بعدطاهر بن

حسین نوشت بفضل بن سهل واورا خبر داد بفتح خود فضل کاغذ طاهر را برد نزد مأمون واورا بشارت داد بفتح طاهر

وایضا در این سنه محمدامین امر کرد پولهائی را که باسم برادرش عبدالله مأمون سکه خورده بود درخراسان از دراهم ودنانیر کسی بر ندارد **وایضا** دراینسال محمد امین ملقب نمود پسرش موسی را درحالتیکه طفل صغیری بود به الناطق بالحق و پسر دیگرش را که اسمش عبدالله بود ملقب نمود به القائم بالحق

وایضا دراینسال سفیانی در شام خروج کرد واسم اوعلی بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معویة بن ابی سفیان بود ومادرش نفیسه بنت عبیدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب بودو میفرمود انا من شیخی صفین یعنی علیاً ومعویه خروجش دو شاه در سن نودسالگی بود ومردم ازاوتعلیم علم میکردند ومدعی خلافت شد

محمدامین حسن بن علی بن عیسی بن ماهان را بحرب او فرستاد و او اصحاب سفیانی را منهزم نمود وسفیانی را بقتل رسانید وسرش ژا فرستادنزد محمد امین

درسنه صدو نود وهفت طاهربن حسین ذوالیمینین وهرثمة بن اعین محاصره نمودند در بغداد محمدامین را وکاررا بر او سخت گرفتند

در سنه صدو نودو هشت یکشنبه بیست وچهارم ماه صفر طاهر بن الحسین جمعی از اعاجم رافرستاد بخانهٔ محمد امین او را بقتل رسانیدند و در روز پنجشنبهٔ نوزدهم جمادی الاولی سنه صدو نود و سه مردم بامحمد امین بخلافت بیعت کرده بودند پس مدت خلافت محمد [امین چهار سال ونه ماه وپنج روز بودچنانچه درتاریخ طبری است واز برادرش مأمون ششماه کوچکتر بود و طاهربن حسین سر محمد امین را فرستادبمرو نزد عبدالله مأمون در **مروج الذهب** استبعداز کشته شدن محمد امین بعضی از خدامش وارد شدند بمادر محمد زبیده خواتون بنت جعفر بن منصوردوانقی گفتند چرا در خانه نشستهٔ وحال آنکه امیرالمؤمنین (محمد) کشته شده زبیده فرمود ، وای برشما چکنم من ؟ گفتند خروج کن و خون محمد را مطالبه کن چنانچه عایشه خروج نمود بطلب خون عثمان بن عفان

زبیده فرمود اخسأ لا ام لك ماللنساء ومطالبة الثار ومنازلة الابطال بعد امر فرمود که لباس سیاه حاضر نمودند واورا پوشید وبجهت محمد مشغول عزاداری وسوگواری شد

سیوطی میگوید لم یوجد عباسیه اکتنفتها الخلافه سواهاالان جدها المنصور و زوجها الرشید وابنها الامین وکان لها ضیاع واموال لا تحصی وانفقت مالا عظیماً فی سبیل الله انتهی و قنات آبیکه در مکه معظمه جاریست ومنبعش ازکوه عرفاتست ازخیرات جاریهٔ اینمخدره است

ودر درالسلوکست که بی بی زبیده بجهت آوردن این آب را ازدوازده فرسخی بمکه معظمه هزارهزار وهفتصد هزار اشرفی خرج کرد

درکتاب وقایع الایام واعظ تبریزی است که اهل تواریخ بنای شهر تبریز را نسبت به بی بی میدهندومیفرماید دریکفرسخی شهر تبریز در جانب مشرق قناتی است ازخیرات جاریه آنمخدره ازشیخ اجل عبدالجلیل رازی نقلشده که زبیده خواتون شیعه بوده ومشهور است که دارای علم اکسیر بوده واورا تبعارض شد ازجهت تغییر آب و هوا به تبریز آمد وتب او رفع شد وشاید بدین جهت این شهر راتبریز مینامند

و خیراتی که از این مخدره بروز کرده زیاد است شبی در خواب دید که تمام مردم با او وطی کردند تعبیر کردند که از تو خیری بروز خواهد کرد که همه مردم ازاو منتفع شوند انتهی و بعداز قتل محمدامین عبدالله مأمون بخلافت مستقر شد و از مرو نوشت بطاهر بن حسین که عراق و بلاد جبل وفارس واهواز وحجاز ویمن را که دردست طاهر بود تسلیم نماید بحسن بن سهل برادر فضل بن سهل ذوالریاستین وخود طاهررا والی موصل وشام و بلاد مغرب نمود

در سنه صد و نود و نه جناب محمد بن ابراهیم الطباطبا ابن اسمعیل الدیباج ابن ابراهیم الغمر بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) در کوفه خروج نمود در روز پنجشنبهٔ دهم جمادی الاخره ومردم را دعوت مینمود به بیعت نمودن باحضرت رضا (ع) و عمل نمودن بکتاب وسنت و سر دارلشکرش سری بن منصور المکنی بابی السرایا و جهت خروجش این شد که هاشمیین و بزرگان کوفه از گرفتن مأمون بلدان مرقومه را از طاهر بن حسین وتفویض نمودن آنها رابحسن بن سهل چنین فهمیدند که فضل ذوالریاستین تمام کارهارا از دست مأمون گرفته و تمام امور ارجع باو شده لهذا در کوفه و باقی شهرها گفتگوی زیاد شد

الحاصل چون خبر خروج محمد بن ابراهیم بحسن بن سهل رسید در بغداد حسن بن سهل زهیر بن مسیب را باده هزار سوار روانه کرد بجنگ محمد بن ابراهیم در کوفه بین عسکرین جنگ عظیمی واقع شد واصحاب جناب محمد بن ابراهیم اصحاب زهیر را شکست دادند واموالشان را گرفتند

در روز پنجشنبه دوم ماه رجب سنهٔ صدو نود و نه محمد بن ابراهیم طباطبا فجئتاً از دنیا رحلت فرمود

در تاریخ طبری است سری بن منصور المکنی بابو السرایا جناب محمد را مسموم نمود چون از شکست دادن ابن طباطبا اصحاب زهیررا وحیاطت نمودن اموال و اسلحه ودواب آنهارا وانقیاد مردم ازجناب محمد بن طباطبا ابوالسرایافهمید که امر راجع باو نخواهد شد با بودن محمد و مردم اطاعت از او نخواهند کرد لذا آن بزرگوار را مسموم نمود و بجای او جناب محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین را نشانید ولکن تمام اموربدست خود ابو السرایا بود بعد فضل بن سهل عبدوس بن محمد المروزی رابا چهار هزار نفرروانه نمود بجهة مقاتله باابو السرایا وقتال شدیدی بین اصحاب ابوالسرایا واصحاب عبدوس واقع شد آخرالامر اصحاب ابوالسرایا اصحاب عبدوس را مقتول ومجروح نمودند وطالبین دربلاد منتشر شدند وحسن بن سهل رفت بنهروان

ابوالسرایا در کوفه دراهم ودنانیر سکه زد وبآنها نقش کرده بود « ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص»

ولشکری فرستاد بواسط ووالی آنجا عبدالله بن سعد الحرشی بود از قبل حسن بن سهل پس اصحاب ابوالسرایا واسط راتصرف نمودند

چون حسن بن سهل دید عاجز است از طرفیت با ابوالسرایا روانه کرد عقب هرثمة بن اعین که قبلا والی کوفه بودوهرثمة آنوقت در حلوان بود هرثمة آمدبکوفه وبین اووابوالسرایا مقاتله عظیمی شدتاآنکه ابوالسرایا مغلوب شدواورا گرفته آوردند بنهروان نزد حسن بن سهل

در سنه دویست هرون بن محمد المروزی برادر عبدوس ابوالسرایا را بقتل رسانیدو سرش رادر میان عسکر حسن بن سهل گردانیدنداز وقت خروج سری بن منصور المکنی بابوالسرایا

تاوقتیکه کشته‌شد ده‌ماه طول کشید ـ بعدحسن بن سهل جماعتی‌را فرستاد بمکه معظمه وبمدینه طیبه ویمن‌وامر کرد آنهارا بمحاربه نمودن‌باطالبیین

ایضا دراین‌سنه خروج‌زیدالنار برادر حضرت‌رضا ع بود این‌قدر ازمنازل‌عباسین‌راسوخته‌بود که اورا زیدالنار گفتند حسن بن سهل آن‌بزرگوار را اسیر نمود بعد جناب زید امان خواست او را امان دادند

ایضا در این سنه حسن‌بن سهل جناب محمد بن محمدبن زیدبن علی بن الحسین (ع) را که ابوالسرایا او را بجای‌محمد بن ابراهیم الطباطبا نشانیده بود روانه‌کرد بخراسان نزد مأمون در درالسلوکست کەدر این‌سنه جناب ابراهیم المجاب ابن موسی الکاظم علیه السلام‌ازدنیارحلتفرمود

ایضا دراین سنه بعد ازفراغ هرثمه از قتال باابو السرایا آمد بجانب‌مرو وچون فضل بن سهل سعایت زیادی ازهرثمه کرده بود مأمون امرکرد اورا درمیان زندان حبس نمودند

در کامل ابن‌اثیر است که‌اودر میان محبس ازدنیا رفت ودر تاریخ طبری است‌که او را میان محبس کشتند

ایضا در اینسال اولاد جناب عباس رااز‌مردوزن شماره کردندعده‌شان سی‌و سه‌هزارنفر بودند

ایضا در اینسال مأمون ملعون رجاءبن ضحاک‌را با جمعی از مرو روانه‌کرد که‌حضرت‌علی‌بن‌موسی‌ع را باجمعی ازطالبیین ازمدینه طیبه‌بیاورد بمرو

درعیون اخبار الرضا روایتکرده وقتیکه مأمون از کشته شدن برادرش محمد امین راحت شدو درمسند خلافت مستقرشد عریضهٔ نوشت خدمت حضرت رضا ع که‌تشریف بیاورد بخراسان‌حضرت عذرها آوردند مأمون هم‌مکرر نوشت تاآنکه حضرت دانستکه جز از حرکت چاره ندارد ، این بود که حرکت فرمود بجانب خراسان انتهی جهت اصرار مأمون‌هم شایداین‌بود که‌مأمون میدانست کثرت علمو فضایل واخلاق حمیده این بزرگوار را وآنکه آقا درمرکز دیانت که مدینه طیبه باشد متوقف است ومدینه‌هم از مرکز سلطنت که‌مرو باشد دور است لذا خوف‌نمود که مبادامردم‌باحضرت رضا ع بیعت‌کنند و مأمون را ازخلافت خلع کنند از اینجهت اصرار نمود که‌حضرت رااز مدینه‌طیبه حرکت دهد وبیاورد بمرو

در عیون از بیهقی روایتکرده که فضل بن سهل ذوالریاستین بمأمون گفت تقرب بجوی بخداوند بصلهٔ‌رحم پیغمبر ص وبیعت نمودن باحضرت علی بن موسی الرضا (ع) تاجبران‌شودٌظلمهائی که پدرت نسبت‌بخاندان نبوت و رسالت کرد پس مأمون رجاء بن ضحاك و یاسر خادم را فرستاد بمدینه طیبه که حضرت رضا ع ومحمد بن‌جعفر الصادق ع را بیاورند بمرو چون حضرت‌رضا ع بمرو تشریف آورد مأمون آنحضرت راولیعهدخود نمود وبتمام بلدان هم نوشت این مطلب را و امر کرد سکه‌باسم مقدس آنحضرت زدند ومردم راامر کردلباس سبز بپوشند و لباس سیاهی که شعار بنی العباس بود از خود خلع کنند ودختر خود امحبیب را بحضرت رضا ع تزویج نمود وتمام اینها در یکروز واقع‌شد

ایضا در عیون است وقتیکه حضرت‌رضا ع‌خواست ازمدینه خارج شود آمد بوداع قبرجدش حضرت پیغمبر ص محول سجستانی گفت‌من دیدم‌مکرر وداع میفرمود بازبرمیگشت‌بجانب قبرمقدس پیغمبر ص وصدای نازنین رابگریه‌و ناله بلند میکرد گفت من نزدیك رفتمو سلام کردمو حضرت را تهنیت‌گفتم فرمودمن‌از جوارجدم خارج‌میشوم‌ودرزمین غربت‌ازدنیا میروم‌ودر جنب‌هرون دفن‌میشوم و روایت کرده حضرت رضا ع فرمود وقتیکه خواستم از مدینه خارج شوم عیالم را جمع

نمودم و آنهارا امر کردم که برمن گریه کنند تامن صدای آنها را بشنوم بعد فرمود آگاه باشید که من هرگز بسوی عیاله برنمیگردم

درکشف الغمه ازامیة بن علی نقل میکند که گفت من در مکه خدمت حضرت رضا ع بودم درآن سفری که تشریف برد بخراسان پس حضرت رضا ع طواف کرد و درمقام ابراهیم مشغول نماز طواف شد وحضرت جواد ع روی دوش موفق بود و اورا طواف میداد پس حضرت جواد در حجر اسمعیل مهموماً نشست موفق بحضرت رضا ع عرضکرد فدایت شوم آقازاده درحجر نشسته وحرکت نمیفرماید حضرت رضا ع تشریف آورد نزد نوردیده اش ، سببرا سؤال فرمود ، عرضکرد چگونه بر خیزم و حال آنکه می بینم شما وداع میکنید خانهٔ کعبه را یك نوع وداعی که گویا بر نمیگردید بسوی او

در عیون الاخبار روایتکرده مامون بحضرت رضا ع نوشت که ازراه کوفه وقم تشریف نیاورد چون در این دو شهر شیعیان زیاد بودند ترسید مبادا شیعیان مانع بشوند لذا حضرت از راه بصره و اهواز وشیراز تشریف آوردند

در مطلع الشمس است آنچه از خط سیر آنحضرت معلوم شده آنست که آن بزرگوار از بصره باهواز وعربستان و ایران عبور فرمودند ودر آنوقت شهرارجان آباد بودوحاکم نشین اهواز بود ومیگویند آثار مسجدی کهمنسوبست بحضرت رضا ع فعلا در بلدارجان معروفست آنگاه تشریف آوردند بفارس ودر آنجا ازخاك اصفهان بر خلاف راه قم عبورفرمودند تا آنکه وارد شدند نیشابور ودرآنجا درمحلهٔ بلاش آباد منزل فرمودند انتهی

درکشف الغمه ازکتاب تاریخ نیشابور روایتکرده وقتیکه حضرت رضا ع وارد نیشابور شددر میان مهدی نشسته بود بالای قاطر شهباء پس در میان بازار دونفر از ائمه که حافظ احادیث بودند یکی ابوزرعهٔ رازی ودیگری محمد بن اسلم الطوسی رحمهماالله عرضکردند ایها السید ابن السادة ، ایهاالامام ابن الائمه ایها السلالة الطاهرة المرضیة ایها الخلاصة الزاکیة النبویه ، بحق آبائك الاطهرین واسلافك الاکرمین الااریتنا وجهك المبارکة المیمونة و رویت لنا حدیثا عن آبائك عن جدك نذکرك به

پس بغلهٔ حضرت توقف نمودو پردهٔ هودج برداشته شد چشمهای مسلمین بطلعت مبارك روشن شد دو گیسوی نازنین اومثل دو گیسوی پیغمبر ص بود ، مردم همه ایستاده نظر میکردند . بعضی صیحه میزدند بعضی گریه میکردند و بعضی جامهای خود را میجویدند ، وبعضی خود را بخاکها میغلطانیدند و بعضی گردن میکشیدند که باز جمال نازنین رابه بینند تاآنکه وقت زوال شد اشکهای مردم مثل انهار جاری بود

ائمه و قضاة نیشابور فریاد زدند معاشر الناس گوش بدهید وساکت شوید و اذیت نکنید پیغمبر ص را در باره ذریه اش پس حضرت رضا ع حدیث شریف سلسلة الذهب را املاء فرموده و بیست وچهار هزار قلمدان سوای دواتها بیرون شد و این حدیث شریف رانوشتند

قال ع حدثنی ابی موسی بن جعفر الکاظم ع قال حدثنی ابی جعفر بن محمد الصادق (ع) قال حدثنی ابی محمد بن علی الباقر ع قال حدثنی ابی علی بن الحسین ع قال حدثنی ابی حسین بن علی ع شهید ارض کربلاء قال حدثنی ابی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع شهید ارض الکوفه قال حدثنی اخی وابن عمی محمد رسول الله (ع) قال حدثنی جبرئیل قال سمعت رب العزة سبحانه وتعالی یقول کلمة لا اله الاالله حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی»

صدق‌الله سبحانه وصدق جبرئیل وصدق رسول‌الله (ص) والائمة علیهم‌السلام
در روایت امالی است وقتیکه راحله حضرت‌رضا(ع) براه افتاد حضرت ندا فرمود: بشروطها وانا من شروطها
فی‌روایة اخری قال: ولایة علی بن ابیطالب حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی
و ممکن است گفته شود باتحاد مضمون این دو روایت، چون لااله الاالله کلمهٔ توحید است و علی‌بن ابیطالب کلمهٔ تکوینی توحید است

مخفی نماناد که ازروایت کشف‌الغمه استفاده‌میشود که‌اقلا جمیتی که باستقبال حضرت رضا (ع) رفتند صدهزار نفربودند والا کی‌ممکن است که بیست وچهار هزار قلمدان میانشان یافت شود و محدث قمی در فوائدالرضویه فرموده در کتابی دیدم که چون حضرت رضا (ع) به نیشابور رسید محدثین آن بلاد در خانه آن‌حضرت ایستاده بودند ونقل‌شده‌که درآن زمان درنیشابور سیصد هزار محدث بوده ازخاصه وعامه. چنانچه نقل‌شده‌که در زمان علی‌بن بابویه القمی درقم از محدثین دویست هزار محدث بوده وظاهراً وجهش آنست که در آن زمان عوام وخواص همه عمل بحدیث میکردند و احادیث را حفظ‌میکردند

درعیونست حضرت رضا ع در نیشابور وارد شد بمحلهٔ قزوینیها ، و در او حمامی بود و چشمهٔ بودکه آبش کم شده بود وآن چشمه چند پله درگودی بود، پس حضرت تشریف برد درمیان آن چشمه وغسل‌کرد ونماز خواند وفعلا هم مردم میروند میان‌آن چشمه وبقصد تبرك غسل میکنند، و ازآب او می‌آشامند ودرپشت آن‌چشمه نمازمیخوانند وحوائج خود را ازخداوند میخواهند و مستجاب میشود وآنچشمه معروفست بعین‌کهلان. حقیر میگویم محتمل است‌که چشمه همان‌چشمهٔ قدمگاه باشدو آن‌چشمه معروفست بحمام‌الرضا (ع)
ودر عیونست که حضرت ازآنجا حرکت فرمود و رسید بقریة الحمراء عرض کردند یابن رسول‌الله وقت زوال است آیا نماز نمیخوانید؟ حضرت پیاده شد ؛ فرمود آب بجهت وضو حاضر کنید . عرض‌کردند آب موجود نیست، حضرت با دست نازنین زمین را گودکرد، چشمه آبی ببرکت دست نازنین ظاهرشد آن بزرگوار با تمام همراهانش از آن چشمه وضو گرفتند واثر آن چشمه‌تا امروز باقی‌است.

اقول قریة الحمراء ؛ فعلا معروفست بده سرخ‌که در نیم فرسخی شریف آباد و شش فرسخی مشهد مقدس واقعست درعیونست حضرت از آنجا تشریف آورد بسناباد ، و پشت نازنین داد بکوه سنك تراشان وفرمود «اللهم انفع به وبارك فیما ینحت منه» بعد امرفرمود که از اوهرکارهٔ بسازند و تمام غذاهایش را درمیان او طبخ کنند و از آنروز مردم هدایت یافتندبآن‌کوه و ظاهر شدببرکت دعای آنحضرت درآنکوه
بعد حضرت تشریف برد ، و داخل شد بخانه حمید بن قحطبهٔ طائی و تشریف برد میان قبهٔ هارونی و بدست نازنین خطی‌کشید بیکطرف قبه وفرمود هذه قبتی و فیها ادفن و سیجعل‌الله هذا المکان مختلف شیعتی واهل محبتی
و در مطلع الشمس است حضرت ازسناباد تشریف برد بسرخس و از سرخس بمرو نزول اجلال فرمود.
ودرفوائد الرضویه محدث قمی فرموده‌که شخصی از اهل کرون که قریه‌ایست ازقرای اصفهان، وحمال حضرت رضا (ع) بود درسفری‌که تشریف می‌آورد بخراسان، چون خواست آن‌جمال

مراجعت کند عرض کرد یابن رسول‌الله (ص) مرا شرافت ده بچیزی از خط خود که من تبرك بجویم و این مرد از عامه بود

پس حضرت نوشتهٔ باو مرحمت فرمود ودر او نوشته بود «کن محباً لال‌محمد (ص) وان‌کنت فاسقاً ، ومحباً لمحبیهم وان کانوا فاسقین»

ودر آخر آن مکتوب شریف است: قال ابوذر رضی‌الله عنه . قال رسول‌الله (ص)، یا اباذر اوصیك فاحفظ لعل‌الله ان ینفعك به جاور القبور و تذکر بها الاخرة وزرها احیانا بالنهار و لاتزرها باللیل، وگفته شده که این نوشته شریف نزد بعض از اهل قریه کرون موجود است‌انتهی

در ارشاد مفید است وقتیکه حضرت‌تشریف‌بردبمرو ، مأمون تعظیم و اکرام نمود از آن حضرت بعد فرستاد خدمت آن حضرت ؛ عرض کرد من میخواهم خود را از خلافت خلع کنم و خلافت را واگذار نمایم بشما

حضرت فرمود اعیذ بالله یا امیرالمؤمنین من‌هذا الکلام وان یسمع به احد

دو مرتبه مأمون فرستاد خدمت حضرت عرض‌کرد حال‌که از قبول خلافت اباء دارید لابدید که ولایت عهد مرا قبول فرمایید

باز حضرت امتناع شدیدی فرمود

مأمون حضرت‌را طلبید درمجلس‌خلوتی‌که غیرحضرت رضا ع ومأمون وفضل بن‌سهل کسی‌نبود، بحضرت عرضکرد من میخواهم امرخلافت را تسلیم و واگذار نمایم بشما

حضرت فرمود الله الله یا امیرالمؤمنین؛ لاطاقة لی بذلك ولاقوة لی‌علیه

مأمون‌گفت ولایت‌عهد خودرا بشما واگذار میکنم

حضرت فرمود مرا معذور بدار

مأمون حضرت را تهدید کرد، بحضرت عرضکرد عمربن خطاب شوری را درمیان شش‌نفرقرار داد که یکی از آنها جدتو امیرالمؤمنین (ع) بود وشرط‌کرد که هریك ازاینها که مخالفت بنمایند گردنش را بزنند حال‌شما لابدید ازقبول‌نمودن ولایتعهد

حضرت ناچار قبول فرمود بشرط آنکه در امر و نهی و قضاء و افتاء و عزل و نصب دخالت نفرماید مأمون قبول‌کرد

درعیون‌است مأمون دوماه اصرار میکرد که حضرت ولیعهد او باشد حضرت قبول‌نمیفرمود تا آنکه بالاخره آن‌حضرت را تهدید بقتل‌نمود که حضرت راضی شد انتهی

وشاید غرض مأمون این بود که بمردم بفهماند که حضرت رضاکه دنیا را ترك‌کرده تزهدبوده نه زهد لهذا حال‌که ریاست ودنیا بجهتش میسرشد قبول فرمود وعلاوه آنکه مأمون خواست خلافت خود را اثبات نماید باعطاء منصب ولیعهدی بحضرت رضا ع چون لازمهٔ قبول ولایت اثبات خلافت او خواهد بود وشاید علل ومصالح دیگرهم بوده در واگذاری ولایتعهد خود را بحضرت رضا ع

امرسوم ـ درتواریخ مهمهٔ متعلقه بطوس وبمشهد مقدس درماهٔ ثالثه ازهجرت

درسنه دویست ویك در تاریخ طبری است که در سه شنبهٔ دوم ماه رمضان مأمون بیعت گرفت ازبرای‌حضرت رضا ع بولایت‌عهد وآنحضرت رابعدازخود خلیفهٔ مسلمین قرارداد وسماه‌الرضا من‌آل‌محمد ص و برادرش قاسم مؤتمن را از ولایتعهد خلع نمود.

بعد که مأمون ولایتعهد خود را بحضرت رضا ع تفویض نمود علماء واصحاب مقالات را جمع نمود که با حضرت مباحثه کنند ، درواقع آن علومی که درسینه نازنین جدش امیرالمؤمنین ع ماند که فرمود «وان‌هنا لعلماً جماً ـ واشار الی صدره الشریف» آن علوم از این‌عالم نبیه بروزوظهور نمود چنانچه در زیارت جوادیه است «السلام علی من کسرت له وسادة والده امیرالمؤمنین (ع) حتی خصم اهل‌الکتب وثبت قواعد الدین»

در کتاب کفایة الموحدین ازقاضی ابوالفرج بغدادی روایت کرده که رسول خدا ص فرموده ظاهرمی‌شود از صلب موسی بن‌جعفر ع علی که نامیده میشود برضا و او موضع علم و معدن حلم است، بعد فرمود بابی المقتول فی‌ارض الغربة

از اباصلت هروی روایتکرده حضرت موسی‌بن جعفر (ع) بپسرهایش میفرمود هذا اخوکم علی‌بن‌موسی عالم آل‌محمد ص فاسئلوه عن ادیانکم و احفظوا ما یقول لکم فانی‌سمعت ابی‌جعفر بن محمد یقول لی ان عالم محمد ص لفی صلبك ولیتنی ادرکته فانه سمی امیرالمؤمنین ع

مأمون در مرومجلس‌مفصلی‌تشکیل‌داد که علماء مذاهب ومللرا در آن‌مجلس حاضر نمود منجمله جاثلیق نصاری ورأس‌الجالوت یهودی وروٌساء صابین و هیربذاکبر واصحاب زردشت وقسطاط رومی وحضرت رضا ع با آنها مباحثه فرمودکه تمام اصحاب ملل اعتراف نمودند بمراتب علم وفضل‌حضرت رضا ع ، وروایتش درعیون و احتجاج طبرسی مفصلا ذکرشده

در سنه دویست و دو مأمون دخترخود ام حبیب را تزویج نمود بحضرت رضا (ع) وامر کردکه مردم لباس سبز بپوشند وبقیه الوان را خلع کنند

ایضاً در این سنه مأمون از مرو بیرون‌شد بقصد عراق و بغداد و حضرت رضا ع وفضل‌بن سهل ذوالریاستین را هم همراه خود حرکت داد تا رسیدند بسرخس و در سرخس میان حمام بحیله فضل بن سهل را بقتل رسانیدند

ودر سابق از تاریخ طبری نقلشد که قتل فضل بن سهل در روز جمعهٔ سوم ماه شعبان سنه دویست و دو بوده درسن شصت‌سالگی

در وفیات الاعیان است که غالب مسعودی خالوی مأمون او را در میان حمام بقتل رسانید و جهت ملقب شدن فضل بن سهل به ذی الریاستین این‌بودکه فضل هم ریاست کشوری داشت و هم ریاست لشکری و او اول مجوس بود بدلالت یحیی بن خالد برمکی مسلمان شد و بمنصب وزارت نائل شد

الحاصل بعد از فضل بن سهل مأمون حرکت نمود و وارد شد بسناباد و مدتی سرقبر پدرش هرون اقامت نمود ودرآنوقت حضرت رضا ع مریض بودند

درسنه دویست وسه در آخرصفر حضرت رضا ع را بزهرجفا شهید نمودند، مأمون امرکرد آنحضرت را نزد قبر پدرش هرون دفن کردند و نوشت بحسن بن سهل برادر فضل بن سهل و او را خبر داد از شهادت حضرت علی بن موسی و آنچه وارد شده بر او ازمصیبت بسبب رحلت آن بزرگوار و نوشت باهل بغداد و بنی‌العباس « سبب انزجار و کدورت شما از من این بود که من حضرت رضا ع را ولیعهد خود نموده بودم حال آنحضرت از دنیا رحلت فرمود ـ ومردم را دو مرتبه دعوت نمود به بیعت با خود»

اهل بغداد وبنی‌العباس جواب بسیار غلیظ و درشتی باو دادند

در سنه دویست و پنج مأمون عمل مشرق زمین را به طاهر بن حسین ذی الیمینین داد و تا آخرزمان طاهر به دارالملك آنها مرو شاه جهان بود (از مرو تا بهر یك از طوس وبخارا وهرات شصت فرسخ است)

در سنه دویست وهفت در شنبه بیست وپنجم جمادی الاخره طاهر بن حسین ذی الیمینین در مرو وفات نمود درسن چهل‌وهفت سالگی ـ وطاهر یك چشم داشت لذا شاعرمیگوید :

یا ذا الیمینین وعین واحده نقصان عین و یمین زائده

کذا فی تاریخ ابن‌خلکان

در فردوس‌التواریخ است که طاهر ذوالیمینین در خلافت مأمون شمشیرها زد و گردنکشان را مطیع مأمون‌گردانید و در نزد مأمون‌قرب زیادی داشت و در باطن اخلاص زیادی بائمهٔ‌اطهار ع داشت بعکس یحیی بن خالد برمکی

از معجم‌البلدان نقل کرده که طاهربن حسین‌واولادش مدت شصت ودو سال در خراسان حکومت نمودند

در سنه دویست و چهارده مأمون ولایت خراسان را به عبدالله بن طاهر بن‌حسین داد

درسنه‌دویست‌وهیجده‌درصبح شنبه هیجدهم ماه رجب مأمون دربذندون که از بلاد روم است از دنیا رفت در سن چهل و هشت سالگی بعد از آنکه بیست سال تقریباً خلافت کرده بود ونعش‌او را در طرطوس که از بلدان روم است دفن کردند

در سنه دویست و نوزده جناب محمدبن‌قاسم بن علی بن‌الحسین (ع) اهالی طالقان وخراسان را بامامت حضرت امام محمد تقی ع دعوت میکرد ودر باطن این‌دعوت پیشرفت نمود و بذرمحبت اهلبیت درسرزمین خراسان پاشیده شد

در سنه دویست وبیست درآخرماه ذیقعدة‌الحرام حضرت‌امام محمد تقی ع از دنیا رحلت‌فرمود بظلم معتصم بن هرون الرشید ملعون

درسنه دویست وپنجاه و سه یعقوب بن لیث صفار که در سیستان خودش و پدرش مسگر بودند خروج نمود وسیستان را تصرف کرد بعد لشگر بخراسان‌کشید و طاهریان را که درخراسان ازجانب بنی‌العباس حکومت داشتند مقید نمود وبسیستان روانه‌کرد ودست بنی‌العباس را از حکومت خراسان‌کوتاه‌کرد بجزای ظلمهائی که بحضرت رضا ع نموده بودند بعد رفت ببغداد بقصد تسخیرآن ومقهور نمودن معتمد بالله خلیفه عباسی را لکن ازعهده برنیامد ودر نزدیکی‌بغداد شکست خورد

در سنه دویست وشصت وپنج یعقوب بن لیث از دنیا رفت بعد برادرش عمرو بن لیث بجای او بسلطنت نشست

در کتاب عقد العلی للموقف‌الاعلی است که در تاریخ کرمان نوشته شده خلیفه به عمرو بن لیث فرمود ازنیشابوربیرون شود واورا باولاد طاهر بدهد عمرو توقف‌کرد با وی گفتندفرمانبرداری خلیفه عین فرض است

گفت ولایتی را چون ازدست دهم که حشیشها الریباس و ترابها النقل‌وحجرها الفیروز ج یعنی (گیاه او ریباس است وخاك او خوردنی است که مثلش‌در روی زمین یافت نمیشود وسنك اوفیروزه است) وشاید مراد از ترابها النقل معدن نمکی‌است‌که درنیشابور است

واردشده که حجاج بن یوسف اصفهان را بعاملی داده که سنك آن سرمه است و گیاه آن زعفران است ومگس آن زنبور عسل است

در **تاریخ گزیده** است عمرو بن لیث بیست و دوسال سلطنت کرد و کار او عروج تمام یافت و رافع بن هرثمه با او مخالفت کرد

عمرو بن لیث با او محاربه نمود واورا منهزم ساخت ، رافع پناه بسلطان خوارزم برد او هم غدر نمود ورافع را کشت وسرش را نزدعمرو بن لیث فرستاد

کار عمرو بن لیث قوت گرفت و طمع در مملکت خوزستان و عراق عرب نمود و با معتمد خلیفه طریق مخالفت پیمود

خلیفه عباسی اسمعیل سامانی را بفرمود که با عمرو بن لیث محاربه کند ـ ودر ربیع الاخر **سنهٔ دویست وهشتاد وچهار** اسماعیل سامانی با دوازده هزار مردجنگی بجنك عمرو بن لیث رفت گذارشان بکوچه باغی افتاد که در او درخت سیبی بود، اسمعیل سامانی غلامی راگماشت تاببیند کسی ازسیب آن درخت تصرف میکند یانه

همه لشکریان گذشتند و یك سیب آندرخت را تصرف نکردند ، اسمعیل سجده شکر بجای آورد که سیاست و عدالت او در لشکرخود بدین مرتبه رسیده ، آخرالامر اسمعیل به عمروبن لیث غالب شد و اورا گرفته درزندان محبوس نمود، یکی از غلامان ازکنار محبس گذشت عمرو بوی گفت برای من غذائی مهیا کن

او پاره گوشتی در دست داشت او را درهرکاره انداخت وجوشانید رفت که حوبجی تحصیل کند سگی سر میان هرکاره کرد که استخوان گوشت را بردارد دهانش سوخت سربتعجیل بیرون آورد حلقه هرکاره بگردنش آویخته ومیدوید ؛ عمرو بشدت خنده کرد پرسیدند موجب خنده‌ات چیست ؛ گفت امروزصبح طباخ میگفت سیصد شتر کمست بجهت حمل اسباب مطبخ زیادتر لازمست واین هنگام مشاهده میکنم که سگی بآسانی تمام مطبخ مرا میبرد! « تعزمن تشاء وتذل من تشاء »

درسنه دویست ونود و سه حاکم خراسان وسیستان وری واصفهان وترکستان اسمیل سامانی بود ـ و اسمیل مؤسس سلطنت **سامانیان** بود

بعد ازاسمیل پسرش احمدبن اسمیل بسلطنت نشست و بعد ازاحمد پسرش نصر بن احمد بسلطنت نشست وبعد از نصر پسرش نوح بن نصر و بعد از او پسرش عبدالملك بن نوح بسلطنت نشستند ودر آنوقت البتکین برادر سبکتکین ازجانب عبدالملك بن نوح درخراسان حکومت داشت

بدانکه محدث قمی فرموده دراوائل ماه ثالثه سه نفر طبیب ماهر بودند و مسمی بودند به **ابن ماسویه** واکمل واشهرایشان **یوحنای طبیب** بوده و او درسنه دویست وچهل وسه وفات نمود ونیز **ماسویه** را ادویه مجربه‌ایست:

منجمله آنکه چون چندانه فندق را قبل از طعام بخورند اگر ادویه سمیه در آن طعام باشد رفع ضرر آنرا نماید

منجمله آنکه مالیدن حاروحشی بصورتی که کلف دارد کلف اورا میبرد

منجمله اگر در ابتدای آبله پای طفل را حنا بیندند وهرروزه مکرر کنند ازحدوث آبله و ضرر آن حفظ نماید

امر چهارم ـ در تواریخ مهمه متعلق به طوس و بمشهد مقدس در ماه رابعه ازهجرت

در روز چهاردهم ذیحجه سنه سیصد و هفده قرامطه حجاج مکه را کشتند وجـامه کعبه را ربودند وخانه‌های مکه را غارت کردند وحجرالاسود را کندند وبهجر بردند

در حاشیهٔ مجمع‌البحرین از بهائی نقل کرده که درسنه سیصد و ده قرامطه داخل‌مکه‌شدند درموسم حج وحجرالاسود را بردند بهجر وده سال حجر نزد آنها باقی ماند و خلق زیادی راکشتند و از جمله مقتولین جناب علی بن بابویه بود که مشغول طواف بود در بین شمشیری باو زدند افتاد بروی زمین افتاد وانشاد کرد :

ترى المحبين صرعى في ديارهم　　　　كفتية الكهف لايدرون كم لبثوا

در روز دهم شوال‌سنه سیصدو بیست وهشت ابن‌مقله کاتب از دنیا رفت‌که شاعر میگوید (فصاحة سحبان وخط ابن مقله الخ) واو بود که خط را از کوفیت نقل کرد

در سنه سیصد و پنجاه منصور بن نوح برادر عبدالملك بن نوح بسلطنت نشست و البتکین سلطنت اورا صحه نگذاشت و بر او باغی شد وشهر غزنین را تصرف نمود و لشکرمنصور سامانی را شکست داد و او اول‌سلاطین غزنویان بود

ودرهمین سنه معزالدوله احمددیلمی بشیعیان‌بغداد اذن داد که بجهت حضرت‌سیدالشهداء علیه‌السلام عزاداری‌کنند وشیعیان درآنسال در بغداد روز عاشوراء عزاداری کاملی نمودند ودکاکین را بستندو گل‌بصورت مالیدند وجامه‌های‌خودرا دریده موکنان وموبه‌کنان درمیان بازارها وکوچه‌ها نوحه‌گری مینمودند وعید غدیر آنسال را شیعیان جشن مفصلی گرفتند

ودرعیون اخبارالرضا فرموده که در سنه سیصد وپنجاه و دو شیخ صدوق محمدبن علی بن بابویه القمی رحمةالله علیه باجازهٔ رکن‌الدوله حسن دیلمی مشرف شد بزیارت مشهد مقدس رضوی و قدری که از راه آمد رکن‌الدوله ایشان را بر گردانید وگفت این مشهد مبارکی که بزیارت او میروی منهم مشرف شده‌ام وهرحاجت‌که از خدا خواسته‌ام ببرکت این مشهد شریف برآورده شده ازشما استدعا میکنم‌که مرا از دعاء خیر فراموش نکنید وازنیابت من زیارت‌کنید و سلطنت سلاطین دیالمه از سنه سیصدو بیست و یك بود تا سنه سیصد و هفتاد ونه وهمه سلاطین دیالمی‌شیعه بودند و بزرگترین سلاطین دیالمه عضدالدوله پسررکن‌الدوله بود و اوبانی مرقد مطهر حضرت‌امیرالمؤمنین بود در نجف اشرف وگویا درعصرسلاطین دیالمه وسلاطین سامانیه مرقد مطهرحضرت رضاع بیارهٔ ازتزیینات مزین شده ومورد توجه زوار ومؤمنین بوده

ودر سنه سیصد وشصت و شش نوح بن منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل‌السامانی بتخت سلطنت نشست وفخرالدوله دیلمی برضد وی حرکت نمود

وایضا در اینسال البتکین از دنیا رفت وبعد از او برادرش سبکتکین پدر سلطان محمود بر غزنین مسلط شد و درروز هشتم ماه شوال‌سنه سیصد وهشتاد و دو عضدالدوله دیلمی شیعهٔ با اخلاص امیرالمؤمنین ع وفات‌نمود وایشان مصارف زیادی بمصرف تعمیر بقعهٔ مبارکه امیرالمؤمنین‌ع وحضرت سیدالشهداء ع نمود

درسنه سیصدو هشتاد و پنج امیر سبکتکین با پسرش سلطان محمود که در نیشابور بودند ، شنیدند که عبدالله وزیر از ایشان سعایت نموده نزدنوح بن منصور بن نوح بن نصربن احمد بن‌اسمعیل سامانی لهذا رفتند بطوس خدمت نوح بن منصور غبار کدورت را برطرف نمودند

ودو نفر دشمن بزرك اورا که فائق وابوعلی باشدکه‌بافخر الدوله دیلمی بر ضد نوح بن‌منصور سازش نموده بردنددراندرخ که‌ازقرای‌طوس‌است منهزم ساختند و سبکتکین پدر سلطان محمود ملقب شدبناصر الدوله وسلطان محمود ملقب شد بیمین الدوله

درسنه سیصدو هشتادو هفت امیر سبکتکین ازدنیا رفت و پسرش سلطان محمود بجای پدر بسلطنت نشست وخراسان وسیستان و عراق و کرمان وبلوچستان و زابلستان و هندوستان را شرقاًو غرباً تصرف‌نمود

وسلطان محمود در عاشوراء **سنه سیصدو شصت** متولد شد واو محب علماء بودو شعراء قابل را اوتربیت کرد مثل‌فردوسی وعسجدی وعنصری وفرخی

در سنه سیصد وهشتاد و نه دولت سامانیه منقرض شد ومدت‌سلطنت سامانیه صد سال بود و پایتختشان بخارا بود

امر پنجم درتواریخ مهمه متعلقه بطوس ومشهد مقدس درماة خامسه‌ازهجرت

درسنه چهار صدو بیست و یك سلطان‌محمود غزنوی ازدنیا رحلت کرد

درسنه‌چهارصدوسی‌ودو طغرل بیك بن میکائیل بن سلجوق که اول سلاطین سلجوقیه بود بتخت سلطنت نشست وزیرش **منصوز بن محمد الکندزی** الملقب به **عبدالملك** بود ، و بواسطهٔ عداوتی که‌این وزیر ملعون با رافضیه وشافعیه داشت امر کرد مدتها در منابر خراسان رافضیه وشافعیه را که ناشرمناقب اهلبیت بودند لعن میکردند باین‌جهت علماء رافضیه و شافعیه از خراسان فرار کردند و کسی جرئت نمیکرد بزیارت این مرقد شریف مشرف شود و تقدیم ارادت بنماید و نواصب و خوارج عقائدشان پیشرفت نمود ، آخرالامر این وزیر ملعون بکیفر عمل خود گرفتار شد که هیچکس باین سوء خاتمه گرفتار نشده خونش در مرو ریخته شد و مذاکیرش در خوارزم دفن شد وجمجمه و دماغش در نیشابور دفن شد و پوست بدنش‌راکندندومیانش راپراز کاه کردند وبکرمان برای‌خواجه نظام‌الملك فرستادند

در سنه‌چهارصدو پنجاه‌وپنج طغرل بیك ازدنیارفت و برادرزادهٔ اوالب ارسلان بن طغرل بیك بن‌میکائیل بن سلجوق بسلطنت نشست‌وزیر او **جناب خواجه نظام الملك طوسی** رحمة الله علیه بود و الب‌ارسلان سلطان بسیار بزرك عادلی بود و بتأیید این وزیر عالم عاقل مفاسد مذهبی اصلاح شد وعلماء رافضیه وشافعیه که ازترس دشمنان فرار کرده بودند به‌مساعدت خواجه نظام‌الملك بخراسان مراجعت فرمودند ، و مرقد مطهر حضرت رضا (ع) کم کم مورد توجه شیعیان و توسل آنان گردید

در سنه چهارصد و شصت و سه الب ارسلان‌بتصویب وزیرش‌خواجه نظام‌الملك‌ملکشاه‌پسرخود راولیعهد خود گردانید

و الب‌ارسلان در حدود خوارزم‌بابعضی‌ازسرکشان محاربهٔ سختی‌نمود وبآنهاظفر یافته‌مراجعت نمود بطوس وبشرف طواف مرقد مطهر حضرت رضا ع نائل شد

در سنه چهار صد و شصت و پنج الب ارسلان از دنیا رفت و جسد او را در مرو شاهجهان دفن کردند

و بعد پسرش جلال الدین ملکشاه بجای پدر بسلطنت نشست و تاریخ جلالی که در تقاویم نوشته میشود منسوب باو و بعد او پسرش برکیارق بن ملکشاه بسلطنت نشست

در سنه چهار صد و هشتاد و یک رعایای مرو بدرگاه وزیر خواجه نظام الملک شکایت نمودند از حاکم خود ، خواجه این خدمت را بعهده شرف الدین ابوطاهر بن سعید القمی واگذار فرمود

در مجالس المؤمنین است که ابو طاهر بن سعید القمی مدت چهل سال عامل مرو بود وابتداء آن در زمان سلطنت سلطان ملکشاه بن الب ارسلان بود و انتهاء آن در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه بن الب ارسلان بن طغرل بیک بود

وچون نظام الملک ازدنیا رفت سلطان سنجر منصب وزارت را بشرف الدین ابو طاهر القمی تفویض نمود ومدت سه ماه بمسند وزارت مستقر بود که از دنیا رحلت فرمود واو بغایت متدین ومتشرع بود وقبرش در جوار قبر مطهر حضرت رضا ع میباشد انتهی

بنابراین رحلت ابوطاهر القمی در حدود سنهٔ پانصدو یست بوده و موضع دفنش معلوم نیست

امر ششم در تواریخ مهمه متعلقه بطوس وبمشهد مقدس در ماهٔ سادسه

در سنه پانصدو چهل وهشت طایفهٔ از اتراک غز که معروف بودند به تاتار ومغول بسلطان سنجر یاغی شدند وقصد کردند خراسان را

در کامل ابن اثیر است ثم ساروا بطوس وهی معدن العلماء والزهاد فنهبوها وسبوا نسائها وقتلوا رجالها وخربوا مساجدها ومساکن اهلها ولم یسلم من جمیع ولایة الطوس الاالبلد الذی فیه مشهد علی بن موسی الرضا ع انتهی

از این عبارت استفاده میشود که سناباد نوقان در آن تاریخ شهری بوده وببرکت مرقد مطهر ازحملهٔ مغول و تاتار سالم مانده واین بزرگ اعجازی است از برای این مرقد مطهر چون در آن تاریخ نه دولت استیلائی داشته ونه ملت ، ولذا در آن حمله جمعی از علماء طوس شهید شدند مثل ملا محمد مارشکی ونقیب علویین علی الموسوی واسماعیل بن محسن خطیب طوس وغیرایشان

درسنه پانصد و پنجاه و دو سلطان سنجر ابن ملکشاه ابن الب ارسلان ابن طغرل بیک ابن میکائیل ابن سلجوق سلطان خراسان وماوراء النهر در مرو ازدنیا رفت و همانجا دفن شد در سن هفتادوسه سالگی

درسنه پانصد و پنجاه و شش انقلاب وحوادثی در طوس و نیشابور از حملهٔ مغول و تاتار واقع شد اشد از حملهٔ سابق در تاریخ ابن اثیر است در آن انقلاب نیشابور بکلی منهدم شد و تمام ابنیهٔ علیه که درطوس بود ازمیان رفت از آنجمله (مسجد عقیلی) که مجمع علماء و اهل فضل بود خراب شد وکتابخانه نفیس بسیار بزرگی دچار حریق شد ودر آن انقلاب هشت مدرسه حنفی و هفده مدرسه شافعی خراب شد و پنج کتابخانه محروق و هفت کتابخانه بغارت طوس تاراج شد

و نهبوا طوسا نهباً فاحشاً و حفروا المشهد الذی لعلی بن موسی ع و قتلوا کثیراً ممن فیه

و نهبوهم ولم یتعرضوا للقبة التی فیهاالقبر انتهی

از این عبارت استفاده میشودکه انقلاب این فتنه از فتنه هشت سال قبل اشد و سخت‌تر بوده چون در فتنه سابق ابداً متعرض مشهد مقدس نشدند و در این فتنه متعرض شدند لکن متعرض قبهٔ مبارکه نشدند

درسنه **پانصد و نود ونه چنگیزخان جد هلاکوخان** بسلطنت نشست وچین وترکستان را گرفت وخاك او متصل‌شد بخاك **سلطان محمد خوارزم شاه** و تقریباً تمام ایران را چنگیزخان متصرف شد سلطان محمد راه فرار را پیش گرفت وممالك او زیرپای لشکر چنگیز پایمال‌شد‌واول شهری‌که چنگیزخان ازممالك خوارزم شاه تصرف نمودبخارا بودلشکرمغول در بخارا سواره داخل مساجد شدند وشهر بخاراراسوزانیدندوچهارشهرمعتبرخراسان‌را که بلخ وهرات و مرو و نیشابور باشد سپاهیان چنگیزخان بریاست پسرش **تولیخان** خراب و ویران نمودند و مقتولین این بلاد را چندین کرور نوشته‌اند!

امرهفتم ـ در وقایع مهمهٔ متعلقه بطوس و مشهد مقدس‌درمأه سابعه

درسنه ششصد وشانزدهـ چنگیزخان ازراه **جام** بطوس‌آمد هرکجا اظهار اطاعت‌میکردند ابقائشان میداشت وهرکجا سرکشی میکردند آنهاراسرکوب ومستأصل مینمود وقرای‌شرقی طوس‌از قبیل نوقان وغیره همه مطیع شدند ونجات یافتند ورسولانی فرستاد بطوس ومطالبه خراج‌کردجواب ندادند لذا درقرای طوس قتلی بافراط نمود

در **سنه ششصد وهفده** چنگیزخان اهل‌مرو را قتل‌عام نمود!

وابن‌اثیر در **کامل** و **ابن ابی‌الحدید** درشرح **خطبهٔ ملاحم** مینویسد در یك روز هفتصد هزار نفررا بقتل رسانیدند وقبر سلطان سنجر را در مرونبش‌کردند و او را آتش زدند بعدلشکر مغول و تاتار بامر چنگیزخان آمدند بنیشابور و همان رفتاری که با اهل مرو کرده بودند با اهل نیشابور هم همان رفتار را کردند بعد طایفهٔ از آنها آمدند به طوس بااهل طوس هم همان رفتار را کردند که با اهل مرو ونیشابور کرده بودند

ثم‌صعدوا الی طوس فنهبوها وقتلوا اهلها و خربوها و خربوا المشهد الذی فیه علی بن موسی الرضا ع والرشید حتی جعلوا الجمیع خرابا ثم ساروا الی‌هرات انتهی

پس‌معلوم شدکه این حمله ازدو حملهٔ سابق اشد وسخت‌تر بوده چون دراین حمله متعرض مشهد مقدس شدند و جمیع را خراب‌کردند ـ لکن معلوم نیست‌که قبهٔ مبارکه ومرقد مطهر حضرت رضا ع را خراب‌کرده باشند

ایضا در این سنه سلطان محمد خوارزم شاه از دنیا رفت و پسرش **جلال الدین** بجای او بسلطنت نشست

بدانکه طایفه مغول وتاتار دو طایفهٔ صحرا گرد و وحشی بودند ودر نواحی شرقی سکنی داشتند و اراضی مسکونی آنها را **مغولستان** و **تاتارستان** مینامیدند گاهی ازمساکن خود حرکت نموده مثل سیل هجوم باطراف مینمودند و اسباب انقلاب بودند ودولت غالباً بزحمت آنها مبتلا بود و از همه آنها سخت‌تر حملات چنگیزخان مغول بود که بهرجای روی می‌آوردند آبادیها را خراب

میکردند و مردم را قتل عام مینمودند از مرد و زن پیر وجوان نمیگذشت وبغیر خرابی دنیا قصدی نداشتند لذا چنگیزخان دراسرع وقتی آسیا وممالك اروپا را متصرف شد و چنگیز ازطایفهٔ مغول بود وبزحمت زیادی قبایل مختلفه را مطیع خود نمود

در سنه ششصد و بیست و چهار چنگیزخان در مرو از دنیا رفت وممالك متصرفی خودرا میان چهار پسرش قسمت کرد وسلطنت ایران را بپسرش تولیخان داد

در سنه ششصد و بیست وهشت تولیخان از دنیا رفت و دو پسرداشت : منکوقاآنو دیگری هلاکوخان و ریاست مغول به منکوقاآن رسید و او ریاست ایران را به برادرش هلاکوخان واگذار نمود

در سنه ششصد و پنجاه و سه هلاکوخان از جیحون عبور نمود وبه طوس آمد بعد عازم تسخیر بنداد شد و مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی بواسطهٔ عداوتی که با خلفاء بنی‌العباس داشت وجناب محمدبن علقمی وزیر مستعصم عباسی که شیعه ومحب اهلبیت بود (چنانچه در مجالس المؤمنین فرموده) با هلاکوخان همدست شدند وبغداد را تصرف کردند ومستعصم خلیفه را در هشتم ماه صفرسنه ششصد وپنجاه شش که مطابق‌است‌با کلمهٔ (خوش) بقتل رسانیدند وسلطنت بنی‌العباس را منقرض کردند

ابتداء سلطنت بنی‌العباس سنهٔ صد وسی و دوبود که عبدالله سفاح بهمراهی ابومسلم مروزی بخلافت‌نشست، پس مدت‌خلافت بنی‌العباس پانصد و بیست وچهاربود ، بعد هلاکوخان‌آمد به‌آذربایجان و مراغه را پایتخت خود قرارداد

در سنه ششصد و شصت و سه هلاکوخان در مراغه مسموماً از دنیا رفت در سن چهل و هشت سالگی

در سنه ششصد و هفتاد وسه ارغون‌خان ابن اباآقاخان ابن هلاکوخان که قریب سی‌سال ایالت بلدان خراسان بوی تعلق داشت درطوس ازدنیا رفت

درسنه ششصدونود وپنج‌درزمان سلطنت غازان خان ابن‌آقاخان ابن هلاکوخان ابن‌تولیخان ابن چنگیزخان داود بن براق از ماوراء النهر بخراسان آمد و اکثر بلاد را سوزاند خاصه طوس و مشهد و نیشابور را

امر هشتم ـ در وقایع مهمهٔ متعلقه بطوس وبمشهد مقدس درمأه ثامنهٔ از هجرت

درسنهٔ هفتصد وسه نبیره هلاکوخان الجایتوخان‌ابن ارغون خان ابن اباآقاخان ابن‌هلاکوخان المسمی به سلطان محمد خدابنده بسلطنت نشست

و او بدست علامه حلی‌تشیع را اختیار نمود وسایرسلاطین مغول مذاهب و ادیان مختلفه داشتند وسلطان محمد خدابنده بسیار سعی نمود در تعمیر خرابی‌های چنگیزخان و تولیخان وحضرات مغول و تاتاریان‌که درمشهد مقدس کردند وامرکرد درجمیع ممالك ایران خطبه بنام شریف دوازده امام ع خوانده شود و درخاتمه باب ششم اجمالی از قضایای ایشان را نقل کردم

و او درشب عید فطر سنه هفتصد و پانزده در شهر سلطانیه که بناء خود او بود از دنیا رفت ودر آنجا دفن شدوسلطانیه درنزدیکی شهرزنجانست

در سنهٔ هفتصد و هیجده در زمان سلطنت سلطان ابوسعید بن سلطان محمد خدابنده شاهزاده یساور ازجلگه هرات بقصد تسخیر خراسان ومازندران بجام رسید وحکامی که ازجانب سلطان ابوسعید در طوس بودند همه مشغول عشرت بودند و لشکرشان پراکنده بود ناگاه شاهزاده یساور خود را بایشان زد وتمام اموالشان را غارت کرد

وایضاً درسلطنت ابوسعید امیرچوپان بخیال قتال با وی با هفتاد هزارسوار واردمشهدمقدس شد ودر آنجا امراء خراسان با وی عهدکردندکه از او برنگردند

در سنه هفتصد وسی وچهار قاضی شمس‌الدین ابن‌بطوطه از طریق جام مشرف شد بمشهد مقدس حکایتش درمطلب چهارم ازفضل هفتم ذکرخواهد شد (انش)

درسنهٔ هفتصد وسی‌شش درشب بیست وپنجم شعبان‌المعظم امیرتیمور متولدشد و دراینسال سلطان ابوسعید بن سلطان محمد خدابنده در قراباغ ازدنیا رفت و نعش اورا آوردند به سلطانیه و نزدیك قبر پدرش دفن کردند و بعد مدتی ایران ملوك الطوایف بود چند زمانی امیر چوپان سلطنت کرد و او سه پسر داشت امیرحسن خان وشاه عمر و امیرتیمورتاش وچند زمانی پسرهای امیر چوپان سلطنت کردند

در سنه هفتصد و هفتاد و یك امیر تیمور خروج کرد و اغلب ممالك روی زمین را تصرف نمود

درسنه هفتصد و هفتاد وسه بامر ملك اشرف‌شعبان بن حسین عمامه سبز مختص شدبسادات چنانچه شاعرمیگرید :

اطراف تیجان اتت من سندس	خضر با علام على الاشراف
و الاشرف‌السلطان خصصهم بها	شرفاً لیفرقهم من الاطراف

ونعم ماقیل:

جعلوا لابناء الرسول علامة	ان العلامة شأن من لم یشهر
نور النبوة فی وسیم وجوههم	یغنی الشریف عن الطراز الاخضر

درسنه‌هفتصد و هشتاد وسه امیرتیمور وارد طوس شد و حاجی‌بیك جانی ازجانب‌امیرتیمور حاکم طوس بود دفائن و خزائن بسیار بدست آورده بود سودای سلطنت مستقله خراسان در دماغ او جای‌گرفت امیرتیمور هم ایالت خراسانرا بپسرش میرزامیرانشاه داد واو با حاجی‌بیك‌جانی‌جنگهای نمایان‌کرد آخرالامر حاجی بیك جانی فرار نمود لشکرمیرزا میرانشاه ریختند میان شهرطوس ودست بتاراج وغارت برآوردند وشهرطوس را بیابان غفرکردند وزنان و دختران طوسرا موی کشان از میان شهر بیرون کشیدند وپرده عصمت آنها را برداشتند و آنها بدست ناکسان افتادند و ازآبادی های آن نواحی اثری نماند وقریب بده هزار نفرکشته شدند و از کشتگان دردم دروازه‌ها مناره ها برآوردند و میرانشاه فتح‌نامه‌ها باطراف نوشت

ودر بستان السیاحة است‌که در کروفر امیرتیمور ولشکر کشی هایش بامر او شهر طوس خراب شد بقیه مردم‌آمدند بمشهد مقدس و در اطراف مرقد حضرت رضا ع جمع شدند و برای خود خانه از گل ساختند وتعیش میکردند

امر نهم در وقایع متعلقه بطوس وبمشهد مقدس در مأه تاسعه از هجرت

در سنه هشتصد وهفت در شب هفدهم شعبان المعظم امیرتیمور در انزار فاریاب از دنیا رفت و

نعش او را حمل نمودند ودر سمرقند دفن کردند و تولدامیرتیمور در شب بیست وپنجم ماه شعبان سنه هفتصد وسی وشش بوده در ظاهر بلده کش از بلاد ماوراء النهر و او اغلب ممالك روی زمینرا تصرف کرد و اوچهار پسرداشت:

اول پیرمحمد که ولیعهد پدر بود و درسنه هشتصد و نه بدست پیرعلی که از امراء تیموریه بود کشته شد

دوم آقا میرانشاه که در سنه هشتصد و ده در محاربهٔ با قرایوسف ترکمان در آذربایجان کشته شد.

سوم عمرشیخ که در ربیع‌الاول سنه هفتاد و شش‌از دنیا رفت

چهارم سلطان شاه رخ که پادشاه شرع پرور ومعدلت‌گستری بود و تومنه خان پدر نهم امیرتیمور وپدر چهارم چنگیزخان است که نسب این دو سلطان در تومنه خان متحد می‌شود وبعداز فوت امیرتیمور میرزا شاهرخ پسرش بسلطنت نشست و مدت چهل وسه سال مستقلا در ایران سلطنت کرد و میرزا شاهرخ امیر سید خواجه‌را دربطوس فرستاد که قلعه بلده طوس را تعمیر نماید مردم طوس که دورمرقد مطهر جمع شده بودند راضی نشدند بمعاودت بطوس وآن محل شریف را مأمن خود قرار دادند

درسنه هشتصد و نه میرزا شاهرخ حکومت‌طوس و جنوشان و کلات و غیرها را بمیرزا الغ بیك پسرش تفویض نمود واومرد عالمی بود مخصوص در علوم ریاضی

درسنه هشتصد و دوازده بامر او منجنیق‌درپشت سمرقند زیجی ساختند مثل غیاث الدین‌جمشید کاشانی و قاضی‌زادهٔ رومی و ملاعلی قوشچی ودر اینسال شاهرخ بمشهد مقدس ورود فرمود وساداتی راکه متولی آن بقعهٔ مبارکه بودند اکرام نمود

در سنه هشتصد و چهارده والده گوهرشادآغا درمشهد مقدس وفات کـرد و در جوار حضرت رضا ع دفن شد

در سنه هشتصد وهیجده میرزا بایسنقر پسر میرزا شاهرخ از طرف پدرش بحکومت طوس و استراباد ومضافات این بلد منصوب شد

در سنه هشتصد و بیست‌ویك‌مسجد گوهرشاد باتمام رسید در همین سال شاهرخ از هرات به زیارت مشهد مشرف شد و قندیل طلائیکه وزن آن سه هزار مثقال طلا بود تقدیم آستانهٔ مقدسه نمود و بگنبد مطهر آویختند

و بناء مسجد جامع ، زوجه‌اش گوهرشاد بیگم بنظرش بسیار جلوه کرد

در سنه هشتصد و هشتاد و دو از هرات شاهرخ بزیارت مشرف شد و نزاعی که بین سید زین‌العابدین مشهدی وخواجه سیدعلی‌مهنهٔ بود برداشت‌وخواجه‌سیدعلی ازعداوتی که‌بسیدزین‌العابدین داشت بشاهرخ عرضکردکه سیدزین‌العابدین سب شیخین کرده و شهودی اقامه کرد شاهرخ سید زین‌العابدین را بهرات برد وآنجا تازیانه زد از این مطلب معلوم می‌شود که شیعه در آنزمان در مشهد زیاده بوده لذا سیاست‌سید زین العابدین را در هرات داد

درسنه هشتصد وپنجاه ویك در صبح یکشنبهٔ بیست وپنجم ذیحجةالحرام میرزا شاهرخ از دنیا رفت در نزدیك شهرری جسد او را حمل بهرات و در مدرسهٔ گوهرشاد بیگم نزد قبر زوجه‌اش دفن کردند و او پنج پسر داشت

اول میرزا الغ بیك که بعد از پدر بسلطنت رسید **دوم میرزا ابراهیم سلطان** که آثار خیریه او در شیراز زیاد است منجمله مدرسه دارالصفا **سوم میرزا بایسنقر** که خطش بسیار ممتاز است درکتیبهٔ اطراف ایوان‌مقصوره مسجد گوهرشاد ، روی کاشی خطوط او موجود و ممتاز است **چهارم میرزا سیور، پنجم میرزا محمد جوکی** و تمام اینها در حیوة پدر از دنیا رفتند بغیر میرزاالغ بیك، ومیرزا بایسنقر سه پسرداشت « میرعلاءالدین ـ میرسلطان‌محمد ـ میربابر»

در ریاض‌السیاحه است که درسنه هشتصد وشصت و یك میرزا سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیرتیمور درهرات گوهرشاد بیگم را بقتل‌رسانید

درسنه هشتصد وپنجاه‌وپنج مسجدشاه درآخر بازاورساخته شد

درسنه هشتصد و هفتادو دو یادگار محمدبن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقربن میرزا شاهرخ بن امیرتیمور نبیره گوهرشاد بیگم سلطان ابوسعید را بقصاص جده‌اش بقتل رسانید قبر گوهرشادآغا و قبرشوهرش شاهرخ میرزا وقبر پسرش میرزا بایسنقر در هرات است میان مدرسهٔ که‌گوهرشادآغا ساخته

درسنه هشتصد وهشتاد وپنج سلطان حسین بایقرا ابن میرزا منصور بن میرزا بایقرا ابن شیخ عمر ابن امیرتیمور یادگار محمد نبیرهٔ گوهرشاد آغا را در نزدیك هرات بقتل رسانید در تاریخ فوتش گفته شد

شد شهر صفر شهید وهم شهرصفر ازسال شهادتش دهد باز خبر

امر دهم در وقایع مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدس

درماه عاشرهٔازهجرت درسنهٔ نهصد وپنج ، میرزا محمد حسین بدیع الزمان با پدرش سلطان حسین‌بایقرا مخالفت نمود بعد ازآنکه جمعی از امراء واسطه شدند ، سلطان حسین ازتقصیرات‌پسرش درگذشت و او را بخلاع طلا وکمربند مرصع زینت بخشیذ وبایالت طوس و مشهد و مقدس وابیورد ونساء مفتخر گردانید

در سنه نهصد و شش در یازدهم جمادی‌الاولی امیر علی‌شیر وزیر سلطان حسین‌بایقرا در هرات از دنیا رحلت فرمود و قبرش هم در هرات است و او مقدم همهٔ امراء و وزراء ، مساجد و مدارس وبقاع خیریه درهرات وخراسان واطراف آن زیاد بنا نمود

ایضا درسنه نهصد وشش ابتداء جلوس شاه اسمعیل‌بن سلطان حیدر بن سلطان جنیدبن‌ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صفی‌الدین اسحق بن‌شیخ‌امین‌الدین‌جبرئیل‌بن شیخ صالح بن قطب‌شیخ‌الدین بن‌صلاح الدین‌رشیدبن محمدالحافظ‌بن‌فیروزشاه بن زرین‌کلاه‌بن محمد بن حسن بن‌ابراهیم‌بن‌جعفر بن‌اسماعیل‌بن‌محمد‌بن احمدالاعرابی بن‌قاسم‌بن‌حمزة بن‌الامام‌موسی‌الکاظم‌ع بودوشاه‌اسماعیل درعنفوان‌جوانی بسریر سلطنت نشست

تاریخ جلوسش مطابق است با کلمهٔ مذهبنا حق از محقق ثانی در این باب قصهٔ لطیفی‌نقل شد درخاتمهٔ باب اول

در سنه نهصد و یازده سلطان حسین‌میرزای بایقرا از دنیا رحلت کرد در سن هفتاد سالگی در موضع بابا الهی از توابع بادغیس که از اعمال هرات و مرو زور است و نعش او رابعد ازچهار روز بردند به هرات‌ودرگنبدی‌که جهت خود ساخته بود دفن‌کردند و او معین علماء طلاب

بود ودر هرات مدرسه بسیارعالی بجهت طلاب ساخته که در ایران وتوران آن کم نظیراستودرزمان او ده هزار طالب علم در هرات جمع بودند

در سنه نهصد و شانزده شاه اسمیل متوجه خراسان شد و آنوقت خراسان دست محمدخان شیبانی ازبك بود که از احفاد چنگیزخان است

شاه اسمیل با وی جنك کرد واورا بقتل رسانید وخراسان را جزء ممالك متصرفه خود گردانید ولشگرشاه‌اسمیل معروف بودند بقزلباش چون کلاهشان قرمز بود بشکل تاج درویشان و دوازده ترك داشته بعدد دوازده امام والان هم بعضی از دراویش همان قسم کلاه دارند

در سنه نهصد و هیجده جانی‌بیك سلطان و عبیداللّه خان ازبك از سلاطین ماوراء النهر از جیحون گذشت ومتوجه خراسان شدند و هرات را محاصره کردند بعد از چندی میان این دوسردار مخالفت افتاد دست ازمحاصره کشیدند متوجه دیارخود شدند

بعد تیمور سلطان درحدود مرغاب بعبیداللّه خان‌پیوست و آندو سردارباتفاق یکدیگر بطرف مشهد مقدس آمدند و از مرو تا اسفرائن را درتحت تصرف درآوردند بعد از چند ماه لشگر شاه اسمیل بخراسان نزدیك شدند و ازبکها بماوراء النهر شتافتند

درسنه نهصد و سی در نوزدهم ماه رجب شاه اسمیل در محال سراب از دنیا رحلت فرمود نعش اورا بردند باردبیل و درحضرهٔ مقدسه صفویه دفن نمودند در جوارجدش شیخ صفی

شاه اسمیل وقت رحلت سی وهشت ساله بود، مدت بیست و چهارسال باستقلال سلطنت کرد رحمةاللّه علیه .،

در سنه نهصد و سی و یك در اوایل سلطنت شاه طهماسب بن شاه اسماعیل ، بواسطه حداثت سن و اختلاف امراء قزلباش اختلالی در امور خراسان پیدا شد و این اختلال در ماوراءالنهر بسمع عبیداللّه خان ازبك رسید ـ از بنی اعمام محمدخان ازبك بطمع تصرف خراسان بداهة این رباعی راگفت :

باز جانم هوس ملك خراسان دارد	تن بیجان شدهٔ من هوس جان دارد
روح‌بخش‌است شمالش چودم روح‌اللّه	مگر او نیز هوای پل مالان دارد

درسنه نهصد و سی وچهار شاه طهماسب بقصد مقاتله عبیداللّه خان ازبك بطرف خراسان آمد و مشهد را تصرف کرد بعد از راه جام رفت بجانب هرات و شکست فاحشی بلشگر عبیداللّه‌خان داد و خود مراجعت بقزوین نمود بعد هم چند مرتبه عبیداللّه خان بسمت خراسان تاخت و تاز نمود و هر دفعه شکست‌خورده مراجعت کرد تا آن که در سنهٔ نهصد و چهل و شش عبیداللّه خان ازبك دربخارا کشته شد

درسنه نهصدو پنجاه ویك محمد سلطان ازبك درمشهد مقدس قتل عام نمود

درسنه نهصد و هشتاد وچهار شاه‌طهماسب در مشهد مقدس از دنیا رحلت فرمود قبرش‌همدر میان حرم مطهر درصفهٔ شاه طهماسب مشهوراست

در سنه نهصد و هشتاد و هفت اوقاتی که عباس میرزا که شاه عباس کبیر باشد حاکم هرات بود. و مرتضی‌قلی‌خان برناك ترکمان حاکم مشهد مقدس بود بین این دو امیر رقابت و برودت بود. علی قلی‌خان شاملو بیگلربیگی هرات عباس میرزا را با لشگرزیادی از هرات برداشته بقصد فتح مشهد مقدس و غلبه بر مرتضی قلیخان ، در نزدیکی مشهد تلاقی عسکرین شد و لشگرمرتضی

قلیخان شکست خورده مغلوب شدند در این معرکه میر عبدالکریم متولی مشهد مقدس که مردعالمی بود مقتول‌شد

مرتضی‌قلیخان مرد بخشنده و کریمی بود و مداخل مشهد مقدس کفایت معاش او را نمیکرد لذا قنادیل و شمعدانهای طلا و نقرهٔ روضهٔ متبرکه را سکه زد وصرف علوفه ومرسومات لشگر کرد

درسنه نهصد و هشتاد و نه چون خبر نزاع امراء خراسان بسمع سلطان محمد پدرشاه عباس کبیر رسید محمد خان ترکمان را برای اصلاح بخراسان فرستاد از آنطرف علی قلیخان‌شاملو بیگلربیگی‌هرات شاه عباس‌کبیر پسرسلطان محمد را در خراسان‌بسلطنت معرفی‌کرد وکلیه‌خراسان را از تحت سلطنت سلطان محمد خارج‌کرد و بتصرف شاه عباس داد

در سنه نهصد و نود وشش عبدالله خان ازبك باغوای علیقلی خان شاملو از جیحون‌گذشت و وارد مشهد مقدس شد و مرشد قلیخان عباس‌میرزا را ازمشهد بقزوین برد وبتخت سلطنت نشانید و تاریخ جلوس شاه عباس ظل‌الله است

درسنه نهصد و نود وهفت‌عبدالله خان ازبك ازجانب هرات آمد بمشهد و نهب وغارت زیادی نمود، صلحاء و اتقیاء مشهد کاغذ موعظهٔ باو نوشتندکه شاید دست از خرابی و غارت بردارد فضلاء ازبکیه جوابی نوشتند و مولانا محمد مشکك رستمداری در جواب علماء جوابی مرقوم فرمود که انشاء الله بعد ذکرخواهد شد انصافاً جوابهای مولانا محمد مشکك بسیار متین ونافع است

در اواخر همین سال‌شاه عباس برای نظم خراسان ورفع شر ازبکیه عزیمت مشهد مقدس‌نمود و درشاهرود مرشد قلیخان را بقتل رسانید

درسنه نهصد ونود وهشت **عبدالمؤمن خان** ولد عبدالله خان ازبك که حاکم بلخ بود بالشگر زیادی بقصد تسخیرمشهد حرکت‌کرد و چهارماه شهرمشهد را محاصره‌کرد و بعد از تصرف حکم بقتل عام نمود حتی سادات وصلحاء و علماء راکه پناه به آستان مقدس امام(ع) برده بودند نیز بقتل رسانید بقسمی‌که در روضهٔ مقدسه خون مثل سیلاب جاری شد وشاعر دراین مقام‌گفته:

هنوز اگر بفشارند خاك مشهد را سفینه از شط خون تا بکربلا برود

در روضهٔ مقدسه آنچه اثاثیه و قنادیل طلا و نقره و شمعدان و فروش و ظروف بود همه را ازبکها بغارت بردند وبعضی کتب وقرآنهائی که در ایام متمادیه از اقصی بلاد اسلام جمع شده بود وقرآنهائی که بخط ائمهٔ معصومین (ع) نوشته شده بود بدست ازبکهای بیدین افتاد وقریب هزارشتر ازمشهد مقدس اجناس حمل نمودند وتا سه روز درمشهد مقدس قتل‌وغارت میکردند

چه خوب گفته شاعر:

مکن مکن که ره جور را کناره نباشد مکش مکش‌که پشیمان شوی و چاره نباشد

و ازجمله نفایسی‌که عبدالمؤمن خان‌ازبك ازمشهد غارت نمود قطعهٔ الماسی بود بقدرتخم مرغی که قطب‌الدین شاه دکنی تقدیم آستانهٔ مقدسه کرده بود

منجمله میل طلائی بودفوق ضریح مطهرکه مرحوم شاه طهماسب وقف کرده بود، تمام‌اینها را عبدالمؤمن‌خان حمل نمودبجانب هرات

وبقیه زن و مردیکه‌باقی مانده بودند دراطراف عبدالمؤمن خان شقی بفریادوناله برآمدندآن شقی گفت دو شیشه پرآب کنید و از بالای مناره پرت‌کنید اگر نشکست من اعتقاد میکنم ودست

از قتل شما برمیدارم

چنین کردند؛ شیشه‌ها نشکست، عبدالمؤمن خان دست از قتل آنها برداشت

مدفونین درقبرستان قتلگاه مقتول در آنوقعه بودند لذا آنزمین را قتلگاه گفتند

جهت اینکه عبدالمؤمن خان شقی امر بقتل ونهب وغارت نمود این بود اوقاتی که آن شقی و لشکرش در خارج شهرخیمه زده‌بودند، شبی علی‌یك مؤذن بالای گلدستهٔ حضرت رضاع مناجات‌میکرد عبدالمؤمن خان از چادر بیرون آمدگوش داد شنید که علی‌یك سب ولعن خلفاء رامیکند

عبدالمؤمن خان‌گوش خود را فراگرفته میان خیمه رفت وقسم یادکردکه متنفسی را در مشهد زنده نگذارد!

بدانکه عبدالمؤمن خان و پدرش عبداللهخان ازبك بسیار متعصب وشقی‌النفس بودند وفاضل روزبهان متعصب ملعون معلم ومربی عبداللهخان ازبك بود وکتاب مقاصد المتکلمین را آن ملعون که در اصول‌عقاید اهل‌سنت نوشته است باسم عبدالله خان رقم‌کرد و کتاب ابطال‌الباطل را در نقض کشف الحق علامه حلی رحمه‌الله آنملعون نوشته وبعد مرحوم قاضی‌نورالله شوشتری کتاب احقاق الحق را نوشت وازکلمات وکتب اهل سنت‌نقض برآنملعون فرمود

اولا میگوید قال‌المصنف رحمه‌الله مرادش علامه حلی است بعد میفرماید قال الناصب خفضه‌الله مرادش فاضل روزبهان است ـ بعد میفرماید صورت مرروده شکرالله سعیه

این‌کتاب احقاق‌الحق و کتاب عبقات میرحامد حسین هندی بهترین همهٔ کتب است بجهت اثبات حقانیت مذهب شیعه بادلهٔ که ازکتب خود اهل‌تسنن است

امر یازدهم ـ در وقایع مهمه متعلقه بطوس ومشهد مقدس در مأه حادی عشر از هجرت

در سنهٔ هزارو یك شاه عباس بطرف خراسان حرکت فرمود و تا چمن‌دادگان آمد و بعضی از ولایات خراسانرا که درتصرف ازبکیه بود بدون نزاع درتصرف او درآمد

درسنهٔ هزار و دو عبدالمؤمن خان مجـدداً بخراسان آمد ، نیشابور و سبزوار را از تصرف شاه عباس منتزع نمود وچندی درمشهد توقف نمود و ازآنجا رفت ببلخ

درسنه هزار وهفت عبدالله خان ازبك پدرعبدالمومن خان سابق‌الذکر در ماوراء النهر بدرك واصلشد، عبدالمؤمن خان بجای پدر درسمرقند جلوس نمود ازشقاوتی‌که داشت جمعی از امراء ازبکیه و از خویشان خودرا بقتل رسانید، بعضی از امراء ازبکیه قصد قتل عبدالمؤخان را نمودند و اورا بضرب تیر بجهنم واصل کردند، مدت سلطنت او درماوراءالنهر بعد ازپدرش شش ماه بود، این بود که هرج و مرج میان امراء ازبکیه پیدا شد ومشهد و هرات وسایر ممالك خراسان در تصرف شاه عباس کبیر درآمد

درسنه هزاروهشت مجدداً شاه عباس بمشهد مقدس مشرف شد و زمستانرا درمشهد مقدس ماند وبخدمت‌خادم‌باشی‌گری آن‌آستان قدس مفتخرشد،شبی بامقراض فتیلهٔ شمعها را میگرفت مرحوم شیخ بهائی بداهتاً این رباعی را انشاء‌کرد:

پیوسته بود ملایك علیین — پروانهٔ شمع روضه خلد آیین
مقراض باحتیاط زن ایخادم — ترسم ببری شهپر جبریل امین

دیگری در این مقام این رباعی را گفته :

از بهر طواف شه فردوس حریم — جبریل زعرش آید و حوران زنعیم
عمداً پر خود بردم مقراض د ند — شاید که بدینوسیله گردند مقیم

احقرنیز عرض کرده‌ام :

هر شب زشعف ملایك از خلد برین — آیند بخراسان بطواف شه دین
خواهند چبو پروانه شمع حرمش — سوزند شوند بردرش خاك نشین
(ولد مؤلف)

در سنه هزار ونه یار محمد میرزا که از شاهزادگان ازبکیه بود به اصفهان خدمت شاه عباس آمد والماس گرانبهائی پیشکش آورد ، معلوم شد که‌این الماس از نذورات سرکار فیض‌آثار بوده که‌در تغلب عبدالمؤمن خان بدست ازبکیه افتاده بود واین همان الماسی است که‌سابقاً گفتیم محمد خان دکنی تقدیم آستان قدس کرده بود

مرحوم شاه عباس آن الماس را بفتوای علمای عصر بروم فرستاد و بقیمت زیادی فروختند و ازوجه او املاك مرغوبهٔ خریده وقف نمودند

درسنه هزار وده شاه عباس ازاصفهان پیاده به‌مشهد مشرف شد

در سنه هزار و یازده شاه عباس بعد از فراغ ازجنك بلغ به مشهد آمد و از آنجا به اصفهان رفت

درسنه هزار وشانزده شاه عباس ازقزوین باجمع قلیلی بمشهد مقدس مشرف شدو در این سفر املاکو نفایس زیادی وقف چهارده معصوم ع نمود

در سنه هزارو هیجده شاه عباس حکومت مشهد را به **شاه نظر خان** تفویض کرد و **مهربان خان قاجار** را ازحکومت مشهد عزل نمود وحکومت‌مرو رابوی داد

درسنه هزار وبیست شاه عباس عمارات کهنه قدمگاه نیشابور رااحیاء فرمود

درسنه هزار و بیست ویك جنازه اسماعیل خان پسر شاه عباس را از اصفهان حمل بمشهد مقدس نمودند ودرجوار حضرت رضا ع دفن کردند

در سنه هزارو سی‌و یك‌شاه عباس ازفتح‌قندهارفارغ‌شد وبمشهد مقدس مشرف شدومرحوم میرزا ابوطالب رضوی‌را متولی آستان قدس رضوی نمود

درسنه هزار وسی ودو محراب خان حاکم مروو بانی (مسجد محرابخان در محله نوقان وحوض انبار و قلعهٔ محرابخان و سایر ابنیه خیریه) در مرو از دنیا رفت و جنازهٔ او را حمل بمشهد مقدس نمودند

در سنه هزار وسی وپنج میرزا ابوطالب متولی‌مشهدمقدس که‌در سفر عراق وعربستان باشاه عباس رفته‌بود هنگام‌مراجعت بطرف خراسان‌مریض شد وبه‌طهران که رسید از دنیارحلت‌فرمود وجنازهٔ اورا حمل‌نمودند بمشهد مقدس ودرجوار حضرت رضا ع دفن نمودند

در سنه هزار وسی وهفت در صبح پنجشنبه بیست وچهارم جمادی الاولی شاه عباس کبیر در فرح آباد مازندران از دنیا رحلت فرمود (باهندسه مطابقست با ظل حق) و جنازهٔ اوراحمل نمودند بجانب اصفهان بکاشان که‌رسیدندایشانرا دربهلوی امامزاده بشت مشهد دفن کردند
وبعضی گفتند که‌قبر ایشان درنجف اشرفست درزیر عتبهٔ که ازپایین پای حرم مطهر داخل حرم‌مبارك میشوند لذاجنت مکانش میگویند
و مدت سلطنت ایشان تقریبا چهل‌و هفت‌سال طول کشید و آثار خیر یه این پادشاه زیاد است
در مازندران شهر اشرف وفرح آباد از آثار اوست همچنین بندر عباس منسوب بایشان است‌و رباط ها ومساجد ومدارس و ابنیه خیریه‌ایشان دردنیا زیاد است‌مخصوصاً دراصفهان‌از قبیل عمارت چهل ستون مسجد شاه پل‌خواجو بر روی زاینده‌رود و نحو ذلك در مشهد مقدس‌ونجف اشرف هم‌ابنیه خیریه‌شان زیاد است
مورخین فرنك مینویسند کمتر‌پادشاهی از سلاطین دنیا بقدر شاه عباس برعیت ومملکت خود خیررسانید ، شاه عباس درحسن عمل اول پادشاه از سلاطین شیعه بلکه از سلاطین ایران بلکه از سلاطین دنیا است

در سنه هزار و پنجاه‌ودو شاه صفی که نوادهٔ شاه عباس کبیر باشد از دنیا رحلت کرد در کاشان امراء ایران بعد از فوت شاه صفی سه جنازه از کاشان به‌سه نقطه حمل کردند یکی بنجف یکی به‌قم یکی بمشهد مقدس که معلوم‌نباشد شاه‌صفی کجا مدفونست
لکن جسدش در آن‌جنازه بود که بقم آوردند ودر رواق مطهر قم قبرش معروفست و ضریح چوبی هم‌دارد بعداو برادرش شاه‌عباس ثانی بسلطنت نشست

درسنه هزار و هفتاد وهشت شاه عباس ثانی از دنیا رحلت نمود قبر اودر زاویهٔ غربی رواق مطهر حضرت معصومه است وصندوق منقشی از آهن‌دارد
بعداز اوپسرش شاه سلیمان بتخت سلطنت نشست مدارس و ابنیه خیریه در عهد این سلطان در مشهد مقدس زیاد ساخته شده

امر دوازدهم ـ در وقایع‌مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدس درمأه ثانی عشر هجری

در سنه هزار وصدو شش شاه سلیمان از دنیارحلت‌کرد وقبر ایشان هم در رواق مطهر حضرت معصومه است و ضریح آهنی دارد
بعد ازاوپسرش شاه سلطان حسین بتخت سلطنت نشست مدت سلطنت او سی‌سال بود در زمان سلطنت او هرج ومرج درایران زیاد اتفاق افتاد

در سنه هزار و صدو نه میرزا داود مستوفی خاصه شـاه سلطان حسین بتولیت مشهد مقدس مشرف شد

در سنه هزار و صد و بیست و دو که ابتدای اختلال سلطنت شاه سلطان حسین بـود ملك محمود سیستانی که در طوس بود مشهد مقدس را بحیطه تصرف در آورد ودر کمال استقلال بحکمرانی آن برداخت درحالتیکه فتحعلی خان قاجار ابن شاه‌قلیخان ابن مهدیخان ابـن ولی خان جد سلاطین قاجاریه که در خواجه ربیع مدفونست از جانب شاه سلطان حسین صفوی در

مشهد مقدس حکومت داشت

بعد ملك محمود درمشهد و بعضی‌از ولایات خراسان تسلطی یافت و دعوی سلطنت نمود وتاج کیانی بر سرنهاد

در سنه هزار وصد وسی اسد ابدالی قادری بتسخیر مشهد آمد بعد از تسخیر هرات وقراه . مدت سی‌و پنج روز اهالی مشهد را درمحنت ومشقت انداخت وشهر را محاصره نمود بعد معجزات زیادی از قبر مقدس بروز نمود آنملعون فرار کرد ؛

حکایتش درواقعه سی‌و هشتم **تحفة الرضويه** نقل شده

در سنه هزار وصد و سی و چهار محمد خان افغان از هرات بعزم گرفتن مشهد مقدس آمد واطراف آنشهر مقدس را احاطه کرد بازهم‌از آن‌قبر مقدس معجزاتی ظاهر شد و او فرار نمود این حکایت هم‌در تحفةالرضويه نقلشده

در سنه هزار و صد و سی و پنج در روز بیست و ششم شوال **افاغنه** بریاست **سلطان محمود افغان** اصفهان رامحاصره نمودند وآبونان رابر اهالی اصفهان‌حبس نمودند

آخر الامر اهل **اصفهان تسلیم** شدند **افاغنه** ریختند باصفهان و خیلی از اعیان و اشراف اصفهانرا کشتند

سلطان حسین را بابرادران و فرزندانش در محبس حبس نمودند همین قسم درمحبس‌بودند تاآنکه محمود رئیس افاغنه بدرك واصل شدوپسرش **سلطان اشرف ملعون** بجای او نشست بامر آنملعون حمامها ومساجد ومدرسه‌های اصفهانرا خراب کردند

در سنه هزار وصد وسی و نه شاه طهماسب ثانی پسر **شاه سلطان حسین صفوی** با **فتحعلی خان جد سلاطین قاجاریه** بجانب مشهد رفته و شهر را محاصره نمودنـد ، درهمین محاصره بود **که نادر قلی بك افشار** که بعد **نادر شاه** شداز طرف‌شاه‌طهماسب**قورچی باشی شد**

وایضا درهمین محاصره **فتحعلی خان قاجار** بشهادت رسید ودرجوار خواجه ربیع دفن‌شد

الحاصل بعد ازدوماه محاصره بهیچ قسم‌ممکن نشد برای قشون **شاه طهماسب** و نادر غلبه نمودن بر **ملك محمود سیستانی**

آخر الامر میرمحمد نامی که‌از ملازمان ملك محمود بود دروازه میرعلی امویه را کـه درشرقی مشهد است درشب غرۀ ربیع الثانی گشود ونادر وارد شهر شد **شهر مشهد وارك** کلیه‌به **شاه طهماسب**مسلم شد

ملك محمود سیستانی کسوت درویشانرا اختیار نمود و در یکی از حجرات صحن مقدس توقف نمود بعد از چندی نادر بملك محمود سوء‌ظنی پیدا کرد : اورا با اتباعش بقتل رسانید و حکومت مشهدرا نادر پسرش **رضا قلیخان** داد

در سنه هزارو صد و چهل بامر **سلطان اشرف** ملعون در بیست و دوم محرم **سلطان حسین صفوی** را درمیان‌زندان بقتل رسانیدند واهل‌و عیالش را اسیر کردند و اموالش را غارت نمودند مردم بعداز مدتی نعش او رابقم بردند ودر قبلۀ قبرمخدره حضرت معصومه (س) بفاصله چهار ذراع دفن نمودند وقبرش مفروش است بسنك مرمر ممتازی بعد ازسلطان حسین **شاه‌طهماسب‌ثانی** بتخت سلطنت نشست

در سنه صدو چهل وسه نادر هرات را فتح کرد ووارد مشهد شد **فاطمه سلطان بیگم** خواهر ابوینی شاه طهماسب ثانی را بجهت پسرش **رضا قلی میرزا** حاکم مشهد تزویج نمود چون خبر مصالحه شاه طهماسب را با دولت عثمانی شنید باین مصالحه راضی نشد عریضهٔ شکایت آمیزی بشاه نوشت وباسپاه خراسان بطرف اصفهان حرکت کرد

در سنه صدو چهل وچهار نادر شاه شاه طهماسب را از سلطنت خلع نمود ومحبوساً از راه یزد بمشهد فرستاد به رضاقلی میرزا پسرش که حاکم مشهد بود سپردند تا هنگام سفر نادرشاه بهندوستان شاه طهماسب رااز مشهد بسبزوار بردند بحکم رضا قلی میرزا محمد حسنخان قاجار پسر فتحعلی خان اورا مقتول ساخت

پسر شاه طهماسب را که **شاه عباس ثالث** باشد نادر شاه در سن هفت ماهه بتخت سلطنت نشانید و حکم کردسکه باسم او بزنند

در سنه هزار وچهل و هشت نادرشاه اسم شاه عباس ثالث را از سکه برانداخت و دودمان صفویه را یکباره معدوم نمود وخود بتخت سلطنت نشست

درتاریخ جلوس نادرشاه **بعضی** گفتند ابن کلمه را «**الخیر فیما وقع**» و **بعضی** گفتند «**لاخیر فیما وقع**»

پس معلوم شد کهمدت سلطنت سلاطین صفویه دویست و چهل و دو سال بوده

در سنه هزار و صدو پنجاه وسه نادرشاه بعد از فتوحات **هندوستان و ترکستان و خوارزم** وارد ارض اقدس شده قندیلطلای مینای مرصعی که نذر فتح هندوستان بود وقفل مرصعی کهنذر تسخیر ترکستان بود هریك رادر جایخود وضع کرد ودو ماه در مشهد توقف نمودو نصرالله میرزا پسر خودرا **حکمران خراسان نمود**

در سنه هزارو صدوشصت ویك در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخره نادرشاه در فتح آباد قوچان مقتول شد نعشش راحمل نمودند بمشهد مقدس و درمقبرهٔ نادری دفن شد پس مدتسلطنت نادرشاه سیزده سال بود

بعضی درماده تاریخ فوت او گفته اند «نادر بدرك رفت»

لکن حقیراین تعبیر را خوش ندارمچون آنفاً حکایتی گفته میشود که کاشف استازحسنعاقبتاو

الحاصل بعد از قتل نادرشاه **علیقلی خان** برادر زادهاش که از کشته شدن عمشخبر دار شد آمد بمشهد مقدس وخودرا **علی عادل شاه** نامید وسکه بنام خویش زد واز او موقوفات زیادی ماند بجهت دارالشفاء مبارکه سهراب غلام خودرا بکلات فرستاد شاهزادگان نادری را با جواهرات وخزانه بدست آورد ورضا قلیمیرزا را که مکحول بود بانصراللهمیرزا و امام قلی میرزا کههرسه پسران نادر شاه بودند درمشهد مقتول نمود وشاهرخ میرزا پسررضاقلی میرزا رامحبوس نمود

دراواخر همین سال امراء و اهالی خراسان **علیشاهرا** ازسلطنت خلع نمودندو**شاهرخمیرزا** پسر رضاقلی میرزای پسرنادرشاه را بسلطنت اختیار نمودند وبحکماو عادلشاه را مقتول ساختند و جسد اورا در قتلگاهمقابل غسالخانه دفن کردند

بعداز چندروزی امراء خراسان شاهرخ را نیز معزول و مکحول نمودند و سید محمد داماد سلطان حسین ودختر زاده شاه سلیمان صفوی را بسلطنت اختیار نمودند ، روز جلوسش سه شنبه

پنجم صفر هزار و صد و شصت و دو بود
آن سید جلیل پسرش میرزا داود را متولی آستان قدس نمود بعد از چندی امراء خراسان آن سید بزرگوار را نیز مکحول نمودند بعد مرتبه سلطنت را به شاهرخ شاه نوه نادرشاه دادند درعهد شاهرخ شاه دو بلای عظیم بمشهد روی آورد

یکی نزاع بین او و پسرش نصرالله میرزا بود دیگری هجوم آوردن احمد شاه درانی افغان که بخیال تصرف مشهد افتاد بعد از فتح هرات تا اطراف مشهد تاخت و تاز نمود و برج و باروی مشهد را که محکم دید بعنوان زیارت داخل شهر مشهد شد و محمد خان افغان را بعنوان پیشکاری شاهرخ معین کرد و در باطن مسلط بشاهرخ نمود و خود روانه نیشابور شد بخیال تسخیر استراباد و مازندران

چون بسبزوار رسید آنجا شکست خورد از آنجا به هرات رفت و محمدخان افغان را احضار نمود بعد شاهرخ فریدون گرجی را حاکم مشهد نمود، نصرالله میرزا پسر شاهرخ حسد برد و فریدون خان را بقتل رسانید و خود متصدی امور گشت

شاهرخ پسرش نصرالله میرزا را نزد کریم خان زند فرستاد بشیراز و امور کشوری و لشکری را بپسر دیگر خود نادر میرزا مفوض کرد

نصرالله میرزا بعد از شش ماه بمشهد معاودت نمود و نادر میرزا را از مشهد خارج نمود و خود متصدی امور شد شاهرخ هم از ترس پناهندهٔ بآستان مقدس گردید نصرالله میرزا بحرم مشرف شده پای پدر را بوسید و او را بچهار باغ معاودت داد

درسنه هزار و صد و هفتاد و دو محمد حسن میرزا پسر فتحعلی خان قاجار الملقب بساخته دراستراباد مقتول شد بدست شیخ علیخان زند و سر او را آوردند بطهران که ببرند نزد کریم خان زند کریم خان امر کرد آن سر را با کمال اعزاز و احترام در حضرت عبدالعظیم دفن کردند و سن او دروقت کشته شدن چهل و پنجسال بود

در سنه هزار و صد و هشتاد و دو دو بارهٔ باز احمد شاه درانی افغان با جمعی از افاغنه از قندهار بمشهد مقدس آمد و ایلات را هم بعنوان جهاد دینی حرکت داد باجمع کثیری و چند زنجیر فیل و چند عراده توپ همراه آورد و شهر را محاصره کرد

نصرالله میرزا پسر شاهرخ ابن رضا قلی ابن نادرشاه با کمال شجاعت در دفاع و مقاومت نمود و هزار نفر از افاغنه را بقتل رسانید آخر الامر کار بمصالحه خاتمه یافت و احمد شاه درانی بقندهار مراجعت نمود

نصرالله میرزا هم رفت بشیراز نزد کریم خان زند و برادرش نادر میرزا را متصدی امور کرد نادر میرزا هم دست تعدی بآستان مقدس گشوده و خشتهای طلای گنبد مطهر را با سر طوق گنبد مطهر را که مکلل بجواهرات بود بمصرف رسانید و قالی زربفت را که در آنوقت هفت هزار تومان قیمت داشت سوزانید و هفتصد تومان از طلای آن عاید نمود و درب جواهرنشان را که شاه عباس نصب کرده بود نیز کند و بمصرف رسانید

مدت شش سال در مسند حکومت مستقر بود و آنچه توانست تعدی کرد

آخرالامر میرمحمد خان عرب زنکوئی که حاکم طبس بود نادر میرزا را دستگیر نمود و بطبس برد وتیمور خان افغان بهوا خواهی نادر میرزا قشون زیادی بمشهد فرستاد وشهررا محاصره نمود

آخرالامر مصالحه براین شد که‌نادر میرزا را به‌هرات فرستند بعد نصرالله میرزا برادرنادر میرزا ازشیراز آمد ومشهد مقدس‌را تصرف نمود

درسنه هزار و صدو نود ویك حسین قلی میرزا پسر محمد حسن میرزا ی قاجار الملقب بجهان سوز شاه پدرفتحعلیشاه از دنیارفت در سن بیست و هفت ساله ومدفنش در استراباد است

در سنه هزار وصد ونود وسه در روز سه شنبه سیزدهم ماه صفر کریم خان زند در شیراز از دنیا رفت و اوسلطان با رأفتی بود و ازرأفت او نقل کردند روزی در دیوان مظالم زیاد نشست و از کثرت تظلم مردم خسته شد چون خواست مراجعت کند در بین راه شخصی فریادخود را بتظلم بلند کرد

کریمخان پرسید کیستی ؛ گفت من مرد تاجری هستم‌آنچه داشته‌ام از من سرقت کرده‌اند

کریمخان گفت وقتی که‌سرقت کردند توکجابودی ؛ گفت در خواب بودم

گفت چرا بخوابی ومحافظت مالت رانکنی ؛ عارض گفت چنین خیال کردم که‌تو بیداری

کریمخان خوشش آمد از این جواب بوزیرش حکم کرد که آنچه از او سرقت کرده‌اند عوضش را از خزانه بدهند

در سنه هزارو دویست محمد شاه قاجار ملقب به اخته ابن محمد حسن خان ابن فتحعلی خان قاجار در طهران بتخت سلطنت نشست ومحمد شاه سر سلسلهٔ استقراری سلاطین قاجاریه است

امر سیزدهم در وقایع مهمه متعلقه بمشهد مقدس در مائة ثالث عشرهجری

در سنه هزار ودویست و پنج محمد شاه عازم خراسان شد ودر آنوقت شهر مشهدبتصرف نصرالله میرزا ابن شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه بود و محمد شاه در نیشابورتوقف نمود وصادق خان شقاقی را مأمور بمحاصره مشهد مقدس نمود و بعد از دو روز شهررا از تصرف نصرالله‌میرزا نوه نادرشاه خارج نمودندوصادق خان مرحوم میرزا مهدی شهیدرا باشاهرخ مکحول پدرنصرالله میرزا باستقبال محمدشاه فرستاد

محمد شاه روانه مشهد مقدس شد واز یکفرسخی پیاده بعتبه بوسی آستان قدس مشرف شد بیست ویکروز در مشهد توقف نمودوهمه روز درعداد خدام مشغول خدمتگذاری بودوفتحعلی بیك کوتول رامتولی نمود

بعد ازچندروز شاهرخ را با اولادهایش بمازندران فرستاد واو در بین راه مازندران از دنیا رفت وایالت شهر مشهد را بمحمد ولیخان قاجار داد وپنج عددقندیل طلای مرصع به لؤلؤوجواهرات که هریك بوزن پنج من بودند تقدیم‌آستان قدس نمودوخود مراجعت کرد بطهران

در سنه هزار ودویست و شش محمد شاه امر کرد گنبد مطهر حضرت سید الشهداء (ع) را طلا کاری نمودند

در سنه هزار ودویست و دوازده شب دوشنبه یازدهم ذیحجة الحرام محمد شاه اخته

درحوالی تفلیس کشته شد بدست سه نفر از ملازمانش در سن پنجاه وشش و جسدش‌رابنجف اشرف بردند ودر یکی از حجرات رواق مطهر دفن کردند

ودر دارالسلام از جناب ملا ابوالحسن مازندرانی مجاور کربلای معلی نقل کرده که او ازجناب آقا محمد مجاور سامرای مبارکه نقل میفرماید که ایشان هروقت اسم محمد شاه اخته را میشنیدند سهو لعن میکردند بواسطه اعمال شنیعهٔ که ازاو نقل شده بود از قتل مسلمین و اسیری زن‌هایشان و نهب اموالشان فرمود یکشب خواب دیدم که داخل صحن حضرت امیر المؤمنین ع شدم پس خواستم نعلین خود را بکنم و داخل ایوان مطهر بشوم دیدم مرد بی موئی که دندانهای درازی داشت مرا مانع شد از دخول ایوان و دست من را گرفت آورد مقابل یکی از حجرات صحن مقدس

دیدم میان آنحجره جمعی هستند بلباس سلطنتی در آخر مجلس شخصی کوتاه قامت بود که محاسن مدوری داشت بعد آنمردبی مو بمن گفت : یافلان ،خداوندآمرزیده کسی‌را که از من‌بدتروسلک تربوده و اشاره کرد بآن مرد کوتاه‌قامت و گفت این نادر شاه‌است ـ پس چرامرا اینقدرسهولعن میکنی نادرشاه سرش را ازمیان بیرون آورد وگفت آقا محمد خان تا یکی دست از مزاح خود بر نیداری بگذار آخوندبرود پی شغلش بجهت آنکه اوشقاوت واعمال شنیعهٔ مارا دیده واماسعهٔرحمت الهی ووسعت میدان عطوفت امیرالمؤمنین ع را ندیده

فرمود ازوقتی که‌من این‌خواب را دیده‌ام هروقت از سرقبر محمد شاه گذشته‌ام فاتحه برای اوخوانده‌ام وطلب مغفرت برای او کرده‌ام بعد ازمحمد شاه برادر زاده‌اش فتحعلی‌شاه ابن حسین‌قلی خان بن محمد حسن خان ابن فتحعلی خان قاجار بسلطنت نشست ونادر میرزای پسر شاهرخ ازهرات آمد ومشهد راتصرف نمود

فتحعلی شاه بعزم سرکوبی نادرمیرزا از طهران بمشهد مقدس آمد وشهر را محاصره کرد آخرالامر نادر میرزا تسلیم شد وازطرف فتحعلی شاه حاکم‌مشهد شد باز نادر میرزابجانب‌مشهد آمد وشهر رامحاصره کرد و باحترامات مرقد مطهر حضرت رضا ع عملیاتی اعمال نداشت از بستن توپوغیره بالاخره امر محاصره را واگذار نمودبحسین خان قاجارو خود بجانب طهران‌مراجعت‌نمود درایام محاصره نادر میرزا دست باثاثیه حرم‌مطهر گشود وزینتهای حرم و ضریح مقدس و قنادیل را تاراج نمود وباسم خود سکه زد

آخرالامر اردوی سلطنتی باجازهٔ مرحوم میرزا مهدی شهید متمکن از تصرف در چندبرج از شهر شدند وداخل شهر شدند نادر میرزا بحرم‌مطهر متحصن شد

در پنجم رمضان همین سال مرحوم شهید را باتبرزین شهید کرد وخود فرار نمود حسین خان قاجار شهر را تصرف نمود وبعداز چندساعت نادر میرزا را دستگیر نموده اورا سوارالاغی نمودند مغلولا در میان شهر گردش دادند وبعد بطهران فرستادند، ومرحوم فتحعلی شاه او را بخونخواهی مرحوم‌شهید اعدام نمود

دراین سنه بودکه طایفه ظالمو هابیه هجوم آوز شدند بقبر مقدس حضرت سید الشهدآء ع و صندوق مطهررا سوزاندند

بدانکه عبدالوهاب نامی ازاعراب بادیه بسفر بصره رفت و یکنفر از علماء بصره از او توجه

کرد واورا تعلیم داد واز آنجاآمد باراضی ایران ودر اصفهان متوقف شد ومشغول شد بتحصیل علم نحو وصرف ومعانی وبیان وفقه و اصول. آخر الامر مدعی اجتهاد شد و گفت خلفاء هر یك مجتهد بودند که استخراج احکام از کتاب‌الله مینمودند و خیلی‌چیزها را بدعت دانست منجمله بنای قباب‌عالیه بر قبورانبیاء وائمه‌ع را

منجمله تذهیب بقاع بزرو سیم ووقف نمودن اشیاء نفیسه را برمضاجع متبرکه وطواف‌مراقد ایشانرا وبرتقبیل‌عتبه راشرك دانست ومرتکبین این‌اعمال‌را بابت پرستان برابر نهاد واز اصفهان رفت بوطن خود وعبدالعزیز نام که‌از مشایخ عرب بودباوی هم اعتقاد شد

سعود که فرزند بزرك عبدالعزیز بود وشجاعت زیادی داشت بادوازده هزار نفرآمد بسمت نجف که‌قبر مبارك حضرت امیر را خراب کند وموقوفات قبه شریفه را بگیردوزائرین آنحضرت را بگمان آنکه بت پرستند مقتول‌سازد سعود بالشکر خود آمدند بنجف اشرف وچند مرتبه یورش آوردند نتوانستند داخل حصار نجف اشرف شوندو بعدازآنجا آمدند بکربلاء معلی در صبح روز غدیر وپنج هزار تن را ازمردو زن مقتول ساختند وضریح مبارك رادرهم شکستند وآلات وزر وسیم‌وجواهرات ولئالی که سالهای دراز از هرکشوری بدانجا برده بودند و خزینه کرده بودند غارت نمودند وقنادیل طلا ونقره وخشت های طلای ایوان راکنده وبعد ازشش ساعت تمام این اموال رابشتران بار کردند وبردند

در روضات‌است وقتیکه طایفه وهابیه‌وارد کربلای معلی شدند کردندآنچه کردند عزم کردند بقتل جناب آقاسید علی صاحب‌ریاض‌وعیالاتش ونهب اموالشان ـ سید عیالات خود را بجای دیگر که مأمن بود فرستاد وخودش ماند بایك طفل‌شیر خوار حضرات وهابیه بخانه ریختند سیدرا بچه‌رابغل گرفت ورفت در یکی‌از بالاخانهاکه هیزم خانه بود دوزیرسبدی پنهان‌شد و آنطفل رابسینه چسبانید متوکلا علی‌الله تاچه شود

آنملعونها تمام خانه را گردش کردند سید را ندیدند آنگاه آمدند ببالاخانه سیدراندیدند بعد هیزم‌هارا برداشتند یك یك برروی سید میگذاشتند تاتمام هیزم هارا بر داشتند سیدرا ندیدند مأیوسانه بیرون شدند حق‌تعالی ایشانرا کور کرد وبچه را ساکت کردوالاهم آنجناب‌را وهم‌آنطفل رابقتل می‌رسانیدند پس در مقام هتك احترام قبه منوره حسینی ع برآمدند وبا اسبان داخل صحن مطهرشدند ورفتند میان بقعه مبارکه وآنچه ازاشیاء نفیسه درمیان حرم بود بغارت بردند

قلعوا ضریحه الشریف و کسروا صندوقه المنیف و وضعوا هاون‌القهوة فوق رأس الحضرة المقدسه علی وجه التخفیف ودقوها وطبخوها وشربوها الی آخرماقال انتهی

جناب حاج ملاعلی تبریزی سلمه‌الله‌تعالی در حاشیه وقایع الایام فرموده که احمدبن عبدالحلیم بن عبد السلام ابن تیمیه حرانی که معاصر علامه حلی بود صاحب کتاب منهاج السنه مؤسس مذهب وهابیة است واین کتاب رادر رد منهاج الکرامه‌علامه‌حلی نوشته که مشحون از کفریات‌است‌عامه‌سالها تفحص نمودند تا این کتاب را بدست آورده طبع نموده‌اند وموجب ترویج این مذهب فاسده شد است وحجة الاسلام آقاسید حسن صدر کتابی در رد کتاب منهاج السنه نوشته والحق خدمت‌بزرگی باسلام کرده است

در سنه هزار و دویست وسی ودو اهالی خراسان ازحکومت محمد ولی‌میرزاپسرفتحعلی

شاه شاکی شدند و او را معزول کردند و شاهزاده حسین علی میرزا ابن فتحعلی شاه ملقب بشجاع السلطنه بحکومت منصوب شد

دراین سال شجاع السلطنه شهر هرات رامحاصره نمود آخرالامر مصالحه باین شد که هرسالی پنجاه هزار تومان بایران بدهند وخطبه هم باسم سلطان ایران بخوانند و سکه هم باسم او بزنند و دراینسال جناب آخوند ملا اسمعیل ازغدی که ازاکابر علماء وعرفاء بود رحلت فرمود قبرش درقبرستان قتلگاه نزدیك قبر مرحوم میرمحمد تقی الرضوی الشهیر بمیر خدائی هست

در سنه هزار ودویست وسی وسه فتح خان افغان وزیر محمود شاه افغان بطمع تسخیر مشهد افتاد وشجاع السلطنه والی مشهد اردوی اورا در حدودکافرقلعه تلاقی نمودو آنهاراشکست داد فتحخان گلوله بر داشت افغانها هزیمت نمودند شجاع السلطنه پس از غارت اردوی افغانها منصوراً بمشهد مراجعت کرد **فتحعلیشاه** بتشکر این امر بزیارت مشهد مقدس مشرف شدو به بناء صحن مقدس جدید امر فرمود ودرب مرصع ضریح منور را که سمت پائین ضریح مبارك است نصب کرد

در سنه هزارو دویست وچهل و سه شجاع السلطنه از حکومت خراسان معزول شد واسمعیل میرزا پسر فتحعلی شاه بحکومت منصوب شد

در سنهٔ هزار و دویست و چهل وهفت بواسطهٔ بی نظمی خراسان عباس میرزا پسر **فتحعلی شاه** که ولیعهد و نایب السلطنه بود منصوب بحکومت خراسان گردیدوخراسان بورودولیعهد امن گردید وحاجی میرزا موسی خان ازجانب فتحعلیشاه بتولیت منصوب شدو اوبرادرمیرزا ابوالقاسم قائم مقام است

درشب پنجشنبهٔ دهم جمادی الثانیه هزارو دویست و چهل و نه عباس میرزا در مشهد از دنیا رحلت کرد در سن چهلو پنجسالگی ودر آخردارالحفاظمبارك دفن شد وپسر عباس میرزامحمدمیرزا ولیعهد جدش فتحعلیشاه گردید و از محاصره هرات آمد بمشهد مقدس و بمراسم عزا داری پدرش قیام نمود

درسنه هزارو دویست وپنجاه محمد میرزا از خراسان احضار به طهران شد و حکومت مشهد واگذار شد بقهرمان میرزا ودر اینسال فتحعلیشاه در سفر اصفهان مرحوم شد درسن شصت و چهار سالگی در روز پنجشنبهٔ نوزدهم جمادی الاخره ودر یکی از حجرات صحن مقدس قم ایشانرا دفن کردند

در جلد دوم دار السلام فرموده که مرحوم حاجی ملا علی کنی از برای من نقل کرد که یکروز من دوساعت قبل ازظهردر میان حرم حضرت سیدالشهداء ع سمت بالای سر مبارك نشسته بودم وفکر میکردم درحل مسئله‌ای که مشکل شده بود برای من دیدم کانه شخصی در وسط غبار یا ابر رقیقی هست

نظر کردم دیدم خاقان مغفور فتحعلیشاه قاجار است قبای بلندی پوشیده که اطرافش مرصع است بمروارید ظاهراً ودر هر بازویش دودانه یاسه دانه بازوبند جواهر است بهیئتی که در بعضی‌از تصاویرش مکرر دیده بودم دیدم داخل حرم شداز دری که نزدیك قبر حبیب بن مظاهروطرف بالای سرمبارك است ودست وبدنش را بشبکه‌های ضریح مطهر گذارد و زیارت مختصری کرد وبعد از سمت پشت سرمبارك آمد بجانب قبر حضرت علی بن الحسین ع وسایر شهداء ع واز نزدیك من مرور

کردچند دقیقه که گذشت من‌ملتفت شدمو متحیر ومتعجب شدم ، باخود گفتم چه‌شود که دفعتاً سلطان یابد و کسی ملتفت نشود وخبر آمدنش انتشار پیدا نکند

پس من برخاستم ورفتم که دومرتبه اورا ببینم دیدم نیست وحرم خلوت بود آمدم درب حرم چندنفر از سادات خدام رادیدم نشسته‌اند در درب رواق ، گفتم مبادا بآنها بگویم مرا نسبت بجنون بدهند پس سؤال کردم چنین شخصی باین اوصاف که چنین محاسن وچنین قبائی داشت ندیدید گفتند نه ! رفتم از تمام کفشداری‌ها پرسیدم ، همه گفتند ماچنین شخصی ندیدیم من بکسی نگفتم تا آنکه شنیدم مرحوم حاجی ملامحمد بن حاجی لطفعلی هم‌اورا بهمان حالت در آنعالم دیده بود پس تاریخ گذارده بود وتاریخش موافق بود باتاریخ فوت آنمرحوم و اما من تاریخ نگذاردم ، لکن معلوم است که‌همان اوقات آنمرحوم فوت کرده‌بود

الحاصل بعد از رحلت **فتحعلی شاه** محمد میرزا ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه بتخت سلطنت نشست ومیرزا ابوالقاسم قائم مقام راکه‌شخص با کفایتی بود صدر اعظم نمود ولکن درسال دوم سلطنت محمدشاه قائم مقام ازدنیارفت وحاجی میرزاآقاسی صدراعظم شد

در سنه هزار ودویست وپنجاه ویك الله یارخان آصف الدوله والی خراسان شد و اوبانی دارالسعاده مبارکه است

در سنه هزار و دویست وشصت فتنه میرزا علی‌محمد باب آشکارا گردید و او پسر میرزا رضای بزاز شیرازی بود مدتی در کربلای معلی تلمیذ سیدکاظم رشتی بود که‌بهترین تلامیذشیخ‌احمد احسائی بوده

علی محمد بطریقت شیخ‌احمد مشی میکرد ومشغول ریاضات شاقه‌محرمه بود

آخرالامر او رادرتبریز محبوس نمودند بامر میرزاحسین وزیر نظام بادونفر از مریدهایش یکی سید حسین یزدی و دیگری ملا محمد علی نوذری بعد بحکم علماء تبریز در سال دوم جلوس ناصر الدین شاه هرسه را بجهنم واصل نمودند بعد ازآنکه‌ملا حسین بشرویه و حاجی محمد علی‌بار-فروشی وجمعی دیگر از این طایفه رادر قلعه شیخ طبرسی در سال‌اول جلوس ناصرالدینشاه بجهنم واصل کرده بودند

درسنه هزار و دویست و شصت و دو در شب هیجدهم ماه ربیع الثانی حاجی میرزا موسی خان متولی آستانه برادر میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ازدنیا رحلت فرمود

بعد از آنکه پانزده سال تولیت نمود در پشت سر مبارك قبرشان معلوم است و او سید بسیار جلیلی بود

نسبش منتهی میشود بجناب سیدحسین بن علی اصغر ابن الامام زین العابدین ع واز نعمتهای الهی باین سلسلهٔ محترمه آنست که‌خاتم شریف حضرت زین‌العابدین ع در این سلسلهٔ محترمه است بعد از فوت مرحوم حاجی میرزا موسی خان تولیت آستان قدس بجناب حاجی میرزا عبدالله خوئی تفویض شدو آصف الدوله از ایالت خراسان معزول شد و ایالت خراسان تفویض شد بپسرش محمد حسن‌خان سالار وپسر دیگرش محمدخان‌هم بیگلر بیگی مشهد بود این‌دو برادر بالاتفاق بنامخالفت‌با دولت راگذاردند وطغیان بدولت نمودند

در سنه هزار و دویست و شصت و سه حشمت الدوله با لشکر زیادی مأمور مشهد شدند محمد حسن خان سالار بدشت اخال فرار نمود بعد که حشمت الدوله وارد مشهد شد سالار رحمله بمشهد کرد ومیرزا محمد خان برادرش هم داخله را مغشوش کرد ومیرزا عبدالله خوئی متولی باشی در درب مسجد گوهرشاد بضرب گلوله رجب بهادر کشته شد وقریب بر هفتصد نفرازقشونیان دولتی کشته شدند وبقیه قشون رادر ارك معاصره نمودند باحشمت الدوله

در سنه هزار و دویست و شصت و چهار مرحوم ملا محمدتقی قزوینی مجتهد بفرمان دختر برادرش قرة العین بنت ملا محمد صالح مجتهد قزوینی شهید شد و قرةالعین نامش زرین تاج بود وپدرش ملامحمد صالح از اجله علماء ومجتهدین بود وشوهرش ملا محمد پسر عمش ملامحمد تقی از اجله علماء بود و اوزن فاضلهٔ بود رویش چون قمرو مویش چون مشك ازفر بود درعلوم عربیه وتفسیرو علم حدیث حظی داشت از سوء قضاء اوشیفته میرزا علی محمد باب شد وطریقهٔ اورا پیش گرفت وحجاب رااز بین بر داشت ویك زن را بنكاح نه مرد تجویز کرد

اصحاب میرزا علی محمد باب از جمال اوحظ وافر میبردند گاهی او را شمس الضحی و گاهی بدرالدجی نامیدند و گاهی خود را آراسته میکرد وچون واعظان اصحابش را موعظه میکرد و آنها لبهای اورا می بوسیدند وملا محمدتقی عماو اورا ازخود طرد ودفع کرد قرة العین که همهٔ علماء راواجب القتل میدانست حکم بقتل او نمود ودر اول صبح که مشغول نماز بود در مسجد اورا مقتول نمودند لذا مشهور شد بشهید ثالث خود قرةالعین از قزوین بیرون شد و ازدعاة باب شد. در آنسال محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه درشب سه شنبه شوال المکرم فوت نمود در سن چهل و یکسال ویازده ماه و جنازه اش را در یکی از حجرات صحن شریف دفن کردند و آثار خیریه او زیاد است :

منجمله ضریح نقره حرم حضرت ابی الفضل ع ومنجمله قبه شیخ فرید الدین عطار در نیشابور ومزار شیخ ابوالحسن در خرقان. در همانسال هم مرحوم شیخ محمدحسن صاحب جواهر ازدنیارحلت فرمود چون خبر فوت محمدشاه در مشهد باردو رسید حشمت الدوله بایار محمد خان هراتی بطرف هرات گریختند وقشونیها هم بطرف طهران فرار کردند ، مشهد منحصر شد بقوای سالار

ناصر الدین شاه پسر محمد شاه درطهران بتخت نشست در سن هفده سالگی و شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را مأموربفتح خراسان فرمود خراسانیها هم از لابدی همدست باسالار شده بودند حسام السلطنه که وارد خاك خراسان شدبا سام خان ایلخانی پسر رضا قلی خان زعفرانلو خراسانیها سرأوعلناً از سالار تبری جستند وبزرگان مورد الطاف دولت شدند حسام السلطنه شهر را معاصره کرد و اردوی دولتی هم در خواجه ربیع سکنی کردند طرفین حملاتی بیکدیگر نمودند قحط وغلا در شهر شدید شد سالار هم دست تعدی بآستان قدس گشوده قنادیل طلا و نقره و طلاهای ضریح مقدس ونقره درهای حرم مطهر را کنده و باسم خود سکه زد و علماء و بزرگان شهر را محبوس نمود

این امور موجب اغتشاش داخل شهر شد دولتیان موقع را مغتنم شمرده یورش آوردند بجانب شهر

در سنه هزار ودویست و شصت وشش در نهم جمادی الاولی سالار پناهنده بحرم مطهر شد حسام السلطنه هم مشرف شد بآستان مقدس ومحبوسین سالاررا آزاد کرد ، حسن خان سالارو محمدخان برادرش و اصلانخان پسر سالار رابجزای عملشان بقتل رسانید وقبراین سه میان باغ‌خواجه ربیع پشت سرمزار خواجه است

پس معلوم شد که فتنهٔ سالار که‌قلعه بندی شد از شصتو دو شروع ودر شصت و شش ختم شد بعداز فتنهٔ سالار تقریباً دو سال تولیت‌آستان قدس بامرحوم حاجی شیخ عبدالرحیم مجتهد بروجردی بود که‌بر نهج شرع مقدس تولیت فرمود

در سنه هزارودویست و شصت و نه مرحوم حاجی‌میرزا هاشم‌مجتهد پدر جمعی ازبزرگان علماء خراسان از دنیارفت

در سنه هزار و دویست و هفتاد شاهزاده فریدون میرزا فرمانفرما حاکم مشهد شد و میرزا فضل‌الله خان وزیر نظام‌برادر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری‌متولی باشی شد وتعمیرات مهمه در آستان قدس نمود

منجمله رباط سناباد راکه درب صحن عتیق بود خراب کرد ، کاروانسرای تجارتی‌و بازارچه ودکاکین معتبره ساخت معروف است بسرای امیر نظام ونهر خیابانرا بآجر و ساروج محکم ساخت وسنگ های بزرگ درکنار اونصب کرد و دکاکین خیابان را منظم ساخت و عرض خیابان را از پایهٔ دکاکین روبقبله‌تا پایهٔ دکاکین پشت بقبله‌بیستو هشت ذرع قرار داد وعمارت روی‌حوض‌انبارصحن عتیق راساخت وموسوم کرد بدارالتولیه

در سنه هزار ودویست و هفتاد و دو وزیر نظام ازتولیت عزل شد ومیرزا محمد حسین عضدالملك قزوینی بتولیت منصوب شد و از خدمات اوآنکه امر فرمود در فوق بازار وزیر نظام عمارتی ساختند ایضاً مسمی بدارالتولیه نمود و روزها رابجهت‌خدام آستان قدس ایشان مقررفرمودند ودیگر درزمان تولیت ایشان میرزا محمد صادق قائم‌مقام جوف حرم مطهر را آئینه کاری نمود و قرار حفاظ بالاسر وتوحید خانه و پائین‌پا درزمان اوداده شد ودرب کتابخانه مبارکه میان ایوانرا میرزا ابراهیم خان خمسه در زمان تولیت عضدالملك نقره‌نمود وایوان طلای صحن‌جدیدو درب طلای پیش روی‌مبارك بمباشرت ایشان طلا شد

در شانزدهم ربیع‌الثانی همین سال فریدون میرزا فرمانفرما والی مشهد مقدس مرحوم شد ودرایوان شرقی وسط دارالحفاظ مدفون شد وشاهزاده حسام السلطنه بحکومت منصوب شد

در سنه هزار و دویست و هفتاد و سه حسام السلطنه مأمور بفتح هرات شد و در غره ربیع الاول هرات را فتح نمود پس ازمصالحهٔ ایران‌وانگلیس یکی از شرایط صلح‌این بود که قشون ایران هرات راتخلیه کنند تاقشون انگلیس هم بوشهر راتخلیه کنند

در سنه هزار ودویست وهفتاد وچهارحسام‌السلطنه از ایالت خراسان عزل شدوشاهزاده حمزه میرزای حشمت الدوله بایالت خراسان منصوب شد

در سنه هزار ودویست وهفتاد و پنج عضد الملك متولی باشی درب طلای پائین پای مبارك راطلاکرد و تأسیس مهمانخانه زواری را نمود و **حشمت الدوله** در اواخر این سال بمرو اردو کشی نمود

در سنه هزار و دویست وهفتاد و هفت حشمة الدوله از ایالت خراسان معزول شد و شاهزاده حسام السلطنه دو مرتبه والی خراسان شد وعضد الملك از تولیت معزول شدوحاجی میرزا علی اکبر قوام الملك شیرازی بتولیت منصوب شد بعدازچندی قوام الملك از تولیت معزول و میرزا جعفر خان مشیر الدوله منصوب شدو ایشان درنظم امور خاصه درضیافت زواری وشام خدام سعی جمیل نمودو دارالشفاء سابق راکه مقابل درب مسجد جامع بود تغییر داد و آورد به طرف بالا خیابانو آن سابقی را کاروانسرائی کرد مسمی بسرای ناصریه و در این سال مرحوم حاجی سید محمد قصیر ازدنیا رحلت فرمود ودرحجرهٔ آخرپشت سرمبارك آنحضرت دفن شد

در سنه هزار و دویست وهشتاد و یك ثانیاً عضدالملك بتولیت منصوب شدوحسام السلطنه از ایالت معزول شد شاهزاده جلال الدوله پسر ناصر الدینشاه بایالت منصوب شد درجمادی الثانیه همین سال مرحوم شیخ مرتضی انصاری درنجف اشرف ازدنیا رحلت فرمود

و ایضاً در این سال حاجی میرزا عسکری امام جمعهٔ مشهد صاحب املاك کثیره از دنیا رحلت فرمود

در سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار در دهم ماه صفر مرحوم ناصر الدین شاه بزیارت مشهد مقدس مشرف شد وجقهٔ سلطنتی را تقدیم آستان مقدسه نمود که فعلا در میان حرم مطهر دربالای طاق بالای سر مطهر منصوب است در هیجدهم ربیع المولود از مشهد مقدس حرکت فرمود بجانب طهران

در ایام توقف مرحوم ناصرالدین شاه قاجار مرحوم محمد خان قاجار که ملقب به سپهسالار بود و پیشکار جلال الدوله بود ازدنیا رفت ودر صفه توحید خانه مبارك که پشت پنجرهٔ فولاد دفن شد ودر اینسال عضد الملك از تولیت عزل شد ومرحوم میرزا محمد خان مجد الملك بتولیت منصوب شد (وگویا تولد حقیر جامع این مختصر همدراین سال بوده)

در سنه هزارو دویست وهشتادو پنج وبای شدیدی در مشهد ظاهر شد **ومرحوم جلال الدوله** والی خراسان بآنمرض از دنیا رحلت کرد وقبرش در ایوان وسطی غربی دار الحفاظ است محاذی قبر فریدون میرزا فرمانفرما وحشمة الدوله حمزه میرزا ثانیاً والی خراسان شد

در سنه هزارو دویست وهشتاد وهفت معین الملك متولی آستان قدس شد

در سنه هزار ودویست هشتاد وهشت قحطی و مجاعه شدیدی در خراسان و غیر او از بلدان ایران شد

ودر اینسال **حسام السلطنه** ثالثاً والی خراسان شد و **حاجی سلطان محمد میرزای سیف الدوله** بتولیت مفتخر گردید و در آخر این سال **حسام السلطنه** معزول شد و **حسین خان شهاب الملك** شاهسون والی خراسان شد واوبانی حوض امیر واقع در اواخر قبرستان وبانی رباط میان دشت بود

در سنه هزار و دویست و نود میرزا سعید خان مؤتمن الملك متولی آستان قدس شد

در سنه هزارو دویست و نودو دو شهاب الملك ازایالت خراسان معزول **وظهیر الدوله** ولد **محمد ناصرخان قاجار** حاکم شد

در سنه هزار و دویست ونود وسه تلگراف ازطهران کشیده شد بمشهد مقدس و ایالت خراسان تفویض بهرکن الدوله برادر مرحوم ناصرالدینشاه شد

در سنه هزار ودویست و نود و هفت میرزا سعیدخان مؤتمن الملك از تولیت عزل شد و وزیر امورخارجه شد و تولیت نیز به رکن‌الدوله والی‌خراسان تفویض شد و میرزا مصطفی خان‌ولد میرزا سعید خان نایب التولیه شد

در این سال میرزا حسین خان سپهسالار والی خراسان و متولی آستان قدس شد و در بیستو یکم ذیحجه همان سال درمشهد مقدس فوت کرد وبقولی در بیست و دوم بوده چنانکه نظام العلماء در انیس‌الادباء فرموده وسال آن هزار و دویست ونود و هشت بوده چنانکه در تاریخش گفته شد « سپهسالار صد حیف ازجهان رفت» وقبرش در صفهٔ بزرك دارالسیاده مبارکه است

در سنه هزار دویست و نودو هشت نهم صفر مرحوم حاجی میرزا نصرالله مجتهد در مشهد مقدس ازدنیا رحلت فرمود وقبرش میان حرم‌مطهر صفه بالاسر مبارك است

دربیست ویکم محرم هزار وسیصد مرحوم میرزا محمد صادق رضوی ناظر کل آستانه مقدسه ازدنیا رفت وقبرش میان‌حرم مطهر پشت‌سر مبارك است

روز یازدهم شوال اینسال مرحوم‌ناصر الدین شاه بعتبه بوسی حضرت رضا ع مشرف شدو درغرهٔ ذیقعدة الحرام ازمشهدحرکت کرد بجانب طهران

امر چهاردم ـ در وقایع مهمه متعلقه به طوس و بمشهد مقدس در ماه‌رابع عشر هجری

در سنه هزار و سیصدو یك دار السیاده مبارکه را آئینه‌کاری نمودند و نعش میرزا اسماعیل خان مؤتمن الملك حمل بمشهد مقدس شدودر راهرو کشیك خانه‌دفن شد ودر شوال این سال عبد الوهاب خان آصف الدوله شیرازی بایالت و تولیت آستان قدس‌مشرف شد ، ودر اینسال نعش حاجی استاد غلامرضا که از مشایخ و اقطاب بود وازسلسلهٔ نعمت اللهی بود از طهران حمل بمشهد مقدس شد ودر دارالسعاده مبارکه دفن شد

در سنه هزارو سیصدو سه در ماه صفرمرحوم حاجی‌ملا عبدالله مجتهد کاشانی ازدنیارحلت فرمود ودر توحید خانه مبارکه دفن‌شد

ودر اینسال‌مرحوم حاجی شیخ جعفرشوشتری‌مصنف کتاب فوائدالشاهد وخصائص‌الحسینیه ومنهج الرشاد از نجف اشرف بزیارت مشهد مقدس مشرف شد ومدت چهل روز اقامت فرمود وبمنبر تشریف میبرد ودر مراجعت در لیلهٔ تناثر نجوم‌در کرند مرحوم شد و جنازه‌شان را بنجف اشرف نقل‌کرده و دفن کردند

مخفی نماناد که کتاب فوائد المشاهد را آن مرحوم تصنیف نفرموده بلکه آن کتاب مواعظ شافیه آنجناب است که‌مرحوم آقاشیخ محمد طالقانی در مجالس موعظه شان حاضر شده اند وهرچه اززبان دررر بار آنجناب صادر شده آقا شیخ محمد مرحوم در مجلس نوشته‌اند و مجموعهٔ نموده‌اند واسم او را فوائدالمشاهد ونتایج المقاصد نام گذارده اند نه‌اینکه تألیف خود آنجناب است چنانکه هرکس بآن‌کتاب نظر نموده معلوم است براو

ودر این سال آصف الدوله عزل شد وفرمان فرما بایالت و تولیت منصوب شد و صنعت چینی سازی را در مشهد دائر نمودو آب‌قنوات و رودخانه هارا سنجیده از تمام قنوات آب مسجد

سبکتر بود واز تمام رودخانه‌ها رود خانه دولت آباد

در سنه هزارو سیصدو چهار رکن الدوله ثانیاً بایالت وتولیت مفتخر گردید

در سنه هزار وسیصد وشش مرحوم آیة‌الله حاجی میرزا حسن شیرازی حکم بتحریم استعمال توتون و تنباکو فرمود وعموم طبقات استقبال نمودند وقلیانهای بلور را شکسته‌وتنباکوها را آتش زدند

در سنه هزارو سیصد وهشت‌میرزا فتحعلی خان‌صاحبدیوان‌بایالت وتولیت مفتخر گردید.

در سنه هزار وسیصد و نه وبای شدیدی بروز کرد ، در آن وبا جمع کثیری از علماء وسایر طبقات رحلت کردند

در سنه هزار وسیصد و ده مرحوم حاجی شیخ عبدالرحیم مجتهد بروجردی مرحوم شد ودر دارالسیاده دفن شد

در اینسال مؤیدالدوله پسر حسام السلطنه‌بایالت منصوب شد ومیرزا محمد علی‌صدر الممالک بتولیت آستان قدس مفتخر شد

در سنهٔ هزارو سیصدو دوازده وآخر شعبان مرحوم آیة‌الله حاج میرزا حسن شیرازی در سامره مبارکه رحلت فرمود ودر نجف اشرف دفن شد

در اینسال آصف‌الدوله شاهسون بایالت خراسان منصوب شد

در سنه هزار و سیصد و سیزده در ماه ذیقعده مرحوم ناصرالدین شاه ابن محمد شاه در طهران شهید شد در میان حرم‌حضرت عبدالعظیم بضرب ششلول میرزا رضای کرمانی بعد از چهل ونه سال‌سلطنت درسن شصت وشش سالگی

در سنه هزاروسیصد و چهارده در ماه صفر مرحوم حاجی شیخ محمد تقی بجنوردی مرحوم شد ودر دارالسیاده مبارکه مقابل قبر مرحوم حاج شیخ عبدالرحیم دفن شد در اینسال رکن الدوله ثالثا بایالت ومدبر الدوله بتولیت منصوب شد

در سنه هزارو سیصد و هفده نیرالدوله بایالت و صدیق الدوله بتولیت منصوب شد آثار خیریه نیرالدوله در مشهد زیاداست

منجمله احداث آب منبع وآوردن آنرا بمسجد جامع

منجمله تسطیح کردن کتل شریف آباد وغیر اینها

در سنه هزار وسیصدو نوزده رکن الدوله رابعاً بایالت ونصیر الملك شیرازی به تولیت منصوب شد

در سنه هزار و سیصد و بیست وسه آصف الدوله شاهسون ثانیاً بایالت و میر سید کاظم تبریزی داماد مرحوم ناصرالدینشاه بتولیت منصوب شد

در سنه هزار و سیصد و بیست و چهار مرحوم حاج شیخ حسنعلی مجتهد طهرانی در مشهد مرحوم شد ودرصفهٔ قوام شیرازی دفن شد در اینسال سام‌الدوله بتولیت منصوب‌شد

ایضادر اینسال مظفر الدین شاه ابن ناصرالدین‌شاه از دنیارفت ودرچهاردهم‌جمادی‌الثانیه همین سال دستخط صادر شد ومشروطیت را برعیت داد دو روز بفوتش مانده نظامنامهٔ مشروطیت

تمام شد بامضاء مظفرالدینشاه ومحمدعلی‌شاه ولیعهد ومیرزا نصرالله خان مشیرالدوله که‌صدراعظم ایران بود

در سنه‌هزار وسیصدوبیست وپنج درماه رجب‌میرزا علی اصغرخان‌صدر اعظم رادر جلوخان مجلس شورا عباس آقای ترك بضرب ششلول مقتول نمودو نعش‌را دریکی ازحجرات‌صحن جدید قم که‌ازآثار خیریه خود او بود دفن کردند

در سنه هزار و سیصد و بیست وشش صاحب اختیار بایالت و پسر صدر المما لك به تولیت منصوب شد

در اینسال در دوازدهم رجب مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری را در طهران بدار زدند و مرحوم حاج میرزا حبیب مجتهد در مشهد مرحوم شد

در سنه هزار و سیصد و بیست‌ونه در ذیحجه مرحوم آیةالله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی در نجف از دنیا رحلت فرمود

در سنه هزار وسیصد وسی در ایالت پسر رکن الدوله وتولیت آقای مرتضی قلیخان نائینی گنبد وحرم مطهر حضرت غریب‌الغرباء را تیر باران کردند

انصافا این مصیبت تجدید کرد مصیبت یوم‌الطف را چنانچه درزیارت جوادیه است «السلام علی الامام الرؤف اللذی هیّن‌احزان یوم الطفوف»

وخودآنحضرت هم‌بدعبل خزاعی ازمصیبت‌قبر نازنینش‌خبرداد که‌فرمود(۱)

وقبر بطوس یالها من مصیبة الحت علی الاحشاء بالزفرات

مردم‌وقتیکه این‌شعر حضرت‌را میشنیدند نمیدانستند مصیبت قبر مقدس چه‌چیز است تا این‌مصیبت عظمی واقع شد آنوقت فهمیدند مقصود حضرت رضا (ع) را

اجمالش این است :

در اوائل محرم سنه مرقوم‌عسکر وقشون روس باتوپ وقورخانه‌و شیپور زنان وارد مشهد مقدس شدند تا چندروز همین‌قسم بود وجمعیت زیادی واردشدند با افسرها وصاحب منصبهایشان ودر اولمنزل میکردند رکن الدوله رسماً ازآنها پذیرائی میکرد

قنسول روس‌اظهار میکرد : «مااین عده ازقشون رابرای‌حفظ رعیت خود واردکرده ایم!»

چون فهمید که رؤسا واشراف با اوضدیت ندارند لذا یوسف خان هراتی را واداشت که در نزدیکی قبرستان میرهوا مجلسی ترتیب داد و اظهار میکرد که ماشروطه نمیخواهیم واحمدشاه

---

(۱) نمیتوان که بنحو جزم نسبت داد که‌مراد مصیبت قبر بوده زیراکه اولا ضمیر لهاقصه‌و هأنست ومن مصیبة بیان آنرا مینماید واین شایع است بین‌ادباء و فصحاء نه اینکه راجع بقبر باشد چه آنکه قبرمذکر استعمال شده و مؤود وثانیا آن‌مصیبتی که «الحت الخ» مصیبت خود آنحضرت است نه‌مصیبت قبر وگرنه به بسیاری از قبور ائمه اهانت رسیده بالخصوص بقبور ائمه بقیع ومصیبت قبری که «الحت الخ» قبر جدش حسین علیه‌السلام است ازنبش و غیره کمالا یخفی سولمؤلف)

را بسلطنت نمیشناسیم بلکه سلطان ما ایرانی‌ها **محمد علی شاه** است وجمعی ازمردمان ساده و بی خبررا دور خود جمع کرد وچند روز بعد سیدمحمد یزدی طالب‌الحق و نایب علی‌اکبر هم به‌همین‌مقصود مجلسی‌در **نوقان** ترتیب دادند وطالب‌الحق نطق میکرد که **دمکراتی‌ها** بابی هستند، نظمیه وعدلیه ومالیه وسایر اداره‌ها را ما نمیخواهیم وتمام اهل ادارات بابی وکافرند!

کم کم مجلسشان قوت گرفت، طالب‌الحق و نایب‌علی‌اکبر بااتباعشان آمدند به‌مسجد گوهرشاد ویوسف‌خان بااتباعش آمدند بصحن‌جدیدمنزل نمودند

طالب‌الحق روزها بمنبر میرفت ، میگفت: مردم نترسید مقصود ما آن استکه **محمدعلی شاه** را میخواهیم که با او دست بیعت بدهیم ، فریاد میزد مردم هوشیار باشید که دین ومذهب شما را بابی‌ها بردند

کم کم عده‌شان زیادشد، یوسفخان درصحن جدیدحجره بالاسرحوض‌انبار منزل کرده بود، طالب الحق‌درحجره بالای کفشداری مسجد، تفنگدارها هم در میان مسجد وصحن وبازار متفرق بودند، در اوایل ماه ربیع‌الاول الواطها واوباش‌ها اطراف یوسف خان جمع شدند و او را «سردار» میگفتند اوهم سه پایهٔ در میان صحن گذارده مقصرین‌خودرا شلاق میزد و متصل نوید میداد که **محمدعلی شاه** عنقریب بزیارت مشرف میشود ، سالارالدوله با قشون فراوان بقوچان رسیده!

یکنفر ازقشونی‌ها واز اجزاء ادارات جرئت نمیکردند میان بست وحرم وصحن ومسجد بیایند، واگراحیاناً یکی از آنها را میدیدند میبردندنزد یوسف‌خان‌وازآنشخص باقسام مختلفه‌هتك و ضرب و شتم میکرد وپول میگرفت

کار بجائی رسید که تجار وکسبه بالمره اطاق‌ها و دکاکین را بسته دست ازکار کشیدند، شبی نبود که دکان یا منزلی را خراب نکنند و اموالش را بغارت نبرند ، از متمولین شهرپول گزافی به بهانه‌های متعدده میگرفتند

یوسف‌خان با **محمدقوش آبادی نیشابوری** که از اشرار معروف بود و**اسمعیل‌ترشیزی** وجمعی از سربازهای گارد نظامی و جمعی از افغان‌ها و از اشرار شهر که تقریباً پانصد نفر میشدند گلدسته‌ها وسردرهای صحنین راسنگر داده بودند!

عصرها جمعیت میان صحن جدید جمع میشد ، یوسف خان نطق مفصلی میکرد وکاغذهای جعلی از زبان **محمدعلی شاه** بجهت مردم میخواند ، آنها را بشارت میداد باعطای خلعت ومنصب

سیدمحمد طالب‌الحق‌ونایب‌علی‌اکبرخان نوقانی و جمعی از اشراف محلات گلدسته‌های مسجد و سردرهای مسجد را سنگر کرده بودند!

تا اوائل‌ربیع‌الثانی ایندو طائفه ازمتجاسرین در این دو مرکز بودند ودیوانی‌ها کیسارها وگلدسته‌های **مسجدشاه** را سنگر کرده بودند ودر این مدت مکرر این دو دسته با یکدیگر زدو خورد کردند ودرهرمرتبهٔجمعی ازمظلومین کشته‌ومجروح میشدند

از اوائل ربیع‌الثانی مفسده شدت کرد بقسمی که احدی جرأت نمیکرد ازمنزلش خارج شود وهمه شب تا بصبح صدای گلوله متصل ازمواضع متعدده شهرمشهدمقدس بلند بود

وایضاً از اوائل ماه مزبور جمعی ازسالداتهای روسی در چند مرکز از اطراف بست مبارك بالای بام‌ها چاتمه زده بودند ببهانه حفظ رعایای خود

تا صبح روزشنبه دهم ربیع‌الثانی که دهم عید نوروز هم بود سنه هزار وسیصد وسی حقیر میان مسجد جامع بودم شخص بادکوبهٔ که دکان ومغازه بزرگی داشت نزدیك بست بالا خیابان و یکعده از روسها بالای دکان او چاتمه زده بودند با حال بسیار مضطربی آمد با اشك جاری آهسته گفت هر خاکی دارید بسر بریزید که امروز عصر توپ بکنبد مطهر خواهند بست

حقیر گفتم از کجا شما دانستید؟

گفت علاوه بر آنکه بما رعایای خود خبر کردند امروز صبح پهن آورده‌اند وجلو توپ ها ریخته‌اند و این علامت آنست که توپ از مواضع متعدده خواهند زد که بانبار دود یکدیگر حالی کند که یکمرتبه از اطراف شلیك کنند

حقیر مضطربانه رفتم بمنزل مرحوم آقا میرزا ابراهیم خراسانی باعتقاد آنکه حضرات متجاسرین از ایشان شنوائی دارند بلکه بامر ایشان جمعیت متجاسرین متفرق شوند ونائره خاموش شود و این ننك ابدی از برای ما خراسانی‌هائیکه دراین عصر هستیم باقی نماند

آقا فرمود این احتمال خیال فاسدی است و ابداً روسها چنین جرئتی نخواهند کرد که باول معبد مسلمین توپ ببندند و اگر میخواهید رأی داده شود اقلا دوازده نفر از علماء حاضر بشوند تا آنچه تکلیف معین شود رفتار شود

حقیر بفوریت رفتم درب منزل یك یك از علماء وآنها را بتعجیل روانه کردم بمنزل آقامیرزاابراهیم قریب بزوال هم خودم رفتم در آن مجلس آقای مرتضی قلیخان متولی باشی با عبدالحمید خان مترجم قونسولگری روس حاضر بودند

عبدالحمید خان گفت ژنرال قونسول سلام رسانیده وگفته تا دو بغروب اگر این جماعت متجاسرین خلع لسلحه کردند و دکاکین باز شد فبها والا بضرب گلوله توپ باید اینها را از اطراف آستانه مقدسه متفرق بنمائیم

همه اهل مجلس حیران ومتفکر شدند. مرتضی قلیخان گفت متفرق کردن متجاسرین صحنین با من ومتفرق نمودن متجاسرین مسجدیها باهمهٔ شما آقایان علماء

بناشد حقیر وآقای حاجی شیخ مرتضی بجنوردی وآقای حاج سید عباس شاهرودی وآقاسیدجعفر شهرستانی که اخ‌الزوجه طالب‌الحق بودند برویم بموعظه متجاسرین مسجدی‌ها

رفتیم میان راه دیدیم بازار وکوچه‌ها خلوتست و در حمام شاه ودرب کاروانسرای بانك ودرب مسجد جامع سالدات زیادی با تفنك ایستاده بودند و روی بام مسجد ومیان گلدسته‌ها و میان صحن مسجد جامع جمع کثیری ازمتجاسرین تفنگدار بودند وهمچنین میان کفش‌داری و میان پله‌های اطاق بالا لکن میان اطاق فوق کفش داری طالب‌الحق بود با چند نفر از رؤسای متجاسرین بعداز نشستن وتشریفات مجلسی به طالب‌الحق گفتیم که قونسول روس چنین پیغام داده طالب‌الحق تبسمی کرده گفت عجب شماها ساده هستید وازمیان جیبش کاغذی بیرون کرد که بروسی نوشته بودند وبفارسی خودشان ترجمه کرده بودند که چنین وچنان میگوئیم لکن هرگز باول معبد مسلمین چنین جسارتی نخواهیم کرد ومعلوم شد اوبروسی نوشته بود که چنین خواهیم کرد ومترجم تعمیه چنین ترجمه کرده

بعد ما بالتماس گفتیم استدعاء ما آنستکه این دو مطلبی که قنسول گفته بشود که بهانه بجهت او نباشد، طالب‌الحق بحقیر گفت خودت برو بالای منبر از زبان علماء بگو گفتم بروم، گفت اگر

بروی در پایه اول منبر بدنت را از دم گلوله سوراخ سوراخ میکنند

بعد شخصی آمد بگوش نایب علی‌اکبر چیزی گفت‌او بسیار مضطرب‌از اطاق بیرون هدما هم بر خاسته بیرون شدیم میان مسجد آمدیم دیدیم تمام تفنگی‌ها از پشت بام‌ها آمده‌اند میان مسجد و غیر تفنگی‌ها کسی میان مسجد نبود حقیر ازمیان دارالسیاده آمدم دم ایوان صحن عتیق یکی از دربانان کشیك اول گفت فلانی ازمیان خیابان مرو که بسیارخطریست ازپشت قبرستان بروید بمنزل حقیرمعجلا از پشت قبرستان آمدم بمنزل تقریباً دوساعت بغروب مانده بود که صدای توپ‌های شرینل وتوبهای قلعه کوب بلند شد ازچند موضع بقعه مبارکه را توپ میزدند یکی ازکاروانسرای ملك دیگری‌ازپشت بام سرای بانك ودیگر ازقنسولگری ودیگر ازباغ‌خونی ودیگراز درب دروازهٔ پائین خیابان بهانه ظاهریه متفرق نمودن اشرار بود لکن درباطن مقصودشان هدم قبر مبارکه بود از دو ساعت بغروب مشغول‌شدند ونزدیك آمدند با توبهای مسلسل تا اول‌غروب آفتاب که واردصحن مطهر شدند زوار ومتحصنین‌میان حرم مطهر رفته ودرهای‌حرم را بستند

روسها یکدسته‌شان با توپ‌های مسلسل رفتند پشت‌بام حرم‌مطهر وازپنجره‌های پشت‌بام ضریح مقدس وحرم مطهر را گلوله‌باران کردند و یکدسته‌شان باتوپ ومسلسل آمدند میان دارالسیاده و از شبکه‌های پنجره نقره بحرم مطهروبضریح مقدس توپ میزدند و یکدسته ازپشت پنجره‌صحن‌مطهر بحرم وضریح توپ میزدند

تقریباً از جمعیتی که میان حرم و رواق ها وپشت‌بام حرم ومیان صحن بودند هفتاد نفرازشیعیان کشته شدند بعضی میان حرم مثل‌آن جوان‌شوشتری بالای سر مطهر که دستهایش بشبکه‌های‌ضریح مطهر بود که گلوله توپ بپشتش خورد ومثل شیخ نیشابوری بالای سر مطهرنشسته بود وسربچه‌اش را بدامن گرفته گلوله توپ نصف سرآن طفل‌را برداشته‌وبعضی‌میان دارالسیاده ازگلوله کشته‌شدندمثل سید شیرازی‌که ازجمله زهاد و اوتاد بود وبعضی میان ایوان طلای صحن عتیق مثل‌ملاحیدر قادری و بعضی پشت‌بام حرم مطهر مثل‌سید چراغچی دربان‌کشیك اول

الحاصل تا دوساعت‌ازشب گذشته بحرم وضریح مطهر توپ میزدند در حالتیکه جمعیت‌متحصنین میان حرم فریاد و فغان وگریه‌شان بلند بود ومرتضی‌قلیخان متولی‌باشی هم میان حرم بود

آخرالامر متولی‌باشی دستمالی بسرعصا نموداز شکاف درب توحیدخانه به‌طرف ایوان‌طلابیرون کرده علامت امان آوردن ، روسها شیپور زدند و توپ زدن را موقوف نمودند و داخل حرم مطهر شدند و چند نفر ازمسلمین قفقازی‌ها که رعیت روس بودند مأذون شدند و آنهاکشته ها را از میان حرم گرفته می‌آوردند میان صحن عتیق مقابل درب مدرسه میرزاجعفرمیخوابانیدند و متحصنین حرم و رواق و صحنین را هم آنچه زنده مانده بودند از زن و مرد خارج نموده همه را در گوشه صحن طرف گنبد اللهوردیخان نشانیده که تقریباً سیصد نفر بودند و اینها بهوای آنکه این آستانه مقدسه مأمن خلق است پناهنده شده بودند و آنشب هم سرد و بارانی بود چونشب یازدهم نوروز بود و فردا شد روسها اذن دادند که اسراء خارج شوند وکشته‌ها را هم ببرند دفن نمایند از یکی از آن اسراء سؤال کردم که آنشب بشما چه‌گذشت گفت تمام زن ومرد تا بصبح گرسنه و تشنه و سرمای زیادی خوردیم خصوصاً وقتیکه باران شدت کرد ما میان باران بودیم اما روسها با پای چکمه داخل رواق وحرم مطهرشدند

الحاصل چهار شبانه روز حرم و رواقها وصحنین درتصرف روسها بود از کشیك اول تا کشیك پنجم و احدی از مسلمین و خدمه و زوار راهی بتشرف آستانه مقدسه نداشتند

روزچهاردهم ربیع‌الثانی که کشیك پنجم بود چند نفر از دربان‌ها آمدند دربِ منزل حقیر گفتند روسها اذن ورود بحرم مطهر داده‌اند، متولی باشی فرموده که شما بیائید جهت تطهیر حرم و رواق‌ها

حقیر اداء للتکلیف از منزل باچند نفر از طلاب بزودی رفتیم به طرف صحن مطهر ، درب صحن بسته بود ، درب را کوبیدیم دربان باشی درب را باز کرد وارد شدیم ، دیدم توبها در غرفه های طرف قبله محاذی حرم مطهر گذارده ، سالداتهای روسی هم پشت توپ ها ایستاده و جمعی از سالداتها هم طرف ایوان عباسی محاذی ایوان طلا وپنجره بالای اسبها سوار نشسته باینطرف صحن هم‌سمت ایوان طلامرتضی‌قلیخان متولی‌باشی وحاج سیدحسین‌نائب‌التولیه عرب وحاجی میرزاعبدالمجید ثقة‌الاسلام و بهاء التولیه ، هریك جاروبی دردستشان و پهین اسب هـا را جاروب میکردند ! حقیر مبهوتانه نشستم روی زمین!

متولی‌باشی آمد، کیفیت تطهیر را مذاکره میکرد! حقیر نمیفهمیدم که چه جواب بدهم ! بعداز مدتی با جمعی از اهل‌علم وخدام مشرف شدیم، دیدیم چه حرم وچه رواق‌هائی !
فرش‌ها خونین، زمین و دیوارها وشبکه‌های ضریح مطهرخونین

بعد بدقت عین‌خونها را زایل نموده و به آب قلیل شبکه‌های مبارك و دیوارها را تطهیر نموده وچهارکر آب آورده زمین حرم مطهررا تطهیر نمودیم، بعد دارالسیاده وتوحید خانه ودارالسیاده و راهرو کشیك‌خانه را

بعدازچند روز باجمعی ازخدام ودربان ها فرش‌های حرم مطهرورواق‌ها رامیان گاری‌انداختند بردیم بفیض‌آباد در دوفرسخی ودوشب آنجا ماندیم، بزحمت زیادی ازالهٔ عین و تطهیر نمودیم چند ماه بعد گنبد مطهر را چوب‌بندی‌کرده بودند بجهت تعمیر ، حقیر ازجوف‌گنبد مطهر مشرف شدم فوق‌گنبد ، از آنجا دریچهٔ بود بسمت محدب‌گنبد نزدیك سرطوق شریف، بچشم خودم دیدم‌که‌تقریباً **هیجده جای گنبد مبارك از ضرب توپ شرپنل سوراخ شده بود و** آن گلوله‌ها بجوف گنبد افتاده بود، هر قالب توپی‌مثل قند سی‌سیری بود شکلا و حجماً ، علاوه بر توپ‌هائی که بگنبد رسیده و سوراخ نکرده بودند!

جگرم سوخت آتش‌گرفتم علاج هم نداشتم

الحاصل بعد ازچندی **یوسف خان وطالب‌الحق** هردو بجزای عملشان رسیدند یوسف‌خان را روسها کشتند که تحریکاتشانرا بروز ندهد، طالب الحق هم درطرف بغداد‌کشته شد

پنجماه بیش از این قضیه نگذشت‌که **جنك اروپا بواسطه قتل ولیعهد اطریش بر پا شد**. میتوان‌گفت که در این قضیه الحق حضرت رضا ع از زوار مجاورینش نگهداری‌فرمود

نظیر این قضیه در مزار بحار ازجماعتی از ثقات نقل‌فرموده‌که در محاصره روم نجف‌اشرف را اهل‌نجف در دروازه‌ها را بستند ، بعد‌که طول کشید و اعداء ظفر نیافتند گلوله توپ وتفنك مثل باران برآنها میریختند وبکی ازآنها بکسی بر نمیخورد حتی آنکه اطفال درمیان کوچه‌ها منتظر بودند که کی گلوله میافتند‌که با اوبازی‌کنند!

بلکه روزی دختری دست خود را بالاکرده بجهت حاجتی گلوله آمد و از آستین او داخل شد واز پیراهنش بیرون شد وآسیبی باو نرسید

یکی ازصلحاء شبی در خواب دید حضرت امیر(ع) راکه در دستش سیاهیی بود، پس ازسبب او پرسید؛ فرمود از بسکه گلوله‌ها را ازشما برگردانیدم

الحاصل دهم ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ حکم دهم محرم را پیداکرد ، در همهٔ بلاد مسلمین عموماً و در خراسان خصوصا درمجالس متعدده **مشغول‌عزاداری وسوگواری شدند** ، در اینمقام شعرای عرب وعجم قصاید زیادی گفته‌اند

در سنه **هزار و سیصد و سی و یك** ایالت مفوض شد به **نیرالدوله** و تولیت بـه **ظهیرالاسلام**

درسنه وهزار وسیصد و سی‌و چهار ایالت مفوض شد به **ناصرالدین میرزا**

درسنه هزار وسیصد و سی وشش گرانی شدیدی درتمام بلدان ایران پیدا شدوایالت مفوض شد به **نایب‌السلطنه** پسر ناصرالدین شاه

درسنه هزاروسیصد و سی ونه ایالت مفوض شد به **قوام‌السلطنه**

درسنه هزار و سیصد و چهل **کلنل‌محمدتقی میرزا** رئیس **ژاندارمری مشهد** یاغی‌شد، درخراسان یکپارچه آتش روشن‌شد آخرالامر درحدود **قوچان** کشته شد

در سنه هزار و سیصد و چهل و یك ایالت مفوض شد به **نظام السلطنه** و تولیت به **آقای مرتضی‌قلیخان**

در سنه هزار و سیصد و چهل و دو ایالت مفوض شد به **سردار اسعدبختیاری** و تولیت به **آقای قائم مقام رضوی**

در سنه هزار و سیصد و چهل و سه ایالت مفوض شد به **حشمت السلطنه** و تولیت به **مرتضی قلیخان**

در سنه هزار و سیصد و چهل وچهار ایالت مفوض شد به **وثوق‌السلطنه** و تولیت به **آقای محمد ولیخان اسدی الملقب به مصباح‌السلطنه**

انصافاً ایشان از ابتدای تولیتشان تا بحال‌که تقریباً پنجسال میشود همه قسم مساعی‌جمیله خود را درتنظیم و ترمیم وتعمیر و تأسیس ابنیه خیریه متعلق بآستان ملایك پاسبان مبذول فرمودندبقسمی که حقیقتاً موجب سرافرازی و آبرومندی مسلمین شده است ، گویا در هیچ عصری ازاعصار سابقه چنین تعمیرات وتأسیسات ابنیه خیریه دراین آستانهٔ مقدسه کسی نشان ندارد

اولا دراین مدت قلیله ظاهراً علاوه بریك کرور تومان مصارف تعمیرات داخله حرم محترم و رواق‌های مطهر و صحنین شریفین و دارالتشریفات و میهمانخانه مبارکه و بستهای اطراف روضهٔ مقدسه شده است پس از فرش زمین وترمیم دیوارها و تزیین‌کاشی‌ها وکسر تذهیب وتفضیض ایوان‌ها وگلدسته‌ها و ابواب مقدسه وکشیدن چراغ برق وامثال اینها

ثانیاً ظاهراًعلاوه بریك‌کرور تومان مصارف‌تأسیس‌ابنیهٔ مستحدثه متعلق‌بروضهٔ مطهرهٔ رضویه شده ازقبیل دکاکین بست خیابان علیا و سفلی و دکاکین‌احداثی درخیابان شاه رضا وتأسیس‌دارالشفاء مبارکه و دارالتربیه و دارالعجزه و ابنیهٔ که‌در باغ عنبر تأسیس شده که تمام اینها متعلق بآستانهٔ

مقدسه ودر کمال استحکام وزیبائی ساخته شده

ثالثاً شاید در این مدت قلیل یك کرور تومان مصارف تعمیر قنوات ومزارع املاك موقوفات آستانهٔ مقدسه شده

رابعاً دراین چند سال خیلی از رقبات املاك موقوفهٔ آستانهٔ مقدسه مبارکه که بالمره موضوعش از بین رفته بود بهمت ایشان ازغاصبین گرفته شده

چنانچه یکنفر از موثقین اجزاء دارالانشاء اداره محترم گفت قبل از تولیت ایشان تمام عواید آستانه تقریباً سالی دویست وبیست هزار تومان بود و امساله عوائدش یك کرور و نیم رسیده

فصل هفتم

در بعضی از تواریخ روضه مقدسه ومساجد ومدارس واقعه در ارض اقدس ودر این فصل چهارده مطلب است

مطلب اول ـ در خصوصیات قبر مطهر حضرت رضا (ع)

بدانکه بقعهٔ مبارکه تقریباً در وسط شهر واقع شده

در **عیون و ارشاد** است که حضرت رضا ع را درخانهٔ حمید بن قحطبه دفن نمودند در قریه سناباد که بقدر یکصدا رسیدن از نوقانست از ارض طوس و در اوست قبر هرون الرشید وقبر حضرت رضا ع در قبلهٔ او واقع است

در **بحار** از**خرائج** روایت کرده ماملخصه وقد تقدم فی وصیته ع ان یحفر قبره ممایلی الحائط بینه وبین قبر هرون ثلثة اذرع وتجدون سمكة من نحاس و علیها کتابة بالعبرانیة هذه روضة علی بن موسی ع وتلك حفرة هرون الجبار

یعنی حضرت رضا ع قبلا وصیت فرموده بود که قبرمقدسش را نزدیك دیوار حفر کنند و بین قبرحضرت و قبر هرون سه ذراع فاصله باشد و درمیان قبر من ببینید ماهی از مس که باو نوشته شده بعبرانیه که اینست روضه مقدسه علی بن موسی ع واینست حفیره هرون الرشید

و از این روایت شریفه استفاده میشود که صفه بالاسرمبارك در آن زمان مسدود بوده چون فرمود ممایلی الحائط ویلی بمعنای نزدیکست بنابراین محتمل است که سر نازنین حضرت زیرشبکه های ضریح مطهر یا خارج از ضریح مطهر باشد پس خیلی سوء ادبست که مؤمنین بالاسر نزدیك ضریح مطهر بروند

ودر **عیون** از **اباصلت هروی** روایت کرده و حاصل آنچه مقصود از روایت است اینست که حضرت رضا ع باو فرمود داخل بشو این قبهٔ راکه در او قبر هرون است وخاك چهارطرف قبر اورا بیاور گفت رفتم و آوردم حضرت فرمود ناولنی هذا التراب و هومن عند الباب یعنی آن خاکی را که از نزدیك در قبه آوردهٔ که در پشت سرقبر هرون واقع میشود بدو دادم حضرت بوئید فرمود اینجا بجهت من قبر حفر میکنند وسنگی ظاهر میشود که اگر تمام کلنگداران خراسان جمع شوند نمیتوانند آن سنك را از جای خود حرکت دهند یا ذرهٔ از آنرا جدا کنند بعد خاك بالاسر وپائین پای قبر هرون را طلبید وبوئید همین فرمایش را فرمود، بعد خاك قبلهٔ هرون را طلبید و بوئید، فرمود

اینست خاك قبرمن، دراین موضع برای من قبر حفرکنند وقبر مرا هفت درجه حفرکنند، از برای قبر من لحدی بکنند دو ذراع وشبری خداوند اورا وسعت میدهد آنقدریکه بخواهد

آنگاه از جانب سر رطوبتی ظاهر شود، پس بآن دعائی که بتوتعلیم میکنم تکلم کن تابقدرت الهی آب جاری گردد و قبر پرآب شود وماهی ریزهٔ چند درآن آب ظاهرشود آنگاه ماهی بزرگی ظاهرشود که آن ماهیان ریزه را برچیند ، درآنحال دست بآب گذار وآن دعائی که بتوتعلیم‌میکنم بخوان تاآن آب بزمین فروو رود، وآن‌اعمال‌نکنی‌مگردرحضورمأمون

بعدکه حضرت از دنیا رفت آنچه فرموده بود بظهورآمد

چون ماهی بزرك ماهیان‌کوچك رابرچید یکی از وزراء مأمون‌گفت حضرت رضاع بتوفهمانید که مثل ملك و پادشاهی‌شمابنی‌العباس مثل این ماهیانست ، عنقریب بساط سلطنت شما برچیده میشود وحق‌تعالی شخصی را بشما مسلط می‌سازد که چنانچه این ماهی‌بزرك ماهیان خورد را بر چید آن هم شما را از روی زمین براندازد .

از این روایت شریفه استفاده میشود صفه پشت سرکه صفه شاه طهماسب باشد نیز در آنزمان مسدود بوده و ازآنجا دری باز بوده بحرم مطهر

آنشخصی‌که بساط سلطنت بنی‌العباس‌را برچید هلاکوخان بودبسعی وهمت والای جناب‌خواجه نصیرالدین‌طوسی

الحاصل از این روایات ظاهرمیشودکه قبر هرون تقریباً در زاویهٔ شمالی حرم مطهربوده و از دیوار پشت سر تا قبر هرون اقلا سه ذراع فاصله بوده و از دیوار بالا سر تا قبر هرون اقلاچهار ذراع فاصله بوده‌که ممکن بوده دریکی‌از این دو طرف قبر مقدس حضرت رضا ع را حفرنمایند، و ازقبر هرون هم تا قبرمقدس تقریباً هشت ذراع فاصله بوده

بنا براین قبرمقدس در وسط‌دیواربیش روی مبارك وپشت سرواقع نشده بلکه فضای‌پیش‌روی مبارك تقریباً دو ذراع زیادتر است ازفضای پشت سر، وضع صندوق مطهر وضریح‌مبارك هم شاهدبر همین است و اینکه قبر هرون دروسط قبه باشد خلاف مستفاد از روایاتست

ظاهراً قبر مقدس میان سرداب باشد، چون امین تعمیرات‌گفت وقتیکه فرش حرم مطهرراعوض میکردند ازپشت سر مبارك شکافی بسرداب بازشد وراه سرداب مقدس هم از نزدیك قبر مرحوم‌حاجی میرزا موسی‌خان است ومیگفت من پله اول سرداب را دیده‌ام

چقدر مناسب است که‌دراین‌مقام‌این شعرگفته شود

غربت فی‌الشرق شمس فلهاعینی تدمع　　　　ماراْیناقط شمساً غربت من حیث تطلع

مطلب دوم ـ در خصوصیات و تواریخ صندوق مبارك و ضریح مقدس

بدانکه تاریخ وضع صندوق مبارك ازقدیم است قدر مسلمش درحدودسنهٔ پانصد بوده

چنانچه در روضات ازکتاب ثاقب‌المناقب نقل کرده : انوشیروان مجوسی اصفهانی دارای مقام و منزلتی بود نزد سلطان محمد خوارزمشاه ، پس سلطان محمد او را بسفارت فرستاد بمرو نزد سلطان سنجر و او مبتلا بود به برص ، چون این مرض موجب‌تنفر طبایع است میترسید با این

حال برود نزد سلطان سنجر

چون رسید بمشهد مقدس بعضی باو گفتند اگر داخل بشوی باین قبهٔ مبارکه وزیارت و تضرع کنی وصاحب این قبه را شفیع کنی بدرگاه الهی ، اجابت میفرماید و آنمرض ترا شفا عطا میفرماید گفت من مجوس هستم شاید خدام حرم مطهر مرا مانع بشوند از دخول میان حرم مطهر ؟

گفتند لباست را تغییر بده که کسی ترانشناسد

انوشیروان مجوسی‌چنین کرد، پناه بقبرمقدس برد، تضرع و التماس نمود که خداوند مرض‌برص اورا از او برطرف کند

چون از حرم بیرون شد، بدستش نگاه‌کرد ابداً آثار برص ندید، بعد لباسهایش راکند وبدنش را نگاه‌کرد ابداً از برص اثری درخود ندید

پس مسلمان شد و اسلامش نیکوشد و از برای قبر مقدس شبه صندوق درست‌کرد ازنقره

پس معلوم میشود که در حدود سنه پانصدکه زمان سلطنت سلطان سنجر باشد از برای حرم مطهر خدامی بوده‌ولابد اثاثیهٔ داشته

و در مطلب چهارم ذکرخواهد شدکه درسنه هفتصدو سی‌وچهار که ابن‌بطوطه مشرف شد قبرمطهر صندوقی‌داشته ازچوب وملبس بوده بصفحه‌های نقره وصندوق مبارك فعلا ازچوب است وروی آنرا تنکهٔ طلاکوبیده‌اند و برعتبهٔ صندوق اسم‌شاه عباس درکمال مذلت وحقارت کنده شده و مرش ضریح مطهر خشت بلور است و وسعت زمین ضریح مطهر طرف پائین پا نیم ذرع است وطرف‌دیگر تقریباً شش گره است

واما ضریح مبارك مسلماً در حدود سنه هزار از برای مرقد مطهر ضریح بود واما قبل از آن معلوم نیست چنانچه درحکایت عبدالمؤمن ازبك گذشت که ازجمله نفائسی که ازمشهد مقدس‌غارت نمود **منجمله** قطعهٔ الماسی بود بقدر تخم‌مرغی **ومنجملة** میل طلائی بود فوق ضریح مطهر که شاه طهماسب وقف‌کرده بود، ومحتملست که وضع ضریح در زمان شاه اسمعیل شده باشد ومرقد مطهرسه ضریح دارد وهرسه فولاد است وهرضریحی طولا پنج دهنه استوعرضا سه دهنه

وضریح اول که نزدیك صندوق مبارکست در پیشانی اطراف آن سوره مبارکه هل‌اتی‌بخط ثلث‌کتیبه شده وتاریخش معلوم نیست ومحتمل است‌که اورا شاه اسمعیل‌نصب‌کرده باشد

ضریح وسط درهر قبهٔ از شکبه‌های آن چهار دانه یاقوت اصل درچهارگوشهٔ آن و یکدانه زمرد اصل دروسط آن بالای ورق طلای ضخیمی مثل‌انگشتر نصب‌است و قبه‌های آن مسطح است وعلاوه‌بر دوهزار قبه داردودرطرف بالای‌سر(۱)درپیشانی‌این‌ضریح‌مقدس‌دوسطر بخط‌نستعلیق‌طلاکوب کرده‌اند و درآن اسم شاهرخ ابن رضاقلی میرزا ابن‌نادرشاه افشار است‌که بوقف ونصب این‌ضریح و قبه‌های مرصع چهارگوشهٔ ضریح مبارك موفق گردید سنه هزار و صد و شصت و دو (تاریخ آن ۱۱۶۰ میباشد چنانکه احقر خود دیدم)

ومیرزاسعیدخان در اوقاتیکه تولیت آستانه مقدسه داشت بجهت حفظ این جواهرات‌شبکه‌های مس مطلا روی این‌ضریح‌گذاردکه جواهراتش محفوظ بماند

وضریح سوم که مورد تقبیل و استلام زوار و مؤمنین است طولش ده ذراع است و عرضش

---

(۱) بلکه‌طرف پیش روی مبارك جانب‌پائین پای‌شریف‌است که بالای درب ضریح مقدس‌است

شش ذراع است وارتفاع آن تقریباً چهار ذراع است و بانی آن معلوم نیست و در دهنهٔ وسط پائین پای مبارك درب مرصع جواهر نشانی است که مرحوم فتحعلی شاه در سنهٔ هزار و دویست و سی وسه تقدیم نمود بشکرانه شکست دادن فتح خان افغان وزیر سلطان محمود افغان را و در آن دانه های فیروزج و یاقوت وزمرد ولعل منصوب است بالای تنکه طلا که بعضی بدرشتی پسته و بادام است

واین درب ضریح مطهر نیست بلکه درب ضریح مطهر روی بقبله ونزدیك زاویهٔ جنوبی است ودر پیشانی آن روی صفحهٔ مطلا بخط بسیار جلی نقش شده (هی والله روضة من ریاض الجنة) واین جزء روایتی است که در عیون از حضرت رضا (ع) روایت کرده است

قال ان بخراسان لبقعة یاتی علیها زمان تصیر مختلف الملائکة و لا یزال فوج ینزل من السماء وفوج یصعد الی ان ینفخ فی الصور فقیل له یابن رسول الله وای بقعة هذه قال هی بارض طوس و هی والله روضة من ریاض الجنة ، **ولنعم ماقیل**

ای روضهٔ تو مطاف انس و جنه — وی خاك درت ز آتش دوزخ جنه

محروم ازاین روضه مکن کامده است — بین الجبلین روضة من جنة

مخفی نماناد که صندوق وضریح مقدس تقریباً شش گره منحرف است بجنوب وخود حرم مطهر هم تقریباً سه گره منحرف است بجنوب چنانچه ازدرب پیش روی مبارك معلوم میشود که جمعاً انحرافش بجنوب تقریباً نه گره میشود

وگمانم سرش آنستکه در روضات از محقق ثانی نقل کرده که اهل خراسان و اهل عراق جدی را مابین الکتفین خود قرار دهند و خیلی از محاریب را از ایشان مایل بجنوب فرمودند وشاید ضریح مطهر وصندوق مبارك هم در سلطنت شاه اسمعیل صفوی بفرمایش محقق ثانی متیاسراً بنا نهاده شده باشد

وشیخ بهائی رسالهٔ دررد ایشان نوشته مسماة به تحفة اهل الایمان فی قبلة عراق العجم و خراسان وفرموده قبه مشهد مابین نقطهٔ جنوب ومغرب است

وفوق ضریح مطهر شبکه مطلا است وفوق آن شیروانی است از چوب که روی آن تنکه طلا کشیده شده وبالای آن شیروانی پوششهای ضریح مقدس که بسیار اعلاست انداخته میشود و در وسط آن شیروانی یکسر طوق طلای جواهر نشانی است و دردو طرف آن سرطوق دوقبه جواهر نشان است

مطلب سوم در خصوصیات و تواریخ متعلق بحرم مبارك

بدانکه حرم مطهر مربع است وتقریباً ده ذرع ونه گره در ده ذرع و نه گره و زمین حرم مطهر مفروش است بسنك مرمر یشم نمائی که در بعضی آنها اشکال و صور غریبه دیده میشود ولذا قیمت زیادی دارد واز عتیقه های دنیا محسوبست

وازاره اطراف حرم مطهر خشتهای کاشی چینی نمائی است که در آنها آیات قرآنیه واخبار شریفه نوشته شده و بعضی از آنها خشتهای کوکبی شکل و مثمن بال دار است و معروف بخشتهای سلطان سنجر

در بعضی از آنها رقم شده « ترکان زمرد ملکه بنت سلطان محمود شهید بتاریخ شهر الله

المبارك سنة اثنی عشر وخمس مأه»

در قرآنخانه مبارکه سی پاره ایست بخط ترکان زمرد ملکه در سنین پانصد هجری وقف روضهٔ مقدسهٔ رضوی ع کرده

(این سلطان محمود شهید غیر سلطان محمد بن ملکشاه ابن الب‌ارسلان سلجوقی است)بعضی از خشت‌های ازاره حرم مطهر مثمن عز کوکبـی است ، در یکی از این خشت هـا این ربـاعی نوشته شده :

بادا هـزار بار فزونتر سلام حق | بر تو ابا غریب خراسان امام حق
مشتاق حضرت توام ای سید شهید | حقا که هستم ازدل و ازجان غلام حق

قائله عبدالله بن محمود ـ سنة اثنی عشر وست مأه

در خشت ازاره دیـوار پیش روی مبارك قریب بزاویهٔ جنوبی نزدیك بزمین ایـن رباعی نوشته شده :

ای شحنه شرع و شوهر پاك بتول | از بازوی تو رونـق آئین رسول
در عالم علوی و جهـان سفلی | بی حب و ولای تو عمل نیست قبول

در دیوار قبلی‌حرم دو محراب است یکی به طرف زاویه جنوبی‌و دیگری به طرف زاویهٔغربی ومحراب دیگری در قبه صفهٔ که میرود بمسجد بالاسر

در هر يك‌از این سه محراب‌بخط کاشی بر جسته درشت بسیار ممتازی‌سورهٔ مبارکهٔ «قل هوالله احد» وآیات شریفه واخبار معتبره نقش شده

درآخر محراب غربی بکاشی بر جسته نقش شده « فی ربیع الاخر سنة اثنی عشر وست مأه»
در بالای ازاره اطراف حرم بخط کاشی برجسته بسیار درشت ممتازی نوشته شده سورهٔ مبارکهٔ انا فتحنا و تاریخ این کتیبه در صفه شاه طهماسب است فـی اثنین من جمادی الاخره سنة ستین وسبع مأة هجریة

پس معلوم شد که تاریخ کاشی های ازاره میان حرم بعضی پانصد و دوازده سال است ، بعضی ششصدو دوازده ، بعضی هفتصد و شصت ممکن است از اینها استفاده میشود که‌داخله حرم محترم در این‌سه تاریخ تزیینات و تشریفاتی داشته

در فوق‌این کتیبه شریفه در اطراف حرم قصیدهٔ بخط میرزا حسینقلی خوش نویس روی سنك مرمر حجاری شده ، آن‌قصیده چهل و چهار بیت است ومطلعش این است

تبارك الله از این روضهٔ همایون فر | که‌بر تر از دو جهانست نزد اهل نظر

تاریخ این قصیده هزار ودویست‌وهشتاد وهفت است

فوق آن تا سقف حرم را مرحوم میرزا صادق خان قائم مقام بامر مرحوم ناصرالدین شاه آئینه کاری نمود ، در زیر آئینها ورقه‌هائی است بشکل گل و ریاحین از طلا و لاجورد واین تزیین در حدود سنه هزار ودویست وهشتاد ودوشده‌ادر تولیت میرزا محمد حسین عضدالملك قزوینی

در منطقه حرم مطهر بخط‌خطاط مشهور علی‌رضاالعباسی بطلای بسیارممتاز جلی سوره‌مبارکهٔ «یسبح لله» بخط ثلث نوشته شده

چهار صفه در چهار طرف حرم مفتوحست ، در بالای هر صفه نزدیك بمنطقه حرم مطهر **خوانچهٔ از جواهرات** در کمال زیبائی نصب شده ودر آنهاست **جقه و شمشیر و خنجر** جواهر نشان **و تسبیح مروارید** وغیرها که سلاطین و بزرگان وقف کرده‌اند

شاید قیمت این چهار خوانچه‌ازیك کرور توما ن متجاوز باشد ، در فوق صفه بالاسر مبارك جقه سلطنتی ناصرالدین شاه در زیر آئینه نصب است که‌هنگام تشرفش سنه هزار و دویست و هشتاد وچهار تقدیم نمود بابعضی از جقه های خواتین قاجاریه : از زمین حرم تا سقف آن تقریباً شانزده ذرع است چنانچه از سقف حرم تا سقف گنبد طلا نیز تقریبا چهارده ذرع است

صفهٔ جنوبی بدارالحفاظ مبارك باز میشود

صفهٔ شرقی به‌گنبد حاتم خان و بدارالسعاده باز میشود ، این درگاه را شاه عباس کبیر درسنه هزار و ده که بزیارت مشرف شد مفتوح نمود ، یك‌زوج درب مرصع بجواهر هم‌در این درگاه‌نصب نمود که بعد نادر میرزا پسر شاهرخ ابن رضا قلی ابن نادرشاه اورا کند وبمصرف خود رسانید

صفه شمالی برواق پشت سر باز میشود، در اوسط قبر مرحوم شاه طهماسب‌الصفوی‌پسرمرحوم شاه اسمیل وقبر مرحوم حاجی میرزا هدایت‌الله واز آن رواق میرود بتوحید خانه مبارکه

صفه غربی بازمیشود بمسجد بالاسر واین مسجد بسیار شریف است،گویا همین مسجد است‌که درعیون الاخبار از حاکم رازی روایتکرده که گفت من در جوانیم خیلی عداوت و تعصب داشتم زوار حضرت رضا ع را برهنه میکردم وپول آنهارا میگرفتم ، یکروز آهوئی در آن اطراف دیدم تازی عقب او فرستادم آهو پناهنده شد بدیوار مسجد تازی مقابل آهو ایستاد هر قدر سعی کردم تازی نزدیك آهو نرفت هروقت آهو خود را ازدیوار مسجد جدا میکرد تازی ازاو تعاقب میکرد باز آهو خود را بدیوار مسجد پناهنده میکرد تازی واقف میشد تا آنکه آهو داخل شد بفرجه که میان حرم مطهر بودگفت منهم داخل شدم اثری ازآن آهو ندیدم

ازآنوقت نذرکردم که دیگر زوار حضرت رضا ع را اذیت نرسانم وهروقت حاجتی دارم پناه باین قبر مطهر میبرم و ازخداوند حاجتم را میخواهم و خداوند مستجاب میفرماید

مخفی نماناداز این روایت شریفه استفاده میشودکه در آن اوقات اطراف‌قبر مقدس آبادی نداشته چون آهو درصحرا چرا میکند نه در عمران و آبادی وشایداز آنروز حضرت را ضامن آهو گفتند که آهوپناهنده بقبر مقدسش شد ونجات یافت

وشاهد بر شرافتاین مسجد شریف آنستکه **علامهٔ مجلسی در تحفة الزائرین** بسند معتبر از **حضرت امام علی النقی (ع)** روایتکرده که هرکه را بسوی خداوند حاجتی باشد پس زیارت کند قبرجدم حضرت رضا ع را باغسل ونزد سر آنحضرت دو رکعت نماز بجای آورد ودر قنوت نماز حاجت خودرا از خداوند بطلبد بدرستیکه مستجاب میشود (انتم) مگر آنکه گناهی یا قطع رحمی سؤال کند بدرستیکه موضع آن حضرت بقعه‌ایست از بقعه‌های بهشتی انتهی

ظاهراً در زمان حضرت هادی هنوز صفه بالاسر مفتوح نشده و در مطلب اول گفتیم که بین قبر مقدس ودیوار بالای سر فاصله چندانی نبوده،پس نمازی که بالای سر مبارك خوانده میشودباید درهمین مسجد خوانده شود

الحاصل طول این مسجد شریف از جنوب بشمال هفت ذرع است و عرض آن پنج ذرع است

وفراش این‌مسجد مبارك سنك مرمر یشم نما است لكن نه بخوبی فرش‌تحت قبه مبارکه و ازارهٔ این مسجد سنك مرمر است و فوق سنك مرمر کاشی‌های معرق‌بسیار ممتازی است و فوق آن آینه کاریست تا سقف ودر منطقه این مسجد قصیده ایست از سرخوش هروی که مطلعش اینست

اندر این‌رخشنده‌منظروا ندرین‌فرخنده‌مسکن کامده است آرامگاه مظهر لطف مهیمن

تاریخش هزار و دویست وهفتاد وپنج است واین‌مسجد شریف سه‌صفه دارد

صفه شرقی آن همانست که میرود زیر قبه منوره

صفه غربی آن‌پنجره نقره دارد بدارالسیاده مبارکه

صفه شمالی او قبر مرحوم حاجی میرزا نصرالله مجتهد ومحمد ولی میرزا پسر فتحعلی شاه‌است واز این صفه‌میرود بمسجد پشت سروطول آن مسجد ازمغرب بمشرق است و تا راهرو مقبره حاجی میرزا موسی خان هفت ذرع و نیم استوعرض آن سه‌ذرع است ودر اوست صفه که پنجره دارد بتوحید خانه مبارکه که درآن صفه است قبر مرحوم‌حاجی شیخ حسنعلی مجتهد طهرانی و حاجی‌میرزا علی‌اکبر قوام‌الملك شیرازی وصفه دیگری است که پنجره دارد به راهرو سقاخانه و در اوست قبر مرحوم حاجی سیدمحمد قصیر و برادرشان حاجی میرزا حسن مجتهد

در بالای ازاره این مسجد قصیده ایست بخط نستعلیق بسیار درشت بسنك معجر شده و اول قصیده درصفه ایست که میرود بمسجد بالاسر ومطلعش اینست

این مسجد فرخنده که برمسجد اقصی دارد شرف از مشهد سلطان خراسان

ودر ماده تاریخش گفته شده :

خرم پی تاریخ‌طرازش بثنا گفت نیکو عملی ماند ز عباسقلی خان

(١٢٦٢)

الحاصل از این مسجد پشت سر بتوسط‌صفه کوچکی میرود برواق پشت سر وان صفه‌کوچك طولش ازمغرب بمشرق دو ذرع ونیم‌استوعرضش دو ذرع

در این صفه است قبر مرحوم میرزا موسی خان و مرحوم حاجی میرزا حبیب مجتهد و بعضی میگویند ممر سر داب قبر مقدس حضرت هم از همین صفه است واز این صفه میرود برواق پشت سر کهطول آن‌ازجنوب بشمال تقریباً هفت ذرع است و عرض آن تا ممریکه میرود بمسجد زنانه شش ذرع و نیم است

طرف جنوب این رواق صفه شاه طهماسب است وطرف شمالش پنجره نقره و در نقره ایست که میرود بتوحید خانه مبارکه

در بالای ازاره این رواق پشت سر قصیده قا آنی بخط بسیاردرشتی معجر شده و مطلع آن قصیده اینست :

زهی بمنزلت ازعرش‌برده‌فرش تو رونق زمین زیمن تو محسود هفت کاخ مطبق

ودر ماده تاریخش گفته :

پس ازورودسرود از برای‌سال طرازش زهی زمین تو مسجود نه رواق معلق

(١٢۵٠)

وطرف شرقی این رواق مسجد زنانه است و آنسجد هفت ذرع طول دارد از جنوب بشمال

وسه‌ذرع عرض دارد وفرش این امکنه شریفه که مسجد پشت سر و رواق پشت سر مبارك و مسجد زنانه باشد سنك مرمر است وازارهٔ اینها سنگهای منبت است که‌با قلم آهنین بقسمی منبت شده که حقیقتاً محیرالعقول است وانسان مبهوت میشود که‌چقدر صنعت بخرج داده

مطلب چهارم ـ در خصوصیات وتواریخ قبه مبارکه رضویه وگنبد شریف

بدانکه اصل حرم‌محترم را باپوشش اول که‌سطح مفرش آینه کاریست و فوق ضریح مقدس است **عبدالله مأمون** ساخت بجهت قبر پدرش **هرون‌الرشید**

تاریخ او تفصیلاً دردست نیست لکن اجمالا معلومست که‌بعد از دفن پدرش هرون الرشید و قبل ازشهادت حضرت رضا م ساخته‌شده ومنافی نیست این باروایتی که جابربن عبدالله الانصاری از حدیث قدسی نقل فرمود ودراوست تنصیص بامامت دوازده‌اماموقتیکه میرسدباسم مقدس حضرت رضا ع میفرماید یقتله عفریت مستکبر ویدفن فی‌المدینة التی بناها العبد الصالح الی جنب شر خلقی حق القول منی لاسرنه بمحمد ابنه‌الخ

مراد بعبدصالح اسکندر ذی‌القرنین است که‌نوقان یا طوس رااو بنا نمود

وازاین روایت استفاده نمیشود که‌حرم محترمرا نیز اسکندر بنانموده

گفتیم که ارتفاع این قبه مأمونی از زمین حرم تقریباً شانزده ذرع میشود و این قبه را که مأمون ساخته بود امیرسبکتکین پدر سلطان محمود خراب کرد ازعداوتی که با خلفاء بنی العباس‌یا حضرت رضا ع داشت و گویا این خرابی در حدود سنه سیصد ونود بوده وتا وقتیکه سبکتکین زنده بود این مرقد مطهر مهجور و متروك بودو بعد پسرش سلطان محمود مرقد مبارك را بامر حضرت امیرالمؤمنین ع ساخت

درکامل ابن‌اثیر است و جدد سلطان محمود عمارة المشهد بطوس الذی فیه قبر علی بن موسی‌الرضا والرشید و احسن عمارته وکان ابوسبکتکین اخربه و کان اهل‌طوس یؤذون من‌یزوره فمنعهم من ذلك وکان سبب ذلك انه رأی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع فی المنام وهو یقول‌الی متی‌هذا فعلم انه ع یرید امرالمشهد فامر بعمارته

در مطلع الشمس است که مباشر تعمیر سلطان محمود گنبد مطهر را سوری بن معتزحاکم نیشابور بودو بعد معلوم نیست که‌عمارت سلطان محمود خراب شده باشد حتی در حمله اخیره طایفه مغول وتاتار که سابقاً گفتیم این حمله اخیره اشد تمام حملات مغول و تاتار بود که ابن‌ابی الحدید وابن اثیر نقل‌کردند و خربوالمشهد الذی فیه علی بن موسی الرضا ع و الرشیدحتی جعلوا الجمیع خرابا ثم صاروا الی هرات

چون ازاین حکایت معلوم نمیشود که‌حرم مطهر و قبر مبارکه مورد حمله و غارت و خرابی واقع شده باشد زیرا که‌آثار باقیه ازسنه پانصدو دوازده و ششصد دوازده که پنجسال قبل از این حمله اخیری بوده باشدهنوز در ازاره‌های حرم مطهر باقی است واگرغارت و خرابی بحرم مطهر واقع شده بود این آثار ازبین‌رفته بود پس‌شاید مراد این دو مورخ‌خبیر که نوشته‌اندوخربواالمشهد الخ ، سائر آبادی‌های مشهد باشد نه قبر مبارکه وحرم مطهر

در مجالس المؤمنین است که‌در عهدسلطان سنجر سلجوقی ابو طاهر قمی قبه مطهره را ازمال خود اصالة یاوکالة از جانب سلطان سنجر عمارت نمود انتهی

بنظر حقیر عمارت ابو طاهر قمی تأسیس تازهٔ بوده نه ترمیم و تعمیر خرابی، و اساس تازه ابوطاهر همان بوده که گنبد فوق را ساخته که سطح محدبش مزین است بخشتهای طلا چون از حدود سنه چهارصد که سلطان محمود قبه مبارکه را ساخته تا حدود سنه پانصد که ابوطاهر قمی قبه مبارکه را ازمال خود اصالتاً یا وکالتا ساخته معلوم نمیشود که در این مدت سانحه خرابی در قبه مبارکه روی داده باشد

در مطلع الشمس است که گنبد مبارك امام هشتم در زمان سلطنت سلطان سنجر ساخته شده و بنائیکه فوق مرقد مطهر است از سلطان سنجر است ومصالحش بسیار محکم و با دوامست، گویند دراین بناء گل ارمنی با آب انگور و پشم بز مخلوط کرده که چنین بنای محکمی شده انتهی

ظاهراً مرادش همین گنبد فوق باشد

جهت اقدام سلطان سنجر باین بناء و عمارت بنابر نقل بعضی از مورخین اینست که گفتند:

سلطان سنجر را پسری بود مبتلا شد بمرض مزمن، آنجوان بجهت معالجه و تغییر آب و هوا سفری نمود بطوس، در اراضی طوس روزی چشمش افتاد بآهوئی، او را تعاقب نمود، آهو داخل روضهٔ مقدسه شد و پناه بآن مکان شریف برد

آنجوان هرچه کرد اسب داخل روضه مقدسه نشد!

تحقیق کرد دانست که اینجا روضهٔ مقدسه حضرت علی بن موسی الرضا ع است مشغول استشفاء بدعاء وتوسل بآن امام همام شد در همانساعت شفا یافت

قضیه را بعرض پدرش رسانید. سلطان سنجر بشرف الدین ابو طاهر القمی دستور داد واین بناء را ساخت بعضی این قضیه را نسبت بپسر ابو طاهر قمی داده اند

الحاصل قبه فوق ضریح مطهر در حدود سنه چهارصد هجری ساخته شده و بانی آن سلطان محمود غزنوی بود، گنبد مطهر فوق قبه سلطان محمود در حدود سنه پانصد هجری بود و بانی آن ابوطاهر قمی بود اصالتاً یاوکالتا از مال سلطان سنجر

از زمان ساختن هریك ازاین دو بناء شریف تا بحال معلوم نیست سانحه خرابی روی داده باشد واگر در تهاجم طائفه مغول وتاتار صدمهٔ بقبه مبارکه یا بگنبد فوق وارد شده باشد تعمیرش بهمت والای سلطان محمد خدابنده بوده که اول شیعه از سلاطین مغول است وبدست مرحوم علامه حلی شیعه شد و بسیار سعی کرد درتعمیر خرابی های چنگیزخان و پسرش تولیخان وحضرات مغول و تاتاریان که در مشهد مقدس وروضه منوره وارد کرده بودند

بدلیل آنکه از **تحفة النظار** قاضی شمس الدین علی بن بطوطه نقلشده که گفت درسنه هفتصد وسی و چهار هجری در عهد سلطان ابوسعید بن سلطان محمد خدا بنده از طریق جام بمشهد مقدس مشرف شدم

قال والمشهد المكرم عليه قبة عظيمة فيداخل زاوية تجاورها مدرسة و جميعها مليح البناء مصنوع الحيطان بالقاشي وعلى القبر دكانة خشب ملبسة بصفائح الفضة و عليه قناديل فضة معلقة وعتبة باب القبة فضة وعلى بابها ستر حرير مذهبة و هي مبسوطة بانواع البسط و ازاء هذا القبر قبر هرون الرشيد انتهی

معلوم است که از سنه ششصد و هفده که حمله عظیمه طائفه مغول و تاتار بمشهد مقدس شد

که فرمودند و خربوالمشهد الشریفه علی بن موسی الرضا ع والرشید تا سنه هفتصد وسی و چهار که ابن بطوطه مشرف شد حرم مطهر ملیح البنا بود و بعضی از زینت ها داشته شخصی که این آثار خیریه از او بروز کرده باشد غیر سلطان محمد خدابنده نبوده که سابقا گفتیم او درسنه هفتصدوسه بسلطنت نشست ودرشب عید فطر سنه هفتصدو شانزده در شهر سلطانیه از دنیا رفت و از حکایت ابن بطوطه چند مطلب استفاده میشود

اول ـ آنکه در آنزمان درجوار حرم مطهر مدرسه ومسجدی بوده اما مسجد ظاهراً همین مسجد بالاسر مبارك است چون مسجد گوهر شاددر آنزمان نبوده واما مدرسه‌اش معلوم نیست کجا بوده چون تمام مدارس حالیه مشهد مقدس تاریخشان بعد ازتاریخ‌ورود ابن بطوطه بوده بمشهدمقدس

دوم ـ آنکه‌در آنزمان قبه مبارکه‌سالم‌بوده ودیوار های حرم مطهر مزین بوده بخشتهای کاشی

سوم ـ آنکه درآنزمان قبر مطهرحضرت صندوقی داشته ملبس بصفحه نقره وقنادیل وبعضی اززینتهای دیگر هم داشته

چهارم ـ آنکه در آنزمان از برای قبر هرون آثاروعلائمی بوده

بدانکه سطح محدب گنبد مطهر خشت های مس است که روی آنها را طلا کشیده اند و شاعر میگوید :

هفت هزار وهفتصدو هفتادو هفت خشت طلا   نصب شد بر گنبد سلطان علی موسی الرضا

در منطقه گنبد مطهر کتیبه ایست جلی بخط علی رضای عباسی که بصفحهٔ نقش شده باین عبارت : «بسم‌الله الرحمن الرحیم ؛ من عظائم توفیقات الله سبحانه ان وفق السلطان الاعظم مولی ملوك العرب والعجم صاحب النسب الطاهر النبوی والحسب الباهر العلوی تراب اقدام خدام هذه الروضة المنورة الملکوتیة مروج آثار اجداده المعصومین السلطان ابن السلطان ابوالمظفر شاه‌عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان فاستسعد بالمجیئی ماشیاً علی قدمیه من دار السلطنة اصفهان الی زیارة هذا الحرم الاشرف وقد تشرف بزینة هذه القبة من خلص ماله فی‌سنة الف وعشر وتم فی سنة الف وست عشر» انتهی

انشدکم بالله ملاحظه کنید که این‌شخص بااین مرتبه ومقام عالی که‌دارد چه قسم اظهارحقارت باین دربار مقدس نموده

اولا خود را خاك قدم خدام این‌آستان قدس محسوب نموده

ثانیا با این مقام‌سلطنت‌که داشته ازاصفهان پیاده بزیارت حضرت مشرف شده

در مطلع‌الشمس است که **شاه طهماسب** گنبد مطهررا بآجرهای مطلا تذهیب نمود ویك منار قشنگی ساخته واورا نیز تذهیب نمود ودور مرقد ضریح طلائی نصب کرد

ایندو منافی بایکدیگر نیستند چون شایدتذهیب شاه طهماسب تا زمان شاه عباس محو شده یا خشتهای طلا را حضرات ازبکیه سرقت نموده باشند یا بعضی را شاه طهماسب طلا کرده باشد و بعضی را شاه‌عباس

درزیر منطقه گنبد مطهر چهار ترنج است بچهار طرف که بانشاء محقق جلیل آقا حسین خوانساری بقطاع طلا نقش شده باین عبارت (من‌میامن من‌الله سبحانه الذی زین السماء بزینة الکواکب و وضع هذالقباب العلی بدرر الدراری الثواقب ان استسعد السلطان الاعدل الاعظم

والخاقان الاکرم الافخم اشرف ملوك الارض حسباً ونسبا واکرمهم خلقا وادبا مروج ملهب اجداده الائمة المعصومین ومحیی مراسم آبائه الطیبین الطاهرین السلطان ابن السلطان شاه سلیمان الموسوی الصفوی بهادر خان بتذهیب هذه القبة العرشیة الملکوتیه و تزیینها و تشرف بتجدیدها و تحسینها اذتطرق الیهاالا نکسار وسقطت لبناتهاالذهبیة التی کانت تشرق کالشمس فی رابعة النهار بسبب حدوث الزلزلة العظیمة فی هذه البلدة الطیبة الکریمة فی سنة اربع وثمانین و الف و کان هذا التجدید الجدید سنة ست وثمانین والف کتبه محمدرضا الامامی) انتهی

این رباعی نغز را مرحوم آقاحسین فرموده :

ای باد عجب طرب فـزا میآئی　　از طرف کدامین کف پا میآئی
از کوی که بر خاسته راست بگو　　ای گـرد بچشم آشنا میآئـی

مطلب پنجم - در خصوصیات وتواریخ رواقهای مطهره

بدانکه رواق جنوبی حرم مطهر دارالحفاظ مبارکست که در قبله حرم مطهر واقع شده وقبلهٔ دارالحفاظ مسجد گوهرشاد است

بانی این بیت مقدس هم گوهرشاد آغابانی مسجدجامعست زوجهٔ مکرمه میرزا شاهرخ بن امیر تیمور ، این بنای عالی مربع مستطیل است وطول آن ازجنوب بشمال پانزده ذرع و نیم است و عرض آن هفت ذرع و نیم

مقابل درحرم مطهر صفه ایست که در او قبر عباس میرزا نایب السلطنه پسر فتحعلی شاه و پدر محمدشاه است وازآن صفه پنجره ایست بمسجد گوهرشاد

درطرف راست کسیکه از حرم خارج میشود اولا صفه وسیعی است که میرود بدارالسیاده .بعد دو صفه کوچکست که در صفه اول قبر جلال الدوله پسر ناصر الدینشاه است و در صفـه دوم قبر سلطان مراد میرزای حسام السلطنه است پسر عباس میرزای نایب السلطنه و از این صفه معبریست بخزانه مبارکه حضرت رضا ع

در طرف چپ کسیکه ازحرم خارج میشود نیز صفهٔ وسیعی است که میرود به راهرو کشیکخانه خدام و بکتابخانه مبارکه ، بعد بقرینه طرف راست نیز دوصفه کوچکست که در صفه اول قبر فریدون میرزای فرمانفرما پسر نایب السلطنه است ودر صفه دوم قبر رکن الدوله برادر ناصرالدینشاه است

ازارهٔ دارالحفاظ سنگهای منبت است که باقلم ریز کنده شده باشکالیکه حقیقتا محیر العقول است در بالای ازاره در اطراف قصیدهٔ بسنك محجر شده از حکیم قاآنی وجمله آن اشعار چهل وهفت بیت است ، ازآن قصیده است این چندشعر

زادهٔ خیرالبشر فرمانروای خیر و شر　　مهبط وحی و کرامت معدن صدق و سداد
بضعهٔ موسی بن جعفر بوالحسن کز غیرحق　　جسته درمقصوره وحدت روانش انفراد
گر زعلمش رازگوئی هنده ام الکتاب　　ور بکاخش راه جوئی دونه خرط القتاد
مهر و ماه و نور و نار و وحش و طیر و انس و جان　　جمله زوجویند رزق و جمله زوخواهند زاد

بالای این کتیبه آئینه کاریست تاسقف که حسام السلطنه بانی آن بوده و زمین دار الحفاظ فلاسنك مرمر است سابق بخشتهای کاشی بزرك مفروش بود ودر روی فرش کاشی دو دوده قصیده رسم بود که مطلعش این بود

زهی کاخ همایونی که روبندش مدام ازدر　　خلایق خاك بامژگان ملایك گرد با شهپر

رواق غربی حرم دارالسیاده مبارکه است که طرف راست حرم واقعست و قبلهٔ اونیز

مسجد گوهرشاد است

این بنای مبارك هم نیز ازگوهرشادآغا است ـ طولش ازجنوب بشمال تقریبا سی و دو ذرع است وعرض آن مختلف میشود، وسطش مسدس طوریست و این رواق بزرگترین رواقهای حرمست، از دارالحفاظ که وارد دارالسیاده میشود مقابلش صفه وسیعی است ودرآن صفه مقبره مرحوم حاجی میرزا حسینخان سپهسالار اعظم که درسنه هزار و دویست و نود و هفت مرحوم شد ودراین مکان دفن شد وپشت سر او اطاق مانندیست که در آن قبر جمعی ازعلمای اعلام است مثل مرحوم حاج سیدعباس شاهرودی و مرحوم حاج شیخ مهدی خالصی و مرحوم حاج ملا محمد علی فاضل و مرحوم آقامیرزا علی‌اکبر بروجری

از این قسمت مسدس که میرود بطرف جنوب مقابل دریست که بایوان مسجد جامع باز میشود وطرف راست کسیکه میرود بمسجد جامع صفه‌ایستکه قبرمرحوم‌حاج شیخ عبدالرحیم مجتهد بروجردی است وطرف چپ صفهٔ که دراو قبر مرحوم حاج شیخ محمد تقی مجتهد بجنوردی است و ازاین قسمت مسدس که به طرف شمال میرود مقابل دریست که بسقاخانه مبارك بازمیشود

طرف راست کسیکه میرود رو بآن درپنجرهٔ نقره‌ایست که پشتش مسجد بالاسرحرم مطهراست وطرف چپ مقابل‌پنجره نقره مسجد کوچکی است‌بسیار زیبا طول‌این مسجد چهار ذرع است و عرض آن سه ذرع وبعض از علماء گفتند که حضرت رضا(ع) در این مسجد نماز گذارده ودر کتیبه اینمسجد اشعاری است مشتمل برمعصومین ع و مطلعش اینست

صل یارب علی‌الشمس الضحی   احمد المختار نور الثقلین

وزمین دارالسیاده مبارك که سنك مرمر است و ازاره آن بقدر نیم ذرع سنك مرمر است وبالای آن باندازه یکذرع و نیم تقریباً کاشی معرق است و بالای آن قصیده ایست از مرحوم صبوری بخط نستعلیق از خطاط مشهور میرزا آقای خوشنویس که بسنك محجر شده و او هفتاد و چهاربیت است و مطلعش اینست

درگهی کاینه‌اش آئین عرش کبریاست   قدسیانرا بردرش پیوسته روی التجا است

وتاریخش سنه هزار و سیصد است

در بالای ازاره صفهٔ که میرود بدارالحفاظ چند شعر بخط نستعلیق ممتازی حجاری شده و مطلعش اینست

بکاخ عالی‌شاهنشهی که بر در او   نموده خسرو انجم بمسکنت مسکن

مهین‌نتیجه موسی، که گل‌خطه‌طوس   زیمن مرقد او رشك وادی ایمن

و تاریخش هزار و دویست وهفتاد و یکست

در بالای دری که از دارالسیاده وارد دارالحفاظ میشوند اشعاری بخط نستعلیق جلی کتیبه شده وازآن‌اشعار معلوم میشود که در سنه هزار وهشتاد وچهار درعهد شاه سلیمان که درمطلب سابق گفتیم زلزلهٔ شد که گنبد مطهر شکست خورد وخشت های طلای گنبد افتاد و این زلزله بدارالسیاده مبارك هم خرابی وارد نمود ومرحوم شاه سلیمان که گنبد مطهر را مرمت و تعمیر نمود دارالسیاده مبارك را هم تعمیر نمود درسنه هزار وهشتاد وچهار وآئینه این بیت شریف را رکن‌الدوله نمود بامر مرحوم ناصرالدینشاه درسنه هزار و سیصد

رواق شمالی حرم محترم توحیدخانه مبارکه است در مطلع الشمس است که بانی آن **مرحوم ملامحسن فیض** است وطول آن ازمغرب بمشرق شانزده ذرع و نیم است وعرض آن مختلف میشود، در طرف جنوب در نقره وپنجره نقره مفتوح است بحرم مطهر که میرود برواق پشت سر روبروی آن در طرف شمال توحیدخانه مبارکه صفه‌ایست که درآن قبر مرحوم میرزامحمد خان سپهسالار است که در سنه هزارو دویست وهشتاد وچهار از دنیا رفت ودرآن صفه دفن شد

پشت سر این صفه پنجره عالی‌است بصحن عتیق وطرف غربی توحیدخانه دری‌بازمیشودبه‌ایوان طلای صحن عتیق و ازطرف شرقی‌آن دری باز است‌بگنبدالله‌وردیخان وفرش زمین‌سنك مرمر استو ازاره‌آن سنگهامنبت است مثل ازاره دارالحفاظ ، دیوار و سقف آن آینه‌کاری است **مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار** اورا مرمت و تعمیر نمود

رواق شرقی حرم محترم که در پایین‌پای مبارك خارج میشود **گنبد حاتم خان** است‌طول آن ازمغرب بمشرق یازده ذرع است عرض‌آن‌هشت ذرع

از حرم که خارج میشود سمت راست راهیست که میرود براهرو کشیکخانه و طرف چهراهی است‌که میرود بگنبدالله وردیخان و روبروی درب حرم صفه وسیعی‌است که میرود بدارالسیاده

درسمت راست کسیکه ازحرم‌خارج‌میشود صفه‌ایست‌که دراوقبر مرحوم حمزه‌میرزای‌حشمت‌الدوله پسرعباس میرزای نایب‌السلطنه است

وفرش گنبد حاتم‌خان سنك مرمر است و ازاره آن سنگهای منبت است مثل ازاره دارالحفاظ و توحید خانه

فوق ازاره تقریباً بیست بیت قصیده‌ایست‌که مطلعش اینست

مهین سلاله زهراء علی‌بن موسی — که مادحان درش را ملك کمینه غلام

ودر ماده تاریخش گفته

نوشته خامه خرم برای تاریخش — از او همارہ بماند بعالم این آثار
(۱۲۶۹)

فوق ازاره تا سقف‌کاشی معرق بسیار اعلا است‌که قیمتش از طلا بیشتر است

درتاریخ عالم آراء است که حاتم‌خان امین‌الدوله شاه‌عباس‌کبیر بوده و اصلا اهل اردوباد بود ودر سلطنت شاه‌عباس‌کبیر لقب‌اعتمادالدوله داشت و این لقب درآنزمان مرادف بود باصدراعظم

دربعضی‌از تواریخ است‌که حاتم‌خان از احفاد مرحوم خواجه نصیرطوسی بوده و اولاد او در اردوباد آذربایجان سکنی‌دارند

درفردوس‌التواریخ مرحوم فاضل بسطامی فرموده حاتم‌خان بیگلربیگی مرو بوده و قبرش هم در زیرهمین گنبد است‌که خود ساخته وآخر گنبدحاتم‌خان پنجره بزرك‌آهنی بود وپشت‌آن پنجره مداحان مدح و منقبت میخواندند بعدکه صحن جدید را ساختند آن زمین بین‌گنبد حاتم خان و ایوان صحن جدید را الله‌یارخان آصف‌الدوله درسنهٔ هزار و دویست وپنجاه و یك که والی خراسان بود بیت و رواقی‌ساخت مسمی نمود بدارالسعاده انتهی

وعرض آن ده ذرع است از جنوب بشمال و طول آن دوازده ذرع است بغیر دو صفه بزرگی

که درجنوب وشمال آن هست که صفه جنوبی قبرمرحوم آقامیرزا ابراهیم‌خان امین‌السلطان پدر میرزا علی‌اصغرخان صدراعظم است که درسنه هزار وسیصد دفن شد

وصفه شمالی قبرمرحوم میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه است که درسنه هزار و سیصد ویك نعشش را ازطهران وارد مشهد مقدس نمودند ودرهمین موضع دفن کردند وزمین دارالسعاده مبارکه و ازاره آن سنك مرمر است و فوق ازاره قصیده مرحوم صبوری بخط بسیارخوب روی‌سنك‌مرمر محجر شده مطلعش اینست

حبذا دار همایون سعادت دستور مرحباکاخ فلك منظرخورشید ظهور

بارك‌الله‌حریمی‌که بودخاك‌درش سرمه چشم ملـك غالیه طرهٔ حور

وفوق آن تا سقف آینه‌کاری وبانی این تعمیرات ازسنك مرمر فرش و ازارهٔ و کتیبه وآینه کاری مرحوم میرزا علی‌اصغرخان اتابك اعظم است که بجهت خیرات روح والد خودچندین‌هزارتومان خرج کرد واین رواق مقدس را تزیین نمود

ودر زاویه شرقی رواقهای مقدسه گنبد الله‌وردیخان است و اوبنائی است مثمن و بسیارمستحکم ساخته شده واطول‌زمین‌او یازده ذرع است و اقصرآن هشت ذرع ونیم است تقریباً وزمین بخشتهای کاشی مفروش است و ازاره او سنك‌مرمر است وهشت صفه دارد و در صفها بخط ثلث بکاشی معرق بسیار ممتازی ولادت ورحلت معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین وبعضی از احادیث معتبره نوشته شده‌از صفه شمالی آن میرود بتوحیدخانه مبارکه و از صفه شرقی آن میرود بکفش داری صحن عتیق واز صفه جنوبی میرود بدارالسعاده مبارکه و از صفه غربی آن میرود بگنبد حاتم خان و در این صفه این رباعی بخط نستعلیق بکاشی معرق نوشته شده

جبریل ز عرش آمد و حوران ز نعیم از بهر طواف شه فردوس حریم

عمداً پر خود بر دم مقراض دهند شاید که بدین وسیله گردندمقیم

وبانی این گنبد شریف‌الله‌وردیخان‌است که درسلطنت شاه عباس کبیر بیگلربیگی‌فارس‌بود وبعد بواسطه نیکی وخدمات‌شایسته قابل همه قسم مراحم ملوکانه شد

آخرالامر شاه‌عباس او را احضار باصفهان فرمود و مفتخر نمود بایالت فارس ولکن در واقع منصب صدارت داشت درسنه هزار وبیست ویك درشیراز ازدنیا رفت وجنازه‌اش را حمل نمودندبمشهد مقدس ودر زیر همان‌گنبدی که خود ساخته بود دفن شد وبین صفه جنوبی وشرقی صفه بزرگی‌است که ازاومیرود بدارالضیافه مبارکه وگویا اول درب حرم مطهر از همین راه بوده که می‌آمدندبگنبد الله‌وردیخان و از آنجـا مشرف میشدند بحرم مطهر چون در دارالضیافه سردر بسیار عالی هست و کاشی‌های معرق بسیار ممتازی دارد و دارالضیافه راجناب مستطاب اجل‌اشرف آقای حاج میرزامحمد علی قائم مقام رضوی دام اجلاله که رئیس و سرسلسله سادات رضویست در سنه هزار و بیست وپنج تعمیر قابلی‌کرد وملکی را وقف فرمود وچند نفر حفاظ معین‌کرد که صبح وشام حاضر شوند وآنجا قرائت نمایند و از دیوار شرقی او راهی است بصحن جدید و از دیوار شالی او بیکراهی است بصحن عتیق وغالباً مجالس عمومی آستانهٔ مقدسه هم آنجا منعقد میشود و در زاویهٔ جنوبی رواقهای مقدسه بیتی است مسمی براه‌کشیکخانه و طول آن از مغرب بمشرق تقریباً هشت ذرع است وعرض آن تقریبا هفت ذرع است وزمین‌آن سنك مرمر است و ازاره آن سنك سیاهست و فوق آن‌تاسقف

آئینه‌کاریست ودر مغرب آن باب وسیعی است بدارالحفاظ و درمشرق آن باب وسیعی است بمدرسه علی‌نقی‌میرزا و فعلا عنوان مدرسه بودن ندارد بلکه فوقانی غربی‌آن کتابخانه مقدسه ومرافق‌آن‌است وتحتانی آن کشیخانه خدام است و فوقانی جنوبی آن اطاق تشریفات است و بسیار باشکوه و طویل وعریض است وتحتانی‌آن حجرات خدام است وفوقانی شمالی‌آن حجرهٔ متعلق پیشخدمت‌باشی‌آستانه مقدسه است وتحتانی آن قهوه‌خانه حضرتی است وفوقانی وتحتانی شرقی‌آن جزو حجرات‌صحن‌جدید است و مسکن سر کشیکها وخدام است ودر زاویه شمالی رواقهای مقدسهٔ بناء مربع مستطیلی است مسمی براهرو سقاخانه و طول‌آن ازجنوب بشمال شش ذرع است وعرض آن پنج ذرع و نیم است و زمینش سنك مرمراست وازارهٔ آن‌سنك سیاه وبالای‌آن‌سقف آئینه‌کاریست ودر شمال‌آن درب‌وسیعی است‌که بایوان طلای صحن عتیق بازمیشود و درجنوب آن درب وسیعی است بدارالسیاده مبارکه و درمشرق آن نزدیك بدرب دارالسیاده پنجرهٔ آهنی‌دارد بآخرمسجد پشت سر که قبرمرحوم‌حاج سید محمد قصیر است و درنزدیك درب ایوان طلا نصف دائره‌گلدسته بالای ایوان طلا است‌که‌نصف‌دیگر آن میان دیوار است ودرمغرب آن یکپارچه‌سنگاب مجوف بسیار بزرك ضخیمی است‌که تقریبا دوکر آب‌میگیرد ودر اطراف آن سنگاب بخط واضحی حجاری شده « السلطان المعظم شهنشاه الاعظم مولا ملوك العرب‌والعجم‌سلطان ارض‌الله حافظ بلادالله مجدالممالك علاء الدولة والدین غیاث‌الاسلام والمسلمین ظل‌الله فی‌العالمین کهف الثقلین سلطان الخاقین ذوالمناقب و المناصب محمد بن مسعود اعزالله انصاره » بتاریخ اوائل شعبان سنه پانصد و هفتاد و هفت وپشت سر سقاخانه حجره‌ایست که فعلا متعلق بحاجب التولیه است وفوق این حجره گنبد کاشی است و معلوم نیست‌که گنبد ازکیست و بجهت چه ساخته شده

مطلب ششم ـ درخصوصیات وتواریخ درهای واقعه در حرم مطهر و رواقهای مقدسه

بدانکه در آستانهٔ مقدسه دو درب طلا هست و هیجده درب نقره و سه درب چوبی که ازطلا نفیس‌تر است:

اول درب طلائی که از دارالحفاظ داخل حرم مطهرمیشوند

این درب در سنهٔ **هزارودویست‌وهفتادو دو** در تولیت **میرزا محمدحسین‌عضدالملك قزوینی** طلا شد، آیات واحادیث زیادی در او به طلا نقش‌شده و در اطراف این در نوزده شعراز قصیدهٔ مرحوم میرزا محمدعلیخان سروش بطلا نقش شده، در آخرآن قصیده است :

گوئی این خرم حرم خلدی بود پر رنك و بو ... لیك خلدی بر درش بگسسته ابلیس لعین

کلك مشکین بر درش از بهر تاریخش نوشت ... بوسه زن بر این در و پا نه بفردوس برین

درکاشی‌های اطراف چهار چوب اشعاری که منسوبست بمرحوم‌خواجه‌نصیرطوسی نوشته شده

لوان عبداً اتی بالصالحات غدا ... بود کل نبی مرسل و ولی

وصام ما صام صوام بلا ملل ... وقام ما قام قوام بلا کسل

و عاش فی‌الدهر آلافا مؤلفة ... عار من الذنب معصوم بلازلل

فلیس فی‌الحشر یوم البعث ینفعه ... الا بحب امیرالمؤمنین علی ع

در دوربایهٔ درب پیش روی مبارك برروی کاشی چینی مانندی بسیار ممتاز بخط ثلث برجسته

کتیبه‌ایست ودرسمت یسار کسیکه وارد روضهٔ مقدسه میشود مسطور است

« من عمل العبد المذنب علی بن محمد المقری فی تاریخ غرة جمادی‌الاولی سنة‌اثنی‌عشروست مأه غفرالله له ولوالدیه ولجمیع المؤمنین والمؤمنات بمحمد وعترته الطاهرین »

در پیشانی همین درب شعر ابی‌نواس را نوشته که درمدح حضرت رضا(ع) میگوید

مطهرون نقیات ثیابهم — تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا
من لم‌یکن علویا حین تنسبه — فماله فی قدیم الدهر مفتخر
الله لما بری خلقا فاتقنهم — صفاکم واصطفاکم ایها البشر
فانتم الملاء الاعلی وعندکم — علم الکتاب و ماجائت به السور

دوم ـ درب طلای پائین پای مبارک که از گنبد حاتم‌خان وارد حرم‌مطهرمیشود

این درب طلای خالص است وتاریخش **هزارو دویست وهفتاد و چهاراست**

در ترنجهای او بعض از احادیث شریفه بطلا نقش شده ومزین است باین قصیده که مشتمل‌است باسامی سامیه ائمه اطهار وآن پانزده بیت است، مطلعش اینست

صل یارب علی شمس الضحی — احمد المختار نور الثقلین

و نیز این قصیده بسیار عالی از **سروش** درآن درب طلا نقش شده و او شانزده بیت است و مطلعش اینست:

زهی بروی خلایق در سعادت و فر — در حریم علی بن موسی جعفر ع
دریکه خواهد رضوان‌ز پرده‌دارانش — دریکه ساید کیوان بر آستانش سر
سپهر خواستکه باشد براین‌دراز حجاب — بدو چه گفت، بگفتم حجاب‌خویش مدر
بهشت گفت که هستم بصحن او مانند — بدوچه گفت، بگفتم که آبخویش مبر
بجـای حلقهٔ زرین و حلـقهٔ سیمین — زنند بر در این بارگاه شمس و قمر
بعرش بالد از این بقعه عالم سفلی — بخـلد نازد از این روضـه توده اغبر

این درب نیز در تولیت مرتبهٔ دوم عضدالملك طلا شده

سوم ـ درب نقرهٔ پشت سر مبارك که از توحید خانه وارد حرم مطهرمیشوند

این در مشبکست و طرفین آنهم پنجره نقره است ، تاریخش **هزار و دویست و نود و چهار** است که درتولیت **میرزاسعید خان** متولی‌وزیرامور خارجه ازنقرهٔ آستانهٔ مقدسه که درخزانه موجود بود ساخته شده، و در آن درب **اشعارصبوری** نقش شده، مطلعش اینست

این در از کیست که از روی نیاز — عرش دادار ورا برده نماز

چهارم ـ درب نقرهٔ که از دارالسیاده وارد دارالحفاظ میشوند

بانی آن **سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه** پسرعباس میرزای نایب‌السلطنه است درآن قصیدهٔ صبوری ملك‌الشعراء نقش شده وآن بیست و هفت بیت‌است‌مطلعش اینست

این‌در قدس از رواق‌کیست‌که ساید — پاشنه بر نه رواق طارم اخضر

ودرماده تاریخش گفته :

گفت صبوری برای سال طرازش — اکنون سلطان‌مرادیافته زین‌در

(۱۲۸۹)

مخفی نماناد لطف این مصراع تاریخ

پنجم ـ درب نقرهٔ که از ممر کشیکخانه وارد دارالحفاظ میشوند

بانی آن نیز حسام‌السلطنه است، در آن نیز قصیده صبوری نقش شده و آن بیست وهشت بیت است ، مطلعش اینست :

بیارگاه سپهر اشتباه سبط رسول — که جن وانس بخاك درش بود محتاج

ودر ماده تاریخش گفته

یکی نهاده بر این دوسرارادت وگفت — نهاده‌اند براین درشهان عالم تاج

(۱۲۸۹)

ششم ـ درب نقرهٔ که از مسجدگوهرشادآغا وارد دارالسیاده میشود

این درب را انیس‌الدوله زوجهٔ ناصرالدین‌شاه بانی‌شد درسنه هزار و دویست و هشتاد و چهار که با مرحوم ناصرالدین شاه بزیارت مشرف شده، در ترنجهای آن بعض از آیات شریفه و اخبار مقدسه نقش شده

در دورهٔ این درب بخط نستعلیق بسیار خوب قصیده مینا نقش شده و آن بیست وسه بیت است از آن اشعاراست این‌چند شعر:

نور حق طور تجلی پورموسی شاه طوس — شبل زهراء سبط پیغمبر سلیل حیدرا

مظهر یزدان خداوند قضا فرمان رضا — کاستان عالیش از عرش اعظم برترا

علت ایجاد عرش و کرسی و لوح و قلم — باعث تکوین خاك و آب وباد و آذرا

نی نیابد شبه او غواص قدرت تا ابد — گر برون آرد ز بحر آفرینش‌گوهرا

قلزم ایجاد را هم کشتی و هم ناخدا — کشتی ابداع را هم بادبان هم لنگرا

هفتم ـ درب نقرهٔ که از راهرو سقاخانه وارد دارالسیاده مبارکه میشود

بانی آن امین‌اقدس زوجهٔ مرحوم ناصرالدین شاه است

در در ترنج بالای آن یکمصرع بطلا نقش شده « قال رسول‌الله ص » در زیر آن ایضاً بطلا این بیت نقش شده

سرگاه رضا دردولت شه ناصرالدین کرد — این در را مهین بانوی عظمی نقره آگین

در ترنج بالای آن مصراع دیگر بطلا نقش شد « انامدینة العلم وعلی بابها »

در زیرآن ایضا بطلا این بیت نقش‌شده

بهر تاریخش یکی آمد ازعرش وگفتا — از امین اقدس این درب‌مقدس یافت‌آئین

(۱۳۰۷)

هشتم ـ درب نقرهٔ که از کفشداری صحن عتیق وارد ایوان طلا میشود

در آن قصیدهٔ غرائی نقش شده ، مطلعش اینست

این در عالی که سوده جبههٔ خودرا — در بر آن نه رواق گنبد مینا

در ماده تاریخش‌گفته شده

از پی تاریخ گفت حاجب این در — باب جنانی‌گشوده‌گشته از اینجا

(۱۲۵۲)

در سلطنت محمد شاه و تولیت حاج موسی‌خان ساخته شده

نهم - درب نقرهٔ که از ایوان طلا براهرو سقاخانه میرود ، ودرآن‌قصیدهٔ از **پریشان** نقش شده و از آن قصیده است:

قدسیان بهر سلامش قافله در قافله — عرشیان بهر طوافش کاروان در کاروان

بار بر بندند هردم جانب ارض و سما — بال بگشایند هر گه بر مکان و لا مکان

با چنین رتبت بود یا لیتنی کنت‌تراب — عرش را برخاك پاك حضرتش ورد زبان

در ماده تاریخش گفته :

کلك مشکین پریشان سال تاریخش نوشت — درگه شاه ولایت بوسه‌گاه انس وجان

(۱۲٤٦)

این درب هم در تولیت **حاجی‌میرزا موسی‌خان** نقره شد

در چهارچوب این درب اشعاری بنقره رسم شده منجمله این شعراست

خدیو خاك خراسان وشاه خطه طوس — امین دین خداوند و شرع پیغمبر ص

در ماده تاریخش این شعر نقش شده

قلم‌گرفت بتاریخ سال سرخوش و گفت — پناه‌اهل‌زمین دردوعالم است این در

(۱۲۷۲)

معلوم میشود خود درب مقدس درتولیت حاجی میرزاموسی‌خان‌نقره شده‌وچهارچوب آن قبل‌از تولیت وزیر نظام نقره شده

دهم - درب نقره که از ایوان طلای صحن عتیق بقرآنخانه مبارکه مشرف میشوند در ترنجهای این درب‌بعضی از آیات شریفه واحادیث نبویه نقش شده و بانی آن مظفرالدوله **ابراهیم خان خمسه** است در آن قصیدهٔ نقش شده وازآن قصیده‌است:

فروغ دیدهٔ زهراء علی بن موسی — سلیل حیدر صفدر قسیم جنت و نار

مسیح درس‌سخن‌خواند دردبستانش — وزان سپس دم جانبخش یافت درگفتار

تاریخش ۱۲۷٤ است

یازدهم - درب نقره که از ایوان طلا وارد توحید خانهٔ مبارکه میشود و آنرا امیرنظام **حسین علی خان‌گروسی** تقدیم کرده،درترنجهای آن بعضی‌ازسوروآیات‌قرآنیه‌واحادیث‌نبویه‌نقش‌شده وقصیدهٔ ازسرخوش نیز در او نقش شده ودر ماده تاریخ آن گفته

نکرده فکر بتاریخ سال سرخوش و گفت — بحق حق‌که در این در نشدکسی مأیوس

(۱۲۷۳)

دوازدهم درب نقره که از گنبد الله‌وردیخان وارد توحیدخانه مبارکه میشود بانی آن زوجهٔ سهام الدوله حاکم بجنورد است، **در حدود سنه هزار و سیصد و بیست** تقدیم آستانه مقدسه شده

سیزدهم درب نقرهٔ که از مدرسه علینقی میرزا وارد راهروکشیکخانه میشود، این درب را نصیرالملك شیرازی در زمان تولیتش از نقره آستانه مقدسه که در خزانه ذخیره شده بود ساخته است سنه ۱۳۱۹

چهاردهم - **درب نقره** که از ایوان طلای صحن جدید وارد راهرو دارالسعاده میشود در ترنجهای این درب بعضی از احادیث نقش شده وقصیدهٔ درآن نقش‌است ودرماده تاریخش گفته

بمطلع سر مطلع افزود و گفتا   زهی زین در فیض و باب مواهب
(۱۲۷۸)

در تولیت **میرزاجعفرخان مشیرالدوله ساخته شده**

پانزدهم - **درب نقره** که از راهرو دارالسعاده وارد دارالسعاده میشود

وآن چهار ترنج دارد، درترنج بالای مصراع چپ نقش شده بخط ثلث «فی‌ایام دولت‌السلطان الاعظم والخاقان المعظم ابوالمظفر ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه»

ودر ترنج پائین همان مصراع نقش شده «وتشرف بتفضیض‌هذا الباب الشریف الواقع فی‌البقعة التی هی والله روضة من‌ریاض الجنة ومن دخله‌کان آمنا»

ودر ترنج بالای مصراع راست درب‌نقش شده «قد استسعد مؤتمن‌السلطنة العلیة مقرب‌الحضرة الرضویه ذوالریاستین میرزا فضل‌الله المتولی.ذوالشوکة البهیة وزیر نظام »

ودر ترنج پائین‌این‌مصراع نقش شده « وباصابت سعایت تراب آستان سلطان ابوالحسن(ع) ابوالحسن‌الشریف‌الحسینی سرکشیك الخامس (۱۲۷۰)

شانزدهم - **درب‌نقره** که از صحن عتیق وارد کفشداری بزرك میشود

بانی آن مشیرالدوله است که در **سنه هزارو سیصد و بیست وسه** در تولیت میرزاکاظم آقا دامادمرحوم‌ناصرالدین‌شاه تقدیم نمود

هفدهم درب نقره که ازصحن عتیق واردکفشداری کوچك میشود

بانی آن آصف‌الدوله شاهسون است، این درب‌هم درحدود تاریخ درب‌سابق ساخته شده

هیجدهم - **درب نقره** که از صحن جدیـد وارد کفشداری قاینی ها میشود ، بانی آن مرحوم **حاجی سید محمد رئیس التجار یزدی** است در حدود **سنه هزار و سیصد وسی و پنج هجری**

نوزدهم دربی که از ممرسقاخانه میرود بدارالسیاده پشت درب نقرهٔ که امین‌اقدس‌بانی آن بوده واین درب از **چوب شمشاد** است ومنبت کاریست

دربالای چهار چوب این درب بخط برجسته درچوب‌کنده شده « امربتجدید الباب من خالص ماله العبد المذنب الراجی ناصرالدولة والدین شمس‌الدین السبحانی تقبل‌الله منه فی‌تاریخ سنة خمس وثلثین و سبع مأه بعمل استادعلی‌النجار النیشابوری»

بیستم - **دربی که از ایوان طلای** صحن عتیق وارد توحیدخانه میشود پشت‌درب نقرهٔ که امیرنظام گروسی‌تقدیم کرده ، این درب هم نیز از **چوب شمشاد** است ، در حاشیهٔ آن سوره مبارکه جمعه منبت‌کاری شده باسعض سور قرآنیه دیگر

بیست و یکم دربی که ازتوحیدخانه داخل حرم و رواق پشت سر میشود علاوه بردرب نقره، و این درب هم **ازچوب شمشاد** است و متنش مشبکست

در حواشی‌وصفحهٔ فوقش **اشعار دعبل** وخطبهٔ که مشتمل است براسماء و القاب مقدسه چهارده معصوم بخط برجسته‌ازچوب کنده شده

در دورمچهارچوب طرف توحید خانه‌سوره‌مبارکهٔ«عم» وسوره «سبح‌اسم ربك‌الاعلی» وبعض از سور و آیات شریفه دیگر بخط جلی مثبت شده ، محتملست که بانی و خطـاط و نقار و نجار این‌سه درب یکی باشد

انصافا این سه درب بمراتب از درب‌طلا نفیس تر و جلوه‌شان بیشتر است بلکه از عتیقه‌های دنیا محسوب میشود چون اینها منبت وریزه‌کاری شده بقلمو سور و آیاتو احادیث بخط نیك‌بسیار اعلا در آنها منبت ومنقش شده و خیلی عجب‌است که فولاد ضریح مطهر از کثرت تقبیل و استلام سائیده شده وخطوط این دربهای مقدسه باآنکه از چوب کنده شده وتاریخشان هم مقدمست ازتاریخ نصب ضریح مقدس معذلك نه‌سائیده شده و نه کنده شده

مطلب هفتم ـ در خصوصیات و تواریخ صحن عتیق

وآن در شمال روضهٔ مقدسه و پشت سرحرم مطهر است طول آن ازمغرب بمشرق هفتاد وشش ذرعست وعرض آن شصت ذرع است جمعاً مساحت این‌صحن مقدس پنجهزار وصدوشصت ذرعست

بانی نصف جنوبی آن امیر علی شیر وزیر سلطان حسین بایقرا ابن میرزا منصور بن میرزا بایقرا ابن شیخ عمر بن امیر تیمور بود که درسنه‌هشتصد وهفتاد ودو این نصفه صحن رابنا نمود و یك درصحن امیر علی شیر فعلا کشیکخانه دربانهاست ودر دیگر محاذی آن بازار زرگرها است و دروسط آن ایوان طلااست

این‌ایوان مقدس آنچه‌زیر طاق است طولش از مغرب بمشرق نه ذرعست و عرضش هفت ذرع ونیم است وفرش زمین این‌ایوان سنك مرمر است وازاره آن سنك مرمر یشم‌نمای قدنماست ومیتوان گفت سنگهای ازاره این ایوان‌مقدس از نفائس است وبالای ازاره کتیبه ایست که بعضی از احادیث در فضیلت زیارت حضرت رضا ع بفارسی بسنك محجرشده‌بخط نستعلیق بسیار خوب

فوق این کتیبه خشتهای طلا است تاسقف و در محراب ایوان قصیدهٔ به طلا نقش شده و آن قصیده بیستو پنج بیت است ومطلع آن قصیده اینست

حبذا این منظر اعلا که‌فردوس برین بردرصحنش‌چه‌زائرازصداقت‌جبهه‌ساست‌ـالخ

از این اشعار چنین مستفاد میشود که این ایوان مقدس را بـا گلدسته فوقش نادر شاه طلا کرده ودر آخرش نوشته کتبه محمد علی بن سلیمان الرضوی غفر ذنوبهما فی شهور سنة خمس و اربعین ومأة و الف

این ایوان مقدس چهار غرفه فوقانی بالای چهار درنقره که در ایوان است دارد ودر منطقه ایوان‌فوق این غرفها کتیبهٔ در فضیلت زیارت حضرت‌رضا ع بعربی نقش شده

در پایه قبلی ایوان نزدراه رو سقا خانه قصیدهٔ از مرحوم ناصرالدین شاه بسنك مرمر محجر شده ومطلعش اینست

بودی ز ازل ای سبب ایجاد عدم را	نزد ملك العرش تو مقصود حرم را
بریك‌كف دست تونهاده است خداوند	گرداب عتاب خود و دریای کرم را

ودر آخرش میگوید :

سلطانی خاصی است که در دام معاصی است رحمی که عقوبت نه روا عبد حرم را
در کتیبه سر در ایوان طلا سوره مبارکه کهیعص بخشت کاشی رقم شده و در دورهٔ آن بخط
کوفی زرد بعضی از سوره مبارکه یس رقم شده

ودر پیشانی این سر در بخط زرد بسیار ممتازی بروی کاشی معرق مسطور است فی ایام دولة السلطان الاعظم و الخاقان المعظم مالك رقاب الامم مولی ملوك العرب والعجم شاه سلطان حسین میرزا بایقرا خلدالله ملکه پهلوی ایوان طلا دو کفش داری بسیار با شکوهی است و خیلی مناسب است که این رباعی در آن درج شود

هذا الافق المبین قد لاح لدیك	فاسجد متذللا و عفر خدیك
ذاطور سینین فاغضض الطرف به	هذا حرم العزة فاخلع نعلیك

ایضا این رباعی را که مرحوم ناصرالدین شاه فرموده :

در طوس جلال کبریا می بینم	بی پرده تجلی خدا می بینم
در کفشکن حریم پور موسی	موسی کلیم با عصا می بینم

دیگری گفته :

در کفشکنت ستاده جبریل امین	جاروب کشد بگیسوی حور العین
سازند غبار کفش زوار ترا	کحل البصر ملایك علیین

مناره که بالای ایوان طلاهست ظاهراً شاه طهماسب پسر شاه اسمعیل صفوی او را ساخته چنانچه در مطلب چهارم از مطلع الشمس نقل شده

از اشعاریکه در محراب ایوان طلانوشته شده که آنجا ذکرشد معلوم شد کمطلای این گلدسته را نادر شاه کرده و از تاریخ کتیبهٔ گلدسته نیز معلوم میشود چون کتیبه اش صلوات بر حضرت رسول ص و ائمه طاهرین است سنه ۱۱۴۲ هجری در زیر خشتهای طلا بخشت بنائی آیه شریفه انا فتحنا لك فتحا مبینا را نوشته .

نصفه شمالی این صحن عتیق را مرحوم شاه عباس کبیر بانی شده

چنانچه در تاریخ عالم آراست شاه عباس کبیر درسنه هزار وصدو بیست و یك مشرف شد بزیارت حضرت رضا ع و امر فرمود که صحن مقدس را وسعت دهند و خیابانی از دروازهٔ غربی شهر تا دروازهٔ شرقی بسازند و آب چشمه گلسب را هم از دروازهٔ غربی داخل شهر کنند که ازوسط شهر بگذرد تا برسد بصحن مطهر و از دروازه غربی خارج شودمعماران را احضار فرمود وبزودی مقصود سلطان را انجام دادند این آب چشمه گلسب است برکات زیادی دارد

در دارالسلام از ثقة الاسلام نوری از کتاب حبل المتین سید شمس الدین نقل فرموده از کربلائی مؤمن گفت من درسفرزیارت حضرت رضا رفیق شدم باشخص کوری وغذای اورا هر شب تعهد کردم تاوارد مشهد شدیم در میان کاروانسرائی منزل کردیم

شب که شد آن رفیق کورمان نیامد

چون وقت سحر شد در عالم رؤیا دیدم گویا داخل صحن مطهر شدم در طرف پنجره شخص بزرگواری نشسته بود ودو نفرمقابلش ایستاده بودند

ناگاه صدائی از میان حرم مطهر بلند شد که یکنفر میگفت : لا اشفلنی یا مولای«

پس آن بزرگوار بیکی از آن دونفر فرمود : چند قطره از این آب بدو چشمش بچکانید پس من‌از خواب بیدار شدم، غسل کرده و داخل‌حرم مطهرشده ، دیدم‌رفیقم چشمهایش‌صحیح وسالم در میان حرم مشرفست

گفتم چه‌شد که شفا یافتی ؟

گفت : آمدم زیارت رفتم ببالاسر مطهر واز حضرت شفای چشمم‌را خواستم چیزی نفهمیدم‌بغیر آنکه چندقطره آب ریخت میان چشمم‌وشفا یافت :

بعد معلوم شد همان‌وقتی بود که‌من آن خواب را دیده‌ام

گویا بعض از تعمیرات یا بعض از بناهای صحن شریف عتیق بهمت والای شاه عباس ثانی بوده چنانچه در دوجا اسم ایشان کتیبه شده

اول در پیشانی سردرب ایوان عباسی بخط زرد بسیار خوب نوشته است

(امر بتعمیرهذه العمارة المبارکة‌الرضویه‌السلطان الاعظم والخاقان المعظم مولا ملوك‌العرب والعجم السلطان‌بن السلطان ابو المظفر شاه عباس‌الثانی الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان کتبه محمد رضا الامامی فی سنةهزار وپنجاه ونه

دوم‌در بالای چهار چوب درب صحن‌بالا خیابان بخط ثلث‌نظیراین عبارت بسنگ‌حجاری‌شده

مقابل ایوان طلا ایوان عباسی است ، طول‌و عرضش باندازه ایوان طلاهست در جوف ایوان عباسی کاشیهای معرق بسیار ممتاز کار کرده‌اند

محرابی هم دارد مثل محراب ایوان طلا که‌دوره آن بخط ثلث نو شته شده

«درسنه تسع وخمسین والف»

در میان محراب بخشتهای کاشی نگاشته شده

«قدامر بتعمیر هذه العمارة المبارکة الرضویه السلطان الاعظم والخاقان المعظم‌محمدشاه‌قاجار خلدالله ملکه واحسانه»

این ایوان‌مثل ایوان طلاچهار غرفه دارد در زیر هر غرفه سور و آیات‌قرآنیه بر روی کاشی نگاشته

بدانکه‌چهارایوان وچهار سر در بزرگ‌در چهارطرف‌صحن مقدس‌است که‌در منطقه و اطراف آن ایوانها سور قرآنیه و آیات شریفه نوشته شده

در بالای‌محراب ایوان عباسی گلدستهٔ طلائیست محاذی گلدسته طلای بالای محراب ایوان‌طلا واورا نادرشاه افشار ساخته وطلا کرده

در مطلع الشمس است که نادرشاه امر کرد گلدستهٔ بالای ایوان عباسی رابنا نمودند وتا مدت چهل‌روزاو را تمام و تذهیب نمودند بواسطه آنکه در حرم مطهر حاجتی ازخداخواسته بودچون بیرون آمد میان ایوان طلا حاجتش برآورده شد بناهارا طلبید وامر کرد چهلروز گلدسته را باین اوصاف بسازند و او را بخشت طلا تذهیب نمایند کتیبهٔ این گلدسته نیز در صلوات برحضرت‌رسول‌ص وائمه طاهرین ع است ودر آخر رقم کرده «فی‌ذیقعدة الحرام سنه هزاروصد وچهل‌وپنج»

در سر درب صحن خیابان علیا وخیابان سفلی در طرف داخل صحن وخارج‌آن سور قرآنیه

آیات شریفه واحادیث مقدسه بالای کاشی معرق و غیرمعرق نوشته شده ودر بالای سر درب خیابان علیا ساعت بزرگی نصب است‌چنانچه بالای سر در خیابان سفلی نقاره خانه حضرتی‌است ودر پیشانی خارج سردر خیابان علیا بخط ثلاث این رباعی از مرحوم میرزا سعید خان متولی وزیر امور خارجه نوشته شده

در حضرت شه چه گفت باید لبیك	اینجا نه سلام رسم باشد نه علیك
این‌وادی قدس است نگهدار ادب	این عرش مقدس استخاخلع نعلیك

در بالای چهار چوب درب صحن‌خیابان سفلی یکپارچه سنگست بعرض دهنه در هلالی و در آن‌یازده شعر روی سنك محجر شده مطلعش اینست

در زمان شهنشه دوران	آن‌نسب‌بوترابدین‌پرور

درماده تاریخش فرموده

هاتفی‌گفت بهرتاریخش	بهرفردوس‌ره‌بجوزین‌در

(١٠٤٤)

بدانکه زمین صحن‌مقدس سنك خارا هست و از وسط صحن نهر چشمه گلسب جاری است که ازدروازه بالا خیابان وارد میشود واز وسط خیابان همه‌جا میآید و ازدرب صحن علیا واردصحن میشودوازدرب صحن‌سفلی خارج‌میشود

دروسط صحن سقاخانه نادر است که‌اورا نادرشاه ساخته وبخشنهای طلا مزین نموده حوضش یکپارچه سنك مرمر است که‌بامر نادرشاه از هرات آورده‌اند که تقریبا سه کر آب میگیردو آنچه راکه نادرشاه از مزرعه دهسنك مالك بودوقف براین سقا خانه نمود ، دراین صحن عتیق سه‌پارچه سنك هست که‌درمیان مشهد ممتاز است

اول سنك سقاخانه مبارکه دوم ـ سنگی که‌بالای پل‌جوی آب گذارده شده در مقابل پنجره فولاد که سنگی بآن بزرگی وضخیمی گویا درمشهد نباشد

سوم ـ سنك زیر نقاره خانه که‌بان مسطحی گویا سنگی درمشهد نباشد

مطلب هشتم ـ در خصوصیات و تواریخ صحن جدید و بست بالا خیابان و پائین خیابان

اما صحن جدید ـ بنای فتحعلی شاهی است و آن در مشرق روضهٔ مقدسه و پائین پای مبارك واقع است

طول آن ازمغرب بشرق تقریبا هفتاد ودو ذرع است و عرض آن چهل‌و نه ذرعست جمعا سه هزارو پانصدو بیستو هشت ذرع میشود و آنرا خاقان منفور مرحوم فتحعلی شاه قاجار بانی شد درسنه هزارو دویستوسی وسه ومرحوم حاجی میرزاموسی خان متولی باشی در سنه‌هزار ودویست وشصت در سلطنت محمد شاه ابن عباس‌میرزا ابن‌فتحعلی شاه کاشی کاری کرد

ایوان طلای صحن جدید که وصل بدار السعاده است طولش از شمال بجنوب ده ذرعست و عرضش هماتقدر که زیرطاقست شش ذرعست و مرحوم میرزا محمد حسین عضد الملك در ایام حکومت حسام السلطنه بامرمرحوم‌ناصر الدین شاه قاجار او را طلا کرد درسنه‌هزار ودویست وهفتاد و دو

زمین این ایوان وازاره آن سنگ مرمر است ، در این ایوان کتیبهٔ باطلا نگاشته شده و آن بیست وهشت بیت است ، مطلعش اینست

این‌بارگاه کیست که از خاك پاك طوس | انوار او فکنده بعرش برین عکوس

دراول این کتیبه بخط ثلاث نوشته اند : «سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین»

در طرف دیگر نوشته‌شده : «سلام علیکم بماصبرتم فنعم عقبی الدار»

این ایوان طلای صحن جدید مثل ایوان طلای صحن عتیق چهار غرفه دارد و در وسط ایـن صحن جدید سقاخانه ایست از یکپارچه سنگ سیاه باندازه سنگاب صحن عتیق و او را مرحوم میرزا رضا خان مؤتمن السلطنه بانی بوده

مخفی نماناد که صحن بمنزلهٔ بیرونی صاحب حرم است که اگر زواری بصاحب حرم وارد شوند بجهة‌منزل معطل نشوند ودر حجرات اطراف صحن منزل کنند ، باین نظراست که‌واقفین‌پول زیادی خرج میکنند وبجهت مراقد مطهره صحن میسازند ودر اطراف آن چنین حجرات فوقانی و تحتانی بنا میکنند ، حجرات‌فوقانی وتحتانی صحنین شاید علاوه بر صد وپنجاه حجره باشد ، لکـن هزار افسوس که حجرات تحتانی صحنین را تجارو اعیان مقبره برای خود ساخته اند ودرب آنها را قفل نموده‌اند وراضی نمیشوند احدی قدم میان آن حجرات بگذارد و حجرات فوقانی را آنچه مرغوبست اعیان واشراف آستانه مقدسه آنهارا مقفل نموده باسم‌خود ضبط کرده‌اند و کسیرا بعاریه هم را نمیدهند

اما بستین ـ بدانکه ازدم بست بالا خیابان تا دم بست پائین خیابان تقریبا سیصد و چهل ذرعست که ازمقابل پنجره فولاد که‌محاذی ضریح مطهر است تقریبا تا درب هریك از دو بست‌صدو هفتاد ذرعست لکن چون پنجره فولاددر وسط حقیقی صحن‌عتیق نیست‌بلکه باندازه پانزده ذرع‌تقریبا مائلست بدرب صحن پائین خیابان از اینجهت بست پائین خیابان اطولست از‌بست بالاخیابان

بدانکه در بست‌بالا خیابانست میهمانخانه حضرتی که‌همه روزه مقدار قابلی برنج طبخ میشود بجهت‌زوار حضرت رضا (ع) وبسیار هم‌منظم است خصوصا از زمان تولیت آقای اسدی که ایشان میهمانخانه را تعمیر قابلی کردندوغذاهمدر کمال‌نظافت با خورشهای قابلی میرسید بزوار وبمهمانهای حضرت رضا (ع) وقسمت شمالی بست علیا را تازه تعمیر بسیار قابلی کرده با اساس صحیحی و میخواهند کتابخانه را بیاورند باینجا و بست پائین خیابان هم تازه تعمیر قابلی شده وزمین‌هردو بست بسنگ خارا مفروش است

مطلب نهم ـ در خصوصیات وتواریخ مسجد گوهر شاد آغا

در واقع این مسجد شریف صحن جنوبی روضهٔ مقدسه است وبانی آن گوهرشاد آغازوجه شاهرخ ابن امیر تیمور است

سابقا گفتیم این مخدره در سنه‌هشتصد وبیست و یك این مسجد را ساخته و بانی آن شده واسم شریفش در دوموضع مسجد بکاشی معرق ضبط شده :

یکی در کتیبهٔ ایوان مقصوره که بخط‌پسرش میرزا بایسنقر است

ودیگر در دیوار روبقبله ایوان دارالسیاده مبارکه که انشاءالله مفصلا ذکر میشود

این‌مسجد مبارك در حسن بنا وزینت بکاشی معرق ودر کثرت عبادت کم نظیر بلکه بی‌نظیر

است طول این مسجد از جنوب بشمال تقریباپنجاه و سه ذرع و عرضش چهل و هشت ذرع است جمعا دوهزارو پانصد وچهل و چهار ذرع میشود وچون در اطراف آن شبستانهای بزرگی است این مساحت بنظر نمیآید در و دیوار و صفههای او اسماءالله و آیات قرآنی و احادیث شریفه است و ما اختصار میکنیم بذکر چهار ایوانیکه در چهار طرف این مسجد است

اول ایوان مقصوره که در جنوب مسجد واقع شده و آن ایوان گنبد بسیار عالی ودو گلدسته در دوطرف ایوان دارد ودهنه ایوان مقصوره دوازده ذرع است و طول آن سی وچهار ذرع است وعرض آن مختلف میشود و ارتفاع دهنهٔ ایوان بیستو پنج ذرعو نیم است و ارتفاع گنبد و گلدسته ها تقریبا سیو چهار ذرع است

در محراب ایوان مقصوره کتیبه ایست که در حاشیه محراب بکاشی معرق کتیبه شده آیه شریفه آیة الکرسی تا الی النور بزیادتی صدق الله العظیم وصدق رسوله الکریم و بخط کوفی زرد در میان همین کتیبه بعضی از آیات شریفه نوشته شده

کتیبه دیگریست در حاشیه محراب که بسنك مرمر بسیار سخت منبت شده بعضی از آیات قرآنیه و پایهٔ ایوان درداخل بعوض کاشی سنگهای مرمر تراشیده کار گذارده شده

در خارج دهنهٔ ایوان کتیبه ایست بسیار درشت وواضح بخط بایسنقر بن شاهرخ بن امیر تیمور پسر گوهرشاد آغا باین عبارت

« بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی انما یعمر مساجدالله تاآخر آیهٔ شریفه وقال النبی صلی الله علیهو آله من بنی لله مسجداً لیذکر اسم الله فیه بنی الله له بیتا فی الجنة » تا اینجا خط بایسنقر است ازاینجا ببعد گویا خط محمد رضای امامی است که نوشته :

« قد انشأت هذا المسجد الجامع الاعظم والبیت المحرم فی ایام دولت السلطان المعظم والخاقان الاعدل الاکرم مولی ملوك العرب والعجم السلطان بن السلطان ابو المظفر شاهرخ بن امیر تیمور گورکانی بهادر خان خلدالله ملکه وسلطانه و افاض علی العالمین بره و عدله واحسانه الحضرة العلیا والجلیلة الکبری شمس سماء العفة والسداد الموصوفة بالشرف والعز والرشاد گوهرشاد ابدت عظمتها ودامت عصمتها و کثرت برکاتها بالنیة الصادقة القصوی والعقیدة الراسخة العظمی لحصول المأمول راجیة من الله باحسن القبول من عین مالها لحسن مآلها واصلاح بالها یوم تجزی کل نفس اعمالها ابتغاء لوجه الله بازاز لفظ الله تاآخر کتیبه خط بایسنقر است وطلبا لمرضاته وشکراً علی آلائه وحمداً علی نعمائه فتقبلها ربها بقبول حسن الی ان قال کتبه راجیا الی الله بایسنقر بن شاهرخ بن تیمور گورگانی فی سنة احدی وعشرین وثمان ماة

در سر کتیبه بایسنقر دو سطر است بخط خفی بکاشی معرق باین عبارت « اتفق تحریرها فی اوائل شهر الله المبارك رجب المرجب سنة احدی وعشرین وثمان ماة »

در آخر کتیبه بقرینه سر کتیبه نیز دوسطر است باین عبارت « عمل عبد الضعیف الفقیر المحتاج لعنایة الملك الرحمن قوام الدین بن زین الدین شیرازی الطیان »

در خروجی جلوایوان مقصوره طرف یمین بخط ثلث بکاشی معرق نوشته « قال النبی ص المؤمن فی المسجد کالسمك فی الماء »

ودر طرف یسار نوشته « المنافق فی المسجد کالطیر فی القفس فی شهور سنة احدی وعشرین و ثمان ماة »

این سه تاریخ سنهٔ هشتصد و بیست ویك است

در پیشانی ایوان مقصوره بخط ثلث بکاشی معرق زرد مرقوم است « العظمة والکبریاء والعزة والبقاء لخالق الارض والسماء » ودر آخرش دارد کتبه محمد رضا الامامی الاصفهانی سنة سبع وثمانین بعد الالف»

ودو گلدسته ترنجها دارد وتمامش اسماءالله است

در زیر مقرنس گلدستهها کتیبه ایست بخط ثلث وتعمیریست و درهردو این دو آیه شریفه مرقوم است «قال‌الله تبارك وتعالی یا ایها‌الذین آمنوا اذا نودی للصلوة (تا) لعلکم تفلحون کتبه محمدحسین الشهیر بالمشهدی سنهٔ هزارو دویست وهفتاد و چهار»

درپائین منارها قصیدهٔ بخط نستعلیق برروی کاشی نوشته شده وآن هیجده بیت اسعو مطلعش اینست :

در آستان ملك پاسبان خسرو طوس	رضا ولی خدا شاه آسمان خرگاه
علی سلالهٔ موسی که کائنات برند	بر آستان جلالش ز حادثات پناه

ودر آخرش دارد

چه شد ز رفعت تاریخ سال تعمیرش	کمند فکرت مینای خورد بین کوتاه
سر ازدریچه مؤذن برون نمود وسرود	اذان اشهد ان لا اله الا الله

دوم - ایوان دارالسیاده که در شمال مسجد واقع شده و ایوان رو بقبله‌اش میگویند در بالا سر درب نقره الیس الدوله بکاشی معرق بخط زرد درشت دوسطر باین عبارت نوشته است « قدوقع تعمیر هذاالمسجد الجامع فی‌ایام دولة الخاقان‌الاعظم شاه عباس الصفوی الحسینی من‌عین‌مال المغفور المبرورخواجه صفر الجیلانی بسعی الفاضل‌الصالح التقی مولاناحسین خادم الجیلانی طلباً لنیل ثواب ألاخروی کتبه محمد حسین الشریف »

در طرف یسار این دوسطر جلی بخط خفی‌تر بکاشی‌معرق نوشته واین خط قدیمی‌است«الآمرة بعمارة هذاالمسجد صاحب الرشد والرشاد المعظمة گوهر شاد»

درطرف‌بین این دوسطر ایضا بخط خفی ترنوشته شده‌بکاشی معرق » قدوقع‌تعمیرهذاالمسجد الجامع فی‌ایام الدولة الخاقان شاه‌عباس من‌عین مال‌المغفور خواجه صفر جیلانی»

در پیشانی در نقره‌باخط بنائی بکاشی معرق‌زرد و زمینه لاجورد سبحان‌الله مکرر نوشته درطرفین این ایوان بخط بنائی نوشته

«قال‌الله تعالی یاایها الذین آمنوا اذانودی للصلوة من یوم الجمعة» الی آخرمودر انتهاء‌آن بخط خفی‌تر زرد نوشته استاد علی بناء سنه‌هزار وپنجاه ودو

در پیشانی صربکه از این ایوان میروند بکفشداری نزدیك بازار بزرك بکاشی معرق نوشته (قدتم مرمة هذه العمارة فی ایام سیدسلاطین‌الزمان واعظم خواقین الدوران‌السلطان بن السلطان‌شاه سلطان حسین‌الصفوی الحسینی بهادرخان خلدالله ملکه و افاض علی‌العالمین بره وعدله‌واحسانه)وتتمه این کتیبه دومقابل او در پیشانی صربکه از این‌ایوان‌میروند بکفشداری نزدیك پائین‌با بکاشی‌معرق نوشته است(حین‌تشرف بزیارةمقدمه‌الروضة الرضویه و تقبیل‌تلك العتبة باهتمام مقرب سدته‌السنیه‌محمد کاظم بیکا الخادم والناظر بهذاالمسجد الجامع کتبه محمدرضا الامامی»

در دهنه ایوان دوره کلمه‌الله الباقی بخط ثلث بکاشی معرق و کلمه الملك لله بخط کوفی‌ریز بکاشی معرق مکرر نوشته شده

درجلو این ایوان دو کتیبه است یکی‌سوره مبارکه انافتحنا ودیگر سوره مبارکه تبارك‌الکن

هردو نا تمام است وراقمش محمد رضای امامی اصفهانی است

در پیشانی ایوان بخط زرد وزمینه لاجورد بکاشی معرق مرقومست (لقد امر بعمارة هذاالبیت والمقام الذی کالمسجد الحرام السلطان الاعظم والخاقان الاکرم ظل الله فی العالم السلطان بن السلطان ابوالمظفر سلیمان الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان ادام الله تعالی نور عدله علی بسیط الارضین وخلد ظلال عاطفته علی مفارق المؤمنین فی سنة سبع وثمانین بعد الالف کتبه محمد رضا الامامی الاصفهانی

در جبین پیشانی این ایوان در دومربع کلمه جلاله بخط بنائی مرقوم شده پایین تر از آن در دوطرف مربعیست که کلمه محمد ص مرقوم شده و پایین تر از آن در دوطرف مربعیست که بخط بنائی بکلمهٔ علی (ع) مزین شده

سوم ایوان غربی که روی بمشرق است

در هریك ازدو طرف روی بقبله و پشت بقبلهٔ آن سه طاقست

در پیشانی طاق اول روی بقبله ودراول و دوم غرفهای پشت بقبله بکاشی معرق بسیار ممتازی آیات کریمه واسماء مقدسه مرقومست

اما طاق دوم و سوم رو بقبله وطاق سوم پشت بقبله پیشانیشان تعمیر بستی شده ودرآنهاهم آیات کریمه مسطوراست و کتیبه ایوان سوره سبح اسم ربك الاعلی بکاشی معرق نوشته است لکن ناتمامست

در دوطرف پایه ایوان مقابل غرفها کلمهٔ طیبه یاعلی بخط بنائی مرقومست

چهارم - ایوان شرقی که روی بمغرب است جنب مهر پالین جمیع خطوطش معرق وقدیمی است

وآنهم درهر یك ازطرف روی بقبله وپشت بقبله سه غرفه دارد ودر پیشانی این غرفه‌ها احادیث مقدسه بکاشی معرق بسیار ممتاز مرقوم است

در کتیبه صفه آخرروی بقبله این ایوان این حدیث نوشته شده «قال النبی ص نصیب امتی من نار جهنم کنصیب ابراهیم ع من نار نمرود»

این حدیث بجهت امت مرحومه خیلی وجد وحظ دارد فتأمل

در کتیبه صفه وسط روی بقبله ایوان نوشته است «قال النبی ص لوتعلمون مااعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیراً» ودر کتیبه صفه اول این ایوان روی بقبله نوشتهٔ شده «احب البلاد الی مساجدها وابغض البلاد اسواقها»

ودر کتیبهٔ دور ایوان بقیهٔ سوره مبارکه سبح اسم ربك الاعلی است که درایوان روبرو ناتمام گذارده شده وسوره مبارکه و العصر ودر آخرش دارد کتبه ابراهیم فی سنهٔ هزار ودویست وسی و شش ودر دو طرف ایوان لفظ علی بخط بنائی در شکل مربعی نگاشته شده مولا بداست است ازذکر اموری

امر اول بدانکه مخدره گوهرشاد آغا مسلما شیعه امامیه بوده ودر کمال اخلاص و حسن عقیده این مسجد رابنا نهاده ولذا میتوان گفت که این مسجد مقدس اول معبد شیعه است وخیلی نادر استدر ساعات یوم ولیله که دراین مسجد عبادتی نشود از نماز وتلاوت ودعاو موعظه و تدریس وتهجد ونحو اینها وشوهرش میرزا شاهرخ بن امیرتیمور هم ظاهراً شیعه بوده و لکن هر دو تقیه میکرد ند

امر دوم بدانکه دروسط مسجد گوهرشاد سکو مانندیست مربع متساوی الاضلاع یازده ذرع در یازده ذرع واومعروف است بمسجد پیره زن

میگویند وقتیکه خواست گوشاهرشاد این مسجد را بسازد ،حین موضع خانه پیرهزنی بودهرچه میخواست خانه‌اش را بفروشد پیره‌زن راضی‌نشدگفت خودم بانی میشوم ومنزل خودرا بسجدیت وقف میکنم منزلش را با چاه آبی که درآن بود وقف مسجدکرد

امر سوم **درغرفه نزدیك گلشداری** طرف یسار ایوان‌روبقبله سنك چهارپایهٔ هست‌بزرك ودرآن بخط ثلث خفی‌کنده شده « الفقیر شمس‌الدین ابی‌جعفرالموسوی سنة اثنین و ستین و ثمان مأة » و بعضی احتمال داده‌اندکه این‌سنك روی قبرمقدس بوده دراول امر بعدکه صندوق و ضریحی بجهت مرقد مطهرساخته شده سنك را آورده‌اند ودر اینجاگذارده‌اند

امرچهارم ـ معلوم شدکه اسم مقدس‌**حضرت امیرالمؤمنین** ع درچند موضع از این‌مسجد مرسوم است لکن بخط بنائی وآن خط مخصوصی است غیر خط کوفی چون مقام تقیه بوده بخطوط معموله اسم مقدس حضرت امیرالمؤمنین را ننوشتند

امر پنجم ـ معلوم شد که اسم **گوهرشادآغا** دراین‌کتیبه‌ها دردو جا مرسوم است یکی‌در کتیبه بایسنقر ویکی دربیشانی درنقره ایوان روی بقبله واسم شاهرخ شاه واسم شاه‌عباس‌کبیر واسم‌شاه سلیمان واسم شاه‌سلطانحسین‌صفوی نیز مرسوم است‌که درزمان این سه نفر ازسلاطین‌صفویه هم دراین مسجد مبارك تعمیرشده

امرششم ـ ازسابق معلوم شدکه **درسنه هشتصد وشصت ویك میرزاسلطان‌ابوسعیدبن سلطان میرزا میرانشاه بن امیرتیمور درهرات گوهرشادآغا را بقتل** رسانید وقبرش در پانزده فرسخی هرات‌معروف است(۱)

درسنه هشتصد و هفتاد ودو یادگار **محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزابایسنقر** بن‌میرزا شاهرخ بن امیرتیمور نبیره‌گوهرشادآغا سلطان ابوسعید را بقصاص جده اش بقتل رسانید

درسنه هشتصد و هفتاد وپنج سلطان حسین‌بن‌میرزا بن‌منصور بن‌میرزابایقرا ابن‌شیخ عمر بن امیرتیمور یادگارمحمد نبیره‌گوهرشادآغا را در نزدیك هرات بقتل رسانید

مطلب دهم ـ **درخصوصیات وتواریخ سائرمساجد معروفه واقعه در ارض‌اقدس**

منجمله مسجدشاه‌که در آخر بازار سر پوشیده نزدیك حمام شاه است و آن یك بناء مربعی است واقع در زیر گنبد وآن بناکتیبه بسیار ممتازی دارد که بکاشی‌زرد معرق اشعار مناجاتیه‌حضرت امیرع را نوشته‌اندکه‌مطلعش اینست

لك الحمد یا ذاالجود والمجد والعلی   تبارکت تعطی من تشاء و تمنع

ودر پائین وبالای این کتیبه کاشیهای بسیار ممتازی در دیوار منصوبست‌که بعضی ازآن‌کاشیها فعلا افتاده است وجلو این‌مربع جوف‌گنبد یك صفه‌ایست‌که ازاو وارد این بنای مربع میشوند ودر اطراف این‌صفه بکاشی‌معرق‌بسیارممتازی صلوات‌برچهارده معصوم نقش شده‌که یك یك را بالخصوص اسم برده و کتیبهٔ‌دورهٔ‌این‌صفه که بکاشی معرق بسیار ممتازی نوشته شده آیهٔ شریفه « وما جعلنا‌القبلة التی کنت علیها » الخ

ودر دوطرف این‌کتیبه اشعاری بفارسی بکاشی زرد معرق نوشته شده لکن چه فایده‌که طالب این‌کتیبه و این اشعار ریخته

ودر دو طرف این بنای مربع زیر گنبد دربشبستان است‌که مخروبه شده است وگنبدش بسیار

(ا خیردرکتاب سوانح‌الایام از بعضی تواریخ معتبره ذکرکرده‌ام که قبرگوهرشاد وشوهرش وپسرش هرسه درهرات درمدرسه‌ایست‌که خودآن محترمه بنا کرده است ـ ولد مؤلف)

بلند و عالی است لکن کاشیهای گنبد ریخته و گلدستهایش ترنجهای متعدد دارد که در آنها اسماءالله مرقوم است و تاریخش سنه هشتصد و پنجاه و پنج است که سی و چهار سال بعد از مسجد گوهرشاد ساخته شده

وبعضی میگویند بانی این مسجد حضرات ازبکیه بوده‌اند و باید چنین باشد و اختصاص بعامه داشته باشد اولا بجهت انحراف قبله‌اش وثانیاً بجهت آنکه در آن عصر جمعیت مشهدمقدس زیاد نبوده که احتیاج بچنین مسجد باشکوهی درنزدیکی مسجد گوهرشاد داشته باشد پس باید این مسجد مسجد قبیله وطایفهٔ باشد وفضاصحن این مساجد بسیار کم است شاید عرضش بیست وپنج ذرع باشد وطولش شش ذرع تقریباً و ظاهراً درسابق بنای با وسعتی بوده والا این ایوان و این گنبد و گلدسته در چنین فضای تنك مختصری بسیار زشت و مستهجن است

منجمله - مسجدیکه درکنار قبرشان قتلگاه است ومعروف است بمسجدامام رضا

در سنگی که در دیوار غربی خارج مسجد نصب است بخط علیرضای عباسی بآن سنك کنده شده « در زمان پادشاه جمجاه مروج مذهب ائمه اثنی عشرعلیهم صلوات‌الله الملك الاکبر ابوالمظفر شاه عباس بهادر خان تعمیر این بیت‌الله را نمود بنده درگاه مهدیقلی خان ایشك آقاسی باشی سنه هزار و یازده »

منجمله - مسجدی که در پائین خیابان روی حوض انبار واقع است

کتیبه‌اش برروی کاشی معرق زرد بسیار عالی بخط علیرضای عباسی و در آخر آن کتیبه‌است « اتفق الفراغ من بناء هذا المسجد الشریف و المنبع اللطیف فی ایام الملك العادل و السلطان الکامل المجاهد فی‌سبیل‌الله السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر شاه عباس الثانی الحسینی الموسوی الصفوی بامر عمدةالوزراءوالامراء خواجه بیك کتبه علیرضا عمل محمد خلیفه معمار سنة اثنین وخمسین بعدالالف»

منجمله - مسجد قالب واقع در بالا خیابان قریب بمدرسه‌نواب و آن صحن و سه شبستان دارد که یك شبستان آن ضربی است ویکی چوب پوش ویکی دیگر هنوز رویش باز است و گویا تاریخش با تاریخ مدرسه نواب مقارن بوده

منجمله - مسجد صدیقیها واقع در بازار بزرك قریب حمام شاه آنهم نیز صحن و شبستانی دارد ضربی زده

منجمله - مسجد محرابخان که واقع در بازار نوقان است و او مسجد عالی است و صحنی دارد و شبستانی که بالای حوض محرابخان حاکم مرو است که درسنه هزاروسی دو در مرو ازدنیا رفت و نعش او را بمشهدمقدس حمل نمودند و جوار حضرت رضاع دفن کردند واوبانی مسجد و حوض زیرمسجد و قلعه محرابخان است که وقف آستانه مقدسه است.

منجمله - مسجد مقبل‌السلطنه واقع درخیابان سراب و اوهم مسجد مستحکم بسیارعالی هست و بانی او ابوترابخان مقبل‌السلطنه است

منجمله - مسجد آقا حسین واقع درمحله سراب آنهم مسجد عالی است. وصحن وسیعی وشبستانی دارد

منجمله - مسجد ملاحیدر که در بازار سر شور است نزدیك حمام سالار بهادر

آنهم مسجد عالی است صحن و شبستانی عالی دارد اینها مساجد معموره است و مساجد دیگر درهر محله زیاد است لکن باین‌اندازه معمور نیستند .

مطلب یازدهم در خصائص وتواریخ مدارس مشهد مقدس

اول که اقدم مدارس مشهد مقدس است مدرسه دو در است که واقع است در اوائل بازار بزرك ودر کتیبه‌اش برکاشی معرق بخط ثلث بسیار ممتاز نوشته است :

« بعد حمد الله و صلواته علی رسوله قداسست هذه العمارة فی‌الایام دولة سلطان الاعظم ظل الله فی الارضین مغیث المسلمین ابی المظفر شاهرخ بهادرخان سلطان خلدالله ملکه و سلطانه باهتمام الامیر الاعظم غیاث‌الدین یوسف خواجه بهادر دامت معدلته تقبل‌الله منه فی محرم سنة ثلث و اربعین و ثمان مأة »

و درمیان مسجد مدرسه کتیبهٔ بخط ثلث ازگچ بریده شده و تاریخ کتیبه نیز سنه هشتصد وچهل و سه است وعجب گچی بوده که تا این تاریخ که پانصد سال میشود تقریباً عیب‌نکرده

ودوگنبد در زاویه غربی وجنوبی این مدرسه است که گنبد غربی کتیبه‌اش بتمامی ریخته واما گنبد جنوبی در دوره گنبدکاشی معرق بسیار ممتازی این ابیات نوشته‌است:

هزار نقش بر آرد زمـانه و نبود	یکی چنانکه در آینهٔ تصور ماست
بمسند ماچه‌ازاین‌حل‌وعقدچیزی‌نیست	جیش‌ناخوش‌وخوش‌گررضادهیم‌رواست
بزیر گنبد خضراء چنین توان بودن	که اقتضای قضاهای گنبد خضراست
براین مقرنس مینا نوشته‌اند بزر	که برمدار و ثبات فلك امید خطاست
بغیر حسن عمل هر چه ز آدمی ماند	در این سرای غروروای رفیق بادهواست

و در میان این گنبد سنك قبریست که اسم غیاث‌الدین والدنیا امیر یوسف خواجه بهادر نوشته است «وهوابن‌الامیرالکبیر ناصب لواء العدلة و واهب عطاءالوهبه ناصرالحق والدین امیرشیخ علی بهادر طاب ثراه وکان تاریخه فی‌الثالث والعشرین من‌شهرالله المکرم شعبان المعظم سنة ست و اربعین و ثمان مأة عمل‌العبد عطاءالله بن عبدالله اسلان» وگویا امیریوسف پسرامیرشیخ علی پسر امیرتیمور بوده که مدرسه باهتمام او ساخته شده و او در یازدهم ربیع‌الاول سنه هشتصد و چهل‌وشش‌درخوارزم فوت کرد و نعش اورا درمشهد مقدس آوردند ودرمیان همین گنبد دفن کردند

و اما گنبد غربی‌این مدرسه محتمل است که مقبره امیر سیدی باشد که از امراء بزرك تیموریه بوده است .

در مطلع الشمس است که امیر سیدی در سنه هشتصد و چهل و پنج در شیراز که مقر حکومتش بود فوت نمود و نعش او را آوردند بخراسان و در گنبد مدرسهٔ که ساخته خودش بود دفن کردند .

و مدرسه که گنبد داشته باشد غیر این مدرسه بنظر نیست پس شاید بانی این مدرسهٔ امیر سیدی بوده که باهتمام امیرغیاث‌الدین یوسف‌ساخته شده ودر پیشانی درب مدرسه سنگی‌است که بخط نستعلیق درآو تحجیر کرده‌اند کتیبهٔ دورآن اسم شاه سلیمان الصفوی الموسوی است که بامر والتماجده‌اش که‌مصداق«والامر الیك‌فانظری ماذا تامرین» مدرسهٔ مبارکه بتعمیر زینت‌پذیر گردید سنة ثمان وثمانین بعدالالف من‌الهجرة

دوم ـ مدرسه پریزاد خانم و این مدرسه در بازار بزرك محاذی مدرسه دو دراست در مطلع‌الشمس‌است که این زن از جواری گوهرشادآغاست و در همان وقت که خانم

او مسجد گوهرشاد را میساخت او نیز این مدرسه را بنا کرد و موقوفهٔ از برای او قرار داد و در کتیبهٔ مدرسه نوشته‌اند ما ملخصه قد وفق‌الله سبحانه لتعمیر هذه‌المدرسة المقدسة فی ایام دولة سلطان المعظم والخاقان الاعظم ابوالمنصور شاه سلیمان‌الحسینی الصفوی خلدالله‌ملکه‌امیرالامراء‌الکرام‌مصدرالخیر و الاثار نجفقلیخان بیگلر بیگی قندهــار سنة احدی وتسعین بعد الالف من‌الهجرة و این تاریخ تعمیر مدرسه است نه بنای‌آن

سوم - مدرسه خیرات خان که واقع است درمیان بست پائین خیابان و کتیبهٔ این مدرسه بخط کوفی‌زرد بکاشی معرق است ما ملخصه «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم لقدتم بناء هذه المدرسة المبارکة المسماة بخیراتیة فی ایام دولة السلطان الاعظم الی ان قال ابوالمظفر شاه عبـاس الثانی الصفوی الموسوی الحسینی وقد وفق لبنائها فی حال‌حیاته وبعد وفاته المرحوم المغفور خیرات‌خان فی‌سنة‌سبع و خمسین والف »

چهارم - مدرسه میرزا جعفر درب آن واقعست در میان صحن عتیق و این مدرسه بهترین مدارس مشهد است وضعاً ومکاناً وبنای آن بسیار عالیست ومزین است بکاشی معرق ممتاز و تاریخ‌آن سنهٔ هزار و پنجاه و نه است لکن این بنا رو بخرابی نهاده بود مرحوم حاج محمد ناصرخان ظهیرالدوله در سنه هزار و دویست وهشتاد وپنج درایام حکمرانی درخراسان آنرامرمت وتعمیر کرد والان کمال رونق را دارد

ودر کتیبهٔ ایوانهای او بالای کاشی معرق اخبار در فضیلت علم وعلماء بخطهای بسیار درشت نوشته شده وگویند میرزا جعفر بانی این‌مدرسه خراسانی‌الاصل بود رفت بهندوستان و آنجا نوکر شخصی شد بعد از مدتی آن شخص از دنیـا میرود اموال او را حراج میکنند از جمله صندوق‌کهنه بود که میرزا جعفر میدانست جوفش نقود و جواهراتست او را حراج کردند بدون احتمال آن که جوفش جواهراتست میرزا جعفر او را بقیمت نازلی خریداری کرد و نقود و جواهر آن را سرمایهٔ خود قرار داد و مشغول تجارت شد چون مال وافری بدست آورد قصد معاودت کرد بخراسان حاکم هند او را مانع شد وگفت اگر خیال معاودت داری باید همان قسم که دست خالی باینجا آمده بودی برگردی ،

میرزا جعفر در جواب گفت این تکلیف را با آنکه شاقست من قبول میکنم بشرط آنکه مدت بیست سال عمر عزیزم را که در این مملکت صرف تحصیل دولت و مکنت آن نموده‌ام بمن رد کنید .

از این جواب حاکم را خوش آمد و اجازه داد که میرزا جعفر بهر کجا که میخواهد برود اگرچه عمر او وفا نکرد که بوطن خودبرسد لکن قبل‌از وفات قسمتی از اموال خود را خاص‌خیرات و مبرات نمود وازوجوهی که بمشهد فرستاد این‌مدرسه ساخته شده و موقوفاتی بجهت اووقف گردید .

پنجم مدرسه فاضلخان واقع در بست بالا خیابان در سر درب این مدرسهٔ کتیبه‌ایست بخط ریحان و دو سطر هم دریشانی در بخط رقاع است وهردو کتیبه بسنك منبت است و بسیارخوب نوشته شده ودر آن کتیبه است که اینمدرسه در زمان شاه‌عباس ثانی ساخته شده و بانی‌اوملاعبدالله‌تونی بوده باشاره و وصیت‌برادرش الفاضل الکبیر والعالم المدقق النحریر علاء‌الملك المخاطب بفاضلخان التونی در تاریخ هزاروهفتاد وپنج

و در مطلع الشمس است که این مدرسه کتابخانهٔ دارد که او را هشتاد هزار تومان قیمت می‌نمایند.

گویند واقف سرط کرده سه طایفه دراین مدرسه منزل نکنند هندی و مازندرانی و عرب چه‌هندی‌ها بی حقیقتو دروغگو میباشند و مازندرانی ها جنگی و اعراب نا تمیزو کثیف هستند

ازقرار مسموع طلبه عربی بمشهد آمد خواست در مدرسه فاضلخان ساکن شود رئیس مدرسه اجازه‌نداد وجهتش را بآن عرب اظهار داشت عرب دستهای خود را باسمان باند کرد گفت ای فاضلخان خدا ترا رحمت کند که حرف راستی زده‌ای واین‌مدرسه موقوفات زیـادی دارداز املاك ومستغلات •

ششم - مدرسه عباسقلیخان که واقع است در پایین خیابان در پیشانی ایوان مسجد این مدرسه در کاشی معرق بخط زرد کتیبهٔ نوشته شده و در آن کتیبه است « این مدرسه در زمان سلطنت شاه سلیمان الصفوی الموسوی ساخته‌شده بتاریخ سنه هزارو هفتاد و هفت»و،وقوفه او ازاملاك و حمام ودکاکین زیاد است لکن افسوس که چیزی بطلاب داده نمی شود و مدرسه هم مخروبه است •

واز عبارتی که‌در پیشانی این‌مدرسه نوشته شده معلوم میشود که عباسقلی خان بیگلربیگی کل خراسان بودهٔ

هفتم - مدرسه سمیعیه المشهور بمدرسه ملامحمد باقر در کتیبه درب این مدرسه بخط رقاع در سنك مثبت شده ودر آن کتیبه است (در ایام سلطنت شاه سلیمان صفوی اینمدرسه ساخته شده باجازه مجتهد الزمان مولانا محمد باقر الخراسانی السبزواری صاحب کفایه در فقه از مال مولانا محمد سمیع در سنه هزار وهشتاد وسه)واین مدرسه مستغلات زیادی دارد ازکاروانسرای ودکاکین

هشتم - مدرسه سعدیه‌المشهور بمدرسه پائین پا این مدرسه پشت مقبره شیخ بهائی واقع شده وسر درب این مدرسه بخط ثلث روی کاشی معرق کتیبه نوشته شده و الان ریخته شده ودر کریاس مدرسه اشعاری کتیبه شده ودر آخرش نوشته کتبه محمد رضا الامامی سنه هزار و هشتاد وهفت ودر ایوان پشت بقبله آیات شریفه گچ بری شده وتاریخ آن سنه هزار و هشتاد وشش است بارقم محمدرضا امامی

ودر **مطلع الشمس** است گویند بانی این‌مدرسه بهند رفته بجهت تحصیل معاش و اینقدر فقیر بود که درکوچه گدائی میکرد روزی یکنفر پیرمرد هندی اورا دیده گفت اگر راضی شـوی چشمهای ترا ببندم وبخانه خود برم آنجاکارکن تااجرت خوب بتو میدهم

آنمرد راضی شد پیر مردهندی چشمهای او را بست واز راههای پر پیچ وتاب اورا بخانه خود بردوچشمهای او را بازکرد امرکرد زمین راحفر کند چون حفرکرد آنمرد هندی مسکوکات‌زیادی از طلا ونقره در آنجا دفن کرد شام چشمهای او را‌می‌بست و از راه معوج میاورد بجای صبحش چند روز همین کارشغلش بود و عقب وسیله میگشت که او را بکجا میبرند تاروزی گربهٔ بخانهٔ آن هندی دید اورا گرفته ذبح کرد وپوست او را برازطلا کرد ودرموقعی که کسی آنجانبود گربه‌را ازدیوار بانطرف انداخت وصدای افتادن او راشنید فهمید که میان گل افتاده وقتیکه کارش تمام شدو اجرتش راگرفت باچشم بستهٔ بجای هر روزه بر گشت بعد در صدد پیدا کردن گربه برآمداو را میان‌گودال گلی‌یافت باینواسطهٔ دیوارخانه هندی را فهمید که کجاست

زمانی نگذشت کهٔ آنمرد هندی ازدنیا رفت ورثه او خواستند خانه هندی را بفروشند آن

شخص فقیر مزدور بلهمان طلاهائیکه در پوست گربه بدست آورده بود خانه را خرید و مالك آن
نمود و دفینه هاشد وتمام آنها را حمل بایران نمود وقسمتی از آنها راصرف بناء این‌مدرسه نمود

نهم - مدرسه صالحیه المشهور بمدرسهٔ نواب واقع در خیابان بالا در سر درب
این مدرسه کتیبهٔ خوش خطی بخط ثلث بسنگ نقش شده‌ودر آن کتیبه است که « این مدرسه در
زمان سلطنت شاه سلیمان الصفوی الموسوی ساخته شده از مال خالص نواب مستطاب عمدة السادات
النجباء صدرالاسلام والمسلمین میرزا صالح النقیب الرضوی کتبه محمد صالح سنه‌هزار و هشتادوشش
واین مدرسه نیزموقوفات زیادی داد

دهم مدرسه بهزادیه المشهور بمدرسه حاجی حسن واقع در بالا خیابان و از
مدرسه نواب نزدیکتر است بآستانهٔ مقدسه ودر سر درب این مدرسه بخط رقاع کتیبهٔ خوش خطی
دارد واز او معلوم میشود که‌در زمان شاه سلیمان از مال ملك بهراد ساخته شده تاریخش هزار
ونود است

یازدهم - مدرسه بالاسر مبارك و در ایوان مقابل درب مدرسه گچ بری شده بخط
ثلث‌و ازآن کتیبه معلوم میشود که این‌مدرسه نیز درزمان شاه سلیمان ساخته شده از خالص مال
میرزا محمد وزیر کل خراسان وهرات در سال‌هزارو نودو یك ودر این‌مدرسه ومدرسه‌پریزادبجهت
قربشان برواق دارالسیاده مبارکه ابداً مستراحی ندارد

دوازدهم مدرسه سلیمان خان اعتضاد الدوله که در نزدیك مسجد شاه و حمام
شاه است ، گویا در حدود سنهٔ هزارو دویست ساخته شده در زمان مرحوم امام محمد خان
قاجار بعد متروك ومندرس ماند تا در سنه هزار ودویست و پنجاه وهفت پسر مرحوم نصرالله
خان بزیارت مشرف شد و او را تعمیر کرد وفعلا بسیار آباد وطلاب با فضلی‌دارد

سیزدهم مدرسه ملاتاجی المشهور بمدرسه مستشار واقع است در میان صحن
عتیق ، تاریخ اصلش معلوم نیست لکن تعمیرش را میرزا رضای مستشار الملك کرده وتاریخ
تعمیرش تقریباً درحدودسنه‌هزار ودویست ونود بوده

چهاردهم مدرسه عبدالله خان واقع در جنب پیر پالان دوز تاریخ اصلش معلوم‌نیست
لکن تعمیرش نیز درسنه هزارو دویست ونودو هفت بوده

پانزدهم مدرسه علی‌نقی میرزا جنب رواق مطهر پائین پای مبارك‌وعلینقی میرزا از
پسرهای فتحعلی شاه بوده وتاریخش دردست نیست وفعلا عنوان مدرسه بودن هم ندارد

شانزدهم مدرسه نو بانی او مرحوم حاجی ملا احمد کاشی بوده که در حدود
هزارو سیصد ساخته شده

هفدهم مدرسه حاج رضوان واقع در عیدگاه چند حجره و چند طلبه زیاد تر ندارد
وتاریخش معلوم نیست

هیجدهم مدرسه حاج آقا جان واقع در قبرستان قتلگاه گویا درحدود هزار و
دویست و پنجاه ساخته شد و چندحجره‌وموقوفهٔ مختصری دارد

مطلب دوازدهم - در تاریخ سور و حصار بندی مشهد مقدس

اولا - بدانکه سوری که در اطراف مشهد مقدس کشیده شده در سنه چهار صد و
بیست وهشت بود کهٔ سوری‌بن معتز از جانب سلطان مسعود بن سلطان محمود حاکم

نیشابور بود و اوطلهٔ مشهد را مرمت نمود و گنبد مطهر حضرت رضا ع را تعمیر کرد

ونسبت میدهند که **حکیم فردوسی** و پدر او باغبان سوری بن معتز بودند و میگویند بهمین جهت حکیم ابوالقاسم متخلص شد به **فردوسی**، و گویا این سور باندازهٔ بود که حرم مطهر و رواقها را احاطه داشته

ثانیاً درسنهٔ پانصد وپانزده امیر علاءالدین فرامرز بن علی الملقب به **عضدالدین** باندازهٔ سکنهٔ مشهد دور بیوتات آنها را سوری کشید

درزینةالمجالس است که امیر علاءالدین فرامرز بن علی والد ارسلان خاتون زوجهٔ القائم بامرالله عباسی بود وآن خاتون درقزوین کاریزی احداث نمود که مردم از او منتفع میشوند

وعلاءالدین بغایت فاضل بود وتصنیفات زیادی ازاو ماند، نزدسلاطین سلجوقی منصوصاً **سلطان سنجر** قرب ومکانت زیادی داشت مدد غزوهٔ در **رکاب سلطان سنجر شهید شد**. از آثار اواست **سور** مشهد که درسنهٔ پانصد و پانزده تعمیر وبنا نمود انتهی

گویا این **سور** درحدود بست فعلی بوده وبعضی‌ازمعمرین گفته‌اند در نزدیك بست پائین خیابان حمامی است که در سابق مشهور بوده بحمام خندق؛ حقیر احتمال میدهم که آن حمام باچنار است که نزدست پائین خیابانست

ثالثاً در سلطنت میرزا شاهرخ بن امیر تیمور شوهر گوهرشاد آغا **امیر سید خواجه** را بطوس فرستاد که حصار شهر طوس را تعمیر نماید. مردم طوس که از حملات مغول و تاتار از طوس فرار کرده بودند و دور مرقد مطهر حضرت رضا ع جمع شده بودند راضی نشدند مراجعت نمایند بطوس و مشهد مقدس را مأمن خودقرار داده بودند، وچون جمعیتشان زیاد بود و قلعهٔ مشهد هم کوچك بود **امیرسید خواجه** باندازهٔ آن جمعیت حصاری در اطراف آنها کشید و این درحدود سنهٔ **هشتصد وهشت** بوده

حقیر احتمال میدهم که این حصار امیرسید ازطرف پائین خیابان تا حدودکوچهٔ ساربانها واز طرف بالاخیابان تا حدود باغ تولیت باشد و فعلا هم درباغ تولیت یکقطعه حصار بسیار ضخیم و قطوری دیده میشود مثل باره شهرومحتملست که این حد ساختمان حصار امیر سیدخواجه باشد و در آنوقت مشهد بنا بتصریحات **حافظابرو** علی‌مانقل دارای محلاتی بوده مثل محله **کاریز**، شاه‌آباد، دستجرد، چاه‌نو، منصوریة، ابوبکرآباد و از آن محلات فعلا محلهٔ چاه‌نو باسم سابق مانده

رابعاً در مطلع الشمس است که شاه طهماسب بن شاه‌اسمعیل‌الصفوی شهرمشهد را بنا کرد یا بتوسیع آن پرداخت و این در حدود سنه نهصد وپنجاه بوده وفرموده این باروئی که فعلا درشهر مشهد مقدس هست که برجهای متعدده دارد ساختمان شاه‌طهماسب است و دوره حصار بندی شهرمشهد مقدس را چنانچه بعضی از معمارها تعیین کرده‌اند ده هزارو هشتصد و هشتاد و ذرع سنجیده‌اند لکن فعلا بیوتات زیادی‌در اطراف شهر بنا نموده‌اند مثل اراضی النددشت وگل‌خطمی و تقی‌آباد و طرف دروازه پائین خیابان وشاید در این محال مذکوره دوهزارخانه زیادشده‌باشد

مطلب سیزدهم ـ **بدانکه** از القاب خاصه این زمین مقدس آنستکه او را **دارمضیعه و بلاد غربت** نامیده‌اند(۱)

(تعبیر از آن بدارمضیعه وبلادغربت شده نه‌اینکه از القاب خاصه باشد) ولد مؤلف

چنانچه **شیخ صدوق در امالی و عیون از اباصلت هروی** روایت کرده که گفت شنیدم

ازحضرت رضا ع فرمود والله مامنا الا مقتول شهید فقیل له من یقتلك یابن رسول‌الله ص قال شرخلق‌الله فی زمانی یقتلنی بالسم ثم یدفننی فی‌دارمضیعة وبلاد غربة الا فمن زارنی فی غربتی کتب الله له اجر مأة الف شهید و مأة الف صدیق و مأة الف حاج و معتمر ومأة الف مجاهد وحشر فی زمرتنا وجعل فی‌الدرجات العلی فی‌الجنة رفیقنا

در این روایت حضرت توصیف فرمود مرقد مطهرخود را بدارمضیعه و بیلاد غربت ولابد است در مقام از ذکر دو امر

امر اول ـ چرا این دارمقدس را توصیف فرمود بدار مضیعه سرش معلوم است چون قدرو منزلت‌قبرمقدس بواسطهٔ مجاورتش با قبر هرون‌الرشید ضایع شد بجهت‌آنکهٔ اهل‌خراسان‌متنفربودند از هرون و مأمون بلکه از بنی‌العباس چون با اینهمه جانفشانی‌های خراسانی‌ها در تأسیس دولت بنی‌العباس و انقراض دولت بنی‌امیه و بنی‌المروان معذلك منصور با ابومسلم مروزی خراسانی چه کرد و مأمون با فضل بن‌سهل ذوالریاستین چه کرد و با طاهر بن حسین ذی‌الیمینین چه کرد ازهمه ظلمها بالاتر با حضرت رضا ع که او را ازمدینه بخراسان طلبید چه‌کرد و قبهٔ هم معروف بود بقبه‌هرونی علاوه برآنکهٔ ناصبی‌ها وخارجی‌ها دربلاد خراسان انتشار داشتند اینها همه باعث شد که قبر مقدس حضرت درخراسان مهجور وضایع ماند وکسی‌قدر ومنزلت قبرمقدس را نمیدانست وما دراین مختصر چند روایت نقل‌میکنیم که شاهد برضایع شدن احترامات این قبرمقدس‌است

اول ـ درعیون اخبارالرضا روایت‌کرده‌که شخصی حمزه نام ازمصر مشرف شد بزیارت حضرت رضا ع در طوس نزدیك غروب آفتاب رفت میان بقعهٔ مبارك که زیارت و نماز زیارت‌خواند ودرآنوقت زائری بغیرآن نبود بعد از نماز زیارت و نماز مغرب و عشا خادم قبر مطهر خواست آن مردمصری را ازحرم خارج کند و درب را ببندد

زائرمصری ازخادم استدعاکرد که اورا میان حرم بگذارد و درب را بر روی او ببندد و هر جا میخواهد برود، چون ازراه دور آمده بود وحاجتی هم بخارج شدن نداشت خادم اجابت‌کرد و او را میان حرم‌گذارد و درب را بروی او بست، اوهم مشغول نماز وتضرع شد تا خستهٔ شد ، نشست سر بزانوگذارد که ساعتی راحت کند، چون سر برداشت دید درمقابل صورتش رقعه‌ایست‌که باو این بیت نوشته است

من سره ان یری قبراً برؤیته	یفرج الله عمن زاره کربهٔ
فلیأت ذا القبر ان الله اسکنه	سلالة من نبی‌الله منتجبه

زائر مصری برخاست وتا سحر مشغول نمازشد ، دومرتبه نشست وسربزانو گذشت، چون سر برداشت دید آن رقعهٔ بدیوار نیست، صبح روشن شد ودرب را بازکرد وبیرون‌شدا

از این روایت استفاده میشودکه درآن اوقات‌حرم مبارك اثاثیه منقوله نداشته‌که خادم راضی شد مرد مصری درآنجابیتوته‌کند

وایضاً استفاده میشودکه در آنزمان زواربطور انفراد وانگشت‌نمائی بزیارت مشرف میشدند که میگوید درآنوقت زائری بغیر او نبوده

دوم ـ درکشف‌الغمه ازحافظ بن عبدالعزیز جنابذی ازعبدالله بن محمد جمال روایت کرده گفت وقت غروبی مشرف شدم بحرم حضرت رضاع وقصدکردم آنجا بیتوته کنم ، از زنی که خادمه

حرم مطهر بود سؤال کردم مانعی ندارد که شب میان حرم مطهر بمانم گفت نه، من از آنزن چراغ گرفتم و گفتم دررا ببندد

دراین شب آواز قرائت بگوشم آمد ، خیال کردم شاید خادم بکسی دیگر هم اذن‌ماندن میان حرم داده آمدم درب حرم‌دیدم بسته است چراغ هم‌خاموش شد

ازمیان قبرمطهر سوره مبارکهٔ مریم‌بگوشم رسید ، این آیه شریفه را باین قسم تلاوت‌فرمود «یوم یحشرالمتقون الی الرحمن وفدا ویساق المجرمون الی جهنم وردا »

من این قرائت رانشنیده بودم بعد که مراجعت‌کردم بری رفتم نزد **عباس بن فضل بن‌شاذان** گفتم کسی این آیه شریفه راباینقسم قرائت نموده

گفت بلی پیغمبرص باینقسم قرائت میفرموده

از این روایت استفاده میشود که در آن اوقات کلید دار حرم مطهر یك زنی بوده

وایضا استفاده میشود که در آن اوقات چراغی میان حرم مطهررسما روشن نمیشده

سوم در عیون اخبار الرضا روایت کرده از ابوطالب حسین بن عبدالله الطائی گفت شنیدم ازمحمد بن عمر نوقانی که‌گفت دربالا خانه خود در نوقان خوابیده بودم در شب تاریکی ، چون از خواب بیدار شدم نظر کردم بسناباد بطرفی که دراو قبر مقدس حضرت رضا ع بود ، دیدم سرتا سر مشهد مقدس رانور فراگرفته گویا روز روشن است ومن در امامت حضرت‌رضا ع شك داشتم و نمیدانستم بر حقست یانه ، مادرم هم عقیدهٔ بصاحب قبرمقدس نداشت من که این تجلی‌انوار اورامشاهده کردم بمادرم‌گفتم

مادرم گفت‌اینها خیالات شیطانیست که تو کردهٔ

شب دیگر که ازشب سابق تاریکتر بود باز دیدم نور زیادی تمامت مشهد مقدس حضرت رضا ع را پر کرده ، مادرم را خبردار کردم اوهم دید که تمام‌مشهد مقدس حضرت رضا ع را نور احاطه کرده پس مشغول حمدوثنای الهی شدومن آمدم‌رو بقبر مطهر حضرت رضا ع

چون بدرب حرم‌رسیدم دیدم بسته است‌گفتم خداوندا اگر امامت حضرت رضا ع بر حقست درب را از برای من بگشاچون دست بدرب گذاردم باز شد

در قلبم وسوسه کردم که‌شاید درب حرم بسته نبوده درب را کشیدم بطوریکه خیزه در از داخل حرم مطهر افتاد ویقین کردم که‌درب بسته شد

دومرتبه گفتم خداوندا اگر حضرت‌رضا برحقست درب رااز برای من‌بگشا

پس دست بدرب گذاردم درب بازشد وداخل حرم شدم و زیارت کردم و نماز زیارت خواندم واعتقاد نمودم بامامت حضرت رضا ع وهر روزجمعه از نوقان مشرف‌میشدم بزیارت حضرت رضا ع‌و نماز میخواندم در نزد قبر آن‌حضرت

ازاین روایت استفاده میشود که اهالی نوقان در آنزمان فوق العاده متعصب بودند واحتمال نمیدادند که ازاین قبر مقدس کرامتی بروز نماید لهذا مادر این مرد نوقانی گفت اینها خیالات شیطانی است

وایضا استفاده میشود که‌در آن اوقات درب حرم مطهر قفل داخلی داشته که خیزه میشده این وضعیات مهجوری قبر مقدس تا اوایل عصر سلاطین دیالمه بوده که زوار تك‌تك بزیارت

قبرمقدس میامدند وخداوند هم کرامات وخوارق عادات از آن مکرر نشان میداد
بحمدالله تعالی در این ازمنه خداوند چه تجلیاتی از برای این مرقد مطهر نشان داده و چه کرامات ومعجزاتی از این قبر مشاهده میشود و چه دعواتی در تحت این قبه سامیه مستجاب‌میفرماید وهر سال میلیونهااز مسلمین از دور ونزدیك بزیارت این مرقد مطهر مشرف میشوند ـ زادالله‌تعالی فی تشریفاته وتجلیلاته

امر دوم که چرا این بلدمقدس را توصیف فرموده به بلاد غربت و حال آنکه غالب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در بلاد غربت ازدنیا رحلت فرمودند

سرش اینست که‌هر قدر انسان از بلدمالوف خود دور تر باشد غربت او بیشتربلو مؤثرمیشود خصوصاً اگر درآنجا،نه اقربائی باشدونه آشنائی‌ونه‌اهل لسانی

حال ملاحظه کن **خراسان کجا؛ مدینه طیبه کجا** و اگرحضرت رضا(ع)درخراسان خویشی یادوستی میداشت البته آرزو و امید داشت که وقت مردن ببالینش بیاید و اگر حضرت چنین امیدی داشته چرا وقتی کهمخصوصاً ازمنزل مأمون بخانه آمد به اباصلت امر فرمود که درخانه راببندد(۱)
چنانچه در **امالی وعیون اخبار الرضا** فرموده : « حتی دخل‌الدار و امران یغلق الباب ثم نام علی فراشه» لهذادر خیلی ازروایات از آنحضرت تعبیر بغریب کردند

منجمله در امالی از **حضرت امیرالمؤمنین ع** روایتکرده که فرمود « سیقتل رجل من ولدی بارض خراسان بالسم ظلما اسمه اسمی واسم ابیه اسم ابن عمران‌موسی الا فمن زاره فی‌غربته غفرالله ذنوبه ما تقدم منها وما تأخر ولوکانت‌مثل عدد النجوم وقطر الامطار وورق الاشجار»

منجمله ایضا در امالی از حضرت صادق ع روایتکرده که فرمود « یخرج رجل من ولد ابنی‌موسی اسمه اسم امیرالمؤمنین ع وید فن‌فی‌ارض طوس وهی بخراسان‌یقتل‌فیها بالسم و یدفن فیها غریبا من‌زاره عارفا بحقه اعطاه‌الله اجرمن انفق قبل الفتح وقاتل

منجمله ایضا در امالی‌ازحضرت صادق‌ع روایتکرده « قال یقتل حفدتی بارض‌خراسان فی‌مدینة یقال لها طوس من‌زاره الیها عارفاً بحقه اخذته بیدی یوم‌القیمة و ادخلته الجنة و ان کان من‌اهل الکبائر قلت جعلت فداك و ما عرفان حقه ، قال یعلم انه امام مفترض الطاعة غریب شهید من‌زاره عارفاً بحقه اعطاه‌الله اجر سبعین شهیدا ممن‌استشهد بین‌یدی رسول‌الله‌علی‌حقیقة»(۲)

منجمله در عیون از حضرت رضا ع روایتکرده که بدعبل فرمود « لا تنقضی الایام واللیالی حتی یصیر طوس مختلف شیعتی و زواری الا فمن زارنی فی غربتی بطوس کان معی‌فی‌درجتی یوم القیمة مغفوراً له»

منجمله درامالی ازحضرت‌رضا ع روایتکرده قال« انی مقتول ومسموم و مدفون بارض غربة اعلم‌ذلك بعهد عهدالی ابی عن ابیه عن آبائه عن رسول‌الله ص الا فمن زادنی فی غربتی کنت انا و آبائی شفعائة یوم القیمة ومن کنا شفعاءه نجی‌ولوکان علیه وزرالثقلین»

منجمله درخصال از حضرت رضا ع روایتکرده قال « من زارنی علی بعد داری اتیته یوم القیمة فی ثلث مواطن حتی اخلصه من احوالها اذا تطایرت الکتب یمینا وشمالا و عند الصراط

(۱)حال‌امام‌بـا باحال غیر امام نمیتوان قیاس کرد که بگوئیم آرزوداشت دوستی بالینش‌باشدوانگهی اباصلت دوست بوده وجهت امر بدربستن هم غربت نبوده بلکه امردیگرا ست ولد مؤلف
(۲)محل شاهد دراین خبر نیست(ج)

وعند المیزان »

منجمله در کفایة الموحدین ازقاضی ابوالفرج بغدادی از حضرت رسول (ع) روایتکرده که فرمود ظاهر میشود از صلب موسی بن‌جعفر ع علی که‌نامیده میشود برضا و اوموضع علم‌و معدن حلم استو بعدفرمود «بابی المقتول بارض الغربة»

خیلی مناسب است که در اینمقام ذکر شودقصهٔ علام فهام جناب آقا شیخ مهدی ملا کتاب **درفوائد الرضویه محدث قمی** دامت برکاته حکایت فرموده از جناب آقا شیخ علی که گفت درسفری که‌جناب آقاشیخ مهدی ملاکتاب مشرف شد بمشهد مقدس من در خدمت ایشان متکفل زحمات ایشان وامین مخارجات ایشان بودم چون وارد مشهد مقدس شدیم چند روزی گذشت دیدم یك فلس بجهت مخارج باقی نمانده بمهمانهای مرحوم شیخ قضیه را گفتم آن بیچارهها متحیر شدند که چه‌خواهد شد

من باجناب آقاشیخ مهدی مشرف‌شدیم‌بحرم حضرت رضاع و زیارت کردیم ونماززیارت‌خواندیم ناگاه شخصی آمدپهلوی شیخ نشست ویك کیسه پولی گذارد درمیان دست شیخ مرحوم شیخ اشاره فرمودند که‌شاید این کیسه پول را اشتباها میان دست من گذاردی آنمرد گفت آیا نمیدانی‌که هر امامی مظهر صفتی‌هستند وحضرت رضا ع متکفل احوال غربا‌هستند و این کیسه از حضرت رضاست که بشمادادم و آنشخص رفت مرحوم شیخ متحیر شد واشاره کرد بمن من کیسه را از دستشان گرفتم رفتم ببازار وغذای بسیار خوبی از برای شب مهیا کردم

مهمانهای شیخ آمدند چشمشان باین غذا افتاد گفتند مارا مأیوس کردی و حال آنکه غذای امشب ازهرشب بهتر است ؟

من‌از برای آنها قضیه‌را نقل کردم ودر میان کیسه سیصد یادویست اشرفی بود .

نظیر این حکایت از شیخ حسین نجفی نقل شده که وقتیکه مشرف شد بزیارت حضرت رضا ونفقه‌اش تمام‌شد ناگاه از شبکه‌های ضریح مقدش‌صدائی شنید بزبان عربی فصیح گفتند :(لاتهتم اماعلمت ان کل امام مظهر لامر والامام علی بن موسی الرضا ضامن لامورالغرباء)

مطلب چهاردهم - درذکر اموری که لابداست ازذکر آنها

امر اول بدانکه باید زوار ومجاورین مشهدمقدس حتی الامکان چند چیزاز آنها فوت نشود **اول نماز حاجت در بالای‌سر مطهر چنانچه علامه مجلسی در تحفة الزائر** بسندمعتبر ازحضرت امام علی‌النقی فرموده که هرکه رابسوی خداوند حاجتی باشد پس زیارت کند قبر جدم حضرت‌رضا ع را درشهر طوس وحال آنکه غسل کرده باشد ونزد سر آنحضرت دورکعت نماز بکند ودر قنوت نماز حاجت خود رابطلبد بدرستیکه مستجاب میشود مگر آنکه از برای گناهی یا قطع رحمی سؤال کند

دوم خواندن نماز جعفرطیار‌نزد قبرمقدس حضرت رضا ع چنانچه ایضا در **تحفة الزائرین** ازحسین بن احمدفقیه رازی روایتکرده که هرکه زیارت کند حضرت امام رضا ع یا دیگری ازائمه را پس نماز جعفر را نزد قبر آنحضرت بجاآورد برای او نوشته شودبهر رکعتی ثواب کسی که‌هزار

حج وهزار عمره بجا آورده باشد و هزار بنده آزاد کرده باشد وهزار مرتبه درجهاد ایستاده باشد باپیغمبر مرسل و بهر گامی ثواب صد حج وصد عمره و صد بنده آزاد کردن داشته باشدوصدحسنه برای او نوشته شود وصدگناه ازاو محوشود

سوم زیارت کردن حضرت رضا ع را در اوقات خاصه مثل ماه رجب

چنانچه درمزار **بحار از عیون اخبار الرضا** بسند معتبر روایتکرده که محمد بن سلیمان ازامام محمد تقی ع سؤال کرد که شخص حج واجب خودرا کرده پس بمدینه رفت و حضرت پیغمبر ص را زیارت کرد وحق او رامیشناخت ومیدانستکه او حجت خدا هست بر خلق پس سلام کرد بـر آن حضرت ورفت بکربلا و حضرت امام حسین رازیارت کرد و رفت ببغداد و حضرت امام موسی کاظم ع را زیارت کرد ورفت بشهر خودو در آنوقت خداوند اینقدر مال باو روزی کرد که دو مرتبه بحج میتواند رفت کدام بهتر است که بازحج بکند یابرود بخراسان و بپدرت امام رضا را زیارت کند حضرت فرمود : بلکه برود بر پدرم سلام کند افضل است و باید کـه در ماه رجب باشد الخ

ومثل **روز بیست و سوم ذی القعدة الحرام**

چنانچه **مجلسی در بحار** از بعضی از علمای عجم نقل فرموده که مستحب است زیارت مولانا الرضا ع در روز بیست وسوم ذیقعدة الحرام از نزدیك یا دور ومثل روز **بیست و پنجم ذیقعدة الحرام** که یوم دحوالارض باشد ومثل روز **اول ماه رجب الاصب**

چنانچه مرحوم میرداماد در کتاب اربعة الایام فرموده ما حاصله که هر سالی چهار روز عظیم القدر است نزد خداوند متعال و اکرم ایام سال آنچهار روز است و آنروزها را در اصطلاح شرع شریف **ایام اربعه** میگویند

اول روز دحوالارض است که بیست وپنجم ذیقعدة الحرام است

دوم یوم الغدیر است که هیجدهم ماه ذیحجة الحرام است

سوم یوم المولود حضرت خاتم النبیین که هفدهم ربیع الاول است

چهارم یوم البعث است که بیست وهفتم ماه رجب است واین چهار روز در فضل و منزلت پنجم ندارند

ودر هر سالی چهار شب هست که من حیث القدر والشرف پنجم ندارند و در اصطلاح شریعت مقدسه آن شبهارا **لیالی اربعه** مینامند

یکی شب اول ماه رجب **دوم** شب نیمهٔ شعبان **سوم** شب عید فطر **چهارم** شب عید اضحی .

بعد فرموده که زیارت سیدنا ومولانا الرضا ع در روز دحو الارض افضل اعمال مستحبه و اوکد آداب مسنونه است وهمچنین زیارت آنحضرت در اول رجب الفرد بغایت مؤکد و محثوث علیه است انتهی **علامه مجلسی در بحار** میفرماید بدانکه زیارت آنحضرت درایام فاضله واوقات شریفه افضل است خصوصاً درایامی که اختصاص بآنحضرت دارد مثل روزولادتشان که یازدهم ذیقعدة الحرام باشد و روز وفاتشان که آخر ماه صفر باشد یاهفدهم ماه صفریا بیست و یکم یا بیست وسوم ماه رمضان وروزی که بیعت کردند با آنحضرت بخلافت که روزاول ماه رمضان باشد یا ششم آن .

سید بن طاوس در اقبال فرموده که روز ششم ماه رمضان دو رکعت نماز میخوانند هر

رکعتی یك حمد و بیست و پنج مرتبه سوره مبارکه قل‌هوالله احد بجهة آنکه حقوق حضرت رضا ع در اینروز ظاهر شد

مجلسی میفرماید ومناسب است واقع ساختن این نماز را درروضهٔ مقدسه حضرت رضا ع بعد اززیارت آن بزرگوار

چهارم احسان نمودن بخدام و نوکرهای حضرت رضا ع و باولاد و مجاورین قبر مقدس آن وصله ومهربانی وجوائز دادن بقدر میسور بایشان که احسان نمودن به آنها در واقع احسان به صاحب قبر مقدس است وسزاوار است که خدام ومتولیان آن مکان شریف اهل خیرو صلاح وصاحبان دین ومروت باشند وصبر وتحمل نمایندناملائماتیکه اززوار میبینند و درشتی و خشونت به آنهانکنند ومسارعت نمایند درقضاء حوائج آنها وخبرگیری نمایند از حالات آنها

در مجالس المؤمنین است که در مکاتیب مولانا قطب الدین شیرازی مسطور است که کسی به وداع معروف کرخی آمد که میخواست بسفری برود معروف بوی گفت که هرگاه حاجتی داشته باشی به حرمت سر معروف کرخی آنرا ازخدا بخواه که مستجاب شود آنکس تعجب کرد که چگونه معروف تزکیهٔ نفس خود میکند معروف گفت این برای آن میگویم که سالها این سررا بر آستانه علی بن موسی الرضا ع نهاده‌ام (۱)

و ایضا درالسنه معروف است که روزی تاجری آمد خدمت حضرت رضا علیه السلام که آن حضرت دعائی درباره او بفرماید که در سفردریا ازغرق شدن ایمن باشد اتفاقاً آن‌حضرت بعبادتی مشغول بودلذا معروف قلم و دواتی بدست گرفت برقعه چند کلمهٔ نوشت بآنشخص داد وگفت اگرامواج دریا بتلاطم در آمد آنچه در این رقعه نوشته‌ام عمل کن که ساکت شودآنشخص رقعه راگرفته‌روانه‌شدچون در اثناء سفر دریا آثار طوفان ظاهر شد آن‌رقعه را بیرون آورد بخیال آنکه در اودعائی ازحضرت رضا ع نوشته شده دیدنوشته ای دریا بحق معروف کرخی که دربان علی بن موسی است ازجوش و خروش بایست

آنشخص از غایت اعراض واضطراب آن رقعه را بدریا انداخت بمجرد وصول رقعه‌بدریا جوش وخروش او بر طرف شد

ازهمانوقت تا الحال جمیع کسانی‌که بدریا سوار میشوند چون آثار موج در دریا میبینند او رابحق معروف کرخی مقید بوصف دربانی حضرت رضا ع سوگند میدهند که اضطراف بایستدوتجربه شده که مفید میافتد انتهی

پنجم رفتن ببعضی از بیوتات مقدسه آستانه مبارکه مثل کتابخانه مبارکه بجهت زیارت خطوط شریفه معصومین ع و کتب نفیسه که بخطوط خطاطین معروف نوشته شده ومذهب بتذهیبات لائقه است علاوه براینکه خیلی ازکتب هست که نسخه‌اش منحصر است بکتابخانه مبارکه حضرت رضا ع و مثل خزانهٔ مبارکه که‌دراو اسباب‌های نفیسه است که بعضی ازآنها یك کرور تقویه شده و مثل مهمانخانه مبارکه وکیفیت اطعام اغذیه لائقه قابله بزوار وبخدام ومنتسبین بآن دربار ولایت مدار که چقدر باجلوه وشکوه است

ششم رفتن بزیارت قبور بزرگان و علمائیکه در این زمین مقدس مدفونند از قبیل جناب

خواجه ربیع وجناب شیخ طبرسی وشیخ بهائی وشیخ حر عاملی وسائر مزارات متبرکه که درفصل هشتم مفصلاً ذکرخواهدشد (انشاء)

امر دوم

بدانکه اگر کسی باصدق بزیارت حضرت رضا ع مشرف شد مکاشفات و ملاطفاتی از آن بزرگوار مشاهده خواهد نمود

مرحوم حاج ملا غلامحسین ازغدی المشهور بحاجی آخوند که از موثقین و محبین احقر بود بلاواسطه نقل کرد که زنی ازمحارم ومنسوبین ما که بسیار فقیره و مؤمنه بود سالی یك مرتبه از ازغد که چهار فرسخی مشهد مقدس است پیاده بزیارت حضرت رضا ع مشرف میشد و وقت برگشتن بجهت هریك از اطفالیکه در قبیله بودند سوقاتی میآورد ازقبیل کفش و کلاه و سینه بندو نحو این ها

مامیگفتیم شما که بادست خالی و پیاده میروی پول از کجا می آوری که اینها را میخری؟ میگفت وقتیکه میروم بحرم مطهر حضرت رامیان ضریح می بینم احوال مرا و احوال اطفال و عدد آنهارا میپرسد وباندازهٔ بمن پول میدهد که بجهت اطفال سوقاتی بخرم مگر شما که بزیارت می روید حضرترا نمی بینید؟ ما در جواب آنمخدره سکوت میکردیم و خیال کردیم که این زن بزیارت میرود در مشهد تکدی میکند لذا اینفعر که روانه مشهد مقدس شد منهم پشت سرش آمدم دیدم آنزن رفت بمنزل یکنفر از ازغدیها منهم در بیرون آن منزل منتظر شدم تا وقتیکه تجدید وضوء نمودو بیرون شد که بزیارت مشرف شود منهم عقب سرش رفتم تاداخل حرم مطهر شد وخود را به ضریح مطهر چسبانید منهم دردرب حرم ایستادم تااز حرمخارج شدمن رفتم نزدیك سلام کردم چشمش که بمن افتاد اظهار بشاشت کرد گفتم مقابل ضریح چقدر طول دادی

گفت بلی حضرت از من احوالپرسی کرد واحوال اطفال قبیله را پرسید وپول بمن داد که بجهت اطفال سوقاتی بخرم دستش را باز کرد دیدم چندقران میان دستش هست

فهمیدم بواسطه اخلاص وصدق خود این زنرسیده است بآن مقامی که بایدبرسد هر چه کردم پولها رااز او بگیرم که بجهتش سوقات بخرم راضی نشد وگفت باید خودم سوقات بخرم

امرسوم حقیر دراین سن خود که علاوه بر شصت سال است معجزاتی ازاین مرقد مطهر حساً مشاهده کردم که ذکر آنها موجب تطویل است و قناعت میکنم بذکر دوقضیهٔ ازمحسوسات خودم

منجمله ـ در صغر سن حقیر در مدرسه میرزا جعفر بمکتب میرفتم یکروز رفتم که بجهت خود خورشی ابتیاع نمایم دردرب صحن مقدس که رسیدم صدای صیحه وضجه از خیابان سفلی بلند بود من متحیر بودم ناگاه چیزی بپهلوی من خورد افتادم بروی سنك ومدهوش شدم یکوقت بهوش آمدم دیدم درمنزل میان بستر افتاده ام باز ثانیاً مدهوش شدم بعد معلوم شد که دو گاو از دو فرسخی شهر از ظلم صاحبشان گریخته هرش کنان آمده اندرو بصحن مقدس که متحصن شوند وهردومقابل پنجره زانو زده اند ودربین راه چند نفررا تنه زده اند که یکی از آنها من بدبخت بوده ام و از آن صدمه یکی از ثنایای حقیر شکسته ومیان لب سفلی فرورفته وسخبوش خورده و فعلا هم موجوداست

منجمله کسی بحقیر امانتی داده بود که حفظ کنم واو باندازه تخم مرغی بود واز اتلاف او همه‌قسم خائف بودم لذا همیشه با خود داشتم و خیلی مواظب بودم در حفظ او صبحی رفتم بمدرسه نگاه کردم دیدم آن امانت نیست معجلا آمدم بمنزل مرحومه والده لباسها ومیان منزل و هر جائی را که احتمال میداد تجسس نموده یافت نشد

حقیر گریه کنان مشرف شدم‌میان حرم مطهر زاویهٔ شرقی ضریح‌مقدس را بغل گرفتم تقریباً نیم ساعت گریه والتماس میکردم بعد گویا بقلبم افتاد دست بجیبم کردم دیدم عینا امانت در میان جیبم هست

فصل هشتم

در مقابر علماء وسلاطین و بزرگانی که در مشهد مقدس و بلدان متعلقه بآن مدفونند

بدانکه از سعادات عظیم است دفن در مشهد مقدس وحکایات و خوابهائی که در اینمقام ذکر شده زیاداست وماقناعت میکنیم بذکر بعضی‌از آنها :

منجمله در دارالسلام ثقة الاسلام نوری از کتاب وسیلة الرضوان سید فاضل شمس الدین محمد بن بدیع الرضوی که از رؤسای خدام روضهٔ مقدسه رضویه بوده و او نقل میکند از کتاب عیون‌الزکاة که‌دو برادر بودند که یکنفراز‌طلاب‌علوم بود ودیگری ازاتباع سلطان‌بود واو‌بسیارظالم وجابر بود و متصل مسلمانان بتظلم می آمدندنزد برادرعالم آن بیچاره هم هرقدر نصیحت می کرد اثری نمیبخشید ، متصل از اعمال شنیعهٔ برادرش که از اتباع سلطان بود در خجلت و انفعال بو د پس برادر عالم قصد کرد زیارت حضرت رضا ع را ، آمد بخانه برادرش که بااو وداع کندبرادرش را در خانهٔ ندیدبه‌ بااهل بیتش وداع کرد و آمدبعزم خراسان چون برادرش بمنزل آمد و مطلع بر قضیه شد بر اسب خود سوار شده وخود را ببرادرش رسانید که با او وداع کند ، بعد که از وداع برادرفارغ شدخواست بر گردد،فکر کرد که‌خوبست منهم با برادرم‌مشرف‌شوم بزیارت پس‌با برادرش وسایر زوار روانه شد بجانب مشهد مقدس

در بین راه برحسب عادت خود بزوار ظلم میکرد و آنهارا دشنام میداد ، زوار می آمدند نزد برادر عالم وشکایت‌میکردنداوهم هرقدرنصیحت‌میکرد ثمر نداشت وهمیشه‌اوقات از زوارخجالت زده بود ونزد آنها سربزیر بود ازاعمال زشت برادرش

تا آنکه برادر ظالم‌مریض شد ودربین‌راه از دنیا رفت زوار‌مسرور وخوشنوداز‌فوت‌اوشدندپس برادر عالم‌اورا غسل دادو براسب آنمیت جنازه‌اورا حمل کردو همراه خود آورد بمشهد و اورا دور مرقد مطهر‌طواف داد ودر جوار حضرت رضا ع دفن کرد

چونشب شددرخواب دید که‌گویا زیارت نمودة وازحرم خارج شده ، پس دید باغی در پهلوی صحن مقدس است داخل باغ شد دید در غایت صفا وضیاء است ، انهار و اشجار و عمارت های‌عالیه در آن باغ هست وخدام زیادی‌هم حاضرند و شخص بزرگی در میان عمارت نشسته ودر یمین و

یسارش صفوف زیادی از خدام ایستاده بودند آنشخص عالم متحیر شد که آیا اینشخص متشخص کیست
ناگاه آنشخص ازجای خود برخاست و آمد نزد آن‌عالم و بقدمهای او افتاد
آن‌عالم نگاه کرد دید برادرش هست که‌دیروز اورا دفن کرده گفت برادر تو از اتباع‌ظلمه بودی چه شد که‌باین مقامهو مرتبه رسیدی گفت : برادر ، تمام این نعمتها از برکات تو بمن رسید
بدانکه وقت احتضار ، جاندادن برمن‌خیلی سخت و دشوار شد چون مرا میان تابوت گذاردند و او را براسب حمل کردند جنازه‌و اسب یکپارچه‌آتش شد ، ودو نفر قبیح المنظر درکمال‌خشونت آمدند و بدستشان حربه آتش بود ، مرا متصل عذاب میکردند ، من هر قدر‌بشما وسایر زوار‌استغاثه کردم فایده نبخشید وهمیشه معذب بودم تا داخل شهر مشهد شدیم ، چون بصحن مقدس رسیدیم آندو نفر که مراعذاب میکردند یکطرف ایستادند ، جنازه و اسب بحال اصلی شان برگشتند وابداً اثری از آتش باقی نماند پس جنازه مرا میان‌صحن گذاردید و رفتید ، آندو نفر هم از دور مقابل من‌ایستاده بودند حال منهم متغیر بود ، وهرقدرفریاد میزدم ، مرا از دست این دو نفر خلاص‌کنید کسی اعتنا بمن نمیکرد
پس شما عصر آمدید که جنازهٔ مرا ببرید میا ن روضهٔ مقدسه که طواف دهید ، چون جنازهٔ من‌داخل روضه مقدسهٔ شد دیدم حضرت رضا ع بالای‌صندوق مطهر نشسته و شخص نورانی هم‌نزدیک بحضرت ایستاده پس من سلام کردم ؛ حضرت صورت ازمن بر گردانید آن مرد نورانی بمن گفت التماس کن که حضرت‌از‌تو عفو کند
پس من التماس کردم ؛ حضرت اعتنائی بمن نکرد مرتبه دوم که مرا طواف میدادند باز آن مرد نورانی بمن گفت بحضرت التماس کن التماس کردم حضرت اعتنائی نکرد و صورت از من بر گردانید چون مرتبه سوم شد که درطواف به آنمرد نورانی رسیدم گفت التماس کن‌و حضرت را قسم بده بحق جدش پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله که از توبگذرد والا اگراز حرم بیرون شوی بازهمان عذابها از برای تو خواهد بود
پس من حضرتر‌ا قسم دادم بحق جدش که از گناهان من‌بگذرد عرض‌کردم من زوار شماهستم وطاقت عذاب ندارم
پس حضرت توجهی فرمود به آنمرد نورانی فرمود : « **لایدعون لنا وجهاً للشفاعه** »
یعنی از برای‌ما آبروئی نگذاشتند که شفاعت کنیمو کاظلی بمن مرحمت فرمود
چون خواستند جنازه مرا از حرم بیرون کنند آنکسی که جلو جنازه من بود فریاد زد **هذا عتیق الرضا (ع)**
پس مرا باین باغ آوردند و ابداً آندو نفر را ندیدم و باین نعمتها نائل شدم و تمام اینها از برکات توشد که جنازه مرا باین مکان شریف دفن کردیواگر جنازه مرا باین مکان نمی آوردی من تاروز قیامت معذب بودم
پس برادر عالم از خواب بیدار شد ومسرور بود بمهربانی حضرت رضا ع بزوارش
منجمله در دارالسلام از وسیلة الرضوان نقل کرده از میر معین‌الدین اشرف که‌ازصلحاء خدام روضه رضویه ع بود گفت من در دارالحفاظ خوابیده بودم در عالم رؤیا دیدم که از روضهٔ مقدسه بیرون‌شدم بجهت‌تجدیدوضو چون رسیدم بصفه میر علی‌شیر دیدم جماعت زیادی داخل صحن

شدند ومقدم آنها شخص نورانی صبیح الوجه عظیم‌الشانی بود و پشت سر آن آقا جماعتی بودند که دردستشان کلنگها بود؛

چون بوسط صحن رسیدند آن آقای نورانی به آن کلنك دارها فرمودند. این قبر رابشکافید واین‌خبیثرا بیرون بیاورید

سؤال کردم این آقای نورانی کیست؟ گفتند حضرت امیرالمؤمنین (ع) است چون شروع کردند بکندن قبر، ناگاه حضرت ثامن‌الائمه ع از میان حرم بیرون شد وآمدخدمت جدش حضرت امیر ع، سلام کرد حضرت‌امیر ع جواب دادند بعد عرض کردند یا جداه، سؤال‌میکنم که این‌میت را عفو کنی وتقصیراتش را بمن ببخشی حضرت امیرفرمودند نمیدانی که این‌فاسق فاجرشارب‌الخمر بوده

حضرت رضا ع عرضکرد بلی، لکن دروقت فوتش وصیت کرد که مرا درجوار حضرت رضا دفن کنید چون پناه بمن‌آورد ازشما امید عفو دارم حضرت امیر فرمود من‌او را بتوبخشیدم وتشریف برد

پس من‌در کمال خوف و وحشت ازخواب‌بیدارشدم‌و بعضی‌ازخدام را ازخواب‌بیدار کردم وباآنها آمدیم بآن موضع دیدیم‌قبر تازه‌ایست که‌مقداری ازخاکش‌هم بیرون‌ریخته‌شده‌سؤال کردم ازصاحب‌قبر؛ گفتند قبر بعضی از اتراکست که دیروز دفن شده

منجمله مرحوم والد حقیر که تقریباً هفتادسال درآستانهٔ مقدسه مفتخر بودبخدمت فراشی گفت در اوایلی که من مشرف بخدمت فراشی شدم شخصی بود ازاهل ازغد وبسیارزاهد وعابدبودآن شخص هم درهمان کشیك ما خادم بود

شبهای خدمتش که میشد در دارالحفاظ مشغول تهجد و عبادت بود • وقتیکه خیلی کسل میشد سرش را به عتبهٔ مقدسه میگذارد که فی‌الجمله رفع کسالتش بشود شبی‌این شخص سرش را به عتبهٔ مقدسه گذارده بود درعالم خواب یا دربیداری (من‌خاطرم نیست که مرحوم پدرم چه قسم نقل فرموده) شنید که درب ضریح مطهر بازشد

این شخص برخاسته بود که مبادا کسی میان حرم وقت در بستن مانده باشد فوراً از جای خود حرکت کرد که برود سر کشیك را خبردار کند

ناگاه دید درب حرم بازشد ویك آقای بزرگواری ازمیان حرم بیرون‌شد ودرب دارالحفاظهم بازشد آقا تشریف برد میان دارالسیاده

گفت منهم ازعقب آقا رفتم‌آقا تشریف برد میان ایوان طلا لب ایوان ایستاد منهم درکمال‌ادب نزدیك محراب ایوان ایستادم دیدم دو نفر آمدند مقابل آقا در کمال خضوع و مذلت آقا فرمودند بشکافید این قبررا واین خبیث را ازجوار من بیرون‌ببرید(اشاره فرمود بقبری که میان‌صحن مقدس پشت پنجرهٔ شریف بود)

ناگاه‌آن دونفر باکلنگها قبرراشکافتند و شخصی‌را با زنجیرآتشین بگردن ازقبر بیرون‌آوردند و اورا کشان کشان بطرف درب صحن بالاخیابان بردند! ناگاه دیدم آن شخص روی خود را بجانب حضرت کرد عرضکرد یابن رسول‌الله من خودم را مقصروگنهکار میدانستم که وصیت‌کردم از راه دور بیاورند در جوارشما دفن‌کنند

حضرت فرمود اورا برگردانید آن مرد عابد زاهد ازمشاهده این‌مطلب مغمی‌علیه وبیهوش شد سحر که سرکشیك وخدام حاضرشدند که درب حرم مطهر را باز کنند دیدند آن شخص زاهد

بیهوش ومغمی علیه افتاده بعد که بهوشش آوردند تفصیل را نقل کرد مرحوم پدرم گفت من با جمعی ازخدام رفتیم آنجائی که نشان داد آثار نبش را بچشم خود دیدیم معلوم شد که قبر یکی ازحکام توابع مشهد بوده که روز قبل اورا درهمین موضع دفن کردند

ولابداست درمقام از ذکرهفت مقصد:

مقصد اول در ذکر بزرگان ازعلمائیکه در محوطه ارض اقدس مدفونند

اول - الشیخ السعید امین الاسلام ابو علی فضل بن الحسن بن الفضل الطبرسی المشهدی صاحب تفسیر مجمع‌البیان که درنیمه ذیقعدةالحرام سنه پانصد و سی وچهار ازتالیف او فارغ شد وایشان والد جناب **حسن بن فضل بن حسن‌الطبرسی** صاحب **کتاب مکارم‌الاخلاق** هستند وسبط‌ایشان **ابوالفضل‌علی بن الحسن** صاحب **کتاب مشکوةالانوار** است و مرحوم **شیخ طبرسی** صاحب مجمع‌البیان در سبزوار مدرس بود وگویا ایشان در زمره مجتهدین از علماء بودند.

چنانچه در **کتاب لمعه** در مبحث رضاع از ایشان نقل میکند قول بعدم اعتبار اتحاد فحل را در نشر حرمت برضاع

از غرائب امرایشان قضیه‌ایست که مشهور است در السنهٔ خواص و عوام

در روضات ازصاحب ریاض نقل کرده که ایشان را سکتهٔ عارض شد ومردم گمان کردند که ایشان فوت کرده‌اند ایشانرا غسل‌دادند و کفن کردند ودفن‌نمودند **در میان قبر ایشان بحال‌آمدند** دیدند میان قبرند و راه فرارهم ندارند در همانحال نذرکردند که **اگر ازاین محبس قبرنجات** بیابند کتابی درتفسیر قرآن مجید تالیف کنند

اتفاقاً نباشی بقصد سرقت کفن ایشان قبرشانرا نبش کرد همینکه روی قبررا باز کرد مرحوم شیخ دست نباش راگرفت نباش خیلی‌مضطرب ومتحیرشد

شیخ فرمود مترس من زنده هستم وسکته کرده بودم بخیال آنکه از دنیا رفته‌ام مرا آوردند دفن‌کردند و از غایت ضعف ونقاهت شیخ قادر برخروج از قبر نبود نباش شیخ را بدوش خودگرفت وآورد بخانه‌اش شیخ باو خلعت ومال زیادی داد وآن مرد نباش هم توبه‌کرد وشیخ هم‌شروع نمود به تالیف کتاب**مجمع البیان**

و بعضی این‌قضیه را نسبت میدهند بمرحوم **مولی فتح‌الله کاشی** ومیگویند بعدکه ازمیان‌قبر نجات یافت تالیف نمود **تفسیر منهج‌الصادقین را**

در روضاتست ایشان درشب **عید اضحی‌سنه پانصدوچهل‌وهشت** درسبزوار رحلت‌فرمود ونعش‌مقدسش را حمل نمودند بمشهد مقدس ودرقبرستان قتلگاه دفن‌نمودند **و درمجالس‌المؤمنین است** « و دفن فی مغتسل‌الرضا » و این‌مصرع در لوح قبرشان ماده تاریخ نوشته شده

(گشت فرید زمان داخل‌مشهد زمین)

ودر مستدرک‌گفت (انه صار شهیدا) ظاهراً شهادتشان بسم بوده ولذا معروف نشد

کتاب احتجاج طبرسی ازمؤلفات جناب **ابی‌منصوراحمد بن ابی‌طالب الطبرسی‌استکه از** مشایخ علی‌بن‌شهرآشوب مازندرانی است وقبرایشان درطبرس مازندران است

دوم مجدد راس المأة العاشره الشيخ البهائي محمد بن حسين بن عبدالصمدالحارثی العاملی
مجلسی اول درشرح من لایحضره الفقیه ازشهید ثانی نقل کرده و در اجازه‌اش ازبرای شیخ
حسین پدر شیخ بهائی تصریح بآنکه شیخ حسین پدر شیخ بهائی از اولاد حارث همدانی بوده که
امیرالمؤمنین‌ع باو فرموده «یا حار همدان من یمت یرنی من‌مؤمن اومنافق قبلا» وشیخ مرحوم مدتی
در شام بود واظهارمیکرد مذهب شافعیه را

ودر روضات است که یکروز اعلم علمای شافعی گفت آیا شیعه حجت قاطعی دارند بجهت
اثبات حقانیت خود ؟ شیخ فرمود حجت آنها زیاد است گفت یکی ازحجج ایشانرا برای من بیان کن
شیخ فرمود شیعه میگوید درصحیح بخاری ازحضرت رسول (ص) روایتکرده که فرمود فاطمة
بضعة مني من اذاها فقد آذاني ومن اغضبها فقد اغضبني وبعداز چهار ورق روایت کرده
«انها خرجت من‌الدنيا وهي غاضبة عليهما» یعنی‌علی‌الشیخین

شیخ فرمود نمیدانم جواب این ایراد شیعه چه چیزاست

پس آن عالم شافعی سر بزیر انداخت گفت : این دروغ است بر بخاری و امشب من صحیح
بخاری را مراجعه‌میکنم

چون صبح شد آن‌عالم سنی بمن رسید و خنده کرد و گفت‌من‌نگفتم رافضیه دروغ میگوید من
صحیح بخاری را دیدم وبین دوحدیث زیاده ازپنج ورق‌است چگونه شیعه گفته‌اند چهار ورق‌است

وشیخ بهائی اشعار بسیارملیحی بالعربية والفارسية فرموده

منجمله این رباعی را فرموده وامر کرد درکفشداری حضرت امیرع بنویسند

هذا الافق المبين قد لاح لديك ... فاسجد متذللا و عفر خديك
ذاطور سينين فاغضض الطرف به ... هذا حرم العزة فاخلع نعليك

ونیز این رباعی را درمقام اشتیاق بزیارت حضرت رضا ع فرموده

ان جئت افص قصة الشوق اليك ... ان جئت الى طوس فبالله عليك
قبل عنی ضريح مولای وقل ... قدمات بهائيك بالشوق اليك

ودر مقام مناجات فرموده

يارب اني مذنب خاطئ ... مقصر في صالحات القرب
وليس لي من عمل صالح ... ارجوه في‌الحشر لدفع‌الكرب
غيراعتقادي‌حب خيرالورى ... و اله والمرء مع ما احب

ودرموعظه فرموده

لا يغرنك من المرء رداء رقعه ... وقميص فوق كعب الساق منه رفعه
و جبين لاح فيه اثر قد قلعه ... اره الدرهم تعرف غيه او ورعه

وايضاً درموعظه فرموده

هر که را توفیق حق آمد دلیل ... عزلتی بگزید و رست ازقال وقیل
عزلت بی عین علم آن زلت‌است ... وربود بی‌زاء زهد آن علت است

منجمله شاه عباس کبیر شبی میان حرم حضرت رضا ع فتیله شمعها را با مقراض میگرفت

مرحوم شیخ بهائی حاضر بود بداهة این رباعی را بفارسی گفت

پیوسته بود ملایك علیین　　پروانهٔ شمع روضهٔ خلد برین
مقراض، باحتیاط زن ای خادم　　ترسم ببری شهپر جبریل‌امین

مرحوم شیخ‌دارای بعضی‌ازعلوم سریه بود

منجمله در مستدرك ثقةالاسلام نوری (ره) فرموده که سید ماجدبن هاشم‌الحسینی‌العریضی البحرانی استاد مرحوم فیض رفت باصفهان خدمت مرحوم شیخ بهائی از او نهایت تعظیم واحترام را فرمود واجازه بوی داد مشتمل برتأدب عظیم وثناء جمیل

فقلت که درمحضر شیخ شخصی‌ازسید مسئله پرسید سید بجهت تأدب ازشیخ آن مسئله رابنحو ایجاز جواب داد پس شیخ تسبیح تربتی در دست داشت وردی باو خواند آب از آن جاری شد از سید پرسید با این‌آب وضو جائز است یا نه ؟ سیدگفت جائز نیست بعلت آنکه این‌آب خیالی‌است نه آبی که ازآسمان نازل‌شده باشد یا از زمین جوشیده باشد ـ شیخ جواب سید را پسندید

منجمله ایضاً ازمحبوب القلوب‌قطب‌الدین اشکوری نقل‌فرموده ازشیخ عبدالصمدبرادر شیخ‌بهائی(ره)که روزی مرحوم شیخ در مجلس شاه‌عباس حاضر بود سلطان بشیخ عرض‌کرد اینشخص که سفیر ملك روم است میگوید ازعلماء بلاد ما اعمال‌عجیبه صادر میشود و درایران شما این‌قبیل از علماء نیستند و بعضی از اعمالشان را سفیر شمرد

شیخ فرمود این علومی که شمردی اعتباری نزد ارباب‌کمال ندارد و در اثناء صحبت شیخ بند چاقچوری‌که پوشیده بود بازمیکرد

شیخ عبدالصمد فرمود من تعجب داشتم‌که برادرم در این مجلس چه میکند و سلطان هم نظر میکرد، بعد ازلحظهٔ شیخ همان بند چاقچورش را انداخت نزد سفیر روم لکن یکطرف او را بدست خود محکم‌گرفته بودناگاه آن بند چاقچور اژدهای عظیمی شدکه تمام اهل مجلس برخاستند وفرار کردند پس شیخ اورا کشید نزد خود و برگشت بصورت اولی، بعد شیخ فرمود این اعمال را من از بعضی دراویش‌که درمیدان اصفهان معرکه میگیرند ومقصودشان‌گرفتن پول‌است تعلیم‌گرفتم پس‌سفیر منفعم شده وخجلا از مجلس بیرون شد

در **روضات** ازمجلسی اول‌نقل‌کرده که میگفت‌که شنیدم از **شیخ بهائی** که میفرمودپدران و اجداد ما درجبل‌عامل دائماً مشغول عبادت واز اصحاب کرامات ومقامات عالیه‌ای میبودند.

ونقل‌کرده ازجدش شیخ شمس‌الدین‌که فرموده

روزی برف عظیمی در دیارما آمد ، در منزل چیزی نبود که قوت عیالم بکنم ، اطفال از گرسنگی گریه میکردند

پس جدمان به جده‌مان فرمود اطفال را بنشان تا دعاکنم خداوند عالم بما طعام بدهد

پس جدمان به جده‌مان فرمود قدری برف برداشت و رفت سر تنوری که گرم بود و باطفال فرمود؛ میخواهم بجهت شما نان طبخ کنم و برفها را مانند قرص نان بتنور میزد و جدمان مشغول دعا کردن بود

پس ساعتی‌نگذشت‌که جده‌مان ازتنور نان‌پخته بیرون‌کرد، همه خوردند وشکرخدارا کردند

پس شیخ بهائی فرمود ماهم که درجبل‌عامل بودیم همین کرامات را داشتیم وچون بعجم آمدیم و آب عجم را خوردیم این کرامات ازما سلب شد!

الحاصل مرحوم شیخ‌بهائی روزپنجشنبهٔ هفدهم محرم‌الحرام سنه نهصد و پنجاه وسه دربعلبک که از بلاد جبل‌عامل است متولد شد و دوازدهم ماه شوال سنه هزار و سی در اصفهان از دنیا رحلت فرمود

ومرحوم ملا محمد تقی‌مجلسی‌حالات او را مفصلا درشرح عربی برفقیه ذکر فرموده و میفرماید من برجنازهٔ او نماز خواندم وقریب به پنجاه هزار نفر با من برجنازه نمازگذاردند وعجبی نیست از اجتماع این عدد ازمؤمنین بنماز برجنازه شیخ چون درنماز برجنازه آخوند ملاعبدالله شوشتری دارد که تقریباًصد هزارنفر اجتماع نمودند

و جسد مرحوم شیخ بهائی را قبل از دفن منتقل نمودند بمشهد مقدس و قبر شریفش در مشهد مقدس معلوم است ومقبره‌ایشان بین مسجدگوهرشاد وصحن جدید است ومقبره ایشان طولش‌ازجنوب بشمال‌هشت ذرع است وعرضش چهار ذرع ونیم است وصندوق برنجی‌دارد درمیان بعمه شان کتیبه‌ایست که معلوم میشود درتولیت عضدالملك این‌بقعه شریفه تعمیرشده سنه هزارودویست وهشتاد و دو

ودر صفهٔ مقبرهٔ مرحوم شیخ‌گویا قبری‌است‌که بمناسبت او این اشعارنوشته شده است

شد از فراق توجانا قد کشیده خمیده — هزار خار مغیلان بپای دیده خلیده

شب گذشته بیاد تو مردمان دو چشم — هزار غوطه‌بخون خورده تاسپیده‌دمیده

بشوره زار بود بیشتر چراگه آهو — بحیرتم که غزالم چرا ز دیده رمیده

☆•☆

ای خاك تیره دلبر ما را عزیز دار — این نورچشم ما است‌که دربر گرفته‌

در روضات از بعضی ازتصنیفات‌شیخ‌بهائی نقل کرده که گفت والد من‌شیخ حسین‌بن‌عبدالصمد الحارثی فرمود درمسجد کوفه نگین عقیقی یافت شدکه بر او این‌دو بیت نوشته بود

انا در من السماء نثرونی — یوم تزویج والدالسبطین

کنت‌اصفی‌من‌اللجین بیاضا — صبغتنی دماء نحرالحسین

بعد فرموده یابنده شیخ ما شهید اول‌بوده وسابقاگفته شدکه والد شیخ بهائی درقریهٔ مصلی که ازقراء بحرین است رحلت فرمود درسنه نهصد وهشتاد و چهار

وبرادر مرحوم شیخ بهائی شیخ عبدالصمد بودکه شیخ‌بهائی صمدیه را بجهت او تصنیف کرد و او درسنه هزار وبیست در مدینه منوره ازدنیا رفت ونعش اورا آوردند بنجف‌اشرف ودفن کردند

و در مستدرك الوسائل‌استکه شیخ‌بهائی زوجه فاضله عالمه محدثه فقیههٔ داشت صبیهٔ شیخ زین‌الدین‌علی‌المعروف بالمنشار العاملی وچهار هزار کتاب‌ازمرحوم شیخ علی بازماند وتمام‌آنها بزوجهٔ شیخ بهائی ارث رسید چون ایشان غیر آن مخدره اولادی نداشتند دراول شیخ علی‌منشارشیخ‌الاسلام اصفهان بود وبعد از ایشان منصب شیخ‌الاسلامی‌منتقل‌شد بشیخ‌بهائی

درفوائد الرضویه از ریاض‌العلماء نقل‌فرموده که فرمود ما شنیدیم از بعضی معمرین که ایام حیات این مخدره را درك کرده بودکه میگفت این مخدره در فقه و حدیث درس میفرمود وطایفهٔ نزد او درس میخواندند

مخفی نماناد که بعضی از مخدرات بودند که مثل مخدره زوجه شیخ بهائی دارای

علم و کمال بودند

منجمله مخدره فاطمه بنت السید تاج الدین محمد بن معیة استاد شهید اول و این مخدره استاد فاطمه بنت شهید اول بوده

منجمله العالمة الفاضله العارفة بالفقه وعلم الرجال **حمیده خواتون** بنت مولانا محمدشریف الروید شتی وپدر این مخدره از تلامذه شیخ بهائی بوده و این مخدره را خیلی تمجید می کرده اند و این مخدره حواشی بر کتاب استبصار نوشته و پدرش باین مخدره میگفت علامة بالتائین و دختر این مخدره نیز علامه فاضله بوده

منجمله فاطمه بنت الشیخ محمد بن احمد بن عبدالله بن حازم العکبری و این مخدره عالمه و فقیهه بودوازمشایخ سیدتاج الدین محمد بن معیة الحسینی بود وشیخ شهید ازاو روایت کرده بتوسط سید بن معیه .

منجمله مخدره فاطمه بنت السیدرضی الدین علی بن طاوس

سید در کتاب سعدالسعود فرموده « وقفته مصحفاً تاماً اربعة اجزاء علی ابنتی الحافظه للقرآن الکریم فاطمة حفظته و عمرها دون تسع سنین » ومرحوم سید باین مخدره و بهمشیره اش که ایضا عالمه بود اجازه داده بود

منجمله مخدره بنت سیدمرتضی علم الهدی که فاضله و عامله و جلیله بود روایت کرده از عمش سید رضی کتاب نهج البلاغه را وحکایت مخدره فاطمهٔ بنت شهیداول ومخدره آمنه بنت مجلسی اول و مخدره والده مجلسی اول در باب دوم گفته شد فراجع

سوم الشیخ المحدث الفقیه محمد بن حسن بن علی بن محمد بن الحسین الحر العاملی

صاحب کتاب وسائل الشیعه وجواهرالسنیه وغیراین دو

در **فوائد الرضویه محدث قمی** فرموده که نسب شریف ایشان منتهی میشود بجناب حر بن یزید الریاحی تولد ایشان در شب جمعه هفتم ماه رجب سنه هزار وسی وسه بوده در قریه مشغر که ازقرای جبل عاملست(۱)

(هفتم رجب اشتباه است بلکه هشتم رجب بوده کما اینکه خود در امل الامل ذکر فرموده) ولد مؤلف

رحلت ایشان دربیست ویکم ماه رمضان سنه هزار وصد وچهار بوده وقبرشریفش در ایوان روی بقبله صحن عتیق یك ایوان مانده بمدرسه میرزاجعفر است وایشان مدتی دراصفهان بودند بعد مشرف شدند به مشهدمقدس ومدت بیست وشش سال هم درمشهد ساکن بودند و شیخ الاسلام مشهد بودند

درفردوس التواریخ فاضل بسطامی فرموده که درمشهد منزلشان محله سرحوضان بوده در آخر رساله **بدایة الهدایة** فرموده واجبات هزار و صد و سی وپنج است و محرمات هزارو چهارصد و چهل وهشت است و مسلما مرادشان اصول واجبات و محرماتست والا شاید فروع هر یك از واجبات ومحرمات خیلی زیادتر باشد.

ودر روضاتست که یکوقتی در مجلس قضاوت نشسته بودند بعضی از طلاب خدمت ایشان شهادتی دادند کسی عرض کرد این طلبه زبده شیخ بهائی را دراصول میخوانند شیخ شهادت او را رد کرد چون آن مرحوم از علماء اخباری بود ، و درقوت نفس وذکاوتشان نقل کرده اند همینکه شیخ مرحوم در اصفهان تحصیل میکرد یکروز وارد شد بمجلس شاه سلیمان الصفوی الموسوی و قبل از استیذان پهلوی مسند سلطان نشست سلطان متغیر شد گفت این شیخ کیست، گفتند از علماء عرب

شیخ حر عاملی است سلطان خواست ایشانرا توهینی بنماید
گفت یاشیخ فرق بین حر وخر چقدراست. شیخ فوراً فرمود یکمسند است سلطان مفحم شد و سکوت نمود ولایخفی مافیه من التعریض ودرجنب قبرشیخ حر درمیان همان غرفه قبر پسرشان شیخ محمد رضا بن شیخ محمد الحرالعاملی است که در شب شنبه دهم شعبان سنه هزاروصدوده رحلت فرموده (بلکه درسیزدهم شعبان بود چنانکه درسوانح الایام احقر از فوائد الرضویه نقل کرده‌ام ولد مؤلف)

درتحفة الطوسیه است که والد جناب **شیخ محمد الحرالعاملی** شیخ حسن عالم فقیهی بود ودرسنه **هزار وشصت وسه** دربین راه مشهد مقدس نزدیك بسطام از دنیا رحلت فرمود و پسرشان **شیخ زین‌العابدین** جسد پدرش را آورد بمشهد مقدس ودرطرف پای مبارك دفن کرد ودر آنوقت مرحوم **شیخ محمد الحر** بمکة معظمه مشرف بود چون خبرفوت پدرشانرا شنید اشعاری درمرثیه پدر گفت وجد جناب شیخ محمدالحر علی بن محمد عالم وفاضل وادیب بود واز تلامذه شیخ حسن صاحب معالم و سید محمد صاحب مدارك بود و مسموماً درنجف شهید شد وپدرشان محمدبن‌الحسین‌الحر افضل اهل‌عصرش بود واز تلامذهٔ شهید ثانی و داماد ایشان بودکذا فی‌الروضات

در فوائد الرضویه از **شیخ حر** نقل‌فرموده که درحاشیه امل‌الامل‌ازعموی‌پدرش جناب‌محمد بن الحسین الحرالعاملی نقل‌فرموده که روایت شده ازطریق اهل‌البیت که هرگاه کسی بخواهد کاغذی بنویسد بجهت حاجتی اولابقلم بی مرکب بنویسد « بسم‌الرحمن الرحیم ان‌الله وعدالصابرین المخرج مما یکرهون والرزق من حیث لایحتسبون جعلناالله و ایاکم من الذین لاخوف علیهم‌ولاهم یحزنون» بعد حاجتی را که دارد بنویسد که برآورده میشود انشاءالله تعالی

وجناب‌شیخ محمد الحر برادری داشتند جناب‌احمدبن‌الحسن الحر صاحب‌کتاب درالمسلوك فی‌احوال‌الانبیاء والاوصیاء والخلفاء والملوك که بسیار تاریخ خوبی‌است‌لکن‌افسوس که نسخه آن‌بطبع نرسیده وحقیر نسخهٔ خطی دارم ودراین‌کتاب هم ازآن نسخه خیلی‌نقل کرده‌ام

چهارم ـ المولی الفاضل الفقیه **محمد باقر بن محمد مؤمن الخراسانی السبزواری** و ایشان شاگرد مرحوم **شیخ بهائی** و استاد مرحوم آقا حسین خوانساری و اخ‌الزوجه ایشان بودند و محقق آقا جمال خوانساری همشیره زادشان بودند وایشان امام‌جمعهٔ اصفهان بودند و نزد شاه عباس ثانی‌قرب ومکانت زیادی‌داشتندومدرسه ملامحمدباقر که نزدیك بست خیابان علیاست منسوب بایشانست وصاحب روضات تمجید زیادی از علمیت وتقوی ایشان میکند وتصنیفات ایشان زیاد است مثل کتاب ذخیره‌درشرح‌ارشادعلامه وکتاب کفایة ایضاًدرفقه، **وکتاب‌روضةالانوار** درمواعظ ورحلت ایشان در سنهٔ هزار ونود بود ودر ماده تاریخش این مصراع را گفتند « شد شریعت بیسرو افتاد ازپا اجتهاد» نعششانرا از اصفهان حمل‌نمودند بمشهدمقدس ودر سرداب مدرسه میرزا جعفر دفن‌کردند وقبر ایشان پشت مقبرهٔشیخ حر عاملی‌واقع میشود

پنجم ـ المولی **میرزا محمد بن حسن الشیروانی** صاحب‌حاشیه معالم و غیر او وتصنیفات ایشان زیاد است وایشان در اول ساکن نجف‌اشرف بودند وبعد شاه سلیمان صفوی ایشانرا باصفهان طلب نمود و ایشان در اصفهان تزویج کردند دخترمرحوم ملا محمد تقی مجلسی اولرا چون مرحوم مجلسی‌اول سه پسرداشت وچهار دختر پسراکبرشان المولی‌عزیزالله بود و پسر اوسطشان المولی عبدالله بود وپسراصغرشان‌المولی العلامة ملامحمد باقرمجلسی بوده ، دخترکبرای ایشان عالمهٔ فاضله

صالحه آمنه بیگم زوجهٔ آخوند ملاصالح مازندرانی شارح اصول کافی بود
دختردومی ایشان زوجهٔ مرحوم ملامحمد استرابادی بود، دخترسوم ایشان زوجهٔ مولی میرزامحمد شیروانی بود، دخترچهارم ایشان زوجهٔ مولی میرزا کمال الدین محمد شارح شافیه بود مرحوم مولی میرزا محمد شیروانی روز جمعه بیست ونهم ماه رمضان سنه هزار و نود و هشت در اصفهان از دنیا رحلت فرمود در سن شصت و پنجسالگی و جنازه‌شانرا حمل نمودند بمشهد مقدس وپهلوی قبرملامحمدباقر سبزواری میان سرداب مدرسهٔ میرزا جعفر دفن کردند ولوح مرقدشان سنك سفیدیست و این مرحوم استاد مولی محمد اکمل بهبهانی است و از تلامذه محقق خوانساری آقا حسین بود و با مرحوم آقا جمال پسرمرحوم محقق خوانساری مباحثات و مطایباتی دارد

منجمله یکوقتی میرزا محمد وآقاجمال بجائی میرفتند وهریك بالاغی سوار بودند و آقا جمال همیشه لباس خوب وتیرمه میپوشید ناگاه درازگوش یکی از اینها بمصداق ان انکرالاصوات لصوت الحمیرشروع بفریاد زدن کرد، ملامیرزا محمد از اهل‌شیروان قفقاز بود وآقاجمال‌ازاهل‌اصفهان‌بود
ملا میرزابآقاجمال گفت این الاغ اصفهانی میخواند، بعد ازساعتی آن الاغ شروع نمود بضرطه زدن آقاجمال بملامیرزا محمد گفت این حیوان جسته جسته ترکی‌هم میگوید
پسر آنمرحوم الفاضل المشتهر المولی حیدرعلی داماد علامه مجلسی بود

ششم ـ السید السعید الشهید میرزا محمد مهدی ابن هدایةالله بن طاهر ونسبشان منتهی میشود بجناب محمد بن اسمعیل بن الامام جعفر صادق ع المشتهر بالشهیدالثالث شارح دروس و ایشان از تلامذه مرحوم‌آقای بهبهانی‌بودند ومعروفست‌که چهارمهدی نام در حوزه درس آقای بهبهانی بدرجه قصوی از علم وعمل رسیده

اول ـ العالم الزاهد التقی السید محمد مهدی الملقب به **بحرالعلوم**

دوم ـ آقا میرزا محمد مهدی الشهید صاحب‌العنوان

سوم ـ قدوة الفقهآء والمجتهدین‌المولی‌محمدمهدی النراقی‌صاحب جامع السعادات والدآخوند ملا احمد نراقی‌صاحب مستند ومعراج‌السعاده

چهارم ـ العالم الربانی آقا میرزا محمد مهدی **شهرستانی**

ولادت‌مرحوم شهید ثالث سنه هزارو صد و پنجاه ودو بود وشهادتشان چنانچه درفوائد الرضویه است شب‌یازدهم ماه رمضان سنه هزار ودویست وهیجده بوده، علت شهادتشان این بود که نادرمیرزا ابن شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه افشار در بلاد خراسان طغیان نمود ـ فتحعلی‌شاه لشگری بجانبخراسان‌فرستاد ومشغول مقاتله شد با نادرمیرزا آخرالامر نادرمیرزا میان شهر محصور شد ومحاصره بطول انجامید

مرحوم شهید اشراف و بزرگان شهر را طلبید که در وقت معینی بلشگر سلطانی‌اطلاع بدهند که یورش بیاورند وشهر را تحویل بگیرند؛ نادر میرزا از این واقعه خبردار شد ، در مقام انتقام از سید شهید برآمد سید با جمعی از بزرگان ملتجی بحرم مطهر شدند ، نادر میرزا رفت بسمت حرم ، سید دانست که اگر نادر میرزا روی بحرم آورد مراعات احترامات آن مکان شریف را نگه نخواهد داشت و خون مظلومین میان حرم ریخته‌خواهد شد لذا سید با جمعی از حرم بیرون شدند و

آمدند بطرف بست بالاخیابان ، نزدیك مهمانخانهٔ مبارکهٔ که رسیدند مصادف شدند با نادرمیرزا آن ظالم بعضی کلمات نالایق بسید گفت واشاره کرد بهمراهانش که سید را بزنند؛ تیمورنامی **نسقچی** تبرزین بسر سید زد ، سید نشست روی زمین نادرمیرزا چند لگد بپهلوی آن سیدجلیل زد، بعد ازدو روز مرحوم سید باین صدمات ازدنیا رحلت فرمود ودر رواق پشت سرمبارك دفن‌شد

نادرمیرزا فرار کرد و در حوالی رادکان او راگرفته آوردند وکشتند

در فوائد الرضویه است که **قربان اردلان** والد رمضان خانه که یسی دروازه سراب را بتصرف عساکر دولت داد و **کربلائی رمضان** خانلو دروازه پائین خیابان را بروی لشگریان دولت مفتوح نمود وسپاه دولتیان وارد شهر شدند ، نادرمیرزا فرارنمود بجانب رادکان، او را گرفته و در دارالباهره کشتند

نقلکردند وقتیکه مرحوم **نورعلی‌شاه** که ازاجله مشایخ نعمة اللهی بود مشرف شدبمشهد مقدس مرحوم شهید امر کردگیسوان اورا تراشیدند

مرحوم **شهیدثالث** چنداولاد برازنده کامل‌داشت، اکبرواعلم‌اولادهای ایشان جناب حاجی‌میرزا هدایت‌الله بودکه درماه رجب سنه هزارو صد و هفتاد وهشت متولدشد وروزسه شنبه هفتم ماه رمضان سنه هزار و دویست وچهل وهشت ازدنیا رحلت فرمود، **وآقای میرزامحمد باقرمدرس** نوشته که ایشان درمیان **صفهٔ شاه طهماسب** مدفونند

حاجی‌میرزا هدایت‌الله چند پسر برازنده داشت:

منجمله مرحوم حاجی‌میرزا هاشم که درماه رجب سنه هزار و دویست و نه متولد شد و درسنه **هزار ودویست وشصت ونه** از دنیا رحلت فرمود ونزدیك قبر والد وجدش دفن شد وایشان والد مرحوم حاج میرزاجعفر ومرحوم حاج میرزا محمد باقر و مرحوم حاج میرزا حبیب بودند و تمام اینها در رواق‌پشت سر مطهرمدفونند

منجمله مرحوم‌حاجی‌میرزا عسکری امام جمعه بود ولادتش‌ماه رجب هزار و دویست و یازده بود ورحلتش چهاردهم شوال هزارو دویست وهشتاد بود و مدفنش رواق پشت سرمبارکست از ایشان املاك ومستغلات وکاروانسرا وحمام مخلف شدکه معروفند باسم امام جمعه، در فتنه سالاری این دو برادر خیلی مساعدت‌بامردم‌نمودند ودرفوت **محمدشاه قاجار**امام جمعه درطهران‌بود وایشان بجنازهٔ شاه نماز خواندند

منجمله مرحوم حاجی میرزا ذبیح‌الله بود که در سنه هزار و دویست ونود و هفت در نجف اشرف از دنیا رفت

منجمله مرحوم حاجی میرزا حسن مشیرآستان قدس‌بود

هفتم - السید الزکی ذوالورع والتقوی **الحاج میرزا معصوم الرضوی** ابن میرزا سید محمد رضوی ، ایشان در سنه هزار دویست و سی و دو برحمت الهی واصل‌شدند و در کفشداری صحن عتیق دفن شدند و ایشان دوپسر عالم زاهد داشتند

اول - **جناب حاجی سید محمد** المعروف بالسید القصیر صاحب کتاب مصابیح در فقه و ایشان از تلامذه‌آقای بهبهانی وشیخ جعفرکبیر وسید بحرالعلوم بودند و مدتی هم در اصفهان‌خدمت حجة‌الاسلام و حاجی کرباسی تلمذ فرمودند بعد از چند سال بمشهد مقدس مشرف شدند و مرجع

جمیع طبقات مردم گردیدند، آخرالامر مبتلا بمرض فلج شدند ودر آنحال بعزم زیارت اعتاب مقدسه حرکت فرمودند و در قم از دنیا رحلت فرمود سنه هزار و دویست وپنجاه و سه در سن هفتاد و پنج سالگی ونعش شریفش را آوردند بمشهد مقدس و در حجره منتهای رواق پشت سرمبارك دفن شدند از مقبرهٔ ایشان پنجره‌ایست به راهرو سقاخانه

وسید نصیر پسری داشت برازنده که در عصرخود مرجع مسلمین بود مسمی به **آقا میرزااحمد** که در سنه هزار و سیصد و دوازده از دنیا رحلت فرمود ودرمقبره والدش دفن شد

دوم ـ جناب حاج میرزا حسن المجتهد پدر مرحوم حاج میرزا محمد و جد مرحوم آقا میرزا ابراهیم وایشان‌مدتی‌دراصفهان‌خدمت شیخ محمد تقی‌صاحب‌حاشیه تلمذ فرمود ومدتی درکربلای معلی خدمت مرحوم سیدمحمد مجاهد پسرمرحوم صاحب ریاض تلمذفرمود بعد مشرف شد بمشهدمقدس وریاست عامهٔ مشهدبا ایشان شد وبجهت علماء تدریس مینمود، ازتلامذهٔ ایشان است مرحوم حاج میرزا نصرالله مجتهد ومرحوم ملامحمد صادق نیشابوری

در فتنهٔ سالار نصیحت مشفقانه بوی زیاد فرمود واثری نکرد تا آنکه کار بسالار سخت شد سالار متوسل شد بسید مجتهد فایده نبخشید ، سید مجتهد حرکت فرمود بعزم زیارت اعتاب مقدسه وبعد از اطفاء نائره سالاری از عتبات مراجعتفرمود ودرماه **شعبان سنهٔ هزار و دویست وهفتاد و هشت** از دنیا رحلت فرمود ودر نزدیك قبر برادرش سید نصیر دفن شد

هشتم ـ الفقیه المؤید مولانا السید محمد السبزواری ابن‌میرزاشاه قاسم‌ایشان درسبزوارمتولد شدند پس از تکمیل‌علوم در ارض اقدس متوطن شد ومشغول ترویج و نشر احکام گردید

شاهزاده نصرالله میرزا که نوادهٔ نادرشاه افشاربود ایشانرا مفتخر نمود بمنصب امامجمعه و بعد از ایشان مفوض شد بشهید ثالث

مصنفات این سید جلیل زیاد است

درسنهٔ هزارو صد و نودوهشت از دنیا رحلت فرمود درسن هشتاد سالگی وقبر شریفش فعلادر یکی از حجرات شمالیه صحن جدید واقع شده

در**فردوس التواریخ** است وقتی که بناء صحن جدید را می‌نهادندبدن آن سید جلیل را تازه یافتند وازایشان اولادی‌نماند لکن **دوهمشیرزاده** ازایشان ماند درمنتهی درجه فضل‌وکمال‌بودند

اول ـ مولانا السید جعفرصاحب‌کتاب ریاض‌الانوار فی‌حالات الائمة الاطهار و ایشان معاصر بودند با سید شهیدثالث، قریب بدویست جلدکتاب وقف برطلاب فرمود ودرحیات مرحوم شهید ازدنیا رحلت فرمود وقریب بمقبره خالوی خود دفن‌شد

دوم ـ مولانا حاج میرزا عبدالله مدرس آستانه مبارکه ونایب الصداره ارض اقدس، تحصیل علوم درنزد خال‌خود فرمود

نقل‌شده درسفری اکراد ریختند میان قافلهٔ که سید در آن قافله بوذ و همه را تاراج کردند بین نیشابور وسبزوار و تمام دارائی سید را بردند ، برگشت بمشهد مقدس و مشرف شد میان حرم مطهر وشکایت کرد

درعالم خلسه بزرگواری را دیدکه بدرهٔ باوداد چون‌بهوش‌آمد دیدبستهٔ در دست‌دارد شمرد صدتومان بودبآن وجه مشرف شد بمکهٔ معظمه و بزیارت عتبات عالیات

پس از مراجعت درسنه هزار و دویست و نه از دنیا رحلت فرمود در سن هشتاد وهشت سالگی ومحل‌دفنشان معین نیست

نهم ـ العالم الزاهد المتبحر الشیخ علی بن محمد بن حسن بن زین‌الدین الشهید الثانی‌صاحب حاشیه شرح لمعه وصاحب‌کتاب درالمنثور وغیر این دو

در **امل‌الامل** است تولد ایشان سنهٔ هزار وسیزده یا چهارده بوده

در **روضات** است‌که ایشان‌در **اصفهان** ازدنیا رحلت فرمودند درسنه هزار وصدوسه

در **تحفة الطوسیه محدث قمی** فرموده‌جنازه‌شان راحمل‌نمودندبمشهد مقدس‌و در مدرسهٔ میرزا جعفر دفن‌کردند ـ درهمان مقبره است فرزند جلیلش شیخ حسین بن علی بن محمد بن‌حسن بن زین‌الدین الشهید

ظاهراً قبر این دوعالم جلیل درهمان سردابی است‌که مقبرهٔ مرحوم سبزواری و مرحوم میرزا محمد شیروانی است

در فصل دوازدهم از باب اول‌گفته شد کـه قبر جناب شیخ محمد والد صاحب عنوان و شیخ زین‌الدین برادر صاحب عنوان مکه معظمه نزد قبر خدیجه‌کبری ع است

دهم ـ العالم الربانی الشیخ شمس‌الدین ابن جمال‌الدین البهبهانی ایشان از تلامذهٔ مرحوم آقای بهبهانی وسید بحرالعلوم بودند و متصل مشغول تصنیف و تالیف بودند وآخرالامر مشرف‌شده بمجاورت مشهد مقدس و درحجرهٔ تحتانی صحن عتیق محاذی قبه مبارکه سکنی نمود

ودر **فردوس التواریخ** فاضل‌بسطامی فرموده‌که من پیوسته درخدمت آن بزرگوارمشغول تعلیم بودم وزهدشان باندازهٔ بودکه جنیع لباسهای ایشان‌پنجقران‌ارزش‌نداشت واکثرایام بگرسنگی بسرمیبرد وگاهی که‌گرسنگی‌شان شدت میکردسر بلند میکرد بطرف‌گنبد مطهر ومیگفت «امن‌یجیب المضطراذا دعاه ویکشف السوء» واشکش جاری‌میشددراینحال‌کسی‌هم یافت میشد و استغفارمیکرد بعد یك پول یا دو پول میداد همانرا نان خالی خریده میل‌میفرمود و شکر الهی را بجای میآورد بازمشغول تحریرمیشد تا درماه رمضان سنه هزار و دویست وچهل وهشت ازدنیا رفت ومرقد شریفش درمیان صفه همان حجره‌ایست‌که پنجاه سال درآنحجره تدریس‌میکرد بین ایوان عباسی وقبرمرحوم شیخ حر واز صفه مقبره شیخ شمس‌الدین تا صفه مقبره شیخ حر یك‌صفه فاصله است

یازدهم ـ السیدالجلیل النبیل میرمحمد تقی الرضوی الشهیر بمیرخدائی و ایشان معاصر بودند با شاه سلطان‌حسین صفوی و با نادرشاه افشار وزهد وتقوای ایشان مسلم تمام اهالی خراسان وعراق بود فضایل وکمالات وزهد میرمحمد تقی دراصفهان بسمع مبارك سلطان حسین صفوی رسید وایشانرا دعوت کرد که بروند باصفهان ایشان تشریف نبردند سلطان نوشت کـه تمام اهل خراسان مکلفند بفرستادن میرمحمدتقی والا همه مقصر ومستحق‌غضب خواهند بود اهل‌مشهد آنچه التماس‌کردندفایده نبخشید آنوقت‌یك میرمحمد تقی رضوی دیگری‌هم بودکه اوهم اززهاد وعباد بود اورا راضی‌نمودند وفرستادند باصفهان‌که حکم سلطان اطاعت‌شود از آنوقت این دومیر که هردو هم‌اسم وهم‌نسب وهم عصر بودند اولی مسمی شد بمیرخدائی وقبرشریفش در قبرستان قتلگاه معروف‌است

دومی مسمی شد بمیر شاهی و قبرش در قبرستان میر کـه در قسمت شرقی مشهد مقدس است

معروف ومشهور است وبقعهٔ هم دارد که فعلا مخروبه شده وبالای قبرشان سنك مرمر بسیارممتازی هم داشت که اورا سرقت کردند وایشان مدتی تولیت آستانهٔ مقدسه را داشتند

شاید همین میرمحمدتقی شاهی بوده باشد صاحب آن قضیه معروفه که در دارالسلام ثقةالاسلام نوری از کتاب وسیلةالرضوان سیدشمس‌الدین رضوی نقل فرموده ازحکیم حسنا که از خدام حرم مطهر حضرت رضا ع وشربت دار آستان قدس بود که گفت

من در دارالحفاظ مبارك خوابیده بودم درعالم خواب دیدم درب حرم مطهر بازشد وحضرت علی بن موسی ع ازحرم بیرون شد وبمن فرمود برخیز وبگو مشعلها را بالای مناره‌ها روشن کنند که جماعتی از زوار بحرین بزیارت من می‌آمدند ودر راه طرق تباهی شدند وراه را گم کردند وشبهم برف و بارانست مبادا اینها هلاك شوند و برو نزد میرزا شاه تقی متولی وبگو مشعلها را روشن کنند و با جماعتی ازخدام بروند بطلب آنها وآنها را وارد شهرمشهد کنند

پس من ازخواب بیدارشدم، بسر کشیك گفتم خوابم را تعجب کرد با او ازحرم مطهرخارج شدیم دیدیم از آسمان برف عظیمی میآید پس امر کرد مشعلها را بالای منارها روشن کردند وبا جماعت خدام رفتیم بمنزل متولی وقصه خوابم را بجهت متولی نقل کردم پس متولی امر کرد چند مشعل روشن کردند وبا جماعتی از خدام رفتیم بجانب طرق نزدیك طرق دیدیم جماعتی از زوار بحرین می‌آیند پس آنها را وارد کردیم بمنزل متولی بعد که راحت و آسوده شدند از حالشان سؤال کردیم گفتند نیمهٔ شب برف عظیمی می‌بارید وما راه راگم کردیم هرقدر تفحص نمودیم راه را پیدا نکردیم تا آنکه دست وپایمان ازشدت سرما ازکارافتاد وما مهیای مرك شدیم واز مرکبها پیاده شدیم ودور هم جمع شدیم و فرشها را برروی خود انداختیم برف هم بشدت بالای ما می‌بارید و ما مشغول تضرع وگریه وزاری شدیم

درمیان ما مرد صالحی بود ازطلاب علم او را خواب ربود در عالم خواب حضرت رضا «ع» را دید فرمودند من امر کرده‌ام مشعلها را بالای منارها روشن کنند بر خیزید و بجانب مشعلها بروید ومن متولی وخدام را گفته‌ام باستقبال شما بیایند

آنمرد صالح ازخواب بیدار شد و برخاست وخوابش را نقل کرد ما برخاستیم روشنی مشعلها را دیدیم قدری راه آمدیم شما را ملاقات کردیم

دوازدهم ــ الشیخ الفقیه عبدالعال بن‌المحقق ثانی الشیخ علی بن عبدالعال الکرکی

در روضات است که میرداماد پسرخواهر جناب عبدالعال ابن محقق ثانی بود چون پدر میرداماد میرشمس‌الدین داماد محقق ثانی بود

درمستدرك ازعلیقلیخان داغستانی المعروف به شش انگشتی المتخلص به واله نقل میکند شیخ اجل محقق ثانی علی بن عبدالعال حضرت امیرالمؤمنین ع را درخواب دید که فرمودند تزوج بنتك من میرشمس‌الدین یخرج منها ولد یکون وارثاً لعلوم الانبیاء والاوصیاء پس شیخ محقق دخترش را بوی تزویج فرمود و بعد از مدتی آندختر از دنیا رفت قبل ازآنکه اولادی بیاورد پس مرحوم محقق متحیر شد دومرتبه درخواب دید که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود «ما اردنا هذه الصبیة بل البنت الفلانیه» پس او را بمیر شمس‌الدین تزویج کرد و میرداماد متولد شد

الحاصل شیخ عبدالعال ابن محقق شرحی بر رساله الفیه **شهید اول** نوشته ولادت ایشان شب جمعه ۱۹ ذیقعده الحرام سنه نهصد و بیست وشش بوده ورحلتشان درسنه نهصد ونود وسه بود وتاریخ رحلتش ابن مقتدای شیعه است وتاریخ رحلت والدشان مقتدای شیعه است که نهصد و چهل باشد

در روضات از سیدحسن بن سید حیدرعاملی نقل کرده که رحلتشان در بلده اصفهان بوده ودر زاویه مقدسه منسوبه بحضرت زین العابدین ع دفن شد وبعد ازسی سال تقریباً جنازه ایشانرا به اجازه شیخ فقیه علی بن هلال کرکی نقل کردند بمشهدمقدس وهردو را در دارالسیاده مبارکه دفن کردند و فرموده علی بن هلال الکرکی در اصفهان رحلت فرمود درسنه نهصد وهشتاد وچهار و او غیر علی بن هلال الجزائری استاد محقق الکرکی است ودرباره علی بن هلال الجزائری **در مستدرک** نقل فرموده که تسبیح حضرت فاطمه(ع) را بتانی ذکرمیکرد وزیاده بر یکساعت طول میداد چون هر کلمه او را که بر زبان جاری میکرد اشکش بصورتش جاری میشد ومحقق کرکی از او تعبیر بشیخ الاسلام وفقیه اهل البیت فی زمانه میفرمود

سیزدهم - مولانا محمد رفیع بن الفرج الجیلانی الرشتی المجاور لمشهد الرضا حیاً و میتاً المعروف به **ملارفیعا**

درمستدرکست که ایشان بلاواسطه از**علامه مجلسی** نقل میکنند و زوجهٔ ایشان دختر نحریر **شیخ ابوالمعالی کبیر** بوده و مادر زوجه‌شان دختر مرحوم **آخوند ملاصالح مازندرانی** بود و مادر مادر زوجه‌شان عالمهٔ جلیله آمنه خواتون دختر **مجلسی اول** بوده ورحلت ایشان درعشر شصت بعداز هزار وصد بوده و سنشان قریب بصد سال بود ومدت چهل‌سال در مشهد مقدس تدریس میفرمود ومدتی هم در خدمت محمد بن حیدرالحسینی الطباطبائی النائینی المعروف بمیرزا رفیعا تلمذ کرد ایشان تصنیفاتی دارند در فقه واصول و منظومهٔ دارد بطرزنان و حلوای شیخ بهائی مسمی بنان و پنیر

چنانچه شیخ عارف لاهیجی نان و خرمائی دارد ومفتی میرعباس که از علماء هند است نان و جوی دارد وعالم ربانی سیدشهرستانی نان ودوغی دارد وتمام اینها نظیرنان وحلوای شیخ بهائی است

چهاردهم - محمد بن شیخ زین الدین بن حسام الدین بن حسن بن ابراهیم بن ابی جمهورالاحسائی صاحب کتاب غوالی اللئالی و کتاب مجلی وغیراینдو

و در مجالس المومنین است که ایشان بعد از فراغ از زیارت ائمه عراق مشرف شدند بزیارت مشهد مقدس رضوی ع واقامه به آن زمین مبارك فرمودند فاعطاه‌الله فی ذلك مناه و جعل عاقبته خیرا من اولاه

ودر روضاتست که ایشان درسنه هشتصد و هفتاد و هشت مجاور مشهد مقدس بودند و در منزل جناب سید محسن بن محمدالرضوی القمی بودند ودرآنجا با عالم هروی درحضور جمعی‌ازعلما و سادات واشراف مباحثه کردند در اول‌امرآن عالم هروی از شیخ سؤال کرد شماچه مذهب دارید؟

فرمود: اما مذهب من دراصول آن چیزیستکه دلیل اقامه شود براو و در فروع مذهب من بر فقه اهل‌البیت است هروی گفت، پس شما امامی‌مذهب هستید وشما **امیرالمومنین** ع را خلیفه بلافصل میدانید دلیل شما بر این مدعا چه چیز است **شیخ فرمود**: من محتاج باقامهٔ دلیل نیستم چون هر دوی ما اتفاق داریم بر امامت و خلافت **امیرالمؤمنین** ع لکن تو قائل هستی بواسطهٔ و من منکر

واسطه هستم پس تومدعی هستی و باید اقامه دلیل بنمائی نة منکه منکرم هروی گفت ، دلیل من اجماع است شیخ فرمود: اجماع بمعنای اکثریت مفید نیست قرآن مجید میفرماید: «کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله» ودرجای دیگرمیفرماید «وقلیل من عبادی الشکور» اگر مراد اجماع اهل حل و عقد است که حاصل نشد از برای ابی بکر چون فضلاء واهل حل وعقد در یوم سقیفه حاضر نبودند مثل علی و حسنین و عباس وعبدالله بن عباس وزبیر ومقداد و عمار وسلمان وابی ذر وجمع بنی هاشم وغیر اینها ازکبار اصحاب که مشغول تجهیز پیغمبر ص بودند پس انصار فرصت یافتند و جمع شدند در سقیفه بنی ساعده ورأی دادند برخلافت ابابکر الخ

تفصیل بحث ایشانرا با عالم هروی قاضی نورالله شوشتری رحمةالله علیه درمجالس المؤمنین نقل فرموده وظاهراً رحلت ایشان درحدودسنه نهصد بوده وازفرمایش صاحب مجالس المؤمنین معلوم میشود که رحلت ایشان درمشهد مقدس بوده لکن محلش معلوم نیست

پانزدهم ـ العالم الجلیل مولانا الشیخ حسین و ایشان از خانوادههای قدیمی مشهد مقدس اند مرحوم میرزا مهدی شهید ثالث ازشاگردهای ایشان بوده

درفردوس التواریخ کراماتی نسبت بایشان میدهد و میفرماید ایشان در مسجد گوهرشاد تدریس میفرمود و ایشان از احفاد شیخ حافظ است که قبرش در ابرده شش فرسخی مشهدمقدس است که از جمله عرفاء ومرتاضین بوده و در اواخر ماه ثامنه بجوار رحمت الهی واصل شده انتهی رحلت جناب شیخ حسین در اواسط ماه ثانی عشر بوده و قبرشان میان صحن عتیق نزدیك پله ایستکه بسمت بازار بزرك میروند وسنك روی قبرش ممتاز است بسنك سفیدی و پسر ایشان آقا ابو محمد است و پسر آقا ابومحمد ایضاً شیخ حسین است وپسرشیخ حسین حاجی میرزاابوالحسن سرکشیك پنجم و حاجی شیخ ابومحمد متولی مدرسه نواب است

شانزدهم ـ العالم الجلیل الحاجی شیخ محمد بن شیخ حسن المشهدی و ایشان از تلامذه مرحوم صاحب ریاض ومرحوم شیخ جعفر کبیرند وتصنیفاتی دارد

منجمله شرحی بردره بحرالعلوم دارد

منجمله رساله شرق وبرق ودرمشهد مقدس مدرس ومربی طلاب و امام جماعت بوده و درسنهٔ هزار و دویست و پنجاه وهفت در سن هفتاد و پنجسالگی از دنیا رفت و در دارالسیاده مبارکه پائین پلههائی که از مسجد گوهرشاد داخل میشود مدفونند

هفدهم ـ مولانا اسمعیل بن ملا حسن المؤذن الازغدی که از اکابر علماء و عرفاء عهدمرحوم فتحعلی شاه بود و سی سال در مشهد مقدس مجاورت داشت ودرسنه هزار دویست و سی و یك رحلت فرمودوقبرش در قبرستان قتلگاه نزدیك قبرمیرمحمد تقی الرضوی الشهیر بمیرخدائی معروف ومشهور است وممتاز است روی قبرش بسنك بزرگی

هیجدهم ـ السید الامجد المجد السید حسین ابن العلام الفهام السید محمد صاحب المدارك الموسوی العاملی الجبعی

در روضات از امل الامل نقل فرموده انه کان عالماً فاضلا فقیهاً قرء علی ابیه صاحب المدارك وعلی الشیخ بهاءالدین وایشان شیخ الاسلام واقضی القضاة مشهد مقدس و مدرس بود درحضرت مقدسهٔ رضویه و رحلت ایشان درسنه هزار وشصت ونه بوده

نوزدهم ـ العالم المؤید جناب ملامحمد رستم دادی المعروف بملامحمد مشکك و درسنه نهصد و نود و هفت وقتیکه عبدالله خان ازبك پدر عبدالمؤمن خان از سمت هرات بمشهد مقدس آمد و نهب

وغارت وقتل زیادی نمود و صلحاء واتقیاء مشهد مقدس کاغذ موعظه آمیزی بوی نوشتند که دست از خرابی وغارت بازدارند فضلاء ازبکیه بصلحاء مشهدجوابی نوشتند که حاصل ومتحصل آنستکه پوشیده نیست برهیچ مسلمانی که تعرض باموال وبنفوس گویندهٔ لااله الاالله محمد رسول‌الله جایز نیست تاوقتی که از آنها افعال واقوالیکه موجب کفر باشد صادر نشود وطائفه شیعه چون سب و لعن شیخین و ذی‌النورین و بعضی اززوجات طاهرات را جایز میدانند این کفر است وبرهمه مسلمین قتل و رفع آنها لازم است و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعه ایشان جایز است و اگر خلیفه زمان در جهاد باآنها که اجماعاً با قدرت واجبست تسامح نماید چگونه ازعهده جواب ملك متعال بیرون خواهد آمد وبچند دلیل سب ولعن شیخین وذی‌النورین وبعضی از زوجات پیغمبر ص کفر است

اولا بجهت آنکه افعال واقوال حضرت پیغمبر ص وحی است کما قال تعالی وماینطق‌عن‌الهوی ان هو الاوحی یوحی

ودر احادیث کثیره پیغمبر ص مدح فرموده ابابکر وعمر وعثمان ذی‌النورین را پس سب ولعن آنها رد و انکار قول پیغمبر ص میشود و آنهم موجب کفر است کما قال تعالی و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم

ثانیاً بر هر عاقلی واضح است که جماعتی که پیغمبر ص ازآنها تعظیم و توقیر میفرمود سب و لعن آنها رد است بر افعال پیغمبر ص و رد افعال پیغمبر کفراست

ثالثا این‌خلفاء ثلثه مشرف شده‌اند بصحبت رسالت پناهی و طریقه خدمت وبیعت را مراعات نموده‌اند و سالها در اعلاء کلمه حقه باکفار در رکاب حضرت پیغمبر ص مقاتله نموده‌اند والبته انها ممدوح‌ومستحق ثواب خواهند بود خصوصاً کسانی که بمقتضای‌آیهٔ کریمه لقد رضی‌الله‌عن‌المؤمنین اذیبایعونك تحت‌الشجرة بشرف رضوان حضرت ملك منان مشرف شده‌اند « اولئك الذین هداهم‌الله فبهداهم اقتده » وشك نیست که‌شیخین و ذی‌النورین از این جمله هستند پس سب ولعن‌آنها رد قول پیغمبرص و عدم رضا بقول آنحضرت خواهد بود و آنهم کفر است

رابعاً حضرت امیرالمؤمنین که شجاعت واهتمامش در اعلاء کلمه حقه معلوم بود با آنها مقاتله ومحاربه نکرد بلکه وقتی که خلق مبایعه و متابعت نمودند با خلفاء ثلاثه آن بزرگوارهم مبایعه و متابعت فرمود با حضرات

خامساً ذی النورین و زوجات حضرت پیغمبر ص بمصاهرت و مخاطبه حضرت پیغمبرص مشرف ومکرم گشته‌اند وخداوند در قرآن مجید فرموده «الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات » و نسبت خباثت بآنها دادن بکجا منجر خواهد شد نعوذ بالله من ذلك واگر کسی بزوجه شخص بازاری چنین نسبتهای شنیعه بدهد بآنشخص چه میگذرد چه جای ازآنکه کسی بهمخوابه پیغمبر ص چنین سخنهای زشت نسبت دهد اگر بعضی از شیعیان بگویند از ما امثال این سخنان صادر نشده و نخواهد شد گفته میشود که شما این مهملات را میشنوید و منع‌نمی‌کنید پس شماهم درحکم آنها خواهیدبود

سادساً ابابکر مشرف شد بمصاحبت حضرت رسول‌ص که درآیه غار میفرماید « اذیقول‌لصاحبه لاتحزن ان الله معنا » پس منکرفضائل ایشان درکمال گمراهی وخذلان خواهد بود بلکه فی‌الحقیقة منکر ومعارض قرآن مجید خواهد بود

بعد ازتمهید این مقدمات معلوم شدکه اتلاف اموال ومحصولات وزراعات اهل مشهد معلی‌حلال خواهد بود وآیهٔ شریفه « ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل » و حدیث شریف « لایحل مال

امرء مسلم الا بطیب نفسه » مخصوص بمسلمین است و شامل نمیشود کسانی را که داخل در زمره کفارند وقتل وغارت اموال وسوختن وویران نمودن زراعات وباغات اهل کفر جائز است وهیچکس را در آن خلافی نیست و از این قبیل است بعضی ازمقالات وغارتهائی که امیرالمؤمنین ع در زمان خلافت خود فرموده و آنچه نوشته‌اند که اکثر ساکنین این دیار از ذریهٔ پیغمبرند برتقدیر صحت گویا آیه کریمه « انه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح » را نشنیده‌اند و آنچه که نوشته‌اند که همه آنها صالحند صلاح فرع ایمان واسلام است

بعد که مکتوب علماء ازبکیه بعلماء مشهد مقدس رسید جناب مولانا محمد مشکك رستمدادی که از علماء و از خدام روضه مقدسه رضویه بود از یك‌یك این ادله جواب کافی وشافی داد و خلاصه وحاصل مکتوب جناب آخوند ملا محمد رستمدادی ازعلماء ماوراءالنهر این بوده است که نوشت:

من از روی انصاف کلمهٔ چند بعرض میرسانم اگر قبول انظار حضرات شود فهوالمراد والا

من آنچه شرط بلاغست با تومیگویم توخواه از سخنم پند گیر وخواه ملال

بعضی که تصدیق از علماء ماوراء النهر کرده‌اند بنا بر مثل مشهور است که چون تنها بقاضی روی راضی آیی وعلماء اهل سنت چنین خاطر نشان عوام کرده‌اند که مذهب شیعه مبتدع ومخترع است و اصلی ندارد و بمجلس علماء و فضلاء مذهب اثنی عشری مشرف نشده‌اند که سخن و ادله آنها را بشنوند و از روی بصیرت اختیار احد المذهبین را بنمایند

اجمالا احادیثی درکتب شیعه و سنی مضبوط شده و مسلماً احادیثی که متفق علیه بین شیعه و سنی است آنها معتمدند واحتیاط آنست که آنچه متفق علیه است بواسطه منافاتش با احادیث مختلف فیه متروك نشود زیرا که اهل اسلام فعلا منحصرند باین دوفرقه که یا علی را خلیفه بلافصل میدانند یا ابوبکر را و علی را خلیفهٔ رابع میدانند وقول ثالثی نیست . پس احادیث متفق علیه مجمع علیه اهل اسلام است وطرح مجمع علیه جایز نیست بعد از تمهید این مقدمات میگوئیم :

اما آنچه اول گفتید که سخن پیغمبر ص وحی است بمقتضای آیه شریفه « و ما ینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی » وشیعه که ملامت خلفاء را میکنند مخالفت وحی را مینمایند ومخالفت وحی هم کفر است

جوابش آنستکه باین دلیل قدح خلفاء ثلثه وبطلان خلافت آنها وبلکه کفر آنها ثابت میشود چون درشرح مواقف آمدی که از بزرگان اهل تسنن است نوشته که درمرض موت حضرت پیغمبر ص اختلافاتی بین اهل اسلام واقع شد

اولا پیغمبر درمرض موتش فرمود: ایتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لن تضلوا بعدی »

عمر راضی نشد گفت ، ان الرجل غلبه الوجع عندنا کتاب الله حسبنا

پس صحابه اختلاف کرده‌اند تا آوازها بلند شد حضرت پیغمبر ص آزرده شد فرمود، برخیزید پیش من سزاوار نیست نزاع کنید این حدیث در اوائل صحیح بخاری و در اکثر کتب اهل سنت به عبارات مختلفه مذکور است

ثانیاً حضرت درمرض موتش جمعی را مقرر فرمود که همراه اسامة بن زید بسفر بروند بعضی از جیش اسامه تخلف نمودند خبر به پیغمبر ص دادند حضرت بمبالغهٔ تمام فرمود جهزوا جیش اسامة

لعن‌الله من تخلف عنه معهذا خلفاء ثلاثه متابعت نکردند در کتب شیعه هم‌این دو مطلب مسطور است

پس میگوئیم فرموده پیغمبر بمنزلهٔ وحی است ورد عمر ردوحی است ورد وحی هم کفر است و کافر قابل خلافت نیست وهرگاه سلب قابلیت عمر ثابت شد لازم است که‌ابا بکر و عثمان هم‌خلیفه نباشند والاخرق اجماع میشود چون اجماع سنی‌وشیعه است که قول ثالثی نیست ، یاهرسه خلیفه‌اند یا هیچ کدام خلیفه نیستند ونیز تخلف ازجیش‌اسامه موجب سهولعن است و بالاتفاق خلفاء ثلاثه‌تخلف نمودند ازجیش اسامه و دیگر اعتراف نمودید که فعل حضرت پیغمبر ص وحی است پس‌اخراج آن حضرت پدر مروان را از مدینه وحی است و آوردن عثمان اورا بمدینه و تفویض امور عظیمه بوی نمودن ردفعل حضرت رسول و کفر است

واما ـ آنچه ثانیاً گفتید که پیغمبر ص از خلفاء ثلاثه تعظیم وتوقیر فرموده

جوابش آنستکه عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم‌الصدورباشد سزاوار نیست لذا حضرت امیرالمؤمنین ع ازعمل ابن ملجم ملعون خبر داد وعقوبت نفرمود

واما آنچه ثالثا گفتید که‌آنها بصحبت پیغمبر ص نائل شدند و بشرف رضوان حضرت‌رسول مشرف شدند

جوابش آنستکه رضایت حضرت رسول از بعضی از افعال آنها مثل بیعتشان محل شبهه نیست چون مسلما بعض از افعال حسنهٔ مرضیه از آنها صادر شده وهمچنین مسلما بعض از افعال قبیحه هم‌از آنها صادر شده که‌خلاف عهدو بیعت است چنانچه غصب خلافت نمودند و حضرت فاطمه زهرا را آزرده کردند

ودر صحیح بخاری است که پیغمبر ص فرمود : « من اغضبها فقد اغضبنی » و مانع از وصیت حضرت رسول ص‌شدند و تخلف از جیش اسامه نمودند وغیر اینها که احصاء نمیشود و باین اعمال قبیحه مستوجب ومستحق سهولعن گردیدند

واما آنچه رابعا گفتید که حضرت امیرالمؤمنین ع شجاعت و اهتمامش در اعلاء کلمه حقه معلوم بود معذلك باخلفاء ثلثه مقاتلة نکرد بلکه مبایعت‌ومتابعت مینمود

جوابش آنستکه ترك محاربهٔ حضرت امیر ع برای‌قلت اتباع وبیم هلاکت اهل حق یاجهات دیگر دلالت بر حقانیت آنها نمیکند

چون فرعون چهارصد سال برمسند سلطنت بود و ادعاء خدائی کرد و خلق کثیری را گمراه نمودو همچنین شداد و نمرود ـ و حضرت احدیت با کمال قدرت ایشان را هلاك نکرد هر گاه در بارهٔ حقتعالی تاخیر در دفع خصم‌گنجد در باره بنده بطریق اولی خواهد بود و آنکه گفتید حضرت امیر با آنهامبایعه ومتابعت فرمود وقوع آن بلا اکراه و بلا تقیه ممنوع است و تحقیقش در مقام نمی گنجد

واماآنچه خامسا گفتید که عثمان‌وزوجات حضرت رسول ص بمصاهرت ومزاوجت‌حضرت‌رسول ص نائل شدند وخداوند در قرآن‌مجید فرموده الخبیثات للخبیثین الخ

جوابش ، مراد این نیست که زوجین در اسلام وکفر ودر ممدوحیت و مذمومیت من جمیع الوجوه شریکند چنانکه اگر مستحق بهشت یا دوزخ باشد دیگری نیز چنین باشد و الا منتقض میشود بزوجه حضرت نوح ع وحضرت لوط (ع) و همچنین منتقض میشود بفرعون و آسیهٔ زوجه او بلکه محتملست که آیهٔ الخبیثات للخبیثین بزوجات مؤل باشد بآیهٔ کریمهٔ الزانی لاینکح الازانیة او

مشركة والزانية لاينكحها الازان اومشرك ولی نسبت خبث بزوجات محترمات دادن حرام و منتهی جسارتست وحاشا كه شيعه چنين نسبتی بزوجات محترمات بدهند

لكن چون عايشه مخالفت نمود آيهٔ مباركه وقرن في بيوتكن را و ببصره آمد وبا امام زمان كه حضرت اميرالمؤمنين ع باشد محاربه كرد وحضرت پيغمبر ص فرمود ياعلى حربك حربی كه اين حديث رافريقين نوشته اند ازاينجهت عايشه مستحق لعن می باشد

واما آنچه سادساً گفتيد كه خداوند ابوبكر را صاحب پيغمبر ص خوانده در آيه غار ومصاحب پيغمبر قابل ملمت نيست

جوابش آنست كه مصاحبت نظير اخوتست چنانچه اخوت بين مسلم وكافر واقع ميشود همچنين مصاحبت هم بين مسلم وكافر واقع ميشود وشاهد بر اين آيهٔ شريفه است « ياصاحبی السجن ءارباب متفرقون خير ام الله الواحد القهار » ، كه حضرت يوسف پيغمبر ع دو كسرا صاحب خود خوانده كه بت پرست بودند انتهى

بيستم در فوائد الرضويه است كه قبر حافظ رجب برسی صاحب كتاب مشارق الانوار را جايی نيافتم كه ذكر كرده باشد موضع قبراورا مگر در كتاب يكی از صوفيه عصر خود كه در آنجا نوشته قبر رجب برسی درمزار قتلگاه مشهد است در روضات است كه تاريخ وفاتشان محقق نيست الااينكه مرقدش درقصبه اردستان دروسط بستانيست

محتملست مراد صاحب روضات اين باشد كه در اردستان قبر شارح كتاب مشارقست (اردستان چند منزلی اصفهان است وقريهٔ است بين حله وكوفه)

تاريخ فوتش دردست نيست لكن تاريخ كتاب مشارق الانوار سنهٔ هشتصدو يك بوده و ايشان شعرهای بسيار خوبی بعربی فرموده منجملة سيد جزايری اين اشعاررا نسبت بايشان داده

العقل نور و انت معناه	و الكون سر و انت مبداه
والخلق في جمعهم اذاجمعوا	الكل عبد و انت مولاه
يا آية الله في العباد و يا	سر الاله الذی لا اله الاهو
فقال قوم بانه بشر	و قال قوم بل هو الله
ياصاحب الحشر والمعاد ومن	مولاه حكم والعباد و لاه
يا قاسم النار والجنان غداً	انت ملاذ الراجی و ملجاه

بيست و يكم جناب حاج ملا اسحق بن اسمعيل تربتی كه ازاجلهٔ علماء ومجاور مشهد مقدس بود واز تصنيفات ايشانست تعليقاتی بر شرح لمعه ومردم كرامات زيادی نسبت بايشان داده اند وقبرشان در قبرستان قتلگاه پشت سر قدمگاهست

قبرش را در حيات خود بدست خودحفر كرده بود ، روزها در كنار او سجاده مياند اخت و عبادت ميكرد كذافی فوايد الرضويه

تاريخ لوح سنك مزارش هزارو دويست وسی و هشت است

بيست و دوم جناب آقامير محمد حسين ابن ميرمحمد صالح خاتون آبادی ابن بنت مولانا محمد باقر المجلسی

در حاشيه روضات است كه در شب دوشنبهٔ بيست سوم شوال سنهٔ هزارو صد وپنجاه و يك وفات كرد شيخ الاسلام والمسلمين ميرمحمد حسين خلف مرحوم مير محمد صالح خاتون آبادی و

نعششان را در جمعهٔ همان هفته نقل کردند بمشهد مقدس رضوی انتهی

درکتاب فیض قدسی در باره ایشان فرموده : هومن اعاجیب الازمنة والدهور

واز قوت نفس ایشان نقل شده **نادرشاه** در اوایل سلطنتش مصر بود بقتل طایفه روم و اسیر نمودن وغارت اموالشان (باعتقاد آنکه آنها کافرند)

چون وارد باصفهان شد از سید استفتاء نمود سید فتوی داد بعدم جواز بر نادر خیلی گران آمد سید فرمود ما بخلاف حق فتوی نمیدهیم ولکن حاضریم که ازمملکت شما خارج شویم

درروضات ازایشان نقل کرده که فرمود در عشر هزار ونود در سیل وادی تستر سنگی یافتند که براو این کلمات بخط قرمز نوشته بود

« بسم الله الرحمن الرحیم ـ لااله الا الله ـ محمد رسول الله ـ علی ولی الله قتل الامام الشهید المظلوم الحسین بن الامام علی بن ابیطالب ع وکتب بدمه باذنه الله و حوله علی ارض وحصا وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون »

آنسنك را بردند نزدسلطان سلیمان صفوی اوهم فرستاد نزد جدم علامهٔ مجلسی ، اکثرحاذقین ازحکاکین و اصحاب صناعت و اهل فطانت اورا دیدند و تأمل نمودند و شهادت دادند که این خط قدرتی واز صنعت کسی نیست مرحوم سلطان سلیمان امر کرد او را بنقره نصب کردند که او را ببازویش ببندد نظیر این حکایت در سابق ازپدر شیخ بهائی نقل شد

بیست وسوم جناب آقا میر علی المشهدی ـ **در حبیب السیر است** که ایشان بسیادت مشهور ودر خط نستعلیق خط میرمعروفست وتاریخ فوت و موضع دفنش معلوم نیست

بیست و چهارم شیخ محمد پیر پالان دوز ـ قبرش در مشرق روضهٔ مقدسه استومقبره وگنبد عالی دارد ودر بالای سر درب او بسنك سفید مربعی منقوش است ماملخصه « در زمان سلطان محمد خدابنده این بقعه ساخته شد فی تاریخ نهصدو هشتاد وپنج»

ظاهراً مراد بقرینه تاریخش سلطان محمد صفوی پدر شاه عباس کبیر باشد چون این تاریخ مطابق بازمان سلطنت ایشان بوده

وقضایائی از مرحوم پیر پالان دوز نقل میکنند لکن چون مدرکش بنظر حقیر نرسیده بـود متعرض ذکرش نشدم

بیست و پنجم ـ شیخ مؤمن(۱) مقبره اش نزدیك ارك قبه وبارگاهی دارد ومعروفست بگنبد سبز تاریخ بنای مزارش این بیت است

سال تاریخ این خجسته بنا　　　بیت معمور قلب مؤمن دان

(۱۰۹۱)

معلوم نیست شیعه بوده یاسنی وایشان غیر شیخ مؤمن واقف آب شیخ و تیمچه شال فروشها میباشد چون مدفن ایشان دررواق مطهر در راهرو سقاخانه است

بدانکه بعضی از علماء مدفونین در مشهد ازسلسلهٔ جلیله سادات رضوی هستند وما ذکرمیکنیم آنها را درخاتمهٔ همین باب ، **در زمان خود احقرهم خیلی از بزرگان علماء در این زمین مقدس مدفون شده اند :**

۱ـ (پیر وهم مؤمن چون حالاتشان را بزرگان ذکر نکرده اندسزاوار نبود که در عداد علماء معلوم الحال ذکر شود بلکه درعنوان دیگر میبایست مذکور گردد ـ ولد مؤلف)

منجمله حاج میرزا نصرالله مجتهد تربتی که‌در عصر خود رئیس و اعلم علماء ارض اقدس بود در نهم ماه صفر سنه هزار ودویست ونود و هشت ازدنیا رحلت فرمود و قبرشان در صفه عقب مسجد بالاسر مبارکست

منجمله مرحوم حاج شیخ عبدالرحیم مجتهد بروجردی که از تلامذهٔ مرحوم صاحب جواهر است در سنهٔ هزارو سیصدو ده(۱)مرحوم شدودردارالسیاده‌در میان صفهٔ که طرف چپ کسی است که از مسجدگوهرشاد وارددارالسیاده میشود دفن‌شد

منجمله مرحوم حاج شیخ محمد تقی بجنوردی وایشان هم از تلامذهٔ مرحوم صاحب جواهر است در شبچهاردهم ماه صفر سنهٔ هزار وسیصد و چهارده از دنیا رحلت فرمود وقبرشان درصفهٔ مقابل مقبره‌مرحوم حاج‌شیخ عبدالرحیم است

منجمله مرحوم حاج ملاعبدالله کاشی که از تلامذه مرحوم شیخ مرتضی انصاری بود ،در دهم ماه‌صفرسنه هزار وسیصد وسه‌ازدنیا رحلت فرمود وقبرشان درتوحید خانه مبارکست(۲)

منجمله مرحوم حاج شیخ حسن علی طهرانی که از تلامذهٔ مرحوم آیة الله حاج میرزا حسن شیرازی بود صبح شنبهٔ چهاردهم ماه رمضان هزار وسیصد وبیست و پنج از دنیا رحلت فرمود وقبرشان میان حرم‌مطهر لب صفه قوام معروفست

منجمله مرحوم حاج شیخ مهدی خالصی کاظمینی در لیلهٔ سیزدهم ماه رمضان سنهٔ هزاروسیصدوچهل وسه از دنیا رحلت‌فرمود ودر اطاق صفه سپهسالار واقع‌در دارالسیاده دفن‌شد(۳)

منجمله مرحوم حاج ملا محمد علی الشهیر بحاجی فاضل که استاد حقیر بود و در علم و فضل وتحقیق یگانه عصرخودبود در ربیع‌الاول هزارو سیصد وچهل‌و دو از دنیا رحلت‌فرمود ودر مقبره‌مرحوم خالصی دفن شد (٤)

منجمله مرحوم حاج سید عباس شاهرودی در هشتم شوال هزار و سیصد و چهل و یك از دنیا رحلت فرمود ودر همان مقبره خالصی دفن شد

مقصد دوم در ذکر مشاهیر از سلاطین و امراء و شعراء معروفی که در ارض اقدس مدفونند

اول مرحوم شاه‌طهماسب بن شاه اسماعیل بن سلطان حیدر الموسوی‌الصفوی وایشان سلطان دوم از سلاطین صفویه هستند رحلتشان در شهور سنهٔ نهصدو هشتاد و چهار بوده و مدفنش میان حرم صفه پشت سرمبارکست ومعروفست بصفه شاه‌طهماسب وایشان در سن دهسالگی بسلطنت نشستند وزیاده بر پنجاه و سه سال‌سلطنت کرد ومعروف بود به‌عدالت‌و دیانت

دوم نادرشاه افشار بن امام قلی پوستین دوز افشار که از طایفه ترکمانیه بود درسنه هزار و صدمتولد شد و بعدازفوت پدر ومادر دارائی خود را فروخت اسب واسلحه خرید رفت بابیورد که یکمنزلی سرخس‌است وبین‌سرخس وفساء واقع میشود ووارد شد به‌باباعلی بیك کمحاکم ابیوردو بزرك ایل افشاربودو دختر اورا بجهت خود تزویج کرد

---

(۱) بعضی از دوستان فوت‌او رادر سلخ ع۲ (۱۳۰۹) ذکرکرده‌اند ولد مؤلف)

(۲) بعضی دریازدهم فرموده‌اند ولد مؤلف)

(۳) بلکه دوشنبه دوازدهم بود ولد مؤلف)

(٤) بلکه پنجشنبه ٦ ع۲ بود ـ ولدمؤلف)

در سنه هزارو صدوسی‌ویك خداوند بنادرشاه ازاین‌زوجه‌اش پسری داد مسمی برضا قلی میرزا بعد ازچندی باباعلی فوت کرد وخود بحکومت نشست و باترکمانها و اکراد زد و خورد میکرد و در آن اوقات شاه طهماسب ثانی پسر سلطان حسین صفوی در طبرستان در کمال عشرت گذران می کرد تادرشاه باو ملحق شد

در سنه هزارو صدو چهل‌وپنج نادرشاه شاه طهماسب پسر سلطانحسین را از سلطنت معزول نمود وپسر هشتماهه اورا که‌مسمی بود بشاه عباس ثالث بسلطنت نامزد کرد وخود نادر میرزا تمام مملکت ایران را ضبط کرد ودر واقع سلطنت ایران باو بود ودر تاریخ الخیر فیما وقع که هزار وصدو چهل‌و هشت باشد نادر شاه در صحرای موغان بسریر سلطنت نشست وموغان بین اردبیل‌و تبریز است

در سنه هزارو صدو پنجاه ملك کابل‌و هندوستان رافتح نمود

درسنه هزارو صدو پنجاه ویك سندونواحی‌آنرا فتح نمود

درشب یکشنبه یازدهم جمادی الاخره سنه هزار وصدو شصت و یك با غوای برادر زاده اش علی قلی خان در قلعه فتح آباد دوفرسخی قوچان‌مقتول شد و جسدش راآوردند بمشهد مقدس و در مقبره نادری دفن کردند بعضی درتاریخ سلطنتش گفتند «لاخیر فیما وقع» ودر تاریخ فوتش گفتند «نادر بدرك رفت» لکن حقیر این تعبیر را خوش ندارم چون نادر هر چه بوده گویا خدماتش منظور نظر ائمه اطهار سلام‌الله علیهم واقع شده چنانچه از قصه رؤیای ملا ابوالحسن مازندرانـی معلوم‌میشود که‌در فصل‌ششم‌همین باب از جمله وقایع سنه‌هزارو دویست‌ودوازده آنخواب گذشت‌فراجع

در **اسرار الشهاده** ازسید اورع اتقی‌سید باقر خلخانی نقل کرده که فرمود

درخواب دیدم که درصحن نجف اشرف کرسی نوری نصب کرده‌اند و حضرت امیرالمؤمنین‌ع بالای آن کرسی نشسته ومردمان نورانی دراطراف آنحضرت ایستاده وامتثال اوامر آقا رامیکنند ناگاه دیدم آنحضرت اشاره فرمود که‌آنمرد را نزد من بیاورید رفتند بعد از لمحهٔ بر گردیدند و پادشاه باسطوت ومهابت نادرشاه را! حاضر کردند واومثل میت درمقابل حضرت امیر ایستاد

حضرت در مقام مؤاخذه وعتاب بر آمدجملهٔ اززلات و عثرات اورا ذکر فرمود واو را خیلـی ملامت ومذمت فرمود ودر آنحال نادرشاه راحالت‌تسلیم ظاهر بود پس نادر شاه سربلند کرد عرض کرد یاولی‌الله اذنم میدهید که کلامی عرض کنم فرمود بگو

عرضکرد یا امیرالمؤمنین‌آنچه فرمودی زیاده براین اعتراف دارم وزلات خود را حصرنتوانم نمود لکن با وجود همه اینها کاری کرده‌ام که میخ بچشم اعداء تو کوبیده‌ام و نا صبیان و دشمنان ترا ودشمنان شیعیان ترا کور کرده‌ام فرمود چه کرده

عرضکرد تعمیر این قبه مبارکه وایوان مقدس و تذهیب آنها بنحوی که‌شعاع آن عرصه‌امکان را روشن‌دارد چون حضرت این سخن راشنید متوجه‌بکسانیکه در اطراف او بودند شد وفرمودراست میگوید اورا ببرید بمکانیکه از برای‌او مهیا شده

پس آنگروه اورا بردند بآن موضعی که حضرت اشاره فرمود سید مذکور گفتمنهم برانر آنجماعت رفتم دیدم اورا داخل بستانی کردند منهم در عقب‌آنها رفتم و داخل آن بستا نشدم‌فوالله العظیم باغی مشاهده کردم که مانندآن ندیده بودم نادرشاه را دیدم که بلباسهای فاخر سلطنتی مخلع گشته و برتخت سلطنتی نشسته من پیش او رفتم و بر اوسلام کردم و اورا تهنیت گفتم‌واز

روی مزاح گفتم خوب خود را باین سخن از عقوبت معاصی نجات دادی گفت ای‌سید جلیل من ایـن سخن را بخدمت امیرالمؤمنین ع عرض نکردم مگر ازروی حقیقت و واقعیت

الحاصل بعد از فوت نادر برادر زاده‌اش علی قلی میرزا بسلطنت نشست و رضا قلی میرزا با بقیه اولادهای نادر رابقتل رسانید جز شاهرخ میرزا پسررضا قلی میرزا را که چهارده ساله بود وبعد که علی قلی میرزا بسلطنت نشست اسم خودرا علیشاه نامید و بعضی او را عادلشاه نامیدند و ضریح مرصعی که نادر بجهت مقبره خود ساخته بود روی ضریح مطهر حضرت رضا نصب کرد وبعد ابراهیم خان برادر علیقلی میرزا خروج نمود وغالب شد وعلیقلی‌میرزا را کور کرد وشاهرخ‌میرزاهم که نوه نادرشاه بود در خراسان خروج نمود وبسریر سلطنت نشست وعلیقلی میرزا را باابراهیم خان بقتل رسانید درسنه هزارو صد وهفتادو پنج به‌مکافات وتقاص خون نادرشاه واولاد او

بعداز چندی میر علم خان زنکوئی حاکم طبس خروج نمود و بسلطنت نشست و هر دو چشم شاهرخ میرزا راکور کرد

شاهرخ میرزادو پسر داشت یکی نادر میرزا ودیگری نصرالله میرزا و بین ایندو برادر تنافی بود وشاهرخ میرزا در زمان سلطنتش‌نادر میرزا را ولیعهد خود کرده بود ونصرالله میرزارافرستاده بود بفارس نزد کریم خان زند الی آخر القصه

قبررضا قلی میرزا پسر نادر شاه در بالای کوچه افشارها طرف پشت بقبله خیابانست و فعلا ازبرای قبراو آثاری نیست

قبر علی قلی میرزا برادر زاده نادر شاه که بعضی اورا علیشاه وبعضی عادلشـاه مینامند در زیر گنبدیست که میان قبرستان قتلگاه نزدیك غسالخانه است

سوم در زیر گنبد خواجه ربیع بن خثیم است قبر **مرحوم فتحعلیخان قاجار** جد اعلای سلاطین قاجاریه و اوپدر محمد حسن خان بود که مؤسس سلطنت قاجاریه است و اوپدر محمد شاه اخته وحسین قلیخان پدر فتحعلیشاه واو پدر عباس میرزای ولیعهد و او پدر محمد شاه و او پدر ناصرالدین شاه و اوپدر مظفرالدین شاه و اوپدر محمد علیشاه و او پدر احمد شاه بود ودر سلطنت اوبود که رضاشاه پهلوی بتخت نشست وسلطنت قاجاریه منقرض شد

الحاصل بسعایت نادرشاه فتحعلیخان در دوازدهم محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و چهار در سن سی‌و پنجسالگی در مشهد کشته شد ودر مزار خواجه ربیع دفن شد وسنك‌مرمری که بالای قبر اوست قدش یکذرع‌و پـانزده گره‌و نیم است که ازدو ذرع نیم‌گره کم است وعرضش پانزده گره‌و نیم است وقطرش‌نیم ذرع است ودر سنك لوح قبرش نوشته

سؤال ازسال تاریخش چوکردم ازخرد گفتا　　　مقامش سایه طوبی پناهش لطف یزدانی

چهارم قبر شرف الدین‌ابوطاهر بن سعدالقمی که‌بعداز فوت نظام الملك‌وزیرسلطان‌سنجرشد

درمجالس المؤمنین از جامع التواریخ نقل میکند که قبر ایشان درجوار روضهٔ حضرت رضا (ع) است انتهی وبعضی ازسادات اجله گفتند که قبر ابو طاهر کنار قبرستان قتلگاهست طرف راست کسیکه میرود بقبرستان فعلا سر درش هست و بقیه اش مخروبه افتاده ایشان در حدود سنهٔ چهار صدو هفتاد وپنج از دنیا رحلت فرمودند

پنجم - قبرغیاث‌الدین امیریوسف(خواجه بهادر)**ابن امیرشیخ علی** بهادر است که ازامراء بزرك **شاهرخ ابن امیرتیمور** بود وحاکم خوارزم بود

دریازدهم ربیع‌المولود هشتصد وچهل‌وشش فوت‌کرد و نعش او را بمشهد آوردند ودر زاویه جنوبی مدرسه دو در که باهتمام اوساخته شده در زیرگنبد دفن‌کردند، روی قبرش سنك منبتی‌است و بر اونوشته قبر غیاث‌الدین امیریوسف خواجه‌بهادر

ششم - قبر امیرسیدی صفوی که اوهم از امراء بزرك **شاهرخ** بود

درمطلع‌الشمس است‌که درسنه هشتصد وچهل وپنج درشیرازکه مقرحکومتش بودفوت‌کرد ونعش اورا آوردند بخراسان ودرگنبد مدرسهٔ‌که ساخته بود دفن کردند

مدرسهٔ‌که گنبد داشته‌باشد غیر **مدرسه دو در** نیست ، پس‌گویا قبر ایشان در زیرگنبدغربی مدرسه مزبور است، محتملست‌که بانی‌این مدرسه **امیر سیدی صفوی** بوده لکن باهتمام امیریوسف خواجه بهادری ساخته شده

هفتم - قبرمیرزا ابوالقاسم‌بابر بن‌بایسنقر بن شاهرخ بن‌امیرتیمور، درمطلع‌الشمس است‌که ایشان درسنه هشتصد وشصت بمرض‌مزمن‌گرفتار شد، از هرات آمد بمشهد وبزیارت حضرت رضا (ع) مشرف شد وازمعاصی‌خود توبه‌کرد ودر مسجد جنب حرم بریاضت مشغول‌شد، درسنه هشتصد وشصت ویك در مشهد از دنیا رفت ودرگنبدی که نزدیك بروضهٔ حضرتست دفن شد ظاهراً مراد از مسجدی‌که جنب حرم بوده مسجدگوهرشاداست، محتملست‌که مراد ازگنبدگنبد بالای سقاخانه راهرو دارالسیاده باشد ومحتملست‌که مراد یکی از دوگنبد مدرسه دو در باشد

هشتم - قبر الله وردیخان سابقاً گفتیم دز سنه هزار و بیست‌ویك جنازهٔ او را با جنازهٔ **اسمعیل‌خان پسرشاه عباس‌کبیر** بمشهدآوردند و الله وردی خان را در زیر گنبدی‌که خودساخته بود دفن‌کردند

مخفی نماناد که از امراء سلاطین قاجاریه خیلی در روضهٔ متبرکه و رواقهای مقدسه مدفونند که در سابق درضمن تواریخ رواقها اشاره بآنها شد

نهم - جناب‌حسن بن اسحق بن‌شرفشاه حکیم ابوالقاسم الفردوسی الشیعی‌الامامی الملقب به حسان العجم

بعضیرا اعتقاد آنست‌که **شاعری در اسلام مثل‌فردوسی‌نیامده** و او از دهقانهای‌طوس بوده ، گویند که اصلش از قریه رزون است (شش فرسخی مشهد) - بعضی‌گفتند اصلا از قریه **پاژ** است (چهار فرسخی مشهد)

حکیم انوریکه ملك‌الشعراء زمان خودبود **درمدح فردوسی گفته :**

آفرین بر روان فردوسی	آن همایون نهاد فرخنده
آن‌نه استادبودوما شاگرد	آن خداوند بود و ما بنده

در ریاض‌السیاحه حاجی زین‌العابدین **شیروانی** نوشته چون **فردوسی** متولد شد پدر اوبه خواب دید که بالای بامی رفته روی بجانب قبله‌کرده نعرهٔ زد ، جواب شنید آنگاه روی به یمین و یسارکرده نعرهٔ زد ، ازهرجانب جواب‌شنید

صبح ازشیخ نجم‌الدین‌که داناترین معبران بود تعبیر خوابش را سؤال‌کرد؟ شیخ فرمودپسرتو سخنگوئی‌شودکه آوازهٔ او بهمه عالم برسد

فردوسی از کثرت جور و عدوان حاکم طوس از وطن خود خارج شد رفت بغزنین که بفرمان سلطان محمود ظلم او را از سر رعیت کم کند چون بغزنین رسید شکایت از حاکم طوس نمود کسی بسخن او گوش نکرد

یکروز وارد شد بمجلس **عنصری شاعر** ودونفر ازشاگردهای او که عسجدی و فرخی باشند آنجا حاضر بودند ، عنصری بفردوسی گفت مجلس شعراء جز شاعر نباید کسی حاضر شود فردوسی گفت منهم ازشعر بهره دارم

عنصری بداهتاً گفت «چون عارض تو ماه نباشد روشن»

عسجدی گفت «مانند رخت گل نبود در گلشن»

فرخی گفت «مژگانت همی گذر کند ازجوشن»

فردوسی بداهتا گفت «مانند سنان گیو در جنگ پشن»

عنصری گفت مگر تراز تاریخ ملك عجم وقوفی هست فردوسی گفت آری

عنصری اورا برد نزد سلطان محمود گفت گمانم اگر کسی از عهده نظم تاریخ عجم بر آید این جوان خراسانی است فردوسی درمدح سلطان محمود بداهتا گفت

چه کودك لب از شیر مادر بشست بگهواره محمود گوید نخست

سلطان رابغایت خوش آمد وفردوسی را بنظم شاهنامه امر فرمود

یکوقتی سلطان درمجلس شعراء خواهش نمود که رباعی در مدح ایاز بگویند

فردوسی بداهتا این رباعی را گفت

مست است همی چشم تو وتیر بدست کم کس که زتیر چشم مست تو بجست

گر پوشند عارضت زره عذری هست کز تیر بترسد همه کس خاصه ز مست

سلطان محمود گفت : لله درك ، مجلس مارافردوس ساختی ـ بعضی گفتند از آنروز ملقب به فردوسی شد سلطان بخواجه حسن میمندی فرمود هرهزار بیتی که فردوسی بگوید هزار مثقال طلا بوی بدهد ، لکن فردوسی قبول نمیکرد بقصد آنکه همه را یکمرتبه بستاند و صرف در بناء بند طوس بنماید

چون شاهنامه راتمام کرد سلطان محمود را خیلی خوش آمد با جماعت وزرای خود مشورت کرد که فردوسی راچه صله دهیم

بعضی گفتند پنجاه هزار درهم بعضی گفتند رافضی است واین مبلغ او رازیاداست و این ابیات راشاهد برتشیعش خواندند که فرموده

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی

که من شهر علمم علیم در است درست اینسخن قول پیغمبر ص است

منم بنده اهل بیت نبی (ص) ستایندهٔ خاك پای وصی (ع)

اگر چشم داری بدیگر سرای به نزد نبی و وصی گیر جای

بدین زادم و هم بدین بگذرم چنان دان که خاك پی حیدرم

هر آنکس که در دلش بغض علیست از آن خوارتر در جهان زار کیست

نباشد مگر بی پدر دشمنش که یزدان بسوزد در آتش تنش

الی آخره

بعد سلطان محمود شصت هزار درهم بوی داد، بعوض هر بیتی یکدرهم چون شاهنامه شصت هزار بیت است که از اول زمان کیومرث تا زمان یزدجرد بن شهریار بشعردر آورده فردوسی بسیار غمین شد؛ دانشت که بجهت تشیع این قسم حقش را ضایع کردند، لذا چند بیتی به شاهنامه ملحق کرد، از آنجمله است:

أیا شاه محمود کشور گشای	زمن گر نترسی بترس از خدای
نترسم که دارم ز روشن دلی	بدل مهر آل نبی و ولی
اگر در کف پای پیلم کنی	تن ناتوان همچو نیلم کنی
براین زادم وهم بر این بگذرم	ثنا گوی پیغمبر و حیدرم
منم بندهٔ هر دو تا رستخیز	اگر شه کند پیکرم ریز ریز
بسی سال بردم بشهنامه رنج	که تا شاه بخشد مرا تاج و گنج
اگر شاه را شاه بودی پدر	مرا بر نهادی بسر تاج زر
وگر مادر شاه بانو بدی	مرا سیم و زر تا بزانو بدی

الحاصل حکیم فردوسی درشهور سنه چهارصد و یازده از دنیا رفت در مسقط الراس خود که رزان یا پاژ باشد ونعش اورا آوردند بشهر طوس ودر جنب مزار عباسیه دفن کردند، گویا فعلا قبرش در اسلامیه است نزدیك شهر طوس

صاحب تذکرهٔ دولتشاهی سمرقندی نوشته: شیخ ابوالقاسم گوزکانی برجنازه حکیم فردوسی نماز نکرد (که اوعمرعزیز خود را درمدح مجوس صرف نموده!

در همانشب فردوسی را درخواب دیدکه دربهشت مقام بلند مرتفعیدارد، گفت: این درجه را از کجا یافتی با آن که تمام عمر را در مدح مجوس صرف نمودی؛ گفت: باین یك شعر که درمقام توحید گفتم خدا مرا آمرزید

جهان را بلندی و پستی توئی	ندانم چه‌ای هرچه هستی توئی

شیخ از خواب بیدار شد، رفت سر قبر فردوسی و از او عذر خواهی نمود و بجهتش طلب رحمت نمود

مخفی نماناد که فردوسی بغیر شاهنامه اشعار زیادی در قصاید و مواعظ و نصایح دارد منجمله:

بسی رنج بردم بسی گفته خواندم	ز گفتار تازی و از پهلوانی
بجز حسرت و جز وبال گناهان	ندارم کنون از جوانی نشانی
بیاد جوانی کنون مویه دارم	دریغ‌ازجوانی! دریغ ازجوانی!

منجمله:

بیا بگوی که پرویز از زمانه چه خورد ؟	برو بپرس که کسری ز روزگار چه برد؛
گر آن گرفت ممالك بدیگری بگذاشت	ور این گرفت خزائن بدیگری بسپرد

منجمله:

تا چند نهی بر دل خود غصه و درد	تا جمع کنی سیم سپید و زر زرد
زان پیش که گردد نفس گرم توسرد	بادوست‌بخور که دشمنت‌خواهدخورد

منجمله:

مبادا که در دهر دیر ایستی	مصیبت بود پیری و نیستی

دهم جناب آقا میرزا عبدالجواد جودی که در مصیبت اشعارش بسیار مؤثر و دلسوز استه بعضی از اشعارش در خاتمه باب پنجم ذکر شد رحلت ایشان درسنه هزار و سیصد و دو بود ، این مصراع تاریخ فوت ایشانست
«کند حسین بروز جزا شفاعت جودی»
قبرش در صحن جدید است در حجره دست چپ کسی که از صحن جدید بشیخ بهائی میرود
یازدهم مقبل شاعر که از اهل گلپایگان بود قبرش میان صحن عتیق مقابل ایوان طلا هست و لوح سنگ قبرش سنگ خارای ممتاز بسیار بزرگیست که بین ایوان طلا و سقاخانه واقعست ، این اشعار از او است :

در یگانه دریای مجمع البحرین — بعون طیبهٔ کرب و بلا امام حسین
نه‌ذوالجناح‌دگر تاب‌استقامت‌داشت — نه‌شاه تشنه لبان بر جدال طاقت داشت
هوازجورمخالف‌چوقیر گونگردید — عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید
بلند مرتبه شاهی زصدر زین افتاد — اگر غلط نکنم عرش برزمین افتاد

اسم و تاریخ ولادت و رحلتش برحقیر معلوم نیست :

مقصد سوم در ذکر قبور شریفه مشاهیر از امامزادگان واز صحابه و روات که در اطراف مشهد مقدس و بلدان متعلقه بآن موجود است

بدانکه در اغلب قراء و بلدان متعلقه بمشهد مقدس بقاعیست منسوب بامزادگان محترم لکن حقیر مدرك صحیحی از برای آنها ندیده‌ام و ما اکتفا میکنیم بذکر بعضی از آن قبور شریفه که انتساب و شواهد صدقشان زیاد است

اول - در نیم فرسخی نیشابور است بقعه بسیار عالی که منسوب بجناب محمد بن محمد بن زید بن‌علی بن الحسین ع المشهور به **امامزاده محروق در مطلع‌الشمس** است که اورا بفرمان‌یزید بن مهلب حاکم خراسان بقتل رسانیدند وجد بدنش را سوزانیدند **در عمدةالطالب است** و توفی محمد بن محمد بن زید بمرو سقاه المامون السم سنة اثنین و مائتین قیل و هو ابن عشرین سنة ویقال انه کان ینظر الی کبده یخرج من حلقه قطعا فیلقیه فی طست و یقلبه بخلال فی یده و بعید است که ایشانرا در مرو کشته باشند و نعششانرا نیشابور آورده باشند

الحاصل ایشان بقعه بسیار عالی دارند در میان باغ باصفائی وقبه گنبد بسیار عالی از کاشی سبز دارند و برکاشی کتیبهٔ نوشته شده « السلطان الاعظم ابوالمظفر طهماسب الصفوی الحسینی بهادرخان » ودر میان آن‌باغ است **قبرحکیم عمرخیام** که در سنه پانصد و هفده وفات کرد و او با خواجه‌نظام‌الملك رفیق شفیق بود واشعار ورباعیات بسیار ملیح شیرینی دارد

منجمله :

چون عمر بسر رسد چه بغداد و چه بلخ — پیمانه چو پر شود چه شیرین و چه تلخ
خوشباش که بعد از من و تو ماه بسی — از سلخ بغره آید از غره بسلخ

و نیز این رباعی از اوست

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس — در پیش نهاده کله کیکاوس
با کله همی گفت که افسوس افسوس — کو بانك جرسها و چه شد ناله کوس

دوم در وسط بازار سبزوار مقبره و بقعه‌ایست منسوب بجناب یحیی بن موسی بن جعفر (ع) که گنبد و صندوق و حرم عالی دارد و در پیش روی امامزاده پنجره آهنی است روی‌بازار و از این بقعهٔ داخل بقعه‌دیگری‌میشود ومیگویند‌این قبرامامزاده‌حسن‌است که‌از نواده‌های‌حضرت امام محمد باقر(ع) است درآن بقعه کتیبهٔ از گچ بریده شده بسیار بزحمت و آنچه از او باقی‌مانده و خوانده سوره مبارکه انافتحنا میباشد

سوم در قوچان کهنهٔ قبر و صندوق وبقعه و بارگاهیست که منسوبست بسلطان ابراهیم و میگویند ایشان فرزند حضرت امام رضا ع هستند و خدام و موقوفات زیادی هم دارد و در آنجا در لسان اهالی معروفست که اصل قبه از سلطان محمد خوارزمشاه است و چون قبه باتمام رسید قبل از آنکه ایوان و صحنی ساخته بشود خبر هجوم تاتاریان مشهور شد سلطان محمد با چنگیزخان مشغول زد وخورد شد از اینجهت منوی خود را نتوانست باتمام برساند

چهارم در بجنورد مقبر ایست منسوب بسلطان سید عباس بن موسی الکاظم ع و بقعهٔ عالی و بارگانی دارد و در زیرصندوق بسنك قبرشان نوشته شده « هذا مرقد مرحمت و غفران پناه سلطان سید عباس بن موسی الکاظم ع فی سنة ثلث ماة »

پنجم درکلخك که بین قائن وگناباداست‌مقبره‌ایست‌منسوب بجناب‌سلطان‌محمدبن‌موسی‌الکاظم(ع) که بقعه و بارگاه وگنبد و موقوفات زیادی دارد

ششم در ترشیز که شش منزلی مشهد مقدس است قبریست‌که منسوب است بجناب حمزة بن موسی الکاظم ع که جد سلاطین صفویه است ومقبره و صحن بسیار عالی دارد در اوائل کتاب عالم آرای عباسی است قبر جناب حمزة بن موسی الکاظم (ع) در آن محل است و موقوفات زیادی هم دارد

هفتم جناب احمد بن محمدبن جعفر بن‌حسن بن عمربن علی‌بن الحسین ع در **مقاتل‌الطالبین** است که محمد بن میکائیل او رز با پدرش برد بنیشابور اول پدرش ازدنیا رفت بعد هم خودایشان

هشتم جناب محمد بن جعفر الصادق سلام الله علیه و ایشان بسیار جلیل القدر و عظیم الشان بودند شیخ مفید در ارشاد فرموده وکان محمد بن جعفر سخیاً شجاعاً و کان یصوم یوماً و یفطر یوماً و یری رای الزیدیة فی‌الخروج بالسیف و مخدره خدیجه زوجه محمدبن جعفر که دخترجناب‌عبدالله بن حسن بود و ظاهراً دختر عبدالله المحض بوده باشد فرمود ، ما خرج من عندنا محمد قط فی ثوب یوماً فرجع حتی یکسوه و کان یذبح فی کل یوم کبشالاضیافه یعنی محمد روزی از نزد ما خارج نمیشود در جامهٔ که برگردد تا آنکه جامه را بفقیر می‌پوشاند و هر روزی یك گوسفند‌بجهت میهمانهایش ذبح میکرد

این بزرگوار درسنه صد ونود ونه درمکه معظمه بمامون خروج کرد و حضرات زیدیه هم او را متابعت‌کردند عیسی جلودی با آن بزرگوار مقاتله‌کرد و جمعیت او را متفرق نمود و آنحضرت را گرفت و فرستاد نزد مامون‌مامون‌اکرام‌زیادی‌ازایشان نمود تا آنکه میفرماید « وتوفی محمد بن جعفر بخراسان مع المأمون » پس مأمون سوار شد که برودتشییع جنازه او وقتی رسید که جنازه را بر داشته بودند مأمون پیاده شد و زیر جنازه رفت تاآنکه جنازه را نزد قبرد بردند مأمون سر قبر ایستاد تا آنبزرگوار را دفن‌کردند انتهی ماهوالمقصود من‌کتاب‌الارشاد

بدانکه در آخر باب چهارم گفتیم که در محل دفن ایشان چهار احتمال میرود

اول آنکه مدفن ایشان در سرخس باشد چنانچه در مطلع‌الشمس از هندو شاه کیرانی صاحب تجارب السلف نقل کـرده و عبارت این اسک که در سرخس مدفون شد و اکنون تربت او مشهد عظیمی است

دوم آنکه مدفن ایشان در جرجان باشد چنانچه ابن اثیر در کامل در حوادث دویست و سه نوشته و فیهـا توفی محمد بن جعفر الصادق ع بجرجان و صلی علیه المأمون وهو الذی بایعه‌الناس بالخلافة بالحجاز

سوم آنکه مدفن ایشان درچهارده کلاته است وآن بین دامغان وهزار جریب مازندران وچشمه علی است وآن بزرگوار در چهارده کلاته بقعه و بارگاهی دارد وبقعه‌اش برروی بلندی واقع شده و گنبد مجصص مثمنی هم دارد **درمطلع الشمس** میفرماید مزار موجود در چهارده کلاته را بطـور یقین میتوان گفت مضجع امامزاده محمد بن جعفر الصادق ع است و بانی این بقعه و گنبد وبارگاه غیاث‌الاسلام و المسلمین شاهرخ بهادرخان بوده پسرامیرتیمور گورکانی‌وتاریخش‌درسنه هشتصدبوده

چهارم آنکه مدفن ایشان در بسطام است‌که در آنجا بقعه‌ایست قبله قبر بایزید بسطامی و رواق وحرم مختصری هم دارد و قبه مخروطی ظریفی دربالای مزارشان ساخته‌اند و روی قبه را با کاشی ارزق بسیار اعلی مزین ساخته‌اند و معروفست که امامزاده محمد بن جعفر الصادق ع در این زمین مدفونند و او را حضرت صادق ع بسلطان‌بایزید سپرده و سلطان او را ببسطام آورده و در این شهر وفات نموده و در اینموضع دفن شده وبعد از چندی سلطان بایزید خود وفات کرد ودرپشت سر تربت امامزاده محمد بخاك رفته

مخفی نماناد بعد این احتمال چون بایزید درعهد معتمد خلیفه سنه دویست وشصت و خورده از دنیا رفت وحضرت صادق ع درسنه صد وپنجاه از دنیا رحلت فرموده و محتمل است که این بقعه مال یکی از احفاد حضرت صادق ع باشد وتاریخ تعمیر این بقعه سنه نهصد وشصت وهشت است و فرمایش شیخ منافاتی با این اقوال ندارد چون درسابق جرجان وچهارده کلاته وبسطام تماماً از خاك خراسان بوده چنانچه فعلا سرخس ازخاك خراسانست والله‌العالم وجهت خروج جناب محمدبن جعفرع این‌شدکه چون بنی‌العباس دولت بنی‌امیه را برانداختند وخودبخلافت نشستند ببهانه قرابتشان باحضرت پیغمبرص اینمطلب بر علویین که شرف فرزندی حضرت رسول‌ص را داشتندگران آمد

لهذا جناب محمدبن عبدالله‌المحض‌که معروف بود به نفس زکیه درمدینه بمنصور خروج کرد و برادرش جناب ابراهیم شهید باخمری در بصره بمنصور خروج کرد و این دو امامزاده را عیسی بن موسی عباسی از جانب منصور شکست داد و بقتل رسانید وجناب حسین بن علی بن الحسن المثلث المعروف بصاحب الفخ در ملك‌حجاز برموسی هادی عباسی خروج فرمود واورا شهید نمودند وجناب یحیی بن عبدالله المحض بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام المعروف بصاحب الدیلم به هرون خروج فرمود آخرالامر هرون آنبزرگوار را بقتل رسانید

جناب محمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم المعروف بابن طباطبا در کوفه بمأمون خروج کرد ومردم را برضای ازآل محمد ص دعوت کرد ابوالسرایا سری بن منصور سردار لشگر او بود

وبا لشگر عباسیان جنك کرد وآنها را شکست داد وخودشان روزدیگرفجأة ازدنیامیروند
پس جناب محمد بن محمد زید بن علی بن الحسین ع بسن صباوت خروج کرد و ابوالسرایااو را وسیله خودقرار داد ودرکوفه سکه زدوخطبه خواند و علویان را در اطراف بلادبحکومتفرستاد پس سرداران حسن بن سهل برجناب محمد دست یافتند وابوالسرایا را گردن زدند وسر اورا باجناب محمد بن محمد بنزد مأمون فرستاد
جناب ابراهیم بن موسی بن جعفر ع بیمن رفت و آن خطه را بگرفت و چندان کشتار کرد که او را جرار نامیدند
جناب زید بن موسی بن جعفر ع بصره را تصاحب کرد وچندان خانهای عباسیانرا بسوخت که او را زیدالنار گفتند وبعدکه حسین بن حسن افطس خبرجناب محمد بن طباطبا وابوالسرایا را شنیدخود و اصحابش آمدند خدمت جناب محمد بن جعفرالصادق ع و او رابخلافت دعوت کردندالی آخر القضیه
نهم جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین ع آن بزرگوار در جوزجان که جرجان باشد مدفونست وجرجان هم ازخاك خراسانست اشاره بقبر جناب یحیی شعر دعبل‌خزاعی

و اخری بارض الجوزجان محلها   و قبر بباخمری لدی الغربات

و قبر مبارك ایشان در جرجان نزدیك گنبد قابوس بقعه وبارگاهی دارد ومعروف است وگنبد قابوس بین استراباد و بجنورد است و تفصیل قتل ایشان و تفصیل مقبرمشان در فصل چهارم از باب ششم گفته شد فراجع
ظاهراً انتساب این‌قبرشریف بجناب یحیی از باقی‌قبور امامزاده‌گانیکه درخاك خراسان مدفونند اصح واعتبارش بیشتر باشد **واما ازاصحاب و رواة**

اول جناب ربیع بن خثیم الاسدی الثوری اجمالا حالالتشان در فصل هفتم از باب سوم ذکر شد و قبر شریفش در یکفرسخی مشهد مقدس مزار معروفی است و حرم و قبه و گنبد بسیار عالی دارد و دیوار مقبره‌اش خشت‌های کاشی معرق بسیار ممتازی دارد رحلتشان در حدود سنه شصت و سه هجری بود
جناب همام بن عبادة بن خثیم برادر زاده ایشان بود که از حضرت امیرالمؤمنین ع از اوصاف مؤمنین سؤال کرد؛
حضرت آن خطبه را خواند همام صیحه زد و افتاد روی زمین و از دنیا رفت این غیر از ربیع بن خثیم است که از صحاب حضرت صادق ع بود و **در تهذیب** در باب طواف مریض روایتی از او نقل فرموده
دوم ـ ابوصلت عبدالسلام بن صالح الهروی در رجالست انه ثقة صحیح الحدیث روی عن الرضا وانه شیعی‌المذهب محب لال‌الرسول بل هومن خواص الشیعة روایاتی که **در عیون وامالی** وغیر این دو از ایشان نقل شده دالست بر تشیع ایشان و علماء عامه هم ذکر کرده اند که ایشان شیعه هستند
چنانچه از **ذهبی** درکتاب **میزان‌الاعتدال** نقل‌شده که گفت عبدالسلام بن‌صالح ابوصلت رجل صالح الا انه شیعی وازجعفی نقل‌شده‌انه رافضی‌خبیث
از ابن جوزی نقل شده انه خادم الرضا «ع» در دو فرسخی مشهد مقدس نزدیك قلعه طرق

مزاریست منسوب بایشان و در سنك لوح قبرش تاریخ فوتش را سنه دویست و سه نوشته و در قم و سمنان هم مزاریست منسوب بایشان

سوم فضل بن شاذان بن خلیل النیشابوری ثقة جلیل متکلم‌له عظم شان فی‌هذه‌الطایفه و صد و هشتاد کتاب تصنیف کرده

در حاشیه رجال فرموده که اگر کسی ملمت ایشان را بنماید از حسد است چون لازمه شهرت حسد مردم است باو چنانچه عامه ذکر کرده‌اند که چون بخاری صحیح خود را درکشمیر جمع کرد اورا آورد بسمرقند محدثین سمرقند که زیاده بر صدهزار بودند دور ایشان جمع شدند و ایشان هم درمنبر بجهت محدثین سمرقند حدیث میکرد پس مشایخ سمرقند بایشان حسد ورزیدند وحیله میجستند که اورا از سمرقند خارج نمایند

یکروز یکنفر آنها از بخاری سؤال کرد «ما یقول شیخنا فی‌القرآن قدیم او حادث» پس بخاری این آیه را تلاوت کرد « ما یأتیهم من ذکرمن ربهم محدث الا استمعوه وهم یلعبون»

علماء سمرقند گفتند هذا کفر وسنك وکفش زیادی باو زدند و اورا ازسمرقند خارج کردند

از آنجا آمد ببخاری جمعیتی زیادترازسمرقند دور او جمع شدند وهمان معاملهٔ که اهل‌سمرقند با او کردند آنها هم همان معامله راکردند

از بخاری آمد بنیشابور در زمان فضل بن شاذان و قریب بسیصد هزار محدث دور او جمع شدند و از او صد حدیث سؤال کردند و احادیثی را که سؤال می کردند حرفی را تبدیل بحرفی کرده بودند

مثلا و او را تبدیل بفاء و فاء را تبدیل بواو کرده بودند یا نقل بالمعنی کرده بودند یا اسناد خبر را خلط و اشتباه‌کاری کرده بودند ـ۲

پس بخاری گفت من‌این‌احادیث را نمیدانم بعد شروع کرد از اول و احادیثرا صحیحاازحفظ خواند تا آخر در رجالست که فضل بن شاذان در بیهق بود خبر خوارج باو رسید ازآنجا گریخت بسمت نیشابور ودربین راه خیلی تعب بوی رسید ومریض شد واز دنیا رحلت فرمود در سنه دویست و شصت وقبرشریفش دریکفرسخی نیشابوراست وبقعه مختصری هم دارد

چهارم علی بن مهزیار الاهوازی و او ازحضرت رضا ع و از حضرت جواد ع و حضرت هادی ع روایت کرده در رجالست وکان ثقة فی روایته لایطعن فیه صحیح‌الاعتقاد و چون خورشید طلوع میکرد بسجده میافتاد واز سجده حرکت نمیکرد مگربعد ازآنکه از برای چهل نفر از اخوان مؤمنین دعا میکرد آن وقت سر از سجده بر میداشت و از کثرت سجده پیشانیشان مثل زانوی شتر پینه بسته بود

درقبرستان کهنه خارج جاجرم بقعه‌ایست منسوب بایشان وگنبد مختصری هم که ازگچ و آجر و سنك ساخته شده دارد وتوقیعاتی ازحضرت جواد باوصادر شده و دریکی از آن توقیعات است که حضرت جواد ع نوشته بود فلوقلت‌انی لم ارمثلك لرجوت ان اکون صادقاً فجزاك‌الله جنات الفردوس نزلا فما خفی علی‌مقامك ولا خدمتك فی الحر و فی‌البرد و فی اللیل‌و النهار فاسئل‌الله اذا جمع الخلایف للقیمة ان‌یجمع بیننا و بینك انه سمیع الدعاء

۱ـ این‌قضیه دربغداد روی داده چنانکه در وفیات‌الاعیان است وهمدرفیض‌العلام. وللمؤلف

۲ـ بلکه فقط عوض نمودن سند حدیث بوده که درعلم درایه آنرا مقلوب‌السند میگویند چنانچه احقر درهدیة المحدثین کرده‌ام نه آن دو معنای‌قبل. وللمؤلف

مقصد چهارم در ذکر مشاهیر ازعلماء شیعه که در خاك خراسان مدفونند

اول محمد بن الحسن الواعظ نیشابوری الملقب به فتال صاحب کتاب روضة الواعظین و تبصرة المتعظین ثقة جلیل او ازمشایخ ابن‌شهر آشوب است، گاهی تعبیر میکنند از ایشان بشیخ‌شهید وگویا از تلامذهٔ شیخ طوسی بودند در روضات از رجال ابن‌داود نقل کرده، انه متکلم جلیل القدر فقیه عالم زاهد ورع قتله ابوالمحاسن عبدالمحاسن عبد الرزاق رئیس نیشابور الملقب به شهاب‌الاسلام انتهی

از این عبارت چنین استفاده میشود که ایشانرا در نیشابورشهید کردند وقبرشان هم‌گویا در نیشابور باشد درفوائدالرضویه است‌که فتال‌یکی‌از اسامی بلبل است گویا ایشان رافتال گفتند بواسطه،طلاقت زبانشان بود؛ چنانچه درعجم شایع‌است‌که واعظ وخطیب بلیغ را بلبل میگویند

دوم حجة‌الاسلام زین‌الدین ابوحامد محمد بن محمد بن احمد الغزالی الطوسی وقاضی نورالله در مجالس المؤمنین از ایشان تمجید میکند و بادله ایشانرا از شیعیان امامیه شمرده ومیفرماید در سنه چهارصد وپنجاه در طوس متولد شد و در نیشابور نزد ابوالمعالی جوینی المشهور بامام‌الحرمین تحصیل علم نمود بعد جناب نظام الملك وزیر را ملاقات نمود و با جمعی از افاضل‌که خدمت ایشان بودند مباحثه‌کرد وبرآنها غالب‌آمد؛ بعد رفت ببغداد و تدریس نظامیه بغداد باو تفویض شد اهل عراق‌شیفتهٔ او شدند و مدت ده‌سال آنجا بود بعد بوطن برگشت انزوا اختیار نمود ومشغول تصنیف و تالیف شد ـ منجمله کتاب (احیاءالعلوم) را تصنیف کرد ایشان تعب زیادی در تخطئه و تجهیل ابوحنیفه می‌نمودند مفتیان حنفی که در زمان سلطان محمود بودند بقتل وی فتوی دادند ، اما ضرری باو نرسید ؛ تا در صباح روز دو شنبه چهاردهم جمادی الاخر سنه پانصد و پنج از دنیا رحلت نمود

ازمحمد بن ابی‌القاسم‌طوسی که ازتلامذه غزالی است نقل‌کرده‌غزالی در راه حج خدمت‌حضرت شریف مرتضی رسید، حضرت سید اصول عقائد امامیه را بدلایل قاطعه و براهین ساطعه براوثابت گردانید و غزالی‌ازمذهب اهل‌سنت برگردید و بمذهب امامیه داخل‌شد

چون غزالی از مکه مراجعت کرد برادر او احمد غزالی اورا ملاقات‌کرد

گفت: شنیده‌ام‌که بقول شریف مرتضی مذهب شیعه را اختیاز کردهٔ و این معنی بغایت از تو عجب است؛ محمد در جواب برادرش گفت: اگر در این مدت اختیار مذهب دیگر کرده بودم از من عجب بود، و این بیت را خواند :

دوست بر ما عرض ایمان کرد ورفت ——— پیر گبری را مسلمان‌کرد و رفت

ازشهید اول منقولست که ایشان حکم بکذب ملاقات غزالی شریف مرتضی را فرموده زیرا که وفات سید مرتضی درسنه چهارصد وسی بوده و ولادت غزالی سنه چهارصد وپنجاه بوده ـ۱

مؤلف گوید: محتمل است که ملاقات حجة الاسلام با شریف ابواحمد پسر سید رضی‌بوده‌که بعداز عمش سید مرتضی شریف ونقیب علویین بوده ـ انتهی حاصل‌کلام صاحب المجالس

سید صاحب روضات‌انکاراکیدی‌میکند تشیع غزالی را ومیگوید: اگراو شیعه باشدمصداقی ازبرای‌سنی باقی نمیماند

۱ ـ بلکه ٤۳٦ بوده ـ ولدمؤلف

اقول از کتاب سرالعالمین غزالی که درآخرعمرش تصنیف کرده معلوم میشود که غزالی‌شیعه بوده چون حدیث غدیر خم را درآن کتاب نقل کرده وگفته: عمر بن الخطاب در آنروز گفته «بخ بخ لك یا اباالحسن اصبحت مولای ومولی کل مؤمن و مؤمنه» بعد گفته «وهذا رضا و تسلیم و ولایة وتحکیم ثم بعد ذلك غلب الهوی وحب الریاسة وحمل عمود الخلافه الی ان قال ثم ان ابابکر قال علی منبر رسول‌الله ص اقیلونی فلست بخیرکم و علی‌ع فیکم»

در روضات از مرحوم محقق کرکی نقلکرده که فرمود، الغزالی منا **وازمرحوم فیض** در کتاب احیاء الاحیاء نقل فرموده شیعه بودن اورا

الحاصل قبرشان در شهر طوس است که پنج فرسخی مشهد است و در تاریخ وفاتش **محمد ابیوردی** این شعر راگفته

نصیب حجةالاسلام ازاین سرای سپنج حیات پنجه و پنج و وفات پانصد و پنج

فعلا از برای قبرشان اثر موجودی نیست و مکان دفنشان هم معلوم نیست **برادر حجة الاسلام غزالی احمد غزالی** در علم و فقاهت تالی مرتبه حجةالاسلام غزالی بود و در سنه پانصد و هیجده یا پانصد و بیست در قزوین وفات‌کرد و قبرش هم در قرب مزار امامزاده اسمعیل میدانند که آنجا مزاری بوده دارای بقعه و صندوق مشهور با امزاده احمدلهذا یکی از بزرگان علماء در سلطنت‌محمد شاه قاجار حکم کردآنمزار را خراب کنند که مردم اغراء بجهل نشوند، فعلا هم‌آن‌مزار مخروبه است

این رباعی از احمد غزالی نقل شده :

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد با فقر اگر بود هوس ملك سنجرم

تا یافت جان من خبرازذوق نیمه شب صد ملك نیم روز بیك جو نیخرم

سوم محمد بن‌حسین بن حسن البیهقی‌النیشابوری المشهور به **قطب الدین الکیدری** الشیعی الامامی مصنف کتاب حدائق الحقایق فی شرح نهج البلاغه او اول کسی هست که نهج‌البلاغه را شرح فرموده

در فوائد الرضویه است که نسب او منتهی میشود بخزیمة بن ثابت ذوالشهادتین و تاریخ فراغش از این شرح اواخر ماه شعبان سنه پانصد وهفتاد و شش بوده و کیدر قریه‌ایست‌ازقریه‌های بیهق و بیهق اسم ناحیه‌ایست که حاکم نشین او سبزوار است و محتمل است که مدفن ایشان سبزوار باشد

چهارم ابوعمرومحمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی صاحب کتاب رجال از نجاشی نقل شده انه‌کان بصیراً بالاخبار حسن الاعتقاد وانه ثقه عین و ایشان از تلامذه ابوالنصر محمد بن مسعود بن محمد بن‌عیاشی کوفی مفسر بوده المعروف‌بالعیاشی **درکتاب هدایةالانام محدث قمی** فرموده که شیخ عیاشی تمام ترکه پدرش راکه سیصد هزار اشرفی بود انفاق برعلم و حدیث‌کرد وخانه‌اش مثل مسجد مملو ازعلماء ومحدثین بود

از معالم‌العلما نقل‌شده‌که عیاشی اکبراهل‌مشرق بوده علماً و فضلا و ادباً وزیاده بردویست کتاب تصنیف فرموده **در روضاتست** که کتاب رجال کشی فعلا موجود نیست و آنچه موجود است اختیارات کشی‌است که شیخ طوسی تصنیف کرده تاریخ ولادت‌ورحلت ومحل دفنشان معلوم نیست وشاید مدفنشان در کش‌باشد ونجاشی ابوالعباس احمدبن عباس بن محمد بن عبدالله‌النجاشی است‌صاحب‌کتاب رجال معروف که جمیع علمآء ما اعتقاد باو دارند و اورا افضل کتب رجالیه میدانند

ولادتش سنه سیصدو هفتاد ودو بوده و رحلتش در قریه مطیر آباد که از قراء سامراست سنه چهار صدوپنجاه و ایشان از اجله علماء شیعه است و کش بالفتح والتشدید قریه ایست در سه فرسخی جرجان و جرجان شهر عظیمی است بین خراسان و طبرستان و در نزدیك جرجان است گنبد قابوس بن وشمگیر و قابوس کنیه‌اش ابوالحسن ولقبش شمس المعالی بود و پدرش وشمگیر سلطان استراباد و جرجان بود و بعداو پسرش بهروز نام بسلطنت نشست و بعد او پسر دیگرش قابوس به سلطنت رسید واوپدرزن فخر الدوله پسر رکن الدوله دیلمی بود ودر سنه چهار صدویك قابوس‌را بقتل رسانید ٠

قبرش در جرجان مشهور است و بالای قبرش گنبدیست معروف بگنبد قابوس و شاعر وادیب بود ازاشعار اوست

قل للذی بصروف الدهر عیر نا	هل عاند الدهر الا من له خطر
اما تری البحر یعلو فوقه جیف	و تستقر باقصی قعره الدرر
فان تکن عبثت عید الزمان بنا	و مسنا من تمادی بؤسه ضرر
ففی السماء نجوم لا عداد لها	و لیس یکسف الا الشمس و القمر

در زینة المجالس است که هر گاه سطری از خط قابوس‌را صاحب بن عباد میدید میگفت : هذا خط قابوس ام جناح الطاوس

پنجم ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد الملقب بجارالله الزمخشری و چون مدتی مجاور کعبه معظمه بود او راجارالله میگفتند ویایشان در بعضی از اسفار از برف و سرما قطع شدو ازتصنیفات ایشانست تفسیر کشاف که درمدحش گفته شده

ان التفاسیر فی الدنیا بلا عدد	ولیس فیها لعمری مثل کشاف
ان کنت تبغی الهدی فالزم قرائته	فالجهل کالداء و الکشاف کالشافی

کتاب انموذج درنحو هم‌نیز از ایشانست

درروضات‌است که سید محدث علامه میر محمد حسین اصفهانی سبط علامه مجلسی فرموده از جمله علمائی که در ظاهر سنی ودرباطن شیعه بودند زمخشری بوده و فرموده از مطالعه کتاب‌ربیع الابرارشات مطلع شدم بکلامی که صریح است درشیعه بودن ایشان که قابل تاویل نیست در فوائد الرضویه‌از ابن خلکان نقل فرموده که زمخشری در بین راه مکه وارد بغدادشد سید هبةالله معروف بابن الشجری که از اکابر علمای امامیه بود چون از مقدم زمخشری خبردار شد بدیدن او رفت‌چون اورا ملاقات کرد قدری صحبت علمی کردند این‌شعررا خواند

و استکثر الاخبار قبل لقائه	فلما التقینا صغر الخبر الخبر

بعد این دوبیت را خواند :

کانت مسائلة الرکبان تخبرنی	عن جعفر بن فلاح احسن الخبر
ثم التقینا فلا والله ما سمعت	اذنی باحسن مما قدرای بصری

حاصل مضمون این اشعار اینست که قبل از ملاقات شما مدائح و توصیفاتی از شما میشنیدیم بعد که‌شما را ملاقات کردیم از آن توصیفات چیزی‌در شما ندیدیم مضمون قول قائل وتسمع‌بالمعیدی خیر من ان‌تراه چون ابن شجری از تمثیل بابیات فارغ شد زمخشری گفت از حضرت پیغمبر (ص)

روایت شده وقتیکه زید الخیل که یکی ازاشراف اصحاب حضرت پیغمبر ص بود بصحبت حضرت پیغمبر ص نائل شد فرمود « یازید ما وصف لی احد فی الجاهلیة فرایته فی الاسلام الا رایته دون ماوصف لی غیرك» یعنی ای زید هیچکس در جاهلیت از برای من وصف نشده که در اسلام او را بدان صفت بیابم بلکه او را پست تر از آنچه وصف شده بود دیدم بغیر تو پس عبدالرحمن بن محمد انباری گفت من در محضر ابن الشجری و زمخشری حاضر بودم که با یکدیگر مکالمه کردند و تعجب کردم که چگونه ابن‌شجری بشعر وزمخشری بحدیث استشهاد نمودند بر یکدیگر تولدزمخشری سنه چهارصد و شصت وهفت بود و رحلتش درجرجان خوارزم بود روزعرفه سنه پانصد و سی وهشت وزمخشری وصیت کرد که برلوح قبرش رباعی ر بنویسند

الهی قد اصبحت ضیفك فی الثری وللضیف حق عند کل کریم

فهب لی ذنوبی فی قرای فانها عظیم و لا یقری بغیر عظیم

وزمخشر قریه بزرگی است از خوارزم و خوارزم ناحیه کبیره ایست که قصبه‌او جرجانیه است

ششم حاج ملا هادی بن ملا مهدی السبزواری مصنف شرح منظومه وغیر آنو او مرد حکیم عابد زاهدی بود تاریخ ولادت ایشان هزار و دویست و دوازده است مطابق کلمه غریب و رحلتش بیست و هشتم ذی‌الحجه الحرام هزار ودویست و هشتاد و نه بود و مدت‌عمرش هفتاد وهشت سال‌بود مطابق باکلمه حکیم در تاریخ رحلتش گفته‌شد

تاریخ وفاتش ار بپرسند گویم که نمرد زنده تر شد

قبرش در خارج‌شهر سبزوار بقعه وبارگاه وگنبدی دارد

در فوائد الرضویه‌است که بجهت‌این‌مرحوم‌ومرحوم‌ملا علی قربوزی در طهران در یکروز تعزیه گرفتند ، چنانچه محمد بن درید و ابو هاشم جبائی در یکروز وفات کردند که مردم گفتند ، « مات علم اللغة والکلام »

ابن درید شیعه بود و این اشعار ازایشانست :

اهوی النبی محمداً ص و وصیه و ابنیه و ابنته البتول الطاهره

اهل العباء فانتی بولا لهم ارجو السلامة والنجا فی الاخره

واری محبة من یقول بفضلهم سبباً یجیر من السبیل الجائره

ارجو بذاك رضی المهیمن وحده یوم الوقوف علی ظهور الساهره

مقصد پنجم در ذکرمشاهیر از علمای امامیه و بزرگانیکه ازخاك خراسان بودند و در غیر خراسان مدفونند

اول شیخ الطائفه ابوجعفر الثالث محمد بن حسن‌طوسی رحمةالله علیه که درنجف اشرف مدفونند

تاریخ ولادت‌و رحلتشان در فصل دوازدهم از باب سوم ذکر شد ایشان در سن بیست و سه سالگی از طوس بیغداد رفتند ومدت پنجسال خدمت مرحوم شیخ مفید تلمذ فرمود ـ وبعد از ایشان مدت بیست سال خدمت سید مرتضی علم‌الهدی تلمذ فرمود و بعد از رحلت ایشان دوازده‌سال در بغداد توقف فرمود در سنه چهار صدو چهل وهشت در بغداد بین شیعه و سنی نزاع شد سنی ها ریختند بخانه مرحوم شیخ که در محله (کرخ) بود واسباب خانه شیخ را غارت کردند و کتبش راسوختند

بعد شیخ مشرف شد بنجف اشرف و دوازده سال در نجف اشرف توقف فرمود ودر سن هفتاد و پنج سالگی از دنیا رحلت فرمود در روضات است که جماعتی از علماء ذکر کرده‌اند که در میان شیعه بعداز شیخ طوسی تا هشتاد سال مجتهدی نبود و شیعیان عمل مینمودند بنهایه شیخ طوسی و معتنی بودند بفتاوی ایشان

در حیات شیخ جمعی از بزرگان وارد نجف اشرف شدند و سه روز روزه گرفتند و شب جمعه غسل کردند ودر میان حرم مطهر حضرت امیر متوسل به آن بزرگوار شدند که امر کتاب نهایه و رجوع بفتاوی او بر آنها منکشف شود پس همه در خواب دیدند که حضرت امیر المؤمنین بانها فرمود ماصنف فی فقه اهل البیت کتاب یحق للاعتماد علیه والرجوع الیه مثل النهایة و ذلك لان مصنفه قد اخلص النیة فی الله سبحانه فلا ترتابوا فی صحة ماذکر فیه و اعملوا به و افتوا بمسائله فانه مغن من جهة حسن ترتیبه و تهذیبه عن سائر الکتب ومشتمل علی المسائل الصحیحة الخ

دوم خواجه نصیر الملة والدین محمد بن حسن طوسی که در کاظمین ع میان رواق بالای سر مطهر مدفون است در باب نهم بعضی از حالات شریفشان ذکر شد و ایشان اصلا اهل جهرود قم بوده‌اند لکن تولدشان و نشوو نمایشان در طوس بوده و ایشان از تلامذه والدما جدشان بودند و والدش از تلامذه مرحوم فضل‌الله راوندی بود و فضل‌الله راوندی از تلامذه سید مرتضی رازی برادر سید مجتبی ابن‌الداعی است و او از تلامذه جعفر بن‌محمد دور بستی است و او از تلامذه سید رضی صاحب نهج البلاغه بود

چون صیت علمیت خواجه منتشر شد ناصرالدین حاکم قوهستان که از بزرگان امراء اسمعیلیه بود خواهان اوشد و اورا بقائن طلبید و نزد خودنگهداشت و مرحوم خواجه اخلاق ناصری را باسم اونوشت بعد ابن علقمی وزیر مستعصم خلیفه عباسی از خواجه نزد ناصر الدین سعایت کرد ناصرالدین بخواجه ظنین شدو مرحوم خواجه را مقیداً بقزوین نزد علاءالدین محمد پادشاه اسماعیلیه فرستاد در سنه ششصدو پنجاه وسه که هلاکوخان قصد اسماعیلیه را نمود جناب خواجه سلطان اسمیلیه را وادار نمود بمسالمت هلاکوخان و باین سبب مقرب نزد هلاکوخان گردید

در سنه ششصد وهفتاد و دو خواجه با جمعی ازاکرد ازراه مراغه ببغداد تشریف برد ولادت با سعادتش در یازدهم جمادی الاولی سنه پانصدو نود و هفت بود درطوس ورحلتش در بغداد روزغدیر سنه ششصدو هفتادو دوبود ودر رواق بالاسر کاظمین دفن شد

سوم ابو جعفر الرابع عماد الدین محمد بن علی بن حمزة الطوسی المشهدی المشتهر بعماد الطوسی والمکنی عندالفقهاء بابن حمزةالطوسی صاحب کتاب وسیله که ازمتون فقهیه مشهور است در کامل بهائی نسبت داده کتاب الثاقب‌المناقب رابایشان ودرروضات فرموده ایشان‌از تلامذه شیخ الطائفه شیخ طوسی هستند وتاریخ ولادت ورحلتشان معلوم نیست ودر کربلای معلی نزدیك قبرستان وادی ایمن قبری است که بقعه مختصری هم دارد ومنسوب بایشانست وبعضی احتمال داده‌اند که او قبر حسن بن حمزةالحلبی باشد در باره ایشان درامل‌الامل فرموده کان عالماً فاضلا فقیهاً جلیل‌القدر

چهارم عبدالله بن حمزة بن عبدالله بن جعفربن الحسن بن علی بن النصیر الطوسی فاضل فقیه صالح له مؤلفات یرویها العلامة عن ابیه عنه ونقل عن منتجب الدین انه فقیه ثقة وجه

تاریخ ولادت ورحلت ومحل دفنشان معلوم نیست

پنجم ـ خواجه نظام الملك حسن بن علی بن اسحق بن عباس الطوسی الملقب بنظام الملك الطوسی در **روضات** از **ابن خلکان** نقل کرده که او از اولاد دهاقین بوده و مشغول شد بتحصیل علم فقه وحدیث ومدتی در بلخ خدمت علی بن شاذان کاتب بوده و از آنجا رفت بمرو نزدطغرل بیك پدر الب‌ارسلان اوهم چون آثار علم و کمال دروی دید اورانزد پسرش الب‌ارسلان فرستاد و کاغذی بوی نوشت که باید خواجه مشیرو دبیر توباشد

بعد که سلطنت منتقل به‌الب ارسلان شد در سنه چهارصد و پنجاه و شش بخواجه منصب‌وزارت دادو تمام امور در مدت بیست سال واگذار بمرحوم خواجه بود وهمه اوقات در مجلس فقهاء حاضر بودند بعد از الب ارسلان مدت پانزده سال در اصفهان وزیر پسرش سلطان ملکشاه سلجوقی بود واول کسیکه بناء مدرسه نمود ایشان بودند که‌در چند شهرهای جامعهٔ اسلامی مدرسه ساختند نظیر بغدادو بصره‌وهرات ونیشابور

ایشان نقل حدیث میکرد ومیگفت من میدانم که‌قابل این نیستم میخواهم خودم را داخل در قطار نقله‌حدیث بنمایم واین رباعی ازایشان نقل شده

بعد الثمانین لیس‌قوة　　　قدذهبت‌شرة الصبوة
کاننی والعصا بکفی　　　موسی ولکن‌بلا نبوة

از **تخلیص الاثار** نقل میکند در ذیل ترجمه طوس ینسب الیها الوزیر نظام الملك الحسن بن علی بن اسحق لم‌یر وزیر ارفع منه قدرا ولااکثر منه خیراً ولا اثقب منه رأیاً

ولادتش در طوس بود سنه چهار صدو هشت ودردهم ماه رمضان‌سنه چهارصد وهشتاد و پنج‌در قریه صحنه که‌نزدیك نهاوند است کشته شد

یکروز گفت درخلافت عمربن خطاب در اینموضع جمع کثیری‌ازصحابه کشته شدندودرهمانشب جوان صوفی بکارد اورا بقتل رسانید جنازه ا.را آوردند باصفهان ودرمدرسه خودشان دفن کردند وشبل الدوله دامادشان باین رباعی ایشانرا مرثیه گفته

کان الوزیر نظام الملك لؤلؤة　　　نفیسة صاغها الرحمن من شرف
عـزت فلم تعرف الایام قیمتها　　　فردها غیرة منه الی الصدف

بعضی ازحالاتشان درخاتمه باب نهم‌ذکر شد

ششم مولانا **ملا عبدالله** بن حاجی محمد التونی البشروی مصنف و افیه و شرح ارشادعلامه عالم فاضل فقیه صالح زاهد عابد در **روضات** از ریاض العلماء نقل میکند « انه کان من‌اورع اهل زمانه و اتقاهم بل‌کان ثانی مولانا احمد الاردبیلی»

ایشان مدتی در اصفهان تحصیل علم کردندبعد مشرف‌شدند بمشهد مقدس‌و آنجا توطن‌فرمودند بعد بعزم زیارت اعتاب مقدسه ائمهٔ عراق با برادرشان جناب آقا ملا احمد حرکت کردند و مدتی درقزوین میهمان مولانا ملا خلیل قزوینی بودند بعد حرکت فرمود بجهت تقبیل اعتاب مقدسه ائمه عراق ودر کرمانشاه از دنیارحلت فرمود در سنه هزار وهفتاد ویك ودر کرمانشاه نزدیك قنطره شاهی دفن‌شد وقبه مختصری هم روی قبرشان ساختند

در**قصص العلماء** است که‌روزی شاه عباس کبیر آمد میان مدرسه بدیدن جناب آخوند ملا عبدالله دید مدرسه خلوت است وطلبه ندارد سلطان فرمودچرااینقسم مدرسه‌خلوت است و طلبه ندارد فرمودجوابش رابشما خواهم گفت

بعد که جناب آخوند تشریف برد ببازدید سلطان ، شاه عباس اصرار کرد که از او حاجتی بخواهد، جناب آخوند فرمود حال که اصرار میکنی حاجت من اینست که من سوار شوم وشما جلواسب من تا سر میدان اصفهان پیاده راه بروید

سلطان از آن انقیادی که ازعلماء داشت قبول کرد آخوند سوار شد وسلطان پیاده جلواسبش راه رفت که همه اهل اصفهان دیدند، پس آخوند سلطان را وداع فرمود ومراجعت کرد

یکروز باز سلطان آمد میان مدرسه بدیدن جناب آخوند دید مدرسه طلاب زیادی دارد سؤال فرمود چه شد که مدرسه سالها خالی بودوحال مملو است ازطلاب؟

جناب آخوند فرمود جهتش همان اجابت شما بود خواهش مرا که مردم دیدند علم اینقدر قرب ومنزلت دارد مثل شاه عباس در رکاب عالم پیاده راه میرود

هفتم برادر جناب آخوند ملاعبدالله تونی جناب احمد بن محمد التونی البشروی صاحب حاشیه شرح لمعه وغیر او . در امل الامل است انه فاضل عالم زاهد عابد ورع من المعاصرین وایشان ساکن مشهد بودند و تاریخ رحلت و محل دفنشان معین نیست

بدانکه بشرویه و تون دو قصبه هستند از طبس وطبس از اعمال خراسانست و فعلا نام تون را فردوس گذارده اند

هشتم ـ جناب آقا میرزا محمد بن عبدالنبی بن عبدالصانع النشابوری المعروف به **میرزامحمد** الاخباری الامامی، ولادتش در ذیقعده سنه هزار وصد وهشتاد وهشت بوده و مدتی مجاور نجف اشرف بود ومدتی در کربلای معلی بود و بعد مجاور کاظمین شد

ولادتش در دوشنبه بیست ویکم ذیقعده الحرام سنه هزار و صد و هشتاد و هشت بود وحدود سنه سنه هزار دویست و سی وسه در کاظمین بامر جناب آقا سید محمد مجاهد پسر مرحوم صاحب ریاض اورا بقتل آوردند وچون خیلی متجاهر ومتجاسر بود درتخفیف علماء اعلام لهذا مرحوم حجة الاسلام آقا سید محمد مجاهد حکم بقتل او فرمود و از مصدر حکومت بغداد هم امر بقتل او صادر شد و ایشان تصنیفات زیادی دارند

نهم ـ حسین بن علی الواعظ الکاشفی السبزواری صاحب روضة الشهداء و اخلاق محسنی و غیر این دو ـ ایشان درسنه نهصد و ده در هرات فوت کردند و قبرشان در هرات معلوم است

دهم ـ جناب آقا میرزا محمد المشهدی الطوسی صاحب تفسیر کنز الحقایق و بحرالدقائق ابن **مولانااسمعیل**، ایشان از تلامذهٔ مرحوم فیض بوده، تاریخ ولادت ورحلت ومحل دفنشان معلوم نیست

یازدهم ـ جناب حاجی محمد ابراهیم بن حاجی محمدحسن الکاخی الکرباسی مدرسه **حاجی حسن** که واقعست درخارج بست بالاخیابان منسوبست بوالد ماجد ایشان، تولد والدشان جناب **حاجی محمد حسن** در محلهٔ (حوض کرباسی بوده) ۱

تولد خودآن مرحوم درکاخک گناباد بود ۲ درسنه هزار و صد و هشتاد و رحلتشان دراصفهان بود سنه هزار و دویست وشصت و دو، قبرشان در صفهان معلومست

دوازدهم ـ جناب علاء الدین خواجه عطاملك جوینی حاکم بغداد که از اولاد

۱ـ جهت نامیدن این محله را بحوض کرباسی اینست که زنی از شیعیان بانی حوض آبی شددر این محل از پول چرخ ریسی ، لذا آن محله را حوض کرباسی نامیدند

۲ ـ شش منزلی مشهد

ابوالمعالی جوینی بودند. و او مرد فاضل و شیعه کاملی بود ، ازمؤلفات اوست (تاریخ جهان‌گشا) ابن‌میثم شرح نهج‌البلاغه‌را بنام ایشان نوشته

از خیرات جاریه ایشان آنستکه درنجف اشرف نهری جاری کرداز شریعهٔ فرات وزیاده برصد هزارچهار زرسرخ در او خرج کرد

پسر او بهاءالدین محمد بود، حسن بن علی طبرسی کتاب (کامل بهائی) را باسم او نوشته و او هم شیعهٔ امامی بود

برادر او شمس‌الدین محمد جوینی (الملقب بصاحبدیوان) بوده، و او در زمان هلاکوخان‌بود در دوشنبهٔ چهارم شعبان سنه ششصد وهشتادوسه‌و اورا شهید کردند

این رباعی در شهادت ایشان گفته شد:

از رفتن شمس از شفق خون بچکید — مه روی بکند و زهره گیسو ببرید
شب جامه سیاه کرد از ماتم و صبح — بر زد نفس سرد و گریبان بدرید

چون این رباعی را شیخ مصلح‌الدین (سعدی) شنید بسیار تمجید وتحسین کرد

مقصد ششم در ذکرمشاهیر از عرفاء وصوفیهٔ ازشیعهٔ امامی که از خاک خراسان بودند یا درخاک خراسان مدفونند

اول- ابونصر احمدبن‌محمد جریرابن عبدالله الجبلی الشیمی الجامی الخراسانی‌المعروف به زنده پیل صاحب کتاب نفحات الانس ، در روضات است که او از اعاظم ائمهٔ صوفیه بوده و نسبش بسی‌وپنج واسطه منتهی میشود بحضرت اسمعیل بن ابراهیم الخلیل

تولدش در قریه نابق بود که از توابع ترشیز است و ترشیز از بلدان خراسانست ، هیجده سال درمیان کوههای ترشیز مشغول ریاضت بود، بعد رفت بجام که سه منزلی مشهد است تقریباً مشغول هدایت و ارشادخلق شد و نقل کردند که ششصد هزار نفر ازمتمردین آن نواحی بدست احمد جام توبه کردند و در آنجا کتبی تصنیف کرد، ازتصنیفات اوست کتاب (روضةالمذنبین) که اورا درسنه پانصد وبیست وشش تصنیف کرد باسم سلطان سنجرسلجوقی کتاب دیوانی دارد در اشعار

درمجالس‌المؤمنین است که **شاه اسمعیل صفوی** یکروزتفأل نمود به **دیوان‌شیخ احمد جامی** بجهت کشف حال شیخ که چه مذهب دارد ؟ ناگاه در اول صفحهٔ دست راست این قطعهٔ فاخره آمد:

ای زمهرحیدرم هرلحظه در دل‌صد صفاست — ازپی حیدر حسن ما را امام و رهنما است
همچو کلب افتاده‌ام برخاک درگاه‌حسین — خاک نعلین حسین‌اندر دوچشمم توتیا است
عابدین تاج سر و باقر دو چشم روشنم — دین‌جعفر بر حقست و مذهب موسی رواست
ای موالی وصف سلطان خراسان را شنو — ذرهٔ از خاک قبرش دردمندان را شفا است
پیشوای مؤمنان است ای مسلمانان تقی — گر نقی‌را دوستداری درهمه ملهمرواست
عسکری نور دو چشم عالم و آدم بود — همچو مهدی یك سپهسالاردرمیدان کجااست
قلعهٔ خیبر گرفته آن شهنشاه عرب — زانکه در بازوی حیدر نامهٔ از لافتی است
شاعران از بهر سیم و زر سخنها گفته‌اند — احمد جامی غلام خاص شاه اولیا است

ایضاً این رباعی از **احمد جامی** است:

گر منزل افلاك شود منزل تو — وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو
چون مهر علی نباشد اندر دل تو — مسکین تو و سعی های بیحاصل تو

وفات جامی چنانچه در **تاریخ اخبار البشر** است در حدود سنهٔ پانصد و سی وشش بوده مطابق با (احمد جامی قدس سره) و قبرش هم در تربت شیخ جام بقعه و بارگاه عالی دارد و کاشی های معرق بسیار خوب درمقبره اش کار شده

دوم ـ **عبدالرحمن** بن نظام الدین الملقب به **مولی الجامی** احتمال میرود که سنی باشد بخلاف احمد جامی بلکه قاضی نورالله در مجالس اورا ازمتعصبین اهل تسنن شمرده با آنکه معروفست که او شیعه تراش بوده، این اشعار از اوست:

اصبحت زائراً لك یا شحنة النجف — بهر نثار مرقد تو نقد جان بکف
میبوسم آستانه قدر و جلال تو — دردیده اشك عذر ز تقصیر ماسلف

ایضاً این رباعی از اوست

فارقت ولا حبیب لی الا انت — احباب چنین کنند احسنت احسنت
ظن میبردم که در فراقم بکشی — والله لقد فعلت ما کنت ظننت

و او تصنیفات زیادی دارد نظیر سبحهٔ جامی ونفحات القدس وشرح کافیه ابن حاجب المعروف بشرح جامی فی النحو وغیراینها ـ **در روضات** ازمیرمحمد حسین خاتون آبادی (سبط علامه مجلسی) نقلکرده اعتقادشان این بود که مولا جامی درظاهر سنی بوده تقیة و در باطن شیعه بوده و ادلهٔ بر این اقامه فرموده:

منجمله این شعری که در کتاب(سبحة الابرار) است :

پنجه ورکن اسداللهی را — بیخ برکن دو سه روباهی را

ومنجمله از **محقق کرکی** نقل فرموده که فرموده من همسفر بودم در راه نجف اشرف با مولای جامی و ازاو تقیه میکردم، رسیدیم ببغداد کنار شط نشسته بودیم درویشی آمد و قصیدهٔ غرائی درمدح حضرت امیرالمؤمنین ع خواند چون فاضل جامی شنید گریه کرد و سجده شکر بجای آورد و بآن درویش جایزه داد بعد بمن گفت چرا سؤال نکردی از سبب گریه وسجده ام گفتم سببش معلوم است چون امیرالمؤمنین ع خلیفه چهارم است و تعظیمش لازم است باینجهت گریه کردی و سجده شکر بجا آوردی، گفت نه بلکه امیرالمؤمنین ع خلیفه اولست من دراینجا نباید از شما تقیه بنمانم بدانکه من شیعه امامی خالص هستم وجههٔ گریه وسجده من این بود که این قصیده مال خود منست ولکن تقیة تخلص خود را در او ذکر نکردم و چون دیدم این درویش میخواند شکر کردم که مقبول طباع افتاده واین علامت وصول بدرجه قبول است

الحاصل ولادت ایشان سنه نهصد و هفده بوده و قبرش در هرات است و تاریخ فوتش راحقیر درجائی ندیدم

درقصص العلماء است که مرحوم فیض چشم چپ اومعیوب بوده جامی این بیت را بجهت اوفرستاد

روبه صفتا اگر تو روباه نهٔ — چشم چپ تو راست بگو کور چراست

مرحوم فیض درجوابش این رباعی را فرستاد

در منصب رندان جهان عین عطاست		چپ کوری و راست بینی این شیوه ماست
روبه صفتا اگر تو روباه نهٔ		بغض علی و آل بگو در تو چراست

بعد میگوید این قضیه مال جامی شاعر است که دیوانی دارد یوسف و زلیخا نه آنکه درحق مولانا عبدالرحمن جامی باشد چون عصر مرحوم فیض متأخر بوده از عصر عبدالرحمن چون ولادت فیض در سنه هزار وهفت بوده

سوم ـ امیر قاسم انوار معین‌الدین **علی‌الموسوی** که اصلا اهل آذربایجان بوده

در **مجالس‌المؤمنین** است که ایشان چهار مرتبهٔ پیاده بمکه و مدینه مشرف شد و او اشعار بسیار ملیح وشیرینی گفته منجمله قصیده‌ایست که مطلعش اینست

ای‌عاشقان‌ای‌عاشقان هنگام‌آن‌شد کزجهان		مرغ دلم طیران‌کند بالای هفتم آسمان

و آخرآن قصیده اینست

قاسم سخن‌کوتاه‌کن برخیزوعزم راه‌کن		شکر بر طوطی‌فکن مردار پیش کرکسان

او در سه سالگی بعلم فائز شد چنانچه خودگفته

مرا علم از ازل در سینه دادند		عجب علمی ولی درسی ندادند

ایشان از شاگردان سلطان صدرالدین بن شیخ صفی‌الدین جد سلاطین صفویه بود رحلتش در قریه خرجرد ازقصبه جام بود سنه هشتصد و سی‌وهفت ودر همان قریه هم مدفون‌شد

چهارم ـ **امیرمختوم** پدرش امیر بهاء الدین از اهل مدینه طیبه بود آمد بزیارت مشهدمقدس و درنیشابور عیالی اختیار کرد و میرمختوم از او متولد شد و در بزرگی بصحبت میرقاسم انوار فائز شد و بعد از چندی در خدمت میر قاسم در جام مرحوم شد و این اشعارمیر مختوم است که در مدح حضرت امیرالمؤمنین ع گفته

منزل آیات حکمت منبع سر وجود		شاه‌مردان‌سر یزدان بحراحسان‌کان جود
مالك ملك ولایت‌کاشف اسرارغیب		مطلع دیوان فطرت مقصد بود و نبود
عارف سر کمالت بر تر ازکروبیان		منکر قدر و جلالت کمتر ازگبرویهود الخ

گویا قبرش درجام نزدیك قبر میر قاسم انوار بوده باشد و میر قاسم در فوت او مرثیه گفته که مطلعش اینست

میر مختوم سفر کرد وودامی‌فرمود		همه دلهای عزیزان بفراقش فرسود الخ

پنجم ـ **قطب‌الدین حیدر** مقدم طایفه حیدریان و او در زمان الناصرباللّٰه عباسی بود و در سنه ششصد وهجده از دنیا رفت و قبرش در تربت حیدریه مقبره وگنبد و صحنی دارد و آنشهر راهم بمناسبت دفن‌ایشان تربت حیدریهٔ مینامند واین قطب‌الدین حیدر ظاهراً غیرقطب‌الدین حیدر تونی‌باشد که از اولاد حضرت موسی‌بن جعفر ع است و قبرش در تبریز مشهور و معروف است

در **مجالس المؤمنین** است که بسیاری از خوارق عادات بدست وی جاری گردیده از آن جمله آهن بدست مرتضوی نشان وی موم گردیده و مشهور است که در وقتیکه بعزم زیارت حضرت امیرالمؤمنین ع متوجه شد چون بآن آستان قدس رسید بسنگی که بدیوار روضه متبرکه نصب بود تکیه داده تا هفت روز حرکت نکرد و چیزی نخورد و نیاشامید و منتظر اشاره و رخصت بودتاآنکه درنیمه شب هشتم از روضهٔ متبرکهٔ آواز هائلی بیرون آمدکه ساکنان نجف اشرف ازخواب بیدار

شدند وچنین بگوششان رسید که فرزند من حیدر را دریابید چون‌اطراف روضه‌را تفحص کردند اورادیدند واز نام ونسب اوسؤال کردند دانستند که اومراد حضرت‌امیرع میباشد لاجرم همگی بپای بوس‌اومشرف شدند وفرمود بتواترمعلوم شده که ازز مان رسیدن قطب‌الدین حیدرتونی بشهر تبریز اکثرساکنین آندیار بمذهب حقه‌امامیه‌درآمدندانتهی

ششم - الشیخ فریدالدین‌العطارمحمدبن ابراهیم‌النیشابوری صاحب کتاب تذکرة الاولیاء ومنطق‌الطیر وغیراینها ولادت اودرزمان سلطان سنجربن ملکشاه بوده درسنه پانصدوسیزده درقریه کدگن که ازتوابع نیشابوروقریب‌بحیدریه است

درسنه ششصد وبیست‌وهفت درنیشابورشربت شهادت چشید بدست طائفه غزوتاتار وقبرش درنیم فرسخی نیشابورمعلوم است وبقعه مختصری هم‌داردواز‌مشایخ‌شیخ‌محمد ملای‌رومی صاحب مثنوی‌میباشدو درصباوت درك کرده صحبت قطب‌الدین حیدر موسوی را

این‌رباعی‌رانسبت باو داده‌اند

زسگان کویت ایجان که‌دهد مرانشانی	که‌ندیدم‌ازتو بوئی‌وگذشت زندگانی
زغمت‌چه مرغ‌بسمل شبوروزمی‌طپیدم	چو بلب‌رسیدجانم‌پس‌ازاین‌دگرتودانی

هفتم - حاج سید محمد بکتاشیالمعروف بحاجی‌بکتاشی ولی نیشابوری

ولادتش در نیشابور بودبعد رفت ببلاد روم وچهل‌سال دربلاد روم مشغول ریاضت بود ودرسنه هفتصد وسی‌وهشت ازدنیا رحلت فرمود وتاریخ وفاتش کلمه (بکتاشیه) است ومحل دفنشان بر احقرمعلوم نیست

هشتم - میرزاعبدالحسین الملقب به **فیض‌علیشاه** وایشان پسرامام‌جمعه طبس بودند وبرای تحصیل علم‌در دولت کریمخان زند باصفهان رفت وبعد ازمدتی‌رفت بشیراز وخدمت سید معصوم‌علیشاه رسید ودرسنه هزاروصد ونود ونه دراصفهان رحلت کردوقبرش‌درتخته‌فولااصفهان‌است وطبس‌ازمحال خراسان‌است وازآنجا تامشهد مقدس ده منزل‌است تقریباً

نهم - آقامحمد علیالملقب به **نورعلی‌شاه** پسرمیرزاعبدالحسین سابق‌الذکرواوبا پدرش رفت بشیراز ومرید سید معصوم علیشاه شد

درزمان مرحوم میرزا مهدی شهید ثالث نورعلیشاه‌آمد بمشهد مقدس ومیرزای شهید امرکرد که گیسوانش را تراشیدند وآخرالأمر اورا درشهرموصل مسموم نمودند وازقصائد اوست که درمدح حضرت امیرع گفته

ای رخت مهر سپهر انما	قامتت سرو ریاض هل‌اتی
شرحی‌ازموی‌تووالليل‌آمده	آیتی‌ازوصف‌رویتوالضحی
از ازل بهر ثنایت تا ابد	ذکر تسبیح ملك شد لافتی
دروجود اثبات‌الاکس‌نکرد	تا نکردی‌نفی‌شرك‌ازتیغ لا
عاشقان هستند درفرمان تو	نقطه تسلیم و پرگار رضا
هرکه‌شدمفتون‌زلف‌دلکشت	مطلق آمد از قیود ماسوا
ازتوخواهد یکنظر نورعلی	تا شود خاك وجودش کیمیا

وایضاً‌ازنورعلیشاه است قصیدهٔ که مطلعش اینست

کرد شهنشاه عشق درحرم دل ظهور | قد زمیان بر فراشت رایت الله نور
موسی جان میشتافت درطلب جذبهٔ | کرد تجلی ز جیب بار قد نخل طور الغ

دهم - آقامیرزا محمد الملقب به مشتاق علیشاه واو ازاهل تربت حیدریه بود بعد رفت به کرمان ودرماه رمضان سنه هزارودویست وشش بحکم جناب آخوند ملا عبدالله کرمانی او را بقتل رسانیدند وقبرش درکرمان معروفست

یازدهم - شیخ ابو سعید فضل الله بن ابوالخیر واوظاهراً از اهل مهنه بوده که از محال گناباداست واز آنجاتامشهد پنج منزلست

گفتند که قبرایشان بین سرحد خراسان وروسیه است واو معاصر بوده با شیخ ابوالحسن خرقانی وبین آنها وعارف مکاشفاتی بود وشیخ ابوالحسن خرقانی درسنه سیصد وچهل و هشت متولد شد و درشب عاشوراء سنه چهارصد وبیست وپنج رحلت فرمود ودرخارج قریه خرقان که مولد او بود مدفون شد خرقان قریه ایست ازقراء بسطام که درنزدیکی شاهرود است

درمطلع الشمس است بوعلی سینا چون مراتب علم وعرفان ومقامات شیخ ابوالحسن رااستماع نمود بخرقان آمد وابوالحسن زن بد خو وبد رفتاری داشت بوعلی آمد بدرسرای وی و از حال ابوالحسن جویاشد زن گفت ای بنده خدا آن زندیق سالوس را چه میکنی وثنا سزای زیادی بشیخ خرقانی گفت بوعلی دانست که شیخ درخانه نیست بصحرا رفت دید پشته هیزمی برروی شیری بار کرده ومثل درازگوشی او را میراند چشم شیخ خرقانی که به بوعلی سینا افتاد گفت من بار آن گرگ درنده راکه عیالش باشد میکشم که این شیر درنده بارم رامیکشد (درخاتمهٔ باب دوم این حکایت رااز لئالی الاخبار نقل کردیم باجزئی تفاوتی)

این رباعی ازشیخ خرقانی است

آندوست که دیدنش بیاراید چشم | بی دیدنش از گریه نیاساید چشم
ما را ز برای دید نش باید چشم | گر دوست نه بیند بچه کار آید چشم

دوازدهم - درقریه صوفی آباد که از قراء سمنانست قبر احمدبن محمد بن احمد البیابانکی المشهور بعلاءالدین سمنانیست وگویند که اودرایام شباب ملازم ارغون خان بود وپدرش بمرتبه وزارت بود پس شیخ راجذبه گرفت وازخدمت ارغون خان دست کشید بعفا تقامرفت ولباس فقر پوشید

گویند درآخر ایام عمرمیگفت آنچه مرا درآخرعمرمعلوم شداگر دراوائل عمرمعلوم بودی ترك ملازمت سلطان را نمیکردم ودر خفا خدا پرستی میکردم و در پیش ملوك مهمات مظلومان راکفایت مینمودم رحلت ایشان درسنه هفتصد وسی وشش بود

سیزدهم حاجی ملاسلطان گنابادی الملقب بسلطان علی شاه صاحب سعادت نامه و غیر آن تولادتش در قریه توده نیم فرسخی بیدخت گناباد بوده شب سه شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی سنه هزارو دویست وپنجاه و یك ومدتی در سبزوار خدمت حاجی ملا هادی سبزواری مشغول تحصیل علم حکمت و کلام بود بعد رفت باصفهان ودست ارادت داد بحاجی محمد کاظم اصفهانی بعد برگشت به بیدخت گناباد ومرشد طایفه صوفیه شد ودر سحر شب ربیع المولود سنه هزارو سیصد و بیست و هفت بدست بعضی ازمریدهای خود کشته شد وقبرش در بیدخت گناباد درشش منزلی مشهدمقدس است

چهاردهم ابو عبد الرحمن احمد بن علی بن الشعیب النسائی صاحب کتاب الخصائص و السنن

احد الصحاح است و کتاب خصایص در مناقب امیرالمؤمنین ع است چون وارد دمشق شد و کتاب خصایص را تصنیف نمود اهل علم باو اعتراض کردند که تو چرا درفضیلت شیخین چیزی ننوشته‌ای در جواب گفت چون داخل دمشق شدم دیدم خیلی ازمردم ازامیر المؤمنین ع منحرفند این کتاب رانوشتم بامید آنکه مردم هدایت بیابند پس مردم شام او را ازمسجد بیرون کردند و کم کم او را از شام بیرون کردند رفت برمله که نزدیك بیت المقدس است وآنجا فوت کرد و گفته شده که وصیت کرد مرا حمل کنید بمکه وبین صفا ومروه دفن شد وفوتش در سنه سیصدو سه بود ونساء اسم بلده ایست بخراسان بین او وبین سرخس دوروز است وتا ابیورد یکروز

مقصد هفتم در ذکر مشاهیر از علمای اهل تسنن که از خاك خراسان بودند یادر خاك خراسان مدفونند

اول احمد بن شعیب النسائی جامع صحیح نسائی که از صحاح سته حضرات اهل تسنن است فوتش درسنه سیصدو سه بوده ومحتملست که مدفنش درنساء باشد ، جهت نامیدن او را به نساء اینست چون مسلمین خراسان را فتح کردند آمدند به نساء دیدند آنجا یکنفرمرد پیدا نمیشود گفتند اهل اینجا همه زنهستند وزن هم که مقاتله نمیکند آنجارا واگذاردند

دوم ابو الحسین مسلم بن حجاج نیشابوری که از اعاظم و کبار نیشابور بود صحیح مسلم که از صحاح سته اهل تسنن است منسوبست بایشان و در سنه دویست و شصت و یك در زمان معتمد عباسی ازدنیا رفت در قریه نصر آباد که از قرای نیشابور است وظاهراً مدفنش هم آنجاباشد

سوم ابو بکر احمد بن حسین البیهقی الخسرو جردی الفقیه الشافعی و امام الحرمین جوینی در حق او گفته مامن شافعی المذهب الا وللشافعی علیه منةالااحمد البیهقی فان له علی الشافعی منةوکان من اکثر الناس نصراًلمذهب الشافعی

فوت او درسنه چهارصدو پنجاه وهشت بود در نیشابور و جنازه‌اش را در بیهق دفن کردند «بیهق محلی است که حاکم نشین اوسبزوار است خسروجرد در یکفرسخی سبزوار است»

چهارم ــ ابوالمعالی امام الحرمین **عبدالملك بن الشیخ عبد الله الجوینی الشافعی** استاد الغزالی جهت ملقب شدنش بامام الحرمین این بود که مدت چهار سال در مکهٔ معظمه تدریس میکرد وفتوی میداد بعدبرگشت به نیشابور و درسنه چهارصد وهشتادو هشت درقریه ازقرای اسفرائن که ازمحال سبزوار است از دنیا رفت و جسدش را آوردند به نیشابور و در خانه‌خود دفن کردند

درتاریخ ابن خلکان است که بعد از چندسال جسد اورا حمل نمودند بمقبره حضرت سید الشهداء ع و در جنب قبر پدرش شیخ عبدالله دفن کردند پدرش هم ازاجلهٔ علمای شافعیه بود (جوین ناحیه ایست در نزدیك سبزوار چهارصدقریه و چهارصد قنات دارد)

پنجم ــ **ابو اسحق ابراهیم بن محمد الاسفرائینی** الملقب به رکن الدین الفقیه الشافعی مدرسه بزرك نیشابور بجهت اوبنانهاده شد وفاتش روز عاشورای سنه چهارصد وهیجده بوده جسدش را حمل نمودند به‌اسفرائن و آنجادفن کردند « اسفرائن ازمحال سبزوار است ومسقط الرأس انو شیروان عادل بوده»

ششم ابوحامد احمد بن ابی طاهر الاسفرائینی الفقیه الشافعی انتهت الیة الریاسة ببغداد در مجلس درسش جمعی از فقهاء حاضر میشدند ابن خلکان گفته و کان الناس یقولون لوراه الشافعی لفرح به. نقل شده یکی از فقهاء در مجلس مباحثه باو سخنهای زشت گفت ، شب آمد نزد ابو حامد بعذرخواهی کردن ابو حامد این رباعی راخواند :

جفاء جری جهراً لدی الناس و انبسط   و عذراتی سراً تاکد ما فرط

ومن ظن ان یمحو جلی جفائه   خفی اعتذار فهو فی اعظم الغلط

یعنی ظلم است که توجهراً نزد مردم بد بگوئی و بد گوئی تو میان مردم پهن شود و در پنهانی عذرخواهی کنی و کسیکه گمان کند ظلم آشکاری بعذر پنهانی محو میشود غلط عظیمی کرده

ولادتش سنه سیصدو چهل وچهار بود فوتش در بغداد سنه چهار صدوشش بود ودردارالحرب بغداد دفن شد

هفتم ابوالفتح محمد بن عبدالکریم الشهرستانی المتکلم علی منحب الا شعری صاحب کتاب «ملل و نحل»

ولادتش سنه چهارصد و شصتو هفت بود «درشهرستان» وفوتش نیز در شهرستان بود در آخر شعبان سنه پانصد و چهل وهشت در روضات از تاریخ یافعی نقل کرده که شهرستان اسم است از برای سه شهر اول در خراسانست بین نیشابور و خوارزم و باو منسوبست صاحب کتاب ملل و نحل

ودر کتاب کشکول از کتاب ملل ونحل نقل کرده که بعضی از مردم منکر محسوسات و معقولات همه هستند ومیگویند « کلمافی الکون وهم اوخیال» و آنها جماعت سوفسطائیه هستند و بعضی بمحسوسات قائلند لکن منکر معقولات هستند و آنها طبیعیون هستند و بعضی قائلند بمحسوسات ومعقولات لکن منکر شرایع هستند و آنها صابیه هستند و بعضی قائل بمحسوسات و بمعقولات و باحکام شریعت هستند لکن نه بشریعت خاتم النبیین ص و آنها یهود ونصاری ومجوس هستند و بعضی قائل بمحسوسات و بمعقولات و بشریعت خاتم النبیین ص هستندو آنهامسلمانانند

هشتم عبدالملك بن محمد بن اسمعیل الثعالبی الملقب بالفراء النیشابوری مصنف کتاب «یتیمة الدهر» و«سرالبلاغه» و «فقه اللغه» و غیراینها

درحیات الحیوان است انه رأس المؤلفین وامام المصنفین در روضات است که ایشان خیلی مسافرت کردند و عجایب زیادی دیدند آخرالامر در باخرز نیشابور کشته شد سنه چهارصد وشصتو هفت و خونش هدرشد « باخرز نزدیك تربت حیدریه است»

نهم سعد بن عمر بن عبدالله التفتازانی الهروی الشافعی مصنف کتاب مطول در معانی و بیان وغیر او ـ ولادتش سنه هفتصد و بیست ودو بود ورحلتش در سمرقند بود روز دو شنبه بیست ودوم محرم سنه هفتصد و نود ودو نعشش را ازسمرقند حمل نمودند بسرخس و آنجا دفن کردند (سرخس سه منزلی مشهد مقدس است)

وملا سعد در مقام هجو یکنفر از علماء این شعر راگفت

و لست جدیراً ان تکون مقدما   و ما انت الا نصف ضد المقدم

یعنی تو قابل تقدم نیستی بلکه تو نصف ضد مقدمی که نصف مؤخر هستی «که خر باشد»

وایضادر سرخس است قبر فضل بن سهل وزیر مأمون که در دوم شعبان سنهٔ دویست و دو

اورا میان حمام بقتل رسانیدند

دهم ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن الفقیه الشافعی مصنف کتاب تیسیر فی علم التفسیر ودر حقش گفته شد«وهومن اجود التفاسیر»

مدتی در نیشابور خدمت ابی علی حسن بن علی النیشابوری المعروف بدقاق درس خواندومدتی نزد محمد بن ابی بکرالطوسی ومدتی نزد ابو اسحق اسفرائینی

رحلتش سنه سیصدوهفتاد وشش بود درنیشابور در سن هشتاد ونه سالگی ودر مدرسه نیشابور زیر پای استادش ابی علی دقاق دفن شد

یازدهم ـ نظام الملة والدین حسن بن محمد بن الحسین **الخراسانی** المعروف بالنظام الاعرج النیشابوری صاحب تفسیر کبیر وشرح برشافیه درصرف المعروف بشرح نظام

وایشان از علمای رأس مأه تاسعه بودند و او هم عصر بود با ملا جلال دوانی و ابن حجر عسقلانی واصلش و موطن اهل و عشیره اش در شهر قم بوده از اینجهت بعضی احتمال دادند تشیع اورا چون شهرقم شهری است که بنای آن ازاول برتشیع بوده

دوازدهم ـ **علی بن محمد بن علی الحسینی** الحنفی الجرجانی المشهور به سید میر شریف مصنف صرف میر و کبری و کتب دیگر ـ ولادتش سنه هفتصدو چهل بود در ولایت جرجان وفوتش در ششم ربیع الثانی سنه هشتصد وشانزده بوددرشیراز وقبرش در شیراز استو این رباعی از نتایج افکار اوست

بیخوابی شب جان مرا گر که بکاست	در خواب شدن زروی انصاف خطاست
ترسم که خیالش قدمی رنجه کند	عذر قدمش بسالها نتوان خواست

سیزدهم ـ ابوالمعالی مسعود بن محمد بن مسعودالنیشابوری الطرشیشی الفقیه الشافعی الملقب به قطب الدین ولادتش سنه پانصد و پنج بود وفوتش در آخر ماه رمضان سنه پانصد و هفتاد و هشت بود دردمشق ودر مقبره صوفیه دفن شد واین رباعی از اوست

یقولون ان الحب کالنار فی الحشاء	الا کذبوا فالنار تذکو و تخمد
و ما هی الا جلوة مس عودها	قندی فهی لا تخبو و لا تتوقد

ترشیش در پنج منزلی مشهد مقدس است

چهاردهم ـ ابوالبرکات محمد بن الموفق الجنوشانی الملقب به **نجم الدین الشافعی** صاحب کتاب محیط فی شرح الوسیط ورفت بمصر ومدرس شد در مدرسه که مجاور قبر امام شافعی است ، ولادتش سنه پانصدو ده وفوتش سنه پانصدوهشتاد وهفت بود و مدفنش در زیر پای امام شافعی است در مصر که بینشان یك پنجره استوجنوشان فعلا معروف است بقوچان و در سه منزلی مشهد مقدس است

پانزدهم معین الدین جاجرمی محمد بن ابراهیم فقیه شافعی در نیشابور ساکن بود وآنجا تدریس میکرد وهمانجا وفات کرد سنه ششصدو سیزده(جاجرم قصبه ایست واسطه میان نیشابور وجوین و جرجان)

شانزدهم جوهری ابونصر اسمعیل بن حماد فارابی صاحب صحاح اللغة مسکنش در نیشابور بوده وخطش در نهایت خوبی بود بحدی که مقابله میکرد باابن مقله ودر حدود سنهٔ چهارصد درنیشابور وفات کرد ظاهراً قبرش در نیشابور بود

هفدهم ـ الدقاق ابو علی حسن بن علی النیشابوری
وفاتش در نیشابور بود سنه چهارصد و پنج وقبرش در نیشابور است

هیجدهم فرید خراسانی العالم المتبحر ابوالحسن بن شیخ ابوالقاسم بن حسین البیهقی
وایشان از اجله مشایخ ابن شهر آشوب بود واول کسی هست که شرح کرد کتاب نهج البلاغه را

نوزدهم القفال المروزی ابو بکر بن عبدالله بن احمد الشافعی الفاضل الفقیه و او بسیار رحمت کشید در ترویج ملهب شافعی او سلطان محمود را ازملهب حنفی بملهب شافعی بر گردانید بجهت نمازیکه بمذهب ابو حنیفه خواند وفاتش سنه چهارصد و هفده بوده و قبرش در سجستان است که سیستان باشد

بیستم ابوالفضل احمد بن محمد بن احمد نیشابوری صاحب کتاب مجمع الامثال
وفاتش سنه پانصد وهیجده وقبرش در نیشابور است (میدان محله اینت درنیشابور)

مخفی نماناد که حقیر ابداً تصدیق از مسالك مختلفه متشته از قبیل صوفیه و شیخیه وسایر مسالك ندارم بغیر مسلك شیعه امامیه متشرعهٔ که مطیع علمای اعلام و پیشوایان ملهبشان باشند و عمل برسائل فتوایه مجتهد عادل حی اعلم بنمایند باقی مسالکعمه نوعاً دام هو ام فریبی وجلبحطام دنیوی است اعاذنا الله من شرور انفسنا ومن شرور الشیطان الرجیم

مقصود ازذکر مقصد ششم و هفتم این بود کهمعلوم شود خاك خراسان مربیـــ وفرد اکمل هر صنف و هرطایفه از خاك خراسان بوجود آمده

خاتمه

در ذکرمختصری از شجره طیبه مقدسه سادات رضویه و تقویه

ثقة الاسلام و رکن المسلمین **آقا میرزا محمد باقر** مدرس اول آستانه مقدسه رضویه رضوان‌الله‌علیه کتابی نوشتهٔ در سلسله مقدسه رضویه واجمال آن کتاب شریف را در این خاتمه ذکر میکنم چون بناء ایشان بر استغراق و استقصاء بوده است و علاوه ایشان اسماء مقدسه اموات و احیاء این سلسلة النور را ذکر فرموده حقیر اختصار نمودم بذکر بزرگان از گذشتگان آن سلسلة النور ، ایشان اسماء مقدسه شانرا با اوصاف شایستهٔ و لایقه ذکر فرمودهو حقیر بدون اوصاف ذکر کرده‌ام طلباً للاختصار

حقیر ذکر میکنم این سلسلة النور را **از حضرت جواد الائمه ع** ، (جلو اسماء مقدسه هریك از طبقات از امامزادگان محترم علامت ستاره (✿) گذارده میشود که طبقات معلوم باشد

بدانکه تمام سادات رضویه تقویه نیز هستند چون عقب باقیمانده از حضرت رضا ع منحصر است باعقاب حضرت جواد الائمه ع ، مثل آنکه اعقاب باقیه از حضرت امام محمد باقر ع منحصر است باعقاب حضرت صادق ع چنانچه درعمدة الطالب تصریح فرموده

وهمچنین عقب باقیمانده از حضرت امام حسن عسکری ع منحصر است بحضرت حجة الله(عج) وعقب باقیمانده از اولاد ذکور حضرت سیدالشهداء ع منحصر است بامام زین العابدین ع

بدانکه اولاد بلاواسطه حضرت جواد الائمه ع که از او عقبی ماند بغیر حضرت امام علی النقی الهادی ع منحصر است ظاهراً بجناب ابو جعفر موسی المبرقع (✿) ابن الجواد ع این امامزاده

محترم تا زمان بلوغش در مدینه طیبه مشرف بود بعد تشریف برد بکوفه در سنه دویست و پنجاه و شش که سن شریفش در حدود چهل بوداز کوفه منتقل شدبقم

از تاریخ قم نقل شده که اعراب قم بوی پیغام دادند که‌از جوار ما بیرون شو پس آن بزرگوار بکاشان رفت و احمد بن عبدالعزیز بن دلف او را اکرام نمود ومقررنمود که‌هر سالی هزار مثقال طلاو اسب مسرجی بایشان بدهند پس دو نفر از رؤسای عرب از کوفه بسراغ ایشان بیرون شدند و تفحص ایشان رادر قم نمودند و اهل قم را بسبب اخراج ایشان توبیخ زیادی کردند و رؤسای اعراب قم را بطلب ایشان فرستاد ند و ایشان را معززاً و محترماً وارد قم نمودندواز مال خود بجهت ایشان منزل‌و چند سهم ازقرای تفرش را خریدند

بعد اخواتشان جناب زینب وام محمد و میمونه صبایای حضرت جواد ع و دختر جناب موسی المبرقع بربیه وارد بر ایشان شدند تمام آنها درقم بودند تاآنکه از دنیارفتند و در نزد قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر ع‌دفن شد

از کتاب سیادة السالفة میرزا ابوالقاسم رضوی قمی لاهوری نقل شده که ایشان از جمعی ازاصحاب حضرت جواد ع نقل فرمودند که چون موسی‌المبرقع کمال‌صباحت وملاحت را داشت‌بنحوی که‌او را یوسف عصر خود میگفتند وقتی که ازمنزل خود خارج میشد برقع‌بصورت خود میانداخت بجهت تحفظ ازنظر مردم

ودر شبچهار شنبه هشتم ربیع الاخرسنه دویست و نود ودو از دنیا رحلت فرمود وقبرشریفش در قم معروفست و جناب مستطاب آقای قائمقام رضوی دام اجلاله العالی مبلغ خطیری در تعمیربقعه وصحن ایشان خرج کرده‌اند

مخفی نماناد که مراد از رؤسای عرب قم اشعریین هستند و آنها قبیلهٔ بودند در یمن که سنه نودوچهار ازیمن بقم آمدند وسبب آبادی قم شدند

وجناب موسی المبرقع پسری داشت ابوالمکارم احمد ✹ ابن موسی المبرقع تاریخ رحلت و محل دفنشان معلوم نیست

جناب احمد پسری داشت ابو علی محمد الاعرج ✹وایشان بسیار فاضل و پرهیزکار و عاقل بودند مثل جدش برقع بصورت میانداخت در روز یکشنبه سوم ربیع الاول سیصد و پانزده در قم از دنیا رحلت فرمود ودر مقبره جدش جناب موسی المبرقع دفن‌شد وتمام سادات رضوی مشهدمقدس وقم نسبشان منتهی بایشان میشود و جناب محمد الاعرج پسری داشت جناب‌ابوعبدالله احمد النقیب✹

وایشان معاصر بودند با جناب حسین بن علی‌بن بابویه القمی و بعد از وفات ابوالقاسم العلوی نقابت قم بوی تفویض شد

بدانکه معنای نقب بحث کردن وکاویدن است وعمده مقصوداز نقابت‌آنستکه چون‌پیغمبرص) ص احکامی خاصه از برای ذوی‌القربی قرار داده بود ودر اوائل خلافت بنی العباس بطون و اعقاب بنی هاشم زیاد شدند لذا محتاج شد بکسیکه نژاد و انساب بنی هاشم را بطنا بعد بطن بشناسد تا ذوی‌القربی معلوم شوند و اجر رسالت بایشان اداء شود وخارج النسب خود را داخل در نسب نکند وانساب محفوظ بماند لذا اشخاصی بودند که‌عالم با نساب بودند واسم آن کسی را که عالم باین مطلب باشد نقیب نامیدند واز برای نقابت آدابی است که در علم انساب مقدمتاً عنوان میکنند و

ضبط نسب گاهی بتسطیر میشود و گاه بتشجیرو چون بنی فاطمه‌از ریاست و تحکم بنی العباس‌تأنف وعار داشتند لذا نقیب الطالبین‌و نقیب العباسیین از اول جدا بودند و منصب نقابت بسیار محترم و صاحب آن زیاد معظم بود حتی زمانی منصب نقابت طالبیین و دیوان مظالم و امارت حاج با سید جلیل طاهر ذوی‌المناقب حسین بن موسی والد ماجد سید مرتضی وسید رضی بود و بعد از ایشان با سید رضی بود و بعد ایشان با سید مرتضی بود و در هر شهری نقیبی از جانب نقیب النقباء کل معین میشد

الحاصل جناب احمد نقیب در نیمه ماه صفر سنه سیصد و پنجاه و هشت در قم از دنیا رحلت فرموده ودربقعهٔ جناب موسی‌المبرقع دفن شد

ودر آن مقبره دو بقعه است یکی بزرك دیگری کوچك و فاصله فیما بین این دو بقعه تقریباً بیست ذراع است ودر بقعه کوچك دوصورت قبر است یکی قبر موسی مبرقع است ودیگر قبر احمد نقیب ودر بقعه بزرك اول کسی که‌دفن شد محمد بن احمد بن موسی‌المبرقع است

درمجالس المومنین است که نسب شریف سادات عظام رضوی مشهد مقدس وقم منتهی باحمد نقیب می شود و جناب احمدنقیب پسری داشت‌جناب ابوالحسن موسی ✿ و ایشان بسیار فاضل ومتواضع و با اخلاق بودند درعنفوان جوانی نقابت سادات قم وکاشان بوی مفوض شد و عده سادات رضوی در زمان ایشان ذکورا واناثاًسیصد و سی‌و یکنفر بودند و وظیفهٔ هر یك از جا نب سلاطین آل‌بویه ماهی سی‌من نان و ده‌درهم نقره بوده و سلاطین آل بویه از جناب موسی بن احمد النقیب بسیار تعظیم وتکریم مینمودند مثل فخرالدوله و عضدالدوله و تاج الدوله و جناب موسی بن احمد باکافی الکفاة ابوالقاسم اسمعیل بن عباد بسیار خصوصیت داشتند و بینشان مکاتیب و مراسلاتی بود وایشان سنه سیصد وهفتاد و پنج بزیارت جدش حضرت رضا ع مشرف شد و تاریخ فوت و محل دفنشان معلوم نیست

جناب ابوالحسن موسی پسری داشت جناب ابوعبدالله احمد ✿ وایشان هم‌اسم و کنیه بودند باجدشان جناب احمد نقیب تولد ایشان روز شنبه پنجم ماه صفر سنه سیصد و هفتاد و دوبود در قم‌و تاریخ رحلت ومحل دفنشان معلوم نیست

مخفی نماناد تااحمد بن موسی بن احمدتاریخ مضبوطی مثل‌تاریخ قم در دست بود لکن بعد ازایشان تاریخی که وافی بتمام جهات باشد در دست نیست باید ازکتب انساب و فرامین سلاطین از شجره نامهائی که بزرگان این سلسلهٔ نوریه در خانواده‌های خود داشته‌اند مخصوصا سید جلیل‌و عالم‌نبیل میرزا شمس‌الدین محمد که ازاجله علماء این‌سلسله جلیله است‌ودر سنه هزار و صد وسی وپنج کتابی موسوم بوسیلة الرضوان تالیف فرموده و در دیباچه آن نسب خود را بیان فرموده بقیه سلسله نورانیه را بدست آورد

جناب احمد بن‌موسی پسری داشت جناب سید محمد ✿ که‌تمام سلسله سادات رضوی مشهد وقم منتهی به‌ایشان میشود

ایشان یك اصلی هستند که از او **دوشاخه طوبی بوجود آمد اول از دوشاخه طوبی** جناب عیسی بن محمد ✿ است و او پسری داشت جناب بندار بن عیسی ✿ واوپسری داشت جناب‌سید ابوالفضل بن‌بندار ✿ و او پسری داشت جناب سید امیرة بن ابوالفضل ✿ واوپسری داشت جناب‌سید ابوالقاسم بن امیره ✿ واو پسری داشت جناب سید فادشاه بن ابوالقاسم ✿ و او پسری داشت‌رضی

الدین سید بن فادشاه ✿ و او پسری داشت مجدالدین سید علی بن سید حسین ✿ و او پسری داشت رضی‌الدین سید محمد ✿ بن سیدعلی

وایشان یك‌اصلی هستندکه‌ازاو دوشاخه ریحان بوجودآمد

اول از دوشاخه ریحان جناب السیدالامجد السید محسن بن سید محمد ✿ بود وایشان از اجله علماء وسادات گرام واشراف بودند

شیخ محمد بن ابی‌جمهور الاحسائی کتاب‌شرح زادالمسافرین را باستدعاء ایشان تصنیف‌کرد و حین مجاورتشان در مشهدمقدس بحمایت جناب آقا سید محسن باملای هروی مناظراتی‌کرد

در مجالس المؤمنین است که والد ماجد جناب آقا سید محسن الرضوی در زمان سلطان حسین میرزای بایقرا از قم بمشهد مقدس منتقل شد و جناب آقا سید محسن درمشهد مقدس بافاده علوم و ترویج‌ملهب اشتغال‌داشت ودرسنه نهصد و سی ویك آقا محسن رضوی در مشهد مقدس‌ازدنیا رحلت فرمود و تاریخ فوتش ادخلوها بسلام آمنین است ومحل دفنشان معلوم نیست ابن ابی‌جمهور در اول رساله مناظراتش با ملای‌هروی فرموده بعد الحمد و الصلوة انتی کنت فی سنة ثمان وسبعین و ثمان مأة مجاور المشهد الرضا ع وکان منزلی بمنزل السید الاجل و الکهف الاظل محسن بن محمد الرضوی القمی وکان من اعیان اهل‌المشهد و اشرافهم بارزاً علی اقرانه بالعلم و العمل- وجناب آقا سید محسن پسری داشت جناب آقا سید محمد مهدی ✿ محقق ثانی در اجازهٔ که بایشان داده نوشته « و بعد فان السید السند الاوحد شرف اولاد الرسول خلاصة سلالة الزهراء البتول انموذج اسلافه الطاهرین نتیجة السادات المحجلین ذی النسب الطاهر الفاخر جامع الکمالات الانسیة و صاحب النفس القدسیه الفاضل الکامل العلامة شمس‌الملة والدین محمد الملقب بالسید العلامة مهدی بن المرحوم المبرور والمتوج المحبور شرف السادات النقباء قدوة الاجلاء الفضلا الاتقیاء محسن‌الرضوی المشهدی قدس‌الله روح‌السلف وادام ایام الخلف صحبنی عند توجهی الی خراسان فی سنة ست و ثلثین و تسعمأة و عند عودی متوجهاً الی بلدة الایمان قاشان الی‌آخرما قاله »

وجناب آقا سید محمد مهدی پسری داشت جناب سید محمد علی ✿ و جناب آقا سید محمد علی پسری داشت جناب آقا سید محمدباقر ✿ و او پسری داشت جناب سید ابراهیم ✿ و او پسری‌داشت جناب سید محمد باقر ✿ و او پسری داشت العالم العلام و النحریر الفهام‌جناب‌سیدصدرالدین ✿ مصنف شرح وافیه‌آخوند ملاعبدالله‌تونی وایشان ازبزرگان علماء بودند

در روضات از جدش سید جعفر بن السید حسین الموسوی نقل کرده که فرمود من در سفر با جناب سید صدرالدین بن محمدالرضوی هم سفر بودم در یوم‌النحر بمنی‌شخصی آمدکه اورا نمیشناختم در دست راستش کاردی بود سر بآسمان بلندکرد و بدست چپ حلقوم خود راکشف نمود وگفت

«اللهم ان کان هؤلاء یتقربون الیك بقربانیهم فانا اتقرب الیك بقربان نفسی»

یعنی: پروردگارا : اگرمردم تقرب میجویند بسوی تو بقربانیهایشان من تقرب میجویم بسوی تو به قربان‌کردن‌خودم را!!

بعد کارد را گذاردبگلوی خود و از گوش تا بگوش خود ذبح‌کرد و افتاد بروی زمین؟!

بعید است که خداوند مؤاخده فرماید بندهٔ را که خود را در راه حق ابن‌قسم فانی‌بنماید!

رحلت جناب‌جناب سید صدرالدین رضوی درعشرشصت بود بعد ازهزار و صد درسن‌شصت وپنج

سالگی و او برادری داشت امیر سیدابراهیم بن محمد باقر وایشان ساکن همدان بودند واو پسری داشت مسمی بسید محمدباقر که از بزرگان علماء اعلام بود

شاخهٔ دوم از دوشاخه ریحانی که از جناب رضی‌الدین محمد ، پدر جناب آقا سید محسن الرضوی جدا میشود جناب سیدعلی ❋ ابن سید رضی‌الدین محمد است واو پسری داشت سیداحمد❋ و او پسری داشت سیدمسعود ❋ و او پسری داشت سید سعید ❋ و او پسری داشت که متصف بود بعلم و فضل و کمال‌جناب سیدمحمدجعفر❋ که از اجله فقهاء و زهاد وعبادبود در **تاریخ عالم‌آراست** که میر محمدجعفر بن میرمحمد سعید از شیوه فقاهت وعلوم منقول ترقی عظیمی کرد و بمرتبه اجتهاد رسید اما از فرط احتیاط دعوی اجتهاد نکرد چون بغایت متورع و متقی وپرهیزکار بود و از ماکول و مشروب شبهه‌ناك مجتنب بود جناب سید محمد جعفر پسری داشت العالم الفاضل میرمحمد زمان ❋ و ایشان از اجله علماء بودند

مرحوم سیدعلی‌خان درسلافةالعصر فرموده: میرمحمد زمان بن محمد جعفرالرضوی المشهدی کان من‌عظماء علماء عصره توفی سنة احدی و اربعین بعد الالف

در امل الامل است : الامیر محمد زمان بن محمد جعفر الرضوی المشهدی کان فاضلا عالما فقیها حکیماً متکلماً له کتب منها شرح القواعد و تدقره عنده الشیخ زین‌الدین بن محمد بن حسن بن الشهیدالثانی‌وصاحب حدائق در مبحث نماز جمعه از محدث کاشانی نقلکرده « وکان‌السیدان‌الجلیلان امیرمحمد زمان‌ولد میرمحمد جعفرو امیرمعزالدین محمد رحمهما اللهمواظبین علی هذه الصلوة بمشهد الرضاع‌برهة من الزمان

وهمچنین شیخ بهائی تجلیل زیادی ازجناب میرمحمد زمان فرموده ازجناب میرمحمدزمان چندپسر بوجود آمد: منهم میرشاه طاهر❋ ومنهم امیرغیاث‌الدین محمد ومنهم جناب‌آقای میرحسن

در امل‌الامل فرموده که جناب آقا میرمحمد زمان از علماء مشهد مقدس و معاصر شیخ حر بوده و کتابی در فقه استدلالی نوشته که تمام نشده میر شاه طاهر بن محمد زمان پسری داشت میر احمد ❋ و ایشان‌پسری داشتند میر طالب ❋ که معاصر بود با نصرالله میرزا ابن شاهرخ بن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه

شاخهٔ دوم از دوشاخه طوبائیکه ازجناب سید محمد ❋ ابن احمد بن موسی بن احمدالنقیب منفصل می‌شود جناب آقا سیدعلی❋ ابن سید محمد است وایشان پسری داشتند جناب آقا سیدجعفر❋ وایشان پسری داشتند جناب سید ابو محمد ❋ و ایشان پسری داشتند جناب آقا میر عیسی ❋ وایشان پسری داشتند جناب میر ابوالفتح ❋ و ایشان پسری داشتند جناب آقا میر علی ❋ و ایشان پسری داشتند جناب‌آقا میرحسن ❋ و ایشان پسری داشتند میریار ❋ و ایشان پسری داشتند میرمحمد❋ وایشان پسری‌داشتند میر محمود ❋ وایشان پسربرگزیدهٔ داشتند میرشمس‌الدین محمد❋

در مجالس‌المؤمنین فرموده که سید نقیب میرشمس‌الدین محمد بسیزده واسطه بابی‌عبدالله احمد نقیب میرسد و میرزا ابوطالب ازاولاد امجاد اوست و مدتی‌بنابر تفویض بادشاه منفوربحکومت تبریز اشتغال داشت و الحال فرزندان و برادر زادگان ایشان درمشهد مقدس رضوی باغایت حشمت و شوکت ساکنند انتهی

جناب میرشمس‌الدین محمد پسر برازندهٔ داشت جناب ابوصالح ✹ میرغیاث‌الدین عزیز

در حبیب‌السیر در مقام ذکر بعضی از سادات و نقباء و مشایخ وعلمائیکه معاصر بودند با معزالسلطنة و الخلافة سلطان حسین‌میرزای بایقرا میفرماید مقدم این طبقه سادات عظام و نقباء کرام روضه مقدسه رضویه‌اند و در اکثر اوقات این پادشاه خجسته سپاه امیرنظام‌الدین ذوالحی و امیر غیاث‌الدین عزیز و امیرعلاءالملك را در اینمقام میمنت انجام بمنصب جلیل نقابت منصوب می‌نمود و چنانچه سزاوار علو منزلت و سمو مرتبت ایشان بود بمراسم آن امر قیام و اقدام می‌نمودند و این سه نقیب واجب الترجیح‌از سایر نقباء و سادات موسوی و رضوی باجتماع اسباب سعادت صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند و همواره همم عالیه در ترویج و تعمیر مزار قدس آثار حضرت رضا ع و ضیافت صادر و وارد میگماشتند و تفوق و تقدم ایشان از آفتاب در وسط‌السماء ظاهرتر و حالا نیز امر نقابت آن سده سنیه وعتبه عالیه تعلق باولاد و امجاد آن سه بزرگوار دارد انتهی

میر غیاث‌الدین‌موقوفات زیادی‌براولادش وقف نموده درتاریخ نهصد وسی ودوو میرغیاث‌الدین عزیز یك اصلی هستندکه ازدو شاخه مرجان منفصل میشود

اول از آن دوشاخه مرجان جناب آقامیرمحمداست ✹وایشان‌جد اعلای سلسلهٔ جلیله ناظرها و تحلویدارها و خزانه‌دارها و وکیلهاو نوابهای آستان قدس هستند ودر زمان سلطان حسین میرزای بایقرا بودند و بر اکثر علماء و فقهاء مشهد مقدس مقدم بودند

ایشان فرزند برازندهٔ داشتند جناب آقا میرزا ابوطالب ✹ که بنهایت بزرك منش وعالیشأن و بکثرت مال وضیاع مرغوبه منفرد و ممتاز بودند و اجله سادات خراسان خصوصا مشهد مقدس به علو شأن و بزرگی آنجناب و خلف موفور الشرف او جناب آقا میرزا ابوالقاسم معترف بودند و جناب آقا میرزا ابوطالب املاکشانرا وقف فرمودند بر ذکور ازاولاد و ذکوراز اولاد ذکورشان و ایشان از آن املاك موقوفه بهره‌ور بوده وهستند و ایشان درسلطنت شاه طهماسب اول از دنیا رحلت‌فرمود وقبر شریفش در بالای سکوی داخلی درب صحن خیابان طرف جنوب است و قبرش ممتاز است بسنك مرمر بسیار بزرگی

و ایشان فرزند برازندهٔ داشتند جناب آقا میرزا ابوالقاسم ✹ که از سادات عالی درجات مشهد مقدس بودند ومرحوم شاه‌طهماسب اول بایشان خیلی محبت داشت وایشان دو پسر متقی صالحی داشتندیکی‌جناب‌آقا میرزاابراهیم✹ وآن‌مرحوم‌جزیك‌صبیه‌اولاددیگری‌نداشت المسمی به سلیمه بیگم که عیال پسرعمش جناب آقا میرزا بدیع‌ابن‌میرزا ابوطالب‌ابن‌میرزاابوالقاسم بن میرزا ابوطالب بود

لهذا در سنهٔ هزاروسی هشت تمام املاك خود را وقف فرمودند بعضی را بر اولاد خودللذکر مثل حظ‌الانثیین و بعضی را برعموم‌سادات رضوی ارض‌اقدس ذکوراً و اناثاً بالسویه واملاك موقوفه ایشان تقریباً دو مقابل املاك جدشان جناب آقا میرزا ابوطالب است وجناب آقامیرزاابراهیم در سنه هزار و چهل و دو از دنیا رحلت فرمود و مرقد شریفشان در ایوان کوسنگی معلوم است و این اشعار بکتیبهٔ میان ایوان بسنك حجاری شده

این عمارت بدور شاه صفی | برزمین آمد از بهشت برین
حوض پیش عمارتش گوئی | میدهد یاد کوثر و تسنیم

گفت فخر از برای تاریخش　　　　عالم است و مقام ابراهیم

پسر دیگر جناب آقا میرزا ابوالقاسم بن میرزا ابوطالب جناب میرزا ابوطالبست❋ برادر جناب آقا میرزا ابراهیم و این دو برادر در ظل مراحم شاه‌عباس اول بمرتبه ترقی ونشو ونما رسیدندچون هر دو صغیر بودند که پدرشان جناب آقا میرزا ابوالقاسم از دنیا رحلت فرمود

درحبیب‌السیر است که الیوم سنه هزار وبیست وپنج هجری است هردو برادر درظل مرحمت شاهانه معزز و محترم و محسود اقرانند

در سنه هزارو سی ویك که شاه‌عباس ماضی ازتسخیر قندهار مراجعت کرد بمشهد مقدس‌تولیت آستان قدس را تفویض‌نمود بجناب آقامیرزا ابوطالب‌ابن‌میرزا ابوالقاسم‌الرضوی

درسنه هزاروسی و پنج درسفر عراق عراب و فتح بغداد جناب آقا میرزا ابوطالب همراه شاه عباس‌بود بعد از زیارت‌عتبات عالیات و مراجعت بمشهد مقدس آقامیرزا ابوطالب در تهران از دنیا رحلت فرمود و جسد مقدسش را آوردند بمشهد مقدس ودر گنبد حاتم‌خان نزدیك عتبه مقدسه دفن کردند .

ازجناب میرزا ابوطالب پسر برازندهٔ بوجود آمد **جناب‌میرزا محمد بدیع** ✿

در سنه هزار وهفتاد وچهارشاه عباس‌ثانی تولیت‌مشهد مقدس‌رابجناب میرزا بدیع‌ولدجناب آقا میرزا ابوطالب داد و زوجه ایشان‌سلیمه بیگم صبیه جناب‌آقا میرزا ابراهیم که متولی موقوفات‌پدرش بود رتق و فتق امور مهمه موقوفه را بعهده شوهرش جناب آقا میرزا بدیع قرار داده بوده‌که نیابةً عنها تصرفات شرعیه مینمود

واما موقوفات جد اعلایش میر غیاث‌الدین عزیز و جد ادنایش جناب آقا میرزا ابوطالب را جناب میرزا محمد بدیع باستحقاق و الاستقلال هرگونه تصرفات شرعیه مینمود

جناب میرزا محمد بدیع اصلی است‌که از او سه شاخه شهامت بوجودآمد

اول از آن شاخهای شهامت جناب میرزا محمد حسن ❋ ابن میرزا محمد بدیع بود و ازاحفاد اوست جناب شهاب‌الدین الملقب بشهاب‌التولیه ابن میرزا محمد رضاابن میر محمد علی بن میرمحمدتقی بن میر محمد بن میرعلی نقی بن میرمحمد حسن بن میرزا محمد بدیع

دوم ازآن شاخهای شهامت العالم الخبیر و الفاضل الکامل البصیر جناب آقا میرزاشمس‌الدین محمد ❋ ابن میرزا بدیع بود صاحب‌کتاب وسیلة‌الرضوان فی‌معجزات سیدنا علی‌بن موسی الرضا ع و کتاب حبل‌المتین فی‌معجزات حضرت امیرالمؤمنین (ع) و کتاب وسیلة الرضوان را در سنه هزار و صد و سی وپنج تألیف فرمود

ایشان صاحب مقاماتی بودند ازعلم و عمل و سرکشیك آستانه مقدسه بودند و ایشان معاصر بودند باجناب میرمحمدتقی بن میرمحمد باقر بن‌معزالدین محمدالرضوی‌النجفی المشهور بمیرمحمدتقی الشاهی و با جناب میرمحمد تقی خدائی

و ابن جناب میرشمس‌الدین پسری داشت جناب آقا میرزا عسکری❋ و زوجه او آمنه‌خانم صبیه‌حاج میرزامحمد جواهری بود وآن مخدره املاکی بر اولاد خود وقف نمود وجناب میرزا عسکری پسری داشت میرزا شمس‌الدین محمد ✿ که هم اسم وهم لقب با جدش بود و جناب میرزا شمس‌الدین محمد پسری داشت‌میرزا سیدمحمد ❋ خزانه‌دارآستان قدس واوپسری داشت جناب‌میرزا آقای❋خزانه‌دار وآقایان خزانه دارهای آستانهٔ قدس از اولاد او هستند

سوم از آنشاخهای شهامت جناب میر غیاث الدین «۶» بن میرزا محمد بدیع است و ایشان پسری داشتند میرزا محمد ابراهیما ❁ که متولی آستانه مبارکه بود و جناب آقا میرزا محمد بدیع تولیت املاك جدش میرزا غیاث الدین عزیز وجد دیگرش میرزا ابوطالب را تفویض فرمود بجناب میرزا محمد ابراهیما واو بسیار جلیل و محترم بود

شخص حمامی که مدیر حمام میرزا ابراهیم مدفون در کوه سنگی بود روز دوازدهم ماه رجب سنه هزار و صد نزدنك غروب آفتاب در میان صحن عتیق مقابل ایوان طلا خنجری بجنابش زدو بهمان ضربت از دنیارفت ودر میان قرآنخانه ایوان طلای صحن عتیق دفن شد جناب میرزا ابراهیما پسری داشت آقا میرزامحمد ناظر ❁ این سیدجلیل معاصر بود ، باشاه سلطان حسین صفوی وگویا وقت رحلت جناب آقامیرزا ابراهیما این آقازاده صغیر بود ولذا تولیت از این خاندان خلع شد و نظارت بآنها داده شد

از ایشان سه شاخه عدالت بوجود آمد

شاخه اول جناب آقامیرزا حسین ❁ بود وازاو پسری بوجود آمد جناب میرباقر ❁ و از اوپسری بوجود آمد جناب میرزا عبدالحسین واز او دوپسر بازماند که هردو فعلا درحیاتند

شاخه دوم ازشاخهای عدالت جناب میرزا محمد مهدی ❁ ابن میرزا محمد ناظر بود که در زمان سلطنت شاهرخ نوه نادرشاه بصاحب جمعی آستان قدس ونائب الخدمه در پنج کشیك برقرارشد

واز جناب آقا میرزامحمد مهدی دوپسر باز ماندیکی جناب آقامیرزا هادی ❁ که در سلطنت شاهرخ بمنصب تحویلداری آستان مقدسه مفتخر شد و از ایشان پسری باز ماند جناب آقا میرمحمد مهدی ❁ تحویلدار که در سنه هزارودویست وهفتاد وشش از دنیا رفت و در گنبد حاتم خان دفن شد واز ایشان سه پسر معروفند یکی جناب آقامیرزا عبدالجواد❁مشرف روشنائی که در سنه هزار وسیصدو دوازده ازدنیارحلت فرمود وپسر ایشان جناب آقامیرزاهدایت❁مشرف درسنه هزاروسیصدوسی وسه ازدنیا رحلت فرمود وبعضی ازاولاد واحفاد ایشان فعلادر حیاتند

منجمله جناب مستطاب آقا میرزا طاهر که صاحب صنایع غریبه هستند و پسر ایشان جناب آقا میرزا مهدی تحویلدار جناب حاجی میرزا هادی ❁تحویلدار بود وبعد ازایشان پسرشان میرابوالحسن ❁ تحویلدار شد وبعد ازایشان برادرشان میرزا ذبیح الله ❁ مفتخر شد بمنصب خازن التولیه و در سنه هزار وسیصدو سی وسه رحلت فرمود ودرگنبد حاتم خان نزدیك قبر پدروجدش دفن شدو برادرشان جناب مستطاب آقای حاج میرزا اسدالله تحویلدار فعلا در حیاتند وپسرجناب میرزا ذبیح الله خازن التولیه جناب آقا میرزا مهدی ❁خازن التولیه بود ودر سنه هزارو سیصد وچهل وشش ازدنیارحلت فرمود وفعلا اولادشان درحیاتند و پسردیگر جناب میرزا محمد مهدی ابن میرزا محمد الناظر جناب میرزا سید محمد ❁ استو ایشان در عهد نصرالله میرزا سبط نادرشاه بمنصب خادم باشی کشیك خامس مفتخر گردیدند و خادم باشی هـای کشیك خامس از اولاد این سید جلیلنـد و بسیار متدین می باشند

شاخه سوم از شاخهای عدالت جناب میرزا محمد رضی ❁ ابن میرزا محمد ناظراست که بعد از پدرش این آقا بمنصب جلیل نظارت مفتخر شد و تولیت املاك موقوفه جناب میر غیاث الدین عزیز ومیرزا ابوطالب ومیرزا ابراهیم بایشان منتقل شد در سلطنت نادرشاه افشار و در خدمات

دربار ولایت مدار آنچه در تواناش بود بالخلوص عقیده بظهور رسانید مخصوصا در سنه هـزار و صدو شصت وهشت که احمدشاه افغان بخیال تسخیر ایران افتاد ومشهد مقدس را محاصره کرد آن سید جلیل بحسن سلوك در مراعات تقیه امور آستان قدس را محفوظ ومنظم داشت و الا مظنه آن بود که آستان مقدسه مثل سایر محاصرات ازبکیه بتاراج‌رود وازحسن رفتاد سید جلیل فرمانی‌احمد افغان در خصوص نظارت این‌سید جلیل نوشت

از این‌منبع سیادت ونجابت و اجلال سه‌شاخه دیانت بوجود آمد

اول جناب میرزا محمد ابراهیم ✿ ناظربود که در اواخر سلطنت زندیه و اوائل سلطنت فتحعلی شاه قاجار بود وفتحعلی شاه صحن جدید را بدلالت‌ایشان ساخته‌و صبیه ایشان عیـال‌مرحوم حاج میرزاهاشم بود واز این مخدره دو صبیه متولد شد که‌یکی عیال مرحوم حاج میرزا اسمعیل سبزواری بود والده جناب حاج میرزا محمد علی‌وحاج میرزا عبدالکریم و حاج میرزازین العابدین رییس الطلاب برادرهای ابی‌حاج میرزا ابراهیم سبزواری ودیگری زوجه میرزا علی رضا این‌میرزا عبدالجواد بن میرزا محمد مهدی شهید بود والده حاج میرزا علینقی

جناب آقامیرزا محمد در سنه هزارو دویست وسی وسه از دنیا رحلت فرمود ودر زیر عتبه مقدسه درب پائین پای حرم مطهر دفن شد جناب‌آقا میرزا محمد ابراهیم ناظر اصلی بود که ازاو

سه شاخه سعادت بوجود آمد

اول جناب آقا میرزا محمد کاظم ناظر ✿ که بسیار جلیل القدر وعظیم الشأن‌بود و ایشان فرزندی داشتند که صاحب کرامات ومقامات رفیعه بود جناب آقا میرزا محمد صادق ناظر ✿ و از ایشان کرامات زیادی نقل میکنند

وحقیرهم بفیض زیارت ایشان نائل شدم ومعروف است که درب‌صحن برروی ایشان بازمیشده ودر روز هیجدهم ماه صفر سنه هزار وسیصد ازدنیا رحلت فرمود و قبر شریفش میان حرم مطهر در رواق‌پشت سر مبارکست

ایشان فرزند ارجمندی داشتند جنـاب حاج میرزا محمد کاظم ناظر ✿ که بسیار محترم و جلیل بودو درشوال هزار و سیصدو بیست ازدنیا رحلت فرمود وقریب بقبر والد بزرگـوارش دفن شد ایشان فرزندی داشتند حاج میرزا مهدی ناظر ✿ که بمرض سکته ازدنیا رحلت فرمودو نزدیك‌قبر پدربزرگوار و جد امجدش دفن شد فعلا منصب نظارت مفوض بآقازاده محترم ایشانست که جناب مستطاب اجل عالی آقا میرزا عبدالله ناظر ✿ کل آستانه مقدسه و در حیاتند

دوم ازشاخهای سعادت جناب حاج میرزا محمدتقی ✿ بود داماد مرحوم حاج میرزا هدایت‌الله پسر مرحوم حاج میرزا مهدی شهید ایشان درحدود سنه هزارو دویست وچهل‌و هشت از دنیا رحلت فرمود وایشان سه‌پسر داشتند جناب آقا میرزا ابراهیم داماد میرزا عسکری امام جمعه‌و جناب میرزا محمد علی وجناب میرزا محمد حسین پدر مرحوم حاج میرزاعلی اصغر رضوی و حاج میرزا محمد حسین در سنه‌هزار وسیصد وچهار ازدنیا رحلت فرمود

سوم ازشاخهای سعادت جناب حاج میرزا محسن ✿ است که عمو و پدر زن مرحوم حـاج میرزا محمد صادق ناظر است وایشان دردوم ذیقعدة الحرام هزاروسیصد درسن هشتاد و پنجسالگی

از دنیا رحلت فرمودند

ودر زیر عتبه مقدسه درب پائین پای مبارك دفن شد و ایشان بعد ازفوت اخویشان حاجی میرزا محمد تقی عیال ایشانرا که صبیه مرحوم حاجی میرزا هدایت‌الله پسر مرحوم شهید ثالث باشد بازدواج خود درآوردند ازآن مخدره سه شاخه تقوی بوجودآمد

اول از شاخهای تقوی العالم الفاضل الجلیل آقای حاجی میرزا حسن ❋ ناظر مهمانخانه‌مبارکه و ایشان درسنه هزار و دویست وپنجاه متولد شدند و در لیالی احیاء سنه هزار و سیصد و بیست و نه از دنیا رحلت فرمودند و نزدیك قبر والد ماجدشان دفن شدند ایشان پسری برازنده دارند جناب مستطاب اجل آقای حاج میرزا یحیی ناظر «» دام مجده

دوم از شاخهای تقوی السید المجد الامجد آقای حاج میر سید محمد ❋ صدر آستانه مقدسه و ایشان درسنه هزار و دویست و پنجاه وسه متولد شدند و در ماه رجب سنه هزار و سیصد و پانزده از دنیا رحلت فرمودند و در زاویه رواق پشت سر مبارك دفن شدند ایشان پسری دارندکه اول‌شریف و اول آقای مشهد مقدس است جناب مستطاب اجل عالی آقای قائم‌مقام التولیه ❋ دام اجلاله

سوم السید الجلیل النبیل آقای حاجی میرزا احمد «» و ایشان درسنه هزار و دویست وشصت وسه متولد شدند و در سنه هزار و دویست و چهل و دو از دنیا رحلت فرمودند و قبرشان در رواق پشت سر نزدیك قبر مرحوم حاجی میرزا نصرالله است و اولادهای برازنده ایشان فعلا در حیاتند مرحوم حاجی میرزا محسن سه پسر دیگرهم اززوجه دیگرغیرصبیه مرحوم حاجی‌میرزا هدایت‌اللهداشتند

دوم از سه شاخه دیانت‌که از مرحوم میرزامحمد رضی ناظر ❋ بوجود آمد جناب آقا میرزا محمدعلی وکیل «» بود و پسر ایشان جناب آقا میرا عبدالحی نواب ❋ از خراسان هجرت فرمود بدارالعباد یزد وسادات نواب یزد از احفاد جناب آقا میرزا عبدالحی وبسیار مشخصند

سوم از شاخهای دیانت جناب آقا میرزا سید محمد ❋ است که ایشان هم از خراسان هجرت فرمودند بدارالعباد یزد و مدتی وزارت دولت زندیه بایشان تعلق داشت از احفاد ایشانست جناب مستطاب ثقةالاسلام مرحوم آقا سید مرتضی یزدی ابن میرزا مهدی بن میرزا حسین خان بن میرزا سید محمد رضی ناظر و جناب آقا میرا محمد رضی ناظر اولاد ذکور دیگرهم داشتندکه حقیراختصاراً ذکر نکردم

دوم از دوشاخه مرجان‌که از جناب میرغیاث‌الدین عزیز ❋ بن میرشمس‌الدین‌محمد جدا میشود جناب میرشمس‌الدین‌محمد ❋ است‌که سلسله نسب سرکشیکهای عظام منتهی بایشان میشود وایشان پسری داشتندجناب میرزا ابوصالح ❋ و ایشان پسری داشتند جناب‌میرزاالغ ❋ که در بالای سر درب باغ خواجه ربیع از طرف بیرون برسنگی حجاری شده کلماتی ودر آخر آن کلماتست بتاریخ هزار و سی ویك هجری بسعی کمترین غلامان دعاگو الغ الرضوی الخادم اتمام یافت و ایشان پسری داشتند مسمی بحاجی میرزا محسن‌الرضوی ❋ درسنه هزار و بیست وشش متولی‌آستان‌قدس‌شد جد اعلای سرکشیك اول و دوم وچهارم ایشان املاك زیادی وقف نمودندبذکور از اولاد خود و بشرف مصاهرت جنت مکان شاه عباس اول اختصاص یافتند که مرحوم شاه عباس

صبیه خود فخرالنساء بیگم را بنکاح آقا میر محسن الرضوی درآورد و ازمیرزا محمد علی سر کشیك چهارم نقل شد که جناب آقا میرزا محسن جدشان در زیر میزاب رحمت دعا کرده که عدد اولاد ذکورشان هیچوقت از شانزده نفر تجاوز نکند و گویا این دعا باجابت رسیده که هیچوقت اولاد ذکورشان زائد بر این عدد نیستند واز **میرمحسن الرضوی** چند اولاد براز نده متولدشد.

منجمله جناب آقا میرزا ابوصالح ❁ بانی مدرسهٔ صالحیه المشهور بمدرسهٔ نواب که در هزار و هشتاد و شش ساخته شده درعهد شاه سلیمان صفوی واملاك زیادی هم بر آن وقف نمودودر هزار وهشتاد وهفت مصلی خارج دروازهٔ پائین خیابان را ساخت

بالجمله ایشان مصدر خیرات و مبرات بودند وبلقب صدرالممالکی مستقر شدند ، از ایشان عقبی باقی نمانده رسالهٔ تالیف نموده مسمی بدقائق الخیال که تمام رباعیات شعراء متقدمین ومتاخرین را بترتیب حروف تهجی درج نموده حتی رباعیات خود را

از اشعار آنجنابست این رباعی

گر نامه سفید و گر سیاهست مرا	لطف تو بحشر عذر خواهست مرا
چون هست مرا وسیلهٔ چون کرمت	دیگر چه غم از جرم و گناهست مرا

ایضا این رباعی را فرموده

بستم بتو پیمان درستی ز نخست	هر گز نشوم در ره پیمان تو سست
پروا نبود ز دوزخ و نار و جحیم	عهدم بتو از روز ازل ست درست

منجمله ازاولادهای حاج میرزا محسن رضوی ابن میرزا الغ الرضوی جناب معصوم میرزا ❁ است که والده ماجده اش فخرالنساء بیگم است صبیه مرحوم **شاه عباس** و نسل سر کشیکهای عظام بوی پیوسته میشود و او پسری داشت مسمی بنام **جدش میرزا الغ** ❁ که جد سلسله سر کشیك هاست و منتهی الیه آن سلسله است

میرزا الغ دوپسر داشت

یکی میرزا حیدر ❁ که جد سر کشیکهای چهارم بود وبمراتب کمال رسید و طبع موزونی داشت واین رباعی از اوست

یارب چه کنم که ناله ام بی اثر است	هرشام چراغ طالعم تیره تر است
هرلحظه زبسکه بشکنم توبه خویش	هرتوبه که میکنم گناه دگرست

و ایضا فرموده:

ای بنده نفس قدر شاهی بطلب	فیضی ز کرامت الهی بطلب
دنبال هوای نفس کافر تا کی	این را بگذار وهرچه خواهی بطلب

ومیرزا حیدر دوپسر داشت یکی میرزا مقیم ❁ که درطومار وقفنامهٔ علیشاه وی راسر کشیك نوشته و از وی دوپسر باقی مانده یکی **میرزا محمد حسین** ❁ سر کشیك که بلا عقب بود واوست مباشر بنای گلدسته پشت ایوان عباسی و اسمش درکتیبه گلدسته مرقومست

ودیگر **میرزا خلیل** ❁ والده اش رقیه سلطان بنت امامقلی ابن شاه عباس اول بود و وی را پسری بودمیرزا ابراهیم ❁ واورا پسری بودمیرزا عبدالغفور ❁ واورا پسری بودمیرزا مرتضی ❁ واورا پسری بودمیرزا حسن ❁ که بمنصب جلیل سر کشیکی چهارم مفتخر بود و او را پسری بود **میرزا عبدالجواد** ❁ سر کشیك چهارم ودرسنه هزار دویست و نود ویك مرحوم شد ودر رواق پس و پشت

سرمبارك دفن شد واو را پسری بود مسمی بمیرزا محمد علی ✿ سر کشیك چهارم که بسیار عالم وفاضل وادیب بودو طبع شعر بسیار نیکوئی داشت ، در وبائی هزار وسیصد و نه از دنیا رفت و درجنب مقبره والدش دفن‌شد و از اشعار ایشان که در معیبت فرموده تخمیس ایشان در معیبت و صال است:

نگویم از گل و بستان ولاله و سمنش ز شاه تشنه لبان گویم و غم ومحنش
بریده شد چه‌امید ازحیات خویشتنش لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش
که‌تا برون نکند خصم بد منش ز تنش

تنی که بودبسی پاکتر زلمعه نور قدی که‌بود دوصد باره‌به‌ز نخله طور
بکهنه‌جامه‌مگرخواست‌سازدش‌مستور لباس کهنه چه‌حاجت که‌زبرسم ستور
تنی نماند کـه پوشند جامه یا کفنش

فلك‌نهاد چه‌برظلم از نخست اساس بلای سبط نبی را بکس مگیر قیاس
پس‌ازشهادت‌آن‌شاه‌آسمان کرپاس که‌گفت ازتن او بر کشید خصم‌لباس
لباس کی بود اورا که‌پاره شد بدنش

دلا بنال‌که غم چیره صبر مغلوبست بلا فزون ز شکیبای صبر ایوبست
گمان‌مکن که‌خودابنداستان‌یعقوبست نه جسم یوسف زهراچنان‌لگدکوبست
کز او توان‌به پدر برد بوی پیرهنش

بتر کش‌سنمش تیری‌آسمان نگذاشت که برهلاك شه تشنه برکمان‌نگذاشت
بخاندان نبی چرخ خانمان نگذاشت زدستگاه سلیمان فلك نشان نگذاشت
بغیر خاتمی ، آن هم بدست اهرمنش

سپهر کشتی دین‌را بموج طوفان داد فلك به اهرمنان خاتم سلیمان داد
کنون‌که چرخ ره‌سیل‌برگلستان‌داد زمانه خاك چمن را بباد عدوان داد
تودر فغان که چه‌شد ارغوان ویاسمنش

خود آن‌چمن که‌براز لاله‌وسمن‌دیدی همه صنوبر و شمشاد و نارون دیدی
بنفشه و گل سوری ونسترن‌دیدی نه‌گل تو گرسرخاری از آنچمن‌دیدی
بیا و آب ده از جویبار چشم منش

در آن‌دیاربلا خواهرش‌وطن کردی بروی پیکر وی چاك پیرهن کردی
زآب دیده‌خود غسل آن‌بدن کردی بلی ز خاك صبا بر تنش کفن کردی
بیافتـی اثری گر ز چشم ممتحنش

زاهل دین‌نه‌کسی‌رابراوگذر بودی نه‌غیر دشمن خونخواره‌اش ببر بودی
نه دوستان وطن راازاو خبر بودی عیالش ارنه بهره در آن‌سفر بودی
از او خبر نرسیدی بمردم وطنش

مرآن لبودهنی‌را که‌بود قوت روان زجورجسم کهش سنك‌خستوکه‌پیکان
که‌گفت‌کردتلاوت سرش بنوك‌سنان دهـان کجا که‌نماید تلاوت قرآن
مگرکه روح قدس‌گفت‌حرفی از دهنش

وپسر جناب میرزا محمد علی سر کشیك چهارم‌نظام التولیه است

پسر دوم میرزا الغ بن معصوم میرزا ابن‌میرزا محسن‌الرضوی‌جناب آقا میرزامحمد رضااست✿ برادر میرزا حیدر واو جد سر کشیکهای اول‌و دومست وایشان‌دو پسر داشتند

یکی میرزا محمد تقی ✿ که جد سر کشیك اول ونقیبها بود واو پسری داشت مسمی به‌میرزا معصوم ✿ که در عصر علیشاه سر کشیك اول بودواوپسری داشت مسمی به میرزا محمد ✿ که‌سر کشیك اول ونقیب الاشراف بود و او پسری داشت مسمی به میرزا علی رضا ✿ که معاصر بود با فتحعلیشاه قاجار وسر کشیك اول و نقیب الاشراف بود وسنش به نود رسید واو پسری داشت مسمی به‌میرزا محمد مهدی ✿ که‌سر کشیك اول و نقیب الاشراف‌بوده ودر ذیحجه هزار ودویست وهفتاد وپنج از دنیارفت و اوپسری‌داشت مسمی به میرزا عبدالحسین ✿ که‌سر کشیك اول ونقیب‌الاشراف بود ؛ والده او دختر حاج میرزا عسکری امام جمعه مشهد مقدس بود و درسنه هزار و سیصد و یك بلوائی درمشهد مقدس شد در ایالت آصف الدوله شیرازی و ایشان را بطهران جلب نمودند درسنه هزارو سیصد و بیست ازدنیا رحلت فرمود ودر تحت گنبد حاتم خان دفن شدواو پسری داشت مسمی به‌میرزا علی رضا ✿ که‌سر کشیك اولست وفعلا اختلال حواس دارند

پسر دوم میرزا محمدرضا بن میرزا الغ بن معصوم میرزا بن میر محسن الرضوی جناب میرزا محمد علی است ✿ که‌جد سر کشیك های کشیك دوم بودو اورا پسری بود مسمی باسم‌جدش‌میرزا محمد رضا ✿ که سر کشیك دوم بودو اورا نیز پسری بود مسمی باسم جدش میرزامحمد علی ✿و اورا پسری بود میرزا عبدالحی ✿ که‌سر کشیك دوم ومعاصر بود با میرزا علی رضای سر کشیك اول‌و بامیرزا حسن سر کشیك‌چهارم میرزاعبدالحی پسری داشت مسمی بمیرزا جعفر ✿ که تمام اینها درکشیك دوم‌سر کشیك بودندو او راپسری‌بود مسمی بحاج میرزا ذبیح‌الله ✿ سر کشیك دوم ملقب بقوام‌التولیه واو راپسری بود مسمی بمیرزا جعفر ✿ ملقب بقوام التولیه

مخفی‌نماناد که از جمله سادات رضوی سادات‌اخوی هستندکه ساکنند در طهران و نسبشان باین تفصیل است

السید حسن الاخوی ابن الحسین‌بن‌جعفر بن‌صالح بن‌جعفر بن صالح‌الدین بن طاهر بن میرمحیی بن طاهربن عماد الدین کسری بن عمران بن‌عماد بن ابی طاهر بن عمادالدین بن عمران بن موسی المبرقع ابن الامام الهمام محمد الجواد ع

آقامحمد خان قاجار برادر زاده‌اش مریض شد بقسمی که اطباء عاجز از معالجه‌اش شدند ، بسیدحسن مرقوم عرضکرد اگر دعا کنی که برادر زاده‌ام امشب خوب شود شریك در ملك ودولت من میباشی

سید مراجعت بمنزل خود نمود باکمال تضرع مشغول بدعاگوئی شد چون پاسی از شب گذشت مریض بهوش آمد گفت درواقعه دیدم سیدحسن مرا شفا داد

صبح سیدرا احضار نمودند ازپشت در همهمهٔ شنید گمان کرد مریض از دنیا رفته از خوف جرئت رفتن نکرد ، ندا دادند : جای خوف نیست دعایت مستجاب شد بعد که داخل شد ، سلطان محمد گفت « اخیتك واشرکتك فی‌دولتی» از آنروز معروف شد به اخوی و اولادش مشهور باین لقب شدند

از اجله خانواده های سلسله سادات رضوی خانواده سید قصیر است لکن افسوس که سلسله نسبتشان صحیحاً بدست نیامده اول‌سلسله شان که معلومست جناب آقا سیدمحمدالرضوی‌است

که تا اواخر سلطنت نادرشاه حیات داشت ودر کشیك خامس مشرف بخدمت خادمی بود
در سنهٔ هزار وصد وشصت وشش بواسطه ضعف مزاج استدعا نمود که فرمان خدمتش را به اسم آقازاده شان جناب آقا میرزا معصوم صادر نمایند و آقا میرزا معصوم از اجله علماء ارض‌اقدس بود و در سنه‌هزار ودویست وسی از دنیا رحلت فرمود ودرمیان کفشداری صحن عتیق دفن شد
وایشان دو پسر برازنده ممتاز داشتند اکبرشان مرحوم حاج سید محمد قصیر بود دوم‌مرحوم حاج میرزا حسن مجتهد اجمال حالاتشان در فصل هشتم همین‌باب ذکر شد

از اجله سادات رضوی میر تقی الدین المشهور بالشاهی‌ابن محمد باقر الرضوی ابن‌معزالدین محمد الرضوی النجفی اصلاالطوسی مولدا ومسکنا بود ودر مراتب عرفان و علم‌و عمل ودر اعتبار وجلال فوق آنچه تصور بشود بوده وبتولیت‌آستان قدس مفتخر بوده
میرشمس‌الدین‌محمد رضوی‌صاحب‌وسیلة‌الرضوان معاصرجناب‌میر بوده‌وازوی کراماتی‌نقل‌میکند
صاحب تکمله امل الامل که معاصر بامرحوم میرشاهی بوده و بفیض صحبتش رسیده بود می نویسد تمام اوقات برمستحبات وسنن مواظبت داشت ونظیر میر خدائی بود الا آنکه میر خدائی بظاهر شریعت بیشتر مقیدبود ومیر شاهی بجاده طریقت
نقل شده که‌در حین شنیدن اسم مبارك حضرت امیر ع حال سید متغیر میشد و چنان یا علی میفرمود که استخوان سینه‌اش صدامیکرد
وفاتش در مشهد مقدس شب عید قربان سنه هزارو صدو پنجاه بود وقبرش در قبرستانیست‌که معروف است بقبر میر والد ماجدش میرزا محمد باقر بن معزالدین محمد الرضوی از محققین علماء ومعاصر شیخ حر عاملی بودمو جناب معزالدین محمد جد میر تقی شاهی از اساتید مولانا محمد تقی المجلسی بوده چنانچه مجلسی در بحار الانوار تصریح بآن نموده انتهی کلام صاحب التکلمه
در حاشیه شجره طیبه آقای مدرس میفرماید که درکتاب اجازات بحاراجازه قاضی‌معزالدین محمد رااز برای مولانا حسنعلی بن مولانا عبدالله التستری نقل فرموده و همچنین اجازه مولانا حسنعلی را از برای‌والد ماجد خود محمد تقی‌المجلسی و باین لحاظ معزالدین محمد ازاساتید محمد تقی‌المجلسی شمرده شده
محتملست که قاضی معزالدین محمد که از اساتید مجلسی اول بوده غیر جد میر تقی شاهی بوده باشد و میر تقی شاهی مریدشیخ مؤمن کوچکست که مشهوراست به(بیراستی) که قبرش‌در نزدیك خسرو جرد سبزوار کنار جاده است

ازجمله سادات رضوی میرمحمد تقی مشهور به‌میر خدائیست که ازاعاظم سالکین بودودر حکمت عملی ونظری مسلم عصرخود بود دنیارا سه‌طلاق داد و زهدوتقوایش مسلم بود قبرش‌ظاهراً درقبرستان قتلگاه درزوایه شما لیست

ازجمله سادات عظام رضویمؤلف شجره طیبه آقای مدرس آقامیر محمد باقررضویست رحلت ایشان در سنه سیصد وچهل وسه بود در سن هفتادو سه‌سالگی در مشهد مقدس وایشان را در نزدیك درب طلای پائین‌پای مبارك دفن‌کردند فضائل ومناقب ایشان زیاد است وایشان‌پسر آقامیرزا اسمعیل‌بن حاج سید صادق بن میرزا ابوالقاسم بن‌میرزا حبیب‌الله بن‌میرزا عبدالله الرضوی است

اینست حاصل‌آنچه از کتاب‌مستطاب شجره طیبه (تصنیف‌آقای مدرس نقل‌شده)

الحمدلله اولا و آخراً و ظاهراً و باطناً

باب یازدهم

در اسم ولقب و کنیه ونسب وتاریخ ولادت ورحلت

حضرت محمد بن علی التقی الجواد علیه السلام

ودر تعیین زوجات و بعضی از حالات اصحاب آن بزرگوار و بعضی از تواریخ متعلقهٔ بزمان امامتشان و در ذکر قبور متبرکه واقعه در اصفهان و شیراز و طهران و توابع این بلدان

دراین باب هشت فصل و یکخاتمه است

فصل اول

دراسم ولقب وکنیه و نسب آن حضرت

اما اسم شریف (محمد) است و کنیه شریفشان (ابوجعفر) است

این بزرگوار دراسم وکنیه ودر اسم والد ماجدش شبیه است بجدش (امام محمد باقر لذااین بزرگوار زا ابی‌جعفر الثانی گفتند)

اشهر القابشان (تقی)و(جواد) است

درمجمع البحرین است ، سمی محمد الجواد التقی لانه اتقی‌الله تعالی فوقیه شرالمأمون اذ دخل علیه باللیل وهو سکران فضربه بسیفه حتی ظن انه قتله فوقیه‌الله تعالی شره

مخصوصا پدر بزرگوارش اورا وصیت بجود فرمود

درعیون الاخبار از بزنطی روایتکرده گفت خواندم کاغذی را که حضرت امام رضا ع به فرزندش حضرت جواد الائمه نوشته بود ، درآن کاغذ بود

« یا ابا جعفر بمن خبررسیده وقتیکه سوار میشوی که از منزل خارج شوی غلامان ترا بجهت بخلی که‌دارند از باب الصغیر خارج میکنند که‌مبادا خیرت باحدی برسد بحقیکه من بتو دارم که دخول وخروجت را از باب الکبیر قرار بده هروقت سوار میشوی درهم و دینار همراه خود داشته باش که احدی از توسؤال ننماید مگر آنکه عطائی باو بنمائی اگر اعمامت از تو چیزی بخواهند کمتر ازپنجاه اشرفی بآنها ندهی ، اگر ازعماتت چیزی بخواهند کمتر از بیست وپنج اشرفی بآنها ندهی و زیاده رامختاری تا خداوند ترا برگزیده وبلند بنماید پس انفاق بنما ومترس از خداوند فقر وتنگدستی را »

و‌اما نسب شریفشان والد ماجدشان حضرت علی بن موسی‌الرضا ع بود

والده ماجده‌شان(کمافی‌الکافی) ام‌ولد بوده‌و اسمش سبیکهٔ نوبیه یا خیزرانست

روایت شده که آنمخدره ازاهل بیت ماریه قبطیه مادر حضرت ابراهیم پسر پیغمبر ص است
در اثبات الوصیة مسعودی است که اسم والده حضرت جواد ع سبیکه است
«و انها کانت افضل نساء زمانها وروی انه ولد ع لیلة الجمعة لاحدی عشر لیلة بقیت من شهر رمضان سنة خمس و تسعین ومأة فلما ولد قال ابوالحسن ع لاصحابه فی تلك اللیلة قد ولد لی شبیه موسی بن عمران فالق البحار قدست ام ولدته فلقد خلقت طاهرة مطهرة ثم قال بابی وامی شهید یبکی علیه اهل السماء یقتل غیظاً ویغضب الله جل وعز علی قاتله فلا یلبث الا یسیراحتی یعجل الله به الی عذابه الالیم و عقابه الشدید»
در ارشاد از علی بن جعفرالصادق روایتکرده که حضرت رضا فرمودند: «یاعم الم تسمع ابی وهو یقول قال رسول الله ص بابی ابن خیرة الاماء النوبیة یکون من و لده الطرید الشرید الموتور بابیه و جده صاحب الغیبة فیقال مات او هلك اوای و ادسلك فقلت صدقت جعلت فداك» در اصول کافی ازیحیی صنعانی روایتکرده گفت من خدمت حضرت رضا ع مشرف بودم که حضرت جواد را خدمت پدر بزرگوارش آوردند حضرت فرمود «هذا المولود الذی لم یولد مولود اعظم برکة منه»

فصل دوم

در تاریخ ولادت باسعادت آن بزرگوار

بدانکه اصح واشهر آنستکه آنحضرت درشب جمعه نوزدهم ماه مبارك رمضان سنه صدونود وپنج در مدینه طیبه متولد شد چنانچه در روضة الواعظین و مناقب ابن شهر آشوب ومطالب السؤل و اثبات الوصیه است در کافی و ارشاد و اعلام الوری و دروس است که در ماه رمضان سنة مرقومه متولد شد

واما تعین روز ازهفتة و از ماه رانفرموده‌اند پس معلوم شد که در سال ولادت اختلافی نیست ودر ماه ولادت هم اختلافش نادر است

چون درمصباح شیخ طوسی از ابن عیاش نقل کرده «و خرج الی اهلی علی ید الشیخ الکبیر ابی القاسم رضی الله عنه فی مقامه عندهم هذا الدعاء فی رجب ، اللهم انی اسئلك بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی وابنه علی بن محمد المنتجب الی آخره» و میفرماید ، و ذکر انه کان یوم العاشر مولد ابی جعفرالثانی

کفعمی درحاشیه بلدالامین بعد ازذکر کلام شیخ طوسی میفرماید ، بعضی از اصحاب در این مقام سؤال وجوابی دارند وآن اینست که اگر بگوئیم حضرت جواد و حضرت هادی ع در ماه رجب متولد نشدند پس چگونه حضرت حجة ع میفرماید ،« اللهم انی اسئلك بالمولودین فی رجب الخ»

درجواب میگوئیم مراد توسل باین دومولود است در ماه رجب نه آنکه این دو بزرگوار متولد دررجب شدند بعدخود کفعمی میفرماید این جواب صحیح نیست

اولا بجهت آنکه این توجیه منافیست باروایت ابن عیاش که شیخ در مصباح از او نقل کرده
ثانیاً بجهت آنکه تخصیص داشتن توسل باین دو بزرگوار در ماه رجب اگر بخصوصیت ولادتشان نباشد ترجیح بلامرجح است

ثالثا اگر امر چنان باشد که این مجیب گفته باید بفرماید « اللهم انی اسئلك بالامامین نه «بالمولودین» انتهی ماعن الکفعمی

دراثبات الوصیة مسعودی روایت فرموده از کلثم بن عمران که بحضرت رضا ع عرض کرد ، شما طفل کوچك را دوست میداری از خداوند بخواه که بشما پسری مرحمت کند ؟ فرمود ، خداوند بمن پسری مرحمت میکند که او وارث منست

پس چون متولد شد حضرت جواد ع کان ع طول لیلته یناغیه فی مهده ، یعنی : حضرت رضا ع درتمام شب ذکرخواب بجهت آقازاده میفرمود

وروایتکرده از زکریابن آدم گفت خدمت حضرت رضا ع بودم که حضرت جواد الائمه وارد شد در سن چهار سالگی . پس دستش را زد بزمین و سرش را بآسمان بلند کرد و فکر زیادی کرد .

حضرت رضا میفرمود ، جانم قربانت شود ، چرا اینقدر فکر میکنی ؟ عرضکردم یاد کردم از آن ظلمهائیکه بمادرم فاطمة زهراء کردند ، اما والله لاخرجنهما ثم لاحرقنهما ثم لاذرینهما ثم لانسفنهما فی الیم نسفاً

یعنی ، آن دونفر را از قبر بیرون میآورم و بدنشان رامیسوزانم و خاکستر میکنم وخاکستر شان را بدریا میریزم ،

پس حضرت رضا ع آقازاده را نزدیك طلبید وپیشانیش را بوسید و فرمود ، بابی انت وامی تو سزاوار امامت هستی

فصل سوم

درتاریخ رحلت حضرت جوادالائمه ع

اصح واشهر آنستکه آن بزرگوار روز آخر ماه ذیقعدة الحرام سنه دویست و بیست از دنیا رحلت فرمود چنانچه درکافی وارشاد و دروس و اعلام الوری و مناقب نقل فرموده

ودر اثبات الوصیة مسعودی نیمه ماه ذی الحجه از سنه مرقوم فرموده در روضة الواعظین ششم ازماه مزبور درسنه مذکور فرموده

پس بنا برمختار سن شریفشان در وقت رحلت بیستو پنجسال ودوماه و یازده روزبوده ودر وقت رحلت پدر بزرگوارش هفت سالو پنج ماه ویازده روز بوده ، هفده سالو نهماه بعد از پدر بزرگوارش بمسند خلافت نشسته

فصل چهارم

درتعیین قاتل وسبب قتل آن بزرگوار

اما قاتلشان معتصم خلیفه عباسی بود چنانچه در بحار از ابن بابویه قمی نقل کرده سم المعتصم محمد بن علی الجواد در مصباح کفعمی است سمه المعتصم و دفن فی مقابر قریش درصلواة همه روزه ماه مبارك رمضان وهمه جمعه های تمام سال است «اللهم صل علی محمد بن علی امام

المسلمین الی قوله ع وضاعف العذاب علی من شرك فی دمه

اما سبب وعلت قتل آن بزرگوار در اثبات الوصیة مسعودی روایت کرده وقتیکه حضرت جواد ع با زوجه‌اش (ام‌الفضل دختر مامون) ازمدینه بعراق آمد ، معتصم و برادر ام‌الفضل (جعفر) عقب بهانه میگشتند که حضرت جواد را بقتل برسانند وقتیکه مطلع شدند که زوجه آن حضرت ام‌الفضل از آنحضرت منحرف شد بواسطه ترجیح دادن حضرت جواد ع والده‌ماجده حضرت هادی را بر آن‌ملعونه و آنکه از آن‌مخدره اولاد بوجود آمد و از آن ملعونه بوجود نیامد

معتصم خلیفه‌و جعفر بن مامون بآن ملعونه اشاره کردند که آنبزرگوار را مسموم نماید

آنملعونه هم خواهش برادر وعمویش رااجابت نمود وسمی در انگور رازقی نمود و در مقابل حضرت جواد ع نهادآنبزرگوارقدری ازآن‌انگور تناول فرمود

آنملعونه پشیمان‌شد وگریه میکردحضرت فرمود : چراگریه میکنی ، والله خدا ترابفقری مبتلا کندکه نجات نداشته باشدو بیك بلائی گرفتار کند که‌دوا نداشته باشد .

پس دعای آنحضرت مستجاب شد ، خداوند آنملعونه را بیك دردی گرفتار کرد در بدترین مواضع ازبدنش وجمیع ما یملکش را صرف نمود وچاره دردش‌نشد آخر الامر محتاج بسؤال شد تابجهنم واصل شد لعنةالله علیها در بحار از تفسیر عیاشی روایت کرده از **صاحب بن ابی‌داود** روزی ابن ابی‌داود برگشت از نزد معتصم عباسی در حالتیکه مغموم بود گفتم چرا اینقسم مغمومی گفت ایکاش بیست سال قبل‌مرده بودم و این‌روز راندیده بودم

گفتم مگرچه دیدی ؟

گفت امروز حضرت محمد بن علی‌بن موسی نزد خلیفه بودسارقی آوردند که اقرار بدزدی نمود ، خلیفه اراده کرد تطهیر نمودن اورا باقامه حد پس جمع کرد فقها را در مجلس خودوحضرت جواد هم حاضر بودند پس سؤال کرد که ازکجا دستش را بایدقطع نمود من گفتم از بند دست بدلیل آیه تیمم که ازآن آیه فهمیده میشود که حد بنددست است و جمعی‌هم با من موافقت نمودند و بعضی هم گفتند از مرفق باید قطع نمود بدلیل آیه وضوء که از این آیه فهمیده میشود که حد ید مرفق است

پس خلیفه توجه کرد بحضرت جواد ع عرض کرد شما چه میفرمائید ؟ فرمود : فقهاء و قضاة گفتند

گفت شما بفرمائید فرمودند مرا معذور بدار عرض کرد شما را بخدا قسم میدهم که حکم الله راشما بفرمائید

فرمودند حال‌که مرا قسم دادی این‌هر دو طایفه خطا کردند در نقل فتواه بلکه باید دست سارق را ازپنج انگشتان قطع نمود وکف دست راباقی گذارد خلیفه گفت‌بچه دلیل

فرمودبجهت آنکه پیغمبر ص‌فرموده «السجودعلی سبعة اعضاءالوجه والید والرکبتین‌والرجلین وهرگاه دستش رااز بند یااز مرفق قطع کنند یدی باقی نمیماند که‌براو سجده کند وخداوند تعالی فرموده «ان المساجدلله فلاتدعوا مع‌الله احدا وما کان لله لم یقطع» پس معتصم تعجب‌نمود وامر کرد که‌دست اورا ازمفصل اصابع وانگشتانش قطع کنند

ابن ابی‌داود گفت قیامت من برپاشد و آرزو نمودم ایکاش زنده نمیبودم

پس بعد از سه روز ابن داود وارد شد بخلیفه گفت نصیحت خلیفه برمن واجب است ومن سخنی میگویم که میدانم بگفتن اینسخن داخل جهنم میشوم خلیفه گفت آن سخن چه‌چیز است

گفت تودر مجلس خود فقهاء وعلماء رعیت خودرا جمع میکنی بجهت افتاء در امری ازامور دینیه وآنها خبر میدهند در مجلسیکه تمام وزراء وکتاب وقراء حاضرند و خلیفه سخن همه را طرد میکندو سخن اینمردی را که شطری ازمردم قائل بامامت او هستند و او را سزاوارتر میدانند به امامت حکم برطبق فرمایش اومیکنید

پس صورت خلیفه متغیرشد وگفت جزاك الله عن نصیحتك خیرا

پس روز چهارم خلیفه امرکرد بیکی از کتاب وزرایش که آنحضرت را در منزل خوددعوت کند پس آن‌کاتب دعوت نمود حضرت جواد اباکرد وفرمود تو میدانی که من حاضر نمیشوم بمجالس شماگفت من التماس میکنم که تشریف بیاوری بطعام خوردن وفرش مرا ازپای نازنین خود متبرك بسازی بجهت آنکه فلان‌بن فلان که از وزراء خلیفه است دوست میدارد ملاقات شما را پس حضرت جواد تشریف برد بخانه آن‌کاتب همینکه طعام میل فرمود احساس سم‌فرمودداببه خود را طلبیدصاحب منزل گفت بفرمائید فرمود خارج شدن من‌ازمنزل تو بهتر است ازبرای‌تو

فصل پنجم

درذکر زوجات واولادهای حضرت جواد الائمه ع

اما زوجه دائمی آنحضرت ام الفضل بنت مأمون است

ازبعض از اخبار استفاده میشود که آنحضرت زوجه دیگری هم داشته از اولاد عمار یاسر چنانچه ذکر خواهد شد

مجلسی در جلاء العیون مینویسد چون مأمون را بعد ازشهادت علی بن موسی الرضا ع مردم هدف طعن‌و ملامت نمودند میخواست خودرا از آن جرم و خطا بیرون کند وقتیکه از سفر خراسان ببغداد آمد نامهٔ بحضرت جواد ع نوشت بمدینه و آن جناب را باعزاز و اکرام تمام ببغداد طلبید

درمفتاح الفلاح شیخ‌بهائی است چون حضرت ببغداد تشریف فرماشد قبل از آنکه‌مأمون آن بزرگوار را ملاقات کند آنملعون بقصد شکار سوار شد در اثناء راه بجمعی کودکان رسید که در میان راه ایستاده بودند و حضرت جواد ع هم میان آنها ایستاده بودچون اطفال کوکبهٔ مأمون رامشاهده کردند پراکنده شدند و حضرت جواد ع ازجای خود حرکت نکرد با نهایت‌وقار بجای خود ایستاد مأمون نزدیك آنحضرت رسید و از مشاهده انوار امامت و جلالت آن حضرت متعجب شد عنان کشید ودر آنوقت از سن شریف حضرت جواد یازده سال گذشته بود مأمون سؤال کردای کودك چرا مانند باقی کودکان ازسر راه دور نشدی و ازجای خود حرکت ننمودی حضرت فرمود ای‌خلیفه راه تنك نبود که بر تووسعت دهم و جرمی نکرده بودم که‌ازتو بگریزم وگمان ندارم که بی‌جرم‌تو کسی‌را عقوبت بنمائی

مأمون از شنیدن این‌سخنان تعجب نمود واز مشاهده حسن‌و جمال او متحیر شد پرسید ای کودك شما چه نام دارید فرمود نام من محمد است گفت : پسر کیستی فرمود پسر حضرت‌علی‌بن

موسی‌الرضا ع
چون مأمون شناخت تعجبش زائل شد و آن شقی چون مجرم بود منفعل‌شد وروانه شد بصحرا نظرش به دراجی افتادبازی از پی اورهاکرد باز مدتی ناپیدا شد چون از هوا برگشت ماهی کوچکی در منقار داشت‌که هنوز بقیه حیاتی‌در اوبود مأمون آن ماهی راگرفت و معاودت نمودچون‌بآنموضع اولی رسید بازدید اطفال متفرق شدند و حضرت از جای خود حرکت نکرد

مأمون عرضکرد ای محمد این چیست‌که در دست دارم حضرت فرمود، خداوند دریاهائی خلق کرده‌که ابر از آن دریاها بلند میشود وماهیان ریزه با ابر بالا میروند و بازهای سلاطین آنهارا شکار میکنند وپادشاهان‌آنها را درکف میگیرندوبرگزیدگان سلاله نبوت را به‌آنها امتحان مینمایند

تعجب مأمون زیاد شد و آن‌حضرت را نزدخود طلبید و اعزاز و اکرام زیادی نمود و اراده کرد‌که دخترخود ام‌الفضل را به‌آنحضرت تزویج کند از ارشاد شیخ مفید استفاده میشود‌که حضرت جواد ع در وقت تزویج ام‌الفضل نه ساله بود بنا براین همانسال رحلت حضرت رضا ع بوده که حضرت ام‌الفضل را تزویج فرمود

در جلاءالعیون است‌که بعد از تزویج‌ام‌الفضل چون حضرت جواد از معاشرت مأمون منزجر گردید از مأمون رخصت طلبید ومتوجه حج بیت‌الله‌الحرام شد با زوجه‌اش ام‌الفضل وازآنجا بمدینه جدش معاودت فرمود ودر آنجا سکنی اختیار نمود در ارشاد است‌که ام‌الفضل از مدینه طیبه‌کاغذی نوشت بپدرش و شکایت نمود از حضرت جواد ع که آنحضرت بر سر من کنیزان را اختیار میکند مأمون در جواب نوشت ای دختر من ترا تزویج نکردم بحضرت جواد ع که حرام کنم بر او حلالی را دو مرتبه اینقسم شکایتها برای من ننویس انتهی

و اما اولاد حضرت جواد در ارشاد است آن حضرت چهار اولاد داشت دو پسر و دو دختر حضرت امام علی‌النقی الهادی وجناب موسی‌المبرقع و فاطمه و امامه اما احوالات حضرت‌هادی علی‌بن محمد النقی درباب دوازدهم ذکرخواهد شد انشاءالله

اما موسی المبرقع بن محمد الجواد ع هم در باب دهم ذکرشد فراجع

مخفی نماناد حکیمه خاتون از صبایای محترمه حضرت جواد بود و آن مخدره بود که در وقت ولادت حضرت حجةالله سلام‌الله علیه ببالین نرجس خاتون بود قبرش در حرم حضرت عسکری‌ع ضریح مستقلی دارد و شاید فاطمه یا امامه که در ارشاد است اسم این مخدره باشد و حکیمه لقب او باشد

فصل ششم

در بعضی از احتجاجات و اخلاق‌کریمه حضرت جواد الائمه و اکتفا میکنیم بذکر چند روایت

اول در احتجاج طبرسی است وقتیکه خواست مامون دختر خود ام‌الفضل را تزویج نماید بحضرت جواد ع این مطلب بر عباسیون ناگوار آمد و ترسیدند که ریاست و سلطنت از خاندان حضرات بنی‌عباس خارج شود رفتند نزد مأمون‌گفتند ما میترسیم‌که اگراینکار بشود خلافت وسلطنت از خاندان ما خارج شود و این عزت از ما سلب شود و تو میدانی که خلفاء قبل تو از اینها دوری

میکردند و اینها را تصغیر و تحقیر مینمودند و خداوند کفایت نمود مهمی که داشتیم ازولیعهد قرار دادن تو حضرت رضاع را فالله الله که دو مرتبه ما را بهمیوارد نسازی که ازآنهم رهائی‌جستیم و رأیت را از وصلت با ابن الرضا ع منصرف کن و با یکنفر از اهل بیت خود وصلت کن ،مأمون گفت اما عداوت شما با آل‌ابیطالب شما خود سبب‌آن بودید واگر انصاف بنمائید آل‌ابیطالب اولی بخلافت هستنداز آل‌عباس

اما آنکه گفتید خلفای سابقین با آنها چه قسم معامله میکردند آنها قطع رحم میکردند و پناه میبرم بخدا از این امر

واما آنکه گفتید من با حضرت رضا ع چه‌کردم والله پشیمان نیستم از آنکه من او را ولیعهد خودکردم من‌میخواستم خلافت را باو واگذار نمایم خودش امتناع فرمودکه قبول کند

واما آنکه من حضرت جوادع را بجهت مصاهرت خود اختیارکردم چون آنبزرگوار درعلم و فضل ازتمام علماء ممتاز وبرتری دارد با صغر سنش آخرالامرمأمون را راضی کردند که آنحضرت را امتحان کنند رفتند نزد یحیی بن اکثم که قاضی‌القضاة بود که از آن بزرگوار مسئله سؤال کند که از جواب عاجز بماند و وعده زیادی هم باو دادند

پس مأمون مجلس بسیار عالی ترتیب داد وحضرت جواد ع بپهلوی مأمون درصدر مجلس‌نشست وسایر مردم برحسب مراتبشان هریك جای خود نشستند یحیی‌بن اکثم مقابل روی حضرت نشست‌گفت فدایت شوم اذن میدهید که مسئلهٔ سؤال کنم فرمودند هرچه میخواهی سؤال کن

عرضکردچه میفرمائید درباره محرمی که صیدی را بقتل برساند؟

حضرت فرمود در حل اورا بقتل آورده یا در حرم ؟ عالم بوده یا جاهل ؟ عمدا بقتل رسانیده یا خطاء ؟ حر بوده یا عبد ؟ صغیر بوده یاکبیر ؟ ابتداء تقصیرش بوده‌یا اعاده‌کرده ؟ آن‌صیدازطیور بوده یا از غیر طیور؟ از صغار صید بوده یا از کبارشان ؟ مصر بوده بر فعلش یا نادم ؟ درشب بوده یا در روز محرم بعمره بوده یا بحج

یحیی بن‌اکثم مبهوت ماندوزبانش‌بلکنت افتاد؛ مأمون‌گفت الحمدلله علی هذه النعمة والتوفیق فی‌الرای و روکرد بحضرت جواد عرضکرد خطبه بخوان ودخترش ام‌الفضل را عقد کرد برای آن حضرت بمهر جده‌اش فاطمه زهرا(س) که پانصد اشرفی بوده باشد بخواهش مأمون جواب یك یك از این‌شقوق را فرمود آنوقت حضرت بیحیی بن اکثم فرمود منهم از تو مسئلهٔ سؤال‌کنم ؟ عرضکرد بفرما اگر بدانم میگویم والا از خود شماباد میگیرم

فرمود خبر بده مردیکه اول صبح نظرکند بزنی حراماً چون روز بلند شدهمان زن برآن مرد حلال‌شد و وقت زوال‌آنزن برآن مرد حرام شد وقت عصر حلال شد وقت مغرب حرام شد وقت عشاء آخر حلال شد نصف‌شب حرام شد وقت طلوع فجر حلال شد که دریکشبانه روز یکزن بر یك مرد چهار وقت حرام بود و چهار وقت حلال یحیی‌بن اکثم گفت والله من نمیدانم جواب اورا

حضرت فرمود این‌کنیز غیر بوده که اول صبح اجنبی نظرش باو حرام بود وقت ناهار او را آن اجنبی خرید نظرش باو حلال‌شد وقت زوال اورا آزادکرد نظرش باو حرام شد وقت عصراو را تزویج کرد نظرش باو حلال شد وقت مغرب او را ظهار کرد نظرش باو حرام شد وقت عشاء آخر کفاره ظهارداد نظرش باو حلال شد نصف شب او را طلاق داد نظرش باو حرام شد و قت‌طلوع فجر رجوع کرد نظرش باو حلال شد بعد مأمون روکرد بحاضرین‌گفت آیا در میان شما کسی هست

که بتواند چنین جوابی بدهد

همه گفتند لاواللهان امیرالمؤمنین اعلم الی آخر الروایة

دوم در اصول کافی از علی بن ابراهیم قمی از پدرش نقل میکند « قال استأذنه قوم من اهل النواحی فاذن لهم فدخلوا فسئلوه فی مجلس واحد عن ثلثین الف مسئلة فاجاب وله عشر سنین»

در بحار بوجوهی جواب داده از اشکال آنکه چگونه میشود در یك مجلس سی هزار مسئله سؤال کنند و جواب بفرمایند اول آنکه گفته شود کلام محمول است برمبالغه دوم آنکه گفته شود بلاهن آنجماعت سؤالات کثیره بوده متفقةالجواب پس وقتی که جواب از یکی از آنها داد گویا جواب از همه داده شده سوم گویا بهترین اجوبه آنستکه اشاره شده باشد بکثرت آنچه استنباط میشود از کلمات موجزه آنحضرت از احکام الهیه یاآنکه مراد ازمجلس واحد مکان واحد باشد مثل منی و اگر چه در ایام متعدده بوده

سوم در بحار ازعیون المعجزات روایت کرده چون حضرت رضا ع از دنیا رفت سن حضرت جواد ع هفت سال بود، در بغداد و سایرشهرها درمیان شیعه سخن زیاد شد

در کوفه جمعی از بزرگان شیعه وثقاتشان در خانه عبد الرحمن بن حجاج حاضرشدند و گریه میکردند از رحلت حضرت رضاع یونس بن عبدالرحمن گفت ، آیا تا وقتی که حضرت جواد ع بزرك بشود حجت الهی که خواهد بود و مسائل و احکام‌الله را از که باید سؤال نمود پس ریان بن صلت از جای خود حرکت کردو گلوی یونس را گرفت و سیلی بصورت یونس میزد و میگفت ، تواظهارایمان میکنی و در باطن شك داری ؛ اگر این آقازاده از جانب خداوند منصوب است طفل یکروزه باشد مثل پیرمرد خواهد بود، اگر ازجانب خداوند منصوب نباشد پس او یکی از ما خواهدبود ـ پس جماعت روی کردند بیونس و او را سرزنش وتوبیخ نمودندا

در همانسال هشتاد نفر ازفقهاء وعلماء امصار رفتند بمدینه طیبه که خدمت حضرت جواد برسند، پس وارد شدند بمدینه طیبه ، عبدالله بن موسی‌الکاظم برآنها وارد شد و نشست به صدرمجلس:

شخصی ندا کرد: اینست پسر پیغمبرص ؛ هرکس هرچه میخواهد سؤال کند

پس اصحاب سؤالاتی کردند، جوابهای ناپسندیده شنیدند ، شیعیان بسیار مغموم ومهموم شدند و برخاستندکه بروندناگاه دری از صدر مجلس بازشد و موفق خادم داخل شد وگفت ، اینست‌حضرت ابوجعفرالجواد ع ، برخیزید واستقبال نمائید

پس‌حضرت جواد ع داخل‌شد درکمال اجلال ، همه مردم ساکت وصامت بودند

بعد آن مسائلی که از عمویش عبدالله بن موسی سؤال کرده بودند از آنحضرت سؤال کردند جوابهای شافی‌وکافی شنیدند

پس شیعیان خوشنود شدند و از برای آنحضرت دعاکردند، عرض کردند عموی بزرگوارت چنین جواب داده فرمود، لااله الاالله ، یا عم ، انه عظیم عندالله ان تقف غدا بین یدیه فیقول لك لم تفتی عبادی بمالم تعلم و فی‌الامة من هو اعلم‌منك

چهارم در اصول‌کافی از محمد بن حسن بن عمار روایت‌کرده گفت : در مدینه خدمت‌علی بن جعفر ع مشرف بودم و احادیثی که‌از برادرش حضرت موسی بن جعفر ع‌شنیده بودم مینوشتم

ناگاه داخل شد بر او جناب ابوجعفر محمد بن علي الرضا ع در مسجد پیغمبر ص ، پس جستن کرد علي بن جعفر بدون رداء و دست آنحضرت را بوسید وتعظیم کرد، حضرت فرمود بنشین ای عم جناب علي بن جعفر عرضکرد، یا سیدی ، چگونه بنشینم و حال آنکه شما ایستاده باشید ؟

بعد که علي بن جعفر برگشت بمجلس خود اصحابش او را سرزنش کردند : گفتند تو عموی پدرش هستی و با او چنین معامله میکنی ؟ گفت: ساکت شوید ودست بمحاسنش گرفت گفت اذا کان الله عز وجل لم یؤهل هذه‌الشیبة و اهل هذا الصبي و وضعه حیث و ضعه، انکر فضله نعوذبالله مما تقولون بل اناله عبد

پنجم در بحار از کتاب بصائرالدرجات ازعلي بن خالد روایتکرده گفت: من در سامراء بودم خبر دادند که مردی از ناحیه شام در اینجا مقید و محبوس است وگفتند او مدعی نبوت شده ! پس من خود را باو رسانیدم دیدم مردی است عالم وفهیم، گفتم، ای مرد قصه تو چه چیزاست؟

گفت: من مردی هستم از نواحي شام درموضعیکه معروفست به (راس‌الحسین) خدا را عبادت میکردم در بینی که مشغول عبادت بودم بزرگواری آمد فرمود برخیز با من بیا

ناگاه خود را درمسجد کوفه دیدم فرمود : اینجا را میدانی کجاست؟

گفتم ، بلي مسجد کوفه است پس حضرت نماز خواند ومنهم نماز خواندم ناگاه خود را در مسجد مدینه دیدم آن بزرگوار نماز خوانده، منهم نماز خواندم و صلوات بر حضرت رسول ص فرستادم و از برای آنحضرت دعا کردم ناگاه خود را در مکه معظمه دیدم خدمت آنبزرگوار مناسك بعمل آوردیم!

در این بین خود را درموضع عبادتم در شام دیدم وآن بزرگوار تشریف برد

چون سال بعد شد باز همان بزرگوار تشریف آورد ومرا بهمان اماکن طیبه برد و همان قسم عبادت کردیم چون فارغ شدیم مرا بشام برگردانید وقصد کرد که از من جدا بشود عرضکردم ترا قسم میدهم بحق خدائی که بتو این قدرت و توانائی را داده بمن خبر بدهید که شما کیستید

فرمود: من محمد بن علي بن موسی ع هستم پس خبر منتشرشد تا رسید بسمع محمدبن‌عبدالملك الزیات، پس فرستاد عقب من ومرا مقید نموده روانه کرد بعراق و مرا همین قسم محبوس نمودند گفتم، قصه خود را به محمد بن عبدالملك بگو بلکه تورا رها کند

گفت : کیست که قصه مرا باو برساند؟

پس کاغذ وقلم ودواتی حاضر کردم وقصه خود را نوشت وفرستاد بجهت محمدبن عبدالملك‌الزیات درجواب نوشت، آن کسی که دریکشب ترا از شام بکوفه برد واز کوفه بمدینه و از مدینه بمکه و از مکه بشام بگوکه ترا از محبس خارج کند علي بن خالد گفت من بسیار مهموم ومغموم شدم وگفتم بآن مرد که عزاء خودرا نگهدار

بعد یک روز صبحی رفتم که از اوخبر بگیرم، دیدم لشگریان و زندانبانان وجمع زیادی تجسس از حال او میکنند گفتم چه شده گفتند ، آن زنداني شامی دیشب مفقود شده نمیدانیم بزمین رفته یا طیری اورا بهوا برده

علي بن خالد زیدی بود این اعجاز را که دید قائل بامامت حضرت جواد ع شد و اعتقاداتش صحیح شد

بیان ـ محمد بن عبدالملك الزيات وزير متوكل بود وپدرش در بغداد روغن‌زيت ميفروخت

فصل هفتم

درو قایع مهمهٔ که در زمان امامت حضرت جواد (ع) واقع‌شد

سابقا گفتیم که حضرت رضا (ع) علی‌الاصح آخر ماه صفر سنه دویست و سه از دنیا رحلت فرمود مسموماً

ودر مشارق الانوار است (ما حاصله) بعد از شهادت حضرت رضا (ع) حضرت جواد (ع) داخل‌شد بمسجد پیغمبر(ص) و یك پله رفت بالای منبر، فقال: « انا محمد بن علی الرضا، انا الجواد، انا العالم بانساب‌الناس فی‌الاصلاب، انا اعلم بسرائرکم و ظواهرکم و ما انتم سائرون الیه علم منحنا من قبل خلق الخلق و بعد فناء السموات والارضین و لولا تظاهر اهل‌الباطل و دولة اهل الضلال و وثوب‌اهل‌الشك‌لقلت قولاتعجب منه‌الاولون و الاخرون ثم وضع یده الشریفة علی فیه وقال یا محمد اصمت کماصمت آبائك من قبل »

در این سال زبیده (زوجهٔ هرون) بنت جعفر بن ابی جعفر المنصور الدوانقی از دنیا رفت ـ کذا فی درالسلوك

در سنهٔ دویست و چهار درنیمهٔ ماه صفر مأمون وارد بغداد شد بعد از آنکه در جرجان یکماه توقف نمود ، در هر منزلی دو روز و سه روز می‌ماند و **در این سال مأمون** ولایت حرمین شریفین را **با عبیدالله بن‌الحسین بن عبیدالله بن عباس بن علی‌بن ابیطالب ع** قرارداد **ودر اینسال** ابوداود **سلیمان بن داود** الطیالسی صاحب مسند ابی‌داود از دنیا رفت **ودراین‌سال هشام بن محمدالسائب‌الکلبی النسابه** از دنیا رفت

در سنهٔ دویست و پنج مأمون امارت از بغداد راتا اقصی‌بلاد مشرق به **طاهر بن الحسین** (ذوالیمینین) قرار داد

درسنهٔ دویست وهفت‌درشنبه بیست وپنجم جمادی‌الثانیه طاهر بن الحسین **ذوالیمینین** در مرو از دنیا رفت در سن چهل و هفت سالگی **در تاریخ ابن‌خلکان است** که طاهر اعور بود (یکچشم داشت)چنانچه شاعرمیگوید

یا ذا الیمینین و عین واحده   نقصان عین و یمین زائده

و او قاتل **محمد امین** (برادر مأمون) بود **ایضاً** در این سال **یحیی بن زیاد** الملقب بالفراء از دنیا رفت و او معلم اطفال مامون بود**ایضا** در این سال **واقدی** از دنیا رفت ـ کذا فی درالسلوك

در سنهٔ دویست وهشت موسی‌بن محمد امین از دنیا رفت ـ و نیز فضل بن ربیع **وزیر هرون الرشید** در ذیقعده آن سال از دنیا رفت **ودر این‌سال** سیده **نفیسه** بنت حسین بن زیدبن علی بن الحسین(ع) از دنیا رحلت فرمود و دفن شد بین مصر و قاهره در نزد قبر آسیه بنت‌مزاحم (زوجهٔ فرعون)

در سنهٔ دویست و ده تزویج نمود **مأمون** دختر **حسن بن سهل** (برادر فضل بن سهل ذوالریاستین) راکه جهیزیه‌اش چند هزار اشرفی بود

در سنه دویست و پانزده مأمون امر کرد که منادی او ندا کند ، برئت الذمه ممن ذکر معاویه بخیر او قدمه علی احد من اصحاب رسول‌الله و ان افضل الخلق بعد رسول‌الله ص علی بن ابیطالب ع

در سنهٔ دویست و شانزده مأمون از بغداد رفت ببلاد روم و در نیمهٔ ذیحجهٔ آن سال از دمشق رفت به مصر

درسنه دویست و هیجده در هیجدهم ماه رجب مأمون در بزندون از ارض روم از دنیا رفت و جسدش را نقل کردند بطرطوس و آنجا دفن کردند، بعضی را اعتقاد آنست که مأمون شیعه بوده و اسم او عبدالله و کنیه‌اش ابوالعباس بود

و در شعبان همین سال برادر مأمون **المعتصم بالله** ابواسحق محمد بن هرون‌الرشید به خلافت نشست ومعتصم با عباس بن مأمون در اول ماه رمضان آمدند بجانب بغداد از طرطوس

درسنه دویست و نوزده محمد بن قاسم بن عمر بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع در طالقان خراسان ظهور نمود و مردم را دعوت میکرد به پسندیده شده از آل محمد ص که حضرت جواد الائمه ع باشد

آخرالامر او را گرفتند وفرستادند نزد عبدالله بن‌طاهر (والی‌خراسان) او هم آن‌بزرگوار را فرستاد نزد معتصم عباسی: آن ملعون او را نزد مسرور خادم حبس‌نمود ، ودر لیلهٔ عید فطر که مردم مشغول عید بودند از حبس گریخت

صبح دیدند میان محبس نیست ، معتصم گفت: هرکس خبر اورا بدهد صدهزار دینار باو عطا میشود هرقدر تفحص کردند خبری از او نیافتند

ودر این سنه معتصم احمد حنبل (امام الحنابله) را حاضر نمود و به بهانهٔ ابنقدر تازیانه بوی زد که بدنش پوست انداخت و اورا مقیدا حبس نمود

درسنه دویست و بیست معتصم از بغداد بیرون شد بجهت بنانهادن شهر سامراء

درسنه دویست و بیست ودو درکشف‌الغمه است که معتصم عباسی حضرت جواد را ازمدینه طلبید ببغداد دو شب مانده به آخرماه محرم

و در آخر ذیقعده همانسال حضرت جواد علیه السلام **در بغداد از دنیا رحلت فرمود** علی‌الاصح

فصل هشتم

در ذکر امامزادگان و علماء و بزرگان مدفونین در اصفهان و شیراز و تهران و توابع این سه بلد

مخفی نماناد که ذکر این فصل در این باب مناسبتی ندارد لکن بملاحظه روایتی که در کتاب اربعهٔ ایام میرداماد از حضرت موسی‌بن جعفر ع روایت‌کرده که فرمود « من‌لم یقدران‌یزورنا فلیزر صالحی اخوانه یکتب له ثواب زیارتنا و من لم یقدران یصلنا فلیصل صوالح اخوانه یکتب له ثواب صلتنا »

حقیر مقید شدم که در هر بابی قبور بعضی از بزرگان را ذکر کنم که یاد و تذکر خیری از

آنها شده باشد در این فصل شش امر است

امر اول در قبور شریفه امامزادگان واقعه در اصفهان

اول قبر شریف جناب احمد بن علی بن محمد باقر ع که واقعست درجاده محله خواجو چنانچه در روضات از ریاض العلماء نقل فرموده وقبر والد ماجدشان جناب علی بن محمد الباقر ع درکاشانست المعروف بامامزاده مشهد

دوم ـ قبر شریف سید ابوالحسن الملقب بزین العابدین علی بن نظام الدین احمد بن شمس الدین عیسی الملقب بالرومی ابن جمال الدین محمد بن علی العریضی ابن جعفر بن محمد الصادق ع و جد سادات امامیه است که معروفند در اصفهان و از برای مرقد مطهرش قبه عالیه و صحن وسیعی است واقع در قبرستان چملان

در روضات این دو قبر شریف را از قبور معلومة الانتساب میشمارد

سوم ـ قبر شریف جناب امامزاده اسمعیل الشهیر بالدیباج و او واقعست در محله باغ همایون اصفهان واعتبار صحیح هم شهادت میدهد بصدق این نسبت چون سلاطین در تشیید و تعمیر قبه مبارکه ایشان خرج های زیادی کرده اند و بعید است که تا حقیقت امر نزد علماء زمان خودشان ثابت نشده باشد چنین مخارج زیادی را متحمل بشوند و اسماعیل دیباج گویا اسمعیل بن ابراهیم الغمر بن حسن المثنی باشد پدر جناب ابراهیم طباطبا

چهارم ـ قبر شریف جناب امامزاده هرون بن علی

در حاشیه روضاتست که دراوائل سنم مطلع شدم بکتابی از کتب انساب که خالی ازاعتبار نبود و در او تصریح کرده بود که هرون بن علی قبرش در میدان کهنه اصفهانست و از اولاد حضرت امام علی النقی الهادی ع است

مخفی نماناد که اولاد بلاواسطه حضرت هادی چنانچه در ارشاد شیخ مفید است چهار پسر است که حضرت عسکری ع باشد وجناب حسین و جناب محمد و جعفر کذاب پس شاید ایشان اولاد بواسطه حضرت هادی باشند

پنجم ـ قبرشریف جناب امامزاده ابراهیم بن موسی بن جعفر ع که واقع است دریکی از بلوك اصفهان و او الان مشهور است بامامزاده نرمی کذافی حاشیة الروضات

امر دوم در بزرگان از علمائیکه مدفونند در اصفهان

اول البحر المحیط مولانا محمد باقر بن محمدتقی المجلسی ولادتشان سنه هزار و سی وهفت بود مطابق با عدد (جامع کتاب بحارالانوار) و رحلتشان بیست وهفتم ماه رمضان سنه هزار و صدوده بود و بهتر تاریخی که بجهتخوتشان گفته اند این بیت است

ماه رمضان که بیست وهفتش کم شد   تاریخ وفات باقر اعلم شد

در این بیت هم روز وفات را میرساند وهم ماه وفات را وهم سال وفات را شأنش زیاده از آن است که ذکرشود و او مروج دین شیعه بود

از عبدالعزیز ناصبی دهلوی نقل شده که گفت اگر بنامند دین شیعه را بدین مجلسی هرآینه در محل خواهد بود زیراکه رونق آن از اوشده و محدث جزائری فرمود کسانی که تلمذ نمودند خدمت ایشان زیاده از هزار نفر بودند عدد ابیات مصنفات ایشان زیاده بر دو کرور و صدوده هزار

بیت است چون مست شود بر ایام عمرش که هفتاد وسه سال بوده نصیب هرروزی زیاده از پنجاه و سه بیت است قبر شریفش درجامع عتیق دربقعه والد ماجدش هست ودر جوار او مدفونندجمعی از علماء مانند عالم ربانی ملامحمد صالح مازندرانی وجناب آقاهادی بن ملا محمد صالح و ملامهدی قرمدی ومیرزا محمد الماسی و ملامحمد علی استرابادی رضوان‌الله علیهم اجمعین

در روضات قصه غریبی از بعضی از فقهاء نجف اشرف نقل کرده گفت در بعضی از اجازات سید نعمت‌الله جزائری دیدم که در اطراف بلاد گردش کردم بجهت تحصیل مراتب علم و کمال بعد شنیدم که علامه مجلسی درشهر اصفهان طلوع کرده رفتم باصفهان بجهت اقتباس از انوار علمیه‌شان بعد التشرف و استفاده از برکات انفاس مقدسه ایشان خیلی مقرب شدم خدمت ایشان مثل یکنفر از اهل بیتشان شدم ودر این مدت آثار عظمت و جلال و تزین با ثواب زینت در ایشان خیلی مشاهده کردم این تمایل مرحوم بدنیا و اعتنا کردنشان بزخارف دنیوی خیلی سینه مرا تنك کرد ودر سینه‌ام ایراداتی بایشان‌داشتم‌وقدری درمقام تعرض برآمدم خودرا قاصردیدم که بتوانم با ایشان‌مجادله ومباحثه بنمایم عرضکردم یا مولانا شما غواص بحار علم و من بمنزلهٔ ذرهٔ هستم درجنب شما و اگر سزاوار نمیدانید که من در اینموضوع با شما محاجه بنمایم با شما معاهده میکنم که هرکدام قبل از دیگری ازدنیا برویم بخواب دیگری بیائیم تا منکشف‌شود که حق بامن‌است‌یا با شما

بعد از چند روز مجلسی مریض شد و از دنیا رحلت فرمود مسلمین بمصیبت زده شدند و مساجد و بازارها بسته شد تا هفت روز تمام‌طبقات مردم مشغول عزاداری شدند منهم مشغول شدم و فراموش کردم از معاهدهٔ که بین من ومجلسی واقع شده بود بعد ازیك هفته من رفتم سر قبر ایشان و قدری گریه کردم و قرآن خواندم ودعا کردم درباره ایشان تا آنکه مرا همانجا خواب برد درعالم خواب دیدم گویا ایشان از میان قبر بیرون شدند با لباسهای جمیله وهیئت حسنه

پس من متذکرشدم که ایشان فوت کرده‌اند جستن کردم و دو انگشت ابهام دستشان راگرفتم عرض کردم یا سیدی وعدهٔ که بمن داده بودی وقتش رسید خبر بده که چگونه مرك شما را دریافت و وقت مردن وبعد ازمرك چه دیدید وحق در امر معهود با من است یا با شما؟

فرمود: یا ولدی چون من مریض شدم مرض من آناً فآناً شدت میکرد تاآنکه مرض بحدی رسید که بشر عاجز از تحملش بود پس من تضرع نمودم بدرگاه الهی عرضکردم خداوندا خودت درقرآن مجید فرموده‌ای «لایکلف‌الله نفساً الا وسعها» و میدانی که وجع باندازهٔ رسیده که طاقت تحمل ندارم «ففرج‌عنی برحمتك فرجاً عاجلا قریباً ومن علی بالنجاة من هذه العلة و الخلاص من‌هذه الشدة» در بینی که من با خدااینقسم تضرع میکردم دیدم شخص جلیلی آمد بیالین من و نشست نزد پاهای من و از احوال من سؤال کرد پس شکوه‌های خود را که به پروردگار عرض می‌کردم بایشان گفتم بعد آن شخص کف دستش را گذارد بانگشتان پاهایم گفت دردش آرام گرفت گفتم بلی همانجائی که شما دست گذاردید دیگر درد نمیکند و آن شخص دستش را بالاتر میکشید و از حال من سؤال می‌کرد منهم جواب میدادم که راحت شدم تا آنکه دستش بسینه من رسید گویا الم و درد بالمره از من برطرف شد و دیدم جسد من افتاده روی زمین و منهم در گوشه خانه ایستادم حیران نظر میکردم بجسدم دیدم اهل و عیال و اقارب و همسایگان من اطراف جسد من گریه میکنند و صیحه میزنند و من بآنها میگفتم وای بر شما من بچنان بلیه بزرگی بودم والان بحمدالله

آن بلیه از من رفع شده شما چرا گریه‌میکنید ازمن ابداً نمی شنیدندونصیحت مرا گوش نمیکردند تاآنکه جمعیت زیادی آمدند وعماری آوردند ونعش مرا میان عماری گذاروند و بردند به مغتسل ومنهم جلو جنازه میرفتم بعد از فراق از غسل بجنازه نماز خواندند و جنازه راآوردند بکنار قبر ومن متحیر بودم که آیا باجسد چه میخواهند بکنند ومشغول‌حفر قبر بودند ومن باخود خیال‌میکردم که اگر جسد را داخل میان قبر بکنند من از جسد مفارقت میکنم و میان قبر نخواهم رفت چون جسدرا داخل میان قبر کردند من از شدت انسی که با جسد داشتم نتوانستم ازاو مفارقت کنم بی اختیار داخل قبر شدم وروی قبررا پوشانیدند

ناگاه منادی ندا کرد ای بنده من یا محمد باقر چه‌چیز مهیا کرده از برای امروز من آنچه اعمال حسنه و اعمال صالحه داشتم شماره کردم ازمن‌قبول نشد

باز همان ندا راشنیدم ومن مضطرب ومتحیر شدم ودیدم مفر و مفزعی ندارم که توجه نمایم باو دربینی که من دراین دهشت عظمی بودم یادم آمد که یکروز من سواره از بازار بزرك‌اصفهان میگذشتم دیدم مردم دراطراف یکنفر از مؤمنین جمع شده‌اند واورا متهم نموده اند بفساد عقیده و اورا میزدند ودشنام میدادند ونعل کفش بر سروصورتش میزدند ومطالبه طلبشان را می کردند ومن میشناختم او را که از صلحاء ومؤمنین است و طلب مهلت از طلبکار های خود میکرد و آنها مهلت نمیدادند قلب من بحال آن مؤمن سوختهو گفتم تا یکی بایدازاین خلق تقیه کردو از خداوند جلیل نترسم وبنده ضعیفش را اعانت نکنم پس من توقف کردم و فریاد زدم وای بر شما بیائید با من‌که هر قدر از این مؤمن طلبکار هستید بشما بدهم وآن مرد مؤمن را بردم میان منزل و خیلی اورا عزت و احترام نمودم وتمام قروضش را اداکردم همین‌عمل خود را بپروردگار میان قبر عرض کردم ازمن قبول فرمود ومرا آمرزید و امرفرمود که در رحمت بروی من باز نمودند بجانب‌بهشت وقبرم را وسعت دادند ومن متنعم هستم از جانب پروردگارم بانواع نعمت و مأنوس هستم بزیارت مؤمنین که بدیدن من‌می آیند ومنتفع میشوم بدعوات صالحین و صدقات وقراآت مؤمنین ومن‌آنها را می‌بینم وآنها مرا نمی‌بینند

پس فرمود ای سید شریف اگر من عزت و عظمت در دنیا نمیداشتم و این نعمتهائیکه تو دیدی‌از برای من نمی بود چگونه می‌توانستم این مرد مؤمن را یاری کنم واو را از چنك این خلق رها کنم سید فرمود من از خواب بیدار شدم و دانستم که آنچه مجلسی در حیات خود ازمال دنیا جمع‌کرده عین مصلحت دین ومنفعت اسلام ومسلمین بوده

مخفی نماناد که جناب سید نعمت‌الله الجزائری الموسوی صاحب تصانیف کثیره‌است

در مستدرك از ایشان نقل کرده که فرمود جد ما سید شمس الدین قدس‌الله روحه گاوی داشت که روزها میرفت بچرا کردن روزی شیری آمد و شکم آن‌گاورا پاره کرد وهمانجا ایستاد واز گوشت او ابدا نخورد خبر بجدمادادند ایشان همان ریسمانی که گاو را می‌بست همراه بردبا جمعی از مردم وریسمان را انداخت بگردن آن‌شیروار را کشید برد بمنزل خود ومردم حیران به اونظر میکردند واو را درمنزل خود بستو گفت باید آنشیر عوض گاو زمین را بجهت من شخم کند همسایه‌ها گفتند این نمیشودما از او میترسیم التماس کردند سید شمس الدین آن شیر را رها کرد ولادت سید نعمت الله در سنه‌هزار و پنجاه بودەورحلت آنمرحوم در قریه جامدر که‌ازقراء خرم آباد است بوده درشب جمعه بیست‌وسوم ماه شوال سنه هزارو صدودوازدەمو ظاهرآمدنشان‌هم

در آنجا میباشد دوم جناب آخوند ملامحمد تقی بن مقصود علی اصفهانی والد علامه‌مجلسی ایشان از بزرگان علماء و صاحب‌شرح من‌لا یحضره الفقیه بالفارسیة والعربیه بوده واسم شرح عربی‌شان روضة المتقین است ایشان شاگرد مرحوم آخوند ملاعبدالله شوشتری وشیخ بهائی بودند

حاجی نوری در فیض قدسی از شرح فقیه نقل کرده که فرمود من در اوائل بلوغم خیلی سعی میکردم در طلب مرضات‌الله وآرام نداشتم مگر بذکر الهی تا آنکه در بین نوم و یقظه دیدم که‌حضرت صاحب الزمان ایستاده بود درمسجد جامع قدیم اصفهان من سلام کردم و خواستم‌پای آن حضرت رابیوسم نگذاردند و مرا گرفتند پس من دست آن‌بزرگوار را بوسیدم وبعضی ازمسائلی که‌برمن مشکل شده بود از آنحضرت‌سؤال کردم

منها آنکه سؤال کردم من وسواس دارم در نمازهایم و میگویم نمازهای من آن قسم که خواسته‌اند نیست ومن مشغول هستم بنماز قضا خواندن لهذا موفق بنماز شب نمیشوم

از شیخ بهائی سؤال کردم فرمود نماز ظهر وعصرو مغرب را بقصد نماز شب بخوان ومن هم چنین میکنم آیا نمازشب بخوانم یانه

فرمود بخوان واینقسم که تا بحال میکردی بفتوای شیخ بهائی منبعد چنین مکن و سؤالات دیگر هم کردم و جواب شنیدم بعد عرضکردم یامولای من ممکن نمیشود که خدمتتان برسم پس بمن کتابی مرحمت کنید که باو عمل کنم فرمود من کتابی بجهت تو داده‌ام بمولی التاجی‌برونزد اوو کتاب را ازاو بگیر

من در عالم خواب رفتم نزد محمد التاج چون مرا دید گفت صاحب الزمان ترا فرستاده من‌عرضکردم بلی پس کتابی از جیبش بیرون کرد وداد بدست من چنین‌فهمیدم که‌این کتاب دعاست اورا بوسیدم وبالای چشم خود گذاردم و خواستم بر گردم خدمت حضرت‌حجة ع که ازخواب بیدار شدم دیدم آن کتاب دردست من نیست شروع کردم بتضرع وگریه کردن بجهت فوت آن‌کتاب تا طلوع فجرمن مشغول شدم بفریضه صبح و تعقیبات آن بعد رفتم خدمت شیخ محمد تاج دیدم کتاب صحیفه کاملة را مقابله میکنند ومن مشغول گریه و تضرع بودم و نمیفهمیدم که چه میخوانند بعداز فراغ رفتم نزد شیخ محمدو خوابم را نقل کردم گفت بشارت باد ترا بعلوم الهیة ومعارف یقینیه قلبم آرام‌نشد گریه کنان از خدمت ایشان بیرون شدم گفتم خوبست ازهمان‌راهیکه دیشب در عالم‌خواب رفته‌ام ازهمان راه بروم شاید بمقصود برسم پس از همان راه رفتم دیدم مرد صالحی که اسم اوحسن آقابود ولقبش تاجا بود بمن رسید من باو سلام کردم فرمود فلانی بعضی از کتب وقفیه نزد من هست و طلاب که از من میگیرند عمل بشرائطش نمیکنند و تو عمل میکنی بیا و ببین آنچه را طالب هستی بردار و بیرمن با ایشان رفتم بکتابخانه شان اول کتابی که بمن داد همان صحیفهٔ کامله بود که درخواب دیده بودم من مشغول گریه و زاری شدم واز خدمت اوبیرون شدم و رفتم با نسخهٔ شیخ محمد التاج مقابله کردم

الحاصل ولادت ایشان سنه هزارو سه بود ورحلت ایشان سنه هزارو هفتاد بود ودر تاریخ فوتش این مصراع را گفته‌اند (افسر شرع اوفتاد وبیسرو پا گشت فضل)

(مقلوب همین تاریخ وفات مرحوم شیخ بهائی است (افسر فضل‌اوفتاد و بیسرو پاگشت شرع) قبرمبارکش در مقدم قبرولد ارجمندش علامه مجلسی است

سوم المولی محمد صالح بن مولی احمدالسروی الطبرسی شارح اصول کافی و روضه

کافی و اما فروع کافی‌را شرح نکرد باحتمال آنکه مبادا دارای رتبهٔ اجتهاد نباشد

ایشان در اول بسیار فقیر بود واز شدت کهنگی لباس بمجلس درس نمی نشست و در خارج مدرس بگوشه می‌نشست وصدا رامیشنید ومردم مجلس درس گمان میکردند که این شخص برای تکدی حاضر میشود تاآنکه مراتب فضل وعلمش برهمه واضح شد

درمستدرکست که ازشدت فقر مدت زیادی بچراغ بیت الخلا مطالعه میکرد و میفرمود « اناحجة علی الطلاب من جالب رب الارباب لانه لم یکن‌فی‌الفقر احد افقرمنی و قد مضی علی برهة لم اقدر علی ضوء غیر ضوء المستراح »

ایشان بسیار قلیل الحافظه‌بودند فرمود وقتیکه از منزل بیرون میشدم منزل خود را گم می کردم و اسامی اولادم رافراموش میکردم ودر سن سی سالگی مشغول بخواندن حروف تهجی شدم وخداوند مرا باین‌مرتبه از علم و معرفت رسانید

در قصص‌العلما است که ایشان یکوقتی رفتند بمنبر که موعظه کنند بالای منبر گفت بسم‌الله الرحمن الرحیم پس‌وفراموش کرد بعدش را مدتی ساکت نشست بالای‌منبر فرزند ارجمندش آقاهادی در پای منبر نشسته بود بپدرش عرضکرداگر والقرآنِ الحکیم را فراموش کرده‌اید پائین آمدن ازمنبر راکه فراموش نکرده‌اید ازمنبر فرود آئید تامن بروم بمنبر و موعظه کنم

پس نبایدطلاب بواسطه فقر وناداری یابواسطه قلت حافظه‌مایوس شوند و ترك تحصیل‌بنمایند وحکایت زوجه مکرمه‌شان آمنه بیگم بنت مجلسی اول در خاتمه باب‌دوم ذکر شد

رحلت ایشان در سنه‌هزار وهشتادو یك بود در اصفهان و قبرشان در مقبره علامه مجلسی‌است و مرثیه طویله‌بر لوح قبرش‌نوشته‌شده ودر تاریخ فوتش اینمصراع‌نوشته‌شد(صالح‌دین‌محمدشده‌فوت)

چهارم المولی محمد بن حسن بن‌محمد الاصفهانی الملقب **بالفاضل الهندی** صاحب کتاب کشف اللثام فی شرح کتاب قواعد الاحکام و غیرآن ولادتشان سنه هزارو شصت و دو بود و نشو ونمایش در صغر سن ببلاد هند بودو رحلتشان در اصفهان بود بیستو پنجم ماه رمضان سنه‌هزاروصد وسی‌و هفت ومرقد شریفش در شرقی بقعه تخت فولاد است کنارراه قافله رو که میرود بشیرازوقبر اینمرحوم قبه و عمارتی ندارد چون در زمان‌رحلتش آتش فتنه افغان دراصفهان‌مشتعل‌بود که‌سرسلسلهٔ آن سلطان محمود بودو شهررا محاصره کردند آخرالامر اهل بلد مستاصل شدند لذا درهای‌شهر راباز نمودند امیرشان سلطان محمود باتمام اتباع وجنودش داخل شهر شدند و سلطان محمود بسریر سلطنت نشست در حدود سنه هزاروصد وسی وشش وحکم‌کرد که شاه سلطان حسین صفوی‌راحبس نمودند با برادرهـا وفرزندانش در اواخر جمادی الاولی سنه هزار و صدو سی و هفت و جمعی از بزرگان دولت را امرکرد بقتل رسانیدند در بیست و پنجم ماه رمضان سنه مذکور سوم وفات فاضل هندی تا آن که سلطان محمود را شبه جنونی عارض شد او را حبس نمودند ودر میـان محبس بدرك واصل شد

بعد اشرف سلطان ملعون بجای محمود بسلطنت نشست و آن ملعون قریب به پانصد حمام و مسجد ومدرسه را خراب کرد آخرالامر ازجانب خاندکار روم جند کثیری آمد بجهت‌مقاتله‌بااشرف وآن ملعون هم امرکرد که‌سلطان حسین‌ارا درمیان حبس بقتل رسانیدند و بدن شریفش را بدون

غسل وکفن انداختند واهل و عیالش را اسیر کردند واموالش راغارت نمودندوخودش هم فرار کرد بعد ازمدتی نعش سلطان حسین رابردند بقم دفن کردند

اینواقعه در بیست ودوم محرم الحرام سنه هزار وصدو چهل و دو بود **الحاصل** مرحوم فاضل هندی در صغر سن بدرجه اجتهاد رسیدوخودفاضل هندی در کشف اللثام فرموده که فارغ شدم ازمعقول ومنقول وحال آنکه سیزده سال را تمام نکرده بودم وفرمود که فخرالمحققین قبل از ده سال کتب معقول و منقول رانزد پدرش علامه حلی خواند واز فضل خداوند بعید نیست که من سیزده ساله فارغ التحصیل شده باشم وشروع کردم بتألیف وتصنیف و حال آنکه پانزده سالگی نرسیده بودم

درمستدرکست که صاحب جواهر در جواهر مسئله نمی نوشت که کشف اللثام در نزدش حاضر نباشد وفرموده که اگر فاضل هندی در عجم نمی بود گمان نمی کردم که فقه بعجم رفته باشد ووالدش تاج الدین حسن که تاج ارباب عمامه بود در سنه هزارو پنجاه وهشت از دنیا رحلت فرمود

پنجم - مولانا محمد بن عبدالفتاح التنکابنی الساز ندرانی المشتهر بسراب صاحب کتاب سفینة النجاة فی اصول الدین وغیر آن و ازتلامذه محمد باقر سبزواری بودند وفاتشان سنه هزار وصدو بیستو چهار بود

وایشان حکایت عجیبی دارند

درروضاتست که مولانا محمد یکوقتی حرکت فرمودند بجهت زیارت ائمه عراق (ع) دید کسی جلو راحله پیاده میرود هر وقتیکه در بین راه طی منزل می کند ، وهروقتی که بمنزل میرسد و پیاده میشود آن شخص از نظرشان غایب میشود

جناب آخوند تعجب زیادی کرد از اهل قافله از حال آنمرد سؤال کرد گفتند هر وقت به منزل میرسیم می آید وازما طعامی میگیرد بعد دیگر اورا نمی بینیم تا وقت حرکت کردن پس چون وقت رحیل رسید جناب مولانا محمد دید آنشخص حاضر شد درطی طریق باو نظر کرد دید بهوا راه می رود پاهایش را بزمین نمیگذارد جناب مولانا محمد را واهمه برداشت ، آنشخص را نزدیك طلبید از حقیقت امرش سؤال کرد

گفت من مردی هستم از اجنه ویك کربت عظیمی گرفتار شدم و باخداوند عهد کردم که اگر ازاین کربت نجات بیابم پیاده در رکاب یکنفر از علمای شیعه بزیارت حضرت سید الشهداء ع مشرف بشوم وشنیدم که شما بزیارت مشرف میشوید من غنیمت شمردم ودر رکاب شما میروم بزیارت

جناب مولانا سؤال کرد تو که ازاجنه هستی چرا ازمردم طعام میگیری دروقت ورود بمنزل

گفت من طعام میگیرم و بفقرای قافله بذل میکنم فرمود طعام شما طائفه اجنه چه چیز است گفت هرجا صورت ملیحی وجسد صبیحی را به بینیم از بنی آدم او را بسینه خود میچسبانیم و بو می کشیم و بهمان قوت میگیریم چنانچه آدمیان از طعام خوردن قوت میگیرند پس هر گاه ببینید یك نفر ازبنی آدم اختلالی در دماغ و عقلشان یافت شد از اثر همین خواهد شد و علاجش آنست که قدری از آب سداب بگیرند و بهتر آنستکه او با بابلیسر که مخلوط کنند و قطره ازدو سوراخ دماغ او بریزند آن جنی که اورا مس کرده کشته میشود و آنشخص هم خوب میشود باذن خداوند چند منزل بعدوارد شدیم بر مردیکه بما خیلی اکرام واحسان نمود پس آنشخص جنی نزد من آمد

گفت بصاحبخانه بگو همان خروس سفیدی که درخانه دارد بجهت شما ذبح کند بصاحبخانه گفتم او هم ذبح کرد

ساعتی نگذشت که صدای گریه وشیون از خانه آنمرد بلند شد صاحبخانه آمد نزدمامکروب ومحزون وگفت چون ما خروس را ذبح کردیم برای یکنفر از بنات ما شبه جنونی عارض شده و آن دخترك مغشی علیها بروی زمین افتاده و ما الان متحیریم‌در امر ایندختر و در معالجه مرضش فرمود من بصاحبخانه گفتم مترس و تعجیل مکن دوای دختر مصروع تو نزد منست پس گفتم قدری سداب حاضر کنید با قدری سرکه ومیزوج بهم نمودم وچند قطره ازآن دریکی ازدو سوراخ دماغ ریختم همانساعت آندختر خوب شدو ازجای خود حرکت‌نمود شنیدم که کسی ناله میکند ومیگوید « آه خود بیك کلمه باعث قتل خود شدم»

فرمود بعد ما آنشخص جنی را ندیدیم که جلو راحله برود فهمیدیم که آن جنی بواسطهٔ استعمال آب سداب کشته شده وفات مولانا محمد در روز غدیر مبارك سنه هزار وصدوبیست‌وچهار بود وقبر شریفش در اصفهان در آخر خیابان محله خواجو متصل‌بمقبره تخته فولاد است وقبه عالیه وبنای‌رفیعی دارد

نظیر این‌حکایت در روضات نقل کرده از سید صفی‌الدین از عالم فاضل برهان الدین موصلی گفت ما ازمصر عازم شدیم بجهت حج بیت‌الله الحرام در یکی ازمنازل اژدهائی دیدیم مردم حرکت کردند که اورا بقتل برسانند پس پسر عم من اورا بقتل رسانید ناگاه دیدیم که پسرعمم‌را ربودندو بردند هرقدر اهل قافله سعی‌کردندو با اسبها سوار شدند خواستند او را بر گردانند ممکن نشد چون عصر آن‌روز شد دیدم پسر عمم آمد باسکینه ووقار سؤال کردیم تراکجا بردندو بتو چه گذشت

گفت وقتیکه من آن اژدهارا کشتم مرا ربودند و بردند در میان طائفهٔ‌از اجنه که بعضی‌می گفتند اینمرد پدر ما راکشته بعضی میگفتند برادر مارا کشته بعضی میگفتند پسر عم را کشته‌هجوم آوردند بر سرمن. ناگاه رئیسشان گفت بگو « بالله وبالشریعة المحمدیه» من گفتم ،پس اشاره‌کرد بآنها که‌اینمرد را ببرید بشرع مقدس پس مرابردند نزد شیخ کبیری که بدکهٔ نشسته بود - چون رفتم مقابل آن شیخ گفت دست‌ازاو بر دارید ادعای خودرا بکنید

اولادش گفتند این شخص پدر ما را کشته گفتم‌حاشالله ما زائرین بیت الله الحرام هستیم باین منزل که رسیدیم اژدهائی ظاهر شد ومن اورا بقتل رسانیدم چون قاضی اجنه شنید گفت او را وا بگذارید چون شنیدم در بطن نخله از پیغمبر ص که فرمود « من‌تزیا بغیر زیه فقتل فلادیة ولاقودله وفی‌روایة آخری من خرج‌عن‌زیه فدمه هدر

ششم استاد الکل فی‌الکل عند الکل آقا حسین‌بن محمد الخوانساری صاحب مشارق‌الشموس فی‌شرح الدروس وغیر آن و ایشان از تلامذه مجلسی اول و میر ابوالقاسم فندرسکی بودند

درروضاتست که مرحوم آقا حسین فرمود زمستانی بر من در میان مدرسه اصفهان گذشت که‌بسیار سردبود ابداً قادر نبودم برای خودآتش روشن کنم ویك لحاف کهنه داشتم که‌بخودپیچیده بودم‌و درمیان‌حجره قدم میزدم که‌شاید فی‌الجمله بدنم گرم شود

بعداز برکت علم کارش بجائی رسید که یکروز وارد شد بشاه سلیمان صفوی دید جبه نفیس بسیارعالی پوشیده که اطرافش را جواهرات دوخته بود ومثلش راچشم روزگار ندیده بود

جناب آقای خوانساری دستشرا در زیر آنجامه کرد و تمجید از آنجامه فرمود بعد که آقا تشریف برد سلطان آن جامه‌را میان سارو‌قی‌بست وروانه نمود بجهت آقا حسین خوانساری در کمال عذر خواهی‌نمودن و گفت این لباس لیاقت‌جناب شماراندارد لکن امیدوار هستم که او را ردنفرمائید

مرحوم محقق سبزواری شوهر همشیره آقای خوانساری بود و آقای خوانساری شوهر همشیره محقق سبزواری بود اهل خوانسار خرس را(صاحب) میگویند یکروز با صاحب ذخیره ازمیان بازار اصفهان میگذشتند دیدند میته خرسی را انداخته‌اند بالای الاغی ومیبرند که‌درخارج شهر بیندازند صاحب ذخیره اشاره کرد که این صاحب شماهست آقا فوراً فرمود الحمدلله الذی لم‌یزل حمل امواتنا علی اعناق احیائکم؛ اشاره کرد بآنکه خراسانیها را بحمار نسبت میدهند یکروز کسی از آقا پرسید آیا راست است که اهل خوانسار بخرس صاحب میگویند ، فرمودبلی ایصاحب ، رحلت ایشان در اصفهان بود درآخر سنه هزارو صدو هشت در تخته فولاد دفن‌شددرپشت سرنهرزاینده رود نزدیك بابا رکن الدین عارف وقبرش قبه و بارگاهی دارد وسنك قبرش یشم پر قیمتی بود بعدکه افاغنه آمدند باصفهان آن‌سنك را شکستند بعد دوسنك مرمر بروی قبرایشان وقبر پسرشان آقاجمال فرش کردند و از کرامات مرقد ایشان آنست که زائرین مرقدشان از زائرین تمام مراقد آن مکان زیاد تر است درمادهٔ تاریخش گفته شد « ادخلی جنتی » پسر ایشان جناب آقا جمال الدین ابن‌المحقق آقا حسین الخوانساری صاحب حاشیه شرح لمعه وغیر آنستودر مطایبات کتب «کلثوم ننه» را گفته‌اند رحلتشان در اصفهان بود در بیست وششم ماه رمضان سنه هزارو صدو بیست وپنج ودر مزار تخته فولاد دفن شد نزد قبر والدشان آقا حسین خوانساری

هفتم المولی الزکی الشیخ محمد تقی بن الشیخ عبدالرحیم الطهرانی الرازی

واصلشان مسقط الرأس والدشان قریه ایوان کیف بود که سه‌منزلی طهرانست صاحب حاشیه بر معالم وایشان در عنفوان جوانی مشرف شد بزیارت عتبات عالیات ومدتی خدمت شیخ فقیه شیخ جعفر بن خضرالنجفی صاحب کشف الغطاء تلمذ کرد مرحوم شیخ صبیه مکرمه خود را تزویج کردبشیخ محمد تقی واز آن مخدره خداوند پسر برازنده بمرحوم شیخ عطا فرمود مسمی بجناب حاجی شیخ محمد باقروالد ما جد جناب شیخ محمد تقی آقا نجفی و جناب حاجی شیخ محمد باقر تزویج فرمود دختر خاله خودرا صبیه مرحوم حجةالاسلام سید صدر الدین الموسوی العاملی که پدر مرحوم آیةالله آقاسید اسمعیل صدر باشد شیخ محمد تقی در نیمه ماه شوال المکرم سنه هزار ودویست و چهل و هشت از دنیا رحلت فرمودودر مقبرهٔتخت فولاد اصفهان دفن شدایشان برادر فقیه صالحی داشتندشیخ محمد حسین صاحب کتاب فصول و رحلت ایشان در کربلای معلی بودهٔ درهٔ مقدس سنهٔ هزارو دویست و شصت ویك و در درب صحن مقدس‌حضرت سیدالشهداء ع دفن‌شد پسر ایشان جناب حاجی شیخ محمد باقر در نجف اشرف ازدنیا رفت درسال هزارو سیصد و یك و حفیدایشان‌جناب آقاشیخ‌محمد تقی آقا نجفی روز سیزدهم ماه شعبان در اصفهان سنه هزار و سیصد وسی‌و دواز دنیا رحلت‌فرمود وقبرشریفش در اصفهان معروفست ودرآنسال‌جمعی‌از بزرگان‌علماء‌رحلت‌فرمودند

منجمله درطهران مرحوم محقق آقا میرزا سیدحسین قمی

منجمله در قم مرحوم حاجی‌ملاغلامرضای محشی کتاب‌وسائل ومرحوم حاجی سیداسحق

هشتم مولانا حجة الاسلام الحاج سید محمد باقر بن سید محمد تقی الموسوی الشفتی الجیلانی صاحب کتاب مطالع الانوار و تحفة الابرار وغیر اینهو و تلمذ ایشان نزد سیدبحرالعلوم و

میرزای قمی و آقا سیدعلی صاحب ریاض بود واشتهار ایشان و مرجعیت عامه مسلمین شان معلوم است
یکروز فتحعلی شاه در خارج شهر اصفهان میان عمارت خود نشسته بود دید فیلی را بار کرده می‌آورند بگمانش فیل را برای او می‌برند نگاه کرد دید او را از میان اردو گذرانیدند و بجانب شهر بردند سلطان استفسار کرد که فیل از کیست و بارش چه‌چیز است
بعرض رسانیدند که این فیل از مسلمانان هندوستان است و بارش تنخواهی است که از تجار هند از بابت‌وجوهات بجهت سید فرستاده‌اند چون فیل را نزد سید بردند سید بار آنرا قبض فرمود وخود فیل را بجهت سلطان فرستاد وگویا دولت وثروت سید را در میان علماء اسلام هیچکس نداشت حتی سید مرتضی علم‌الهدی
منجمله وقتی که میخواست بمکه مشرف شود کتابخانه سید را قیمت کردند پنجاه هزار تومان بود ودر وقتی که محمد شاه رفت باصفهان سید بر استری سوار شد بعزم دیدن سلطان و در پیش روی او سید علینقی عرب بنا بر عادتی که داشت مشغول شد بخواندن قرآن بلحن حجاز چون بنزدیك اردوی سلطان رسید این آیه را سید علینقی تلاوت کرد « قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من‌تشاء الخ» محمد شاه گفت یقین عزت بدست خداست که‌اینمرد را اینقدر عزت داده
چون رسید باردوی سلطان این آیه را تلاوت کرد «یاایها النمل ادخلوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لایشعرون » پس یکمرتبه تمام سربازها واعیان دولت ریختند بعضی دست‌سید را وبعضی پای سیدرا و بعضی سم استر سید را می‌بوسیدند محمد شاه حیرت کرد چون بدر سرای شاهی رسیدند سید علینقی این آیه را تلاوت کرد « انا ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول الخ »
الحاصل رحلت جناب سید در دوم ربیع الاول سنه هزار و دویست و شصت است و در قبه که خود بجهت خود ساخته بود در مسجد و مدرسه بید آباد که‌خود بانی آن‌بود دفن شد والان‌مقبره‌شان زیارتگاهی شده است مثل مقابرانبیاء وائمه اطهار (ع)
ایشان پسر برازنده داشتند مولانا و سیدنا السید اسدالله که در نجف اشرف مدفونند ومقبره شان‌مقابل مقبره مرحوم‌حاجی شیخ مرتضی الانصاری‌است
نهم الحاج محمد ابراهیم بن محمد حسن الکلباسی صاحب کتاب اشارات وغیره واو از تلامذه آقای بهبهانی وسید بحرالعلوم ومیرزای قمی بود ودر نهایت زهدو ورع بود شخصی خدمت ایشان بجهت مهمی شهادت داد ایشان فرمودند‌پیشه‌تو چه چیز است او گفت من غسالم
پس شرائط غسل را پرسید آنمرد بیان کرد و گفت وقتی که ماميت را کفن میکنیم یك‌سخن بگوش میت میگوئیم
حاجی فرمود چه میگوئید گفت میگوئیم « خوشا بسعادت تو که وفات کردی و برای ادای شهادت خدمت حاجی نرسیدی »
واگر فقیری چیزی از اومیخواست شاهد میخواست و شاهد را قسم‌میداد وآن فقیر را هم قسم میداد که این تنخواهی را که بتو میدهم اسراف نکنی بعد خرجی یکماهه را باو میداد
نقل است یکنفر از همسایگان آنمرحوم مشغول لهو ولعب وساز و طرب بود حاجی مرحوم کسی را نزد او فرستاد که این عمل را ترك کن آنمرد در جواب گفت به آقا بگو غل بخایه

من بگذارد آنشخص همین مطلب را بآقا عرض کرد ظهر آقا تشریف برد بمسجد بعد از نماز رفت بمنبر موعظه کرد بعد از موعظه فرمود من صنعت سجاری یاد ندارم که حل بخایه این شخص بگذارم فورا بیضه او ورم کرد و کم کم بزرگ شد وهمانشب ازدنیا رفت

در شفاء الصدور نقل کرده بکنفرازفضلای اهل منبردر محضر ایشان گفت حضرت سید الشهداء ع فرمود « زینب زینب » آنعالم باورع و تقوی به آواز بلند فرمود خدا دهانت را بشکند حضرت دومرتبه نفرمود «زینب زینب» رحلت این مرحوم در سنه هزار و دویست و شصت و دو بود و قبر شریفش در اصفهان معروفست

دهم المولی محمد بن المولی محمد رفیع الجیلانی المشهور بالبیدآبادی الاصفهانی

ایشان از اجله حکماء ومتکلمین بوده‌اند ومعاصر بوده با آقای بهبهانی و از تلامذه مولی میرزا محمد تقی الماسی بود که ازاحفاد مرحوم مجلسی است ومرحوم حاجی کلباسی و ملا علی نوری از تلامذه ایشان بودند

درروضات از حاجی کلباسی نقل میکند که فرموده در بعضی از سنین مجاعه منحصر بود طعام وخورش ایشان و عیالاتشان بخوردن هویج (زردك) تا ششماه بانهایت ضعف ومیل سلاطین از کثرت کراماتی که ازایشان دیده بودند خیلی مایل بودندبملاقات ایشان لکن ایشان کاره بودند و از تواضعشان این بود که بالاغ برهنه سوار میشد وبمسافات بعیده میرفت

رحلتشان در سنه هزارو صدو نود وهفت بود ودر مقبره مزار تخته فولاد دفن شد پشت دیوار مزار محقق خوانساری

یازدهم ـ السید المتکلم الحکیم محمد بن السید حیدر الحسینی الطباطبائی المشتهر

بمیرزا رفیعا النائینی صاحب شرح اصول کافی و ایشان ازمشایخ علامه مجلسی بودند رحلتشان در اصفهان بود در هفتم شوال سنه هزارو هشتاد درسن هشتاد وپنج ودر مزار تخت فولاد دفن شد بامر شاه سلیمان صفوی بمرقدش قبه عالیه نصب کردند

(نائین قصبه‌ایست از توابع اصفهان واز آنجا تا اصفهان ده فرسخ است

و ایشان غیر ملا رفیعا هستند که مدفونست در مشهد مقدس ـ و ایضا غیر ملا رفیع واعظ قزوینی است صاحب کتاب ابواب الجنان که در سنه هزار و هشتاد و نه از دنیا رفت و در قزوین دفن شد

دوازدهم الشیخ ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی صاحب معاجم

ثلثة الکبیر ـ والوسیط ـ والصغیر تولدش سنه دویست وشصت است بطبریه شام و بین اوو شامسه منزلست ودر او بحیره‌ایست ودر آن بحیره سنگی است که گمان کرده‌اند قبر حضرت سلیمان پیغمبر است (درطبریه است قبرلقمان حکیم)

وبعد ایشان ساکن اصفهان شدند ودر اصفهان از دنیا رفت سنه سیصد وشصت و قبرش پهلوی قبرحممه است (بالحاء المهملة ثم المیمین ثم الهاء) که ازصحابه پیغمبر ص بود

ودر اصابه است که حممه از اصحاب پیغمبر ص بود ودر زمان عمر بجهت جهاد رفت بـه اصفهان وآنجا شهید شد

سیزدهم الفاضل الخبیرمیرزا عبدالله بن عیسی الاصفهانی ثم التبریزی المشتهر بالافندی

صاحب کتاب ریاض العلماء

کتابخانه مرحوم علامه مجلسی در تصرف ایشان بود و از تلامذه مرحوم مجلسی بودند و از

علامه مجلسی تعبیر میکند باستاد الاستناد و از علامه سبزواری تعبیر میکند باستادنا الفاضل و از محقق خوانساری تعبیر میکند باستادنا المحقق و از مولانا میرزا الشیروانی تعبیر میکند به استادنا العلامه

و ایشان مشرف شدند بحج بیت‌الله الحرام و بین او و بین شریف مکه منافرت و شکر آبی واقع شد پس بقسطنطنیه رفته آنجا بود تا وقتیکه شریف مکه‌عزل شدازاینجهت‌ملقب شد بافندی و ایشان جامع صحیفه ثالثه سجادیه هستند، صحیفهٔ ثانیه سجادیه تألیف شیخ حر عاملی است رحلتشان در در عشر ثلثین بعد المآة و الالف من الهجرة المقدسه بود زمان رحلت فاضل هندی و اشتمال نائره افغانها در اصفهان

چهاردهم العالم‌الجلیل مولانا اسمعیل‌بن محمد حسین المازندرانی‌المشهوربالخاجوئی صاحب شرح مدارك در دو جلد وغیرآن و استاد آخوند ملامهدی نراقی بودند در نزد نادرشاه افشار ایشان خیلی با ابهت و اجلال بودند و او قول احدی را مثل قول ایشان قبول نمیکرد لکن چون در عصر استیلای افغانها بود در بلاد ایران خصوصاً در بلد اصفهان لذا در کتب اصحاب ذکر زیادی از ایشان نشده و مصنفات آنهم مشهور نشده رحلتشان در پانزدهم شعبان سنه هزار و صد و هفتاد وسه بود در اصفهان‌ومدفنشان‌درمزارتخته فولاداست‌وقریب‌بمقبره فاضل‌هندی

پانزدهم ـ الامیر ابوالقاسم الفندرسکی وایشان معاصر بودند با شیخ بهائی وقبرش در تخت‌فولاد اصفهان معروف است و فندرسك قریه‌ایست از قراء استراباد

شانزدهم ـ رضی‌الدین رجب بن محمد بن رجب البرسی صاحب کتاب مشارق‌الانوار و او ساکن حله بود و اصلش از قریه برس است که واقع است بین حله و کوفه و ایشان از علماء اواخر هشتصد یا اوائل نهصد بودند

در روضاتست که مرقدش در وسط باغستانیست در قصبه اردستان که دو چند منزلی اصفهان است ودر باب سابق نقل شد که بعضی گفتند مرقد ایشان در مشهد مقدس در قبرستان قتلگاه است اگرچه عبارت روضات صریح نیست که این مقبرهٔ که در چندمنزلی اصفهان است قبر شیخ رجب برسی است بلکه محتملست که قبر شارح کتاب مشارق باشد نه قبرصاحب مشارق

هفدهم شیخ‌اوحدالدین مراغی ـ صاحب کتاب‌جام جم و ایشان در اصفهان سنه ششصد و هفتاد وهفت از دنیا رحلت فرمود ومرقدش در اصفهان معروفست و مردم اصفهان اعتقادی‌بوی دارند.

هیجدهم ـ الحکیم الماهرابو علی احمدبن محمد بن یعقوب مسکویه الخازن الرازی الاصل اصفهانی المسکن صاحب‌کتاب تجارب‌الامم و کتاب طهارة الاعراق وغیراین دو**محقق‌طوسی** در دیباچه‌کتاب اخلاق‌ناصری خیلی تمجید و مدح ازایشان فرموده و در حدود مأه خامسه در اصفهان ازدنیا رحلت فرمود و قبر شریفش درمحله خواجو است که ازمحلات اصفهانست و معروفست

نوزدهم ـ علی‌اکبر بن محمد باقر اللاهیجی الاصفهانی الفقیه المتکلم صاحب کتاب زبدة المعارف وغیر او رحلتش در اصفهان بود سنه هزار و دویست و سی‌و دو مدفنش در تخت‌فولاد است قرب بمقبره مولانا اسمعیل خواجوئی

بیستم ـ آقا میرزا محمد تقی الماسی ابن میرزا کاظم ابن میرزا عزیزالله ابن مولانا محمد تقی المجلسی والده ماجده‌اش صبیه علامه ملا محمد باقر مجلسی است جهت اشتهارش بالماسی این بود که والد ماجدش میرزا محمد کاظم در میان ضریح مطهر حضرت امیر (ع) سنك الماسی

نصب کرد که درآنوقت قیمتش هفت هزار تومان بود رحلتش درماه شعبان سنه هزار صدو پنجاه و نه بود وقبرش درمقبره مرحوم علامه مجلسی است

بیست و یکم - حافظ ابونعیم صاحب کتاب حلیةالاولیاء **در فیض قدسی است** که او از اجداد مرحوم مجلسی است رحلت ایشان در ماه صفر سنهٔ چهار صد و سی بود در سن هفتاد و هفت سالگی وقبرش در اصفهان در محله شیخ مسعود معروفست و قبرش الان معروفست بهٔ (آب بخشان) روی قبرش نوشته بود ، قال رسول‌الله (ص) مکتوب علی ساق العرش، لا اله الاالله وحده‌لاشریك له محمد بن عبدالله عبدی و رسولی ایدته بعلی بن ابیطالب (ع) رواه الشیخ الحافظ المؤمن الثقة العدل احمد بن محمد بن عبدالله سبط احمد بن یوسف البناء الاصفهانی الخ احمد بن یوسف البناء در محله خاجو مدفونست

بدانکه حافظ باصطلاح اهل درایه وحدیث بکسی میگویند کهصدهزارحدیث با اسانیدش حفظ داشته باشد و حجت برکسی اطلاق میکنند که سیصد هزار حدیث با اسانید حفظ داشته باشد و حاکم بر کسی اطلاق میکنند که حفظش محیط باشد بجمیع ، اما در نزد قرآء و اهل تجوید حافظ بکسی اطلاق میکنند که جمیع قرآن را از حفظ بخواند در احسن تجوید بقراآت عشر یا بقراآت سبع یا بقرائت واحده اقلا کذا فی الروضات

بیست ودوم - الشیخ ابوالفتوح اسعد بن محمود بن خلف العجلی الاصفهانی الملقب به منتخب‌الدین الفقیه الواعظ **در روضات** است که ایشان از علماء موصوف بعلم و زهد بودند ومشهور بود بعبادت وقناعت وبکدیمین وعرق جبین تحصیل روزی میکرد بشغل صحافی وفاتش شب بیست و سوم ماه صفر سنه ششصد بود ومرقدشان در اصفهان معروفست، **درمجالس‌المؤمنین** آن قبررا نسبت دادند بشیخ ابوالفتوح رازی شیعی مفسر معروف واین اسناد اشتباه است چون قبرشیخ ابوالفتوح رازی مفسر درحضرت عبدالعظیم است در ری

بیست وسوم - محمد بن محمد رضا القمی صاحب تفسیر کنزالدقائق درچهارمجلد ایشان از تلامذهٔ مرحوم علامهٔ مجلسی بوده ومجلسی ثناء بلیغی از ایشان و از تفسیر کنزالدقائق فرموده

بیست و چهارم مؤیدالدین حسین بن علی الاصفهانی المنشی المعروف بالطغرائی صاحب قصیده معروفه بلامیة العجم و از اشعار اوست

(اذا مالم‌تکن‌ملکامطاعاً فکن عبداً لخالقه مطیعاً وان‌لم تملك الدنیا جمیعاً کماتهواه فاترکهاجمیعاً) ایشان وزیرسلطان مسعود سلجوقی بود وبعد او را بقتل رسانیدند

بیست و پنجم - جناب اسمعیل بن عباد طالقانی المعروف بکافی الکفاة **والمشهور** به صاحب بن عبّاد و او اعجوبه دهر و نادره زمان بود

بیست و ششم - جناب حسن بن علی بن اسحق الملقب بنظام‌الملك الطوسی و احوالات ایندو عالم جلیل درخاتمه باب نهم ذکرشد فراجع

بیست وهفتم - بابا رکن‌الدین مسعود بن عبدالله انصاری عارف مشهور نقل شده که شیخ بهائی ششماه قبل از رحلتشان از مزارستان‌اصفهان گذشت واز قبر بابا رکن‌الدین شنید که شیخنا درفکرخود باش پس شیخ بعد ازشنیدن آنصدا پیوسته مشغول گریه وتضرع ومناجات باقاضی‌الحاجات بود و توجه بآخرت داشت تا وفات نمود وفات بابا رکن‌الدین سنه هفتصد وشصت ونه بود وقبرش‌در تخت‌فولاد اصفهان مزاری است معروف وبقعه و قبه و عالیه دارد

بیست وهشتم - جناب آقا میرزا محمد باقر بن زین‌العابدین‌الموسوی الخوانساری‌صاحب روضات‌الجنات وایشان از تلامذه آقا شیخ محمد تقی محشی بر معالم بود وفاتش هشتم جمادی الاولی سنه هزار وسیصد و سیزده بود و قبرش در تختفولاد است

بیست و نهم - میرزا رفیع‌الدین النائینی السید محمد بن حیدر الحسینی الطباطبائی سید الحکماء والمتألهین علامة زمانه و ایشان استاد علامه مجلسی بودند وتعلیقاتی دارند بر اصول کافی و شرح اشارات وصحیفه کامله وروایت میکند ازمولا عبدالله شوشتری وشیخ بهائی رحلتش سنه هزارو هشتاد و دو بود در اصفهان و مزارش در اصفهان مشهور است(این نام گذشت)

سی‌ام - جناب علام فهام آقامیرزا محمدهاشم چهارسوقی برادر کوچك جناب‌میرزا محمد باقرخوانساری و در نجف اشرف ازدنیا رحلت فرمود روز چهارشنبه هفدهم ماه رمضان سنه هزار و سیصد و هیجده ودروادی السلام دفن شد

سی‌ویکم - قبرمیرزامحمدباقر هروی الاصل قزوینی المسکن اصفهانی المدفن صاحب‌کتاب طوفان البکاء موسوم بکتاب جوهری که درحدود سنه هزار و دویست وچهل و قدری از دنیا رفت و قبرش دراصفهان درمحله آب‌بخشان معروف است :

سی‌ودوم - قبرجناب‌نظام‌الملك طوسی که فی‌الجمله حالاتش درخاتمه باب نهم ذکرشد رحلتش دز اصفهان بود سنه چهارصد و هشتاد و پنج و قبر شریفش در پای چنار محله دارالبطیخ معروف است وایشان با سلطان ملکشاه بن الپ‌ارسلان دریك مقبره مدفونند

امر سوم - درقبورشریفه امامزادگان عظام واقع در شیراز

اول - بقعهٔ مبارکه السید امیراحمد بن موسی الکاظم ع المعروف به **شاه چراغ**

درکتاب آثارالعجم است که آنبزرگوار در عهدحضرت‌رضا ع اراده کردکه برود به‌خراسان خدمت برادرش و از راه شیراز تشریف برد قتلغ‌خان نامی‌که از جانب مأمون حاکم شیراز بود چون خبر ورود آن بزرگوار را بخان ذیشان شنید با جمعی روانه شد بآنجا و عند التلاقی بناء مقاتله بین الفریقین واقع شد ناگاه یکنفر از سپاه قتلغ‌خان فریاد زد که اگر مقصود شما رسیدن خدمت حضرت رضا ع است آن بزرگوار در طوس وفات یافته بمجرد شنیدن این خبر کسانیکه در اطراف امامزاده احمد بودند همه متفرق شدند مگر اقارب و خویشان آن بزرگوار و چون شاهزاده امکان مراجعت نداشت رفت بشیراز .

مخالفین تعاقب نموده در آنمحل که الان مرقدشان هست آنبزرگوار بدرجه شهادت رسید و مرقد شریفش‌قبهٔ و بارگاه وصحن‌وموقوفات زیادی دارد و تولیت آنها بدست فخرالسالکین جناب میرزا جلال‌الدین محمد الحسینی الملقب بمجد الاشراف و اولاد ایشانست وآنها سرسلسلهٔ طائفه ذهبیه‌هستند وضریح آن امامزاده را خاقان مرحوم فتحعلی‌شاه نقره کرد و درب حرمش از نقره است

دوم - بقعهٔ مطهر سیدامیرمحمد بن موسی‌بن جعفرع است درآثارالعجم است‌که‌ایشان با حضرت شاه‌چراغ‌ازیك‌مادرندوایشان هم بقعه وبارگاه وصحنی دارند وضریح ایشان را معتمدالدوله نقره نمود ودرطرف چپ آن بزرگوار مرقد کوچکی است ولوحی دارد که بر وی نقش شده است ابراهیم بن محمد بن موسی‌ع ومیگویند فرزند آنحضرت است

سوم - بقعه مبارکه سید علاءالدین حسین بن موسی بن جعفر ع . ایشان هم بقعه و

بارگاه وصحنی دارد

چهارم بقعه شریفه میرعلی بن حمزة بن موسی بن جعفر ع وایشان هم بقعه و بارگاهی دارند که واقعست در خارج شهرشیراز نزدیك دروازهٔ اصفهان

پنجم جناب سیدتاج الدین غریب اسم مبارکش جعفر بن فضل بن جعفر بن علی بن ابیطالب ع وعوام الناس غلطاً اورا سیدحاجی غریب میخوانند ودر سردابه آن بزرگوار دو قبر است یکی قبر سید جلیل سابق الذکر است دیگرمیگویند قبرمحمد بن حسن بن علی بن ابیطالب ع است و این بقعه شریفه محل استجابت دعاست ودر مشاجراتشان باین تربت مقدس رفته قسم یاد میکنند فوراً طرف ناحق را دردی عارض میشود

ششم ـ بقعه امامزاده ابراهیم وبعضی آن بزرگوار را از اولادهای حضرت موسی بن جعفر ع میدانند و آن بزرگوار هم بقعه و بارگاهی دارد

هفتم ـ بقعه خاتون قیامت قدری دور از شهر است اسم شریفش ام کلثوم است بنت هرون الملقب بکولین بن اسحق بن حسن الامیر بن زیدبن حسن المجتبی ع و چند نفر دیگر از احفادجناب زید بن الحسن المجتبی ع در اطراف قبر این مخدره مدفونند

هشتم ـ درعمدة الطالب است که در شیراز است قبر جناب محمدالصورانی بن حسن بن حسین بن اسحق بن موسی الکاظم ع لکن محل دفنش را معین نفرموده

نهم ـ ایضا درعمدة الطالب است که در شیراز خارج باب استخر است قبرجناب علی بن حمزة بن موسی الکاظم ع

دهم در روضات است که در کرمی است که پنج فرسخی فساء وبیست و پنج فرسخی شیراز باشد قبر جناب علی بن احمد بن موسی المبرقع ابن محمد الجواد ع است صاحب کتاب استغاثه فی بدع الثلثه رحلتش در جمادی الاولی سنه سیصد و پنجاه و دو بوده

امرچهارم ـ درذکر قبور شریفه بعضی ازعلماء شیعه و علماء اهل تسنن وعرفاء وشعراء مدفونین در شیراز

اما علماء شیعه مدفونین درشیراز:

اول جناب امیرصدرالدین محمدشیرازی المکنی بابی بالمعالی ونسبش بچندواسطه منتهی میشود بحضرت امام زین العابدین ع و ایشان صاحب تصانیف عدیده هستند مثل حاشیه شرح مطالع و حاشیه شرح تجرید و حاشیه شرح کشاف و در سنه نهصد ونه در شیراز بدست طائفهٔ ترکمانیه مقتول شد و در مدرسه منصوریه دفن شد

دوم ولد ارجمند ایشان امیرغیاث الدین منصور بن امیرصدرالدین محمد صاحب کتاب تعدیل المیزان و ایشان درسنه نهصد و چهل وهشت در شیراز از دنیا رفت و قبر ایشان هم نیز درمدرسه منصوریه است وهر دو بزرگوار دریك بقعه مدفونند

سوم ـ جناب السید الادیب صدرالدین علیخان بن نظام الدین احمد بن میرمعصوم المدنی المکی الهندی الشیرازی بدانکه چون خواهر شاه عباس ثانی خواست مشرف شود بزیارت حرمین شریفین جناب میرمعصوم را همراه همشیره اش کرد بجهت تعلیم مسائل و مناسك حج در بین راه ایشان تزویج فرمودند آن مخدره را و بعد از زیارت حرمین شریفین ازترس شاه عباس معاودت به وطن نفرمودند

و مقیم شدند بمکه و از بطن خواهرسلطان جناب آقا سید احمد متولد شد و بعد آمدند بمدینه طیبه توطن فرمودند ودر پانزدهم جمادی‌الاول سنه هزار وپنجاه و دو از جناب سیداحمد جناب صدرالدین سیدعلیخان متولد شد ایشان صاحب شرح صحیفه سجادیه و کتاب سلافةالعصر وغیراین دو هستند نسب شریفش به بیست وشش واسطه منتهی‌میشود بجناب زیدبن‌علی بن الحسین تولد ایشان در مدینه شریفه بود بعد مدتی‌ایشان مجاور مکه معظمه شدند بعد تشریف برد بحیدرآباد هند و مدتی در هند اقامت فرمود بعد دو مرتبه مشرف شد بزیارت بیت‌الله الحرام بعد آمد بشیراز ودر مدرسه منصوربه مشغول شد بتدریس وتصنیف ودرسنه هزار و صد و بیست ازدنیا رحلت فرمود وقبرش در شیراز درشاه‌چراغ قرب قبر سید ماجد است

چهارمـ جناب السید المجد الامجد السید علیخان بن‌السید الزاهد العابد السید خلف بن‌سید عبدالمطلب الحویزی الموسوی المشعشی‌و به نوزده واسطه نسبش‌منتهی می‌شود بجناب سید احمد بن موسی الکاظم (ع) والی حویزه و ایشان تصنیفات زیادی دارند مثل کتاب منتخب التفاسیر و نکت‌البیان وغیر اینها

درمستدرک گفته که گمانم اکثر فوائدکتب سید نعمت الله شوشتری از تصانیف این سید جلیل مأخود است در **انوار نعمانی‌است** وکان السید عالما شاعرا صالحا ادیبا عابدا و کان حاکما علی بلاد العرب کالحویزه و ماوالا هاله دیوان نفیس وما کنا نسمع فی مجلسه شیئا سوی روی جدنا عن جبرئیل عن الباری این‌سید جلیل و آبائشان ازکسانی هستند که خداوندجمع فرموده بجهت آنها دنیا و آخرت را وظاهراً ایشان در حدود سنه هزار و صد از دنیا رحلت فرمودند وقبرشریفشان هم‌گویا در بقعه جد بزرگوارشان امامزاده احمد باشد وپدر بزرگوارشان سید خلف بن سید عبدالمطلب نیز از اجله علماء بود صاحب کتاب سیف‌الشیعه و مظهر الغرائب فی شرح دعاء عرفه لسیدنا ابی عبدالله الحسین ع که باشاره جناب آقا میرزا محمد استرابادی صاحب رجال کبیر آن را شرح فرمود و این روایت درآن‌کتاب است

« روی عن ام‌الفضل‌زوجة العباس‌بن عبدالمطلب مرضعة الحسین(ع) قالت اخذمنی رسول‌اللهص حسینا ایام رضاعه فحمله فاراق ماء علی ثوبه فاخذته بعنف حتی بکی فقال ص مهلایا ام‌الفضل ان هذه الاراقه الماء یطهرها فای شیئی یزیل هداالغبار عن‌قلب الحسین»

ایشان معاصر بودند با **جناب‌شیخ بهائی** و املاك ومزارع داشتند وحاصل آن را باین‌طریق بمصرف میرسانیدند آنچه بمصرف زکوة صرف‌میشد دردفتر بعلامت‌حرف«زا»رقم‌میکردندوآنچه بمصرف صدقه صرف‌میشد بعلامت حرف «ق» رقم میکردندو آنچه بمصرف صله‌رحم صرف‌میشد بعلامت‌حرف«ص»رقم میکردند وآنچه بمصرف‌واردین وشعراومخالفین‌مذهب‌صرف‌میشد که‌مقصودش سترعرض‌خود بودودومؤمنین و فقرارابرخود ایثارمیفرمود وراضی نمیشد بجمع نمودن‌مال‌دنیا واگر ازمصارف‌مقرره چیزی‌زیادمی‌آمد میفرمود یارب لاتجعلنی‌من‌الذین یکنزون الذهب والفضة ولاینفقونها فی‌سبیل‌الله ایشان بسیار زاهد و مرتاض بودند لباسهای درشت میپوشید و نان سبوس نگرفته میل میفرمود اقتداء باجداد طاهرینش ع عباداتش ضرب‌المثل بود و نمازهای نوافل وروزههای مستحبه از او ابداً فوت نشد و در اکثرلیالی جمعه یکقرآن ختم میفرمود و جد بزرگوارش سید عبدالمطلب از اکابر فضلا عصر خود بود و جد اعلاشان سید محمد بن فلاح از تلامذهٔ جناب شیخ احمد بن فهدالحلی بود

پنجم ـ **جناب السیدالجلیل ابوعلی‌السید ماجد بن سیدهاشم** وایشان استاد مرحوم‌فیض

بودند درکتاب وافی فرموده « وکان هذا السید محققاً مدققاً شاعرا ادیباً لیس له نظیر فی جودة التصنیف وبلاغة التعبیر وفصاحة التحبیر ودقة النظر» رحلت ایشان درشیراز بوده سنه هزار و بیست وهشت ودر بقعه مبارکه سید احمد بن موسی‌الکاظم ع دفن شد و قبر شریفشان درآنجا معروفست

ششم‌المولی محمد بن‌صدرالدین محمد بن ابراهیم الشیرازی و ایشان مرد عالم فاضل متکلم جلیلی بود و از تصنیفات ایشانست حاشیه بر شرح لمعه ورحلتشان در دولت شاه عباس ثانی‌است درعشر هزار وهفتاد هجری ووالدشان جناب آخوند ملاصدری صاحب‌اسفار وشرح اصول‌کافی وغیراین بود ورحلتشان دربصره بود و درعشر خمسین بعد الالف من الهجرة المقدسه

واما علماء اهل‌تسنن مدفون در شیراز

اول‌علی بن محمد بن علی الحسینی‌الحنفی الجرجانی الاسترابادی الملقب بمیرسید شریف مصنف شرح مواقف و صرف میر و نحو اینها وایشان درسنه هشتصد وشانزده از دنیا رفتنددر شیراز وقبرش در بقعه دار الشفا هست در **مجالس‌المؤمنین** فرموده که ایشان شیعه بودند و در **روضات** تخطئه میفرماید شیعه بودن ایشان را ومیفرماید پسرشان جناب شمس‌الدین محمد بن میرسید شریف شیعه بوده یکروز میر سید شریف از پسرش سؤال کرد تو درجه کدامیك از علماء را طالبی گفت درجه شما را فرمود توکم همت هستی بجهت آنکه من‌طلب‌کردم درجه ابن‌سینا را وبه اینمرتبه رسیدم و تو که ایندرجه را طالبی بهیچ مقامی نخواهی رسید

دوم ـ قاضی فضل‌الله بن روزبهان المکنی بابو محمد بن ابی‌نصر صاحب‌کتاب مقاصد و کتاب تفسیر عرائس وکتاب الانوار فی‌کشف الاسرار وکتاب ابطال الباطل در نقض کشف الحق علامه حلی ره بعد قاضی‌نورالله شوشتری کتاب احقاق‌الحق راَ نوشته در رد ابطال‌الباطل اولا میفرماید « قال المصنف رفعه الله » مرادش علامه حلی است بعد میفرماید « وقال الناصب خفضه الله» مرادش قاضی روزبهانست بعد میفرماید « صورة رده شکرالله سعیه » مراد خودشان هست و آن کتاب و کتاب عبقات میرحامد حسین از بهترین کتبی هست که تألیف شده در رد علماء جمهور ودرباره‌قاضی روزبهان شیخ بهائی فرموده

کان فی‌الاکراد شخص ذوسداد امه ذات اشتهار بالفساد بابها مفتوحة للداخلین
رجلها مرفوعة للفاعلین فهی مفعول بها فی کل‌حال دابها تمیز افعال الرجال

ولادتش درشهر فسا بود سنه پانصدوبیست وشش‌ورحلتش درشیراز بوده سنه ششصد و شش و قبرش درمحله مال‌کفت است و بقعه عالی داشته و این رباعی از اوست

دل داغ تو دارد ار نه بفروختمی در دیده تویی وگرنه بر دوختمی
جان منزل‌تست ورنه روزی صدبار در پیش تو چون سپند بر سوختمی

سوم ـ عمرو بن‌عثمان بن‌قنبرالفارسی البیضاوی و او امام نحویین و شاگرد خلیل‌بصری بود ودر سنه صد و نود تقریباً از دنیا رفت وقبرش درشیراز محله سنك سیاه است وجهت نامیدن آن محله را بسنك سیاه آنست‌که لوح قبر سیبویه سنك سیاه شفافی است باین مناسبت این محله را باین اسم نامیده‌اند

اماشعرای معروف مدفون در شیراز

اول‌ـ شیخ مصلح الدین ابن عبدالله المتخلص به **شیخ سعدی کازرونی** و اوخواهرزادهٔ قطب‌الدین شیرازی است ، در سنه پانصد و هشتاد و نه متولد شد و در شوال سنه ششصد و نود و

یك ازدنیا رحلت نمود وقبرش در شیراز معروفست در مدت عمر **بصحبت جمعی** از کبار رسیده :

منجمله شیخ صفی الدین اردبیلی **منجمله** امیر خسرو دهلوی **منجمله** شیخ شهاب الدین سهروردی **منجمله** شیخ عبدالقادر جیلانی منجمله جلال الدین محمد مولوی رومی (صاحب مثنوی)

در روضات است سعدی در زمان سیاحت خود رفت نزد ملای رومی یکروز گفت من غزلی بطرز مثنوی بگویم ، گفت (سرمست اگر در آیی عالم بهم برآید)

هرچه کرد نتوانست مصرع دیگرش را بگوید پس رفت خدمت ملای رومی اول تکلمی که ملای رومی بااو کرد گفت

سرمست اگر درآیی عالم بهم برآید   خاك وجود ماراگرد از عدم برآید

الی آخر الغزل المعروف پس سعدی اعتقاد کامل نمود بصفای باطن ملای رومی

اساتید شعراء سعدی را یکی از ارکان اربعه‌ملك فصاحت و بلاغت دانند ، میگویند ارکان اربعه شیخ سعدی وحکیم فردوسی‌وحکیم انوری و شیخ نظامی است

سعدی رابلبل (هزاردستان) خوانند ودیوانش را نمکدان شعرا گفته‌اند

قاضی‌نورالله در مجالس المومنین اصراری دارد که‌سعدی شیعه بوده واقوالش را حمل برتقیه میکند در وصفش همین بس است که‌شخص عجمی اشعار عربی را بقسمی گفته که اساتید از شعرای عرب را قدرت برآن‌نیست **منجمله‌قوله**

بلغ‌العلی بکماله   کشف‌الدجی بجماله   حسنت جمیع خصاله   صلوا علیه‌وآله

دیوان سعدی مشتمل است بر اشعار بسیار ملیحی ، منجمله‌درمقام‌معرفت گفته

برك درختان سبز درنظر هوشیار   هرورقش‌دفتریست معرفت‌کردگار

منجمله در مقام اظهار محبتش بحضرت امیر ع گفته

سعدیا شرمی بدار آخر چه میترسی ؟ بگو   نیست بعد مصطفی مولای ما الا علی

وایضا فرموده منم کزجان شدم مولای حیدر   امیر المؤمنین آن شاه صفدر

علی کورا خدا بیشك ولی خواند   بامر حق ولی کردش پیمبر الخ

منجمله در مقام موعظه و نصیحت فرموده

چه دوران‌عمر ازچهل درگذشت مزن دست وپا کابت ازسر گذشت چه شیبت در آید بروی شباب شبت روزشد دیده برکن‌زخواب چه باد صبا بر گلستان وزد چمیدن درخت جوان را سزد نزیبد ترا با جوانان چمید که بر عارضت صبح پیری دمید دریغا که فصل جوانی گذشت به لهو و لعب زندگانی گذشت دریغا که بگذشت عمر عزیز بخواهد گذشت این دم‌چند نیز

وله ایضا ایدوست‌برجنازهٔدشمن‌چه بگذری   شادی مکن‌که‌برسرت‌این ماجرارود

دامن کشان که میرود امروز بر زمین   فردا غبار کالبدش در هوا رود

دنیا حریف سفله و معشوق بیوفا است   چون میرود هرد آینه بگذار تا رود

بر سایبان حسن عمل اعتماد نیست   سعدی مگر بسایه لطف خدا رود

وله‌ایضا شرف‌مرد بجود استوکرامت‌بسجود   هرکه‌این هردو ندارد عدمش به زوجود

ایکه درنعمت ونازی بجهان غره مشو   که محالست در اینمرحله امکان خلود

وبکه در شدت فقری ز پریشانی حال   صبر کن‌این‌دوسه روزه بسر آیدمعدود

خاك راهیکه‌بر اومیگذری ساکن‌باش   که‌عیونست وجفونستوخدوداستوقدود

دنیی آنقدر ندارد که براورشك‌بری   ای برادر که نه محسود بماندنه حسود

دست حاجت چه بری پیش خداوندی بر | که کریست ورحیست وغفور استوودود
کرمش نا متناهی نعمش بی پایان | هیچ خواننده از این در نرود بی مقصود

وله ایضا گلی خوشبوی در حمام روزی | رسید از دست محبوبی بدستم
بدو گفتم که مشکی یا عبیری | که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم | ولیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد | وگر من همان خاکم که هستم

وله ایضا جامه کعبه را که میبوسند | او نه ازکرم پیله نامی شد
با عزیزی نشسته روزی چند | لاجرم در جهان گرامی شد

وله ایضا پسر نوح با بدان بنشست | خاندان نبوتش گم شد
سك اصحاب کهف روزی چند | پی نیکان گرفت ومردم شد

وله ایضا سالها بر تو بگذرد که گذر | نکنی سوی تربت پدرت
تو بجای پدر چه کردی خیر | که همان چشمداری از پسرت

وله ایضا هردم از عمر میرود نفسی | چون نگه میکنم نمانده کسی

ایکه پنجاه رفت و در خوابی | مگر این چند روزه دریابی | هر که آمد عمارت نوساخت
رفت ومنزل بدیگری برداخت | برك عیشی بگورخویش فرست | کس نیارد زپس تو پیشفرست

ودر تاریخ گلستان سعدی فرموده :

ز ششصد فزون گشت پنجاه و پنج | که پر در شد این نامهٔ پر ز گنج

ولی این شعر منافیست در گلستان میگوید

در آن مدت که مارا وقت خوش بود | زهجرت ششصد و پنجاه و شش بود

دوم ـ جناب شمس الدین محمد بن شیخ کمال الدین المتخلص به خواجهٔ حافظ شیرازی و او حافظ قرآن مجید بود رحلتش در سنه هفتصد ونود ویك هجری بود وقبرش درشیراز معروفست ، **حافظ اشعار حکمت آمیزی فرموده منجمله** درمعرفت فرموده

گفتم بکام وصلت خواهم رسید روزی | گفتا که نیك بنگر شاید رسیده باشی

وایضا فرموده دوست نزدیکترازمن بمنست | وین عجب تر که من از وی دورم
چکنم باکه توان گفت که دوست | در کنار من و من مهجورم

(این هم درست در نمی آید برای اینکه این شعر را سعدی در گلستان خود گفته است)

وایضا فرموده

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد | آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد
گوهری کزصدف کون ومکان بیرون بود | طلب از گمشدگان لب دریا میکرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود | او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد

ومنجمله درمقام محبتش بخاندان عصمت وطهارت ع میگوید

ایدل غلام شاه جهان باش وشاه باش | پیوسته درحمایت لطف اله باش | از خارجی هزار باریکجو نمیخرند
گو کوه تابکوه منافق سیاه باش | چون احمدم شفیع بود در روز رستخیز | گو این تن بلاکش من پرگناه باش
آنرا که دوستی علی نیست کافراست | گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش | امروز زنده ام بولای تو علی
فردا بروح پاك امامان گواه باش | قبرامام هشتم سلطان دین رضا | از جان ببوس و بردرآن بارگاه باش

دستت نمیرسد که بچینی گلی ز شاخ باری بپای گلبن ایشان گیاه باش
مرد خدا شناس که تقوی طلب کند خواهی‌سفید جامه وخواهی سیاه‌باش
وایضا گفته درمدحهما کلام حق‌نادعلی‌است طاعت که قبول حق بود یادعلی‌است
از جملهٔ آفرینش کون و مکان مقصود خدا علی و اولاد علی است
وایضا فرموده مردی زکننده درخیبر پرس اسرار کرم ز خواجهٔ قنبر پرس
گر تشنهٔ آب رحمتی ای حافظ سر چشمهٔ آن ز ساقی کوثر پرس
وایضافرموده حافظ بجان‌محمد رسول‌ست و آل‌او حقا بدین گوا است خداوند داورم
اشعار دیگری هم در دیوان حافظ هست که از آنها ظاهر میشود شیعه بودنشان . **بلکه** ازبعضی اشعار مثنوی هم ظاهر میشودکه **ملای رومی** هم شیعهٔ بوده، **منجمله از این رباعی**
راز بگشا ای علی مرتضی ای پس از سوءالقضاء حسن‌القضاء
از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزه از دغل
وایضا حافظ شیرازی گویا خطاب بحضرت امیر ع میکند
شب ظلمت و بیابان بکجا توان رسیدن مگر آنکه شمع رویت به رهم چراغ دارد
وله ایضا
شب رحلت هم از بستر روم درقصر حورالعین اگر در وقت جاندادن تو باشی شمع بالینم
ومنجمله درموعظه فرموده
مرادرمنزل‌جانان‌چه امن وعیش‌چون هردم جرس فریاد میداردکه بر بندید محملها
شب تاریک وبیم موج وگردابی‌چنین‌هائل کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها
وله ایضا دلا بسوز که سوز تو کارها بکند دعای نیمه شبی دفع صد بلا بکند
طبیب عشق مسیحا دم است ومشفق لیك چه درد در تو نبیند که را دوا بکند
تو با خدای خود انداز کار و دل‌خوشدار که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند
طاب‌الله مضجعه الشریف ومرقده المنیف **وله ایضاً**
بیا که قصرامل سخت سست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهرچه رنك تعلق پذیردآزاد است
نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر که این حدیث ز پیر طریقتم یاداست
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این‌عجوزه‌عروس هزار داماداست
چه گویمت که بمیخانه دوش مست‌وخراب سروش عالم‌غیبم‌چه مژده‌ها داده‌است
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن‌تو نه این‌کنج محنت آباد است
ترا ز کنکرهٔ عرش میزنند صفیر ندانمت‌که دراین‌دامگه چه‌افتاده‌است
رضا بداده بده وز جبین گره بگشای که بر من وتودر اختیارنگشاده‌است
وله ایضا بال‌بگشا و صفیر ازشجرطوبی‌زن حیف باشد چه تو مرغی‌که اسیرقفسی
کاروان‌رفت و تودرخواب‌وبیابان‌درپیش وه‌که بس بیخبر ازغلغل بانك جرسی
گفته شده چون خواجهٔ حافظ درکمال بی‌تعینی میزیست بعد که از دنیا رفت بزرگان بتشییع جنازهٔ اوحاضر نشدند آخرالامر قرار بر این شد که اشعارش را که بسوفار بارها نوشته شده بود جمع آوری نمایند و طفل صنبری یکی از آن سوفارها را بیرون آورد آنچه مضمون اوست برطبق

آن عمل نمایند ، چون طفل یکی ازآن سوفارها را برداشت نوشته بود:

قدم دریغ مدار از جنازهٔ حافظ　　　اگر چه غرق گناهست میرود بیهشت

پس بزرگان بجنازهٔ اوحاضر شدند و براو نماز گذاردند ازآن روزخواجه را لسان‌الغیب خواندند

سوم- ملامحمدحسین هشیار قبرش درشیراز است این رباعی از اوست که درحالت نزع گفته

درحضرت تو روی سیاه آوردم　　　طاعت نبدم بارگناه آوردم
نومیدم از آن درگه امید مساز　　　زیرا که زتو بتو پناه آوردم

چهارم - میرزا عبدالحسین ثابت این رباعی ازاوست

چون شیرخدا تراست فریاد رسی　　　خوشباش و مکن زمحشر اندیشه بسی
البته بورطه هلاکش تنهد　　　آنکس که بود باعث ایجاد کسی

پنجم - میرزا محمد شفیع وصال شیرازی مرائی او مشهور و معروفست ودرسنه هزار و دویست وشصت و دو از دنیا رفت ودر بقعه حضرت شاه چراغ مدفون شد و چند پسر برازنده داشت

اول - جناب وقار که اشعار وخط بسیار خوبی دارد دوم - میرزا محمودحکیم

سوم - میرزا محمد داودی که این هرسه اشعار بسیار ملیحی دارند

ودر خضر (هیجده فرسخی شیراز) است قبر جاماسب برادر گشتاسب بن لهراسب در بالای کوهی و او از اجله حکمای عجم بوده گویند کسب معارف نزدزردشت نموده واز شیرازاست ملاصدری که قبرش در بصره است، و قاضی بیضاوی که قبرش در تبریز است ، وکریمخان زند که درسنهٔ هزار وصد وشصت وچهار درشیراز بتخت سلطنت نشست و مدت سلطنتش سی سال بود در تاریخ وفاتش گفته شد

کریم زند که از دار بیقرار گذشت　　　سه ازنود نودازصد صد از هزار گذشت ۱۱۹۳

مخفی نماناد که ابی‌محمد (نظامی) چتری صاحب داستان خسرو و شیرین، لیلی و مجنون ، مخزن‌الاسرارهم ظاهراً شیعه بوده واصلا هم‌اهل چتره است و چتره از بلاد اران‌است (اران بلاد وسیعه‌ای است که از اوست گنجه، قره‌باغ ، شمکور ، دیلقان) و او معاصر با خاقانی شاعر بود بسیار اشعار ملیحی دارد، منجمله:

منتظران را بلب آمد نفس　　　ای ز تو فریاد بفریاد رس
ماهمه جسمیم بیا جان توباش　　　ماهمه موریم سلیمان توباش　الخ

ایضافرموده حکم چه برعاقبت اندیشی است　　　محتشمی مایهٔ درویشی است
ملك سلیمان مطلب کان هباست　　　ملك همانست سلیمان کجاست
صحبت گیتی که تمنا کند　　　با که وفا کرد که با ماکند
خاکشد آنکسکه درینخاك زیست　　　خاك‌چه‌داند که‌درینخاك کیست
هر ورقی چهرهٔ آزاده ای است　　　هر قدمی‌خاك‌ملکزاده‌ای‌است　الخ

ایضا گفته

پرده گل باد خزانیش برد　　　آمد وپیری و جوانیش برد　　　عیب جوانی نپذیرفته‌اند
پیری وصدعیب چنین گفته‌اند　　　دولت‌اگردولت جمشیدی‌است　　　موی‌سفید آیت‌نومیدی‌است
فارغی ازقدرجوانی که چیست　　　تا نشوی پیرندانی که چیست　　　شاهد باغست درخت‌جوان

پیر شود بشکندش باغبان شاخ تر از بهر گل نوبر است هیزم خشك ازپی خاکستراست
عهد جوانی بسر آمد مخسب روز شد اینك سحر آمد مخسب

وایضا فرموده

حدیث کودکی و خودپرستی رها کن کو خیالی بود ومستی چه ازسی درگذشتی یا که ازبیست
نمیشاید دگرچون غافلان زیست نشاط عمر باشد تا چهل سال چهل رفته فرو ریزد پر و بال
پس از پنجه نماند تندرستی بصر کندی پذیرد پای سستی چه شصت آید نشست آید پدیدار
چه هفتاد آید افتد آلت از کار بهشتاد و نود چون در رسیدی بسا زحمت که از گیتی کشیدی
وزآنجا گر بصد منزل رسانی بود مرگی بصورت زندگانی چه در موی سیه آید سپیدی
پدید آید نشان نا امیدی زپنبه شد بنا گوشت کفن پوش هنوزاین پنبه بیرون ناری ازگوش

ودر جنات عالیه ازحکماء نقل فرموده که انسان از حین تولد در ترقی است تا سی وچهار سالگی واز آن حد تا بچهل سالگی یك حالت میماند وازچهل تا پنجاه همه ساله نقصان قوای انسان ظاهر میشود و ازپنجاه تا شصت هرماهی نقصان قوای انسان ظاهر میشود واز شصت تا هفتاد هرهفته نقصان قوای انسان ظاهرمیشود واز هفتاد تا هشتاد هرروز نقصان قوا ظاهر میشود وازهشتاد تا نود هرساعت نقصان قوا ظاهر میشود واز نود تا صد هرلحظه نقصان قوا ظاهر میشود

امر پنجم - درذکر قبور بعضی از امامزادگان مدفون در طهران

اول - السید الجلیل ابوالقاسم عبدالعظیم ابن سید عبدالله بن سید علی بن السید حسن الامیر ابن زید بن الحسن المجتبی(ع) وایشان ازاصحاب حضرت جواد و حضرت هادی سلام‌الله علیهما بودند وخیلی محترم بودند خدمت این دوبزرگوار و اورا خیلی دوست میداشتند و دینش را بحضرت هادی عرضه داشت چنانچه شیخ صدوق باسانید معتبره نقل فرموده که حضرت عبدالعظیم ع فرمود داخل شدم برحضرت هادی ع چون چشم حضرت هادی بمن افتاد فرمود مرحبا بك یا اباالقاسم انت ولینا حقاً بعد من گفتم یابن رسول‌الله میخواهم دینم‌را عرضه دارم بشما اگرخوب است ثابت بمانم تاوقتیکه ملاقات نمایم خداوند عزوجل را ؟

حضرت فرمود بگو یا اباالقاسم عرضکردم من اعتقادم اینست « ان الله تبارك و تعالی واحد لیس کمثله شیئی خارج من الحدین حدالابطال وحد التشبیه و انه لیس بجسم ولاصورة ولاعرض ولا جوهر بل هو مجسم الاجسام و مصور الصور وخالق الاعراض والجواهر ورب کل شیئی و مالکه و ج جاعله ومحدثه وان محمداً عبده ورسوله خاتم النبیین فلا نبی بعده الی یوم القیمة و ان شریعته خاتم الشرایع فلاشریعة بعده الی یوم القیمة واقول ان الامام والخلیفة و ولی الامر بعده امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم انت » فقال علیه السلام و من بعدی الحسن ابنی فکیف للناس بالخلف من بعده « قال فقلت فکیف ذاك یا مولای » قال ع لانه لایری شخصه ولایحل ذکره باسمه حتی یخرج ویملاء الارض قسطاً وعدلا کما ملئت ظلماً وجوراً « قال فقلت اقررت و اقول ان ولیهم ولی‌الله وعدوهم عدوالله وطاعتهم طاعةالله ومعصیتهم معصیةالله واقول ان المعراج حق والمسئلة فی القبر حق و ان الجنة حق و النار حق و الصراط حق والمیزان حق و ان الساعة آتیة لاریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و اقول الفرائض الواجبة بعد الولایة الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و الجهاد

والامر بالمعروف و النهی عن المنکر »
فقال علی بن محمد ع یا اباالقاسم هذا والله دین الله الذی ارتضیه لعباده فاثبت علیه ثبتك الله بالقول الثابت فی‌الحیوة‌الدنیاوفی‌الاخرة انتهی

یعنی خداوندتبارك وتبارك وتعالی‌واحد ویگانه است ذاتاً وصفاتاً ومثل وشبیهی ندارد وخداوند خارج است از حد ابطال وحد تشبیه چون‌گویا جماعتی‌صفاتی‌را که لایق است از برای حضرت احدیت از او نفی کردند و جماعتی صفاتی را که لایق امکانست از برای خداوند اثبات نمودند و خداوند جسم نیست و صورت هم نیست وعرض و جوهر نیست بلکه خداوند خالق اجسام و صور و اعراض و جواهر است و مربی ومالك و جاعل وخالق واحداث‌کننده هر چیزی هست و محمد ص بنده و رسول خدا و خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست تا روز قیامت و شریعتش خاتم شرایع است و شریعتی بعد شریعت او نیست تا روز قیامت و امام و خلیفه و ولی امر بعد از خاتم النبیین ص حضرت امیرالمؤمنین ع است وبعد از آن حضرت امام حسن وبعد آن حضرت امام حسین وبعدآن حضرت امام زین‌العابدین و بعد آن حضرت باقر و بعد آن حضرت صادق و بعد آن حضرت موسی بن جعفر و بعد آن حضرت علی بن موسی و بعد آن حضرت امام محمد تقی و بعد آن بزرگوارشما که‌حضرت هادی هستید امام وخلیفه پیغمبر ص میباشید

بعد حضرت هادی ع فرمودند امام و خلیفه بعد از من حضرت امام‌حسن عسکری ع فرزند من است و اما مردم چه خواهند گفت از برای خلیفه بعداو
عرضکردم چگونه است این مطلب ای مولای من؟ فرمود چون شخص او دیده نمیشود و جایز نیست که کسی اسم او را ببرد تا وقتیکه خارج شود و زمین را پر از عدل و داد بنماید بعد از اینکه پر از جوروظلم شده باشد

حضرت عبدالعظیم عرض کرد اقرار دارم بتمام اینها ومیگویم دوست اینها دوست خدا و دشمن اینها دشمن خدا وطاعت اینها طاعت خدا و معصیت اینها معصیت خداست و میگویم معراج حق است و سؤال در قبر حق است وبهشت وجهنم و صراط ومیزان برحق استوخداوند برمیانگیزاند تمام‌اموات را از قبورشان در روز قیامت ومیگویم فرائض واجبه بعد از دوستی اهل‌البیت نماز و زکوة وصوم و حج و جهاد وامر بمعروف و نهی از منکر است پس حضرت هادی ع فرمودند یا اباالقاسم اینست والله دین خداوند که پسندیده است از برای بندگانش پس ثابت بمان باین دین - خداوند ترا ثابت بدارد باین اعتقادات درحیوة دنیا وآخرت انتهی

در منتخب شیخ طریحی است قیل ممن دفن من الطالبیین‌حیاً عبدالعظیم الحسنی بالری و محمد بن عبدالله بن الحسن المجتبی ع
از روح و ریحان چنین استفاده میشود که ایشان در حدود سنهٔ دویست و پنجاه از دنیا رحلت فرمودند

پس این روایت‌که شیخ شهید ازحضرت رضا ع روایت کرده که فرمودند من زار قبره وجبت له علی‌الله الجنة اخبار از مستقبل میباشد چون حضرت عبدالعظیم بنابر این تقریباً چهل‌وهفت سال بعد از رحلت حضرت رضا بوده جهت ورود حضرت عبدالعظیم بری وفضیلت زیارت و بعضی از فضائلشان ومعلومیت محل دفنشان اجمالا درخاتمه باب چهارم گفته شد فراجع

بدانکه بنیان حرم مطهرومشهد مقدس حضرت عبدالعظیم ازمرحوم مجدالملك قمی استچنانچه در مجالس المؤمنین فرموده که از آثار مجدالملك است مشهد مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری انتهی

از جمله آثار خیریه مجدالملك بقعهٔ مبارکه ائمه بقیع سلام‌الله علیهم است

ایضاً ازآثار خیریه اوست رواق ومشهد مطهر امامین همامین حضرت موسی بن جعفر وحضرت جواد الائمه سلام‌الله علیهما پس معلوم شد که ایشان حق عظیمی برقاطبه مسلمین دارند و او مستولی برمملکتسلطان برکیارق بن ملکشاه بن الب ارسلان بن طغرل بیك بن میکائیل سلجوقی بوده و مجدالملك را در سنه چهارصد و نود و دو لشکریان بعداوت منصبی از نزد سلطان کشیدند و اعضایش را قطعه قطعه نمودند و اعضای قطعه قطعه را میان تابوت گذارده بودند در جوار حضرت سیدالشهداء ع دفن کردند و این رباعی را شخص ملعونی از دشمنان گفته

روزی دو سه سر دفتر تزویر شدی	جوینده ملك و مال‌وتوفیر شدی
اعضاء تو هر یکی گرفت اقلیمی	فی‌الجمله بیك هفت‌جهان گیرشدی

بنیان‌ایوان و رواق حضرت عبدالعظیم ازشاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی است درسنه‌نهصد وچهل وچهار وضریح نقره آنبزرگوار از آثار خیریه مرحوم فتحعلی شاه قاجار است در سنه هزار و دویست و بیست و دو و طلاکاری گنبد مبارك از آثار خیریه مرحوم ناصرالدین شاه قاجار است و آئینه بندی ونقاشی ایوان مطهر حضرت عبدالعظیم از آثار خیریه‌میرزاآقاخان‌نوری‌صدراعظم‌است

دوم ـ جناب حمزة بن موسی‌الکاظم ع است که بسیار محترم بودواز احفادآنبزرگوارند سلاطین صفویه و ایضاً از احفاد اوست خاتم‌الفقهاء والمجتهدین جناب حاج سید محمدباقر حجة‌الاسلام الرشتی الاصفهانی ـ علامه مجلسی در تحفة‌الزائرین فرموده قبرشریف امامزاده حمزه فرزند حضرت موسی بن جعفرع نزدیك قبرحضرت عبدالعظیم است ظاهراً همان باشد که حضرت عبدالعظیم بزیارت او میرفت چنانچه درخاتمه باب چهارم از مزار بحار نقل شده که حضرت عبدالعظم در سردابی منزل فرمود و در آنجا عبادت میکرد روزها روزه میگرفت وشبها مشغول عبادت بود و گاهی مستتراً میرفت بزیارت قبری که مقابل قبر شریفش هست ومیفرمود این قبر یکی از اولادهای حضرت موسی بن جعفر ع است

ایضا در خاتمه باب چهارم گفته شد که قبر جناب حمزه درچهار موضع محتمل است لکن‌اصح چنانچه علامه مجلسی در تحفه و ثقة‌الاسلام نوری در تحیة‌الزائرین فرموده آنستکه‌قبر جناب حمزة‌بن موسی بن جعفر ع همانستکه دوری هست انتهی

حرم حضرت حمزه وصل است بحرم حضرت‌عبدالعظیم ع

سوم ـ جناب امامزاده عبدالله ایض ابن عباس بن محمد بن عبدالله الشهید بن حسن الافطس ابن علی بن‌الامام علی‌بن الحسین زین‌العابدین ع وجهت نامیدن جناب ایشان را بعبدالله‌ایض آنستکه هریك از امامزادههائیکه اسمشان عبدالله است ملقب بلقب خاصی شدند که از یکدیگرممتاز شوند ایشان را عبدالله ایض نامیدند چون بدن و رخسارش سفید بود و پدر حضرت عبدالعظیم را عبدالله قانه نامیدند چون حاکم قانه بود وپسر جناب حسن‌ابن‌حسن‌المجتبی ع را عبدالله محض‌نامیدند

چون از طرفین منتسب بود بصدیقه طاهره سلام‌الله علیها چون والده ماجده‌اش فاطمه دختر حضرت سیدالشهداء ع بود و عبدالله بن علی‌بن‌الحسین را عبدالله الباهر نامیدند بجهت حسن جمالش چنانچه عمر بن علی‌بن ابیطالب ع را عمر الاطرف نامیدند چون از یکطرف نسبش شرافت داشت وعمر بن علی‌بن الحسین را عمر الاشرف نامیدند چون والده اش دختر حضرت مجتبی ع بوده و از دو طرف شرافت داشته

الحاصل مرقد شریف جناب عبدالله ابیض نزدیك قبر حضرت عبدالعظیم است

چهارم ـ جناب حسین بن عبدالله الابیض است که از بخاری نسابه نقل شده که در ری هست مزار کثیرالانوار جناب حسین بن عبدالله ابیض که در سال سیصد و نوزده برحمت‌ایزدی‌پیوست

پنجم ـ جناب طاهر بن محمد بن حسن بن‌حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین ع و مزار شریفش دریکطرف صحن مقدس حضرت عبدالعظیم معلوم است

ششم ـ جناب امامزاده قاضی صابر علی‌بن محمد بن نصر بن مهدی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عیسی بن علی بن حسین الاصغر بن‌علی بن‌الحسین (ع) و این بزرگوار در علم نسب‌کمال امتیازداشته و نسابهٔ ری بوده وایشان درحدود سنه پانصد و پنجاه و پنج هجری از دنیا رحلت‌فرموده وقبر شریفشان در ونك است و ونك از قرای ری است

هفتم ـ جناب امامزاده زید که قبر شریفش در وسط شهر تهران است در بازار بزازها و بر احقر معلوم نیست که نسب شریف ایشان منتهی بکدام یك از ائمه اطهار میشود وابن‌بزرگوار بقعه وحرم وصحن بسیار قابلی دارد و در جوار ایشان مقبره‌ایست مشهور بسید ولی و احوالات‌ایشان را هم حقیر در جائی ندیدم

الحاصل درطهران و اطراف و دهات آن مقبرهائی منسوب به اولاد ائمه‌اطهار (ع) زیاداست لکن چون حقیر مدرك صحیحی از برای آنها ندیده‌ام ذکر نکردم

امر ششم درذکرقبور بعضی از علماء وبزرگانیکه درطهران واطراف آن مدفونند

اول ـ رئیس المحدثین جناب ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه‌القمی المشهور بالشیخ الصدوق

از نجاشی نقل‌شده که جناب‌علی بن حسین پدرشیخ صدوق بتوسط جناب حسین بن روح رضوان الله علیه که از نواب اربعه حضرت امام عصر ارواحنا له الفداء بود عریضه بحضرت بقیةالله نوشت و استدعا نمود که خداوند بوی فرزندی عطا فرماید پس حضرت در جواب مرقوم فرمودند دعانا الله لك بذلك وسترزق ولدین ذکرین خیرین لهذا غالباً شیخ صدوق فخریه میفرمود که من‌بدعوه امام عصر (ع) تولد یافته‌ام و جناب علی بن حسین پدر شیخ صدوق رئیس فقهاء و علماء قم بودو در سنه تناثر نجوم سیصد و بیست ونه از دنیا رحلت فرمود جمعی خدمت جناب علی بن محمد السیمری که نایب چهارم حضرت بقیةالله بود مشرف بودند فرمود رحم الله علی بن بابویه کسی عرضکرد علی بن بابویه زنده است فرمود امروز وفات یافت بعد خبر رسید که در همان روز مرحوم شده بود در قم و قبر او در قم معروفست

شیخ صدوق دراوائل سفارت جناب حسین بن روح متولد شد و کافیست در فضیلت‌جناب شیخ صدوق وبرادرش جناب حسین بن علی بابویه که ایندو بدعای حضرت حجةالله متولد شدند و حضرت در باره ایشان فرمود ولدین خیرین شیخ صدوق سیصد کتاب تصنیف فرمودند از قبیل کتاب من لا

بحضره الفقیه که از کتب اربعه شیعه‌است،وکتب خصال وعیون و غیر اینها و رحلت ایشان در سنه سیصدو هشتاد ویك بوده در ری‌وقبرشان در نیم فرسخی طهران نزدیك حضرت عبد العظیم است در روضات است ما ملخصه که از جمله کرامات مرحوم شیخ صدوق آنستکه در حدود هزار و دویست و سی وهشت در مقبره مرحوم شیخ صدوق رخنه یافت شد خواستند اصلاح کنند رسیدندبه سرداب قبرمقدس ایشان وارد سرداب شدند دیدند جثه شریفش میان قبر صحیح و سالم خوابیده‌در حالتیکه خیلی جسیم ووسیم بود ودر اظفار و ناخنهایش اثر خضاب بود واین‌خبر در طهران منتشر شد وبسمع مرحوم فتحعلیشاه رسیدخود سلطان باجمعی‌ازعلماء وارکان دولت رفتندبجهت تحقیق‌وبین قضیه را همان‌قسم که‌شنیده‌بودند دیدند

پس سلطان امر فرمود بسدآن ثلمه و رخنه‌و تجدید مرقدمطهر وتزیین اورا باحسن‌تزیین و من‌بعضی ازاشخاصی که برأی العین خود قضیه‌رادیده بودند ملاقات کردم و بهمین‌قسم برای من‌نقل کردند انتهی

نظیر این‌حکایت را ایضا نقل فرموده از کتاب روضة الواعظین سید هاشم بحرانی که یکی از حکام بغداد بناه قبر مرحوم کلینی را دید سؤال کرد که این‌قبر کیست گفتند قبر یکنفر از علما شیعه است ازعداوتی که آنحاکم داشت باشیعه امرکرد قبر مطهر را نبش کنند چون نبش کردند دیدندبدن مطهر با کفن صحیح و سالم است نه‌بدن مبارك تغییر کرده و نه کفن‌یك‌طفل‌صغیری‌هم پهلوی ایشان مدفونست که گویا پسرخود ایشان باشدایضا بابدن وکفن سالم پس امر کردپوشیدن قبر شریف و بقعه هم برروی قبر مقدس نصب کردند انتهی

دوم مرحوم شیخ یعقوب بن اسحق الکلینی والد ماجد ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی وایشان در حدود سنه سیصد ازدنیا رحلت فرمودقبرشریف‌ایشان درکلین‌است‌علی وزن زبیر و آن قریه ایست موجود در وادی کرج بین طهران وقم وقبر مرحوم شیخ یعقوب در دست چپ است وقت رفتن اهل طهران ببلده طیبة قم‌وعلی‌بن محمد رازی المعروف بعلان کلینی که ازمشایخ حدیث و ثقات اهل علم بوده خالوی جناب ثقة الاسلام محمد بن یعقوب بود کذا نقل عن النجاشی و مرحوم ثقةالاسلام در کافی از ایشان روایت میکند وکمال اعتماد بأخبار مرویه ازایشان داشته

واما کلین بروزن امیر ازدهات ورامین است ومدفن مرحوم شیخ یعقوب در آنجا نیست ودر قاموس که نوشته کلین بروزن امیر مرقد شیخ یعقوبست نسبت باشتباه داده شده چنانچه بعضی از معتمدین تصریح باین فرموده‌اند

سوم الشیخ جمال الملة والحق والدین حسین بن علی الخزاعی النیشابوری الاصل المعروف بالشیخ ابی الفتوح الرازی المفسر بالفارسی المسمی بروض الجنان و ایشان از اعاظم علماء تفسیر بودند وبعضی نقل فرمودند که‌ایشان تفسیر عربی‌و مفصلی هم دارند که در بیست مجلد است در روضاتست ماحاصله که از تفسیرشان ظاهر میشودکه ایشان معاصر بودند با محمود بن عمر زمخشری صاحب کشاف بنابر این گویا ایشان در حدودپانصد بوده‌اند ومیفرماید تفسیر فارسی ایشان درونافه تحریر و تقریر ودقت نظر نظیر ندارد و تفسیرامام فخررازی مقتبس از تفسیر ایشان است

درمستدرك الوسائلست که تفسیر مجمع البیان مختصری است از او و قبر شریفشان در حضرت عبدالعظیم در یکی ازحجرات‌صحن حضرت حمزة بن موسی الکاظم‌است و بعضی‌مرقد ایشان

را دراصفهان نوشته‌اند و این‌اشتباه است بقبر شیخ ابوالفتوح اسعدبن ابی الفضائل العجلی

چهارم الفقیه النابه **ابوعلی محمد بن احمد بن جنیدالبغدادی** الملقب‌بالکاتب‌المشتهر بالاسکافی صاحب کتاب تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه که مشتمل است بر عدهٔ از کتب فقهیه و اسکاف از نواحی نهروانست و بین‌نهروان و بصره واقع است واو اول کسی است که اساس‌اجتهاد را تأسیس نمود در احکام شرعیه و جناب حسن‌بن ابی عقیل العمانی هم متابعت کرد ایشان واو از اسکافی وعمانی فقهاء تعبیر میکنند بقدیمین

درروضات ازشیخ طوسی نقل کرده قال عند ذکره انه کان جید التصنیف الا انه کان‌یری القول بالقیاس فترك لذلك كتبه ولم یعول علیها ، بعد میفرمایداختلاف الفقهاء فی مبانی الاحکام‌لا یوجب عدم الاعتبار بقولهم لانهم قدیما و حدیثاً کانوا مختلفین فی الاصول التی تبنی علیها الفروع مثل اختلافهم فی خبر الواحد و الاستصحاب فی المفاهیم و غیرها من مسائل اصول الفقه ومی‌فرماید گویا ابن‌جنید از علماء زمان غیبت صغری بوده و از صاحب فوائد نقل کرده ونسبت بقیل داده که وفات ابن جنید دروی بوده در سنه سیصد و هشتاد ویك سنه رحلت شیخ صدوق انتهی لکن محل دفنشان معین نیست

پنجم ابومحمد عبدالله‌بن جعفربن محمد بن موسی بن جعفر بن محمدالدوربستی

درمجالس است که‌او از فقهاء شیعه امامیه است ودر سال پانصد و شصت وشش ببغدادآمد ومدتی درآنجا بذکر احادیث مشغول بود وبعد بوطن خود مراجعت نمود و بعد از سنه ششصد از دنیا رحلت فرمود و نسب خود رامنتهی میکرد بجناب حذیفة بن یمان که از اصحاب خاص حضرت پیغمبر ص بود انتهی

قبر ایشان در دوربست است وجناب حسن بن جعفر دوربستی برادر عبدالله بن جعفر بفنون‌فضل وکمال متحلی بود واین‌اشعار ازاو است

بغض الوصی علامة معروفة	کتبت‌علی‌جبهات اولادالزنا
من لم یوال من‌الانام وصیه	سیان عندالله صلی‌ام زنا

دوربست یکفرسخی طهرانست و حال آنقریة را طرشت مینامند بالشین المعجمه **مخفی نماناد** که بیت‌ایشان‌بیت باشرافت‌وفضلی‌است‌وجداعلای ایشان‌جعفر بن‌محمدازاجله علماءبوده وتصنیفات زیادی دارد ومعاصر بوده بامرحوم شیخ‌طوسی و حالاتش را در روضات مفصلا ذکر کرده

ششم ـ ابوالحسن علی بن حمزة بن عبدالله الاسدی الکوفی المقری النحوی‌المشهور بالکسائی و ایشان راکسائی گفتند چون وقتیکه بمجلس درس حمزة بن زیات میرفت خود را به عبا میپیچید واو معلم‌محمد امین وعبدالله مأمون پسران هرون الرشید بودازحمدالله مستوفی نقل شده که کسائی آمد نزد مامون تااورا درس نحو بدهد مامون‌مشغول شرب خمر بود پس بیرك گل مامون این‌شعر رانوشت و برای اوفرستاد

للنحو وقت وهذا الوقت للكاسی	وان لی رغبة فی الورد والاس

یعنی ازبرای تعلیم نحو وقتی است و این‌وقت برای شراب خوردنست ومن میل دارم ببوئیدن گل‌و آس پس کسائی درپشت آن در جواب نوشت

لوکنت تعلم‌ما فی النحو من حسن	الهتك لذته من لذت الكاس
لوکنت تعلم من فی الباب قمت له	سحباً علی‌الوجه بل‌مشیاً علی‌الرأس

یعنی اگر بدانی لذتی را که‌در علم نحو است مانع میشود ترا از لذت شرب خمرواگربدانی که کیست در خانه‌تو صورت بزمین می‌کشیدی بلکه باسربسوی وی میرفتی ایشان با هرون الرشید آمدبری و در ری وفات کرد در سنه صدو هفتادونه‌در همان روز فوت کسائی محمد بن حسن شیبانی قاضی هم در ری وفات نمود که رشید گفت دفنت الفقه والنحو بر سنویة واو قریه ایست ازقراء ری وفعلا معلوم نیست که آنقریه کجاهست یااسمش را تغییر دادند یاخراب وویران شده بدانکه کسائی یکی از قراء سبعه است‌که اجماع است بر حجیت قرائتشان و صحت روایتشان واتفاق اهل‌این‌صناعت است که از آن‌هفت نفر اصوب رأیاً واحسن استنباطا و اکثر استیناسا بجواهر کلمات الهی جناب ابوبکر عاصم بن بهدلة الکوفی است و اواول است شاناً و جلالة ولذا رسم جمیع مصاحف بقرائت عاصم کوفی است وعاصم در سنه صدوبیست وهشت در کوفه از دنیا رفت ـ دوم از قراء سبعه‌کسائی است که‌گفته شد

سوم از قراء سبعه ابو عمارة حمزة بن حبیب کوفی است واودر سنه صدو پنجاه و شش در حلوان از دنیارفت‌ـچهارم نافع‌بن عبدالرحمن‌المدنی است ودرمدینه‌از دنیا رفت درسنه صدوشصت‌ونه

پنجم عبدالله بن کثیر المکی است واودر مکه معظمه از دنیا رفت سنه صدوبیست

ششم‌ربان المکنی بابی عمرو بن علاء النحوی البصری است واو درکوفه از دنیارفت سنه‌صدو پنجاه‌وچهار **هفتم عبدالله‌بن عامرالشامی** است واو درشام از دنیا رفت سنه صدو هیجده‌وبعضی ائمه قراءات را ده نفر شمردند و اضافه نمودند باین هفت نفر **ابو جعفر مدنی و یعقوب بصری‌و خلف را**

هفتم العالم العلام **جناب حاجی ملاعلی کنی** مصنف توضیح المقال فی علم الرجال و غیر آن ولادتش سنه هزار ودویست وبیست‌بود در قریه کن که دو فرسخی تهرانست و ایشان مدتی درنجف اشرف خدمت صاحب جواهر تلمذ فرمودند بعد آمدند بطهران و ریاست روحانی عامه مملکت ایران با ایشان شدو در صبح پنجشنبه بیست وهفتم ماه صفر سنه هزاروسیصد وشش از دنیا رحلت فرمود در سن هشتادو شش تقریبا وجنازه‌شانرادر کمال احترام واجلال بردند بزاویهٔ مقدسه حضرت عبد العظیم دفن نمودند

نقل کردند وقتی نائب السلطنه پسر مرحوم ناصر الدینشاه واردشد بمنزل حاجی کنی‌مرحوم حاجی چون دردپائی داشتند بعد از عذرخواهی نمودن پایشانرا دراز کردند بنایب السلطنه برخورد عرض کرد آقا منهم پایم درد میکند اذن بدهید دراز کنم فرمود نایب السلطنه منکه پایم را دراز کردم دستم‌را جمع کردم توهم دستت راجمع کن‌و پایت رادراز کن

هشتم ابوالحسن جلوه ابن محمد الطباطبائی الاصفهانی الحکیم المتأله و ایشان از احفاد آقامیرزا رفیع الدین نائینی استاد علامه مجلسی هستند ودر سنه هزار و دویست وسی‌وهشت دراحمدآباد کجرات متولد شد و در اصفهان تحصیل کرد پس از تکمیل در معقول بتهران انتقال فرمود ودر دارالشفاء توقف نمود ومشغول بتعلیم علوم حکمیه شد ودر آنجا از دنیا رحلت فرمود ودر جوار ابن بابویه بخاك رفت وقبرش در میان یکی ازحجرات باغ آنجا معروفست

نهم نظام الدین ساوجی‌محمد بن حسین القرشی پدرش دوست شیخ بهائی بود چون وفات کرد شیخ بهائی او را تربیت نمود چون‌شیخ بهائی وفات نمود شاه عباس او را معظم داشت

و بامر شاه‌عباس کتاب جامع عباسی را تمام کرد و باین بزرگوار بعد از عزل ملا خلیل قزوینی از تدریس در حضرت‌عبدالعظیم‌منصب‌مدرسی دادند‌ودر همانجارحلت فرمود وظاهراً قبرشهم‌همانجاباشد

دهم مرحوم آقا سید صادق طباطبائی تهرانی وفاتشان روز شانزدهم ربیع الثانی سنه‌هزار وسیصد بود وقبرشان ظاهراً درحضرت عبدالعظیم است

یازدهم مرحوم آقا میرزا ابوالفضل صاحب کتاب شفاء الصدور روز هشتم صفر سنه هزارو سیصدو شانزده در طهران فوت شدو شایدمدفون درحضرت عبدالعظیم باشند

دوازدهم ـ در طهران فوت کرد اول عاشق حضرت سید الشهداء ع **جناب آخوند ملا آقا ابن عابدین رمضان الدربندی** صاحب کتاب خزائن وکتاب اسرار الشهاده وغیر این دو اخلاصش بحدی بود که بالای منبر هنگام مصیبت خواندن بی اختیار عمامه اش را بزمین میزد و لباسش را پاره میکرد وروز عاشوراء لباسهایش را ازبدن خود میکند و لنگ بکمر می بست وگل بصورت و محاسن میمالید وخاک بسر میریخت بهمین هیئت میان کوچه و بازار و بالای منبر میرفت واز کتب احادیث خیلی احترام میکرد ومانند کلام‌الله میبوسید و بالای سر خود میگذاشت و بسیارتندخو وشدید الغضب بود کسی از آنمرحوم سؤال کرد آیا فضله امام پاکست یا نجس‌جناب آخوند سکوت کرد ثانیاً سؤال کرد بغضب فرمود چه سؤالی است فضله امام بریش من فضله من بریش تو ودر سنهٔ هزار و دویست وهشتاد وشش در طهران از دنیا رفت جنازه‌اش‌را حمل نمودند وبکربلای معلی دفن کردند

مخفی نماناد که‌در طهران وری قبور خیلی اعلام ازعلماء وروات‌ست و خیلی از بزرگان هم ازخاک ری بودند ودر غیر ری مدفونند وما اختصارا ذکر نکردیم

بدانکه در طهران فوت کرد حسن بن بویه دیلمی الملقب برکن الدوله والد عضدالدوله و مؤید الدوله وفخرالدوله و برادر وسطی علی عماد الدوله و احمد معزالدوله ودر تاریخ ابن‌خلکان است که ایشان در دوازدهم محرم الحرام سنه سیصد وشصتو شش‌در سن هشتاد سالگی در ری از دنیارفتند ومدفن ایشان معلوم نیست ودرحضرت عبدالعظیم است قبر **مرحوم ناصرالدینشاه‌قاجار** که در سنه‌هزار وسیصد وسیزده ازدنیارحلت‌فرمود

خاتمه

دوست دارم که‌در این خاتمه ذکر کنم بعضی از قضایای قضاء غریبه حضرت امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه را که قلب شیعیان و محبین منور و روشن شود

اول در تهذیب روایتکرده دونفر در سفر با یکدیگر رفیق شدند ، وقت غذا خوردن یکنفر در سفره‌اش پنج قرص نان بود ورفیقش سه قرص، شخص ثالثی از راه عبور میکرد تکلیفش کردند هر سه نفر با یکدیگر هشت قرص نان را خوردند بعد از فراغ آن شخص ثالث هشت درهم کنار سفره گذاشت و رفت

صاحب سه قرص نان گفت این هشت درهم را نصف کنیم

صاحب پنج قرص نان گفت سه درهم مال تو که سه‌قرص نان داشته ای و پنج درهم مال من

که پنج قرص نان داشته‌ام با یکدیگر مخاصمه کردند آمدند خدمت حضرت امیر ع عرضکردند یا علی بینما حکم حق بفرما

حضرت هفت درهم دادبصاحب پنج قرص نان ویکدرهم داد بصاحب سه قرص نان فرمود آیا شماهشت قرص نانرا بقدر یکدیگر نخوردید ، عرضکردند ، چرا، فرمود پس هریك از شما سه‌قرص نان خورده‌اید الا ثلثی پس ازصاحب‌سه‌قرص‌نان‌این شخص وارد یك ثلث نان خورده واز صاحب پنج قرص دونان ویك ثلث خورده وعوض هرثلث نان یکدرهم داده میشود

دوم ـ ایضاً درتهذیب است مردی قید آهنی در پایش بود ، قسم خورد که از جای خود حرکت نکند تاوزن قید را بداند خدمت حضرت امیر ع عرضحال خود را نمود حضرت فرمود پایت رابا قید میان ظرف آب بگذار اندازه آب را نشان کن بعد قیدرا بالا بکش وعوض آن آهن بریز تابرسد باندازه اول وآن‌آهن راوزن کن تا وزن قید معلوم میشود

سوم ایضا در تهذیب از حضرت باقر ع روایتکرده مردی در زمان حضرت رسول ص دو کنیز داشت ، هر دو در یکشب زائیدند یکی پسر آورد و دیگری دختر ، مادر دختر بچه‌اش را گذارددر گهواره پسر وپسر را گذارد بگهواره خودوگفت ، « پسر مال منست» مادر پسر میگفت « پسرمال منست»

پس رفتند بمحاکمه خدمت حضرت امیر ع ، آنحضرت فرمود شیر این دو را وزن کنند شیر هرکدام سنگین تر است پسر مال اوست

چهارم در فقیه از حضرت امام محمد باقر ع روایتکرده مردی در زمان حضرت امیر ع ازدنیا رفت پسری داشت وبندهٔ هریك ادعا میکردند که او پسر میت است و دیگری‌بنده است ، آمدند خدمت حضرت امیر ع بمحاکمه حضرت فرمود در دیوار مسجد دوثقب وسوراخ بکنند بعدامر فرمود هریك از این دوسرش را میان سوراخ کند ، بقنبر فرمود ، شمشیر بکش (آهسته فرمود اطاعت مکن‌آنچه بتو امر میکنم) وفرمود بزن گردن‌بنده را پس‌بنده سرش را بیرون کشیدحضرت فرمود این بنده است ، دیگری پسر میت است

پنجم در ارشاد مفید است دو زن در خلافت عمربن خطاب نزاع کردند در بارهٔ طفلی هریك ادعا میکردند که این‌طفل از منست بینه و شاهدی هم نداشتند ، محاکمه کردند نزد خلیفه خلیفه هم متوسل بحضرت‌امیر ع شد حضرت آن دوزن را طلبید، هر قدر موعظه فرموداثر نکردچون ازاصلاح آنهامأیوس‌شد فرمود یك اره حاضر کنید ، زنها گفتند اره چه میکنی‌فرمود این طفل را دونیم بکنم وبهر یك ازشما نصف اورا بدهم

ناگاه یکی از آنها گفت یااباالحسن ؛ ان کان ولابد کذا من ازحصهٔ خود گذشتم ، حضرت فرمود الله اکبر این پسر ازتو هست که براو رقت کردی آن زن دیگر اعتراف نمود که ولد مال دیگریست نه مال‌او

ششم در مطالب السؤل است درخلافت حضرت‌امیرع‌هفت نفررفتند بسفر در مراجعت یکنفر باآنها نبود عیال او آمد خدمت حضرت امیر ع عرضکرد یاامیرالمؤمنین ع شوهر م بااین شش نفر بسفر رفته اینها بر گشته اند و شوهر من همراه نیست سؤال کردم از آ نها بمن خبر ندادند از حالش گمان میکنم که اینها شوهر مرا کشته‌اند از شما خواهش دارم که آ نها را بطلبید و مطلب را کشف کنند

حضرت امر فرمود آنها را حاضر کردند هریك رادر یك زاویه مسجد نشانید و یکنفر باو موکل گردانید که مبادا با رفقایش صحبتی بکند بعد حضرت یکنفر از آنها را طلبید.و او از حال آنمرد سؤال کرد اومنکرشد بعد حضرت بآواز بلند فرمود الله اکبر

چون آن پنج نفر دیگر صوت حضرت امیررا بتکبیر شنیدند اعتقاد کردند که رفیقشان اقرار کرده‌و صورت حال را بحضرت عرضکرده بعد آنهـا راطلبید تماماً اقرار کردند بقتل او (باعتقاد آنکه رفیقشان بحضرت خبر داده قتل اورا) اولی عرضکرد یا امیر المؤمنین ع رفقای من اقرار کردند ومن اقرار نکردم حضرت فرمودند رفقای تو شهادت دادند پس او هم اقرار کرد که‌شریك آنها بوده در قتل او پس چون اعتراف همه کامل شد بقتل او حکم الله رادرباره آنها جاری‌فرمود

هفتم در تهذیب از حضرت صادق ع روایتکرده فرمود زنی از طایفه انصار عاشق جوانی بود هرچه کرد آنجوان حاضر نمیشد آخرالامر آنزن سفیدی تخم‌مرغ را گرفت ریخت بجامهٔ هـا وبران خود بعد گریبان آنجوان را گرفته‌آورد نزد عمر بن خطاب گفت اینمرد مرا درموضع کذائی گرفته و بامن‌عمل‌قبیحی کرد این‌هم‌علامت‌اوست عمرقصد کرد که‌حد زنارا بآنمرد جاری کند جوان انصاری‌هم قسم میخورد بکذب آنزن

حضرت امیر ع حاضر بود عمر عرضکرد یا امیرالمؤمنین شما چه میفرمائید ؟ حضرت نظـر فرمود بسفیدی که درجـامه آن زن بود دانست که آنزن‌حیله کرده فرمودآب بسیار گرمی که‌بجوش باشد حاضر کنیدو بریزید بالای آن سفیدی که در جامه آنزن هست چنین کردند آن سفیدی پخته شد حضرت امیر ع او راگرفت وبدهان زد طعمش رافهمید از دهان خود انداخت بزن روی آورد وازاو سؤال کرد ضعیفه اقرارکرد عقوبت عمر ازآنجوان بر طرف شد

در ارشاد است که‌حضرت امیر ع آنزن را بجهت ادعای باطلش تازیانه زد

هشتم در **بحار** از فضائل الشیعه نقل فرموده که روایت شده در خلافت عمر بن‌خطاب‌زنی در مدینه طفل ششماهه خودرا بالای پشت بام گذارد طفل دست‌و پابزمین گذارد ورفت سرناودان نشست‌مادرش ملتفت شد هر چه کرد آنطفل نیامد بپشت بام نردبان بدیوار گذاردند دست به آن طفل نرسید چون ناودان بلند بود وطفل هم سر ناودان نشسته بود مادر طفل صیحه میزداقارب طفل گریه میکردند آمدند نزد عمربن خطاب اوهم متحیر ماند که‌چه بایدکرد

گفتند مالهذا الاعلی بن ابیطالب ع یعنی نجات‌دهندهٔ از برای این نیست‌بجزعلی بن ابیطالب حضرت امیر ع حاضرشد نظر بآنطفل‌کرد آنطفل سخنی گفت که‌کسی‌نفهمید سخن‌اورا‌پس‌فرمودند طفل دیگری مثل خودش حاضر کنید بعدکه حاضر کردند آندو طفل بیکدیگر نظرکردند ومثل اطفال با یکدیگر سخنی گفتند پس آنطفل از بالای ناودان آمد بپشت بام ، اهل مدینه خوشحال شدندکه مثلش در مدینه دیده‌نشده بود

بعداز حضرت امیرع سؤال‌کردند آیا این طفل شما راکه دید چه‌گفت ؟ وآیا این دو طفل با یکدیگرچه گفتند فرمود اما خطاب طفل بمن او سلام کرد بمن‌بامرة المؤمنین ، منهم جوابش را رد کردم وچون صغیر بود باو تکلیفی نکردم و امر کردم‌طفل دیگری مثل خودش حاضر کنند تا بلسان اطفال بااو سخن بگوید بعد که آنطفل حاضر شد گفت« یااخی ارجع الی السطح ولاتحرق قلب امك وعشیرتك بموتك » یعنی برادر بیا بپشت بام وقلب مادرت وخویشانت را مسوزان بمردن طفلی که بالای ناودان بود گفت برادر بگذار مراکه قبل ازآنکه بالغ بشوم و شیطان بر

من مسلط شود بمیرم وهلاك شوم طفلی که بالای بام بود گفت بیا پشت بام شاید تو بزرك شوی وبالغ شوی خداوند از صلب تو پسری مرحمت بفرماید که دوست داشته باشد خدا ورسول ودوست داشته باشداین مرد را که علی بن ابیطالب سلام‌الله علیه باشد

پس آنطفل بکرامت خداوند بتوسط حضرت امیر ع از هلاکت‌نجات یافت

نهم درمناقب ابن شهر آشوب است جوانی آمد نزد عمربن خطاب گفت پدر من وفات کرده و من طفل صغیری بودم و اموال پدرم را نزدتو آورده‌اند مال مرا رد کن عمر صیحه بوی‌زد واورا ازنزد خود دور کرد آنمرد از نزد خلیفه بیرون شد در بین‌راه شکایت میکرد

حضرت امیر را ملاقات کرد فرمود بیاورید او را بمسجد جامع تا امر او معلوم شود پس آوردند اورا بمسجد وتفصیل ازآن‌مرد سؤال کرد

بعد فرمود هر آینه‌حکم کنم بحکمی که خداوند در فوق سموات بآن حکم فرموده و حکم نمیکند به‌آن‌مگر کسیکه خداوند اورا برگزیده باشد از برای علمش بعد بیکی ازاصحابش فرمود بیل وکلنك حاضرکند وتشریف برد سر قبر پدر آن جوان فرمود قبر را بشکافید و یك استخوان ازاستخوانهای پهلوی او را بیرون آورید چنین کردند به‌آنجوان فرمود اورا استشمام کند چون استشمام نمود خون ازدومنفذ دماغش بیرون شد حضرت فرمودند این جوان اولاد این میت‌است

عمرگفت ازآمدن خون از منفذ بینیش مال باو تسلیم میشود فرمود بلی او احقست باین مال ازهمه مردم بعد امر فرمود بحاضرین که استشمام نمایند استشمام نمودند ، خون از بینی هیچیك جاری نشد دو مرتبه به‌آن جوان فرمود استشمام نماید همینکه استشمام نمود بازخون ازمنخر بینیش جاری شد

فرمودند این پدر این‌جوان است اموال را تسلیم باوفرمود بعد فرمود «والله دروغ نگفتم»

دهم - ایضا درمناقب استبندهٔ راآوردند نزد عمر بن‌خطاب که مولای خود را بقتل رسانیده بود امیر المؤمنین ع حاضر بود فرمود آیا تومولایت را بقتل رسانیدی گفت بلی فرمود چرا بقتل رسانیدی گفت بامن عمل قبیحی کرد لهذا اورا بقتل رسانیدم

بعد باولیای مقتول فرمود آیااورا دفن کردید ؟ گفتند بلی فرمو د چه وقت ؟ گفتند الساعه

حضرت امیر بعمر بن خطاب فرمودند این بنده را تا سه‌روز، حبس کن بعد از سه روز بگو اولیای مقتول حاضر شوند چون سه روز گذشت واولیای مقتول‌حاضر شدند ، پس حضرت دست عمر بن خطاب را گرفت برد سر قبر مقتول و باولیای مقتول فرمود قبر او را شکافتند تا رسیدند بلحد میت فرمود میت خودرا ازقبر بیرون کنید چون نظر کردند دید کفن موجود است لکن‌بدن میان قبر نیست خبر دادند بحضرت امیر ع

فرمود الله اکبر الله اکبر والله من دروغ نگفتم ، شنیدم از حضرت پنغمبر ص که فرمود هر یك از امت من که عمل کند عمل قوم‌لوط را وبهمان عمل ازدنیا برود بعد ازدفن سه‌روز زیاد تر در میان قبر خود نمیماند که‌ملحق میشود بقوم لوط ومحشور میشود بآنها»

یازدهم شخصی خدمت حضرت امیر ع رسید عرضکرد یاعلی « علمنی من اقل عدد یتصحح‌منه الکسور التسعة » حضرت بداهتا فرمود اضرب ایام اسبوعك فی ایام سنتك

مخفی نماناد که حاصل ضرب ۷ در ۳۶۰ : ۲۵۲۰ میشود نصفش ۱۲۶۰ ، ثلثش ۸۴۰

ربعش ۶۳۰ ، خمسش ٥٠٤ ، سدسش ٤٢٠ ، سبعش ۳۶۰ ، ثمنش ۳۱۵ ، تسعش ۲۸۰ ، عشرش ۲۵۲ است وهمه اینها بدون کسراست و کمتر از این عددی نیست که تمام کسور تسعه در آن باشد بدون کسر

دوازدهم در بحار ازجمعی از مفسرین مثل زجاج و غیر او نقل کرده ودر تفسیر قوله تعالی «ولبثوا فی کهفهم ثلث مأة سنین وازدادوا تسعاً » گفتند

جماعتی از یهودیان بعد از رحلت حضرت رسول ص آمدند بمدینه گفتند آنچه در قرآن است مخالف است با آنچه در تورات است چون در قرآن مجیداست«ولبثوا فی کهفهم ثلث مأة سنین و ازداد وا تسعاً » ودر توراتست « ثلث مأة سنین» و این دوبایکدیگر مخالفت پس‌این امربرصحابه مشکل شد ، مطلب بعرض حضرت امیر ع رسید فرمودند این دو با یکدیگر مخالف نیستند زیرا که معتبر نزد یهود سنه شمسی است ونزد عرب سنه قمریست ، تورات نازل شده بلسان یهود و قرآن نازل شد بلسان عرب‌وسیصد شمسی سیصد ونه سال قمری است

بیان ـ بعضی ازعلمای‌هیئت گفتند که سنه شمسی ۳۶۵ روز و ٥ ساعت و٥٥ دقیقه و ۱۲ ثانیه است وسنه قمری‌۳٥٤ روز است، چون غالباً ششماه‌تمام است وششماه ناقص وتفاوت بین‌ستین تقریباً ۱۱ روز و ٦ ساعتست پس تقریبا هر ۳۳ سال قمری ۳۸ سال شمسی میشود وهر ۱۰۰ سال قمری ۹۷ سال شمسی میشود پس ۳۰۹ سال قمری ۳۰۰ سال شمسی میشود تقریبا

سیزدهم در خرایج روایت فرموده نه نفر برادر بودند در قبیله از قبایل عرب و اینها یك خواهر داشتند : باو گفتند که‌هر چه خداوند بما مرحمت کند ازاموال دنیویه بتومیدهیم که‌شوهری اختیار نکنی که بغیرت ما نیگنجد

خواهر باین امر راضی شد ومشغول شد بخدمت برادرها و برادرها هم خیلی احترام میکردند ازاو تا آنکه خواهر حائض شد و از حیض طاهر شد رفت میان چشمه آبی که نزدیك خیمه شان بود غسل کند ناگاه علقه و کرمی از میان آب رفت بجوف آنزن کم کم بزرك شد وشکم آن زن بالا آمد برادرها گمان کردند که‌خواهرشان آبستن شده و خیانت نموده با نها خواستند او را بقتل برسانند بعضی گفتند ببریم او را‌خدمت حضرت امیر ع که او حکم الهی را بفرماید آوردند او را خدمت‌حضرت‌ومطلب راعرض کردند

پس‌حضرت امرفرمود که طشتی حاضر کنند واو رابراز حماة و موشك گوشت نمایند و به آنزن امر فرمود که میان آنطشت بنشیند همینکه‌آن علقه و کرم‌بوی‌آن موشکهای گوشت استشمام نمود ازجوف آنزن خارج شد

مردم گفتند یاعلی (انت‌ربنا العلی الاعلی فانك تعلم الغیب)

پس حضرت به‌آنها صیحه زد و آنها را منع فرمود ، فرمود اینمطلب را پیغمبر ص بمن خبر داده ازجانب خداوند که درچنین ماهی وچنین ساعتی چنین امری واقع خواهد شد

چهاردهم دربحار ازکتاب فضائل‌الشیعه روایت کرده

عمار گفت خدمت حضرت امیر ع بودم ناگاه صدای عظیمی که تمام مجامع کوفه رابر کرد بگوشم رسید حضرت فرمود عمار برو ذوالفقار مرا حاضر کن وبعد برونگذار اینمرد باین زن‌ظلم کند اگر ترك ظلم کرد فبهاو الا باهمین ذوالفقار او را مانع بشو ؟ عمار گفت ، رفتم دیدم مردی مهار ناقه را گرفته و زنی میگوید این ناقه از من‌است ومرد میگویداز منست به آن مرد گفتم‌امیر

المؤمنین تورا نهی فرموده از ظلم باین زن
آن‌مرد خبیث گفت ، علی‌مشغول کار خودش باشد ودستش را از خون مسلمین که‌در بصره به قتل رسانیده بشوید میخواهد شتر مرا گرفته باین زن‌دروغگو بدهد ، عمار گفت ، بر گشتم که‌خبر بمولایم امیرالمؤمنین ع بدهم دیدم حضرت بیرون شدو آثار غضب بصورت نازنینشان ظاهر است فرمود ، وای برتو ای مرد وابگذار شتر این زن راآنمرد گفت شتر مال منست حضرت فرمود دروغ میگوئی ای ملعون
آن‌مرد گفت که شهادت میدهد این‌جمل مال این زن است ؟
فرمودند شاهدی شهادت میدهد که احدی از اهل‌کوفه اورا تکذیب نمیکند
آنمرد گفت اگر چنین شاهدی شهادت بدهد من‌شتر را باین زن‌تسلیم میکنم
حضرت فرمود ؛ ای جمل خودت شهادت بده که مال کیستی ؟ آن‌جمل بلسان فصیح عرضکرد یاامیرالمؤمنین علیك السلام ، من‌مدت نوزده سال است که مال این‌زن هستم حضرت بآنزن فرمود شترت رابگیر وبرو و بیك ذوالفقار آنمرد را دوحصه کرد

پانزدهم در فروع کافی از حضرت صادق ع رو ایتکرده

جوانی رادر میان خرابه دیدند که‌کارد خون آلوده دردستش بود وکشتهٔ دیدند آنجا افتاده که بخون خودش آلوده شده مردم آن‌جوانرا گرفته آوردند خدمت حضرت امیرالمؤمنین ع وقضیه را بآنحضرت عرضکردند حضرت بآنجوان فرمود ، چه میگوئی ؟ عرضکرد ، یا علی من قاتل اینمرد هستم حضرت فرمود حال‌که خودش اقرار میکند او راببرید و بقتل برسانید ؟ همینکه بردند او را بقتل برسانند مردی بتعجیل آمد گفت ، اورا نکشید و بر گردانید خدمت حضرت امیر المؤمنین ع بر گردانیدند عرضکرد : یاعلی والله اینمرد قاتل او نیست بلکه اورا من بقتل رسانیده ام
حضرت بآنجوان اولی فرمودند ، چه‌وادار کرد ترا که چنین اقرار کردی عرضکرد یا امیر المؤمنین بااین شهود وبااین کارد خون آلود دردستم و بااین مقتول بخون آلوده ومنهم بر سر او حاضر بودم چگونه می‌توانستم انکار نمایم ؟ من‌در پهلوی‌این خرابه گوسفندی ذبح کرده بودم‌ومرا بول گرفت ، داخل خرابه شدم دیدم اینمرد بخون خود آغشته است ، من‌بسر اومتعجبا ایستاده بودم که اینجماعت آمدند ومرا گرفته خدمت شما آوردند
حضرت فرمودند این‌دو نفر را ببرید خدمت نور دیده‌ام حضرت امام حسن تا حکم بفرماید
آوردند وقضیه رانقل کردند حضرت مجتبی فرمود پیدربزرگوارام عرض کنید اگر چه دومی قاتل این‌مرد است لکن اولی رازنده کرده ، خداوند در قرآن مجید فرموده (من احیا نفسا فکانما احیاالناس جمیعا) هردو رارها کنند ودیه مذبوح را از بیت المال بدهند

شانزدهم درروض الجنان ازابوالفتوح رازی نقلکرده

چهل‌زن رفتند نزد عمربن خطاب سؤال کردند ازشهوت آدمی
گفت . مرد یکسهم ازشهوت دارد وزن نه سهم گفتند چه‌شد که بجهت مردان‌با آنکه یك سهم ازشهوت دارند زوجه دائمه ومتعه وکنیز حلال شد وبجهت‌زنها با آنکه نه جزء از شهوت را دارند یکمرد بیش حلال نشد
عمر از جواب عاجز شد رفتند خدمت امیر المؤمنین ع مشکل را از او سؤال کردند حضرت امر فرمود که هر یك‌آنها یك‌شیشه آبی حاضر کنند بعد فرمود یك طشتی هم آوردند فرمودشیشه

های آب را بریزند میان طشت، بعد فرمود: آبهای شیشه‌های خودرا جدا کنید عرضکردند، امتیازداده نمیشود آب هیچیك از شیشه‌ها

فرمود: بهمین جهت حلال نشد بجهت یکزن زیاده از یکمرد تا در نسب و اولاد و میراث اشتباهی نشود.

هفدهم درمناقب از اصبغ بن‌نباته روایت‌کرده

عمر بن خطاب حکم کرد پنجنفر زانی را سنگسار کنند امیرالمؤمنین ع فرمودخطا کردی بعد یکی را آوردند ، فرمود: گردن بزنید دومی را آوردند فرمود سنگسار کنید سومی را آوردند فرمود حد بزنید چهارمی را آوردند فرمود نصف حد بزنید پنجمی را آوردندفرمود تعزیر کنید

عمر بن خطاب عرضکرد بچه‌جهت اینقسم احکام مختلفه فرمودید

فرمود اما اولی چون‌مرد ذمی بود که زنا کرده بود بزن مسلمه وخارج شده بود از ذمه ولذا امر بقتل فرمودم واما دومی چون‌مرد محصنی بود که زنا کرده بود لذا امر بسنگسار فرمودم واما سومی چون زانی غیر محصن بود لذا امر بحد زنا فرمودم (صدتازیانه) واما چهارمی چون زانی عبدبودامر بنصف حد فرمودم (پنجاه تازیانه) واما پنجمی چون دیوانه بود امر بتعزیرش فرمودم عمر گفت حظی نیست در امتیکه در او تو نباشی یا اباالحسن

هیجدهم در مناقب ازحضرت صادق ع روایتکرده

عتبة بن ابی عتبه چون از دنیا رفت امیرالمؤمنین ع با جمعی از اصحاب و عمر بن خطاب به جنازه‌اش حاضرشدند، حضرت بغلام عتبه فرمود عتبه ازدنیا رفت عیال تو بر تو حرام است مبادا با او مضاجعت نمائی

عمرعرضکرد یا امیرالمؤمنین تمام قضایای شما عجیب است و این اعجب‌آنها است که‌کسی بمیرد وزوجهٔ دیگری بزوجش حرام شود

فرمود : بلی این غلام زوجهٔ حره دارد که زوجه او وارث عتبه است و الیوم‌بعضی‌ازشوهرش مملوك این زوجه شده وتزویج این زن بعبدش حرامست تا وقتیکه زوجه‌اش اورا آزادکند بعد زوج آزاد شده اورا تزویج کند

نوزدهم در کافی ازحضرت صادق ع روایتکرده

امیرالمؤمنین‌ع با اصحاب نشسته بود مردی خدمت‌آنحضرت رسید، عرضکرد، یا امیرالمؤمنین من با غلامی‌لواط‌کردم مرا تطهیر کن فرمود ای‌مرد برو بمنزل خوذ شاید تلخهٔ زرداب تو بحرکت آمده باز نزد وی‌آمد، همین را عرضکرد ـ حضرت همان جواب را داد تا سه مرتبه مرتبه چهارم‌که آمد حضرت فرمود ای مرد پیغمبر خدا در بارهٔ مثل تو یکی از سه حکم را فرموده هر کدام را میخواهی اختیار کن (یکی یك شمشیر بگردنت بزنند یا ازکوه بلندی پرتت کنند یا دست و پای‌بسته یا بدنت را بآتش بسوزانند) عرضکرد کدامیك سخت تر است فرمود سوختن بآتش عرضکرد همین را اختیار میکنم پس برخواست و دو رکعت نماز خواند بعدعرضکرد (اللهم انی قد اتیت من‌الذنب ما قد علمته و اننی تخوفت من ذلك فجئت الی وصی رسولك و ابن عم نبیك فسألته ان یطهرنی فخیرنی بثلاثة اصناف من العذاب اللهم فانی قداخترت اشدها اللهم فانی اسئلك ان تجعل ذلك کفارة

لذنوني و ان تحرقني بنارك في آخرتي بعد گریه کنان برخاست و نشست میان حفیره آتش درحالتی که آتشهاشعله میکشید دراطرافش

پس امیرالمؤمنین ع و اصحابش بحال اوگریه کردند پس حضرت باو فرمود برخیز یا فلان که تو ملائکهای آسمان و زمین را بگریه درآوردی خداوند توبه ترا قبول کرد

بیستم مسئله معروفه بدیناریه درمطالب‌السؤل است امیرالمؤمنین ع از منزل خارج شده بود که سوار شود یکپایش برکاب بود زنی خدمتش رسید عرضکرد یا امیرالمؤمنین برادر من مرده و ازاوششصد دینارباز مانده و بمن ازمال اویکدینار ارث داده‌اند استدعا میکنم که حق‌مرا گرفته بمن برسانی‌حضرت فرمود برادر تو ازاومادری‌باقی مانده وزوجهٔ و دو دختر و دوازده برادر ویکخواهر؟

عرضکرد بلی فرمود حق مادرت سدس است (صد دینار) حق زوجه‌اش ثمن‌است (هفتاد و پنج دینار) حق دو دختر ثلثان است (چهار صد دینار) الباقی بیست و پنج دینار، حق هر برادری دو دینار است وخواهرش یکدینار پس حق تو رسیده برگرد بمنزل‌خود

بیان ـ گویا این‌حکم از آن بزرگوار تقیتاً صادر شده چون اگر ترکه میت زیاد بیاید از سهام مفروضه اهل‌تسنن‌زیاده را بعصبه میدهند که اقارب پدری باشد ـ لکن مذهب‌شیعه آنستکه زائد رد میشود بر صاحبان سهام سوای زوج و زوجه و مادر اگـر میت پدرش جهات داشته باشد و اخوه متعددی ابی یا ابوینی داشته باشد و سوای اخوه امی هرگاه جمع بشود با او احدی از جدوده امی‌یا از اخوه ابوینی یا ابی‌تنها مثل‌آنکه وارث میت هم اخوه ابوینی باشد و اخوه امی تنها پس زائد رد میشود باخوه ابوینی دون اخوه امی و چیزی بعصبه داده نمیشود درنزد شیعه

بیست ویکم ـ مسئله معروفه منبریه ایضا درمطالب‌السؤل‌است

حضرت امیر ع بالای منبر مشغول خطبه خواندن بود شخصی از پای منبر برخاست ، عرض کرد یا علی دختر من شوهرش وفات نموده و باید ثمن ترکه شوهرش را باو بدهند حال نه یك ترکه را داده‌اند استدعا میکنم حق اورا باو برسانی فرمود داماد تو دو دختر از او باقی مانده وپدر ومادر عرضکرد بلی فرمود ثمن تو تسع میشود، مشغول خطبه خواندن شد

بیان ـ گویا این حکم هم از آنحضرت تقیتا صادر شده باشد چون اگر ترکه میت کمترباشد از سهام مفروضه بمذهب شیعه در این فرض نقص بر بنت و بنات و اخت و اخوات ابوینی یا ابی وارد میشود نه بر سایر ورثه

بیست و دوم درشرح شافیه ابی‌فراس (ازشرح بدیعیه ابن‌مقری) نقل فرموده

سه نفر مخاصمه نمودند در قسمت نمودن هفده شتری که مال‌آنها بود باین‌تفصیل

نصف‌آن‌مال‌یکی‌بودثلث آن مال یکی ، تسع آن‌مال دیگری و راضی نشدند که شتری نحر بشود یا درهم و دیناری درعوض بذل شود تا قسمت آنها تعادل بشود

حضرت فرمود آیا راضی میشوید که یك شتر ازمن داخل شود تا اندازهٔ سهام هر یك متعادل بشود عرضکردند بلی پس حضرت یك شتری از خود داخل‌شترها نمود ، مجموع شد هیجده شتر۹شتر از او بصاحب نصف و ٦ شتر بصاحب ثلث و۲ شتر بصاحب تسع وشتر خود را هم برگردانید

بیان ـ مخفی نمـاناد کـه ظاهراً مالك این هفده شتر منحصر بوده باین سه نفر و کیفیت ملکیتشان هم بهمین نحو بوده الی آخره که نصف وثلث و تسع بوده از این قبیل قضایا ازحضرت

امیرالمؤمنین ع زیاد نقل‌شده واقتصار نمودیم بذکر همین مقدار

تتمیم بدانکه افضلیت حضرت امیرالمؤمنین ع از صحابه بلکه از جمیت‌امت بلکه‌ازجمیع ممکنات بغیر حضرت خاتم‌النبیین (ص) ازمسلمات‌یست بین موافق ومخالف

حتی‌آنکه سؤال‌کردند از یکی از علماء از فضائل‌آنبزرگوار

گفت چگویم از فضائل کسیکه دشمنان فضائل اورا از حسد وکینه کتمان نمودند و دوستان‌از خوف وتقیه‌کتمان کردند معذلك فضائل اوخافقین را پر کرده‌ولنعم **ماقیل**

لقد کتموا آثار آل محمد ص	محبیهم خوفاً و اعدائهم بغضاً
فابرز من بین الفریقین نبذة	بها ملاء الله‌السموات و الارضا

فاضل متعصب عبد **فضل بن روزبهان** در رد (کشف الحق) علامه حلی گفته انکار فضائل‌آل محمد ص کانکار رحمة البحر وسعة‌البر ونورالشمس وجود السحاب وسجودالملائکة لاثمرة له سوی الاستهزاء بمنکره و کیف یمکن انکار فضل جماعة هم اهل السداد وخزان معدن‌النبوة وحفاظ آداب الفتوة و افضلیة علی ع مسلم باعتراف الصدیق و الفاروق وسایر الصحابه والمنقول عن‌الصدیق انه قال اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم و المنقول عن‌الفاروق انه قال فی‌مواضع لولا علی‌لهلك‌عمر وقال ایضاً نعوذ بالله من قضیة لیس فیها ابوالحسن انتهی

وقال ابوعلی شیخ‌الرئیس فی‌مقام افضلیته عن سائر الصحابه واما علی بن ابیطالب فکان‌شمس فلك‌الحقیقة و قطب‌سماء المعرفة وکان فی بین اصحاب محمد کالمعقول فیما بین المحسوس انتهی

وفی تاریخ الخلفاء للسیوطی قال الامام احمد بن حنبل ماورود لاحد من اصحاب‌رسول‌الله‌ص من‌الفضائل مثل ماورود لعلی رضی‌الله عنه انتهی

و قال محمد بن طلحه فی مطالب السؤل ان عمر بن خطاب جمع اصحاب رسول‌الله یستشیرهم و فیهم علی‌بن ابیطالب فقال‌عمر بن خطاب قل یا اباالحسن فانت اعلمهم وافضلهم ونقل عن عمر بن‌خطاب انه قال ای معضلة لیس لها ابوالحسن انتهی

ذکر سبط ابن‌جوزی فی‌التذکره فصلا فی‌قول عمر بن خطاب اعوذ بالله من معضلة لیس لها ابوالحسن انتهی

قال ابن‌ابی‌الحدید فی‌مقدمة شرح‌نهج‌البلاغه استولی‌بنوامیة علی‌سلطان الاسلام فی‌شرق الارض و غربها واجتهدوابکل حیلة فی‌اطفاء نوره والتحریف علیه ووضع المعائب والمثالب له ولعنوه علی جمیع المنابر وتوعدوا مادحیه بل حبسوهم وقتلوهم و منعوا من روایة حدیث یتضمن له فضیلة او یرفع له ذکرا فمازاده الا رفعة وسموا وکان‌کالمسك کلما ستراتنشر وکلما کتم تضوع‌نشره وکالشمس لاتستر بالسحاب وکضوءالنهار ان حجبت منه عین واحده ادرکته عیون کثیره فهو رئیس الفضائل و ینبوعها وسابق مضمارها الخ

عجب است‌که مخالفین منکر نیستند افضلیت حضرت امیرالمؤمنین‌ع را از حیث کمالات وفضایل ولکن میگویندکه افضلیت منافی‌نیست با مفضولیت ازحیث کثرت ثواب و اجر و ابوبکر اکثر ثواباً و اجراً بود از امیرالمؤمنین ع

واین‌سخن تمام نیست چون کثرت ثواب مترتب است بر علم و عمل و اگر معلوم شدکه علی افضل‌است علماً و عملا البته ثوابش هم از غیر بیشتر است و آخرالامر کار بجائی رسید از هوان و

پستی دنیا که خود حضرتش فرموده الدهر انزلنی ثم انزلنی ثم انزلنی حتی قالوا معاویة وعلی
مقامات علم وعبادت این بزرگوار نزد دوست ودشمن مسلم است

محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل ازعلقمة بن عبدالله روایتکرده گفت من در خدمت حضرت پیغمبر ص مشرف بودم شخصی سؤال کرد از امیرالمؤمنین ع پیغمبر ص فرمود قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء والناس جزءاً واحداً

درموضع دیگر گفته قال ابن عباس اعطی علی تسعة اعشار العلم و انه لاعلمهم بالعشر الباقی

ازحضرت امیر ع نقل کرده که شخصی از آنبزرگوار سؤال کرد از توحید و عدل فرمودند التوحیدان لاتتوهمه والعدل ان لاتتهمه و این دو کلام با ایجاز واختصارشان متضمنند جمیع آنچه را که متکلمین قصد کرده‌اند درکتب مبسوطه

ایضا از آن بزرگوار نقل کرده که آنحضرت فرمود لوشئت لاوقرت سبعین بعیراً من تفسیر بسم‌الله الرحمن الرحیم ومناسب است این شعر دراینمقام

کر نبودی بای بسم‌الله بپای بوتراب — کج کلاهیها نکردی بر سر ام‌الکتاب

وقال آخر

توئی آن نقطه بالای باء فوق ایدیهم — که درگاه تنزل تحت بسم‌الله را بائی

و این شعر هم دربلندی مضمون نظیر این دوشعر است

سایه پیغمبر ندارد هیچ میدانی چرا — آفتابی چون علی در سایه پیغمبر است

ولنعم ماقیل فی حقه

ده عقل ز نه رواق وز هشت بهشت — هفت اخترم ازشش جهت این نامه نوشت

کزپنج حواس وچار ارکان وسه روح — ایزد بدوعالم چه تو یك کس نسرشت

ودیگری گفته ای مصحف آیات الهی رویت — وی سلسله ا ل ولایت مویت

سرچشمهٔ زندگی لب دلجویت — محراب نماز عارفان ابرویت

در فصاحت و بلاغت امیرالمؤمنین ع امام فصحاء وسید بلغاء بود و حتی آنکه آن بزرگوارجمع فرمود بین فصاحت وبلاغت وحلاوت وملاحت وازکتاب نهج‌البلاغه که مشتمل است بر کلمات شریفه و مواعظ بلیغه تعبیر میکنند باخ القرآن ودر حق کلمات شریفهٔ آنبزرگوار گفتند انها دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوقین است ما بعضی از کلمات بلیغهٔ قصار آنبزرگوار را تیمناً ذکرمیکنیم

منجمله درخصال از **عامرشعبی** روایتکرده که امیرالمؤمنین (ع) نه کلمه فرموده است بداهة که باك نموده چشمه‌های بلاغت را و یتیم کرده جواهر حکمت را **سه کلام در مناجاتست الهی** کفی بی عزاً ان اکون لك عبداً و کفی بی فخراً ان تکون لی رباً انت کما احب فاجعلنی کما تحب

سه کلام درحکمت است

قیمة کل امرء ما یحسنه — وماهلك امرء عرف قدره — والمرء مخبو تحت لسانه

سه کلام در آداب است

امنن علی من شئت تکن امیره — واحتج الی من شئت تکن اسیره — واستغن عمن شئت تکن نظیره

منجمله در کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین ع است «اعجبوا لهذا الانسان ینظر بشحم و یتکلم بلحم و یسمع بعظم» یعنی باك و منزه است خداوندی که مردم را با پیه چشم بینا نمود و بگوشت زبان گویا کرد و باستخوان گوش شنوا گردانید، اما گویا شدن بگوشت زبان معلوم است

و اما دیدن بشحم چنانچه بعضی تصریح کرده‌اند رطوبت‌جلیدیه ایست که شعاع بصری ازآن‌خارج میشود و بمرئیات اتصال میابد و احساس حاصل میشود یا نقش مبصرات بتوسط هوای شفاف درآن رطوبت جلیدیه‌منتقش میشود و احساس حاصل میشود واما شنیدن به استخوان مراد استخوانهای چهارگانه لطیفی است که در پشت پرده گوش است و مسمی است بعظم سندانی

دربحار از **شیخ صدوق** از حضرت رضا ع از آباء گرامش روایت کرده اصحاب جمع‌شدند ومذاکره کردند که الف اکثر دخولا هست درکلمات از باقی حروف امیرالمؤمنین ع حاضر بودند بداهة خطبهٔ خواندند بدون الف اینست: حمدت من عظمت منته و سبغت نعمته الی‌آخرها

درآخر نهج‌البلاغه خطبهٔ نست بآن بزرگوار داده بدون نقطه که اولش اینست‌الحمدلله الملك المحمود المالك الودودومصورکل مولود الخ ، **درمطالب السؤل**است ومن بدیع کلامه فی‌التصحیف قوله خطاباً لمعاویه « غرك عزك فصار قصار ذلك ذلك فاخش فاحش فعلك فعلك بهذا تهدی » بعضی گفتند این کلمات چون بمعاویه رسید نوشت علی قدری فلاقدری.

در زینة المجالس است که ابابکر وعمر بلند بالا بودند و امیرالمؤمنین ع مستوی الخلقه بود روزی هرسه براهی میرفتند امیرالمؤمنین‌ع در وسط بود عمر گفت یا اباالحسن انت فی‌بیننا کنون لنا حضرت بداهة فرمود انا ان لم اکن فکنتم لا

بدانکه کلمه شریفه **علی** مطابق است با یمین پس اصحاب علی اصحاب یمینند و ایضاً مطابق است با نمك پس « نشناخت نمك هرکه علی را نشناخت »

وایضا این اسم شریف مطابق است با کلمه « طاق » اشاره بآنکه این بزرگوار در میان تمام مخلوقات الهی طاق و بی‌نظیر است ذاتاً وصفاتاً

ایضا مطابق است با مسبح اشاره بآنکه حقیقت ذکر وتسبیح از آن بزرگوار سر زد

ایضا مطابق است‌بحق‌بااشاره بآنکه علی مع‌الحق و الحق معه یدور کلمادار

چنانچه علی بن ابیطالب‌مطابق است با کلمه نایب مناب نبی وبا کلمه عطوف اشاره بآنکه مهربانی از او متوقع است وشیعه مطابق است با فرقهٔ که در خصال ازحضرت پیغمبر ص روایتکرده که فرمود « وان امتی‌ستفترق بعدی علی‌ثلث و سبعین فرقة فرقة ناجیة و اثنتان وسبعون فی‌النار»

ایضا حب علی ابن ابیطالب ع مطابق است با دین‌اسلام وسه نفری‌که غاصب خلافت آنحضرت بودند جمعاً در حالت رفع اولی مطابق است با آیه شریفه « انا من المجرمین منتقمون » و اولی بالخصوص درحالت‌رفعی‌مطابق است با« درد بی دواء » ودرحالت نصبی مطابق است با «اول‌مفسده» و دومی بالخصوص مطابق است با منکر که میفرماید « وینهی‌عن الفحشاء والمنکر » و ایضا مطابق است با میسر که میفرماید «انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس» الخ وسومی بالخصوص مطابق است با شجره زقوم که میفرماید «ان شجرة الزقوم طعام الاثیم » .

کلمه یزید مطابق است با کلمهٔ « یحیا » و کلمه ابن زیاد مطابق است با « زنا زاده »

مخفی نماناد که بعضی کلمات تطابق زبرشان خیلی مناسبت دارد مثل دیوانگی با آسودگی و عبد با گناه و توبه با پشیمانی و علم با عمل وخواب با راحت وپیر با بی‌عقل و مال با عمل صلح با نزاع و صباح با مساء و نخود با کشمش وکلمه عقرب با کاشان و اصفهان با زیرك ولعل با نگین وحساب با سهو ونجف الاشرف با جنت‌سرا وگورستان با دارالقرار

الحمد لله اولا و آخراً وظاهراً وباطنا

باب دوازدهم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و رحلت

حضرت علی بن محمد النقی الهادی علیه السلام

و در تعیین زوجات و اولاد و بعضی از تواریخ متعلقهٔ بزمان امامتشان و در ذکر قبور متبرکه واقعه در قزوین و مازندران و تبریز و همدان و کرمانشاهان در این باب نیز هشت فصل و یکخاتمه است

فصل اول

دراسم و لقب و کنیه و نسب آن حضرت

اما اسم شریف (علی) است واشهر القابشان (نقی) و (هادی) است و کنیه شریفشان (ابوالحسن ثالث) است جد بزرگوارش حضرت رضا (ع) (ابوالحسن الثانی) بود وحضرت موسی بن جعفر (ع) (ابوالحسن الاول) بود، والدماجدشان حضرت امام محمدتقی ع بود، والده ماجده‌شان (ام ولد) بود مسمی به سمانهٔ المغربیهٔ المعروفهٔ بالسیده کذا فی البحار عن ابن عباس

در اثبات‌الوصیه مسعودی از علی بن مهزیار ازحضرت ابی‌الحسن الهادی روایت کرده‌فرمود امی عارفهٔ بحقی وهی من اهل‌الجنة ما یقربها شیطان مرید ولا ینالها کید جبار عنید وهی مکلوئة بعین‌الله التی لاتنام ولا تتخلف عن امهات الصدیقین والصالحین

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

مشهور و اصح آنستکه ولادت آن بزرگوار روز سه شنبه نیمهٔ ذیحجه سنه دویست و دوازده هجری بود، چنانچه در کافی و ارشاد و دروس واعلام الوری ومناقب و روضةالواعظین نقل فرموده - بنا بر این سن شریف آن بزرگوار درحال شهادت پدر بزرگوارش و انتقال امامت بوی هفت سال ویازده ماه ونیم بوده - در کشف‌الغمه است ولادتشان روز جمعهٔ دوم ماه رجب سنه دویست و دوازده بوده

درعمدةالطالب ومطالب‌السؤل است که درسنه دویست و چهارده بوده

شیخ‌الطائفه در مصباح از ابن‌عیاش روایتکرده که فرمود خرج الی اهلی علی یدالشیخ‌الکبیر ابی‌القاسم هذا الدعاء اللهم انی اسئلك بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی و ابنه علی بن

محمد المنتجب. وجه جمع بین این روایت شریفه و آنچه گفته شد که اشهر و اصح است درفصل دوم از باب یازدهم ذکر شد فراجع

در ارشاد است که محل ولادت آن بزرگوار در صریا بود (موضعی است در سه منزلی‌مدینه که حضرت موسی‌بن‌جعفر ع اورا بنا نموده)

فصل سوم

در تاریخ رحلت آن بزرگوار

اما سال رحلتشان مسلم است که دویست وپنجاه وچهار بوده

واما ماه رحلت و روزآن مشهور آنستکه روز دوشنبه سوم ماه رجب بوده.

چنانچه در مصباح و دروس و مناقب و روضةالواعظین است و در ارشاد و اعلام الوری ماه رجب فرموده‌اند بدون تعیین‌روزآن ودرکافی ومروج‌الذهب دربیست و ششم جمادی‌الثانیه فرموده‌اند

پس بنا بر مشهور سن شریفشان در وقت شهادت چهل و یکسال و شش ماه وهیجده روز بوده تقریبا ومدت اقامتشان سی وسه سال وهفت ماه و سه روز بوده تقریباً

(حقیر در تاریخ سال شهادت آنحضرت عرض کرده‌ام)۱ـ

محل دفنشان در سامراء مبارکه بوده ، بقعه مبارکه عسکریین از مرحوم احمدخان دنبلی‌است، میان حرم مطهر را محمد علی خان هندی آئینه بندی کرده و ضریح مبارك از آثار خیریه سلطان حسین صفوی است وکاشی صحن مطهر و طاق‌نماها ومنارها وطلای‌گنبد مطهر از آثار خیریه مرحوم ناصرالدین‌شاه قاجار است بتوسط مرحوم عضدالملك و در آنوقت سلطان‌ازمرحوم حجةالاسلام حاجی شیخ عبدالحسین شیخ‌العراقین استدعا نمود که در سامرای‌مبارکه توقف فرماید تا اینخدمت‌باتمام‌برسد

در میان ضریح مطهر پشت سر امامین همامین قبرشریف ملکه آفاق مخدره نرجس‌خاتون والده ماجده حضرت بقیةالله فی‌الارضین ولی‌عصر ارواحنا له الفداء است

پائین پای مبارك امامین همامین مدفن مقدس جناب حکیمه خاتون صبیه مکرمه حضرت‌امام محمد تقی ع است که ضریح مخصوصی دارد و وصل بضریح مطهر امامین همامین است

وآن‌مخدره خدمت‌چهار امام را درك فرمود: حضرت جوادالائمه، حضرت‌هادی؛ حضرت عسکری ؛ حضرت بقیةالله (س)

فصل چهارم

در قاتل آن بزرگوار

بعضی‌گفتند که قاتل آنحضرت جعفر بن معتصم بن هرون بود الملقب بالمتوکل

در اقبال فرموده از ادعیهٔ شهررمضان است این صلوات «اللهم صل‌علی محمد و آل‌محمد و صل‌علی علی بن محمد بن النقی الهادی وضاعف‌العذاب علی من شرك فی دمه » وهوالمتوکل

دردمعة الساکبه فرموده «قال‌الصدوق قتله المتوکل‌بالسم » و بعضی گفتند که قاتل‌آنحضرت

۱ـ تاریخ شهادت علی هادی بی شبهه علی بن محمد باشد ۲۵٤(وللمؤلف)

المعتز بالله بن متوکل بود و بعضی گفتند المعتمد بالله بن متوکل بود و ممکن است جمع بین این اقوال بآنکه گفته شود مباشر قتل آنحضرت المعتمد بالله بود بامر برادر بزرگترش المعتز بالله و سبب قتل آنحضرت آن آتشهائی بود که متوکل ملعون مشتعل نموده بود از آن عداوتی که باولاد حضرت ابوطالب ع داشت و گویا متوکل اخبث و ارذل تمام خلفاء بنی‌عباس بود چون خودش قاتل حضرت هادی و پدرش معتصم قاتل حضرت جواد الائمه بود و عمویش مأمون قاتل حضرت رضا (ع) بود و جدش هرون قاتل موسی بن جعفر (ع) بود و اقوی دلیل بر رذالت او آن ظلمهائی بود که بقبر مقدس حضرت سیدالشهداء ع و بزوار آنحضرت نمود

در تاریخ کامل است که در سنه دویست و سی وشش متوکل امر کرد که قبر مقدس حضرت سیدالشهداء را با منازل وخانه‌های اطرافش خراب کنند و آب ببندند وزمین را شخم کنند ومنع کنند مردم را از رفتن بزیارت آن بزرگوار

پس منادی متوکل در شهرها ندا کرد که بعد از سه روز هر کس را سر قبر مطهر حضرت سید الشهداء ع ببینند او را حبس و زجر نمایند پس همه مردم گریختند و ترك نمودند زیارت حضرت سید الشهداء (ع) راانتهی بعضی نوشتند که معذلك شیعیان حبس و زجر را بخود میدیدند و بزیارت میرفتند

آخر الامر متوکل امر کرد هر که کس بزیارت برود دست راستش را قطع کنند بازهم شیعیان و دوستان راضی میشدند که بروند بزیارت ودستشان را قطع کنند

یکنفر از شیعیان خواست برود بزیارت و دست چپش را گذارد که قطع کنند گفت چرا دست راست را بلند نکردی باید او را بلند کنی دست راستش را نشان داد که قطع شده بود و گفت قبلا یکسفر خواستم مشرف شوم راضی شدم که دست راستم را قطع کردند حال هم راضی شدم که دست چپم را قطع کنند که بزیارت حضرت سید الشهداء مشرف شوم

در مقاتل الطالبین نقل کرده که متوکل دیزج را که اول یهودی بود وبعد مسلمان شد فرستاد نزد قبر مقدس سیدالشهداء ع و امر کرد اورا که قبر مقدسش‌را شیار نمایند و آثارش را محو کنند وخانه‌های اطرافش را خراب کنند پس دیزج روانه شد و خانه‌های اطراف قبر مقدس را خراب کرد و زمین او را قریب به دو بست جریب شیار نموده پس چون بنزدیك قبرمقدس رسیدند احدی از مسلمانان نزدیك نرفتند وجمعی از یهودیان را وادار نمود که درهرسریك میلی بکربلا مانده بایستند وهر کس را که بزیارت میرود گرفته ببرند نزدمتوکل

بیان ـ جریب از زمین شصت ذراع درشصت ذراع است که هرجریبی تقریباً سه هزار وششصد ذراع اندر ذراع میشود

از محمد بن حسن نقل کرده گفت من در آن اوقات از ترس مدتی بود که بزیارت آن بزرگوار مشرف نشدم بعد با آنکه خود را در مخاطره دیدم حرکت نمودم بزیارت آن حضرت و مردی هم از عطارها با من همراهی کرد و خارج شدیم بعزم زیارت روزها پنهان میشدیم و شب ها حرکت میکردیم تا رسیدیم باطراف غاضریة نصف شب روانه راه شدیم و اتفاقا پاسبانها در خواب بودند رسیدیم نزدیك قبر مقدس و بعلامات قبر مقدس را یافتیم دیدیم صندوق روی قبر را کنده و سوخته‌اند و آب هم باطراف قبر جمع شدة مثل خندق پس زیارت کردیم و بوی خوش از قبر مقدس استشمام نمودیم که هر گز چنین بوی خوشی استشمام نکرده بودیم و آن عطار که با من

بود گفت والله من تا بحال چنین بوی خوشی استشمام نکرده‌ام پس وداع کردیم واطراف قبر علاماتی گذاردیم و مراجعت نمودیم وچون متوکل کشته شد با جمعی از طالبیین وشیعیان رفتیم واز برای قبر مقدس صندوق و علاماتی نهادیم

در بحار از عبدالله طوری روایتکرده گفت در سنه دویست و چهل و هفت من مشرف شدم بمکه معظمه بعد در مراجعت مشرف شدم بزیارت قبر حضرت امیرالمؤمنین (ع) با خوف و ترس بعد متوجه شدم بزیارت حضرت سیدالشهداء (ع) دیدم گاوها را بآن زمین مقدس بسته‌اند که او را شیار نمایند پس بچشم خود دیدم که گاوها همینکه نزدیك قبر مقدس رسیدند هر قدر آنهارا سوق میکردند و میزدند امتناع مینمودند از رفتن نزدیك قبر مقدس و بطرف چپ و راست میرفتند پس چون ببغداد رسیدم خبر قتل متوکل را شنیدم

در شرح شافیه از مثیر الاحزان نقل کرده که متوکل عباسی امر کرد که آب بقبر مقدس حضرت سیدالشهداء ببندند بیست و دو ذراع بقبر مقدس مانده آب ها بروی یکدیگر جمع شدند بمثل دیوار پس نامیده‌شد حائر

ایضا درشرح شافیه از کتاب تسلیة‌المجالس نقلکرده از یحیی بن مغیره رازی گفت من نزد حریز بن عبدالحمید بودم شخصی از اهل‌عراق وارد شد حریز سؤال‌نمود از احوال اهل عراق گفت هرون‌الرشید امر کرد بقطع درخت سدره که در زمین کربلا بود حریز گفت الله اکبر حدیثی‌بما رسید از پیغمبر ص که فرمود لعن‌الله قاطع السدره سه مرتبه وما نفهمیدیم معنی این حدیث را تا باین زمان

توضیح درخت سدره علامت قبر مقدس حضرت سیدالشهداء بود که در موضع باب السدره بود که یکی از درهای صحن مقدس است و مقصود هرون از قطع سدره این بود که کسی مطلع نشود بموضع قبر مقدس آن بزرگوار.

اما مادر متوکل گویا بسیار عفیفه وصالحه بود در باب‌هشتم از تذکره سبط ابن‌جوزی از احمد خضیب حکایت مفصلی نقل شده که آن مخدره هزار اشرفی به احمد خصیب داد از طیب اموالش که او را بمستحقین برساند و او اکثر آن وجه را داد بسید همسایه‌اش و شب حضرت رسول ص را در خواب دید و در باره او دعای خیر فرمودند و پدر متوکل المعتصم بالله در قساوت و شقاوت مثل متوکل نبود و بسیار خلیق وکثیرالحلم بود

در درالمسلوکست که تمیم بن جبیل بر او خروج کرد معتصم گفت هر کس او را حاضر کند مال زیادی باو میدهم پس‌اورا نزدمعتصم حاضر نمودند معتصم امر کرد پوست‌گوسفندی بیندازند وشمشیر حاضرکنند وگردن تمیم را بزنند

چون تمیم نظرش بپوست وشمشیر افتاد یقین بقتل خود نمود

معتصم گفت : تمیم اگرعذری داری بیاور

تمیم گفت ان الذنوب‌لتعرس الالسن ولقد عظم الذنبوکبر الجرم ولم یبق الاعفوك اوانتقامك و ارجوان یکون اقربهما الیك ابقهما بك و اشعاری انشاد نمودکه از آنجملة است

ومن‌ذا الذی یأتی‌بعذر وحجة وسیف المنایابین عینیه مصلت و ما جزعی من‌ان اموت واننی

لاعلم ان الموت شیئی موقت ولکن خلفی‌صبیة قدترکتهم و اکباد هم من خشیة تفتت‌الخ

پس معتصم دلش سوخت وگریه کرد وگفت تو را بمخترت بخشیدم وامر کرد صد هزار درهم

باو دادند واو رامحترماً بشهر خود بر گردانید

مخفی نماناد که بعضی از اوقات است که مقصر تقصیرش زیاد میشود باندازه که توقع و امید عفو ندارد خداوند مهربان القاء میفرماید بزبانش آنچیزی که منتقم رغبت ومیل نماید بعفو و احسان نمودن بوی

در درالسلوك است که شخصی بهرون خروج کرد بقصد آنکه مملکت او را بگیرد هرون لشکر زیادی فرستاد ومال زیادی صرف کرد تااورا دستگیر نمودند و آوردند نزد هرون ، هرون گفت من تراچه مجازات نمایم که تلافی تقصیر تو باشد ـ آنشخص گفت اصنع بی ما ترید ان یصنع الله بك اذا وقفت بین یدیه وهو اقدر علیك منك علی و ذنبك الیه اعظم من ذنبی الیك یعنی بامن معامله کن آنچه میخواهی خداوند باتو معامله کند درآنروزیکه درمقابل او بایستی و قدرت خداوند برتو بیشتراست ازقدرت تو بمن و گناه تو بدرگاه الهی عظیم تر است ازگناه من پیش تو پس هرون قدری سرش را بزیرانداخت بعد امر کرد اورا رها کنند

بعضی ازحاضرین گفتندخلیفه نباید مثل این شخص را رها کندوحال آنکه جمعی راب قتل رسانیده واموال زیادی تلف نموده واین باعث تجری اهل فساد خواهد بود

هرون امر کرددو مرتبه او را دستگیر نمودند پس آنمرد مقصر فهمید که خلیفه را پشیمان کرده‌اند ازعفو ، چون حاضر شد نزد هرون عرضکرد خلیفه اطاعت مکن کسانی را که ترا مانع شدند از عفو و امید دارند بر انتقام که از اخلاق سیئه است ، اقتداء بنما بخداوند عالم چون از تو بدرگاه الهی خیلی سعایتو بدگوئی کرده‌اند و اگرخداوند قبول میفرمود بدگوئی مردم رادرباره تو باید یك لحظه ترا زنده نگذارد و احسن کما احسن الله الیك

هرون اورا رها کرد و باواحسان نمود وقدغن کرد که احدی دومرتبه از او سعایت ننماید

ابن جوزی در کتاب الاذکیاء حکایت کرده که شخصی بزیاد بن ابیه خروج کرد زیاد باو ظفر یافت وآنمرد گریخت زیاد امر کرد برادر اورا گرفته آوردند نزد او زیاد گفت اگر برادرت برنگردد گردن ترا میزنم آنبرادر گفت اگر کتابتی از امیر المؤمنین بیاورم قبول خواهی کرد و مرا رهامیکنی ؟ زیاد گفت البته آنمرد گفت من کاغذی از پروردگار عالمین دارم که در قرآن مجید فرموده « ام لم ینبأ بما فی صحف موسی وابراهیم الذی وفی الاتزر وازرة وزر اخری »

پس زیاد امر کرد اورا رهانمودند گفت حجت خودرا تلقین نمود

فصل پنجم

درمجملی از حالات اولادهای حضرت امام علی الهادی ع

آنحضرت زوجه حره نداشتند و تمام اولادهایشان از کنیز بود

در ارشاد شیخ مفید است حضرت هادی ع چهارپسر داشت ویك دختر

اول حضرت امام حسن عسکری ع دوم جناب حسین سوم جناب ابو جعفر سید محمد چهارم ابو عبدالله جعفر کذاب واسم صبیه‌شان علیه بودواحوالات حضرت عسکری در باب سیزدهم ذکر میشود انشاءالله واما جناب محمد بن علی الهادی المکنی بابی جعفر

درعمدة الطالب از ابوالحسن عمری نسابه نقل کرده که جناب محمد اراده کرد حرکت بفرماید بجانب حجاز پس مسافرت کرد در حیات برادرش حضرت عسکری ع وچون رسید بیلد از

دنیا رحلت فرمود وقبر شریفش در بلد است وقبه‌ؤ بارگاهی دارد و حضرت امام حسن عسکری (ع) با برادرش جناب محمد بسیار مأنوس بود

درارشاد از علی بن‌جعفر روایت کرده گفت‌من حاضر بودم خدمت حضرت هادی ع وقتیکه نوردیده اش محمد ازدنیا رفت حضرت هادی (ع) روی کرسی نشستند و اهل بیتش دراطراف جمع بودند حضرت امام حسن عسکری هم‌در یك گوشه ایستاده بود پدر بزرگوارش رو کرد بحضرت عسکری ع فرمود یابنی احدث لله‌تعالی شکراً فقد احدث الله فیك امرا

دربحار میفرماید بیان‌فقد احدث‌الله امراً ای جعلك اماماً بموت اخیك الاکبر قبلك

ازفرمایش مفید استفاده میشود که حضرت سید محمد در حیات پدر بزرگوارش از دنیا رفت وظاهر روایت عمدةالطالب اینستکه بعد از پدر بزرگوارش ازدنیا رفت ، از فرمایش علامه مجلسی استفاده میشود که جناب سید محمد اکبر سناً بودند از حضرت عسکری ع و از بعضی اخبار استفاده میشود که حضرت‌عسکری ع اکبر سناً بودند از حضرت ابو جعفر سید محمد ع

و اما ابو عبدالله جعفر بن علی الهادی ع

دراحتجاج است که اسحق بن یعقوب بتوسط جناب محمد بن عثمان بن سعید مسائلی از حضرت حجةالله سؤال کرد پس توقیعی بخط مبارك حضرت صاحب الزمان صادرشد ودر آن‌توقیع‌بود

واما آنچه سؤال کردی از امر منکرین من ازاهل وبنی عمما پس بدانکه بین خداوند وبین احدی قرابت نیست وکسی که مراانکار نماید ازمن‌نیست وسبیل او سبیل پسر نوح است

واما سبیل عمم جعفر واولادش سبیل برادران یوسف است انتهی

این کاشف است ازحسن خاتمه جناب جعفر ومنافی نیست بااین روایت خبری که شیخ صدوق درکتاب اکمال الدین از ابوخالد کابلی روایت کرده گفت‌سؤال کردم‌از حضرت‌علی بن الحسین ع که‌حجة وامام بعدشما کیست فرمودندفرزندم محمد است و اسمش در تورية باقر است که میشکافد علم رایکنوع شکافتنی و بعد از محمد فرزندش جعفر است و اسمش در نزد اهل آسمان صادق‌است عرضکردم یابن رسول الله همه شما صادق هستید چه شد که اسم ایشان صادق است ، فرمود جدم حضرت رسول ص فرمود وقتیکه متولد شود فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن‌الحسین ع او راصادق بنامید بدرستیکه پنجمی ازاولاد او اسمش جعفراست واو اجتراء وکذباً علی‌الله مدعی امامت میشود پس‌او درنزد خداوند جعفر کذاب است ومدعی است منصبی راکه اهلیت او را ندارد الخ

وممکن است کهورآخر توبه کرده‌باشد درعمدة الطالب است‌که جعفر کذاب ابا‌کریز ادعا کردکه ازبرای اوازپسر ودختر صدوبیست اولاد متولد شد واو در سنه دویست وهفتادو یك از دنیارفت درسن‌چهل وپنج ودر سامراء مبارکه در خانه‌پدر بزرگوارش دفن شد

فصل ششم

دربعضی از احتجاجات و اخلاق کریمه حضرت امام علی‌الهادی ع

واختصارمیشود بذکر پنج روایت :

اول - در شرح شافیه ابی فراس است قیصر روم بیکی از خلفای بنی العباس نوشت « مادر انجیل دیده‌ایم که‌هرکه سورهٔ را بخواند که خالی از هفت حرف باشد خداوند جسدش را

بآتش جهنم حرام میکند (ث ، ج ، ز ، ش ، ظ ، ف) وماطلب کردیم در تورات وزبور و انجیل آن سوره را نیافتیم که هیچیك از این حروف در او نباشد آیا شما در کتب خود چنین سورهٔ را دیده‌اید ؟ » خلیفه علماء راجمع کرد وسؤال نمود جواب ندادند

ازحضرت علی بن محمد الرضا ع سؤال نمودند فرمود سوره حمد است که هیچیك از این حروف در او نیست ـ عرضکردند حکمت نبودن این حروف هفتگانه در این سوره مبارکه چه چیز است فرمود تا (ثبور) جیم (جحیم) خا (خبیث) زا (زقوم) شین (شقاوت) ظا (ظلمت) فا (فرقت یا آفت) است

جواب حضرت هادی ع را روانه نمود نزد قیصر روم ـ چون جواب باو رسید بسیارمسرورشد وهمانجا اسلام آورد وبااسلام ازدنیا رفت

دوم در بحار از خرائج روایت کرده از حاجب متوکل : شخص شعبده‌بازی‌از اهل هندوارد شد بر متوکل که مثل اوشعبده بازی دیده نشده بود متوکل اراده کرد که‌حضرت هادی‌ع راخجالت بدهد بآن‌مردشعبده باز گفت اگر حضرت هادی را خجالت بدهی هزار اشرفی بتو میدهم

آنمرد گفت قدری نان تازه نازك در سفره‌حاضر کن ومرا در پهلوی آنحضرت بنشان خلیفه چنان‌کرد ، ووسادهٔ بود که‌در اوصورت شیری‌بود حضرت یك‌طرف‌آن‌وساده نشسته‌بود ولاعب‌هندی طرف دیگر ـ خوان طعام را حاضر نمودند حضرت دست کرد طرف یکی از آن‌نانها لاعب هندی کاری کرد که آن نان پرواز کرد بجانب هوا حضرت دست مبارك برد بطرف نان دیگر باز آن لاعب کاری کرد که‌آنهم طیران‌کرد بجانب هوا مردم خندیدند

پس حضرت هادی بصورت شیری که درآن وساده‌بود اشاره کرد و فرمود بگیر اینشخص‌را آن‌صورت شیر مجسم‌شد و آن‌مرد لاعب را بلعید و برگشت‌بصورت اولی خود پس مردم متحیرشدند حضرت ازجای خود حرکت فرمود ـ متوکل التماس کرد که امرکند آن‌شیر اورا برگرداندفرمود نمیشود تومسلط کردی دشمنان خدارا بر اولیاءالله

نظیر این معجزه ازجد بزرگوارش (حضرت‌رضا ع) در بابدهم نقل شدفراجع

مخفی نماناد بزرگی این نحو ازاعجاز چون صورت شیری که در وساده بودشابداً جسمیت نداشته وعرض ولون صرف بوده آن‌بزرگوار غیر مجسم‌را مجسمو ذیروح نمود واورامطیع وفرمانبردار خود نمود ، این‌بالاتر است ازمعجزه ابراهیم وموسی وعیسی ع

سوم در دمعةالساکبه از ثاقب المناقب از بلطون حاجب روایت کرده : پنجاه غلام ازحبشه آوردند بجهت متوکل وامر کرد بآنهانیکی کنند بعد از یکسال حاجب گفت من در مقابل متوکل ایستاده بودم حضرت هادی ع وارد شد ودر مجلس نشست متوکل امر کرد آن پنجاه غلام حبشی‌را حاضر کردند چون چشمشان بحضرت افتاد همه بسجده‌افتادند متوکل فوراً ازجای خود حرکت‌کرد وپشت پرده پنهان شد

حضرت هادی ع حرکت فرمودند وتشریف بردند ، متوکل گفت وای بر تو ای بلطون ! چه کردند این غلامان ؟ گفتم‌والله من ندانستم گفت از خود آنها سؤال کن ، پس سؤال کردم از غلامان گفتند این آنکسی‌هست که‌سالی یکمرتبه بر ماواردمیشود ومعالم دین ما را بما تعلیم میدهد و ده روز میان‌مامیماند واوست وصی نبی مسلمین

پس‌متوکل امر کرد تمام آنها را سر بریدند بلطون گفت چون شب شد خدمت حضرت‌هادی‌ع

رسیدم فرمود امروز متوکل با آن‌غلامان چه کرد عرضکردم تمام آنها را بقتل رسانید ـ فرمود میل داری آنها را ببینی عرضکردم بلی فرمود داخل شو درپس پرده ـ چون داخل شدم دیدم تمام آنهانشسته‌اند ومقابل صورتشان میوه است که‌تناول میکنند

چهارم در کشف الغمه از محمدبن طلحه روایت کرده : یکروز حضرت هادی ع از سامراه تشریف برد بیکی از قریه‌ها بجهت مهمی حاجتی مرد اعرابـی آمد بطلب آنحضرت گفتند بفلان قریه تشریف برده ـ آنمرد اعرابی رفت بآن‌قریه خدمت آن بزرگوار رسید فرمود چه حاجت داری عرضکرد مردعربی هستم از اعراب کوفه واز دوستان پدر بزرگوارت هستم وبر من بارشده قرض زیادی وندیدم کسی‌را که‌رو آورم باوبرای ادای دین‌خود بغیر شما

پس حضرت باودلخوشی داد وفرمود منهم بتوحاجتی دارم مبادا مرامخالفت نمائی

اعرابی عرضکرد مخالفت نمیکنم پس حضرت کاغذی بخط خود مرقوم فرمود « بر ذمه من است از فلان اعرابی فلان مقدار » که زیادتر بود از مقدار دین آن اعرابی وفرمود بگیر این خط راچون برسی بسامراه حاضر شو نزدمن دروقتیکه جماعتی نزد من‌باشند پس مطالبه کن از من آن مبلغ‌را وسخن درشت بگو بمن در باقی‌ماندن طلبت نزدمن مبادا مخالفت نمائی مرا

اعرابی عرضکرد اطاعت میکنم ، خط را گرفت

چون حضرت برگشت بسامراه ، اعرابی حاضر شد وخط را بیرون آورد و بسختی و درشتی مطالبه کرد ، حضرت برفق‌و مدارا بااو سخن میگفت واز او عذرخواهی میکرد ووعده میداد بوفا نمودن آن

پس‌این قضیه‌را برای متوکل نقل‌کردند ، امر کرد سی‌هزار درهم خدمت حضرت ببرندچون آوردند حضرت هادی ع آنمرد اعرابی‌را طلبید وآن دراهم را باو داد و فرمود دین خود را ادا کن و باقی‌را درمؤنه عیالت صرف‌کن ومارا معذوربدار ؛ پس اعرابی گرفت عرضکرد یابن‌رسول‌الله قسم بخدا تمنای من‌کمتربود از ثلث این‌مال «ولکن‌الله یعلم حیث یجعل رسالته»

نظیر این‌را در فوائد الرضویه فرموده‌روزی حضرت رضا ع داخل حمام شد شخصی در میان حمام بود که آنحضرت را نمیشناخت ، بحضرت عرضکرد بیامرا کیسه بکش ؛ آنبزرگوار مبادرت فرمود ومشغول بکیسه کشیدن او شد تاکیسه‌او راتمام کرد انتهی

حضرت رضا ع محض برآوردن‌قضاء حاجت بذل جاه‌فرمودند والبته‌شیعیان کامل هم اقتدای‌به موالیان خود میکنند

در فوائد الرضویه است مقدس اردبیلی در یکی از اسفارش یکنفر مسافر که او را نمیشناخت گفت جامه‌های مرا ببر سرآب‌بشوی و چرك آنها رابگیر

جناب آخوند قبول فرمود ، جامه‌های او را شست وآورد وتسلیم‌وی نمود آنمرد او را شناخت ومردم اورا تو بیخ کردند جناب آخوند فرمود چرا اورا توبیخ میکنید حق مؤمن بر من زیاده بر اینست مطلبی نشده

پنجم در دار السلام ثقة الاسلام نوری از سید عالم زاهد سید محمد هادی نقل فرموده فرمود من در حرم مطهر حضرت عسکری مشغول نماز بودم ، احدی میان حرم‌غیر من‌نبود ناگاه مردی، از اتراك داخل حرم‌شد بعد از زیارت بزبان ترکی‌عرض‌کرد «یابن‌رسول‌الله

خرجی من گم‌شده وشما میدانید که من چیزی ندارم که بوطن‌خود بر گردم وخرجی من‌منحصر بهمین بودکه ازدستم رفت من‌دست ارشما برنمیدارم تا خرجیم را از شما بگیرم ! پنبه از گوشتان بیرون کنید ، من‌باید پولم راازشمابگیرم ! » امثال این کلمات را بحضرت عرضکرد

چون من سخنهای جسورانه اش را شنیدم (او بگمانش من‌زبان اورا نمیفهمم) بر خاستم رفتم نزدیك آنمرد گفتم چقدر بی‌ادبی میکنی وبجرئت با امام وحجت خدا صحبت میکنی ! و او رامنع کردم ازاین نحوسخن گفتن

آنمرد (متغیرانه) گفت تو چرا بین من وبین امام مانع شدی برویی کلرت من بهتر امام خود رامیشناسم وحق واحترامش راازتو بهتر مراعات میکنم ،

فرمود من رفتم بزاویهٔ بالای سر مطهر ایستادم وآن‌مرد همین سخنانش را میگفت و اطراف ضریح مقدس گردش میکرد من‌متفکر بودم درامر او ناگاه صدائی مثل صدای زنجیر بلند شد دیدم یك کیسه پولی افتاد بالای سر ضریح ، آنمرد طرف پائین‌پای مبارك بود ; چون صدای کیسه پول‌را شنید آمدو کیسه پولش را شناخت وبرداشت ومسرور وخوشنود شد روکرد بمن گفت دیدی کیسه پولم را چگونه از امام گرفتم بهمین سخنهائی که‌گفتم وتو از سخنهای‌من ترسیدی

گفتم کیسه‌ات راکجا گم‌کرده بودی گفت بین مسیب وکربلا

پس من‌تعجب کردم ازصداقت ومقام و اخلاص این‌مرد وشکر نمودم پروردگار خود را بآنچه دیدم از اعجازشان

ونظیر اینست حکایت زن صالحهٔ مؤمنه (ازغدیه) که‌در فصل هفتم ازباب دهم ذکرشد

دردارالسلام است شخص ثقهٔ گفت مردی ازطیور حرم مطهر را ذبح میکرد پس امام رادر خوابدید فرمود میخواهی ترابقتل برسانم چنانچه تو طیور حرم مرا بقتل میرسانی و بمثل این کلمات اوراتهدیدفرمود

فصل هفتم

در ذکر بعضی تواریخ متعلقه بزمان امامت آن بزرگوار

درباب یازدهم گفته شد که در آخر ماه ذیقعده **سنه دویست وبیست** حضرت امام محمد تقی ع ازدنیا رحلت فرمود ایضا گفته شد که دراینسال معتصم عباسی سامرا را بنا نمود

درسنه دویست و بیست ودو خبر به معتصم عباسی دادند که‌عباس بن مأمون برادر زاده معتصم خیال دارد که خروج نماید ومدعی خلافت شود پس معتصم او را گرفت و تسلیم‌کرد بمردی وطعام باوخورانید و از آب منعش کردند تا ازدنیارفت و اول مأمون پسرش عباس را ولیعهد خود کرده‌بود یکروز شنیدکه عباس بغلامش گفت نصف‌درهم بیر و باقلا گرفته برای من بیاور مأمون گفت تولیاقت خلافت‌و ولایتعهدی مرا نداری ودرتو امید رستگاری وصلاح نیست ازکجا دانستی‌که از برای درهم نصف هست وبرادرش‌معتصم بن هرون راخلیفه وولیعهد خود قرار داد

در درالمسلوك ازحضرت امیر المؤمنین روایتکرده قال ع « اجتهد ان لاتکون دنی الهمة فانی مارایت شیئاً اسقط لقدر الانسان من دنائة همته » و از عمر وعاص نقل کرده « قال المرء

حیث وضع نفسه ان اعزها علی‌مره ومن اذلها هان قدره » ونعم ماقیل .

وما المرء الا حیث یجعل امره ففی‌صالح الاعمال نفسك فاجعل

در سنه دویست وبیست وسه بابك خرمی و برادرش بدست حیدر بن کاوس که ملقب‌به افشین‌بود و از بزرگان‌ماوراء النهر بود بفرمان معتصم عباسی کشته شد

درسنه دویست و بیست وشش معتصم‌افشین را که حیدر بن کاوس باشد مسموم نمود و جسدش را بدار آویخت ودرپنجشنبه هیجدهم ربیع‌الاول سنه دویست و بیست وهفت‌معتصم درسامراه ازدنیا رفت وآنجادفن‌شد وپسرش هرون بن‌معتصم‌الملقب بالواثق بالله بخلافت نشست

درسنه دویست وسی ودو الواثق بالله ازدنیا رفت و برادرش جعفر بن معتصم الملقب به المتوکل‌علی‌الله‌بخلافت نشست

درسنه دویست وسی وسه متوکل وزیر خود محمد بن عبدالملك الزیات را حبس نمود و در تنوری که‌زیات اورا اختیار کرده بود برای مقصرین از آهن که‌در او میخهائی بود و سر آن میخها بداخل تنور بود وممکن نبود میان آن تنور حرکت کردن

درسنه دویست وسی چهار شیخ ابو یزید طیفور بن عیسی بسطامی ازدنیا رحلت کرد قبرش دربسطام معروفست

درسنه دویست وسی و پنج حسن بن سهل برادر فضل بن سهل ذوالریاستین از دنیارفت

درسنه دویست و سی‌وهفت متوکل غضبناك شد بر احمدبن ابی‌داود قاضی ویحیی‌بن اکثم را احضار بسامراه نمود او راقاضی القضاة کرد

ودراین سنه مردم سیستان جمع شدند ویعقوب لیث صفار را بسلطنت اختیار نمودند

درسنه دویست وچهل قاسم بن ابراهیم بن طباطبا ابن اسمعیل دیباج ابن ابراهیم بن عبدالله المحض ابن الحسن المثنی ابن الحسن المجتبی ابن علی بن ابیطالب ع د در مصر از دنیا رفت وایشان از جمله‌ائمه زیدیه بودند ، ودراینسال سلطان احمد که از زهاد وعباد وصاحب کرامتو خارق عادت بود در قبة‌الاسلام بلخ ازدنیا رفت وقبرش در پشت بند بلخ مشهوراست

درسنهٔ دویست و چهل ویك در جمعه اواسط ربیع الاول احمد بن حنبل شیبانی مروزی که‌آخر ائمه اربعه اهل سنت است در سن‌هفتاد وهفت سالگی در دار السلام‌بغداد ازدنیا رفت‌وقبرش بین‌بغداد و کاظمین نزدیك قبر ابو حنیفه است

درسنه دویست و چهل‌و دو یحیی بن اکثم تمیمی قاضی‌القضاة در ربذه از دنیا رفت در حالیکه ازحج برگشته بود وقبرش درربذه نزدیك قبر جناب اباذر غفاری است

درسنه دویست‌و چهل و دو ابوالحسن محمد بن اسلم طوسی که از جمله اصحاب حدیث بود از دنیا رفت وگویاایشان از رواة حضرت رضا ع‌و حضرت جواد ع وحضرت هادی ع است

درسنه دویست وچهل وسه در جمادی الاخر ابراهیم بن عباس بن مأمون کاغذی نوشت بمدینه طیبه خدمت حضرت‌علی الهادی ع که تشریف بیاورد بسامراه آنحضرتهم با یحیی بن‌هرثمه تشریف آورد بسامره ودر سامراه بود تاوقتیکه از دنیا رحلت فرمود

دربحار ازشیخ مفید نقل فرموده که متوکل فرستاد عقب حضرت هادی و آنحضرت را ازمدینه طیبه احضار نمود بسامراه مبارکه‌و باآن بزرگوار بود یحیی‌بن هرثمة وده سال در سامراه تشریف داشت که ازدنیا رحلت فرمود واول ورودش آقا راوارد نمودند بخان الصعالیك صالح بن

سعید گفت من داخل شدم بحضرت هادی در روز ورودشان بسامراء عرضکردم قربانت شوم درهمه جا خیال دارند نور شما را خاموش کنند وشما را بخان الصعالیك وارد نمودند حضرت فرمود یابن سعید توابنجا رامی بینی اشاره‌فرمود دیدم باغهای معطر وانهار جاری‌وقصرهای مرتفع و حور وولدانیکه گویا مثل مروارید بودند چشمهای من خیره شد وتعجب من زیاد شدفرمود یابن سعید هرکجا باشیم اینها برای ما میباشد و مادرخان الصعالیك نیستیم‌انتهی

ونیز ازروضة الواعظین و اعلام الوری و عمدة الطالب نقل میفرماید که مدت‌اقامت حضرت هادی در سامراء ده‌سال و چندماه بود تا ازدنیا رحلت فرمود

در سنهٔ دویست و چهل‌و چهار متوکل رفت بجانب شام بعزم آنکه‌آنجا را دار السلطنه خودقرار دهد ودواوین سلطنتی راهم نقل کرد بانجا بعداز دوماه برگشت‌بسامراء چون آب شام را آب سنگینی یافت و بخود ناسازگار دید

دردرالمسلوك است که‌در اینسال متوکل یعقوب بن اسحق‌بن سکیت را که مؤدب اطفالش بودو امام نحوولغت بود حاضر نمود و باوگفت حسنین را بیشتر دوست میداری یا دو پسرمن معتزو مؤید را ابن سکیت‌گفت والله قنبر خادم علی ع خیر منك ومن ابیك ــ پس متوکل امر کرد زبانش راازقفا بیرون آوردند وهمانساعت ازدنیا رحلت نمود رحمةالله علیه

سکیت بمعنی کثیر السکوت است

درشرح صحیفهٔ سید علیخان است وکان ابن سکیت من اکابر علماء العربیة و عظماء ــ الشیعه وهومن اصحاب الجواد والهادی ع و ابن رباعی ازاوست

یصاب الفتی مـن عثرة بلسانه	ولیس یصاب المرء من‌عثرة الرجل
فعثرته فی القول یذهب رأسه	و عثرته فی الرجل تبرء عن‌مهل

وایشان یکی ازقراءعشره‌است

درسنه دویست وچهل وپنج ذوالنون مصری ازدنیارفت

درسنهٔ دویست‌و چهل وشش دعبل بن علی الخزاعی الشاعر ازدنیا رفت درسن نود و هشت سالگی

درسنهٔ دویست وچهل وهفت متوکل و فتح بن خاقان راجمعی از اتراك بقتل رسانیدند بتحریك پسرش المنتصر بالله در شب چهارشنبه چهارم شوال وعمرش قریب بچهل سال بود وصبح که شدمردم خبر دار شدند منتصر بمردم گفت فتح بن خاقان پدرم رابقتل رسانید منهم فتح بن خاقان را بقتل‌رسانیدم ومردم به‌المنتصر بالله ابن متوکل بیعت نمودند

دراینسال ابراهیم بن سعید جوهری بغدادی ازدنیا رفت

درسنه دویست وچهل وهشت یکشنبه پنجم ربیع الاخر منتصر بالله از دنیا رفت که بعد از پدرش ششماه تقریباً زندگانی کرد وظاهراً بتجربه رسیده کسیکه قاتل پدرش باشد یاسعایت در قتل پدرش بنماید عمرش کوتاه میشود

در درالمسلوك است که منتصر اذن داد مردم را بزیارت قبر امیرالمؤمنین (ع) و حضرت سید الشهداء ع وفدك را ردکرد باولادهای حضرت امام حسن وحضرت امام حسین ع بعد از او مردم با احمدبن معتصم برادر متوکل الملقب بالمستعین بالله بیعت نمودند

درسنهٔ دویست و پنجاه یحیی بن عمربن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع در کوفه ظهور نمود ومردم را دعوت میفرمود الی الرضا من آل محمد ص واو را در کوفه بقتل رسانیدند وظاهراً مرادشان ازرضای آل محمد ص حضرت امام علی الهادی ع بوده

دراینسال حسن بن زید بن محمد بن اسمعیل بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب ع در طبرستان ظهور فرمود وایضاً احمد بن عیسی بن حسین الصغیر ابن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب در ری ظهور فرمود

درسنه دویست وپنجاه ودو المستعین بالله رابامر برادر زاده‌اش المعتز بالله ابن المتوکل بقتل رسانیدند

فصل هشتم

در ذکر بعضی از امامزادگان محترم وعلماء و بزرگان مدفونین در قزوین ومازندران وتبریز وهمدان وکرمانشاه

ذکر میشود این فصل در ضمن پنج امر

امر اول در قبور شریفه واقعه در قزوین

اول در تاریخ گزیده است که حضرت علی بن موسی الرضا ع متواریاً بقزوین آمد ودر سرای داود بن عیسی بن سلیمان غازی نزول فرمود وآن بزرگوار را پسری بود مسمی بشاهزاده حسین در سن دوسالگی آنجامتوفی شد و محل دفنش معروف است

دوم ـ السید الجلیل صاحب الکرامات الباهره سید حسین بن ابراهیم بن محمد معصوم الحسینی القزوینی شارح شرایع محقق مرقد شریفش در قزوین مزار معروفیست نزدیک قبر والدش که‌مردم تبرک میجویند بآن تاریخ وفاتشان سنه هزار وصد وچهل وپنج بود جدشان آقا سید محمد معصوم در طبقه مجلسی اول بوده و رحلتشان سنه هزار ونود ونه بوده کذا فی الروضات

سوم المولی خلیل القزوینی ابن الغازی فاضل عالم متکلم محقق مدقق فقیه محدث ثقة ثقة صاحب شرح کافی فارسی المسمی بالصافی وشرح عربی آن المسمی بالشافی و شرح عده دراصول وغیر اینها ولادتش درقزوین سنه هزارویک رحلتشان نیز درقزوین بود سنه هزارو هشتاد و نه و قبرشان درقزوین معروف است

حکایت شده بین ایشان وبین مرحوم فیض مناظره شد در مسئله ، بعد ازمدتی در قزوین فهمید که حق بامرحوم فیض بوده فوراً پیاده تشریف برد بکاشان بجهت آنکه اعتراف کند وعذر خواهی نماید ازمرحوم فیض، چون رسید بکاشان رفت درب خانهٔ فیض از پشت درب فریاد زد « یا محسن قداتاك المسیی » مرحوم فیض صوت اورا شناخت ، از منزل بیرون شد با او معانقه و اظهار تلطف نمود ، هر قدر مرحوم فیض اصرار کرد یکساعت درکاشان نماند و مراجعت فرمود بقزوین بجهت آنکه شائبه در اخلاصش پیدا نشود • ایضا حکایت شده : یکروز در کوچه‌های قزوین یکنفر از اهل دیوان ایشان را ملاقات نمود ودر دستش براتی بود که‌از دیوان بکسی حواله‌جو کرده بودند

آنمرد گفت ببینید این حواله باسم کیست؟ وقتیکه خواند فرمود باسم منست ، او را برد منزل و آن مقدار جو را باو تسلیم نمود!

آنمرد رفت چون شب شد جوها را ریختند پیش اسبها ، ابداً دهان نزدند! مردم تعجب کردند خبر بگوش سلطان رسید جناب مولی‌غازی را شناخت خیلی از ایشان اجلال‌و احترام نمود

چهارم - رفیع‌الدین محمد بن مولی فتح‌الله المشتهر بالواعظ القزوینی صاحب کتاب ابواب الجنان فی امل الامل انه فاضل عالم واعظ من تلامذة مولانا الخلیل القزوینی رحلتشان در قزوین بود در ماه رمضان سنه هزار و هشتاد و نه . **در روضات فرموده** بگمانم ایشان مؤلف کتاب حمله حیدریه بودند .

پنجم - محمد بن الحسن القزوینی المشتهر به (آقا رضی‌الدین) صاحب کتاب (شیر و شکر) و (لسان الخواص) و ایشان از تلامذهٔ **مرحوم غازی خلیل** بودند ، محتمل است که مدفن ایشان در قزوین باشد،

ششم - احمد بن محمد الطوسی الغزالی‌الشافعی برادر امام ابی‌حامد محمد غزالی‌صاحب (احیاء العلوم) کان واعظاً ملیحاً و قبرش در قزوین است **این رباعی** بفارسی از ایشان‌نقل شد:

بستردنی است آنچه بنگاشته‌ایم بفکندنی است آنچه برداشته‌ایم
سودا بوده است آنچه پنداشته‌ایم دردا که بهرزه عمر بگذاشته‌ایم

هفتم - محمد بن عبدالرحمن القزوینی المشهور بالخطیب الدمشقی صاحب تلخیص‌المفتاح سکاکی ورحلت ایشان در قزوین بود سنه ششصد و بیست وسه **این رباعی** از اوست:

در جامه صوف بسته زنار چه سود در صومعه رفته دل به بیازار چه سود
ز آزار کسان راحت خود میطلبی یك راحت و صد هزار آزارچه سود

هشتم - العالم العامل و الفقیه العادل **حاجی ملامحمد تقی بن محمد البرغانی القزوینی** صاحب‌کتاب مجالس‌المتقین و غیر او - ایشان از‌تلامذهٔ مرحوم سیدصاحب ریاض بودند بعد ازفراغ از تحصیل‌آمدند بطهران، بین ایشان وفتحعلی‌شاه شکر آبی واقع شداین بودکه ایشان از تهران‌آمدند بقزوین وشیخ احمد احسائی را تکفیر نمودند. **آخرالامر** حضرات بابیه ایشان را بین‌الطلوعین در **میان محراب دربین سجدتین؛ بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسانیدند**

کیفیت‌شهادتشان این‌بود: ایشان در سجده بودندکه جمعی از بابیه ریختند ونیزه بگلویشان زدند ، سر از سجده بلند نکرده بودکه حضرات هشت طعن نیزه بآن مرحوم زدند، بعد از دوروز از دنیا رفتند وبدنش را درقزوین در جوار شاهزاده حسین درمقبرهٔ علیحدهٔ دفن نمودند در سنه هزار و دویست وشصت وچهار و مزار معروفست. برادرایشان جناب حاجی‌ملاصالح برغانی صاحب کتاب‌مخزن البکاء بود، ایشان هم از تلامذهٔ سید صاحب ریاض و ولد ارجمندش سید مجاهد بودند - رحلت ومحل دفن ایشان ظاهراً در کربلای معلی بود و ایشان دختری داشتند (قرة العین) که از اتباع بابیه بود و اومصداق «یخرج المیت من‌الحی » بود،

حمدالله مستوفی قزوینی در تاریخ گزیده از حضرت رضا روایتکرده قال ، قال رسول‌الله (ص) قزوین باب من ابواب الجنة هی‌الیوم فی‌ایدی المشرکین و سیفتح علی یدی امین من

بمنزلة المفطر فيها كالصائم في غيرها وان الشهيد فيها يركب يوم‌القيمة علي برازين من نوريتساق الي الجنة ثم لا يحاسب علي ذنب اذنبه و لا سيئ‌عمله وهوفي الجنة خالد و يزوجن من الحور العين و يسقي من الالبان و العسل‌والسلسبيل فطوبي للشهيد فيها مع ماله عندالله من المزيد و بعضی از اخبار در ملامت قزوين وارد شده،

منجمله در روضات از حضرت صادق (ع) روایت کرده‌اند انه قال الری و قزوین و ساوة ملعونات ومشؤمات.

امر دوم در قبور شريفه واقعه در مازندران

بدانکه درشهرهای مازندران از امامزادگان محترم زیاد مدفونند همچنین ازعلماء اعلام وحقير مقابر بعضی از علماء واقع در مازندران را عرض‌میکنم

اول ـ عمادالدين ابوجعفر محمد بن ابي‌القاسم الطبری الاملی فقیه ثقه صاحب‌کتاب بشارة المصطفی و ایشان از تلامذهٔ شیخ ابوعلی پسر شیخ طوسی (ره) بوده

در روضات ازکتاب (بشارةالمصطفی) نقل میفرماید روزی پیغمبر ص داخل شد برحضرت امیر ع در حالی که مسرور بود ، سلام‌کرد ، جواب داد ـ امیرالمؤمنین (ع) عرض کرد یا رسول‌الله هرگز شما باین بشاشت وارد بر من نشده بودید ؟ فرمود بشارت باد ترا که همین ساعت جبرئیل‌بر من نازل شد وگفت خداوند بتو سلام میرساند و میفرماید «بشارت بده علی راکه شیعیان اوچه مطیع باشند وچه عاصی ازاهل بهشتند»

پس چون حضرت امیر ع شنید بسجده افتاد، دستهایش را بآسمان کرد و فرمود « خداوند را شاهد میگیرم که نصف حسناتم را بخشیدم بشیعیانم» امام‌حسن و امام حسین ع هم همین قسم فرمودند بعد پیغمبر ص فرمود شما اکرم از من نیستید‌منهم نصف حسناتم را بخشیدم بشیعیان علی‌ع خداوند عز وجل فرمود شما اکرم از من نیستید من تمام گناهان شیعیان ومحبین علی را آمرزیدم

دوم ابومحمد حسن بن محمد الديلمي صاحب‌کتاب ارشاد و غير او ـ

(دیلم اسم طایفهٔ است‌که در کوههای دیالم ساکنند واقع درقرب قزوین) ایشان معاصر یا قریب‌العصر مرحوم علامه حلی بودند ، تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان معین نیست نزد احقر و شاید قبرش در حوالی مازندران یا قزوین باشد این شعر از اوست:

لاتنضر(كذا)الموت في غم ولا فرح   فالارض ذئب و عزرائيل قصاب

سوم ـ جناب احمد بن علي بن ابيطالب الطبرسی الساری صاحب کتاب احتجاج و او از علماء مأه سادسه است چون از تلامذهٔ اوست جناب محمد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی‌که در سنه پانصد و هشتاد و هشت از دنیا رحلت فرمود و محتملست که مدفنش در طبرستان باشد چون در روضات تاریخ ولادت ورحلت ومحل دفنش را معین نفرموده .

چهارم ـ عمادالدين حسن‌بن علي‌الطبری المشتهر به عمادالدين‌الطبری صاحب‌کامل بهائی وجهت تسمیه‌اش بکامل این بود که عماد طبری این کتاب را تألیف کرد و او را تحفه نمود بوزیر معظم بهاءالمذهب والدین محمد بن محمد الجوینی المشهور بصاحب دیوان متولی حکومت بلاد ایران در دولت سلطان هلاکوخان مغول در روضاتست که ایشان از اکابر شیعه و معاصر با مرحوم خواجه نصیر و محقق اول بودند و تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنش معلوم نیست الا آن که در سنه ششصد و هفتاد و سه کتاب کامل را باتمام رسانیده وبود باصفهان خدمت صاحب امجد بهاءالدین محمد و محل دفنش محتملست در طبرس باشد و محتملست در اصفهان باشد. جهت آنکه مازندران را طبرستان مینامند چون‌آنجا جنگل زیاد است وآلت‌قاس‌که طبر باشد درآنجاخیلی

استعمال میشود ودر دست میگیرند لذا گفتند طبرستان.

پنجم - المولی حسن الکاشی الاصل الاملی المولد والمنشأ الشیعی الامامی المعاصر للعلامة العلی ایشان از شعراء زمان سلطان محمد شاه خدابنده بود و ابداً در مدح غیر اهل البیت قصیده و شعری نگفته .

در روضاتست که ایشان بعد از مراجعت از مکه معظمه مشرف شد بنجف اشرف و قصیدهٔدر مدح حضرت امیرالمؤمنین ع انشاد کرد که اولش اینست

ای ز بدو آفرینش پیشوای اهل‌دین وی زعزت مادح بازوی تو روح‌الامین

شب حضرت امیرالمؤمنین ع را در خواب دید فرمودند تو از راه دور بر ما وارد شدی و بما حق ضیافت وحق صله شعر داری میروی ببصره و مسعود بن افلح را ملاقات میکنی و سلام مرا باو می رسانی و باو بگو آن هزار اشرفی راکه نذر من کردهٔ اگر کشتی مال‌التجاره‌ات سالماً بکناز دریای عمان برسد وفاکن بنذرت و آن هزار اشرفی را بگیر و صرف کن در حوائجت‌ایشان رفتند ببصّره و بمسعود بن‌افلح پیغام حضرت امیر راگفتند نزدیك بودکه آنمرد از خوشحالی‌غش کندگفت که بعزت پروردگارکه احدی از نذر من خبردار نبود وهزار اشرفی را با خلعت فاخری بوی داد و بفقراء بصره هم ولیمه داد انتهی تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان معلوم نیست لکن چون محل ولادت ومحل نشوونمای‌ایشان شهرآمل بوده محتمل است‌که مدفنش هم درآمل مازندران باشد

ششم - السید الجلیل مؤمن بن محمد زمان الحسینی الدیلمی التنکابنی المازندرانی صاحب کتاب تحفه حکیم مؤمن واول‌کتابش را باسم سلطان شاه سلیمان الصفوی الموسوی‌کرده وایشان‌از اطباء حاذق بودند در روضات تاریخ ولادت ورحلت ومحل دفنشان را معین نکرده‌اند ومحتمل‌است که دفنشان درمازندران بوده باشد

بدانکه خیلی از علماء اعلام وفحول از اهل مازندران بودند نظیر ابن شهرآشوب و شیخ طبرسی المدفون فی مشهد الرضا ومحمد بن جریر بن رستم الطبری الاملی الشیعی الامامی صاحب کتاب دلائل الامامة و ایضاح و مستر شد و ایشان درماه رابعه از دنیا رفتند و مثل محمد بن‌جریربن یزید بن‌کثیر الطبری صاحب التفسیر والتاریخ و صاحب روضات میفرماید بگمانم او هم شیعه بوده و ادلهٔ بر تشیع او اقامه فرموده

بدانکه ازمتاخرین جمعی ازعلماء اعلام ازاهل مازندران بودند مثل جناب حاج ملامحمداشرفی ابن ملامحمد مهدی ساکن بارفروش صاحب کتاب‌شعائرالاسلام وغیره وحاج شیخ زین‌العابدین‌مازندرانی ساکن کربلای معلی وحاج میرزا حسین نوری صاحب‌کتاب مستدرك وغیرآنها

در حاشیه روضات فرموده که مازندران اسم است از برای بلاد معروفه از ناحیه دارالمرز ایران و از بعضی از کتب معتبره از حضرت صادق ع نقلکرده است که دانیال پیغمبر فرمود « مادخل طبرستان عاقل الاتحیر ولاسلطان عادل الاتفیر و ان اهلها محشوة بالنفاق و ما دخلهاصالح الاوقد فسدوما خرج منها فاسد الاوقد صلح الفتنة منها تخرج والیها تعود اولها غریق و آخرها حریق » مازندران ولایت با صفا ووسیعی‌است وجنگل بسیار بزرگی دارد و درختهای آن همه قسم از میوه‌جات ومرکبات را دارد درآنجا معدن نفت بسیارممتازی هست‌که دولت علیه ایران استفاده‌ای بسیار زیادی ازآن میبرد

امر سوم - در ذکر بعضی از قبور علماء و بزرگانی که واقع است درتبریز

اول الشیخ‌الامام ابویعلی حمزة بن عبدالعزیز الملقب بسلارالدیلمی که از اهل دیلم جیلان و رشت بوده و اواز تلامذهٔ سید مرتضی و شیخ مفید است و از برای او تصنیفات زیادی است

منجمله کتاب مراسم ومقنع و غیر اینها و رحلت ایشان در روزشنبه ششم ماه رمضان سنه‌چهار صد وچهل وهشت بود وقبرشان درقریه خسروشاهست که دریك منزلی تبریز است

دوم ـ السید الجلیل سیدفضل‌الله ابن علی بن عبدالله الحسنی الراوندی الکاشانی مصنف کتاب نوادر وضوء الشهاب وغیر او ونسبش منتهی‌میشود بجناب جعفربن الحسن المثنی وایشان ازمشایخ والد مرحوم خواجهٔ نصیر طوسی بودند **در روضات** است که ایشان کاغذی نوشتند باصفهان خدمت شیخ عبدالرحیم و این ابیات را درج کردند

شوقی الی مولای عبدالرحیم　　　اعرض قلبی للعذاب الالیم

و احبباً من جنة شوقها　　　توقد فی‌الاحشاء نار الجحیم

در روضات تاریخ ولادت و رحلتشان را ذکر نکرده وگویا ایشان معاصر بودند با قطب راوندی جناب سعید بن هبةالله و محل دفنشان را معین نکرده لکن در ترجمه حمزة بن عبدالعزیز سلار از نظام‌الدین قرشی نقل فرموده که قبر سلار در قریه خسرو شاه تبریز است و دراو هست‌مقبره قطب راوندی کمایقال

در ترجمه سعید بن هبةالله الراوندی میفرماید قبر ایشان در قم هست وآنچه در ترجمه‌سلارذکر شدکه درقریه خسروشاهست شاید مبنی بر اشتباه بقبرسید فضل‌الله است ابن‌علی‌الحسینی الراوندی

الحاصل از این عبارات احتمال میرود که قبر ایشان در خسروشاه تبریز باشد.

دوم ـ **محمود بن‌مسعود الشیرازی** الملقب **بالعلامةالشیرازی الشافعی** صاحب‌شرح‌قانون درطب وشرح حکمت الاشراق و غیر این دو ولادتش در شیراز بوده سنه ششصد وچهل رحلتش در تبریز بود در بیست وچهارم ماه رمضان سنهٔ هفتصد و ده وقبرش در چرنداب تبریز است نزدیك قبر بیضاوی وایشان درك کردند اواخر زمان فخرالدین رازی و شهاب الدین سهروردی و محیی‌الدین اعرابی را وخودشان از تلامذه خواجه‌نصیرطوسی بودندگویند در مجمعی از شیعه و سنی از اوسؤال کردندکه امیرالمؤمنین ع افضل است یا ابابکر اینشعر را جواب گفت:

خیرالوری بعد النبی من بنته فی بیته　　　من فی دجی لیل‌العمی ضوء الهدی فی‌ریته

در مستدرك است از ریاض العلماء نقل میکند که قطب‌الدین سعید بن هبةالله راوندی صاحب کتاب خرائج وجرایح وقطب‌الدین محمدبن حسن کیدری سبزواری شارح نهج‌البلاغه وقطب‌الدین‌محمد بن‌محمد رازی بویهی صاحب شرح مطالع و شرح شمسیه در منطق این سه مسلما شیعه بودند **اما** قطب‌الدین شیرازی و قطب‌الدین المشهور بقطب المحیی این دو از علماء اهل‌سنت بودند

در روضات اختیار فرموده که قطب‌الدین رازی بویهی سنی بوده **در مستدرك** ادلهٔ ذکر میکند بر تشیع ایشان وخیلی تخطئه میفرماید از صاحب روضات

الحاصل این قطب شیرازی خالوی شیخ سعدی بوده ایشانهم طبع شعر داشتند و این‌رباعی را نسبت بایشان داده‌اند

یقولون کلمات الشتاء کثیرة　　　و ماهو الاواحد غیر مفتری

اذاصح کاف الکیس فالکل حاضر　　　لدیك وکل الصید یوجدفی‌الفری

چهارم السید العارف **قطب‌الدین حیدر تونی** و نسب ایشان‌منتهی میشودبامامزاده عبدالله ابن الامام موسی‌الکاظم(ع) و قبرشان در تبریز مشهور است و ایشان غیر قطب الدین حیدر مدفون دو تربت حیدریه است **درمجالس‌المؤمنین است** که ایشان مشرف شدند بنجف اشرف و بسنگی

تکیه داد و ایستاد بیك پا و تا مدت هفت روز اصلا حرکت نکرد هیچ نخورد و در شب هشتم از میان ضریح مطهر آواز هولناکی بلند شدکه اهل نجف از خواب رمیدند و بگوش ایشان رسیدکه فرزند من حیدر را دریابید چون باطراف نظر کردند او را دیدند و از نام ونسبش سؤال کردند دانستندکه مراد حضرت امیرالمؤمنین ع او است لاجرم همه به پای بوس رفتند و اورا بشرف زیارت ضریح منور رسانیدند

پنجم - ابوالخیر **عبدالله بن عمر بن محمدالفارسی** البیضاوی الشافعی صاحب تفسیر بیضاوی و این تفسیر درحقیقت تهذیب ومختصر تفسیر کشاف زمخشری است و رحلت او سنه ششصد وهشتاد و پنج بوده ودفن شد در چرنداب تبریز وبیضاء از شهرهای شیراز است و از آن شهر است حسین بن منصور حلاج که المقتدر بالله اورا بقتل رسانید وحکم کرد که بدنش را بسوزانند

ششم - فخرالدین **احمد بن الامام حسن** الجاربردی الشافعی نزیل تبریز شارح شافیه ابن حاجب وفاتش در تبریز بود سنه هفتصد و وچهل و دو - **ازمعاریف شعراء قبر خاقانی** در تبریز است و هو ابراهیم بن علی الشیروانی وفاتش سنه پانصد و هشتاد و دو بوده و قبرش درسرخاب تبریز است **ایضاً** در سرخاب تبریز است قبر مولانا لسانی شیرازی که شاعرمتین متشرعی بود و این رباعی از اوست

گر بند لسانی گسلد از بندش ور خاك شود وجود حاجتمندش
باید که ز مشرق دلش سرنزند جز مهر علی و یازده فرزندش

در خیرات حسان از زن آذربایجانی این اشعار ملیح را نقل کرده

اگر بباد دهم زلف‌عنبر آسا را بدام خویش کشم آهوان‌صحرا را گذارمن بکلیسا اگر فتد روزی بدین‌خویش کشم‌دختران‌ترسارا بیك‌نگاه دوصدمرده میکنم زنده خبر دهید ز اعجاز من مسیحا را

نظیر اینست در بلندی مضمون این رباعی که منسوبست بوالده شوکت‌الدوله حاکم بیرجند

ای صبا از من بگو فرهاد بی‌بنیاد را در میان عشقبازان تخم تنگی کاشتی
بیستون رابهرشیرین می‌بکندی‌العجب تیشهٔ‌آهن‌چه میکردی‌تومژگان داشتی

امر چهارم - درذکر قبور بعضی از علماء و بزرگانیکه در همدان مدفونند
اما از امامزادگان محترم

اول- قبرشریف جناب امامزاده یحیی بن علی بن ابیطالب (ع) وبسیارعالی وباشکوهست بلکه از سایر مقابر شریفه آنجا شکوهش بیشتر است

دوم - مقبرهٔ منسوب به **شاهزاده حسین**، میان شهر است وبسیار باشکوه وگنبد عالی‌دارد، درمیان آن مقبره است **قبرمرحوم حجة الاسلام حاج سید عبدالمجید الهمدانی** ره

سوم - مقبرهٔ منسوب به جناب **شاهزاده اسمعیل بن موسی الکاظم** (ع) گنبد بسیار عالی دارد

چهارم - مقبرهٔ منسوب به **شاهزاده حرث بن علی بن ابیطالب (ع)** که ایشان‌هم‌گنبد عالی دارند

پنجم - مقبرهٔ علویان ودر آن خطوطی است‌که بگچ نقش شده بسیار عالی و قدیمیست

اما از علماء وبزرگان :

اول - المولی فتح الله بن مولی شکرالله الکاشانی الشریف ایشان از علمای دولت

سلطان شاه طهماسب الصفوی بوده صاحب تفسیر منهج الصادقین بالفارسی در سه مجلد و تفسیر خلاصة المنهج در یك مجلد بزرك ضخیم و تنبیه الغافلین در ترجمهٔ نهج البلاغه و کشف الاحتجاج در ترجمهٔ احتجاج طبرسی که نسخه‌اش در خزانهٔ شاه صفی دراردبیل دیده‌شده ـ رحلتشان‌درسنه‌نهصدوهشتاد وهشت‌بوده و تاریخش « ملاذالفقهاء » است (۹۰۸) و قبرش در همدانست و روی قبرشان سنك بزرگی انداخته‌اند

دوم ـ قبر باباطاهر که رباعیات بسیارخوبی دارد در مواعظ بهمان زبان لری‌خودش منجمله

خوشا آنان که الله یارشان بی	که حمد و قل هوالله کارشان بی
خوشا آنان که دایم در نمازند	بهشت جاودان بازارشان بی

ومنجمله

از آنروزی که ما را آفریدی	بغیر از معصیت از ما ندیدی
خداوندا بحق هشت و چارت	ز مو بگذر شتر دیدی ندیدی

سوم ـ قبر شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین بن‌عبدالله بن سینا پدرش از اهل بلخ بود ـ ولادتش دریکی از قرای بخارا بود سنه سیصد و هفتاد و رحلتش در همدان بودسنه چهارصد وبیست وهفت و قبرش در همدان معروفست **این اشعار از اوست**

اسمع جمیع وصیتی واعمل بها	فالطب مجموع بنظم کلامی
واحفظ منیك ما استطعت فانه	مآء الحیوة تصب فی الارحام
و اجعل غذآئك کل یوم مرة	واحذر طعاماً قبل هضم طعام

بعضی گفتند که قبر **ابو سعید ابوالخیر** در همدان نزدیك قبر **ابن‌سینا** است و او درشب‌چهارم شعبان سنه چهارصد و چهل از دنیا رفت ـ بعضی گفتند قبر او در **نیشابور** است

واز همدان بود فاضل ادیب **احمدبن حسین بن یحیی** الهمدانی معروف به بدیع‌الزمان که از اعاجیب دهر بود ومسموماً درهرات ازدنیا رفت سنهٔ سیصد و نود وهفت ونقل شدکه او سکته کرده بود گمان کردند ازدنیا رفته تعجیل نمودند در دفن او ودر میان قبر بهوش آمد، مشغول‌مناجات شد صدای مناجاتش را شنیدند قبرش را شکافتند دیدند دست خود را بریش خود گرفته واز هول‌قبر وفات نموده **این رباعی از اوست**:

همدان لی بلد اقول بفضله	لکنه من اقبح البلدان
صبیانه فی‌القبح مثل شیوخه	وشیوخه فی‌العقل کالصبیان

مناسب دیدم که دراین‌مقام **حکایتی نقل کنم که ثقة الاسلام نوری از مولی زین‌العابدین سلماسی نقل کرده**:

فرمود وقتی که ما از سفر خراسان مراجعت کردیم مرورکردیم بکوه الوند که در قبلهٔ همدان است رفقا مشغول‌شدند بنصب خیمه من‌نظر کردم بصفحه کوه چیزسفیدی بنظرم آمد تأمل کردم دیدم شیخ محاسن سفیدی است [illegible] امهٔ سفیدی بسرش هست و در صفهٔ بلندی نشسته و اطراف خود را سنگهای بزرك چیده بقسمی که سرش دیده میشد پس من نزدیك رفتم وسلام‌کردم التفاتی‌نمود بجانب من وبا من انس گرفت وآمد نزد من، با او صحبت کردم ، دانستم که از فرق باطله نیست، عیال واولاد داشته و از آنها عزلت‌گرفته و باین مکان منزل‌کرده بجهت عبادت پروردگار وبعضی ازعجایبی که دیده بود نقل کرد **منجمله گفت**:

من در ماه رجب باین مکان منزل گرفتم چون چند ماه گذشت یکشب در وقت مغرب مشغول‌نماز بودم ولوله عظیمی و صدای عجیبی بگوشم رسید ، نمازم را مختصر کردم دیدم بیابان پر از حیوانات

است وهمه توجه کردند بجانب من، خیلی ترسیدم نگاه کردم دیدم در میان اینها حیوانات متضاده با هم هستند از قبیل شیر و ببر و گرگ و آهو و غیره و همه صیحه میزدند جمع شدند در محل من و سر بسوی من بلند کردند و بصداهای غریب وعجیب صیحه میکشیدند

گفتم بعید است که قصد اینها من باشم، یکوقت بخاطرم گذشت که امشب شب عاشوراء است واین اجتماع وغوغا وصیحه در مصیبت حضرت ابی‌عبدالله الحسین ع است چون منتقل باین‌مطلب شدم عمامه از سر انداختم ورفتم پائین ومیگفتم« حسین‌حسین ، شهید حسین، مظلوم حسین ، عطشان‌حسین» پس راه باز نمودند من در وسط ایستادم وآن حیوانات دور من حلقه زدند، بعضی سر بزمین‌میزدند، بعضی خود را بزمین میانداختند تا طلوع فجر ، چون صبح شد متفرق شدند و الان هیجده سالست که در هر شب عاشورا عادتشان اینست بعضی اوقات ماه برمن مشتبه میشود و از همین اجتماعشان من روزعاشوراء را میشناسم

امر پنجم - درذکر قبور شریفهٔ بعضی از علماء که در کرمانشاه مدفونند

اول - قبرمرحوم ملاعبدالله التونی البشروی صاحب وافیه در اصول فقه و تاریخ فراغش از او درسنه هزار وپنجاه و نه بوده واورا مولانا آقا سید محسن کاظمینی شرح فرموده

در روضات از ریاض‌العلماء نقل فرموده: : « انه کان من اورع اهل زمانه و اتقیهم بل کان ثانی المولی احمد الاردبیلی» و ایشان با برادرشان جناب آخوند ملا احمد تونی صاحب حاشیه شرح لمعه بعد از فراغ از تحصیل متوطن مشهد مقدس شدند بعد هر دو برادر بعزم زیارت اعتاب مقدسه ائمه عراق حرکت فرمودندکه از طریق قزوین مشرف شوند درزمان مولانا خلیل‌القزوینی بعدکه از قزوین حرکت‌نمودند جناب آخوند ملا عبدالله در کرمانشاه از دنیا رحلت فرمود در چهارم‌ربیع‌لاول سنه هزار و هفتاد و یك و در نزدیك پل شاه دفن شد در آخر قبرستان و بالای قبرش قبهٔ ساختند که معروف باشد

دوم - قبر جناب آقا محمدعلی بن آقا محمد باقر البهبهانی صاحب‌کتاب مقامع و غیر آن. اهل کرمانشاه درحیات مرحوم والدشان التماس‌کردند که آقازاده را بفرستد به کرمانشاه آقا اذن دادند تشریف آوردند و در حدود سنه هزار دویست و شانزده از دنیا رحلت فرمود و قبرشان درکرمانشاه معروف است و قبه وبقعهٔ عالی دارد.

سوم - قبر جناب احمد بن اسحق القمی که از اجله ومعتمدین رواة اخبارند وقبرشان در حلوانست‌که فعلا معروفست پل‌ذهاب قریب برودخانه سرپل

خاتمه در بیان سه امر:

امر اول - درذکر بعضی ازحکایات درکرامت بعضی‌ازاولیاء الله از غیر سلسله علمای اعلام

چون درابواب‌سابقه کرامت‌بعضی‌از علمای اعلام‌ذکرشدحقیرقناعت‌میکنم‌در این‌مختصر بذکرهشت‌حکایت

اول در مسکن الفوائد شهید الثانی از اوزاعی نقل کرده که گفت من در عریش مصر سایه بانی دیدم و در میان او مرد کوری بود که دست‌ها و پاهای او شل بود و میگفت لك الحمد سیدی و مولای اللهم انی احمدك حمداً یوافی محامد خلقك اذ فضلتنی علی کثیر من خلقك تفضیلا . گفت : من نزدیك وی رفتم وسلام کردم گفتم خداوند ترا رحمت کند یکسؤالی از شما

میکنم آیا جواب مرا میدهی؟ گفت: اگر بدانم جواب میگویم. گفتم چه فضیلت خداوند بتو کرامت فرموده که این قسم تشکر میکنی اورا؟ گفت: مگر نمی‌بینی تفضلات الهی را بمن واللّه اگرخداوند تبارك و تعالی آتشی بفرستد که مرا بسوزاند و امر کند که کوهها بروی من ساقط شود و دریاها مرا غرق کند وزمین مرا درخود فرو ببرد من زیادتر شکر اورا میکنم ومن بتو حاجتی دارم. گفتم آنچه میخواهی بگو گفت پسری دارم که در اوقات نماز مرا خبردار میکند و وقت افطار بمن‌افطار میدهد وحال یکروز میشود که نزد من نیامده میتوانی او را بیابی؟ پس من تقرباً الی‌اللّه بسراغ‌او رفتم دیدم شیری اورا پاره کرده و بروی زمین افتاده گفتم انا للّه و انا الیه راجعون چگونه من خبر این پسر را بپدرش بگویم گفت رفتم نزد آنمرد سلام کردم جواب داد. گفتم خداوند ترا رحمت کند آیا تو مقرب‌تر هستی نزد خداوند یا ایوب پیغمبر؟ گفت البته ایوب پیغمبر مقرب تر است نزد خداوند ازمن گفتم خداوند مبتلا کرد ایوب را و صبر کرد تا وقتیکه مردم از او دوری نمودند و آنچه توبمن گفتی بروم و طلب نمایم رفتم دیدم شیر پسرت را هلاك نموده و خداوند اجر ترا زیاد کند یکمرتبه آن مرد عاجز صالح گفت الحمد للّه الذی لم یجعل فی‌قلبی حسرة من الدنیا بعد صیحه زد و افتاد بروی زمین نشستم اورا حرکت دادم دیدم از دنیا رفته،

دوم ـ در **حیات الحیوان** دمیری نقل کرده که خداوند بشموانه یك پسری داد و او را خوب تربیت کردچون بزرك شد بمادرش گفت ترا بخدا قسم مرا ببخش بخداوند گفت پسرجان‌صلاحیت ندارد که هدیه بشود بپادشاهان مگر اهل ادب و تقوی و تو ای پسرك من نمیدانی که خداوند ازتو چه خواسته است آن پسررفت مشغول تحصیل معرفت و تقوی شد تا آنکه یکروز آن پسر رفت بکوه که هیزم جمع کند با مرکبش پس مرکبش را بست وهیزم جمعکرد خواستکه هیزمها را بمرکبش‌بار کند دید شیری مرکبش را پاره کرده ، پس آن‌جوان دست بگردن‌آن شیر انداخت گفت یاکلب‌اللّه تومرکب مرا هلاك کردهٔ قسم بحق سید ومولای خود باید هیزمها را بار تو نموده ببری بمنزل‌من، پس هیزم ها را بار آنشیر کرد و شیر هم در کمال اطاعت و انقیاد هیزمها را آورد تا رسید بمنزل شموانه ، آن جوان در راکوبید چون چشم مادرش باو افتاد دیدکه شیر مطیع او شده گفت الان قابل شدهٔ از برای خدمت خداوند پس اورا بخداوند بخشید

جوان مادر را وداع نموده رفت ومشغول عبادت الهی شد

نظیر این قضیه در خاتمه باب یازدهم از سید شمس‌الدین جد مرحوم سید نعمت‌اللّه جزایری نقل‌شده و اعجب از این درخاتمه باب دوم از شیخ‌ابوالحسن خرقانی نقل شد

سوم ـ در **بحار** از **محاسن** برقی روایتکرده که علی‌بن عاصم زاهد رفت بزیارت حضرت سیدالشهداء ع قبل از آنکه مشهد مقدس حضرت سیدالشهداء ع عمارتی داشته باشد ناگاه شیری آمد نزد او و او فرار نکرد ازآنشیر دید درکف پای او خاری رفته که پایش باد کرده پس آن خار را از پای آنشیر بیرون‌آورد و پایش را فشار داد که کثافتها از پایش بیرون شد و قدری از عمامه‌اش را قطع کرد و پای آن شیررا با آن قطعه عمامه‌اش بست

ایضاً از محاسن برقی روایتکرده که بعضی از خواص حضرت امیرالمؤمنین (ع) مشغول نماز بودند درحال‌سجود یك افعی‌خودرا دورگردن او پیچید ابداً حالش تغییر نکرد بهمان‌قسم مشغول‌ذکر خداوند بود تا آنکه از دور گردن او باز شد بدون اینکه اوحیله وچارهٔ بکند

وروایتکرده که علی الزاهد ابن حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب ع بدرجناب حسین صاحب فخ مشغول نماز بود ناگاه یك افعی از سر کوه فرود آمد بجامه‌های او بالارفت واز گریبانش داخل شد واز پائین جامه‌هایش بیرون شد وابداً درنماز حالش تغییر نکرد

چهارم در دارالسلام ثقة‌الاسلام نوری از کتاب زهرة الریاض از شخصی از اهل مکه نقلکرده که یکسالی در مکه معظمه قحطی شدیدی شداهل‌مکه رفتند بعرفات بجهت استسقاء نمودن مابوساً برگشتند هفته دیگر بازرفتند باستسقاء گفت دیدم غلام سیاه ضعیف و نحیفی آمد و دو رکعت نماز خواند بعد بسجده رفت ودر سجده‌اش گفت پروردگارا بعزت تو که‌من سرازسجده بر نمیدارم تا وقتیکه باران رحمت بندگانت نازل بفرمائی ناگاه ابری ظاهر شد و باران شدیدی نازل شدپس آنغلام حمدالهی بجای آورد وبرگشت بمکه معظمه منهم عقب سرش آمدم دیدم داخل شد بخانه بنده فروشی ومن مراجعت نمودم چون فردا صبح شدمن قدری درهم برداشتم رفتم بخانه آن بنده فروش دق الباب کردم آن بنده فروش آمد گفت چه حاجت داری گفتم بنده میخواهم از تو ابتیاع کنم بس شعت نفر غلام آورد نزد من که درمکه نظیر نداشتند دیدم هیچیك آنغلام دیروزی نیستند گفتم غیر اینها دیگر غلامی نداری گفت چرا یك غلام سیاه میشومی دارم که با هیچکس سخن نمیگوید گفتم ببینم آورد دیدم همان غلام دیروزی است که مقصود من بود گفتم این غلام را چند خریدهٔ گفت هفت دینار لکن یك دینار نمی‌ارزد من هفت دینار باودادم و غلام رااز او خریدم آنغلام گفت تو چرا مراخریدی گفتم من ترا نخریدم که خدمت مرا بکنی بلکه‌خریدم که‌من خدمت‌ترابکنم چون دیروزقرب ومنزلت ترا نزد خداوند فهمیدم وقصهٔ که دیروز دیده بودم برای او نقل کردم گفت ای سیدمرا آزادکن گفتم ، (انت حرلوجه الله) گفت الحمد لله این آزادی از مولای کوچك من بود تا چه قسم مولای بزرك مراآزاد کند پس وضو ساخت ودورکعت نماز خواند بعد دستهایش را به آسمان بلند کرد عرضکرد خداوندا تومیدانی ازوقتیکه ترا شناخته‌ام معصیت ترا نکردم وهمیشه‌از تو مسئلت مینمودم که‌سری که بین من‌وتو هست فاش نکنی حال که‌فاش کردی خداوندا روح مرا بسوی‌خود قبض‌فرما

ناگاه دیدم افتاد بروی زمین وازدنیا رفت پس من اورا غسل دادم و کفن کردم بجنازه او نماز خواندم واورا دفن کردم لکن کفنش را نفیس نکردم شب که شد پیغمبر ص را در خواب دیدم فرمود آیا تواز خداوند وازمن حیا نکردی که ولیی از اولیاء خداوند مرد وتو کفن نفیس ببدن او نپوشاندی آیانمیدانی که‌او رفیق حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است در بهشت

پنجم در لئالی الاخبار روایت شده هفت سال در بنی اسرائیل قحطی شد ، حضرت موسی باهفتاد هزار نفر رفتند بطلب باران

وحی‌رسید چگونه دعاهای اینها را مستجاب نمایم وحال‌آنکه گناهان آنها بالای سرشان‌سایه انداخته وباطنهای اینها خبیث است واز عذاب ومکر من‌ایمن هستند بروید نزد بندهٔ از بندگان من که‌اسمش کرخ است که آن بیاید ودعاکند ومستجاب نمایم

حضرت موسی هرقدر ازاو سؤال کرد او را نیافت ، تا یکروز از راهی میگذشت دید بندهٔ سیاهی که در پیشانیش آثار سجده است میان راه میرودحضرت موسی ع بنور ایمان شناخت فرمود اسم تو چیست

عرضکرد اسم من کرخ است ، فرمودتو مقصود ما هستی برو بطلب باران ، پس آن غلام

رفت بطلب باران و از کلماتش این بود گفت « یارب ماهذا من فعالك ومن عملك و ماالذی بدالك انقصت علیك عیونك ام عاندت الریاح من طاعتك ام اشتد غضبك علی المذنبین الست غفارا قبل خلق الخطائین ام تخشی الفوت فتعجل بالعقوبة »

پس کرخ ازجای خود حرکت نکرد تاباران رحمت بر بنی اسرائیل نازل شد

چون کرخ مراجعت کرد حضرت موسی استقبال فرمود اورا کرخ عرضکرد دیدی باپروردگار چگونه مخاصمه کردم وچگونه خداوند بامن انصاف فرمود

ششم در دار السلام شیخ محمود عراقی از بعض از مجاورین نجف اشرف نقل فرموده گفت من اوقاتم را نوعا صرف در خدمت زوار ومجاورین میکردم ، پس یکشب در عالم رویا بگوشم رسید که منادی ندا کرد « ولیی از اولیاءالله در گلخن فلان حمام ازدنیا رفته بر خیز واورا تجهیز کن » چون بیدار شدم دیدم ساعت نصف شب است ازعسس و پاسبانها ترسیدم که از منزل خارج شوم ، بعلاوه هواهم بسیار سرد بود ، گفتم « خواب حجیت ندارد» دومرتبه خوابیدم

بازمنادی مثل اول ندا کرد ، بیدار شدم ومثل عذرهای سابق بقلبم خلجان کرد سه مرتبه خوابیدم باز منادی مثل اول نداکرد ، بیدارشدم گفتم دیگر جایز نیست مسامحه کردن بعداز این ، پسرم را بیدار کردم و چراغ روشن کردیم رفتیم بجانب آن حمام وداخل‌شدیم بگلخن چون نظر میان خاکستر ها کردم دیدم یك چیزی بالای خاکسترها دیده میشود چون نزدیك رفتم‌بکسری بالای خاکسترهادیدم‌ازشدت‌سرما که‌بقیه بدنش‌را میان‌خاکستر کرده‌بودوسرش را ازخاکسترهابیرون گذارده بود بجهت تنفس وبهمین حالت ازدنیا رفته بود

پس اورا بیرون آوردیم وبذلت وفقر اوگریه کردیم وگفتیم

ای بنده خدائی که بتو این‌مقام ومنزلت را داده وراضی نشده تو باینحالت‌تا صبح بمانی کیستی وبچه عمل باینمقام ومنزلت رسیدی ؟ ناگاه صدائی شنیدیم که شخصش را نمی‌دیدیم گفت ، ازصدق وراستگوئی باینمقام رسیدم

هفتم در لئالی الاخبار ازبعض ازکتب معتبره نقل‌کرده

درزمان‌خلیفه ثانی زن‌وشوهری‌بودند وعادت شوهر این بود که‌می‌آمد بمسجد ونمازمی‌خواند وبعدازنماز تعقیب نخوانده از مسجد خارج میشد یکروز خلیفه بآنجوان عتاب‌کرد چرا نمازت بدون آداب وبدون تعقیب است

جوان چشمش پراشك شد ، گفت ، خلیفه مرامعذور بدار تو خبرازحال من نداری خلیفه گفت جهتش رابگو ، گفت خلیفه فقر وپریشانی برماشدت کرده باندازهٔ که خودم و زوجه‌ام یك قمیص بیش نداریم یکنفر که‌میپوشیم دیگری برهنه میماند ، من آن قمیص را میپوشم و می‌آیم بمسجد و نماز میخوانم بعد معجلا میروم بمنزل که زوجه‌ام بپوشد ونماز گذارد ، پس خلیفه و حاضرین بحال آنها گریستند ؛ خلیفه خیلی قلبش رقت کرد و هشتاد درهم از بیت المال بآنجوان داد که بجهت عیالش لباس بگیرد جوان آن درهم‌را گرفت وآمد بمنزل‌نزد عیالش وقصه را بجهت‌او نقل‌کرد

زوجه گفت ای پست فطرت چرا سرت را اظهارنمودی وفقرت را افشاکردی ونعمت فقر رابه متاع دنیا فروختی ؟ قسم بعزت پروردگارم که اگر این درهم را ردنکردی من زوجه تونخواهم‌بود مااختیار نمودیم محنت‌دنیا را که ازفیض‌سعادت آخرت بازنمانیم پس آنجوان برگشت ودراهم را به خلیفه رد کرد چونشب شد زن‌ومرد هردوخوابیدند قدریکه از شب گذشت زن از خواب بیدار شده

برخاست وضو ساخت وچند رکعت نماز بجای آورد بعد شوهرش را بیدار کرد و گفت برخیز وضو بساز و نماز بخوان ، بعداز فراغ آنزن گفت ، ایمرد مامدتی بود که بفقرو مسکنت زندگانی میکردیم واحدی مطلع برحال مانبود والان حال مامنکشف شد میل ندارم زنده بمانم و میخواهم ازخداوند که اجل ومرك مارا برساند آیاتوهم ایشوهر با من موافقت می‌نمائی آنمرد گفت بلی پس هر دو بسجده رفتند وسجده‌شان طول کشید تاهردو از دنیا رفتند

هشتم سیداجل آقامیر سیدعلی یزدی رحمة‌الله علیه درمجلس درس که حقیر حاضر بودم فرمود شخصی از نیکان اراده سفر بعیدی را نمود وزوجه صالحه داشت استدعا کرد از صدیقش که معروف بدیانت وامانت بود که‌روزی یکمرتبه بیاید درب منزل او که اگر زوجه‌اش حاجتی داشته باشد حاجتش‌را انجام دهد ورفت بسفر ورفیقش روزی یکمرتبه می‌آمد بجهت خبرگیری وسرپرستی وقضاء حوائج آنزن

یکروز بادی وزیدن گرفت و پرده را بلندکرد و چشمش بزوجه صالحهٔ رفیقش افتاد دستش را بجانب آن زن بخیانت بلند کرد آنزن صالحه گفت آیا حیا نمیکنی چه اراده داری آن مرد خجالت کشید ودست خود راجمع کرد و ترسید اگر رفیقش‌از سفر بیاید ومطلع شود جواب چه بگوید لاجرم جلاء وطن‌نموده و ازآن بلدرفت بشهر دیگر که چشم رفیقش باو نیفتد بعد که وارد آن بلد دیگرشد سؤال‌نمود که ازهد و اتقی اهل این بلد کیست اورا دلالت نمودند به شخصی و از بعضی دیگر حال آنشخص را سؤال نمود گفتند اوفاسق ترین تمام اهل این شهر است اینمرد تعجب کرد وسؤال نمود که فسق اینمرد چه‌چیز است گفتند سه‌فسق علانیه دارد

اولا لاطی است وهمه اوقات جوان امردی همراه دارد ثانیا منزلش در میان محله یهودیسان است وباقی مسلمین که‌در آن محله منزل داشتند منازلشان را فروختند و این شخص نفروخت گویا محبت و میلی باین طایفه یهودیان دارد ثالثا غالب شرابهای این محله یهودیان را این مرد خریداری میکند

تعجب اوزیاد شد گفت بروم تحقیق ازاین امر بنمایم منزل اورا پرسید نشان دادند در محله یهودیان آمد درب منزل او دق‌الباب کرد آنشخص آمد دررا باز کرددیدطفل امردی هم باا‌وست وارد منزل شد دید بوی‌شراب بشامه‌اش رسید فهمید که‌هرسه‌علامت واقع است وتعجب‌خود رابه آن مرد اظهار کرد آن‌مردگفت چه فسق به‌من‌نسبت داده‌اند

آنسه فسق‌علنی‌راباو گفت آنشخص گفت‌جواب‌تفصیلی‌دارم وجواب‌اجمالی‌اماجواب‌تفصیلی آنستکه اینطفل امرد بچه خود من‌است چون اطمینان بکسی ندارم لهذا همه اوقات او را با خود راه‌میبرم ومادر آنطفل راطلبید وتصدیق از او نمود

واما بوی شراب چون‌بعضی از جهال این بلد عصر پنجشنبه که مزدهفته خودرا میگیرند می‌آیند ازیهودیان این‌محل شراب میخرند این‌ننك است بجهت ما مسلمانان لهذا من دخل هفته خودرا جمع میکنم‌وآنچه بتوانم شراب میخرم ومیان این چاه وسط حیاط میریزم که‌جوانان مسلمین حتی‌الامکان مبتلا بشرب خمر نشوند

واما منزل رایهودیان خواستند بقیمت زیادی بخرند وچون در اینخانه عبادت پروردگار شده بود من‌راضی بفروش نشدم که کفار در اینمنزل سکنی نمایند و اما جواب اجمالیش آنستکه مردم اعتقاد بدیانت وامانتمن نکنند که عیالشان را بمن بسپارند و من نظر خیانت به آنها بنمایم

که لابد شوم جلاء وطن کنم

آنمرد گفت من بنهایت متحیر شدم ودانستم که اینشخص ازاولیاءالله است که اخبار از غیب میدهد امردوم بدانکه بهرقسمی که انسان در دنیا با بندگان خدا رفتار کند مردم بهمانقسم با او و اولادش رفتار خواهند کرد چنانچه در اخبار کثیره وارد شده «کما تدین تدان» ودرآیه شریفه فرموده «فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره ومن یعمل مثقال ذرة شراً یره»

قصص وحکایاتی که شاهد براین مطلبند زیاد است وما ذکر میکنیم بعضی ازحکایات وارده در این مقام را در ضمن دو مطلب

مطلب اول در بعضی از حکایاتیکه دلالت دارد بر آنکه جزای ظلم واسائه بمخلوقات الهی سریعاً دردنیا بشخص ظالم میرسد علاوه برجزاهای اخروی

در این مختصر قناعت میکنیم بذکر ده حکایت از کسانیکه در دنیا عمل ظلم کردند وجزایش ولادردنیا دیدند

حکایت اول در دارالسلام ثقة الاسلام نوری از کتاب عقدالفرید روایتکرده

درزمان حضرت موسی ع مرد صالح فقیر و عیالمندی صید ماهی میکرد و از او قوتی بجهت عیالش تحصیل مینمود یکروز ماهی بزرگی بشبکه‌اش افتاد آن مرد فقیر خوشنود شد آن ماهی را گرفته برد ببازار که بفروشد واز ثمن او معیشت بنماید در بین راه ظالمی آنماهی رااز او خواست جبراً بگیرد صیادممانعت نمود آن ظالم عصائی دردست داشت زد بسر صیاد وماهی رااز اوغصباً گرفت بدون آنکه وجهی باو بدهد پس صیاد عرضکرد الهی خلقتنی ضعیفا و خلقته قویاً فخذلی بحقی منه عاجلا فقد ظلمنی ولاصبرلی الی الاخرة

بعد آنظالم ماهی را برد نزد زوجه‌اش امر کرد او را بریان کند ، چون او را بریان نمود ودر مقابل شوهرش گذارد که میل نماید ناگاه ماهی دهان گشود و انگشت آن ظالم را گزید بقسمی که قرار و آرام ازاوگرفت ، رفت نزد طبیب چون طبیب چشمش بآن زخم افتاد گفت علاجش قطع انگشت است که سرایت بباقی دست نکند پس انگشت را قطع نمودند

درد شدیدی منتقل شد بکف دست آنظالم ، گفت باید از بند دست قطع نمود که الم سرایت بعضد نکند وهکذا هر عضوی راکه قطع می کردند الم ووجع منتقل بعضو فوق آن میشد

پس ازمنزل خارج شد صیحه‌زنان واستغاثه مینمود به پروردگار که این الم را از او دفع کند درختی رادید رفت بسایه آندرخت خوابش برد ، در عالم خواب قائلی باو گفت ای مسکین تا کی اعضایت را قطع میکنند برو نزد آنمظلوم واورا ازخود راضی کن

پس رفت در مقام تفحص از آن مظلوم برآمد واورا پیدا کرد والتماس نمود تاازاو عفو کرد همان حال الم دستش ساکت شد ودستش بفضل و کرم الهی باو برگشت

خطاب رسید بحضرت موسی ع بعزت وجلال خود که اگر این مرد را ازخود راضی نکرده بود تازنده بود معذب بود بعذاب من

حکایت دوم در زهرالربیع است

در اصفهان مردی عصائی زد بزوجه‌اش ،آنزن از آن عصا از دنیا رفت بدون آنکه تعمدور

قتلش داشته باشد ، ترسید ازقبیله آنزن‌و نیدانست علاج این‌کار چه چیز است پس آمد نزد کسی‌و
بااو مشورت نمود ، گفت علاجش آنستکه جوان صبیح منظری‌بمنزل خود ببری واورا بقتل برسانی
وکشته اورا پهلوی کشته عیالت بخوابانی وقتیکه اقارب زوجه‌ات یا اقارب آنجوان مقتول فهمیدند
بگو من‌دیدم این جوان با زوجه من زنا میکرد لذاهردورا بقتل رسانیدم

پس آنزوج ساده لوح کلام آنمرد را تصدیق نمود رفت در خانه‌اش نشست دید جوان صبیح
منظری ازراه میگذرد اورا طلبید وتکلیف بمنزل خود نمودجوان اجابت کرد وارد منزل او شد
بجهت اوغذا حاضر کرد بعد ازصرف غذا اورا بقتل‌رسانید و جسد اورا پهلوی‌جسد عیالش خوابانید
چون کسان زن خبر دار شدند آمدند نزد شوهرزن گفت من‌دیدم این جوان با او عمل قبیح میکند
لذاهر دورا بقتل رسانیدم گفتند اگر چنین‌بوده خوب کردهٔ

وآنمرد مستشیر جوان صبیح منظری داشت ، شب دید جوانش نیامد بمنزل ، رفت‌نزد آنمرد
ساده‌لوح گفت آیا آنچه صلاح بینی نموده بودم بعمل آوردی ؟ گفت بلی گفت به‌بینم آنجوانی را
که‌بقتل رسانیدهٔ

پس اورا داخل منزل نمود همینکه چشمش بآنجوان مقتول افتاد دید پسر خودش بوده که
کشته شده پس‌خاك بسر ریخت وظاهر شد معنی فرمایش‌معصوم که‌فرمود « من‌حفر بئراً لاخیه‌المؤمن
اوقعه الله فیه »

حکایت سوم درانوار نعمانی است

در زمان داود پیغمبر ع مرد فاسقی‌رفت بمنزل مردفقیری که باعیال او زنا کند ، چون مشغول
شد به‌زنا بقلبش گذشت‌که‌کسی باعیال او زنا میکند

چون آمدبمنزل دید مردی بالای سینهٔ زوجه‌اش خوابیده ، آنمرد را گرفته برد نزد داود
پیغمبر ع که‌حدالهی را براو جاری کند خطاب رسید ای‌داود باین‌مرد بگو« کما تدین تدان» چون
تو بازن فلانی زنا کردی مردی بازن توزنا کرد

حکایت چهارم ایضا درانوار نعمانی است

مرد سقائی در بلاد بخارا بخانهٔ زرگری سی سال بود که آب میبرد وابداً نظر سوئی از او
سرنزد پس روزی مرد سقا بند دست زن‌آن زرگر را گرفت واورا تقبیل نمود و بخود چسبانیدو بغیر
جماع سایرحظوظ را از اوبرد

پس سقا خارج شد وشخص زرگر وارد منزل شد عیالش گفت امروز تو در بازار چه کردهٔ
گفت هیچ کاری نکرده‌ام زن اصرار کرد گفت راست بگو

گفت زنی بند دست خودرا مکشوف نمود که‌دست برنجن داخل دست خود کند چون بازوی
اورا دیدم بشهوت لمس کردم و اورا بوسیدم وبغیر جماع سایر حظوظ را از او بردم

زن‌گفت الله‌اکبر مرد گفت‌چرا تکبیر گفتی ؟ قصه‌مرد سقا را بجهت او نقل کرد

حکایت پنجم در دار السلام شیخ محمود عراقی از عالم ثقه شیخ عبد الحسین خوانساری حکایت کرده

درکربلای معلی عطاری بود مشهور ومعروف ، مریض شد جمیع اجناس دکان و اثاث البیت
منزل خود را بجهت معالجهٔ فروخت ثمر نکرد ، جمیع اطباء اظهار یأس نمودند ، گفت یکمرتبه‌ذمن

رفتم بعیادتش دیدم بسیار بدحال و مضطرب است و بپسرش میگوید فلانه اسباب را ببر ببازار و بفروش و پولش را بیاور که بمصرف خود صرف نمایم شاید راحت بشوم یا بمردن یا بخوب شدن گفتم معنی اینحرف شما چه چیز است

دیدم آهی کشید گفت فلانی من بضاعت و سرمایهٔ زیادی داشتم و جهت ترقی من این بود فلانه سنه مرضی در کربلا شایع شد که اطباء علاج اورا منحصر کردند بآبلیموی شیرازاز اینجهت آبلیمو خیلی گران شد وکمیاب هم شد من قدری آب لیمو داشتم دوغ زیادی ممزوج باو نمودم که بوی آب لیمو ازاو فهمیده میشد و اورا بقیمت آب لیموی خالص میفروختم تا آنکه منحصرشد آب لیمو بدکان من منهم غش زیادی میزدم ومیفروختموسرمایهٔ من از اینمال مغشوش زیاد شد ودر میان صنف خودم مشهور شدم به «ابوالاوف» تاآنکه مبتلا شدم باین مرض و هر چه‌داشتم فروختم و ازبرای من چیزی باقی نماند بغیر همین‌متاع گفتم این را هم بفروشند شاید خلاص شوم یابمردن یا بخوب شدن

حکایت ششم در زهرالربیع نقل کرده

مرد صالحی زن عفیفهٔ صالحهٔ داشت ؛ روزی آنزن بشوهرش گفت تو قدر عصمت و عفت و صلاحیت مرا نمیدانی آنمرد گفت عفت وصلاحیت تواز عفتو صلاحیت منست زن گفت چنین‌نیست‌چون اگرزن غیر عفیفه باشد مرد نمیتواند از او جلوگیری بنماید

یکروز زن‌رفت میان بازار وقت مراجعت مردی گوشه لباس او را گرفت و دست بر داشت ، زن‌آمد بمنزل نزد شوهرش باو حکایت کرد که مردی میان بازار بامن چنین‌کرد شوهرش گفت‌الله اکبر وقتیکه من طفل بودم زن بسیار جمیلهٔ رادیدم پس‌طرف لباس اورا گرفتم و فوراً متنبه شدم واستغفار نمودم ودست برداشتم ، الان بمجازات عمل خود رسیدم

زن‌گفت حال دانستم که عفاف و صلاحیت زن‌ازعفاف وصلاحیت شوهرش هست همان مقداری که بناموس غیری شوهرش خیانت کرده بود همان مقدار هم‌غیر بناموس اوخیانت‌کرد

حکایت هفتم ایضا در دارالسلام عراقی است

درروایت حضرت موسی ع از خداوند خواست که بعضی از اسرار را برای او کشف نماید خطاب رسید که تحمل آن مشکل است ، حضرت موسی اصرار کرد خطاب رسید ، نزدیك فلان‌چشمه خودرا پنهان کن تا مشاهده نمائی ، حضرت موسی رفت نزدیك آن چشمه و خود را میان شاخهای درختی‌که آنجا بود پنهان کرد پس دید سواری رسید سر آن چشمه ، پیاده شد ، بدن‌خود را برهنه کرد و رفت میان آب و بیرونشد ، لباسهای خود را پوشید . همیان پولی از او افتاد ملتفت نشدو رفت ، کودکی رسید آن همیان را بر داشت وروانه‌شد پس کوری عصا زنان برسرچشمه آمد ونشست ، صاحب همیان برگشت بآنجا ومطالبه همیان خود را از آن کور نمود ؟ او هم بدرشتی جواب او را داد

پس صاحب همیان حربه به آن کور زد و اورا بقتل رسانید و مراجعت کرد ، حضرت موسی عرضکرد پروردگارا ، چه‌حکمت‌بود که همیان را آن کودك بر داشت وعقوبت به‌آن کور بی‌تقصیر وارد شد خطاب رسید ، ای موسی پدر آن کودك مدتی نزد صاحب همیان مزدوری کرده بود وازدنیا رفته بود و اجرت او نزد صاحب همیان باندازهٔ آنچه میان همیان پول بود باقیمانده بودپس آن کودك بحق خود رسیدواما آن‌کور پدر صاحب‌همیان راکشته بود وقاتل را خداوندبدست وارث

مقتول بقتل رسانید انتهی

آری والله محتسب در بازار است «ان ربك لبالمرصاد»

حکایت هشتم نوشته‌اند از انو شیروان پرسیدند عدالت را از چه آموختی ؟ گفت قبل از زمان سلطنت از جائی عبور میکردم پیادهٔ را دیدم که چوب دست خود را بپای سگی زد و پای اورا شکست پس سواری بر آن پیاده گذشت و اسب او لگد زد و پای آن پیاده را شکست ، پس آن سوار روانه شد پای اسب بسوراخ جانوری فروشد استخوان پای آن اسب بشکست دانستم که ظلم عاقبت ندارد

بی‌مناسبت نیست که در اینمقام این قضیه را نقل کنم

در زینة المجالس است چون دولت انو شیروان روی در ترقی نهاد و ملوك اطراف خراجگذار دیوان وی شدند یکوقتی قیصر روم وخاقان چین و راجی هندوستان خدمت او آمدند در مدائن ، انوشیروان از قیصر روم پرسید احب اشیاء در عالم نزد تو چه چیز است قیصر روم گفت چیزی محبوبتر نزد من نیست که شخصی از من حاجتی بخواهد و اورا روا کنم بعد ازخاقان چین همین سؤال را نمود گفت احب اشیاء نزد من آنستکه کسی مرا آزرده کند وچون بر اوقادر شوم از او عفو کنم بعد ازراجی هند این سؤال نمود گفت احب اشیاء نزد من آنستکه نکوکار بعدل من امیدوار باشد وبدکار از سیاست من خائف باشد انوشیروان فرمود احب اشیاء نزد من آنستکه بیگناه و تقصیر باشم تابی خوف و بیم زندگانی کنم

حکایت نهم در فروع کافی از حضرت صادق ع روایت کرده در ضمن آیهٔ شریفه «ومن عاد فینتقم الله منه» فرمود ، مرد محرمی روباهی را گرفت وآتش نزدیك صورت او برد روباه صیحه میکشید و از او حدث صادر میشد رفقایش اورا منع کردند روباه را رها کرد چون آنمرد خوابید ماری رفت میان دهانش چون بیدار شد صیحه میکشید واز اوحدث صادر میشد بعد مار ازدهانش بیرون شد

حکایت دهم در جنات عالیه است از روح البیان نقل میکند که چون رستم بن زال با اسفندیار مبارزه کرد باآن شجاعتیکه رستم داشت مغلوب اسفندیار گردید چندین حمله میان ایشان واقع شد ودر هر حمله جراحتی برستم از اسفندیار وارد میشد چون اسفندیار روئین تن بود حملات رستم بر او کارگر نمیشد

آخر الامر رستم با پدرش زال در امر اسفندیار مشورت کرد ، گفت تو دست باو نیابی مگر آنکه تیری که دو سر داشته باشد تعبیه کنی و چشمهای اسفندیار را نشانه کنی که چشمهایش را نابینا کنی رستم بفرمودهٔ پدرش چنین کرد و چشمهای اسفندیار را نابینا نمود و بر او ظفر یافت سببش را چنین گفتند که اسفندیار در جوانی شاخهٔ درختی دردست داشت و به آن شاخه برسر وصورت طفل یتیمی زد که اورا نابینا کرد پس آنطفل آن شاخه را بزمین نشانید در زمان مجادله رستم با اسفندیار رستم از آن درخت شاخه شکست واو را تیری تراشید و بهمان تیر چشمهای اسفندیار را کور کرد

حکایت یازدهم ـ شخص ثقهٔ نقل کرد که من در مجلس مرحوم حاج ملا علی محمد نجف آبادی بودم در نجف اشرف وجمعی از علماء تشریف داشتند که منجمله بود جناب آقاشیخ محمد محلاتی ایشان از جناب حاجی ملاعلی محمد سؤال کردند که بهترین اعمال بجهت رفع ظلم ظالم چه عمل است فرمود بهتر چیزی که ریشه ظالم را قطع میکند آنست که مظلوم شکایت باحدی نکند وامر را واگذار نماید به پروردگار خود بعد فرمود یکوقتی شیخ انصاری قدس سره باجمعی مشرف شدند بزیارت کربلای معلی که

منجمله بود مرحوم حاج سید علی شوشتری که از اجله علماء و وصی مرحوم شیخ بود وقت مراجعت بنجف اشرف از راه تویرج بآب نشستند و آخر طراده را اجاره کردند از برای خودشان و رسمان ببلغ معینی وقتی که مرحوم شیخ خواست سوار شود کفش خودرا گذارد بالای فرش یکنفر از مشایخ عرب ، اواز حسدو تعصبی که بامرحوم شیخ داشت بعضی از سخنهای زشت بمرحوم شیخ گفت که عجمها ادب ومعرفت ندارند خصوصا اهل شوشتر مرحوم شیخ ساکت بودوهیچ جواب نفرمود مرحوم حاج سیدعلی بشیخ فرمود شیخنا ترحم علیه ولو بکلمة یعنی رحم کن یك کلام جوابش راردکن بازهم شیخ یك کلمه جواب نگفت

عصر آنروز شیخ عرب قولنج شد و صبح جنازه او را از میان کشتی بیرون آوردند و دفن کردند انتهی . سوء عاقبت ببین چه میکند که از حسد خود را هلاك نمود و مستوجب عذاب الهی شد .

بدانکه عجیبتر قصه که‌در باب حسد گفته شده حکایتی است که ثقةالاسلام نوری در مستدرك فرموده‌وحاصلش آنستکه در ایام‌موسی‌الهادی برادر هرون الرشید در بغداد مرد متمولی‌بودوهمسایهٔ داشت که فقیرتر بود و بآن‌شخص متمول حسد ورزید و هرقدر میتوانست در باره آن همسایه‌متمول سعایت میکرد وروز بروز حقدو حسد اوزیاد تر میشد آخر الامر آن‌مرد حسود غلامی خرید واورا تربیت نمود یکروز مولایش به آن غلام گفت من‌ترا بجهت امر مهمی میخواهم نمیدانم اطاعت از من‌خواهی کرد یا نه

غلام گفت بنده مطیع سیدو مولای خود میباشد والله ای مولای من اگر بدانم رضایت تو در آنستکه خودرا به‌آتش بسوزانم یابه آب‌غرق کنم حاضرم

مولایش مسرور شد و اورا بسینه خود چسبانید و صورتش را بوسید غلام عرضکرد ای‌مولای من‌خبر بده که از من‌چه میخواهی گفت وقتش نشده یکسال بعد غلام را طلبید گفت من ترا بجهت امر مهمی میخواهم غلام گفت آنچه بفرمائی اطاعت میکنم گفت فلانه همسا یه عداوت من با او بحدی رسیده که میخواهم اورا بقتل برسانم غلام گفت الساعه اورا بقتل میرسانم گفت نه‌قتل او را مستند بمن خواهند کرد من میل‌دارم تومرا بقتل برسانی‌وجنازه مرا بیندازی پشت بام خانه همسایه که‌متهم شود واورا بقتل آورند

غلام گفت بعد از مردن تو شفائی برای قلب تو نخواهد بود من چگونه خود را راضی کنم بقتل شما وحال آنکه از پدر بمن‌مهربانتر هستی گفت این سخنها را کنار بگذار من تورا بجهت این مطلب ذخیره کرده‌ام و ازتو راضی نمیشوم مگر آنکه آنچه بتو گفتم اطاعت بنمائی غلام گفت حال که‌چنین میگوئی من کرهاً اطاعت میکنم مولا از غلام تشکر نمود چون آخر شب شد غلامش رابیدار کرد وکارد را باو داد ورفت بالاپشت بام‌خانه همسایه رو بقبله خوابید و بغلام گفت تعجیل کن پس غلام کارد را بحلقوم مولایش گذارد واوداجش را قطع نمود برگشت خوابگاه خود خوابید ومولا هم بخون خودمیغلطید عصر فردا مردم ملتفت شدند و بموسی الهادی خلیفه مطلب را رسانیدند

خلیفه آنهمسایه محسود را طلبید واز او سؤال کرد و او مرد صالحی بود گفت ابداً خبر ندارم بعد غلام را طلبید غلام تفصیل را بخلیفه عرض کرد خلیفه آن مرد محسود را با غلام آزاد نمود

مخفی نماناد که درخاتمه باب هشتم در احوال معتصم حکایت مرد اعرابی وحسد بردن وزیرش نقل شد وهمچنین درفصل هشتم از باب اول حکایت حاضر کردن زوجه مرغ بریان شده را نزد شوهرش وآمدن سائل ذکرشد فراجع که اینها هم شاهدند برقول معصوم ع که فرمود « کما تدین تدان و الناس مجزیون باعمالهم ان خیرا فخیر و ان شرا فشر »

مطلب دوم ـ در بعض حکایاتی که دلالت دارد بر آنکه جزای احسان و نیکی به مخلوقات الهی ـ سریعاً دردنیا بشخص میرسد علاوه بر جزاهای اخروی ودرآخرت شخص را بمقامات عالیه میرساند علاوه بر جزاهای دنیوی در این مقام هم قناعت میشود بذکر ده حکایت :

حکایت اول ـ در پانزدهم بحار از ابی حمزهٔ ثمالی روایت کرده خلاصه‌اش اینست مردی از ابناء انبیاء ثروت زیادی داشت و در راه خدا انفاق میکرد بر فقراء و مضطرین، بعد که از دنیا رفت عیالش هما نقسم انفاق میکرد ویك پسری داشت که بهر که میگذشت طلب رحمت بجهت پدرش میکردند آن پسر آمد نزد مادرش گفت: پدرم چه کرده که هر که مرا میبیند طلب رحمت به‌جهت اومیکند گفت والد تو مرد صالحی بود و مال زیادی داشت که انفاق میکرد بر ضعفاء و فقرآء و چون از دنیا رفت منهم دراموال او همانکار راکردم تا آنکه جمیع اموال تمام شد آنجوان گفت پدرم مال خودرا انفاق میکرد وتو مال غیررا انفاق کردهٔ گفت راست میگوئی ای پسرك من ، بگمانم توازمن مؤاخذه نخواهی کرد! گفت: مادر ذمه ترا بری کردم آیا از مال پدرم چیزی نزد شما باقی مانده گفت بلی‌در نزدمن صد درهم باقی‌مانده گفت خداوند اگر بخواهد برکت دهد بهمین صددرهم برکت میدهدآنوجه راگرفت و رفت بطلب فضل و نعمت الهی، گذارش بجنازهٔ افتادکه میان راه افتاده‌بود، با خودگفت بهمین پول تجارت میکنم وطلب میکنم جزای آخرت را پس هشتاد درهم خرج تجهیزآن آن میت‌نمودو گفت اگرخدا بخواهد برکت بدهدبهمین بیست درهم‌باقیمانده برکت‌میدهد پس رفت‌بطلب فضل و برکت الهی

مردی در مقابل او آمد از آنجوان سؤال کرد بکجا میروی ای بندهٔ خدا گفت میروم بطلب فضل و برکت الهی گفت آیا چیزی در دست توهست که طالب فضل‌وکرم الهی‌هستی گفت بلی‌بیست درهم دارم گفت اگر دلالت کنم ترا بر امری آیا مرا شریك درنفعش میکنی جوان گفت بلی، گفت ای جوان از این راه میروی میرسی بخانهٔ که ترا ضیافت میکنند پس آنها را اجابت میکنی چون در خانه‌رفتی ونشستی خادم از برای تو طعام می‌آوردوبا اویك گربهٔ‌سیاهی است پس از خادم آن گربه را خریداری بنما ، او نیفروشد، پس تو الحاح کن آخرالامر آن خادم میگوید « او را ببیست‌درهم میفروشم» پس او را ابتیاع‌کن و ذبح کن وسر اورا بسوزان و مغزسرش را بیرون بیاوروبر بفلان شهرکه سلطانش کورشده است وبگو«من چشم سلطانرا علاج میکنم» چون در سابق هرکس مدعی علاجش شده ونتوانسته علاج‌کند او را بدارآویخته‌اند. تو ازکثرت مقتولین مترس وهرچه میخواهند باآنها شرط‌کن، تا سه روز هرروز یك میل ازمغز سرآن گربه بچشمش بکش نه زیادتر

پس‌آن جوان رفت وآنچه آنمرد خبرداده بود بعمل‌آورد در روز اول یك میل بچشم‌های‌سلطان کشید آثارنفع ظاهرشد

در روز دوم چشمهایش فی‌الجمله بینا شد در روزسوم چشمش مثل روز اول بینا شد سلطان

گفت ای جوان تو برمن حق عظیمی داری ، من دخترم را بتو تزویج میکنم گفت من یك‌مادری دارم که راضی نمیشود از او جدا شوم سلطان گفت میخواهی اینجا بمان میخواهی برو نزد مادرت ، پس دختر سلطان را تزویج کرد ویکسال آنجا ماند بعد عیالش را برداشت که ببرد نزد مادرش، هر چه خواست سلطان باو داد وبا زوجه اش روانه شد چون رسید بموضعی که آنمرد را دیده بود ، دیدهمان مرد نشسته گفت چرا وفا نمیکنی بعهد خود

گفت الساعه آنچه با منست دو نصف میکنم هر کدام رامیخواهی اختیار کن گفت عیال را چه میکنی گفت او را هم نصف میکنم پس آنمرد گفت وفا کردی بعهد خود جمیع اموال و زوجه‌مال خودت ، من ملکی هستم که خداوند مرا فرستاده که جزای احسانت را بآن میت افتاده روی زمین بدهم و اینست جزای تو

حکایت دوم درکتاب وسائل الشیعه از ثواب الاعمال از حضرت رضا ع روایتکرده که در بنی‌اسرائیل قحطی‌شدیدی‌شد زنی لقمهٔ نانی داشت‌اورا بدهان خودگذاشت که میل نماید سائلی‌فریاد زد یا امةالله الجوع آنزن گفت در چنین وقتی سزاوار است که لقمه نان خود را صدقه بدهم پس آن لقمه را از دهانش بیرون آورد و اورا بسائل داد

این زن طفل صغیری داشت با خود برد بصحرا که هیزم جمع کند پس گرگی آنطفل را به دهانش گرفت و روانه شد صیحهٔ مردم بلند شد مادر دوید عقب گرك پس خداوند جبرئیل را فرستاد وآن غلام را از دهان گرك گرفت وداد بمادرش وبآنزن گفت‌آیا راضی شدی لقمهٔ بلقمهٔ یك لقمه دادی ویك لقمه گرفتی

حکایت سوم در لئالی الاخبار است که سبکتکین پدر سلطان محمود مرد صیادی بود واز امتعهٔ دنیا چیزی نداشت بغیر اسبی یکروز سوار شد ورفت بجهت صید، یك بچه آهوئی را صید کرد اورا بترك اسبش بست ومراجعت کرد چون قدری راه رفت نظر کرد عقب سرخود دید ماده‌آهو می‌آید وبحسرت بچه‌اش نظرمیکند پس دل سبکتکین بحال آن ماده آهوسوخت با خودگفت گر چه این بچه‌آهو بجهت من حلال ومباحست لکن ترحم بمادر او بهتر است بچه‌آهو را واگذارد بروی زمین وبا مادرش رفت دید ماده‌آهو نظرمیکند عقب سرش وگویا در باره او دعامیکند چون شب شد سبکتکین حضرت پیغمبر ص را در خواب دید فرمود خداوند بتوسلطنت ودولت داد بواسطه شفقت و ترحمی که بآهو کردی وباید درباره رعیت هم همین قسم مهربانی بنمائی تا دولت و سلطنت تومستقر شود پس زمانی طول نکشید که سبکتکین بسلطنت نشست

حکایت چهارم درخزائن نراقی‌است که شخصی از صلحاء رفیقش را پس از مردن درخواب دید پرسید که خداوند با تو چه کرد گفت مرا در محضر الهی واداشتند خطاب رسیدآیا دانستی‌برای چه ترا آمرزیدم گفتم باعمال صالحه‌ام خطاب رسید نه‌گفتم باخلاصم‌در بندگی خطاب رسید نه گفتم بفلان وفلان خطاب رسید نه بهیچیك از اینها ترا نیامرزیدم گفتم بچه سبب مرا آمرزیدی خطاب رسید بخاطرداری وقتی درکوچه‌های بغداد میگذشتی گربهٔ کوچکی را دیدی که سرما او را عاجز کرده بود و او پناه میبرد بسایه دیواراز شدت سرما پس اورا گرفتی ودرمیان پوستین خود که در برداشتی جای دادی که‌اورااز‌سرما نگه داری گفتم آری ، فرمود چون برآن گربه ترحم کردی ما هم بر تو ترحم کردیم

حکایت پنجم در ابواب الجنانست در شرح حدیث لکل کبد حراء اجر روایت کرده

که مردی بود در بنی‌اسرائیل که بسیارعاصی وفاسق بود یکوقتی رفت بسفر در سرچاهی رسید دید سگی از کثرت عطش زبانش ازکامش‌بیرون شده آنمرد فاسق از دیدن آن سك آتش بدلش افتاد چون دلو و رسنی نداشت عمامه از سرگرفته و کاسه چوبینی که داشت برسر عمامه بسته وازمیان‌چاه بجهت آن سك آب کشید وسك را سیراب کرد

پس بپیغمبر آن زمان خطاب رسید « انی قدشکرت له سعیه وغفرت له ذنبه لشفقته علی خلق من خلقی» پس این خبر بآنمرد رسید از گناهان خود توبه کرد وازنیکان شد

حکایت ششم درکلمه طیبه ازمرحوم حاجی‌میرزا خلیل که درسداد وصلاح و فن طب سرآمد دهر بودند ومرحوم حاجی‌ملاعلی وحاجی‌میرزا حسین که هر دو برادر از مجتهدین و در زهد و ورع وتقوی درعصرخود بی‌نظیر بودند نقل‌میکند

فرمود من درعلم طب چندان درسی نخواندم واستادی ندیدم همه این مهارت وبصیرت ازبرکت دادن یك قرص نان بود وتفصیلش‌آنستکه درجوانی ازطهران‌مشرف شدم بقم و گرانی عظیم وسختی بود که نان بزحمت بدست می‌آمد و آنزمان نزاع بود مابین دولت ایران وروس واسراء روسها را آورده بودند و در بلاد متفرق کرده بودند ومن دریکی‌ازحجرات دارالشفا منزل کرده بودم

روزی ببازار رفتم و بزحمت زیادی نانی بدست آوردم وقصدمنزل کردم در بین راه بزنی از اسراء نصاری رسیدم که طفلی در بغل گرفته بود وازگرسنگی رنگش زردشده بود چون مرا دیدگفت شما مسلمانان رحم ندارید که خلق را اسیر میکنید و گرسنه نگه میدارید پس مرا رقت آمد و آن نان را باو دادم و از اوگذشتم‌آنروز چیزی نخوردم چون چیزی نداشتم تنها درمنزل خودنشسته‌بودم ناگاه مردی داخل حجره شد گفت خانم مرا دردی عارض شده که بی‌طاقت‌گشته اگر طبیبی سراغ دارید نشان بدهید تا از او دستوری سؤال کنم بزبانم جاری شد گفتم فلان چیزخوبست‌گمان‌کردکه من طبیبم رفت و آن دوا را مریض خورد فورا حالش خوب‌شد

ساعتی‌نگذشت‌که همان مردآمد بایك مجموعه‌که در اوبود الوان اطعمه بایك‌اشرفی ومعذرت زیادی خواست، قضیه معالجه‌اش را این مخدره برای آشنایانش نقل‌کرد و بعضی از آنها پاره‌ای امراض مبتلا بودند جویای منزل من شدند منهم بهمان نحو از مفردات ادویه بدون‌معرفت باصل‌مزاج وطبیعت آن دوا چیزی‌گفتم رفت و خورد وشفا یافت خبر منتشرشد بر من هجوم آوردندبهمان نحو چیزی میگفتم و خوب میشدند نفع زیادی بدستم‌آمد پس تحفهٔ حکیم مؤمن را بدست آوردم ومراجعه نمودم که لامحاله اسامی مفردات ادویه و امزجهٔ آنها را یادگیرم چندی در قم ماندم آنگاه برگشتم بتهران وبمراجعه کتب در اندك وقتی مشهورشدم ونامم در اسامی استادان از اطباء ثبت شد و همهٔ اینها از اثر ایثار آن قرص‌نان بودکه بآن نصرانیه دادم

حکایت هفتم در مناقب از حضرت سیدالشهداء ع روایتکرده‌که فرمود صحیح است که جدم پیغمبر ص فرمود افضل الاعمال بعد الصلوة ادخال السرور فی قلب‌المومن بمالا اثم فیه بعدفرمود من غلامی را دیدم که با سگی غذا میخورد بآنغلام گفتم چرا با سك غذا میخوری عرض کرد یابن رسول‌الله من محزون و مغموم و طلب میکنم سرور خود را بمسرورکردن این سك چون صاحب من یهودی است ومن‌مهموم ازمصاحبت‌او

حضرت دویست درهم‌که قیمت آنغلام بود نزد یهودی برد و باو داد یهودی عرضکرد این

غلام فدای قدم شما باشد و این بستان را هم بخشیدم بغلام و دراهم را ردکرد بحضرت آنبزرگوار غلام را آزادکرد و دویست درهم قیمت اورا هم باو بخشید زوجه یهودی خبردار شد اسلام آورد و مهریهٔ خود را بخشید بشوهرش یهودی هم مسلمان شد و منزل خودرا بخشید بزوجه‌اش انتهی. جائیکه احسان بسك اینقدر خواص و آثار داشته باشد احسان بمؤمن آثارش چقدر خواهد بود

حکایت هشتم در کتاب روضة الانوار محقق سبزواری روایتکرده

عبدالله بن جعفر طیار روزی بنخلستان گذشت غلامی را دید که شبانی میکند ؛ سگی آمد و در پیش اونشست وباو نظرمیکرد آنغلام یك قرص نان بیرون آورد و پیش سك انداخت‌او را خورد باز بصورت آن‌غلام نظرمیکرد، قرص‌نان دیگری بیرون‌آورد و بوی داد اوراهم خورد باز بوی نگریست، قرص نان دیگری بیرون آورد و آنرا هم دادبآنسك قرص‌نان‌سومی راهم خورد

عبدالله میگوید من نزد وی‌رفتم گفتم روزی چند قرص نان جیره داری گفت سه قرص گفتم‌امروز بسك دادی خود چه خواهی‌خورد؛ گفت این سك در اینجا غریبست و بامیدی نزد من‌آمده روا ندارم که محروم بازگردد و اگر من گرسنهٔ باشم شاید بگرسنگی بتوانم صبر نمایم

عبدالله جعفر را بغایت خوش آمد وآن‌غلام را خرید و آزادکرد

حکایت نهم درلئالی الاخبار از پیغمبر ص روایتکرده

چون در شب معراج داخل بهشت شدم دیدم زن زانیهٔ در بهشت است. سؤال کردم بجهت چه عمل این زانیه مستحق بهشت شد

گفتند: این زن روزی گذشت بر سگی که از عطش زبانش بیرون شده بود پس بر او ترحم کرد ولباسش راکرد میان چاهی و بیرون آورد وفشارداد در میان دهان سك تا اورا سیراب کرد؛

حکایت دهم دمیری درحیات الحیوان از مسلم روایتکرده

پیغمبر ص فرمود زنی‌در بیابان میگذشت‌تشنگی براو غالب شد، رفت میان چاهی وخود راسیراب کرد وبیرون شد ، دیدسگی‌ازعطش خاکهای‌نمناك‌را میخورد با خودگفت (چنانیکه تشنگی بمن غلبه کرده بود باین‌حیوان هم غلبه کرده که خاکهای نمناك را میخورد) دو مرتبه رفت میان چاه با دستش آب میان دهانش‌کرد و نگهداشت وازچاه بیرون شد و در دهان سك ریخت تا او را سیراب کرد ، پس خداوند آنزن را بهمین عملش آمرزید عرضکردند ؛ یا رسول الله آیا از برای‌ما در آبدادن بهائم اجری هست فرمود «لکل کبد حراء اجر »

ودر ابواب سابقه بعض از حکایات دیگرهم در اینخصوص ذکرشد

امرسوم بدانکه همهٔ اوقات باید از خداوند طلب نمود حسن عاقبت و حسن خاتمه را چون دیده شده کسانی که سالهای دراز عمرشان‌را بعبادت بسر برده بودندسوءخاتمه‌داشتند ، و هکذا دیده شده کسانیکه سالهای متمادی دراز عمرشان را بمعصیت صرف کردند آخر عمرشان اهل سعادت و توفیق شدند ، قصص و حکایات شاهد بر آن زیاد است **و ما ذکر میکنیم بعض از آنها را در ضمن دومطلب**

مطلب اول ـ در حکایات بعضی ازکسانیکه سالها عبادت میکردند و آخرالامر بد عاقبت شدند؛ اختصار میشود بذکر حکایت پنجنفر از معاریف آنها

حکایت اول (قتل شیطانست) در علل الشرایع ازحضرت صادق ع روایت کرده

شیطان در آسمان دو رکعت نماز خوانده در هفت هزارسال ، پس خداوند عطافرمود باوآنچه عطا فرمود بشکرانهٔ این دو رکعت نمازش انتهی

مراد از (آنچه عطا فرمود) اینکه‌خداوند فرمود «فانك من المنظرین الی یوم الوقت‌المعلوم» پس شیطان بیك استکبار نمودن‌از سجدهٔ آدم از اوج رفعت افتاد به‌آن حضیض مذلت

حکایت دوم نقل سامری ، در تفسیر علی بن ابراهیم است که حضرت موسی ع وعده داد بنی‌اسرائیل را که تا سی روز دیگر الواح تورية را برای آنها بیاورد ورفت بمیقاتگاه و هرون را جانشین خود نمود درمیان قومش چون سی‌روز گذشت‌وحضرت موسی‌ازمیقاتگاه برنگشت بنی‌اسرائیل بغضب افتادند وگفتند حضرت موسی ع دروغ‌گفت وازدست ماگریخت

خواستند هرون را بقتل برسانند پس شیطان بصورت مردی شد و آمد نزد بنی‌اسرائیل وگفت موسی ع از دست شما گریخت و برنمیگردد بسوی شما بروید حلی وحللتان را بیاورید تا برای‌شما خدائی بسازم و اورا عبادت کنید و سامری هم از اخیار اصحاب حضرت موسی بود وروزی‌که فرعون و اصحابش را خداوند غرق فرمود سامری جبرئیل را دید که بصورت مادیانی سوار است وهروقت آن حیوان سم خود را بزمین میگذاشت با او خاك از زمین حرکت میکرد سامری آن خاك های سم مادیان را میگرفت و آنها را در کیسه ضبط میکرد و نزد او بود که افتخار میکرد بواسطه او بر بنی‌اسرائیل وقتی‌که شیطان آمد و از حلی و حلل بجهت بنی‌اسرائیل بصورت گوسالهٔ خدائی ساخت و بسامری‌گفت آن‌خاکی‌که نزد تو هست بیاور سامری آن صره خاك را آورد داد به شیطان و اورا شیطان انداخت جوف آن‌گوساله پس آنگوساله بحرکت درآمد وصدای گوساله نمود و روئید در بدن او موی وکرك وهفتاد هزار نفر از بنی‌اسرائیل از برای او سجده کردند

هرون‌گفت: «یا قوم انمافتنتم و ان ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری قالوا لن‌نبرح علیه عاکفین حتی‌یرجع‌الینا موسی » یعنی‌ای قوم شما مبتلا شدید بشدید تکلیف و پروردگار شما خداوند رحمن است پس مرا متابعت‌کنید و امر مرا اطاعت نمائید

در جواب گفتند ما از عبادت این عجل برنمیگردیم‌تا وقتیکه‌مراجعت‌نمایدبسوی ما موسی وقصد نمودند که هرون را بقتل‌آورند هرون از میان آنهاگریخت

تا آنکه از میقات موسی چهل شب‌گذشت روز دهم ذیحجه شد الواح تورية برموسی نازل شد و وحی رسید که ما امتحان‌کردیم قوم ترا بعدازتوو سامری آنها را گمراه کرد و عبادت کردند گوساله را که برای او صدا و آوازی بود موسی‌عرضکرد یارب گوساله از سامری‌بود آواز اواز که بود خطاب رسید ، ای موسی چون من دیدم این قوم از من اعراض‌کردند منهم امتحان آنها را زیادتر نمودم الخ

حکایت سوم ــ نقل بلعم‌باعور قال الله تعالی « و اتل علیهم نبأ الذی آتینا آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من‌الغاوین »

در تفسیر علی‌بن ابراهیم است‌که این آیه در حق بلعم‌باعور نازل‌شد

از حضرت رضا ع روایتکرده که خداوند ببلعم باعور اسم اعظم مرحمت فرمود و باو دعا میکرد و دعایش مستجاب میشد و در تفسیر آخوند ملا فتح‌الله است که چون حضرت موسی (ع) قصد فرعونیان را نمود با لشکر عظیمی فرعونیان نزد بلعم‌باعور رفتند و گفتند که تو میدانی موسی میخواهد ما را بقتل برساند و زنان ما را اسیرکند و ما را قوت آن نیست‌که با وی مقاتله کنیم وتو

مستجاب‌الدعوه هستی‌بیا دعاکن تا خداوند شر اورا ازما رفع کند پس بلعم برخاست و بر حمار خود نشست‌که بالای‌کوه برآید‌و بر لشگر موسی مطلع شود و در بارهٔ آنها نفرین کند در اثناء راه حمار او خوابید‌آن حیوان را بسیار زد تاآن حیوان برخاست و همچنین در مرتبهٔ دوم وسوم چون‌بلعم آن حیوان را میزد آن حیوان بسخن در آمد « وای بر تو ای بلعم بکجا میروی و مرا چرا میزنی بوسوسه شیطان عازم شدهٔ که بر پیغمبرخدا دعای بدکنی»

از این سخن متنبه نشد. اینقدر آنحیوان را زد تا هلاك شد و اسم اعظم از یاد او رفت بعد رفت بالای کوه وبرلشگر موسی مطلع شد دست بلند کرد که در بارهٔ لشگر موسی دعای بد کند زبانش گردید و درباره لشگرفرعون دعای بدکرد، قومش گفتند چرا چنین دعا کردی؟ گفت قصدم چنین نبود برزبانم جاری شد ، بعدگفت حال چارهٔ این امرآنستکه زنان خود را بیارائید و امتعه خود را بایشان دهید تا ببهانهٔ خرید و فروش بروند میان لشگر موسی و خویشتن را بایشان عرضه دارند. اگر یکنفر از لشگریان موسی زنا کند برشما ظفرنیابند

بفرمان بلعم زنان خود را آراستند و با امتعه بلشگرگاه موسی فرستادند لشگریان مرتکب امر قبیح شدند‌حق تعالی طاعون را فرستاد و در یکساعت از روز هفتاد هزار نفر از مردان آنها از دنیا رفتند

در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت رضا ع روایتکرده که فرمود داخل بهشت نمیشود از بهائم مگر سه حیوان : حمار بلعم ، سك اصحاب کهف ، گرك

سبب دخول گرك ببهشت آنستکه‌پادشاه ظالمی یکنفر از انصار خود را فرستاد ضبجماعتی

از مؤمنین خواست آنها را عذاب کند و آن ناصر ومعین ظالم پسری داشت‌که او را دوست میداشت پس گرگی‌اورا پاره‌کرد و خورد، آن‌معین ظالم قلبش محزون شد بر این امر پس خداوند آن‌گرك را داخل بهشت میکند چون قلب آن معین‌ظالم را محزون نمود

حکایت چهارم (نقل بر صیصای عابد است) در تفسیر مجمع‌البیان در ضمن آیهٔ شریفهٔ «کمثل‌الشیطان اذقال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری ء منك انی‌اخاف‌الله رب‌العالمین »

ازابن عباس روایتکرده در بنی‌اسرائیل عابدی بود اسمش برصیصا بود ، مدتی‌عبادت خدا را کرد و باندازهٔ ادعیه‌اش مؤثر بود‌که مجانین را می‌آوردند نزد او و بدست او معالجه میشدند

یکروز زن مجنونهٔ را برادرهایش آوردند نزد او‌که معالجه نماید ، شیطان آنزن را جلوه داد بنظر او تا آنکه با او زنا کرد آن زن آبستن شد چون حملش ظاهر شد ترسید رسوا شود او را بقتل رسانید و دفن‌کرد

شیطان رفت نزدیك یك از برادران آن زن و آنها را خبرداد بآنچه برصیصا با خواهر آنها کرده بود وگفت اورا درفلان مکان دفن‌کرده

هریك از برادرها که بیکدیگر میرسیدند میگفتند والله شخصی آمد نزد من وچیزی گفت که بزرگست برمن ذکر او ـ کم‌کم‌خبرمنتشرشدتا بگوش ملك رسید با جمعی آمدند و از برصیصا سؤال کردند ، خود او هم اقرار نمود بآنچه از او صادر شده بود سلطان امر کرد او را بدار آویختند چون بالای دار رفت شیطان ممثل شد از برای اوگفت من سر ترا فاش نمودم و ترا باین

مهلکه انداختم اگر تواطاعت کنی مرا از بلیه خلاصت میکنم ، گفت چه کنم؟ گفت یك سجده برای من بکن گفت چگونه از برای تو سجده کنم بالای دار گفت اکتفا میکنم از تو باشاره کردن

پس برصیصا اشاره بسجده نمود از برای شیطان و بجهنم واصل شد

اشارهٔ باین قصه است آیهٔ شریفه‌ای که فوقاً ذکر شد

حکایت پنجم (قتل ثعلبة بن حاطب) **در تفسیر مجمع البیان** در ذیل آیهٔ شریفه « و منهم من عاهدالله لئن اتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین فلما آتیهم من فضله بخلوا به وتولوا و م معرضون »

گفته شده این آیهٔ شریفه نازل شده در حق **ثعلبة بن حاطب که مردی بود از انصار پیغمبر** (ص) عرض کرد یا رسول‌الله از خدا بخواه بمن مالی بدهد

فرمودند یا ثعلبه مال کمیکه شکرش را اداکنی بهتر است ازمال زیادی که طاقت آنرانداشته باشی آیا از برای تو اقتدا به پیغمبر نباشد؟ قسم بآن خدائی که جان من در دست اوست هرگاه بخواهم کوههای دنیابرای من طلاونقره بشود میشود

دو مرتبه آمد خدمت پیغمبرص عرضکرد از خداوند بخواه بمن مالی بدهد قسم بآن خدائی که ترا بحق مبعوث کرده اگر خدا بمن مالی بدهد هرآینه حق هر ذیحقی را ادا خواهم کرد

پیغمبرص عرضکرد« اللهم ارزق ثعلبة مالا »

پس ثعلبه گوسفندی خرید گوسفندانش نما کرد باندازهٔ که شهر مدینه برای او تنك شد رفت یکی از وادیه‌ها منزل کرد ، بعد تمولش زیاد شد از شهر مدینه دور شد و از حضور نماز جماعت و جمعه محروم ماند

پس پیغمبر ص کسی فرستاد که زکوة گوسفندانش را بگیرد ابا نمود و بخل کرد و گفت نیست این مگر نظیر جزیه پس پیغمبر ص فرمود وای بر ثعلبه این آیات شریفه نازل شد

مطلب دوم ـ درحکایات بعضی ازکسانیکه سالها بترك ومعصیت زندگانی کردند و عاقبت امرشان بخیر شد

اختصار میشود نیز بذکر حکایت پنج نفر از معاریف آنها

حکایت اول درکتاب مواعظ المتقین ازکتاب اثنی‌عشریه جناب سید محمد الشهیر به **ابن قاسم روایتکرده**

درعهد حضرت موسی ع دربنی‌اسرائیل قحطی‌شدیدی شد پس مؤمنین هفتاد مرتبه رفتند باستسقاء نمودن دعایشان مستجاب نشد

یکشب موسی بن عمران رفت بکوه طور مناجات کرد وگریه کرد و عرضکرد اللهم ان‌کان خلق جاهی عندك فانی اسئلك بجاه النبی الامی الذی وعدت ان تبعثه فی‌آخرالزمان ان تسقینا

یعنی پروردگارا اگر جاه ومنزلت من در نزد تو کهنه شده ازتو سؤال میکنم بجاه‌پیغمبری که وعده فرمودهٔ که در آخرالزمان اورا مبعوث بفرمائی باران رحمت برما نازل‌بفرما

خطاب رسید ای‌موسی جاه و منزلت تو درنزد ما کهنه نشده بدرستیکه تو در نزد ما وجیهو آبرومند هستی لکن در میان شما بنده‌ایست که مدت چهل سالست که آشکارا معصیت مرا میکند

اگر اورا از میان خود بیرون کنید من باران رحمت بشما نازل کنم

حضرت موسی ع درمیان صفوف جماعت بنی‌اسرائیل گردش کرد وفریاد میزد ای بندهٔ که چهل سالست معصیت پروردگار را کردهٔ از میان جمعیت ما بیرون شو تا خداوند باران رحمت برما نازل فرماید که خداوند بواسطه تورحمتش رااز ماقطع فرموده

آنمرد عاصی ندای حضرت موسی را شنید ودانست که او مانع از نزول رحمت الهی است بنفس خودگفت چه کنم؟ اگر بمانم میان اینقوم خداوند بواسطهٔ من قطع رحمت میفرماید اگر ازمیان آنها بیرون شوم مرا میشناسند و درمیان بنی‌اسرائیل مفتضح و رسوا میشوم

بعد سرش را بجیب پیراهنش کرد عرضکرد الهی عصیتك بجهدی و تجرأت بجهلی و قداتیتك تائباً نادماً فاقبلنی ولاتفضحهم من اجلی

یعنی بجد وجهد خود ترا معصیت کردم و بجهل ونادانی خود برلو جرئت نمودم حال آمدم بدرگاه تو درحالتیکه توبه کننده وپشیمانم پس مرا قبول بفرما و منع مکن رحمت را از اینجماعت بخاطرمن ـ هنوز سخنش تمام نشده بودکه ابری ظاهرشد وباران زیادی بارید

حضرت موسی عرضکرد خداوندا تو باران رحمت بر ما نازل فرمودی وحال‌آنکه یکنفر از میان جماعت بیرون نشد ـ خطاب رسید ایموسی همان‌کسیکه بخاطر او رحمتم را ازشما قطع نمودم حال بواسطه او رحمتم را برشما نازل فرمودم موسی‌عرضکرد الهی بمن بشناسان آن بنده‌ات را؟

خطاب رسید ایموسی‌من اورا درحالتیکه معصیت میکرد رسوا نکردم حال که توبه کرده رسوا بنمایم ایموسی من نمام را دشمن میدارم‌خود نمامی کنم؟

حکایت دوم ایضاً در مواعظ المتقین ازجامع الاخبار روایتکرده

جوان فاسقی بود در بنی اسرائیل که اهل بلد از فسق او عاجز شدند شکایت‌نمودند بسوی پروردگار ازاو پس بموسی خطاب الهی رسیدکه آنجوان را ازشهر خارج کند بسبب‌او آتش غضب بر اهل آن بلد نازل نشود حضرت‌موسی(ع)آنجوان‌فاسق‌را بقریهٔ از قرای آن بلد بیرون کرد

ثانیاً خطاب رسید او را ازآن قریهٔ هم خارج کن، پس حضرت موسی اورا ازآن قریه‌هم‌خارج کرد ـ آنجوان رفت بمغارهٔ کوهی که در آن نه انسانی بود و نه حیوانی و نه زراعتی، پس در آن مغاره مریض شد و نزد او احدی نبود که اعانت نماید اورا

پس صورتش را روی خاك ها گذارد عرضکرد پروردگارا اگر والده‌ام بیالینم حاضر میبود هرآینه برمن ترحم میکرد وبرذلت و غربت من گریه میکرد، و اگر پدرم بیالینم میبود مرا غسل میداد وکفن میکرد وبخاك میسپرد و اگر عیال و اولاد من حاضر میبودند بر من گریه میکردند و میگفتند «اللهم اغفرلوالدنا الغریب الضعیف العاصی المطرود من بلد الی بلد ومن قریة الی‌مغاره»

بعد عرضکرد پروردگارا حال که بین من وپدر ومادر وعیال و اولادم جدائی انداختی مرا از رحمت الهی خود نا امید نفرما ، چنانکه قلب مرا از فراق کسانم سوزانیدی مرا بواسطه معاصیه بآتش غضب مسوزان

پس خداوند ملکی بصورت پدرش و حوریهٔ بصورت مادرش و حوریهٔ بصورت زوجه‌اش و غلمانی بصورت اولادش فرستاد که در نزد او بنشینند و بر او گریه کنند ـ جوان گمان کرد اینها پدر ومادر وعیال واولادش هستند که دورش‌جمع شده‌اند وبراوگریه میکنند با دل خوش ازدنیا رفت

پس خطاب رسید ای موسی ولیی از اولیاء ما در فلان‌موضع از دنیا رفته برو اورا غسل بده و کفن کن وبراو نماز بخوان و دفن کن

پس حضرت موسی آمد بآن مکان دید همان جوانی است که اورا از بلد واز قریه خارج‌نمود خطاب‌رسید ای موسی من براوترحم‌کردم بناله‌های او و بدوریش از پدر وعیالش و اولادش وبجهت اظهار ذلتش حورالعین را فرستادم بصورت مادر و زوجه‌اش وملکی فرستادم بصورت پدرش وغلمانی فرستادم بصورت اولادش ، بدان ای موسی وقتیکه غریبی از دنیا میرود ملائکه آسمانها برغربت او گریه میکنند ، پس چگونه من برغربت‌او ترحم‌نکنم و حال‌آنکه من ارحم‌الراحمین‌هستم

نظیر اینست که‌در انوار نعمانی است

جوانی مرتکب قبایح وفواحش بود ، فاحشهٔ نبود مگر اینکه مرتکب‌بود پس‌مریض شدهمسایه هااز کثرت معصیتش اذیت شده بودند وبعیادتش نیامدند

یکی ازآنها را طلبید گفت همسایه های من ازمن در حیاتم اذیت‌شدند ومیدانم که اگر مرا درقبرستان دفن کنند اهل قبرستان‌هم از من در اذیت خواهند بود پس مرا درزاویه‌منزلم دفن کنید چون از دنیا رفت او رابشکل‌خوبی در خواب دیدند گفتند خداوند با توچه کرد گفت خطاب بمن فرمود «عبدی‌ضیعوك واعرضوا‌عنك اما انا لااضیعك ولا اعرض عنك»

یعنی : بندهٔ من تراضایع گذاردند وازتو اعراض کردند اما من تراضایع نمیگذاردم واز تو اعراض نمیکنم

حکایت سوم در فروع کافی‌از علی بن ابی حمزه روایتکرده

گفت من صدیقی داشتم ازاهل کوفه که از منشیان خلیفه بنی امیه بود بمن گفت از حضرت صادق ع اذن بخواه برای من‌که خدمتش برسم

پس من استیذان نمودم حضرت اذن دادند داخل شد وسلام کرد ونشست بعد عرضکرد فدایت شوم من‌در دیوان بنی امیه بودم‌واز دنیای آنها مال زیادی‌بدست آوردم حضرت صادق ع فرمود اگر بنی امیه ازبرای‌خود اعوان‌و انصاری نمیدیدند حق مارا غصب نمیکردند

آنجوان گفت آیا ازبرای من‌خلاصی هست حضرت فرمود اگر بگویم‌اطاعت میکنی عرضکرد بلی فرمود جمیع آنچه راکه در دیوان آنها تحصیل کردهٔ از خود خارج کن پس هر چه صاحبانش رامیشناسی بآنها رد کن وهرچه را نمی شناسی تصدق بده ومن ضامن میشوم از برای تو بهشت را پس آنجوان مدتی سر خود رابزیر انداخت بعد سر بلندکرد عرضکرد فدایت شوم حاضر هستم

علی‌بن‌ابی حمزه گفت آنجوان باما آمد بکوفه هر چه داشت از خود خارج نمود حتی لباس تنش را وما ازبرای او لباسی خریدیم وچند وقتی نفقه‌اش را دادیم

چندماه که گذشت آنجوان مریض شد وماهمه‌روزه بعیادتش میرفتیم یکروز رفتیم دیدیم در حال احتضار است چشمهایش را باز کرد گفت یاعلی بن‌ابی حمزه وفی لی والله صاحبك بعد از دنیا رفت ، علی بن‌ابی حمزه میگوید ما مباشر تجهیز او شدیم ، بعد من از کوفه بیرون شدم وداخل شدم بحضرت صادق ع چون‌نظر حضرت بمن افتادفرمود« یاعلی وفینا والله لصاحبك » یعنی وعده‌بهشتی که برفیقت داده بودیم وفا کردیم

عرضکردم فدایت شوم والله خودش وقت مردن همین قسم‌بمن گفت

حکایت چهارم در بحاراست که روایت شده :

مالك بن ثعلبه شنید این آیه شریفه را « والذین یکنزون الذهب والفضة و لاینفقونها فی سبیل‌الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیهافی نار جهنم فتکوی بهاجباههم و جنوبهم و ظهور هم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقواما کنتم تکنزون »

یعنی کسانیکه از حرص و بخل گنج و ذخیره میکنند طلا ونقره را وانفاق نمیکنند آنهارا در راه خدا پس بشارت بده آنهارا بعذاب دردناك درروزی که گرم کنند و فروزند بر آنها آتش دوزخ را پس داغ کرده شود بآنها پیشانیهای ایشان کەدر وقت دیدن فقرا گره بر آن میزدند و پهلوی آنها که از فقرا تهی میکردند و پشتهای آنها کەدروقت دیدن فقراه از آنهامیگردانیدندو بەآنها بگویند اینست آنچه گنج نهاده بودید برای خودتان پس بچشید وبال آنچه ذخیره و گنج کرده بودید پس‌مالك بن ثعلبه که آیه را شنید غش کرد چون‌بهوش آمد عرضکرد یارسول‌الله این آیهٔ عذاب مال کسی‌هست کەطلا و نقره راذخیره کرده باشد فرمود بلی

پس مالك جمیع اموالش را صدقه داد درراه خدا وازمردم عزلت جست ورفت بەبیابانهاسکنی نمود دخترش گفت پدرجان مرا در زندگی خود یتیم کردی سلمان سخن این دختر را پیغمبر ص رسانید پیغمبر ص گریه کرد سلمان را فرستاد بطلب مالك ، سلمان او را در میان کوهی‌دیدآورد خدمت حضرت پیغمبر ص عرضکرد یا رسول‌الله خوف از آتش جهنم رنك مرا تغییر داده وبین‌من و شما تفرقه انداخته پس مالك شنیدکه پیغمبر خواند « ان جهنم لموعدهم اجمعین » بمحض شنیدن‌روح ازبدنش مفارقت کرد ودر اسد الغابه است کەدر مدینه هیچکس از مالك بن ثعلبه متمول‌ترنبود

حکایت پنجم در مجموعه ورام است

واعظی در اثناء موعظه‌اش گفت اللهم اغفرلاقسانا قلباً و اکثرنا ذنبا واقربنا بالمعصیة عهداً مردی برخاست گفت کلامت را اعاده کن ، واعظ اعاده کرد آنشخص گفت من‌هستم آنکسی که دارای این صفاتست ، پس توبه کرد

شب که شد واعظ در خواب دید که هاتفی نداکرد ای واعظ مرا مسرور نمودی کەبین من‌و بین بنده‌ام را صلح دادی

محدث قمی فرموده توبة‌بن صمه اکثر اوقات حساب عمرش را مینمود ! پس روزی حساب گذشته عمرش‌را نمود دید شصت سال ازعمرش گذشته وحساب کرد هرروز یك معصیت از او صادر شده باشد مجموع معاصیش‌میشود ۲۱۶۰۰ معصیت گفت وای برمن معصیتم باین‌عددرسیده‌پس‌افتادروی زمین‌وغش کرد نگاه کردند دیدند ازدنیا رفته

بدانکه سید ومولای این دسته از مردم که بیك لحظه واحده خود را از قعر جهنم باعلا درجات بهشتی رسانیدند جناب حربن یزید الریاحی (س) بود کەبیك ترك نفس کردن خودرا باین مرتبه رفیعه از سعادت رسانید

وبدانکه تاوقتیکه روح در بدن‌باشد هرقدر شخص گناهکار باشد اگر توبه کند خداوند توبه‌اش را قبول میفرماید چون رحمت وکرم الهی مثل سایر صفاتش غیر متناهی است اینستکه در روایت دارد کەزنی آمد خدمت حضرت پیغمبر ص عرضکرد یانبی‌الله زنی اولادش را بقتل رسانیده آیا توبه‌اش قبول میشود فرمود قسم بآن خدائیکه جان من در دست اوست که اگر هفتادپیغمبر را بقتل رسانیده باشد وبعد توبه‌کندو خداوند بداند که برگشت بمعصیت نمیکند توبه‌اش را قبول میکندو از اوعفو میفرماید

الحمد لله رب‌العالمین وصلی‌الله‌علی محمدو آله‌الطاهرین

باب سیزدهم

در اسم ولقب و کنیه ونسب وتاریخ ولادت ورحلت

حضرت امام حسن عسکری سلام‌الله علیه

و در تعیین زوجات و اولاد وبعضی از تواریخ متعلقهٔ بزمان امامتشان و در ذکر قبور متبرکه واقعه در کاشان ویزد وکرمان وشوشتر

در این باب نیز هشت فصل و یکخاتمه است

فصل اول

دراسم ولقب وکنیه و نسب آن حضرت

اما اسم شریف(حسن)است واشهر القاب آن بزرگوار(عسکری) استو کنیه شریفش (ابومحمد) است

این حضرت وپدر وجد بزرگوارشان معروف بودند بابن الرضا والدماجدشان حضرت امام علی النقی الهادی است والده‌ماجده‌شان ام‌ولد بود المسماة بحدیث و گفته شده اسم شریف آن مخدره سلیل بوده درعیون المعجزات است والصحیح سلیل وکانت من العلوفات الصالحات

دراثبات الوصیه است و روی عن العالم انه قال لما ادخلت سلیل ام ابی محمد علی ابی الحسن ع قال ع سلیل مسلولة من الافات والعاهات والارجاس و الانجاس ثم قال لها سیهب الله لك حجته علی خلقه یملاء الارض عدلا کما ملئت جوراً وحملت امه به فی المدینة وولدته بها

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

اصح آنستکهولادت با سعادت آن بزرگوار روز جمعه هشتم ماه ربیع الاخر سنه دویست و سی و دو بوده

درارشاد مفید ماه ربیع‌الاول فرموده وشیخ در مصباح دهم ربیع‌الاخر فرموده

شهید دردروس میفرماید«قبل یوم‌الاثنین رابع ربیع‌الاخر »

فصل سوم

در تاریخ رحلت آن بزرگوار

اما سال رحلت ظاهراً خلافی نباشد که رحلتشان در سنه دویستو شصت هجری بوده

(حقیر درتاریخ عرض کرده‌ام : خسن‌عسکری که سرخداست سنه‌سروفات‌آن مولاست)
!ماماه وروز رحلتشان مشهور آنستکه روز جمعهٔ هشتم ماه ربیع الاول از سنه دویست و شصت بود چنانچه در اصول کافی و ارشاد مفید و مناقب ابن شهر آشوب و اعلام الوری طبرسی و دروس وغیر اینها ازکتب معتبره فرموده‌اند وشیخ در مصباح و کفعمی روز اول ربیع الاول سنه مزبوره نوشته وسید مرتضی درعیون المعجزات در ماه ربیع الاخر از سنه مزبوره نوشته پس بنا بر مشهور سن شریفشان در وقت‌شهادت بیست وهفت‌سال‌ویازده ماه بوده ودر وقت رحلت‌پدربزرگوارش سن شریفش بیست ودو سال ودو ماه وبیست وپنج روز بوده و پنج سال وهشت ماه و پنج روزبعد ازپدر بزرگوارش بمسند امامت وخلافت مستقر بوده

فصل چهارم

در قاتل آنبزرگوار وخلفاء زمان امامتشان ومحل دفنشان

بدانکه‌اصح آنستکه قاتل‌آنبزرگوار معتمد عباسی ابن متوکل ابن هرون الرشیدبود چنانچه کفعمی در جدول مصباح نوشته و در شرح کافی ملا صالح طبرسی از شیخ صدوق نقلکرده قتله المعتمد لعنه‌الله بالسم

طبرسی در اعلام الوری‌فرموده وکان فی‌سنی امامته‌بقیة ملك المعتز بالله بن جعفرالمتوکل اشهر ثم ملك المهتدی احد عشر شهراً وثمانیة وعشرین یوماً ثم‌ملك احمد المعتمد علی الله ابن‌جعفر المتوکل عشرین سنة واحد عشر شهراً و بعد مضی خمس سنین من ملکه قبض‌الله ولیه ابا محمد و دفن فی‌داره بسرمن رأی فی‌البیت الذی دفن فی ابوه وذهب کثیر من اصحابنا الی انه مضی مسموماً و کذلك ابوه وجده وجمیع الائمة ع‌خرجوا من‌الدنیا بالشهادة و اسناده فی ذلك بماروی عن الصادق مامنا الا مقتول اوشهید والله اعلم بحقیقة ذلك

المهتدی بالله عباسی ابن الواثق بالله ابن المعتصم بالله ابن هارون الرشید آخر الامر بدست موسی بن‌بغامقتول شد واو موصوف‌بودبزهد وورع مثلش در خلفای‌بنی العباس مثل‌عمربن‌عبدالعزیز بود در خلفای بنی امیه

دربحار از محمد بن علی که ازخواص المهتدی بالله بود روایت کرده که شبی المهتدی بالله بمن‌گفت آیا روایت نوف را میدانی که‌از حضرت علی بن ابیطالب ع نقل کرده

گفتم بلی وآن آنستکه یکشب من با امیراالمؤمنین ع بیتوته کردم دیدم که آنجناب بیرون رفت ونظر بسوی آسمان نمود وبرگشت پس بمن فرمود ای‌نوف آیا خوابیدهٔ عرض کردم نه بلکه امشب بر حالات شما نگران هستم فرمود طوبی للزاهدین فی الدنیا والراغبین فی‌الاخره اولئك قوم اتخذوا ارض‌الله بساطاً وترابها فراشاًوالکتاب شعاراً والدعاء دثاراً الی‌آخره

محمد بن علی گفت فوالله لقد کتب المهتدی الخبر بخطه ودر دل شب میشنیدم المهتدی بالله بهمین‌کلمات باخدا مناجات میکرد و گریه میکرد بخلاف المعتمد بالله ابن المتوکل که او بسیار قسی‌القلب و خبیث النفس بود ودر تاریخ الخلفاء سیوطی نقل‌کرده معتمد در بصره یکروز سیصد هزار نفررا بقتل رسانید

فصل پنجم

در ذکر ولد ارجمند وثقات وخیار از اصحاب آنحضرت

اما اولاد آنحضرت منحصر بود بحضرت بقیة الله

چنانچه در بحار از مناقب نقل کرده و ولده القائم ع لاغیر

بدانکه یکنفر از این چهارده معصوم ع دروقت رحلت اولاد بلا واسطه اش منحصر بود بیك دختر که حضرت ختمی مرتبت باشد ودونفر از آنها در وقت رحلت اولادشان منحصر بود بیك پسر که حضرت رضا باشد علی الاصح وحضرت امام حسن عسکری ع باشد ویکنفر از آنها در وقت رحلت اولاد ذکور واناث هردو داشتند وذکورشان منحصر بیکی بود که حضرت سیدالشهداء ع بود

دراصول کافی روایتکرده درقم در مجلس احمد بن عبیدالله بن خاقان که از جانب خلیفه مأمور بگرفتن خراج قم بود وبسیار دشمن بااهلبیت بود ذکری از علویین ومذاهب آنها شد احمد گفت ندیدم ونشناختم در سر من رأی مردی از علویین را بمثل حسن بن علی بن محمد بن الرضا (ع) در اخلاق کریمه وصفات حمیده ؛ من روزی خدمت پدرم ایستاده بودم که حجابش داخل شدند وگفتند ابو محمد بن الرضا ع دردب خانه است بآواز بلند پدرم فریاد زد داخل شود

من تعجب کردم که چگونه حجاب جرئت کردند کنیه آنحضرت را خدمت پدرم بگویند وحال آنکه کنیه احدی خدمت پدرم گفته نمیشد مگر خلیفه وولیعهد اوو هرکس را که سلطان اذن بدهد که کنیه او رابگویند

ناگاه جوان گندم گونی ، خوش صورتی وارد شد در کمال جلال و هیبت چون چشم پدرم باوافتاد از جای خود حرکت کرد وروانه شد بجانب آنبزرگوار و با او معانقه نمود و صورت و سینه‌اش را بوسید وآنحضرت را بجانب خود نشانید و با اوتکلم میکرد وپدر و مادرش را بفدای او میکرد ناگاه حاجب موفق بالله خلیفه عباسی وارد شد گفت خلیفه می‌آید بمنزل شما

پدرم بآنحضرت عرضکرد حال اگر بخواهید تشریف ببرید که موفق شما را نبیند

آقاتشریف بردند وبحجاب سپرد که قسمی آقا راببرند که خلیفه آنحضرت را نبیند

احمد بن عبدالله گفت من بحجاب پدرم گفتم کیست این کسیکه شما جرئت کردید کنیه او را نزد پدرم گفتید و پدرم اینقدر از او اکرام نمود گفتند این امام حسن بن علی است ومعروف است به ابن الرضا (ع) گفت من خیلی تعجب کردم وهمه روزه متفکر بودم در امر او وآنچه از پدرم دیده بودم چون شب شد درخلوت رفتم نزد پدرم ، گفت آیاحاجتی داری گفتم بلی اگر اذن بدهی سؤال کنم گفت بگو

گفتم که بود این آقائی که امروز ازاو اینقدر تجلیل و احترام کردی وخود و ابوین خودرا فدای او نمودی گفت پسر جان من او امام رافضه است ومعروف است بابن الرضا و اگر خلافت از بنی العباس زایل شود احدی از بنی هاشم مستحق او نخواهد بود بغیر این آقا واستحقاق اوازفضل وعفاف وزهد وعبادت وحسن اخلاق وصلاحیتی هست که در اوست و اگر پدرش را میدیدی مردجلیل نبیل فاضلی بود پس غیظ من بر پدرم زیاد شد وهمتم این شد که از حالات آن بزرگوار از مردم سؤال کنم از هر که سؤال کردم ، دیدم این آقا نزد او در غایت اجلال واعظام ومحل رفیع است و

ازدوست و دشمن قول حسن و ثنای جمیل در باره آقا میشنیدم تا آنکه خبر پدرم دادند که آقا مریض شده ، پدرم بخلیفه خبر داد خلیفه پنج نفر از ثقات وخواصش را ملازم حضرت عسکری نمود باطباء امر کرد که صبح‌وشام بروند نزد آقا وفرستاد نزد قاضی القضاة که ده نفر از ثقاتش را بفرستد بخانه حضرت عسکری تا آنحضرت از دنیا رحلت فرمود ، پس سرمن رأی یکپارچه ضجه‌شد

خلیفه فرستاد بخانهٔ آنحضرت که زنهارا تفتیش کنند و خانه‌ها را مهر زدند ودرطلب‌آقازاده آن حضرت (حجةالله) بر آمدند و زنهای قابله را فرستاد که کنیزهای آنحضرت‌را تفتیش کردند دریکی ازکنیزان احتمال دادند پس آنمخدره را در حجره‌نمودند ونحریر خادم را موکل باو کردند بعد مشغول به‌تجهیز آنحضرت شدند ؛ بنی هاشم وقواد و سایر طبقات مردم همه بجنازه آنحضرت حاضر شدند سامراء در آنروز شبیه بقیامت شد

بعدکه از غسل آنحضرت فارغ شدند خلیفه فرستاد نزد ابو عیسی پسر متوکل که بر جنازه آقا نماز گذارد پس ابوعیسی صورت آقارا باز کرد و گفت این حسن بن علی بن محمد الرضا ع است که باجل‌خود ازدنیا رفته بعد صورت نازنین را پوشانید و امر کرد جنازه را بر داشتند و در خانهٔ که پدر بزرگوارش حضرت‌هادی مدفون بود دفن نمودند ، بعد دو مرتبه خلیفه درطلب اقازاده (حضرت حجةع) برآمد وخیلی تفتیش کردند تا معلومشان گردید که هیچیک از کنیزان آقا حمل ندارند آنوقت ارث آنحضرت رابین والده ماجده‌اش وبرادرش جعفر کذاب قسمت نمودند

احمد گفت جعفر کذاب آمد نزد پدرم‌عبیدالله گفت رتبه‌و مقام برادرم را بمن‌بدهید تامن‌سالی بیست هزار اشرفی نزد شما روانه کنم

پدرم گفت‌ای‌احمق خلیفه با شمشیر برهنه خواست کسانی را که معتقد بامامت و خلافت پدرت و برادرت بودند از اعتقادشان برگرداند ممکنش نشد حال اگر تو نزد شیعیان پدر و برادرت امام و خلیفه هستی حاجتی نیست که خلیفه بتو این رتبه را بدهد واگر نیستی بمرتبه دادن‌خلیفه دارای این مرتبه نخواهی‌شد

واما ثقات وخیاراز اصحاب آنبزرگوار

منهم داود بن حسن بن اسحق بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بود المکنی بابی هاشم‌الجعفری دررجال‌است ثقةجلیل القدرعظیم المنزلةعندالائمة ع پدرش جناب قاسم (کذا ابن‌اسحق از روات حضرت صادق ع بود

ازشهید ثانی نقل کرده جناب ابی‌هاشم جماعتی از ائمه را ملاقات کرده حضرت رضا ع حضرت جواد ، حضرت هادی ، حضرت عسکری ، حضرت حجةالله سلام‌الله علیهم اجمعین را و از تمام اینها روایت نقل کرده»

ومنهم محمد بن‌الحسن الصفار صاحب بصائر الدرجات وغیر او ـ ایشان مسائلی نوشتند واز حضرت عسکری ع سؤال کردند وایشان جواب فرمودند

درمصباح کفعمی است و بابه عثمان بن سعید الاسدی

بعضی‌از حالات جناب عثمان درباب نهم ذکرشد فراجع

فصل ششم

در بعضی از حالات و احتجاجات و اخلاق کریمه حضرت ابی‌محمدالحسن‌بن‌علی العسکری ع

واختصار میشود بذکر چند روایت

اول درکشف الغمه ازابی هاشم روایت کرده

ازحضرت امام حسن عسکری ع سؤال کرد جهت چه چیز است که زن ضعیفه مسکینه یکسهم اوث میبرد ومرد دوسهم حضرت فرمود چون برزن جهادی نیست ونفقه هم بر او نیست و دیهٔ هم که برعاقله هست بر او نیست بلکه این سه بر مردان واجبست بعد نزدخودم گفتم که‌ابن ابی‌العوجاء همین مسئله را از حضرت صادق ع سؤال کرد و بهمین قسم جواب فرمودند. بعد حضرت عسکری،ع رو کرد بمن فرمود بلی این مسئله راابن ابی‌العوجاء سؤال کرده و همین جواب را فرموده، جاری میشود از برای آخر ماآنچه جاری میشود از برای اول ما وآنچه جاری میشود از برای اول ما و آخر ما در علم واثر مساوی هستند

دوم در خرائج از علی بن‌حسن بن شاپور روایت کرده

یکوقتی در سامراء قحطی شدیدی شد، متوکل امر کرد که اهلش بروند باستسقاء نمودن و دعای باران کردن پس مسلمین سه روز رفتند بصحراء ودعا کردند اثر اجابت ظاهر نشد بعد روز چهارم جاثلیق نصاری باجمعی از مسیحین و رهبانان رفتندبصحرا ودر میان آنها راهبی بود همینکه دست بآسمان بلند کرد باران شروع نمود بباریدن

پس مسلمین بشك افتادند در دینشان و میل کردند بدین وبکیش نصرانیه، متوکل امر کرد حضرت امام حسن عسکری (ع) را ازمیان زندان بیرون آوردند عرضکرد یابن رسول الله در باب امتان جدت را که هلاك شدند و ازدین خارج شدند حضرت فرمود پس فردا من بصحرا میروم وشك وشبهه را بر طرف میکنم

پس جاثلیق با رهبانها روز سوم که‌شد رفتند بصحرا بجهت استسقاه نمودن، حضرت‌عسکری هم باچند نفر از اصحاب خود تشریف بردند همینکه راهب دستش را بجهت دعا بلند کرد حضرت عسکری بیکی ازغلامانش فرمودبرو دست راستش را بگیروآنچه بین انگشتانش هست گرفته‌بیاور تاقضیه بر همه‌مردم واضح شود واشکال برطرف شود

آن‌غلام رفت و بین‌انگشتان آن راهب استخوانی‌بود اورا گرفته آورد خدمت‌حضرت حضرت فرمودند حال دعا کن آسمان ابر بود از هم پاشیده‌شد وخورشید ظاهر شد

متوکل عرضکرد یابن رسول‌الله این استخوان بین انگشتان راهب چه‌بود

فرموداین‌راهب‌بقبر نبیی‌ازانبیاء‌الله گذشت واین‌استخوان رابدست آورد و استخوان بدن‌پیغمبر کشف نمیشود مگر آنکه آسمان میبارد

سوم دربحار ازتاریخ قم از مشایخ قم روایتکرده

حسین بن حسن‌بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق ع در قم‌شرب‌خمر میکرد یکروز بجهت حاجتی رفت در خانه احمد بن اسحق الاشعری(وکیل اوقاف قم)پس او

اذن دخول بوی نداد و برگشت مهموماً ؛ پس احمد بن اسحق بقصد مکه معظمه مشرف شد بسامراه ورفت دربِ خانه حضرت عسکری ع آن بزرگوار اذن نداد بوی احمد گریه زیادی کرد و التماس نمود تا حضرت اذن داد چون داخل شد عرضکرد یابن رسول‌الله چرا مانع شدید مرا ازدخول وحال آنکه من ازشیعیان وموالیان شما هستم

فرمود چون تو پسرعم مرا مانع شدی و ازدرب منزلت دور کردی منهم ترا اذن ندادم احمد گریه کرد وقسم‌خورد که من مانع نشدم از دخول مگر بجهت آنکه توبه کند از شرب خمر

فرمود راست میگوئی ولکن لابداست که درهرحال ازآنها اکرام واحترام نمودوآنها را تحقیر وتوهین نکرد چون منسوب هستند بما والااز زیانکارها خواهی بود

پس چون احمد برگشت بقم اشراف قم آمدند بدیدن ایشان و حسین بن حسن هم در میان آنها بود چون احمد چشمش بآن آقازاده افتاد از جای خود حرکت کرد واورا استقبال نمودواکرام کرد و در صدر مجلس نشانید

حسین بن حسن از سببش سؤال کرد احمد قصه بین خود و حضرت عسکری را نقل کرد

چون حسین شنید از اعمال قبیحه‌اش نادم شد وتوبه کردوبرگشت بمنزلش‌وازاتقیامتورعین وصلحاء متعبدین شد وملازم مساجد ومعتکف در آنها بود تاازدنیارفت وقریب بمزار حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر ع دفن شد

چهارم در دمعة الساکبه از کتاب هدایة حسین بن حمدان روایتکرده از عیسی بن مهدی جوهری

گفت من با جماعتی‌رفتیم بسامراه که‌حضرت عسکری را تهنیت بدهیم بولایت فرزندش‌حضرت امام زمان (عجل) چون داخل شدیم برحضرت عسکری ع ابتداء نمودیم بتهنیت گفتن قبل از سلام ومشغول شدیم بگریستن‌وما زیاده برهفتاد نفر بودیم حضرت فرمود این گریه شما گریهٔ سرور و شوق است پس خوشنود نمائید مارا وروشن کنید چشمهای ما را والله‌شما بردین خدا هستید کهملائکه وکتب سماویه آورده‌اندعیسی بن‌مهدی گفت در قلبم گذشت که سؤال نمایم‌ازحالات فرزند ارجمندش حضرت بقیةالله ، آن حضرت قبل از سؤال‌فرمود در قلب بعضی از شما هست که سؤال نمائید از حالات فرزندم

بدانید که خداوند او راحفظ نموده چنانچه حضرت موسی را حفظ فرمود وقتیکه مادرش او رامیان تابوت گذاشت ودر دریا انداخت بعد فرمود در قلب بعضی ازشما هست که سؤال نمائید از اختلافی که بین ماودشمنان ماهست از اهل قبله من‌بشما خبر میدهم‌خداوند وحی فرمود بجدم پیغمبر که اختصاص دادم‌ترا وعلی ع واولاد او را تاروز قیامت وشیعیان شما **بده خصلت**

اول نماز پنجاه ویک‌رکعت دوم تعفیر جبینین سوم تختم به یمین

چهارم اذان واقامه مثنی مثنی پنجم حی‌علی خیرالعمل

ششم جهربه بسم‌الله الرحمن الرحیم **هفتم** قنوت در هر رکعت دومی

هشتم نماز عصر خواندن در حالتیکه‌هنوزآفتاب روشن وبا صفاهست **نهم**نماز صبح خواندن در حالتیکه هنوز هواتاریك است **دهم** خضاب نمودن بسرو محاسن بوسمه

پس کسانیکه حق مارا غصب نمودند ومخالفت کردند ما راعوض نماز پنجاهو یکرکعت نماز تراویح را گفتند . عوض تعفیر جبینین دست روی دست گذاشتن‌رادر نماز گفتند

عوض تختم بیمین ، تختم بدست چپ را گفتند: عوض اذان و اقامه مثنی ، اقـامه فرادی را گفتند: عوض حی‌علی‌خیرالعمل ، الصلوة خیرمن النوم را گفتند: عوض جهر بسم‌الله، اخفات او را در سورتین گفتند: عوض قنوت ، آمین بعد ولاالضآلین راگفتند : عوض نماز عصردرحالتیکه آفتاب‌روشن بوده باشد، وقتیکه آفتاب زرد شده باشد مثل پیه‌گاو گفتند : عوض نماز صبح در حـالتیکه هوا تاریك باشد، وقت رفتن ستارەها گفتند : عوض خضاب بسر ولحیه ، ترك خضاب ونهی اوراگفتند

پس عرضکردیم ای آقا و سید ما غم ما را زایل‌نمودی ـ الخ

پنجم در دارالسلام ثقة الاسلام نوری ازعالم بصیر ومراغب خبیر آقا علی رضا نقل فرموده

جوانی از اعیان کردستان بجهت حاجتی آمد باصفهان ومدتی دراصفهان بود ، ازمن چهل‌تومان قرض‌کرد: بعد برگشت وپول مرا فرستاد با چهار تومان علاوه بجهت رنجش من چون چیزی طلب نکرده بودم و خودش تبرعا فرستاده بود لهذا آنوجه را گرفتم وخرج کردم

شب درخواب دیدم که کسی بمن میگوید« چگونه است حال تو اگر این درهم را قرمز کنند و آنها را ببدن توبگذارند ؟ ، » قائل را نشناختم

پس مضطربانه ازخواب بیدار شدم و تا آنوقت چنین پولی تصرف نکرده بودم

از اینواقعه قریب بهفت سال گذشت که شخصی از من هفتاد تومان قرض‌کرد ، رفت بولایت خود وطولی‌کشید بعد از مشقت ومطالبه زیادی هفتاد تومان را داد و قریب به پانزده تومانهم تعارفاً و احساناً داد منهم گرفتم و خرج‌کردم و نسیان نمودم که برای او حیلهٔ‌قراردهم

تاآنکه موفق شدم بزیارت اعتاب مقدسه ائمه عراق (ع) و مشرف شدم بسامراء مبارکه دیدم صدیقم جناب آخوند ملا زین‌العابدین سلماسی رحمة‌الله علیه را که مشغول است بتعمیر حرم مطهرچند روز من آنجا توقف نمودم و شبها میان حرم مطهر بیتوته میکردم ومشغول زیارت و دعا بودم شب جمعهٔ کتاب اصول‌کافی را من همراه خود بردم و در میان حرم مطهر بیتوته کردم کلیددارهم درحرم مطهر را بست منهم میان حرم مشغول‌دعا و زیارت بودم وگاهی که از دعا و زیارت کسل‌میشدم‌مشغول مطالعهٔ اصول کافی میشدم

چون آخر شب شد مرا خواب ربود آمدم بزاویهٔ پائین پای مبارك تکیه بدیوار دادم و خوابیدم‌ناگاه‌دیدم‌حضرت‌ابامحمد الحسن بن علی ع را که از میان ضریح مطهر بیرون شد و کرسی نصب شد و نشست بالای کرسی و نورهم از پیشانی نازنینشان تلاء لؤ میکرد بحیثی که ممکن نبود نظر کردن بجمال مقدسش

بمن فرمود این چه کتاب است عرضکردم کتاب اصول کافی است فرمود چند ورق از او بشمار بعد صفحه دست چپ را بجهت من بخوان: تاآنکه فرمود آیا هفت‌سال قبل از این با تو عهدنکردیم که حلال نیست تصرف نمودن در این دراهم پس چگونه است حال تو اگر این دراهم قرمز بشود و ببدن تو گذارده شود بعد فرمود برخیز که کلیددارآمد که در را بازکند پس من سراسیمه ازخواب برخاستم بقسمی که عمامه ازسرم افتاد و من ملتفت نشدم ورفتم تا نزدیك درب حرم پس شنیدم صدای کلید ومشغول بودن کلیددار بباز کردن درب حرم وملتفت شدم کـه سرم برهنه است و گفتم اگر اینها باینحالت مرا ببینند میگویند این شیخ دیوانه شده زود رفتم وعمامه‌ام را بسر گذاردم و ازحرم

مطهر خائفاً وخجلا وتائباً بیرون‌شدم

ششم در بحار از خرائج راوندی از بطریق طبیب در ری روایت کرده

گفت سن من از صد سال علاوه بود ومن شاگرد بختیشوع طبیب متوکل بودم حضرت حسن بن علی بن محمد بن‌الرضا ع فرستاد نزد بختیشوع که اخص اصحابش را روانه نماید که آنحضرت را فصد کند پس مرا اختیار کرد وگفت برو نزد حضرت عسکری ع و آنبزرگوار امروز اعلم من فی الارض هست مبادا اعتراضی بنمائی در آنچه امر میفرماید رفتم خدمت آنحضرت در وقتیکه از برای فصد کردن نیکو بود حضرت فرمودند بمن تا من ترا طلب نمایم پس در وقتیکه بجهت فصد نیکو نبود مرا طلبید وطشت بزرگی حاضر کردند و امر فرمودند که رك اکحلشان را فصد نمودم بقدری خون از رك اکحل آن‌بزرگوار آمد که طشت مملو ازخون شد فرمود سر رك را ببند بستم و رفتم میانه حجره و غذا خوردم وقت عصر شد مرا حضرت طلبید فرمود رك را باز کن دومرتبه اینقدر خون آمد که طشت پر خون شدفرمود سر رك را ببند بستم باز رفتم میان حجره چون صبح شد باز مرا طلبید وفرمود سر رگرا باز کن باز کردم اینمرتبه مثل شیر بقدری آمد که طشت مملو شد فرمود ببند بستم آنحضرت یکجامه و پنجاه اشرفی بمن داد وعذر خواهی فرمود گرفتم عرضکردم سید من امری وفرمایشی هست بفرمائید فرمود نیکو مصاحبت‌کن با راهب دیر عاقول پس من رفتم نزداستادم بختیشوع و قصه را باو نقلکردم

گفت اجماع حکماء هست که در بدن انسان ازهفت من‌خون‌علاوه نمیشود و اینکه توگفتی‌عجیبست و اعجب آمدن شیر ولبن است، بعد از سه شبانه روز کتابها را سیر کرد که شاید برای این قصه ذکری ببیند ندید

گفت امروز درمیان نصاری‌کسی اعلم از راهب دیر عاقول نیست پس‌کاغذی نوشت باو ومطلب را ذکرکرد و داد به بطریق‌که برود و از او سؤال‌کند

بطریق رفت پای دیر وفریاد زد راهب نظر کرد گفت توکیستی گفت من صاحب بختیشوع و کاغذی دارم زنبیلی پائین‌کرد کاغذ را میان زنبیل گذارم راهب خواند همان ساعت از دیر فرمودآمد گفت تو چنین فصدی‌کردی گفتم بلی گفت طوبی‌لك و لامك، سوار بغله شد و بامن آمد بسامراء و ثلثازشب باقی‌بودکه وارد سامراء شدیم گفتم بخانهٔ بختیشوع میروی یا بخانه‌آقائی‌که فصد کرده گفت بخانه آقا میروم قبل از اذان صبح رفتیم درخانهٔ آقا پس در گشوده شد وغلام سیاهی بیرون شد وگفت کدام یك از شما راهب دیرعاقول هستید داخل‌شو

پس‌غلام بمن گفت هر دو بغله را نگه بدار من‌دروب خانه توقف کردم تا روز بلند شد دیدم راهب بیرون شد در حالتی که لباسهای رهبانیت را بیرون‌کرده و لباس سفید پوشیده گفت مرا ببر بمنزل استادت بختیشوع

چون بختیشوع اورا دید دوید بجانب او وگفت چه باعث شدکه از دین نصرانیت خارج شدی گفت: مسیح را دیدم وبدست اومسلمان شدم

استادم گفت: مسیح را دیدی گفت نظیر مسیح را دیدم چون این فصد ازکسی بعمل نیامده در عالم مگر از مسیح و این آقا نظیر مسیحست در آیات و براهین بعد راهب تا زنده بود ملازم شد خدمت حضرت عسکری ع را

هفتم در احتجاج شیخ طبرسی از حضرت عسکری ع روایتکرده که فرمود

عارف‌ترین مردم بحقوق اخوان و برادران دینی خود و شدیدترین مردم در اداء نمودن حقوق اخوانش اعظم شأناً هست عندالله و کسی که تواضع نماید دردنیا از برای اخوان دینی خود پس او در نزد خداوند از صدیقین و از شیعیان علی بن ابیطالب ع است و وارد شد بر حضرت امیرالمؤمنین ع پدر وپسری که هر دومؤمن بودند حضرت امیر ع در پیش پای آنها برخاست وآنها را اکرام فرمود و در صدر مجلس نشانید و خود حضرت مقابل آنها نشست بعد امر فرمود که طعام را حاضرکردند و با آنها طعام میل فرمود و بعد قنبر طشت و ابریق حاضرکرد و دستمالی که دستشان را باآن خشك کنند و قنبر خواست بدست پدر آب بریزد حضرت از جای خود حرکت فرمود و ابریق را از دست قنبر گرفت که آب بدست آن مرد بریزد آنمرد خود را بخاك انداخت عرضکرد یا امیرالمؤمنین ع خداوند می‌بیند که شما آب بدست من میریزید فرمود بنشین و دست خودرا بشوی که خداوند بیند ترا و آنکه برادرت خدمت میکند ترا تا خداوند ده مقابل عدد اهل‌دنیا در بهشت اجرکرامت فرماید پس آنمرد نشست

حضرت فرمود قسم میدهم ترا بحق عظیمی که برتو دارم که دستت را براحت بشوئی چنانچه میشستی هرگاه قنبر آب بدست تو میریخت آنمرد براحت دست خود را شست چون فارغ شد حضرت امیر ع ابریق را بفرزندش محمد حنفیه داد فرمود اگر این پسر تنها آمده بود خودم دستش را میشستم لکن خداوند اباداود که با پدر وپسر اگر در یك مکان باشند بیکقسم معامله گردد و پدرآب بدست پدر ریخته پسر آب بدست پسر بریزد

بعد حضرت عسکری فرمود هر کس متابعت بنماید امیرالمؤمنین ع را او شیعه است بحق و راستی انتهی

هشتم در بحار ازکتاب اکمال‌الدین روایت‌کرده

ابوالادیان گفت من خادم حضرت امام حسن عسکری ع بودم و نوشتجات آنحضرت را بشهرها میبردم پس در مرض فوتش خدمتش رسیدم چند کاغذ بمن داد که ببرم بمدائن فرمود پانزده روز سفرت طول‌میکشد چون روز پانزدهم داخل سامراء بشوی صدای شیون از منزل من بلند است ودر آنوقت بدن‌من بالای‌مغتسل است

ابو الادیان گفت ای سید و مولای من اگراین اتفاق بیفتد حجت خدا بعد ازشما که خواهدبود فرمودکسیکه ازتومطالبه کندجواب‌کاغذهارا اوامام‌وحجت‌خدا هست بعدازمن عرضکردم علامت‌دیگر بفرما

فرمود کسیکه بر جنازه من نماز بخواند اوست امام بعد از من عرضکردم علامت دیگر بفرما

فرمودکسیکه خبر بدهد درمیان همیان چه چیز است و هیبت آقا مانع شدکه سؤال کنم چه‌همیان ودرمیانش چه چیز است‌کاغذهای آقا را بردم بمدائن و جواب گرفتم و مراجعت نمودم روز پانزدهم وارد سامراء شدم دیدم صدای گریه از خانه آقا بلند است و جعفرکذاب ابن علی الهادی ع برادر حضرت عسکری ع دردرب منزل نشسته است و مردم اورا تعزیت و تهنیت میگفتند

پیش خودم گفتم که جعفر لیاقت امامت ندارد و رفتم اورا تعزیت و تهنیت گفتم وازمن‌چیزی سؤال نکرد بعد عقیل خادم بیرون‌شدگفت یا سیدی برادر بزرگوارت را غسل‌دادند وکفن کردند

برخیز و بر جنازه او نماز بخوان
پس جعفر با جمعی از شیعیان داخل خانه شدند ناگاه دیدم جنازه حضرت عسکری ع میان کفن پیچیده همینکه خواست جعفر تکبیر نماز بگوید طفل گندم گون پیچیده موئی بیرون شد و رداء جعفر راکشید فرمودتاخریا عم فانا احق بالصلوة علی ابی پس رنك از صورت جعفر پرید وعقب ایستاد و آقازاده بر جنازه پدر بزرگوارش نمازخواند و بدن نازنین پدرش را در پهلوی قبر جد بزرگوارش حضرت هادی ع دفن کرد بعد آقازاده فرمود بیاور جواب کاغذهائی که با تو هست آنها را دادم به آقازاده ودر نفس خود گفتم این دوعلامتو باقی ماند مطلب همیان بعد رفتم نزد جعفربن علی‌الهادی علیه‌السلام دیدم گریه میکند یکنفر سؤال کرد ازجعفر که این آقازادهٔ که بر جنازه حضرت نمازخواند که بود گفت والله تا بحال من اورا ندیده بودم ونمیشناسم وناگاه جمعی از اهل قم آمدند وسؤال کردند ازحضرت عسکری ع دانستند که آنحضرت از دنیا رحلت فرموده گفتند خلیفه او کیست اشاره کردند بجعفر رفتند نزد جعفر وباو سلام کردند اورا تعزیت و تهنیت گفتند بعد گفتند با ما کاغذها واموالی هست بگوکاغذها از کیست ومال چقدر است
جعفر از جای حرکت کرد ودامنش را تکان داد وگفت از ما علم غیب میخواهند
ناگاه خادمی از جانب حضرت حجت بیرون شد گفت با شما هست کاغذ فلان فلان وهمیانی که در او هزار اشرفی است که ده اشرفی از آنها صاف و مالیده است
پس کتب و اموال را دادند بآنخادم وگفتند آنکسیکه ترا فرستاده او امام و حجت خداست

فصل هفتم

در قبور شریفه واقعه در کاشان و شوشتر وکرمان ویزد

ذکرمیشود درضمن چهار امر

امر اول - در بعض قبور شریفه واقعه در کاشان

اما از امامزادگان محترم : جناب امامزداه معظم **علی بن محمد الباقر** ع وقبرشریفشان درخارج شهرکاشان است ومعروفست بامزاده مشهد
در **روضات** فرموده که این قبر شریف از قبور معلوم‌الانتساب است
و اما از علماء اعلام قبر جناب **آخوند ملا محسن** بن شاه مرتضی ابن شاه محمود است الملقب بالفیض صاحب وافی وصافی و غیر اینها وتحصیل ایشان درکاشان بود و وقتیکه شنید جناب علام فهام آقا سید ماجد ابن‌هاشم بن‌علی‌الحسینی البحرانی بشیراز آمده اراده فرمودکه برود بشیراز بجهت تلمذ نمودن درخدمت ایشان استخاره کرد بقرآن مجید این‌آیهٔ شریفهٔ آمد « ولولا نفرمن کل فرقة منهم طایفة لیتفقهوا فی الدین ولینذرو اقومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون» بعد تفال زد بدیوان منسوب بحضرت‌امیرالمؤمنین ع آمد

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی	وسافر ففی الاسفار خمس فوائد
تفرج هم و اکتساب معیشة	و علم و آداب و صحبة ماجد

بعدْ رفت بشیراز وعلوم شرعیه را خدمت‌آقا سیدماجد تکمیل نمود و علوم عقلیه را خدمت‌جناب ملاصدرالدین شیرازی المشهور بملاصدری و دختر مرحوم ملاصدری را تزویج فرمود بعد برگشت به کاشان و در آنجا از دنیا رفت سنه هزار و نود و یك در سن هشتاد و چهار و مرقدش در کاشان معروف است .

ومولاناعبدالرزاق ابن علی‌اللاهیجی الجیلانی الملقب بالفیاض صاحب کتاب شوارق وگوهر مراد وسرمایه ایمان

ایشان هم داماد مرحوم ملاصدری بودندیکوقتی عیال مرحوم فیض پیدرش مرحوم ملاصدری در مقام شکوه عرضکرد که شوهر خواهرمن فیاض است که صیغهٔ مبالغه است ودلالت دارد بر آنکه او برشوهر من که فیض است مزیت دارد ، ملاصدری فرمود لقب شوهر تو از لقب شوهر خواهرت بهتر است چون شوهر تو عین فیض است ـ ملاعبدالرزاق پسری داشت که بسیار فاضل بود آقامیرزا حسن صاحب جمال الصالحین وشمع الیقین وغیر اینهو

مخفی نماناد که استخاره بقرآن مجید بعضی از اوقات بسیار مناسب میآید مثل استخارهٔ که مرحوم فیض کرد ، **منجمله** در حاشیه مکاسب مرحوم آیت‌الله ممقانی فرموده که مرحوم شیخ انصاری رحمة‌الله علیه مدتی در کربلای معلی خدمت شریف‌العلماء تلمذ فرمود و برگشت بشوشتر ومدتی آنجا مشغول تحصیل بود بعد اراده کرد بر گردد باعتاب مقدسه بجهت تکمیل مراتب علمیه خود مادرشان راضی نشد آنمرحوم الحاح زیادی کرد تا اینکه والده‌شان راضی باستخاره شد استخاره کرد آیه شریفهٔ در اول صفحه آمد « لاتخافی ولاتحزنی انارادوه الیك وجاعلوه من‌المرسلین »

بعد که بجهت والده‌شان تفسیر فرمود آنمخدره خیلی مسرور شد و بشیخ اذن حرکت داد

منجمله در دارالسلام ثقة‌الاسلام نوری از کتاب حبل‌المتین نقل‌فرموده وقتیکه‌سلطان مراد که از سلاطین آل‌عثمان بود مشرف شد بزیارت نجف اشرف از سر چهارفرسخی چشمش‌افتاد بگنبد مطهر حضرت امیر ع از اسبش پیاده شد سبب از او سؤال کردند گفت چون چشمم بقبه منوره افتاد اندامم مرتعش شد بحیثی که قادر بر سواری نبودم گفتند راه دور است خوب است سوار شوی گفت تفأل میجویم بقرآن مجید همینکه قرآن را باز کرد اول صفحه آمد « فاخلع نعلیك انك بالواد المقدس طوی »

منجمله درکتاب فیض قدسی نقل فرموده که شخصی از مرحوم مجلسی استدعا نمود که بقرآن‌مجید استخاره بفرماید استخاره کرد آیه شریفه آمد «جنات تجری من تحتها الانهار » فرمود خوبست ، بعد از چند روز آنمرد آمد خدمت مرحوم عرضکرد شما فرمودید که استخارهٔ خوب است بدی استخاره ظاهر شد فرمود چگونه ؟ گفت استخاره کردم که یك کنیز معینی‌را بخرم خریدم حالا معلوم شدکه در رختخواب بول‌میکند

مرحوم مجلسی فرمود اگر مقصودت را میدانستم نهی میکردم چون در آیه شریفه اشاره بهمین مطلب است

منجمله یکی از علماء کتاب قواعد علامه را بکسی امانت داده بود وفراموش کرد بکه داده تفأل بقرآن‌مجید زدآیه شریفه در اول صفحه دست راست‌آمد « و اذیرفع‌ابراهیم القواعد من‌البیت»

بعد از یکنفر از تلامذه‌اش که شیخ ابراهیم نام بود قواعد را مطالبه کرد گفت بلی قواعد نزدمنست و من فراموش‌کرده بودم

منجمله بعضی از ثقات نقلکردند که یکنفر از دهاقین آمد خدمت مرحوم شیخ انصاری و استخاره کرد که یک الاغی ابتیاع نماید آیه شریفهٔ آمد « سنشد عضدك باخیك » فرمود خوبست

الاغ را بعمر عرضکردند بچه مناسبت میفرمائید خوبست الاغ را بعمرد فرمود چون این‌مرد جاهل‌است ودر قرآن فرموده «ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الاکالانعام بل‌هم اضل‌سبیلا» پس آدم نادان درواقع برادر الاغ است منجمله بعضی از ثقات نقلکردند که جناب سید حیدر والد جناب سید راضی کاظمینی انبر کوچکی داشت که آتش بسر شطب خود با او میگذارد اورا گم کرد هر جا گردش کرد نیافت آخرالامر بقرآن مجید تفأل نمود اول صفحه این آیه شریفه آمد فلما جائها نودی ان بورك من فی النار ومن حولها پس دانست که انبرش میان منقل آتش است خاکسترهای منقل را پس گردانید انبر خود را دید

منجمله ملامقیمی بود ازطلاب مدرسه دو درکه درطرف بالای سر مطهر روضهٔ مقدسهٔ رضویه است زمین بیاضی بود وصل بمدرسه مزبوره خواست او را بعمرد و بیت‌الراحهٔ بجهة مدرسه بسازد آیه آمد وانها لسبیل مقیم بعضی بایشان گفتند خداوند با شما مزاح و شوخی فرموده. شاید قبرجناب سید ضیاءالدین‌راوندی‌ابوالرضا فضل‌الله بن علی بن عبیدالله الحسینی صاحب کتاب ضوءالشهاب و کتاب نوادر درکاشان باشد و او استاد ائمه عصر خود بود و او با علو نسب دارای کمال فضل وحسب بود و او از اساتید ابن‌شهرآشوب وشیخ محمد بن‌الحسن والد خواجه نصیرطوسی بود

در مجالس‌المؤمنین از کتاب‌نواقض‌الرواقض میرمخدوم شیرازی نقل‌کرده که اهل کاشان را گمان آنستکه ابولؤلؤ که قاتل خلیفه ثانی است چون خلیفه را مقتول نمود گریخته بکاشان آمد و از ترس آنجا پنهان شد اهالی کاشان‌اورا تعظیم و تکریم نمودند و از شر اعداء محافظت کردند تا آنکه در آنجا وفات نمود و مزار او در خارج شهرکاشان است و ازاو تعبیرمیکنند به باباشجاع‌الدین و اهل کاشان بسیار دشمن خلیفه دوم هستند که ملا حیرتی گفته

خوارم اندر ولایت قزوین چون عمر در ولایت کاشان

چنانچه اهل سبزوار خیلی عداوت دارند با خلیفه اول‌چنانچه مثنوی گفته

سبزوار است این جهان کج مدار ما چه بوبکریم در وی خوار وزار

ایضاً درکاشانست قبر محتشم شاعرصاحب دوازده بند معروف و او معاصربود با محقق کرکی

امر دوم ـ در بعضی‌ازقبور شریفه واقعه در شوشتر

اول ـ در کتاب تحفةالعالم سبط قاضی نورالله شوشتری فرموده که در خارج شهر دزفول است قبر جناب محمد بن جعفرالطیار

دوم ـ در مجالس‌المؤمنین است که درقبلهٔ شهر شوشتر است قبرجناب عبدالله ابن حسن‌الدکة بن‌الحسین‌الاصغربن زین‌العابدین‌ع و بقعه عالی دارد که او را مستنصربالله عباسی بنا نمود لقبش زین‌العابدین است وبقعه‌اش ازین بقاع شوشتر است

سوم ـ در شوش که نزدیك شوشتر است وفعلا از توابع حویزه است تل‌خاکی است و بالای آن تل خاکست قبردانیال پیغمبر ع چون دانیال وعزیر را بخت‌النصر اسیر کرد و خداوند نجات داد ایشان را از چنك آنملعون دانیال در ناحیه شوش از دنیا رفت وآنجا دفن شد و مرقد شریفشان مورد توجه و استجابت دعاهست وکرامت زیادی هم از قبرشان بروزمیکند

چهارم ـ در رجال است که براء بن مالك الانصاری برادر انس بن مالك که در جنك احد وغزوهٔ خندق حاضربود در یوم تستر شهید شد از رجال کشی نقل‌کرده: فضل بن‌شاذان فرمود: از سابقینی که رجوع کردند بحضرت امیرع براء بن مالك بود

پنجم - السید الاجل الامجد سید نعمت‌الله بن سید عبدالله الحسینی الموسوی الجزایری صاحب کتاب انوار نعمانی وغیر او ولادتش در قریه سباعیه بود (از قرای جزایر) در حدود سنه هزار و پنجاه هجری و رحلتش در قریهٔ جایدر بود شب جمعه بیست و سوم شوال سنه هزار و صد و دوازده و او از تلامذهٔ مرحوم فیض بود و آخرالامر عمدهٔ تلمذش خدمت مرحوم مجلسی بود و اجداد گرامش صاحب کرامات بودند درسابق معاهدهٔ ایشان را با مرحوم مجلسی و خواب دیدن ایشان مجلسی را ذکر شد

در مستدرک نقل فرموده یکی از اجدادش که ملقب بود بشمس‌الدین گاوی داشت که رفته بود بصحرا بچرا کردن، شیری آمد واورا پاره کرد و بسر او ایستاد وازگوشتش چیزی نخوردخبر بشمس‌الدین دادند ریسمانی که گاو را می‌بست گردن شیر را باو بست و او را برد بمنزل خود و بست بجای گاو و گفت این شیر باید بعوض گاو بجهت من زمین را شیار کند ۰ مردم متحیرانه باو نظر میکردند همسایه ها گفتند ، این نمی‌شود و ما از این شیر میترسیم از این جهت سید شیر را رها کرد۰

ششم - جناب شیخ زین‌الدین ابوالحسن علی بن هلال الجزائری صاحب کتاب سرالفرید فی‌علم التوحید استاد شیخ محمد بن ابی‌جمهور الاحسائی وشیخ علی بن عبدالعال الکرکی و شاگرد شیخ اجل احمد بن فهد الحلی سید جزائری در کتاب انوار نعمانی فرموده ، بعضی از ثقات حکایت کردند که شیخ علی بن هلال الجزائری تسبیح حضرت صدیقهٔ طاهره را زیاده بر یکساعت طول میداد چون هر ذکری از اذکارش را که بزبان جاری میفرمود اشکش جاری میشد تاریخ ولادت و رحلت ومحل دفنشان معلوم نیست ومحتملست که در حدود شوشتر باشد

امر سوم - در قبور معاریف و بزرگان واقعه در کرمان

اول - در یکفرسخی شهر کرمانست مقبرهٔ که منسوبست بجناب محمد بن موسی بن جعفر ع درسابق معلوم شد که فرزند حضرت موسی بن جعفر ع المسمی بمحمد یکنفر بوده که برادر ابوینی جناب احمد شاه چراغ است که قبرشان در شیراز است

دوم - درچوپارکه پنج فرسخی کرمانست قبریست منسوب بجناب حسین بن موسی بن جعفر ع

سوم - درخبیص کرمانست قبر جناب بابا زیدمحمدبن علی الخارص بن محمد الدیباج بن جعفر الصادق ع چنانچه درعمدة‌الطالبست

چهارم - در سیرجان کرمانست قبر جناب علی بن ابراهیم بن موسی الکاظم ع کذا فی کتاب بدایع‌الظهور

پنجم - درکرمان است قبر سید جلیل جناب احمد بن علی بن الحسین بن علی بن مهنا الحسینی صاحب کتاب عمدة‌الطالب و بحرالانساب رحلتش درکرمان بود سنه هشتصد و بیست وهشت

ششم - گویا قبرابراهیم معبر کرمانی هم درکرمان باشد

وبدانکه در میان معبرین ابن‌سیرین از همه اعلم بوده و جهت آنکه علم تعبیر روزی ابن سیرین شد چنانچه بعضی از علماء نوشته‌اند این بود که ابن سیرین در اوائل امر مشغول بکسب بزازی بود و جمال نیکی داشت زنی عاشق او شد باو گفت از اجناس بزازی بیاور بمنزل ما تاازتو خریداری نمایم ابن سیرین اجناسی برداشته بخانه او رفت همینکه نشست زن وارد شد باو در کمال زیبائی وازوی کام خود را خواست ابن‌سیرین هرقدر منعت از زنا کردفایده نبخشید ابن‌سیرین

بیهانهٔ از نزد وی بیرون شد وبدن خود راآلوده بنجاست نمود نزد زن آمد چون نظر زن بوی افتاد و آن هیئت قبیح را دید از او متنفر شد و اورا از منزل خود بیرون کرد واز منزل‌خود چشم پوشید

هفتم ـ در ماهان کرمان که هفت فرسخی کرمانست **قبرشاه نعمت‌الله ولی** است که سر سلسله شاه نعمت‌اللهی است و بقعه و بارگاهی دارد و موقوفات زیادی هم دارد و لقبش نعمةالدین است و از اولاد جناب محمد بن اسمعیل بن جعفرالصادق است ولادتش در سنه هفتصد وهشتاد بوددر شهر حلب و رحلتش در پنجشنبه بیست و پنجم ماه رمضان سنه هشتصد وسی و چهار بوده در ماهان کرمان. در **ریاض السیاحه** است که ایشان در زمان شاهرخ بن امیرتیمور مدتی در هرات ساکن بود روزی میرزا شاهرخ از آنجناب سؤال نمود گفت با آنکه شما معروف هستید بولی چرا باامراء دولت ما مجالست نموده ولقمهٔ شبهه ناك میل میکنید آنجناب فرمود:

گر شود از خون دو عالم مال‌مال کی خورد مرد خدا الا حلال

سلطان از این ادعا خوشش نیامد ودر مقام امتحان بر آمد بیکی از ملازمانش فرمود برود برهٔ بستم گرفته بیاورد و بطباخ بدهد که طبخ کند اوهم رفت و برهٔ را از بیوه زنی جبراً گرفته داد بطباخ‌طبخ‌داده کردچون‌طعام را گستردند در وقتیکه شاه نعمت‌الله سر سفره حاضر بودآن بره‌طبخ شده را آوردند شاهرخ بجناب شاه‌نعمت‌الله تکلیف کرد ایشان هم میل‌فرمودند

شاهرخ فرمود طعام حرام میخورید و حلال میپندارید بعد شاهرخ بجهت ولی قصه گرفتن بره را از بیوه زن نقل کرد آنجناب فرمود ای سلطان تحقیق این مطلب را بفرما تا بر شما مکشوف شود شاید در ضمن این حکمتی باشد میرزا شاهرخ امر فرمودکه بیوه زن را حاضر کردند و ماجرا را از او سؤال کرد؟

گفت : من پسری دارم که مدتی غایب شده خبر ناخوشی او را شنیدم خیلی مشوش شدم نذر کردم که اگر خداوند فرزندم را بسلامت بمن برگرداند همین بره را نیاز شاه نعمت‌الله ولی‌بنمایم و روزگذشته فرزندم بسلامتی وارد شد میخواستم بره را بجهت ایشان ببرم ملازمان سلطان بره را از من‌گرفتند سلطان منفعل شد

آنجناب طبع خوبی داشت و این رباعی را در مدح حضرت امیرع گفته:

آنشاه‌که او قسیم‌نار است و جنان درملك‌وملك‌صاحب سیف است وسنان

ملك دو جهان از آن اوهست بلی آنرا بسه نان‌گرفت و این را بسنان

در شهر کرمان قبر **مشتاق علیشاه** است‌که اورا بامر جناب آخوند ملاعبدالله کرمانی کشتند وقبرش بقعهٔ و بارگاهی دارد و قتلش درسنه هزار و دویست و بیست وشش اتفاق افتاد

در بم که از اجل شهرهـای کرمان است **قبرعبدالله بن عامر**کریز میباشد گویند که فتح کرمان بدست او واقع شده و بعضی‌گویند که فتح کرمان بدست عمر بن عبدالعزیز واقع شده و در مسجد جامعش‌گویند منبریست‌که او منسوبست بعمر بن‌عبدالعزیز و بر محراب هم اسم او نوشته شده

امر چهارم ـ در قبور معاریف از علماء که واقع است در یزد

اول ـ السید الورع الفاضل **آقا میرزا سلیمان الحسنی الحسینی** الطباطبائی النائینی الاصل الیزدی المسکن‌والخاتمه که ازاجلاء علماء بودرحلتش‌دریزد بود درحدود سنه هزار ودویست و

شصت ومرحوم حاج سید محمد باقر حجة‌الاسلام در خواب دید که عصایش بدون جهت از دستش افتاد سید حجة‌الاسلام هول عظیمی کرد همانروز یا چندروز بعد خبر فوت سید ازیزد رسید

دوم المولی عبدالله بن شهاب الدین حسین الیزدی الشهابادی المنطقی صاحب‌حاشیه ملاعبدالله در منطق وغیر آن وایشان در عراق عرب ازدنیا رفتند در اواخر سلطنت شاه طهماسب سنه‌نهصد وهشتاد ویك‌ومدفنش در جوار ائمه‌عراق سلام‌الله علیهم بوده

سوم العالم الجلیل جناب آقاملاحسن یزدی‌صاحب مهیج الاحزان

درکتاب قصص العلماء است ماملخصه که فتحعلیشاه حاکم ظالمی فرستاد یزد اهل بلد را از کثرت ظلم خود مستأصل نمود اهل یزد بسلطان شکایت کردند سلطان اعتنائی مآنها نکرد جناب آخوند امرفرمود که رعیت اجمالا اورا از بلد اخراج نمایند اورا در کمال فضاحت خارج نمودند حاکم رفت نزد مرحوم فتحعلیشاه وشکایت نمود ازدست ملا حسن

سلطان جناب آخوند را احضار بطهران فرمود چون‌ایشان وارد شدند سلطان جناب آخوند تغیر وتشدد نمود ایشان فرمودند چون حاکم ظلم زیادی کرد و رعیت را مستأصل نمود و شما هم بعرایضشان گوش ندادید من امر باخراج او نمودم تشدد وتغیر سلطان زیادتر شد و امر کرد فلکه حاضر کنید وپاهای جناب‌آخوند را بفلکه ببندید چون‌پاهایش را بفلکه بستند سلطان روکردبامین الدوله گفت شاید تقصیر ازرعیت بوده وجناب آخوند تقصیری نداشته و مقصودش تلقین جواب بود بجناب آخوند

جناب آخوند درزیر فلکه گفت من امر کردم باخراج او بجهت ظلم زیادی که کرد ، پس سلطان اشاره کرد بامین الدوله که شفاعت کنید ازجناب آخوند اوهم شفاعت کرد و جناب آخوند را ازقید فلکه رها نمودند تشریف برد بمنزل خود چون شب شد سلطان در عالم خواب‌حضرت‌خاتم النبیین ص را زیارت کرد دیدو شصت پای حضرت پیغمبر ص بسته است سلام کرد حضرت از او اعراض فرمود عرضکرد تقصیرمن چیست‌وکه پاهای شما رابسته

فرمودند توبستی پاهای مرا بستن پاهای ملا حسن سلطان خائفاً از خواب بیدار شد چون صبح شد نهایت تعظیم را از آخوند نمود و خلعت فاخری بجهت ایشان فرستاد و خواهش کرد که مراجعت بفرماید بیزد آخوند ابا وامتناع فرمود بعد خواست دخترش ضیاء السلطنه را بعقد پسر او درآورد جناب آخوندراضی نشدند ودر اواخرعمرش‌مجاور کربلای‌معلی شدتااز دنیا رحلت‌فرمود

چهارم العلام الفهام حجة الاسلام آقا میر سید علی الیزدی الحائری و آنمرحوم استاد حقیر بودند و از تلامذه **مرحوم علام فهام آخوند ملا حسین اردکانی** بودند و در کربلای معلی نماز جماعت بسیار با شکوهی داشتند و در عشر اول مأة رابع عشر بعنوان مجاورت مشرف شدند مشهد مقدس وبعد از مرحوم آیةالله حاجی میرزا حسن‌شیرازی خیلی ازخواص مقلد ایشان شدند بعد تشریف بردند بیزد ودر سنه هزار وسیصد وسی که خبر توب بندی گنبد مطهر حضرت رضا ع راشنید در آنجا از دنیا رحلت فرمود

پنجم الفاضل النحریر حسین بن معین الدین المیبدی صاحب کتاب هدایت در حکمت وکلام وغیر آن (میبد قریه‌ایست در ده فرسخی یزد)

درروضات از تصنیفات ایشان نقل کرده روی الترمذی عن انس بن مالك عن النبی (ع) انه‌قال رحم‌الله علیاً اللهم ادر الحق حیث دار وما احسن انه یخرج من الحروف النورانیة المقطعة

الواقعة علي اوائل السور القرآنية بعد انحذاف مكرراتها صراط علي حق نمسكه
وقال في مدحه بالفارسية

ای مصحف آیات الهی رویت	وی سلسلهٔ اهل ولایت مویت
سرچشمهٔ زندگی لب دلجویت	محراب نماز عارفان ابرویت

بدانکه بعضی از اشعار از ایشان نقلشده که‌مشعر است بر تشیعشان میگوید :

اهوی النبی محمداً و وصیه	وابنیه وابنته‌البتول الطاهرة
اهل العباء و انني بولائهم	ارجوالسلامةو النجافي‌الاخرة
واری محبة من یقول بفضلهم	سببا یجیر من‌السبیل الجائرة
ارجو بذالك‌رضی المهیمن‌وحده	یوم‌الوقوف‌علی‌ظهورالساهره

(این اشعار از ابن درید است چنانچه‌در ترجمه ابن‌درید ذکرشده وعجب آنستکه خودحضرت مستطاب مؤلف هم نسبت باوداده « در اواخر فصل هشتم از باب دهم »گویا غفلت شده. ولد مؤلف)

وگویا ایشان از علمای اواخر مأة ثامنه واوائل مأة تاسعه بودند

وبدانکه در یزد قریب بپانصد خانه گبرو زردشتی است و قلیلی هم یهودی دارد زردشتی ها بنبوت زردشت معتقدند

زردشت در سلطنت **گشتاسب‌بن لهراسب بن اروند شاه بن‌کی فشین بن کیقباد** مدعی نبوت شدو کیقباد اول از سلاطین کیان است

گشتاسب که ازسلاطین‌کیانست بوی‌گرویدوبدین‌واسطه دین مجوس که‌گبر و آتش‌پرستی باشد رواج ورونق گرفت در **روضة الصفا است زردشت** چون مهارت تامه در علم‌نجوم داشت فهمید که شخصی بنبوت مبعوث خواهد شد که حضرت عیسی باشد بتلبیس ابلیس لعین ادعا کرد که آن‌شخص خود او میباشد ، از میان آتش شیطان باأو مغاطباتی کرد زردشت‌آن کلمات راجمع نمود واو را زند نام نهاد ! بعد اورا شرح نوشت واو را **پازند** نامید ! این بودکه مردم را بآتش پرستی دعوت نمود ودر اطراف و اکناف‌عالم مجوسین آتشکده‌ها ساختند ودین مجوس را ترویج نمودند **در ریاض السیاحه است** ، در محل تولد زردشت اختلافست بعضی میگویند از اهل زابل است (محال وسیعه ایست درجنوب بلخ واسم قصبه‌اش غزنین است) بعضی میگویندازولایت ری‌ظهور نمود بعضی میگویند مولد آن **آذر بایجان است**

گشتاسب پدر اسفندیار بود واو مرد بسیار شجاعی بود ، گشتاسب بحیل پسرش رامطیع خود نمودوچون‌رستم‌بن‌زال‌بن **سام بن نریمان** از گشتاسب بر گشته شد اسفندیار را فرستاد بسیستان **بمحاربه رستم در آن محاربه اسفندیار کشته شد گشتاسب تاج کیانی را به بهمن پسر اسفندیار بخشید** وخود انزوا اختیار نمود اسم بهمن اردشیر است بهمن بخونخواهی پدرش لشگری بسیستان فرستاد **وفرامرز پسر رستم را مقتول نمود** وپدر رستم زال را اسیر **کرد وبخت النصر** را به بیت المقدس فرستاد واو قتلو غارت زیادی از اهل بیت المقدس نمود مینویسند صدهزار بچه صغیر را از اهل بیت المقدس اسیر نمود در اوایل سلطنت بهمن رستم‌زال‌در کابل بحیله برادرش کشته شد و جدش را آوردند در سیستان دفن کردند مدت زندگانی رستم ششصد سال بود

نظیر این حکایت زردشت است حکایت میرزا علی محمد باب
چنانچه جناب حجة الاسلام آقا میرزا سید علی یزدی در کتاب الهام الحجة از جماعت کثیرهٔ استماع فرموده منجمله از عالم فاضل جلیل حاج میرزا سید وامق ، که شفاهاً از ایشان شنیده بود که فرمود در سنه هزار ودویست وهفتاد از **جناب آخوند ملا صادق یزدی** که اسمش موافق با مسمی بود حکایت ظریفه استماع شد گفت اوقاتیکه من در یزد مشغول تحصیل بودم مزاجم بهم خورد بحدیکه از ابناء نوع متوحش بودم و عزلت مینمودم تاکار بجائی رسید که توقف در شهر یزد ممکن نشد رفتم بقریهٔ از قراء یزد در آنجا هم باکسی معاشرت نداشتم ، روزها میرفتم بقبرستان خارج ده تنها بسر میبردم روزی ندائی شنیدم که کسی باسم مرا صدا میزند هرچه نظر کردم کسی را ندیدم ، مکرر ندا میشنیدم و شخصش را نمی دیدم ! متفکر و متحیر شدم گفتم ، ای ندا کننده ، من ترانمی بینم توکیستی و چه مطلب داری جواب دادملك الموتم و بقبض روح تو مأمورم بهیئت محتضر بخواب تا روحت را قبض کنم پس روی بقبله خوابیدم ودامن خود را بصورتم افکندم طولی کشید گفتم چرا مشغول قبض روحم نمیشوی ؟ گفت الحال موت تو بتأخیر افتاد تا بروی بخانه خودو جمعی ازعدول را حاضر بنمائی و وصیت کنی برخاستم رفتم بمنزل وصیت نمودم و باطاق خلوت خوابیدم گفتم بسم‌الله روح مرا قبض کن ، در جواب گفت بدا حاصل شد وموت تو بتأخیر افتاد چون باید بمقامات ومراتب عالیه برسی وترقیات کلی از برای‌تو حاصل شود چندروزی ازهمه جا باهم صحبت میداشتیم ، مکرر مرا تسلی میداد ومیگفت مردم در باره توگمان بد مینمایند لکن تو اندیشه مکن که عنقریب صاحب مقاماتی خواهی شد

تاآنکه شبی احساس نمودم که چیزی بپای من خورد مثل آنکه سر پائی بمن بزنند صدائی بگوشم رسید که بر خیز و تهجد بجا آور ، برو بپشت بام واذان بلند بگو موافق آنچه گفت عمل نمودم بعد از فراغ از اذان اسم‌چندنفر را شمرد وگفت اینها بخانه تو میآیند وبتو اعتراض مینمایند اعتنائی بآنها مکن که باید ترقی‌کلی بکنی طولی نکشید که همان‌اشخاص آمدند و اعتراض نمودند که این اذان تومخالف باشریعت بود یکی از آنها اصرارش ازباقی زیادتر بود بمن گفت باو بگو در خلوت مرتکب چنین خلاف شرعی میشوی و مرا از عبادت منع میکنی آخوند گفت بمحض آنکه من این سخن‌را بآنشخص گفتم دیدم در حالش قلق و اضطرابی حاصل و بینهایت خجل شد بنوعیکه سر بزیر افکند ودیگر سخنی نگفت

بالجمله چند روز بر این منوال گذشت که هر روز وهر شب صدا می‌شنیدم ومرا امر و نهی مینمودند واز مغیبات بمن خبر میداد ، روزی شهرت یافت که شخصی در سفر تبریز فوت شده بمن گفت این خبر اصلی ندارد وچند روز دیگر کاغذش میآید و مطالبش چنین و چنان‌است بعد او چند روز بهمان قسم که‌خبر داده بود کاغذ رسید دیگر انتشار یافت که شریعتمدار آخوند ملا محمد تقی عقدائی برحمت خدارفته

بمن گفت این خبر نیز کذب است وآخوند در حیاتست واز اینمرض خوب میشود بعد از چند روز خبر رسید که آخوند زنده است وخوب شده گفت یکوقتی هیولائی درهوا مشاهده کردم در نهایت نزدیکی ونهایت لطافت که بامن مکالمه مینمود ومرا امر و نهی میکرد و ترغیب مینمود که عمل باینهاموجب رسیدن‌بمقامات عالیه است‌اندك اندك‌حالت تجردمن بجائی‌رسید که‌بنظرم میآمدجمیع اقالیم و بلادو خلایق رامشاهده مینمایم وهمه درپیش نظرم میباشدو بنظر می آید افلاك را مشاهده

میکنم که در حرکت میباشند گاهی میدیدم یکنفر در حال حرکت توقف می نماید فورا میافتاد و میمرد ومکرر خبر از فوت بعضی میداد وبعد خبر موافق میرسید تاوقتی مرا امرنمود که شخصیرا از بالای بام بزیر اندازم

ترسیدم و بحرفش عمل نکردم‌وقت دیگر بمن خبر داد ، امام غائب(عجل) درمکه ظهور فرموده وتو باید بروی بحضورشان هرگاه میخواهی ترا بابر سوار کنم هر گاه میخواهی صلوات بفرست و برهوا راه برو ـ گفتم هرچه تو بهتر میدانی گفت برو بر بالای بام و صلوات بفرست و برهوا راه برو ـ بالای بام رفتم و صلوات فرستادم آمدم تا لب بام ترسیدم ـ ایستادم گفت چرا نمیروی گفتم می‌ترسم بیفتم گفت نترس وبرو قبول نکردم مدتی بامن محاجه کرد تا مأیوس شدگفت باید تو بمقامات عالیه میرسیدی ولکن در فلان امر وفلان امر مخالفت نمودی وپای بیعت خود زدی من‌از پیش تو میروم بنزد **میرزا علی محمد شیرازی** که او قابلیت دارد

جناب آخوند گفت دیگر من آنصورت راندیدم از اهل منزل خواهش نمودم که گوشتی را بریان نمودند وقدری را استشمام نمودم وقدری را خوردم تاکم‌کم مزاجم باعتدال آمد آنوقت ملتفت شدم که‌مرا بچه امور مخالف‌شرع امر مینموده ودر آنحالت ملتفت‌نبودم شکر الهی رابجای‌آوردم بعد ازچندی خبر **میرزا علی محمد شیرازی** منتشر شد ومن‌دانستم که اوبرباطل استوسابقاً من اسم او را نشنیده بودم انتهی

خاتمه در بعضی از قصص وحکایات متعلق بعالم برزخ

بدانکه ازوقت مردن تا روز قیامت اسمش عالم برزخ وعالم قبر است ، در عالم برزخ ارواح منتقل میشود بابدان مثالیه وآنها قوالبی است شبیه بهیاکل عنصریه ولکن الطفند ازابدان عنصریه پس او عالمی است بین‌مجردات ومادیات که قادرند در آن‌عالم بر طیران‌در هواوقطع مسافات‌بعیده را در زمان قلیلی وقتیکه خارج شوند ارواح از اجساد عنصریه وداخل بشود در قالب مثالیهٔ طیران میکنند بعالم ارواح پس **اگر مؤمن باشد میرود بوادی‌السلام** که‌بهشت دنیا باشد خداوند اورا درپشت **کوفه** خلق فرموده واز نظر مردم پنهان کرده ومؤمنین در پشت دنیا متنعمند به تمام نعمت هائیکه در بهشت آخرتست

واگر کافر باشد میرود به **برهوت که و ادئی است از حضر موت** که از بلاد یمن است وروح در عالم برزخ که متعلق‌است بابدان مثالیه علاقه دارد بابدان عنصریه که‌در میان قبور ساکنست لکن سؤال نکیرین وفشار قبر مال ابدان عنصریة است که در میان قبورند چنانچه حشردر قیامت وتنعم وتعذیب در آخرت نیز مال ابدان عنصریه است نه مال ابدان مثالیه‌در **فروع کافی از حبة العرنی روایتکردهٔ** گفت بیرون شدم باحضرت امیرالمؤمنین ع به پشت کوفه‌پس حضرت در وادی‌السلام توقف فرمودگویا باجماعتی صحبت میفرمودمن‌ایستادم تاخسته شدم بعد نشستم تاکسل شدم باز ایستادم

عرضکردم یاعلی‌من مهموم شدم از طول وقوف شما ساعتی بنشین وراحت بفرما وردای خود را انداختم که حضرت برروی آن بنشیندفرمودای حبه‌نبود این توقف من مگر صحبت کردن‌بامؤمنی یا مؤانست با اوعرضکردم مؤمنین باشما صحبت میکردند فرمود بلی وهر گاه پرده بر داشته شود می‌بینی آنها را که حلقه حلقه دور هم نشسته‌اند و با یکدیگر صحبت میکنید عرض کردم اینها اجسامند یاارواحند فرمودارواحند ومؤمنی نیست که‌در بقعه از بقاع زمین‌بمیرد مگرآنکه بروحش گفته

میشود ملحق بشو بوادی السلام بدرستیکه او بقعه ایست از بهشت عدن **وایضا از حضرت صادق روایت کرده**

فرمود وقتیکه میت از دنیا میرود سؤال میکنند ازاو از گذشتگان واز باقیماندگان پس اگر بگوید مرده است وبرآنها وارد نشده میگویند «هوا هوا» و بعضی ببعضی میگویند این میت را بحال خودش واگذارید تا از سختی جاندادن آرام شود **ودر روایت دیگر فرموده** وقتیکه‌روح مؤمن وارد شود ارواح بیکدیگر میگویند واگذارید او را بحال خود که از هول عظیمی خلاص شده ـ بعد سؤال میکنند از تازه وارد (فلانکس چه‌شد؟) اگر آن تازه وارد بگوید اوزنده است امیدواری دارند که برآنهاوارد شود واگر خبربدهد ازدنیارفته چون بر آنها وارد نشده میگویند «هوی هوی»

ذکر میشود حکایات وقصص متعلق بعالم برزخ در ضمن اموری:

امر اول دربعضی ازحکایات داله برنقل ارواح مؤمنین بوادی‌السلام

اول در دارالسلام عراقی از جناب مولانا مهدی النراقی نورالله مضجعه نقل فرموده یکوقتی قحطی شدیدی در نجف اشرف واقع شد ومن عیال و اطفال داشتم بر من امرمعاش سخت شد یکروز رفتم بوادی السلام که هم و غم من از زیارت بر طرف شود ناگاه (در بیداری) دیدم‌جماعتی‌جنازهٔرا آوردند بوادی السلام و داخل نمودند در باغ وسیعی که بزبان‌توصیف‌نمیشود‌بعد اورا داخل نمودند در قصر عالی که مزین بود بانواع‌زینت و فرش واثاثیهٔ که واصفون ازتوصیف آن عاجزند

گفت من‌هم عقب‌او داخل‌قصرشده‌دیدم‌جوانی بزی سلاطین بالای کرسی مرصعی‌از طلا نشسته چون نظرش بمن افتاد سلام کرد مرا باسم ندا کرد وبسوی خود دعوت کرد و بجهت تعظیم من‌از جای خود حرکت کرد ودست‌مرا گرفت وبپهلوی خودنشانید ومرا تعظیم و تکریم‌زیادی نمودو گفت شما مرا نمیشناسید من صاحب جنازه هستم که الان اورا داخل بوادی السلام نمودند اسم من‌فلان وار فلان بلد هستم واین جماعت که با من بودند ملك نقاله هستند که مرا ازبلدم باین‌بهشت برزخ آوردند چون این‌سخن را ازاو شنیدم حزن والم برطرف شد ومیل کردم بگردش نمودن‌میان‌بهشت برزخ ناگاه دیدم پدرو مادرم وبعضی از ارحامم در میان قصور نشسته‌اند پس با سرور وفرح ازمن استقبال نمودند وازحال ارحام سؤال کردند

من دربین جواب دادن از شدت وفقر وگرسنگی اطفال بجهت آنها ذکرکردم پس‌پدرم‌اشاره کرد باطاقی وقبه که دراو برنج بود فرمود آنچه میخواهی از این برنجها بر دار پس من خوشنود شدم وداخل آن قبه شدم وعبایم را پهن کردم و اورابر از برنج نمودم وآمدم بنجف اشرف‌ومدتی زندگانی میکردم وهیچ ازاو کم نمیشد آخرالامر عیالم مرا ملجا کرد تاقضیه را برای‌او نقل کردم وقتیکه رفتم سر برنجها دیدم هیچ نیست

دوم ایضا در دارالسلام‌عراقی از مرد صالحی از متوطنین نجف اشرف نقل‌کرده

گفت من قریب بمغرب دروادی السلام بودم دیدم مردی در غایت حسن و نهایت عظمت با جماعتی سوار براسبهای نجیب آمدند بوادی السلام پس من نزدیك رفتم و سلام کردم یکی از آن سوارها بمن گفت ماملائکه نقاله‌هستیم واین کسیکه جلوما هست‌ازاهل اهوازوحویزه است او را آورده‌ایم بوادی السلام توهم با مابیا

گفت چون من باآنها رفتم دیدم مکان واسعی که مثلش در لطافت هوا و حسن ندیده بودم

یکنفر از اسب پیاده شد وآنسوار راهم پیاده کرد وداخل کرد او را در قصر عالی که‌مفروش‌بود بانواع فرشها و اقسام زینتها واورا در صدر مجلس نشانید و او را تحیت داد بانواع تحیات‌و انواع میوه‌ها و اقسام مأکولات که لایق سلاطین بود نزد او حاضر کردند آن مؤمن اهوازی هم شروع نمودن بخوردن و بمن‌هم تکلیف خوردن کرد

بعد گفت آیا میدانی سر آنکه این مکاشفه برتو ظاهر شد چه بود گفتم نه‌گفت‌سرش این بود که بپدرت چند من گندم طلبکار بود و چون خداوند خواست نعمت خود را بر من تمام کندمن ترا دیدم که گندمی که از من طلبکار هستی بتو بدهم که از نعمت من چیزی کم نشود پس یکنفر از کسانیکه در اطرافش بودند امر کرد عبای مرا پر از گندم کردند یکمرتبه نظر کردم دیدم نه ازآن اوضاع چیزی می‌بینم‌و نه‌ازآن اشخاص کسی‌را می‌بینم مگر همان عبا وگندم را

پس عباو گندم را آوردم بنجف اشرف وبخانه خود گذاردم اورا آرد نمودم ومدت زیادی‌او را طبخ نموده میخوردیم وابداًچیزی از او کم‌نمیشد تا وقتیکه مطلب شایع‌شد ومردم فهمیدند دیگر چیزی ازآن‌آرد درخانه ندیدم

وبعضی‌از اعلام‌نقلکردند که‌آنمرد اهوازی‌یاحویزاوی‌از عوام‌شیعه بوده‌وازعلماء وسادات نبوده

سوم ثقةالاسلام نوری در دارالسلام از شیخ جواد بن شیخ حسن النجفی نقل فرموده از شیخ محمد تقی ملقب بملا کتاب وملخصش اینست

جناب شیخ مهدی ملا کتاب برادر زادهٔ شیخ محمد تقی ملا کتاب عزم نمود زیارت بیت الله الحرام را در اواخر عمرش من بایشان گفتم اگر بزیارت حضرت سید الشهداء (ع) بروید درایام عرفه درك میکنید ثواب زیارت حج را با زیاده نظر باخبار کثیره فرمود دو چیز مرا وادار نمود برفتن حج یکی اشتیاق بآن روضهٔ بهشتی که مختص است بکسیکه در راه مکه از دنیا برود شاید من‌هم در ایاب وذهاب از حج ازدنیا بروم

دوم فائز شدن باجتماع باحضرت بقیةالله در مکان وزمانی که آنحضرت در آن مکان و زمان تشریف دارد که عصر روز عرفه‌باشد در عرفات(چون بمقتضای روایات آنحضرت روز عرفات همه ساله حاضر میشود اگرچه شخص شان ازنظرها مخفی است)

پس جناب آقا شیخ مهدی با جمعی روانه شد بمکه معظمه و بهمراهانش میفرمود روز عرفه مرابخود بگذارید وکسی تجسس از من نکند چون بعرفات رسیدند جناب شیخ مهدی را ندیدند و هرقدر اصحابش ازاو تجسس نمودند وخودرا بتعب انداختند در طلب ایشان خدمتش نرسیدند

وقتیکه از مکه برگشتند وببلاد نجد(جبل) رسیدندشیخ مریض شدومرضش شدت کردتاازدنیا رحلت فرمود چون طایفه وهابیه حمل جنازه را از بلدی ببلدی بدعت میدانند مرحوم شیخ را در همانجا که فوت کرده بود دفن‌کردند وآثار قبرش را محو نمودند

چون صبح شاب شید اصحح خیلی محزون بودند از دفن ایشان در بلاد خبیثه و موفق نشدن بحمل جنازه را بنجف اشرف

شیخ محمود عبودی که‌از رفقای سفر جناب شیخ بود گفت دیشب جنازه شیخ را بردند بنجف اشرف بقیه رفقا گمان کردند ایشان خوابی دیده‌اند یا مقصودشان آنستکه خداوند تعالی ارواح مؤمنین را باجساد مثالیه میبرد بوادی السلام فرمود نه اینقسم نبوده و من بچشم خود دیدم

که چون قدری از شب گذشت و شماها خوابیدید من بیدار بودم دیدم چند نفر با اسب های زین کرده آمدند سر قبر شیخ من از جای خود حرکت کردم گفتم شما بجهة چه آمده اید اینجا گفتند آمده ایم جناب شیخ را ببریم بجوار حضرت امیر المؤمنین ع نظر کردم دیدم خود جناب شیخ در بین آنسوارها بر اسبی سوار است چون او را دیدم رفتم بجانب ایشان گفتم منهم با شما می آیم گفتند برگرد و رفتند رو بنجف اشرف من چندقدمی پشت سرشان رفتم پس شیخ بجانب من نظر فرمود گفت بر گرد و دل خوشدار که تو روز سوم نزدما میآئی چون روز سوم شد شیخ محمود عبودی از دنیا رحلت فرمود و ملحق شد بمرحوم شیخ مهدی ملا کتاب انتهی - از اینحکایت چنین استفاده میشود که بعضی را با بدان عنصری ملائکه تعاله میبرند بنجف اشرف

چهارم - ایضا ثقة الاسلام نوری در دار السلام از فخر الشیعه الحاج مولا علی بن حاجی میرزا خلیل الطهرانی از بعضی از ثقات تلامذه استاد الکل الوحید البهبهانی نقل فرموده و مرحوم حجة الاسلام حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل میفرمود که آن ناقل مولی محمد کاظم هزار جریبی بوده صاحب تصانیف کثیره گفت من در مجلس درس استاد اکمل آقای بهبهانی بودم در مسجد پائین پای صحن مقدس کربلای معلی ناگاه مرد زوار غریبی که درزی لباس توابع آذربایجان بود داخل مجلس درس شد سلام کرد بر استاد و دست ایشان را بوسید یکدستمال بسته که میان او زیور زنانه بود نزد استاد گذارد و عرضکرد این را بمصارفی که میخواهید صرف کنید فرمود قضیه او چه چیز است

عرضکرد قضیه عجیبه ای دارد و آن اینست من از اهل فلان بلد هستم (ذکر کرد شیروان یا دربند یا بلدی را که نزدیک باینها بوده) مسافرت نمودم بیکی از بلاد روسیه در آنجا مشغول به تجارت شدم و من صاحب ثروت و دولت بودم یکروز چشم افتاد بیکدختر حسنای جمیله که تمام قلب را گرفت نتوانستم خود داری کنم رفتم نزد کسان آندختر که از اعیان نصاری بودند آن دختر را خواستگاری نمودم گفتند در تو عیبی نیست مگر اینکه بمذهب ما نیستی اگر بمذهب نصاری داخل شوی ما این دختر را بتو تزویج میکنیم پس من مهموم از نزد آنها مراجعت نمودم چون آنها معلق نمودند بر امری که من اقدام بر آن امر هرگز نمیکردم چندروز صبر کردم و روز بروز محنت و شوق من بآن دختر زیاد میشد تا کار بجائی رسید که دست از تجارت و شغل خود بر داشتم آخر الامر دیدم حواسم نزدیک است مختل بشود ، مشرف بهلاکت شدم گفتم باکی نیست که صورتاً اظهار تنصر بنمایم

چون نفس تنگ شد رفتم نزد کسان آندختر گفتم حاضر شدم که از اسلام برائت بجویم و داخل شوم در دین مسیح پس از من قبول نمودند و دختر را بمن تزویج کردند چون قدری گذشت پشیمان شدم بر این فعل قبیح خود خودم را سرزنش میکردم نه قدرت داشتم بوطن خود بر گردم و نه ممکنم بود که عمل بوظایف نصرانیت بنمایم و از شرایع اسلام چیزی در من یافت نمیشد بغیر گریستن در مصائب حضرت سید الشهداء ع و در آن اوقات محبت زیادی پیدا کردم بآن بزرگوار و تفکر در مصائب حضرت مینمودم و گریه و زاری میکردم عیال من از دیدن اینحالت تعجب میکرد چون علت ظاهر به از برای گریه من نمیدید حیرتش زیاد شد از سبب گریه من سؤال کرد

من تو کلا علی الله حقیقت حال را باو گفتم که من بمذهب اسلام باقی هستم و گریه من در مصائب حضرت ابا عبدالله الحسین ع است

همینکه اسم شریف آن بزرگوار را شنید نور اسلام در قلبش ظاهر شد و همانحال داخل در شریعت اسلام شد وبامن در مصائب آنحضرت هم گریه وهم ناله شد یکروز من باو گفتم بیاهجرت نمائیم خفاء وبرویم سر قبر مطهر حضرت سیدالشهداء ع که علناً اظهار مسلمانی خودرا بنمائی

آن زن با من موافقت کرد وشروع کردیم بتهیه لوازم سفر قدری نگذشت که زوجه من مریض شد واز دنیا رحلت کرد پس اقارب او جمع شدند واورا بطریق نصاری تجهیز نمودندواورا باجمع حلی وزینتی که داشت دفن نمودند چنانچه مقتضای ملتشان هست

پس حزن واندوه من زیاد شد ازمفارقت آنزن با خود گفتم شب که بشود میروم وجسداو را از قبر بیرون می آورم ومیبرم ببهترین بلدان دفن میکنم

چون دل شب شد رفتم قبرش را نبش کردم دیدم مرد شارب بلند و ریش تراشیدهٔ در آن جا مدفون است پس متحیر شدم از این سانحه عجیبه وسبب تبدیل جثهٔ عیالم باین جثه خبیثه ، در آنحال مرا خواب وبود در عالم خواب دیدم کسی میگوید دل خوشدار و فرحت زیادشود که عیالترا ملائکه حمل نمودند بزمین کربلای معلی واو را دفن کردند در میان صحن مقدس طرف پائین پا نزدیک مناره کاشی واین جثه فلان عشار است که امروز او را درآنجادفن کردند واورا نقل نمودند بقبر عیال تو و زحمت حمل ونقل جنازه ازتو برداشته شد

من خوشحال از خواب بر خواستم وفوراً عازم حرکت بکربلای معلی شدم وخداوند بمن توفیق کرامت فرمود که بزیارت حضرت سید الشهداء ع مشرف شدم و از حفظه صحن مقدس سؤال کردم درفلان روز (همان روزی را اسم بردم که عیال من دفن شده بود) پای مناره سبز کرا دفن کردید گفتند فلان عشار را .

پس من قصه خودرا از برای آنها نقل کردم پس همان قبررا شکافتند ومن جهت آنکه مطلب برمن معلوم شود داخل قبر شدم دیدم عیالم میان لحد خوابیده بهمان قسمی که در ولایت خودش اورا بخاک سپرده بودند پس حلی وزینتهائی که بمذهب نصاری با او دفن شده بود برداشتم و اینست آن حلی و زینتها ، مرحوم آقای بهبهانی آنها را گرفت وصرف نمود بفقرای کربلای معلی انتهی

از این حکایت هم مثل حکایت سابقه استفاده میشود که این جسد را هم ببدن عنصری ملائکه نقل نموده اند

ایضا استفاده میشود که نقل بدن میت اختصاص ندارد که بوادی السلام نقل شود بلکه باماکن مشرفه دیگر هم محتمل است نقل شود بلکه از بعضی از اخبار استفاده میشود که بواسطه بعضی از معاصی زبان عربی نقل میشود بلسان فرس

درانباة الهداة شیخ حر عاملی از حضرت صادق (ع) روایتکرده که جوانی از طائفه بنی مخزوم آمد خدمت حضرت امیر ع عرضکرد یاعلی برادر من مرد ومن خیلی محزون هستم از موت او ، حضرت فرمود میل داری که اورا به بینی عرضکرد بلی

فرمود قبر او را نشان بده پس حضرت جامهٔ پیغمبر ص را پوشید و رفت سر قبر او و لبهای نازنینش حرکت کردوپائی بآن قبرزد

پس آن میت از قبر بیرون شد در حالتیکه بلسان فرس تکلم میکرد ، حضرت فرمود تو عرب بودی که از دنیا رفتی چه شد که بلسان فارسی تکلم میکنی ؟ عرض کرد بلی من بسنت فلان و

فلان ازدنیا رفتم لذا لسان مریم منقلب شد بلسان فارسی

امر دوم در حکایات و مناماتی که دلالت دارد بر آنکه اموات از عمل احیاء بجهت آنها آمرزیده وبهره مند میشوند

اول در لآلی الاخبار ازابی قلابه نقلکرده:

گفت من در عالم خواب داخل شدم بقبرستانی که قبورش شق شده وامواتش از قبرهای خود بکنار قبرهای خود نشسته‌اند ومقابل صورت هر یك از آنها طبقی از نور گذاشته است پس من در میان آن اموات همسایه خود را دیدم که در مقابلش طبق نور گذارده نشده سؤال کردم سبب چه چیز است کهدرمقابل صورت اینهاطبق نور گذارده شده و در مقابل شما گذارده نشده

گفت اینها اولاد صالح دارند ومحبین و اصدقاء دارند که بجهت آنها دعای خیر میکنند و بجهت اینها صدقه میدهند و این طبقهای نور هدایا و تحفی است که بجهت اینها روانه میکنند ومن یك پسر غیر صالحیدارم که بجهت من دعانمیکند وصدقه نمیدهد لذا در مقابل من طبق نوری نیست ومن خجالت میکشم نزد امواتی که همسایه من هستند ابوقلابه گفت من چون ازخواب بیدار شدم خوابم را بجهت پسرش گفتم، پسرش گفت نزد شما توبه میکنم ومشغولشد بعبادت ودعا کردن و صدقه دادن ازبرای پدرش چند مدتی که گذشت بازهمان قضیه سابق را در خواب دیدم وهمان همسایه مانرا در خواب دیدم که مقابل صورتش طبق نوری بود روشنتر ازخورشید واز نورطبقهای مقابل صورت رفقایش پس رو بمن کرد و گفت یاابا قلابه خداوندبتوجزای خیر بدهد چون تو درباره من کلام خیری گفتی که نجوتنی من النار ومن خجلة الجیران

دوم در کتاب روض الریاحین است زنی بود از متعبدات که اسمش باهیه بود چون نزدیك فوتش رسید سر بآسمان بلند کرد عرضکرد یا ذخری و یا ذخیرتی ومن علیه اعتمادی فی حیوتی و مماتی لا تخذلنی عندالموت و لاتوحشنی فی قبری چون ازدنیا رفت پسری داشت که هرشب وروز جمعه میآمد سر قبر او وقدری قرآن بجهت مادرش میخواند و دعا و طلب مغفرت مینمود از برای مادرش و ازبرای اهل قبرستان یکوقت همین جوان مادرش را درخواب دید بمادرش سلام کرد عرضکرد حالشما چطور است وبر شما چهمیگذرد گفت ای پسرجان‌از برای مرگ کربتها ومحنتهای سختی است و من بحمدالله دربرزخی هستم که فرش شده درآن ریحان ودر آن وساده سندس و استبرق است تا روز قیامت

گفت مادر حاجتی داری فرمود بلی ای‌پسرك من دست از دیدن و زیارت کردن ودعا خواندن وقرائت قرآن نمودن از برای ماباز مدار من مسرور میشوم بآمدن تو نزد من در شب وروز جمعه وقتیکه‌تومی‌آئی اموات‌بمن میگویند «یاباهیه پسرتو می‌آید» من مسرور میشوم‌باین مژده وامواتیکه دراطراف من هستند مسرور میشوند آنجوان گفت من در هر شب جمعه زیارت میکنم قبر مادرم راو قدری قرآن میخوانم ودعا میکنم میگویم « آنس الله وحشتکم ورحم غربتکم و تجاوز عن‌سیئاتکم‌و تقبل حسناتکم » آنجوان گفت یکشب خوابیده بودم ناگاه جمعیت زیادی آمدند نزد من‌گفتند شما کیستید وحاجت‌شما چه‌چیز است گفتند ما اهل قبرستان هستیم آمدیم که از تو تشکر نمائیم ومسئلت کنیم که‌ازما قطع نکنی قرائت قرآن ودعا کردن را

گفت منهم هرشبو هرروز جمعه بجهت اموات‌قرائت قرآن میکنم واز برای آنها دعا میکنم

سوم ایضا در روض الریاحین از صالح مری حکایت کرده گفت شب‌جمعه رفتم

بسجد جامع که نماز بخوانم داخل مقبرهٔ شدم و نزد قبری نشستم چشمهایم را خواب ربود در عالم خواب دیدم گویا اهل قبرستان از قبرها بیرون شده‌اند وحلقه حلقه گرد یکدیگر نشسته‌اند و باهم صحبت میکنند ناگاه دیدم جوانی که لباس کثیفی داشت در یکطرف مقبره نشسته مهموم و مغموم یکه و تنها ساعتی نگذشت دیدم ملائکه‌ها آمدند و در دستشان طبقهائی بود از نور و برروی آنها سرپوش انداخته بود هریك از اموات آمدند وطبقی را گرفته داخل قبر خود نمودند آنجوان باقی ماند و طبق نوری بجهة او نیاوردند محزون بر خاست که داخل قبر خود بشود گفتم ای بنده خدا چرا این قسم محزون و مهمومی و این طبقها چه بود که بجهة این اموات آوردند

گفت ای صالح این صدقات زنده‌ها و دعای آنهاست بجهت امواتشان که در هرشب جمعه ملائکه بجهت امواتشان می آورند و من کسی را ندارم بجهت من خیراتی بکند بغیر یکمادری او هم مشغول بدنیاست بیاد من نیست گفتم منزل والده تو کجا است نشان داد صبح که شد صالح رفت درخانه والدهٔ آنجوان مادر اورا طلبید وقصهٔ خوابش را باو نقل کرد ، مادر آنجوان گریه کرد وگفت ای صالح اولاد من و پاره جگر من است بعد هزار درهم داد بصالح وگفت اینها را بجهت جوانم صدقه بده من اورا از صدقه فراموش نمیکنم در بقیه عمرم پس من آنها را صدقه دادم چون شب جمعه آینده شد رفتم میان مقبره وتکیه دادم بقبری خوابم برد در عالم خواب دیدم اموات از میان قبرها بیرون شده‌اند همان جوانرا دیدم لباسهای سفید پوشیده خوشحال و خوشنود رو کرد بمن گفت ای صالح خداوند بتو جزای خیر بدهد تحفه وهدیه بمنهم رسید گفتم مگر شما میشناسید روز جمعه را گفت بلی مرغان هوا هم میشناسند روز جمعه را و بیکدیگر میگویند سلام سلام امروز جمعه روز صالحی است

چهارم در منازل الاخره محدث قمی فرموده : حکایت شده امیر خراسان را در خواب دیدند که میگفت بفرستید برای من آنچه را که می‌اندازید نزد سگهایتان که من محتاجم به آن

از لب اللباب قطب راوندی نقل فرموده در خبر است که مردگان در هر شب جمعه از ماه رمضان می‌آیند و به آواز حزین وگریان و نالان میگویند ای اهل من ای فرزندان من ای خویشان من مهربانی کنید بما چیزی خدا رحمت کند شما را بخاطر بیاورید وفراموش نکنید از ما رحم کنید برما وبخل نکنید بدعاو صدقه برای ما پیش از آنکه شما مانند ما شوید ایدریغ که ما هم توانا بودیم مانند شما ای بندگان خدا این زیادیهای معاش که در دست شماست در دست ما بوده چقدر نزدیك است که گریه کنید بر نفسهای خود ونفع ندهد چنانچه ما گریه میکنیم ونفع نمیدهد مارا

در جامع الاخبار از حضرت پیغمبر ص روایت کرده فرمود هرصدقه که برای میتی بدهی میگیرد اورا ملکی در طبقی از نور که درخشانست شعاع آن ومیرسد بهفت آسمان پس میایستد برلب قبر وفریاد میکند « السلام علیکم یا اهل القبور » اهل شما فرستادند این هدیه را بسوی شما پس میت میگیرد اورا وداخل در قبر خود میکند و بسبب آن خوابگاهش فراخ میشود

پنجم در دارالسلام ثقة‌الاسلام نوری از عالم فاضل تقی حاجی ملا ابوالحسن نقل فرموده

مختصر آنحکایت آنستکه فرمود من دوستی داشتم از اهل فضل و تقوی مسمی بملا جعفر بن ملا محمد حسین طبرستانی وقتی طاعون عظیمی آمد وجمع کثیری آخوند ملاجعفر را وصی خود کرده

بودند و بطاعون ازدنیا رفته بودند وآخوند اموال آنها را جمع آوری کرده بود و قبل از آنکه بمصرف برساند خود او از دنیا رفت وآن مالها ضایع شد وبمصرف نرسید آخوند ملا ابوالحسن فرمود بعد ازرحلت ایشان من‌مشرف شدم بکربلای معلی در خواب دیدم که مردی در گردنش‌زنجیر است ودو طرف زنجیر بدست دونفر است وزبان او بلند وآویخته شده تا سینه اش چون مرادیدآمد بجانب من دیدم رفیقم ملاجعفراست تعجب کردم خواست‌با من‌تکلم کندآندونفر زنجیرش‌را کشیدند ونگذاشتند تکلم کند

تاسه مرتبه ازمشاهده آنحال ترسیدم و صیحه کشیدم و بیدار شدم از صیحهٔ من یکنفر از علماء که نزدیك من‌خوابیده بود بیدار شد خوابم را برای اونقل کردم پس من مشرف شدم میان حرم وزیارت ودعا برای آخوند ملا جعفر نمودم وهمانسال مشرف شدم بحج و بزیارت مدینه طیبه مشرف شدم در مدینه مریض شدم بحدیکه از حرکت عاجز شدم پس برفقای خود التماس کردم که مرا شستشو بدهید و لباسهای مراعوض کنیدومرا حمل نموده ببرید بروضهٔ مطهره حضرت‌رسول ص پس رفقا آنچه گفته بودم بجای آوردند چون داخل حرم مطهر شدم بیهوش افتادم چون‌بهوش آمدم مرا بردند نزدیك ضریح‌مطهر حضرت رسول ص بعدازریارت شفاء خود را از خداوند خواستم وطلب کردم شفاعت آنحضرت را در باره جمعی ازرفقایم کموفات کرده بودند منجمله آخوند ملا جعفر بود وانجاح نمودم در طلب مغفرت ودعا وطلب شفاعت برای او

پس درمرضم خفتی دیدم برگشتم بپای خود بمنزل وچون خواستیم از مدینه حرکت کنیم رفتیم باحد ودر احد درخواب دیدم ملا جعفر رفیق خود را بهیئت خوبی که جامهای سفید در بر دارد و عمامه با حنك در سر دارد وعصائی در دستش آمد بجانب من گفت « مرحباً بالاخوة و الصداقة» من در اینمدت دربلا وشدت بودم و تو از روضهٔ مطهره حضرت‌پیغمبر ص بیرون نیامدی مگر آنکه مرا ازعذاب خلاص کردی والان دوروز یا سه‌روز است مرا فرستادند بحمام وپاکیزه کردند مرا از قذارت وحضرت رسول ص این جامه‌ها را برای من فرستاد حضرت صدیقه طاهره این عبا را بمن مرحمت فرمود ومن آمدم برای مشایعت تووآنکه بشارت دهم ترا خوشحال باش که بسلامت بر می گردی باهل‌خود وآنها هم سالم میباشند

ششم درکتاب راحة الروح نقل فرموده

مرد عالمی درعالم رؤیا ارواح را در خواب دید که مجتمعاً براهی میروند در کمال سرور وفرح در عقب سر ایشان مردپیری دلگیری میروداز اوسبب حزن والمش را پرسیدم جوابدادخویشان وهمراهان من که از جلو میروند کسان ایشان بیادشان خیرات ومبرات میکنند و صدقات میدهند و کسی مرا یادنمیکند آن عالم سؤال نمودمگر تو کسی رانداری که برای تو صدقه و خیرات بدهد گفت یك پسری دارم‌که گازر است ودر کنار فلان نهر پارچه شوئی‌میکند پس عالم از خواب‌بیدار شد ورفت در کنار آن‌نهر دید جوانی مشغول گازری است گفت بخیرات پدرت چیزی در راه خدا بفقراء بده گفت من در دنیا مالك چیزی نیستم دو باره مرد عالم سخنش را تکرار کرد آن جوان در خشم شدسه کف آب ازآب نهر بکنار ریخت گفت اینهم خیرات بدرم چیزدیگر ندارم

چون شب شد باز آن عالم ارواح را در خواب دید و آنمرد پیر را در کمال خوشحالی دید از او احوال پرسید گفت آن سه کف آب که فرزندم برای من خیرات نمود مرا از ملال راحت نمود خداوند روزی اورا وسیع گرداند

عالم گفت سه کف آبیکه پسرت بکنار دریا ریخت که‌قیمتی ندارد آبها را هدرنمود و بانسان وحیوان تشنهٔ نداد پیر مرد گفت بچهٔ ماهی بکنار نهرافتاده بود ونزدیك بهلاکت بود واز ریختن سه کف آب بکنار نهر آن‌بچه‌ماهی خودرا بنهررسانیدوخداوند بواسطه نجات دادن آن بچه‌ماهی مراعفو فرمود وبمن مکرمت نمود پس دعای خیر درحق پسر خود نموده ورفت

من ازخواب بیدار شدم چندی نگذشت که آنجوان از اغنیا ومتمولین گردید

اخبار هم باین مضمون زیاد است وماااکتفا میکنیم بذکر یك روایت

در فروع کافی از حضرت رسول ص روایتکرده حضرت عیسی بن مریم ع گذشت بقبری که‌صاحب آنراعذاب میکردلد بعداز یکسال بازحضرت عیسی از آنجا عبورکرد دید عذاب از صاحب آن‌قبر برداشته شدهاست عرضکرد پروردگارا من سال گذشته باین قبر گذشتم صاحبش در عذاب بودوامسال که‌براو گذشتم‌می‌بینم که‌عذاب ازاو برداشته شده است

وحی رسید یا روح‌الله از برای صاحب این‌قبر فرزند صالحی بود که‌بعد بلوغ‌رسید پس‌راهی را اصلاح کرد وطفل یتیمی را پناه داد پس آمرزیدم اورا بسبب این‌دو عمل فرزندش بعد فرمود «میراث‌الله من عبده‌المؤمن ولد یعبد من بعده»

دربعض اخبار روایت کرده

حضرت عیسی ع گذشت برقبری دید ملائکه عذاب صاحب قبر را عذاب میکنند بعد از مدتی باز از آن راه عبور فرمود دید ملائکه‌رحمت با آنهاست‌طبقهائی از نور بر سر آنقبر تعجب‌فرمود واز خداوند خواست براو کشف شود پس خدا وحی فرمود باو ای عیسی این بنده معصیت کار بود ووقت مردن زوجه‌اش حامله بود آن‌طفل متولد شد وبزرك شد ومادرش او را تسلیم نمود بمعلم و معلم تلقین نمود باو بسم‌الله الرحمن الرحیم را

پس من حیا کردم‌از بنده‌ام که‌او را در شکم زمین عذاب کنم وولدش بروی زمین نام مرا بر زبان جاری کرد

درخصال از حضرت صادق ع روایتکرده

فرمودشش خصلت است‌که مؤمن بعد ازمرگش منتفع میشود بآنها

اول اولاد صالحی که استغفار نماید برای او **دوم** مصحفی که تلاوت نمایند

سوم چاهی‌که حفر کرده باشد بجهت انتفاع مردم **چهارم** درختی که او را در زمین‌کاشته باشد **پنجم** صدقهٔ آبی که‌جاری کرده باشد **ششم** سنت حسنهٔ که بعد ازخودش مردم‌عمل‌نمایند باو

انصافاً از مصیبتهای بزرگ‌ست‌اولاد نا اهل‌چنانکه **درفروع کافی ازابی صلاح روایت** کرده گفت من‌در خدمت حضرت صادق ع مشرف بودم شخصی آمد وشکایت نمود ازاولادواخوانش وجفاهای آنها براو در کبر سنش فرمود ایمرد ازبرای‌حق دولتی استواز برای باطل دولتی وهر دودولت دیگری ذلیلند وادنی چیزی که بمؤمن میرسد در دولت باطل عقوق‌اولاد وجفاء اخوان‌است ومؤمن در دولت باطل برفاهیت نمیرسد مگر آنکه قبل ازمرك مبتلا میشود ببلیهٔ

هفتم در دار السلام ثقة الاسلام نوری از مرحوم حاجی میرزا خلیل طهرانی نقل کرده فرمود من در نجف اشرف خواب دیدم‌علی طالب را که در طهران در سر حمامی‌بادو بود ونماز وروزهٔ بجای نیاورد که آمده بنجف اشرف در وادی السلام من تعجب کردم گفتم‌توچگونه

باین مکان شریف آمدی وحال آنکه نه تو نماز میخواندی و نه روزه میگرفتی ، ، گفت ای فلان من مردم‌و مرا گرفتند باغل وزنجیرها که ببرند بجهنم حاج ملا محمد کرمانشاهی جزاه الله خیرا فلانی را اجیر کرد برای نماز و روزه من زکوة و مظالم داد بفلانی و بر ذمه من چیزی باقی نگذاشت مگر آنکه اداکرد ومرا از عذاب خلاص نمود خداوند تعالی باو جزای خیر بدهد

پس من ازترس ازخواب بیدار شدم وتعجب داشتم از آن‌خواب تا آنکه بعد ازمدتی جماعتی ازطهران آمدند احوال علی طالب راواز آنها پرسیدم

مرا خبر دادند بهمان قسم‌کهدر خواب دیده بودم حتی اشخاصیکه اجیر شده بودند برای حج ونماز و روزه اومطابق‌بودند باآنچه من درخواب دیده بودم‌پس من تعجب کردم‌ازصدق رؤیای‌خود

هشتم ایضا در دار السلام از مرحوم حاجی ملا فتحعلی سلطان آبادی نقل کرده فرمود عادت و طریقه من این بود که هریك از محبین اهل البیت که از دنیا میرفت ومن‌خبر فوتش را میشنیدم دو رکعت نمازبجهت او میخواندم در شب دفن‌اوچه آن‌میت را بشناسم‌یا نشناسم و هیچکس باینطریقه‌من‌مطلع نبودتا آنکه روزی‌یکنفراز محبین‌من‌مرادرراهی ملاقات‌کرد گفت دیشب درخواب‌دیدم فلان شخص را که در این‌ایام وفات کرده وازحال‌او پرسیدم وآنکه‌براو چه گذشت بعد از مردن گفت من درسختی و بلابودم‌الاآنکه دو رکعت نمازی که جناب ملا فتحعلی خواند آن دو رکعت نماز مرا نجات دادخداوند رحمت کندپدرش رابااین‌احسانی که ازاوبمن رسید

مرحوم حاجی‌ملا‌فتحعلی گفت آنگاه آنشخص از من‌پرسید آن نماز چه نمازی بوده که‌شما برای او خوانده‌اید پس من اورا خبر دادم بطریقه مستمره خودم‌که برای اموات دارم

امر سوم در بعضی از حکایات در تجسم اعمال در عالم برزخ ودر قیامت

اول در منازل الاخره از عالم فاضل قاضی سعید قمی نقل فرموده که بما رسیده ازکسیکه محل اعتماد است ازاستاد اساتید ماشیخ بهائی قدس رمسه

روزی رفت بزیارت بعضی از ارباب حال‌که در مقبرهٔ از مقابر اصفهان مأوی کرده بود آن عارف‌بشیخ‌گفت من در این قبرستان امر غریبی مشاهده‌کرده ام وآن اینست

دیدم جماعتی جنازه را آوردند در این‌قبرستان دفن کردند چون ساعتی گذشت بوی خوشی شنیدم که از بوهای این نشأه نبود متحیر ماندم براست و چپ خود نظر کردم که ببینم این بوی خوش از کجاست ناگاه دیدم جوان خوش صورتی در لباس ملوك میرود نزد آن‌قبر پس رفت رسید بآن‌قبر تعجب من زیاد شدچون رسید نزدیك آن قبر دیدم مفقود شد گویا داخل آن قبر شد پس زمانی نگذشت ناگاه بوی‌خبیثی‌شنیدم‌که ازهر بوی بدی پلیدتر بود نگاه‌کردم دیدم سگی میرود در اثر آن جوان تا رسید بآن قبر وپنهان شد پس من تعجب‌کردم ناگاه آنجوان خوش صورت بیرون آمدبدحال وبد هیئت وازهمان راهی که‌آمده بود برگشت من عقب او رفتم و از او خواهش کردم که حقیقت حال‌را برای من بگوید

گفت من‌عمل صالح این‌میت بودم‌و مأمور بودم کهدر قبر اوباشم ناگاه سگی که دیدی آمد واو عمل غیرصالح اوبود من خواستم اورا از قبر بیرون کنم تا وفا کنم بحق صحبت او آن سك مرا دندان گرفت و گوشت مرا کند و مرا مجروح کرد چنانچه می‌بینی و مرا نگذاشت که با او باشم دیگر نتوانستم درقبر او بمانم بیرون آمدم و اورا گذاردم چون آن مرد عارف این‌حکایت

را برای شیخ نقل کرد شیخ فرمود راست گفتی « فنحن قائلون بتجسم الاعمال و تصورها بالصور المناسبة بحسب الاحوال»

دوم در دار السلام عراقی از جناب آقا میرزا ابوالقاسم تفرشی که بزیور صلاح و سداد آراسته بود ازشخص خواجه نقل کرد گفت من بهمراه جنازه یکی از اعزه رجال دولت ناصرالدین شاه که بکربلای معلی میبردند بودم در منزلی در نزدیك تابوت با جمعی از همراهان نشسته بودیم ناگاه تابوت حرکتی کرد سك بصورتی از میان تابوت بیرون آمد ورفت همگی تعجب کردیم چون تابوت را نظر کردیم چیزی میان تابوت ندیدیم لاعلاج بجهت حفظ از رسوائی چیزی از چوب تعبیه کردیم ودر میان کفن گذاردیم ومشمع نمودیم و با ریسمان محکم بستیم که کسی مطلع بر آن نشود وآن جنازه عملی را میان تابوت بردیم بکربلای معلی دفن کردیم

سوم در کتاب راحة الروح از سید جلیل آقا سید محمد نقل کرده وقتی درقم بودم شنیدم که از مقبره شخصی از بزرگان دولت ناصری که آنشخص از اهل آشتیان بوده آتشی بیرون شده بقسمیکه بسیاری از آلات وفروش واسباب بقعة آن مقبره را سوزانیده چون این خبررا شنیدم خود رفتم و بچشم خود مشاهده کردم صدق آن واقعه را بقسمیکه ازاثر آن آتش دیوارهای بقعه سیاه شده بود وبعضی از چوبهای آن سوخته بود لذا تجدید نمودند مرمتو اصلاح آن بقعه را

چهارم ایضا در دار السلام عراقی از سید جلیل آقا سید محمد عراقی نقل کرده درعراق شخصی را که اورا میشناختم در مقبرهٔ دفن کردند تا مدت چهل روز چون وقت مغرب میشد اثرآتش از قبراو نمایان وآواز ناله جانسوزی ازآن قبر شنیده میشد در اوایل یك شب چنان ناله وجزع آنشخص شدت کرد که من خائف وهراسان شده و بخود لرزیدم و نزدیك شد که غش کنم بعضی ازکسان من اطلاع یافته مرا برداشتند و بردند بخانه وپس از زمانی بخود آمدم و از اینحالت که ازآنشخص دیده بودم در تعجب بودم زیرا کهحالت زندگی او برآن مساعد نبود تا آنکه معلوم شد آنشخص مدتی مباشر عمل دیوانی محله خود بوده وازیکی ازسادات مالیات دیوانی میخواسته وآن سید بدادن اوقادر نبوده آن سید را حبس کرده واز برای دریافت آن مدتی آن سید را بسقف خانه آویخته که مجسمه این ظلم وصدمات آتشها شده

اخبار در باب تجسم اعمال زیاد است منجمله شیخ صدوق در امالی روایت کرده قیس عاصم با جماعتی از بنی تمیم خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله رسیدند واز آن حضرت موعظه نافعه خواستند آنحضرت ایشان را موعظه فرمود بکلماتی از **آنجمله فرمود ای قیس** چاره نیست از برای تو از قرینی که باتودفن شود او زنده است که باتو دفن میشود وتو مرده پس اگراو کریم باشد گرامی خواهد داشت تورا واگر لئیم باشد ترا وا خواهد گذاشت و محشور نخواهی شد مگر بااو وسؤال کرده نخواهی شد مگرازاو پس قرار مده اورا مگر صالح زیرا کهاگر صالح باشدانس خواهی گرفت بااو واگر فاسد باشد وحشت نخواهی نمود مگرازاو واو عمل تو است ۰قیس عرضکرد یانبی الله دوست داشتم که این موعظه بنظم آوردة شود تاما افتخار کنیم بآن برهر که نزد ما هست از عرب آنجناب فرستاد عقب حسان بن ثابت که او را بنظم آورد **صلصال شاعر** حاضر بود اورا بنظم آورد قبل ازآمدن حسان

تخیر خلیطاً من فعالك انما | قرین الفتی فی القبر ماکان یفعل | و لابد بعدالموت من ان تعده
لیوم ینادی المرء فیه فیقبل | فان کنت مشغولا بشیء فلاتکن | بغیر الذی یرضی به الله تشغل

فلن یصحب الانسان من بعد فوته | و من قبله الا الذی کان یعمل
الا انما الانسان ضیف لاهله | یقیم قلیلا بینهم ثم یرحل

الحمد لله اولا وآخراً و ظاهراً و باطنا وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

باب چهاردهم

در اسم ولقب و کنیه ونسب وتاریخ ولادت وزمان

غیبت کبری حضرت حجة الله (ع)

فی الارضین و بقیة الله فی العالمین وخاتم الاوصیاء المرضیین ارواحنا له الفداء وعجل الله تعالی فرجه الشریف صلوات الله وسلامه علیه وعلی آبائه المعصومین

در این باب شش فصل و یکخاتمه است

فصل اول

در اسم ولقب وکنیه و نسب آن حضرت

اما اسم شریف نظر باخبار کثیره معتبره حرام است ذکر آن رانمودن چون در بعضی از اخبار دارد « لایحل ذکره باسمه حتی یخرج فیملاء الارض قسطاً و عدلا کما ملئت ظلماً وجوراً » در بعضی از اخبار دارد «ملعون ملعون من سمانی فی محفل من الناس »

در بعضی از اخبار دارد «من سمانی فی مجمع من الناس باسمی فعلیه لعنة الله»

در بعضی از اخبار دارد « صاحب هذا الامر رجل لا یری جسمه ولا یسمی باسمه الا کافر»

در ارشاد مفید است «المسمی باسم رسول الله ص المکنی بکنیته»

اما لقب آنحضرت اشهر القابشان «مهدی» و «قائم» است

درغیبت طوسی است راوی از حضرت صادق ع سؤال کرد لای شیء سمی المهدی قال ع لانه یهدی الی کل امر خفی و سمی القائم لقیامه بالحق

ودر کتاب علل الشرایع از ابی حمزة ثمالی روایتکرده گفت سؤال کردم ازحضرت باقر ع عرضکردم یابن رسول الله آیا شماقائم نیستید فرمود چرا

عرضکردم پس چرا نامیدند«قائم» را قائم فرمود چون جدم حضرت سید الشهداء ع را شهید کردند ملائکه ها گریه وضجه نمودند بدرگاه الهی عرضکردندالهنا وسیدنا آیا می بینی به برگزیده وپسر بهترین برگزیده‌های تواز خلقت چه کردند

خداوند عزوجل وحی فرمود بسوی ایشان آرام بگیرید ای ملائکه من قسم بعزت وجلال خود هرآینه انتقام میکشم ازقتله این مظلوم ولو بعد ازمدتی باشد بعدخداوند کشف حجاب ازپیش چشم ملائکه فرمودائمه ازاولاد سیدالشهداء ع را دیدند ملائکه مسرور شدند ودیدند یکنفر ازائمه ایستاده و نماز میخواند خطاب فرمود « بذلک القائم انتقم منهم»

ودر معانی الاخبار است «سمی القائم قائما لانه یقوم بعد موت ذکره»

اما کنیه آنحضرت درکشف الغمه است «یقال کنیة الخلف الصالح ابوالقاسم»

اما نسب شریفش والد ماجدشان حضرت امام حسن عسکری ع است ، والده ماجده‌شان ملیکه المعروفة به نرجس است ، ودر بعضی ازاخبار ریحانه وسوسن وصیقل وارد شده

در کتاب اکمال الدین از ابوالحسن محمد شیبانی روایت مفصلی نقل میکند ، درآن روایت از خودآن معصومه نقل شده که‌فرمود من ملیکه دختر یشوعا پسر قیصر روم هستم و مادرم ازاولاد حواریین است ونسبش بشمعون وصی حضرت عیسی ع میرسد

ایضا از حکیمه دختر امام محمد جواد ع نقل‌میفرماید فرمود وقت غروب شمس درمنزل حضرت امام حسن عسکری ع بودم ، خواستم بروم حضرت فرمود عمه امشب را اینجا بمان وبیتوته کن که خداوند مولود کریمی عطا میفرماید عرضکردم از که فرمود ازنرجس

حکیمه فرمود رفتم نزد نرجس ابداً اثرحمل دراو ندیدم ، مراجعت نمودم خدمت حضرت خبر دادم کمن آثارحملی در معصومه نرجس خواتون ندیدم

حضرت تبسمی کرد وفرمود وقت طلوع فجر حملش ظاهر میشود ، مثل این نور دیده‌من مثل موسی است که‌حملش ظاهر نشد تاوقت ولادتش بجهت آنکه فرعون شکم زنهای آبستن را پاره میکرد در طلب حضرت موسی ، این آقازاده هم نظیر حضرت موسی است

حکیمه خواتون فرمود در آنشب مراقب بودم نرجس خواتون را تا وقت طلوع فجر و نرجس خواتون خوابیده بود ؛ ناگاه از خواب جستن‌نمود مضطربانه من اورا بسینه خود چسبانیدم حضرت عسکری ع فریاد زد ای‌عمه ، بخوان سورهٔ «انا انزلناه» را

من مشغول خواندن آن‌سوره مبارکه شدم ، دیدم جنینی که در بطن نرجس خواتون است بامن میخواند ، حکیمه فرمود مضطرب شدم ، ناگاه برادر زاده‌ام فریاد کرد تعجب مکن از امر الهی ؛ خداوند تبارك و تعالی ما را ناطق میکند بحکمت در صغر سن و حجت قرار میدهد در روی زمین در کبر سن

چون کلام حضرت تمام شد جناب نرجس خواتون از نظرم غائب شد ، آن معصومه را ندیدم گویا بین من واو پرده وحجابی واقع شد پس رفتم نزد حضرت عسکری صیحه زنان‌فرمود برگرد ای‌عمه نرجس خواتون را درجای خود خواهی دید

گفت بر گشتم حجاب از بین برداشته شد لمعه نوری بنظرم آمد که چشمم را خیره میکرد ناگاه دیدم آقازاده حضرت حجة‌الله الاعظم بسجده افتاده و انگشت سبابه‌اش رابطرف آسمان بلند کرده میگوید « اشهد ان‌لااله‌الاالله وحده لاشریك له وان جدی رسول‌الله ص وان ابی امیرالمؤمنین ع » بعد یك‌یك از ائمه را اسم برد وشمرد تا رسید بخودشان ، عرضکرد پروردگارا وعده مرا وفاکن وامر مرا باتمام برسان و پر کن‌زمین را بسببمن ازعدل وداد

پس حضرت عسکری فریاد زد ای عمه بیاور طفل مرا نزدمن پس بردم آقا زاده را نزد پدر بزرگوارش ، چون پدرش رادید سلام کرد ، حضرت نور دیده‌اش را گرفت ، ملائکه بصورت طیور بالای سرشان صف کشیده بودند حضرت یکی ازآن طیور را صدازد ، فرمود این طفل مرا ببر و حفظ کن ودرهر چهل روزی یکمرتبه او را بیاور نزدمن

پس آن طیر آقازاده را گرفت و طیران نمود بسوی آسمان . بقیه طیور هم با او رفتند حضرت فرمود ترا بآنکسی سپردم که مادر موسی بن عمران فرزندش را باو سپرد پس نرجس خواتون گریه کرد ، حضرت فرمود ساکت شو ، شیر خوردن بر او حرام است مگر ازپستان تو

وزود برگردد بسوی تو چنانچه حضرت موسی برگشت بمادرش، اینست قول خدای‌تعالی که فرمود « فرددناه الی امه کی تقرعینها ولاتحزن »
حکیمه خواتون سؤال کرد این طایر که بود؟ فرمود روح‌القدس بود الخ
درغیبت شیخ طوسی است وقتیکه حضرت حجة را دادند بدست پدر بزرگوارش، حضرت اورا بزانوی راست نشانید، دست برسرش کشید فرمود: نوردیده، تنطق بنما بقدرت الهی
آقا زاده استعاذه از شیطان رجیم نمود
بعد گفت « بسم‌الله الرحمن الرحیم، و نرید ان نمن علی‌الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی‌الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ماکانوا یحذرون»

فصل دوم

در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

اصح و اشهر آنستکه ولادت با سعادت آن بزرگوار در **نیمهٔ شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج بوده** چنانچه در **کافی شریف و ارشاد مفید و اقبال سید بن طاوس و تاریخ ابن‌خلکان و نورالابصار سید مؤمن شبلنجی فرموده، و در دروس** تصریح کرده که در شب جمعه بوده ازماه و سال مرقوم

درارشاد و نورالابصار فرموده درشب نیمهٔ شعبان از سال وماه مرقوم بوده وتعیین روز نکرده، بعضی گفتند تاریخ ولادت حضرت حجة عجل‌الله فرجه کلمه (نور) است که **دویست و پنجاه‌وشش** باشد درهفتم ماه‌شعبان۱
و بعضی در سوم شعبان گفته‌اند
(اقوال در سال ولادت را احقر در این دو بیت بنظم آورده‌ام

مولد نور حق امام زمان	**نور** یا **نهر** سال آن میدان
قول دیگر بمولدش **انوار**	**انور** ایضاً رسیده در اخبار ولدمولف)۲

پس سن مبارك آن حضرت وقت رحلت پدر بزرگوارش بنا بر مشهور در باب رحلت حضرت عسکری ع و ولادت حضرت بقیةالله **چهارسال وپنج ماه و هفت روز بوده**

فصل سوم

در مدت غیبت آن بزرگوار

بدانکه از اخبار معتبره استفاده میشود که آن بزرگوار را **دوغیبت** بود:
یکی غیبت صغری که از زمان ولادتشان باشد تا انقطاع سفارت میان ایشان و شیعیانشان که درآن غیبت باب سفارت منفتح بوده ودرك خدمت آن بزرگوار بجهت بسیاری از اخیار میسور بود زمان انقطاع سفارت سنهٔ فوت آخرسفراء اربعه آن بزرگوار **جناب علی بن محمد سیمری (۳۲۹)** بوده که سنهٔ (تناثر نجوم) است پس امتداد زمان غیبت صغری **هفتـاد وچهار سال** میشود

۱ ـ (بلکه هشتم است نه هفتم در « جلاء » وغیره ـ ولد مؤلف)
۲ـ (مأخذ هرچهار قول درتواریخ المعصومین احقر ذکرشده ـ ولد مؤلف)

ودیگری غیبت کبری و آن بعد از انقطاع سفارت است تا زمان ظهورموفور السرورشان
در ارشاد است « وکان سنه عند وفات ابیه خمس سنین اتاه‌الله فیها الحکمة وفصل‌الخطاب و جعله آیة للعالمین وآتیه‌الحکمة کما اتاها یحیی صبیاً وجعله اماماً فی‌حال الطفولیة الظاهرة کما جعل عیسی بن مریم فی‌المهد نبیاً »

فصل چهارم

در بیان زوجه و اولادهای حضرت حجة‌الله ع

و اما اولادهای حضرت حجة اخباری دلالت برآن دارد که آن بزرگوار اولاد متعدد دارد، ما قناعت میکنیم بذکر بعضی از آنها

بدانکه در بعضی از روایات اشاره شده که برای حضرت حجة زوجهٔ و اولاد و ذراری است صلوات‌الله علیهم

اول - **ثقة‌الاسلام نوری از غیبت طوسی** از حضرت صادق ع بسند معتبر روایت کرده فرمود: از برای صاحب این امر دوغیبت است یکی از آن دو طول میکشد تا آنکه بعضی از ایشان میگویند او مرده است بعضی میگویند او کشته شده است تا آنکه ثابت نمیماند بر امامت او از اصحابش مگر نفری اندك و مطلع نمیشود بر موضع او احدی از فرزندان او و نه غیر او مگر کسی را که باو فرمان دهد

دوم- مرحوم‌مجلسی باسانید متعدده‌روایتکرده ازیعقوب‌بن‌یوسف ضراب اصفهانی
گفت درسنه دویست وهشتادویك بحج رفتم، درمکه معظمه درخانهٔ که معروف بود بخانهٔ خدیجه منزل کردم درآنجا پیره زنی بودکه واسطه بود میان خواص شیعه و امام عصر ع (قصهٔ آن طولانی است) درآخرآن مذکور است حضرت دفتری برای اوفرستادند درآن مکتوب بود صلوات برحضرت رسول‌ص و سایر ائمه، از فقرات اوست « وصل علی ولیك و ولاة عهدك و الائمة من ولده وزدفی اعمارهم وزدفی آجالهم وبلغهم اقصی آمالهم دیناً و دنیا و آخرة انك علی کل شیء قدیر»

سوم - درآخرکتاب مزار بحار از کتاب مجموع‌الدعوات هرون بن موسی تلعکبری سلام و صلواتی برحضرات معصومین ع ؛ نقل فرموده بعد از سلام و صلوات بر حضرت حجة فرموده « السلام علی ولاة عهده والائمة من ولده الخ»

چهارم - سید بن طاوس زیارتی برای آنجناب نقل فرموده از فقرات دعای بعد از نماز زیارت است « اللهم اعطه فی‌نفسه وذریته وشیعته ورعیتة و خاصته و عامته وجمیع اهل الدنیا ما تقر به عینه و تسر به نفسه»

پنجم- قصه بلاد اولاد آن بزرگوار و اجمال آن چنانچه ثقة الاسلام نوری در نجم الثاقب فرموده قریب باینستکه کمال‌الدین احمد بن‌محمد بن یحیی الانباری گفت
دربغداد شب پنجشنبه دهم ماه رمضان سنه پانصد و چهل ودو در نزد **وزیر یحیی بن هبیره** نشسته بودیم با جمعی بعد از افطار اکثر حضار رفتند و جمعی از مخصوصین در آن مجلس بامر او توقف کردند و در آنشب در پهلوی وزیر مرد محترمی نشسته بود که او را نمیشناختم وزیر بسیار

تعظیم وتکریم او مینمود و صحبت او را غنیمت دانسته استماع کلام او را میکرد چون صحبت بطول انجامید خواستیم متفرق شویم وزیر مانع شد و از هر باب سخن بمیان آمد تا رشته کلام بمذاهب و ادیان کشید

وزیر در ملامت مذهب شیعه مبالغه مینمود میگفت، الحمد لله شیعه اقل من القلیل‌اند در این اثنا شخصی که وزیر از او خیلی توقیر مینمود گفت اگر رخصت دهی درباب شیعه حکایتی کنم وزیر او را رخصت داد او خواست اظهار کند که قلت شیعه دال بر بطلان مذهب آنها نیست گفت: نشو ونماء من درشهر باهیه بوده و او درغایت عظمت وبزرگی‌است و هزار دویست قریه دارد وعقل حیران‌است است از کثرت مردم آنقراء و نواحی و تمامت آن جماعت کثیره نصرانی و بدین عیسی هستند و در حدود باهیه جزائر عظیمه کثیره واقع است

همچنین در آنجا صحاری و جزائری است که منتهی میشود بنوبه و حبشه در آنها خلق زیادی ساکنند و همه نصاری هستند و مسلمان درمیان آنها خیلی‌کم و قلیلند کثرت طائفهٔ نصاری دلیل بر حقیت آنها نیست پس‌گفت من بیست سال قبل‌با پدرم از باهیه بیرون شدیم بعزم تجارت بدریا نشستیم اتفاقا کشتی ما رسید بجزائری که در آن جزائر شهرهای بزرك و دهات زیادی بود تعجب نموده از ناخدا سؤال کردیم اینجا کجاست ؟ گفت منهم نمیدانم انا و انتم فی‌معرفتها سواء چون بنزدیك شهر اولی رسیدیم ازکشتی بیرون آمده وارد آن شهر شدیم دیدیم در غایت نزاهت و آب و هوایش در کمال لطافت ومردمان در منتهای نظافت از ایشان اسم شهر را برسیدیم گفتند **شهر مبارکه است وسلطان او طاهر نام است**

از مقر سلطنت او سؤال کردیم گفتند **شهر زاهره است** و از اینجا تا بآن شهر ده روز راه است از دریا و بیست.وپنج روز است ازخشکی گفتیم عمال وگماشتگان سلطنت کجایند که زکوة و خراج اموالمانرا برداشته شروع بمبایعه ومعامله‌کنیم‌گفتند حاکم اینجا عمال واعوانی‌ندارد بایدتجار خراج وزکوة خود را بمنزل‌حاکم ببرند وتسلیم اونمایند وما را راهنمائی نموده بمنزل‌حاکم‌رسانیدند چون وارد براو شدیم دیدیم مردی است در زی صلحاء جامهٔ از پشم پوشیده وعبائی در زیر پای خود انداخته ومشغول کتابت هست از آن تعجب نموده سلام کردیم جواب داد واکرام نمود پرسید ازکجا آمده‌اید صورت حال خود را تقریر نمودیم سؤال‌فرمود همه شما بشرف اسلام مشرفید گفتم بعضی از رفقای ما موسوی و بعضی عیسوی وانقیاد اسلام را ننموده‌اند .

گفت اهل ذمه جزیهٔ خود را تسلیم نموده بروند و مسلمانان بمانند تا تحقیق مذهب ایشان را بنمایم، پس‌پدرم جزیهٔ خودش و جزیهٔ مرا وجزیه سه نفردیگر راکه نصرانی‌بودیم تسلیم‌نمود ویهود هم‌که نه نفربودند جزیه خودرا دادند بعد بمسلمانان‌گفت‌که مذهب خود را بیان‌کنید

مسلمانان اظهار عقیده خودرا نمودند معلوم شدکه اینها بمذهب حقه نیستند، فرمود : انما انتم خوارج وفرمود هرکه ایمان برسول خدا ص و بوصایت‌علی مرتضی ع وسایر اوصیاء تا صاحب‌الزمان مولای ما ندارد از زمره مسلمین نیست و داخل در خوارج است

مسلمانان که این سخن را شنیدند اموال‌خود را درمعرض نهب و تلف دیدند و متحیر ماندند و از حاکم استدعا نمودند که احوال ایشان را بحضرت سلطانی نوشته و ایشان را بزاهره فرستد تا شاید ایشان را آنجا فرجی حاصل شود ، حاکم قبول فرمود سؤال ایشان را و حکم نمود که بزاهره

روند و این آیه را تلاوت فرمود (لیهلك من هلك عن بینة) بعد از بعضی از مردم آن شهر کشتی کرایه نمودیم باتفاق مسلمین متوجه زاهره شدیم و دوازده شبانه روز میان دریا بودیم چون صبح سیزدهم طالع شد ناگهان تکبیر گفت و علامت شهر زاهره و منارها و دیوار آن پیدا شد از روی سرور روانه شدیم

چاشت‌گاهی بشهری رسیدیم که هیچ دیده نظیر آن ندیده و این شهر مشرف بود بدریا و میان شهر انهار کثیره و پاکیزه جاری بود و در اطراف آن باغات و بساتین ومزارع و میوه‌های لطیف خوشگوار بود و در میان آن باغات گرگها و گوسفندها با هم الفت گرفته میچریدند واگر کسی حیوانی را بزراعت کسی سردادی کناره گرفته و یك برك او را نخوردی و سباع وهوام در میان آن شهر جای گرفته ضرر آنها بکسی نرسیده و آن شهر مشتمل بود بر اسواق کثیره و امتعه غیرمتناهیه مردم آن بقواعد وآداب بهترین خلایق روی زمین ودر امانت ودیانت وراستی بی‌قرین و چون در بازار کسی متاعی‌خریدی بایع متعرض وزن‌کردن آن‌نشدی و بمشتری‌میگفت یا هذا زن لنفسك

درمیان ایشان کلام لغو و بیهوده نبودی واز غیبت و سفاهت و کذب و نمیمه احتراز مینمودی و چون وقت‌نماز میشد و مؤذن اذان میگفت همه مردم از مرد و زن بنماز حاضرشدندی وبعد از وظائف طاعت وعبادت بمنازل خود مراجعت نمودندی

از سلوك و طرز آن تعجب نمودیم بورود مأمور شدیم برفتن خدمت سلطان پس ما را بردند بباغی آراسته و در میان آن باغ خانهٔ از نی ساخته و بر دور آن انهار عظیمه جاری‌گشته و سلطان درآن مکان برمسند داوری نشسته وجمعی در خدمت حاضر

درآنحالت مؤذن اذان گفت همانساعت ساحت‌آن بستان وسیع وعرصه فسیح از مردم آن شهر پر گردید سلطان امامت کرد و همه مردم باو اقتداء نمودند بعد از نماز سلطان روی‌کرد بجانب ما فرمود ایشانند که تازه رسیده‌اند ؟ عرضکردیم بلی یابن صاحب الامر ، چون شنیده بودیم‌که مردم آنشهر اورا **یابن صاحب‌الامر** میگویند

حضرت سلطان بما ترحیب نمود و فرمود در میان شما مسلمانان کدامند ؟ ما حقیقت هر یك را معروض داشتیم آنگاه بمسلمین فرمود مسلمانان فرق متکثره‌اند و شما ازکدام طایفه‌اید

مقری نام المسمی بروزبهان گفت ما شافعی مذهب هستیم الا حسان بن غیث که مالکی است سلطان فرمود ای شافعی تو قائل باجماع هستی وعمل به قیاس میکنی گفت بلی یابن صاحب‌الامر

فرمود ای‌شافعی‌تو آیهٔ مباهله را خوانده‌ای (قل تعالواندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم وانفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة‌الله علی الکاذبین) آیا مراد از این ابناء و نسآء و انفس چه کسانند مقری ساکت شد سلطان فرمود قسم میدهم ترا بخدا که در سلك اصحاب‌کسا کسی‌دیگر بود بغیررسول‌خدا (ص) وعلی مرتضی وفاطمه زهراء و حسن مجتبی و حسین سیدالشهداء ع

مقری‌گفت لا ، یابن صاحب الامر

پس فرمود یا شافعی قسم برتو باد آیا خوانده‌ای آیهٔ تطهیر را (انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً) عرضکرد بلی ــ فرمود کسیکه حق سبحانه او را از رجس معاصی ولوث مناهی پاك‌گردانیده آیا اهل ضلالت میتوانند نقصی بکمالات او رسانند

مقری عرضکرد لا ، یابن صاحب‌الامر پس مقری شافعی برخاست‌گفت عفواً عفواً یابن‌صاحب‌الامر انسب نسبك ، نسب عالی خود را بیان کن

فرمود : انا طاهر بن محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی الذی انزل فیه وکل شیئی احصیناه فی امام مبین و الله مراد از امام مبین علی بن ابیطالب ع است که خلیفه بلافصل حضرت خاتم النبیین ص است وهیچکس را نرسد که بعد از خاتم النبیین ص مرتکب امر خلافت شود بغیر امیرالمؤمنین ع

مقری نام چون استماع نمود این فرمایشات را ایمان آورد و گفت (الحمد لله الذی منحنی بالاسلام و الایمان و نقلنی من التقلید الی الیقین، پس آقازاده امر فرمود آنها را بمهمانخانه برده و کمال اعزاز و اکرام را از آنها مرعی دارند و مدت هشت روز بر مائده و احسان آن شاهزاده عالیشان میهمان بودیم وهمه مردم شهر در آن ایام بدیدن ما آمدند و اظهار محبت ومهربانی و غریب نوازی نمودند، بعد از هشت روز از آنحضرت خواهش نمودند که ما را ضیافت کنند آقا قبول فرمود وما در آنجا یکسال توقف نمودیم و طول وعرض آنشهر دو ماه راه بود وسوار تند رفتار کمتر از دوماه قطع مسافت آن نمینمود

سکنه آنشهر میگفتند از اینشهر گذشته مدینهٔ است رائقه نام و والی آن قاسم بن صاحب الامر است و بعد از آن شهری است که اسمش صافی است و سلطان آنشهر ابراهیم بن صاحب الامر است وبعد از آن شهری است که بهمه زینتهای دینیه و دنیویه آراسته است و اسم آن ظلوم است و متولی آن عبدالرحمن بن صاحب الامر است ومنتهی میشود بشهر عناطیس نام وحاکم آن هاشم بن صاحب الامر است و مسافت و طول وعرض آن چهارماه راه است و در حوالی آن مزارع بسیار است مزین بکثرت انهار و خضرت اشجار و لطافت اثمار

القصه بوزیر گفت که طول وعرض این پنج شهر یکسال راه است و سکنه آن نامحدودند وتمام مؤمن وشیعه معتقد بدوستی ائمه اثنی‌عشر و متبری از اعداء آنها هستند و مجموع آنها بخضوع وخشوع و اقامه نماز و اداء زکوة وامر بمعروف ونهی از منکر مواظبت دارند و حکام ایشان اولاد حضرت صاحب الزمان بودند الخ

این حکایت را ثقة الاسلام نوری از جماعتی نقل میفرماید

منجمله از کتاب صراط المستقیم علی بن یونس عاملی که از کمال الدین انباری به نحو اختصار نقل فرموده ـ **منجمله** سید علی بن عبدالحمید نیلی صاحب تصانیف رائقه که از علمای مأه ثامنه است در کتاب السلطان المفرج عن اهل الایمان از حبة الاسلام رضی بغدادی از شیخ اجل حمزة بن حارث نقل کرده

منجمله سید بن طاوس در آخر کتاب جمال الاسبوع فرموده یافتم روایت شریفی بسند متصل که از برای مهدی ع جماعتی از اولاد است که والیانند در شهرهائی که در اطراف دریاست و ایشان دارایند غایت بزرگی وصفات نیکان را

منجمله محقق اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعه فرموده حکایت غریب و روایتی عجیب است که بگوشها کم خورده الخ

منجمله سید جزایری در (انوار نعمانی) از مولی الفاضل رضا علی بن فتح الله الکاشانی نقل فرموده : بعد مرحوم نوری میفرماید وعجب است که از نظر علامهٔ مجلسی این حکایت محو شده و اورا در کتاب بحار ذکر نفرموده

نظیر این قصه است قصهٔ جزیرهٔ خضراء و بحر ابیض که بخط فاضل عالم فضل بن یحیی بن علی رسالهٔ مخصوصی دیده شد که نسخه‌اش در خزانهٔ حضرت امیر ع است حاصل آن قصه آن است که فاضلان عالمان شیخ شمس‌الدین ابن نجیح حلی و شیخ جلال الدین عبدالله بن حوام حلی در کربلای معلی در نیمهٔ شعبان سنهٔ ششصد و نود و نه روایت کرده‌اند از شیخ صالح باورع شیخ زین‌الدین **علی بن فاضل مازندرانی** مجاور نجف‌اشرف **حاصلش این‌است**؛

علی بن فاضل مازندرانی گفت چند سال در دمشق مشغول تحصیل بودم نزد **شیخ عبدالرحیم حنفی** علم اصول و عربیت را و در نزد **شیخ زین‌الدین علی مغربی اندلسی مالکی** میخواندم علم قرائت را واو متعصب نبود، از نیک‌ذاتی که داشت هروقت ذکر علمای شیعه را میکرد میگفت (علمای امامیه) چنین گفته‌اند بخلاف سایر مدرسین که تعبیر به (علمای رافضه) میکردند من بجهت عدم تعصب شیخ اندلسی تردد نزد غیراورا ترک کردم، پس شیخ اندلسی ازشام عازم مصر شد، برمن گران شد مفارقت او وهمچنین بر او

پس قصد کرد مرا همراه خود ببرد، لهذا مرا با جماعتی‌از شاگردهای خود همراه برد تا بمصر رسیدیم و در مسجد ازهران از قاهره مصر ساکن شدیم، مدت نه ماه آنجا مشغول تحصیل علم‌بودیم نزد شیخ اندلسی ناگاه قافلهٔ از اندلس آمدند، کاغذی از والد شیخ آمد (من مریضم وآرزو دارم فرزندم را ببینم) چون نامه بشیخ رسید عازم جزیرهٔ اندلس گردید، پس من با جمعی از شاگردها همراه شیخ رفتیم باندلس چون باول قریه اندلس رسیدیم من مریض شدم شیخ مرا سپرد بطبیب آن قریه و ده درهم بلو داد که از من توجه کند وسفارش کرد وقتیکه خوب شد اورا بفرست باندلس وخود روانه اندلس شد

روز سوم تب من قطع شد واز منزل بیرون رفتم ودر کوچه‌های آن قریه گردش میکردم ناگاه قافلهٔ دیدم که از بعض کوههای غربی کنار دریا آمدند وپشم وروغن وسایرامتعه بالخود آورده‌بودند، کسی گفت اینها از زمین بربر از نزدیکی جزیره رافضه آمدند

چون نام رافضی را شنیدم از شوق‌رافضیان رفتم نزد ایشان، پرسیدم از اینجا تا قریه رافضیان چند روز مسافت است؟ گفتند بیست وپنج روزاست که دو منزلش آبادی ندارد وبعد آن دیگر قریه ها متصلند بیکدیگر پس الاغی بسه درهم کرایه کردم بجهت طی آن دو منزل غیر معمور چون‌بقریه های معموره رسیدم پیاده ازقریهٔ بقریهٔ دیگرمیرفتم‌تارسیدم بجزیره روافض‌دیدم درآن جزیره‌شهریست که در چهارطرف آن دیوار است و برجهای محکم وبلند دارد پس از دروازهٔ بزرگ آن که اورا دروازهٔ بربر میگفتند داخل شدم ودر کوچهای آن مرور میکردم، از مسجد قریه سؤال کردم؛ مرا نشان دادند داخل مسجد شدم یکطرف نشستم

ناگاه مؤذن اذان ظهر گفت، بصدای بلند گفت (حی‌علی خیرالعمل) چون از اذان فارغ شد دعای تعجیل فرج نمود

پس مراگریه دست‌داد، مردم‌فوج فوج داخل مسجد میشدند و وضو بطریق شیعه میگرفتند صفوف جماعت بسته شد مرد خوشروئی‌جلو ایستاد و مردم اقتدا نمودند نماز کاملی با آداب بجای آوردند ومن ازشدت تعب سفر نتوانستم که نماز ظهر را باایشان بعمل آورم

چون‌از تعقیبات نمازفارغ شدند مرا دیدند که‌نماز نکردم باایشان، متوجه من شدند وازمن سؤال

کردند از اهل کجائی وچه مذهب داری؟ گفتم از اهل عراقم ومذهبم اسلام است «اشهد ان لا اله الا الله وحده لاشریك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله ص» ، گفتند این دو شهادت بتو فایدهٔ ندارد چرا آن شهادت دیگر را نمیگوئی که بی حساب داخل بهشت بشوی؟ گفتم او چه شهادت است؟ پیش نماز گفت شهادت سوم آنستکه گواهی دهی که امیرالمؤمنین ع پیشوای متقیان با یازده فرزندش اوصیای رسول خدا ص و خلفای آن جنابست

چون این کلام را از ایشان شنیدم حمد الهی را بجای آوردم و شادی بسیار از برای من حاصل شد وتعب سفر از من زایل شد؛ خبر دادم که من بمذهب ایشانم، پس بمهربانی بمن متوجه شدند ، درمیان مسجد برای من جائی معین کردند و در احترام من کوشیدند پیش نماز ایشان شبوروز ازمن مفارقت نمیکرد پرسیدم ارزاق شما از کجا میآید ؟ (زیرا که برای ایشان مزرعهٔ ندیدم)

جواب دادند ارزاق این بلد از جانب جزیرهٔ خضراء و بحر ابیض که از جزیره‌های اولاد حضرت صاحب‌الامر است میآید درسالی دو مرتبه، امسال یکمرتبه آمده ویکمرتبهٔ دیگر بعد ازچهار ماه دیگر میآید، پس من چهل روز نزد ایشان مانده شب وروز دعا میکردم که ایشان زودتر بیایند روز چهلم سینه‌ام تنك شد رفتم کنار دریا و بسمت مغرب که گفته بودند از آنجانب کشتی طعام میآید نظر میکردم، پس از دور شبحی دیدم میان دریا حرکت میکرد از بزرك قریه سؤال کردم آیا در دریا مرغ سفیدی هست گفت نه ، آیا چیزی دیدی گفتم بلی ، پس ایشان شاد شدند گفتند کشتی‌است از بلاد فرزندان امام ع بعد از اندك زمانی کشتیها آمدند وهمهٔ آنها هفت کشتی بود، پس از کشتی بزرك مرد خوشروی نورانی معتدل القامة بیرون‌شد، اسمش شیخ محمد بود رفت میان مسجد ووضوی کامل گرفته مشغول نماز شد چون از نماز فارغ شد توجه بمن کرد سلام کرد ، من جوابدادم فرمود گمان میکنم اسم تو علی است ، گفتم راست‌گفتی، گفت اسم پدر تو گویا فاضل باشد

گفتم بلی (یقین کردم که او در بین شام ومصر و اندلس با من بوده که اسم مرا و اسم پدرم را میداند) گفتم از کجا اسم من واسم پدرم را دانستی گفت درشهر صاحب‌الامر بمن خبردادند بصفت اسم تو واسم پدر تو و من‌مأمورم که ترا به جزیره خضراء ببرم

پس من شاد شدم که اسمم درمیان ایشان مذکور است ـ و عادت او چنان بود که هروقت‌میآمد سه روز زیاده میان آنها نمیماند اینمرتبه یکهفته ماند تا اجناسی که آورده بود تسلیم آنها نمود و خطوطی ازآنها گرفت چنانچه عادت او بود

پس عازم سفرشد ومرا با خود برد شانزده روزمیان دریا سیر میکردیم ، روز شانزدهم دیدیم آب دریا سفید است شیخ محمد صاحب کشتی گفت اینست بحر ابیض و در اینجاست جزیرهٔ خضراء و این آب اطراف این جزیره را مانند سور و حصار احاطه کرده و چون کشتی دشمنان و مخالفان داخل این‌آب شود غرق میشود هرچند در نهایت استحکام باشد این ببرکت مولای ما حضرت صاحب الزمان است پس از آن آب آشامیدم و او را مانند آب فرات یافتم ، پس از بحر ابیض گذشتیم و بجزیرهٔ خضراء رسیدیم ، از کشتی‌بیرون شدیم داخل جزیره گردیدیم ، در آنجزیره قلعه‌ها ودیوارها و برجهای واسعه و نهرها و درختهای بسیاری مشتمل بر انواع میوه‌ها ، و بازارها وحمامهای‌متعدده دیدیم، اهل آن درنیکوترین زی‌وبها بودند

پس دل من از شادی پرواز میکرد، شیخ محمد مرا بمنزل خود برد و استراحت کردیم و از آنجا مرا بمسجد جامع بزرك برد ، در آن مسجد جماعت بسیار دیدم ، در وسط ایشان شخصی را

دیدم با سکینه و وقاری که وصف آن را نتوان نمود مردم اورا سیدشمس‌الدین‌محمدعالم‌میگفتند و از او کسب علوم میکردند وفروع را او از جانب حضرت صاحب‌الامر بایشان خبر میداد

چون بحضور او رسیدم مرا نزدیك خود نشانید و احوال مرا سؤال فرمود و بمن فهمانید که تمام احوالات مرا باو خبر دادند

معلوم شد که شیخ محمد صاحب‌کشتی بامر ایشان مرا باینجا آورده و برای من دو زاویهٔ مسجد معلی معین فرمود ، رفتم بآنجا و راحت‌کردم کسیکه موکل من بود نزد من‌آمد: گفت از جای خود حرکت‌مکن که سیدشمس‌الدین و اصحابش بدیدن تومیآیند برای آنکه با تو شام بخورند پس قدری نگذشت که سید و اصحابش آمدند ونشستند، سفرهٔ طعام حاضر نمودند چون فارغ شدیم سید به منزل خود تشریف برد، هیجده روز درآنجا ماندم ودر اول جمعهٔ که بااونماز کردم دیدم سید نمازجمعه را بجای آورد بنیت وجوب عرضکردم نماز جمعه را بنیت وجوب بعمل آوردی ؟ فرمود بلی برای‌آنکه همه شرطهای آن موجود است پس در خلوت از او سؤال‌کردم آیا امام حاضر بود که نیت وجوب کردی فرمودنه‌ولکن من‌نایب خاص‌آنحضرتم عرضکردم : آیا امامع را دیده‌اید فرمود نه لکن‌پدرم برای من نقل‌کرد که سخن امام را میشنید وشخص اورا نمیدید. جد من سخن امام را میشنید وشخص اورا هم میدید بعد سیدفرمایشاتی کرد و دست مرا گرفت وبخارج شهر برد و بجانب باغستانها روانه شد دیدم نهرهای جاری وبساتین کثیره مشتمل بانواع فواکه ومیوه‌های نیکو وشیرین در بین آنکه سیر میکردیم درمیان باغات ناگاه مرد خوش روئیکه دو برد سفید ازپشم در برداشت بما مرورنمود و برما سلام کرد

مرا از هیئت او خوش آمد، بسید عرضکردم اینمرد کیست فرمود در بالای این کوه بلندی که می‌بینی جای نیکوئی هست وچشمهٔ آبی درآن جاری است از زیر درختیکه شاخه‌های بسیار دارد درپیش آندرخت قبهٔ هست واینمرد با رفیقش خادم آن قبه است ومن در هر بامداد روزجمعه بآن‌مکان میروم و درآنجا امام را زیارت میکنم و دو رکعت نماز بجا میآورم ورقهٔ درآنجا مییابم که در آن ورقه نوشته است آنچه راکه باو محتاجم ، هرچه در آن ورقه است عمل میکنم از جمعه تا جمعه‌دیگر سزاوار است‌که تو به آن‌قبه بروی وزیارت نمائی حضرت بقیة‌الله ع را پس به آنمکان رفتم دوخادم را درآنجا دیدم و آنکه مرا با سید دیده بود اکرام نمود از من و از برای من نان و انگور آورد من از آن غذا خوردم واز آب آنچشمه آشامیدم، وضو ساختم و دو رکعت نماز بجای‌آوردم از آن دو خادم سؤال‌کردم : آیا شما امام‌را دیده‌اید گفتند: دیدن امام ممکن نیست و ما اذن نداریم خبر دهیم باحدی پس از ایشان استدعای دعا نمودم دعاکردند و از نزد ایشان برگشتم، ازکوه‌فرودآمدم وداخل شهر شدم رفتم دردِ خانه سید شمس‌الدین عالم بمن‌گفتند: « سید بخانه شیخ محمد رفته‌که تو بااو درکشتی آمدی » پس نزد شیخ محمد رفتم وتفصیل خودرا بالای آن کوه برای او نقلکردم احوال سید شمس‌الدین را از او سؤال نمودم گفت میان سید و امام ع پنج پدر فاصله است و اونایب خاص آن بزرگوار است پس از سیدشمس‌الدین محمد عالم اجازه گرفتم‌که بعضی از مسائل را از او سؤال‌کنم اجازه داد مسائلم را که زیاده ازنود مسئله بود سؤال کردم پس در جمعهٔ دوم‌که نیمهٔ ماه واقعشده بود چون ازنماز فارغ شدیم وسید در مجلس‌نشست که‌افاده نماید ناگاه صدای غوغای شدیدی بگوشم رسید‌که از سید سؤال‌نمودم فرمود: اینها امرای عسکر ما هستند که در هر جمعه وسط ماه سوار میشوند ومنتظر فرجند

پس من اذن گرفتم و بیرون شدم‌دیدم ایشان جماعت بسیاری هستند وهمه‌تسبیح وتحمید وتهلیل میگویند ودعا میکنند از برای حضرت قائم ع پس بمسجد بر گشتم نزد سید فرمود عسکر را دیدی گفتم بلی فرمود عدد اینها سیصد ناصر است ، سیزده ناصر دیگر باقیست عرضکردم ای سید کی خواهد فرج بشود فرمود علم او نزدخداوند است گمان است که‌خود امام هم این‌را نمیداند از برای او آیات وعلاماتی است

الحاصل علی بن فاضل از سیدشمس الدین محمد عالم سؤالاتی کردو جواب‌شنید

منجمله سؤال کرد آیامؤمن خالص را ممکن است که امام ع را ببیند در این زمان فرمود بدان ای‌برادر که هر مؤمن مخلص را ممکن است که امام را ببیند و نشناسد عرضکردم ای سید ، من‌از جمله بندگان مخلص آنحضرت هستم و آنجناب را ندیده‌ام فرمود دومرتبه آنحضرت را دیدهٔ اول وقتیکه اول مرتبه‌ات بود بسامرا ، مشرف میشدی رفیقان تو پیش رفتند و تو در عقب ماندی پس بنهری رسیدی که در آن آب نبود در آنوقت سوارهٔ دیدی‌که براسب شهبا سوار بود و دردست او نیزه بلندی‌بود که سرآن آهن دمشقی‌بود چون او را دیدی ترسیدی‌چون بنزدیك تو رسید فرمود مترس برو که رفقای تو انتظار تو را دارند در زیر درخت‌پس‌بخاطرم آمد که همین‌قسم‌بوده‌است عرضکردم ای سید من‌چنین بودکه فرمودی

مرتبه دیگر وقتیکه ازدمشق میرفتی بطرف اندلس با شیخ اندلسی و از قافله باز ماندی لذا بسیار ترسیدی‌پس بسواره برخوردی که بر اسبی‌سوار بود که پیشانی ودست وپای‌آن‌اسب‌سفید بود دردست آنسوار نیزه بود بتو فرمود برو و مترس بسوی قریه که بجانب راست تست امشب نزد ایشان بخواب و ایشانرا خبر بده بمذهب‌خود و تقیه‌مکن که ایشان با اهل‌قریه‌های چند که‌در جنوب دمشق است همه مؤمنان مخلص و از دوستان علی بن ابیطالب ع و ائمه‌معصومینند: ای پسر فاضل آیا چنین بود عرضکردم بلی تاآنکه سؤال کردم ای سید من آیاامام حج میکند فرمود ای پسر فاضل‌تمام دنیا بجهت مؤمن‌یك گامست‌بلی حج میکنددر هر سالی‌و زیارت میکند پدران‌بزرگوار خودرا در عراق ومدینه وطوس علی‌مشرفها السلام وبزمین ما برمیگردد پس سیدشمس الدین‌فرمود ای علی‌بن فاضل زود بر گردبسوی عراق ودر بلاد مغرب اقامت منما علی بن فاضل گفت بردراهم ایشان نوشته بود« لا اله الا الله‌محمد رسول الله ص علی ولی الله محمدبن الحسن‌قائم بامرالله »

سید پنج دراهم از آن دراهم را بمن عطا نمود بجهت بر کت‌آنها را نگهداشته‌ام سید مرا با آن کشتی ها که‌آمده بودند بر گردانید تاآنکه رسیدم به‌آن بلده ازبربر که اول مرتبه به آنجا داخل شده بودم ، از آنجا متوجه طرابلس مغرب شدم ازآنجا با حاج مغربی بمکه رفتم و بعراق بر گشتم و میخواهم در مدت عمر خود در نجف اشرف بمانم شیخ علی فاضل مازندرانی گفت‌ندیدم درآنجا احدی ازعلمای‌امامیه رانام ببرند مگر پنج نفررا سید مرتضی موسوی، شیخ ابوجعفرطوسی محمد بن یعقوب کلینی، شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه شیخ‌ابوالقاسم جعفر بن اسماعیل حلی محقق رحمةالله علیهم

ثقةالاسلام نوریفرموده این قصه نیز ازجمعی از علمای اعلام نقل شده **منجمله** علامه مجلسی در بحار اجمالا نقل فرموده .**منجمله** میرزا عبدالله اصفهانی در ریاض العلماء **منجمله** آخوند ملا کاظم هزار جریبی تلمیذعلامه بهبهانی د رکتاب مناقب خود ازخط‌شیخ‌اجل محمدبن مکی

شهید اول نقل فرموده
منجمله عالم جلیل شیخ اسدالله کاظمینی در اول مقابیس در ضمن مناقب محقق صاحب شرایع میفرماید « رئیس العلماء حکیم الفقهاء قدوة العرفاء المنوه باسمه و علمه فی قصة جزیرة الخضراء الخ »
بعضی شبهه کرده‌اند دراین دو قصه که سیاحان مسیحی و غیر ایشان سالهاست که با استعداد تمام مشغول سیرو سیاحت و تشخیص طول و عرض برو بحرند و مکرر تا قطب شمالی رفته‌اند واز طرف شرق وغرب تمام دوره را طی کرده‌اند وتا بحال بر چنین جزایرو بلادی‌واقف نشده‌اند وبحسب عادت نشود که این بلاد عظیمه را ندیده باشند
جوابش اینست که خداوند قادر علی الاطلاق است آنچه میخواهد میتوا ند بکند ، در قرآن مجید میفرماید (واذا قرأت القرآن جعلنا بینك وبین‌الذین لایؤمنون بالاخرة حجابامستوراً)
واز خرائج قطب راوندی روایت شده حضرت رسول ص در مقابل حجر الاسود نماز میکرد و استقبال مینمود کعبه وبیت المقدس راودیده نمیشد تاازنماز فارغ شود
ونیز روایت شده روزی ابابکر نزد آنحضرت نشسته‌بود که **ام‌جمیل** خواهر ابوسفیان آمد و میخواست به آن‌بزرگوار آزاری برساند ابو بکر عرضکردداز این مکان کناره کنیدحضرت فرمود او مرا نمی بیند پس آمد نزد آنحضرت ایستاد و بابی‌بکر گفت آیا محمد راندیدی گفت نه پس بر گشت
ودر نجم الثاقب است چون در شب غار اضطراب ابی‌بکر زیاد شد از مواعظ و نصایح و بشارت آنجناب قلبش آرام نشد حضرت پای مبارك را بر پشت غار زد دری باز شد ودریا و سفینه ظاهر شد فرمود اگر کفار داخل غار شدند ازاین در بیرون رفته باین کشتی‌نشینم ابو بکر آسوده شد **وشیخ صدوق** و جمله از مفسران خاصه وعامه ومورخین **قصه باغ ارم و قصر شداد را نقل کرده اند** واینکه از انظار خلق مخفی بوده و خواهد بود جزیکنفر در عهد معویه کسی اورا ندیده باآنکه در صحرای یمن واقست انتهی
پس بودن چنین بلادی و محجوب بودنش ازانظار خلایق با قدرت خدایتعالی بعدی ندارد
سد اسکندر ذوالقرنین واصحاف کهف فعلا در زمین موجود است بصریح قرآن مجید وکسی آنهارا ندیده
ودرسماء و عالم بحار از کتاب قسمة اقالیم ارض و بلدان‌آن‌که تألیف‌یکی ازعلمای اهل سنت‌است‌نقل‌فرموده کهاو گفته بلد مهدی شهری‌است نیکوو محکم‌ وبنا کرده اورا **مهدی‌فاطمی** واو قلعه دارد واز برای او درهائی است از آهن که‌هر دری زیاده است از صد قنطار وچون اورا بنانمود گفت «الان‌ایمن‌شدم برفاطمیین»
ودر نجم الثاقب است اخبار بسیاری که متواتر معنوی است نقل شده که‌درطرف مشرق‌و مغرب دوشهر عظیم است که‌یکی را **جابلسا** گویندودیگری‌را **جابلقا** ، واینکه‌اهل‌آنشهرهاازانصار قائم ع اند پیوسته از خداوند مسئلت میکنند که ایشان را ازانصار دین خود قرار دهد واینکه‌ائمه‌ع دراوقات معینه نزد ایشان میرفتند ومعالم دین‌بآنها میآموختند وعلوم وحکمت حقه الهیه‌بایشان تعلیم میکردند تا آنکه‌میفرماید عمر ایشان هزار سالستودر ایشانند پیرانو جوانانوچون جوانی‌ازایشان پیری را بیبیند مثل بندهٔ نزد اومینشیند وبر نمیخیزد مگرباذن او

واز جمله کلماتی که حضرت سید الشهداء ع روز عاشوراء در میان میدان فرمود این بود (والله مابین جابلسا و جابلقا پسر پیغمبری نیست غیر از من)
ودر قاموس است که جابلس شهریست درمغرب وجابلق شهریست درمشرق

فصل پنجم

در ذکری از سفراء ونواب خاصه واصحاب آن بزرگوار که‌در رکاب مقدسش حاضر میشوند

ولابد است دراین فصل ازذکر اموری :

امر اول مرحوم شیخ ابراهیم کفعمی در حاشیه مصباح در مقام ذکر دعای عمل امداود که ازفقراتش اینست(اللهم صل علی الاوتاد والابدال والسیاح والعباد والمخلصین والزهاد)میفرماید اوتاد بر گزیده شده از ابدال است وگفته شده که زمین خالی نیست از یکقطب و چهار نفراوتاد وچهل‌نفر ابدال وهفتاد نفر نجباء و سیصدو شصت نفر صالح پس قطب او **مهدی** (ص) است واوتاد از چهار نفر کمتر نمیشود ، چون دنیا مثل‌خیمه است ومهدی مثل عمود است وچهار نفر اوتاد طناب های آن عمودند وظاهر آنستکه **خضر والیاس** از اوتادند که آنها ملاصقند دایره قطب راصفت اوتاد آنستکه آنها طرفة العینی از پروردگار خود غفلت نمیکنند و از دنیا جمع نمیکنندمگر باندازهٔ کفاف وشرط نیست در آنها عصمت از سهو ونسیان‌و فعل قبیح بخلاف قطب که‌این صفت عصمت در اوشرط است ، مرتبهٔ ابدال پست تراست از مرتبه اوتاد چون گاهی عارض میشود آنها را غفلت پس تدارک‌میکنند بتذکر و گاهی مرتکب معصیت میشوندپس تدارک میکننداورا بأستغفار وپشیمانی چنانچه در قرآن مجید فرموده (ان‌الذین‌اتقوا اذا مسهم‌طائف من الشیطان تذکروا فاذاهم‌مبصرون)

وگفته شده که اگریکنفر ازاوتاد اربعه کم شود یکنفر از ابدال بجای او مینشیند و اگر یکنفر از ابدال کم شود یکنفر از نجبا بجای او مینشیند و اگر یکنفر ازنجبا کم‌شود یکنفر از صالحین جای‌اومی نشیند واگر یکنفر از صالحین‌کم شود یکنفرازسایرمردم جای اومی‌نشیندانتهی

در کتاب‌روض‌الریاحین از حضرت امیر المؤمنین (ع)روایت شده ابدال درشامند ونجبا در مصرند و نقباء در خراسانند و اوتاد درسایر اماکن روی زمین و حضرت مهدی سید و آقای آنهاست

امردوم سفراء ونواب خاصه حضرت حجةالله ع

معروفینشان **چهار نفر بودند جناب عثمان بن سعید الاسدی‌و جناب محمد بن‌عثمان بن‌سعید و جناب حسین بن روح النوبختی و جناب علی بن محمد السیمری واجمالی‌از حالات ایشان وموضع دفنشان‌درفصل‌هشتم ازباب‌نهم‌ذکرشد**

ودر سابق گفته شد ازحین ولادت با سعادت حضرت حجةالله ع که علی الاصح سنه دویست وپنجاه وپنج بوده تازمان رحلت جناب‌علی‌بن محمدالسیمری که‌سنه سیصدوبیست ونه بوده‌علی‌الاصح که‌سنه تناثر نجوم باشد مدت غیبت صغری بوده که‌دراین مدت هفتاد وچهار سال خواص از شیعیان

ومؤمنین شرفیاب خدمتش میشدند ، بعد از رحلت جناب علی بن محمدالسیمری تا ظهور موفورالسرور غیبت کبری بوده هر کس که درزمان غیبت کبری مدعی نیابت خاصه بشود کذاب و مفتری است ، درغیبت کبری امور دیانتی راجع است بعلمای اعلام ومجتهدین که ایشان نواب عامه آن بزرگوارند چنانچه حضرت حجة ع در توقیع شریف در ضمن اجوبهٔ مسائل اسحق بن یعقوب که از اجلهٔ شیعیان بود فرموده (واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم واناحجةالله علیهم» واز حضرت امام‌حسن عسکری ع روایت شده (وامامن کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً لهواه مطیعاًلامر مولاه فللعوام ان یقلدوه)

واز حضرت امام محمد باقر ع روایت شده فرمود (انظروا الی من‌کان منکم قدروی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف احکامنا فارضوا به حکماً فانی‌قد جعلته علیکم‌حاکماًفاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانمابحکم‌الله استخف وعلینا رد والراد علینا رادعلی‌الله وهو فی‌حدالشرك‌بالله)

امر سوم در ذکر بعضی که بکذب‌ودروغ‌ادعای نیابت خاصه و بابیت از برای حضرت حجة الله ع را نمودند

منجمله حسین بن منصور حلاج الصوفی المتزهد جدش مجوسی بوده صاحب روضات میگوید (یا لیته‌کان علی دین جده) اصلش ازاهل بیضای شیراز بوده ومدتی دراهواز نزد سهل بن عبدالله الستری تلمذ نمود ومدتی دربغداد نزدجنید بغدادی بود

واز حلاج نقلشده که‌گفته «لیس‌فی جبتی الاالله»

وازآن بالاتر نقلشده که‌گفت «سبحانی سبحانی مااعظم شأنی»

باین‌هم قناعت نکرد بلکه نقلشده که صراحتاً گفت «اناالحق»

شیخ محمود شبستری در گلشن راز در مقام اعتذار برآمده میگوید

روا باشد انا الحق از درختی   چرا نبود روا از نیك بختی

لذا اکثر علمای عصرش اورا تکفیر نمودند آخرالامر اورا بردند کنار جسر بغداد و هزار تازیانه زدند پس دست اورا بریدند بعد ازآن پاهای اورا بعد سر اورا جدا کردند و او را بدار آویختند و بدنش را سوختند درروضات است که او در روز سه شنبه بیست وسوم ذیقعدةالحرام سنه سیصد مقتول شد

منجمله محمد بن علی الشلمغانی معروف به ابن ابی عزاقر ، اودر سنه سیصد و بیست وسه مدعی نیابت خاصه و بابیت از برای حضرت حجة ع شد توقیع رفیع بر قدح‌او صریحاً ازناحیه مقدسه بدست جناب حسین‌بن روح صادر شد ازایشان در خصوص لعن براو و تبری ازاو و ازکسیکه بسخن او راضی بشود مکتوبی نوشتندامراو مشهور شد وخیانت باطنش‌ظاهرشد وشیعیان ازاوکناره کردند آخرالامر بامر الراضی بالله خلیفه‌عباسی او را بقتل رسانیدند

منجمله علی محمد بن میرزا رضا البزاز الشیرازی در سنه هزار و دویست و شصت مدعی نیابت و بابیت از برای حضرت حجة ع شد واو همه روزه در کربلای‌معلی بدرس آقا سید کاظم رشتی که از مخصوصین تلامذه شیخ احمد احسائی بودحاضرمیشد بعد از فوت سیدکاظم مردم را درپنهانی بارادت خویش دعوت مینمود میگفت «من باب‌الله هستم ـ فادخلوا البیوت من ابوابها » خورده خورده در کربلای معلی مریدی پیداکرد : بمرید های خاصش میگفت :

«من آن مهدی صاحب الامر هستم» ، سال بعد در مکه معظمه دعوت خود را اظهار نمود میگفت «علی ومحمد دو کس بودند اینك آن هر دو منم لذا نام من علی ومحمد است ،
بدعتهای زیادی در دین خدا گذارد ، بعد آمد بجانب شیراز حسین خان آجودان الملقب به نظام الدوله حاکم شیراز بود
روزی نظام الدوله در شیراز مجلسی منعقد نمود و علماء را حاضر نمود ، میرزا علی محمد باب هم باجمعی از مریدهایش حاضر شدند از آنها بود سید یحیی پسر سید جعفر دارابی ملقب به کشاف چون مشغول صحبت شدند علی محمد بدون بیم و ترس گفت (چگونه متابعت مرا فرض نشمارید ، وحال آنکه قرآن من فصیحتر از قران شما ودین من ناسخ دین پیغمبر شماست)
نظام الدوله گفت خوبست شرایع خود را روی صفحهٔ بنویسی
پس باب قلمی بدست گرفت وچند سطر نوشت :
چون علماء نوشته او را دیدند که از قانون عربیت خارج است و غلطهای او را یك یك باو گفتند : نظام الدوله بوی گفت تو هنوز لفظ عربی را عاجزی که تلفیق کنی چگونه ادعا میکنی که من افضل از حضرت خاتم النبیین ص هستم امر کرد پاهای باب را بستند و چوب زیادی باو زدند و اورا از مجلس بیرون کشیدند و درزندان حبس کردند ، خبر باصفهان رسید باستدعای منوچهر ایچ آغاسی معتمد الدوله حاکم اصفهان او را ازشیراز طلبیدند باصفهان ، نظام الدوله باب را فرستاد باصفهان وسید یحیی را فرستاد بتبریز
معتمد الدوله در اصفهان مجلسی ترتیب داد : علماء را حاضر کرد مثل آقا محمد مهدی پسر مرحوم حاجی کلباسی ومیرزا محمد حسن پسر مرحوم ملا علی نوری ومیرزا سید محمد امام جمعه علما سؤالاتی ازاو کردند وازجواب آنها عاجز شد
درسنه هزار ودویست وشصت ودو بعد از فوت منوچهر معتمد الدوله باب را حسب الامر محمدشاه غازی بتبریز فرستادند واورا در قلعهٔ محبوس نمودند حاجی میرزا آغاسی از طهران بولیعهد (ناصر الدین شاه) عرضکرد خورده خورده فتنه باب بزرك خواهد شد خوبست انجمنی فراهم شود وتکلیف را نسبت باومعلوم کنید ، ولیعهد امر فرمود اورا ازحبس بیرون بردند بمنزل کاظم خان فراشباشی حاجی ملا محمود (نظام العلماء) و ملا محمد ممقانی وجمعی دیگر از علماء را بامیرزا علی محمد در مجلسی حاضر نمودند نظام العلماء از باب سؤالاتی کرد ازجواب عاجز شد آخر الامر نظام العلماء گفت این مرد از همه علوم بیگانه است
باب برآشفت گفت من آنکسی هستم که هزار سالست انتظار او را میبرید (!) نظام العلماء گفت تو صاحب الامری ؟ گفت همانم ، نظام الملك فرمود نام تو چیست ، پدر ومادرت کیستند مسقط الرأس تو کجاست گفت نام من علی محمد است نام پدرم میرزا رضای بزاز است نام مادرم خدیجه است مسقط الرأسم شیراز است
نظام العلماء گفت اما صاحب الزمان همنام است باجدش خاتم النبیین ص اسم شریف پدر بزرگوارش امام حسن عسکری ع است اسم شریف والده ماجده اش نرجس خواتون است مسقط الرأس شریفش سامره است عمرمبارکش زیاده برهزار سال است تقریباً
جناب آخوند ملامحمد ممقانی فرمود او در کتاب خودگفته (اول من آمن بی نور محمد وعلی) معلوم میشود خود را ازایشان بهتر میدانی باب مضطرب شد وسکوت نمود

بعد گفت «الحمدلله الذی رفع السموات والارض» (بفتح تاء سموات)

ناصر الدین شاه باآنکه ازسنش درآنوقت شانزده سال بیش نگذشته بود گفت :

وما بتا و الف قد جمعا یکسر فی الجر وفی النصب معا

فرمود این‌شعر را ترکیب کن، باب‌عاجز ماندوچندسخن‌زشت بباب‌فرمودوامر کرد اورادرمیان‌محبس بردند

درسنه هزار و دویست وشصت و چهار زرین تاج الملقب به قرة العین بنت جناب آخوند ملا صالح برغانی قزوینی که در علوم عربیت و تفسیر و اشعار ملیحه مبرز عصر خود بود و حافظه و خط نیکی داشت شیفتهٔ کلمات باب شد طریقت او را پیشه خود گرفت حجاب را از بین برد وعقد یکزن را بهٔ نه مرد تجویز نمود

اصحاب باب پروانه وار دور آنزن را گرفتند گاهی او را (بدرالدجی) نامیدند و گاهی (شمس الضحی)

بی حجاب بالای تختی میرفت واصحاب خود را موعظه میکرد ، آنگاه میگفت ، (هرکه‌مرا مس کندبدنش باآتش جهنم حرام میشود)

مردم میریختند سینهٔو پستانش را می‌بوسیدند

همه علماء ومجتهدین را واجب القتل میدانست حکم بقتل عم خود جناب آقای حاجی ملا محمدتقی برغانی صاحب مجالس المتقین وغیر اونمود

اصحاب قرة العین هنگام نماز صبح در مسجد زمانیکه آنمرحوم مشغول نماز بود بر اوتاختند واورا شهید نمودند وملقب شد بشهید ثالث

هنگامیکه میرزا علی محمد از بوشهر بشیراز رفت ملا حسین بشرویهٔ که بهرهٔ از علم نحو و صرف واصول وفقه داشت رفت بشیراز و آئین باب را اختیار نموده و دست بیعت بوی داد باب او را روانه کرد که اهالی خراسان رادعوت بباب کند

ملا حسین آمد باصفهان جمعی را بکیش باب دعوت نمود و از اصفهان آمد بطهران کاغذی نوشت بمحمد شاه و بمیرزا آغاسی وزیر آنها را نیزبکیش باب دعوت نمود

کارداران دولت اورا تهدید نمودند ازترس لب فروبست

کاغذی نوشت ببارفروش بحاجی محمد علی بارفروشی وکاغذی نوشت بقزوین بقرة العین که هردومرید باب بودند وآنهو را دعوت نمود بخراسان که آنجا دعوت خود را آشکار کند

چون ملا حسین بشرویه وارد خراسان شد در بالا خیابان منزل گرفت و مشغول اغواء و اضلال خلق شد

حمزه میرزا حاکم خراسان‌ملتفت‌شد ملا حسین‌را محبوس نمودومریدهای او را متفرق‌گردانید ملا حسین میان محبس بود تافتنه سالار و رجب‌بهادر واقع شد ازمیان زندان بیرون‌شد رفت‌بطهران با حاجی محمدعلی بارفروشی بسمنان که‌رسیدند قرة العین راملاقات‌نمودند درمنزل بدشت‌یکفرسخی سمنان وارد واودر بین راه بودکه برود بمشهد و همدست با ملاحسین بشود

قرهٔالعین بی پرده رفت بالای منبر ومردم قریه را دعوت نمود بباب جمعی فریفته آنان شدند

اهل قریه بلوی نمودند وآنها را بیرون کردند واموالشان را غارت نمودند ملا حسین وحاجی محمد علی بجانب بارفروش رفتند وقرة العین بجانب مازندران ملاحسین‌وحاجی محمد علی‌دربارفروش مردم را دعوت نمودند بباب

مرحوم سعید العلماء کاغذی بکار گذاران دولت نوشت که از فتنه اینها جلو گیری کند لذا در سبزه میدان بارفروش جنك بسیار بزرگی واقع شد آخرالامر داعیان باب کوتاه آمده از بار فروش روانه شدند بمزار شیخ طبرسی

ملاحسین حاجی محمد علی بارفروشی را ملقب بحضرت اعلی نمود و هریك از اصحاب خویش را بنامی میخواند یکی را میگفت تو مظهر امام ثامن هستی و امام رضا نام داری و هریك را بلقب پیغمبری یا امامی ملقب میکرد و میگفت هریك ازما که کشته شوند بعد از چهل روز بـاز زنده خواهند شد

آنجا بین مسلمین با بیه جنك نمایانی شد ودر آن جنك گلوله بدهان حاجی محمد علی خورد وبجهنم واصل شد

ملا حسین هم زخم گلوله بر داشته بدرك الاسفل رفت وآنها را درهمان مزار شیخ طبرسی زیر خاك نمودند و بقیه اتباعشان را که زنده مانده بودند میان میدان بار فروش در حضور علماء و اعیان و اشراف سر بریدند بعد ملا محمد علی زنجانی که از اتباع باب بود باجمعی از بابیه فتنه بسیار بزرگی درزنجان احداث نمودند

آخرالامر ملامحمد علی وجمعی از اتباعش بدست میر اصلانخان بجهنم واصل شدند و بعد از قتل اینها امیر نظام حاضر شد خدمت ناصرالدین شاه وگفت ماده فساد وقتی قطع میشود که علاج میرزا علی محمد بشود این بود که سلطان حکم کرد بحمزه میرزای حشمة الدوله حاکم تبریز که میرزا علی محمد را بقتل برساند

حشمة الدوله حکم کرد که باب را باسید حسین یزدی وملا محمد علی ربیب آقا سید علی زنوزی که هر دو از اتباع باب بودند هر سه رااز محبس بیرون آوردند ودر دار الحکومه حاضر نمودند ودر مجلس جمعی از بزرگان و علماء هم حاضر شدند و از باب بعضی از سؤالات نمودند که از جواب آنها عاجز شد

بعد حشمة الدوله امر کرد که باب رابادو نفراز اتباعش علناً بقتل برسانند که اگرخفاء کشته شوند بسا باشد که مریدها بگویند که او غائب شده

اولا آنها را میان بازار گردانیدند بعد بردند میان میدان تبریز روزدو شنبه بیست وهفتم(۱) شعبان المعظم سنه هزار و دویست وشصت وپنج وباب را باملا محمد علی بدار کشیدند سربازان فوج بهادران آنها راهدف گلوله کردند

اول گلوله بملا محمد علی رسید رو بباب کرد که آیا ازمن راضی شدی

فوج از تهاجم بابیه میترسیدند که تفنك بعلی محمد بزنند ناگاه تیری بریسمان خورد پـاره شد علیمحمد افتاد روی زمین خود را بحجره یکتن از سربازان انداخت پس فوراً علی سلطان در کمال قوت قلب بآن حجره داخل شد واورا اخذ نموده بدار آویخته و بدنش را هدف گلوله کردند وجسدش را چند روز در میان شهر گردانیدند آنگاه در بیرون دروازه انداختند و خورد جانوران ساختند بعد که سید یحیی پسر سیدجعفر کشاف که در یزد بود خبر قتل میرزا علی محمد را شنیداز یزد حرکت کرد بمملکت فارس آمد اورا هم درتبریز بباب ملحق نمودند

بعد از کشته شدن باب در تبریز شروع شد بدورهٔ بهائیت میرزا حسینعلی بهاءالله صاحب کتاب ایقان پدر عباس افندی الملقب به عبدالبهاء صاحب کتاب مفاوضات

۱ـ در اسرار العقائد ۲۸ ذکر فرموده(ج)

میرزا حسینعلی معشوق قرة العین بود وقرةالعین این شعر از غزل خود را که استقبال از جامی کرده درمقام معاشقه با میرزا حسینعلی بهاء گفته و اشاره برجعت حسین کرده

من ومهربان مه خوبرو ، که چه زد صلای بلا برو ینشاط قهقهه شد فرو ، که انا الشهید بکربلا

خلاصه بعد که باب کشته شد میرزا حسینعلی و سائر اتباع باب را گرفته بعضی را کشتند و بعضی را حبس نمودند میرزا حسینعلی را اخراج نمودند بجانب بغداد درآنجا کتاب ایقان را بخواهش خالوی میرزاعلی محمد نوشت

بدانکه شیخ احمد احسائی ابن شیخ زین الدین صاحب شرح الزیاره و غیر آن از تصنیفات عدیده استاد سید کاظم رشتی پسر سید قاسم رشتی ومحمد کریمخان کرمانی در اول امر داخل در دائره اهل ورع وسداد واز کسانی بود که باواجازه اجتهاد داده بودند جمعی ازعلماء مثل سید بحرالعلوم وصاحب ریاض وشیخ جعفر صاحب کاشف الغطاء

نقل شده وقتیکه ملاعلی نوری از اصفهان کاغذی باو نوشت درسر کاغذ مینوشت «بابی انت و امی» وقتیکه مؤلفاتش منتشر شد وبدست علماء رسید مشغول طعن باو شدند و جمعی از اعاظم علماء او را تکفیر کردند مثل شیخ محمد تقی شهید ثالث و حاجی ملا جعفر استرآبادی و ملا آقای در بندی و سید ابراهیم صاحب ضوابط و شیخ محمد حسین صاحب فصول و شیخ محمد حسن صاحب جواهر و چون شیخ احمد فهمید که علماء او را تکفیر کردند ومردم از او عدول کردند هجرت نمود بمدینهٔ طیبه ودر بین راه سه منزلی مدینه طیبه از دنیا رفت در اوائل سنه هزار و دویست و چهل وسه در سن قریب به نود

آقا سید کاظم رشتی شاگرد مثل پیراهن بدن شیخ احمد بود و مؤلفاتی دارد مثل حجة البالغه وغیر آن که مفهوم نمیشود و گویا بلسان هندی گفته

حاجی محمد کریم خان بعد از سید کاظم رئیس حضرات شیخیه شد واوقائل است بارکان اربعه اول در توحید دوم در نبوت سوم درامامت وخود را رکن رابع میدانست

ازشیخ انصاری رحمةالله علیه سؤال کردند معنی رکن رابع چه چیز است که کریمخان خود را رکن رابع میداند

فرمود ، محقق در شرایع فرموده «الرکن الرابع فی النجاسات»

وفات کریمخان در سنه هزار و دویست وهشتادوهشت بود و قبر سید کاظم و کریمخان در کربلاء معلی است ومیرزا علی محمد باب شاگرد سید کاظم رشتی بوده

امر چهارم ـ در ذکری ازاصحاب حضرت بقیةالله فی الارضین

بمقتضای بعضی از اخبار معتبره رؤسای آنهاسیصد وسیزده نفرنداز قبایل مختلفه و بلدان متعدده

از فتوحات مکی نقل شده که فرموده «ووزراءه من الاعاجم ما فیهم عربی ولکن لایتکلمون الا بالعربیة لهم حافظ من جنسهم ماعصی الله قطوهواخص الوزراء و افضل الامناء»

فاضل کامل شیخ فضل الله بن شیخ محمد باقر قاینی بیرجندی درکتاب مصابیح الاحزان فی اشراط قیام صاحب الزمان ع ازکتاب حجة سید هاشم بحرانی نقل فرموده و روایتش مفصل است ودر آن روایت اسم تمام سیصدو سیزده نفر وقبیله و بلد ایشان ذکر شده

منجمله بیست و چهار نفر از طالقانند

ابن اعثم کوفی در کتاب فتوح از امیرالمؤمنین ع روایت کرده فرموده و یحن للطالقان

فان لله عز وجل بها کنوز لیست من ذهب ولا فضة ولکن بها رجال مؤمنون عرفوا الله حق معرفته و هم انصار المهدی فی آخرالزمان

ظاهراً مراد طالقان مازندران است نه طالقانیکه در طرف افغانستان میباشد

هیجده نفر ازاهل قم‌اند چهارده نفر از اهل کوفه اند دوازده‌نفر از اهل هرات‌اند دوازده نفر از اهل مروند دوازده نفر از اهل جرجانند نه نفر از اهل بیروتند

هشت نفر از اهل مداننند هشت نفر از اهل نیشابورند هفت نفر از اهل ری هستند هفت نفر از اهل طبرستان شش‌نفر از اهل یمن پنج نفر از اهل طوس پنج نفر ازاهل تفلیس چهار نفر از اهل همدان چهارنفر از اهل دیلم چهارنفر از اهل سنجار چهار نفر از اهل فسطاط سه نفر از اهل دمشق سه نفر ازاهل بصره سه نفر از اهل سجستان سه نفراز اهل رقه سه نفر از اهل خابور دونفر از اهل مدینه طیبه دونفر از اهل قومس که سبزوار باشد وبقیه از سایر بلدان‌وقبائلند

فصل ششم

درذکر بعضی ازعلائم ظهور حضرت حجةالله ع که در این تاریخ واقع شده‌است

منجمله ـ درتفسیر علی‌بن ابراهیم از حضرت رسول ص روایتکرده که آن بزرگوار در حجةالوداع علائم اشراط‌الساعة را بیان فرموده که غالب آنها واقع شده درآن روایت فرموده

(فعندهایکون اقوام یتعلمون القرآن لغیرالله ویتخذونه مزامیر الخ)

(مزمار بمعنی نای و دف وهرآلت سرور است)

واین زمان قرآن را در جعبه آواز حبس کرده‌اند وبا ساز وتغنی‌تلاوت‌میشود؛

منجمله در وسائل‌از شیخ صدوق ‌از اصبغ بن‌نباته از حضرت امیرع روایتکرده فرمود

(یظهرفی‌آخرالزمان وهوشرالازمنه نسوةمکاشفات عاریات متبرجات من الدین خارجات فی الفتن داخلات مائلات‌الی‌الشهوات‌مسرعات‌الی‌اللذات مستحلات المحرمات فی‌جهنم خالدات)

یعنی: ظاهر میشود در آخرالزمان و او بدترین زمانهاست زنهاتیکه مکشوفند وتعدی کننده و ظلم‌کننده‌اند، مینمایانند زینت خود را بمردان و از دین خارجند و در فتنه‌ها داخلند مائلند بشهوات سرعت مینمایند در لذات دنیوی محرمات الهی را حلال میدانند و مخلد میباشند در جهنم

و شاید مراد ازکاشفات همین لباسهای نازکی است‌که‌میپوشند وساتر بدنشان نیست

این علامت هم فعلا موجود است

منجمله در ثواب‌الاعمال از حضرت پیغمبر ص روایتکرده فرمود : سیأتی زمان علی امتی لایبقی من‌القرآن الارسمه ولامن الاسلام الا اسمه یسمون به وهم ابعدالناس منه مساجدهم عامره وهی خراب من الهدی فقهآء ذلك الزمان شرفقهاء تحت‌ظل‌السماء منهم خرجت الفتنة والیهم تعود

اینهم ازعلائم واقعه است

منجمله درجلدسماء والعالم از تاریخ قم باسانید خود از حضرت صادق ع روایتکرده فرمود «ستخلوا کوفة من المؤمنین ویأزرعنهاالعلم کماتأزر الحیة فی جحرها ثم یظهر العلم ببلدة یقال لهم قم وتصیرمعدناً للعلم والفضل حتی لایبقی فی‌الارض مستضعف فی الدین حتی‌المخدرات فی-

الجبال وذلك عند قرب ظهور قائمنا فيجعل‌الله قم واهله قائمين مقام الحجة ولولاذلك لساخت الارض باهلها ولم يبق فی‌الارض حجة‌فيفيض العلم منه الی سائرالبلاد فی‌المشرق والمغرب فيتم حجة‌الله علی الخلق حتی لايبقی احد علی‌الارض لم يبلغ‌اليه الدين و العلم ثم يظهر القائم ع و يسير سبباً لنقمة‌الله وسخطه‌علی‌العباد لان‌الله لاينتقم من‌العباد الا بعد انكارهم حجته»

يعنی؛ زود است که خالی بماند کوفه از مؤمنين و جمع شود از کوفه علم چنانچه جمع شود مار در سوراخ خود بعد ظاهر شود علم در شهری که گفته میشود قم و میگردد قم معدن علم وفضل تا آنکه باقی نماند بی سواد و مستضعف در دين حتی عروسان در حجله و اين نزد ظاهرشدن حضرت قائم ع است پس قرار میدهد خداوند قم را و اهل آنرا قائم‌مقام حجة و اگر نه اين باشد هر آينه فرو برد زمين اهلش‌را وباقی نماند در زمين حجتی پس افاضه میشود از قم‌علم بساير بلادی که در مشرق ومغرب است پس تمام میشود حجت خدا برخلق تا آنکه باقی نماند احدی که نرسد باو احکام دين وبعد ظاهرميشود حضرت قائم ومیگردد همين عالم شدن عموم مردم سبب از برای غضب‌الهی و سخط او بر بندگانش چون خداوند انتقام نميکشد ازبندگان مگربعد از انکار نمودن بنده حجت‌اورا

اين علامت هم خورده خورده ظاهر ميشود

منجمله در **بحار** از **غيبت شيخ طوسی** از **عمره بنت نفيل** روايتکرده (قال‌سمعت الحسن بن علی ع يقول لايكون هذا الامر الذی تنظرون حتی يبرء بعضكم من بعض ويلعن بعضكم بعضاً ويتفل بعضكم فی وجه بعض وحتی يشهد بعضكم بالكفر علی‌بعض قلت مافی ذلك من خير قال‌ع الخير كله فی ذلك عند ذلك يقوم قائمنا فيرفع ذلك كله)

يعنی: شنيدم ازحضرت امام حسن ع که فرمود: نمی‌باشد اين امری‌که شما انتظار اورا داريد تاآنکه بيزاری بجويد بعض از شما ازبعضی ولعن‌کند بعض ازشما بعضی را وآب‌دهن اندازد بعض از شما بصورت بعضی وتا آنکه شهادت بدهد بعض از شما بکفربعضی

راوی عرضکرد: نيست در آن خير . فرمود کل خير در همين است زيراکه در آنوقت حضرت قائم ع ظهور خواهد فرمود پس تمام اينها را از بين برميدارد

اين‌علامت هم وقوعش معلوم است

منجمله در اوائل‌جلد سيزدهم بحار در باب (ماورد من اخبار الله و اخبارالنبی‌ص‌بالقائم) از **کشف‌الغمه** از **ابی‌نضرة** روايتكرده: گفت ما نزد **جابربن عبدالله** بوديم ، فقال يوشك اهل العراق لا يجئی اليهم قفيز ولادرهم، قلنا من اين ذاك ؟ قال من العجم يمنعون ذاك ! ثم قال يوشك اهل‌الشام ان لا يجیء اليهم دينار ولامدء قلنا من اين ذاك قال من قبل‌الروم ثم‌سكت‌هنيئة، ثم‌قال(ع) قال رسول‌الله ص يكون فی‌آخر امتی خليفة يحثی المال حثاً لايعده عدا

يعنی: جابر بن عبدالله فرمود نزديك است‌که باهل عراق داده نشود قفيز وپيمانهٔ ونه درهمی گفتيم ازكجا خواهد بود اين منع فرمود از جانب عجم‌که منع کنند فرستادن پول را وفرمودنزديك است‌که باهل شام داده نشود ديناری و نه مدی

گفتم ازكجا خواهد بوداين فرمود از قبل روم بعد قدری سكوت‌كرد فرمود حضرت پيغمبرص فرمود(ميباشد درآخر امت من خليفه و جانشينی که مشت ميکند مالرا يکنوع مشت‌کردنی و نميشمارد اورا يکنوع شمردنی

اين چند وقت است کانه واقعشده

منجمله در بحار از غیبت نعمانی از کعب الاحبار روایتکرده :(ان القائم من ولد علیع له غیبة کغیبة یوسف و رجعة کرجعة عیسی بن مریم ثم یظهر بعد غیبة مع طلوع النجم الاخر و خراب الزوراء وهی الری الخ)

ری فعلا مخروبه است درنزدیك طهران واقعست

چنانچه از علامه مجلسی از مفضل بن عمر روایت شده فرمود یا مفضل (اتدری اینما وقعت الزوراء قلت الله و حجته اعلم ، فقال اعلم یا مفضل ان فی حوالی الری جبلا اسود ابتنی فی ذیله بلدة تسمی بالطهران وهی دار الزوراء التی تکون قصورها کقصورالجنة و نسوانها کحورالعین واعلم یا مفضل، انهن یتلبسن بلباس الکفار ویتزین بزی الجبابرة ویرکبن السروج ولایتمکن لازواجهن ولاتفی مساکن الازواج لهن فیطلبن الطلاق منهم و یکتفی الرجال بالرجال والنساء بالنساء و تشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال فانك ان ترد حفظ دینك فلاتسکن فی هذه البلدة ولا تتخذها مسکناً لانها محل الفتنة وفرمنها الی قلة الجبال ومن الحجر الی الحجر کالثعلب باشباله

مخفی نماناد احوالات حضرت حجة ع و تکالیف شیعیان را در زمان غیبت آن سرور و ذکر کسانیکه در غیبت صغری و کبری شرفیاب حضور انورش شدند انشاءالله در مجلد مستقلی خواهم نوشت علمای اعلام در این مقام تصنیفات زیادی فرموده‌اند و بهترین کتب فارسی دراین خصوص که بطبع رسیده کتاب (نجم الثاقب) و کتاب (دارالسلام) شیخ محمود عراقیست

خاتمه

چون این خاتمه حالات خاتم الاوصیاء ع است مناسب دیدم که ازحالات خاتمه وعاقبت امور خودمان شرحی گفته شود

« نرجوا من الله ان یجعل خاتمة امورنا خیراً »

لابد است در اینمقام از ذکر سه امر:

امر اول - در بعضی از حکایات متعلقه بشیاطین عدیله

کما فی القرآن المجید حکایة عن الشیطان العنید (فبعزتك لاغوینهم اجمعین الا عبادك منهم المخلصین) ظاهر آیهٔ شریفه یعنی قسم بعزت تو هرآینه من بندگانت را گمراه میکنم مگر بندگانی راکه در عبودیت و عبادت تو مخلص باشند

بدانکه شیطان معرفت داشت بعزت و کبریائی خداوند معذلك قسم یاد نمود باغوا نمودن خلق مگر بندگان مخلص الهی راکه از اغوا نمودن آنها عاجز است

ملاحظه بفرمائید شیطانی که قسم خورد نزد آدم و حوا که از برای آنها ناصحست چنانچه درقرآن مجید است (وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین) **معذلك کاری کرد که آنها را از بهشت خارج نموث** وبا ما که قسم یاد نموده اغوا نماید خیلی مشکل است که بتوانیم ازشرش ایمن شویم بلی هنیئاً للمخلصین که شیطان برآنها تسلطی ندارد

درمواعظ المتقین روایت کرده در بنی اسرائیل عابدی مرور نمود بدرختی که مردم او را عبادت میکردند رفت بمنزل خود و تبری برداشت و بالاغ خود سوار شد ورفت بجانب آندرخت که اورا قطع نماید، در بین راه شیطان بصورت انسان اورا ملاقات کرد گفت کجا میروی گفت درختی

است که مردم اورا عبادت میکنند میخواهم اورا قطع کنم شیطان گفت ترا چه کار است با ه آن درخت بگذار اورا بحال خودش عابد قبول نکرد با شیطان دست بگریبان شد و او را زد بزمین ، شیطان گفت درخت را قطع مکن من هرروزی چهار درهم زیر فراشت میگذارم اورا بگیر و تصرف کن، عابد گفت آیا این کار را خواهی کرد؛ گفت بلی من ضامنم که همه روزه این کار را بکنم

پس عابد برگشت بمنزل خود و درخت را قطع نکرد، دو یا سه روز دراهم را زیر فراش خود دید، بعد چیزی ندید، تبر را برداشت و بالاغ خود سوار شد میرفت که درخت را قطع کند بازشیطان را بصورت انسانی ملاقات کرد گفت کجا میروی؟

گفت درختی است که مردم اورا عبادت میکنند میروم اورا قطع کنم، شیطان بصدای هولناکی باوخطاب کرد گفت برگرد عابد برنگشت شیطان با او دست بگریبان شد وعابد را زد بزمین ، عابد گفت چه شد دفعهٔ اول من بتو غالب شدم، ایندفعه تو بمن غالب شدی گفت دفعهٔ اول خروجت از منزل وغضبت برای خدا بود لذا مرا بزمین زدی این مرتبه خروجت وغضبت جهت آن بود که دراهم بتو نرسید لذا من برتو غالب شدم

عمده خوف از شیطان عندالاحتضار است

چنانچه در معالم الزلفی از کتاب ارشادالمسترشدین فخرالمحققین ولد علامه نقل کرده که عدیله وقت مرك واقع میشود شیطان میآید وعدول میدهد انسان راوقت مرك که اورا از ایمان خارج کند

در لئالی الاخبار است که درخبر وارد شده شیطان میآید ببالین محتضر وطرف چپش می نشیند ومیگوید دیدی عاقبت امرخودرا ؟ بگو خداوند دو تاست تا از این شدت نجات یابی ، لهذا علما فرموده‌اند که اشد حالات انسان حال نزع روحست چون در این حالت شیطان فرصت می بیند که ایمان اورا بگیرد چون در آن وقت تشنه میشود شیطان بالای سرش میآید و قدح آب سردی میآورد مؤمن آن آب را خواهش میکند شیطان میگوید بگو پیغمبر ص دروغ گفته تا آب را بدهم

پس اگر دارای شقاوت باشد اورا اجابت میکند و از دنیا میرود کافراً اگر دارای سعادت باشد شیطان را از خود دورمیکند انتهی ماعن لئالی الاخبار

وقتیکه انسان تأمل نماید تصدیق میکند که درآنحالت احتضار خیلی خوف رفتن ایمان است جهتش آنستکه در آنحالت انسان خود را غریق دریاهای بلیات و از همه جهت بیچاره می بیند چون تمام آن شدائد درآنحالت توجه بشخص محتضر میکند از شدت مرض و وجع و کلالهٔ زبان و کوری چشم و رفتن سایر قوای بشریه وجزع واضطراب وگریهٔ عیال واولاد و اقارب ومیداند که جمیع حیثیات ازشخص گرفته میشود از زوج و اولاد و اقارب ومناصب وسایر شئوناتی که شخص در داردنیا بجهت تحصیل هریك از آنها عمرها ومالها صرف کرده ومشقتهای زیاد تحمل نموده ومیداند که فراق و جدائی از اینها جدائی است که ابد الاباد امید برگشتن ندارد

وایضا میداند که بعد از این ساعت وارد میشود بظلمت لحد وحیداً فریداً با این شدائد یکنفر هم می بیند که او را سرزنش میکند ومیگوید دیدی نتیجهٔ بندگیت بخدا! چه شد دیدی که خداوند چگونه بین تو و دوستانت میخواهد جدائی بیندازد پس مرا اطاعت کن و از برای من یك سجده بکن و لو باشاره تا من ترا از جمیع این شدائدی که در حال صحت نمیتوانستی عشر از اعشار

اورا تحمل نمائی نجات بدهم !؟

پس در اینحالت چگونه از تسویلات شیطانی شخص خلاص و آسوده میشود (اعاذنالله تعالی وجمیع المؤمنین من تسویلاته)

چنانچه درقرآن مجید میفرماید(کمثل الشیطان اذقال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منك الخ)

ذکرمیشود بعضی ازحکایات مناسب این‌مقام و اقتصار میشود بذکر هشت حکایت

حکایت اول ـ درلئالی‌الاخبار از ابی‌زکریای زاهد نقلکرده

وقتیکه وفاتش رسید صدیقش آمد بعیادت او در حالتیکه در سکرات مرك بود تلقین کرد باو دو مرتبه کلمه طیبه « لااله الاالله محمد رسول‌الله ص علی ولی‌الله » را ، ابی زکریا اعراض نمود درمرتبهٔ سوم گفت لااقول وغش کرد، صدیقش تعجب‌کرد بعد ازساعتی درخود خفتی دید چشمش را بازکرد گفت آیا شما بمن چیزی تلقین‌کردید ؟ گفتند بلی سه مرتبه بشما این کلمات طیبه را تلقین کردیم درمرتبهٔ سوم گفتی لااقول

گفت شیطان ببالین من‌آمد با قدح آبی بدست راست من ایستاد وقدح را حرکت داد گفت‌آیا محتاج بآب هستی؟ گفتم بلی‌گفت بگو عیسی ابن الله ؛ من از او اعراض‌کردم باز بطرف پای من ایستاد باز همین‌کلمه را تلقین‌کرد من‌نیز از او اعراض‌کردم، درمرتبه سوم‌گفت بگو لااله‌الاالله‌گفتم نمیگویم پس قدح را زد بزمین واز من‌گریخت من متغیرانه درجواب اوگفتم « لااقول »

من کلام ابلیس را ردکردم نه کلام شما را من شهادت میدهم « ان لااله الا الله و ان محمداً رسول‌الله ص و ان علیاً ولی‌الله ع »

حکایت دوم درمنازل‌الاخره محدث قمی‌نقل‌فرموده

شخصی از تلامذه فضیل بن عیاض مریض شد واو اعلم تلامذهٔ او بود پس فضیل او را عیادت کرد ونشست بالای سرش اورا محتضر دید مشغول شد بخواندن‌سورهٔ یس محتضرگفت نخوان، فضیل سکوت نمود بعد گفت بگو (لااله الا الله) گفت نمیگویم و من بیزارم‌از او وبهمین حال از دنیا رفت. فضیل ازمشاهده اینحالت خیلی مغموم شد آمد بمنزلش و از منزل خود بیرون نشدتاآنکه آن تلمیذش را در خواب دیدکه ملائکه عذاب او را بجهنم میکشند

فضیل‌گفت تواعلم تلامذه من بودی‌چرا وقت مردن معرفت سلب شد و بسوء خاتمه از دنیا رفتی گفت من‌بواسطه سه خصلت مبتلا بسوء خاتمه شدم:

اول آنکه دردنیا نمام وسخن‌چین بودم **دوم**آنکه حسود بودم **سوم** آنکه مریض شدم طبیب بمن گفت‌لابد هستی که‌همه‌ساله یکقدح شراب‌بخوری والاهلاك‌میشوی منهم‌میآشامیدم،**این سه‌خصلت باعث‌سوءعاقبت‌من‌شد**

حکایت سوم ـ درکشکول‌بهائی است: که‌بعضی ازمترفین‌که بنازو نعمت پرورده بودمحتضر شد هرقدر تلقینش میکردندکلمه توحید را این‌بیت را میخواند:

یا رب قائلة یوماً وقد تعبت ... این الطریق الی‌حمام منجاب

سببش این بود زن عفیفهٔ حسنائی از منزل خود بیرون شدکه برود بحمامی که معروف بود بحمام منجاب راهش را بلدنبود ، قدری راه رفت بتعب افتاد مردی را دید که در خانه‌اش ایستاده

بود سؤال کرد راه حمام منجاب کجاست؟ آنمرد گفت اینجاست (اشاره کرد بمنزل خود)

چون ضعیفه داخل شد آنمرد درب را بروی بست ، ضعیفه ملتفت بمکر او شد کمال رغبت و میل را اظهار کرد گفت خوبست جهت ما طعامی ابتیاع نمائی با قدری از بوی خوش وزود مراجعت نمائی آنمرد چون کمال رغبت و میل اورا دید در کمال اطمینان رفت بیازار که غذا خریده بیاورد ضعیفه برخاست و از در خانه بیرون شد و گریخت، این بود که آنمرد بهوای آنزن بود ومضمون این بیت را درقلبش متذکر بود تا وقت احتضارش

نظر کن ببین اراده معصیت نمودن اینمرد چگونه اورا مانع شد از اقرار بشهادت در وقت مرگ و آن شعری را که یاد از معشوقهٔ او بود وقت مرگ برزبانش جاری شد، پس چه خواهد بود حال کسی که بی پروا درمعصیت خدا باشد ومعشوقات متعدده در دار دنیا داشته باشد

حکایت چهارم ـ در روض الریاحین است

روایت شده مردی که هیمه فروش بود واز خدا غافل بود چون وقت احتضارش رسید هرقدر میگفتند بگو (لااله الاالله) میگفت (حزمة بفلس) یعنی (یك خرمن هیزم بیك فلس)

حقیر میگویم نظر کن ببین این مرد که عادت کرده بود بگفتن حزمة بفلس درحال صحت خود وقت مرگ هم همین سخن برزبان او جاری شد پس خوبست انسان درحال صحت زبانش راعادت بدهد بگفتن شهادتین تا وقت مرگ هم بزبانش جاری بشود

حکایت پنجم ـ استاد حقیر مرحوم حجة الاسلام آقا میر سید علی حائری یزدی

نقل فرمود: در یکی از قرای اصفهان مردی محتضر شد در آن قریه عالم زاهدی بود از او استدعا نمودند که بیاید ببالین آن محتضر وشهادتین را تلقین او بنماید

آن عالم زاهد آمد و تلقین نمود باو شهادتین را محتضرهم میگفت (لااله الاالله)

آن عالم صدای شخصی را می‌شنید که میگفت صدق عبدی محتضرمیگفت یاالله آن‌شخص میگفت لبیك عبدی، آنعالم متغیرشد گفت توکیستی که او یا الله میگوید وتو لبیك میگوئی گفت خدای اومن هستم واو بندهٔ خالص منست وسالهاست که اطاعت میکند مرا و اوامر مرا امتثال میکند!

عالم گفت مگر توکیستی گفت من شیطان هستم!

حکایت ششم ـ جناب سید اجل آقا سید عبدالله توسلی نقل فرموده از والدماجدشان آقا سید حبیب الله شیرازی پسرعم مرحوم آیت‌الله حاجی میرزا حسن شیرازی رحمة الله علیه و او از برادرش عالم مؤید آقا میرزا محمد رضا نقل فرموده

در نجف اشرف شخصی از صلحاء و اهل علم ازمن استدعا نمود که برویم بعیادت مریضی از اهل‌علم وفضل، پس من اجابت نمودم و با ایشان رفتم بعیادت آن مریض و اورا درشدت دیدم حتی آن که گمان کردم تا شام زنده نخواهد بود چون‌دیدم کسانش خیلی مضطرب هستند یك دوائی که یقیناً مضر نبود گفتم وازخانه بیرون شدم ـ چون فردا صبح شد مشرف شدم بحرم حضرت امیر ع دیدم همان شخصی که دیروز با او بعیادت آن‌مریض رفته بودیم میان حرم مشرف است ازحال مریض سؤال کردم گفت دیروز که شما رفتید آنشخص محتضر شد یکی از رفقایش مشغول‌شد بخواندن دعای‌عدیله چون باین فقره رسید (واشهدان الائمة الابرار والخلفاء الاخیار) مریض اعراض کرد و صورت برگردانید بفارسی گفت (این اول حرفست) ماخیلی مضطرب شدیم

دو مرتبه مشغول خواندن دعای عدیله شد چون باز باین فقره از دعا رسید ثانیاً گفت (این

اول حرف است) اضطراب ما زیادتر شد ثالثاً بازمشغول شد بخواندن دعای عدیله پس مریض مغمی علیه شد و چشمش را واروی هم گذارد لمحهٔ نگذشت که پیشانیش عرق کرد ونفسش بشماره افتاد پس‌ما مأیوس شدیم از حیاتش قدری‌نگذشت که عرق تمام بدنش راگرفت وچشمهایش را باز کرد وبادستش اشاره‌کرد بصندوقی که‌در گوشهٔ خانه بودو امر کرد که‌سراورا بازکنند وازمیان‌او یك ورقه‌را بیرون آورد وپاره کرد

من که شنیدم رفتم بدیدن او دیدم نشسته وتکیه‌داده بروساده سؤال کردم از قضیه اش‌گفت من بکسی پنج تومان پول قرض داده بودم وسند ازاو گرفته بودم هرو قت که میگفت (واشهد ان الائمة الابرار الخ) میدیدم شخص محاسن سفیدی سرصندوق ایستاده و همین سند را بدست گرفته میگوید اگر گفتی این کلمه شهادت را این سند را پاره میکنم

من ازکثرت محبتی که داشتم باین سندراضی نمیشدم که‌این کلام رابگویم و چون خداوند منت برمن نهاد ومرا شفا داد سندرا پاره کردم فعلا مانعی ندارم از اقرار بشهادت حقه

حکایت هفتم سید اجل سابق الذکر حکایت کرد از عالم فاضل شیخ محمدعلی شوشتری چون سید اجل حجةالاسلام مرحوم حاجی میرزا اسمعیل‌شیرازی‌پسر عم مرحوم آیةالله‌سابق الذکر در سامراء مریض شد اورا آوردند بکاظمین ع بجهت سهولت طبیب و دواء جناب حجة الاسلام آقای میرزا علی آقاپسر آیةالله شیرازی هم با بعض دیگر از اجله علماء با ایشان آمدند به کاظمین ع پس اجاره کردند منزلی را و اطباء را از بغداد آوردند وخیلی‌سعی کردند معالجه نشد وروز بروز مرض شدت کرد تا آنکه ایشان محتضر شدند پس در آنحالت سید نظرفرمود بطرفی که در آنطرف احدی نبود وصورت بر گردانید و بفارسی فرمود هر کسی‌را راه ندهید پس‌ما نظر کردیم احدی را در آنطرف ندیدیم

ثانیاً نظر فرمود وصورت بر گردانید واظهار اشمئزاز کرد وفرمود گفتم هر کس را راه ندهید مرتبه سوم نظرفرمود گفت آیا منزل باجاره‌ما نیست چرا این‌مرد را در اینجا راه داده اید متحیر شدیم که‌آن‌مرد کیست که‌ما او را نمی‌بینیم

بعد مشغول شد خود آنمرحوم بقرائت ادعیه استعاذه از شیطان آن‌وقت فهمیدیم که آن‌شخص شیطان بوده بعد از لمحه مرحوم سید ازدنیا رحلت فرمود و جنازه شریفش را نقل فرمودند بنجف اشرف و آنجا دفن کردند

حکایت هشتم زوجه مرحوم عالم عامل الحاج شیخ محمد رضا المروارید نقل کرده که چون وفات جناب آقا شیخ محمد رضا نزدیك شد تیمم کردند بجهت نمازشان و نشسته نمازخواندند از شدت مرض پس نظر کرد بزاویه حجره وگویا خطاب کرد بکسی وگفت (لعن‌الله الشیطان) بمحبتی که دارم بحضرت امیرالمؤمنین ع و اولاد معصومینش نمیگذارم تو نزدیك من بیائی وبعد ازلمحهٔ ازدنیا رحلت فرمود رحمةالله علیه

امردوم بدانکه مستفاد از اخبار معتبرهٔ آنستکه حضرات معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین ببالین محتضر حاضر میشوند وقدر متیقن حضور پیغمبر ص وامیرالمؤمنین ع است واخبار کثیره دلالت بر این معنی دارد

درفروع کافی از عقبه روایتکرده که حضرت صادق ع فرمود ای عقبه قبول نمی کند خداوند روزقیامت از بندگانخود مگراین‌امری را که‌شمادارا هستید که محبت و ولایت اهل البیت

باشد و نیست بین احدی ازشما و بین آنکه ببیند چیزی را که چشمش روشن شود مگر جانش برسد بحلقومش ، بعد حضرت تکیه داد معلی بن‌خنیس بعقبه چشمك‌زد که سؤال کند که چون‌جانش بحلقومش برسد که‌را می‌بیند ، سؤال کرد ، حضرت‌فرمود می بیند ، زیاده‌برده مرتبه سؤال کرد که‌رامی‌بیند درهر مرتبه حضرت میفرمود می‌بیند در آخرحضرت نشست فرمودیا عقبه دست بر نمیداری تا بدانی عرضکردم بلی یابن رسول‌الله انما دینی مع دینك یعنی دین من تابع دین شما هست پس هرگاه دین من‌از دستم برود در آن‌خسران وعذاب ابدی خواهدبود ومن هر ساعت ممکنم نمیشود که خدمتتان برسم وازشما سؤال کنم پس عقبه گریان شد حضرت بحال‌او رقت‌کرد فرمود بریهما والله

عرضکردم پدر ومادرم فدای شما آن‌دو نفری را که‌می‌بینید کیستند فرمود پیغمبر ص است و امیرالمؤمنین ع ای عقبه مؤمنی ازدنیا نمیرود تاآندو بزرگوار را ببیند الخ

دربحار از شیخ‌مفید روایتکرده که پیغمبر ص بامیرالمؤمنین ع فرمود (ان‌محبیك یفرحون فی‌ثلثه مواطن عند خروج انفسهم وانت هناك تشهدهم وعند مسائلة فی القبور وانت هناك تلقنهم و عندالعرض علی‌الله وانت‌هناك تعرفهم)

درفروع کافی از حضرت صادق ع روایتکرده که فرمودمؤمن که‌وقت مرك اشك بچشمش ظاهر میشود آنوقتی است که پیغمبر ص را می بیند ومسرور میشود آیا ندیدهٔ شخصی راکه‌می‌بیند محبوبش را خنده میکند وچشمش باشك میآید

از بعضی از اخبار استفاده میشود حضور خمسهٔ طاهره بیالین محتضر

درکشف الغمه از حضرت باقر ع و حضرت صادق ع روایتکرده‌فرمودند (حرام علی روح ان تفارق جسدها حتی تری الخمسة محمداً وعلیاً و فاطمة والحسن والحسین (ع) بحیث تقرعینها او تسخن عینها

از بعض از اخبار استفاده میشود حضور تمام چهارده معصوم ع بیالین محتضر

درثالث بحار از دعوات راوندی از حضرت جواد الائمه ع روایتکرده فرموده شخصی از اصحاب حضرت رضا ع مریض شد حضرت بعیادت او تشریف برد فرمود چگونه است حال تو عرضکرد بعد ازشما مرك را ملاقات کردم (مرادش شدت مرض بود) فرمود چگونه مرك رادیدی عرضکرد شدیداً الیماً فرمود تو بعضی از حالات‌مرك را دیدهٔ‌مردم دوقسمند‌بعضی استراحت میافتند بمردن و بعضی براحت میاندازند از مردنشان پس تجدیدکن‌ایمان بخدا و ولایت ائمه هدی راتا آنکه از مردن براحت بیفتی ، آن مریض چنین کرد بعد عرضکرد یابن رسول‌الله ص این ملائکه پروردگار است که با تحیات وتحف سلام میکنند بشما ودر مقابل شما ایستاده‌اند اذن بدهید بنشینند حضرت رضا ع فرمود بنشینید ای‌ملائکه پروردگار من

بعد بمریض فرمود سؤال‌کن از ملائکه پروردگار که آیا مأمورند که‌در مقابل من بایستند مریض از آنها سؤال کرد گفتند اگر جمیع ملائکه‌هائیکه خداوند خلق فرموده خدمت شما حاضر شوند هر آینه در مقابل شما بایستند ونشینند تا بآنها اذن‌بدهید همچنین خداوند امر فرموده بعد مریض چشمش را بهم‌گذارد عرضکرد السلام علیك یابن رسول‌الله این شخص شماهست‌با اشخاص محمد و کسانیکه بعداو هستند از ائمه اطهار وازدنیا رفت

امر سوم ظاهر مستفاد از بعضی از اخبارآنستکه آمدن شیاطین عدیله بیالین محتضر قبل

از حضور حضرات معصومین و قبل از حضور ملك الموت است بجهت آنکه آمدن شیاطین بجهت گرفتن ایمان محتضر است پس لابد است که آمدن شیاطین عدیله در حالت کمال عقل و کمال شعورش باشد و بودن محتضر دردائره مکلفین بحیثی که باب توبهٔ براو مفتوح باشد وایمان و کفرش دراینحالت مؤثر باشد و چشم و گوشش بعالم دنیاباز باشدو بحسناتش مثاب باشد و در سیئاتش معاقب باشد و منجزات و وصایایش صحیح باشد وتوبه‌اش مقبول باشد پس درآن هنگام شیاطین عدیله میآیند که ایمانش را بگیرند

از حکایات سابقه معلوم‌میشود که بعضی از مریضهادرحال شدت مرض با شیاطین تکلم کرده‌اند وبعد از افاقهٔ ازمرض حکایت‌کرده‌اند مکالمه‌شان را با شیاطین و کیفیت تدلیس نمودن شیاطین بجهت اخذ ایمانشان

واما حضور حضرات معصومین ظاهر آنستکه در حال خروج محتضر است از دایرهٔ مکلفین وباز شدن چشم‌و گوش اوست بعالم آخرت ودرحال انسداد باب توبه‌است بروی او و بآخر رسیدن ساعات عمر اوست ودر هم‌پیچیده شدن صحیفه عملش هست ورسیدن اوان مجازاتش هست که احدی مطلع نمیشود بغیر محتضر

اگر گفته شود پس ثمره تشریف آوردن حضرات معصومین در این حالت ببالین محتضر چه چیز است **درجواب گفته میشود**

اول توصیهٔ بحضرت ملك الموت که برمحبینشان رفق ومهربانی بنمایند در قبض روحش

ثانیاً ـ بجهت آنکه تشریف آوردن ایشان آسان شود به‌محبینشان‌شدائدموت ونزع روح

ثالثاً ـ بجهت آنکه بتشریف آوردن ایشان سهل‌میشود برمحبینشان مفارقت دنیاولذائذ آن

رابعاً ـ آنکه شاید در آنحالت شدت بچشانند به محبینشان بعضی از لذائذ اخرویه را

پس ای سادات وای موالیان التماس‌میکنیم از فضل‌و احسان شما که هنیئهٔ قبل حال احتضار تشریف بیاورید بجهت آنکه شیاطین عدیله را از ماطرد و دور بفرمائید

اگر گفته شود ما حاضرمیشویم ببالین محتضرین‌ودر نزدآنها احدی رانمی‌بینیم نه‌ازحضرات معصومین ونهٔ ازشیاطین عدیله

جواب داده میشود خداوند قادر است که آنها رااز نظرهای خلق محجوب نماید بجهت پارهٔ ازمصالح واما بنظر محتضر بیایند

چنانچه در اخبار عامه وخاصه وارد شده‌درتفسیر قوله‌تعالی«وجعلنابینك وبین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجاباً مستوراً» که خداوند مخفی فرمود شخص پیغمبر ص‌را از دشمنانش‌با آنکه‌دوستانش اورا میدیدند و احتمال هم میرود که حضورشان باجساد مثالیه لطیفه باشدکه نبینندآنها رابغیرمحتضر

چنانچه در اخبار کثیره‌وارد شده که ارواح اموات در عالم برزخ متعلق میشود باجساد مثالیه وممکنست که ازبرای هریك از ائمه ع اجسادمثالیه کثیره‌باشد پس اگراتفاق بیفتد قبض‌ارواح کثیره در آن واحد درمشارق ومغارب اززمین ممکنست‌آنهابا اجساد مثالیه‌در سربالین همه‌آنهاحاضرشوند

خاتمة الكتاب

در بعضى از فضايل و اخلاق كريمه خمسهٔ طيبهٔ طاهره صلوات الله عليهم اجمعين ذكر ميشود درضمن پنج فصل

فصل اول

دراجمالى از فضايل واخلاق كريمه حضرت خاتم النبيين ص ذكر ميشود در ضمن پنج امر

امر اول دراشاره بعلم آنبزرگوار نسبت بساير انبياء

در اصول كافى باسناد خود از حضرت صادق ع روايت فرموده

فرمود حضرت عيسى بن مريم (ع) عطا كرده شد دوحرف از هفتاد ودوحرف اسم اعظم وحضرت موسى عطا كرده شدچهار حرف و حضرت ابراهيم عطا كرده شد هشت حرف و حضرت نوح عطا كرده شده پانزده حرف وحضرت آدم عطا كرده شد بيستوپنج حرف وخداوند تبارك و تعالى جمع فرمود كل اينهارا از براى حضرت خاتم النبيين ص وفرمود اسم اعظم الهى هفتاد وسه حرف است و عطا كرده شد بمحمد ص هفتادودو حرف ومحجوب شد ازاويك حرف واحد

بيان بعضى از شارحين احتمال دادند كه مراد اين باشد كه بحضرت عيسى دو حرف عطا كرده شد زائد بر آنكه بانبياى قبلش عطا كرده شده بود وهمچنان بحضرت ابراهيم وموسى ونوح پس گويا فرموده خداوند بحضرت آدم بيستو پنج حرف از حروف اسم اعظم عطا فرمودو بحضرت نوح چهل حرف وبحضرت ابراهيم چهلو هشت حرف و بحضرت موسى پنجاه ودو حرف و بحضرت عيسى پنجاه وچهار حرف وبحضرت خاتم النبيين ص هفتادو دو حرف از حروف اسم اعظم عطا فرمود

امر دوم در اشاره بعلم آن بزرگوار

درامالى شيخ صدوق ازامير المؤمنين (ع) روايتكرده كه فرمود مرد يهودى ازحضرت پيغمبر ص چند دينار طلبكار بود مطالبه كرد حضرت فرمود نيست نزد من چيزى كه بتو بدهم

يهودى گفت يا محمد از تو مفارقت نميكنيم تاطلبم رابدهى حضرت فرمود پس من باتو همينجا مينشينم ، حضرت نشست تاآنكه نماز ظهرو عصرو مغرب و عشا وصبح را درهمان موضع بجا آورد اصحاب پيغمبر ص آن يهودى را تهديد مى نمودند حضرت بآنها نظر نمود فرمود چه ميخواهيد ازاين مرد عرضكردند يا رسول‌الله يهودى شما راحبس كند حضرت فرمود پروردگارم مرا مبعوث نفرموده كه بمعاهدى يا بغير او ظلم كنم

پس چون روز بلند شد يهودى گفت «اشهدان لااله الاالله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً عبده ورسوله » نصف مالم را در راه خدا بذل كردم قسم بخدا كه من بشما چنين جسارتى نكردم

مگر بجهت آنکه ببینم اوصاف تو مطابقست باآنچه در تورات دیده‌ام که خداوند فرموده

محمد بن عبدالله تولدش در مکه است وهجرتش بمدینه و غلیظ القلب نیست و فریاد زننده ونا سزا گوینده نیست

ومن شهادت میدهم بوحدانیت پروردگار و اینکه تو پیغمبر خدا هستی این مال منست حکم بفرمادراو بآنچه خداوند فرموده (آن یهودی مال زیادی داشت)

درزهرالربیع است یکروز پیغمبر ص از مدینه‌طیبه بیرون شد دید مرد عربی سر چاه‌از برای شترخود آب میکشد ـ فرموده آیا اجیر میخواهی که‌از برای‌شترت‌آب‌بکشم عرضکرد بهر دلوی سه خرما اجرت میدهم ؛ حضرت راضی‌شد یك دلو آب کشید سه خرما اجرت گرفت بعد آن بزرگوار هشت دلو دیگر کشید ریسمان قطع شد ودلو افتاد میان چاه

اعرابی غضبناك شد جسارت نمود وسیلی بصورت مبارکش‌زدو بیست‌و چهار خرما پیغمبر ص اجرت داد ، حضرت دست میان چاه کرد ودلورا بیرون آورد

اعرابی این حلم حسن و خلق را که ازپیغمبر ص دید دانست که آنحضرت برحق بوده پس رفت وکاردی تحصیل نمود ودستش راکه به‌پیغمبر ص جسارت کرده بود قطع کرد ومغشیاً علیه‌افتاد برروی زمین قافلهٔ ازآن راه گذشتند دیدند این شخص‌دستش‌قطع شده ومغشیاً علیه افتاده پس پیاده شدند وآب بصورتش پاشیدندچون بهوش آمدگفتند ترا چه‌شده گفت «لطمت وجه محمد (ص)فاخاف ان‌یصیبنی العقوبة»؛

پس برخاست ودست قطع شده خودرا بدست دیگر گرفت آمد خدمت حضرت پیغمبر ص دید بعضی از اصحاب نشسته‌اند گفتند چه‌میخواهی گفت بپیغمبر ص حاجتی دارم

سلمان اورا برد بخانه حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام دید پیغمبر ص نشسته وحسنین را روی زانوی مقدس نشانیده اعرابی عذر خواهی نمودحضرت فرمود چرا دست راقطع کردی عرض کرد من‌نمیخواهم دستی را که‌بصورت نازنین شما لطمه‌زده باشد حضرت اوراتکلیف باسلام فرمود عرض کرد اگر شما پیغمبر برحقید دست قطع‌شده مرا اصلاح کنید پس پیغمبر ص دست قطع شده‌اش را بموضع خود گذارد فرمود (بسم الله‌الرحمن الرحیم) و نفسی کشید ودست مبارك مالید دستش بحال اولیه برگشت پس اعرابی‌اسلام‌آورد

امر سوم در اشاره بتواضع وحسن‌خلق آن بزرگوار

در خصال باسانید خوداز حضرت صادق ع روایتکرده از جد بزرگوارش حضرت پیغمبر ص فرمود « خمس لا ادعهن حتی الممات الاکل علی الحضیض مع‌العبید و رکوبی الحمار موکفا وحلب الغنم بیدی و لبس الصوف والتسلیم علی الصبیان لیکون سنة من بعدی »

یعنی پنج چیز است که‌من تاوقت مرك آنها را ترك نمیکنم

اول ـ غذا خوردن در روی زمین بابندگان دوم سوار شدن برالاغ معیوب

سوم ـ دوشیدن ماده بز وگوسفند چهارم پوشیدن لباس پشمین

پنجم سلام کردن بر اطفال تا آنکه این سنت جاریه بشود بعدازمن

در مکارم الاخلاق از انس بن مالك روایت کرده : اعرابی ملاقات کرد پیغمبر ص‌را ورداى‌آنحضرت را گرفت چنان بشدت کشید که گفت دیدم صفحه گردن نازنین آنحضرت از فشار حاشیه‌ردا کبودشده بودعرضکرد یامحمد امر کن‌ازمال‌الله که‌نزد تو هست بمن بدهند حضرت نظر

فرمود باو و تبسم کردوامر کرد که باو عطا کنند

در امالی شیخ صدوق ازحضرت صادق ع روایت کرده

اعرابی دوازده درهم آورد خدمت حضرت رسول ص حضرت فرمود یا علی بگیر این دراهم را و از برای من جامهٔ خریداری بنما که بپوشم امیر المؤمنین ع جامهٔ خرید بدوازده درهم آورد خدمت آنبزرگوار فرمود اگر بشود معامله را اقاله بنما

حضرت آمد نزد فروشنده ومعامله را اقاله نمود ودرهم ها را پس گرفت آورد نزد پیغمبر ص

آنحضرت با حضرت امیر ع رفتند بیازار که جامه بخرند دیدند جاریه میان راه نشسته گریه میکند پیغمبر ص فرمود چرا گریه میکنی عرضکرد اهل منبمن چهار درهم داده بودند که برای آنها ازبازار چیزی بخرم حال آنچهاردرهم گمشده میترسم دستخالی بروم بمنزل

حضرت چهاردرهم بآن جاریه داد و تشریف برد بیازار و جامهٔ بچهار درهم خریدو پوشید و حمد پروردگار نمود ناگاه دید مردبرهنهٔ در بین راه ایستاده میگوید هر کس مرا بپوشاندخداوند از جامه‌های بهشتی باو بپوشاند پس پیغمبر ص پیراهن را بیرون آورد و آن برهنه را پوشانید دو مرتبه رفت بچهار درهم باقیمانده جامه دیگر خرید وپوشید خواست مراجعت کند بمنزل دید هنوز جاریه میان راه نشسته فرمود چرا نرفتی بمنزل خود عرضکرد دیر شده است میترسم بروم مرابزنند حضرت فرمود مرا راهنمائی کن بمنزل خود ، پس با آن جاریه رفت تادرمنزلشان ، فریاد زد السلام علیکم یا اهل الدار جواب ندادند ، دو مرتبه سلام کردبازهم جواب ندادند ، مرتبه سوم سلام کرد جواب دادند « وعلیك السلام یا رسول‌الله ص ورحمة‌الله و برکاته»

فرمود چرا دومرتبه سلام کردم جواب ندادید عرضکردند بیشتر میل کردیم از برای ماطلب رحمت بنمائی حضرت فرمود این جاریه دیر کرد آمدنش ازاومؤاخذه نکنید

عرضکردند یا رسول‌الله ما اورا در راه خدا آزادکردیم بجهت آمدن شما ، پیغمبرص فرمود الحمدلله من ندیدمدوازده درهمی که برکتش ازاین بیشتر باشد دونفر عریان را پوشانید و جاریهٔ بواسطه او آزاد شد

امر چهارم در اشاره بزهد آن‌بزرگوار

درامالی شیخ طوسی‌ازاسامه ازحضرت صادق ع روایت‌کرده‌گفت

عرضکردم بما رسیده که پیغمبر ص هیچوقت‌سه روز ازنان‌گندم سیر نخورده حضرت صادق‌ع فرمود پیغمبر ص هرگزنان گندم نخورده ، راوی عرضکرد پس پیغمبر ص‌چه‌چیزمیل‌می‌فرمود

فرمود اگرمیافت نان‌جومیل‌میکرد وشیرینی آنبزرگوار هم خرما بود

دربحار ازکتاب تمحیص روایت‌کرده‌از حضرت صادق ع فرمود مردی از انصاریك صاع رطب هدیه آورد پیغمبر ص بخادمه فرمود برو ببین میان خانه کاسه یا طبقی یافت میشود که این رطبهارامیان اوبریزیم، داخلشد و بیرون شد وگفت نیافتم ظرفی پس‌پیغمبر ص باردای نازنین‌زمین‌را پاکیزه کردفرمود خرما راروی زمین بریزید

امر پنجم در اشاره بعبادتهای آن‌بزرگوار

درمستدرك الوسائل ازدعائم الاسلام روایت کرده وقتیکه پیغمبر ص شروع‌میفرمود بوضو گرفتن رنك نازنینشان زردمیشد عرضکردند یارسول الله چراوقت وضو گرفتن رنك‌نازنینتان تغییر میکند میفرمود میخواهم در مقابل پادشاه عظیمی بایستم

ازلب‌اللباب قطب راوندی نقل کرده که فرموده وقتیکه پیغمبر ص بنماز میایستاد از سینه مبارکش صدائی مثل صدای جوشش دیگ شنیده میشد در عدة الداعی از عایشه روایت کرده که گفت کان رسول‌الله ص یحدثنا ونحدثه فاذا حضرت الصلوة فکانه لم‌یعرفنا ولم نعرفه

مخفی نماناد که از این‌روایت شریفه استفاده میشود منتهای خشوع این بزرگوار در مقام عبادت پروردگار

الحاصل انسان عاجز است از ادا نمودن فضایل ومناقب و اخلاق کریمه این بزرگوار دلیل براین آنستکه خداوند متاع دنیا را با کثرت انواع و اصنافش قلیل شمرده و فرموده « قل متاع الدنیا قلیل » معذلك خلق حضرت پیغمبر ص را عظیم شمرده و فرموده « انك لعلی خلق عظیم »

درمقام دیگر میفرماید« وما ارسلناك‌الا رحمة للعالمین ای و ما ارسلناك الا رحمة لماسوی الله » چون هرفیضی که ازفیاض علی الاطلاق‌بهر یك ازممکنات میرسد ورسیده بتوسط این‌بزرگوار بوده کمافی‌حدیث القدسی « لولاك لما خلقت الافلاك»

اما فیضی که‌بوجود مقدس خود این بزرگوار از احدیت میرسد بدون واسطه است

در مناقب ابن شهرآشوب‌از حضرت پیغمبرص روایتکرده فرمود « آدم ومن دونه تحت لوائی یوم القیمة »

اگر کسی بخواهد اندازه فضیلت وکمالات آنحضرت را نسبت بسایر انبیاء و مرسلین و. اولوالعزم و اوصیاء و ملائکه مقربین بفهمد ممکنست از مجموع این دو روایت شریفه بدست آورد

روایت اول در کتاب شریف‌اصول‌کافی از حضرت امام محمد باقر ع روایتکرده که فرمود (لما خلق العقل قال له اقبل‌فاقبل ثم قال‌له ادبر فادبر فقال وعزتی و جلالی ما خلقت خلقاً احسن منك ایاك امروایاك انهی و ایاك اثیب وایاك اعاقب)ازاین روایت استفاده میشود که‌خطابات واوامرونواهی الهی متوجه بعقل میشود و اندازه ثواب وعقاب هم باندازه عقل است

روایت دوم درجلد اول بحار از محاسن برقی از حضرت صادق ع نقل فرموده قال (قال رسول‌الله ص خلق‌الله العقل فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فاقبل ثم قال لهٗ ماخلقت‌خلقا احب الی‌منك فاعطی محمداًص تسعة وتسعین جزء ثم قسم بین العباد جزءواحداً)

از این روایت شریفه استفاده میشود که احب مخلوقات‌الهی‌ازروحانیین‌عقل‌است وچون‌خداوند عقل را امتحان فرمود باین امتحان بزرك وفرمود ادبر که این تکلیف برخلاف وجهه و وضعیت‌عقل است ومعذلك اطاعت نمود وادبار کرد و حال آنکه وجههٔ عقل اقبال الی‌الله است آنوقت که عقل درامر ادبر مطیع ومنقاد شد تفضیل داده شده باین‌خطاب که فرمود (ما خلقت خلقاً هو احب‌الی منك) پس خداوند این عقل را که احب مخلوقات وملاك در ثواب وعقاب است صد جزء فرمود نود ونه جزء او را بشخص خاتم النبیین ص داد ویك جزء را قسمت فرمود بین جمیع ممکنات از انبیاء مرسلین و اولوالعزم واوصیاء ومقربین وملائکه وجن وانس ازاینجا استفاده میشود اندازه افضلیت واکثریت‌ثواب حضرت خاتم الانبیاء ص از سایر مرسلین واولوالعزم ازرسل

وچه خوب گفته شرف الدین محمدبن سعید صاحب قصیده :

فاق النبیین‌فی‌خلق وفی‌خلق	ولم یدانوه فی علم ولا کرم
وکلهم‌من رسول‌الله ملتمس	غرفاً‌من‌البحر اورشفاً‌من‌الدیم
هو الذی تم معناه و صورته	ثم اصطفاه‌حبیباً باری‌ءالنسم
منزه عن شریك فی محاسنه	فجوهر الحسن فیه غیر منقسم
دع ماادعته‌النصاری‌فی‌نبیهم	واحکم‌بماشئت‌مدحافیه‌واحتکم
فانسب‌الی ذاته ماشئت من‌شرف	وانسب‌الی قدره‌ماشئت‌من‌عظم

فان فضل رسول الله ص ليس له حد فيعرب عنه ناطق بفم الخ

دیگری گفته واحسن منك لم ترقط عين واجمل منك لم تلد النسآء
خلقت منزهاً من كل عيب كانك قد خلقت كما تشآء

دیگری گفته

یگانهٔ که دو کون و سه روح و چهار جهت چه پنج حس وشش ارکان تابعند مر اورا
اگر زهفت زمین سوی هشت جنت آید ز نه سپهر بده نوع میرسد خبر او را

دیگری گفته

ده عقل ز نه رواق و وزهشت بهشت هفت اخترم از شش جهت این نامه نوشت
کز پنج حواس و چار ارکان و سه روح ایزد بدو عالم چه تو یك کس نسرشت

فصل دوم

در اجمالی از فضایل واخلاق کریمه حضرت امیرالمومنین ع ذکرمیشود نیز درضمن پنج امر

امر اول در اشاره بعلم وادب آن بزرگوار

اجمالا در خاتمهٔ باب یازدهم ذکری ازمراتب علمیهٔ آن بزرگوار شد

در جلد ششم بحار از حضرت پیغمبر ص روایتکرده که فرمود (انا ادیب الله وعلی ادیبی)

از این روایت استفاده میشود که خداوند درمؤدب ومعلم خانه خود حضرت پیغمبر ص را تأدیب وتعلیم نمود حضرت پیغمبر ص هم درمؤدب ومعلم خانه خود حضرت امیر ع را تأدیب و تعلیم نمود وحضرت امیر ع مؤدب ومعلم سایر انبیاء واوصیاء وملائکه وجن و انس بود

ابن ابیٔ الحدید درشرح نهج البلاغه میگوید یکوقتی در مکه معظمه قحطی شدیدی پیدا شد حضرت پیغمبر ص بعمویش حضرت حمزه وجناب عباس فرمود خوبست ما اولادجناب ابوطالب راکفالت کنیم که درمعیشتش براو خیلی سخت نگذرد آمدند خدمت حضرت ابوطالب گفتند خوبست کفالت اولادتان را بما واگذار فرمائید جناب ابوطالب گفت عقیل‌را بجهت من بگذارید کفایت بقیه اولاد من‌باشما باشد پس عباس بن‌عبدالملك طالب را تکفل نمود جناب حمزه جعفر راوپیغمبر ص حضرت امیر ع را واو در آنحال ازسن مبارکش شش سال گذشته‌بود ازآن زمان امیرالمؤمنین ع مربی‌شد بتربیت پیغمبر ص ومؤدب شد بآداب آن بزرگوار

امردوم دراشاره بحسن‌اخلاق آن بزرگوار

در شرح قصیده ابی‌فراس ازکتاب‌دررالمطالب نقلکرده : یکروز حضرت امیر (ع) گذشت بزن فقیری که چند طفل یتیم‌داشت که‌ازشدت گرسنگی گریه‌میکردند وآنزن با آنهامشغول ملاعبه بود که خوابشان ببرد وآتش درزیر دیك روشن کرده بود ومیان دیك آب خالی ریخته بود که‌اطفال مطمئن شوند برای آنها غذا طبخ میکند

پس حضرت تشریف برد بمنزل خود وظرف خرمائی و همیان آردی وقدری روغن و نان و برنج بدوش نازنین خود گرفت‌رفت بمنزل آنزن؛ قنبر خواهش کرد که‌اینها راباو بدهد حمل نماید آنبزرگوار راضی نشد

چون بمنزل آنزن رسید اذن دخول گرفته داخلشد، قدری برنج و روغن میان دیك ریخت چون پخته شد از برای اطفال حاضر نمود بآنها خورانید تا سیر شدند بعد حضرت برخاست با دست وپامیان خانه راه میرفت و (بع‌بع) میکرد، اطفال میخندیدند بعد از منزل‌آن زن خارج شد ؛

قنبر عرضکرد یا امیرالمومنین امروز چیز عجیبی مشاهده کردم که شما دست وپا بزمین گذاشته بع‌بع میکردید؛ فرمود وقتی که وارد خانه شدم اطفال را گریان دیدم خواستم وقت بیرون شدن‌آنها را سیرو خندان بینم

در روضة‌الانوار محقق سبزواری فرموده: شخصی آمد خدمت حضرت پیغمبرص عرض کرد مردو زنی رفتند بفلان منزل و مشغول فسق وفجور هستند ومن درب را بروی آنها بستم آمدم خدمت شما کسی بفرستید تحقیق کند، پس ابابکر وعمر وبعضی دیگر از صحابه استیذان نمودند که بروند و تحقیق نمایند، پیغمبر ص اذن نداد • حضرت امیر ع استیذان نمود حضرت اذن داد

پس برخاست و روانه شد ، درب را بازکرد و هر دو چشمش را بر هم نهاد وداخل خانه گشد چون مرد و زن چشمشان بحضرت امیرع افتاد* دیدند آن بزرگوار چشمهای خود را بسته بتعجیل از خان بیرون شدند ـ آن وقت حضرت چشمهای خود را باز کرد کسی را ندید آمد خدمت پیغمبر ص عرضکرد یا رسول‌الله من با چشم بستهٔ داخل‌شدم چون چشم بازکردم کسی را ندیدم

پیغمبر ص بسجده افتاد فرمود (الحمدلله اللذی صح اعتقادی فیك)

امر سوم ـ در اشاره بزهد آنبزرگوار

درعمدة الطالب است که امیرالمومنین همه روزه بعقیل بقدرقوت خودش و عیالاتش جومیداد که طبخ کند یکروز اطفال عقیل از پدرش طعام مخصوصی‌میخواستند (نظیر حلوا)

عقیل چند روزی از جوی که همه روزه میگرفت قدری نگهداشت تا رسید بآندازهٔ که بشود قدری روغن و خرما بخرد پس آنها را خرید وداد بعیالش که بجهت اطفال همان غذا را ترتیب‌بدهد بعدکه غذا را مهیا نمود اطفال‌گواراشان نشد آن غذارا بدون عموشان حضرت امیر ع میل‌نمایند

پس جناب عقیل از آنحضرت استدعا نمود که غذا را در منزل او صرف فرماید چون عقیل غذا را حاضر نمود حضرت سئوال‌فرمود این‌غذا را ازکجا تحصیل نمودی عقیل تفصیل‌را بحضرت‌عرض کرد حضرت فرمود آن مقدارکه در آن روز از خوراك خود نقص‌کردی آیا بقیه کافیتان بود عرض کرد بلی ـ چون روز بعد عقیل رفت مستمری همه روزه خودرا بگیرد حضرت همان مقدار راکه در آن چند روز نگهداشته بود ازمستمری کم کرد ـ عقیل عرضکرد چرا کم‌کردی فرمود خودت گفتی این مقدار کافیست سزاوار نیست‌که من زیاده ازمقدارکفایت بشما بدهم عقیل‌متغیرشد ؛

حضرت آهنی‌را قرمزکرد برد نزدیك صورت عقیل درحالتی‌که او غافل بود همین که‌ملتفت شد جزع و فزع‌نمود حضرت فرمود تو ازاین حدیدهٔ محماة جزع میکنی ومرا در معرض‌آتش جهنم‌میآوری عقیل‌گفت والله منهم میروم نزدکسی‌که بمن زر و سیم بدهد وخرما بخوراند ـ رفت نزدمعاویه

در روضة‌الانوار است روزی شخصی ازملوك عرب بزیارت حضرت امام حسن (ع) آمدبعد از نمازشام‌که مردم متفرق شده بودند بمسجد رفت‌که ادای فریضه نماید حضرت امیرع نشسته بود و کدوئی از آرد جو پیش‌خود نهاده بودکه باو افطار نماید

چون آنشخص از نماز فارغ شدآمد خدمت‌آن حضرت مشتی‌از آردجو باو داد آن‌مرد حضرت را نشناخت و آرد راگوشهٔ دستمال خود بست

چون خدمت حضرت مجتبی رسید و حضرت طعام بجهت او حاضر نمود آن مرد قدری از آن طعام برداشت عرضکرد مرد فقیری در مسجد است که از گرسنگی آرد جو میخورد مرا باو رحم آمد اجازه بدهید قدری از این طعام برای او ببرم ، حضرت مجتبی ع گریه کرد و فرمود آن پدر من امیرالمومنین ع است

در **مطالب‌السؤل** است وقتی حضرت رفت ببازار شمشیرش را برد که بفروشد فرمود که این شمشیر را از من میخرد قسم بخدا که مدتهاست باین شمشیر کربت از وجه پیغمبر برداشته‌ام هرگاه پول جامهٔ میداشتم این شمشیررا نمیفروختم

امرچهارم - در اشاره بعبادت آن‌بزرگوار

معلومست که آن‌بزرگوار اعبد مردم بود در **روایت** است که حضرت امام زین‌العابدین ع در هرروز وشبی‌هزار رکعت نمازمیکردیکوقتی مطالعه فرمود کتابی راکه درآن بود عبادت‌امیرالمومنین علیه‌السلام گذارد روی زمین فرمود « این‌لی بعبادة علی‌ع »

با آنکه عبادتهای امام زین‌العابدین ع وگریه‌اش ازخوف خداوند مشهور و معروف بودمعذلك فرمود کجاست عبادتهای امیرالمومنین ع · در **لیلة‌الهریر** از آن بزرگوار پانصد تکبیر شنیده شد ودر هرتکبیری گردن کافری زد و احرام بر نافلهٔ بست در **حرب صفین** آن بزرگوار مشغول‌محاربه بود و در این‌حال مراقب زوال بود؛ ابن‌عباس گفت در اینحالت چه‌وقت نماز استفرمود ما این‌مقاتله را بجهت نماز میکنیم

امر پنجم - در اشاره بشجاعت آن حضرت

در **نهج‌البلاغه** است حضرت کاغذی نوشت به **عثمان بن حنیف** ازفقرات اوست « لوتظاهرت العرب علی‌قتالی لما ولیت عنها ولومکنت الفرصة من رقابها لسارعت الیها »

یعنی اگر تمام عرب پشت در پشت بدهند در قتال با من هر آینه من از آنها پشت نمیکنم و اگر فرصت بنمایم از رقبه‌های آنها هرآینه سرعت بنمایم بقطع رقاب آنها. کشتهٔ **های آن‌بزرگوار** در بین قتلی معلوم بود چنانچه‌گفتند (اذا علاقد و اذا اوسط قط) در **غزوهٔ احد** جبرئیل‌نداکرد **« لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار »**

در **غزوهٔ خندق** وقتی که آن بزرگوار رفت مقابل **عمروبن عبدود** پیغمبر (ص) فرمود: (لقد برز الاسلام کله علی الکفر کله) . و **فاروق** گفت (لولاسیفه لما قام عمود الاسلام). درهمین غزوه بود که پیغمبر فرمود (ضربة علی یوم الخندق افضل عبادة امتی)

بعضی نقلکردند که فرمود (افضل من عبادة الثقلین) چون اگرآن روز علی ع بر عمروبن عبدود غالب نشده بود اثری از اسلام باقی‌نمانده بود چون عمرو وجه کفر و عمود شرك بود واگر علی‌ع اقدام بمبارزت او نمیفرمود احدی از مسلمین جرئت مبارزت با او را نمی‌کردند

لذا عمرو فریاد کرد (هل من مبارز) دیدکسی نمی‌آید بمبارزتش ، گفت:

ولقد بححت من النداء بجمعکم هل من مبارز   ووقفت اذجبن الشجاع بموقف البطل المناجز الخ

یعنی از بسکه هل‌من مبارز گفتم صدایم بابحه افتاد وگرشد

امیرالمؤمنین ع درجوابش فرمود

لا تعجلن فقد اتاك مجیب صوتك غیرعاجز   ذونیة و بصیرة والصبر منجی‌کل فائز الخ

در غزوهٔ خیبر پیغمبر ص فرمود (لاعطین‌الرایة غداً رجلا یحبه‌الله و رسوله کراراً غیرفرار) وممکن است گفته شود بهترین مناقب و بالاترین فضایل امیرالمؤمنین ع آیهٔ‌شریفهٔ‌مباهله‌است(قل‌تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم و نسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم‌ثم نبتهل فنجعل لعنةالله علی الکاذبین)

دربحار از **فصول شیخ مفید** روایتکرده مأمون یکروز بحضرت رضا ع عرضکرد خبر بده مرا از بزرگتر فضیلتی که از برای امیرالمؤمنین ع است که قرآن دلالت میکند بر او؟

حضرت فرمود فضیلتی است که در آیهٔ مباهله است که خداوند میفرماید (فمن حاجك فیه‌من بعد ماجائك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم ونسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنةالله علی‌الکاذبین) . پس پیغمبر ص دعوت فرمود حسن وحسین را که دو پسرش بودند ودعوت فرمود فاطمهٔ زهراء را که در اینمورد نسائش بود ودعوت‌کرد علی‌ع را پس علی نفس‌پیغمبرص بود بحکم خداوند عزوجل، پس‌ثابت‌شده که نیست احدی ازخلق‌خدا اجل‌وافضل از پیغمبرص پس‌واجب‌است که احدی اجل و افضل از نفس پیغمبر ص نباشد بحکم خداوند عزوجل

مأمون عرضکرد آیا نیست که خداوند (ابنائنا) را بلفظ جمع آورده وحال آنکه مدعو دو فرزند و (نسائنا) را بلفظ جمع آورده وحال‌آنکه فاطمهٔ زهراء یکنفر است پس چه استبعاد دارد که مراد از (انفسنا) هم نفس پیغمبر ص تنها باشد حقیقة دون غیرش پس از برای امیرالمؤمنین ع این فضیلت نخواهد بود

حضرت فرمود اینکه تو گفتی صحیح نیست چون باید شخص داعی غیر باشد و نمیشود شخص داعی خودباشد چنانچه نمیشودشخص‌آمر خود باشد پس‌ثابت شدکه مراد از (انفسنا) درآیهٔ شریفه علی‌ع است که نفس پیغمبرص است؛ مأمون گفت جواب سؤال‌من داده شد

از جناب نظام العلماء تبریزی در کتاب شهاب ثاقب روایت شده مأمون از حضرت رضا ع سؤال‌کرد دلیل برخلافت جدت امیرالمؤمنین ع.چه چیز است فرمود آیهٔ (انفسنا)، مأمون گفت (لولانسائنا) فرمود (لولا ابنائنا)

شاید مراداین باشد چون یعنی (نسائنا) راجمع فرموده و مراد شخص حضرت فاطمهٔ زهراء است پس بقرینه مقابله باید مراد از انفسنا رجالنا باشد پس دلیل تمام نیست حضرت فرمود (لولا ابنائنا یعنی مراد از انفسنا رجالنا باشد پس ابنائنا را نباید ذکرمیکرد

دربحار میفرماید (لااحدیدعی‌دخول‌غیرامیرالمؤمنین ع و زوجته و ولدیه علیهما‌السلام المباهلة وهذا یدل علی‌غایةالفضل وعلو الدرجة الی‌حیث لایبلغه احد اذجعله الله سبحانه نفس‌الرسول ص وهذا مالایدانیه احد ولایقاربه ومما یعضده فی‌الروایات ماصح عن النبی ص انه سئل عن‌بعض اصحابه فقال‌له قائل فعلی ع فقال ص انما سئلتنی عن‌الناس ولم تسئلنی عن نفسی۔ انتهی)

وممکن نیست مراد از (انفسنا) خود پیغمبرص باشد چون جائز نیست که انسان خودرا بخواند پس غیرداعی است، بعدکه معلوم شد علی ع جان پیغمبرص است باید تمام صفات واخلاق‌پیغمبرص در علی‌باشد الا النبوة، چنانچه فرمود (علی منی‌بمنزلة هرون من موسی‌الاانه لانبی بعدی)

در **انوار نعمانی** روایت فرموده درغزوهٔ خندق وقتیکه حضرت امیر ع عمرو بن عبدود را بقتل رسانید پیغمبرص فرمود (ضربة علی ع یوم‌الخندق افضل من‌عبادة الثقلین)

ملاحظه فرما یکدست بلند کردن و فرود آوردن افضل است ازعبادت جن و انس ، چون خداوند نظر فرمود بسراسر وجود امیرالمؤمنین ع و بجزء و کلش دید در این عمل منظورومطلوبی

بغیر رضای الهی نداشت وتقرباً الی الله این کوه کفر را بخاك هلاك انداخت

محمد بن ادریس شافعی گفته

لو ان المرتضی ابدی محله لخر الناس طراً سجداً له کفی فی فضل مولانا علی ع
وقوع الشك فیه انه الله ومات الشافعی ولیس یدری علی ربه ام ربه الله

وقال آخر فیك یااعجوبة الکون غدا الفکر کلیلا انت حیرت ذوی اللب وبلبلت العقولا
کلما قدم فکری فیك شبراً فرمیلا ناکصاً یخبط فی عمیاء لایهدی سبیلا

وقال آخر بالفارسی

توئی آن نقطهٔ بالای فاء فوق ایدیهم که درگاه تنزل تحت بسم الله را بائی

وقال آخر گرنبودی باء بسم الله بپای بوتراب کج کلاهها نکردی بر سر ام الکتاب

وقال آخر سایه پیغمبر نداردهیچ میدانی چرا آفتابی چون علی در سایهٔ پیغمبر است

فصل سوم

در ذکر اجمالی از فضایل و کمالات حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمه زهراء (س) ودر این پنج امر است

امر اول ـ در اشاره اجمالی بمراتب علمیهٔ آن مخدره

در بحار از عیون المعجزات روایتکرده عمار یاسر بسلمان گفت ای سلمان ترا خبر بدهم به امر عجیبی سلمان گفت خبر بده، عمار گفت حاضر بودم خدمت امیرالمؤمنین (ع) که داخل شد بفاطمهٔ زهراء (س) چون علی ع را دید عرضکرد نزدیك بیا تا ترا خبر دهم بآنچه بود وآنچه هست و آنچه خواهد بود تا روز قیامت، عمار گفت دیدم امیرالمؤمنین ع بطریق قهقرا برگشت و داخل شد به پیغمبر ص فرمود نزدیك بیا یا اباالحسن، پس نزدیك شد، پیغمبر ص فرمود تو بمن خبر میدهی یامن بتو خبر بدهم عرضکرد حدیث شنیدن از شما نیکوتر است یا رسول الله

فرمود گویا دیدم که داخل شدی بفاطمه زهراء وبتو چنین وچنان گفت عرضکرد نورفاطمه از نور ماهست، فرمود آیا نمیدانی پس علی سجده شکر نمود

عمار گفت امیرالمؤمنین ع از نزد پیغمبر بیرون شد و داخل شد بفاطمه زهراء منهم داخل شدم مخدره فرمود رفتی خدمت پدرم که خبر بدهی بآنچه من گفته بودم فرمود چنین بود یا فاطمه الخ

در بحار از تفسیر حضرت عسکری روایتکرده

حاصل روایت آنستکه زنی آمد خدمت صدیقه طاهره (س) عرضکرد من والده پیری دارم و مسائلی بر او روی داده در امر نمازش و مرا فرستاده که ازشما سؤال کنم، مسئلهٔ سؤال کرد مخدره جواب داد، مسئلهٔ دیگر سؤال کرد باز جواب داد، تا ده مسئله سؤال کرد و مخدره جواب داد، بعد آنزن از کثرت سؤال خجالت کشید، عرضکرد ای دختر پیغمبر ص من شما را بمشقت انداختم از کثرت سؤال، فرمود سؤال کن آنچه میخواهی آیا اگر کسی اجیر بشود که بارسنگینی ببرد پشت بام بعوض صدهزار اشرفی بآنشخص گران میآید عرضکرد نه، فرمود من بهریك از مسئلهٔ که جواب میدهم بیشتر از آن اجرمیبرم که مابین زمین تاعرش مجید پر از لؤلؤ باشد

شنیدم از پدرم پیغمبر ص که فرمود علمای از شیعیان ما در روز قیامت خلعت داده میشوند از

خلعتهای کرامت بقدر تحصیل علم وسیمشان در ارشاد بندگان خدا تاآنکه یکنفر از آنها هزار هزار حله از نور کرامت میشود. بعد منادی ندا میکند ای کسانیکه کفالت کردید ایتام آل‌محمد را وهدایت نمودید آنها را در زمان انقطاعشان از ائمهٔ دینشان اینها تلامذهٔ شما و ایتام ما هستند که شما کفالت از آنها کردید و آنهارا هدایت نمودید خلعت بدهید بهر یك از اینها بقدری که از شما اخذعلم نمودند تا آنکه ببعض از آنها صد هزار خلعت پوشانند بازآن ایتام خلعت میدهند بکسانیکه ازآنها تعلیم گرفته‌اند

وهکذا دو مرتبه خداوند خلعت میدهد بعلماء که کافل ایتام آل‌محمد ص هستند ضعف آنچه را که داده بود وهمچنین آنها هم خلعت میدهند بتلامذهشان ضعف آنچه اول‌داده بودند

وهکذا بعد حضرت صدیقه طاهره فرمود یك سلك از آن خلعتها افضل است از آنچه خورشید بر اوتابیده هزار هزار مرتبه ـ انتهی

امر دوم ـ در اشاره بعفت وحیاء آن مخدره

در مناقب است که پیغمبر ص بمخدره فاطمه فرمود چه خصلت بهترین خصلتهاست از برای زنها ، عرضکرد اینکه نبیند مردی را و نبیند آنها را مردی ! پیغمبر ص او را بسینه چسبانید فرمود ذریةً بعضها من بعض

ازتفسیر عیاشی از پیغمبرص روایت شده که باصحاب فرمود چه وقت زن نزدیك میشود به پروردگارش؟ اصحاب ندانستند ! چون حضرت‌فاطمه شنید فرمود وقتی‌نزدیکتر میشود به پروردگارش که ملازم باشد گوشه خانه‌اش را پیغمبر ص شنید ، فرمود فاطمه پاره تن‌منست

امر سوم ـ دراشاره بمراتب زهد این‌مخدره مکرمه

دربحار از **جنةالواقیه** روایتکرده وقتی که این‌آیهٔ شریفه بر پیغمبرص نازل شد « ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم» پیغمبر گریه زیادی کرد وصحابه هم ازگریه پیغمبرص گریان شدند و نمیدانستند که جبرئیل چه آیهٔ نازل‌کرده و احدیهم جرئت نکرد که از پیغمبر سؤال کند (پیغمبر حالش این بود که هروقت فاطمه را میدید مسرورمیشد)

اصحاب رفتند در خانهٔ فاطمه ع دیدند آن مخدره جو دستاس میکند ومیگوید « وما عندالله خیروابقی » پس سلام کردند وخبردادند مخدره را بنزول آیه وبگریهٔ پیغمبرص ، پس صدیقهٔ طاهره حرکت فرمود وگلیم کهنهٔ بخود پیچید که دوازده موضع آن از لیف خرما وصله‌دار بود چون‌ازخانه بیرون شد‌چشم سلمان بآن‌گلیم افتادگریه‌کرد وگفت « واحزناه ان بنات قیصر وکسری لفی‌السندس والحریر و ابنة محمد ص علیها شملة صوف خلقة قد خیطت فی‌اثنی عشر مکانا»

پس چون داخل شد بر پدر بزرگوارش عرضکرد یا رسول‌الله سلمان تعجب‌کرد از لباس من قسم بآنخدائی که ترا مبعوث فرموده برسالت که پنج سالست درخانهٔ من‌وعلی فرشی‌نیست بغیرپوست گوسفندی که روزها روی او علوفه بجهت شترخود میریزیم و شبها همان پوست را بجهت خود فرش میکنیم و بالش زیرسر ما ازپوستی است که جوفش لیف خرما هست، پیغمبر ص فرمود یاسلمان‌دختر من فاطمهٔ زهراء ع (من‌الخیل‌السوابق) یعنی ازگروه پیش‌افتادگانست

در **مهج الدعوات از سلمان فارسی** روایتکرده که فرمود ده روز بعد از رحلت پیغمبراز منزل‌بیرون شدم امیرالمؤمنین ع را ملاقات کردم فرمود سلمان بعد از پیغمبر ص تو بما جفا کردی عرضکردم یا اباالحسن من بمثل شما جفا نمیکنم غیر اینکه حزن من بپیغمبر ص زیاد است و او مرا

مانع شد از زیارت شما فرمود سلمان برو بمنزل فاطمه ع که او مشتاق ملاقات تو است سلمان گفت رفتم بخانهٔ صدیقهٔ طاهره دیدم یك‌قطعهٔ‌عبائی انداخته اگر بسر می‌انداخت پاهایش مشکوف میشد و اگر پاهایش را میپوشانیدسر نازنینش‌مکشوف میشد چون‌نظرش بمن افتاد فرمود سلمان بعد از وفات پدرم بمن جفا کردی الخ

در علل‌الشرایع از امیرالمؤمنین ع روایتکرده فرمود فاطمهٔ زهراء اینقدر مشك‌آب‌بشانه کشید که درسینهٔ نازنینش اثر کرده‌بود و اینقدر دستاس کشید که دست‌نازنینش آبله کرده بود و اینقدر جاروب کـرده بود که لباسش غبار آلود شده بود و اینقدر آتش زیردیك افروخته‌بود کـه جامه‌هایش سیاه شده‌بود از دود آتش

در امالی شیخ صدوق روایتکرده پیغمبر ص چون از سفر مراجعت میکرد اول‌می‌آمد بمنزل فاطمهٔ زهراء . دریکی از اسفار که تشریف برد، آن‌مخدره قلاده و دست‌بند یا خلخال و گوشوارهٔ و پردهٔ بجهت درب خانه برای تشریفات قدوم پدر بزرگوارو شوهرش مهیا کرد ، چون پیغمبر ص از سفر مراجعت فرمود رفت بخانه دخترش صدیقهٔ کبری اصحاب درب خانه منتظر ایستادند بعد از طول زیادی دیدند پیغمبر ص غضبناك بیرون شد ونشست نزد منبر ؛ فاطمه (س) دانست‌که این تغییر حال پدر بزرگوارش بجهت همین دست‌بند و خلخال وقلاده وگوشواره وپرده است که تازه درست‌کرده، آنها را جمع نموده فرستاد خدمت پدرش وگفت سلام مرا بپدرم برسانید و بگوئید اینها را در راه خدا صدقه بدهد ؟ همینکه آنها را آوردند خدمت پیغمبر ص سه مرتبه فرمود (فداها ابوها لیست‌الدنیا من محمد ولا من آل‌محمد) و اگردنیا معادل بود نزد خداوند با بال پشه هرآینه شربت آبی‌بکافری نمیداد! بعد برخاست و داخل شد دومرتبه بصدیقهٔ طاهره (س)

امر چهارم ـ درمراتب نورانیت آن مخدره

در بحار از سعید حفاظ دیلمی باسناد خود از انس روایتکرده پیغمبر ص فرمود در بینی که اهل بهشت در بهشت متنعمند و اهل جهنم دلاجهنم معذبند ناگاه نوری در غرفات بهشتی ساطع میشود پس بعضی ببعضی میگویند این چه نور است شاید خداوند رب العزه مطلع شده است و نظر فرموده برما ، پس رضوان بآنها بگوید نه ولکن علی ع مزاح نمود با فاطمه ع پس مخدره تبسم‌کرد و این نور از ثنایای آن‌مخدره است!

ایضاً دربحار از شیخ صدوق ازحضرت رضا ع روایتکرده فرمود (کانت فاطمة اذاطلع شهر رمضان یغلب نورها الهلال ویخفی فاذا غابت عنه ظهر)

یعنی وقتیکه هلال رمضان طالع میشد نور فاطمه غالب میشد بنورهلال ومخفی میشد هلال‌و چون‌فاطمه‌غایب میشد هلال ظاهر میشد‌نعم‌ماقیل:

خجلا من نورجبهتها تتواری الشمس‌بالشفق و حیاء من شمائلها یتغط الغصن بالورق

در علل الشرایع از ابان بن تغلب روایتکرده بحضرت صـادق ع عرضکرد چرا فاطمه را زهراء نامیدند ؟ فرمود چون نورش روزی‌سه مرتبه از برای امیرالمؤمنین ظاهر‌میشد

وقت نمازصبح ومردم در میان فراشان بودند که نور سفیدی در حجراتشان ظاهر میشد بقسمی‌که دیوارهای منزلشان سفید میشد مردم تعجب‌میکردند می‌آمدند خدمت حضرت رسول‌آنها را میفرستاد بمنزل فاطمه، میدیدند آن مخدره در میان محراب عبادت نشسته و تمام این انوار از پیشانی او ساطع و لامع است

در نیمهٔ روز ، نور زردی از پیشانیش ساطع بود که داخل میشد در میان حجرات اهل مدینه. در وقت غروب شمس ، نورقرمزی طالع بود که داخل میشد در میان‌حجرات اهل مدینه

در امالی شیخ صدوق ازحضرت صادق ع روایت مفصلی نقل کرده از فقرات اوست (فلما سقطت الی‌الارض اشرق‌منها النور حتی دخل بیوتات مکة ولم یبق فی‌شرق الارض ولاغربها موضع‌الا اشرق منه ذلك النور ــ الخ)

وخداوند نور مقدس این مخدره را در قرآن مجید مدح فرموده ،در آیهٔ شریفهٔ « الله نور السموات والارض الخ »

در بحار از سهل همدانی روایتکرده گفت شنیدم از حضرت صادق فی قوله تعالی « الله نورالسموات والارض مثل نوره کمشکوة فاطمة فیها مصباح الحسن و المصباح الحسین فی زجاجة کانها کوکب دری فاطمة کوکب دری بین نساء اهل الدنیا یوقد من شجرة مبارکة توقد من‌ابراهیم لاشرقیةولاغربیةای لایهودیةولانصرانیة یکاد زیتها یضیء یکاد العلم ینفجر منها ولولم تمسسه نارنور علی‌نور امام بعد امام یهدی‌الله لنوره من یشاء یهدی‌الله بالائمة من یشاء »

امرپنجم - در اشارهٔ بمنزلت‌این مخدوه نزد خداوند ونزد پدر بزرگوارش

درتفسیر علی‌بن ابراهیم ازحضرت باقر ع روایت‌کرده فی‌قوله تعالی « وانها لاحدی الکبر نذیراً للبشر» قال یعنی فاطمه. در تفسیر فرات بن ابراهیم ازحضرت صادق (ع) روایتکرده‌فرمود (انا انزلناه فی‌لیلة القدر اللیلة فاطمة والقدر الله فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك لیلة القدر وانما سمیت فاطمة لان الخلق فطموا عن معرفتها)

یعنی مراد از (لیله) فاطمه زهراست و مراد از (قدر) ذات‌مقدس الهی است پس‌کسیکه فاطمه را بشناسد حق معرفت پس بتحقیق که درك کرده لیلةالقدر را ، یعنی چنانکهٔ لیلة القدر را کسی نمیداند بغیر پیغمبر ص و ائمهٔ اطهار ، همچنین فاطمه ع را هیچکس نشناخت بغیر پیغمبر ص و ائمه اطهار، لذا در آخر روایت میفرماید فاطمه‌ع را فاطمه نامیدند چون خلق مقطوع شدند ازشناختن آن مخدره . در اصول کافی است‌که نصرانی از حضرت موسی بن جعفرع سؤالاتی کرد:

منجمله گفت خبربده مرا ازکتابی‌که نازل فرموده بر محمد ص وفرمود (حم والکتاب‌المبین انا انزلناه فی‌لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق کل امرحکیم) تفسیر این چه چیز است درباطن؟ فرمود اما «حم» محمد است و او در کتاب هود است که نازل شده براو و او منقوص ــ الحروفست. واما کتاب مبین امیرالمؤمنین است . واما لیله مبارکهٔ فاطمه زهراء است‌الخ

در مناقب از ابی‌ذر روایتکرده‌که حضرت فاطمه دید سر علی بالای زانوی کنیزی‌است‌که برادرش جناب جعفر با چهار هزار درهم هدیه آورده بود خدمت آنبزرگوار ، فاطمه عرضکرد آیا اذن میدهی بروم بمنزل پدرم پیغمبر ص فرمود اذن دادم . فاطمه وارد شد به پیغمبر ص پیغمبر فرمود دخترك من آمدهٔ‌که شکایت از علی بکنی گفت بلی قسم برب کعبه. فرمود برگرد و سه مرتبه بگو (رغم انفی لرضاك) چون برگشت و این سخن را بعلی عرضکرد حضرت امیر فرمود فاطمه رفتی که شکایت مرا نزد حبیبم پیغمبر ص بنمائی شاهد میگیرم خدا راکه جاریه را آزاد کردم در راه خدا وچهار هزار درهم صدقه باشد از برای فقرای مسلمین

بعدعلی اراده کرد برود خدمت پیغمبر ص، دو مرتبه جبرئیل‌نازل‌شد عرضکرد یامحمد خداوند بتو سلام میرساند ومیفرماید بعلی بگوما تمام بهشت را بتو دادیم چون آن کنیز را ببجهت‌خوشنودی

فاطمه آزاد کردی؟ وچهار هزاردرهم صدقه دادی، پس هر که را میخواهی برحمت من داخل بهشت کن وهر که رابخواهی بعفو من از جهنم خارج کن،درآنوقت امیرالمؤمنین ع فرمود اناقسیم الجنة والنار

در عاشر **بحار** از **امالی شیخ طوسی** از حضرت صادق ع روایتکرده که فرمود (ان الله امهرفاطمة ربع الدنیا و ربعها لها وامهرها الجنة والنار تدخل اعدائها النّار و تدخل اولیائها الجنة وهی الصدیقة الکبری وعلی معرفتها دارت القرون الاولی) و مخفی نیست عظمت این عبارت اخیره **اعلی فضیلت این مخدره** گویا این روایت شریفه باشد

در **عیون** از امیرالمؤمنین ع روایتکرده پیغمبر ص فرمود یاعلی رجال وبزرگان قریش بمن تعرض کردند که ما بخواستگاری فاطمه آمدیم واورا بما تزویج نفرمودی و بعلی تزویج فرمودی من بآنها گفتم والله من شما را منع نکردم وبعلی تزویج نکردم بلکه خداوند شما را منع کرد و بعلی تزویج فرمود . پس جبرئیل نازل شد گفت یا محمد خداوند جل وجلاله میفرماید (لولم اخلق علیاً لماکان لفاطمة ابنتك کفو علی وجه الارض آدم فمن دونه)

یعنی اگرمن علی را خلق نمیکردم از برای فاطمه دختر تو کفو وهم دوشی نبود روی زمین از آدم گرفته و بعد او . (مراد عدم کفویت است با قطع نظر ازموانع دیگر)

از این روایت استفاده میشود افضلیت این مخدره از جمیع انبیاء ومرسلین بعد از پدربزرگوار و شوهر عالی‌مقدارش ـ چه خوب گفته بعربی :

ولهاجلال لیس فوق جلالها   الا جلال الله جل جلاله   ولها نوال لیس فوق نوالها   الانوال الله عم نواله

قاآنی گفته سوم بتول که از دورباش عصمت او   بسوی مدحت او ره نمیبرد اوهام

وفالی میگوید :

حق چه ندید همسرش درهمه ممکنات از آن   لازم وواجب آمدش خلقت حیدرآورد

در **بحار** از **کشف‌الغمه** از **مجاهد** روایتکرده پیغمبر ص بیرون شد درحالتیکه دست فاطمه در دستش بود فرمود هرکس این دخترمرا میشناسد میشناسد وهر که نمیشناسد این دختر فاطمه بنت محمد است و او پارهٔ تن منست وقلب وروح منست که بین دو پهلوی منست هرکه اورا اذیت کند مرا اذیت کرده وهر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده

واز **حذیفه** روایت کرده که پیغمبر ص بخواب نمیرفت تا آنکه میبوسید صورت فاطمه وبین دو پستان فاطمه را . ازحضرت امام جعفرصادق ع روایت کرده فرمود کان النبی ص لاینام لیلة حتی یضع وجهه بین ثدیی فاطمة . از **امالی شیخ صدوق** از **عایشه** روایت شده قالت مارأیت من الناس احداً اشبه کلاماً و حدیثاً برسول الله من فاطمه کانت اذادخلت علیه رحب بها وقبل یدیها واجلسها فی مجلسه واذا دخل علیها قامت الیه فرحبت به وقبلت یدیه الخ

فصل چهارم

در اجمالی از صفات واخلاق کریمه حضرت مجتبی ع

در این فصل نیز پنج امر است

امر اول ـ دراشاره بمراتب علمیه آن بزرگوار

در تفسیر **علی بن ابراهیم** باسناد خود از حضرت صادق (ع) از پدرانش روایت فرموده که

حاصلش ومخلصش اینست: چون پادشاه روم شنید مخالفت معاویه را با امیرالمؤمنین (ع) و اینکه هر دو خروج کرده‌اند و مدعی سلطنت شده‌اند، سؤال کرد این دو از کجا خروج کرده‌اند گفتند یکی از کوفه و دیگری از شام؛ پادشاه روم بوزرایش گفت تجسس کنید که آیا از تجار عرب کسی هست که این دو را از برای من توصیف نماید؟

پس تفحص کردند دو نفر از تجار شام و دو نفر از تجار مکه را حاضر نمودند پس وصف کردند علی و معاویه را از برای سلطان روم، بعد بخزانه دار خود گفت آن شکلهائی که میان خزانه است بیرون بیاور بیرون آورد، سلطان بعد از ملاحظه گفت الشامی ضال و الکوفی هاد و بمعاویه نوشت که اعلم اهلبیت خود را بفرست نزد من، عریضهٔ هم بامیرالمؤمنین (ع) عرضکرد اعلم اهل‌بیت خود را بفرست نزد من که نظر نمایم بانجیل کتاب خودمان ومعین نمایم که حق با کیست؟

پس معاویه پسرش یزید را فرستاد وامیرالمؤمنین ع امام حسن مجتبی را فرستاد

چون یزید داخل شد به ابوالاصفر دست ابوالاصفر وسرش را بوسید بعد داخلشد حضرت امام حسن مجتبی گفت « الحمد لله الذی لم یجعلنی یهودیاً ولا نصرانیا ولا مجوسیاً ولا عابدالشمس والقمر ولاالصنم والبقر وجعلنی حنیفاً مسلماً ولم یجعلنی من‌المشرکین تبارك‌الله رب‌العرش العظیم والحمدلله رب العالمین» آن بزرگوار نشست و از جیا سر بلند نمیکرد؛ بعد ملك روم این دو را از یکدیگر جدا نمودیزید را بسوی خود خواند و صد و سیزده صندوق که درآنها تماثیل پیغمبران بود بیرون‌آورد وآن تماثیل را بیزید نشان داد وسؤال نمود اینها تماثیل کیستند یزید ندانست؛ بعد سؤالات دیگر کرد آنها را هم ندانست. ابوالاصفر حضرت مجتبی ع را طلبید عرضکرد من ابتدا بیزید نمودم بجهت آنکه بداند که شما میدانید آنچه راکه او نمیداند ومیداند پدر تو آنچه را که پدر او نمیداند پس من نظر کردم درانجیل و دیدم محمد ص پیغمبر است وعلی ع وزیر اوست ودیدم درمیان اوصیاء که پدرت‌علی وصی پیغمبر ص است

حضرت مجتبیع فرمود هرچه میخواهی سؤال کن از آنچه در انجیل یا در تورات یا در زبور یا در قرآن مجید است تا بتو خبر بدهم انشاءالله

پس ملك آن تماثیل و اصنام را طلب نمود پس اول تمثالی که نشانداد درصفت ماه بود

فرمود هذه صفة آدم ابوالبشر؛ بعد تمثال دیگری که بصورت خورشید بود نشان داد فرمود هذا صفة حوا، تمثال سوم را نشان داد فرمود هذا صفة شیث؛ تمثال دیگری فرمود صفة نوح است تمثال دیگر فرمود صفة ابراهیم است. وهمچنین تمثال یعقوب ویوسف وموسی و داود و شعیب و زکریا و یحیی وعیسیع بعد تمثالهائی نشان دادکه صورت اوصیاء انبیاء بود، حضرت یك یك آنها را معرفی فرمود، بعدتمثالهائی بحضرت مجتبی نشان داد فرمود اینها اشکالی‌است که صفتشان در تورات وانجیل وزبور وفرقان نیست گویا اینها صفت ملوك باشد

بعد سلطان گفت اشهد علیکم یا اهلبیت محمد ص انکم قد اعطیتم علم الاولین و الاخرین و علم التوراة والانجیل والزبور و صحف ابراهیم والواح موسی ع، بعد صورتی نشان داد که از او نور تابش میکرد، چون حضرت مجتبی بآن صورت نظر نمود گریهٔ زیادی کرد ملك روم گفت چرا گریه کردید فرمود این شکل نازنین جدم محمد ص است بعد حضرت صفات جد بزرگوارش را و عمرشریف او را بیان فرمود، پس ملك گفت ما در انجیل دیده‌ایم جد شما محمد ص یك ملکی‌صدقه و عطیه میدهد به دو سبطش آیا این‌عطیه راعطا فرمودحضرت مجتبی فرمود بلی. عرضکرد آیا اورا بجهت شما باقی گذاردند فرمود نه ملك گفت این اول‌فتنهٔ این امت‌است

بعد ملك سؤال نمود ازهفت چیزی که خداوند خلق فرموده بدون آنکه در رحمی جای داشته باشند فرمود آدم است وحوا، و قوچ حضرت ابراهیم که فدا بجهت اسمعیل آمد و ناقهٔ صالح وشیطان وآن حیهٔ که شیطان را میان دهانش داخل بهشت کرد وغرابی که خداوند در قرآن‌مجید یاد فرموده . بعد سؤال نمود از ارواح مؤمنین که بعد از مرك بکجا میروند فرمود جمع میشوند در هر شب جمعه نزد صخرهٔ بیت‌المقدس و او عرش‌الله الادنی است. بعد سؤال نمود از ازواح کفار که کجا جمع‌میشوند فرمود جمع می‌شوند در وادی برهوت که در طرف یمن‌است

الحاصل ملك روم نظرنمود بیزید (لع) گفت فهمیدی که اینها علمی است نمیداند او رامگر نبی مرسلی یا وصی نبیی یزید ساکت شده ملك جایزه زیادی بحضرت مجتبی داد واو را اکرام نمود وگفت دعاکن که خداوند دین جدت را بمن کرامت فرماید چون سلطنت مانع است مرا و گمانم که این موجب شقاوت و عذاب دردناك باشد پس یزید برگشت نزد معویه

ملك کاغذی نوشت بمعویه که کسیکه خداوند باو علم وحکمت آموخته بعد پیغمبر وحکم‌میکند بتوراة و انجیل‌وزبور و فرقان و آنچه در آنها هست حق خلافت از آن اوست، وعریضهٔ نوشت‌بعلی بن ابیطالب ع که « حق خلافت از آن تست وبیت نبوت در تست و در اولادت و یافته‌ایم در انجیل که کسی‌که با تو مقاتله کند بر اوست لعنت خدا و ملائکه واهل سموات واهل ارضین

در **بحار** از **فضایل السادات** روایتکرده : حضرت مجتبی ع در سن هفتسالگی حاضر میشد بمجلس جدش پیغمبر ص و وحی را میشنید وحفظ میکرد و می‌آمد خدمت مادرش صدیقهٔ طاهره (س) و آنچه حفظ کرده بود بجهت مادرش تلاوت میکرد، وقتی که حضرت امیر بخانه میآمد میدید صدیقه عالمه است بآن‌آیاتی که جبرئیل نازل کرده سؤال‌میفرمود از مخدره از کجا این آیات راتلاوت‌میکنی عرضکرد از فرزندم حسن‌حفظ میکنم

پس حضرت امیرع یکروز در خانه مخفی شد امام حسن بعد از استماع وحی بخانه آمدخواست آن آیاتی‌که تازه وحی‌شده بخواند دید قدرت بر خواندن ندارد مادرش متعجب شد عرضکرد یااماه تعجب نفرما شخص بزرگی استماع میکند که از استماع او من عاجز ازسخن‌گفتن شدم !

در روایتی عرضکرد (یا اماه قل بیانی وکل لسانی لعل سیداً یرعانی) یعنی بیان من کم شده و زبان من لال شده گویا سید وآقائی بمن نظردارد

درجلدچهارم بحار ازحضرت باقر روایتکرده (ماملخصه) ۰ابوالاصفر پادشاه روم نوشت بمعاویه و مسائلی سؤال کردوگفت اگر تو سزاوار خلافت هستی از این مسائل جواب بده معاویه از جواب عاجز شدکسی را فرستاد خدمت امیرالمؤمنین ع که از او جواب بشنود واز قبل خود جواب بنویسد : حضرت فرمود (علی بالحسن والحسین و محمد) این‌آقازاده‌ها حاضرشدند ، فرمود یا شامی ۰این دوکه‌حسن وحسین باشند پسران پیغمبرند ومحمد پسر من است ازهرکدام میخواهی مسئله‌ات را سؤال کن عرضکرد از این‌آقازاده که حضرت مجتبی باشد(که بسن صباوت بود) سؤال میکنم، حضرت مجتبی‌فرمود هرچه میخواهی سؤال کن

شامی عرضکرد (کم بین‌الحق و الباطل،وکم‌بین السماء والارض،وکم بین المشرق و المغرب ومالعین التی تأوی الیهاارواح المشرکین؛ مالعین التی‌تأوی الیها ارواح‌المومنین وما عشرة اشیاء بعضها اشد من بعض)

حضرت فرمود **بين حق وباطل چهار انگشت** است آنچه چشم دیدی حق و آنچه بگوش شنیدی باطل است؛ شامی گفت صدقت فرمود **بين آسمان و زمين** آه مظلوم و مد بصر است ! گفت صدقت، فرمود **بين مشرق ومغرب** سیربك روز خورشید است شامی گفت صدقت

اما چشمه‌ایکه ارواح مشرکین ساکنند چشمهٔ **برهوت** است . **اما** چشمه‌ایکه ارواح مؤمنین مأوی میکنند چشمهٔ **سلمی** است. **اما عشرة** که اشدند از بعضی اشد اجسام **حجر** است اشد از حجر **آهن** است که سنك را میشکند اشد ازآهن **آتش** است که آهن را آب میکند اشد از آتش آب است که آتش را خاموش میکند اشد از آب **ابر** است که آب را حمل ونقل میکند اشد از ابر **باد** است که ابر را حمل ونقل میکند اشد از باد **ملکی** است که باد را میفرستد اشد از آن ملك **ملك الموت** است که ملك را میمیراند اشد از ملك الموت **موتی** است که ملك الموت را میمیراند اشد از موت **امر خداوند** است که مرك را میمیراند

شامی گفت (اشهد انك ابن رسول‌الله حقاً وان علياً اولی بالامر من معاوية) این جوابها را نوشت برد بشام نزد معاویه‌ او هم فرستاد نزد ابوالاصفر اوهم بمعاویه نوشت یامعاویه تکلم مکن بکلام غیر خود وجواب مده بجواب غیرخود واین جوابها نیست مگر از معدن نبوت و موضع رسالت و اما اگرتو یکدرهم بخواهی‌بتو نخواهم داد

امر دوم ـ در اشاره بمراتب حلم آن بزرگوار

شواهد و اخباری که در باب حلم این بزرگوار وارد شده زیاد است :

در مناقب ابن شهر آشوب است مرد شامی‌دید حضرت مجتبی سواره میرود شروع نمود بلعن آن بزرگوار حضرت هیچ جوابی ندادند چون فارغ شد حضرت مجتبی اقبال نمود باو و خنده کرد فرمود: (ای شیخ گمان میکنم غریب هستی وشاید بتو شبهه شده حال اگر بما زحمتی داری زحمتت را تحمل میکنیم اگر از ما چیزی طلب کنی‌بتو عطامیکنیم ، اگر راهنمائی بخواهی ما بتو راهنمائی مینمائیم اگر گرسنه هستی ما ترا سیر میکنیم، اگر برهنه هستی ما ترا می‌پوشانیم ، اگر فقیر باشی‌ما ترا غنی می‌سازیم ، اگر منزل نداری ما ترا منزل‌میدهیم ، اگرحاجتی داری حاجتترا بر می‌آوریم اگر رحل خود را بیاوری نزد ما ومیهمان ما بشوی تا وقت کوچ کردن خود ما خوشنود می‌شویم‌چون ما منزل وسیعی ومال کثیری داریم)

چون آن‌مرد شنید گریه کرد گفت (اشهد انك خليفة‌الله فی ارضه‌الله يعلم‌حيث‌يجعل رسالته) شما و پدرتان امیرالمؤمنین ع مبغوض ترین خلق بودید نزد من و الان محبوبترین خلق خدا هستید رحل خود را برد بمنزل حضرت مجتبی (ع) و میهمان آن بزرگوار بود تا وقت کوچ کردن و از معتقدین بمحبت ایشان شد

کافی است در دانستن مراتب حلم این بزرگوار اینکه در **مقاتل الطالبيين** از **جويرة بن اسماء** روایتکرده : وقتی جنازه امام حسن ع را حرکت دادند **مروان** ملعون جنازه را بدوش خود کشید امام حسین ع فرمود آیا جنازهٔ امام حسن را حمل‌میکنی وحال‌آنکه درحال حیاتش جرعه‌های غیظ میخورانیدی و دل اورا پراز خون کردی؛ مروان گفت من این ظلمها را بکسی کردم که (یوازی حلمه الجبال) یعنی حلم وبرد باری او **با کوهها برابر بود !**

امر سوم ـ در اشاره بعبادتهای آن بزرگوار

از **روضة الواعظين** روایت شده که حسن بن علی وقتی که وضو میگرفت اندامش مرتعش

میشد و رنك نازنینش زرد می‌شد گفته شد چرا حالتان تغییر میکند می‌فرمود سزاوار است برهر کسی که واقع شود درمقابل حضرت احدیت رنگش زردشود و اندامش مرتعش شود

وقتی که بدرب مسجد میرسید میگفت الهی ضیفك ببابك یا محسن قد اتیك المسیء فتجاوزعن قبیح ماعندی بجمیل ماعندك یاکریم)

وقال الصادق ع (ان حسن بن علی حج خمسة وعشرین حجة ما شیاً وقاسم‌الله تعالی ماله)

وفی روایة (خرج الحسن بن علی من ماله مرتین وقاسم‌الله ماله ثلث مرات حتی انه کان یعطی نعلا ویمسك نعلا ویعطی خفا ویمسك خفا)

وله ع قل للمقیم بغیر دار اقامة
حان الرحیل فود ع الاحبابا
ان الذین لقیتهم وصحبتهم
صاروا جمیعاً فی القبور ترابا

وله ع
یا اهل لذات دنیا لابقاء لها
ان المقام بظل زائل حمق

در **مناقب** است مردی از حضرت مجتبی ع چیزی سؤال کرد حضرت باو پنجاه هزار درهم و پانصد دینار داد و فرمود حمالی بیاور اینها را بجهت تو حمل نماید وطیلسانش را داد کرایه حمال عربی آمد خدمت آن حضرت ، بخزانه دارش فرمود آنچه درخزانه است باو بده، در خزانه بیست هزار درهم بود همه را داد باعرابی، اعرابی عرضکرد ای مولای من، چرا مرا نگذاردید اظهارحاجت خود را بکنم و مدیحه خود را بیان کنم حضرت این اشعار را انشاد نمود:

نحن اناس نوالنا خضل
یرتع فیها الرجاء والامل
تجود قبل السؤال انفسنا
خوفاعلی ماء وجه من یسل
لو علم البحر فضل نائلنا
لغاض من بعد فیضه خجل

امر چهارم ـ در اشاره ببعضی ازغرائب و معجزات آنبزرگوار

در **مناقب** از **محمد بن فتال نیشابوری** از حضرت صادق(ع) روایت کرده بعضی بحضرت مجتبی عرضکردند چقدر شما تحمل شدائد ازمعاویه می‌فرمائید فرمود اگر بخواهم عراق را شام میکنم شام را عراق میکنم و زن را مرد میکنم و مرد را زن میکنم

مرد شامی گفت کی قدرت این امر رادارد فرمود آیا حیا نمیکنی ای زن که میان مردان نشستهٔ؛ ناگاه دید که زن شده حضرت فرمود عیال توهم مرد شد وبا تو مقاربت میکند و ازشما فرزندخنثائی متولد می‌شودهمان قسم که حضرت مجتبی فرموده شد. بعد آمدند خدمت حضرت مجتبی وتوبه کردند حضرت دعا فرمود، هر دو بصورت اولیه برگشتند

در **بحار** از حضرت صادق ع روایتکرده : چون حضرت مجتبی ع با معاویه صلح فرمود هر دو نشسته بودند در نخیلهٔ، معاویه گفت یا ابامحمد بمن خبر رسیده که پیغمبر ص تخریص میفرمود خرما های بر درختان را آیا شما هم علم باین مطلب دارید چون شیعیان شما گمان میکنند که ازشما علم چیزی مخفی نیست فرمود جدم پیغمبر ص تخریص میکرد که چند کیل است و من تخریص میکنم که چند عدد است

معاویه گفت در این نخله چند عدد خرما هست فرمود چهار هزار و چهار دانه خرمای نارس است . معاویه امر کرد که خرماها را بچینند و بشمارند، چون چیدند وشمردند چهارهزار و سه دانه بیرون شد، حضرت فرمود والله من دروغ نگفته‌ام، پس نظر کردند دیدندیکدانه خرما دردست **عبدالله بن عامر بن کریز** است

بعد فرمود اگر نبود که تو کافر می‌شوی هر آینه بتو خبرمیدادم بآنچه خواهی نمود ، والله تو زیاد را ملحق بپدرت میکنی و حجر بن عدی را بقتل میرسانی و حمل می‌شود بسوی تو سرها از

شهری بشهری. همین قسم هم شد زیاد بن ابیه را بپدرش ملحق کرد وحجر بن عدی را بقتل رسانید و سر عمرو بن حمق را حمل نمودند بشام نزد معاویه

در **مدینة المعاجز** از **محمدبن جریر طبری** باسناد خود از **جابر** روایتکرده گفت دیدم حسن بن علی را در هوا و سه روز غایب شد بعد از سه روز از آسمان نازل شد وبر او بود سکینه و وقار، فرمود رسیدم بآن مقامی که رسیدم

از این روایت مقام شامخی از برای آن بزرگوار ثابت میشود

امر پنجم - در اشاره به تمجید و تجلیل پروردگار و حضرت خاتم‌النبیین ص از آن بزرگوار

قال‌الله تعالی (یا ایها الذین آمنوا اتقوالله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نوراً تمشون به)

فی‌المناقب عن‌الصادق ع (قال‌الکفلین الحسن والحسین والنورعلی‌ع)

و قال تعالی (مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان فبای آلاء ربکما تکذبان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان)

فی‌المناقب عن الصادق ع قال (علی وفاطمه بحران عمیقان لایبغی احدهما علی‌صاحبه)

وفی روایة بینهما برزخ (رسول‌الله ص) یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان (الحسن والحسین‌ع)

وقال تعالی (والتین والزیتون)

فی‌المناقب عن موسی‌بن جعفر ع فی‌تفسیر (والتین والزیتون) قال‌الحسن والحسین ع و (طورسینین) قال علی بن‌ابیطالب ع و (هذا البلدالامین) قال‌محمد ص

در **امالی شیخ صدوق** ازحضرت پیغمبر ص روایت‌کرده : چون روزقیامت بشود خداوند زینت میدهد عرش مجید خود را بهرنوع زینتی‌بعد دو منبر از نور بیاورند که طول‌هر منبری صدمیل باشد یکی را بیمین عرش مجید گذارند ودیگری را بیسارعرش بعدحسن‌ع‌بریك منبر نشیند وحسین‌ع بریك منبر وخداوند زینت بدهدباین دوعرش خود را چنانچه زینت داده می‌شود زن‌بدوگوشوارهٔ خود

در **مناقب** است‌که اهل قبله اجماع کردند برآنکه پیغمبر ص فرموده الحسن والحسین امامان قاما اوقعدا. واجماع نموده‌اند نیزکه پیغمبر ص فرموده (الحسن والحسین سیدا شباب اهل‌الجنة) .

از **فضایل سمعانی** ازعمربن خطاب روایت‌کرده گفت دیدم حسنین را بردوشانهٔ پیغمبرص‌پس گفتم (نعم‌الفرس‌لکما) پیغمبرص فرمود (ونعم الفارسان هما)

از پیغمبر (ص) روایت شده ان النبی ترك‌لهما ذوابتین فی‌وسط‌الرأس مزودتین

یعنی پیغمبرص دوگیسوی بافته گذارد از برای حسنین دروسط سرش

بعضی چنین فهمیدند وقتی‌که این دو آقا زاده بشانه‌های نازنین پیغمبر ص سوار می‌شدند یك گیسو بحسن میداده ویك گیسو بحسین. و از **یحیی بن ابی کثیر** روایت‌کرده که پیغمبر ص شنید صدای گریهٔ حسنین را در حالتی‌که بالای منبر بود بعد با اضطراب از بالای منبر حرکت کردفرمود (ما الولد الا فتنة لقد قمت الیهما وما معی عقلی) واین عبارت محمول است بر کمال علقهٔ پیغمبر ص باین دونور دیده‌اش

در کشف‌الغمه از ابن عباس روایتکرده گفت پیغمبر ص حسن‌ع‌را بدوش نازنین گرفته بود مردی گفت (نعم‌المرکب رکبت) پیغمبرص فرمود (و نعم‌الراکب هو) الخ

فصل پنجم

در بعضی از فضائل واخلاق کریمهٔ حضرت سیدالشهداء ارواحنا له الفداء اگر چه فضایل این بزرگوار شنیدنی نیست

در مناقب ابن‌شهرآشوب از عبدالعزیز بن‌کثیر روایتکرده : جماعتی‌آمدند خدمت حضرت سیدالشهداء ع عرضکردند خبر بده ما را بفضایل خود ؟ فرمود شما طاقت ندارید شنیدن آنرا شما ازمن دور شوید تا ببعضی ازشما بشمهٔ ازفضایل خود اشاره کنم اگر طاقت آورد شما را خبردار میکنم، آن جماعت دور شدند ویکنفر از آنها باقی ماند ، حضرت با اوتکلم فرمود ؛ حتی دهش‌وَوَله ولایجیب احداً وانصرفوا ، یعنی تا آنکه آن شخص مدهوش وحیران شد وجواب نمیداد احدی را و همه مراجعت نمودند انتهی (ولکن مالا یدرك کله لایترك کله)

در این‌فصل نیز پنج امر است

امر اول- در اشاره بمراتب نورانیت وعلمیت آن بزرگوار

در مناقب روایتکرده « ان الحسین ع کان یقعد فی‌المکان المظلم فیهتدی الیه ببیاض جبینه» یعنی حسین درمکان تاریکی می‌نشست ومردم راهنمائی می‌شدند بنور پیشانی او

در بحار از خرائج راوندی از مقداد روایتکرده که پیغمبر ص بفاطمهٔ زهراء فرمود .

« اذا احب علی‌الاشتمال فلا تمنعیه فانی اری فی‌مقدم وجهك ضوء ونوراً وستلدین حجة لهذا الخلق »

در بحار از کتاب نجوم سید بن‌طاوس‌از کتاب دلائل‌الامامه طبرسی ازحذیفه‌یمانی روایتکرده قال سمعت الحسین بن علی یقول والله لتجمعن علی قتلی طغاة بنی‌امیه و یقدمهم عمر بن سعد وذلك فی‌حیوة النبی ص فقلت له انباك بهذا رسول‌الله ص فقال‌لافاتیت النبی‌ص فاخبرته فقال‌علمی علمه وعلمه علمی لاننا نعلم بالکائن قبل کینونیته

امر دوم - در اشاره ببعض تعبیراتی که در قرآن مجید از حضرت سیدالشهداء ع شده منها تعبیر بمظلوم شده

در عاشر بحار از تفسیرعیاشی ازحضرت باقر ع روایتکرده درتفسیر آیهٔ شریفه « و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلایسرف فی‌القتل انه کان منصوراً»

قال ع « هو الحسین بن‌علی قتل مظلوماً ونحن اولیائه و القائم منا اذا قام طلب بثار الحسین فیقتل حتی یقال قد اسرف فی‌القتل» در تفسیر روح البیان در ضمن آیهٔ شریفهٔ « ولا تحسبن‌الذین قتلوا فی‌سبیل‌الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون»

روایتی نقل‌کرده و حاصل بعضی از فقراتش آنستکه روز قیامت الویه نصب می‌شود و هر طایفه تحت لوائی محشور می‌شوند

ولواء الشهداء لعلی ع وکل شهید یکون تحت لوائه وکل‌زاهد تحت لواء ابی ذر و کل مؤذن تحت لواء بلال و کل مقتول ظلماً تحت لواء الحسین بن علی رضی‌الله عنهما - فذلك قول الله تعالی

«یوم ندعوا کل اناس بامامهم»

ومنها تعبیر بذبح عظیم شده

در عیون ازحضرت رضا ع روایتکرده که چون مأمور شد حضرت ابراهیم که عوض حضرت اسمیل گوسفندی راکه جبرئیل از آسمان آورده بود ذبح کند ابراهیم تمنا و آرزو فرمود که پسرش اسمیل را ذبح میکرد تا آن ثوابهائیکه بپدر داده میشود از ذبح اعز اولادش‌را بدست خود باوداده شود، پس خداوند وحی فرمود که ای ابراهیم احب مخلوقات من نزدتو کیست ؟ عرضکرد یارب خلق نکردهٔ خلقی‌را که محبوبتر باشد نزد من از حبیبت محمدص . خطاب رسید اورا بیشتر دوست میداری یا جان خودت را، عرضکرد او محبوبتر است نزد من از جان خودم. خطاب رسید اولاد او را بیشتر دوست میداری یا اولاد خودرا عرضکرد اولاد اورا. خطاب رسید ذبح اولاد او ظلماً بدست دشمنان بیشتر دلت را می‌سوزاند یا ذبح پسر خودرا بدست خود در طاعت من؟ عرضکرد ذبح اولاد او بدست دشمن قلب مرا بیشتر می‌سوزاند ۰ خطاب رسید ابراهیم ، طایفهٔ که گمان میکنند از امت محمدند حسین پسراورا ظلماً وعدوانهٔ بقتل میرسانند مثل ذبح گوسفند ومستحق می‌شوند بابن‌سخط وغضب مرا. پس ابراهیم قلبش سوخت وجزع نمود وگریه نمود!

خطاب رسید یاابراهیم‌من‌فداء نمودم‌جزع‌ترا بذبح اسماعیل بدست خود بجزع توبرحسین وواجب نمودم برای تو بلندترین درجات اهل ثواب را بر مصائبشان۰ اینست قوله تعالی:

« وفدیناه بذبح عظیم ولا حول ولاقوة الابالله»

بعضی گفتند که رتبه و مقام فدا شونده باید کمتر باشد از رتبه کسی که فدای‌او می‌شود و حال آنکه‌رتبه‌حضرت سیدالشهداء ع مسلماً بیشتر است از رتبه حضرت اسمیل

جوابش آنستکه حضرت سیدالشهداء ع فدای جد بزرگوارش حضرت خاتم النبیین‌ص و ائمه معصومین‌ع شده چون تمام اینها از نسل حضرت اسمیل ذبیح‌الله‌اند و محتملست که فداء بمعنی تعویض باشد یعنی ما معاوضه کردیم اسف والم ترا در ذبح پسرت اسمیل بجزعی که او اجل و اشرف و اعظم ثواباً هست که جزع و گریه برحسین مظلوم باشد.

ومنها تعبیر بنفس مطمئنه شده

در **عاشر بحار از کنز کراجکی** ازحضرت صادق روایتکرده فرمود بخوانید سورهٔ والفجر را در فرائض ونوافل خود بدرستی‌که او سورهٔ حسین بن‌علی‌ع‌است . ابواسامه حاضر بود عرضکرد اوچگونه سورهٔ حسین‌بن‌علی‌است خاصة ؟ فرمود آیا نشنیدهٔ که خدا می‌فرماید (یا ایتها النفس المطمئنه» الایه ـ مقصود حسین‌بن علی‌بن ابیطالب‌ع است و اوست نفس مطمئنه راضیهٔ مرضیه واصحاب او ازآل محمد راضی‌هستند از خداوند تعالی روز قیامت و خداوند هم از آنها راضی است واین‌سوره دربارهٔ حسین وشیعهٔ او و شیعهٔ آل محمد است خاصه وکسی‌که مداومت نماید قرائت و الفجر را خواهد بود با حسین بن علی ع ودر درجه او دربهشت ان الله عزیز حکیم

و منها تعبیر بموءوده شده

در **عاشر بحار از کامل‌الزیاره** ازحضرت صادق ع روایت شده فی قوله تعالی:

«و اذا الموءودة سئلت بای ذنب قتلت» فرموده‌این‌آیه نازل‌شده دربارهٔ حسین بن علی

امر سوم ـ در اشاره بمحبت حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) بآن بزرگوار

در مناقب از ابن‌عمر روایت‌کرده گفت پیغمبر ص بالای منبر مشغول‌خطبه خواندن و موعظه

بود که حسین وارد شد، پای نازنین او بجامه‌اش پیچیده‌شد بروی زمین افتاد . پیغمبر از منبر فرود آمد حسین را بسینه چسبانید فرمود قاتل‌الله الشیطان ان الولد لفتنة و الذی نفسی بیده مادریت انی نزلت عن منبری

حاصل معنی آنستکه خدا بکشد شیطان را اولاد قلب را مفتون میکند قسم بآن خدائی که جان من بدست اوست که من بی‌اختیار از منبر فرود آمدم . و از یزید بن ابی‌زیاد روایتکرده گفت پیغمبر ص ازمنزل‌عایشه بیرون شد وعبورفرمود ازدرخانهٔ فاطمهٔ زهراء ع شنید که حسین گریه میکند، فرمود (الم تعلمی ان‌بکاؤه‌یؤذینی) یعنی ای فاطمه آیا نمیدانی که‌گریهٔ حسین قلب مرا اذیت میکند و از ابن ماجه و زمخشری روایتکرده که پیغمبر ص دید میان کوچه حسین با اطفال بازی میکند از اصحاب مقدم شد دست‌گشود که حسین را بآغوش خود بگیرد حسین هم باینطرف و آنطرف‌فرار میکرد پیغمبرص حسین را گرفت یکدست زیر زنخ حسین گذارد و یکدست‌پشت‌سر نازنینش‌واو را بخود چسبانید وصورتش را بوسید فرمود (انا من حسین و حسین منی احب‌الله من احب حسیناً حسین سبط من الاسباط) . در مستدرك ازکتاب مظهرالغرائب جناب سید خلف والی حویزه پدرجناب آقا سید علی که هر دو از اجلهٔ علمای اعلام بودند نقل میکند که روایت شده از ام‌الفضل زوجهٔ عباس بن عبدالمطلب مرضعهٔ حضرت سیدالشهداء ع گفت پیغمبر ص حسین را از من گرفت در ایام رضاعش و اورا حمل کرد‌پس حسین ع بدامن جدش بول کرد!

ام‌الفضل اورا بعنف و جبر از پیغمبر ص گرفت که حسین ع گریه کرد پیغمبر ص فرمود:

(مهلایا ام‌الفضل ان هذه الاراقه الماء یطهرها فای شیء یزیل هذا الغبار عن قلب‌الحسین)

یعنی این ریخته شده را آب تطهیر میکند پس چه زایل میکند این‌غبار را ازقلب حسین

در عاشر بحار ازابن‌عباس روایتکرده گفت خدمت پیغمبرص‌بودم ابراهیم پسرخودرا بزانوی چپ خودنشانیده بود و حسین را بزانوی راستش گاهی‌حسین را می‌بوسید وگاهی ابراهیم را . جبرئیل نازل شد عرضکرد یا محمد ص پروردگارت سلامت میرساند می‌فرماید من جمع نمیکنم بین این دو پسر باید یکی را فدای دیگری کنی پیغمبر ص‌بصورت‌ابراهیم‌وحسین‌نظر نمودگریه کرد و فرمودمادر ابراهیم‌کنیز است اگر او از دنیا برود محزون نمی‌شود براو غیرمن ومادرش ـ ومادر حسین فاطمهٔ زهراء است وپدرش علی‌اگر از دنیا برود من محزون می‌شوم و پدر و مادرش نیز محزون می‌شوند من اختیار نمودم حزن خودرا بر حزن این دو، فرمود جبرئیل من ابراهیم را فدای حسین نمودم پس ابراهیم بعد از سه روز از دنیا رفت بعد که پیغمبرص حسینش را میدید او را می‌بوسید وگاهی‌بسینه می‌چسبانید و می‌فرمود فدیت من فدیته بابنی ابراهیم

و ایضاً در عاشر بحار از کامل الزیاره از حضرت باقرع روایتکرده وقتی که حسین بجدش وارد می‌شد بامیرالمؤمنین ع میفرمود یا علی امسکه یعنی حسین رانگه بدار امیرالمؤمنین (ع) او را نگه میداشت و پیغمبر ص اورا می‌بوسید وگریه میکرد

حسین عرضکرد یا ابه چرا مرا میبوسی وگریه میکنی میفرمود من موضع شمشیرها را میبوسم وگریه میکنم. عرضکرد یا ابه آیا من کشته می‌شوم فرمود بلی والله تو و پدرت و برادرت کشته می‌شوید! عرضکرد یا ابه قبرهای ماها ازیکدیگر دور است فرمود بلی عرضکرد پس‌که مارا زیارت میکند فرمود زیارت نمیکند ترا و پدر وبرادرت را مگر صدیقون از امت من

امر چهارم ـ در اشاره بمکارم اخلاق سیدالشهداء ع

اما مقام صبر ورضا وتسلیمشان کافی است آنکه حضرت حجةالله م در زیارت ناحیهٔ مقدسه‌میفرماید

« لقد عجبت من صبرك ملائكة السموات»

سید بن طاوس در لهوف و علي بن عيسى در كشف‌الغمة روایتکرده‌اند که چون حضرت سیدالشهداء ع ازمکه معظمه عازم رفتن بعراق شد خطبهٔ خواند « الحمدلله ماشاءالله ولا قوة الاباالله خطالموت علي‌ولد آدم مخطالقلادة علي‌جيدالفتاة وما اولهني الي‌اسلافي اشتياق يعقوب الي يوسف و خيرلي مصرع اناالاقيه‌كاني‌باوصالي يتقطعها عسلان‌الفلوات بين‌النواويس و كربلا فيملان مني‌اكراشاً جوفاً واجربة سغبالا محيص عن يوم خط بالقلم رضاالله رضانا اهل‌البيت نصبر على بلائه ويوفينا اجور الصابرين لن تشذعن رسول‌الله لحمة وهي مجموعة له في‌حظيرة‌القدس تقربهم عينه و ينجزبهم وعده من كان باذلافينا مهجته وموطناً علي‌لقاءالله نفسه فليرحل معنا فاني راحل مصبحاً انشاءالله » یعني‌زینت داده شده مرگ بر پسران آدم مانند زینت بودن گلوبند بر دختران جوان و چه چیز آرزومند کرده مرا بگذشتگان از خود، بمثل آرزومندی یعقوب بیوسف و اختیارشده برای من مصرعی که من ملاقات میکنم اورا وگویا می‌بینم اعضاء بدن خودرا که جدا میکنند آنها را گرگان بیابانی بین نواویس و کربلا پس برمیکنند ازمن شکمهای خالی خود را و انبانهای گرسنهٔ خود را چارهٔ نیست از روزی که نوشته شده بقلم، رضـای خدا رضای ما اهلبیت است صبر میکنیم بر بلای الهی و میرسد بما اجر صابرین، پراکنده‌نشود از رسول‌خدا ص پارهٔ تن او وجمع می‌شود از برای پیغبر ص در منزل قدس روشن می‌شود باولادش چشمهای پیغبر ص و وفا میکند بایشان وعده‌های خودرا هر کس بذل کند در راه ما خون دل خودرا وتمکین دهد برملاقات خدا جان خود را حرکت کند با ما که من فردا صبح حرکت‌میکنم انشاءالله

اما تواضع حضرت امام حسین، در مناقب روایتکرده که حضرت سیدالشهداء ع عبور فرمود بجمعی ازمساکین که نان پاره‌هـا را بروی عبائی گذارده میل میکردند حضرت بآنها سلام‌کرد آنها حضرت را دعوت نمودندبخوردن غذا، حضرت فرمود اگر اینهاصدقه نمی‌بود من با شما غذا میخوردم فرمود شما بیائید بمنزل من ومهمان من بشوید آنها رفتند بمنزل حضرت ، آنبزرگوار بآنها طعام خورانید وبدن آنها را پوشانید و امر فرمود چند درهم بآنها دادند

واما عبادت حضرت امام حسین ع • در ارشاد مفید است ماحاصله که در عصر تاسوعا عمر سعد فریاد زد یا خیل‌الله ارکبی و بالجنة ابشری • حضرت امام حسین ع برادرش حضرت اباالفضل‌را فرمود برادر برو بسوی آنها اگرمیتوانی از این‌جماعت مهلت بخواه یك امشبی را و آنها را از ما دفع‌کن و تأخیر انداز جنك را تا فرداکه امشب ما نماز بخوانیم و دعا کنیم و استغفر نمائیم الخ

در مناقب از عيون‌المجالس از انس بن مالك روایت‌کرده که حضرت امام حسین (ع) تشریف برد سر قبر جده‌اش خدیجه کبری وگریه کرد و بمن فرمود دور شوم از خدمت ایشان انس گفت من از خدمت آقا مخفی شدم دیدم حضرت مشغول نماز شد و نماز را طول داد و شنیدم‌که این مناجات را میکرد:

یا رب یا رب انت مولاه	فارحم عبیدا الیك ملجاه	یاذاالمعالی علیك معتمدی
طوبی‌لمن کنت انت‌مولاه	طوبی‌لمن کان خائفاً ارقا	یشکو الی‌ذی‌الجلال‌بلواه

الی‌ان قال ره فنودی لبیك عبدی وانت في‌كنفي وكلما قلتعقد علمناه صوتك تشتاقه ملائكتي فحسبك الصوت قد سمعناه الی‌آخره در عاشر بحار از فلاح السائل از ابن‌عبدر به درکتاب عقد الفرید روایتکرده که بحضرت زین‌العابدین عرضکردند « ما اقل ولد ابيك » یعنی اولاد پدرت چقدر کم هستند • حضرت فرمود .من تعجب‌دارم از همینقدر اولادی که داود چون پدرم هر روز و

شبی هزار رکعت نماز میکرد

اما شجاعت آن بزرگوار معلوم است که آنحضرت سخاوت و شجاعت را از جدش پیغمبر ص ارث برده در خصال از ابی رافع روایتکرده که حضرت صدیقهٔ طاهره س حسنین را آورد خدمت حضرت پیغمبر ص در مرضی که از دنیا رحلت فرمود عرضکرد یا رسول‌الله ایندو پسران تو هستند باینها چیزی ارث بده، پیغمبر (ص) فرمود اما الحسن فان له هیبتی و سوددی واما الحسین فان له شجاعتی وجودی . شجاعت حضرت سیدالشهداء ع ضرب المثل شد • درمناقب روایتکرده که روز عاشوراء بحضرت امام حسین عرضکردند داخل شو در حکم پسر عمت یزید بن معاویه حضرت فرمود لاوالله لااعطیکم بیدی اعطاء الذلیل ولا افر فرار العبید

در بحار از ابن شهر آشوب روایتکرده که در روز عاشوراء حضرت امام حسین با عطشی که داشت و کثرت هم وغمش معذلك دارد « ولم یزل یقاتل حتی قتل الف رجل وتسع مأة وخمسین رجلا سوی المجروحین » . در لهوف است وقدکان یحمل فیهم و قد تکملوا ثلثین الفافینهزمون بین یدیه کانهم الجراد المنتشر

اما سخاوت حضرت امام حسین ع . درمناقب از عمرو بن دینار روایتکرده گفت داخل شد حضرت سیدالشهداء ع بر اسامة بن زید در مرض موتش اسامه گفت واغماه فرمود غم تو چه چیز است ای برادر • عرضکرد شصت هزار درهم قرض دارم ، فرمود علی دینك قرض تو بذمه من عرض کرد می‌ترسم بمیرم قرضم ادا نشده باشد، فرمود از دنیا نمیروی تا من قرضت را ادا بنمایم

ایضاً درمناقب است که عبدالرحمن سلمی بفرزند آن حضرت سورهٔ حمد را تعلیم داد، آقازاده خدمت پدر بزرگوارش قرائت کرد حضرت هزار اشرفی وهزار حله بعبدالرحمن عطا فرمود و دهان اورا پر از در و جواهر کرد • بعضی بحضرت اعتراض کردند ، فرمود از کجا مقابلی میکند اینها احسان اورا که تعلیم سورهٔ حمد باشد و انشاد فرمود

اذا جادت الدنیا علیك فجد بها	علی الناس طرا قبل ان تتفلت
فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت	ولا البخل یبقیها اذا ماتولت

ایضاً درمناقب روایتکرده اعرابی وارد شد بمدینهٔ طیبه ، سوال نمود ازکریم‌ترین مردم مدینه اورا راهنمائی نمودند بحضرت سیدالشهداء ع ، پس اعرابی وارد مسجد شد دید حضرت نمازمیخواند در مقابلش ایستاد وانشاد کرد

لم یخب الان من رجاك و من	حرك من دون بابك الحلقه
انت جواد و انت معتمد	ابوك قدکان قاتل الفسقه
لولا الذی کان من‌اوائلکم	کانت علینا الجحیم منطبقه

پس حضرت نمازش را سلام داد و فرمود قنبر آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده عرضکرد چهار هزار دینار. فرمود حاضر کن بعد ردای نازنین‌از دوش برداشت و دنانیر را میان اوپیچیده دستش را از شکاف درب بیرون کرد از خجالت اعرابی وانشاد فرمود

خذها فانی الیك معتذر	و اعلم بانی الیك ذوشفقه
لو کان‌فی‌سیرنا الغداة عصا	امست سمانا علیك مندفقه
لکن ریب الزمان ذوغیر	و الکف منی قلیلة النفقه

اعرابی آن دراهم را گرفت وگریه میکرد حضرت فرمود آیا عطای مراکم شمردی

عرضکرد نه لکن متحیرم چگونه این دست با این جود و سخا خاك می‌شود

اعرابی گویا خبر نداشت از شب یازدهم عاشوراء !

ایضا در مناقب از شعیب بن عبدالرحمن خزاعی روایتکرده که در روز عاشوراء اثر جراحتی در پشت نازنین حضرت سیدالشهداء ع دیده شد از حضرت امام زین العابدین ع سؤال کردند فرمود این اثرهمیانی است که‌شبها جهت بیوه‌زنها ویتیمها ومساکین حمل ونقل میفرمود

در حاشیه نفس المهموم محدث قمی روایتکرده اعرابی بحضرت سیدالشهداء ع سلام کرد وحاجتی طلب کرد وگفت شنیدم از جد بزرگوارت حضرت پیغمبرص که فرمود « اگر حاجتی خواستید ازیکی ازچهار طایفه بخواهید ، یااز عرب شریف ، یااز مولای کریمی ، یا ازحامل قرآن یااز صاحب وجه صبیحی »

اما عرب شریف شما مفتخرید بجدتان خاتم النبیین ص ، و اما کرم کەذات و سیرۀ شما هست **واما** قرآن در بیت وخانه‌شما نازل‌شده ، و اما وجه صبیح پس شنیدم از جدتان پیغمبر ص که فرمود « اگر بخواهید نظر کنید بمن پس‌نظر کنید بسوی حسن و حسین ع » حضرت فرمود حاجت تو چه‌چیز است اعرابی حاجت خود را بروی زمین نوشت فرمود شنیدم از پدرم علی (ع) که فرمود « قیمة کل امرء مایحسنه » وشنیدم از جدم پیغمبر ص که فرمود « المعروف بقدرالمعرفة » ، یك کیسهٔ اشرفی مهرکرده حاضر نمود وفرمود سؤال میکنم ازتو سه‌خصلت اگر ازیکی جواب دادی ثلث این کیسه اشرفی‌را بتو میدهم اگر ازدو خصلت جواب دادی دو ثلث اورا بتو میدهم‌واگر هر سه‌را جواب دادی تمام او را

عرضکرد سؤال بفرمائید (ولا حول ولاقوة الا بالله العلی العظیم)

فرمود کدام عمل افضل اعمال‌است عرضکرد ایمان بخدا فرمود چه چیز نجات میدهد بنده را ازمهلکه عرضکرد الثقة بالله فرمود چه‌چیز زینت میدهد مرد را عرضکرد علمی که با او حلم باشد فرمود اگر حلم با علم نباشد عرضکرد مالی که‌بااو کرم باشد فرمود اگر نباشد چه عرض کرد فقری که‌بااو صبر باشد فرمود اگرنباشد چه عرضکرد صاعقه نازل شود واورابسوزاند پس حضرت تبسم فرمود وصره اشرفی را نزد اعرابی انداخت

ودر روایت دیگری است که‌درمیان صره هزاراشرفی بود وخاتم شریفش راهم بآن‌اعرابی داد که قیمت نگینش دویست درهم بود و فرمود ای اعرابی این دینارها را بطلبکار هایت بده و انگشتر را صرف نفقه خودکن اعرابی گرفتو گفت «الله‌اعلم حیث یجعل رسالته)

واما فصاحت آن‌بزرگوار بهترین شواهد اشعار رجزیه آنحضرت است که روز عاشوراء باآن‌شدت گرفتاری واضطراب انشاد فرمود منها :

کفرالقوم وقدما رغبوا عن‌ثواب‌الله رب‌الثقلین قتلوا قدما علیا و ابنه حسن الخیر کریم‌الطرفین

الی‌ان‌قال ع وابن‌سعد قدرمانی عنوه بجنود کوکوف الهاطلین الخ

ومنها انا ابن علی الطهرمن آل‌هاشم کفانی بهذا مفخراً حین افخر

وجدی رسول‌الله اکرم خلقه ونحن سراج‌الله فی‌الارض یزهر و فاطم امی من سلالة احمد
وعمی یدعی ذوالجناحین جعفر و فینا کتاب‌الله انزل صادقا وفینا الهدی والوحی بالخیر یذکر
ونحن امان‌الله للخلق کلهم نسر بهذا فی‌الانام و نجهر ونحن ولاة الحوض نسقی ولاتنا
بکاس‌رسول‌الله مالیس ینکر وشیعتنا فی الناس اکرم شیعة و مبغضنا یوم القیمة یخسر

ومنها الموت خیر من رکوب العار و العار اولی من دخول النار

ومنها اناالحسین‌بن‌علی لیت‌ان‌لا انثنی احمی عیالات ابی امضی‌علی‌دین‌النبی

امر - پنجم در اسباب وموجبات توسل بآن بزرگوار

منجمله زیارت آن بزرگوار

بدانکه از برای هریك ازعبادات واعمال خیریه آثار وخواصی هست در دنیا یا در عالم‌برزخ وقیامت بطریق‌اقتضاء وبشرط عدم‌مانع‌نه بطریق‌علت تامه وممکنست بعضی ازاعمال خیریه آثاردنیویه داشته باشد فقط وبعضی اثرش بعد ازدخول دربهشت یا در جهنم باشد فقط

واما عبادتی که‌اثرش‌دردنیا ودر حال احتضار ودر عالم برزخ ومحشر وبهشت و جهنم عاید شخص میشود **زیارت قبرحضرت سیدالشهداء ع است** که درتمام این مقامات آثار خیریه دارد که اگر در یك مقام مانع از تأثیرش یافت شود درمقامات دیگراثر خود را خواهد نمود پس‌ممکن است گفته شود **زیارت آن‌بزرگوار افضل‌ازتمام عبادات است** چنانچه در بحار ازکامل‌الزیاره ازابی خدیجه روایتکرده گفت سؤال کردم از حضرت صادق ع‌از زیارت قبر حسین ع قال انه‌افضل مایکون من‌الاعمال

اما آثار دنیویه‌اش زیاد است وما اقتصار میکنیم بذکر بعض از آنها

درامالی از حضرت‌باقر ع روایتکرده قال « مروا شیعتنابزیارة الحسین ع فـان زیارته تدفع الهدم والغرق والحرق واکل السبع »**وفی روایة اخری** (ورزق رزقاً واسعاً و اتاه الله بفـرج عاجل وفی اخری وکان‌الله من وراء حوائجه وکفی ماهمه من امردنیاه و انه لیجلب الرزق علی‌العبد الخ)ودر **امالی‌شیخ طوسی**از حضرت صادق‌ع روایتکرده فرمودحسین بن‌علی در نزد پروردگارش هست ونظر میفرماید بلشکر گاهش وکسانیکه با آنحضرت شهید شده‌اند و نظر میفرماید بزوارش و او بهتر میشناسد اسماء آنها را و اسماء پدران آنها را و درجات و منزلت آنها را نزد خداوند عزوجل از یکنفر ازشما باولادش ومی‌بیند کسانی‌را که براو گریه میکنند واستغفار میکند ازبرای آنها واز پدرانش سؤال‌میکند که برای او استغفارکنند ومیفرماید هرگاه بدانند زائرین او رجوع میکنند درحالتی که هیچ گناهی نداشته باشند

ازاین روایت شریفه‌چنین استفاده میشود که زائرین‌قبر ابی عبدالله‌ع در منظرآن‌حضرت میباشند در داردنیا واین فضل و نعمت بسیار بزرگی است

واما آثار احتضاریه‌اش در بعض‌از اخباراست که‌خداوند مباشر ومتولی قبض روح زوار آن بزرگوار میشود ودر بعض‌از اخبار است که‌ملائکه‌های رحمت حاضر میشوند در وقت احتضارش ومشایعت مینمایند جنازه‌اش را وبرسر قبر او عبادت میکنند خداوند را تا روز قیامت و ائمه اطهار دروقت احتضار ببالینش می‌آیند وملك‌الموت مهربانتر میشود باو ازمادر مهربان چنانچه در روایت (مسمع کردین) عنقریب ذکرخواهد شد

واما آثار رجعتیه‌اش در بحار ازکامل الزیاره باسناد خود از مفضل بن‌عمر واو از حضرت صادق (ع) روایتکرده فرمود گویا می‌بینم تختی ازنورنهاده شده وبر او یك قبهٔ‌ازیاقوت قرمز زده شده مکلل بجواهر و گویا می‌بینم حسین ع بر روی آن‌تخت نشسته و در اطراف اونود هزار قبه سبز است وگویا می‌بینم مؤمنین زیارت میکنند اورا وبراو سلام میکنند

پس خداوند عزوجل بآنها بفرماید اولیاء من از من سؤال کنید آنچه بخواهید طول کشید

اذیت کشیدن و ذلت شماامروز روزیست که سؤال نمیکنید از من‌حاجتی ازحوایج دنیا و آخرت مگر آنکه بر آورده میکنم از برای‌شما وخواهد بود اکل و شربشان از اطعمهٔ بهشتی و شاهد بر آنکه این در عالم‌رجعت است‌نه‌در برزخ‌وقیامت آنستکه حوایج‌دنیا درعالم‌برزخ‌وآخرت‌سؤال‌نمیشود

واما آثاربرزخیه‌اش زیاد است وماﺍقتصار میکنیم بذکر یك روایت :

در مزار بحار ازکتاب فلاح السائل از محمدبن احمدبن داود بن‌عقبه روایتکرده گفت همسایهٔ داشتم معروف واسمش علی بن‌محمد بود گفت درهرماهی‌یکمرتبه از کوفه میرفتم بزیارت قبرحضرت سیدالشهداء ع چون پیر شدم وجسمم ضعیف شد یکنوبت نرفتم بزیارت آن بزرگوار بعد پیاده رفتم‌بعداز چند روز که بقبر مقدس حضرت مشرف شدم سلام کردم ودو رکعت نماز زیارت بجای آوردم و خوابیدم ، درعالم‌خواب، آن بزرگوار ازقبربیرون شد فرمود (یاعلی ، لم جفوتنی وقد کنت لی برا) یعنی ای‌علی‌بن محمد توچرا بمن‌جفا کردی وحال آنکه بمن‌مهربان بودی

عرضکردم یا سیدی جسمم ضعیف شده و قوه‌از پاهایم رفته وعمرم بآخر رسیده چند روز در بین راه بودم تا خدمتت رسیدم ، ازشما روایتی نقل کرده‌اند میل‌دارم از خودتان بشنوم فرمود بگو عرضکردم روایت کرده‌اند فرموده‌اید (من زارنی فی حیاته زرته بعد وفاته) یعنی هر کس زیارت کند درحیات خود مرا من‌هم اورا زیارت میکنم بعد از وفاتش فرمود بلی من گفته‌ام و اگر به‌بینم زوار قبرمن درمیان جهنم میسوزد اورا از آتش جهنم بیرون‌میآورم ومحتمل است که زیارت نمودن آن بزرگوار زوارش را درمیان‌قبر باشدچه خوب گفتهٔ حافظ شیرازی

شب‌رحلت هم‌از بستر روم در قصر حورالعین اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

واما آثار محشریه‌اش ایضا اکتفا میشود بذکر یك‌روایت

در ثواب الاعمال از زراره از حضرت باقر ع یا ازحضرت صادق ع روایت کرده فرمود ای زراره چون روز قیامت بشود می‌نشیند حسین بن‌علی در سایه عرش مجید و جمع میشوند شیعیان و زوار قبرشان اطراف اوتا ببینند از کرامت ونصرت و بهجت‌وسروری که باو عطا فرموده باندازهٔ که‌نمیداند وصف او رابغیر پروردگار پس بیاید زوارو شیعیان آن بزرگوار را رسولان زوجاتشان ازحور العین وبگویند) مارسولان ازواج شما هستیم و آنها میگویند ما مشتاق شما هستیم و شما آمدنتان را بتأخیرانداخته‌اید) درجواب برسول بگویند (زود باشد که‌بیائیم نزد شما انشاءالله)

واما آثار ناریه‌اش علاوه برآنکه سابقا ذکر شد که فرمود « اگر ببینم‌زوارم در آتش جهنم معذبند آنها را بیرون میآورم »

درمزار بحار از کامل الزیارة از علی‌بن میمون از حضرت صادق ع روایتکرده فرمود وقتیکه زواراز قبر مقدس حضرت سید الشهداء ع مراجعت نمایند ملائکه بآنهابگویند (یا ولی الله گناهان توآمرزیده شد وتو ازحزب‌خدا وازحزب پیغمبر ص‌وحزب اهلبیت پیغمبر ص هستی والله نخواهی‌دید آتش را بچشمت هرگز)

واما آثار جنتیه‌اش در بحار ازکامل الزیاره ازحضرت صادق ع روایت کرده فرمود کسیکه بخواهد درجوار پیغمبر ص وامیرالمؤمنین ع وفاطمه زهراء باشد ترك نکند زیارت سید الشهداء را

حقیر میگوید اعلا درجه بهشتی درجه محمد وآل محمد است وکسیکه درجوار اینها باشد نیز درجه‌اش اعلا درجه خواهد بود

ومخفی نماند که‌زیارت حضرت سیدالشهداءع در اوقات‌خاصه ثواب مخصوصی دارد وبگمان حقیر افضل اوقات زیارت آن بزرگوار درشب عاشوراء میباشد

دراقبال است که شیخ مفید درکتاب التواریخ نقلکرده که روایت شده کسیکه زیارت کند حضرت سیدالشهداء ع را درشب عاشوراء و بیتوته کند نزد قبر او تاصبح حشره‌الله تعالی ملطخابدم الحسین فی جملة الشهداء معه

تنبیه ـ بدانکه بعض ازائمه اظهار علناً بزیارت قبر امام حسین ع مشرف میشدند و بعضی خفاء

دراقبال سیدبن طاوس ازحضرت باقر ع روایتکرده فرمود پدرم (علی بن الحسین) بعد ازشهادت پدر بزرگوارش منزلی گرفت برای خود ازموی در بیابان و اقامت فرموده بود در او چند سال چون میل نداشت آمیزش بامردم را واز آن‌منزل میرفت بعراق بزیارت پدر بزرگوار وجداکرم خود و کسی‌مطلع نمیشد باین‌مطلب: حضرت باقر فرمود در یك سفر من با پدر بزرگوارم بودم وذی روحی باما نبود مگر دوناقه که راحلهٔ ما بود و ایضا از عبادات موظفه حضرت امام زین‌العابدین‌استمرار گریه درمصائب پدر بزرگوارش بود هروقت قدح آب بدست ناز نین‌خود میگرفت باندازهٔ گریه میکرد که آب قدح از اشك چشمش مضاف میشد

منجمله گریستن برآن مظلوم است قناعت میشود بذکر یك روایت

دربحار از کامل الزیاره‌از مسمع بن کردین روایت‌کرده که حضرت صادق‌ع باوفرمود یامسمع تو ازاهل عراق هستی آیامیروی بزیارت قبرحسین گفتم نه چون من مردی هستم مشهور از اهل بصره ودرنزد ماکسانی‌هستند که‌تابعند میل‌خلیفه را ودشمنان ما زیادند از ناصبیان و غیر آنها و من‌اطمینان ندارم که آنها از من سعایت نمایند نزد والی بصره که از اولاد سلیمانست و او مرا اذیت بنماید فرمود آیا یاد میکنی ظلمهائی را که بجدم‌سیدالشهداء نمودند عرض کردم بلی‌وگریه میکنم بقسمی که اهل‌من اثرش را در من می‌بینند پس باز میمانم از طعام خوردن فرمود خداوند رحمت‌کند اشك چشم ترا آگاه باش تو از کسانی هستی که شمرده میشوی از اهل جزع بر ما و خوشنودند بخوشنودی ما ومحزونند بحزن ما، آگاه باش تو میبینی در وقت مرگ حضور پدران‌مرا و وصیت وسفارش میکنند ملك الموت را دربارهٔ تو مهربان تر میشود بتو از مادر مهربان به ولدش پس حضرت گریه کردومنهم با او گریه‌کردم ، پس گفت (الحمدلله الذی فضلنا علی خلقه بالرحمة وخصنا اهل البیت)

یامسمع ، زمین‌و آسمان گریه میکنند از زمان‌قتل امیر المؤمنین ع بجهت ترحم برما وآنچه گریه میکنند برما ازملائکه بیشترند ، خشك نشده است اشك چشم ملائکه از زمانی که جد ما را بقتل رسانیدند وگریه نمیکند احدی بجهت ترحم برما مگر آنکه‌خداوند اورا بیامرزد قبل ازآنکه اشك ازچشمش خارج شود وچون اشك بصورتش جاری شود هر گاه یکقطرهٔ از آنرا بآتش جهنم اندازند حرارت‌آتش خاموش شود بقسمی که حرارت ازبرای آتش‌جهنم دیده نشود وکسی که قلبش بجهت ما دردناك شود خوشنود میشود در وقت مردن که‌ما را ملاقات کند و میماند این خوشنودی درقلبش‌تا وارد شود برما بحوض کوثر الخ

منجمله گریانیدن وتباکی کردن است برحسین مظلوم

شیخ صدوق باسناد خود ازابی عماره ازحضرت صادق ع روایتکرده فرمود یا ابا عماره در مصیبت جدم حسین‌مظلوم انشادکن گفت شعری انشاد کردم حضرت گریه کرد

بازانشاد کردم حضرت گریه‌کرد همین قسم‌انشاد کردم تا شنیدم صدای گریه عیالات حضرترا ازمیان منزل ، بعد فرمود یاابا عماره کسیکه انشاد کندرمصیبت جدم حسین ع شعری و بگریاند

پنجاه نفر را از برای اوست بهشت ـ و کسیکه انشاد کند و بگریاند سی نفر را از برای اوست بهشت ـ و کسیکه انشاد کند و بگریاند بیست نفر را از برای اوست بهشت ـ و کسیکه انشاد کند و بگریاند ده نفر را از برای اوست بهشت وکسیکه انشاد کندو بگریاند یکنفر را از برای است بهشت وکسیکه انشاد کند در مصیبت حسین ع شعری و گریه کند از برای اوست بهشت وکسیکه انشاد کند در مصیبت آنمظلوم وتباکی کند از برای اوست بهشت

ودر مجمع البحرین است در حدیث مناجات موسی (ع) که عرضکرد پروردگارا بچه‌سبب فضیلت دادی امت محمد ص را برسایر امم خطاب رسید بجهت ده خصلت ، عرض کرد آن ده خصلت چه‌چیز است تا من امر کنم بنی اسرائیل را که‌عمل کنند خطاب رسید نماز . زکوة ، روزه ، حج ، جهاد ، جمعه ، جماعت ، قرآن ، علم ، عاشورا

موسی عرض‌کرد یارب عاشورا چه چیزاست خطاب رسیدگریستن و تباکی کردن است برسبط محمد ص و مرثیه وعزاداری‌است برمصیبت آن مظلوم الخ

ودر چند روایت وارد شده (باین‌مضمون) «من بکی اوابکی او تباکی علی‌الحسین وجبت له‌الجنة »

منجمله‌اقامه مجلس عزای‌آن مظلوم است چنانچه در زیارت ناحیه مقدسه است «واقمت لك‌الماتم فی اعلا علیین» در بحار از بعض‌از ثقات روایت کرده که‌خبر قتل حضرت سید الشهداء ع را پیغمبر ص بفاطمهٔ زهراء ع فرمود فاطمه ع گریه کرد گریه‌شدیدی ، عرض‌کرد یا ابه درچه‌زمان حسین من شهیدمیشود فرمود در زمانی که‌نه من باشم ونه‌تو باشی ونه پدرش علی‌ع‌باشد ونه‌برادرش حسن ع پس گریه حضرت فاطمه شدت کرد ، عرض کرد یا ابة پس که‌گریه میکند بر حسین من و که اقامه عزای اورا مینماید فرمود یا فاطمه زنهای امت من برزنهای اهل بیت من گریه میکنند و مردان امت من برمردان اهلبیت من و تجدید میکنند عزای او را در سالی گروهی بعد گروهی تو زنهای آنها راشفاعت میکنی ومن مردانشان را وهرکس گریه کنداز‌آنها بر مصیبت حسین‌ع دست اورا بگیرم واورا داخل دربهشت‌بنمایم در منتخب‌ازحضرت صادق ع روایت‌کرده که چون‌هلال‌محرم دیده میشد حزن وگریه آن‌بزرگوار بر مصیبت جدبزرگوارش شدت میکردمردم ازهر جانب‌بیآمدند واورا تعزیه میگفتند بر مصیبت جدش حسین ع گریه ونوحه می کردند با آن‌حضرت ، چون ازگریه فارغ میشد میفرمود یا ایهاالناس بدانید که‌حسین حی است ودر نزد پروردگارش روزی میخورد و آنحضرت دائما نظر میفرماید بلشگرگاهش وبقتلگاهش وبشهدائی‌که در نصرت او شهید شده اند ونظر میفرماید بزوارش وبگریه کنندگانش وبکسانیکه اقامه مینمایند عزای اورا و سؤال میکند ازجدش و پدرش ومادر وبرادرش که استغفار نمایند از برای گریه کنندگان وعزا دارانش

منجمله لباس عزا پوشیدن‌است درعاشر بحار ازکامل از هشام بن سعد روایتکرده گفت خبر داد مشیخه ماکه ملکی ازملائکه فردوس نازل‌شد بدریا و بالهایش رابهن کرد بدریا وصیحه کشیدوگفت « یاایهاالبحار البسوا اثواب‌الحزن فان فرخ الرسول مذبوح »

دردمعة الساکبه از کامل ابن اثیر از زراره ازحضرت صادق ع روایتکرده فرمود«ما اختضبت منا امراة ولاادهنت ولا اکتحلت ولا رجلت حتی اتانا رأس عبیدالله بن زیاد الی‌ان قال ع وما من‌باك یبکیه الاوقد وصل فاطمه ع واسعدها الیه ووصل رسول الله وادی حقنا»

ودر منتخب طریحی است که یزید ملعون بمخدرات و عیالات حضرت سیدالشهداء ع گفت

کدام یك ازبرای شما بهتر است ماندن درشام یا رفتن بمدینه فرمودند ما دوست داریم که نوحه و عزاداری کنیم بر حسین ع ، یزید (لع) گفت آنچه میخواهیدبکنید و در شام منزلی بجهت‌مخدرات تخلیه کردو باقی‌نماند هاشمیهٔ ونه‌قرشیهٔ مگر آنکه لباس‌سیاه پوشیدند و هفت روز عزاداری کردند

دراربعین ثقةالاسلام آقامیرزا محمد قمی ازکامل الزیاره وبعضی ازکتب دیگر نقل فرموده که در شام‌فاطمیات داخل شدند برامویات بر حالتی که‌آنها لباسهای فاخرموحلی‌وحلل‌داشتند چون امویات فاطمیات رادیدند لباسهای فاخره‌و زینت را ازخودکندند ولباس سیاه پوشیدند و اقامه عزا وسوگواری نمودند الخ

منجمله تذکر ازعطش آن‌مظلوم است‌و لعن برقاتلین اوبعد از آشامیدن آب

دربحار ازکامل‌الزیاره از داودرقی روایت کرده گفت در خدمت‌حضرت صادق‌ع بودم حضرت آب‌طلبید وآشامید وگریه‌کردو اشك نازنینش جاری شد فرمود یاداود«لعن‌الله‌قاتل الحسین» بعد فرمود نیست بندهٔ که آب‌بیاشامد پس یادکند حسین‌را ولعن کند قاتل او را مگر آنکه بنویسد خدایتعالی از برای اوصدهزار حسنه ومحوکند ازنامه عمل او صدهزار سیئهٔ وبلند کندبرای او صدهزار درجه وعطا کند باو ثواب آزاد کردن صد هزار بنده و محشور شود روز قیامت « ثلج الفؤاد » یعنی باقلب خنك کنایه ازآنکه باایمان کامل وراحت قلب

اختتام بدانکه تمام موجبات واسباب سرور وعیش‌از برای حضرت سیدالشهداء ع موجب غم‌و اندوه بود بلکه تمام دنیا غمخانه امام حسین است

چنانچه در **مدینة المعاجز از شرحیل بن ابی عوف** روایت کرده چون سید الشهداء ع متولد شدملکی از ملائکه‌های‌فردوس اعلا نازل شد بیحراعظم ودر اطراف آسمانها و زمینها فریاد کرد (عبادالله البسوا ثیاب الاحزان و اظهروا التفجع و الاشجان فان فرخ محمد ص مذبوح مظلوم مقهور) شاید ازاین جهت‌باشد که هرچیزی که منسوب بآن‌بزرگوار است موجب غم و حزن است

منجمله تهنیت بولادتش در بحار روایت کرده که خداوند بشارت داد پیغمبر ص خود را بولادت حسین ع بعد تعزیت داد اورا بقتل آن‌مظلوم فاطمه فهمید که حسینش کشته میشود این بود که‌بکراهت حمل نمود حسین‌را ، پس‌نازل شد (حملته‌امه کرهاً ووضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهراً) متولد نشد مولودی درشش ماهگی که‌زنده بماند بغیر عیسی‌و حسین

ومنجمله در اول امر که‌پیغمبر ص چشمش بحسین ع افتاد موجب‌حزن‌و گریه‌اش شد و حال آنکه عادتاً باید اظهار سرور وخوشحالی بنماید

در عاشر بحار ازعیون‌ازاسماء بنت عمیس روایت کرده که چون حضرت سید الشهداء (ع) متولد شد پیغمبر ص تشریف برد بخانه فاطمه زهراء (س) فرمود (اسماء هلمی ابنی) یعنی اسماء فرزند مرا بیاور نزد من‌اسماء گفت آقا زاده رادر خرقه‌سفیدی پیچیدم دادم بپیغمبرص آن بزرگوار اذان درگوش راست‌واقامه درگوش چپش گفت واو رادرکنار خود نشانید وگریه کرد اسماءعرض کردو پدر ومادرم فدای توشود چرا گریه میکنی فرمود گریه من برای این فرزندم هست ، اسماء عرض کرد این‌فرزند الساعه متولد شده فرمود ای اسماء میکشند او را جماعت باغیهٔ طاغیهٔ بعد از من خداوند آنها رامشمول شفاعت من نخواهد فرمود

ومنجمله لباس پوشیدن آنبزرگوار در روز عیددر بحار از بعضی از ثقات روایت کرده وحاصلش آنستکه روز عیدی حسنین از جد بزرگوارشان لباس عید خواستند ؛ جبرئیل نازل

شد واز برای آنها دوحله سفیدی آورد عرض کردند یاجدا اطفال عرب لباسهای رنگین دارند جبرئیل طشت وابریق از بهشت حاضر نمود عرضکرد هر رنك بخواهید من آب میریزم شما شستشو بدهید بهمان رنك ملون میشود حضرت امام حسن ع اختیار فرمود رنك سبز راو حضرت امام حسین ع اختیار فرمود رنك قرمز را جبرئیل آب ریخت پیغمبر ص دست مالید لباسشان بهمان رنگی که میخواستند شد پیغمبر ص دید جبرئیل گریه میکند فرمود برادر جبرئیل اطفال من امروز مسرورند توچرا گریه میکنی عرضکرد یارسول‌الله جهت آنکه حسن اختیار نمود رنك سبز را و حسین رنك قرمز را دانستی چه چیزاست

اما حسن چون بدنش دروقت شهادت سبز میشود از شدت زهر لذا رنك سبز را اختیار نمود

واما حسین چون بدنش دروقت شهادت از خون خضاب میشود لذا رنك قرمز را اختیار نمود پس پیغمبر ص گریه کرد وحزنش زیاد شد

ومنجمله بزبان آوردن اسم شریف حسین دربحار از صاحب درالثمین روایتکرده در تفسیر قوله تعالی (فتلقی آدم من ربه کلمات) فرمود آدم در ساق عرش اسماء شریفه خمسهٔ طاهره را دید ، پس جبرئیل تلقین کرد بحضرت آدم گفت بگو (یاحمید بحق محمد و یاعالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه ویا محسن بحق الحسن و الحسین و منك الاحسان) پس آدم چون اسم حسین را بر زبان جاری کرد اشکش ریخت وقلبش خاشع شد گفت یااخا جبرئیل در ذکر اسم پنجمی قلبم شکسته و اشکم جاری شد عرضکرد ای آدم این پسرت مصیبتهائی بیبند که تمام‌مصائب دنیا در نزد مصیبتهای او کوچك باشد فرمود چه مصیبت می بیند عرضکرد (یقتل عطشاناً غریبا وحیداً فریداً لیس له ناصر ولامعین ولو تراه یاآدم وهو یقول واعطشاه واقلة ناصراه حتی یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان فلم یجبه احد الا بالسیوف وشرب الحتوف فیذبح ذبح الشاة من قفاه)

ودر احتجاج طبرسی از سعد بن عبدالله اشعری روایتکرده که ازجملهٔ سؤالاتی که از حضرت حجة‌الله المنتظر المهدی ع نمود این بود که‌خبر ده مراز تفسیر (کهیعص)

فرمود این از اخبار غیبی است که خداوند مطلع فرمود باو بنده خود زکریا را وقتی که سؤال کرد ازپروردگار که تعلیم نماید باو اسماء خمسه طاهره را جبرئیل نازل شد وتعلیم نمود باو اسماء خمسه را وزکریا هروقت اسم محمد و علی و فاطمه و حسن را برزبان مینمود قلبش مسرور میشد وغمش برطرف میشد ووقتیکه اسم حسین را برزبان جاری مینمود گریه راه گلوی اورا میگرفت ونفسش بشماره میافتاد یکروز عرض کرد الهی چه میشود مراوقتیکه اسماء مقدسه آن چهار نفر رابزبان میبرم ازهموم وغموم تسلی میابم ، وقتیکه اسم حسین را بر زبان میبرم اشکم میریزد و آه من بلند میشود پس خداوند خبرداد باو «کهیعص» ـ (کاف) اسم کربلا است (هاء) هلاکت عترت طاهره است (یاء) یزید ظالم بحضرت حسین است (عین) عطش آن مظلوم است (صاد) صبر اوست چون زکریا شنید سه‌روز ازمسجد بیرون نشد وکسی رانگذارد نزد اوبیاید و مشغول شد بگریه وناله ـ الخ

ومنجمله شنیدن اسم حسین ع در کامل الزیاره از ابی عماره روایتکرده گفت هر روزی که‌حضرت صادق ع اسم نازنین حسین رامیشنید آنروز تاشام خندان دیده‌نمیشد و میفرمود (الحسین عبرة کل‌مؤمن ومؤمنة)

ومنجمله دخول‌شهر محرم است درعیون از حضرت‌رضا ع روایتکرده فرمود ماه محرم ماهی بود که‌اهل جاهلیت حرام میدانستند دراو قتال را و این‌امت حلال دانستند در این ماه ریختن

خون ما راوهتك نمودند حرمت مارا واسير نمودند ذراری و نساء مارا و آتش زدند خيمه‌های ما را و غارت نمودند آنچه درخيمه‌های ما بودو مراعات نكردند بجهت پيغمبر ص احترام ما رابدرستی كه روز قتل حسين مجروح نمود چشمها مارا وجاری نمود اشكهای چشم مارا و ذليل‌نمود عزيز ما را در زمين كربلا وباعث كربوبلا شد تا روز قيامت پس بر مثل حسين بايد گريه كنند گريه كنندگان كه گريه بر او گناهان بزرك را ميبرد بعد فرمود پدرم موسی بن جعفر ع هينكه داخل ميشد ماه محرم خندان ديده نميشد واندوه وغمش روز بروز زياد ميشد تا روز دهم چون روز عاشورا ميشد آنروز روز مصيبت وحزن وگريه‌اش بود وميفرمود امروز استروزی كه حسين ع دراو كشته شد

منجمله دخول بزمين كربلا درمزار بحار از كامل الزياره از عبدالله بن ميمون از حضرت صادق ع روايتكرده فرمود مرور كرد اميرالمؤمنين ع بزمين كربلا با جمعی از اصحابش چون باين زمين رسيد چشمهای نازنينش گريان شد بعد فرمود اينست محل خوابانيدن مراكبشان و محل فرود آمدن بارهايشان واين مكان ريخته‌ميشود خونهايشان خوشابحال تو خاكی كه ريخته‌ميشود بر روی تو خون دوستان

ومنجمله نظر نمودن بقبر مقدسش كه شش گوشه دارد در بحاراز كامل‌الزياره • **ازعبدالله‌بن حمادبصری** از حضرت صادق ع روايتكرده فرمود درنزد شما فضيلتی‌است‌كه باحدی بمثل‌آن فضيلت داده نشده ومن گمان نميكنم كه شما معرفت داشته باشيد حق معرفت را راوی‌عرض كرد او چه‌فضيلت است كه وصف كردی واسم نبردی‌فرمود زيارت جدم حسين‌ع است (فانه غريب بارض غربة يبكيه من‌زاره ويحزن له من‌لم يزره‌ويحرق‌له من‌لم يشهده‌ويرحمه من نظر الی قبر ابنه تحت رجليه الخ

خاتمه‌الخاتمه‌اگر كسی بخواهدفی الجمله بمقامات‌شامخه‌وفضايل‌عاليه حضرت ابی عبدالله الحسين (ع) پی ببرد از اين روايت شريفه بفهمد

درامالی شيخ صدوق از حضرت صادق ع‌روايت‌كرده كه پيغمبر ص بمنزل ام‌سلمه‌تشريف داشت فرمودند احدی داخل نشود سيد الشهداء ع تشريف آورد و او طفل بود ام سلمه نتوانست از حسين جلو گيری نمايدتاداخل شد برجدش پيغمبر ص ام‌سلمه هم پشت سرحضرت ابی عبدالله ع داخل شد برپيغمبر ص ديد حسين‌روی سينهٔ جدش نشسته وپيغمبر ص گريه ميكند ودر دستش چيزی است كه اورا حركت ميدهد پس پيغمبر ص فرمود ای ام‌سلمه اينست جبرئيل بمن خبر ميدهد كه حسينم كشته ميشود واينست تربتی كه‌حسين دراين تربت شهيد ميشود اين خاك را نزد خود بگذار هروقتی كه‌مبدل بخون شد بدانكه حبيب من حسين كشته‌شده ام سلمه‌عرض كرديارسول‌الله از خداوند بخواه كه‌اين بليه را خدااز حسين دفع كند ، فرمود از خدا خواستم ، پس وحی فرمود بسوی من كه‌از برای حسين درجه‌ايست كه (لاينا لها احد من‌المخلوقين) واز برای اوشيعيانی است كه شفاعت ميكنند وشفاعتشان قبول ميشود ومهدی ع از اولاد او است ، پس طوبی از برای كسی است كه از اوليای حسين ع باشد وشيعيان حسين ع رستگارانند در روزقيامت انتهی قوله‌ص (لاينالهااحد من‌المخلوقين) نكره در سياق نفی مفيد عموم است يعنی خداوند در عوض شهادت‌بحسين درجه ومقامی بدهد كه‌احدی از مخلوقين بآن درجه ومقام نرسند نه از اولياء ونه‌از مرسلين ونه‌از اولوالعزم ونه از اوصياء و نه از ملائكه مقربين حال آن‌مقام ودرجه چه‌مقام است معلوم نيست شايد همان چهار چيزی است كه دردنيا عوض شهادت بحسين كرامت فرموده

دراماليِ شيخ طوسي از محمدبن مسلم از حضرت باقر و حضرت صادق (ع) روايت كرده فرمودند خداوند عوض داد بحسين ع از قتلش اينكه ، قرار داد امامت را در ذريه او و شفا را در تربت او و اجابت دعارا در نزد قبر او وشمرده نميشود ايام زائرين او دررفتن وبرگشتن‌ازعمرشان

اما آنكه امامت رادر ذريهٔ اوقرار داده در مناقب از مفضل بن‌عمر روايت كرده گفت سؤال كردم‌از حضرت صادق ع ازآيهٔ شريفه (وجعلها كلمة باقية في‌عقبه) فرمود مقصود از اين آيهٔ شريفه آنست كه‌خداوند قرار داد امامت رادر عقب‌حسين‌ع تا روز قيامت عرض‌كرد چگونه گرديد امامت دراولاد حسين ع دون اولاد حسن ع فرمود موسي و هرون هر دو پيغمبر و رسول و وبرادر بودند پس خداوند قرار داد نبوت رادر صلب هرون دون صلب‌موسي ع‌الي‌ان قال ع (وهو الحكيم في افعاله لايسئل عمايفعل‌وهم يسئلون) وچون دراين امت‌بايد واقع شود آنچه در امم سابقه واقع شده حذوالنعل بالنعل والقذة بالقذةوموسي‌اكبر وافضل‌از برادرش‌هرون بود معذلك خداوند نبوت رادر اولاد هرون قرار داد نه دراولاد موسي ع ، همچنين در امامت‌هم خداوند امامت را در اولاد امام حسين ع قرار داد نه‌در اولاد امام حسن ع

واما آنكه خداوند شفا رادر تربت آن بزرگوار قرار داد اخبار اماميه متواتر است و ازجمله مجرباتست و اگر در بعضي‌اوقات تخلف نمايد بواسطه عدم شرط يا وجودموانع‌است چون هرمؤثري باتخلف شرطيا وجود مانع‌تأثير نميكند و عمده شرط تأثير تربت حسن عقيده است چنانچه از كامل الزياره از ابن‌ابي يعفور روايت شده كه بحضرت صادق ع عرضكرد بسا باشد كه بعضي استشفاء بتربت نمايند ونفع نبخشد حضرت فرمود لاوالله الذي لا اله الاهو ما يأخذه احد وهو يرى ان‌الله ينفعه به الا نفعه‌الله به در بحار از اماليِ شيخ طوسي روايت‌كرده كه ذكرشد در نزد موسي بن عيسي الهاشمي كه رافضيه غلو كردند در باره حضرت امام حسين ع حتي آنكه تداوي ميكنند مريض هاشان را بتربت حسين ع موسي بن‌عيسي گفت من مبتلا بمرض سختي شدم كه اطباء عاجز شدند از معالجه او پس قدري از تربت حسين ع خوردم ومرضم برطرف شدمردي از مبغضين گفت آيا ازتربت قدري هست نزد تو، موسي‌بن عيسي‌قدري‌ازتربت‌بوي داد آنمرد مبغض تربت را داخل در دبر خود كرد استهزاء و استحقاراً فوراً صيحه كشيد ، النار النار الطشت الطشت ،پس طشتي حاضر نمودند آنمرد سرطشت نشست جگر وسپرز و ريه‌اش ميان طشت ريخت. از يوحناي نصراني (طبيب) دوا بجهت معالجه‌اش خواستند گفت احدي نميتواند اورا معالجه كندبغير خداوند و همانشب بجهنم‌واصل‌شد پس‌يوحنازيارت ميكرد قبرحسين ع رادرحالتي‌كه‌بدين نصرانيت بود وبعداسلام آورد

اما آنكه خداوند استجابت دعا رادرتحت قبه منوره آنحضرت‌قرار داد

دركافي ازابي‌هاشم‌جعفري روايتكرده كه‌چون حضرت‌هادي‌ع مريض‌شد فرستاد عقب من ومحمد بن حمزه پس محمد بن‌حمزه سبقت گرفت بر من ومشرف شد خدمت آن بزرگوار ، بعدبمن خبر داد كه حضرت هادي ع مكرر فرمود روانه كنيد كسي را كه برود بحائر حسيني وبراي‌شفاي من‌دعا كند، ابي‌هاشم كه ازمحمد بن حمزه شنيد به علي‌بن هلال گفت او گفت چه ميكند او بحائر خودش حائر است ابي هاشم گفت مشرف شدم‌خدمت حضرت هادي ع فرمود بنشين ، نشستم بعد سخن علي بن هلال رابعضرت عرضكردم فرمود چرا نگفتي كه حضرت رسول ص خانه كعبه را طواف ميكرد و حجر الاسود رانقبيل ميفرمود و حال آنكه‌حرمت پيغمبرص بلكه حرمت مؤمن‌اعظم است از حرمت خانه كعبه‌و خداوند امر فرمود پيغمبر ص را كه بعرفه وقوف نفرمايد اينها مواطني

هستند که خداوند دوست میدارد که‌او را دراین مواطن یاد کنند ومن دوست میدارم که برای من دعاکنند در مکانی که خداوند دوست میدارد در آنمکان دعاکرده شود الخ

اما آنکه ایام زیارت محسوب از عمر زائر نشود شاید مراد اینست که در رفتن و برگشتن ومدت زیارت گناه‌زائر بر او نوشته نشود ومحاسبه بااو ننمایند وبعضی تاویلات دیگر هم در این‌فقره کرده اند که‌اهتمامی در نقلش‌نیست

و محتمل است که مراد بآن درجهٔ که خداوند مرحمت فرموده که احدی از مخلوقین بآن درجه نمیرسند توسلات بحضرت سید الشهداء ع باشد که هیچ باب رحمتی اینقدر توسل نداردچنانچه سابقاً گفته شد اینست که جدش خاتم النبیین ص فرمود «حسین سفینة نجاة هذه‌الامة»

ومحتمل است که مراد بآن درجه که خداوند به‌آنحضرت عطا فرمود خصوص تباکی باشد چون معنی تباکی چنانچه در (منتهی الارب است) گریه دروغی و اظهار گریه است ولی حقیقتاً گریه‌اش نیاید این باب رحمت نه زحمتی دارد ونه‌مایهٔ میخواهد وهرکس میتواند خود را باین‌وسیله متوسل نماید ، وبهشت را برای‌خود لازم کندو اما سایر عبادات حقیقت لازم دارد ، دروغش اثر و ثوابی ندارد ولو اجمالا مبرء ذمه میباشد بشرط آنکه قصد قربت در آنها باشد چون قصد قربت در تمام عبادات شرط است حتی در تباکی کردن ورباء درآن مبطل ومعصیت خواهد بود

حمد وشکر میکنم پروردگارخود را که ختم کتاب‌منتخب التواریخ باسم مبارك خامس آل عبا حضرت سید الشهداء ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء شد مناسب دیدم که در خاتمه چندشعری درمصیبت آن مظلوم را از بزرگان ازعلمای اعلام‌نقل نمایم که ختم کتاب بمراثی آنحضرت شده باشد امید بفضل وکرم الهی که مشمول حدیث شریف «من بکی اوابکی او تباکی علی الحسین ع وجبت له الجنة» بشوم **مضافا آنکه** این بزرگان‌ازعلماء حقوقی براحقردارند شاید فی‌الجمله ادای حقوقشان شده‌باشد ، رضوان‌الله علیهم اجمعین

والحمدلله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله الطاهرین و لعنةالله علی اعدائهم و منکری فضائلهم و مناقبهم اجمعین الی قیام یوم الدین

للعلام الفهام حجة الاسلام والمسلمین آقا میرزا عبدالرحیم النهاوندی طاب ثراه

ای آه ره بناله ده ای ناله ره به آه — کافتاد راه دختر زهراء بقتلگاه
در بر کشید پیکر پاك برادرش — وز دل کشید ناله جانسوز واآخاه
بگشود دیده از پی نظاره‌اش ولیك — بر بست تنك سیل سرشکش ره نگاه
گفت ای‌بخون‌طپیده که‌درآفتاب گرم — خوش خفتهٔ که نیست امیدت بانتباه
ناید ز من رعایت اطفال بی پدر — ناید ز من حمایت زنهای بی پناه
از لطمه طپانچه ببین عارضم کبود — وز ضرب تازیانه نگر پیکرم سیاه
جسمم‌زلاغری‌شده‌چون‌کاه وغم‌چه‌کوه — انصاف ده چگونه کشد بار کوه کاه

للعلام القمقام حجة الاسلام ملا محمد علی فاضل الخراسانی (ره)

نصر آمدگفت ای سلطان عشق عشقهاچون جسم‌وتوچون‌جانعشق ختم نبود این شهادت مرتـرا
حکم فرما باز گردد ماجرا هست در حکمت زمین وآسمان گشته منقادت شها کون و مکان
حکم فرما تاکه همچون قوم‌عاد جمله را سازم هلاك از تند باد یا بفرما آورم آتش ز غیب

جمله را سوزم چه اصحاب شعیب　یا چه فرعونان نمایم غرق نیل　یا بریزم سنگ چون اصحاب فیل
شاه گفتا من نمی‌خواهم حیات　خواهم از بهر گنهکاران نجات　من نه نوحم تا بگویم لاتذر
رب دیاراً علیهـا من بشر　من نه ایوبم که گویم در بلا　مسنی الضر اغث یاذاالعلی
من نه یعقوبم که گویم واسف　با بلا باشم بصد شوق وشعف　من نه‌بینم هیچ ضری در بلا
من بلای دوست را بینم ولا　هر که را افزون بلا آمد ز حق　او ربوداز سایرین گوی سبق
زین سبب گفتم سبقت العالمین　چون بلائی کس ندیده اینچنین　گر سر یحیی مظلوم ازجفا
گشت ببریده ولی نی از قفا　گرچه بابم داد خاتم در نماز　من کنم انگشت وانگشتر نیاز
اکبرم را میفرستم سوی تیغ　با مسرت بی فسوس و بیدریغ　راضیم کز نیزه گردم ریزریز
تا شوم شافع بروز رستخیز　گر نیفتم من ز پا از نوك تیر　پس که باشد شیعیان رادستگیر
گر نگردم من لگدکوب ستور　پس که باشد شافع یوم‌النشور　آنچنان مستغرق عشقم که تیر
نرم تر آید بجانم از حریر　عشقم اندر ناوك پیکان تیر　شد فزون ازطفل بر پستان شیر
سر بخاکستر نهم با صد سرور　تا که گرم آید شفاعت را تنور　باید این سر گردد آویز شجر
تا درخت دین از او یابد ثمر　در ره دین میکنم جان را فدا　خونبهای خون من باشد خدا
خونبهای عاشقان جز یار نیست　مقصد عشاق جز دیدار نیست　نیزه و شمشیر ریحان منست
کربلا بزم گلستان منست　گر نگردم من دفین در این زمین　معقلی نبود برای مذنبین
خوانده حق اینخاکرا دارامان　پیشتر از خلقت هفت آسمان　آنچه پنداری تو من آن نیستم
چشم بگشا نیك بنگر کیستم　حجة اللهم ولی عصر تو　بی نیازم از تو و از نصر تو

للعلام حجة الاسلام الشیخ محمد النهاوندی دامت برکاته

فغان که آنچه نبی سرو داشت درچمنش　فلك زتیشهٔ بیداد کرد ریشه کنش　فتادرایت دین بر زمین چو بارخ ماه
بخاك خفته شه دین ز اسب پیل تنش　سپهر دون زسلیمان گرفت خاتم وداد　بدشت ماریه از کین بدست اهرمنش
بقتلگه ره زینب فتاد و دید بخاك　فتاده لالهٔ شمشاد سرو یاسمنش　چه نور ماه بروی زمین فتاد وفکند
به نه سپهر برین شعله آه شعله زنش　بجستجوی گل آمد چو بلبل از همه سوی　که تا بزبر خس وخار یافت درچمنش

نشست از دل پردرد ناله کرد وگریست　چو جان کشید درآغوش نازنین بدنش
زسیل اشك روان داد غسل آن تن پاك　نداشت معجری افسوس تا کند کفنش
بگریه گفت که زهرا کجاست تا نگرد　ز باد کین شده خاموش شمع انجمنش
نمود عارض گلگون ز لطمه نیلی رنك　ز ناله زد شرر آنسان که آبشد دل سنك

وله

سوی سپاه کفر شه بی سپاه رفت　دین بی‌پناه ماند چه آن دین پناه رفت　ز افلاکیان شرار فغان تازمین رسید
وزخاکیان بچرخ برین دود آه رفت　آه از دمی که عصمت زهرا بقتلگاه　باخیل اشك وآه بسروقت شاه رفت
افتاده دید جسم برادر بخون وخاك　زدشعلهٔ ز ناله که تامهر وماه رفت　بر سر نهاد دست و بدامان فشاند اشك
ناچار پیش دشمن خود دادخواه رفت　کی سنگدل ترحمی آخر ببین زجور　لب تشنه زیر تیغ حسین بیگناه رفت

زاری نمود ودید که زاری نکرد سود　در قتلگه دو باره بحال تباه رفت
اندر جهان قیامت کبری شد آشکار　آندم که شد به نی سر سلطان تاجدار

وله

هجر توکرد جان برادر خزان مرا　وانگه فلك نداد بآهی امان مرا　جز شام تیره نیست حجابم زچشم غیر
جز کعب نی نمانده بسر سایبان مرا　چون بختم ای عزیز چرا رفتهٔ بخواب　بیدار شو مخواه توخوار جهان مرا

دالمت بکشور دلم ای شه شررفکند بنشان بآب لطف شرار نهان مرا بنگر که میبرندم از بن سرزمین زجور
هرگز مگو تو خواهر نامهربان مرا دل را کجا تحمل بار فراق تست آید نرفته کاش اجل ناگهان مرا
من زنده و تو با تن صدپاره روی خاك هرگز به روزگار نبود این گمان مرا

ولە

سوی نجف ز راه وفا کن صبا عبور با شیر حق بگو که شها تا بکی صبور برخیز و رو بدشت بلا بین بخون و خاك
پورت فتاده با تن صدچاك و جسم عور حال دلش بیا و بپرس از سه شعبه تیر حال تنش بیا و بجوی از سم ستور

آگه مگر نهٔ که سرش رفته بر سنان چون نور کردگار که تابد ز نخل طور
آن سر که دوش وسینهٔ زهرا بدش سریر ازخاك سر بر آر و برون آرش ازتنور
دستی بزن بتیغ که شد دستگیر خصم زینب که دامنش نرسیدی بدست حور
بی پرده دختران تو در بزم خاص و عام آل زنا به پردهٔ دیبا به صد غرور
جیحون ز خون دیده روان ساز سیل اشك گاهی ز هتك دختر وگاهی ز مرك پور

ولە

شاهی که بود چشم ملك برجناب او نگرفت کس بوقت سواری رکاب او برزین نشست وجانب میدان شتاب کرد
کاش ایستاده بود سپهر از شتاب او بلبل بناله آمد و گل جامه کرد چاك از نالهٔ سکینه و آه رباب او
ازلاله خون چکید ز داغش چه شمع سوخت آگه چه شد ز داغ دل بیحساب او آمد میان معرکه با چشم اشك بار
آهی کشید وشد دل عالم کباب او گفت ایگروه بی خبر از روز انتقام شرم از خدا و بیم ز گاه عتاب او
جدم رسول اکرم ومامم بود بتول بابم علی که کرد نبی انتخاب او بود از رسول پرورشم گاه ارتضاع
خوردم بجای شیر غذا از لعاب او گرسنك خاره بد دل آن قوم میگداخت از گفتهٔ شرر زن و سوز خطاب او
افغان که رحم دشمن بیدادگر نکرد برسینهٔ پرآتش وچشم پرآب او آن دیدهٔ که هیچ حجابی ز حق نداشت
چون بود سوز تشنگی آمد حجاب او میراب هستی آنچه تمنای آب کرد جز ناوك سه شعبه نیامد جواب او

شد روزگار عالمیان همچه شام تار تا خون گرفت بررخ چون آفتاب او
خفت ازجفا بدامن خاك آنکه بدمدام دامان مصطفی زشرف مهد خواب او

ولە

سپهرا تا بکی بیداد ای بیدادگر شرمی ز بیداد تو صد فریاد ای بیدادگر شرمی
جفا باهر که کردی، کردی امااین کجا گویم جفا با علت ایجاد ، ای بیدادگر شرمی
زدی بس دور تا کردی بخون آل پیغمبر دل آل زنا را شاد ای بیداد گر شرمی
بباد کینه دادی خانمان مصطفی ص آخر خدا خاکت دهد بر باد ای بیدادگر شرمی
جوانان علی را روی خاك افکندهٔ قامت زداس تیغ چون شمشاد ای بیدادگر شرمی
بهورخود مگر دآویزهٔ عرشی که گم کردی بخاك کربلا افتاد ای بیدادگر شرمی
زبانم لال آن حنجر که بوسیدش نبی ختمی ز کین با خنجر فولاد ای بیدادگر شرمی
سر سلطان دین مهمان شد اما میزبان بنگر که برخاکسترش جاداد ای بیدادگر شرمی

ولە

شام عاشورا بود امشب نه روز محشر است شور امشب شور محشر نیست شور دیگر است
شام عاشورا بود کان رستخیز از یاد برد آخر عمر حسین و شام مرك اکبر است
شام عاشورا بود امشب که آه جن و انس سوخت عالم را ودودش تا بعرش اکبر است
شام عاشورا بود امشب که خصم بی حیا حلقه سان گرد خیام عترت پیغمبر ص است

آسمان را گشته دل بر خون ز تیر آه خلق — کامشب از بهر خدنگ آماده حلق اصغر است
دست ما و دامنت ای چرخ فردا را میار — دست عباس جوان فردا جدا از پیکر است
ای سیاهی خیمه امشب بر مگیر از روزگار — شاه دین درخیمه امشب شمع بزم خواهر است
آفتابا ز آه ما فردا به رخ مشکین نقاب — دشت بر نامحرم و زینب سرش بی معجر است

وله مخمس

این خیمهٔ کبود نگشت از چه بیستون — سلطان مهر چون فتد از تخت سر نگون
سیماب سان نگشت زمین ازچه بیسکون — زینب چو دید پیکری اندر میان خون
چون آسمان و زخم تن از انجمش فزون

رعنا قدی که سرو چمنهاش پای بند — از پا ز کین فتاده در آندشت هول مند
بر او ز تیر و تیغ ورا از سم سمند — بی حد جراحتی نتوان گفتنش که چند
با مال پیکری نتوان گفتنش که چون

عیسی دمی بریده سر آغشته در دما — بر خاك منخسف مهی ا فتاده از سما
رمحش ستاده چون بچمن سرو خوش‌نما — خنجر بر او نشسته چه شهپر که بر هما
پیکان ازاو دمیده چه مژگان که از جفون

هرچند دیده دوخت بر آن پاره پاره تن — از جان خود ندید نشانی در آن بدن
از دل کشید ناله و زد آه شعله زن — گفت این بخون طپیده نباشد حسین من
این نیست آنکه در بر من بود تا کنون

گلگون قبا نبود شه گلعذار من — غلطان بخون نبود در شاهسوار من
نگذشته ساعتی که بد او غمگسار من — لختی فزون نرفته که رفت از کنار من
این زخمها به پیکر او چون رسید چون

ای دل ز غم بسوز و بر آر آه آتشین — کاید شمیم جانم از این جسم نازنین
خاکم بسر مگو که حسین منست این — گر این حسین قامت او از چه بر زمین
ور این حسین رایت او از چه سر نگون

گر اینگل منست بهارش چرا خزان — گر این مه منست بخاکش چرا مکان
گر این‌نهال من ز چه شد قامتش کمان — گر این حسین من سر او از چه بر سنان
وراین حسین من تن او از چه غرق خون

در این چمن ز جور خس و زحمت گیاه — شد نو گلم باین گل پژمرده اشتباه
یا گشته میر عقل بملك سرم تباه — یا خواب بوده‌ام من و گمگشته است راه
یا خواب بوده آنکه مرا گشته رهنمون

هر گه فشاند بر گل رخسار ژالهٔ — هر دم بلالـه داد ز داغش حوالهٔ
با خود ز فرط حیرت از این ره مقالهٔ — میگفت و میگریست که جانسوز نالهٔ
آمد ز حنجر شه لب تشنگان برون

با خواهر ستمزده خاتون اولیاء — سرخیل بانوان سرابردهٔ حیا
زهرا نه گفت آن گل گلزار اصفیا — کی عندلیب گلشن جان آمدی بیا
ره گم نگشته خوش بنشان آمدی بیا

انتهی

بحمدالله تعالی

باتمام رسید

کتاب منتخب التواریخ

من تألیفات العبد المذنب

محمد هاشم بن محمد علی الخراسانی المشهدی

عفی الله تعالی عن خطیئاتهما

واز اخوان مومنین ملتمس هستم که بعین رضا و لطف، نظر باین مجموعه بفرمایند واگرخطاولغزشی دیدند بعد العفو و الا غماض اصلاح فرمایند چون حقیر با نداشتن سرمایهٔ علم ومعرفت و قلت توفیق وکثرت موانع کمال سعی واهتمام خودرا بذل نمودم در نقل از اصول معتمده و التماس میکنم که اگر از این کتاب روایت یا حکایتی نقل فرمایند لساناً یاکتاباً اسم حقیر واسم کتاب را ببرند که احقرحیاومیتا بنظرمبارک مؤمنین بوده باشم واز ادعیهٔ خیریهٔ آنها بهره مند بشوم

وقد وقع الفراغ من تالیفه فی شهر رمضان المبارک سنة تسع واربعین وثلث ماة بعد الالف من الهجرة المقدسة

الحمدلله اولا و آخراً وظاهراً و باطناً وصلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی محمد و آله سادات الخلائق اجمعین ولعنةالله علی اعدائهم الی یوم‌الدین

وبعد چون این احقر محمد هاشم بن محمد علی مختصری جمع کرده بودم در تعیین قبله غالب بلدان از کتاب بحار و جواهر و حدائق ومستند و مقامع و در آخر رساله ارثیه بطبع رسیده و بجهت اهمیت تعین قبله برای عامه مسلمین بعضی استدعاء نمودند که مختصری از آن بنحو دائره در این صفحه مندرج نمایم

بدانکه در هر بلدی که شخص در آن بلد است که اسم آن بلد در این دائره نوشته شده طریق معرفت قبله آن بلد این است که قطب صحیحی در وسط این دائره بگذارد و خط جنوبی و شمالی قطب را مطابق با خط جنوبی و شمالی دائره بنماید وشخص در آن بلد مستقیماً مواجه آنخانهٔ که آن بلد در آن خانه نوشته شده بایستد لابد مستقبل قبله خواهد بود وبرفرض انحراف باندازهٔ نخواهد بود کـه مضر بصدق استقبال عرفی باشد چون فتواء صدق استقبال عرفی از برای بعید کافی است و وقتیکه قبله بلدان مرقومه شناخته شد قبله قراء وبلدان قریبه بآنها نیز معلوم میشود و تفصیلش در رساله مستقلی استکه ملحق برساله ارثیه طبع شد

ومخفی نماناد عددی که درخانها ی فوق بحروف هندسه نوشته شده مقدار انحراف بلدانیستکه در خانهای تحت آن نوشته شده از نقطهٔ جنوب و شمال بمغرب ومشرق اعدالیین چون محیط دائره افق را بسیصد و شصت درجه متساوی قسمت نموده‌اند ودر این دائره هفتاد و دو خط متساوی زیاده مرسوم نشد پس ازهرخطی تا خط دیگر پنج درجه است وبلدانی که درهریك از این پنج درجه است در زیرآن عدد نوشته میشود وبدانکه بلدانی که انحرافشان از نقطهٔ جنوب یا شمال بمغرب یا بمشرق است از یك درجه تامشرق پنج درجه در تحت عدد پنج نوشته میشود و بلدانی که انحرافشان ازشش درجه هست تا ده درجه در تحت عدد ده نوشته میشود و بلدانیکه انحرافشان از یازده درجه هست تا پانزده درجه درتحت عدد پانزده نوشته میشود وهکذا

وصورت دائره این است

